

## اصول کافی همراه با ترجمه و شرح های مختلف جلد ۴

### مشخصات کتاب

سرشناسه : کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹ق.

عنوان و نام پدیدآور : الکافی / ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكليني الرازي؛ تحقیق قسم احیاء التراث، مرکز بحوث دارالحدیث؛ باهتمام محمد حسین الدرايتی. / محقق و مصحح: عباسعلی کریمیان

مشخصات نشر : اصفهان: موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۴۴۴ق. = ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری : ۱۵ج.

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : عربی.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

رده بندی کنگره : BP/۱۲۹۸/۸۵۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

متن این کتاب برگرفته از کتاب الکافی دارالحدیث قم می باشد که به مرور ترجمه و شرح های مختلفی به آن اضافه می شود.

ص: ۱

**اشاره**

ص: ٢

ص: ٣

ص: ٤

**تتمّة كتاب الإيمان والكفر**

**اشاره**

ص: ٥

ص: ٦

[ تتمّة كتاب الإيمان والكفر ]

**(١٣١) باب البذاء**

**اشاره**

١٣١ \_ بَابُ الْبُذَاءِ (١)

**١- الحديث**

١ / ٢٦١٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: (٢) «مِنْ عَلَامَاتِ (٣) شِرْكِ (٤) الشَّيْطَانِ - الَّذِي لَا يُشَكُّ (٥) فِيهِ - أَنْ يَكُونَ فَحَاشًا (٦) لَا يُبَالِي مَا (٧) قَالَ، وَلَا مَا قِيلَ (٨) فِيهِ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های شرک شیطان که تردیدی در آن نیست اینست که فحاش باشد که باکی از آنچه گوید و از آنچه دوباره او گویند نداشته باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: از نشانه های شرک شیطان که در آن تردیدی نیست این است که کسی فحاش باشد و باکی نداشته باشد که چه گوید و چه به او گویند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٢٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١- امام صادق علیه السلام فرمود:

از نشانه های شرکت شیطان که در آن تردیدی نیست این است که کسی فحاش باشد و باکی نداشته باشد که چه بگوید و درباره اش چه بگویند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق كالصحيح. و الشرك بالكسر مصدر شركته في الأمر من باب علم إذا صرت له شريكا فيه، و الظاهر أنه إضافة إلى الفاعل، و قال الشيخ في الأربعين: هو بمعنى اسم المفعول أو اسم الفاعل أي مشاركا فيه مع الشيطان، أو مشاركا فيه الشيطان و سيأتي معناه الذي لا شك فيه و في بعض النسخ لا يشك فيه على بناء المجهول و كان المعنى أن أقل ما يكون فيه من رداءة الطينة أن يكون شرك الشيطان فيه عند جماع والده إذ قد يضم إلى ذلك أن يكون ولد زناء كما سيأتي، أو يكون المراد تأكيد كون ذلك من علامات شرك الشيطان، و الفحاش من يبالغ في الفحش و يعتاد به، و هو القول السيء.

مرآة العقول ؛ ج ۱۰ ، ص ۲۷۰

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۲ / ۲۶۱۹ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يُبَالِي مَا قَالَ (١٠) ، وَلَا مَا قِيلَ لَهُ (١١) ، ...»

ص: ٧

- 
- ١-١ . «البذاء» : الفحش فى القول . وفلان بذي اللسان . النهاية ، ج ١ ص ١١١ (بذا) .
- ٢-٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى والوسائل . وفى المطبوع: + «[إن]» .
- ٣-٣ . فى «بر» والوافى : «علامة» .
- ٤-٤ . شريكته فى الأمر أشركه شركا وشركةً : إذا صيرت له شريكا، ثم خفف المصدر بكسر الأوّل وسكون الثانى \_ واستعمال المخفف أغلب \_ يقال : شرك وشركة . المصباح المنير، ص ٣١١ (شرك).
- ٥-٥ . فى «د ، ه» والوافى ومرآة العقول : «لاشك» .
- ٦-٦ . فحش الشيء فحشا : مثل قبح قبحا وزنا ومعنى . وأفحش عليه فى المنطق ، أى قال الفحش ، فهو فحاش . المصباح المنير، ص ٤٦٣ ؛ الصحاح ، ج ٣ ، ص ١٠١٤ (فحش).
- ٧-٧ . فى «ج ، ز» : «بما» .
- ٨-٨ . فى «ج ، ز» : «ولا بما قيل» . وفى «ه» : «وما قيل» .
- ٩-٩ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٤ ، ح ٣٣٥٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣١ ، ح ٢٠٨٩٢ .
- ١٠-١٠ . فى «ز» : «له» .
- ١١-١١ . فى «ه ، بر ، بف» والوافى : «فيه» .

فَإِنَّهُ لَغِيَّةٌ (١) أَوْ شَرِكٍ شَيْطَانٍ . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه مردی را دیدی که باکی از آنچه گوید و آنچه باو گفته شود ندارد، پس بدرستی که یا از زنا است یا از شرکت شیطان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چون دیدید مردی در باره هر چه گوید و به او گفته شود باکی ندارد، راستش این است که از زنا است یا از شرک شیطان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه مردی را دیدی که باکی ندارد از آنچه که می گوید و آنچه که درباره اش می گویند راستش این است که یا از اولاد زناست یا شیطان در نطفه اش شریک بوده است.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. لغية اللام للملكية المجازية، وهى بالفتح الزنا، قال الجوهري: يقال فلان لغية وهو نقيض قولك لرشدة، وقال الفيروزآبادي: ولد غية ويكسر زنية، و من الغرائب أن الشيخ البهائي قدس سره قال فى الأربعين: يحتمل أن يكون بضم اللام وإسكان الغين المعجمة وفتح الياء المثناة من تحت، أى ملغى، و الظاهر أن المراد به المخلوق من الزنا، و يحتمل أن يكون بالعين المهملة المفتوحة أو الساكنة و النون أى من دأبه أن يلعن الناس أو يلعنوه. قال فى كتاب أدب الكاتب: فعلة بضم الفاء وإسكان العين من صفات المفعول، و بفتح العين من صفات الفاعل يقال: رجل همزة للذى يهزأ به، و همزة لمن يهزأ بالناس، و كذلك لعنة و لعنة، انتهى كلامه. لكنه قدس سره تظن لذلك بعد انتشار النسخ و كتب ما ذكرنا فى الحاشية على سبيل الاحتمال.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٠

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٦٢٠ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ (٣) عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ (٤)، قَلِيلِ الْحَيَاءِ، لَا يُبَالِي مَا قَالَ، وَلَا مَا قِيلَ لَهُ (٥)؛ فَإِنَّكَ إِنْ فَتَشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ (٦) إِلَّا لَغِيَّةٍ (٧) أَوْ (٨) شَرِكِ شَيْطَانٍ (٩)».

٣٢٤ / ٢

فَقِيلَ (١٠): يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَفِي النَّاسِ شَرِكُ شَيْطَانٍ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (١١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَا

ص: ٨

---

١- ١. في «ه، بر، بف»: «لعنة». وقوله: «لغية» بكسر اللام وفتح الغين أو كسرها. واحتمل الشيخ البهائي قدس سره احتمالين آخرين، حيث قال: «يحتمل أن يكون بضم اللام وإسكان الغين المعجمة وفتح الياء المثناة من تحت، أي ملغى. والظاهر أن المراد به المخلوق من الزنى. ويحتمل أن يكون بالعين المهملة المفتوحة أو الساكنة والنون، أي من دأبه أن يلعن الناس أو يلعنوه». راجع: الأربعون حديثاً للشيخ البهائي، ص ٣٢٢، ذيل الحديث ٢٤؛ شرح المازندراني، ج ٩، ص ٣٣٨؛ الوافي، ج ٥، ص ٩٥٣؛ مرآة العقول، ج ١٠، ص ٢٧٠.

٢- ٢. تحف العقول، ص ٤٤، عن النبي صلى الله عليه وآله، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٥، ص ٩٥٤، ح ٣٣٥١؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٣٤، ح ٢٠٩٠٣.

٣- ٣. قال الشيخ البهائي في أربعينه، ص ٣٢١، ذيل الحديث ٢٤: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ لَعَلَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرَادَ أَنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ زَمَانًا طَوِيلًا، لَا مُحَرَّمَةٌ مُؤَبَّدًا، أَوِ الْمُرَادُ جَنَّةٌ خَاصَّةٌ مَعْدَّةٌ لِغَيْرِ الْفَحَّاشِ، وَإِلَّا فَظَاهِرُهُ مُشْكَلٌ؛ فَإِنَّ الْعَصَاةَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَا لَهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنْ طَالَ مَكْتَبُهُمْ فِي النَّارِ».

٤- ٤. في شرح المازندراني والوافي و مرآة العقول: «بذئ». وهو من تخفيف الهمزة بقلبها ياءً والإدغام.

۵-۵ . فی « بر ، بف » : « فیه » .

۶-۶ . فی « بر » : « لاتجدہ » .

۷-۷ . فی « بر ، بف » : « لعنة » . ويجوز في « لغية » كسر العين وفتحها ، والنسخ أيضا مختلفة.

۸-۸ . فی « بف » : « و » .

۹-۹ . فی الوافی : « معنی مشارکة الشیطان للإنسان فی الأموال حملة إیاه علی تحصيلها من الحرام وإنفاقها فیما لایجوز ، وعلی ما لایجوز من الإسراف والتقتیر والبخل والتبذیر ، ومشارکته له فی الأولاد إدخاله معه فی النکاح إذا لم یسم الله ، والنطفة واحدة » .

۱۰-۱۰ . فی « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس » وشرح المازندرانی والوسائل والبحار وتفسیر العیاشی : « قیل » .

۱۱-۱۱ . فی « د ، ز ص » والبحار والزهد وتفسیر العیاشی : - « رسول الله » .

تَقْرَأُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَعْوَادِ» (۱)؟

قَالَ: وَسَأَلَ رَجُلٌ فِقِيهَاً (۲): هَلْ فِي النَّاسِ مَنْ لَا يُبَالِي مَا قِيلَ لَهُ؟

قَالَ: «مَنْ تَعَرَّضَ لِلنَّاسِ يَشْتُمُهُمْ (۳) وَ هُوَ (۴) يَعْلَمُ أَنَّهُمْ لَا يَتْرُكُونَهُ، فَذَلِكَ الَّذِي (۵) لَا يُبَالِي مَا قَالُ (۶)، وَلَا مَا قِيلَ فِيهِ (۷)» . (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحاش بی آبرو و کم شرمی که باکی از آنچه گوید و آنچه باو گفته شود ندارد، زیرا اگر بازرسی از حالش کنی یا از زنا است یا از شرکت شیطان، بوی عرض شد: ای رسول

خدا در میان مردمان شرک شیطان هم هست؟ فرمود: آیا گفتار خدای عز و جل را نخوانده ای که (بشیطان فرماید): «و شرکت کن با ایشان در مالها و فرزندان» (سوره اسراء آیه ۶۴). راوی گوید: مردی از فقیهی پرسید: آیا در میان مردم کسی هست که باکی از آنچه باو گفته شود ندارد؟ گفت: آن کس که متعرض مردم شود و بآنان دشنام گوید در صورتی که میدانند که آنها رهایش نکنند اینست آن کسی که باکی از آنچه گوید و آنچه در باره اش گفته شود ندارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امیر المؤمنین (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به راستی خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحّاش و بی آبرو و کم شرم که باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود، زیرا راستی چون از او بازرسی کنی یا از زنا است یا از شرک شیطان است، عرض شد: یا رسول الله! در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: گفته خدا عز و جل را نخواندی (۶۴ سوره اسراء): «و تو ای شیطان شریک آنها باش در دارائی و فرزندان». راوی گوید: مردی از فقیهی پرسید که آیا در میان مردم کسی است که باک ندارد هر چه در باره او گویند؟ در پاسخ گفت: هر که به مردم دست اندازد و به آنها دشنام گوید و می داند که او را رها نکنند، این است کسی که باک نمی دارد چه گوید و چه در باره او گویند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

براستی که خداوند بهشت را بر هر فحّاش و بی آبرو و بی شرم که باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود، حرام ساخته است زیرا چون از وضع او بررسی کنی خواهی دید یا از اولاد زناست یا شیطان در نطفه اش شریک بوده است عرض شد: یا رسول الله! در میان مردم شرکت شیطان هم هست؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: گفته خدای عز و جل را نخواندی: «و تو ای شیطان در دارائی و فرزند آن ها شریک باش (اسراء/۶۴)».

راوی گوید: مردی از فقیهی پرسید که آیا در میان مردم کسی است که باک ندارد هرچه درباره او گویند؟ در پاسخ گفت: آن کسی است که متعرض مردم شود و به آن ها دشنام گوید و می داند که او را رها نکنند، این است کسی که باک نمی دارد از اینکه چه می گوید و درباره او چه می گویند.

توضیح: مراد آیه از شرکت شیطان در اموال و اولاد شاید چنین باشد که شیطان از طرفی مردم را وادار به ملاقات با یکدیگر می نماید و از طرف دیگر آنها را بسوی درآمدهای حرام می کشاند تا در راه های ناروا خرج کنند و آنها را به زنا وادار سازد و فرزندان را به گمراهی کشاند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مختلف فيه و معتبر عندی. إن الله حرم الجنة قال الشيخ البهائي روح الله روحه: لعلة صلى الله عليه وآله وسلم أراد أنها محرمة عليهم زمانا طويلا، لا محرمة تحريما مؤبدا، أو المراد جنة خاصة

معدة لغير الفحاش، وإلا فظاهره مشكل، فإن العصاة من هذه الأمة مالهم إلى الجنة وإن طال مكثهم في النار بذى البلاء التحتانية الموحدة المفتوحة و الذال المعجمة المكسورة و الياء المشددة من البذاء بالفتح و المد بمعنى الفحش قليل الحياء إما أن يراد به معناه الظاهري أو يراد عديم الحياء كما يقال: فلان قليل الخير أى عديمه. ثم قال رحمه الله: قال المفسرون فى قوله:

وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

إن مشاركة الشيطان لهم فى الأموال حملهم على تحصيلها و جمعها من الحرام، و صرفها فيما لا يجوز و بعثهم على الخروج فى إنفاقها عن حد الاعتدال، إما بالإسراف و التبذير أو البخل و التقثير، و أمثال ذلك. و أما المشاركة لهم فى الأولاد فحثهم على التوصل إليها بالأسباب المحرمة من الزنا و نحوه أو حملهم على تسميتهم إياهم بعبد العزى و عبد اللات أو تضليل الأولاد بالحمل على الأديان الزائفة و الأفعال القبيحة، و هذا كلام المفسرين، و قد روى الشيخ الطوسى فى تهذيب الأحكام عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام فى العمل عند إرادة التزويج و ساق الحديث إلى أن قال: فإذا دخلت عليه فليضع يده على ناصيتها و يقول: اللهم على كتابك تزوجتها و بكلماتك استحللت فرجها، فإن قضيت فى رحمها شيئاً فاجعله مسلماً سوياً و لا تجعله شرك شيطان، قلت: و كيف يكون شرك شيطان؟ فقال لى: إن الرجل إذا دنى من المرأة و جلس مجلسه حضره الشيطان فإن هو ذكر اسم الله تنحى الشيطان عنه، و إن فعل و لم يسم أدخل الشيطان ذكره فكان العمل منهما جميعاً، و النطفة واحدة، قلت: فبأى شىء يعرف هذا؟ قال: بحبنا و ببغضنا. و هذا الحديث يعضد ما قاله المتكلمون من أن الشياطين أجسام شفاقة تقدر على الولوج فى بواطن الحيوانات، و يمكنها التشكل بأى شكل شئت، و به يضعف ما قاله بعض الفلاسفة من أنها النفوس الأرضية المدبرة للعناصر أو النفوس الناطقة الشريرة التى فارقت أبدانها و حصل لها نوع تعلق و ألفه بالنفوس الشريرة المتعلقة بالأبدان، فتمدها و تعينها على الشر و الفساد، انتهى كلامه زيد إكرامه. و سأل رجل فقيها الظاهر أنه كلام بعض الرواة من أصحاب الكتب كسليم أو البرقى، فالمراد بالفقيه أحد الأئمة عليهم السلام و كونه كلام الكلينى أو أمير المؤمنين أو الرسول صلوات الله عليهما بعيد، و الأخير أبعد و



السؤال مبنى على أنه لا يوجد غالبا من لا يتأثر من الفحش و سوء القول فيه بالجد، و إن كان فى بعض الأجمرة من يتشتم بالهزل، و الجواب مبنى على أن الرضا بالسبب يتضمن الرضا بالمسبب مع العلم بالسببية، أو على أنه من لا يعمل بمقتضى صفة شاع أنه تنفى عنه تلك الصفة كما أن من لا يعمل بعلمه يقال له ليس بعالم كما قيل و ما قلنا أظهر، و لا يبعد أن يكون غرض السائل ندرة هذا الفرد، فالمراد بالجواب أنه شامل لهذا الفرد أيضا و هو فى الناس كثير.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٢

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٦٢١ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ يَرْفَعُهُ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ (٩)» . (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

از امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: خدا دشمن دارد دشنام گوى دشنام جورا.

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ١٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

٤- از امام باقر (عليه السلام) كه فرمود: به راستی خدا دشمن دارد دشنام گو و دشنام جو را.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٥ ، ص ٢٥٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٤- امام باقر عليه السلام فرمود:

به راستی خداوند دشنام گو و دشنام جو را دشمن می دارد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٢٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف. وقال الجزرى فيه : أن الله يبغض الفاحش المتفحش ، الفاحش ذو الفحش فى كلامه و فعاله، و المتفحش الذى يتكلف ذلك و يتعمده، و قد تكرر ذكر الفحش و الفاحشة و الفواحش فى الحديث، و هو كل ما يشتد قبحه من الذنوب و المعاصى و كثيرا ما ترد الفاحشة بمعنى الزنا، و كل خصلة قبيحة فهى فاحشة من الأقوال و الأفعال، انتهى. و أقول: يحتمل أن يكون المراد بالمتفحش المتسبب لفحش غيره له، أو القابل له الذى لا يبالى به كما مر.

## ٥- الحديث

٢٦٢٢ / ٥ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ (١١)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ

ص: ٩

١-١ . الإسراء (١٧) : ٦٤ .

٢-٢ . فى مرآة العقول ، ج ١٠ ، ص ٢٧٢ : «وسأل رجل فقيها ، الظاهر أنه كلام بعض الرواة من أصحاب الكتب كسليم أو البرقى ، فالمراد بالفقيه أحد الأئمة عليهم السلام . وكونه كلام الكليني ، أو أمير المؤمنين ، أو الرسول صلوات الله عليهما بعيد ، والأخير أبعد» .

٣-٣ . فى « ج » : «بشتمهم» . وفى «ص» : «ليشتمهم» . وفى « بر ، بف » : «لشتمهم» .

٤-٤ . فى « بر » : «فهو» .

٥-٥ . فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص » - : «الذى» .

٦-٦ . فى « ج » + : «له» .

٧-٧ . فى « ب » - : «فيه» . وفى « ج » والوافى : «له» .

٨-٨ . الزهد ، ص ٦٧ ، ح ١٢ ، عن عثمان بن عيسى ، عن عمر بن أذينة ، عن سليم بن قيس ، مع اختلاف يسير . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٢٩٩ ، ح ١٠٥ ، عن سليم بن قيس الهلالي . تحف العقول ، ص ٤٤ ، عن النبىِّ صلى الله عليه وآله ، وفيه مع اختلاف يسير ، وفيهما إلى قوله : «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَعْوَالِ» الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٣ ، ح ٣٣٥٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٥ ، ح ٢٠٩٠٤ ؛ البحار ، ج ٦٣ ، ص ٢٠٦ ، ح ٣٩ .

٩-٩ . «الفاحش» : ذوالفحش فى كلامه وفعاله . والمتفحش : الذى يتكلف ذلك ويتعمده . النهاية  
، ج ٣ ، ص ٤١٥ (فحش) .

١٠-١٠ . الخصال ، ص ١٧٦ ، باب الثلاثة ، ضمن ح ٢٣٥ ، بسند آخر عن النبى صلى الله عليه و  
آله ، مع اختلاف يسير . تحف العقول ، ص ٢٩٦ الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٤ ، ح ٣٣٥٣ ؛ الوسائل ،  
ج ١٦ ، ص ٣٢ ، ح ٢٠٨٩٣ .

١١-١١ . فى الوسائل : - «عن محمد بن سالم» . وهو سهو ؛ فقد روى أبوعلی الأشعري بعنوانه هذا  
، وبمعنوان أحمد بن إدريس ، عن محمد بن سالم ، عن أحمد بن النضر فى كثير من الأسناد ، ولم  
يثبت روايته عن أحمد بن النضر مباشرةً . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٦ ، ص ٣٧٥٣٧٦ .

عَمْرُو بْنُ نُعْمَانَ (١) الْجُعْفِيُّ، قَالَ:

كَانَ (٢) لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدِيقٌ لَا يَكَادُ يُفَارِقُهُ إِذَا ذَهَبَ مَكَانًا، فَبَيْنَمَا (٣) هُوَ يَمْشِي مَعَهُ  
فِي الْحَدَائِثِ (٤)، وَ مَعَهُ غُلَامٌ لَهُ سِنْدِيٌّ يَمْشِي خَلْفَهُمَا ، إِذَا (٥) التفت الرجل يريد غلامه \_ ثلاث  
مراتٍ \_ فلم يره، فلما نظره (٦) فى الرابعة، قال (٧): يَا ابْنَ الْفَاعِلَةِ، أَيْنَ كُنْتَ؟ قَالَ (٨): فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ  
اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ، فَصَكَ (٩) بِهَا جَبْهَةَ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! تَقْذِفُ (١٠) أُمَّهُ؟! قَدْ كُنْتُ  
أَرَى (١١) أَنَّ (١٢) لَكَ وَرَعًا، فَإِذَا لَيْسَ لَكَ وَرَعٌ».

فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ أُمَّهُ سِنْدِيَّةٌ مُشْرِكَةٌ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا؟ تَنَحَّ عَنِّي» قَالَ: فَمَا  
رَأَيْتَهُ يَمْشِي مَعَهُ حَتَّى فَرَّقَ الْمَوْتُ بَيْنَهُمَا (١٣). (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

عمرو بن نعمان جعفی گوید: حضرت صادق علیه السلام دوستی داشت که آن حضرت را بهر جا که میرفت رها نمی‌کرد و از او جدا نمیشد، روزی در بازار کفاشها همراه حضرت میرفت، و دنبالشان غلام او که از اهل سند بود می آمد، ناگاه آن مرد به پشت سر خود متوجه شده و غلام را خواست و او را ندید و تا سه مرتبه بدنبال برگشت و او را ندید، بار چهارم که او را دید گفت: ای زنا زاده کجا بودی؟ حضرت صادق علیه السلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله مادرش را بزنا متهم کنی؟ من خیال میکردم تو خوددار و پارسائی، و اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری؟ عرض کرد: قربانت کردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است؟ فرمود: مگر ندانسته که هر ملتی برای خود ازدواجی دارند، از من دور شو عمرو بن نعمان (راوی حدیث) گوید: دیگر او را ندیدم که با آن حضرت راه برود تا تا آنگاه که مرگ میان آنها جدائی انداخت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از عمرو بن نعمان جعفی گوید: برای امام صادق (علیه السلام) دوستی بود که از او جدا نمی شد به هر جا که می رفت، و روزی در بازار کفش دوزان به همراه آن حضرت بود و پشت سر خود یک غلام سندی به همراه داشت، تا سه بار رو به دنبال خود کرد و غلام خود را می خواست، و هر بار او را ندید و در بار چهارم که او را دید، گفت: ای زنا زاده! کجا بودی؟ امام سر برداشت و دست به پیشانی خود گرفت و فرمود: سبحان الله، مادرش را به زنا متهم کنی؟ من پنداشتم تو خوددار و پارسائی و اکنون پدیدار است که با ورع و پارسا نیستی، عرض کرد: قربانت، مادرش زنی سندیّه و مشرکه است، فرمود: نمی دانی که هر ملتی دستور ازدواجی برای خود دارند، از من دور شو، گوید: من دیگر ندیدم آن مرد به همراه امام راه برود تا آنکه مرگ میان آنها جدائی انداخت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «عمرو بن نعمان جعفی» گوید: برای امام صادق علیه السلام دوستی بود که از او جدا نمی شد به هر جا که می رفت همراهش بود، روزی در بازار کفش دوزان همراه آن حضرت بود و پشت سر خود یک غلام سندی به همراه داشت، تا سه بار رو به دنبال خود کرد و غلام خود را خواست، و هر بار او را ندید و بار چهارم که او را دید، گفت: ای زنازاده کجا بودی؟

امام سر برداشت و دست بر پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله، مادرش را به زنا متهم می کنی؟ من پنداشتم تو خوددار و پارسائی و اکنون معلوم شد که با ورع و پارسا نیستی، عرض کرد: قربانت، مادرش زنی سندیّه و مشرکه است، فرمود: نمی دانی که هر ملتی برای خود در امر ازدواج مقرراتی دارند هر چه زودتر از من دور شو گوید: من دیگر ندیدم آن مرد به همراه امام راه برود تا آنکه مرگ میان آنها جدائی انداخت.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول و آخره مرسل. و الحذاء ككتاب النعل، و الحذاء بالتشديد صانعها. و الخبر يدل على أمور: الأول: يومئ إلى أن ابن الفاعلة قذف، و ظاهر الأصحاب عدمه لعدم الصراحة، لكن الخبر ليس بصريح في ذلك، إذ الشتم الشامل على التعريض بالزنا أمر قبيح يمكن أن يعد من الكبائر و إن لم

يكن موجبا للحد، مع أنه قذف للأم و هي كانت مشركة فلا يوجب الحد لذلك أيضا، لكنه إيذاء للمواجه، و ظاهر كثير من الأخبار أن ابن الفاعلة قذف، و لعله لكونه في عرفهم صريحا في ذلك كما قال بعضهم في ولد الحرام، و سيأتي القول في ذلك في كتاب الحدود إن شاء الله. الثاني: أن هذا القول المستند إلى الجهل لا يعذر قائله به. الثالث: أنه لا يجوز أن يقال ذلك لأحد من أفراد الإنسان إلا مع القطع بأنه متولد من الزنا، بل مع القطع أيضا إذا لم يثبت عند الحاكم. الرابع: رجحان هجران الفاسق و إن كان قريبا أو صديقا، و قيل: إنما فارقه عليه السلام إلى آخر العمر لأنه كان فاسقا في مدة عمره إذ هذا الذنب لكونه من حق الأم لا يدفعه إلا الحد بعد طلبها أو العفو و شيء منهما لم يقع، و لم يكن مقدورا. و أقول: يمكن أن يكون عليه السلام علم أنه مصر على هذا الأمر و لم يتب منه. الخامس: أن نكاح كل قوم صحيح يترتب عليه أحكام العقد الصحيح، بل لا - يحتاج إلى التجديد بعد الإسلام كما هو ظاهر الأصحاب، و تنوين ورعا للتعظيم، و ورع للتحقير و يقال حجزه كضربه و نصره منعه و كفه فأنحجز و احتجز.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٣

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٢٦٢٣ / ٦ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا يَحْتَجِزُونَ (١٥) بِهِ مِنْ (١٦) الزَّنى». (١٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و در روایت دیگری است که فرمود: (آیا ندانسته که) برای هر امتی ازدواجی است که بوسیله آن از زنا جلوگیری کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

در روایت دیگر است که: برای هر امتی نکاح و ازدواجی است که به وسیله آن از زنا خودداری کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

در روایت دیگر است که: برای هر امتی نکاح و ازدواجی است که به وسیله آن از زنا دور شوند. (زیرا ازدواج یک قرارداد است بین زن و شوهر از این رو ازدواج اقلیتهای مذهبی مورد قبول اسلام است و فرزندان آنها حلال زاده اند).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

## ۷- الحدیث

۷ / ۲۶۲۴ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

ص: ۱۰



- ١-١ . فى « ب ، د » : « النعمان » .
- ٢-٢ . فى « ب » : - « كان » .
- ٣-٣ . فى « ب ، ج ، بر » : « فيينا » .
- ٤-٤ . فى « بر » : « الحذابين » بقلب الهمزة ياءً . والمراد: يمشى فى سوقهم . و«الحذاء» : صانع النعال . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٥٧ (حذا).
- ٥-٥ . فى « د ، بر » : «إذ» .
- ٦-٦ . فى « ج » : «قد نظر» .
- ٧-٧ . فى الوسائل : «إلى أن قال : فقال يوما لغلामه « بدل « إذا ذهب \_ إلى \_ الرابعة قال » .
- ٨-٨ . فى « ص » : - «قال » .
- ٩-٩ . صَكَّهُ صَكًّا : إذا ضرب قفاه ووجهه بيده مبسوطةً . المصباح المنير ، ص ٣٤٥ (صكك) .
- ١٠-١٠ . فى « ز » : «تقتذف» .
- ١١-١١ . فى « بر » وحاشية « بف » والوافى : «أريتنى » .
- ١٢-١٢ . فى « ز » : - «أن » .
- ١٣-١٣ . فى الوافى والوسائل : «بينهما الموت » .
- ١٤-١٤ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٨ ، ح ٣٣٦٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٦ ، ح ٢٠٩٠٨ .
- ١٥-١٥ . هكذا فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص » وحاشية « بف » . وهو مقتضى القاعدة . وفى بعض النسخ والمطبوع : «تحتجزون» . وفى « بر ، بف » وحاشية « د » والوافى : «يحتجبون» .
- ١٦-١٦ . فى حاشية « ب » والوسائل : «عن» .
- ١٧-١٧ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٨ ، ح ٣٣٦٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٧ ، ح ٢٠٩٠٩ .
- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (١): إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مِثْلًا (٢)، لَكَانَ مِثْلَ سَوْءٍ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و از حضرت باقر حدیث شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: دشنام اگر بصورتی در آید صورت بدی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: راستی اگر دشنام مجسم شود، نمونه بدی باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی اگر دشنام بصورت زشتی مجسم شود نمونه بدی خواهد داشت.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. لو كان مثالا أى ذا شكل و صورة مثال سوء بالفتح أى مثالا يسوء الإنسان رؤيته.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٤

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٨ / ٢٦٢٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ، فَدَعَا اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ غُلَامًا - ثَلَاثَ سِنِينَ - فَلَمَّا رَأَى أَنَّ اللَّهَ لَا يُجِيبُهُ، قَالَ: يَا رَبِّ، أَبْعِدْ أُنَا (٤) مِنْكَ (٥)، فَلَا ٢ / ٣٢٥

تَسْمَعُنِي، أَمْ قَرِيبٌ أَنْتَ مِنِّي، فَلَا تُجِيبُنِي؟»

قَالَ: «فَأَتَاهُ آتٍ فِي مَنَامِهِ، فَقَالَ: إِنَّكَ تَدْعُو (٦) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ بِلِسَانِ بَدِيءٍ، وَ قَلْبٍ عَاتٍ (٧) غَيْرِ تَقِيٍّ، وَ نِيَّةٍ غَيْرِ صَادِقَةٍ، فَأَقْلَعُ عَنْ بَدَائِكَ، وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ قَلْبُكَ، وَ لَتَحْسُنُ نِيَّتُكَ» .

قَالَ: «فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ، ثُمَّ دَعَا اللَّهَ، فَوُلِدَ لَهُ غُلَامٌ (٨)». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود که سه سال پیوسته دعا میکرد که خدا پسری باو روزی کند (دعایش مستجاب نمیشد) همین که دید خدا خواهش او را بر نمی آورد عرضکرد: پروردگارا آیا من از تو دورم و تو سخن مرا نمیشنوی، یا تو بمن نزدیکی و پاسخ نمی دهی؟ کسی در خواب نزدش آمد و باو گفت: تو سه سال تمام خدا را با زبانی بد و هرزه، ولی دلی سرکش و ناپرهیزکار، و نیتی نادرست میخوانی، پس باید از هرزه گوئی بدر آئی، و دلت پرهیزگار، و نیتت درست گردد (تا خواهشت برآورده شود) حضرت فرمود: آن مرد بدستور عمل کرد سپس دعا کرد و خدا را خواند و دارای پسری شد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود و تا سه سال پیوسته به درگاه خدا دعا کرد که به او پسری روزی کند و چون دید که خدا خواهش او را بر نیامد عرض کرد: پروردگارا! من از تو دورم و سخن مرا نمی شنوی یا به تو نزدیکم و به من پاسخ نمی دهی؟ گوینده ای در خواب نزد او آمد و به او گفت: راستی تو سه سال است که خدا را با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپرهیزگار و نیتی نادرست می خوانی، باید از هرزه دارائی خود ببری و دلت پرهیزکار گردد و نیتت درست شود، گوید: آن مرد چنین کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و پسری برای او زائیده شد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود:

در بنی اسرائیل مردی بود و تا سه سال پیوسته به درگاه خدا دعا می کرد که به او پسری دهد و چون دید که خدا خواهش او را برنیاورد عرض کرد: پروردگارا! من از تو دورم و سخن مرا نمی شنوی یا به تو نزدیکم و به من پاسخ نمی دهی؟ گوینده ای در خواب نزد او آمد و به او گفت: راستی تو سه سال است که خدا را با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپرهیزکار و نیتی نادرست می خوانی، باید از هرزه گویی خارج شوی و دلت را پرهیزگار گردد و نیتت درست شود، گوید: آن مرد چنین کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و پسری برای او به وجود آمد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و یحتمل أن يكون المراد بالقرب و البعد المکانیین و لا يكون ذلك من جهة أنه اعتقد أن الله جسم له مكان حتى يكون كافرا، و يكون سببیه هذا لعدم الإجابة أقرب من سببیه تلك الصفات، بل لأنه قد یجرى مثل ذلك على اللسان عند الاضطرار من غير قصد إلى ما یستلزمه، فالسمع و عدمه أيضا بمعناهما، و یمکن أن يكون المراد القرب و البعد المعنویین، و بعدم السماع عدم الالتفات المبتنی على عدم الرضا، و بعدم الإجابة التأخیر الذي سببه المصلحة مع الرضا، و إنما

نسب القرب إليه تعالى و البعد إلى نفسه للتمييز على أن البعد إذا تحقق كان من جانب العبد، و القرب إن تحقق كان من فضله عز و جل، لأن العبد و إن بلغ الغاية في إخلاص العبودية كان مقصرا و لا يستحق الثواب و القرب إلا بفضله و كرمه، و البذى على فعيل: الفحاش، و فى المغرب العاتى الجبار الذى جاوز الحد فى الاستكبار، و التقوى التنزه من رذائل الأعمال و الأخلاق، بل عما يشغل القلب عن الحق، و النية الصادقة توجه القلب إلى الله سبحانه و حده، و انبعث النفس نحو الطاعة غير ملحوظ فيه، سوى وجه الله، و ما فى هذا الخبر أحد الوجوه فى دفع شبهة وعده سبحانه الاستجابة مع تخلفها فى كثير من الموارد. و الحاصل أن الوعد مشروط بشروط: منها: اجتناب المعاصى و بعض الأخلاق الرذيلة و الإخلاص فى النية، فإن قلت: هذا ينافى ما ورد فى بعض الأخبار من أن دعاء الفاسق أسرع إجابة لكراهة استماع صوته؟ قلت: يحتمل أن لا تكون سرعة الإجابة كلية، أو يقال سرعة الإجابة مختصة بمن كان مبعوضا لذاته، و أما من كان محبوبا بذاته و مبعوضا بفعله فربما تبطئ الإجابة نظرا إلى الأول، و ربما تسرع نظرا إلى الثانى، و قد يكون البطؤ نظرا إلى الثانى لا لكراهة الاستماع، بل لغرض آخر نحو زجره عن القبائح كما فى هذا الرجل.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٥

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٩ / ٢٦٢٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ (١٠):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ شَرِّ (١١) عِبَادِ اللَّهِ مَنْ

ص: ١١

- ۱-۱ . فی الوافی والوسائل : + «لعائشة : یا عائشة» .
- ۲-۲ . فی الکافی ، ح ۳۶۵۸ : «ممثلاً» .
- ۳-۳ . الکافی ، کتاب العشرة ، باب التسليم على أهل الملل ، ضمن ح ۳۶۵۸ . وأورد المصنّف هذا الخبر مرّة أخرى فی هذا الباب ، ح ۱۳ ، بهذا الإسناد بعينه مع ذكر عائشة الوافی ، ج ۵ ، ص ۹۵۸ ، ذیل ح ۳۳۶۸ ؛ الوسائل، ج ۱۶ ، ص ۳۲ ، ح ۲۰۸۹۶ .
- ۴-۴ . فی « ز » - «أنا» .
- ۵-۵ . فی « ز » : «عنک» .
- ۶-۶ . فی « بر ، بف » وحاشية « د » والوافی : «دعوت» .
- ۷-۷ . العاتی : الجبّار . لسان العرب ، ج ۱۵ ، ص ۲۷ (عتا) .
- ۸-۸ . فی البحار : «الغلام» .
- ۹-۹ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۸۵ ، ح ۸۶۰۲ ؛ البحار ، ج ۶۱ ، ص ۱۷۲ ، ح ۲۸ .
- ۱۰-۱۰ . فی الکافی ، ح ۲۶۳۳ : + «عن أبي بصير» .
- ۱۱-۱۱ . فی « بر ، بف » وحاشية « د » : «شرار» .

تُكْرَهُ (۱) مُجَالَسَتُهُ لِفَحْشِهِ» (۲) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از زمره بدترین بندگان خدا کسی است که برای هرزه گوئی و دشنام گوئیش از همنشینی و مجالست با او کناره گیری شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از بدترین بنده های خدا کسی است که برای هرزه گوئی وی، از همنشینی او کناره می شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

بدترین بنده های خدا کسی است که برای هرزه گویی وی، از همنشینی با او کناره گیری شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: موثق. من تکره هو الذی عرف بالفحش من القول و اشتهر به لما یجرى علی لسانه من أنواع البذاء،  
و یمکن أن یقرأ تکره علی بناء الخطاب و بناء الغیبة علی المجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۰، ص ۲۷۶

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رِثَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْبِدَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ (۳)، وَ الْجَفَاءُ فِي (۴) النَّارِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بد زبانی از جفاکاریست و جفاکاری در آتش است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هرزه گوئی از جفاکاری است، و جفاکاری در آتش است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرزه گوئی از جفاکاری است، و جفاکار در آتش است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور صحیح عندی. و فی الصحاح الجفاء ممدود خلاف البر، و فی القاموس رجل جافی الخلقه کز غلیظ، انتهى. و الحاصل أن البذی و الفحش فی القول من الجفاء، أى خلاف الآداب أو خلاف البر و الصلة و من إما للتبعیض أو الابتداء، أى ناش من الجفاء و غلظة الطبع و الإعراض عن الحق. و الجفاء فی النار أى یوجب استحقاق النار، و روى فی الشهاب عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم البذاء من الجفاء، و قال الراوندى (ره) فی الضوء: البذاء الفحش و خبث اللسان، و قد بذؤ الرجل یبذؤ بذوا، و أصله بذاوة فحذفت الهاء كما قالوا جمل جمالا، و فلان بذی اللسان، و امرأة بذیة، و الجفاء ضد البر و أصله من البعد، یقول صلی الله علیه و آله و سلم: إن

الإفحاش وإسماع المكروه والإجراء إلى أعراض الناس بقبيح المقال من الجفاء المولم، و ما كل جفاء بضم الجيوب وإيلام الجنوب، فربما كان جفاء اللسان أوجع و مضضه أفجع، و قد قيل:

جراحات السيوف لها التيام-ولا يلتئم ما جرح اللسان

وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: الحياء من الإيمان والإيمان فى الجنة، والبذاء من الجفاء و الجفاء فى النار، و فائدة الحديث الأمر بحفظ اللسان و النهى عن التسرع إلى أعراض الناس، و بيان أن الكلام فى ذلك نظير الكلام، و يوشك أن يثبت اسمه فى ديوان الجفافة.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٦

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

١١ / ٢٦٢٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْفُحْشَ وَ الْبَدَاءَ وَ السَّلَاطَةَ (٦) مِنْ النَّفَاقِ» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز فرمود: دشنام دادن و بدزبانى و هرزه گوئى از (نشانه هاى) نفاق و دوروئى است.

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ١٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام صادق (علیه السلام) فرمود: دشنام و هرزه گوئی و بد زبانی از نفاق و دورویی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود:

دشنام و هرزه گوئی و بدزبانی از نشانه های نفاق و دورویی است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. وقال الجوهری: السلاطة القهر، وقد سلطه الله فتسلط عليهم، و امرأة سلیطة أى صحابة، و رجل سلیط أى فصیح حدید اللسان بین السلاطة و السلوطة، انتهى. و المراد

بالنفاق إما مع الخلق لأنه يظهر ودهم و بأدنى سبب يتغير عليهم و يؤذيهم بلسانه و بغيره، أو مع الله لأن إيذاء المؤمنين ينافى كمال الإيمان كما مر.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٧

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

١٢ / ٢٦٢٩ . عَنْهُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ جَابِرٍ :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ (٨) الْفَاحِشَ الْبَذِيءَ ،

ص : ١٢

- 
- ١-١ . فى مرآة العقول : « يمكن أن يقرأ « تكره » على بناء الخطاب وبناء الغيبة على المجهول » .  
٢-٢ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب من يتقى شره ، ذيل ح ٢٦٣٣ . وفى الزهد ، ص ٦٨ ،  
ذيل ح ١٦ ، بسند آخر . تحف العقول ، ص ٣٩٥ ، عن موسى بن جعفر عليه السلام ، ضمن وصيته  
للشام الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٦ ، ح ٣٣٥٨ : الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٠ ، ذيل ح ٢٠٨٨٧ .  
٣-٣ . « الجفاء » : ترك الصلّة والبرّ والغلظ فى العشرة والخرق فى المعاملة وترك الرفق . راجع :  
النهاية ، ج ١ ، ص ٢٨١ (جفا).  
٤-٤ . فى « بر » : « من » .

٥-٥ . الزهد ، ص ٦٦ ، ح ١٠ ، عن الحسن بن محبوب ، مع زيادة فى أوله . الجعفریات ، ص ٩٥ ،  
بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام  
الرواية فيه : « الغيرة من الإيمان ، والبذاء من الجفاء » . تحف العقول ، ص ٣٩٢ ، عن موسى بن

جعفر عليه السلام ، ضمن وصيته للهشام الوافي ، ج ٥ ، ص ٩٥٥ ، ح ٣٣٥٦ ؛ الوسائل، ج ١٦ ، ص ٣٥ ، ح ٢٠٩٠٥ .

٦-٦ . «السلطة» : حِدَّة اللسان . يقال : رجل سليط ، أى صحَّاب بذيء اللسان ، وامرأة سليطة كذلك . مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٢٥٥ (سلط).

٧-٧ . الزهد ، ص ٧٠ ، ذيل ح ٢١ ، عن محمّد بن سنان ، مع زيادة فى أوّله الوافي ، ج ٥ ، ص ٩٥٤ ، ح ٣٣٥٥ ؛ الوسائل، ج ١٦ ، ص ٣٢ ، ح ٢٠٨٩٤ .

٨-٨ . فى « ج ، ب ف » والوافى : «ليبغض» .

### وَالسَّائِلَ الْمُلْحِفَ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و از حضرت باقر عليه السلام حديث شده كه رسول خدا (صلّى الله عليه و آله) فرمود: خداوند دشمن دارد دشنام دهندۀ بدزبان و گداى مبرم را.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ١٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

١١-رسول خدا(صلّى الله عليه و آله)فرمود: راستى خدا دشمن مى دارد دشنام گوى بى آبروى و گداى مبرم را.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۱-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: راستی خداوند دشمن می دارد دشنام گوی بی آبرو و گدای پيله کن را.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: كالسابق. و فی النهاية فيه: من سأل و له أربعون درهما فقد سأل الناس إلحافا، أى بالغ فيها يقال: ألحف فى المسألة يلحف إلحافا إذا ألح فيها و لزمها، انتهى. و هو موجب لبغض الرب حيث أعرض عن الغنى الكريم و سأل الفقير اللئيم، و أنشد بعضهم

الله يغضب إن تركت سؤاله- و بنو آدم حين يسأل يغضب

و ترى فى عرف الناس أن عبد الإنسان إذا سأل غير مولاه فهو عار عليه و شكايه منه حقيقة، و لذا ورد فى ذم المسألة ما ورد.

مرآة العقول ؛ ج ۱۰ ، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحدیث

۱۳ / ۲۶۳۰ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَائِشَةَ: يَا عَائِشَةُ، إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا (۳)، لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز از آن حضرت روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعایشه فرمود: اگر دشنام گوئی مجسم میشد، صورت بدی بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- به عایشه فرمود (صلی الله علیه و آله): ای عایشه! اگر دشنام مجسم شود، نمونه بدی باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- به عایشه فرمود صلی الله علیه و اله:

ای عایشه! اگر دشنام مجسم شود، نمونه بدی باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و قد مر بعينه سندا و متنا إلا أنه ليس فيه أن الخطاب لعائشة، و كان على بن إبراهيم رواه على الوجهين. ثم الظاهر أن هذا مختصر عما سيأتي في باب التسليم على أهل الممل حيث رواه بهذا الإسناد أيضا عن أبي جعفر عليه السلام قال: دخل يهودى على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و عائشة عنده، فقال: السام عليكم، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: عليكم، ثم دخل آخر فقال مثل ذلك فرد عليه كما رد على صاحبه، ثم دخل آخر فقال مثل ذلك فرد رسول الله كما رد على صاحبيه، فغضبت عائشة فقالت: عليكم السام و الغضب و اللعنة يا معشر اليهود، يا إخوة القردة و الخنازير، فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: يا عائشة إن الفحش لو كان ممثلا لكان مثال سوء، إن الرفق لم يوضع على شىء قط إلا زانه، و لم يرفع عنه قط إلا شانه، قالت: يا رسول الله أ ما سمعت إلى قولهم: السام عليكم؟ فقال: بلى أ ما سمعت ما رددت عليهم، قلت: عليكم؟ فإذا سلم عليكم مسلم فقولوا: السلام عليكم، و إذا سلم عليكم كافر فقولوا: عليكم.

مرآة العقول؛ ج ۱۰، ص ۲۷۸

\*\*\*\*\*

## ۱۴- الحدیث

۱۴ / ۲۶۳۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، قَالَ:

۳۲۶ / ۲

قَالَ: «مَنْ فَحَشَ (۵) عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ، وَوَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و امام عليه السلام فرمود: هر کس برادر مسلمان خود دشنام دهد خدا برکت از روزی او بردارد، و او را بخودش واگذارد، و زندگیش را تباه سازد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- فرمود: هر که به برادر مسلمان خود، دشنام دهد، خدا برکت از روزی او بردارد و او را به خود واگذارد و زندگی او را تباه سازد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۳- فرمود: هر كس به برادر مسلمان خود، دشنام دهد، خدا بركت از روزی او برمی دارد و او را به خود وامی گذارد و زندگی او را تباه می سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف على المشهور. و المعصوم المروى عنه غير معلوم، فإن كان الصادق عليه السلام فالإرسال بأزيد من واحد، و أحمد كأنه البنظي، و ما زعم أنه ابن عيسى بعيد كما لا يخفى على المتدرب، فيمكن أن يكون الإرسال بواحد، و فحش ككرم و ربما يقرأ على بناء التفعيل، و من جملة أسباب فساد المعيشة نفرة الناس عنه و عن معاملته.

مرآة العقول ؛ ج ۱۰ ، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

## ١٥- الحديث

١٥ / ٢٦٣٢ . عَنْهُ (٧) ، عَنْ مُعَلَّى (٨) ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ غَسَّانَ ، عَنْ سَمَاعَةَ ، قَالَ :

ص: ١٣

١-١ . «الملحف» : المبالغ . يقال : ألحف في المسألة يُلحف إلحافا : إذا ألحَّ فيها ولزمها . النهاية ، ج ٤ ، ص ٢٣٧ (لحف).

٢-٢ . الزهد ، ص ٧٠ ، ح ٢٠ ، عن عليّ بن النعمان ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، مع زيادة في أوله . الأملی للصدوق ، ص ٢٥٤ ، المجلس ٤٤ ، ح ٤ ، بسند آخر عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام ، من دون الإسناد إلى النبيّ صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير . وفي الخصال ، ص ٢٦٦ ، باب الأربعة ، ح ١٤٧ ؛ والأملی للطوسي ، ص ٣٩ ، المجلس ٢ ، ح ١٢ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير . تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٤٨ ، ح ٦٣ ، عن جابر ؛ تحف العقول ، ص ٣٠٠ ، عن أبي جعفر عليه السلام ، وفيهما من دون الإسناد إلى النبيّ صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير وزيادة في أوله وآخره . تحف العقول ، ص ٤٢ ، عن النبيّ صلى الله عليه وآله ، ضمن الحديث ؛ وفيه ، ص ٢٨٢ ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام ، وفيهما مع اختلاف الوافي ، ج ٥ ، ص ٩٥٤ ، ح ٣٣٥٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٢ ، ح ٢٠٨٩٥ .

٣-٣ . في « بر ، بف » والوافي والوسائل : « مثلاً » .

٤-٤ . الكافي ، كتاب العشرة ، باب التسليم على أهل الملل ، ضمن ح ٣٦٥٨ . وراجع : ح ٧ من هذا الباب الوافي ، ج ٥ ، ص ٩٥٨ ، ح ٣٣٦٨ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٢ ، ح ٢٠٨٩٦ .

٥-٥ . في « بر » : « أفحش » وفي مرآة العقول : « فحش ككرم ، وربّما يقرأ على بناء التفعيل » .

۶-۶. ثواب الأعمال ، ص ۳۳۷ ، ح ۱ ، بسند آخر عن النبي صلى الله عليه وآله ، ضمن خطبته قبل وفاته ، وفيه : «من غش أخاه المسلم نزع الله منه ...» الوافی ، ج ۵ ، ص ۹۵۷ ، ح ۳۳۶۴ ؛ الوسائل، ج ۱۶ ، ص ۳۲ ، ح ۲۰۸۹۷ .  
 ۷-۷. فی «بر ، بف» وحاشیة «د» : «الحسین بن محمد» .  
 ۸-۸. فی «ج ، د ، ز ، بر ، بف» : «بن محمد» .

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لِي \_ مُبْتَدِئًا \_ : «يَا سَمَاعَةَ ، مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ جَمَالِكَ (۱)؟ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَحَّاشًا ، أَوْ صَخَّابًا (۲) ، أَوْ لَعَانًا» .

فَقُلْتُ : وَ اللَّهُ ، لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ أَنَّهُ ظَلَمَنِي ، فَقَالَ : «إِنْ كَانَ ظَلَمَكَ ، لَقَدْ أُرْبِيتَ عَلَيْهِ (۳) ؛ إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فِعَالِي ، وَلَا أَمْرٌ (۴) بِهِ شِيعَتِي ، اسْتَغْفِرُ (۵) رَبَّكَ وَلَا تَعُدْ» قُلْتُ : اسْتَغْفِرُ اللَّهَ ، وَلَا أَعُودُ. (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

سماعة گوید: وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام، حضرت آغاز بسخن کرد و بمن فرمود: ای سماعة این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدیدار گشته بود؟ مبادا دشنامگو و بد زبان و لعنت کننده باشی؟ عرض کردم: بخدا سوگند چنین بود (که فرمودی ولی) او بمن ستم کرد؟ فرمود: اگر او بتو ستم کرده تو از او سر افتادی، هر آینه این کردار از کردارهای من نیست، و بشیعیانم چنین دستوری ندهم، از پروردگارت آمرزش بخواه، و بآن کردار باز مگرد، عرض کردم: از خدا آمرزش خواهم و دیگر باز نگردم.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۴- از سماعه، گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و با من آغاز سخن کرد و فرمود: ای سماعه! این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدیدار گشته، مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی، در پاسخ گفتم: به خدا که چنین بوده است، زیرا که او به من ستم کرد، فرمود: اگر او به تو ستم کرد تو به او سرافتادی، راستش این است که این کردار از کردارهای من نیست و من به شیعیان خود نفرمایم که بکنند، از پروردگارت آمرزش جو و بدان باز مگرد، من گفتم: از خدا آمرزش خواهم و بدان بازنگردم.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۴- سماعه، گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و با من آغاز سخن کرد و فرمود: ای سماعه! این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت ظاهر شده، مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی، در پاسخ گفتم: به خدا که چنین بوده است، (که فرمودی) ولی او به من ستم کرد، فرمود: اگر او به تو ستم کرد تو جلو افتادی، راستش این است که این کردار از کردارهای من نیست و من به شیعیان خود چنین دستوری نداده ام، از پروردگارت آمرزش بخواه و به آن کار باز مگرد عرض کردم از خداوند آمرزش می خواهم و دیگر هرگز به این کار باز نمی گردم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. مبتدئا أى من غير أن أسأله شيئا يكون هذا جوابه أو من غير أن يتظلم إليه الجمال، و فى النهاية الصخب و السخب الضجة و اضطراب الأصوات للخصام، و فعول و فعال للمبالغة أنه بفتح الهمزة أى لأنه، و هو خير كان، و إن فى قوله إن كان شرطية، و اللام فى قوله: لقد ، جواب قسم مقدر، و قائم مقام الفاء الرابطة اللازمة كذا قيل، و فى الصحاح قال الفراء فى قوله تعالى:

أَخَذَةً زَائِيَةً

أى زائدة، كقولك أربيت إذا أخذت أكثر مما أعطيت من فعالي بالكسر جمع فعل، أو بالفتح مصدرا و كلاهما مناسب و لا أمر به كناية عن النهي.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٧٩

\*\*\*\*\*

**(١٣٢) باب من يتقى شره**

**١- الحديث**

٢٦٣٣/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ

أَبِي بَصِيرٍ (٧):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَنَا (٨) هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ عَائِشَةَ إِذَا (٩) اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : بِئْسَ أَخُو الْعَشِيرَةِ (١٠) ، فَقَامَتْ عَائِشَةُ ، فَدَخَلَتِ الْبَيْتَ ، وَآذَنَ (١١) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلرَّجُلِ (١٢) ، فَلَمَّا دَخَلَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (١٣) بِوَجْهِهِ ،

ص : ١٤

- 
- ١-١ . فى « بس » : « حمّالك » بالحاء المهملة .  
٢-٢ . فى الوسائل : « سخّايا » . والصّخْبُ : الصياح والجلّبة وشدة الصوت واختلاطه . والصخّاب : شديد الصخب كثيره . لسان العرب ، ج ١ ، ص ٥٢١ (صخب) .  
٣-٣ . فى مرآة العقول : « أربيت ، إذا أخذت أكثر ممّا أعطيت » .  
٤-٤ . فى حاشية « د » : « أمرت » .  
٥-٥ . فى « ص » : + « الله » .  
٦-٦ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٧ ، ح ٣٣٦٥ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٣ ، ح ٢٠٨٩٨ .  
٧-٧ . فى الكافى ، ح ٢٦٢٦ : - « عن أبى بصير » .  
٨-٨ . فى « د » والبحار : « بينما » .  
٩-٩ . فى الوافى والبحار ، ج ٧٥ : « إذ » .  
١٠-١٠ . فى مرآة العقول ، ج ١٠ ، ص ٢٨٠ : « وقرأ بعض الأفاضل : العشيرة ، بضم العين وفتح الشين ، تصغير العشرة بالكسر ، أى المعاشرة ، ولا يخفى ما فيه » .  
١١-١١ . فى « ج ، د ، ص ، بر » والبحار : « فأذن » . وفى « بف » والوافى : « فأذن له » .  
١٢-١٢ . فى الوافى : - « للرجل » .  
١٣-١٣ . هكذا فى « ب ، د ، ز ، ص ، بس ، بف » . وفى « بر » والوافى والبحار : - « عليه » . وفى سائر النسخ والمطبوع : - « رسول الله صلى الله عليه وآله » .



وَبَشْرُهُ إِلَيْهِ (۱) يُحَدِّثُهُ ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ ، قَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَيْنَا (۲) أَنْتَ تَذْكُرُ هَذَا الرَّجُلَ بِمَا ذَكَرْتَهُ بِهِ إِذْ (۳) أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِوَجْهِكَ وَ بِشْرِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَ ذَلِكَ: إِنَّ مِنْ شَرِّ (۴) عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّرَ (۵) مُجَالَسَتَهُ لِفُحْشِهِ (۶) . (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزد عایشه بود ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه مرد بدی است از این تیره و قبیله، پس عایشه برخاست و بدرون اطاق رفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه ورود بآن مرد داد، همین که وارد شد حضرت با روی باز از او پذیرائی کرد و با او بگفتگو پرداخت تا هنگامی که پایان رسانید و آن مرد از نزدش بیرون رفت، عایشه (برگشته) و عرضکرد: ای رسول خدا در حالی که شما این مرد را بدی یاد کردی با روی باز از او پذیرائی کردی؟ در این هنگام حضرت فرمود: از بدترین بندگان خدا کسی است که برای دشنامگویش همنشینی با او را بد دارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی یک روز که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نزد عایشه بود، به ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه بد مردی است از تیره خود، عایشه برخاست و به درون اطاق رفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه

ورود بدان مرد داد و چون وارد شد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با خوشروئی از او پذیرائی کرد و با او به گفتگو پرداخت تا چون به پایان رسانید و بیرون شد از نزد آن حضرت، عایشه گفت: یا رسول الله! تو این مرد را بدان بدی یاد کردی و چون آمد، از او پذیرائی خوبی نمودی، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در این هنگام فرمود: راستی از بدترین بنده های خدا آن کس است که از هرزه درائیش همنشینی با او را بد دارند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی پیامبر صلی الله علیه و اله نزد عایشه بود، ناگهان مردی اجازه شرفیابی خواست و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: در فامیل خود مرد بدی است عایشه برخاست و به درون اتاق رفت و رسول خدا صلی الله علیه و اله اجازه ورود به او داد و چون وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و اله با خوشروئی از او پذیرائی کرد و با او به گفتگو پرداخت تا آنگاه که از مجلس حضرت خارج شد عایشه گفت: یا رسول الله! تو این مرد به بدی یاد کردی و چون آمد، از او به خوبی پذیرائی نمودی، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: به راستی بدترین بنده های خدا کسی است که به خاطر ناسزاگوئیش با او همنشین نشوند و او را بد بدانند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. وفي القاموس : عشيرة الرجل بنو أبيه الأذنون أو قبيلته وفي المصباح تقول هو أخو تميم أى واحد منهم، انتهى. وقرأ بعض الأفاضل العشيرة بضم العين وفتح الشين تصغير العشرة بالكسر، أى المعاشرة، ولا يخفى ما فيه و بشره بالرفع وإليه خبره، و الجملة حالية كيحدثه، وليس فى بعض النسخ عليه أو لا فبشره مجرور عطفا على وجهه، وهو أظهر، ويحتمل زيادة إليه آخرا كما يومئ إليه قولها إذ أقبلت عليه بوجهك و بشره. وقوله صلى الله عليه وآله وسلم: إن من شر عباد الله ، إما عذر لما قاله أولا أو لما فعله آخرا، أولهما معا فتأمل جدا. و نظير هذا الحديث رواه مخالفونا عن عروة بن الزبير قال: حدثتني عائشة إن رجلا استأذن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: ائذنوا له فلبس ابن العشيرة، فلما دخل عليه الآن له القول، قالت عائشة: فقلت: يا رسول الله قلت له الذى قلت ثم ألت له القول؟ قال: يا عائشة إن شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من ودعه الناس أو تركه اتقاء فحشه. قال عياض: قوله: لبس، ذم له فى الغيبة و الرجل عيينة بن حصن الفزارى، و لم يكن أسلم حينئذ، ففيه لا غيبة على فاسق و مبتدع، و إن كان قد أسلم فيكون عليه السلام أراد أن يبين حاله، و فى ذلك الذم يعنى لبس، علم من أعلام النبوة، فإنه ارتد و جىء به إلى أبى بكر و له مع عمر خبر. و فيه أيضا أن المداراة مع الفسقة و الكفرة مباحة و تستحب فى بعض الأحوال بخلاف المداهنة المحرمة، و الفرق بينهما أن المداراة بذل الدنيا لصالح الدين أو الدنيا، و المداهنة بذل الدين لصالح الدنيا، و النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذل له من دنياه حسن العشرة و طلاقة الوجه، و لم يرو أنه مدحه حتى يكون ذلك خلاف قوله لعائشة، و لا من ذى الوجهين و هو عليه السلام منزه عن ذلك، و حديثه هذا أصل فى جواز المداراة و غيبة أهل الفسق و البدع. و قال القرطبي: قيل أسلم هو قبل الفتح و قيل بعده، و لكن الحديث دل على أنه شر الناس منزلة عند الله و لا يكون كذلك حتى يختم له بالكفر، و الله سبحانه أعلم بما ختم له و كان من المؤلف و جفاة الأعراب. و قال النخعي: دخل

على النبي صلى الله عليه وآله وسلم بغير إذن فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم: وأين الإذن؟ فقال: ما استأذنت على أحد من مضر، فقالت عائشة: من هذا يا رسول الله؟ قال: هذا أحرق مطاع، وهو على ما ترين سيد قومه، وكان يسمى الأحرق المطاع، وقال الأبى: هذا منه صلى الله عليه وآله وسلم تعليم لغيره لأنه أرفع من أن يتقى فحش كلامه.

مرآة العقول؛ ج ١٠، ص ٢٨٠

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٦٣٤/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

٣٢٧/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (٨) الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدترین مردم در روز قیامت نزد خدا کسانی هستند که از ترس بدی و شر آنها احترام و اکرامشان کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: بدترین مردم پیش خدا در روز رستاخیز، آنانند که از ترس شر آنها، احترامشان کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

بدترین مردم پیش خدا در روز رستاخیز کسانی اند که بخاطر ترس از شر آنها احترامشان گذارند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

:ضعیف علی المشهور. یکر مون علی بناء المجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۰، ص ۲۸۲

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۶۳۵/۳ . عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ خَافَ النَّاسَ (۱۰) لِسَانَهُ، فَهُوَ فِي النَّارِ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که مردم از زبانش بترسند، او در آتش است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که را مردم از زبان او بترسند، در آتش باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق عليه السلام فرمود: هرکس که مردم از زبان او بترسند، در آتش باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۰، ص ۲۸۲

\*\*\*\*\*

ص: ۱۵

- 
- ۱-۱. فی مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۸۰: «بشره، بالرفع [مبتدأ]، و«إليه» خبره، والجملة حالیه ک «یحدّثه». ولس فی بعض النسخ «عليه» أوّلاً، ف «بشره» مجرور عطفا علی «وجهه». وهو أظهر. ويحتمل زيادة «إليه» آخرًا، كما يؤمى إليه قولها: إذ أقبلت عليه بوجهك وبشرك». ۲-۲. فی البحار: «بينما».
- ۳-۳. فی «ز»: «إذا».
- ۴-۴. فی «بف» والوافى والبحار، ج ۷۵: «شرار».
- ۵-۵. يحتمل كون «تكره» على بناء المعلوم و«مجالسته» منصوبة.

٦-٦ . فى « ص » : « بفضحه » .

٧-٧ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب البذاء ، ح ٢٦٢٦ ، من قوله : « إن من شرّ عباد الله » .  
وفى الزهد ، ص ٦٨ ، ح ١٦ ، عن حمّاد بن عيسى ، عن شعيب العرقوفى ، عن أبى بصير ، مع  
اختلاف يسير . تحف العقول ، ص ٣٩٥ ، عن الكاظم عليه السلام ، ضمن وصيّته للهشام ، من قوله  
: « إن من شرّ عباد الله » الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٥ ، ح ٣٣٥٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٠ ، ح ٢٠٨٨٧ ؛  
البحار ، ج ٢٢ ، ص ١٣١ ، ح ١٠٩ ؛ وج ٧٥ ، ص ٢٨١ ، ح ٩ .  
٨-٨ . فى الجعفریات : - « يوم القيامة » .

٩-٩ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٢ ، ضمن وصيّة النبىّ صلى الله عليه وآله لعلىّ عليه السلام ، وفيه :  
« يا علىّ شرّ الناس من أكرمه الناس اتقاء فضحه ، وروى شرّه » ؛ الجعفریات ، ص ١٤٨ ، وفيهما  
بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى ،  
ج ٥ ، ص ٩٥٦ ، ح ٣٣٦١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣١ ، ح ٢٠٨٩٠ ؛ البحار ، ج ٧٥ ، ص ٢٨٣ ،  
ح ١١ .

١٠-١٠ . فى « ج » والوافى : + « من » .

١١-١١ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٢ ، ح ٥٧٦٢ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم  
السلام عن النبىّ صلى الله عليه وآله ، ضمن آ وصيّته لعلىّ عليه السلام ، مع اختلاف يسير . راجع  
: الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب السفه ، ح ٢٦١٧ الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٥٦ ، ح ٣٣٥٩ ؛  
الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣١ ، ح ٢٠٨٩١ .

## ٤- الحديث

٢٦٣٦/٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ  
جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «شَرُّ النَّاسِ (١) يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ اتِّقَاءَ شَرِّهِمْ» . (٢)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جابر بن عبد الله گوید: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدترین مردم در روز قیامت آنانند که از ترس بدی و شرشان اکرام و احترام شوند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بدترین مردم روز رستاخیز، آنانند که برای بدی آنها احترامشان می کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

بدترین مردم در روز رستاخیز، کسانی اند که به خاطر شرشان آن ها را احترام کنند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

: ضعیف علی المشهور.

### (۱۳۳) باب البغی

#### ۱- الحدیث

۲۶۳۷/۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (۳): إِنَّ أَعْجَلَ الشَّرِّ عُقُوبَةَ الْبَغِيِّ». (۵)

ترجمه

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که سرّی از ما فاش کند، چون کسی باشد که عمداً ما را کشته است و به خطا نکشته.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس سری از ما فاش کند، چون کسی باشد که عمداً ما را کشته است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. وقوله: ولم يقتلنا خطاء، إما تأكيد أو لإخراج شبه العمدة، فإنه عمد من جهة، وخطاء من أخرى.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۶۵

\*\*\*\*\*

ص: ۱۱۴

---

- ١-١ . آل عمران (٣) : ١١٢ .
- ٢-٢ . فى «بر» والوفى : «بالسيف» .
- ٣-٣ . فى الوسائل : «عليهم وأفشوا سرهم» .
- ٤-٤ . فى «بر ، بف» : «فقتلوهم» .
- ٥-٥ . المحاسن ، ص ٢٥٦ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٩٠ الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٤٦ ، ح ٣٣٣٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٤٩ ، ح ٢١٤٨٣ ؛ البحار ، ج ٧٥ ، ص ٨٧ ، ح ٤٠ .
- ٦-٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن أبى عبدالله المذكور فى السند السابق .
- ٧-٧ . النساء (٤) : ٨٣ .
- ٨-٨ . فى مرآة العقول : «الحديث الثامن ... قد مضى بعينه متنا وسندا فى أول الباب ، وكأنه من النسخ» .
- ٩-٩ . راجع : ح ١ من هذا الباب ومصادره .

- ١٠-١٠ . المحاسن ، ص ٢٥٦ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٨٩ ، بسند آخر . تحف العقول ، ص ٣٠٧ ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، ضمن وصيته لأبى جعفر محمد بن النعمان الأحول ، وتام الرواية فيه : «إنه من روى علينا حديثا فهو ممن قتلنا عمدا ولم يقتلنا خطأ» الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٤٥ ، ح ٣٣٣٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٥١ ، ح ٢١٤٩٢ ؛ البحار ، ج ٧٥ ، ص ٨٧ ، ح ٤١ .

## ١٠- الحديث

٢٨١٥/١٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نَصْرِ بْنِ صَاعِدٍ مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ أَبِيهِ (٢)، قَالَ:

٣٧٢ / ٢

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مُذِيْعُ السَّرِّ شَاكُّ (٣)، وَقَائِلُهُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَافِرٌ، وَمَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فَهُوَ نَاجٍ». قُلْتُ: مَا (٤) هُوَ (٥)؟ قَالَ: «التَّسْلِيمُ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

نصر بن صاعد از پدرش حدیث کند که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام میفرمود: فاش کننده سر، شاک (و سست عقیده) است، و گوینده آن پیش ناهلان کافر است، و هر که بریسمان محکم چنگ زند رستگار است، من عرض کردم: (آن ریسمان محکم) چیست؟ فرمود: تسلیم (و سر فرود آوردن در مقابل فرمان امام) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام صادق (علیه السلام) می فرمود: فاش کننده سر، شاک است و بی عقیده و آنکه آن را به ناهل گوید کافر است و هر که به رشته محکم (مذهب) بچسبد ناجی است. گفتم: آن چیست؟ فرمود: تسلیم است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق عليه السلام فرمود: فاش کننده سر، شاک است و بی عقیده و آن که آن را به نااهل گوید کافر است و هرکس به ریسمان محکم (مذهب) بچسبد پیروز است گفتیم: آن چیست؟ فرمود: تسلیم است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. مذیع السر شاک کان المعنی مذیع السر عند من لا يعتمد عليه من الشيعة شاک، أى غير موقن فإن صاحب اليقين لا يخالف الإمام فى شيء و يحتاط فى عدم إيصال الضرر إليه، أو أنه إنما يذكره له غالباً لتزله فيه و عدم التسليم التام، و يمكن حمله على الأسرار التي لا تقبلها عقول عامة الخلق، و ما سيأتى على ما يخالف أقوال المخالفين، و قيل: الأول مذيع السر عند مجهول الحال، و الثانى عند من يعلم أنه مخالف. قلت ما هو أى ما المراد بالتمسك بالعروة الوثقى؟ قال: التسليم للإمام عليه السلام فى كل ما يصدر عنه مما تقبله ظواهر العقول أو لا تقبله، و مما كان موافقاً للعامة أو مخالفاً لهم، و إطاعتهم فى التقية و حفظ الأسرار و غيرها.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۶۵

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۲۸۱۶/۱۱. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْكُوفِيِّينَ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابُلِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - جَعَلَ الدِّينَ دَوْلَتَيْنِ (۷): دَوْلَةَ آدَمَ - وَ هِيَ دَوْلَةُ اللَّهِ - وَ دَوْلَةَ إِبْلِيسَ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعْبَدَ عِلَانِيَةً، كَانَتْ (۸) دَوْلَةُ آدَمَ؛ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُعْبَدَ فِي (۹) السَّرِّ، كَانَتْ دَوْلَةُ إِبْلِيسَ؛ وَ الْمُذِيعُ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ سِتْرَهُ (۱۰) مَارِقٌ (۱۱) مِنَ الدِّينِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو خالد کابلی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدای عز و جل دین را دو دولت قرار داده دولت آدم - و آن دولت خدا است - و دولت ابلیس، هنگامی که خداوند اراده فرماید که آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد، و همین که اراده فرماید که در پنهانی پرستش شود دولت ابلیس بر سر کار آید، و آن کس که فاش کند چیزی که خداوند خواسته است پنهان باشد، او از دین بیرون رفته (و خارج شده) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از ابی خالد کابلی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا عز و جل دین را دو دولت ساخته، دولت آدم و آن دولت خدا است، و دولت ابلیس، چون خدا خواهد آشکارا پرستش شود دولت

آدم بر سر کار باشد و چون خواهد که نهانی پرستیده شود، دولت ابلیس بر سر کار باشد و آنکه فاش کند آنچه را خدا خواسته از دین نماند باشد از دین بدر رفته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «ابی خالد کابلی» روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

براستی خدای عز و جل دین را در دو دولت قرار داده، دولت آدم و آن دولت خداست، و دولت ابلیس، چون خدا خواهد آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد و چون خواهد که نهانی پرستیده شود، دولت ابلیس بر سر کار باشد و آنکس که فاش کند اسرار دین که خدا خواسته پنهان بماند از دین خارج شده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: ضعيف. جعل الدين دولتين قيل: المراد بالدين العبادة و دولتين منصوب بنبابة ظرف الزمان، و الظرف مفعول ثان لجعل، و الدولة نوبة ظهور حكومة حاكم عادلا كان أو جائرا، و المراد بدولة آدم دولة الحق الظاهر الغالب، كما كان لآدم عليه السلام فى زمانه، فإنه غلب على الشيطان و أظهر الحق علانية، فكل دولة حق غالب ظاهر فهو دولة آدم، و هى دولة الحكومة التى رضى الله لعباده. و كانت فى الموضوعين تامة، فإذا علم الله صلاح العباد فى أن يعبدوه ظاهرا سبب أسباب ظهور دولة الحق فكانت كدولة آدم عليه السلام، و إذا علم صلاحهم فى أن يعبدوه سرا و تقية و كلهم إلى أنفسهم فاختاروا الدنيا و غلب الباطل على الحق، فمن أظهر الحق و ترك التقية فى دولة الباطل لم يرض بقضاء الله، و خالف أمر الله، و ضيع مصلحة الله التى اختارها لعباده. فهو مارق أى خارج عن الدين غير عامل بمقتضاه، أو خارج عن العبادة غير عامل بها، قال فى القاموس: مرق السهم من الرمية مروقا خرج من الجانب الآخر، و الخوارج مارقة لخروجهم من الدين.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٦٦

\*\*\*\*\*

ص: ١١٥

- 
- ١-١. فى «ب»: «نضر» .  
٢-٢. فى «بس»: - «عن أبيه» .  
٣-٣. فى الوافى: «إنما كان المذيع شاكا فى الأغلب إنما يذيع السرّ ليستعلم حقيته ويستفهم ، ولو كان صاحب يقين لما احتاج إلى الإذاعة» . وفى مرآة العقول: «كأنّ المعنى: مذيع السرّ عند من لا يعتمد عليه من الشيعة شاكا ، أى غير موقن ، فإنّ صاحب اليقين لا يخالف الإمام فى شىء ، ويحتاط فى عدم إيصال الضرر إليه ؛ أو أنّه إنّما يذكره غالبا لتزلزله فيه و عدم التسليم التام . ويمكن حملة على الأسرار التى لا تقبلها عقول عامّة الخلق» .

٤-٤ . فى «د ، بر» والوفى : «وما» .

٥-٥ . فى المحاسن : «هى» .

٦-٦ . المحاسن ، ص ٢٧٢ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٣٦٩ ، عن بعض أصحابنا ، رفعه إلى أبى عبد الله عليه السلام ، وفيه من قوله : «من تمسك بالعروة الوثقى» الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٤٧ ، ح ٣٣٣٨ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٥٠ ، ح ٢١٤٨٦ ؛ البحار ، ج ٧٥ ، ص ٨٨ ، ح ٤٢ .

٧-٧ . الدولة فى الحرب : أن تُدال إحدى الفئتين على الأخرى ، والإدالة : الغلبة . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٦٩٩ (دول) .

٨-٨ . فى الكافى ، ح ١٤٩٦٨ : «أظهر» .

٩-٩ . فى «ج ، بر ، بس» والوفى : «على» .

١٠-١٠ . فى حاشية «ج» : «سرّه» وفى مرآة العقول : «فهو» .

١١-١١ . مرق من الدين مُروقا : إذا خرج منه . المصباح المنير ، ص ٥٦٩ (مرق) .

١٢-١٢ . الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٤٩٦٨ ، عن محمّد بن أبى عبد الله ومحمّد بن الحسن جميعا ، عن صالح بن أبى حمّاد ، عن أبى جعفر الكوفى ، عن رجل ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٤٧ ، ح ٣٣٣٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٥٢ ، ح ٢١٤٩٣ ، من قوله : «المذيع لما أراد»؛ البحار ، ج ٧٥ ، ص ٨٨ ، ح ٤٣ .

## ١٢- الحديث

٢٨١٧/١٢ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِإِدَاعَةِ سِرِّنَا، سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَرَّ الْحَدِيدِ وَضِيقَ الْمَحَابِسِ (١)» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که روز خود را با افشاء راز ما بگشاید، خداوند حرارت آهن و تنگنای زندانها را بر او مسلط گرداند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام صادق (علیه السلام): هر که روز خود را با فاش کردن سرّ ما افتتاح کند، خدا بر او مسلط کند حرارت آهن و تنگنای زندان ها را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: و هرکس روز خود را با فاش کردن اسرار ما آغاز کند خداوند حرارت آهن و تنگی زندان را بر او مسلط سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. و كان استفتاح النهار على المثال أو لكونه أشد أو كناية عن كون هذا منه على العمد و القصد لا على الغفلة و السهو، و يحتمل أن يكون الاستفتاح بمعنى الاستتصار و طلب النصرة، كما قال تعالى:

وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

وقال:

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ

أى يظهر الفتح، و يهدد المخالفين بذكر الأسرار التى ذكرها الأئمة عليه السلام تسلية للشيعة كانقراض دولة بنى أمية أو بنى العباس فى وقت كذا، فقولته: نهاره، أى فى جميع نهاره لبيان المداومة عليه حر الحديد أى ألمه و شدته من سيف أو شبيهه، و العرب تعبر عن الراحة بالبرد و عن الشدة و الألم بالحر، قال فى النهاية: فى حديث على عليه السلام أنه قال لفاطمة: لو أتيت النبى صلى الله عليه و آله و سلم فسألته خادما يقيق حرما أنت فيه من العمل، و فى رواية: حار ما أنت فيه، يعنى التعب و المشقة من خدمة البيت، لأن الحرارة مقرونة بهما كما أن البرد مقرون بالراحة و السكون، و الحار الشاق المتعب، و منه حديث عيينة بن حصن: حتى أذيق نساءه من الحر مثل ما أذاق نسائي، يريد حرقة القلب من الوجد و الغيظ و المشقة، و ضيق المحابس أى السجن، و فى بعض النسخ المجالس و المعنى واحد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٦٧

\*\*\*\*\*

## (۱۶۱) باب من أطاع المخلوق في معصية الخالق

### ۱- الحديث

۲۸۱۸/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ ، جَعَلَ اللَّهُ (۳) حَامِدَهُ (۴) مِنَ النَّاسِ ذَامًّا . (۵) »

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس خوشنودی مردم را بخشم خدا جوید، خداوند ستایش کننده او را نکوهش کننده اش قرار دهد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که خوشنودی مردم را به خشم خدا جوید، خدا ستاینده او را از مردم نکوهش کننده او سازد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرکس خشنودی مردم را بر خشم خدا خواهد خداوند ستایش کننده او را نکوهش کننده او سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. من طلب رضا الناس بسخط الله هذا النوع في الخلق كثير بل أكثرهم كذلك، كالذين تركوا متابعة أئمة الحق لرضاء أئمة الجور و طلب ما عندهم، و كأعوان السلاطين الجائرين و عمالهم و المتقربين إليهم بالباطل، و المادحين لهم على قبائح أعمالهم، و كالذين يتعصبون للأهل و العشائر بالباطل، و كشاهد الزور و الحاكم بالجور بين المتخاصمين طلبا لرضاء أهل العزة و الغلبة، و الذين يساعدون المغتائبين و لا يزعرونهم عنها طلبا لرضاء أهل العزة و الغلبة، و الذين يساعدون المغتائبين و لا يزعرونهم عنها طلبا لرضاهم، و لئلا يتنفروا من صحبته و أمثال ذلك كثيرة و جعل حامده من الناس ذاما أي بعد ذلك الحمد أو يحمده بخصرته و يذمونه في غيبته، أو يكون المراد بالحامد من يتوقع منهم المدح.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۶۸

## ٢- الحديث

٢٨١٩/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ (٦)  
بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ:

ص: ١١٦

- 
- ١- ١. في «ب»: «المجالس» .  
٢- ٢. تحف العقول ، ص ٣١٣ ، ضمن وصيته عليه السلام لأبي جعفر محمد بن النعمان الأحول الوافي، ج ٥ ، ص ٩٤٦ ، ح ٣٣٣٦ ؛ الوسائل، ج ١٦ ، ص ٢٤٧ ، ح ٢١٤٧٧ ؛ البحار، ج ٧٥ ، ص ٨٩ ، ح ٤٤ .  
٣- ٣. في «ج» ومراة العقول : - «الله» .  
٤- ٤. في «ز، ص» : «محامده» .  
٥- ٥. الكافي ، كتاب الجهاد ، باب من أسخط الخالق في مرضاة المخلوق ، ح ٨٣٤٥ ، مع اختلاف يسير . وفي الخصال ، ص ٣ ، باب الواحد ، ح ٦ ، بسنده عن عبدالله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن أبي زياد السكوني ، عن أبي عبدالله ، عن آبائه ، عن عليّ عليهم السلام ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي، ج ٥ ، ص ٩٩٣ ، ح ٣٤٥٢ ؛ البحار، ج ٧٣ ، ص ٣٩١ ، ح ١ .  
٦- ٦. في البحار : «يوسف» . وهو سهو واضح ؛ فقد روى إسماعيل بن مهران ، عن سيف بن عميرة في أسنادٍ عديدة . ولم يثبت في رواتنا راوٍ باسم يوسف بن عميرة . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٣ ، ص ٤٨٠ \_ ٤٨١ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسْخِطُ (١) ٢ / ٣٧٣

اللَّهِ، كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا؛ وَ مَنْ آثَرَ (۲) طَاعَةَ اللَّهِ بِغَضَبِ (۳) النَّاسِ، كَفَاهُ اللَّهُ عَدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ،  
وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ، وَ بَغَى كُلِّ بَاغٍ، وَ كَانَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ نَاصِرًا وَ ظَهِيرًا. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت باقر علیه السلام حدیث شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس خوشنودی مردم را بچیزی بجوید که خدا را در آن چیز بخشم آورد، ستاینده او از مردم نکوهشش کند، و هر که فرمانبرداری خدا را بخشم مردم مقدم دارد خداوند دشمنی کردن هر دشمنی را از او کفایت کند و رشک بردن هر حسودی و ستم هر ستمکاری را از او باز دارد، و خدای عز و جل یاور و پشتیبان او شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام باقر (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که خوشنودی مردم را بدان جوید که خدا را به خشم آرد، هر که ستاینده او باشد به نکوهش او برخیزد و هر که طاعت و فرمانبری خدا را به غضب مردم مقدم دارد، خدا دشمنی هر دشمنی را برای او کفایت کند و حسد هر حسودی را و ستم هر ستم کننده را و خدا عز و جل برایش یار و پشتیبان باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۱



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام باقر علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرکس خشنودی مردم را با چیزی بخواهد که خداوند را با او به خشم آورد ستاینده او به نکوهش او برخیزد و هرکس اطاعت و فرمانبری خدا را به غضب به مردم مقدم دارد، خدا دشمنی هر دشمنی را از او کفایت کند و حسد هر حسودی را و ستم هر ستم کننده ای را از او بازدارد و خداوند یاور و پشتیبان او باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و المرضاة مصدر میمی و من اثر طاعة الله أى فى غير موضع التقية فإنها طاعة الله فى هذا الموضع، و الظهير المعین.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

۳- الحدیث

۲۸۲۰/۳. عَنْهُ (۵)، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى الْحُسَيْنِ (۶) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: عِظْنِي بِحَرْفَيْنِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: مَنْ حَاوَلَ (۷) أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو، وَأَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا (۸) يَحْذَرُ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی بحسین علیه السلام نوشت: مرا با دو حرف پند بده؟ آن حضرت در جواب نوشت: هر که امری را با نافرمانی خدا بجوید آنچه امید دارد زودتر از دستش برود، و از آنچه میگریزد زودتر بسرش آید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که مردی به حسین (علیه السلام) نوشت: مرا با دو حرف پند بده، در پاسخش نوشت: هر که امری را با نافرمانی خدا بطلبد، آنچه امید دارد زودتر از دستش برود و از آنچه حذر دارد زودتر بر سرش آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام روایت کند که مردی به حسین علیه السلام نوشت: مرا با دو حرف اندرز ده در پاسخش نوشت:

هرکس کاری را با نافرمانی خدا بخواهد، آنچه امید دارد زودتر از دستش برود و از آنچه دوری کند زودتر به سراغش آید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. بحرفین ای بجملتین و ما ذکره علیه السلام مع العطف فی حکم جملتین، و یحتمل أن یكون الحرفان کنایة عن الاختصار فی الکلام من حاول أى رام و قصد، و اللام فی قوله لما یرجو و لمجىء للتعدیة.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

۴- الحدیث

٢٨٢١/٤. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ (١٠) بِطَاعَةِ مَنْ عَصَى (١١) اللَّهَ، وَلَا دِينَ لِمَنْ دَانَ

ص: ١١٧

- 
- ١-١ . يجوز فيه على بناء المجرد أيضا بحذف العائد ورفع «الله» .  
٢-٢ . «أثر» : قدم . أساس البلاغة ، ص ٢ (أثر) .  
٣-٣ . فى حاشية «بر» والوفى والكافى ، ح ٨٣٤٣ والتهذيب : «بما يغضب» .  
٤-٤ . الكافى ، كتاب الجهاد ، باب من أسخط الخالق فى مرضاة المخلوق ، ح ٨٣٤٣ . وفى التهذيب ، ج ٦ ، ص ١٧٩ ، ح ٣٦٦ ، بإسناده عن أحمد بن محمد بن خالد الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٩٣ ، ح ٣٤٥٣ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٥٢ ، ح ٢١٢٢١ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٩٢ ، ح ٢ .  
٥-٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق ؛ فقد روى أحمد أكثر روايات شريف بن سابق . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٩ ، ص ٣٦٥ .  
٦-٦ . فى «ز» : + «بن على» .  
٧-٧ . حاولته حوالاً ومحاولةً ، أى طالبته بالحيلة . وحاول الشيء ، أى أراد ورام وقصد . راجع : لسان العرب ، ج ١١ ، ص ١٨٥ \_ ١٩٤ (حول) .  
٨-٨ . فى تحف العقول : «وأسرع لما يحذر» .  
٩-٩ . تحف العقول ، ص ٢٤٨ ، عن الحسين عليه السلام ، من قوله : «من حاول» الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٩٤ ، ح ٣٤٥٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٥٣ ، ح ٢١٢٢٢ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٩٢ ، ح ٣ .  
١٠-١٠ . «الدين» : الطاعة . ودان له : أطاعه . الصحاح ، ج ٥ ، ص ٢١١٨ (دين) .  
١١-١١ . فى الاختصاص : «يعص» .

بِفِرْيَةٍ بَاطِلٍ (۱) عَلَى اللَّهِ (۲)، وَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِجُحُودِ شَيْءٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ». (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: دین ندارد آن کس که فرمانبرداری کسی را که نافرمانی خدا کند دین خود قرار دهد، و دین ندارد کسی که افتراء باطلی را بر خدا دین خود کند، و دین ندارد کسی که انکار یکی از آیات خدا را دین خود کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از محمد مسلم که امام باقر (علیه السلام) فرمود: دین ندارد کسی که فرمانبری کسی را دین خود داند که نافرمانی از خدا کند، و دین ندارد کسی که به افتراء ناحقی بر خدا دین داری کند، و دین ندارد کسی که به انکار یکی از آیات خدا دین داری کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «محمد مسلم» روایت کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

دین ندارد کسی که فرمانبری کسی را دین خود قرار دهد و دین ندارد کسی که با تهمت ناحقی بر خدا دین داری کند، و دین ندارد کسی که به انکار یکی از آیات خدا دین داری کند.

توضیح: شاید مراد حدیث کسانی باشند که آیات خداوند را به باطل ترجمه می کنند و یا انکار می نمایند و آن را دین خود قرار می دهند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. لا دین ای لا ایمان أو لا عبادة لمن دان أي عبد الله بطاعة من عصى الله أي غير المعصوم، فإنه لا يجوز طاعة غير المعصوم في جميع الأمور، وقيل: من عصى الله من يكون حكمه معصية و لم يكن أهلا للفتوى لمن دان أي اعتقد أي عبد الله بافتراء الباطل على الله أي جعل هذا الافتراء عبادة أو جعل عبادته مبنية على الافتراء بجحود شيء من آيات الله أي أنكر شيئاً من محكمات القرآن، و يحتمل أن يكون المراد بالآيات الأئمة عليهم السلام كما مر في الأخبار.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۲۸۲۲/۵ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (٤)، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا (٥) بِسَخَطِ (٦) اللَّهِ، خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ (٧)». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق از پدرش علیهما السلام از جابر بن عبد الله انصاری حدیث کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که سلطانی را بوسیله خشم خداوند خوشنود سازد از دین خدا بیرون رود.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

از جابر بن عبد الله (انصاری) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که سلطانی را به خشم آوردن خدا خوشنود سازد، از دین خدا بیرون رود.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

جابر بن عبد الله (انصاری) روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هرکس سلطانی را با خشم خداوند خوشنود سازد، از دین خدا بیرون رفته است.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

ضعيف على المشهور. ويمكن حمله على من أرضى خلفاء الجور بإنكار أئمة الحق أو شيء من ضروريات، وقد مر تأويل مثله مرارا.

\*\*\*\*\*

## (١٦٢) باب فى عقوبات المعاصى العاجلة

اشاره

٣٢ - بَابُ فِي عُقُوبَاتِ (٩) الْمَعَاصِي الْعَاجِلَةِ

### ١- الحديث

٢٨٢٣/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي بَانٍ، عَنْ رَجُلٍ:

ص: ١١٨

---

١- ١ . فى مرآة العقول : «بافتراء الباطل» . و«الفرية» : الكذب . يقال : فرى يفرى فرّياً ، وافترى يفتري افتراءً : إذا كذب . النهاية : ج ٢ ، ص ٤٤٣ (فرا) .



٢-٢ . فى الاختصاص : - «على الله» .

٣-٣ . الأمالى للمفيد ، ص ٣٠٨ ، المجلس ٣٦ ، ح ٧ ، بسنده عن العلاء . الأمالى للطوسى ، ص ٧٨ ، المجلس ٣ ، ح ٢٣ ، عن المفيد بسنده فى أماليه . المحاسن ، ص ٥ ، كتاب الأشكال والقرائن ، ح ٩ ، بسند آخر عن على عليه السلام مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله وآخره . وفى صحيفة الرضا عليه السلام ، ص ٧٩ ، ح ١٧١ ؛ وعيون الأخبار ، ج ٢ ، ص ٤٣ ، ح ١٤٩ ، بسند آخر عن الرضا ، عن آبائه ، عن أميرالمؤمنين عليهم السلام ، إلى قوله : «من عصى الله» ، مع اختلاف . الاختصاص ، ص ٢٥٨ ، رسالاً عن العلاء . وراجع : الأمالى للمفيد ، ص ١٨٤ ، المجلس ١٢ ، ح ٧ الوافى ، ج ٥ ، ص ٩٩٤ ، ح ٣٤٥٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٥٢ ، ح ٢١٢٢٠ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٩٢ ، ح ٤ .

٤-٤ . هكذا فى النسخ والطبعة الحجرية والوافى . وفى المطبوع : + «[الأنصارى]» . وفى الكافى ، ح ٨٣٤٤ : - «عن أبيه ، عن جابر بن عبدالله» .

٥-٥ . فى حاشية «بر» والوسائل والبحار : + «جائراً» .

٦-٦ . فى العيون وتحف العقول : «بما يسخط» .

٧-٧ . فى الكافى ، ح ٨٣٤٤ : «عن دين الإسلام» بدل «من دين الله» .

٨-٨ . الكافى ، كتاب الجهاد ، باب من أسخط الخالق فى مرضاة المخلوق ، ح ٨٣٤٤ . وفى عيون الأخبار ، ج ٢ ، ص ٦٩ ، ح ٣١٨ ، بسند آخر عن الرضا ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . تحف العقول ، ص ٥٧ ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله والوافى ، ج ٥ ، ص ٩٩٣ ، ح ٣٤٥٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٥٣ ، ح ٢١٢٢٣ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٩٣ ، ح ٥ .

٩-٩ . فى حاشية «د» : «المناكير التى تظهر فى الناس» . بدل «المعاصى العاجلة» . وفى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : المناكير التى تظهر فى عقوبات المعاصى العاجلة» .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : خَمْسٌ إِنْ (١) أَذْرَكْتُمُوهُنَّ فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنْهُنَّ : لَمْ تَظْهَرَ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُعْلِنُوهَا (٢) ، إِلَّا ظَهَرَ فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَ

الْأَعْوَجَاءُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا؛ وَ لَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ ، إِلَّا أَخَذُوا  
بِالسِّنِينَ (۳) وَ شِدَّةِ الْمُؤُونَةِ وَ جَوْرِ السُّلْطَانِ؛ وَ لَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ ، إِلَّا مُنِعُوا الْقَطْرَ (۴) مِنْ ۲ / ۳۷۴

السَّمَاءِ ، وَ لَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمَطَّرُوا (۵)؛ وَ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ ، إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
عَدُوَّهُمْ ، وَ أَخَذُوا (۶) بَعْضَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ؛ وَ لَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ  
بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ» . (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: پنج چیز است که اگر  
بآنها برخورد کردید از آنها بخدا پناه برید: هرگز در مردمی زنا پیدا نشود که آن را آشکارا کنند جز  
اینکه در ایشان طاعون و دردهائی که در گذشتگان آنها سابقه نداشته پدیدار گردد، و از پیمانانه و ترازو  
کم نگذارند جز اینکه بقحطی و سختی مخارج زندگی و ستم سلطان گرفتار شوند، و از دادن زکاة  
منع نکنند جز اینکه آمدن باران آسمان بر آنها ممنوع گردد و اگر بخاطر چهار پایان نبود هیچ باران بر  
آنها نبارد، و پیمان خدا و رسولش را نشکنند جز اینکه خداوند دشمنانشان را بر ایشان چیره کند و  
برخی اموالشان را بگیرد، و بغیر آنچه خدای عز و جل نازل کرده حکم نکنند جز اینکه خداوند  
کشمکش و ستیزه میان آنها قرار دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: پنج است که اگر درک کردید از آنها به خدا پناه برید: هرگز هرزگی در مردمی آشکار نشود تا به جایی که آن را علنی سازد جز اینکه در میان آنها طاعون و دردهائی که در اسلاف گذشته آنها نبوده پدیدار گردد، و از کیل و ترازو کم نگذارند جز اینکه به قحطی و سنگینی و سختی مخارج زندگی و به ستم سلطان گرفتار شوند، و زکاة را دریغ ندارند جز اینکه باران آسمان از آنها دریغ شود و اگر به خاطر چهارپایان زبان بسته نباشد به آنها باران نبارد، و عهد و پیمان خدا و رسولش را نشکنند جز آنکه خدا دشمن آنها را بر آنها مسلط کند و برخی از آنچه را دارند بگیرد، و حکم نکنند به غیر آنچه خدا [عز و جل] نازل کرده جز اینکه خدا عز و جل کشمکش و نبرد میان آنها فراهم سازد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

پنج چیز است که اگر درک کردی از آنها به خدا پناه برید: هرگز هرزگی در مردمی آشکار نشود تا به جایی که آن علنی سازد جز اینکه در میان آنها طاعون و دردهائی که در اسلاف گذشته آنها نبوده آشکار گردد، و از کیل و ترازو کم نگذارند جز اینکه به قحطی و سنگینی و سختی مخارج زندگی و به ستم سلطان گرفتار شوند، و زکوة را دریغ ندارد جز اینکه باران آسمان از آنها دریغ شود و اگر بخاطر چهارپایان زبان بسته نباشد به آنها باران نبارد، و عهد و پیمان خدا و رسولش را نشکنند جز آن که خدا دشمن آنها را بر آنها مسلط سازد و برخی اموالشان را بگیرد و به غیر آنچه که خداوند نازل کرده حکم نکنند جز آنکه خداوند کشمکش و نبرد میان آنها فراهم سازد.

توضیح: در این حدیث برای هر گناهی کیفری مناسب با او معین شده زیرا دل که ضایع شده کننده نسل است خداوند طاعون کیفرش دهد که نسل را قطع می کند و دوم که کم فروشی می کند برای جمع آوری ثروت با قحطی و سختی در زندگی مبتلا می سازد و سومی که منع از نزول خداست با منع از نزول باران همراه است و در چهارم که ترک عدل است با ظلم و ستم مناسب است و در پنجمی که ترک شریعت است و پشت کردن به قوانین الهی با گسترش ستم و تسلط بعضی دیگر همراه است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و خمس مبتداً مع تنکیره مثل: کوکب أنقض الساعة، و الجملة الشرطية خبره، أو خمس فاعل فعل محذوف أى تكون خمس، و الفاحشة الزنا، و فى القاموس السنة الجذب و القحط، و الأرض المجذبة و الجمع سنون، و فى النهاية: السنة الجذب يقال: أخذتهم السنة إذا أجدبوا و أقحطوا و المئونة القوت، و شدة المئونة ضيقها و عسر تحصيلها. و قيل: يترتب على كل واحد منهما عقوبة تناسبه، فإن الأول لما كان فيه تضييع آلة النسل ناسبه الطاعون الموجب لانقطاعه، و الثانى لما كان القصد فيه زيادة المعيشة ناسبه القحط و شدة المئونة و جور السلطان بأخذ المال و غيره، و الثالث لما كان فيه منع ما أعطاه الله بتوسط الماء ناسبه منع نزول المطر من السماء، و الرابع لما كان فيه ترك العدل و الحاكم العادل ناسبه تسلط العدو و أخذ الأموال، و الخامس لما كان فيه رفض الشريعة و ترك القوانين العدلية ناسبه وقوع الظلم بينهم و غلبة بعضهم على بعض. و أقول: يمكن أن يقال لما

كان فى الأول مظنة تكثير النسل عاملهم الله بخلافه، وفى الثالث لما كان غرضهم توفير المال منع الله القطر ليضيق عليهم، و أشار بقوله: و لو لا البهائم لم يمطروا ، إلى أن البهائم لعدم صدور المعصية منهم و عدم تكليفهم، استحقاقهم للرحمة أكثر من الكفرة و أرباب الذنوب و المعاصى، كما دلت عليه قصة النملة و استسقاؤها، و قولها: اللهم لا تؤاخذنا بذنوب بنى آدم، و يومئ إليه قوله تعالى.

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

و المراد بنقض عهد الله و عهد رسوله نقض الأمان و الذمة التى أمر الله برعايتها و الوفاء بها كما سيأتى فى باب تفسير الذنوب: و إذا خفرت الذمة أدل لأهل الشرك من أهل الإسلام، و هو الظاهر من الخبر الآتى أيضا، و قيل: هو نقض العهد بنصرة الإمام الحق و اتباعه فى جميع الأمور، و الأول أظهر. و لما كان هذا الغدر للغلبة على الخصم بالحيلة و المكر، يعاملهم بما يخالف غرضهم فيجعل بأسهم بينهم، فى القاموس: البأس العذاب و الشدة فى الحرب، أى جعل عذابهم و حربهم بينهم بتسلط بعضهم على بعض، و يتغالبون و يتحاربون و لا ينتصف بعضهم من بعض، و ترتب هذا على الجور فى الحكم ظاهر، و يحتمل أن يكون السبب أنهم إذا جاروا فى الحكم و حكموا للظالم على المظلوم يسלט الله على الظالم ظالما آخر يغلبه الله، فيصير بأسهم و حربهم بينهم و هذا أيضا مجرب.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٧٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢/٢٨٢٤. عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا ظَهَرَ (٨) الزَّيْنِي مِنْ بَعْدِي (٩)، كَثُرَ مَوْتُ (١٠) الْفَجَاءَةِ؛ وَإِذَا طُفَّفَ (١١) الْمَكِّيَالُ \*\*\*»

ص: ١١٩

- 
- ١-١ . في «ب ، ج» وثواب الأعمال : «إذا» .  
٢-٢ . في «د» : «يعنوها» .  
٣-٣ . «بالسنيين» ، أى بالجذب وقلة الأمطار والمياه . يقال : أسنت القوم : إذا قحطوا . السنة : الجذب . مجمع البحرين ، ج ٦ ، ص ٣٤٨ (سنه) .  
٤-٤ . في «ثواب الأعمال» : «المطر» .  
٥-٥ . في «ز» : «لما يمطروا» .  
٦-٦ . في الوسائل : «وأخذ» . وفي ثواب الأعمال : «فأخذوهم» .  
٧-٧ . ثواب الأعمال ، ص ٣٠١ ، ح ٢ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر . راجع : الفقيه ، ج ١ ، ص ٥٢٤ ، ح ١٤٨٨ ؛ والخصال ، ص ٢٤٢ ، باب الأربعة ، ح ٩٥ ؛ والتهذيب ، ج ٣ ، ص ١٤٧ ، ح ٣١٨ الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٤٠ ، ح ٣٥٥٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٧٢ ، ح ٢١٥٤٩ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٦٧ ، ح ٢ .  
٨-٨ . في تحف العقول : «كثر» .  
٩-٩ . في الأموال للصدوق وثواب الأعمال : - «من بعدى» .  
١٠-١٠ . في «ز» : «فوت» .  
١١-١١ . «الطفيف» : مثل القليل وزنا ومعنى . ومنه قيل لتطفيف المكيال والميزان : تطفيف . وقد طففه فهو مطفف : إذا كال أو وزن ولم يوف . المصباح المنير ، ص ٣٧٤ (طفف) .

وَ الْمِيزَانُ (١) ، أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَ النَّقْصِ ؛ وَ إِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ ، مَنَعَتِ الْأَعْرُضُ (٢) بَرَكَتَهَا (٣) مِنَ الزَّرْعِ وَ الثَّمَارِ وَ الْمَعَادِنِ كُلِّهَا (٤) ؛ وَ إِذَا جَارُوا فِي الْأَعْحَاكِمِ ، تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ ؛ وَ إِذَا

تَقْضُوا الْعَهْدَ، سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ وَإِذَا قَطَعُوا (۵) الْأَعْرَاحَ، جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَعْشَرَارِ؛ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ، فَيَدْعُو خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت باقر علیه السلام فرمود: که در کتاب رسول خدا یافتیم (نوشته بود): هر گاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هر گاه از پیمانہ و ترازو کم شود، خداوند آنان را بقحطی و کمی (خوار و بار و سایر وسائل زندگی) مأخوذ دارد، و هر گاه از دادن زکاة دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه ها و معادن همه آنها (از آنان) دریغ کند، و هر گاه در احکام بناحق حکم کنند همکاری در ستم و عدوان کنند (و بستم همدیگر دچار شوند) و چون پیمان شکنی کنند خداوند دشمنشان را بر آنان مسلط کند، و چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام باقر (علیه السلام) که در کتاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دریافتیم که: هر گاه پس از من زنا پدیدار گردد، مرگ ناگهانی فراوان گردد و چون در کیل و وزن (پیمانہ ترازو) کم و بیش

شود، خدایشان به قحطی و کاستی مأخوذ دارد و هر گاه از زکاة دریغ کنند، زمین از برکت خود نسبت به زراعت و میوه ها و معادن همه دریغ کند و هر گاه حکم به ناحق کنند، به ستم و عدوان همکار شوند و هر گاه پیمان شکنند، خدا دشمنان را بر آنها چیره سازد و چون قطع رحم کنند، خدا مال را به دست اشرار اندازد و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان خاندان من نمایند، خدا بدان آنها را بر آنها مسلط گرداند و نیکان آنها دعا کنند، برای آنها اجابت نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام باقر علیه السلام روایت کرده که در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و اله دریافتیم که: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فرارسد و چون در کیل و وزن (پیمانه ترازو) کم و بیش شود، خداوند انسان را به قحطی مبتلا می سازد و هرگاه از زکوة دریغ کنند، زمین از برکت خود دریغ نماید و هرگاه حکم به ناحق کنند، به ستم دشمنی گرفتار شوند و هرگاه پیمان شکنند، خدا دشمنان را بر آن ها مسلط می سازد و چون قطع رحم کنند، خدا مال را به دست اشرار قرار دهد و هرگاه امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان خاندان من نمایند، خداوند مردم فاسد را بر آن ها مسلط می سازد و نیکان آنها دعا کنند، ولی خداوند نپذیرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. فى كتاب رسول الله سيأتى صدر هذا الحديث فى كتاب النكاح، وفى فى كتاب على عليه السلام وهو أظهر، ولا تنافى بينهما لأن مملى الكتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الكاتب على عليه السلام فيجوز نسبه إلى كل منهما، وعلى تقدير المغايرة يمكن وجدانه فيهما، و فى المصباح فجأت الرجل أفجؤه مهموز من باب تعب، و فى لغة بفتحيتين جئته بغتة، و الاسم الفجاءة بالضم و المد، و فى لغة وزان تمرة و فجأة الأمر مهموز من بابى تعب و نفع أيضا و فاجأه مفاجأة أى عاجلة، و قال: الطفيف مثل القليل وزنا و معنى، و منه قيل : تطفيف المكيال و الميزان، و قد طففه فهو مطفف إذا كال أو وزن و لم يوف، انتهى. و أقول: قال تعالى:

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ

قال البيضاوى: التطفيف البخس فى الكيل و الوزن، لأن ما يبخرس طفيف أى حقير. و فى الحديث: خمس بخمس، ما نقض العهد قوم إلا سلط الله عليهم عدوهم، و ما حكموا بغير ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر، و ما ظهر فيهم الفاحشة إلا فشا فيهم الموت، و لا طففوا الكيل إلا منعوا النبات و أخذوا بالسنين، و لا منعوا الزكاة إلا حبس عنهم القطر. و قال

عَلَى النَّاسِ

أى منهم

يَسْتَوْفُونَ

أى يأخذون حقوقهم وافية

وَ إِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ

أى كالوا للناس ووزنوا لهم، و المراد بالنقص نقص ريع الأرض من الثمرات و الحبوب، كما قال سبحانه:

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقَّصِ مِنْ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ . منعت الأرض على بناء المعلوم، فيكون المفعول الأول محذوفا أى منعت الأرض الناس بركتها أو المجهول فيكون الفاعل هو الله تعالى، و الجور نقيض العدل. و هذه الفقرة تحتل وجهين: الأول أن الجور فى الحكم و ترك العدل هو معاونة للظالم على المظلوم، فلا يكون على سياق سائر الفقرات، و كان النكتة فيه أن سوء أثره و هو الاختلال فى نظام العالم لما كان ظاهرا اكتفى بتوضيح أصل الفعل و إظهار قبحه. الثانى: أن يكون المراد أنه تعالى بسبب هذا الفعل يمنع اللطف عنهم، فيتعاونون على الظلم و العدوان حتى يصل ضرره إلى الحاكم و الظالم أيضا كما قال عليه السلام فى الخبر السابق: جعل الله بأسهم بينهم، و الظاهر أن المراد بالعهد المعاهدة مع الكفار كما عرفت. و يحتمل التعميم، و كون قطع الأرحام سببا لجعل الأموال فى أيدي الأشرار مجرب، و له أسباب باطنة و ظاهرة، فعمدة الباطنة قطع لطف الله تعالى عنهم، و من الظاهرة أنهم لا يتعاونون فى دفع الظلم فيتسلط عليهم الأشرار و يأخذون الأموال منهم، و منها أنهم يدلون بأموالهم إلى الحكام الجائرين لغلبة بعضهم على بعض، فينتقل أموالهم إليهم. و إذا لم يأمروا بالمعروف قيل: يحتمل ترتب التسليط على ترك كل واحد منهما أو تركهما معا، و أقول: الثانى أظهر مع أن كلا منهما يستلزم الآخر فإن ترك كل معروف منكر و ترك كل منكر معروف، و المراد بالخيار الفاعلون للمعروف الآمرون به، و التاركون للمنكر الناهون عنه، و عدم استجابة دعائهم لاستحكام الغضب و بلوغه حد الحتم و الإبرام، أ لا يرى أنه لم يقبل شفاعة خليل الرحمن عليه السلام لقوم لوط، و يحتمل أن يكون المراد بالخيار الذين لم يتركوا المعروف و لم يرتكبوا المنكر، لكنهم لم يأمرؤا و لم ينهؤا، فعدم استجابة دعائهم لذلك كأصحاب السبت، فإن العذاب نزل على المعتدين و الذين لم ينهؤا معا و عدم استجابة دعاء المؤمنين لظهور القائم عليه السلام يحتمل الوجهين. و اعلم أن عمدة ترك النهى عن المنكر فى هذه الأمة ما صدر عنهم بعد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم فى مدهانة خلفاء الجور، و عدم اتباع أئمة الحق عليهم، فتسلط عليهم خلفاء الجور من التيمى و العدوى و بنى أمية و بنى العباس، و سائر الملوك الجائرين فكانوا

يدعون و يتضرعون فلا يستجاب لهم، وربما يخص الخبر بذلك لقوله و لم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي، و التعميم أولى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٧٤

\*\*\*\*\*

ص: ١٢٠

- 
- ١-١ . فى الوسائل : «الميزان والمكيال» .
- ٢-٢ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٧٣ : «منعت الأرض ، على بناء المعلوم ، فيكون المفعول الأول محذوفا ، أى منعت الأرض الناس بركتها . أو المجهول ، فيكون الفاعل هو الله تعالى» .
- ٣-٣ . فى الوسائل والأمالى للصدوق وتحف العقول : «بركاتها» .
- ٤-٤ . تأكيد للبركة .
- ٥-٥ . يجوز فيه على بناء التفعيل أيضا كما فى القرآن .
- ٦-٦ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب قطيعة الرحم ، ح ٢٧٢٢ ، وتمام الرواية فيه : «عدة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبى عبد الله ، عن ابن محبوب ... عن أبى جعفر عليه السلام قال أمير المؤمنين عليه السلام : إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال فى أيدي الأشرار» . وفى الكافى ، كتاب الزكاة ، باب منع الزكاة ، ح ٥٧٥٦ ، عن محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، وتمام الرواية فيه : «وجدنا فى كتاب على عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا منعت الزكاة منعت الأرض بركاتها» . والكافى ، كتاب النكاح ، باب الزانى ، ح ١٠٣١٠ ، عن محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن مالك بن عطية ، عن أبى عبيدة ، عن أبى جعفر عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «وجدنا فى كتاب على عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كثر الزنى من بعدى كثر موت الفجأة» . الأمالى للصدوق ، ص ٣٠٨ ،

المجلس ٥١ ، ح ٢ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ؛ ثواب الأعمال ، ص ٣٠٠ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن محبوب ، وفيهما مع اختلاف يسير وزيادة في أوله ؛ علل الشرائع ، ص ٥٨٤ ، ح ٢٦ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن خالد ، عن ابن محبوب ، مع اختلاف يسير؛ الأمل للطوسي ، ص ٢١٠ ، المجلس ٨ ، ح ١٣ ، بسند آخر عن مالك بن عطية ، وفيه : «وجدت في كتاب علي بن أبي طالب : إذا ظهر» إلى قوله : «سلط الله عليهم عدوهم» ومن قوله : «فیدعو خيارهم» مع اختلاف يسير ؛ المحاسن ، ص ١٠٧ ، كتاب عقاب الأعمال ، ذيل ح ٩٣ ، وتمام الرواية فيه : «في رواية أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال : وجدنا في كتاب علي عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كثرت الزنى كثرت الفجأة» . تحف العقول ، ص ٥١ ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٤٠ ، ح ٣٥٥٣ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٧٣ ، ح ٢١٥٥٠ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٦٩ ، ح ٣ .

## (١٦٣) باب مجالسة أهل المعاصي

### ١- الحديث

٢٨٢٥/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي زِيَادٍ النَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (١) بْنِ صَالِحٍ (٢):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ» (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای مؤمن سزاوار نیست که در مجلسی بنشیند که خداوند در آن مجلسی نافرمانی شود و آن مؤمن قدرت بر بهمزدن آن مجلس نداشته باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: سزاوار نیست برای مؤمن در مجلسی بنشیند که خدا در آن نافرمانی می شود و او هم نمی تواند آن را تغییر دهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: برای مؤمن سزاوار نیست در مجلسی بنشیند که نافرمانی خدا شود در حالیکه توان برهم زدن آن نداشته باشد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۱۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و المراد بمعصية الله ترك أوامره و فعل نواهيه كبيرة كانت أو صغيرة، حق الله كان أو حق الناس، و من ذلك اغتياب المؤمن، فإن فعل أحد شيئاً من ذلك و قدرت على تغييره و منعه منه فغيره أشد تغيير حتى يسكت عنه و ينزجر منه، و لك ثواب المجاهدين، و إن خفت منه فاقطعه و أنقله بالحكمة مما هو مرتكبه إلى أمر آخر جائز، و لا بد من أن يكون الإنكار بالقلب و اللسان و حده، و القلب مائل إليه، فإن ذلك نفاق و فاحشة أخرى، و إن لم تقدر عليه فقم و لا تجلس معه، فإن لم تقدر على القيام أيضاً فأنكره بقلبك و امقته في نفسك و كن كأنك على الرضف، فإن الله تعالى مطلع على سرائر القلوب و أنت عنده من الأمرين بالمعروف و الناهين عن المنكر، و إن تنكر و لم تقم مع القدرة على الإنكار و القيام فقد رضيت بالمعصية فأنت و هو حينئذ سواء في الإثم، و قد مر الكلام في ذلك في باب الغيبة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٧٥

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٨٢٦/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (٤)، عَنِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَا لِي رَأَيْتُكَ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَعْقُوبَ (٥)؟» فَقَالَ (٦):

٥٢/٢

إِنَّهُ خَالِي (٧)، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَقُولُ فِي اللَّهِ قَوْلًا عَظِيمًا، يَصِفُ اللَّهَ وَ لَا يُوصَفُ، فَإِذَا جَلَسَتْ

ص: ١٢١

١-١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف » وحاشية «بر» : «عبيد الله» .

٢-٢ . فى «ج» : + «عن صالح» .

٣-٣ . الوافى، ج ٥ ، ص ١٠٤٥ ، ح ٣٥٦٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٦٠ ، ح ٢١٥١٢ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ١٩٩ ، ح ٣٨ .

٤-٤ . لم نجد فى مشايخ بكر بن محمّد \_ مع الفحص الأكيد \_ من يلقّب بالجعفرى ، فى غير سند هذا الخبر . والخبر رواه الشيخ المفيد فى أماليه ، ص ١١٢ ، المجلس ١٣ ، ح ٣ ، بسنده عن أحمد بن أبى عبدالله البرقى قال : حدّثنى بكر بن صالح الرازى ، عن سليمان بن جعفر الجعفرى ، قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول . وقد روى فى الأسناد بكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفرى بعناوينه المختلفة: سليمان بن جعفر الجعفرى ، وسليمان بن جعفر ، وسليمان الجعفرى ، والجعفرى . راجع : المحاسن ، ص ٣٤٨ ، ح ٢١ ؛ وص ٣٥٥ ، ح ٥٣ ؛ وص ٥٣٧ ، ح ٨١١ ؛ وص ٥٣٩ ، ح ٨٢٠ ؛ وص ٦٣١ ، ح ١١٤ ؛ وص ٦٣٣ ، ح ١٢١ و ١٢٢ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٣ ، ص ٣٤٧ \_ ٣٤٨ . والظاهر فى ما نحن فيه إمّا زيادة «بن محمّد» بأن كان فى الأصل زيادة تفسيرية فى حاشية بعض النسخ ثم أدرجت فى المتن سهواً ، أو كونه مصحّفاً من «بن صالح» .

٥-٥ . فى «ج» : «عبدالرحمن بن أبى يعقوب» .

٦-٦ . فى «ب» : «فقلت» .

٧-٧ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٧٦ : «فقال : إنه خالى ، الظاهر تخفيف اللام . وتشديده من الخلة كأنه تصحيف» .

مَعَهُ وَتَرَكْتَنَا، وَإِمَّا جَلَسْتَ مَعَنَا وَتَرَكْتَهُ» .

فَقُلْتُ (١) : هُوَ (٢) يَقُولُ مَا شَاءَ، أَيُّ شَيْءٍ عَلَيَّ مِنْهُ إِذَا لَمْ أَقُلْ مَا يَقُولُ (٣)؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزَلَ (٤) بِهِ نِقْمَةٌ، فَتُصِيبَكُمْ (٥) جَمِيعاً؟ أَمَا عَلِمْتَ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَصْحَابِ فِرْعَوْنَ، فَلَمَّا لَحِقَتْ خَيْلُ فِرْعَوْنَ

مُوسَى (٦) تَخَلَّفَ (٧) عَنْهُ لِيَعِظَ أَبَاهُ، فَيُلْحِقَهُ بِمُوسَى ، فَمَضَى أَبُوهُ وَهُوَ يُرَاغِمُهُ (٨) حَتَّى بَلَغَا طَرَفًا (٩) مِنَ الْبَحْرِ، فَغَرِقَا جَمِيعًا ، فَأَتَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَبِيرَ، فَقَالَ: هُوَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّ النِّعْمَةَ إِذَا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ لَهَا عَمَّنْ قَارَبَ الْمُذْنِبَ دِفَاعٌ؟» (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جعفری گوید: شنیدم حضرت ابو الحسن علیه السلام بمن فرمود: چرا مینگرم که تو نزد عبد الرحمن بن یعقوب هستی، (جعفری) عرضکرد: او دائی من است؟ حضرت فرمود: او در باره خدا سخن ناهمواری گوید؟ خدا را (بصورت اجسام و اوصاف آن) وصف کند؟ پس یا با او همنشین شو و ما را واگذارد یا با ما بنشین و او را ترک کن عرضکردم: او هر چه میخواهد بگوید بمن چه زیانی دارد وقتی که من نگویم آنچه را که او گوید؟ ابو الحسن علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی از اینکه باو عذابی نازل گردد و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا ندانی (داستان) آن کس را که خود از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون، پس هنگامی که لشکر فرعون (در کنار دریا) بموسی (و یارانش) رسید، (آن پسر) از موسی جدا شد که پدرش را پند دهد و بموسی (و یارانش) ملحق سازد، و پدرش براه خود (در لشکر فرعون) میرفت و این جوان با او (در باره مذهبش) ستیزه میکرد، تا اینکه هر دو بکناری از دریا رسیدند و (همین که لشکر فرعون غرق شدند) آن دو نیز با هم غرق شدند، خبر بموسی علیه السلام رسید، فرمود: او در رحمت خدا است ولی چون عذاب نازل گردد از آنکه نزدیک گنهکار است دفاعی نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٨٢

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای] :

۲- از جعفری، گوید: شنیدم أبو الحسن (علیه السلام) می فرمود: چرا من می نگرم که تو نزد عبد الرحمن یعقوب هستی؟ در پاسخ گفت: راستش او خال من است. امام فرمود که: او سخن ناهمواری می زند، خدا را وصف می کند (به صورت و اوصاف جسم) با اینکه خدا به وصف در نیاید یا با او بنشین و ترک ما کن، و یا با ما بنشین و ترک او کن! من گفتم: او هر چه خواهد بگوید چه مسئولیتی برای من دارد هر گاه من نگویم آنچه که او می گوید؟ أبو الحسن (علیه السلام) فرمود: آیا نمی ترسی که به او عذابی فرود آید و به شما همه (که در گرد او هستید برسد) آیا ندانستی آن کسی را که خود از اصحاب موسی (علیه السلام) بود و پدرش از یاران فرعون بود و چون سواران فرعون به موسی (علیه السلام) رسیدند، از آن حضرت به جا ماند تا پدر خود را پند دهد و او را به موسی برساند، و پدرش به همراه او ستیزه کنان گذشتند تا به کناری از دریا رسیدند و هر دو غرق شدند و خبر او به موسی (علیه السلام) رسید و فرمود: او در رحمت خدا است ولی چون بلا نازل شود از آن کسی که نزدیک گنهکار است دفاعی نمی شود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- «جعفری»، گوید: ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: چرا تو را نزد عبد الرحمن یعقوب می نگرم؟ در پاسخ گفت: راستش او دائی من است. امام فرمود که: او سخن ناهمواری می زند، خدا را وصف می کند (به صورت و اوصاف جسم) با اینکه خدا به وصف در نیاید یا با او بنشین و ترک ما کن، و یا با ما بنشین و ترک او کن! گفتم: او هر چه خواهد بگوید چه مسئولیتی برای من دارد هر گاه من نگویم آنچه که او می گوید؟ ابو الحسن علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی که به او عذابی وارد شود و به همه شما (که اطراف او هستید برسد) آیا نمی شناسی کسی را که خود از اصحاب موسی علیه

السّلام و پدرش از یاران فرعون بود و چون سواران فرعون (در کنار دریا) به موسی (و یارانش رسیدند) (آن پسر) از موسی جدا شد که پدرش را پند دهد و او را به موسی و یارانش همراه سازد، پدرش به راه خود می رفت و جوان با او پیرامون مذهبش با او ستیزه می کرد تا آنکه هر دو به کنار دریا رسیدند و همین که لشکریان فرعون غرق شدند آن دو نیز باهم غرق شدند، خبر به موسی علیه السّلام رسید، فرمود: او در رحمت خداست ولی چون عذاب نازل شود از آن کسی که نزدیک گناهکار است دفاعی نشود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الجعفری هو أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری و هو من أجلة أصحابنا، و يقال إنه لقی الرضا إلى آخر الأئمة عليهم السلام، و أبو الحسن یحتمل الرضا و الهادی علیهما السلام و یحتمل أن یكون سلیمان بن جعفر الجعفری كما صرح به فی مجالس المفید. یقول أى الرجل فقال أى ذلك الرجل، و كونه كلام بكر و الضمیر للجعفری بعید، و فی المجالس بقول لأبى و هو أظهر، و یؤید الأول فقال إنه خالی الظاهر تخفیف اللام، و تشدیده من الخلة كأنه تصحیف یصف الله أى بصفات الأجسام كالقول بالجسم و الصورة أو بالصفات الزائدة كالأشاعة، و فی المجالس: یصف الله تعالى و یحده و هو یؤید الأول، و الواو فی قوله علیه السلام: و لا یوصف للحال، أى و الحال أنه لا یجوز وصفه بالمعینین فأما جلست معه أى لا یمكن الجمع بین الجلوس معه و الجلوس معنا، فإن جالسته كنت فاسقا و نحن لا نجالس الفساق، مع أن الجمع بینهما مما یوهم تصویب قوله، و ظاهره

مرجوحية الجلوس مع من يجالس أهل العقائد الفاسدة، و تحريم الجلوس معهم. فيلحقه بموسى أى يدخله فى دينه أو يلحقه بعسكره و مالهما واحد فمضى أبوه أى فى الطريق الباطل الذى اختاره أى استمر على الكفر و لم يقبل الرجوع أو مضى فى البحر و هو يراغمه أى يبالغ فى ذكر ما يبطل مذهبه، و يذكر ما يغضبه، فى القاموس: المراغمة الهجران و التباعد و المغاضبة و راغمهم نابذهم و هجرهم و عاداهم، و ترغم تغضب، و فى المجالس تخلف عنه ليعظه و أدركه موسى و أبوه يراغمه حتى بلغا طرفا من البحر أى أحد طرفى البحر، و هو الطرف الذى يخرج منه قوم موسى من البحر. و أقول: كان المعنى هنا قريبا من طرف البحر، و فى المجالس طرف البحر فغرقا جميعا فأتى موسى الخبر، فسأل جبرئيل عن حاله فقال له: غرق رحمه الله و لم يكن على رأى أبيه، و لكن النعمة إلخ .

مرآة العقول ؛ ج ١١ , ص ٧٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٨٢٧/٣. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ؛ فَتَصِيرُوا (١١) عِنْدَ النَّاسِ (١٢) كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ (١٣)، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

امام صادق علیه السلام فرمود: با اهل بدعت رفاقت و همنشینی نکنید تا نزد مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: انسان بر کیش دوست و رفیق خود است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: با اهل بدعت هم صحبت نشوید و با آنها ننشینید تا در نظر مردم چون یکی از آنها محسوب شوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: مرد هم کیش دوست و رفیق خود است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: با اهل بدعت هم صحبت نشوید و با آنها ننشینید تا در نظر مردم چون یکی از آنها به حساب آید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: انسان بر کیش و آئین دوست خود است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. فتصيروا عند الناس كواحد منهم يدل على وجوب الاحتراز عن مواضع التهمة، وإن فعل ما يوجب حسن ظن الناس مطلوب إذا لم يكن للرياء والسمعة وقد يمكن أن ينفعه ذلك فى الآخرة لما ورد أن الله يقبل شهادة المؤمنين وإن علم خلافه المرء على دين خليله أى عند الناس فيكون استشهادهما لما ذكره عليه السلام أو يصير واقعا كذلك فيكون بيانا لمفسدة أخرى كما ورد أن صاحب الشر يعدى وقرين السوء يغوى، وهذا أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٧٧

\*\*\*\*\*

ص: ١٢٢

- 
- ١-١. فى «د»: «فقال» .
  - ٢-٢. فى «بس»: «هل» .
  - ٣-٣. فى «د»: «يقوله» . وفى «بف» والوافى: «بقوله» بدل «ما يقول» .
  - ٤-٤. فى «ب، بر»: «أن ينزل» . وفى «ج»: «أن تنزل» بحذف إحدى التاءين .
  - ٥-٥. فى «ب»: «فتعممكم» .
  - ٦-٦. فى الوسائل: «بموسى» .
  - ٧-٧. فى «ز»: «فتخلف» .
  - ٨-٨. «يراغمه»: يحاجّه ويغاضبه . مجمع البحرين، ج ٦، ص ٧٣ (رغم) .
  - ٩-٩. فى «بس، بف»: «طرقا» .

١٠-١٠. الأملی للمفید، ص ١١٢، المجلس ١٣، ح ٣، بسنده عن أحمد بن أبی عبد الله البرقی، عن بكر بن صالح الرازی، عن سليمان بن جعفر الجعفری، مع اختلاف يسیر الوافی، ج ٥، ص ١٠٤٥، ح ٣٥٦١؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٦٠، ح ٢١٥١٣؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢٠٠، ح ٣٩. ١١-١١. فی الوسائل، ح ١٥٦١٠: «فتكونوا».

١٢-١٢. فی «ص» وحاشية «بر» والوافی: «عند الله».

١٣-١٣. فی «ز»: «قال».

١٤-١٤. الكافی، كتاب العشرة، باب من تكره مجالسته ومرافقته، ح ٣٦٢٣. وفي الأملی للطوسی، ص ٥١٨، المجلس ١٨، ح ٤٢، بسند آخر عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتمام الرواية فيه: «المرء على دين خليله، فلينظر أحدكم من يخال» الوافی، ج ٥، ص ١٠٤٦، ح ٣٥٦٣؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٤٨، ح ١٥٦١٠؛ وج ١٦، ص ٢٥٩، ح ٢١٥٠٩؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢٠١، ح ٤٠.

## ٤- الحديث

٢٨٢٨/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ (١)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَابِدَعِ (٢) مِنْ بَعْدِي، فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَكَثِّرُوا مِنْ سَبِّهِمْ، وَاقُولُوا (٣) فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ (٤)، وَبَاهْتُوهُمْ (٥) كَيْلًا يَطْمَعُوا (٦) فِي الْفَسَادِ فِي الْأَسْلَامِ، وَيَحْذَرُهُمُ (٧) النَّاسُ، وَلَا يَتَعَلَّمُوا (٨) مِنْ بَدْعِهِمْ؛ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ، وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ (٩) الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ (١٠)» (١١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید بیزاری خود را از آنها آشکار کنید، و بسیار بآنها دشنام دهید، و در باره آنها بد گوئید، و آنها را با برهان و دلیل خفه کنید که (نتوانند در دل مردم القاء شبهه کنند و) نتوانند بفساد در اسلام طمع کنند، و در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و بدعتهای آنها را یاد نگیرند، و خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید از آنها بیزاری جوئید و بسیار به آنها دشنام بدهید و در باره آنها بد گوئید و طعن بزنید و آنها را خفه و وامانده سازید تا به فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر شوند و از بدعت های آنها نیاموزند تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات بنویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام حدیث کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید از آنها بیزاری جوئید، به آنها دشنام زیاد دهید و درباره آن ها بد گوئید و طعن بزئید و آن ها را خفه و وامانده سازید تا نتوانند در اسلام دست به فساد زنند، مردم باید از آنها دوری کنند و بدعتهای آنها را یاد نگیرند تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات بنویسد و درجات آخرت را برای شما بالا برد.

توضیح: اهل ریب کسانی هستند که در پذیرش دین یقین ندارند و با شک و تردید دین را پذیرفته اند بهمین خاطر در دل مردم شک و تردید به وجود آورند بر مسلمانان لازم است که با دلیل و برهان اهل ریب را قانع و آرام سازند تا در دل مردم شک و تردید نسبت به مذهب به وجود نیاورند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و كان المراد بأهل الریب الذين يشكون فى الدين و يشكون الناس فيه بإلقاء الشبهات، و قيل: المراد بهم الذين بناء دينهم على الظنون و الأوهام الفاسدة كعلماء أهل الخلاف، و يحتمل أن يراد بهم الفساق و المتظاهرين بالفسوق، فإن ذلك مما يريب الناس فى دينهم، و هو علامة ضعف يقينهم، فى القاموس: الریب صرف الدهر و الحاجة و المظنة و التهمة، و فى النهاية: الریب الشك، و قيل: هو الشك مع التهمة، و البدعة اسم من الابتداء كالرفعة من الارتفاع، ثم غلب استعمالها فيما هو نقص فى الدين أو زيادة، كذا ذكره فى المصباح. و أقول: البدعة فى عرف الشرع ما حدث بعد الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و لم يرد فيه نص على الخصوص، و لا يكون داخلا فى بعض العمومات، أو ورد نهى عنه خصوصا أو عموما، فلا تشمل البدعة ما دخل فى العمومات مثل بناء



المدارس و أمثالها الداخلة فى عمومات إيواء المؤمنين وإسكانهم وإعانتهم، و كإنشاء بعض الكتب العلمية و التصانيف التى لها مدخل فى المعلومات الشرعية، و كالألبسة التى لم تكن فى عهد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم و الأطعمة المحدثه فإنها داخلة فى عمومات الحلية و لم يرد فيها نهى، و ما يفعل منها على وجه العموم إذا قصد كونها مطلوبة على الخصوص كان بدعة، كما أن الصلاة خير موضوع و يستحب فعلها فى كل وقت، و لما عين عمر ركعات مخصوصة على وجه مخصوص فى وقت معين صارت بدعة، و كما إذا عين أحد سبعين تهليلة فى وقت مخصوص على أنها مطلوبة للشارع فى خصوص هذا الوقت بلا نص ورد فيها كانت بدعة، و بالجملة إحداث أمر فى الشريعة لم يرد فيها نص بدعة، سواء كانت أصلها مبتدعا أو خصوصيتها مبتدعة، فما ذكره المخالفون أن البدعة منقسمة بانقسام الأحكام الخمسة تصحيحا لقول عمر فى التراويح: نعمة البدعة، باطل، إذ لا تطلق البدعة إلا على ما كان محرما كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: كل بدعة ضلالة و كل ضلالة سبيلها إلى النار، و ما فعله عمر كان من البدعة المحرمة، لنهى النبى صلى الله عليه وآله وسلم عن الجماعة فى النافلة فلم ينفعهم هذا التقسيم و لن يصلح العطار ما أفسد الدهر . و قد أشبعنا القول فى ذلك فى كتاب الفتن فى باب مطاعن عمر. قال الشهيد قدس الله روحه فى قواعده: محدثات الأمور بعد النبى صلى الله عليه وآله وسلم تنقسم أقساما لا تطلق اسم البدعة عندنا إلا على ما هو محرم منها: أولها: الواجب كتدوين الكتاب و السنة إذا خيف عليهما التفلت من الصدور فإن التبليغ للقرون الآتية واجب إجماعا و للآية، و لا يتم إلا بالحفظ و هذا فى زمان الغيبة واجب. أما فى زمن ظهور الإمام فلا لأنه الحافظ لهما حفظا لا يتطرق إليه خلل. و ثانيها: المحرم و هو بدعة تناولتها قواعد التحريم و أدلته من الشريعة كتقديم غير الأئمة المعصومين عليهم، و أخذهم مناصبهم و استيثار ولاة الجور بالأموال، و منعها مستحقها، و قتال أهل الحق و تشريدهم و إبعادهم، و القتل على الظنة و الإلزام ببيعة الفساق و المقام عليها و تحريم مخالفتها، و الغسل فى المسح، و المسح على غير القدم و شرب كثير من الأشربة، و الجماعة فى النوافل و الأذان الثانى يوم الجمعة، و تحريم المتعتين، و البغى على الإمام و توريث الأبعد و منع الأقارب، و منع الخمس أهله و الإفطار فى غير وقته، إلى غير ذلك من المحدثات المشهورات، و منها بالإجماع من الفريقين

المكس و تولية المناصب غير الصالح لها ببذل أو إرث أو غير ذلك. و ثالثها: المستحب و هو ما تناولته أدلة الندب كبناء المدارس و الربط، و ليس منه اتخاذ الملوك الأهبة ليعظموا فى النفوس، اللهم إلا أن يكون مرهبا للعدو. و رابعها: المكروه و هو ما شملته أدلة الكراهة كالزيادة فى تسبيح الزهراء سلام الله عليها و سائر الموظفين، أو النقيصة منها، و التمتع فى الملابس و المأكول بحيث لا يبلغ الإسراف بالنسبة إلى الفاعل، و ربما أدى إلى التحريم إذا استضر به و عياله. و خامسها: المباح و هو الداخل تحت أدلة الإباحة كنخل الدقيق فقد ورد: أول شىء أحدثه الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اتخاذ المناخل، لأن العيش و الرفاهية من المباحات فوسيلته مباحة، انتهى. و قال فى النهاية: البدعة بدعتان، بدعة هدى و بدعة ضلال، فما كان فى خلاف ما أمر الله به و رسوله فهو فى حيز الذم و الإنكار، و ما كان واقعا تحت عموم ما ندب الله إليه، و حض عليه أو رسوله فهو فى حيز المدح، و ما لم يكن له مثال موجود كنوع من الجود و السخاء و فعل المعروف فهو من الأفعال المحمودة، و لا يجوز أن يكون ذلك على خلاف ما ورد به الشرع، لأن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قد جعل له فى ذلك ثوابا، فقال: من سن سنة حسنة كان له أجرها و أجر من عمل بها، و قال فى ضده: من سن سنة سيئة كان عليه وزره و وزر من عمل بها، و ذلك إذا كان فى خلاف ما أمر الله به و رسوله ثم قال: و أكثر ما يستعمل به المبتدع فى الذم، انتهى. و المراد بسبهم الإتيان بكلام يوجب الاستخفاف بهم، قال الشهيد الثانى رفع الله درجته: يصح مواجهتهم بما يكون نسبته إليهم حقا لا بالكذب، و هل يشترط جعله على طريق النهى فيشترط شروطه أم يجوز الاستخفاف بهم مطلقا؟ ظاهر النص و الفتاوى الثانى، و الأول أحوط، و دل على جواز مواجهتهم بذلك و على رجحانها رواية البرقى عن أبى عبد الله عليه السلام إذا ظاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له و لا غيبة، و مرفوعة محمد بن بزيع: من تمام العبادة الوقعة فى أهل الريب، انتهى. و القول فيهم أى قول الشر و الذم فيهم، و فى القاموس: الوقعة القتال و غيبة الناس، و فى الصحاح الوقعة فى الناس الغيبة، و الظاهر أن المراد بالمباهة إلزامهم بالحجج القاطعة و جعلهم متحيرين لا يحيرون جوابا كما قال تعالى:

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

و يحتمل أن يكون من البهتان للمصلحة فإن كثيرا من المساوى يعدها أكثر الناس محاسن خصوصا العقائد الباطلة، و الأول أظهر، قال الجوهري: بهته بهتا أخذه بغته، و بهت الرجل بالكسر إذا دهش و تحير، و فى المصباح بهت و بهت من بابى قرب و تعب دهش و تحير، و يعدى بالحرف و غيره، فيقال: بهته يبهته بفتحيتين، فبهت بالبناء للمفعول و لا يتعلموا فى أكثر النسخ و لا يتعلمون و هو تصحيف.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٨١

\*\*\*\*\*

ص: ١٢٣

- 
- ١-١. فى الوسائل: «محمد بن محمد بن الحسين» بدل «محمد بن يحيى»، عن محمد بن الحسين «... و هو سهو واضح».
- ٢-٢. فى «بر» والوفى: «البدع والريب».
- ٣-٣. يجوز عطف «القول» و«الوقية» على «سبهم» أيضا.
- ٤-٤. الوقية فى الناس: الغيبة. ووقع فلان فى فلان. وقد أظهر الوقية فيه: إذا عابه. الصحاح، ج ٣، ص ١٣٠٢؛ ترتيب كتاب العين، ج ٣ ص ١٩٧٦ (وقع).
- ٥-٥. «باهتهم»: جادلوهم وأسكتوهم واقطعوا الكلام عليهم. أو المراد به إلزامهم بالحجج البالغة؛ لينقطعوا ويبهتوا وجعلهم متحيرين لا يحيرون جوابا، كما بهت الذى كفر فى محاجة إبراهيم عليه السلام. وهذا هو الأظهر عند المجلسى بعد احتمال أنه يكون من البهتان للمصلحة؛ فإن كثيرا من المساوى يعدها أكثر الناس محاسن خصوصا العقائد الباطلة. راجع: شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٣٤؛ الوافى، ج ١، ص ٢٤٥؛ مرآة العقول، ج ١١، ص ٨١. وبهته بهتا: أخذه بغته. وبهت: دهش و تحير. يقال: تحير؛ لانقطاع حجته. والبهتان: الكذب يبهت سامعه لفضاعته.

الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٤٤ ؛ المفردات للراغب ، ص ١٤٨ ؛ مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ١٩٢ (بهت).

٦-٦ . فى «ج» : «لئلا يطمعوا» . وفى حاشية «ج ، ب ف» والوفى : «حتى لا يطمعوا» . وفى البحار : «كيلا يطنوا» .

٧-٧ . فى «بر ، ب ف» : «وتحذرهم» .

٨-٨ . فى أكثر النسخ والوسائل والبحار والمطبوع : «ولا يتعلمون» . وقال بتصحيحه فى مرآة العقول .

٩-٩ . فى «ب» - : «به» .

١٠-١٠ . فى الوافى : - «فى الآخرة» .

١١-١١ . الوافى ، ج ١ ، ص ٢٤٥ ، ح ١٨٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٦٧ ، ح ٢١٥٣١ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢٠٢ ، ح ٤١ ؛ وج ٧٥ ، ص ٢٣٥ .

## ٥- الحديث

٢٨٢٩/٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ (١)، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، ٣٧٦/٢

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ مُيَسَّرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ (٢) أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ، وَلَا الْأَعْمَقَ (٣)، وَ لَا الْكَذَّابَ» (٤).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق علیه السلام فرماید: برای مسلمان سزاوار نیست که با فاجر (هرزه، تباہکار، نافرمان) و نه با احمق و نه با دروغگو رفاقت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: شایسته نیست برای مسلمان که برادری کند با هرزه و نه با احمق و نه با کذاب.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام، فرمود: برای مسلمان شایسته نیست که با هرزه و احمق و دروغگو رفاقت و برادری کنند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. لكن الظاهر أن ميسرا هو ابن عبد العزيز الثقة فهو موثق، والمؤاخاة المصاحبة والصداقة بحيث يلازمه ويراعى حقوقه، ويكون محل إسراره ويواسيه بماله وجاهه والفجور التوسع فى الشر، قال الراغب: الفجر شق الشىء شقا واسعا قال تعالى:

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا

و الفجور شق ستر الديانة يقال: فجر فجورا فهو فاجر و جمعه فجار و فجرة، انتهى. و تخصيص الكذاب مع أنه داخل فى الفاجر لأنه أشد ضررا من سائر الفجار.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٨١

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٢٨٣٠/٦ . عَنْهُ (٥)، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ الْكِنْدِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ، قَالَ: يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ (٦) أَنْ يَجْتَنِبَ (٧) مُوَاخَاةَ ثَلَاثَةٍ: الْمَاجِنِ (٨)، وَالْأَعْحَمِّ، وَالْكَذَّابِ.

فَأَمَّا (٩) الْمَاجِنُ (١٠)، فَيَزِيئُ لَكَ فِعْلُهُ، وَيُحِبُّ أَنْ تَكُونَ (١١) مِثْلَهُ، وَلَا يُعِينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ، وَ مُقَارَنَتُهُ (١٢) جَفَاءً وَ قَسْوَةً، وَ مَدْخَلُهُ وَ مَخْرَجُهُ عَلَيْكَ عَارٌ (١٣).

وَ أَمَّا الْأَعْحَمُّ، فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ، وَ لَا يُرْجَى لِصَرْفِ الشُّوءِ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ

ص: ١٢٤

- ١-١ . فى الكافى ، ح ٣٦١٦ : - «بن خالد» .
- ٢-٢ . فى الكافى ، ح ٣٦١٦ : «للمرء المسلم» .
- ٣-٣ . الحُمُق والحُمُق : قلة العقل . وقد حَمَقَ الرجلُ حماقةً فهو أحمق . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٤٦٤ (حمق) .
- ٤-٤ . الكافى ، كتاب العشرة ، باب من تكره مجالسته ومرافقته ، ح ٣٦١٦ . وفيه ، نفس الباب ، ح ٣٦١٥ ، هكذا : «وفى رواية عبدالأعلى عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : لاينبغى للمرء المسلم أن يواخى الفاجر ...» مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٧٨ ، ح ٢٦٠٦ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٢٩ ، ح ١٥٥٥٨ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢٠٥ ، ح ٤٢ .
- ٥-٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق .
- ٦-٦ . فى «ج» : «للمؤمن» .
- ٧-٧ . فى «ص» والكافى ، ح ٣٦١٤ : «يتجنب» .
- ٨-٨ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ : + «الفاجر» . و«المُجُون» : أن لايبالى الإنسان ما صنع . وقد مَجَنَ يَمَجُنُ مُجُونًا وَمَجَانًا ، فهو ماجن . والجمع : المُجَان . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٢٠٠ (مجن) .
- ٩-٩ . فى البحار : «أما» .
- ١٠-١٠ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ : + «الفاجر» .
- ١١-١١ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ وتحف العقول : «أنك» بدل «أن تكون» .
- ١٢-١٢ . فى «ب ، ج» والوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ : «مقاربتة» .
- ١٣-١٣ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ وتحف العقول : «عار عليك» .
- نَفْسُهُ، وَرُبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَكَ، فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ، وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ (١) مِنْ نَطْقِهِ، وَبُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ.

وَأَمَّا الْكُذَّابُ، فَإِنَّهُ لَا يَهْنُوكَ (۲) مَعَهُ عَيْشٌ، يَنْقُلُ حَدِيثَكَ (۳)، وَ يَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ، كُلَّمَا أَفْنَى أُحْدُوثَةً (۴) مَطَّهَا (۵) بِأُخْرَى (۶) حَتَّى أَنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ فَمَا يُصَدِّقُ (۷)، وَ يُعْرِى (۸) بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ، فَيُنْبِتُ (۹) السَّخَائِمَ (۱۰) فِي الصُّدُورِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَ انظُرُوا لِأَنفُسِكُمْ (۱۱)» (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه امیر المؤمنین علیه السلام بمنبر بالا میرفت میفرمود: برای مسلمان سزاوار است که از رفاقت با سه کس اجتناب کند: بی باک (در گفتار و کردار و هرزه)، و احمق، و دروغگو، اما شخص بی باک و هرزه، کار خود را برای توزینت دهد، و دوست دارد که تو هم مانند او باشی، و در کار دین و آخرت تو را یاری نکند، و رفاقت با او جفا و سخت دلی آرد، و رفت و آمدش برای تو ننگ و عار است، و اما احمق پس او بخیر و خوبی تو دستور ندهد، و در دفع شر از تو امیدی باو نیست اگر چه خود را بتعب و رنج اندازد، و چه بسا بخواهد که بتو سودی برساند (ولی بواسطه حماقتش) بتو زیان رساند پس مرگ او بهتر از زندگیست باشد، و خموشیش به از سخن گفتن است، و دوری اش به از نزدیکی است، و اما دروغگو هیچ گاه زندگی بهمراهی او بر تو گوارا نیست گفته تو را نزد دیگران برد، و حدیث دیگران را نزد تو آرد، و هر گاه داستانی را بآخر رساند داستان دیگری بدنبالش افزاید تا آنجا که بسا راست گوید ولی باور نکنند، و در میان مردم دشمنی اندازد، و در سینه مردمان کینه ها برویاند، پس از خدا بترسید و خود را بپائید (که با چه کسی رفاقت می کنید و طرح دوستی می افکنید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۵

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۶- فرمود (علیه السلام) که: امیر المؤمنین (علیه السلام) چون بر منبر بر می آمد می فرمود: مؤمن را سزد که از رفاقت و برادری با سه کس کناره ورزد: ۱- بیباک و هرزه داری. ۲- احمق و نابخرد. ۳- کذاب، اما بیباک و هرزه داری: کار خود را برای تو آرایش دهد و دوست دارد به مانند او باشی و به کار دین و آخرت تو با تو کمکی نکند و همراهی با او جفا و سخت دلی آرد و رفت و آمد تو با او عار و ننگ باشد، و اما احمق نابخرد: راستش این است که به خیر و خوبی به تو دستور ندهد و برای دفاع از بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه خود را به رنج و تلاش اندازد برای تو و بسا که خواهد ته تو سودی رساند و از نادانی به توزیان بخشد، مرگش بهتر است از زنده بودنش و خموشیش به است از سخن گوئیش و دوریش به است از نزدیکی او، و اما کذاب: زندگی با او بر تو گوارا و راحت نیست، گفته تو را نزد دیگران برد و حدیث دیگران را برای تو آورد و هر وقت داستانی را به پایان رساند، داستان دیگری به دنبالش افزایش تا آنجا که بسا راست گوید و باور نکنند و میان مردم دشمنی افکنند و کینه ها در سینه ها بادید آورد. از خدا بپرهیزید و خود را بپائید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام چون به منبر رفت می فرمود:

مؤمن را سزد که از رفاقت و برادری با سه کس کناره گیری کند:

۱- بی باک و هرزه

۲- احمق و نابخرد

### ۳- کذاب و دروغگو،

اما بی باک و هرزه: کار خود را برای تو آرایش دهد و دوست دارد به مانند او باشی و به کار دین و آخرت تو یاری نرساند و همراهی با او جفا و سخت دلی آرد و رفت و آمد تو با او عار و ننگ باشد، و اما احمق نابخرد: راستش این است که به خیر و خوبی به تو دستور ندهد و برای دفاع از بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه برای تو خود را به رنج و تلاش اندازد و بسا که می خواهد به تو سودی برساند ولی از نادانی به تو زیان برساند، مرگش بهتر است از زنده بودنش و خموشیش بهتر است از سخن گفتنش و دوریش بهتر از نزدیکی او، و اما کذاب: زندگی با او بر تو گوارا و راحت نیست، گفته تو را نزد دیگران می برد و سخن دیگران را برای تو می آورد و هر وقت داستانی را به پایان برساند، داستان دیگری به دنبالش می افزاید تا آن جا که بسا راست گوید و باور نکنند و میان مردم دشمنی افکند و کینه ها در سینه ها (که با چه کسی رفاقت دارید) برویاند از خدا پرهیزید و مراقب خود باشید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و فی القاموس: مجن مجونا صلب و غلظ، و منه الماجن لمن لا یبالی قولاً و فعلاً كأنه صلب الوجه، و قال الجوهری: المجون أن لا یبالی الإنسان ما صنع و كان المراد بالجفاء البعد عن الآداب الحسنة، و یطلق فی الأخبار علی هذا المعنی کثیراً و هو الأنسب هنا، و یمکن أن یکون المراد به أنه یوجب غلظ الطبع، و ترک الصلة و البر، و منه الحدیث: من بدا جفاً أي من سكن البادية غلظ

طبعه لقلّة مخالطة الناس، و الجفاء غلظ الطبع. و قسوة أى توجب القسوة، و المدخل مصدر ميمى و كذا المخرج، و يحتملان الإضافة إلى الفاعل و إلى المفعول أى دخولك عليه أو دخوله عليك، و كذا المخرج فإنه لا يشير عليك بخير أى إذا شاورته و لا يرجى لصرف السوء عنك أى إذا ابتليت ببلية و لو أجهد أى أتعب نفسه فإن كل ذلك فرع العقل. و ربما أراد منفعتك فضررك لحمقه من حيث لا يشعر فموته خير لك من حياته فى كل حال و سكوته عند المشورة و غيرها خير لك من نطقه و بعده عنك أو بعدك عنه خير لك من قربه فإن احتمال الضرر أكثر من النفع لا يهينك بالهمز و القلب أيضا، فى المصباح هنؤ الشىء بالضم مع الهمز هناة بالفتح و المد تيسر من غير مشقة و لا عناء فهو هنىء، و يجوز الإبدال و الإدغام، و هنا فى الولد يهنؤنى مهموز من بابى نفع و ضرب، أى سرنى و يقول العرب فى الدعاء ليهنك الولد بهمزة ساكنة و يبدالها ياء و حذفها عامى، و معناه سرنى فهو هانى و هنأنى الطعام يهنؤنى ساغ. ينقل حديثك و ينقل إليك الحديث أى يكذب عليك عند الناس و يكذب على الناس عندك، فيفسد بينك و بينهم، فقله: كلما أفنى بيان مفسدة أخرى، و هى عدم الاعتماد على كلامه و يحتمل أن يكون الجميع لبيان مفسدة واحدة و هو أن العمدة فى منفعة الصديق أن يأتى بكلام غيرك أو فعله و أن يبلغ رسالتك إلى غيره، و لما كانت عادته الكذب لا تعتمد أنت على كلامه و لا غيرك فتنتفى الفائدتان هذا إذا لم يأت بما يوجب الإفساد و الإغراء، و إلا فمفسدته أشد فيكون قوله و يغرى تأسيسا لا تأكيدا. و فى القاموس: الحديث الخبر، و الجمع أحاديث شاذ، و الأحداث ما يتحدث به، و فى الصحاح الحديث الخبر يأتى على القليل و الكثير، و يجمع على أحاديث على غير قياس، قال الفراء: نرى أن واحد الأحاديث أحداثة، ثم جعلوه جمعا للحديث و الأحداث ما يتحدث به، و قال: مطه يمطه أى مده، و فى القاموس مطه مده و الدلو جذبه، و حاجبيه و خده تكبر، و أصابعه مدها مخاطبا بها، و تمطط تمدد، و فى الكلام لون فيه، انتهى. و سيأتى هذا الخبر بعينه فى كتاب العشرة، و فيه مطرها و فى القاموس: مطر بى و ما مطر منه خيرا و بخير أى ما أصابه منه خير، و تمطرت الطير أسرع فى هويتها كمطرت، و على الأول الباء فى قوله بأخرى للآلة، و على الثانى للتعدية إلى المفعول الثانى فما يصدق على بناء المجهول من التفعيل، و ربما يقرأ على بناء المعلوم كينصر أى أصل الحديث صادق، فيمطها بكذب من عنده فلا يكون صادقا

لذلك و الأول أظهر، و فى القاموس : أغرى بينهم العداوة ألقاها كأنه ألقها بهم و قال الجوهري: أغريت الكلب بالصيد و أغريت بينهم. و أقول: كان المعنى هنا يغرى بينهم المخاصمات بسبب العداوة، أو الباء زائدة و قد قال تعالى:

فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ

و يظهر من بعضهم كالجوهري أن الإغراء بمعنى الإفساد، فلا يحتاج إلى مفعول، و فى بعض النسخ فيما سيأتى و يفرق بين الناس بالعداوة، فلا يحتاج إلى تكلف، و قال : السخيمة و السخمة بالضم الحقد. و انظروا لأنفسكم أى اختاروا للمؤاخاة و المصاحبة غير هؤلاء حيث عرفتم ضرر مصاحبتهم، أو لما نبهتكم على ضرر مصاحبة صاحب السوء فاتقوا عواقب السوء و اختاروا للإخوة من لم تتضرروا بمصاحبتهم فى الدين و الدنيا و إن كان غير هؤلاء كما سيأتى أفراد آخر، و قيل: المعنى فانظروا لأنفسكم و لا تقبلوا قول الكذاب و لا تعادوا الناس بقولهم، و قد قال تعالى:

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا

و لا يخلو من بعد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٨٤

\*\*\*\*\*

ص: ١٢٥

١-١. فى «ج» : - «خير» .

٢-٢. فى «ب» : «لايهنيك» . وفى «ز» : «لايهنيك» كلاهما من تخفيف الهمزة بقلبها ياءً .

وفى البحار : «لايهنوك» .

- ٣-٣ . فى «بس» : «ينفعك حديثه» بدل «ينقل حديثك» .
- ٤-٤ . «الأحدوثة» : ما يتحدّث به الناس ... والأحدوثة : مفرد الأحاديث . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٢٤٧ (حدث).
- ٥-٥ . فى الكافى ، ح ٣٦١٤ وتحف العقول : «مطرها» . ومَطَّ الشىءَ يَمْطُطُه مَطًّا : مدّه . لسان العرب ، ج ٧ ، ص ٤٠٣ (مطط).
- ٦-٦ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦١٤ وتحف العقول : + : «مثلها» .
- ٧-٧ . فى «بر ، بف» وحاشية «د» وتحف العقول : «فلا يصدّق» . وفى مرآة العقول : «فما يصدّق ، على بناء المجهول من التفعيل . وربّما يقرأ على بناء المعلوم كينصر ، أى أصل الحديث صادق» .
- ٨-٨ . فى الكافى ، ح ٣٦١٤ : «ويفرّق» . وفى الوافى : «ويعرف» . وفى تحف العقول : «ويغزى» . وفى مرآة العقول : «كأنّ المعنى هنا: يغزى بينهم المخاصمات بسبب العداوة ، أو الباء زائدة ... ويظهر من بعضهم كالجوهري أنّ الإغراء بمعنى الإفساد ، فلا يحتاج إلى مفعول ، وفى بعض النسخ فيما سيأتى : ويفرّق بين الناس بالعداوة ، فلا يحتاج إلى تكلف» . وفى المصباح المنير ، ص ٤٤٦ (غرى) : «أغریت بين القوم : مثل أفسدت ، وزنا ومعنى» .
- ٩-٩ . فى «بر» : «ويثبت» .
- ١٠-١٠ . فى «بر» : «الشجناء» . وفى «بس» : «الشحائن» . وفى «بف» وتحف العقول : «الشجناء» ، وهو الحقد والعداوة . وفى شرح المازندراني : «فى بعضها \_ أى النسخ \_ : الشجناء ، بالشين والجيم ؛ من الشَجَنَ بالتحريك ، وهو الهَمُّ والحزن» . و«السخائم» : جمع سخيمة وهى الحقد فى النفس . النهاية ، ج ٢ : ص ٣٥١ (سخم) .
- ١١-١١ . فى «ص» : - «معه عيش \_ إلى \_ لأنفسكم» .
- ١٢-١٢ . الكافى ، كتاب العشرة ، باب من تكره مجالسته ومرافقته ، ح ٣٦١٤ ؛ وفيه ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الكذب ، ح ٢٦٩٦ ، قطعة منه . وفى المحاسن ، ص ١١٧ ، كتاب عقاب الأعمال ، ح ١٢٥ ، عن عمرو بن عثمان ، وفيه : «كان علىّ عليه السلام عندكم إذا صعد المنبر يقول : ينبغى

للمسلم أن يجتنب مؤاخاة الكذاب فإنه لا يهنئك معه عيش ... » مع اختلاف يسير وزيادة في آخره . الكافي ، كتاب العشرة ، باب من تكره مجالسته ومرافقته ، ح ٣٦١٥ ، وفيه : « وفي رواية عبد الأعلى عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا ينبغي للمرء المسلم أن يواخي الفاجر ، فإنه يزيّن له فعله ... » إلى قوله : « ومخرجه عليك عار » مع اختلاف . مصادقة الإخوان ، ص ٧٨ ، ح ٢ ، مرسلاً عن الفضل بن أبي قرّة ، عن جعفر ، عن أبيه ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام ، مع اختلاف يسير . تحف العقول ، ص ٢٠٥ ، عن أمير المؤمنين عليه السلام الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٧٧ ، ح ٢٦٠٤ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢٠٥ ، ح ٤٣ .

## ٧- الحديث

٢٨٣١/٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُدَايِرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَوْ أَبِي حَمْزَةَ (١):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: « قَالَ لِي (٢) عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا : يَا بُنَيَّ، انْظُرْ خَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبُهُمْ، وَلَا تُحَادِثُهُمْ، وَلَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ.

فَقُلْتُ: يَا أَبَه (٣)، مَنْ هُمْ (٤)؟

قَالَ: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ (٥)، يُقَرَّبُ لَكَ (٦) الْبَعِيدَ (٧)، ٣٧٧ / ٢ .

وَ يُبَاعِدُ (٨) لَكَ الْقَرِيبَ (٩) ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَائِعُكَ (١٠) بِأَكْلَةٍ (١١) أَوْ أَقَلِّ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ (١٢) إِلَيْهِ (١٣)؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَعْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ ، فَإِنِّي (١٤) وَجَدْتُهُ

- ١-١ . فى الكافى ، ح ٣٦٢٠ : « وأبى حمزة » .
- ٢-٢ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦٢٠ : « أبى » .
- ٣-٣ . فى « ب ، ز » والكافى ، ح ٣٦٢٠ والبحار : « يا أبت » . وفى « بر » والوافى : « يا أباه » .
- ٤-٤ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦٢٠ والاختصاص : « عرّفنيهم » .
- ٥-٥ . فى « ب » : « كالسرّاب » بدل « بمنزلة السرّاب » .
- ٦-٦ . فى « بر ، بف » : « إليك » .
- ٧-٧ . فى « بر ، بف » : « بعيدا » .
- ٨-٨ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٦٢٠ وتحف العقول والاختصاص : « ويبعد » .
- ٩-٩ . فى « بر ، بف » : « قريبا » .
- ١٠-١٠ . فى مرآة العقول : « فإنّه بائعك ، على صيغة اسم الفاعل ، أو فعل ماض من المبايعة بمعنى البيعة . والأوّل أظهر » .
- ١١-١١ . فى مرآة العقول : « الأكلة ، إمّا بالفتح ، أى بأكلة واحدة . أو بالضمّ ، أى لقمة ... وقد يقرأ : بأكله ، بالإضافة إلى الضمير الراجع إلى الفاسق ، كناية عن مال الدنيا . فقوله : و أقلّ من ذلك ، الصيت والذكر عند الناس ، وهو بعيد . والأوّل أصوب » .
- ١٢-١٢ . فى « بس ، بف » : « يكون » .
- ١٣-١٣ . فى « ب » : « إليك » .
- ١٤-١٤ . فى « ج ، بس » : « فإنّه » .

مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي ثَلَاثَةِ (١) مَوَاضِعَ:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : « فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ » (٢) .

وَقَالَ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَعْرَاضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (٣).

وَقَالَ فِي الْبَقَرَةِ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَعْرَاضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (٤) (٥).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت صادق علیه السلام از پدرش حدیث شده که فرمود: پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) بمن فرمود: پنج کس را در نظر داشته باش و با آنها همراه و هم صحبت و رفیق راه مشو، من گفتم: پدر جان آنها چه کسانی؟ فرمود: پرهیز از همراهی و رفاقت با دروغگو زیرا او بمنزله سرابی است که دور را بتو نزدیک و نزدیک را بتو دور سازد، و پرهیز از رفاقت با فاسق زیرا او ترا بفروشد بلقمه ای از خوراکی یا کمتر از آن، و پرهیز از رفاقت با بخیل زیرا او دست از کمک بتو بوسیله مالش بردارد آنگاه که تو بینهایت بدان نیازمندی، و پرهیز از رفاقت با احمق زیرا او میخواهد بتو سود رساند (و بواسطه حماقتش) بتوزیان رساند، و پرهیز از رفاقت با قاطع رحم زیرا من یافتم او را که در سه جای قرآن باو لعن شده است: خدای عز و جل فرموده است: «پس آیا امید دارید که هر گاه بسرپرستی گمارده شدید آنکه تبهکاری کنید در زمین و قطع رحم کنید، آنانند که خداوند لعنتشان کرده پس کرشان ساخت و چشم های آنها را کور کرد» (سوره محمد آیه ۲۳) و نیز فرموده است: «آنان که می شکنند پیمان خدا را پس از بستنش و میبرند آنچه خداوند دستور داده که پیوند باشد، و تبهکاری کنند در زمین آنان را است لعنت و برای ایشان است بدی آن سرای» (سوره رعد آیه ۲۴) و در سوره بقره (آیه ۲۷) فرموده است: «آنان که پیمان خدا را پس از بستنش بشکنند و ببرند آنچه را خداوند دستور پیوندش داده و فساد کنند در زمین همانا آنانند زیان کاران».



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام باقر (علیه السلام) که پدرم فرمود: علی بن الحسین (علیهما السلام) به من فرمود: پسر جانم! پنج کس را در نظر دار و به آنها همراه و هم سخن و رفیق راه مشو، گفتم: پدر جان! چه کسانی؟ فرمود: پرهیز از همراهی با کذاب، زیرا که او به مانند سراب است، نزدیک کند به تو دور را و دور کند از تو نزدیک را، پرهیز از همراهی فاسق و بدکار، زیرا او است که تو را به یک خوراکی بفروشد یا به کمتر از آن، مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مالش را از تو دریغ دارد، به تو کمک مالی ندهد در آنگاه که بینهایت بدان نیازمندی، مبادا با احمق رفاقت کنی، زیرا او می خواهد به تو سود رساند و از نفهمی به تو زیان رساند. مبادا با کسی که قاطع رحم است رفاقت کنی، زیرا من او را در سه موضع از قرآن خدا عز و جل یافتم که به او لعن شده است: خدا عز و جل فرماید (۲۳ سوره محمد): «بسا باشد که اگر پشت دادید در زمین تباهی به بار آورید و قطع رحم کنید آنها ایند آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است و آنها را از گوش و چشم هایشان کور نموده است» و فرموده است (۲۴ سوره رعد): «آن کسانی که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند از آنچه خدا فرمان داده که پیوست باشد و فساد کنند در زمین، آنانند که لعنت از آن آنها است و بد خانمانی» و در بقره فرموده است: «آن کسانی که بشکنند عهد و پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند آنچه را خدا فرمان داده که پیوست شود و فساد کنند در زمین هم آنانند زیان کاران».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام روایت کرده که پدرم فرمود: علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: پسر جانم! پنج کس را در نظر دار و به آنها همراه و هم سخن و رفیق راه مشو، گفتم: پدر جان! آنها چه کسانی اند؟ فرمود: پرهیز از همراهی با کذاب، زیرا که او به مانند سرب است، نزدیک کند به تو دور را و دور کند به تو نزدیک را، پرهیز از همراهی فاسق و بدکار، زیرا اوست که تو را به یک خوراکی بفروشد یا به کمتر از آن، مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مالش را از تو دریغ می دارد، به تو کمک مالی ندهد در وقتی که بی نهایت بدان نیازمندی، مبادا با احمق رفاقت کنی، زیرا او می خواهد به تو سود برساند ولی از نفهمی به تو زیان می رساند. مبادا با کسی که قاطع رحم است رفاقت کنی، زیرا من او را سه جا از قرآن یافتم که به او لعن شده است: خدای عز و جل فرماید: «پس آیا امید دارید که هرگاه به سرپرستی گماشته شدید در زمین تباهی به بار آورید و قطع رحم کنید: آنها ایند آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است و آنها را از گوش و چشم هایشان کور نموده است (محمد/۲۳-۲۴)»

و نیز فرموده است: «آن کسانی که پس از انعقاد پیمان با خدا آن را بشکنند و آنچه که خداوند به آن فرمان داده ببرند و تبهکاری کنند برای آنان در زمین لعن و در آخرت برایشان جایگاه بدی است (رعد/۲۴)»

و باز فرموده است: «آن کسانی که عهد و پیمان با خدا را پس از بستن بشکنند و ببرند آنچه را خدا فرمان به پیوستن آن داده و در زمین فساد کنند همانا آنان از زیانکارانند (بقره/۲۷)»

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. فإنه أى الكذاب بمنزلة السراب قال الراغب: السراب اللامع فى المفازة كالماء، و ذلك لانسرابه فى رأى العين، و يستعمل السراب فيما لا حقيقة له كالشراب فيما له حقيقة، قال تعالى:

كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً

و قال تعالى:

وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا

انتهى. و قد يقال: المراد بالكذاب هنا من يكذب على الله و رسوله بالفتاوى الباطلة و يمكن أن يكون إشارة إلى قوله تعالى:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ

إلخ. و قوله عليه السلام: يقرب، استيناف لبيان وجه الشبه، و المستتر فيه راجع إلى الكذاب و المعنى أنه بكذبه يقرب إليك البعيد عن الحق و الواقع أو عن العقل، و كذا العكس. فإنه بائعك على صيغة اسم الفاعل أو فعل ماض من المبايعة بمعنى البيعة، و الأول أظهر، و الأكلة إما بالفتح أى بأكلة واحدة أو بالضم أى لقمة، قال الجوهري: أكلت الطعام أكلا و مأكلا، و الأكلة المرة الواحدة حتى تشبع، و الأكلة بالضم اللقمة، تقول: أكلت أكلة واحدة، أى لقمة، و هى القرصة أيضا، و هذا الشىء أكلة لك أى طعمة، انتهى. و قد يقرأ بأكله بالإضافة إلى الضمير الراجع إلى الفاسق، كناية عن مال الدنيا، فقوله: و أقل من ذلك، الصيت و الذكر عند الناس و هو بعيد، و الأول أصوب كما روى فى النهج عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال لابنه الحسن: يا بنى إياك و مصادقة الأحمق فإنه يريد أن ينفعك فيضرك، و إياك و مصادقة البخيل فإنه يقعد عنك أحوج ما تكون إليه و إياك مصادقة الفاجر فإنه يبيعك بالتافه، و إياك و مصادقة الكذاب فإنه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عنك القريب، و التافه: اليسير الحقير، و ذلك لأنه لا يخاف الله و يسهل عليه خلاف الديانة فلا يحفظ حق المصادقة فإنه يخذلك فى ماله أى يترك نصرتك بسبب ماله أحوج ما تكون إليه قيل: أحوج

منصوب ببناء ظرف الزمان لإضافته إلى المصدر، لكون ما مصدرية، و كما أن المصدر يكون نائبا لظرف الزمان مثل رأيته قدوم الحاج كذلك يكون المضاف إليه أيضا نائبا وتكون تامة، ونسبة الحاجة إلى المصدر مجاز، والمقصود نسبه إلى الفاعل، وإليه متعلق بالأحوج والضمير راجع إلى البخيل أو إلى ماله وقيل: أحوج منصوب على الحال من الكاف. فى ثلاث مواضع كذا فى أكثر النسخ و كان تأنيثه بتأويل المواضع بالآيات، و فى بعضها فى ثلاثة و هو أظهر

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ

قال البيضاوى: أى توليتم أمور الناس و تأمرتم عليهم، أو أعرضتم و توليتم عن الإسلام

أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ

تأجزا عن الولاية و تجاذبا لها أو رجوعا إلى ما كنتم عليه فى الجاهلية من التغاور و المقاتلة مع الأقارب، و المعنى أنهم لضعفهم فى الدين و حرصهم على الدنيا أحقاء بأن يتوقع ذلك منهم من عرف حالهم و يقول لهم: هل عسيتم أولئك المذكورون الذين لعنهم الله لإفسادهم و قطعهم الأرحام فأصمهم عن استماع الحق و قبوله و أعمى أبصارهم فلا يهتدون إلى سبيله.

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ

فى الرعد و الذين و حذف العاطف سهل، لكن ليس فى بعض النسخ

وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

و كأنه من النساخ لوجوده فى أكثر النسخ. و فى كتاب الاختصاص و غيره عهد الله قيل: لله تعالى عهود، عهد أخذه بالعقل على عباده بإراءة آياته فى الآفاق و الأنفس، و بما ذكر من إقامة الحججة على وجود الصانع و قدرته و علمه و حكمته و توحيده، و عهد أخذه عليهم بأن يقرؤا بربوبيته فأقرؤا، و قالوا بلى حين قال: أ لست بربكم، و عهد أخذه على أهل الكتاب فى الكتب المنزلة على أنبيائهم

بتصديق محمد صلى الله عليه وآله وسلم، وعهد أخذه على الأمم أن يصدقوا نبيا بعث إليهم بالمعجزات ويتبعوه ولا يخالفوا حكمه، وعهد أخذه عليهم بالولاية للأوصياء، وعهد أخذه على العلماء بأن يعلموا الجاهل ويبينوا ما فى الكتاب ولا يكتموه، وعهد أخذه على النبيين بأن يبلغوا الرسالة وقيموا الذين ولا يفرقوا فيه، وقد وقع النقض فى جميع ذلك إلا فى الأخير. والضمير فى ميثاقه للعهد، وقال المفسرون: هو اسم لما تقع به الوثيقة وهى الاستحكام والمراد به ما وثق الله به عهده من الآيات والكتب، أو ما وثقوه به من الالتزام والقبول وأن يوصل فى محل الخفض على أنه بدل الاشتمال من ضمير به، وفى تفسير الإمام عليه السلام فى تفسير آية البقرة

الَّذِينَ يَنْتَقِضُونَ عَهْدَ اللَّهِ

المأخوذ عليهم لله بالربوبية ولمحمد صلى الله عليه وآله وسلم بالنبوة، ولعلى بالإمامة ولشيعتهما بالمحبة والكرامة

مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

أى إحكامه وتغليظه

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

من الأرحام والقربات أن يتعاهدهم وأفضل رحم وأوجبهم حقا رحم محمد فإن حقهم محمد كما أن قربات الإنسان بأبيه وأمه، ومحمد أعظم حقا من أبيه، كذلك حق رحمه أعظم وقطيعة أفضع وأفضح؟.

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

بالبراءة فمن فرض الله إمامته، واعتقاد إمامة من قد فرض الله مخالفته

أُولَئِكَ

أهل هذه الصفة

هُمُ الْخَاسِرُونَ

خسروا أنفسهم لما صاروا إليه من النيران، و حرموا الجنان، فيا لها من خسارة ألزمتهم عذاب الأبد،  
و حرمتهم نعيم الأبد. و قيل فى

يُقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

: يدخل فيه التفريق بين الأنبياء و الكتب فى التصديق و ترك موالة المؤمنين، و ترك الجمعة و  
الجماعات المفروضة، و سائر ما فيه رفض خيرا و تعاطى شر فإنه يقطع الوصلة بين الله و بين العبد  
التي هى المقصودة بالذات من كل وصل و فصل، و قوله عليه السلام: وجدته ملعونا فى ثلاثة مواضع  
اللعن فى الآية الأولى و الثانية ظاهر، و أما الثالثة فلاستلزام الخسران لا سيما على ما فسرہ الإمام  
عليه السلام اللعن و البعد من رحمة الله، و الله سبحانه فى أكثر القرآن وصف الكفار بالخسران،  
فقد قال تعالى:

أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . وقال:

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

و قال بعد ذكر الكفار:

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

و قال:

فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

و قال:

وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

وقال:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

وقال:

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

وقال:

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

وقال:

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وقال:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

وقال:

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وقال

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وقال:

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٨٨

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٢٨٣٢/٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : « وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا » (٦) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، فَقَالَ : « إِنَّمَا عَنِيَ بِهَذَا (٧) إِذَا سَمِعْتُمْ (٨) الرَّجُلَ الَّذِي (٩) يَجْحَدُ (١٠) الْحَقَّ وَيَكْذِبُ بِهِ، ... »

ص: ١٢٧

---

١-١ . في البحار : « ثلاث » . وفي مرآة العقول : « في ثلاث مواضع ، كذا في أكثر النسخ ، وكان تأنيته بتأويل المواضع بالآيات . وفي بعضها : في ثلاثة ، وهو أظهر » .

٢-٢ . محمّد (٤٧) : ٢٢ \_ ٢٣ .

٣-٣ . الرعد (١٣) : ٢٥ .

٤-٤ . البقرة (٢) : ٢٧ .

٥-٥ . الكافي ، كتاب العشرة ، باب من تكره مجالسته ومرافقته ، ح ٣٦٢٠ ، عن عدّة من أصحابنا

، عن سهل بن زياد وعلّي بن إبراهيم ، عن أبيه جميعا ، عن عمرو بن عثمان . الاختصاص ، ص ٢٣٩



، رسلاً عن محمد بن مسلم ، عن الصادق ، عن أبيه ، عن علي بن الحسين عليهم السلام . تحف العقول ، ص ۲۷۹ ، عن علي بن الحسين عليه السلام ، إلى قوله : «وجدته ملعوناً في كتاب الله» الوافي، ج ۵ ، ص ۵۷۹ ، ح ۲۶۱۰ ؛ البحار، ج ۷۴ ، ص ۲۰۸ ، ح ۴۴ .  
 ۶-۶ . النساء (۴) : ۱۴۰ . وفي «ب ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافي : - «وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا» .  
 ۷-۷ . في «د» : «بذا» . وفي البحار : + «أن» .  
 ۸-۸ . في «ب ، ج ، د ، بس» والوسائل : - «إذا سمعتم» .  
 ۹-۹ . في «ج ، د ، بس ، بف» والوافي والوسائل والبحار وتفسير العياشي ، ح ۲۹۱ : - «الذي» .  
 ۱۰-۱۰ . «الجحود» : الإنكار مع العلم . الصحاح ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ (جحد).

وَيَقَعُ (۱) فِي الْأَعْيَمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، (۲) فَقَمِ مِنْ عِنْدِهِ ، وَلَا تَقَاعِدُهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ» . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

شعيب عرقوفی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عز و جل (که فرماید): «و بتحقیق فروآورده است بر شما در کتاب که اگر شنیدید آیات خدا کفرورزی می شود یا استهزاء می شود بدانها...» تا آخر آیه (که فرماید: با ایشان ننشینید، سوره نساء آیه ۱۴۰). حضرت فرمود: مقصود از این گفتار این است که هر گاه شنیدید که مردی حق را انکار میکند و دروغ می پندارد، و در باره امامان علیهم السلام بد می گوید از نزد او برخیز و همنشین با او مشو، هر که خواهد باشد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از شعیب عقرقوفی، گوید: پرسیدم از امام صادق (علیه السلام) از قول خدا عز و جل (۱۳۷ سوره نساء): «و به تحقیق نازل شده به شما در قرآن که هر گاه شنیدید به آیات خدا کفرورزی و استهزاء شود» تا آخر آیه «با آنها ننشینید تا در حدیث دیگری در آیند زیرا شما در این صورت (همنشینی با آنها) به مانند آنها نماند، به راستی خدا منافقان را با کافران همه در دوزخ گرد آورد» در پاسخ فرمود: همانا مقصود از این آیه این است که وقتی شنیدید که مردی حق را انکار می کند و دروغ می شمارد و به ائمه (علیهم السلام) بد می گوید، از نزد او برخیز و با او همنشین مشو، هر که خواهد باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «شعیب عقرقوفی» گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل پرسیدم: «و بر شما قرآن نازل کرد کفر ورزیده یا مورد استهزاء قرار گیرد با آنها منشینید تا به سخن دیگر پردازند و گرنه شما مانند آنها خواهید بود و بدانید براستی که خدا منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد (نساء/ ۱۴۰)» در پاسخ فرمود: همانا مقصود از این آیه این است که وقتی شنیدید که مردی حق را انکار می کند و دروغ می شمرد و به ائمه علیه السلام بد می گوید، از نزد او برخیز و با او همنشین مشو، هرکس که باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح.

وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ

يعنى فى القرآن و كأنه إشارة إلى قوله تعالى فى سورة الأنعام:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

فإن الأنعام مكية، و هذه الآية فى سورة النساء و هى مدنية و كأنه عليه السلام لذلك اختار هذه الآية لإشارتها إلى الآية الأخرى أيضا، و تتمه الآية

فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

،  
أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ

قيل: أن مفسرة، و قال البيضاوى: محففة، و المعنى أنه إذا سمعتم آيات الله، و قد ورد فى الأخبار الكثيرة أن آيات الله الأئمة عليهم السلام أو الآيات النازلة فيهم و قال على بن إبراهيم هنا: آيات الله هم الأئمة عليهم السلام.

يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا

قال البيضاوى: حالان من الآيات جىء بهما لتقييد النهى عن المجالسة فى قوله:

فَلَا تَتَّعَدُوا

إلخ، الذى هو جزاء الشرط بما إذا كان من يجالسه هازئاً معانداً غير مرجو، ويؤيده الغاية، والضمير فى معهم للكفرة المدلول عليهم بقوله: يكفر بها ويستهزئ بها

إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ

فى الإثم لأنكم قادرون على الإعراض عنهم والإنكار عليهم أو الكفر إن رضيتم بذلك أو لأن الذين يقاعدون الخائضين فى القرآن من الأخبار كانوا منافقين، ويدل عليه

إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا

يعنى القاعدين و المقعود معهم، انتهى. وفى الآية إيماء إلى أن من يجالسهم ولا ينهاهم هو من المنافقين كائنا من كان، أى سواء كان من أقاربك أم من الأجانب، وسواء كان ظاهراً من أهل ملتك أم لا، وسواء كان معدوداً ظاهراً من أهل العلم أم لا، وسواء كان من الحكام أو غيرهم إذا لم تخف ضرراً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٩٠

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٢٨٣٣/٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ (٤): «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَجْلِسُ (٥) مَجْلِسًا يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ، أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِنٌ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد در مجلسی که امامی را مذمت کنند یا مؤمنی را عیب کنند ننشیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٩- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، در مجلسی که امام را کم شمارند و یا عیب کنند، ننشیند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥ ، ص ٣٨٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٩- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هرکس ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، در مجلسی که امام را مزمت کنند و یا عیبجوئی نمایند  
نشینید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول بعد الأعلى، و قد يعد حسنا لمدح فيه رواه نفسه. فلا يجلس بالجزم أو الرفع، وكأنه إشارة  
إلى قوله تعالى:

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

و فيه زجر عظيم عن استماع غيبة المؤمن حيث عادلة بانتقاص الإمام، يقال: فلان ينتقص فلانا أى  
يقع فيه ويذمه.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۹۱

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحديث

۲۸۳۴/۱۰. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ۲ / ۳۷۸

ابن القَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَنْ كَانَ يُوعَمِنُ بِاللَّهِ وَ  
الْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَتَّقُوهُ (٧) مَكَانَ رَيْبَةٍ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد در مکان تهمت  
و شک نایستد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٠- فرمود (علیه السلام): امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، در  
محل ریبه و تهمت نایستد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٣٨٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١٠- و نیز فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

هرکس ایمان به خدا و روز قیامت دارد در محل ریه و تهمت نایستد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ١٥١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. مکان ریه ای مقام تهمة و شک، و کان المراد النهی عن حضور موضع یوجب التهمة بالفسق أو الکفر أو بذمائم الأخلاق أعم من أن یكون بالقیام أو المشی أو القعود أو غیرها، فإنه یتهم بتلك الصفات ظاهرا عند الناس و قد یتلوث به باطنا أيضا كما مر، قال فی المغرب: رابه ریا شککه، و الریبة الشک و التهمة، و منها الحدیث دع ما یریک إلى ما لا یریک، فإن الکذب ریبة، و إن الصدق طمأنیة ای ما یشک و یحصل فیک الریبة، و هی فی الأصل قلق النفس و اضطرابها، أ لا ترى کیف قابلها بالطمأنیة و هی السكون، و ذلك أن النفس لا تستقر متى شکت فی أمر، و إذا أیقنته سکت و اطمأنت، انتهى. و یحتمل أن یكون المراد به المنع عن مجالسة أرباب الشکوک و الشبهات الذین یوقعون الشبهة فی الدین، و یعدونها کیاسة و دقة فیضلون الناس عن مسالك أصحاب الیقین كأكثر الفلاسفة و المتکلمین، فمن جالسهم و فاوضهم لا یؤمن بشیء بل یحصل فی قلبه مرض الشک و النفاق، و لا یمكنه تحصیل الیقین فی شیء من أمور الدین، بل یعرضه إلحاد عقلی لا یتمسک عقله بشیء، و لا یطمئن فی شیء، كما أن الملحد الدینی لا یؤمن بملة، فهم كما قال تعالی:



فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

وأكثر أهل زماننا سلكوا هذه الطريقة، وقلما يوجد مؤمن على الحقيقة أعادنا الله وإخواننا المؤمنين من ذلك، وحفظنا عن جميع المهالك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٩١

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٢٨٣٥/١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ:

ص: ١٢٨

---

١-١. وقع فلان في فلان، وقد أظهر الوقعة فيه: إذا عابه. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٩٧٦ (وقع).

٢-٢. في «ب»: - «في الأئمة عليهم السلام».

٣-٣. تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٨٢، ح ٢٩١، عن شعيب العرقوفى؛ وفيه، ص ٢٨١، ح ٢٩٠، عن محمد بن الفضيل، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ١٠٤٦، ح ٣٥٦٤؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٦١، ح ٢١٥١٤؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢١٢، ح ٤٥.

٤-٤. في «ج»: + «قال أمير المؤمنين عليه السلام».

٥-٥. في مرآة العقول: «فلا يجلس، بالجزم أو الرفع».

٦-٦ . تفسير القمّي ، ج ١ ، ص ٢٠٤ ، بسنده عن سيف بن عميرة ، عن عبدالأعلى بن أعين ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله . المؤمن ، ص ٧٠ ، ح ١٩٢ ، عن أبي عبدالله عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله ، وفيهما : «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس مجلسا يسب فيه إمام ، أو يغتاب فيه مسلم» مع زيادة في آخره الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٤٨ ، ح ٣٥٦٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٦١ ، ح ٢١٥١٥ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢١٣ ، ح ٤٦ .

٧-٧ . في «د ، بر ، بف» : «فلا يقومن» . وفي مرآة العقول : «مكان ريبة ، أى مقام تهمة وشك . وكأن المراد النهي عن حضور موضع يوجب التهمة بالفسق أو الكفر أو بدمائم الأخلاق ، أعم من أن يكون بالقيام أو المشى أو القعود أو غيرها ، فإنه يتهم بتلك الصفات ظاهرا عند الناس ، وقد يتلوّث به باطنا أيضا» .

٨-٨ . الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٤٦ ، ح ٣٥٦٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٦٢ ، ح ٢١٥١٧ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢١٤ ، ح ٤٧ .

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَقْعُدَنَّ فِي مَجْلِسٍ يُعَابُ فِيهِ إِمَامٌ، أَوْ يُنْتَقَصُ فِيهِ مُؤْمِنٌ».(١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الاعلی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: هر کس بخدا و روز جزا ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که امامی را در آن عیب کنند یا مؤمنی را مذمت نمایند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از عبد الأعلى، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، نباید در مجلسی نشیند که در آن امام یا مؤمن عیب گفته شوند یا کم شمرده شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «عبد الاعلی» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نباید در مجلسی بنشیند که در آن امام یا مؤمن عیبجوئی یا تحقیر کنند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول أو حسن وقد تقدم مثله بتغيير ما فى المتن و السند.

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٢٨٣٦/١٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (٢)، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي (٣) وَعَمِّي:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «ثَلَاثَةٌ مَجَالِسَ يَمُقَّتُهَا (٤) اللَّهُ، وَيُرْسَلُ (٥) نَقِمَتُهُ (٦) عَلَى أَهْلِهَا؛ فَلَا تُقَاعَدُوهُمْ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ (٧): مَجْلِسًا (٨) فِيهِ مَنْ يَصِفُ (٩) لِسَانُهُ كَذِبًا فِي فُتْيَاهُ؛ وَ مَجْلِسًا ذَكَرَ أَعْدَائِنَا فِيهِ جَدِيدٌ، وَ ذَكَرْنَا فِيهِ رَثٌ (١٠)؛ وَ مَجْلِسًا فِيهِ مَنْ يَصُدُّ (١١) عَنَّا وَ أَنْتَ (١٢) تَعْلَمُ».

قَالَ (١٣): ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ (١٤) كِتَابِ اللَّهِ كَأَنَّمَا كُنَّ فِي فِيهِ \_ أَوْ

ص: ١٢٩

١-١. الوافي، ج ٢، ص ٢٣٣، ح ٦٩٧؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٦٢، ذيل ح ٢١٥١٦؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢١٤، ح ٤٨.

٢-٢. الظاهر وقوع التحريف في العنوان. والصواب: «محمد بن سالم» كما تقدم في الكافي، ذيل ح ١٦٤٢ و ٢١٢٧.

٣-٣. في مرآة العقول، ج ١١، ص ٩٢: «كأن المراد بالأخ: الرضا عليه السلام؛ لأن الشيخ عدّ إسحاق من أصحابه عليه السلام وبالعم: علي بن جعفر، وكأنه كان: عن أبي عبد الله عليه السلام، فظن الرواة أنه زائد فأسقطوه، وإن أمكن رواية علي بن جعفر عن أبيه والرضا عليهما السلام لا يحتاج إلى الوساطة في الرواية».

٤-٤ . «المقت» فى الأصل : أشدّ البغض . النهاية ، ج ٤ ، ص ٣٤٦ (مقت) .

٥-٥ . فى «بر» : «فيرسل» .

٦-٦ . فى «ز ، بس» وحاشية «د ، ص» : «نقمة» . وفى «ص» وحاشية «بر» : «نقمة» .

٧-٧ . فى مرآة العقول : «قوله : ولا تجالسوهم ، إمّا تأكيد لقوله : فلا تقاعدوهم ؛ أو المراد بالمقاعدة مطلق القعود مع المرء ، وبالمجالسة الجلوس معه على وجه الموائمة والمصاحبة والمؤانسة ... ويحتمل العكس أيضا ، بأن يكون المراد بالمقاعدة من يلازم القعود ... أو يكون المراد بأحدهما حقيقة المقاعدة ، وبالأخرى مطلق المصاحبة» .

٨-٨ . اتفقت النسخ على النصب فى الموارد الثلاثة . وفى الوافى : «مجلس» . وهو الأنسب ، بدلا عن «ثلاثة مجالس» .

٩-٩ . فى «بر» : «تصف» . واللسان ممّا يذكر ويؤنث .

١٠-١٠ . «الرث» : الشىء البالى . ورثت هيئة الشخص وأرثت : ضعفت وهانت . الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٨٢؛ المصباح المنير، ص ٢١٨ (رث) .

١١-١١ . فى «بس» : «تصد» .

١٢-١٢ . فى «بر» : «و كنت» .

١٣-١٣ . فى «ب» والوسائل : - «قال» .

١٤-١٤ . فى «ج» : «فى» .

قال: فى (١) كفه \_ : «(و لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ)» (٢) ؛ «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فى آياتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فى حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (٣) ؛ «وَ لا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الكَذِبَ هذا حلالٌ وَ هذا حرامٌ لِنُفْتَرُوا على اللَّهِ الكَذِبَ» (٤) . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: سه مجلس است که خداوند آنها را دشمن دارد، و عذاب خود را بر اهل آن بفرستد، پس با آنان ننشینید و مجالست نکنید، یکی آن مجلسی که در آن کسی باشد که در فتوای خود دروغ گوید، و دیگر مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و نو، ولی ذکر ما در آن کهنه باشد، و دیگر مجلسی که در آن کسی است که از پیروی ما (مردم را) باز می دارد و تو میدانی (که او چنین کسی است، عبد الاعلی گوید): سپس حضرت صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا خواند که گویا در دهانش بود - یا گفت: گویا در مشتش بود- (اول این آیه بود سوره انعام آیه ۱۰۸): «دشنام ندهید آنان را که جز خدا میخوانند تا (آنها نیز) دشنام دهند خدا را ستمگرانه بنادانی» (دوم آیه ۶۸ از همان سوره) «و هر گاه بینی آنان را که فروروند در آیتهای ما پس روگردان از ایشان تا فرو روند در داستانی دیگر» (سوم آیه ۱۱۶ از سوره نحل) «و نگوئید بدان چه میستاید زبانهای شما بدروغ این حلال است و این حرام است تا بدروغ بر خدا افتراء بندید».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- فرمود (علیه السلام): سه مجلس است که خدا دشمنشان دارد و عذاب بر اهل آنها ببارد، شما با آنها ننشینید و هم مجلس نشوید: مجلسی که در آن کسی نشسته باشد که در فتوای خود دروغ بافد، و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و خرم است و ذکر ما در آن فرسوده و کهنه است، و مجلسی که در آن کسی ما را شکست می دهد (از پیروی ما باز می دارد خ ل) و تو می دانی، سپس امام صادق (علیه السلام) سه آیه از کتاب خدا را خواند که گویا در مشت او بودند: ۱- (۱۰۸ سوره انعام): «دشنام ندهید آن کسانی که می خوانند معبودی را جز خدا تا آنها هم ندانسته به خدا دشنام گویند» ۲- (۶۸ سوره انعام): «و هر گاه دیدی آن کسانی را که در آیات ما در افتاده اند از آنها رو به

گردان تا در حدیث دیگری در افتند» ۳- (۱۷۶ سوره نحل): «زبان خود را به دروغ می‌لائید که این حلال است و این حرام تا به دروغ بر خدا افتراء بزنید».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- فرمود علیه السلام: سه مجلس است که خدا دشمنشان دارد و عذاب بر اهل آن ببارد، شما با آنها ننشینید و هم مجلس نشوید:

۱- مجلسی که در آن کسی نشسته باشد که در فتوای خود دروغ بافد.

۲- مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و خرم است و ذکر ما در آن فرسوده و کهنه است.

۳- مجلسی که در آن کسی ما را شکست می دهد (از پیروزی ما باز می دارد) و تو می دانی، سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا را خواند که گویا در دست او بودند:

۱- «به کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید تا (آنها نیز) خدا را به نادانی دشنام دهند (انعام/۱۰۸)»

۲- «و هرگاه دیدی آن کسانی که در آیات ما فروروند پس از آنها رو را بگردان تا در داستانی دیگر وارد شوند (انعام/۶۸)»

۳- «زبان خود را به دروغ می‌لائید که این حلال است و این حرام تا به دروغ بر خدا افتراء بیندید (نحل/۱۷۶)»

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و كان المراد بالأخ الرضا عليه السلام ، لأن الشيخ عد إسحاق من أصحابه عليه السلام و بالعم على بن جعفر، و كأنه كان عن أبي عبد الله عليه السلام فظن الرواة أنه زائد فأسقطوه وإن أمكن رواية على بن جعفر عن أبيه، و الرضا عليه السلام لا يحتاج إلى الواسطة فى الرواية، و المراد بالنقمة أما العقوبة الدنيوية أو اللعنة و الحكم باستحقاق العقوبة الأخروية، و قوله: و لا تجالسوهم إما تأكيد لقوله فلا تقاعدوهم، أو المراد بالمقاعدة مطلق القعود مع المرء و بالمجالسة الجلوس معه على وجه المادة و المصاحبة و المؤانسة كما يقال فلان أنيسه و جلسه، فيكون ترقيا من الأدون إلى الأعلى كما هو عادة العرب، و عليه جرى قوله تعالى:

وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ

\*

و قوله سبحانه:

لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ . و يحتمل العكس أيضا بأن يكون المراد بالمقاعدة من يلازم القعود كقوله تعالى:

عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ



أو يكون المراد بأحدهما حقيقة المقاعدة وبالأخرى مطلق المصاحبة. وقد ذكروا وجوها من الفرق بين القعود و الجلوس لكن مناسبتة لهذا المقام محل تأمل، وإن أمكن تحصيلها بتكلف، قال فى المصباح: الجلوس غير القعود، فالجلوس هو الانتقال من سفلى إلى علو و القعود هو الانتقال من علو إلى سفلى، فعلى الأول يقال لمن هو نائم أو ساجد اجلس، و على الثانى لمن هو قائم أقعد و قد يكون جلس بمعنى قعد متربعا، و قد يفارقه، و منه جلس بين شعبها أى حصل و تمكن، إذ لا يسمى هذا قعودا فإن الرجل حينئذ يكون معتمدا على أعضائه الأربع، و يقال: جلس متكئا و لا يقال قعد متكئا بمعنى الاعتماد على أحد الجانبين. و قال الفارابى و جماعة: الجلوس نقيض القيام فهو أعم من القعود، و قد يستعملان بمعنى الكون و الحصول فيكونان بمعنى واحد، و منه يقال: جلس متربعا، و قعد متربعا، و الجليس من يجالسك، فعيل بمعنى فاعل. فى فتياه قيل: فى للتعليل، و نحو قوله:

فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِنِي فِيهِ

و قال الجوهرى: الرث الشىء البالى، و قال: صد عنه صدودا أعرض، و صده عن الأمر صدا منعه و صرفه عنه، و المراد بمن يصد عنهم أعم من ذلك المجلس و غيره، لقوله: و أنت تعلم، أى و أنت تعلم أنه ممن يصد عنا، فإن لم تعلم فلا حرج عليك فى مجالسته. قال ثم تلا الضمير فى قال هنا و فيما سياتى راجع إلى كل من الأخ و العم، و لذلك تكلف بعضهم و قال: الأخ و العم واحد، و المراد الأخ الرضاعى و لا يخفى بعده، أو قال كفه الترديد من الراوى أى أو قال مكان فى فيه فى كفه، و على التقديرين الغرض التعجب من سرعة الاستشهاد بالآيات بلا تفكر و تأمل. و ترتيب الآيات على خلاف ترتيب المطالب، فالآية الثالثة للكذب فى الفتيا، و الأولى للثانى، إذ قد ورد فى الأخبار أن المراد بسب الله سب أولياء الله، و إذا جلس مجلسا يذكر فيه أعداء الله فإما أن يسكت فيكون مداهنا أو يتعرض لهم فيدخل تحت الآية، و سياتى فى الروضة فى حديث طويل عن الصادق عليه السلام: و جاملوا الناس و لا تحملوهم على رقابكم تجمعوا مع ذلك طاعة ربكم، و إياكم و سب أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبوا الله عدوا بغير علم، و قد ينبغى لكم أن تعلموا حد سبهم لله، كيف هو أنه من سب أولياء الله فقد انتهك سب الله، و من أظلم عند الله ممن استسب لله و لأولياءه، فمهلا

مهلا فاتبعوا أمر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله. و روى العياشى عنه عليه السلام أنه سئل عن هذه الآية؟ فقال: أ رأيت أحدا يسب الله؟ فقال: لا و كيف؟ قال: من سب ولى الله فقد سب الله؟ و فى الاعتقادات عنه عليه السلام أنه قيل له: إنا نرى فى المسجد رجلا يعلن بسب أعدائكم و يسبهم؟ فقال: ما له لعنه الله، تعرض بنا، قال الله:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ

الآية، قال: و قال الصادق عليه السلام فى تفسير هذه الآية: لا تسبوهم فإنهم يسبوا عليكم، و قال: من سب ولى الله فقد سب الله، قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم لعلى عليه السلام: من سبك فقد سبنى، و من سبنى فقد سب الله، و من سب الله فقد كبه الله على منخريه فى النار. و الآية الثانية للمطلب الثالث إذ قد ورد فى الأخبار أن المراد بالآيات الأئمة عليهم السلام، و روى على بن إبراهيم عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم، قال: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يجلس فى مجلس يسب فيه إمام أو يغتاب فيه مسلم، إن الله تعالى يقول فى كتابه:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا

الآية، و قيل: الأولى للثالث، و الثانية للثانى، و قال: الخوض فى شىء الطعن فيه كما قال تعالى:

وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ

و لنرجع إلى تفسير الآيات على قول المفسرين:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

، قالوا أى لا تذكروا آلهتهم التى يعبدونها فيها من القبائح

فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا

أى تجاوزا عن الحق إلى الباطل

بِغَيْرِ عِلْمٍ

أى على جهالة بالله و ما يجب أن يذكر به. و أقول: على تأويلهم عليهم السلام يحتمل أن يكون  
المعنى بغير علم أن سب أولياء الله سب لله

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا

قالوا أى بالتكذيب و الاستهزاء بها و الطعن فيها

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

أى فلا تجالسهم و قم عنهم

حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ

قيل: أعاد الضمير على معنى الآيات لأنها القرآن، و قيل فى قوله

فِي آيَاتِنَا

حذف مضاف، أى حديث آياتنا بقرينة قوله فى حديث غيره، و قال بعد ذلك:

وَ إِمَّا يُنَسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ

بأن يشغلك بوسوسته حتى تنسى النهى

فَلَا تَتَّعِدْ بَعْدَ الذِّكْرِ

أى بعد أن تذكره

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

أى معهم بوضع الظاهر موضع المضمرة دلالة على أنهم ظلموا بوضع التكذيب والاستهزاء موضع التصديق والاستعظام.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُم

قيل: اللام للتعليل و متعلق بالنهي عنه فى لا تقولوا، و ما مصدرية، قال البيضاوى: انتصاب الكذب بلا تقولوا و

هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ

بدل منه أو متعلق بتصف على إرادة القول أى لا تقولوا الكذب لما تصف ألسنتكم فتقولوا هذا حلال و هذا حرام، أو مفعول لا تقولوا، أو الكذب منتصب بتصف و ما مصدرية أى لا تقولوا هذا حلال و هذا حرام لوصف ألسنتكم الكذب أى لا تحرموا و لا تحلوا بمجرد قول تنطق به ألسنتكم من غير دليل. و وصف ألسنتهم الكذب مبالغة فى وصف كلامهم بالكذب، كان حقيقة الكذب كانت مجهولة، و ألسنتهم تصفها و تعرفها بكلامهم، هذا و لذلك عد من من فصيح الكلام كقولهم وجهها يصف الجمال، و عينها تصف السحر

لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

تعليل لا يتضمن الغرض كما فى قوله

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا .

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٩٦

\*\*\*\*\*

## ۱۳- الحدیث

۳۷۹/۲

۲۸۳۷/۱۳. وَ بِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (۶)، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ الْجَمْحِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا ابْتُلِيَتْ بِأَهْلِ النَّصَبِ (۷) وَ مُجَالَسَتِهِمْ، فَكُنْ كَأَنَّكَ عَلَى الرَّضْفِ (۸) حَتَّى تَقُومَ (۹)؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَمُقَّتُهُمْ وَ يَلْعَنُهُمْ، فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ يَخُوضُونَ فِي ذِكْرِ إِمَامٍ مِنَ الْأَعْيَمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَقُمْ؛ فَإِنَّ سَخَطَ اللَّهِ يَنْزِلُ هُنَاكَ عَلَيْهِمْ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه بناصبی ها و همنشینانی آنها گرفتار شدی پس مانند کسی باش که روی سنگ سرخ شده نشسته باشی تا برخیزی، زیرا خداوند آنها را دشمن دارد و لعنت کند پس هر گاه دیدی که در باره امامی از امامان بد گویند برخیز زیرا غضب خداوند در چنین وقتی بر ایشان نازل گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر گاه گرفتار شدی به ناصبی ها و همنشینی آنها چون کسی باش که روی سنگ سرخ شده در آتش باشد تا برخیزی، زیرا خدا آنها را دشمن دارد و لعنت می کند و چون دیدی در باره یکی از امامان بد گویند، بی درنگ برخیز که خشم خدا در این جا بر آنها فرود آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام صادق علیه السلام، فرمود: هرگاه به دست ناصبی ها گرفتار شدی در همنشینی با آنها همچون کسی باش که روی سنگ سرخ شده در آتش باشد تا برخیزی، زیرا خدا آنها را دشمن می دارد و لعنت می کند و چون دیدی درباره یکی از امامان بد گویند، بی درنگ برخیز که خشم خدا در این جا بر آن ها فرود آید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. وفي النهاية في حديث الصلاة كان في التشهد الأول كأنه على الرضف الرضف الحجارة المحممة على النار، واحدها رصفة، انتهى. وسخط الله لعنهم والحكم بعذابهم وخذلانهم، و منع

الألطف عنهم، فإذا نزل يمكن أن يشمل من قارنهم وقاربهم فيجب الاحتراز عن مجالستهم إذا لم تكن تقية.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٩٦

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٢٨٣٨/١٤. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَعَدَ عِنْدَ سَبَّابٍ (١١) لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَقَدْ عَصَى اللَّهَ

ص: ١٣٠

---

١-١. في «د، ص، بر، بس، بف» ومرآة العقول والبحار: - «في» .

٢-٢. الأنعام (٦): ١٠٨ .

٣-٣. الأنعام (٦): ٦٨ .

٤-٤. النحل (١٦): ١١٦ . وترتيب الآيات على خلاف ترتيب المطالب؛ فالآية الثالثة للكذب في الفتيا؛ والأولى للثاني، إذ قد ورد في الأخبار أنّ المراد بسبّ الله سبّ أولياء الله؛ والآية الثانية للمطلب الثالث، إذ قد ورد في الأخبار أنّ المراد بالآيات الأئمة. راجع: الوافي ومرآة العقول .

٥-٥. الوافي، ج ٥، ص ١٠٤٧، ح ٣٥٦٥؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٦٢، ح ٢١٥١٩؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢١٥، ح ٤٩ .

٦-٦. المراد من محمد بن مسلم هذا، هو المذكور في السند السابق، فحكم التحريف جارٍ فيه أيضا.

۷-۷. «النَّصَب» : المعادة . يقال : نصبت لفلانٍ نَصْبًا : إذا عاديته . ومنه الناصب ، وهو الذي يتظاهر بعداوة أهل البيت عليهم السلام أو لمواليهم لأجل متابعتهم لهم . مجمع البحرين ، ج ۳ ، ص ۱۷۸۸ (نصب) .

۸-۸. «الرصف» : «البرص» وهو الحجارة الموصوف بعضها ببعض في مسيل الماء . و«الرضف» : الحجارة المُحَمَّاة على النار . واحدها: رَصْفَةٌ . النهاية ، ج ۲ ، ص ۲۳۱ (رضف) .

۹-۹. «بر» : «يقوم» .

۱۰-۱۰. الوافی، ج ۲ ، ص ۲۳۲ ، ح ۶۹۵ ؛ الوسائل، ج ۱۶ ، ص ۲۶۳ ، ح ۲۱۵۲۱ ؛ البحار، ج ۷۴ ، ص ۲۱۹ ، ح ۵۰ .

۱۱-۱۱. فی «ب ، ز ، بف» والوافی : «ساب» .

تَعَالَى . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که نزد دشنامگوی باولیاء خدا بنشیند خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :



۱۴- امام صادق (عليه السلام) فرمود: هر که نزد دشنام گوئی به اولیاء خدا نشیند، خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس نزد دشنام گوئی به اولیاء خدا بنشیند، خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و يدل على تحريم الجلوس مع النواصب و إن لم يسبوا في ذلك المجلس و هو أيضا محمول على غير التقية.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۹۶

\*\*\*\*\*

۱۵- الحديث

۲۸۳۹/۱۵ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِيهِ (۲):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَعَدَ (۳) فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ مِنَ الْأَعْيِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يُقَدِّرُ عَلَى الْإِنْتِصَافِ (۴) فَلَمْ يَفْعَلْ، أَلْبَسَهُ اللَّهُ الذُّلَّ فِي الدُّنْيَا، وَ عَذَّبَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ سَلَبَهُ صَالِحَ مَا مَنْ بِهِ عَلَيْهِ (۵) مِنْ مَعْرِفَتِنَا». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که بنشیند در مجلسی که در آن بامامی از امامان دشنام گویند و میتواند برخیزد و نکند خداوند ذلت را در دنیا بر او بیوشاند و در آخرت او را عذاب کند، و آن چیز نیکی که بدادن آن بر او منت نهاده (یعنی) معرفت ما را از او بگیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: هر که در مجلسی نشیند که به امامی از ائمه در آن دشنام گویند و می تواند برخیزد و نکند، خدا در دنیا او را خوار کند و در آخرت عذاب کند، و معرفت خوب ما را که بدان بر او منت نهاده است از او بگیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- امام باقر علیه السلام، فرمود:

هرکس در مجلسی بنشیند که به امامی از ائمه دشنام گویند و می تواند برخیزد و برنخیزد، خدا در دنیا او را خوار گرداند و در آخرت او را کیفر دهد، و معرفت خوب ما را که بدان بر او منت نهاده است از او بگیرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الانتصاف الانتقام، و فی القاموس: انتصف منه استوفی حقه منه كاملا حتى صار كل على النصف سواء، و تناصفوا أنصف بعضهم بعضا، انتهى. و الانتصاف أن يقتله إذا لم يخف على نفسه أو عرضه أو ماله أو على مؤمن آخر، و إضافة صالح إلى الموصول بيانية فيفيد سلب أصل المعرفة بناء على أن من للبيان، و يحتمل التبعض أي من أنواع معرفتنا فيفيد سلب الكمال، و يحتمل التعليل أي الأعمال الصالحة و الأخلاق الحسنة التي أعطاه يسبب المعرفة، و يحتمل أن تكون الإضافة لامية فيرجع إلى الأخير و الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۹۷

## ١٦- الحديث

٢٨٤٠/١٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ (٧)، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي: عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنْ

ص: ١٣١

١-١ . تحف العقول ، ص ٣١٣ ، ضمن وصيته لأبي جعفر محمد بن نعمان ، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٢ ، ص ٢٣٢ ، ح ٦٩٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٦٠ ، ح ٢١٥١٠ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢١٩ ، ح ٥١ .

٢-٢ . فى البحار : - «عن أبيه» . والظاهر ثبوته ؛ فإنه لم يدرك عبيد بن زرارة أبا جعفر عليه السلام كأحد الرواة عنه عليه السلام . راجع : رسالة أبي غالب الزراري ، ص ١١٤ ؛ رجال النجاشي ، ص ٢٣٣ ، الرقم ٦١٨ .

٣-٣ . فى «بر» : «جلس» .

٤-٤ . هكذا فى النسخ المتوفرة لدينا و شرح المازندراني و مرآة العقول والكافي ، ١٥١٣١ والوسائل والبحار . وفى «بج» والمطبوع : «الانتصاب» . وفى الوافي : «لانتصار» . وقال العلامة المازندراني : «من الانتصاف أن يقتله إذا لم يخف على نفسه ، أو عرضه ، أو ماله ، أو على مؤمن آخر ، وقد سئل الصادق عليه السلام عمّن سمع يشتم عليًا عليه السلام ويبرأ منه ، فقال : هو حلال الدم» . وقال العلامة المجلسي : «الانتصاف : الانتقام ، وفى القاموس : انتصف منه : استوفى حقه منه كاملاً حتى صار كلّ على النصف سواء ، وتناصفوا : أنصف بعضهم بعضاً . انتهى . والانتصاف : أن يقتله إذا لم يخف على نفسه ، أو عرضه ، أو ماله ، أو على مؤمن آخر» . راجع أيضا : القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١١٤٠ (نصف) .

٥-٥ . فى شرح المازندراني : - «عليه» .

٦-٦ . الكافي، كتاب الروضة، ح ١٥١٣١، بسنده عن القاسم بن عروة الوافى، ج ٢، ص ٢٣٢، ح ٦٩٤؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٦٢، ح ٢١٥١٨؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢١٩، ح ٥٢ .  
٧-٧ . فى النسخ والمطبوع : «محمد بن مسلم» . لكن نقل العلامة الخبير السيد موسى الشبيري دام ظلّه من نسخة الحرّ العاملى صاحب الوسائل «محمد بن سلم»، والظاهر أنّ «سلم» هو «سالم» «قد حذفت الألف منه، وهو الموجب لتصحيحه ب «مسلم» كما أشرنا إليه فى الكافي، ذيل ح ٢٤١٠ .

ابن مُسكَّانَ، عَنِ الْيَمَانِ (١) بِنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ:

٣٨٠ / ٢

رَأَيْتُ يَحْيَى ابْنَ أُمِّ الطَّوِيلِ (٢) وَقَفَ (٣) بِالْكُنَاسَةِ (٤)، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: مَعْشَرَ (٥) أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، إِنَّا بُرَاءٌ (٦) مِمَّا تَسْمَعُونَ (٧)، مَنْ سَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (٨)، وَ نَحْنُ بُرَاءٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ثُمَّ يَخْفِضُ صَوْتَهُ، فَيَقُولُ (٩): مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَلَا تَقَاعِدُوهُ (١٠)؛ وَ مَنْ شَكَّ فِيمَا نَحْنُ عَلَيْهِ (١١) فَلَا تَقَاتِحُوهُ (١٢)؛ وَ مَنْ أَحْتَاَجَ إِلَى مَسْأَلَتِكُمْ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فَقَدْ خُنْتُمُوهُ (١٣)، ثُمَّ يَقْرَأُ: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَمَّ سُرَادِقُهَا

ص: ١٣٢

١-١ . فى «ب، بر، بس» : «اليماني» .

٢-٢ . فى مرآة العقول، ج ١١، ص ٩٧ : «يحيى بن أمّ الطويل من أصحاب الحسين عليه السلام، وقال الفضل بن شاذان: لم يكن فى زمن على بن الحسين عليه السلام فى أول أمره إلا خمسة أنفس، وذكر من جملتهم يحيى بن أمّ الطويل، وروى عن الصادق عليه السلام أنه قال: ارتدّ الناس بعد الحسين عليه السلام إلا ثلاثة: خالد الكابلي، ويحيى بن أمّ الطويل، وجبير بن مطعم، ثم إن

الناس لحقوا وكثروا ، وفى رواية أخرى مثله وزاد فيها : وجابر بن عبد الله الأنصارى . وروى عن أبى جعفر عليه السلام أنّ الحجّاج طلبه وقال : تلعن أبا تراب [فأبى] وأمر بقطع يديه ورجليه وقتله . وأقول : كان هؤلاء الأجلّاء من خواصّ أصحاب الأئمة عليهم السلام ، كانوا مأذونين من قبل الأئمة عليهم السلام بترك التقيّة ؛ لمصلحة خاصّة خفيّة ، أو أنّهم كانوا يعلمون أنّه لا ينفعهم التقيّة وأنّهم يقتلون على كلّ حال بإخبار المعصوم أو غيره ، والتقيّة إنّما تجب إذا نفعت ، مع أنّه يظهر من بعض الأخبار أنّ التقيّة إنّما تجب إبقاءً للدين وأهله ، فإذا بلغت الضلالة حدّاً توجب اضمحلال الدين بالكلّيّة فلا تقيّة حينئذٍ وإن أوجب القتل ، كما أنّ الحسين عليه السلام لمّا رأى انطماس آثار الحقّ رأساً ترك التقيّة والمسالمة» .

٣-٣ . فى «بر ، بف» والوفى : «واقفا» .

٤-٤ . «الكناسة» : موضع بالكوفة ، صُلب فيه زيد بن علىّ بن الحسين . مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ١٠١ (كنس) .

٥-٥ . فى «ص» : «معاشر» .

٦-٦ . راجع ما تقدّم ذيل ح ٢٨٠٣ .

٧-٧ . فى الوافى : «يسمعون» .

٨-٨ . فى «بف» والوفى : «من سبّ علىّ عليه السلام فعلى من سبّه لعنة الله» بدل «من سبّ عليّاً \_ إلى \_ لعنة الله» .

٩-٩ . فى «بر» والوفى : «ويقول» .

١٠-١٠ . فى «بف» والوفى والبحار : «فلاتقاعدوهم» .

١١-١١ . فى «بر» والوفى : «فيه» .

١٢-١٢ . فى «بف» والوفى : «فلا تفتاحوهم» . والمفاتحة : المحاكمة ، قال ابن الأثير : «ومنه

الحديث : لاتفتاحوا أهل القدر ، أى لاتحاكموهم . وقيل : لاتبدأوهم بالمجادلة والمناظرة» . وقال

العلامة الفيض : «فلا تفتاحوهم ، أى لا تفتحوها باب الكلام معهم» . راجع : النهاية ، ج ٣ ، ص

٤٠٧ (فتح) ؛ الوافى ، ج ٢ ، ص ٢٣٤ .

۱۳-۱۳ . فی مرآة العقول : «الغرض الحثّ علی الإعطاء قبل سؤالهم حتّی لا یحتاجوا إلى المسألة ، فإنّ العطيّة بعد آ السؤال جزاؤه» .

وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

یمان بن عبد الله گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم که در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده و با بلندترین آوازش فریاد میزد و میگفت: ای گروه دوستان خدا ما بیزاریم از آنچه شما میشنوید، هر که علی علیه السلام را سب کند لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه بجز از خدا می پرستند، پس صدایش را کوتاه میکرد و (آهسته تر) میگفت: هر کس اولیاء خدا را سب کرد با او نشینید، و هر که شک دارد در آنچه ما بدان هستیم با او محاکمه نکنید، و هر که از برادرانتان نیازمند بخواهدش و گدائی از شما شد باو خیانت کرده اید (یعنی پیش از اینکه خواهدش کند باو عطا کنید که نیاز بسؤال پیدا نکند) سپس میخواند (این آیه شریفه را) «همانا ما آماده کرده ایم برای ستمکاران آتشی که فرا گرفته است بدیشان سراپرده آن و اگر فریاد کنند فریادرسی شوند بآبی چون آهن گداخته، بریان کند چهره ها را، چه زشت نوشابه ایست و چه زشت آسایشگاهی» (سوره کهف آیه ۲۹).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۶- از یمان بن عبد الله، گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده است و سپس با بلندترین آوازش جار کشید: ای گروه اولیاء الله! راستی که ما بیزاریم از آنچه شما می شنوید، هر که علی (علیه السلام) را سب کند، لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه جز از خدا می پرستند، سپس آهسته تر می گفت: هر که به اولیاء خدا بد می گوید با او همنشینی نکنید، و هر که شک کند در آنچه ما بدان عقیده داریم با او هم آهنگی نکنید، و هر که از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدائی کند، به او خیانت کرده اید، سپس این آیه را می خواند (۲۹ سوره کهف): «ما آماده کردیم برای ستمکاران آتشی که سراپرده هایش آنان را فرا گرفته و اگر فریادرسی خواهند به آنها فریادرسی شود با آبی سوزان چون سرب گداخته که چهره ها را کباب کند، چه بد نوشابه ای است و چه بد تکیه گاهی است و متکائی».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- «یمان بن عبد الله» گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده است و سپس با بلندترین آوازش فریاد می زد: ای گروه اولیاء الله! راستی که ما از آنچه شما می شنوید بیزاریم، هرکس علی علیه السلام را لعن کند، لعنت خدا بر او باد، ما از آل مروان بیزاریم و آنچه جز از خدا می پرستند، سپس آهسته تر می گفت: هرکس به اولیاء خدا بد می گوید با او همنشینی نکنید، و هرکس شک کند در آنچه ما بدان عقیده داریم با او هماهنگی نکنید، و هرکس از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدائی کند، به او خیانت کرده اید، سپس این آیه را می خواند: «ما برای ستمکاران آتشی را فراهم کردیم که سراپرده هایشان را فرا گرفته و اگر فریادرسی خواهند به کمک آنها شتافته شود و با آبی سوزان چون سرب گداخته که چهره ها را کباب کند، چه بد نوشابه ای است و چه بد تکیه گاهی است (کهف/۲۹)»



توضیح: «یحیی بن ام طویل مطعمی» از اصحاب امام سجاد است و فضل بن شاذان در این باره گفته است در اول کار علی بن الحسین جز پنج تن نبودند که از آن جمله یحیی بن ام طویل است و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پس از شهادت امام حسین هم برگشتند جز سه تن که یکی از آنها یحیی بن ام طویل بود و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که چون حجّاج او را خواست که به حضرت علی علیه السلام لعن کند و چون این کار را نکرد حجّاج او را کشت.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ۴ ، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و یحیی بن ام الطویل من أصحاب الحسین، و قال الفضل بن شاذان: لم یکن فی زمن علی بن الحسین علیهما السلام فی أول أمره إلا خمسة أنفس، و ذکر من جملتهم یحیی بن ام الطویل، و روی عن الصادق علیه السلام أنه قال: ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام إلا ثلاثة، أبو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، ثم إن الناس لحقوا و كثروا، و فی رواية أخرى مثله، و زاد فیها و جابر بن عبد الله الأنصاری، و روی عن أبي جعفر علیه السلام أن الحجّاج طلبه و قال: تلعن أبا تراب و أمر بقطع یدیه و رجلیه و قتله. و أقول: كان هؤلاء الأجلاء من خواص أصحاب الأئمة علیهم السلام كانوا مآذونین من قبل الأئمة علیهم السلام بترك التقية لمصلحة خاصة خفية، أو أنهم كانوا یعلمون أنه لا ینفعهم التقية و أنهم یقتلون علی كل حال بأخبار المعصوم أو غیره، و التقية إنما تجب إذا نفعت مع أنه یظهر من بعض الأخبار أن التقية إنما تجب إبقاء للدين و أهله، فإذا بلغت الضلالة حدا توجب اضمحلال الدين بالكلية فلا تقية حينئذ و إن أوجب القتل كما أن الحسین

عليه السلام لما رأى انطماس آثار الحق رأسا ترك التقية و المسالمة. و قال الفيروزآبادى : الكناسة بالضم موضع بالكوفة، و البراء إما بالفتح مصدر، و الحمل للمبالغة، أو بالضم أو الكسر جمع برىء، أو كعلماء جمعه أيضا كما مر. مما تسمعون أى من سب أمير المؤمنين عليه السلام و مدح أئمة الجور و ما يعبدون من دون الله إشارة إلى أنهم على كفرهم الأصيلي يظهرن الإسلام و يبطنون الكفر، أو إلى أن تركهم الطاعة لأئمة المنصوبين من قبل الله و طاعتهم خلفاء الجور بمنزلة الشرك، فالمراد بمن يعبدون من دون الله الطواغيت. ثم يخفض ذكر المضارع مكان الماضى للإشعار بتكرار وقوع ذلك منه فيما نحن عليه أى مذهب الإمامية. و قال فى النهاية : الفتح الحكم، و منه حديث ابن عباس: ما كنت أدرى ما قوله عز و جل

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا

حتى سمعت بنت ذى يزن تقول لزوجها: تعال أفاتحك، أى أحاكمك، و منه الحديث: لا تفتاحوا أهل القدر، أى لا تحاكموهم، و قيل: لا تبدئوهم بالمجادلة و المناظرة، و فى القاموس: فاتح جامع و قاضى، و تفتاحا كلاما بينهما تحافتا دون الناس فقد ختموه الغرض الحث على الإعطاء قبل سؤالهم حتى لا يحتاجوا إلى المسألة، فإن العطية بعد السؤال جزاؤه كما قاله الحكماء، و وردت به الأخبار و قيل: المعنى إن لم تعطوه فقد ختموه و هو بعيد.

أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا

فى القاموس: السرادق كلما أحاط بشىء من حائط أو مضرب أو خباء، و قال البيضاوى: أى فسطاطها شبه به ما يحيط بهم من النار، و قيل: السرادق الحجرة التى تكون حول الفسطاط، و قيل: سرادقها دخانها و قيل: حائط من نار

وَ إِن يَسْتَغِيثُوا

من العطش

كَالْمُهْلِ

أى كالجسد المذاب وقيل: كدردى الزيت

يَشْوَى الْوُجُوهُ

إذا قدم ليشرب من فرط حرارته

بُسَّ الشَّرَابُ

المهل

وَسَاءَتْ

النار

مُرْتَفَقًا

أى متكئا، و أصل الاتفاق نصب المرفق تحت الخد، و هو لمقابلة قوله: و حسنت مرتفقا، و إلا فلا ارتفاق لأهل النار.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٩٩

\*\*\*\*\*

**(١٦٤) باب أصناف الناس**

**إشاره**

٥٨ / ٢

## ١- الحديث

٢٨٤١/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمِ مَوْلَى طِرْبَالٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامٌ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاسُ عَلَى (٣) سِتَّةِ أَصْنَافٍ». قَالَ: قُلْتُ: أَتَأْذِنُ (٤) لِي أَنْ أَكْتُبَهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: مَا أَكْتُبُ؟

قَالَ: «اَكْتُبْ أَهْلَ (٥) الْوَعِيدِ مِنْ (٦) أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ، وَ اَكْتُبْ: «وَ آخِرُونَ (٨) اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» (٩)». قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُوَ لِأَيِّ؟ قَالَ: «وَ حَشِيَّتِي مِنْهُمْ (١٠)».

ص: ١٣٣

١- ١ . الكهف (١٨) : ٢٩ . و«السرادق» كلُّ ما أحاط بشيء من حائط أو مضرب أو خباء . و«كالمهل» أي كالجسد المذاب . و«مرتفقا» أي متكأً ، وأصل الارتفاق نصب المرفق تحت الخدِّ ، وهو لمقابلة قوله : «وحسنت مرتفقا» وإلا فلا ارتفاق لأهل النار . راجع : مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٩٩ .

٢- ٢ . الوافي، ج ٢ ، ص ٢٣٣ ، ح ٦٩٨ ؛ البحار، ج ٧٤ ، ص ٢٢٠ ، ح ٥٣ .

٣- ٣ . في مرآة العقول : - «على» .

٤- ٤ . في «د ، بس ، بف» والوافي : «تأذن» بدون الهمزة.

٥- ٥ . يجوز فيه الرفع والنصب .

٦- ٦ . في «بر» والوافي : «الوعدين» بدل «الوعيد من» . وهو أظهر ، أي الذين يتحقق فيهم وعد

الثواب ووعيد العقاب . وفي حاشية «د ، بف» : «الوعد من» .

٧- ٧ . في مرآة العقول : - «أهل» .

٨- ٨ . في حاشية «بف» : + «كأنهم الفساق من أهل التوبة» .

۹-۹ . التوبة ( ۹ ) : ۱۰۲ .

۱۰-۱۰ . وحشی بن حرب الجشی من سودان مکه ، وهو قاتل سید الشهداء حمزة بن عبدالمطلب علیهما السلام يوم أحد ، وأسلم بعد ذلك وصحب النبی صلی الله علیه و آله وسمع منه أحادیث ، وشرك فی قتل مسیلمة الكذاب يوم الیمامة وكان یقول : قتلت خیر الناس و شرّ الناس ، وروی أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو وحشی حین أسلم : «غیب وجهک عنی یا وحشی لا أراک» ، ونزل الوحشی حمص و مات فیها ، راجع : الطبقات الكبرى ، ج ۷ ، ص ۴۱۸ ؛ الاستیعاب ، ج ۴ ، ص ۱۵۶۴ ، الرقم ۲۷۳۹ .

قَالَ: «وَأَكْتُبُ (۱): «وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (۲)».

قَالَ: «وَأَكْتُبُ: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ (۳) لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً (۴) وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۵): لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً (۶) إِلَى الْكُفْرِ، وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ» (۷)».

قَالَ: «وَأَكْتُبُ: «أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ» (۸)» . قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟ قَالَ: «قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ، فَإِنْ أَذْخَلَهُمُ النَّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ، وَ إِنْ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِهِ» . (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حمزة بن طیار گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: مردم بر شش گونه هستند، گوید: عرض کردم: اجازه میفرمائید آن را بنویسم؟ فرمود: آری، عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس اهل وعید از اهل بهشت و دوزخ. و بنویس: «و دیگران که اعتراف کردند بگناهان خویش و پیامیختند کردار خوب را با کردار بد» (سوره توبه آیه ۱۰۲) گوید: عرض کردم: اینها کیانند؟ فرمود: وحشی

(کشنده حضرت حمزه بن عبد المطلب سید الشهداء عموی پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله») از اینهاست، فرمود: و بنویس «و دیگران که بامید خدایند یا عذابشان کند یا توبه شان بپذیرد» (سوره توبه آیه ۱۰۶). و بنویس «مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره ای توانند و نه راه بجائی برند» که نه چاره ای بسوی کفر دارند و نه راهی بایمان دارند «اینها را امید است خداوند درگذرد از ایشان» (سوره نساء آیه ۹۸-۹۹). فرمود: و بنویس اصحاب اعراف، گوید: عرض کردم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: مردمی که کارهای نیک و کارهای بد آنها برابر باشد، پس اگر آنها را بدوزخ برد بسبب گناهانشان است، و اگر ببهشت برد رحمت اوست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از حمزة بن طیار، گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: مردم بر شش صنف باشند، گوید: گفتم: به من اجازه می دهید که بنویسم؟ فرمود: آری، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: ۱- اهل و عید (یعنی مکلفان مسئول) از اهل بهشت و دوزخ- بنویس (۱۰۲ سوره توبه): ۲- «دیگرانی که به گناهانشان اعتراف دارند، کردار خوب را با کردار بد در آمیخته اند» گوید: گفتم: اینان کیانند؟ فرمود: وحشی از اینها است- گوید: فرمود: بنویس (۱۰۶ سوره توبه): ۳- «و دیگرانی که در عاقبت خود به امر خدایند یا آنها را عذاب کند و یا آنکه از آنها درگذرد و به آنها ببخشد»، گوید: فرمود: بنویس (۹۸ سوره نساء): ۴- «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره ای توانند و نه به راهی پی برند، چاره ای ندارند که به کفر گریند و راهی هم به ایمان ندارند» (۹۹ سوره نساء): ۵- «آنهایند که بسا باشد خدا از شان درگذرد» فرمود: بنویس: ۶- اصحاب اعراف را، گوید: گفتم: اصحاب اعراف چیستند؟ فرمود: مردمی که حسنات و سیئات آنها برابر باشد، و اگر آنها را به دوزخ برد، به کیفر گناهان آنها است و اگر آنها را به بهشت برد از رحمت و مهربانی او است.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- حمزه بن طیار، گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

مردم شش گروه اند، گوید: عرض کردم: به من اجازه می دهید که بنویسم؟ فرمود: آری، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: ۱- اهل وعید از اهل بهشت و دوزخ- و بنویس:

۲- «و دیگران که به گناهانشان اعتراف کردند و کردار خوب با کردار بد به هم درآمیختند (توبه/۱۰۲)» گوید: عرض کردم: اینان کیانند؟

فرمود: وحشی (از کشنده حمزه در جنگ احد) از اینهاست- فرمود: و بنویس: ۳- «و دیگران که به امید خدایند یا آنها را عذاب کند و یا از آنها درگذرد و ببخشد (توبه/۱۰۶)» گوید: فرمود: و بنویس:

۴- «مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که به راستی ناتوان بودند که راهی برای گریز از آن محیط کفر نداشتند (نساء/۹۸)» ۵- «آنها امیدوار به عفو و بخشش خداوندند که گناهانشان را ببخشد (نساء/۹۹)» فرمود بنویس: ۶- اصحاب اعراف را، گوید: عرض کردم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: مردمی که حسنات و سیئات آنها برابر باشد، و اگر آنها را به دوزخ برد، به کیفر گناهان آنهاست و اگر آنها را به بهشت برد از رحمت و مهربانی اوست.

توضیح: انحصار مردم به شش گروه به این خاطر است که مردم یا کافر باشند و یا مؤمن یا نه این و نه آن یعنی نه حق را فهمیده و نه انکارش کرده و مؤمن خود چهار نوع است: ۱- مؤمن کامل که گناهی نکرده و اهل بهشت است ۲- مؤمن گنهکاری که توبه کرده و خوب و بدش را به هم آمیخته ۳- مؤمن

گنهکاری که توبه نکرده و کار خوبش بیش از کار بد اوست و کارش با خداست ۴- کسی که کار خویش نمی چربد و توبه هم نکرده و از گروه اعراف است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. الناس ستة أصناف قيل: لعل وجه الحصر أن الناس إما مؤمن أو كافر أو لا هذا ولا ذاك، والأخير هم المستضعفون الذين لا يقرون بالحق ولا ينكرونه، والثاني هم أهل النار قطعاً، والأول إما مؤمن كامل سابق بالخيرات لم يصدر منه ذنب أصلاً أولاً، والأول هم أهل الجنة قطعاً، والثاني إما أن يتوب عن ذنبه أولاً والأول هم

آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

أى يقبل توبتهم، والثاني إما أن تغلب حسناته على سيئاته أولاً، والأول هم

آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ

و الثاني هم أصحاب الأعراف، انتهى. و أقول: قد عرفت أن مصطلح الآيات و الأخبار فى الإيمان و الكفر غير مصطلح المتكلمين، و أن المؤمن غالباً يطلق على من صحت عقائده و عمل بفرائض الله و اجتنب الكبائر، فهو من أهل الوعد بالجنة، و يدخلها البتة و يقابله أقسام كثيرة، فلذا تنقسم الفرق



سنة أقسام، فالأول و الثاني أهل الوعد و الوعيد، اكتفى بأحدهما تغليبا، و فى بعض النسخ الوعد لذلك، و فى بعضها الوعدين و هو أظهر، أى الذين يتحقق فيهم وعد الثواب و وعيد العقاب قطعا إذا ماتوا على إحدى الحالتين. و قوله: من أهل الجنة و النار بيان لأهل الوعيد، أى جزما، و هم الذين قال الله تعالى فيهم فى سورة التوبة:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

و قال فى تلك السورة أيضا

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

فهاتان الفرقتان أهل الوعدين و قال أيضا فى تلك السورة:

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ . قال الطبرسى: يعنى من أهل المدينة أو من الأعراب آخرون أقروا بذنوبهم و ليس براجع إلى المنافقين، و الاعتراف و الإقرار بالشىء عن معرفة

خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا

يعنى أنهم يفعلون أفعالا جميلة و أفعالا سيئة قبيحة، و التقدير و عملا آخرا سيئا

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

، قال المفسرون: عسى من الله واجبة و إنما قال عسى حتى يكونوا بين طمع و إشفاق، فيكون ذلك أبعد من الاتكال على العفو و إهمال التوبة

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هذا تعليل لقبول التوبة من العصاة. ثم قال (ره): قال أبو حمزة: بلغنا أنهم ثلاثة نفر من الأنصار: أبو لبابة بن عبد المنذر، و ثعلبة بن وديعة، و أوس بن حذام، تخلفوا عن رسول الله عند مخرجه إلى تبوك، فلما بلغهم ما أنزل فيمن تخلف عن نبيه صلى الله عليه و آله و سلم أيقنوا بالهلاك فأوثقوا أنفسهم بسوارى المسجد، فلم يزالوا كذلك حتى قدم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فسأل عنهم فذكروا أنهم أقسموا لا يحلون أنفسهم حتى يكون رسول الله محلهم، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: و أنا أقسم لا أكون أول من حلهم إلا أن أوامر فيهم بأمر، فلما نزل

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

عمد رسول الله إليهم فحلهم فانطلقوا فجاءوا بأموالهم إلى رسول الله فقالوا: هذه أموالنا التي خلفتنا عنده فخذها و تصدق بها عنا، فقال عليه السلام: ما أمرت فيها بأمر، فنزل:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ

الآيات. و قيل: إنهم كانوا عشرة رهط منهم أبو لبابة عن ابن عباس، و روى عن أبي جعفر عليه السلام أنها نزلت في أبي لبابة و لم يذكر معه غيره، و سبب نزولها فيه ما جرى منه في بنى قريظة حين قال: إن نزلتم على حكمه فهو الذبح، و به قال مجاهد. و قيل: نزلت فيه خاصة حين تأخر عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم في غزوة تبوك، فربط نفسه بسارية كما تقدم. قال: و حشى منهم قال في القاموس: و حشى بن حرب صحابي و هو قاتل حمزة رضى الله عنه في الجاهلية، و مسيلمة الكذاب في الإسلام. و أقول: أدرجه عليه السلام في هذا الصنف و أدرجه أبوه عليه السلام فيما سيأتى في المرجون لأمر الله، و لعله قد يطلق المرجون على المعنى الشامل للصنفين جميعا، و يمكن أن يكون بين الصنفين عموم و خصوص و إنما أوردهما للاستشهاد بالآيتين،

وَ آخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ

أى مؤخرون موقوفون لما يرد من أمر الله فيهم. وقال قال الأزهري: إلا رجاء تهمز ولا تهمز أرجأت الأمر و أرجيته أخرته

إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ

و إما لوقوع أحد الشيين و الله سبحانه عالم بما يصير إليه أمرهم، ولكنه سبحانه خاطب العباد بما عندهم،

وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بما يؤول إليه حالهم

حَكِيمٌ

فيما يفعله بهم. وقال (ره): قال مجاهد و قتادة: نزلت الآية فى هلال بن أمية و مرارة بن الربيع و كعب بن مالك، و هم من الأوس و الخزرج، و كان كعب بن مالك رجل صدق غير مطعون عليه، و إنما تخلف توانيا عن الاستعداد حتى فإنه المسير، و انصرف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال: و الله ما لى من عذر و لم يعتذر إليه بالكذب، فقال صلى الله عليه و آله و سلم: صدقت قم حتى يقضى الله فيك، و جاء الآخران فقالا مثل ذلك و صدقا، فنهى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من مكالمتهم و أمر نساءهم باعتزالهم حتى ضاقت عليهم الأرض بما رحبت، فأقاموا على ذلك خمسين ليلة، و بنى كعب خيمة على سلع فيكون فيها وحده، ثم نزلت التوبة عليهم بعد الخمسين فى الليل، و هى قوله:

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا

الآية، فأصبح المسلمون يتدرونهم و يبشرونهم، انتهى. أقول: يظهر مما ذكره أن هؤلاء أيضا كانوا تائبين فالفرق بينهم و بين الفرقة السابقة مشكل إلا أن يكون الفرق باختلاف مراتب ذنوبهم و مراتب

توبتهم و سيأتى فى الأخبار الآتية وجوه أخرى من الفرق بحسب ضعف الإيمان وقوته وكمال إتمام  
الحجة عليهم و عدمه.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ

أقول: سابقه هذه الآية:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ

أى يقبض أرواحهم

ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ

أى فى حال هم فيها ظالمو أنفسهم

قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ

أى قالت لهم الملائكة فى أى شىء كنتم من دينكم؟ على وجه التقرير و التوبيخ

قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

فيستضعفنا أهل الشرك بالله فى أرضنا و بلادنا

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا

أى فتخرجوا من أرضكم و دوركم و تفارقوا من يمنعكم من الإيمان بالله و رسوله

فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ

أى الذين استضعفهم المشركون

مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً

أى يعجزون عن الهجرة لإعسارهم وقله حيلتهم

وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا

فى الخلاص من مكة

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ

لعذرهم فى ترك الهجرة

وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا. هذا على تفسير المفسرين، وعلى تأويله عليه السلام لا يستطيعون حيلة إلى الكفر أى لا يقدرّون على إلقاء الشبه القوية فى الكفر، ولا على الرسوخ فيه

وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا

إلى الإيمان أى لبلاّتهم وقله عقلهم ومعرفتهم لا يستولون على معرفة الحق والثبات فيه، فلهم فى ذلك عذر يمكن أن يعفو الله عنهم، ولعله من بطون الآية، ويمكن تطبيقه على ظاهر الآية أيضا بأن يكونوا فى مكة غير عارفين بالإسلام وشرائعه ودلائله، وكانوا بين المشركين ولم يمكنهم تحصيل ذلك هناك، ولما سمعوا بعثة الرسول كان يجب عليهم الهجرة ليتم عليهم الحجّة ويستقروا فى الدين، فمنهم من كان يمكنه ذلك ولم يفعل فهو غير معذور ولذا تقول لهم الملائكة:

أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً

؟ ومنهم من لم يمكنهم ذلك فعسى أن يقبل الله عذرهم. وأما الأعراف فقد مر تفسيرها، وقال بعض المفسرين: هو سور بين الجنة والنار، وهو السور المذكور فى قوله تعالى:

فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بَسُورًا لَهُ بَابٌ

وقيل: أى حاجة إلى ضرب هذا السور، و الجنة فوق السماوات و الجحيم فى أسفل سافلين؟ و أجب بأن بعد أحدهما عن الآخر لا يمنع أن يكون بينهما سور و حجاب و له أسفل و أعلى، و على أعلاه رجال يعرفون كلا بسيماهم، أجلسهم الله تعالى فى ذلك المكان العالى إظهارا لشرفهم، و ليكونوا مشرفين مطلعين على أحوال الخلائق، و هم كما كانوا فى الدنيا شهداء على أهل الإيمان و أهل الكفر و أهل الطاعة و أهل المعصية كذلك يكونون شهداء فى ذلك اليوم عليهم، ثم إنه تعالى ينقلهم إلى أعلى درجات الجنة و على أسفله قوم تساوت حسناتهم و سيئاتهم، أوقفهم الله تعالى عليه لأنها درجة متوسطة بين الجنة و النار، و يمكن أن ينتقل بعضهم أو كلهم بعد ذلك إلى الجنة بفضلهم تعالى. و أقول: يحتمل أن يكون الغرض من التقسيم بيان الوساطة بين المؤمن و الكافر بذكر آيات تدل على ذلك و إن كان بعض الأقسام متداخلة أو متساوية، و سيأتى وجوه آخر إنشاء الله تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٠٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٨٤٢/٢. عُلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «النَّاسُ عَلَى سِتِّ (١٠) فِرْقٍ - يُؤُولُونَ (١١) كُلُّهُمْ (١٢) إِلَى ثَلَاثٍ ٢ / ٣٨٢

فِرْقٍ - : الأِيْمَانِ، وَ الكُفْرِ، وَ الضَّلَالِ وَ هُمْ أَهْلُ الوَعْدَيْنِ (١٣) الَّذِينَ وَعَدَهُمُ اللهُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ (١٤):  
المُؤْمِنُونَ، وَ الكَافِرُونَ، وَ المُسْتَضْعَفُونَ ، وَ المُرْجُونَ لِإِمْرِ اللهِ «إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (١٥) ، وَ المُعْتَرِفُونَ بِذُنُوبِهِمْ «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» (١٦) ، وَ أَهْلُ

- ١-١ . فى «ز» : «اكتب» بدون الواو .  
٢-٢ . التوبة (٩) : ١٠٦ .  
٣-٣ . فى «ب، ج، د، ز، بر، بس» : «الذين» .  
٤-٤ . فى «بف» : «إلى الكفر» .  
٥-٥ . النساء (٤) : ٩٨ .  
٦-٦ . فى «ب» : - «لا يستطيعون حيلة» .  
٧-٧ . النساء (٤) : ٩٩ .  
٨-٨ . الأعراف (٧) : ٤٨ .  
٩-٩ . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١٨ ، ح ٤٦ ، عن الطيَّار ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، من قوله : «واكتب: «أَصْحَبُ الأَعْرَافِ»» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٢ ، ح ١٨٢٨ .  
١٠-١٠ . فى «د، بر» : «ستة» .  
١١-١١ . فى تفسير العياشى : «يؤتون» .  
١٢-١٢ . فى تفسير العياشى : - «كلهم» . و «كلهم» تأكيد ، لا فاعل إلا على لغة : أكلونى البراغيث .  
١٣-١٣ . فى «ج» وشرح المازندراني : «الوعيد» . وفى حاشية «د» : «الوعد» .  
١٤-١٤ . فى تفسير العياشى ، ح ١٣١ : + «وهم» .  
١٥-١٥ . التوبة (٩) : ١٠٦ .  
١٦-١٦ . التوبة (٩) : ١٠٢ .

الأَعْرَافِ (١) . (٢)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حمزة بن طيار از آن حضرت عليه السلام حديث کند که فرمود: مردم شش دسته اند که بسه دسته برگردند. ايمان، کفر، گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند که خداوند بآنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان، و کافران، و ناتوانان، و آنان که بامید خدایند (و کارشان با خدا است) یا عذابشان کند و یا توبه شان را بپذیرد، و آنان که بگناهان خویش اعتراف کنند و کردار خوب را با کردار بد بهم آمیخته اند، و دیگر اهل اعراف هستند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از حمزة بن طيار که امام صادق (عليه السلام) فرمود: مردم شش دسته اند و هر شش به سه دسته برگردند: ايمان و کفر و گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان که کارشان با خدا است یا عذابشان می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و آنان که اعتراف کنند به گناهان خود، در هم آمیخته اند کردار خوب را با کردار دیگری بد، و دیگر اعراف هستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:



۲- «حمزة بن طیار» روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: مردم شش گروه اند که به سه دسته برگردند: ایمان، کفر، گمراهی، و ایشان اهل دو عده اند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان که کارشان با خداست یا عذابشان کند و یا توبه آنها را بپذیرد و آنان که به گناهان خود اعتراف کنند و کارهای خوب خود با کارهای بد خویش به هم آمیخته اند و دیگر اهل اعراف اند.

توضیح: جمعی بر این باورند که گمراهان چهار دسته اند که با اهل ایمان شش دسته شوند: ۱- اهل بهشت که مؤمنانند ۲- اهل دوزخ که کافراند ۳- ناتوانان و مستضعفان که ایمان و کفر را فهمیده اند و مانند کودکان و دیوانگان اند ۴- کسانی که در دین تکلیفی ندارند و کارشان با خداست یا عذابشان کند و یا از آنها درگذرد ۵- فاسقان و بدکاران از مؤمنان اند که کار خوب و بد هر دو دارند و به گناهان خود اعتراف می کنند و ممکن است مورد عفو و بخشش خداوند قرار گیرند ۶- اصحاب اعراف اند که گناه و ثوابشان نسبت به هم برتری و اضافه ندارند که یا به بهشت روند و یا به جهنم و در اعراف بمانند تا خداوند تکلیفشان را روشن کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. الناس علی ست فرق أقول: مضمونه قریب من مفاد الخبر السابق، والضمیر فی قوله: وهم ، راجع إلى الست فرق، والوعد أعم من الوعيد، والنسخ هنا أيضا مختلفة كالسابق، وهو إشارة إلى فريقين إحداهما أهل وعد الجنة، وقوله: المؤمنون بیان له، والأخرى أهل وعيد النار، وقوله: و

الكافرون بيان له، وقيل: هم راجع إلى أهل الضلال والواو فى قوله: و النار بمعنى مع، أى وعدهم الله الجنة و النار معا، وقوله: المؤمنون، و ما بعده خبر مبتدأ محذوف، و التقدير الست فرق المؤمنون إلخ و لا يخفى بعده. وقيل: يعنى إن الناس ينقسمون أولا إلى ثلاث فرق بحسب الإيمان و الكفر و الضلال، ثم إن أهل الضلال ينقسمون إلى أربع فيصير المجموع ست فرق: الأولى أهل الوعد بالجنة، و هم المؤمنون و أريد بهم من آمن بالله و بالرسول و بجميع ما جاء به الرسول صلى الله عليه و آله و سلم إما بقلبه أو بلسانه أو خالف الله فى شىء من كبائر الفرائض استخفافا. و الثالثة: المستضعفون و هم الذين لا يهتدون إلى الإيمان سبيلا، لعدم استطاعتهم كالصبيان و المجانين و البله، و من لم تصل الدعوة إليه. و الرابعة: المرجون لأمر الله و هم المؤخر حكمهم إلى يوم القيامة من الإرجاء بمعنى التأخير يعنى لم يأت لهم وعد و لا وعيد فى الدنيا، وإنما أخر أمرهم إلى مشية الله فيهم إما يعذبهم و إما يتوب عليهم، و هم الذين تابوا من الكفر و دخلوا فى الإسلام إلا أن الإسلام لم يتقرر فى قلوبهم و لم يطمئنوا إليه بعد، و منهم المؤلفة قلوبهم و من يعبد الله على حرف، قبل أن يستقرا على الإيمان أو الكفر، و هذا التفسير للمرجين بحسب هذا التقسيم الذى فى هذا الحديث. و الخامسة: فساق المؤمنين الذين خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا ثم اعترفوا بذنوبهم فعسى الله أن يتوب عليهم. و السادسة: أصحاب الأعراف و هم قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم لا يرجح إحداهما على الأخرى ليدخلوا به الجنة و النار، فيكونون فى الأعراف حتى يرجح أحد الأمرين بمشية الله سبحانه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٠٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٨٤٣/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:

دَخَلْتُ أَنَا وَ حُمْرَانُ - أَوْ أَنَا وَ بُكَيْرٌ - عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ (٣) لَهُ: إِنَّا (٤) نَمُدُّ

١-١ . فى الوافى : «يعنى أنّ الناس ينقسمون أولاً إلى ثلاث فرق بحسب الإيمان والكفر والضلال ، ثمّ أهل الضلال ينقسمون إلى أربع فيصير المجموع ستّ فرق : الأولى : أهل الوعد بالجنّة ، وهم المؤمنون ، وأريد بهم من آمن بالله وبالرسول وبجميع ما جاء به الرسول بلسانه وقلبه وأطاع الله بجوارحه . والثانية : أهل الوعيد بالنار ، وهم الكافرون ، وأريد بهم من كفر بالله أو برسوله ، أو بشيء ممّا جاء به الرسول ، إمّا بقلبه ، أو بلسانه ، أو خالف الله فى شيء من كبائر الفرائض استخفافاً . والثالثة : المستضعفون ، وهم الذين لايهتدون إلى الإيمان سبيلاً ؛ لعدم استطاعتهم ، كالصبيان والمجانين والبله ومن لم تصل الدعوة إليه . والرابعة : المرجون لأمرالله ، وهم المؤخّر حكمهم إلى يوم القيامة ، من الإرجاء بمعنى التأخير ؛ يعنى لم يأت لهم وعد ولا وعيد فى الدنيا ، وإنّما أُخّر أمرهم إلى مشيئة الله فيهم ، إمّا يعذبهم وإمّا يتوب عليهم ، وهم الذين تابوا من الكفر ودخلوا فى الإسلام إلاّ أنّ الإسلام لم يتقرّر فى قلوبهم ، ولم يطمئنّوا إليه بعد ، ومنهم المؤلّفة قلوبهم ومن يعبدالله على حرف قبل أن يستقرّ على الإيمان ، أو الكفر . وهذا التفسير للمرجئين بحسب هذا التقسيم الذى فى الحديث ، وإلاّ فأهل الضلال كلّهم مرجون لأمرالله ، كما تأتى الإشارة إليه فى حديث آخر . والخامسة : فساق المؤمنين الذين خلطوا عملاً صالحاً وآخر سيئاً ، ثمّ اعترفوا بذنوبهم ، فعسى الله أن يتوب عليهم . والسادسة : أصحاب الأعراف ، وهم قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم ، لا يرجح أحدهما على الآخر ؛ ليدخلوا به الجنّة أو النار ، فيكونون فى الأعراف حتّى يرجع أحد الأمرين بمشيئة الله سبحانه . وهذا التفسير والتفصيل يظهر من الأخبار الآتية إن شاء الله» .

٢-٢ . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١١٠ ، ح ١٣١ ، عن ابن طيار ، عن أبى عبدالله عليه السلام . الخصال ، ص ٣٣٣ ، باب الستّة ، ح ٣٤ ، بسند آخر ، وتمام الرواية : «الناس على ستّ فرق : مستضعف ، ومؤلّف ، ومرجى ، ومعترف بذنبه ، وناصب ، ومؤمن» . راجع : تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١٠٦ ، ح ١٠٧ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١١ ، ح ١٨٢٧ .

٣-٣ . فى «بر ، بف» والوافى : «فقلنا» . وفى حاشية «د» : «قلنا» .

٤-٤ . فى «ب ، د ، بس» : «إنما» .

المِطْمَارِ، قَالَ: «وَمَا الْمِطْمَارُ؟» قُلْتُ: التُّرُّ (١)، فَمَنْ وَافَقْنَا مِنْ عَلَوِيٍّ أَوْ (٢) غَيْرِهِ (٣)، تَوَلَّيْنَاهُ؛ وَ مَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِيٍّ أَوْ غَيْرِهِ (٤)، بَرَّئْنَا مِنْهُ.

٣٨٣ / ٢

فَقَالَ لِي: «يَا زُرَّارَةُ، قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ، فَأَيُّ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ (٥) لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (٦)؟ أَيُّنَ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ (٧)؟ أَيُّنَ الَّذِينَ «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (٨)؟ أَيُّنَ «أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ» (٩)؟ أَيُّنَ «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»؟» (١٠).

وَزَادَ حَمَّادٌ فِي الْحَدِيثِ، قَالَ (١١): فَازْتَفَعَ صَوْتُ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَوْتِي حَتَّى (١٢) كَانَ (١٣) يَسْمَعُهُ مَنْ عَلَى بَابِ الدَّارِ (١٤).

ص: ١٣٦

١-١ . «المطمار» و«التُّرُّ»: خيط البناء . يعنى إنا نضع ميزانا لتولينا الناس و براءتنا منهم ، وهو ما نحن عليه من التشيع ، فمن استقام معنا عليه فهو ممن توليناها ، ومن نال عنه و عدل فنحن براء ، كائنا ما كان . راجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٦٠٤ (طهر) ؛ مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٢٣٣ (ترر) ؛ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٨ .

٢-٢ . فى «ب ، ج ، د ، ز» : «و» .

٣-٣ . فى شرح المازندراني : «غيرهم» .

٤-٤ . فى «ز» : «وغيره» .

٥-٥ . فى «بس» : «الذين» .

٦-٦ . النساء (٤) : ٩٨ .

٧-٧ . إشارة إلى الآية ١٠٦ من سورة التوبة (٩) .

٨-٨ . التوبة (٩) : ١٠٢ .

٩-٩ . الأعراف (٧) : ٤٨ .

١٠-١٠ . التوبة (٩) : ٦٠ .

١١-١١ . الظاهر أنّ عبارة «وزاد حمّاد في الحديث» من كلام ابن أبي عمير ؛ فقد روى هو عن حمّاد [بن عثمان] عن زرارة في بعض الأسناد . فعليه ، الضمير المستتر في «قال» راجع إلى زرارة كما هو واضح . فتحصل أنّ سند ذيل الخبر معلق على سند الصدر . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٦ ، ص ٣٨٥٣٨٦ ؛ وص ٤١١ .

١٢-١٢ . في «بف» : - «حتّى» .

١٣-١٣ . في «بر ، بف» وشرح المازندراني : «كاد» .

١٤-١٤ . في مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١٠٧ : «هذا ممّا يقدر به في زرارة ويدلّ على سوء أدبه ، ولما كانت جلالته وعظمته ورفعة شأنه وعلوّ مكانه ممّا أجمعت عليه الطائفة وقد دلّت عليه الأخبار المستفيضة ، فلا يعبأ بما يوهم خلاف ذلك . ويمكن أن يكون هذه الأمور هي في بدء أمرها قبل كمال معرفته ، أو كان هذا من طبعه وسجيّته ولم يمكنه ضبط نفسه ، ولم يكن ذلك لشكّه وقلة اعتناؤه ، أو كان قصده معرفة كميّة المناظرة في هذا المطلب مع المخالفين ، أو كان لشدة تصلّبه في الدين وحبّه لأئمة المؤمنين حيث كان لا يجوز دخول مخالفينهم في الجنة» .

وَ زَادَ (١) فِيهِ جَمِيلٌ ، عَنْ زُرَّارَةَ : فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ، قَالَ لِي : «يَا زُرَّارَةُ ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ (٢) الضُّلَّالَ الْجَنَّةَ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حمزة بن طيار از آن حضرت عليه السلام حديث کند که فرمود: مردم شش دسته اند که بسه دسته برگردند. ايمان، کفر، گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند که خداوند بآنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان، و کافران، و ناتوانان، و آنان که بامید خدایند (و کارشان با خدا است) یا عذابشان کند و یا توبه شان را بپذیرد، و آنان که بگناهان خویش اعتراف کنند و کردار خوب را با کردار بد بهم آمیخته اند، و دیگر اهل اعراف هستند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از حمزة بن طيار که امام صادق (عليه السلام) فرمود: مردم شش دسته اند و هر شش به سه دسته بر گردند: ايمان و کفر و گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان که کارشان با خدا است یا عذابشان می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و آنان که اعتراف کنند به گناهان خود، در هم آمیخته اند کردار خوب را با کردار دیگری بد، و دیگر اعراف هستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «حمزة بن طيار» روایت کرده که امام صادق عليه السلام فرمود: مردم شش گروه اند که به سه دسته برگردند: ايمان، کفر، گمراهی، و ایشان اهل دو وعده اند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و

دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان که کارشان با خداست یا عذابشان کند و یا توبه آنها را بپذیرد و آنان که به گناهان خود اعتراف کنند و کارهای خوب خود با کارهای بد خویش به هم آمیخته اند و دیگر اهل اعراف اند.

توضیح: جمعی بر این باورند که گمراهان چهار دسته اند که با اهل ایمان شش دسته شوند: ۱- اهل بهشت که مؤمنانند ۲- اهل دوزخ که کافرانند ۳- ناتوانان و مستضعفان که ایمان و کفر را فهمیده اند و مانند کودکان و دیوانگان اند ۴- کسانی که در دین تکلیفی ندارند و کارشان با خداست یا عذابشان کند و یا از آنها درگذرد ۵- فاسقان و بدکاران از مؤمنان اند که کار خوب و بد هر دو دارند و به گناهان خود اعتراف می کنند و ممکن است مورد عفو و بخشش خداوند قرار گیرند ۶- اصحاب اعراف اند که گناه و ثوابشان نسبت به هم برتری و اضافه ندارند که یا به بهشت روند و یا به جهنم و در اعراف بمانند تا خداوند تکلیفشان را روشن کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. الناس على ست فرق أقول: مضمونه قريب من مفاد الخبر السابق، والضمير في قوله: وهم ، راجع إلى الست فرق، والوعد أعم من الوعيد، والنسخ هنا أيضا مختلفة كالسابق، وهو إشارة إلى فريقين إحداهما أهل وعد الجنة، وقوله: المؤمنون بيان له، والأخرى أهل وعيد النار، وقوله: والكافرون بيان له، وقيل: هم راجع إلى أهل الضلال والواو في قوله: والنار بمعنى مع، أى وعدهم الله الجنة والنار معا، وقوله: المؤمنون، وما بعده خبر مبتدأ محذوف، والتقدير الست فرق المؤمنون

إلخ و لا يخفى بعده. وقيل: يعنى إن الناس ينقسمون أولاً إلى ثلاث فرق بحسب الإيمان و الكفر و الضلال، ثم إن أهل الضلال ينقسمون إلى أربع فيصير المجموع ست فرق: الأولى أهل الوعد بالجنة، و هم المؤمنون و أريد بهم من آمن بالله و بالرسول و بجميع ما جاء به الرسول صلى الله عليه و آله و سلم إما بقلبه أو بلسانه أو خالف الله فى شىء من كبائر الفرائض استخفافاً. و الثالثة: المستضعفون و هم الذين لا يهتدون إلى الإيمان سبيلاً، لعدم استطاعتهم كالصبيان و المجانين و البله، و من لم تصل الدعوة إليه. و الرابعة: المرجون لأمر الله و هم المؤخر حكمهم إلى يوم القيامة من الإرجاء بمعنى التأخير يعنى لم يأت لهم وعد و لا وعيد فى الدنيا، وإنما أخر أمرهم إلى مشيئة الله فيهم إما يعذبهم و إما يتوب عليهم ، و هم الذين تابوا من الكفر و دخلوا فى الإسلام إلا أن الإسلام لم يتقرر فى قلوبهم و لم يطمئنوا إليه بعد، و منهم المؤلفة قلوبهم و من يعبد الله على حرف، قبل أن يستقرا على الإيمان أو الكفر، و هذا التفسير للمرجين بحسب هذا التقسيم الذى فى هذا الحديث. و الخامسة: فساق المؤمنين الذين خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً ثم اعترفوا بذنوبهم فعسى الله أن يتوب عليهم. و السادسة: أصحاب الأعراف و هم قوم استوت حسناتهم و سيئاتهم لا يرجح إحداهما على الأخرى ليدخلوا به الجنة و النار، فيكونون فى الأعراف حتى يرجح أحد الأمرين بمشيئة الله سبحانه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٠٦

\*\*\*\*\*

## (١٦٥) باب الكفر

### ١- الحديث

٢٨٤٤/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّىِّ، قَالَ:



قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُنُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَرَائِضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ، فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنَ الْمُوجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَجَحَدَهَا(٤)، كَانَ كَافِرًا، وَأَمَرَ اللَّهُ(٥) بِأُمُورٍ كُلُّهَا حَسَنَةً، فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ عِبَادَةً مِنَ الطَّاعَةِ(٦) بِكَافِرٍ، وَلَكِنَّهُ تَارِكٌ لِلْفَضْلِ، مَنْقُوصٌ مِنَ(٧) الْخَيْرِ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

داود بن کثیر رقی گوید: بحضرت صادق عرض کردم: سنتهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون فرائض خداوند عز و جل میباشد؟ فرمود: بدرستی که خدای عز و جل فرائضی را فرض فرموده که بر بندگان لازم گشته، پس هر که فریضه ای از آنچه لازم شده ترک کند و بآن عمل نکند و منکر آن شود کافر است و [رسول خدا (صلی الله علیه و آله)] بکارهایی فرمان داده که همه آنها خوب است، پس کسی که برخی از آنچه خدای عز و جل بندگانش را بآن فرمان داده از طاعتش ترک کند کافر نیست ولی ترک فضیلت کرده و از خیر کم بهره است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٩٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١- از داود بن کثیر رقی، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: سنتهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چون فرائض و مقررات خدا عز و جل است؟ در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل فرائضی مقرر کرده که بر بنده ها لازم شده اند، پس هر که یک فریضه از فرائض لازم شده را ترک کند و به آن

عمل نکند و آن را انکار کند، کافر باشد، (رسول خدا) به اموری فرمان داده که همه آنها خوبند و کسی که برخی از آنچه خدا عز و جل به بنده های خود امر کرده است از طاعتش ترک کند، کافر نباشد ولی ترک فضیلت کرده است و از خیر کاسته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «داود بن کثیر رقی» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

آیا سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و اله مانند واجبات و مقررات خدای عز و جل است؟ در پاسخ فرمود: به راستی خدای عز و جل واجباتی معین کرده که بر بنده ها لازم شده اند، پس هرکس واجبی از واجبات ترک کند و به آن عمل ننماید و یا آن را انکار کند، کافر شود، (رسول خدا) به اموری فرمان داده که همه آنها خوبند و کسی که برخی از آنچه خدای عز و جل به بنده های خود امر کرده است از طاعتش ترک کند، کافر نیست ولی ترک فضیلت کرده است و از خیر کاسته است.

توضیح: شاید منظور حضرت این باشد که همه دستورات چه واجب و فرائض و سنت رسول خدا همه دستورات خداونداند که باید به آن ها عمل شود ولی بعضی از آن ها واجب است که ترک یا انکار آنها سبب کفر می شود و بعضی فضیلت و سنت است که ترک آن سبب کفر نمی شود ولی از خیر بهره کمی دارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: مختلف فيه، وصحته أرجح عندى. سنن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أى ما لم يظهر من ظاهر القرآن وبينه الرسول صلى الله عليه وآله وسلم أعم من الواجب والندب كفرائض الله أى فى الشرف والاحترام أو فى لزوم الوفاء أو فى كفر التارك إن الله عز وجل فرض فرائض أى فى القرآن أو الأعم والأول أظهر، إذ فرائض القرآن أكثرها من ضروريات الدين فمن جحدتها كان كافرا بخلاف ما ظهر من السنة، فإن أكثرها ليست من الضروريات فالترك أعم من أن يكون مع الجحود أو بدونه، فلا يظهر حكم ترك الفرائض بدون الجحد، ويمكن أن يكون عدم الذكر لثلا يجترئ الناس على تركها، ويمكن أن يكون المراد بالأول إنكار ما فرض فى القرآن وبالثنى ما سوى ذلك، سواء كان ترك الفرائض بدون الإنكار أو ترك ما علم بالسنة مع الإنكار وبدونها. وجملة القول فيه أنه يحتمل أن يكون المراد بالفرائض مطلق الواجبات، وبما ذكره بعد مطلق المندوبات، ويكون المراد بالجحد الترك متهاونا فيحسن التقابل ويظهر الفرق، فالمراد بالكفر غير المعنى المصطلح، ويحتمل أن يكون الجحد بمعناه والواو بمعنى أو، فالفرق فى أن تارك الفرائض كافر ببعض المعانى دون السنن ويحتمل أن يكون المراد بالفرائض ما ظهر وجوبه من ظاهر القرآن، وبالسنن أعم من الواجبات وجميع المندوبات، أو يكون المراد بالفرائض ما ثبت وجوبه من الدين ضرورة، وبالسنن غيرها أو المندوبات، ويكون الغرض أن فى الواجبات يكون مثل ذلك وليس فى السنن ما يكفر الإنسان بتركه، أو بإنكاره مطلقا وعلى أى حال تطبيقه على ما يوافق آراء المتكلمين أو سائر الأخبار لا يخلو من إشكال. وقد يقال: المراد أن الكل بأمر الله سبحانه وتعالى على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وبعضه فرائض موجبات تركها مع الجحود يوجب الكفر، وبعضه فضل تركه يوجب نقص الخير، وقيل: الفريضة تشمل الواجبات الأصولية والفروعية، فلا يبعد أن يكون قوله فلم يعمل بها نظرا إلى الثانية، وقوله: وجحدتها نظرا إلى الأولى، وحينئذ يكون الكفر أعم من كفر الجحود وكفر ترك ما أمر الله تعالى به، وإن كان تركه مقرونا بالجحود كان كفره أيضا كفر جحود، وأما من ترك

الأولى من غير جحود و لا إقرار فهو مستضعف و قد مر، و سيجيء أن المستضعف ليس بمؤمن و لا كافر وأنه فى المشية، وقوله: و أمر الله بأمور، لعل المراد به الفروعية مطلقا فإن ترك بعضها و هو المندوبات ليس بكفر بشرط عدم الاستخفاف و الإنكار، انتهى. و فى بعض النسخ: و أمر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بأمور، فيؤيد بعض الوجوه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٠

\*\*\*\*\*

ص: ١٣٧

١-١. فى «د، بر، بف» والوافى: «فزاد». ثم إن هذه العبارة أيضا من كلام ابن أبى عمير، فحكم التعليق جار فيه أيضا.

٢-٢. هكذا فى «د، ص، بر، بس» والوافى ومرآة العقول: وفى سائر النسخ والمطبوع: «أن لا يدخل». وقال فى المرأة: «فى بعض النسخ: أن لا يدخل، فهو استفهام إنكارى». والمراد ب«الضلال»: المستضعفون، كما نصّ عليه فى شرح المازندراني ومرآة العقول.

٣-٣. تفسير العياشى، ج ٢، ص ٩٣، ح ٧٤، عن زرارة، مع اختلاف يسير، وفيه: «دخلت أنا وحرمان على أبى جعفر عليه السلام، فقلنا إنا بهذا المطهر، فقال: وما المطهر، قلنا: الدين، فمن وافقنا...». وفيه، ص ١٠٦، ح ١١٠، عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام، من قوله: «فمن وافقنا من علوى أو غيره» مع اختلاف. وراجع: معانى الأخبار، ص ٢١٣، ح ١ و ٢ الوافى، ج ٤، ص ٢٠٨، ح ١٨٢٤.

٤-٤. «الجحود»: الإنكار مع العلم. يقال: جحدته حقّه وبحقّه جحداً وجُحوداً. الصحاح، ج ٢، ص ٤٥١ (جحد).

- ۵-۵ . هكذا فى «ج ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندرانى والوافى ومرآة العقول . وفى سائر النسخ والمطبوع : «وأمر رسول الله» .
- ۶-۶ . فى «ز» : + «من الله» .
- ۷-۷ . فى شرح المازندرانى : - «من» .
- ۸-۸ . الوافى ، ج ۴ ، ص ۱۸۷ ، ح ۱۷۹۲ ؛ الوسائل ، ج ۱ ، ص ۳۰ ، ح ۴۱ .

## ۲- الحديث

۲/۲۸۴۵ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «وَاللَّهِ، إِنَّ الْكُفْرَ لَأَقْدَمُ مِنَ الشُّرْكِ وَأَخْبَثُ وَأَعْظَمُ». قَالَ: ۲ / ۳۸۴

ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ اللَّهُ لَهُ: اسْجُدْ لِأَدَمَ، فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ، «فَالْكَفْرُ (۱) أَعْظَمُ مِنَ الشُّرْكِ، فَمَنْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَابَى الطَّاعَةَ، وَأَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ، فَهُوَ كَافِرٌ؛ وَمَنْ نَصَبَ دِينًا غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ، فَهُوَ مُشْرِكٌ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

زراره گوید: حضرت باقر عليه السلام فرمود: بخدا سوگند کفر جلوتر از شرک و پلیدتر و بزرگتر از آن است گوید: سپس کفر ابلیس را یادآور شد هنگامی که خداوند باو فرمود: بآدم سجده کن، و - او از سجده کردن سر باز زد، پس کفر بزرگتر از شرک است، پس هر که دیگری را بر خدای عز و جل

برگزیند و از فرمانبرداری او سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کافر است، و هر که دین و کیشی غیر از دین مؤمنین بر پا دارد مشرک است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از زراره، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: به خدا که کفر قدیم تر از شرک است و پلیدتر و بزرگتر، گوید: سپس یادآور کفر ابلیس شد هنگامی که خدا به او فرمود: برای آدم سجده کن و خودداری کرد از سجده کردن، پس کفر بزرگتر از شرک است، پس هر که دیگری را بر خدا عز و جل برگزیند و از طاعت و فرمانبری سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند، او کافر است و هر که دینی جز دین و کیش مؤمنان بر پا دارد پس او مشرک است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- زراره می گوید: امام باقر علیه السلام، فرمود: به خدا که کفر قدیم تر از شرک است و پلیدتر و بزرگتر، گوید: سپس کفر ابلیس را یادآور شد هنگامی که خدا به او فرمود: برای آدم سجده کن ولی از سجده خودداری کرد، پس کفر بزرگتر از شرک است، پس هرکس دیگری را بر خدای عز و جل برگزیند و از طاعت و فرمانبری سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند، او کافر است و هرکس دینی جز دین و کیش مؤمنان بر پا دارد پس او مشرک است.

توضیح: به قول مرحوم مجلسی آنچه که از اخبار به دست می آید مراد کفر کسی است که از روی عناد و دشمنی ولایت حضرت علی علیه السلام را انکار کند که چنین افرادی از مشرکین بدترند زیرا معنی کفر ترک طاعت خداوند از روی عناد و لجبازی است ولی شریک قرار دادن برای خدا در عبادت و طاعت چه از روی عناد باشد یا بخاطر گمراهی و نادانی چنین شخصی مانند شیطان است که از روی آگاهی مخالفت الهی را کرده و زبان به اعتراض گشوده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و الذي يظهر لي من هذه الأخبار أن الغرض بيان كفر من أنكر إمامة أمير المؤمنين عليه السلام و تقدم عليه و حاربه، و أنهم أخبث من المشركين، و يظهر منها أن الكفر هو ترك طاعة الله معاندة و استكبارا، و الشرك هو أن يثبت لله في الخلق أو العبادة أو الطاعة شريكا أعم من أن يكون ذلك على المعاندة أو على الجهل و الضلال فبين عليه السلام أولا أن ترك طاعته تعالى مع العلم معاندة و استكبارا أخبث و أقدم من الشرك، لأن أول معصية وقعت من العباد و أشدها معصية إبليس، و هي كانت من هذا القبيل، لأنه لم يشرك بل ترك السجود و الطاعة معاندة و استكبارا، و هذا أشد من شرك لم ينضم إليه ذلك، و كان من الجهل و الضلالة، فأما الشرك الذي كان على وجه الاستكبار و المعاندة فهو أشد لتلك الجهة لا لجهة الشرك. ثم إنه عليه السلام بعد ذلك أثبت لهم الشرك أيضا بأن إثبات دين غير دين المؤمنين يتضمن الشرك أيضا حيث أشرك مع الله تعالى غيره في وجوب الطاعة، فهؤلاء الأخابث مع اتصافهم بالكفر الذي هو أقدم و أخبث

متصفون بالشرك أيضا. ويحتمل أن يكون الاستدلال بالأقدمية على كونه أعظم وأخبث من جهة أنه صار سببا لحدوث الشرك، فإن الكفر أولا حدث من إبليس ثم صار كفره سببا لشرك من أشرك بعده، وإذا تأملت في جميع أخبار الباب يتضح لك ما ذكرنا. قوله عليه السلام حين قال الله له اسجد لآدم أي أمره بالسجود، في قوله:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

\*

و شمول خطاب الملائكة له لكونه داخلا فيهم و معدودا من جملتهم فمن اختار على الله عز و جل أي اختار مراده على مراده تعالى أو أمر إبليس على أمره تعالى، أو عارض الله تعالى فيما علم صلاح العباد فيه، كما قال إبليس:

خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

\*. و أبي الطاعة أي أنكرها و هو الكفر صريحا، أو ترك العمل بها، فلو كان الواو بمعنى أو يكون الكفر شاملا لكفر النعمة و كفر ترك المأمور به، و كذا الكلام في قوله: و أقام على الكبائر ، و الظاهر أن الواو بمعناه إشارة إلى قوله تعالى:

وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ .

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١١١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٨٤٦/٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:



عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: ذُكِرَ (٣) عِنْدَهُ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَ أَصْحَابُهُ، فَقَالَ: إِنَّهُمْ يُنْكِرُونَ (٤) أَنْ يَكُونَ (٥) مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ (٦) مُشْرِكِينَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ كُفَّارٌ» ثُمَّ قَالَ لِي (٧): «إِنَّ الْكُفْرَ أَقْدَمُ مِنَ الشُّرْكِ» ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ لَهُ: اسْجُدْ (٨)، فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ .

وَقَالَ: «الْكَفْرُ أَقْدَمُ مِنَ الشُّرْكِ، فَمَنْ اجْتَرَى (٩) عَلَى اللَّهِ، ...»

ص: ١٣٨

١-١ . في حاشية «بر» : «والكفر» .

٢-٢ . المحاسن ، ص ٢٠٩ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٧٥ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن عليّ بن أسباط ، عن يعقوب بن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام ، و تمام الرواية فيه : «من اجتري على الله في المعصية وارتكاب الكبائر فهو كافر ، و من نصب ديناً غير دين الله فهو مشرك » الوافي ، ج ٤ ، ص ١٩٧ ، ح ١٨١٠ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٣٠ ، ح ٤٢ ، من قوله : «فالكفر أعظم من الشرك» .

٣-٣ . في مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١١١ : «قال : ذكر ، على بناء المعلوم ، والمرفوع في «قال» و«ذكر» راجعان إلى زرارة . وكذا المرفوع في «فقال» . ويمكن أن يقرأ «ذكر» على بناء المجهول» . وقال : «سالم بن أبي حفصة روى عن السجّاد والباقر والصادق عليهم السلام وكان زيدياً بترياً من رؤسائهم ، ولعنه الصادق عليه السلام وكذّبه وكفره ، وروى في ذمّه روايات كثيرة ، واسم أبي حفصة زياد» .

٤-٤ . في «بر» : «منكرون» .

٥-٥ . في «بر» : «أن» بدل «أن يكون» .

٦-٦ . في «ب» : + «وأصحابه» .

٧-٧ . في «ب» والوافي : - «لى» .

۸-۸ . فی «بر» : + «لآدم» .

۹-۹ . فی الوسائل : «ثم قال : فمن اجتری» بدل «حين قال له \_ إلى \_ الشرك فمن اجتری» .

فَأَبَى (۱) الطَّاعَةَ، وَأَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ، فَهُوَ كَافِرٌ» يَعْنِي: مُسْتَخِفٌّ كَافِرٌ (۲). (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

زراره گوید: نزد حضرت باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه و پیروانش ذکری بمیان آمد پس (زراره یا دیگری) گفت: اینان منکرند که هر که با علی علیه السلام جنگیده مشرک است؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس (لا بد) پندارند که آنها کافرند، سپس بمن فرمود: کفر جلوتر از شرک است، پس متذکر کفر ابلیس شد در آنجا که خداوند باو فرمود: سجده کن و او سر باز زد، و (مجددا) فرمود: کفر جلوتر از شرک است، پس هر که بر خدا دلیری کند و از اطاعتش سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند پس او کافر است، یعنی استخفاف کرده (و سبک شمرده) و کافر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- از زراره، از امام باقر (علیه السلام)، گوید: سالم بن ابی حفصه و اصحابش نزد امام یادآوری شدند و فرمود: راستی آنها منکرند که هر که با علی (علیه السلام) جنگیده است مشرک باشد، و امام باقر (علیه السلام) فرمود: آنها معتقدند که محاربین با علی (علیه السلام) کافرند، سپس به من فرمود: راستی کفر از شرک پیشتر است، سپس یادآور شد کفر ابلیس را گاهی که خدا به او فرمود: سجده کن

و سرباز زد از اینکه سجده کند، و فرمود: کفر پیشتر از شرک است پس هر که بر خدا دلیری کند و از طاعت او سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کافر است یعنی اهانت ورزی است کافر.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- زراره می گوید نزد امام باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه و اصحابش سخنی به میان آمد حضرت فرمود: راستی آنها منکرند زراره گفت: هرکس با علی علیه السلام جنگید مشرک باشد؟ امام فرمود: آنها معتقدند که محاربین با علی علیه السلام کافرند، سپس به من فرمود: به راستی کفر از شرک جلوتر است، سپس کفر ابلیس را یادآور شد که وقتی خداوند به او فرمود: سجده کن او سرباز زد و سجده نکرد و فرمود: کفر جلوتر از شرک است پس هر کس بر خدا جسارت ورزد و از طاعت او سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کافر است زیرا دستور خداوند را سبک شمرده است.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: سالم بن ابی حفصه از جمله کسانی است که از حضرت باقر و صادق علیه السلام روایت نقل کرده ولی زیدی مذهب بوده و از سران آنها به شمار می رفته و امام صادق علیه السلام او را لعن و تکفیر کرده است و در مذهب او روایات فراوانی از ائمه علیه السلام رسیده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق كالصحيح و سالم بن أبى حفصة روى عن السجاد و الباقر و الصادق عليهما السلام و كان زيدا بتريا من رؤسائهم، و لعنه الصادق عليه السلام و كذبه و كفره، و روى فى ذمه روايات كثيرة، و اسم أبى حفصة زياد. قال ذكر على بناء المعلوم، و المرفوع فى قال و ذكر راجعان إلى زارة، و كذا المرفوع فى فقال ، و يمكن أن يقرأ ذكر على بناء المجهول، و يحتمل أن يكون فاعل قال أولا ابن بكير، و على الأول قائل قال ابن بكير فإنهم يزعمون أنهم كفار أى إن لم يقولوا بشركهم فلا محيص لهم عن القول بكفرهم، فإن محاربة الإمام كبيرة البتة، و المصر على الكبيرة عندهم كافر، و الكفر أخبث و أقدم من الشرك كما مر. و يحتمل أن يكونوا قائلين بكفرهم صريحا، و إنما نفوا الشرك و على التقديرين ليس فيه تصديق لقولهم بنفى الشرك، و إن احتمل ذلك بناء على أن الشرك عبارة عن عبادة غير الله حقيقة، أو القول بالشريك فى الخلق، لا فى الطاعة و الأمر، و هو لم يتحقق فيهم و الكفر يتحقق بترك الطاعة، و يؤيد الأول إطلاق الشرك على الحرورى و الناصب فى سائر الأخبار. يعنى مستخف كافر الظاهر أنه كلام بعض الرواة ابن بكير أو غيره، و قيل: يحتمل كونه من كلامه عليه السلام و على التقديرين يحتمل أن يكون تقييدا للحكم بالكفر بالاستخفاف، أى إنما يحكم بكفره إذا كان مستخفا لا لغلبة الشهوة كما سيأتى، و يمكن أن يكون علة للحكم بالكفر أى لا ينفك الإباء عن الطاعة عمدا و الإصرار على الكبائر عن الاستخفاف و هو موجب للكفر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٢

\*\*\*\*\*

٤- الحديث

۲۸۴۷/۴. عَنْهُ (۴)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ (۵) عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۶)  
قَالَ: «إِمَّا (۷) آخِذٌ، فَهُوَ شَاكِرٌ؛ وَإِمَّا تَارِكٌ، فَهُوَ كَافِرٌ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حمران بن اعین گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عز و جل (که در سوره دهر آیه ۳ فرماید): «همانا براه رهبریش کردیم یا سپاسگزار باشد و یا ناسپاس» در پاسخ فرمود: یا بگیرد (و عمل کند) پس او (سپاسگزار و) شاکر است و یا وانهد (و عمل نکند) پس او (ناسپاس) و کافر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از حمران بن اعین، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۳ سوره دهر): «به راستی که او را به راه رهبری کردیم یا شکرگزار و قدردان باشد یا ناسپاس و کفران ورز» در پاسخ فرمود: یا عمل کند پس او شاکر است و یا ترک عمل کند پس او کافر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «حمران بن اعین» گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل پرسیدم: «به راستی که او را به راه رهبری کردیم یا شکرگزار و قدردان باشد یا ناسپاس و کفران ورز (دهر/۳)»  
در پاسخ فرمود: یا عمل کند که شکرگزار است یا عمل نکند که ناسپاس و کافر است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن موثق.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ

قال البيضاوي: أي بنصف الدلائل و إنزال الآيات

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

حالان من الهاء، و إما للتفصيل أو التقسيم، أي هديناه في حالة جميعا أو مقسوما إليهما، بعضهم شاكر بالاهتداء و الأخذ فيه، و بعضهم كفور بالإعراض عنه أو من السبيل، و وصفه بالشكر و الكفر مجاز، و لعله لم يقل كافرا ليطابق قسيمه محافظة على الفواصل و إشعارا بأن الإنسان لا يخلو عن كفران غالبا و إنما المأخوذ به المتوغل فيه، انتهى. و الخبر يدل على أن المراد بالكفور الكافر، فيدل

على أن من لم يأخذ السبيل هداه الله إليه من الإقرار به و برسوله، و بما جاء الرسول به من المعاد و ولاية أئمة الدين فهو كافر، و يحتمل شموله لترك العمل أيضا فيأول الكفر بما مر مرارا و سيأتي، و فيها دلالة على كمال لطفه تعالى بأن الإقرار و العمل وإن كانا شكرين لنعمة الهداية و الخلق و إعطاء العقل و سائر الآلات و الألفاظ و الهدايات يجازيهم عليها نعيم الأبد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٣

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٨٤٨/٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ (٩)، قَالَ:

ص: ١٣٩

- 
- ١-١. فى «ج» والوفى: «وأبى».
  - ٢-٢. فى «بر، بف» والوفى: «مستخفاً كافراً». والظاهر أنّ «يعنى مستخفّ كافر» ليس من كلامه عليه السلام وإن احتمل. وعلى التقديرين، فهو إما تقييد للحكم بالكفر بالاستخفاف، أو علّة للحكم بالكفر. راجع: شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٤٧؛ مرآة العقول، ج ١١، ص ١١٢.
  - ٣-٣. الوافى، ج ٤، ص ١٩٧، ح ١٨١٢؛ الوسائل، ج ١، ص ٣١، ح ٤٣، من قوله: «إنّ الكفر أقدم من الشرك».
  - ٤-٤. الضمير راجع إلى يونس المذكور فى السند السابق.
  - ٥-٥. فى «د» والمحاسن، ح ٣٩٠: «قول الله».
  - ٦-٦. الإنسان (٧٦): ٣.

۷-۷. فی المحاسن، ح ۳۹۰: «قال: علم السبیل، فإمّا» بدل «قال: إمّا».

۸-۸. المحاسن، ص ۲۷۶، کتاب مصابیح الظلم، ح ۳۹۰، عن الحسن بن علی بن فضال، عن عبدالله بن بکیر، عن زرارة بن أعین. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۹۸، بسند آخر عن أبی جعفر علیه السلام. وفي الکافی، کتاب التوحید، باب البیان والتعریف ولزوم الحجّة، ضمن ح ۴۲۱؛ والمحاسن، ص ۲۷۶، کتاب مصابیح الظلم، ضمن ح ۳۸۹؛ والتوحید، ص ۴۱۱، ضمن ح ۴، بسند آخر، مع اختلاف الوافی، ج ۴، ص ۱۸۸، ح ۱۷۹۳؛ الوسائل، ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۴.

۹-۹. هكذا فی «ب، ز» والطبعة القديمة وحاشية المطبوع. وفي «ج، د، بر، بس، بف» والمطبوع: «عبید، عن زرارة». والظاهر صحّة ما أثبتناه؛ فقد ورد الخبر مع زيادة فی تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۹۶، ح ۴۱، عن عبید بن زرارة، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام. ویأتی فی نفس الباب، ح ۱۲، شبه المضمون عن ابن بکیر، عن عبید بن زرارة، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام. هذا، وقد روى [عبدالله] بن بکیر، عن عبید بن زرارة فی كثيرٍ من الأسناد. راجع: معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۲۷۴۲۸؛ ج ۲۲، ص ۳۷۲۳۷۵.

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (۱): «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (۲)، قَالَ: «تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقْرَبَهُ، مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَتْرَكَ الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ سُقْمٍ وَلَا شُغْلٍ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عز و جل (در سوره مائده آیه ۵ که فرماید: «و آنکه کفر ورزد بایمان همانا تباه شده است کردار او») فرمود: یعنی ترک کند کرداری را که بدان اعتراف کرده است، و از آن جمله است ترک نماز بدون کسالت و بیماری و نه از روی اشتغال بکاری.



ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- زراره گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۵ سوره مائده): «و هر کس کفر ورزد از گرویدن محققاً عملش ساقط گردد» در پاسخ فرمود: یعنی ترک کند عملی را که بدان اعتراف کرده است، از این بابت است اینکه ترک کند نماز را نه از برای بیماری و نه از اشتغال به کاری.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «زراره» می گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل پرسیدم: «و هر کس به ایمان کفر ورزد همانا عملش تباه شده است (مائده/۵)» در پاسخ فرمود: یعنی ترک کند عملی را که بدان اعتراف کرده است، و از این جمله است ترک نماز بدون کسالت و بیماری و نه از روی اشتغال به کاری.

توضیح: مرحوم مجلسی می فرماید: بعضی با را در فمّن یکفر بالایمان به معنای عوض گرفته اند یعنی هر کس بجای ایمان کفر ورزد یا برای مصاحبت و همراهی است یعنی به همراه ایمان در اینصورت بنا به معنی اول کفر بعد از ایمان است و بنا به معنی دوم در ظاهر اقرار به ایمان کند و در دل منکر شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ

قيل الياء للعوض كقوله تعالى:

اِشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ

\*

أو للمصاحبة نحو

إِهْبِطْ بِسَلَامٍ

فعلى الأول المعنى الكفر بعد الإيمان و على الثانى المراد به الإنكار قلبا، و الإقرار ظاهرا، و قال البيضاوى: يريد بالإيمان شرائع الإسلام، و بالكفر به إنكاره و الامتناع منه، و قال الطبرسى: أى من يجحد ما أمر الله بالإقرار به و التصديق له من توحيد الله و عدله و نبوة نبيه صلى الله عليه و آله و

سلم

فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ

الذى عمله و اعتقده قربة إلى الله تعالى

وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

أى الهالكين، وقيل: أى و من بكفر بالإيمان من أهل الكتاب أى يمتنع عن الإيمان و لم يؤمن. قوله عليه السلام: ترك العمل الذى أقر به فالمراد بالكفر هنا ارتكاب مطلق الكبائر أو الكبائر التى تؤذن فعلها بعدم اليقين و الاستخفاف بالدين كما يرشد إليه التمثيل بترك الصلاة من غير سقم و لا شغل و قد يحمل على إنكار و الاستخفاف فيوافق الاصطلاح المشهور، و قيل: فسر عليه السلام الكفر هنا بترك العمل و هو كفر المخالفة، و فسر الإيمان بالإقرار بوجوب العمل، ثم ذكر لذلك مثالا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٤

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٨٥ / ٢

٢٨٤٩/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ (٤)، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكُفْرِ وَالشَّرِكِ: أَيُّهُمَا أَقْدَمُ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «مَا عَهْدِي بِكَ تُخَاصِمُ النَّاسَ (٥)» قُلْتُ: أَمَرَنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ (٦) أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِي: «الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَهُوَ الْجُحُودُ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (٧)». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

موسی بن بکر گوید: از حضرت ابو الحسن (موسی بن جعفر) علیهما السلام پرسیدم کفر و شرک کدامیک جلوترند؟ گوید: بمن فرمود: من از تو سابقه ستیزه و مخاصمه با مردم را نداشتم؟ عرض کردم: هشام بن سالم بمن دستور داده که این سؤال را از شما بکنم، فرمود: کفر جلوتر است و آن انکار است خدای عز و جل فرموده: «جز ابلیس که سر پیچید و بزرگی طلبید و بود از کفار» (سوره بقره آیه ۳۵)

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از موسی بن بکیر، گوید: پرسیدم از ابو الحسن (علیه السلام) از کفر و شرک که کدام پیشتر است، گوید: به من فرمود: من از تو سابقه نداشتم که با مردم ستیزه کنی، گفتم: هشام بن سالم به من دستور داده که: این را از شما بپرسم، به من فرمود: کفر پیشتر است و آن به معنی انکار است، خدا عز و جل فرموده است (سوره بقره) «جز ابلیس که سر پیچید و کبر ورزید و از کفار گردید».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- موسی بن بکیر، گوید: از ابو الحسن علیه السلام از کفر و شرک پرسیدم که کدام جلوتر است فرمود: من از تو سابقه ستیز و بحث با مردم نداشتم عرض کردم: هشام بن سالم به من دستور داده که: این را از شما بپرسم، به من فرمود: کفر جلوتر است و آن به معنی انکار است، خدای عز و جل فرموده است: «جز ابلیس که سر پیچید و کبر ورزید و از کفار گردید (بقره/۳۴)»

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ١٦٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. ما عهدى بك تخاصم الناس أى ما كنت أظن أنك تخاصم الناس أو لم تكن قبل هذا ممن يخاصم المخالفين و تتفكر فى هذه المسائل التى هى محل المخاصمة بين المتكلمين؟ و هذا السؤال يشعر بأنك شرعت فى ذلك؟ و يحتمل أن يكون ما استفهامية أى أ لم أعهد إليك أن لا تخاصم الناس فهل تخاصمهم بعد عهدى إليك؟ و مضمون الخبر قد مر.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١١٤

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٢٨٥٠/٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنٌ؟ (٩) قَالَ: «لَا، وَاللَّهِ». قُلْتُ: فَمَا

ص: ١٤٠

١-١ . فى « ز » والوفى : « قوله تعالى » . وفى « بر ، بى » : « قوله جلّ وعزّ » .

٢-٢ . المائدة (٥) : ٥ .

٣-٣ . الوافى ، ج ٤ ، ص ١٨٨ ، ح ١٧٩٤ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٣٢ ، ح ٤٦ ؛ البحار ، ج ٨٢ ، ص ٢١٩ ، ذيل ح ٣٨ .

٤-٤ . هكذا فى « ب ، ج ، ز ، بر ، بس ، بى » والطبعة القديمة . وفى « د ، جر » والمطبوع : « بكير » . والمذكور فى أصحاب أبى عبدالله وأبى الحسن عليهما السلام ، هو موسى بن بكر الواسطى . راجع : رجال النجاشى ، ص ٤٠٧ ، الرقم ١٠٨١ ؛ رجال البرقى ، ص ٣٠ ، ص ٤٠ و ص ٤٨ . فعليه ما ورد فى تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٤ ، ح ١٩ ، من نقل الخبر عن بكر بن موسى الواسطى ، سهوً .

٥-٥ . فى مرآة العقول : « أى ما كنت أظنّ أنّك تخاصم الناس ، أو لم تكن قبل هذا ممّن يخاصم المخالفين و تتفكّر فى هذه المسائل التى هى محلّ المخاصمة بين المتكلّمين ؟ وهذا السؤال يشعر بأنّك شرعت فى ذلك . ويحتمل أن يكون « ما » استفهاميّة ، أى ألم أعهد إليك أن لا تخاصم الناس ، فهل تخاصمهم بعد عهدى إليك ؟ » .

٦-٦ . فى تفسير العياشى : « هشام بن الحكم » .

٧-٧ . البقرة (٢) : ٣٤ .

٨-٨ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٤ ، ح ١٩ ، عن بكر بن موسى الواسطى ، عن أبى الحسن موسى عليه السلام . تحف العقول ، ص ٤١٢ ، عن موسى بن جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٨ ، ح ١٨١٣ .

٩-٩ . فى مرآة العقول : « المراد بالمؤمن هنا الإماميّ المجتنب الكبائر الغير المصّرّ على الصغائر ، وبالكافر من اختلّ بعض عقائده ، إمّا فى التوحيد ، أو فى النبوة ، أو فى الإمامة ، أو فى المعاد ، أو فى غيرها من أصول الدين ، مع تعصّب فى ذلك وإتمام الحجّة عليه لكمال عقله وبلوغ الدعوة إليه ، فحصلت هنا واسطة هى أصحاب الكبائر من الإماميّة والمستضعفين من العامّة ومن لم تتمّ عليهم الحجّة من سائر الفرق ، فهم يحتمل دخولهم النار وعدمه ، فهم وسائط بين المؤمن والكافر . أو

المراد بالمؤمن الإمامي الصحيح العقيدة ، والكافر ما مرّ بناءً على ما مرّ في كثير من الأخبار أنّ الشيعة لا تدخل النار وأنّما عذابهم عند الموت وفي البرزخ وفي القيامة ، فالواسطة من تقدّم ذكره سوى أصحاب الكبائر ، ووزارة كان ينكر الواسطة بإدخال الوسائط في الكافر ، أو بعضهم في المؤمن وبعضهم في الكافر ، وكان لا يجوز دخول المؤمن النار وغير المؤمن الجنة ، ولذا لم يتزوج بعد تشييعه ؛ لأنه كان يعتقد أنّ المخالفين كفّار لا يجوز التزوج منهم ، وكأنّه تمسّك بقوله تعالى : «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» [التغابن (٦٤) : ٢] وبقوله تعالى : «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» [الشورى (٤٢) : ٧] والمنع عليهما ظاهر .

يَدْخُلُهَا (١) إِلَّا كَافِرٌ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ». (٢) فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ مِرَارًا، قَالَ لِي: «أَيُّ زُرَّارَةٍ، إِنِّي أَقُولُ: لَا، وَ أَقُولُ: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ (٣)، وَ أَنْتَ تَقُولُ: لَا، وَ لَا تَقُولُ: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ».

قَالَ (٤): فَحَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ حَمَّادٌ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قُلْتُ (٥) فِي نَفْسِي: شَيْخٌ ٣٨٦ / ٢

لَا عَلِمَ لَهُ بِالْخُصُومَةِ (٦)، قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَا زُرَّارَةُ، مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَقَرَّ لَكَ بِالْحُكْمِ؟

ص: ١٤١

١-١ . في «ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني : «فيدخلها» . ولكن ياباه لفظة «إلا» . وفي حاشية «بر» : «فلم يدخلها» .

٢-٢ . في «ج ، د ، ص ، بر ، بف» والوافي : + «قال» .

٣-٣ . في «ص» : - «الله» .

٤-٤ . الضمير المستتر في «قال» راجع إلى ابن أبي عمير .

٥-٥ . في «ص ، بر» : «فقلت» .

٦-٦ . في الوافي : «شيخ» يعني به الإمام عليه السلام ؛ يعني لا يعلم طريق المجادلة . «فيمن أقرّ لك بالحكم» يعني قال لك : أنا على مذهبك ، كلّ ما حكمت عليّ أن أعتقه ، أعتقه وأدين الله

به . «أقبله» یعنی تحکم علیه بالإیمان بمجرد تقلیده ایّاک ، وكذا القول في الخدم والأهلين ، فعجز زرارة عن الجواب ، فعلم أنّه الذي لا علم له بالخصومة دون الإمام عليه السلام . وآنما عجز عن الجواب لأنّه كيف يحكم عليهم بالإیمان بمجرد التقليد المحض من دون بصيرة ؟ وكيف يحكم عليهم بالكفر وهم يقولون : إنّنا ندين بدينك ونقرّ لك بكلّ ما تحکم علينا ؟ فثبت المنزلة بين المنزلتين قطعاً» . وللمزيد راجع : شرح المازندرانی ، ج ۱۰ ، ص ۴۹ - ۵۰ ؛ مرآة العقول ، ج ۱۰ ، ص ۱۱۵ - ۱۱۶ .

أَتَقْتُلُهُ (۱)؟ مَا تَقُولُ فِي خَدَمِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ؟ أَتَقْتُلُهُمْ (۲)؟ قَالَ: فَقُلْتُ: أَنَا - وَاللَّهِ - الَّذِي (۳) لَا عِلْمَ لِي بِالْخُصُومَةِ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مؤمن بدوزخ میرود؟ فرمود: نه بخدا سوگند، عرض کردم: پس بدوزخ نرود جز کافر؟ فرمود: نه مگر آنکه خدا خواهد، و چون چند بار (این حرف را) تکرار کردم بمن فرمود: ای زراره من میگویم: نه، و میگویم: مگر آنکه خدا خواهد، و تو میگوئی: نه، و نمیگوئی: مگر آنکه خدا خواهد؟. (راوی گوید: هشام بن حکم و حماد برای من حدیث کردند: که زراره گفت: من با خود گفتم: (این آقا) استادی است که علم بحث و مناظره ندارد؟ گوید: (همین که این مطلب در دل من خطور کرد) بمن فرمود: ای زراره چه گوئی در باره کسی که برای تو بحکم اسلام اقرار کند (و گوید: هر چه تو گوئی من بهمان معتقدم) آیا او را میکشی؟ (یا از او می پذیری؟ بنا بر اینکه «تقبله» باشد چنانچه در نسخه وافی است) چه گوئی در باره خدمتکاران و خانواده تان آیا ایشان را میکشی؟ (زراره) گوید: عرض کردم بخدا سوگند منم که علم بحث و مناظره ندارم.



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از زراره، گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: مؤمن به دوزخ می رود؟ فرمود: نه به خدا، گفتم: به دوزخ نرود جز کافر؟ فرمود: نه، جز کسی که خدا خواهد و چون چند بار تکرار کردم، به من فرمود: ای زراره! من راستی که من گویم: نه، و می گویم: جز هر که را خدا خواهد و تو می گوئی: نه، و نمی گوئی: جز کسی که خدا خواهد. (راوی) گوید: هشام بن حکم و حماد از زراره نقل کرده اند که: گفته: من با خود گفتم: استادی است که علم بحث و مناظره ندارد، گوید: پس از این خاطره به من فرمود: ای زراره! چه گوئی در باره کسی که برای تو اعتراف کرده که بر مذهب تو است و هر چه بگوئی بدان عقیده مند و متدین است، آیا او را می کشی؟ چه می گوئی در باره خدمتکاران و خانواده خودتان، آیا آنها را می کشی؟ گوید: پس من گفتم: به خدا منم که علم بحث و مناظره ندارم.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- زراره، گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مؤمن به دوزخ می رود؟ فرمود: نه به خدا سوگند، عرض کردم: پس به دوزخ نرود جز کافر؟ فرمود: نه، مگر آنکه خدا خواهد و چون چند بار تکرار کردم، به من فرمود: ای زراره! من می گویم: نه، و می گویم: مگر آنکه خدا خواهد و تو می گوئی: نه، و نمی گوئی: مگر آنکه خدا خواهد. (راوی) گوید: هشام بن حکم و حماد از زراره برایم حدیث کردند که زراره گفت: من با خود گفتم این شخص استادی است که علم بحث و مناظره را ندارد، گوید: همینقدر که این مطلب در دل من خطور کرد به من فرمود: ای زراره! چه می گوئی درباره

کسی که برای تو اعتراف کرده که بر مذهب تو است و هرچه بگوئی بدان عقیده مند و متدین است، آیا او را می کشی؟ چه می گوئی درباره خدمتکاران و خانواده خودتان، آیا آنها را می کشی؟ گوید: پس من عرض کردم: به خدا منم که علم بحث و مناظره را ندارم.

توضیح: از حدیث چنین به دست می آید که زراره که بر این باور بوده که مردم دو دسته اند یا عادل اند و شیعه دوازده امامی و یا کافر و امام با سخنان خود این نظر را رد کرده که در بین این دو گروه گروهی هم هستند مستضعف و ناآگاه که حجت بر آنها تمام نشده که واسطه میان مؤمن بر کافرند و ممکن است به بهشت برده شوند و یا به جهنم.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح بسنديه. يدخل النار مؤمن المراد بالمؤمن هنا الإمامي المجتنب للكبائر الغير المصر على الصغائر، و بالكافر من اختل بعض عقائده إما في التوحيد أو في النبوة أو في الإمامة، أو في المعاد أو في غيرها من أصول الدين، مع تعصبه في ذلك و إتمام الحجّة عليه لكمال عقله و بلوغ الدعوة إليه، فحصلت هنا واسطة هي أصحاب الكبائر من الإمامية و المستضعفون من العامة، و من لم تتم عليهم الحجّة من سائر الفرق، فهم يحتمل دخولهم النار و عدمه، فهم وسائط بين المؤمن و الكافر. أو المراد بالمؤمن الإمامي الصحيح العقيدة، و بالكافر ما مر بناء على ما ورد في كثير من الأخبار أن الشيعة لا تدخل النار، و إنما عذابهم عند الموت و في البرزخ و في القيامة، فالواسطة من تقدم ذكره سوى أصحاب الكبائر، و زرارة كان ينكر الواسطة بإدخال الوسائط في الكافر أو بعضهم

فى المؤمن؁ و بعضهم فى الكافر و كان لا يجوز دخول المؤمن النار و غير المؤمن الجنة؁ و لذا لم يتزوج بعد تشيعه لأنه كان يعتقد أن المخالفين كفار لا يجوز التزوج منهم. و كأنه تمسك بقوله تعالى:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ

و بقوله تعالى:

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ

و المنع عليهما ظاهر. قال: فحدثنى فاعل قال إما ابن أبى عمير أو إبراهيم بن هاشم؁ و قوله: شيخ لا علم له بالخصومة؁ الظاهر أن غرضه الإمام صلوات الله عليه؁ يعنى لا يعلم طريق المجادلة؁ و حملة على أنه أراد نفسه بعيد. فأقول زائدا على ما مر: إنه يمكن أن يكون ذلك بمحض خطور بال لا يؤاخذ الإنسان به؁ و حاصل كلامه عليه السلام الرد عليه بإثبات الوساطة؁ لأن المخالفين فى بعض الأحكام فى حكم المسلمين و إن كان غير من ذكرنا من الوساطة مخلدين فى النار؁ و أيضا يمكن دخول بعض المخالفين كالمستضعفين الجنة؁ فلما لم يفهم زرارة غرضه عليه السلام و كان يزعم أن الوساطة غير معقولة نبهه عليه السلام بأحوال من أقر له بالحكم؁ أى خدمه و بأحوال خدمه أى عبيده و سائر أهاليه؁ فقال عليه السلام: أ تجوز قتلهم و لم لا تقتلهم إن كانوا كفارا مشركين؟ فتفطن من ذلك بالفرق بينهم و بين سائر الكفار؁ و علم أنه إذا جاز الفرق فى القتل بينهم و بين سائر الكفار؁ فيجوز فى غير ذلك من الأمور فاعترف بأن نفسه لا علم له بالخصومة. و يحتمل أن يكون المراد بالخدم و الأهالى المستضعفين من الشيعة؁ للتنبيه على حال المستضعفين من العامة؁ و قيل: فى قوله عليه السلام: فيمن أقر لك بالحكم؁ يعنى قال لك أنا على مذهبك؁ كلما حكمت؁ على أن أعتقه و أدين الله به. أ تقبله بالباء الموحدة كما فى بعض النسخ؁ يعنى تحكم عليه بالإيمان بمجرد تقليده إياك؁ و كذا القول فى الخدم و الأهلىن فعجز زرارة عن الجواب؁ فعلم أنه الذى لا علم له بالخصومة دون الإمام عليه السلام؁ و إنما عجز عن الجواب لأنه كيف يحكم عليهم بالإيمان بمجرد التقليد المحض من

دون بصیره، و کیف یحکم علیهم بالکفر و هم یقولون إنا ندین بدینک و نقر لک بكل ما تحکم علینا،  
فثبت المنزلة بین المنزلتين قطعاً.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۱۶

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۲۸۵۱/۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ سُئِلَ عَنِ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ: أَيُّهُمَا أَقْدَمُ؟ - فَقَالَ: «الْكُفْرُ أَقْدَمُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ أَوَّلَ مَنْ كَفَرَ، وَ كَانَ كُفْرُهُ (۵) غَيْرَ شِرْكِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ، وَ إِنَّمَا دَعَا إِلَى ذَلِكَ بَعْدُ، فَأَشْرَكَ» (۶).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مسعدة بن صدقه گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام در جواب این سؤال که - کدامیک از کفر و شرک جلوتر است؟- فرمود: کفر جلوتر است، برای اینکه ابلیس نخستین کسی بود که کافر شد، و کفر او غیر از شرک بود زیرا او به پرستش غیر از خدا دعوت نکرد، و همانا پس از آن (مردم را پرستش غیر خدا) خداوند و مشرک شد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از مسعدة بن صدقه، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که در جواب این پرسش: کدام یک از کفر و شرک او از نوع شرک نبود، زیرا او به پرسش دیگری جز خدا دعوت نکرد و همانا پس از آن به این موضوع دعوت کرد و مشرک شد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «مسعدة بن صدقه» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در جواب این پرسش: که کدام یک از کفر و شرک جلوتر است؟ فرمود کفر جلوتر است و آن به این خاطر است که ابلیس اول کسی بود که کفر ورزید و کفر او غیر از شرک بود همانا پس از آن، مردم را به پرستش غیر خدا دعوت کرد و مشرک شد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و مفعول سمعت محذوف، يدل عليه قوله: فقال الكفر أقدم، و حاصل الجواب أن الشيطان لعنه الله أول الكافرين و المشركين، و كان كفره أسبق لأنه أولا خالف أمر الله تعالى معاندة، فصار

كافرا ولم يكن حينئذ مشركا، ثم لما أمر الناس بعبادة غير الله حصل الشرك، و صار هو أيضا مشركا،  
فيدل على أن الأمر بالشرك و حث الناس عليه شرك أيضا.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١١٧

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٢٨٥٢/٩ . هَارُونُ (٧)، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ \_ وَ سُئِلَ: مَا بَالُ الزَّانِي لَا تُسَمِّيهِ كَافِرًا وَ تَارِكُ الصَّلَاةَ قَدْ سَمَّيْتَهُ (٨)  
كَافِرًا؟ وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟ \_ فَقَالَ: «لِأَنَّ (٩) الزَّانِي وَ مَا أَشْبَهَهُ (١٠) إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِمَكَانِ  
الشَّهْوَةِ؛ لِأَنَّهَا تَغْلِبُهُ، وَ تَارِكُ الصَّلَاةَ لَا يَتْرُكُهَا إِلَّا اسْتِخْفَافًا (١١) بِهَا (١٢)؛ وَ ذَلِكَ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ  
الزَّانِي يَأْتِي الْمَرْأَةَ (١٣) إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَلِدٌ (١٤) لِأَيْتَانِهِ إِيَّاهَا، قَاصِدًا إِلَيْهَا، وَ كُلُّ

ص: ١٤٢

- 
- ١-١ . فى الوافى : «أتقبله» . وكذا فى مرآة العقول نقلاً عن بعض النسخ .
  - ٢-٢ . فى مرآة العقول والوافى : «أتقبلهم» .
  - ٣-٣ . فى الوافى : - «الذى» .
  - ٤-٤ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٨ ، ح ١٨٢٣ .
  - ٥-٥ . فى الوافى وقرب الإسناد : + «من» .
  - ٦-٦ . قرب الإسناد ، ص ٤٨ ، ح ١٥٦ ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة الوافى ، ج ٤ ،  
ص ١٩٧ ، ح ١٨١١ ؛ البحار ، ج ٦٣ ، ص ١٩٨ ، ح ٩ .

٧-٧ . فى «ج» : «على بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم » . هذا ، ووقوع التعليق فى السند بناءً على سائر النسخ واضح .

٨-٨ . فى «ص ، بر» : «نسميه» . وفى قرب الإسناد والفقيه والعلل : «تسميه» .

٩-٩ . فى الوافى : «إن» .

١٠-١٠ . فى «ز» : «ما أشبه» . وفى «بر» والوافى : - «وما أشبهه» . وفى «بف» : «ما تشبهه» .

١١-١١ . فى «بر» : «يتركها للاستخفاف» بدون «لا» و«إلا» .

١٢-١٢ . فى «ب» : - «بها» .

١٣-١٣ . فى «بر» والوافى : «أن الزانى لا يأتى المرأة» بدل «لأنك لاتجد الزانى يأتى المرأة» .

١٤-١٤ . فى «ب ، ج» : «يستلذ» .

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ قَاصِدًا إِلَيْهَا (١)، فَلَيْسَ يَكُونُ قَصْدُهُ لِتَرْكِهَا (٢) اللَّذَّةَ (٣) فَإِذَا (٤) نُفِيَتْ (٥) اللَّذَّةُ وَقَعَ  
الِاسْتِخْفَافُ ، وَإِذَا (٦) وَقَعَ الْإِسْتِخْفَافُ وَقَعَ الْكُفْرُ.

قَالَ (٧): وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقِيلَ لَهُ: مَا فَرْقُ (٨) بَيْنَ مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَزَنَى بِهَا (٩)،  
أَوْ خَمَرَ فَشَرِبَهَا، وَ بَيْنَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ ، حَتَّى لَا يَكُونَ الزَّانِي وَ شَارِبُ الْخَمْرِ مُسْتِخْفَفًا، كَمَا  
يَسْتِخْفَفُ (١٠) تَارِكُ الصَّلَاةِ؟ وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ؟ وَ مَا الْعِلَّةُ الَّتِي تَفْرُقُ (١١) بَيْنَهُمَا؟

قَالَ: «الْحُجَّةُ أَنَّ كُلَّ مَا أَدَخَلْتَ أَنْتَ نَفْسَكَ فِيهِ لَمْ يَدْعَكَ إِلَيْهِ دَاعٍ، وَ لَمْ يَغْلِبِكَ (١٢) غَالِبُ شَهْوَةِ  
مِثْلِ الزَّانِي وَ شَرِبِ الْخَمْرِ (١٣)، وَ أَنْتَ دَعَوْتَ نَفْسَكَ إِلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ وَ لَيْسَ ثَمَّ شَهْوَةٌ، فَهُوَ  
الِاسْتِخْفَافُ بِعَيْنِهِ، وَ هَذَا فَرْقُ (١٤) مَا بَيْنَهُمَا». (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز گوید: شنیدم از آن حضرت که در پاسخ این سؤال که - چگونه شد که شما زناکار را کافر نامی ولی تارک نماز را کافر نامی دلیل بر این چیست؟ فرمود: چون زناکار و آنکه مانند اوست همانا این کار را بخاطر غلبه شهوت کند، ولی ترک نماز آن را ترک نکند جز از روی استخفاف (و سبک شمردن) آن و این برای آنست که زناکاری نیست که نزد زنی رود جز اینکه از نزدیکی با او طلب لذت کند و هدفش (کامیابی) و التذاذ است، ولی هر که نماز را ترک کند و قصد آن کند هدفش در ترک آن لذت نیست، و چون لذتی نیست (پس برای) استخفاف (و سبک شمردن) است، و هر گاه استخفاف شد کفر واقع شود. گوید: و نیز از آن حضرت پرسش شد و بوی عرض شد: چه فرق است: میان کسی که بزنی نگاه کند پس با او زنا کند یا بشرابی (برسد) و آن را بنوشد و میان کسی که نماز را ترک کند که زناکننده و شراب خوار استخفاف کننده نباشند چنانچه تارک نماز استخفاف کننده است؟ و دلیل در این باره چیست؟ و بچه علت بین آن دو جدا شود؟ فرمود: دلیل و حجت اینست که هر چیزی که تو خود را وارد در آن کنی داعی و غلبه شهوت ترا بر آن و انداشته چنانچه در زنا شراب و خواری (که غلبه شهوت سبب ارتکاب آنها است) و تو خودت داعی خویشتن بر ترک نماز شدی و گر نه در اینجا شهوتی نیست، بلکه عین استخفاف و بی اعتنائی است و همین است فرق میانه آن دو.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از مسعدة بن صدقه، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) در پاسخ این پرسش که: شما را چه شده است که زنا کار را کافر نامی و تارک نماز را کافر می خوانی، دلیل فرق میان این دو چیست؟ فرمود: برای آنکه زناکار و هر که به او مانند باشد همانا این کار را به خاطر شهوت کند، زیرا شهوت بر او چیره گردد و تارک نماز تنها از راه خوار شمردن و بی ارزش دانستن آن است که نماز نخواند و



این برای آن است که زناکار از نزدیک شدن با زن، کامیاب شود و به واسطه طلب لذت، قصد آن زن کند، و هر که ترک نماز کند و به قصد ترک نماز برآید، قصد ترک نماز برای او لذتی ندارد و چون لذت و کامجویی در میان نباشد، استخفاف و خوار شمردن و بی ارزش دانستن در میان می آید و هر گاه استخفاف به میان آمد، کفر واقع شود. گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسش شد، به او عرض شد: چه فرق است میان کسی که به زنی نگاه کند و با او زنا کند و یا می بنوشد و میان کسی که نماز را نخواند تا زناکننده و می خوار استخفاف کن و خوار شمار نباشند چنانچه نماز نخوان استخفاف کن و خوار شمارنده است و حجت و دلیل در این باره چیست؟ و چه علتی دارد که تو میان آنها فرق گذاری؟ فرمود: حجت و دلیل در این جا این است که هر آنچه تو خود را در آن وارد کنی (و از روح تو خیزد) داعی و غلبه شهوت تو را بر آن و انداشته که در مورد زنا و می خواری وجود دارد و تو خودت باشی که خویش را به ترک نماز بخوانی و در این جا شهوت نیست و این همان استخفاف و بی اعتنائی است و این است فرق میان آن دو قسم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «مسعدة بن صدقه» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که: چرا شما زناکار را کافر نمی نامی و تارک نماز را کافر می خوانی، دلیل فرق میان این دو چیست؟ فرمود: برای آن که زناکار و هرکس که مانند اوست این کار را به خاطر غلبه شهوت می کند، ولی تارک نماز بخاطر سبک شمردن آن، این کار را می کند ولی زناکار بخاطر نزدیک شدن با زن لذت می برد و هرکس که نماز را ترک کند و قصد ترک آن را داشته باشد برایش لذتی ندارد جز آنکه قصدش خوار شمردن نماز است و وقتی سبک شدن نماز در کار باشد کفر به وجود می آید.

گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، به او گفته شد: چه فرق است میان کسی که به زنی نگاه کند و با او زنا کند و یا شرابی نوشد و میان کسی که نماز را نخواند تا زناکننده و می خوار و استخفاف کننده نباشند چنانکه نماز نخوان استخفاف کن و خوارشمارنده است و حجّت و دلیل در این باره چیست؟ و چه علتی دارد که تو میان آنها فرق گذاری؟ فرمود: حجت و دلیل در این جا این است که هرآنچه تو خود را در آن وارد کنی داعی و غلبه شهوت، تو را بر آن و انداشته که در مورد زنا و شرابخواری وجود دارد و تو خودت باشی که خویش را به ترک نماز بخوانی و در این جا شهوت نیست و این همان استخفاف و بی اعتنائی است و این است فرق میان آن دو.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: کفر در اینجا نه به آن صورتی است که سبب خلود در آتش و باز شدن احکام کفر که عبارت نجاست بدن و محرومیت از نکاح وارث باشد بلکه مراد درجه ای است از درجات کفر زیرا کفر هم مانند ایمان دارای درجاتی است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. وقيل: المراد بالحجة هنا المعيار لا الدليل، و أقول: الدليل أيضا مناسب قاصدا إليها أي إلى اللذة أو إلى المرأة، فالقصد في مقابله السهو والغفلة، و هو المراد بقوله: قاصدا ثانيا، و قاصدا في الأول حال عن البارز في قوله لإتيانه، و الظاهر أن المراد بالكفر هنا ارتكاب ما يؤذن بقلة الاكتراث بالدين، و ضعف اليقين لعدم غلبة داع قوي على مخالفة أمر الله، و هذا مما يستوجب به العذاب العظيم و العقاب الطويل، و ليس هو الكفر الذي يوجب الخلود في النار مع الكفار، و لا ينفعهم

شفاعة الشافعين، و يجرى عليهم فى الدنيا أحكام الكافرين من نجاستهم و عدم جواز المناكحة و الموارثة. و حمله على الاستحلال و الجحود بعيد، فإن الزانى أيضا مع الاستحلال كافر، فهذا أحد معانى الكفر و درجة من درجاته فى مقابل درجات الإيمان. قوله عليه السلام: ما فرق، يمكن أن يقرأ على صيغة الفعل و الاسم، و على التقديرين هو خبر ما الاستفهامية، و على الأول بين منصوب بالمفعولية، و على الثانى مجرور بالإضافة، كقوله تعالى:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا

و تكرر بين للتصريح بدفع احتمال طلب الفرق بين الزنا و شرب الخمر كما يستخف على بناء المعلوم، و الظرف نائب المفعول المطلق للفعل المنفى فى لا يكون، و لم يدعك خبر إن و مثل منصوب بنىابة المفعول المطلق للفعل المنفى فى لم يدعك و لم يغلبك، و فرق يحتمل الوجهين السابقين، و ثالثا و هو أن يقرأ فرق بالتنوين فتكون ما للإبهام.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٨

\*\*\*\*\*

ص: ١٤٣

---

١-١ . أى قاصدا إلى تركها . والمراد هو ترك الصلاة عمدا . وفى الفقيه والعلل : «لتركها» بدل «إليها» .

٢-٢ . فى الوافى : «بتركها» .

٣-٣ . فى «ج ، د ، ص ، بر» : «للذّة» .

٤-٤ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بس» : «وإذا» .

٥-٥ . فى «بر» : «نفينا» . وفى قرب الإسناد والعلل : «انتفت» .

٦-٦ . فى «بر ، بى» والوفى : «فإذا» .

٧-٧ . الضمير المستتر فى «قال» راجع إلى مسعدة بن صدقة .

٨-٨ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بى» والوفى ومرآة العقول . وفى المطبوع : «الفرق» . وقال فى مرآة العقول : «قوله عليه السلام : ما فرق ، يمكن أن يقرأ على صيغة الفعل والاسم . وعلى التقديرين هو خبر «ما» الاستفهامية . وعلى الأول «بين» منصوب بالمفعولية . وعلى الثانى مجرور بالإضافة» .

٩-٩ . فى «ب» : - «بها» .

١٠-١٠ . فى «بر» والوفى : «كما استخف» . وفى «بس» : «كما مستخف» .

١١-١١ . يجوز على بناء التفعيل أيضا .

١٢-١٢ . فى «ج ، د ، ص ، بر ، بى» وشرح المازندراني والوفى : + «عليه» .

١٣-١٣ . فى الوفى : «مثل الزانى وشارب الخمر» .

١٤-١٤ . فى مرآة العقول : «فرق ، يحتمل الوجهين السابقين \_ أى الفعل والاسم \_ وثالثا ، وهو أن يقرأ : فرق ، بالتثنية ، فتكون «ما» للإبهام» .

١٥-١٥ . قرب الإسناد ، ص ٤٧ ، ح ١٥٤ \_ ١٥٥ ، عن هارون بن مسلم . الفقيه ، ج ١ ، ص ٢٠٦ ، ح ٦١٦ ، معلقا عن مسعدة بن صدقة ، إلى قوله : «وإذا وقع الاستخفاف وقع الكفر» ؛ علل الشرائع ، ص ٣٣٩ ، ح ١ ، بسنده عن هارون بن مسلم الوفى ، ج ٤ ، ص ١٨٩ ، ح ١٧٩٦ ؛ الوسائل ، ج ٤ ، ص ٤٢ ، ح ٤٤٦٤ .

## ١٠- الحديث

٢٨٥٣/١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ(١) فِي رَسُولِهِ (٢) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ كَافِرٌ». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که در خدا و رسولش شک کند کافر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که در خدا و رسولش شک کند، او کافر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام، فرمود: هر کس در خدا و رسولش شک کند، کافر است.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: از این حدیث استفاده می شود که شک در اصول دین سبب کفر می شود و مراد از کفر در برابر ایمان است و کفر به این معنی مستلزم خلود در جهنم نمی باشد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. و الواو للتقسيم بمعنى أو، و يدل على أن الشك فى أصول الدين أيضا يوجب الكفر، و قد مر فى أبواب الإيمان و الإسلام و سيأتى إنشاء الله و كأنه محمول على الشك بعد إتمام الحجة، أو المراد بالكفر ما يقابل الإيمان فيشمل المستضعفين أيضا، و الكفر بهذا المعنى لا يستلزم الخلود فى النار.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١١٨

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٨٧ / ٢

٢٨٥٤/١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ شَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: «كَافِرٌ» (٤)  
قُلْتُ: فَمَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ الشَّاكِّ، فَهُوَ كَافِرٌ؟ فَأَمْسَكَ عَنِّي، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَاسْتَبْتُ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبَ. (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

منصور بن حازم گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که شک در باره رسول (صلی الله علیه و آله) دارد (حکمش چیست)؟ فرمود: کافر است، عرض کردم: کسی که شک در کفر شاک دارد او هم کافر است؟ حضرت از پاسخ (باین سؤال) خود داری کرد و من تا سه بار تکرار کردم دیدم آثار خشم در چهره اش ظاهر گردید (من هم ساکت شدم).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از منصور بن حازم، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: کسی شک دارد در رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، فرمود: کافر است، گفتم: کسی که شک دارد در کفر شاک، او هم کافر است؟ پاسخی به من داد و من تا سه بار پرسش خود را باز گفتم و از چهره او خشم دریافت کردم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- منصور بن حازم، می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که شک دارد در رسول خدا صلی الله علیه و اله، فرمود: کافر است، گفتم: کسی که شک دارد در کفر شاک، او هم کافر است؟ پاسخی به من داد و من تا سه بار پرسش خود را باز گفتم و از چهره او خشم دریافتم.

توضیح: مرحوم فیض می فرماید: اینکه حضرت پاسخش را نداد و از او در خشم شد برای آن است که سؤال او مورد نداشت و بدیهی است که این شک سبب کفر نمی شود زیرا خود سؤال کننده درباره کفر او شک داشته و لذا سؤال نموده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وفيه إشعار بأن كفر الشاك ليس من ضروريات الدين حتى يكون إنكاره كفرا، و إنما أمسك عن الجواب لئلا يجتروا على الشك و لا يستصغروه، أو لئلا يتوهموا لسوء فهمهم التنافي بين الكلامين، أو لافتقار بيان الحكم على تفصيل لا تقتضى المصلحة ذكره، أو يكون كافرا و عدم الذكر للتقية. و قيل: إنما أمسك عليه السلام عن جوابه و غضب منه لأن هذا ليس مما ينبغي أن يسأل عنه، و ظاهر أن هذا الشك ليس مما يوجب الكفر، كيف و السائل نفسه كان شاكا فيه، جاهلا به، و لهذا سأل عنه إلا أن يقال بإيجابه للكفر بعد سماعه عنه مشافهة و الكفر من هذه الجهة، فيرجع إلى تكذيبه عليه السلام و هذا حديث آخر.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

۱۲- الحديث



۲۸۵۵/۱۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (۶) فَقَالَ (۷): «مَنْ (۸) تَرَكَ الْعَمَلَ (۹) الَّذِي أَقْرَبَهُ» قُلْتُ: فَمَا مَوْضِعُ (۱۰) تَرَكَ الْعَمَلَ حَتَّى (۱۱) يَدَعَهُ أَجْمَعٌ؟ قَالَ (۱۲): «مِنْهُ الَّذِي يَدَعُ (۱۳) الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا، لَا مِنْ سُكْرٍ وَلَا مِنْ عِلَّةٍ». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبید بن زراره گوید: از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر گفتار خدای عز و جل پرسیدم که فرماید: «و آنکه کفر ورزد بایمان همانا کردارش تباه شده است» (سوره مائده آیه ۵) فرمود: مقصود آن کسی است که کرداری که بآن اقرار و اعتراف کرده ترک کند، عرض کردم: مرتبه ترک آن عمل چیست؟ همه آن را وانهد؟ فرمود از آنست کسی که عمدا نماز را ترک کند بدون اینکه مست باشد و یا علتی داشته باشد،

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از عبید بن زراره، گوید: پرسیدم از امام صادق (علیه السلام) از تفسیر قول خدا عز و جل (۵) سوره مائده: «هر که کفر ورزد به ایمان محققاً عملش سقوط کند» در پاسخ فرمود: مقصود، کسی است که ترک کرده است عملی را که بدان اقرار و اعتراف داشته، گفتیم: زمینه ترک عمل چیست؟ همه آن را

وانهد و از دست بدهد؟ فرمود: از آن است آن کسی که عمداً بی اینکه مست باشد و یا عملی در میان نباشد را وانهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «عبید بن زراره» می گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل پرسیدم: «هرکس به ایمان کفر ورزد بیقین عملش سقوط کند (مائده/۵)» در پاسخ فرمود: مقصود، کسی است که عملی را ترک کرد که به آن اقرار و اعتراف داشته، گفتم: زمینه ترک عمل چیست؟ همه آن را وانهد و از دست بدهد؟ فرمود: مربوط به کسی است که عمداً بدون مستی و یا علتی آن را ترک کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق كالصحيح. وقد مر شرح صدر الخبر، وقوله: فما موضع ترك العمل، يحتمل وجهين: الأول أن يكون الغرض استعمال أن المراد جميع الأعمال أو الأعم منه و من البعض، فأجاب عليه السلام بأن المراد به الثاني، الثاني: أن يكون الغرض أن كل عمل تاركه كافر أو بعض الأعمال كذلك، فأوماً

عليه السلام إلى أن المراد به الثاني، وعلى التقديرين كلمة ما استفهامية، والموضع بمعنى المرتبة، واللام في العمل للعهد أى العمل الذى أقر به، والاستفهام فى حتى يدعه مقدر، وقيل: لعل المراد من السؤال استعلام مطلق العمل الذى تركه يوجب الكفر، ويكون قوله حتى يدعه أجمع استفهاما آخر، يعنى أ هو ترك الأعمال أجمع؟ فأجاب عليه السلام بأنه قد يكون ترك بعض الأعمال كالصلاة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٢٠

\*\*\*\*\*

ص: ١٤٤

- 
- ١-١ . فى الوسائل : «أو» .
  - ٢-٢ . فى حاشية «ص» : «رسول الله» .
  - ٣-٣ . المحاسن ، ص ٨٩ ، كتاب عقاب الأعمال ، ح ٣٣ ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب . وفى الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الشكّ ، ح ٢٨٨٣ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله وآخره الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣٤ ، ح ١٨٧١ ؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٥ ، ح ٣٤٩٥٥ .
  - ٤-٤ . فى «ج ، بر ، بف» والوافى : + «قال» .
  - ٥-٥ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣٤ ، ح ١٨٧٢ ؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٥ ، ح ٣٤٩٥٦ .
  - ٦-٦ . المائدة (٥) : ٥ .
  - ٧-٧ . فى «بف» والوافى والمحاسن : «قال» .
  - ٨-٨ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بس» والوسائل والمحاسن : - «من» .
  - ٩-٩ . فى المحاسن : «الصلاة» .
  - ١٠-١٠ . فى «بف» : «وضع» .
  - ١١-١١ . فى المحاسن : «حين» .

۱۲-۱۲. فی الوسائل : - «قلت : فما \_ إلى \_ أجمع ، قال » .

۱۳-۱۳. فی «بس» : «یترک» .

۱۴-۱۴. المحاسن ، ص ۷۹ ، کتاب عقاب الأعمال ، ح ۴ ، عن أبيه ، عن الحسن بن علي بن فضال . تفسير العياشي ، ج ۱ ، ص ۲۹۷ ، ح ۴۳ ، عن محمد بن مسلم ، عن أحدهما عليهما السلام ، مع اختلاف الوافي ، ج ۴ ، ص ۱۸۹ ، ح ۱۷۹۵ ؛ الوسائل ، ج ۱ ، ص ۳۱ ، ح ۴۵ ؛ البحار ، ج ۸۲ ، ص ۲۱۹ ، ح ۳۸ .

### ۱۳- الحديث

۲۸۵۶/۱۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ وَحَمَادٍ (۱)، عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ، قَالَ:

سَأَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (۲) عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَقَالَ لِي (۳): «مَا هُمْ؟» قُلْتُ (۴): مُرْجِيَّةٌ (۵)، وَقَدْرِيَّةٌ (۶)، وَحَرُورِيَّةٌ (۷)، فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ تِلْكَ الْمِلَلَ الْكَافِرَةَ الْمُشْرِكَةَ، الَّتِي لَا تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى شَيْءٍ» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو مسروق گوید: حضرت علیه السلام از من در باره اهل بصره پرسید و فرمود: بر چه (مذهبی) هستید؟ عرض کردم: مرجنه، و قدریه، و حروریه، فرمود: خدا لعنت کند این ملت های کافر مشرک را که بهیچ وجه خدا پرست نیستند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (علیه السلام) از من وضع مذهبی اهل بصره را پرسید، فرمود: چه مذهبی دارند؟ گفتم: مرجئه هستند و قدریّه و حروریّه، در پاسخ فرمود: خدا لعنت کند این ملتّهای کافر و مشرک را که به هیچ وجه خداپرست نیستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «ابی مسروق» گوید: امام صادق علیه السلام از من وضع مذهبی اهل بصره را پرسید، فرمود: چه مذهبی دارند؟ گفتم: مرجئه هستند و قدریّه و حروریّه، در پاسخ فرمود: خدا لعنت کند این ملتّهای کافر و مشرک را که به هیچوجه خداپرست نیستند.

توضیح: مرحوم مجلسی می فرماید: مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان همان علم و آگاهی به آنچه که پیامبر آورده و قدریّه کسانی که جبری مذهب اند یا تفویض که بنده را در افعال خود مستقل می دانند و حروریّه گروهی از خوارج اند که به حروراء محلی در نزدیکی کوفه منسوب اند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن. مرجئة أقول: قد مر الكلام فى بيان مذاهب هؤلاء مرارا، و أن المرجئة بالهمز اسم فاعل من أرجأته إذا أخرته، و هم فرقة من المخالفين يزعمون أن الإيمان محض العلم بما جاء به الرسول، و أنه لا يضر مع الإيمان معصية كما أنه لا ينفع مع الكفر طاعة، سموا بذلك لأنهم اعتقدوا أن الله تعالى أخر تعذيبهم على المعاصى و أخره عنهم، قال فى المصباح: أرجأته بالهمز أخرته، و المرجئة اسم فاعل من هذا لأنهم لا يحكمون على أحد بشىء فى الدنيا، بل يؤخرون الحكم إلى يوم القيامة، و تخفف فتقلب الهمزة ياء مع الضمير المتصل، فيقال: أرجيته. و أقول: قد مضى الكلام فى بيان مذاهبهم فى باب أن الإيمان مبثوث بجوارح البدن، و قال الشيخ البهائى قدس سره: لعل المراد بالقدرية الجبرية، و أقول: يحتمل أن يكون المراد بهم التفويضية القائلين باستقلال العبد فى أفعاله، و أن لا مدخل لله فيها أصلا، النافين لقضاء الله و قدره رأسا، و قد عرفت إطلاقه عليهما، و أنهما خارجان عن الحق و أن الحق الأمر بين الأمرين، و فى النهاية: الحرورية من الخوارج نسبوا إلى حروراء بالمد و القصر، و هو موضع قريب من الكوفة، كان أول مجتمعهم و تحكيمهم فيه و هم أحد الخوارج الذين قاتلهم على عليه السلام الكافرة المشركة قد عرفت الفرق بين الكفر و الشرك، و أن الكفر أعم أى هم جمعوا بينهما فإنهم كفروا حيث تركوا ما أمر الله به من طاعة الأئمة عليه السلام عنادا أو بغيا، و أشركوا حيث اتخذوا طواغيتهم أئمة من غير نصب الله لهم التى لا تعبد الله على شىء من الدين، فإنه لا دين لهم، أو من العبادة فإن عباداتهم باطلة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٢١

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٢٨٥٧/١٤ . عَنْهُ (٩)، عَنِ الْخَطَّابِ بْنِ مَسْلَمَةَ (١٠) وَ أَبَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ رَجُلٌ ، فَلَمَّا قَعَدْتُ قَامَ الرَّجُلُ ، فَخَرَجَ ، فَقَالَ لِي : « يَا فُضَيْلُ ، مَا هَذَا عِنْدَكَ ؟ » قُلْتُ : وَ مَا هُوَ ؟ قَالَ : « حَرُورِيُّ » قُلْتُ : كَافِرٌ ؟ قَالَ : « إِي (١١) وَ اللَّهُ

ص : ١٤٥

- 
- ١-١ . فى الكافى ، ح ٢٩٠٩ : « حمّاد بن عثمان » .  
٢-٢ . فى حاشية « ج » : « سألت أبا عبد الله » .  
٣-٣ . فى الكافى ، ح ٢٩٠٩ والوافى : - « فقال لى » .  
٤-٤ . فى « ب » : « فقال » . وفى الكافى ، ح ٢٩٠٩ : « فقلت » .  
٥-٥ . اختلف فى المرجئة ، فقيل : هم فرقة من فرق الإسلام يعتقدون أنه لا يضرّ مع الإيمان معصية ، كما لا ينفع مع الكفر طاعة . وعن ابن قتيبة أنه قال : هم الذين يقولون : الإيمان قول بلا عمل . وقال بعض أهل المعرفة بالملل : إنّ المرجئة هم الفرقة الجبرية الذين يقولون : إنّ العبد لا يفعل له . مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ١٧٦ (رجأ) .  
٦-٦ . « القدرية » : هم المنسوبون إلى القدر ، ويزعمون أنّ كلّ عبد خالق فعله ، ولا يرون المعاصى والكفر بتقدير الله ومشيتته ، فنسبوا إلى القدر ؛ لأنه بدعتهم وضاللتهم . وفى شرح المواقف : قيل : القدرية هم المعتزلة . مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٤٥١ (قدر) .  
٧-٧ . « الحرورية » : طائفة من الخوارج نُسبوا إلى حروراء \_ بالمد والقصر \_ وهو موضع قريب من الكوفة ، كان أوّل مجتمعتهم وتحكيمهم فيها ، وهم أحد الخوارج الذين قاتلهم على عليه السلام . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٦٦ (حرر) .  
٨-٨ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب فى صنوف أهل الخلاف .... ، ح ٢٩٠٩ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٩ ، ح ١٨٤٠ ؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٥ ، ح ٣٤٩٥٧ .  
٩-٩ . الضمير راجع إلى ابن أبى عمير المذكور فى السند السابق ؛ فقد روى هو كتاب خطّاب بن مسلمة . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٥٤ ، الرقم ٤٠٧ .

۱۰-۱۰. فی «ز»: «سلمة». والمذكور فی رجال البرقی، ص ۴۵: خطاب بن سلمة. والظاهر  
اتّحادهما ووقوع التحریف فی أحد العنوانین.  
۱۱-۱۱. فی «بس»: «وإی».

مُشْرِكٌ (۱). (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل گوید: وارد شدم بر حضرت باقر علیه السّلام و نزدش مردی بود، پس چون من نشستم آن  
مرد: برخاست و بیرون رفت، حضرت بمن فرمود ای فضیل این که بود نزد تو؟ گفتم که بود؟ فرمود:  
حروری بود (و مذهب حروریه را داشت) عرض کردم: او کافر است؛ فرمود: آری بخدا سوگند مشرک  
است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از فضیل، گوید: نزد امام باقر (علیه السّلام) رفتم و مردی خدمت او بود و چون من نشستم، آن  
مرد برخاست و رفت و امام به من فرمود: ای فضیل! این کی بود نزد تو؟ گفتم: چه مذهبی  
داشت؟ فرمود: حروری بود. من گفتم: او کافر است؟ فرمود: آری به خدا، مشرک است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۳



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- «فضیل» می گوید: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و مردی خدمت او بود و چون نشستم، او برخاست و رفت و امام به من فرمود: ای فضیل! این چه کسی بود؟ عرض کردم: چه مذهبی داشت؟ فرمود: حروری بود. عرض کردم: او کافر است؟ فرمود: آری به خدا سوگند، که او مشرک است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن موثق. و الضمیر فی عنه لابن ابی عمیر ما هذا عندک یعنی أ هو کافر باعتقادک أم مسلم؟ قلت: و ما هو؟ ای لا أعلم مذهبه حتی أحکم علیه بالإسلام أو الکفر ای و الله مشرک ای کفره مجامع للشرک، و فی بعض النسخ و مشرک و هو أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۲۱

\*\*\*\*\*

۱۵- الحدیث

۲۸۵۸/۱۵ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ (۳) الْأَقْرَارُ وَالتَّسْلِيمُ، فَهُوَ الْأَيْمَانُ؛ وَكُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ (۴) الْأَنْكَارُ وَالجُحُودُ، فَهُوَ الْكُفْرُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میفرمود: هر چه را اقرار و تسلیم بیاورد ایمان است و هر چه را انکار و جحود بیاورد آن کفر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر چه را اقرار و تسلیم به بار آورد ایمان است، و هر چه را انکار و جحود به بار آورد پس آن کفر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

١٥- «محمد بن مسلم» گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود:

هرچه را اقرار و تسلیم به بار آورد ایمان است، و هرچه را انکار به بار آورد کفر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ١٦٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. كل شیء یجره الإقرار أى هو من لوازمه و توابعه كالأعمال الصالحة و الأخلاق الفاضلة، و الورع عن المعاصی، فهو داخل فى الإيمان على وجه و مكمل له على وجه آخر. و كل شیء یجره الإنكار و الجحود أى هو من لوازمهما و توابعهما و آثارهما، فهو داخل فى الكفر و من مكملاته أو من طرقه المؤدیة إلیه، فإن المعاصی طرق إلى الكفر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٢١

\*\*\*\*\*

**١٦- الحدیث**

٣٨٨ / ٢

۲۸۵۹/۱۶ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيًّا (٦) \_ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ \_ بَابُ فَتْحِهِ اللَّهُ، مَنْ (٧) دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: همانا علی علیه السلام دری است که خداوند (برای مردمان) گشود، هر که داخل آن گردد مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از ابی حمزه، گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: راستی علی (علیه السلام) دری است که خدا گشوده، هر که از آن درآید مؤمن است و هر که از آن برآید کافر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- «ابی حمزه» گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

راستی علی علیه السلام دری است که خدا گشوده، هرکس از آن وارد شود مؤمن است و هرکس از آن خارج شود کافر است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور و معتبر عندی. و المراد بالداخل العارف بحقه، و بالخارج المنکر له، سواء أنکره مطلقا أو أنکره فی مرتبته، فیبقى قسم ثالث و هو الذی لم یدخل و لم یدخل و یسمى ضالا و مستضعفا کما مر و سیأتی.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۲۲

\*\*\*\*\*

## ۱۷- الحدیث

۲۸۵۹/۱۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ ابْنِ سِنَانٍ وَ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : طَاعَةٌ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
ذُلٌّ (٩)» ، وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرٌ

ص: ١٤٦

- 
- ١-١ . فى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : ومشرك ، وهو أظهر» .  
٢-٢ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٩ ، ح ١٨٤١ ؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٦ ، ح ٣٤٩٥٨ .  
٣-٣ . فى «ز» : «يجبره» .  
٤-٤ . فى «ز» : «يجبره» .  
٥-٥ . الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩١ ، ح ١٨٠٢ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٣٠ ، ح ٤٠ .  
٦-٦ . فى «ز» : «علّى بن أبى طالب» .  
٧-٧ . فى الكافى ، ح ١١٨٧ : «فمن» .  
٨-٨ . الكافى ، كتاب الحجّة ، باب فيه نتف وجوامع من الرواية فى الولاية ، ح ١١٨٧ ، مع زيادة فى آخره . تفسير فرات ، ص ٧٩ ، ضمن ح ٥٤ ، وفيه : «حدّثنى أحمد بن القاسم معنعنا عن أبى الجارود ، عن أبى جعفر ، عن الحسن عليهما السلام» ؛ وفيه ، ضمن ح ٥٥ : «حدّثنى أبوجعفر الحسنى والحسن بن حبّاش معنعنا عن جعفر بن محمّد ، عن الحسن عليهما السلام» ، وفيهما مع اختلاف يسير . كتاب سليم بن قيس ، ص ٨٦١ ، ح ٤٧ ، عن سلمان الفارسى ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام . الجمل ، ص ٢٥٣ ، مرسلًا عن الحسن عليه السلام ، مع اختلاف وزيادة فى أوّله . راجع : الأمالى للصدوق ، ص ٣١ ، المجلس ٨ ، ح ٤ الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٠ ، ح ١٨٠٠ .  
٩-١ . فى مرآة العقول : «الظاهر أنّ المراد به الذلّ فى الدنيا وعند الناس ؛ لأنّ طاعته توجب ترك الدنيا وزينتها ، آ والحكم للضعفاء على الأقوياء ، والرضا بتسوية القسمة بين الشريف والوضيع ، والقناعة بالقليل من الحلال ، والتواضع وترك التكبر والترفع ؛ وكلّ ذلك ممّا يوجب الذلّ عند الناس

، كما روى أنه لما قسم بيت المال بين أكابر الصحابة والضعفاء بالسوية ، غضب لذلك طلحة والزبير ، وأسسا أساس الفتنة والبغى والجور» .

بِاللَّهِ (١) ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ (٢) ، وَ (٣) كَيْفَ يَكُونُ (٤) طَاعَةٌ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٥) ذُلًّا ، وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرًا بِاللَّهِ (٦)؟ قَالَ (٧): إِنَّ عَلَيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْحَقِّ ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ ذَلَلْتُمْ ، وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: طاعت علی علیه السلام ذلت و خواری است، و معصیت و نافرمانی او سبب کفر بخداست، عرض شد: ای رسول خدا چگونه طاعت علی ذلت و نافرمانیش کفر بخدا است؟ فرمود: هر آینه علی علیه السلام شما را بحق و امیدارد، پس اگر او را فرمان برید در دنیا) و در نظر مردمان خوار باشید، و اگر نافرمانیش کنید بخدای عز و جل کافر شوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٠٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٧-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: طاعت علی(علیه السلام)خواری دارد و نافرمانی او کفر به بار آورد، گفته شد:یا رسول الله!چگونه فرمانبری علی(علیه السلام)خواری دارد و نافرمانیش کفر به بار آرد؟فرمود:علی(علیه السلام)شما را به حق وامی دارد ،اگر فرمان او را ببریید خوار می شوید(یعنی در دنیا و در نظر خودتان)و اگر نافرمانی او کنید،به خدا عزّ و جلّ کافر می شوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: طاعت علی علیه السلام خواری دارد و نافرمانی او کفر به بار آورد، گفته شد: یا رسول الله! چگونه فرمانبری علی علیه السلام خواری دارد و نافرمانیش کفر به بار آورد؟ فرمود: علی علیه السلام شما را به حق وامی دارد، اگر فرمان او بپسندید (یعنی در دنیا و در نظر خودتان) و اگر نافرمانی او کنید، به خدای عز و جل سوگند که کافر می شوید.

توضیح: شاید منظور از خواری، نداری در دنیاست زیرا فرمانبرداری از علم سبب ترک دنیا و بی توجهی به آن است و حکوت ناتوانان بر قدرتمندان است و تساوی و برابری در زندگی و تقسیم ثروت و توجه به تواضع و فروتنی و ترک تکبر و خود خواهی است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و الظاهر أن المراد به الذل فی الدنيا و عند الناس، لأن طاعته توجب ترک الدنيا و زینتها، و الحكم للضعفاء علی الأقویاء و الرضا بتسوية القسمة بین الشریف و الوضیع، و القناعة بالقلیل من الحلال، و التواضع و ترک التکبر و الترفع، و کل ذلك مما یوجب الذل عند الناس، كما روی أنه



لما قسم بيت المال بين أكابر الصحابة و الضعفاء بالسوية غضب لذلك طلحة و الزبير، و أسسا أساس الفتنة و البغى و الجور، و قيل: المراد بالذل التذلل لله تعالى و الانقياد له و التواضع عنده بقبول أوامره و الانتهاء عند نواهيه، و ترك التكبر و الترفع من الذل بالكسر، و الأول أظهر كما ينادى به سياق الخبر. و يؤيده ما سيأتى فى نوارد الحدود عن أبى عبد الله عليه السلام قال: بعث أمير المؤمنين عليه السلام إلى بشر بن عطار التميمى فى كلام بلغه فمر به رسول أمير المؤمنين عليه السلام فى بنى أسد و أخذه فقام إليه نعيم بن دجاجة الأسدى فأفلقته فبعث إليه أمير المؤمنين فأتوه به و أمر به أن يضرب، فقال له نعيم: أما و الله إن المقام معك لذل و إن فراقك لكفر، قال: فلما سمع ذلك منه قال له: قد عفونا عنك إن الله عز و جل يقول:

إِذْفَعْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ

أما قولك: إن المقام معك لذل فسيئة اكتسبتها، و أما قولك: إن فراقك لكفر فحسنة اكتسبتها، فهذه بهذه، ثم أمر أن يخلى عنه. و لا ينافيه عده سيئة فإن مواجهته عليه السلام بهذا الكلام كان سوء أدب و إن كان حقا فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٢٢

\*\*\*\*\*

## ١٨- الحديث

٢٨٦١/١٨ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (٩) عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى، فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِيٍّ كَانَ مُؤْمِنًا، وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ (١٠) كَانَ (١١) كَافِرًا، وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمْ الْمَشِيئَةُ». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابراهیم بن ابی بکر گوید: شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هر آینه علی علیه السلام دری است از درهای هدایت، پس هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن بیرون رود کافر است، و هر که وارد آن نشود و بیرون نرود در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است (و هر چه خواهد در باره آنان انجام دهد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- امام کاظم (علیه السلام) می فرمود: راستی علی (علیه السلام) بابی است از ابواب هدایت، هر که از راه علی (علیه السلام) وارد شود مؤمن است و هر که از آن بیرون رود کافر است و هر که در آن وارد نشود و بدان پشت ندهد در آن طبقه ای باشد که کار آنها با خدا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۸- امام کاظم علیه السلام می فرمود:

راستی علی علیه السلام دری است از درهای هدایت، هرکس از راه علی علیه السلام وارد شود مؤمن است هرکس از آن بیرون رود کافر است و هرکس در آن وارد نشود و بدان پشت ندهد در آن طبقه ای باشد که کار آنها با خداست (و خدا هرچه خواهد درباره آنها انجام خواهد داد).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و كان فساق الشيعة و المستضعفين و أشباههم داخلون في القسم الثالث، و أما من بلغته الدعوة و تمت عليه الحجة فعدم الدخول فيه كفر و هو غير معذور.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۱۲۳

\*\*\*\*\*

## ۱۹- الحديث

۲۸۶۲/۱۹. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَمْ يَجْحَدُوا، لَمْ

ص: ۱۴۷

- 
- ۱-۲ . فی «بس» : - «بالله» .
- ۲-۳ . فی «ب» : - «یا رسول الله» .
- ۳-۴ . فی «بس» و«الکافی» ، ح ۱۴۹۹۷ : - «و» .
- ۴-۵ . فی «د ، ص» و«الوفای و«الکافی» ، ح ۱۴۹۹۷ : «تکون» .
- ۵-۶ . فی الوافی : «طاعته» بدل «طاعة علی علیه السلام» .
- ۶-۷ . فی الوافی : - «بالله» .
- ۷-۸ . فی الکافی ، ح ۱۴۹۹۷ : «فقال» .
- ۸-۹ . الکافی ، کتاب الروضة ، ح ۱۴۹۹۷ الوافی ، ج ۴ ، ص ۱۹۱ ، ح ۱۸۰۱ .
- ۹-۱۰ . فی «بف» و«الوفای» : - «موسی» .
- ۱۰-۱۱ . فی «ج» : «عنه» .
- ۱۱-۱۲ . فی «بس» : - «کان» .
- ۱۲-۱۳ . الکافی ، کتاب الحجّة ، باب فيه تتف وجوامع من الرواية فی الولاية ، ح ۱۱۸۷ ، عن الحسين بن محمد ، عن معلی بن محمد ، عن الوشاء ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر علیه السلام ، مع اختلاف يسیر الوافی ، ج ۴ ، ص ۱۹۰ ، ح ۱۷۹۹ .

يَكْفُرُوا(۱)» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر بندگان در هنگامی که نمیدانستند توقف میکردند و انکار نمیکردند کافر نمیشدند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: اگر بندگان در هنگامی که نمی دانستند، ایست می کردند و به انکار نمی پرداختند، کافر نبودند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- امام صادق علیه السلام، فرمود: اگر بندگان در هنگامی که نمی دانستند، توقف می کردند و به انکار نمی پرداختند، کافر نبودند.

توضیح: از این حدیث استفاده می شود که شخص جاهل و نادان همیشه معذور است و اگر در مورد امامت حضرت علی علیه السلام چیزی را نداند و انکار نکند کافر نخواهد بود و در زمره مستضعفین خواهد بود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق. وهو باب رحمة فتحه الله للعباد، ويدل على أن الجاهل معذور في أكثر الموارد، كمن جهل إمامة على عليه السلام و لم تقم عليه حجة إذا وقف و لم ينكره لم يكفر و دخل في المستضعفين، وهو في مشية الله فعسى أن تدركه الرحمة، وكذا الجاهل في سائر الأمور من أصول الدين وفروعه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٢٣

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٢٠/٢٨٦٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ (٣):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَمًا (٤) بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا، وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا، وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ ٢ / ٦٦

شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا، وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ (٥) دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ (٦)» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل علی علیه السلام را میان خود و خلقش برای رهبری منصوب فرموده، پس هر که او را بشناسد مؤمن است، و هر کس او را انکار کند کافر است، و هر که در باره او توقف کند (و منکر نشود) گمراه است، و هر که با او دیگری را همراه کند مشرک است، و هر که با دوستی او آید بی‌بخت رود، و هر که با دشمنی او آید بدوزخ رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از امام باقر (علیه السّلام)، فرمود: خدا عز و جل علی (علیه السّلام) را میان خود و خلقش برای رهبری برپا داشته، هر که او را بشناسد مؤمن است و هر که او را انکار کند کافر است و هر که او را نفهمد گمراه است و هر که با او امام دیگری را برپا دارد مشرک است و هر که با ولایت و دوستی او آید به بهشت رود و هر که با دشمنی او آید به دوزخ رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- امام باقر علیه السّلام، فرمود:

خدای عز و جل علی علیه السلام را میان خود و خلقش برای رهبری برپا داشته، هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و هر کس او را نشناسد گمراه است و هر کس با او امام دیگری را برپا کند مشرک است و هر کس با ولایت و دولت او همراه باشد به بهشت می رود و هر کس با دشمن او همراه باشد به دوزخ خواهد رفت.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ١٧٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. و من جهله أى توقف و لم ينكر و من نصب معه شيئاً أى إماماً آخر و آخره عن مرتبته فهو مشرك لأنه وضع ديناً غير دين الله، و أشرك مع الله غيره فى نصب الإمام.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١٢٤

\*\*\*\*\*

ص: ١٤٨

---

١-١ . فى «بس» : «لم يكفر» . أى لم يتحقق كفر .  
٢-٢ . المحاسن ، ص ٢١٦ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ١٠٣ ، عن أبيه عن محمد بن سنان ، عن ابن بكير ، عن زرارة ، عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٩ ، ح ١٨٢٥ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٣٢ ، ح ٤٧ ؛ وج ٢٧ ، ص ١٥٨ ، ح ٣٣٤٧٤ .  
٣-٣ . تقدّم الخبر فى الكافى ، ح ١١٨٦ ، بسند آخر عن يونس ، عن حمّاد بن عثمان ، عن الفضيل بن يسار ، وهو الظاهر؛ فإنّ المراد من يونس فى كلا الموضعين هو يونس بن عبد الرحمن ، ولم يدرك يونس ، الفضيل بن يسار الذى كان من كباد أصحاب أبى عبد الله عليه السلام ومات فى أيامه . راجع : رجال النجاشى ، ص ٣٠٩ ، الرقم ٨٤٦ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٦٩ ، الرقم ٣٨٦٨ . فعليه ،



الظاهر سقوط الوساطة بين يونس وبين فضيل بن يسار في سندنا هذا وفي ما يأتي في الكافي ، ح ٦٨٣٢ ، من رواية إسماعيل بن مرار ، عن يونس ، عن فضيل بن يسار . يؤكد ذلك أن عمدة رواية الفضيل بن يسار هم : عمر بن أذينة ، وحريز بن عبدالله ، وربيع بن عبدالله ، وجميل بن صالح ، وأبان بن عثمان ، وعلي بن رثاب ، وموسى بن بكر ، وحماد بن عثمان ، وهؤلاء كلهم في طبقة مشايخ يونس بن عبدالرحمن .

٤-٤ . «العَلَم» : الرأية ، والجبل الذي يُعلم به الطريق ، والمنار المرتفع الذي يُوقد في أعلاه النار لهداية الضال ونحوه . مجمع البحرين ، ج ٦ ، ص ١٢٣ ؛ النهاية ، ج ٣ ، ص ٢٩٢ (علم) .  
٥-٥ . في «ز» : «لولايته» .

٦-٦ . في الكافي ، ح ١١٨٦ : - «ومن جاء بعداوته دخل النار» .

٧-٧ . الكافي ، كتاب الحجّة ، باب فيه نتف وجوامع من الرواية في الولاية ، ح ١١٨٦ ، عن الحسين بن محمّد ، عن معلّى بن محمّد ، عن محمّد بن جمهور ، عن يونس ، عن حماد بن عثمان ، عن الفضيل بن يسار ، عن أبي جعفر عليه السلام . وفي المحاسن ، ص ٨٩ ، كتاب عقاب الأعمال ، ح ٣٤ ؛ وثواب الأعمال ، ص ٢٤٩ ، ح ١١ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن أبي جعفر عليهما السلام إلى قوله : «ومن نصب معه شيئا كان مشركا» مع اختلاف يسير؛ كمال الدين ، ص ٤١٢ ، ح ٩ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام ، وتتمام الرواية فيه : «الإمام علم فيما بين الله عزّوجلّ وبين خلقه ، فمن عرفه كان مؤمنا ، ومن أنكره كان كافرا»؛ الأمالى للطوسى ، ص ٤١٠ ، المجلس ١٤ ، ح ٧٠ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام ؛ وفيه ، ص ٤٨٧ ، المجلس ١٧ ، ح ٣٦ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٠ ، ح ١٧٩٧ .

## ٢١- الحديث

٢١/٢٨٦٤ . يُونسُ (١) ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ (٢) :

عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ، فَمَنْ دَخَلَ بَابَهُ كَانَ مُؤْمِنًا ، وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَابِهِ كَانَ كَافِرًا ، وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ (۳) كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّتِي (۴) لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: بدرستی که علی علیه السلام دری از درهای بهشت است هر کس از این در در آید مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر است، و هر که نه در آید و نه بیرون رود در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است (و هر چه خواهد در باره آنان همان کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱- از امام کاظم (علیه السلام)، فرمود: راستی که علی (علیه السلام) یکی از درهای بهشت است و هر که به آستانش در آید مؤمن است و هر که از آن بر آید کافر است و هر که نه در آن در آید و نه از آن بر آید، در آن طبقه ای باشد که کارشان با خدا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۱- امام کاظم علیه السلام فرمود:

به راستی که علی علیه السلام یکی از درهای بهشت است و هرکس به آستانش وارد شود مؤمن است و هرکس از آن خارج شود کافر است و هرکس که نه در آن وارد شود و نه خارج گردد در طبقه ای باشد که کارشان با خداست (و هرطور که بخواهد با آن ها رفتار خواهد کرد).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف کالموثق و قد مر مضمونه.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۲۴

\*\*\*\*\*

## (۱۶۶) باب وجوه الکفر

### ۱- الحدیث

۲۸۶۵/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَيْدٍ (۶)، عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ وُجُوهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

قَالَ: «الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ: فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ \_ وَ الْجُحُودُ (٧) عَلَى

ص: ١٤٩

- ١-١ . السند معلق على سابقه . ويروى عن يونس ، على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى .
- ٢-٢ . هكذا في «ب ، ج ، ز ، بر ، بس» والطبعة القديمة . وفي «د ، بف ، جر» والمطبوع : «بكير» . والصواب ما أثبتناه ، كما تقدم ذيل ح ٦ من نفس الباب .
- ٣-٣ . في «ج ، د ، ز ، ص ، بس» : - «منه» .
- ٤-٤ . في «ب» : + «كان» .
- ٥-٥ . الوافي ، ج ٤ ، ص ١٩٠ ، ح ١٧٩٨؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٤ ، ح ٣٤٩٥٢ .
- ٦-٦ . هكذا في «بر ، بس» وظاهر «د» والوسائل والبحار . وفي «ب ، ج ، ز ، بف ، جر» والمطبوع : «يزيد» . والقاسم هذا ، هو القاسم بن بريد بن معاوية العجلي ، وقد تقدمت في الكافي ، ح ١٥٢١ و ١٥٢٩ ، وتأتي في الكافي ، ح ٨٢٢٠ ، رواية بكر بن صالح ، عن القاسم بن بريد ، عن أبي عمرو الزبيرى . والظاهر أن الجميع قطعات من خبر واحدٍ ، فلاحظ . راجع : رجال النجاشى ، ص ٣١٣ ، الرقم ٨٥٧ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٧٣ ، الرقم ٣٩٤٧ و ص ٣٤٢ ، الرقم ٥٠٩٦ .
- ٧-٧ . في «ب ، بس» والوسائل : - «والجحود» . و«الجحود» : الإنكار مع العلم . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٤٥١ (جحد).

وَجَهَيْنِ \_ وَ الْكُفْرُ (١) بِتَرْكِ (٢) مَا أَمَرَ اللَّهُ (٣)، وَ كُفْرُ الْبِرَاءَةِ، وَ كُفْرُ النَّعْمِ (٤).

فَأَمَّا (٥) كُفْرُ الْجُحُودِ، فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ هُوَ قَوْلٌ مَنْ يَقُولُ: لَا رَبَّ، وَلَا جَنَّةَ، وَلَا نَارَ، وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الزَّنَادِقَةِ يُقَالُ لَهُمْ: الدَّهْرِيَّةُ، وَ هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (٦) وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ مِنْهُمْ (٧) عَلَى غَيْرِ تَبَيُّتٍ (٨) مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ (٩) مِمَّا يَقُولُونَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (١٠) أَنْ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ، وَقَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (١١) يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى (١٢)، فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ.

وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخِرُ مِنَ (١٣) الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةِ (١٤)، فَهُوَ (١٥) أَنْ يَجْحَدَ الْجَا حِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ ٢  
٣٩٠/

أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ (١٦) عِنْدَهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا» (١٧) وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (١٨) فَهَذَا تَفْسِيرٌ وَجْهِي الْجُحُودِ.

ص: ١٥٠

- 
- ١-١ . في «ب، ج، د، ز، ص، بر، بف» : «فالكفر» .
  - ٢-٢ . في «بف» : «ترك» .
  - ٣-٣ . في «ز» والوسائل : «به» .
  - ٤-٤ . في «بر» والوفاي : «النعمة» .
  - ٥-٥ . في «بر» : «وأما» .
  - ٦-٦ . الجاثية (٤٥) : ٢٤ .
  - ٧-٧ . هكذا في «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» والوفاي . وفي المطبوع : - «منهم» .
  - ٨-٨ . في «ج» : «تثبيت» . وتثبت في الأمر واستثبت فيه : إذا تأنى . أساس البلاغة ، ص ٤٢ (ثبت) .
  - ٩-٩ . في «ج، ص» : «بشيء» .
  - ١٠-١٠ . البقرة (٢) : ٧٨ ؛ الجاثية (٤٥) : ٢٤ .
  - ١١-١١ . البقرة (٢) : ٦ .

١٢-١٢ . وفى الوافى : « وخصّ نفى الإيمان فى الآية بتوحيد الله لأنّ سائر ما يكفرون به من توابع التوحيد» .

١٣-١٣ . فى الوسائل : - « و هو قول من \_ إلى \_ الوجه الآخر من » .

١٤-١٤ . فى الوافى : « هكذا فى النسخ التى رأيناها . والصواب : « وأما الوجه الآخر من الجحود ، فهو الجحود على معرفة » . ولعله سقط من قلم النساخ . وهذا الكفر هو كفر التهود » .

١٥-١٥ . هكذا فى « د ، بح ، بف ، جس ، جل » . وفى سائر النسخ والمطبوع : « وهو » .

١٦-١٦ . فى « بر ، بف » والوافى : « قد استيقن » .

١٧-١٧ . النمل (٢٧) : ١٤ .

١٨-١ . البقرة (٢) : ٨٩ .

وَ الْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النَّعْمِ (١) ، وَ ذَلِكَ (٢) قَوْلُهُ (٣) تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِى أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ » (٤) وَ قَالَ : « لئنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لئنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ » (٥) وَ قَالَ : « فَادْكُرُونِى أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لى وَ لا تَكْفُرُونِ » (٦) .

وَ الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ تَرْكُ مَا أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ (٧) ، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : « وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هُوَءَ لَأَنْ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُوءْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ » (٨) فَكَفَرَهُمْ (٩) بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ (١٠) اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ (١١) ، وَ نَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ ، وَ لَمْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمْ ، وَ لَمْ يَنْفَعَهُمْ عِنْدَهُ ، فَقَالَ (١٢) : « فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (١٣) .

وَ الْوَجْهُ (١٤) الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ الْبِرَاءَةُ ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَحْكِي قَوْلَ

- ١-٢ . فى «ز، بر، بف» والوفى: «النعمة» .
- ٢-٣ . فى «ب»: «وهذا» .
- ٣-٤ . فى الوفى: «قول الله» .
- ٤-٥ . النمل (٢٧): ٤٠ .
- ٥-٦ . إبراهيم (١٤): ٧ .
- ٦-٧ . البقرة (٢): ١٥٢ .
- ٧-٨ . فى «ب»: «به عز وجل» .
- ٨-٩ . البقرة (٢): ٨٤ \_ ٨٥ . وفى «بر» والوفى والوسائل: - «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ» .
- ٩-١٠ . فى «ز»: «وكفرهم» .
- ١٠-١١ . فى الوسائل: «أمرهم» .
- ١١-١٢ . فى «ب، بس»: - «به» .
- ١٢-١٣ . فى شرح المازندراني: - «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ» \_ إلى \_ عنده فقال « .
- ١٣-١٤ . البقرة (٢): ٨٥ . وفى «ج، د، ز» ومراة العقول: «يعملون» . وقال فى المرأة نقلاً عن تفسير الإمام عليه السلام: «أى يعمل هؤلاء اليهود» .
- ١٤-١٥ . فى «بس»: «فالوجه» .

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَّةً» (١) يَعْنِي تَبَرُّأَنَا مِنْكُمْ، وَقَالَ: يَذْكُرُ إِبْلِيسَ وَ تَبَرُّتَهُ (٢) مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْأَنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: ٢ /

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ (۳) مِنْ قَبْلُ» (۴) وَقَالَ: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ (۵) وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» (۶) يَعْنِي (۷) يَتَّبِعُ (۸) بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» (۹).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو عمر و زبیری گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا آگاه فرما باینکه کفر در کتاب خدای عز و جل (قرآن) بچند وجه است؟ فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود (و انکار ربوبیت) و آن بر دو قسم است، و کفر بترک کردن آنچه خداوند بآن فرمان داده، و کفر برائت (و بیزاری جستن) و کفر نعمتها. اما کفر جحود: پس همان انکار بر ربوبیت است، و آن گفتار کسی است که میگوید: نه پروردگاری است و نه بهشتی و نه دوزخی، و اینها دو دسته از زندیقان هستند که بایشان دهریه گویند، و آنها بگویند که گویند: «و هلاک نکند ما را جز دهر» (و خداوند گفتارشان را در قرآن مجید در سوره جاثیه آیه ۲۴ حکایت کند) و آن دینی است که برای خدای بسلیقه و نظر خودشان ساخته اند، بدون اینکه بررسی و تحقیق و کاوشی در اطراف آنچه میگویند بکنند، خدای عز و جل دنبال آن فرماید: «نیستند جز اینکه پندار کنند» (یعنی پندارند) مطلب همان طور است که آنها گویند، و نیز فرماید: «همانا آنان که کافرنند یکسان است بر ایشان بترسانیشان یا بترسانیشان ایمان نیاورند» (سوره بقره آیه ۶) یعنی بتوحید خداوند (کافر شدند) پس این یکی از وجوه کفر. و اما وجه دیگر آن انکار با معرفت است، و آن اینست که منکر با اینکه میدانند مطلب حق است انکار کنند، و با اینکه مطلب نزد او ثابت شده، و خدای عز و جل در این باره فرموده است: «و انکار کردند آنها را در حالی که یقین بدانها داشت دلهای ایشان، از روی ستمگری و سرکشی» (سوره نمل آیه ۱۴) و نیز خدای عز و جل فرموده است: «و بودند (یهود مدینه) که از پیش



(از آمدن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیروزی می جستند بر آنان که کفر ورزیدند، و چون آمد ایشان را آنچه شناخته بودند، بدان کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافرین باد) (سوره بقره آیه ۸۹) این بود تفسیر دو وجه (کفر) جحود و انکار. و وجه سوم - از وجوه کفر: کفر بنعمت (یعنی کفران نعمت) است و اینست گفتار خدای تعالی که از سلیمان حکایت کند که (فرمود): «این از فضل پروردگارم باشد تا مرا بیازماید که آیا شکر میکنم یا کفران ورزم، و آنکه شکر کند جز این نیست که برای خویشتن سپاسگزارد، و آنکه کفران کند همانا پروردگار من بی نیاز و گرامی است» (سوره نمل آیه ۴۰) و نیز فرماید: «اگر شکرگزاری بیفزایم شما را و اگر کفر ورزید همانا عذاب من سخت است» (سوره ابراهیم آیه ۷) و نیز فرماید: «پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و مرا شکر کنید و کفر نورزید» (سوره بقره آیه ۱۵۲). و وجه چهارم - از وجوه کفر: ترک آن چیز است که خدای عز و جل بدان فرمان داده، و اینست گفتار خدای عز و جل «و هنگامی که گرفتیم پیمان شما را که نریزید خونهای خود را و بیرون نکنید همدیگر را از دیار خویش پس اقرار کردید و شما بر آن گواه بودید، سپس اینکه شما ندید که میکشید همدیگر را و بیرون میکنید گروهی را از خانه هاشان پشتیبانی جوئید بر ایشان بگناه و ستم و اگر با سیری آنها را نزد شما آورند فدیة از ایشان دهید در حالی که حرام است بر شما بیرون راندن ایشان آیا ایمان آورید ببعضی از کتاب (تورات) و کافر شوید ببعضی از آن؟ چیست کیفر آنکه از شما این کار را بکند؟» (سوره بقره آیه ۸۴-۸۵) پس خداوند اینها را بسبب ترک آنچه باو فرمان داده کافر دانسته، و نسبت ایمان بآنها داده ولی از آنها نپذیرفته و آن ایمان نزد خداوند برای ایشان سودی ندهد، پس فرموده: «پس چیست کیفر آنکه از شما این کار را بکند جز خواری در زندگانی دنیا و روز رستاخیز برگردانده شود بسوی سخت ترین عذاب و خدا غافل نیست از آنچه شما میکنید». و وجه پنجم - از وجوه کفر: کفر (بمعنای) بیزاری است، و اینست گفتار خدای عز و جل که (در سوره ممتحنه آیه ۴) از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت کند (بقوم خود فرمود): «ما کفر ورزیدیم بشما و پدیدار شد میان ما و شما دشمنی و کینه برای همیشه تا آنگاه که شما ایمان بخدای یگانه آورید» یعنی ما از شما بیزاریم، و خداوند در آنجا که (داستان) شیطان و بیزاری جستن او را از دوستانش از آدمیزاده در قیامت یاد میکند فرماید: «من همانا کفر ورزیدم بدان چه مرا شریک

گردانیدید از پیش» (سوره ابراهیم آیه ۲۲) و فرماید: «جز این نیست که شما برگرفتید بتانی را بجز خدا بدوستی میان خویش در زندگانی دنیا پس روز قیامت کفر ورزد برخی از شما ب برخی و لعن کند برخی از شما برخی را» (سوره عنکبوت آیه ۲۵) یعنی بیزاری جوید برخی از شما از برخی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی عمرو زبیری، از امام صادق (علیه السلام)، گوید: به او گفتم: به من خبر ده از اینکه کفر در قرآن خدا عز و جل چند وجه دارد؟ فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود، و جحود بر دو وجه است، و دیگر کفر به وسیله ترک آنچه خدا بدان فرمان داده، کفر برائت و کفر نعمت، اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و آن قول کسانی است که گویند: نه پروردگاری و نه بهشتی و نه دوزخی و آن قول دو دسته از زنادقه است که به آنها دهری مذهب گویند، و هم آنهایند که گویند (۲۳ سوره جاثیه): «و هلاک نکند ما را جز دهر» و آن دینی است که برای خود مقرر کردند از روی سلیقه و پسند خویش بدون بررسی و تحقیق و کاوش در اطراف آنچه می گویند و خدا (در باره آنان) فرماید (۶ سوره بقره): «راستی آن کسانی که کافرنند برای آنها فرق ندارد که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند» مقصود کفر نسبت به توحید و شناسائی خدا تعالی است، این یکی از دو وجوه کفر است. و وجه دیگرش: انکار با معرفت است و آن این است که منکر بدانند حق است و با این حال انکار کند، مطلب نزد او ثابت باشد و خدا عز و جل در این باره فرموده است (۱۴ سوره نمل): «و آن را انکار کنند با اینکه در دل بدان یقین دارند، از روی ستم گری و گردن کشی» و هم خدا عز و جل فرموده است (۸۹ سوره بقره): بودند (یهود مدینه) که پیش از (هجرت پیغمبر به مدینه) در آرزوی پیروزی بر کفار به سر می بردند (به وسیله پیروی از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله) و چون آنچه را شناخته بودند نزد آنها آمد بدان کفر ورزیدند لعنت خدا بر کافران باد» این است تفسیر دو

وجه جحود و انکار. وجه سوم از وجوه کفر، کفر به نعمت است و این گفتار خدا تعالی است که سلیمان را حکایت می کند (۴۰ سوره نمل): «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که شکر گزارم یا ناسپاسی کنم، هر که شکرگزاری کند همانا برای خود شکرگزاری کرده است و هر که ناسپاسی کند راستی که پروردگارم بی نیاز و کریم است» و فرموده است (۷ سوره ابراهیم): اگر شکر کنید هر آینه برای شما فزون کنیم (نعمت را) و اگر ناسپاسی کنید راستی عذاب من سخت است سخت» و فرموده است (۱۵۲ سوره بقره): «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی نکنید». وجه چهارم ترک آنچه خدا عز و جل بدان دستور داده است و آن مقصود است از قول خدا عز و جل (۸۴ سوره بقره): «و گاهی که از شما پیمان گرفتیم خون همگنان خود را نریزید و آنها را از خانه خون بیرون نکنید سپس اعتراف کردید و شما بر آن گواه شدید سپس هم شماها همگنان خودتان را کشتید و گروهی آنها را از خانه هاشان بیرون کردید و به کینه ورزی و دشمنی با آنها تظاهر و کمک کردید و اگر آنها را اسیر نزد شما آوردند فدیة برای آنها می دهید و هم آن است که بیرون کردن آنها از خانه شان بر شما حرام است آیا به بعضی از مقررات کتاب (تورات) می گروید و به بعضی کافر می شوید، چیست سزای هر که از شماها این کار را می کند خدا» آنها را کافر دانسته به واسطه ترک آنچه خدا به آنها فرمان داده است، و نسبت ایمان بدانها داده ولی از آنها پذیرفته استایمانشان را، سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و فرموده است: «پس نیست سزای هر کدام شما که چنین کند جز رسوائی در زندگانی دنیا و در روز رستاخیز دچار شود به سخت ترین عذاب و نیست خداوند غافل از آنچه شما می کنید». وجه پنجم از وجوه کفر، کفر برائت است و این است قول خدا عز و جل که حکایت می کند از ابراهیم (علیه السلام) (۴ سوره ممتحنه): «ما به شما کافریم و میان ما با شما دشمنی و بغض پدیدار شده تا هرگز تا شما به خدای یگانه بگروید» یعنی ما از شما بیزاریم، و خدا فرموده است در ذکر ابلیس و بیزاری جستن او از دوستان خود از آدمی زاده در روز قیامت (۲۲ سوره ابراهیم): «راستی من کافر شدم بدان چه پیش از این با من در آن شریک شدید» و خدا فرموده است (۲۵ سوره عنکبوت): «همانا شما در برابر خدا بتانی را به پرستش گرفتید میان خودتان در

زندگی (چند روزه) دنیا سپس روز رستاخیز به همدیگر کافر شوید و همدیگر را لعنت کنید» یعنی از همدیگر بیزاری و دوری جوئید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابی عمرو زبیری» روایت کرده که به امام صادق علیه السلام، عرض کردم: به من خبر ده کفر در قرآن کریم چند وجه دارد؟ فرمود: کفر در کتاب خدا پنج قسم است: کفر جهود (انکار خداوند) که آن به دو قسم است و کفر به ترک آنچه که خداوند به آن دستور داده و کفر برائت (بیزاری جستن) و کفر نعمتهای الهی اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و آن قول کسانی است که می گویند: نه پروردگاری است و نه بهشتی و نه دوزخی و آن قول دو دسته از زنادقه است که به آنها دهری مذهب می گویند، و هم کسانی اند که گویند «ما را جز دهر هلاک نکند (جائیه/۲۳)» و آن دینی است که برای خود از روی سلیقه و پسند خویش معین کردند بدون بررسی و تحقیق و کاوش در اطراف آنچه می گویند و خدا (درباره آنها) فرماید: «به راستی آن کسانی که کافراند برای آنها فرق ندارد که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند» مقصود کفر نسبت به توحید و شناسائی خدای تعالی است، این یکی از دو وجه کفر است. و وجه دیگرش: انکار با معرفت است و آن این است که منکر بدانند حق است و مطلب نزد او ثابت باشد در عین حال انکار کند خداوند در این باره فرموده است: «و آن را از روی ستم و گردن کشی انکار کنند با اینکه در دل به آن یقین دارند (نمل/۱۴)» و نیز خداوند فرموده است: «و بودند (یهود مدینه) که پیش از (هجرت پیامبر به مدینه) در آرزوی پیروزی بر کفار به سر می بردند (به وسیله پیروی از پیامبر و چون آنچه را شناخته بودند نزد آنها آمد بدان کفر ورزیدند لعنت خدا بر کفار باد (بقره/۸۹)» این است تفسیر دو وجه انکار.

وجه سوم از وجوه کفر، کفر به نعمت است و این گفتار خدای تعالی است از سلیمان نقل می کند: «این است فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که شکرگزار یا سپاسگزارم هرکس شکرگزاری کند همانا برای خود شکرگزاری کرده است و هرکس ناسپاسی کند برآستی که پروردگارم بی نیاز و کریم است (نمل/۴۰)» و فرموده است: «اگر شکر کنید هر آینه برای شما (نعمت را) بیفزاییم و اگر ناسپاسی کنید برآستی کیفر من سخت است (ابراهیم/۷)» و فرموده است: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر کنید و نسبت به من ناسپاسی نکنید (بقره/۱۵۲) وجه چهارم ترک آنچه خدای عز و جل به آن دستور داده و آن است قول خدای عز و جل «و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و آنها را از خانه خود بیرون نکنید سپس اعتراف کردید و شما بر آن گواه شدید سپس شما یکدیگر را کشتید و گروهی آنها را از خانه هایشان بیرون کردید و به کینه ورزی و دشمنی با آن ها تظاهر و کمک کردید و اگر آنها را اسیر نزد شما آوردند برای آنها فدیة دهید در جائی که بیرون کردن آنها از خانه شان بر شما حرام است آیا بر بعضی از مقررات کتاب (تورات) ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید، چیست کیفر کسی از ما که چنین کاری را می کند (بقره/۸۴-۸۵)»

پس خداوند بخاطر ترک فرمان او آنها را کافر دانسته و نسبت ایمان به آنها داده ولی از آنها نپذیرفته است و آن ایمان نزد خداوند برایشان سودی ندهد سپس فرمود: «پس کیفر آنکس از شما که چنین کاری کند چیست جز خواری در دنیا و در روز قیامت به سخت ترین کیفر دچار شود هر آینه خداوند از آنچه که می کنید غافل نیست (بقره/۸۵)»

وجه پنجم از وجوه کفر، کفر براءت است و این است قول خدای عز و جل که از قول ابراهیم علیه السلام نقل می کند: «ما به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و کینه برای همیشه پدیدار شد تا وقتی که شما به خدای یگانه ایمان بیاورید (ممتحنه/۴)» یعنی ما از شما بیزاریم و خداوند در جریان داستان شیطان و بیزاری او از دوستان خود از انسانها در قیامت یاد می کند و فرماید: «همانا من کفر ورزیدم به آن چه که از پیش مرا شریک قرار دادید (ابراهیم/۲۲)» و باز فرموده است: «همانا شما در

برابر خدا بتانی را میان خودتان در زندگی (چند روزه) دنیا به پرستش گرفتید سپس روز رستاخیز به یکدیگر کافر شوید و یکدیگر را لعن کنید (عنکبوت/۲۵)»

یعنی از یکدیگر بی زاری و دوری جوئید.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور بیکر بن صالح و إنما ضعفه ابن الغضائری و أبو عمرو الزبیری و إن کان مجهولاً لكن يظهر من أخباره أنه من محققى الرواة و أصحاب أسرار الأئمة عليهم السلام، و هذا الخبر جزء خبر طويل فرقه المصنف و غيره على الأبواب كما يظهر من هذا الكتاب، و تفسير العياشى و غيرها، و قد مر جزء آخر فى باب السبق إلى الإيمان و لما سأله عليه السلام عن أجزاء الإيمان و زيادته و نقصانه و منازلها و درجاته سأله عن معانى الكفر و وجوهه، فبين عليه السلام أن الكفر فى كتاب الله على خمسة أوجه و جهان منها يرجع إلى الجحود، و قوله: فهو الجحود بالربوبية لما كان الجحود فى اللغة مطلق الإنكار، و كان المراد به هيهنا إنكار ما يتعلق بالربوبية أعنى ما جاء من قبل الرب تعالى فسره عليه السلام بذلك و خصه به كما قيل. و أقول: إنما كان هذا جحدا للربوبية لأن ربيته سبحانه يقتضى التكليف و الثواب و العقاب، فهؤلاء إما ينكرون وجوده سبحانه أو ربيته، و كان المراد بالصنفين صنف أنكروا المبدأ و المعاد معاً، و هم الملاحدة، و صنف أثبتوا المبدأ و أنكروا المعاد كبعض الفلاسفة حيث أنكروا المعاد و قالوا بقدم العالم و أبديته، و كفار مكة الذين ذكرهم الله فى تلك الآية، و هم الذين يقولون

وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ

زعموا أن تولد الأشخاص و تكون الممترجات و فسادها و حياتها و موتها مستندة إلى الدهر، و حركات الأفلاك و تأثيرات الكواكب، و يحتمل أن يكون إشارة إلى القائلين بالتناسخ و القائلين ببطلان الجسد و الروح بالكلية، أو القائلين بالطبيعة و القائلين بالدهر، و قيل: صنف طلبوا لهذا العالم سببا فأحاله على الطبع الذي هو صفة جسمانية خالية عن العلم و الإدراك، و صنف لم يطلبوا له سببا بل اشتغلوا بأنفسهم و عاشوا عيش البهائم. قال الله تعالى:

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

، أن ذلك بفتح الهمزة و تشديد النون متعلق بظنون. و الحاصل أنه استشهد لقوله إنهم وضعوا الدين بمحض الاستحسان من غير حجة و برهان بأنه تعالى قال بعد قولهم:

وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ

سواء اسم من الاستواء و خبر لأن، و ما بعده فاعله أى مستو عليهم إنذارهم و عدمه، أو خبر لما بعده، و الجملة خبر لأن أى إنذاره و عدمه سيان عليهم، و قوله: بتوحيد الله متعلق بلا يؤمنون، و يحتمل تعلقه بكفروا أو بهما على التنازع، و الظاهر أن هذه الآية و الآية السابقة موردهما واحد و قد يقال: إن الآية الأولى فى صنف من الزنادقة لا سبيل لهم إلى شبهة قوية و الثانية لقوم من الفلاسفة لهم شبهة قوية على إنكار حدوث العالم و المعاد و فناء العالم فهو أشد رسوخا فى باطلهم من الفرقة الأولى، و لذلك لا ينفعهم الإنذار و ليس ببعيد. و إنما خص نفى الإيمان فى الآية بتوحيد الله لأن سائر ما يكفرون به من توابع التوحيد و أما الوجه الآخر من الجحود قيل: الصواب و أما الوجه الآخر من الجحود فهو الجحود على معرفة، و لعله سقط من قلم النساخ، انتهى. و كان الفرق بين هذا و ما تقدم أن الفرقة المتقدمة عرضت لهم شبهة ضعيفة اتبعوها، و هؤلاء أنكروا مع العلم عتوا و استكبارا

و عنادا و حسدا كالفرق الذى ذكرنا سابقا بين الكفر و الشرك. و يحتمل وجها آخر من الفرق بأن يكون الأول ما يكون فى التوحيد و ما يتبعه من أمر المعاد، و الثانى ما يكون بعد الإقرار بالتوحيد من الإقرار بالنبوة و الإمامة و غيرهما، و لكل من الوجهين شواهد لا يخفى على المتأمل. قوله: على معرفة، أى للحق قد استقر عنده أى استقرارا لا شك فيه

وَ جَحَدُوا بِهَا

أى أنكروا آيات الله و كذبوها، و الحال أن أنفسهم مستيقنة بها عالمة إياها، و إنما أنكروها ظلما لأنفسهم و علوا أى ترفعا على الرسول و الانقياد له و الإيمان به، و استدلوا بها على أن الإيمان هو التصديق مع العمل دون التصديق وحده، و اعترض عليه بأنه يمكن أن يكون مشروطا بالإقرار باللسان مع القدرة كما ذهب إليه طائفة من العامة، كما قال الدوانى فى شرح العقائد: التلفظ بكلمتى الشهادتين مع القدرة عليه شرط، فمن أخل به فهو كافر مخلد فى النار، انتهى. و قيل: مشروط بعدم الإنكار فينتفى الإيمان بالإنكار و قد مر القول فيه مفصلا و قال الله عز و جل:

وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

أى و كان أهل الكتاب من قبل البعثة يطلبون الغلبة على المشركين و يستنصرون عليهم بخاتم الأنبياء، و يقولون اللهم انصرنا بنى آخر الزمان المنعوت فى التوراة، أو يفتحون عليهم و يعرفونهم أن نبيا يبعث منهم و قرب زمانه

فَلَمَّا جَاءَهُمْ

النبى الذى عرفوه كفروا به و جحدوه حسدا أو خوفا من الرئاسة أو لغير ذلك

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ



أى عليهم فوضع الظاهر موضع الضمير للتنصيص على أن لعنهم بسبب كفرهم وإنكارهم الحق المعروف عندهم. أقول: روى على بن إبراهيم هذا الخبر عن أبيه عن بكر بن صالح عن الزبيرى عن أبى عبد الله عليه السلام قال: الكفر فى كتاب الله على خمسة وجوه، فمنه كفر الجحود وهو على وجهين كفر جحود بعلم، و جحود بغير علم، فأما الذين جحدوا بغير علم فهم الذين حكى الله عنهم فى قوله:

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

وقوله:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

فهؤلاء كفروا و جحدوا بغير علم، و أما الذين كفروا و جحدوا بعلم فهم الذين قال الله عز و جل:

وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ

فهؤلاء كفروا و جحدوا بعلم. و فى تفسير النعمانى عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: و أما الكفر المذكور فى كتاب الله تعالى فخمسة وجوه، منها كفر الجحود، و منها كفر فقط، و الجحود ينقسم على وجهين، و منها كفر الترك لما أمر الله تعالى به، و منها كفر البراءة، و منها كفر النعم فأما كفر الجحود فأحد الوجهين منه جحود الوجدانية و هو قول من يقول لا رب و لا جنة و لا نار و لا بعث و لا نشور، و هؤلاء صنف من الزنادقة، و صنف من الدهرية الذين يقولون ما يهلكنا إلا الدهر، و ذلك رأى وضعوه لأنفسهم استحسنوه بغير حجة فقال الله تعالى

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

وقال:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

إلى قوله

لَا يُؤْمِنُونَ

أى لا يؤمنون بتوحيد الله. و الوجه الآخر من الجحود هو الجحود مع المعرفة بحقيقته قال تعالى

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا . وقال سبحانه:

وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ

إلى قوله

عَلَى الْكَافِرِينَ

أى جحدوه بعد أن عرفوه. أقول: إنما أوردنا الروایتين لتأييد كل منهما لبعض الوجوه السابقة يحكى قول سليمان لما عرف سليمان عليه السلام نعمة الله عليه، و علم أنها للابتلاء قال هذا من فضل ربي، أى الاقتدار من إحضار العرش فى مدة يسيرة من مسافة بعيدة و هى ما بين سبأ و الشام بلا حركات جسمانية من فضل نعم ربي

لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ

بالإقرار بأن ذلك الفضل له و منه لا لى و منى، و الإتيان بالثناء الجزيل و الذكر الجميل

أَمْ أَكْفُرُ

بترك ذلك الإقرار و عدم ذلك الإتيان.

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

لأنه يديم العتيد و يجلب المزيد، و يستحق به الثواب، و من كفر بما مر فلا يضر الله شيئا فإن ربي غنى عن عبادة العابدين و شكر الشاكرين، كريم بالإفضال و الإحسان و ترك مؤاخذه العبد بالإساءة و الكفران لعله يتوب و يصلح حاله فى مستقبل الأزمان، و من هاهنا ظهر أن ترك الشكر على النعمة كفر. و قال:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

قيل: الشكر هو الاعتراف بالنعمة ظاهرة كانت أو باطنة، جلية كانت أم خفية و الإقرار بها للمنع، و الإتيان بالأعمال الصالحة المطلوبة له و الامتثال لأوامره و الاجتناب عن معاصيه، و كفر النعم ضد ذلك، و هو سبب لزوال النعمة و عدم الزيادة و تحقق العقوبة فى الدنيا و الآخرة، و لذلك قال الله عز و جل مؤكدا بوجوه شتى:

وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ . و قال:

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ

قيل: أى فاذكرونى ظاهرا باللسان و باطنا بالجنان لا سيما عند الأوامر و النواهي، أذكركم فى ملا المقربين بالخير و الصلاح أو بالجزاء الجميل، أو فى القيامة إذا بلغت القلوب الحناجر من شدائدها، أو فى حال الموت أو فى البرزخ أو فى جميع الأحوال، كما دلت عليه صيغة الاستقبال.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

قيل: أخذ العهد منهم بأن لا يقتلوا أنفسهم كما يفعله من يصعب عليه الزمان للتخلص من الصعوبة، و كما يفعله أهل الهند للتخلص من عالم الفساد و اللحوق بعالم النور، و قيل: بأن لا يفعلوا ما يوجب قتلهم و إخراجهم من ديارهم، و قيل: بأن لا يقتل بعضهم بعضا و لا يخرج بعضهم بعضا من وطنه،

وإنما جعل قتل الرجل وإخراجه غيره قتل نفسه وإخراجها لاتصاله به نسبا أو دينا، أو لأنه يقتص منه فكأنه قتل نفسه و قيل: بأن لا يفعلوا ما يصرفهم فى الحياة الأبدية التى هى الحياة الحقيقية و ما يمنعهم من الجنة التى هى دار القرار، فإنه الجلاء الحقيقى.

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

أى ثم أقررتم بالميثاق و اعترفتم على أنفسكم بلزومه

وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

عليها، و هذا تأكيد كقولك أقر فلان على نفسه بكذا شاهدا عليها أو اعترفتم على قبوله و شهد بعضكم على بعض بذلك، أو أنتم تشهدون يا معشر اليهود على إقرار أسلافكم بهذا الميثاق فيكون إسناد الإقرار إلى المخاطبين مجازيا.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ

قيل: ثم استبعاد لما أسند إليهم من القتل و الأجل و العدوان بعد الميثاق منهم و إقرارهم و شهادتهم، و أنتم مبتدأ و هؤلاء خبره و المعنى أنتم بعد ذلك هؤلاء الناقضون الشاهدون يعنى أنتم قوم آخرون غير هؤلاء الشاهدين، كقولك رجعت بغير الوجه الذى خرجت، أى ما أنت الذى كنت من قبل نزل تغير الصفة منزلة تغير الذات، و تقتلون حينئذ بيان لهذه الجملة. و قيل: أنتم مبتدأ و تقتلون خبره، و هؤلاء إما منصوب بتقدير أعنى أو منادى بحذف حرف النداء عند من جوز حذف حرف النداء فى المبهمات كسيبويه و أتباعه و قيل: أنتم مبتدأ و هؤلاء بمعنى الذين و تقتلون صلته، أى ثم أنتم الذين تقتلون، و هذا عند الكوفيين، و أما البصريون فلا يجوزون أن يكون هؤلاء و أولاء و هذا بمعنى الموصول. و قيل: أنتم مبتدأ و هؤلاء خبره بحذف المضاف، أى مثل هؤلاء

تُظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

قيل: هو حال عن فاعل تخرجون أو عن مفعوله أو كليهما، و التظاهر التعاون من الظهر أى تتعاونون عليهم، وقيل: ولما كان الإخراج من الديار وقتل البعض بعضا مما تعظم به الفتنة، واحتيج فيه إلى زيادة اقتدار عليه، بين الله تعالى أنهم فعلوه على وجه الاستعانة بمن يظاهروهم على الظلم والعدوان، وفيه دلالة على أن الظلم كما هو محرم فكذا إعانة الظالم على ظلمه محرمة، ولا يشكل هذا بتمكين الله تعالى الظالم من الظلم فإنه كما مكنه فقد زجره بخلاف معين الظالم، فإنه يدعو إلى الظلم و يحسنه عنده.

وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ

قال المفسرون: قريظة وهم قبيلة من يهود خيبر كانوا حلفاء الأوس والنضير، وهم قبيلة أخرى كانوا حلفاء الخزرج، فإذا اقتتلا عاون كل فريق حلفاءه فى القتل وتخريب الديار وإخراج أهلها، وإذا أسر رجل من الفريقين جمعوا له حتى يفدوه فغيرتهم العرب و قالت: كيف تقاتلونهم ثم تفدونهم، فيقولون أمرنا أن نفديهم و حرم علينا قتالهم، و لكننا نستحيى أن نذل حلفاءنا فذمهم الله على ذلك إذ أتوا ببعض الواجب و تركوا البعض، و قيل: معناه إن يأتوكم أسارى فى أيدي الشياطين تتصدون لإنقاذهم بالإرشاد و الوعظ مع تضييعكم أنفسكم، كقوله:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ . و أسارى جمع أسرى كسكارى و سكرى، و أسرى جمع أسير كمرضى و مريض، و قيل: أسارى أيضا جمع أسير، و قيل: هو من الجموع التى تركوا مفردا كأنه جمع أسران كعجالى و عجلان.

وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ

متعلق بقوله: و تخرجون فريقا منكم من ديارهم، و ما بينهما اعتراض، و الضمير للشأن أو مبهم، و يفسره إخراجهم أو راجع إلى ما دل عليه يخرجون من المصدر، و إخراجهم تأكيد أو بيان له

أَفْتُونُونَ بِنَعْصِ الْكِتَابِ

يعنى الفداء

وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ

يعنى حرمة المقاتلة و الأجلاء. و أقول: و يظهر من الخبر أن المراد بالكفر هنا ترك ما أمر الله تعالى به من الكف عن قتلهم و إخراجهم، و كان التعبير عنه بترك ما أمر الله به دون فعل ما نهى الله عنه ليشمل ترك الطاعات أيضا و هو أهم و أعظم، أو لأن المقصود فى النهى عن المعاصى حصول أضرارها، فإن النهى عن شرب الخمر الغرض منه حفظ العقل و الغرض من النهى عن الزنا حفظ الأنساب، و عن القتل حفظ النفوس، و هكذا و يظهر مما سياتى فى تأويل الآية بروايات أهل البيت عليهم السلام أنها نزلت فى ترك القول بإمامة أهل البيت عليهم السلام، و ما تفرع على ذلك من قتلهم و إخراجهم عن الإمامة و إخراج أصحابهم كأبى ذر رضى الله عنه عن ديارهم نكتة أخرى أظهر مما ذكرنا كما لا يخفى على المتأمل. و نسبهم إلى الإيمان أى الإيمان الظاهرى حيث ورد فى تفسير النعمانى فى سياق هذا الخبر، فكانوا كفارا لتركهم ما أمر الله به فنسبهم إلى الإيمان بإقرارهم بألسنتهم على الظاهر دون الباطن، فلم ينفعهم ذلك لقوله

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ

الآية. قال الطبرسى (ره): و مما يسأل فى هذه الآية أن ظاهرها يقتضى صحة اجتماع الإيمان و الكفر، و ذلك مناف للصحيح من المذهب؟ و القول فيه: أن المعنى أنهم أظهروا التصديق ببعض الكتاب و الإنكار للبعض، و يحتمل أن يكون المراد بذلك أنكم إذا اعتقدتم جميع ذلك ثم عملتم ببعضه دون بعض فكأنكم آمنتم ببعضه دون بعض، و هذا يدل على أنه لا ينفعهم الإيمان بالبعض مع الكفر بالبعض الآخر، انتهى.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ

أى الكفر أو الجمع بين الأمرين

## إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

كقتل بنى قريظة و سبى نسائهم و ذراريهم، و أجلاء بنى النضير لنقض عهدهم و ضرب الجزية على غيرهم، و الخزي ذل يستحيى منه، يقال: أخزاه الله أى إهانته و أوقعه موقعا يستحيى منه، و تنكير خزي يدل على فظاعة شأنه و أنه بلغ مبلغا لا يعرف كنهه.

## إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ

قيل: عذاب منكرى الصانع كالدهرية يجب أن يكون أشد فكيف وصف عذاب اليهود بأنه أشد؟ و أجب أولا بأن كفر العناد أشد فعذابهم أشد، و ثانيا بأن المراد أن عذابهم أشد من الخزي لا مطلقا

## وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

قيل: هذا وعيد شديد للعاصين، و بشارة عظيمة للمطيعين، لأن القدرة الكاملة مع عدم الغفلة يقتضى وصول الحقوق إلى مستحقيها. و أقول: قال الإمام عليه السلام فى تفسيره: قوله عز و جل:

## إِخْرَاجُهُمْ

و لم يقتصر على أن يقول و هو محرم عليكم لأنه لو قال ذلك لرأى أن المحرم إنما هو مفاداتهم ثم قال عز و جل:

## أَفْتُونُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ

و هو الذى أوجب عليكم المفاداة

## وَ تَكْفُرُونَ بَبَعْضِ

وهو الذى حرم قتلهم وإخراجهم، فقال فإذا كان قد حرم الكتاب قتل النفوس والإخراج من الديار كما فرض فداء الأسراء فما بالكم تطيعون فى بعض و تعصون فى بعض؟ كأنكم ببعض كافرون و ببعض مؤمنون، ثم قال عز و جل:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ

يا معشر اليهود

إِلَّا خِزْيٌ

ذل

فى

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

جزية تضرب عليه يذل بها

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ

إلى جنس أشد العذاب، يتفاوت ذلك على قدر تفاوت معاصيهم

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

أى يعمل هؤلاء اليهود. ثم قال عليه السلام: فقال رسول الله: لما نزلت هذه الآية فى اليهود، هؤلاء اليهود نقضوا عهد الله و كذبوا رسول الله، و قتلوا أولياء الله أفلا أنبؤكم بمن يضاهيهم من يهود هذه الأمة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: قوم من أمتى ينتحلون بأنهم من أهل ملتى يقتلون أفاضل ذريتى و أطايب أمتى و يبدلون شريعتى و سنتى، و يقتلون ولدى الحسن و الحسين كما قتل أسلاف هؤلاء اليهود زكريا و يحيى، ألا و إن الله يلعنهم كما لعنهم، و يبعث على بقايا ذراريهم قبل يوم القيامة هاديا



مهديا من ولد الحسين عليه السلام المظلوم يحرقهم بسيوف أوليائه إلى نار جهنم، إلى آخر الخبر. وقال علي بن إبراهيم: أنها نزلت في أبي ذر رضى الله عنه وفيما فعل به عثمان من إخراجه إلى الربذة وغير ذلك مما أجرى من الظلم عليه، واعترف بأنه لو وجده أسيرا فى أيدي المشركين فداه بجميع ماله، فصار مصداق هذه الآية، والقصة طويلة وسيأتى فى المحل المناسب لها إن شاء الله. يعنى تبرأنا منكم وقد يفرق بين العداوة والبغض بأن العداوة يظهر أثرها بخلاف البغض، أو بأن البغض أشد من العداوة، وفى المصباح البغضة بالكسر والبغضاء شدة البغض

مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا

\*

قد دلت الأخبار الكثيرة على أن أئمة الكفر والضلالة داخله فيهم، والآيات المذكورة صريحة فى أن الكفر يطلق على البراءة، وأن كفر البراءة كما يكون بين المؤمن والكافر كذلك يكون بين الكافرين وقيل: لعله عليه السلام إنما لم يذكر كفر النفاق فى هذا الحديث لأنه جعل النفاق قسيما للكفر لا قسما منه لأن فيه إذعانا، ويؤيده قوله سبحانه:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ

\*

حيث عطف أحدهما على الآخر. قال الراغب فى مفرداته: الكفر فى اللغة ستر الشىء، ووصف الليل بالكافر لستره الأشخاص، والزراع لستره البذر فى الأرض، وليس ذلك باسم لهما، والكافور اسم أكمام الثمرة التى تكفرها، وكفر النعمة وكفرانها سترها بترك أداء شكرها قال عز وجل:

فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ

و أعظم الكفر جحود الوجدانية أو النبوة أو الشريعة، و الكفران فى جحود النعمة أكثر استعمالاً، و الكفر فى الدين أكثر، و الكفور فىهما جميعاً، قال تعالى:

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

\*

فَأَبَىٰ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

و يقال منهما كفر فهو كافر، قال فى الكفران:

لِيَبْلُوَنِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ

و قال تعالى:

وَ أَشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ

و قوله:

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

أى تحريت كفران نعمتى، و قال:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ . و لما كان الكفران يقتضى جحود النعمة صار يستعمل فى الجحود، قال تعالى

وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ

أى جاحد له و سائر. و الكافر على الإطلاق متعارف فيمن يجحد الوجدانية أو النبوة أو الشريعة أو ثلاثها وقد يقال كفر لمن أخل بالشريعة و ترك ما لزمه من شكر الله عليه قال

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ

و يدل على ذلك مقابله بقوله:

وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ

وقال:

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

و قوله:

وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ

أى لا تكونوا أئمة فى الكفر فيقتدى بكم، و قوله:

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و عنى بالكافر السائر للحق فلذلك جعله فاسقا، و معلوم أن الكفر المطلق هو أعظم من الفسق، و معناه من جحد حق الله فقد فسق عن ربه، و لما رأى جعل كل فعل محمود من الإيمان جعل كل فعل مذموم من الكفر. و قال فى السحر:

وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا

وقال:

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ

إلى قوله

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ

وقال:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ

إلى قوله:

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ . و الكفور المبالغ في كفران النعمة، وقوله:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

\*

وقال

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ

إن قيل: كيف وصف الإنسان هيهنا بالكفور ولم يرض بذلك حتى أدخل عليه إن واللام كل ذلك تأكيداً وقال في موضع آخر: وكره إليكم الكفر وقوله عز وجل:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ

فتنبه على ما ينطوى عليه الإنسان من كفران النعمة وقلة ما يقوم بأداء الشكر، وعلى هذا قوله:

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ

و لذلك قال:

وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ

و قوله:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

تنبيهها أنه عرفه الطريقين كما قال:

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

فمن سالك سبيل الشكر و من سالك سبيل الكفر و قال:

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

فمن الكفر و نبه بقوله كان أنه لم يزل منذ وجد منطويا على الكفر. و الكفار أبلغ من الكفور، لقوله:

كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

و قال:

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ

و قال:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ

و قال:

وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فُجْرًا كُفْرًا

وقد أجرى الكفار مجرى الكفور فى قوله:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظُلُومٌ كُفْرًا . و الكفار فى جمع الكافر المضاد للإيمان أكثر استعمالا لقوله تعالى:

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ

وقوله:

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

و الكفرة فى جمع كافر النعمة أكثر استعمالا، وقوله عز و جل:

أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ

أ لا ترى أنه وصف الكفرة بالفجرة، و الفجرة قد يقال للفساق من المسلمين. وقوله

جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفْرًا

أى الأنبياء و من يجرى مجراهم ممن بذلوا النصح فى أمر الله فلم يقبل منهم، وقوله عز و جل:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

قيل: عنى بقوله إنهم آمنوا بموسى ثم كفروا بمن بعده، وقيل: آمنوا بموسى ثم كفروا بموسى إذ لم

يؤمنوا بغيره. وقيل: هو ما قال:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهُ النَّهَارِ وَ أَكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ

و لم يرد أنهم آمنوا مرتين و كفروا مرتين، بل ذلك إشارة إلى أحوال كثيرة و قيل: كما يصعد الإنسان في الفضائل في ثلاث درجات يتسكع في الرذائل في ثلاث درجات و الآية إشارة إلى ذلك، و يقال: كفر فلان إذا اعتقد الكفر، و يقال ذلك إذا أظهر الكفر و إن لم يعتقد، و لذلك قال

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

و يقال: كفر فلان بالشیطان إذا كفر بسببه، و قد يقال ذلك إذا آمن و خالف الشيطان كقوله:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ . وَ أَكْفَرَهُ إِكْفَارًا حَكَمَ بِكُفْرِهِ، وَ قَدْ يَعْبُرُ عَنِ التَّبَرُّيِّ بِالْكَفْرِ، نَحْوُ:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ

الآية، و قوله عز و جل:

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ

و قوله:

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مَـّصْفَرًا . و قيل: كنى بالكفار الزراع لأنهم يغطون البذر في التراب ستر الكافر حق الله، بدلالة قوله: يعجب الزراع ليغيب بهم الكفار، و لأن الكفار لا اختصاص لهم بذلك، و قيل: بل عنى الكفار و خصهم لكونهم معجبين بالدنيا و زخارفها، و راكنين إليها. و الكفارة ما يغطي الإثم و التكفير ستره و تغطيته حتى يصير بمنزلة ما لم يعمل، و يصح أن يكون أصله إزالة الكفر، و الكفران نحو التمريض في كونه إزالة للمرض، انتهى. و أقول: قد مر بعض الكلام في حقيقة الكفر في أبواب الإيمان.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٣٤

\*\*\*\*\*

## (١٦٧) باب دعائم الكفر و شعبه

### ١- الحديث

٢٨٦٦/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ (١٠)، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ:

ص: ١٥٢

- 
- ١-١ . الممتحنة (٦٠): ٤ .
  - ٢-٢ . فى «ب، د، ز، ص، بر» والوفى: «تبريه» على بناء التفعّل .
  - ٣-٣ . هكذا فى القرآن و «ج، بر» . وفى سائر النسخ والمطبوع: «أشركتمونى» .
  - ٤-٤ . إبراهيم (١٤): ٢٢ .
  - ٥-٥ . فى «بر» والوفى: «إلى قوله» بدل «مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ - إِلَى - بِيَعُضٍ» .
  - ٦-٦ . العنكبوت (٢٩): ٢٥ .
  - ٧-٧ . فى «ب»: - «يعنى» .
  - ٨-٨ . فى «ز، بر»: «تبراً» . وفى «ص»: «تبراً» بحذف إحدى التاءين .
  - ٩-٩ . تفسير القمى، ج ١، ص ٣٢، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن أبي عمر الزبيدى، إلى قوله: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» . تفسير العيَّاشى، ج ١، ص ٤٨، ح ٦٧، عن أبي عمرو الزبيرى، من قوله: «والوجه الرابع من الكفر ترك ما أمر الله» إلى قوله: «وَمَا اللَّهُ بِغٍ فِى عَمَّا تَعْمَلُونَ» . وفيه، ص ٦٧، ح ١٢١، عن أبي عمرو الزبيرى هكذا: «الكفر فى كتاب الله على خمسة أوجه فمنها كفر النعم...» إلى قوله: «وَاشْكُرُوا لِي وَلا تَكْفُرُونِ»، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى، ج ٤، ص ١٨٥، ح ١٧٩١؛ الوسائل، ج ١، ص ٣٢، ح ٤٨، إلى قوله: «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ



مِنْكُمْ» إلى آخر الآية ؛ البحار، ج ٨ ، ص ٣٠٨ ، ح ٧٣ ، إلى قوله : «وهو قول صنفيين من الزنادقة يقال لهم : الدهريّة».

١٠- ١٠ . إبراهيم بن عمر اليماني و عمر بن أذينة ، كلاهما من مشايخ حمّاد بن عيسى ، وقد وردت في الكافي ، ح ٧٧٥ ، والخصال ، ص ٢٥٥ ، ح ١٣١ ، رواية حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني و عمر بن أذينة ، عن أبان [بن أبي عيَّاش] ، عن سليم بن قيس [الهاللي] . فلايبعد وقوع التحريف في ما نحن فيه ، وأن الصواب «وعمر بن أذينة» . ويؤيد ذلك ما ورد في الكافي ، ح ١٩٣ و ١٣٩١ و ١٤٢١ و ١٥٣٥٦ ؛ والخصال ، ص ٤٧٧ ، ح ٢ ، من رواية حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر اليماني ، عن أبان بن أبي عيَّاش ، عن سليم بن قيس . ويؤيد أيضا ما ورد في الكافي ، ح ١١٨ ؛ الخصال ، ص ٥١ ، ح ٦٣ ؛ و ص ١٣٩ ، ح ١٥٨ ؛ والأمالى للطوسي ، ص ٦٢٢ ، المجلس ٢٩ ، ح ١٢٨٣ ، من رواية حمّاد بن عيسى ، عن عمر بن أذينة ، عن أبان بن أبي عيَّاش ، عن سليم بن قيس . لاحظ أيضا ما قدّمناه في الكافي ، ذيل ح ٥٠٤ .

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: «بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ (١): الْفِسْقِ (٢)، وَالْغُلُوِّ (٣)، وَالشُّكِّ، وَالشُّبْهَةِ (٤)»

وَالْفِسْقُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْجَفَاءِ (٥)، وَالْعَمَى، وَالْغَفْلَةِ، وَالْعُتُوِّ (٦)؛ فَمَنْ جَفَا احْتَقَرَ الْحَقَّ (٧)، وَمَمَّتْ (٨) الْفُقَهَاءُ، وَأَصْرَّ عَلَى الْحِنْثِ (٩) الْعَظِيمِ؛ وَمَنْ عَمِيَ نَسِيَ الذِّكْرَ، وَاتَّبَعَ الظَّنَّ، وَبَارَزَ خَالِقَهُ، وَالْحَّحَّ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ، وَطَلَبَ الْمَغْفِرَةَ بِلَا تَوْبَةٍ وَلَا اسْتِكَانَةَ (١٠) ٣٩٢ / ٢

وَلَا غَفْلَةَ (١١)؛ وَمَنْ غَفَلَ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ، وَانْقَلَبَ عَلَى ظَهْرِهِ، وَحَسِبَ

ص: ١٥٣

٢-٢ . «الفِسْق» : العصيان والترك لأمر الله عزّوجلّ والخروج عن طريق الحقّ . لسان العرب ، ج ١٠ ، ص ٣٠٨ (فسق) .

٣-٣ . «الغلوّ» : التشدّد ومجاوزة الحدّ . النهاية، ج ٣ ، ص ٣٨٢ (غلا) .

٤-٤ . فى الوافى : «الشكّ ، يعنى فى الدين . والشبهة : ما يشبه الحقّ وليس به» .

٥-٥ . «الجفاء» : ترك الصلّة والبرّ ، وغلظّ الطبع . وجفوتُ الرجلَ أجفوه : أعرضت عنه أو طردته ، وقد يكون مع بغض . وجفا الثوبُ يجفوه: إذا غلظّ ، فهو جافٍ . ومنه جفا البدو ، وهو غلظتهم وفظاظتهم . النهاية ، ج ١ ، ص ٢٨١ ؛ المصباح المنير ، ص ١٠٤ (جفا) . وفى الوافى : «العمى : ذهاب بصر القلب» .

٦-٦ . «العتوّ» . التجبّر والتكبرّ . النهاية ، ج ٣ ، ص ١٨١ (عتا) .

٧-٧ . فى «ب ، ج ، د ، بر ، بس ، بف» : «الخلق» . وفى تحف العقول : «حقّر المؤمن» بدل «احتقر الحقّ» .

٨-٨ . «المقت» فى الأصل : أشدّ البغض . النهاية ، ج ٤ ، ص ٣٤٦ (مقت) .

٩-٩ . «الحنث» : الذنب ، والميل من الحقّ إلى الباطل . راجع : ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٤٣٣ (حنث) .

١٠-١٠ . «الاستكانة» : الخضوع والتواضع ؛ أى بلا تواضع لله . راجع : لسان العرب ، ج ١٣ ، ص ٣٦٣ (كون) .

١١-١١ . فى الوافى : - «ولاغفلة» .

غِيَّهَ (١) رُشِدًا (٢) ، وَغَرَّتْهُ الْأَعْمَانِيُّ ، وَأَخَذَتْهُ الْحَسْرَةُ وَالنَّدَامَةُ إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ ، وَانْكَشَفَ عَنْهُ الْغَطَاءُ ، وَبَدَأَ لَهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ ؛ وَ مَنْ عَتَا عَنْ (٣) أَمْرٍ اللَّهِ شَكًّا ؛ وَ مَنْ شَكَّ ، تَعَالَى اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَأَذَلَّهُ بِسُلْطَانِهِ ، وَصَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ ، كَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْكَرِيمِ ، وَفَرَطَ (٤) فِي أَمْرِهِ .

وَ الْغُلُوُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى (٥) التَّعَمُّقِ (٦) بِالرَّأْيِ (٧) ، وَ التَّنَازُعِ فِيهِ ، وَ الزَّيْغِ (٨) ، وَ الشَّقَاقِ (٩) ؛ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ (١٠) إِلَى الْحَقِّ ، وَ لَمْ يَزِدْ إِلَّا عَرَقًا فِي الْغَمَرَاتِ (١١) ، وَ لَمْ تَنْحَسِرْ (١٢) عَنْهُ فِتْنَةٌ

إِلَّا غَشِيَتْهُ أُخْرَى، وَ انْحَرَقَ (١٣) دِينُهُ، فَهُوَ يَهْوَى فِي أَمْرِ مَرِيحٍ (١٤)؛ وَ مَنْ نَازَعَ فِي الرَّأْيِ (١٥) وَ خَاصَمَ، شَهَرَ بِالْعَثَلِ (١٦) مِنْ طُولِ اللَّجَاجِ؛ وَ مَنْ زَاغَ قَبَّحَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ،

ص: ١٥٤

١-١ . غوى غيًّا : انهمك فى الجهل ، وهو خلاف الرشد . والاسم : الغواية . المصباح المنير، ص ٤٥٧ (غوى).

٢-٢ . فى «بر ، بف» : «غيب عنه رشده» . وفى الوافى : «رشده» .

٣-٣ . فى مرآة العقول : «من» .

٤-٤ . فى «بر» والوافى : «ففرط» . و«فرط فى أمره» أى قصر فى طاعته .

٥-٥ . فى شرح المازندراني : - «على» .

٦-٦ . «التعمق» : المبالغة فى الأمر والتشدد فيه ، الذى يطلب أقصى غايته . والمراد التعمق والغور فى الأمور والآراء والمقاييس الباطلة . راجع : النهاية ، ج ٣ ، ص ٢٩٩ (عمق) .

٧-٧ . فى «بر» والوافى : «فى الرأى» .

٨-٨ . يقال : زاغ عن الطريق يزيغ : إذا عدل عنه . النهاية ، ج ٢ ، ص ٣٢٤ (زيغ) . والمراد : الزيغ عن الحق .

٩-٩ . «الشقاق» : المُخالفة ، و كونك فى شقٍّ غير شقِّ صاحبك . المفردات للراغب ، ص ٤٥٩ (شقق) .

١٠-١٠ . فى «د ، بر» : «لم يتب» . وأناب يُنيب إنابة : راجع . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ١٧٧ (نوب) .

١١-١١ . «إلّا غرقا فى الغمرات» ، أى الشبه القويّة الشديدة ، والآراء الفاسدة المتراكمة بعضها فوق بعض ، التى لم يمكنه التخلص منها . و«الغمرات» : واحدها غمرة . وهى الماء الكثير . راجع :

شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٦٧؛ مرآة العقول، ج ١١، ص ١٤٨؛ النهاية، ج ٣، ص ٣٨٤ (غمر).

١٢-١٢. «تنحسر»: تنكشف. يقال: حَسَرَتِ العِمَامَةُ عن رَأْسِي والثوب عن بدني، أى كَشَفَتْهَا. النهاية، ج ١، ص ٣٨٣ (حسر).

١٣-١٣. فى «بف»: «وانحرف».

١٤-١٤. مَرَجَ الدين والأمر: اختلط واضطرب. الصحاح، ج ١، ص ٣٤١ (مرج).

١٥-١٥. فى «بف»: «الدين».

١٦-١٦. فى «ج، د، ص، بر، بف» والوفى: «بالفشل». أى الضعف والجبين. وفى الشروح:

العُثْلُ، بالعين والثاء المثناة: الحمق. والعثول - كصبور - الأحمق. وفى القاموس: العثْلُ، ككتف ويحرّك: الغليظ الضخم. والجمع: عُثْلٌ، ككُتْبٌ. وقد يقرأ: بالعتل، بالثاء المثناة من قولهم: عَتَلَ إلى الشرِّ كفرح، فهو عَتِلٌ: أسرع. القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٣٦٠ (عتل).

وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ؛ وَمَنْ شَاقَّ (١) اِعْوَزَتْ (٢) عَلَيْهِ طُرْفُهُ، وَاعْتَرَضَ (٣) عَلَيْهِ أَمْرُهُ، فَصَاقَ عَلَيْهِ (٤) مَخْرَجُهُ إِذَا لَمْ يَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمَوْءَمِنِينَ.

٣٩٣ / ٢

وَ الشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْمَرِيَّةِ (٥)، وَ الْهَوَى، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الْإِسْتِسْلَامِ (٦)، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ (٧) عَزَّ وَ جَلَّ: «فَبَأَى آلاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى» (٨).

وَ فى رِوَايَةٍ أُخْرَى: «عَلَى الْمَرِيَّةِ، وَ الْهَوْلِ (٩) مِنْ (١٠) الْحَقِّ، وَ التَّرَدُّدِ (١١)، وَ الْإِسْتِسْلَامِ لِلْجَهْلِ وَ أَهْلِهِ».

«فَمَنْ هَالَهُ مَا (١٢) بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبِيهِ (١٣)؛ وَ مَنْ امْتَرَى فى الدِّينِ

ص: ١٥٥

- ١-١ . المشاقّة والشُّقاق : الخلاف والعداوة . والمراد العداوة لأهل الدين والإمام المبين . راجع :  
الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٥٠٣ (شقق) .
- ٢-٢ . فى الوافى : «أوعرت» أى صعبت . وفى مرآة العقول : «أعورت عليه طرقه \_ على بناء الإفعال  
أو الافعال \_ : أى صار أىّ طريق سلك فيه أعور ، أى بلا عَلم يهتدى به فيتحيّر فيها . فى القاموس  
: الأعور من الطرق : الذى لا علم فيه . وفى بعض النسخ : أوعرت ، أى صعبت » .
- ٣-٣ . فى «بف» : «أعرض» . وفى مرآة العقول : «واعترض عليه أمره ، أى يحول بينه وبين الوصول  
إلى مقصوده ، أو يصعب عليه ولا يتأتى له بسهولة . أو على بناء المجهول ، أى تعترض له الشبهات  
، فتحول بينه وبين الوصول إلى أمره الذى يريده » .
- ٤-٤ . فى «ب ، ز ، ص ، بس» : - «عليه» .
- ٥-٥ . «المرية» : التردّد فى الأمر ، وهو أخصّ من الشكّ . المفردات للراغب ، ص ٧٦٦ (مرى)
- ٦-٦ . فى مرآة العقول : «الاستلام : الانقياد ؛ لأنّ الشاكّ واقف على الجهل مستسلم له ، أو لما  
يوجب هلاك الدنيا والآخرة» .
- ٧-٧ . فى «ج ، ز ، بس» : «قوله» .
- ٨-٨ . النجم (٥٣) : ٥٥ .
- ٩-٩ . «الهؤل» : المخافة من أمر لاتدرى على ما تهجم عليه منه ، كهول الليل ، وهول البحر .  
تقول : هالنى هذا الأمر يهولنى ، وأمر هائل . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٩٠٨ (هول) .
- ١٠-١٠ . فى «بس» : «على» .
- ١١-١١ . فى «ج» : - «التردّد» .
- ١٢-١٢ . فى مرآة العقول : «من» .
- ١٣-١٣ . «نكص على عقبه» ، أى رجع . من النكوص ، وهو الرجوع إلى وراء ، وهو القهقرى .  
والمعنى : رجع القهقرى عمّا كان عليه من خير إلى الباطل والدنيا ، أو إلى الباطل والشرّ . قال

المازندرانی : «إذ لا واسطة بينهما ، فإذا هاله أحدهما رجع إلى الآخر» . راجع : الصحاح ، ج ٣ ، ص ١٠٦٠ ؛ النهاية ، ج ٥ ، ص ١١٦ (نكص) .

تَرَدَّدَ (١) فِي الرَّيْبِ، وَسَبَقَهُ الْأَعْوَلُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَذْرَكَهُ الْأَخْرُونَ، وَوَطِئَتْهُ سَنَابِكُ (٢) الشَّيْطَانِ؛ وَ مَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيمَا بَيْنَهُمَا (٣)، وَ مَنْ نَجَا مِنْ (٤) ذَلِكَ، فَمِنْ فَضْلِ الْيَقِينِ، وَ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ خَلْقًا أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ.

وَ الشُّبُهَةُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: إِعْجَابٌ بِالزَّيْنَةِ، وَ تَسْوِيلٌ (٥) النَّفْسِ، وَ تَأْوِيلُ الْعُوجِ (٦)، وَ لَبْسُ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ؛ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ الزَّيْنَةَ تَصْدِفُ (٧) عَنِ (٨) الْبَيِّنَةِ، وَ أَنَّ تَسْوِيلَ النَّفْسِ يُفْحِمُ (٩) عَلَى الشَّهْوَةِ، وَ أَنَّ الْعُوجَ يَمِيلُ بِصَاحِبِهِ مَيْلًا عَظِيمًا، وَ أَنَّ اللَّبْسَ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، فَذَلِكَ (١٠) الْكُفْرُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعْبُهُ. (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه استوار شده: فسق، غلو، شک، شبهه. و فسق (نیز) بر چهار شعبه است: جفا، کوری، غفلت، سرکشی. پس هر که جفا کند حق را کوچک شمرد، و فقهاء را دشمن داشته، و بر گناه بزرگ اصرار کرده است، و هر که کوردل شود ذکر (حق) را فراموش کند، و (در اصول دین یا در تمام احکام آن) پیروی از گمان کند، و با آفریننده خود جنگ کند، و شیطان بر او چیره گردد، و بدون توبه (و پشیمانی از کرده خویش) و (هم چنین) بدون زاری (در طلب آمرزش) و بدون غافل نبودن از گناه (از خدا) آمرزش خواهد. و هر که غفلت کند بر خود خیانت کرده (و خود را بهلاکت افکنده، و از دین حق) پشت برگشته، و گمراهی خود را رشد و صلاح پنداشته، و آرزوها (و وعده های دروغین شیطان) او را فریب دهد (و سرگرم کند) و حسرت

و پشیمانی در هنگامی که کار از کار بگذرد و پرده برداشته شود او را فراگیرد، و برایش آشکار گردد که آن طور که او میپنداشت نبوده. و هر که از فرمان خدا سرکشی کند بشک افتاده، و هر که بشک افتد خدا بر او بزرگی (و غضب) کند، و او را بسلطنت (و قدرت) خود خوار سازد، و (نزد خلاق) بوسیله جلال (و عظمت) خود او را کوچک کند چنانچه پیروردگار کریم خود فریفته شده و مغرور شود (و کرم او را دستاویز کرده) و در فرمان او کوتاهی کند. و غلو بر چهار شعبه است: بر تعمق در رأی (و دقت بسیار نمودن). تنازع در رأی. کجی (و اغراق از حق). شقاق (و دشمنی کردن با حق پرستان)، پس هر که بسیار دقت (و خرده بینی) کند بحق نگراید، و جز غرق شدن در امواج خروشان (شبهات و باطل) نیفزاید، فتنه از او دور نشود (و گرهی از عقدهای اعتقادی او باز نشود) جز اینکه فتنه دیگری (و مشکل تازه ای) گریبانگیرش شود و پرده دینش (باقیچی فتنه) بدرد، پس در کار درهم و برهمی فرو افتد (و حق و باطل بر او مختلط گردد). و هر که در رأی نزاع و ستیزه کند بحماقت (یا بسستی و بزدلی) شهره گردد (و این) بخاطر لجبازی دنباله دار (او است). و هر که کج دل شد خوبی در نزد او زشت گردد، و بدی در نظر او زیبا گردد. و هر که شقاق کند (و با حق پرستان دشمنی و نزاع کند) راههای زندگی بر او تیره و تاریک گردد، و کار بر او دشوار شود، و بتنگنائی دچار گردد که راه خلاصی از آن بسته شود، زیرا از راه مؤمنین پیروی نکرده است. و شک دارای چهار شعبه است: مریه (یعنی تردید. شک و جدل)، هوی، تردد، استسلام (یعنی تن دادن و گردن نهادن) و اینست گفتار خدای عز و جل: «پس بکدام نعمتهای پروردگارت ستیزه جوئی» (سوره نجم آیه ۵۵). و در روایت دیگر است (که فرمود: شک): بر مریه است، و هر اس از حق، و تردد، و استسلام در برابر نادانی و اهل آن. پس هر که از آنچه در پیش او است (از حق و رغبت بسوی آخرت) بهراسد پیشتر سر (یعنی بسوی باطل و دنیا) برگردد، و هر که در دین ستیزه کند در شک بچرخد، و همردیفان او از مؤمنین از وی پیشی گرفته (چون شک ندارند) و بازماندگان (در ایمان که پس از او بودند) او را دریابند، و لگد مال شیاطین گردد و هر که بهلاکت دنیا و آخرت تن دهد در این میان (نیز) بهلاکت رسد و هر که از آن رهائی یابد از فضل یقین است، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است. و شبهه بر چهار شعبه است: شادمان شدن بزینت (دنیا یا رایهای فاسده ای که نزد خود زینت داده)، و خود

آرائی (بأباطیل)، و بازگرداندن کج (را براست بنظر خویشتن)، و در آمیختن حق را بباطل، و این برای آنست که زینت انسانی را از بینه (و برهان روشن) باز دارد، و خود آرائی مایه افتادن در شهوت است، و کجی صاحب خود را بانحراف بزرگی بکشاند، و آمیختن حق بباطل تاریکیهائی است که رویهم انباشته. اینست کفر و ستونها و شعبه های آن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امیر المؤمنین (علیه السلام)، فرمود: کفر بر چهار پایه است: فسق و غلو و شک و شبهه. فسق چهار پره دارد: جفا و کوری و غفلت و سرکشی، هر که جفا کند، حق را خوار گیرد و فقهاء رادشمن دارد و بر خلاف بزرگ اصرار ورزد و هر که کوردل گردد، ذکر را فراموش کند و پیرو گمان گردد و با آفریننده خود ستیزه جوید و شیطان بر او چیره گردد و بی توبه و تواضع برای خدا آمرزش خواهد و غفلت نکند از گناه، هر که غفلت کند، بر خود خیانت کرده و بر پشت در گشته و گمراهی خود را راشد پنداشته و آرزوهایش او را فریب داده اند و افسوس و پشیمانی یقۀ او را گرفته اند هنگامی که کار از کار گذشته و پرده برداشته شده و آنچه نمی پنداشت برای او رخ داده است، هر که از فرمان خدا سرکشی کند، به شک اندر شده و هر که به شک افتد، خدا بر فرازد و به سلطنت خود او را خوار سازد و به جلال خود او را خرد کند چونان که به پروردگارش که کریم است فریفته شده و در فرمان حضرت او تقصیر روا داشته. غلو بر چهار پره است: تعمق در رأی، تنازع در رأی و کژ دلی و شقاق، هر که بسیار خرده بینی کند، به حق نگراید و جز غرق در امواج فروگیرنده نفزاید، فتنه ای از پیرامونش برنخیزد جز اینکه فتنۀ دیگرش فرا گیرد و پرده دیانت او بدرد و در کار در هم و گیج کننده ای فرو افتد. هر که در رأی، ستیزه کند و طرفیت نماید، به حماقت شهره گردد و به خاطر لجبازی دنباله دار، و هر که کج دل شد، خوبی در نزد او زشت باشد و بدی در چشم او زیبا گردد و هر که بر امام بر حق



بشورد و از جمع مسلمانان کناره گیرد، راه زندگی بر او تیره گردد و کارش در هم شود و در تنگنا افتد و نتواند از آن برآید زیرا از جز راه مؤمنان پیروی کرده است. شک بر چهار پره است: بر مریه و هوی و تردد و استسلام (خود باختگی) و آن فرموده خدا عز و جل است (۵۵ سوره نجم): «به کدام از نعمتهای پروردگارت سر ستیزه جوئی داری؟». در روایت دگر است که (شک) بر مریه است و هراس از حق و تردد استسلام در برابر جهل و اهل آن، هر که از آنچه در پیش او است بهراسد، به دنبال سر برتابد، و هر که در دیانت ستیزه جو باشد، در شک بچرخد و پشتازان بر او سبقت جویند و دیگران او را دریابند و لگدمال شیاطین گردد و هر که دل بر هلاکت دنیا و آخرت نهد، در این میان به هلاکت رسد، و هر که از آن رهائی یابد، از فضل یقین باشد، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است. و شبهه بر چهار پره است: خوش آمد از آرایش و خود آرائی و کج منشی و کج کشی و در آمیختن حق و باطل، و این برای آن است که آرایش جلوگیری بینه و وسیله کشف حقیقت است، و خود آرائی مایه افتادن در شهوت است، کجی صاحب خود را بسیار منحرف سازد، و آمیختن حق به باطل امواج ظلمتی است که بر همدیگر بر آمده اند، این است کفر و ستونها و پره های آن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امیر المؤمنین علیه السلام، فرمود: کفر بر چهار پایه است: فسق و غلو و شک و شبهه. فسق نیز چهار شعبه دارد: جفا و کوری و غفلت و سرکشی، هر کس جفا کند، حق را خوار دارد و فقهاء را دشمن و بر گناهان بزرگ اصرار ورزد و هر کس کوردل گردد، ذکر را خاموش کند و پیرو گمان گردد و با آفریننده خود بستیزد و شیطان بر او چیره شود و بی توبه و تواضع برای خدا آمرزش خواهد و از گناه، غفلت نکند و هر کس غفلت کند به خود خیانت کرده و به پشت برگشته و گمراهی خود را رشد و صلاح دانسته و آرزوهایش او را فریب داده اند و افسوس و پشیمانی یقه او را گرفته اند هنگامی که

کار از کار گذشته و پرده برداشته شده و آنچه نمی پنداشت برای او رخ داده است هرکس از فرمان خدا سرکشی کند، به شک افتاده و هرکس به شک افتد، خداوند بر او غضب کند و او را با قدرت خود خوار سازد و نزد مردم با عظمت خود، او را کوچک و بی مقدار سازد چنانچه به پروردگارش که کریم است فریفته و مغرور شده و در فرمان حضرت او تقصیر داشته.

غلو بر چهار شعبه است: تعمق در رأی، تنازع در رأی و کج دلی بر شقاق و دشمنی با حق پرستان پس هرکس بسیار خرده بینی کند، به حق نگراید و جز بر غرق شدن در امواج خروشان (شبها) بیفزاید فتنه از او دور شود جز اینکه فتنه دیگری را منکرش شود و پرده دیانت او بدرد و در کار درهم و برهمی فرو افتد. هرکس در رأی، نزاع و ستیزه کند به حماقت مشهود گردد و این بخاطر لجبازی دنباله دار، اوست و هرکس کج دل شد خوبی در نزد او زشت باشد و بدی در چشم او زیبا گردد و هرکس بر امام بر حق بشورد و از میان مسلمانان کناره گیرد، راه زندگی بر او تیره گردد و کارش درهم شود و در تنگنا افتد و نتواند از آن برآید زیرا از غیر راه مؤمنان پیروی کرده است.

شک بر چهار شعبه است: مریه و تردید، هوی، تردد، استسلام یعنی گردن نهادن و این است گفتار خداوند: «پس به کدام نعمت های پروردگارت ستیزه جوئی داری؟ (نجم/۵۵)»

در روایت دیگر است که (شک) بر مریه است و هراس از حق و تردد و استسلام در برابر جهل و اهل آن، هرکس از آنچه در پیش اوست بهراسد، به پشت سر (به سوی باطل) برگردد و هرکس در دیانت ستیزه جو باشد، در شک بچرخد و پیشتانان او سبقت جویند و دیگران او را دریابند و لگدمال شیاطین گردد و هرکس دل بر هلاکت دنیا و آخرت نهد، در این میان به هلاکت رسد، و هرکس از آن رهائی یابد، از فضل یقین باشد، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: منظور از شک و تشکیک از اصول دین است به ویژه در امر امامت حضرت علی علیه السلام از آنجا که قرآن فرماید: «سوگند به ستاره در آن زمان که فرود آمد» مراد اختر ولایت حضرت علی علیه السلام است که منافقان تشکیک کردند و خداوند توجیهشان کرد و

به آنها گفت: که پیامبر صلی الله علیه و اله از روی هوی و هوس سخن نگوید بلکه آنچه که می گوید وحی است. و شبهه بر چهار شعبه است: شادمان شدن به زینت دنیا و خودآرائی به باطل و بازگرداندن کج را به راست و به هم آمیختن حق را به باطل، و این برای آن است که آرایش و زینت انسان را از بینه و برهان باز می دارد و خودآرائی مایه افتادن در شهوت است، کجی صاحب خود را بسیار منحرف سازد، و آمیختن حق به باطل تاریکیهایی است که روی هم انباشته شده اند این است کفر و ستون ها و شعبه هایش.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مختلف فيه. و هو جزء من خطبة مشهورة مر بعضها بسند آخر في باب صفة الإيمان، و الباب الذي قبله، و رواها الصدوق في الخصال بإسناده عن ابن نباتة رضى الله عنه في النهج قليلا منه قد ذكرنا بعضه هنا و نذكر تتمته ههنا قال. و الكفر على أربع دعائم على التعمق و التنازع و الزيغ و الشقاق، فمن تعمق لم ينب إلى الحق، و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق، و من زاغ ساءت عنده الحسنة، و حسنت عنده السيئة و سكر سكر الضلالة، و من شاق وعرت عليه طرقه و أعضل عليه أمره، و ضاق منخرجه. و الشك على أربع شعب على التمارى و الهول و التردد و الاستسلام، فمن جعل المرء ديدنا لم يصبح ليله، و من هاله ما بين يديه نكص على عقبيه، و من تردد في الريب و طئته سنابك الشياطين، و من استسلم لهلكة الدنيا و الآخرة هلك فيهما. ثم قال قدس سره: و بعد هكذا كلام تركنا ذكره خوف الإطالة و الخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب. و قال ابن ميثم

فى شرحه: و أما الكفر فرسمه أنه جحد الصانع أو إنكار أحد رسله عليهم السلام أو ما علم مجيئهم به بالضرورة، و له أصل و هو ما ذكرناه، و كمالات و متممات هى الرذائل الأربع التى جعلها دعائم له، و هى الرذائل من الأصول الأربعة للفضائل الخلقية. فأحدها التعمق و هو الغلو فى طلب الحق، و التعسف فيه بالجهل و الخروج إلى حد الإفراط، و هو رذيلة الجور من فضيلة الحكمة، و يعتمد الجهل بمظان طلب الحق و نفر عن هذه الرذيلة بذكر ثمرتها، و هو عدم الإنابة إلى الحق و الرجوع إليه لكون تلك الرذيلة صارت ملكة. و الثانية التنازع و هو رذيلة الإفراط من فضيلة العلم و يسمى جريزة و يعتمد الجهل المركب، و لذلك نفر عنه بما يلزمه عند كثرتة و صيرورته ملكة من دوام العمى عن الحق. الثالثة: الزيغ و يشبه أن يكون رذيلة الإفراط عن فضيلة العفة و هو الميل عن حاق الوسط منها إلى رذيلة الفجور، و يعتمد الجهل، و لذلك لزمه قبح الحسنة و حسن السيئة و سكر الضلالة، و استعار لفظ السكر لغفلة الجهل باعتبار ما يلزمها من سوء التصرف، و عدم وضع الأشياء مواضعها، و يحتمل أن يكون إشارة إلى رذيلة التفريط من فضيلة الحكمة المسماة غباوة. الرابعة: الشقاق و هو رذيلة الإفراط من فضيلة الشجاعة، المسمى تهورا أو مستلزم له، و يلزمها توعر المسالك على صاحبها، و ضيق مخرجه من الأمور، لأن مبدء سهولة المسالك و اتساع المداخل و المخارج فى الأمور هو مسالمة الناس و التجاوز عما يقع منهم، و الحلم عنهم، و احتمال مكروههم. و أما الشك فعبارة عن التردد فى اعتقاد أحد طرفى النقيض و يقابل اليقين، و ذكر له أربع شعب: أحدهما التمارى و ظاهر أن مبدء المراء الشك، و نفر من اتخذه ملكة بكونه لا يصبح ليله، و ذلك كناية عن عدم وضوح الحق له من ظلمة ليل الشك و الجهل. الثانى: الهول لأن الشك فى الأمور يستلزم عدم العلم بما فيها من صلاح أو فساد، و ذلك يستلزم الفرع منها و الخوف من الإقدام عليها و ثمرتها النكوص و الرجوع على الأعقاب. الثالث: التردد فى الشك إلى الانتقال من حال إلى حال، و من شك فى أمر إلى شك فى آخر من غير ثقة بشىء، و ذلك دأب من تعود التشكك فى الأمور، و نفر عن ذلك بما يلزمه مما كنى عنه بوطئ سنابك الشياطين، و هو ملك الوهم و الخيال لأرض قلبه، حتى يكون سلطان العقل بمعزل عن الجزم بما من شأنه الجزم به. الرابع: الاستسلام لهلكة الدنيا و الآخرة، و لزومه عن الشك لأن الشاك فى الأمور الدنيوية و الآخروية المتعود لذلك غير عامل

لشئ منها، ولايتهم لأسبابها، وبحسب ذلك يكون استسلامه لما يرد منها عليه، ولزوم هلاكه فيها لاستسلامه ظاهر، وبالله التوفيق، انتهى. و ل نرجع إلى شرح ما فى الكتاب : الدعائم جمع الدعامة بالكسر، وهى عماد البيت، والمراد هنا أصوله وبواعثه، والفسق الخروج عن الطاعة، ويقال: أصله خروج الشئ من الشئ على وجه الفساد، وقال الراغب: أكثر ما يقال الفاسق لمن التزم حكم الشرع وأقر به، ثم أخل بجميع أحكامه أو ببعضه. والغلو هو مجاوزة الحد فى الدين، وفى التنزيل:

لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ

\*

ويقال: أصله الارتفاع و مجاوزة القدر فى كل شئ، وفى الخصال: و العتو، قال فى المصباح: عتا يعتو عتوا من باب قعد استكبر، وقال الراغب: العتو النبو عن الطاعة قال تعالى:

وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا

وقال:

بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ

وقوله تعالى:

أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا

قيل: المعنى هيهنا مصدر، وقيل: هو جمع عاتى، وقيل: العاتى الجانى، انتهى. و ما فى المتن أظهر لذكر العتو بعد ذلك إلا أن يكون بمعنى آخر، و الشك فى الاصطلاح و هو تساوى الطرفين عند

العقل، وقال فى المصباح: الشك الارتياح و يستعمل الفعل لازما و متعديا بالحرف، فيقال: شك فى الأمر قال أئمة اللغة: الشك خلاف اليقين فقولهم خلاف اليقين هو التردد بين الشئيين، سواء استوى طرفاه أو رجح أحدهما على الآخر، قال تعالى:

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

قال المفسرون: أى غير مستيقن و هو يعم الحالتين، انتهى. و كان المراد به هنا الشك فى أصول الدين و ضرورياته، و هو أعظم أصول الكفر. و الشبهة ما يشبه الحق و ليس به، و قال الراغب: الشبهة هو أن لا يتميز أحد الشئيين من الآخر لما بينهما من التشابه عينا كان أو معنى، انتهى. و قيل: هى ترجيح الباطل بالباطل، و تصوير غير الواقع بصورة الواقع، و جعلها بل كلها يحصل بمزج الباطل بالحق و لما فرغ من دعائم الكفر و أصوله و كان لكل واحدة منها أربع شعب و كانت لتلك الشعب ثمرات و آثار مهلكة أشار إلى تلك الشعب و ثمراتها للتحذير منها، و التنفير عنها، بقوله: و الفسق على أربع شعب. و الشعبة من الشجرة بالضم الغصن المتفرع منها، و قيل: الشعبة ما بين الغصنين و القرنين، و الطائفة من الشئ أو طرف الغصن و المراد هنا الفروع، و الجفاء الغلظة فى الطبع، و الخرق فى المعاملة، و الفظاظة فى القلب، و رفض الصلة و البر و الرفق و البعد عن الآداب الحسنة، قال فى المصباح: جفا السرج عن ظهر الفرس يجفو جفاء ارتفع، و جافيته فتجافى، و جفوت الرجل أجفوه أعرضت عنه أو طردته، و هو مأخوذ من جفاء السيل و هو ما نفاه السيل، و قد يكون مع بغض، و جفا الثوب يجفو إذا غلظ فهو جاف، و منه جفاء البدو و هو غلظتهم و فظاظتهم. و العمى ذهاب بصر القلب و ترك التفكير فى الأمور النافعة فى الآخرة، و عدم إدراك الحق و التميز بينه و بين الباطل. و فى المصباح: الغفلة غيبة الشئ عن بال الإنسان، و عدم تذكره له، و قد استعمل فيمن ترك إهمالا و إعراضا كما فى قوله تعالى:

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

يقال منه غفلت عن الشيء غفولاً من باب قعد، وله ثلاثة مصادر غفول وهو أعمها وغفلة وزان تمرة، وغفل وزان سبب، وأغفلت الشيء إغفالا تركته إهمالا من غير نسيان، وقال الراغب: الغفلة سهو يعترى من قلة التحفظ والتيقظ، قال عز وجل:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَعْرُضُونَ

وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

لِتُنذِرَ قَوْمًا مِمَّا أَنْذَرْتَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ . احتقر الحق وفي بعض النسخ الخلق أى أهل الحق ومقت الفقهاء أى أهل البيت عليهم السلام. أو الأعم منهم ومن علماء شيعتهم وهو أظهر، وأصر على الحنث العظيم وهو الإثم بالاحتقار والمقت، أو بالأعم منهما ومن سائر الكبائر وهو إشارة إلى قوله تعالى:

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ

في وصف أصحاب الشمال بعد ذكر شدة عذابهم وأنهم كانوا قبل ذلك مترفين، قال الطبرسي: الحنث نقض العهد المؤكد بالحلف. وقال: أى الذنب العظيم، وقال: الإصرار أن يقيم عليه فلا يقلع عنه ولا يتوب منه، وقيل: الحنث العظيم الشرك أى لا يتوبون عنه، وقيل: كانوا يحلفون لا يبعث الله من يموت وأن الأصنام أنداد الله، وقال الراغب: أى الذنب المؤثم، وسمى اليمين الغموس حنثاً لذلك ومن عمى نسي الذكر أى ذكر الله أو الآخرة أو القرآن أو القرآن أو أهل البيت عليهم السلام، وذكر الله يعم الجميع إشارة إلى قوله تعالى:

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ

وقد مر وسيأتى أنهم عليه السلام ذكر الله. و اتبع الظن أى فى أصول الدين التى لا يجوز فيها اتباعه، أو المراد به الظنون التى لا يجوز اتباعها كالظن الحاصل بالرأى والقياسات والاستحسانات العقلية كما هو شأن المخالفين، وليست هذه الفقرة فى ل . و بارز خالقه أى حاربه مطلقا أو فى اتباع الظن حيث ارتكب ما نهاه عنه بقوله عز و جل:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

و بقوله:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً . و ألح عليه الشيطان إشارة إلى قوله:

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ

و طلب المغفرة هذا أيضا ليست فى ل . بلا توبة أى ندامة عما فعل و لا استكانة و تضرع فى طلب المغفرة. و لا غفلة عن الذنوب، و شبهة عرضت له فيها و من غفل أى عن الآخرة و عقوباتها و مضرة الشيطان و اتباع شهوات الدنيا و لذاتها جنى على نفسه أى أهلكتها و انقلب عن الدين على ظهره . و حسب غيه و ضلاله رشدا و صلاحا و ذلك لغفلته عن تسويلات الشيطان و وساوسه و غرته الأمانى أى المواعيد الكاذبة من الشيطان حيث قال اللعين:

وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ

قال الراغب: الأمنية الصورة الحاصلة فى النفس من تمنى الشىء، و لما كان الكذب تصور ما لا حقيقة له و إيراده باللفظ صار التمنى كالمبدء للكذب، فصح أن يعبر عن الكذب بالتمنى، و قال: التمنى تقدير الشىء فى النفس و تصويره فيها، و ذلك قد يكون عن تخمين و ظن، و قد يكون عن رؤية و بناء على أصل لكن لما كان أكثره عن تخمين صار الكذب له أملك. قال بعض الأفاضل: من المغرورين من ينكر الحشر و النشر، و منهم من يزعم أن وعيد الأنبياء من باب التخويف و لا عقاب فى الآخرة، و منهم من يقول أن لذات الدنيا متيقنة، و عقوبة الآخرة مشكوكة و المتيقن لا يترك



بالمشكوك، و منهم من يفعل المعاصى و يقول إن الله غفور رحيم، و منهم من يزعم أن الدنيا نقد و الآخرة نسيئة و النقد أحسن من النسيئة، و منهم من اغتر بنفسه و بعلمه و غفل عن آفاته، و منهم من اغتر بعلمه و ظن أنه بلغ حد الكمال و ليس مثله أحد و كأنه لم يسمع ما ورد فى ذم العلماء المغرورين بعلومهم، و منهم من علم و عمل و غفل عن طهارة الباطن عن الأخلاق الرذيلة و ظن أنه منزه عنها مستحق للشواب الجزيل بسببه، و منهم من اغتر بأصل العلم و طلب علوما نافعة فى الدنيا و غفل عن علم الآخرة، و منهم من اغتر بأصل الطهارة و النيات و اتبع وسواس الشيطان و ظن أنه يحسن شيئا و أنه مستحق للأجر به، و منهم من اغتر بالعبادة و ظن أنه فاق العابدين، و منهم من اغتر بالزهد و ظن أنه أزهّد الناس و أنه شفيح للخلق يوم القيامة، و منهم من اغتر بالمال و المغرورون به كثير، و منهم من اغتر بالأولاد و الأنصار، و منهم من اغتر بالجاه و الرئاسة، إلى غير ذلك من أسباب الغرة التى لا تحصى كثرة. و أخذته الحسرة مما لحقه من الفضائح و الندامة مما فعله من القبائح إذا قضى الأمر بين الخلائق فى القيامة أو أمر الدنيا بالموت و انكشف عنه الغطاء المانع من مشاهدة سوء عاقبته أو فى وقت الموت فرأى ما سمعه عيانا. هذا بالنظر إلى أصحاب الغفلة فأما من رأى أمور الآخرة بعين اليقين فقد قامت قيامته فى الدنيا كما قال سيد أصحاب اليقين: لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا. و بدا له أى من الله و من أمور الآخرة و فى ل: و أخذته الحسرة إذا انكشف الغطاء و بدا له من الله ما لم يكن يحتسب أى يظن و يتوقع إشارة إلى قوله سبحانه:

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ . و من عتا من أمر الله أى تركه استكبارا شك أى فى الله أو فى أمره، فإن المعصية طريق إلى الكفر و يستلزمه تعالى الله عليه أى غضب عليه فأذله فى الدنيا و الآخرة بسلطانه أى بقدرته و عزته و صغره عند الخلائق بجلاله و عظمته فيفعل به نقيض مقصوده. كما اغتر بربه الكريم الذى أحسن إليه و أنعم عليه، إشارة إلى قوله تعالى:

مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ

قال البيضاوى: أى شىء خدعك و جراًك على عصيانه، و ذكر الكريم للمبالغة فى المنع عن الاغترار، فإن محض الكرم لا يقتضى إهمال الظالم و تسوية الموالى و المعادى و المطيع و العاصى، فكيف إذا انضم إليه صفة القهر و الانتقام، و الإشعار بما يغره به الشيطان، فإنه يقول له: افعل ما شئت فربك كريم لا يعذب أحداً، أو لا يعاجل بالعقوبة و الدلالة على أن كثرة كرمه يستدعى الجدى فى طاعته لا الانهماك فى عصيانه اغتراراً بكرمه. و فرط فى أمره أى قصر فى طاعته، و جعل المفعول فى أذله و صغره راجعين إلى الله تعالى بعيد جداً، و فى ل ثم أذله بسلطانه و صغره لجلالة كما فرط فى جنبه و عتا عن أمر ربه الكريم على التعمق بالرأى أى التعمق و الغور فى الأمور بالآراء و المقاييس الباطلة، و ليس قوله بالرأى فى ل يقال تعمق فى الأمر أى بالغ فى النظر فيه، و المراد به المبالغة المفضية إلى حد الإفراط، و بعد ظهور الحق، كمن وصل فى البئر إلى الماء و قضى الوطر ثم غاص فى البئر فغرق، و قيل: المراد بالتعمق تدقيق النظر فى طلب الباطل، لأن طلب الحق يشبه الصعود و العروج، و طلب الباطل يشبه النزول إلى القعر، و على الأول يدل على ذم كثرة التفكير و التعمق فى أمور الدين. و التنازع فيه أى فى الرأى و ليس فى ل و الزيغ الميل عن الاستقامة على الحق إلى الباطل، كما قال تعالى:

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

وقال:

بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ

وقال تعالى:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

أى لما فارقوا الاستقامة عاملهم بذلك و الشقاق أى المخالفة الشديدة مع أهل الحق لم ينب على صيغة الأفعال أى لم يرجع إلى الحق و إن ظهر له، لأن من خاض فى الباطل و تمكن فى قلبه لم

يرجع إلى الحق الواضح إلا من شذ و لم يزد أى فى تعمقه إلا غرقا فى الغمرات أى الشبه القوية و الآراء الفاسدة التى لم يمكنه التخلص منها. فى القاموس: الغمر الماء الكثير، و معظم البحر و غمرة الشىء شدته و مزدحمة، و الجمع غمرات و غمار و لم تنحسر أى لم تنكشف عنه فتنة مضلة إلا غشيته أخرى لأن الشرور بعضها يجر إلى بعض فيتعسر عليه الخروج عنها و التخلص منها و انخرق دينه بمقراض الفتنة فهو يهوى فى أمر مريج أى فى أمر مختلط بالأباطيل المختلفة أو بالحق و بالباطل، قال الراغب: أصل المريج الخلط، و المريج الاختلاف يقال: أمرهم مريج أى مختلط و قال البيضاوى فى قوله تعالى:

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيحٍ

أى مضطرب من مرج الخاتم من إصبعه إذا خرج، و ذلك قولهم تارة أنه شاعر، و تارة أنه ساحر، و تارة أنه كاهن. شهر بالعتل فى بعض النسخ بالعين المهملة و الثاء المثناة أى الحمق، فى القاموس العتل ككتف الغليظ الضخم، و كصبور الأحمق، و النخلة الجافية الغليظة، و قد يقرأ بالثاء المثناة، فى القاموس عتل إلى الشر كفرح فهو عتل أسرع، و فى أكثر النسخ بالفشل، بالفاء و الشين المعجمة، و هو الضعف و الجبن، قيل: و إنما شهر بالفشل لأن خصمه المبطل لا ينقاد للحق، بل لا يزال يجادل بالباطل ليدحض به الحق، فيظهر ضعف هذا المحق فيشهر به. و من زاغ أى مال عن منهج الحق إلى الباطل زين له الشيطان سوء أعماله فقبحت عنده الحسنه، و حسنت عنده السيئه. و من شاق أى عارض و نازع أهل الدين و الإمام المبين أعورت عليه طريقه على بناء الأفعال أو الافعال أى صار أى طريق سلك فيه أعور أى بلا علم يهتدى به فيتحير فيها، فى القاموس الأعور من الطرق الذى لا علم فيه، و فى بعض النسخ أوعرت أى صعبت. فى القاموس الوعر ضد السهل، و قد وعر المكان ككرم و وعد و ولع و توعر صار وعرا، و أوعر به الطريق وعر عليه و أفضى به إلى وعر، و الرجل وقع فى وعر و استوعروا طريقهم رأوه وعرا كأعوره، انتهى. و جمع الطرق إشارة إلى كثرة طرق الباطل و اعترض عليه أمره أى يحول بينه و بين الوصول إلى مقصوده أو يصعب عليه و لا يتأتى له بسهولة، أو على بناء المجهول أى تعترض له الشبهات فتحول بينه و بين الوصول إلى أمره الذى يريده،

و فى القاموس الاعتراض المنع و الأصل فى أن الطريق إذا اعترض فىه بناء أو غيره منع السابله من سلوكه، و اعترض صار وقت العرض راكبا. و صار كالخشبه المعترضه فى النهر، و الشىء دون الشىء حال، و الفرس فى رسنه لم يستقم لقائده، و زيد البعير ركبته، و هو صعب بعد، انتهى. و قيل: أى أمره معترض عليه مستول كالفرس الحرون يمشى نشاطا فى عرض الطريق، و هو كناية عن عدم استقامته أو عن قوته و نشاطه فى الباطل، أو يعترض عليه مانع له عن قبول الحق من عرض له عارض أى مانع و منه اعتراضات العلماء لأنها تمنع من التمسك بالدليل، و تعارض البيئات لأن كل واحده تعترض الأخرى و تمنع نفوذها، و فى بعض النسخ أعورت عليه طرفه، بالفاء، أى صار عين قلبه أعور لا يبصر الحق. و أقول: الظاهر أنه إشارة إلى قوله تعالى:

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا . على المرية قال الجوهري: المرية الشك و الجدل، و قد يضم، و قرئ قوله تعالى:

فَلَا تُكُفِي مَرِيَّةٌ مِنْهُ

بهما، و قال: هاله الشىء يهوله هولا أى أفزعه، و قال: استسلم أى انقاد و قال: نكص على عقبيه ينكص و ينكص أى رجع، و قيل: المراد بالشك الشك فى أصول الدين أو خلاف اليقين، و بالمرية الشك فى فروعه، أو بمعنى تساوى الطرفين الحق و الباطل، و الأخيران من شعب الأولين و الهوى، إذ الشك يوجب متابعة الهوى و التردد أى بين الحق و الباطل، لأن الشاك متردد بينهما، قد يختار هذا و قد يختار ذاك، و الاستسلام الانقياد لأن الشاك واقف على الجهل مستسلم له أو لما يوجب هلاك الدنيا و الآخرة. و هو قول الله عز و جل أى الشك الذى ذكرنا شعبه هو الذى زجر الله عنه فى قوله

فَبَأَى آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ

إذ المماراة مجادلة على طريقة الشك، قال البيضاوى: أى تشكك، و الخطاب للرسول صلى الله عليه وآله وسلم أو لكل أحد. أقول: الظاهر أن المراد بالشك هنا الشك فى أصول الدين لا سيما فى الإمامة كما يومئ إليه الاستشهاد بآية سورة النجم، لأنه تعالى قال فيها:

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

وقد روى عن ابن عباس أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال: سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط فى دار أحدكم، فمن سقط ذلك الكوكب فى داره فهو وصيى و خليفتى و الإمام بعدى، فسقط فى دار على عليه السلام فقال المنافقون: لقد ضل محمد فى محبة ابن عمه و غوى، و ما ينطق فى شأنه إلا بالهوى، فأنزل الله تعالى:

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

يقول: و خالق النجم إذا هوى

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ

يعنى فى محبة على

وَ مَا غَوَىٰ، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

يعنى فى شأنه

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ . و روى على بن إبراهيم عن الباقر عليه السلام يقول: ما ضل فى على و ما غوى، و ما ينطق فيه عن الهوى، و ما كان ما قاله فيه إلا بالوحى الذى أوحى إليه و مثله كثير و قد ورد فى الأخبار الكثيرة أنه لما عرج بالنبى صلى الله عليه وآله وسلم فكان قاب قوسين أو أدنى أوحى الله إليه فى ولاية أمير المؤمنين عليه السلام و قال بعد ذلك: فأوحى إلى عبده ما أوحى، يعنى فى على عليه السلام ثم قال:

أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

أى أفتجادلونه من المراء. وقال على ابن إبراهيم سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ذلك الوحي، فقال: أوحى إلى أن عليا سيد المؤمنين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين، وأول خليفة يستخلفه خاتم النبيين فدخل القوم فى الكلام، فقالوا: أ من الله أو من رسوله؟ فقال الله جل ذكره لرسوله صلى الله عليه وآله وسلم: قل لهم

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

ثم رد عليهم فقال:

أَفْتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قد أمرت فيه بغير هذا، أمرت أن أنصبه للناس. فأقول: هذا وليكم من بعدى. ثم قال:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ . إلى أن قال:

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

ثم قال:

فَبِأَىِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ

وقد ورد فى الأخبار الكثيرة أنهم عليهم السلام آلاء الله، فإذا تأملت فى آيات تلك السورة عرفت ما ذكره عليه السلام من الشك. وشعبه حق المعرفة. فمن هاله من بين يديه من الحق والرغبة إلى الآخرة

نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ

إلى الباطل و الدنيا كما قال سبحانه:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى

الآية. و من امترى فى الدين فى القاموس المرية بالكسر و الضم الشك و الجدل، و ماراه ممارسة و مرأ و امترى فيه و تمارى شك تردد فى الريب بالفتح أو بكسر الراء و فتح الباء جمع ريبة كسدره و سدر، و هو أظهر أى انتقل من حال إلى حال و من شك إلى شك آخر من غير ثقة بشىء أو استمرار على أمر كما هو دأب المعتادين بالتشكيك فى الأمور و سبقه الأولون من المؤمنين أى الذين كانوا فى مرتبته من الإيمان، و لعدم الشك و المرية صعّدوا إلى درجات اليقين و أدركه الآخرون أى الذين كانوا أخفض مرتبة منه فترقوا إلى مرتبته و هو واقف متحير لا يبرح من درجته الخسيصة لابتلائه بالشك و الشبهة. و وطئته سنايك الشيطان السنايك جمع سنيك كقنفذ، و هو طرف الحافر و هو كناية عن استيلاء الشيطان و جنوده من الجن و الإنس عليه و فى ل الشياطين و من استسلم لهلكة الدنيا و الآخرة هلك فيما بينهما فلم تكن له الدنيا خالصة لزوالها مع ما عليه من العقوبات فيها، و لم تكن له الآخرة لعدم إتيانه بما ينفعه فيها. قال بعض المحققين: فيه إشارة إلى أن الطالب للدنيا المستسلم لها هالك، و أن الطالب للعقبى و نعيمها أيضا هالك، و للإنسان الموقن شأن وراء ذلك يليق به، و هو نبذ الدنيا و العقبى وراء ظهره، و الترقى إلى ساحة الوصول أمام دهره، و روى أن الله تعالى أوحى إلى داود عليه السلام يا داود أحب الإحياء إلى من عبدنى بغير نوال و لكن عبدنى ليعطى الربوبية حقها، و من أظلم ممن عبدنى لجنة أو نار، ألم أكن أهلا أن أطاع و أعبد خالصة. و من نجا من ذلك فمن فضل اليقين قيل: اليقين ليس محض الاعتقاد، بل هو كيفية نفسانية تبعث على متابعة من أقر بهم من الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام من جميع الوجوه و تمنع عن مخالفتهم، و لذا قال عليه السلام: و لم يخلق الله خلقا أقل من اليقين، لأن اليقين بالمعنى المذكور لا يكون إلا لمن اصطفاه الله تعالى من عباده، و لمن تابعهم حق المتابعة، و قد مر الكلام فى اليقين، و كان المراد بالخلق هنا التقدير. و الشبهة على أربع شعب: إعجاب بالزينة أى إعجاب المرء بالزينة الدنيوية أو القلبية من الأمور التى اخترعتها النفس بالرأى و الاستحسان، مع استعانة الوهم و الخيال فأعجبت

بها. و تسويل النفس أى تزيينها للأمور الباطلة بحسب المادة و الصورة، مع شوب الحق و عدمه، فإن النفس باستعانة الوهم قد تزين الأمور الباطلة الصرفة، كما تزين الباطل الممتزج بالحق، و الظاهر أن الإضافة إلى الفاعل كما قال تعالى

بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

\*

و الإضافة إلى المفعول بعيد، قال الراغب: التسويل تزيين النفس لما تحرص عليه و تصوير القبيح منه بصورة الحسن، قال تعالى:

بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً

\*

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ . و تأول العوج أى تأويل الأمر المعوج و الباطل بما يظن أنه حق و مستقيم و قيل: أى التأويل الغير المستقيم قال فى القاموس: أول الكلام تأويلاً و تأوله دبره و قدره و فسره، و قال: عوج كفرح و الاسم كعنب، أو يقال فى كل منتصب كالحائط و العصا فيه عوج محرّكة، و فى نحو الأرض و الدين كعنب، و قال فى النهاية: هو بفتح العين مختص بكل شىء مرئى كالأجسام و بالكسر فيما ليس بمرئى كالرأى و القول. و ليس الحق بالباطل أى خلط الحق و الواقع بما هو ليس بواقع كالجمع بين خلافة أمير المؤمنين عليه السلام و خلافة الثلاثة أو إخفاء الحق بتأويله بالباطل كتأويل حدوث العالم بالحدوث الذاتى، و هو إشارة إلى قوله تعالى:

وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و قال البيضاوى: اللبس الخلط و قد يلزمه جعل الشىء مشتبهاً بغيره، و المعنى لا تخلطوا الحق المنزل بالباطل الذى تخترعونه و تكتبونه حتى لا يميز بينهما، أو لا تجعلوا الحق ملتبساً بسبب خلط



الباطل الذى تكتبونه فى خلاله أو تذكرونه فى تأويله. وذلك بأن الزينة تصدف عن البينة أى تصرف النفس عن البينة الشرعية و العقلية التى يحكم بصحتها النص الصحيح، و العقل الصريح، فى القاموس صدف عنه يصدف أعرض و فلانا صرفه كأصدقه، انتهى. و قال سبحانه:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ

تفحم على الشهوة أى يوجب دخول الإنسان فى المشتبهات النفسانية من غير روية، قال فى القاموس: قحم فى الأمر كنصر قحوما رمى بنفسه فيه فجأة بلا روية و قحمة تفحيما و أقحمته فانقحم و قحمة الفرس تفحيما رمته على وجهه و إن العوج يميل بصاحبه أى إلى الباطل

مَيْلًا عَظِيمًا

يتعسر معه الرجوع إلى الحق، و إنما لم يقل تأول العوج لأن تأول العوج لاختياره، فإذا اختاره فهو يميل به، و قيل: هو إما للاختصار اكتفاء بما سبق، أو للتنبية على أن تأول العوج أيضا عوج. و إن اللبس أى لبس الحق بالباطل و إن كان واحدا

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

ظلمة الباطل و ظلمة القلب، و ظلمة الأعمال المترتبة عليه كذا قيل، أو المعنى أن سلوك هذه الطريقة يوجب تراكم الظلمات الكثيرة لكثرة موارد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٥٥

\*\*\*\*\*

ص: ١٥٦

١-١ . فى «ب ، بس» : «تردّى» وفى مرآة العقول : «تردّد فى الريب ، بالفتح أو بكسر الراء وفتح الباء : جمع ريبة ، كسدرة وسدر ، وهو أظهر . أى انتقل من حال إلى حال ، ومن شكّ إلى شكّ من غير ثقة بشيء أو استمرار على أمر ، كما هو دأب المعتادين بالتشكيك فى الأمور» .

٢-٢ . السُّبُك : ضرب من العُدُو ، وطرف الحافر وجانباه من قُدُم . وهو كناية عن استيلاء الشيطان وجنوده من الجنّ والإنس عليه . راجع : لسان العرب ، ج ١٠ ، ص ٤٤٤ (سنبك) .

٣-٣ . فى «بر» والوافى : «فيهما» .

٤-٤ . فى «ب» : «فيما بين» بدل «من» .

٥-٥ . «التسويل» : تحسين الشيء وتزيينه وتحبيبه إلى الإنسان ليفعله أو يقوله . النهاية ، ج ٢ ، ص ٤٢٥ (سول) .

٦-٦ . فى «بر» والوافى : «المعوج» .

٧-٧ . فى «ب» : «تصدّى» . وفى «ج» : «تصدّف» بحذف إحدى التاءين . وصدف عنه يصدف : أعرض ، وفلانا : صرفه ، كأصدفه . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١١٠١ (صدف) .

٨-٨ . فى حاشية «بر» والوافى : «على» .

٩-٩ . هكذا فى «ج ، د ، ص ، بر ، بس» . وفى «ب ، ز ، بف» والمطبوع وشرح المازندراني ومرآة العقول والبحار : «تقحم» . وقحم فى الأمر قُحوما : رمى بنفسه فيه فجأة بلا رويّة . وقحمه تقحيما وأقحمته فانقحم . وقحمته الفرسُ تقحيما : رمته على وجهه ، كتقحمتُ به . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٥٠٩ (قحم) .

١٠-١٠ . فى «ز» : «ذلك» .

١١-١١ . الغارات ، ج ١ ، ص ٨٢ ، ضمن الحديث الطويل ؛ والخصال ، ص ٢٣١ ، باب الأربعة ، ضمن الحديث الطويل ٧٤ ، بسند آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام . تحف العقول ، ص ١٦٦ ، ضمن الحديث الطويل ، عن أمير المؤمنين عليه السلام ، وفى كلّها مع اختلاف يسير . راجع : نهج

البلاغة ، ص ٤٧٣ ، الحكمة ٣١ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢٥ ، ح ١٨٥٧؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣٤١ ، ح ٢٠٦٩٣ ، ملخصا؛ البحار ، ج ٧٢ ، ص ١١٦ ، ح ١٥ .

## (١٦٨) باب صفة النفاق و المنافق

### إشاره

٣٨ \_ بَابُ (١) صِفَةِ النَّفَاقِ وَ الْمُنَافِقِ

### ١- الحديث

٢٨٦٧/١ . قَالَ (٢) عَلَيْهِ السَّلَامُ : « وَ النَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٌ: عَلَى (٣) الْهَوَى، وَ الْهُوَيْنَا (٤) ، وَ الْحَفِيزَةُ (٥) ، وَ الطَّمَعِ .

٣٩٤ / ٢

فَالْهَوَى (٦) عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ: عَلَى الْبَغْيِ، وَ الْعُدْوَانِ، وَ الشَّهْوَةِ، وَ الطُّغْيَانِ؛ فَمَنْ بَغَى كَثُرَتْ غَوَائِلُهُ (٧) ، وَ تُخْلَى مِنْهُ، وَ قُصِرَ (٨) عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ اعْتَدَى لَمْ يُوْءَ مِنْ (٩) بَوَائِقِهِ (١٠) ، وَ لَمْ يَسْلَمْ قَلْبُهُ، وَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْدِلْ (١١) نَفْسَهُ فِي الشَّهَوَاتِ خَاصًّا فِي

ص: ١٥٧

١-١ . فى «بف» - : «باب» .

٢-٢ . الضمير المستتر فى «قال» راجع إلى أمير المؤمنين عليه السلام المذكور فى الحديث السابق ، فىكون الخبر مرويا بذاك السند. وهذا الحديث من تتمّة الحديث السابق ، أفرده المصنّف عنه و جعله جزءاً لهذا الباب ، كما أنّه جعل سائر أجزاءه أجزاءً لأبواب آخر مرّت فى أوّل الكتاب . راجع :

المصادر التي ذكرنا ذيل هذا الحديث ؛ وشرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٧٠ ؛ ومرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١٥٥ .

٣-٣ . فى «بف» والوافى : - «على» .

٤-٤ . «الهون» : الرفق واللين والتثبت . والهونينا: تصغير الهونى ، تأنيث الأهون ، وهو من الأول .  
النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٨٤ (هون) . وفى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٧١ : «هى الفتنة الصغرى التى تجرى إلى الكبرى والفتن تترتب كبرها على صغرها ، والمؤمن يترك الصغرى فضلاً عن الكبرى» . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١٥٦ : «والمراد هنا: التهاون فى أمر الدين وترك الاهتمام فيه كما هو طريقة المتقين» .

٥-٥ . «الحفيظة» : الغضب . النهاية ، ج ١ ، ص ٤٠٨ (حفظ) .

٦-٦ . فى الوسائل : «والهوى» .

٧-٧ . «الغائلة» : صفة لخصلة مهلكة . والغائلة : الفساد والشر . والجمع الغوائل . النهاية ، ج ٣ ، ص ٣٩٧ ؛ المصباح المنير ، ص ٤٥٧ (غول) .

٨-٨ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص» وشرح المازندراني والوافى والبحار : «نصر» . وفى شرح المازندراني على بناء المجهول .

٩-٩ . فى «د ، ز» : «لم تؤمن» .

١٠-١٠ . «بوائقه» : غوائله وشروبه . واحداها بائقة ، وهى الداهية . النهاية ، ج ١ ، ص ١٦٢ (بوق) .

١١-١١ . هكذا فى معظم النسخ التى قوبلت . وفى «د» و مرآة العقول : «لم يعدل» بالمهملة وبناء التفعيل . وفى المطبوع وشرح المازندراني : «لم يعدل» بالمهملة وبناء المجرد . وعَدَل يَعْدِلُ عَدْلًا وَعَدْلًا : هو اللوم . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ١١٦٣ (عذل) .

الْخَيْثَاتِ؛ وَمَنْ طَغَى ضَلَّ عَلَى عَمْدٍ (١) بِإِلَاحُجَّةٍ.

وَالْهُوَيْنَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْغِرَّةِ (٢)، وَالْأَعْمَلِ، وَالْهَيْبَةِ، وَالْمُمَاطَلَةِ؛ وَذَلِكَ بِأَنَّ (٣) الْهَيْبَةَ تَرُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَالْمُمَاطَلَةَ تُفَرِّطُ فِي الْعَمَلِ حَتَّى يَقْدَمَ عَلَيْهِ الْأَعْجَلُ؛ وَ لَوْ لَا الْأَعْمَلُ عَلِمَ الْأَعْنَسَانُ حَسَبَ (٤) مَا هُوَ فِيهِ، وَ لَوْ عَلِمَ حَسَبَ مَا هُوَ فِيهِ، مَاتَ خُفَاتًا (٥) مِنَ الْهُولِ وَالْوَجَلِ؛ وَ الْغِرَّةُ تَقْصُرُ (٦) بِالْمَرْءِ عَنِ الْعَمَلِ.

وَالْحَفِيظَةُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْكِبَرِ، وَالْفَخْرِ، وَالْحَمِيَّةِ (٧)، وَالْعَصِيَّةِ؛ فَمَنْ اسْتَكْبَرَ أَذْبَرَ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ مَنْ فَنَخَرَ فَجَرَ؛ وَ مَنْ حَمَى أَصَرَ عَلَى الذُّنُوبِ (٨)؛ وَ مَنْ أَخَذَتْهُ الْعَصِيَّةُ جَارَ (٩)، فَبُئْسَ (١٠) الْأَعْمُرُ أَمْرٌ (١١) بَيْنَ إِذْبَارٍ وَفُجُورٍ، وَ إِصْرَارٍ (١٢) وَ جَوْرِ (١٣) عَلَى الصِّرَاطِ .

وَ الطَّمَعُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: الْفَرَحِ، وَ الْمَرَحِ (١٤)، وَ اللَّجَاجَةِ، وَ التَّكَاثُرِ؛

ص: ١٥٨

- 
- ١-١ . فى البحار : « العمل » .
  - ٢-٢ . « الغيرة » : الغفلة . النهاية ، ج ٣ ، ص ٣٥٤ (غرر) .
  - ٣-٣ . فى الوسائل : « لأن » .
  - ٤-٤ . حَسَبْتُهُ أَحْسَبُهُ حَسْبًا وَحِسَابًا وَحُسْبَانًا وَحِسَابَةً : إِذَا عَدَدْتَهُ . وَالمعدود: محسوب ، وَحَسَبَ أَيضًا ، وَهُوَ فَعَلَ بِمَعْنَى مَفْعُول . الصحاح ، ج ١ ص ١١٠ (حسب) .
  - ٥-٥ . خَفَتِ الصَّوْتِ خُفُوتًا : سَكَنَ . وَخَفَتِ خُفَاتًا ، أَى مَاتَ فَنجَاءً . الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٤٨ (خفت) .
  - ٦-٦ . يجوز فيه بناء التفعيل والمجرّد ، والثانى أنسب بالباء المعدّية .
  - ٧-٧ . « الحميّة » : الأنفة والغيرة . النهاية ، ج ١ ، ص ٤٤٧ (حما) . وفى مرآة العقول : « التعصّب : المحاماة والمدافعة ، وهى والحميّة من توابع الكبر ، وكان الفرق بينهما بأنّ الحميّة للنفس والعصبيّة للأقارب ، أو الحميّة للأهل والعصبيّة للأقارب » .

- ٨-٨ . فى «بر ، بف» والوافى : «الذنب» . وفى مرآة العقول : - «على الذنوب» .
- ٩-٩ . فى «بر ، بف» وحاشية د ، : « «حاد عن الصراط» . وفى الوافى : «جار عن الصراط» .
- ١٠-١٠ . فى «بر ، بف» : «فشر» .
- ١١-١١ . فى «بف» : + «من» . وفى شرح المازندراني عن بعض النسخ : «فبئس الامرء امرء» .
- ١٢-١٢ . فى «بس» : «إفراد» .
- ١٣-١٣ . فى مرآة العقول : «الجور» .
- ١٤-١٤ . «المَرَح» : شدة الفرح والنشاط . وقد مَرِحَ فهو مَرِحٌ ومَرِيحٌ ، وأمَرَحَهُ غيره . والاسم : المِرَاح .  
الصحاح ، آج ١ ، ص ٤٠٤ (مرح) .

فَالْفَرَحُ (١) مَكْرُوهٌ عِنْدَ اللَّهِ ، وَالْمَرِحُ خِيَلًا ، وَاللَّجَاجَةُ بِلَاءٌ لِمَنْ اضْطَرَّتْهُ إِلَى حَمْلِ الْآثَامِ ، وَالتَّكَاثُرُ لَهُوَ وَ لِعِبٍّ وَ شُغْلٌ وَ اسْتِبْدَالُ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ .

فَذَلِكَ النَّفَاقُ وَ دَعَائِمُهُ وَ شُعْبُهُ ، وَ اللَّهُ قَاهِرٌ فَوْقَ عِبَادِهِ ، تَعَالَى ذِكْرُهُ ، وَ جَلَّ وَجْهُهُ ، وَ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (٢) ، وَ انْبَسَطَتْ يَدَاهُ ، وَ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ ، وَ ظَهَرَ (٣) أَمْرُهُ ، ٣٩٥ / ٢

وَ أَشْرَقَ نُورُهُ ، وَ فَاضَتْ بَرَكَتُهُ ، وَ اسْتَضَاءَتْ حِكْمَتُهُ ، وَ هَيَمَنَ (٤) كِتَابُهُ ، وَ فَلَجَتْ (٥) حُجَّتُهُ ، وَ خَلَصَ دِينُهُ ، وَ اسْتَظْهَرَ (٦) سُلْطَانُهُ ، وَ حَقَّتْ كَلِمَتُهُ ، وَ أَقْسَطَتْ (٧) مَوَازِينُهُ ، وَ بَلَغَتْ رُسُلُهُ ، فَجَعَلَ السَّيِّئَةَ (٨) ذَنْبًا ، وَ الذَّنْبَ (٩) فِتْنَةً ، وَ الْفِتْنَةَ دَنْسًا ؛ وَ جَعَلَ الْحُسْنَى عُتْبَى (١٠) ، وَ الْعُتْبَى تَوْبَةً ، وَ التَّوْبَةَ طَهْرًا ؛ فَمَنْ تَابَ اهْتَدَى ؛ وَ مَنْ افْتَتِنَ غَوَى مَا لَمْ يَتُبْ إِلَى اللَّهِ ، وَ يَعْتَرِفْ بِذَنْبِهِ ، وَ لَا يَهْلِكُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا هَالِكٌ .

اللَّهُ اللَّهُ؛ فَمَا أَوْسَعَ مَا لَدَيْهِ مِنَ التَّوْبَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْبُشْرَى وَ الْحِلْمِ الْعَظِيمِ!

- ١-١ . فى «ص» : «والفرح» .
- ٢-٢ . قرأ «خلقه» بسكون اللام أيضا فى مرآة العقول حيث قال فيه : «قوله : خلقه ، بدل اشتمال ل «كلّ شىء» أى أحسن خلق كلّ شىء . أو هو بفتح اللام على صيغة الفعل» .
- ٣-٣ . فى البحار : «فظهر» .
- ٤-٤ . الظاهر من الوافى كون «هيمن» متعديا ؛ حيث قال فيه : «هيمن كتابه ، أى جعله شاهدا ورقيا ومؤتمنا» .
- ٥-٥ . «الفلج» : الظفر بمن تخاصمه . وفلجت حجتك وفلجت على صاحبك بحقك . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٤١٣ (فلج) .
- ٦-٦ . ظهرت على الرجل : غلبته . وظهرت البيت : علوته . ويستظهر بحجج الله على خلقه ، أى يطلب الغلبة عليهم بما عرفه الله من الحجج . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٧٣٢ ؛ مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٣٩٠ (ظهر) .
- ٧-٧ . يقال : أقسط يُقسط فهو مُقسط : إذا عدل . النهاية ، ج ٤ ، ص ٦٠ (قسط) .
- ٨-٨ . فى «بس» وحاشية «بف» : «للسيئة» .
- ٩-٩ . فى «بس» وحاشية «بف» : «وللذنب» .
- ١٠-١٠ . «الحسنى» : الأعمال الحسنة ، أو الكلمة الحسنى ، وهى العقائد الحقّة . و«العتبى» : الرضا ، أى سببا لرضا الخالق ؛ أو «العتبى» : الرجوع من الذنب والإساءة والعصيان إلى التوبة والطاعة والإحسان . وفى الوافى : «وجعل الحسنى عتبى ، ناظرًا إلى قوله سبحانه: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» [هود (١١) : ١١٤]» . راجع : لسان العرب ، ج ١ ، ص ٥٧٦ (عتب) .

وَمَا أَنْكَلَ (١) مَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَنْكَالِ وَالْجَحِيمِ وَالْبَطْشِ (٢) الشَّدِيدِ! فَمَنْ ظَفَرَ بِطَاعَتِهِ اجْتَلَبَ (٣)  
كَرَامَتَهُ؛ وَمَنْ دَخَلَ فِي مَعْصِيَتِهِ ذَاقَ وَبَالَ نِقْمَتِهِ، وَعَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(و هم امیر المؤمنین علیه السلام) فرمود: و نفاق بر چهار ستون (استوار) است: بر هوی (و هوس) و سهل انگاری (در امر دین)، و خشم ورزی، و طمع. و هواپرستی بر چهار شعبه است: بر ستم، و زورگوئی و تجاوز، و شهوت رانی، و سرکشی، پس هر که ستم - کرد بلاها و گرفتاریهایش زیاد شود، و او را واگذارند و از کمک باو خودداری شود، و هر که تجاوز کند و زور بگوید از سختیها نیاساید، و دلش آرام نباشد، و از شهوترانیها خود داری نتواند، و هر که شهوت خود را تعدیل نکند در پلیدیها فرورود و هر که سرکشی کند بدون برهان و از روی عمد خود را گمراه کند. و سهل انگاری بر چهار شعبه است: بر فریب (خوردن برحمت حق سبحانه و غفلت از شیطان)، و آرزو، و ترس و بیم (از غیر خدا) و امروز و فردا کردن، و این برای آنست که ترس و بیم (از غیر خدا) راه حق را ببندد، و امروز و فردا کردن موجب کوتاهی در عمل گردد تا (آنگاه که) مرگ او برسد، و اگر آرزو نباشد (شخص) بحساب خود برسد، و اگر حساب کار خود را بداند از هراس و ترس بمرگ ناگهانی بمیرد، (و فریب رحمت حق خوردن) دست انسان را از عمل کوتاه کند. و خشم ورزی بر چهار شعبه است، بر کبر، و فخر (کردن بحسب و نسبت و غیر اینها). و حمیت (یعنی) نخوت و غیرت، و تعصب (که هر دوی اینها دنباله کبر است)، پس هر که کبر ورزد بحق پشت کند، و هر که فخر کند (و بر خود بنازد) نافرمانی کرده (یا دروغ گفته و خلاف کرده) و هر که حمیت کشد بگناهان اصرار ورزد (و بواسطه حمیت بنظائر فحاشی و آدمکشی و جنایات دیگر دچار گردد) و هر که تعصب او را فرا گیرد ستم کند (یا از راه راست منحرف شود)، پس چه بد چیز است خشم ورزی که میان پشت کردن بحق و نافرمانی و اصرار بر گناه و انحراف از راه راست قرار گرفته است. (این معنی بنا بر توضیحی است که آخر حدیث بیاید). و طمع بر چهار شعبه است: شادی و شادکامی و تبختر، و سرسختی، و فزون طلبی، پس شادی نزد خداوند خوش نیست (و بد است) و شادکامی و تبختر خود پسندی است، و سرسختی بلائی است که اگر کسی دچار شد او را بکشیدن بار گناهان وادار میسازد، و فزون طلبی (و برتری جوئی) بازی و سرگرمی و (موجب) باز داشتن دل (از یاد خدای تعالی) است و پذیرفتن چیز نیست (یعنی دنیا و سرگرمیهای آن) بجای آنچه بهتر است (یعنی آخرت و نعمتهای



آن) می باشد. پس این بود نفاق و ستونها و شعبه های آن، و خداوند بر تمام بندگان خود غالب است، نامش بلند و ذاتش والا است، و زیبا و نیکو ساخته است خلقت هر چیز را، دو دست جودش گشاده است، و رحمتش همه چیز را فرا گرفته، امر او عیان و نورش تابان است، برکتش بسیار و حکمتش نورانی است، کتابش پابرجا و حجتش پیروز و هویدا است، دینش پاک، و سلطنتش محکم و پیروز است، سخنش حق، و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند. بدکرداری را گناه دانسته، و گناه را فتنه، فتنه را چرکی شرده، و کار نیک را بازگشت دانسته، و بازگشت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده، پس هر که توبه کند براه راست هدایت یافته، و هر که گرفتار فتنه شود گمراه شده تا مادامی که بخدا بازگشت نکند و بگناهش اعتراف ننماید، بر خدا دلیری نکند مگر هلاک شونده. از خدا بترسید، از خدا بترسید! که چه اندازه باب توبه و رحمت و بشارت و بردباری بزرگ در درگاهش وسیع است، و چه اندازه سخت است آن شکنجه ها و دوزخ و سختگیری او، پس هر که باطاعتش دست یابد کرامتش را بخود جلب کند، و هر که در نافرمانیش در آید ناگواری و سختی پاداش کیفر او را چشد و بزودی زود روز پشیمانیش فرا رسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- فرمود (امیر المؤمنین) علیه السلام: نفاق بر چهار ستون قرار دارد: بر هوس رانی و سهل انگاری و کینه توزی و طمع ورزی. هوس رانی بر چهار پره است: بر ستم و دست اندازی و شهوت رانی و سرکشی، هر که ستم کرد و شورید، گرفتاری های او بسیار باشد و از او کناره گیری شود و بر او بتوفند (بر زیان او کمک شود خ ل) و هر که دست اندازی و تجاوز کرد، از هلاکتها نیاساید و دلش درست نماند و از شهوت رانیها خوددار نباشد و هر که شهوت خود را تعدیل نکند، در بدمنشیاها و بدمنشان اندر شود و هر که سرکشی کند از روی عمد و بی دلیل، خود را به گمراهی افکند. و سهل

انگاری بر چهار پره است: بر فریب و آرزو و باد و بروت و تبلی و این برای آن است که باد و بروت، راه حق را ببندد و تبلی تقصیر در کردار به بار آرد تا مرگ برسد و اگر آرزو نباشد انسان اندازه کار و کردار خود را بداند و اگر انسان اندازه وضعی را که در آن است بداند و بفهمد، به ناگهان از هراس و ترس بمیرد، و فریب دست مرد را از کردار سودمند، کوتاه سازد. کینه ورزی بر چهار پره است: بر کبر و فخر و حمیت و تعصب، هر که کبر ورزد، به حق پشت دهد و هر که بر خود بنزد، نابکار گردد و هر که حمیت کشد، به گناهان اندر شود و هر که تعصب کشد، جور کند، و چه بد وضعی است وضعی که میان پشت کردن به حق و نابکاری و اصرار بر گناه و جور است در گذشت از صراط. و طمع بر چهار پره است: شادی و خوش گذرانی و لجبازی و فزون طلبی شادکامی بد است نزد خداوند، و خوش گذرانی سر بزرگی است، و لجبازی بلای کسی است که او را به کشیدن بار گناهان وادار می سازد، فزون طلبی سرگرمی و بازی و دلدادگی است و پذیرفتن به دل پستی است به جای آنچه که بهتر و خوب است. این است نفاق و ستون ها و پره هایش، و خدا بر بنده هایشغال است، نامش بلند است و وجهش والا است (وجه: ذات او یا آنکه مقصود، انبیاء و حجج او و یا دین او است) - از مجلسی (ره) و زیبا و نیکو ساخته، هر چه را آفریده است دو دست جودش گشاده است و وسعت رحمتش همه چیز را فرا گرفته است، امر او عیان است و نورش تابان، برکتش در جریان است و حکمتش فروزان، کتابش پا برجا است و حجتش پیروز و هویدا! دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک، سخنش حق و برجا و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند، بدکرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکینی و خوش کرداری را رضامندی دانسته و رضامندی را توبه و توبه را پاک کننده، پس هر که توبه کرد، به راه حق رفت و هر کس فتنه انگیخت، گمراه شد مادامی که به خدا بازگشت و به گناهش اعتراف نکرد، و دلیری نکند برابر خدا مگر هلاک شونده. خدا را باش خدا را باش، وه چه اندازه باب توبه به درگاهش وسیع است و رحمت مؤذگانی و بردباریش بزرگ است، وه چه کیفر و دوزخ جانکاه است و ضربتش سخت است، هر که به فرمانبرش پیروز گردد و کرامتش به خود جلب کند و هر که در نافرمانیش در آید و بال نعمت او چشد و به همین زودی زود پشیمان گردد.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- (امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: نفاق بر چهار ستون قرار دارد: بر هوس رانی و سهل انگاری و کینه توزی و طمع ورزی.

هوس رانی بر چهار شعبه استوار است: بر ستم و دست اندازی و شهوت رانی و سرکشی، هرکس ستم کرد و سرکشی نمود از سختی ها نیا ساید و دلش آرام نگیرد از او کناره گیری کند و بر او بتازند و هرکس دست اندازی و تجاوز کرد، از هلاکت ها نیا ساید و دلش درست نماند و از شهوت رانی ها خوددار نباشد و هرکس شهوت خود را تعدیل نکند، در پلیدی ها فرورود و هرکس سرکشی کند از روی عمد و بی دلیل، خود را به گمراهی افکند.

و سهل انگاری بر چهار شعبه استوار است: بر فریب و آرزو و ترس و بیم از غیر خدا و امروز و فردا کردن موجب کوتاهی در عمل می شود تا آنگاه که مرگ او فرارسد و اگر آرزو نباشد انسان اندازه کار و کردار خود را بداند و اگر انسان اندازه وضعی را که در آن است بداند و بفهمد، ناگهان از هراس و ترس بمیرد، (و فریب رحمت من خوردن) دست انسان را از عمل کوتاه سازد.

و خشم ورزی بر چهار شعبه استوار است: بر کبر و فخر و حمیت و تعصب، هرکس کبر ورزد، به حق پشت کند و هرکس بر خود بنازد، نافرمانی کرده و هرکس حمیت کشد، به گناهان اقرار ورزد و هرکس تعصب کشد، ستم کند، و چه بد وضعی است خشم ورزی که میان پشت کردن به حق و نابکاری و اصرار بر گناه ستم است درگذشت از راه راست.

و طمع بر چهار شعبه است: شادی و خوش گذرانی و لجبازی و فزون طلبی پس شادی نزد خداوند خوش نیست و بد است و شادکامی و خودپسندی و سرسختی بلائی است که اگر کسی دچار شد او

را به کشیدن بار گناهان وادار می سازد، فزون طلبی سرگرمی و بازی و دلدادگی است و پذیرفتن به دل پستی است به جای آنچه که بهتر و خوب است.

این است نفاق و ستون ها و پره هایش، و خدا بر بنده هایش غالب است، نامش بلند است و ذاتش بالاست و زیبا و نیکو ساخته، هرچه را آفریده است دو دست جودش گشاده است و وسعت رحمت همه چیز را فراگرفته است، امر او عیان است و نورش تابان، برکتش در جریان است و حکمتش فروزان، کتابش پابرجاست و حجّتش پیروز و هویدا! دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک، سخنش حق و برجا و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند، بدکرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکینی و خوش کرداری را رضامندی دانسته و رضامندی را توبه و توبه را پاک کننده،

پس هرکس توبه کرد، به راه حق رفت و هرکس فتنه برانگیخت، گمراه شد مادامی که به خدا بازگشت و به گناهش اعتراف نکرد، و دلیری نکند برابر خدا مگر هلاک شوند.

خدا را باش خدا را باش، و چه اندازه باب توبه به درگاهش وسیع است و رحمت مژدگانی و بردباریش بزرگ است، و چه کیفر و دوزخ جانکاه است و ضربتش سخت است، هرکس به فرمانبرش پیروز گردد و کرامتش به خود جلب کند و هرکس در نافرمانیش درآید ناگواری و سختی پاداش کیفر او را چشد و به زودی روز پشیمانیش فرارسد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق و هو تتمته، أفرد المصنف عنه و جعله جزء هذا الباب كما أنه جعل سائر أجزائه أجزاء لأبواب أخرى، مرت في أول الكتاب، و النفاق بالكسر فعل المنافق و محله القلب و اشتقاقه إما من نفقت الدابة تفوقا من باب قعد إذا ماتت، لأن المنافق بنفاقه بمنزلة الميت الهالك، أو من نفق البيع نفاقا بالفتح إذا راج، لأن المنافق يروج إيمانه ظاهرا و يخفى باطله باطنا أو من النفق بفتحين و هو ضرب من الأرض يكون له مخرج من موضع آخر. لأن المنافق يستر نفاقه كما يستر السائر في الأرض نفاقه أى دراهمه وغيرها، أو من النافقاء و هى إحدى جحرتى اليربوع، لأن له جحرتين يقال لإحديهما النافقاء و للأخرى القاصعاء، فإذا دخل عن إحداهما و هى القاصعاء أخرج من الأخرى و هى النافقاء، و فيه تشبيه له باليربوع فإن اليربوع يخرق الأرض من أسفل حتى إذا قارب وجهها أرق التراب، فإذا رابه شىء دفع التراب برأسه و خرج، فظاهر جحرة تراب و باطنه خفر، و كذا المنافق ظاهره إيمان و باطنه كفر، و يخرج من الإيمان من غير الوجه الذى دخل فيه. على الهوى و الهوينا قد مر تفسير الهوى و قيل: إنه ميل النفس إلى مقتضى طباعها و خروجها عن حدود الله عز و جل، و هو أشد جاذب عن قصد الحق و أعظم ساد عن سلوك سبيله و أقوى باعث على سلوك سبيل النفاق، و قال فى النهاية: الهوينا تصغير الهونى تأنيث الأهون، و هو من الهون الرفق و اللين و الثبت، انتهى. و المراد هنا التهاون فى أمر الدين و ترك الاهتمام فيه كما هو طريقة المتقين، و قيل: هى الفتنة الصغرى التى تجر إلى الكبرى، و الفتن تترتب كبرها على صغرها، و المؤمن يترك الصغرى فضلا عن الكبرى، و قال الجوهري: الحفيظة الغضب و الحمية، و قال: بغى عليه بغيا علا و ظلم و استطال و كذب و فى مشيه اختال، و قال: العدوان الظلم الصراح، و قد عدا عليه و تعدى عليه و اعتدى كله بمعنى، و التعدى مجاوزة الشىء إلى غيره، و قال: طغا يطغى و يطغو طغيانا: جاوز الحد، و قال: فلان قليل الغائلة و المغالة أى الشر، و الغوائل الدواهى و تخلى على بناء المجهول، و منه نائب مناب الفاعل، و كذا قصر و عليه يقال: تخلى منه و عنه تركه، أى يخليه الله مع الشيطان و غلب عليه، لسلب توفيق الله منه، و البوائق الدواهى و الشرور و لم يسلم قلبه على بناء المجرد، أى من الآفات و الأمراض النفسانية. و من لم يعذل نفسه فى المصباح عدلته عدلا من بابى ضرب و قتل لمتة، فاعتدل، أى لام نفسه و رجع، انتهى. و فى بعض النسخ بالبدال المهملة، فهو على بناء التفعيل، و

تعديله هو أن تقتصر على الحلال و لم تتجاوز إلى الحرام، و الأول أكثر و أظهر، و فى ل و من لم يعزل نفسه عن الشهوات بالزاي، و له وجه خاص أى دخل فى الخيئات أى الخصال الدنية و الأفعال الرديئة. و من طغى أى جاوز حده و ادعى ما لم يكن له و لم يتصف به، و قيل: ارتكب الكبائر و أصر عليها، و الأول أظهر ضل على عمد لأنه عارف بنفسه بلا حجة له عند الله و الغرة بالكسر الغفلة، و هى هنا الغفلة عن ربه و عن عدوه الأكبر، و عما خلق لأجله، و عما يؤول إليه أمره، أو الاغترار بالأمانى و الآمال، و برحمة الله و شفاعة الشفعاء، أو بكثرة الأعمال مع غفلته عن شرائطها. و الأمل الرجاء، قال فى المصباح: أمله أمل من باب طلب و هو ضد اليأس، و أكثر ما يستعمل فيما يستبعد حصوله قال زهير: أرجو و أمل أن تدنو مودتها و من عزم إلى بلد بعيد يقول أملت الوصول و لا يقول طمعت إلا إذا قرب منها، و الرجاء بين الأمل و الطمع فإن الراجى قد يخاف أن لا يحصل مأمولة، انتهى. و تطويل الأمل هو أن يأمل أمورا يتوقف حصوله على عمر طويل، و هو إنما يكون بأن يعد الموت منه بعيدا و هذا يصير سببا لأن يجترئ على المعاصى و يسوف التوبة و يتوغل فى الدنيا و يبنى ما لا يسكنه، و يحصل ما لا ينتفع به، و لذا ورد: من أطال الأمل أساء العمل، و قد قال سبحانه:

رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ، ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

و قد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: أن أخوف ما أخاف عليكم اثنتان اتباع الهوى و طول الأمل فإن اتباع الهوى يصد عن الحق، و طول الأمل ينسى الآخرة. و المطل و المماطلة: التسويف بالعدة و الدين و ذلك بأن الهيبة أى المهابة و المخافة من غير الله و المماطلة أى صاحبها و الإسناد مجازى حتى يقدم عليه أى على المماطل بقريئة المقام، و قيل: الضمير للعمل، و الأجل آخر العمر. حسب ما هو فيه بالتحريك أى حسابه و قدره و عدده، و ما هو فيه عمره و عمله إشارة إلى قول النبى صلى الله عليه و آله و سلم: حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا، و يحتمل التدبير لكنه بعيد، و فى القاموس: حسبه حسبا و حسابانا بالضم و حسابانا و حسابا و حسابة و حسبة بكسرهن عده و المعدود محسوب، و حسب محركة و منه هذا بحسب ذا، أى بعدده و قدره و قد يسكن و فى الصحاح: حسبته أحسبه بالضم حسبا و حسابا و حسابانا و حسابة إذا عدته، و المعدود محسوب، و حسب و هو فعل

بمعنى مفعول، ومنه قولهم: ليكن عملك بحسب ذلك أى على قدره و عدده، واحتسبت عليه كذا إذا أنكرت عليه، واحتسبت بكذا أجرا عند الله، والاسم الحسبة بالكسر وهى الأجر و الجمع الحسب. وفى المصباح قال الأصمعى: فلان حسن الحسبة فى الأمر أى حسن التدبير و النظر، و جمع الحسبة حسب كعنب، وقيل: هو حسب جمع الحسبة بمعنى الاحتساب و هو إنكار المنكر بجزاء العمل السىء و هو بعيد. و الحاصل على ما ذكرنا أنه لو لا الأمل و الغفلة التى يستلزمها توجه إلى حساب عمره و ما صرفه فيه و ما اكتسبه من المعاصى فيه و تفكر فى أنه يمكن أن يأتية الموت قريبا فيذهب إلى الآخرة بلا عمل و لا زاد، و تفكر فى سكرات الموت و أهوال ما بعده و عقبات القيامة و أفزاعها و شدائد العقوبات التى استحقها فكرا صحيحا كان حقه أن يموت فجأة من الهول و الوجل، كما مات همام لما سمع صفات المؤمن، و أما الأمل فيلهيه عن جميع ذلك حتى يأتية الأجل، و يظهر منه أن فى قدر من الأمل و الغفلة حكمة لنظام النوع و بقاء الدنيا، و الإكثار منهما يوجب الشقاوة فى العقبى. و فى القاموس: خفت خفوتا سكن و سكت و خفاتا أى بالضم مات فجاءة، و الهول الخوف، و الوجل بالتحريك الفرع و هو من آثار الخوف و توابعه. و الغرة بالمعانى المتقدمة تقصر بالمرء عن العمل أى تجعله قاصرا عن كمال العمل مقصرا فيه، و هو ظاهر و قيل: الفرق بين الغرة و المماثلة أن مع المماثلة شعورا بالعمل و معرفة بثبوتة و حقيته، بخلاف الغرة و لذلك ذكر التفريط مع المماثلة، و القصر مع الغرة إذ الشائع فى التفريط هو التقصير فى الشىء مع العلم به، انتهى. و أقول: على ما ذكرنا من معانى الغرة يظهر الفرق بوجه أخرى كما لا يخفى على المتدبر. و الحفيظة على أربع شعب على الكبر و قد مر أنه ترفع الإنسان و تعظمه بادعاء الشرف و العلو على غيره، أو هو بطر الحق كما مر فى الأخبار، قال فى النهاية: هو أن يجعل ما جعله الله حقا من توحيده و عبادته باطلا، و قيل: هو أن يتجبر عند الحق فلا يراه حقا، و قيل: هو أن يتكبر عن الحق فلا يقبله و الفخر و هو إظهار الفرح و الكمال بالحسب و النسب و المال و نحوها، و ادعاء العظمة و الشرف بذلك، و أما ذكر آلائه تعالى و نعمائه فليس من الفخر كما قال النبى صلى الله عليه و آله و سلم: أنا سيد ولد آدم و لا فخر، أى لا أقوله تبجحا و فخرا و لكن شكر الله تعالى و تحدثا بنعمته.

و الحمية الأنفة و الغيرة قال الراغب: عبر عن القوة الغضبية إذا ثارت و كثرت بالحمية فقيل: حميت على فلان، أى غضبت عليه، قال تعالى:

### حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ

و العصبية الأقراب من جهة الأب و العصبية حمايتهم و الدفع عنهم، و التعصب المحاماة و المدافعة و هى و الحمية من توابع الكبر، و كان الفرق بينهما أن الحمية للنفس و العصبية للأقارب، أو الحمية للأهل و العصبية للقبيلة. فمن استكبر أذبر عن الحق لتكبره عن طاعة أئمة الحق و التذلل عند ظهوره و من فخر فجر أى كذب أو أذنب بوقوعه فى المحارم. و من حمى أى على الذنوب التى توجبها الحمية من الشتم و الضرب و القتل و إنكار الحق و تقوية الباطل جار أى مال عن الحق و ظلم و تعدى لرعاية العشيرة و القبيلة. فبئس الأمر الحفيظة لتردده بين الأدبار عن الحق و الفجور و التوسع فى الشر و الإصرار على الباطل و الذنوب و الجور على الصراط و كان على بمعنى عن أى ميل عن الصراط المستقيم. الفرح أى السرور بما يحصل من الدنيا و المرح هو بالتحريك أشد الفرح و كان المراد هنا إظهاره بالتبختر، و هو التمدادى فى الفعل المزجور عنه، و التكاثر و هو التباهى بالكثرة فى الأموال و الأولاد و الأنصار و نحوها، فالفرح مكروه عند الله كما قال سبحانه:

### إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

و المرح خيلاء هو بالضم و الكسر و المد العجب و التبختر فى المشى، و قيل: هو التكبر فى كل شىء، و قال ابن دريد: هو التكبر مع جر الإزار، و أنه من كمال التكبر عند العرب. و اللجاجة بلاء أى فتنة و محنة لمن اضطرتة أى اللجاجة إلى حمل الآثام الناشئة منها، لأن اللجاجة سبب للمعاصى و الآثام، و لذلك قيل: اللجاجة متولدة من الكبر و غيره من الأمور الفاسدة، و يتولد منها أمور فاسدة أخرى و التكاثر لهو و لعب شبه التقلب فى أمر الدنيا باللهو و اللعب فى الإتعاب بلا منفعة و فى المنع عما يوجب منفعة أبدية من أمر الآخرة و شغل القلب عن الله تعالى و عما أراد من نوع الإنسان من الأعمال الصالحة و الأخلاق الفاضلة النافعة فى الآخرة و استبدال الذى هو أدنى و هو الدنيا و



زهراتها الفانية بالذى هو خير و هو الآخرة و نعمها الباقية. فذلك النفاق و دعائمه و شعبة أى أصوله و فروعها المنتجة للبعد من الله و من دينه، فمن تخلص من الجميع فهو مؤمن كامل، و من اتصف بالجميع فهو منافق كامل و من اتصف ببعض دون بعض فهو مذبذب بينهما شبيه بالمنافق إلى أن يستقر أمره فيما شاء الله تعالى. قيل: أحاديث هذا الباب تدل على أن المؤمن أقل وجوداً من الكبريت الأحمر إذ لا يخلو أحد من العلماء و الصالحين عن بعض الخصال المذكورة فضلاً عن غيرهم. و يمكن أن يقال: هذه الخصال إن كانت لأجل التهاون بالدين أو عدم اعتقاد حقيقته كان صاحبها منافقاً خارجاً عن الإيمان، مشاركاً لمنافقى عهد النبي صلى الله عليه و آله و سلم فى الاسم و المعنى، و إن لم يكن لأجل ذلك بل حصلت بمجرد اقتضاء الطبيعة و هوى النفس الأمارة كان مشابهاً بهم و مشاركاً لهم فى الاسم دون المعنى، و لا يكون بذلك خارجاً عن الإيمان و إن خرج عن كماله، قال المازرى: من المخالفين من غلب عليه خصال النفاق و أصر فيها و جعلها طبيعة و عادة له لا من وجدت فيه ندرة، و قال: لا بد من هذا التأويل لأن تلك الخصال قد تجتمع فى واحد و لا تخرجه من الإسلام كما اجتمعت فى بعض السلف و بعض العلماء، و فى إخوة يوسف و أنهم حدثوا فكذبوا و وعدوا و أخلفوا و ائتمنوا فخانوا، مع أنهم لم يكونوا منافقين خارجين عن الإسلام لأن ذلك كان ندرة منهم، و لم يصروا على ما فعلوا، و قال محبى الدين البغوى: هذه ذنوب لا تكفر بها فتحمل على أن من فعلها عادة و تهاوناً بالدين يكون منافقاً خارجاً عن الإسلام، أو على أن المراد بالنفاق معناه اللغوى لأنه لغة إظهار خلاف ما فى الضمير، و من فيه هذه الخصال كذلك فإن الكاذب يظهر أنه صادق و مخلف الوعد يظهر أنه يفى بوعدته و كذا فى بقيتها و الله قاهر فوق عباده إشارة إلى قوله تعالى:

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

\*

أى غالب على جميعهم فوقهم بالاستيلاء و القدرة على إيجادهم و إبقائهم و إننائهم تعالى ذكره أى عن النقائص أو عن أن يشبه ذكر المخلوقين أو عين أن يأتى به أحدكما هو حقه. و يؤيد الثانى ما ورد

فى الدعاء: تعالى ذكرك عن المذكورين. و جل وجهه أى ذاته أجل من أن يوصل إلى كنهه أو أنبيائه  
و حججه عليهم السلام أو دينه و

أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ

قوله: خلقه بدل اشتمال لكل شىء أى أحسن خلق كل شىء أو هو بفتح اللام على صيغة الفعل و  
على التقديرين ناظر إلى قوله سبحانه:

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ

و قد قرئ على الوجهين. قال البيضاوى

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ

موفرا عليه ما يستعده و يليق به على وجه الحكمة و المصلحة، و خلقه بدل من كل شىء بدل  
الاشتمال، و قيل: علم كيف يخلقه عن قوله: قيمة المرء ما يحسنه، أى يحسن معرفته و خلقه مفعول  
ثان، و قرأ نافع و الكوفيون بفتح اللام على الوصف، انتهى. و يرد عليه أن الإحسان بمعنى العلم لا  
يتعدى إلى مفعولين. فى القاموس: هو يحسن الشىء إحسانا يعلمه، فالظاهر أن يكون على هذا  
التقدير أيضا بدل اشتمال و انبسطت يده إشارة إلى قوله تعالى:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ

و قيل: ثنى اليد مبالغة فى الرد و نفى البخل عنه و إثباتا لغاية الجود، فإن غاية ما يبذله السخى من  
ماله أن يعطيه بيديه، و تنبيهها على منح الدنيا و الآخرة و على ما يعطى للاستدراج و ما يعطى للإكرام.  
و قال الطبرسى (ره): اليد تذكر فى اللغة على خمسة أوجه: الجارحة و النعمة، و القوة و الملك، و  
تحقيق إضافة الفعل، ثم قال: و لما كان الجواد ينفق باليد و الجواد بمسك اليد عن الإنفاق، أضافوا  
الجود و البخل إلى اليد، فقالوا للجواد: ميسوط اليد، و للبخیل مقبوض الكف، و أنكروا الزجاج كون

اليد هنا بمعنى النعمة لأنه يكون معناه نعمته مبسوطتان، ونعم الله أكثر من أن تحصى، و أجيب بأن المراد مطلق التكرار نحو لبيك وسعديك، ثم قال: ولك أن تحمل المشى على أنه تشية جنس، ويكون أحد جنسى النعمة نعمة الدنيا، والآخرة نعمة الآخرة والنعم الظاهرة والباطنة كما قال سبحانه:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً

وقيل: المراد باليد القوة أى قوته بالشواب والعقاب مبسوطتان، انتهى. وأقول: يحتمل أن يكون اليدان كناية عن النعمة والبلاء، فإن منحه تعالى منح لعباده كما قيل فى الدعاء: والخير فى يديك، وقيل: كناية عن قبول توبة المذنبين، وإنما كنى بذلك لأن العرب إذا رضى أحدهم الشىء بسط يده لأخذه، وإذا كرهه قبضها. وسعت كل شىء رحمته من المؤمن والكافر، والمكلف وغيره فى الدنيا، وأما فى الآخرة فهو للمؤمن خاصة كما قال جل شأنه:

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ . و ظهر أمره أى وجوده وعلمه وقدرته وحكمته بما أظهر فى الآفاق والأنفس، أو دينه وشرائعه فى العباد ليقروا له بالعبودية، أو أمره التكويني الدال على كمال قدرته وأشرق نوره أى أفاض نور الوجود والعلم والكمالات على جميع المواد القابلة بحسب قابليتها، واستعداداتها، وقيل: أى علمه فى قلوب العارفين أو حجته الدالة على وحدانيته وعلو ذاته وصفاته، أو نبوة محمد صلى الله عليه وآله وسلم أو نور الولاية المشار إليه بقوله تعالى:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ

والأظهر أنه إشارة إلى قوله سبحانه:

لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ

قيل: لقد ابتغوا الفتنة، أى تشتت أمرك وتفريق أصحابك

مِنْ قَبْلُ

يعنى يوم أحد

وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ

أى دبروا لك المكائد و الحيل و دوروا لآراء فى إبطال أمرک

حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ

أى النصر و التأييد الإلهى

وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ

أى علانية

وَ هُمْ كَارِهُونَ

أى على زعم منهم. و فاضت بركته أى كثرت من فاض الماء يفيض فيضا إذا كثر، و من أسمائه تعالى: الفياض لسعة عطائه و كثرته، و تطلق البركة غالبا على النعم الدنيوية كالرحمة على الأخروية، قال الراغب: أصل البرك صدر البعير، و إن استعمل فى غيره يقال له: بركة، و برک البعير ألقى بركة، و اعتبر منه معنى اللزوم و سُمى محبس الماء بركة، و البركة ثبوت الخير الإلهى فى الشىء قال تعالى:

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

و سُمى بذلك لثبوت الخير ثبوت الماء فى البركة، و المبارک ما فيه ذلك الخير. و استضاءت حكمته أى شريعته أو مصلحته أو علمه بالأشياء و إيجادها على غاية الإتيان، أو ما علمه العباد من الحكم كما قال تعالى:

## وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

\*. و هيمن كتابه أى صار كتابه حافظا و شاهدا و رقيبا على كل شىء، لأن فيه تبيان كل شىء أو هو قائم على سائر الكتب رقيب عليها لأنه يشهد لها بالصحة و الأخير أظهر، لأنه ناظر إلى قوله تعالى: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** . قال البيضاوى: من الكتاب، أى من جنس الكتب المنزلة و مهيمنا عليه و رقيبا على سائر الكتب يحفظها عن التغيير و يشهد لها بالصحة و الثبات، و قرئ على بنية المفعول، أى هو من عليه و حوفظ من التحريف و الحافظ له هو الله تعالى، و الحفاظ فى كل عصر، و فى القاموس: هيمن الطائر على فراخه رفر، و على كذا صار رقيبا عليه و حافظا، و المهيمن و تفتح الميم الثانية من أسماء الله تعالى فى معنى المؤمن من أمن غيره من الخوف فهو ماء من بهمزين، قلبت الثانية ياء ثم الأولى هاء، أو بمعنى الأمين أو المؤتمن أو الشاهد. و فلجت حجته أى غلبت حجته الدالة على ربوبيته و توحيده و قدرته و حكمته و ظهرت ظهورا تاما حتى فرقت بين الحق و الباطل أو تمت حجته على العباد، كما قال سبحانه:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ

أو المراد بالحجة الرسل و الأوصياء عليهم السلام و خلص دينه أى الدين الذى شرع للعباد خالص عن الكذب و الباطل و الغش، و قيل: الدين الطاعة و فيه تنبيه على أن الطاعة المختلطة بغير وجه الله تعالى ليست طاعة. أقول: هذا إشارة إلى قوله تعالى فى الزمر:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

قال البيضاوى: أى محضنا له الدين من الشرك و الرياء، ثم قال: ألا لله الدين الخالص، قال: هو أى ألا هو الذى وجب اختصاصه بأن يخلص له الطاعة، فإنه المتفرد بصفات الألوهية و الاطلاع على السرائر و الضمائر ثم قال تعالى:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

ثم قال سبحانه:

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

إلى أن قال:

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ . قال الطبرسي: مخلصا له الدين من شرك الأوثان والأصنام، والإخلاص له أن يقصد العبد بنيته وعمله إلى خالقه لا جعل ذلك لغرض الدنيا، والخالص ما لا يشوبه الرياء والسمعة، ولا وجه من وجوه الدنيا، والدين الخالص الإسلام، وقيل: معناه ألا لله الطاعة بالعبادة التي يستحق بها الجزاء فهذا لله وحده لا يجوز أن يكون لغيره، وقيل: هو الاعتقاد الواجب في التوحيد والعدل والنبوة والإقرار بها والعمل بموجبها، والبراءة من كل دين سواها، وقال: العبادة الخالصة هي التي لا يشوبها شيء من المعاصي، انتهى. فظهر أن خلوص دينه عبارة عن نفى الشرك الظاهر والباطن والجلى والخفى، كما هو مفاد الآيات البينات واستظهر سلطانه الاستظهار بمعنى الظهور والعلو والغلبة، يقال: ظهر على الحائط إذا علاه، وظهر على العدو إذا غلبه، والسلطان يطلق على الحجة والبرهان والولاية والسلطنة والزيادات للتأكيد والمبالغة. وحقت كلمته أى مواعيده فى الثواب والعقاب للمؤمنين والكفار، وقيل: أى كلامه مطلقا أو القرآن الكريم، وفى الأخبار أن كلمات الله هم الحجج عليهم السلام وكأنه إشارة إلى قوله سبحانه:

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

وقوله:

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

وقوله:

وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ

وقوله:

وَتَمَّتْ

كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ . و أقسّطت موازينه أى صارت ذا قسط و عدل، و الإسناد مجازى و هو إشارة إلى قوله تعالى:

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا

و قال البيضاوى: القسط العدل يوزن بها صحائف الأعمال، و أفراد القسط لأنه مصدر وصف به للمبالغة، و فى المصباح: قسط قسطا من باب ضرب و قسوطا جار و عدل أيضا فهو من الأضداد، قال ابن القطاع، و أقسط بالألف عدل و الاسم القسط. و قال الراغب: القسط هو النصيب بالعدل، قال تعالى:

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ

و القسط بالفتح هو أن يأخذ قسط غيره و ذلك جور، و الأقساط أن يعطى قسط غيره و ذلك إنصاف، و لذلك قيل: قسط الرجل إذا جار و أقسط إذا عدل، قال تعالى:

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا

وقال:

وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ . فجعل السيئة الفاء لبيان تبليغ الرسل، و السيئة الفعلة القبيحة ضد الحسنه، سواء كان من القول أو الفعل أو العقد، و الذنب ما يوجب العقوبة أى جعل الأفعال

التي يستقبحها العقول السليمة موجبة للعقوبة حيث نهى عنها و حرّمها و أوعد عليها، و الذنب فتنة  
أى ضلالة عن الحق أو افتتاناً و امتحاناً، فإن التكاليف كلها ابتلاء أو سبب للافتتان بالدنيا و استيلاء  
الشیطان عليه، أو عذاباً و عقوبة، و فى القاموس: الفتنة بالكسر الخبرة و إعجابك بالشىء و الضلال  
و الإثم و الكفر و الفضيحة و العذاب، و إذابة الذهب و الفضة و الإضلال و الجنون و المحنة و المال  
و الأولاد، و اختلاف الناس فى الآراء. و أقول: أكثر المعانى هنا مناسبة. و الفتنة دنس أى وسخاً  
تتوسخ به النفس و القلب فتذهب نورهما و صفائهما كما قال تعالى:

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و جعل الحسنى أى الفعلة الحسنى و هى الأعمال الحسنة مقابل السيئة أو الكلمة الحسنى و هى  
العقائد الحقّة و العتبي الرضا أى سبباً لرضا الخالق أو الرجوع من الذنب و الإساءة و العصيان إلى  
الطاعة و التوبة و الإحسان، و قيل: أى جعل الأعمال الحسنة بمنزلة التوبة ما حية للذنوب، فهو ناظر  
إلى قوله تعالى:

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

و يحتمل أن يكون المعنى أن العاقبة الحسنى إنما تحصل بالعتبي و التوبة كما قال:

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ

و قال تعالى:

وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ

، و

كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ



وقال:

وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى

وَتَصِفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى

و مثله كثير. و قال الراغب: الفرق بين الحسن و الحسنة و الحسنى أن الحسن يقال فى الأعيان و الأحداث، و كذلك إذا كانت وصفا، و إذا كانت اسما فمتعارف فى الأحداث، و الحسنى لا يقال إلا فى الأحداث دون الأعيان. و العتبي توبة أى اكتفى بترك الذنب و الندامة عليها مع العزم على الترك توبة ماحية للذنب. و التوبة طهورا أى مطهرا من دنس العصيان و لوث الخطايا فمن تاب اهتدى إلى الحق و سبيل النجاة و من افتتن بالأدناس أى الذنوب الموجبة للدنس غوى عن سبيل الحق و النجاة و ضل. و لا يهلك على الله ضمن معنى الاجترأ فعدى بعلى، و يحتمل أن يكون على بمعنى فى كما فى قوله تعالى:

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا

أو بمعنى من كما قيل فى قوله تعالى:

إِذَا إِكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

فالهلاك بمعنى الخيبة، أو بمعنى مع كما قيل فى قوله تعالى:

وَأَتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ

أى مع رحمته الكاملة إلا هالك بلغ الغاية فى استحقاق العقوبة و الهلاك. الله الله منصوبان بفعل محذوف أى اتقوا الله و احذروا الله، و التكرير للمبالغة و التأكيد، و قد يراد به التعجب فما أوسع للتعجب ما لديه من التوبة أى قبولها و ما أنكل ما عنده من الأنكال إشارة إلى قوله تعالى:

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا

و النكل بالتحريك منع الرجل و تبعيده عما يريد، و النكال بالفتح العقوبة التى ينكل الناس عن فعل ما جعلت له جزاء، و النكل بالكسر القيد لأنه ينكل به أى يمنع، و جمعه أنكال، و الجحيم من أسماء جهنم و أصله ما اشتد لهبه من النيران، و البطش الشديد ناظر إلى قوله تعالى:

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ

و البطش: الأخذ القوى الشديد، و الوصف للتأكيد اجتلب كرامته أى تحفه و هداياه الخاصة لأولياؤه فى الدنيا و الآخرة ذاق وبال نقمته الوبال فى الأصل الثقل و المكروه و قد يراد به العذاب فى الآخرة، و النقمة السخط و الغضب و العقوبة، و من أسمائه سبحانه المنتقم، و هو المبالغ فى العقوبة، و كما أن رحمته عظيمة كذلك نقمته شديدة، فإن كل ما اتصف به فهو على حد الكمال و عما قليل ما زائدة للمبالغة فى القلة أى عن زمان قليل أو نكرة موصوفة

لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ

عما فعلوا من المعاصى، و لا ينفعهم الندم لقوت زمان التكليف.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٠

\*\*\*\*\*

٢- الحديث

۲۸۶۸/۲ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ  
الْحَمِيدِ وَ الْحُسَيْنِ (۵) بْنِ سَعِيدِ جَمِيعاً، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ (۶)، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَكَتَبَ عَلَيهِ السَّلَامُ إِلَيَّ: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ  
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاوِعْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا  
قَلِيلًا مُدْبَذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَوْلَاءٍ وَ لَا إِلَى هَوْلَاءٍ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (۷)  
لَيْسُوا مِنَ الْكَافِرِينَ (۸) ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يُظْهِرُونَ الْأَيْمَانَ (۹)، وَ  
يَصِيرُونَ إِلَى الْكُفْرِ (۱۰) وَ التَّكْذِيبِ ؛ لَعْنَهُمُ اللَّهُ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن فضیل گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام نوشتم و از مسأله ای از او پرسش کردم  
در پاسخ بمن نوشت: «همانا منافقان نیرنگ و رزند با خدا و اوست فریب دهنده ایشان و هر گاه  
برخیزند بسوی نماز برخیزند د سرگران خودنمائی کنند بمردم و یاد نکنند خدا را جز اندکی، در این  
میانه سرگردانند نه بسوی اینانند و نه بسوی آنان و هر که را خدا گمراه سازد برای او راهی  
نیایی» (سوره نساء آیه ۱۴۲-۱۴۳) اینها نه از کفارند و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و بسوی  
کفر و تکذیب روند، خدا آنها را لعنت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از محمد بن فضیل، گوید: به ابی الحسن (علیه السلام) نوشتم و از او مسأله ای پرسیدم، به من در پاسخ نوشت: (سوره نساء): «راستی منافقان با خدا فریب کاری کنند و او هم با آنها فریب به کار برد و هر گاه به نماز ایستند تنبلی کنند و به مردم خودنمایی سازند و جز اندکی به یاد خدا نباشند\* در این میانه آویزانند و نه اینانند و نه از آنانند هر که را خدا گمراه سازد هرگز راه را برای او در نیابی» نه از کفارند و نه از مؤمنان و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و به کفر و تکذیب گرایند، خدا آنها را لعنت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «محمد بن فضیل» گوید: به ابی الحسن علیه السلام نوشتم و از او مسأله ای پرسیدم، در پاسخ نوشت: «راستی منافقان با خدا فریب کاری کنند و او هم با آنها فریب به کار برد و هرگاه به نماز ایستند تنبلی کنند و به مردم خودنمایی کنند و جز اندکی به یاد خدا نباشند در این میانه آویزانند و نه اینانند و نه از آنانند هرکس را خدا گمراه سازد هرگز راه را برای او در نیابی» نه از کفارند و نه از مؤمنان و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و به کفر و تکذیب رو کنند، خدا آنها را لعنت کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ

\*

أى يظهرون الإيمان و الصلاح و يخفون الكفر و الفساد للنجاة من قتلهم و سبى ذراريهم و نهب أموالهم و دفع ضرر المؤمنين عن أنفسهم

وَهُوَ خَادِعُهُمْ

بإدخالهم فى المسلمين ظاهرا وإجراء أحكامهم عليهم و تعذيبهم أشد من تعذيب الكفار، و جعلهم فى الدرك الأسفل من النار و خداعهم مع الله ليس على ظاهره، لأنه لا يخفى عليه شىء بل المراد إما مخادعة رسوله على حذف المضاف، أو على أن معاملة الرسول معاملة الله، و إما صورة صنيعهم مع الله و صورة صنيعه معهم صورة المتخادعين

فَأَمَّا كُفَالِي

أى متشاكلين عنها كالمكره على الفعل

يُرَاوِنَ النَّاسَ

إظهارا لإيمانهم.

وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

لأن المرائى لا يفعل إلا بحضور من يراه و هو أقل أحواله، أو لأن المراد بالذكر الذكر القلبى

مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ

حال من واو يراؤون مثل ولا يذكرون، أو من واو يذكرون أو منصوب على الذم والمعنى مرددين بين الإيمان والكفر، ومتحيرين بينهما من ذنبه تركه حيران مترددا، والمذبذب المتردد بين أمرين

لَا إِلَىٰ هُوَ لَا إِلَىٰ هُوَ

أى لا منسوبين إلى المؤمنين ولا إلى الكافرين، لعدم الإقرار بالجنان وعدم الإنكار باللسان،

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ

\*

بسلب اللطف والتوفيق

فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

\*

إلى الحق والإيمان، وقيل: لعله لم يذكر المسألة تقيية. وكان السؤال عن حال المأمون لأنه كان من أعداء أهل البيت عليهم السلام، ويظهر التشيع للمصلحة نفاقا فقوله: ليسوا من الكافرين، المراد هو وأضرابه كذى الرئاستين ومثله.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧١

\*\*\*\*\*

ص: ١٦٠

---

١-١ . «نكَلْتُهُ» : قَيَّدْتَهُ . والنَّكَلُ : قيد الدابَّة وحديدة اللجام ؛ لكونهما مانِعَيْن . والجمع : الأنكال . ونكَلْتُ به : إذا فعلت به ما يُنكَلُّ به غيره . واسم ذلك الفعل : نكال . المفردات للراغب ، ص ٨٢٥ (نكل) .

٢-٢ . «البَطْشُ» : الأخذ بسُرعة ، والأخذ بعُنْف وسَطْوَة . مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ١٣٠ (بطش) .

٣-٣ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافي ومرآة العقول . وفي المطبوع : «اجتنب» .

٤-٤ . الغارات ، ج ١ ، ص ٨٦ ، ذيل الحديث الطويل ؛ والخصال ، ص ٢٣٤ ، باب الأربعة ، ذيل الحديث الطويل ٧٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٢٦ ، ح ١٨٥٧ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣٤١ ، ح ٢٠٦٩٣ ، ملخصا ؛ البحار ، ج ٧٢ ، ص ١١٦ ، ح ١٥ . ٥-٥ . في «بس» : «الحسن» .

٦-٦ . ورد الخبر \_ مع اختلاف يسير \_ في الزهد للحسين بن سعيد ، عن محمَّد بن الفضل . والمتكرَّر في أسناد عديدة رواية الحسين بن سعيد عن محمَّد بن الفضيل . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ٤٨٤ \_ ٤٨٥ . ٧-٧ . النساء (٤) : ١٤٢ \_ ١٤٣ .

٨-٨ . في الزهد : «ليسوا من عترة رسول الله صلى الله عليه وآله» . وفي تفسير العياشي : «ليسوا من عترة» .

٩-٩ . في «ص» : «الإسلام» .

١٠-١٠ . في الزهد وتفسير العياشي : «يسرون الكفر» بدل «يصيرون إلى الكفر» .

١١-١١ . الزهد ، ص ١٣٥ ، ح ١٧٩ ، عن محمَّد بن الفضل ، عن أبي الحسن عليه السلام ؛ وتفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٢٨٢ ، ح ٢٩٤ ، عن محمَّد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٣٧ ، ح ١٨٧٣ .

٢٨٦٩/٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ (١) ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهَورٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ (٢) ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا ، قَالَ: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي (٣)، وَإِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ» \_ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَا الْإِعْتِرَاضُ؟ قَالَ: «الْإِلْتِفَاتُ \_ وَإِذَا رَكَعَ رَبَّضَ (٥)؛ يُمْسِي وَهَمُّهُ الْعِشَاءُ وَهُوَ مُفْطِرٌ،

وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ النَّوْمُ وَلَمْ يَسْهَرْ؛ إِنَّ حَدَّثَكَ كَذَبَكَ (٦) ، وَإِنْ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ ، وَإِنْ غَبْتَ

ص: ١٦١

١-١ . هكذا في «بر ، بف ، جر» . وفي «ب ، ج ، د ، ز ، بس» والمطبوع والوسائل : - «عن معلى بن محمد» . والصواب ما أثبتناه ؛ فإنه مضافا إلى عدم ثبوت رواية الحسين بن محمد \_ بعناوينه المختلفة \_ عن محمد بن جمهور ، فقد توسط معلى بن محمد بين الحسين بن محمد وبين محمد بن جمهور في عددٍ من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ٤٦٦ .

٢-٢ . لم نجد في ما تتبعنا من الأسناد اجتماع الهيثم بن واقد مع محمد بن سليمان و ابن مسكان \_ ولا مع أحدهما منفردا \_ في غير سند هذا الخبر . وقد روى عبدالله بن عبدالرحمن الأصم ، عن عبدالله بن مسكان مباشرة في كامل الزيارات ، ص ٨٢ ، ح ٧ ؛ و ص ١٣٤ ، ح ٨ ؛ و ص ١٤٥ ، ح ٥ ؛ و ص ١٥٤ ، ح ٨ ؛ وعلل الشرائع ، ص ٥٣٢ ، ح ١ . فلا يبعد وقوع خللٍ في السند . وأما احتمال كون الصواب في «محمد بن سليمان» هو «محمد بن سنان» لكثرة روايته عن ابن مسكان وعدم رواية محمد بن سليمان عنه ؛ فإنه مضافا إلى ما مرّ من رواية الأصم عن ابن مسكان مباشرة ، لاتساعده الطبقة ؛ فإن الراوى لكتاب الهيثم بن واقد هو محمد بن سنان ، كما في رجال النجاشي ، ص ٤٣٦



، الرقم ۱۱۷۱ . ثم إنَّ الخبر أورده الشيخ الحرّ في الوسائل، ج ۱۵ ، ص ۳۴۲ ، ح ۲۰۶۹۴ ، نقلاً من المصنّف وفيه : «الهيثم بن واقد ، عن محمّد بن مسلم ، عن محمّد بن سليمان ، عن ابن مسكان ، والظاهر أنّ اجتماع محمّد بن مسلم ومحمّد بن سليمان في نقل الوسائل، من باب اجتماع النسخة وبدلها ، فافهم . والحاصل أنّ سندنا هذا بظاهره مختلّ ولم نحصل لحلّه على جواب واضح .

۳-۳ . في شرح المازندراني : + «به» .

۴-۴ . في «د ، ص ، بر» : «إذا» .

۵-۵ . في مرآة العقول ، ج ۱۱ ، ص ۱۷۱ : «في المصباح : الرّبض \_ بفتحين \_ والمربض \_ مثال مجلس \_ للغنم : مأواها ليلاً . ورَبَضَت الدابة رِبْضاً \_ من باب ضرب \_ ورُبوضاً . وهو مثل بروك الإبل . وأقول : هنا إمّا كناية عن إدلاء رأسه وعدم استواء ظهره ، أو عن أنّه يسقط نفسه على الأرض قبل أن يرفع رأسه من الركوع ، كإسقاط الغنم نفسه عند ربوضه » .

۶-۱ . في «ج» : «كذب» .

اغْتَابَكَ ، وَ إِنْ وَعَدَكَ أَخْلَفَكَ» (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزة از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا منافق (آن کس است) که (از کاری) نهی کند ولی خود او (از آن کار) دست نمی کشد، و فرمان می دهد بدان چه خود نمیکند، و چون بنماز ایستد اعتراض کند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا اعتراض چیست؟ فرمود: رو بر است و چپ گردانیدن، و چون رکوع کند خود را (مانند گوسفند) بزمین اندازد (یعنی بعد از رکوع نایستد و بهمان حال بسجده رود) روزش را شب کند و اندوهی جز خوردن شام ندارد

با اینکه روزه هم نبوده است، و چون بامداد کند اندوهی جز خوابیدن ندارد با اینکه شب را بیدار نبوده، اگر برای تو حدیثی گوید دروغ گوید، و اگر نزدش چیزی بامانت گذاری بتو خیانت کند، اگر از او پنهان باشی تو را غیبت کند (و بدگوئی کند) و اگر بتو وعده بدهد وفا نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ابی حمزه، از علی بن الحسین (علیهما السلام)، فرمود: منافق غدقن می کند و خود دست نمی کشد و فرمان می دهد بدان چه خودش نمی کند، و هر گاه به نماز ایستد اعتراض کند، گفتم: یا ابن رسول الله! اعتراض چیست؟ فرمود: روی برگردانیدن، و هر گاه به رکوع رود، چون گوسفند خود را به زمین اندازد (یعنی قیام بعد از رکوع را نکند)، چون شب کند همی جز صرف شام ندارد با اینکه روزه هم نبوده است، و چون بامداد کند همتش این است که با اینکه شب را بیدار نمانده، اگر به تو حدیثی گوید، دروغ گوید، و اگر به تو چیزی بسپارد به تو خیانت ورزد و اگر از او پنهان شوی، تو را بد گوئی کند و اگر به تو وعده ای دهد، تخلف نماید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «ابی حمزه» روایت کرده که علی بن الحسین علیه السلام، فرمود: منافق آنکس است که از کاری نهی می کند ولی او از آن کار دست نمی کشد و فرمان دهد به آنچه که خود نمی کند و چون به نماز ایستد اعتراض کند عرض کردم: یا بن رسول الله! اعتراض چیست؟ فرمود: روی برگردانیدن، و هرگاه به

ركوع رود، چون گوسفند خود را به زمین اندازد (یعنی قیام بعد از ركوع را نکند)، چون شب کند همی چون صرف شام ندارد با اینکه روزه هم نبوده است، و چون صبح شود همّتش این است که با اینکه شب را بیدار نمانده، اگر به تو حدیثی گوید، دروغ گوید، و اگر به تو چیزی بسپارد به تو خیانت کند و اگر از او نهان شوی به تو بدگوئی کند و اگر به تو وعده ای دهد خلف وعده نماید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قیل: لعل المراد بالمنافق هنا ناقص الإیمان، و هو شبيه بالمنافق الحقيقي لما بينهما من الملائكة فی عدم الإتيان بما ينبغی الإتيان به و إن كان هذا معتقدا للحق كما مر عن يزيد الصائغ: هی أدنى منازل الكفر و ليس بكافر، و لا دلالة فيه على أن من شرط الأمر بالمعروف و النهی عن المنكر العمل بما يقول، لأن الواجب فی طرف الأمر أمران أحدهما أن يأمر غيره، و الثاني أن يمثل فی نفسه، و كذا فی طرف النهی و النفاق و العقوبة من جهة المخالفة، و هی أنه لم يمثل لا للأمر و النهی، و الاعتراض أن یمشی فی عرض الطريق يمينا و شمالا أستعير هنا للالتفات يمينا و شمالا. و إذا ركع ربض فی المصباح: الربض بفتحيتين و المريض مثال مجلس للغنم مأواها ليلا، و ربضت الدابة ربضا من باب ضرب و ربوضا و هو مثل بروك الإبل. و أقول: هنا إما كناية عن إدلاء رأسه و عدم استواء ظهره، أو عن أنه يسقط نفسه على الأرض قبل أن يرفع رأسه من الركوع كإسقاط الغنم

نفسه عند ربوضه، و العشاء كسماء طعام العشى، و ظاهره وجوب الوفاء بالوعد و إن أمكن المناقشة فيه.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۷۲

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحديث

۲۸۷۰/۴. عَنْهُ (۲)، عَنِ ابْنِ جُمهُورٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ بَحْرِ رَفَعَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَ زَادَ فِيهِ:

«إِذَا (۳) رَكَعَ رَبَضَ، وَإِذَا سَجَدَ نَقَرَ (۴)، وَإِذَا جَلَسَ شَغَرَ (۵)». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الملك بن بحر مانند همین حدیث را بطور مرفوع از آن حضرت حدیث کرده و در آن افزوده است: چون رکوع کند چون گوسفند بزمین افتد، و چون سجده کند نوک بزمین زند (چون کلاغی که دانه از زمین برچیند، یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند چون سگی است که بر سر دم نشیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از عبد الملک بن بحر که سند حدیث را تا امام رسانیده و این را هم بدان افزوده است: هر گاه رکوع کند، چون گوسفند بخوابد، و هر گاه به سجده رود چون کلاغی نوک به زمین زند (یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند، مانند سگی باشد که بر سر دم نشیند (این تعبیر هم ظاهر اشاره به ترک جلسه استراحت بعد از سجده تین و تعجیل در انجام نماز است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «عبد الملک بن بحر» که سند حدیث را تا امام رسانیده و این را هم بدان افزوده است: هرگاه رکوع کند، چون گوسفند بخوابد، و هرگاه به سجده رود چون کلاغی نوک به زمین زند (یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند، مانند سگی باشد که بر سر دم نشیند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. وإذا سجد نقر أى خفف السجود، فى النهاية: فيه أنه نهى عن نقرة الغراب يريد تخفيف السجود وأنه لا يمكث فيه إلا قدر وضع الغراب منقاره فيما يريد أكله وإذا جلس شجر قيل: أى ألقى كإلقاء الكلب، وقيل: أى رفع ساقيه من الأرض، وقعد على عقبه من شجر الكلب كمنع رفع أحد رجله بال أو لم يبيل، والأظهر عندى أنه إشارة إلى ما يستحبه أكثر المخالفين فى التشهد فإنهم يجلسون على الورك الأيسر، ويجعلون الرجل اليمنى فوق اليسرى، و يقيمون القدم اليمنى بحيث يكون رؤوس الأصابع إلى القبلة، وفى بعض النسخ شفر بالفاء، وقيل: هو من التشفير بمعنى النقص، فى القاموس: شفر كفرح نقص والأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٢

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٨٧١/٥. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنِ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنِ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُنَافِقِ مَثَلُ جَذَعِ النَّخْلِ (٧)، أَرَادَ صَاحِبُهُ (٨) أَنْ يَنْتَفِعَ بِهِ فِي بَعْضِ بِنَائِهِ (٩)، فَلَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي أَرَادَ، فَحَوَّلَهُ فِي (١٠) مَوْضِعٍ آخَرَ، فَلَمْ يَسْتَقِمْ لَهُ (١١)، فَكَانَ (١٢) آخِرُ (١٣) ذَلِكَ أَنْ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: منافق بمانند تنه درخت خرما است که صاحب آن بخواهد در قسمتی از ساختمانش از آن بهره مند گردد و در آنجا که خواهد (بواسطه کجی) قرار نگیرد، پس بجای دیگرش برد (آنجا نیز) قرار نگیرد، و سرانجامش اینست که آن را به آتش بسوزانند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: منافق به مانند تنه درخت خرمائی است که صاحبش خواهد در ساختمانی از آن بهره مند شود و سود برد در آنجا که خواسته استوار و برجا نشده و آن را به جای دیگر برده و آن جا هم استوار و برجا نشده و سرانجامش این شده که آن را در آتش سوخته (وزیر دیک مصرف کرده است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

منافق به مانند تنه درخت خرمائی است که صاحبش خواهد در قسمتی از ساختمانش از آن بهره مند شود و سود برد در آنجا که خواسته قرار نگیرد پس به جای دیگرش برد آنجا نیز قرار نگیرد و سرانجامش این است که آن را به آتش بسوزانند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. و هو تشبيه حسن للمنافق و إنه لعدم استقامته لا يصلح لشيء إلا للإحراق

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٢

\*\*\*\*\*

ص: ١٦٢

---

١- ٢. الأمالى للصدوق، ص ٤٩٣، المجلس ٧٤، ذيل ح ١٢، بسنده عن أبي حمزة الثمالي .  
تحف العقول، ص ٢٨٠، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام، إلى قوله: «وهمّه النوم ولم يسهر»  
مع زيادة فى آخره، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٤، ص ٢٣٨، ح ١٨٧٤؛ الوسائل، ج ١٥،  
ص ٣٤٢، ح ٢٠٦٩٤.

٢- ٣. الضمير راجع إلى معلّى بن محمّد المذكور فى السند السابق .

٣- ٤. فى الوسائل: «وإذا». وفى شرح المازندراني: «قوله: وزاد فيه: إذا ركع ربض؛ ليس هذا  
من الزيادة وإّما ذكره تمهيدا لبيان الزيادة والارتباط» .

٤- ٥. يريد تخفيف السجود وأنّه لا يمكن فيه إلاّ قدر وضع الطائر منقاره فيما يريد أكله . النهاية،  
ج ٥، ص ١٠٤ (نقر).



- ٥-٦ . فى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : شفر ، بالفاء . وقيل : هو من التشفير بمعنى النقص . فى القاموس : شفر كفرح : نقص . والأول أظهر » . وقوله : «شغر» ، أى رفع رجله ، فلا يجلس مطمئناً . مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٣٥١ (شغر) .
- ٦-٧ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣٨ ، ح ١٨٧٥ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣٤٣ ، ح ٢٠٦٩٥ .
- ٧-٨ . فى «ب ، ج ، ص ، بس» : - «النخل» . وفى «ز» : «النخلة» .
- ٨-٩ . فى شرح المازندراني : - «صاحبه» .
- ٩-١٠ . فى «بس» : «بنيانه» .
- ١٠-١١ . فى «ص» : «إلى» ، وهو الأنسب .
- ١١-١٢ . فى «ج ، د ، ص ، بس ، بف» : - «له» .
- ١٢-١٣ . فى «بر» : «وكان» .
- ١٣-١٤ . يجوز نصب «آخر» على الخبرية .
- ١٤-١٥ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣٩ ، ح ١٨٧٨ .

## ٦- الحديث

٢٨٧٢/٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا زَادَ خُشُوعُ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ، فَهُوَ عِنْدَنَا (١) نِفَاقٌ». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: آنچه از خشوع بدن بر آنچه در دل است بچربد آن در نزد ما نفاق است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- فرمود (علیه السلام): رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر آن اندازه که خشوع تن و اندام بدن از آنچه در دل است بیشتر باشد نزد ما نفاق محسوب گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- و نیز رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

هر آن اندازه که خشوع تن و اندام بدن از آنچه در دل است بیشتر باشد نزد ما نفاق محسوب گردد.

توضیح: مجلسی فرماید این حدیث دلالت دارد که هرگاه خشوع تن بیش از خشوع قلب باشد نشانگر ریا و نفاق است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. وكلمة ما شرطية زمانية، نحو:

فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ

ولذا لم يحتج إلى العائد، ويدل على أن زيادة خشوع البدن على خشوع القلب من الرياء، وهو من النفاق، وفي قوله: عندنا إيمان إلى أنه ليس بنفاق حقيقى بل هو خصلة مذمومة شبيهة بالنفاق.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٣

\*\*\*\*\*

## (١٦٩) باب الشرك

اشاره

٣٩٧ / ٢

### ١- الحديث

٢٨٧٣/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ (٣) مُشْرِكًا، قَالَ (٤): «فَقَالَ: «مَنْ قَالَ لِلنَّوَةِ: إِنَّهَا حَصَاةٌ، وَ لِلْحَصَاةِ: إِنَّهَا (٥) نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برید عجلی گوید: از حضرت باقر علیهم السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ گوید: فرمود: هر که بهسته ای بگوید: سنگریزه، و بسنگریزه، بگوید: هسته، و بآن متدین گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از برید عجلی، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ فرمود: هر که به هسته ای گوید: سنگریزه، و یا به سنگریزه ای گوید: هسته است و سپس بدان متدین گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «برید عجلی» گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ فرمود: هر کس به هسته ای گوید: سنگریزه، و یا به سنگ ریزه ای گوید: هسته است سپس به آن معتقد شود.

توضیح: مرحوم فیض فرماید: یعنی به قلب خود به آن معتقد شود و آن را دین خود قرار دهد و علت شرک آن به این جهت است که به پیروی از هوای نفس بینجامد و صاحب آن هر چند خدا را عبادت کند ولی مطیع هوای نفس است و برای خدا شریک قرار داده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و يظهر من أخبار الباب أن للشرك معاني و منازل كالتوحيد الذي يقابله من قال للنواة إنها حصاة قال الشيخ البهائي: لعل مراده عليه السلام من اعتقد شيئا من الدين و لم يكن كذلك في الواقع فهو أدنى الشرك، و لو كان مثل اعتقاد أن النواة حصاة و أن الحصاة نواة، ثم دان به، انتهى. و المضاف هنا مقدر أى حال من قال، و الواو فى قوله و للحصاة بمعنى أو، و قوله: ثم دان به ، إشارة إلى أنه إنما يكون شركا إذا دان به أى عبد الله و اعتقد أو أظهر أنه من عند الله، بخلاف ما إذا قال زيد ابن عمرو و لم يكن كذلك، لكن لم ينسبه إلى الله، و يمكن أن يقال فى التشبيه بالنواة و الحصاة إشعار بأنه إنما يكون شركا إذا كان من ضروريات الدين فإن كون الحصاة حصاة و النواة نواة ضرورى يعرفه كل أحد، لكن سائر أخبار الباب يدل على ما هو أعم من ذلك فكل من ابتدع شيئا فى الدين فهو مشرك، لأنه افترى على الله و أشرك به حيث اتبع فى ذلك الشيطان أو سائر الطواغيت، أو النفس و الهوى، و هذا هو الشرك بالمعنى الأعم. و قيل: دان به يعنى اعتقده بقلبه و جعله دينا، و الوجه فى كونه شركا أنه يرجع إلى متابعة الهوى أو تقليد من يهوى فصاحبه و إن عبد الله و أطاعه فقد أطاع هواه، أو من يهواه مع الله و أشركه معه انتهى و يرجع إلى ما ذكرنا.

## ٢- الحديث

٢/٢٨٧٤. عَنْهُ (٨)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ، قَالَ:

ص: ١٦٣

- 
- ١-١. في الجعفریات: «خشوع» بدل «عندنا» .
- ٢-٢. الجعفریات، ص ١٦٣، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي، ج ٤، ص ٢٣٩، ح ١٨٧٦؛ الوسائل، ج ١، ص ٦٦، ح ١٤٤.
- ٣-٣. في «ز، ص، بر»: «به العبد» .
- ٤-٤. في الوافي: - «قال» .
- ٥-٥. في «بر، بف»: «هي» .
- ٦-٦. في مرآة العقول، ج ١١، ص ١٧٤: «قال الشيخ البهائي: لعل مراده عليه السلام: من اعتقد شيئاً من الدين ولم يكن كذلك في الواقع، فهو أدنى الشرك، ولو كان مثل اعتقاد أن النواة حصاة وأن الحصاة نواة، ثم دان به». ولم نعر عليه في كتب الشيخ.
- ٧-٧. معاني الأخبار، ص ٣٩٣، ح ٤٤، بسنده عن بريد العجلي، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣٠٣، ذيل ح ٦٣، بسند آخر عن الرضا عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٤، ص ١٩٩، ح ١٨١٥.
- ٨-١. الضمير راجع إلى يونس المذكور في السند السابق؛ فقد توسّط يونس - وهو ابن عبد الرحمن - بين محمد بن عيسى وبين [عبدالله] بن مسكان في عددٍ من الأسناد. راجع: معجم رجال الحديث، ج ٢٠، ص ٢٩٣ - ٢٩٤؛ وص ٣٠٥ - ٣٠٦ و ص ٣٢٥.

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْإِنْسَانُ (۱) مُشْرِكًا، قَالَ (۲): فَقَالَ: «مَنْ ابْتَدَعَ رَأْيًا، فَأَحَبَّ عَلَيْهِ (۳)، أَوْ أَبْغَضَ (۴) عَلَيْهِ (۵)». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو العباس گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک شود؟ گوید: فرمود: هر که رأی را بدعت گذارد چه بواسطه آن محبوب گردد. و چه بدان واسطه مبعوض شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی العباس، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک گردد؟ فرمود: هر که رأی را بدعت گذارد چه به واسطه آن محبوب گردد و چه به واسطه آن مبعوض شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «ابی العباس» گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک گردد؟ فرمود: هرکس رأی را بدعت گذارد چه به واسطه آن محبوب گردد و چه مبعوض شود. (مرحوم مجلسی فرماید: چون بدعت گزار فتوا و نظری بدون دلیل شرعی داده و خود را در قانونگذاری با خداوند شریک ساخته است).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الرأی المبتدع ما لیس له مستند شرعی، و صاحبه مشرک لأنه اتخذ مع الرب عز و جل ربا آخر، و هو نفسه و هواه، أو غیرهما كما مر و إن لم يشعر به، سواء كان ذلك الرأی متعلقا بالأصول أم بالفروع فأحب علیه أي من تابعه فيه و أبغض علیه أي من خالفه، و أما الذي أخطأ في فهم الكتاب و السنة و بذل الجهد في ذلك و لم يقصر فيه و كان أهلا لذلك فالظاهر أنه لیس بداخل فيه.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۷۴

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۸۷۵/۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ (۷) إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۸)  
قَالَ: «يُطِيعُ الشَّيْطَانَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ، فَيُشْرِكُ» (۹). (۱۰)

ه ایشانند مشرکان» (سوره یوسف آیه ۱۰۶) فرمود: شیطان را ندانسته پیروی کند پس مشرک گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۴ <"type="ref" class="ref"> [ترجمه مصطفوی]

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۰۶ سوره یوسف): «و ایمان ندارند به خدا بیشتر آنان جز اینکه هم آنها مشرک باشند» فرمود: شیطان را ندانسته فرمان برد و مشرک گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل: «و بیشتر آنان به خدا ایمان ندارند جز آنکه آنها از مشرکانند (یوسف/۱۰۶)» فرمود: ندانسته از شیطان فرمان برد و مشرک گردد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ

قال فى المجمع: اختلف فى معناه على أقوال: أحدها أنهم مشركو قريش كانوا يقرون بالله خالقا و محييا و مميتا و يعبدون الأصنام و يدعونها آلهة مع أنهم كانوا يقولون الله ربنا و إلهنا يرزقنا فكانوا مشركين بذلك عن ابن عباس و الجبائى، و ثانيها: أنها نزلت فى مشركى العرب إذا سئلوا من خلق السماوات و الأرض و ينزل القطر؟ قالوا: الله، ثم هم يشركون و كانوا يقولون فى تلبيتهم لبيك لا شريك لك إلا شريك هو لك تملكه و ما ملك، عن الضحاك، و ثالثها: أنهم أهل الكتاب آمنوا بالله و اليوم الآخر و التوراة و الإنجيل ثم أشركوا بإنكار القرآن و إنكار نبوة نبينا عن الحسن، و هذا القول مع ما تقدمه رواه دارم بن قبيصة عن الرضا عن جده أبى عبد الله عليهما السلام و رابعها: أنهم المنافقون يظهران الإيمان و يشركون فى السر عن البلخى، و خامسها: أنهم المشبهة آمنوا فى الجملة و أشركوا فى التفصيل عن ابن عباس أيضا، و سادسها: أن المراد بالإشراك شرك الطاعة لا شرك العبادة أطاعوا الشيطان فى المعاصى التى يرتكبونها مما أوجب الله عليها النار فأشركوا بالله فى طاعته و لم يشركوا بالله فى عبادته فيعبدون معه غيره عن أبى جعفر عليه السلام. و روى عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال: قول الرجل لو لا فلان لضاع عيالى، جعل لله شريكا فى ملكه يرزقه و يدفع عنه، فقيل له: لو قال: لو لا أن من الله على بفلان لهلك؟ قال: لا بأس بهذا. و فى رواية زرارة و محمد بن مسلم و حمران عنهما عليهما السلام أنه شرك النعم. و روى محمد بن الفضيل عن أبى الحسن الرضا عليه السلام قال: إنه شرك لا يبلغ به الكفر، انتهى. و أقول: روى على بن إبراهيم و العياشى عن الباقر عليه السلام: هى المعاصى التى يرتكبون فهى شرك طاعة أطاعها فيها الشيطان فأشركوا بالله فى الطاعة لغيره و ليس بإشراك عبادة أن يعبدوا غير الله، و روى العياشى عن الباقر عليه السلام

هو قول الرجل لا و حياتك، و فى التوحيد عن الصادق عليه السلام قال: هم الذين يلحدون فى أسمائه بغير علم فيضعونها غير مواضعها، و أما هذا الخبر فلعل المراد به أنه يطبع الشيطان و يتوهم أنه يطبع الله كاتباع البدع و الاستبداد بالآراء فى الأمور الشرعية و سوء الفهم لها و نحو ذلك إذا لم يتعمد المعصية فإن ذلك كله إطاعة للشيطان من حيث لا يعلم و هو شرك طاعة ليس بشرك عبادة لأنه تعالى نسبهم إلى الإيمان، و لذا قيدناه بعدم التعمد فإنه مع التعمد كفر و خروج عن الإيمان و شرك عبادة، و قد يقال من حيث لا يعلم متعلق بقوله فيشرك و هو بعيد لفظا و إن كان قريبا معنى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٦

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٢٨٧٦/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

مُشْرِكُونَ» قَالَ: «شِرْكُ طَاعَةٍ، وَ (١١) لَيْسَ شِرْكَ (١٢) عِبَادَةٍ».

وَ عَنْ (١٣) قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» (١٤) قَالَ: «إِنَّ الْآيَةَ

ص: ١٦٤

---

١- ٢. فى «ص» والوافى: «العبد».

٢- ٣. فى الوافى: - «قال».

٣- ٤. فى حاشية «ص»: «إليه».

٤- ٥. فى مرآة العقول: «وأبغض». ثم قال: «أى من خالفه».

٥-٦ . فى «د ، ص ، بس ، بف» وتفسير العياشى : - «عليه» .

٦-٧ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٢٤٦ ، ح ١٥٠ ، عن أبى العباس الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٠ ، ح ١٨١٦ .

٧-٨ . فى السند تحويل بعطف «إسحاق بن عمّار» على «سماعة ، عن أبى بصير» ، عَطَفَ طبقة على طبقتين ؛ فقد تكرّرت رواية يحيى بن المبارك ، عن عبد الله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار فى الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٩ ، ص ٤٣٤ \_ ٤٣٥ .

٨-٩ . يوسف (١٢): ١٠٦ .

٩-١٠ . فى الوافى : «وذلك مثل اتباع البدع والاستبداد بالرأى فى الأمور الشرعيّة وسوء الفهم لها ونحو ذلك إذا لم يتعمّد المعصية ، فإنّ ذلك كلّهُ إطاعة للشيطان من حيث لا يعلم ، وهو شرك طاعة ، ليس بشرك عبادة ؛ لأنّه تعالى نسبهم إلى الإيمان ؛ ولهذا قيّدناه بعدم التعمّد ، فإنّه مع التعمّد كفر وخروج عن الإيمان وشرك عبادة . وبهذا يحصل التوفيق بين أخبار هذا الباب المختلف ظواهرها» .

١٠-١١ . الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٣ ، ح ١٨٠٣ .

١١-١ . فى «بس» : - «و» .

١٢-٢ . فى «بر ، بف» وحاشية «د» والوافى : «بشرك» .

١٣-٣ . فى «ز» : «فى» .

١٤-٤ . الحجّ (٢٢) : ١١ . وفى «د» والوافى : + «الآية» .

تَنْزِلُ (١) فِي الرَّجُلِ ، ثُمَّ تَكُونُ (٢) فِي أَتْبَاعِهِ .

٣٩٨ / ٢

ثُمَّ (٣) قُلْتُ : كُلُّ مَنْ نَصَبَ دُونَكُمْ شَيْئًا ، فَهُوَ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ ؟

فَقَالَ : «نَعَمْ ، وَقَدْ يَكُونُ مَحْضًا (٤)» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ضریس از آن حضرت علیه السّلام حدیث کند که در گفتار خدای عز و جل (در همین آیه) فرمود: شرک در طاعت است نه شرک در عبادت، و از گفتار خدای عز و جل «و برخی از مردمند که خدا را بر حرف پرستش کنند» (سوره حج آیه ۱۱ پرسیدم؟) فرمود: آیه در باره مردی نازل شده و سپس در باره پیروان او هم باشد، پس من عرض کردم: هر که در برابر شما چیزی برپا دارد او از کسانی است که خدا را بر حرف پرستیده؟ فرمود: آری و گاهی مشرک محض باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از ضریس، از امام صادق (علیه السّلام) در قول خدا عز و جل: «ایمان نیاورد بیشتر آنان به خدا جز اینکه هم آنها مشرک باشند» فرمود: شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت، و از قول خدا عزّ و جلّ (۱۱ سوره حج): «و برخی مردمند که خدا بر حرف می پرستند» (پرسش شد) و فرمود: راستی آیه ای در باره مردی نازل شود و سپس در باره پیروان او هم باشد، سپس من گفتم: هر که در برابر شما چیزی برپا دارد، او از کسانی است که خدا بر حرف می پرستد؟ در پاسخ فرمود: آری، و بسا که شرک محض باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «ضریس» از امام صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «بیشتر آنان به خدا ایمان نیاورند جز اینکه آنها مشرک باشند» فرمود: مراد از شرک در طاعت است نه در عبادت و از قول خدای عز و جل سؤال شد فرمود: «و برخی مردمند که خدا را به حرف پرستند (حج/۱۱)» به راستی آیه ای دربارهٔ مردی نازل شود و سپس دربارهٔ پیروان او هم باشد، سپس عرض کردم: هرکس در برابر شما چیزی برپا دارد، او از کسانی است که خدا را به حرف می پرستد؟ در پاسخ فرمود: آری، و بسا که شرک محض باشد.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: مراد از شرک در اینجا شرک در طاعت غیر خداست نه شرک در عبادت زیرا هرکس غیر خدا را فرمان برد شیطان است زیرا پیروی از هوای نفس است گرچه دیگری را سجده نکرده باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. شرک طاعة أى المراد بالشرك شرک طاعة لغير الله لا شرک عبادة له فمن أطاع غير الله سواء كان شیطانا أو نفسا أمانة بالسوء أو إنسانا ضالا مضلا فقد أشرك بالله غيره و إن لم يسجد له.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ

قال الطبرسي: أى على ضعف من العبادة كضعف القائم على حرف أى على طرف جبل و نحوه عن على بن عيسى، قال: وذلك من اضطرابه فى طريق العلم إذا لم يتمكن من الدلائل المؤدية إلى الحق فينقاد لأدنى شبهة لا يمكنه حلها، وقيل: على حرف: على شك عن مجاهد، وقيل: معناه أن يعبد الله بلسانه دون قلبه عن الحسن، قال: الدين حرفان أحدهما اللسان و الثانى القلب، فمن اعترف بلسانه و لم يساعده قلبه فهو على حرف، و قال البيضاوى: أى على طرف من الدين لا ثبات له فيه كالذى يكون على طرف الجيش فإن أحس بظفر قر و إلا فر، روى أنها نزلت فى أعراب قدموا إلى المدينة فكان أحدهم إذا صح بدنه و نتجت فرسه مهرا سويا و ولدت امرأته غلاما سويا و كثر ماله و ماشيته قال ما أصبت منذ دخلت فى دينى هذا إلا خيرا و اطمأن، و إن كان الأمر بخلافه قال: ما أصبت إلا شرا و انقلب، انتهى. ثم يكون فى أتباعه أى نزلت الآية فى قوم شكوا فى النبى صلى الله عليه و آله و سلم و ما جاء به من الولاية و غيرها ثم جرت فيمن تبعهم على ذلك بعدهم كالمستضعفين من المخالفين و الجهال الذين يتبعونهم بغير علم، أو نزلت فى الذين شكوا فى النبى صلى الله عليه و آله و سلم ثم جرت فى الذين شكوا فى الإمام و قد يكون محضا أى مشركا محضا كعلماء المخالفين و المتعصبين منهم حيث تركوا الحق، مع وضوح البرهان عنادا. و الحاصل أنه سأل السائل عن المخالفين أهم من أهل هذه الآية؟ فقال عليه السلام: بعضهم من أهل هذه الآية، و بعضهم مشرك محض، و يحتمل أن يكون تنمة كلامه سابقا أى و قد يكون فى الرجل محضا و لا يكون فى أتباعه، و فى بعض النسخ و قد يكون مختصا فهو صريح فى المعنى الأخير.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٧

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٨٧٧/٥. يُؤنَسُ (٦)، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ، عَنْ عَمِيرَةَ (٧):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ (٨): «أَمَرَ النَّاسَ بِمَعْرِفَتِنَا وَالرَّدِّ إِلَيْنَا وَالتَّسْلِيمِ لَنَا»  
ثُمَّ قَالَ: «وَإِنْ صَامُوا وَصَلَّوْا وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَجَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَرُدُّوا إِلَيْنَا، كَانُوا  
بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ (٩)». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمیره گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: مردم بشناسائی ما و مراجعه بما و تسلیم شدن برای ما مأمورند، سپس فرمود: و اگر چه روزه بگیرند و نماز گزارند و گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست؛ ولی پیش خود بنا گذارند که بما مراجعه نکنند بهمان سبب مشرک گردند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١١٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٥- از عمیره، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: مردم مأمورند ما را بشناسند و به ما مراجعه کنند و تسلیم به ما باشند، سپس فرمود: و اگر چه روزه دارند و نماز گزارند و شهادت دهند که جز خدا معبود شایسته ای نیست و در دل گیرند که به ما مراجعه نکنند، بدین سبب مشرک باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥ ، ص ٤٢٧

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۵- «عمیره» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

مردم مأمورند ما را بشناسند و به ما مراجعه کنند و تسلیم ما باشند، سپس فرمود: و اگرچه روزه دارند و نماز گزارند و شهادت دهند که جز خدا معبود شایسته ای نیست ولی تصمیم دارند که به ما مراجعه نکنند، بدین سبب مشرک می باشند.

توضیح: زیرا در صورت عدم مراجعه به معصومین و گرفتن احکام الهی از آنها، ناگزیر به بدعت می شوند و از طرف خود حکم می آورند که خود سبب شرک و قانونگذاری است که خدا فرماید: «همانا حکم و قانونگذاری مخصوص خداوند است».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و يدل على أن المخالفين مشركون.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۷۷

\*\*\*\*\*

**۶- الحديث**

٢٨٧٨/٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى  
الكَاهِلِيِّ (١١)، قَالَ:

ص: ١٦٥

- 
- ١- ٥ . فى «ج ، بر» : «ينزل» .  
٢- ٦ . فى «ج ، ص» ومرآة العقول : «يكون» .  
٣- ٧ . فى الوسائل : «قال» بدل «ثم» .  
٤- ٨ . فى حاشية «ج» : «نزولها مختصًا برجل» بدل «محضًا» . وفى الوافى : «مختصًا ، يعنى  
إنّ الآية قد يكون نزولها مختصًا برجل ويكون حكمها عامًا لكلّ من فعل ما فعله ذلك الرجل ، وقد  
يكون حكمها أيضًا مختصًا بمن نزلت فيه . وربّما يوجد فى النسخ : محضًا ... فإمّا أن يكون المراد  
بالمحوضة الاختصاص ، أو هو غلط من النسخ» . وقال فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١٧٧ : «وقد  
يكون محضًا ، أى مشركا محضًا ... ويحتمل أن يكون تتمة كلامه سابقا ، أى وقد يكون فى الرجل  
محضًا ولا يكون فى أتباعه . وفى بعض النسخ : وقد يكون مختصًا ، فهو صريح فى المعنى الأخير»  
و«المحض» : الخالص الذى لم يخالطه غيره . المصباح المنير ، ص ٥٦٥ (محض) .  
٥- ٩ . الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٣ ، ح ١٨٠٤؛ الوسائل ، ج ٢٧ ، ص ١٢٦ ، ح ٣٣٣٨٨ .  
٦- ١٠ . السند معلق على سابقه . ويروى عن يونس ، على بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى .  
٧- ١١ . فى «بس» : «عمير» .  
٨- ١٢ . فى الوسائل : - «سمعته يقول» .  
٩- ١٣ . فى «ز» : «من المشركين» .  
١٠- ١٤ . بصائر الدرجات ، ص ٥٢٥ ، ح ٣٢ ، بسند آخر ، إلى قوله : «والتسليم لنا» مع اختلاف  
يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٤ ، ح ١٨٠٥؛ الوسائل ، ج ٢٧ ، ص ٦٨ ، ح ٣٣٢٢١ .

۱۱- ۱. تقدّم الخبر فى الكافى ، ح ۱۰۱۹ ، بسند آخر عن أحمد بن محمد بن أبى نصر ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عبد الله الكاهلى . واستظهرنا هناك زيادة «عن حمّاد بن عثمان» فى السند ؛ فلاحظ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَ آتَوْا الزَّكَاةَ، وَ حَجَّجُوا الْبَيْتَ، وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ، ثُمَّ قَالُوا لِسَيِّءِ صَنَعِهِ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ (۲) الَّذِي صَنَعَ، أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ، لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ» .

ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳)، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ» . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

عبد الله بن يحيى كاهلى گوید: حضرت صادق عليه السلام فرمود: اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را پرستش کنند، و نماز را برپا دارند، و زکاة را بدهند، و حج خانه خدا را بجا آورند، و ماه رمضان را روزه دارند، سپس بچیزی که خدا کرده یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ساخته اعتراض کنند و بگویند: که چرا بر خلاف آن ساخته؟ یا در دل خود چنین اعتراضی کنند (گر چه بزبان نیاورند) بهمین اعتراض مشرک شوند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نه چنین است پروردگار تو سوگند ایمان نیاورند تا بدآوری بگزینند تو را در آنچه سر زده است بین ایشان و سپس نیابند در دلهاى خویش چاره ای از آنچه تو قضاوت کرده ای و تسلیم شوند تسلیم شدنی» (سورة نساء آیه ۶۵) سپس حضرت صادق عليه السلام فرمود: بر شما است که تسلیم باشید.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از عبد الله بن يحيى كاهلى، گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: اگر چنانچه مردمى خداى يگانه و بى شريك را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زكاة را پردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چيزى كه خدا ساخته و پيغمبر ساخته اعتراض کنند و بگویند: چرا بر خلاف آن نساخته اید؟ يا در دل خود چنین تصویری بکنند (گرچه به زبان نیاورند)، به همین اعتراض خود، مشرك گردند، سپس این آیه را خواند (۶۴ سوره نساء): «نه، نه سوگند به پروردگارت مؤمن نباشند تا تو را در اختلاف و نزاعی كه میان آنها است حَكَم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت كنى و حكم بدهی حرجی و ضیقى و اعتراضی در نیابند و به خوبى تسلیم باشند و بپذیرند» سپس امام صادق (عليه السلام) فرمود: بر شما لازم است كه تسلیم باشید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «عبد الله بن يحيى كاهلى» گوید: امام صادق عليه السلام فرمود:

اگر چنانچه مردمى خداى يگانه و بى شريك را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زكات را پردازند و حج خانه خدا را به جا آورند و ماه رمضان را روزه گیرند و سپس بدان چيزى كه خدا و پيامبر ساخته اعتراض کنند و بگویند: چرا برخلاف آن نساخته اید؟ يا در دل خود چنین تصویری نمایند (گرچه به زبان نیاورند)، مشرك گردند، سپس این آیه را خواند: «نه چنین است به پروردگار تو سوگند كه آن ها ایمان نیاورند تا تو را به داوری در آن چه از آنها سرزده برگزینند سپس در دل های خویش چاره ای

از آنچه که تو داوری کرده ای نیابند و تسلیم شوند تسلیم شدنی (نساء/۶۴)» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما لازم است که تسلیم باشید.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: این حدیث بر این دلالت دارد که نارضایتی از کار خداوند و عدم تسلیم به سخنان معصومین شرک است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن، و يدل على أن عدم الرضا بما صنعه الله و ترك التسليم لما ورد عنهم عليهم السلام شرك، و قد مضى في باب التسليم أن الخطاب في هذه الآية إلى أمير المؤمنين عليه السلام و ألا بالفتح و التشديد حرف تحضيض، قال النحاة: دخوله على المستقبل حث على الفعل و طلب له، و على الماضي توبيخ على ترك الفعل نحو: ألا تنزل عندنا، و ألا نزلت.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۷۸

\*\*\*\*\*

## ۷- الحديث

۲۸۷۹/۷ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (٥): «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ

دُونِ اللَّهِ» (٦) فَقَالَ: «أَمَّا وَ اللَّهِ ، مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ (٧)، وَ لَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ لَمَّا (٨) أَجَابُوهُمْ (٩)، وَ لَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا، وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا، فَعَبَدُوهُمْ (١٠) مِنْ

ص: ١٦٦

١- ٢ . فى «بر» : «رسول الله» .

٢- ٣ . فى «بر» والوفى : «بخلاف» .

٣- ٤ . النساء (٤): ٦٥ .

٤- ٥ . الكافى ، كتاب الحجّة ، باب التسليم وفضل المسلمين ، ح ١٠١٩ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد البرقى ، عن أحمد بن محمد بن أبى نصر ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عبد الله الكاهلى ؛ المحاسن ، ص ٢٧١ ، كتاب مصايح الظلم ، ح ٣٦٥ ، عن أبىه ، عن صفوان بن يحيى وأحمد بن محمد بن أبى نصر ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عبد الله الكاهلى ؛ بصائر الدرجات ، ص ٥٢٠ ، ح ٣ ، بسنده عن الكاهلى . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٢٥٥ ، ح ١٨٤ ، عن عبد الله بن يحيى الكاهلى ، وفيهما مع اختلاف يسير . راجع : بصائر الدرجات ، ص ٥٢١ ، ح ٨ الوافى ، ج ٤ ، ص ١٩٥ ، ح ١٨٠٦ .

٥- ٦ . وفى الكافى ، ح ١٥٨ : «عن أبى عبد الله عليه السلام ، قال : قلت له « بدل «قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام ، عن قول الله عزّ وجلّ» .

٦- ١ . التوبة (٩)

٧- ٢ . فى الكافى ، ح ١٥٨ : - «إلى عبادة أنفسهم» .

٨- ٣ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والكافى ، ح ١٥٨ والمحاسن وتفسير العياشى : «ما .

٩- ٤ . فى «ب» وحاشية «بر» : «أجابوا» .

۱۰-۵ . فی «ج» : «عبدوهم» . وفی تفسیر العیاشی : «فکانوا یعبدونهم» بدل «فعبدوهم» .

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ». (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: از گفتار خدای عز و جل: «کشیشان و دیرنشینان خود را خدایانی در برابر خدا گرفتند» (سوره توبه آیه ۳۱) فرمود: هر آینه بخدا سوگند آنها ایشان را پرستش خودشان نخواندند، و اگر پرستش خود خوانده بودند ایشان نمیپذیرفتند ولی حرامی را بر ایشان حلال کردند، و حلالی را بر ایشان حرام کردند، پس آنها را ندانسته از همین راه پرستش کردند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۳۲ سوره توبه): «دانشمندان و عابدان خود را در برابر خدا ارباب و پروردگار خود گرفتند» در پاسخ فرمود: هلا به خدا این دانشمندان و عباد آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم دعوت می کردند آنها نمی پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنها حلال کردند و حلال خدا را برای آنان حرام کردند و آنان را ندانسته و نفهمیده از این راه اطاعت و پرستش کردند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- ابی بصیر، گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عز و جل: «دانشمندان و عابدان خود را در برابر خدا ارباب و پروردگار خود گرفتند (توبه/۳۲)» در پاسخ فرمود:

همانا به خدا سوگند که این دانشمندان و عبّاد، آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم دعوت می کردند آنها نمی پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنها حلال و حلال خدا را برای آنان حرام کردند و آنان را ندانسته و نفهمیده از این راه پرستش کردند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: سرّ این مطلب آن است که پرستش چیزی جز تسلیم و فرمانبری نیست به همین خاطر خداوند پیروی از هوای نفس را اطاعت از شیطان نامیده در آنجا که فرماید: «آیا به شما بنی آدم سفارش نکردیم که شیطان را مپرستید که برای شما دشمنی آشکار است (یس/۶۰)»

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ



فى المجمع أى علماءهم

وَرُهْبَانَهُمْ

أى عبادهم

أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ

روى عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام أنهما قالوا: أما و الله ما صاموا لهم و لا صلوا، و لكنهم أحلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا، فاتبعوهم فعبدوهم من حيث لا يشعرون، و روى الثعلبى بإسناده عن عدى بن حاتم قال: أتيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و فى عنقى صليب من ذهب فقال: يا عدى اطرح هذا الوثن من عنقك، قال: فطرحته و انتهيت إليه و هو يقرأ من سورة البراءة هذه الآية

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ

حتى فرغ منها، فقلت له: إنا لسنا نعبدهم فقال: أ ليس يحرمون ما أحل الله فتحرمونه، و يحلون ما حرم الله فتستحلونه؟ قال: فقلت بلى، قال: فتلك عبادتهم. و قال البيضاوى: بأن أطاعوهم فى تحريم ما أحل الله و تحليل ما حرمة، أو بالسجود لهم

وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

بأن جعلوه ابنا الله

وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا

أى ليطيعوا

إِلَهًا وَاحِدًا

و هو الله تعالى، و أما طاعة الرسول و سائر من أمر الله بطاعته فهي في الحقيقة طاعة الله.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۷۸

\*\*\*\*\*

## ۸- الحديث

۲۸۸۰/۸ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ؛ وَ (۲) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ رَجُلٍ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ أَطَاعَ رَجُلًا فِي مَعْصِيَةِ (۳) فَقَدْ عَبَدَهُ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مردی را در گناهی پیروی کند بتحقیق که او را پرستش کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر کس مردی را در نافرمانی خدا فرمان برد، محققاً او را پرستیده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام، فرمود: هرکس مردی را در نافرمانی خدا فرمان برد، به یقین او را پرستیده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. في معصية متعلق بأطاع، وقيل: إما وصف لرجل أو حال عنه، أو متعلق بأطاع فعلى الأولين يفيد أن العاصي معبود لمن أطاعه مطلقاً، و على الأخيران العاصي معبود لمن أطاعه في المعصية، و سر ذلك أن العبادة ليست إلا الخضوع و التذلل، و الطاعة و الانقياد، و لذلك جعل الله سبحانه اتباع الهوى و طاعة الشيطان عبادة لهما، فقال:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ

وقال:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ

وإذا كان اتباع الغير بغير أمر الله عبادة له فأكثر الخلق مقيمون على عبادة غير الله تعالى. و هو النفس و الشيطان، و أهل المعصية و الكفران، و هذا هو الشرك الخفى نعوذ بالله منه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٧٩

\*\*\*\*\*

## (١٧٠) باب الشك

### اشاره

٣٩٩ / ٢

### ١- الحديث

٢٨٨١/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُخْبِرُهُ أَنِّي شَاكٌّ، وَقَدْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» (٥) وَأَنِّي (٦) أَحَبُّ أَنْ تُرِينِي شَيْئًا.

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ (٧): «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ مُؤْمِنًا، وَأَحَبُّ أَنْ يَزِدَادَ إِيمَانًا، وَأَنْتَ شَاكٌّ (٨)، وَ الشَّاكُّ لَا خَيْرَ فِيهِ».

وَ كَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا الشَّكُّ مَا لَمْ يَأْتِ الْيَقِينُ (٩)، فَإِذَا جَاءَ الْيَقِينُ لَمْ يَجْزِ الشَّكُّ».

ص: ١٦٧

۱-۶ . الكافي ، كتاب فضل العلم ، باب التقليد ، ح ۱۵۸ ؛ المحاسن ، ص ۲۴۶ ، كتاب مصابيح  
الظلم ، ح ۸۴۸ . وفي تفسير العياشي ، ج ۲ ، ص ۸۷ ، ح ۴۸ ، عن أبي بصير ، من قوله : « ما  
دعوهم إلى عبادة أنفسهم » الوافي ، ج ۴ ، ص ۱۹۵ ، ح ۱۸۰۷ .  
۲-۷ . في السند تحويل ، بعطف « عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه » علي « عليّ بن محمد ، عن صالح  
بن أبي حمّاد » .

۳-۸ . في « ب ، ج ، ص ، بس ، بف » : « معصيته » .

۴-۹ . تفسير القمّي ، ج ۲ ، ص ۵۵ ، ذيل الحديث ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة في أوله  
الوافي ، ج ۴ ، ص ۱۹۶ ، ح ۱۸۰۸ ؛ الوسائل ، ج ۲۷ ، ص ۱۲۷ ، ح ۳۳۳۸۹ .  
۵-۱ . البقرة (۲) : ۲۶۰ .

۶-۲ . في « ب ، ص » وحاشية « بر » : « فإني » .

۷-۳ . هكذا في « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف » والوافي والبحار . وفي سائر النسخ والمطبوع  
: - « إليه » .

۸-۴ . في « ج » : « الشاك » .

۹-۵ . في « ز » : « باليقين » .

وَ كَتَبَ (۱) : « إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ : « وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ  
لَفَاسِقِينَ » (۲) » قَالَ : « نَزَلَتْ فِي الشَّاكِّ (۳) » . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حسین بن حکم گوید: بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نوشتم و از حال خود او را آگاه  
کردم که من در شک افتاده ام، و حضرت ابراهیم علیه السلام بخدا عرضکرد: «پروردگارا بمن بنما

چگونه مرده ها را زنده میکنی» (سوره بقره آیه ۲۶۰) و من دوست دارم که شما (نیز برای رفع شک من) چیزی (از معجزه و دلیل امامت) بمن نشان دهی، پس آن حضرت بمن نوشت: که ابراهیم براستی مؤمن بود (و عقیده داشت) و میخواست که ایمانش را افزون کند، ولی تو در شکی، و در شک خیری نیست، و نوشت: جز این نیست که شک تا جاییست که یقین نیامده، و چون یقین آمد شک روا نباشد، و نوشت: بدرستی که خدای عز و جل فرماید: «و نیافتیم برای بیشترشان عهدی و دریافتیم بیشترشان را نافرمانان» (سوره اعراف آیه ۱۰۲) و فرمود: این آیه در باره شک کننده نازل شده.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از حسین بن حکم، گوید: نوشتم به امام کاظم (علیه السلام) و به او خبر دادم که من در حال شک افتاده ام و ابراهیم (علیه السلام) هم گفته است (۲۶۰ سوره بقره): «پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی» و من دوست دارم که شما یک چیزی (معجزه ای و دلیل امامتی) به من بنمائید، در پاسخ نوشت که: ابراهیم راستی مؤمن و معتقد بود و دوست داشت که بر ایمان او افزوده شود و تو در شکی و در شک کننده چیزی نیست، و نوشت: شک تا آنجا است که یقین نیامده و چون یقین آمد، شک کردن روا نباشد، و نوشت که: راستی خدا عز و جل فرماید (۱۰۱ سوره اعراف): «در بیشترشان عهد و وفا نیافتیم و راستش دریافتیم که بیشترشان فاسق و نابکارند» فرمود: این آیه در باره شک کننده نازل شده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «حسین بن حکم» گوید: به امام کاظم علیه السلام نوشتم و به او خبر دادم که من دچار شک و تردید شده ام و ابراهیم علیه السلام هم گفته است: «پروردگارا به من بنمایان که چگونه مرده ها را زنده می کنی (بقره/۲۶۰)» و من دوست دارم که شما معجزه ای به من بنمایانی در پاسخم نوشت: به درستی ابراهیم مؤمن و معتقد بود و دوست داشت که بر ایمان او افزوده شود و تو در شکی و در شک کننده چیزی وجود ندارد و نوشت: شک تا آنجاست که یقین نیامده و چون یقین آمد، شک روا نباشد، و نوشت که: براستی که خدای عز و جل فرماید: «در بیشترشان عهد و وفا نیافتیم و راستش دریافتیم که بیشترشان فاسق و نابکارند (اعراف/۱۰۱)» فرمود: این آیه درباره شک کننده نازل شده است.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: غرض از نقل داستان حضرت ابراهیم در این روایت عذر تراشی برای شک بوده ولی حضرت آن را ابطال کرده به اینکه ابراهیم شک نداشت زیرا او علم یقین داشت و می خواست به عین الیقین برسد و تو شک داری و خیری در شک نیست زیرا هرچه خیر است در ایمان است و ایمان جز با یقین به دست نمی آید.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قد قال ابراهیم کان غرض السائل إبداء العذر لشكه بأن ابراهیم علیه السلام مع رتبة النبوة کان شاکا فی الموتی فسأل ربه ما یزیل شکه و ما سألہ إما معجزة لیزول شکه، أو دلیل علی الإمامة، و علی الأول إما أظهر له معجزة و لم یذکره الراوی أو لم یر علیه السلام المصلحة فی ذلك، أو علم أنه تمت علیه الحججة و ظهر له الحق و إنما یظهر الشک للوسواس أو للعناد، و علی الثانی

أيضا يحتمل الوجوه الثلاثة و الأخير أظهر. و أما العذر الذي أبداه فقد أبطله عليه السلام بأن إبراهيم عليه السلام لم يكن شاكا و لم يسأل ذلك ليزيل الشك عن نفسه، لأنه كان مؤمنا بالرب تعالى و صفاته الكمالية و قدرته على إحياء الموتى، و بالبعث و النشور، و لم يشك قط بل سأله ليزداد يقينا بأن يرى بالعيان ما علمه بالدليل و الوحي و البرهان، و الحاصل أنه كان له علم اليقين فطلب عين اليقين و أنت شاك كما اعترفت به و الشاك لا خير فيه لأن الخير كله فى الإيمان، و هو لا يحصل إلا باليقين. و كتب عليه السلام إنما الشك ما لم يأت اليقين و هذا يحتمل وجهين: الأول أن يكون تأكيدا لقوله عليه السلام: إن إبراهيم كان مؤمنا، و حاصله أنه كان له يقين بقدرته تعالى على إحياء الموتى و الشك لا يجامع اليقين، فعدم الجواز بمعنى الامتناع، الثانى: أن يكون المراد باليقين ما يوجب اليقين، فالشك بعد ذلك يكون تكلفا للشك و حملا للنفس عليه عنادا، فالمراد بعدم الجواز عدم كونه معذورا فى ذلك الشك، و هذا يؤيد الوجه الأخير من الوجوه الثلاثة المتقدمة، و قيل: فى الآية وجوه أخر، منها: أنه إنما سأله ليعلم قدره و منزلته عند الله تعالى، لأن الإسعاف بالمطلب الجليل يدل على رفعة شأن السائل، و حينئذ فمعنى

أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ

أو لم تؤمن بمنزلتك عندى. و منها: ما رواه الصدوق فى العيون عن الرضا عليه السلام أن الله كان أوحى إلى إبراهيم عليه السلام إنى متخذ من عبادى خليلا إن سألتنى إحياء الموتى أحبته، فوقع فى نفس إبراهيم عليه السلام أنه ذلك الخليل، فقال: رب أرنى كيف تحيى الموتى، قال: أو لم تؤمن قال: بلى و لكن ليطمئن قلبى على الخلة. و منها: أنه أراد أن يكون له ذلك معجزة كما كانت للرسول. و منها: أنه كان له علم اليقين بالإحياء و إنما سأل ليعلم كيفية الإحياء كما يشعر به قوله: كيف؟. و منها: أنه إنما سأله أن يقدره على إحياء الموتى و تأدب فى السؤال فقال: أرنى كيف تحيى الموتى. و قال بعض أهل الإشارة: رأى من نفسه الشك و ما شك، و إنما سأل ليجاب فيزداد قربا.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ



هذه الآية بعد ذكر قصص الأنبياء عليهم السلام و هلاك أممهم بمخالفتهم، قال فى المجمع: أى ما وجدنا لأكثر المهلكين من عهد، أى من وفاء بعهد كما يقال فلان لا عهد له، أى لا وفاء له بالعهد، و يجوز أن يكون المراد بهذا العهد ما أودع الله العقول من وجوب شكر المنعم و طاعة المالك المحسن و اجتناب القبائح، و يجوز أن يراد به ما أخذ على المكلفين على السنة الأنبياء أن يعبدوه و لا يشركوا به شيئاً

وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

اللام و إن للتأكيد، و المعنى و إنا وجدنا أكثرهم ناقضين للعهد، مخلفين للوعد، انتهى. و لعل تأويله عليه السلام يرجع إلى أن الله تعالى أخذ عليهم العهد بما أعطاهم من العقل أن يستعملوا العقل فيما أتاهم مما يوجب اليقين فتركوا ذلك و شكوا بعد مشاهدة المعجزات الباهرة و الحجج الظاهرة الواضحة، فصاروا فاسقين خارجين عن الإيمان، و قيل: أشار عليه السلام بذلك إلى أن الأكثر تقضوا عهد الله و عهد رسوله فى الولاية و شكوا فيها و أن الآية نزلت فى شكهم و أن كل شاك فاسق.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٨١

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٨٨٢/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ (٥) الْخُرَّاسَانِيِّ، قَالَ:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: «لَا تَرْتَابُوا (٦) فَتَشْكُوا، وَ لَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو اسحاق خراسانی گوید: أمير المؤمنين عليه السلام در خطبه اش میفرمود: تردید (در باره دین و احکام آن) بخود راه ندهید تا بشک افتید، پس کافر شوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه اش می فرمود: دو دلی و تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اش فرمود: دو دلی و تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. و كأنه مرسل لأن أبا إسحاق من أصحاب الرضا عليه السلام أو الصادق عليه السلام و  
يحتمل أن يكون مضمرا بأن يكون ضمير قال راجعا إلى أحد الإمامين عليهما السلام، و الارتياب  
الشك و التهمة، و لعل المراد هنا الخوض فى الشبهات التى توجب الشك أو عدم الرضا بقضاء الله  
و اتهامه فى قضائه أو التردد الذى هو مبدء الريب و الشك، أو المعنى لا ترخصوا لأنفسكم فى الريب  
فى بعض الأمور، و لا تعتادوها، فإنه ينتهى إلى الشك فى الدين.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٨٢

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٨٨٣/٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي  
أَيُّوبَ الْخَرَّازِ (٨)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا عَنْ يَسَارِهِ، وَ زُرَّارَةُ عَنْ يَمِينِهِ، فَدَخَلَ (٩) عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ،  
فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (١٠)، مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ؟ فَقَالَ: «كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» قَالَ: فَشَكَّ (١١)  
فِي رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «كَافِرٌ». ٠٠٠٠

ص: ١٦٨

---

١-٦. فى الوافى : - «كتب» .

٢-٧. الأعراف (٧) : ١٠٢ .

- ٣-٨ . فى «ج ، د ، ز ، ص» وحاشية «بر» والوفى : «الشكاك» .
- ٤-٩ . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٢٣ ، ح ٦٠ ، عن الحسين بن الحكم الواسطى ، من قوله : «إنما الشك ما لم يأت اليقين» والرواية هكذا: «كتبت إلى بعض الصالحين أشكو الشك ، فقال : إنما الشك ...» . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٨٨ ، من قوله : «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : «وَمَا وَجَدْنَا»» ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣١ ، ح ١٨٦١ ؛ البحار ، ج ١٢ ، ص ٦٢ ، ح ٨ ، إلى قوله : «والشاك لاخير فيه» .
- ٥-١٠ . لاحظ ما قدّمناه فى الكافى ، ح ٢٧٠٣ .
- ٦-١١ . فى الوافى : «كان الارتياح مبدأ الشك» .
- ٧-١٢ . الأمالى للمفيد ، ص ٢٠٦ ، المجلس ٢٣ ، صدر ح ٣٨ ، بسنده عن أبى إسحاق الخراسانى . الكافى ، كتاب فضل العلم ، باب استعمال العلم ، ضمن ح ١١٦ ، بسند آخر . تحف العقول ، ص ١٤٩ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣١ ، ح ١٨٦٢ .
- ٨-١ . هكذا فى «بس ، بف» . وفى «ب ، ج ، د ، ز ، بر» والمطبوع : «الخرّاز» . وفى الوسائل : - «الخرّاز» . والصواب ما أثبتناه ، كما تقدّم فى الكافى ، ذيل ح ٧٥ ، فراجع .
- ٩-٢ . فى «بر» والوفى : «إذ دخل» .
- ١٠-٣ . فى «بر» والوفى : + «عليك السلام» .
- ١١-٤ . فى «ز» : «الشك» .

قَالَ (١): ثُمَّ التفت إلى زُرارة، فقال: «إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ (٢)». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

محمد بن مسلم گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم، و زراره در سمت راستش بود، پس ابو بصیر وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله چه فرمائی در باره کسی که در خدا شک کند؟ فرمود: کافر است ای ابا محمد (ابا محمد کنیه ابو بصیر است) عرض کرد: اگر در پیغمبر شک کند (چطور)؟ فرمود: کافر است؟ (محمد بن مسلم) گوید: پس حضرت رو بززاره کرد و فرمود: همانا کافر شود در صورتی که انکار کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از محمد بن مسلم، گوید: من نزد امام صادق (علیه السلام) در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و زراره در سمت راستش نشسته بود و ابو بصیر به آن حضرت وارد شده عرض کرد: یا ابا عبد الله! چه گوئی در باره کسی که در خدا شک دارد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! کافر است، گفت: در باره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شک دارد؟ فرمود: کافر است، گوید: سپس رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر باشد در صورتی که انکار کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «محمد بن مسلم» گوید: من نزد امام صادق علیه السلام در سمت چپ آن حضرت و زراره در سمت راستش نشسته بود و ابو بصیر به آن حضرت وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله! چه می گوئی در باره کسی که در خدا شک دارد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! کافر است، گفت: در باره رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَكٌّ دَارِدٌ؟ فَرَمُودٌ: كَافِرٌ اسْتِ، كَوَيْدٌ: سِيسٌ رُو بِي زَرَارَةٌ كَرْدٌ وَ فَرَمُودٌ: هَمَانَا كَافِرٌ  
بَاشَدٌ دَر صُورَتِي كِي انكَار كِنْد.

توضیح: شاید غرض امام از اینکه پس از انکار کافر می شود تعریض بر زراره بوده که واسطه میان  
ایمان و کفر قبول نداشته و امام می خواسته به او توجه دهد که بمجرد شک کافر نشود و شک هنگامی  
کفر آور است که با انکار همراه باشد.

ترجمه آیت الیهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و يدل على أن الشك في الله و في الرسول كفر، و قوله عليه السلام لزارة إنما يكفر إذا  
جحد يحتمل وجوها: الأول: أن غرضه عليه السلام الرد على زارة فيما كان بينه و بينه عليه السلام  
من الوساطة بين الإيمان و الكفر، لئلا يتوهم زارة من حكمه عليه السلام بكفر الشاك في الله و  
الرسول كفر الشاك في الإمام أيضا، بل ما لم يجحد الإمام لا يكفر، و يؤيده الخبر الأول من الباب  
الآتي. الثاني: أن يكون المراد أن الشك في أصول الدين مطلقا إنما يصير سببا للكفر بعد البيان و  
إقامة الدليل، و من لم تتم عليه الحجة ليس كذلك فالمستضعف الذي لا يمكنه التمييز بين الحق و  
الباطل و لم تتم عليه الحجة ليس بكافر كما زعمه زارة، و قيل: إنما ذلك في الشك في الرسول و  
أما الشاك في الله فهو كافر، لأن الدلائل الدالة على وجوده أوضح من أن يشك فيها و لا ينكره إلا  
معاند مباحث. الثالث: ما قيل: المراد بالشاك المقر تارة و الجاحد أخرى، و أنه كلما أقر فهو مؤمن،

و كلما جحد فهو كافر. الرابع: أن المعنى أن الشك إنما يصير سببا للكفر إذا كان مقرونا لجحود الظاهري و إلا فهو منافق يجرى عليه أحكام الإسلام ظاهرا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٨٣

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٢٨٨٤/٤ . عَنْهُ (٤)، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (٥) قَالَ: «بِشَكٍّ». (٦)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از (تفسیر) گفتار خدای عز و جل: «آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را بستم آلوده نکردند» (سوره انعام آیه ٨٢) فرمود: (مقصود از ستم) شک است (یعنی ایمانشان را بشک نیالودند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١١٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۸۲ سوره انعام): «آن کسانی که گرویدند و ایمانشان آلوده به ظلم و ستم نشده است» فرمود: یعنی آلوده به شک نشده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- ابی بصیر، گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل پرسیدم: «آن کسانی که گرویدند و ایمانشان آلوده به ظلم و ستم نشده است (انعام/۸۲)» فرمود: یعنی آلوده به شک نشده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

الَّذِينَ آمَنُوا



فى المجمع معناه الذين عرفوا الله تعالى و صدقوا به و بما أوجه عليهم و لم يخلطوا ذلك بظلم، و الظلم هو الشرك عن أكثر المفسرين لقوله تعالى:

إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

وروى عن ابن مسعود لما نزلت هذه الآية شق على الناس و قالوا: يا رسول الله و أينما لم يظلم نفسه؟ فقال عليه السلام: إنه ليس الذى تعنون ألم تسمعوا إلى ما قال العبد الصالح:

يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

و قال الجبائى: و البلخى يدخل فى الظلم كل كبيرة تحبط ثواب الطاعة، و تتممة الآية:

أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ . و أقول: روى العياشى عن الصادق عليه السلام فى هذه الآية قال: الظلم الضلال فما فوقه، و فى رواية قال: أولئك الخوارج و أصحابهم و فى رواية أخرى قال: آمنوا بما جاء به محمد صلى الله عليه و آله و سلم من الولاية و لم يخلطوها بولاية فلان و فلان، و أقول: لا تنافى بين هذه الأخبار و الأقوال، لأن الظلم وضع الشىء فى غير محله، فالعاصى ظالم لأنه وضع المعصية موضع الطاعة و أيضا ظلم نفسه بارتكابها، و المشرك ظالم لأنه وضع الكفر موضع الإيمان، و الشاك ظالم لأنه وضع الشك موضع اليقين، و أيضا فى جميع ذلك ظلم نفسه و نقص حظه. قيل: كان السائل سأل عن العام هل هو باق بعمومه أو مختص ببعض أفراده؟ فأجاب عليه السلام بأن المراد به ظلم الشك و الكفر، و قيل: فيه دلالة على أنهم كانوا يقولون بالعموم و على جواز تأخير البيان عن وقت الحاجة، و اعترض بأنه لا دلالة فيه على شىء منهما أما الأول فلان السائل حمل الظلم على ظلم المخالفة، و شق عليه ذلك لما ترتب عليه من عدم الأمن و عدم الاهتداء فسأل عن ذلك فأجاب عليه السلام بحمله على ظلم الشك، و أما الثانى فلان الآية ليس فيها تكليف بعمل و إنما فيها تكليف باعتقاد صدق الخبر بأن للمؤمنين الأمن و الاهتداء فأين الحاجة التى تأخر البيان إليها. و أجيب عن الأول بأن ظلم المخالفة يتنوع إلى كبائر و صغائر لا تنحصر، و إنما شق. عليه حملة على ظلم المخالفة إذا عم جميع صورها فأخذ العموم لازم، سواء جعل من تعميم الجنس فى

أنواعه، أو من تعميم النوع في أفراده. و عن الثاني بأن الآية وإن كانت خبراً فهو في معنى النهي عن ليس الإيمان بالظلم، فهي عملية من هذا الوجه على أن الفرق في تأخير البيان بين المسائل العلمية والعملية غير ظاهر، و الدليل في المسألة مشترك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٨٣

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٨٨٥/٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: ٢/٤٠٠

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ (٧) الشَّكَّ وَالْمَعْصِيَةَ فِي النَّارِ؛ لَيْسَا مِنَّا، وَلَا إِلَيْنَا». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: شک و نافرمانی در آتشند، نه از ما هستند و نه بسوی ما توجه دارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١١٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٥- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: راستی شک و گناه در آتشند نه از ما هستند و نه به ما توجه دارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: براستی شک کننده گنهکار در آتشند، نه از ما هستند و نه به آنها توجه دارند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۲۸۸۶/۶ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ بَعْدَ (۹) مَوْلِدِهِ عَلَى الْفِطْرَةِ (۱۰)، لَمْ

- ١-٥ . فى «ب، ج، د، ز، ص، بس، بف» وشرح المازندراني والوافي والوسائل: - «قال» .
- ٢-٦ . «الجحود»: الإنكار مع العلم . يقال: جحدته حقّه وبحقّه جحدًا وجُحودًا . الصحاح، ج ٢، ص ٤٥١ (جحد).
- ٣-٧ . الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب الكفر، ح ٢٨٥٣؛ والمحاسن، ص ٨٩، كتاب عقاب الأعمال، ح ٣٣، بسند آخر، وتمام الرواية فيهما هكذا: «من شكّ فى الله وفى رسوله صلى الله عليه وآله فهو كافر» الوافي، ج ٤، ص ٢٣٤، ح ١٨٧٠؛ الوسائل، ج ٢٨، ص ٣٦٥، ح ٣٤٩٥٩ .
- ٤-٨ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد المذكور فى السند السابق .
- ٥-٩ . الأنعام (٦): ٨٢ .
- ٦-١٠ . تفسير العياشي، ج ١، ص ٣٦٦، ح ٤٨، عن أبى بصير . فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٨٨ الوافي، ج ٤، ص ٢٣٢، ح ١٨٦٣؛ البحار ج ٦٩، ص ١٥٤، ح ١١ .
- ٧-١ . فى الفقيه: + «صاحب» .
- ٨-٢ . قرب الإسناد، ص ٣٤، ح ١١٢، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن بكر بن محمّد، عن أبى عبد الله، عن أمير المؤمنين عليهما السلام مع زيادة فى آخره . وفى المحاسن، ص ٢٤٩، كتاب مصابيح الظلم، ح ٢٥٩؛ والفقيه، ج ٣، ص ٥٧٣، ح ٤٩٥٩؛ وثواب الأعمال، ص ٣٠٨، ح ١، بسند آخر عن بكر بن محمّد الأزدي، عن أبى عبد الله، عن أمير المؤمنين عليهما السلام الوافي، ج ٤، ص ٢٣٢، ح ١٨٦٤ .
- ٩-٣ . فى «ز، ص»: «بغير» .
- ١٠-٤ . «الفطرة»: التى طُبعت عليها الخليقة من الدين، فطرهم الله على معرفتهم بربوبيّته . ترتيب كتاب العين، آج ٣، ص ١٤٠٤ (فطر).

يَفِيءُ (۱) إِلَى خَيْرٍ أَدْبَأً. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: کسی که بر فطرت توحید (و از پدر و مادر خدا پرست) بدنیا آید در باره خدا شک کند هرگز بخیر باز نگردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السّلام)، فرمود: هر که به فطرت توحید و از پدر و مادر خدا پرست بزاید و در باره خدا شک کند، هرگز به خیر باز نگردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۶- امام صادق علیه السّلام فرمود:

هرکس با فطرت توحید و از پدر و مادر خداپرست بزاید و درباره خدا شک کند، هرگز به خیر بازنگردد.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: شاید ظاهر این حدیث این باشد که همانطور که مشهور است توبه شخص مرتد فطری قبول نیست و همانطور که شهید ثانی می فرماید: توبه مرتد فطری بصورت ظاهر قبول نیست ولی در باطن نزد خداوند قبول است زیرا اگر مکلف به احکام اسلامی باشد، توبه اش پذیرفته نشود برخلاف عقل است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. لم یفیء إلى خیر هو من الفیء بمعنی الرجوع أما بإثبات الهمزة أو بالقلب و الحذف تخفیفاً، و ظاهره عدم قبول توبه المرتد الفطری كما هو المشهور، قال الشهید الثانی قدس الله روحه: لا تقبل توبته ظاهراً و فی قبولها باطناً قول قوی حذراً من تکلیف ما لا یطاق لو كان مکلفاً بالإسلام أو خروجه عن التکلیف ما دام حیا کامل العقل و هو باطل بالإجماع، و قال فی المذهب: لو تاب المرتد عن فطرة لم تقبل بالنسبة إلى إسقاط الحد و ملک المال و بقاء النکاح و ابتداء النکاح مطلقاً، و تقبل بالنسبة إلى الطهارة و صحة العبادات و إسقاط عقوبة الآخرة و استحقاق الثواب، و لا ینافی ذلك و جوب قتله كما لو تاب المحصن بعد قیام البینة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

## ۷-الحديث

۲۷۰ / ۲۷۰ . عَنْهُ (۳)، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ :

إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «لَا يَنْفَعُ مَعَ الشَّكِّ وَالْجُحُودِ عَمَلٌ» . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: با شک و انکار هیچ عملی سود ندارد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۷-از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: با شک و انکار هیچ عملی سودمند نیست.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی] :

۷-امام باقر علیه السلام، فرمود: با شک و انکار هیچ عملی سودمند نیست.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ١٩٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. لا ینفع مع الشک و الجحود عمل يدل على أن قبول الأعمال مشروط بالیقین فی جميع أصول الدين التي منها الإمامة.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١٨٥

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٢٨٨٨/٨ . وَفِي (٥) وَصِيَّةِ (٦) الْمَفْضَلِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ شَكَّ أَوْ ظَنَّ فَأَقَامَ عَلَى أَحَدِهِمَا، أَحْبَطَ اللَّهُ (٧)

عَمَلَهُ؛ إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ هِيَ الْحُجَّةُ الْوَاضِحَةُ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



در وصیت مفضل است که گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر که شک کند و یا گمان برد و بر یکی از آن دو بایستد خداوند عملش را هدر کند، بدرستی که حجت خدا همان حجت روشن است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- در وصیت مفضل است که: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که شک کند و یا گمان برد و یا بر یکی از آنها بپاید و بماند، خدا عمل او را حبط کند و ساقط نماید، راستی که حجت خدا همان حجت واضح و روشن است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- در وصیت مفضل است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس شک کند و یا گمان برد و بر یکی از آن دو بایستد خداوند عمل او را حبط کند و هدر برد و ساقط نماید، بر راستی که حجت خدا همان حجت واضح و روشن است. (زیرا در اصول دین علم و یقین لازم است و حبط در عمل یعنی عدم قبول عمل)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل أيضا. أو ظن أى فى خلاف الحق أو فى الحق فإنه لا بد فى الأصول من العلم و اليقين أحبب الله عمله أى إذا طرأ أحدهما بعد اليقين بناء على إمكانه، و سيأتى القول فيه إنشاء الله أو المراد بالإحباط الرد و عدم القبول. إن حجة الله هى الحجة الواضحة أى حجة الله فى أصول الدين واضحة توجب اليقين فليس الشك و الظن مما يعذر المرء فيه، و إنما نشأ ذلك من تقصيره، أو الأعم من الأصول و الفروع، فإن الظن المعتبر شرعا فى قوة اليقين فإن ظنية الطريق لا ينافى قطعية الحكم. ثم اعلم أن هذه الأخبار مما يدل على اعتبار العلم اليقيني فى الإيمان، و أن الشاك فى العقائد الإيمانية كافر، بل الظان أيضا فإن الشك يطلق فى الأخبار على مطلق التردد و تجويز النقيض و إن كان أحد الطرفين راجحا، بل فى اللغة أيضا كذلك، و قد قال تعالى:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا

و الآيات الناهية عن الظن كثيرة و غاية ما يمكن أن يقال فيها أن تخصص بأصول الدين و قد مر بعض القول فى ذلك فى صدر هذا المجلد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٨٦

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٢٧٢ / ٢٧٢ . عَنْهُ (٩) ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ (١٠) ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ :

١- ٥. فى «ب، ج، د، ص» والوفى: «لم يف» بتخفيف الهمزة وبقلبها ياءً والحذف بالجزم، كما احتمله فى مرآة العقول، وقال: «وظاهره عدم قبول توبة المرتد الفطرى كما هو المشهور». وفاء يفيء فيئا: رجع. وأفاءه غيره: رجعه. الصحاح، ج ١، ص ٦٣ (فيأ).

٢- ٦. راجع: فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٨٨ الوافى، ج ٤، ص ٢٣٢، ح ١٨٦٦.

٣- ٧. الضمير راجع إلى أحمد بن أبى عبدالله المذكور فى السند السابق.

٤- ٨. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٨٨ الوافى، ج ٤، ص ٢٣٣، ح ١٨٦٧.

٥- ٩. روى المصنّف فى الكافى، ح ٢٧٠٨، بسنده عن أحمد بن محمّد بن خالد رفعه، قال فى وصيّة المفضّل. فلايبعد أن يكون «وفى وصيّة المفضّل» \_ فى ما نحن فيه \_ من كلام أحمد بن أبى عبدالله. ويؤيد ذلك ورود نظيره فى المحاسن، ص ٢٢٨، ح ١٦٢، فلاحظ.

٦- ١٠. فى «بر»: «رواية».

٧- ١١. فى الوسائل: «فقد حبط» بدل «أحبط الله». و«أحبط الله عمله»: أبطله. يقال: حَبِطَ عمله يَحْبِطُ، وأحبطه غيره. النهاية، ج ١، ص ٣٣١ (حبط).

٨- ١. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٨٨، وتمام الرواية فيه: «من شكّ أو ظنّ فأقام على أحدهما أحبط عمله» الوافى، ج ٤، ص ٢٣٣، ح ١٨٦٨؛ الوسائل، ج ٢٧، ص ٤٠، ح ٣٣١٥٨؛ وص ١٥٦، ح ٣٣٤٧٠.

٩- ٢. الضمير راجع إلى أحمد بن أبى عبدالله المذكور فى سند ح ٦.

١٠- ٣. ورد الخبر \_ مع اختلاف يسير \_ فى الأمالى، ص ٢، المجلس ١، ح ٢، بسنده عن على بن أسباط، عن محمّد بن يحيى أخى مغلس، عن العلاء بن رزين. و مَحْمَدُ بن يحيى هذا، هو محمّد بن يحيى الخثعمى، كما فى رجال النجاشى، ص ٣٥٩، الرقم ٩٦٣. والظاهر زيادة «عن محمّد بن يحيى أخى مغلس» فى سند الأمالى؛ فقد تكرّرت فى الأسناد رواية على بن أسباط، عن العلاء بن رزين مباشرة، ولم نجد وقوع الوساطة بينهما فى موضع. كما أنّا لم نجد رواية على بن

أسباط عن محمد بن يحيى هذا ، ولا رواية محمد بن يحيى عن العلاء بن رزين فى موضع . راجع :  
معجم رجال الحديث ، ج ١١ ، ص ٥١١ .

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ: قُلْتُ (١): إِنَّا لَنَرَى الرَّجُلَ لَهُ عِبَادَةٌ وَاجْتِهَادٌ وَخُشُوعٌ وَ لَا يَقُولُ  
بِالْحَقِّ ، فَهَلْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئاً؟

فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ (٢) ، إِنَّمَا (٣) مَثَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ (٤) عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ كَانُوا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ ،  
كَانَ لَا يَجْتَهِدُ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا دَعَا فَأُجِيبَ؛ وَ إِنَّ (٥) رَجُلًا مِنْهُمْ اجْتَهِدَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ، ثُمَّ  
دَعَا ، فَلَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ ، فَآتَى عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو إِلَيْهِ مَا هُوَ فِيهِ ، وَيَسْأَلُهُ (٦) الدُّعَاءَ (٧)» .

قَالَ (٨): «فَتَطَهَّرَ عِيسَى وَ صَلَّى (٩) ، ثُمَّ (١٠) دَعَا اللَّهَ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ فَأَوْحَى اللَّهُ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ إِلَيْهِ:  
يَا عِيسَى ، إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِي مِنْهُ ، إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ ، فَلَوْ (١١)  
دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ ، وَ تَنْتَشِرَ (١٢) أَنَامِلُهُ ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ» .

ص: ١٧١

١- ٤ . فى «ب» : + «له» .

٢- ٥ . هكذا فى جميع النسخ والبحار والأمالى ، وهو مقتضى المقام . وفى المطبوع : «يا أبا محمد  
» .

٣- ٦ . فى «ز» ومراة العقول : «إِنَّ» .

٤- ٧ . فى مراة العقول : «إِنَّ مثل أهل البيت ، كأن فيه تقدير مضاف ، أى مثل أصحاب أهل البيت  
 . أو المراد بأهل البيت الموالون لهم واقعا . وقيل : «مثل» فى الموضعين بكسر الميم وسكون المثناة  
 . والأول خبر مبتدئ محذوف ، والثانى بدل الأول ... والأول أظهر» .

٥- ٨ . فى «د ، ص ، بر» : «فَإِنَّ» .

٦- ٩ . فى الوافى : «ليسأله» بدل «ويسأله» .

۷-۱۰. فی حاشیة «بر» والوافی والبحار: + «له» .

۸-۱. فی «ز»: «فقال» . وفی الوافی: - «قال» . وفی «بف»: + «له» .

۹-۲. فی «ب، بر» والوافی: «ثم صلی» . وفی «ز»: + «الركعتين» .

۱۰-۳. فی «بر» والوافی: «و» .

۱۱-۴. فی «بر»: «ولو» .

۱۲-۵. فی «ب»: «تنثر» . وفی «ج، د»: «تنشر» . وفی حاشیة «بر»: «تبین» . و«النثر»: رَمِيكَ الشَّيْءَ بِيَدِكَ مَتَفَرِّقًا . وقد نثرت النخلة فهي ناثر ومِنثَار: تنفض بُسرَهَا . ترتيب كتاب العين،

ج ۳، ص ۱۷۵۳؛ أساس البلاغة، ص ۶۱۸ (نثر).

قَالَ: «فَالْتَمَتَ إِلَيْهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: تَدْعُو رَبَّكَ وَأَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ نَبِيِّهِ؟ فَقَالَ: يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ، قَدْ كَانَ وَاللَّهِ مَا قُلْتَ، فَادْعُ اللَّهَ لِي (۱) أَنْ يَذْهَبَ بِهِ (۲) عَنِّي». قَالَ: «فَدَعَا لَهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَبِلَ مِنْهُ، وَصَارَ فِي حَدِّ (۳) أَهْلِ بَيْتِهِ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام حدیث کند که بوی عرض کردم: ما می بینیم مردی را که دارای عبادت و کوشش و خشوع در دین است ولی معتقد بحق (یعنی امامت شما) نیست، آیا این اعمال باو سودی بخشد؟ فرمود: ای ابا محمد جز این نیست که مثل (ما) اهل بیت و (و مردم)، مثل آن خاندانی هستند که در بنی اسرائیل بودند، و هیچ یک از آنها نبود که چهل شب کوشش کند (و ریاضت کشد) جز اینکه (پس از چهل شب) دعا میکرد و دعایش اجابت میشد، (ولی وقتی) یکی از آنها چهل شب کوشش کرد سپس دعا کرد، و دعایش باجابت نرسید، پس نزد عیسی بن مریم علیه السلام آمد و از حال خود باو شکایت کرد و از او خواست که برایش

دعا کند، پس عیسی علیه السّلام تطهیر کرده و نماز خواند سپس بدرگاه خدای عز و جل دعا کرد، خدای عز و جل باو وحی کرد ای عیسی این بنده من نزد من آمد اما بغیر از آن دری که باید بیاید، او مرا خواند ولی در دلش نسبت بتو شک داشت، پس (با این حال) اگر (آنقدر) مرا بخواند که گردنش ببرد و انگشتانش بریزد دعایش را اجابت نکنم، پس حضرت عیسی علیه السّلام بآن مرد رو کرده فرمود: تو پروردگارت را میخوانی و نسبت به پیغمبرش شک داری؟ عرض کرد: یا روح الله بخدا سوگند آنچه گفتمی همان طور بود (و من در باره تو شک داشتم) اکنون از خدا بخواه که این شک را از دل من ببرد، (حضرت صادق علیه السّلام) فرمود: که عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه آن مرد را پذیرفت و قبول کرد و او بمانند خاندان خود گردید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر و یا امام صادق (علیه السّلام) پرسیدم که ما می بینیم مردی عبادت و کوشش در امر دین و خشوع دارد و معتقد به حق (در امر امامت) نیست آیا از این کردار خود سودی می برد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! همانا مثل اهل بیت چون اهل بیته است که در بنی اسرائیل، هیچ کدام آنها چهل شب کوشش نمی کرد جز آنکه دعا می کرد و دعای او اجابت می شد، ولی یک مرد از میان آنها چهل شب کوشش کرد و سپس دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و نزد عیسی بن مریم علیهما السلام آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواسته که برای او دعا کند، فرمود: عیسی (علیه السّلام) تطهیر کرد و نماز خواند و به درگاه خدا عز و جل دعا کرد، خدا عز و جل به او وحی کرد: ای عیسی! راستی که بنده من نزد من آمد از جز دری که باید از آن وارد شود او به درگاه من دعا کرد و در باره تو شک داشت و اگر دعا کند تا گردنش ببرد و انگشتانش بریزند، برای او مستجاب نکنم، عیسی رو بدان کرد و فرمود: به درگاه پروردگارت دعا کنی و در باره پیغمبرش شک

داری؟ گفت: یا روح الله و کلمته! محققاً آنچه فرمودی درست است، از خدا بخواه که شک را از دل من ببرد، فرمود: عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه او را پذیرفت و از او قبول کرد و در شمار خاندان خود قرار گرفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «محمد بن مسلم»، گوید: از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام پرسیدم که ما می بینیم مردی عبادت و کوشش در امر دین و خشوع دارد و معتقد به حق (در امر امامت) نیست آیا از این کردار خود سودی می برد؟

در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! همان مثل اهل بیت همچون اهل بیتی است در بنی اسرائیل، هیچکدام از آنها چهل شب کوشش نمی کرد جز آنکه دعا می کرد و دعای او اجابت می شد، ولی یک مرد از میان آنها چهل شب کوشش کرد و سپس دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و نزد عیسی بن مریم علیهما السلام آمد و از حال خود شکایت کرد و از او خواست که برایش دعا کند، فرمود: عیسی علیه السلام تطهیر کرد و نماز خواند و به درگاه خدای عز و جل دعا کرد، خدای عز و جل به او وحی کرد: ای عیسی! راستی که بنده من نزد من آمد به غیر از دری که باید از آن وارد شود او به درگاه من دعا کرد و درباره تو شک داشت (پس با این وضع) اگر دعا کند تا گردش ببرد و انگشتانش بریزند، برای او مستجاب نکنم، عیسی رو بدان کرد و فرمود: به درگاه پروردگارت دعا کنی و درباره پروردگارش شک داری؟ گفت: یا روح الله و کلمته! محققاً آنچه فرمودی درست است، از خدا بخواه که شک را از دل من ببرد، فرمود: عیسی برای او دعا کرد و خدا توبه او را پذیرفت و از او قبول کرد و در شمار خاندان خود قرار گرفت.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. فهل ينفعه ذلك شيئاً قوله: شيئاً قائم مقام المفعول المطلق أى نفعا قليلا كذا قيل، إن مثل أهل البيت كان فيه تقدير مضاف أى مثل أصحاب أهل البيت أو المراد بأهل البيت الموالون لهم واقعا، وقيل: مثل فى الموضوعين بكسر الميم و سكون المثلية و الأول خبر مبتدأ محذوف، أى هو مثل، و الثانى بدل الأول كما فى قوله تعالى:

بِالتَّائِبِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ

و الأول أظهر، و الاجتهاد المبالغة و الاهتمام فى الطاعات و الاجتناب عن المنهيات، و الإخلاص فى الأعمال كما ورد: من أخلص لله أربعين صباحا فتح الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه، و يدل على أن لخصوص الأربعين فى ذلك تأثيرا، و يؤيده أن بعد الأربعين أنزل الله على موسى الكتاب المبين، و استجاب دعاءه، و فتح عليه أبواب علوم الدين و يدل على عدم قبول العمل مع الشك فى النبى أو الإمام عليهما السلام، و أن التوبة بعده مقبولة، و يمكن حمله على أنه من خصائص تلك الشريعة، أو على أنه كان مليا أو مستضعفا، أو على أن عدم قبول التوبة مع الجحد و الإنكار.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ١٨٧

\*\*\*\*\*



١- الحديث

٢٨٩٠/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ، عَنْ هَاشِمٍ (٥) صَاحِبِ الْبَرِيدِ، قَالَ:

كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَأَبُو الْخَطَّابِ مُجْتَمِعِينَ، فَقَالَ لَنَا (٦) أَبُو الْخَطَّابِ: مَا تَقُولُونَ فِيمَنْ لَمْ يَعْرِفْ (٧) هَذَا الْأَمْرَ (٨)؟ فَقُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ (٩) هَذَا الْأَمْرَ، فَهُوَ كَافِرٌ، فَقَالَ أَبُو الْخَطَّابِ: لَيْسَ بِكَافِرٍ حَتَّى تَقُومَ (١٠) عَلَيْهِ (١١) الْحُجَّةُ، فَإِذَا قَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ فَلَمْ يَعْرِفْ، فَهُوَ كَافِرٌ، فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا لَهُ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَجْحَدْ يَكْفُرُ (١٢)؟ لَيْسَ

ص: ١٧٢

١-٦ . فى «ب ، د ، ز ، بس ، بف» والبحار والأمالى : - «لى» .

٢-٧ . فى الوافى : «أن يذهب» بدون «به» .

٣-٨ . فى «بس» وحاشية «بر» : «أحد» .

٤-٩ . الأمالى للمفيد ، ص ٢ ، المجلس ١ ، ح ٢ ، بسنده عن على بن أسباط ، عن محمد بن

يعبى أخى مغلس ، عن العلاء بن رزين ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٣٣ ، ح ١٨٦٩ ؛

البحار ، ج ١٤ ، ص ٢٧٨ ، ح ١٠ .

٥-١٠ . فى «بف» : «هشام» .

٦-١ . فى مرآة العقول : «وفى بعض النسخ : له ، فالضمير لمحمد» .

٧-٢ . فى الوافى : «لا يعرف» .

٨-٣ . يعنى ولاية اهل البيت عليهم السلام ، و انهم اوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله حقا .  
راجع : مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٢١٠ (أمر) .

٩-٤ . فى الوافى : «لا يعرف» .

١٠-٥ . فى «ج» : «يقوم» .

١١-٦ . فى «بر» : - «عليه» . وفى الوافى : «الحجة عليه» .

١٢-٧ . فى «بف» وحاشية «ز» والوافى : «فيكفر» .

بِكَافِرٍ إِذَا لَمْ يَجْحَدْ .

قَالَ: فَلَمَّا حَجَجْتُ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «إِنَّكَ (١) قَدْ حَضَرْتَ وَ غَابَا، وَ لَكِنْ مَوْعِدُكُمْ اللَّيْلَةَ الْجَمْرَةَ (٢) الْوُسْطَى بِمِنَى» .

فَلَمَّا كَانَتْ (٣) اللَّيْلَةَ، اجْتَمَعْنَا عِنْدَهُ وَ أَبُو الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، فَتَنَاولَ وَسَادَةَ (٤)، فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: «مَا تَقُولُونَ فِي خَدَمِكُمْ وَ نِسَائِكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ (٥)؟ أَلَيْسَ (٦) يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَلَيْسَ يُصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ (٧)؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ (٨)، فَهُوَ كَافِرٌ .

قَالَ : «سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا رَأَيْتَ أَهْلَ الطَّرِيقِ (٩) وَ أَهْلَ الْمِيَاهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَلَيْسَ يُصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟ أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ (١٠)، فَهُوَ كَافِرٌ .

قَالَ : «سُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَ الطَّوَافَ (١١) وَ أَهْلَ الْيَمَنِ وَ تَعَلَّقَهُمْ بِاسْتَارِ الْكَعْبَةِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَلَيْسَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

صلى الله عليه وآله ،

ص: ١٧٣

- 
- ١- ٨ . فى مرآة العقول : «فإنك» .
- ٢- ٩ . فى «ب ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى : «جمرة» . وفى حاشية «ز» : «عند» بدل «الجمرة» .
- ٣- ١٠ . فى «بف» وحاشية «ج» : + «تلك» .
- ٤- ١١ . «الوسادة» : المَحْدَّة . والجمع : وسادات ووسائد . المصباح المنير ، ص ٦٥٨ (وسد) .
- ٥- ١٢ . فى «ج ، ص ، بس» : «أهلكم» .
- ٦- ١٣ . فى «ب» : «ليس» .
- ٧- ١٤ . فى «ب» : «عندك» .
- ٨- ١٥ . فى «د ، ز ، بس» : - «هذا الأمر» .
- ٩- ١ . فى «بر» والوافى : «الطرق» .
- ١٠- ٢ . فى «ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» : - «هذا الأمر» .
- ١١- ٣ . يجوز فيه فتح الطاء وضمها .

وَيُصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَحُجُّونَ؟» قُلْتُ: بلى، قَالَ: «فَيَعْرِفُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؟» قُلْتُ: لا، قَالَ: «فَمَا تَقُولُونَ فِيهِمْ؟» قُلْتُ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ، فَهُوَ كَافِرٌ.

٤٠٢ / ٢

قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ (١)» ثُمَّ قَالَ: «إِنْ شِئْتُمْ أَخْبَرْتُكُمْ» فَقُلْتُ أَنَا: لَا (٢)، فَقَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ شَرٌّ (٣) عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ (٤) مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا» قَالَ: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُدِيرُنَا عَلَى قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (٥).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

هاشم صاحب برید گوید: من با محمد بن مسلم و أبو الخطاب گرد هم بودیم پس ابو الخطاب بما گفت: چه گوئید در باره کسی که امر امامت را شناسد؟ من گفتم: هر که آن را شناسد کافر است، ابو الخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او اقامه شود و چون حجت بر او اقامه شد و آن را نپذیرفت آنگاه کافر است، محمد بن مسلم باو گفت: سبحان الله اگر نپذیرد و انکار هم نکند کافر است؟ اگر انکار نکند کافر نیست، گوید (این جریان گذشت تا بحج رفتیم) همین که حج کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و جریان را خدمتش عرضه داشتم، فرمود: تو اکنون هستی ولی آن دو غایبند موعده شما (هر سه) امشب نزد جمرة وسطی در منی باشد. گوید: همین که شب شد من و محمد بن مسلم و أبو الخطاب خدمتش رفتیم، پس حضرت بالشی برداشت و بسینه نهاد (و بر آن تکیه زد) سپس بما فرمود: شما در باره خدمتکاران و زنان و خاندان خود چه گوئید؟ آیا شهادت و گواهی بیگانگی خدای یگانه ندهند؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا گواهی ندهند که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول (و فرستاده) خدا است؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا نماز نمیخوانند، و روزه نمیگیرند، و حج نمیکنند؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا آنچه شما بر آنید (از شناسائی امام و امر امامت) آنها می شناسند و میفهمند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها در نظر شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که امر امامت را شناسد کافر است. فرمود: سبحان الله: آیا اینان که سر راهها (ی مکه و غیر آن) و کنار آبها (ی چاه و غیره منزل کرده اند) ندیده ای؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا نیست که اینها نماز میخوانند و روزه میگیرند و حج میکنند؟ آیا نیست که گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آنچه شما بر آنید (از امر امامت) میدانند؟ عرض کردم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که این امر امامت را شناسد کافر است. فرمود: سبحان الله: آیا تو خانه کعبه و طواف

کنندگان آن و اهل یمن و آویختن آنها را بپرده کعبه ندیده ای؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا گواهی ندهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است و [آیا] نماز نخوانند و روزه نگیرند و حج نکنند؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آیا آنچه شما بر آیند (از امر امامت) میدانند؟ عرض کردم: نه، فرمود: در باره آنها چه گوئید؟ عرض کردم: هر که شناسد (امر امامت را) او کافر است. فرمود: سبحان الله! این گفتار خوارج است، سپس فرمود: اگر بخواهید آگاهتان کنم؟ من عرض کردم: نه، پس فرمود: همانا برای شما بد است که چیزی را تا از ما نشنیده اید بگوئید، گوید: من فهمیدم که حضرت ما را بگفتار محمد بن مسلم وامیدارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از هاشم صاحب پست، گوید: من با محمد بن مسلم و ابو الخطاب گردهم بودیم، ابو الخطاب به ما گفت: چه گوئید در باره کسی که امر امامت را شناسد؟ من گفتم: هر که امر امامت را شناسد، کافر است، ابو الخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او تمام شود و چون حجت بر او اقامه شود و آن را نپذیرد پس او کافر است، محمد بن مسلم گفت: سبحان الله! اگر نپذیرد، انکار هم نکند، چرا کافر باشد؟ هر گاه انکار نکند کافر نیست، گوید: به حج رفتم خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و این موضوع را به او گزارش دادم، فرمود: تو حاضری و آن طرف غایبند، موعده شما امشب نزد جمره وسطی در منی باشد (که در حضور همه مسأله مطرح شود)، چون شب شد همه نزد او گرد آمدیم، ابو الخطاب و محمد بن مسلم هم بودند و آن حضرت بالشی گرفت و به سینه نهاد (به رسم عرب که بالش بر سینه نهند و بر آن تکیه دهند) سپس به ما فرمود: در باره خدمتکاران و زنان و خاندان خود چه گوئید؟ آیا اقرار به یگانگی خدا ندارند؟ گفتم: چرا، فرمود: محمد (صلی الله علیه و آله) را رسول خدا ندانند؟ گفتم: چرا، فرمود: نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند و حج نمی

کنند؟ گفتم: چرا، فرمود: آنچه را شما عقیده دارید می فهمند و معتقدند؟ گفتم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چه وضعی دارند؟ گفتم: هر که امر امامت را نشناسد کافر است، فرمود: سبحان الله! آیا این مردمی که در راهها و سر آنها هستند دیدی؟ گفتم: آری، فرمود: نیست که نماز می خوانند و روزه می دارند و حج می روند؟ نیست که خدا را یگانه می دانند و محمد (صلی الله علیه و آله) را رسول خدا می دانند؟ گفتم: آری، فرمود: می فهمند آنچه را شما عقیده دارید؟ گفتم: نه، فرمود: آنها نزد شما چه حالی دارند؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است. فرمود: سبحان الله! تو خانه کعبه را نبینی و آن همه طواف کنندگان بر آن را و اهل یمن را و اینکه همه به پرده کعبه چسبیدند؟ گفتم: چرا، فرمود: همه نمی گویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و نماز می خوانند و روزه می دارند و به حج می روند؟ گفتم: چرا، گفت: اینها می دانند آنچه را شماها عقیده دارید؟ گفتم: نه، فرمود: در باره آنها چه گوئی؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است، فرمود: سبحان الله! این عقیده خوارج است، سپس فرمود: اگر بخواهید به شما خبر دهم، من گفتم: نه، پس فرمود: هلا برای شما بد است که چیزی را بگوئید تا از ما نشنوید، گوید: من پنداشتم که او ما را به گفته محمد بن مسلم می چرخاند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «هاشم صاحب برید» گوید: من با محمد بن مسلم و ابو الخطاب باهم بودیم، ابو الخطاب به ما گفت: چه می گوئید درباره کسی که امامت را نشناسد؟ گفتم: هر کس امامت را نشناسد کافر است، ابو الخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او تمام گردد و چون حجت بر او اقامه شود و آن را نپذیرد پس او کافر است، محمد بن مسلم گفت: سبحان الله! اگر نپذیرد و انکار هم نکند، چرا کافر باشد؟ هرگاه انکار نکند کافر نیست، گوید: به حج رفتم خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و این موضوع را به او گزارش دادم، فرمود: تو حاضری و آنها غایب، موعده شما امشب نزد جمرة وسطی در

منی باشد(که در حضور همه مسئله مطرح شود)، چون شب شد همه نزد او گرد آمدیم، ابو الخطاب و محمد بن مسلم هم بودند و آن حضرت بالشی گرفت و به سینه نهاد(به رسم عرب که بالش به سینه نهند و بر آن تکیه دهند)سپس به ما فرمود: درباره خدمت کاران و زنان و خاندان خود چه می گوئید؟ آیا اقرار به یگانگی خداوند ندارند؟ گفتم: چرا، فرمود: محمد صلی الله علیه و اله را رسول خدا ندانند؟ گفتم: چرا، فرمود: نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند و حج نمی کنند؟ گفتم: چرا، فرمود: آنچه را عقیده دارید نمی فهمند و معتقدند؟ گفتم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چه وضعی دارند؟ گفتم: هرکس امامت را نشناسد کافر است، فرمود: سبحان الله! آیا این مردمی که در راه های(مکه و جای دیگر هستند) ندیدی؟ گفتم: آری، فرمود: آیا چنین نیست که اینها نماز می خوانند و روزه گیرند و حج می روند؟ آیا چنین نیست که خدا را یگانه و محمد صلی الله علیه و اله را رسول خدا می دانند؟ گفتم: آری، فرمود: می فهمند آنچه را شما عقیده دارید؟ گفتم: نه، فرمود: آنها نزد شما چه حالی دارند؟ گفتم: هرکس امامت را نداند کافر است. فرمود: سبحان الله! تو خانه کعبه را نبینی و آن همه طواف کنندگان بر آن را و اهل یمن را و این که همه به پرده کعبه چسبیده اند؟ گفتم: چرا، فرمود: همه نمی گویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و نماز می خوانند؟ و روزه می دارند و به حج می روند؟ گفتم: چرا، گفت: اینها می دانند آنچه را شماها عقیده دارید؟ گفتم: نه، فرمود: درباره آنها چه گوئی؟ گفتم: هرکس امامت را نداند کافر است، فرمود: سبحان الله! این عقیده خوارج است، سپس فرمود: اگر بخواهید به شما خبر دهم، من گفتم: نه، پس فرمود: همانا برای شما بد است که چیزی را بگوئید تا از ما نشنوید، گوید: من پنداشتم که او ما را به گفته محمد بن مسلم می چرخاند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: عقیده صاحب برید این بوده که هرکس امر امامت را نشناسد و حجت و دلیل داشته یا نداشته باشد چه انکار کند یا نکند کافر است ولی عقیده محمد بن مسلم این بود که کفر نیاز به انکار دارد و وقتی انکار نکند کافر نیست و مستضعف و گمراه است که حکم او با خداوند است و حضرت که فرمود این عقیده خوارج است به این خاطر است که آنها هرکس گناه کبیره کند و بر صغایر اصرار ورزد کافر می دانند.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول. و قال فى النهاية : البريد كلمة فارسية يراد بها فى الأصل البغل، و أصلها بريدة دم أى محذوف الذنب، لأن بغال البريد كانت كالعلامة لها، فأعربت و خففت ثم سمي الرسول الذى يركبه بريداً، و المسافة التى بين السكتين بريداً، و السكة موضع كان يسكنه الفيوج المرتبون من بيت أو قبة أو رباط، و كان يرتب فى كل سكة بغال، و بعد ما بين السكتين فرسخان و قيل: أربعة، انتهى. و كأنه لقب بذلك لأنه كان موكلاً بتلك البغال أو الرجال فقال: لنا و فى بعض النسخ له فالضمير لمحمد فقلت من لم يعرف الفرق بين الأقوال الثلاثة أنه ذهب صاحب البريد إلى أن غير العارف كافر سواء قامت عليه الحجة أم لم تقم، و سواء جحد أم لم يجحد، و على هذا فلا واسطة بين المؤمن و الكافر، و ذهب أبو الخطاب إلى أنه كافر إن قامت عليه الحجة جحد أم لم يجحد، فبينهما واسطة و هى غير العارف قبل قيام الحجة، و ذهب محمد بن مسلم إلى أنه كافر إذا جحد و إذا لم يجحد فليس بكافر، و على هذا أيضاً بينهما واسطة و هى من لم يعرف و لم يجحد و يسمى مستضعفاً و ضالاً و قيل: كان المراد بالضال فى هذا الباب هذا المعنى و إن كان يطلق كثيراً على الأعم منه، و هو من لم يتمسك بالحق من فرق المسلمين، و كان المراد بالكافر هنا من يجرى عليه أحكام الكفر فى الدنيا مثل النجاسة و عدم جواز المباشرة و المناكحة و غيرها كما هو مذهب بعض الأصحاب و إلا فلا خلاف فى استحقاق العقوبة و خلود بعضهم فى النار، و لو قيل بخلافه و تحقق القول به فهو نادر سخيف كما ستعرفه. فإنك قد حضرت و غابا لعل تأخيره عليه السلام ببيان الحكم لتبيين مرادهم أو ليعلموا أيضاً الحكم، قيل: و يدل على أنه ينبغى للحاكم أن يترك الحكومة و التكلم فيها حتى يحضر



الخصوم جميعا و من ثم قال بعض الأكابر: إذا جاءك الحكم و قد فقئت عينه فلا تحكم له، فلعله يأتيك خصمه و قد فقئت عيناه. قوله: و أبو الخطاب عطف على ضمير اجتمعنا، و عدم الإتيان بالمنفصل للفاصلة و أهليكم أى أولادكم هذا قول الخوارج فإنهم يقولون كل من فعل كبيرة أو صغيرة و أصر عليها فهو كافر خارج عن الإسلام، مستحق للقتل، و لذا حكموا بكفر أمير المؤمنين عليه السلام للتحكيم مع أنهم جبروه عليه السلام على التحكيم، و على الحكم الجائر الأحق الحائر البائر الذى كان من أعداء أمير المؤمنين عليه السلام و أيضا أنه عليه السلام لم يرض بحكمهما مطلقا بل بحكمهما إذا حكما بالكتاب و السنة، و هما لعنة الله عليهما حكما على خلاف الكتاب و السنة، و ما فعله عليه السلام لم يكن معصية، و بسط القول فى ذلك موكول إلى كتابنا الكبير. و الحاصل أن للكفر معان شتى، و لكل منها أحكام يترتب عليها كالإيمان، و الخوارج لما سمعوا إطلاق الكفر و سلب الإيمان على أصحاب الكبائر بل الصغائر أيضا و لم يفرقوا بين معانيه و أحكامه أجروا جميع أحكام الكفر فى الدنيا و الآخرة على الفساق و ضيقوا الأمر على المسلمين و حكموا بأن أصحاب الكبائر بل الصغائر أيضا كفار بالمعنى الذى يطلق على من لم يشهد الشهادتين، و ليس كذلك بل الكفر ببعض معانيه يجتمع مع الإسلام ببعض معانيه، و ليس كل من أطلق عليه الكفر فى الأخبار يستحق القتل و تحرم مناكحته و معاشرته، و ليس كل من سلب عنه الإيمان فى الآيات و الأخبار يجب خلوده فى النار، فالكفر يطلق على من أنكر شيئا من ضروريات دين الإسلام ظاهرا و باطنا كالشهادتين أو المعاد، فهو يجرى عليه أحكام الكفار فى الدنيا و يخلد فى النار فى الآخرة إلا أن أهل الكتاب اختلفت الأصحاب فى نجاستهم و عدم جواز مناكحتهم على التفصيل الذى سيأتى فى محله إن شاء الله. و يطلق على من أخل بشيء من العقائد الإيمانية و إن لم يكن ضروريا لدين الإسلام كالإمامة، و المشهور أنهم فى الآخرة بحكم الكفار و هم مخلدون فى النار كالمخالفين و سائر فرق الشيعة سوى الإمامية، و قد دلت عليه أخبار كثيرة أوردناها فى كتابنا الكبير، لكن قد عرفت أنه يظهر من كثير من الأخبار أنه يمكن نجاة بعض المخالفين من النار كالمستضعفين و المرجون لأمر الله، و قد ذكر العلامة و غيره قولاً بعدم خلود المخالفين فى النار، و هو فى غير المستضعفين و أشباههم فى غاية الضعف لأن الإمامة عند الشيعة من أصول الدين، و قد ورد متواترا عن النبى صلى الله عليه

وآله وسلم من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، والأخبار فى ذلك أكثر من أن تحصى. وأما الأحكام الدينوية أيضا كالطهارة و التناكح و التوارث فالمشهور أنهم فى جميع ذلك بحكم المسلمين، وذهب السيد المرتضى رضى الله عنه وجماعة إلى أنهم فى الأمور الدينوية أيضا بحكم الكفار، و الذى يظهر من بعض الأخبار أنهم واقعا فى جميع الأحكام بحكم الكفار لكن الله تعالى لما علم أن للمخالفين دولة و غلبة على الشيعة و لا بد لهم من معاشرتهم رخص لهم فى جميع ذلك و أجرى على المخالفين فى زمان الهدنة و التقية أحكام المسلمين و فى زمن القائم عليه السلام لا فرق بينهم و بين الكفار، و به يمكن الجمع بين الأخبار. و قد يطلق على مرتكبى الكبائر من غير توبة و أثره احتمال العقاب الطويل لا الخلود، و لا جريان حكم الكفار عليهم فى الدنيا، بل يمكن سقوط بعض الحقوق التى تكون للمؤمنين، و قد يطلق على مطلق مرتكبى المعاصى. و بالجملة له معان كثيرة و أحكام متباينة كما يظهر بالتتبع قال الشهيد الثانى (ره) فى رسالة حقائق الإيمان: اعلم أن جمعا من علماء الإمامية حكموا بكفر أهل الخلاف و الأكثر على الحكم بإسلامهم، فإن أرادوا بذلك كونهم كافرين فى نفس الأمر لا فى الظاهر، فالظاهر أن النزاع لفظى إذ القائلون بإسلامهم يريدون ما ذكرناه من الحكم بصحة جريان أكثر أحكام المسلمين عليهم فى الظاهر، لا أنهم مسلمون فى نفس الأمر، فلذا نقلوا الإجماع على دخولهم فى النار، و إن أرادوا بذلك كونهم كافرين باطنا و ظاهرا فهو ممنوع، و لا دليل عليه بل الدليل قائم على إسلامهم ظاهرا كقوله عليه السلام: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٩٠

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٨٩١/٢. عَنِ ابْنِ إِبرَاهِيمَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ يُونُسَ، عَنِ رَجُلٍ، عَنِ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا (٦) تَقُولُ فِي مُنَاكَحَةِ النَّاسِ؛ فَإِنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَا

تَرَاهُ (٧) وَ مَا تَرَوَجْتُ قَطُّ؟ فَقَالَ: «و (٨) مَا يَمْنَعُكَ مِنْ ذَلِكَ؟» فَقُلْتُ (٩): مَا يَمْنَعُنِي إِلَّا أَنِّي (١٠) أَخْشَى أَنْ لَا تَحِلَّ (١١) لِي (١٢) مُنَاكَحَتُهُمْ (١٣)، فَمَا تَأْمُرُنِي؟ فَقَالَ: «فَكَيْفَ (١٤) تَصْنَعُ وَ أَنْتَ شَابٌّ؟ أَتَصْبِرُ؟» قُلْتُ: أَتَخِذُ الْجَوَارِي، قَالَ: «فَهَاتِ الْآنَ، فَبِمَا تَسْتَحِلُّ الْجَوَارِي؟» قُلْتُ: إِنَّ (١٥) الْأَئِمَّةَ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْحُرَّةِ (١٦)، إِنَّ ...

ص: ١٧٤

- 
- ١- ٤ . «الخوارج» : فرقة من فرق الإسلام ، سُمّوا خوارج لخروجهم على عليّ عليه السلام . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٢٩٤ (خرج) .
- ٢- ٥ . فى الوافى : «إتّما لم يرض الراوى بإخباره عليه السلام بالحقّ لأنّه فهم منه أنّه يخبره بخلاف رأيه ، فيفضح عند خصميه ؛ ولعلّه فى نفسه رجع إلى الحقّ ودان به» .
- ٣- ٦ . فى حاشية «بر» : «لشّر» .
- ٤- ٧ . فى «د ، بر» : «لشىء» .
- ٥- ٨ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٣ ، ح ١٨٢٠ ؛ الوسائل ، ج ٢٧ ، ص ٧٠ ، ح ٣٣٢٢٧ ، قطعة منه .
- ٦- ٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى . وفى المطبوع : «فما» .
- ٧- ١ . فى «ب ، ج ، د ، بر» والوافى : «ترى» .
- ٨- ٢ . فى «ب» : - «و» .
- ٩- ٣ . فى «ز» والوافى : «قلت» .
- ١٠- ٤ . فى «ب ، ز» : «أنى» .
- ١١- ٥ . فى الوافى : «لايحلّ» .
- ١٢- ٦ . فى «ب» : - «لى» .
- ١٣- ٧ . فى «ج» : + «متّا» .
- ١٤- ٨ . فى «ب ، بف» : «كيف» .

١٥-٩ . فى «بر» والوفى : «لأن» .

١٦-١٠ . فى الوافى : «فرق بين الحرّة والأمة بأن الحرّة إذا لم توافقه ذهبت بصداقها مجاناً ، مع ما فى ذلك من الحزاة ، بخلاف الأمة ، فإنه يمكن بيعها وانتقاد ثمنها» .

رَابَتْنِي (١) بِشَيْءٍ بَعَثَهَا وَاعْتَزَلْتُهَا (٢) ، قَالَ : «فَحَدَّثَنِي بِمَا اسْتَحْلَلْتُهَا (٣)؟» قَالَ : فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ .

فَقُلْتُ لَهُ : فَمَا تَرَى أَتَزَوِّجُ؟ فَقَالَ : «مَا أَبَالِي أَنْ (٤) تَفْعَلَ» قُلْتُ : أَرَأَيْتَ قَوْلَكَ : «مَا أَبَالِي أَنْ تَفْعَلَ» فَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى جِهَتَيْنِ (٥) تَقُولُ : لَسْتُ أَبَالِي أَنْ تَأْتَمَّ (٦) مِنْ غَيْرِ أَنْ أَمُرَّكَ ، فَمَا (٧)

تَأْمُرْنِي أَفْعَلُ ذَلِكَ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ لِي : «قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَزَوَّجَ (٨) ، وَقَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ (٩) امْرَأَةِ نُوحٍ وَامْرَأَةِ لُوطٍ مَا قَدْ (١٠) كَانَ ، إِنَّهُمَا قَدْ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ» .

فَقُلْتُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَتِي ، إِنَّمَا هِيَ تَحْتَ يَدِهِ ، وَهِيَ مُقَرَّرَةٌ بِحُكْمِهِ ، مُقَرَّرَةٌ بِدِينِهِ ، قَالَ : فَقَالَ لِي : «مَا تَرَى مِنْ (١١) الْخِيَانَةِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :

ص : ١٧٥

---

١-١١ . فى «ز» : «نابنى» . وفى «بس، بف» : «رأيتنى» . و«الرَّيْبُ» : بمعنى الشكّ ، وقيل : هو الشكّ مع التهمة . يقال : رابنى الشيء وأرابنى ، بمعنى شككنى . وقيل : أرابنى فى كذا ، أى شككنى وأوهمنى الريبة فيه ، فإذا استيقنته قلت : رابنى بغير ألف . النهاية ، ج ٢ ، ص ٢٨٦ (ريب) .

٢-١٢ . فى «ز» : «وأعزلتها» .

٣-١٣ . فى الوافى : «معنى قوله عليه السلام : «بما استحللتها» : أنك قبل أن تدخلها فى دينك وتكلّمها فى ذلك ، كيف جاز لك نكاحها على زعمك ؟ فعجز عن الجواب ، فأشار عليه السلام له بعدم البأس بذلك» .

٤- ١٤ . فى «بف» : «إذ» .

٥- ١٥ . فى «د» : «وجهتين» . وفى «بر» والوفى : «وجهين» .

٦- ١٦ . قوله : «تقول : لست أبالى أن تأثم» هو أحد الوجهين ، والوجه الآخر جواز ذلك له ، لم يذكره لظهوره . وقال المجلسى : «لعله أحال الوجه الآخر على الظهور ، فأجاب عليه السلام الوجه المتروك ضمنا وكناية . وكأنه سقط الشق الآخر من النسّاخ ، ويؤيده أنه ذكر هذا الحديث أبو عمرو الكشّى فى ترجمة زرارة بأدنى تغيير فى اللفظ ، وقال فيه ، يعنى زرارة : فتأمرنى أن أتزوج ؟ قال له : «ذاك إليك» . فقال له زرارة : هذا الكلام ينصرف على ضربين : إمّا أن لاتبالي أن أعصى الله ؛ إذ لم تأمرنى بذلك ؛ والوجه الآخر أن تكون مطلقا لى . قال : فقال : «عليك بالبلهاء» إلى آخر الخبر . [رجال الكشّى ، ص ١٤٢ ، ح ٢٢٣] . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٩٣ ؛ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٧ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ١٩٣ .

٧- ١٧ . فى «بر» والوفى : «فبما» .

٨- ١ . فى الوافى : + «بمثل عائشة وحفصة» .

٩- ٢ . فى شرح المازندراني : - «أمر» .

١٠- ٣ . فى «ص» والوفى : - «قد» .

١١- ٤ . فى «بر» وحاشية «بف» : + «أمر» . وفى الوافى : «أمر» بدل «من» .

«فَخَانَتَاهُمَا» (١)؟ مَا يَعْنِي بِذَلِكَ إِلَّا الْفَاحِشَةَ (٢)، وَقَدْ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فُلَانًا» .

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ (٣)، مَا تَأْمُرُنِي أَنْطَلِقُ فَاتَزَوَّجُ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ لِي: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلًا، فَعَلَيْكَ بِالْبَلْهَاءِ مِنَ النِّسَاءِ» قُلْتُ: وَ مَا الْبَلْهَاءُ؟ قَالَ: «ذَوَاتُ الْخُدُورِ، الْعَفَائِفُ (٤)» ٤٠٣ / ٢

فَقُلْتُ (٥): مَنْ هِيَ (٦) عَلَى دِينِ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ؟ قَالَ: «لَا» فَقُلْتُ (٧): مَنْ هِيَ (٨) عَلَى دِينِ

رَبِيعَةَ الرَّأْيِ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ لَكِنَّ الْعَوَاتِقَ (٩) اللَّوَاتِي (١٠) لَا يَنْصِبْنَ كُفْرًا، وَ لَا يَعْرِفْنَ مَا تَعْرِفُونَ» .

قُلْتُ: وَ هَلْ (١١) تَعْدُو أَنْ تَكُونَ مُؤْمِنَةً أَوْ كَافِرَةً؟ فَقَالَ: «تَصُومُ وَ تُصَلِّي (١٢) وَ تَتَّقِي اللَّهَ، وَ لَا تَدْرِي مَا أَمْرُكُمْ» فَقُلْتُ: قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (١٣) لَا وَ اللَّهَ، لَا يَكُونُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَ لَا كَافِرٍ (١٤).

قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ يَا زُرَّارَةُ، أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» (١٥) فَلِمَا قَالَ:

ص: ١٧٦

١- ٥ . التحريم (٦٦) : ١٠ .

٢- ٦ . قوله عليه السلام: «ما يعني بذلك إلا الفاحشة» يحتمل الوجهين: الأول: أن يكون استفهاما إنكاريا؛ يعني أنك زعمت أن المراد بالخيانة إنما هو الزنى، ليس ذلك كذلك، بل المراد به الخروج عن الدين وطاعة الرسول. ذكره الفيض. الثاني: أن يكون نفيا، ويكون المراد بالفاحشة: الذنب العظيم، وهو الشرك والكفر. احتمله أيضا المجلسي، واستظهره. راجع: الوافي، ج ٤، ص ٢٠٧؛ مرآة العقول، ج ١١، ص ١٩٤.

٣- ٧ . «أصلحك الله»: وفقك لصلاح دينك، والعمل بفرائضه، وأداء حقوقه، مجمع البحرين، ج ٢، ص ٣٨٨ (صلح).

٤- ٨ . في «بس، بف»: «والعفائف» .

٥- ٩ . في «بر، بف» والوافي: «قلت» .

٦- ١٠ . في «د، ص، بر، بس، بف» وحاشية «ز»: «هن» .

٧- ١١ . في «ز، بس» والوافي: «قلت» .

٨- ١٢ . في «بر» وحاشية «ج»: «هن» .

٩- ١ . «العاتق»: الشابة أول ما تُدرِك. وقيل: هي التي لم تبين من والديها ولم تزوج وقد أدركت و شبت. وتجمع على: العتق والعواتق. النهاية، ج ٣، ص ١٧٨ (عتق).

١٠-٢ . فى «ز» : «اللاتى» .

١١-٣ . فى «د، ز، ص، بر» : «فهل» .

١٢-٤ . فى «بس» : - «وتصلّى» .

١٣-٥ . التغابن (٦٤) : ٢ .

١٤-٦ . فى «بر» والوافى : «بكافر» .

١٥-٧ . التوبة (٩) : ١٠٢ .

عسى (١)؟» فقلت (٢): ما هم إلا مؤمنين أو كافرين (٣)، قال: فقال: «ما (٤) تقول فى قوله عزّ و  
جلّ: «إلاّ المُستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلةً ولا يهتدون سبيلاً» (٥)  
إلى الأيمان؟». فقلت: ما (٦) هم إلا مؤمنين أو كافرين (٧)، فقال: «والله، ما هم بمؤمنين ولا  
كافرين».

ثمّ أقبل علىّ، فقال (٨): «ما تقول فى الأصحاب الأعراف (٩)؟» فقلت: ما هم إلا مؤمنين

أو كافرين (١٠)، إن دخلوا (١١) الجنة فهم مؤمنون، وإن دخلوا (١٢) النار فهم كافرون، فقال: «و  
الله، ما هم بمؤمنين ولا كافرين، ولو كانوا مؤمنين لدخلوا (١٣) الجنة كما دخلها المؤمنون، و  
لو كانوا كافرين لدخلوا النار كما دخلها الكافرون، و لكنهم قوم (١٤) قد (١٥) استوت حسناتهم و  
سيئاتهم، فقصرت بهم الأعمال، وإنهم لكما قال الله عزّ وجلّ».

فقلت: أ من (١٦) أهل الجنة هم، أم (١٧) من أهل النار؟ فقال: «اتركهم (١٨) حيث تركهم الله».   
قلت: أفترجئهم (١٩)؟ قال: «نعم، أرجئهم كما أرجأهم الله، إن شاء (٢٠) أدخلهم الجنة برحمته، و  
إن شاء ساقهم إلى النار بذنوبهم ولم يظلمهم».

- ١-٨ . فى «ص» والوفى : + «الله» .
- ٢-٩ . فى «بر» والوفى : «قلت» .
- ٣-١٠ . فى «ز، بر» والوفى : «مؤمنون أو كفرون» .
- ٤-١١ . فى «ز، ص، بس، بف» وحاشية «بر» : «فما» .
- ٥-١٢ . النساء (٤) : ٩٨ .
- ٦-١٣ . فى «ز» : «وما» .
- ٧-١٤ . فى «ز، بر» والوفى : «مؤمنون أو كفرون» .
- ٨-١٥ . فى «ص» : «وقال» .
- ٩-١٦ . إشارة إلى الآية ٤٨ من سورة الأعراف (٧) .
- ١٠-١٠ . فى «بر» والوفى : «مؤمنون أو كفرون» .
- ١١-٢ . فى «بر» : «أدخلوا» .
- ١٢-٣ . فى «بر» : «أدخلوا» .
- ١٣-٤ . فى الكافى ، ح ٢٩٠٦ : «دخلوا» .
- ١٤-٥ . فى «ب» : - «قوم» .
- ١٥-٦ . فى «ص» والوفى ومرآة العقول والكافى ، ح ٢٩٠٦ : - «قد» .
- ١٦-٧ . فى مرآة العقول : «من» بدون الهمزة .
- ١٧-٨ . فى الكافى ، ح ٢٩٠٦ : «أو» .
- ١٨-٩ . فى «بر» والوفى : + «من» .
- ١٩-١٠ . أرجأتُ الشيء: أخرته . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٥٤ (رجأ) .
- ٢٠-١١ . فى «ز» : + «الله» .

فَقُلْتُ: هَلْ (١) يَدْخُلُ الْجَنَّةَ كَافِرٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ : فَهَلْ (٢) يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا كَافِرٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَا (٣)، إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، يَا زُرَّارَةُ إِنِّي (٤) أَقُولُ (٥): مَا شَاءَ اللَّهُ، وَأَنْتَ لَا تَقُولُ: مَا شَاءَ اللَّهُ (٦)، أَمَّا إِنَّكَ إِنْ كَبُرْتَ، رَجَعْتَ وَتَحَلَّلْتَ (٧) عَنْكَ عُقْدُكَ (٨)». (٩)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: چه فرمائی در باره زناشوئی با این مردم (که قائل بامامت شما نیستند یعنی سنیها) زیرا من باین سن که می بینید رسیده ام و هنوز زن نگرفته ام؟ فرمود: چه چیز جلوگیریت کرده از ازدواج؟ عرض کردم: چیزی جلوگیریم نکرده جز این که میترسم ازدواجشان بر من حلال نباشد، پس در این باره چه دستوری بمن میدهید؟ فرمود: پس توجه میکنی با اینکه جوانی؟ آیا بردباری میکنی؟ عرض کردم: کنیزها را (برای زناشوئی) میگیریم، فرمود: اکنون بیاور (آنچه در باره آنها داری، و بگو بدانم) بچه دلیل کنیزان را حلال دانی؟ عرض کردم: کنیز که همانند زن آزاد نیست اگر چیزی از او دیدم که مرا بشک انداخت او را می فروشم و از او کناره میگیرم، فرمود: برایم بیان کن بچه دلیل او را بر خود حلال میدانی؟ گوید: من جوابی (و پاسخی) نداشتم که بآن حضرت عرض کنم. (زراره گوید): پس بآن حضرت عرض کردم: چه فرمائی (بالاخره) ازدواج کنم (یا نه)؟ فرمود: من باکی ندارم که ازدواج کنی، عرض کردم: این که فرمودی: من باکی ندارم که ازدواج کنی دو معنی دارد: یکی اینکه میفرمائی من باک ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی آنکه من بتو دستور دهم (دیگر اینکه برای من جایز است؟) پس چه دستور دهی آیا بفرمان شما این کار را بکنم؟ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زن گرفت، و داستان زن نوح و زن لوط (را نیز که) میدانی چه بوده (که در سوره تحریم آیه ۱۰ خداوند داستان آنها را بیان فرماید): «و بودند در زیر سرپرستی (حباله نکاح) دو بنده از بندگان شایسته ما»؟ من عرض کردم: رسول خدا مانند من نبوده، همانا زن زیر دست او بوده: و بحکمش اقرار داشته، و بدین او اعتراف میکرده؟ گوید: بمن فرمود: در باره آن خیانت که در گفتار خدای عز و جل (در همان آیه است که فرماید): «پس خیانت کردند آن دو زن» چه نظر داری؟ (آیا خداوند) مقصودی جز فاحشه (یعنی زنا) ندارد؟ (این طور نیست بلکه مقصود از خیانت شرک و کفر باطنی است و آن دو پیغمبر، آنها را بزنی گرفته بودند) و

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بفلانی (یعنی عثمان) زن داد (در صورتی که مطلب در اینجا بعکس آنچه تو در باره خود رسول خدا و زنائش گوئی بوده)؟ گوید: عرض کردم: خداوند کار شما را به نیک گرداند- (بالاخره) چه دستوری بمن فرمائی؟ آیا بروم و بدستور شما (از اینها) زن بگیرم؟ بمن فرمود: اگر این کار را میکنی بتو سفارش کنم که از زنهای بی تمیز و ساده بگیری، عرض کردم: زنهای بی تمیز و ساده کیانند؟ فرمود: پرده نشینان پارسا. عرض کردم: آنکه بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: آنکه بر کیش ربیعة الرأی است؟ فرمود: نه. (آیا خداوند) مقصودی جز فاحشه (یعنی زنا) ندارد؟ (این طور نیست بلکه مقصود از خیانت شرک و کفر باطنی است و آن دو پیغمبر، آنها را بزنی گرفته بودند) و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بفلانی (یعنی عثمان) زن داد (در صورتی که مطلب در اینجا بعکس آنچه تو در باره خود رسول خدا و زنائش گوئی بوده)؟ گوید: عرض کردم: خداوند کار شما را به نیک گرداند- (بالاخره) چه دستوری بمن فرمائی؟ آیا بروم و بدستور شما (از اینها) زن بگیرم؟ بمن فرمود: اگر این کار را میکنی بتو سفارش کنم که از زنهای بی تمیز و ساده بگیری، عرض کردم: زنهای بی تمیز و ساده کیانند؟ فرمود: پرده نشینان پارسا. عرض کردم: آنکه بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: آنکه بر کیش ربیعة الرأی است؟ فرمود: نه. گوید: پس فرمود: چه گوئی در گفتار خدای عز و جل: (سوره نساء آیه ۹۸) «مگر مستضعفان (ناتوانان) از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند و نه راه برند، که بایمان رسند؟ عرض کردم: آنها هم نیستند جز مؤمن یا کافر، فرمود، بخدا، سوگند آنها نه مؤمنند و نه کافر، سپس رو بمن کرد و فرمود: چه گوئی در باره اصحاب اعراف؟ (اعراف نام دیواری است میان بهشت و جهنم چنانچه از روایات و تفاسیر استفاده شود و پیش از این نیز گذشت) عرض کردم: آنها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر، اگر بهشت روند مؤمنند و اگر بدوزخ روند کافرند، فرمود: بخدا سوگند نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند بهشت میرفتند چنانچه دیگر مؤمنان بهشت میروند، و اگر کافر بودند بدوزخ میرفتند چنانچه دیگر کافران بدوزخ روند، ولی آنها مردمی هستند که کارهای نیک و کارهای بد آنها برابر است، و کردار نیک آنها را (بهشت) نرساند و حال اینها چنانست که خدای عز و جل فرموده. پس من عرض کردم: آیا ایشان از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را واگذار

همان جا که خدا واگذارده (یعنی کارشان با خدا است) عرضکردم: آیا کار آنها را بتأخیر اندازی (که خدا هر چه خواهد با آنها انجام دهد)؟ فرمود: آری من هم بتأخیر اندازم چنانچه خداوند بتأخیر انداخته، اگر بخواهد بسبب رحمت خود آنها را ببهشت برد، و اگر خواهد بسبب گناهانشان بدوزخشان کشد و ستمی هم بآنها نکرده، عرضکردم: آیا کافری ببهشت میرود؟ فرمود: نه، عرضکردم: آیا بجز کافر کسی بدوزخ رود، فرمود: نه، جز آنکه خدا بخواهد، ای زراره من میگویم آنچه خدا خواهد. (همان شود) و تو نمیگویی آنچه خدا خواهد، هر آینه اگر تو بزرگ شوی از این حرف برگردی و خشم (نسبت بمخالفان) فرو نشیند (یا عقده های دلت باز شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از زراره، گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: چه می فرمائید در زناشوئی با این مردم، راستی که من به این سن رسیدم که می بینی و هرگز زن نگرفتم، فرمود: چه تو را از آن مانع شده است؟ در پاسخ فرمود: گفتم: چیزی مرا مانع نشده جز اینکه می ترسم ازدواج با آنها حلال نباشد، برای من، شما چه دستور می فرمائید؟ فرمود: با اینکه جوانی چه می کنی، آیا شکیبائی می کنی؟ گفتم: کنیز برای خود می گیرم، فرمود: اکنون بیاور آنچه داری، به چه دلیل کنیزان را بر خود حلال می شماری؟ گفتم: راستی کنیز چون زن آزاد نیست که رفتاری داشته باشد، اگر چیزی از او دیدم که مرا به شک انداخت او را می فروشم و از او کناره می کنم، فرمود: به من بگو که به چه دلیل او را بر خود حلال می دانی؟ گوید: پاسخی نداشتم که به او بدهم. پس به آن حضرت گفتم: پس رأی شما در زن گرفتن من چیست؟ فرمود: من باکی ندارم که زن بگیری، من گفتم: اینکه می فرمائید: من باکی ندارم که تو زن بگیری، دو معنی دارد: اینکه من باک ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی آنکه من به تو فرمان دهم پس شما چه دستوری به من می دهی که آن را به فرمان شما اجراء کنم؟ در پاسخ من فرمود: رسول

خدا(صلی الله علیه و آله) زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط هم که همان بوده است که بوده، راستی که آنها(۱۰ سوره تحریم): «در زیر سرپرستی دو بنده از بنده های خوب ما بودند» من در پاسخ گفتم: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به مانند من نبوده، زن زیر دست آن حضرت و به حکم او بوده است و بدین او اقرار داشته، گوید: به من فرمود: تو چه نظر داری در باره آن خیانت که در قول خدا عز و جل آمده است(۱۰ سوره تحریم): «پس خیانت کردند آن دو زن» مقصودی ندارد از آن جز هرزگی (یعنی شرک و کفر و گناه بزرگ) و حال اینکه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به فلانی زن داد، گوید: اصلحک الله! شما به من می فرمائید که بروم و به امر شما زن بگیرم؟ در پاسخم فرمود: اگر تو این کار را می کنی، بر تو باد که از زن های ساده و نابخرد بگیری، گفتم: زن های ساده و نابخرد چه کسانیند؟ فرمود: پرده نشینان پارسا، پس گفتم: آن زنی که بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه، گفتم: آن زنی که بر کیش ربیعة الرأی است؟ فرمود: نه. ولی تزویج کن از دخترهای جوان که زیر سرپرستی پدرانند و اظهار کفر نمی کنند و آنچه را هم که شما از امر مذهب می دانند نمی دانند، گفتم: جز این است که یا مؤمن هستند و یا کافر؟ در پاسخ فرمود: آن دختر روزه می دارد و نماز می خواند و از خدا می ترسد و با تقوی است ولی مذهب و عقیده شما را نمی داند، من گفتم: خدا عز و جل فرموده است(۲ سوره تغابن): «او است آن کسانی که شما را آفریده است پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» نه به خدا احدی از مردم نیست که مؤمن نباشد یا کافر نباشد(واسطه ای در میان نیست) گوید: پس امام باقر(علیه السلام) فرمود: ای زراره! قول خدا از گفته تو راست تر است، ندانی که خدا عز و جل می فرماید(۱۰۳ سوره توبه): «در آمیختند کردار شایسته را با کردار بد امید است که خدا توبه آنها را بپذیرد» چون فرمود: عسی، یعنی امید است، من گفتم: آنها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر. گوید: پس فرمود: چه گوئی در قول خدا عز و جل(۹۸ سوره نساء): «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند و نه راه را می دانند» که به ایمان رسند، من در پاسخ گفتم: آنان هم در متن واقع یا مؤمن باشند یا کافر، امام(علیه السلام) فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و یا کافر، سپس رو به من کرد و فرمود: چه گوئی در باره اصحاب اعراف؟ من گفتم: آنان هم یا مؤمن باشند و نه کافر، اگر به بهشت روند پس مؤمن باشند و اگر به دوزخ روند کافرند، فرمود: به

خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند دیگر مؤمنان، به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند چون دیگر کافران به دوزخ می رفتند ولی آنها مردمی باشند که حسناتشان با سیئاتشان برابر است و کردار سست دست آنها را کوتاه کرده است و به راستی آنان چنانند که خدا عز و جل در باره آنها فرموده است. من گفتم: آیا آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخند؟ فرمود: آنها را در همان جا بنه که خدا نهاده است، گفتم: آیا در باره آنها با رجاء رأی می دهی؟ (یعنی کارشان با خدا است) فرمود: آری، عاقبت کارشان را با خدا می دانم چنانچه خدا آنها را به سرانجام نامعلوم خودشان سپرده است، اگر خواهد آنها را از رحمت خود به بهشت ببرد و اگر هم خواهد آنها را به دوزخ کشد برای گناهانشان و ستمی هم به آنها نکرده است، من گفتم: آیا کافر، به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می رود؟ فرمود: نه، جز آنکه خدا خواهد، ای زراره! من می گویم آنچه خدا خواهد شود و تو نمی گوئی آنچه خدا خواهد شود، هلا اگر تو بزرگ شوی، از این عقیده بر می گردی و گرههای دل تو گشوده شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- زراره، گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم:

چه می فرمائید در زناشویی با این مردم، راستی که من به این سن رسیدم که می بینی و هرگز زن نگرفتم، فرمود: چه تو را از آن منع کرده است؟ گفتم: چیزی مرا مانع نشده جز اینکه می ترسم ازدواج با آنها، برای من حلال نباشد شما چه دستور می فرمائید؟ فرمود: با اینکه جوانی چه می کنی، آیا شکیبائی می کنی؟ گفتم: کنیز برای خود می گیرم، فرمود: اکنون بیاور آنچه داری، به چه دلیل کنیزان را بر خود حلال می شماری؟ گفتم: راستی کنیز چون زن آزاد نیست که گرفتاری داشته باشد، اگر

چیزی از او دیدم که مرا به شک انداخت او را می فروشم و از او کناره می گیرم، فرمود: به من بگو که به چه دلیل او را بر خود حلال می دانی؟ گوید: پاسخی نداشتم که به او بدهم.

توضیح: علت اینکه بر خود حلال نمی داشته چون زراره معتقد به واسطه میان ایمان و کفر نبوده و فرقه غیرشیعیه را کافر می دانسته.

پس به آن حضرت گفتم: پس رای شما در زن گرفتن من چیست؟ فرمود: من باکی ندارم که زن بگیری، گفتم: اینکه می فرمائید: من باکی ندارم که تو زن بگیری، دو معنی دارد: اینکه من باک ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی آنکه من به تو فرمان دهم پس شما چه دستوری به من می دهی که آن را به فرمان شما اجراء کنم؟ در پاسخ من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط هم که همان بوده است و قرآن می فرماید: «در تحت سرپرستی دو بنده از بنده های خوب ما بودند (تحريم / ۱۰)» من در پاسخ گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و اله به مانند من نبوده، زن زیر دست آن حضرت و به حکم او نبوده است و به دین او اقرار داشته، گوید: به من فرمود: تو چه نظر داری درباره آن خیانت که در قول خدای عز و جل آمده است: «پس خیانت کردند آن دو زن» مقصودی ندارد از آن جز هرزگی (یعنی شرک و کفر و گناه بزرگ) و حال اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله به فلانی زن داد، گوید: اصلحک الله! شما به من می فرمائید که بروم و به امر شما زن بگیرم؟ در پاسخ فرمود: اگر تو این کار را می کنی، بر تو باد که از زنهاى ساده بگیری، گفتم: زن های ساده چه کسانیند؟ فرمود: پرده نشینان پارسا، پس گفتم: آن زنی که بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه، گفتم: آن زنی که بر کیش ربیعة الرأى است؟ فرمود: نه. ولی تزویج کن از دخترهای جوان که تحت سرپرستی پدرانند و اظهار کفر نمی کنند و آنچه را هم که شما از مذهب می دانید نمی دانند، گفتم: جز این است که یا مؤمنند یا کافر؟ در پاسخ فرمود: آن دختر روزه می دارد و نماز می خواند و از خدا می ترسد و باتقوی است ولی مذهب و عقیده شما را نمی داند (مانند شما معتقد به امامت ما نیستند) گفتم: خدای عز و جل فرموده است: «اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافر و برخی از شما مؤمن اند (تغابن / ۲)» نه به خدا احدی از مردم نیست که مؤمن نباشد یا

کافر نباشد (واسطه ای در میان نیست) گوید: پس امام باقر علیه السلام فرمود: از زراره! قول خدا از گفته او راست تر است، ندانی که خدای عز و جل می فرماید: «کردار شایسته را با کردار بد درآمیختند امید است که خداوند توبه آنها را بپذیرد (توبه/۱۰۲)» چون فرمود: عسی، یعنی امید است، من گفتم: آن ها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر. گوید: پس فرمود: چه گوئی در قول خدای عز و جل: «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره ای توانند و نه راه را می دانند (نساء/۹۸)» که به ایمان رسند، من در پاسخ گفتم: آنان هم نبینند جز مؤمن یا کافر، امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که آن ها نه مؤمن باشند و نه کافر، سپس رو به من کرد و فرمود: چه گوئی درباره اصحاب اعراف؟ (اعراف نام دیواری است بین بهشت و جهنم) من گفتم: آنان هم نیستند جز مؤمن یا کافر اگر به بهشت روند مؤمن باشند و اگر به دوزخ روند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند دیگر مؤمنان به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند همچون کافران دیگر به دوزخ می رفتند ولی آنها مردمی هستند که کارهای خوب و بدشان باهم برابرند و کردار آن ها را به بهشت نرساند و به راستی آنها همان کسانی اند که خداوند درباره ایشان سخن گفته است گفتم: آیا آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخند؟ فرمود: آنها را در همانجا قرار ده که خداوند قرارشان داده است، گفتم: آیا درباره آنها با رجاء رأی می دهی؟ (یعنی کارشان با خداست) فرمود: آری، عاقبت کارشان را با خدا می دانم همچنانکه خداوند آنها را به سرانجام نامعلوم خودشان سپرده است، اگر خواهد آنها را از رحمت خود به بهشت ببرد و اگر هم بخواهد بخاطر گناهانشان آنها را به دوزخ بکشد و ستمی هم به آنها نکرده است، گفتم: آیا کافر، به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می روند؟ فرمود: نه، جز آنکه خدا خواهد، ای زراره! من می گویم آنچه خدا خواهد می شود و تو نمی گوئی آنچه که خدا بخواهد انجام پذیرد و همانا اگر تو بزرگ شوی، از این عقیده برمی گردی و گره های دل تو گشوده شوند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: شاید منظور این باشد که چون پیر شوی گره شبهه ها از دلت باز خواهد شد و خشم نسبت به مخالفان فروکش خواهد کرد.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل. أخشى أن لا تحل لى مناكحتهم منشأ الخشية ما عرفت من إصرار زرارة على نفى الوساطة بين الإيمان و الكفر، و أن المخالفين كلهم و لو كانوا من فرق الشيعة غير الإمامية كفار عنده يجرى عليهم جميع أحكام الكفار فى الدنيا و الآخرة. قال: فهات الآن هات اسم فعل بمعنى أعطنى، و الحاصل أن وطى الكافرة حرام لا سيما من غير أهل الكتاب، كما أن نكاح الكافرة حرام فيما تفرق بينهما إن رابتنى بشىء بعثها يقال: رابه و أرابه أى شككه و أوهمه، و لعله توهم الفرق بين الحرة و الأمة، بأن الحرة إذا لم توافقه و ظهرت منه أمارات المخالفة و طلقها ذهبت بطلاقة، و ربما شهرته بالتشيع و فيه قباحة أيضا عرفا بخلاف الأمة، فإنه يمكن بيعها و لا يقبل منها ما يقبل من الحرة و ليس فيه عار. و قوله عليه السلام: بما استحلتها، إثبات الألف مع حرف الجر شاذ، أى أنك قبل أن تدخلها فى دينك و تكلمها فى ذلك كيف جاز لك و طيها على زعمك، و قيل: لما لم يكن الجواب مطابقا للسؤال عاد عليه السلام السؤال بعينه للتنبيه على خطائه، قوله تقول لست أبالى ، لعله أحال الوجه الآخر على الظهور فأجاب عليه السلام باختيار الوجه المتروك ضمنا و كناية و كأنه سقط الشق الآخر من النسخ، و يؤيده أنه ذكر هذا الحديث أبو عمرو الكشى فى ترجمة زرارة بأدنى تغيير فى اللفظ، و قال فيه يعنى زرارة فتأمرنى أن أتزوج قال له ذاك إليك قال: فقال زرارة هذا الكلام ينصرف على ضربين إما أن لا تبالى أن أعصى الله إذا لم تأمرنى بذلك، و الوجه الآخر أن يكون مطلقا لى قال فقال عليك بالبلهء إلى آخر الخبر. تزوج أى بعائشة و حفصة مع أنهما فعلتا ما فعلتا من إيدائه صلى الله عليه و آله و سلم و الخيانة معه و إفشاء سره و ما ظهر له من نفاقهما كما ذكره الله تعالى فى القرآن،



و مثل حالهما بحال امرأة نوح و امرأة لوط فى أنهما بالنفاق و استبتان الكفر و عدم الإخلاص كفرتا و خرجتا من الإيمان فلم يغن نوح و لوط عنهما من عذاب الله شيئا من الإغناء بحق الزواج حتى يقال لهما عند الموت أو فى القيامة: أدخلنا النار مع سائر الداخلين من الكفرة الذين لا وصلة بينهم و بين الأنبياء. و ذكر امرأة نوح و امرأة لوط يحتمل وجهين: أحدهما الاستدلال بفعل النبيين على الجواز، و فيه أن شريعة من قبلنا ليست بحجة علينا، و الثانى الاستدلال على نفاق امرأتى الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و كفرهما بالتمثيل المذكور فى الآية و هو أظهر، فالمعنى أن الله مثل حالهما بحال المرأتين و خيانتها بخيانتها، و خيانة امرأتى الرسولين لم تكن فجورا بل إنما كانت نفاقها و إبطانها الكفر و تظاهرها على الرسولين و لذا خلدتا فى النار و لم ينفعهما شفاعة الرسولين على الله تعالى، و قد قال المفسرون امرأة نوح قالت لقومه إنه مجنون، و امرأة لوط دلت قومه على ضيفانه، و لما كانت المرأتان مع نفاقهما تحت الرسول صلى الله عليه و آله و سلم لإظهارهما الإسلام فيجوز نكاح المخالفات لذلك، و قوله عليه السلام: إنهما قد كانتا، نقل للآية بالمعنى. قوله عليه السلام: ما يعنى بذلك إلا الفاحشة، يحتمل وجهين: الأول أن يكون استفهاما إنكاريا فالمراد بالفاحشة الزنا كما هو الشائع فى استعمالها، و الثانى أن يكون نفيًا و يكون المراد بالفاحشة الذنب العظيم و هو الشرك و الكفر، كما قال المفسرون فى قوله تعالى:

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ آمَرْنَا بِهَا

و هو أظهر و فيه رد لقول زارة و هى مقرة بحكمه و دينه إذ علاقة الزوجية لا تستلزم ذلك، لظهور الفاحشة منهما. و قد زوج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فلانا أى عثمان، هذا أيضا رد لما توهمه فإن الأمر هناك كان بالعكس، إذا لمرأة تحت يد الزوج، و هو مسلط عليها، و ظاهره جواز تزويج المؤمنة بالمخالف كما ذهب إليه المفيد و المحقق و المشهور المنع لأخبار كثيرة حملها على الكراهة جمعا و الإجماع الذى ادعوه على المنع غير ثابت، و الأحوط الترك و سيأتى القول فيه و فى عكسه فى محلها إن شاء الله. ثم لما استشعر زارة من الكلام المذكور الرخصة فى تزويجهن أراد أن يصرح بذلك فقال: ما تأمرنى؟ إلخ، فقال عليه السلام: إن كنت فاعلا فعليك بالبلهاء من

النساء، أى المستضعفة الكريمة الأخلاق القريبة من قبول الحق، قال الجوهرى: رجل أبله بين البله والبلاهة، وهو الذى غلبت عليه سلامة الصدر، وقد بله بالكسر وتبله والمرأة بلهاء، وفى الحديث أكثر: أهل الجنة البله، يعنى البلة فى أمر الدنيا لقلة اهتمامهم بها وهم أكياس فى أمر الآخرة، وفى القاموس: رجل أبله أى غافل أو عن الشر أو أحق لا تمييز له، والميت الداء أى من شره ميت، و الحسن الخلق القليل الفطنة لمداق الأمور أو من غلبته سلامة الصدر، و البلهاء المرأة الكريمة المريرة العزيزة المغفلة، وفى المصباح: بله بلها من باب تعب ضعف عقله فهو أبله والأنثى بلهاء، و الجمع بله مثل أحمر و حمراء و حمر، و من كلام العرب خير أولادنا الأبله الغفول، المعنى أنه لشدة حياته كالأبله فيتغافل فيتجاوز، فشبّه ذلك بالبله، انتهى. و ما فسره عليه السلام بيان لحاصل المعنى بذكر بعض صفاتها، وفى النهاية: الخدر بالكسر ناحية فى البيت يترك عليها ستر فتكون فيه الجارية البكر خدرت فهى مخدرة و جمع الخدر الخدور، و العفائف جمع العفيفة وهى المرأة الممتنعة من القبائح حياء من عف عن الشىء يعف من باب ضرب عفة بالكسر و عفافا بالفتح امتنع منه، و الجوارى إذا كن كذلك لم يسمعن شبه المخالفين، و لم تستقر فى أنفسهن فهن أقرب إلى قبول الحق و دين الأزواج، و هن من المستضعفات اللواتى لا ينصبن الحق و أهله، و أبعد من سوء الأخلاق و نصب أهل البيت عليهم السلام و لما كان نفى الوسطة مستقرا فى نفس زرارة عاد فى السؤال، و قال: أيجوز لى أن أتزوج من كان على دين سالم بن أبى حفصة، و هو كان من رؤساء الزيدية. و روى الكشى روايات كثيرة تدل على أن الصادق عليه السلام لعنه و كذبه و كفره، و ربيعة الرأى من فقهاء العامة، قال الشيخ فى الرجال: ربيعة بن أبى عبد الرحمن فروخ المعروف بريعة الرأى المدنى الفقيه عامى روى عن السجاد و الباقر عليهما السلام. و قال المطرزي فى المغرب: الرأى ما ارتآه الإنسان و اعتقده، و منه ربيعة الرأى بالإضافة فقيه أهل المدينة، و فى القاموس: هو شيخ مالک و كأنه عليه السلام إنما نفى من كان على رأيهما لأنه علم أن مراده المتعصبات منهن لا المستضعفات لأن ظاهر سياق كلامه أنه قال ذلك على سبيل التشنيع و الإلزام. و فى النهاية: العاتق الشابة أول ما تدرك، و قيل: هى التى لم تب من والديها و لم تتزوج و قد أدركت و شبت، و يجمع على العتق و العواتق.

فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ

استدل زرارة بهذه الآية على انحصار الناس فى المؤمن و الكافر و هى ليست صريحة فى ذلك، و ليس فيها ما يدل على الحصر، و لو كانت ظاهرة فيه فلا بد من تأويلها لوجود المعارض، و أيضا قد عرفت أن للكفر إطلاقات كثيرة، فيمكن أن يكون الكفر فى هذه الآية بمعنى عدم الإيمان، و فى الآيات الدالة على الخلود و النهى عن المناكحة و غيرها بمعنى الجحود فلا تنافى بينهما، و لعله عليه السلام لم يتعرض لجوابه لظهوره، و ذكر ما يدل على أن المراد بالآية غير ما فهمه زرارة و إلا لزم التنافى بين الآيات، و قد بينا ذلك فى الأخبار السابقة. و أشار عليه السلام إلى هذا بقوله: قول الله أصدق من قولك، فنسب ما فهمه من الآية إلى قوله إيدانا بأنه ليس ما فهمته مرادا من الآية. فلما قال عسى فقلت الظاهر أن مراده أنه لم يصبر زرارة حتى يتم عليه السلام الآية، و بادر بالجواب بإعادة مطلوبه مرة أخرى، و قيل: المراد أنه لما استدل عليه السلام بقوله عسى على أنه ليس بمؤمن لأن المؤمن يدخل الجنة قطعا، و لا بكافر لأنه معذب البتة قلت: إن يرحمه الله فهو فى علم الله مؤمن، و إن يعذبه فهو فى علم الله كافر إن دخلوا الجنة فهم مؤمنون و ذلك لما تقرر عنده أن الجنة لا يدخلها إلا مؤمن و إن دخلوا النار فهم كافرون لما تقرر عنده أن النار لا يدخلها إلا كافر، و المقدمتان ممنوعتان لأن الجنة قد يدخلها غير المؤمن برحمة الله، و النار قد يدخلها غير الكافر بذنب غير الكفر. قوله عليه السلام: لدخلوا الجنة، أى ابتداء من غير توقف أو بسبب الإيمان كما دخلها المؤمنون كذلك، و هذا لا ينافى دخولهم فيها بالرحمة لدخلوا النار أى ابتداء أو بسبب الكفر كما دخلها الكافرون كذلك، و هذا لا ينافى دخولهم فيها بذنوب غير الكفر، إما مع الخلود أو بدونها استوت حسناتهم و سيئاتهم قيل: كان المراد بهما الإقرار و الإنكار و باستوائهما عدم رجحان أحدهما على الآخر أو الأعم منهما و من الأعمال الصالحة و الذنوب. فقصرت بهم الأعمال أى لم تبلغ بهم الأعمال الحسنة إلى مقصدهم و هو الجنة، قال فى المصباح: قصرت بنا النفقة أى لم تبلغ بنا إلى مقصدنا، فالباء للتعدية لكما قال الله عز و جل: أقول: ظاهر الخبر أن أصحاب الأعراف يوقفون ابتداء فيها ثم يساقون إما إلى الجنة أو إلى النار، و لا يبتغون فيها كما قال بعض المفسرين إن فى الدرجة

الأدنى من الأعراف قوم تساوت حسناتهم وسيئاتهم، أوقفهم الله عليها لأنها درجة متوسطة بين الجنة والنار، ثم تؤول عاقبة أمرهم إلى الجنة برحمة الله وفضله، كما قال عز وجل:

لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ

أى لا يطمعون دخولها بعملهم، بل بفضل الله وإحسانه أن ينقلهم من ذلك الموضع إلى الجنة. فقلت: من أهل الجنة هم أم من أهل النار كان غرضه الإلزام بأنهم إن كانوا من أهل الجنة فهم مؤمنون، وإن كانوا من أهل النار فهم كافرون فقال: اتركهم حيث تركهم الله أى يحتمل فيهم الأمان، ولا ينافى عدم كونهم مؤمنين ولا كافرين قلت أفترجئهم كان مراده أن هذا مذهب المرجئة وهو باطل، لأن مذهب المرجئة عدم الحكم بإيمان أحد وكفر أحد مطلقا وهذا الإرجاء ليس فى المذهب، وإنما هو إرجاء فى الثواب والعقاب، وبالنسبة إلى جماعة مخصوصة، وقيل: أى أفتوقعهم فى الرجاء والطمع للمغفرة ولا تحكم بكفرهم برحمته أى لا بإيمانهم لعدمه بذنوبهم أى لا بكفرهم لعدمه ولم يظلمهم إذ لا ظلم فى العقوبة مع الاستحقاق بالذنوب. هل يدخل الجنة كافر؟ قال: لا إنما لم يستثن عليه السلام فيه لأنه لا يحتاج إلى استثناء، نعم لو قال مكان كافر غير مؤمن لا يحتاج إلى الاستثناء، وأما المقدمة الثانية فتحتاج إلى الاستثناء لأنه يمكن أن يدخل النار غير الكافر من الفساق والمستضعفين. رجعت وتحللت عنك عقدك فى القاموس: تحلل فى يمينه استثنى، وحل العقد نقضها فانحلت، وقال: عقد الحبل والبيع والعهد يعقده شدة، والعقد الضمان، والعهد والعقد بالكسر القلادة، والعقدة بالضم الولاية على البلد، والجمع كصرد والضبيعة والعقار الذى اعتقده صاحبه ملكا، وموضع العقد وهو ما عقد عليه، والبيعة المعقودة لهم، وتحللت عقده سكن غضبه، وفى المصباح: عقدت الحبل عقدا من باب ضرب فانعقد، والعقدة ما يمسكه ويوثقه، ومنه قيل: عقدت البيع واليمين، وعقدة النكاح وغيره إحكامه وإبرامه. فإذا عرفت هذا فهذا الكلام يحتمل وجوها الأول: أن يكون العقد بضم العين وفتح القاف جمع العقدة بالضم والمراد أنك إن كبر سنك رجعت عن هذا المذهب الباطل الذى استقر فى نفسك وانحلت عنك العقد التى فى قلبك من الشكوك والشبهات فى ذلك، استعار العقد للشبهات وهى شائعة

فى المحاورات بين الناس، و هذا أظهر الوجوه، و من قرأ تحللت بصيغة المتكلم فهو تصحيف إذ لم أجد فى اللغة متعديا. الثانى: أن يكون المراد بتحليل العقد سكون غضبه على المخالفين كما مر فى القاموس. الثالث: ما ذكره الكشى بعد إيراد هذه الرواية، حيث قال: و أصحاب زرارة يقولون رجعت عن هذا الكلام و تحللت عنك عقد الإيمان، انتهى. و لعل المراد بأصحاب زرارة القائلون بهذا القول الذى كان زرارة عليه أولا فإنهم لما لم يرجعوا عن هذا القول ظنوا أن الإمام عليه السلام كان يصوب رأى زرارة باطنا و يتكلم معه ظاهرا للتقية، فأخبر بأنه يرجع بعد كبره عن هذا القول، و يرجع بذلك من الإيمان، أو يضعف إيمانه و لا يخفى ركافة هذا التأويل إلا أن يكون مرادهم تحليل العقد فى مسألة الإيمان، فيرجع إلى ما ذكرنا أولا. الرابع: ما قيل: إن المعنى رجعت عن هذا القول الباطل و تحللت عنك هذه القلادة أو هذا الرأى. الخامس: رجعت عن دين الحق و تحللت عنك هذا العهد و البيعة. و أقول: لا يخفى اشتمال هذا الخبر على قدح عظيم لزرارة، و لم يجعله و أمثاله الأصحاب قاذحة فيه، لإجماع العصابة على عدالته و جلالته و فضله و ثقته، و ورد الأخبار الكثيرة فى فضله و علو شأنه، و الحق أن علو شأن هؤلاء الأجلء و كثرة حاسديهم صار سببا للقدح فيهم، و أيضا قدحوا فى هذه الرواية بالإرسال، و بمحمد ابن عيسى اليقطينى، و إن كان له مدح و توثيق من بعض الأصحاب، فإنه جزم السيد الجليل ابن طاوس بضعفة، و الصدوق محمد بن بابويه و شيخه ابن الوليد، و قال الشهيد الثانى قدس سره: فقد ظهر اشتراك جميع الأخبار القاذحة فى استنادها إلى محمد بن عيسى و هو قرينة عظيمة على ميل و انحراف منه على زرارة مضافا إلى ضعفه فى نفسه، و قال السيد جمال الدين بن طاوس و نعم ما قال: و لقد أكثر محمد بن عيسى من القول فى زرارة حتى لو كان بمقام عدالة كادت الظنون تسرع إليه بالتهمة فكيف و هو مقدوح فيه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ١٩٩

\*\*\*\*\*

(١٧٢) باب المستضعف

١- الحديث

٢٨٩٢/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:

ص: ١٧٨

١- ١٢ . فى «ب» : «فهل» .

٢- ١٣ . فى «ج» ، ز ، ص ، بر ، بف « والوفى والكافى ، ح ٢٩٠٦ : «هل» .

٣- ١٤ . فى «ب» : - «لا» .

٤- ١٥ . فى «بر» والوفى : «إنى» .

٥- ١٦ . فى «ب» + : «إلأ» .

٦- ١٧ . فى «ج» : - «وأنت لاتقول : ما شاء الله» .

٧- ١٨ . فى مرآة العقول : «من قرأ : تحللت ، بصيغة المتكلم فهو تصحيف ؛ إذ لم أجده فى اللغة متعديا» .

٨- ١٩ . فى شرح المازندراني : «لعل المراد : رجعت عن هذا القول الباطل وتحللت عنك هذه القلادة ، أو هذا الرأى . أو رجعت عن دين الحق وتحللت عنك العهد والبيعة» . وذكر فى مرآة العقول وجوها خمسة فى المعنى المراد . إن شئت فراجع . وحلّ العُقْدَة : نقضها فانحلّت . وعَقَدَ الحبلَ والبيعَ والعهدَ يَعْقِدُهُ : شدّه . والعَقْدُ : الضمان والعهد . والعِقْدُ : القِلَادَة . وَتَحَلَّلْتُ عَقْدَهُ : سكنَ غَضْبَهُ . القاموس المحيط، ج ٢ ، ص ١٣٠٥ (حلل) ؛ وج ١ ، ص ٤٣٦ (عقد). ولا يخفى

اشتمال هذا الخبر على قدح عظيم لزرارة، ولم يجعله وأمثاله الأصحاب قاذحة فيه؛ لإجماع العصابة على عدالته وجلالته وفضله وثقته، و ورود الأخبار الكثيرة في فضله وعلو شأنه. ولعل زرارة كان حينئذ ابتداء أمره وأول شبابه، كما احتمله الفيض في الوافي. وقد قدحوا في هذه الرواية بالإرسال وبمحمد بن عيسى اليقطيني. راجع: شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٩٨؛ مرآة العقول، ج ١١، ص ٢٠٠.

٩- ٢٠. الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب أصحاب الأعراف، ح ٢٩٠٦، بهذا السند وبسند آخر عن زرارة، من قوله: «فقال: ما تقول في أصحاب الأعراف». وفي الكافي، كتاب النكاح، باب مناقحة النصاب والشكاك، ح ٩٥٣٦، بسند آخر عن زرارة، إلى قوله: «ولا يعرفن ما تعرفون»، مع اختلاف يسير. رجال الكشي، ص ١٤١، ح ٢٢٣، بسند آخر عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف الوافي، ج ٤، ص ٢٠٤، ح ١٨٢١؛ الوسائل، ج ٢٠، ص ٥٥٧، ذيل ح ٢٦٣٤٢، إلى قوله: «ولا يعرفن ما تعرفون».

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ، فَقَالَ: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي (١) حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ؛ فَيَكْفُرُ (٢)، وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْأَيْمَانِ (٣)، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ، وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ، فَهُمُ (٤) الصَّبِيَّانُ، وَمَنْ كَانَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ (٥)

الْقَلَمُ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: از حضرت باقر علیه السلام راجع بمستضعف پرسش کردم: فرمود: او کسی است که حيله بکفر ندارد که کافر شود، و راهی بایمان نیابد (تا مؤمن گردد) نتواند مؤمن شود و نتواند کافر

گردد، و آنها کودکانند، و هر مرد و زنی که عقل (و خرد) آنها چون عقل کودکان است، و قلم (تکلیف) از آنان برداشته شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از مستضعف؟ فرمود: او کسی است که راهی به کفر ندارد تا کافر شود و راهی هم به ایمان نبرد و نتواند کافر گردد، آنان کودکان نورسند و هر مرد و زنی که مانند کودکان باشد در خردمندی، قلم از آنها برداشته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «زراره» گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از مستضعف؟ فرمود:

او کسی است که راهی به کفر ندارد تا کافر شود و راهی هم به ایمان ندارد و نتواند مؤمن شود، آنان کودکان نورسند و هر مرد و زنی که مانند کودکان باشد در خردمندی قلم از آنها برداشته است و مکلف نیستند.

توضیح: تعبیر کفر به حیله و ایمان به راه، به این جهت است که کفر متکی به دلیل و برهان نیست صرفاً یک نوع حیله و نیرنگ است که انسان به سوی آن کشیده می شود و تعبیر آن ها به کودک به



این خاطر است که بخاطر کم خردی نه در راه کفرند و نه در مسیر ایمان بلکه به هرچه برایشان پیش آید می گروند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرسل. عن المستضعف كأنه سأل عن المستضعف الذي استثناه الله عز و جل في قوله:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاِسْعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَمْ يَسْتَطِيعُوا حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا، فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا

و قد مر تفسير الآية مجملا، و قال بعض المفسرين: توفيههم، إما ماض فيكون إخبارا عن حال قوم انقرضوا، و كانوا قوما من المسلمين فخرجوا في قوم من المشركين في قتال فقتلوا معهم، و إما مستقبل بحذف إحدى التائين فيكون الوعيد عاما في كل من كان بهذه الصفة

ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ

حال عن ضمير الموصول، و الظلم قد يراد به الشرك و النفاق، فالمراد أنهم ظالمون أنفسهم بنفاقهم و كفرهم و تركهم الهجرة و قد يراد به المعصية، فالمراد الذين أسلموا في دار الكفر و بقوا هناك غير

مهاجرين إلى دار الإسلام حين كانت الهجرة فريضة. وذكروا في خبر إن وجوها الأول قالوا فيم كنتم، و العائد محذوف، أي قالوا لهم فيم كنتم؟ أي في أي شيء كنتم من أمر دينكم و المراد التوبيخ بأنكم لم تكونوا مؤمنين من الدين في شيء. و الثاني: فأولئك و يكون قالوا حالا من الملائكة بتقدير قد. و الثالث: أن الخير محذوف و هو هلكوا، يفسره فيم كنتم و هم أجابوا اعتذارا بقولهم: كنا مستضعفين في الأرض غير قادرين على إظهار شعائر الدين و المهاجرة، ثم الملائكة لم يقبلوا عنهم هذا العذر فبكتوهم بقولهم ألم تكن أرض الله واسعة، و أرادوا أنكم كنتم قادرين على المهاجرة، ثم استثنى من الموصول المستضعفين في نفس الأمر و الاستثناء منقطع، و في ذكر العفو و كلمة الأطماع و هي عسى تنبيه على أن أمر الهجرة خطير مضيق لا توسعه فيه، حتى أن المضطر من حقه أن يتربص العفو و لا يأمن، و ينبغى أن يغلق قلبه بها. و لعل المراد بالولدان الأطفال و الصبيان، كما في هذه الرواية و غيرها، و إنما ذكرهم مع أنهم لم يبلغوا حد التكليف أصلا لأن السبب في سقوط التكليف هو العجز و أنه حاصل فيهم، فحسن استثناءهم بهذا الوجه، و قيل: المراد بهم المراهقون الذين عقلوا ما يعقل الرجال و النساء، حتى يتوجه التكليف فيما بينهم و بين الله، و قيل: استثناءهم للمبالغة في الأمر، و الإشعار بأنهم على صدد وجوب الهجرة فإنهم إذا بلغوا و قدروا عليها فلا محيص لهم منها، و إن قوامهم يجب عليهم أن يهاجروا بهم متى أمكنت، و قال أرباب التأويل: الموصول هم الذين رفضوا الحق و اتبعوا الباطل، فظلموا أنفسهم فيقول الملائكة: فيم كنتم أي في أي غفلة كنتم تضيعون أعماركم و تبطلون استعدادكم الفطري؟ و في أي واد من أودية الهوى تهيمون؟ فيقولون: كنا مستضعفين عاجزين لاستيلاء النفس الأمارة، و غلبة الهوى، فيقول الملائكة: ألم تكن أرض الله، أي أرض القلوب واسعة فتخرجوا عن مضيق ما كنتم فيه. ثم استثنى ضعفاء العقول الذين رفع عنهم قلم التكليف بالمعارف و هم الذين لا يستطيعون حيلة في الخروج عن الدنيا لضعف الرأي و لا يهتدون سبيلا إلى صاحب الولاية. قيل: و قول الباقر عليه السلام في تفسير المستضعف يمكن تطبيقه على تفسير الآية الكريمة، و على تأويلها، و إنما قال عليه السلام في الكفر حيلة و في الإيمان سبيلا للتنبيه على أنه لا سبيل إلى الكفر، و لا دليل عليه، و لو فرض شيء يفضي إليه فإنما هو حيلة نفسانية و شبهة شيطانية، و قال في الخبر الآخر: لا يستطيع حيلة إلى الإيمان للإشعار بأن الحيلة كافية

للخروج من الكفر إلى الإيمان، أو لإرادة السبيل بها مجازا لاشتراكهما فى الإفضاء و الإيصال. و أقول: الحاصل أنهم لضعف عقولهم و قلة فطانتهم لم تعرض لهم شبهة قوية فيستقروا فى الكفر و الجحود، و لا داع قوى من الأغراض الدنيوية ٨ الحق لذلك، و احتالوا فى إبطال الدين و براهين الأنبياء بالقاء الشكوك و الشبه، و ليس لهم قدرة على فهم الحق و دلائله فيرسخوا فى الدين فهم لذلك معذورون فى الجملة، و يحتمل نجاتهم لذلك. و أما ذكر الصبيان فقد عرفت فى تفسير الآية توجيهه بوجوه، و قيل: المراد بالصبيان الشباب فى أوائل بلوغهم قبل الكمال المعرفة، و أقول: يمكن تفريع هذا الكلام على الخلاف فى وقت وجوب المعرفة، و أن وجوبها عقلى أو سمعى فمن قال أن وجوب المعرفة عقلى و أنه يتعلق. بالمراهق قبل البلوغ، فيمكن حمل الصبى فى تلك الأخبار على معناه المصطلح، و من قال غير ذلك لا بد من حمله على أوائل البلوغ مجازا، قال الشهيد الثانى رفع الله درجته: اعلم أن المتكلمين حددوا وقت التكليف بالمعرفة بالتمكن من العلم بالمسائل الأصولية حيث قالوا فى باب التكليف أن المكلف يشترط كونه قادرا على ما كلف به، إذ التكليف بدون ذلك محال، و ظاهر أن هذا لا يتوقف على تحقق البلوغ الشرعى بإحدى العلامات المذكورة فى كتب الفروع، بل قد يكون قبل ذلك بسنين أو بعده، كذلك بحسب مراتب الإدراك قوة و ضعفا. و ذكر بعض فقهاءنا أن وقت التكليف بالمعارف الإلهية هو وقت التكليف بالأعمال الشرعية إلا أنه يجب أولا بعد تحقق البلوغ و العقل المسارعة إلى تحصيل المعارف قبل الإتيان بالأعمال. أقول: هذا غير جيد لأنه يلزم منه أن يكون الإناث أكمل من الذكور، لأن الأنثى تخاطب بالعبادات عند كمال التسع، إذا كانت عاقلة فتخاطب بالمعرفة أيضا عند ذلك، و الصبى لا يبلغ عند كمال التسع بالاحتلام و لا بالإنبات على ما جرت به العادة، فلا يخاطب بالمعرفة و إن كان مميزا عاقلا، لعدم خطابه بالعبادات، فتكون أكمل منه استعدادا للمعارف و هو بعيد عن مدارك العقل و النقل، و من ثم ذهب بعض العلماء إلى وجوب المعرفة على من بلغ عشرة عاقلا، و نسب ذلك إلى الشيخ أبى جعفر الطوسى قدس سره، و أيضا هذا لا يوافق ما هو الحق من أن معرفة الله تعالى واجبة عقلا لا سمعا، لأننا لو قلنا أن المعرفة لا تجب إلا بعد تحقق البلوغ الشرعى الذى هو مناط وجوب العبادات الشرعية لكنا قد أوجبنا المعرفة بالشرع لا بالعقل، لأن البلوغ المذكور إنما علم من الشرع و ليس فى العقل ما يدل

على أن وجوب المعرفة إنما يكون عند البلوغ المذكور، فلو وجبت عنده لكان الوجوب معلوما من الشرع لا من العقل. لا يقال: العقل إنما دل على وجوب المعرفة في الجملة دون تحديد وقته، و الشرع إنما دل على تحديد وقت الوجوب وهو غير الوجوب فلا يلزم كون الوجوب شرعيا. لأننا نقول: لا نسلم أن في الشرع ما يدل على تحديد وقت وجوب المعرفة أيضا بل إنما دل على تحديد وقت العبادات فقط، نعم دل الشرع على تقدم المعرفة على العبادات في الجملة، وهو أعم من تعيين وقت التقدم فلا يدل عليه وأيضا لا معنى لكون العقل يدل على وجوب المعرفة في الجملة من دون اطلاعه على وقت الوجوب، إذ لا ريب أنه يلزم من الحكم بوجوبها كونها واجبة في وقت الحكم. والحاصل أنه لا يمكن العلم بوجوبها إلا بعد العلم بوقت وجوبها، والوقت كما أنه ظرف لها فهو ظرف للوجوب أيضا، وتوضيحه أن العبد إذا لاحظ هذه النعم عليه، وعلم أن هناك منعمة أنعم بها عليه أوجب على نفسه شكره عليها في ذلك الوقت خوفا أن يسلبه إياها لو لم يشكره، وحيث أنه لم يعرفه بعد ويوجب على نفسه النظر في معرفته في ذلك الوقت ليتمكنه شكره، فقد علم أنه يلزم من وجوب المعرفة بالعقل معرفة وقتها أيضا، نعم ما ذكره إنما يتم على مذهب الأشاعرة حيث أن وجوب المعرفة عندهم سمعي. فإن قلت: قوله صلى الله عليه وآله وسلم: رفع القلم عن الصبي حتى يبلغ، فيه دلالة على تحديد وقت وجوب المعرفة بالبلوغ الشرعي لأن رفع القلم كناية عن رفع التكليف، وعدم جريانه عليه إلى الغاية المذكورة، فقبلها لا يكون مكلفا بشيء سواء كان قد عقل أم لا. قلت: لا نسلم دلالة على ذلك بل إن دل فإنما يدل على أن البلوغ الشرعي غاية لرفع التكليف مطلقا وإن كان عقليا فيبقى الدليل الدال على كون التكليف بالمعرفة عقليا سالما عن المعارض، فإنه يستلزم تحديد وقت وجوب المعرفة بكمال العقل، كما تقدمت الإشارة إليه. والحاصل أن عموم رفع القلم مخصص بالدليل العقلي، وقد عرف العقل الذي هو مناط التكليف الشرعية بأنه قوة للنفس بها تستعد للمعلوم والإدراكات، وهو المعنى بقولهم غريزة يتبعها العلم بالضروريات عند سلامة الآلات، وهذا التفسير اختاره المحقق الطوسي (ره) وجماعة، والغريزة هي الطبيعة التي جبل عليها الإنسان، والآلات هي الحواس الظاهرة والباطنة وإنما اعتبر سلامتها لأن العلم إنما يتبع العقل عند سلامتها، ألا ترى أن النائم عاقل ولا علم له لتعطل حواسه. وقيل: إنه ما يعرف به

حسن الحسن وقبح القبيح، وهذا التفسير اختاره القائلون بأن الحسن والقبح ذاتيان للعقل، وقيل: إنه العلم ببعض الضروريات المسمى بالعقل بالملكة واختاره العلامة التفتازانى، وقريب من هذا التفسير ما قيل أنه العلم بوجوب الواجبات واستحالة المستحيلات فى مجارى العادات، انتهى. ثم اعلم أن إطلاق الصبيان يشمل صبيان الكفار أيضا، ولا ريب فى أن أطفال المؤمنين ملحقة بأبائهم فى الجنة، وأما أولاد الكفار فاختلف فيهم علماءنا والمخالفون قال النووى فى شرح صحيح مسلم: اختلف العلماء فيمن مات من أولاد المشركين، فمنهم من يقول: هم تبع لأبائهم فى النار، ومنهم من يتوقف فيهم، والثالث وهو الصحيح الذى ذهب إليه المحققون أنهم من أهل الجنة، وقال البغوى فى شرح السنة: أطفال المشركين لا يحكم لهم بجنة ولا نار، بل أمرهم موكول إلى علم الله فيهم، كما أفتى به الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وجملة الأمر أن مرجع العباد فى المعاد إلى ما سيق لهم فى علم الله من السعادة والشقاوة. وقيل: حكم أطفال المؤمنين والمشركين حكم آبائهم وهو المراد بقوله: الله أعلم بما كانوا عاملين، يدل عليه ما روى مفسرا عن عائشة أنها قالت: قلت: يا رسول الله ذرارى المؤمنين؟ قال: من آبائهم، فقلت: يا رسول الله بلا عمل؟ قال: الله أعلم بما كانوا عاملين، قلت: فذرارى المشركين؟ قال: من آبائهم، قلت: بلا عمل؟ قال: الله أعلم بما كانوا عاملين، وقال معمر عن قتادة عن الحسن أن سلمان قال: أولاد المشركين خدم أهل الجنة، قال الحسن: أتعجبون أكرمهم الله وأكرمهم به، وانتهى. وذهب المتكلمون منا إلى أن أطفال الكفار لا يدخلون النار فهم إما يدخلون الجنة أو يسكنون الأعراف، وذهب أكثر المحدثين منا إلى ما دلت عليه الأخبار الصحيحة من تكليفهم فى القيامة بدخول النار المؤججة لهم، قال المحقق الطوسى قدس سره فى التجريد: وتعذيب غير المكلف قبيح وكلام نوح عليه السلام مجاز، والخدمة ليست عقوبة له، والتبعية فى بعض الأحكام جائزة. وقال العلامة الحلى نور الله ضريحه فى شرحه: ذهب بعض الحشوية إلى أن الله تعالى يعذب أطفال المشركين، ويلزم الأشاعرة تجويزه والعدلية كافة على منعه، والدليل عليه أنه قبيح عقلا فلا يصدر منه تعالى. احتجوا بوجوه: الأول قول نوح عليه السلام

وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كُفْرًا

و الجواب أنه مجاز، و التقدير إنهم يصيرون كذلك لا بأجال طفوليتهم، الثانى: قالوا إنا نستخدمه لأجل كفر أبيه فقد فعلنا فيه ألما و عقوبة، فلا يكون قبيحا، و الجواب أن الخدمة ليست عقوبة للطفل و ليس كل ألم عقوبة فإن الفصد و الحجامه ألما، و ليسا عقوبة، نعم استخدامه عقوبة لأبيه و امتحان له يعوض عليه كما يعوض على أمراضه، الثالث: قالوا إن حكم الطفل يتبع حكم أبيه فى الدفن و منع التوارث و الصلاة عليه و منع التزويج، و الجواب أن المنكر عقابه لأجل جرم أبيه، و ليس بمنكر أن يتبع حكم أبيه فى بعض الأشياء إذا لم يجعل له بها ألم و عقوبة، و لا ألم له فى منعه من الدفن و التوارث و ترك الصلاة عليه. و أقول: رأيت فى بعض كتب أصحابنا فى تفسير قوله تعالى:

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ

\*

روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: الولدان أولاد أهل الدنيا لم يكن لهم حسنات فيثابون عليها، و لا سيئات فيعاقبون عليها، فأنزلوا هذه المنزلة، و عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه سئل عن أطفال المشركين؟ فقال: خدم أهل الجنة على صورة الولدان، خلقوا لخدمة أهل الجنة. و روى الصدوق رضى الله عنه فى كتاب الخصال بسند صحيح أو قريب منه عن أبى جعفر عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة احتج الله عز و جل على خمسة: على الطفل و الذى مات بين النبيين، و الذى أدرك النبي و هو لا يعقل، و الأصم و الأبكم فكل واحد منهم يحتج على الله عز و جل، قال: فيبعث الله إليهم رسولا فيؤجج لهم نارا فيقول لهم: ربكم يأمركم أن تثبوا فيها، فمن وثب فيها كانت عليه بردا و سلاما، و من عصى سيق إلى النار. ثم قال الصدوق (ره): إن قوما من أصحاب الكلام ينكرون ذلك و يقولون أنه لا يجوز أن يكون فى دار الجزاء التكليف، و دار الجزاء للمؤمنين إنما هى الجنة و دار الجزاء للكافرين إنما هى النار، و إنما يكون هذا التكليف من الله عز و جل فى غير الجنة و النار، فلا يكون كلفهم فى دار الجزاء، ثم يصيرهم إلى الدار التى يستحقونها بطاعتهم أو معصيتهم فلا وجه لإنكار ذلك، و لا قوة إلا بالله. و أقول: قد ورد فى بعض الأخبار أنهم مع آبائهم فى النار، و كأنها محمولة على التقية، و فى بعض الأخبار أن معنى قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

الله أعلم بما كانوا عاملين أن كفوا عنهم ولا تقولوا فيهم شيئا، وردوا علمهم إلى الله، وهذا أحسن الأمور في هذا الباب، و يكفينا القول بأن الله تعالى لا يظلمهم ولا يجور عليهم ولا يدخلهم النار بغير حجة، وستأتي الأخبار في كتاب الجنائز وستكلم فيه هناك أيضا إنشاء الله تعالى. وقد بسطنا القول في ذلك في كتابنا الكبير في أبواب العدل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٠١

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٨٩٣/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْمُسْتَضْعَفُونَ: الَّذِينَ «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (٧)» قَالَ: «لَا يَسْتَطِيعُونَ (٨) حِيلَةً إِلَى (٩) الْأَيْمَانِ، وَ لَا يَكْفُرُونَ؛ الصَّبِيَّانُ وَ أَشْبَاهُ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ» (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز زراره از آن حضرت علیه السلام حدیث کند که فرمود: مستضعفان «آن کسانی که چاره ای نتوانند و راه بجائی نبرند» فرمود: (یعنی) چاره بسوی ایمان نتوانند و کافر هم نشوند، (و اینها کودکانند. و کسانی که عقلشان چون کودکان است از مردان و زنان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٢٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از زراره، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: «مستضعفان آن کسانی که حيله نتوانند و راه به جایی نبرند» فرمود: برای تحصیل ایمان چاره ای توانند و کافر هم نشوند، چون کودکان و کسانی که عقل آنها مانند کودکان است از مردان و زنان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام باقر علیه السلام، فرمود: «مستضعفان کسانی اند که حيله نتوانند و راه به جایی نبرند» فرمود: آنها کسانی اند که نه راهی به سوی ایمان دارند و نه کفر، آنها همانند کودکان و اشخاصی هستند که عقلشان بیش از این توانائی ندارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وقد مر الكلام فيه و أشباه عقول الصبيان أي أشباه الصبيان في العقول.



\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۸۹۴/۳ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رَبَّابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ، فَقَالَ: «هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً يَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ» (۱۱)  
الْكُفْرَ، وَلَا يَهْتَدِي بِهَا إِلَى سَبِيلِ الْأَيْمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَكْفُرَ» قَالَ: «وَالصَّبِيَّانُ وَمَنْ  
كَانَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَّانِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز زرارہ گوید: از حضرت باقر علیہ السلام از مستضعف پرسیدم؟ فرمود او کسی است کہ حیلہ ای کہ بوسیله آن کفر را از خود دور کند نتواند و چاره ای ندارد کہ بدان براه ایمان رود، نتواند کہ مؤمن شود، و نہ کافر گردد، فرمود: و (آنها) کودکانند و هر کہ از مردان و زنان کہ عقلشان چون عقل کودکان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از زراره، گوید: از امام باقر (علیه السلام) معنی مستضعف را پرسیدم، فرمود: کسی است که چاره ای ندارد تا بدان کفر را از خود دور سازد و چاره ای ندارد که به ایمان راه برد، نه می تواند که مؤمن باشد و نه کافر باشد، فرمود: کودکان و هر کس از مردان و زنان که عقلشان چون کودکان باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- زراره، می گوید: از امام باقر علیه السلام معنی مستضعف را پرسیدم، فرمود: کسی است که چاره ای ندارد تا بدان کفر را از خود دور سازد و چاره ای ندارد که به سوی ایمان برود نه می تواند مؤمن باشد و نه کافر، فرمود: همچون کودکان و هر کس از مردان و زنان که عقلشان چون کودکان باشد محکوم به آنانند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور معتبر عندی. يدفع بها عنه الكفر أى شبه الكفر أو احتمالاً فیصیر شاکا و لا یهتدی بها الضمیر للحیلة و لا یکفر بالنصب أى و لا أن یکفر.

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۲۸۹۵/۴ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ (۱۳) الْبَجَلِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِإِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الْمُسْتَضْعَفِينَ؟

فَقَالَ لِي - شَبِيهَاً بِالْفَرْعِ - : «فَتَرَكْتُمْ (۱۴) أَحَدًا يَكُونُ (۱۵) مُسْتَضْعَفًا؟ وَ أَيْنَ ۲ / ۴۰۵

الْمُسْتَضْعَفُونَ (۱۶)؟ فَوَ اللَّهُ، لَقَدْ مَشَى بِأَمْرِكُمْ هَذَا، الْعَوَاتِقُ إِلَى الْعَوَاتِقِ فِي خُدُورِهِنَّ، وَ تَحَدَّثَ (۱۷) بِهِ السَّقَايَاتُ (۱۸) فِي طَرِيقِ (۱۹) الْمَدِينَةِ»، (۲۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سفيان بن سمط بجلی گوید: بحضرت صادق عرض کردم: چه گوئی در باره مستضعفان؟ حضرت مانند شخص هراسناکی بمن فرمود: مگر شما مستضعفی گذاردید؟ کجايند مستضعفان؟ بخدا سوگند عقیده شما را دوشیزگان پشت پرده بهم رسانده اند، و زنان آبکش و سقا در راه مدینه (در باره مذهب شما) گفتگو کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از سفیان بن سمط بجلی، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: چه می گوئی در مستضعفین؟ در پاسخ من با چهره هراسناکی فرمود: یکی را سراغ دارید که مستضعف باشد، کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند که عقیده شما را دوشیزه ها در پشت پرده به هم می رسانند و همه سقاها در راه مدینه با هم گفتگو می کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- «سفیان بن سمط بجلی» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می گوئی درباره مستضعفین؟ در پاسخ من با چهره هراسناکی فرمود: یکی را سراغ دارید که مستضعف باشد، کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند که عقیده شما را دوشیزه ها در پشت پرده به هم می رسانند و همه سقاها در راه مدینه (پیرامون مذهب شما) باهم گفتگو می کنند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: این اضطراب و ناراحتی حضرت از دست شیعیانی بوده که تقیه نکرده اند و اسرار اهل بیت را آشکار نموده اند بطوری که به همه مردم رسیده و دشمنان کاملاً آگاه شده اند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و بجيلة قبيلة من اليمن و النسبة إليها بفتحيتين كالحنفى بالنسبة إلى بنى حنيفة، و بجلة مثال تمرة قبيلة أيضا و النسبة إليها على لفظها. شبيها بالفرع بكسر الزاى أى الخائف المضطرب، و كان ذلك غيظا و إنكارا على أهل الإذاعة من الشيعة، فإنهم لتركهم التقية أفشوا هذا الأمر حتى عرف الناس كلهم مذهب الشيعة حتى الجوارى الباكرات المخدرات مع عدم خروجهن من الخدور، و النساء السقايات اللواتى ليس شأنهن تفحص المذاهب، و السقايات بالياء جمع سقاءة بالهمزة، و هذه الإذاعة صارت سببا للضرر على الأئمة و شيعتهم و لم ينفع لهداية الخلق، و صارت سببا لصيرورة المستضعفين نواصب غير معذورين و تركتم استفهام للإنكار، و كذا أين. ثم اعلم أن المستضعف عند أكثر الأصحاب من لا يعرف الإمام و لا ينكره، و لا يوالى أحدا بعينه كما ذكره الشهيد قدس سره فى الذكرى، و حكى عن المفيد فى الغرية أنه عرفه بأنه الذى يعرف بالولاء و يتوقف عن البراءة، و قال ابن إدريس: هو من لا يعرف اختلاف الناس فى المذاهب، و لا يبغض أهل الحق على اعتقادهم، و هذا أوفق بأخبار هذا الباب.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٠

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٨٩٦/٥. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ

ص: ١٧٩

- ١-١ . فى «بر» والوفى : «لايستطيع» .
- ٢-٢ . فى «ز» : - «فيكفر» .
- ٣-٣ . فى تفسير العياشى : «سبيل الإيمان و» بدل «سبيلاً إلى الإيمان» .
- ٤-٤ . فى «ص» : «فمنهم» . وفى تفسير العياشى : - «فهم» .
- ٥-٥ . فى «بر ، بف» : «منهم» .
- ٦-١ . تفسير القمى ، ج ١ ، ص ١٤٩ ؛ معانى الأخبار ، ص ٢٠١ ، ح ٤ ، مع اختلاف يسير ، وفيهما بسند آخر عن زرارة . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٢٦٩ ، ح ٢٤٨ ، عن زرارة الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢٠ ، ح ١٨٤٥ .
- ٧-٢ . النساء (٤) : ٩٨ .
- ٨-٣ . فى «ز ، بر ، بس» وحاشية «د» : «لايستطيع» .
- ٩-٤ . فى تفسير العياشى : - «إلى» .
- ١٠-٥ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٢٦٨ ، ح ٢٤٣ ، عن زرارة ، عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢٠ ، ح ١٨٤٦ .
- ١١-٦ . فى «ص» : - «عنه» . وفى «بر» والوفى : «عنه بها» .
- ١٢-٧ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢١ ، ح ١٨٤٧ .
- ١٣-٨ . ورد الخبر فى معانى الأخبار ، ص ٢٠١ ، ح ٦ ، بسنده عن عبد الله بن جندب ، عن سفيان بن السمط \_ بالتاء \_ البجلي ، لكنّ المذكور فى البحار ، ج ٧٢ ، ص ١٦٠ ، ح ١١ ، نقلاً من المعانى ، سفيان بن السمط \_ بالطاء \_ البجلي ، وهو المذكور فى كتب الرجال والأسناد . راجع : رجال البرقى ، ص ٤١ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٢٠ ، الرقم ٢٩٢٦ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٨ ، ص ٤٣٨ .
- ١٤-١ . فى «بر» والوفى ومراة العقول والمعانى : «وتركتهم» .
- ١٥-٢ . فى «بس» : - «يكون» .

١٦-٣. فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٠٢ : «المستضعف عند أكثر الأصحاب من لايعرف الإمام ولا ينكره ولا يوالى أحدا بعينه . وقال ابن إدريس : هو من لايعرف اختلاف الناس فى المذاهب ولا يبغض أهل الحق على اعتقادهم . وهذا أوفق بأحاديث هذا الباب وأظهر؛ لأنّ العالم بالخلاف والدلائل إذا توقّف لايقال له : مستضعف . ولعلّ فزعه عليه السلام باعتبار أنّ سفيان كان من أهل الإذاعة لهذا الأمر ، فلذلك قال عليه السلام على سبيل الإنكار : «فتركتم أحدا يكون مستضعفا؟» يعنى أنّ المستضعف من لا يكون عالما بالحقّ والباطل ، وما تركتم أحدا على هذا الوصف ؛ لإفشائكم أمرنا حتّى تتحدّث النساء والجوارى فى خدورهنّ ، والسقايات فى طريق المدينة . وإنّما خصّ العواتق بالذكر \_ وهى الجارية أول ما أدركت \_ لأنهنّ إذا علمن مع كمال استتارهنّ ، فعلم غيرهنّ به أولى» .

١٧-٤ . فى «بر» والوفى : «تحدّثت» . وفى «بف» : «تحدّثن» . والماضى أنسب بقوله : «مشى» .

١٨-٥ . سقاه يسقيه ، وأسقاه : دلّه على الماء ، أو جعل له ماءً ، وهو ساقٍ ؛ من سقى وسقاه ، وسقاه من سقائين ، وهى سقاة وسقاية . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٦٩٩ (سقى).

١٩-٦ . فى «ز» : «إلى طريق» .

٢٠-٧ . معانى الأخبار ، ص ٢٠١ ، ح ٦ ، بسنده عن أحمد بن محمّد بن عيسى الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢٢ ، ح ١٨٥١ .

عُمَرُ بْنُ أَبَانَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِينَ، فَقَالَ : «هُمُ أَهْلُ الْوَلَايَةِ» فَقُلْتُ : أَيُّ وِلَايَةٍ (١)؟  
فَقَالَ : «أَمَّا (٢) إِنَّهَا لَيْسَتْ بِالْوَلَايَةِ فِي الدِّينِ (٣)، وَ لَكِنَّهَا الْوَلَايَةُ فِي الْمُنَاكِحَةِ

وَالْمُوَارَثَةِ وَالْمُخَالَطَةِ، وَ هُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ (٤) وَلَا (٥) بِالْكَفَّارِ، وَ مِنْهُمْ (٦) الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمر بن ابان گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین پرسیدم؟ فرمود: آنها اهل ولایت هستند، عرض کردم: چه ولایتی؟ فرمود: هر آینه آن ولایت در دین نیست بلکه ولایت (و هم بستگی) در ازدواج و ارث و معاشرت است، و ایشان نه مؤمنند و نه کافر، و از آنها بپسند کسانی که بامید خدای عز و جل هستند (و کارشان با خدا است که اگر خواهد عذاب کند یا ببخشد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از عمر بن ابان، گوید: از امام صادق (علیه السلام) در باره مستضعفین پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: کدام ولایت؟ در پاسخ فرمود: ولایت در دیانت و مذهب نیست ولی ولایت و هم بستگی در زناشویی و ارث و معاشرت است و آنان نه مؤمن باشند و نه کافر و از آنها باشند آنها که کارشان با خدا است عز و جل.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۵- «عمر بن ابان» گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفین پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: کدام ولایت؟ در پاسخ فرمود: ولایت در دیانت و مذهب نیست ولی ولایت و همبستگی در زناشوئی و ارث و معاشرت است و آنان نه مؤمن باشند و نه کافر کارشان با خداست هر طور که بخواهد با آنها رفتار می کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. قال: هم أهل الولاية لما كانت الولاية مجملة، و كانت تحتل ولاية أهلى البيت عليهم السلام قال السائل: أى ولاية؟ فقال عليه السلام أما إنها ليست بالولاية فى الدين، أى ولاية أئمة الحق و لو كانوا كذلك لكانوا مؤمنين، أو المراد بالولاية فى الدين الولاية التى تكون بين المؤمنين بسبب الاتحاد فى الدين كما قال سبحانه:

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

بل المراد أنهم قوم ليسوا بمتعصبين فى مذهبهم، و لا يبغضونكم بل يناكحونكم و يوارثونكم و يخالطونكم، أو المعنى هم قوم يجوز لكم مناكحتهم و معاشرتهم يرثون منكم و ترثون منهم، فىكون السؤال عن حكمهم لا عن وصفهم و تعيينهم، أو بين عليه السلام حكمهم ثم عرفهم بأنهم ليسوا بالمؤمنين إلى آخره، و المرجون لأمر الله هنا أعم من المستضعفين، و هذا معنى آخر غير ما مر.

## ٦- الحديث

٢٨٩٧/٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُثَنَّى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي لَا يَسَعُ الْعِبَادَ جَهْلُهُ، فَقَالَ: «الدِّينُ وَاسِعٌ (٨)،

ص: ١٨٠

---

١- ٨. فى «بر» والوفى: «الولاية» .

٢- ٩. فى «ب» - : «أما» .

٣- ١٠. فى مرآة العقول، ج ١١، ص ٢١٠: «أما أنّها ليست بالولاية فى الدين، أى ولاية أئمة الحقّ، ولو كانوا كذلك لكانوا مؤمنين؛ أو المراد بالولاية فى الدين الولاية التى تكون بين المؤمنين بسبب الاتحاد فى الدين، كما قال سبحانه: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» [التوبة (٩)]: [٧١] بل المراد أنّهم قوم ليسوا بمتعصّبين فى مذهبهم ولا يبغضونكم، بل يناكحونكم ويوارثونكم ويخالطونكم؛ أو المعنى: هم قوم يجوز لكم مناكحتهم ومعاشرتهم، يرثون منكم وترثون منهم، فىكون السؤال عن حكمهم، لا عن وصفهم وتعيينهم؛ أو بيّن عليه السلام حكمهم، ثمّ عرفهم بأنّهم ليسوا بالمؤمنين» .

٤- ١. فى «ز»: «بمؤمنين» .

٥- ٢. فى «ز»: - «لا» .

٦-٣. فى «ز، ص، بر، بس» والوفى وتفسير العياشى، ج ١، ص ٢٦٩ وج ٢ والمعانى: «هم». وفى الوسائل: «الكفار منهم» بدل «بالكفار ومنهم».

٧-٤. معانى الأخبار، ص ٢٠٢، ح ٨، بسند آخر. تفسير العياشى، ج ١، ص ٢٦٩، ح ٢٤٩، وفيه: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ»، قال: هم أهل الولاية...»؛ وفيه، ج ٢، ص ١١٠، ذيل ح ١٣٠، وفيه: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المستضعفين، قال: هم ليسوا بالمؤمنين...»، وفيهما عن حمران، عن أبى عبد الله عليه السلام؛ وفيه أيضا، ج ١، ص ٢٥٧، ح ١٩٤، عن سماعة، عن أبى عبد الله عليه السلام مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى، ج ٤، ص ٢٢١، ح ١٨٤٨؛ الوسائل، ج ٢٠، ص ٥٥٧، ح ٢٦٣٣٨.

٨-٥. فى شرح المازندرانى: «لعل المراد بسعته هنا سعته باعتبار أن الذنوب كلها غير الكفر تجامع الإيمان ولا ترفعه، خلافا للخوارج، فإنهم قالوا: الذنوب كلها كفر».

وَ لَكِنَّ الْخَوَارِجَ (١) ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ (٢) جَهْلِهِمْ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَحَدْتُكَ (٣) بِدِينِي الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: «بلى (٤)» قُلْتُ (٥): أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ (٦) أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَ الْأَقْرَارُ بِمَا جَاءَ (٧) مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ أَتَوَلَّوْاكُمْ،

ص: ١٨١

١-٦. «الخوارج»: فرقة من فرق الإسلام، سُمّوا خوارج؛ لخروجهم على على عليه السلام. مجمع البحرين، ج ٢، ص ٢٩٤ (خرج).

٢-٧. فى «ز»: «على».

٣-٨. فى الوافى: «أحدثك».

٤-٩. فى «بر» والوفى: «نعم».

٥-١٠. هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى. وفى المطبوع: «فقلت».

۶-۱۱. هکذا فی «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف». وفی المطبوع: «أشهد».

۷-۱۲. فی «ب» و حاشیة «ز، بر»: «به».

وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ (۱) وَ مَنْ رَكَبَ رِقَابَكُمْ وَ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ، وَ ظَلَمَكُمْ حَقَّكُمْ، فَقَالَ: «مَا جَهِلَتَ شَيْئًا، هُوَ \_ وَ اللَّهُ \_ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ».

قُلْتُ: فَهَلْ سَلِمَ (۲) أَحَدٌ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ؟ فَقَالَ: «لَا، إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» قُلْتُ (۳): مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «نِسَاءُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ» ثُمَّ قَالَ: «أَرَأَيْتَ (۴) أُمَّ أَيْمَنَ؟ فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَا كَانَتْ تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسماعیل جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: از آن دینی که بر بندگان روا نیست نسبت بدان نادان باشند (و باید بدانند که آن چه دینی است؟) فرمود: دین وسیع است، ولی خوارج از روی نادانی خودشان بر خود تنگ گرفتند (و گرفتار شدند) عرض کردم: قربانت (اجازه میفرمائید) من دین خودم را که بر آن هستم برای شما باز گویم؟ فرمود: آری، عرض کردم: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست، و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست، و آنچه از جانب خداوند آورده است قبول دارم، و شما را دوست دارم، و از دشمن شما و هر که بر شما بزرگی کند و استیلاء خواهد و خود را امیر و حاکم بر شما داند، و حق شما را بستم بگیرد بیزارم؟ فرمود: تو چیزی را نادان نیستی، این همانست که بخدا سوگند ما هم بر آن هستیم (و بدان معتقدیم) عرض کردم: آیا کسی که این امر را نداند (و از عذاب خداوند یا خلود در آتش) سالم ماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، عرض کردم: آنها کیانند، فرمود: زنان و فرزندان شما، سپس فرمود: آیا ام ایمن را دیده

ای؟ همانا من گواهی دهم که او اهل بهشت است در صورتی که آنچه شما بر آید (و بدان معتقدید) نمیدانست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از اسماعیل جعفی، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از دینی که برای بندگان روا نیست بدان نادان بمانند، در پاسخ فرمود: دین واسع است و رسا و خوارج از نادانی بر خود تنگ گرفتند، گفتم: قربانت! من دین خودم را که بدان معتقدم باز گویم؟ فرمود: آری، گفتم: گواهم که تنها معبود شایسته خدا است و گواهم که محمد بنده و رسول او است و آنچه از جانب خدا آورده قبول دارم و شما را دوست دار و پیروم و از دشمن شما بیزارم و از هر که بر گردن شما سوار شود و بر شما به زور فرمان روائی کند و حق شما را به ستم ببرد، فرمود: تو چیزی کم نداری و نادان نیستی، همان است که سوگند به خدا ما هم بدان معتقدیم، گفتم: آیا کسی که این امر را نداند سلامت بماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، گفتم: آنها کیانند؟ فرمود: زنان و فرزندان شماها سپس فرمود: تو ام ایمن را می دانی (آزاد کرده رسول خدا بوده و از گواهان فدک است) به راستی من گواهم که او از اهل بهشت است و او هم نمی فهمید این مذهب و عقیده ای که شما دارید (یعنی امامت سائر ائمه جز امیر المؤمنین را نمی دانست و نسبت بدان معذور بود- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «اسماعیل جعفی» می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از دینی که برای بندگان روا نیست بدان نادان بمانند، در پاسخ فرمود: دین وسیع و رساست و خوارج از نادانی بر خود تنگ گرفتند، گفتم: قربانت! من دین خودم را که بدان معتقدم باز گویم؟ فرمود: آری، گفتم: گواهم که تنها معبود شایسته خداست و گواهم که محمد بنده و رسول اوست و آنچه از جانب خدا آورده قبول دارم و شما را دوست دار و پیروم، از دشمن شما بیزارم و نیز از هرکس که بر گردن شما سوار شود و بر شما به زور فرمانروایی کند و حق شما را به ستم ببرد، فرمود: چون تو چیزی هم نداری و نادان نیستی، سوگند به خدا همان است که ما هم به آن معتقدیم، گفتم: آیا کسی که این امر را نداند سلامت بماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، گفتم: آنها کیانند؟ فرمود: زنان و فرزندان شماها سپس فرمود: تو ام ایمن را می دانی (آزاد کرده رسول خدا بوده و از گواهان فدک است) به راستی من گواهم که او از اهل بهشت است و او هم نمی فهمید این مذهب و عقیده ای که شما دارید (یعنی امامت سائر ائمه جز امیر المؤمنین را نمی دانست و نسبت به آن معذور بود).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور معتبر. الدین واسع ای لا يتحقق الخروج من دین الإسلام بقليل من العقائد و الأعمال كما هو مذهب الخوارج، حيث حکموا بکفر مرتکب المعاصی، و خاضوا فی المسائل الدقیقة فجعلوها من أجزاء الإیمان. قوله: و الإقرار، کان الواو بمعنی مع، أو أشهد بتأویل أن

المصدرية. و من ركب رقابكم أى استولى عليكم و ظلمكم و تأمر عليكم أى عد نفسه أميرا و حاكما عليكم يقال أمرته تأميرا فتأمر ما جهلت شيئا أى من الأصول الضرورية فهل سلم أحد أى من عذاب الله أو الخلود فى النار، و أم أيمن مولاة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هى من شهود فدك، و روى الخاصة و العامة عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنها من أهل الجنة، قال فى المغرب: الأيمن خلاف الأيسر و هو جانب اليمين أو من فيه، و به سمي أم أيمن حاضنة النبي صلى الله عليه و آله و سلم أى حافظته، و هو أخو أسامة بن زيد لأمه، انتهى. و ما كانت تعرف ما أنتم عليه أى إمامة سائر الأئمة عليهم السلام سوى أمير المؤمنين عليه السلام و كانت معذورة فى ذلك لعدم سماعها ذلك و عدم تمام الحجة عليها، فكذا المستضعف معذور لذلك أو صفات الأئمة و كمالهم، أو لم تكن تعرف ذلك بالدليل بل بالتقليد، و أما أصل معرفة إمامة أمير المؤمنين عليه السلام فعدم معرفتها ذلك بعيد جدا، و كون أم أيمن امرأة أخرى معروفة للمخاطب سوى الحاضنة فأبعد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٢

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٧/. عَالِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ» (٦).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که اختلاف مردم را (در دین بفهمد مستضعف نباشد) زیرا در این صورت پیدا کردن مذهب حق بر او عقلا و شرعا لازم است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که اختلاف مردم را بفهمد مستضعف نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس اختلاف مردم را بفهمد مستضعف نباشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: صحيح. من عرف اختلاف الناس أى أصل الاختلاف فإنه يجب حينئذ طلب الحق عقلا و شرعا،  
أو المراد الفهم و الإدراك لا مجرد السماع، و لعله أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٢

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٤٠٦/٢

٢٨٩٩/٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ

ص: ١٨٢

---

١-١. فى «بر» والوفى: «أعدائكم» .

٢-٢. فى حاشية «بر»: «أسلم» .

٣-٣. فى «ب»: «قلنا» .

٤-٤. فى «ب»: «رأيت» . وفى حاشية «بر»: «أما رأيت» . وفى الوافى: «لعل أم أيمن كانت  
امرأة فى ذلك الزمان معروفة للمخاطب؛ أو المراد بها أم أيمن التى كانت فى عهد النبى صلى الله  
عليه وآله وشهد لها النبى صلى الله عليه وآله بأنها من أهل الجنة» .

٥-٥. الوافى، ج ٤، ص ٢٢١، ح ١٨٤٩ .

٦-٦. معانى الأخبار، ص ٢٠١، ح ٣، بسنده عن محمد بن عيسى . تفسير العياشى، ج ١، ص

٢٦٨، ح ٢٤٤، عن أبى بصير الوافى، ج ٤، ص ٢٢٢، ح ١٨٥٠ .

جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي (١) رَبَّمَا ذَكَرْتُ هُوَ لَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ، فَأَقُولُ: نَحْنُ وَهُمْ فِي مَنَازِلِ الْجَنَّةِ؟!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِكُمْ أَبَدًا». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جمیل بن دراج گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: هر آینه من گاهی بیاد این مستضعفین می افتم و میگویم: ما و آنها در منازل بهشت همراهم؟ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگز خداوند با شما چنین نکند!

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٢٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٨- از جمیل بن دراج، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: راستی من بسا به یاد این مستضعفان می افتم و می گویم ما و آنها در منازل بهشت همراهم؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا هرگز با شماها چنین نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «جمیل بن درّاج» گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: راستی بسا که من به یاد این مستضعفان می افتم و می گویم ما و آنها در منازل بهشت همراهیم؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا هرگز با شماها چنین برخوردی ندارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح ایضا. إني ربما ذكرت أي نخاف أن يجعلنا الله بسبب ذنوبنا في درجة المستضعفين من المخالفين، أو يشق علينا أنهم مع كونهم مخالفين يدخلون الجنة و يكونون معنا في منازلنا، فقال عليه السلام: إن دخلوا الجنة لم يكونوا في درجاتكم و منازلكم، و الخبر الآتي يؤيد الأول.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۲

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۲۹۰۰/۹ . عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ، عَنْ أَخَوَيْهِ - مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ (۳) ابْنِي الْحَسَنِ -

عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مَرْوَانَ (٤) بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ:

قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ عِنْدَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا نَخَافُ أَنْ نَنْزِلَ بِذُنُوبِنَا مَنَازِلَ الْمُسْتَضْعَفِينَ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا وَاللَّهِ، لَا يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ بِكُمْ أَبَدًا».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَهُ. (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ایوب بن حر گوید: مردی بحضرت صادق علیه السلام عرضکرد - و ما هم در خدمت آن بزرگوار بودیم - که: قربانت... ما میترسیم بواسطه گناهانمان (در بهشت) بدرجه مستضعفین تنزل کنیم؟ گوید: پس آن حضرت فرمود: نه بخدا سوگند هرگز خداوند با شما چنین نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٣٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٩- از ایوب بن حر، گوید: ما حاضر بودیم که مردی به امام صادق (علیه السلام) گفت: قربانت! ما نگرانیم که به واسطه گناهان خود به درجه مستضعفان تنزل کنیم، در پاسخ فرمود: نه به خدا هرگز خدا با شما این کار را نمی کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «ایوب بن حرّ» می گوید: ما حاضر بودیم که مردی به امام صادق علیه السلام گفت: قربانت! ما نگرانیم که به واسطه گناهان خود، به درجه مستضعفان تنزل کنیم، در پاسخ فرمود: نه به خدا هرگز خدا با شما این کار را نمی کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: سنده الأول موثق و الثانی حسن كالصحيح.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحديث

۲۹۰۲/۱۰. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ عَرَفَ اخْتِلَافَ النَّاسِ (٦) فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ » . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث ٧ است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٣٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٠- چون حدیث ٧.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

١٠- حدیث ١٠ مانند حدیث ٧ می باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ٤، ص ٢١٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٣

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٢٩٠٢/١١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ  
الْخَزَاعِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الضُّعْفَاءِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ

ص: ١٨٣

---

١-٧. فى «بف» - «إئى» .

٢-٨. الوافى، ج ٤، ص ٢٢٣، ح ١٨٥٤.

٣-٩. فى «بر، بف»: «أحمد ومحمد» .

٤-١. فى «بف»: «هارون». و هو سهو؛ فقد روى على بن يعقوب الهاشمى كتاب مروان بن مسلم وتكررت روايته عنه فى الأسناد. راجع: رجال النجاشى، ص ٤١٩، الرقم ١١٢٠؛ معجم

رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۲۳، الرقم ۸۵۸۲؛ و ص ۲۲۵، الرقم ۸۵۸۴؛ و ص ۲۲۶، الرقم ۸۵۸۶.

۵-۲. الوافی، ج ۴، ص ۲۲۳، ح ۱۸۵۵.

۶-۳. فی المعانی: «الاختلاف» بدل «اختلاف الناس».

۷-۴. المحاسن، ص ۲۷۷، کتاب مصابیح الظلم، ح ۳۹۸، عن أبيه، عن ابن أبي عمير. معانی الأخبار، ص ۲۰۰، ح ۲، بسند آخر الوافی، ج ۴، ص ۲۲۲، ح ۱۸۵۰.

تُرْفَعُ (۱) إِلَيْهِ حُجَّةٌ (۲)، وَلَمْ يَعْرِفِ الْإِخْتِلَافَ (۳)، فَإِذَا عَرَفَ الْإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن سوید گوید از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ضعفاء (ناتوان در دین) پرسیدم؟ پس بمن نوشت: ضعیف آن کسی است که حجت باو نرسیده و اختلاف را نفهمیده است، و چون اختلاف را فهمید مستضعف نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از علی بن سوید، گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم از ضعفاء، در پاسخ من نوشت: ضعیف و ناتوان کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده و هر گاه اختلاف را فهمید، مستضعف نیست.



ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الّلهی]:

۱۱- «علی بن سوید» گوید: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم از ضعف، در پاسخ من نوشت:

ضعیف و ناتوان کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده و هرگاه اختلاف را فهمید، مستضعف نیست.

\*\*\*

ترجمه آیت الّلهی؛ ج ۴، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

۱۲- الحدیث

۲۹۰۳/۱۲. بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ (۶)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبِ الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ

أَبِي سَارَةَ إِمَامٍ مَسْجِدِ بَنِي هِلَالٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «لَيْسَ الْيَوْمَ مُسْتَضْعَفٌ، أَبْلَغَ الرَّجَالُ الرَّجَالَ، وَ النِّسَاءُ  
النِّسَاءَ».(۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود، امروز دیگر مستضعفی نیست، (زیرا) مردان بمردان (دین حق) را رسانده اند و زنان بزنان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام صادق (علیه السلام) که امروز، دیگر مستضعفی وجود ندارد، مردان به مردان ابلاغ کرده اند و زن ها به زن ها ابلاغ کرده اند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: امروز دیگر مستضعفی وجود ندارد، مردان به مردان ابلاغ کرده و زنان به زنان رسانده اند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول :

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

**(۱۷۳) باب المرجون لاءمر الله**

**اشاره**

۴۰۷ / ۲

**۱- الحديث**

۲۹۰۴/۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ» (٨) لِأَمْرِ اللَّهِ» (٩) قَالَ: «قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ، فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةِ وَ (١٠) جَعْفَرٍ وَأَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (١١)، ثُمَّ

ص: ١٨٤

- 
- ١-٥ . في «ب، ص» والكافي، ح ١٤٩١٠: «لم يرفع» .
- ٢-٦ . في «بر»: «الحجّة» . وفي حاشية «ز»: «حجّته» .
- ٣-٧ . في «بر» والوافي: «اختلاف الناس» .
- ٤-٨ . في «ج، د، ص، بس» وحاشية «ز، بر، بف» والوافي والكافي، ح ١٤٩١٠: «بضعيف» .
- ٥-٩ . الكافي، كتاب الروضة، ضمن الحديث الطويل ١٤٩١٠، بسند آخر عن إسماعيل بن مهران الوافي، ج ٤، ص ٢٢٣، ح ١٨٥٢ .
- ٦-١٠ . في «ب، بر، جر» وحاشية «ز، بس»: «الحسين» . والظاهر أنّ الصواب هو «علّي بن الحسن» . والمراد به: علّي بن الحسن بن فضال؛ فقد روى المصنّف، عن بعض أصحابنا، عن علّي بن الحسن بن فضال، أو عن علّي بن الحسن التيملي (التملي - خ ل) في بعض الأسناد. أنظر على سبيل المثال: الكافي، ح ٩٦٢٠ و ١٠٧٩٨ .
- ٧-١ . الوافي، ج ٤، ص ٢٢٣، ح ١٨٥٣ .
- ٨-٢ . أرجأت الأمر: أخرته . وقرئ: «وآخرون مُرْجُونَ لأمر الله» أي مؤخرون حتّى ينزل الله فيهم ما يريد . الصحاح، ج ١، ص ٥٢ (رجأ).
- ٩-٣ . التوبة (٩): ١٠٦ .
- ١٠-٤ . في البحار: «ومثل» .
- ١١-٥ . في «بر» والوافي: + «رحمة الله عليهم» .

إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي (۱) الْأَسْلَامِ، فَوَحَّدُوا اللَّهَ، وَتَرَكُوا الشِّرْكَ، وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْأَيْمَانَ بِقُلُوبِهِمْ، فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَجِبَ (۲) لَهُمُ الْجَنَّةُ؛ وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ، فَيَكْفُرُوا، فَتَجِبَ (۳) لَهُمُ النَّارُ؛ فَهُمْ (۴) عَلَى تِلْكَ الْحَالِ: إِمَّا (۵) يُعَذَّبُهُمْ، وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام در گفتار خدای عز و جل: «و دیگران که بامید خداوند» (سوره توبه آیه ۱۰۶) فرمود: اینها مردمی مشرک بودند، که مانند حمزه و جعفر و نظائر ایشان را از مؤمنین کشتند، سپس همانها مسلمان شدند پس خدا را بیگانگی شناختند و شرک را رها کردند، و بدلایشان ایمان را پذیرفتند تا از مؤمنین باشند و بهشت بر آنها واجب گردد، و بر انکارشان نیز نماندند تا کافر باشند و آتش دوزخ بر آنها لازم باشد، پس آنها بر همین منوال هستند یا خدا عذابشان کند و یا توبه شان را بپذیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، از امام باقر (علیه السلام) در قول خدا عز و جل (۱۰۷ سوره توبه): «و دیگرانی که کارشان با خدا است» فرمود: مردمی بودند مشرک و چون حمزه و جعفر و مانند آنها را کشتند که از مؤمنان بودند، سپس همانها مسلمان شدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را به دور انداختند و ایمان در دل آنها نشست تا از مؤمنان باشند و بهشت بایست آنها باشد و بر حال جحود و انکار خود

نماندند تا کافر باشند و دوزخ را سزند، پس بر این وضع معلّق هستند، یا خدا آنها را عذاب می کند و یا آنکه توبه آنها را می پذیرد و از آنها در می گذرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- زراره، از امام باقر علیه السلام در قول خدای عز و جل: «و دیگرانی که کارشان با خدا است (توبه/۱۰۷)» فرمود: مردمی بودند مشرک و چون حمزه و جعفر و مانند آنها را کشتند که از مؤمنان بودند، سپس همان ها مسلمان شدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرک را به دور انداختند و ایمان در دل آنها نشست تا از مؤمنان باشند و بهشت بر آنها واجب شود و بر انکار خود نماندند تا کافر باشند و دوزخ بر آنها لازم شد آنها به همان صورت اند یا خدا آنها را عذاب می کند و یا آنکه توبه آنها را می پذیرد و از آنها در می گذرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف كالموثق. فقتلوا مثل حمزة و جعفر لعل ذكر ذلك للإشعار بأن هذه الأعمال الشنيعة صارت أسبابا لعدم استقرار الإيمان في قلوبهم، وعدم توفيقهم للإيمان الكامل، أو هذا دليل على عدم رسوخ الإيمان فيهم إما لأن من كانت شقاوته و تعصبه بحيث اجترأ على قتل أمثال هؤلاء معلوم أنه لو آمن لم يكن إيمانه عن يقين كامل و إذعان قوى أو لأن من كان الله فيه لطف لا يتركه حتى يصدر منه مثل هذا العمل الشنيع، و من لم يكن لله معه لطف لا يوفقه للإيمان الكامل كما أنا لا نجوز صدور التوبة و الإيمان عن قتلة الأنبياء و الأئمة صلوات الله عليهم، و هذا قريب من الوجه الأول و في غاية المتانة. و قيل: لعل ذكر هذا القسم على سبيل التمثيل و يدل الحبر على أن قاتل حمزة لم تقبل توبته على الجرم و القطع، و المشهور بين العامة أنه قبل توبته و أمره بالخروج عن المدينة، و قال: لا أستطيع أن أرى قاتل عمي، ثم بقى حتى قتل مسيلمة الكذاب.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٠٥/٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمُرْجُونَ قَوْمٌ كَانُوا (٧) مُشْرِكِينَ، فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ (٨)، ثُمَّ إِنَّهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ (٩) دَخَلُوا فِي الْأَيْسَلَامِ، فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكُوا الشِّرْكَ، وَ لَمْ يَكُونُوا يُؤْءَمِنُونَ، فَيَكُونُوا مِنْ (١٠) الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَمْ يُؤْءَمِنُوا؛ فَتَجِبَ (١١) لَهُمُ الْجَنَّةُ، وَ لَمْ يَكْفُرُوا؛ فَتَجِبَ (١٢) لَهُمُ النَّارُ، فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود:»

مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ

«و آنان که بامید خدایند مردمانی هستند که مشرک بودند پس حمزه و جعفر و مانند اینها از مؤمنین را کشتند، سپس همانها بعد از این کارشان مسلمان شدند و خدا را بیگانگی شناختند و شرک را رها کردند ولی ایمان کامل نیاوردند تا در زمرة مؤمنین باشند و بدل ایمان نیاوردند تا بهشت بر آنها واجب گردد، و کافر نشدند تا آتش دوزخ بر آنها لازم شود، پس اینان بر همین حال بامید خدایند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از مردی که گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:»

مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ

«مردمی بودند که مشرک بودند و حمزه و جعفر و مانند آنها از مؤمنان را کشتند، سپس هم آنها بعد از این کار مسلمانی گرفتند و خدا را یگانه دانستند و شرک را وانهادند و از دل مؤمن نشدند تا در شمار مؤمنان باشند و بهشت بر آنها بایست شود و کافر هم نزیستند تا دوزخ را سزند و آنها در این حال کارشان با خدا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۲- مردی که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: مرجون لأمر الله مردمی بودند که مشرک بودند و حمزه و جعفر و مانند آنها از مؤمنان را کشتند، سپس مسلمان شدند و خدا را به یگانگی پذیرفتند و شرک را رها نمودند ولی قلباً مؤمن نشدند تا در شمار مؤمنان باشند و بهشت بر آنها لازم شود و کافر هم نشدند تا به دوزخ روند و آنها در این حال کارشان با خداست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، و هو مثل الأول متنا. وقيل: لعل المراد بالإيمان الإيمان المقتضى لدخول الجنة كما يشعر به التفریع، و هو الإيمان الكامل المستقر الموجب للأمن، و بالكفر الجحود الموجب لدخول النار، و على هذا يصدق المرجون على جميع الأقسام المذكورة سابقا.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

**(۱۷۴) باب أصحاب الأعراف**

١- الحديث

٢٩٠٦/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ جَمِيعاً، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ:

ص: ١٨٥

- 
- ١-٦ . فى «بف» : «إلى» .
- ٢-٧ . فى «ب» : «يجب» . وفى «بر» : «فيجب» .
- ٣-٨ . فى «ب» : «يجب» . وفى «ز، بر» : «فيجب» .
- ٤-٩ . فى «بر» والوفى : «وهم» .
- ٥-١٠ . فى البحار : + «أن» .
- ٦-١١ . تفسير القمى، ج ١ ، ص ٣٠٤ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، وفيه : «المرجون لأمر الله قوم...» . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١١٠ ، ح ١٣٠ ، عن زرارة ؛ وفيه ، ص ١١١ ، ح ١٣٢ ، عن زرارة ، مع زيادة فى آخره ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٣ ، ح ١٨٢٩ ؛ البحار ، ج ٢٠ ، ص ١١٣ ، ح ٤٤ .
- ٧-١ . فى «ص» : «كانوا قوما» .
- ٨-٢ . فى «ج، بر، بف» والوفى : + «رحمة الله عليهم» .
- ٩-٣ . فى «بس» : - «ذلك» .
- ١٠-٤ . فى «د» : - «من» .
- ١١-٥ . فى «بر» : «فيجب» .

١٢-٦ . فى «بر» : «فيعجب» .

١٣-٧ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٣ ، ح ١٨٣٠ ؛ البحار ، ج ٢٠ ، ص ١١٣ ذيل ح ٤٤ .

قال لى (١) أبو جعفر عليه السلام : «ما تقول فى أصحاب الأعراف (٢)؟» .

فقلت: ما هم إلا مؤمنون أو كافرين (٣)، إن دخلوا الجنة، فهم مؤمنون؛ و (٤) إن دخلوا النار، فهم كافرين.

فقال: «والله (٥)، ما هم بمؤمنين ولا كافرين، ولو كانوا مؤمنين دخلوا (٦) الجنة كما دخلها المؤمنون، ولو كانوا كافرين لدخلوا النار كما دخلها الكافرون، ولكنهم قوم استوت (٧) حسناتهم وسيئاتهم، فقصرت بهم الأعمال، وإنهم لكما قال الله عز وجل» .

فقلت: أ من أهل الجنة هم، أو (٨) من أهل النار؟

فقال: «اتركهم حيث تركهم الله» .

قلت: أ فترجئهم (٩)؟ قال: «نعم (١٠)، أرجئهم (١١) كما أرجأهم الله: إن شاء (١٢) أدخلهم (١٣) الجنة برحمته، وإن شاء ساقهم إلى النار بذنوبهم ولم (١٤) يظلمهم» .

فقلت: هل يدخل الجنة كافر؟ قال: «لا» قلت: هل (١٥) يدخل النار إلا كافر؟ (١٦) قال: فقال: «لا، إلا أن يشاء الله؛ يا زرارة، إننى (١٧) أقول: ما شاء الله، وأنت لا تقول: ما شاء الله، أما إنك (١٨) إن كبرت رجعت وتحللت عنك (١٩)» .

ص: ١٨٦

١-١ . فى الوافى : - «لى» .

٢-٢ . إشارة إلى الآية ٤٨ من سورة الأعراف (٧) .

- ٣-٣ . فى الكافى ، ح ٢٨٩١ : « مؤمنين أو كافرين » .
- ٤-٤ . فى « بـف » : - « و » .
- ٥-٥ . فى « د » : - « واللّه » .
- ٦-٦ . فى « ب ، د ، بر ، بـف » والوفى والكافى ، ح ٢٨٩١ : « لدخلوا » .
- ٧-٧ . فى الكافى ، ح ٢٨٩١ : « قد استوت » .
- ٨-٨ . فى « ج ، ص ، بر » والوفى والكافى ، ح ٢٨٩١ : « أم » .
- ٩-٩ . أرجأت الشىء : أخرته . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٥٤ (رجأً).
- ١٠-١٠ . فى « بس » : - « نعم » .
- ١١-١١ . فى « ز » : - « أرجئهم » .
- ١٢-١٢ . فى « ب » : + « اللّه » .
- ١٣-١٣ . فى « بـف » : « دخّلهم » .
- ١٤-١٤ . فى « بر » : « فلم » .
- ١٥-١٥ . فى « بر ، بس ، بـف » والكافى ، ح ٢٨٩١ : « فهل » .
- ١٦-١٦ . فى « بـف » : « الكافر » .
- ١٧-١٧ . فى « بر » والوفى : « إئى » .
- ١٨-١٨ . فى « ز » : + « تركت » .
- ١٩-١٩ . فى « ب » : - « عنك » .

عُقْدُكَ . (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

زراره گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: چه گوئی در باره اصحاب اعراف؟ عرض کردم: اینها نیستند جز اینکه یا مؤمنند و یا کافرند، اگر بهشت روند مؤمنند و اگر بدوزخ روند کافرند فرمود: نه بخدا سوگند نه مؤمنند و نه کافر، و اگر مؤمن بودند بهشت میرفتند چنانچه مؤمنان بروند، و اگر کافر بودند بدوزخ میرفتند چنانچه کافران روند، ولی اینان مردمانی هستند که کارهای نیک و کارهای بدشان برابر بود، و کردار نیک آنها را (بهشت) نرساند، و آنها چنانند که خدای عز و جل فرموده است، من عرض کردم: آیا ایشان از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را واگذار همان جا که خدا واگذارده (یعنی کارشان با خدا است)، من عرض کردم: آیا کار آنها را بتاخیر اندازی؟ فرمود: آری بتاخیر اندازم چنانچه خداوند کارشان را بخود (و سرانجام نامعلومی) واگذار کرده، اگر خواهد برحمت خود آنها را بهشت برد، و اگر خواهد آنان را بسبب گناهانشان بدوزخ کشد و ستم بآنها نکرده است، پس عرض کردم: آیا کافری بهشت رود؟ فرمود: نه عرض کردم: آیا بجز کافر کسی بدوزخ رود؟ گوید: فرمود: نه مگر اینکه خدا خواهد، ای زراره من گویم: آنچه خدا خواهد و تو نمیگوئی: آنچه خدا خواهد همانا چون تو بزرگ شوی از این حرف برگردی و عقده های دلت باز شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: چه می گوئی در باره اصحاب اعراف؟ گفتم: آنها یا مؤمن باشند و یا کافر، اگر به بهشت روند مؤمنند و اگر به دوزخ شوند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند به دوزخ می شدند چونان کافران که به دوزخ شدند ولی آنها مردمی بودند که نیک و بدشان برابر بود و کردارشان کوتاه آمد برایشان، و راستی که آنان چنانند که خدا عز و جل فرموده است، من گفتم: آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را در مقامی نه که خدا نهادستان، من گفتم: شما کار

آنها را به تأخیر میاندازید و در باره آنها با رجاء قائلید؟ فرمود: آری، من کار آنها را با خدا می گذارم چنانچه خدا کار آنها را با خود گذاشته، اگر خواهد به رحمت خود آنان را به بهشت برد و اگر خواهد به سزای گناهانشان آنان را به دوزخ کشد و ستمی به آنها نکرده است. گفتم: آیا کافر به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می رود؟ گوید: در پاسخ فرمود: نه، جز آنچه خدا می خواهد. ای زراره! راستش این است که من می گویم آنچه هست که خدا خواهد و تو نمی گوئی آنچه هست که خدا خواهد، هلا اگر تو سال خورده شوی بر گردی و گرهای دلت گشوده شوند (این جزئی است از حدیث مفصّلی که در باب ضلال گذشت).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- زراره، گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: چه می گویی درباره اصحاب اعراف؟ گفتم: آنها یا مؤمن باشند و یا کافر، اگر به بهشت روند مؤمنند و اگر به دوزخ روند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان به بهشت می رفتند و اگر کافر بودند وارد دوزخ می شدند همانند کافران که به دوزخ روند ولی آنها مردمی بودند که نیک و بدشان برابر بود و کار نیک، آنها را به بهشت نبرد و راستی که آنان چنانند که خدای عز و جل فرموده است، من گفتم: آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را به حال خود واگذار همانطور که خداوند آنها را واگذاشته (یعنی کارشان با خداست) من عرض کردم آیا شما کار آنها را به تأخیر می اندازید فرمود: آری، من کار آنها را به خدا وا می گذارم چنانچه خدا کار آنها را با خود واگذاشته، اگر خواهد به رحمت خود، آنان را به بهشت برد و اگر خواهد، به سزای گناهانشان، آنان را به دوزخ کشاند و ستمی هم به آنها نکرده است. گفتم: آیا کافر به بهشت می رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می رود؟ گوید: در پاسخ فرمود: نه، جز آنچه خدا می خواهد. ای زراره! راستش این است که من می گویم

آنچه هست که خدا خواهد و تو نمی گویی آنچه هست که خدا خواهد، همانا اگر تو سال خورده شوی (از این اندیشه که آنها به جهنم روند) برگردی و گره های دلت گشوده شوند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق كالصحيح، و هو جزء من الحديث الثاني من باب الضلال.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۲۹۰۷/۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ (۲) بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الَّذِينَ «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (۳)؛ فَأُولَئِكَ قَوْمٌ مُؤْمِنُونَ (۴) يُحَدِّثُونَ (۵) فِي إِيْمَانِهِمْ (۶) مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي يَعِيبُهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ يَكْرَهُونَهَا، فَأُولَئِكَ (۷) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام (در تفسیر گفتار خدای تعالی): «آنان که آمیختند کرداری نیک را با کرداری بد» (سوره توبه آیه ۱۰۲) فرمود: آنان مردمی مؤمن بودند که در ایمانشان گناهی پدید آوردند که مؤمنین آن گناهان را بد میدانستند و ناخوش داشتند، پس اینانند که امید می‌رود خداوند توبه شان را بپذیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-مردی گوید که: امام باقر (علیه السلام) فرمود: (۱۰۲ سوره توبه): «آن کسانی که آمیختند کردار خوب و کردار دیگر بد را»، پس آنان مردمی مؤمن بودند که در حال ایمان خود گناهی پدید آوردند که مؤمنان آنها را بد می‌شمردند و بد می‌داشتند، اینان که امید می‌رود خدا توبه آنها را بپذیرد و از آنها درگذرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲-مردی گوید که: امام باقر علیه السلام فرمود: «آن کسانی که کردار خوب و بد به هم درآمیختند (توبه/۱۰۲)» پس آنان مردمی مؤمن بودند که در حال ایمان خود، گناهی پدید آوردند که



مؤمنان آنها را بد می شمردند و بد می داشتند، پس امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد و از آنها درگذرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، و هو تتمه الحديث الثاني من الباب السابق و ذكره هنا يشعر بأن هذا الصنف عند المصنف من أهل الأعراف فهذه الأقسام عنده متداخلة.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

**(۱۷۵) باب فی صنوف أهل الخلاف و ذکر القدریة و...**

**اشاره**

۲/۴۰۹/۲

۱۷۵ \_ باب فی (۹) صنوف أهل الخلاف و ذکر القدریة و الخوارج و المرجئة و أهل البلدان (۱۰)

**۱- الحديث**

٢٩٠٨/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْقَدْرِيَّةَ» (١١)، لَعَنَ اللَّهُ الْخَوَارِجَ، لَعَنَ اللَّهُ

ص: ١٨٧

١-١. الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب الضلال، ح ٢٨٩١، عن علي بن إبراهيم، مع زيادة في أوله . رجال الكشي، ص ١٤١، ضمن ح ٢٢٣، بسند آخر عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف الوافي، ج ٤، ص ٢٠٧، ح ١٨٢٢ .

٢-٢. في «ز»: - «علي» .

٣-٣. التوبة (٩): ١٠٢ .

٤-٤. في العياشي، ص ١٠٦: «مذنبون» .

٥-٥. في «بس» وحاشية «د»: «مُحدثون» .

٦-٦. تفسير العياشي، ص ١٠٦: «وإيمانهم» .

٧-٧. في «ب»: «أولئك» .

٨-٨. تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٠٦، ح ١٠٩، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام. راجع: تفسير العياشي، ص ١٠٥، ح ١٠٥ و ١٠٦؛ وتفسير فرات، ص ١٧٠، ح ٢١٨ الوافي، ج ٤، ص ٢١٨، ح ١٨٣٨. وفي مرآة العقول، ج ١١، ص ٢١٦: «هذا الخبر تتمّة للحديث الثاني من الباب السابق، وذكره هنا يشعر بأنّ هذا الصنف عند المصنّف من أهل الأعراف؛ فهذه الأقسام متداخلة» .

٩-٩. في «ب»: - «في» .

١٠-١٠. في «ب، ز، ص، بر» ومرآة العقول: - «وذكر القدرية - إلى - البلدان» .

١١-١. في «ب»: - «لعن الله القدرية» . و«القدرية»: هم المنسوبون إلى القدر، ويزعمون أنّ كلّ عبد خالق فعله، ولا يرون المعاصي والكفر بتقدير الله ومشيتته، فنسبوا إلى القدر؛ لأنّه بدعتهم

وضلالتهم . والقَدَرى : الذى يقول : لا يكون ما شاء الله ويكون ما شاء إبليس . مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٤٥١ (قدر). وللمزيد راجع : الحور العين ، ص ٢٠٤ ؛ الفصوص المهمة ، ج ١ ، ص ٢٣٤ ؛ البحار ، ج ٢ ، ص ٣٠٣ ، ذيل ح ٤٠ ؛ وج ٥ ، ص ٥ - ٧ ، ذيل ح ٤ ؛ الغدير ، ج ٣ ، ص ٤١ ؛ العقائد الإسلامية ، ج ٣ ، ص ٣٦٦ ؛ معجم الفرق الإسلامية ، ص ١٩٠ .

الْمُرْجِيَّةَ (١) ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُرْجِيَّةَ .

قَالَ: قُلْتُ: لَعَنْتَ هُوَاءَ لَاءٍ مَرَّةً مَرَّةً، وَ لَعَنْتَ هُوَاءَ لَاءٍ مَرَّتَيْنِ؟

قَالَ (٢): «إِنَّ هُوَاءَ لَاءٍ يُقُولُونَ: إِنَّ قَتَلْتَنَا مُوءَمِنُونَ ، فِدِمَاوَعْنَا مُتَلَطَّخَةً (٣) بِبَيْتَابِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ اللَّهَ حَكِي (٤) عَنْ قَوْمٍ فِي كِتَابِهِ: «لَنْ (٥) نُؤْءَمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (٦)» قَالَ: «كَانَ بَيْنَ الْقَاتِلِينَ وَ الْقَاتِلِينَ (٧) خَمْسِمِائَةَ عَامٍ، فَالْزَمَهُمُ اللَّهُ الْقَتْلَ بِرِضَاهُمْ مَا (٨) فَعَلُوا» (٩).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مردی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدا لعنت کند قدریه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را گوید: من عرض کردم: قدریه و خوارج را هر کدام یک بار لعنت کردی، و اینان را (یعنی مرجئه) را دو بار؟ فرمود: اینها میگویند: کشتندگان ما مؤمنند، پس دامنشان تا روز قیامت بخون ما آلوده است، همانا خداوند در کتاب خود از مردمی حکایت کند که (گفتند): «هرگز ایمان پیامبری نیاوریم تا برای ما قربانی بیاورد که آتش آن را بخورد بگو همانا آمد شما را پیامبرانی پیش از من با نشانه ها و با همان که گفتید پس چرا کشتید آنها را اگر راستگویانید» (سوره آل عمران آیه ۱۸۳) فرمود: میانه کشتندگان و گویندگان (باین حرف) پانصد سال

فاصله بود و خداوند کشتن را بآنان نسبت داده برای اینکه بدان چه آنها (یعنی کشتندگان) کردند راضی بودند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- مردی از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: خدا لعنت کند قدریّه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را، گوید: گفتیم: آنان را یک بار لعنت کردی و اینان را دو بار فرمود: اینان می گویند: کشنده های ما مؤمنند و دامنشان به خون ما آلوده است تا روز قیامت، راستی خدا در کتاب خود از مردمی حکایت کرده است که (۸۳ سوره آل عمران): «هرگز به رسولی نگریم تا برای ما دستور قربانی آورد که آتش را بخورد، بگو محققاً پیش از من رسولانی برای شما آمدند با معجزات و با همان دستوری که شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما راستگویانید» فرمود: میان قاتلان و قائلان (به اینکه ما به رسولی ایمان نیاوریم مگر دستور قربانی آتش بیاورد) پانصد سال فاصله بود و خدا قتل را به عهده آنها دانست برای آنکه بدان راضی و خشنود بودند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- مردی از امام صادق علیه السلام حدیث می کند که حضرت فرمود: خدا لعنت کند قدریّه را خدا لعنت کند خوارج را خدا لعنت کند مرجئه را خدا لعنت کند مرجئه را عرض کردم آنها را یک بار

لعن فرمودید ولی مرجئه را دو بار فرمود: اینان می گویند: کشنده های ما مؤمنند و دامنشان به خون ما آلوده است تا روز قیامت، راستی خدا در کتاب خود از مردمی نام برده و فرموده: «هرگز به رسولی ایمان نیاوریم تا برای ما قربانی آورد که آتش آن را بسوزاند، بگو محققا پیش از من رسولانی برای شما آمدند با معجزات و با همان دستوری که شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما از راستگویانید» فرمود: میان قاتلان و قاتلان پانصد سال فاصله بود و خدا قتل را به عهده آنها دانست برای آنکه بدان راضی و خشنود بودند.

توضیح: خوارج گروهی بودند که در جنگ صفین بر علی شوریدند و او را متهم به کفر کردند و قدریه قائلین به جبر و تفویض اند و مرجئه که به معنی تأخیر است به کسانی اطلاق می شود که حضرت علی علیه السلام را در خلافت به تأخیر انداختند و او را خلیفه چهارم دانستند و حروریه گروهی از خوارج اند که منسوب به حوراء محلی در نزدیکی کوفه است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و قد عرفت أن القدرية تطلق على الجبرية و على التفويضية و كان المراد هنا الثاني، قال علي بن إبراهيم في تفسيره: القدرية المعتزلة، و الرد من القرآن عليهم كثير، لأن المعتزلة قالوا: نحن نخلق أفعالنا و ليس لله فيها صنع و لا مشية و لا إرادة، فيكون ما شاء إبليس و لا يكون ما شاء الله، انتهى. و المراد بالمرجئة الذين يقولون الإيمان محض العقائد، و ليس للأعمال فيها مدخل أصلا، و

لا يضر مع الإيمان معصية، كما لا ينفع مع الكفر طاعة، و لا تفاوت في إيمان الناس، قال صاحب الملل و النحل: الإرجاء على معنيين: أحدهما التأخير

قَالُوا أَزْجِحُ وَ أَخَاهُ

\*

أى أمهله و أخره، و الثانى إعطاء الرجاء، أما إطلاق اسم المرجئة على الجماعة بالمعنى الأول صحيح، لأنهم كانوا يؤخرون العمل عن النية و العقد، و أما المعنى الثانى فظاهر فإنهم كانوا يقولون لا يضر مع الإيمان معصية كما لا ينفع مع الكفر طاعة، و قيل: الإرجاء تأخير حكم صاحب الكبيرة إلى الآخرة فلا يقضى عليه بحكم فى الدنيا من كونه من أهل الجنة أو من أهل النار، فعلى هذا المرجئة و الوعيدية فرقتان متقابلتان، و قيل: الإرجاء تأخير على عليه السلام عن الدرجة الأولى إلى الدرجة الرابعة، فعلى هذا المرجئة و الشيعة فرقتان متقابلتان، و المرجئة أربعة أصناف: مرجئة الخوارج و مرجئة القدرية، و مرجئة الجبرية، و المرجئة الخالصة، انتهى. و قد مر بعض القول فيهم سابقا. و المراد هنا ما ذكرنا أولا فإنهم يحكمون بإيمان من آمن بالله و رسوله و إن قتلوا الأئمة و خيار المؤمنين، فهم راضون بذلك و لا يباليون به، و يحكمون بأن الله لا يعذب هؤلاء بفعلهم، و لذا سموا مرجئة لإرجاء تعذيبهم على المعاصى، و يمكن أن يكون المراد هنا مطلق المخالفين، فإنهم على أصولهم الفاسدة يصبون قتل من خرج على خلفاء الجور، و لو كانوا من أئمة الدين و ذرية سيد المرسلين، فهم راضون بذلك، و ذكر الآية استشهاد بأن الراضى بالقتل و المصوب له حكمه حكم القاتل فى الشقاوة و العقوبة. ثم اعلم أن ذكر الآية نقل بالمعنى، و الآية فى آل عمران هكذا:

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ

و قال البيضاوى: هم كعب بن الأشرف و مالك و حى و فنحاص و وهب بن يهودا، قالوا: إن الله أمرنا فى التوراة و أوصانا بأن لا نؤمن لرسول حتى يأتينا بهذه المعجزة الخاصة التى كانت لأنبياء بنى إسرائيل، و هو أن يقرب بقربان فيقوم النبى فيدعو فتتزل نار سماوية فتأكله، و هذا من مفترياتهم و

أباطيلهم، لأن أكل النار القربان لم يوجب الإيمان إلا لكونه معجزة و سائر المعجزات شرع في ذلك قل قد جاءكم تكذيب و إزام بأن رسلا جاءوهم بمثله قبله كزكريا و يحيى بمعجزات آخر موجبة للتصديق، و بما اقترحوه فقتلوهم، فلو كان الموجب للتصديق هو الإتيان به و كان توقفهم و امتناعهم عن الإيمان لأجله، فما لهم لم يؤمنوا بمن جاء به في معجزات آخر و اجترءوا على قتله.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٨

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٠٩/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ، قَالَ:

سَأَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ (١٠): «مَا هُمْ؟» فَقُلْتُ (١١): مُرْجِئَةٌ، وَقَدَرِيَّةٌ،

ص: ١٨٨

١- ٢. اختلف في المرجئة، فقيل: هم فرقة من فرق الإسلام يعتقدون أنه لا يضرب مع الإيمان معصية، كما لا ينفع مع الكفر طاعة. وعن ابن قتيبة أنه قال: هم الذين يقولون: الإيمان قول بلا عمل. وقال بعض أهل الملل: إن المرجئة هم الفرقة الجبرية الذين يقولون: إن العبد لا فعل له. مجمع البحرين، ج ١، ص ١٧٧ (رجأ).

٢- ٣. في «ز»: «فقال».

٣- ٤. في «بف»: «ملطخة».

٤- ٥. في «بف»: «يحكى».

٥- ٦. كذا في النسخ والمطبوع. وفي القرآن: «الآ» بدل «لن».

٦-٧. آل عمران (٣): ١٨٣. والآية نزلت في جماعة من اليهود قالوا لمحمد صلى الله عليه وآله : إن الله أمرنا وأوصانا في كتابه - أي في التوراة - «أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ». راجع: تفسير القمّي، ج ١، ص ١٢٧؛ التبيان، ج ٣، ص ٦٨؛ مجمع البيان، ج ٢، ص ٤٦٢، ذيل الآية المزبورة.

٧-٨. في «ز، ص، بس»: «القائلين والقاتلين».

٨-٩. في «د، بر»: «بما».

٩-١٠. تفسير العياشي، ج ١، ص ٢٠٨، ح ١٦٣، عن عمر بن معمر، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٤، ص ٢٢٤، ح ١٨٥٦.

١٠-١. في الكافي، ح ٢٨٥٦ والوسائل: «فقال لي».

١١-٢. في «بس» والكافي، ح ٢٨٥٦ والوسائل: «قلت».

وَحَرُورِيَّةٌ (١)، فَقَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ تِلْكَ (٢) الْمِلَلَ الْكَافِرَةَ الْمُشْرِكَةَ، الَّتِي لَا تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ شَيْءٍ» (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو مسروق گوید: حضرت صادق علیه السلام از من در باره اهل بصره پرسید که (بر) چه (مذهبی) هستند؟ عرض کردم: مرجئه، و قدریه، و حروریه، فرمود: خدا لعنت کند این ملت های کافر مشرک را که بهیچ وجه خدا پرست نیستند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٣٤

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (علیه السلام) از من پرسید که اهل بصره چه عقیده ای دارند؟ من در پاسخ گفتم که: مرجئه و قدریه و حروریّه اند، فرمود: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر و مشرکی را که به هیچ وجه خدا پرست نیستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «ابی مسروق» گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید که اهل بصره چه عقیده ای دارند؟ من در پاسخ گفتم که: مرجئه و قدریه و حروریّه اند، فرمود: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر و مشرکی را که به هیچ وجه خدا پرست نیستند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. وقد مر فی باب الکفر، والملل جمع الملة و هی الدین، و وصفها بالکفر و الشکر و عدم العبادة وصف مجازی لأن هذه الأوصاف لصاحب الملل حقيقة نسبت إلى الملل التي هی سبب

لا تصاف صاحبها بها مبالغة في السببية، كما أن لعن تلك الملل مبالغة في لعن صاحبها أيضا، فالمراد بلعنها طردها عن طريق الحق وساحة القبول و نيل الرحمة و دخول الجنة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٩

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٩١٠/٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَهْلُ الشَّامِ شَرُّ مَنْ أَهْلِ الرُّومِ، وَأَهْلُ الْمَدِينَةِ شَرُّ مَنْ أَهْلِ مَكَّةَ، وَأَهْلُ مَكَّةَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ جَهْرَةً (٤)». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اهل شام بدتر از مردم رومند، و اهل مدینه از اهل مکه بدترند، و اهل مکه آشکارا بخدا کفر ورزند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٣٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: اهل شام از مردم روم بدترند و اهل مدینه از اهل مکه بدترند و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می ورزند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

اهل شام از مردم روم بدترند و اهل مدینه از اهل مکه بدترند و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می ورزند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: ممکن است این حدیث در زمان بنی امیه صادر شده باشد که اهل شام از پیروان بنی امیه بودند و همگی منافق و به ضرر اسلام کار می کردند و در دل کافر بودند زیرا منافق از کافر بدتر است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. و يحتمل أن يكون هذا الكلام فى زمن بنى أمية و أهل الشام من بنى أمية و أتباعهم كانوا منافقين، يظهرن الإسلام، و يبطنون الكفر، و المنافقون شر من الكفار و هم فى الدرک الأسفل من النار، و هم كانوا يسبون أمير المؤمنين عليه السلام و هو الكفر بالله العظيم، و النصرارى لم يكونوا يفعلون ذلك، و يحتمل أن يكون هذا مبنيا على أن المخالفين غير المستضعفين مطلقا شر من سائر الكفار كما يظهر من كثير من الأخبار، و التفاوت بين أهل تلك البلدان باعتبار اختلاف رسوخهم فى مذهبهم الباطل، أو على أن أكثر المخالفين فى تلك الأزمنة كانوا نواصب منحرفين عن أهل البيت عليهم السلام، لا سيما أهل تلك البلدان الثلاثة، و اختلافهم فى الشقاوة باعتبار اختلافهم فى شدة النصب و ضعفه، و لا ريب فى أن النواصب أخبث الكفار و كفر أهل مكة جهرة هو إظهارهم عداوة أهل البيت عليهم السلام، و قد بقى بينهم إلى الآن، و يعدون يوم عاشوراء عيدا لهم بل من أعظم أعيادهم لعنة الله عليهم و على أسلافهم الذين أسسوا ذلك لهم. و قيل: إنما نسب أهل مكة إلى الكفر لأنهم إذا عصوا أو عبدوا غير الله أو تولوا غير أولياء الله فقد ألدوا و أشركوا، لقوله تعالى:

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ

و روى فى الصحيح عن أبى عبد الله عليه السلام فى تفسير هذه الآية قال: من عبد فيه غير الله أو تولى فيه غير أولياء الله فهو ملحد بظلم، و على الله أن يذيقه من عذاب أليم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢١٩

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٤١٠ / ٢

٢٩١١/٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ

أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَيَكْفُرُونَ (٦) بِاللَّهِ جَهْرَةً ، وَإِنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ

ص : ١٨٩

١- ٣ . فى « ز » : - « وحروريّة » . و« الحروريّة » : طائفة من الخوارج ، نُسبوا إلى حروراء \_ بالمدّ والقصر \_ وهو موضع قريب من الكوفة كان أول مجتمعهم وتحكيمهم فيها . وهم أحد الخوارج الذين قاتلهم على عليه السلام . النهاية، ج ١ ، ص ٢٦٦ (حرر).  
٢- ٤ . فى « ز » : « لتلك » .

٣- ٥ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الكفر ، ح ٢٨٥٦ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٩ ، ح ١٨٤٠ ؛ الوسائل ، ج ٢٨ ، ص ٣٥٥ ، ح ٣٤٩٥٧ .

٤- ٦ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢١٩ : «يحتمل أن يكون هذا الكلام فى زمن بنى أمية ، وأهل الشام من بنى أمية وأتباعهم كانوا منافقين ، يظهرون الإسلام ويبطنون الكفر ، والمنافقون شرّ من الكفار وهم فى الدرك الأسفل من النار ، وهم كانوا يسبّون أمير المؤمنين عليه السلام وهو الكفر باللّه العظيم ، والنصارى لم يكونوا يفعلون ذلك . ويحتمل أن يكون هذا مبنياً على أنّ المخالفين غير المستضعفين مطلقاً شرّ من سائر الكفار ، كما يظهر من كثير من الأخبار . والتفاوت بين أهل تلك البلدان باعتبار اختلاف رسوخهم فى مذهبهم الباطل ، أو على أنّ أكثر المخالفين فى تلك الأزمنة كانوا نواصب منحرفين عن أهل البيت عليهم السلام ، لاسيّما أهل تلك البلدان الثلاثة ؛ واختلافهم فى الشقاوة باعتبار اختلافهم فى شدّة النصب وضعفه ، ولاريب فى أنّ النواصب أخبث الكفار . وكفر أهل مكّة جهرة هو إظهارهم عداوة أهل البيت عليهم السلام ، وقد بقى بينهم إلى الآن ، ويعدّون يوم عاشوراء عيداً لهم ، بل من أعظم أعيادهم ؛ لعنة الله عليهم وعلى أسلافهم الذين أسسوا ذلك لهم» .

٥- ٧ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٢٠ ، ح ١٨٤٣ .

٦- ١ . فى الوافى : « يكفرون » .

أَخْبَثُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ (۱)، أَخْبَثُ مِنْهُمْ سَبْعِينَ (۲) ضِعْفًا (۳)». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا اهل مکه آشکارا بخداوند کفر ورزند، و اهل مدینه از اهل مکه خبیث ترند، هفتاد بار خبیث ترند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از ابی بصیر که امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی اهل مکه را آشکارا به خدا کفر می ورزند و به راستی که اهل مدینه از اهل مکه خبیث ترند، هفتاد برابر خبیث ترند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- «ابی بصیر» می گوید که امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی اهل مکہ آشکارا به خدا کفر می ورزند و به راستی که اهل مدینه از اهل مکہ خبیث ترند، هفتاد برابر خبیث تر.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: کالسابق.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۲۹۱۲/۵ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیٰی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِیْسَى، عَنْ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيْوَبَ، عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ، عَنْ أَبِي بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْلُ الشَّامِ شَرُّ، أَمْ (۵) أَهْلُ الرُّومِ؟

فَقَالَ: «إِنَّ (۶) الرُّومَ كَفَرُوا وَلَمْ يُعَادُونَا، وَإِنَّ (۷) أَهْلَ الشَّامِ كَفَرُوا وَعَادُونَا». (۸)

(مردمان\* روم کافرند ولی با ما دشمنی نکنند، و اهل شام هم کافرند هم با ما دشمنی کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۵ <"type="ref" class="ref"> [ترجمه مصطفوی]

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از ابی بکر حضرمی، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: اهل شام بدترند یا اهل روم؟ در پاسخ فرمود: رومیان کافرند و با ما دشمنی نمی کنند و اهل شام هم کافرند و هم دشمن ما هستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- «ابی بکر حضرمی» گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: اهل شام بدترند یا اهل روم؟ در پاسخ فرمود: رومیان کافرند و با ما دشمنی نمی کنند و اهل شام هم کافرند و هم دشمن ما هستند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۲۹۱۳/۶ . عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَعِيبٍ، عَنِ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا تُجَالِسُوهُمْ - يَعْنِي الْمُرْجِيَّةَ - لَعَنَهُمُ اللَّهُ، وَ لَعَنَ اللَّهُ (۹) مِلَلَهُمْ (۱۰) الْمُشْرِكَةَ، الَّذِينَ لَا يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که آن حضرت فرمود: با آنها - یعنی مرجئه - همنشین نشوید، خدا آنها و ملتهای مشرکان را لعنت کند در هیچ چیز خدا را پرستش نکنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از فضیل بن یسار که امام صادق (علیه السلام) فرمود: با آنها همنشین نشوید- یعنی با مرجئه- خدا آنها را لعنت کند و لعنت کند ملت‌های مشرکی که خدا را در هیچ موضوعی از موضوعها نمی پرستند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «فضیل بن یسار» گوید که امام صادق علیه السلام فرمود:

با آنها هم نشین نشوید- یعنی با مرجئه- خدا آنها و مردمان مشرکی را که خداوند در هیچ چیز پرستش نمی کنند و او را مؤثر نمی دانند لعنت کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و کون المراد بالمرجئة هنا مطلق المخالفين أنسب لجمعية الملل، فإنهم الذين في مللهم كثرة على شيء من الأشياء أي على عبادة من العبادات أو على ملة من الملل.

(١٧٦) باب الموء نفة قلوبهم

١- الحديث

٢٩١٤/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ؛ وَعَلِيُّ  
بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ جَمِيعاً، عَنْ

ص: ١٩٠

١- ٢. فى الوافى : - «أخبث من أهل مكة» .

٢- ٣. فى «د، ز، بر» والوافى : «بسبعين» .

٣- ٤. فى «ز» : «مرّة» .

٤- ٥. التهذيب، ج ٦، ص ٤٤، ضمن ح ٩٢؛ كامل الزيارات، ص ١٦٩، الباب ٦٩، ضمن ح

٩؛ المزار، ص ٣٤، ضمن ح ١، وفى كلها بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام هكذا: «إنّ أهل

مكة يكفرون بالله جهرة. فقلت: ففى حرم رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: هم شرّ منهم»

الوافى، ج ٤، ص ٢٢٠، ح ١٨٤٤ .

٥- ٦. فى «ز» وحاشية «بف»: «من» بدل «أم» .

٦- ٧. فى «ب»: «أهل» .

٧- ٨. فى «ب»: «إنّ» .

٨- ٩. الوافى، ج ٤، ص ٢١٩، ح ١٨٤٢ .

٩- ١٠. فى «ب، ج، د، ز، ص، بف» والوافى : - «الله» .

۱۰-۱۱. فی حاشیة «بر»: «ملتهم» .

۱۱-۱۲. الوافی، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۱۸۳۹ .

زُرَّارَةَ:

۴۱۱ / ۲

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «(۱) الْمَوْءَلَفَةَ قُلُوبُهُمْ» (۱) قَوْمٌ وَحَدُّوا اللَّهَ، وَ خَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ (۲) دُونَ اللَّهِ، وَ لَمْ تَدْخُلِ (۳) الْمَعْرِفَةُ قُلُوبَهُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا (۴) رَسُولُ اللَّهِ (۵)، وَ كَانَ (۶) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَأَلَّفُهُمْ (۷) وَ يُعْرِفُهُمْ لِكَيْمَا يَعْرِفُوا، وَ يُعَلِّمُهُمْ (۸) . (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «مؤلفه قلوبهم». مردمی بودند که خدا را بیگانگی شناختند و از پرستش آنچه بجز خدا پرستش می شود دست برداشته بودند ولی در دل آنها شناختن اینکه محمد رسول خدا است وارد نشده بود، و شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که دل آنها را بدست آورد (و آنها را بخود نزدیک کنند) و (با نشان دادن براهین و معجزات دین اسلام و رسالت خود را) بآنها میفهماند تا بفهمند و (شرايع و دستورات دین را) بآنها یاد میداد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- زراره از امام باقر (علیه السلام) که فرمود:»

الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ»

« مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از پرستش بتها برداشته بودند ولی معرفت به دین اسلام در دل آنها وارد نشده بود که بدانند محمد رسول خدا است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شیوه بود که با آنها الفت می گرفت و آنها را به خود نزدیک می کرد و به آنها می فهمانید تا بفهمند و آنها را تعلیم می داد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۴۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: «المؤلفة قلوبهم» مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و دست از پرستش بت ها برداشته بودند ولی شناختی نسبت به پیامبر و اسلام نداشتند و توجه نداشتند که شیوه پیامبر اسلام این بود که با آنها انس می گرفت و به خود، نزدیکشان می ساخت و سعی داشت به آنها بفهماند و آموزش دهد و تربیتشان کند.

توضیح: مرحوم مجلسی فرماید: و المؤلفة قلوبهم گروهی از مسلمانان مستضعف بودند که در دین استوار نبودند در نتیجه یا منافق بودند و یا شک و تردید داشتند خداوند سهمی از زکات برای آنها معین کرد تا دلشان را به اسلام نرم کند و اعتقادشان به دین اسلام استوار سازد و در جنگ با مشرکین از آنها کمک بگیرد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] <span >META/>

## ٢- الحديث

٢٩١٥/٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَالْمُوءَلَّفَةِ (١٠) قُلُوبُهُمْ» ؟

قَالَ: «هُمْ قَوْمٌ وَحَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَخَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ سُكَّاءٌ فِي بَعْضِ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَتَأَلَّفَهُمْ بِالْمَالِ وَالْعَطَاءِ لِكَيْ (١١)

ص: ١٩١

١-١ . التوبة (٩) : ٦٠ .

٢-٢ . هكذا في «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» وشرح المازندراني والوافي . وفي المطبوع : « [ يُعْبَدُ مِنْ ] » .

٣-٣ . في «ب، بس» : «لم يدخل» .

٤-٤ . قوله : «أَنَّ مُحَمَّدًا» مفعول «المعرفة» .

٥-٥ . في «بر» : + «صلى الله عليه وآله نبي» . وفي «بف» والوافي : «نبي» بدل «رسول الله» .

٦-٦ . في «بر، بف» والوافي : «فكان» .

٧-٧ . «التألف» : المداراة والإيناس ليثبتوا على الإسلام رغبةً فيما يصل إليهم من المال . النهاية ، ج ١ ، ص ٦٠ (ألف) .

٨-٨ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٠٩ : «ثم الظاهر أنّ «يعلمهم» عطف على «يعرفهم» وأنّ الضمير فيهما راجع إلى «المؤلفة» . وأنّ : «لكيما يعرفوا» على صيغة المجهول علة لهما» . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٢١ : «ويعرفهم» أى رسالته بالبراهين والمعجزات لكيما يعرفوا، ويعلمهم شرائع الدين . أو يعرفهم أصل الرسالة ، ويعلمهم أنّ ما أتى به هو من عند الله . أو هو تأكيد . وقد يقرأ «يعلمهم» على بناء المعلوم ، أى والحال أنّه يعلمهم ويعرفهم» .

٩-٩ . التهذيب ، ج ٤ ، ص ٩ ، ضمن ح ١٢٩ ، وفيه : «ذكر على بن إبراهيم بن هاشم فى كتاب التفسير» ؛ تفسير القمى ، ج ١ ، ص ٢٩٩ ، ضمن الحديث ، مرسلًا عن الصادق عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير . وراجع: الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب فى قوله تعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» ح ٢٩٢١ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٤ ، ح ١٨٣١ .

١٠-١ . فى «ج ، بس ، بف» والبحار : «المؤلفة» بدون الواو .

١١-٢ . فى الوافى : «حتى» .

يَحْسُنَ إِسْلَامَهُمْ، وَيَثْبُتُوا عَلَىٰ دِينِهِمُ الَّذِي دَخَلُوا (١) فِيهِ وَأَقْرَبُوا بِهِ، وَإِنَّ (٢) رَسُولَ اللَّهِ (٣) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ حُنَيْنٍ تَأَلَّفَ رُوءِ سَاءَ (٤) الْعَرَبِ مِنْ (٥) قُرَيْشٍ وَسَائِرِ مُضَرَ، مِنْهُمْ أَبُو سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ، وَعُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنِ (٦) الْفَزَارِيِّ، وَأَشْبَاهُهُمْ مِنَ النَّاسِ، فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ، وَاجْتَمَعَتْ (٧) إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَانْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْجِعْرَانَةِ (٨)، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْذُنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ (٩): إِنَّ (١٠) كَانَ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ الَّتِي قَسَمْتَ بَيْنَ قَوْمِكَ شَيْئًا أَنْزَلَهُ (١١) اللَّهُ، رَضِينَا (١٢)؛ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ،

لَمْ نَرْضَ (١٣) .

قَالَ زُرَّارَةُ: وَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «فَقَالَ (١٤) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ (١٥)، أَكَلْتُمْ عَلَى قَوْلِ سَيِّدِكُمْ سَعْدٍ (١٦)؟ فَقَالُوا: سَيِّدُنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، ثُمَّ قَالُوا (١٧) فِي الثَّلَاثَةِ: نَحْنُ عَلَى مِثْلِ قَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ».

قَالَ زُرَّارَةُ: فَسَمِعْتُ (١٨) أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «فَحَطَّ اللَّهُ ٠٠٠٠»

ص: ١٩٢

- 
- ١- ٣ . فى «بر» : «قد دخلوا» .
  - ٢- ٤ . فى «ز» : «فإن» .
  - ٣- ٥ . فى «بر» : «محمداً» .
  - ٤- ٦ . فى «ز، بر ، بف» وحاشية «د» : «رؤوسا من رؤوس» بدل «رؤساء» . وفى الوافى : «من رؤوس» .
  - ٥- ٧ . فى «ب، ج ، د ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني والبحار : «ومن» .
  - ٦- ٨ . هكذا فى «ب ، ج ، ز ، بس» . وهو الصحيح ، كما فى الإصابة فى تمييز الصحابة، ج ٤ ، ص ٧٦٧ ، الرقم ٦١٥٥ ؛ تاريخ الإسلام للذهبي ، ج ٣ ، ص ٣٤٧ . وفى سائر النسخ والمطبوع : «حصين» .
  - ٧- ٩ . فى «بر» : «واجتمعوا» .
  - ٨- ١٠ . «الجعرانة» : ماء بين الطائف ومكة ، وهى إلى مكة أقرب . نزلها النبى صلى الله عليه و آله لما قسم غنائم هوازن ، مرجعه من غزاة حنين وأحرم منها . معجم البلدان ، ج ٢ ، ص ١١٢ .
  - ٩- ١١ . فى «بر» : «قال» .
  - ١٠- ١٢ . فى «بر» : «فإن» .
  - ١١- ١٣ . فى البحار : «أنزل» .
  - ١٢- ١٤ . فى الوافى : «به» .



- ١٣-١ . فى الوافى عن بعض النسخ : + «به» .  
 ١٤-٢ . فى «ب» : «قال» .  
 ١٥-٣ . فى «ب» : - «يا معشر الأنصار» .  
 ١٦-٤ . فى البحار : - «سعد» .  
 ١٧-٥ . فى «بس» وحاشية «ز» : «فقالوا» .  
 ١٨-٦ . فى «بر» والوافى : «وسمعت» .

نُورُهُمْ (١)، وَفَرَضَ (٢) لِلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ سَهْمًا فِي الْقُرْآنِ (٣).

ترجمه

[ترجمه مصطفوى] :

: مرسل. وقوله: أن محمداً، متعلق بالمعرفة أى معرفة أن محمداً رسول الله، ويمكن أن يكون هذا أحد أقسام المؤلفه، والقسم الآخر أن يقرأ بالرسالة ويشكوا فى بعض ما جاء به كالولاية وقسمة الأموال وأمثال ذلك، ويحتمل أن يكون هذا الخبر شاملاً للقسمين، أى لم يقرأ بالرسالة كما هو حقها إما بنفيها رأساً أو بإثباتها مجملاً، والشك فى بعض ما جاء به النبى من عند الله، فلا تنافى بين الأخبار. ويعرفهم أى رسالته بالبراهين والمعجزات لكيما يعرفوا ويعلمهم شرائع الدين، أو يعرفهم أصل الرسالة ويعلمهم أن ما أتى به هو من عند الله أو هو تأكيد، وقد يقرأ يعلمهم على بناء المعلوم أى والحال أنه يعلمهم ويعرفهم، وقيل الظاهر أن يعلمهم عطف على يعرفهم، وأن الضمير فيهما راجع إلى المؤلفه، وأن قوله لكيما يعرفوا على صيغة المجهول علة لهما، والمقصود أن إعطاءهم لأمرين أحدهما تأليف قلوبهم بالمال ليثبت إسلامهم ويستقر فى قلوبهم، وثانيهما أن يعرفهم ويعلمهم بأعيانهم لأصحابه حتى يعرفوهم بأنهم من الذين لم يثبت إيمانهم فى قلوبهم، وأنهم مؤلفه، ولا يخفى ما فيه. واعلم أن المؤلفه قلوبهم صنف من أصناف مستحقى الزكاة قال تعالى:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ

و يظهر من هذه الأخبار أنهم قوم أظهروا الإسلام و لم يستقروا فيه، فهم إما منافقون أو شكاك جعل الله لهم حصة من الزكاة و الغنائم تأليفا لقلوبهم ليستقروا فى الدين و يستعين بهم على جهاد المشركين، قال ابن الأثير فى النهاية: فى حديث حنين: إني أعطى رجالا حديثى عهد بكفر أتألفهم، التآلف المداراة و الإيناس ليثبتوا على الإسلام رغبة فيما يصل إليهم من المال، انتهى. و المشهور بين أصحابنا أنهم كفار يستمالون للجهاد، و قال المفيد: المؤلفه قسمان مسلمون و مشركون، و قال العلامة فى القواعد: المؤلفه قسمان كفار يستمالون إلى الجهاد أو إلى الإسلام، و مسلمون إما من ساداتهم لهم نظراء من المشركين إذا أعطوا رغب النظراء فى الإسلام، و إما سادات مطاعون ترجى بعطائهم قوة إيمانهم، و مساعدة قومهم فى الجهاد، و إما مسلمون فى الأطراف إذا أعطوا منعوا الكفار من الدخول، و إما مسلمون إذا أعطوا أخذوا الزكاة من مانعيها، و قيل: المؤلفه الكفار خاصة. و نقل الشهيد فى الدروس عن أبى الجنيد أنه قال: المؤلفه هم المنافقون، و فى مؤلفه الإسلام قولان أقربها أنهم يأخذون من سهم سبيل الله، و قال بعض الأصحاب: للإمام أن يتألف هؤلاء إن شاء من سهم المؤلفه، و إن شاء من سهم المصالح، و سيأتى تمام القول فيه فى كتاب الزكاة إن شاء الله تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٢١

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

٢- از زواره، گوید: از امام باقر (علیه السلام) تفسیر قول خدا عز و جل و المؤلفه قلوبهم را پرسیدم: در پاسخ فرمود: آنها مردمی بودند که خدا عز و جل را یگانه می دانستند و دست از بتها برداشته بودند و اقرار داشتند خدا یگانه معبود بر حق است و محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است و آنان با این حال در برخی از آنچه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آورده بود شک داشتند و خدا عز و جل به پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) دستور داد که با مال خود و عطا، آنها را به اسلام و مسلمانی الفت دهد تا اسلامیت آنها پا برجا و خوب شود و بر دینی که بدان در آمده اند و بر آن اقرار کرده اند بپایند.

و راستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ حنین رؤسای عرب را از قریش و سائر قبائل مضر تألیف قلوب کرد از آن جمله ابو سفیان بن حرب و عیینة بن حصین فزاری و مانند آنها را از مردم عرب، و انصار خشمگین شدند و نزد سعد بن عبادہ گرد آمدند و آنان را در «جعرانہ» خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسانید (محلّی است میان مکه و طائف و هفت میلی به مکه مانده است) و عرض کرد: یا رسول الله! به من اجازه می دهید سخن گویم؟ فرمود: آری، سعد بن عبادہ گفت: اگر این اموال را طبق دستوری که از طرف خدا فرود آمده است میان قوم خود تقسیم کردی، ما رضایت داریم و اگر نه، این است رضایت نداریم، زرارہ گوید: شنیدم که امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای گروه انصار! شما همه با گفتار سیّد و بزرگ خود سعد هم آهنگ هستید؟ گفتند: سیّد و آقای ما، خدا و رسول او است و در بار سوم گفتند: آری، ما همان قول و رأی او را داریم، زرارہ گفت: شنیدم امام باقر (علیه السلام) فرمود: خدا هم نور و ایمان آنها را تنزل داد و برای مؤلفه قلوبهم در قرآن سهمی مقرر ساخت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الّلهی]:

۲- زرارہ، می گوید: از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل و المؤلفه قلوبهم را پرسیدم، در پاسخ فرمود:

آنها مردمی بودند که خدای عز و جل را یگانه دانسته و دست از بت ها برداشته و اقرار داشتند به خدای یگانه معبود بر حق است و محمد صلی الله علیه و اله رسول اوست با این حال در برخی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و اله آورده بود شک داشتند و خدای عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و اله دستور داد که با بخشش مال، دل آنها را به اسلام نزدیک تر سازد تا در دین استوار گردند و از آن دفاع نمایند.

و راستی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در جنگ حنین رؤسای قریش و سائر قبایل مضر تألیف قلوب کرد از آن جمله «ابو سفیان بن حرب» و «عینه بن حصین فزاری» و مانند آنها را از مردم می توان نام برد، انصار از این کار خشمگین شدند و نزد «سعد بن عباد» رفتند و وی آنها را در «جعران» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله برد (محلّی است میان مکه و طائف و هفت میل به مکه مانده است) و عرض کرد: یا رسول الله! به من اجازه می دهید سخن گویم؟ فرمود: آری، سعد بن عباد گفت: اگر این اموال را طبق دستوری که از طرف خدا رسیده میان قوم خود تقسیم کردی، ما رضایت داریم و اگر چنین نیست رضایت نداریم، زراره گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای گروه انصار! شما همه با گفتار سیّد و بزرگ خود، سعد هماهنگ هستید؟ گفتند: سیّد و آقای ما، خدا و رسول اوست و دربار سوم گفتند: آری، ما همان قول و رأی او را داریم زراره گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: خدا هم نور و ایمان آنها را تنزل داد و برای مؤلّفه قلوبهم در قرآن سهمی مقرر ساخت.

توضیح: حنین سرزمینی میان دو کوه بود که قوم ثقیف و هوازن در آنجا زندگی می کردند، آنها مردمی مشرک و جنگجو بودند و با مسلمانان آماده نبرد شدند و چون این جنگ در محل حنین واقع شد به این نام معروف گشت در آغاز جنگ پیروزی با مشرکان بود ولی بخاطر پایداری و استقامت مسلمانان بر آنها پیروز شدند و غنائم زیادی به دست آوردند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وهم في ذلك أي مع ذلك، وقال في المصباح : حنين مصغرا واد بين مكة و الطائف، وهو مذكر منصرف، وقد يؤنث على معنى البقعة، وقصة حنين أن النبي صلى الله عليه و آله وسلم فتح مكة في رمضان سنة ثمان، ثم خرج منها - وقد بقيت من شهر رمضان أيام - لقتال هوازن و ثقيف، فسار إلى حنين، فلما التقى الجمعان انكشف المسلمون، ثم أمدهم الله بنصره فعضفوا و انهزم المشركون إلى أوطاس و غنم المسلمون، أموالهم و أهليهم ثم منهم من سار على نخلة اليمامة، و منهم من سلك الثنايا، و تبعت خيل رسول الله من سلك نخلة و يقال إنه صلى الله عليه و آله وسلم أقام عليها يوما و ليلة، ثم سار إلى أوطاس فاقتتلوا و انهزم المشركون إلى الطائف، و غنم المسلمون منها أيضا أموالهم و أولادهم، ثم سار إلى الطائف فقاتلهم بقية شوال، فلما أهل ذو القعدة رحل عنها راجعا فنزل الجعرانة و قسم بها غنائم أوطاس و حنين، و قيل: كانت ستة آلاف سبي، انتهى. و مضر كزفر أبو قبيلة عظيمة، قريش شعبة منها، و في القاموس : الجعرانة و قد تكسر العين و تشدد الراء، و قال الشافعي: التشديد خطأ موضع بين مكة و الطائف، و في المصباح على سبعة أميال من مكة، و كان سبب غضب الأنصار أن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فضل بعض قريش عليهم في العطاء تأليفا لقلوبهم فحط الله نورهم أي نور إيمانهم، و جعل درجة إيمانهم نازلة ناقصة فصاروا بحيث قالوا في السقيفة منا أمير و منكم أمير، و فرض للمؤلفة قلوبهم سهما في القرآن رغما لهم أو دفعا لاعتراضهم.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٢٢٤

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٩١٦/٣. عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «(الْمَوْءَلَفَةَ قُلُوبُهُمْ) لَمْ يَكُونُوا قَطُّ أَكْثَرَ مِنْهُمْ الْيَوْمَ (٤)». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ زمانی «مؤلفه قلوبهم» بیشتر از امروز نبوده اند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السلام) که: «

المؤلفه قلوبهم

» هرگز به فراوانی امروزه نبوده اند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام باقر علیه السلام فرمود: مؤلفه قلوبهم هرگز به فراوانی امروز نبوده اند.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل. و المراد بكثرتهم أن أصناف المسلمين لما كثروا و تضاعف أطماعهم و قل الديانون منهم، كان هذا الصنف الذين كان يتألفهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أكثر لا أن حكم التأليف جار في هذا الزمان، و يحتمل أن يكون المراد أن إمام الحق أيضا بحسب قدرته و بسط يده يفعل ذلك بهم، لأنهم عليهم السلام كان يعطون بعض المخالفين و المستضعفين لتأليف قلوبهم و دفع الضرر عنهم و عن شيعتهم، و أما أمير المؤمنين عليه السلام فالمعروف من سيرته أنه لم يكن مأمورا بذلك، بل كان يقسم بالسوية، نعم كان يعطى الولايات بعض المنافقين كزياد بن أبيه و أمثاله بظاهر الإسلام، و يظهر من الأخبار أن القائم عليه السلام يسير بسيرة أمير المؤمنين عليه السلام و يعمل بمر الحق، فما ذكرنا أولا أظهر. و اعلم أن الأصحاب اختلفوا في بقاء سهم المؤلفة في زمن الغيبة، و المشهور بينهم سقوطه، قال العلامة في النهاية: لو فرضت الحاجة إلى المؤلفة في يومنا بأن ينزل بالمسلمين نازلة و احتاجوا إلى الاستعانة بالكفار، فالأقوى عندي جواز صرف السهم إليهم، و فيه رد على بعض العامة، حيث قال: سهم المؤلفة لتكثير سواد الإسلام فلما أعزه الله و كثر أهله سقط، و لذلك لما تولى أبو بكر منع المؤلفة لكثرة المسلمين و عدم الحاجة إليهم، و لم يعلم أن إعطاءهم ليس لمحض الجهاد بل قد يكون لرسوخهم في الإسلام، أو لرغبة نظرائهم أو غير ذلك كما مر.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٢٢٤

\*\*\*\*\*

٢٩١٧/٤ . عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا إِسْحَاقُ، كَمْ تَرَى أَهْلَ هَذِهِ الْآيَةِ: «فَإِنْ (٦) أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (٧)؟» قَالَ: ثُمَّ (٨) قَالَ: «هُمْ أَكْثَرُ مِنْ ثُلُثِي النَّاسِ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن غالب گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: بنظر تو چقدر مردم اهل این آیه هستند (که خدا فرماید): «اگر از آن صدقات بآنها داده شود خوشنود شوند و اگر بآنها داده نشود از آن ناگهان خشم کنند» (سوره توبه آیه ٥٨)؟ گوید: (خود) آن حضرت فرمود: آنان بیش از دو سوم مردم هستند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٣٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- از اسحاق بن غالب، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه چندند (سوره توبه): «اگر از آن بدانها داده شود خوشنود باشند و اگر به آنها داده نشود به ناگاه خشم می کنند» فرمود: آنان از دو سوم مردم بیشترند.



ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- اسحاق بن غالب، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه چندند: «اگر از آن صدقات به آنها داده شود خوشنود شوند و اگر به آنها داده نشود ناگهان خشم ببرند (توبه/۵۸)» فرمود: آنان از دو سوم مردم بیشتر بودند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن کالموثق.

فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا

قیل: لما قسم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غنائم حنين و ألف قلوب المؤلفة بتوفير العطاء عليهم قال بعض المنافقين: اعدل يا رسول الله، قال: ويلك إن لم أعدل فمن يعدل؟ فنزل قوله تعالى

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا

الآية أى منهم من يعيبك وينسبك إلى الجور فى تقسيمها، وقد أشار عليه السلام إلى أن المعترضين على الإمام لو ملك الأرض وقسم الغنائم على ما فرضه الله أكثر بكثير من المعترضين على النبى صلى الله عليه وآله وسلم، أو المعنى أن هؤلاء لو كانوا فى ذلك الزمان كانوا من المعترضين، أو أن كل من تولى قسمة حق من الحقوق يرى ذلك فيهم، سواء كان من أئمة الحق أو نوابهم من علماء الدين يجدون ذلك فى أكثر الناس، ولا يخفى ذلك على من تصدى بشىء من ذلك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٢٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٩١٨/٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا كَانَتْ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ قَطُّ (١١) أَكْثَرَ مِنْهُمْ الْيَوْمَ،

ص: ١٩٣

---

١- ٧ . فى مرآة العقول : «فحطّ الله نورهم ، أى نور إيمانهم ، وجعل درجة إيمانهم نازلة ناقصة ؛ فصاروا بحيث قالوا فى السقيفة : منّا أمير ومنكم أمير ، وفرض للمؤلفة قلوبهم سهما فى القرآن رغما لهم ، أو دفعا لاعتراضهم» .

٢- ٨ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» . وفى «ز» والمطبوع : + «الله» . وفى الوافى : «فرض» بدون «الله» .

- ٣-٩ . تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ٩١ ، ح ٧٠ ، عن زرارة ، مع اختلاف يسير . وراجع : الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب في قوله تعالى : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» ح ٢٩٢٠ الوافي ، ج ٤ ، ص ٢١٤ ، ح ١٨٣٢ ؛ البحار ، ج ٢١ ، ص ١٧٧ ، ح ١١ .
- ٤-١٠ . في الوافي : «وذلك لأن أكثر المسلمين في أكثر الأزمنة والبلاد دينهم مبتن على دنياهم ، إن أعطوا من الدنيا رضوا بالدين «وإن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» .
- ٥-١١ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٢١٥ ، ح ١٨٣٣ .
- ٦-١ . هكذا في المصحف الشريف . وفي جميع النسخ والمطبوع : «إن» .
- ٧-٢ . التوبة (٩) : ٥٨ .
- ٨-٣ . في شرح المازندراني : - «قال : ثم» .
- ٩-٤ . الزهد ، ص ١١٥ ، ح ١٢٩ ، عن النضر بن سويد ، عن إبراهيم بن عبد الحميد ، مع اختلاف يسير . تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ٨٩ ، ح ٦٢ ، عن إسحاق بن غالب الوافي ، ج ٤ ، ص ٢١٥ ، ح ١٨٣٤ ؛ البحار ، ج ٧١ ، ص ١١٠ .
- ١٠-٥ . في «ز» : - «علّي» .
- ١١-٦ . في «ب» : - «قط» .

وَهُمْ (١) قَوْمٌ وَحَدَّوْا اللَّهَ وَخَرَجُوا مِنَ الشَّرِكِ، وَ لَمْ تَدْخُلْ (٢) مَعْرِفَةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (٣) صلى الله عليه وآله قُلُوبُهُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ، فَتَأَلَّفَهُمْ (٤) رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، وَتَأَلَّفَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِكَيْمَا يَعْرِفُوا» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ گاه»

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»

«بیش از امروز نبوده اند و آنها مردمانی بودند که خدا را بیگانگی شناختند، و از شرک بیرون آمدند، ولی معرفت رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه (از جانب خدا آورده بود) در دل‌های آنان استوار نشد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنان دلجوئی کرد و هم چنین مؤمنین پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آنها الفت گرفتند تا آنکه معرفت پیدا کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از مردی که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ

«هرگز از امروز بیشتر نبودند، آنان مردمی بودند که خدا را یگانه دانستند و از شرک جستند و معرفت رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) در دل آنها استوار نشد که هر چه آورده از طرف خدا است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آنها الفت گرفت و مؤمنین از آنها دلجوئی کردند پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تا آنکه معرفت پیدا کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام باقر علیه السلام فرمود:

مؤلفة قلوبهم هرگز از امروز بیشتر نبودند، آنان مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از شرک دوری می کردند ولی پیامبر را به خوبی نمی شناختند و قلبا معتقد نبودند که هرچه پیامبر آورده از جانب خداست و رسول خدا صلی الله علیه و اله به آنها نزدیک شد تا از آنها دلجوئی کند و مؤمنین هم پس از رسول خدا از آنها دلجوئی نمودند تا شناخت آنان نسبت به اسلام و پیامبرش بیشتر شود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف. و ظاهره بقاء سهم المؤلفة فی سائر الأزمنة، و إن احتمل أن يكون المراد بالمؤمنين الأئمة عليهم السلام، و لا یبعد شموله لنوابهم عليهم السلام فی زمن الغیبة، بناء على التعلیل الوارد فی تلك الأخبار، فإنه غیر ما ذكره الأصحاب و الله یعلم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۲۶

\*\*\*\*\*

**(۱۷۷) باب فی ذکر المنافقین و الضالّ و ...**

**اشاره**

۱۷۷\_ بَابُ فِي ذِكْرِ الْمُنَافِقِينَ وَ الضَّالِّ وَ إبليسَ فِي الدَّعْوَةِ (۷)

## ۱- الحدیث

۲۹۱۹/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، قَالَ:

كَانَ الطَّيَّارُ يَقُولُ لِي: إِبْلِيسُ لَيْسَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَإِنَّمَا أُمِرَتِ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّجُودِ

لآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ إِبْلِيسُ: لَا أَسْجُدُ، فَمَا لِإِبْلِيسَ يَعِصِي حِينَ لَمْ يَسْجُدْ (۸)، وَ لَيْسَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟

قَالَ: فَدَخَلْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: فَأَحْسَنَ \_ وَ اللَّهِ \_ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ مَا نَدَبَ (۹) اللَّهُ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَوْلِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (۱۰) أَدْخَلَ فِي ذَلِكَ الْمُنَافِقُونَ مَعَهُمْ (۱۱)؟ قَالَ (۱۲): «نَعَمْ، وَ الضَّلَالُ، وَ كُلُّ مَنْ أَقْرَبَ بِالِدَّعْوَةِ الظَّاهِرَةِ، وَ كَانَ إِبْلِيسُ مِمَّنْ أَقْرَبَ بِالِدَّعْوَةِ الظَّاهِرَةِ مَعَهُمْ». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جمیل گوید: طیار بمن می گفت: شیطان که از فرشتگان نبود، و جز این نیست که فرشتگان مأمور بسجده برای آدم علیه السلام شدند، و شیطان گفت: من سجده نمیکنم، پس چرا شیطان گنهگار شد آنگاه که سجده نکرد با اینکه او از فرشتگان نبود؟ گوید: من و او خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، و بخدا سوگند پرسش خود را بطرز نیکوئی طرح کرد و عرضکرد، قربانت شوم بفرمائید آنچه خداوند مؤمنین را خوانده است از این که فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید» آیا منافقان هم در این خطاب وارد میشوند (و خطاب شامل آنان نیز گردد)؟ فرمود: آری

و شامل گمراهان نیز گردد، و شامل هر کس که بدعوت آشکار (اسلام) اعتراف کرده نیز گردد، و شیطان هم از کسانی بود که بدعوت آشکار با آنان (یعنی فرشتگان) اعتراف کرده بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- جمیل گوید: طیار به من می گفت: شیطان که از فرشته ها نبود و همانا فرشته ها مأمور شدند به آدم سجده کنند و ابلیس گفت: من سجده نمی کنم، چرا ابلیس گنهکار شد که سجده نکرد با اینکه از فرشته ها نبود (و دستور سجده به او متوجه نبود)؟ گوید: من با او خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدیم و گوید: به خدا به طرز خوبی سؤال را مطرح کرد، به آن حضرت گفت: قربانت! بفرمائید آنچه را که خدا عز و جل مؤمنان را بدان خوانده است از اینکه فرموده: «أیا آن کسانی که گرویدید و ایمان آوردید» آیا منافقان را هم شامل می شود و منافقان هم به همراه مؤمنان در این خطاب وارد می شوند؟ فرمود: آری و شامل گمراهان و اهل ضلال هم می شود و شامل هر کس اعتراف کرده است به مسلمانی در ظاهر می شود، و ابلیس هم از آن کسانی است که به دعوت آشکار با آنان اعتراف کرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- «جمیل» گوید: طیار به من می گفت: شیطان که از فرشته ها نبود و همانا فرشته ها مأمور شدند به آدم سجده کنند و ابلیس گفت: من سجده نمی کنم، چرا ابلیس گناه کار شد که سجده نکرد با اینکه

از فرشته ها نبود (و دستور سجده به او متوجه نبود)؟ گوید: من به همراه او خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم و گوید: به خدا به طرز خوبی سؤال را مطرح کرد، به آن حضرت گفت: قربانت! بفرمائید آنچه را که خدای عز و جل مؤمنان را بدان خوانده است از اینکه فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید» آیا منافقان را هم شامل می شود و منافقان هم به همراه مؤمنان در این خطاب وارد می شوند؟ فرمود: آری و شامل گمراهان و اهل ضلال هم می شود و شامل هرکس که اعتراف به مسلمانی در ظاهر کرده خواهد شد، و ابلیس هم از آن کسانی است که به همراه آنان اعتراف کرده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و إنما أمرت الملائكة الحصر ممنوع و إنما يتم لو قال الله تعالى: يا ملائكتي اسجدوا أو نحو ذلك، و ذلك غير معلوم لجواز أن يكون الخطاب اسجدوا مخاطبا لهم مشافهة بدون ذكر الملائكة، نعم في قوله تعالى:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ

\*

تجوز لما ذكره عليه السلام أو تغليب، و المنافقون هم المقرون بالنبی ظاهرا و المنكرون له باطنا، و الضلال هم المقرون به ظاهرا و باطنا إلا أنهم أخطأوا سبيل الحق و لم يعرفوا الحجة، فضلوا. إذا



عرفت هذا فنقول: لما علم الطيار أن المنافقين غير مؤمنين حقيقة لعدم اتصافهم بالإيمان و هو الإقرار باطنا، وكذا إبليس لم يكن من الملائكة وإن شاركهم فى الصورة الظاهرة و المخالفة و الكون معهم، أحسن فى المسألة و استفهم عن دخولهم فى خطاب المؤمنين و عدمه ليحمله ذريعة إلى ما هو مقصوده، و لم يكن موهما للاعتراض على الله تعالى، أو إن أجاب عليه السلام بعدم الدخول كانت شبهته أقوى، و الأول أقرب إلى الأدب، فأجاب عليه السلام بأنهم داخلون فى خطاب المؤمنين باعتبار أن المراد بالمؤمنين المؤمنون بحسب الظاهر. ثم إنه عليه السلام لما علم بالإعجاز مقصوده من هذا السؤال صرح به و بين أن إبليس كان داخلا فى خطاب الملائكة، باعتبار أن المراد بالملائكة من هو بصورتهم الظاهرة، فيشمل إبليس لأنه كان معهم و فى صورتهم بحسب الظاهر، و الحاصل أن الأمر بالسجود من الله تعالى إنما توجه إلى من كان ظاهرا من الملائكة و مخلوطا بهم، و إن لم يكن منهم، و كان إبليس لا طاعته ظاهرا و إقراره بالدعوة الظاهرة مخلوطا معهم و معدودا منهم، كما أن المنافقين و إن لم يكونوا مؤمنين واقعا شملهم خطاب المؤمنين لكونهم ظاهرا فى عدادهم. و أقول: إن المخالفين اختلفوا فى كون إبليس من الملائكة أو الجن، و المشهور بين أصحابنا الإمامية كونه من الجن، و ذهب الشيخ فى التبيان إلى أنه كان من الملائكة و ظاهر الآية و الأخبار المعتمدة كهذا الخبر هو الأول، و قد بسطنا القول فى ذلك فى كتابنا الكبير.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٢٧

\*\*\*\*\*

ص: ١٩٤

---

١-٧. فى «ب، ج، ص، بس» وحاشية «د، بف»: «ومنهم». وفى حاشية «ج»: «هم» بدون الواو.

٢-٨. فى «ج، بر»: «ولم يدخل».

- ٣-٩ . فى «د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى : - «رسول الله» .
- ٤-١٠ . فى «بف» : «فيؤلفهم» .
- ٥-١١ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٦ ، ح ١٨٣٥ ؛ الوسائل ، ج ٩ ، ص ٢١١ ، ح ١١٨٦٢ .
- ٦-١٢ . فى «ز» : - «فى» .
- ٧-١٣ . فى «ص» : «دعوته» .
- ٨-١ . فى «بف» : «لا يسجد» .
- ٩-٢ . فى «بر» : «قد ندب» .
- ١٠-٣ . البقرة (٢) : ١٠٤ و ١٥٣ ومواضع أخرى كثيرة .
- ١١-٤ . فى «د ، بر ، بس ، بف» : - «معهم» .
- ١٢-٥ . فى «ج ، د ، بر» : «فقال» .
- ١٣-٦ . الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٥٢٢٨ ، بسند آخر عن جميل بن درّاج ، عن أبى عبد الله عليه السلام . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٣ ، ح ١٥ ، عن جميل بن درّاج ، وفيهما مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله . راجع : تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٧٨ ، ح ١٧٥ البحار ، ج ٦٣ ، ص ٢٦٢ ، ح ١٤٢ .

## (١٧٨) باب فى قوله تعالى: (و من الناس...)

### إشاره

٤١٣ / ٢

### ١- الحديث

٢٩٢٠/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ، عَنِ الْفَضِيلِ وَزُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» (١) قَالَ زُرَّارَةُ:

سَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ: «هُوَ لِأَيِّ قَوْمٍ عَبَدُوا» (٢) اللَّهُ، وَخَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَشَكُّوا فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ، فَتَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ، وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَقْرَأُوا بِالْقُرْآنِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ شَاكُونَ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ، وَ لَيْسُوا (٣) شُكَّاكًا فِي اللَّهِ، قَالَ (٤) اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» يَعْنِي عَلَى شَكٍّ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ» (٥) يَعْنِي عَافِيَةً فِي (٦) نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ «اطْمَأَنَّ بِهِ» وَ رَضِيَ بِهِ (٧) «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» يَعْنِي (٨) بَلَاءً فِي جَسَدِهِ أَوْ (٩)

ص: ١٩٥

١-٧ . الْحَجَّ (٢٢) : ١١ . وَفِي «ص» : + «الآية» . وَفِي «بر» وَالْوَافِي : + «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» . وَفِي تَفْسِيرِ الْبَيْضاوِي ، ج ٤ ، ص ١١٦ ، ذِيلِ الْآيَةِ الْمَرْبُورَةِ : «عَلَى حَرْفٍ ، عَلَى طَرَفٍ مِنَ الدِّينِ لِأَثْبَاتٍ لَهُ فِيهِ ، كَالَّذِي يَكُونُ عَلَى طَرَفِ الْجَيْشِ ، فَإِنْ أَحْسَسَ بِظَفَرِ قَرٍّ وَإِلَّا فَرَّ... رَوَى أَنَّهَا نَزَلَتْ فِي أَعْرَابِ قَدَمُوا الْمَدِينَةَ ، فَكَانَ أَحَدُهُمْ إِذَا صَحَّ بَدَنُهُ وَنَتَجَتْ فَرَسُهُ مَهْرًا سَرِيًّا وَوَلَدَتْ امْرَأَتَهُ غَلَامًا سَوِيًّا وَكَثَرَ مَالُهُ وَ مَا شِئْتَهُ ، قَالَ : مَا أَصِيبَتْ مِنْذِ دَخَلْتُ فِي دِينِي هَذَا إِلَّا خَيْرًا وَاطْمَأَنَّ ، وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ بِخِلَافِهِ ، قَالَ : مَا أَصِيبَتْ إِلَّا شَرًّا وَانْقَلَبَ . وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ يَهُودِيًّا أَسْلَمَ فَأَصَابَتْهُ مَصَائِبٌ ، فَتَشَاءَمَ بِالْإِسْلَامِ ، فَاتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : أَقْلَنِي ، فَقَالَ : إِنَّ الْإِسْلَامَ لَا يُقَالُ ، فَنَزَلَتْ .

٢-١ . فِي «ز» : «عَهْدُوا» .

٣-٢ . فِي «بر» : «فَلَيْسُوا» .

٤-٣ . فِي «بر» : «فَقَالَ» .

٥-٤ . فِي «ز» : + «اطْمَأَنَّ» . وَفِي «ص» وَالْوَافِي : + «اطْمَأَنَّ بِهِ» .

۶-۵. فی «ز» : - «فی» .

۷-۶. فی الوافی : - «به» .

۸-۷. فی «ب، ج، د، بس» والبحار : - «یعنی» .

۹-۸. فی «ب» : «و» .

مَالِهِ ، تَطَيَّرَ (۱) وَ كَرِهَ الْمُقَامَ عَلَى الْأَعْرَارِ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ، فَرَجَعَ إِلَى الْوُقُوفِ وَ الشَّكِّ ،  
فَنَصَبَ (۲) الْعِدَاوَةَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ ، وَ الْجُحُودَ (۳) بِالنَّبِيِّ وَ مَا (۴) جَاءَ بِهِ . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

زراره گوید: از حضرت باقر علیه السلام از گفتار خدای عز و جل: «و برخی از مردم خدا را بر حرف پرستش کنند. پس اگر خوبی و خوشی بدو رسید بدان آسوده خاطر است، و اگر آزمایش و فتنه بدو رسد روی برتابد در دنیا و آخرت زیانکار است» (سوره حج آیه ۱۱) پرسیدم؟ فرمود: اینان مردمی بودند که خدا را پرستش کردند، و دست از پرستش آنچه جز خدا پرستش میشد کشیدند، ولی در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده بود شبهه کردند، و در شک بودند، پس اسلام را بزبان جاری کردند و گواهی دادند که معبودی جز خدای یگانه نیست و این که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است، و بقرآن نیز اعتراف کردند، ولی با این حال آنها در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده بود در شک بودند، اگر چه در باره خدا شک نداشتند، خدای عز و جل فرماید: «و برخی از مردمند که خدا را بر حرف پرستش کنند» یعنی بر شک در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده است «پس اگر باو خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش «بآن آسوده گردد» و خوشنود گردد «و اگر فتنه ای باو رسد» یعنی بلائی در تن و یا مالش، آن را بفال بد گیرد و

از پا برجا بودن بر اقرار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدش آید و بتوقف و شک برگردد، و بدشمنی خدا و رسولش و انکار پیغمبر و آنچه آورده است برخیزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از فضیل و زراره، از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره حج): «برخی مردمند که خدا را به محض حرف می پرستند و اگر خوبی دید آسوده خاطر است و اگر گرفته ای به او رسید روی برگرداند، در دنیا و آخرت زیان کار است» زراره گوید: از امام باقر (علیه السلام) تفسیر آن را پرسیدم، در پاسخ فرمود: اینان مردمی هستند که خدا را می پرستیدند و از پرستش هر که جز خدا بر کنار شده بودند و در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده بود شک داشتند و زبانی مسلمان شدند و گفتند: أشهد أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله. و به قرآن هم اعتراف کردند و آنها با این حال در باره محمد و آنچه آورده بود شک داشتند و در باره خدا شک نداشتند، خدا عز و جل فرماید: «برخی مردمند که می پرستند خدا را به حرف» یعنی با شک در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده است «و اگر به او خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش بیند «بدان آسوده خاطر و دل بسته شود» و بدان خوشنود گردد «و اگر فتنه ای به او رسد» یعنی بلائی در تنش یا مالش به فال بد گیرد و از ادامه اقرار بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدش آید و به توقف و شک برگردد و به دشمنی خدا و رسول و انکار به پیغمبر و آنچه آورده است برخیزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «زراره» از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل: «برخی مردمند که خدا را با حرف می پرستند و اگر خوبی دید آسوده خاطر است و اگر آزمایش و فتنه ای به او رسید روی برگرداند او در دنیا و آخرت زیان کار است (حج/۱۱)» نقل می کند که حضرت فرمود: «اینان مردمی هستند که خدا را می پرستیدند و از پرستش هرکس جز خدا برکنار شده بودند و درباره محمد صلی الله علیه و اله و آنچه آورده بود شک داشتند و زمانی مسلمان شدند و گفتند:

أشهد أن لا إله إلا الله و ان محمداً رسول الله و به قرآن هم اعتراف کردند. با این حال درباره محمد و آنچه آورده بود شک داشتند ولی درباره خدا شک نداشتند، خدای عز و جل فرماید: «برخی مردمند که خدا را به حرف می پرستند» یعنی با شرک درباره محمد صلی الله علیه و اله و آنچه آورده است «و اگر به او خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش ببیند «بدان آسوده خاطر و دل بسته شود» و بدان خشنود گردد «و اگر فتنه ای به او رسد» یعنی بلایی در تنش یا مالش برسد به فال بد می گیرد و از ادامه اقرار بر پیامبر صلی الله علیه و اله بدش می آید و به توقف و شک بر می گردد و به دشمنی خدا و رسول و انکار به پیامبر و آنچه آورده است برخیزد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن كالصحيح.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

فى القاموس أى وجه واحد و هو أن يعبده على السراء و الضراء أو على شك أو على غير طمأنينة على أمره، أى لا يدخل فى الدين متمكنا. و قال البيضاوى: أى على طرف من الدين لإثبات له فيه، كالذى يكون على طرف الجيش إن أحس بظفر قر و إلا فر، روى أنها نزلت فى أعراب قدموا إلى المدينة فكان أحدهم إذا صح بدنه و نتجت فرسه مهرا سرىا و ولدت امرأته غلاما سويا و كثر ماله و ماشيته، قال: ما أصبت منذ دخلت فى دينى هذا إلا خيرا و اطمأن، و إن كان الأمر بخلافه قال: ما أصبت إلا شرا و انقلب. و عن أبى سعيد أن يهوديا أسلم فأصابته مصائب فتشأم بالإسلام فأتى النبى عليه السلام فقال: أفلنى. فقال: إن الإسلام لا يقال، فنزلت. قوله: و شهدوا أى باللسان لا بالجنان بقرينة نسبة الشك إليهم فى موضعين، و قال الجوهرى : تطيرت و الشكاك بضم الشين و تشديد الكاف جمع شاك من الشىء و بالشىء و الاسم منه الطيرة كالغيبية، و هو ما يتشأم به من الفال إلى الوقوف أى على الكفر أو التوقف فى أمر الدين.

مرآة العقول ؛ ج ١١ , ص ٢٢٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٢١/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ زُرَّارَةَ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ».

قَالَ: «هُم قَوْمٌ وَحَدُوا اللَّهَ، وَخَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، فَخَرَجُوا مِنْ ٢ / ٤١٤

الشَّرِكِ، وَ لَمْ يَعْرِفُوا(٦) أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسُولُ اللَّهِ، فَهُمْ(٧) يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَلَى شَكِّ فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ، فَاتَّوَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالُوا: نَنْظُرُ، فَإِنْ كَثُرَتْ أَمْوَالُنَا وَ عُوْفِينَا فِي أَنْفُسِنَا(٨) وَ أَوْلَادِنَا، عَلِمْنَا أَنَّهُ صَادِقٌ وَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ،

نَظَرْنَا(٩)، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» يَعْنِي عَافِيَةً فِي الدُّنْيَا «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» يَعْنِي بَلَاءً فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ(١٠)«انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» : انْقَلَبَ عَلَى شَكِّهِ إِلَى الشُّرْكِ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ»(١١)«

ص: ١٩٦

---

١-٩ . «الطَّيْرَةُ» \_ بفتح الياء وقد تسكَّن \_ : هي التشاؤم بالشئ . وأصله فيما يقال : التطيّر بالسوانح والبروارح من الطير والضبّاء وغيرهما . وكان ذلك يصدّهم عن مقاصدهم ، فنفاه الشرع وأبطله ونهى عنه وأخبر أنّه ليس له تأثير في جلب نفع أو دفع ضرر . النهاية ، ج ٣ ، ص ١٥٢ (طير) .

٢-١٠ . في الوافي : «ونصب» .

٣-١١ . في «ز» : «والجحد» .

٤-١٢ . في «د» : «وبما» .

٥-١٣ . راجع : الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب المؤلّفة قلوبهم ، ح ٢٩١٥ ؛ وتفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ٩١ ، ح ٧٠ الوافي ، ج ٤ ، ص ٢١٦ ، ح ١٨٣٦ ؛ البحار ، ج ٢٢ ، ص ١٣٢ ، ح ١١٣ .

٦-١ . في «بر ، بف» والوافي : «ولم يعلموا» .

٧-٢ . في «ز» : «فمنهم» .

٨-٣ . في «ز» : - «في أنفسنا» .

٩-٤ . في «ز» : «تطيّرنا» .

١٠-٥ . في «ب ، ج ، بس» : - «وماله» .

١١-٦ . الحجّ (٢٢) : ١١ - ١٢ .



قَالَ: «يَنْقَلِبُ مُشْرِكًا يَدْعُو غَيْرَ اللَّهِ، وَ يَعْبُدُ غَيْرَهُ» (۱)، فَمِنْهُمْ مَنْ يَعْرِفُ، فَيَدْخُلُ (۲) الْأَيْمَانَ قَلْبَهُ، فَيُؤْمِنُ وَيُصَدِّقُ (۳)، وَيُزُولُ عَنْ (۴) مَنْزِلَتِهِ مِنَ الشَّكِّ إِلَى الْأَيْمَانِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَثْبُتُ عَلَى شَكِّهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْقَلِبُ إِلَى الشَّرْكِ».

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، مِثْلَهُ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز زراره از آن حضرت حدیث کند که در تفسیر این آیه فرمود: ایشان مردمی بودند که خدا را یگانه دانستند، و از پرستش آنچه جز خداوند پرستش شود دست برداشتند، پس (بدین جهت) از شرک بیرون جستند، ولی ندانستند که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست، و اینها خدا را پرستیدند با شک در باره محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده است، پس اینان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ما نظر میکنیم اگر دیدیم اموال ما بسیار شد و از جهت تن خودمان و فرزندانمان بعافیت و صحت ماندیم میدانیم که او راستگو است و پیامبر خدا است، و اگر جز این شد تأمل میکنیم، خدای عز و جل فرمود: «پس اگر باو خوبی رسد بدان آسوده خاطر گردد» یعنی عافیت در دنیا «و اگر فتنه ای باورسد» یعنی بلائی در جان و مالش «رو باز گرداند» (یعنی بشک خود بسوی شرک باز گردد «زیانکار است در دنیا و آخرت اینست آن زیان آشکار، میخواند جز خدا آنچه را نه زیانش رساند و نه سودش دهد» (سوره حج آیه ۱۲) فرمود: بشرک برگردد و جز خدا را بخواند و جز او را پرستش کند، پس برخی از آنها کسانی هستند که میفهمند و ایمان در دلشان وارد گردد، پس ایمان آورد و باور کند و از سر منزل شک بمقام ایمان در آید، (دسته دیگر) آنها ایند که بر شک خود پابرجایند و (دسته سوم) آنها ایند که بشرک برگردند. و علی بن ابراهیم نیز مانند این خبر را از زراره حدیث کرده است.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از زراره، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره حج): «و برخی مردمند که خدا را به حرف می پرستند» فرمود: آنان مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از پرستش معبودان دیگر دست برداشتند و از شرک بدر آمدند و نفهمیدند که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خدا است و آنها خدا را می پرستیدند با شک در باره نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) و آنچه آورده بود و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند که: ما ملاحظه می کنیم، اگر اموال ما بسیار شد و تن ما سالم ماند و فرزندان ما سالم ماندند، می دانیم که او راست می گوید و راستی که رسول خدا است و اگر جز این باشد تأمل می کنیم. خدا عز و جل فرمود: «اگر به او خوبی رسد بدان مطمئن شود» یعنی عافیت در دنیا «و اگر به او فتنه ای رسد» یعنی بلائی در جان و مالش «رو بر گرداند» یعنی به شک و شرک برگردد «زیان کار باشد در دنیا و آخرت و این خود زیان آشکاری است\*\* در برابر خدا بخواند کسی را که زیان و سودی به او ندارد» فرموده که: به شرک بر گردد و جز خدا را بخواند و جز خدا را بپرستد، پس برخی از آنها ایند که بفهمند و ایمان در دل آنها نشیند و بگروند و باور کنند و از مقام شک برآیند و به ایمان گرآیند و برخی به حال شک بپایند و برخی هم به شرک برگردند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «زراره» گوید: از امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل پرسیدم: «و برخی مردمند که خدا را به حرف می پرستند»

فرمود: آنان مردمی بودند که خدا را یگانه می دانستند و از پرستش معبودان دیگر دست برداشتند و از شرک بیرون آمدند و نفهمیدند که محمد صلی الله علیه و اله رسول خدا است و آنها خدا را می پرستیدند با این حال درباره نبوت محمد صلی الله علیه و اله و آنچه آورده بود شک داشتند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و گفتند که: ما ملاحظه می کنیم، اگر اموال ما بسیار شد و تن ما سالم ماند و فرزندان ما سالم ماندند، می دانیم که او راست می گوید و براستی که رسول خداست و اگر جز این باشد تأمل می کنیم.

خدای عز و جل فرمود: «اگر به او خوبی رسد بدان مطمئن شود» یعنی عافیت در دنیا «و اگر به او فتنه ای رسد» یعنی بلائی در جان و مالش برسد «رو برگرداند» یعنی به شک و شرک برگردد «در دنیا و آخرت زیانکار باشد و این خود زیان آشکاری است، در برابر خدا کسی را بخواند که زیان و سودی برایش ندارد» فرموده که: به شرک برگردد و جز خدا را بخواند و جز خدا را بپرستد، پس برخی از آنها ایند که بفهمند و ایمان در دل آنها نشیند و بگردند و باور کنند و از مقام شک درآیند و به ایمان گرایش پیدا کنند و برخی به حال شک بمانند و برخی هم به شرک برگردند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف كالموثق و سنده الثانى مرسل. وقالوا ننظر جعلوا حصول المعافاة و كثرة الأموال و الأولاد دليلا على صدق الرسول و حقيقته لزعمهم أن كل ما يورث ذلك فهو مبارك و كل ما هو بخلافه فهو شؤم، و لم يعلموا أن نزول البلى و المصائب على المؤمنين من لدن آدم عليه السلام إلى آخر الدهر كان أكثر من نزولها على غيرهم، و أن بناء كأصل التكليف على الاختيار و الامتحان، و قد أشار إليه عز و جل بقوله:

وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ

إلى قوله:

وَ أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ . انقلب على وجهه كأنه عليه السلام فسر الوجه بالحالة التى هو عليها أى رجع من حالة الشك إلى الشرك، أو بسبب تلك الحالة إلى الشرك، أو يكون بيانا لحاصل المعنى أى رجع إلى الجهة التى أتى منه، و الحاصل أنه ينتقل من شكه فى رسول الله بعد نزول البلى إلى الشرك بالله.

خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ

أما خسارانه فى الدنيا فلورود البلى عليه و ذهاب عصمته، و أما خسارانه فى الآخرة فلحبوط عمله بالارتداد، و ذلك هو الخسران المبين لخسرانه فى منافع الدارين جميعا

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ

أى يعبد جمادا لا يضر بنفسه و لا ينفع فمنهم من يعرف قسم عليه السلام من خرج عن الشرك و شك فى محمد صلى الله عليه و آله و سلم و ما جاء به على ثلاثة أقسام، فمنهم من يعرف رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و يقربه ظاهرا و باطنا و يزول عنه الشك بمشاهدة الآيات و المعجزات

و الهدايات الخاصة، و منهم من يثبت على شكه فيه و يقيم عليه، و منهم من ينتقل من الشك إلى الشرك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٣١

\*\*\*\*\*

## (١٧٩) باب أدنى ما يكون به العبد مؤمناً...

### اشاره

١٧٩\_ باب أدنى (٦) ما يكون به العبد مؤمناً أو كافراً أو ضالاً (٧)

### ١- الحديث

٢٩٢٢/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ (٨) ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ وَ أَنَا هُ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ (٩): مَا أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ (١٠) مُؤْمِنًا، وَ أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ (١١) كَافِرًا، وَ أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا؟

فَقَالَ لَهُ: «قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمْ الْجَوَابَ: أَمَّا أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ (١٢) مُؤْمِنًا: أَنْ يُعْرِفَهُ ٢ / ٤١٥

اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - نَفْسَهُ، فَيَقِرَّ (١٣) لَهُ بِالطَّاعَةِ، وَ يُعْرِفَهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَيَقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ،

ص: ١٩٧

٢-٨ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى والبحار . وفى المطبوع : «ويدخل .»

٣-٩ . فى البحار : «فيصدّق» .

٤-١٠ . فى «بف» : «عنه» .

٥-١١ . تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ٧٩ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير .  
وراجع : الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب المؤلّفة قلوبهم ، ح ٢٩١٤ و ٢٩١٥ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢١٧ ، ح ١٨٣٧ ؛ البحار ، ج ٢٢ ، ص ١٣٣ ، ح ١١٤ .

٦-١ . فى «ج ، ص» و حاشية «بر» : «نادر» .

٧-٢ . فى «ب» : - «أو كافراً أو ضالاً» . وفى «ج ، د ، ز ، بر» : «وكافراً وضالاً» . وفى «ب ، ص» :  
«باب نادر» بدل «باب أدنى \_ إلى \_ أو ضالاً» .

٨-٣ . كذا فى النسخ والمطبوع ، لكنّ الظاهر أنّ الصواب : «وابن أذينة» كما تقدّم فى الكافى ،  
ذيل ح ٢٨٦٦ .

٩-٤ . فى «بس» : - «له» .

١٠-٥ . فى «ب» : «العبد به» .

١١-٦ . فى «ب» : - «العبد» .

١٢-٧ . فى «ز» : - «كافراً \_ إلى \_ أمّا ما يكون به العبد» .

١٣-٨ . فى «ز» : «ويقرّ» .

وَيُعَرِّفُهُ إِمَامَةً وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ ، فَيَقْرَأُ لَهُ بِالطَّاعَةِ .

قُلْتُ لَهُ (١) : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَإِنْ جَهِلَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا مَا وَصَفْتَ ؟

قَالَ : «نَعَمْ ، إِذَا أَمَرَ أَطَاعَ ، وَإِذَا نُهِيَ انْتَهَى .

وَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ (٢) كَافِرًا : مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئًا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ، وَ نَصَبَهُ دِينًا يَتَوَلَّى عَلَيْهِ، وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ، وَ إِنَّمَا يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ.

وَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ (٣) الْعَبْدُ ضَالًّا : أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ \_ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى \_ وَ شَاهِدَهُ عَلَى عِبَادِهِ، الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ بِطَاعَتِهِ، وَ فَرَضَ وَلَا يَتَّهُّ.

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْهُمْ لِي .

فَقَالَ: «الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (٤)».

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، أَوْضِحْ لِي .

فَقَالَ (٥): «الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ إِلَيْهِ: إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ (٦) \_ وَ جَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ (٧) \_ وَ لَا أَقُولُ: كَهَاتَيْنِ \_ وَ جَمَعَ بَيْنَ (٨) الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى \_ فَتَسْبِقُ (٩) إِحْدَاهُمَا (١٠) الْأُخْرَى؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا، لَا تَزُلُّوا

ص: ١٩٨

١-٩ . فى «ب ، د ، ص ، بر ، بس » والوافى : - «له» .

٢-١ . فى «ب» : «العبد به» .

٣-٢ . فى «ب» - : «به» .

٤-٣ . النساء (٤) : ٥٩ .

٥-٤ . فى «ص ، بس ، بف » والوافى : «قال» .

- ۵-۶. فی «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» والوافی : - «کھاتین» .
- ۶-۷. فی «ص» : «مسبحیه» . وفی حاشیة «ص» : «المسبحتین» . و«المُسَبِّحَةَ» : الإصبع التي بين الإبهام والوسطى . المصباح المنير ، ص ۲۶۳ (سبح).
- ۷-۸. فی «ز» : - «بین» .
- ۸-۹. فی «ب» : «فیسبق» .
- ۹-۱۰. فی «بر» : + «علی» .

و(۱) لَا تَضِلُّوا؛ لَا تَقَدِّمُوهُمْ(۲)؛ فَتَضِلُّوا(۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

سلیم بن قیس گوید: شنیدم علی علیه السلام میفرمود: - (و این هنگامی بود) که مردی نزد آن حضرت آمده بود و باو عرض کرد: کمتر چیزی که بنده بسبب آن مؤمن شود چیست؟ و کمتر چیزی که بنده بوسیله آن کافر گردد چیست؟ و کمتر چیزی که بنده با آن بنده با گمراه است چیست؟ حضرت باو فرمود: پرسیدی پس پاسخش را (دقت کن و) بفهم. - اما کمتر چیزی که بنده بدان مؤمن است آنست که خدای تبارک و تعالی خودش را بآن بنده بشناساند پس (آن بنده) بفرمانبرداری برای او اقرار کند، و (سپس) پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) را باو بشناساند پس بفرمانبرداری او نیز اقرار کند، و (هم چنین) امام و حجت خود را در زمین، و گوازش را بر خلق باو معرفی کند، و برای او هم بفرمانبرداری اعتراف کند، (سلیم گوید): من عرض کردم: ای امیر مؤمنان و اگر چه همه چیز را بجز آنچه بیان فرمودی نداند؟ فرمود: آری در صورتی که هر گاه دستوری باو دهند اطاعت کند، و اگر نه پیش کردند نکند. و کمتر چیزی که بنده بسبب آن کافر گردد آنست که کسی چیزی را که خدا از آن نهی کرده است پندارد که (جایز است) و خدا بآن دستور داده (یعنی بدعتی در دین گذارد)، و



این معنی را دین خود کند و بآن بماند، و پندارد که خدای را که بآن کار (بپندار خودش) دستور داده پرستش کند، (در حالی که) جز این نیست که شیطان را پرستش کند. و کمتر چیزی که بنده بواسطه آن گمراه شود اینست که حجت خدای تعالی و گواهِش را بر بندگانش نشناسد (یعنی) آن کس را که خدای عز و جل دستور بفرمانبرداریش داده، و ولایتش را فرض (و واجب) فرموده، (سلیم گوید): من عرض کردم: ای امیر مؤمنان آنان (یعنی حجت و گواهان) را برایم توصیف کن، فرمود: آنها کسانی هستند که خدای عز و جل آنها را قرین خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است: «ای آنان که ایمان آورده اید خدا و رسول و اولیاء امر خود را فرمانبرید» (سوره نساء آیه ۵۹) عرض کردم: ای امیر مؤمنان خدا مرا بفدایت کند برایم واضح کن (و آشکارتر بیان فرما) فرمود: آنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه اش روزی که خدای عز و جل قبض روحش فرمود (و او را بنزد خودش برد) فرمود: من همانا دو چیز در میان شما میگذارم که پس از من هرگز گمراه نشوید تا مادامی که بآن دو چنگ زنید: کتاب خدا، و عترتم که اهل بیت (و خاندان) منند زیرا خدای لطیف و آگاه بمن سفارش کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (انگشت که با هم برابرند) و دو (انگشت سبابه خود را بهم چسباند و نمیگویم مانند این دو انگشت - و انگشت سبابه و وسطی را بهم چسباند. (یعنی با هم برابرند و این طور نیست) که یکی بر دیگری پیش باشد (و جلو افتد) پس بهر دوی اینها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید، و برایشان جلو نیفتید که گمراه شوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از سلیم بن قیس، گوید: شنیدم علی (علیه السلام) می فرمود: مردی نزد او آمده بود و به او می گفت: کمتر چیزی که مرد با آن مؤمن است چیست؟ و کمتر چیزی که مرد با آن کافر است چیست؟ و

یا کمتر چیزی که مرد با آن گمراه است؟ در پاسخش فرمود: پرسیدی پس جواب را بفهم، کمتر مقام ایمان است که کسی موفق شود خدا تبارک و تعالی خود را بدو بشناساند و برای او اقرار به فرمانبری کند و پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) را به او بشناساند و طاعت او را هم بپذیرد و امام و حجت و شاهد خود را در روی زمین بدو بشناساند و به طاعت او هم اعتراف کند، من به او گفتم: یا امیر المؤمنین! او اگر چه همه چیز را جز آنچه وصف کردی نداند؟ فرمود: آری، هر گاه به وضعی باشد که چون فرمانی به او دهند ببرد و چون او را نهی کنند باز ایستد. و کمتر چیزی که بنده بدان کافر است این است که کسی پندارد آنچه را خدا از آن نهی کرده است مورد امر و دستور خدا است و آن را دین خود سازد و دنبال آن برود و پندارد که خدا را می پرستد و همانا که شیطان را می پرستد. و کمتر چیزی که بنده به واسطه آن کافر شود این است که حجت خدا تبارک و تعالی و شاهد او را بر بنده هایش که خدا عز و جل امر به طاعت او کرده و ولایت او را فرض نموده است نشناسد، گفتم: یا امیر المؤمنین! آنها را برایم وصف کن، فرمود: آنها اینند که خدا عز و جل آنان را به خود و پیغمبرش قرین ساخته و فرموده است (سوره مائده): «ایا آنچنان کسانی که گرویدند اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و صاحب الامر خود را» گفتم: یا امیر المؤمنین! خدا مرا قربانت کند، برای من توضیح بده، پس فرمود: همانا کسانی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین خطبه خود در روزی که خدا عز و جل جان او را گرفت فرمود: به راستی من در میان شما دو چیز به جا می گذارم که هرگز پس از من، گمراه نشوید تا بدانها چنگ زنید: کتاب خدا و عترت خودم که خاندان منند، زیرا خدای لطیف و نازک بین و آگاه به من سفارش کرده که آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند مانند این دو انگشت - و دو انگشت مسبحة خود را (از دو دست) با هم جمع کرد و نمی گویم مانند این دو - و انگشت مسبحة و میانه را (از یک دست) با هم جمع کرد تا یکی بر دیگری پیش باشد، باید بدانها متمسک باشید تا نلغزید و گمراه نشوید و از آنها جلو نروید تا گمراه شوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «سلیم بن قیس» می گوید: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: مردی خدمت او آمده بود و به او می گفت: کمتر چیزی که مرد بخاطر آن مؤمن شود چیست؟ و کمتر چیزی که مرد بخاطر آن کافر می شود چیست؟ و یا کمتر چیزی که مرد با آن گمراه شود چیست؟ در پاسخ فرمود: پرسیدی پس جواب را بفهم، کمتر چیزی که بنده به آن ایمان دارد این است که خداوند خود را به آن بنده بشناساند پس آن بنده به فرمانبرداری از او اقرار کند و سپس پیامبرش را به او بشناساند و فرمان او را هم بپذیرد و امام و حجت و شاهد خود را در روی زمین به او بشناساند و به فرمان او هم اعتراف کند، من به او گفتم: یا امیر المؤمنین! اگر چه همه چیز را جز آنچه وصف کردی نداند؟ فرمود: آری، هرگاه در وضعی باشد که چون فرمانی به او دهند بپذیرند و چون او را نهی کنند بازایستند. و کمتر چیزی که بنده بدان کافر است این است که کسی حجت خدای تعالی و کسی خداوند فرمانش را بر او واجب کرده نشناسد سلیم گوید: به حضرت عرض کردم حجت و گواهان را برایم توصیف کن فرمود آنها کسانی هستند که خداوند آنها را قرین و همنشین با خود و پیامبرش قرار داده: «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا و رسول و اولیاء امر خود را فرمانبرید (نساء/۵۹)» عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خدا مرا قربانت کند، برای من توضیح ده، پس فرمود: همان کسانی اند که پیامبر صلی الله علیه و اله در آخرین خطبه خود در روزی که خدای عز و جل جان او را گرفت فرمود: به راستی من در میان شما دو چیز به جا می گذارم که هرگز پس از من گمراه نشوید تا بدان ها چنگ زنید: یکی کتاب خدا و دیگر عترت خودم که خاندان منند، زیرا خدای لطیف و نازک بین و آگاه، به من سفارش کرده که آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت (که باهم برابرند) و نمی گویم مانند این دو انگشت (انگشت سبابه و وسطی) که به هم چسبانید یعنی باهم برابرند اما نه اینطور که یکی بر دیگری جلو افتد پس باید به آنها چنگ زنید تا نلغزید و گمراه نشوید و از آنها جلو نیفتید تا گمراه نشوید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مختلف فيه معتبر عندي. و مفعول يقول محذوف يدل عليه، فقال له قد سألت، إلى آخر الكلام. أن يعرفه الله تعالى نفسه تعريف الرب يتحقق بما أظهر من آيات وجوده وقدرته وعلمه وحكمته و سائر صفاته الكمالية و الفعلية في الآفاق و الأنفس، و يتحقق تعريف النبي بما خصه من المعجزات البينات و الأفعال الخارقة للعادات، و يتحقق تعريف الحجة بالنصوص النبوية و العلوم الدينية و المعجزات الجليلة و الكرامات العلية، و المراد بالإقرار بالجنان أو الأعم منه و من الإقرار باللسان، و ظاهره أن الإيمان هو التصديق و الإذعان مع الإقرار الظاهري و قد مر أنه يشترط فيه عدم فعل ما يتضمن الإنكار، و أما اشتراط الأعمال الصالحة و ترك المعاصي فالمشهور أنها شرط لكمال الإيمان و قد مر الكلام فيه مفصلاً. من زعم أى حال من زعم أن الله أمر به، ظاهره أن الابتداع في الدين يوجب الكفر، فلو كان في أصول الدين أو متضمناً لإنكار بعض ضرورياته فلا ريب فيه، و منه إنكار إمامة أحد من الأئمة عليهم السلام، و أما إذا كان في الفروع و لم يكن ضرورياً للدين فالكفر بالمعنى الذى يطلق على أصحاب الكبائر و يزعم أنه يعبد الذى أمره به أى يزعمه و هو الرب تعالى و إلا فالآمر و المعبود واحد و هو الشيطان أن لا يعرف حجة الله عدم معرفة الحجة و إن كان أعم من الاعتقاد بعدم كونه حجة و من عدم الاعتقاد مطلقاً، لكن المراد هنا هو الثانى لأن الأول كفر، و من قدم الطاغوت على الحجة فهو داخل في الأول، و فى الكلام السابق إشعار به. أطيعوا الله إلخ حذف مفعول الإطاعة للدلالة على التعميم، فوجب إطاعة أولى الأمر فى جميع الأمور كما وجب إطاعة الله و إطاعة رسوله فيها، فلا يجوز أن يراد بأولى الأمر السلطان الجائر، بل غير المعصوم مطلقاً، إذ لا يجوز إطاعته فى أكثر الأمور، و قد مر تفصيله فى باب ما نص الله و رسوله على الأئمة

عليهم السلام. إني قد تركت فيكم أمرين لو كان لهذه الأمة متمسك غيرهما لذكره، و الحديث متفق عليه بين الخاصة و العامة، و عدم الافتراق باعتبار أن الكتاب يدل على إمامتهم، و هم يشهدون بحقية الكتاب و يثبتونه، أو أن تمام القرآن لفظا و تفسيره و تأويله معنى عندهم فهما لا يفترقان، أو هما متساوقان فى الشرف و الفضل و الحجية، و كونهما وسيلة لنجاة الأمة، أو أنهما متحدان حقيقة، و قد قال أمير المؤمنين عليه السلام أنا كلام الله الناطق و سيأتى تحقيق ذلك فى كتاب القرآن إنشاء الله. و قيل: أى لن يفترقا فى وجوب التمسك و الحجية فلو كان على عليه السلام حجة بعد الثلاث و قد كان القرآن حجة بعد النبي بلا فصل لزم الافتراق و أنه باطل. و لا تقدموهم أى لا تتقدموهم، و الضمير للعترة و قد يقال أنه من باب التفعيل و الضمير للغاصبين الثلاثة، و لا يخفى بعده.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٣٣

\*\*\*\*\*

## (١٨٠) باب

### إشاره

٥٠ \_ بَابُ (٤)

### ١- الحديث

٢٩٢٣/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ:

٤١٦/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَ لَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِكِ، لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» (٥). (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاردند و تعلیم شرک را آزاد نگذاشتند، زیرا اگر مردم را بر آن وادار میکردند آن را نمی پذیرفتند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاشتند و تعلیم شرک را آزاد نکردند و برنامه خود ننمودند برای آنکه اگر مردم را بر آن وادار می کردند، آن را نمی شناختند و نمی پذیرفتند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: راستی بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاشتند و تعلیم شرک را آزاد نکردند و برنامه خود ننمودند برای آن که اگر مردم را بر آن وادار می کردند، آنها را نمی شناختند و نمی پذیرفتند.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٢٣٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. أطلقوا للناس قال والد شيخنا البهائي قدس سره: قيل: فى معناه أن المراد أطلقوهم و لم يكلفوهم تعليم الإيمان، و جعلوهم فارغين من ذلك لأنهم لو حملوهم و كلفوهم تعليم الإيمان لما عرفوه، و ذلك إنما هو أهل البيت عليهم السلام و هم أعداء أهل البيت، فكيف يكلفون الناس تعليم شىء يكون سببا لزوال دولتهم و حكمهم و زيادتهم بخلاف الشرك، و لا يخفى بعده، بل الظاهر أن المراد أنهم لم يعلموهم ما يخرجهم من الإسلام من إنكار نص النبى و الخروج على أمير المؤمنين عليه السلام و سبه و إظهار عداوة النبى و أهل بيته و غير ذلك، لئلا يأبوا عنها إذا حملوهم عليها، و لم يعرفوا أنها شرك و كفر. و بعبارة أخرى يعنى أنهم لحرصهم على إطاعة الناس إياهم اقتصروا لهم على تعريف الإيمان و لا يعرفوهم معنى الشرك لكى إذا حملوهم على إطاعتهم إياهم لم يعرفوا أنها من الشرك فإنهم إذا عرفوا أن إطاعتهم شرك لم يطيعوهم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٣٤

\*\*\*\*\*

ص: ١٩٩

٢-١١ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٣٣ : «ولا تقدّموهم ، أى لا تتقدّموهم . والضمير للعترة . وقد يقال : إنّه من باب التفعيل ، والضمير للغاصبين الثلاثة . ولا يخفى بعده .»

٣-١٢ . كتاب سليم بن قيس ، ص ٦١٣ ، ضمن الحديث الطويل ٨ ، عن أبان بن أبى عيّاش ، عن سليم بن قيس ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٠٠ ، ح ١٨١٩ ؛ البحار ، ج ٦٩ ، ص ١٦ ، ذيل ح ٣ .

٤-١ . فى «ب» : - «باب» . وفى «بر» : + «نادر» .

٥-٢ . فى «ب ، بر» : «لم يعرفوا» . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٣٤ : «أطلقوا للناس ؛ قال والد شيخنا البهائى قدس سره : قيل فى معناه : إنّ المراد : أطلقوهم ولم يكلفوهم تعليم الإيمان وجعلوهم فارغين من ذلك ؛ لأنّهم لو حملوهم وكلفوهم تعليم الإيمان لما عرفوه ، وذلك إنّما هو أهل البيت عليهم السلام ، وهم أعداء أهل البيت ، فكيف يكلفون الناس تعليم شىء يكون سببا لزوال دولتهم وحكمهم وزيادتهم بخلاف الشرك ؟ ولا يخفى بعده ، بل الظاهر أنّ المراد أنّهم لم يعلموهم ما يخرجهم من الإسلام من إنكار نصّ النبىّ والخروج على أميرالمؤمنين عليه السلام وسبّه وإظهار عداوة النبىّ وأهل بيته وغير ذلك ؛ لئلاّ يابوا عنها إذا حملوهم عليها ولم يعرفوا أنّها شرك وكفر . وبعبارة أخرى : يعنى أنّهم لحرصهم على إطاعة الناس إيّاهم اقتصروا لهم على تعريف الإيمان ، ولا يعرفوهم معنى الشرك ؛ لكى إذا حملوهم على إطاعتهم إيّاهم لم يعرفوا أنّها من الشرك ؛ فإنّهم إذا عرفوا أنّ إطاعتهم شرك لم يطيعوهم» .

٦-٣ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٥ ، ح ١٩٠٤ .

## (١٨١) باب ثبوت الأيمان و هل يجوز أن ينقله الله

### اشاره

٥١ \_ باب (١) ثبوت الأيمان و هل يجوز أن ينقله الله (٢)

### ١- الحديث



٣٠٧ / ٣٠٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ  
حُسَيْنِ (٣) بْنِ نَعِيمِ الصَّحَّافِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ يَكُونُ (٤) الرَّجُلُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِنًا قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْأَيْمَانُ عِنْدَهُ، ثُمَّ  
يُنْقَلُهُ اللَّهُ (٥) بَعْدَ (٦) مِنَ الْأَيْمَانِ إِلَى الْكُفْرِ؟

قَالَ (٧): «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - هُوَ الْعَدْلُ، إِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ إِلَى (٨) الْأَيْمَانِ بِهِ، لَا إِلَى  
الْكَفْرِ (٩)، وَلَا يَدْعُو أَحَدًا إِلَى الْكُفْرِ بِهِ (١٠)؛ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، ثُمَّ ثَبَتَ (١١) لَهُ الْأَيْمَانُ عِنْدَ اللَّهِ، لَمْ  
٤١٧ / ٢

يُنْقَلُهُ اللَّهُ (١٢) - عَزَّ وَجَلَّ - بَعْدَ ذَلِكَ (١٣) مِنَ الْأَيْمَانِ إِلَى الْكُفْرِ».

قُلْتُ لَهُ (١٤): فَيَكُونُ الرَّجُلُ كَافِرًا قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْكُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ، ثُمَّ يُنْقَلُهُ (١٥) بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ

الْكَفْرِ إِلَى الْأَيْمَانِ (١٦)؟

ص: ٢٠٠

---

١-١ . فى «ب، ج، ز، ص، بس، بف» + «فى» .

٢-٢ . اختلف أصحابنا فى أنه هل يمكن زوال الإيمان بعد تحققه أم لا ، على أقوال . راجع : مرآة  
العقول ، ج ١١ ، ص ٢٣٧ - ٢٤٢ .

٣-٣ . فى «بر، بف، جر» : «الحسين» .

٤-٤ . فى «ص، بر» : «أىكون» .

٥-٥ . فى «ب، ز» - «الله» .

٦-٦ . فى «ص، بر» + «ذلك» . وفى «بف» وحاشية «ز» : «من بعد» بدل «بعد من» .

٧-٧ . فى «بر» والوفى : - «قال» .

٨-٨ . فى «ب» : «على» .

٩-٩ . فى «بر» : + «به» .

١٠-١٠ . فى «ب» - : «به» .

١١-١١ . فى «ز» : «يثبت» .

١٢-١٢ . فى «ز» - : «الله» .

١٣-١٣ . فى «ج ، د ، ص ، بر ، بس» والوفى : - «بعد ذلك» .

١٤-١٤ . فى «بر» - : «له» .

١٥-١٥ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» وشرح المازندراني والبحار : + «الله» . وفى «بر ، بف

« : + «الله جلّ وعزّ» . وفى الوافى : + «الله عزّ وجلّ» .

١٦-١ . قوله : «قلت له : فيكون ... إلى الإيمان» قال المازندراني : «يحتمل الخبر والاستفهام أمّا

الأوّل ، فظاهر . وأمّا الثانى ؛ فلأنّ السائل لمّا علم بالجواب المذكور : أنّ من ثبت إيمانه لم ينقله

الله إلى الكفر بسلب التوفيق عنه ، سأل عن حال من ثبت كفره : هل ينقله من الكفر إلى الإيمان

بإهداء التوفيق واللفظ أم لا؟ وانطبق الجواب على الأوّل ظاهر ؛ لإشعاره بأنّه ممّن هداه لعدم إبطاله

الفطرة الأصليّة بالكليّة ؛ فلذلك تداركته العناية الإلهيّة . وأمّا انطباقه على الثانى ففيه خفاء ؛ إذ لم

يصرّح عليه السلام بما سأل عنه ، إلّا أنّه أشار إلى قاعدة كليّة للتبنيّه على أنّ المقصود الأهمّ هو

معرفتها والتصديق بها» . وأمّا المجلسى فبعد نقله عنه قال : «وأقول : الظاهر أنّ كلام السائل استفهام

« ثمّ ذكر حاصل الجواب . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٢١ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص

٢٣٦ - ٢٣٧ .

قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ(١) الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا، لَا يَعْرِفُونَ

إِيمَانًا بِشَرِيعَةٍ، وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ، ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ تَدْعُو(٢) الْعِبَادَ إِلَى الْأَيْمَانِ بِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ

هَدَى اللَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ اللَّهُ(٣)».(٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسین بن نعیم صحاف گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه است که (گاهی) انسان نزد خداوند مؤمن است و ایمان او نزد خدا ثابت است سپس خداوند پس از آن او را از ایمان بکفر ببرد؟ گوید: حضرت در پاسخ فرمود: همانا خدای عز و جل عادل است، و جز این نیست که بندگان را بایمان بخود خوانده است نه بکفر، و احدی را بکفر دعوت نکرده است، پس هر که باو ایمان آورد و ایمانش نزد خداوند ثابت گردد خدای عز و جل دیگر او را از ایمان بکفر منتقل نسازد. من عرض کردم: (گاهی) مردی کافر است، و کفرش نزد خدا ثابت است سپس خداوند او را پس از آن از کفر بایمان منتقل سازد (این چگونه است؟) فرمود: همانا خدای عز و جل همه مردم را بر فطرت ساده آفریده، که نه ایمان بشریعتی را بفهمند و نه کفر و انکاری دانند. سپس رسولان را فرستاد که بندگان را بایمان بخدا دعوت کنند، پس برخی را خداوند (بدین وسیله) هدایت و راهنمایی فرمود، و برخی را هدایت نفرمود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از حسین بن نعیم صحاف، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: چرا مردی نزد خدا مؤمن باشد (مردی نزد خدا مؤمن نباشد خ ل) و ایمان او پیش خدا برجا باشد و سپس خدا او را پس از اینکه مؤمن است به کفر منتقل سازد؟ گوید: در پاسخ فرمود: راستی که خدا عادل است، همانا مردم را دعوت به ایمان کرده است نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده و هر که به خدا ایمان آورد و سپس ایمان او در پیشگاه خدا ثابت و محقق گردد، خدا عز و جل پس از آن او را از ایمان به کفر

منتقل نسازد. من به آن حضرت گفتم: مردی کافر است و کفرش ثابت است نزد خدا سپس پس از آن او را از کفر به ایمان منتقل می سازد؟ گوید: در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل همه مردم را بر فطرت ساده و خداجو آفریده است، ایمان به شریعتی را به خودی خود نمی فهمند و کفر و انکار به حق را هم ندارند سپس خداوند رسولان را فرستاد تا بنده های خدا را به ایمان دعوت کنند، برخی را خدا هدایت کرد (بدین وسیله) برخی هم از هدایت خدا بهره مند نشدند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «حسین بن نعیم صحّاف» گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا مردی گاهی نزد خدا مؤمن است و سپس خداوند او را به سوی کفر می برد؟ امام در پاسخ فرمود: به راستی خدا عادل است، همانا مردم را دعوت به ایمان کرده است نه به کفر، و احدی را دعوت به کفر نکرده و هرکس به خدا ایمان آورد و سپس ایمان او در پیشگاه خدا ثابت شود، خدای عز و جل پس از آن او را از ایمان به کفر منتقل نسازد. من به آن حضرت گفتم: مردی کافر است و کفرش ثابت است سپس پس از آن، او را از کفر به ایمان منتقل می سازد؟ گوید: در پاسخ فرمود: راستی خدای عز و جل همه مردم را بر فطرت توحید آفریده است، ایمان به شریعتی را به خودی خود نمی فهمند و کفر و انکار به حق را هم ندارند سپس خداوند رسولان را فرستاد تا بنده های خدا را به ایمان دعوت کنند، برخی را خدا (توسط پیامبران) هدایت کرد برخی هم از هدایت خدا بهره مند نشدند.

توضیح: مرحوم مجلسی می فرماید: منظور از اینکه خداوند بعضی از مردم را از ایمان به سوی کفر می برد این است که آنها در باطن مؤمن نبوده اند سؤال کننده شاید چنین پنداشته است که ایمان و کفر از افعال خداوند است و امام پاسخ می دهد که خداوند عادل است و مردم را به ایمان می خواند نه به کفر هر مؤمنی که در ایمان خود پایدار باشد توفیق و لطف الهی شامل حال او می شود و مؤمن

از دنیا می رود و اگر بصورت ظاهر مؤمنی کافر شود خود از این حکایت دارد که ایمان او عاریه ای بوده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: صحیح. لم ينقله الله لعل المراد أن الله لم ينقله بل ينتقل هو بنفسه، أو المعنى أن ما ينقله الله يظهر أنه لم يكن مؤمنا باطنا عند الله و تفصيله أنه سأل عن سبب نقل ثابت الإيمان منه إلى الكفر إلا أنه نسب النقل إلى الله عز و جل مجازا باعتبار خذلانه له و سلب لطفه و توفيقه منه، أو عن سبب نقله عز و جل إياه حقيقة لزعمه أن الكفر و الإيمان من فعله عز و جل. و الجواب على الأول أن الله عادل و من عدله أنه دعا الناس إلى الإيمان لا إلى الكفر، فمن آمن به و ثبت إيمانه في علمه لم ينقله من الإيمان إلى الكفر، و لم يسلب عنه لطفه و توفيقه أبدا و هو يخرج من الدنيا مؤمنا، و ما قد يتفق من نقل المؤمن إلى الكفر فإنما هو إذا كان الإيمان مستودعا غير ثابت. و على الثاني أنه تعالى عادل لا يجور، و لو كان الإيمان و الكفر و النقل من الأول إلى الثاني من فعله تعالى لزم الجور و الظلم، و إنما فعله دعاء الناس إلى الإيمان لا إلى الكفر و هدايتهم إلى منافع الأول و مضار الثاني، فمن آمن به و ثبت له الإيمان و استقر في قلبه لم ينقله إلى الكفر، و لم يسلب عنه توفيقه. و قلت له: فيكون الرجل كافرا يحتمل الخبر و الاستفهام، أما الأول فظاهر، و أما الثاني فلان السائل لما علم بالجواب المذكور أن من ثبت إيمانه لم ينقله الله إلى الكفر بسلب التوفيق عنه، سأل عن حال من ثبت كفره هل ينقله الله من الكفر إلى الإيمان بهذا التوفيق و اللطف أم لا؟ و انطباق الجواب على الأول ظاهر،

لإشعاره بأنه ممن هداه لعدم إبطاله الفطرة الأصلية بالكلية، فلذلك تداركته العناية الإلهية، و أما انطباقه على الثانى ففيه خفاء إذ لم يصرح عليه السلام بما سأله عنه إلا أنه أشار إلى تقرير قاعدة كلية للتنبية على أن المقصود الأهم هو معرفتها والتصديق بها. وهى أن الله تعالى خلق الناس على نحو من الفطرة، وهى كونهم قابلين للخير و الشر و هداهم إليها ببعث الرسل، و هم يدعونها إلى الإيمان و إلى سبيل الخير، و ينهونهم عن سبيل الكفر و الشر، فمنهم من هداه الله عز و جل بالهدايات الخاصة لعدم إبطاله الفطرة الأصلية و تفكره فى أنه من أين جاء و إلى أين نزل، و أى شىء يطلب منه، و استماعه إلى نداء الحق، فإنه عند ذلك يتلقاه اللطف و التوفيق و الرحمة، كما قال عز و جل:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . و منهم من لم يهده الله عز و جل لإبطاله فطرته و عدم تفكره فيما ذكر و إعراضه عن سماع نداء الحق، فيسلب عنه الرحمة و اللطف و التوفيق، و هو المراد من عدم هدايته له. و قد أشار عليه السلام بتقرير هذه المقدمة إلى أن الواجب عليكم أن تعلموا و تصدقوا بأن كل من آمن به فإنما آمن لأجل هدايته الخاصة، و كل من لم يؤمن به فلفقد استحقاقه تلك الهداية كذا قيل. و أقول: الظاهر أن كلام السائل استفهام، و حاصل الجواب أن الله تعالى خلق العباد على الفطرة قابلة للإيمان، و أتم على جميعهم الحجة بإرسال الرسل و إقامة الحجج، فليس لأحد منهم حجة على الله فى القيامة و لم يكن أحد منهم مجبوراً على الكفر لا بحسب الخلقة و لا من تقصير فى الهداية، و إقامة الحجة، لكن بعضهم استحق الهدايات الخاصة منه تعالى، فصارت مؤيدة لإيمانهم و بعضهم لم يستحق ذلك لسوء اختياره، فمنعهم تلك الألفاف فكفروا و مع ذلك لم يكونوا مجبورين و لا مجبولين على الكفر، و هذا معنى الأمر بين الأمرين كما عرفت مرارا. و يحتمل أن يكون المراد بقوله: فمنهم من هدى الله، منهم من اهتدى بتلك الهداية العامة، و منهم من لم يهده الله أى لم يهتد بتلك الهداية، و هذا أوفق بمسلك المتكلمين، و الأول أنسب بسائر الأخبار و الله أعلم بحقيقة الأسرار. ثم اعلم أنه اختلف أصحابنا فى أنه هل يمكن زوال الإيمان بعد تحققه حقيقة أم لا، قال الشهيد الثانى قدس سره فى رسالة حقائق الإيمان: المؤمن بعد اتصافه بالإيمان الحقيقى فى نفس الأمر هل يمكن أن يكفر أم لا؟ و لا خلاف أنه لا يمكن ما دام الوصف، و إنما النزاع فى إمكان زواله بصد أو غيره، فذهب أكثر الأصوليين إلى جواز ذلك بل إلى وقوعه، و ذلك لأن زوال

الضد بطريان ضده أو مثله على القول بعدم اجتماع الأمثال أمر ممكن، لأنه لا يلزم من فرض وقوعه محال. لا يقال: نمنع عدم لزوم المحال من فرض وقوعه وذلك لأن زوال الضد بطريان الآخر يلزم منه الترجيح من غير مرجح، بل ترجيح المرجوح لأن الضد الموجود راجح الوجود لوجوده، و المعدوم مرجوح فكيف يترجح على الراجح وكلاهما محال؟ وكذا الحكم فى الأمثال. لأننا نقول: المرجح موجود و هو الفاعل المختار القادر على الإيجاد و الإعدام، حتى فى الحقائق الوجودية فكيف بالحقائق الاعتبارية و لا ريب أن الإيمان و الكفر حقيقتان اعتباريتان للشارع، فاعتبر الاتصاف بالإيمان عند حصول عقائد مخصوصة، و انتفائه عند انتفائها، و كلاهما مقدوران للمعتقد، و ظاهر كثير من الآيات الكريمة دال عليه، كقوله تعالى:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِزْدَادُوا كُفْرًا

و قوله تعالى:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ . و ذهب بعضهم إلى عدم جواز زوال الإيمان الحقيقي بضد أو غيره، و نسب ذلك إلى السيد المرتضى رضى الله عنه مستدلاً بأن ثواب الإيمان دائم و الإحباط و الموافاة عنده باطلان. أما الإحباط فلاستلزام أن يكون الجامع بين الإحسان و الإساءة بمنزلة من لم يفعلهما مع تساويهما، أو بمنزلة من لم يحسن إن زادت الإساءة و بمنزلة من لم يفعلهما مع تساويهما، أو بمنزلة من لم يحسن إن زادت الإساءة و بمنزلة من لم يسيء مع العكس، و اللازم بقسميه باطل قطعاً فالملزوم مثله. و أما الموافاة فليست عندنا شرطاً فى استحقاق الثواب بالإيمان لأن وجه الأفعال و شروطها التى يستحق بها ما يستحق لا يجوز أن يكون منفصلة عنها و لا متأخرة عن وقت حدوثها، و الموافاة منفصلة عن وقت حدوث الإيمان، فلا يكون وجهها و لا شرطاً فى استحقاق الثواب، لا يقال: الثواب إنما يستحقه العبد على الفعل كما هو مذهب العدلية، و الإيمان ليس فعلاً للعبد و إلا لما صح الشكر عليه، لكن التالى باطل إذ الأمة مجتمعة على وجوب شكر الله تعالى على نعمة الإيمان، فيكون الإيمان من فعل الله تعالى إذ لا يشكر على فعل غيره، و إذا لم يكن من فعل العبد فلا يستحق عليه ثواباً فلا يتم دليله على

أنه لا يتعقبه كفر لأن مبناه على استحقاق الثواب على الإيمان، لأننا نقول: هو من فعل العبد و نلتزم عدم صحة الشكر عليه، و نمنع بطلانه. قولك فى إثباته: الأمة مجتمعة إلخ قلنا: الشكر إنما هو على مقدمات الإيمان و هى تمكين العبد من فعله و أقداره عليه، و توفيقه على تحصيل أسبابه، و توفيق ذلك له لا على نفس الإيمان الذى هو فعل العبد، فإن ادعى الإجماع على ذلك سلمناه و لا يضرنا، و إن ادعى الإجماع على غيره منعناه فلا ينفعهم. و الاعتراض عليه رحمه الله من وجوه: أحدها توجه المنع إلى المقدمة القائلة بأن الموافقة ليست شرطاً فى استحقاق الثواب و ما ذكره فى إثباتها من أن وجوه الأفعال و شروطها التى يستحق بها ما يستحق لا يجوز أن يكون منفصلة عنها، و الموافقة منفصلة عن وقت الحدوث فلا يكون وجهها، لا دلالة له على ذلك بل إن دل فإنما يدل على أن الموافقة ليست من وجوه الأفعال، لكن لا يلزم من ذلك أن لا يكون شرطاً لاستحقاق الثواب، فلم لا يجوز أن يكون استحقاق الثواب مشروطاً بوجوه الأفعال مع الموافقة أيضاً، لا بد لنفى ذلك من دليل. ثانيها: الآيات الكريمة التى مر بعضها فإنها تدل على إمكان عروض الكفر بعد الإيمان، بل بعضها على وقوعه، و أجاب السيد عن ذلك بأن المراد و الله أعلم من وصفهم بالإيمان الإيمان اللسانى دون القلبى، و قد وقع مثله كثيراً فى القرآن العزيز، كقوله تعالى:

أَمَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ

و حيث أمكن صحة هذا الإطلاق و لو مجازاً سقط الاستدلال بها. ثالثها: أن الشارع جعل للمرتد أحكاماً خاصة به لا يشاركه فيها الكافر الأصلى كما هو مذكور فى كتب الفروع و هذا أمر لا يمكن دفعه، و لا مدخل للطعن فيه، فإن الكتاب العزيز و السنة المطهرة ناطقان بذلك، و الإجماع واقع عليه كذلك، و لا ريب أن الارتداد هو الكفر المتعقب للإيمان، كما دل عليه قوله تعالى:

مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ

الآية، فقد دل على ما ذكرناه من أن المؤمن يمكن أن يكفر. أقول: و للسيد رحمه الله أن يجيب عن ذلك بأن ما ذكرناه إنما يدل على أن من اتصف فى ظاهر الشرع بالارتداد فحكمه كذا و كذا، و لا



يدل على أنه صار مرتداً بذلك فى نفس الأمر، فلعلة كان كافراً فى الأصل، و حكمنا بأنه ظاهراً للإقرار بما يوجب الإيمان مع بقائه على كفره عند الله تعالى، و بفعله ما يوجب الارتداد ظاهراً حكمنا بارتداده، أو كان مؤمناً فى الأصل و هو باق على إيمانه عند الله تعالى، لكن لاقتحامه حرمة الشارع و تعديه هذه الحدود العظيمة جعل الشارع الحكم بالارتداد عليه عقوبة له لتتحسم بذلك مادة الاقتحام و التعدى من المكلفين فىتم نظام النواميس الإلهية. و أقول: الحق أن المعلومات التى يتحقق الإيمان بالعلم بها أمور متحققة ثابتة لا تقبل التغير و التبدل، إذ لا يخفى أن وحدة الصانع تعالى و وجوده و أزليته و أبديته و علمه و قدرته و حياته إلى غير ذلك من الصفات أمور تستحيل تغييرها، و كذا كونه تعالى عدلاً لا يفعل قبيحاً و لا يخل بواجب، و كذا النبوة و المعاد، فإذا علمها الشخص على وجه اليقين و الثبات بحيث صار علمه بها كعلمه بوجود نفسه غير أن الأولى نظرى و الثانى بديهى لكن لما كان النظرى إنما يصير يقينياً بانتهائه إلى البديهى و لم يبق فرق بين العلمين امتنع تغيير ذلك العلم و تبدله كما يمتنع تغيير علمه بوجود نفسه. و الحاصل أن العلم إذا انطبق على المعلوم الحقيقى الذى لا يتغير أصلاً فمحال تغييره، و إلا لما كان منطبقاً، فعلم أن ما يحصل لبعض الناس تغيير عقيدة الإيمان لم يكن بعد اتصاف أنفسهم بما ذكرناه من العلم، بل كان الحاصل لهم ظناً غالباً بتلك المعلومات لا العلم بها، و الظن يمكن تبدله و تغييره و إن كان المظنون لا يمكن تبدله لأن الانطباق غير حاصل، و إلا لصار علماً. إن قلت: يتصور زوال الإيمان بصدور بعض الأفعال الموجبة للكفر كما تقدم، و إن بقى التصديق اليقينى بالمعارف المذكورة فقد صح أن المؤمن قد يكفر بعد اتصافه بالإيمان. قلت: لا نسلم إمكان صدور فعل يوجب الكفر ممن اتصف بالعلم المذكور، بل صار ذلك الفعل ممتنعاً بالغير الذى هو العلم اليقينى و إن أمكن بالذات و حينئذ فصدور بعض الأفعال المذكورة إنما كان لعدم حصول العلم المذكور، و بالجملة فكلام علم الهدى و مذهبه هنا رضى الله عنه فى غاية القوة و المتانة بعد تدقيق النظر. و قد ظهر مما حررناه أن القائلين بإمكان زوال الإيمان لعروض الكفر إن أرادوا به إمكان زوال العلم بالأمور المذكورة فظاهر أنه ممتنع بالذات، كانقلاب الحقائق، و إن أرادوا به إمكان انتفاء الإيمان لعروض شىء من الأفعال و إن بقى العلم فقد بينا أنه ممتنع بالغير، فإن أرادوا بالإمكان على هذا التقدير إمكان الذاتى فلا نزاع لأحد

فيه، وإن أرادوا به عدم الامتناع و لو بالغير فقد بينا منعه و امتناعه. و بالجملة فظواهر كثير من الآيات الكريمة و السنة المطهرة تدل على إمكان طرو الكفر على الإيمان، و على هذا بناء أحكام المرتدين و هو مذهب أكثر المسلمين، نعم فى الاعتبار ما يدل على عدم جواز طروه عليه كما أشرنا إليه إن جعلنا الإيمان عبارة عن التصديق مع الإقرار أو حكمه، لكن الأول هو الأرجح فى النفس، انتهى كلامه رفع الله مقامه. و أقول: الحق أن الإيمان إذا بلغ حد اليقين فلا يمكن زواله، و لكن بلوغه إلى هذا الحد نادر، و تكليف عامة الخلق بها فى حرج، بل الظاهر أنه يكفى فى إيمان أكثر الخلق الظن القوى الذى يطمئن به النفس، و زوال مثل ذلك ممكن، و درجات الإيمان كثيرة كما عرفت، ففى بعضها يمكن الزوال و العود إلى الشك، بل إلى الإنكار، و هو إيمان المعاد، و فى بعضها لا يمكن الزوال لا بالقول و لا بالعقيدة و لا بالفعل، و فى بعضها يمكن الزوال بالقول و الفعل مع عدم زوال الاعتقاد كقوم من الكفرة كانوا يعتقدون صدق الرسول صلى الله عليه و آله و سلم و كانوا يعاندون و ينكرون أشد الإنكار للأغراض الفاسدة و المطالب الدنيوية كأبى جهل و أضرابه، و كثير من الصحابة رأوا نصب على عليه السلام فى يوم الغدير، و سمعوا النص عليه فى سائر المواطن، و غلبت عليهم الشقاوة و حب الدنيا، و أنكروا ذلك. فلو قيل باشتراط الجزم فى الإيمان و عدم إمكان زوال اليقين فلا ريب فى أنه مشروط بعدم الإنكار ظاهرا كما قال تعالى:

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ

فيمكن حصول الارتداد و زوال الإيمان بالإنكار الظاهرى أو فعل ما حكم الشارع بحصول الكفر عنده كسجود الصنم، و قتل النبى أو الإمام و إلقاء المصحف فى القاذورات و الاستخفاف بالمصحف أو الكعبة، و أمثال ذلك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٣٦

\*\*\*\*\*

(١٨٢) باب المعارين

## ١- الحديث

٢٩٢٥/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

ص: ٢٠١

١- ٢. فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ، أَيْ خَلَقَهُمْ، وَابْتَدَأَ صِنْعَةَ الْأَشْيَاءِ. وَ«الْفِطْرَةَ»: الَّتِي طُبِعَتْ عَلَيْهَا الْخَلِيقَةُ مِنَ الدِّينِ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِمْ بِرَبوبيَّتِهِ. تَرْتِيبَ كِتَابِ الْعَيْنِ، ج ٣، ص ١٤٠٤ (فطر).  
٢- ٣. فِي «ج، ز، ص، بس» وَشَرَحَ الْمَازَنْدَرَانِيُّ: «يَدْعُو» أَيْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الرُّسُلِ.  
٣- ٤. فِي «ب»: - «اللَّهُ». وَفِي شَرَحِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَى نَحْوِ مِنَ الْفِطْرَةِ، وَهِيَ كَوْنُهُمْ قَابِلِينَ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَهَدَاهُمْ إِلَيْهِمَا بِيَعِثِ الرُّسُلِ، وَهُمْ يَدْعُونَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَإِلَى سَبِيلِ الْخَيْرِ، وَيَنْهَوْنَهُمْ عَنِ سَبِيلِ الْكُفْرِ وَالشَّرِّ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِالْهَدَايَاتِ الْخَاصَّةِ؛ لِعَدَمِ إِبْطَالِهِ الْفِطْرَةَ الْأَصْلِيَّةَ وَتَفَكَّرَهُ فِي أَنَّهُ مِنْ أَيْنَ جَاءَ، وَلَا أَيَّ شَيْءٍ جَاءَ، وَإِلَى أَيْنَ نَزَلَ، وَأَيَّ شَيْءٍ يَطْلُبُ مِنْهُ، وَاسْتِمَاعِهِ إِلَى نِدَاءِ الْحَقِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَتَلَقَّاهُ اللَّطْفَ وَالتَّوْفِيقَ وَالرَّحْمَةَ، كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَالَّذِينَ جَاءُوا هُدًى وَنَهَدْنَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا». وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؛ لِإِبْطَالِهِ فِطْرَتَهُ، وَعَدَمِ تَفَكَّرِهِ فِي مَا ذَكَرَ، وَإِعْرَاضِهِ عَنِ سَمَاعِ نِدَاءِ الْحَقِّ، فَيَسْلُبُ عَنْهُ الرَّحْمَةَ وَالتَّوْفِيقَ وَهُوَ الْمُرَادُ مِنْ عَدَمِ هِدَايَتِهِ لَهُ».

٤- ٥. عِلَلُ الشَّرَائِعِ، ص ١٢١، ح ٥، بِسَنَدِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمِ الصَّحَّافِ، مَعَ اخْتِلَافِ يَسِيرِ الْوَافِي، ج ٤، ص ٢٤٣، ح ١٨٨٤؛ الْبَحَارِ، ج ٦٩، ص ٢١٢، ح ١.

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ، وَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ؛ فَإِنْ يَشَأُ (١) أَنْ يُتِمَّهُ لَهُمْ أُمَّةً، وَإِنْ يَشَأُ (٢) أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلْبَهُمْ؛ وَكَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَارًا (٣)». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام حدیث کند و گوید: شنیدم که میفرمود: همانا خدای عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که ایمانشان زوال ندارد، و خلقی را برای کفر آفریده که کفرشان زوال ندارد، و خلقی را میانه این دو آفریده، و برخی از ایشان ایمان را بعاریت داده، که اگر بخواهد برای آنها پایان رساند میرساند، و اگر بخواهد از ایشان بگیرد میگیرد، و فلان کس از آنها بود که ایمانش عاریت بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از محمد بن مسلم که از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: راستی خدا عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم میان این دو آفریده و به برخی ایمانی سپرده اگر خواهد برای آنها به پایان رساند می رساند و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد می گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- محمد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: راستی خدای عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی برای ایمانشان نیست و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی برای کفرشان نیست و خلقی را هم میان این دو آفریده و به برخی ایمان را به عاریت داده که اگر بخواهد برای آنها به پایان رساند می رساند و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد می گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.

توضیح: خلق خلقا للإيمان لام ایمان برای بیان عاقبت است یعنی خلقی را آفرید که در علم ازلی سرانجام کار آنها ایمان بود مانند پیامبران و اولیاء آنها و خلقی هم در علم ازلی سرانجام کار آنها کفر خواهد بود و گروهی هم در این میان مردند و ایمان آنها عاریه ای است البته این مطلب نه به آن معنی است که مقدر هرکس مشخص است و هیچ کس توانائی تغییر آن را ندارد تا قانون جبر حکومت کند و ایراد شود که در اینصورت پس بهشت و جهنم برای چیست؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. خلق خلقا للإيمان قيل: اللام لام العاقبة أي خلق خلقا عاقبتهم الإيمان في العلم الأزلي لا زوال لإيمانهم وهم الأنبياء والأوصياء والتابعون لهم من المؤمنين الثابتين على الإيمان، وخلق خلقا عاقبتهم الكفر في علمه عز وجل، وخلق خلقا مترددين بين الإيمان والكفر، مستضعفين في علمه، فمن آمن منهم كان إيمانه مستودعا فإن يشأ الله أن يتم لهم بحسن استعدادهم وإقبالهم إلى الله عز وجل أتمه بفضله وتوفيقه، وجعله ثابتا مستقرا فيهم وإن يشأ أن يسلبهم إياه لزوال استعدادهم

الفطرى و فساد استعدادهم الكسبى سلبهم و رفع عنهم توفيقهم، و يفهم بالمقايسة حال من كفر منهم. و أقول: من علم أنهم يموتون على الإيمان كان ينبغي أن يدخلهم فى القسم الأول على هذا الوجه، و من علم أنهم يموتون على الكفر فى القسم الثانى، بل الأحسن أن يقال: لما علم الله سبحانه استعدادتهم و قابلياتهم و ما يؤول إليه أمرهم و مراتب إيمانهم و كفرهم، فمن علم أنهم يكونون راسخين فى الإيمان كاملين فيه و خلقهم فكأنه خلقهم للإيمان الكامل الراسخ، و كذا الكفر، و من علم أنهم يكونون متزلزلين مترددين بين الإيمان و الكفر، فكأنه خلقهم كذلك فهم مستعدون لإيمان ضعيف، فمنهم من يختم له بالإيمان، و منهم من يختم له بالكفر فهم المعارون، و الظاهر أن المراد بفلان أبو الخطاب و كنى عنه بفلان لمصلحة، فإن أصحابه كانوا جماعة كثيرة كان يحتمل ترتب مفسدة على التصريح باسمه. و يحتمل أن يكون كناية عن ابن عباس فإنه قد انحرف عن أمير المؤمنين عليه السلام و ذهب بأموال البصرة إلى الحجاز، و وقع بينه عليه السلام و بينه مكاتبات تدل على شقاوته و ارتداده كما ذكرته فى الكتاب الكبير، و التقية فيه أظهر، لكن سيأتى التصريح بأبى الخطاب فى خبر شلقان، و على التقديرين منهم خبر كان، و ضمير الجمع للخلق بين ذلك، و معارا خبر بعد خبر، و قيل: فلان كناية عن عثمان، و الضمير للخلفاء الثلاثة، و الظرف حال عن فلان، و معارا خبر كان، و لا يخفى بعده لفظا و معنى، فإن الثلاثة كانوا كفرة لم يؤمنوا قط.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٤٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٤١٨ / ٢

٢٩٢٦/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنْ كَلْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيُؤْمِسُ كَافِرًا ، وَيُصْبِحُ كَافِرًا وَيُؤْمِسُ مُؤْمِنًا ، وَقَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ، ثُمَّ يُسَلَّبُونَهُ ، وَيُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ» ثُمَّ قَالَ : «فُلَانٌ مِنْهُمْ» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا بنده بامداد کند در حالی که مؤمن است و شام کند در حالی که کافر است، و (بالعکس گاهی شود که) صبح کند کافر و شام کند مؤمن، (و در این میان) مردمی هستند که ایمانشان عاریت است و سپس از آنها گرفته شود و آنها را معارین (یعنی عاریت داده شدگان) نامند، سپس فرمود: فلانی از آنها است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٤٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٢- از کلب بن معاویه اسدی از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی بنده بامداد کند مؤمن و شام کند کافر و بامداد کند کافر و شب کند مؤمن، و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها برگرفته شود و آنها را «معارین» نامند. سپس فرمود: فلانی از آنها است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥ ، ص ٤٧٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی] :

۲- «کلیب بن معاویه اسدی» روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی بنده صبح کند درحالی که مؤمن است و روز را به شب آرد در حالی که کافر شود، و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها گرفته شود و آنها را «معارین» نامند. سپس فرمود: فلانی از آنها است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. ثم یسلبونه یدل علی أن السلب متعد إلى مفعولین بخلاف ما ینظر من کتب اللغة، و یومئ إلیه ایضا تمثیلهم لبدل الاشتمال بقولهم سلب زید ثوبه، إذ لو کان متعدیا إلی مفعولین لما احتاج إلی البدلیة لکن لا عبرة بقولهم بعد وروده فی کلام أفصح الفصحاء.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۴۴

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۹۲۷/۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ وَغَيْرِهِ، عَنْ عِيسَى شَلْقَانَ، قَالَ:



١-١ . فى «ص ، بر» والوفى وتفسير العياشى : «شاء» .

٢-٢ . فى «بر» والوفى وتفسير العياشى : «شاء» .

٣-٣ . فى تفسير العياشى : - «وكان فلان منهم معارا» . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٤٣ : «لَمَّا علم الله سبحانه استعداداتهم وقابليّاتهم وما يؤول إليه أمرهم ومراتب إيمانهم وكفرهم ، فمن علم أنّهم يكونون راسخين فى الإيمان ، كاملين فيه ، وخلقهم ، فكأنّه خلقهم للإيمان الكامل الراسخ ؛ وكذا الكفر . ومن علم أنّهم يكونون متزلزلين متردّدين بين الإيمان والكفر ، فكأنّه خلقهم كذلك ؛ فهم مستعدّون لإيمان ضعيف ؛ فمنهم من يختم له بالإيمان ، ومنهم من يختم له بالكفر ؛ فهم المعارون . والظاهر أنّ المراد بفلان أبو الخطّاب ، وكنى عنه بفلان لمصلحة ، فإنّ أصحابه كانوا جماعة كثيرة ، كان يحتمل ترتّب مفسدة على التصريح باسمه» . وراجع : الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤١ ، ذيل ح ١٨٧٩ .

٤-٤ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٧٣ ، ح ٧٦ ، عن محمّد بن مسلم ، قال : سمعته ... الوافى ،

ج ٤ ، ص ٢٤٢ ، ح ١٨٨١ ؛ البحار ، ج ٦٩ ، ص ٢٢٤ ، ح ١٦ .

٥-٥ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٢ ، ح ١٨٨٣ ؛ البحار ، ج ٦٩ ، ص ٢٢٥ ، ح ١٧ .

كُنْتُ قَاعِدًا، فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (١) عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ بَهْمَةٌ (٢)، قَالَ: قُلْتُ (٣): يَا غُلَامُ، مَا تَرَى مَا يَصْنَعُ أَبُوكَ، يَا مُرْنَا بِالشَّيْءِ، ثُمَّ يَنْهَانَا عَنْهُ، أَمْرْنَا أَنْ نَتَوَلَّى أَبَا الْخَطَّابِ، ثُمَّ أَمْرْنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَنَتَبَّرَ (٤) مِنْهُ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ غُلَامٌ - : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ (٥) خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ، أَعَارَهُمْ (٦) الْإِيمَانَ، يُسَمُّونَ الْمُعَارِينَ، إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ؛ وَكَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ» .

قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخْبَرْتُهُ مَا (٧) قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا  
قَالَ لِي ، فَقَالَ (٨) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّهُ نَبْعَةٌ (٩) نُبُوَّةٌ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عیسی شلقان گوید: (روزی) نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره ای با او بود، گوید: من عرض کردم: ای پسر من می بینی پدر شما چه میکند؟ ما را بچیزی فرمان دهد سپس از همان چیز نهی (و جلوگیری) کند، بما دستور داده که ابو الخطاب را دوست بداریم سپس دستور داد که او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم؟ پس آن حضرت علیه السّلام در حالی که پسر بچه ای بود فرمود: همانا خداوند خلقی را برای ایمان آفرید که (آن ایمان) زوال ندارد، و خلقی را آفرید برای کفر که زوال ندارد، و در این میان هم خلقی آفرید و ایمان را بعاریت بآنها داد و اینها را معارین نامند، که هر گاه (خداوند) بخواهد ایمان را از ایشان برگیرد و ابو الخطاب از کسانی است که ایمان را بعاریت بدو داده بودند. گوید: پس از آن من خدمت حضرت صادق علیه السّلام شرفیاب شدم و آنچه (بفرزندش) أبو الحسن (موسی) گفته بودم و پاسخی که بمن داده بود همه را بعرض امام صادق علیه السّلام رساندم، حضرت فرمود: این کلام از جوشش نبوت است (یعنی از سرچشمه نبوت جوشیده است). از فیض - ره.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٤٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم و امام کاظم (علیه السلام) گذر کرد و با او بره ای بود. گوید: گفتم: ای پسر! می بینی پدرت چه می کند؟ ما را به چیزی فرمان می دهد و سپس از آن نهی می کند، به ما فرمان داد با ابی الخطاب دوستی کنیم و سپس به ما دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم. امام کاظم (علیه السلام) که پسر بچه ای بود فرمود: راستی خدا خلقی را برای ایمانی آفرید که زوال ندارد و خلقی را برای کفری آفرید که زوال ندارد و خلقی را هم میان این دو دسته آفرید و ایمان را بدانها عاریت داد و آنان را «مُعَارِین» نامند و هر گاه خواهد، ایمان آنها را بازستاند، أبو الخطاب از آنها بود که ایمانی به عاریت داشت. گوید: سپس خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم آنچه را به أبو الحسن (علیه السلام) گفته بودم و آنچه را به من گفته بود به آن حضرت گزارش دادم و امام صادق (علیه السلام) فرمود که: او جوشش نبوت است (یعنی از سرچشمه نبوت جوشیده است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «عیسی شلقان» گوید: من نشسته بودم و امام کاظم علیه السلام عبور کرد و با او بره ای بود. گوید: عرض کردم: ای پسر! می بینی پدرت چه می کند؟ ما را به چیزی فرمان می دهد و سپس از آن نهی می کند، به ما فرمان داد با ابی الخطاب دوستی کنیم و سپس به ما دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم.

امام کاظم علیه السلام که پسر بچه ای بود فرمود: راستی خدا خلقی را برای ایمانی آفرید که زوال ندارد و خلقی را برای کفری که زوال ندارد و خلقی را هم میان این دو دسته آفرید و ایمان را برای آنها عاریه قرار داد و آنان را «مُعَارِین» نامند و هرگاه خواهد، ایمان آنها را بازستاند، أبو الخطاب از آنها بود که ایمانی به عاریت داشت. و ظاهر آن است که مقصود «ابو الخطاب محمد بن مقلاس

اسدی) است که امام صادق بخاطر غلّوش او را لعن کرد گوید: سپس خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و آنچه را به ابو الحسن علیه السّلام فرزندش گفته بودم و آنچه را که به من گفته بود به آن حضرت گزارش دادم و امام صادق علیه السّلام فرمود که: آن از جوشش نبوت است (یعنی از سرچشمه نبوت جوشیده است).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وفي المصباح البهمة ولد الضأن، يطلق على الذكر والأنثى و الجمع بهم، مثل تمرّة و تمر، و جمع البهم بهام مثل سهم و سهام، و تطلق البهام على أولاد الضأن و المعز إذا اجتمعت تغليبا، فإذا انفردت قيل: لأولاد الضأن بهام و لأولاد المعز سخال، و قال ابن فارس: البهم صغار الغنم، و قال أبو زيد: يقال لأولاد الغنم ساعة تضعها الضأن أو المعز، ذكرا كان الولد أو أنثى سخلة، ثم هي بهمة و الجمع بهم، و قال: الغلام الابن الصغير. و أبو الخطاب هو محمد بن مقلاص الأسدي الكوفي و كان في أول الحال ظاهرا من أجلاء أصحاب الصادق عليه السلام ثم ارتد و ابتدع مذاهب باطلة، و لعنه الصادق عليه السلام و تبرأ منه. و روى الكشي روايات كثيرة تدل على كفره و لعنه، فمنها ما رواه عن الصادق عليه السلام أنه قال: اللهم العن أبا الخطاب فإنه خوفني قائما و قاعدا و على فراشي، اللهم أذقه حر الحديد. و روى بإسناده عن حنان بن سدير قال: كنت جالسا عند أبي عبد الله عليه السلام و ميسر عنده فقال له ميسر: جعلت فداك عجبت لقوم كانوا يأتون معنا إلى هذا الموضع فانقطعت آثارهم و فنيت آجالهم، قال: و من هم؟ قال: أبو الخطاب و أصحابه و كان متكئا

فجلس فرفع إصبعيه إلى السماء ثم قال: على أبي الخطاب لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، فأشهد بالله أنه كافر فاسق مشرك، و أنه يحشر مع فرعون في أشد العذاب غدوا و عشيا ثم قال: أما و الله إنى لأنفس على أجساد أصبت معه. و عنه عليه السلام قال: تراءى و الله إبليس لأبى الخطاب على سور المدينة و المسجد و كأنى أنظر إليه و هو يقول: أيها تظفر الآن، أيها تظفر الآن، انتهى. و روى أنه كان يدعى ألوهية الصادق عليه السلام و يدعى أنه نبى من قبله على أهل الكوفة، و به يتأول قوله تعالى:

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ

و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته و الأكثر على جواز العمل بها، و كأنه متفرع على المسألة السابقة فمن ادعى جواز تحقق الإيمان و زواله يجوز العمل بروايته، لأنه حينئذ كان مؤمنا و من زعم أنه كاشف عن عدم كونه مؤمنا لا يجوز العمل بها. أنه نبعة نبوة أى عمله من ينبوع النبوة أو هو غصن من شجرة النبوة و الرسالة، في القاموس: نبع الماء ينبع مثلثة نبعا و نبوعا خرج من العين، و النبع شجر للقسي و السهام ينبت في قلة الجبل. و أقول: روى الكشى بسند صحيح عن شلقان قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام و هو يومئذ غلام قبل أوان بلوغه: جعلت فداك ما هذا الذى نسمع من أبيك أنه أمرنا بولاية أبى الخطاب ثم أمرنا بالبراءة منه؟ قال: فقال أبو الحسن عليه السلام من تلقاء نفسه: إن الله خلق الأنبياء على النبوة فلا يكونون إلا أنبياء، و خلق المؤمنين على الإيمان فلا يكونون إلا مؤمنين، و استودع قوما إيمانا فإن شاء أتمه و إن شاء سلبهم إياه و إن أبا الخطاب كان ممن أعاره الله الإيمان، فلما كذب على أبى، سلبه الله الإيمان، قال: فعرضت هذا الكلام على أبى عبد الله عليه السلام قال: فقال: لو سألتنا عن ذلك ما كان يكون عندنا غير ما قال.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٤٦

\*\*\*\*\*

٤- الحديث

٢٩٢٨/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (١١):

ص: ٢٠٣

- 
- ١-١. فى «بر»: - «موسى» .
- ٢-٢. فى «ج، د، ب» والبحار، ج ٤٨: «بهيمة». وفى «بر»: «بهمته». والبهمة: ولد الضأن، يطلق على الذكر والأنثى. راجع: الصحاح، ج ٥، ص ١٨٧٥؛ النهاية، ج ١، ص ١٦٨ (بهم).
- ٣-٣. فى «ج» والوفى والبحار: «فقلت» .
- ٤-٤. فى «ب، ز»: «نبراً» .
- ٥-٥. فى «ز»: - «خلق» .
- ٦-٦. هكذا فى «ج، د، ص، بر، ب» وحاشية «ز» والوفى والبحار، ج ٦٩. وفى البحار، ج ٤٨: «أغارهم الله». وفى سائر النسخ والمطبوع: «أعاره» .
- ٧-٧. فى «د، بر» وحاشية «ز» والوفى والبحار، ج ٦٩: «بما» .
- ٨-٨. فى «ج، ب» والوفى: + «لى» .
- ٩-٩. فى مرآة العقول: «أى عمله من ينبوع النبوة، أو هو غصن من شجرة النبوة والرسالة» . و«النَّبْع»: شجر تتخذ منه القسي. الواحدة: نَبْعَةٌ. ومن المجاز: هو من نبتة كريمة. أساس البلاغة، ص ٤٤٤؛ الصحاح، ج ٣، ص ١٢٨٨ (نبت).
- ١٠-١٠. قرب الإسناد، ص ٣٣٤، ح ١٢٣٧، بسنده عن عيسى شلقان، مع اختلاف الوافى، ج ٤، ص ٢٤١، ح ١٨٨٠؛ البحار، ج ٤٨، ص ١١٦، ح ٣٠؛ وج ٦٩، ص ٢١٩، ح ٣.
- ١١-١. فى «بر، ب» و«جر» وحاشية «ز» والوفى: «أصحابه» .

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّنَ عَلَى النَّبُوءَةِ؛ فَلَا يَكُونُونَ (١) إِلَّا أَنْبِيَاءَ (٢)، وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ؛ فَلَا يَكُونُونَ (٣) إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيمَانًا؛ فَإِنْ شَاءَ

تَمَّمَهُ لَهُمْ، وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ» قَالَ (٤): «وَفِيهِمْ جَرَتْ «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» (٥)» وَقَالَ لِي (٦):  
«إِنَّ فُلَانًا كَانَ مُسْتَوْدَعًا إِيْمَانُهُ، فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ (٧) إِيْمَانَهُ ذَلِكَ (٨)». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از برخی از اصحاب ما حدیث شده است که حضرت ابو الحسن علیه السلام (موسی بن جعفر یا فرزندش رضا علیهم السلام) فرمود: بدرستی که خداوند پیغمبران را به نبوت خلق فرمود و جز پیغمبر نباشد، و مؤمنین را بر ایمان آفریده و بجز مؤمن نباشد (یعنی اینان بر نبوت و ایمانشان ثابت قدم هستند و هرگز بر نمی گردند) و مردمی را ایمان عاریت داده، پس اگر بخواهد برای آنها پایان رساند، و اگر بخواهد از ایشان باز گیرد، فرمود: و در باره ایشان جاری است (معنای آیه شریفه) «پس پایدار باشد و ناپایدار (سوره انعام آیه ۹۸) و بمن فرمود: فلانی ایمانش عاریتی بود، و همین که بر ما دروغ بست آن ایمان عاریه از او گرفته شد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از یکی از اصحاب ما که ابی الحسن (علیه السلام) فرمود: راستی خدا پیغمبران را به پیغمبری آفریده و جز پیغمبر نباشند، و مؤمنان را به گرویدن آفریده جز مؤمن نباشند، و به مردمی هم ایمان به عاریت داده و اگر خواهد برای آنها به پایان رساند و اگر خواهد آن را از آنها بازستاند، فرمود: در باره آنها جاری شده است حکم (۹۸ سوره انعام): «پس پا برجا باشد و سپرده شده باشد» و به من

فرمود: راستی فلانی مستودع و امانت دار بود برای ایمان خود، و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان عاریه اش سلب شد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- از برخی از اصحاب ما حدیث شده است که حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: راستی خدا پیامبران را به پیامبری آفریده و جز پیامبر نباشند، و مؤمنان را به گرویدن آفریده جز مؤمن نباشند، و به مردمی هم ایمان به عاریت داده و اگر خواهد برای آنها به پایان رساند و اگر خواهد آن را از آنها بازستاند، فرمود: درباره آنها حکم جاری شده است: «پس پایدار باشد و ناپایدار» و به من فرمود: راستی فلانی مستودع و امانت دار بود و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان عاریه اش سلب شد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قال تعالی:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ



قال البيضاوى: أى فلکم استقرار فى الأصحاب أو فوق الأرض، و استیداع فى الأرحام أو تحت الأرض، أو موضع الاستقرار و الاستیداع، و قرأ ابن كثير و البصريان بكسر القاف على أنه اسم فاعل، و المستودع مفعول أى فممنكم قار و ممنكم مستودع، لأن الاستقرار منا دون الاستیداع، انتهى. و لعل تأويله عليه السلام أنسب بالقراءة الأخيرة، أى فممنكم إيمانه مستقر أى ثابت، و بعضكم إيمانه مستودع، أو بعضكم مستقر فى الإيمان و بعضكم غير مستقر بل مستودع اسم مفعول أو اسم مكان، و على القراءة الأولى اسم مكان، أى بعضكم محل استقرار الإيمان، و المستودع يحتمل الوجهين. قوله: سلب إيمانه، يحتمل بناء المفعول و الفاعل، و على الثانى ذلك إشارة إلى الكذب.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٤٧

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٤١٩ / ٢

٢٩٢٩/٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ (١٠) النَّبِيِّينَ عَلَى نُبُوتِهِمْ، فَلَا يَزْتَدُونَ أَبَدًا، وَ جَبَلَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى وَصَايَاهُمْ، فَلَا يَزْتَدُونَ (١١) أَبَدًا، وَ جَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْأَيْمَانِ، فَلَا يَزْتَدُونَ (١٢) أَبَدًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ أُعِيرَ (١٣) الْأَيْمَانَ عَارِيَةً، فَإِذَا هُوَ دَعَا وَ أَلْحَ فِي

الدُّعَاءِ، مَاتَ عَلَى الْأَيْمَانِ (١٤)». (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیمبران را بر سرشت نبوت آفرید پس هرگز برنگردند و اوصیاء (آنها را) بر سرشت وصیتها (و آنچه بآنها سفارش شده) آفرید، پس هرگز برنگردند، و برخی از مؤمنین را بر سرشت ایمان آفریده پس هرگز برنگردند، و برخی از ایشان کسی است که ایمانش عاریتی است، پس اگر دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوت آفریده و هرگز بر نمی گردند، و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز بر نمی گردند، و مؤمنان را به سرشت ایمان آفریده و هرگز بر نمی گردند، و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هر گاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی خدا پیامبران را به سرشت نبوت آفریده و هرگز برنمی گردند و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز برنمی گردند و مؤمنان را به سرشت ایمان آفریده و هرگز برنمی گردند و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هرگاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد باایمان بمیرد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و فی القاموس : جبلهم الله یجبل خلقهم، و علی الشیء طبعه و جبره كأجبله، فإذا هو دعا فيه حث علی الدعاء لحسن العاقبة و عدم الزيغ، كما كان دأب الصالحین قبلنا، و فيه دلالة أيضا علی أن الإیمان و السلب مسبیان عن فعل الإنسان، لأنه یصیر بذلك مستحقا للتوفیق و الخذلان. و جملة القول فی ذلك أن كل واحد من الإیمان و الكفر قد یكون ثابتا و قد یكون متزلزلا یزول بحدوث ضده لأن القلب إذا اشتد ضیاؤه و كمل صفاؤه استقر الإیمان و كل ما هو حق فيه، و إذا اشتدت ظلمته و كملت كدورته استقر الكفر و كل ما هو باطل فيه، و إذا كان بین ذلك باختلاط الضیاء و الظلمة فيه كان مترددا بین الإقبال و الأدبار، و مذبذبا بین الإیمان و الكفر، فإن غلب الأول دخل الإیمان فيه من غیر استقرار، و إن غلب الثانی دخل الكفر فيه كذلك، و ربما یصیر الغالب مغلوبا فیعود من الإیمان إلى الكفر، و من الكفر إلى الإیمان فلا بد للعبد من مراعاة قلبه فإن رآه مقبلا إلى الله عز و جل شكره و بذل جهده و طلب منه الزیادة لئلا یتدبر و ینقلب و یزیغ عن الحق، كما ذكره سبحانه عن قوم صالحین:

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

وإن رآه مدبراً زائغاً عن الحق تاب واستدرك ما فرط فيه، وتوكل على الله وتوسل إليه بالدعاء والتضرع، لتدركه العناية الربانية فتخرجه من الظلمات إلى النور، وإن لم يفعل ربما سلط عليه عدوه الشيطان، واستحق من ربه الخذلان، فيموت مسلوب الإيمان كما قال سبحانه:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

أعاذنا الله من ذلك وسائر أهل الإيمان.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٤٨

\*\*\*\*\*

ص: ٢٠٤

- 
- ١- ٢. في «ب»: «فلا يكونوا». وحذف نون الرفع بلا جازم وناصب لغة. راجع: النحو الوافي، ج ١، ص ١٦٣.
- ٢- ٣. في «ج»: «الأنبياء».
- ٣- ٤. في «ب»: «فلا يكونوا».
- ٤- ٥. في البحار: «وقال».
- ٥- ٦. الأنعام (٦): ٩٨.
- ٦- ٧. في «ب، د، ص، بس»: «لى».
- ٧- ٨. في «بس»: «سلبه».
- ٨- ٩. في مرآة العقول: «قوله: سلب إيمانه، يحتمل بناء المفعول والفاعل. وعلى الثاني «ذلك» إشارة إلى الكذب».
- ٩- ١٠. الوافي، ج ٤، ص ٢٤١، ح ١٨٧٩؛ البحار، ج ٦٩، ص ٢٢٦، ح ١٨.

١٠-١١ . جَبَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ، يَجْبُلُ وَيَجْبِلُ : خَلَقَهُمْ ، وَعَلَى الشَّيْءِ : طَبَعَهُ . الْقَامُوسُ الْمَحِيطُ ، ج ٢ ، ص ١٢٨٩ (جبل).

١١-١٢ . فِي «ب» : «فَلَا يَرْتَدُّوا» .

١٢-١٣ . فِي «ب» : «فَلَا يَرْتَدُّوا» .

١٣-١٤ . فِي الْبَحَارِ : «يَعِيرُ» .

١-١٤ . فِي مَرَاةِ الْعُقُولِ ، ج ١١ ، ص ٢٤٨ : «فَإِذَا هُوَ دَعَا ؛ فِيهِ حُثٌّ عَلَى الدَّعَاءِ لِحَسَنِ الْعَاقِبَةِ وَعَدَمِ الزِّيغِ ، كَمَا كَانَ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَنَا ، وَفِيهِ دَلَالَةٌ أَيْضًا عَلَى أَنَّ الْإِيمَانَ وَالسَّلْبَ مَسْبَبَانِ عَنِ فِعْلِ الْإِنْسَانِ ؛ لِأَنَّهُ يَصِيرُ بِذَلِكَ مُسْتَحَقًّا لِلتَّوْفِيقِ وَالْخِذْلَانِ . وَجُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ قَدْ يَكُونُ ثَابِتًا وَقَدْ يَكُونُ مُتَزَلِّزًا يَزُولُ بِحُدُوثِ ضِدِّهِ ؛ لِأَنَّ الْقَلْبَ إِذَا اشْتَدَّ ضِيَاؤُهُ وَكَمَلَ صَفَاؤُهُ اسْتَقَرَّ الْإِيمَانُ وَكُلُّ مَا هُوَ حَقٌّ فِيهِ ، وَإِذَا اشْتَدَّتْ ظَلْمَتُهُ وَكَمَلَتْ كَدُورَتُهُ اسْتَقَرَّ الْكَفْرُ وَكُلُّ مَا هُوَ بَاطِلٌ فِيهِ ، وَإِذَا كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ بِاخْتِلَاطِ الضِّيَاءِ وَالظُّلْمَةِ فِيهِ كَانَ مُتَرَدِّدًا بَيْنَ الْإِقْبَالِ وَالْإِدْبَارِ وَمُذْبَذَبًا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ ، فَإِنْ غَلَبَ الْأَوَّلُ دَخَلَ الْإِيمَانُ فِيهِ مِنْ غَيْرِ اسْتِقْرَارٍ ، وَإِنْ غَلَبَ الثَّانِي دَخَلَ الْكَفْرُ فِيهِ كَذَلِكَ . وَرَبَّمَا يَصِيرُ الْغَالِبُ مَغْلُوبًا فَيَعُودُ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكَفْرِ وَمِنَ الْكَفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ ، فَلَا بَدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مِرَاعَاةِ قَلْبِهِ ، فَإِنْ رَأَاهُ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَكَرَهُ وَبَذَلَ جَهْدَهُ وَطَلَبَ مِنْهُ الزِّيَادَةَ ؛ لِئَلَّا يَسْتَدْبِرَ وَيَنْقَلِبَ وَيَزِيغَ عَنِ الْحَقِّ ، كَمَا ذَكَرَهُ سَبْحَانَهُ عَنِ قَوْمِ صَالِحِينَ «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» [آل عمران (٣) : ٨] ، وَإِنْ رَأَاهُ مَدْبِرًا زَانِعًا عَنِ الْحَقِّ ، تَابَ وَاسْتَدْرَكَ مَا فَرَّطَ فِيهِ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَتَوَسَّلَ إِلَيْهِ بِالْدَّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ ؛ لِتَدْرِكَهُ الْعِنَايَةُ الرَّبَّانِيَّةُ فَتُخْرِجُهُ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ رَبُّمَا سَلَّطَ عَلَيْهِ عَدُوَّهُ الشَّيْطَانَ وَاسْتَحَقَّ مِنْ رَبِّهِ الْخِذْلَانَ فَيَمُوتُ مَسْلُوبَ الْإِيمَانِ ، كَمَا قَالَ سَبْحَانَهُ : «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» [الصف (٦١) : ٥] ، أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ وَسَائِرِ أَهْلِ الْإِيمَانِ» .

١٥-٢ . الْوَافِي ، ج ٤ ، ص ٢٤٢ ، ح ١٨٨٢ ؛ الْوَسَائِلُ ، ج ٧ ، ص ٥٩ ، ح ٨٧١٩ ، مِنْ قَوْلِهِ : «وَجِبِلُ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ» ؛ الْبَحَارُ ، ج ٦٩ ، ص ٢٢٠ ، ح ٤ .

**(١٨٣) باب في علامة المعار**

١- الحديث

٢٩٣٠/١ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ الْجُعْفِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْحَسْرَةَ وَالنَّدَامَةَ وَالْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ (٢) بِمَا أَبْصَرَهُ، ٢ / ٤٢٠

وَلَمْ يَدْرِ مَا الْأَمْرُ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ، أَنْفَعُ (٣) لَهُ، أَمْ ضَرٌّ؟» .

قُلْتُ (٤): فِيمَ يُعْرَفُ (٥) النَّاجِي مِنْ هَوَاءٍ لَاءٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟

قَالَ: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، فَأُثِبَتْ (٦) لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ (٧)، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ

ص: ٢٠٥

١-٣ . فى «ج ، ه ، ب ف» وحاشية «د» : «باب فىمن يثبت عليه الشهادة بالإيمان والنفاق» . وفى

«بس» : «علامات المعار» . وفى حاشية «بف» : «فى» .

٢-٤ . فى شرح المازندراني : «لا ينتفع» .

٣-٥ . فى مرآة العقول : «أنفع ، بصيغة المصدر ، أى نافع . ويحتمل الماضى . وكذا «أم ضر» .  
يحتملها . والأول أظهر» .

٤-١ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، ه ، بر ، بس ، ب ف» والوافى . وفى المطبوع : «له» .

٥-٢ . فى «ج» : «يعرف» . وفى «بف» : «تعرف» .

۶-۳. فی «ب، ج، ز، ص، بر، بس» وحاشیة «د، بف» وشرح المازندرانی: «فأنت». وفی  
مرآة العقول والبحار: «فأثبت». ویمكن قراءته علی بناء الأمر من الإفعال.  
۷-۴. فی الکافی، ح ۱۱۵: - «بالنجاة». وفی الأمالی للصدوق: «فهو ناج» بدل «فأثبت له  
الشهادة بالنجاة».

لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ<sup>(۱)</sup>.<sup>(۲)</sup>

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مفضل جعفی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: براستی حسرت و پشیمانی و وای، همه  
اینها برای آن کس است که بآنچه بیند سود نبرد و آنچه بر آن استوار است (از روش و عقیده) نداند  
که چیست و آیا برایش سود بخشد یا زیان؟ من عرض کردم: قربانت پس از میان این مردم رستگارشان  
بچه چیز شناخته شود؟ فرمود: آن کس که کردارش با گفتارش موافقت دارد (و آنچه میگوید بدان  
عمل کند) گواهی بنجات و رستگاری برای او ثابت شده، و هر که کردارش موافقت با گفتارش ندارد  
ایمانش عاریت است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از مفضل، از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی افسوس و پشیمانی و واویل همه برای کسی  
است که بدان چه ببیند سود نبرد و نداند بر چه روش و مذهبی عمر می گذرانند، سود می برد یا

زیان؟ من به آن حضرت گفتم: قربانت! ناجی از اینان به چه نشانه شناخته می شود؟ فرمود: هر کس کردارش با گفتارش موافق است گواهی نجات برایش ثبت شده، و هر که کردارش با گفتارش موافق نیست، همانا ایمان او عاریت است (و در معرض زوال است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- مفضل، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

به راستی حسرت و پشیمانی و ویل برای کسی است که بدانچه ببیند سود نبرد و نداند بر چه روش و مذهبی عمر می گذارند، سود می برد یا زیان؟ من به آن حضرت عرض کردم: قربانت شوم: بفرمائید پیروزمند از ایشان به چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: هرکس کردارش با گفتارش همراه است گواهی نجات برایش ثبت شده، و هرکس کردارش با گفتارش هماهنگ نیست ایمان او عاریه ای است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: ضعيف على المشهور. إن الحسرة و الندامة و الويل الحسرة اسم من حسرت الشيء حسرا من باب  
تعب، و هى التلهف و التأسف على فوات أمر مرغوب، و الندامة الحزن على شيء مكروه، و الويل  
العذاب و واد فى جهنم، يعنى هذا كله لمن لم ينتفع بما أبصره، و علمه من العقائد و الأحكام و  
الأعمال و الأخلاق و الآداب، و عدم الانتفاع بها بأن لا يعمل بمقتضى علمه بها و لم يدر ما الأمر  
الذى هو عليه مقيم من العقائد و الأحكام و الأعمال و الأخلاق و الآداب و أنفع بصيغة المصدر أى  
نافع، و يحتمل الماضى و كذا أم ضر يحتملها و الأول أظهر فيهما، و فيه حث على مراقبة النفس  
فى جميع الحالات و محاسبتها فى جميع الحركات و السكنات، ليعلم ما ينفعها فيجلبها و يزيد منها  
و ما يضرها فيجتنبها. فبم يعرف الناجى من هؤلاء أى من يكون أمره آثلا إلى النجاة من المهالك و  
عقوبات الآخرة؟ فقال : من كان فعله لقوله موافقا أى لقوله الحق و هو ما يأمر الناس به من الخيرات  
و الطاعات و ترك المنكرات، أو لما يدعيه من الإيمان بالله و اليوم الآخر و الأنبياء و الأوصياء عليهم  
السلام، فإن مقتضى ذلك العمل بما يأمره الله تعالى، و يوجب الوصول إلى ثوابته و النجاة من  
عقوباته و متابعة أئمة الذين فى أقوالهم و أفعالهم أو لما يدعى لنفسه من الكمالات و ما نصب نفسه  
له من الحالات و الدرجات أو الجميع. فأثبت له الشهادة على صيغة المجهول أى يشهد الله تعالى  
و ملائكته و حججه عليهم السلام و كل المؤمنين بأنه من الناجين لاتصافه بكمال الحكمة النظرية  
لقوله الحق، و كمال الحكمة العملية لعمله بأقواله الحق، و فى بعض النسخ فأتت و من لم يكن  
فعله لقوله موافقا أى بأن يكون قوله حقا و فعله باطلا كما هو شأن أكثر الخلق فإنما ذلك مستودع  
إيمانه غير ثابت فيه، فيحتمل أن يبقى على الحق و يثبت له الإيمان و تحصل له النجاة، و أن يزول  
عن الحق و يعود إلى الشقاوة و يستحق الويل و الحسرة و الندامة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٠

\*\*\*\*\*

(١٨٤) باب سهو القلب

## ١- الحديث

٢٩٣١/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَغَيْرِهِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٣): «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَكُونُ السَّاعَةَ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا فِيهِ كُفْرٌ وَلَا إِيْمَانٌ (٤) كَالثُّوبِ الْخَلْقِ (٥)» قَالَ (٦): ثُمَّ قَالَ لِي: «أَمَا تَجِدُ ذَلِكَ مِنْ (٧) نَفْسِكَ؟» قَالَ: «ثُمَّ تَكُونُ (٨)

النُّكْتَةُ (٩) مِنَ اللَّهِ فِي الْقَلْبِ بِمَا شَاءَ مِنْ كُفْرٍ وَإِيْمَانٍ (١٠)». (١١)

ص: ٢٠٦

١- ٥ . فى «ب» : «المستودع» .

٢- ٦ . الكافى ، كتاب فضل العلم ، باب استعمال العلم ، ح ١١٥ ، عن محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن سنان ، عن المفضل بن عمر ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، من قوله : «قلت : فبم يعرف الناجى» . المحاسن ، ص ٢٥٢ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٧٤ ، عن أبىه ، عن محمد بن سنان ، عن مفضل بن صالح ، عن جابر الجعفى ، عن أبى عبد الله عليه السلام مع اختلاف يسير . الأمالى للصدوق ، ص ٣٥٨ ، المجلس ٥٧ ، ح ٧ ، بسنده عن محمد بن سنان ، عن المفضل بن عمر ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، من قوله : «قلت : فبم يعرف الناجى» الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٣ ، ح ١٨٨٥ ؛ البحار ، ج ٦٩ ، ص ٢١٨ ، ذيل ح ٢ .

٣- ٧ . فى الوافى : «عن أبى عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول» بدل «قال : قال أبو عبد الله عليه السلام» .

٤- ٨ . فى الوافى : «ليس فيه إيمان ولا كفر» بدل «ما فيه كفر ولا إيمان» . وفى مرآة العقول : «المراد بالساعة ساعة الغفلة عن الحق والاشتغال بما سواه . وقوله : «ما فيه كفرو لا إيمان» أى ليس

متذکراً لشیءٍ منهما ، أو فی حال لا یمكن الحكم بکفره ، لكن لیس فیہ الإقبال علی الحقّ والتوجّه إلى عالم القدس» .

۵- ۹ . خَلَقَ الثَّوْبُ : إذا بَلِيَ ، فهو خَلَقَ . وأَخْلَقَ الثَّوْبُ \_ بالألف \_ : لغة . والتشبیه إمّا للكثافة والرثاثة وعدم الاعتناء بشأنه ، وإمّا لأنّه لیس باطلاً بالمرّة ولا كاملاً فی الجملة ، أو لأنّه فی معرض الانخراق والفساد ولا طراوة ولا نضارة له . راجع : مرآة العقول ، ج ۱۱ ، ص ۲۵۱ . المصباح المنیر ، ص ۱۸۰ (خلق) .

۶- ۱۰ . فی «د» : - «قال» .

۷- ۱۱ . فی حاشیة «ص» : «فی» .

۸- ۱۲ . فی «د ، ص ، بر ، بف» : «یکون» .

۹- ۱ . «النکته» : الأثر القلیل ، شبه الوسخ فی المرآة . النهایة ، ج ۵ ، ص ۱۱۴ (نکت) .

۱۰- ۲ . فی «ج» : «ایمان وکفر» .

۱۱- ۳ . الوافی ، ج ۴ ، ص ۲۴۵ ، ح ۱۸۸۶ .

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ (۱) بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، مِثْلَهُ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر و دیگران از حضرت صادق علیه السلام حدیث کنند که فرمود: بدرستی که ساعتی از شب و روز بر دل بگذرد که نه در آن کفر است و نه ایمان، و بمانند پارچه کهنه است، گوید: سپس بمن فرمود: آیا تو در نفس خودت چنین چیزی را درک نکرده ای؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور بخواهد نقطه ای بدل زند (نقطه) کفر باشد یا (نقطه) ایمان. مانند همین خبر از محمد بن ابی عمیر حدیث شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی بصیر و دیگران که امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی ساعتی از شب و روز بر دل گذرد که نه کفر در آن است و نه ایمان و به مانند یک پارچه کهنه است، گوید: سپس به من فرمود: آیا تو از خود چنین درک نکنی؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور خواهد به دل نکته ای زند کفر باشد یا ایمان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابو بصیر» و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کنند که فرمود:

به راستی ساعتی از شب و روز بر دل می گذرد که نه کفر در آن است و نه ایمان و به مانند یک پارچه کهنه است، گوید: سپس به من فرمود: آیا تو از خود چیزی را درک نکرده ای؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور خواهد به دل نقطه ای زند کفر باشد یا ایمان.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول أو حسن موثق لاشتراك عثمان، وسنده الثانى ضعيف. إن القلب ليكون المشهور أن المراد بالقلب النفس الناطقة الإنسانية التى هى محل الإيمان و الكفر، لا العضو الصنوبرى المودع فى الجانب الأيسر من الصدر، وإنما سميت بالقلب لتقلب أحواله، أو لأن تعلق النفس الإنسانية ابتداء إنما هو بالروح الحيوانى و هو البخار اللطيف المنبعث من القلب الذى هو محل القوى الإدراكية، و قد مر بعض الكلام فى تحقيق القلب فى باب أن للقلب أذنين، و المراد بالساعة ساعة الغفلة عن الحق و الاشتغال بما سواه. ما فيه كفر و لا إيمان أى ليس متذكرا لشيء منهما، أو فى حال لا يمكن الحكم بكفره لكن فيه الإقبال على الحق و التوجه إلى عالم القدس، قيل: و فيه إشعار بأن الكفر وجودى إذ لو كان عبارة عن عدم الإيمان كما زعم لما انتفيا معا و الخلق محرقة البالى للمذكر و المؤنث، و التشبيه إما للكثافة و الرثاثة و عدم الاعتناء بشأنه، و إما لأنه ليس باطلا بالمرة و لا كاملا فى الجملة، أو لأنه فى معرض الانخراق و الفساد و لا طراوة و لا نضارة له، و يمكن أن ينتفع به و يرجع إلى الثانى. أما تجد استفهام إنكارى و قيل: و ذلك إذا وسوس إليه الشيطان بأن قال له لعل ما تقول الزنادقة فى إنكار الصانع أو منكروا النبوة أو الإمامة فى إنكارهما حق و أمثال ذلك، و ذلك محض تصور، و إلا كان شركا. و أقول: من تفكر فى تارات القلب و عرف حالاته علم أنه أعم من ذلك و له شؤون غريبة و حالات عجيبة فى القرب و البعد من ربه تعالى، و فى الشوق و التيقظ و الغفلة و الكسل و الرغبة فى الدنيا و الزهد فيها، و مراتب حبه تعالى و الأشواق العارضة له مما يوجب قربه و بعده و غير ذلك مما يطول ذكره، و قال فى النهاية فى حديث الجمعة: فإذا فيها نكتة سوداء أى أثر قليل كالنقطة شبه الوسخ فى المرآة و السيف و نحوهما، و فى القاموس: النكت أن تضرب فى الأرض بقضيب فتؤثر فيها، و النكتة بالضم النقطة و شبه الوسخ فى المرآة، انتهى. و كون نكتة الإيمان و الكفر من الله سبحانه باعتبار توفيقه و خذلانه المسببان من سوء اختيار العبد و حسن اختياره، و

قيل: يحتمل أن يكون باعتبار أنه وكل على القلب ملكا يهديه إلى الخير و شيطانا يرشده إلى الشر كما مر، وبهذا الاعتبار كان النكتتان منه تعالى، و معنى مشيته للإيمان و الكفر المشية باعتبار الأقدار عليهما دون المشية على سبيل الإجبار، فإنه تعالى لما جعل فيه آلة الكفر و آلة الإيمان، فقد شاء منه الكفر و الإيمان لكن لا بحيث يكون مجبوراً و تكون المشية مشية حتم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥١

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٣٢/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «يَكُونُ الْقَلْبُ مَا فِيهِ إِيمَانٌ وَلَا كُفْرٌ شَبَهَ الْمُضْغَةَ (٣)، أَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ (٤)؟». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: شنیدم که حضرت باقر علیه السلام فرمود: گاهی دل در آن (هیچ یک) از ایمان و کفر نیست، مانند یک قطعه گوشت، آیا هیچ یک از شما این را (که گفتم) نیافته (و درک نکرده است؟).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٤٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی بصیر، گوید: شنیدم که امام باقر (علیه السلام) می فرمود: دل باشد که نه ایمان و نه کفر، به مانند یک تیکه گوشت، آیا کسی از شماها این را دریافته.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «ابو بصیر» گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود:

گاهی دل مانند یک تکه گوشت در او نه از ایمان خبری است و نه از کفر آیا هیچ یک از شما این را درک نکرده است؟

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. و المضغة بالضم القطعة من اللحم قدر ما يمضغ.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٢

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٤٢١/٢

٢٩٣٣/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَّةً (٦) مُبْهَمَةً (٧)

عَلَى الْإِيْمَانِ؛ فَإِذَا (٨) أَرَادَ اسْتِنَارَةَ (٩) مَا فِيهَا ...»

ص: ٢٠٧

---

١- ٤. فى «ب، ز، بس»: - «محمد» .

٢- ٥. الوافى، ج ٤، ص ٢٤٥، ح ١٨٨٧ .

٣- ٦. «المضغة»: قطعة لحم. وقلب الإنسان مضغة من جسده. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٧٠٩ (مضغ).

٤- ٧. فى «ز، ص، بس»: «ذاك» .

٥- ٨. الوافى، ج ٤، ص ٢٤٦، ح ١٨٩٠ .

٦- ٩. أى خلق قلوبهم مطوية، على سبيل التشبيه بما يقبل الطي، كالثياب والكتاب يعنى استعار الطي هنا لكمون الإيمان فيها كناية عن استعدادها لكمال الإيمان، وأنه لا يعلم ذلك غير خالقها، كالثوب المطوى أو الكتاب المطوى لا يعلم ما فيهما غير من طواهما. راجع: شرح المازندراني، ج



۱۰، ص ۱۲۶؛ مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۵۲. و«المطوی»: شیء تطوی علیه المرأة غزلها. ترتیب کتاب العین، ج ۲، ص ۱۱۰۴ (طوی).

۷-۱۰. المراد بالمبہمة هنا: المغلقة والمقفلتة، على سبيل التشبيه بالبيت، فلا يعلم ما فيها إلا هو. أو المعضلة التي لا يعلم حالها ووصفها ووضعها إلا هو. أو الخالصة الصحيحة التي ليس فيها شيء من العاهات والأمراض. وفي ذكر المطوية والمبہمة إشعار بأن إيمانها مغفول عنه، وهو عبارة عن سهو القلب. راجع: شرح المازندراني، ج ۱۰، ص ۱۲۶؛ مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۵۲. وأبہمتُ الباب: أغلقته إغلاقاً لا يهتدى لفتحه. والمبہم: الخالص الذي لم يَشُبْه غيره. المفردات للراغب، ص ۱۴۹؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۴۲۶ (بہم).  
۸-۱. في «ه»: «وإذا».

۹-۲. في «ب، ج، د، ز، بر، بس» وشرح المازندراني: «استشارة». والاستشارة: استخراج العسل من موضعه، يقال: شار العسل شورا، وأشاره واستشاره: إذا استخراجه من الوقبة، وهي نقرة في صخرة يجتمع فيها الماء والعسل. وفي تشبيه ما في قلوب المؤمنين بالعسل في الترغيب وميل الطبع إليها. وفي «بف» وحاشية «ز» ومرآة العقول: «استشارة»؛ من الثور، وهو الهيجان والوثب والسطوع، أي تهيجها وسطوع أنوار ما كان كاهنا فيها.

نَضَحَهَا (۱) بِالْحِكْمَةِ، وَزَرَعَهَا (۲) بِالْعِلْمِ، وَزَارِعَهَا (۳) وَ الْقَيْمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: خداوند دل‌های مؤمنان را پیچیده و بسته بایمان آفریده (یعنی مانند نامه لوله کرده و خانه بسته که جز نویسنده نامه و صاحب خانه کسی ندادند چه در آن

است) و هنگامی که بخواهد آنچه در آنست بدرخشد باران حکمت آبیاریش کند، و بذر علم در آن بکارد، و زارع و سرپرست آن پروردگار جهانیان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از علی بن جعفر که امام کاظم (علیه السلام) فرمود: به راستی خدا دل‌های مؤمنان را پیچیده و درهم بر ایمان آفریده (یعنی ایمان در لابلای آن است) و چون خواهد که آنچه در آن است بدرخشد، به حکمتش آبیاریش کند و تخم دانش در آن بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت‌اللهی]:

۳- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

به راستی خدا دل‌های مؤمنان را پیچیده و درهم بر ایمان آفریده (یعنی ایمان در لابه لای آنهاست) و چون خواهد که آنچه در آن است بدرخشد، به باران حکمت آبیاریش کند و بذر علم دانش در آن بکارد و زارع و سرپرست آن پروردگار جهانیان است.

ترجمه آیت‌اللهی؛ ج ۴، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. خلق قلوب المؤمنين مطوية استعار الطي هنا لكمون الإيمان فيها كناية عن استعدادها لكمال الإيمان وأنه لا يعلم ذلك غير خالقها كالثوب المطوى أو الكتاب المطوى لا يعلم ما فيهما غير من طواهما، وفي القاموس: الأبهم الأعجم و استبهم عليه استعجم فلم يقدر على الكلام، و أبهم الأمر اشتبه، و المبهم كمكرم المغلق من الأبواب و الأصمت كالأبهم، فالمراد بالمبهمة هنا المغلقة و المقفلة على التشبيه بالبيت، فلا يعلم ما فيها إلا هو، أو المعضلة التي لا يعلم حالها و وضعها إلا هو، من أبهم الأمر فهو مبهم إذا لم يجعل عليه دليلاً أو الخالصة الصحيحة التي ليس فيها شيء من العاهات و الأمراض، و منه فرس بهيم و هو الذي له لون واحد لا يخالطه لون سواه. و قوله: على الإيمان، متعلق بمطوية أو بمبهمة أو بهما على التنازع، و قيل: حال عن القلوب أي خلقها كائنة على الإيمان، و في ذكر المطوية و المبهمة إشعار بأن إيمانها مغفول عنه، و هو عبارة عن سهو القلب فلذا ذكره في هذا الباب، قيل: و لما كان الخلق تابعاً للعلم و كان علم الله عز و جل بالشيء قبل خلقه كعلمه به بعده، و كان قلب المؤمن متصفاً بالإيمان باختياره إياه، صدق أنه تعالى خلقه على هذا الوصف، فلا يلزم الجبر. فإذا أراد استثارة ما فيها أي تهيجها و سطوح أنوار ما كان كامناً فيها، و في بعض النسخ: استشارة ما فيها، بالشين، تشبيهاً لما في قلوب المؤمنين بالعسل في رغبة النفوس الصحيحة إليها، في القاموس: الثور الهيجان و الوثب و السطوح، و آثاره و ثوره و استثاره غيره، و قال: شار العسل شورا استخرجه من الوقبة أي الموضوع الذي اجتمع فيه كأشاره و اشتاره و استثاره، و النضح الرش و كان المراد بالحكمة العلوم الدنية و الإفاضات الربانية، و بالعلم ما يكتسبه الإنسان بالتفكر و النظر و الأخذ من الكتاب و السنة فأشار عليه السلام إلى أن الكسب و النظر لا ينفع و لا يثمر بدون الإفاضات السبحانية و أن الكسب أيضاً لا يتم إلا بالتوفيقات الربانية فشبه عليه السلام العلم بالبذر و الحكمة التي هي الإفاضات الربانية بالمطر، فمن يطرح البذر في الأرض لا ينبت و

لا ينمو إلا بالمطر الذى هو من فضله تعالى، و بعد ذلك الإنبات من فعله سبحانه لا من فعل العبد،  
كما قال عز و جل

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ

حيث نسب الحرث إليهم لكونه فعلا لهم، و نسب الزرع إلى ذاته المقدسة لكونه من فعله، و كذلك العلم لا يحصل إلا بإفاضته و إصلاح أرض القلب عما يضر بالزرع، من الشكوك و الشبه و الرغبات الدنية و الوسوس الشيطانية، و أفاض عليها ماء الحكمة أثمر ما يوجب الحياة الأبدية فى النشأة الباقية كما أن إنبات الزرع فى الدنيا يوجب بقاء الأبدان فى النشأة الفانية، فكم بينهما من المباينة، و يحتمل أن يكون المراد بالحكمة ما يجريه على لسان الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام بالوحى و الإلهام، كما قال تعالى:

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ

\*. و قيل: الحكمة الدين الحق و على التقادير ظهر أن زارع القلوب و محييا و القيم عليها و القائم بما يصلحها هو رب العالمين الذى بيده إيجاد العالم بأنواعه المختلفة و تربيتها و إخراج كل منها من حد النقص إلى ما يستحقه من الكمال، فظهر أنه تعالى مقلب القلوب و المتصرف فيها و الحاكم عليها كما روى: قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء، و ورد فى الدعاء يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك، بل هو عرشه و محل معرفته و محبته و مستقر عظمته و جلاله كما روى: قلب المؤمن عرش الرحمن، فلا بد للعبد أن يتوسل بربه سبحانه فى تصفية قلبه و تزكياته، و يسعى فى إخلائه عن محبة غيره ليصير محل معرفته سبحانه و مظهر أنواره و مهبط أسراره، رزقنا الله و سائر المؤمنين ذلك بفضله و رحمته.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٣

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٩٣٤/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّحُ (٥) فِيمَا (٦) بَيْنَ الصَّدْرِ وَالْحَنْجَرَةِ حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْأَيْمَانِ، فَإِذَا عُقِدَ (٧) عَلَى الْأَيْمَانِ قَرًّا؛ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» (٨)». (٩).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: دل میان سینه و گلوگاه لرزانست تا بایمان بسته شود، و چون بایمان بسته شد قرار گیرد، و اینست گفتار خدای عز و جل: «و آنکه ایمان بنخدا آرد در دلش راه یابد و آرام گردد» (سوره تغابن آیه ۱۱).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- از امام صادق (علیه السلام) که دل میان سینه و گلوگاه، لرزان است تا به ایمان بسته شود و چون به ایمان بسته شد، قرار گیرد، و این است تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره تغابن): «و هر که به خدا ایمان آورد دلش به راه آید و آرام گردد».

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: که دل میان سینه و گلوگاه، لرزان است تا به ایمان بسته شود و چون به ایمان بسته شد، آرامش یابد، و این است تفسیر گفتار خدای عز و جل: «و هر کس به خدا ایمان آورد دلش آرام گیرد (تغابن/۱۱)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور. و فی المصباح: رججت الشیء رجا من باب قتل حرکتہ فارتج هو، و ارتج البحر اضطرب، و فی القاموس: الرج التحریک و التحرك و الاهتزاز و الحبس و الرجرجة الاضطراب كالارتجاج و الترجرج، و الحنجرة الحلقوم، یعنی أن قلب من علم الله إيمانه يتحرك و يضطرب فيما بين الصدر و الحنجرة طلبا للحق حتى يعقد عليه أى يعتقده و يعقد قلبه عليه، فإذا اعتقده و تيقن سقط عنه الاضطراب و استقر لحصول مطلوبه و زوال الشك عنه، و فی المصباح: اعتقدت كذا عقدت عليه القلب و الضمير حتى قيل: العقيدة ما يدين الإنسان به، و أما الاستشهاد بالآية فكأنه كان

فى قراءتهم عليهم السلام يهدأ قلبه بفتح الدال و الهمز و رفع قلبه أو بفتح الدال بغير همز بالقلب و الحذف، و قد قرأ بالأول فى الشواذ. قال البيضاوى: يهد قلبه للثبات و الاسترجاع عند حلول المصيبة و قرأ يهد قلبه بالرفع على إقامته مقام الفاعل و بالنصب على طريق سغه نفسه، و يهدأ بالهمز أى يسكن. و قال الطبرسى: قرأ عكرمة و عمرو بن دينار يهدأ قلبه أى يطمئن قلبه كما قال سبحانه:

وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

انتهى. و يؤيده أنه روى البرقى فى المحاسن هذه الرواية و زاد فى آخره، قال: يسكن و على القراءة المشهورة يمكن أن يكون المعنى أن من كان من شأنه أن يؤمن بالله يهدى الله قلبه للإيمان و يرشده إليه و يوفقه له فيستقر عليه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٩٣٥/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ

ص: ٢٠٨

---

١-٣. فى «بس، بف»: «نضخها» بالخاء المعجمة. وهو بمعنى نضح. ونضحت الثوب نضحا : هو البل بالماء والرش. وقال الجزرى: فى حديث على عليه السلام: وجد فاطمة وقد نضحت البيت بنضوح، أى طيَّته. والنضوح: ضرب من الطيب. المصباح المنير، ص ٦٠٩؛ النهاية، ج ٥، ص ٧٠ (نضح).

٢-٤. فى «ز»: «وزارها».

٣-٥ . فى الوافى : «والزراع لها» .

٤-٦ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٨ ، ح ١٨٩٤ .

٥-٧ . هكذا فى « بر » . وهو الصحيح ؛ فإنّ بناء التفعيل والتفعل لم يستعمل من «رجح » .  
و«الترجّح » طلب ما هو الراجح ، وأيضا بمعنى الاهتزاز والتذبذب . وفى «ب ، ز ، ص ، د ، بر » :  
«ليرجّح » . من الرجحان لا من الرّج . وفى «ه » والوافى : «ليترجّح » من الرّج ، أى يتحرّك  
ويضطرب . وفى المطبوع وشرح المازندرانى ومرآة العقول : «ليرجّح » .

٦-٨ . فى «ب » : «ما » .

٧-١ . فى «ز » : «قعد» .

٨-٢ . التغابن (٦٤) : ١١ . وفى المحاسن : + «قال : يسكن » . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٥٥  
: «وأما الاستشهاد بالآية ، فكأنه كان فى قراءتهم عليهم السلام : يهدء قلبه ، بفتح الدال والهمز ورفع  
«قلبه» . أو بفتح الدال بغير همز بالقلب والحذف . وقد قرئ بالأول فى الشواذ... وقال الطبرسى :  
قرأ عكرمة وعمرو بن دينار «يهدأ قلبه» أى يطمئن قلبه ، كما قال سبحانه : «وَ قَلْبُهُ مُطْمَـلِّنٌ  
بِالْأَيْمَنِ» [النحل (١٦) : ١٠٦] . وراجع : أيضا مجمع البيان ، ج ١٠ ، ص ٣١ ، ذيل الآية المزبورة  
.

٩-٣ . المحاسن ، ص ٢٤٩ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٦١ ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن الحسين  
بن مختار الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ ، ح ١٨٩١ ؛ البحار ، ج ٦٧ ، ص ٥٥ ؛ وج ٦٨ ، ص ٢٥٥ ، ح  
١٤ .

أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ الْحَلَبِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَجَلُ (١) فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ (٢) الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ  
اطْمَأَنَّ وَقَرَّ» ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ (٣): «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ  
لِلْإِسْلَامِ» إِلَى قَوْلِهِ «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» (٤). (٥)

ترجمه



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حلبی از آن حضرت حدیث کند که فرمود: برستی دل در درون انسان مضطرب و لرزانست و حق را جستجو کند، و چون بدان رسد آرامش پیدا کند و قرار گیرد، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آن کس را که خداوند بخواهد رهنمائیش کند سینه اش را برای (پذیرفتن) اسلام بگشاید - تا آنجا که فرماید: «چنان که گوئی باآسمان بالا رود» (سوره انعام آیه ۱۲۵).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از محمد حلبی، از امام صادق (علیه السلام) که: دل پریشان و لرزان است، در درون انسان به جستجوی حق است و چون بدان رسد، آرام و برقرار گردد. سپس امام صادق (علیه السلام) این آیه را خواند (سوره انعام): «هر که را خدا خواهد که راه نماید دلش را برای پذیرش مسلمانی بگشاید - تا آنجا که فرماید - گویا در آسمان بالا می رود».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: دل پریشان و لرزان است، در درون انسان به جستجوی حق است و چون به آن رسد، آرام و قرار گیرد سپس امام صادق علیه السلام

این آیه را خواند: «هرکس که خدا بخواهد او را راهنمائی کند سینه اش را برای پذیرش اسلام بگشاید تا آنجا که فرماید: چنانکه گوئی به آسمان بالا رود(انعام/۱۲۵)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. لیتجلجل فی القاموس التجلجل التحرك و التضعضع، و الجلجلة التحریک و شدة الصوت و فی النهاية: الجلجلة حركة مع صوت

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ

أى يعرفه طريق الحق و يوفقه للإيمان

يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ

فيتسع له و يفسح فيه مجاله

وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا

بعیث ینبو عن قبول الحق فلا یدخله الإيمان

كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ

شبهه مبالغة في ضيق الصدر بمن يزاول ما لا يقدر عليه، فإن الصعود إلى السماء مثل فيما يبعد عن الاستطاعة، انتهى. وقد مر بعض القول في هداية الله وإضلاله، وقيل: لعل المراد بالآية أن من يرد الله أن يهديه إلى الإسلام لعلمه أزلا بإسلامه و حسن رعايته للفطرة الأصلية يشرح صدره للإسلام و قبول أحكامه، فيصرف زمام قلبه إليه باللطف و التوفيق فإذا أصابه قر و اطمأن به

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

بسبب اللطف و التوفيق لعلمه بأنه لا يؤمن

يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

في قبول الإيمان

حَرَجًا

في الاتصاف به كأنما يصعد إلى السماء، و هو كناية عن شدة قلبه و صعوبته و نهاية بعده و تأمله في قبول الإيمان و لوازمه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٦

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٢٩٣٦/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْقَلْبَ يَكُونُ فِي السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ ٢ / ٤٢٢

وَ النَّهَارِ لَيْسَ فِيهِ إِيمَانٌ وَ لَا كُفْرٌ، أَمَا تَجِدُ ذَلِكَ (٦)؟ ثُمَّ تَكُونُ (٧) بَعْدَ ذَلِكَ نُكْتَةً مِنَ اللَّهِ فِي قَلْبِ عَبْدِهِ بِمَا شَاءَ، إِنْ شَاءَ بِإِيمَانٍ، وَ إِنْ شَاءَ بِكُفْرٍ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: در ساعتی از شب و روز است که در دل نه ایمان باشد و نه کفر، آیا تو چنین نیافته ای؟ سپس پس از آن (ساعت) نقطه ای از جانب خداوند بهر چه خواهد در دل بنده اش افتد، اگر خواهد بایمان و اگر خواهد بکفر.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: راستی ساعتی باشد در شب و روز که دل نه ایمان دارد و نه کفر، آیا تو از خود چنین دریافت نکنی، سپس پس از آن سر انگشتی از طرف خدا به دل بنده خورد بدان چه که او خواهد اگر خواهد به ایمان و اگر خواهد به کفر.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

به راستی ساعتی در شب و روز باشد که دل نه ایمان دارد و نه کفر، آیا تو از خود چنین درکی نداشته ای سپس پس از آن نقطه ای از طرف خداوند در دل بنده اش بیفتد که نقطه ایمان باشد یا کفر.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و قد مر عن أبي بصير باختلاف يسير في المتن و السند.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۵۶

\*\*\*\*\*

## ۷- الحديث

۲۹۳۷/۷ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبَهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ؛ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَةَ (٩) مَا فِيهَا فَتَحَهَا بِالْحِكْمَةِ، وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ، وَ زَارِعُهَا (١٠) وَ الْقَيِّمُ عَلَيْهَا (١١) رَبُّ الْعَالَمِينَ» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز یونس بن ظبیان از آن حضرت علیه السلام حدیث کند که فرمود: خداوند دل‌های مؤمنین را سر بسته بایمان آفریده، و چون خواهد آنچه در آنها است بدرخشید آنها را بحکمت بگشاید و تخم علم در آنها گشت کند، و زارع و سرپرست آنها پروردگار جهانیانست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٥١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٧- امام صادق (علیه السلام) فرمود: به راستی خدا دل‌های مؤمنان را وابسته به ایمان آفریده و چون خواهد آنچه در آنها است بدرخشد، به حکمت آنها را بگشاید و تخم دانش در آنها بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است (با اندک اختلافی گذشت)

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی خدا دل‌های مؤمنان را وابسته به ایمان آفریده و چون بخواهد آنچه که در آنهاست به نور حکمت بگشاید و بذر علم و دانش در آن بپاشد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است این حدیث مانند حدیث سوم است با اندک اختلافی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، وقد مر بسند آخر عن الكاظم عليه السلام.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۵۶

\*\*\*\*\*

ص: ۲۰۹

- 
- ۱- ۴ . فی «ب»: «لتجلجل» . وفي الوافی : «ليتخلخل» . و«يتجلجل» ، أى يضطرب ، من الجَلْجَلَة : التحريك . القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۲۹۵ (جلل).
- ۲- ۵ . فی حاشية «بر»: «لطلب». وفي الوافی : «ويطلب».
- ۳- ۶ . فی «ز»: - «الآية» . وفي «ه» والوافی : - «هذه الآية» .
- ۴- ۷ . الأنعام ( ۶ ): ۱۲۵ .

- ٥-٨ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ ، ح ١٨٩٢ .
- ٦-١ . في «ج ، ص» : «ذاك» .
- ٧-٢ . في «ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» : «يكون» .
- ٨-٣ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٤٥ ، ح ١٨٨٨ .
- ٩-٤ . في «ب ، ج ، ز» وحاشية «بف» : «استشارة» . وفي «د ، ه ، بس» وحاشية «بر» : «استشارة» .
- ١٠-٥ . في «ه» والوافي : «الزراع لها» . وفي «بر» : «فزراعها» .
- ١١-٦ . في «ه» : - «عليها» .
- ١٢-٧ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٤٧ ، ح ١٨٩٣ .

## (١٨٥) باب في ظلمة قلب المنافق وإن أعطى...

### إشاره

١٨٥\_ بَابُ فِي ظُلْمَةِ قَلْبِ الْمُنَافِقِ وَإِنْ أُعْطِيَ اللِّسَانَ، وَ نُورِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ وَإِنْ قَصَرَ بِهِ (١) لِسَانُهُ (٢)

### ١- الحديث

٢٩٣٨/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ (٣) ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ عُمَرَ (٤)

:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: «تَجِدُ (٥) الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ، خَطِيبًا، مِصْقَعًا (٦)، وَ لِقَلْبِهِ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ تَجِدُ (٧) الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ (٨) عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ» . (٩)

ترجمه



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمر و گوید روزی حضرت صادق علیه السلام بما فرمود: (گاهی) مردی را می بینی که در سخنوری در یک لام یا واوی خطا نکند، خطیب (و سخنوری) است زیر دست و شیوا ولی همانا دلش از شب تاریک و ظلمانی تاریکتر و سیاهتر است، و (گاهی) مردی را بینی که نتواند آنچه در دل دارد بزبان آورد، اما دلش مانند چراغ نور افشانی کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عمر و که یک روزی امام صادق (علیه السلام) به ماها فرمود: مردی بینی که در سخنوری یک لام یا واو خطا نکند، سخنوری است شیوا و زبر دست، و راستی که دلش از شب تار، تیره و تارتر است و مردی را بینی که نمی تواند آنچه را در دل دارد به زبان آرد و دلش چون چراغ می فروزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «عمر و» می گوید روزی امام صادق علیه السلام به ما فرمود:

گاهی اوقات مردی را می بینی که در سخنوری یک لام یا واو خطا نکند، سخنوری است زبردست، و راستی که دلش از شب تار، تیره و تارتر است و مردی را می بینی که نمی تواند آنچه را در دل دارد به زبان آورد و دلش چون چراغ روشن و پرفروغ است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول لا شراک عمر و الظاهر صحته، و المسقع کمنبر بالسين و الصاد: البلیغ أو العالی الصوت، أو من لا یرتج علیه فی کلامه، و لا یتعنع ذکره الفیروزآبادی و يدل علی أن حسن الظاهر و طلاقة اللسان و فصاحة البیان لا عبرة بها بدون تنور القلب و صفائه و استقامته، و إنما العبرة بصفاء الباطن و نورانیته و إن لم یکن معه صفاء الظاهر، و الله الناظر الرقیب لا ینظر إلی صورکم و أجسادکم و لکن ینظر إلی قلوبکم و نیاتکم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۲/۲۹۳۹ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ، عَنْ سَعْدِ (۱۰):

- ١-٨ . فى «ه» : «قصر به» بالتضعيف . وفى «ز» : - «به» .
- ٢-٩ . فى «ز» وحاشية «بر» : «اللسان» .
- ٣-١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : + «على» .
- ٤-١١ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافى . وفى «ه» : - «عن عمر» . وفى «جر» : «عمرو بن أبى المقدم» . وفى المطبوع : «عمرو» بدل «عمر» . والظاهر أن عمر هذا مشترك بين عمر بن يزيد وبين عمر بن أبان . راجع : الكافى ، ح ١٧٢٥ و ١٤٨٥٢ و ١٤٨٨٧ .
- ٥-١ . فى «ب ، ه ، بس ، بف» : «نجد» .
- ٦-٢ . فى «بر» والوافى : «مستعا» . و«خطيب مصقع» : بليغ . وبالسین أحسن . أو من لم يرتج عليه فى كلامه ولا يتتبع . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٢٩ ؛ الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٠ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٥٧ . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ٩٩٩ (صقع) .
- ٧-٣ . فى «ب ، ه ، بس ، بف» : «نجد» .
- ٨-٤ . فى «بر ، بف» وحاشية «ز» والوافى : «تعبيرا» .
- ٩-٥ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٠ ، ح ١٨٩٧ .
- ١٠-٦ . فى «ب ، ه ، بر ، جر» : «سعيد» . وسعد هذا هو سعد بن طريف ؛ تقدّمت فى الكافى ، ح ٢٦٥٠ ، رواية المصنّف بعين السند عن هارون بن الجهم ، عن المفضّل بن صالح ، عن سعد بن طريف ، عن أبى جعفر عليه السلام ، ولا يبعد اتّحاد الخبرين . ويؤيد ذلك أنّ أباً جميلة \_ وهو المفضّل بن صالح \_ روى كتاب سعد بن طريف ، وروى عنه بمختلف عناوينه فى الأسناد . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٧٨ ، الرقم ٤٦٨ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ٤٧٨ ، و ص ٤٨٠ ؛ وج ٢١ ، ص ٣٦٥ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ (۱) الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ (۲)، وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ (۳)، وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدٌ (۴)» \_ فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: «فِيهِ كَهَيْئَةِ

٤٢٣ / ٢

السَّرَاجِ (۵) \_ فَأَمَّا (۶) الْمَطْبُوعُ، فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ، وَ أَمَّا الْأَزْهَرُ، فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ، وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ؛ وَ أَمَّا الْمَنكُوسُ، فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ».

ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۷).

«فَأَمَّا (۸) الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَ نِفَاقٌ، فَهُم قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ، (۹) فَإِنَّ (۱۰) أَذْرَكَ أَحَدَهُمْ (۱۱) أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ، هَلَكَ؛ وَإِنْ أَذْرَكَهُ (۱۲) عَلَى إِيْمَانِهِ، نَجَا». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعد از امام باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: همانا دلها چهار (گونه) اند: دلی که در آن نفاق و ایمانست، و دلی که وارونه است، و دلی که مهر خورده است (و از چرک و زنگ روی آن پوشیده است)، و دلی که تابناک و پاکیزه است، من عرض کردم: تابناک کدام است؟ فرمود: آنکه چون چراغی در آن است، و اما دل مهر خورده آن دل منافق است، و اما دل تابناک آن دل مؤمن است، که اگر خدا باو بدهد شکر کند، و اگر گرفتارش کند صبر کند، و اما وارونه آن دل مشرک است، سپس این آیه را خواند: «آیا آن کس که نگویند بر روی خویش راه رود راهنمون تر است یا آن کس که میرود استوار بر راهی راست؟» (سوره ملک آیه ۲۲) و اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق (هر دو) هست (دل) آن مردمی است که در شهر طائف بودند (و گاهی مؤمن و گاهی منافق بودند) پس هر کدام در حال

نفاق مرگش فرا میرسید (از لحاظ ایمان) هلاک بود، و اگر در حال ایمان اجلش میرسید رستگار بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از سعد، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: دلها چهارند دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که چرکین و زنگ زده است، و دلی فروزنده و پاک، من گفتم: دل فروزنده کدام است؟ فرمود: به مانند چراغی در آن است، و اما دلی که چرکین و زنگ زده و مطبوع است دل منافق است، و دل فروزنده دل مؤمن است، اگر به او بدهد، شکر کند و اگر گرفتارش کند، صبر کند، و دل وارونه دل مشرک است. سپس این آیه را خواند (۲۲ سوره ملک): «آیا کسی که نگونسار راه رود بر چهره خود راهبرتر است یا کسی که راستا به راه راست می رود» و اما آن دلی که ایمان و نفاق در آن به هم آمیخته است مردمی بودند در طائف (گاهی مؤمن و گاهی کافر) و هر کدام در حال نفاق مرگش می رسید هلاک بود و اگر در وضع ایمان مرگش می رسید نجات داشت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «سعد» از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: دلها بر چهار قسم است:

۱- دلی که در آن نفاق و ایمان است. ۲- دلی که وارونه است. ۳- دلی که مهر خورده (زنگار روی آن پوشانده)

۴- دلی که پاک و پاکیزه است. عرض کردم دل تابناک چگونه است؟

فرمود: دلی که چراغ فروزانی در آن است که آن دل مؤمن است که اگر خداوند به او دهد شکرگزار باشد و اگر گرفتارش سازد شکیبایی کند.

و اما دل وارونه دل مشرک است سپس این آیه را قرائت فرمود: «آیا آن کس که (در کفر) سرنگون به رو درافتاده یا آن کس که به راه راست است کدام بهتر هدایت یافته اند؟» (ملک/۲۲)

و اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق است دل مردمی است که بر طائف زندگی می کرد نه (که گاهی مؤمن و گاهی منافق بود نه) پس اگر در حال نفاق جاننش گرفته می شد از نظر ایمان نابود بود و اگر در حال ایمان جاننش گرفته می شد پیروز و رستگار بود (بکار گرفتن شهر طائف به عنوان مثال بوده و منظور همه کسانی است که در حال شک و تردیدند).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مختلف فيه. و الظاهر أن المفضل هو أبو جميلة لروايته عن سعد و هو ابن طريف إن القلوب أربعة قيل: وجه الحصر أن القلب إما متصف بالإيمان أو لا، و الأول إما متصف بالإيمان بجميع ما جاء به النبي أو ببعضه دون بعض، و الأول قلب المؤمن و الثاني قلب فيه إيمان و نفاق، و الثاني إما أن يصرح بالإيمان ظاهراً أو لا، و الأول قلب المنافق، و الثاني قلب المشرك. و أقول: يمكن أن يكون المراد هنا بالنفاق التزلزل في الإيمان أو الرياء أو عدم العمل بمقتضى الإيمان، فيشمل إرادة المعاصي و الإصرار

عليها، وفي النهاية الأزهر الأبيض المستنير، وقال: الأجرد: الذى ليس على بدنه شعر وفيه: القلوب أربعة قلب أجرد فيه مثل السراج يزهر أى ليس فيه غل ولا غش، فهو على أصل الفطرة فنور الإيمان فيه يزهر، والقاموس: الأجرد فضاء لا نبات فيه، ويوم أجرد تام، انتهى. فشبّه عليه السلام قلب المؤمن بأرض صافية بيضاء قابلة لزرع الإيمان والحكمة وخالية عن شوكة الشوك والشبهات وذمائم الأخلاق، وقال فيه: كهياة السراج، الهيئة الحالة والصورة، شبه ما فى القلب من نور الإيمان والمعارف بنور السراج للإيضاح لأنه أشهر وإن كان فى المشبه أكمل، لأن بنور القلب يرى ما فى عالم الملك والملكوت، وبنور السراج يرى بعض ما حوله من المبصرات. فأما المطبوع فقلب المنافق الطبع الختم، وختم القلب كناية عن منع الله عز وجل أطفاه الخاصة لإعراضه عن الحق، وإنما نسب ذلك إلى قلب المنافق لأن عدم دخول الإيمان فيه مع تعرضه له بإظهاره باللسان إنما هو لمانع وهو الطبع المسبب عن إبطاله لاستعداده الفطرى، وفي النهاية فيه: من ترك ثلاث جمع من غير عذر طبع الله على قلبه، أى ختم عليه وغشاه ومنعه أطفاه، والطبع بالسكون الختم بالتحريك الدنس، وأصله من الدنس والوسخ يغشيان السيف، يقال: طبع السيف يطبع طبعا ثم استعمل فيما يشبه ذلك من الأوزار والآثام وغيرهما من القبائح. إن أعطاه شكر ذكر من صفات المؤمن الصبر والشكر لأنهما من أمهات صفات الكمال مستوعبان لجميع الأحوال وإنما وصف قلب المشرك بالنكس لأنه كالظرف المقلوب المكبوب لا يستقر فيه شىء، وخصه بالمشرك لأن قلب المنافق يمر فيه شىء من الحق والإيمان، ولا يعتقد به بخلاف قلب المشرك، فإنه لا يمر فيه شىء من الحق، ولا ينافى ذلك كون عقوبة المنافق أشد لأن إنكار الحق مع العلم به أشنع وأقبح. وقيل: القلب المنكوس هو القلب الناظر إلى الدنيا المتوجهة إليها لأن الدنيا تحت الآخرة وأنه لما صرف نظره وهمته عن الدرجات العالية التى هى فوقه وقصر نظره وهمه إلى الدنيا الدنية فكأنه نكس وانقلب، أو أنه لما خلقه الله تعالى على الفطرة القويمية وهياً له أسباب الترقى والطيران إلى الدرجات العالية فإن توجهه إلى الشهوات البهيمية وضيع فطرته الأصلية فقد تنزل عما كان عليه وتوجه إلى الجهة السفلى، فصار منكوساً كالطير الذى يطير إلى جهة السفلى. والاستشهاد بالآية إما لمناسبة التشبيهات أو لأن المكب على وجهه يصير قلبه أيضاً منكوساً أو لأن المراد بالإكباب فى الآية إكباب قلبه، و

قيل: الاستشهاد باعتبار أن المشرك يمشى مكبا على وجهه لكون قلبه مكبوبا مقلوبا، و المؤمن يمشى سويا لكون قلبه على وجه الفطرة مستقيما عارفا بالحق كما يرشد إليه قوله تعالى

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وقال البيضاوى معنى مكبا أنه يعثر كل ساعة و يخر على وجهه لو عورة طريقه و اختلاف أجزائه، و لذلك قابله بقوله

أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا

قائما سالما من العثار

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

مستوى الأجزاء أو الجهة، و المراد تمثيل المشرك و الموحد بالسالكين و الدينين بالمسلكين، و قيل: المراد بالمكب الأعمى فإنه يعتسف فينكب و بالسوى البصير و قيل: من يمشى مكبا هو الذى يحشر على وجهه إلى النار، و من يمشى سويا الذى يحشر على قدميه إلى الجنة فهم قوم أى هم و أمثالهم، و ذكرهم على التمثيل و المراد بهم الشكاك و من يعبد الله على حرف.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٥٩

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٩٤٠/٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ

ص: ٢١١



- ١-٧ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، ه ، بر ، بف » والوفى : - «إن» .
- ٢-٨ . «التَّكْسُ» : قلب الشىء على رأسه . و «النَّكْسُ» : السهم الذى انكسر فوقه فجعل أعلاه أسفله ، فىكون رديئا ولرداءته يُشَبَّه به الرجل الدَّنىء . المفردات للراغب ، ص ٨٢٤ (نكس) .
- ٣-٩ . طبع عليه : ختم . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ٩٩٦ (طبع) .
- ٤-١٠ . فى المعانى : «أنور» . و«الجَرْدُ» : فضاء لا نبات فيه ، مكان جَرْدٍ وأجرد وجَرْدٍ ، وقلب أجرد ، أى ليس فيه غِلٌّ ولا غِشٌّ ، فهو على أصل الفِطْرَة ، فنور الإيمان فيه يزهر . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٤٠٠ ؛ النهاية ، ج ١ ، ص ٢٥٦ (جرد) .
- ٥-١ . فى الوافى : + «قال» .
- ٦-٢ . فى «ه» والمعانى : «وأما» .
- ٧-٣ . الملك (٦٧) : ٢٢ .
- ٨-٤ . فى «ب ، بر» : «وأما» . وفى المعانى : «أما» .
- ٩-٥ . فى شرح المازندرانى : «القلب الذى فيه نفاق وإيمان هو قلب من آمن ببعض ما جاء به النبىِّ صلى الله عليه وآله ووجد بعضه ، أو شكَّ . وهذا فى الحقيقة نوع من النفاق ، كما يرشد إليه قوله : «فإن أدرك أحدهم أجله على نفاقه» بأن لا يرجع عنه ولا يتوب . وقوله : «فهم قوم كانوا بالطائف» على سبيل التمثيل ، وإلا فكلٌّ من اتَّصف بصفاتهم فحكمه حكمهم» .
- ١٠-٦ . فى «ه ، بر» : «إن» . وفى المعانى : «وإن» .
- ١١-٧ . فى حاشية «ج ، ص ، بس ، بف» : «أحدكم» .
- ١٢-٨ . فى «ص» : «أدرك» .
- ١٣-٩ . معانى الأخبار ، ص ٣٩٥ ، ح ٥١ ، بسنده عن محمّد بن خالد ، عن هارون ، عن المفضل ، عن سعد الخفاف ، عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٩ ، ح ١٨٩٥ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ (٢): قَلْبٌ مَنْكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ ، وَهُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ؛ وَقَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ (٣) وَالشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ (٤)، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ

مِنْهُ (٥) غَلَبَ (٦) عَلَيْهِ؛ وَقَلْبٌ مَفْتُوحٌ، فِيهِ مَصَابِيحٌ تَزْهَرُ (٧) ، وَ (٨) لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ» . (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: دلها سه (گونه) اند: دل وارونه که هیچ خیر و خوبی در آن جا نکند و آن دل کافر است، و دلی که در آن نقطه سیاهی است، و خوبی و بدی در آن با هم در کشمکش باشند، پس هر کدام از آن دل باشد بر آن دیگری چیره گردد، و دلی است باز و گشاده که در آن چراغهایی است تابناک، و نورش تا روز رستاخیز خاموش نگردد و آن دل مؤمن است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٥٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: دلها سه اند: دلی وارونه که هیچ عقیده خوبی در آن جا نکند و این دل کافر است و دلی که در آن نکته سیاهی است و خیر و شر در آن با هم در کشمکش باشند و هر کدام از آن دل و موافق او باشند، بر دیگری چیره گردد (و هر کدام بر دل

برآیند بر دیگری چیره گردد (ل) و دلی باز و گشاده که در آن چراغها فروزانند و تا رستاخیز روشنی آن خاموشی نگردد و آن دل مؤمن است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام حدیث می کند که فرمود: دلها سه گونه اند: دلی وارونه که هیچ عقیده خوبی در آن جا نگیرد و این دل کافر است و دلی که در آن نقطه سیاهی است و خیر و شر در آن باهم در گیرند و هرکدام از آن دل و موافق او باشند، بر دیگری چیره گردد (و هرکدام بر دل برآیند بر دیگری چیره شود) و دلی باز و گشاده که در آن چراغ های فروزانده اند و تا رستاخیز روشنی آن خاموشی نگردد و آن دل مؤمن است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. القلوب ثلاثة هذا لا ینافی ما مر أن القلوب أربعة، فإن قوله و قلب فيه نکتة سوداء یشمل قسمین منها، و هما قلب فيه نفاق و ایمان، و قلب المنافق، و فی القاموس: وعاه یعیه حفظه و جمعه كأوعاه، و قال: اعتلجوا اتخذوا صراعا و قتالا و الأمواج التظمت. و قلب مفتوح و هو

الذى يقبل الإيمان و المعارف و الأسرار، و كلها نور ينور القلب فى عالم الأبدان و الأرواح، و قوله: لا يطفأ نوره إلى يوم القيامة، إشارة إلى أن القلب المنور بنور الإيمان و المعارف منور بعد الفراق من البدن فى عالم البرزخ و بعده، فإن هذه الأنوار باقية لا تزول منه أبداً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٦٠

\*\*\*\*\*

## (١٨٦) باب فى تنقل أحوال القلب

### ١- الحديث

٢٩٤١/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَعْحَوْلِ، عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ (١٠) ، وَ سَأَلَهُ (١١) عَنْ أَشْيَاءَ،

ص: ٢١٢

---

١- ١٠ . فى «ه» : - «الثمالى» .

٢- ١١ . فى شرح المازندرانى : «قوله : قال : القلوب ثلاثة ، هذا لا ينافى ما مر من أن القبول أربعة ؛ لأن قوله : «وقلب فيه نكتة سوداء» يشمل القسمين منها ، وهما : قلب فيه نفاق وإيمان ، وقلب المنافق الذى لم يؤمن بحسب الباطل أصلاً» . وفى مرآة العقول مثله .

٣- ١٢ . فى «ز» : + «فيه» .

٤- ١٣ . «اعتجلوا» : اتخذوا صبراعاً وقتالاً . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٣٠٨ (علج) .

- ٥-١ . فى المعانى : «فما كان منه أقوى» بدل «فأيهما كانت منه» .
- ٦-٢ . فى «ز» : «علت» .
- ٧-٣ . فى «ز» وحاشية «بر» : «تزهو» . وفى المعانى : «مصباح يزهر» .
- ٨-٤ . فى «ب ، ص ، بس ، بف» : - «و» .
- ٩-٥ . معانى الأخبار ، ص ٣٩٥ ، ح ٥٠ ، بسنده عن الحسن بن محبوب الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٤٩ ، ح ١٨٩٦ .
- ١٠-٦ . فى «ه» : - «بن أعين» .
- ١١-٧ . فى الوافى وتفسير العياشى : «فسأله» .

فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ، قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُخْبِرْكَ - أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ (١) لَنَا (٢)، وَ أَمْتَعَنَا  
٤٢٤ / ٢

بِكَ - أَنَا نَأْتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرِقَّ قُلُوبُنَا، وَ تَسْلُو (٣) أَنْفُسَنَا عَنِ الدُّنْيَا،

وَيَهُونَ (٤) عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ (٥) مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ، فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ  
وَ التُّجَّارِ، أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا؟ قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ، وَ مَرَّةً  
تَسْهَلُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ،  
نَخَافُ عَلَيْنَا النِّفَاقَ» .

قَالَ: فَقَالَ (٦): «وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا (٧): إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا، وَ جَلْنَا (٨) وَ نَسِينَا  
الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا ، حَتَّى كَانَا (٩) نُعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ، فَإِذَا (١٠) خَرَجْنَا مِنْ  
عِنْدِكَ، وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتِ، وَ شَمِمْنَا (١١) الْأَوْلَادَ، وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ، يَكَادُ (١٢) أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ  
الْحَالِ (١٣) الَّتِي كُنَّا عَلَيْنَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى (١٤) كَانَا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ،

- ١-٨ . فى «ب ، د ، بس ، بى» : «بقاك» بحذف الهمزة تخفيفاً .
- ٢-٩ . فى «ه» : - «لنا» .
- ٣-١٠ . سَلَوْتُ عَنْهُ سُلُوءًا : صَبِرْتُ . وسلاهُ وعنه : نَسِيَهُ . والاسم : السَّلْوَةُ ، وَيُضَمُّ . المصباح المنير ، ص ٢٨٧ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٧٠٠ (سلو) .
- ٤-١ . فى «بى» والوافى وتفسير العياشى : «تهون» .
- ٥-٢ . فى «بر» : «الدنيا» بدل «أيدى الناس» .
- ٦-٣ . فى «ز ، د ، بر ، بى» والوافى وتفسير العياشى : + «لهم» .
- ٧-٤ . فى «ه ، بر» والوافى : «فقالوا» .
- ٨-٥ . «الْوَجَلُ» : استشعار الخوف . يقال : وَجَلَ يَوْجَلُ وَجَلًا فَهُوَ وَجِلٌ . المفردات للراغب ، ص ٨٥٥ (وجل) .
- ٩-٦ . فى البحار : «كأنا» .
- ١٠-٧ . فى الوافى : «وإذا» .
- ١١-٨ . فى «ه» : «أوشمنا» .
- ١٢-٩ . فى «ب ، د ، بر ، بس ، بى» والوافى : «نكاد» . وفى «ه» : «فكاد» .
- ١٣-١٠ . فى «ج ، بر» والبحار : «الحالة» .
- ١٤-١١ . فى البحار : «حتى» بدون الواو .

أَفْتَخَافُ (١) عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا (٢)؟

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوبَاتُ الشَّيْطَانِ ، فَيَرِغْبُكُمْ (٣) فِي الدُّنْيَا ، وَ  
اللَّهُ لَوْ تَدُوْمُونَ عَلَى الْحَالَةِ (٤) الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا (٥) ، لَصَافَحْتُمْ (٦) الْمَلَائِكَةَ ،

وَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ، وَ لَوْ لَا أَنْكُمْ تُذِيبُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ (۷) اللَّهُ، لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذِيبُوا (۸)، ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ، فَيَغْفِرَ اللَّهُ (۹) لَهُمْ، إِنَّ الْمَوْءَمِنَ مُقْتَنًّا (۱۰) تَوَّابٌ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۱۱) وَقَالَ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» (۱۲)؟». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سلام بن مستنیر گوید: من در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین (یکی از اصحاب آن حضرت) وارد شد، و از چیزهایی از آن حضرت پرسید، پس همین که خواست برخیزد بامام باقر عرضکرد: من شما را آگاه کنم - خداوند عمر شما را دراز کند و ما را بوجود شما بهره مند سازد - که ما خدمت شما میرسیم و از نزد شما بیرون نمیرویم تا اینکه (در نتیجه) دل‌های ما نرم شود، و جانهای ما از (نداشتن) این دنیا تسلی یابد، و آن چه از این اموال و دارائی که در دست مردم است بر ما خوار و پست شود، سپس از نزد شما بیرون رویم و همین که (دوباره) پیش مردم و تجار رویم دنیا را دوست بداریم؟ (این چگونه است؟) گوید: آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا اینها دل‌هاست که گاهی سخت شود، و گاهی هموار و آسان. سپس فرمود: هر آینه یاران محمد (صلی الله علیه و آله) عرضکردند: ای رسول خدا ما بر نفاق از خودمان ترسناکیم؟ فرمود: چرا از آن می ترسید؟ عرضکردند: هنگامی که نزد شما هستیم و شما ما را متذکر کنید؟ و بآخرت تشویق کنید، از خدا می ترسیم و در دنیا را (یکسره) فراموش کنیم و در آن بی رغبت شویم تا آنجا که گویا آن حضرت را بچشم خود بینیم و بهشت و دوزخ را (بنگریم) و چون از خدمت شما برویم و داخل این خانه ها گردیم، و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم از آن حالی که نزد شما داشتیم برگردیم بحدی که گویا ما هیچ نداشته ایم (و شما را ندیده و خدمت شما نبوده ایم و آن حال قبلی را نداشته ایم) آیا شما از این که این تغییر حالت نفاق باشد بر ما می‌ترسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

بآن‌ها فرمود: هرگز (این نفاق نیست)، اینها وسوسه‌های شیطان‌نیت که شما را بدنیا تشویق کند، بخدا سوگند اگر شما بهمان حالی که بآن خودتان را توصیف کردید میماندید هر آینه فرشتگان دست در دست شما می‌گذارند (و بدون وسیله) روی آب راه می‌رفتید، و اگر نبود که شما گناه می‌کنید سپس از خدا آمرزش (آن گناه را) خواهید هر آینه خداوند خلقی می‌آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خداوند آنها را بیامرزد، و براستی مؤمن در گناه افتد (یا بامتحان در گناه گرفتار شود) و بسیار توبه کند، آیا نشنیده‌ای گفتار خدای عز و جل را (که فرماید): «همانا خداوند دوست دارد توبه‌کنندگان را و دوست دارد پاکیزه‌جویان را» (سوره بقره آیه ۲۲۲) و (نیز) فرماید: «و آمرزش خواهید از پروردگار خویش سپس بازگشت کنید بسوی او» (سوره هود آیه ۹۰).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از سلام بن مستنیر، گوید: من خدمت امام باقر (علیه السلام) بودم که حمران بن اعین بر او وارد شد و چیزهایی از او پرسید و چون خواست برخیزد، به امام باقر (علیه السلام) گفت: من به شما گزارش می‌دهم (خدا عمر شما را پاینده دارد و ما را به وجود شما بهره‌مند سازد) که ما خدمت شما می‌رسیم و از نزد شما بیرون نمی‌روم تا دل ما نرم می‌شود و نفوس تسلی و آرامش یابد از این دنیا و بر ما خوار و آسان شود آنچه که از مال و دارائی در دست مردم است سپس از نزد شما که بیرون می‌رویم پیش مردم و تجار، دنیا دوست می‌شویم؟ گوید: امام باقر (علیه السلام) در پاسخ فرمود: همانا این دلها است که گاهی سخت و سرکش باشند و گاهی هموار و راهوار، سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: اما یاران محمد (صلی الله علیه و آله) گفتند: یا رسول الله! ما از نفاق بر خود ترس داریم، فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود که: چرا از آن ترس دارید؟ گفتند: تا در خدمت شما هستیم و شما به ما یاد آوری می‌کنید و ما را به آخرت تشویق می‌کنید، از خدا می‌ترسیم و دنیا



را فراموش می کنیم و در آن بی رغبت می شویم تا آنجا که گویا آخرت را به چشم خود می نگریم و هم بهشت و دوزخ را تا نزد شما هستیم و چون از نزد شما بیرون می رویم و در این خانه های خود در می آئیم و بوی فرزندان می شنویم و نان خوران و خانواده را می نگریم نزدیک است از آن حالی که در خدمت شما داشتیم برگردیم و تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم، آیا شما هم از اینکه این تغییر وضع، نفاق باشد، بر ما ترس دارید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ آنها فرمود: هرگز، این بددلیها نیرنگ های شیطان است که به وسیله آنها شماها را به دنیا تشویق می کند، به خدا سوگند اگر شما بر همان حالی که برای خود شرح دادید پیوسته می ماندید، هر آینه فرشته ها با شما دست می دادند و به روی آب راه می رفتید و اگر نبود که شما گناه می کنید و از خدا آمرزش می خواهید هر آینه خدا خلقی را می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را بیمارزد، به راستی مؤمن فتنه پذیر و بسیار توبه است، آیا نشنیدی گفتار خدا عز و جل را (۲۲۲ سوره بقره): «راستی خدا دوست دارد توآیین را و دوست دارد پاکیزه شوندگان را» و فرموده است (۳ سوره هود): «از پروردگار خود آمرزش خواهید و به او بازگشت کنید».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «سلام بن مستنیر» گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین بر او وارد شد و چیزهایی از او پرسید و چون خواست برخیزد، به امام باقر علیه السلام گفت: من به شما گزارش می دهم (خدا عمر شما را پاینده دارد و ما را به وجود شما بهره مند سازد) که ما خدمت شما می رسیم و از نزد شما بیرون نمی روم تا دل ما نرم شود و دلها در تسلی و آرامش قرار گیرند و آن چه که از مال و دارائی در دست مردم است در نظر ما بی ارزش باشد سپس از نزد شما که بیرون می رویم پیش مردم و تجار، دنیا دوست می شویم؟ گوید: امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: همانا این دلهاست که

گاهی سخت و سرکش باشند و گاهی هموار و راهوار، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: اما یاران محمد صلی الله علیه و اله گفتند: یا رسول الله! ما از نفاق بر خود می ترسیم پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود که: چرا از آن ترس دارید؟ گفتند: تا در خدمت شما هستیم و شما به ما یادآوری می کنید و ما را به آخرت تشویق می کنید، از خدا می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم و در آن بی رغبت می شویم تا آنجا که گویا آخرت و شب دوزخ را با چشم خود می بینیم و این زمانی است که در خدمت شما هستیم و چون از نزد شما بیرون می رویم و به خانه های خود برمی گردیم و بوی فرزندان می شنویم و نان خوران و خانواده را می نگریم و نزدیک است از آن حالی که در خدمت شما داشتیم برگردیم و تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم، آیا شما هم از اینکه این تغییر وضع، نفاق باشد، بر ما ترس دارید؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله در پاسخ آن ها فرمود: هرگز، این بددلیها نیرنگ های شیطان است که به وسیله آنها شماها را به دنیا تشویق می کند، به خدا سوگند اگر شما بر همان حالی که برای خود شرح دادید پیوسته می ماندید، هر آینه فرشته ها با شما دست می دادند و به روی آب راه می رفتید و اگر نبود که شما گناه می کنید و از شما آمرزش می خواهید هر آینه خدا خلقی را می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را بیامرزد، به راستی در گناه رفته و بسیار توبه کند آیا نشنیدی گفتار خدای عز و جل را: «و آمرزش خواهید از پروردگار خود سپس به سوی او بازگشت خواهید کرد» (بقره/۲۲۲)

و فرموده است: «از پروردگار خود آمرزش بخواهید و به او بازگشت کنید» (هود/۳)

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و تسلو أنفسنا عن الدنيا فى القاموس سلاه و عنه كدعاه و رضيه سلوا و سلوا نسيه، و أسلاه عنه فتسلى إنما هى القلوب أى إنما سمي بالقلب لتقلب أحواله مرة تصعب أى عن الإقبال على عالم القدس و رفض الدنيا و مرة تسهل و تلين و تطيع العقل و تترك الشهوات بسهولة، و وجه ذلك أن سنة الله فى عالم الإنسان أن يكون متوسطا بين عالم الملائكة و عالم الشياطين. فالملائكة ثابتون فى مقام القدس كما قالوا:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

\*

و

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

و الشياطين منهمكون فى الشرور و الخطيئات داعون إلى المعاصى و السيئات و كذلك البهائم شأنهم الميل إلى الشهوات و الرغبة فى اللذات، و الإنسان عالم بين العالمين مركب من النشأتين، فإن له روحا قدسيا و جسدا بهيميا فهو مختلف الشؤون منتقل الأحوال، و لو لم يكن كذلك لم يتيسر له الترقى إلى أعلى مدارج الكمال و أقوى الدواعى إلى الصعود على أحسن الأحوال، و أنفع الجنود لدفع وساوس الشياطين و التخلص عن الأهوال بمجالسة الصالحين و معاشرتهم و متابعتهم فى الأقوال و الأفعال كما يرشد إليه هذا الحديث. و الشمم القرب و الدنو، و كان المراد هنا الالتذاذ بقربهم و النظر إليهم تشبيها لهم بالرياحين، و الأهل: الزوجة و ذكرها تخصيص بعد تعميم كانا لم نكن على شىء أى من الحالة الأولى. إن هذه خطوات الشيطان إشارة إلى قوله تعالى:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ  
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ  
عَلِيمٌ

و فى القاموس: الخطوة و يفتح ما بين القدمين و الجمع خطأ و خطوات، و بالفتح المرة و الجمع خطوات، و المعنى أن ذلك بسبب وساوس الشيطان و أتباعه، فإن وفق الله للتوبة لا يضر ذلك و لا ينتهى إلى النفاق أى باطنكم مؤمن موقن و قد تعرض لكم الغفلة بسبب وساوس الشيطان، حيث أنه لم يكن له تصرف فى إيمان المؤمن يتوسل بما يوجب نقص إيمانه، و المنافق باطنه غير مؤمن و هو فى الغفلة دائما فبينهما بون بعيد. و قيل: ينبغى أن يعلم أن قلب المؤمن فى الحقيقة عرش الرحمن يطوف به قوافل و إرادات من الحق و إلهاماته، و يشرق فيه لوامع أنواره و طواع إسراره، و لذلك يجب تطهيره عن أدناس التعلقات و أرجاس الشهوات، و قد قيل: له بابان باب شرقى أيمن مفتوح إلى مشرق نور الحق. و حظيرة القدس، يطلع من ذلك الباب شوارق ألطاف الربوبية و المواعظ اللاهوتية، و باب غربى أيسر إلى مغرب الجسد و الأعضاء و منه يظهر آثار تلك الشوارق و المواعظ إلى الأعضاء فتخضع بالأعمال الصالحة تواضعا و يسهل القلب عند ذلك و تتم النعمة ظاهرة و باطنة و كثيرا ما يتصرف فيه الشيطان و يلقي إليه من الباب الغربى كذبا و زورا، و يوحى إليه زخرف القول غرورا فيميله إلى الدنيا و يحدث فيه صداء و رينا، فإن استيقظ من نداء الغيب و دعوة أهل الحق و استغفر زال عنه، و إن استمر يسرى ذلك من الباب الشرقى إلى عالم القدس و يمنع الواردات اللاهوتية و أنوار الربوبية فيسود لوح القلب و يصدر من الجوارح أعمال قبيحة مظلمة، و تنعكس ظلمتها إليه، فينطمس نوره بريح الشهوات، و تراكم الظلمات، ظلمات بعضها فوق بعض، فلا يقبل الحق أبدا. ثم أشار صلى الله عليه و آله و سلم إلى أن الحالة الأولى حالة حسنة شريفة، و الدوام عليها يوجب التشبيه بالملائكة، و الوصول إلى مقامات عالية، و إلى أن الحالة الثانية و التعرض للذنب و الاستغفار بعده لا تخلو من حكمة إلهية و مصلحة ربانية، بقوله: و الله لو تدومون إلخ. لأن المانع من ظهور تلك الآثار هو الكدورات الجسمانية، و التعلقات البشرية و الوسواس الشيطانية، و الميل إلى الزهرات الدنيوية، فإذا زالت عن العبد تلك الموانع دائما يصير نورا صرفا و روحا محضا،

و يتصف بصفات الملائكة، و يلتحق بالروحانيين و يصافحهم، و يكون معهم و يمشى على الماء مثلهم. و إن شئت توضيح ذلك فنقول: أن للروح الإنسانى منازل فى السير إلى الله، أولها المحسوسات، و ثانيها المتخيلات، و ثالثها الموهومات، و رابعها المعقولات، و هو فى هذا المنزل يمتاز عن سائر الحيوانات، و يرى فيه ما هو خارج عن عالم الحس و الخيال و الوهم، و يعلم روح الأشياء و حقائقها، و له عرض عريض أوله أول عالم الإنسان، و آخره عالم الملائكة بل فوقه، و هو معراج الإنسان و أعلى عليين له، كما أن الثلاثة الأول أسفل السافلين له، و أعظم أسباب معراجه قطع التعلق عن الدنيا و الإعراض عنها بالكلية، ثم الدوام على هذه الحالة فإنه يوجب الوصول إلى حالة شريفة هى مرتبة عين اليقين، و له فى تلك المرتبة قدرة على أفعال غريبة و آثار عجيبة بإذن الله تعالى، كمصافحة الملائكة و المشى على الماء و الهواء و غيرها، و منه يعلم أن الكرامات غير منكورة من الأولياء كما زعمه بعض العلماء. و لو لا أنكم تذبون. أقول: يدل على أن لله تعالى مصلحة عظيمة فى هذا النوع من الخلق، لتظهر غفاريته و لطفه و رحمته، بل الظاهر أن هذا سبب لرفعة درجاتهم و تضاعف كمالاتهم، و لا ينافى ذلك عدم صدور تلك الأفعال و ظهور تلك الآثار منهم، كما أن أكثر أفراد المؤمنين أفضل من كثير من الملائكة مع ظهور تلك الأمور من الملائكة دونهم، و لا يبعد أن يكون التلوث بالخطيئات سببا للتذلل و الخضوع و رفع الدرجات، حتى أن أكثر الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام ابتلوا بارتكاب ترك الأولى و المكروهات، فارتقوا بعد ذلك إلى أعالي الدرجات، كما يومئ إليه قوله سبحانه:

وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ، ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ

و قال سبحانه:

وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَتْهُ فَاستَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ، فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ

و مثله كثير فى الكتاب، و القصار يلوث الثوب بأشياء ثم يغسله ليصير أحسن و ألطف و أشد بياضا مما كان، كما أن آدم عليه السلام قبل ارتكاب ترك الأولى فى الجنة كان فى عداد الملائكة و شبيها بهم، و إن كان أفضل منهم و مسجودا لهم، و لما ارتكب ترك الأولى و هبط إلى الأرض و استغفر و بكى على ما صدر عنه سنين متطاولة كملت محبته، و صفى و زكى و صار نبيا مصطفى و عمر الله به و بأولاده الأرض، و تمت حكمة الله البالغة، و ظهرت رحمته السابغة و هذا سر من أسرار القدر و القضاء يتحير فيه ألباب الحكماء. إن المؤمن كأنه كلام الباقر عليه السلام و فى النهاية فى الحديث: المؤمن خلق مفتنا أى ممتحنا يمتحنه الله بالذنب ثم يتوب، ثم يعود ثم يتوب يقال: فتنته افتنه فتونا إذا امتحنته، و يقال فيها افتنته أيضا و هو قليل، و قد كثر استعمالها فيما أخرجه الاختيار للمكروه، ثم كثر حتى استعمل بمعنى الإثم و الكفر و القتال و الإحراق و الإزالة، و الصرف عن الشىء، و منه أنه يحب المفتن التواب، أى الممتحن بالذنب ثم يتوب، انتهى. أ ما سمعت يمكن أن يكون الاستشهاد باعتبار تقديم التوابين و حبهم بناء على أن المراد بالمتطهرين المتطهرون من الذنوب، لكن ورد فى بعض الأخبار أن المراد بهم المتطهرون بالماء، فالاستشهاد بمحض حبهم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٦٥

\*\*\*\*\*

## (١٨٧) باب الوسوسة و حديث النفس

### ١- الحديث

٢٩٤٢/١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ، قَالَ:

ص: ٢١٤

٢-١٣ . فى «ه» : «أفتخاف علينا النفاق ، فإنّ ذلك نفاق» . وفى «بر» والوفى : «أفتخاف علينا النفاق ، وإنّ ذلك نفاق» .

٣-١٤ . فى الوافى : «فترغبكم» .

٤-١٥ . فى «ب ، د ، ه ، بر ، بس ، بف» والوفى : «الحال» .

٥-١٦ . فى شرح المازندرانى : - «بها» .

٦-١٧ . فى حاشية «ز» : «تصافحتكم» .

٧-١ . فى «ز ، ه» : «ثمّ تستغفرون» .

٨-٢ . فى «ه ، بر» : «لآتى الله جلّ وعزّ بخلق يذنبون» بدل «لخلق الله خلقا حتّى يذنبوا» .

٩-٣ . فى «ب ، د ، ز ، ه ، بس ، بف» والبحار وتفسير العياشى : - «الله» . وفى الوافى : «لآتى

الله تعالى بخلق يذنبون ويستغفرون ، فيغفر» بدل «لخلق الله \_ إلى \_ فيغفر الله» .

١٠-٤ . فى «ج ، د ، ه» : «مُفْتَن» . و«مُفْتَن» : مُمْتَحَن يَمْتَحِنُه اللهُ بالذنب ثمّ يتوب ، ثمّ يعود ،

ثمّ يتوب . النهاية ، ج ٣ ، ص ٤١٠ (فتن) .

١١-٥ . البقرة (٢) : ٢٢٢ . وفى الوافى وتفسير العياشى : - «وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» .

١٢-٦ . هود (١١) : ٣ و ٥٢ و ٩٠ .

١٣-٧ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ١٠٩ ، عن سلام ، عن أبى جعفر عليه السلام ، مع اختلاف

يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٠ ، ح ١٨٩٨ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٤١ ، ح ٧٨ .

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوَسْوَسَةِ (١) وَإِنْ كَثُرَتْ، فَقَالَ: «لَا شَيْءَ فِيهَا، تَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ» (٢) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

محمد بن حمران گوید: از امام صادق علیه السلام از وسوسه گر چه بسیار باشد پرسیدم؟ در پاسخ فرمود: چیزی در آن نیست، میگوئی، لا اله الا الله. (یعنی همین کلام و تفکر در آن وسوسه را از بین می برد زیرا مقصود از وسوسه و حدیث نفس همان وسوسه های مربوط بخدا و مکان و کیفیت اوست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از محمد بن حمران، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از وسوسه گر چه بسیار باشد؟ در پاسخ فرمود: چیزی در آن نیست، می گوئی لا اله الا الله. (یعنی جز اقرار به یگانگی خدا کفاره و جبرانی لازم ندارد).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «محمد بن حمران» می گوید: از امام صادق علیه السلام از وسوسه های هر چند که بسیار باشد پرسیدم در پاسخ فرمود: چیزی نیست می گوئی لا اله الا الله (یعنی توجه و تکیه بر خدا وسوسه را از بین می برد).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. وإن كثرت بالكسر، وربما يقرأ بالفتح على أنها مخففة من المثقلة عطفاً على الوسوسة، و الوسوسة حديث النفس مثل من خلق الله؟ و أين هو؟ و كيف هو؟ و متى هو؟ و الوسواس فى أحوال الخلق و نسبة المعاصى إليهم كما هو أحد معانى التفكير فى الوسوسة فى الخلق، أو إرادة المعاصى أو الأعم و هو إذا خطر ذلك فى القلب من غير قصد و لا عقد و لا تكلم به لقصد التشهير و التزويج، و ربما يفرق بين الوسوسة و حديث النفس بأن الوسوسة أكد، مثلاً إن خطر ببالك النظر إلى امرأة فهو حديث النفس و إن حصلت الرغبة و حركتك الشهوة فهو الوسوسة و لا شيء فيهما. و من أراد دفع كراهة ذلك و طرد الخبيث عن نفسه فليقل: لا إله إلا الله، أو ليقل آمناً بالله و برسوله لا حول و لا قوة إلا بالله، أو ليذكر الله وحده. قيل: أمره بالتوحيد لوجوه: الأول: أن لا يأتيه الموت و هو على تلك الحال. الثانى: نفى ما ألقى فى نفسه من أن للإله إلهاً آخر، حيث صرح بأن الإله واحد ليس إلا هو. الثالث: أن تلك الكلمة تطرد الخبيث و تدفعه عن قائلها، و لذلك يلقن المحتضر بها. الرابع: إفادتها أن سلسلة الممكنات منتهية إليه فلا يكون له موجد. الخامس: أن من اتصف بجميع صفات الكمال لا يتصف بالمخلوقية و الاحتياج. السادس: أنه لو كان له إله لزم الدور أو التسلسل، فوجب حصر الألوهية فى واحد، و روى العامة عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: إن الله تجاوز لى عن أمتى ما حدثت به أنفسهم ما لم يتكلم به أو يعمل به، قال بعضهم قال صلى الله عليه و آله و سلم هذا بعد نزول النسخ أو التخفيف، لقوله تعالى:

إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ

فقال بعض الصحابة: من يطيق هذا؟ فقال: أ تريدون أن تقولوا ما قال بنو إسرائيل سمعنا و عصينا، قولوا سمعنا و أطعنا فقالوا، فأنزل الله التخفيف بقوله:

لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

الآية، فقال عليه السلام كالمبين و المفصل لجمالها: إن الله تعالى تجاوز لى، إلى آخره. فبين لهم ما رفع عنهم مما لا يطيقونه، و هو حديث النفوس فأعلمهم أن له سبحانه أن يكلفهم ما يعلم أنه يشق عليهم معاناته بمقتضى عدله، و عدله حسن ثم خفف عنهم برفع ما يعجزون عنه إظهارا لفضله، و الفضل عليهم أحسن، و المراد بحديث النفس المعفو عنه ما لا يدخل تحت كسب العبد من الخواطر أولا، و الفكر فيما يخطر للنفس ثانيا، فيتأمله و يتحدث هل يعمله أم لا، فهذا معفو إلى أن يترجح فى القلب الفعل أو الترك فيهتم به، فإن كان خيرا كتب له حسنة، و إن كان شرا لم يكتب، فإذا قوى العزم صار نية فيعزم القلب و ينوى، فمن هناك يتحقق كسبه و فعله، فتقع المؤاخذه و المحاسبة لقوله تعالى:

وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ

ثم استدرك عليه السلام بعد ذكر ما عفى عنه ما يحاسب عليه فقال: ما لم تتكلم به و هو عمل اللسان، أو تعمل به، و هو عمل القلب و كسبه و هو عزمه و نيته و أفعال الجوارح و الأركان، فهذا ما لم يعف عنه و إن جاز العفو عنه بعد إثباته و المحاسبة عليه فضلا، كما روى: أن الله تعالى يقول للمحافظين: فإذا هم عبدى بسيئة فلا تكتبوها عليه فإن عملها فاكتبوها و آخذه أو أغفر. و قوله عليه السلام: إن الله تجاوز لى، يشعر بفضيلته فإن الله تعالى خصه فى حق أمته بهذا العفو دون من قبله من الأنبياء، كما خصه بقوله: نصرت بالرعب، و أحلت لى الغنائم و لم يحل لأحد قبلى، و نصرت بالصبا، إلى غير ذلك و أكرمه، انتهى كلامه. و أقول: قد مر بعض القول فى ذلك فى باب أن الإيمان مبثوث بجوارح البدن.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٦٦

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۲۹۴۳/۲ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ (۳): إِنَّهُ يَقَعُ فِي قَلْبِي أَمْرٌ عَظِيمٌ، فَقَالَ: «قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». قَالَ جَمِيلٌ: فَكَلَّمَا وَقَعَ فِي قَلْبِي شَيْءٌ، قُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَيَذْهَبُ (۴) عَنِّي. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جمیل بن دراج گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در دلم چیز بزرگی آمده؟ فرمود: بگو لا اله الا الله. جمیل گوید: هر گاه در دلم چیزی می آمد می گفتم: لا اله الا الله آن چیز از دلم بیرون میرفت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از جمیل بن دراج که به امام صادق (علیه السلام) گفتم: راستش این است که در دل من چیز بزرگی متصوّر می شود، در پاسخ فرمود: بگو لا اله الا الله. ، جمیل گوید: هر گاه در دلم چیزی خطور می کرد می گفتم: لا اله الا الله از دل من بیرون می رفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «جمیل بن درّاج» می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: راستش این است که در دل من تصور بزرگی به وجود می آید در پاسخ فرمود: بگو لا اله الاّ الله، جمیل گوید: هرگاه در دلم چیزی خطور می کرد و می گفتم: لا اله الاّ الله از دلم بیرون می رفت و آرام می گرفت.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح وهو مثل السابق. و الأمر العظيم أما شيء من الخواطر لو تكلم به أو اعتقده يكون كفرا موجبا للقتل و الارتداد، أو إرادة ذنب من الكبائر كما عرفت.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۶۸

\*\*\*\*\*

۴۲۵ / ۲

**۳- الحديث**

۲۹۴۴/۳ . ابْنُ أَبِي عَمِيرٍ (۶)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (۷):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلَكْتُ ، فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتَاكَ (٨) الْخَبِيثُ (٩) ، فَقَالَ لَكَ : مَنْ خَلَقَكَ ؟ فَقُلْتَ : اللَّهُ ، فَقَالَ لَكَ : اللَّهُ مَنْ خَلَقَهُ ؟ »

فَقَالَ (١٠) : إِي وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لَكَانَ كَذًّا .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ذَاكَ (١١) ...

ص: ٢١٥

- 
- ١- ٨ . « الوسوسة » : حديث النفس والأفكار . النهاية ، ج ٥ ، ص ١٨٦ (وسوس) .
- ٢- ٩ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٨٥ ، مع هذه الزيادة في آخره : « وفي خبر آخر : لاحول ولاقوة إلا بالله » الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٥٣ ، ح ١٨٩٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٦٨ ، ح ٩٠٢٨ ؛ وص ٢٩٣ ، ح ٩٣٧٩ .
- ٣- ١ . في « ب » والوافي : - « له » .
- ٤- ٢ . في « ه » ، بر « والوافي والبحار : « فذهب » .
- ٥- ٣ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٢٥٣ ، ح ١٩٠٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٦٧ ، ح ٩٠٢٥ ؛ البحار ، ج ٥٨ ، ص ٣٢٤ ، ذيل ح ١٣ .
- ٦- ٤ . السند معلق على سابقه . ويروى عن ابن أبي عمير ، علي بن إبراهيم ، عن أبيه .
- ٧- ٥ . لم تثبت رواية ابن أبي عمير ، عن محمد بن مسلم مباشرة . وما ورد في قليل من الأسناد مما يؤهم ذلك لا يخلو من خلل ؛ فقد توفي محمد بن مسلم سنة ١٥٠ ، وتوفي محمد بن أبي عمير سنة ٢١٧ ، وروى هو عن محمد بن مسلم بالتوسط في كثير من الأسناد جدًا . راجع : رجال النجاشي ، ص ٣٢٣ ، الرقم ٨٨٢ ؛ وص ٣٢٦ ، الرقم ٨٨٧ . وانظر على سبيل المثال : معجم رجال الحديث ، ج ٤ ، ص ٤٣٩ ؛ وص ٤٥٢ ؛ وج ٦ ، ص ٣٨٩ ؛ وص ٤١٨ ؛ وج ١٣ ، ص ٣٧١ - ٣٧٢ ؛ و

ج ۲۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱؛ و ص ۲۹۶؛ و ج ۲۲، ص ۳۶۰ - ۳۶۱. والظاهر وقوع خللٍ فی سندنا هذا من سقط أو إرسال .

۸-۶. فی «ه، بر» والوافی: «هل أتاک» .

۹-۷. «الخبیث»: الذکر من الشیاطین . مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۵۱ (خبث).

۱۰-۸. فی «ه، بر» والوافی: + «له» .

۱۱-۹. فی مرآة العقول: «ذلک» .

وَاللّٰهُ (۱) مَحْضُ (۲) الْاِیْمَانِ».

قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ (۳) عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ (۴) أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا عَنَى بِقَوْلِهِ هَذَا: «وَاللّٰهُ مَحْضُ الْاِیْمَانِ» خَوْفَهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ (۵) هَلَكَ؛ حَيْثُ عَرَضَ لَهُ (۶) ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده و عرضکرد: ای رسول خدا هلاک شدم؟ حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) باو فرمود: آن خبیث نزد تو آمد و بتو گفت: کی ترا آفرید؟ تو گفتی خدا پس بتو گفت: خدا را چه کسی آفریده؟ آن مرد عرضکرد: آری سوگند بآن که تو را براستی (به نبوت) برانگیخته چنین بوده است؟ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بآن مرد فرمود: بخدا سوگند. این محض ایمان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- از محمد بن مسلم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! من هلاک شدم، در پاسخ او گفت: آن خبیث نزدت آمده و گفته: کی تو را آفریده و تو پاسخ گفتی: خدا و به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده؟ آن مرد گفت: آری، بدان که تو را به راستی فرستاده چنین بوده است پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او گفت: به خدا که این محض ایمان است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳- «محمد بن مسلم» می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت: یا رسول الله! هلاک می شوم، در پاسخ او گفت: آن خبیث نزدت آمده و گفته: چه کسی تو را آفریده و تو پاسخ گفتی: خدا و به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده؟ آن مرد گفت: آری، بدان به حق آن کس که تو را به نبوت و راستی فرستاده چنین بوده است سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله به او گفت: به خدا که این ایمان محض است.

«ابن ابی عمیر» می گوید این حدیث را برای عبد الرحمن بن حجاج گفتم و او گفت: امام صادق علیه السلام برای من باز گفت که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: به خدا سوگند که این ایمان محض است (زیرا کافر از این خاطره ها ترس به دل راه ندارد) در آن وقت که در دلش خطور می کند که هلاک شده است (یعنی همین هراس از هلاکت برای این خاطره نابجا دلیل بر ایمان و یا عین ایمان است).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٢٥٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن كالصحيح. ذلك و الله محض الإيمان قيل فيه وجوه: أحسنها ما رواه عبد الرحمن بأن يكون ذلك إشارة إلى خوفه من الهلاك، فإن الكافر لا يخاف من هذه و لا من أعظم منها. الثاني: أن تلك الخطورات لإبطال الاحتمالات الباطلة، ليصير في الحق على يقين، فإن من أراد إقامة الدليل على مطلب يتفكر في الاحتمالات المضادة له ليبطلها و يتم برهانه على الحق. الثالث: أن الشيطان لما يئس من الخلل في إيمان العبد يتعرض له بتلك الخواطر كما يرشد إليه حديث آخر الباب.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٢٦٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٩٤٥/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، قَالَ:

كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْكُو إِلَيْهِ لَمَمًا (٨) يَخْطُرُ (٩) عَلَى بَالِهِ، فَأَجَابَهُ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِنْ شَاءَ ثَبَّتَكَ (١٠)، فَلَا يَجْعَلُ (١١) لِإِبْلِيسَ عَلَيْكَ طَرِيقًا، قَدْ شَكَأ قَوْمٌ إِلَى (١٢) النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَمًا يَعْزِضُ (١٣) لَهُمْ ، لِأَنَّ تَهْوِي (١٤) بِهِمُ الرِّيْحُ أَوْ



يُقَطَّعُوا (١٥) أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا بِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَتَجِدُونَ ذَلِكَ؟  
قَالُوا (١٦): نَعَمْ، فَقَالَ:

ص: ٢١٦

- 
- ١- ١٠. في «ه»: - «والله» .
- ٢- ١١. «المحض»: الخالص الذي لم يخالطه غيره. المصباح المنير، ص ٥٦٥ (محض).
- ٣- ١. في «بس»: «بذاك» .
- ٤- ٢. في البحار: «فقال حدثني أبو عبدالله عليه السلام» بدل «حدثني أبي عن أبي عبدالله عليه السلام» .
- ٥- ٣. في «ه»: - «قد» .
- ٦- ٤. في «ب، ج، د، ه، بس» والوافي: - «له» .
- ٧- ٥. الوافي، ج ٤، ص ٢٥٣، ح ١٩٠١؛ البحار، ج ٥٨، ص ٣٢٤، ذيل ح ١٣.
- ٨- ٦. «لما»: جمع اللَّمَّة: الهِمَّة والخَطَرَة تقع في القلب. راجع: النهاية، ج ٤، ص ٢٧٣ (لمم).
- ٩- ٧. في «بر، بف»: «تخطر». ولعله بلحاظ المعنى، وهو مقاربة الذنب أو الصغائر من الذنوب .
- ١٠- ٨. في «ز»: «يثبتك». وفي «بر»: «أثبتك» .
- ١١- ٩. في «ز، ص، ه»: «فلا تجعل» .
- ١٢- ١٠. في الوافي: - «إلى» .
- ١٣- ١١. في «بس، بف»: «تعرض» .
- ١٤- ١٢. في «ز»: «يهوى». وفي شرح المازندراني، ج ١٠، ص ١٣٩: «الهوى: السقوط من أعلى إلى أسفل، وفعله من باب ضرب، ومنه قوله تعالى: «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ»

[الحجّ (۲۲) : ۳۱] أى بعيد . والباء فى «بهم» للتعدية ، وهم جعلوا التكلّم باللمم وإظهاره أشدّ عليهم من أن يسقطهم الريح إلى مكان عميق ، أو أن تقطع أعضاؤهم استقباحا لشأنه واستعظاما لأمره ؛ لأنّه محال فى حقّه تعالى وكفرّ به» .

۱۵- ۱۳ . فى «ز ، بر» : «تقطّعوا» .

۱۶- ۱۴ . فى «ج ، ز ، بس» : «فقالوا» .

وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ، إِنَّ ذَٰلِكَ لَصَرِيحُ الْأَيْمَانِ، فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ فَقُولُوا: آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ (۱) لَا حَوْلَ  
وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

علی بن مهزیار گوید: مردی بحضرت جواد علیه السلام نوشت و از وسوسه هائی که بخاطرش آید شکایت کرد، حضرت در ضمن پاسخ نامه اش باو چنین نوشت: همانا خدای عز و جل اگر بخواهد تورا ثابت و پا برجا کند و از برای شیطان بر تو راهی قرار ندهد، و مردمی هم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شکایت بردند از خاطره هائی که در دل آنها افتد که اگر باد آنها را بجای دوری اندازد و یا قطعه قطعه شوند دوستر دارند از اینکه آن خاطره ها را بزبان آرند؟ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این را دریافتید؟ (که این خاطره ها بر شما بسیار گران است؟) عرض کردند: آری، فرمود: سوگند بآن که جانم بدست اوست این صریح ایمانست، پس هر گاه آن را یافتید (و احساس کردید که این خاطره ها بسراغتان آمده) بگوئید: «آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله» .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از علی بن مهزیار، گوید: مردی به ابی جعفر (علیه السلام) نوشت و از آنچه به خاطرش درآید شکایت کرد، امام در ضمن سخنش به او پاسخ داد: راستی خدا اگر خواهد تو را ثابت قدم سازد، شیطان را به خود راه مده، مردمی هم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شکایت بردند که خاطره هائی در دل آنها افتد که اگر باد آنها را سر به گم ببرد و یا تیکه تیکه شوند دوستتر دارند از اینکه آنها را به زبان آرند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این را دریافت می کنید؟ گفتند: آری، در پاسخ فرمود: سوگند بدان که جانم به دست او است، راستی که این صریح ایمان است و چون به شما رخ داد بگوئید: آمنا بالله و رسول و لا حول و لا قوّة الا بالله..

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- «علی بن مهزیار»، گوید: مردی به ابی جعفر علیه السلام نوشت و از آنچه به خاطرش خطور می کند شکایت کرد، امام در ضمن سخنش به او پاسخ داد: راستی خدا اگر بخواهد تو را ثابت قدم سازد، شیطان را به خود راه مده، مردمی هم به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت بردند که خاطره هائی در دل آنها می آید که اگر باد آنها را سر به نیست کند و یا قطعه قطعه شوند دوست تر دارند از اینکه آنها را به زبان آورند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این را دریافت می کنید؟ گفتند: آری، در پاسخ فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست اوست، به راستی که این عین ایمان است و چون برای شما رخ داد بگوئید: آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوّة إلا بالله.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وقال فى النهاية فى حديث ابن مسعود: لابن آدم لمتان لمة من الملك و لمة من الشيطان، اللمة الهمة و الخطرة تقع فى القلب، أراد إمام الملك و الشيطان به و القرب منه، فما كان من خطرات الخير فهو من الملك، و ما كان من خطرات الشر فهو من الشيطان، و فى القاموس: اللمم محركة الجنون و صغار الذنوب و أصابته من الجن لمة، أى مس أو قليل، و قيل: إنما جعل الوسوسة لمما أى ذنبا صغيرا لزعمه أنها من صغائر الذنوب أو لأنها قد تؤول إلى الذنب، و إلا فهى ليست من الذنوب و لا يخفى أنه لا حاجة إلى هذا التكلف كما عرفت، و الهوى السقوط من أعلى إلى أسفل، و فعله من باب ضرب، و منه قوله تعالى:

أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي

مَكَانٍ سَحِيقٍ

أى بعيد، و الباء فى بهم للتعدية و هم جعلوا التكلم باللمم و إظهاره أشد عليهم من أن يسقطهم الريح إلى مكان بعيد عميق، أو من أن تقطع أعضاؤهم استقباحا لشأنه و استعظاما لأمره. و الاستفهام فى قوله: أ تجدون ذلك؟ على حقيقته أو للتعجب أو للتقرير، و لفظه ذلك إشارة إلى كون الهوى و التقطيع أحب إليهم من التكلم به أو أصل اللمم و الأول أظهر و الإشارة الثانية أيضا تحتمل الوجهين كما عرفت. و قد روى مثل ذلك فى طرق العامة قال فى النهاية فى حديث الوسوسة: ذلك صريح الإيمان أى كراحتكم له و تفاديكم منه صريح الإيمان، و الصريح الخالص من كل شىء و هو ضد الكناية يعنى أن صريح الإيمان هو الذى يمنعكم لقبول ما يلقيه الشيطان فى أنفسكم حتى يصير ذلك وسوسة لا يتمكن فى قلوبكم و لا تطمئن إليه نفوسكم، و ليس معناه أن الوسوسة نفسها صريح

الإيمان لأنها تتولد من فعل الشيطان و تسويله فكيف يكون إيماننا صريحا. و قال النووى فى شرح صحيح مسلم: أى استعظامكم التكلم به فإن شدة خوفكم منه فضلا عن اعتقاده إنما يكون لمن استكمل الإيمان، و فى الرواية الثانية و إن لم يذكر الاستعظام لكنه مراد، و قيل: سبب الوسوسة علامة محض الإيمان فإن الشيطان إنما يوسوس لمن آيس عن إغوائه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٧٠

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٩٤٦/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرِ بْنِ (٣) جَنَاحٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْيَسَعِ دَاوُدَ الْأَبْزَارِيِّ، عَنْ حُمْرَانَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي (٤) نَافَقْتُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا نَافَقْتُ، وَ لَوْ نَافَقْتُ مَا (٥) أَتَيْتَنِي، تُعَلِّمُنِي (٦) مَا الَّذِي رَابَكَ (٧)؟ أَظُنُّ ٤٢٦ / ٢

الْعَدُوَّ الْحَاضِرَ (٨) أَتَاكَ، فَقَالَ لَكَ (٩): مَنْ خَلَقَكَ؟ فَقُلْتَ: اللَّهُ (١٠) خَلَقَنِي، فَقَالَ لَكَ (١١): مَنْ خَلَقَ اللَّهَ؟

قَالَ (١٢): إِي وَ الَّذِي (١٣) بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، لَكَانَ كَذَا.

فَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ أَتَاكُمْ مِنْ قِبَلِ الْأَعْمَالِ، فَلَمْ يَقَوْ عَلَيْكُمْ، فَاتَّأَكُمُ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ لَكِنِّي يَسْتَرِلُكُمْ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ، فَلْيَذْكُرُوا أَحَدَكُمْ اللَّهَ وَحْدَهُ». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرضکرد: ای رسول خدا من منافق شدم، فرمود: بخدا سوگند تو منافق نشده ای، و اگر منافق بودی نزد من نمی آمدی که مرا بآن آگاه کنی، چه چیز تو را بشک انداخته؟ بگمانم آن دشمن حاضر بخاطرت آمده و بتو گفت: کی تو را آفریده؛ تو گفتی: خدا مرا آفریده، پس بتو گفته: کی خدا را آفریده. عرضکرد: آری بدان که تو را براستی فرستاده سوگند که چنین شده، فرمود: همانا شیطان از راه کردارهای شما (و جلوگیری شما از اعمال نیک) نزدتان آید و بر شما دست نیابد پس از این راه بسراغتان آید که شما را بلغزاند، و هر گاه چنین شد هر کدام شما (که برایش چنین رخ داد) خدا را بیگانگی یاد کند (خیالات شیطانی برطرف گردد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام باقر (علیه السلام) که مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! من منافق شدم، فرمود: به خدا منافق نشدی و اگر منافق شده بودی، نزد من نمی آمدی به من اعلام کنی، چه باعث شکت شده؟ به گمانم که آن دشمن حاضر در خاطر نزد تو آمده است و به تو گفته کی تو را آفریده؟ و تو به او گفتی: خدا مرا آفریده پس به تو گفته: کی خدا را آفریده؟ گفت: آری بدان که تو را به راستی فرستاده چنین شده است، فرمود: شیطان از طرف خلاف در کردار به شما حمله کند و بر شما توانا نگردد و چیره نشود و از این راه به شما شعله ور شده تا شما را بلغزاند و هر گاه چنین شد هر کدام شماها خدا را به یگانگی یاد کند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۵- امام باقر علیه السلام فرمود: که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و گفت:

یا رسول الله! من منافق شدم، فرمود: به خدا منافق نشدی و اگر منافق شده بودی، نزد من نمی آمدی به من اعلام کنی، چه باعث شگت شده؟ به گمانم که آن دشمن در خاطر تو نفوذ کرده و به تو گفته چه کسی تو را آفریده؟ و تو به او گفتی: خدا مرا آفریده پس به تو گفته: چه کسی خدا را آفریده؟ گفت: آری، سوگند که آن کس که تو را به راستی فرستاده چنین شده است، فرمود: شیطان در جهت مخالف در رفتار به شما حمله ور می شود و تا شما را بلغزاند و هرگاه چنین نشد هرکدام از شما خدا را به یگانگی یاد کند. (این حدیث مشابه حدیث شماره ۳ صفحه ۲۵۳ می باشد).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول، و قد مضی الکلام فیه. قال بعض المحققین فی بیان ما یؤخذ العبد به من الوسوس و ما یعنی عنه: اعلم أن هذا أمر غامض و قد وردت فیه آیات و أخبار متعارضة یلتبس طریق الجمع بینها إلا علی سمسرة العلماء فقد روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال: عفی عن أمتی ما

حدثت به نفوسها، و عنه صلى الله عليه و آله و سلم قال: يقول الله للحفظة: إذا هم عبدى بسيئة فلا تكتبوها عليه، فإن عملها فاكتبوها سيئة، و إن هم بحسنة و لم يعملها فاكتبوها حسنة، فإن عملها فاكتبوها عشرا، و هو دليل على العفو عن عمل القلب و همه بالسيئة. فأما ما يدل على المؤاخذة فقولُه سبحانه:

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

و قال تعالى:

وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

فدل على أن عمل الفؤاد كعمل السمع و البصر فلا يعفى عنه، و قال تعالى:

وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

و قال سبحانه:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ

فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ . فالحق في هذه المسألة عندنا أنه لا يوقف عليه ما لم يقع الإحاطة بتفصيل أعمال القلوب من مبدء ظهورها إلى أن يظهر العمل على الجوارح فنقول: أول ما يرد على القلب الخاطر كما لو خطر له مثلا صورة امرأة و أنها وراء ظهره في الطريق لو التفت إليها لرآها، و الثانى: هيجان الرغبة و هو حركة الشهوة التى فى الطبع و هذا يتولد فى الخاطر الأول و نسميه ميل الطبع، و الأول يسمى حديث النفس، و الثالث: حكم القلب بأن هذا ينبغى أن يفعل أى ينبغى أن ينظر إليها، فإن الطبع إذا مال لم تنبعث الهمة و النية ما لم تندفع الصوارف، فإنه قد يمنعه حياء أو خوف من الالتفات، و عدم هذه الصوارف ربما يكون بتأمل و هو على كل حال حكم من جهة العقل و يسمى هذا اعتقادا و هو يتبع الخاطر، و الميل الرابع تصميم العزم على الالتفات و



جزم النية فيه، وهذا نسميه هما بالفعل ونية وقصدا. وهذه الهمة قد يكون لها مبدء ضعيف ولكن إذا أصغى القلب إلى الخاطر الأول حتى طالت مجاذبته للنفس تأكدت هذه الهمة و صارت إرادة مجزومة، فإن انجزمت الإرادة فربما يندم بعدم الجزم فيترك العمل، وربما يغفل بعارض فلا يعمل بها ولا يلتفت إليه، وربما يعوقه عائق فيعتذر عليه العمل. و هيهنا أحوال للقلب قبل العمل بالجارحة، و الخاطر و هو حديث النفس، ثم الميل، ثم الاعتقاد، ثم الهم، فنقول: أما الخاطر فلا تؤاخذ به لأنه لا يدخل تحت الاختيار، وكذلك الميل و هيجان الشهوة لأنهما أيضا لا يدخلان تحت الاختيار و هما المرادان بقوله صلى الله عليه وآله وسلم: عفى عن أمتي ما حدثت به نفوسها، فحديث النفس عبارة عن الخواطر التي تهجس في النفس، و لا يتبعها عزم على الفعل، فأما العزم و الهم فلا يسمى حديث النفس، بل حديث النفس كما روى عن عثمان بن مظعون حيث قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن نفسى تحدثنى أن أطلق خولة؟ قال: مهلا إن من سنتى النكاح، قال: نفسى تحدثنى أن أجب نفسى؟ قال: مهلا إخصاء أمتى دؤب الصيام، قال: نفسى تحدثنى أن أترهب؟ قال: مهلا رهبانية أمتى الجهاد و الحج قال: نفسى تحدثنى أن أترك اللحم؟ قال: مهلا فإنى أحبه و لو أصبته فى كل يوم لأكلته و لو سألت الله لأطعمنيه. فهذه الخواطر التى ليس معها عزم على الفعل هى حديث النفس، و لذلك شاور فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ لم يكن معها عزم و هم بالفعل، و أما الثالث و هو الاعتقاد و حكم القلب بأنه ينبغى أن يفعل فهذا مردد بين أن يكون اضطرارا أو اختيارا و الأحوال تختلف فيه، فالاختيارى منه يؤاخذ به، و الاضطرارى لا يؤاخذ به، و أما الرابع و هو الهم بالفعل فإنه يؤاخذ به إلا أنه إن لم يفعل نظر فإن تركه خوفا من الله تعالى و ندم على همه كتبت له حسنة، لأن همه سيئة و امتناعه و مجاهدته نفسه حسنة، و الهم على وفق الطبع لا يدل على تمام الغفلة عن الله، و الامتناع بالمجاهدة على خلاف الطبع يحتاج إلى قوة عظيمة فجده فى مخالفة الطبع و هو العمل لله سبحانه أشد من جده فى موافقة الشيطان بموافقة الطبع، فكتبت له حسنة لأنه رجح جهده فى الامتناع، و همه به على همه بالفعل، و إن تعوق الفعل لعائق أو تركه لعذر لا خوفا من الله تعالى كتبت عليه سيئة فإن همه فعل اختيارى من القلب. و الدليل على هذا التفصيل ما ورد فى الصحيح قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: قالت الملائكة

رب ذاك عبدك يريد أن يعمل سيئة و هو أبصر فقال: ارقبوه فإن عملها فاكتبوها عليه بمثلها، و إن تركها فاكتبوها له حسنة، إنما تركها لأجلى، و حيث قال: لم يعملها أراد به تركها لله، فأما إذا عزم على فاحشة و تعذرت عليه بسبب أو غفلة فكيف يكتب له حسنة، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إنما يحشر الناس على نياتهم، و نحن نعلم أن من عزم ليلا على أن يصبح و يقتل مسلما أو يزنى بامرأة فمات تلك الليلة مات مصرا و يحشر على نيته و قد هم بسيئة و لم يعملها، و الدليل القاطع فيه ما روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: إذا التقى المسلمان بسيفهما فالقاتل و المقتول في النار، قيل: يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول؟ قال: لأنه أراد قتل صاحبه، و هذا نص في أنه صار من أهل النار بمجرد الإرادة، مع أنه قتل مظلوما فكيف تظن أن الله لا يؤاخذ بالنية و الهم، بل كل ما دخل تحت اختيار العبد فهو مأخوذ به، إلا أن يكفره بحسنة، و نقض العزم بالندم حسنة فلذلك كتب حسنة، و أما فوات المراد بعائق فليس بحسنة. و أما الخواطر و حديث النفس و هيجان الرغبة فكل ذلك لا يؤاخذ به لأنه لا يدخل تحت الاختيار، و المؤاخذة به تكليف لما لا يطاق، و لذلك لما نزل قوله تعالى:

وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ

جاء ناس من الصحابة إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و قالوا: كلفنا ما لا نطيع إن أحدنا ليتحدث نفسه بما لا يحب أن يثبت في قلبه ثم يحاسب بذلك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لعلكم تقولون كما قالت بنو إسرائيل سمعنا و عصينا قولوا سمعنا و أطعنا، فأنزل الله تعالى الفرج بقوله تعالى

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

فظهر به أن كل ما لا يدخل تحت الوسع من أعمال القلب هو الذي لا يؤاخذ به، و كل من يظن أن كل ما يجرى على القلب يسمى حديث النفس، و من لم يفرق بين هذه الأقسام الثلاثة فلا بد و أن يغلط و كيف لا يؤاخذ بأعمال القلوب و الكبر و العجب و الرياء و النفاق و الحسد و جملة الخبائث

من أعمال القلب، بل السمع و البصر و الفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولاً، أى مما يدخل تحت الاختيار، فلو وقع البصر بغير اختياره على غير محرم لم يؤخذ بها فإن أتبعها نظرة ثانية كان مؤاخذاً بها، لأنه لا محالة مختار. وكذا خواطر القلب تجرى هذا المجرى، بل القلب أولى بمؤاخذته لأنه الأصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم التقوى هيهنا وأشار إلى القلب، وقال الله عز و جل:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ

و التقوى فى القلب، وقال صلى الله عليه وآله وسلم: البر ما اطمأن إليه القلب و إن أفتوك و أفتوك. حتى أنا نقول: إذا حكم قلب الفتى بإيجاب شىء و كان مخطئاً صار مثاباً على فعله، بل من ظن أنه متطهر فعليه أن يصلى و إن صلى ثم ذكر كان له ثواب بفعله، فإن ترك ثم تذكر كان معاقباً، و من وجد على فراشه امرأة فظن أنها زوجته لم يعص بوطئها و إن كانت أجنبية، و إن ظن أنها أجنبية عصى بوطئها، و إن كانت امرأته، كل ذلك نظر إلى القلب دون الجوارح. ثم قال: الوسواس ثلاثة أصناف الصنف الأول أن يكون من جهة التلبس للحق، فإن الشيطان قد يلبس فيقول للإنسان: لا تترك التنعم و اللذات، فإن العمر طويل و الصبر عن الشهوات طول العمر ألمه عظيم، فعند هذا إذا ذكر العبد عظيم حق الله تعالى و عظيم ثوابه و عقابه و قال: الصبر عن الشهوات شديد و لكن الصبر على النار أشد منه و لا بد من أحدهما، فإذا ذكر العبد وعد الله و وعيده و جدد إيمانه و يقينه خنس الشيطان و هرب، إذ لا يستطيع أن يقول: ليس النار أشد من الصبر على المعاصى، و لا يمكنه أن يقول: المعصية لا تقضى إلى النار، فإن إيمانه بكتاب الله يدفعه عن ذلك، فينقطع وسواسه. و كذلك يوسوس إليه بالعجب فى علمه و عمله، فيفكر العبد أن معرفته و قدرته و قلبه و أعضائه التى بها علمه و عمله كل ذلك من خلق الله فيخنس الشيطان، فهذا نوع من الوسوسة تنقطع بالكلية عن العارفين المستبصرين بنور الإيمان و المعرفة. الصنف الثانى: أن يكون وسواسه بتحريك الشهوة و تهيجها، و هذا ينقسم إلى ما يعرف العبد يقيناً أنه معصية و إلى ما يظنه بغالب الظن فإن علم يقيناً خنس الشيطان عن تهيج يؤثر فى التحريك، و لم يخنس عن التهيج، و إن كان مظنوناً ربما يبقى مؤثراً بحيث يحتاج إلى

مجاهدة فى دفعه، فىكون الوسوسة موجودة، و لكنها مدفوعة غير غالبية. الصنف الثالث: أن يكون وسواسه بمجرد الخواطر و تذكر الأحوال الغائبة و التفكير فى الصلاة فى غير أمر الصلاة مثلا، فإذا أقبل على الذكر تصور أن يندفع و يعود و يعاقب الذكر و الوسوسة، و تصور أن يتساوقا جميعا حتى يكون الفهم مشتملا على فهم معنى القراءة، و على تلك الخواطر كأنهما فى موضعين من القلب و بعيد جدا أن يندفع هذا الخنس بالكلية بحيث لا يخطر، و لكنه ليس محالا إذ قال صلى الله عليه و آله و سلم: من صلى ركعتين لم يحدث فيهما بشيء من الدنيا غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، فلو لا أنه متصور لما ذكره، إلا أنه لا يتصور ذلك إلا فى قلب استولى عليه الحب حتى صار كالمستهتر و لكن ذلك عزيز. ثم قال: اعلم أن القلب كما ذكرناه مكتنفة بالصفات التى ذكرناها و تنصب إليه الآثار و الأحوال من الأبواب التى وصفناها فكأنه هدف يصاب على الدوام من كل جانب، فإذا أصابه شيء و تأثر به أصابه من جانب آخر ما يضاذه فيغير وصفه، فإن نزل الشيطان به و دعاه إلى الهوى و التفت القلب إليه نزل الملك به و صرفه عنه، و إن جذبته شيطان إلى شر جذبته شيطان آخر إلى غيره، و إن جذبته ملك إلى خير جذبته ملك آخر إلى غيره، فتارة يكون متنازعا بين ملكين، و تارة بين شيطانين و تارة بين ملك و شيطان، و لا يكون قط مهملا، و إليه الإشارة بقوله تعالى:

و نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ . و لاطلاع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم على عظيم صنع الله فى عجائب القلب و تقلبه كان يحلف به و كان يقول: و لا مقلب القلوب، و كان كثيرا ما يقول صلى الله عليه و آله و سلم: يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك، قالوا: أو تخاف يا رسول الله؟ فقال: و ما يؤمنى و القلب بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء، و فى لفظ آخر: إن شاء أن يقيمه أقامه و إن شاء أن يزيغه أزاعه، و ضرب له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثلاثة أمثلة فقال: مثل القلب مثل العصفور تنقلب فى كل ساعة، و قال: مثل القلب فى تقلبه كالقدر إذا استحمت غليانا و قال صلى الله عليه و آله و سلم: مثل القلب كمثل ريشة فى أرض فلاة تقلبها الرياح ظهر البطن، و هذه التقلبات من عظيم صنع الله فى تقلبيه من حيث لا يهتدى إليه، لا يعرفه إلا المراقبون لقلوبهم، و المراعون لأحوالهم مع الله تعالى، و القلوب فى الثبات على الخير و الشر و التردد بينهما ثلاثة، قلب عمر بالتقوى و زكى بالرياضة، و طهر من خبائث الأخلاق، فينقذ فيه خواطر الخير من

خزائن الغيب، و مداخل الملكوت، فيتصرف العقل إلى التفكير فيما خطر ليعرف دقائق الخير فيه، و يطلع على أسرار فوائده، فينكشف له بنور البصيرة وجهه، فيحكم بأنه لا بد من فعله، و يستحث عليه، و يدعو إلى العمل به، فينظر الملك إلى القلب فيجده طيبا فى جوهره، طاهرا بتقواه مشيرا بضياء العقل، معمورا بأنوار المعرفة، و يراه صالحا لأن يكون مستقرا له، فعند ذلك يمد به بجنود لا ترى و يهديه إلى خيرات أخرى حتى ينجر الخير إلى الخير. و كذلك على الدوام لا يتناهى إمداده بالترغيب فى الخير و يتييسر الأمر عليه و إليه الإشارة بقوله تعالى:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى  
وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى  
فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى

و فى مثل هذا القلب يشرق نور المصباح من مشكاة الربوبية حتى لا يخفى فيه الشرك الخفى الذى هو أخفى من دبيب النملة السوداء فى الليلة الظلماء، و لا تخفى على هذا النور خافية، و لا يروج عليه شىء من مكائد الشيطان، بل يقف عليه الشيطان و يوحى زخرف القول غرورا، و لا يلتفت إليه. و هذا القلب بعد طهارته من المهلكات يصير على القرب معمورا بالمنجيات من الشكر و الصبر و الخوف و الرجاء و الزهد و المحبة و الرضا و التوكل و التفكير و المحاسبة و المراقبة و أمثالها. و هو القلب الذى أقبل الله تعالى عليه بوجهه، و هو القلب المطمئن المراد بقوله تعالى:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

و بقوله عز و جل:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . القلب الثانى: القلب المخدول المشحون بالهوى، المدنس بالخبائث الملوث بالأخلاق الذميمة، المفتحة فيه أبواب الشياطين، المسدودة عنه أبواب الملائكة و مبدء الشر فيه أن ينقذ فيه خاطر من الهوى و يهجس فيه، فينظر القلب إلى حاكم العقل ليستغنى عنه، و يستكشف وجه الصواب فيه فيكون العقل قد ألفت خدمة الهوى فأنس به، و استمر على استنباط الحيل له فى موافقة الهوى و مساعدته، فيسول النفس له و يساعده عليه، فينشرح الصدر بالهوى و ينسبط فيه ظلماته لانخناس جند العقل عن مدافعتة فيقوى سلطان الشيطان لاتساع مكانه بسبب

انتشار الهوى، فيقبل عليه بالتزيين و الغرور و الأمانى، و يوحى بذلك زخرف القول غرورا، فيضعف سلطان الإيمان بالوعد و الوعيد، و يخبو نور اليقين بخوف الآخرة أن يتصاعد من الهوى دخان مظلم إلى القلب يملأ حواسه حتى تنطفى أنواره فيصير العقل كالعين التى ملأ الدخان أجفانها، فلا يقدر على أن تنظر و هكذا تفعل غلبة الشهوة فى القلب حتى لا يبقى للقلب إمكان التوقف و الاستبصار، و لو بصره واعظ و أسمع ما هو الحق فيه عمى عن الفهم، و صم عن السمع، و هاجت الشهوة و نشط الشيطان و تحركت الجوارح على وفق الهوى، و ظهرت المعصية إلى عالم الشهادة من خزائن الغيب بقضاء من الله و قدره. و إلى مثل هذا القلب الإشارة بقوله تعالى:

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا، أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

و بقوله عز و جل:

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

إلى قوله:

أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

\*

و رب قلب هذا حاله بالإضافة إلى جميع الشهوات، و رب قلب هذا حاله بالإضافة إلى بعض الشهوات، كالذى يتورع عن بعض الأشياء و لكنه إذا رأى وجهها حسنا لا يملك عينه و قلبه و طاش عقله و سقط مساك قلبه، أو كالذى لا يملك لنفسه عند الغضب مهما استحقق و أذكر عيب من عيوبه، أو كالذى لا يملك نفسه عند القدرة على أخذ درهم أو دينار بل يتهالك عليه تهالك الواله المستهتر فتتسرح منه المروة و التقوى. و كل ذلك لتصاعد دخان الهوى إلى القلب حتى يظلم و ينطفى منه أنوار البصيرة، فينطفى منه نور الحياة و المروة و الإيمان، و يسعى فى تحصيل مراد

الشیطان. القلب الثالث: قلب یبتداً فیہ خواطر الهوى، فیدعوه إلى الشر فیلحقه خاطر الإیمان، فیدعوه إلى الخیر فتنبعث النفس بشهواتها إلى نصره خاطر الشر و تحس التمتع و التمتع فینبعث العقل إلى خاطر الخیر، و یدفع فی وجه الشهوة و یقبح فعلها و ینسبها إلى الجهل، و یشبهها بالبهیمة و السبع فی تهجمها على الشر، و قلة اکتراثها بالعواقب. فتمیل النفس إلى نصح العقل، فیحمل الشیطان حملة على العقل و یقوى داعية الهوى و یقول ما هذا التحرج البارد، و لم تمتع عن هواك فتؤذى نفسك، و هل ترى أحدا من أهل عصرک یخالف هواه أو یترك غرضه؟ أفترک ملاذ الدنیا لهم فیتمتعون فیها، و تحجر على نفسك فتبقى محروماً شقياً متعوباً یضحک علیك أهل الزمان، أترید أن یزید منصبك على فلان و فلان و قد فعلوا مثل ما اشتییت و لم یمتنعوا، أما ترى العالم الفلانی لیس یحترز عن فعل ذلك و لو كان شراً لا تمتع عنه فتمیل النفس إلى الشیطان و تنقلب إليه فیحمل الملك حملة على الشیطان فیقول هل هلک إلا من اتبع لذة الحال و نسی العاقبة أفتنزع بلذة یسیرة و تترك لذة الجنة و نعیمها أبد الآبأد؟ أم تستثقل ألم الصبر عن شهوة و لا تستثقل ألم النار؟ أفتغتر بغفلة الناس عن أنفسهم و اتباعهم هواهم و مساعدتهم الشیطان؟ مع أن عذاب النار لا ینخفض عنك بمعصية غیرك؟ أرایت لو كنت فی صیف و وقف الناس کلهم فی الشمس و كان لك بیت بارد أ كنت تساعد الناس أم تطلب لنفسك الخلاص فكیف تخالف الناس خوفاً من حر الشمس و لا تخالفهم خوفاً من حر النار. فعند ذلك تمیل النفس إلى قول الملك، فلا یزال القلب یتردد بین الجنیدین متجاذباً بین الحزینین إلى أن یغلب على القلب من هو أولى به فإن كانت الصفات التی فی القلب الغالب علیها الصفات الشیطانية التی ذكرناها غلبه الشیطان و مال القلب إلى جنسه من أحزاب الشیاطین، معرضاً عن حزب الله تعالى و أولیائه و مساعداً لحزب الشیطان و أولیائه، و جرى على جوارحه بسابق القدر ما هو سبب بعده عن الله تعالى. و إن كان الغالب على القلب الصفات الملكية لم یصغ القلب إلى إغواء الشیطان و تحریضه إیاه على العاجلة و تهوینه أمر الآجلة، بل مال إلى حزب الله تعالى و ظهرت الطاعة بموجب ما سبق من القضاء على جوارحه. و قلب المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمن، أى بین تجاذب هذین الحزینین و هو الغالب على القلوب أعنى القلب و الانتقال من حزب إلى حزب، أما الثبات على الدوام مع حزب الملائكة أو حزب الشیطان فنادر

من الجانبيين، وهذه الطاعات و المعاصى تظهر من خزائن العلم إلى عالم الشهادة بواسطة خزائن القلب، فإنه من خزائن الملكوت وهى إذا ظهرت كانت علامات تعرف أرباب القلوب سابق القضاء، فمن خلق للجنة يسرت له الطاعة و أسبابها، و من خلق للنار يسرت له أسباب المعصية و سلط عليه أقران السوء و ألقى فى قلبه حكم الشيطان. فإنه بأنواع الحكم يغرّه الحمقى كقوله: الله تعالى رحيم فلا تبال، و إن الناس كلهم ما يخافون الله فلا تخالفهم فإن العمر طويل فاصبر حتى تتوب غدا يعدهم بالتوبة و يمنهم بالمغفرة فيهلكهم، و بهذه الحيل و ما يجرى مجراها يوسع قلبه لقبول الغرور و يضيقه عن قبول الحق، إلى آخر ما ذكره مما يوافق مذهب الأشاعرة، و لسنا نقول به و الله يحق الحق و هو يهدى إلى السبيل. و أما ما ذكره من المؤاخذة على حكم القلب إذا كان اختياريا، و على الهم و العزم إذا كان الصارف غير خوف الله تعالى فهما مخالفان للأخبار المعتبرة فإنها تدل على عدم المؤاخذة مع ترك الفعل مطلقا، و ما استدل به على الأخير فهى أخبار عامية لا تعارض الأخبار المعتبرة، و يمكن حمل الخبر الأول على أن كتابة الحسنه موقوفة على أن يكون الترك لله و أخبارنا إنما تدل على عدم كتابة السيئة و ليس فيها كتابة الحسنه فلا تنافى، و الخبر الثانى غير صريح فى المقصود، و التمثيل الذى ذكره فى محل المنع، و الخبر الثالث يمكن أن يكون المراد به الإرادة مع سل السيف و التوجه إلى القاتل و الحملة عليه، بل الإعانة على نفسه، و سيأتى بعض القول فى أصل المطلب آنفا إن شاء الله تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٧٠

\*\*\*\*\*

ص: ٢١٧



- ٢-٢ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٤ ، ح ١٩٠٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٦٨ ، ح ٩٠٢٧ ، من قوله : «شكا قوم إلى النبي صلى الله عليه وآله» .
- ٣-٣ . فى «ه» : - «بكر بن» .
- ٤-٤ . فى «ه» والوافى والوسائل : «إني» .
- ٥-٥ . فى «ه ، بر» والوافى : «لما» .
- ٦-٦ . فى «ج ، ز ، ه» : «تعلمنى» .
- ٧-٧ . فى «ه» : «أرابك» . وفى «ز ، بر ، بف» : «رأيك» . و «الريب» : بمعنى الشك . وقيل : هو الشك مع التهمة . يقال : رابى الشيء وأرابنى : بمعنى شككنى . النهاية ، ج ٢ ، ص ٢٨٦ (ريب) .
- ٨-٨ . فى «ز» : «الخاطر» .
- ٩-٩ . فى «ه» والوافى : - «لك» .
- ١٠-١٠ . فى «ب» : «والله» .
- ١١-١١ . فى «ز» : - «لك» .
- ١٢-١٢ . فى «ه ، بر» والوسائل : «فقال» .
- ١٣-١٣ . فى «بر ، بف» : «أى والله الذى» .
- ١٤-١٤ . المحاسن ، ص ٢٥٤ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٧٨ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، إلى قوله : «والذى بعثك بالحق لكان كذا» مع اختلاف الوافى ، ج ٤ ، ص ٢٥٤ ، ح ١٩٠٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٦٨ ، ح ٩٠٢٦ .

## (١٨٨) باب الاعتراف بالذنوب و الندم عليها

### إشاره

٥٨ \_ بَابُ الْإِعْتِرَافِ بِالذُّنُوبِ وَ النَّدَمِ (١) عَلَيْهَا

## ۱- الحدیث

۲۹۴۷/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ الْأَعْمَاسِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا يَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ (۲) إِلَّا مَنْ أَقْرَبَهُ (۳)». (۴)

قَالَ: وَقَالَ (۵) أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَفَى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً (۶)». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی احمدسی از حضرت باقر علیه السّلام حدیث کند که فرمود: بخدا سوگند از گناه نجات نیابد و رها نشود) جز کسی که بدان اعتراف کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از علی احمدسی، از امام باقر (علیه السّلام)، فرمود: به خدا از گناه رها نشود جز کسی که بدان اعتراف کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۴۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام، فرمود: به خدا از گناه رها نشود جز کسی که بدان اعتراف کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. ما ینجو من الذنب أى من أصل الذنب فى الدنيا أو من عقوبته فى الدارين إلا من أقر بأنه ذنب فإن من أنكر كونه ذنبا و كان مستحلا له فهو كافر لا يتوب، و لا يستحق العفو، و لو كان المراد بالإقرار التوبة فيمكن أن يحمل على النجاة الكاملة أو النجاة قطعا و استحقاقا، لأنه مع عدم التوبة هو فى مشية الله إن شاء عذبه و إن شاء عفا عنه، فلا ینافى الحصر و يمكن حمله على ما دل علیه الخبر الخامس. و كفى بالندم

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۸۲

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۲۹۴۸/۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (٨) عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «لَا وَاللَّهِ، مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّاسِ إِلَّا خَصْلَتَيْنِ: أَنْ يُقْرُوا (٩) لَهُ بِالنَّعْمِ، فَيَزِيدَهُمْ، وَبِالدُّنُوبِ، فَيَغْفِرَ لَهَا لَهُمْ (١٠)» (١١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام باقر علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند؛ خداوند از مردم جز دو خصلت نخواسته است: (یکی) اعتراف بنعمتهای او تا نعمت را بر ایشان بیفزاید، و (دیگر) اعتراف بگناهان تا آنها را برای ایشان بیامرزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٥٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢-امام صادق(علیه السلام)فرمود:نه به خدا خداوند تعالی از مردم نخواسته است جز دو خصلت: اعتراف به نعمت ها برای او تا نعمت را بر ایشان بیفزاید و اعتراف به گناهان خود تا آنها را بر ایشان بیامرزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٩٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: نه به خدا خداوند تعالی از مردم نخواستته است جز دو خصلت: اعتراف به نعمت ها برای او تا بر نعمتشان بیفزاید و اعتراف به گناهان خود، تا آنها را بپامرزد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل، و المراد بالإقرار بالنعمة معرفة المنعم و قدر نعمته و أنها منه تفضلا، و هو شكر و الشكر  
يوجب الزيادة لقوله تعالى:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

و بالإقرار بالذنوب الإقرار بها مجملا و مفصلا، و هو ندامة منها، و الندامة توبة، و التوبة توجب  
غفران الذنوب، و يمكن أن يكون الحصر حقيقيا إذ يمكن إدخال كلما أراد الله فيهما، و قوله: لا و  
الله، رد على المدعين للصلاح المغترين بأعمالهم الذاهلين عن شرائط القبول و أسباب الوصول.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۸۳

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۲۹۴۹/۳ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

- ١-١ . فى «ص ، بر» وحاشية «ز» : «والندامة» .
- ٢-٢ . فى «ز ، ه ، بر» والوفى : «الذنوب» .
- ٣-٣ . فى «ز ، ه ، بر» والوفى : «بها» .
- ٤-٤ . الزهد ، ص ١٤١ ، ح ١٩٧ ، عن محمّد بن أبى عمير ، عن علىّ الأحمسيّ ، عمّن ذكره ، عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٨٧ ، ح ٣٦١١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٨ ، ح ٢٠٩٧٤ .
- ٥-٥ . فى «ص» : «فقال» . وفى «بر» : «وقال : قال» .
- ٦-٦ . فى «ج» : «التوبة» .
- ٧-٧ . الخصال ، ص ١٦ ، باب الواحد ، ح ٥٧ ، بسنده عن ابن أبى عمير ، عن علىّ الجهمي ، عن أبى جعفر عليه السلام . التوحيد ، ص ٤٠٧ ، ضمن الحديث الطويل ٦ ، بسنده عن علىّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن محمّد بن أبى عمير ، عن موسى بن جعفر عليه السلام عن النبىّ صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٨٧ ، ح ٣٦١١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٨ ، ح ٢٠٩٧٤ .
- ٨-٨ . فى «ه ، بر ، بف» وحاشية «ز» : «أبى عبد الله» .
- ٩-٩ . فى «ه ، بر ، بف» وحاشية «ز» والوفى : «أن يعترفوا» .
- ١٠-١٠ . فى «ه» : «- لهم» . وفى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٨٣ : «المراد بالإقرار بالنعمة معرفة المنعم وقدر نعمته وأنها منه تفضّلاً ، وهو شكر ، والشكر يوجب الزيادة ؛ لقوله تعالى : «لَلْـلَّـئِينَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» ؛ وبالإقرار بالذنوب الإقرار بها مجملاً ومفصّلاً ، وهو ندامة منها ، والندامة توبة ، والتوبة توجب غفران الذنوب . ويمكن أن يكون الحصر حقيقياً ؛ إذ يمكن إدخال كلّ ما أراد الله فيهما» .
- ١١-١١ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٨٩ ، ح ٣٦١٩ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٩ ، ح ٢٠٩٧٥ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ (١): سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ» قُلْتُ: يُدْخِلُهُ (٢) اللَّهُ بِالذَّنْبِ الْجَنَّةَ؟! قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّهُ لَيُذْنِبُ (٣)، فَلَا يَزَالُ مِنْهُ (٤) حَافِئاً مَا قَاتَا (٥) لِنَفْسِهِ، فَيَرْحَمُهُ اللَّهُ، فَيُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برخی از اصحاب عمرو بن عثمان از حضرت صادق حدیث کند که شنیدم آن حضرت میفرمود: همانا مرد (گاهی) گناه کند و خدا بوسیله آن او را بهشت برد، عرض کردم: خداوند بسبب گناه او را بهشت برد؟ فرمود: آری، هر آینه او گناه کند و پیوسته از آن ترسان است و بر خود خشمناک است پس خداوند با او ترحم کند و او را بهشت برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٥٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- یکی از اصحابش، از امام صادق (علیه السلام) گوید: شنیدم می فرمود: راستی مرد گناهی کند و خدا به وسیله آنش به بهشت ببرد، گفتم: خدا به گناه، او را به بهشت برد؟ فرمود: آری، راستش این است که گناهی می کند و پیوسته ترسان است و بر خود خشمگین است و خدا به او ترحم می کند و او را به بهشت می برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٤٩٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: شنیدم حضرت فرمود:

راستی مرد گناهی می کند و خدا به وسیله آن او را به بهشت می برد، عرض کردم: خدا بخاطر گناه، او را به بهشت می برد؟ فرمود: آری، راستش این است که گناهی می کند و بدنالش ترسان و بر خود خشمگین است از این رو خدا بر او ترحم می کند و او را به بهشت می برد. (زیرا گناهی که سبب خضوع می شود بهتر است از عبادتی که سبب عجب و خودبینی می شود).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق سندا و مؤیدا له متنا، و يدل على أن الذنب الذي يوجب الخضوع والتذلل خير من الطاعة التي توجب العجب والتدلل.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۸۳

\*\*\*\*\*

۴- الحديث



۲۹۵۰/۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

۴۲۷/۲

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّهُ (۷) - وَ اللَّهِ (۸) - مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ بِإِصْرَارٍ، وَ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِإِقْرَارٍ (۹)». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر آینه بخدا سوگند هیچ بنده با اصرار (بگناه و ادامه آن) از گناه بیرون نرود، و هیچ بنده ای از گناه بیرون نرود جز باقرار و اعتراف (بآن).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از معاویة بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: راستش این است که هیچ بنده ای به اصرار از گناه بیرون نیاید و هیچ بنده ای از گناه بدر نیاید جز به اقرار و اعتراف.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٤- («معاوية بن عمّار»، می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

راستش این است که هیچ بنده ای به اصرار از گناه بیرون نیاید جز به اقرار و اعتراف.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٢٥٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور صحیح عندی. من ذنب أى من أثره و استحقاق العقوبة بسببه بإصرار الباء للملابسة و الظرف صفة للذنب، و الباء فى قوله: بإقرار، للملابسة أو السببية، و علی الأول تقديره إلا ذنب بإقرار، و علی الثانى بشىء إلا بإقرار، و الإصرار إما فعلى و هو المواظبة علی نوع ذلك الذنب أو مطلقا، أو حکمی و هو العزم علی فعله ثانيا و إن لم يفعل كما صرح به بعض الأصحاب، و سیأتى تحقیقه إن شاء الله، و هو محمول علی الخروج علی سبیل القطع و الاستحقاق كما مر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٨٤

\*\*\*\*\*

٥- الحديث

٢٩٥١/٥. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ الْحَجَّاجِ السَّبَّيْعِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَليدٍ (١١)،  
عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ:

ص: ٢١٩

- 
- ١-١ . فى «ز» : «فقال» .  
٢-٢ . فى «ه، بر» : «يدخلهم» .  
٣-٣ . فى «ب، د، ز، ص» والوسائل : «يذنب» .  
٤-٤ . فى الوسائل : - «منه» .  
٥-٥ . «المقت» فى الأصل : أشدُّ البُغْض . النهاية، ج ٤ ، ص ٣٤٦ (مقت).  
٦-٦ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٨٨ ، ح ٣٦١٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦١ ، ح ٢٠٩٨٣ .  
٧-٧ . فى «بف» : - «إنه» .  
٨-٨ . فى «ه» : - «والله» .  
٩-٩ . فى «ز، ص، ه، بر، بف» والوافى : «بالإقرار» .  
١٠-١٠ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الثناء قبل الدعاء ، ح ٣١٤٣ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن  
أحمد بن محمد بن خالد ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبى عبد الله عليه  
السلام ، وتمام الرواية فيه : «إنما هى المدحة ، ثم الثناء ، ثم الإقرار بالذنب ، ثم المسألة ؛ إنّه والله  
ما خرج عبد من ذنب إلا بإقرار» . وفيه ، نفس الباب ، ح ٣١٤٤ ، هكذا : «عنه ، عن ابن فضال ،  
عن معاوية بن عمّار ، عن أبى عبد الله عليه السلام مثله ، إلا أنّه قال : ثمّ الثناء ، ثمّ الاعتراف بالذنب  
«الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٨٧ ، ح ٣٦١٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٩ ، ح ٢٠٩٧٦ .  
١١-١١ . فى «ب، ج، ز، بر، بس» والوسائل : - «عن محمد بن وليد» . وقد روى محمد بن  
وليد ، عن يونس بن يعقوب فى عدّة من الأسناد . ولا يبعد توسّطه بين السبّيعى وبين ابن يعقوب فى  
ما نحن فيه أيضا ؛ فإنّه مستبعد أن يروى الحسين بن محمد عن يونس \_ وقد مات هو فى أيام الرضا

عليه السلام ، بواسطة واحدة . راجع: رجال النجاشي ، ص ٤٤٦ ، الرقم ١٢٠٧ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٧ ، ص ٤٦٠ . هذا ، وفي «د ، ص ، ب ف » وحاشية «ز» : «محمد بن الوليد» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ (١): «مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ ، إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ ، غَفَرَ لَهُ وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ (٢)» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

یونس بن یعقوب گوید: که شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر که گناهی کند و بداند که خدا بر او مطلع هست که اگر خواهد او را عذاب کند و اگر خواهد او را بیامرزد، خداوند (بهمین آگاهی) او را بیامرزد اگر چه استغفار هم نکند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ١٥٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٥- از یونس بن یعقوب که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که گناهی کند و بداند که خدا بر او مطلع است، اگر خواهد عذابش کند و اگر خواهد او را بیامرزد، خدا او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ٥ ، ص ٥٠١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۵- «یونس بن یعقوب» گوید شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس گناهی کند و بداند که خدا بر کارش آگاه است، اگر خواهد عذابش می کند و اگر خواهد بیامرزد، خدا او را بیامرزد اگرچه استغفار نکند.

توضیح: مرحوم مجلسی (ره) می گوید: شاید مراد علمی باشد که در نفس او اثر کند و ثمره اش عمل باشد (یعنی سبب دست کشیدن از گناه شود).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. فعلم أن الله مطلع عليه لعل المراد الذي يؤثر في النفس و يثمر العمل، و إلا فكل مسلم يقر بهذه الأمور، و من أنكر شيئاً من ذلك فهو كافر، و من داوم على مراقبة هذه الأمور و تفكر فيها تفكراً صحيحاً لا يصدر منه ذنب إلا نادراً و لو صدر منه يكون بعده نادماً خائفاً فهو تائب حقيقة و إن لم يستغفر باللسان، و لو عاد إلى الذنب مكرراً لغلبة الشهوة عليه، ثم يصير خائفاً مشفقاً لئلا نفسه فهو مفتن تواب.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۸۴

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٢٩٥٢/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (٤) بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ عَنبَسَةَ الْعَابِدِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ أَنْ يَطْلُبَ (٥) إِلَيْهِ فِي الْجُرْمِ الْعَظِيمِ، وَ يُبْغِضُ الْعَبْدَ أَنْ يَسْتَخِفَّ بِالْجُرْمِ الْيَسِيرِ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دوست دارد بنده ای را که در گناه بزرگ باو توجه کند (و از او آمرزش بخواهد) و مبعوض دارد بنده ای را که گناه اندک را خوار شمارد و بآن بی اعتنا باشد (و در مقام توبه و تدارک آن نباشد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٥٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: به راستی خدا دوست دارد که بنده ای از جرم بزرگی طلب گذشت کند و بد دارد بنده ای را که جرم اندک را خوار و بی اعتبار شمارد (و در مقام توبه و تدارک آن نباشد).

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٠١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی خدا دوست دارد که بنده ای به خاطر جرم و گناه از خداوند تقاضای عفو و گذشت کند و در نظرش بد می دارد که جرم اندک را خوار و بی اعتبار شمارد(و در مقام توبه و تدارک آن نباشد).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. أن یطلب أى بأن یطلب أو هو بدل اشمال للعبد، و تعدیة الطلب یالی لتضمین معنی التوجه و نحوه.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

۷- الحدیث

۲۹۵۳/۷. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّ النَّدَمَ عَلَى الشَّرِّ يَدْعُو إِلَى تَرْكِهِ».(۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: همانا پشیمانی بر گناه و بدی، انسان را بدست کشیدن از آن وامیدارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷-امیر المؤمنین(علیه السلام)فرمود: راستی پشیمانی بر گناه و بدی به دست کشیدن از آن می خواند و وامی دارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



٧-امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:راستی پشیمانی از گناه و بدی به اعراض و دوری از آن وامی دارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٢٥٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

:ضعیف. إن الندم على الشرأى الندامة بعد الفعل وإن لم يكن مع العزم على الترك يدعو إلى التوبة والعزم على الترك بالكلية.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٢٨٥

\*\*\*\*\*

ص: ٢٢٠

---

١-١ . فى «ه ، بر ، بف » : «قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول « بدل «عن أبى عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول » .

٢-٢ . فى الوافى : + «الله » . وفى مرآة العقول : «لعلّ المراد العلم الذى يؤثّر فى النفس ويثمر العمل ، وإلاّ فكلّ مسلم يقترّ بهذه الأمور ، ومن أنكر شيئاً من ذلك فهو كافر ، ومن داوم على مراقبة

هذه الأمور وتفكر فيها تفكراً صحيحاً لا يصدر منه ذنب إلا نادراً ، ولو صدر منه يكون بعده نادماً خائفاً ؛ فهو تائب حقيقة وإن لم يستغفر باللسان ، ولو عاد إلى الذنب مكرراً لغلبة الشهوة عليه ، ثم يصير خائفاً مشفقاً لأنما نفسه ، فهو مفتن تواب» .

٣-٣ . المحاسن ، ص ٢٦ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٦ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام رفعه إلى النبي صلى الله عليه وآله . وفي الأمل للصدوق ، ص ٢٨٧ ، المجلس ٤٨ ، ح ٢ ؛ والتوحيد ، ص ٤١٠ ، ح ١٠ ، بسند آخر عن أبي عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام ، مع زيادة في أوله . الأمل للطوسي ، ص ٥٣ ، المجلس ٢ ، ح ٣٨ ، بسند آخر عن النبي صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في آخره ، وفي كلهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٨ ، ح ٣٦١٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٩ ، ح ٢٠٩٧٧ ؛ البحار ، ج ٨٨ ، ص ٣٦ .

٤-٤ . في الوسائل : - «بن محمد» .

٥-٥ . في مرآة العقول : «أن يطلب ، أي بأن يطلب ؛ أو هو بدل اشتغال للعبد . وتعدية الطلب ب «إلى» لتضمن معنى التوجه ونحوه» .

٦-٦ . المحاسن ، ص ٢٩٣ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٤٥١ الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٩ ، ح ٣٦٢١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٥٩ ، ح ٢٠٩٧٨ .

٧-١ . الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٩ ، ح ٣٦٢٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦١ ، ح ٢٠٩٨٤ .

## ٨- الحديث

٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الدَّقَّاقِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ زَيْدِ الْقَتَّاتِ ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «مَا مِنْ عَبْدٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَنَدِمَ عَلَيْهِ ، إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ ؛ وَمَا مِنْ عَبْدٍ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً ، فَعَرَفَ أَنَّهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَحْمَدَهُ» . (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابان بن تغلب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز اینکه پیش از آنکه طلب آمرزش کند خدا گناهِش را بیامرزد، و هیچ بنده ای نیست که خداوند بر او نعمتی ارزانی دارد، و بداند که آن نعمت از طرف خدا است جز اینکه خداوند پیش از آنکه او سپاسگزاری آن را کند او را بیامرزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز اینکه پیش از استغفار خدا او را بیامرزد و هیچ بنده ای نباشد که خدا به او نعمتی دهد و بداند که آن از طرف خدا است جز اینکه خدا پیش از آنکه او را حمد گوید، وی را بیامرزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «ابان بن تغلب» می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز اینکه پیش از استغفار خدا او را بیامرزد و هیچ بنده ای نباشد که خدا به او نعمتی دهد و بداند که آن از طرف خداست جز اینکه خدا پیش از آنکه او را حمد گوید، وی را بیامرزد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. إلا غفر الله له قبل أن يحمده الأنسب بالجزء الثاني إلا زاد الله له أو حكم له بالزيادة له.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

## (۱۸۹) باب ستر الذنوب

### ۱- الحديث

۲۹۵۵/۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْعَبَّاسِ مَوْلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ۲/۴۲۸

سَمِعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْمُسْتَتِرُ (۲) بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ (۳) سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَ الْمُذِيعُ (۴) بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ، وَ الْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ (۵) مَغْفُورٌ لَهُ (۶)». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عباس غلام حضرت رضا علیه السلام گوید: شنیدم آن حضرت علیه السلام میفرمود: پنهان کننده کار نیک (کردارش) برابر هفتاد حسنه است، و آشکارا کننده کار بد مخدول است، و پنهان کننده کار بد آمرزیده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عباس مولای امام رضا (علیه السلام)، گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود: نمان داشتن کردار نیک برابر هفتاد حسنه است و آنکه بد کرداری را فاش سازد مخدول باشد و آنکه کردار بد را نمان سازد آمرزیده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- عباس غلام امام رضا علیه السلام، می گوید: شنیدم که حضرت فرمود:

نهان داشتن كردار نيك برابر هفتاد حسنه است و آنكه بدكردارى را فاش سازد سرافكنده است و آنكه كردار بد را پنهان سازد آمرزيده است.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٢٥٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. مولى الرضا عليه السلام اى كان من شيعة او ممن اعتقه و يقال المولى ايضا لمن التحق بقبيلة و لم يكن منهم و المستر على بناء الفاعل، و الباء للتعدي و يعدل على بناء المجرد، و فى الاول تقدير اى فعل المستر و سيأتى فى كتاب الزكاة تعدل سبعين حجة، و قيل: الباء للمصاحبة  
مثل

إِهْبِطْ بِسَلَامٍ

وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ

فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

\*

و يعدل على بناء التفعيل اى يسوى و يحصل و المذيع بالسيئة لعدم المبالاة بالشرع و لقله الحياء مخذول يسلب عنه التوفيق و المستر بها اى بالسيئة حياء لا نفاقا مغفور له و يدل الخبر على أن إخفاء الطاعات أحسن من إظهارها لبعدها من الرياء و السمعة، و قيل: إظهارها أفضل و قيل:

بالتفصيل بأن فى الواجبات الإظهار أفضل لعدم التهمة، و فى المستحبات الإخفاء أفضل، و قد يفصل بوجه آخر و هو أنه إن كان مأمونا من الرياء و السمعة، فالإظهار أفضل لأنه يصير سببا لتأسى الغير به و عدم التهمة، و إلا فالإخفاء أفضل و قد مر القول فيه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٨٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٥٦/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَنْدَلٍ، عَنْ يَاسِرٍ، عَنِ الْيَسَعِ بْنِ حَمْزَةَ:

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ (٨) سَبْعِينَ

ص: ٢٢١

---

١-٢ . الوافى، ج ٥، ص ١٠٨٨، ح ٣٦١٨؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٦٢، ح ٢٠٩٨٥ .  
٢-٣ . «المستتر» على بناء الفاعل، والباء للتعديّة . و«يعدل» على بناء المجرد . وقيل: الباء للمصاحبة، و«يعدل» على بناء التفعيل، أى يسوى ويحصّل . راجع: مرآة العقول، ج ١١، ص ٢٨٦ .

٣-٤ . فى «ص، بف» والوافى وثواب الأعمال: «تعدل». أى تعدل حسنته .  
٤-٥ . ذاع الخبر يذيع ذيعا وذيوعا وذيعوّة وذيعانا، أى انتشر . وأذاعه غيره، أى أفشاه . الصحاح، ج ٣، ص ١٢١١ (ذيع) .  
٥-٦ . فى شرح المازندراني: + «بها» . وفى مرآة العقول: «بها» بدل «بالسيئة» .  
٦-٧ . فى «ب» - : «له» .

۷-۸. ثواب الأعمال ، ص ۲۱۳ ، ح ۱ ، بسنده عن محمد بن عیسی ، عن عباس بن هلال ، عن الرضا علیه السلام . وفي الاختصاص ، ص ۱۴۲ ، مرسلًا عن العالم علیه السلام ، مع اختلاف یسیر و زیادة فی آخره الوافی ، ج ۵ ، ص ۱۰۳۰ ، ح ۳۵۲۶ ؛ الوسائل ، ج ۱۶ ، ص ۶۳ ، ح ۲۰۹۹۰ .  
۸-۱ . فی «ص ، بر ، بس ، بف » والوافی : «تعديل» . أى تعديل حسنته .

حَسَنَةٌ (۱)، وَ الْمُدْبِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ، وَ الْمُسْتَتِرُ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ (۲) . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است (و مانند حدیث گذشته را روایت کرده است).

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از امام رضا (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نهان داشتن حسنه برابر هفتاد حسنه است و فاش کننده گناه مخذول است و نهان کننده آن آمرزیده است

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام رضا علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

نهان داشتن حسنه برابر هفتاد حسنه است و فاش کننده گناه مخدول است و نهان کننده آن آمرزیده است. (زیرا فاش کننده گناه خود بی شرمی و بی باکی است که سبب سلب توفیق خواهد شد).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۸۶

\*\*\*\*\*

**(۱۹۰) باب من یهمّ بالحسنة أو السيئة**

**اشاره**

۶۰ - بَابُ مَنْ يَهْمُ بِالْحَسَنَةِ أَوْ (۴) السَّيِّئَةِ

**۱- الحديث**

۲۹۵۷/۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (۵)، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - جَعَلَ لِأَدَمَ فِي ذُرِّيَّتِهِ (۶): مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا، كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ (۸)؛ وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَعَمِلَهَا، كُتِبَتْ لَهُ (۹) عَشْرًا (۱۰)؛ وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا (۱۱)، لَمْ تُكْتَبْ (۱۲) عَلَيْهِ (۱۳)؛ وَمَنْ هَمَّ بِهَا (۱۴) وَعَمِلَهَا (۱۵)، كُتِبَتْ عَلَيْهِ

سَيِّئَةٌ». (۱۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی برای آدم در فرزندانش مقرر ساخته که هر که آهنگ کار نیکی کند و آن کار را نکند برای او یک حسنه نوشته شود، و هر که آهنگ کار نیکی کند و بکند برای او ده حسنه نوشته شود، و هر که آهنگ کار بد کند و آن را نکند بر او نوشته نشود، و هر که آهنگ آن کند و انجام دهد یک گناه بر او نوشته شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) که فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی برای آدم در باره فرزندانش قرار داده که هر که قصد حسنه کند و آن را نکند، برای او یک حسنه نوشته شود، و هر که قصد حسنه ای کند و آن را انجام دهد، برای او ده حسنه نوشته شود، و هر که قصد سیئه کند و نکند، بر او نوشته نشود، و هر که قصد آن کند و انجام دهد، بر او یک گناه نوشته شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- زراره، از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

به راستی که خدای تبارک و تعالی برای آدم درباره فرزندانش مقرر ساخته که هرکس آهنگ کار نیک کند و موفق به انجام آن نشود برایش یک حسنه نوشته می شود و هرکس آهنگ آن کند و موفق به انجام آن شود ده حسنه برایش می نویسند و هرکس آهنگ بدی کند و آن را انجام ندهد چیزی برای او نوشته نشود و هرکس آهنگ آن کند و آن را انجام دهد یک گناه برای او می نویسند.

توضیح: این حدیث بر این دلالت دارد که قصد گناه تا زمانی که به مرحله عمل در نیاید از او بازخواست نمی شود زیرا ثواب و گناه براساس عمل است و محقق طوسی در کتاب تجرید می گوید: قصد گناه و کار قبیح، خود قبیح است سپس کلامی از شهید و شیخ بهائی نقل می کند که شهید گفته قصد گناه تا مرتکب آن نشود گناهی ندارد و مرحوم شیخ گفته شکی در این نیست که قصد گناه حرام است ولی چون اخبار در عفو آن رسیده و کیفری بر او نیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. ويدل على أنه لا مؤاخذه على قصد المعاصى إذا لم يعمل بها، و هو يحتمل وجهين، الأول: أن تكون سيئة ضعيفة يكفرها تركها، الثانى: أن لا يكون القصد متصفا بالحسن و القبح أصلا كما ذهب إليه جماعة، و الأول أظهر، نعم لو كان بمحض الخطور بدون اختياره لا يتعلق به التكليف و قد مر تفصيل ذلك فى باب أن الإيمان مبثوث لجوارح البدن، و فى باب الوسوسة. و قال المحقق الطوسى قدس سره فى التجريد: إرادة القبيح قبيحة و تفصيله أن ما فى النفس ثلاثة أقسام: الأول: الخطرات التى لا تقصد و لا تستقر و قد مر أن لا مؤاخذه بها و لا خلاف فيه بين الأمة ظاهرا، و الثانى: الهم و هو حديث النفس اختيارا أن تفعل شيئا أو أن لا تفعل فإن كان ذلك حسنة كتبت له حسنة واحدة، فإن فعلها كتبت له عشر حسنات، و إن كانت سيئة لم تكتب عليه، فإن فعلها كتبت عليه سيئة واحدة، كل ذلك مقتضى أحاديث هذا الباب، و كأنه لا خلاف فيه أيضا بين الأمة إلا أن بعض العامة صرح بأن هذه الكرامة مختصة بهذه الأمة، و ظاهر هذا الخبر أنها كانت فى الأمم السابقة أيضا. الثالث: العزم و هو التصميم و توطين النفس على الفعل أو الترك، و قد اختلفوا فيه، فقال أكثر الأصحاب: أنه لا يؤاخذ به لظاهر هذه الأخبار، و قال أكثر العامة و المتكلمين و المحدثين أنه يؤاخذ به لكن بسيئة العزم لا بسيئة المعزوم عليه، لأنها لم تفعل فإن فعلت كتبت سيئة ثانية لقوله تعالى:

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و قوله:

اجْتَبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ . و لكثرة الأخبار الدالة على حرمة الحسد و احتقار الناس و إرادة المكروه بهم، و حملوا الأحاديث الدالة على عدم المؤاخذة على الهم. و المنكرون أجابوا عن الآيتين بأنهما مخصصات بإظهار الفاحشة و المظنون كما هو الظاهر من سياقهما، و عن الثالث أن العزم المختلف فيه ماله صورة فى الخارج كالزنا و شرب الخمر، و أما ما لا صورة له فى الخارج كالاقتديات و خبائث النفس مثل الحسد و غيره فليس من صور محل الخلاف، فلا حجة فيه على ما نحن فيه، و أما احتقار الناس و إرادة المكروه بهم فإظهارهما حرام يؤاخذه به و لا نزاع فيه، و بدونه أول المسألة. ثم الظاهر أنه لا فرق فى قوله: و من هم بسيئة و لم يعملها لم يكتب عليه بين أن يعملها خوفا من الله أو خوفا من الناس و صونا لعرضه. ثم إن عشر أمثال الحسنة مضمونة البتة لدلالة نص القرآن عليه، و إن الله قد يضاعف لمن يشاء إلى سبعمائة ضعف، كما جاء فى بعض الأخبار، و إلى ما لا حساب له كما قال سبحانه:

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . ثم اعلم أن الظاهر أن عدم المؤاخذة بإرادة المعصية إنما هو للمؤمنين فلا ينافى ما مر مرويا عن الصادق عليه السلام أنه إنما خلد أهل النار فى النار لأن نياتهم كانت فى الدنيا أن لو خلدوا فيها أن يعصوا الله أبدا، و لو سلم العموم فإنما يعفى عنه إذا بقى زمانا عزم على فعله فى ذلك الزمان و لم يفعل، و فى الكافر ليس كذلك لأنه لم يبق الزمان الذى عزم على الفعل فيه. فإن قيل: لعله كان لو بقى فى أزمنة الأبد عاد و لم يفعل؟ قلنا: يعلم الله خلاف ذلك منهم، لقوله سبحانه:

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ

و قد يجاب بأنه لا منافاة بينهما، إذ دل أحدهما على عدم المؤاخذة بنية المعصية إذا لم يفعلها، و دل الآخر على المؤاخذة بنية المعصية إذا فعلها، فإن المنوى كالكفر و استمراره مثلا موجود فى الخارج، فهذه النية ليست داخلة فى النية بالسيئة التى لم يعملها، و اعترض عليه بأن المعصية ليست سببا للخلود على ما يفهم من الحديث المذكور، لكونها فى زمان منقطع محصور هو مدة العمر، كذلك نيتها لأنها تنقطع أيضا عند انقطاع العمر لدلالة الآيات و الروايات على ندامة العاصى عند الموت،

و مشاهدة أحوال الآخرة فينبغى أن يكون ناويها فى النار بقدر كونها فى الدنيا لا مخلدا. فأجيب أولا:  
بأن هذه النية موجبة للخلود لدلالة الحديث عليه بلا معارض، فوجب التسليم و القبول، و ثانيا: بأن  
صاحبها فى هذه الدنيا التى هى دار التكليف لم يفعل شيئا يوجب نجاته من النار، و ندامته بعد  
الموت لا تنفع لانقطاع زمان التكليف، و ثالثا: أن سبب الخلود ليس ذات المعصية و نيتها من حيث  
هى بل هو المعصية و نيتها على فرض البقاء أبدا، و لا ريب فى أنها معصية أبدية موجبة للخلود أبدا  
انتهى. و أقول: لا يخفى ما فى الجميع من الوهن و الضعف، و قد مر بعض القول منا فيه فى باب  
النية، و قال الشهيد رفع الله درجته فى القواعد: لا يؤثر نية المعصية عقابا و لا ذما ما لم يتلبس بها،  
و هو مما ثبت فى الأخبار العفو عنه، و لو نوى المعصية و تلبس بما يراه معصية، فظهر خلافها فى  
تأثير هذه النية نظر من حيث إنها لم تصادف المعصية فقد صارت كنية مجردة و هى غير مؤاخذ بها،  
و من دلالتها على انتهاكها الحرمة و جرأته على المعاصى، و قد ذكر بعض الأصحاب أنه لو شرب  
المباح مشتبها بشراب المسكر فعل حراما، و لعله ليس لمجرد النية بل بانضمام فعل الجوارح إليها.  
و يتصور محل النظر فى صور: منها: ما لو وجد امرأته فى منزل غيره فظنها أجنبية فأصابها فتيقن أنها  
زوجته أو أمته، و منها: ما لو وطئ زوجته فظنها حائضا فبان طاهرا، و منها: لو هجم على طعام بيد  
غيره فأكل منه فتبين ملك الأكل و منها: لو ذبح شاة فظنها للغير بقصد العدوان فظهرت ملكه، و  
منها: إذا قتل نفسا بظنها معصومة فبان مهدورة. و قد قال بعض العامة: يحكم بفسق متعاطى الملك  
لدلالته على عدم المبالاة بالمعاصى و يعاقب فى الآخرة ما لم يتب عقابا متوسطا بين عقاب الكبيرة  
و الصغيرة، و كل منهما تحكم و تخرص على الغيب، انتهى. و قال شيخنا البهائى قدس سره فى  
بعض تعليقاته على الكتاب المذكور: قوله لا يؤثر نية المعصية عقابا و لا ذما إلى آخره، و غرضه  
طاب ثراه أن نية المعصية و إن كانت معصية إلا أنه لما وردت الأخبار بالعفو عنها لم يترتب على  
فعلها عقاب و لا ذم و إن ترتب استحقاقتها، و لم يرد أن قصد المعصية و العزم على فعلها غير محرم  
كما يتبادر إلى بعض الأوهام، حتى لو قصد الإفطار مثلا فى شهر رمضان و لم يفطر لم يكن آثما،  
كيف و المصنف مصرح فى كتب الفروع بتأثيره. و الحاصل أن تحريم العزم على المعصية مما لا  
ريب فيه عندنا و كذا عند العامة و كتب الفريقين من التفاسير و غيرها مشحونة بذلك، بل هو من

ضروريات الدين و لا بأس بنقل شىء من كلام الخاصة و العامة فى هذا الباب ليرتفع به جلباب الارتياب: فى الجوامع عند تفسير قوله تعالى:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

يقال: للإنسان لم سمعت ما لا يحل لك سماعه؟ و لم نظرت إلى ما لا يحل لك النظر إليه؟ و لم عزمت على ما لا يحل لك العزم عليه؟ انتهى. و كلامه رحمه الله فى مجمع البيان قريب من كلامه هذا. و قال البيضاوى و غيره من علماء العامة عند تفسير هذه الآية: فيها دليل على أن العبد مؤاخذ بعزمه على المعصية، انتهى. و عبارة الكشاف موافقة لعبارة الطبرسى، و كذا عبارة التفسير الكبير للفخر و قال السيد المرتضى علم الهدى أنار الله برهانه فى كتاب تنزيه الأنبياء عند ذكر قوله تعالى:

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا

إنما أراد تعالى أن الفشل خطر ببالهم و لو كان الهم فى هذا المكان عزما لما كان وليهما، ثم قال: و إرادة المعصية و العزم عليها معصية، و قد تجاوز قوم حتى قالوا العزم على الكبيرة كبيرة و على الكفر كفرًا، انتهى كلامه نور الله مرقده. و كلام صاحب الكشاف فى تفسير هذه الآية مطابق لكلامه طاب ثراه، و كذا كلام البيضاوى و غيره، و أيضا فقد صرح الفقهاء بأن الإصرار على الصغائر الذى هو معدود من الكبائر إما فعلى و هو المداومة على الصغائر بلا توبة، و إما حكى و هو العزم على فعل الصغائر متى تمكن منها، و بالجملة فتصريحات المفسرين و الفقهاء و الأصوليين بهذا المطلب أزيد من أن يحصى، و الخوض فيه من قبيل توضيح الواضحات و من تصفح كتب الخاصة و العامة لا يعتريه ريب فيما تلوناه. فإن قلت: قد ورد عن أئمتنا عليهم السلام أخبار كثيرة و تشعر بأن العزم على المعصية ليس معصية ثم ذكر هذا الخبر و الذى بعده ثم قال: و الأحاديث الواردة فى الكافى و غيره بهذا المضمون كثيرة؟ قلت: لا دلالة فى تلك الأحاديث على ما ظننت من أن العزم على المعصية ليس معصية، و إنما دلت على أن من عزم على معصية كشرب الخمر أو الزنا مثلا و لم يعملها لم يكتب عليه تلك المعصية التى عزم عليها و أين هذا عن المعنى الذى ظننته؟ قوله: فهو

غير مؤاخذ بها، أى غير معاقب عليها لأنها معفو عنها، قوله: منها لو وجد امرأته إلخ عد بعضهم من هذه الصور ما لو صلى فى ثوب يظن أنه حرير أو مغصوب عالما بالحكم فظهر بعد الصلاة أنه ممزوج أو مباح، و فرع على ذلك التردد فى بطلان صلاته، و الأولى عدم التردد فى بطلانها، نعم يتمشى صحتها عند القائل بعدم دلالة النهى فى العبادة على الفساد. قوله: و كلاهما، أى الحكم بنفسق متعاطى ذلك و بعقابه عقابا متوسطا قول بلا دليل، و فيه: أن دليل الأول مذكور و سيما على القول بأن العزم على الكبيرة كبيرة فتأمل. قوله: و تخرص بالخاء المعجمة و الصاد المهملة، أى كذب و تخمين باطل، انتهى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٨٨

\*\*\*\*\*

ص: ٢٢٢

- 
- ١-٢ . فى الكافى ، ح ٦٠٨٩ : « حجة » .  
٢-٣ . فى « ه » : + « بعد ذلك » .  
٣-٤ . الكافى ، كتاب الزكاة ، باب من أعطى بعد المسألة ، ذيل ح ٦٠٨٩ الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٠ ، ح ٣٥٢٧ .  
٤-٥ . فى « ز ، ص ، ه ، بر » : « و » بدل « أو » .  
٥-٦ . فى البحار : + « أنه » .  
٦-٧ . فى الوسائل : + « أن » .  
٧-٨ . فى الوسائل : « فلم » .  
٨-٩ . يحتمل نصب « حسنة » بقرينة « عشرا » ، بأن يكون الضمير المستتر فى « كتبت » راجعا إلى الحسنه . وكذا فيما يأتى .



- ٩-١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى والوسائل والبحار . فى المطبوع : + «بها» .
- ١٠-١١ . فى «بر» : «عشر» .
- ١١-١٢ . فى «ب ، ز ، ه ، بس» والوسائل والبحار : - «ولم يعملها» .
- ١٢-١٣ . فى «بس» وشرح المازندراني ومرآة العقول : «لم يكتب» .
- ١٣-١٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى والوسائل والبحار . وفى المطبوع : + «[سيئة]» .
- ١٤-١٥ . فى «ه» : - «همّ بها و» .
- ١٥-١٦ . فى «بر» والوفى : «عمل بها» بدل «همّ بها وعملها» .

١٦-١ . الزهد ، ص ١٤١ ، ح ١٩٦ ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن جميل بن درّاج ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، وتام الرواية فيه : «إذا همّ العبد بسيئة لم تكتب عليه ، وإذا همّ بحسنة كتبت له » . وفى التوحيد ص ٤٠٨ ، ح ٧ ؛ والخصال ، ص ٤١٨ ، باب التسعة ، ح ١١ ، بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة ؛ معانى الأخبار ، ص ٢٤٨ ، ح ١ ، بسند آخر عن أبى عبدالله ، عن على بن الحسين عليهم السلام ، مع اختلاف وزيادة . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٨٧ ، ح ١٣٩ ، عن زرارة ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢١ ، ح ٣٥١٤ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٥١ ، ح ٩٨ ؛ البحار ، ج ٧١ ، ص ٢٥٢ ، ذيل ح ١٤ .

## ٢- الحديث

٢٩٥٨/٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (١)، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهْتَمُّ بِالْحَسَنَةِ وَلَا (٢) يَعْمَلُ بِهَا (٣)، فَتُكْتَبُ (٤)

لَهُ حَسَنَةٌ (۵)، وَإِنْ (۶) هُوَ عَمَلُهَا، كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ (۷) حَسَنَاتٍ؛ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهُمْ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا، فَلَا يَعْمَلُهَا، فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ (۸) عَلَيْهِ (۹).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤمن آهنگ کار نیک کند و انجام ندهد و برای او حسنه ای نوشته شود، و اگر انجام دهد ده حسنه برای او نوشته شود، و همانا مؤمن آهنگ کار بد کند که آن را بجا آورد و نکند، پس چیزی بر او نوشته نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی مؤمن قصد حسنه کند و بدان عمل نکند، برای او یک حسنه نوشته شود و اگر او را عمل کند، برایش ده حسنه نوشته شود و راستی مؤمن قصد بد کرداری کند و آن را نکند و بر او نوشته نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود: راستی مؤمن اگر قصد کار خوب کند ولی به آن عمل ننماید، برای او یک حسنه نوشته شود و اگر به آن عمل کند، برایش ده حسنه نوشته شود و اگر مؤمن قصد کار بد کند و آن را نکند بر او چیزی نوشته نشود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۹۲

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۲۹۵۹/۳. عَنْهُ (۱۰)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَفْصِ الْعَوْسِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ السَّائِحِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ:

عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَائِكِينَ: هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَفْعَلَهُ (۱۱)، أَوْ الْحَسَنَةَ؟

فَقَالَ: «رِيحُ الْكِنِيفِ وَرِيحُ (١٢) الطَّيِّبِ (١٣) سَوَاءٌ؟» قُلْتُ (١٤): لَا، قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا هَمَّ بِالْحَسَنَةِ، خَرَجَ نَفْسُهُ طَيِّبَ الرِّيْحِ، فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشَّمَالِ: قِفْ (١٥)، فَإِنَّهُ

ص: ٢٢٣

- 
- ١-٢ . في «ز»: «أحمد بن محمد أبي عبدالله» .  
٢-٣ . في «ب»: «فلا» .  
٣-٤ . في «بس»: «يعملها» بدل «يعمل بها» .  
٤-٥ . في الوافي: «فكتبت» .  
٥-٦ . يحتمل نصب «حسنة» .  
٦-٧ . في «ز، بس» والوافي والبحار: «فإن» .  
٧-٨ . يحتمل نصب «عشر» .  
٨-٩ . في «ج»: «فلايكتب» . وفي «ز»: «ولا تكتب» .  
٩-١٠ . الوافي، ج ٥، ص ١٠٢١، ح ٣٥١٥؛ الوسائل، ج ١، ص ٥١، ح ٩٩؛ البحار، ج ٥، ص ٣٢٥، ح ١٥ .  
١٠-١١ . الظاهر رجوع الضمير إلى أحمد بن أبي عبدالله المذكور في السند السابق، كما تقدّم في الكافي، ذيل ح ١٨١٥ .  
١١-١ . في «ه» وحاشية «بر» والوافي: «أن يعمل» .  
١٢-٢ . في «ب، بس» والوسائل: - «ريح» .  
١٣-٣ . في «ب»: «الطيب» بتشديد الياء. وفي مرآة العقول: «الطيب، بفتح الطاء وتشديد الياء، أو بكسر الطاء. وكان هذين ريحان معنويان يجدهما الملائكة» .  
١٤-٤ . في «ه، بر، بف» والوافي: «فقلت» .

۱۵-۵ . هكذا فى «ب ، ز ، ه ، بر ، بف» والوافى وصفات الشيعة . وفى سائر النسخ والمطبوع : «قم» . وفى مرآة العقول : «قم ، أى أبعد عنه ، ليس لك شغل به ؛ أو كناية عن التوقف وعدم الكتابة ، كما أن فى بعض النسخ : «قف» . وقول صاحب الشمال : «قف» بهذا المعنى» .

قَدْ (۱) هَمَّ بِالْحَسَنَةِ؛ فَإِذَا (۲) فَعَلَهَا (۳) كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ، وَرِيقُهُ مِدَادَهُ، فَأَثْبَتَهَا (۴) لَهُ؛ وَإِذَا هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ، خَرَجَ نَفْسُهُ مُنْتِنَ (۵) الرِّيحِ، فَيَقُولُ صَاحِبُ الشَّمَالِ لِصَاحِبِ الِیْمَنِ: قِفْ، فَإِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ؛ فَإِذَا هُوَ (۶) فَعَلَهَا، كَانَ (۷) لِسَانُهُ قَلَمَهُ، وَرِيقُهُ مِدَادَهُ (۸)، وَ أَثْبَتَهَا (۹) عَلَيْهِ (۱۰) . (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن موسى بن جعفر گوید: از پدرم (موسى بن جعفر عليه السلام) پرسیدم از دو فرشته (موکل) بر انسان که آیا هر گاه بنده قصد گناه کند یا قصد کار نیک کند میدانند؟ فرمود: بوی مبال و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: همانا بنده چون آهنگ کار نیک کند نفسش خوشبو بیرون آید، پس فرشته دست راست بفرشته دست چپ گوید: برخیز (و دنبال کار خود رو) زیرا این بنده آهنگ کار خوب کرده، و هنگامی که آن کار خوب را انجام داد زبانش قلم او باشد و آب دهانش مرکب او و آن را برای او ثبت کند، و هر گاه آهنگ گناه کند نفسش بد بو بیرون آید، پس فرشته دست چپ بدست راستی گوید: توقف کن (و دست نگهدار و چیزی ننویس) زیرا او آهنگ گناه کرده، و چون آن گناه را بجا آورد زبانش قلم او است و مرکبش آب دهان او، و آن گناه را بر او ثبت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از عبد الله بن موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش امام کاظم (علیه السلام) گوید: از آن حضرت پرسیدم که دو فرشته موکل بر انسان می دانند که او قصد گناه کرده و یا قصد ثواب دارد؟ در پاسخ فرمود: بوی مبال و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: راستی چون بنده قصد کار خوب کند، نفس او خوش بو برآید و فرشته دست راست به فرشته دست چپ گوید: برخیز، زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را برای او ثبت کند و چون قصد گناه کند نفسش بد بو و درآید و فرشته دست چپ به فرشته دست راست گوید: توقف کن، او قصد بدکاری دارد و چون آن کار را بکند، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را بر او ثبت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «عبد الله بن موسی بن جعفر علیه السلام» روایت می کند که از پدرم موسی کاظم علیه السلام راجع به دو فرشته موکل بر انسان پرسیدم که وقتی انسان قصد گناه یا قصد نیک نماید می دانند؟ در پاسخ فرمود: آیا بوی مستراح و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: راستی چون بنده قصد کار خوب کند، نفس او خوش بو باشد و فرشته دست راست به فرشته دست چپ گوید: برخیز، زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را برای او ثبت می کند و چون قصد گناه کند از وجود او بوی بد بلند می شود و فرشته دست چپ به فرشته دست راست می گوید: توقف کن، او قصد کار بد دارد و چون آن کار را بکند، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را برای او ثبت می کند.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٢٦٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الطيب بفتح الطاء و تشديد الياء أو بكسر الطاء، و كان هذان ريحان معنويان يجدهما الملائكة لصاحب الشمال قم أى أبعد عنه ليس لك شغل به، أو كناية عن التوقف و عدم الكتابة كما أن فى بعض النسخ قف، و قول صاحب الشمال قف بهذا المعنى، أو إشارة إلى أن صاحب اليمين يكتب له فى كل نفس حسنة ما لم يفعل السيئة أو يهمل بها و عدم ذكر كتابة الحسنه مع عدم الفعل على الأول لا يدل على العدم و لا ينافى سائر الأخبار، و يدل على أن الملك جسم كما اتفق عليه المسلمون.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٢٩٣

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٩٦٠/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ (١٢) عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ فَضِيلِ (١٣) بْنِ عَثْمَانَ الْمُرَادِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعْدَهُنَّ إِلَّا هَالِكٌ» (١٤):

- ١-٦ . فى «ج» : - «قد» .
- ٢-٧ . فى «ج، د، ز، ه، بر، بف» والوفى وصفات الشيعة : + «هو» .
- ٣-٨ . فى «ه، بر، بف» وحاشية «ز» والوفى : «عملها» .
- ٤-٩ . فى صفات الشيعة : «فيثتها» .
- ٥-١٠ . «النتن» : الرائحة الكريهة . وقد نَتِنَ الشيء وأنتن بمعنى ، فهو مُنتِنٌ ومُنْتِنٌ . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٢١٠ (نتن) .
- ٦-١١ . فى شرح المازندراني : - «هو» .
- ٧-١٢ . فى «ب» : «كأته» .
- ٨-١٣ . فى «بر» والوفى : «كان ريقه مداده ولسانه قلمه» . وفى الوافى : «إنما جعل الريق واللسان آلة لإثبات الحسنه والسيئة لأنّ بناء الأعمال إنّما هو على ما عقد فى القلب من التكلم بها ، وإليه الإشارة بقوله سبحانه : «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» [فاطر (٣٥) : ١٥] . وهذا الريق واللسان الظاهر صورة لذلك المعنى كما قيل : إنّ الكلام لفى الفؤاد وإنّما جعل اللسان على الفؤاد دليلاً» .
- ٩-١٤ . فى «ز، بر» وشرح المازندراني والوسائل والبحار : «فأثبتها» . وفى صفات الشيعة : «فيثتها» .
- ١٠-١٥ . فى «بر» وشرح المازندراني : «له» .
- ١١-١٦ . صفات الشيعة ، ص ٣٨ ، ح ٦٢ ، بسنده عن علىّ الناسخ ، عن عبدالله بن موسى بن جعفر عليه السلام ، من دون الإسناد إلى أبيه عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٢ ، ح ٣٥١٦ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٥٧ ، ح ١٢٠ ؛ البحار ، ج ٥ ، ص ٣٢٥ ، ح ١٦ .
- ١٢-١٧ . فى «بر» : - «محمّد بن» .



١٣-١ . هكذا فى النسخ والطبعة القديمة والوسائل والبحار . وفى المطبوع : «فضل» . وابن عثمان هذا يقال له: الفُضْل والفُضَيْل . راجع : رجال الطوسى ، ص ٢٦٨ ، الرقم ٣٨٥٤ ؛ وص ٢٦٩ ، الرقم ٣٨٧٧ .

١٤-٢ . فى مرآة العقول : «أربع ، مبتدأ والموصول بصلته خبر ، وتأنيث الأربيع باعتبار الخصال ، أو الكلمات ، وقد يكون المبتدأ نكرة إذا كان مفيدا ... واعلم أنّ الهلاك فى قوله : يهلك ، بمعنى الخسران واستحقاق العقاب ، وفى قوله : هالك ، بمعنى الضلال والشقاوة الجبليّة . وتعديته بكلمة «على» إمّا بتضمين معنى الورود ، أى لم يهلك حين وروده على الله ، أو معنى الاجترأ ، أى مجترنا على الله ، أو معنى العلوّ والرفعة ، كأنّ من يعصيه تعالى يترفع عليه ويخاصمه . ويحتمل أن يكون «على» بمعنى «فى» ، نحوه فى قوله تعالى : «عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ» [قصص (٢٨) : ١٥] ، أى فى معرفته وأوامره ونواهيه ، أو بمعنى «من» بتضمين معنى الخبيثة ، كما فى قوله تعالى : «إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» [المطففين (٨٣) : ٢] ، أو بمعنى «عن» بتضمين معنى المجاوزة ، أو بمعنى «مع» ، أى حال كونه معه ومع ما هو عليه من اللطف والعناية ، كما قيل فى قوله سبحانه : «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمَ عَلَى عِلْمٍ» [الدخان (٤٤) : ٣٢] ، وجملة «بهم» إلى آخره استئناف بيانى .

٤٣٠ / ٢

يَهُمُّ الْعَبْدُ بِالْحَسَنَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا (١) ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلَهَا ، كَتَبَ (٢) اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً بِحُسْنِ نِيَّتِهِ ؛ وَإِنْ (٣) هُوَ عَمِلَهَا ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرًا .

وَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا ، فَإِنْ لَمْ يَعْمَلَهَا ، لَمْ يُكْتَبْ (٤) عَلَيْهِ شَيْءٌ (٥) ؛ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا ، أُجِّلَ سَبْعَ سَاعَاتٍ ، وَقَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَهُوَ صَاحِبُ الشَّمَالِ : لَا تَعْجَلْ ، عَسَى أَنْ يُتْبِعَهَا بِحَسَنَةٍ تَمْحُوهَا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ : «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (٦) أَوْ الْإِسْتِغْفَارِ (٧) ؛ فَإِنْ هُوَ (٨) قَالَ : أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ، الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ، الْغُفُورِ الرَّحِيمِ ، ذَا (٩) الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ وَ اتُّوبُ إِلَيْهِ ، لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ ؛ وَإِنْ مَضَتْ سَبْعَ سَاعَاتٍ وَ لَمْ يُتْبِعَهَا بِحَسَنَةٍ وَ اسْتِغْفَارٍ (١٠) ، قَالَ

۱-۳. هكذا فى حاشية «د، ز، بچ، جك». وفى سائر النسخ والمطبوع: «فيعملها». والصحيح ما أثبتناه؛ فإنّ فرض العمل لا يجتمع مع قوله عليه السلام: «فإن هو لم يعملها». وأيضا معه لا مجال لقوله عليه السلام: «وإن هو عملها»، إلا أن يراد من العمل الإشراف عليه.

۲-۴. فى «ه»: «كتبت».

۳-۵. فى «ه، بر»: «فإن».

۴-۶. فى «ه، بر، بف»: «لم تكتب».

۵-۷. فى «ه، بر» والوافى: - «شىء».

۶-۱. هود (۱۱): ۱۱۴.

۷-۲. فى «ه»: «استغفار». وهو عطف على «بحسنة».

۸-۳. فى «ب، ج، بس» ومرآة العقول والوسائل: - «هو».

۹-۴. يجوز رفع «ذا» أيضا على القطع عن الوصفية، أو على التبعية بناء على رفع «عالم الغيب».

۱۰-۵. فى «ج»: «ولا استغفار».

صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ: اَكْتُبْ عَلَى الشَّقِيِّ الْمَحْرُومِ. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضل بن عثمان مرادی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چهار خصلت است که در هر که باشد (هنگام) ورود به (پیشگاه) خداوند پس از آنها

هلاک نگردد مگر آنکه سزاوار هلاکت باشد: بنده آهنگ کار خوب کند که آن را انجام دهد، که اگر آن را نکند یک حسنه خداوند برای او بنویسد بخاطر حسن نیت او، و اگر آن را بکند خداوند برایش ده حسنه بنویسد، و بنده آهنگ کار بد کند که آن را انجام دهد، پس اگر انجام ندهد چیزی بر او نوشته نشود و اگر بجا آورد تا هفت ساعت مهلتش دهند، و فرشته موکل حسنات بفرشته موکل سیئات که در طرف چپ است گوید: شتاب مکن شاید دنبال آن (کار بد) کار خوبی کند که آن را محو سازد (و از بین ببرد) زیرا خدای عز و جل فرماید: «همانا کارهای خوب کارهای بد را ببرند» (سوره هود آیه ۱۱۴) و یا آنکه آمرزش خواهد و استغفار کند پس اگر گوید: «استغفر الله الذی لا اله الا هو، عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه».

چیزی بر او نوشته نشود، و اگر هفت ساعت بگذرد و دنبالش حسنه ای نیاورد (و کار نیکی نکند) و استغفار هم نکند فرشته حسنات بفرشته سیئات گوید: بنویس (گناه را) بر این بدبخت محروم (از خیر).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از فضل بن عثمان مرادی، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: چهار خصلت است که در هر که باشند، موجب نجاتند و پس از آنها هلاک نباشد جز آنکه سزای هلاکت را باید بنده ای قصد کار خیر کند و آن را انجام دهد، اگر آن را هم نکند، خدا برایش بر اثر حسن نیت حسنه ای نویسد و اگر آن را به جا آورد، خدا برایش ده حسنه بنویسد، و قصد کار بد کند اگر آن را نکند چیزی بر او نوشته نشود و اگر بد را کند هفت ساعت مهلتش دهند و فرشته کاتب حسنات به فرشته سیئات که بر دست چپ است گوید: شتاب مکن، بسا باشد که دنبال آن، کار خیری کند که آن را محو سازد زیرا خدا عز و جل (سوره هود: ۱۱۵): «به راستی

حسنات سیئات را ببرند» یا آنکه استغفار کند و آمرزش خواهد و اگر او در دنبال آن گناه بگوید: «از آن خدا آمرزش خواهم که نیست معبود شایسته ای جز او دانای نهان است و عیان، عزیز و حکیم، آمرزنده است و مهربان صاحب جلال است و اکرام و به سوی او باز گردم» بر او چیزی نوشته و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه ای دنبالش نیابد و استغفار هم نکند، کاتب حسنات به کاتب سیئات گوید: بنویس گناه را بر این بدبخت محروم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «فضل بن عثمان مرادی»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

چهار خصلت است که در هرکس باشد موجب هلاکت اوست پس آنها هلاک نسازند جز کسی که مستحق هلاکت باشد هرگاه بنده ای قصد کار خیر کند و آن را انجام دهد، اگر آن را هم نکند، خدا برایش بر اثر حسن نیت حسنه ای نویسد و اگر آن را به جا آورد، خدا برایش ده حسنه می نویسد و هرگاه قصد کار بد کند اگر آن را نکند چیزی برای او نوشته نشود و اگر آن کار بد انجام دهد هفت ساعت به او مهلت می دهند و فرشته کاتب حسنات، به فرشته سیئات که بر دست چپ است می گوید: شتاب مکن، بسا باشد که دنبال آن، کار خیری کند که آن را محو سازد زیرا خدای عز و جل فرماید: «به راستی حسنات سیئات را از بین ببرند (هود/۱۱۵)» یا آنکه استغفار کند و آمرزش بخواهد و اگر او در دنبال آن گناه بگوید: «از آن خدا آمرزش خواهم که نیست معبود شایسته ای جز او که دانای پنهان و آشکار است، عزیز و حکیم و آمرزنده و مهربان و صاحب جلال و اکرام است و به سوی او بازخواهیم گشت (هود/۱۱۵)» بر او چیزی نوشته و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه ای

دنبالش نیاورد و استغفار هم نکند، کاتب حسنات به کاتب سیئات گوید: گناه را بر این بدبخت محروم بنویس.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و أربع مبتدأ و الموصول بصلته خبر، و تأنيث الأربع باعتبار الخصال أو الكلمات، و قد يكون المبتدأ نكرة إذا كان مفيدا و قيل: في قول الشاعر:

ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها-شمس الضحى و أبو إسحاق و القمر

ثلاثة خبر و شمس مبتدأ، و لا يخفى أنه لا يناسب هذا المقام، و قيل في الشعر: ثلاثة مبتدأ و خبره محذوف أى لنا ثلاثة و شمس بدل ثلاثة و من اسم موصول مبتدأ فله عائدان الأول ضمير فيه، و الثانى المستتر فى لم يهلك، و هذا المستتر منه لقوله: إلا هالك، لأن مرجعه من أفاظ العموم، و ليس إلا هالك استثناء مفرغا و المراد بمن كن فيه أن يكون مؤمنا مستحقا لهذه الخصال، فإن هذه الخصال ليست فى غير المؤمن كما عرفت، و قيل: معنى كن فيه أن يكون معلوما له، و ما ذكرنا أظهر. و اعلم أن الهلاك فى قوله: يهلك بمعنى الخسران و استحقاق العقاب و فى قوله: هالك بمعنى الضلال و الشقاوة الجبلية، و تعديته بكلمة على إما بتضمين معنى الورود، أى لم يهلك حين وروده على الله، أو معنى الاجترأ أى مجترئا على الله، أو معنى العلو و الرفعة كان من يعصيه تعالى يترفع عليه و يخاصمه، و يحتمل أن يكون على بمعنى فى، نحوه فى قوله تعالى:

عَلَى حِينَ غَفَلَةٍ

أى فى معرفته و أوامره و نواهيه، أو بمعنى من بتضمين معنى الخبيثة كما فى قوله تعالى:

إِذَا اِكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ

أو بمعنى عن بتضمين معنى المجاوزة، أو بمعنى مع أى حالكونه معه و مع ما هو عليه من اللطف و العناية كما قيل فى قوله سبحانه:

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ

و جملة بهم إلى آخره استيناف بيانى. و قوله: فيعملها بالفاء السببية لتضمن ما قبله معنى الترجى، و قوله: أن يعملها بدل اشتمال للسببية، أو هو بتقدير لأن يعملها و قوله: فإن الله، كلام الرسول صلى الله عليه وآله و سلم أو من تنمة كلام الملك أو الاستغفار مجرور معطوف على قوله حسنة، و قوله: فإن قال بيان لأفضل أفراد الاستغفار و ليس الغرض الانحصار.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٩٥

\*\*\*\*\*

## ١٩١- باب التوبه

### ١- الحديث

٢٩٦١/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ:

٤٣١ / ٢

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ (٢) تَوْبَةً نَصُوحًا (٣) أَحَبَّهُ اللَّهُ، فَسْتَر (٤) عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ (٥) يَسْتُرُ (٦) عَلَيْهِ؟

قَالَ: «يُنْسِي مَلَكَئِهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَيُوحِي (٧) إِلَى جَوَارِحِهِ: اكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَيُوحِي (٨) إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ: اكْتُمِي (٩) مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، فَيَلْقَى (١٠) اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ (١١) يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن وهب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: چون بنده توبه نصوح کند خداوند او را دوست دارد، و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند، من عرض کردم: چگونه بر او پرده پوشی کند؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و بجوارح (و اعضای بدن) او وحی فرماید: که گناهان او را پنهان کنید، و به قطعه های زمین (که در آنجاها گناه کرده) وحی فرماید: که پنهان دار آنچه گناهان که بر روی تو کرده است، پس دیدار کند خدا را هنگام ملاقات او و چیزی که بضرر او بر گناهانش گواهی دهد نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٦٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از معاویه بن وهب که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: چون بنده توبه نصوح کند، خدا او را دوست دارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی کند، من گفتم: چگونه پرده پوشی کند از او؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند که گناهان او را نهان دارند و به هر تیکه ای از زمین وحی کند که آنچه گناه به روی کرده است نهان سازد و در هنگام ملاقات او با خدا هیچ گواهی بر گناهانش اقامه نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «معاویه بن وهب» گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

چون بنده توبه نصوح کند، خدا او را دوست دارد و در دنیا و آخرت راز او را بپوشاند، من گفتم: چگونه از او پرده پوشی کند؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشته موکل بر او برایش نوشته اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند که گناهان او را پنهان دارند و به هر قسمتی از زمین وحی کند که آنچه بنده بر روی تو گناه کرده است بپوشان و در وقت ملاقات او با خدا هیچ گواهی بر گناهانش اقامه نشود.

توضیح: توبه نصوح عبارت از توبه خالص و پاکی است که بخاطر رضای خدا انجام دهد بقصد آنکه دیگر به سوی آن گناه بازنگردد در اینصورت چنین توبه یی بخاطر ترس از دوزخ و یا طمع از بهشت نیست و محقق طوسی گفته است که پشیمانی از گناه بخاطر ترس از دوزخ و توبه نیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وقال فى النهاية فى حديث أبى: سألت النبى صلى الله عليه وآله وسلم عن التوبة النصوح فقال: هى الخالصة التى لا يعاود بعدها الذنب، وفعول من أبنية المبالغة يقع على الذكر والأنثى، فكأن الإنسان بالغ فى نصح نفسه بها. وقال الشيخ البهائى قدس سره: قد ذكر المفسرون فى معنى التوبة النصوح وجوها: منها: أن المراد توبة تنصح الناس أى تدعوهم إلى أن يأتوا بمثلها لظهور آثارها الجميلة فى صاحبها أو تنصح صاحبها فيقلع عن الذنوب ثم لا يعود إليها أبدا. و منها: أن النصوح ما كانت خالصة لوجه الله سبحانه من قولهم غسل نصوح إذا كان خالصا من الشمع بأن يندم على الذنوب لقبحها أو كونها خلاف رضا الله سبحانه لا لخوف النار مثلا، وقد حكم المحقق الطوسى طاب ثراه فى التجريد بأن الندم على الذنوب خوفا من النار ليس توبة. و منها: أن النصوح من النصيحة وهى الخياطة لأنها تنصح من الدين ما مزقته الذنوب أو يجمع بين التائب وبين أولياء الله وأحبائه كما تجمع الخياطة بين قطع الثوب. و منها: أن النصوح وصف للتائب وإسناده إلى التوبة من قبيل الإسناد المجازى أى توبة ينصحون بها أنفسهم بأن يأتوا بها على أكمل ما ينبغى أن تكون عليه حتى تكون قالعة لآثار الذنوب من القلوب بالكلية، وذلك بإذابة النفس بالحسرات، و محو ظلمة السيئات بنور الحسنات. روى الشيخ الطبرسى عند تفسير هذه الآية عن أمير المؤمنين عليه السلام أن التوبة تجمعها ستة أشياء، على الماضى من الذنوب الندامة، و للفرائض الإعادة، و رد المظالم، و استحلال الخصوم، و أن تعزم على أن لا تعود، و أن تذيب نفسك فى طاعة الله كما ربيتها فى المعصية، و أن تذيبها مرارة الطاعات كما أذقتها حلاوة المعاصى. و أورد السيد الرضى رضى الله عنه فى كتاب نهج البلاغة أن قائلا قال بحضرته: أستغفر الله، فقال له: ثكلتك أمك أ تدرى ما الاستغفار؟ إن الاستغفار درجة العليين، و هو اسم واقع على ستة معان أولها: الندم على ما مضى، الثانى: العزم على ترك العود إليه أبدا، الثالث: أن يودى إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله

سبحانه أملس ليس عليك تبعة، الرابع: أن تعمد إلى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدى حقها، الخامس: أن تعمد إلى اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالأحزان حتى يلصق الجلد باللحم، و ينشأ بينهما لحم جديد، السادس: أن تذيب الجسم ألم الطاعة كما أذقتة حلاوة المعصية. و فى كلام بعض الأكابر أنه لا يكفى فى جلاء المرآة قطع الأنفاس و الأبخرة المسودة لوجهها، بل لا بد من تصقيها و إزالة ما حصل فى جرمها من السواد، كذلك لا يكفى فى جلاء القلب من ظلمات المعاصى و كدوراتها، مجرد تركها و عدم العود إليها، بل يجب محو آثار تلك الظلمات بأنوار الطاعات فإنه كما يرتفع إلى القلب من كل معصية ظلمة و كدورة كذلك يرتفع إليه من كل طاعة نور و ضياء، فالأولى محو ظلمة كل معصية بنور طاعة تضادها بأن ينظر التائب إلى سيئاته مفصلة، و يطلب لكل سيئة منها حسنة تقابلها، فيأتى بتلك الحسنة على قدر ما أتى بتلك السيئة. فيكفر استماع الملاهى مثلا باستماع القرآن و الحديث و المسائل الدينية، و يكفر مس خط المصحف محدثا بإكرامه و كثرة تقبيله و تلاوته، و يكفر المكث فى المسجد جنبا بالاعتكاف فيه و كثرة التعبد فى زواياه و أمثال ذلك. و أما فى حقوق الناس فيخرج من مظالمهم أولا بردها عليهم، و الاستحلال منهم، ثم يقابل إيذاه لهم بالإحسان إليهم، و غضب أموالهم بالتصدق بماله الحلال، و غيبتهم بالثناء على أصل الدين و إشاعة أوصافهم الحميدة، و على هذا القياس يمحو كل سيئة من حقوق الله أو حقوق الناس بحسنة تقابلها من جنسها، كما يعالج الطبيب الأمراض بأضدادها، نسأل الله سبحانه أن يوفقنا لذلك بمنه و كرمه. ما كتبا عليه كان النسبة إليهما على التغليب أو لكون كتابة صاحب الشمال بأمر صاحب اليمين كما مر، و قيل: الوحى إلى الجوارح و البقاع كناية عن محو الآثار التى تدل على المعصية عنهما، و قيل: المراد بكتمان الجوارح و بقاع الأرض ذنوبه إما نسيانها كما فى الملكين، أو عدم الشهادة بها، و الأول أظهر، و يؤيده ما روى من طرق العامة أنه تعالى ينسى أيضا جوارحه و بقاع الأرض ذنوبه، بل ربما يقال أنه يمحوها عن لوح نفسه أيضا ليكمل استعداده لإفاضة الفيض و الرحمة عليه، و يرتفع عنه الانفعال عند لقاء الرب.

- ١-٦ . الوافى، ج ٥، ص ١٠٢٢، ح ٣٥١٧؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٦٤، ح ٢٠٩٩١؛ البحار، ج ٥، ص ٣٢٦، ح ١٧.
- ٢-٧ . فى ثواب الأعمال : + «المؤمن» .
- ٣-٨ . «التوبة النصوح» : الصادقة . وقال الجزرى : فى حديث أبى : سألت النبىّ صلى الله عليه وآله عن التوبة النصوح ؟ قال : «هى الخالصة التى لا يُعاوَد بعدها الذنبُ» . وفَعول من أبنية المبالغة يقع على الذكر والأنثى ، فكأنَّ الإنسان بالغ فى نصح نفسه بها . الصحاح ، ج ١ ، ص ٤١١ ؛ النهاية، ج ٥ ، ص ٦٣ (نصح) . وللمزيد راجع : مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٢٩٥ \_ ٢٩٧ .
- ٤-٩ . فى «ز ، بف» : + «الله» .
- ٥-١٠ . فى «ب» : «فكيف» . وفى البحار : «كيف» بدون الواو.
- ٦-١١ . فى الوافى : + «الله» .
- ٧-١ . فى «ه ، بر» : «ثم يوحى» . وفى الوافى : «ثم يوحى الله» . وفى ثواب الأعمال : «وأوحى الله» .
- ٨-٢ . فى ثواب الأعمال : «وأوحى» .
- ٩-٣ . فى «بر ، بف» والوافى والبحار وثواب الأعمال : + «عليه» .
- ١٠-٤ . فى الوافى : «ويلقى»
- ١١-٥ . فى «ه» : - «شئ» .
- ١٢-٦ . ثواب الأعمال ، ص ٢٠٥ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمّد ، عن الحسن بن محبوب الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٩١ ، ح ٣٦٢٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧١ ، ح ٢١٠٠٩ ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٣١٧ ، ح ١٢ .

## ۲- الحدیث

۲ / ۲۹۶۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ (۱) ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ :

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ( فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ ) (۲) قَالَ : « الْمَوْعِظَةُ : التَّوْبَةُ ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که در گفتار خدای عز و جل: «و آن کس که بیایدش اندرزی از جانب پروردگارش پس باز ایستد، از آن اوست آنچه در پیش گذشته است» (سوره بقره آیه ۲۷۵) فرمود: (مقصود از) اندرز (و موعظه در این آیه) توبه است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از محمد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۷۵) سوره بقره: «پس هر که را پندی آمد از طرف پروردگارش و دست باز گرفت، از آن او است آنچه در پیش گرفته است» فرمود: موعظه توبه است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- محمد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل: «پس هرکس را پندی از طرف پروردگارش رسد و بازایستد از آن اوست آنچه که در پیش گذشته است (بقره/۲۷۵)» فرمود: مقصود از اندرز و موعظه توبه است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح.

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ

أى فى الربا قال البيضاوى: أى فمن بلغه وعظ من الله وزجر عن الربا

فَانْتَهَى

أى فاتعظ و تبع النهى

فَلَهُ مَا سَلَفَ

أى تقدم أخذه قبل نزول التحريم ولا يسترد منه، قال: الموعظة التوبة، أى ما تدعو إلى التوبة وهى الموعظة المؤثرة التى تترتب عليها التوبة، أو المراد بالموعظة أثرها، فالمراد بقوله: فانتهى الاستمرار على التوبة وعدم العود، ويحتمل أن يكون التوبة تفسيرا للجزءين معا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٢٩٨

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٩٦٣ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ) (٤) قَالَ: « يَتُوبُ الْعَبْدُ مِنَ الذَّنْبِ، ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ ».

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ: سَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: « يَتُوبُ مِنَ الذَّنْبِ (٥)، ثُمَّ لَا يَعُودُ فِيهِ، وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الْمُفْتَنُونَ (٦) التَّوَابُونَ ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو الصباح کنانی گوید: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عز و جل: «ای آنان که ایمان آوردید توبه کنید بسوی خدا توبه نصح» (سوره تحریم آیه ٨) فرمود: یعنی بنده از گناه

توبه کند و دیگر بآن باز نگردد. محمد بن فضیل گوید: من از تفسیر این آیه از حضرت ابو الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) پرسیدم؟ فرمود: از گناه توبه کند و دیگر بآن بازنگردد، و دوست ترین بندگان نزد خدای تعالی آن کسانی هستند که در فتنه (گناه) واقع شوند و بسیار توبه کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ابی الصباح کنانی، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۸ سوره تحریم): «ایا آن کسانی که گرویدند به خدا باز گردید با توبه نصوح» فرمود: یعنی بنده توبه کند از گناه و بدان باز نگردد. محمد بن فضیل گفته: من تفسیر آن را از ابو الحسن (امام کاظم علیه السلام) پرسیدم، فرمود: یعنی از گناه توبه کند و سپس بدان باز نگردد و دوست ترین بنده ها نزد خدا تعالی فتنه پذیرانی هستند که بسیار توبه کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «ابی الصباح کنانی»، گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل: «ای کسانی که ایمان آورده اید با توبه نصوح بازگردید (تحریم/۸)» پرسیدم فرمود: یعنی از گناهان توبه کند و به آن بازنگردد. محمد بن فضیل گفته: من تفسیر آن را از ابو الحسن (امام کاظم علیه السلام) پرسیدم، فرمود: یعنی از گناه توبه کند و سپس به آن بازنگردد و دوست ترین بنده ها نزد خدای تعالی کسانی هستند که وقتی در گناه واقع می شوند بسیار توبه کنند.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. قوله عليه السلام: و أحب العباد ، كان المراد أن الله تعالى أمر بالتوبة النصوح، لكن إذا أذنب ثم تاب يحبه الله أيضا فالأحبية إضافية أو المعنى أنه يتوب من ذنب توبة نصوحا ثم يعود في ذنب آخر أو المراد بعدم العود العزم على عدم العود، وقيل: لعل المراد بالمفتون التواب من لا يعود إلى الذنب بعد التوبة، فيكون تأكيدا لما قبله، و كونه أحب بالنظر إلى من يتوب ثم يعود ثم يتوب و هكذا، لا بالنظر إلى من لم يذنب أبدا. و يحتمل أن يراد بها كثير التوبة بأن يتوب ثم يذنب ثم يتوب و هكذا و هو أحب ممن يتوب عن الذنوب كلها توبة واحدة، و ممن يذنب ذنوبا ثم يتوب منها ثم يذنب ذنوبا ثم يتوب منها، و قيل: اللام في العباد للعهد، و المفضل عليه من مات بلا توبة.، كان المراد أن الله تعالى أمر بالتوبة النصوح، لكن إذا أذنب ثم تاب يحبه الله أيضا فالأحبية إضافية أو المعنى أنه يتوب من ذنب توبة نصوحا ثم يعود في ذنب آخر أو المراد بعدم العود العزم على عدم العود، وقيل: لعل المراد بالمفتون التواب من لا يعود إلى الذنب بعد التوبة، فيكون تأكيدا لما قبله، و كونه أحب بالنظر إلى من يتوب ثم يعود ثم يتوب و هكذا، لا بالنظر إلى من لم يذنب أبدا. و يحتمل أن يراد بها كثير التوبة بأن يتوب ثم يذنب ثم يتوب و هكذا و هو أحب ممن يتوب عن الذنوب كلها توبة واحدة، و ممن يذنب ذنوبا ثم يتوب منها ثم يذنب ذنوبا ثم يتوب منها، و قيل: اللام في العباد للعهد، و المفضل عليه من مات بلا توبة.



١- هكذا في « بس ، ب ف » وظاهر « د ». وفي « ب ، ج ، ز ، ه ، بر » والمطبوع : « الخزاز ». وتقدم في الكافي ، ذيل ٧٥ ، أن الصواب في لقب أبي أيوب هذا هو الخزاز.

٢- البقرة (٢) : ٢٧٥.

٣- التهذيب ، ج ٧ ، ص ١٥ ، ح ٦٨ ، عن الحسين بن سعيد ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي أيوب الخزاز ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام ، مع زيادة في أوله. تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ١٥٢ ، ح ٥٠٥ ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي عبد الله عليه السلام ؛ وفيه ، ح ٥٠٦ ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي جعفر عليه السلام الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩١ ، ح ٣٦٢٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٢ ، ح ٢١٠١٠.

٤- التحريم (٦٦) : ٨.

٥- في « ص » : « الذنوب ».

٦- في « ب ، ز ، بس ، د » وشرح المازندراني : « المفتونون ». وفي « ص » : « المسيئون المنبيون ». وفي « ه ، ب ف » والوافي : « المنبيون ». و « الفتنة » : المحنة والبلاء. والجمع : فتن. والمفتن : الممتحن أي يمتحنه الله بالذنوب ثم يتوب ، ثم يعود ، ثم يتوب. يقال : فتنته أفتنه فتناً وفتوناً : إذا امتحنته. ويقال فيها : أفتنته أيضاً ، وهو قليل. المصباح المنير ، ص ٤٦٢ ؛ النهاية ، ج ٣ ، ص ٤١٠ (فتن).

٧- تفسير القمي ، ج ٢ ، ص ٣٧٧ ، بسنده عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن عليه السلام ، من قوله : « قال محمد بن الفضيل : سألت » مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٢ ، ح ٣٦٢٧ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٢ ، ح ٢١٠١٢ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٣٩ ، ح ٦٨.

٢٩٦٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ) ؟ قَالَ : « هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ (١) أَبَدًا » .

قُلْتُ : وَآيْنَا لَمْ يَعُدْ ؟

فَقَالَ : « يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُفْتَنِّ (٢) التَّوَابِ (٣) » . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید (راجع بهمین آیه) بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم (که معنای آن چیست؟) فرمود: آن گناهی است که هرگز در آن بازنگردد، عرض کردم: کدامیک از ما هست که باز نگردد؟ فرمود: ای ابا محمد همانا خداوند از (میان) بندگانش دوست دارد آن کس را که در فتنه (گناه) واقع شود و بسیار توبه کند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ١٦٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٤- از ابی بصیر، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: (٨ سوره تحریم): «أيا آن کسانی که گرویدید، توبه کنید به درگاه خدا توبه نصوح» (یعنی چه؟) فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز

بدان باز نگرده، گفتم: کدام ما هست که باز نمی گردد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! راستی که خدا دوست دارد از بنده های خود گول خور بسیار توبه کار را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «ابی بصیر»، گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا آن کسانی که گرویدید، به درگاه خدا توبه نصوح کنید» (یعنی چه؟) فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز به آن بازنگردد، عرض کردم: کدام یک از ما هست که باز نمی گردد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! راستی که خداوند دوست دارد بندگانی که وقتی در گناه قرار می گیرند بسیار توبه کنند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح و هو كالسابق. قوله: هو الذنب أي التوبة من الذنب، و قد مر معنى المفتن في باب تنقل أحوال القلب.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۹۹

## ٥- الحديث

٢٩٦٥ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ ، قَالَ :

« إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَعْطَى التَّائِبِينَ (٥) ثَلَاثَ خِصَالٍ (٦) لَوْ أُعْطِيَ (٧) خِصْلَةً مِنْهَا جَمِيعَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنَجَّوْا (٨) بِهَا :

قَوْلُهُ (٩) عَزَّ وَجَلَّ : ( إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ) (١٠) فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ. وَقَوْلُهُ : ( الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ ) (١١) ( وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ

ص: ٢٢٨

١- في « ز ، ص ، ه ، بر ، ب ف » : « إليه ».

٢- في « ه » : \_ / « المفتن » . وفي « د » : « المفتن » . وفي الزهد : « المقر » .

٣- في « ه » : « التَّوَّابِينَ » .

٤- الزهد ، ص ١٤١ ، ح ١٩٥ ، عن محمد بن أبي عمير ، عن أبي أيوب ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي بصير ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٢ ، ح ٣٦٢٨ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٢ ، ح ٢١٠١١ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٣٩ ، ح ٦٩ .

٥- في « ز » : « التَّوَّابِينَ » .

٦- في مرآة العقول : « ثلاث خصال : الاولى : أنه يحبهم ؛ والثانية : أن الملائكة يستغفرون لهم ؛ والثالثة : أنه عز وجل وعدهم الأمن والرحمة » .

۷- يجوز فيه بناء المفعول.

۸- في « ز » : « لَانجوا ». وفي « بس » : « فنجوا ».

۹- يجوز فيه وفيما يأتي نصبه بدلاً عن « ثلاث ».

۱۰- البقرة (۲): ۲۲۲.

۱۱- هكذا في القرآن ومرآة العقول والبحار، ج ۶. وفي النسخ والمطبوع: / ( وَيُؤْمِنُونَ بِهِ ).

وَذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (۱)

وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ( وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ) (۲) . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابی عمیر از برخی از اصحاب در حدیثی مرفوع (که سندش بمعصوم علیه السلام رسد) حدیث کرده که فرمود: خدای عز و جل به توبه کنندگان سه خصلت داده است که اگر یکی از آنها را بتمامی اهل آسمانها و زمین بدهد بسبب آن همگی نجات یابند. (یکی این بشارت و نویدی است که بآنان داده در) گفتارش: «همانا خداوند دوست دارد. توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزگی جوینان را» (سوره بقره آیه ۲۲۲) پس هر که خدا او را دوست دارد عذابش نکند. (دیگر) گفتار اوست (که فرماید): «آن کسانی که بردارند عرش را و آنان که گرد آند، تسبیح گویند بستایش پروردگار خویش و ایمان آورند بدو و آمرزش خواهند برای آنان که ایمان آوردند، پروردگارا فرا گرفتی همه چیز را

برحمت و دانش پس پیامرز آنان که توبه کردند و پیروی کردند راه تو را، و آنها را از عذاب دوزخ باز دار. پروردگارا و در آور ایشان را بهشتهای جاودانی که نوید دادی بایشان و هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا که توئی همانا عزیز و حکیم. و دور ساز ایشان را از بدیها و آن را که از بدیها دور ساختی در آن روز همانا باو مهر ورزیدی و این است آن رستگاری بزرگ» (سوره مؤمن آیه های ۷ و ۸ و ۹). و دیگر گفتار او عز و جل است: «و آنان که نخوانند با خدا معبود دیگری، و نکشند تنی را که حرام کرد خدا جز بحق، و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار کیفر شود. افزوده شود برای او عذاب در روز قیامت و جاودان ماند در آن سرافکننده. مگر آنکه توبه کند و ایمان آرد و کردار شایسته کند پس آنانند که خداوند تبدیل کند بدیهایشان را بخوبیها و خدا آمرزنده و مهربان است» (سوره فرقان آیه های ۶۸ و ۶۹ و ۷۰).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- یکی از اصحاب ما حدیث را تا معصوم رسانیده که فرموده است: راستی خدا عز و جل به تائبان سه خصلت داده که اگر یک خصلت از آنها به همه اهل آسمان ها و زمین بدهد نجات یابند بدان: ۱- قول خدا عز و جل (۲۲۲ سوره بقره): «به راستی خدا دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه ها را»، هر که خدا را دوست دارد هرگز او را عذاب نکند. ۲- قول او (۷ سوره مؤمن): «آن کسانی که عرش را به دوش بر می دارند و آن کسانی که در گرد عرش باشند همه تسبیح گویند به حمد و ستایش پروردگار خود و آمرزش جویند برای کسانی که گرویدند. پروردگارا رحمت و دانشت همه چیز را فرا دارد پیامرز برای آن کسانی که توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار پروردگارا و آنها را در آور به بهشت عدنی که بدانها وعده دادی با هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا توئی عزیز و حکیم و بر کنار دار آنها را از بدکرداریها و هر

که را نگهداری از بدکرداریها در آن روز محققاً به او مهر ورزیدی و این است آن کامروائی بزرگ».

۳- قول او (۶۸ سوره فرقان): «و آن کسانی که نخوانند به همراه خدا معبود دیگری و نکشند نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق و درستی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد و عذابش دو چندان باشد در روز قیامت و به خواری در آن جاویدان بماند جز آنکه توبه کند و به گروید و کار شایسته کند و آنانند که خدا بدکرداریهای آنها را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- یکی از اصحاب ما حدیث را تا معصوم رسانیده که فرموده است: به راستی خدای عز و جل به توبه کنندگان سه خصلت داده که اگر یک خصلت از آنها را به همه اهل آسمان ها و زمین بدهد نجات یابند:

۱- قول خدای عز و جل: «براستی خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد (بقره/۲۲۲)»

هرکس خدا را دوست دارد هرگز او را عذاب نکند.

۲- قول او: «آن کسانی که عرش را به دوش برمی دارند و آن کسانی که در گرد عرش باشند همه بر حمد و ستایش پروردگار خود تسبیح می گویند و برای کسانی که گرویدند آمرزش می طلبند (و گویند). پروردگارا رحمت و دانشت همه چیز را فراگرفته و بیامرز کسانی که توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند آن ها را از عذاب دوزخ نگه دار پروردگارا آنها را به بهشت عدنی وارد کن که به آنها وعده دادی با هرکس که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا تویی عزیز و

حکیم و برکنار دار آنها از بدکرداری ها و در آن روز، هر کس را که از بدکرداری نگه بداری محققا به او مهر ورزیده یی و این است آن کامروائی بزرگ (مؤمن/۷)».

۳- قول او: «و آن کسانی که نخوانند به همراه خدا معبود دیگری و نکشند نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق و درستی و زنا نکنند و هرکه چنین کند گرفتار گناه را باشد و عذابش دوچندان باشد و در روز قیامت و خواری در آن، جاویدان بماند جز آنکه توبه نماید و کار شایسته کند و آناند که خدا بدکرداری های آن ها را به خوش کرداری بدل کند همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (فرقان/۶۸)».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع كالحسن. ثلاث خصال الأولى أنه يحبهم، و الثانية أن الملائكة يستغفرون لهم. و الثالثة أنه عز و جل و عدهم الأمن و الرحمة، و قال تعالى في سورة البقرة:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٌّ فَاعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

ثم قال :

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ



ف قيل: إن المعنى يحب التوابين عن النجاسات الباطنة و هى الذنوب، و يحب المتطهرين من النجاسات الظاهرة بالماء، و قيل: يحب التوابين من الذنوب و المتطهرين الذين لم يذنبوا، و قيل: التوابين من الكبائر و المتطهرين من الصغائر، و قيل: التائبين من المحرمات و المتطهرين من المكروهات كالوطى بعد الحيض و قيل: الغسل، و ورد فى الحديث أنها وردت فى المتطهرين بالماء فى الاستنجاء.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ

و قال البيضاوى: الكروبيون أعلى طبقات الملائكة و أولهم وجودا و حملهم إياه و حفيظهم حوله مجاز عن حفظهم و تديبرهم له، أو كناية عن قربهم من ذى العرش و مكانتهم عنده و توسيطهم فى نفاذ أمره

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

يذكرون الله بجوامع الثناء من صفات الجلال و الإكرام، و جعل التسييح أصلا و الحمد حالا، لأن الحمد مقتضى حالهم دون التسييح.

وَيُؤْمِنُونَ بِهِ

أخبر عنهم بالإيمان إظهارا لفضله و تعظيما لأهله، و مساق الآية لذلك كما صرح به بقوله:

وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا

و إشعارا بأن حملة العرش و سكان الفرش فى معرفته سواء ردا على المجسمة و استغفارهم شفاعتهم و حملهم على التوبة، و إلهامهم بما يوجب المغفرة. و فيه تنبيه على أن المشاركة فى الإيمان توجب النصح و الشفقة، و إن تخالفت الأجناس لأنها أقوى المناسبات كما قال:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ.

رَبَّنَا

أى يقولون ربنا وهو بيان ليستغفرون أو حال

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةٌ وَعِلْمًا

أى وسعت رحمته و علمه فأزيل عن أصله للإغراق فى وصفه بالرحمة و العلم و المبالغة فى عمومهما، و تقديم الرحمة لأنها المقصود بالذات ههنا

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

أى للذين علمت منهم التوبة و اتباع سبيل الحق

وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

أى و احفظهم عنه و هو تصريح بعد إشعار للتأكيد، و الدلالة على شدة العذاب

الَّتِي وَعَدْتَهُمْ

أى إياها

وَمَنْ صَلَحَ

عطف على هم الأول، أى أدخلهم و معهم هؤلاء ليتم سرورهم أو الثانى لبيان عموم الوعد

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الذى لا يمتنع عليه مقدور

الْحَكِيمُ

الذى لا يفعل إلا ما تقتضيه حكمته، و من ذلك الوفاء بالوعد.

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ

و هو تعميم بعد تخصيص أو مخصوص بمن صلح أو المعاصى فى الدنيا لقوله:

وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ

أى و من تقها فى الدنيا فقد رحمته فى الآخرة كأنهم سألوا السبب بعد ما سألوا المسبب

وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

يعنى الرحمة أو الوقاية أو مجموعهما.

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

قيل: بأن يمحو سوابق معاصيهم بالتوبة و يثبت مكانهم لواحق طاعاتهم أو يبدل ملكة المعصية فى النفس بملكة الطاعة، و قيل: بأن يوفقه لأضداد ما سلف منه أو بأن يثبت له بدل كل عقاب ثوابا كما ورد فى الخبر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠١

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٦ / ٢٩٦٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنِ الْعَلَاءِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

مُسْلِمٍ :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ ، ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ (٤) إِذَا تَابَ مِنْهَا (٥) مَغْفُورَةٌ لَهُ ؛ فَلْيَعْمَلِ الْمُؤْمِنُ لِمَا (٦) يُسْتَأْنَفُ (٧) بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ ؛ أَمَا وَاللَّهِ ، إِنَّهَا لَيْسَتْ (٨) إِلَّا لِأَهْلِ الْإِيمَانِ » .

قُلْتُ : فَإِنْ عَادَ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ مِنْ (٩) الذُّنُوبِ ، وَعَادَ فِي التَّوْبَةِ (١٠) ؟

فَقَالَ (١١) : « يَا مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ ، أَتَرَى الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَنْدَمُ عَلَى (١٢) ذَنْبِهِ وَيَسْتَغْفِرُ (١٣)

ص : ٢٢٩

١- غافر (٤٠) : ٧ - ٩ .

٢- الفرقان (٢٥) : ٦٨ - ٧٠ .

٣- الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٣ ، ح ٣٦٣٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٣ ، ح ٢١٠١٣ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٣٩ ، ح ٧٠ ؛ وج ٦٨ ، ص ٦ ، إلى قوله : ( وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ) .

٤- في « ه » : « المسلم » .

٥- في « بس » : \_ / « منها »

٦- في « ز » : \_ / « لما » . وفي « ه » : « ما » .

٧- في « بر » : « يُسْتَأْنَفُ » على بناء المفعول . وهو جائز .

٨- في الوافي : « ليس » .

٩- في « ه ، ب ف » وحاشية « ز » والوافي : « في » .

١٠- في « ب » : \_ / « وعاد في التوبة » .

١١- في « ج ، بس ، ب ف » والوسائل : « قال » .

١٢- في حاشية « ص » : « في » .

۱۳- فی « ب » : « فِيسْتَغْفِرُ اللّٰهَ ». وفي « ج ، د » والوافي والبحار : + / « اللّٰه تَعَالَى ». وفي « ز » : + / « الْمُؤْمِن ». وفي « ه ، بر ، بف » : + / « اللّٰه جَلَّ وَعَزَّ ».

مِنْهُ وَيَتُوبُ ، ثُمَّ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ تَوْبَتَهُ؟! .

قُلْتُ : فَإِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا ، يُذْنِبُ ثُمَّ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ (۱)؟

فَقَالَ : « كَلَّمَآ عَادَ (۲) الْمُؤْمِنُ بِالِاسْتِغْفَارِ (۳) وَالتَّوْبَةِ ، عَادَ (۴) اللّٰهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ ، وَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ، يَقْبَلُ التَّوْبَةَ ، وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ ؛ فَإِيَّاكَ (۵) أَنْ تَقْنَطَ (۶) الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن که از آن توبه کند برای او آمرزیده است، و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار (نیک) کند، هر آینه بخدا سوگند این فضیلت نیست مگر برای اهل ایمان، عرض کردم: پس اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کند و دوباره توبه کند (چگونه است)؟ فرمود: ای محمد بن مسلم آیا باور داری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان شود و از آن آمرزش خواهد و توبه کند و خداوند توبه اش را نپذیرد؟ عرض کردم: (اگر) چند بار این کار را کرده، گناه میکند پس توبه کند و از خدا آمرزش خواهد (این چگونه است)؟ فرمود: هر آنگاه که مؤمن با استغفار و توبه بازگردد خداوند نیز با آمرزش او بر میگردد (و گناهانش را ببامرزد) و بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است، توبه را میپذیرد، و از کردارهای بد درگذرد، پس مبادا تو مؤمنان را از رحمت خدا دور سازی.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- محمد بن مسلم، از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: ای محمد بن مسلم! گناهان مؤمن که از آن توبه کرده آمرزیده است و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند، هلا به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند، من گفتم: اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه کرد؟ در پاسخ فرمود: ای محمد بن مسلم! تو پنداری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند سپس خدا از او توبه اش را نپذیرد؟ گفتم: راستش این است که چند بار این کار کرده است، گناه می کند و باز هم توبه می کند و آمرزش جو است [از خدا]، فرمود: هر آنچه که مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خدا پر آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از بدکرداریها در می گذرد، مبادا تو مؤمنان را از رحمت خدا نومید سازی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «محمد بن مسلم»، از امام باقر علیه السلام حدیث می کند که فرمود: ای محمد بن مسلم! گناهان مؤمن که از آن توبه کرده آمرزیده است و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش، کار خوب کند، همانا به خدا این فضیلت نیست مگر برای آن ها که ایمان دارند، من گفتم: اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان، باز گناه کرد و باز توبه کرد؟ در پاسخ فرمود: ای محمد بن مسلم! تو پنداری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند سپس خدا از او توبه اش را نپذیرد؟ گفتم: راستش این است که چندبار این کار کرده است، گناه می کند و باز هم توبه می کند و

از خدا آمرزش می خواهد فرمود: هرآنچه که مؤمن به آمرزش خواهی و توبه بازگردد، خدا به آمرزش او برمی گردد و به راستی که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از بدکرداری ها می گذرد، مبدا تو مؤمن را از رحمت خدا ناامید سازی.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. ا ترى العبد الهمزة للإنكار، وفيه دلالة على أن التوبة مقرونة بالقبول البتة، و يدل عليه أيضا قول أمير المؤمنين عليه السلام: ما كان الله يفتح على عبد باب التوبة و يغلق عنه باب المغفرة، و يدل عليه أيضا ظاهر الآيات، و قال محيي الدين البغوي: التوبة من الكافر مقطوع بقبولها، و اختلف في قبولها من المعاصي فقليل كذلك، و قيل: لا ينتهي إلى القطع لأن الظواهر التي جاءت بقبولها ليست بنص و إنما هي نصوصات معرضة للتأويل، و قال عياض: قبولها ليس بواجب على الله تعالى عقلا، و إنما علمناه بالشرع و الإجماع خلافا للمعتزلة في إيجابهم ذلك عقلا على أصلهم في التحسين و التقبيح، و يدل على تحريم تقنين المؤمنين من رحمة الله الواسعة، بل لا بد أن يكون الواعظ متوسطا بين الترغيب و الترهيب. و أما إذا كان الاعتراض و الرجاء غالبين على المستمعين فينبغي أن يزيد في الترهيب و إذا كان القنوط و الخوف غالبين عليهم فينبغي أن يبالغ في الترغيب كما هو مقتضى البلاغة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۰۲

## ٧- الحديث

٢٩٦٧ / ٧. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ ،  
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ :

٢/٤٣٥

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ (٨) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ( إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ ) (٩) ( مِنْ  
الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ) (١٠)

قَالَ : « هُوَ الْعَبْدُ يَهُمُّ (١١) بِالذَّنْبِ ، ثُمَّ

ص: ٢٣٠

١- هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والبحار. وفي المطبوع : + / « [ الله ] ».

٢- في « ب » : « أعاد ».

٣- في « ب » : « الاستغفار ».

٤- في « ب » : « أعاد ».

٥- في « ه » : « وإيّاك ».

٦- يجوز فيه بناء الإفعال والتفعيل. و « القنوط » : الإياس من رحمة الله تعالى. يقال : قنط يقنط قنوطاً ، وقنط يقنط. المفردات للراغب ، ص ٦٨٠ ؛ المصباح المنير ، ص ٥١٧ (قنط).

٧- المؤمن ، ص ٣٦ ، ح ٨٢ ، عن أحدهما عليهما السلام ، إلى قوله : « إنها ليست إلا لأهل الإيمان  
« مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٣ ، ح ٣٦٣١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٩ ، ح ٢١٠٣٣ .



۸- في « ۵ ، بر » والوافي : « قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام » بدل « عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته ».

۹- طيف الشيطان وطائفه : إمامه بمس أو وسوسة. وقال ابن الأثير : « أصل الطيف : الجنون ، ثم استعمل في الغضب ومس الشيطان ووسوسته ، ويقال له : طائف ». وقال البيضاوي : « أي لمة منه ، وهو اسم فاعل من طاف يطوف ، كأنها طافت بهم ودارت حولهم فلم تقدر أن تؤثر فيهم ، أو من طاف به الخيال يطيف طيفاً ». راجع : النهاية ، ج ۳ ، ص ۱۵۳ ( طيف ) ؛ تفسير البيضاوي ، ج ۳ ، ص ۸۵ ، ذيل الآية المزبورة.

۱۰- الأعراف (۷) : ۲۰۱

۱۱- في مرآة العقول : « يهّم ، بالضمّ ، أي يقصد. وقيل : بالكسر من الهميم ، وهو الذهاب في طريق. فالباء للملابسة. أو بناء المجهول من الإفعال ، والباء للآلة من الإهمام ، وهو الإزعاج ولا يخفى بعدهما ».

يَتَذَكَّرُ (۱) فَيَمْسِكُ ، فَذَلِكَ (۲) قَوْلُهُ (۳) : ( تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ) . ( ۴ )

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر گفتار خدای عز و جل پرسیدم (که فرماید: همانا آنان که پرهیزگاری کردند) «هر گاه شیطان رهگذری خود را بدانها سایید یاد آور شوند و بناگاه بینا شوند» (سوره اعراف آیه ۲۰۱) فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه کند سپس یاد آور از خدا شود و خود داری کند، پس اینست گفتارش (که فرماید): «یاد آور شوند و بناگاه بینا شوند».

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۲۰۲) سوره اعراف): «و چون یک شیطان دوره گرد بدانها سایه یادآور شوند و به ناگاه چشم خود را باز کنند» فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه کند و سپس یادآور خدا شود و خودداری کند و این است قول او «یادآور شوند به ناگاه بینا گردند».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- ابی بصیر، گوید: از امام صادق علیه السلام از قول خدای عز و جل: «و چون یک شیطان رهگذری خود را به آنها شاید یادآور شوند و به ناگاه چشم خود را باز کنند (اعراف/۲۰۲)».

پرسیدم فرمود: او بنده ای است که آهنگ گناه کند و سپس خدا را یاد آور شود و از گناه خودداری کند و این است قول او «یادآور شوند به ناگاه بینا گردند».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ

قال البيضاوى: أى لمة منه و هو اسم فاعل من طاف يطيف كأنها طافت بهم و دارت حولهم، فلم يقدر أن يؤثر فيهم، أو من طاف به الخيال يطيف طيفا تذكروا ما أمر الله به و نهى عنه

فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

بسبب التذكر مواقع الخطأ و مكائد الشيطان فيتحرزون عنها و لا يتبعونه فيها. و قال فى النهاية: طيف من الجن أى عرض منهم، و أصل الطيف الجنون ثم استعمل فى الغضب و مس الشيطان و وسوسته، و يقال له طائف أيضا و قد قرأ بهما قوله تعالى:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا

الآية يقال: طاف يطيف و يطوف طيفا و طوفا فهو طائف، ثم سمي بالمصدر، انتهى. يهم بالضم أى يقصد و قيل: بالكسر من الهميم و هو الذهاب فى طريق، فالباء للملابسة أو بناء المجهول من الأفعال و الباء للآلة من الإهمام و هو الإزعاج، و لا يخفى بعدهما.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠٣

\*\*\*\*\*

٨- الحديث

۲۹۶۸ / ۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ (۵)، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : « إِنَّ (۶) اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ (۷) وَزَادَهُ (۸) فِي لَيْلَةِ ظُلْمَاءٍ ، فَوَجَدَهَا ؛ فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو عبیده حذاء گوید: شنیدم از حضرت باقر علیه السلام که میفرمود: همانا خدای تعالی بتوبه (و بازگشت) بنده خود فرحناک تر است از مردی که در شب تاری شتر و توشه خود را گم کند و آنها را بیابد، پس خدا بتوبه بنده اش از چنین مردی در آن حال که راحله گم شده را پیدا کند شادتر است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۸- از ابی عبیده حذاء، گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: راستی خدا تعالی به توبه و بازگشت بنده خود، شادتر باشد از مردی که در شبِ تاری، شتر و توشه خود را گم کرده باشد و آن را به دست آورد و بجوید، خدا به توبه بنده خود از این راحله جسته خود شادتر است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «ابی عبیده حذاء»، گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

راستی خدای تعالی به توبه و بازگشت بنده خود، شادتر باشد از مردی که در شب تار، شتر و توشه خود را گم کرده باشد و آن را به دست آورد پس خدا را به توبه بنده خود از چنین مردی که راحله گم شده خود را پیدا کند شادتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و زاده و فی بعض النسخ و مزاده و الأول أصوب، فی المصباح: زاد المسافر طعامه المتخذ لسفره، و الجمع أزواد و المزادة بكسر الميم وعاء التمر، و المزادة مفعلة من الزاد لأنه يتزود فيها الماء، و مثل هذا الحديث رواه مسلم فی صحيحه بطرق متعددة عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: لله أشد فرحا بتوبة عبده من رجل فی أرض دوية مهلكة معه راحلته عليها طعامه و شرابه فنام فاستيقظ و قد ذهب فطلبها حتى أدركه العطش، ثم قال: ارجع إلى مكاني الذي كنت فيه فأنام حتى أموت فوضع رأسه على ساعده ليموت فاستيقظ و عنده راحلته و عليها زاده و طعامه و

شرابه، فالله أشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده. وقال في النهاية: الدو الصحراء التي لا نبات بها، و الدوية منسوبة إليها، وقد يبدل من إحدى الواوين ألف فيقال: داوية على غير قياس، نحو طائي في النسب إلى طيئ، وقال في حديث التوبة: لله أشد فرحا بتوبة عبده، الفرح هيهنا وفي أمثاله كناية عن الرضا وسرعة القبول وحسن الجزاء، لتعذر إطلاق ظاهر الفرح على الله تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠٣

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٢٩٦٩ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ (١٠) الْمُفْتَنَّ (١١) التَّوَّابَ ، وَمَنْ

ص: ٢٣١

١- في « ب » : « فيذكر » بدل « ثم يتذكر ».

٢- في « ه » والوافي : « وذلك ».

٣- في « بس » : « قول الله ».

٤- تفسير العياشي، ج ٢، ص ٤٤، ح ١٣٠، عن أبي بصير؛ وفيه، ح ١٢٨، عن زيد بن أبي اسامة، عن أبي عبد الله عليه السلام؛ وفيه، ح ١٢٩، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام، وفي كلها مع اختلاف يسير. تفسير القمي، ج ١، ص ٢٥٣، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام

، مع اختلاف الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٠ ، ح ٣٦٢٣ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٤٠ ، ح ٧٢ ؛ وج ٧٠ ، ص ٢٧٢ ، إلى قوله : « ثم يتذكر فيمسك » .

٥- في « ج ، د ، ز ، بف » : \_ / « الحذاء » . وفي « بس » : \_ / « عن أبي عبيدة الحذاء » . وهو سهو ، كما تشهد به طبقة عمر بن اذينة الراوي عن أبي عبدالله وأبي الحسن عليهما السلام . راجع : رجال البرقي ، ص ٢١ ، وص ٤٧ ؛ رجال الطوسي ، ص ٢٥٤ ، الرقم ٣٥٧٣ ؛ وص ٣١٣ ، الرقم ٤٦٥٥ ؛ وص ٣٣٩ ، الرقم ٥٠٤٧ .

٦- في « ص ، ه » : \_ / « إن » .

٧- « الراحلة » : المركب من الإبل ، ذكراً كان أو أنثى . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٦٣ ( رحل ) .

٨- في « ح ، ص ، ه ، بس » وشرح المازندراني : « ومزاده » . والمزادُ : آلة يستقى فيها الماء ، أو يحمل فيها الماء ، ويقال : البعير يحمل الزاد والمزاد ، أي الطعام والشراب . راجع : لسان العرب ، ج ٣ ، ص ١٩٩ ( زيد ) ؛ المصباح المنير ، ص ٢٦٠ ( زود ) .

٩- الزهد ، ص ١٤٢ ، ح ١٩٨ ، عن علي بن المغيرة ، عن ابن مسكان ، عن أبي عبيدة الحذاء ، مع اختلاف وزيادة الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٤ ، ح ٣٦٣٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٣ ، ح ٢١٠١٤ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٤٠ ، ح ٧٣ .

١٠- في « ه » والبحار : \_ / « العبد » .

١١- في « ز » : « المفتن » .

لَا يَكُونُ (١) ذَلِكَ مِنْهُ كَانَ أَفْضَلَ . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دوست دارد بنده ای که در فتنه (گناه) افتد و بسیار توبه کند، و هر که این گونه نباشد (البته) بهتر است (یعنی آن کس که خود را آلوده بگناه نکرده بهتر است از آنکه گناه کند و پس از آن توبه نماید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا بنده گول خورده و توبه کار را دوست می دارد و آنکه این گناه از او سر نزده از آنکه گناه کرده و توبه کرده برتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی خدا بنده گول خورده و توبه کار را دوست می دارد و آنکه این گناه از او سر نزده از آنکه گناه کرده و توبه کرده برتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. و يدل على أن التارك للذنوب أفضل من التواب، و لعله محمول على ما إذا لم يصر سببا لعجبه أو على ما إذا عرض له بترك المندوبات و فعل المكروهات مثل تلك الحالة كما كان للأنبياء عليهم السلام و قد مر تحقيق ذلك.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠٤

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

١٠ / ٢٩٧٠. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ (٣)، عَنْ يُونُسَ أَبِي يَعْقُوبَ (٤) يَبَّاعِ الْأَرَزِّ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يَذَنْبْ لَهُ، وَالْمُقِيمُ (٥) عَلَى الذَّنْبِ (٦) وَهُوَ مُسْتَغْفَرٌ (٧) مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِي (٨)».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

جابر گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: توبه کننده از گناه همانند کسی است که گناه ندارد، و آنکه در گناه بماند با اینکه آمرزش خواهد چون مسخره چی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از جابر، گوید: شنیدم که امام باقر (علیه السّلام) می فرمود: توبه کار از گناه، چون بی گناه است و به گناه اندر که به زبان آمرزش خواهد، چون مسخره چی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- «جابر»، گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود:

توبه کار از گناه، چون بی گناه است و آنکه در گناه بماند با آن که آمرزش بخواد چون مسخره چی است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. كمن لا ذنب له فى عدم العقوبة لا التساوى فى الدرجة وإن كان غير مستبعد فى بعض أفرادهما كما عرفت كالمستهزء أى بنفسه أو بشرائع الدين أو برب العالمين أى شبيه به لأنه يظهر الندم و ليس بنادم حقيقة إذ الندامة الحقيقية تستتبع الترك كما عرفت، و يظهر الخوف و ليس كذلك و لو كان مستهزئنا حقيقة لكان كافرا بالله العظيم، و قيل: الظاهر أن الذنب أعم من أن يكون من نوع واحد أو من أنواع متعددة، ففيه دلالة على ما ذهب إليه بعض المحققين من أن التوبة إنما يتحقق بالندم من جميع الذنوب و الإقلاع عنها، و فيه نظر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠٤

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

١١ / ٢٩٧١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْ ائْتِ عَبْدِي دَانِيَالَ ، فَقُلْ لَهُ : إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ ، وَعَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ ، وَعَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ

٢/٤٣٦

ص: ٢٣٢

- ١- هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والبحار. وفي المطبوع: « لم يكن ».
- ٢- الوافي، ج ٥، ص ١٠٩٢، ح ٣٦٢٩؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٨٠، ح ٢١٠٣٤؛ البحار، ج ٦، ص ٤٠، ح ٧٤.
- ٣- عليّ بن النعمان ومحمّد بن سنان، كلاهما من مشايخ أحمد بن محمّد، وهو ابن عيسى، وقد أكثر أحمد من الرواية عنهما، ووردت في بعض الأسناد رواية أحمد بن محمّد [بن عيسى] عنهما متعاطفين، كما في الكافي، ح ١٧٩٩؛ والتهذيب، ج ٣، ص ٢٢٨، ح ٥٨١؛ وج ٥، ص ٢٣٥، ح ٧٩٣. فلا يبعد أن يكون الصواب في ما نحن فيه أيضاً « ومحمّد بن سنان ».
- ٤- هكذا في « ج، د، هـ، بر، بس، بـف » والوسائل والوافي. وفي « ب، ز، جر » وحاشية « بر، بـف »: « يوسف بن أبي يعقوب ». وفي المطبوع: « يوسف [بن] أبي يعقوب ». والمعهود المتكرّر في تكنية المسّمّن بيوسف، هو أبو يعقوب.
- ٥- في « بر »: « والمصرّ ».
- ٦- في « ب »: « ذنب ».
- ٧- في « هـ، بر » والوافي: « يستغفر ».
- ٨- الخصال، ص ٥٤٣، أبواب الأربعين وما فوقه، ضمن الحديث الطويل ١٩، بسند آخر عن جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن الحسين بن عليّ عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، مع اختلاف يسير؛ عيون الأخبار، ج ٢، ص ٧٤، ح ٣٤٧، بسند آخر عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، إلى قوله: « كمن لا ذنب له » الوافي، ج ٥، ص ١٠٩٤، ح ٣٦٣٤؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٧٤، ح ٢١٠١٦؛ البحار، ج ٦، ص ٤١، ح ٧٥.
- لَكَ ، فَإِنْ أَنْتَ (١) عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ.

فَأْتَاهُ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : يَا دَانِيَالُ ، إِنَّنِي (٢) رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ (٣) إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ ، وَعَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ ، فَإِنْ أَنْتَ (٤) عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ.

فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ : قَدْ أَبْلَغْتَ (٥) يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ قَامَ دَانِيَالُ ، فَنَاجَى رَبَّهُ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ (٦) أَنَّنِي (٧) قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي ، وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي ، وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي ، وَأَخْبَرَنِي عَنْكَ (٨) أَنِّي (٩) إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي ، فَوَعَزَّتْكَ (١٠) لَيْنَ لَمْ تَعَصِمْنِي (١١) لَأَعَصِيَنَّكَ ، ثُمَّ لَأَعَصِيَنَّكَ (١٢) . (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدای عز و جل بداود علیه السلام وحی فرمود: که نزد بنده ام دانیال برو و بگو: همانا تو مرا نافرمانی کردی و من آمرزیدمت، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و اگر دربار چهارم نافرمانی مرا کنی تو را نیامرزم؟ پس داود علیه السلام نزدش آمد و فرمود: ای دانیال من فرستاده خدایم بسوی تو، و او بتو فرماید: تو مرا نافرمانی کردی پس من آمرزیدم، و نافرمانی مرا کردی و من تو را آمرزیدم، و نافرمانی مرا کردی و تو را آمرزیدم، پس اگر برای چهارمین بار مرا نافرمانی کنی تو را نیامرزم، دانیال بوی گفت: ای پیامبر خدا پیام خود را رساندی، و همین که وقت سحر شد دانیال برخاست و با پروردگار خود مناجات کرد و عرضکرد: پروردگارا همانا پیغمبر تو داود از سوی تو مرا خبر داد که هر آینه من تو را نافرمانی کردم و تو آمرزیدی، و نافرمانیت کردم و تو آمرزیدی، و بمن خبر داد از سوی تو که اگر من در بار چهارم تو را نافرمانی کنم مرا نیامرزی، پس بعزتت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری (و از نافرمانی کردن مرا حفظ نکنی) هر آینه تو را نافرمانی کنم، و سپس نیز نافرمانی کنم، و باز هم نافرمانی کنم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٦٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۱- از ابی حمزه، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: راستی خدا عز و جل به داود (علیه السلام) وحی کرد که نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و اگر در بار چهارم، مرا نافرمانی کنی، تو را نیامرزم. داود نزد او آمد و گفت: ای دانیال! من فرستاده خدایم به سوی تو و خدا به تو می فرماید که: تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو تو را آمرزیدم، و اگر بار چهارم نافرمانی کنی تو را نیامرزم. دانیال به او گفت: هر آینه پیغام خدا را به من رسانیدی ای پیغمبر خدا، و چون هنگام سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خود راز گفت و چنین گفت: پروردگارا! به راستی داود پیغمبرت از سوی تو به من گزارش داده که من تو را نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و به من گزارش داده از سوی تو که: اگر بار چهارم تو را نافرمانی کنم، مرا نمی آمرزی، به عزّت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری و معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم و سپس نافرمانی کنم و باز هم نافرمانی کنم.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۱- «ابی حمزه»، از امام باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: راستی خدای عز و جل به داود علیه السلام وحی کرد که نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و اگر در بار چهارم، مرا نافرمانی کنی، تو را نیامرزم. داود نزد او آمد و گفت: ای دانیال! من فرستاده خدایم به سوی تو، و خدا به تو می فرماید که: تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و اگر بار چهارم نافرمانی کنی تو را نیامرزم. دانیال به او

گفت: ای پیامبر خدا هر آینه پیغام خدا را به من رسانیدی، و چون هنگام سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خود راز گفت و چنین گفت: پروردگارا! به راستی داود پیامبرت از سوی توبه من گزارش داده که من تو را نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و به من گزارش داده از سوی تو که: اگر بار چهارم تو را نافرمانی کنم، مرا نمی آمرزی، به عزتت سوگند اگر تو مرا ننگه نداری و معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم و سپس نافرمانی کنم و باز هم نافرمانی کنم. (نافرمانی در مورد دانیال پیامبر ترک اولی است نه گناه زیرا پیامبران معصومند و از گناه به دور می باشند).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و العصيان محمول على ترك الأولى، لأن دانیال علیه السلام كان من الأنبياء و هم معصومون من الكبائر و الصغائر عندنا كما مر لئن لم تعصمني لأعصينك فيه مع الإقرار بالتقصير اعتراف بالعجز عن مقاومة النفس و أهوائها، و حث على التوسل بذيل الألفاف الربانية و الاستعاذة من التسويلات النفسانية و الوسوس الشيطانية.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

۱۲- الحديث

٢٩٧٢ / ١٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ (١٤) ، قَالَ :

ص: ٢٣٣

- ١- في « ز » : \_ / « أنت » .
- ٢- في « ب ، ص ، ه » والوافي والبحار والزهد : « إني » .
- ٣- في « ه » والوافي : + / « يا دانيال » . وفي الوافي بدون « لك » .
- ٤- في « بف » : \_ / « أنت » .
- ٥- في « ب ، ه » والوافي : « قد بلغت » .
- ٦- في « ز » : \_ / « عنك » .
- ٧- في « ه ، بر » والوافي والبحار : « أني » .
- ٨- في « ز ، ه » : \_ / « عنك » .
- ٩- هكذا في « ب ، ج ، د ، ص ، ه ، بر ، بس ، بف » والوافي . وفي « ز » : \_ / « أني » . وفي المطبوع : « أنني » .
- ١٠- في « ج ، د ، ص ، بف » وشرح المازندراني والوافي والبحار : + / « وجلالك » . وفي « ه » : « وعزتك » . وفي « بر » : « وعزتك وجلالك » .
- ١١- في « ص » والوافي : + / « فيأتي » .
- ١٢- في « ب » : \_ / « ثم لأعصيتك » . وفي مرآة العقول : « العصيان محمول على ترك الأولى ؛ لأن دانيال عليه السلام كان من الأنبياء ، وهم معصومون من الكبائر والصغائر عندنا . وقوله : « لئن لم تعصمني لأعصيتك » فيه مع الإقرار بالتقصير اعترافاً بالعجز عن مقاومة النفس وأهوائها ، وحثُّ على التوسل بذيل الألف الربانية ، والاستعاذة من التسويات النفسانية والوساوس الشيطانية » .



١٣- الزهد ، ص ١٤٣ ، ح ٢٠٤ ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة الثمالي الوافي ، ج ٥ ، ص ١١٠١ ، ح ٣٦٤٨ ؛ البحار ، ج ١٤ ، ص ٣٧٦ ، ح ١٩ .

١٤- روى المصنّف الخبر \_ باختلاف يسير \_ في أوّل الباب ، بسنده عن الحسن بن محبوب ، عن معاوية بن وهب ، وتقدّم في الكافي ، ذيل ح ٢١٠٣ ، أنّ معاوية بن وهب ، جدّ موسى بن القاسم . وأنّه قد اشتبه موسى بن القاسم في بعض النسخ بالقاسم بن يحيى الراوي عن جدّه الحسن بن راشد ، كثيراً . والظاهر في سندنا هذا أيضاً زيادة « الحسن بن راشد عن » . يؤيد ذلك أنّا لم نجد \_ مع الفحص الأكيد \_ رواية الحسن بن راشد ، عن معاوية بن وهب في موضع .

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : « إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً ، أَحَبَّهُ اللَّهُ ، فَسَتَرَ (١) عَلَيْهِ » .  
فَقُلْتُ : وَكَيْفَ (٢) يَسْتُرُ عَلَيْهِ ؟

قَالَ (٣) : « يُنْسِي مَلَكِيهِ مَا كَانَا يَكْتُبَانِ عَلَيْهِ ، وَيُوحِي (٤) اللَّهُ (٥) إِلَى جَوَارِحِهِ وَإِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ : أَنْ (٦) اِكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ ، فَيَلْقَى اللَّهُ (٧) \_ عَزَّ وَجَلَّ \_ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنْ الذُّنُوبِ » . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

معاوية بن وهب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود (و مانند حدیث اول را نقل فرموده است که با ترجمه اش گذشت).

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ١٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۲- معاویة بن وهب گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر گاه بنده توبه نصوح کند، خدایش دوست بدارد و گناه او را نپنهان سازد، گفتم: چگونه نپنهان سازد؟ فرمود: آنچه را دو فرشته او بر وی می نوشتند، از یاد آنها ببرد و به اندامش و تیکه های زمین وحی کند که: گناهانش را نپنهان سازند و خدا را چنان ملاقات کند که گواهی بر هیچ گناه او نباشد (به سند دیگر گذشت).

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۲- «معاویة بن وهب» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

هرگاه بنده توبه نصوح کند، خدایش دوست بدارد و گناه او را نپنهان سازد، گفتم: چگونه نپنهان سازد؟ فرمود: آنچه را دو فرشته او بر وی می نوشتند، از یاد آنها ببرد و به اندامش و قسمتهای زمین وحی کند که: گناهانش را نپنهان سازند و خدا را چنان ملاقات کند که گواهی بر هیچ گناه او نباشد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف، وقد مر عن معاوية بسند آخر.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحديث

۱۳ / ۲۹۷۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ إِذَا تَابَ (۹)»، كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِضَالَّتِهِ الْأَصْلَ فِي «الضَّلَالِ»: الْغَيِّبَةُ، وَمِنْهُ قِيلَ لِلْحَيَوَانَ الضَّائِعِ: ضَالَّةٌ، لِلذَّكَرِ وَالْإُنثَى. وَالْجَمْعُ: الضَّوَالُّ. وَيُقَالُ لَغَيْرِ الْحَيَوَانَ: ضَائِعٌ وَلُقُطَةٌ. الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ، ص ۳۶۳ (ضلل (۱۰) إِذَا وَجَدَهَا». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عز و جل بتوبه بنده مؤمنش شاد شود چون توبه کند، چنانچه یکی از شما بگمشده خود که پیدا کرده شاد گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۳- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: راستی خدا عز و جل به توبه و بازگشت بنده مؤمن خود، شاد شود چون توبه کند چنانچه یکی از شماها به گمشده خود که به دست آورده شاد گردد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی خدای عز و جل به توبه و بازگشت بنده مؤمن خود، شاد شود هنگامی که توبه کند همانند یکی از شما وقتی که به گمشده خود دسترسی پیدا می کند شاد می شود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف، و قد مر مضمونه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۰۶

- ١- في « ز » : « وستر » .
- ٢- في « ب » : « فكيف » .
- ٣- في « ب ، بس » : « فقال » .
- ٤- في « بر » : « وأوحى » .
- ٥- في « ب ، بس » : \_ / « الله » .
- ٦- في « ه » : \_ / « أن » .
- ٧- في « ب » : + / « عليه » .
- ٨- الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩١ ، ح ٣٦٢٥ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧١ ، ذيل ح ٢١٠٠٩ .
- ٩- في « ه ، بر » والوافي : « عباده المؤمنين إذا تابوا » .
- ١٠- الأصل في « الضلال » : الغيبة ، ومنه قيل للحيوان الضائع : ضالّة ، للذكر والانثى . والجمع : الضوأل . ويقال لغير الحيوان : ضائع ولقطة . المصباح المنير ، ص ٣٦٣ ( ضلل ) .
- ١١- الوافي ، ج ٥ ، ص ١٩٤ ، ح ٣٦٣٣ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٧٣ ، ح ٢١٠١٥ .

## ١٩٢ - بَابُ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنْبِ

### إشاره

١٩٢ - بَابُ الْإِسْتِغْفَارِ مِنَ الذَّنْبِ (١) ٢/٤٣٧

### ١- الحديث

٢٩٧٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ ، عَنْ زُرَّارَةَ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (۲) عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: « إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا أُجِّلَ مِنْ غُدْوَةٍ (۳) إِلَى اللَّيْلِ ،  
فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ (۴) لَمْ يُكْتَبْ (۵) عَلَيْهِ ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بنده چون گناهی کند از بامداد تا شب مهلت دارد، پس اگر آمرزش خواست (آن گناه) بر او نوشته نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود که: راستی چون بنده گناهی کند، از بامداد تا شب به او مهلت داده شود و اگر از خدا آمرزش خواست بر او نوشته نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «زراره»، می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که:

به راستی وقتی بنده گناهی می کند، از صبح تا شب به او مهلت توبه داده شود و اگر از خدا آمرزش خواست بر او نوشته نشود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. من غدوة إلى الليل أى من مثل ذلك الزمان، و يمكن أن يكون زمان التأجيل متفاوتا بحسب تفاوت الأشخاص و الأحوال و الذنوب، أو يكون المراد بالغدوة قبل الزوال أو بالليل ما قرب منه، فلا ينافى أخبار السبع ساعات، و قيل: لم يحسب فيه ساعات النوم، و يحتمل أن يكون المراد بالاستغفار التوبة بشرائطها و أن يكون محض طلب المغفرة و هو أظهر، و قد يقال: الفرق بين التوبة و الاستغفار أن التوبة ترفع عقوبة الذنوب، و الاستغفار طلب الغفر و الستر عن الأغيار كيلا يعلمه أحد و لا يكون عليه شاهد.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۰۶

\*\*\*\*\*

۲- الحديث

٢٩٧٥ / ٢. عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ؛ وَ (٧) أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ ، عَنْ صَفْوَانَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ ، فَإِنْ قَالَ : أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ (٨) الْقَيُّومُ (٩) \_ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ \_ لَمْ تُكْتَبْ (١٠) »

ص: ٢٣٥

- 
- ١- في مرآة العقول : « الذنوب ».
  - ٢- في « ه ، بر ، بف » وحاشية « ز » : « أبا جعفر ».
  - ٣- في البحار : « غداة » . و « الغدوة » : ما بين صلاة الصبح وطلوع الشمس . المصباح المنير ، ص ٤٤٣ ( غدا ) .
  - ٤- في « ه » : \_ / « الله » .
  - ٥- في الوسائل : « لم تكتب » .
  - ٦- الزهد ، ص ١٣٩ ، ح ١٩١ ، عن محمد بن أبي عمير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠١٩ ، ح ٣٥١٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦٥ ، ح ٢٠٩٩٤ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ٤١ ، ح ٧٦ .
  - ٧- في السند تحويل بعطف « أبو علي الأشعري ، عن محمد بن عبد الجبار ، عن صفوان » على « علي بن إبراهيم \_ وهو مرجع الضمير \_ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير » ؛ فقد روى محمد بن أبي عمير وصفوان بن يحيى كتاب أبي أيوب الخزاز ، وتكررت روايتهما عنه في الأسناد . راجع : الفهرست للطوسي ، ص ١٨ ، الرقم ١٣ ؛ معجم الرجال الحديث ، ج ٢١ ، ص ٢٨٣ \_ ٢٩٩ .
  - ٨- في مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٠٧ : « الحي » ، إما منصوب صفة للجلالة ، أو مرفوع ببدلية الخبر ، أو كونه خبر مبتدأ محذوف » .
  - ٩- في الوافي : + / « وأتوب إليه » .



۱۰- فی « ب ، ج ، ز ، ه ، بر ، بف » والوافي والزهد : « لم يكتب ». وفي مرآة العقول : « يحتمل أن يكون المراد بالاستغفار التوبة بشرائطها وأن يكون محض طلب المغفرة ، وهو أظهر. وقد يقال : الفرق بين التوبة

عَلَيْهِ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس گناهی کند هفت ساعت از روز در بارة آنها باو مهلت دهند پس اگر سه بار گفت: «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم». آن گناه بر او نوشته نشود.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که گناهی کند، هفت ساعت روز را به او مهلت دهند، و اگر سه بار گوید: «من آمرزش خواهم از آن خدائی که معبود شایسته ای جز او نیست که زنده و نگاه دارنده است» بر او نوشته نشود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس گناهی کند هفت ساعت از روز به او مهلت دهند، و اگر سه بار گوید: «از آن خدائی که معبود شایسته ای جز او نیست من آمرزش می طلبم خدائی که زنده و نگاه دارنده است» در این حال بر او گناهی نوشته نشود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الحی إما منصوب صفة للجلالة أو مرفوع ببدلیة الضمیر أو كونه خبر مبتدأ محذوف، و كان هذا بیان الفرد الأکمل لإطلاق سائر الأخبار.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۹۷۶ / ۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً (۲)، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « الْعَبْدُ (٣) الْمُؤْمِنُ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا أَجَلَهُ اللَّهُ (٤) سَبْعَ سَاعَاتٍ ، فَإِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ (٥) لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ (٦) ؛ وَإِنْ مَضَتْ السَّاعَاتُ وَلَمْ يَسْتَغْفِرْ ، كُتِبَتْ (٧) عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَذْكُرُ (٨) ذَنْبَهُ بَعْدَ عِشْرِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْتَغْفِرَ رَبَّهُ ، فَيَغْفِرَ (٩) لَهُ ،

ص: ٢٣٦

١- الزهد ، ص ١٤١ ، ح ١٩٤ ، عن محمد بن أبي عمير ، عن أبي أيوب الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠١٩ ، ح ٣٥١١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦٥ ، ذيل ح ٢٠٩٩٢ .

٢- ظاهر لفظة « جميعاً » رواية محمد بن يحيى وأبي علي الأشعري وإبراهيم بن هاشم والد علي ، عن الحسين بن إسحاق ، لكن سيأتي الطريق إلى علي بن مهزيار في الحديث التاسع من الباب هكذا : « أبو علي الأشعري ومحمد بن يحيى جميعاً عن الحسين بن إسحاق وعلي بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ، عن علي بن مهزيار . » فعليه الراوي عن علي بن مهزيار اثنان : وهما الحسين بن إسحاق وإبراهيم بن هاشم والد علي ، والطرق إلى ابن مهزيار ثلاثة : أبو علي الأشعري ، عن الحسين بن إسحاق ؛ محمد بن يحيى ، عن الحسين بن إسحاق ؛ علي بن إبراهيم ، عن أبيه . والأمر في ما نحن فيه أيضاً هكذا ، ففي تأدية المراد من لفظة « جميعاً » قصور . ويؤيد ذلك أننا لم نجد رواية إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن إسحاق في موضع ، والراوي عنه في ما تتبعنا من الأسناد في الكتب وغيرها محمد بن يحيى وأبو علي الأشعري أحمد بن إدريس . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ٤٠٩ \_ ٤١٠ .

٣- في « ب » : « إنَّ العبد » .

٤- في « بس » : \_ / « الله » .

٥- في « ز ، ه ، ب ف » والوافي : \_ / « الله » .

٦- في البحار : \_ / « شي ء » .

٧- في « بر » والوسائل : « كتب » .

- ۸- يجوز فيه البناء على المفعول ، واختاره في مرآة العقول ، واستبعد المجرد .  
۹- يجوز رفعه بأن لا يكون داخلاً في الغاية ، كما يجوز فيه البناء على المفعول .

وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيُنْسَاهُ (۱) مِنْ سَاعَتِهِ (۲) . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: بنده مؤمن چون گناه کند خداوند او را هفت ساعت مهلت دهد، پس اگر از خدا آمرزش خواست چیزی بر او نوشته نشود و اگر این ساعتها گذشت و آمرزش نخواست. یک گناه بر او نوشته شود، و همانا مؤمن پس از بیست سال بیاد گناهش افتد تا از خدا آمرزش خواهد و خدا گناهش را ببامرزد، و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون بنده مؤمن گناهی کند، خدا هفت ساعت به او مهلت دهد و اگر از خدا آمرزش خواست، چیزی بر او نوشته نشود و اگر این ساعت ها گذشت و آمرزش نخواست، یک گناه بر او نوشته شود، راستی که مؤمن تا پس از بیست سال هم گناه خود را یادآور شد تا از آن به درگاه پروردگارش آمرزش جوید و او را ببامرزد و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: چون بنده مؤمن گناهی کند، خدا هفت ساعت به او مهلت دهد و اگر از خدا آمرزش خواست، چیزی بر او نوشته نشود و اگر این ساعت ها گذشت و آمرزش نخواست، این گناه بر او نوشته شود، به راستی که مؤمن تا پس از بیست سال هم یادآور گناه خویش است تا از آن به درگاه پروردگارش آمرزش بخواهد در این حال او را بیامرزد و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

توضیح: لطف الهی در این است که گناه را به یاد مؤمن می آورد تا موفق به توبه شود و از خاطره کافر محو می شود تا آن را فراموش کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. کتبت علیه سیئة بالرفع لیدکر علی بناء المفعول من التفعیل، و یحتمل المعلوم من المجرّد لکنه بعید لینسأه علی بناء المجهول أو المعلوم، و ذکر المؤمن من لطفه سبحانه و نسیان الکافر من سلب لطفه تعالی عنه لیؤاخذه بالکفر و الذنب جمیعا، و حمل الکفر علی کفر النعمة و کفر المخالفة بناء علی أن کفر الجحود لا ینفع معه التوبة عن الذنب و الاستغفار إلا عن الکفر بعید، لأن الکفر بالمعنیین الأولین یجامع الإیمان أيضا إلا أن یحمل الإیمان علی الکامل.

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۲۹۷۷ / ۴. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (۴)، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ  
: ۲/۴۳۸

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.»

فَقُلْتُ (۵): أَكَانَ (۶) يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ؟

قَالَ (۷): «لَا، وَلَكِنْ كَانَ يَقُولُ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ.»

قُلْتُ: إِنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتُوبُ وَلَا يَعُودُ (۸)، وَنَحْنُ نَتُوبُ وَنَعُودُ.

فَقَالَ (۹): «اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.» (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زيد شحام از حضرت صادق عليه السلام حديث كند كه فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) روزی هفتاد بار بدرگاه خدای عز و جل توبه می‌کرد، و من عرض کردم: می فرمود: «استغفر الله و

اتوب الیه))، فرمود: نه، ولی می فرمود؛ «أتوب الی الله». عرض کردم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توبه میکرد (با اینکه) باز نمی گشت و ما توبه کنیم و باز برگردیم؟ فرمود: خدا یار است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- زید شحام، از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر روز هفتاد بار به درگاه خدا عز و جل توبه می کرد، گفتم: می فرمود که: استغفر الله و اتوب الیه، فرمود: نه، ولی می فرمود: اتوب الی الله (به خدا باز می گردم)، گفتم: راستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توبه می کرد و بر نمی گشت و ما توبه می کنیم و بر می گردیم، در پاسخ فرمود: خدا یاری کننده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «یزید شحام»، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله در هر روز هفتاد بار به درگاه خدای عز و جل توبه می کرد، گفتم: می فرمود که: استغفر الله و اتوب الیه، فرمود: نه، ولی می فرمود: اتوب الی الله (به خدا باز می گردم)، گفتم: راستی رسول خدا صلی الله علیه و اله توبه می کرد و بر نمی گشت و ما توبه می کنیم و بر می گردیم، در پاسخ فرمود: خدا یاری کننده است.

توضیح: باید توجه داشت که بنابر اعتقاد امامیه و شیعه پیامبران معصوم و عاری از هر خطا و گناهی هستند و مراد از توبه در حق آنان در حقیقت بازگشت از عملی است که گناه نیست ولی ترک اولی

است و مراد از هفت روز یا هفت بار یا هفتاد بار یا از صبح تا شب که در آنها زمان ذکر شده است مربوط به اشخاص و احوال و گناهان متفاوتی است که مهلت دارند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٢٧٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل كالموثق. و لكن كان يقول أتوب إلى الله أى بدون أستغفر الله أو معه، و على الأول كان المراد أن الاستغفار لم يكن داخلًا فى هذا العمل و إن كان يستغفر بوجه آخر، و يؤيد الأخير ما سيأتى فى كتاب الدعاء فى باب الاستغفار بإسناده عن الحارث ابن المغيرة عن أبى عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يستغفر الله عز و جل كل غداة يوم سبعين مرة، و يتوب إلى الله عز و جل سبعين مرة، قال: قلت: كان يقول: أستغفر الله و أتوب إليه؟ قال: كان يقول أستغفر الله أستغفر الله سبعين مرة، و يقول: أتوب إلى الله أتوب إلى الله سبعين مرة. ثم اعلم أن استغفاره عليه السلام و الأئمة لم يكن عن ذنب لاتفاق الإمامية على عصمتهم، و قد مر الكلام فى ذلك. و قال الإربلى فى كشف الغمة و غيره: أن الأنبياء لما كانت قلوبهم مستغرقة بذكر الله و متعلقة بجلال الله و متوجهة إلى كمال الله، و كانت أتم القلوب صفاء و أكثرها ضياء و أغرقها عرفانا و أعرفها إذعانا و أكملها إيقانا، كانوا إذا انحطوا عن تلك المرتبة العلية، و نزلوا عن تلك الدرجة الرفيعة إلى الاشتغال بالمأكل و المشرب و التناكح و الصحبة مع بنى نوعه، و غير ذلك من المباحات أسرع كدورة ما إليها لكمال رقتها و فرط نورانيتها، فإن الشئ كلما كان أرق و أنضر كان تأثيره بالكدورات أبين و أظهر، فعدوا ذلك ذنبا و خطيئة فتابوا و استغفروا كما روى عنه: حسنات الأبرار



سيئات المقربين، وإليه يشير قوله صلى الله عليه وآله وسلم: ليران على قلبى وأنا أستغفر بالنهار سبعين مرة. وقيل: أراد به تعليم الناس كيفية التوبة والاستغفار من الذنوب، وقيل: هو محمول على الاعتراف بالعبودية وأن البشر فى مظنة التقصير والعجز، على أن رفع ذلك عن توبته ظاهر، لأن التوبة فى اللغة الرجوع إلى الحق عز شأنه وإن لم تكن من ذنب، يقال: تاب وآب وأنا ب إذا رجع إلى الحق. كان يتوب ولا يعود كأنه توهم أن التوبة عن ذنب أو غرضه عدم العود إلى ترك الأولى، أو المراد بالعود أصل الفعل على المشاكلة، بناء على تجويز التقديم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٠٩

\*\*\*\*\*

ص: ٢٣٧

---

١- يجوز فيه بناء المجرد والمجهول من الإفعال، كما فى مرآة العقول. وقال فيه: « ذكر المؤمن من لطفه سبحانه، ونسيان الكافر من سلب لطفه تعالى عنه ليؤاخذه بالكفر والذنب جميعاً. وحمل الكفر على كفر النعمة وكفر المخالفة \_ بناءً على أن كفر الجحود لا ينفع معه التوبة عن الذنب والاستغفار إلا عن الكفر بعيداً؛ لأن الكفر \_ بالمعنيين الأولين يجامع الإيمان أيضاً، إلا أن يحمل الإيمان على الكامل.»

٢- فى « ز » : « ساعاته.»

٣- الزهد، ص ١٤٣، ح ٢٠١؛ الخصال، ص ٤١٨، باب التسعة، ح ١١، مع زيادة فى أوله، إلى قوله: « كتبت عليه سيئة » وفيه: « أجل تسع ساعات » وفيهما بسند آخر، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ١٠٢٠، ح ٣٥١٣؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٦٥، ح ٢٠٩٩٥، إلى قوله: « كتبت عليه سيئة »؛ البحار، ج ٦، ص ٤١، ح ٧٧.

٤- فى « ه، ب، ج » وحاشية « ز » : + / « بن سماعه.»

٥- في « ج ، د ، ص ، بس » وشرح المازندراني والوسائل : « قلت ».

٦- في شرح المازندراني : « كان » بدون الهمزة.

٧- في « ه ، بر » والوافي : « فقال ».

٨- في « ه ، بف » : « ولا يعاود ».

٩- في « ه » والوافي والوسائل : « قال ».

١٠- الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب نادر ، ذيل ح ٣٠١١ ؛ وقرب الإسناد ، ص ١٦٨ ، ذيل ح ٦١٨ ، بسند آخر ، وتمام الرواية فيهما : « كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتوب إلى الله في كل يوم سبعين مرة من غير ذنب ». وفي الزهد ، ص ١٤٢ ، ح ١٩٩ ؛ والكافي ، كتاب الدعاء ، باب الاستغفار ، ح ٣٢٢٥ ، بسند آخر ، إلى قوله : « كان يقول : أتوب إلى الله » مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٦٢ ، ح ٨٥٤٣ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٤ ، ح ٢١٠٤٧ .

## ٥- الحديث

٢٩٧٨ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ عَمَلَ سَيِّئَةً أُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ ، فَإِنْ قَالَ : أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ (١) الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَمْ تُكْتَبْ (٢) عَلَيْهِ (٣) » .

(٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر که کار بدی (و گناهی) کند تا هفت ساعت از روز مهلت دارد پس اگر (در این مدت) سه مرتبه گفت: «استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه». بر او نوشته نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السّلام) فرمود: هر که گناهی کند، تا هفت ساعت روز مهلت دارد و اگر سه بار گوید: «آمرزش خواهم از خدا که جز او معبود حقی نیست، زنده و پاینده است و به او بازگردم» بر او نوشته نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس گناهی کند، تا هفت ساعت از روز مهلت دارد و اگر سه بار گوید: «از خدا آمرزش خواهم که جز او معبود حقی نیست، زنده و پاینده است و به او بازگردم» بر او نوشته نشود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح و قد مر، و حمل علی ما إذا كان مع الندم كما سیأتی.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۶ / ۲۹۷۹. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بَيَّاعِ الْأَكْسِيَّةِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيَذْكُرُ (۵) بَعْدَ عِشْرِينَ سَنَةً، فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ (۶) مِنْهُ (۷)، فَيَغْفِرُ (۸) لَهُ، وَإِنَّمَا يُذَكَّرُهُ (۹) لِيَغْفِرَ لَهُ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ، فَيَنْسَاهُ (۱۰) مِنْ سَاعَتِهِ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا مؤمن گناهی کند و پس از بیست سال بیادش آید و از خدا راجع بآن گناه آمرزش خواهد و خداوند برایش بیامرزد، و هر آینه (خداوند) بیادش اندازد تا برایش بیامرزد، و همانا کافر گناهی کند و همان ساعت آن را فراموش کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: بسا که مؤمن گناهی کند و پس از بیست سال به یادش آید و از خدا آمرزش خواهد و خدایش بیامرزد و همانا به یادش آرد تا او را بیامرزد و راستی کافر گناه می کند و همان ساعت آن را فراموش می نماید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: بسا که مؤمن گناهی کند و پس از بیست سال به یادش آید و از خدا آمرزش بخواند و خدایش بیامرزد و همانا به یادش آورد تا او را بیامرزد و راستی کافر گناه می کند و همان ساعت آن را فراموش می نماید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق و قد مر مثله.

## ٧- الحديث

٢٩٨٠ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُقَارِفُ (١٢) فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً ،

ص : ٢٣٨

- 
- ١- يجوز فيه النصب أيضاً ؛ صفة لـ « الله ».
  - ٢- في « ب ، ج ، ز ، ص ، ه ، بر » والوافي : « لم يكتب ».
  - ٣- في « ص ، بر » : + / « شي ء ».
  - ٤- الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠١٩ ، ح ٣٥١١ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦٥ ، ح ٢٠٩٩٢.
  - ٥- يجوز فيه البناء على المفعول من التفعيل.
  - ٦- في الوسائل والأماي : \_ / « الله ».
  - ٧- في « ص ، بر ، بف » : \_ / « منه ».
  - ٨- في « ز » : « ليغفر » . ويجوز فيه البناء على المفعول.
  - ٩- يجوز فيه البناء على المجرد.
  - ١٠- يجوز فيه البناء على الفاعل من المجرد والمفعول من الإفعال.
  - ١١- الأماي للطوسي ، ص ٦٩٤ ، المجلس ٣٩ ، ح ٢٠ ، بسنده عن الحسن بن فضال ، عن علي بن عقبة ، عن رجل ، عن أيوب بن الحرّ ، عن معاذ بن ثابت الفراء ، عن أبي جعفر عليه السلام مع

اختلاف یسیر الوافی، ج ۵، ص ۱۰۸۸، ح ۳۶۱۵؛ الوسائل، ج ۱۶، ص ۸۱، ح ۲۱۰۳۹. [۱۲]  
قرف الذنب واقترفه: إذا عمّله. وقارف الذنب وغيره: إذا داناه ولاصقه. النهاية، ج ۴، ص ۴۵ (قرف).

۱۲- قرف الذنب واقترفه: إذا عمّله. وقارف الذنب وغيره: إذا داناه ولاصقه. النهاية، ج ۴، ص ۴۵ (قرف).

فَيَقُولُ - وَهُوَ نَادِمٌ - : «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذُو  
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (۳)، وَأَنْ يَتُوبَ عَلَيَّ" إِلَّا غَفَرَهَا (۴)  
اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ (۵)، وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ يُقَارِفُ فِي يَوْمٍ (۶) أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در شبانه روز چهل گناه کبیره کند و با  
پشیمانی بگوید: «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم بديع السموات و الارض ذو الجلال و  
الاکرام و أسأله أن يصلي على محمد و آل محمد أن يتوب على». جز اینکه خدای عز و جل گناهش  
را بیامرزد، و کسی که بیش از چهل گناه کبیره در روز انجام دهد خیری در او نیست (یعنی ایمان  
ندارد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مؤمنی نباشد که در شبانه روز چهل گناه کبیره کند و با پشیمانی می گوید: «از خدائی آمرزش خواهم که جز او شایسته پرستش نیست، زنده و پاینده است و نگارنده آسمان ها و زمین است، صاحب جلالت و کرامت است و از او خواستارم که رحمت فرستد بر محمد و آلش و توبه مرا بپذیرد» جز اینکه خدا عز و جل او را بیامرزد و اگر کسی در یک روز بیش از چهل گناه کبیره کند، خیری در او نیست (عقیده و ایمانی ندارد).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنی نباشد که در شبانه روز چهل گناه کبیره کند و با پشیمانی می گوید: «از خدائی آمرزش می خواهم که جز او شایسته پرستش نیست، زنده و پاینده است و نگه دارنده آسمان ها و زمین است، صاحب جلالت و کرامت است و از او خواستارم که بر محمد و آلش رحمت فرستد و توبه مرا بپذیرد» جز اینکه خدای عز و جل او را بیامرزد و اگر کسی در یک روز بیش از چهل گناه کبیره کند، خیری در او نیست (عقیده و ایمانی ندارد).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و يشعر بأن الكبائر أكثر من أربعين ، لكن يحتمل تكرار كبيرة واحدة و التقييد بالندم لثلاث يشبه استغفار المستهزئين في يومه أي مع ليلته بقرينة ما مر.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

## ۸- الحديث

۸ / ۲۹۸۱ . عَنْهُ (۸) ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا رَفَعُوهُ ، قَالُوا (۹):

قَالَ (۱۰) : « لِكُلِّ شَيْءٍ (۱۱) دَوَاءٌ ، وَدَوَاءُ الذُّنُوبِ الْإِسْتِغْفَارُ (۱۲) » . (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جمعی از اصحاب در حدیث مرفوعی از معصوم حدیث کنند که فرمود: برای هر چیزی دارویی است، و داروی گناهان آمرزشخواهی و استغفار است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از جمعی اصحاب، که حدیث را بالا بردند (تا معصوم علیه السلام) فرمود: هر چیزی را دارویی است، و داروی گناه، آمرزش جوئی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- از جمعی اصحاب، که حدیث را بالا بردند (تا معصوم علیه السلام) فرمود: هر چیزی را دارویی است، و داروی گناه آمرزش خواهی است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. و الظاهر أن ضمیر قال للصادق أو الباقر علیهما السلام، شبه علیه السلام الذنوب بالمرض المهلك، و أثبت لها الدواء علی سبیل المکنیة و التخیلیة و حمل الاستغفار علی الدواء من باب حمل المشبه علی المشبه به للدلالة علی الاتحاد و التعریف للحصر.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۱۰

## ٩- الحديث

٢٩٨٢ / ٩. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ أَبِيهِ جَمِيعاً (١٤) ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنِ حَفْصِ ، قَالَ :

ص: ٢٣٩

- 
- ١- يجوز فيه النصب أيضاً صفة لـ « الله ».
  - ٢- في « ب ، ج ، د ، ص ، ه ، بر ، بف » : « ذا ».
  - ٣- في الوسائل : « آله » بدل « آل محمد ».
  - ٤- في « ز » : « غفر ».
  - ٥- في « بف » : \_ / « له ».
  - ٦- في « ب ، ج ، د ، بس ، بف » والوسائل : « يومه ». وفي « ه ، بر » والوفاي وثواب الأعمال : « كل يوم ».
  - ٧- ثواب الأعمال ، ص ٢٠٢ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب ؛ الخصال ، ص ٥٤٠ ، أبواب الأربعين وما فوقه ، ح ١٢ ، بسنده عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير الوفاي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٧ ، ح ٣٦١٣ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣٣٣ ، ح ٢٠٦٦٧ .
  - ٨- الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق.
  - ٩- في « ه ، بر » : \_ / « قالوا ».

۱۰- في « بس » : \_ / « قال ». وفي مرآة العقول : « والظاهر أن ضمير « قال » للصادق أو الباقر عليهما السلام ».

۱۱- في الوسائل وثواب الأعمال : « داء » بدل « شي ء ».

۱۲- في الجعفریات : + / « فإنها ممحاة ».

۱۳- الجعفریات ، ص ۲۲۸ ؛ وثواب الأعمال ، ص ۱۹۷ ، ح ۱ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوافي ، ج ۵ ، ص ۱۰۸۷ ، ح ۳۶۱۰ ؛ الوسائل ، ج ۱۶ ، ص ۶۵ ، ح ۲۰۹۹۳ ؛ وص ۸۵ ، ح ۲۱۰۴۸ .

۱۴- أشرنا إلى كيفية وقوع التحويل في سند ح ۳ من نفس الباب ، فلاحظ.

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : « مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا إِلَّا أَجَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ ؛ فَإِنْ هُوَ تَابَ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ ، وَإِنْ (۱) هُوَ (۲) لَمْ يَفْعَلْ كَتَبَ اللَّهُ (۳) عَلَيْهِ سَيِّئَةً ».

فَاتَاهُ عَبَادُ الْبَصْرِيِّ ، فَقَالَ لَهُ : بَلَّغْنَا أَنَّكَ قُلْتَ : مَا مِنْ عَبْدٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا (۴) إِلَّا أَجَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ ؟

فَقَالَ (۵) : « لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ (۶) ، وَلَكِنِّي (۷) قُلْتُ : مَا مِنْ مُؤْمِنٍ ، وَكَذَلِكَ كَانَ قَوْلِي » . (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حفص بن غياث گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود جز اینکه خدای عز و جل هفت ساعت از روز باو مهلت دهد، پس اگر (در این مدت) توبه کرد چیزی بر او نوشته نشود، و اگر توبه نکرد، خداوند یک گناه بر او بنویسد، پس

عباد بصری نزد آن حضرت آمد و گفت: بما رسید که شما فرموده اید: هیچ بنده ای نیست که گناهی کند جز اینکه خداوند هفت ساعت از روز مهلتش دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم بلکه من گفتم: هیچ مؤمنی نیست و چنین بوده است گفته من.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از حفص، که گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هیچ مؤمنی نباشد که گناهی کند جز اینکه تا هفت ساعت از روز، خدا عز و جل به او مهلت دهد و اگر توبه کند بر او نوشته نشود و اگر که توبه نکند، خدا یک گناه بر او بنویسد، عباد بصری نزد آن حضرت آمد و گفت: به ما رسیده است که شما فرمودید: بنده ای نیست که گناهی کند جز اینکه خدا عز و جل هفت ساعت از روز را به او مهلت دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم، من گفتم: هیچ مؤمنی نباشد و چنین بوده است، گفته من (دلالت دارد که مهلت، خاص مؤمن است و شامل مخالف و کافر نیست - از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «حفص»، گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

هیچ مؤمنی نباشد که گناهی کند جز اینکه تا هفت ساعت از روز، خدای عز و جل به او مهلت دهد و اگر توبه کند بر او نوشته نشود و اگر توبه نکند، خدا یک گناه بر او بنویسد، «عباد بصری» نزد آن حضرت آمد و گفت: به ما خبر رسیده است که شما فرمودید: بنده ای نیست که گناهی کند جز اینکه

خدای عز و جل هفت ساعت از روز به او مهلت دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم، من گفتم: هیچ مؤمنی نباشد و چنین بوده است، گفته من (دلالت دارد که مهلت، خاص مؤمن است و شامل مخالف و کافر نیست).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قال الشيخ البهائي قدس سره : عبد الله بن سنان أكثر ما يرويه عن الصادق عليه السلام بدون واسطة، و قد يروى عنه بواسطة كما رواه في كيفية الصلاة و صفتها من التهذيب بتوسط حفص الأعمور تارة و بتوسط عمر بن يزيد أخرى، و يدل على أن التأجيل مخصوص بالمؤمن لا الكافر و المخالف.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۱۰

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحديث

۱۰ / ۲۹۸۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: « مَنْ قَالَ: "أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ" مِائَةً مَرَّةً فِي كُلِّ (٩) يَوْمٍ، غَفَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ سَبْعِمِائَةَ ذَنْبٍ، وَلَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ يُذْنِبُ فِي كُلِّ (١٠) يَوْمٍ (١١) سَبْعِمِائَةَ ذَنْبٍ ». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس روزی صد بار بگوید: «استغفر الله». خدای عز و جل برای او هفتصد گناه بیامرزد، و در آن بنده ای که روزی هفتصد گناه کند خیری نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٧٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٠- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: هر که در هر روز صد بار بگوید: استغفر الله، خدا عز و جل هفتصد گناه او را بیامرزد و در بنده ای که هر روز هفتصد گناه کند، خیری نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٢٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١٠- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در هر روز صد بار بگوید: استغفر الله، خدای عز و جل هفتصد گناه او را بیامرزد و در بنده ای که هر روز هفتصد گناه کند، خیری نباشد.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٢٨١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. غفر الله له سبعمئة ذنب أى مما فعله فى ذلك اليوم ثم قال عليه السلام :  
ولا خير إلخ لئلا يغتر العبد بذلك فيذنّب كل يوم سبعمئة ذنب، فإن مثله لا خير فيه، ولا يوفق  
للاستغفار و التوبة، و الذنب يشمل الصغيرة و الكبيرة و الملقق منهما، و ليس كل فى بعض النسخ  
فى الموضوعين، فيمكن أن يكون المراد سبعمئة ذنب فى عمره، و يكون قوله عليه السلام: الأخير  
لبيان رفع توهم شموله لهذا الاحتمال.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣١١

\*\*\*\*\*

ص: ٢٤٠

---

١- فى « ب » : « فإن ».

٢- فى « ج » والزهد : \_ / « هو ».

٣- فى « ب ، ه ، بر ، بف » والوافي والوسائل : « كُتِبَ ». وفى « ج ، د ، ص ، بس » وحاشية « ز »  
والزهد : « كُتِبَتْ » بدل « كتب الله ».

٤- فى « بس » : \_ / « ذنباً ».



٥- في « ب » : + / « لي » . وفي « بس » : + / « له » .

٦- في « ه » : \_ / « قلت » .

٧- في « ه ، بر » : « ولكن » .

٨- الزهد ، ص ١٣٩ ، ح ١٨٩ ، عن النضر بن سويد ، عن ابن سنان ، عن حفص . وفي قرب الإسناد ، ص ٢ ، ح ٣ و ٤ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام ، وفي كلاًها مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠١٩ ، ح ٣٥١٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٦٦ ، ح ٢٠٩٩٦ .

٩- في « ب ، د » والوسائل : \_ / « كل » .

١٠- في « بس » وشرح المازندراني والوسائل : \_ / « كل » .

١١- في « ب » : \_ / « في كل يوم » .

١٢- الخصال ، ص ٥٨١ ، أبواب الخمسين وما فوقه ، ح ٤ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام مع اختلاف يسير . ثواب الأعمال ، ص ١٩٨ ، ح ١ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام مع اختلاف الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٨ ، ح ٣٦١٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٥ ، ح ٢١٠٤٩ .

## (١٩٣) باب فيما أعطى الله - عز و جل - آدم وقت التوبة

### اشاره

٢ / ٤٤٠ / ٢

١٩٣ - بَابُ فِيمَا أُعْطِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١) وَقَتَ التَّوْبَةِ

### ١- الحديث

٢٩٨٤/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ بُكَيْرٍ (٢) :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : « إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : يَا رَبِّ ، سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ ، وَأَجْرِيئَهُ (٣) مِنْنِي (٤) مَجْرَى الدَّمِّ (٥) ، فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا ، فَقَالَ : يَا آدَمُ ، جَعَلْتُ لَكَ أَنْ

مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ (٦) عَلَيْهِ (٧)، فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ (٨)؛ وَ مَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، فَإِنْ (٩) هُوَ (١٠) عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا؛ قَالَ: يَا رَبِّ، زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَكَ (١١) أَنْ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لَهُ (١٢) غَفَرْتُ لَهُ؛ قَالَ (١٣): يَا رَبِّ، زِدْنِي، قَالَ: جَعَلْتُ لَهُمْ (١٤) التَّوْبَةَ - أَوْ (١٥) قَالَ (١٦): بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ - حَتَّى تَبْلُغَ

النَّفْسِ (١٧) هَذِهِ؛ قَالَ: ... ↑

ص: ٢٤١

١-١ . فى «ز»: + «فى» .

٢-٢ . هكذا فى النسخ والبحار . وفى المطبوع : «ابن بكير» . والخبر رواه الحسين بن سعيد فى الزهد ، ص ١٤٤ ، ح ٢٠٥ ، عن ابن أبى عمير ، عن جميل ، عن بكير ، عن أحدهما عليهما السلام . وبكبير هذا ، هو بكير بن أعين ، وهو الراوى عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام . راجع : رجال البرقى ، ص ١٤ ؛ و ص ١٦ ؛ رجال الطوسى ، ص ١٢٧ ، الرقم ١٢٩٣ ؛ و ص ١٧٠ ، الرقم ١٩٩٢ .

٣-٣ . فى «ز» : «فأجريتته» .

٤-٤ . فى «ه» والوافى : - «منى» .

٥-٥ . فى «ه ، بر» والوافى : + «منى» .

٦-٦ . فى «ج ، ه ، بر» والوافى : «لم يكتب» .

٧-٧ . فى «ج» والوافى : + «شىء» .

٨-٨ . يجوز نصبه بقريئة «عشرا» . وكذا ما يأتى .

٩-٩ . فى «ب» وحاشية «ز» والبحار والزهد : «وإن» .

١٠-١٠ . فى «ب ، ه» : - «هو» .

١١-١١ . فى «ه» : - «لك» .

۱۲-۱۲ . فی «ب ، ج ، د ، ص ، ه ، بر ، بس ، بف» والبحار والزهد: - «له» . وفی «ز»: «اللّه»

۱۳-۱۳ . فی «ز»: «فقال» .

۱۴-۱۴ . فی «ه»: - «لهم» . وفی «بر»: «فيهم» .

۱۵-۱۵ . فی «ج ، ز» والوفی والبحار: «و» .

۱۶-۱۶ . فی «ب ، ج ، د ، ز ، ه ، بس ، بف» والوفی ومراة العقول والبحار: - «قال» .

۱۷-۱ . فتح الفاء فی «النفس» محتمل عند المازندرانی والمجلسی ، ولكن سکونه أظهر عند المجلسی . راجع آ شرح المازندرانی ، ج ۱۰ ، ص ۱۶۱ ؛ مراة العقول ، ج ۱۱ ، ص ۳۱۲ .

يَا رَبِّ، حَسْبِي».(۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن بکیر از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السلام حدیث کند که فرمود: همانا آدم علیه السلام عرضکرد: پروردگارا شیطان را بر من مسلط کردی، و چون خون (که در رگهای من جریان دارد) او را بر من چیره کردی پس برای من هم چیزی مقرر فرما، خداوند فرمود: ای آدم قرار دادم برای تو که هر یک از فرزندان آهنگ گناهی کند بر او نوشته نشود، و اگر انجام داد یک گناه بر او نوشته شود، و هر که آهنگ کار نیکی کرد اگر آن را انجام نداد یک حسنه برای او نوشته شود، و اگر انجام داد ده حسنه برایش نوشته شود، عرضکرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برایت مقرر ساختم که هر یک از فرزندان گناهی کند سپس برای آن آمرزش خواهد برایش بیامرزم، عرضکرد: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: برای آنها توبه قرار دادم - یا فرمود: توبه را برای ایشان گستردم- تا آنکه نفس باینجا (یعنی بگلوگاه) رسد، عرضکرد: پروردگارا مرا بس است.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابن بکیر، از امام صادق یا از امام باقر (علیه السلام) فرمود: به راستی آدم (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من چیره ساختی و چون خورش بر من روان کردی، برای من هم چیزی مقرر فرما، در پاسخ فرمود: ای آدم! برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندان قصد گناهی بر او نوشته نشود و اگر آن را بکند، بر او یک گناه نوشته شود و هر کدام آنها قصد حسنه کند، برای او یک حسنه نوشته شود و اگر آن را بکند، برای او ده حسنه نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیمارزم، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای آنها توبه را مقرر داشتم یا آنکه توبه را به میان گذاشتم تا آنکه نفس به این جا رسد (یعنی به گلوگاه). عرض کرد: پروردگارا! برای من بس است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابن بکیر»، از امام صادق یا از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

به راستی آدم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من همچون خونی که در رگهای من جریان دارد چیره ساختی، برای من هم چیزی مقرر فرما، در پاسخ فرمود: ای آدم! برای تو چنین قرار دادم که هر کدام از فرزندان آهنگ گناهی کند بر او چیزی نوشته نشود و اگر آن را انجام دهد برای او یک گناه نوشته شود و هرگاه قصد کار خوب کند برای او یک حسنه نوشته شود و اگر آن را انجام

دهد ده حسنه نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا! بر من بیفزا، فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامرزم، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای آن ها توبه را مقرر داشتم یا آنکه توبه را به میان گذاشتم تا آنکه نفس به اینجا رسد (یعنی به گلوگاه).

عرض کرد: پروردگارا! برای من بس است.

توضیح: مراد از اینکه شیطان چون خون در رگ های من جریان دارد بمعنی این است که همانطور که خون از آدمی تا هنگام مرگ جدا نیست و در بدن جریان دارد شیطان هم هیچ گاه از آدمی جدا نیست و مرتب انسان را وسوسه می کند تا او را منحرف بسازد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. سلطت علی ای علی و علی اولادی و اجریتہ منی روی العامة ایضا أن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم ، و قال بعضهم: ذهب قوم ممن ینتمی إلى ظاهر العلم إلى أن المراد به أن الشیطان لا یفارق ابن آدم ما دام حیا کما لا یفارقه دمه، و حکى هذا عن الأزهري و قال: هذا طریق ضرب المثل، و الجمهور من علماء الأمة أجروا ذلك علی ظاهره و قالوا: إن الشیطان جعل له هذا القدر من التطرق إلى باطن الآدمی بلطافة هیئته، لمحنة الابتلاء و یجری فی العروق التي هی مجاری الدم من الآدمی إلى أن یصل إلى قلبه فیوسوسه علی حسب ضعف إیمان العبد و قلة ذکره و کثرة

غفلته، و يبعد عنه و يقل تسلطه و سلوكه إلى باطنه بمقدار قوة إيمانه و يقظته، و دوام ذكره و إخلاص توحيده. و ما رواه المفسرون عن ابن عباس قال: إن الله جعل الشياطين من بنى آدم مجرى الدم، و صدور بنى آدم مساكن لهم مؤيد لما ذهب إليه الجمهور و هم يسمون وسوسته لمة الشيطان، و من ألطافه تعالى أنه هياً ذوات الملائكة على ذلك الوصف من أجل لطافتهم و أعطاهم قوة الحفظ لبنى آدم، و قوة الإلمام فى بواطنهم، و تلقين الخير لهم فى مقابلة لمة الشيطان، كما روى أن للملك لمة بابن آدم، و للشيطان لمة، لمة الملك إيعاد بالخير و تصديق بالحق و لمة الشيطان، إيعاده بالشر و تكذيب بالحق، فمن وجد من ذلك فليستعذ بالله من الشيطان، و قالوا: إنما ينكر مثل هذا عقول أسراء العادات الذين استولت عليهم المألوفات، فما لم يجدوا فى مستقر عاداتهم أنكروه كما أنكر الكفار إحياء العظام النخرة و إعادة الأجسام البالية و الذى يجب هو التسليم بما نطق به الخبر الصحيح و لا يأباه العقل السليم. أو بسطت التردد من الراوى حتى تبلغ النفس النفس بالتحريك ما يخرج من الحى عند التنفس، و بالسكون الروح و الأخير هنا أظهر، و المقصود أن باب التوبة مفتوح إلى أن يبلغ النفس الحلقوم و تتحقق الغرغرة، فإذا بلغت هذه فلا توبة، لأنه وقت المعاينة، و التوبة إنما يكون فى حال الغيب، و روى من طريق العامة أن إبليس بعد ما صار ملعونا و أنظر قال: بعزتك لا أخرج عن قلب ابن آدم ما دام الروح فى بدنه، فقال الله تبارك و تعالى: بعزتى لا أسد باب التوبة عليه ما دام الروح فى بدنه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٨٥/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ (٢)؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ

لَكَثِيرٌ (۳)؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ (۴) الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ (۵)؛ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ يَوْمَ قَبْلِ اللَّهِ تَوْبَتَهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ (۶) قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ (۷)». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که یک سال پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک سال هر آینه زیاد است هر که یکماه پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود یکماه زیاد است، هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک هفته زیاد است هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک روز زیاد است هر که پیش از دیدار مرگ (ملک الموت) توبه کند خدا توبه اش را بپذیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که یک سال پیش از مرگ خود، توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک سال هر آینه بسیار است، هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک ماه بسیار است، هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک هفته بسیار است، هر که یک روز

پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک روز هم بسیار است، هر که پیش از دیدار آخرت (و ملک الموت) توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هرکس یک سال پیش از مرگ خود، توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک سال هر آینه بسیار است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک ماه بسیار است، هرکس یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک هفته بسیار است، هرکس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد سپس فرمود: یک روز هم بسیار است، هرکس پیش از دیدار آخرت (و ملک الموت) توبه کند، خدا توبه اش را بپذیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: مرسل. من تاب قبل موته بسنة قال الشيخ البهائي قدس سره فى الأربعين: المراد بقبول التوبة إسقاط العقاب المترتب على الذنب الذى تاب منه، و سقوط العقاب بالتوبة مما أجمع عليه أهل الإسلام، وإنما الخلاف فى أنه هل يجب على الله حتى لو عاقب بعد التوبة كان ظلما أو هو تفضل بفعله سبحانه كرما منه ورحمة بعباده؟ المعتزلة على الأول والأشاعرة على الثانى، وإليه ذهب الشيخ أبو جعفر الطوسى قدس سره فى كتاب الاقتصاد، والعلامة جمال الملة والدين رحمه الله فى بعض كتبه الكلامية، وتوقف المحقق الطوسى رحمه الله فى التجريد، ومختار الشيخين هو الظاهر، و دليل الوجوب مدخول. وقال رحمه الله فى قوله: من تاب قبل أن يعاين، أى يرى ملك الموت، كما روى عن ابن عباس، ويمكن أن يراد بالمعاينة علمه بحلول الموت وقطعه الطمع من الحياة وتيقنه ذلك كأنه يعاينه وأن يراد معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأمير المؤمنين عليه السلام كما روى فى الأخبار، انتهى. و اعلم أنه استدل بهذا الخبر على جواز النسخ قبل الفعل، فإن الأصوليين اختلفوا فيه، وفيه نظر لأنه ليس تنافيا إلا بالمفهوم، فيمكن أن يكون هذا التدرج لبيان اختلاف مراتب التوبة فى القبول والكمال، فإن التوبة الكاملة المشتملة على تدارك ما فات وتطهير النفس عن كدورات السيئات، وتحليلتها بأنوار التضمرات والحسنات لا يتأتى غالبا فى أقل من سنة، فإن لم يتيسر ذلك فلا أقل من شهر لتحصيل بعض تلك الأمور وهكذا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٣

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٢٩٨٦/٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَذِهِ - وَ أَهْوَى (٩) بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - لَمْ يَكُنْ

ص: ٢٤٢

١-٢ . الزهد ، ص ١٤٤ ، ح ٢٠٥ ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل ، عن بكير، عن أحدهما عليهما السلام . تفسيرالقمي ، ج ١ ، ص ٤٢ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل ، عن زرارة ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٧ ، ح ٣٦٤١ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ١٨ ، ح ٢ .

٢-٣ . في «ب ، ج ، ز ، بر ، بس ، بف » والوافي والوسائل والزهد : «لكثير» .

٣-٤ . في «ب ، ج ، د ، ز ، ه ، بس ، بف » والوافي والوسائل : + «ثم قال » .

٤-٥ . في الوسائل : «وإن » .

٥-٦ . في «ه » والبحار : «لكثيرة» .

٦-٧ . قال شيخنا البهائي \_ قدس سره \_ كما عنه في الشروح : «قبل أن يعاين ، أى يرى ملك الموت ، كما روى عن ابن عباس رضى الله عنهما . ويمكن أن يراد بالمعاينة ، علمه بحلول الموت ، وقطعه الطمع من الحياة ، وتيقنه ذلك كأنه يعاينه . وأن يراد معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأميرالمؤمنين عليه السلام » . راجع : الأربعون حديثاً ، ص ٤٥٩ ، ح ٣٨ .

٧-٨ . في «ب » : + «والله المستعان » .

٨-٩ . الزهد ، ص ١٤٠ ، ح ١٩٢ ؛ وثواب الأعمال ، ص ٢١٤ ، ح ٢ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفيه ، ص ٣٣٠ ، ضمن ح ١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله . الفقيه ، ج ١ ، ص ١٣٣ ، ح ٣٥١ ، مرسلاً عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة فى أوله وآخره ، وفى كلهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٧ ، ح ٣٦٤٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٧ ، ح ٢١٠٥٧ ؛ البحار ، ج ٦ ، ص ١٩ ، ح ٤ .

٩-١ . فى «ه » والوافي : «أومى » . وفى «بر » : «أوماً » . وفى الكافي ، ح ١٢٦ : «هاهنا وأشار » بدل «هذه وأهوى » .

لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ، وَكَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَةٌ(١)».(٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: همین که جان باینجا رسید - و اشاره بگلوئی خود فرمود - برای عالم (و دانا) توبه نباشد، و برای نادان وقت توبه (باقی) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: چون جان به این جا رسد (با دستش اشاره به نایش کرد) برای عالم توبه نباشد، و برای نادان توبه روا باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- امام باقر علیه السلام، فرمود: چون جان به یک جا رسد (با دستش اشاره به گلویش کرد) برای دانشمند توبه سزاوار نباشد ولی برای نادان توبه روا باشد.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وقد مر بعينه في باب لزوم الحجة على العالم، إلا أنه زاد في آخره ثم قرأ

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ . لم يكن للعالم توبة كان المراد بالعالم من شاهد أحوال الآخرة، و بالجاهل من لم يشاهدها فإن مع بلوغ النفس إلى الحلق أيضا يحتمل عدم المشاهدة، فالمراد بالعلم العلم اليقيني الحاصل بالمشاهدة، و يحتمل أن يكون كلاهما محمولين على ما قبل المشاهدة، و يكون المراد بالعالم و الجاهل معناهما المتبادر، و فيحمل إما على عدم قبول التوبة و كمالها للعالم، أو عدم توفيقه للتوبة إن صح الإجماع، و إلا فالخبر موافق لظاهر قوله تعالى:

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ، وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا . و قد قيل: في تأويل الآية وجوه: أحدها أن كل معصية يفعلها العبد جهالة و إن كانت على سبيل العمد لأنه يدعو إليها الجاهل و هو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام، و ثانيها: إن معنى قوله: بجهالة أنهم لا يعلمون كنه ما فيه من العقوبة، و ثالثها: أنهم يجهلون أنها ذنوب و معاصي، و ضعف الأخير بأنها خلاف الإجماع مفهوما، و فسروا القريب بما قبل الموت و يمكن تأويل الآية بأن التوبة من الذنب الذي ليس بجهالة لا يجب على الله قبولها، و إن قبلها بلطفه و وعده.

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٩٧٨/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ:

خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ، وَ مَعَنَا شَيْخٌ مُتَأَلِّهُ (٣) مُتَعَبِّدٌ (٤)، لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ (٥)، يُتِمُّ الصَّلَاةَ فِي ٢ / ٤٤١

الطَّرِيقِ، وَ مَعَهُ ابْنُ أَخٍ لَهُ مُسْلِمٌ (٦)، فَمَرَضَ الشَّيْخُ، فَقُلْتُ لِابْنِ أَخِيهِ: لَوْ عَرَضْتَ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى عَمِّكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُخَلِّصَهُ، فَقَالَ كُلُّهُمْ: دَعُوا الشَّيْخَ حَتَّى (٧) يَمُوتَ عَلَى حَالِهِ؛ فَإِنَّهُ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، فَلَمْ يَصْبِرْ ابْنُ أَخِيهِ حَتَّى قَالَ لَهُ: يَا عَمُّ، إِنَّ النَّاسَ ازْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ إِلَّا نَفَرًا يَسِيرًا (٨)، وَ كَانَ (٩) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ (١٠) الطَّاعَةِ مَا كَانَ (١١)

لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، وَ كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ الْحَقُّ وَ الطَّاعَةُ لَهُ، قَالَ: فَتَنَفَسَ (١٢) الشَّيْخُ وَ شَهَقَ، وَ قَالَ: أَنَا عَلَى هَذَا، وَ خَرَجْتُ نَفْسُهُ.

فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَرَضَ عَلَيَّ (١٣) بِنُ السَّرِيِّ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى

ص: ٢٤٣

---

١- ٢. في الكافي، ح ١٢٦: «ثُمَّ قَرَأَ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ» بدل «وكانت للجاهل توبة».

٢- ٣. الكافي، كتاب فضل العلم، باب لزوم الحجّة على العالم...، ح ١٢٦، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ومحمد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن

درّاج ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، مع زيادة في آخره . الزهد ، ص ١٤٠ ، ح ١٩٣ ، عن محمد بن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن أبي جعفر عليه السلام . تفسير العيّاشي ، ج ١ ، ص ٢٢٨ ، ح ٦٤ ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٩٨ ، ح ٣٦٤٥ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٧ ، ح ٢١٠٥٦ .

٣-٤ . أَلِه يَأَلِه إِلهَةً ؛ بمعنى عَبَد عبادة . وتَأَلَّه : تعبَّد . المصباح المنير ، ص ١٩ (أله).

٤-٥ . في «ه ، بر» : «متعبد متأله» .

٥-٦ . في «ب ، ص ، بس» : - «لا يعرف هذا الأمر» .

٦-٧ . في «بس» : - «مسلم» . واحتمل في مرآة العقول كونه بتشديد اللام ، بمعنى المنقاد للحق .

٧-٨ . في «د ، ص ، بس ، بف» : - «حتّى» .

٨-٩ . في «ه» : - «يسيرا» .

٩-١٠ . في «د» : «وكانت» .

١٠-١١ . في «ص» : + «أمر» .

١١-١٢ . في «ه ، بر ، بف» والوافي : «ما كانت» .

١٢-١ . في «بس» : «وتنفس» .

١٣-٢ . في «ه» والوافي : - «علّي» .

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام (١) ، فَقَالَ : «هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ (٢)» . قَالَ (٣) لَهُ عَلِيُّ بْنُ السَّرِيِّ : إِنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ (٤) شَيْئاً مِنْ هَذَا (٥) غَيْرَ سَاعَتِهِ تِلْكَ؟! قَالَ : «فَتُرِيدُونَ مِنْهُ مَا ذَا؟ قَدْ دَخَلَ (٦) وَاللَّهِ الْجَنَّةَ (٧)» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن وهب گوید (سالی ما) بطرف مکه حرکت کردیم و با ما پیری بود خدا پرست و و اهل عبادت (ولی) معترف بمذهب شیعه نبود (و اطلاعی از آن نداشت) و (بمذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر جایز دانند) نمازش را در راه تمام میخواند و برادرزاده ای داشت مسلمان (و شیعه مذهب) که همراهش بود، پس آن پیر بیمار شد من برادرزاده اش گفتم: کاش مذهب شیعه را بعمویت پیشنهاد میکردی شاید خدا او را نجات دهد؟ همه همراهان ما گفتند: بگذارید پیر مرد بحال خود بمیرد زیرا همین حال که دارد خوب است، ولی برادرزاده اش تاب نیاورد تا بالاخره بدو گفت: ای عمو جان همانا مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرتد شدند جز عده کمی، و علی بن ابی طالب مانند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که پیروی و اطاعتش لازم بود، و پس از رسول خدا حق و طاعت از آن او بود: گوید: آن پیر مرد نفسی کشید و فریاد زد و گفت: من هم بر همین عقیده هستم، و جانم از تن بیرون آمد (و مرد) و پس ما شرفیاب خدمت حضرت صادق علیه السلام شدیم، علی بن سری (یکی از همراهان ما) سخن پیر مرد را (یا جریان را) بآن حضرت عرضکرد، حضرت فرمود: او مردیست از اهل بهشت، علی بن سری عرضکرد: آن مرد جز در آن ساعت از مذهب شیعه هیچ اطلاعی نداشت؟ فرمود چه چیز دیگر از او میخواهید؟ بخدا سوگند وارد بهشت شد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از معاویة بن وهب، گوید: ما به مکه می رفتیم و به همراه ما شیخی بود خداجو و خدا پرست، مذهب شیعه را فرا نگرفته بود، و در راه نماز را تمام می خواند (به مذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می دانند) و برادرزاده مسلمان (شیعه مذهبی) با خود داشت، آن شیخ

بیمار شد و من به او گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود پیشنهاد می کردی شاید خدا او را نجات دهد و همه آنان گفتند: بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد و برادرزاده اش تاب نیاورد و به او گفت: عمو جان! راستی که مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه مرتد شدند جز چند تنی و علی بن ابی طالب (علیه السلام) مانند خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق و طاعت از آن او بود، گوید: آن شیخ دمی برآورد و ناله ای زد و گفت: من هم بر همین عقیده ام و جانم برآمد و ما شرفیاب حضور امام صادق (علیه السلام) شدیم و علی بن سری این گزارش را به امام صادق (علیه السلام) داد و در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت، علی بن سری به آن حضرت گفت: راستش که او از مذهب شیعه هیچ سابقه ای نداشت جز در همان ساعت مرگش؟ فرمود: دیگر از او چه می خواهید، به خدا سوگند به بهشت درآمده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- معاویه بن وهب، می گوید: سالی ما به سوی مکه می رفتیم همراه ما پیری خداپرست بود ولی به مذهب شیعه اعتقادی نداشت و در سفر نماز را تمام می خواند (به مذهب سنی ها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می دانند) و برادرزاده مسلمان (شیعه مذهبی) با خود همراه داشت، آن پیر مرد بیمار شد و من به او گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود پیشنهاد می کردی شاید خدا او را نجات دهد و همه آنان گفتند: بگذارید این پیر به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد، برادرزاده اش تاب نیاورد و به او گفت: عمو جان! راستی که مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همه مرتد شدند جز چند تن و علی بن ابی طالب (علیه السلام) مانند خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق و طاعت از آن او بود، گوید: آن پیر مرد



نفسی کشید و فریاد زد و گفت: من هم بر همین عقیده ام و جانش برآمد و مرد و ما شرفیاب حضور امام صادق علیه السلام شدیم و «علی بن سری» این گزارش را به امام صادق علیه السلام داد و در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت، علی بن سری به آن حضرت گفت: راستش که او از مذهب شیعه هیچ سابقه ای نداشت جز هنگام مرگ؟ فرمود: دیگر از او چه می خواهید، به خدا سوگند او وارد بهشت شد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و التآله التعب و التنسک یتم الصلاة تأیید لعدم كونه شیعیاً لأنه من فعل أهل السنة مسلم أى مؤمن أو بتشديد اللام، أى منقاد للحق لو عرضت لو للتمنى فقال كلهم أى الحاضرون و لعلمهم كانوا من المخالفين أو المستضعفين فإنه حسن الهيئة الهيئة صورة الشىء و حاله و شكله أى كان متعبدا صالحا لا يضره الموت على تلك الحالة أو كان دينه حقا بناء على كونهم من المخالفين، و قيل: فإنه، كلام معاوية و تعليل لقوله: لعل الله أن يخلصه ، و توسط كلام الغير لا ينافى الاتصال، و لا يخفى بعده. و تنفس أدخل النفس إلى باطنه و أخرجه و شهق كمنع و ضرب و سمع شهيقاً تردد البكاء فى صدره، و قيل: ردد نفسه مع سماع صوته من حلقه، و قيل: فتريدون استفهام و ما ذا اسم جنس بمعنى أى شىء كما قال الفارسي فى قول الشاعر:

دعى ما ذا علمت سأثقيه- و لكن بالمغيب تنبئني

\*\*\*\*\*

## ۱۹۴-باب اللّم

### ۱-الحديث

۲۹۸۸/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْيُنِ  
وَ الْقَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» (۹)؟

قَالَ: «هُوَ الذَّنْبُ يُلْمُ بِهِ الرَّجُلُ، فَيَمُكُّ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يُلْمُ بِهِ بَعْدُ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا (تفسیر) گفتار خدای عز و جل نزد شما چیست (که فرماید): «آنان که دوری گزینند از گناهان بزرگ و ناشایسته ها جز لمم» (سوره نجم آیه ۳۲)؟ فرمود: لمم گناهی است که شخص بدان دست زند، سپس تا خدا خواهد (مدتی) خودداری کند و باز دوباره بدان دست زند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از محمد بن مسلم، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: بفرمائید تفسیر قول خدا عز و جل را (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که کناره می کنند از گناهان کبیره و هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمم: آن گناهی است که شخص بدان دست آلاید و سپس تا خدا خواهد از آن دست بدارد و باز بدان دست آلاید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره قول خدای عز و جل مطلبی بفرمائید: «آن کسانی که از گناهان کبیره و زشتیها جز لمم کناره گیری می کنند (نجم/۳۳)» فرمود: لمم: گناهی است که شخص به آن دست زند سپس برای مدتی که خدا خواهد از آن دست بکشد و باز دوباره به طرف آن رود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وفي المصباح: اللمم بفتح الحين مقارنة الذنب وقيل: هو الصغائر وقيل: هو فعل الصغيرة ثم لا يعاوده كالقبة، و اللمم أيضا طرف من جنون يلزم به الإنسان من باب قتل، فهو ملموم وبه لمم، و ألم الرجل بالقوم إماما أتاهم فنزل بهم، و ألم بالذنب فعله، و ألم الشيء قرب، انتهى. وقال سبحانه في سورة النجم:

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

ثم قال تعالى:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ

قال البيضاوي أي ما يكبر عقابه من الذنوب، وهو ما رتب الوعيد عليه بخصوصه، أي إلا ما قل و صغر فإنه مغفور من مجتنبي الكبائر، والاستثناء منقطع، و أقول: قد مر الكلام في ذلك في باب الكبائر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢٩٨٩/٢. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: (١١) «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ»؟

قَالَ: «الْهَنْتَةُ (١٢) بَعْدَ ٠٠٠ ٠٠٠»

ص: ٢٤٤

- ١-٣ . فى «ه ، بر ، بف» : «عليه» بدل «على أبى عبدالله عليه السلام» .
- ٢-٤ . فى «بر» : «الخير» .
- ٣-٥ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، ه ، بر ، بف» والوافى : «فقال» .
- ٤-٦ . فى «ب» : «لايعرف» .
- ٥-٧ . فى «ب» + «الأمر» . وفى الوافى : «ذلك» .
- ٦-٨ . فى «ز» : «فدخل» بدون «قد» .
- ٧-٩ . فى «ه ، بر» والوسائل : «قد والله دخل الجنة» .
- ٨-١٠ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٩٩ ، ح ٣٦٤٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٧ ، ح ٢١٠٥٨ ، ملخصا .
- ٩-١١ . النجم (٥٣) : ٣٢ . وألممتُ بذنب : قاربت . وقيل : اللّم : مقارنة المعصية من غير إيقاع فعل . وقيل : هو من اللّم : صغار الذنوب . النهاية ، ج ٤ ، ص ٢٧٢ (لمم) .
- ١٠-١٠ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٥ ، ح ٣٥١٨ .
- ١١-٢ . فى «ج ، ز ، ص» : - «له» .
- ١٢-٣ . «الهَن» كناية عن كلّ اسم جنس . والأنثى : هَنَّة . ويقال : فى فلان هَنَاتٌ ، أى خصال شرّ ، ولا يقال فى الخير . وواحدُها : هَنَّت . وقد تجمع على هَنوات . وقيل : واحدُها : هَنَّة ، تأنيث هَن . المصباح المنير ، ص ٦٤١ ؛ النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٧٩ (هنا) .

الهَنَّة (١) ، أى الذَّنْبُ بَعْدَ الذَّنْبِ (٢) يُلِمُّ (٣) بِهِ الْعَبْدُ . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرموده: بآن حضرت عرض کردم: (در باره تفسیر لمم در این آیه) فرمود: آن گناه پس از گناه است که بنده دست بدان زند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) گوید: به او گفتم: (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که که کناره می کنند از کبائر اثم و فواحش جز لمم»، فرمود: مقصود از لمم، چیرگی است از گناه پس از چیرگی دیگر یعنی گناهی به دنبال گناهی که بنده بدان دست می زند و نزدیک می شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «محمد بن مسلم»، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که درباره گفتار خداوند: «آن کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها جز لمم کناره گیری نمی کنند» فرمود: مقصود از لمم، چیرگی از گناه پس از چیرگی دیگر است یعنی گناهی به دنبال گناهی که بنده بدان دست می زند و نزدیک می شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وقال الجوهرى : هن على وزن أخ كلمة كناية، و معناه شىء و أصله هنو تقول هذا هنك أى شئك، و تقول للمرأة: هنة و هنت، و تصغيرها هنية و قد تبدل من الياء الثانية هاء، فيقال: هنية، و يقال: فى فلان هنأت أى خصلت شر، و لا يقال ذلك فى الخير، و فى النهاية فيه: ستكون هناة و هناة، أى شرور و فساد يقال: فى فلان هناة أى خصل شر و لا يقال فى الخير، و واحدها هنت و قد يجمع على هنوات، و قيل: واحدها هنة تأنيث هن، و هو كناية عن كل اسم جنس، و منه الحديث، و ذكر هنة من جيرانه أى حاجة و يعبر بها عن كل شىء، و قال فى المصباح: الهن خفيفة النون كناية عن كل اسم جنس، و الأنثى هنة، و لأمها محذوفة و كنى بهذا الاسم عن الفرج، و يعرب بالحروف، فيقال: هنوها و هناها و هنيها، مثل أخوها و أخاها و أخيها، انتهى. و عبر هنا عن الذنب بالهنة لقبحه أو لحقارته و قلته كناية عن عدم الإصرار عليه يلم به العبد أى ينزل به بعد تركه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٧

\*\*\*\*\*

٣- الحديث

٤٤٢ / ٢

٢٩٩٠/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ (٥) لَهُ ذَنْبٌ يَهْجُرُهُ (٦) زَمَانًا، ثُمَّ يُلْمُ بِهِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِلَّا اللَّمَمَ»».

وَ سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْيُنِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» قَالَ: «الْفَوَاحِشُ: الزُّنَى، وَ السَّرِقَةُ؛ وَ اللَّمَمُ: الرَّجُلُ يُلْمُ بِالذَّنْبِ، فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز اینکه برای او گناهی است که مدتی او را از خود دور ساخته، سپس بدان دست زند و اینست گفتار خدای عز و جل: «جز لمم» (در همان آیه که در حدیث گذشت) و از آن حضرت تفسیر (تمامی آن آیه و) گفتار خدای عز و جل را پرسیدم؟ فرمود: مقصود از فواحش (در آیه) زنا و دزدیست، و لمم آنست که شخص بگناه دست زند پس از خداوند آمرزش خواهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٧٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از اسحاق بن عمار، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز اینکه گناهی دارد که مدتی آن را ترک کند و سپس بدان دست آید و این است مقصود از قول خدا عز و جل «إِلَّا اللَّمَمَ» و من پرسیدم از او از تفسیر قول خدا عز و جل (٣٣ سوره نجم): «آن کسانی که کناره کنند از



کبائر اثم و فواحش جز لمم» فرمود: مقصود از فواحش، زنا و دزدی است و لمم این است که شخصی دستی به گناه زند و از آن آمرزش جوید (یعنی بی درنگ پشیمان شود و استغفار کند).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- اسحق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ مؤمنی نباشد جز اینکه گناهی دارد که مدتی آن را ترک کند و سپس به آن دست زند و این است منظور گفته خداوند عز و جل: «مگر گناهان صغیره» و من از او راجع به تفسیر قول خدای عز و جل: «آن کسانی که از گناهان کبیره و زشتیها جز لمم کناره گیری نکنند» مقصود از فواحش، زنا و دزدی است و لمم این است که شخص دست به گناه زند و از آن آمرزش جوید (یعنی بی درنگ پشیمان شود و استغفار کند).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. یهجره کینصر ای یترکه، وقیل: العموم فی هذا الکلام عموم عرفی کنایة عن الکثرة، وقد مر آخر الحدیث فی باب الكبائر، وکان السؤال کان فی وقت آخر، أو کان السؤال لتفسیر مجموع الآیة.

## ٤- الحديث

٢٩٩١/٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامٍ (٨)، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ جَاءَنَا يَلْتَمِسُ (٩) الْفِقْهَ وَالْقُرْآنَ وَتَفْسِيرَهُ، فَدَعُوهُ؛ وَمَنْ جَاءَنَا يُبْذِي عَوْرَةً قَدْ (١٠) سَتَرَهَا اللَّهُ، فَحُوهُ (١١)».

ص: ٢٤٥

- 
- ١- ٤ . فى «ص» : «الهنية بعد الهنية» .
  - ٢- ٥ . فى «ز» : - «بعد الذنب» .
  - ٣- ٦ . فى «ب» : «يهم» .
  - ٤- ٧ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٥ ، ح ٣٥١٩ .
  - ٥- ٨ . فى «ز» : - «و» .
  - ٦- ٩ . «يهجره» ، أى يتركه ويُعرض عنه . يقال : هجرتُ الشىءَ هجرا : تركته وأغفلته . النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٤٥ (هجر).
  - ٧- ١٠ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الكبائر ، ح ٢٤٤٩ ، من قوله : «سألته عن قول الله» مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٦ ، ح ٣٥٢٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٠ ، ح ٢١٠٣٥ .
  - ٨- ١ . فى «بف» وحاشية «ز» : «همام» .
  - ٩- ٢ . فى «ه» : «ملتمس» .

۱۰-۳. فی «ب» : - «قد» .

۱۱-۴. فی مرآة العقول : «أى أبعده حتى لا يعترف به عندنا ، بل يتوب بينه وبين الله» .

فَقَالَ لَهُ (۱) رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَاللَّهِ، إِنِّي (۲) لَمُقِيمٌ (۳) عَلَى ذَنْبٍ (۴) مُنْذُ دَهْرٍ، أُرِيدُ أَنْ أَتَحَوَّلَ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ، فَمَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ: «إِنْ كُنْتَ صَادِقًا، فَإِنَّ اللَّهَ (۵) يُحِبُّكَ (۶)، وَ مَا يَمْنَعُهُ أَنْ يَنْقُلَكَ (۷) مِنْهُ (۸) إِلَى غَيْرِهِ إِلَّا لِكَيْ تَخَافَهُ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن را جوید از او دست بردارید (تا بیاید و فرا گیرد) و هر که نزد ما آید تا عیبی که خدا پوشانده است فاش کند او را دور کنید (و از آمدنش بنزد ما جلوگیری کنید) یکی از آن مردم (که حاضر بود) عرضکرد قربانت بخدا سوگند همانا من دیر زمانی است دچار گناهی هستم و هر چه خواهم که از آن گناه بسوی کار (نیک) دیگری بیرون روم و آن را وانهم نتوانم؟ حضرت باو فرمود: اگر راستگوئی پس همانا خدا تو را دوست دارد و چیزی جلوگیری او نشده که تو را از آن بکار (نیک) دیگری نقل دهد جز اینکه (خواهد) که تو از او در ترس باشی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از عمرو بن جمیع که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن جوید، از او دست بردارید و هر که نزد ما آید تا عیبی که خدا پوشیده، فاش کند، او را دور کنید، یکی از آن مردم به او عرض کرد: قربانت! راستش این است که من عمری است دچار گناهی هستم و همی خواستم که از آن به کار دیگر اندر شوم و آن را وانهم و نتوانستم، در پاسخ او فرمود: اگر تو راستگوئی، خدایت دوست دارد و او را دریغ نیامده که تو را از آن به کار دیگر بگرداند جز اینکه از او در ترس باشی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «(عمرو بن جمیع) حدیث کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن بخواهد، از او دست بردارید و هرکس نزد ما آید تا عیبی که خدا پوشیده، فاش کند، او را دور کنید، یکی از آن مردم به او عرض کرد: قربانت! راستش این است که من عمری است دچار گناهی هستم و مرتب می خواستم که از آن دوری کنم و به کار دیگری پردازم ولی نتوانستم در پاسخ فرمود: اگر راست می گوئی خدا تو را دوست دارد و بر او دریغ نیست که تو را از آن به کار دیگری مشغول سازد جز اینکه از او در ترس باشی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. يلتمس الفقه أى مسائل الدين و القرآن أى ألفاظه يبدى عورة العورة القبيح و كل ما يستحيى منه، و الظاهر أن المراد إبداء عورة نفسه من الإقرار بذنب يوجب حدا أو تعزيرا فنحوه أى أبعده حتى لا يعترف به عندنا بل يتوب بيته و بين الله، و يحتمل أن يكون المراد عيوب غيره التى لم يشتهر بها، سواء كان للغيبة أو لإقامة الشهادة فإن إخفاء العيوب أحسن، لكن الأول أظهر، و سيأتى ما يؤيده فى كتاب الحدود إن شاء الله. و قيل: قد أمر عليه السلام أصحابه الذين من أهل التفرس أن يمنعوا من الدخول عليه من هو من أهل الإذاعة و الإبداء، لأنه أصلح له و لهم، و يندرج فيه إبداء أحاديثهم لغير أهلها و إذاعة أمرهم إلى أهل الجور و إظهار سرهم الذى ستره الله تعالى و أمر باستتاره حفظا له و لشيعته من أعدائهم لشدة الخوف و التقية منهم. إن كنت صادقا فإن الله يحبك محبة الله لعبده عبارة عن علمه باستحقاق اللطف و إيصال الخير و إرادته، فإذا علم الله تعالى أن عبدا من عباده لا يغتر بترك الذنوب و يتلى بالعجب بكثرة الطاعة، و يخرج نفسه عن حد التقصير و الخوف منه يتلى ببعض الذنوب، و ذلك لطف منه و رحمة على عبده لكى يخافه و يرجع إليه و يعترف بتقصيره، و هذا من أحسن الأحوال للإنسان كما أن العجب أسوأ الحالات له، و لو لا ذلك لم يذنب مؤمن قط كما مر إلا لكى تخافه استثناء من مدلول الكلام السابق، فإن قوله ما يمنعه أن ينقلك فى قوة ما يترك نقلك لشيء.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٩

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٢٩٩٢/٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا وَقَدْ طُبِعَ عَلَيْهِ (١٠) عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَهْجُرُهُ

- ١- ٥ . فى «ب ، د ، ص ، بر ، بس» والبحار : - «له» .
- ٢- ٦ . فى «ب ، ز ، ه ، بر» والوفى والبحار والأمالى : «إئى» .
- ٣- ٧ . فى «ب» : «مقيم» .
- ٤- ٨ . فى «ه» : «الذنب» .
- ٥- ٩ . فى «ب» : «فالله» بدون «إن» .
- ٦- ١٠ . فى «ب» : «ينجيك» .
- ٧- ١١ . فى «ز» : «أن تنقلك» .
- ٨- ١٢ . فى «ه ، بر» والوفى والبحار : «عنه» .
- ٩- ١٣ . الأمالى للمفيد ، ص ١٢ ، المجلس ١ ، ح ١٢ ، بسنده عن محمد بن أبى عمير ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١١٠١ ، ح ٣٦٤٧ ؛ البحار ، ج ٨٨ ، ص ٣٧ .
- ١٠- ١٤ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣١٩ : «الخبر يحتمل وجوها : الأول : أن يكون المراد بالطبع أولاً حصول الشوق له إلى فعله لعارض عرض له ويمكن زواله عنه ، ولذا يهجره زمانا ، ولو كان ذاته [لما يمكنه الهجر] ، وإّما هو بأن يسلب عنه التوفيق فيستولى عليه الشيطان فيدعوه إلى فعله ، ثم تدركه الألفاظ الربّانية فتصرفه عنه ، وكلّ ذلك لصالح حاله ، فليس ممّن يقتضى ذاته الشرّ والفساد ، ولا ممّن أعرض الله عنه ولم يعلم فيه خيرا ، بل هو ممّن يحبّه الله ويتلّيه بذلك لإصلاح أحواله ، وينتهى إلى العاقبة المحمودة . الثانى : أن يكون من الطبع بمعنى الدنس والرّين ، إمّا على بناء المجهول أيضا ، أو على بناء المعلوم كما قيل ، أى ليس ذنب إلاّ وقد تنجّس وتدّس به عبد مؤمن ، فلا ينافى عدم كونه من سليقته . الثالث : ما قيل : إنّه من الطبع بمعنى الختم ، وهو مستلزم لمنع دخول الشىء فيه ، والمعنى أن المؤمن ممنوع من الدخول فى الذنب زمانا على سبيل الكناية ، ثم يلمّ به لمصلحة . وهو بعيد ، والأوّل أظهر» . والأوّل هو تفصيل ما قاله العلامة الفيض فى الوافى بقوله : «وقد طبع عليه ، يعنى لعارض عرض له يمكن زواله عنه ، ولهذا يمكنه الهجرة عنه ، ولو كان

مطبوعاً عليه في أصل الخلقة وكان من سجيته وسليقته ، لما أمكنه الهجرة عنه زمانا ، فلاتنافى بين أول الحديث و آخره» . والثالث قال به العلامة المازندراني في شرحه ، ج ١٠ ، ص ١٦٥ . و«الطبع» و«الطبيعة» و«الطباع» : السَّجِيَّةُ جُبل الإنسان عليها ، أو الطباع : ما ركب فينا من المطعم والمشرب وغير ذلك من الأخلاق التي لاتزايِلنا . وَالطَّبَعُ : الوسخ الشديد من الصَّدَأِ ، وَالشَّيْنُ ، وَالْعَيْبُ . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ٩٩٦ (طبع) .

الزَّمانَ ، ثُمَّ يُلَمُّ بِهِ ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْثِمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» .

قَالَ : «اللَّمَامُ (١) : الْعَبْدُ الَّذِي يُلَمُّ الذَّنْبَ (٢) بَعْدَ الذَّنْبِ لَيْسَ مِنْ سَلِيْقَتِهِ (٣) ، أَيِّ مِنْ طَبِيعَتِهِ (٤)» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: هیچ گناهی نیست جز آنکه بنده مؤمنی بدان خو گرفته، مدتی آن را واگذارد سپس (دوباره) بآن دست زند، و آن است گفتار خدای عز و جل: «آنان که دوری گزینند از گناهان بزرگ و ناشایسته ها جز لمم» فرمود: امام: آن بنده ایست که بگناهی پس از گناهی دست زند که موافق سلیقه او یعنی از طبیعت او نیست.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ١٧٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۵- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هیچ گناهی نیست جز آنکه بنده مؤمنی بدان مایل است، مدتی آن را ترک کند و سپس بدان دست یازد و آن قول خدا عز و جل است (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که کناره می کنند از کبائر گناه و از هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمم بنده ای است که دست به گناهی یازد پس از گناهی که موافق سلیقه او نیست، یعنی از طبع او نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هیچ گناهی نیست جز آنکه بنده مؤمنی به آن مایل است، مدتی آن را ترک کند و سپس به آن دست یابد و آن قول خدای عز و جل است: «آن کسانی که از گناهان کبیره و از هرزگیها جز لمم کناره گیری می کنند» فرمود: لمم آن بنده ای است که بنده ای به گناهی پس از گناهی دست زند که موافق با طبیعت و سلیقه او نیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: حسن موثق. وفي القاموس: الطبع والطبيعة والطباع بالكسر السجية جبل الإنسان عليها أو الطباع ككتاب ما ركب فينا من المطعم والمشرب وغير ذلك من الأخلاق التي لا تزايلنا وطبع عليه كمنع ختم، والطبع بالتحريك الوسخ الشديد الصداء، والشين والعيب، وطبع على الشيء بالضم جبل، وفلان دنس وشين، وفلان تطبع إذا لم تكن له نفاذ في مكارم الأمور كما يطبع السيف إذا كثر الصداء عليه، وهو طبع طمع ككتف، وفي الخلق لئيمه دنس لا يستحيى من سوءة، والتطبيع التنجيس وتطبع بطباعه تخلق بأخلاقه، والسليقة كسفينة الطبيعة. والخبر يحتمل وجوها: الأول: أن يكون المراد بالطبع أولا حصول الشوق له إلى فعله لعارض عرض له ويمكن زواله عنه، ولذا يهجره زمانا ولو كان ذاته، وإنما هو بأن يسلب عنه التوفيق فيستولى عليه الشيطان فيدعوه إلى فعله، ثم تدركه الألفاظ الربانية فتصرفه عنه، وكل ذلك لصالح حاله، فليس ممن يقتضى ذاته الشر والفساد، ولا ممن أعرض الله عنه، ولم يعلم فيه خيرا، بل هو ممن يحبه الله ويتلوه بذلك لإصلاح أحواله، وينتهي إلى العاقبة المحمودة. الثاني: أن يكون من الطبع بمعنى الدنس والرین، إما على بناء المجهول أيضا أو على بناء المعلوم كما قيل، أى ليس ذنب إلا وقد تنجس وتدنس به عبد مؤمن، فلا ينافى عدم كونه من سليقته. الثالث: ما قيل: إنه من الطبع بمعنى الختم، وهو مستلزم لمنع دخول الشيء فيه، والمعنى أن المؤمن ممنوع من الدخول فى الذنب زمانا على سبيل الكناية، ثم يلزم به لمصلحة وهو بعيد والأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣١٩

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٧٦ / ٣٧٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ

مَحْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ

رِئَابٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكُونُ سَجِيئَةً (٦) الْكَذِبَ وَالْبُخْلَ وَالْفُجُورَ، وَرُبَّمَا أَلَمَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَا يَدُومُ عَلَيْهِ». قِيلَ: فَيَزِنِي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَ لَكِنْ لَا يُوَلَّدُ لَهُ (٧) مِنْ تِلْكَ النُّطْفَةِ (٨)». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن رئاب گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: سرشت و طبیعت مؤمن دروغ و بخل و زناکاری نیست، و گاهی بچیزی از آنها دست زند ولی ادامه ندهد، عرض شد: (ممکن است که) او زنا کند؟ فرمود: آری ولی از آن نطفه فرزندی نیارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٧٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از ابن رئاب، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: راستی که سرشت مؤمن دروغ گفتن و بخل و هرزگی نیست، و بسا که دستی بدانها آلاید ولی بر آن نیاید، به او عرض شد که: زنا می کند؟ فرمود: آری، ولی از آن نطفه فرزندی نیارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٣٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٦- «ابن رئاب» می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: راستی که سرشت مؤمن دروغ و بخل و هرزگی نیست، و بسا اوقات که دست خود را به آن بیالاید ولی ادامه ندهد به او عرض شد ممکن است که زنا کند فرمود: ولی از آن نطفه، فرزندی به وجود نیاید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٢٨٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و السجیة الخلق و الطبیعة و لكن لا یولد له من تلك النطفة فإن قيل: قد نرى أنه يتولد من زناء المؤمن الولد؟ قلنا: للمؤمن معان كثيرة كما عرفت، فلعله لا يكون مؤمنا بأحد تلك المعانی، مع أن الخواتم لا یعلمها إلا الله تعالی، و یحتمل أن يكون محمولا على الغالب، و قيل: لعل المراد أن المتولد من تلك النطفة لا يكون ولدا له و لا یلحق به شرعا، أو أنه لا یولد للمؤمن من تلك النطفة لأنه ليس مؤمن حین یزنی فیکون إشارة إلى سلب الإیمان عنه حین الزنا و لا یخفی بعدهما.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٢٠

\*\*\*\*\*

ص: ٢٤٧

- ١-١ . فى «ص ، بر» : «اللمم» . وفى «ه» والوفى : «اللمم من» بدل «اللّمّام» .
- ٢-٢ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ه ، بر ، بس» والوفى : «بالذنب» .
- ٣-٣ . فى «د ، ص» وحاشية «ز» : «سابقته» .
- ٤-٤ . فى «ب ، د ، ز ، ص» : «طبعه» .
- ٥-٥ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٦ ، ح ٣٥٢١ .
- ٦-١ . «السجّية» : الغريزة. والجمع : سجايا. المصباح المنير ، ص ٢٦٧ (سجا).
- ٧-٢ . فى «ز» : - «له» .
- ٨-٣ . فى «بر» : + «شىء» .
- ٩-٤ . الخصال ، ص ١٢٩ ، باب الثلاثة ، ح ١٣٤ ، بسنده عن الحسن بن محبوب ، عن على بن رثاب ، عن الحلبي ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٦ ، ح ٣٥٢٢ .

## ١٩٥-باب فى الذنوب ثلاثة

### إشاره

٤٤٣ / ٢

١٩٥ \_ بَابُ فِي أَنْ الذُّنُوبَ ثَلَاثَةٌ

### ١-الحديث

١/٢٩٩٤ . عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: صَعِدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ الْمُنْبَرِ (١)، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الذُّنُوبَ ثَلَاثَةٌ». ثُمَّ أَمْسَكَ، فَقَالَ لَهُ حَبَّةُ الْعُرَيْنِي؛ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قُلْتَ: «الذُّنُوبُ ثَلَاثَةٌ» ثُمَّ

أَمْسَكَتَ؟ فَقَالَ: «مَا ذَكَرْتُهَا إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَفْسِرَهَا، وَلَكِنْ عَرَضَ لِي بُهْرٌ (٢) حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْكَلَامِ؛ نَعَمْ، الذُّنُوبُ ثَلَاثَةٌ: فَذَنْبٌ مَغْفُورٌ، وَذَنْبٌ غَيْرٌ مَغْفُورٍ، وَذَنْبٌ نَرْجُو (٣) لِصَاحِبِهِ وَنَخَافُ (٤) عَلَيْهِ».

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَيَّنْهَا لَنَا.

قَالَ: «نَعَمْ، أَمَّا الذَّنْبُ (٥) الْمَغْفُورُ، فَعَبْدٌ عَاقَبَهُ اللَّهُ عَلَى ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَاللَّهُ أَحْلَمَ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعَاقِبَ عَبْدَهُ مَرَّتَيْنِ.

وَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ (٦)، فَمَظَالِمٌ (٧) الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ؛ إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ

وَتَعَالَى - إِذَا بَرَزَ (٨) لِخَلْقِهِ (٩) أَقْسَمَ قَسْمًا عَلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي،

ص: ٢٤٨

١-١ . فى «ب» : «بالمنبر الكوفة» .

٢-٢ . «البُّهْر» : تتابع النَّفْس . وبالفتح : المصدر . يقال : بَهَرَ الحِمْلُ يَبْهَرُ بَهْرًا ، أى وقع عليه البُّهْر فانبهر ، أى تتابع نفسه . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٥٩٨ (بهر) .

٣-٣ . فى «ه ، بر ، بف» وحاشية «د» : «يرجى» .

٤-٤ . فى «ه ، بر ، بس ، بف» وحاشية «د» : «ويخاف» .

٥-٥ . فى «ب» - : «الذنب» .

٦-٦ . فى «د ، بر ، بف» والوافى : «لا يغفره الله» . وفى «ه» : «لا يغفره» .

٧-٧ . فى «بر ، بف» وحاشية «د» والوافى والمحاسن : «فظلم» . و «المظالم» : جمع المظلمة ، وهى ما تطلبه عند الظالم ، وهو اسم ما أخذ منك . الصحاح ، ج ٥ ، ص ١٩٧٧ ؛ تاج العروس ، ج ١٧ ، ص ٤٤٩ (ظلم) .

۸-۱ . البروز : الظهور بعد الخفاء . ولعله كناية عن ظهور أحكامه وثوابه وعقابه وحسابه . راجع :

لسان العرب ، ج ۵ ، ص ۳۱۰ (برز) .

۹-۲ . فی « بر ، بف » والوافی : «للخليفة» .

لَا يَجُوزُنِي (۱) ظُلْمُ ظَالِمٍ وَ لَوْ كَفُّ (۲) بِكَفِّ ، وَ لَوْ مَسَحَةٌ بِكَفِّ ، وَ لَوْ نَطْحَةٌ مَا (۳) بَيْنَ الْقُرْنَاءِ (۴)  
إِلَى الْجَمَاءِ (۵) ، فَيَقْتَصُّ (۶) لِلْعِبَادِ (۷) بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ حَتَّى لَا يَبْقَى (۸) لَاءَ حَدٍ عَلَى أَحَدٍ مَظْلَمَةٌ ،  
ثُمَّ يَبْعَثُهُمْ (۹) لِلْحِسَابِ (۱۰) .

وَ (۱۱) أَمَّا الذَّنْبُ الثَّلَاثُ ، فَذَنْبٌ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ، وَ رَزَقَهُ التَّوْبَةَ مِنْهُ (۱۲) ، فَأَصْبَحَ خَائِفًا مِنْ ذَنْبِهِ ،  
رَاجِحًا لِرَبِّهِ ؛ فَنَحْنُ لَهُ كَمَا هُوَ لِنَفْسِهِ ، نَرْجُو (۱۳) لَهُ (۱۴) الرَّحْمَةَ (۱۵) ، وَ نَخَافُ عَلَيْهِ  
الْعَذَابَ (۱۶) .» (۱۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

عبد الرحمن بن حماد در حدیثی مرفوع از برخی از اصحابش نقل کند که امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر برآمد، خدا را سپاس گفت و ستایش کرد سپس فرمود: ای مردم همانا گناهان سه گونه اند (این را فرمود و خاموش نشست) و از سخن گفتن خود داری کرد، حبه عرنی (که یکی از اصحاب آن حضرت بود) بوی عرضکرد: ای امیر مؤمنان فرمودی گناهان سه گونه اند و دم فروبستی؟ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز اینکه میخواستم شرح دهم ولی تنگی نفسی بر من عارض شد که میان من و سخنم حائل شد، آری گناهان سه گونه اند: گناهی که آمرزیده است، و گناهی که آمرزیده نشود، و گناهی که بر صاحبش هم امیدوار و هم بیمناکم، عرضکرد: ای امیر مؤمنان آنها را برای ما بیان فرما. فرمود: آری اما گناه آمرزیده: گناه آن بنده ای است که خداوند او را در دنیا بر

گناهش عقوبت کند. پس خدا بردبارتر و کریمتر از آن است که بنده خود را دو بار عقوبت کند، و اما گناهی که آمرزیده نشود. ستمکاریهائی است که بندگان برخی ب برخی کنند زیرا چون خداوند تبارک و تعالی (بوسیلهٔ پیمبران و احکام) بر خلقش عیان شد بخودش سوگند یاد کرده و فرموده است: بعزت و جلالم سوگند که ستم هیچ ستمکاری (بدون کیفر) از من نگذرد گرچه زدن مشتی بمشتی باشد یا مالیدن (دستی) بدستی باشد (از روی لذت و هوسرانی) و گرچه شاخ زدن شاخداری به بیشاخی باشد پس برای بندگان از یک دیگر قصاص گیرد تا ستمی از کسی بر کسی (بدون کیفر) نماند، سپس آنها را (خداوند) برای حساب برانگیزد، و اما گناه سوم گناهی است که خداوند بر خلقش پنهان داشته، و توبه از آن را بر گنهکار روزی کرده، و بوضعی درآمده که از گناهش بیمناک و پروردگارش امیدوار است، پس ما برای او (یعنی این شخص گنهکار) همان حال را داریم که خودش آن حال را برای خود دارد امید رحمت برای او داریم، و از عذاب نیز بر او بیمناکیم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه بر منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش نمود و سپس فرمود: آیا مردم! به راستی گناهان سه باشند و دم بست و حبهٔ عرنی گفت: یا امیر المؤمنین! فرمودی: گناهان سه اند و دم بستنی؟ در پاسخ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز برای اینکه شرح دهم ولی نفس تنگی به من رخ داد و میان من و سخن گفتن مانع شد، آری گناهان سه باشند: گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که در بارهٔ مرتکب آن امیدوار و بیمناکم، گفتند: یا امیر المؤمنین! آنها را برای ما بیان کن، فرمود: آری، اما گناه آمرزیده آن است که خدا بنده را در بارهٔ آن در دنیا کیفر داده است و خدا بردبار و کریم است از اینکه بنده خود را دو بار کیفر کند، اما گناهی که آمرزیده نشود: ستمهائی است که مردم به یک دیگر کنند، زیرا چون خدا تبارک و

تعالی بر خلقش عیان شد (یعنی به وسیله پیغمبران و اعلام شریعت خود) به خود سوگند یاد کرد و فرمود: به عزت و جلال خودم قسم که ستم هیچ ستمکاری را گذشت نکنم گو اینکه مشتی کوبد و یا سائیدن مشتی باشد و اگر چه شاخ زدن شاخ داری بی شاخی را باشد. برای بندگان از یک دیگر قصاص شود تا حقی از کسی بر کسی نماند و سپس آنها را به پای حساب آرد، و اما گناه سوم گناهی است که خدا آن را بر خلقش نهفته و به گنهکار توبه از آن را روزی کرده است و به وضعی در آمده که از گناهش بیم ناک است و به پروردگارش امیدوار است و ما برای او همان حال را داریم که او برای خود دارد، برای او امید رحمت داریم و از عذاب هم بر او بیم داریم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه به منبر رفت و پس از سپاس و ستایش از خداوند فرمود: ای مردم! به راستی گناهان سه نوع اند سپس خاموش شد حبه عرنی (یکی از اصحاب آن حضرت) گفت: یا امیر المؤمنین! فرمودی: گناهان سه گونه اند آنگاه ساکت شدی؟ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز برای اینکه شرح دهم ولی تنگی نفس عارضم شد، آری گناهان سه نوع اند: گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که درباره مرتکب آن امیدوار و بیمناک شود، گفتند: یا امیر المؤمنین! آنها را برای ما بیان کن، فرمود: آری، اما گناه آمرزیده آن است که خداوند بنده خود را در دنیا کیفر داده است و خدا بر دبار و کریم است از اینکه بنده خود را دوبار کیفر کند، اما گناهی که آمرزیده نشود: ستمهایی است که مردم به یکدیگر کنند، زیرا چون خدای تبارک و تعالی (توسط پیامبران و بیان احکام شریعت خود) بر خلق خود آشکار شد به خودش سوگند یاد کرد و فرمود: به عزت و جلال خود سوگند که ستم هیچ ستمکاری را نگذرم گو اینکه زدن مشتی باشد یا مالیدن دستی یا شاخ زدن شاخداری به بی شاخی پس برای بندگان از یکدیگر قصاص کرد تا حقی



از کسی بر کسی نماند و سپس آنها را به پای حساب آورد و اما گناه سوم گناهی است که خدا آن را به خلقش نهفته و به گنهکار توبه از آن را روزی کرده است و به وضعی درآمده که از گناهِش بیمناک و به پروردگارش امیدوار است و ما برای او همان حال را داریم که او برای خود دارد، برای او امید به رحمت داریم و عذاب هم بر او بیم داریم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. إن الذنوب ثلاثة أي غير الشرك و الكفر، أو ذنوب المؤمنين و قيل: وجه الحصر أن الذنب إما للتقصير في حق الله أو في حق الناس، و الأول إما أن يرفع العبد العقوبة الدنيوية بالتوبة أولاً، فهذه ثلاثة، و أما الذنب الذي لا عقوبة عليه في الدنيا و لم يتب منه فالظاهر أنه داخل في القسم الثالث، و حكمه حكمه، و إن كان الخوف منه أشد، و في النهاية: البهر بالضم ما يعترى الإنسان عند السعي الشديد، و العدو من التهيج، و تتابع النفس، و في القاموس: البهر بالضم انقطاع النفس من الإعياء. فعبد أي فذنب عبد عاقبة الله على ذنبه في الدنيا إما بالحدود و التعزيرات أو بالبلايا و المصائب فالله أحلم الفاء للبيان فمظالم العباد بعضهم بالجبر بدل اشتغال أو بعض، و المراد به الظالم لبعض المراد به المظلوم، و المظالم جمع المظلمة بالكسر و هي ما يظلمه الرجل إذا برز لخلقها، البروز الظهور بعد الخفاء، و لعله كناية عن ظهور أحكامه و ثوابه و عقابه و حسابه، و قيل: كناية عن أنه سبحانه يتكلم مع جميع الخلائق بنفسه و يحاسبهم مشافهة كما ورد في الأخبار. على

نفسه أى ملزما على نفسه فقال الفاء للبيان، ويقال : جازه يجوزه إذا تعداه و لو كف بكف لعل المراد بالكف أو لا المنع و الزجر، و بالثانى اليد أى تضرر كف إنسان بكف آخر بغمز و شبهه، أو تلذذ كف بكف أو يقدر مضاف أى يجازى ضرب كف بضرب كف، و قيل: أى ضربة كف بكف، و المراد بالمسحة بالكف ما يشتمل على إهانة و تحقير أو تلذذ، و يمكن حمل التلذذ فى الموضوعين على ما إذا كان من امرأة ذات بعل أو قهرا بدون رضاء الممسوح، ليكون من حق الناس. و الجماء التى لا قرن لها، قال فى النهاية: فيه أن الله ليدين الجماء من ذوات القرون الجماء التى لا قرن لها، و يدين أى يجزى، انتهى. و يدل على حشر الحيوانات أيضا فى القيامة كما يدل عليه قوله تعالى:

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

و غيره من الآيات و الأخبار، و به قال أكثر المتكلمين من الخاصة و العامة و إن اختلفوا فى خصوصياته من بقائها بعد الحشر أو تفرقها و صيرورتها ترابا و غير ذلك. و منهم من أول القرناء بالإنسان القوى القادر على الظلم، و الجماء بالمظلوم الضعيف و هو تكلف مستغنى عنه، و لا يبعد أن يكون المراد مؤاخذة المكلف بتمكين القرناء من إضرار الجماء، و فى صحيح مسلم عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: لتردن الحقوق إلى أهلها يوم القيامة حتى يقاد للشاة الجلجاء من الشاة القرناء، و الجلجاء أيضا التى لا قرن لها، و صرح جماعة من المفسرين فى تفسير الآية المتقدمة ببعثها، و قيل أى جمعت من أطراف الأرض و قيل: أميتت. و قال الطبرسى (ره) فى قوله تعالى:

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ نُنَمِّ إِلَيْ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

أى يحشرون إلى الله بعد موتهم يوم القيامة كما يحشر العباد، فيعوض الله ما يستحق العوض منها و ينتصف لبعضها من بعض، و فيما رواه عن أبى هريرة أنه قال: يحشر الله الخلق يوم القيامة البهائم و الدواب و الطير، و كل شىء، فيبلغ من عدل الله يومئذ أن يأخذ للجماء من القرناء ثم يقول: كوني ترابا فلذلك يقول الكافر: يا ليتنى كنت ترابا. و عن أبى ذر قال: بينا أنا عند رسول الله إذا انتطحت

عزّان فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم أتدرون فيم انتطحا؟ فقالوا: لا ندري، قال: لكن الله يدري سيقضى بينهما. وقال الرازي: قال قتادة: يحشر كل شيء حتى الذباب للقصاص، وقالت المعتزلة: إن الله يحشر الحيوانات كلها في ذلك اليوم ليعوضها آلامها التي وصلت إليها في الدنيا بالموت والقتل وغير ذلك، فإذا عوضت عن تلك الآلام فإن شاء الله أن يبقى بعضها في الجنة إذا كان مستحسنا فعل وإن شاء أن يفنيه أفناه على ما جاء به الخبر، وأما أصحابنا فعندهم أنه لا يجب على الله شيء بحكم الاستحقاق، ولكنه تعالى يحشر الوحوش كلها فيقتص للجماء من القرناء، ثم يقال لها: موتى فتموت انتهى. وقال بعض شراح صحيح مسلم: اضطرب العلماء في بعث البهائم، وأقوى ما تعلق به من يقول ببعثها قوله تعالى:

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ

وأجاب الآخر بأن معنى حشرت ماتت، قال: والأحاديث الواردة ببعثها آحاد تفيد الظن والمطلوب في المسألة القطع، وحمل البعض العود المذكور في الحديث على أنه ليس حقيقة وإنما هو ضرب مثل إعلاما للخلق بأنها دار جزاء لا يبقى فيها حق عند أحد، ثم قال: ويصح عندي أن يخلق الله تعالى هذه الحركة للبهائم يوم القيامة ليشعر أهل المحشر بما هم صائرون إليه من العدل، وسمى ذلك قصاصا لأنه قصاص تكليف ومجازاة، ومن توقف في بعثها إنما توقف في القطع بذلك كما يقطع ببعث المكلفين والأحاديث الواردة ليست نصوصا ولا متواترة، وليست المسألة عملية حتى يكتفى فيها بالظن والأظهر حشر المخلوقات كلها بمجموع ظواهر الآي والأحاديث، وليس من شرط الإعادة المجازاة بعقاب أو ثواب للإجماع على أن أولاد الأنبياء عليهم السلام في الجنة ولا مجازاة على الأطفال، وختلف في أولاد من سواهم اختلافا كثيرا انتهى. وقال القرطبي: حمل بعضهم الحديث على ظاهره لأنه قال: يؤتى يوم القيامة بالبهائم فيقال لها: كوني ترابا بعد ما يقاد للجماء من القرناء، وحينئذ يقول الكافر يا ليتني كنت ترابا، ويدل على أنها ضرب مثل ما جاء في بعض الروايات من الزيادة في هذا الحديث، يريد الحديث الذي نقله مسلم قال: حتى يقاد للجلجاء

من القرناء و للحجر لم ركب على حجر، و للعود لم خدش العود، لأن الجمادات لا تعقل كلاما فلا ثواب و لا عقاب لها، و هو فى التمثيل مثل قوله تعالى:

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا

الآية. و قوله تعالى:

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ . و قال الآبى: المسائل العلمية التى لا يرجع للذات و لا للصفات كهذه يصح التمسك فيها بالآحاد، و الاستدلال بمجموع ظواهر الآى و الأحاديث يرجع إلى التواتر المعنوى و الاختلاف فيمن سوى أولاد الأنبياء عليهم السلام إنما هو فى محلهم بعد البعث لا فى بعثهم كذا أظنه توقف الأشعرى فى بعث المجانين و من لم يبلغه الدعوة فجوز أن يبعثوا و جوز أن لا يبعثوا، و لم يرد عنه قاطع فى ذلك ثم قال: لا معنى لتوقفه لأن ظاهر الآى و الأحاديث بعث الجميع، و المسألة علمية لا ترجع للذات و لا للصفات، فيصح التمسك فيها بالآحاد كما تقدم، أو يقال مجموع الآى و الأحاديث يفيد التواتر المعنوى كما تقدم، انتهى. و أقول: تمام الكلام فى ذلك موكول إلى كتابنا الكبير. و أما الذنب الثالث فالخوف بعد التوبة، لاحتمال عدم حصول شرائط التوبة و عدم القطع بقوله فينبغى أن يكون التائب أيضا بين الخوف و الرجاء. و لنذكر هنا بعض الفوائد التى لا بد من التعرض لها. الأولى: فى معنى التوبة و هى لغة الرجوع و تنسب إلى العبد و إلى الله سبحانه و معناها على الأول الرجوع عن المعصية إلى الطاعة و على الثانى الرجوع عن العقوبة إلى اللطف و التفضل، و فى الاصطلاح قيل: هى الندم عن الذنب لكونه ذنبا فخرج الندم على شرب الخمر مثلا لإضراره بالجسم، و قد يزداد مع العزم على ترك المعاودة أبدا، و الظاهر أن هذا لازم لذلك الندم غير منفك عنه كما مرت الإشارة إليه. و قال الشيخ البهائى قدس سره: و الكلام الجامع فى هذا الباب ما قاله بعض ذوى الألباب: من أن التوبة لا تحصل إلا بحصول أمور ثلاثة: أولها معرفة ضرر الذنوب و كونها حجابا بين العبد و محبوبة، و سموما قاتلة لمن يباشرها، فإذا عرف ذلك و تيقنه حصل له من ذلك حالة ثانية هى التآلم لفوات المحبوب، و التأسف من فعل الذنوب و هذا التآلم و التأسف هو المعبر عنه بالندم، و إذا غلب هذا الألم حصل حالة ثالثة هى القصد إلى أمور ثلاثة لها تعلق بالحال

و الاستقبال و المضى ، فالمتعلق بالحال هو ترك ما هو مقيم عليه من الذنوب، و المتعلق بالاستقبال هو العزم على عدم العود إليها إلى آخر العمر و المتعلق بالماضى تلافى ما يمكن تلافيه من قضاء الفوائت و الخروج من المظالم، فهذه الثلاثة أعنى المعرفة و الندم و القصد إلى المذكورات أمور مترتبة فى الحصول، و قد يطلق على مجموعها اسم التوبة، و كثيرا ما يطلق على الثانى أعنى الندم وحده، و تجعل المعرفة مقدمة لها، و ذلك القصد ثمرة متأخرة عنها، و قد يطلق على مجموع الندم و العزم هذا، و قد عرفها بعض أصحاب القلوب برجوع الأبق عن الجرم السابق، و بعضهم بإذابة الأحشاء لما سلف من الفحشاء، و بعضهم بأنها خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفاء، انتهى. و أقول: إذا عرفت أن عدم العود إلى الذنب فيما بقى من العمر لا بد منه فى التوبة، فهل إمكان صدوره منه فى بقية العمر شرط، حتى لو زنا ثم جب و عزم على أن لا يعود إلى الزنا على تقدير قدرته عليه لم تصح توبته، أم ليس بشرط فتصح؟ الأكثر على الثانى، بل نقل بعض المتكلمين إجماع السلف عليه، و أولى من هذا بصحة التوبة من تاب فى مرض مخوف غلب على ظنه الموت فيه. أما التوبة عند حضور الموت و يقن الفوت و هو المعبر عنه بالمعاينة فقد انعقد الإجماع على عدم صحتها و نطق بذلك القرآن العظيم، قال سبحانه:

و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا لَّيْمًا

و فى الحديث عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم إن الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر، و الغرغرة تردد الماء و غيره من الأجسام المائعة فى الحلق، و المراد هنا تردد الروح عند النزاع. و الأخبار عن أئمتنا عليهم السلام كثيرة فى أنه لا تقبل التوبة عند حضور الموت و ظهور علاماته و مشاهدة أهواله، كتوبة فرعون و سائر الكفرة الذين نزل عليهم العذاب، و قد مر بعضها، و علل ذلك بأن الإيمان برهان، و مشاهدة تلك العلامات و الأهوال فى ذلك الوقت تصير الأمر عيانا فيسقط التكليف كما أن أهل الآخرة لما صارت معارفهم ضرورية سقطت التكاليف عنهم، قال بعض المفسرين: و من لطف الله بالعباد أن أمر قابض الأرواح بالابتداء فى نزاعها من أصابع الرجلين ثم يصعد شيئا فشيئا

إلى أن تصل إلى الصدر، ثم تنتهي إلى الحلق ليتمكن في هذه المهلة من الإقبال بالقلب على الله تعالى، و الوصية و التوبة ما لم يعاين و الاستحلال، و ذكر الله على لسانه فيرجى بذلك حسن خاتمته، رزقنا الله ذلك بفضل و كرمه. الثانية: لا خلاف في وجوب التوبة في الجملة و الأظهر أنها إنما تجب لما لم يكفر من الذنوب كالكبائر و الصغائر التي أصرت عليها، فإنها ملحقة بالكبائر و الصغائر التي لم يجتنب معها الكبائر، فأما مع اجتناب الكبائر فهي مكفرة إذا لم يصر عليها، و لا يحتاج إلى التوبة منها، لقوله تعالى:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

قال المحقق الطوسي قدس سره في التجريد: التوبة واجبة لدفعها الضرر، و لوجوب الندم على كل قبيح أو إخلال بواجب، و قال العلامة (ره) في شرحه: التوبة هي الندم على المعصية لكونها معصية، و العزم على ترك المعاودة في المستقبل: لأن ترك العزم يكشف عن نفى الندم، و هي واجبة بالإجماع، لكن اختلفوا. فذهب جماعة من المعتزلة إلى أنها تجب من الكبائر المعلوم كونها كبائر أو المظنون فيها ذلك، و لا يجب من الصغائر المعلوم أنها صغائر. و قال آخرون: إنها لا تجب من ذنوب تاب عنها من قبل، و قال آخرون: إنها تجب من كل كبير و صغير من المعاصي أو الإخلال بالواجب، سواء تاب منها قبل أو لم يتب، و قد استدل المصنف على وجوبها بأمرين: الأول: أنها دافعة للضرر الذي هو العقاب أو الخوف فيه، و دفع الضرر واجب، الثاني: أنا نعلم قطعاً و جوب الندم على فعل القبيح أو الإخلال بالواجب. إذا عرفت هذا فنقول: إنها تجب من كل ذنب لأنها تجب من المعصية لكونها معصية، و من الإخلال بواجب لكونه كذلك، و هذا عام في كل ذنب و إخلال بواجب، انتهى. أقول: ظاهر كلامه و جوب التوبة من الذنب الذي تاب منه، و كأنه نظر إلى أن الندم على القبيح واجب في كل حال، و كذا ترك العزم على الحرام واجب دائماً، و فيه أن العزم على الحرام ما لم يأت به لا يترتب عليه إثم، إلا أن يقول: أن العفو عنه تفضلاً لا ينافي كونه منهياً عنه كما مر، و أما الندم على ما صدر عنه سابقاً فلا نسلم و جوبه بعد تحقق الندم مرة، و سقوط العقاب به، و إن كان القول بالوجوب لا يخلو من قوة، و قال الشيخ البهائي: دفع ضرر العقاب لا يدل على وجوب التوبة

عن الصغائر ممن يجتنب الكبائر لكونها مكفرة، و لهذا ذهبت البهشية إلى وجوبها عن الصغائر سمعا لا عقلا. نعم الاستدلال بأن الندم على القبيح من مقتضيات العقل الصحيح يعم القسمين، و أما فورية الوجوب فقد صرح به المعتزلة فقالوا يلزم بتأخيرها ساعة إثم آخر تجب التوبة منه أيضا، حتى أن من آخر التوبة عن الكبيرة ساعة واحدة فقد فعل كبيرتين و ساعتين أربع كبائر، الأولتان و ترك التوبة عن كل منهما، و ثلاث ساعات ثمان كبائر و هكذا، و أصحابنا يوافقونهم على الفورية لكنهم لم يذكروا هذا التفصيل فيما رأيتهم من كتبهم الكلامية. و قال رحمه الله: لا ريب فى وجوب التوبة على الفور فإن الذنوب بمنزلة السموم المضرّة بالبدن و كما يجب على شارب السم المبادرة إلى الاستفراغ تلافيا لبدنه المشرف على الهلاك، كذلك يجب على صاحب الذنوب المبادرة إلى تركها و التوبة منها تلافيا لدينه المشرف على التهافت و الاضمحلال، و من أهمل المبادرة إلى التوبة و سوفها من وقت إلى وقت فهو بين خطرين عظيمين إن سلم من واحد فلعله لا يسلم من الآخر. أحدهما: أن يعاجله الأجل فلا يتنبه من غفلته إلا و قد حضره الموت و فات وقت التدارك، و انسدت أبواب التلافى، و جاء الوقت الذى أشار إليه سبحانه بقوله:

وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ

و صار يطلب المهلة و التأخير يوما أو ساعة، فيقال: لا مهلة لك كما قال سبحانه:

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ

قال بعض المفسرين فى تفسير هذه الآية إن المحتضر يقول عند كشف الغطاء: يا ملك الموت أخرنى يوما أعتذر فيه إلى ربي و أتوب إليه و أتزود عملا صالحا فيقول فنيث الأيام فيقول أخرنى ساعة فيقول: فنيث الساعات فيغلق عنه باب التوبة و يغرغر بروحه إلى النار و يجرع غصة اليأس و حسرة الندامة على تضييع العمر، و ربما اضطرب أصل إيمانه فى صدمات تلك الأهوال نعوذ بالله من ذلك. و ثانيهما أن تتراكم ظلمة المعاصى على قلبه إلى أن تصير رينا و طبعا فلا تقبل المحو فإن كل معصية يفعلها الإنسان يحصل منها ظلمه فى قلبه كما تحصل من نفس الإنسان ظلمه فى المرأة فإذا تراكت

ظلمة الذنوب صارت رينا كما تصير بخار النفس عند تراكمه على المرأة، وإذا تراكم الرين صار طبعا تطبع على قلبه كالخبث على وجه المرأة إذا تراكم بعضه فوق بعض، وطال مكثه وغاص في جرمها، وأفسدها فصار لا تقبل الصيقل أبدا. وقد يعبر عن هذا القلب بالقلب المنكوس والقلب الأسود كما مر في الخبر. أنه يصير أعلاه أسفله، وفي خبر آخر إن تمادى في الذنوب زاد السواد حتى يغطي البياض فإذا غطى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبدا وهو قول الله عز وجل:

كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

فقوله: لم يرجع صاحبه إلى خير أبدا يدل على أن صاحب هذا القلب لا يرجع عن المعاصي ولا يتوب منها أبدا، ولو قال بلسانه تبت إلى الله يكون هذا القول مجرد تحريك اللسان من دون موافقة القلب، فلا أثر له أصلا كما أن قول القصار: غسلت الثوب لا يصير الثوب نقيا من الأوساخ. وربما يؤول حال صاحب هذا القلب إلى عدم المبالاة بأوامر الشريعة ونواهيها فيسهل أمر الدين في نظره ويزول وقع الأحكام الإلهية من قلبه، وينفر عن قبولها طبعه، وينجر ذلك إلى اختلاف عقيدته و زوال إيمانه، فيموت على غير الملة وهو المعبر عنه بسوء الخاتمة نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا. الثالثة: سقوط العقاب بالتوبة مما أجمع عليه أهل الإسلام، وإنما الخلاف في أنه هل يجب على الله حتى لو عاقب بعد التوبة كان ظلما أو هو تفضل يفعل له سبحانه كرما منه ورحمة بعبادة؟ المعتزلة على الأول، والأشاعرة على الثاني وإليه ذهب الشيخ أبو جعفر الطوسي قدس سره في كتاب الاقتصاد، والعلامة رحمه الله في بعض كتبه الكلامية، وتوقف المحقق الطوسي طاب ثراه في التجريد. وقال الطبرسي (ره) في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى:

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

في هذه الآية دلالة على أن إسقاط العقاب عند التوبة تفضل من الله تعالى إذ لو كان واجبا لكان لا يحتاج إلى مسألتهم، بل كان يفعل له سبحانه لا محالة، واعتراض عليه بأنه يحتمل أن يكون من قبيل قوله تعالى:



رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

، و الحق ما اختاره الشيخ كما يظهر من كثير من الأخبار و أدعية الصحيفة الكاملة و غيرها، و دليل الوجوب ضعيف. الرابعة: الذنب إن لم يستتبع أمر آخر يلزم الإتيان به شرعا كلبس الحرير مثلا، كفى الندم عليه و العزم على عدم العود إليه، و لا يجب شىء آخر سوى ذلك، و إن استتبع أمر آخر من حقوق الله تعالى أو من حقوق الناس ماليا أو غير مالى و جب مع التوبة الإتيان به، و ربما كان المكلف مخيرا بين الإتيان بذلك الأمر و بين الاكتفاء بالتوبة من الذنب المستتبع له. فحقوق الله المالية كالعق في الكفارة مثلا يجب الإتيان بها مع القدرة، و غير المالية إن كان غير حد كقضاء الفوائت و صوم الكفارة فكذلك، و إن كان حدا فالمكلف مخير إن شاء أقر بالذنب عند الحاكم ليقام عليه الحد، و إن شاء ستره و اكتفى بالتوبة منه فلا حد عليه حينئذ إن تاب قبل قيام البينة به عند الحاكم. و أما حقوق الناس المالية فتجب تبرئة الذمة منها بقدر الإمكان، فإن مات صاحب الحق فورثته في كل طبقة قائمون مقامه، فمتى دفعه إليهم هو أو ورثته أو أجنبى متبرع برئت ذمته و إن بقى إلى يوم القيامة فلفقها لنا رضوان الله عليهم في مستحقه و جوه. الأول: أنه لصاحبه الأول، الثانى: أنه لآخر وارث و لو بالعموم كالإمام، الثالث: أنه ينتقل إلى الله سبحانه و الأول هو الأصح، و قد دلت عليه الرواية الصحيحة عن الصادق عليه السلام. و أما حقوقهم الغير المالية فإن كان إضرالا و جب الإرشاد بل قد ورد في بعض الأخبار أنه لا تقبل توبته إلا بأن يحيى من مات على تلك الضلالة و يرده عنها، و إن كان قصاصا و جب إعلام المستحق له و تمكينه من استيفائه، فيقول: أنا الذى قتلت أباك مثلا، فإن شئت فاقتص منى، و إن شئت فاعف عنى، و إن كان حدا كما فى القذف فإن كان المستحق له عالما بصدور ما يوجهه و جب التمكين أيضا و إن كان جاهلا به فهل يجب إعلامه به وجهان، من كونه حق آدمى فلا يسقط إلا بإسقاطه، و من كون الإعلام تجديدا للأذى و تنبيها على ما يوجب البغضاء، و مثل هذا يجرى فى الغيبة أيضا. و كلام المحقق الطوسى و تلميذه العلامة طاب ثراهما يعطى عدم الإعلام بها، و قد مر فى باب الغيبة أن الأقوى أنه إذا علم بها يجب الاستحلال منه، و إن لم يعلم فكفارته الاستغفار له. ثم المشهور بين المتكلمين أن الإتيان بما يستتبعه الذنوب من فضاء الفوائت و أداء الحقوق و التمكين من القصاص و الحد و نحو ذلك ليس شرطا فى صحة

التوبة، بل هذه واجبات برأسها، و التوبة صحيحة بدونها، و بها تصير أكمل و أتم. الخامسة: اختلفوا في التوبة المبعضة و الموقته و المجملة، و الأصح صحة المبعضة، و إلا لما صحت عن الكفر مع الإصرار على صغيرة، و أما الموقته كان يتوب عن الذنوب سنة فاشترط العزم على عدم العود أبدا يقتضى بطلانها، و أما المجملة كان يتوب عن الذنوب على الإجمال من دون ذكر تفصيلها و هو ذاكر للتفصيل فقد توقف فيها المحقق الطوسي قدس سره، و القول بصحتها غير بعيد، إذ لا دليل على اشتراط التفصيل، و قد بسطنا القول في أكثر تلك المباحث في كتابنا الكبير.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٢٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٧٨ / ٣٧٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَّارَةَ،

عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فِي الرَّجْمِ (١٨): أَيْعَاقِبُ عَلَيْهِ (١٩) فِي

ص: ٢٤٩

---

١- ٣ . في « ب » : « لايجوز بي » . وفي « ز » : « لايجورني » . و جاز الشيء يجوزه : إذا تعدّاه وعبر

عليه . النهاية ، ج ١ ، ص ٣١٤ (جوز) . والمراد : لايفوتني .

٢- ٤ . في « ه ، بر ، بف » والوافي : « كفا » .

٣- ٥ . « ما » : إبهامية . و« النَّطْحَةُ » : المرّة من النطح ، وهو الإصابة بالقرن ، يقال : نطحه : أصابه

بقرنه . راجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٣٦٦ (نطح) .

٤-٦ . «الأقرن» و«القرناء» من الشاة: ذات القرون . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٤٧٠ (قرن)

٥-٧ . «الجماء» التي لاقرن لها . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٠٠ (جمم) .

٦-٨ . فى «ج» : «فيقص» .

٧-٩ . فى «ص» : «العباد» .

٨-١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والمحاسن . وفى المطبوع : «لاتبقى» .

٩-١١ . فى «بر ، بف» والوافى والمحاسن: + «الله» .

١٠-١٢ . فى «ب» : «للحسنا» .

١١-١٣ . فى «ز» : - «و» .

١٢-١٤ . فى «ز» والمحاسن : - «منه» .

١٣-١٥ . فى «ه ، بر ، بف» : «ونرجو» .

١٤-١٦ . فى «ب» : - «له» .

١٥-١٧ . فى «ب ، بس» : - «الرحمة» .

١٦-١٨ . فى «ز ، ه ، بر» والوافى والمحاسن : «العقاب» .

١٧-١٩ . المحاسن ، ص ٧ ، كتاب القرائن ، ح ١٨ ، رفعه إلى أميرالمؤمنين عليه السلام ، مع

اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٢٩ ، ح ٣٥٢٤ .

١٨-١ . فى الكافى ، ح ١٤٠٨٠ : «فى الدنيا» .

١٩-٢ . فى «ب ، ز ، ص ، بس ، بف» والكافى ، ح ١٤٠٨٠ : - «عليه» .

الْأَخِرَةَ؟ قَالَ (١): «إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ ذَلِكَ» (٢). (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حمران گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از مردیکه (زنای با زن شوهردار کرده است) و حد بر او جاری شده و سنگسار شده آیا در آخرت هم عقاب شود؟ فرمود: خدا کریمتر از آن است (که با اینکه در دنیا کیفر شده در آخرت نیز او را کیفر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از حمران، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از مردی که حدّ بر او خورده است و سنگسار شده است، آیا در آخرت هم کیفری دارد؟ فرمود: خدا از آن کریم تر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «حمران»، گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از مردی که حدّ بر او خورده است و سنگسار شده است، آیا در آخرت هم کیفری دارد، فرمود: خدا از آن کریم تر است.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن موثق كالصحيح. و ظاهره أن من أقيم عليه الحد يسقط عنه العقاب و إن لم يتب كما هو ظاهر الأصحاب، و يشكل القول بسقوط وجوب التوبة عنه إلا أن يقال: يعفى عنه تفضلاً، و إن استحقه كما يومئ إليه الخبر، أو يقال: يسقط عنه عقاب ما يوجب الحد كالزنا مثلاً، و إن بقى عليه عقاب ترك التوبة، و الخبر لا يأتى عنه بل يشعر به أيضاً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٢

\*\*\*\*\*

## ١٩٦- باب تعجيل عقوبه الذنب

### ١- الحديث

٢ / ٤٤٤

٢٩٩٦/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِيهِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُكْرِمَ عَبْدًا وَ لَهُ ذَنْبٌ، ابْتَلَاهُ بِالسُّقْمِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ (٤)، ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَةِ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ (٥)، شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ (٦) بِذَلِكَ الذَّنْبِ».

قَالَ: «وَ إِذَا (٧) كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يُهَيِّنَ عَبْدًا وَ لَهُ عِنْدَهُ (٨) حَسَنَةٌ، صَحَّحَ بَدَنَهُ، فَإِنْ (٩) لَمْ

يَفْعَلُ بِهِ ذَلِكَ (۱۰)، وَسَعَّ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ، فَإِنَّ هُوَ (۱۱) لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ، هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ  
بِتِلْكَ الْحَسَنَةِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون خدای عز و جل خواهد که بنده ای را که دارای گناهیست  
اکرام کند او را به بیماری گرفتاری کند، و اگر این کار را نکند به نیازمندی مبتلایش سازد، و اگر این  
کار را با او نگیرد مرگ را بر او سخت کند تا بدان واسطه گنااهش را جبران کند (و بگنااهش مکافات  
کند) فرمود و چون بخواهد بنده ای را که حسنه ای در نزدش دارد خوار کند تنش را سالم کند و اگر  
این کار را در باره اش نکند روزیش را فراخ گرداند، و اگر آن را هم در باره اش انجام ندهد مرگ را بر  
او آسان کند تا بدان سبب در عوض آن حسنه او را پاداش دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: به راستی چون بنای خدا عز و جل بر این است که بنده ای را  
گرامی دارد و او را گناهی است، بیمارش کند، و اگر نکند نیازمندش سازد و اگر نکند، به سختی جاننش  
گیرد تا تلافی آن گناه بشود. و چون بنا دارد بنده ای را خوار کند و حسنه ای نزد او دارد، تندرستش  
دارد و اگر با وی آن را نکند، روزی فراوانش دهد و اگر آن را هم نکند، با وی به آسانی جاننش را گیرد  
تا عوض آن حسنه باشد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- امام باقر علیه السلام فرمود:

براستی که چون بنای خدای عز و جل بر این خواهد بود که هرگاه بخواهد بنده گنهکاری را گرامی بدارد او را به بیماری گرفتار کند و اگر نکند نیازمندش سازد و اگر نکند، به سختی جانش را گیرد تا گناهِش را جبران سازد و چون بخواهد بنده ای که حسنه ای دارد خوار کند تندرستش دارد و اگر چنین نکند به او روزی فراوان دهد و اگر آن را نکند، به آسانی جانش را بگیرد تا بجای آن حسنه باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. من أمره أي من شأنه و تدبيره أن يكرم عبدا أي في الآخرة بإيمانه بأن لا يعذبه فيها فإن لم يفعل أي الرب أو الذنب ذلك أي السقم أو الابتلاء به، أو المعنى إن لم يفعل السقم ذلك أي تكفير الذنب أو استحقاق الإكرام به أي بالعبد، و الاحتمالات جارية في سائر الفقرات و الأول في الكل أظهر، و في رواية: إن بقي عليه ذنب يكافيه بضغطة القبر، و ظاهره أن المؤمن لا يعذب في الآخرة،

وقد يخص بحقوق الله أن يهين عبداً أى بنفاقه فإنه لا يستحق ثواب الآخرة فيعطيه عوضه فى الدنيا كإبليس، وذلك من فضل الله سبحانه لأنه لا يستحق الجزاء لإخلاله بأعظم الشرائط وهو الإيمان، ويمكن تعميمه بحيث يشمل بعض الظلمة و الفساق أيضا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٢/٢٩٩٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ، قَالَ:

ص: ٢٥٠

---

١-٣. فى «ه، بر، بف» والوافى: «فقال» .

٢-٤. ذكر هذا الحديث تحت عنوان هذا الباب تطفلى باعتبار أنه يفسر الشق الأول من الحديث الأول.

٣-٥. الكافى، كتاب الحدود، باب النوادر، ح ١٤٠٨٠، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن ابن بكير، عن زرارة، عن حمران، عن أبى عبدالله أو أبى جعفر عليهما السلام الوافى، ج ٥، ص ١٠٣٠، ح ٣٥٢٥.

٤-٦. هكذا فى «ب، ج، د، ز، ه، بر، بف» والوافى. وفى سائر النسخ والمطبوع: «له» .

٥-٧. هكذا فى «ب، ج، ز، ص، بر، بف» والوافى. وفى سائر النسخ والمطبوع: «به ذلك» .

٦-٨. فى «ز»: «فيكافيه» .

٧-٩. فى «ب، ج، د، ز، بر، بس، بف»: «وإن» . وفى «ه»: «فإن» .



۸- ۱۰. فی «ه» : «عده» .

۹- ۱۱. فی «ه، بر» والوفی : «وإن» .

۱۰- ۱. فی «بر، بف» والوفی : «ذلك به» .

۱۱- ۲. فی «ه، بر» والوفی : - «هو» .

۱۲- ۳. المؤمن ، ص ۱۸ ، ح ۱۱ ، عن أبي جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافی ، ج ۵ ، ص ۱۰۳۳ ، ح ۳۵۳۲ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ (۱) الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكْفِرُهَا، ابْتِلَاءً بِالْحُزْنِ لِيُكْفِرَهَا» .(۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: چون گناه بنده بسیار گردد (و خدا بخواهد او را پاک کند) و چیزی از کردار (نیک) نداشته باشد که آن را جبران کند و کفاره آنها شود او را باندوه گرفتار سازد تا کفاره گناهانش گردد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی که چون گناه بنده بسیار گردد و کاری نداشته باشد که آنها را جبران کند و کفاره آنها شود، خدایش به غم گرفتار سازد تا کفاره گناهانش گردد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود:

راستی که چون گناه بنده بسیار شود و کاری که جبران آن شود برداشته باشد خداوند او را به غم و اندوه گرفتارش کند تا کفاره گناهانش گردد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف. إن العبد أي المؤمن و لم يكن عنده أي عند العبد أو الرب و الأول أظهر بالحزن أي بسبب ظاهر أو بغيره.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۳۴

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۲۹۹۸/۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (۳): وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَا أُخْرِجُ عَبْدًا مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَرْحَمَهُ حَتَّى أَسْتَوْفِيَ مِنْهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَمَلَهَا: إِمَّا بِسُقْمٍ فِي جَسَدِهِ، وَ إِمَّا بِضَيْقٍ فِي رِزْقِهِ، وَ إِمَّا بِخَوْفٍ فِي دُنْيَاهُ؛ فَإِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ بَقِيَّةٌ، شَدَّدْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ.»

وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي، لَا أُخْرِجُ عَبْدًا مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَعَذِّبَهُ حَتَّى أُوفِّيَهُ كُلَّ حَسَنَةٍ عَمَلَهَا: إِمَّا بِسَعَةٍ فِي رِزْقِهِ، وَ إِمَّا بِصِحَّةٍ فِي جِسْمِهِ، وَ إِمَّا بِأَمْنٍ فِي دُنْيَاهُ؛ فَإِنْ بَقِيَ عَلَيْهِ (۴) بَقِيَّةٌ، هَوَّنْتُ عَلَيْهِ بِهَا (۵) الْمَوْتِ.» (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای عز و جل فرماید بعزت و جلالم سوگند من بنده ای که بخواهم رحمتش کنم از دنیا بیرون نبرم تا اینکه هر گناهی کرده است (عوضش را) یا بوسیله بیماری در تنش، یا بتنگی در روزیش، یا با ترس و هراس در دنیایش، و اگر باز هم چیزی بماند مرگ را بر او سخت کنم، و بعزت و جلالم سوگند بنده ای را که بخواهم عذاب کنم از دنیا بیرون نبرم تا هر کار نیکی انجام داده (عوض کاملش) را باو بدهم: یا بفراخی در روزیش، و یا بسلامت در تنش، و یا باسودگی خاطر در دنیایش، و اگر باز هم چیزی باقی ماند مرگ را بر او آسان کنم.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدا عز و جل فرماید: به عزت و جلال خودم، من بنده ای را از دنیا بیرون نبرم و خواهم به او مهر ورزم تا آنکه هر گناهی کرده است، از او استیفاء کنم و عوض دهم یا با بیماری در تنش و یا تنگی در روزیش و یا با ترس و هراسی که در دنیا دچارش شود و اگر باز هم چیزی بماند، مرگ را بر او سخت کنم، و به عزت و جلالم، هیچ بنده ای را از دنیا بدر نبرم و خواهم عذابش کنم تا هر حسنه ای دارد، به او پردازم یا به وسعت رزق و یا تندرستی و یا آسودگی از دنیایش، و اگر بقیه ماند، مرگ را بر او آسان کنم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

خدای عز و جل می فرماید: به عزت و جلال خودم، هرگاه بخوام بنده ای را رحمت کنم از دنیا بیرون نبرم تا آن که هر گناهی که کرده به وسیله بیماری در تنش یا به تنگی در روزیش یا با ترس و هراس در دنیایش استیفاء کنم و اگر باز هم چیزی بماند مرگ را بر او سخت بگیرم، و به عزت و جلالم، هر بنده ای که بخواهد کیفرش کنم از دنیا بیرونش ببرم تا هر کار نیکی که انجام داده عوض کاملش را به او بدهم یا به گشایش در روزی یا سلامتی در تن یا به آسودگی خاطر در دنیا و اگر باز هم چیزی بماند مرگ را بر او آسان کنم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٢٩٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و أنا أريد أن أرحمه أى استحق رحمتى.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٣٤

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٢٩٩٩/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ (٧) خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ ٢ / ٤٤٥

هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْمَوْءِمْنَ لِيَهْوُلُ (٨) عَلَيْهِ فِي نَوْمِهِ (٩)، فَيَغْفِرُ (١٠) لَهُ ذُنُوبَهُ (١١)،  
وَإِنَّهُ لَيُؤْتِيهِنَّ (١٢) فِي بَدَنِهِ، فَيَغْفِرُ (١٣) لَهُ

ص: ٢٥١

- ١-٤ . فى «ز» : - «إن» .
- ٢-٥ . الأمالى للمفید ، ص ٢٣ ، المجلس ٣ ، ح ٧ ، بسنده عن ابن أبى عمیر . الأمالى للصدوق ، ص ٢٩٤ ، المجلس ٤٩ ، ح ٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسیر وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٣ ، ح ٣٥٣٣ .
- ٣-٦ . فى «ه ، بر ، بف» : «إنّ الله تبارک و تعالی يقول» بدل «قال الله عزّوجلّ» .
- ٤-٧ . فى حاشية «بر» : «له» .
- ٥-٨ . فى «ب ، ه ، بر» والوافى : «بها عليه» .
- ٦-٩ . المؤمن ، ص ١٨ ، ح ١٢ ، عن أبى جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسیر الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٣ ، ح ٣٥٣٤ .
- ٧-١ . فى «ز» : - «محمد بن» .
- ٨-٢ . فى «بر» : «لهول» . وهاله هَوْلًا : أفزعه ، كهوله . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٤١٦ (هول) .
- ٩-٣ . فى الأمالى : «منامه» .
- ١٠-٤ . فى الأمالى : «فتغفر» .
- ١١-٥ . فى «بف» : «ذنبه» .
- ١٢-٦ . فى «ز» : «ليمهن» . ومهنه مَهْنًا ومَهْنَةٌ \_ ويكسر \_ : جهده . وامتهنه : استعمله للمهنة . راجع : القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٦٢٣ (مهن) .
- ١٣-٧ . فى الأمالى : «فتغفر» .

دُنُوبُهُ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا مؤمن خواب هولناک ببیند و (بواسطه همان ترسی که کرده) گناهش آمرزیده شود، و تنش رنج کار ببیند پس گناهش آمرزیده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی مؤمن خواب پریشان ببیند و هراس کشد و خدا برای آن، گناهانش را بیامرزد و بدنش رنج کار ببیند و خدا گناهانش را بیامرزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی مؤمن خواب های پریشان ببیند و بترسد و بخاطر ترسش گناهانش را بیامرزد و تنش در رنج افتد پس گناهش آمرزیده شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. ليهول على بناء المجهول من التفعيل، فى القاموس: هاله هولا أفزعه كهوله فاهتاله، و الهول مخافة لا يدري ما هجم عليه، و قال : مهنة كمنعه و نصره و خدمه و ضربه و جهده، و امتهنه استعمله فامتهن هو لازم متعدد، و المهين الحقيقير و الضعيف، و فى النهاية: امتهنوني أى ابتدلوني فى الخدمة، و ربما يقرأ ليمهن و هو تصحيف، و فى الصحاح امتهنت الشىء ابتدلته و أمهنته أضعفته. و الحاصل أنه تبتليه فى بدنه بالبلايا و الأمراض و الأحزان و الذل كأنه استخدمه أو ابتذله و استعمله كثوب البذلة، و فى الصحيفة السجادية و امتهنك بالزيادة و النقصان.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٤

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٠٠٠/٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ خَالِدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِعَبْدٍ خَيْرًا، عَجَّلَ لَهُ (٣) عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا؛ وَإِذَا أَرَادَ (٤) بِعَبْدٍ سُوءًا، أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ (٥) بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: چون خدای عز و جل خیر بنده ای را خواهد بعقوبت او در دنیا بشتابد، و چون بدی در بارهٔ بنده ای خواهد گناهانش را بر او نگهدارد تا در روز قیامت (کیفر) همه را بدو بدهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵-امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون خدا عز و جل خیر بنده ای را خواهد، به عقوبت او در دنیا بشتابد، و چون بد بنده ای را خواهد، گناهانش را نگهدارد تا همه در روز قیامت به او پرداخت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵-امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای عز و جل خیر بنده ای را بخواهد، به کیفر او در دنیا بشتابد و چون بد بنده ای را بخواهد، گناهانش را نگهدارد تا در روز قیامت همه به او پرداخت کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. أمسك عليه ذنوبه أى لم يكفرها بالعقوبة فى الدنيا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٥

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٠٠١/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ (٧) عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (٨): لَيْسَ مِنَ التَّوَاءِ (٩) عِرْقٍ، وَلَا نَكْبَةٍ (١٠) حَجَرٍ، وَلَا عَثْرَةَ قَدَمٍ، وَلَا خَدَشٍ عُوْدٍ إِلَّا بِذَنْبٍ، وَلَمَّا يَعْفُو (١١) اللَّهُ أَكْثَرَ؛

ص: ٢٥٢

---

٨-١. فى «ه، بر، بف»: «ذنبه» .

٢-٩. الأمالى للصدوق، ص ٤٩٩، المجلس ٧٥، ح ١٢، بسنده عن الحسن بن محبوب الوافى، ج ٥، ص ١٠٣٤، ح ٣٥٣٥.

٣-١٠. فى «ب، ه، بر» والوافى والخصال: - «له» .

۴-۱۱. فی «ج»: + «اللّه عزّ وجلّ». وفی «ز» والخصال: + «اللّه».

۵-۱۲. فی «ب»: «یؤتی».

۶-۱۳. الخصال، ص ۲۰، باب الواحد، ح ۷۰، عن أبیه، عن علی بن ابراهیم بن هاشم الوافی، ج ۵، ص ۱۰۳۴، ح ۳۵۳۶.

۷-۱. فی «ج»: «قوله».

۸-۲. الشوری (۴۲): ۳۰.

۹-۳. «الالتواء»: الانفتال والانعطاف والاعوجاج، يقال: لويت الحبل فالتوى، أى فتلته فانفتل، ولوى القدح والتوى، أى اعوجّ، والتوى الماء فى مجراه وتلوى، أى انعطف ولم یجر على الاستقامة. راجع: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۶۳؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۷۴۵ (لوی).

۱۰-۴. «نکبة حجر»، أى إصابته، يقال: نکبت الحجاره رجله، أى لثمته وأصابته. راجع: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۷۳؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۳۲ (نکب).

۱۱-۵. فی «ه، بف»: «لما یغفر». وفی حاشیه «ز»: «وما یعفو».

فَمَنْ عَجَلَ اللَّهُ عُقُوبَةَ ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَجَلَ وَأَكْرَمَ وَأَعْظَمَ (۱) مِنْ أَنْ يَعُودَ فِي عُقُوبَتِهِ فِي الْآخِرَةِ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر گفتار خدای عز و جل: «و هر چه بشما رسد از پیش آمدها پس بسبب چیزی است که فراهم کرده اند دستهای شما و خداوند درگذرد از بسیاری گناهان» (سوره شوری آیه ۳۰) فرمود: هیچ پیچ خوردن رگی نیست، و نه برخورد بسنگی، و نه لغزش گامی، و نه خراش دادن چوبی، جز بخاطر گناهی، و هر آینه آنچه را که خداوند درگذرد بیشتر است،

پس هر که را خداوند در دنیا بکیفر گنااهش شتاب کرد پس آن خدای عز و جل والاتر و کریمتر و بزرگوارتر از آنست که دوباره در آخرت او را کیفر کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: امیر المؤمنین (علیه السلام) در تفسیر قول خدا عز و جل (۳۰) سوره شوری: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر آن باشد که به دست خود کسب کرده اید و خدا در می گذرد از بسیاری گناهان» فرمود: هیچ پیچش رگی و برخورد به سنگی و لغزش گامی نیست و نه خراش چوبی، مگر برای گناهی و هر آینه آنچه را خدا در می گذرد بیشتر است و خدا در عقوبت هر کس به دنیا شتافت، راستی که خدا عز و جل والاتر و کریم تر و بزرگوارتر است از اینکه باز او را در آخرت عقوبت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر آن است که به دست خود کسب کرده اید و خدا از بسیاری از گناهان بگذرد (شوری/۳۰)»

فرمود: هیچ و هیچ خوردن رگی نیست و نه بر خورد به سنگی و نه لغزش گامی و نه خراش دادن چوبی  
جز به خاطر گناهی و هر آینه آنچه را خدا عفو می کند و می گذرد بیشتر است پس کسی که خداوند  
در دنیا عجله در کیفرش دارد کریم تر و بزرگوarter از این است که دوباره او را در آخرت کیفر نماید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ

قال فی مجمع البیان: ای من بلوی فی نفس أو مال

فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

من المعاصی

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

منها فلا يعاقب بها، قال الحسن: الآية خاصة بالحدود التي يستحق على وجه العقوبة، وقال قتادة: هي عامة، وروى عن علي عليه السلام أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: خير آية في كتاب الله هذه الآية، يا علي ما من خدش عود ولا نكبة قدم إلا بذنب، وما عفا الله عنه في الدنيا فهو أكرم من أن يعود فيه، وما عاقب عليه في الدنيا فهو أعدل من أن يثنى على عبده، وقال أهل التحقيق: أن ذلك خاص وإن خرج مخرج العموم لما يلحق من مصائب الأطفال والمجانين، ومن لا ذنب له من المؤمنين، ولأن الأنبياء والأئمة يمتحنون بالمصائب وإن كانوا معصومين من الذنوب لما يحصل لهم في الصبر عليها من الثواب، انتهى. وأقول: سيأتي استثناء المعصومين عليهم السلام منها، والالتواء الانفتال والانعطاف، في القاموس: لواه يلويه ليا فتله وثناه فالتوى وتلوى، وبرأسه أمال، والنباقة بذنبها حركت، والتوى القدر اعوج وتلوى انعطف، وقال: نكب الحجارة رجله لتمتها أو أصابتها فهو منكوب، وفي النهاية: وقد نكب بالحرارة أي نالت حجارته وأصابته، ومنه النكبة وهي ما يصيب الإنسان من الحوادث، ومنه الحديث أنه نكبت إصبعة أي نالتها الحجارة، والخدش جراحة في ظاهر الجلد سواء دمي الجلد أو لا. ولما يعفو الله بفتح اللام وتخفيف الميم.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٦

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٠٠٢/٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى الْوَرَّاقِ، عَنْ عَلِيِّ الْأَخْمَسِيِّ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يَزَالُ الْهَمُّ وَالْغَمُّ (٣) بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى مَا يَدَعُ (٤) لَهُ ذَنْبًا». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبانگیر مؤمن باشند تا برای او گناهی بجا نگذارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام باقر (علیه السّلام) که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: پیوسته هم و غم گریبان گیر مؤمن باشند تا برای او گناهی به جا نگذارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبان گیر مؤمن باشند تا برای او گناهی به جا نگذارند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و الهم و الغم إما مترادفان أو الغم ما يعلم سببه، و الهم ما لم يعلم سببه، أو الهم الحزن الذى يذيب الجسد فهو أخص، أو الهم ما كان لفقد محبوب، و الغم لوجود مكروه. و فى الدعاء: أعوذ بك من الهم و الغم و الحزن، قيل: الفرق بين الثلاثة هو أن الهم قبل نزول الأمر و يطرد النوم، و الغم بعد نزول الأمر و يجلب النوم، و الحزن الأسف على ما فات و خشونة فى النفس لما يحصل فيها من الغم، و قال الكرمانى الغم هو ما يلحقه بحيث يضمه كأنه يضيق عليه، و يقرب أن يغمى عليه، فهو أخص من الحزن، و هو شامل لجميع أنواع المكروهات، و الهم بحسب ما يقصده، و الحزن ما يلحقه بسبب مكروه فى الماضى، و الغم على المستقبل. و قيل: الهم و الحزن بمعنى و قيل: الهم لما يتصور من المكروه الحالى و الحزن لما فى الماضى. و قال الطيبى: الحزن خشونة فى النفس لحصول غم، و الهم حزن يذيب الإنسان فهو أخص من الحزن، و قيل: هو بالآتى و الحزن بالماضى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٦

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٠٠٣/٨. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ، قَالَ:



سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يَقُولُ: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ لَيَهْتَمُ (٦) فِي الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ».(٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمرو بن جمیع گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: همانا بنده مؤمن در دنیا اندوهگین شود، تا اینکه از دنیا بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٨١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٨- از عمرو بن جمیع، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: راستی بنده مؤمن در دنیا غمگین و اندوه ناک شود تا از آن بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥ ، ص ٥٤١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٨- «(عمرو بن جمیع)»، می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

راستی بنده مؤمن در دنیا غمگین و اندوهناک شود تا آنکه از دنیا بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. لیهتم ای یصیبه الهم و الحزن كثيرا، فی القاموس: الهم الحزن، وهمه الأمر هما و مهمة حزنه کأهمه فاهتم، و فی بعض النسخ: لیهم علی بناء المفعول.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

## ۹- الحدیث

۴۴۶/۲

۳۰۰۴/۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيٍّ الْأَخْمَسِيِّ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَزَالُ الْهَمُّ وَالْغَمُّ (۸) بِالْمُؤْمِنِ حَتَّىٰ مَا يَدَعُ (۹) لَهُ مِنْ

ص: ۲۵۳

- ۱-۶ . فی الوافی : «أعزَّ» .
- ۲-۷ . الجعفریات ، ص ۱۷۹ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن أميرالمؤمنین علیهم السلام ، مع اختلاف سیر الوافی ، ج ۵ ، ص ۱۰۳۴ ، ح ۳۵۳۷ .
- ۳-۸ . فی «ه ، بر» والوافی : «الغمّ والهّم» .
- ۴-۹ . فی حاشیة «ه» : «لایدع» .
- ۵-۱۰ . التمحیص ، ص ۴۴ ، ح ۵۳ ، عن الأحمسی ، عن أبی عبدالله علیه السلام الوافی ، ج ۵ ، ص ۱۰۳۴ ، ح ۳۵۳۸ .
- ۶-۱ . «لیهتّم» أى یصیبه الهّم . والهّم : الحزن والغمّ ، والاهتمام : الاغتمام . راجع : الصحاح ، ج ۵ ، ص ۲۰۶۱ ؛ لسان العرب ، ج ۱۲ ، ص ۶۲۱ (همم) . وفی «ز» : «لیهتّم» علی بناء المفعول .
- ۷-۲ . التمحیص ، ص ۴۴ ، ح ۵۷ ، عن الحارث بن عمر ، عن أبی عبدالله علیه السلام الوافی ، ج ۵ ، ص ۱۰۳۵ ، ح ۳۵۴۰ .
- ۸-۳ . فی «ه ، بر ، بف» والوافی : «الغمّ والهّم» .
- ۹-۴ . فی «بر» والوافی : «لایدع» .

ذَنْبٌ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام باقر علیه السلام فرمود: پیوسته غم و اندوه گریبانگیر مؤمن باشد تا برای او گناهی بجا نگذارند.

ترجمه مصطفوی: ج ۴ ، ص ۱۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۹- از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: پیوسته هم و غم، مؤمن را فرا گیرد تا گناهی برایش به جا نگذارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۹- امام باقر علیه السلام فرمود:

پیوسته غم و اندوه مؤمن را فراگیرد تا گناهی برایش بجا نگذارند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول، و قد مر.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۰۰۵/۱۰. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِيدُ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ إِلَّا ابْتَلَيْتُهُ فِي جَسَدِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً (۳) لِدُنُوبِهِ (۴)، وَإِلَّا شَدَّدْتُ عَلَيْهِ عِنْدَ (۵) مَوْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَنِي (۶) وَ لَا ذَنْبَ لَهُ، ثُمَّ أُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ.

وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِيدُ (۷) أَنْ أُدْخِلَهُ النَّارَ، إِلَّا صَحَّحْتُ لَهُ جِسْمَهُ (۸)، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَامًا لِطَلِبَتِهِ عِنْدِي، وَإِلَّا آمَنْتُ (۹) خَوْفَهُ مِنْ سُلْطَانِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَامًا لِطَلِبَتِهِ (۱۰) عِنْدِي، وَإِلَّا وَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي (۱۱) رِزْقِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ تَمَامًا لِطَلِبَتِهِ عِنْدِي (۱۲)، وَإِلَّا هَوَّنْتُ عَلَيْهِ مَوْتَهُ حَتَّى يَأْتِيَنِي وَ لَا حَسَنَةَ لَهُ عِنْدِي (۱۳)، ثُمَّ أُدْخِلُهُ النَّارَ». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خدای عز و جل فرماید: هیچ بنده ای نباشد که من بخواهم او را بهشت برم جز آنکه او را ببلائی در تنش دچار کنم، پس اگر آن کفاره گناهانش شد (که پاک شود) و گر نه هنگام مرگش بر او سخت گیرم تا نزد من آید و گناهی بر او نباشد سپس او را بهشت برم، و هیچ بنده ای نباشد که بخواهم او را بدوزخ برم جز آنکه تنش را سالم کنم، پس اگر بدان سبب آنچه از من خواهد بپایان رسد (حسابش پاک شود) و گر نه از ترس آنکه بر او تسلط دارد آسوده خاطرش کنم، پس اگر طلبی که نزد من دارد بدان پایان

یابد (که رها شود) و گر نه روزیش را بر او فراخ کنم، پس اگر طلبش از این تمام شود (که او را بس باشد) و گر نه (در آخر کار) مرگ را بر او آسان کنم تا نزد من آید و هیچ کردار نیکی نزد من نداشته باشد سپس او را بدوزخ برم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خدا عز و جل فرماید: هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری دهم و اگر کفاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت کنم تا نزد من آید و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هر چه از من خواهد، بدان به پایان رسد (او را بس باشد) و گر نه روزیش را فراوان سازم و اگر طلبش تمام شود از من و اگر نه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من حسنه ای بستانکار نباشد و سپس او را به دوزخ برم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

خدای عز و جل فرماید: هیچ بنده بی نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری به وجود آورم و اگر کفاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت گیرم تا نزد من آید

و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده ای نباشد که بخوایم او را به دوزخ برم  
جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هرچه از من بخواهد به پایان رسد (او را بس باشد) و گرنه روزیش  
را فراوان سازم در صورتی که طلبش از من تمام شود و گرنه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من  
حسنة ای بستانکار نباشد سپس او را به دوزخ برم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. آرید آن ادخله الجنة ای لإيمانه و قد عمل بالمعاصي، و ليست له حسنة تكفرها و لم يعف  
عنها فإن كان الجزاء مقدر أي فاكتفى به أو مثله تماما أي متمما، في القاموس: تم يتم تما و تماما  
مثلثين، و تمام الشيء ما يتم به.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۳۸

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحديث

۳۰۰۶/۱۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ (۱۵) بْنِ أَوْرَمَةَ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ،  
عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (۱۶):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَرَّ نَبِيُّي مِنْ أَنْبِيَاءِ (١٧) بَنِي إِسْرَائِيلَ بِرَجُلٍ بَعْضُهُ تَحْتَ

ص: ٢٥٤

- 
- ١-٥ . فى «هـ ، ص ، بر» والوفى : «ذنباً» بدل «من ذنب» .
- ٢-٦ . التمحيص ، ص ٤٤ ، ح ٥٣ ، عن الأحمسى ، عن أبى عبد الله عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٥ ، ح ٣٥٣٩ .
- ٣-٧ . فى «هـ» : «له» .
- ٤-٨ . فى «بر» : «له» .
- ٥-٩ . فى «بر» والوفى : - «عند» .
- ٦-١٠ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، هـ ، بر ، بف» والوفى : «يأتى» .
- ٧-١١ . فى «ج» : «به» .
- ٨-١٢ . فى «د» : «جسده» .
- ٩-١٣ . فى «ز ، ص» : «أمنت» .
- ١٠-١٤ . «الطلبة» : ما كان لك عند آخر من حقّ تطالبه به . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ١٠٨٧ (طلب).
- ١١-١ . فى الوافى : - «فى» .
- ١٢-٢ . فى «ص» : - «فإن كان ذلك تماماً لطلبتة عندى» .
- ١٣-٣ . فى «ج ، د ، ص ، هـ ، بر ، بف» : - «عندى» . وفى الوافى : «عندى له» .
- ١٤-٤ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٥ ، ح ٣٥٤١ .
- ١٥-٥ . فى «ب» : - «محمّد» .
- ١٦-٦ . فى الوافى : «أصحابه» .
- ١٧-٧ . فى «هـ» : «الله من» .



حَائِطٍ وَ بَعْضُهُ خَارِجٌ مِنْهُ، قَدْ شَعَّثَتْهُ (١) الطَّيْرُ، وَ مَرَّقَتْهُ الْكِلَابُ، ثُمَّ مَضَى، فَرَفَعَتْ (٢) لَهُ مَدِينَةً، فَدَخَلَهَا، فَإِذَا هُوَ بِعَظِيمٍ مِنْ عُظْمَانِهَا مَيِّتٍ عَلَى سَرِيرٍ، مُسَجَّى (٣) بِالذَّبْيَاجِ (٤) حَوْلَهُ الْمَجْمَرُ (٥)، فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَشْهَدُ أَنَّكَ (٦) حَكَمٌ (٧) عَدْلٌ لَا تَجُورُ (٨)، هَذَا (٩) عَبْدُكَ لَمْ يُشْرِكْ بِكَ

طَرْفَةَ عَيْنٍ أُمَّتَهُ بِتِلْكَ الْمِيْتَةِ، وَ هَذَا عَبْدُكَ (١٠) لَمْ يُوءَمِنْ بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أُمَّتَهُ بِهَذِهِ الْمِيْتَةِ؟

فَقَالَ: عَبْدِي، أَنَا \_ كَمَا قُلْتَ \_ حَكَمٌ عَدْلٌ لَا أَجُورُ، ذَلِكَ عَبْدِي كَانَتْ لَهُ عِنْدِي سَيِّئَةٌ \_ أَوْ ذَنْبٌ (١١) \_ أُمَّتُهُ بِتِلْكَ الْمِيْتَةِ (١٢) لِكَيْ يَلْقَانِي وَ لَمْ يَبْقَ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَ هَذَا عَبْدِي كَانَتْ لَهُ عِنْدِي (١٣) حَسَنَةٌ، فَأُمَّتُهُ بِهَذِهِ الْمِيْتَةِ لِكَيْ يَلْقَانِي وَ لَيْسَ لَهُ عِنْدِي حَسَنَةٌ. (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خدای عز و جل فرماید: هیچ بنده ای نباشد که من بخواهم او را بهشت برم جز آنکه او را ببلائی در تنش دچار کنم، پس اگر آن کفاره گناهانش شد (که پاک شود) و گر نه هنگام مرگش بر او سخت گیرم تا نزد من آید و گناهی بر او نباشد سپس او را بهشت برم، و هیچ بنده ای نباشد که بخواهم او را بدوزخ برم جز آنکه تنش را سالم کنم، پس اگر بدان سبب آنچه از من خواهد بپایان رسد (حسابش پاک شود) و گر نه از ترس آنکه بر او تسلط دارد آسوده خاطرش کنم، پس اگر طلبی که نزد من دارد بدان پایان یابد (که رها شود) و گر نه روزیش را بر او فراخ کنم، پس اگر طلبش از این تمام شود (که او را بس باشد) و گر نه (در آخر کار) مرگ را بر او آسان کنم تا نزد من آید و هیچ کردار نیکی نزد من نداشته باشد سپس او را بدوزخ برم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٨٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: خدا عز و جل فرماید: هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری دهم و اگر کفاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت کنم تا نزد من آید و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هر چه از من خواهد، بدان به پایان رسد (او را بس باشد) و گر نه روزیش را فراوان سازم و اگر طلبش تمام شود از من و اگر نه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من حسنه ای بستانکار نباشد و سپس او را به دوزخ برم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

خدای عز و جل فرماید: هیچ بنده یی نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری به وجود آورم و اگر کفاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت گیرم تا نزد من آید و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده ای نباشد که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هر چه از من بخواهد به پایان رسد (او را بس باشد) و گر نه روزیش را فراوان سازم در صورتی که طلبش از من تمام شود و گر نه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من حسنه ای بستانکار نباشد سپس او را به دوزخ برم.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٢٩٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح. أريد أن أدخله الجنة أي لإيمانه وقد عمل بالمعاصي، وليست له حسنة تكفرها ولم يعف عنها فإن كان الجزاء مقدر أي فاكتفى به أو مثله تماما أي متمما، في القاموس: تم يتم تما و تماما مثلتين، و تمام الشيء ما يتم به.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٣٨

\*\*\*\*\*

٤٤٧ / ٢

## ١٢- الحديث

٣٠٠٧//١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ شَيْخٌ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْكُو إِلَيْكَ

ص: ٢٥٥

- ١-٨ . فى «ج» : «شعّته» . و«الشعث» : الانتشار والتفرّق . والشعث أيضا : الوسخ . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٢٥٦ ؛ المصباح المنير ، ص ٣١٤ (شعث) .
- ٢-٩ . فى «بر ، بف» وحاشية «ز ، ص» والوافى : «فعرضت» .
- ٣-١٠ . «سجّيت الميّت» : إذا غطّيته بثوب ونحوه . وتسجّية الميّت : تغطيته . مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٢١٣ (سجا) .
- ٤-١١ . فى «ب» + «و» . و«الديباج» : الثياب المتخذة من الإبريسم ، فارسى معرّب ، وقد تفتح داله . ويجمع على ديابيج ودبابيج ، بالياء والباء ؛ لأنّ أصله دبّاج . النهاية ، ج ٢ ، ص ٩٧ (دبج) .
- ٥-١٢ . فى «ج» : «المجمرة» . وفى «د» : «المجامير» . وفى «بر ، بف» والوافى : «المجامر» . و«المجمّر» بكسر الميم : هو الذى يوضع فيه النار للبخور . و«المُجمّر» بالضمّ : الذى يتبخّر به ؛ أو مصدر ميمى ، أى اجتماع خلق كثير ، يقال : جمّر بنو فلان ، إذا اجتمعوا ، والقوم جمروا على الأمر ، أى تجمّعوا . النهاية ، ج ١ ، ص ٢٩٣ ؛ المصباح المنير ، ص ١٠٨ ؛ القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٥٢٣ (جمر) .
- ٦-١٣ . فى «ز» : «أنّ لى» .
- ٧-١٤ . فى «ج ، ص» : «حكيم» .
- ٨-١٥ . فى «ص» : «لايجور» .
- ٩-١٦ . فى «بر» : «ذلك» .
- ١٠-١٠ . فى «ص» : «عبد» .
- ١١-٢ . «أو ذنب» ، الترديد من الراوى . شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ١٧١ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٣٩ .
- ١٢-٣ . فى «ز» : «السيّئة» .
- ١٣-٤ . فى «ب ، ز ، ه ، بر ، بف» والوافى : - «عندى» .

۱۴-۵. المؤمن، ص ۱۸، ح ۱۳، عن أبي جعفر عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافي، ج ۵، ص ۱۰۳۵، ح ۳۵۴۲.

وُلْدِي وَعُقُوقَهُمْ، وَإِخْوَانِي وَجَفَاهُمْ عِنْدَ كِبَرِ سِنِّي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا هَذَا، إِنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَةً (۱)، وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةً، وَ كُلُّ (۲) وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي دَوْلَةٍ صَاحِبِهِ ذَلِيلٌ، وَ إِنَّ أَدْنَى مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ الْعُقُوقُ مِنْ وُلْدِهِ، وَ الْجَفَاءُ مِنْ إِخْوَانِهِ؛ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصِيبُهُ شَيْءٌ (۳) مِنْ (۴) الرَّفَاهِيَةِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَّا ابْتُلِيَ قَبْلَ مَوْتِهِ: إِمَّا فِي بَدَنِهِ، وَ إِمَّا فِي وُلْدِهِ، وَ إِمَّا (۵) فِي مَالِهِ حَتَّى يُخَلِّصَهُ اللَّهُ مِمَّا اكْتَسَبَ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ، وَ يُؤَفِّرَ لَهُ حَظَّهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ، فَاصْبِرْ وَ أَبْشِرْ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو الصباح کنانی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله من از فرزندانم و ناسپاسیشان و از برادرانم و جفاکاریشان نزد شما شکایت آورده ام با این سالخوردگی من؟ حضرت صادق علیه السلام باو فرمود: ای پیرمرد همانا برای حق دولتی است و برای باطل هم دولتی است و هر کدامیک از این دو در دولت رفیقش خوار است، و همانا کمترین مصیبتی که در دولت باطل بمؤمن رسد آزار کشیدن از فرزندان و جفاکاری برادران او است، و هیچ مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایشی بیند جز آنکه پیش از مرگش گرفتار شود یا در باره فرزندان او یا در باره مالش تا خداوند او را از آنچه در دوران حکومت باطل بدست آورده رها سازد، و بهره اش را در دولت حق وافر کند پس صبر کند مزده باد تو را

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از ابی الصباح کنانی، گفت: من نزد امام صادق (علیه السلام) بودم، پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا ابا عبد الله! من از فرزندان خود و ناسپاسی آنان و از برادران خود و جفا کاریشان به شما شکایت دارم با این سالخوردگی خودم، امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای فلانی! راستی، حق، دولتی دارد و باطل هم دولتی دارد و هر کدام در دولت رفیق خود، خوار باشند، راستی کمتر چیزی که در دولت باطل به مؤمن می رسد ناسپاسی فرزندان او و جفاکاری برادران او است و مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایشی بیند جز اینکه پیش از مرگش بلا کشد یا در تنش و یا در فرزندش و یا در مالش تا خدا او را بدین وسیله از آنچه در دولت باطل کسب کرده رها سازد و بهره او را در دولت حق وافر کند، صبر کن و مزده گیر.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «ابی الصباح کنانی»، گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم، پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا ابا عبد الله من از فرزندان خود و ناسپاسی آنان و از برادران خود و جفا کاریشان با این سالخوردگی به شما شکایت دارم، امام صادق علیه السلام فرمود: ای فلانی! راستی، حق، دولتی و باطل هم دولتی دارد و هر کدام در دولت رفیق خود، خوار باشند، راستی کمتر چیزی که در دولتی باطل به مؤمن می رسد ناسپاسی فرزندان او و جفا کاری برادران او است و مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایشی ببیند جز اینکه پیش از مرگش در تنش و یا در فرزندش و یا در مالش بلا کشد تا خدا او را با این وسیله از آنچه در دولت باطل کسب کرده رها سازد و بهره او را در دولت حق زیاد گرداند سپس صبر کند و مزده گیرد.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٢٩٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: صحیح. دولة بالفتح أى غلبة أو نوبة، قال الجوهرى: الدولة فى الحرب أن تداول إحدى الفئتين على الأخرى، و الدولة بالضم فى المال يقال: صار الفىء دولة بينهم يتداولونه يكون مرة لهذا و مرة لهذا، و قال أبو عبيد: الدولة بالضم اسم الشىء الذى يتداول به بعينه، و الدولة بالفتح الفعل، و قيل: بالضم فى المال و بالفتح فى الحرب، و أدالنا الله من عدونا، من الدولة و الإدالة الغلبة، و دالت الأيام أى دارت، و الله يداولها بين الناس، و تداولته الأيدى أى أخذته هذه مرة و هذه مرة. و قال: رجل رافة أى و ادع و هو فى رفاهة من العيش، أى سعة و رفاهة على فعالية، انتهى. و المراد به إما مطلق الرفاهية أو الرفاهية بالباطل، و لعل الأخير أظهر، و على الأول الابتلاء فى رفاهة الحلال ليفوز بثواب الصابرين، و لحصول الرفاهية له فى دولة الحق و لو فى الرجعة، و للتشبيه بأولياء الله فى دولة الباطل.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٣٩

\*\*\*\*\*

**(١٩٧) باب فى تفسير الذنوب**

**اشاره**

## ١- الحديث

٣٠٠٨/١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْعَلَاءِ (٨)، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِيهِ:

٤٤٨ / ٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ الْبَغْيُ (٩)، وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ

ص: ٢٥٦

---

١- ٦ . الدولة في الحرب : أن تُدَالَ إحدى الفئتين على الأخرى . والإدالة : الغلبة . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٦٩٩ (دول) .

٢- ٧ . يجوز نصبه عطفًا على اسم «إن» .

٣- ٨ . في «ب ، ج ، د ، ص ، بر» والوافي : «يصيب شيئًا» .

٤- ٩ . في «بر» وحاشية «ص» : «في» .

٥- ١٠ . في «ص ، بر» : «أو» بدل «وإمّا» .

٦- ١١ . المؤمن ، ص ٢٣ ، ح ٣١ ، عن أبي الصَّبَّاح ، مع اختلاف يسير . الغيبة للنعماني ، ص ٣١٩

، ح ٧ ، بسند آخر عن أبي الصَّبَّاح الكناني ، مع اختلاف الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٣٦ ، ح ٣٥٤٣ .

٧- ١ . في «ج ، د ، بر ، بف» وحاشية «ز» : «+ (عقوبات)» .

٨- ٢ . ورد الخبر في علل الشرائع ، ص ٥٨٤ ، ح ٢٧ ، ومعاني الأخبار ، ص ٢٦٩ ، ح ١ ، بسندين

عن المعلّى بن محمّد ، عن العباس بن العلاء . ولا يبعد سقوط الوسطة فيهما بجواز النظر من



«محمد» في المعلّى بن محمد إلى «محمد» في أحمد بن محمد؛ فقد وردت رواية معلّى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله، عن العباس بن العلاء، في الكافي، ح ١٥٠٩٠، أيضا. ٩-٣. في مرآة العقول، ج ١١، ص ٣٤٠: «حمل البغى على الذنوب باعتبار كثرة أفرادها، وكذا نظائره. والبغى في اللغة: تجاوز الحدّ، ويطلق غالبا على التكبر والتطاول وعلى الظلم، قال تعالى: «يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» [يونس (١٠): ٢٣؛ الشورى (٤٢): ٤٢]، وقال: «إِنَّمَا بَغَيْكُمْ عَلِيًّا أَنْفُسِكُمْ» [يونس (١٠): ٢٣]، و«بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ» [الحجّ (٢٢): ٦٠]، «إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ» [القصص (٢٨): ٧٦]، «فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَدْ تَلَوَا الَّتِي تَبَغَى» [الحجرات (٤٩): ٩]، وقد روى أنّ الحسن عليه السلام طلب المبارز في صفين، فنهاه أمير المؤمنين عن ذلك وقال: إنه بغى، ولو بغى جبل على جبل لهدّ الله الباغي، ولما كان الظلم مذكورا بعد ذلك فالمراد به التطاول والتكبر؛ فإنهما موجبان لرفع النعمة وسلب العزّة، كما خسف الله بقارون، وقد مرّ أنّ التواضع سبب للرفعة، والتكبر يوجب المذلّة، أو المراد به البغى على الإمام، أو الفساد في الأرض. والذنوب التي تورث الندم القتل؛ فإنه يورث الندامة في الدنيا والآخرة، كما قال تعالى في قبيل حين قتل أخاه: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» [المائدة (٥): ٣١]. والتي تنزل النقم الظلم، كما يشاهد في أحوال الظالمين وخراب ديارهم واستيصال أولادهم وأموالهم، كما هو معلوم من أحوال فرعون وهامان وبنى أمية وبنى العباس وأضرابهم، وقد قال تعالى: «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا» [النمل (٢٧): ٥٢]. وهتك الستور بشرب الخمر ظاهر. وحبس الرزق بالزنى مجرب؛ فإنّ الزناة وإن كانوا أكثر الناس أموالاً عمّا قليل يصيرون أسوأ الناس حالاً. وقد يقرأ هنا [أي بدل الزنى]: الربا، بالراء المهملة والباء الموحدة وهي تحبس الرزق؛ لقوله تعالى: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» [البقرة (٢): ٢٧٦]. وإظلام الهواء إما كناية عن التحير في الأمور، أو شدة البليّة، أو ظهور آثار غضب الله في الجوّ.

النَّدَمَ الْقَتْلُ، وَالذُّنُوبُ (١) الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ الظُّلْمَ، وَ (٢) الَّتِي تَهْتِكُ السِّتْرَ (٣) شُرْبُ الخَمْرِ، وَ (٤) الَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ الرِّزْنَى، وَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةَ الرَّحِمِ، وَ الَّتِي تَرُدُّ (٥) الدُّعَاءَ وَ تُظْلِمُ الْهَوَاءَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ. (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: گناهایی که نعمت‌ها را دگرگون سازند تجاوز (بدیگران) است، و گناهایی که پشیمانی ببار آورند کشتن (و آدمکشی) است، و آن گناهایی که بلاها نازل کند ستم است، و آنها که پرده را بدرند شرابخواریست، و آنها که روزی را نگهدارند (و در نتیجه کم شود) زنا است، و آنها که در نابودی شتاب کنند قطع رحم است؛ و آنها که دعا را برگردانند و فضا را تیره و تار کنند نافرمانی و آزردن پدر و مادر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: گناهایی که نعمت را دگرگون کنند، شورش ناروا است (بغی را چند گنه شمرده به اعتبار اصناف آن است زیرا شورش به دیگران در مال است، در عرض است، در حقوق است، و به اوضاع متعدد واقع می شود، چون نهان و آشکار و کم و بیش مثلا) و گناهایی که موجب پشیمانیند، قتل است و آن گناهایی که بلا نازل کند، ستم است و آنها که پرده درند، می خواری است، و آنها که روزی را بند آورند، زنا است و آنها که مرگ را زود رسانند، قطع رحم است و آنها که دعا را برگردانند و فضا را تیره سازند، ناسپاسی پدر و مادر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: گناهانی که نعمت ها را دگرگون سازند تجاوز به دیگران است و گناهانی که پشیمانی بار آورند مانند آدمکشی و گناهانی که سبب نزول بلا است ستم است و آنها که پرده درند، شرابخوری است، و آن ها که روزی را بند آورند، زناست و گناهانی که مرگ زودرس را ببار آورند قطع رحم است و گناهانی که دعا را برمی گردانند و فضای زندگی را تیره و تاریک می سازند نافرمانی از پدر و مادر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و حمل البغی علی الذنوب باعتبار کثرة أفرادها، و کذا نظائره، و البغی فی اللغة تجاوز الحد و يطلق غالبا علی التكبر و التناول، و علی الظلم قال تعالی:

يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

\*

وقال:

إِنَّمَا بَغَيْكُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

و

بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ

فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي

و قد روى أن الحسن عليه السلام طلب المبارز في صفين فنهاه أمير المؤمنين عن ذلك و قال: إنه بغى و لو بغى جبل على جبل لهد الله الباغي، و لما كان الظلم مذكورا بعد ذلك، فالمراد به التطاول و التكبر فإنهما موجبان لرفع النعمة، و سلب العزة كما خسف الله بقارون. و قد مر أن التواضع سبب للرفعة، و التكبر يوجب المذلة أو المراد به البغى على الإمام أو الفساد فى الأرض. و الذنوب التى تورث الندم القتل فإنه يورث الندامة فى الدنيا و الآخرة، كما قال تعالى فى قابيل حين قتل أخاه

فَأَصْبَحَ مِنَ الظَّالِمِينَ

و التى تنزل النقم الظلم كما يشاهد من أحوال الظالمين و خراب ديارهم و استئصال أولادهم و أموالهم كما هو معلوم من أحوال فرعون و هامان و بنى أمية و بنى العباس و أضرابهم، و قد قال تعالى:

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا . و هتك الستور بشرب الخمر ظاهر، و حبس الرزق بالزنا مجرب فإن الزناة و إن كانوا أكثر الناس أموالا عما قليل يصيرون أسوأ الناس حالا، و قد يقرأ هنا الربا بالراء المهملة و الباء الموحدة، و هى تحبس الرزق لقوله تعالى:

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ . و إظلام الهواء إما كناية عن التحير فى الأمور أو شدة البلية أو ظهور آثار غضب الله فى الجو.

## ٢- الحديث

٣٠٠٩/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

ص: ٢٥٧

١-١ . هكذا في «ب، ج، د، ز، بر، بف» والوافي والمعاني والاختصاص . وفي سائر النسخ والمطبوع: - «الذنوب» .

٢-٢ . في المعاني والاختصاص: + «الذنوب» .

٣-٣ . في «ب، ج، د، ز، ص، بر، بف» والوسائل والعلل: «الستور» . وفي المعاني: «تهتك العصم وهي الستور» .

٤-٤ . في الاختصاص: + «الذنوب» وكذا فيما بعد .

٥-٥ . في الاختصاص: «تحبس» .

٦-٦ . علل الشرائع، ص ٥٨٤، ح ٢٧، بسنده عن الحسين بن محمد بن عامر، عن معلى بن محمد، عن العباس بن العلاء . معاني الأخبار، ص ٢٦٩، ح ١، بسنده عن المعلى بن محمد، عن العباس بن العلاء . الاختصاص، ص ٢٣٨، مرسلًا عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام . وراجع: الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب قطيعة الرحم، ح ٢٧٢١ الوافي، ج ٥، ص ١٠٣٩، ح ٣٥٤٨؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٧٤، ح ٢١٥٥١ .

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَعُودُ (١) بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ، وَتُقَرِّبُ الْأَجَالَ (٢)، وَتُخْلِى الدِّيَارَ، وَهِيَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَالْعُقُوقُ، وَتَرَكَ الْبِرَّ» (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: همیشه پدرم می فرمود: پناه می بریم بخدا از گناهایی که در نابودی شتاب کنند و مرگ ها را نزدیک سازند و خانه ها را ویران کنند و آنها: قطع رحم، و آزدن و نافرمانی پدر و مادر، و واگذارن احسان و نیکی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-امام صادق(علیه السلام)می فرمود:پدرم را شیوه بود که می فرمود: پناه بریم به خدا از گناهایی فناء را بشتاب آرند و مرگ را زود برسانند و خانه ها را ویران سازند و آنها قطع رحم و ناسپاسی پدر و مادر و ترک احسان و نیکوکاری است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-امام صادق علیه السلام فرمود:پدرم را شیوه بر این بود که می فرمود:پناه می بریم به خدا از گناهایی که نابودی به همراه دارند و مرگ را نزدیک می سازند و خانه ها را ویران می کنند و آنها عبارتند از قطع رحم و ناسپاسی از پدر و مادر و ترک احسان و نیکوکاری.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٣٠١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن موثق. قوله: وهى قطعية الرحم، الظاهر أنه من كلام الباقر وقيل: هو كلام الصادق عليهما السلام وهو بعيد، و الظاهر أن الجميع يترتب على كل واحد، لأن تعجيل الفناء و تقريب الآجال متساوقان، فيكون الثانى تأكيدا للأول أو إشعارا بأن تعيين الآجال لا ينافى ذلك، فإن الله يمحو ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب، و يحتمل أن يكون النشر على ترتيب اللف، و لا ينافى تقارب المعنيين الأولين مع أنه يمكن أن يكون المراد بالفناء فناء الأموال و إن كان بعيدا، و البربر الوالدين أو الأعم.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٤٢

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٠١٠/٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ - أَوْ (٤) بَعْضِ أَصْحَابِهِ - عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا فَشَا أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ: إِذَا فَشَا الزَّانِي ظَهَرَتْ الزَّلْزَلَةُ، وَإِذَا فَشَا (٥) الْجَوْرُ فِي الْحُكْمِ احْتَبَسَ الْقَطْرُ (٦) ، وَإِذَا حُفِرَتِ الذِّمَّةُ (٧) أُدِيلَ (٨) لِأَهْلِ الشَّرْكِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ (٩)، وَإِذَا مُنِعَتِ (١٠) الزَّكَاةُ ظَهَرَتِ الْحَاجَةُ (١١)» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: همین که چهار چیز شایع شد (همراه آنها) چهار چیز دیگر پدیدار گردد: هر گاه زنا شایع شد زلزله پیدا شود، و هر گاه حکم بناحق شایع شود باران بند آید، و هر گاه پیمان با کفاری که در ذمه اسلامند شکسته شود (و طبق مقررات با آنها رفتار نشود) دولت بدست مشرکین افتد و بر مسلمین حکومت کنند، و هر گاه زکاة داده نشد فقر و احتیاج پدیدار گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٨٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون چهار چیز شایع شوند، چهار دیگر پدیدار گردند: چون زنا فاش شود زلزله پدیدار گردد، و چون حکم به ناحق فاش و شایع شود باران بند آید، و چون پیمان با ذمیان شکسته شود و طبق مقررات از آنها نگهداری نشود مشرکین بر مسلمین غلبه کنند، و چون زکاة دریغ شود نیاز و فقر پدیدار گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٤٧



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی چهار چیز شایع شوند، چهار چیز دیگر ظاهر شوند: چون زنا فاش شود زلزله ظاهر گردد، و چون حکم به ناحق فاش و شایع شود باران بند آید، و چون پیمان با ذمیان شکسته شود و طبق مقررات از آنها نگهداری نشود مشرکین بر مسلمین چیره شوند و چون از زکات دریغ شود نیاز و فقر آشکار گردد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و الخفر و الإخفار الغدر و نقض العهد، و الإدالة الغلبة، و فی الدعاء: أدل لنا و لا تدل منا، و ذلك لأنهم ينقضون الأيمان و يخالفون الله في ذلك للغلبة، فيورد الله عليهم نقيض مقصودهم، كما أنهم يمنعون الزكاة لحصول الغناء مع أنها سبب لنمو أموالهم، فيذهب الله ببركتها و يحوجهم و كون المراد حاجة الفقراء كما قيل بعيد، نعم يحتمل الأعم. و أقول: روى الصدوق (ره) في كتاب معاني الأخبار خبرا مبسوطا في ذلك ناسب إirاده هنا، روى بإسناده عن أبي خالد الكابلي قال: سمعت علي بن الحسين عليهما السلام يقول: الذنوب التي تغير النعم البغي على الناس، و الزوال عن العادة في الخير، و اصطناع المعروف و كفران النعم، و ترك الشكر، قال الله تعالى:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ . و الذنوب التي تورث الندم قتل النفس التي حرم الله  
قال الله تعالى فى قصة قابيل حين قتل أخاه هابيل، فعجز عن دفنه:

فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

و ترك صلة القرابة حتى يستغنوا، و ترك الصلاة حتى يخرج وقتها، و ترك الوصية و رد المظالم و منع  
الزكاة حتى يحضر الموت و ينغلق اللسان. و الذنوب التي تنزل النقم عصيان المعارف بالبغى، و  
التطاول على الناس، و الاستهزاء بهم و السخرية منهم. و الذنوب التي تدفع القسم إظهار الافتقار، و  
النوم عن العتمة عن صلاة الغداة و استحقر النعم، و شكوى المعبود عز و جل. و الذنوب التي تهتك  
العصم شرب الخمر و اللعب بالقمار و تعاطى ما يضحك الناس من اللغو و المزاح، و ذكر عيوب  
الناس و مجالسة أهل الريب. و الذنوب التي تنزل البلاء ترك إغاثة الملهوف، و ترك معاونة المظلوم،  
و تضييع الأمر بالمعروف، و النهى عن المنكر. و الذنوب التي تدل الأعداء المجاهرة بالظلم، و  
إعلان الفجور، و إباحة المحظور و عصيان الأخيار و الانطباع للأشرار. و الذنوب التي تعجل الفناء  
قطيعة الرحم، و اليمين الفاجرة، و الأقوال الكاذبة و الزنا و سد طريق المسلمين، و ادعاء الإمامة بغير  
حق. و الذنوب التي تقطع الرجاء اليأس من روح الله، و القنوط من رحمة الله، و الثقة بغير الله، و  
التكذيب بوعد الله. و الذنوب التي تظلم الهواء السحر و الكهانة، و الإيمان بالنجوم، و التكذيب  
بالقدر، و عقوق الوالدين. و الذنوب التي تكشف الغطاء الاستدانة بغير نية الأداء، و الإسراف فى  
النفقة على الباطل، و البخل على أهل و الولد، و ذوى الأرحام، و سوء الخلق، و قلة الصبر و  
استعمال الضجر و الكسل، و الاستهانة بأهل الدين. و الذنوب التي ترد الدعاء سوء النية، و خبث  
السريرة، و النفاق مع الإخوان و ترك التصديق بالإجابة، و تأخير الصلوات المفروضات حتى تذهب  
أوقاتها، و ترك التقرب إلى الله عز و جل بالبر و الصدقة و استعمال البذاء و الفحش فى القول. و  
الذنوب التي تحبس غيث السماء جور الحكام فى القضاء و شهادة الزور، و كتمان الشهادة و منع  
الزكاة، و القرض و الماعون و قساوة القلب على أهل الفقر و الفاقة و ظلم اليتيم و الأرملة و انتهار  
السائل و رده بالليل.

\*\*\*\*\*

ص: ٢٥٨

- 
- ١-٧. فى «ص»: «يتعوّذ» بدل «نعوذ». وفى «بف» والوفى: «يتعوّذ» بدل «يقول: نعوذ».
- ٢-٨. فى «بر» والوفى: «الأجل».
- ٣-٩. الوافى، ج ٥، ص ١٠٣٩، ح ٣٥٤٩؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٢٧٤، ح ٢١٥٥٢.
- ٤-١٠. مفاد العطف هو التردد فى أن رواية علىّ بن إبراهيم، عن أيّوب بن نوح هل كانت مباشرة أو بتوسّط بعض أصحابه. فالعطف تحويلى ترديدى.
- ٥-١. فى «ب»: «ظهر».
- ٦-٢. فى الوافى: «المطر».
- ٧-٣. فى شرح المازندراني: «أخفرت الذمّة». و«خفرت الذمّة»، أى نقض العهد بين المشركين والمسلمين. يقال: أخفرت الرجل وخفرت الرجل: إذا نقضت عهده وغدرت به، والهمزة للسلب والإزالة، أى أزلت خيفارته. و«الذمّة» و«الذمام»: بمعنى العهد، والأمان، والضمان، والحرمة، والحق. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٢٩١ (خفر)؛ النهاية، ج ٢، ص ١٦٨ (ذمم).
- ٨-٤. الدولة فى الحرب: أن تدال إحدى الفئتين على الأخرى. والإدالة: الغلبة. وذلك لأنّهم ينقضون الأمان ويخالفون الله فى ذلك، فيورد الله عليهم نقيض مقصودهم، كما أنّهم يمنعون الزكاة لحصول الغناء، مع أنّها سبب لنموّ أموالهم؛ فيذهب الله ببركتها ويحوجهم. راجع: مرآة العقول، ج ١١، ص ٣٤٢؛ الصحاح، ج ٤، ص ١٦٩٩ (دول).
- ٩-٥. فى «د، بر، بف»: «الإيمان».
- ١٠-٦. فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بف» وشرح المازندراني والوفى والوسائل: «منعوا».
- ١١-٧. «الحاجة» الفقر والمحنة. مجمع البحرين، ج ٢، ص ٢٩٠ (حوج).

١٢-٨ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٥٢٤ ، ح ١٤٨٨ ؛ والتهذيب ، ج ٣ ، ص ١٤٧ ، ح ٣١٨ ، معلقاً عن عبدالرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام . الخصال ، ص ٢٤٢ ، باب الأربعة ، ح ٩٥ ، بسند آخر عن عبدالرحمن بن كثير ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وفي كلها مع اختلاف يسير . راجع : الكافي ، كتاب الزكاة ، باب منع الزكاة ، ح ٥٧٥٦ الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٣٩ ، ح ٣٥٥٠ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٢٧٥ ، ح ٢١٥٥٣ .

## (١٩٨) باب نادر

### إشاره

٤٤٩/٢

١٩٨ \_ بَابُ نَادِرٍ (١)

### ١- الحديث

٣٠١١/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبِيدِ الْمُؤْمِنِينَ لَيُذْنَبُ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ مِمَّا يَسْتَوْجِبُ (٢) بِهِ عُقُوبَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، فَأَنْظُرُ لَهُ (٣) فِيمَا (٤) فِيهِ صَلَاحُهُ فِي آخِرَتِهِ ، فَأَعْجَلُ لَهُ الْعُقُوبَةَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا لِأَجَازِيهِ بِذَلِكَ الذَّنْبِ (٥) ، وَ أَقْدِرُ (٦) عُقُوبَةَ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ أَقْضِيهِ ، وَ أَتْرِكُهُ عَلَيْهِ مَوْقُوفًا غَيْرَ مُمَضًى ، وَ لِي فِي إِمْضَائِهِ الْمَشِيئَةُ وَ مَا يَعْلَمُ عَبْدِي بِهِ ، فَأَتَرَدَّدُ فِي ذَلِكَ (٧) مَرَارًا عَلَى ... »

ص: ٢٥٩

١-٩ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٤٤ : «إنّما أفرده عن الأبواب السابقة لاشتماله على زيادة لم يجد له من جنسه حتّى شركه معه مع غرابة مضمونه . ويمكن أن يقرأ بالتوصيف والإضافة معا » .  
٢-١ . فى شرح المازندراني : «بما يستوجب » . وفى مرآة العقول : «مما يستوجب ، على بناء المعلوم ، ويحتمل المجهول . «والآخرة » الواو بمعنى أو» .  
٣-٢ . فى «ب » - : «له » . وفى مرآة العقول : «فأنظر له ، أى أدبر له » .  
٤-٣ . فى «بف » والوافى : «بما» .

٥-٤ . فى «ب » : «فأعجل له العقوبة بذلك الذنب وأقدّر عليه فى الدنيا لأجازه عقوبة ذلك الذنب» بدل «فأعجل له \_ إلى \_ عقوبة ذلك الذنب» .

٦-٥ . «وأقدّر » عطف تفسير على «فأعجل » والمراد بالتعجيل جعل تقدير العقوبة فى الدنيا وصرّفها عن الآخرة ، صادف الإمضاء أو لم يصادفه ، والتقدير الكتابة فى لوح المحو والإثبات ، والقضاء الشروع فى تحصيل أسباب ذلك ، والإمضاء تكميل الأسباب المقارن للحصول ، وقيل غير ذلك . كذا قال المازندراني والمجلسي ، وأمّا الفيض فإنّه جعل الواو بمعنى أو ، والمعنى : ربّما أعجل وربّما أقدّر . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٧٥ ؛ الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٧ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٤٤ .

٧-٦ . فى «بر » والوافى : «لذلك » بدل «فى ذلك » . وفى مرآة العقول : «أى فى العقوبة» .

إِمْضَائِهِ (١) ، ثُمَّ أَمْسِكُ عَنْهُ (٢) ، فَلَا أَمْضِيهِ ؛ كَرَاهَةً لِمَسَاءَتِهِ ، وَ حَيْدًا (٣) عَنْ إِدْخَالِ الْمَكْرُوهِ عَلَيْهِ (٤) ، فَاتَّطَوَّلُ (٥) عَلَيْهِ بِالْعَفْوِ عَنْهُ وَ الصَّفْحِ ؛ مَحَبَّةً (٦) لِمُكَافَاتِهِ لِكَثِيرِ نَوَافِلِهِ الَّتِي يَتَقَرَّبُ بِهَا إِلَيَّ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ ، فَأَصْرِفُ ذَلِكَ الْبَلَاءَ عَنْهُ ، وَ قَدْ قَدَّرْتُهُ وَ قَضَيْتُهُ وَ تَرَكْتُهُ مَوْقُوفًا ، وَ لِي فِي إِمْضَائِهِ الْمَسِيئَةُ ، ثُمَّ أَكْتُبُ لَهُ عَظِيمَ أَجْرٍ (٧) نَزُولِ (٨) ذَلِكَ الْبَلَاءِ ، وَ أَذْخِرُهُ (٩) وَ أُؤَفِّرُ لَهُ (١٠) أَجْرَهُ ، وَ لَمْ يَشْعُرْ بِهِ ، وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ أَذَاهُ ؛ وَ أَنَا اللَّهُ الْكَرِيمُ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ . (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابی یغفور گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: خدای عز و جل فرماید: همانا بنده ای از بندگان مؤمن من گناهی بزرگ کند که مستوجب کیفر و عقوبت من در دنیا و یا در آخرت شود و من آنچه صلاح آخرت او در آنست برایش منظور کنم پس در عقوبت دنیایش شتاب کنم تا او را بدین گناه کیفر دهم، و یا اینکه اندازه کیفر او را معین کنم و بدان حکم کنم و آن را بدون اجرا موقوف گذارم و اجرای آن را بمشیت خود واگذارم و بنده من آن را نمیداند، و بارها در باره اجرای آن مردد گردم سپس خود داری کنم و اجرا نکنم زیرا بدآمدن او را خوش ندارم و از بدحال کردن او کناره گیری کنم، و بگذشت و ندیده گرفتن آن گناه بر او منت نهم (و بالاخره آن را ببخشم) زیرا دوست دارم نمازهای نافله بسیاری که بسبب آنها در شب و روز بمن تقرب می جست پاداش دهم، پس این بلا را از او بگردانم با اینکه آن را مقدر کرده و بدان حکم کرده بودم و موقوف گذارده بودم و اجرای آن بستگی بمشیت من داشت، سپس (باین هم اکتفا نکنم) و اجر بزرگ نزول این بلائی که از آن معاف شده است برایش بنویسم و ذخیره کنم، و مزدش را وافر کنم با اینکه خود او بدان آگاه نیست (زیرا آزار آن بلا باو نرسیده است، و منم خداوند کریم مهربان و رحیم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابن ابی یغفور، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خدا عز و جل فرماید: راستی بنده ای از بنده های مؤمن من گناهی بزرگ کند که موجب عقوبت در دنیا و آخرت باشد و من مصلحت آخرت او را منظور دارم و در دنیا به عذاب او بشتابم تا او را بدان گناه، کیفر دهم و اندازه کیفر او را معین کنم و حکم آن را صادر نمایم و آن را متوقف و بدون اجراء، گزارم، و اجرای آن متوقف بر خواست من است و بنده من آن را نمی داند و بارها در مقام اجرای آن برآیم و دچار تردید گردم و

خودداری کنم برای آنکه از بد کردن با وی بدم آید و از وارد کردن مکروه بر او کناره گیرم و در نتیجه به گذشت و صرف نظر از آن گناه به وی بخشش کنم به حساب پاداش دادن به بسیاری از نمازهای نافله او که در شب و روزش به قصد تقرب به من می خواند و من این بلا را از او بگردانم با اینکه آن را مقدر کردم و حکم آن را صادر کردم و آن را بی اجراء وانهادم و اجرای آن به خواست من وابسته است، سپس اجر نزول همان بلائی را که از آن معاف شده است برای او بنویسم و ذخیره کنم و اجر فراوان به او دهم با اینکه متوجه آن نشده است و آزار آن را ندیده و منم خداوند کریم و مهربان و رحیم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- ابن ابی یعفر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

خدای عز و جل می فرماید: راستی بنده ای از بنده های مؤمن من گناهی بزرگ کند که موجب عقوبت در دنیا و آخرت باشد و من مصلحت آخرت او را در نظر بگیرم و در کیفر دنیایش شتاب کنم تا وعده این طاوان گناه، کیفر دهم یا آنکه اندازه کیفر او را معین کنم و حکم آن را صادر نمایم و آن را متوقف سازم، و اجرای آن را موکول به خواسته خود کنم و بنده من آن را نمی داند و بارها در مقام اجرای آن برایم و دچار تردید گردم و خودداری کنم برای آنکه از بد کردن با او بدم می آید و از بد کردن به او کناره گیرم و در نتیجه به گذشت و صرف نظر از آن گناه بر او منت گزارم و بالاخره او را ببخشم بخاطر پاداش دادن به بسیاری از نمازهای نافله او که در شب و روز به نیت تقرب به من می خواند و من این بلا را از او دور سازم با این که آن را مقدر کردم و حکم آن را صادر نمودم و آن را بی اجراء وانهادم و اجرای آن را به خواست من وابسته است، سپس اجرای نزول همان بلائی را که از آن معاف شده است

برای او بنویسم و ذخیره کنم و اجر فراوان به او دهم با اینکه متوجه آن نشده است و آزار آن را ندیده  
و منم خداوند کریم و مهربان و رحیم.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٣٠٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. مما يستوجب على بناء المعلوم، ويحتمل المجهول و الآخرة الواو بمعنى أو فأنظر له أى  
أدبر له، و قوله: و أقدر عطف تفسير لقوله فأعجل و قيل: يعنى ربما أعجل، و ربما أقدر، فالواو بمعنى  
أو، و على الأول المراد بالتعجيل جعل تقدير العقوبة فى الدنيا و صرفها عن الآخرة صادف الإمضاء  
أو لم يصادفه، و التقدير الكتابة فى لوح المحو و الإثبات، و القضاء الشروع فى تحصيل أسباب  
ذلك، و الإمضاء تكميل الأسباب المقارن للحصول و ضمير أتركه للعقوبة و التذكير لكونها مصدرا.  
فأتردد فى ذلك أى فى العقوبة مرارا أى مرات كثيرة على إمضائه أى لإمضائه أو عازما أو أعزم على  
إمضائه أو على بمعنى فى و هو بدل اشتمال لقوله فى ذلك، و التردد هنا مجاز كما مر فى قوله تعالى:  
ما ترددت فى شىء أنا فاعله و لعله كناية عن إيجاد بعض أسبابها، ثم صرفها و عدم إكمالها، و فى  
القاموس، حاد عنه يحيد حيدا مال، و قوله: محبة مفعول له لقول فأتطول. و قوله: لمكافاته متعلق  
بالمحبة، و قوله: لكثير متعلق بالمكافاة أى لأنى أحب أى أكافيه و أجازيه بكثير نوافله، و قيل:  
لمكافاته صفة لمحبة، و لكثير بدل لمكافاته أى لتلافيه ذلك الذنب بكثير من النوافل و ما ذكرنا أظهر  
كما لا يخفى. ثم اكتب له قيل: ثم للتعجب كما أنه فى قوله ثم أمسك أيضا كذلك، و إنما سماه أجرا  
مع أن ما يعطى للبلايا يسمى عوضا لأنه يعطى حقيقة للنوافل التى صارت سببا لرفع البلاء فقوله: و



لم يشعر به للتعجب على ترتب الأجر على فعل مقارن لغفلة محله، وقوله: و لم يصل إليه للتعجب عن إعطاء العوض على أمر لم يصل إليه، انتهى. و أقول: لما جعله أجرا و ثوبا أثبت له ما هو من خواصه و هو المضاعفة بعشرة أمثاله و أكثر، حيث قال: و أوفر له أجره، و فى النهاية فى أسماء الله تعالى الكريم هو الجواد المعطى الذى لا ينفد عطاؤه، و هو الكريم المطلق، و الكريم الجامع لأنواع الخير و الشرف و الفضائل، و الرؤوف هو الرحيم بعباده، العطوف عليهم بالطفاه و الرأفة أرق من الرحمة، و لا تكاد تقع فى الكراهة، و الرحمة قد تقع فى الكراهة للمصلحة، انتهى. و الرحيم إما فى الآخرة أو بالنعم الخاصة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٤٦

\*\*\*\*\*

## (١٩٩) باب نادر أيضاً

### ١- الحديث

٣٠١٢/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي (١٢) قَوْلِ اللَّهِ (١٣) عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا

ص: ٢٦٠

---

١-٧. فى مرآة العقول: «الإمضاء: تكميل الأسباب المقارن للحصول... على إمضائه، أى لإمضائه، أو عازما، أو أعزم على إمضائه، أو «على» بمعنى «فى»، وهو بدل اشتمال لقوله: فى ذلك». .  
٢-٨. فى «بر»: «عليه» .

٣-٩ . حاد عن الشيء يحيد حيوذا وحيدة وحيدودة : مال عنه و عدل . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٤٦٧ (حيد).

٤-١٠ . فى « ز » : « إدخاله المكره عليه » .

٥-١١ . « الطول » : المَنُّ . يقال منه : طال عليه وتطول عليه : إذا امتنَّ عليه . الصحاح ، ج ٥ ، ص ١٧٥٥ (طول) .

٦-١٢ . فى مرآة العقول : « قوله : محبة ، مفعول له لقوله : فأتطول ، وقوله : لمكافاته ، متعلق بالمحبة ، وقوله : لكثير ، متعلق بالمكافاة ، أى لآتى أحب أن أكافيه وأجازيه بكثير نوافله ، وقيل : « لمكافاته » صفة لمحبة ، و« لكثير » بدل « لمكافاته » أى لتلافيه ذلك الذنب بكثير من النوافل ، وما ذكرناه أظهر ، كما لا يخفى » .

٧-١ . فى « ب » : « أجر » بالقطع عن الإضافة . وفى مرآة العقول : « قيل : ... وإنما سماه اجرا مع أن ما يعطى للبلايا يسمى عوضا ؛ لأنه يعطى حقيقة للنوافل التى صارت سببا لرفع البلاء » .

٨-٢ . فى « ب ، بر » : « يزول » .

٩-٣ . فى « بف » : « وأوفره » .

١٠-٤ . فى « بر » : « وأوفره » بدون « له » .

١١-٥ . التمهيص ، ص ٣٩ ، ح ٣٧ ، عن ابن أبى يعفور ، إلى قوله : « لأجازيه بذلك الذنب » الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٧ ، ح ٣٥٤٤ .

١٢-٦ . فى « د ، ز ، بر » والوافى وقرب الإسناد : « عن » .

١٣-٧ . فى « ج ، د ، ص ، بر ، بف » وشرح المازندراني والوافى : « قوله » .

٢ / ٤٥٠

كَسَبَتْ أَيَدِيكُمْ؟ فَقَالَ هُوَ (١): « (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (٢) » قَالَ (٣): قُلْتُ: لَيْسَ (٤) هَذَا أَرَدْتُ، أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ (٥) أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي (٦) كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ

## ذَنْبُ (۷) . (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن بکیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عز و جل پرسیدم (که فرماید) «و هر چه مصیبت بشما رسد بواسطه آن چیزی است که خودتان کرده اید» حضرت (دنباله آیه را خواند و) فرمود: «و از بسیاری از گناهان بگذرد» (سوره شوری آیه ۳۰) گوید: من عرض کردم: مقصودم دنباله آیه نبود (بلکه) بفرمائید آنچه بعلی علیه السلام و آنان که مانند او بودند از خاندانش رسید از همین باب بود؟ (یعنی آنها چه کرده بودند که آن همه مصیبت و بلا بدانها رسید؟) فرمود: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر روز بدون اینکه گناهی داشته باشد هفتاد بار استغفار میکرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابن بکیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۳۰ سوره شوری): «و آنچه مصیبت به شما رسد برای آنچه باشد که خود کرده اید» امام (علیه السلام) فرمود: «و بگذرد از بسیاری گناهان» (یعنی دنباله آیه را خواند) من گفتم: مقصودم دنباله آیه نبود، بفرمائید آنچه که به علی (علیه السلام) و همانندانش رسید که از خاندان او بودند از این نوع بود؟ در پاسخ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر روز بی ارتکاب گناه، هفتاد بار استغفار می کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- ابن بکیر می گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل: «و آنچه مصیبت به شما رسد بخاطر آن است که خود کرده اید (شوری/ ۳۰) پرسیدم امام علیه السلام فرمود: «و بگذرد از بسیاری گناهان» (یعنی دنباله آیه را خواند) من گفتم: مقصودم دنباله آیه نبود، بفرمائید آنچه که بر سر علی علیه السلام و یارانش و خاندانش رسید از همین باب بود؟ در پاسخ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله در هر روز بدون اینکه گناهی مرتکب شود، هفتاد بار استغفار می کرد.

توضیح: مرحوم مجلسی می فرماید: پاسخ حضرت به این که رسول خدا روزی هفتاد بار استغفار می کرد دو احتمال در بردارد یکی آنکه استغفار پیامبر برای از بین بردن گناهی نبود بلکه برای بالا رفتن درجه خود بوده و دیگر اینکه مقصود از استغفار پیامبر برای ترک ادنی یا عدول حضرت از عبادت افضل به ادنی بوده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق كالصحيح. في قول الله كان في بمعنى عن أو هنا تقدير أي سألت عن شيء في هذه الآية فقال هو: أي أبو عبد الله عليه السلام و لعله لما اكتفى ببعض الآية كان موهما لأن يكون نسي تامة الآية فقرأها عليه السلام أو موهما لأنه توهم أن كل ذنب لا بد أن يتلى الإنسان عنده ببليّة فقرأ عليه

السلام تتمه الآية لرفع هذا التوهم، و على الأول معنى ليس هذا أردت، أنه إنما لم أقرأ التتمة لأنها لم تكن لها مدخل فى سؤالى و على الثانى أن سؤالى ليس هذا الذى يتوهم. و يحتمل أن يكون قرأ تتمه الآية لبيان سعة رحمة الله، و لم يكن مبنياً على توهم لكن السائل توهم ذلك أرايت أى أخبرنى، و جوابه عليه السلام يحتمل وجهين الأول: أن استغفار النبى صلى الله عليه وآله وسلم كما أنه لم يكن لحط الذنوب بل لرفع الدرجات فكذا ابتلاؤهم عليهم السلام ليست لكفارة الذنوب بل لكثرة المثوبات و علو الدرجات، فالخطاب فى الآية متوجه إلى غير المعصومين بقريئة

فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

كما عرفت. و الثانى: أن المعنى أن استغفار النبى صلى الله عليه وآله وسلم كان لترك الأولى أو ترك العبادة الأفضل إلى الأدنى و أمثال ذلك، فكذا ابتلاؤهم كان لتدارك ذلك، و الأول أظهر كما يدل عليه الخبر الآتى وغيره، قال فى النهاية: فيه أنه ليغان على قلبى حتى أستغفر الله فى اليوم سبعين مرة، الغين الغيم، و غينت السماء تغان إذا أطبق عليها الغيم و قيل: الغين شجر ملتف أراد ما يغشاه من السهو الذى لا يخلو منه البشر، لأن قلبه أبداً كان مشغولاً بالله تعالى، فإن عرض له وقتاً ما عارض بشرى يشغله عن أمور الأمة و الملة و مصالحهما عد ذلك تقصيراً و ذنباً فيفزع إلى الاستغفار.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٤٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠١٣/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ، قَالَ :

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (٩) أَرَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ...

١- ٨ . فى « ز » : + « هكذا » . وقوله : « فقال هو » ، أى أبو عبد الله عليه السلام . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ١٧٦ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٤٦ .

٢- ٩ . الشورى (٤٢): ٣٠ .

٣- ١٠ . فى « بر » : - « قال » .

٤- ١١ . فى « ز » وشرح المازندراني : « وليس » .

٥- ١٢ . فى « ص » : « عن » .

٦- ١٣ . فى الوسائل وقرب الإسناد : - « فى » .

٧- ١ . فى مرآة العقول : « لعلّه لمّا اكتفى ببعض الآية كان موهما لأن يكون نسي تتمّة الآية ، فقرأها عليه السلام ؛ أو موهما لأنه توهم أنّ كلّ ذنب لابدّ أن يتلى الإنسان عنده بليّة ، فقرأ عليه السلام تتمّة الآية لرفع هذا التوهم ... ويحتمل أن يكون قرأ تتمّة الآية لبيان سعة رحمة الله ، ولم يكن مبنياً على توهم . وقوله « رأيت » أى أخبرنى . وجوابه عليه السلام يحتمل وجهين : الأول : أنّ استغفار النبىّ صلى الله عليه وآله لم يكن لحطّ الذنوب ، بل لرفع الدرجات ؛ فكذا ابتلاؤهم عليه السلام ليس لكفارة الذنوب ، بل لكثرة المثوبات ورفع الدرجات ؛ فالخطاب فى الآية متوجّه إلى غير المعصومين بقريظة « فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ » كما عرفت . والثانى : أنّ المعنى أنّ استغفار النبىّ صلى الله عليه وآله كان لترك الأولى وترك العبادة الأفضل إلى الأدنى وأمثال ذلك ؛ فكذا ابتلاؤهم كان لتدارك ذلك . والأول أظهر » .

٨- ٢ . قرب الإسناد ، ص ١٦٨ ، ح ٦١٨ ، عن محمّد بن الوليد ، عن عبد الله بن بكير . وفى الزهد ،

ص ١٤٢ ، ضمن ح ١٩٩ ؛ والكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الاستغفار من الذنب ، ح ٢٩٧٧

؛ وكتاب الدعاء ، باب الاستغفار ، ح ٣٢٢٥ ، بسند آخر ، وفى كلّها من قوله : « فقال : إنّ رسول الله

صلى الله عليه وآله » مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٨ ، ح ٣٥٤٧ ؛ الوسائل ،

ج ١٦ ، ص ٨٥ ، ح ٢١٠٥٠ ، من قوله : « فقال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله » .

۹-۳. فی «ج، ز، ص، ه» والوافی والمعانی: «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ». وفي تفسير القمّي: «قال»

وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (۱) مِنْ بَعْدِهِ (۲) هُوَ (۳) بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ (۴)،  
مَعْصُومُونَ؟

فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ (۵) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ (۶)  
مِائَةً

مَرَّةً (۷) مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ، إِنَّ اللَّهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ (۸) بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن رئاب گوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از تفسیر گفتار خدای عز و جل «آنچه بشما از مصیبتها رسد برای آن چیزی است که خودتان کرده اید» بفرمائید: آنچه بعلی و اهل بیت (معصومین او) علیهم السلام رسید بخاطر کاری بود که آنها کرده بودند، با این که آنان خاندان طهارت و هم معصوم (از گناه) بودند؟ فرمود: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر روز و شبی - بدون گناه - صد بار استغفار میکرد و بسوی او توبه مینمود، همانا خداوند دوستان خود را بمصیبتها و پیش آمدها گرفتار کند تا بدان واسطه بدون گناه بآنها اجر و ثواب دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از علی بن رئاب، گوید: پرسیدم از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر قول خدا عز و جل (۳۰) سوره شوری: «آنچه به شما رسد در برابر آنچه است که خود کرده اید» بفرمائید آنچه هم به علی (علیه السلام) و خاندانش بعد از او رسید در برابر آنچه بود که خود آنها کرده بودند با اینکه آنان خاندان طهارت و هم معصوم بودند، در پاسخ فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر شبانه روزی، گناه نکرده، صد بار به درگاه خدا آمرزش می خواست و استغفار می کرد، راستی خدا دوستانش را مصیبت زده و گرفتار می کند تا بدانها اجر و ثواب دهد بی آنکه گناهی کرده باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «علی بن رئاب»، گوید: از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل: «آنچه بر شما رسد بخاطر کاری است که خود کرده اید» پرسیدم بفرمائید آنچه هم به علی علیه السلام و خاندانش بعد از او رسید در برابر آنچه بود که خود آنها کرده بودند با اینکه آنان از خاندان طهارت و معصوم بودند، در پاسخ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روزی، گناه نکرده، صد بار به درگاه خدا آمرزش می خواست و استغفار می کرد، راستی خدا دوستانش را مصیبت زده و گرفتار می کند تا بدانها اجر و ثواب دهد بی آنکه گناهی کرده باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح بل أعلى من الصحيح. و الجمع بين المائة و السبعين أنه قد كان يفعل هكذا و قد كان يفعل هكذا و قيل: المراد بالسبعين العدد الكثير كما قيل فى قوله تعالى:

إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ

مَرَّةً

أو كان يفعل الثلاثين فى الليل.

مرآة العقول ؛ ج ١١ , ص ٣٤٧

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٠١٤/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ، قَالَ:

لَمَّا حُمِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَأُوقِفَ (١٠) بَيْنَ يَدَيْهِ، قَالَ (١١) يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ (١٢) : «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : «لَيْسَتْ (١٣) هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا؛ إِنَّ فِينَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (١٤) : «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (١٥) .» (١٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن ابراهیم در حدیث مرفوعی (که سندش بمعصوم رسد) حدیث کند که فرمود: هنگامی که حضرت علی بن الحسین (زین العابدین) علیهما السلام را نزد یزید بن معاویه بردند و در برابر او نگهداشتند یزید - که خدایش از رحمت خود دور کرده - گفت: «و آنچه بشما مصیبت رسید از آن چیزی بود که خود کردید» (و این آیه شریفه را خواند) حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: این آیه در باره ما نیست، همانا در باره ما گفتار خدای عز و جل است (که فرماید): «هیچ مصیبتی در زمین نرسد و نه بجانهای شما جز اینکه در کتابی است پیش از آنکه آنها را بیافرینیم همانا این بر خدا آسان است» (سوره حدید آیه ۲۲).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- فرموده است که: چون علی بن الحسین (علیهما السلام) را نزد معاویه بردند و پیش او باز داشتند، یزید لعنه الله گفت: «و آنچه مصیبت به شما رسید در برابر آنچه بوده که خود کردید» علی بن الحسین (علیهما السلام) در پاسخش فرمود: این آیه در باره ماها نیست، در باره ما قول خدا عز و جل است که (۲۲ سوره حدید): «هیچ مصیبتی در زمین نرسد و به جان کسی نرسد جز اینکه در کتاب است پیش از آنکه آنها را بیافرینیم راستی که این بر خدا آسان است».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- فرموده است که: چون علی بن حسین علیه السّلام را نزد یزید بن معاویه بردند و نزد او نگاهداشتند، یزید لعنه الله گفت: «و آنچه مصیبت به شما رسید بخاطر کاری بوده که خود کردی» علی بن الحسین علیه السّلام در پاسخش فرمود: این آیه درباره ماها نیست، درباره ما گفتار خدای عز و جل است که: «هیچ مصیبتی در زمین به جان کسی نرسد جز اینکه در کتاب ماست پیش از آنکه آنها را بیافرینیم راستی که این بر خدا آسان است (حدید/۲۲)»

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. لیست هذه الآية فينا قد مر بيانه، و يؤيده أن قبل تلك الآية بآيات:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

و معلوم أن هذا الخطاب لغيرهم عليهم السلام.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ

قال الطبرسي (ره): مثل قحط المطر و قلة النبات، و نقص الثمرات

وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ

من الأمراض و الشكل بالأولاد

إِلَّا فِي كِتَابٍ

أى إلا وهو مثبت مذکور فى اللوح المحفوظ

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا

أى من قبل أن يخلق الأنفس، و إنما أثبتتها ليستدل ملائكته به على أنه عالم لذاته، يعلم الأشياء بحقائقها

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

أى إثبات ذلك على الله يسير سهل غير عسير. ثم بين سبحانه لم فعل ذلك فقال:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ

أى فعلنا ذلك لكيلا تحزنوا على ما يفوتكم من نعم الدنيا

وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

أى بما أعطاكم الله منها، و الذى يوجب نفى الأسى و الفرح من هذا أن الإنسان إذا علم أن ما فات منها ضمن الله تعالى العوض عليه فى الآخرة فلا ينبغى أن يحزن لذلك، و إذا علم أن ما ناله منها كلف الشكر عليه و الحقوق الواجبة فيه، فلا ينبغى أن يفرح به، و أيضا فإذا علم أن شيئا منها لا يبقى فلا ينبغى أن يهتم له بل يجب أن يهتم لأمر الآخرة التى تدوم و لا تبعد، انتهى. و لا يخفى أن ما ذكره قدس سره لا يتفرع على الكتابة فى اللوح، و لا مدخل لها فى ذلك، و قال البيضاوى: ضمير يخلقها للمصيبة أو للأرض أو للأنفس، و قال فى قوله:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا

فإن من علم أن الكل مقدر هان عليه الأمر، و المراد منه نفى الأسى المانع من التسليم لأمر الله، و الفرح الموجب للبطر و الاختيال و لذلك عقبه بقوله:

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

إذ قل من يثبت نفسه في حال الضراء و السراء، انتهى. و أقول: الظاهر أن التعليل مبنى على أن الإنسان إذا علم أن الله سبحانه قدر الخير و الشر له قبل أن يخلقه، و علم أن الله تعالى فياض جواد حكيمًا، لا يفعل إلا الأصلح بعباده، لا يأسى على المصائب كثيرا لعلمه بأن صلاحه فيه، و أن الله تعالى لجودة و حكمته يعوضه عن ذلك، و أيضا إنما يأسف الإنسان غالبا لظنه أنه كان يمكنه السعى في رفع ذلك فقصر فيه، و إذا علم أن ذلك بتقديره سبحانه و كان يقع لا محالة لا يأسف من تلك الجهة، و كذا إذا أعطاه الله نعمة و علم أنها بتقدير الله تعالى و ليس من سعيه حثه ذلك على الشكر و التذلل لله سبحانه، و لا يطغى و لا يختال و يخاف سلب النعمة كما حكى الله تعالى عن قارون حيث قال:

إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي

و زعم أنه إنما حصل له ما أعطاه الله لسعيه لا بتقديره سبحانه و فضله، و لذلك طغى و بغى. و إذا عرفت ذلك فقوله عليه السلام: إن فينا قول الله، يحتمل أن يكون المراد به إنا داخلون في حكم هذه الآية و لا تشملنا الآية الأخرى، فلا يكون المعنى اختصاصها بهم و إذا حملنا على الاختصاص فيحتمل وجهين الأول: أن يكون وجه التخصيص أنهم العاملون و المنتفعون بها، فصارت لهم خلقا و سجية، و يؤيده أنه روى على بن إبراهيم لهذا الخبر تامة، و هي قوله:

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

فنحن الذين لا ناسى على ما فاتنا من أمر الدنيا، و لا نفرح بما أوتينا، و هذا الاختصار المخل من المصنف (ره) غريب إلا أن يقال رواه على بن إبراهيم على الوجهين. الثاني: أن يكون وجه الاختصاص علمهم بما كتب لهم في اللوح المحفوظ، و الدرجات التي حصلت لهم بإزائها كما مر

فى باب الصبر عن أبى عبد الله عليه السلام قال: إنا صبر و شيعتنا أصبر منا، لأننا نصبر على ما نعلم، و شيعتنا يصبرون على ما لا يعملون، و قد مر تأويل غريب لهذه الآية فى باب شأن إنا أنزلناه فى ليلة القدر يظهر منه الاختصاص بهم على وجه الكمال.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٤٨

\*\*\*\*\*

ص: ٢٦٢

- 
- ١-٤ . فى «ز، ص، ه، بر، بف» والوافى: «من هؤلاء» .
- ٢-٥ . فى «ز»: «بعد» بدون الضمير . وفى تفسير القمى: «من بعده» .
- ٣-٦ . فى «د، ص، بر، بف» والوافى: «أهو» .
- ٤-٧ . فى «ه»: «و» . وفى تفسير القمى: «أهل الطهارة» بدل «أهل بيت طهارة» .
- ٥-٨ . فى «ز»: «ويستغفر» .
- ٦-٩ . فى «ه، بر، بف»: «كان يتوب إلى الله فى كل يوم وليلة ويستغفره» .
- ٧-١ . فى مرآة العقول: «الجمع بين المائة [فى هذا الحديث] والسبعين [فى الحديث السابق] أنه صلى الله عليه وآله قد كان يفعل هكذا وقد كان يفعل هكذا . وقيل: المراد بالسبعين العدد الكثير ، كما قيل فى قوله تعالى: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» [التوبة (٩): ٨٠]» .
- ٨-٢ . فى «ز»: «أولياء» بدون الضمير .
- ٩-٣ . تفسير القمى، ج ٢، ص ٢٧٧، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب . معانى الأخبار، ص ٣٨٣، ج ١٥، بسنده عن الحسن بن محبوب الوافى، ج ٥، ص ١٠٣٧، ح ٣٥٤٥؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٨٥، ح ٢١٠٥١، من قوله: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» .
- ١٠-٤ . فى «ه، بر»: «وأوقف» .

١١-٥ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، ه ، بر » : «فقال» .

١٢-٦ . فى «بف» والوفى : - «لعنه الله» .

١٣-٧ . فى «ه ، بر ، بف» والوفى : «ليس» .

١٤-٨ . ذكر فى مرآة العقول لقوله عليه السلام : «إنّ فينا قول الله عزّ وجلّ» احتمالين، حيث قال : «يحتمل أن يكون المراد به إنّنا داخلون فى حكم هذه الآية ولا تشملنا الآية الأخرى، فلا يكون المعنى اختصاصها بهم. وإذا حملنا على الاختصاص، فيحتمل الوجهين». وللمزيد فراجعه.

١٥-٩ . الحديد(٥٧): ٢٢ .

١٦-١٠ . تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ٧٧ ، عن أبى عبد الله عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٣٨ ، ح ٣٥٤٦ .

## (٢٠٠) باب الدفع عن الشيعة

### اشاره

٤٥١ / ٢

٢٠٠ \_ بَابُ (١) الدَّفْعِ عَنِ الشَّيْعَةِ (٢)

### ١- الحديث

٣٠١٥/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ (٣) بِمَنْ (٤) يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا، وَ لَوْ (٥) أَجْمَعُوا (٦) عَلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ لَهَلَكُوا؛ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يُزَكِّي مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُزَكِّي، وَ لَوْ أَجْمَعُوا (٧) عَلَى تَرْكِ الزَّكَاةِ لَهَلَكُوا؛ وَإِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَحُجُّ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحُجُّ، وَ لَوْ أَجْمَعُوا (٨) عَلَى تَرْكِ الْحَجِّ لَهَلَكُوا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ

بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَعْرُضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۹) فَوَاللَّهِ، مَا نَزَلَتْ إِلَّا فِيكُمْ، وَلَا عَنِّي (۱۰) بِهَا غَيْرُكُمْ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آینه خداوند بخاطر آن کسی که نماز میخواند از شیعیان ما (بلا را) دفع کند از آن کسی که نماز نمیخواند از شیعیان ما و اگر همگی نماز را ترک کنند هر آینه (همگی آنها) هلاک شوند. و خداوند بخاطر آنکه زکاة دهد از شیعیان ما دفع کند از آنکه زکاة نمی پردازد و اگر همگی زکاة ندهند هلاک گردند، و همانا خداوند بخاطر آنکه از شیعیان ما حج کند از آنکه حج نکند (بلا را) دفع کند، و اگر بترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاک شوند، و اینست گفتار خدای عز و جل: «و اگر نبود بر کنار کردن خداوند برخی را ببرخی دیگر هر آینه زمین تباه میشد و لیکن خدا دارای فضل است بر همه جهانیان» (سوره بقره آیه ۲۵۱) فرمود: بخدا سوگند این آیه جز در باره شما نازل نگشته، و دیگری جز شما از آن مقصود نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از یونس بن ظبیان، از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی خدا به وسیله آنها که نماز می خوانند از شیعه های ما دفاع می کند از آنها که نماز نمی خوانند از شیعه های ما، و اگر همه ترک نماز کنند هلاک شوند، و خدا دفاع می کند به آنها که زکاة پردازند از شیعیان ما از آنها که زکاة ندهند



و اگر به ترک زکاة اتفاق کنند هلاک شوند و به راستی خدا به هر کس از شیعه های ما که حج کنند دفاع کنند از آنها که حج نکنند و اگر به ترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاک شوند و این است قول خدا عز و جل (۲۵۲ سوره بقره): «و اگر خدا دفاع نکند در باره برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباه گردد و خدا تفضل دارد به همه جهانیان» به خدا این آیه نازل شد جز در باره شما و دیگری از آن مقصود نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی خداوند به وسیله شیعیانی که نماز می خوانند بلا را از شیعیانی که نماز نمی خوانند دور می سازد و اگر همگی نماز را ترک کنند و خداوند بخاطر شیعیانی که زکات می دهند بلا را از شیعیانی که زکات را نمی دهند دفع سازد و اگر جملگی زکات را پرداخت نکنند هلاک می شوند و به راستی خدا به هر کس از شیعیان ما که حج کنند بلا را دفع کند از آنها که حج نکنند و اگر به ترک حج اتفاق کنند هلاک خواهند شد و این است قول خدای عز و جل: «و اگر خدا دفاع نکند درباره برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباه گردد و خداوند بر همه جهانیان دارای برتری است (بقره/۲۰۲)» به خدا سوگند این آیه جز درباره شما نازل نشده و دیگری جز شما از آن مقصود نیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. و المراد بالهلاك نزول عذاب الاستتصال، و ظاهره أن المراد بالآية عن بعضهم بسبب بعض، فيكون الناس و بعضهم منصوبين بنزع الخافض، أو يقال: المراد دفع بعض الناس أى الظالمين أو المشركين عن بعض ببركة بعض، فيكون المدفوع عنه متروكا فى الكلام فو الله ما نزلت أى الآية و دفع الله العذاب عن بعضهم بسبب بعض مخصوصة بالشيعة لا يشركهم غيرهم.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آینه خداوند بخاطر آن کسی که نماز میخواند از شیعیان ما (بلا را) دفع کند از آن کسی که نماز نمیخواند از شیعیان ما و اگر همگی نماز را ترک کنند هر آینه (همگی آنها) هلاک شوند. و خداوند بخاطر آنکه زکاة دهد از شیعیان ما دفع کند از آنکه زکاة نمی پردازد و اگر همگی زکاة ندهند هلاک گردند، و همانا خداوند بخاطر آنکه از شیعیان ما حج کند از آنکه حج نکند (بلا را) دفع کند، و اگر بترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاک شوند، و اینست گفتار خدای عز و جل: «و اگر نبود بر کنار کردن خداوند برخی را ب برخی دیگر هر آینه زمین تباه میشد و

لیکن خدا دارای فضل است بر همهٔ جهانیان» (سورهٔ بقره آیه ۲۵۱) فرمود: بخدا سوگند این آیه جز در بارهٔ شما نازل نگشته، و دیگری جز شما از آن مقصود نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از یونس بن ظبیان، از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی خدا به وسیلهٔ آنها که نماز می خوانند از شیعه های ما دفاع می کند از آنها که نماز نمی خوانند از شیعه های ما، و اگر همه ترک نماز کنند هلاک شوند، و خدا دفاع می کند به آنها که زکاة پردازند از شیعیان ما از آنها که زکاة ندهند و اگر به ترک زکاة اتفاق کنند هلاک شوند و به راستی خدا به هر کس از شیعه های ما که حج کنند دفاع کنند از آنها که حج نکنند و اگر به ترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاک شوند و این است قول خدا عز و جل (سوره بقره): «و اگر خدا دفاع نکند در بارهٔ برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباه گردد و خدا تفضل دارد به همهٔ جهانیان» به خدا این آیه نازل شد جز در بارهٔ شما و دیگری از آن مقصود نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی خداوند به وسیلهٔ شیعیانی که نماز می خوانند بلا را از شیعیانی که نماز نمی خوانند دور می سازد و اگر همگی نماز را ترک کنند و خداوند بخاطر شیعیانی که زکات می دهند بلا را از

شیعیانی که زکات را نمی دهند دفع سازد و اگر جملگی زکات را پرداخت نکنند هلاک می شوند و به راستی خدا به هرکس از شیعیان ما که حج کنند بلا را دفع کند از آنها که حج نکنند و اگر به ترک حج اتفاق کنند هلاک خواهند شد و این است قول خدای عز و جل: «و اگر خدا دفاع نکند درباره برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباه گردد و خداوند بر همه جهانیان دارای برتری است (بقره/۲۰۲)» به خدا سوگند این آیه جز درباره شما نازل نشده و دیگری جز شما از آن مقصود نیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و المراد بالهلاک نزول عذاب الاستتصال، و ظاهره أن المراد بالآیة عن بعضهم بسبب بعض، فیکون الناس و بعضهم منصوبین بنزع الخافض، أو یقال: المراد دفع بعض الناس أی الظالمین أو المشرکین عن بعض ببرکة بعض، فیکون المدفوع عنه متروکا فی الکلام فو الله ما نزلت أی الآیة و دفع الله العذاب عن بعضهم بسبب بعض مخصوصة بالشیعة لا یشرکهم غیرهم.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

ص: ۲۶۳

- ١-١١ . فى «ه» : - «باب» .
- ٢-١٢ . هكذا فى «الف، ج، ز، بع، بف، جل، جه» وحاشية «د، بو، جك» . وفى سائر النسخ والمرآة: «باب» بدون العنوان . وفى المطبوع: «باب أنّ الله يدفع بالعامل عن غير العامل» .
- ٣-١ . فى «ب، ج، ص، ه، بف» والوفى وتفسير القمى وتفسير العياشى: «يدفع» .
- ٤-٢ . فى «بر»: «لمن» .
- ٥-٣ . فى الوافى: «فلو» .
- ٦-٤ . فى «ه، بر، بف» وحاشية «ز» والوفى: «اجتمعوا» .
- ٧-٥ . فى «ه، بر، بف» وحاشية «ز» والوفى: «اجتمعوا» .
- ٨-٦ . فى «ب، ص، ه، بر، بف» وحاشية «ز» والوفى: «اجتمعوا» .
- ٩-٧ . البقرة (٢): ٢٥١ .
- ١٠-٨ . فى «ب»: «ما عنى» .
- ١١-٩ . تفسير القمى، ج ١، ص ٨٣، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن جميل، عن أبى عبد الله عليه السلام . تفسير العياشى، ج ١، ص ١٣٥، ح ٤٤٦، عن يونس بن ظبيان، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ٧٥٥، ح ٢٩٨٠؛ الوسائل، ج ١، ص ١٩، ح ١٦، ملخصاً.

## (٢٠١) باب أنّ ترك الخطيئة أيسر من ...

### إشاره

٢٠١ \_ بَابُ أَنَّ تَرَكَ الْخَطِيئَةِ أَيْسَرُ مِنْ [طَلَبِ] التَّوْبَةِ (١)

### ١- الحديث

٣٠١٦/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبُقْبَاقِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكَ الْخَطِيئَةَ أَيْسَرُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ، وَكَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا، وَ الْمَوْتُ فَضَحَ (۲) الدُّنْيَا، فَلَمْ (۳) يَتْرُكْ لِذِي لُبٍّ (۴) فَرَحًا». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: دست برداشتن از گناه آسانتر از طلب توبه است، و بسا شهوترانی یک ساعت که اندوه درازی بجای گذارد. و مرگ دنیا را رسوا کرده و برای هیچ صاحب خردی شادی نگذاشته.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: ترک خطا آسان تر است از طلب توبه و بسا شهوت در یک ساعت، مایه اندوه درازی گردد، مرگ دنیا را رسوا دارد و برای هیچ خردمندی جای شادی نگذاشته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

ترک خطا آسان تر است از طلب توبه و بسا شهوترانی در یک لحظه اندوه فراوانی بر جای خواهند گذاشت، مرگ دنیا را رسوا کرده و برای هیچ خردمندی جای شادی نگذاشته است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. ایسر من طلب التوبة إشارة إلى أن شرائط قبول التوبة كثيرة كما مرت الإشارة إليه في قول أمير المؤمنين عليه السلام فأصبح خائفا من ذنبه راجيا لربه، و أيضا بعد إدراك لذة الذنب و التدنس به ربما لم تطاوع نفسه في التوبة لا سيما إذا بلغ حد الطبع و الرين حزنا طويلا بعد الموت أو الأعم و الموت فضح الدنيا لكشفه عن مساويها و غرورها و عدم وفائه لأهلها، و قيل: یعنی أن بعد الموت يظهر عيوب الدنيا و لا يخفى بعده، و على التقديرين فيه حث على ذكر الموت فإنه هادم اللذات و المنبه عن الغفلات.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

**(۲۰۲) باب الاستدراج**

**اشاره**

## ٧٢ - بَابُ الْإِسْتِدْرَاجِ (٦)

## ١- الحديث

٣٠١٧/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ، قَالَ:

ص: ٢٦٤

١-١ . لم يكن هذا العنوان في «ب، ج، د، ز، ص، هـ، بر، بف» وكثير من النسخ التي عندنا . وفي «جه» وحاشية «جك»: «باب ترك الخطيئة» . وفي مرآة العقول: «باب» بدون العنوان . وما أثبتناه من المطبوع .

٢-٢ . في «ص»: «فَضَحُ» .

٣-٣ . في «ه»: «ولم» .

٤-٤ . لبُّ الرجل: ما جعل في قلبه من العقل . وجمع اللَّبِّ: ألباب . ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٦١٥ (لَبِّ).

٥-٥ . الأمالى للمفيد، ص ٤٢، المجلس ٥، ح ٩؛ والأمالى للطوسى، ص ١٥٣، المجلس ٦، ح ٣، بسند آخر، وتمام الرواية فيهما: «عن أبي عبد الله عليه السلام يقول: كم من صبر ساعة قد أورث فرحا طويلاً، وكم من لذة ساعة قد أورثت حزنا طويلاً» . تحف العقول، ص ٢٠٨، عن أمير المؤمنين عليه السلام . وفي نهج البلاغة، ص ٥٠١، الحكمة ١٧٠، تمام الرواية: «ترك الذنب أهون من طلب المعونة»؛ وفي خصائص الأئمة عليهم السلام، ص ١١٠، تمام الرواية: «ترك الذنب أهون من طلب التوبة» الوافى، ج ٥، ص ١٠٩٥، ح ٣٦٣٥؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٣٠٩، ح ٢٠٦٠١ .



۶-۶ . استدراج الله تعالى العبد : أنه كلما جدد خطيئة جدد له نعمة ، وأنساه الاستغفار ، وأن يأخذه قليلاً قليلاً ولا يباغته . القاموس المحيط ، ج ۱ ، ص ۲۹۴ ، (درج) .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ (۱) بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا، أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَيُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا، أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ (۲) الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتَمَادَى (۳) بِهَا ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۴) بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي» . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا چون خداوند خوبی بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی مرتکب شود خدا دنبالش او را کیفری دهد و استغفار را بیاد او اندازد، و چون برای بنده ای بدی خواهد و او گناهی کند خدا دنبالش نعمتی باو دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و بآن حال ادامه دهد، و این است گفتار خدای عز و جل «بتدریج و آهستگی آنها را غافلگیر کنیم از راهیکه ندانند» (سوره اعراف آیه ۱۸۲) یعنی بسبب (دادن) نعمت هنگام (ارتکاب) گناهان.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: به راستی چون خدا خیر بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، خدا دنبالش او را کیفری دهد و به یاد او آورد و استغفار کند و چون بد بنده ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، دنبالش به او نعمتی دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن گناه ادامه دهد و این

است معنی قول خدا عز و جل (۱۸۲ سوره اعراف): «محققاً آنها را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» یعنی به وسیله نعمت دادن وقتی که مرتکب گناه شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی چون خدا خیر بنده ای را بخواهد و او گناهی مرتکب شود خداوند به دنبال آن او را کیفر دهد و استغفار را به یاد او آورد و چون بد بنده ای را بخواهد و آن بنده گناهی کند، به دنبال آن خداوند به او نعمتی دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن گناه ادامه دهد و این است معنی قول خدای عز و جل: «محققاً آنها را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند (اعراف/۱۸۲)» یعنی به وسیله نعمت دادن هنگام ارتکاب گناه.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. لينسئه أى الرب تعالى، وفى بعض النسخ بالتاء أى النعمة و على التقديرين اللام لام العاقبة

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

\*

بايصال النعم إليهم عند اشتغالهم بالمعاصى، و الاستدراج قيل: هو الأخذ على الغرة من حيث لا يعلم و قيل: هو أن يتابع على عبده النعم إبلاغا للحجة، و العبد مقيم على الإساءة، مصر على المعصية، فيزداد بتواتر النعم عليه غفلة و معصية، و ذهابا إلى الدرجة القصوى منها فيأخذه الله بغتة على شدة حين لا عذر له، كما ترى الراقى فى الدرجة، فيتدرج شيئا فشيئا حتى يبلغ إلى العلو فيسقط منه. و فيه تخويف للمنع عليه بالاعتزاز و النسيان، و حمل ذلك على اللطف و الإحسان و تذكير له باحتمال أن يكون ذلك استدراجا ليأخذه على العزة و الشدة، و قد قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: ليركم الله من النعمة و جلين، و قال عليه السلام: إنه من وسع عليه فى ذات يده فلم ير ذلك إدراجا فقد آمن مخوفا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٥٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠١٨/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ:

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اسْتِدْرَاجٍ، فَقَالَ (٦): «هُوَ (٧) الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ (٨)، فَيُمْلَى (٩) لَهُ، وَيَجَدُّدُ (١٠) لَهُ عِنْدَهَا (١١) النَّعْمُ، فَتُلْهِيه (١٢) عَنِ اسْتِغْفَارِ مِنَ الذُّنُوبِ (١٣)، فَهُوَ مُسْتَدْرَجٌ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از امام صادق علیه السلام معنای استدراج را پرسیدند؟ فرمود: آن اینست که بنده ای گناه کند پس باو مهلت داده شود و برایش در هنگام گناه نعمتی تجدید گردد، پس او را از آمرزش خواهی از گناهان باز دارد، پس او غافلگیر شده از راهی که نداند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٨٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از امام صادق (علیه السلام) پرسش شد از معنی استدراج، در پاسخ فرمود: معنی آن این است که بنده چون گناهی کند، به او مهلت داده شود و هنگام آن گناه نعمت او تجدید گردد و او را از استغفار باز دارد و او نعمت گیر شود از راهی که نداند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٥٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- از امام صادق علیه السلام از معنی استدراج سؤال شد در پاسخ فرمود:

معنی آن این است که بنده چون گناهی کند، به او مهلت داده شود و هنگام آن گناه نعمت او تجدید گردد و او را از استغفار باز دارد پس او از راهی که نداند غافلگیر شده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. هو العبد أى حال العبد، و الإملاء الإمهال قال تعالى:

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

\*

و قال فى مجمع البيان فى قوله تعالى:

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

\*

أى إلى الهلكة حتى يقعوا فيه بغتة، وقيل: يجوز أن يريد عذاب الآخرة أى تقربهم إليه درجة درجة حتى يقعوا فيه، وقيل: هو من المدرجة وهى الطريق و درج أى مشى سريعا أى سنأخذهم من حيث

لا يعلمون أى طريق سلكوا، فإن الطرق كلها على و مرجع الجميع إلى، و لا يغلبنى غالب، و لا يستبقنى سابق، و لا يفوتنى هارب، و قيل: إنه من الدرج أى سنطويهم فى الهلاك و نرفهم عن وجه الأرض، يقال: طويت أمر فلان إذا تركته و هجرته، و قيل: معناه كلما جددوا خطيئة جددنا لهم نعمة، و لا يصح قول من قال: أن معناه يستدرجهم إلى الكفر و الضلال، لأن الآية وردت فى الكفار، و تضمنت أنه يستدرجهم فى المستقبل، لأن السين يختص المستقبل، و لأنه جعل الاستدراج جزاء على كفرهم و عقوبة، فلا بد أن يريد معنى آخر غير الكفر. و قال:

وَ أُمْلِي لَهُمْ

\*

معناه و أمهلهم و لا أعاجلهم بالعقوبة فإنهم لا يفوتونى و لا يفوتنى عذابهم

إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

\*

أى عذابى قوى منيع لا يدفعه دافع، و سماه كيدا لنزوله بهم من حيث لا يشعرون، و قيل: أراد أن جزاء كيدهم متين.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٥٣

\*\*\*\*\*

ص: ٢٦٥

- ٢-٢ . فى مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٥٢ : «لینسیه ، أى الربّ تعالى . وفى بعض النسخ بالتاء ، أى النعمة . وعلى التقديرين اللام لام العاقبة» .
- ٣-٣ . تمادى فلان فى غيّه : إذا لَجَّ ودام على فعله . المصباح المنير، ص ٥٦٧ (مدى).
- ٤-٤ . الأعراف (٧) : ١٨٢ ؛ القلم (٦٨) : ٤٤ .
- ٥-٥ . علل الشرائع ، ص ٥٦١ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عليّ بن الحكم ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٤٣ ، ح ٣٥٥٥ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٢ ، ح ٢١٠٤٠ ، إلى قوله : «ويذكره الاستغفار» ؛ البحار ، ج ٥ ، ص ٢١٧ ، ح ٩ .
- ٦-٦ . فى «ص ، ه» والوافى : «قال» .
- ٧-٧ . فى «ب» : «فهو» . وقوله : «هو العبد» أى هو حال العبد .
- ٨-٨ . فى «ب» : - «الذنب» .
- ٩-٩ . الإملاء : الإمهال والتأخير وإطالة العمر . لسان العرب ، ج ١٥ ، ص ٢٩٠ (ملا).
- ١٠-١٠ . فى «ص» : «وتجدد» .
- ١١-١١ . فى «د ، ز» وحاشية «بر» والبحار : «عنده» . و«عندها» أى عند تلك الحال أو الخطيئة .
- ١٢-١٢ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، ه ، بر ، ب ف» والوسائل والبحار : «فيلهيّه» أى الإملاء أو تجديد النعمة .
- ١٣-١٣ . فى الوسائل : - «من الذنوب» .
- ١٤-١ . الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٤٣ ، ح ٣٥٥٦ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٨٢ ، ح ٢١٠٤١ ؛ البحار ، ج ٥ ، ص ٢١٧ ، ح ١٠ .

### ٣- الحديث

٣٠١٩/٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» قَالَ :  
«هُوَ الْعَبْدُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ (١) ، فَتُجَدِّدُ (٢) لَهُ (٣) النِّعْمَةَ (٤) مَعَهُ ، تُلْهِيه (٥) تِلْكَ النِّعْمَةُ (٦) عَنْ  
الِاسْتِغْفَارِ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

سماعة بن مهران گوید: از حضرت صادق علیه السلام از گفتار خدای عز و جل پرسیدم که فرماید: «ایشان را بآهستگی و تدریج غافلگیر کنیم از راهی که ندانند» (سوره اعراف آیه ۱۸۲) فرموده: آن بنده ایست که گناهی مرتکب شود، پس برای آن بنده با آن گناه نعمت هم تجدید گردد، و آن نعمت او را از استغفار آن گناه سرگرم کند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- از سماعة بن مهران، گوید: از امام صادق (علیه السلام) تفسیر قول خدا عز و جل (۱۸۲) سوره اعراف): «محققاً آنان را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» فرمود: آن بنده ای است که گناهی می کند و نعمت او تجدید می شود با آن گناه و آن نعمت او را از استغفار از این گناه باز می دارد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۳- «سماعة بن مهران»، گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر قول خدای عز و جل: «محققا آنان را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» پرسیدم فرمود: آن بنده ای است که گناهی کند و نعمت او با آن گناه تجدید شود و آن نعمت او را از استغفار از این گناه بازدارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۰۲۰/۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (۸) الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ (۹) أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ (۱۰)، وَكَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِسِتْرِ (۱۱) اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِثَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و آن حضرت علیه السلام فرمود: چه بسا شخصی که به نعمت هائی که خداوند باو داده مغرور گردد، و چه بسا کسانی که به پرده پوشی خداوند بر آنها، غافلگیر شوند، و چه بسا مردمی که بستایش مردم فریب خورند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: بسا کسی که فریب خورده است به نعمتی که خداوند به او داده است و چه بسا نعمت گیر و غافل گیر شود به اینکه خداوند از او پرده پوشی کند و بسا کسی که فریفته شود به ستایش مردم از وی.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام، فرمود:

چه بسا کسی که بخاطر نعمتی که خداوند به او داده فریب خورده و به دنبال آن غافلگیر شده به اینکه خداوند از او پرده پوشی کند و بسا کسی که بخاطر ستایش مردم از او فریفته شود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف. كم من مغرور كم خبرية مرفوعة محلا بالابتداء و خبرها محذوف إن كان الظرف فى قوله بما لغوا و متعلقا بمغرور بتقدير كم من مغرور بما أنعم الله عليه كائن، و خبرها الظرف إن كان مستقرا، أو كم منصوبة محلا على طريقة ما أضمر عامله على شريطة التفسير باشتغال فعل بضمير متعلق به، مثل زيدا مررت بغلامه، و هكذا فى سائر المواضع، أى كم غافل عن مال حاله، و عقوبات الله فى الدنيا و الآخرة بما أنعم الله عليه فظن أنه لكرامته على الله أنعم عليه، و كم من رجل ستر الله عيوبه عن الناس أو عن نفسه أيضا استدراجا فظن كماله و قربه عند الله، و كم رجل افتتن و وقع فى مهاوى العجب بثناء الناس عليه، فغفل عن عيوب نفسه، و ظن مدح الناس حقا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٥٤

\*\*\*\*\*

ص: ٢٦٦

- 
- ١- ٢. فى «ب» : - «الذنب» .  
٢- ٣. فى «ج، د، ه، بر، بفر» والوفى والبحار : «يفجدد» .  
٣- ٤. فى «ز» : «منه» .  
٤- ٥. فى «ج، د، ص» : «النعمة» .  
٥- ٦. فى «ه، بفر» : «يلهيه» .  
٦- ٧. فى «ه، بر» : «بتلك النعمة» .  
٧- ٨. تفسير القمى، ج ١، ص ٢٤٩؛ و ج ٢، ص ٣٨٢، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام، إلى قوله : «فتجدد النعمة» مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ١٠٤٣، ح ٣٥٥٧؛ البحار، ج ٥، ص ٢١٨، ح ١١.  
٨- ٩. فى «ب» وحاشية «ز، بر» : - «بن داود» .

٩- ١٠. فى الوافى : - «قد» .

١٠- ١١. فى «بر» : - «عليه» .

١١- ١٢. فى «بر ، ه ، بر» والوافى : «يستر» . وفى «ج» : «ستر» .

١٢- ١٣. الكافى ، كتاب الروضة ، ضمن الحديث الطويل ١٤٩١٣ ، عن على بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمد وعلى بن محمد ، عن القاسم بن محمد . الأمالى للطوسى ، ص ٤٤٣ ، المجلس ١٥ ، ذيل ح ٤٩ ، بسند آخر عن أبى عبدالله ، عن أمير المؤمنين عليهما السلام . تحف العقول ، ص ٢٠٣ ، عن أمير المؤمنين عليه السلام ؛ نهج البلاغة ، ص ٤٨٩ ، الحكمة ١١٦ ؛ و ص ٥١٣ ، الحكمة ٢٦٠ ، وفى الأربعة الأخيرة مع اختلاف وزيادة فى آخره . تحف العقول ، ص ٣٥٦ ، عن أبى عبدالله عليه السلام . وفيه ، ص ٢٨١ ، عن زين العابدين عليه السلام ، مع اختلاف الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٤٤ ، ح ٣٥٥٨ ؛ البحار ، ج ٧٨ ، ص ٢٢٤ ، ح ٩٥ .

## (٢٠٣) باب محاسبة العمل

### اشاره

٤٥٣ / ٢

٢٠٣ \_ بَابُ مُحَاسَبَةِ الْعَمَلِ (١)

### ١- الحديث

٣٠٢١/١. عَلَىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (٢) إِنَّمَا الدَّهْرُ ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ أَنْتَ فِيهَا بَيْنَهُنَّ (٣): مَضَى أَمْسٍ بِمَا فِيهِ، فَلَا (٤) يَرْجِعُ أَبَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَمِلْتَ فِيهِ خَيْرًا، لَمْ تَحْزَنْ لِدَهَابِهِ، وَ فَرِحْتَ بِمَا اسْتَقْبَلْتَهُ (٥) مِنْهُ، وَ إِنْ كُنْتَ (٦) قَدْ (٧) فَرَّطْتَ فِيهِ، فَحَسْرَتِكَ شَدِيدَةٌ

لِذَهَابِهِ وَتَفْرِيطِكَ فِيهِ، وَأَنْتَ فِي يَوْمِكَ الَّذِي أَصْبَحْتَ فِيهِ (٨) مِنْ غَدٍ فِي غِرَّةٍ (٩)، وَ (١٠) لَا تَدْرِي  
لَعَلَّكَ لَا تَبْلُغُهُ، وَإِنْ بَلَغْتَهُ لَعَلَّ (١١) حَظَّكَ فِيهِ فِي (١٢) التَّفْرِيطِ مِثْلُ حَظِّكَ فِي الْأَعْمَاسِ الْمَاضِي  
عَنْكَ.

فَيَوْمٌ مِنَ الثَّلَاثَةِ قَدْ مَضَى أَنْتَ (١٣) فِيهِ مُفَرِّطٌ، وَيَوْمٌ تَنْتَظِرُهُ (١٤) لَسْتَ أَنْتَ (١٥) مِنْهُ

ص: ٢٦٧

- 
- ١-١ . فى «ب، ج، د، ز، ص، هـ» ومراة العقول : - «محاسبة العمل» .
  - ٢-٢ . فى «ه، بف» وحاشية «بر» : «إن» .
  - ٣-٣ . فى «ه، بر» : «بينهم» .
  - ٤-٤ . فى «ز» : «ولا» .
  - ٥-٥ . فى «ب» : «بما استقبله» . وفى «بر، بف» وحاشية «د» والوافى : «بما أسلفته» .
  - ٦-٦ . فى «ه» والوافى : «وإن تكن» .
  - ٧-٧ . فى الوسائل : - «قد» .
  - ٨-٨ . فى الوسائل : - «فى يومك الذى أصبحت فيه» .
  - ٩-٩ . فى مراة العقول : «الغرة، بالكسر : الغفلة، أى اغتررت بالغد وسوفت العمل إليه غافلاً عن أنك لاتعلم وصولك إليه، وعدم تفريطك فيه» .
  - ١٠-١٠ . فى الوسائل : - «و» .
  - ١١-١١ . فى «ه» : «لعلك» .
  - ١٢-١٢ . فى الوسائل : - «فى» .
  - ١-١٣ . فى «ز» : «وأنت» .
  - ٢-١٤ . فى «ز» : «ينتظر» .
  - ٣-١٥ . فى «ه» : - «أنت» .

عَلَى يَقِينٍ مِنْ تَرَكَ التَّفْرِيطِ، وَإِنَّمَا هُوَ يَوْمُكَ الَّذِي أَصْبَحْتَ فِيهِ، وَقَدْ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ عَقَلْتَ (١) وَ  
فَكَّرْتَ (٢) فِيمَا فَرَّطْتَ فِي الْأَمْسِ الْمَاضِي مِمَّا فَاتَكَ (٣) فِيهِ مِنْ حَسَنَاتٍ (٤) أَلَّا تَكُونَ اِكْتَسَبْتَهَا، وَ  
مِنْ سَيِّئَاتٍ أَلَّا تَكُونَ أَقْصَرْتَ (٥) عَنْهَا، وَأَنْتَ (٦) مَعَ (٧) هَذَا مَعَ اسْتِقْبَالِ غَدٍ عَلَى غَيْرِ ثِقَةٍ مِنْ (٨)  
أَنْ تَبْلُغَهُ، وَعَلَى غَيْرِ يَقِينٍ مِنْ اِكْتِسَابِ حَسَنَةٍ، أَوْ مُرْتَدِعٍ (٩) عَنْ سَيِّئَةٍ (١٠) مُحْبِطَةٍ (١١)؛ فَأَنْتَ (١٢)  
مِنْ يَوْمِكَ الَّذِي تَسْتَقْبِلُ (١٣) عَلَى مِثْلِ يَوْمِكَ الَّذِي اسْتَدْبَرْتَ.

فَاعْمَلْ عَمَلِ رَجُلٍ لَيْسَ يَأْمُلُ مِنَ الْأَيَّامِ إِلَّا يَوْمَهُ الَّذِي أَصْبَحَ فِيهِ وَ لَيْلَتَهُ، فَاعْمَلْ (١٤)

ص: ٢٦٨

١- ٤ . فى «ص» : - «عقلت» . وقرأ العلامة المازندراني : «إن عقلت» بكسر الهمزة ، حيث قال  
: «الظاهر أن مضمون الشرط والجزاء ، وهو «فاعمل عمل رجل» فاعل ينبغى ؛ يعنى ينبغى لك  
التفكر فيما فرطت فى الماضى بترك الحسنات وفعل السيئات ، مع عدم الوثوق بإدراك المستقبل  
وعدم اليقين بفعل الحسنة وترك السيئة فيه على تقدير إدراكه ؛ فإن هذا يوجب العمل فى يومك  
الذى أصبحت فيه تداركا لما فات وتلافيا لما هو آت ...» . وقال العلامة الفيض : «أن عقلت ، بفتح  
الهمزة إن أثبت الواو بعده ، وإلا فبالكسر . وفى بعض النسخ : وددت ، بدل «وفكرت» من دون واو  
، وعليها فالكسر متعين ، و«إلا» فى الموضوعين للتخصيص» . وقرأ العلامة المجلسي : «إن عملت»  
، ثم قال : «هذا الكلام يحتمل وجوها : الأول : أن يكون بفتح «أن» \_ كما فى «ه ، ص» \_ فهو فاعل  
«ينبغى» . الثانى : أن يكون الفاعل مقدرا بقريئة «فاعمل» . الثالث : أن يكون مضمون جملة الشرط  
، وهو «إن عقلت» والجزاء ، وهو «فاعمل» فاعل «ينبغى» . ولا يخلو شىء منها من التكلف ، ولعل  
الأول أظهر» . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١٨١ ؛ الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٨ ؛ مرآة العقول  
، ج ١١ ، ص ٣٥٦ .

٢- ٥ . فى «بف» : «وددت» .

٣- ٦ . فى الوافى : «مما فات» .

- ۴-۷. فی «د»: «الحسنات» .
- ۵-۸. فی «ب، ج، د» وحاشیة «ز، بر»: «اقتصرت». وفی «بر، بف»: «قصرت». و «أقصرتُ عنه»: كفتت و نزعت مع القدرة عليه. الصحاح، ج ۲، ص ۷۹۵ (قصر).
- ۶-۹. فی «ه، بر» والوافی: «فأنت» .
- ۷-۱۰. فی «ز»: «على» .
- ۸-۱۱. فی «ب»: «من» .
- ۹-۱۲. «مرتدع» بفتح الدال، مصدر ميمي عطف على «اكتساب».
- ۱۰-۱۳. فی «ز»: «+ على هذا» .
- ۱۱-۱۴. فی «ج، ه، بر، بف»: «محيطة» .
- ۱۲-۱۵. فی «بر» والوافی: «وأنت» .
- ۱۳-۱۶. فی «ز»: «يستقبل» .
- ۱۴-۱. فی مرآة العقول: «تكرير «فاعمل» للتأكيد... وما قيل: إن «فاعمل» ثانيا على بناء الإفعال و«أودع» على أفعال التفضيل مفعوله، فهو في غاية البعد والركاكة» .

أَوْ دَعَّ، وَ (۱) اللَّهُ الْمُعِينُ عَلَى ذَلِكَ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پیوسته امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: همانا روزگار سه روز است که تو در میانه آنهایی: دیروز که گذشت با هر آنچه در آن بود، و هرگز برنگردد، پس اگر کار نیکی در آن انجام داده ای از رفتنش اندوهی نداری و بدان چه بدان با وی روبرو شدی (یعنی بکار نیکی که در آن انجام دادی) خوشحال و شاد هستی، و اگر تو در آن تقصیر روا داشته ای افسوس

سختی برفتن آن و بتقصیری که در آن کرده ای داری. و تو در روزی که هستی در باره فردایت غافل  
و ندانی چه شود؟ شاید بدان نرسی و اگر هم بررسی شاید بهره ات از لحاظ تقصیر و کوتاهی کردن  
مانند بهره دیروز گذشته ات باشد. پس یکی از آن سه روز که گذشته است و تو در آن کوتاهی کردی،  
و یکی روز آینده است که انتظار آمدنش را داری و یقین نداری که در آن کوتاهی نکنی، و همانا تویی  
و آن روزی که در آن هستی، و تو را سزاوار است اگر تعقل کنی و در کوتاهی کردن گذشته ات  
بیندیشی که چه حسناتی از دستت رفته تا (اکنون در این روز) بدست آری، و چه گناهی کرده ای که  
در آن کوتاهی کنی (و مرتکب آن نشوی) و تو با این حال رو بفردائی هستی که اطمینان نداری که  
بدان بررسی، و یقین نداری که در آن کار نیکی بدست آوری (و انجام دهی) یا چیزی تو را از گناهی  
تباه کننده (که نیکیها را تباه سازد) باز دارد، پس تو نسبت بروزی که در جلو داری مانند روزی هستی  
که پشت سر گذارده ای، پس کار کن مانند آن مردیکه از همه روزها امیدی نداری جز بهمان روزی  
که در آنست و شبش، پس کار کن یا (اگر نخواهی) واگذار و خدا بر کار تو کمک کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از علی بن الحسین (علیهما السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) پیوسته می فرمود: همانا روزگار  
سه روز است و تو در میانه آنهائی: دیروزی که با هر آنچه در آن بوده است گذشته و هرگز بر نمی  
گردد و اگر تو در آن کار خوب کردی برای رفتنش غمی نداری و با آنچه به وی با آن روبرو شدی  
شادی و اگر در آن تقصیر روا داشتی افسوس سختی بر رفتن آن داری و بر تقصیری که در کردی و تو  
در آن روزی که هستی در باره فردا در خطر و تردیدی، نمی دانی چه بشود؟ شاید بدان نرسیدی و اگر  
هم بررسی شاید بهره ات در آن خسارت باشد چون بهره ات در دیروز گذشته. یکی از این سه روز  
گذشته و تو در آن تقصیر کردی و روز آینده هم منتظر آنی و یقین نداری که ترک تقصیر در آن کنی و



همانا توئی با این روزی که در آنی و تو را سزد، اگر خردمندی کنی و در تقصیر گذشته بیندیشی که چه حسناتی از دستت رفته که در آن کوتاهی نکنی و چه گناہانی مرتکب شدی که در آن کوتاهی کنی و با اینکه روبه فردا هستی اطمینانی نداری که بدان بررسی، و یقین نداری که در آن کسب حسنه ای کنی یا از گناہی تباہ کن خود را نگهداری و تو در باره روزی که بدان رو داری چون روزی باشی که بدان پشت کردی و از آن گذشتی و باید چونان مردی کار کنی که از همه روزها امیدی ندارد جز به همان روزی که در آن است و شبش کار کن یا دست از کار بکش و خدا کمک کار است بر این (وضع تو).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الہی]:

۱- علی بن الحسین علیہ السلام حدیث کند کہ امیر المؤمنین علیہ السلام پیوستہ می فرمود: همانا روزگار سه روز است و تو در میانه آنہائی: دیروزی کہ با تمام مسائل آن گذشتہ و ہرگز بر نمی گردد و اگر تو در آن، کار خوبی کردی برای رفتش غمی نداری و با آنچه بہ وی با آن روبرو شدی شادی و اگر در آن تقصیر روا داشتی افسوس سختی بر رفتن آن داری و بر تقصیری کہ کردی و تو در آن روزی کہ هستی دربارہ فردا در خطر و تردیدی، نمی دانی چه بشود؟ شاید بدان نرسیدی و اگر ہم بررسی شاید بہرہ ات در آن رخسارت باشد چون بہرہ ات در دیروز گذشتہ. یکی از این سه روز گذشتہ و تو در آن تقصیر کردی و روز آیندہ ہم منتظر آنی و یقین نداری کہ ترک تقصیر در آن کنی و همان توئی با آن روزی کہ در آنی و تو را سزد، اگر خردمندی کنی و در تقصیر گذشتہ بیندیشی کہ چه حسناتی از دستت رفته کہ در آن کوتاهی نکنی و چه گناہانی مرتکب شدی کہ در آن کوتاهی کنی و با اینکه روبہ فردا هستی اطمینانی نداری کہ بدان بررسی، و یقین نداری کہ در آن کسب حسنه ای کنی یا از گناہی تباہ کن خود را نگهداری و تو دربارہ روزی کہ بدان رو داری چون روزی باشی کہ بدان پشت

کردی و از آن گذشتی و باید همچون مردی کار کنی که از همه روزها امیدی ندارد جز به همان روزی که در آن است و شبش کار کن یا دست از کار بکش و خدا کمک کار است بر این (وضع تو).

توضیح: مرحوم مجلسی گوید: مراد از سه روز عبادت است از

۱- روزی که در آن و سزاوار است که مشغول کار باشی

۲- روزی که پیش از آن است و همه روز گذشته است

۳- روزی که بیاید و همه آینده تو فرداست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. ثلاثة أيام أحدها اليوم الذي هو فيه ينبغي أن يعمل فيه، و الثاني: اليوم الذي قبل هذا اليوم و هو يشمل كل يوم قبله و هو المراد بالأمس الماضي لا خصوص يوم واحد قبله، الثالث: اليوم الآتي بعد هذا اليوم، و هو كذلك يشمل جميع الأيام الآتية و هو المراد بالغد بما استقبلته منه أي بعمل صالح استقبلته و لاقيته بسبب ذلك اليوم، أو الثواب الذي تستقبله و تنتظره في الآخرة بسبب ذلك العمل، و لعله أظهر من غد أي بسببه أو بالنسبة إليه كقوله: أنت منى بمنزلة هارون من موسى، أو متعلق بغرة. و الغرة بالكسر الغفلة أي اغتررت بالغد و سوفت العمل إليه غافلا عن أنك لا تعلم وصولك إليه، و عدم تفريطك فيه و إنما هو يومك الضمير راجع إلى ما بيده من الأيام و ما

يمكنه العمل فيه بقرينة المقام، وقيل: إلى الباقي من الثلاثة، وقيل: إلى الدهر، وقيل: إلى اليوم. و قد ينبغي لك إن عملت هذا الكلام يحتمل وجوها: الأول: أن يكون بفتح أن فهو فاعل ينبغي، الثاني: أن يكون الفاعل مقدرًا بقرينة فاعمل، الثالث: أن يكون مضمون جملة الشرط وهو إن عقلت و الجزء وهو فاعل فاعل ينبغي و لا يخلو شيء منها من التكلف و لعل الأول أظهر. و مما فاتك الظاهر أن من لبيان الموصول، وقيل: من للتبويض، و ما عبارة عن الزمان، و فيه متعلق بفرطت، و الضمير فيه راجع إلى ما فى قوله: ما فرطت و من فى قوله: من حسنات، لتبيين ما فى فرطت و ألا فى الموضوعين مركب من أن الناصبة و لا النافية أدغمت النون فى اللام، و بدل اشتمال للموصول فيما فرطت، و تكون زائدة لعدم صحة إدخال لا النافية على الماضى بلا إرادة التكرار، و الواو فى قوله: و أنت حالية، و العامل فى الحال لا تكون فى الموضوعين على التنازع. و أنت إلى قوله: استدبرت داخل فى المفكر فيه و لذا كرر مع ذكره سابقا، و أنت مبتدأ و مع هذا حال عن فاعل الظرف فى قوله: مع استقبال، الذى هو خبر المبتدأ، و المرتدع بفتح الدال مصدر ميمى و الإحباط إبطال العمل الصالحة الماضية. على مثل يومك أى على مثل ما أنت من يومك الذى استدبرت، و قال فى الواو: إن عقلت بفتح الهزمة إن أثبت الواو بعده، و إلا فبالكسر، و فى بعض النسخ وددت بدل فكرت من دون واو، و عليها فالكسر متعين و ألا فى الموضوعين للتخصيض انتهى. و قوله: و ليلته كأنه إشارة إلى أن ما ذكرنا من اليوم المراد به اليوم و الليلة فإنه لم يذكر الليالى و هو من العمر، أو إلى أن اليوم المراد به مقدار من الزمان اختص بوصف أو واقعة كما هو الشائع بين العرب، كيوم القيامة و يوم الأحزاب فقد يطلق على السنين و الشهور، و الساعة من اليوم أو الليلة، كما أطلق اليوم هنا على ما مضى من العمر، و على ما بقى منه، فالיום الذى هو فيه هو الساعة التى هو فيها سواء كان من اليوم أو الليلة. قال فى المصباح: و العرب قد تطلق اليوم و يريد الوقت و الحين نهارا كان أو ليلا، فنقول: ذخرتك لهذا اليوم، أى لهذا الوقت الذى افتقرت فيه إليك، و لا يكادون يفرقون بين قولهم يومئذ و حينئذ و ساعتئذ، انتهى. و قيل: الواو فى قوله و ليلته للتقسيم، إشارة إلى أن هذا الوعظ قد ينتفع به فى اليوم و قد ينتفع به فى الليلة، و فيه اختصار لأن التقدير و عمل رجل ليس يأمل من الليالى إلا ليلته التى أمسى فيها، انتهى.

و ما ذكرنا أظهر، و تكرير فاعمل للتأكيد أى بينت لك هذه الموعظة و أوضحت لك ما يوجب نجاتك فإن شئت فاعمل و إن شئت دع فهو قريب من التهديد، مثل قوله تعالى:

إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ

و قوله صلى الله عليه و آله و سلم: اعمل ما شئت فإنك ميت و الله المعين على ذلك أى على العمل، و ما قيل: إن فاعمل ثانيا على بناء الأفعال، و أودع على أفعل التفضيل مفعوله فهو فى غاية البعد و الركافة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٥٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٢٢/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا (٣) اسْتَزَادَ اللَّهُ؛ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا (٤) اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ (٥)، وَ (٦) تَابَ إِلَيْهِ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت موسى بن جعفر علیهما السلام فرمود: از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و بسوی او بازگشت کند (و توبه نماید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی الحسن الماضی (امام کاظم علیه السلام)، فرمود: از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را خواهد و از آن توبه کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام کاظم علیه السلام فرمود:

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا افزایش آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را بخواهد و از آن توبه کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن. ليس منا أى من شيعتنا أو محبيننا أو محبوبينا. و اعلم أن أفضل الأعوان على طاعة الله و الاجتناب عن معاصيه و التزود ليوم المعاد محاسبة النفس، أى يتفكر عند انتهاء كل يوم و ليلة بل كل ساعة فيما عمل فيه من خير أو شر، كما قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا، و زنوها قبل أن توزنوا و تجهزوا للعرض الأكبر، و عن الحسن بن على عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: لا يكون العبد مؤمنا حتى يحاسب نفسه أشد من محاسبة الشريك شريكه، و السيد عبده، و فيما أوصى به أمير المؤمنين ابنه الحسن صلوات الله عليهما: يا بنى للمؤمن ثلاث ساعات ساعة يناجى فيها ربه و ساعة يحاسب فيها نفسه، و ساعة يخلو فيها بين نفسه و لذتها فيما يحل و يحمده. و فى تفسير الإمام قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ألا أخبركم بأكيس الكيسين و أحقق الحمقاء؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: أكيس الكيسين من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت، و أحقق الحمقاء من اتبع نفسه هواها، و تمنى على الله الأمانى، فقال الرجل: يا أمير المؤمنين و كيف يحاسب الرجل نفسه؟ قال: إذا أصبح ثم أمسى رجع إلى نفسه و قال: يا نفس إن هذا يوم مضى عليك لا يعود إليك أبدا و الله يسألك عنه فيما أفنيت؟ و ما الذى عملت فيه أذكرت الله أم حمدتيه؟ أقضيت حق أخ مؤمن؟ أنفست عنه كربته أ حفظتبه يظهر الغيب فى أهله و ولده؟! أ حفظتبه بعد الموت فى مخلفيه؟ أكففت عن غيبة أخ مؤمن بفضل جاهك أ أعنت مسلما؟ ما الذى صنعت فيه؟ فيذكر ما كان منه، فإن ذكر أنه جرى منه خير حمد الله عز و جل و كبره على توفيقه، و إن ذكر معصية أو تقصيرا استغفر الله عز و جل و عزم على ترك معاودته، و محا ذلك عن نفسه بتجديد الصلاة على محمد و آله الطيبين، و عرض بيعة أمير المؤمنين على نفسه و قبولها، و إعادة لعن شائتيه و أعدائه و دافعيه عن حقوقه، فإذا فعل ذلك قال الله تعالى: لست أناقشك فى شىء من الذنوب مع مواليتك أوليائى و معاداتك أعدائى.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٥٨

\*\*\*\*\*

٣٠٢٣/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي النُّعْمَانِ الْعَجَلِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ (٨): «يَا أَبَا النُّعْمَانِ، لَا يَغُرَّتْكَ النَّاسُ (٩) مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ الْأَمْرَ يَصِلُ إِلَيْكَ دُونَهُمْ؛ وَلَا تَقْطَعْ نَهَارَكَ بِكَذَا وَكَذَا، فَإِنَّ مَعَكَ مَنْ يَحْفَظُ عَلَيْكَ عَمَلَكَ؛ وَأَحْسِنُ (١٠)، فَإِنِّي لَمْ أَرْ شَيْئاً أَحْسَنَ (١١) دَرْكاً (١٢) وَلَا أَسْرَعَ (١٣) طَلَباً مِنْ حَسَنَةِ مُحَدَّثَةِ (١٤)

ص: ٢٦٩

١- ٢. في «ب»: «إِنَّ» بدل «و».

٢- ٣. الوافي، ج ٤، ص ٣١٧، ح ٢٠٠٨؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٩٢، ح ٢١٠٦٩.

٣- ٤. في «ه، ز، بر» والوافي: «حسنة».

٤- ٥. في «ه، بر» والوافي: «سيئة».

٥- ٦. في «بر» والوافي: «منها».

٦- ٧. في شرح المازندراني: «ومنه».

٧- ٨. الزهد، ص ١٤٥، ح ٢٠٧، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام. الاختصاص، ص ٢٦ و ٢٤٣، مرسلاً عن أبي الحسن موسى عليه السلام، وفي كلها مع اختلاف يسير. تحف العقول، ص ٣٩٥، عن موسى بن جعفر عليه السلام، ضمن وصيته لهشام الوافي، ج ٤، ص ٣١٣، ح ١٩٩٢؛ الوسائل، ج ١٦، ص ٩٥، ح ٢١٠٧٤؛ البحار، ج ٧٠، ص ٧٢، ذيل ح ٢٤.

٨- ١. في «ه، بر» والوافي «قال: قال أبو جعفر» بدل «عن أبي جعفر عليه السلام قال».

۹-۲. فی مرآة العقول : «المراد بالناس المادحون الذين لم يطلعوا على عيوبه ، والواعظون الذين يبالغون في ذكر الرحمة ، ويعرضون عن ذكر العقوبات تقرّبا عند الملوك والأمرء والأغنياء . «فإنّ الأمر» أى الجزاء والحساب والعقوبات المتعلقة بأعمالك «يصل إليك» لا إليهم ، وإن وصل إليهم عقاب هذا الإضلال» .

۱۰-۳. فی الوافی : «فأحسن» .

۱۱-۴. فی «ه ، بر» : «أسرع» .

۱۲-۵. «الدرك» : اللّحاق . القاموس المحيط ، ج ۲ ، ص ۱۲۴۳ (درک).

۱۳-۶. فی «ب» : «أحسن» .

۱۴-۷. فی حاشية «ه» : «محرقة» .

لِذَنْبٍ قَدِيمٍ . (۱)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (۲)، عَنْ أَبِي النُّعْمَانِ، مِثْلَهُ (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو نعمان عجللی از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: ای ابا نعمان مردم تو را بخودت مغرور نکنند (و با مدح و ستایشت تو را از خودت غافل نکنند) زیرا (سزای) کار (و کردارت) بتو رسد نه بآنها، و روزت را بچنین و چنان (یعنی سخنان بیهوده) بپایان مبر، زیرا با تو کسی هست که کردار تو را بر تو نگهدارد (و یادداشت کند) و نیکی کن زیرا من ندیده ام چیزی را برای تدارک گناه گذشته و کهنه بهتر و شتابانتر از کردار نیکی که تازه باشد.



ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ابی نعمان عجلی، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: ای ابا نعمان! مردم تو را از خودت غافل نکنند و گولت نزنند، زیرا نتیجه کردارت به خودت رسد نه به آنان و روز خود را به چنین و چنان به پایان مرسان زیرا همراه تو کسی هست که کردار تو را به حسابت نگهداری می کند، و خوبی آن زیرا، راستی، من برای تدارک و جبران گناه پیشین و برای با شتاب طلب کردن چیزی را بهتر از آن ندانم که کردار خوب تازه ای باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام باقر علیه السلام، فرمود: ای ابا نعمان! مردم به واسطه ستایش و تعریف تو را مغرور نکنند زیرا نتیجه کارت به خودت خواهد رسید نه به آنان و روزیت را با سخنان بیهوده به پایان مبر زیرا همراه تو کسی است که کردار تو را به حسابت گذارد و یادداشت کند و نیکی کن زیرا به راستی من برای تدارک و جبران گناه پیشین و برای با شتاب طلب کردن چیزی را بهتر از آن ندادم که کردار خوب تازه ای باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول بسنديه. لا يغرنك الناس من نفسك المراد بالناس المادحون الذين لم يطلعوا على عيوبه،  
و الواعظون الذين يبالغون فى ذكر الرحمة، ويعرضون عن ذكر العقوبات تقربا عند الملوک و الأمراء  
و الأغنياء فإن الأمر أى الجزاء و الحساب و العقوبات المتعلقة بأعمالک تصل إليك لا إليهم و إن  
وصل إليهم عقاب هذا الإضلال بكذا و كذا أى بقول اللغو و الباطل. فإن معک من يحفظ عليك  
عملک فإن القول من جملة العمل، كما روى عن أمير المؤمنين عليه السلام من عد كلامه من عمله  
قل كلامه إلا فيما يعنيه، و قال عليه السلام لمن يتكلم بالباطل: يا هذا إنک تملى على كاتبیک كتابا،  
و يحتمل أن يكون كذا و كذا أعم من القول و الفعل و أحسن أى أفعل الحسنات، أو أحسن إلى  
نفسک و إلى غيرک، و الأول هنا أظهر، قال الراغب: الإحسان يقال على وجهين أحدهما الإنعام على  
الغير، يقال: أحسن إلى فلان، و الثانى إحسان فى فعله، و ذلك إذا علم علما حسنا أو عمل عملا  
حسنا، و على هذا قول أمير المؤمنين عليه السلام الناس أبناء ما يحسنون أى ما يعلمونه و ما يعملونه  
من الأفعال الحسنة، و فى المصباح: أدركته إذا طلبته فلحقته و الدرك بفتحيتين و سكون الراء لغة من  
أدركت الشىء، و فى القاموس: الدرك محرکة اللحاق أدركه لحقه، انتهى. أى تدرك الحسنة الذنب  
القديم فتكفره، و قيل: إنما أخرج سرعة الطلب عن حسن الدرك مع أنه مقدم فى الحدوث لأن الترقى  
فى النفى بتأخير المقدم فى الحدوث، و فى الإثبات بالعكس. و أقول: قد ينظر إلى الترتيب فى الوجود  
فيهما، كقوله تعالى:

لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ.

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۳۰۲۴/۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ (۴): «اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا؛ فَإِنَّهَا هِيَ سَاعَةٌ، فَمَا مَضَى مِنْهُ (۵) فَلَا تَجِدُ (۶) لَهُ أَلْمًا وَلَا سُورًا، وَمَا لَمْ يَجِئْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ، وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا، فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ (۷) مَعْصِيَةِ اللَّهِ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر دنیا شکبیا بشید که آن ساعتی است، زیرا آنچه که از دنیا گذشته (اکنون) نه دردی از آن احساس کنی و نه شادی، و آنچه نیامده که ندانی چیست؟ همانا دنیای تو آن ساعتی است که در آنی پس در آن یک ساعت بر طاعت خدا صبر کن و از نافرمانی خداوند شکبیا باش (و خود را نگاهدار).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: بر دنیا شکبیا باشید، همانا که در آن در برابر آنچه گذشته، ساعتی بیش نیست که از آن نه دردی یابی و نه شادمانی و آنچه هم نیامده، ندانی که چیست؟ همانا دنیای تو همان ساعتی باشد که در آنی، در آن یک ساعت بر طاعت خدا صبر کن، و از نافرمانی خدا شکبیائی کن.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام، فرمود:

بر دنیا شکبیا باشید، همانا که در آن در برابر آنچه گذشته ساعتی بیش نیست که از آن نه دردی یابی و نه شادمانی و آنچه هم نیامده، ندانی که چیست؟ همانا دنیای تو همان ساعتی باشد که در آنی، در آن یک ساعت بر طاعت خدا صبر کن و از نافرمانی خدا شکبیائی کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. فإنما هي أى الدنيا، و المراد ما بيدك منها أو مدة الصبر أو المصابرة ساعة ، يدل على أن اليوم فى الخبر الأول هو الساعة كما مر فلا تجد له ألما لينضم إلى ألم تلك الساعة فيتضاعف ولا سرورا حتى تقيس تلك الساعة بها، فيصير سببا لترك الصبر و ما لم يجيء فلا تدرى ما هو أى لا تدرى تصل إليه أم لا، و مع الوصول لا تعلم حالك فيه و إنما هي أى الدنيا التى يلزمك الصبر فيها.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦١

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٠٢٥/٥. عَنْهُ (٩)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (١٠) رَفَعَهُ، قَالَ:

ص: ٢٧٠

---

١- ٨. الأمالى للمفيد، ص ١٨٢، المجلس ٢٣، ح ٥، بسنده عن عليّ بن النعمان، مع زيادة فى أوله؛ وفيه، ص ٦٧، المجلس ٨، ح ٣، بسنده عن أبي النعمان، عن أبي عبد الله عليه السلام. علل الشرائع، ص ٥٩٩، ح ٤٩، بسند آخر، مع زيادة فى آخره. وفى الزهد، ص ٧٦، ح ٣١؛ وثواب الأعمال، ص ١٦٢، ح ١؛ والأمالى للمفيد، ص ١٨١، المجلس ٢٣، ح ٣، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام، مع زيادة فى آخره. الاختصاص، ٢٣١، رسالاً عن أبي عبد الله عليه السلام، مع زيادة فى آخره، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى، ج ٤، ص ٣١٣، ح ١٩٩٣.

٢- ٩. فى «ز، ه، بر، بف، جر»: + «عن ابن مسكان».

٣- ١٠. فى «ص»: - «عدّة من أصحابنا \_ إلى \_ مثله».

- ۴- ۱۱. فی «ه» والوافی : «قال : قال أبو عبد الله عليه السلام» بدل «عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال» . وفى «بر» : + «أبو عبد الله عليه السلام» . وفى الوسائل : - «قال» .
- ۵- ۱. كذا، والظاهر : «منها» .
- ۶- ۲. فى «ج ، د ، ص ، ه» والوافی والوسائل : «لا تجد» .
- ۷- ۳. فى «ص ، ب ف» : «على» .
- ۸- ۴. الوافى ، ج ۴ ، ص ۳۱۸ ، ح ۲۰۰۹ ؛ الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۷ ، ح ۲۰۳۷۲ .
- ۹- ۵. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق. والضمائر الموجودة فى صدر أسناد الأحاديث ، ۶ إلى ۱۲ كلها راجعة إلى أحمد بن محمد بن خالد .
- ۱۰- ۶. فى «ب ، ه ، بر» وحاشية «د» والوافى : «أصحابه» .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «اِحْمِلْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمْ يَحْمِلْكَ (۱) غَيْرُكَ» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: خودت را برای خودت بردار (یعنی از خودت برای خودت استفاده کن) و اگر بر نداری دیگری تو را بر ندارد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۱۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۵- امام صادق (عليه السلام) فرمود: برای خود، بار بردار و اگر بر نداری، دیگری برای تو بر ندارد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

برای خود، بار بردار و اگر برنداری، دیگری برای تو برندارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرفوع. و ضمیر عنه هنا و فیما بعده راجع إلى أحمد بن محمد احمل نفسک أي عن مواضع المذلة و الهوان فی الدنيا و الآخرة لنفسک للوصول إلى الجنة و الدرجات العالیة علی مرکوب الطاعات، و الأعمال الصالحة، و الوجهان متقاربان، و ما یعمله الغیر إن کان بالوصیة فهو من أعماله و إن لم یکن بالوصیة فلا ینفع كثيرا و لا یعتمد علی وقوعه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۳۰۲۶/۶ . عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۳) لِرَجُلٍ: «إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ، وَبَيْنَ لَكَ الدَّاءُ (۴)، وَ عُرِّفَتْ آيَةُ الصَّحَّةِ، وَ دَلِلْتَ عَلَى الدَّوَاءِ؛ فَانظُرْ كَيْفَ قِيَامِكَ عَلَى نَفْسِكَ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام بمردی فرمود: تو را طیب خودت کرده اند، و درد را هم برایت گفته اند و نشانه سلامتی را نیز بتو یاد داده اند، و بدار و هم تو را راهنمایی کرده اند اکنون بنگر تا چگونه در باره آن رفتار کنی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: به مردی که تو را طیب خود نمودند و درد را برایت بیان کردند و نشانه صحت را به تو یاد دادند و تو را به دار و راهنمایی کردند، تو بنگر که چگونه در پرستاری خود قیام می کنی.



ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود:

به مردی که تو را طبیب خود نمودند و درد را برایت بیان کردند و نشانه سلامتی را به تو یاد دادند و تو را به دارو راهنمایی کرده اند، تو بنگر که چگونه در پرستاری خود قیام کنی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق، و الداء الأخلاق الذميمة و الذنوب المهلكة، و آية الصحة العلامات التي بينها الله و بين رسوله و العترة الهادية صلوات الله عليه و عليهم كقوله تعالى:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ .،

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

\*

إلى آخر الآيات، وسائر ما ورد في صفات المؤمنين و الموقنين و المتقين و المفلحين، و قد مر كثير منها في باب صفات المؤمن و غيره، و الدواء التوبة و الاستغفار و مجالسة الأخيار، و مجانية الأشرار و الزهد في الدنيا، و التضرع إلى الله و التوسل به و التوكل عليه، و تتبع علل النفس و عيوبها و أمراضها، و معالجة كل منها بضدها. و قد أشار أمير المؤمنين عليه السلام إلى ذلك بقوله:

دواؤك فيك و ما تشعر- و دواؤك منك و ما تبصر

و تحسب أنك جرم صغير- و فيك انطوى العالم الأكبر و أنت الكتاب المبين الذي- بأحرفه يظهر المضمهر فلا حاجة لك في خارج- يخبر عنك بما سطرُوا

فانظر كيف قيامك على نفسك في معالجة أدوائها و إن قصرت في ذلك فقد قتلت نفسك، و من قتل نفسه فجزاؤه جهنم خالداً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦١

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٠٢٧/٧. عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ :

٤٥٥ / ٢

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ: «اجْعَلْ قَلْبَكَ قَرِينًا (٦) بَرًّا، أَوْ (٧) وَلَدًا وَاصِلًا (٨)، وَ اجْعَلْ

عَمَلَكَ (٩) وَالِدًا (١٠) تَتَّبِعُهُ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ عَدُوًّا (١١) تُجَاهِدُهَا (١٢)، وَ اجْعَلْ مَالَكَ عَارِيَةً تَرُدُّهَا (١٣)». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام بمردی فرمود: دل خود را (بمنزله) رفیقی خوش کردار، یا فرزندی سپاسگزار قرار ده، و کردارت را (بمنزله) پدری که از او پیروی کنی، و نفس (اماره) خود را (بجای) دشمنی که با او نبرد میکنی، و مالت را (بمنزله) عاریتی که برگردانی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السّلام) به مردی فرمود: قلب خویش را خوش کردار و خوشرفتار شمر یا فرزندی سپاسگزار، و کردارت را پدری که از او پیروی کنی و نفس بد شقاوت را دشمنی که با آن نبرد می کنی و مالت را عاریتی که بر می گردانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- امام صادق علیه السّلام به مردی فرمود: قلب خویش را نزد رفیق خوش کردار یا فرزندی سپاسگذار قرار ده و کردارت را نزد پدری که از او پیروی کنی و نفس آماده خود را به جای دشمنی که با او نبرد کنی. مالت را نزد عاریتی که برگردانی.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: كالسابق. و القرین: البار المصاحب الصالح المشفق الذى يهديك إلى ما ينفعك و يمنعك عما يضرک، و الولد الواصل هو الذى ينفعك و يعینک فى دنیاک و آخرتک، فشبہ القلب أى العقل المتعلق بهما للمشاركة بينه و بينهما فى هذا المعنى. و اجعل عملک فى بعض النسخ بتقديم الميم على اللام و فى بعضها بالعكس و لعله أنسب، و على الأول المراد به العمل الصالح، و المراد بالنفس النفس الأمارة بالسوء كما روى أعدى عدوك نفسک التى بين جنبيک، و قد مر تحقيقها، و شبه المال بالعارية فى مشقة ضبطها، و عدم الانتفاع بها غالباً، و الانتقال بغيره بعد الموت، أى ينبغي أن لا يتعلق قلبک به كما لا يتعلق القلب بالعارية. و قال فى المصباح: تعاوروا الشئ و اعتوروه تداولوه، و العارية من ذلك و الأصل فعلية بفتح العين و هو اسم من الإعارة و عارة مثل أطعته إطاعة و طاعة، و أجبته إجابة و جابة. و قال الليث: سميت العارية لأنها عار على طالبها، و قال الجوهري مثله، و بعضهم يقول مأخوذة من عار الفرس إذا ذهب من صاحبه لخروجها و هما غلط، لأن العارية من الواو لأن العرب تقول هم يتعاورون العوارى و يتعورونها بالواو و إذا أعار بعضهم بعضاً، و العار و عار الفرس من الياء فالصحيح ما قال الأزهرى، و العارية بتشديد الياء و قد تخفف فى الشعر.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٦٢

\*\*\*\*\*

- ١-٧ . فى «ز» : «لم تحمل» .
- ٢-٨ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٣ ، ح ١٩٩٤ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ١٦١ ، ح ٢٠٢٠٩ .
- ٣-٩ . فى «ب» : - «احمل» فى الحديث السابق إلى «عليه السلام» فى هذا الحديث .
- ٤-١٠ . فى «د» : «الدواء» .
- ٥-١١ . تحف العقول ، ص ٣٠٥ ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، ضمن وصيته لعبد الله بن جندب ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٤ ، ح ١٩٩٥ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ١٦١ ، ح ٢٠٢١٠ .
- ٦-١٢ . فى «ه» : «قريباً» .
- ٧-١٣ . فى «ب ، ز ، ص ، ه» والوسائل : «و» .
- ٨-١٤ . فى شرح المازندراني ، ومرآة العقول : «القرين البارّ : المصاحب المشفق ، و هو الذى يهديك إلى ما ينفعك ويمنعك عما يضرّك . والولد الواصل ، هو الذى لا يفعل ما يؤذيك أصلاً ، أو الذى ينفعك فى دنياك وآخرتك . فشبه القلب \_ أعنى العقل \_ بهما للمشاركة بينه وبينهما فى هذا المعنى» .
- ٩-١ . فى «بف» وحاشية «بر» والوافى والوسائل : «علمك» . وقال فى مرآة العقول : «ولعله أنسب» .
- ١٠-٢ . فى «ص» : «ولدا» .
- ١١-٣ . فى «ه» : «عدوك» .
- ١٢-٤ . فى الوسائل : «تجاهده» .
- ١٣-٥ . فى «ز» : «تردّ» .
- ١٤-٦ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٤١٠ ، ح ٥٨٩٢ ، بإسناده عن ابن مسكان ، عن عبد الله بن أبى يعفور ، عن أبى عبد الله عليه السلام . تحف العقول ، ص ٣٠٣ ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، ضمن وصيته

لعبدالله بن جندب ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٤ ، ص ٣١٤ ، ح ١٩٩٦ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ١٦٢ ، ح ٢٠٢١١ .

## ٨- الحديث

٣٠٢٨/٨. و(١) عَنْهُ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَقْضِرُ (٢) نَفْسَكَ عَمَّا يَضُرُّهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُفَارِقَكَ (٣)، وَ اسْعَ فِي فَكَاكِهَا كَمَا تَسْعَى فِي طَلَبِ مَعِيشَتِكَ؛ فَإِنَّ نَفْسَكَ رَهِينَةٌ (٤) بِعَمَلِكَ (٥)». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: خویشتن را از آنچه زیانش رساند باز گیر (و دست نفس را از آن کوتاه کن) پیش از آنکه از تو جدا شود، و چنانچه در جستجوی روزی میکوشی در رهائی آن بکوش، زیرا نفس تو در گرو کردار تو است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ١٩٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٨-امام صادق(علیه السلام)فرمود: خویشتن را از آنچه زیانش دهد باز گیر پیش از آنکه از دستش بدهی و از آن جدا شوی(یعنی بمیری)و در رهائی آن بکوش چونان که در جستن روزی می کوشی، زیرا خویشتن را گرو کردار خود داری.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی] :

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: خود را از آنچه به زیان باشد بازگیر پیش از آنکه از دستش بدهی و از آن جدا شوی (یعنی بمیری) و در رهائی آن بکوش زیرا نفس تو در گرو کردار توست.

ترجمه آیت اللهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: كالسابق أيضا. أقصر على بناء الأفعال من قبل أن تفارقك أي النفس، فإن الخطاب ظاهرا إلى البدن أي قبل الموت الذي يسلب الاختيار عنك ووسع في فكائها عن العذاب و الارتهان به، و قال الراغب : الرهن ما يوضع وثيقة للدين و الرهان مثله و أصلهما مصدر، يقال: رهنت الشيء و أرهنته رهانا فهو رهين و مرهون، و قيل في قوله:

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

أنه فعيل بمعنى فاعل أي ثابتة مقيمة، و قيل: بمعنى مفعول أي كل نفس مقامة في جزاء ما قدم من عمله و لما كان الرهن يتصور منه حبسه أستعير ذلك للمحتبس أي شيء كان قال: كل نفس بما كسبت رهينة.

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۰۲۹/۹ . عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَمْ مِنْ (۷) طَالِبٍ لِلدُّنْيَا (۸) لَمْ يُدْرِكْهَا (۹)، وَ مُدْرِكٍ لَهَا قَدْ فَارَقَهَا؛ فَلَا

يَشْغَلَنَّكَ (۱۰) طَلِبُهَا عَنْ عَمَلِكَ، وَ التَّمَسُّهَا مِنْ مُعْطِيهَا وَ مَالِكِهَا، فَكَمْ (۱۱) مِنْ حَرِيصٍ عَلَى الدُّنْيَا قَدْ صَرَعَتْهُ، وَ اشْتَغَلَ بِمَا أُدْرِكَ مِنْهَا عَنْ طَلَبِ آخِرَتِهِ حَتَّى فَنِيَ (۱۲) عُمُرُهُ، وَ أُدْرِكَهُ أَجَلُهُ». (۱۳)

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَسْجُونُ مَنْ سَجَنَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: چه بسا جوینده دنیا که بدان نرسیده، و (چه بسا کسانی که) رسیده اند بدان و از آن مفارقت کرده اند، پس مبادا طلب دنیا تو را از کردارت باز دارد، و دنیا را از بخشنده و مالکش (که خدا است) بخواه، چه بسا حریص بر دنیا که دنیا او را بخاک افکنده، و بآنچه از آن بدست آورده از آخرتش باز مانده تا اینکه عمرش سپری شده و مرگش در رسیده.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۳



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۹-امام صادق(علیه السلام)فرمود: بسا جوینده دنیا که بدان دست نیافته و به دست آورده آن که از آن جدا شده، مبادا دنیایت از کردار برای دیگر سرای بازت دارد، آن را از بخشنده و مالکش (که خدا است)بخواه، چه بسا آزمند به دنیا که دنیایش به خاک هلاک افکنده و بر آنچه از آن به دست آورده از طلب آخرتش باز مانده تا عمرش تمام شده و مرگش در رسیده.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۹-امام صادق علیه السلام فرمود: چه بسا جوینده دنیا که به آن نرسیده و چه بسا کسانی که به آن رسیده و جدا شده اند پس مبادا دنیا تو را از کار آخرت باز دارد آن را بخشنده و مالکش (که خداست)بخواه، چه بسا آزمند به دنیا که دنیایش او را هلاک ساخته و به آنچه از آن به دست آورده از آخرتش باز مانده تا عمرش تمام شده و مرگش فرارسیده است

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: كالسابق. كم من طالب كم خبرية للتكثير، و مرفوعة محلا بالابتداء و قوله: لم يدركها خبره، و حاصله أن طالب الدنيا مردد بين أمرين إما أن لا يدركها فيفضل سعيه و يبطل عمله، و إما أن يدركها و يتعلق قلبه بها ثم يفارقها فتبقى عليه حسرتها فينتفع به غيره، و الحساب و العقاب عليه قد صرعته أى قتلته و ألقته على الأرض أو ألقته من أوج العز على حضيض المذلة و الهوان، يقال: صارعته فصرعته و الصريع القليل، و المسجون

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦٣

\*\*\*\*\*

ص: ٢٧٢

- 
- ١- ٧. فى «ج، د، ب ف» - «و» .
- ٢- ٨. فى «ز»: «واقصر» . وفى مرآة العقول: «أقصر، على بناء الإفعال» .
- ٣- ٩. فى «ج، ص، ه»: «يفارقك» . وفى «ز»: «يفارق» . والنفس ممّا يذكّر ويؤنّث .
- ٤- ١٠. «الرهن»: ما يوضع وثيقة للدين. وقيل فى قوله: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» [المدثر (٧٤): ٣٨]. إنه فعيل بمعنى فاعل، أى ثابتة مقيمة. وقيل: بمعنى مفعول، أى كلّ نفس مقامة فى جزاء ما قدّم من عمله. ولمّا كان الرهن يتصوّر منه حبسه استعير ذلك للمحتبس. المفردات للراغب، ص ٣٦٨ (رهن).
- ٥- ١١. فى «بر»: «لعملك» . وفى «ب ف»: «بعلمك» .
- ٦- ١٢. الوافى، ج ٤، ص ٣١٥، ح ٢٠٠٠؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٢٩٧، ح ٢٠٥٦٠.
- ٧- ١٣. فى «ب»: - «من» .
- ٨- ١٤. فى «ج، ب ف»: «الدنيا» .
- ٩- ١٥. فى «ه، بس» والوافى: «لا يدركها» .

۱۰-۱ . فی «بر» : «فلا يشغلك» .

۱۱-۲ . فی «ز» : «وكم» .

۱۲-۳ . فی «بر» والوافی : «فنی» بدل «حتی فنی» .

۱۳-۴ . الوافی ، ج ۴ ، ص ۳۱۵ ، ح ۲۰۰۱ .

۱۴-۵ . المحاسن ، ص ۲۹۹ ، کتاب العلل ، ح ۳ ، عن أبيه ، رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام

الوافی ، ج ۴ ، ص ۳۱۵ ، ح ۲۰۰۱ .

## ۱۰- الحدیث

۳۰۳۰/۱۰ . وَعَنْهُ رَفَعَهُ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: قَالَ (۱): «إِذَا أَتَتْ عَلَى الرَّجُلِ (۲) أَرْبَعُونَ سَنَةً، قِيلَ لَهُ: خُذْ حِذْرَكَ، فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعذُورٍ، وَ لَيْسَ ابْنُ الْأَعْرَبِيِّينَ بِأَحَقَّ (۳) بِالْحِذْرِ (۴) مِنْ ابْنِ الْعَشْرِينَ، فَإِنَّ الَّذِي يَطْلُبُهُمَا وَاحِدٌ وَ لَيْسَ بِرَاقِدٍ (۵)، فَاعْمَلْ لِمَا أَمَّاكَ مِنَ الْهَوْلِ (۶)، وَ دَعْ عَنْكَ فَضُولَ الْقَوْلِ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام باقر علیه السلام فرمود: همین که مرد چهل ساله شد باو گفته شود: خود را واپای (و بر حذر باش) زیرا معذور نیستی، و چهل ساله بحذر کردن سزاوارتر نیست از مرد بیست ساله (و هر دو باید بترسند) زیرا آنکه هر دو را میجوید (و میطلبد که مرگ باشد) یکی است، و او خواب هم نیست (که از کسی غفلت کند) پس برای آن بیمی که در پیش داری کار کن، و زیادی گفتار را واگذار (زیرا: بعمل کار برآید بسخن دانی نیست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که چهل سالش باشد به او گویند: خود را بر حذر دار که معذور نباشی، و چهل ساله به حذر کردن سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا آنچه هر دو را در دنبال است (مرگ) یکی است و او را در خواب نیست برای آن هراسی که در پیش داری، کار کن و گفتار زیادی را واگذار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام، فرمود: همینه که مرد به سن چهل سالگی رسد به او گفته شود خود را بر حذر دار که معذور نباشی، و چهل ساله به حذر کردن سزاوارتر از بیست ساله معذور نباشد، و چهل ساله به حذر کردن سزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا آنچه را که به دنبال اوست (مرگ) یکی است و او در خواب نیست (که غفلت ورزد) پس برای آن بیمی که در پیش داری کار کن و از گفتار بیهوده کنار برو (زیرا با سخن کار اصلاح نمی شود).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق أيضا. قيل له أى بلسان الحال أو يناديه ملك، و تظهر الفائدة بعد أخبار الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام خذ حذرک فى القاموس: الحذر بالكسر و يحرك الاحتراز، و قال الراغب: الحذر احتراز عن مخيف، يقال: حذر حذرا و حذرته قال عز و جل:

يَحْذَرُ الْآخِرَةَ

وَ يُحْذِرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ

\*

وقال:

خُذُوا حِذْرَكُمْ

\*

أى ما فيه الحذر من السلاح و غيره. فإنك غير معذور أى لا يقبل عذرک بغلبة الشهوة، فإنها تنكسر بعد الأربعين، و لا بقلّة التجربة و ضعف العقل فإنهما يكملان فى الأربعين، فى المصباح: عذرتة فيما صنع عذرا من باب ضرب دفعت عنه اللؤم فهو معذور، أى غير ملوم. ثم أشار عليه السلام إلى عدم المعذورية قبل ذلك و قلة التفاوت فى الإنسان لئلا يجترئ الإنسان قبل الأربعين فى المعاصى بقوله: و ليس ابن الأربعين بأحق بالحذر من ابن العشرين، أى مثلا و ذلك لأن الأحقية إما باعتبار أن طالبهما متعدد، فيمكن أن يتفاوت الطلب و يتفاوت بتفاوتة الحذر بالشدة و الضعف، أو باعتبار أن طالبهما واحد لكنه صالح للرقاد و الغفلة فيغفل عن الثانى دون الأول، أو باعتبار أن طلب الموت لأحدهما أقرب من طلبه للآخر، و ليس شىء من هذه الاعتبارات هنا فانتفت الأحقية كثيرا، فظهر أن

هذا من ألطافه سبحانه حيث يوسع الأمر قليلا قبل الأربعين، فلا ينبغي أن يغتر الإنسان بذلك. و المراد بترك فضول القول عدم التكلم و عدم استماعه، لأن ذلك مفسد للسان و السمع و القلب، و مانع عن إدراك الحق و عن ذكر الله، و كأنه من باب التشبيه بالأدنى على الأعلى أى فكيف الاشتغال بالمحرمات بهما و بسائر الجوارح، و يمكن أن يراد به الاغترار و التسويف فى العمل بأن يقول: الله كريم يغفر الذنوب أو سأفعل بعد ذلك عند المشيب، و أمثال ذلك مما يوجب ترك العمل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦٥

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٠٣١/١١ . عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ حَسَّانَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ (٨) ، خُذْ مِنْهَا فِي الصِّحَّةِ (٩) قَبْلَ السُّقْمِ،

وَ فِي الْقُوَّةِ قَبْلَ الضَّعْفِ، وَ فِي الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَمَاتِ» (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: از خودت برای خودت بازگیر، از تندرستیت پیش از آنکه بیمار شوی باز گیر، و در توانائی پیش از آنکه ناتوان گردی، و در زندگی پیش از مردن (از خودت بنفع خودت بهره برداری کن).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٩٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: از خودت برای به خودت وابگیر و پس انداز کن، از خود باز گیر در تندرستی پیش از آنکه بیمار شوی، و در توانائی پیش از آنکه ناتوان گردی، و در زندگی پیش از آنکه بمیری.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: از خودت برای به خودت بازگیر و پس انداز کن، از خود بازگیر از تندرستی خود پیش از آن که بیمار شوی، و از توانائی خود پیش از آنکه ناتوان گردی، و از زندگی خود پیش از آن که بمیری.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: صحیح. و لما كان كل من السقم و الضعف بکبر السن و الموت مانعا من الأعمال الحسنة و كانت القدرة في أضعافها أمر عليه السلام بالمبادرة إلى تلك الأعمال في حال الاقتدار عليها، فإن الفرصة غنيمة.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

## ۱۲- الحديث

۳۰۳۲/۱۲ . عَنْهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ النَّهَارَ إِذَا جَاءَ قَالَ: يَا ابْنَ آدَمَ، اْعْمَلْ فِي يَوْمِكَ هَذَا خَيْرًا؛ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ عِنْدَ رَبِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَإِنِّي (۱۱) لَمْ آتِكَ فِيمَا مَضَى، وَ لَا آتِيكَ فِيمَا بَقِيَ، وَ إِذَا (۱۲) جَاءَ اللَّيْلُ قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون روز آید (بمردمان) گوید: ای فرزند آدم در این روز کار نیکی کن تا من در روز قیامت نزد پروردگارت برای تو گواهی دهم، زیرا من که در گذشته پیش تو نیامدم و پس از این هم نزدت نیام، و شب هم هنگامی که آید همین سخن را گوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۱۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون روز آید گوید: ای آدمی زاده! در این روز، کار خوبی کن تا من در روز رستاخیز نزد پروردگارت برایت گواهی دهم، زیرا من پیش از این برای تو نیامدم و پس از این نیایم، و چون شب آید، همین سخن را گوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز آید گوید: ای آدمی زاده! در این روز، کار خوبی کن تا من در روز رستاخیز نزد پروردگارت برایت گواهی دهم، زیرا من در گذشته پیش تو نیامدم و پس از این هم نزدت نیایم، و چون شب آید، همین سخن را گوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و القول إما بلسان الحال و هو قول الملك الموكل باليوم، و قد يقال أن للأيام و الساعات و الشهور و السنين شعورا لكنه بعيد من طور العقل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦٥

\*\*\*\*\*

ص: ٢٧٣

- 
- ١-٦ . فى الوسائل : - « قال » .  
٢-٧ . فى « ز » : « رجل » .  
٣-٨ . فى « ص ، ه » والوفى والوسائل : « أحق » .  
٤-٩ . فى « ب » : « من الحذر » .  
٥-١٠ . « الراقد » ، من الرقود ، وهو النوم ، والمراد هنا الغفلة ، أى الغافل . راجع : الصحاح ، ج ٢ ، ص ٤٧٦ ؛ لسان العرب ، ج ٣ ، ص ١٨٣ (رقد) .  
٦-١١ . « الهول » : المخافة من أمرٍ لا تدرى على ما تهجم عليه منه ، كهول الليل ، وهول البحر . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٩٠٨ (هول) .  
٧-١٢ . الخصال ، ص ٥٤٥ ، أبواب الأربعين وما فوقه ، ح ٢٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٥ ، ح ٢٠٠٢ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٠١ ، ح ٢١٠٨٨ .  
٨-١٣ . فى الوسائل : - « من نفسك » .  
٩-١٤ . فى « ز » : « من صحَّتها » بدل « منها فى الصَّحة » .  
١٠-١٠ . الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٦ ، ح ٢٠٠٤ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٠١ ، ح ٢١٠٨٩ .  
١١-٢ . فى « ه ، بر » والوفى : « فإننى » .  
١٢-٣ . فى الوسائل : « فإذا » .

١٣-٤ . الوافي ، ج ٤ ، ص ٣١٦ ، ح ٢٠٠٥ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٩٣ ، ح ٢١٠٧٠ ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٣٢٥ ، ح ٢٢ .

### ١٣- الحديث

٣٠٣٣/١٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ٢/٤٥٦

شُعَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْصِنِي بِوَجْهِ (١) مِنْ وُجُوهِ  
الْبِرِّ (٢) أَنْجُو بِهِ (٣) .

قَالَ (٤) أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَيُّهَا السَّائِلُ، اسْتَمِعْ (٥)، ثُمَّ اسْتَفْهِم (٦)، ثُمَّ اسْتَيْقِنْ، ثُمَّ  
اسْتَعْمِلْ؛ وَاعْلَمْ (٧) أَنَّ النَّاسَ ثَلَاثَةٌ: زَاهِدٌ، وَصَابِرٌ، وَرَاغِبٌ.

فَأَمَّا الزَّاهِدُ، فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَعْرَازُ وَالْأَفْرَاحُ (٨) مِنْ قَلْبِهِ، فَلَا يَقْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَا يَأْسَى (٩)  
عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ (١٠)؛ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ.

وَأَمَّا الصَّابِرُ، فَإِنَّهُ (١١) يَتَمَنَّاها بِقَلْبِهِ، فَإِذَا نَالَ مِنْهَا أَلْجَمَ (١٢) نَفْسَهُ عَنْهَا (١٣) لِسُوءِ عَاقِبَتِهَا وَ  
شَنَائِهَا (١٤)، لَوْ (١٥) أَطْلَعَتْ عَلَى قَلْبِهِ، عَجِبَتْ مِنْ عِفَّتِهِ (١٦) وَتَوَاضَعِهِ

ص: ٢٧٤

١-٥ . في «ز» : «بوجوه» .

٢-٦ . في «ه» ، بر ، بف « والوافي : «الخير» . و«البر» : اسم جامع للخير كله . مجمع البحرين ،  
ج ٣ ، ص ٢١٨ (برر).

٣-٧ . فى «ه ، بر ، بف» والوفى : «أنج به» . والجملة صفة ل «وجه» . ويمكن أن يكون جواباً للأمر .

٤-٨ . فى «ه ، بر» والوفى : «فقال» .

٥-٩ . فى «ه ، بر» : «اسمع» . وفى حاشية «بر» : «تسمع» . وفى الوافى : «افهم» . وفى مرآة العقول : «الأمر مترتبة ، فإنَّ العمل موقوف على اليقين ، واليقين موقوف على الفهم ، والفهم موقوف على الاستماع عن أهل العلم» .

٦-١٠ . فى «ز» : «استفتهم» .

٧-١١ . فى «بس» : «واعمل» .

٨-١ . فى مرآة العقول : «الأفراح والأحزان» .

٩-٢ . فى «ص» : «ولايأس» . و«الأسى» : الحزن . وحققيقته : إتباع الفأئ بالغم . يقال : أسيت عليه ، وأسيت له . المفردات للراغب ، ص ٧٧ (أسا).

١٠-٣ . فى «ب» : «فاته منها» .

١١-٤ . فى «ج» : «هو» .

١٢-٥ . أجمه عن حاجته : كفه . أساس البلاغة ، ص ٤٤٠ (لجم).

١٣-٦ . فى «ز» : «عنها» .

١٤-٧ . فى «ب ، ه» : «شئاتها» . وفى «ز» : «شئاتها» . وفى الوافى ومرآة العقول : «شئاتها» .

وشئى يَشْنَأُ شِنَاءً وشَنَانًا ، أى أبغض . وشنئته : تقدَّرته بغضاً له . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ٩٤٥ ؛ المفردات للراغب ، ص ٤٦٥ (شناً).

١٥-٨ . فى «ج ، ز ، ص ، ه ، بر ، بف» : «ولو» .

١٦-٩ . «العفاف» و«التعفف» : كفَّ النفس عن المحرّمات والسؤال من الناس . وقيل :

الاستعفاف : الصبر والنزاهة عن الشيء . يقال : عفَّ يَعِفُّ عِفَّةً ، فهو عفيف . مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ١٠٢ ؛ النهاية ، ج ٣ ، ص ٢٦٤ (عفف).

وَحَزْمِهِ (١).

وَأَمَّا الرَّغَبُ، فَلَا يُبَالِي مِنْ أَيْنَ جَاءَتْهُ الدُّنْيَا، مِنْ حِلِّهَا أَوْ مِنْ (۲) حَرَامِهَا، وَلَا يُبَالِي مَا دَنَسَ فِيهَا عِرْضَهُ، وَأَهْلَكَ نَفْسَهُ، وَأَذْهَبَ مُرُوءَتَهُ؛ فَهَمْ فِي غَمْرَةٍ (۳) يَضْطَرُّونَ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

شعیب بن عبد الله در حدیث مرفوعی (که سند بمعصوم رسد) حدیث کند که فرمود: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان مرا سفارش کن براهی از راههای خیر و خوبی که بدان نجات یابم؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای آنکه پرسیدی بشنو و سپس بفهم و پس از آن باور کن و سپس بکار بند: مردم سه گروهند: زاهد (پارسا) و صابر (شکیبا) و راغب (خواهان دنیا)، اما زاهد کسی است که اندوهها و شادیهها از دلش بیرون رفته نه بچیزی از دنیا شاد شود، و نه بر چیزی که از دستش رفته افسوس خورد پس او آسوده خاطر است، و اما صابر آن کس است که در دل آرزوی دنیا کند و چون بدان رسد بخاطر سرانجام بد آن و زشتی منظر آن (در نظر خرد) بنفس خود لگام زند که از آن برنگیرد، (و چنانست) که اگر بر دلش آگاه شوی از پارسائی و فروتنی و دور اندیشی او در شگفت شوی، و اما راغب باک ندارد که دنیا از چه راهی بدست او رسد: از حلال است یا از حرام، و باک ندارد که در باره آن آبرویش چرکین شود، و خود را هلاک کند، و مردانگی خود را از بین ببرد، پس آنهایند که در گرداب سخت (دنیا) سرگردان و مضطربند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از شعيب بن عبد الله، از یکی از اصحابش که حدیث را تا معصوم رسانیده است، فرمود (علیه السلام): مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین (علیه السلام)! به من سفارشی کن در باره یک راه خیری که بدان نجات یابم، امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: آیا سائل! خوب گوش کن، و سپس بفهم و سپس یقین کن و سپس به کار بند و بدان که: مردم سه دسته اند: زاهد و صابر و راغب، اما زاهد آن است که هر اندوه و شادی از دلش رخت بر بسته نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه بر چیزی از آن که نیابد و یا از دست بدهد افسوس خورد، او آسوده خاطر است، و اما صابر آن است که آرزوی دنیا را در دل دارد و چون به چیزی از آن دست یابد، خود را از آن به یک سو کشد برای بد سرانجامی و بدخواهی آن، اگر سری به دلش کشی، از پارسائی او در شگفت اندر شوی و هم از تواضع و دوراندیشی او، و اما راغب و مشتاق به دنیا باک ندارد که از چه راهی به دست او آید، از حلال باشد یا از حرام، و باکی ندارد که برای آن، آبروی خود چرکین کند و خود را هلاک سازد و مردانگی خود را ببازد، آنهایند که در گرداب سخت آن دست و پا می زنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «از شعيب بن عبد الله»، از یکی از اصحابش که حدیث را تا معصوم رسانیده است، فرمود علیه السلام: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین علیه السلام! به من سفارشی کن درباره یک راه خیری که توسط آن نجات یابم، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای سائل! خوب گوش کن، و سپس بفهم و سپس یقین کن و سپس به کار بند و بدان که: مردم سه دسته اند: زاهد و پارسا- و صابر و شکيبا- و راغب و خواهان دنیا- اما زاهد آن است که هر اندوه و شادی از دلش رفته نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه بر چیزی که از دست بدهد افسوس خورد، او آسوده خاطر است و اما صابر آن است که آرزوی دنیا را در دل دارد و چون به چیزی از آن دست یابد، بخاطر سرانجام بد آن

خود را از آن به یک سو کشد که اگر از دلش آگاه شوی از پارسائی و فروتنی و دوراندیشی او در شگفت شوی و اما راغب و مشتاق به دنیا باک ندارد که از چه راهی به دست او آید، از حلال باشد یا از حرام و باکی ندارد که برای آن، آبرویش چرکین شود و خود را هلاک سازد و مردانگی خود را ببازد، پس آنهايند که در گرداب سخت (دنیا) مضطرب و نگران باشند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. استمع أى ما يلقى عليك من الكتاب و السنة أو ما ألقىه عليك فى هذا الوقت و الأمور الأربعة مترتبة فإن العمل موقوف على اليقين، و اليقين موقوف على الفهم، و الفهم موقوف على الاستماع من أهل العلم. و اعلم أن الناس ثلاثة وجه الحصر أن الإنسان إما أن يخرج حب الدنيا من قلبه أو لا، و الثانى إما أن يمنع نفسه عن تحصيلها أو لا، فالأول زاهد و الثانى صابر، و الثالث راغب. فقد خرجت الأفراح و الأحزان، أى الدنيوية من قلبه و الأسى بالفتح و القصر الحزن، أسى يأسى من باب علم أسى فهو آس و هو إشارة إلى ما مر عن على بن الحسين عليهما السلام حيث قال: ألا و إن الزهد فى آية من كتاب الله عز و جل:

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ . و الحاصل أن قلب الزاهد متعلق بالله و يأمر الآخرة لا بالدنيا، فلا يفرح بشيء منها يأتيه و لا يحزن على شيء منها فاتته، لأن الفرح بحصول محبوب و الحزن بفواته، و شيء من الدنيا ليس بمحبوب عند الزاهد. فهو مستريح أى فى الدنيا و الآخرة أما الدنيا فلغراغه من مشاق الكسب و شدائد الصبر على فواته، و أما الآخرة فلنجاته من الحساب و

العقاب، و الشنأة كالشناعة: البغض، و المراد هنا قباحتها فى نظر عقله و إن مال طبعه إليها، و الحزم الأخذ بالثقة، و النظر فى العاقبة و قال الفيروزآبادى: العرض بالكسر النفس، و جانب الرجل يصونه من نفسه و حسبه أن ينتقص و يثلب أو سواء كان فى نفسه أو سلفه أو من يلزمه أمره أو موضع المدح و الذم منه أو ما يفتخر به من حسب و شرف. و أهلك عطف على دنس أو لا يبالى، و المروءة آداب نفسانية تحمل مراعاتها الإنسان على الوقوف عند محاسن الأخلاق و جميل العادات، و الغمرة الرحمة و الشدة و الانهماك فى الباطل، و معظم البحر، و كأنه عليه السلام شبهه بمن غرق فى البحر يضطرب و لا يمكنه الخروج منه.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦٧

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣٠٣٤/١٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى (٦)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَصْغُرُ (٧) مَا يَنْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ لَا يَصْغُرُ (٨) مَا يَضُرُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَكُونُوا (٩) فِيمَا أَخْبَرَكُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - كَمَنْ عَايَنَ» (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:



حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: آنچه در روز قیامت سود دهد و بکار آید کوچک نیست (یا کوچک شمرده نشود) و آنچه در روز قیامت زیان رساند کوچک نباشد، پس در آنچه خدای عز و جل بشما آگاهی داده مانند کسی باشید که بچشم خود دیده باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: آنچه در قیامت سودمند باشد کوچک نباشد و آنچه هم در قیامت، زیان رساند کوچک شمرده نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

آنچه در قیامت سود دهد و به کار آید کوچک شمرده نشود و آنچه که در قیامت زیان رساند کوچک شمرده نشود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. و صغر ككرم و فرح صار صغيرا و يمكن أن يقرأ على المجهول من بناء التفعيل أى لا يعد صغيرا كمن عاين هو مرتبة عين اليقين كما مر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٦٧

\*\*\*\*\*

ص: ٢٧٥

- 
- ١- ١٠. «الحزم»: ضبط الرجل أمره، والحذر من فواته، من قولهم: حزمت الشيء، أى شدّدته. النهاية، ج ١، ص ٣٧٩ (حزم).
- ٢- ١١. فى «ب، ج، بر، بف»: - «من».
- ٣- ١٢. فى «د، ه، بر» والوفى: «غمرتهم». وفى «ه، بر»: + «يعمهون». وفى الوافى: «الغمرة: الشدّة والزحمة من الناس. والغمر: من لم يجرب الأمور». وفى مرآة العقول: «الغمرة: الزحمة والشدّة والانهماك فى الباطل، ومعظم البحر. وكأنّه عليه السلام شبّهه بمن غرق فى البحر يضطرب ولا يمكنه الخروج منه». وفى النهاية، ج ٣، ص ٣٨٤ (غمر): «الغمرة: الماء الكثير».
- ٤- ١٣. فى «ب»: «يضطرخون». وفى «د، بف» وحاشية «ج، ز»: «يعمهون».
- ٥- ١٤. الأمالى للصدوق، ص ٣٤٣، المجلس ٥٥، ضمن الحديث الطويل ١؛ والتوحيد، ص ٣٠٧، ضمن الحديث الطويل ١؛ والاختصاص، ص ٢٣٧، ضمن الحديث الطويل، بسند آخر، من قوله: «واعلم أنّ الناس ثلاثة» مع اختلاف يسير الوافى، ج ٤، ص ٣٨٨، ح ٢١٦٩.
- ٦- ١. فى «ه»: - «بن يحيى».

٧-٢ . فى «ب ، ز ، ص ، بر» : «لايصغر» . وفى «ه» : «لاتصغر» .

٨-٣ . فى «ه» : «لاتصغر» . وفى «بر» : «لايصغر» .

٩-٤ . فى «ه ، بر» : «وكونوا» .

١٠-٥ . المحاسن ، ص ٢٤٩ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٢٥٧ ، عن أبيه ، عن ابن سنان ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٠٩ ، ح ٣٤٩١ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣١١ ، ح ٢٠٦٠٧ .

## ١٥- الحديث

٣٠٣٥/١٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُعْرِفَ فَاَفْعَلْ، وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يُثِي ٢ / ٤٥٧

عَلَيْكَ النَّاسُ (١) ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مَذْمُوماً عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ مَحْمُوداً عِنْدَ اللَّهِ».

ثُمَّ قَالَ : «قَالَ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ يَزِدَادُ (٢) كُلَّ يَوْمٍ خَيْرًا، وَ رَجُلٍ يَتَذَارَكُ (٣) سَيِّئَتَهُ (٤) بِالتَّوْبَةِ، وَ أَنَّى لَهُ بِالتَّوْبَةِ! وَ اللَّهُ، لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ (٥) عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . إِلَّا وَ (٦) مِنْ (٧) عَرَفَ حَقَّنَا، وَ رَجَا الثَّوَابَ فِينَا، وَ رَضِيَ بِقُوَّتِهِ (٨) - نِصْفِ (٩) مُدٍّ (١٠) فِي كُلِّ يَوْمٍ - وَ مَا سَتَرَ عَوْرَتَهُ، وَ مَا أَكَنَّ (١١) رَأْسَهُ، وَ هُمْ وَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ (١٢) خَائِفُونَ وَ جِلُونَ، وَ دُؤَا أَنَّهُ حَظُّهُمْ مِنَ الدُّنْيَا، وَ كَذَلِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فَقَالَ (١٣): «وَ الَّذِينَ يُوءُتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (١٤).

ص: ٢٧٦

٢-٧ . فى الوسائل : « فى » .

٣-٨ . فى « ه » : « يُتدارك » على بناء المفعول .

٤-٩ . هكذا فى « ب ، ج ، ز ، ه ، بر ، بف » وحاشية « د » والوافى . وفى سائر النسخ والمطبوع : « منيته » .

٥-١٠ . فى « ه » : « تنقطع » . والعنق قد يؤنث .

٦-١ . فى « ه » : « وإلا » بدل « ألا » .

٧-٢ . فى مرآة العقول : « كأن خبر الموصول مقدر . وقيل : استفهام للتقليل » .

٨-٣ . « القوت » : ما يمسك الرمق من الرزق . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٥٣٨ (قوت) .

٩-٤ . فى مرآة العقول : « نصف ، مجرور بالبدلية ل « قوته » . أو منصوب بالحالية . أو تميز ، مثل قولهم : رضيت بالله رباً » .

١٠-٥ . « المدد » : كيل ، وهو رطلٌ وثلاث عند أهل الحجاز ، فهو ربع صاع ، لأن الصاع خمسة أرطال وثلث . والمدد رطلان عند أهل العراق . والجمع : أمداد ومداد . المصباح المنير ، ص ٥٦٦ (مدد) .

١١-٦ . « الكين » : كل شىء وقى شيئا ، فهو كينه وكيناه . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٦٠١ (كن) .

١٢-٧ . فى « ب » : « فى ذلك والله » .

١٣-٨ . فى « ز » : « والله » .

١٤-٩ . المؤمنون (٢٣) : ٦٠ .

ثُمَّ قَالَ: « مَا الَّذِي آتَوْا؟ آتَوْا وَاللَّهِ مَعَ الطَّاعَةِ الْمَحَبَّةِ (١) وَالْوَلَايَةِ، وَهُمْ فِي (٢) ذَلِكَ خَائِفُونَ، لَيْسَ خَوْفُهُمْ خَوْفَ شَكٍّ، وَلَكِنَّهُمْ خَافُوا (٣) أَنْ يَكُونُوا مُقْصِرِينَ فِي مَحَبَّتِنَا (٤) وَطَاعَتِنَا (٥) ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حفص بن غیاث گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: اگر بتوانی که شناخته نشوی (و گمنام باشی) همان کار را بکن، چه باکی بر تو باشد که مردم تو را نستایند؟ و چه باکی است تو را که نزد مردم نکوهیده باشی در صورتی که نزد خدا پسندیده باشی؟ سپس فرمود: پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده خیری در زندگی نیست جز برای دو نفر: (یکی) مردی که هر روز کار خیری (بر کارهای خیر گذشته) بیفزاید، و (دیگر) مردی که مرگش را با توبه تدارک ببیند و کجا توبه تواند؟ بخدا سوگند اگر سجده کند تا گردنش بریده شود بجز با ولایت (و دوستی) ما اهل بیت، خدای تعالی توبه اش را نپذیرد. آگاه باشید آیا کیست که حق ما را بشناسد و امید ثواب بوسیله ما داشته باشد؟ و بخوراک نیم مد (که تقریباً پنج سیر است) در هر روز راضی باشد، و بدان چه از جامه که عورتش را بپوشاند و سرش را در خود مستور سازد (خشنود باشد) با اینکه در همین اندازه هم ترسان و هراسان باشند، و دوست دارند بهره شان از دنیا همان باشد و به همینسان خدای عز و جل آنها را توصیف کرده و فرموده است: «و آنان که در راه خدا بدهند آنچه بآنها داده شده و دلشان ترسان است که بسوی پروردگارشان بازگشت کنند» (سوره مؤمنون آیه ۶۰) سپس فرمود: چه چیز بآنها داده شده؟ بخدا سوگند بدانها - با اطاعت خدا - محبت و ولایت (ما خاندان) داده شد و با این حال باز هم ترسانند، ترسشان شک و تردید نیست، بلکه می ترسند مبادا در دوستی و فرمانبرداری از ما مقصر باشند؟.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از حفص بن غیاث، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: اگر توانی که شناخته نشوی و گمنام بمانی، همان کار کن، بر تو باکی نباشد که مردمت نستایند و بر تو باکی نباشد که نزد

مردم نکوهیده باشی هر گاه نزد خدا پسندیده باشی، سپس فرمود: پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرموده است که: زندگانی خوب نیست مگر برای یکی از دو مرد: ۱- مردی که هر روز کار خیری به کارهای خیر خود بیفزاید. ۲- مردی که با توبه برای مرگ خود تدارک بیند و از کجا توبه برای او میسر شود؟ به خدا اگر سجده کند تا گردن او ببرد و بیفتد، خدا تبارک و تعالی آن را از وی نپذیرد جز به ولایت و پیروی از ما خاندان، هلا مردی که حق ما را شناسد و امید ثواب به ما داشته باشد، به خوراک نیم مد (پنج سیر تقریباً) در هر روزی خشنود باشد و بدان چه از جامه که عورتش را بپوشد و آنچه سرش را در خود گیرد، با اینکه آنها در همین هم ترسان و هراسان باشند، دوست دارند بهره شان از دنیا همین باشد، و همچنین خدا عز و جل آنها را ستوده و فرموده (۶۲ سوره مؤمنون): «و آن کسانی که به راه خدا بدهند آنچه به آنها داده شود و دلشان ترسان است که آنان به درگاه پروردگارشان برگشت دارند» سپس فرمود: چه به آنها داده شده است به خدا با طاعت خدا محبت و ولایت (ائمه معصومین) و آنان با این هم ترسانند، ترسشان از راه شک و تردید نیست ولی ترسانند که مبادا در دوستی و فرمان بری از ما مقصر باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- «حفص بن غیاث»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر بتوانی که شناخته نشوی و گمنام بمانی، همان کار را بکن و بر تو باکی نیست که مردم تو را نستایند و بر تو باکی نیست که نزد مردم نکوهیده باشی وقتی که نزد خدا پسندیده باشی، سپس فرمود: پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است که: زندگانی خوب نیست جز برای یکی از دو مرد:

۱- مردی که هر روز کار خیری به کارهای خیر خود بیفزاید

۲- مردی که با توبه در تدارک مرگ خود باشد و از کجا توبه برای او میسر شود؟ به خدا اگر سجده کند تا گردن او ببرد و بیفتد، خدای تبارک و تعالی آن را از وی نپذیرد جز به ولایت و پیروی از ما خاندان، همانا مردی که حق ما را بشناسد و امید ثواب به ما داشته باشد، به خوراک نیم مد (پنج سیر تقریباً) در هر روزی خشنود باشد و بدانچه که جامه که عورتش را بپوشد و سرش را بپوشاند راضی باشد و با اینکه آنها در همین هم ترسان و هراسان باشند، دوست دارند بهره ایشان از دنیا همین باشد، و همچنین خدای عز و جل آنها را ستوده و فرموده است: «و آن کسانی که در راه خدا انفاق کنند از آنچه به آنها داده شده و دلشان ترسان است که آنان به درگاه پروردگارش بازگشت کنند (مؤمنون/۶۲)» سپس فرمود: چه چیزی به آن ها داده شده است؟ به خدا با طاعت خدا محبت و ولایت (ائمه معصومین) و آنان با این هم ترسانند، ترسشان از راه شک و تردید نیست ولی ترسانند که مبادا در دوستی و فرمان برداری از ما، مقصر باشند؟.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

إن قدرت إن لا تعرف فافعل هذا مما يدل على أن العزلة أفضل من المعاشرة، و اختلف العلماء في ذلك، و الآيات و الأخبار أيضا متعارضة فمن قال العزلة أحسن نظر إلى آفات المعاشرة من الحسد و العداوة و البغضاء و الغيبة و النميمة و الرياء و حب الدنيا و عدم فراغ القلب للذكر و الفكر و تضييع العمر، و عدم الانتفاع بمعاشرة أكثر الخلق و أشباه ذلك، و من قال المعاشرة أفضل نظر إلى فوائد المعاشرة من التعليم و التعلم و الاهتداء بسيرة العلماء و أخلاقهم، و تحصيل المثوبات العظيمة من

زيارة الإخوان و عيادتهم و تشييع جنازهم و السعى فى قضاء حوائجهم و هداية الخلق و إحياء مراسم الدين و الحضور فى الجماعات و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و أمثال ذلك، و كل ذلك يفوت بالعزلة. فالحق القول بالتفصيل فى الأشغال و الأحوال و الأزمان و الأشخاص فالعزلة المطلوبة عن شرار الخلق إذا يؤس عن هدايتهم كما قال إبراهيم عليه السلام عند اليأس عن هدايتهم:

وَاعْتَزَلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

لا العزلة التامة بحيث يترك الأمور الواجبة كالتعليم و التعلم و حضور الجمعات و الجماعات و سائر ما أشرنا إليه سابقا، و المعاشرة إنما تكون مطلوبة إذا كانت متضمنة لمنفعة دينية خالية عن المفسد المذكورة و غيرها. و أيضا ذلك يختلف باختلاف الأشخاص، فالعلماء و الفقهاء إذا اعتزلوا صار سببا لضلالة الخلق و حيرتهم و استيلاء شياطين الجن و الإنس عليهم، و كثير من سائر الخلق لا ضرورة فى معاشرتهم. و أيضا الأزمنة مختلفة، فقد ورد فى الخبر: سيأتى على الناس زمان لا ينجو فيه إلا النومة كما أن سيد الساجدين صلوات الله عليه اعتزل الخلق لفساد الزمان و استيلاء بنى أمية على الخلق و الباقى و الصادق عليهما السلام عملا بخلاف ذلك لتمكنهم من هداية الخلق. و بالجملة ينبغى أن يكون الإنسان طيب نفسه، فإنه أعرف بأدائها و عارفا بزمانه و أهله، فإذا عرف أن صلاحه فى العزلة اعتزل اعتزالا لا يضر بحاله، و إذا علم أن صلاحه فى المعاشرة اختارها على وجه لا يضر بنياته و أعماله و ينبغى أن ينظر فى أحوال أهل زمانه فيختار للأخوة و المصاحبة من كان مصلحا لأحواله و لا يكون مضيعا لعمره كما سيأتى تحقيقه فى كتاب العشرة إن شاء الله، و قد بسطنا الكلام فى ذلك بعض البسط فى كتاب عين الحياة و الله الموفق. و أما هذا الخبر فالظاهر أن الراوى و هو حفص بن غياث لما كان عاميا قاضيا من قبل هارون طالبا للشهرة عند الولاة و خلفاء الجور، و لذا عدل عن الحق و اتبع أهل الضلال، و كان المناسب بحاله ترك الشهرة و الاعتزال أمره عليه السلام بذلك. لا خير فى العيش أى عيش الدنيا و يحتمل الأعم من عيش الدنيا و الآخرة و المراد بالرجل الأول من لم يذنب أصلا أو إلا نادرا و بالثانى من يتلى بالمعاصى ثم يتوب و هو المفتن التواب كما مر. ثم بين عليه السلام إن قبول التوبة مشروط بحسن الاعتقاد لئلا يغتر السامع بذلك فإنه كان من



أهل الضلال، و ألا بالتخفيف حرف تنبيه و رجا الثواب كان خبر الموصول مقدر و قيل: استفهام للتقليل و نصف مجرور بالبدلية لقوته أو منصوب بالحالية أو تميز مثل قولهم: رضيت بالله ربا، و فى كل يوم صفة نصف مد، و ما ستر عطف على قوته و الواو فى قوله و هم للحالية، و قيل: للاستئناف، و الضمير فى قوله: و هم راجع إلى أصحاب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم الذين لم يرددوا بعده و هو بعيد، و الجمع بين الخوف و الوجل للإشارة إلى الآيات الواردة فى ذلك. و دوا أنه حظهم أى هم راضون بما قدر لهم من الدنيا لا يريدون أكثر من ذلك لئلا يطغوا

وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا

قال فى مجمع البيان: أى يعطون ما أعطوا من الزكاة و الصدقة و قيل: أعمال البر كلها

وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَّةٌ

أى خائفة عن قتادة، و قال الحسن: المؤمن جمع إحسانا و شفقة، و المنافق جمع إساءة و أمتا، و قال أبو عبد الله عليه السلام: معناه خائفة أن لا يقبل منهم، و فى رواية أخرى يؤتى ما آتى و هو خائف راج، و قيل: إن فى الكلام حذفاً و إضماراً، و تأويله و جلة أن لا يقبل منهم لعلمهم أنهم إلى ربهم راجعون، أى لأنهم يوقنون بأنهم يرجعون إلى الله تعالى يخافون أن لا يقبل منهم، و إنما يخافون ذلك لأنهم لا يأمنون التفريط.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٧٠

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٠٣٦/١٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ (٧) ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ (٨) :

دَخَلَ قَوْمٌ فَوَعَّظَهُمْ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ عَايَنَ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيهَا، وَ عَايَنَ النَّارَ وَ مَا فِيهَا  
إِنْ كُنْتُمْ تُصَدِّقُونَ بِالْكِتَابِ (٩)» (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حکم بن سالم گوید: دسته ای از مردم وارد شدند (بر حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السلام - چنانچه مجلسی (ره) گوید) پس آن حضرت آنها را موعظه کرد، سپس فرمود: هیچ کدام از شما نیست جز اینکه بهشت را با آنچه در آنست بچشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آنست دیده است اگر قرآن را راست و درست دانید (و آن را باور دارید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٩٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٦- از حکم بن سالم، گوید: مردمی وارد شدند (نزد امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام- از مجلسی ره) و آنها را پند داد و موعظه کرد و سپس فرمود: هیچ کدام شماها نیست جز اینکه بهشت و آنچه در آن است به چشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آن است به چشم خود دیده است، اگر قرآن را باور دارید.

ترجمه کمره ای؛ ج ٥، ص ٥٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- «حکم بن سالم»، گوید: مردمی وارد شدند (نزد امام باقر و یا امام صادق علیه السلام) و آنها را پند داد و موعظه کرد و سپس فرمود: اگر قرآن را باور دارید هیچ کدام شماها نیست جز اینکه بهشت و آنچه در آن است به چشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آن است به چشم خود دیده است.

توضیح: مراد امام این است که اگر انسان به قرآن ایمان داشته باشد و یقین کند که قرآن آنچه را که از نعمت های بهشتی و عذاب های آخرت خواهد دید چنین کسی مانند آن است که با چشم خود همه آنها را دیده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول بالحکم و هو غیر مذکور فی کتب الرجال و ابراهیم الراوی عنه من أصحاب الصادق علیه السلام و الکاظم علیه السلام فالمروی عنه فی الخبر یحتمل الصادق و الباقر علیهما السلام و احتمال الکاظم علیه السلام بعید، و المعنی أن فی القرآن المجید أحوال الجنة و درجاتها و ما فیها و أوصاف النار و درکاتها و ما فیها، و الله سبحانه أصدق الصادقین، فمن صدق بالکتاب کان کمن عاینهما و ما فیهما و من عاینهما ترک المعصیة قطعاً فمن ادعی التصدیق بالکتاب و عصی ربه فهو کاذب فی دعواه، و تصدیقه لیس فی درجة الیقین.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۷۰

- ١- ١٠ . فى «ج ، د ، ص ، ه ، ب ف» : «الطاعة مع المحبّة» .
- ٢- ١١ . فى «د ، ه ، حاشية «ص ، بر» : «مع» .
- ٣- ١٢ . فى «ز» : «خائفون» .
- ٤- ١٣ . فى «د» : «وولايتنا» .
- ٥- ١٤ . فى «ه ، بر ، ب ف» وحاشية «ز» : «وولايتنا» . وفى الوافى : - «ألا ومن \_ إلى \_ طاعتنا» .
- ٦- ١٥ . الكافى ، كتاب الروضة ، صدر ح ١٤٩١٣ ، مع اختلاف يسير . تفسير القمى ، ج ١ ، ص ٢٤٢ ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد ، ذيل الحديث ، إلى قوله : «وهم فى ذلك واللّه خائفون وجلون» . المحاسن ، ص ٢٢٤ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ١٤٢ ، عن القاسم ، عن المنقرى . الخصال ، ص ٤١ ، باب الاثني ، ح ٢٩ ، بسنده عن القاسم بن محمّد الأصبهاني ، وفيهما من قوله : «قال : قال أبى على بن أبى طالب» إلى قوله : «إلا بولايتنا أهل البيت» . الأمالى للصدوق ، ص ٦٦٦ ، المجلس ٩٥ ، ح ٢ ، بسنده عن القاسم بن محمّد الأصبهاني ، إلى قوله : «إلا بولايتنا أهل البيت» مع زيادة فى أوّله . تحف العقول ، ص ٣٥٦ ، ضمن الحديث ، إلى قوله : «يتدارك منيته بالتوبة» وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٩٥ ، ح ٣٦٣٨ : الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٩٣ ، ح ٢١٠٧١ ، إلى قوله : «يتدارك منية بالتوبة» .
- ٧- ١ . فى «د ، ه ، ب ف ، جر» : «الحسن بن محبوب» .
- ٨- ٢ . فى شرح المازندراني : «الواعظ غير معلوم» ، وفى مرآة العقول : «هو \_ أى الحَكَم \_ غير المذكور فى كتب الرجال ، وإبراهيم الراوى عنه من أصحاب الصادق عليه السلام والكاظم عليه السلام ، فالمروى عنه فى الخبر يحتمل الصادق والباقر عليهما السلام ، واحتمال الكاظم عليه السلام بعيد» .

۹-۳. فی مرآة العقول : «المعنى أن في القرآن المجيد أحوال الجنة ودرجاتها وما فيها ، وأوصاف النار ودرجاتها وما فيها ، والله سبحانه أصدق الصادقين ؛ فمن صدق بالكتاب كان كمن عاينهما وما فيهما ، و من عاينهما ترك المعصية قطعاً ، فمن ادعى التصديق بالكتاب و عصى ربه فهو كاذب في دعواه ، وتصديقه ليس في درجة اليقين» .

۱۰-۴ . الوافی ، ج ۴ ، ص ۱۷۹ ، ح ۱۷۸۹.

## ۱۷- الحديث

۳۰۳۷/۱۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ (۱)، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَا تَسْتَكْثِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ وَتَسْتَقِلُّوا (۲) قَلِيلَ الذُّنُوبِ (۳)، فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ (۴) يَجْتَمِعُ (۵) حَتَّى يَصِيرَ (۶) كَثِيراً؛ وَخَافُوا اللَّهَ فِي السِّرِّ (۷) حَتَّى تُعْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمْ النِّصْفَ (۸)، وَسَارِعُوا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَاصْدُقُوا الْحَدِيثَ، وَأَدُّوا الْأَمَانََةَ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ (۹)؛ وَلَا تَدْخُلُوا فِيهَا لَا يَحِلُّ لَكُمْ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ عَلَيْكُمْ» (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سماعه گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که میفرمود: کار خیر زیاد هم که باشد شما آن را زیاد نشمارید، و گناه کم هم اگر هست شما آن را کم نشمارید زیرا گناه کم است که فراهم شود تا بسیار گردد، و از خدا در نهانی بترسید تا خودتان انصاف و عدالت کرده باشید، و بسوی اطاعت خداوند شتاب کنید، و راست بگوئید و امانت را بصاحبش بدهید زیرا که آن بسود شما است، و در آنچه بر شما حلال نیست وارد نشوید زیرا که آن بزبان شما است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از سماعه، گوید: از ابو الحسن (امام کاظم علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر چه کار خیر کنید، بسیار بشمارید، و کمتر گناه را هم کم به حساب نیارید، زیرا گناه اندک، گرد هم آید تا بزرگ و بسیار شود و از خدا در نهانی بترسید تا از طرف خود انصاف و عدالت کرده باشید و به طاعت خدا بشتابید و راست بگوئید و امانت را به صاحبش پردازید که آن به سود شما است، و آنچه برای شما روا نیست وارد مشوید که همانا بر زیان شما است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- «سماعه»، گوید: از ابو الحسن (امام کاظم علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر چه کار خیر کنید، بسیار می شمارید، و کمی گناه را هم کم به حساب نیاورید، زیرا گناهان باهم جمع شوند تا بزرگ و بسیار جلوه کنند و از خدا در نهانی بترسد تا از طرف خود انصاف و عدالت کرده باشی و به طاعت خدا بشتابید و راست بگوئید و امانت را به صاحبش رد کنید که آن به سود شماست، و آنچه برای شما روا نیست وارد مشوید که همانا به زیان شماست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. و قد مضى صدره فى باب استصغار الذنب لا تستكثروا كثير الخير فإنه يوجب العجب و الفخر و الإدلال و الاعتقاد لخروج النفس عن حد التقصير، و كل ذلك مهلك كما مر و خافوا الله فى السر إنما خص السر بالذكر لأن الناس يتسامحون فى السر ما لا يتسامحون فى العلانية، و أيضا هو يستلزم الخوف فى العلانية بدون العكس، و هو أشد على النفس أيضا حتى تعطوا من أنفسكم النصف أى الإنصاف بأنكم خفتم الله أو تنصفوا من أنفسكم و لم تحتاجوا إلى حاكم يحكم بينكم. فإنما ذلك لكم كان المراد لا ينفعكم إلا ذلك، و كذا قوله عليكم، أو للإشعار بأنهم لما لم يعلموا بهذا العلم فكأنهم لا يعلمونه، و قيل: هذا و إن كان بينا لكن ذكره للتنبية عن الغفلة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٧١

\*\*\*\*\*

٤٥٨ / ٢

## ١٨- الحديث

٣٠٣٨/١٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ! وَ مَا أَقْبَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ!». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: چه بسیار خوب است حسنات (کارهای نیک و شایسته) بدنبال سیئات (کارهای بد و گناهان) و چه بسیار بد است سیئات در دنبال حسنات.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: چه بسیار خوب است حسنات دنبال سیئات، و چه بسیار بد است سیئات در دنبال حسنات.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۸- محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

چه بسیار خوب است حسنات دنبال سیئات، و چه بسیار بد است سیئات به دنبال حسنات.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۲۳



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. و ما أحسن الحسنات إلى آخره، قيل: هذا كلام موجز يندرج فيه التوبة بعد المعصية، و المعصية بعد التوبة، و كل خير بعد شر، و كل شر بعد خير سواء كانا ضدّين كالإحسان و الإساءة أم لا كالصلاة و الزنا.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٧١

\*\*\*\*\*

ص: ٢٧٨

- 
- ١- ٥ . فى الوسائل : أحمد بن محمّد بن عيسى « بدل «أحمد بن محمّد بن خالد» .
- ٢- ٦ . فى شرح المازندراني والوسائل والبحار والكافى ، ح ٢٤٦٨ والزهد والأمالى : «ولاتستقلّوا».
- ٣- ٧ . فى «ب» : «الذنب» .
- ٤- ٨ . فى «ه» : «الذنب» .
- ٥- ٩ . فى «ز، بر» : «يجمع» .
- ٦- ١٠ . فى «بس» والوفى والوسائل ، ح ٢٠٦٠٤ والبحار والكافى ، ح ٢٤٦٨ والأمالى : «حتى يكون» .
- ٧- ١١ . فى الزهد : + «والعلانيّة» .

٨-١٢ . «النَّصْفُ» و«النَّصْفَةُ» : اسم الإنصاف . وتفسيره : أن تعطيه من نفسك النصف ، أي تعطى من نفسك ما يستحق من الحق كما تأخذه . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٧٩٩ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١١٤٠ (نصف) .

٩-١ . فى الزهد : + «ولا تظلموا» .

١٠-٢ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب استصغار الذنب ، ح ٢٤٦٨ ، إلى قوله : «حتى تعطوا من أنفسكم النصف» . الزهد ، ص ٧٧ ، ح ٣٣ ، عن عثمان بن عيسى ؛ الأمالى للمفيد ، ص ١٥٧ ، المجلس ١٩ ، ح ٨ ، بسنده عن عثمان بن عيسى الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٠٩ ، ح ٣٤٩٢ ؛ الوسائل ، ج ١ ، ص ٩٦ ، ح ٢٢٩ ، إلى قوله : «تستقلوا قليل الذنوب» ؛ وج ١٥ ، ص ٣١٠ ، ح ٢٠٦٠٤ ؛ البحار ، ج ٧٣ ، ص ٣٤٦ ، ح ٣٠ ، وفى الأخيرين إلى قوله : «حتى تعطوا من أنفسكم النصف» .

١١-٣ . فى «ب» : - «ما» .

١٢-٤ . الأمالى للصدوق ، ص ٢٥٣ ، المجلس ٤٤ ، ح ١ ، بسنده عن الحسن بن محبوب الوافى ، ج ٥ ، ص ١١٠٢ ، ح ٣٦٤٩ .

## ١٩- الحديث

٣٠٣٩/١٩ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (١)، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَقْبُوضَةٍ (٢) ، وَ أَيَّامٍ مَعْدُودَةٍ ، وَ الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً ؛ مَنْ (٣) يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصِدُ غَبْطَةً (٤) ، وَ مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصِدُ نَدَامَةً ، وَ لِكُلِّ زَارِعٍ (٥) مَا زَرَعَ ، وَ (٦) لَا يَسْبِقُ الْبَطِيءُ مِنْكُمْ حَظَّهُ (٧) ، وَ لَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ (٨) مَا لَمْ يَقْدَرْ لَهُ ، مَنْ أُعْطِيَ

خَيْرًا فَاللَّهُ أَعْطَاهُ ، وَ مَنْ وُقِيَ شَرًّا فَاللَّهُ وَقَاهُ» . (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا شما در عمرهای گرفته شده و روزهای شمرده شده هستید که ناگهان مرگ در رسد، آنکه خوبی کشت کند (آنجا) غبطه (و آرزوی زیادتیر داشتن را) درو کند، و هر که بدی میکارد پشیمانی بچیند، برای هر شخص کشتکاری همانست که کشت کرده، هر کس از شما که در تحصیل روزی کند است روزیش بر او پیشی نگیرد، (یعنی کنذیش سبب از دست رفتن روزی او نشود) و آنکه حریص است (هر قدر حرص زند) بآنچه مقدرش نشده دست نیابد، اگر بکسی خیری رسد خداست که آن را باو داده و اگر از بدی نگهداشته شود، خدا است که او را از آن نگهداشته است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از ابن فضال، از کسی که نامش را یاد کرد، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی شما عمری می گذرانید که پیوسته آن را از شما می گیرند و روزهای عمر شما شماره معنی دارد، و مرگ به ناگهان می رسد، هر که خوبی کشت می کند، محصول رشک آوری درو می کند، و هر که بدی می کارد پشیمانی می درود، از آن هر کشتکاری همان است که کشته، آنکه در تحصیل روزی کنذی می کند، به بهره او پیشدستی نکنند، و آنکه آزمندی کند آنچه مقدرش نیست در نیابد، به هر که خیری رسد، خدا است که به او عطا کرده است و هر که از بدی نگهداری شود، خدا است که او را نگهداشته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی شما عمری را می گذرانید که پیوسته آن را از شما می گیرند و روزهای عمر شما شمارش شده است در این میان ناگهان مرگ شما فرامی رسد آنکه خوبی را کشت کند غبطه و آرزوی زیاد داشتن را درو کند و هرکس بدی را کشت کند پشیمانی بچیند برای هر شخص کشتکاری همان است که کشت کند، آنکه در تحصیل روزی کندی می کند، به بهره او پیشدستی نکنند، و آنکه آزمندی کند آنچه مقدورش نیست به دست نیاورد به هرکس خیری رسد خداست که به او عطا کرده است و هرکس از بدی نگهداری شود، خداست که او را نگه داشته است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. فی آجال ای أعمار مقبوضة ای یقبض منها أنا فآنا و ساعة فساعة، و هی فی النقص دائماً أو لقلتها و سرعة نفادها كأنها قبضت و الأول أظهر، و أيام معدودة ای عدت و قدرت لا تزيد و لا تنقص و الموت یأتی بغتة ای لا یعلم وقت نزوله و تتسبب أسبابه من غیر علم منکم بها، أو قد یأتی فجأة، و البغطة بالفتح و التحریک الفجأة، و الغبطة بالكسر حسن الحال و المسرة، و أن یتمنی غیره حاله، و فی الکلام تمثیل أو استعارة تبعیة، و الحصاد ترشیح، و التنکیر فی غبطة و ندامة للتعظیم و لكل زارع ما زرع ای لا یحصل له إلا ما زرعه إشارة إلى قوله تعالی:

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى . لا يسبق البطيء منكم حظه الفعل على بناء الفاعل، و حظه مرفوع بالفاعلية و البطيء منصوب بالمفعولية أى لا يصير بطوءه سببا لأن يفوته حظه، أى ما قدر له من الرزق. و أقول: يمكن أن يقرأ على بناء المفعول، فالبطيء مرفوع و حظه منصوب بنزع الخافض، أى لا يسبقه غيره إلى حظه و لا يدرك حريص ما لم يقدر له، و ما يتوهم أنه زاد بسعيه باطل، إذ لعله مع عدم هذا السعى أيضا يصل إليه، أو يقال: أن السعى إنما ينفع فى الزيادة إذا كانت مقدرة فلا يترك التوسل إلى الله و التوكل عليه، و لا يعتمد على سعيه فإننا نرى من يسعى أكثر من سعيه، و لا يحصل له شيء. و الحاصل أنه ليس مستقلا فى التحصيل، بل هو داخل تحت قضاء الرب الجليل، و لذا قال بعده: من أعطى خيرا فالله أعطاه، و قيل: لا ينافيه وجدان الحريص زيادة، لأن تلك الزيادة ليست من قوته المفتقرة هو إليه فى البقاء بل هو لغيره و الحساب عليه و ما ذكرنا أظهر.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٧٢

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٣٠٤٠/٢٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ (١٠)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ (١١)، فَقَالَ (١٢): يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ

ص: ٢٧٩

---

١- ٥ . فى «بس» : «أحمد بن محمد أبى عبد الله» .

٢- ٦ . فى «ه، بر» والوفى : «منقوصة» .

٣- ٧ . فى «ه، بر» والوفى : «ومن» .

٤- ٨ . أى فرحا وسرورا . و«الغبطة» : حسن الحال . وهى اسم من غَبَطْتُهُ أُغْبِطُهُ غَبَطًا : إذا تمنيت مثل ماله من غير أن تريد زواله منه . مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٢٦٢ (غبط).

٥- ٩ . فى حاشية «بر» : «زراع» .

٦- ١٠ . فى «ج ، ه ، بر» ومراة العقول : - «و» .

٧- ١١ . فى مراة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٧٢ : «الفعل على بناء الفاعل ، و «حظّه» مرفوع بالفاعلية ، و«البطىء» منصوب بالمفعولية ، أى لا يصير بطؤه سببا لأن يفوته حظّه ، أى ما قدّر له من الرزق . وأقول : يمكن أن يقرأ على بناء المفعول ، فالبطىء مرفوع و «حظّه» منصوب بنزع الخافض ، أى لا يسبقه غيره إلى حظّه ولا يدرك حريص ما لم يقدر له ، وما يتوهم أنه زاد بسعيه باطل» .

٨- ١٢ . فى «بر ، بف» : «الحريص» .

٩- ١ . الأمالى للطوسى ، ص ٥٢٧ ، المجلس ١٩ ، ضمن الحديث الطويل ١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، خطابا لأبى ذرّ . وفيه ، ص ٤٧٣ ، المجلس ١٧ ، ح ١ ، بسند آخر عن علىّ عليه السلام عن النبىّ صلى الله عليه وآله ، إلى قوله : «من يزرع شرا يحصد ندامة» مع زيادة فى أوّله ، وفيهما مع اختلاف يسير . تحف العقول ، ص ٤٨٩ ، عن العسكرى عليه السلام الوافى ، ج ٢٦ ، ص ٢٦٩ ، ح ٢٥٤١٤ .

١٠- ٢ . هكذا فى «ج ، د ، ه ، بر ، بس ، بف» وحاشية «ز» والبحار . وفى «ب ، ز ، جر» والمطبوع : «أحمد بن محمّد» . والظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه ؛ فإنّ محمّد بن أحمد \_ وهو محمّد بن أحمد بن يحيى \_ كثير الإرسال ، بخلاف أحمد بن محمّد \_ وهو ابن عيسى \_ . مضافا إلى أنّ كثرة روايات محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد يوجب تحريف «محمّد بن أحمد» ب «أحمد بن محمّد» ، للشباهة الكثيرة بين العبارتين وتعجيل الناسخين .

١١- ٣ . فى «د ، ز ، ه ، و» والوافى : + «رحمه الله» . وفى «بر ، بف» : + «رحمة الله عليه» .

١٢- ٤ . فى «ص ، ه» : + «له» .

الموت؟

فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ عَمَرْتُمْ (١) الدُّنْيَا، وَآخَرْتُمْ الْآخِرَةَ، فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا (٢) مِنْ عُمَرَانِ إِلَى خَرَابٍ.

فَقَالَ لَهُ: فَكَيْفَ (٣) تَرَى قُدُومَنَا عَلَى اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَمَّا الْمُحْسِنُ مِنْكُمْ (٤)، فَكَالْغَائِبِ يَقْدَمُ عَلَى أَهْلِهِ؛ وَأَمَّا الْمُسِيءُ مِنْكُمْ (٥)،

فَكَالْأَبْقِ (٦) يُرَدُّ (٧) عَلَى مَوْلَاهُ.

قَالَ: فَكَيْفَ (٨) تَرَى حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ؟

قَالَ (٩): اعْرِضُوا أَعْمَالَكُمْ عَلَى الْكِتَابِ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (١٠).

قَالَ: «فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَيْنَ (١١) رَحْمَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: رَحْمَةُ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَكَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (١٢): يَا أَبَا ذَرٍّ (١٣)، أَطْرَفَنِي (١٤) بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ، وَلكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ (١٥) لَا تُسِيءَ

ص: ٢٨٠

١- ٥ . يجوز فيه التخفيف والتشديد ، كما نصّ عليه في مرآة العقول .

٢- ٦ . في « بر » والوافي : « تنتقلوا » .

٣- ٧ . في « ب » : « كيف » .

٤- ٨ . في « ب ، ز ، ص ، ه ، ب » والوافي : - « منكم » .

٥- ٩ . في الوافي : - « منكم » .

- ۶-۱. «الأبق»: الهارب. يقال: أبق العبدُ يَأْبُقُ إِبَاقًا: إذا هَرَبَ. النهاية، ج ۱، ص ۱۵ (أبق).
- ۷-۲. فى «ب، ه»: «يقدم». وفى شرح المازندراني ومرآة العقول: «يرد» بالتخفيف. لكنهما جعلتا تشديد الدال \_ على بناء المجهول \_ أنسب.
- ۸-۳. فى «ه، بر»: «وكيف».
- ۹-۴. فى «ب، ه، بر، بف»: والوافى: «فقال».
- ۱۰-۵. الانفطار (۸۲): ۱۳ \_ ۱۴.
- ۱۱-۶. فى «ز»: «أين».
- ۱۲-۷. فى «ه، بر، بف»: والوافى: «رحمه الله».
- ۱۳-۸. فى «ب، ج، د»: «يا أبا ذر».
- ۱۴-۹. الشىء الطريف: المستحدث المستطرف، وهو الطريف. ولقد طُرِفَ يَطْرُفُ. والاسم: الطرفة. وأطرفته شيئاً: لم يملك مثله فأعجبه. ترتيب كتاب العين، ج ۲، ص ۱۰۷۵ (طرف).
- ۱۵-۱۰. فى «ج، بر» وشرح المازندراني والبحار: «على أن».

إلى مَنْ تُحِبُّهُ، فافْعَلْ».

قَالَ (۱): «فَقَالَ لَهُ (۲) الرَّجُلُ (۳): وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسِيءُ (۴) إِلَى مَنْ يُحِبُّهُ؟ فَقَالَ لَهُ (۵): نَعَمْ (۶)،

نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ، فَإِذَا (۷) أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ فَقَدْ أَسَأْتَ إِلَيْهَا». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی پیش ابی ذر آمد و گفت: ای ابا ذر چگونه است که ما مرگ را بد (و ناخوش) داریم؟ گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران ساخته اید و



خوش ندارید که از (خانه) آبادان بمنزل ویران روید (آن مرد) از او پرسید: ورود ما را بر خداوند چگونه بینی؟ گفت: اما نیکوکاران شما مانند مسافری است که بخاندان خود وارد شود، و اما بدکرداران (و گنهکاران) شما چون بنده گریخته ایست که نزد آقایش بازگردانند، گفت: حال ما را نزد خداوند چگونه بینی؟ گفت: کردارتان را بر قرآن عرضه کنید (و بوسیله آن سنجش کنید) خداوند (در قرآن) فرماید: «همانا نیکان در نعمتها هستند، و همانا گنهکاران در دوزخند» (سوره انفطار آیه ۱۳ - ۱۴) حضرت فرمود: پس آن مرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ فرمود در رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (یعنی باید مستحق رحمت باشد تا باو برسد). و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بآبی ذر نوشت: ای ابا ذر چیزی از علم بمن تحفه بده، در جوابش نوشت: همانا علم بسیار است ولی اگر بتوانی بآن که دوستش داری بدی نکنی، آن را بکن، آن مرد گفت: آیا تاکنون کسی را دیده ای که بآن که دوستش دارد بدی کند؟ گفت: آری تو خود را از همه کس بیشتر دوست داری، و چون نافرمانی خدا کنی بدای بدی کرده ای.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از عبد الله بن سنان، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی نزد ابی ذر آمد و گفت: ای ابی ذر! چرا مرگ را ناخوش داریم؟ در پاسخ گفت: برای آنکه شماها دنیا را آباد کردید و دیگر سرای را ویران نمودید، و ناخوش دارید که از آبادانی به ویرانی بکوچید، از او پرسش شد که ورود ما را به درگاه خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: اما آنها که از شماها نیکوکارند چون مسافری باشد که به خاندان خود وارد شود و اما آنها که از شماها بد کردارند، چون بنده گریخته ای باشد که او را نزد آقایش برگردانند، گفت: شما حال ما را نزد خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: کردار خود را بر قرآن عرضه کنید و با آن بسنجید، راستی خدا می فرماید (۱۴ سوره انفطار): «راستی نیک روان در نعمتند و راستی

بدکاران در دوزخند» فرمود که: آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟ در پاسخ گفت: رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران- نیکروان. امام صادق (علیه السلام) فرمود: و مردی به ابی ذر (رضی الله عنه) نوشت: ای ابا ذر! چیزی از دانش به من شیرینی بده، در پاسخ او نوشت: راستی دانش بسیار است ولی اگر بتوانی به آنکه دوستش داری بدی نکنی، آن را بکن، فرمود: آن مرد به او گفت: آیا کسی را دیدی که به دوست خود بدی کند؟ فرمود: آری تو خود را از همه دوست تر داری و چون نافرمانی خدا کنی، هر آینه بدو بدی کرده ای.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر! چرا مرگ را ناخوش داریم؟ در پاسخ گفت: برای آن که شما در دنیا آباد کردید و آخرت خود را ویران نمودید، و خوش ندارید که از آبادانی به ویرانی توجه کنید از او پرسش شد که ورود ما را به درگاه خدا چگونه می بینی؟ در پاسخ گفت: اما کسانی از شما که نیکوکارند چون مسافری باشند که به خاندان خود وارد شوند و اما کسانی از شما که بدکردارند، چون بنده گریخته ای باشد که او را نزد اربابش برگردانند، گفت: شما حال ما را نزد خدا چگونه می بینی؟ در پاسخ گفت: کردار خود را بر قرآن عرضه کنید و با آن بسنجید، راستی خدا می فرماید: «همان نیکان در نعمتند و بدکاران در دوزخند» فرمود که: آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجاست؟ در پاسخ گفت: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است امام صادق علیه السلام فرمود: و مردی به ابوذر (رض) نوشت: ای ابا ذر! چیزی از دانش به من شیرینی ده در پاسخ او نوشت: راستی دانش بسیار است ولی اگر بتوانی به آنکه دوستش داری بدی نکنی، آن را بکن، فرمود: آن مرد به او گفت: آیا کسی را دیدی که به دوست خود بدی کند؟ فرمود: آری تو خود را از همه دوست تر داری و چون نافرمانی خدا می کنی، هر آینه به او بدی کرده ای.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٣٢٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف سندا و متنه يدل على صحته. عمرتم الدنيا من باب قتل أو التفعيل أى سعيتم فى عمارتها و هو ضد أخربتم و العمران بضم العين المعمور. يرد بالتخفيف على بناء المعلوم من الورود، أو بالتشديد على بناء المجهول من الرد و هو أنسب رحمة الله

قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

أى لا بد فى الرحمة من استحقاقها و لو بصحة المذهب و حسن العقيدة، و فى المصباح: الطرف ما يستطرف أى يستملح و الجمع طرف مثل غرفة و غرف، و أطرف إطرافا جاء بطرفة و قال الجوهري: الطارف و الطريف من المال المستحدث و الاسم الطرفة و أطرف فلان إذا جاء بطرفة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٧٣

\*\*\*\*\*

٢١- الحديث

٤٥٩/٢

٣٠٤١/٢١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اصْبِرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَتَصَبَّرُوا عَنْ (٩) مَعْصِيَةِ (١٠) اللَّهِ، فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَةٌ، فَمَا مَضَى فَلَسْتَ (١١) تَجِدُ لَهُ سُورًا وَلَا حُزْنَ، وَ مَا لَمْ يَأْتِ فَلَسْتَ (١٢) تَعْرِفُهُ، فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا، فَكَأَنَّكَ (١٣) قَدْ اغْتَبَطْتَ (١٤)». (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سماعه گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: بر طاعت خدا صبر کنید و از نافرمانی خدا شکیبائی ورزید (و خود را بصیر وادار کنید) زیرا جز این نیست که دنیا ساعتی است، چون آنچه گذشته است اکنون نه از شادی آن چیزی دست تو است و نه از اندوهش، و آنچه نیامده است که ندانی چگونه است، پس اکنون بر آن ساعتی که در آن هستی صبر کن (که اگر صبر کردی) بزودی مورد رشک دیگران واقع شوی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ١٩٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢١- از سماعه، از امام صادق (علیه السلام)، گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود: بر طاعت خدا صبر کنید، و از نافرمانی خدا خودداری و شکیبائی نمائید، زیرا همانا که دنیا یک ساعت است، آنچه که از آن گذشته است شادی و اندوهش از تو رفته است و آن را در نیابی و آنچه هم که نیامده است، تو او را نمی شناسی و نمی دانی (که شادی دارد یا اندوه) و بر همان ساعتی که در آنی صبر کن، پس چنان دان که تو به زودی مورد رشک دیگران می شوی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۱- «سماعه» حدیث کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

بر طاعت خدا صبر کنید، و از نافرمانی خدا خودداری و شکیبائی نمائید، زیرا همانا که دنیا یک ساعت است، آنچه که از آن گذشته است شادی و اندوهش از تو رفته است و آن را درمی یابی و آنچه هم که نیامده است، تو او را نمی شناسی و نمی دانی (که شادی دارد یا اندوه) و بر همان ساعتی که در آنی صبر کن، پس چنان دان که توبه زودی مورد رشک دیگران واقع می شوی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. اصبروا علی طاعة الله لما كانت اللذة فی فعل المعصية أكثر منها فی ترک الطاعة کان الصبر علی المعصية أشق علی النفس من الصبر علی فعل الطاعة، فلذا قال فی الطاعة اصبروا فی المعصية تصبروا و هو تکلف الصبر و حمل النفس علیه كما هو مقتضى الباین و إن لم یفرق اللغویون بینهما، قال الفیروزآبادی: الصبر نقیض الجزع صبر یصبر فهو صابر و تصبر و اصطبروا صبر. و قال الراغب: الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل أو الشرع أو عما یقتضیان حبسها عنه، فالصبر لفظ عام و

ربما خولف بين أسمائه بحسب اختلاف مواقعه فإن كان حبس النفس لمصيبة سمي صبيرا لا غير، و  
يضاده الجزع و إن كان فى محاربة سمي شجاعا و يضاده الجبن و إن كان فى نائبه مضجرة سمي  
رحب الصدر و يضاده التضجر، و إن كان فى إمساك الكلام سمي كتمانا. و قد سمي الله تعالى كل  
ذلك صبيرا و نبه عليه بقوله:

وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ

و ساق الكلام إلى قوله:

إصْبِرُوا وَ صَابِرُوا

أى احبسوا أنفسكم على العبادة و جاهدوا أهواءكم و قوله: عز و جل

وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ

أى تحمل الصبر بجهدك، و قوله تعالى:

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا

أى تحملوه من الصبر فى الوصول إلى مرضات الله، انتهى. فليس تعرفه أى لا تعرف حالك فيه تبلغ  
إليه أم لا، و مع البلوغ لا تعلم أنك فيه على حزن أو سرور، على طاعة أو معصية فكأنك قد اغتبطت  
على بناء المعلوم أى عن قريب تصير بعد الموت فى حالة حسنة يغبطك الناس لها و يتمنون حالك  
و لا تبقى عليك مرارة صبرك، فى القاموس: الغبطة بالكسر حسن الحال و المسرة و قد اغتبط، و  
الحسد، و تمنى نعمة على أن لا تتحول عن صاحبها. و أقول: لا يبعد أن يكون بالعين المهملة على  
بناء المفعول أى اغتتم الفرصة و لا تعتمد على العمر فكأنك قدمت فجأة على غفلة بلا عمل و لا  
توبة، قال فى النهاية: كل من مات بغير عمله فقد اغتبط، و مات فلان غبطة أى شابا صحيحا، و فى  
بالي إنى وجدت فى بعض نسخ الحديث هكذا.

\*\*\*\*\*

ص: ٢٨١

- 
- ١-١١ . فى «ب ، ز ، ص ، بر ، بس » والبحار : - «قال» .  
٢-١٢ . فى «ب» : - «له» .  
٣-١٣ . فى «ه» والوفى : - «الرجل» .  
٤-١٤ . فى «بر» : «أن يسيء» .  
٥-١٥ . فى «ه ، بر » والبحار : - «له» .  
٦-١٦ . فى «ب» : - «نعم» .  
٧-١٧ . فى «بر» والوفى : «فإن» .  
٨-٢ . معانى الأخبار ، ص ٣٨٩ ، ذيل ح ٢٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن الحسن بن علىّ عليهم السلام ، إلى قوله : «من عمران إلى خراب» الوافى ، ج ٢٦ ، ص ٣٠٧ ، ح ٢٥٤٢٢؛ البحار، ج ٢٢ ، ص ٤٠٢ ، ح ١٢ .  
٩-٣ . فى «ز» : «على» .  
١٠-٤ . فى «د ، ز ، ه ، بر ، بف » والزهد : «معاصى» .  
١١-٥ . هكذا فى «ه ، بر ، بف » وحاشية «د» والوفى . وفى «ب» وحاشية «ج» : «فلا تجد» . وفى سائر النسخ والمطبوع والزهد : «فليس» .  
١٢-٦ . هكذا فى «ه ، بر ، بف » وحاشية «د» والوفى . وفى سائر النسخ والمطبوع : «فليس» .  
١٣-٧ . فى «ز» : «فإنك» .  
١٤-٨ . فى الوافى : «قد اغتبطت \_ فى النسخ التى رأيناها بالغين \_ أى قد حسن حالك وذهبت الشدة . ويحتمل إهمالها ، والاعتباط \_ بالمهملتين \_ إدراك الموت » . وفى مرآة العقول : «قد

اغتبطت ، أى عن قريب تصير بعد الموت فى حالة حسنة يغبطك الناس لها و يتمنون حالك ، ولا تبقى عليك مرارة صبرك». واحتمل العلامة المجلسى كونه بالعين المهملة على بناء المفعول وقال : «أى اغتتم الفرصة ولا تعتمد على العمر ، فكأنك قد متَّ فجأة على غفلة بلا عمل ولا توبة » . ونقل عن النهاية : « مات فلان عبطةً ، أى شابًا صحيحًا » . ثم قال : «وفى بالى أنى وجدت فى بعض نسخ الحديث هكذا » . وفى الزهد : «قد أعطيت » .

٩-١٥ . الزهد ، ص ١١٤ ، ح ١٢٧ ، عن عثمان بن عيسى . تحف العقول ، ص ٣٩٥ ، عن الكاظم عليه السلام ، ضمن آوصيته لهشام ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٨ ، ح ٢٠١٠ .

## ٢٢- الحديث

٣٠٤٢/٢٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ الْخَضِرُ لِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُوسَى، إِنَّ أَصْلَحَ يَوْمِيكَ (١) الَّذِي هُوَ أَمَامَكَ، فَانظُرْ (٢) أَيُّ يَوْمٍ هُوَ، وَ أَعِدَّ (٣) لَهُ الْجَوَابَ، فَإِنَّكَ مَوْقُوفٌ وَ مَسْئُولٌ، وَ خُذْ مَوْعِظَتَكَ مِنَ الدَّهْرِ؛ فَإِنَّ الدَّهْرَ طَوِيلٌ قَصِيرٌ، فَاعْمَلْ كَأَنَّكَ تَرَى ثَوَابَ عَمَلِكَ لِيَكُونَ أَطْمَعُ (٤) لَكَ فِي الْآخِرَةِ (٥)؛ فَإِنَّ مَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا هُوَ (٦) قَدْ وُلِيَ مِنْهَا». (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای موسی بهترین دو روز (زندگانی دنیا و آخرت) همان روزی است که در پیش داری (که روز آخرت باشد) پس بین که آن روز چه روزی است و جوابی برای آن آماده و مهیا کن، زیرا تو بازداشت شوی، و پرسش شوی، و تو پند خود را از دنیا بگیر، زیرا



روزگار هم دراز است و هم کوتاه، پس چنان کار کن که گویا ثواب کردارت را بچشم خود بینی تا بآخرت خود امیدوارتر باشی، زیرا آنچه از دنیا بیاید همانند آنست که رفته است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از امام صادق (علیه السلام) که خضر به موسی (علیه السلام) گفت: ای موسی! بهترین دو روزت همان روزی است که در برابر تو حاضر است بپا که چه روزی است آن، و برای آن جواب آماده کن، زیرا تو بازداشت شوی و باز پرسى گردى، تو باید از روزگار پند بگیری، زیرا روزگار پر دراز است و پر کوتاه، چنان کار کن که گویا ثواب کار خود را به چشم می بینی تا بهتر به آخرت خود امیدوار باشی، راستی که آنچه از دنیا می آید به مانند همانی است که پشت کرده و رفته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خضر به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! بهترین دو روزت همان روزی است که در برابر تو حاضر است بپا که چه روزی است، و برای آن جواب آماده کن، زیرا تو بازداشت و باز پرسى شدی، تو باید از روزگار پند گیری، زیرا روزگار خیلی دراز است و کوتاه، چنان کار کن که گویا ثواب کار خود را به چشم می بینی تا بهتر به آخرت خود امیدوار باشی، راستی آنچه از دنیا می آید به مانند همانی است که کشت کرده و رفته است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. أن أصلح يوميك المراد باليوم ما مر أنه مقدار من الزمان اختص بواقعة و المراد هنا يوم الدنيا و يوم الآخرة، و اليوم الذى أمامه الآخرة، و كونه أصلح المراد به أنه أحرى و أولى بأن يراعى و يسعى فى إصلاحه، و يتوقع النفع منه، فإنه أبدى و الدنيا فان، و منافع الأول و لذاته أشد و أخلص و أقوى من لذات الآخر. فانظر أى يوم هو أى يوم راحة أو يوم تعب و مشقة، أو المراد باليوم الثانى يوم القيامة، و بقوله: فانظر أى يوم هو، أى تذكر أحوال هذا اليوم و أهواله و صعوبته و السؤال و الحساب فيه، فأعد له الجواب و حاسب نفسك قبل ذلك، و خذ موعظتك من الدهر و أهله بالتفكر فى فوائدها و سرعة انقضائها، و كون لذاتها فانية مشوبة بالآلام الكثيرة، و النظر فى عواقب السعداء و الأشقياء. فإن الدهر طويل قصير هذه الفقرة تحتمل وجوها: الأول: أن دهر الموعظة طويل لأنه يمكنه أن يعتبر و يتفكر فى أحوال السعداء و الأشقياء من أول الدهر إلى زمانه فكأنه قد عاش معهم جميعا كما قال أمير المؤمنين فى وصية للحسن عليهما السلام: و دهر العمل و اللذات التى فيها قصير. الثانى: أن الدهر من جهة الموعظة طويل يمكنه الاتعاظ بأقل زمان لأن الدهر دائما فى الانقلاب، و من جهة العمل قصير ينبغى اغتنام الفرصة فيه. الثالث: أنه للمحسنين طويل لأنه يمكنهم اكتساب السعادات العظيمة فى أقل زمان، فهم فى أعمارهم القليلة يعملون أعمالا كثيرة، و تبقى منهم آثار جليلة، و للمسيئين قصير لأنه تبنى لذاتهم و تبقى عليهم تبعاتهم و لا ينتفعون بشيء من أعمارهم. الرابع: أن المعنى أن تمام العمر و إن كان طويلا لكن ما بيده منها قصير، و هو الساعة التى هو فيها لأن ما مضى قد خرج من يده، و ما يأتى لا يعلم حاله فيه كما مر مرارا، و قيل: المعنى أنه و إن كان طويلا لكن نظرا إلى انقطاعه قصير. و أقول: هذه الفقرات سيأتى أمثالها فى مناجاة الله تعالى لموسى عليه السلام

فى الروضة حىث قال: يا موسى ما أرىء به وءهى فكىثر قلىله، و ما أرىء به ءىرى فقلىل كىثىره و إن أصلح أىامك الذى هو أمامك فانظر أى يوم هو، فأعد له الجواب فإنك موقوف به و مسؤل، و ءذ موعظتك من الدهر و أهله فإن الدهر طوىله قصىر و قصىره طوىل و كل شىء فان فاعمل كأنك ترى ثواب عملك، لكى يكون أطمع لك فى الآخرة لا محالة، فإن ما بقى من الدنيا كما ولى منها، و كل عامل يعمل على بصىرة و مثال فكن مرتادا لنفسك يا بن عمران. فالظاهر منه أن طوىله قصىر لفنائها و سرعة انقضائها، و قصىره طوىل لإمكان ءحصىل السعادات العظىمة فى القلىل منه، و إن اءتمل بعض الوجوه الأءر. فاعمل كأنك ترى ثواب عملك أى إذا أءذت موعظتك من الدهر، و عرفت فناءها و سرعة انقضائها ىنبغى أن ءقبل على عملك الموجب لءحصىل المءواب الأءروىة لك مع الىقىن بءرب الثواب كأنك ءراه فإن من كان كءلك ىكون قلبه فارغا عن حب الدنيا، و المىل إلى شهواتها، فىكون عمله مع حضور القلب و رعاىة آءابها فىكون أطمع له فى الأءر، و اللام للءعدىة. و الءاصل أنه ىكون عمله فى ءرءة الكمال و مظنة القبول، و إن كان الأولى بالنسبة إىه أن ىعد نفسه مقصرا، و لا ىعءمد على عمله، أو المعنى أنك إذا كنت فى الىقىن بءىء كأنك ترى بعىنك ثواب عملك ءكون ءلك الءالة اءعى لك على العمل الذى هو موجب لءصول الأءر، فأشار إلى الءرص على العمل بءكر لآزمه، و هو الءمع فى الأءر، و على الءقاءىر ىءل على أن قصد الثواب لا ىنافى الإءلاص، بل كماله، فإن ما هو آء من الدنيا كما قد ولى منها أى فى سرعة الانقضاء و عدم الءعءماء علىه فى البقاء، فهو ءعلىل لأءذ الموعظة أو له و لما ىءرب علىه من العمل الءلاص و الءرص علىه، أو لرؤىة ثواب الآخرة و قرب ءصوله فإن بقىة العمر فى عدم الءوءوق علىه كالماضى، فالآخرة قرىبة منك كأنك ءراه و ءسعى إىه، أو للأمر بالءعمل الءلاص فى الءال لمرور الماضى بالءقصىر و عدم الءوءوق على الآءى كما مر، و قىل: أى لا ءكن فى ءءبىر ما ىأءى من العمر بءءحصىل المال كما أنك لا ءءفكر فىما مضى.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٧٧

\*\*\*\*\*

## ٢٣- الحديث

٣٠٤٣/٢٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عِظْنَا، وَ أَوْجِزْ، فَقَالَ: الدُّنْيَا حَلَالُهَا حِسَابٌ، وَ حَرَامُهَا عِقَابٌ، وَ أَنِّي لَكُمْ بِالرَّوْحِ وَ لَمَّا تَأَسَّوْا (٨) بِسُنَّةِ نَبِيِّكُمْ؟ تَطْلُبُونَ (٩)»

ص: ٢٨٢

- 
- ١-١ . فى «د، ز، بر، بس» والوفى: «يومك» .
  - ٢-٢ . فى «ه، بر» والوفى: «وانظر» .
  - ٣-٣ . فى «د، ه، بر، بف» والوفى: «فأعد» .
  - ٤-٤ . فى حاشية «ص»: «أرغب» .
  - ٥-٥ . فى «ب، ج، ز، ص، بس، بف» وحاشية «بر»: «الأجر» .
  - ٦-٦ . فى «ب، د، ز، ص، ه، بر، بف» والوفى والبحار: - «هو» .
  - ٧-٧ . الكافى، كتاب الروضة، ضمن الحديث الطويل ١٤٨٢٣، عن على بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن على بن عيسى رفعه، قال: إن موسى ناجاه الله تبارك وتعالى، فقال له فى مناجاته... تحف العقول، ص ٣٩٠، عن موسى بن جعفر عليه السلام ضمن وصيته الطويلة لهشام؛ وفيه، ص ٤٩٣، ضمن مناجاة الله عزوجل لموسى بن عمران، وفى كلها مع اختلاف يسير الوافى، ج ٤، ص ٣١٨، ح ٢٠١١؛ البحار، ج ١٣، ص ٣١٩، ح ٥٤ .
  - ٨-٨ . فى «بر، بف» وحاشية «د»: «ولم تأسوا» . أصله: «تتأسوا» فحذفت إحدى التاءين . و«الإسوة» بكسر الهمزة وضمها: القدوة . وتأسيت به وائتسيت: اقتديت . المصباح المنير، ص ١٥ (أسو). وفى الوافى: «لعل المراد أن الراحة لا تكون فى الدنيا إلا بترك فضولها والاقتصار على ما لا بد منه فى التزود للعقبى، كما كان يفعل النبى صلى الله عليه وآله» .

۹-۹ . فی «ب» : + «من الدنيا» .

مَا يُطْغِيكُمْ، وَلَا تَرْضُونَ مَا (۱) يَكْفِيكُمْ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بامیر مؤمنان عرض شد: بما پند ده و مختصر کن (یعنی در قالب کوتاهی بریز) فرمود: حلال دنیا حساب است و حرامش عقاب، کجا برای شما آسایشی فراهم گردد (از هراسهای قیامت) با اینکه بروش پیغمبرتان در نیامده اید؟ میجوئید آنچه شما را بسرکشی برد، و خشنود نیستید بدان چه شما را کفایت کند (و بیش از حد کفایت خواهید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۱۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از امام صادق (علیه السلام) که به امیر مؤمنان گفته شد: به ما پند ده و مختصر کن، در پاسخ فرمود: در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب، از کجا برای شماها آسایش و رهائی فراهم شود؟ با اینکه به روش پیغمبر خود روش نگرفتید، آنچه شما را به سرکشی کشاند می جوئید و بدان چه شما را کفایت کند خشنود نباشید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- از امام صادق علیه السلام نقل شده که به امیر مؤمنان علیه السلام گفته شد: به ما پند ده و مختصر کن، در پاسخ فرمود: در حلال دنیا ثواب است و در حرامش عقاب، از کجا برای شماها آسایش و رهائی فراهم شود؟ با اینکه به روش پیامبر خود درنیامدید، آنچه شما را به سرکشی کشاند می جوئید و به آنچه که شما را کفایت کند خشنود نیستید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. حلالها حساب الحمل علی المبالغة، و ظاهره أنه تعالی یحاسب العبد بما کسب من الحلال، و صرف فيه. و ینافیه بعض الأخبار كما سیأتی فی کتاب الأطعمة عن الحلبي عن أبي عبد الله علیه السلام قال: ثلاثة أشياء لا یحاسب علیهن المؤمن طعام يأكله، و ثوب یلبسه، و زوجة صالحه تعاونه و یحصن بها فرجه، و عن أبي حمزة عنه علیه السلام قال: الله أكرم و أجل من أن یطعمکم طعاما فیسوغکموه ثم یسألکم عنه، و لكن یسألکم عما أنعم علیکم بمحمد و آل محمد، و روى العیاشی بإسناده فی حدیث طویل قال سأل أبو حنیفة أبا عبد الله علیه السلام عن قوله تعالی:

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

فقال له: ما النعيم عندك يا نعمان؟ قال: القوت من الطعام، و الماء البارد، فقال: لئن أوقفك الله بين يديه يوم القيامة حتى يسألك عن كل أكلة أكلتها، أو شربة شربتها لیطولن و قوفك بين يديه؟ قال: فما

النعيم جعلت فداك؟ قال: نحن أهل البيت الذى أنعم الله بنا على العباد، و بنا ائتلفوا بعد ما كانوا مختلفين و بنا ألف الله بين قلوبهم، فجعلهم إخوانا بعد أن كانوا أعداء و بنا هداهم الله للإسلام و هو النعمة التى لا تنقطع، و الله مسألهم عن حق النعيم الذى أنعم به عليهم، و هو النبى صلى الله عليه و آله و سلم و عترته عليهم السلام. و اختلفت العامة فى ذلك فقال الحسن: لا يسأل عن النعيم إلا أهل النار، و قال أكثرهم: يسأل الكل عن كل نعيم، و قيل: النعيم المسئول عنه الصحة و الفراغ و قيل: الأمن و الصحة، روى ذلك عن ابن مسعود و مجاهد، و روى ذلك فى أخبارنا أيضا، و قيل: يسأل عن كل نعيم إلا ما خصه الحديث و هو قوله صلى الله عليه و آله و سلم: ثلاثة لا يسأل عنها العبد، خرقة يوارى بها عورته، أو كسرة يسد بها جوعته، أو بيت يكنه من الحر و البرد. و أقول: يمكن الجمع بين الأخبار بحمل أخبار عدم الحساب على المؤمنين، و أخبار الحساب على غيرهم و هو الظاهر من أكثر الأخبار، أو الأولى على ما يصرف فى الأمور الضرورية كالمأكل و المشرب و الملبس و المسكن و المنكح، و الأخرى على ما زاد على الضرورة كجمع الأموال زائدا على ما يحتاج إليه، أو صرفها فيما لا يدعوه إليه ضرورة، و لا يستحسن شرعا، كما يومئ إليه بعض الأخبار. و يمكن حمل أخبار الحساب على التقية و الأولى الأيمان بالحساب مجملا، فإنه من ضروريات الدين، و السكوت عما لا يعلم من التفاصيل. و المراد بالروح الراحة و الخلاص من أهوال القيامة و بسنة النبى طريقتة فى ترك الدنيا و الزهد فيها، و ترك طلب الفضول، كما قال صلى الله عليه و آله و سلم: اللهم ارزق محمدا و آل محمد العفاف و الكفاف، أو الأعم منها فإن من صرف عمره فى طلب فضول الدنيا لا يمكنه الإتيان بها. تطلبون ما يطغىكم إشارة إلى قوله تعالى:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ .

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٧٩

\*\*\*\*\*

**(٢٠٤) باب من يعيب الناس**

۱- الحديث

۳۰۴/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ:

۴۶۰ / ۲

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ (۴)، وَإِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةُ الْبُغْيِ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْباً أَنْ يُبْصَرَ مِنَ النَّاسِ مَا (۵) يَعْمَى عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، أَوْ يُعَيِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ، أَوْ (۶) يُؤْذِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ (۷)». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا ثواب نیک رفتاری زودتر از هر کار خیری رسد، و عقوبت ستم و تعدی بمردم زودتر از هر بدی آید، و همین عیب برای مرد بس است که از مردمان ببیند چیزی را که از (دیدن) آن چیز در خودش کور است، یا مردم را بکاری سرزنش کند که خودش نتواند آن را واگذارد، یا همنشین خود را بچیزی که بکار او نخورد آزار دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۰

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: راستی ثواب خوش رفتاری زودتر از هر کار خیری باشد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی آید و همین عیب برای مرد بس که به کاری که خودش نتواند آن را ترک کند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه برایش سودی ندارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود:

همانا ثواب خوش رفتاری زودتر از هر کار خیری رسد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی باشد و همین عیب برای مرد بس که به کاری که خودش نتواند آن را ترک کند مردم را سرزنش نماید یا همنشین خود را آزار دهد به آنچه که برایش سودی ندارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و الظاهر أن المراد بالبر الإحسان إلى الغير، وقد يطلق على مطلق أعمال الخير، و بالبغي الظلم و التطاول على الناس، و قد يطلق على الزنا، و الظاهر هنا الأول، و يحتمل أن يكون المراد الخروج على الإمام، و سرعة الثواب و العقاب فيهما باعتبار أن نفع الأول و ضرر الثاني يلحقهم في الدنيا، و عيبا تميز و تعدية العمى بعن كأنه لتضمين معنى التغافل و الإعراض، و التعدية بعلى كما فى سائر الأخبار أظهر و أشهر كقوله تعالى:

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ

و على ما هنا المستتر فى يعمى راجع إلى المرء، و البارز فى عنه إلى الموصول، و على ما فى سائر الروايات بالعكس، و كان نسبة العمى إلى الأمر و النبيا من قبيل المجاز فى الإسناد. و قال الجوهري : العمى ذهاب البصر، و قد عمى فهو أعمى، و تعامى الرجل أرى من نفسه ذلك، و عمى عليه الأمر إذا التبس، و منه قوله:

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ

و رجل عمى القلب أى جاهل، انتهى. أو يعير الناس اعلم أن تعبير الغير من أعظم العيوب، و يوجب ابتلاءه بذلك العيب كما مر فى الأخبار، فينبغى أن يرجع إلى نفسه، فإن وجد فيها عيبا اشتغل به و بإصلاحه و رفعه، و لا يترك نفسه و يذم غيره، و إن عجز عن إصلاحه فينبغى أن يعذر غيره، و إن لم يجد فى نفسه عيبا فهو من أعظم عيوبه، فإن تبرئة النفس من العيب جهل، و هو ينشأ من عمى القلب قال تعالى حاكيا عن يوسف الصديق:

وَمَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي . ثم الظاهر أن المراد بما يعمى عنه من نفسه و ما لا يستطيع تركه أعم من أن يكون من جنس ما فى الغير أو لم يكن، مع احتمال المماثلة و على التقديرين لا ينبغى أن يعيب صاحبه لأن عيبه إما أن يكون مثل عيب صاحبه أو أكبر منه أو أصغر، فإن كان أحد الأولين فينبغى أن يكون له فى عيبه لنفسه شغل عن عيب صاحبه، و إن كان الأخير فيضيف إلى عيبه الأصغر عيبا آخر أكبر و هو التعيير و الغيبة، و ما كان المراد بعدم الاستطاعة

هنا ما يصعب عليه تركه، و لذلك لا يتركه لا أنه ليس له قدرة على الترك أصلا، فإنه حينئذ لا يكون مكلفا به. أو يؤذى جلسه بما لا يعنيه أى لا يهمله و لا ينفعه و الضمير المنصوب إما راجع إلى المرء أو المجلس، و الأول أظهر أى يؤذيه بشيء لا فائدة له فيه، فإن هذا أشد و أقبح أو لا فائدة للمجلس فيه، فإنه إن كان لنفعه كالنهى عن المنكر أو الأمر بالخيرات فهو حسن، و يحتمل أن يكون المراد كثيرة الكلام بما ليس فيه طائل فإن ذلك يؤذى المجلس العاقل. قال فى النهاية: يقال هذا الأمر لا يعينى أى لا يشغلنى و يهمنى، و منه الحديث من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه أى ما لا يهمله.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨١

\*\*\*\*\*

ص: ٢٨٣

- 
- ١- ١٠. فى «د، ص، بر، بف» والوافى: «بما» .  
٢- ١١. الوافى، ج ٤، ص ٣٨٩، ح ٢١٧٠ .  
٣- ١. فى «ب، ص، هـ»: - «باب من يعيب الناس» .  
٤- ٢. «البر»: الصلّة، والاتّساع فى الإحسان. القاموس المحيط، ج ١، ص ٤٩٨ (برر).  
٥- ٣. فى «ز»: «بما» .  
٦- ٤. فى «بف» والزهد: «و» .  
٧- ٥. «لا يعنيه»، أى لايهمّه. راجع: الصحاح، ج ٦، ص ٢٤٤٠؛ النهاية، ج ٣، ص ٣١٤ (عنا).  
٨- ٦. الزهد، ص ٦٧، ح ١٣، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد؛ الأمالى للمفيد، ص ٦٧، المجلس ٨، ح ١، بسنده عن عبدالرحمن بن أبى نجران، عن عاصم بن حميد. وفى الأمالى للمفيد، ص ٢٧٨، المجلس ٣٣، ح ٤؛ والأمالى للطوسى، ص ١٠٧، المجلس ٤، ح ١٧،

بسندهما عن عاصم بن حميد ، عن أبي عبيدة الحذاء ، عن أبي جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . ثواب الأعمال ، ص ١٩٩ ، ح ١ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفيه ، ص ٣٢٤ ، ح ١ ؛ والخصال ، ص ١١٠ ، باب الثلاثة ، ح ٨١ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفي كلِّ المصادر مع اختلاف يسير . ثواب الأعمال ، ص ٣٢٤ ، ح ٢ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام ؛ تحف العقول ، ص ٥١٣ ، ضمن وصية المفضل لجماعة الشيعة ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، وتمام الرواية في الأخيرين هكذا : « إنَّ أسرع عقوبة البغي » . الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب البغي ، ح ٢٦٣٧ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ ثواب الأعمال ، ص ٣٢٥ ، ح ٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ تحف العقول ، ص ٤٩ ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية في الثلاثة الأخيرة هكذا : « إنَّ أعجل الشرِّ عقوبة البغي » . وفي تحف العقول ، ص ٣٩٥ ، عن موسى بن جعفر عليه السلام ضمن وصيته الطويلة لهشام : « إنَّ أسرع الخير ثوابا البرِّ ، وأسرع الشرِّ عقوبة البغي » . وفي الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٧٩ ، ح ٥٨٠٣ ، مرسلًا عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيه : « أسرع الخير ثوابا البرِّ » الوافي ، ج ٥ ، ص ٨٨٥ ، ح ٣٢١٩ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ٣٩ ، ح ٢٠٩١٦ .

## ٢- الحديث

٣٠٤٥/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَلَيْهِ مِنْ (١) نَفْسِهِ، وَأَنْ يُوَعِّدِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ (٢)» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که میفرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: همین عیب برای مرد بس است که ببیند از مردمان چیزی را که در خود نبیند، و همنشین خود را بیازارد بچیزی که بکار او نخورد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی حمزه، گوید: از علی بن الحسین (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: همین عیب برای مرد بس که ببیند در مردم آنچه در خود نبیند و بیازارد همنشین خود را بدان چه برای او مهم نیست و سودش ندهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «ابی حمزه»، گوید: از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: همین عیب برای مرد بس که ببیند در مردم آنچه را که در خود نبیند و همنشین خود را به آنچه که برای او محکم نیست و سودش ندهد بیازارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٣٢٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٢

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٠٤٦/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ (٤) بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى،  
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ (٥)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يَتَعَرَّفَ مِنْ عُيُوبِ النَّاسِ مَا يَعْمَى عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ  
نَفْسِهِ، أَوْ يَعِيبَ عَلَى النَّاسِ أَمْرًا هُوَ فِيهِ لَا يَسْتَطِيعُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ، أَوْ يُؤْذِي جَلِيسَهُ بِمَا لَا  
يَعْنِيهِ (٦)» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این عیب برای مرد بس است که از عیبهای مردم چیزی را جستجو کند (و در صدد فهمیدن آن برآید) که از دیدن آن در خود نابینا است، یا چیزی را بر مردم عیب گیرد که در خود او هست، و نتواند از آن عیب بیرون آید و بحال دیگری درآید، یا همنشین خود را بچیزی که بکارش نخورد آزار دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السّلام) که فرمود: برای مرد همین عیب بس است که در مردم عیبها بجوید و بفهمد که از دیدار آنها در خود کور است یا مردم را عیب کند بدان چه در خود او هم هست و نتواند از آن به وضع دیگر منتقل شود یا همنشین خود را بیازارد بدان چه سودش نبخشد و برای او مهم نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- امام باقر علیه السّلام فرمود: برای مرد همین عیب بس است که در مردم عیب هائی را جستجو کند و ببیند که برای دیدن آن عیبها در خود کور است یا مردم را عیب کند به آن چه در خود او هم هست نتواند آن را تغییر دهد یا هم نشین خود را به آنچه که سودش نبخشد و برای او مهم نیست میازارد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٢

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٠٤٧/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي (٨) عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجِ وَ  
عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (٩) وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (١٠)، قَالَ (١١): «إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ

ص: ٢٨٤

---

١-١. فى «ز، ص»: + «أمر» .

٢-٢. فى «ص»: - «وأن يؤذى جليسه بما لا يعنيه» .

٣-٣. معانى الأخبار، ص ٣٣٥، ذيل الحديث الطويل ١؛ والأمالى للطوسى، ص ٥٣٩،  
المجلس ١٩، ذيل الحديث الطويل ٢، بسند آخر عن أبيذر، عن رسول الله صلى الله عليه وآله،  
مع اختلاف الوافى، ج ٥، ص ٨٨٥، ح ٣٢٢١.



- ٤-٤ . فى «ز ، ه ، بر ، بف ، جر» وحاشية «د» : «الحسن» . والمذكور فى الأسناد هو الحسين بن إسحاق [التاجر] . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ١٩٧ ، الرقم ٣٣٠٥ و ٣٣٠٦ .
- ٥-٥ . فى «ب ، ز ، بف ، جر» والزهد : «المختار» .
- ٦-٦ . لم يرد هذا الحديث فى «ص» .
- ٧-٧ . الزهد ، ص ٦٣ ، ح ١ ، عن حماد بن عيسى الوافى ، ج ٥ ، ص ٨٨٥ ، ح ٣٢٢٠ : الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٢٨٩ ، ح ٢٠٥٤٠ .
- ٨-٨ . فى «ز» : - «أبى» .
- ٩-٩ . فى «ه» : «أبى عبدالله عليه السلام» بدل «أبى عبدالرحمن - إلى - أبى جعفر» .
- ١٠-١٠ . فى «بف» : - «وعلى بن الحسين صلوات الله عليهم» .
- ١١-١١ . فى «د ، ص ، ه» : «قال» .

ثَوَابًا الْبِرِّ، وَ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبَغْيِ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يَنْظُرَ فِي عُيُوبِ غَيْرِهِ

مَا يَعْمَى عَلَيْهِ مِنْ عَيْبٍ (١) نَفْسِهِ، أَوْ يُؤْذَى جَلِيسَهُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ، أَوْ يَنْهَى (٢) النَّاسَ عَمَّا لَا يَسْتَطِيعُ تَرْكَهُ. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

ابو حمزه از حضرت باقر و حضرت على بن الحسين عليهم السلام حديث كند (كه مانند حديث است و با ترجمه و شرحش گذشت).

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٢٠١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از ابی حمزه، از امام باقر و علی بن الحسین (علیهما السلام) فرمودند: راستی که ثواب احسان از همه خیرها زودتر برسد و عقوبت و کیفر بغی و ستم کاری از همه بدیها زودتر باشد و همین عیب برای مرد بس است که بنگرد در عیوب دیگران آنچه را که در خود نسبت بدان کور باشد و نبیند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه او را سود ندهد و به کارش نخورد یا مردم را نهی کند از آنچه خود نتواند ترک کند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمودند: راستی که ثواب احسان از همه خیرها زودتر به انسان می رسد و عقوبت و کیفر ظلم و ستمکاری از همه بدی ها زودتر می رسد و همین عیب برای مردم بس است که در عیوب دیگران بنگرد آنچه را که در خود نسبت به آن کور باشد و نبیند یا همنشین خود را به آن چه که او را سود ندهد و به کارش نخورد بیازارد یا مردم را از آنچه خود نتواند ترک کند نهی نماید.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح وراويہ هو راوى الحديثين الأولين.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٢

\*\*\*\*\*

## (٢٠٥) باب أنه لا يوء اخذ المسلم بما عمل فى الجاهلية

اشاره

٤٦١ / ٢

٢٠٥ \_ بَابُ أَنَّهُ لَا يُؤْخَذُ الْمُسْلِمُ (٤) بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ (٥)

### ١- الحديث

٣٠٤٨/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ نَاسًا (٦) اتَّوْأَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا أَسْلَمُوا، فَقَالُوا (٧): يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّؤْخَذُ (٨) الرَّجُلُ مِنَّا بِمَا كَانَ (٩) عَمِلَ (١٠) فِي الْجَاهِلِيَّةِ بَعْدَ إِسْلَامِهِ؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (١١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ حَسَنَ (١٢) إِسْلَامُهُ، وَصَحَّ يَقِينُ (١٣) إِيمَانِهِ، لَمْ يَأْخُذْهُ (١٤) اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ وَ مَنْ سَخَفَ (١٥) إِسْلَامُهُ، وَ لَمْ يَصِحَّ يَقِينُ إِيمَانِهِ، أَخَذَهُ

- ١-١ . فى «ه، بر» والوفى : «عيوب» .
- ٢-٢ . فى «ه» : «نهى» .
- ٣-٣ . الاختصاص ، ص ٢٢٨ ، مرسلاً عن أبى حمزة الشمالى الوافى ، ج ٥ ، ص ٨٨٤ ، ح ٣٢١٨ .
- ٤-٤ . فى «ص» : «أنّ المسلم لم يؤخذ» بدل «أنّه لا يؤخذ المسلم» .
- ٥-٥ . فى «ج، بر» : «بالجاهليّة» . وفى «ب، ه» : «باب» بدون العنوان . وفى مرآة العقول : «باب ، وهو فى جبّ الإسلام ما قبله وشرائطه» .
- ٦-٦ . فى الوافى والمحاسن : «أناسا» .
- ٧-٧ . فى «ز، ه» : «فقال» .
- ٨-٨ . فى «د، ز، بر» : «أيؤخذ» .
- ٩-٩ . فى المحاسن : - «كان» .
- ١٠-١٠ . فى «ب» : + «منا» .
- ١١-١١ . فى «ه، بر، بف» والوفى : «النبى» .
- ١٢-١٢ . فى «ز» : «أحسن» .
- ١٣-١٣ . فى «بف» : «بيقين» .
- ١٤-١٤ . كذا فى النسخ ويؤيده ذيل الحديث . والأنسب بالعنوان : «لم يؤأخذه» .
- ١٥-١٥ . فى «ب» : «يخفّ» . وفى «ز» : «استخفّ» . وسخّف إسلامه ، أى نقص . من السخف ، وهو رقة العقل ونقصانه . مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ٦٩ (سخف) .

اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ. (١)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردمی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و این پس از آن بود که مسلمان شده بودند، پس عرضکردند: ای رسول خدا آیا کسی از ماها بکارهائی که در زمان جاهلیت کرده است پس از اینکه مسلمان شده مؤاخذه شود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بآنها فرمود: هر که اسلامش نیکو شود و یقین ایمانش درست باشد خدای تبارک و تعالی بآنچه در جاهلیت انجام داده او را مؤاخذه نکند، و هر که اسلامش نیکو نشده، و یقین ایمانش درست نباشد خدای تعالی باول (یعنی پیش از اسلامش) و بآخر (یعنی پس از اسلامش) او را مؤاخذه کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام) که مردمی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند، پس از آنکه مسلمان شدند و گفتند: یا رسول الله! آیا کسی از ماها بدان چه در جاهلیت خود کرده است پس از اینکه مسلمان شده مؤاخذه شود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ آنها فرمود: هر که از دل، مسلمان شده و یقین ایمانش درست است، خدا تبارک و تعالی او را بدان چه در زمان جاهلیت کرده است مؤاخذه نکند و هر که از دل، مسلمان نشده و یقین ایمانش درست نیست، خدا تبارک و تعالی او را از اول تا آخر مؤاخذه نماید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: گروهی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند، پس از آنکه مسلمان شدند گفتند: یا رسول الله! آیا شخص مسلمان از آنچه که در زمان جاهلیت خود کرده بازخواست می شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله در پاسخ آن فرمود: هرکس قلبا مسلمان شده و در ایمان خود به مرتبه یقین رسیده باشد خداوند او را به آنچه که در زمان جاهلیت انجام داده بازخواست نخواهد کرد و هرکس قلبا مسلمان نشده و در ایمان خود به یقین نرسیده خداوند او را از آغاز تا پایان عمرش بازخواست خواهد کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و المراد بالإسلام الحسن أن يكون مقرونا بالإقرار بجميع أصول الدين، ليخرج المخالفون وأضرابهم، وبصحة يقين الإيمان أن لا يكون مشوبا بشك ونفاق، وقال في المغرب: رجل سخف وفيه سخف، و هو رقة العقل من قولهم: ثوب سخيف إذا كان قليل الغزل، و قد سخف سخافة، انتهى. و كان المراد هنا ما كان مشوبا بشك ونفاق، قال في النهاية: الجب القطع و منه الحديث: إن الإسلام يجب ما قبله، و التوبة تجب ما قبلها، أي يقطعان و يمحو أن ما كان قبلهما من الكفر و المعاصي و الذنوب، انتهى. فالإسلام الحسن يجب جميع ما وقع في أيام الكفر من حق الله و حق البشر إلا ما خرج بدليل، مثل مال المسلم الموجود في يده، و قيل: الظاهر أن هذا حال الحربى الذى أسلم، و أما الذمى فلا يسقط إسلامه ما وجب من دم أو مال أو غيره لأن حكم الإسلام جار عليه على

الظاهر، و الإسلام السخيف لا يجب ما قبله، لأنه ليس بإسلام حقيقة فيؤخذ بالكفر الأول و الآخر، و العمل فيهما. و فيه دلالة على أن الكافر مكلف بالفروع كما أنه مكلف بالأصول، و يمكن أن يراد بالإسلام الحسن الإسلام الثابت الذي لا يعقبه ارتداد، و بالإسلام السخيف ما يعقبه ارتداد، فإذا ارتد يؤخذ بكفره الأول و الآخر. ثم قال: و هذا التفسير لا يخلو من مناقشة، لأن الإسلام قد جب الأول فكيف يؤخذ بعد الارتداد بالأول و يحكم بعود الزائل من غير سبب، و يمكن أن يدفع بأن السبب هو الارتداد لأنه إذا ارتد حبطت أعماله، و من جملة أعماله إسلامه السابق فإذا أبطل إسلامه السابق بطل جبه، و إذا بطل جبه يؤخذ بالكفر الأول أيضا، ضرورة أن المسبب ينتفى بانتفاء سببه. على أنه يمكن أن يقال: الذي يجب ما قبله هو الإسلام بشرط الاستمرار فإذا قطع الاستمرار بالارتداد، علم أن هذا الإسلام لم يجب ما قبله، فلا يلزم عود الزائل، بل اللازم ظهور عدم زواله بذلك الإسلام. و منهم من فسر حسن الإسلام بالطاعة بأن يكون معه أعمال صالحة، و الإسلام السخيف ما كان مع المخالفة، و جعل قوله: و صح يقين إيمانه وصفا آخر للإسلام، و لا يخفى ضعفه، لأنه يوجب أن يكون جب الإسلام ما قبله موقوفا على الطاعة و العمل، و ليس الأمر كذلك إذ لا دليل عليه و لم يقل به أحد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٤٩/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ (٢)، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عِيَاضٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يُحْسِنُ فِي الْأَسْلَامِ: أَيُّوَأْخِذُ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟

فَقَالَ: «قَالَ (٣) النَّبِيُّ (٤) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحْسَنَ فِي الْأَسْلَامِ (٥)، لَمْ يُؤْخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ وَ مَنْ أَسَاءَ فِي الْأَسْلَامِ (٦)، أُخِذَ بِالْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل بن عیاض گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که در اسلام خود نیکو باشد آیا بآنچه در جاهلیت کرده است مؤاخذه شود؟ فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که در اسلام نیکو شود (و بدل و جان بدان معتقد گردد) بآنچه در زمان جاهلیت کرده مؤاخذه نشود، و هر که در اسلام بد باشد (و طوری باشد که منجر بسلب ایمانش گردد) باآغاز تا انجام مؤاخذه شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از فضیل بن عیاض، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از مردی که در مسلمانی خود خوب باشد، بدان چه در دوران جاهلیت کرده است مؤاخذه شود؟ در پاسخ فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است که: هر که در اسلام خوب کار کند و خوب مسلمانی کند، بدان چه در جاهلیت کرده است مؤاخذه نشود و هر که در اسلام بد کردار باشد و بد مسلمانی کند، بدان چه کرده از آغاز تا انجام، مؤاخذه شود (مقصود از بد کرداری در اسلام آن است که منجر به سلب ایمان شود- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۲- فضیل بن عیاض، گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که در مسلمانی خود خوب باشد، به آن چه که در دوران جاهلیت کرده است بازخواست خواهد شد؟

در پاسخ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است که: هرکس در اسلام خوب کار کند و خوب مسلمانی کند، به آنچه که در جاهلیت انجام داده بازخواست نخواهد شد و هرکس در اسلام بدعمل بوده و به اسلام خود پایبند نبوده از آغاز تا پایان عمرش مؤخذه و بازخواست خواهد شد (مقصود از بد کرداری در اسلام آن است که منجر به سلب ایمان شود).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف و مضمونه قریب من الأول. و كان المراد بالإساءة الإساءة المخرجة من الإيمان كما عرفت.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۸۴

\*\*\*\*\*

**(۲۰۶) باب أن الكفر مع التوبة لا يبطل العمل**

**اشاره**

## ١- الحديث

٣٠٥٠/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَغَيْرِهِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ

ص: ٢٨٦

١-١. المحاسن، ص ٢٥٠، كتاب مصابيح الظلم، ح ٢٦٤، عن الحسن بن محبوب الوافى، ج ٥، ص ١٠٨٦، ح ٣٦٠٨.

٢-٢. هكذا فى «جر» و متن «ه». وما ورد فى حاشيتها لا يمكن قرائته. وفى «ب، ج، د، ز، بر، بس، بف» والمطبوع: + «الجوهرى». وما أثبتناه هو الصواب؛ فإن المراد من المنقرى هو سليمان بن داود، والقاسم بن محمد الراوى عنه هو الأصفهانى. راجع: معجم رجال الحديث، ج ١٤، ص ٤٣، الرقم ٩٥٣٢؛ و ص ٥٨، الرقم ٩٥٤٥. والقاسم بن محمد الجوهرى غير الأصفهانى، كما يعلم ذلك بالمراجعة إلى أسنادهما ومقارنتها معا. والظاهر أن قيد «الجوهرى» كانت زيادة تفسيرية فى حاشية بعض النسخ، ثم اندرجت فى المتن فى الاستنساخات التالية بتوهم سقوطه منه. ويؤيد ذلك مضافا إلى خلو متن «ه» من هذا القيد، إضافته فى حاشية «بر» تصحيحا.

٣-٣. فى «ج، ز، ه، بر، بف»: «قال: فقال».

٤-٤. فى «ه، بر» والوافى: «رسول الله».

٥-٥. فى «ص»: «بالإسلام».

٦-٦. فى «ص»: «بالإسلام».

٧-٧. راجع: الأمالى للصدوق، ص ٥٧، المجلس ١٣، ح ٩ الوافى، ج ٥، ص ١٠٨٦، ح ٣٦٠٩.

٨-٨ . فى «ب ، ص ، ه» : «باب» بدون العنوان . وفى «د ، ز ، بر ، بف» : «باب توبة المرتد»  
وفى مرآة العقول : «باب ، وفيه بيان حال من آمن ثم ارتد ثم تاب» .

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١)، قَالَ: «مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَعَمِلَ خَيْرًا فِي إِيْمَانِهِ، ثُمَّ أَصَابَتْهُ (٢) فِتْنَةٌ  
فَكَفَرَ (٣)، ثُمَّ تَابَ بَعْدَ (٤) كُفْرِهِ، كُتِبَ لَهُ وَحُسِبَ (٥) بِكُلِّ شَيْءٍ كَانَ عَمَلُهُ فِي إِيْمَانِهِ، وَلَا يُبْطَلُهُ  
الْكُفْرُ إِذَا تَابَ بَعْدَ كُفْرِهِ (٦)». (٧)

## (٢٠٧) باب المعافين من البلاء

اشاره

٤٦٢ / ٢

٢٠٧\_ بابُ الْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ (٨)

### ١- الحديث

٣٠٥١/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً (٩)، عَنْ ابْنِ  
مَجْبُوبٍ وَغَيْرِهِ (١٠)، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ضَنَائِنَ (١١) يَضُنُّ بِهِمْ (١٢) عَنِ الْبَلَاءِ،  
فِيُحْيِيهِمْ فِي عَافِيَةٍ، وَيَرْزُقُهُمْ فِي عَافِيَةٍ (١٣)، وَيُمِيتُهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَيَبْعَثُهُمْ فِي عَافِيَةٍ،

ص: ٢٨٧

- ١-١ . فى «ص ، ه ، بر» وحاشية «د» والوفى : + «أنه» .
- ٢-٢ . فى «ب ، بس» : «فأصابته» .
- ٣-٣ . فى «ه» : «وكفر» .
- ٤-٤ . فى «ج» : «من بعد» .
- ٥-٥ . هكذا فى «ه ، بر ، بف» وحاشية «د ، ز» وشرح المازندراني والوفى . وفى سائر النسخ والمطبوع : «حسب» . وفى الوسائل : «حسب له» .
- ٦-٦ . فى «ه ، بف» والوفى : «الكفر» .
- ٧-٧ . دعائم الإسلام ، ج ٢ ، ص ٤٨٣ ، ح ١٧٢٨ ، مرسلًا عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ١٠٩٦ ، ح ٣٦٣٩ ؛ الوسائل ، ج ١٦ ، ص ١٠٤ ، ح ٢١٠٩٩ .
- ٨-٨ . فى «ب ، ه» ومراة العقول : «باب» بدون العنوان . وفى «ص» : «باب أن لله ضنائن عن البلاء» .
- ٩-٩ . فى «ه» : - «جميعا» .
- ١٠-١٠ . فى «ب ، ج ، بس» : - «وغيره» .
- ١١-١١ . «الضنائن» : الخصائص ؛ من الضنّ ، وهو ما يختصّه ويضنّ به أى يبخل به لمكائنه منه و موقعه عنده . مجمع البحرين ، ج ٦ ، ص ٢٧٦ (ضنن).
- ١٢-١٢ . فى «ه ، بف» وحاشية «بر» : «عبادا بَعْدَهُمْ» . وفى حاشية «د» : «عبادا أبعدهم» كلاهما بدل «ضنائن يضمنّ بهم» .
- ١٣-١ . فى «ب» : - «ويرزقهم فى عافية» .

وَيُسْكِنُهُمُ الْجَنَّةَ فِي عَافِيَةٍ. (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند بندگان خاصی دارد که از بلا آنها را نگهدارد، پس در عافیت آنان را زنده بدارد، و در عافیت روزیشان دهد، و در عافیت بمیراند، و در عافیت مبعوثشان کند، و در عافیت در بهشت آنان را سکونت دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: راستی برای خدا عز و جل بنده های بیمه شده ای است که از بلا برای آنها دریغ دارد و آنها را در عافیت زنده بدارد و در عافیت روزی رساند و در عافیت بمیراند و با عافیت مبعوث سازد و با عافیت به بهشت ساکن گرداند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام باقر علیه السلام، فرمود: راستی برای خدای عز و جل بنده های بیمه شده ای است که آنها را به بلا مبتلا نمی سازد و آنها را در سلامت و عافیت زنده نگه دارد و روزی رساند و بمیراند و برانگیخته سازد و او را به بهشت برد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. وقال الشيخ البهائي (ره) فى رواية الحسن بن محبوب عن أبى حمزة الثمالى نظر لا يخفى، وقال الجزرى: فى النهاية فيه أن لله ضنائن من خلقه يحييهم فى عافية، ويميتهم فى عافية، الضنائن الخصائص واحدهم ضنينة، فعيلة بمعنى مفعولة، من الضن وهو ما تختصه وتضن به أى تبخل، لمكانة منك وموقعه عندك، يقال: فلان ضنى من بين إخوانى وضنتى أى اختص به وأضن بمودته، وقال الجوهرى: ضننت بالشىء أضن به ضنا وضنانة إذا بخلت وهو ضنين به. وقال الغراء: وضننت بالفتح أضن لغة، وفلان ضنى من بين إخوانى وهو شبه الاختصاص، وفى الحديث: إن الله ضنا من خلقه، الخبر، وقال الفيروزآبادى: الضنين البخيل يضمن بالفتح والكسر ضنانة وضنا بالكسر، وهو ضنى بالكسر أى خاص بى، وضنائن الله خواص خلقه، انتهى. وقيل: المعنى يضمن بالبلاء عنهم، فإن البلاء نعمة كأنه يضمن بها عنهم ولا يخفى بعده.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٥٢/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ (٢): «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ خَلْقًا ضَنَّ بِهِمْ عَنِ الْبَلَاءِ: خَلَقَهُمْ (٣) فِي عَافِيَةٍ، وَأَحْيَاهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَأَمَاتَهُمْ فِي عَافِيَةٍ، وَأَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فِي عَافِيَةٍ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: خدای عز و جل خلقی را آفرید که از بلا بدانها دریغ دارد، آنها را در حال عافیت آفریده و در عافیت زنده داشته، و در عافیت بمیراند و با عافیت بهشتشان برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: راستی خدا عز و جل خلقی را آفرید که از بلا بدان ها دریغ دارد، آنها را در حال عافیت آفریده و با عافیت زنده داشته و به عافیت بمیراند و با عافیت به بهشتشان برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «اسحاق بن عمار»، می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

به راستی خدای عز و جل خلقی را آفرید که از ابتلاء آنها به بلا دریغ ورزد زیرا آنها با سلامتی آفریده و ناسلامتی آن ها را زنده نگه داشته و با سلامتی آن ها را بمیراند و به بهشتشان ببرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳۰۵۳/۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ضَنَائِنَ مِنْ خَلْقِهِ: يَغْذُوهُمْ (۵) بِنِعْمَتِهِ (۶)، وَ يَحْبُوهُمْ (۷) بِعَافِيَتِهِ (۸)، وَ يُدْخِلُهُمْ (۹) الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ، تَمُرُّ (۱۰) بِهِمُ الْبَلَايَا وَ الْفِتَنُ (۱۱) لَا

ص: ۲۸۸



- ١-٢ . المؤمن ، ص ٢١ ، ح ٢٠ ، عن أبي حمزة ؛ الاختصاص ، ص ٣٣٢ ، مرسلاً ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٧٧٤ ، ح ٣٠٢٣ .
- ٢-٣ . فى «ه ، بر» والوافى : «سمعت أبا عبدالله عليه السلام قال» بدل «عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول» .
- ٣-٤ . فى «بر» : «وخلقهم» .
- ٤-٥ . المؤمن ، ص ٣٦ ، ح ٨٣ ، عن إسحاق بن عمّار الوافى ، ج ٥ ، ص ٧٧٤ ، ح ٣٠٢٢ .
- ٥-٦ . فى «بس» : «يغدوهم» بالبدال المهملة .
- ٦-٧ . فى «ج» : «بنعمه» .
- ٧-٨ . فى «ه» وحاشية «بر» والوافى : «يحييهم» . ويقال : حباه كذا و بكذا : إذا أعطاه . والحِباء : العطيّة . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٣٦ (حبا) .
- ٨-٩ . فى «ز» وحاشية «بر» : «بعافية» . وفى «بف» : «فى عافية» . وفى الوافى : «فى عافيته» .
- ٩-١٠ . فى «بس» : + «الله» .
- ١٠-١١ . فى «ه» : «يمر» .
- ١١-١٢ . فى قرب الإسناد: + «مثل الرياح» .

تَضْرُهُمْ شَيْئاً» (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای خدای عز و جل خواصی از بندگان هستند که بنعمت خود آنان را خوراک دهد، و بعافیت خود بدانها بخشش کند، و برحمت خود آنان را ببهشت برد، بلاها و فتنه ها بر آنها بگذرند و هیچ گونه زیانی بآنان نرسانند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: به راستی که برای خدا ضنائن و مخصوصانی است، به نعمت خود، آنها را خوراک دهد، و به عافیت خود، بدانها بخشش مخصوص دهد بی عوض و منت، و به رحمت خود، آنها را به بهشت برد، بلاها بدانها گذرند و هم فتنه ها و به آنها زیانی نرسانند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام، فرمود: به راستی که خواصی از بندگان خدا هستند که به نعمت خود آنها را خوراک دهد و به عافیت خود، به آنها بخشش نماید و با رحمت خود، آنان را به بهشت برد، بلاها و فتنه ها بر آنها بگذرند ولی هیچگونه زیانی به آن ها نرسانند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. وفي القاموس حبا فلانا أعطاه بلا جزاء و لا من، و الاسم الحباء ككتاب و الحياة مثلثة.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٨٧

\*\*\*\*\*

ص: ٢٨٩

---

١-١. قرب الإسناد، ص ٢٥، ح ٨٢، عن محمد بن عيسى، عن عبدالله بن ميمون القداح، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهم السلام الوافي، ج ٥، ص ٧٧٣، ح ٣٠٢١.

## (٢٠٨) باب ما رفع عن الأمة

اشاره

٧٨ \_ بَابُ مَا رُفِعَ عَنِ الْأُمَّةِ (١)

### ١- الحديث

٣٠٥٤/١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَرْوَانَ، قَالَ:

٤٦٣ / ٢

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رُفِعَ عَنِّي أَرْبَعُ خِصَالٍ: خَطْوُهَا (٢)، وَنَسْيَانُهَا، وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَمْ يُطِيقُوا؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (٣) وَ قَوْلُهُ: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (٤)». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمرو بن مروان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: چهار خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه بزور بآن وادار شوند، آنچه تاب آن را ندارند، و این است معنای گفتار خدای عز و جل: «پروردگارا مگیر بر ما اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم، پروردگارا تکلیفهای سنگین را بر ما بار مکن چنانچه بآنان که پیش از ما بودند بار کردی، پروردگارا بما تحمیل مکن آنچه ما تاب آن را نداریم» (سوره بقره آیه ۲۸۶) و گفتار دیگر او «مگر آنکه وادار شود بناخواه در حالی که دلش مطمئن بایمان است» (سوره نحل آیه ۱۰۶).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- عمرو بن مروان، باز گفته است که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است: ۱- خطا ۲- فراموشی ۳- آنچه به زور بر آن وادار شوند ۴- آنچه تاب آن را ندارند و این معنی قول خدا عز و جل است (۲۸۶)

سوره بقره): «پروردگارا از ما مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم یا خطاء کردیم و بار تکلیفهای سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گزاردی، پروردگارا به ما تحمیل مکن آنچه تاب آن را نداریم» و هم قول خدا (۱۰۶ سوره نحل): «[کسی است که پس از ایمانش به کفر گراید] جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «عمر بن مروان»، می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است:

۱- خطاء

۲- فراموشی

۳- آنچه با زور به آنها وادار شوند.

۴- آنچه که توان انجام آن را ندارند و این معنی قول خدای عز و جل است: «پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم از ما بازخواست مکن و بار تکلیف های سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گزاردی، پروردگارا آنچه که ما تاب عملش را نداریم بر ما تحمیل مکن (بقره/۲۸۶)» و نیز خداوند فرمود: «(کسی که پس از ایمانش به کفر گراید) جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است (نحل/۱۰۶)» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. رفع عن أمتى لعل المراد رفع المؤاخذة والعقاب، ويحتمل أن يكون المراد فى بعضها رفع أصله أو تأثيره أو حكمه التكليفى و لعل مفهوم قوله: عن أمتى غير مراد فى بعضها، فالمراد اختصاص المجموع بهذه الأمة و إن اشترك البعض بينها و بين غيرها، فالخطأ كما إذا أراد رمى صيد فأصاب إنسانا، و كخطأ المفتى و الطبيب و المراد هنا رفع الإثم، فلا ينافى الضمان فى الدنيا، و إن كان ظاهره عدم الضمان أيضا، و كذا رفع الإثم بالنسيان لا ينافى وجوب الإعادة عند نسيان الركن و سجدة السهو، و التدارك عند نسيان بعض الأفعال. و قيل: يفهم من الرفع أنهما يورثان الإثم و العقوبة، و لكنه تعالى تجاوز عنهما رحمة و تفضلا، و الإكراه أعم من أن يكون فى أصول الدين أو فروعه مما يجوز فيه التقية، لا فيما لا تقية فيه كالقتل. و ما لم يطيقوا أى التكاليف الشاقة التى رفعت عن هذه الأمة. ثم استشهد للخصال الأربع و عدم المؤاخذة بها بالآيات و هى قوله تعالى:

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

قال فى مجمع البيان: قيل فيه وجوه: الأول: أن المراد بنسينا تركنا كقوله تعالى:

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ

أى تركوا إطاعة الله فتركهم من ثوابه، و المراد بأخطأنا أذنبنا لأن المعاصى توصف بالخطأ من حيث إنها ضد للصواب. و الثانى: أن معنى قوله: إن نسينا إن تعرضنا لأسباب يقع عندها النسيان عن الأمر أو الغفلة عن الواجب، أو أخطأنا أى تعرضنا لأسباب يقع عندها الخطأ و يحسن الدعاء بذلك كما

يحسن الاعتذار منه. و الثالث: أن معناه لا تؤاخذنا إن نسينا أى إن لم نفعل فعلا يجب فله على سبيل السهو و الغفلة

أَوْ أَخْطَأْنَا

أى فعلنا فعلا يجب تركه من غير قصد، و يحسن هذا فى الدعاء على سبيل الانقطاع إلى الله سبحانه، و إظهار الفقر إلى مسألته و الاستعانة به، و إن كان مأمونا منه المؤاخذة بمثله، و يجرى ذلك مجرى قوله فيما بعد :

وَلَا تُحْمَلْنَا

على أحد الأجوبة. و الرابع: ما روى عن ابن عباس و عطاء أن معناه لا تعاقبنا إن عصيناك جاهلين أو متعمدين. و قوله:

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا

قيل فيه وجهان: الأول: أن معناه لا تحمل علينا عملا نعجز عن القيام به، و تعذبنا بتركه و نقضه عن ابن عباس و غيره و الثانى: أن معناه لا تحمل علينا ثقلا يعنى لا تشدد الأمر علينا

كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا

أى على الأمم الماضية و القرون الخالية، لأنهم كانوا إذا ارتكبوا خطيئة عجلت عليهم عقوبتها، و حرم عليهم بسببها ما أحل لهم من الطعام كما قال تعالى:

فَبُظْلِمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ

و أخذ عليهم العهود و المواثيق و كلفوا من أنواع التكاليف ما لم تكلف هذه الأمة تخفيفا عنها.

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ

قيل فيه وجوه: الأول: أن معناه ما يثقل علينا تحمله من أنواع التكليف و الامتحان، مثل قتل النفس عند التوبة، وقد يقول الرجل لأمر يصعب عليه: إني لا أطيقه، والثاني: أن معناه ما لا طاقة لنا به من العذاب عاجلا و آجلا. و الثالث: أنه على سبيل التعبد و إن كان سبحانه لا يكلف و لا يحمل أحدا ما لا يطيقه، انتهى. و قال بعضهم: فإن قلت: الآية دلت على المؤاخذة و الإثم بالخطأ و النسيان، و إلا فلا فائدة للدعاء بعدم المؤاخذة، فكيف تكون دليلا على الرفع المذكور؟ قلت: أولا قال بعض المحققين السؤال و الدعاء قد يكون للواقع و الغرض منه بسط الكلام مع المحبوب، و عرض الافتقار لديه، كما قال خليل الرحمن و ابنه إسماعيل عليهما السلام:

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

مع أنهما لا يفعلان غير المقبول، و ثانيا أنه قد صرح بعض المفسرين بأن الآية دلت على أن الخطأ و النسيان سببان للإثم و العقوبة، و لا يمتنع عقلا المؤاخذة بهما إذ الذنب كالسم، فكما أن السم يؤدي إلى الهلاك و إن تناوله خطأ كذلك الذنب، و لكنه عز و جل وعد بالتجاوز عنه رحمة و تفضلا و هو المراد من الرفع، فيجوز أن يدعو الإنسان به استدامة لها و امتدادا بها. و قال بعضهم معنى الآية: ربنا لا تؤاخذنا بما أدى بنا إلى خطأ أو نسيان من تقصير، و قلة مبالاة، فإن الخطأ و النسيان أغلب ما يكونان من عدم الاعتناء بالشىء و هذا و إن كان رافعا للإيراد المذكور لكن فيه شىء لا يخفى على المتأمل. و الأصغر الذنب و العقوبة و أصله من الضيق و الحبس، يقال أصره يأصره إذا حبسه و ضيق عليه، و قيل: المراد به الحمل الثقيل الذى يحبس صاحبه فى مكانه، و التكليف الشاقة مثل ما كلف به بنو إسرائيل من قتل الأنفس و قطع موضع النجاسة من الجلد و الثوب، و خمسين صلاة فى اليوم و الليلة، و صرف ربع المال للزكاة أو ما أصابهم من الشدائد و المحن. و قوله:

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمَلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ

تأكيد لما قبله، و طلب للإعفاء من التكليف الشاقة التى كلف بها الأمم السابقة، لا طلب للإعفاء عن تكليف ما لا يتعلق به قدرة البشر أصلا، فلا دلالة فيه على جواز التكليف بما لا يطاق، الذى



أنكره العدلية و جوزه الأشاعرة باعتبار أنه لو لم يجز لم يطلبوا الإعفاء عنه. و قوله: إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان، معناه إلا من أكره على قبيح مثل كلمة الكفر و غيرها

وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

غير متغير عن اعتقاد الحق، و فيه دلالة على أنه لا إثم على المكره. لا يقال: الاستثناء من قوله تعالى

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ

و من شرطية محذوفة الجزاء، أى فهو مفتر للكذب لا على أنه غير آثم؟ لأننا نقول: المستثنى منه فى معرض الذم و الوعيد، و هما منفيان عن المكره بحكم الاستثناء، فلا يكون المكره من أهل الذم و الوعيد، فلا يكون آثماً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٩٠

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٥٥/٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ: الْخَطَأُ، وَ النَّسْيَانُ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَ مَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَ الطَّيْرَةُ (٦)، وَ الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ، وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهِرْ (٧) بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمرو بن مروان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: چهار خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه بزور بآن وادار شوند، آنچه تاب آن را ندارند، و این است معنای گفتار خدای عز و جل: «پروردگارا مگیر بر ما اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم، پروردگارا تکلیفهای سنگین را بر ما بار مکن چنانچه بآنان که پیش از ما بودند بار کردی، پروردگارا بما تحمیل مکن آنچه ما تاب آن را نداریم» (سوره بقره آیه ۲۸۶) و گفتار دیگر او «مگر آنکه وادار شود بناخواه در حالی که دلش مطمئن بایمان است» (سوره نحل آیه ۱۰۶).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- عمرو بن مروان، باز گفته است که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است: ۱- خطا ۲- فراموشی ۳- آنچه به زور بر آن وادار شوند ۴- آنچه تاب آن را ندارند و این معنی قول خدا عز و جل است (۲۸۶ سوره بقره): «پروردگارا از ما مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم و بار تکلیفهای سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گزاردی، پروردگارا به ما تحمیل مکن آنچه تاب آن را نداریم» و هم قول خدا (۱۰۶ سوره نحل): «[کسی است که پس از ایمانش به کفر گراید] جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «عمر بن مروان»، می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است:

۱- خطاء

۲- فراموشی

۳- آنچه با زور به آنها وادار شوند.

۴- آنچه که توان انجام آن را ندارند و این معنی قول خدای عز و جل است: «پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم از ما بازخواست مکن و بار تکلیف های سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گذاردی، پروردگارا آنچه که ما تاب عملش را نداریم بر ما تحمیل مکن (بقره/۲۸۶)» و نیز خداوند فرمود: «(کسی که پس از ایمانش به کفر گراید) جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است (نحل/۱۰۶)» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. رفع عن امتی لعل المراد رفع المؤاخذه والعقاب، و یحتمل أن یکون المراد فی بعضها رفع أصله أو تأثيره أو حکمه التکلیفی و لعل مفهوم قوله: عن امتی غیر مراد فی بعضها،

فالمراد اختصاص المجموع بهذه الأمة و إن اشترك البعض بينها و بين غيرها، فالخطأ كما إذا أراد رمى صيد فأصاب إنسانا، و كخطا المفتى و الطبيب و المراد هنا رفع الإثم، فلا ينافى الضمان فى الدنيا، و إن كان ظاهره عدم الضمان أيضا، و كذا رفع الإثم بالنسيان لا ينافى وجوب الإعادة عند نسيان الركن و سجدة السهو، و التدارك عند نسيان بعض الأفعال. و قيل: يفهم من الرفع أنهما يورثان الإثم و العقوبة، و لكنه تعالى تجاوز عنهما رحمة و تفضلا، و الإكراه أعم من أن يكون فى أصول الدين أو فروعه مما يجوز فيه التقية، لا فيما لا تقية فيه كالقتل. و ما لم يطيقوا أى التكاليف الشاقة التى رفعت عن هذه الأمة. ثم استشهاد للخصال الأربع و عدم المؤاخذه بها بالآيات و هى قوله تعالى:

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

قال فى مجمع البيان: قيل فيه وجوه: الأول: أن المراد بنسينا تركنا كقوله تعالى:

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ

أى تركوا إطاعة الله فتركهم من ثوابه، و المراد بأخطأنا أذنبنا لأن المعاصى توصف بالخطأ من حيث إنها ضد للصواب. و الثانى: أن معنى قوله: إن نسينا إن تعرضنا لأسباب يقع عندها النسيان عن الأمر أو الغفلة عن الواجب، أو أخطأنا أى تعرضنا لأسباب يقع عندها الخطأ و يحسن الدعاء بذلك كما يحسن الاعتذار منه. و الثالث: أن معناه لا تؤاخذنا إن نسينا أى إن لم نفعل فعلا يجب فله على سبيل السهو و الغفلة

أَوْ أَخْطَأْنَا

أى فعلنا فعلا يجب تركه من غير قصد، و يحسن هذا فى الدعاء على سبيل الانقطاع إلى الله سبحانه، و إظهار الفقر إلى مسألته و الاستعانة به، و إن كان مأمونا منه المؤاخذه بمثله، و يجرى ذلك مجرى قوله فيما بعد:

وَلَا تَحْمِلْنَا

على أحد الأجوبة. والرابع: ما روى عن ابن عباس و عطاء أن معناه لا تعاقبنا إن عصيناك جاهلين أو متعمدين. وقوله:

رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا

قيل فيه وجهان: الأول: أن معناه لا تحمل علينا عملا نعجز عن القيام به، و تعذبنا يتركه و نقضه عن ابن عباس و غيره و الثاني: أن معناه لا تحمل علينا ثقلا يعنى لا تشدد الأمر علينا

كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا

أى على الأمم الماضية و القرون الخالية، لأنهم كانوا إذا ارتكبوا خطيئة عجلت عليهم عقوبتها، و حرم عليهم بسببها ما أحل لهم من الطعام كما قال تعالى:

فَظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ

و أخذ عليهم العهود و المواثيق و كلفوا من أنواع التكاليف ما لم تكلف هذه الأمة تخفيفا عنها.

رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ

قيل فيه وجوه: الأول: أن معناه ما يثقل علينا تحمله من أنواع التكاليف و الامتحان، مثل قتل النفس عند التوبة، و قد يقول الرجل لأمر يصعب عليه: إنى لا أطيقه، و الثاني: أن معناه ما لا طاقة لنا به من العذاب عاجلا و آجلا. و الثالث: أنه على سبيل التعبد و إن كان سبحانه لا يكلف و لا يحمل أحدا ما لا يطيقه، انتهى. و قال بعضهم: فإن قلت: الآية دلت على المؤاخذة و الإثم بالخطأ و النسيان، و إلا فلا فائدة للدعاء بعدم المؤاخذة، فكيف تكون دليلا على الرفع المذكور؟ قلت: أولا قال بعض المحققين السؤال و الدعاء قد يكون للواقع و الغرض منه بسط الكلام مع المحبوب، و عرض الافتقار لديه، كما قال خليل الرحمن و ابنه إسماعيل عليهما السلام:

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

مع أنهما لا يفعلان غير المقبول، و ثانياً أنه قد صرح بعض المفسرين بأن الآية دلت على أن الخطأ و النسيان سببان للإثم و العقوبة، و لا يمتنع عقلاً المؤاخذة بهما إذ الذنب كالسم، فكما أن السم يؤدي إلى الهلاك و إن تناوله خطأ كذلك الذنب، و لكنه عز و جل وعد بالتجاوز عنه رحمة و تفضلاً و هو المراد من الرفع، فيجوز أن يدعو الإنسان به استدامة لها و امتداداً بها. و قال بعضهم معنى الآية: ربنا لا تؤاخذنا بما أدى بنا إلى خطأ أو نسيان من تقصير، و قلة مبالاة، فإن الخطأ و النسيان أغلب ما يكونان من عدم الاعتناء بالشىء و هذا و إن كان رافعا للإيراد المذكور لكن فيه شىء لا يخفى على المتأمل. و الأصر الذنب و العقوبة و أصله من الضيق و الحبس، يقال أصره يأصره إذا حبسه و ضيق عليه، و قيل: المراد به الحمل الثقيل الذى يحبس صاحبه فى مكانه، و التكاليف الشاقة مثل ما كلف به بنو إسرائيل من قتل الأنفس و قطع موضع النجاسة من الجلد و الثوب، و خمسين صلاة فى اليوم و الليلة، و صرف ربع المال للزكاة أو ما أصابهم من الشدائد و المحن. و قوله:

رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لِأُطَاقَةَ لَنَا بِهِ

تأكيد لما قبله، و طلب للإعفاء من التكاليف الشاقة التى كلف بها الأمم السابقة، لا طلب للإعفاء عن تكليف ما لا يتعلق به قدرة البشر أصلاً، فلا دلالة فيه على جواز التكليف بما لا يطاق، الذى أنكره العدلية و جوزة الأشاعرة باعتبار أنه لو لم يجز لم يطلبوا الإعفاء عنه. و قوله: إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان، معناه إلا من أكره على قبيح مثل كلمة الكفر و غيرها

وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

غير متغير عن اعتقاد الحق، و فيه دلالة على أنه لا إثم على المكروه. لا يقال: الاستثناء من قوله تعالى

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

و من شرطية محذوفة الجزاء، أى فهو مفتر للكذب لا على أنه غير آثم؟ لأننا نقول: المستثنى منه فى معرض الذم و الوعيد، و هما منفيان عن المكروه بحكم الاستثناء، فلا يكون المكروه من أهل الذم و الوعيد، فلا يكون آثماً.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٩٠

\*\*\*\*\*

ص: ٢٩٠

---

١-١. فى «ب، ه» و مرآة العقول: «باب» بدون العنوان. وفى «ص»: «باب رفع الخطأ ومثله عن الأمة».

٢-٢. الخطأ والخطاء: ضد الصواب. والأول أكثر استعمالاً، وأكثر النسخ على الثانى.

٣-٣. البقرة (٢): ٢٨٦.

٤-٤. النحل (١٦): ١٠٦.

٥-٥. تفسير العياشى، ج ١، ص ١٦٠، ح ٥٣٤؛ وج ٢، ص ٢٧٢، ح ٧٥، عن عمرو بن مروان، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ١٠٨٥، ح ٣٦٠٣؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٣٦٩، ح ٢٠٧٧٠.

٦-٦. «الطيرة» \_ بفتح الياء وقد تُسكَّن \_ هى التشاؤمُ بالشىء. وأصله فيما يقال: التطير بالسوانح والبوارح من الطير والضياء وغيرهما. وكان ذلك يصدّهم عن مقاصدهم، فنفاه الشرع وأبطله ونهى عنه، وأخبر أنه ليس له تأثير فى جلب نفع أو دفع ضرر. النهاية، ج ٣، ص ١٥٢ (طير).

٧-٧. يجوز فيه البناء على المفعول.

٨-٨. التوحيد، ص ٣٥٣، ح ٢٤؛ والخصال، ص ٤١٧، باب التسعة، ح ٩، بسند آخر. الاختصاص، ص ٣١، مرسلًا، إلى قوله: «وما استكروها عليه»؛ تحف العقول، ص ٥٠، عن

النبي صلى الله عليه وآله ، وفي كلها مع اختلاف سير الوافي ، ج ٥ ، ص ١٠٨٥ ، ح ٣٦٠٤ ؛  
الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٣٧٠ ، ح ٢٠٧٧١ ؛ البحار ، ج ٢ ، ص ٢٨٠ ، ذيل ح ٤٧ .

## (٢٠٩) باب أن الإيمان لا يضرّ معه سيئة، و...

### اشاره

٢٠٩\_ بَابُ أَنَّ الْإِيمَانَ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ، وَ الْكُفْرَ لَا يَنْفَعُ (١) مَعَهُ حَسَنَةٌ (٢)

### ١- الحديث

٣٠٥٦/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَلْ لِإِعْدَادِ عَلِيٍّ مَا عَمِلَ ثَوَابٌ عَلَى اللَّهِ مَوْجُوبٌ (٣) إِلَّا  
الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: «لَا».(٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

يعقوب بن شعيب گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای کسی در برابر آنچه میکند  
ثوابی بر خدا لازم باشد جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٠٦

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۱- از یعقوب بن شعیب، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا برای کسی در برابر آنچه بکند، ثوابی بر خدا لازم باشد جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «یعقوب بن شعیب»، می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای کسی در برابر آنچه بکند، ثوابی بر خدا لازم است جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. علی الله بوجوب كذا في أكثر النسخ، و الوجوب بمعنى اللزوم لازم، و الأظهر موجب كما ينسب إلى بعض النسخ، إلا أن يكون المفعول بمعنى الفاعل كما قيل في قوله تعالى:

حِجَابًا مَسْتُورًا

قيل: أى ساترا نعم قال الفيروزآبادى: وجب عياله وفرسه عودهم أكلة واحدة، وهو لا يناسب المقام إلا بتكليف شديد، لكنه فى كلام السائل، والحاصل أنه هل أوجب الله ثوابا على نفسه بمقتضى وعده إلا للمؤمنين فإنه لا يجب على الله ثواب مع قطع النظر عن الوعد كما مر تحقيقه خلافا للمعتزلة ونادر من الإمامية. فقال عليه السلام لا، لأن الله تعالى وعد على العمل بشرائطه التى ثوابا فإذا تحقق العمل مع شرائطه التى من جملتها الإيمان لزم الثواب وثبت، وهذا معنى الوجوب على الله لأن خلف الوعد منه قبيح خلافا للأشاعرة، فإنهم ذهبوا إلى أنه لا يجب على الله شىء، وقالوا يجوز أن يعاقب المطيع ويثبت العاصى، وهذا القول يبطل الوعد والوعيد.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٩٥

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٤٦٤ / ٢

٤٤٠ / ٤٤٠ . عَنْهُ (٥)، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ (٦):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ مُوسَى لِلْخَضِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: قَدْ تَحَرَّمْتُ (٧) بِصُحْبَتِكَ،

فَأَوْصِنِي، قَالَ (٨) لَهُ (٩): الزَّمْ مَا لَا يَضُرُّكَ مَعَهُ شَيْءٌ، كَمَا لَا يَنْفَعُكَ مَعَ غَيْرِهِ شَيْءٌ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: که موسی علیه السّلام بخضر (علیه السّلام) گفت: من بواسطه مصاحبت و همدمی با تو حق و حرمتی پیدا کردم پس باید بمن سفارشی کنی (و پندی دهی)؟ باو فرمود: ملازمت کن (و بچسب بدان) چیزی که با وجود آن هیچ چیز تو را زیان نرساند چنانچه با چیز دیگری جز آن هیچ چیز تو را سود ندهد (و آن ایمان است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السّلام)، فرمود: موسی به خضر گفت: من به واسطه مصاحبت با تو، حق و حرمتی پیدا کردم و باید به من سفارش و نصیحت کنی، در پاسخ او گفت: بدان چیزی بچسب که با وجود آن، هیچ چیز به تو زیان ندارد چنانچه با جز آن، هیچ چیز برای تو سود ندارد (و آن ایمان است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امام صادق علیه السّلام، فرمود:

«موسی» به «خضر» گفت: من به واسطه مصاحبت با تو، حق و رحمتی پیدا کردم و باید به من سفارش و نصیحت کنی، در پاسخ او گفت: به آن چیزی توجه کن که با وجود آن، هیچ چیز به تو زیان نمی رساند چنانچه با چیز دیگری جز آن، هیچ چیز تو را سودی نرساند (و آن ایمان است).

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. و ضمير عنه راجع إلى محمد بن عيسى، وكذا في الخبر الآتي قد تحرمت بصحبتك أي اكتسبت حرمة، و حصلت لي بسبب مصاحبتك حرمة فلا تردني عن جواب ما أسألك عنه، و لا تمنعني نصيحتك. في القاموس: تحرم منه بحرمة تمنع و تحمي بذمة، و في الصحاح: الحرمة ما لا يحل انتهاكه و قد تحرم بصحبته. ألزم ما لا يضرک معه شيء أي من المعاصي و هو الإيمان، فالمراد بالضرر ما يصير سببا لدخول النار أو الخلود فيها كما لا ينفعك أي النفع الموجب لدخول الجنة، و المراد بالشيء هيهنا العمل الصالح فلا ينافي ما ورد في الأخبار من معاقبة المؤمنين بالأعمال القبيحة و أثابه الكافرين في الدنيا بالعمل الصالح، و يمكن تعميم نفي الضرر بحمل الإيمان على ما كان مع الإتيان بالفرائض و ترك الكبائر، فالمراد بعدم النفع عدم النفع الكامل.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٩٦

\*\*\*\*\*

ص: ٢٩١

١-١. في «ص»: «لا تنفع».

٢-٢. في «ب، ه، س» و مرآة العقول: «باب» بدون العنوان. وفي: «ج، د، ز، ب ف»: «باب

في العمل». وفي «بر»: «باب العمل».

٣-٣ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى . وفى المطبوع : «موجب» . وفى

مرآة العقول : «بوجوب» ونسبه إلى أكثر النسخ ، ثم استظهر ما فى المطبوع .

٤-٤ . المؤمن ، ص ٢٩ ، ح ٥٢ ، عن يعقوب بن شعيب ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٨١٦ ، ح ٣٠٨٥ .

٥-٥ . الضمير راجع إلى محمد بن عيسى المذكور فى السند السابق .

٦-٦ . فى «ه ، بر» : «أصحابنا» .

٧-٧ . «الحُرمة» : ما لا يحلُّ انتهاكه . وقد تحرّمت بصحبتك ، أى حصلت لى بسبب مصاحبتك

حُرمة ، واكتسبت حرمة ، وصرت بها ذا حرمة ، فلا تردنى عن جواب ما أسألك عنه و لا تمنعنى

نصيحتك . راجع : الوافى ، ج ٥ ، ص ٨٢٨ ؛ مرآة العقول ، ج ١١ ، ص ٣٩٦ ؛ الصحاح ، ج ٥ ، ص ١٨٩٥ (حرم) .

٨-١ . فى «ز ، بر ، بف» والوافى : «فقال» .

٩-٢ . فى «ب ، ز ، ص ، بس» : - «له» .

١٠-٣ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٨٢٨ ، ح ٣١٠٠ .

### ٣- الحديث

٣/٣٠٥٧ . عَنْهُ (١) ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ ، عَنْ أَبِي أُمَيَّةَ يُونُسَ بْنِ ثَابِتٍ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «لَا يَضُرُّ مَعَ الْأَيْمَانِ عَمَلٌ ، وَ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ عَمَلٌ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ قَالَ : «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ» ، «وَمَا تَوَا وَ هُمْ

كَافِرُونَ» (٢) . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یوسف بن ثابت گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: با وجود ایمان هیچ عملی زیان ندارد، و با کفر (نیز) هیچ عملی سود ندهد، آیا نبینی که خدا فرمود: «و باز نداشت آنها را اینکه بخششهاشان پذیرفته شود جز اینکه ایشان بخدا و به پیغمبرش کافر شدند (تا آنکه فرماید): و مردمند در حالی که کافر بودند».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ابی امیّه یوسف بن ثابت، گوید: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: با وجود ایمان، هیچ عملی زیان نرساند و با وجود کفر، هیچ عملی سود ندهد، آیا نبینی که خدا فرماید (۵۴) سوره توبه): «و باز ندارد آنها را از اینکه خرجهای آنها (در راه خدا) پذیرفته شود جز اینکه به خدا و رسولش کفر ورزیدند [و نماز نخوانند جز با کسالت و انفاق نکنند جز با کراهت در شگفت مباح از اموال و اولادشان همانا خدا می خواهد به وسیله آنها در دنیا عذابشان کند] و جان آنها را بگیرد در حالی که کافرند».

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- «یوسف بن ثابت»، گوید: من از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: با وجود ایمان هیچ عملی زیان نرساند و با وجود کفر، هیچ عملی سود ندهد، آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: «و باز

ندارد آنها را از اینکه خرج های آنها(در راه خدا) پذیرفته شود جز اینکه آنها را باز نداشت از اینکه بخششهایشان پذیرفته شود جز اینکه ایشان به خدا و پیامبرش کافر شدند (تا آنکه فرماید) و مردند درحالی که کافر بودند».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: موثق كالصحيح.

وَمَا مَنَعَهُمْ

الآية، و ما قبلها فی سورة التوبة هكذا:

قُلْ أَنفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ، وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ

إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ، فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ

و قال بعد آيات كثيرة:

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

فلعلها كانت فى قراءتهم هكذا و نقل عليه السلام بالمعنى لكون الآيات فى وصف جماعة واحدة، و لعل فيما ذكره عليه السلام إشعاراً بأنهم لو ماتوا على الإيمان تقبل منهم نفقاتهم فى حال الكفر.

مرآة العقول؛ ج ١١، ص ٣٩٦

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٠٥٩/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ثَعْلَبَةَ (٤)، عَنْ أَبِي أُمَيَّةَ يُونُسَ بْنِ ثَابِتِ بْنِ أَبِي سَعْدَةَ (٥):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ (٦): «الْإِيمَانُ لَا يَضُرُّ مَعَهُ عَمَلٌ، وَكَذَلِكَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

امام صادق عليه السلام فرمود: با ایمان هیچ کاری زیان ندارد، و هم چنین با کفر هیچ کرداری سود ندهد.

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ٢٠٦

\*\*\*\*\*



[ترجمه كمره ای] :

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: با ایمان هیچ کرداری زیان ندارد و همچنین با کفر هیچ کرداری سود ندهد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۵ ، ص ۵۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام، فرمود: با ایمان هیچ کرداری زیان ندارد و همچنین با کفر هیچ کرداری سود نمی دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول و أبو سعید إن كان القمط فالحبر موثق، و قد مر الكلام فيه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۱ ، ص ۳۹۷

## ٥- الحديث

٣٠٦٠/٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (٨)، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ، قَالَ:

ص: ٢٩٢

- 
- ١- ٤ . الضمير راجع إلى محمد بن عيسى .
- ٢- ٥ . التوبة (٩) : ٥٤ و ١٢٥ .
- ٣- ٦ . المحاسن ، ص ١٦٦ ، كتاب الصفوة ، ح ١٢٣ ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رثاب وعبدالله بن بكير ، عن يوسف بن ثابت الوافي ، ج ٥ ، ص ٨٢٧ ، ح ٣٠٩٨ ؛ البحار ، ج ٨٤ ، ص ٢٢٧ .
- ٤- ٧ . في «ه» : + «بن ميمون» .
- ٥- ٨ . أبو أمية هذا ، هو يوسف بن ثابت بن أبي سعدة ، له كتاب يرويه أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ بن فضال ، عن ثعلبة بن ميمون . راجع : رجال النجاشي ، ص ٤٥٢ ، الرقم ١٢٢٢ ؛ رجال البرقي ، ص ٢٩ ؛ رجال الطوسي ، ص ٣٢٤ ، الرقم ٤٨٤٥ . فعليه ما ورد في «ز» ، ه ، بف» من «أبي أمية يوسف عن ثابت بن أبي سعيد» ، وما ورد في «جر» من «أبي أمية يوسف بن ثابت عن أبي سعيد» سهو .
- ٦- ٩ . في «ز ، بس» : - «قال» .
- ٧- ١٠ . الكافي ، كتاب الروضة ، ضمن ح ١٤٨٩٥ ، عن أبي عليّ الأشعري ، عن محمد بن عبدالجبار ، عن الحسن بن عليّ بن فضال . وفي الأمالي للطوسي ، ص ٤١٧ ، المجلس ١٤ ، صدر ح ٨٧ ، بسنده عن يوسف بن ثابت ، مع اختلاف يسير . تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ٨٩ ، ذيل ح ٦١ ، عن يوسف بن ثابت الوافي ، ج ٥ ، ص ٨٢٨ ، ح ٣٠٩٩ .

۸-۱ . السند معلق علی سابقه . ویروی عن أحمد بن محمد ، محمد بن یحیی .

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَدِيثٌ رُوِيَ لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ (۱): إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ؟

فَقَالَ (۲): «قَدْ قُلْتُ ذَلِكَ».

قَالَ: قُلْتُ: وَإِنْ زَنَوْتُ (۳)، أَوْ سَرَقُوا، أَوْ شَرَبُوا الْخَمْرَ؟

فَقَالَ لِي: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۴)، وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونَا (۵) أَنْ نَكُونَ (۶) أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ (۷) عَنْهُمْ، إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ (۸) كَثِيرِهِ؛ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ (۹) مِنْكَ» (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مارد گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرموده اید: چون معرفت (بامامت ما) پیدا کردی پس هر چه خواهی بکن؟ فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید: عرض کردم: اگر چه زنا کنند، یا دزدی کنند یا شراب بنوشند؟ بمن فرمود: «

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

«بخدا سوگند ما بانصاف رفتار نکردند که خود ما بکردارمان مؤاخذه شویم ولی تکلیف از آنها برداشته شده باشد؟ همانا من گفتم: چون معرفت (بامام خود) پیدا کردی هر چه خواهی کم یا بیش کار خیر انجام ده که از تو پذیرفته شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از محمد بن مارد، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرمودید: چون معرفت پیدا کردی، هر چه خواهی بکن، فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید: گفتم: اگر چه زنا کند و دزدی کند یا می بنوشد؟ در پاسخ فرمود: «

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

» با ما به انصاف رفتار نشده که برداشته شده باشد. همانا من گفتم: چون امام خود را شناختی، هر کار خیری را از کم و بیش بکن، زیرا از تو پذیرفته شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «محمد بن مارد»، می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرمودید:

چون معرفت پیدا کردی، هر چه خواهی بکن، فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید: عرض کردم: اگر چه زنا کند و دزدی کند و یا می بنوشد؟ در پاسخ فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

با ما به انصاف رفتار نشده که چنین چیزی از کلام ما برداشت شود همانا من گفتم: چون امام خود را شناختی، هر کار خیری را از کم و بیش بکن، زیرا از تو پذیرفته شود.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٣٣٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل. وقوله: حديث ، مبتدأ و روى خبره، و أنك بالفتح خبر محذوف أى هو أنك و إن زانوا إن وصلية بتقدير الاستفهام إنا لله إشارة إلى أن هذا الافتراء علينا بفهم هذا المعنى مصيبة عظيمة أن نكون أى فى أن نكون، و الحاصل أن التكليف لم يوضع عنا فكيف وضع عنهم بسببنا أو إنا نخاف العقاب و نتوب و نتضرع إلى الله تعالى و هم آملون بسبب ولايتنا أن هذا ليس بإنصاف. ثم أفاد عليه السلام إن غرضى من هذا الكلام اشتراط قبول العمل بالولاية لا سقوط التكليف أو العقاب رأساً عنهم.

مرآة العقول ؛ ج ١١ ، ص ٣٩٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٠٦١/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (١١)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ رَفَعَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا

أَيُّهَا النَّاسُ، دِينَكُمْ دِينَكُمْ؛ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ، وَ السَّيِّئَةُ (١٢)

ص: ٢٩٣

- 
- ١-٢ . فى «بس» : + «إتك» .
- ٢-٣ . فى «ه، بر» والوفى : «قال» .
- ٣-٤ . فى مرآة العقول : «زانوا» .
- ٤-٥ . البقرة (٢) : ١٥٦ .
- ٥-٦ . أنصفت الرجل إنصافا : عاملته بالعدل والقسط . المصباح المنير، ص ٦٠٨ (نصف) .
- ٦-٧ . فى «ج» : «أن يكون» .
- ٧-٨ . فى «بف» : «ووضعنا» . أى أسقط عنهم . من قولهم : وَضَعْتُ عَنْهُ دَيْنَهُ : أسقطته . المصباح المنير، ص ٦٦٢ (وضع) .
- ٨-٩ . فى «ه، بر» والوفى : «أو» .
- ٩-١٠ . فى «ز» : «تقبل» .
- ١٠-١١ . معانى الأخبار، ص ١٨١، ح ١، بسند آخر عن أبى عبدالله، عن أبيه عليهما السلام . وفيه ، ص ٣٨٨، ح ٢٦، بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام مع زيادة فى آخره، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ٨١٦، ح ٣٠٨٦؛ الوسائل، ج ١، ص ١١٤، ح ٢٨٧ .
- ١١-١٢ . هكذا فى «ب، ج، د، ه، بر، بس، بف، جر» . وفى «ز» والمطبوع : + «عن أبيه» . وما أثبتناه هو الظاهر؛ فإنَّ محمَّد بن الرِّيان هو ابن الصلت الأشعري، روى على بن إبراهيم كتابه المشترك بينه وبين أخيه على بن الرِّيان، كما روى عنه عبدالله بن جعفر الحميرى - وهو فى طبقة على بن إبراهيم - مسائله لأبى الحسن العسكرى عليه السلام . راجع : الفهرست للطوسى، ص ٢٦٩، الرقم ٣٨٦؛ رجال النجاشى، ص ٣٧٠، الرقم ١٠٠٩ .
- ١٢-١ . يجوز نصبها عطفًا على اسم «إن» . وفى تفسير القمى : «وإن السيئة» .

فِيهِ تُغْفَرُ (۱)، وَ الْحَسَنَةُ (۲) فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ. (۳)

هَذَا آخِرُ كِتَابِ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ، وَالطَّاعَاتِ وَالْمَعَاصِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي؛

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام (این جمله را) زیاد در خطبه اش میفرمود: ای مردم دین خود را نگهدارید، دین خود را نگهدارید، زیرا گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است، گناه در آن آمرزیده شود و حسنه در غیر آن پذیرفته شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) بسیار در سخنرانی خود می فرمود: آیا مردم! دین خود را بچسبید، دین خود را بچسبید، زیرا گناه در آن بهتر است از کار خوب و ثواب در جز آن، کار بد در آن آمرزیده شود و کردار خوب در جز آن پذیرفته نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۵، ص ۵۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در سخنرانی خود بسیار می فرمود: ای مردم! به دین خود بچسبید، به دین خود بچسبید، زیرا گناه در آن بهتر است از کار خوب و ثواب در غیر آن، کار بد در آن آمرزیده شود و کردار خوب در غیر آن پذیرفته نباشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. دینکم نصب علی الإغراء أى ألزموا دینکم و احفظوه أو أكملوه و التکریر للتأکید أو باعتبار اختلاف العامل فإن السيئة فيه خير لعل الخيرية باعتبار أن فى السيئة التذاذا دنيويا مع الغفران، و فى الحسنه تعبا دنيويا مع الخسران، أو باعتبار أن الحسنه التى لا تقبل يعاقب عليها كالصلاة بغير وضوء، و قيل: كلمة فى فى قوله فيه و فى غيره بمعنى مع، أى المركب من السيئة و دین الحق خير من المركب من الحسنه و دین أهل الضلال، و قوله: و السيئة فيه تغفر، للترقى و للإشارة إلى أن السيئة فى دین الحق لو لم تكن مغفورة و كانت الحسنه فى دین الباطل مقبولة لكان المركب من السيئة و الدین الصحيح أفضل من المركب من الحسنه و الدین الباطل لأنه لا سيئة مثل الدین الباطل فى العقاب و لا حسنة مثل الدین الحق فى الثواب، فكيف و السيئة فى الدین القويم مغفورة، و الحسنه فى الدین الفاسد غير مقبولة، و قيل: فيه إشارة إلى أن السيئة من حيث هى سيئة ليست خيرا من الحسنه من حيث هى حسنة، بل الخيرية و عدمها باعتبار المغفرة و عدم القبول و ما ذكرنا لعله أظهر.



\*\*\*\*\*

ص: ٢٩٤

١-٢. في «ز»: + «فيه» .

٢-٣. يجوز نصبها عطفًا على اسم «إن» . وفي تفسير القمّي : «وإنّ الحسنه» .

٣-٤ . تفسير القمّي ، ج ١ ، ص ٩٩ ، ذيل الحديث ، عن محمّد بن يحيى البغدادي ، رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام . وفي الأمالي للصدوق ، ص ٣٥١ ، المجلس ٥٦ ، ذيل ح ٤ ؛ ومعاني الأخبار ، ص ١٨٥ ، ذيل ح ١ ، بسند آخر عن الصادق ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ٨١٧ ، ح ٣٠٨٧ .

٤-٥ . بدل قوله : «هذا آخر كتاب \_ إلى \_ محمّد وآله» في النسخ هكذا: في «ب» : «تمّ كتاب الإيمان والكفر، ويتلوه كتاب الدعاء إن شاء الله» . في «ج» : «تمّ كتاب الإيمان والكفر من جملة كتاب الكافي تصنيف الشيخ محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله . والحمد لله ربّ العالمين» . في «د» : «آخر كتاب الإيمان والكفر والطاعات والمعاصي والكبائر من كتاب الكافي . والحمد لله وحده ، وصلى الله على رسوله محمّد النبيّ الأمّي وعترته الطيّبين الطاهرين ، الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» . في «ز» : «تمّ كتاب الكفر والإيمان والطاعة والمعاصي من كتاب الكافي محمّد بن يعقوب الكليني قدّس الله روحه مع النبيّ والأمجاد . والحمد لله ربّ العالمين ، وصلى الله على رسوله النبيّ الأمّي وآله وسلّم تسليمًا برحمتك يا أرحم الراحمين ، آمين يا ربّ العالمين» . في «ص» : «آخر كتاب الإيمان والكفر والطاعات والمعاصي من الكتاب الكافي . والحمد لله وحده ، وصلى الله على محمّد وآله أجمعين الطيّبين الطاهرين» . في «ه» : «تمّ كتاب الإيمان والكفر من جملة الكتاب الكافي تصنيف العالم الكامل الفاضل ، وحيد الدهر، وفريد العصر[...]

والدين محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله . والحمد لله ربّ العالمين ، وحسبنا الله ونعم الوكيل

، وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد النبي وآله الطاهرين». في «بر»: «تم كتاب الإيمان والكفر من جملة الكتاب الكافي تصنيف الشيخ الأجل محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله وحسبنا الله ونعم الوكيل. وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد وآله الطاهرين. في «بس»: «وهذا آخر كتاب الإيمان والكفر والطاعات والمعاصي من كتاب الكافي. والحمد لله وحده، وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين». في «بف»: «تم كتاب الإيمان والكفر والطاعات والمعاصي من الكتاب الكافي تصنيف الشيخ الأجل محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله. والحمد لله رب العالمين.

## كتاب الدعاء

### إشاره

[ ٦ ]

٤٦٦ / ٢

كِتَابُ الدُّعَاءِ

ص: ٢٩٥

ص: ٢٩٦

### (١) باب فضل الدعاء و الحث عليه

### إشاره

١ - بَابُ فَضْلِ الدُّعَاءِ وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ (١)

### ١- الحديث

۳۰۷۰/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۲)» قَالَ: «هُوَ الدُّعَاءُ، وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ (۳) الدُّعَاءُ».

قُلْتُ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَعْوَاهُ حَلِيمٌ» (۴)؟ قَالَ: «الْأَعْوَاهُ هُوَ الدُّعَاءُ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: خدای عز و جل فرماید: «همانا آنان که سرفرازی کنند از عبادت (و پرستش) من، زود است که سرافکننده بدوزخ درآیند» (سوره مؤمن آیه ۶۰) حضرت فرمود: (مقصود از عبادت) دعاء است، و بهترین عبادت دعاء است، عرض کردم: (مقصود از آواه در این آیه چیست که خداوند فرماید: «همانا ابراهیم آواه و شکیا بود») (سوره توبه آیه ۱۱۴) فرمود: آواه یعنی بسیار دعاکننده بدرگاه خداوند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زراره، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: راستی خدا عز و جل می فرماید (۶۰) سوره مؤمن: «راستی کسانی که سر بر فرازند از پرستش من محققاً با زبونی به دوزخ در آیند» فرمود: مقصود از آن، دعاء است، و بهترین عبادت دعاء است، من گفتم: (۱۱۵) سوره توبه: «راستی که

ابراهیم بسیار آه کش و بردبار بود» (یعنی چه؟) فرمود: «اواه هم همان دعاء است (یعنی بسیار به درگاه خدا دعا می کرد).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود:

به راستی خدای عزّ و جلّ می فرماید: «به راستی کسانی که از عبادت و پرستش من سرفرازی کنند بزودی سرافکنده به دوزخ درآیند (مؤمن/۶۰)» فرمود: «مقصود از آن دعاء است، و بهترین عبادت دعاء است، من گفتم: «به راستی که ابراهیم بسیار آواه و بردبار بود.» (یعنی چه؟) فرمود: «اواه» (یعنی بسیار به درگاه خدا دعا می کرد).

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. وقال الله تعالى في سورة المؤمن:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

قال الطبرسى (ره): يعنى إذا اقتضت المصلحة أجابتكم و كل من يسأل الله تعالى شيئا و يدعوه فلا بد أن يشترط المصلحة فى ذلك إما لفظا أو إضمارا، و إلا كان قبيحا، لأنه ربما كان داعيا بما تكون فيه مفسدة و لا يشترط انتفاؤها فيكون قبيحا، و قيل: معناه وحدونى و اعبدونى أثبكم عن ابن عباس، و يدل عليه قول النبى صلى الله عليه و آله و سلم: الدعاء هو العبادة و لما عبر عن العبادة بالدعاء جعل الإثابة استجابة لتجانس اللفظ.

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

و دعائى

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

أى صاغرین ذليلين. و قال البيضاوى

أُدْعُونِي

اعبدونى

أَسْتَجِبْ لَكُمْ

أثب لكم لقوله

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

، و إن فسر الدعاء بالسؤال كان الاستكبار الصارف عنه منزلا منزلته للمبالغة، و المراد بالعبادة الدعاء فإنه من أبوابها انتهى. و الخبر يدل على أن المراد بها المعنى الأخير، و ضمير هو راجع إلى العبادة لكونه مصدرا أو لتذكير الخير، و عبر عن الدعاء بالعبادة للإشعار بفضله، و أنه من جملة العبادات و إيماء إلى أنه ينبغى أن يدعو الإنسان و إن لم تدع إليه حاجة ضرورية، و لا يكون غرضه منحصرافى

الإجابة، بل يكون عمدة غرضه فى الدعاء التقرب إليه تعالى وإطاعة أمره، ولا يترك الدعاء مع إبطاء الإجابة. فإن قيل: فعلى هذا يلزم وجوب الدعاء وكونه من الفرائض، وكون تركه من الكبائر لوعيد النار عليه؟ قلت: لا استبعاد فى ذلك فإن الدعاء فى الجملة واجب، وأقله فى سورة الحمد فترك الدعاء رأساً من الكبائر، على أن الوعيد مترتب على الاستكبار وهو فى درجة الكفر، ويؤيد الأول قول سيد الساجدين صلوات الله عليه فى الصحيفة الكاملة: فسميت دعاءك عبادة وتركه استكباراً وتوعدت على تركه دخول جهنم داخرين.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ

قال الطبرسى (ره): أى دعاء كثير الدعاء والبكاء عن ابن عباس وهو المروى عن أبى عبد الله عليه السلام وقيل: الأواه الرحيم بعباد الله، وقيل: هو الذى إذا ذكره النار قال أوه، وقيل: الأواه المؤمن بلغة الحبشة وقيل: الموقن المستيقن، وقيل: العفيف، وقيل: هو الراجع عن كل ما يكره الله، وقيل: هو الخاشع المتضرع، ورواه عبد الله بن شداد عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم وقيل: هو المسبح الكثير الذكر لله، وعن أبى عبيدة هو المتأوه شفقاً وفرقاً المتضرع يقينا بالإجابة ولزوماً للطاعة. قال الزجاج: وقد انتظم قول أبى عبيدة أكثر ما روى فى الأواه

حَلِيمٌ

يقال بلع من حلم إبراهيم عليه السلام أن رجلاً قد أذاه وشمته فقال له: هداك الله، وقيل: الحليم السيد عن ابن عباس، وأصله أنه الصبور على الأذى الصفوح عن الذنوب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣

\*\*\*\*\*

٢- الحديث

٣٠٦٣/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَابْنِ

مَجْبُوبٍ جَمِيعًا، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

ص: ٢٩٧

١-١ . فى «ج» : «كتاب الدعاء . بسم الله الرحمن الرحيم . باب فضل الدعاء والحث عليه» . فى «ز» : «بسم الله الرحمن الرحيم وإياه نستعين . كتاب الدعاء . باب فضل الدعاء والحث عليه» . فى «ص» : «كتاب الدعاء . بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين . باب فضل الدعاء والحث عليه» . فى «بس» : «بسم الله الرحمن الرحيم وبه تفتى . فضل الدعاء والحث عليه» .  
٢-٢ . غافر (٤٠) : ٦٠ .

٣-٣ . فى «ج» وحاشية «ز، بر» : «العبادات» .

٤-٤ . التوبة (٩) : ١١٤ .

٥-٥ . الكافى ، كتاب الصلاة ، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء ، ضمن ح ٥١١٧ ، بسند آخر ، إلى قوله : «وأفضل العبادة الدعاء» . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١١٤ ، ح ١٤٧ ، عن زرارة ، عن أبى جعفر عليه السلام ، من قوله : «قلت : «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ» ، وفيهما مع اختلاف يسير . وراجع : التهذيب ، ج ٢ ، ص ١٠٤ ، ح ٣٩٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦٩ ، ح ٨٥٥٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٣ ، ح ٨٥٩٩ ، إلى قوله : «قال : هو الدعاء» ؛ و ص ٣٠ ، ح ٨٦٢٥ ، وتمام الرواية فيه : «أفضل العبادة الدعاء» .

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ؟

فَقَالَ : «مَا مِنْ (١) شَيْءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ (٢) - مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَيُطْلَبَ مِمَّا (٣) عِنْدَهُ، وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِمَّنْ (٤) يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَ لَا يَسْأَلَ مَا (٥) عِنْدَهُ» . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سدید گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود، و کسی نزد خدای عز و جل مبعوض تر نیست از آن کس که از عبادت او تکبر ورزد (و سرپیچی کند) و آنچه نزد او است درخواست نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از سدید که به امام باقر (علیه السلام) گفتم: کدام عبادت بهتر است؟ در پاسخ فرمود: چیزی نزد خدا عز و جل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و آنچه نزد او خواسته شود و کسی نزد خدا عز و جل ناخواه تر نیست از آنکه از عبادتش تکبر ورزد و در خواست نکند آنچه را نزد او است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «سدیر» گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ در پاسخ فرمود:



چیزی نزد خدای عزّ و جلّ بهتر از این نیست که از او درخواست و از آنچه نزد اوست خواسته شود و کسی نزد خدای عزّ و جلّ مبعوض تر از این نیست که از عبادت او تکبر ورزد و از آنچه که نزد اوست درخواست نکند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن موثق. و یطلب مما عنده الظرف متعلق بالفعلین، و إنما أتى بمن التبعية لأن طلب جميع ما عنده اعتداء فى الدعاء، بل طلب للمحال عن عبادته أى عن الدعاء الذى هو من أعظم العبادات، وقوله: و لا يسأل كأنه بیان للاستكبار، و إشارة إلى أن المراد بالاستكبار فى الآیة ترك السؤال و عدم الاهتمام فيه، و إلا فحقيقته لا يكاد يوجد من أحد. و هذه الأخبار يدفع أقوال الصوفية القائلين بأن ترك الدعاء أحسن مطلقا أو فى بعض الأحوال، قال الطيبي فى شرح المشكاة: دلت الأحاديث الصحيحة على استحباب الدعاء و الاستعاذة، و عليه أجمع العلماء و أهل الفتاوى فى الأمصار فى كل الأعصار، و ذهب طائفة من الزهاد و أهل المعارف إلى أن ترك الدعاء أفضل استسلاما للقضاء، و قال آخرون منهم: إن دعا للمسلمين فحسن و إن خص نفسه فلا، و منهم من قال: إن وجد فى نفسه باعثا للدعاء استحب و إلا فلا، و دليل الفقهاء ظواهر القرآن و السنة فى الأمر بالدعاء و الأخبار عن الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۳

## ٣- الحديث

٣٠٦٤/٣. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ (٧):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي (٨): «يَا مُيَسَّرُ، ادْعُ، وَلَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ؛ إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ (٩)، وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ (١٠) فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ، ٤٦٧ / ٢

لَمْ يُعْطَ شَيْئًا؛ فَسَلْ (١١) تُعْطَى. يَا مُيَسَّرُ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ

ص: ٢٩٨

١-١. في «ص، بس»: «من».

٢-٢. في «ب»: «عند الله عز وجل أفضل».

٣-٣. في حاشية «د»: «ما».

٤-٤. في «ز»: «عمن».

٥-٥. في «ج» وحاشية «د، ز، بر، بف»: «مما».

٦-٦. الكافي، كتاب الدعاء، باب الإلحاح والتلبث، ح ٣١٠٦، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه

السلام. تحف العقول، ص ٢٩٣، عن الباقر عليه السلام، وتمام الرواية فيهما: «إن الله كره إلحاح

الناس بعضهم على بعض في المسألة، وأحب ذلك لنفسه، إن الله يحب أن يسأل ويطلب ما عنده

«الوافي، ج ٩، ص ١٤٦٩، ح ٨٥٥٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٠، ح ٨٦٢٦، إلى قوله: «ويطلب

مما عنده»؛ وص ٢٣، ح ٨٦٠١، من قوله: «وما أحد أبغض».

٧-٧. مُيَسَّرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَمَاتَ فِي حَيَاةِ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. كَمَا فِي رِجَالِ الطُّوسِيِّ، ص ٣٠٩، الرَّقْمُ ٤٥٧٢، وَقَدْ اسْتَشْهَدَ مَوْلَانَا الصَّادِقُ

عليه السلام سنة ١٤٨ هـ ، فرواية صفوان \_ وهو ابن يحيى بقرينة رواية محمد بن عبد الجبار عنه \_  
المتوفى سنة ٢١٠ هـ ، عن ميسر مختلة ظاهرا بالسقط أو الإرسال . هذا ، ولم نجد \_ مع الفحص  
الأكيد \_ اجتماع صفوان وميسر إلا في هذا السند ، وسند خبر رواه الكليني في الكافي ، ح ٨٩٠٣  
، وهناك توسط أيوب بن راشد بينهما .

٨-٨ . في «ب» - : «لى» .

٩-٩ . ف «بس» : «بمثله» .

١٠-١٠ . في «بر» : «شد» .

١١-١١ . في «ب» : «فاسأل» .

لِصَاحِبِهِ (١)» (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

میسر بن عبد العزیز گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: ای میسر دعا کن و مگو که کار  
گذشته است و آنچه مقدر شده همان شود (و دعا اثری ندارد)، همانا نزد خدای عز و جل منزلت و  
مقامی است که بدان نتوان رسید جز بدرخواست و مسألت، و اگر بنده ای دهان خود ببندد و  
درخواست نکند چیزی باو داده نشود، پس درخواست کن تا بتو داده شود، ای میسر هیچ دری نیست  
که کوییده شود جز اینکه امید آن رود که بروی کوبنده باز شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢١١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از میسر بن عبد العزیز که امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای میسر! دعا کن و مگو که امر گذشته است، راستی در نزد خدا عز و جل مقامی است که بدان نتوان رسید جز به درخواست، اگر چنانچه بنده ای دهان خود بندد و درخواستی نکند چیزی به او داده نشود، تو درخواست کن تا به تو بدهند، ای میسر! هیچ دری کوبیده نشود جز آنکه در معرض آن قرار گیرد که به روی کوبنده خود باز شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «میسر بن عبد العزیز» گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای میسر! دعا کن و مگو که کار گذشته است، راستی در نزد خدای عز و جل مقامی است که به آن جز با درخواست نتوان رسید، اگر چنانچه بنده ای دهان خود را ببندد و درخواستی نکند چیزی به او داده نشود، تو درخواست کن تا به تو بدهند، ای میسر! هیچ دری کوبیده نشود جز آنکه به روی کوبنده خود باز شود

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. ولا تقل إن الأمر قد فرغ منه الأمر حدوث الحوادث و تدبيره، و فرغ على بناء المجهول، و الظرف قائم مقام الفاعل، و النهى عن هذا القول يحتمل، و جهين: أحدهما: بطلانه فإن هذا قول اليهود و بعض الحكماء، بل لا بد من الإيمان بالبداء، و الله سبحانه كل يوم فى شأن، و يمحو ما يشاء و يثبت و عنده أم الكتاب، فالقدر و القضاء لا يمنعان الدعاء لأنه يمكن تغيير ما قدر فى لوح المحو و الإثبات، مع أن الدعاء أيضا من أسباب القضاء، و كذا الأمر بالدعاء أيضا منها. و الثانى: أن يكون المراد بالفراغ من الأمر تعلق علمه سبحانه بما هو كائن، و ثبوت جميع ذلك فى اللوح المحفوظ، فمن علم الله أنه يموت فى سنة كذا يستحيل أن يموت قبلها أو بعدها، و إلا لزم أن يكون علمه تعالى جهلا، فهذا الكلام صحيح لكن ذلك لا يمنع الأمر بالدعاء و الإتيان به، و ترتب الفائدة عليه، فالمراد بالنهى عن القول النهى عن جعل ذلك مانعا عن الدعاء و سببا للاعتقاد بعدم فائدته كما مر تحقيقه فى كتاب العدل. و نذكر ههنا أيضا مجملا، و حاصل الخبر أنه عليه السلام أجاب عن ذلك بوجهين: أحدهما: أن الدعاء فى نفسه مطلوب لأنه عبادة جليلة تؤدى إلى منزله رفيعة عند الله تعالى، لا تنال تلك المنزلة إلا بمسألة و دعاء و تضرع. و الثانى: أن الكائن قد يزيد و ينقص و يمحو إذا كان مشروطا بشرط مثلا يقدر عمره بثلاثين سنة إن لم يصل رحمه، و بستين إن وصلها، و يقدر رزقه يوم كذا بدرهم إن لم يدع و لم يطلب الزيادة، و بدرهمين إن دعاها و طلبها و هكذا سائر المطالب. و الحاصل أن لوجود الكائنات و عدمها شروطا و أسبابا، و أبى الله سبحانه أن يجرى الأشياء إلا بالأسباب، و من جملة الأسباب لبعض الأمور الدعاء، فما لم يدع لم يعط ذلك الشيء، و أما علمه سبحانه فهو تابع للمعلوم و لا يصير سببا لحصول الأشياء و قضاؤه تعالى و قدره ليسا قضاء لازما و قدرا حتما، و إلا لبطل الثواب و العقاب و الأمر و النهى كما مر عن أمير المؤمنين عليه السلام. قال الغزالي: فإن قيل: فما فائدة الدعاء مع أن القضاء لا مرد له فاعلم أن من جملة القضاء رد البلاء بالدعاء، و الدعاء سبب لرد البلاء، و وجود الرحمة كما أن الترس سبب لدفع السلاح، و الماء سبب لخروج النبات من الأرض، فكما أن الترس يدفع السهم فيتدافعان كذلك الدعاء و البلاء، و ليس من شرط الاعتراف بالقضاء أن لا يحمل السلاح، و قد قال تعالى:

وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتْهُمْ

فقدر الله تعالى الأمر و قدر سببه، و فى الدعاء من الفوائد ما ذكرنا من حضور القلب و الافتقار و هما نهاية العبادة و المعرفة، انتهى. و قيل: هذه الشبهة ترد على من يزعم أنه لا فاعل إلا الله و لا مؤثر سواه، و أنه يفعل بلا شرط و لا سبب و لا غرض، و كما ترد عليهم هذه الشبهة ترد عليهم أن لا فائدة فى السعى إلى جميع الأعمال، مثل الصوم و الصلاة و الحج و الزكاة و غيرها، لأن كل مقدر كائن قطعاً، و لا مدخل لسعى العباد فيه، و هم أجابوا عنها بتكلفتها فقال السمعاني: معرفة هذا الباب التوقيف لا النظر، فمن نظر ضل و حار و هذا لا يزيل الشبهة بل هو اعتراف بورودها، و قال الآبى: و القضاء و إن سبق بمكان كل ما هو كائن لكن استحقاق العبد للثواب و حصول المطالب ليس بذاته، بل موقوف على العمل و الدعاء، بمعنى أن الفائز بالمقاصد مسير للدعاء و العمل، و المحروم مسير لتركهما، كما قال عليه السلام: كل مسير لما خلق له، و قال محيى الدين البغوى: و الكحل و إن كان مفروغا منه، إلا أن الله تعالى أمر بالصلاة و الصوم، و وعد بأنها نجا من النار، و الدعاء بالنجاة مثلاً من جملة تلك العبادات، فكما لا يحسن ترك الصلاة اتكالاً على ما سبق من القدر، فكذلك لا يترك الدعاء بالمعافاة انتهى. و سيأتى بعض القول فيه فى الأخبار الآتية إنشاء الله.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٠٦٥/٤. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ، عَنِ مُعَاذٍ، عَنِ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ فَضْلِهِ، افْتَقَرَ (٣)». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که از فضل خدای عز و جل درخواست نکند نیازمند و فقیر گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که از فضل خدا عز و جل خواستار نشود، محققاً نیازمند و فقیر گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام، فرمود: هر کس از فضل خدای عز و جل چیزی نخواهد، محققاً نیازمند و فقیر گردد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، و يدل على اشتراط سعة الرزق بالدعاء للمؤمنين أو مطلقا و الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۶

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۰۶۶/۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ادْعُ (۵)، وَ لَا تَقُلْ: قَدْ فُرِغَ مِنَ الْأَمْرِ؛ فَإِنَّ (۶) الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» وَقَالَ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۷). (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عیسی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: دعا کن و مگو کار از کار گذشته است زیرا دعا همان عبادت است و خدای عز و جل فرماید: «آنان که از عبادت من تکبر



ورزند زود است که سرافکنده بدوزخ در آیند» (سوره مؤمن آیه ۶۰) و نیز فرموده است: «مرا بخوانید تا اجابت کنم» (این آیه نیز اول همان آیه پیشین است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از حماد بن عیسی، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: دعا کن و مگو کارها تمام شده است، زیرا دعا، همان عبادت است، زیرا خدا عز و جل فرماید (سوره مؤمن): «راستی آن کسانی که تکبر ورزند از عبادتم به زودی خوار و زبون به دوزخ می روند» و هم فرموده است (سوره مؤمن): «مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «حماد بن عیسی»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

دعا کن و مگو کارها تمام شده است، زیرا دعا، همان عبادت است، زیرا خدای عزّ و جلّ می فرماید: «راستی آن کسانی که از عبادتم تکبر ورزند به زودی خوار و زبون به دوزخ می روند. (مؤمن/۶۰)» و هم فرموده است: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. (مؤمن/۶۰)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. فإن الدعاء هو العبادة روى فى المشكاة نقلا عن أحمد و الترمذى و أبى داود و النسائى و ابن ماجد عن النعمان بن بشير قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الدعاء هو العبادة، ثم قرأ:

وَ قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

و قال الطيبي: أتى بضمير الفصل و الخبر المعرف باللام ليدل على الحصر، و إن العبادة ليست غير الدعاء. ثم قال: قال البيضاوى: لما حكم بأن الدعاء هو العبادة الحقيقية التى تستأهل أن تسمى عبادة من حيث أنه يدل على أن فاعله مقبل بوجهه إلى الله تعالى معرض عما سواه، لا يرجو و لا يخاف إلا منه استدل عليه بالآية فإنها تدل على أنه أمر مأمور به إذا أتى به المكلف قبل منه لا محالة، و ترتب عليه المقصود ترتب الجزاء على الشرط، و المسبب على السبب، و ما كان كذلك كان أتم العبادات و أكملها. و أقول: يمكن أن تحمل العبادة على المعنى اللغوى أى الدعاء ليس إلا إظهار غاية التذلل و الافتقار، و الاستكانة قال الله تعالى:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الجملتان و اردتان على الحصر و ما شرعت العبادات إلا للخضوع عند البارى، و إظهار الافتقار إليه، و ينصر هذا التأويل ما بعد الآية المتلوة

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

حيث عبر عن عدم الافتقار و التذلل بالاستكبار و وضع عبادتى موضع دعائى، و جعل جزاء ذلك الاستكبار الصغار و الهوان، انتهى. و أقول: سياق هذا الخبر الذى نقلوه، و المراد به ما مر أن الدعاء فى نفسه عبادة حيث سماه فى هذه الآية عبادة و أمر الله بها، فعلى تقدير عدم الإجابة أيضا ينبغى الإيقان به إطاعة لأمره تعالى كسائر العبادات، و تركه موجب للذل و الصغار، و دخول النار كما دلت عليه الآية، مع أنه سبحانه وعد الإجابة و لا يخلف الله فى وعده. و لا ينافى ذلك التقدير فإن الدعاء أيضا مقدر و ترتب الحصول على الدعاء أيضا مقدر، فظهر وجه تغيير الترتيب فى الآية، و قيل: فإن الدعاء نقض إجمالى بدليل نقلى، و المعنى أن المراد بالعبادة فى قوله تعالى:

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

ليس إلا الدعاء، و قوله: و قال ، جملة حالية بتأويل قد، أى صدر الآية تدل على أن المراد بالعبادة الدعاء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٨

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٠٦٧/٦. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ سَيْفِ الثَّمَارِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ (٩) بِمِثْلِهِ، وَلَا تَتَرَكُوا

ص: ٢٩٩

---

١-١. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٥: «إنّ لوجود الكائنات وعدمها شروطا وأسبابا، و أبى الله سبحانه أن يجرى الأشياء إلاّ بالأسباب، و من جملة الأسباب لبعض الأمور الدعاء، فما لم يدع لم

يعط ذلك الشيء . وأما علمه سبحانه فهو تابع للمعلوم ، ولا يصير سببا لحصول الأشياء ، وقضاؤه تعالى وقدره ليسا قضاءً لازماً وقدرًا حتمًا ، وإلا لبطل الثواب والعقاب ، والأمر والنهي ، كما مرّ عن أميرالمؤمنين عليه السلام .» .

٢-٢ . الكافي، كتاب الدعاء، باب أن الدعاء يردّ البلاء والقضاء، ح ٣٨٠٣، مع اختلاف الوافي، ج ٩، ص ١٤٧٠، ح ٨٥٦٠؛ وص ١٤٩٤، ح ٨٦٢٥، من قوله: «ليس من باب يقرع»؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٤، ح ٨٦٣٩، إلى قوله: «لاتنال إلاّ بمسألة»؛ وص ٢٥، ح ٨٦٠٨، من قوله: «فسل تعط يا ميّسر» .

٣-٣ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والوسائل والاختصاص . وفي المطبوع: «[فقد] افتقر» .

٤-٤ . الاختصاص، ص ٢٢٣، مرسلًا الوافي، ج ٩، ص ١٤٧٢، ح ٨٥٦٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٤، ح ٨٦٠٤ .

٥-٥ . في الوافي: + «الله» .

٦-٦ . في «ب» : «إن» .

٧-٧ . غافر (٤٠): ٦٠ .

٨-٨ . الكافي، كتاب الصلاة، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء، ضمن ح ٥١١٧، بسند آخر. وراجع: التهذيب، ج ٢، ص ١٠٤، ح ٣٩٤ الوافي، ج ٩، ص ١٤٦٩، ح ٨٥٥٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٣، ح ٨٦٠٠، من قوله: «فإنّ الدعاء هو العبادة»؛ وص ٣٤، ح ٨٦٤٠ .

٩-٩ . في «ج، ص» : «لا تقربون» . وفي الوسائل، ح ٨٦٢٧ والأمالى: «لا تتقربون» . ويجوز فيه البناء على المفعول من التفعيل، والبناء على الفاعل من المجرد، ومن التفعّل بحذف إحدى التاءين .

صَغِيرَةً لِصَغَرِهَا أَنْ تَدْعُوا بِهَا؛ إِنَّ (١) صَاحِبَ الصَّغَارِ (٢) هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ (٣) . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سیف تمار گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بر شما باد به (ملازمت) دعاء، زیرا بهیچ چیز مانند آن بخدا نزدیک نشوید، و هیچ حاجت کوچکی را بخاطر کوچکیش رها نکنید از اینکه برای آن بدرگاه خداوند دعا کنید، زیرا آن کس که حاجات کوچک بدست اوست همان کس است که حاجات بزرگ در اختیار اوست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از سیف تمار، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بچسبید به دعاء، زیرا شما به هیچ کرداری به مانند آن مقرب به خدا نشوید و هیچ حاجت کوچکی را برای آنکه کوچک است وانتهید که برای آن به درگاه خدا دعا کنید! زیرا آنکه کوچکها را دارد، همان است که بزرگها را دارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «سیف تمار» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: دعا کنید زیرا شما با هیچ کاری مانند آن به خدا نزدیک نمی شوید و هیچ حاجت کوچکی را برای آنکه کوچک است وانگذارید که

برای آن به درگاه خدا دعا کنید! زیرا آنکس که حاجتهای کوچک در دست اوست همانی است که حاجتهای بزرگ نزد اوست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و إن تدعو بها بدل اشتمال لصغيرة و الصغيرة الحاجات الحقيرة السهلة الحصول، و الغرض رفع توهم أن الإنسان مستقل في الحاجات الصغيرة و يمكنه تحصيلها بدون تقديره، و تيسيره تعالى، و يدل على أن الدعاء أعظم وسائل القرب إليه تعالى.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۸

\*\*\*\*\*

## ۷- الحديث

۳۰۶۸/۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَجُلٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي» الْآيَةَ، ادْعُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَلَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ».

قَالَ زُرَّارَةُ: إِنَّمَا يَعْنِي لَا يَمْنَعُكَ (٥) إِيْمَانُكَ (٦) بِالْقَضَاءِ وَالْقَدْرِ أَنْ تُبَالِغَ بِالدُّعَاءِ (٧) وَ تَجْتَهِدَ (٨) فِيهِ، أَوْ (٩) كَمَا قَالَ (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعاء همان عبادتی است که خدای عز و جل فرموده است: «همانا آنان که از عبادت من تکبر ورزند» تا آخر آیه. خدای را بخوان (و دعا کن) و مگو کار گذشته است. زراره گوید: مقصود آن حضرت اینست که عقیده تو بقضا و قدر جلوگیری تو نشود از اصرار در دعا و کوشش در آن - یا (آنکه زراره کلامی) مانند این گفت-.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢١٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٧- امام صادق (علیه السلام) فرمود: به راستی دعا، همان عبادت است که خدا عز و جل فرماید (٦٠) سوره مؤمن): «راستی آن کسانی که تکبر ورزند از عبادتم (به زودی خوار و زبون در دوزخ در آیند) آیه. به درگاه خدا عز و جل دعا کن و مگو که کارها تمام شده، زراره گفت: یعنی عقیده تو به قضا و قدر تو را باز ندارد از اینکه دعا کنی با اصرار و بکوشی در آن یا همچنان که گفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی دعا، همان عبادات است که خدای عزّ و جلّ فرماید: «راستی آن کسانی که از عبادتم تکبر ورزنده به زودی خوار و زبون در دوزخ درآیند.

به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا کن و مگو که کارها تمام شده، زراره گفت: یعنی عقیده تو به قضا و قدر تو را از اینکه با اصرار دعا کنی و تلاش نمائی باز ندارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول مرسل. لا یمنعک فی بعض النسخ لا یملک من الإملال ای لا یجعلک ملولا ذا سامة، و الحاصل أنه لا منافاة بین الأمر بالدعاء و القضاء و القدر كما عرفت، لأنه یجوز المحو و الإثبات قبل الإمضاء مع أن الدعاء أيضا من أسباب القضاء و هو أيضا مقدر و قوله: أو كما قال من کلام عبید، شک فی أن زرارة قال هذا الکلام بعینه أو ما یؤدی معناه.



## ٨- الحديث

٣٠٦٩/٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ ٢ /  
٤٦٨

— عَزَّ وَجَلَّ — فِي الْأَعْرَاضِ الدُّعَاءُ، وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ (١١)».

ص: ٣٠٠

- 
- ١-١ . في الأمالي : «أن تسلوها ؛ فإنّ» بدل «أن تدعوا بها ؛ إنّ» .  
٢-٢ . في «بر» : «الصغائر» .  
٣-٣ . في «ب ، بر» : «الكبائر» .  
٤-٤ . الأمالي للمفيد ، ص ٢٠ ، المجلس ٢ ، ح ٩ ، بسنده عن عبدالرحمن بن أبي نجران ، عن صفوان ، عن سيف التمار الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٧٢ ، ح ٨٥٦٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٠ ، ح ٨٦٢٧ ، إلى قوله : «لاتقربون بمثله» ؛ وص ٣٢ ، ح ٨٦٣٢ .  
٥-٥ . في «ب» : «لم يمنعك» . وفي «بف» وحاشية «ج» : «لايملك» . من الملل والإملال ، كما صرح به في الوافي ومرآة العقول .  
٦-٦ . في حاشية «ز» : «+ إيمانك» .  
٧-٧ . في «ص» : «في الدعاء» .  
٨-٨ . في حاشية «ج» : «وتجهد» .

۹-۹ . فی «ز» : - «أو» . وقوله : «أو كما قال» من كلام عبید ، وهو إشارة إلى شكّه فی أنّ ما نقله عن زرارة هو عين عبارته ، أو مثل عبارته فی إفادة هذا المعنى . راجع : شرح المازندرانی ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۴ ؛ مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۸ .

۱۰-۱۰ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۷۱ ، ح ۸۵۶۱ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۲۴ ، ح ۸۶۰۲ ، إلى قوله : «يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي» الآية ، وص ۳۵ ، ح ۸۶۴۱ ، من قوله : «أدع الله عزّوجل ولا تقل» .

۱۱-۱ . «العَفَاف» و«التَعَفُّف» : كَفَّ النفس عن المحرّمات ، وعن سؤال الناس . مجمع البحرين ، ج ۵ ، ص ۱۰۲ ؛ النهاية ، ج ۳ ، ص ۲۶۴ (عفف) .

قَالَ : «وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا دَعَاءً» . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: محبوبترین کارها در (روی) زمین برای خدای عز و جل دعا است، و بهترین عبادت پرهیزکاری و پارسائی است و امیر المؤمنین علیه السلام مردی بود که بسیار دعا میکرد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده: دوست ترین کارهای در زمین به خدا عز و جل، دعاء است و بهترین عبادت، پارسائی است و فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) پر دعا کن بود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده:

دوست ترین کارها در زمین از برای خدای عز و جل، دعاء است و بهترین عبادت، پارسائی است و فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بسیار دعا می کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، و المراد بالعفاف إما العفة عن السؤال عن المخلوقين أو عفة البطن و الفرج عن الحرام، أو مطلق العفة عن الحرام، و الأوسط أظهر، و على الأول يرجع إلى الدعاء، و على الأخيرين ربما يتوهم التنافي بينه و بين كون الدعاء أحب الأعمال إذ لا فرق بين الأحبية و الأفضلية بحيث رفع به التنافي. و يمكن أن يجاب بوجوه: الأول أن الدعاء أفضل الأعمال الوجودية و العفاف أفضل التروك،

الثانى: أن تكون أفضلية كل منهما بالنسبة إلى غير الآخر، الثالث: أن تكون أفضلية كل منهما من جهة خاصة، فإن لكل منهما تأثيرا خاصا لا يقوم الآخر مقامه، كما أن للماء تأثيرا فى قوام البدن لا يقوم غيره مقامه، وكذا الخبز و اللحم و غيرهما، فيصح أن يقال كل منهما أفضل من غيره من هذه الجهة. و بمثل تلك الوجوه يمكن الجمع بين هذه الأخبار و بين ما ورد فى أفضلية غيرهما من الأعمال، و فى خصوص الصلاة و الحج و أمثالهما يمكن الجمع بوجه آخر من حيث اشتمالها على الدعاء فتأمل. و قيل: يمكن تقدير المضاف فى العبادة أى أفضل شرائط العبادة و لا يخفى بعده، و الدعاء بالفتح و التشديد صيغة مبالغة أى كثير الدعاء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩

\*\*\*\*\*

## (٢) باب أن الدعاء سلاح المؤمن

### ١- الحديث

٣٠٧٠/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عَمُودُ الدِّينِ، وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».(٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: دعاء، سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. سلاح المؤمن أى حربته لدفع الأعدى الظاهرة و الباطنة عمود الدين أى بالدعاء يوفق الله المؤمنين و به يهتدى إلى الدين القويم، كما قال تعالى:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

كما أن الصلاة المشتمل عليه عمود الدين و قيل: أى هو عمدة العبادات و نور السماوات و الأرض أى منورهما إذ به يظهر آثار الخير فيهما أو به اهتدى أهلهما، و وفقوا لمعرفة تعالى و معرفة أوليائه، أو المعنى أن نظامهما و وجودهما و بقائهما بالدعاء، إذ هو من عمدة العبادات، و هى سبب لإيجاد المخلوقات كما قال تعالى:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

و قال سبحانه:

قُلْ مَا يَعْبُدُونَ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ

و لو لم يخلقوا لم يخلق السماوات و الأرض.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٠

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٧١/٢. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، قَالَ:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ (۳) وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ  
عَنْ صَدْرِ نَقِيِّ وَ قَلْبِ نَقِيِّ، وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ، وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ، فَإِذَا (۴)  
اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَأَلَى اللَّهُ الْمَفْرَعُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: دعاء کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاریست،  
و بهترین دعاء آن دعائیست که از سینه پاک و دلی پرهیزکار برآید، و وسیله نجات در مناجات است،  
و خلاصی با خلاص آید، و چون فزع و بی تابی سخت شود مفزع و پناه گاه خدا است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: دعاء، کلیدهای نجات و کامیابی و گنجینه های رستگاری  
است و بهترین دعاء آن دعاء است که از سینه ای پاک و دلی پرهیزکار برآید، در مناجات سبب نجات  
است و با اخلاص خلاصی آید و چون بی تابی سخت گردد، پناه جوئی به درگاه خدا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

دعاء، کلیدهای نجات و کامیابی و گنجینه های رستگاری است و بهترین دعاء آن دعاء است که از سینه ای پاک و دلی پرهیزکار برآید، در مناجات سبب نجات است و با اخلاص خلاصی آید و چون بی تابی سخت گردد، پناه جوئی به درگاه خداست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. و فی المصباح أنجحت الحاجة إنجاحا و أنجح الرجل أيضا إذا قضيت له الحاجة و الاسم النجاح بالفتح، و قال: الإقليد: المفتاح لغة يمانية و أصله بالرومية أقليدس و الجمع أقاليد و المقاليد الخزائن، و فی القاموس الإقليد المفتاح كالمقلاد و المقلد و كسكيت و مصباح الخزانة، و ضاقت مقاليد ضاقت عليه أموره، و كمبر مفتاح كالمنجل، و قال: الفلاح الفوز و النجاة و البقاء فی الخير و حمل الجمع على المفرد باعتبار اشتماله على أنواع كثيرة بحسب مراتبها و ما يتعلق بها من المطالب. و فيه إشعار بأن الدعاء مفتاح لجميع المقاصد الأخروية و الدنيوية عن صدر نقى أى عن الحسد و الغل و الكبر و سائر الصفات الذميمة و قلب تقى أى متق عن الشهوات المهلكة و إرادة المحرمات، و إنما نسب التقوى إلى القلب للإشعار بأن التقوى الكامل ما صدر عن القلب لا عن الجوارح فقط كما قال تعالى:



وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

وفيه إشارة إلى بعض شرائط الدعاء. سبب النجاة أى من مكاره الدنيا وشدائد الآخرة، وبالإخلاص فى الدعاء أو فى جميع العبادات بخلوصها عن شوائب الرياء والأغراض الدنية يكون الخلاص من المهالك الدنيوية والأخروية، وقيل: الوصول إلى الله تعالى أو إلى المطلوب. قال فى النهاية: خلص فلان إلى فلان وصل إليه، وخلص أيضا سلم ونجا فإذا اشتد الفزع أى الخوف من البلايا والأعداء وشدائد الدنيا والآخرة فإلى الله المفزع مصدر ميمى بمعنى الاستغاثة والاستعانة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٠٧٢/٣. وَبِإِسْنَادِهِ، قَالَ (٦):

ص: ٣٠١

---

١- ٢. الكافى، كتاب الإيمان والكفر، باب العفة، ح ١٦٤٥، وتام الرواية فيه: «أفضل العبادة العفاف» الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٣، ح ٨٥٦٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٠، ح ٨٦٢٧، إلى قوله: «أفضل العبادة العفاف»؛ وص ٢٦ ح ٨٦٠٩، من قوله: «قال: كان أمير المؤمنين عليه السلام». ٢- ٣. الجعفریات، ص ٢٢٢، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه، عن على بن أبى طالب عليهم السلام. وفى صحيفة الرضا عليه السلام، ص ٦٥، ح ١١٢؛ وعيون الأخبار، ج ٢، ص ٣٧، ح ٩٥، بسند آخر عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٥، ح ٨٥٧٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٨، ح ٨٦٥٤. ٣- ٤. فى حاشية «ج»: «النجاة».

۴-۱. فی «بر»: «وإذا» .

۵-۲. الوافی، ج ۹، ص ۱۴۷۳، ح ۸۵۶۸؛ الوسائل، ج ۱، ص ۵۹، ح ۱۲۴، وتمام الروایة فیہ: «وبالإخلاص يكون الخلاص»؛ وج ۷، ص ۳۹، ح ۸۶۵۵؛ و ص ۷۳، ح ۸۷۶۱، من قوله: «وبالإخلاص يكون الخلاص» .

۶-۳. الضمیر المستتر فی «قال» راجع إلى أبي عبد الله عليه السلام، والمراد من «بإسناده» هو السند المتقدم فی ح ۱. يؤيد ذلك أن الخبر المذكور فی فلاح السائل، بسند آخر عن السكونی، عن جعفر، عن أبيه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله .

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يَنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَ يُدِيرُ (۱) أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ فَإِنَّ (۲) سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا شما را بسلاحی راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهائی دهد و روزی شماها را فراوان سازد؟ عرض کردند: چرا، فرمود: پروردگارتان را در شب و روز بخوانید زیرا سلاح مؤمن دعا است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا شما را به سلاحی رهنمائی نکنم که از دشمنان نجات بخشد و روزی شما را فراوان و سرشار کند؟ گفتند: چرا، فرمود: به درگاه پروردگارتان در شب و روز دعا کنید، زیرا سلاح مؤمن دعاء است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود:

آیا شما را به سلاحی رهنمائی نکنم که شما را از دشمن نجات بخشد و روزی شما را فراوان و سرشار کند؟

گفتند: چرا،

فرمود: به درگاه پروردگارتان در شب و روز دعا کنید، زیرا سلاح مؤمن دعاء است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق أيضا و الإدراة الإكثار، و الدر اللبن و يستعار للخير، و يقال: در اللبن إذا كثر و سأل، و فى النهاية: و منه أدروا لقحة المسلمين أراد فيهم و خراجهم فاستعار له اللقحة و الدررة، قيل: و يفهم منه أن الدعاء و إن لم يشتمل على طلب دفع العدو و كثرة الرزق سبب لهما.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١١

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٠٧٣/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ تُرْسٌ (٤) الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تَكُنْ قَرَعَ الْبَابَ يُفْتَحْ لَكَ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دعا سپر مؤمن است، و هر گاه بسیار دزی را کوبیدی بروی تو باز شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢١٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: دعاء، سپر مؤمن است و هر زمانی که بسیار در را کوبیدی به روی تو باز می شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام، فرمود: دعاء، سپر مؤمن است و هر زمانی که بسیار در را کوبیدی به روی تو باز خواهد شد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۲

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۰۷۴/۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا:

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ» فَقِيلَ: وَ(۶) مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: «الدُّعَاءُ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت رضا علیه السلام همیشه باصحاب خود میفرمود: بر شما باد باسلحهٔ پیغمبران باو عرض شد: اسلحهٔ پیغمبران چیست؟ فرمود: دعاء است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام رضا(علیه السلام) که به یاران خود می فرمود: بچسبید به اسلحهٔ پیغمبران، به او عرض شد که: سلاح پیغمبران چیست؟ فرمود: دعاء است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام رضا علیه السلام به یاران خود می فرمود:

بجسید به اسلحه پیامبران، به او عرض شد که: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعاء است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۲

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۴۶۹/۲

۳۰۷۵/۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْبَجَلِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذُ مِنَ السَّنَنِ».<sup>(۸)</sup>

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعاء از نیزه نافذتر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: دعاء از نیزه آهنین نافذتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: دعا از نیزه آهنین نافذتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٢

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٠٧٦/٧. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

ص: ٣٠٢

١-٤. «ج، د، ز»: «عليكم» .

٢-٥. فى حاشية «ص»: «قال» .

٣-٦. الجعفریات، ص ٢٢٢، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله. ثواب الأعمال، ص ٤٥، ح ١، بسند آخر عن موسى بن جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٥، ح ٨٥٧١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٩، ح ٨٦٥٦.

٤-٧. الترس من السلاح: المتوقى بها، وهو صفحة من الفولاذ تحمل للوقاية من السيف ونحوه. وجمعه: أتراس وتراس وتراسة وتروس. لسان العرب، ج ٦، ص ٣٢ (ترس).

۵-۸. الوافی، ج ۹، ص ۱۴۷۵، ح ۸۵۷۲؛ الوسائل، ج ۷، ص ۲۶، ح ۸۶۱۰؛ وص ۳۹، ح ۸۶۵۸.

۶-۹. فی الوسائل: - «و».

۷-۱۰. الوافی، ج ۹، ص ۱۴۷۵، ح ۸۵۷۳؛ الوسائل، ج ۷، ص ۳۹، ح ۸۶۵۷.

۸-۱. الوافی، ج ۹، ص ۱۴۷۶، ح ۸۵۷۴؛ الوسائل، ج ۷، ص ۳۸، ح ۸۶۵۳.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الدُّعَاءُ أَنْفَذُ (۱) مِنَ السَّنَنِ الْحَدِيدِ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعا از نیزه تیز نافذتر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷-امام صادق(علیه السلام) فرمود: دعاء نافذتر است از نیزه آهنین.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٧-امام صادق عليه السلام فرمود:دعاء نافذتر است از نيزه آهين.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٣٤٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. من السنان الحديد أى إلحاد النافذ قال الجوهري: وقد حد السيف يحد حدة أى صار حادا و حديدا.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٢

\*\*\*\*\*

### (٣) باب أن الدعاء يردّ البلاء و القضاء

#### ١- الحديث

٣٠٧٧/١. عَلَى بِنِ إِبرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ (٣) الْقَضَاءَ، يَنْقُضُهُ كَمَا يَنْقُضُ (٤) السُّلْكَ (٥) وَ قَدْ أُبْرِمَ (٦)

إِبْرَامًا» (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عثمان گوید: شنیدم که میفرمود: همانا دعاء قضا را برمیگرداند، و آن را از هم و اتابد و بزند چنانچه رشته نخ اگر چه بسختی تابیده شده باشد از هم باز شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از حماد بن عثمان، گوید: شنیدم که می فرمود: راستی دعاء قضاء را بر می گرداند و آن را وامی تابد چنانچه رشته نخ و اتاب شود با اینکه به سختی تأییده شده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «حماد بن عثمان»، گوید: شنیدم که می فرمود:

همانطور که رشته نخ به سختی تابیده شده از هم باز می شود دعا قضا را برمی گرداند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالصحيح. و فى المصباح : نقضت البناء هدمته، و نقضت الحبل أيضا حللت برمة، و منه يقال: نقضت ما أبرم إذا أبطلته و أنقض هو بنفسه، و قال: أبرمت العقد إبراما أحكمته فانبرم هو و أبرمت الشىء دبرته و السلك بالكسر الخيط. و قوله: يرد بصيغة المضارع فقوله ينفذه استئناف بيانى أو خبر بعد خبر أو حال و ربما يقرأ برد بالباء الموحدة و صيغة المصدر فيكون متعلقا بالدعاء، فقوله: ينفذه، خبر و هو تكلف و قوله: ينقض على بناء المجهول، و من قرأ على بناء المعلوم و قال المستتر راجع إلى الموصول فى كما فقد بالغ فى التعسف، و المستتر فى أبرم على المجهول إما راجع إلى السلك أو إلى القضاء، و إبرامه تسبب أكثر أسبابه، فهو من قبيل تشبيه المعقول بالمحسوس.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٧٨/٢. عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدْ قُدِّرَ وَ مَا لَمْ يُقَدَّرْ» قُلْتُ: وَ (٨) مَا قَدْ

ص: ٣٠٣

١-٢ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٠٦ : «أشار إلى نفوذ الدعاء فى الأعداء أشد من نفوذ السنان فيهم . ولعل السر فيه أن الداعى الراجى من الله تعالى والملتجى إليه فى دفع الأعداء يظهر ضعفه وعجزه ويسلب عن نفسه الحول والقوة ، ويتمسك بحول الله وقوته ، والتمسك بالسيف والسنان معتمد بحوله وقوته وسنانه ومن البين أن الأول أقوى من الثانى فى دفعهم » .

٢-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٧٦ ، ح ٨٥٧٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٨ ، ح ٨٦٥٢ .

٣-٤ . «يردّ» مضارع وخبر «إنّ» ، و«ينقضه» استيناف بيانى ، أو خبر بعد خبر ، أو حال من فاعل «يردّ» . ونسبه المازندراني إلى التصحيف وقرأها : «بردّ» وجعلها متعلّقا بالدعاء . وعليه «ينقضه» «خبر بعد خبر . وأما المجلسى فإنه قال : «وربما يقرأ : بردّ ... وهو تكلف» . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٠٧ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٣ .

٤-٥ . قرأ المازندراني على بناء المعلوم ، وردّه المجلسى ؛ حيث قال : «قوله : ينقض ، على بناء المجهول ، ومن قرأ على بناء المعلوم وقال : المستتر راجع إلى الموصول فى «كما» فقد بالغ فى التعسف» .

٥-٦ . «السُّلْكُ» : الخيط . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٥٦١ (سلک) .

٦-٧ . «الإبرام» : إحكام الشيء . وأبرمت الأمر : أحكمته . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ١٥٧ (برم) .

٧-١ . قرب الإسناد ، ص ٣٢ ، ح ١٠٤ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ١٣٥ ، المجلس ٥ ، ح ٣٢ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام هكذا : «إنّ الدعاء يردّ القضاء» مع زيادة فى آخره . راجع : فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٤٧ ؛ وتحف العقول ، ص ١٨٠ ؛ وتفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٢٢٠ ، ح ٧٤ ؛ والخصال ، ص ٦٢٠ ، أبواب الثمانين وما فوقه ، ضمن الحديث الطويل ١٠ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٧٧ ، ح ٨٥٧٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٦ ، ح ٨٦٤٦ .

٨-٢ . فى «ز ، بر ، بف» : - «و» .

قُدِّرَ عَرَفْتَهُ (١) ، فَمَا لَمْ يُقَدَّرْ؟ قَالَ: «حَتَّى لَا يَكُونَ (٢)» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمر بن یزید گوید: از حضرت ابی الحسن (کاظم) علیه السلام شنیدم که میفرمود: همانا دعاء برمیگرداند آنچه را مقدر نشده و آنچه را مقدر نشده، عرض کردم: مقدر شده را دانستم مقدر نشده کدام هست؟ فرمود: تا اینکه تقدیری در باره آن نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از عمر بن یزید، گوید: از ابی الحسن شنیدم می فرمود: راستی دعا بر می گرداند آنچه را مقدر شده و آنچه را هم مقدر نشده، گفتم: آنچه را مقدر شده فهمیده ام، بفرمائید آنچه مقدر نشده است چیست؟ فرمود: تا اینکه تقدیری برای آن نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «عمر بن یزید»، گوید: از ابی الحسن علیه السلام شنیدم می فرمود:

به راستی دعا آنچه را مقدر شده و آنچه را هم مقدر نشده برمی گرداند، گفتم: آنچه را مقدر شده فهمیده ام، بفرمائید آنچه را مقدر نشده است چیست؟

فرمود: تا اینکه تقدیری برای آن نشود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق. ما قدر قدر ای کتب فی لوح المحو و الإثبات، أو فی لیلة القدر أو تسبب أسبابه القریبة عرفته ای فائدة الدعاء و تأثیره، فما لم يقدر ما فائدة الدعاء و تأثیره فيه لم أعرفه حتى لا يكون الضمیر راجع إلى التقدير، ای لا يحصل التقدير، وقيل: إيجاده تعالى للشيء يتوقف على علمه بذلك الشيء و مشيئته و إرادته، و تقديره و قضائه و إمضائه و فی مرتبة المشیة إلى الإمضاء تجرى البداء فيمكن الدفع بالدعاء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۳

\*\*\*\*\*

۳- الحديث



۳۰۷۹/۳ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ بِسْطَامِ الزِّيَّاتِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ (٤) وَ قَدْ أُبْرِمَ  
إِبْرَامًا» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا برگرداند قضائی که از آسمان نازل گردیده و بسختی ابرام  
شده (و محکم گردیده) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢١٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی دعا برمی گرداند قضائی که از آسمان فرود شده و به  
سختی ابرام شده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٢٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی دعا قضائی است که از آسمان فرود آمده و به سختی ابرام شده است برمی گرداند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و لعل المراد بنزوله من السماء أخبار الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام به، أو نزول الملك لإجرائه أو إحداث الأسباب الأرضية لحدوثه أو نزول آلة العذاب كما في قوم يونس.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۳

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۳۰۸۰/۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى (٦)، عَنْ أَبِي هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلَ

بْنِ هَمَّامٍ:

عَنْ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ الدُّعَاءَ وَالبَلَاءَ لَيَتَرَاَفَقَانِ (٧)  
إِلَى

ص: ٣٠٤

١-٣. أى عرفت فائدة الدعاء وتأثيره، كما فى مرآة العقول. وفى حاشية «ج، ز، بر، بف» والوفى: «قد عرفته» .

٢-٤. الضمير راجع إلى التقدير، أى حتّى لا يحصل التقدير. وقال المازندراني: «إيجاده تعالى للشىء موقوف على علمه بذلك الشىء ومشيتته وإرادته وتقديره وقضائه وإمضائه. وفى مرتبة المشيئة إلى الإمضاء تجرى البداء، فيمكن الدفع بالدعاء» .

٣-٥. الاختصاص، ص ٢١٩، عن عبدالرحمن بن أبى نجران، عن هشام بن سالم، عن عمر بن يزيد، عن أبى عبدالله عليه السلام. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٤٥، مع زيادة فى آخره، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٧، ح ٨٥٧٧.

٤-٦. فى مرآة العقول: «لعلّ المراد بنزوله من السماء إخبار الأنبياء والأوصياء عليهم السلام به، أو نزول الملك لإجرائه، أو إحداث الأسباب الأرضية لحدوثه، أو نزول آية العذاب كما فى قوم يونس» .

٥-٧. الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٧، ح ٨٥٧٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٦، ح ٨٦٤٥.

٦-٨. هكذا فى «جر». وفى سائر النسخ والوسائل والوفى والمطبوع: «محمّد بن عيسى» بدل «أحمد بن محمّد بن عيسى». وما أثبتناه هو الظاهر؛ فإنّه مضافا إلى عدم ثبوت رواية محمّد بن يحيى عن محمّد بن عيسى، وعدم ثبوت رواية محمّد بن عيسى عن إسماعيل بن همّام، روى أحمد بن محمّد بن عيسى كتاب إسماعيل بن همّام ووردت روايته عنه فى الأسناد. راجع: رجال النجاشى، ص ٣٠، الرقم ٦٠؛ الفهرست للطوسى، ص ٥٣١، الرقم ٨٥٧؛ معجم رجال الحديث، ج ٣، ص ٤٨٤؛ وج ٢٢، ص ٢٢٦-٢٢٧.

۷-۱. فی حاشیة «ج، ب ف» : «لیتوافقان» . وفی حاشیة «ب ف» : «لیترفقان» . وفی مرآة العقول : «لیتوافقان ، اى هما متلازمان ، قرّهما الله تعالى معا ليكون البلاء داعياً إلى الدعاء ، والدعاء صارفاً للبلاء ، فكأنهما رفيقان ؛ أو من الرفق واللطف والاستعانة ، فكأنّ البلاء يرفق بالدعاء ويدعوه ويعينه ، والدعاء يرفق بالبلاء فيزيله . وفی بعض النسخ : «لیتوافقان» بالواو ثمّ القاف ثمّ الفاء . وهو أظهر ، اى يتدافعان ويتخاصمان ويتقابلان » .

يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ إِنَّ (۱) الدُّعَاءَ لَيُرَدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت رضا عليه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام فرموده: همانا دعا و بلاء تا روز قیامت با هم رفاقت کنند، و همانا دعاء برگرداند بلاء را که بسختی ابرام شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام رضا(علیه السلام) که علی بن الحسین(علیهما السلام) فرمود: به راستی که دعاء و بلاء تا روز قیامت با یک دیگر رفیق باشند و محققاً دعاء بر می گرداند بلای مبرم را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶ ، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٤- امام رضا علیه السلام نقل می کند که علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

به راستی که دعاء و بلاء تا روز قیامت با یکدیگر رفیق باشند و بیقین دعاء بلاى مبرم را برمی گرداند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٣٤٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. لیتوافقان کذا فی اکثر النسخ بالراء ثم القاف، أى هما متلازمان قررهما الله تعالى معا  
لیکون البلاء داعیا إلى الدعاء، و الدعاء صارفا للبلاء فکأنهما رفیقان، أو من الرفق و اللطف و  
الاستعانة فکان البلاء یرفق بالدعاء و یدعوه، و یعینه و الدعاء یرفق بالبلاء فیزیله، و فی بعض النسخ  
لیتوافقان بالواو ثم القاف ثم الفاء و هو أظهر أى یتدافعان و یتخاصمان و یتقاتلان. فی القاموس:  
المواقفة أى أن تقف معه و یقف معک فی حرب أو خصومة و توافقا فی القتال، انتهى. و یؤیده ما  
رواه العامة من النبی أن الدعاء لیلقی البلاء فیتدلجان فی الهواء رواه الزمخشری فی الفائق، و قال:  
یتدلجان أى یصطرعان، فیتدافعان و فی عدة الداعی فیتوافقان بتقدیم الفاء علی القاف و هو القاف و  
هو قریب من النسخة الأولى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٤

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۰۸۱/۵ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَ (۳) مَا لَمْ يَنْزِلْ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز از حضرت رضا علیه السلام از آن حضرت علیه السلام حدیث شده که فرمود: دعا بلائی را که نازل شده و آنچه نازل نشده دفع کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از ابی الحسن (علیه السلام)، فرمود: علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود: دعاء، بلائی را که نازل شده و نازل نشده دفع می کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٥- ابي الحسن عليه السلام، فرمود: على بن الحسين عليه السلام مى فرمود:

دعاء، بلائى را كه نازل شده و نازل نشده دفع مى كند.

\*\*\*

ترجمه آيت الهى ؛ ج ٤ ، ص ٣٥١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. و روى فى المشكاة عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: لا يرد القضاء إلا الدعاء، و قال الطيبى فى الشرح: القضاء الأمر المقدر. و فى تأويل الحديث وجهان: أحدهما: أن يراد بالقضاء ما يخافه العبد من نزول المكروه و يتوقاه، فإذا وافق الدعاء دفع الله عنه فيكون تسميته بالقضاء على المجاز، و ثانيهما: أن يراد به الحقيقة فيكون معنى رد الدعاء بالقضاء تهوينه و تيسير الأمر فيه، حتى يكون القضاء النازل كأنه لم ينزل به، و يؤيده الحديث أن الدعاء ينفع مما نزل و مما لم ينزل أما نفعه مما نزل فصبره عليه و تحمله له و رضاه به حتى لا يكون فى نزوله متمنيا خلاف ما كان، و أما نفعه مما لم ينزل فهو أن يصرفه عنه أو يمدد قبل النزول بتأييده من عنده، حتى يخف معه أعباء ذلك إذا نزل به.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٤

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۴۷۰ / ۲

۳۰۸۲/۶ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يَسْتَشِنْ (۵) فِيهِ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا» وَ ضَمَّ  
أَصَابِعَهُ. (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: آیا تو را راهنمایی نکنم بچیزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن استثناء نروده (و چیزی را از آن بیرون نکرده)؟ عرض کردم: چرا، فرمود: دعاء است که برگرداند قضاء مبرم را که بسختی محکم شده - و (برای تشبیه و بیان مطلب) انگشتانش را بهم چسبانند - (یعنی شدت ابرام آن مانند این انگشتان چسبیده بهم باشد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:



۶- از زراره، از امام باقر (علیه السلام) گوید: به من فرمود: تو را دلالت نکنم بر چیزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آن استثنائی نکرده است؟ گفتم: چرا، فرمود: دعاء است که قضاء مبرم سخت را بر می گرداند و انگشتانش را به هم چسبانید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

تو را راهنمایی نکنم به چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن استثنائی نکرده است؟ عرض کردم: چرا، فرمود: دعاء است که قضاء سخت و مبرم را بر می گرداند سپس انگشتانش را به هم چسبانید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. لم يستثن أى لم يقل إنشاء الله لانحلال الوعد و عدم لزوم العمل به كما مر فى باب الوعد، أو لم يستثن فردا منه و ضم الأصابع إلى الكف لبيان شدة الإبرام كما هو الشائع فى العرف، وقيل: لعل المراد بالقضاء المبرم هو الحكم بالتيام أجزاء المقضى و انضمام بعضها ببعض، كما يرشد إليه ضم الأصابع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٠٨٢/٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا، فَأَكْثَرُ مِنْ (٧) الدُّعَاءِ، فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ (٨) كُلِّ رَحْمَةٍ، وَنَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -

ص: ٣٠٥

---

١- ٢. فى «بر» والوفى: «فإن» .

٢- ٣. الجعفریات، ص ٢٢٠، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه، عن رسول الله صلوات الله عليهم، وفيه: «الدعاء [و] البلاء، فيتوافقان إلى يوم القيامة» مع زيادة فى أوله. وراجع: الاختصاص، ص ٢٢٨ الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٧، ح ٨٥٧٩؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٦، ح ٨٦٤٤ .

٣- ٤. فى «ب» والوسائل: - «و» .

٤- ٥. الوافى، ج ٩، ص ١٤٧٨، ح ٨٥٨٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ٣٧، ح ٨٦٥٠ .

- ۵-۶ . فی مرآة العقول : «لم یستثن ، أى لم یقل : إن شاء الله ، لانحلال الوعد وعدم لزوم العمل به ؛ أو لم یستثن فردا منه . وضّم الأصابع إلى الکفّ لیبان شدّة الإبرام كما هو الشائع فی العرف» .
- ۶-۱ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۷۸ ، ح ۸۵۸۱ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۳۷ ، ح ۸۶۴۸ .
- ۷-۲ . فی حاشیة «ج» : «فی» .
- ۸-۳ . فی «ص» : «مفاتیح» .

إِلَّا بِالِدُّعَاءِ؛ وَإِنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْثَرُ (۱) قَرَعَهُ إِلَّا يُوشِكُ (۲) أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ. (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن سنان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: دعاء قضاء مبرم شده را برگرداند، پس بسیار دعا کن که آن کلید هر رحمت و پیروزی در هر حاجت است، و بآنچه نزد خدای عز و جل است نتوان رسید جز بوسیله دعا، و هیچ دری بسیار کوبیده نشود جز این که امید بیاز شده آن نزدیک شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷-از عبد الله بن سنان، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: دعاء، قضائی که سخت مبرم شده برمی گرداند، بسیار دعا کن که کلید هر رحمت و کامیابی است برای هر حاجت، و بدان

چه نزد خدا عز و جل است نتوان رسید جز به دعاء و راستش این است که هیچ دری را فراوان نکوبند  
جز اینکه زمینه فراهم شود تا به روی کوبنده اش باز گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «عبد الله بن سنان»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: دعاء، قضائی که سخت مبرم  
شده برمی گرداند، بسیار دعا کن که کلید هر رحمت و کامیابی و برای هر حاجت است و به آنچه  
که نزد خدا عزّ و جلّ است نتوان رسید جز با دعاء و راستش این است که هیچ دری را فراوان نکوبند  
جز اینکه زمینه یی فراهم شود تا به روی کوبنده اش بازگردد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و نجاح بالكسر عطف علی الكل، أو بالرفع عطفاً علی مفتاح، فالحمل  
للمبالغة و لا ینال ما عند الله قیل: كأنه یعنی به إذا أشكل الأمر و اعتاض الخطب فإنه من علامات  
كونه منوطاً بالدعاء و أنه لا يحصل إلا به، و فيه ما فيه.

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۰۸۴/۸. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلاَدٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ؛ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ (۴) وَالطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ لَمْ يَبْقَ (۵) إِلَّا إِمْضَاؤُهُ، فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ سُئِلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرْفَةً (۶)». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو ولاد گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: بر شما باد (که ملازمت کنید) بدعا، زیرا دعاء بدرگاه خدا و خواستن از او، برگرداند بلائی را که مقدر شده و حکم بدان شده، و جز اجرای آن چیزی نمانده، پس چون خدای عز و جل خوانده شد و از او درخواست شد یکباره بلا را برگرداند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از ابی ولاد، گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: بچسبید به دعاء، زیرا دعاء به درگاه خدا و دست طلب به آستان خدا برمی گرداند بلائی را که مقدر شده و بدان حکم صادر شده و نمانده است مگر اجرای آن و چون خدا عز و جل خوانده شود و از او درخواست گردد یک باره آن را برگرداند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «ابی ولاد»، گوید: امام کاظم علیه السلام می فرمود:

به دعا بچسبید، زیرا دعاء به درگاه خدا و دست طلب به آستان خدا بلائی را که مقدر شده و بدان حکم صادر شده و جز اجرای آن نمانده است برمی گرداند و چون خدای عز و جل خوانده شود و از او درخواست گردد یک باره آن را برمی گرداند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الإمضاء مقارن للحصول فلا يمكن دفعه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۶

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۰۸۵/۹. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَيُدْفَعُ بِالْدُّعَاءِ الْأَمْرَ الَّذِي عَلِمَهُ (۸) أَنْ يُدْعَى لَهُ فَيَسْتَجِيبُ، وَ لَوْ لَا مَا وُفِّقَ الْعَبْدُ (۹) مِنْ ذَلِكَ الدُّعَاءِ، لَأَصَابَهُ مِنْهُ مَا يَجُثُّهُ (۱۰) مِنْ جَدِيدِ (۱۱) الْأَعْرَاضِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل هر آینه دفع کند بوسیله دعاء آنچه را که میداند اگر برای آن دعاء شود اجابت خواهد کرد، و اگر نبود که بنده باین دعا موفق شود باو بلائی میرسید که او را از روی زمین بردارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی خدای عز و جل هر آینه دفع کند به وسیله دعاء کردن هر آنچه را که می داند، اگر به درگاه او دعا شود، اجابت خواهد کرد و اگر نباشد که بنده موفق شود برای دعاء و خواهش دفاع از آن به درگاه خدا، به او بلائی رسد که او را از روی زمین ریشه کن کند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۹- امام صادق علیه السلام، فرمود: به راستی خدای عزّ و جلّ توسط دعا آنچه را که می داند برمی گرداند، در صورتی که به درگاه او دعا شود خواهد پذیرفت و اگر نباشد که بنده موفق شود برای دعاء و خواهش، دفاع از آن به درگاه خدا، به او بلائی رسد که او را از روی زمین ریشه کن کند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرفوع أن يدعى له على بناء المجهول، و أن إما مصدرية و هو بدل اشتمال لضمير علمه، و قوله فيستجيب عطف على ليدفع أي فيستجيب الدعاء الآتي في هذا الوقت، أو مخففة عن المثقلة و اسمه ضمير الشأن المحذوف و يدعى خبره، و الضمير المستتر نائب الفاعل، و راجع إلى الله، و ضمير له راجع إلى الأمر، و أن يدعى له منصوب محلا بدل اشتمال لضمير علمه، و قوله: فيستجيب مرفوع و معطوف على يدعى. و حاصله أنه سبحانه يدفع البلاء الذي استحق العبد نزوله إذا علم أن العبد يدعو الله لكشفه بعد ذلك، فلا ينزله لما سيقع منه من الدعاء فيؤثر الدعاء قبل وقوعه في دفع البلاء، و قيل: لعل الغرض في توجيه ذلك الأمر و هو البلاء إلى العبد مع علمه بأنه يدفعه بالدعاء هو تحريك العبد إليه في جميع الأوقات، فإنه يجوز في كل وقت أن يكون البلاء متوجها إليه و يبعثه



على الدعاء، انتهى. و لا يخفى أنه على ما قررنا لا حاجة إلى هذا التكلف. و لو لا ما وفق العبد ما موصولة، و وفق بالتشديد على بناء المفعول و العائد محذوف، أى وفق له، و من البيان الموصول أو مصدرية و وفق على المعلوم أو المجهول، و من بمعنى اللام صلة وفق و الأول أظهر لأصابه منه أى من الأمر الذى هو بمعنى البلاء، أو من الله أو من العبد بسبب سوء أعماله، فعلى الأول من للتبعيض، و على الأخيرين للابتداء و التعليل. و فى القاموس : الجث القطع و انتزاع الشيء من أصله، و قال الجوهري: اجتته اقتلعه، و قال : الجديد : وجه الأرض انتهى. و قال تعالى:

كَشَجَرَةٍ خَيْبَةٍ أُجْتَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

و قال فى الوافى: أشار بهذا الحديث إلى السرفى دفع البلاء بالدعاء، و أنه كيف يجتمع مع الإبرام فبين عليه السلام أن الدعاء و الاستجابة أيضا من الأمر المقدر المعلوم إذا وقعا.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٧

\*\*\*\*\*

ص: ٣٠٦

- 
- ١- ٤ . يجوز فيه المعلوم من المجرد .  
٢- ٥ . فى «ج ، د ، بر ، بف » والوافى: «ويوشك » .  
٣- ٦ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب فضل الدعاء والحث عليه ، ح ٣٠٦٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف . تحف العقول ، ص ٨٥ ، عن أمير المؤمنين ، ضمن كتابه إلى ابنه الحسن عليهما السلام ، وتمام الرواية فيه : «الدعاء مفتاح الرحمة » الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٧٨ ، ح ٨٥٨٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٦ ، ح ٨٦١٣ .  
٤- ٧ . فى «ج ، ز ، ص ، بف » والوافى : «والله » .

٥-٨ . فى «د ، بر» والوفى : «فلم يبق» .

٦-٩ . هكذا فى النسخ والوفى . وفى المطبوع : «صرفة» .

٧-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٧٩ ، ح ٨٥٨٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٦ ، ح ٨٦٤٣ .

٨-١١ . فى «ز» : «علم» .

٩-١ . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٦ : «ولولا ما وَّفَّق العبد ، «ما» موصولة ، و«وَّفَّق» بالتشديد

على بناء المفعول ، والعائد محذوف ، أى وَّفَّق له ، و«من» لبيان الموصول ، أو مصدرية ، و«وَّفَّق»

على المعلوم أو المجهول ، و«من» بمعنى اللام صلة «وَّفَّق» والأول أظهر» .

١٠-٢ . فى «ب ، ج» وحاشية «د ، ز ، ص ، بر» والوفى والوسائل : «يجثته» . وهو الظاهر من

مرآة العقول . وفى شرح المازندراني : «وفى بعض النسخ بالنون ، من الاجتنان ، وهو الاستتار» .

وجثت الشيء أجهته واجثثته : اقتلعته . المصباح المنير ، ص ٩١ (جثث).

١١-٣ . «الجديد» : وجه الأرض . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٤٥٤ (جدد).

١٢-٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٧٩ ، ح ٨٥٨٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٧ ، ح ٨٦٤٩ .

## (٤) باب أنّ الدعاء شفاء من كلّ داء

### ١- الحديث

٣٠٨٦/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ؛ فَإِنَّهُ (١) شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

علاء بن کامل گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: بر تو باد بدعاء زیرا آن درمان هر دردی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از علاء بن کامل، گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: بچسب به دعاء، زیرا دعاء درمان هر دردی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «علاء بن کامل»، گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

بچسب به دعاء، زیرا دعاء درمان هر دردی است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. من كل داء أي من الأدوية الجسمانية و الروحانية و الصعبة و السهلة و لبعضها أدعية مأثورة و الحمل للمبالغة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧

\*\*\*\*\*

## (٥) باب أن من دعا استجيب له

### ١- الحديث

٤٧١ / ٢

٣٠٨٧/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الدُّعَاءُ كَهْفُ الْأَجَابَةِ، كَمَا أَنَّ السَّحَابَ كَهْفُ الْمَطَرِ». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: دعا مخزن و گنجینه اجابت است چنانچه ابر مخزن باران است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢١٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى] :

۱- از امام صادق (عليه السلام)، فرمود: دعا، پایگاه اجابت است چنانچه ابر پایگاه باران است.

ترجمه كمره اى ؛ ج ۶ ، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهى] :

۱- امام صادق عليه السلام، فرمود: دعا، گنجینه اجابت است چنانچه ابر مخزن باران است.

ترجمه آیت اللهى ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: مجهول. الدعاء كهف الإجابة أى مخزن الإجابة و محلها و مظنها كما أن السحاب محل المطر و مظنته، و فى المصباح: الكهف بيت منقور فى الجبل و الجمع كهوف، و فلان كهف لأنه يلجأ إليه كالبيت على الاستعارة، و فى القاموس: الكهف كالبيت المنقور فى الجبل و الوزر و الملجأ، انتهى. و قيل: شبه بالسحاب إشارة إلى أنه محل المطر إلا أنه قد لا ينزل لعدم المصلحة، و كذلك الدعاء قد لا يستجاب فى الدنيا لعدم المصلحة و يعطى عوضه فى الآخرة.

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۰۸۸/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهَ - عَزَّ وَ  
جَلَّ - أَنْ يَرُدَّهَا صِفْرًا» (۴) حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ مَا يَشَاءُ، فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ (۵)  
حَتَّى يَمْسَحَ (۶) عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای دست بدرگاه خدای عزیز جبار نگشاید جز اینکه  
خدای عز و جل شرم کند که آن را تهی بازگرداند تا اینکه از فضل رحمت خود در آن بنهد، پس هر  
گاه یکی از شماها دعا کرد دستش را برنگرداند تا آن را بسر و روی خود بکشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ بنده دست به درگاه خدای عزیز جبار بر نیاورد جز اینکه خدا عز و جل شرم دارد از اینکه آن را تهی برگرداند تا از فضل رحمت خود در آن بنهد و هرگاه یکی از شماها دعاء کرد، دستش را برنگرداند تا آن را به روی و سر خود بکشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده دست به درگاه خدای عزیز جبار بر نیاورد جز اینکه خدای عز و جل شرم دارد از اینکه آن را تهی برگرداند تا از فضل رحمت خود در آن بنهد و هرگاه یکی از شماها دعاء کرد، دستش را برنگرداند تا آن را به سر و روی خود بکشد.

توضیح: اگر پرسشگری بپرسد که اینهمه روایات و احادیث که در اجابت دعا از طرف خداوند رسیده، پس چگونه بسیاری از دعاها مستجاب نمی شود در پاسخ باید گفت که این وعده بستگی به مشیت و خواسته الهی دارد و دیگر آنکه خداوند دعاها فوراً اجابت نمی کند تا باز بنده نیازمند او را بخواند و دیگر آنکه اجابت بستگی به مصلحت دعاکننده دارد زیرا خدای حکیم هرچه بمصلحت شخص باشد برآورده می سازد و دیگر آنکه بعضی از دعاها درست مثل دانه های بذر زودرس و بعضی دیر رس است پاره ای از دعاها سریعاً به اجابت می رسد و بعضی از آنها بعکس باید سالها و قرنها بگذرد تا اجابت شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. و الحياء انقباض النفس عن القبيح خوفا من الدم و إذا نسب إليه تعالى يراد به الترك اللازم الانقباض، و قيل: أستعير الاستحياء للمنافاة لعظمته و قدرته و عزته تعالى. و قال الطيبي: الحياء تغير و انكسار يعترى الإنسان من تخوف ما يعاب به و يذم و هو على الله محال فيحمل على التمثيل مثل تركه تعالى تخيب العبد و إنه لا يرد يده صفرا من عطائه لكرمه بترك من يترك إذ المحتاج إليه حياء منه، و قال: صفر الشيء بالكسر أى خلا و المصدر صفر بالتحرك و يستوى فيه المذكر و المؤنث و التثنية و الجمع، و فى المصباح بيت صفر وزان حمل أى خال من المتاع، و هو صفر اليدين ليس فيهما شيء مأخوذ من الصفر و هو الصوت الخالى من الحروف، و صفر الشيء من باب تعب إذا خلا فهو صفر و أصفر بالألف لغة. و فى القاموس: الصفر مثلثة و ككتف و زبر: الخالى. و فيه إشعار بأنه تعالى إما يستجيب هذه الحاجة إن علم صلاحه فيه أو يجعل فى يده ما هو خير له من تلك الحاجة، و يدل على استحباب مسح الرأس و الوجه باليدين بعد رفعهما بالدعاء، و قد ورد النهى عنه فى صلاة الفريضة فهو محمول على غيره. و لندفع هنا شبهة تحظر ببال أكثر الناس أنه سبحانه وعد إجابة الدعاء و خلف الوعد عليه تعالى محال كما عرفت، و أيضا ورد ذلك فى كثير من الآيات و الأخبار و يمتنع صدور الكذب عنه تعالى و عن حججه عليهم السلام. و يمكن الجواب عنه بوجوه: الأول: أن الوعد مشروط بالمشية أى أجيب إن شئت، و يدل عليه قوله:

فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ . الثانى: ما قيل: إنه أراد بالإجابة لازمها و هو السماع فإنه من لوازم الإجابة فإنه يجيب دعوة المؤمن فى الحال و يؤخر إعطائه ليدعوه و يسمع صوته فإنه يحبه. الثالث: أنها مشروطة بكونها مصلحة و خيرا إذ الحكيم لا يترك ما هو موجب لصلاح أحوال العباد بما هو مقتضى شهواتهم كما قال سيد الساجدين صلوات الله عليه: يا من لا تبدل حكمته الوسائل، و ذلك كما إذا قال كريم أنا لا أرد سائلا ثم أتى سفيه و طلب منه ما يعلم أنه يقتله و السائل لم يعلم ذلك أو أتى صبي جاهل و طلب أفعى لحسن نقشه و نعومته و لا يعلم أنه يقتله و لا يبالي بذلك فالحكمة و



الجود يقتضيان منعهما لا إعطاءهما، و لو أعطاهما ذمه العقلاء. فظهر أنه لا بد أن يكون هذا الوعد من الحكيم مشروطا و منوطا بالمصلحة، فإن قيل: فإذا كان هكذا فما فائدة الدعاء فإن ما كان صلاح العباد فيه يأتي أمنه لا محالة. قلت: يمكن أن يكون مع الدعاء الصلاح فى الإعطاء و مع عدمه الصلاح فى منعه. فعلى هذا المطالب ثلاثة أقسام: الأول: أن تكون المصلحة فى الإعطاء على كل حال كالرزق الضرورى و أمثاله. الثانى: أن لا تكون المصلحة فى الإعطاء بوجه. الثالث: أن تكون المصلحة فى العطاء مع الدعاء و فى العدم مع عدمه. و إنما يظهر أثر الدعاء فى الثالث، و لما لم يكن لعامة الخلق التميز بين تلك الأقسام فلذا أمروا بالدعاء عموما فيما لم يكن عدم المصلحة فيه ظاهرا و لم يكن ممتنعا عقلا أو عادة أو محرما شرعا ليحصل بذلك القرب و الثواب، فإن لم يستجب ينبغى أن لا ييأس و يعلم أنه سبحانه إنما لم يستجب لما علم أنه ليس له فى ذلك مصلحة، أو لإخلاله ببعض شرائط الدعاء أو غير ذلك. الرابع: أن لكل عبادة شرائط لحصولها و موانع عن قبولها، فلما لم تتحقق الشرائط و لم ترتفع الموانع لم يترتب عليها آثارها الدنيوية و الآخروية كالصلاة إذا ورد فيها: من صلى دخل الجنة، أو زيد فى رزقه مثلا، فإذا صلى بغير وضوء أو فعل ما يبطلها أو يحبطها لم يترتب عليها آثارها الدنيوية و الآخروية، و إذا قال الطبيب: السقمونيا مسهل، فإذا شرب الإنسان معه ما يبطل عمله كالأفيون فهو لا يبطل قول الطبيب و لا ينافى حكمه فى ذلك. فكذا الدعاء استجابتها و قبولها و ترتب الأثر عليها مشروطة بشرائط فإذا أخل بشيء منها لم يترتب عليه الاستجابة، و قد وردت أخبار كثيرة فى شرائط الدعاء و منافياته كما مر بعضها و سيأتى، فقد يكون سبب عدم الإجابة ذلك، و قد قال سبحانه:

أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ . الخامس: أن الإجابة لا تلزم أن تكون معجلة فيمكن أن يستجاب الدعاء و يتأخر ظهور أثره إلى زمان طويل لبعض المصالح، إذ قد ورد أنه كان بين قوله تعالى:

قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا

و بين غرق فرعون أربعين سنة و سيأتى أن الله يؤخر إجابة دعاء المؤمن لحبه استماع صوته، إلى غير ذلك من الوجوه و المصالح. السادس: أنه قد يعطى الله تعالى لمن لا يعلم صلاحه فى إعطاء ما

سأله أضعاف تلك الحاجة في الدنيا والآخرة حتى إذا رأى في الآخرة ما عوضه الله لذلك تمنى أنه لم يستجب له حاجة في الدنيا، فيصدق أنه استجاب دعاءه على الوجه الأكمل كما إذا طلب أحد من ملك شيئاً يسيراً علم أنه يضره فيمنعه ذلك و أعطاه جوهرة يسوى عشرة آلاف دينار فلا يقال حينئذ أنه لم يقض حاجته، بل يقال أنه أعطاه مسئوله على أتم وجه. وقد بسطنا الكلام في ذلك في كتاب عين الحياة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٩

\*\*\*\*\*

ص: ٣٠٧

- 
- ١- ٥. في «بر» والوافي: «فإن فيه» بدل «فإنه» .
- ٢- ٦. الكافي، كتاب الأشربة، باب من اضطرّ إلى الخمر للدواء...، ضمن ح ١٢٣١٠، بسند آ خر عن عليّ بن أسباط، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام الوافي، ج ٩، ص ١٤٧٣، ح ٨٥٦٧ ؛ الوسائل، ج ٧، ص ٤٥، ح ٨٦٧٧ .
- ٣- ١. الوافي، ج ٩، ص ١٤٩٣، ح ٨٦٢١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٦، ح ٨٦١١ .
- ٤- ٢. «الصفير»: الخالي . وفيه إشعارٌ بأنّه تعالى إنّما يستجيب هذه الحاجة إن علم صلاحه فيه ، أو يجعل في يده ما هو خير له من تلك الحاجة . مرآة العقول، ج ١٢، ص ١٩ .
- ٥- ٣. في الوافي: «يديه» .
- ٦- ٤. في الوافي: «بهما» .
- ٧- ٥. الفقيه، ج ١، ص ٣٢٥، ح ٩٥٣، مرسلًا عن أبي جعفر عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٩، ص ١٤٩٣، ح ٨٦٢٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ٥١، ح ٨٦٩٤ .

**(٦) باب إلهام الدعاء**

## ۱- الحدیث

۳۰۸۹/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « هَلْ (۱) تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصَرِهِ ؟ » قُلْنَا (۲) : لَا ، قَالَ : « إِذَا (۳) أَلْهِمَ أَحَدُكُمْ (۴) الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ ، فَاعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ » . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا طولانی بودن بلا را از کوتاهی آن می شناسید (و میفهمید چه بلایی طولانی و چه بلایی کوتاه است)؟ عرض کردیم: نه، فرمود چون در هنگام بلاء بکسی [از شما] الهام شد که دعا کند بدانید که بلاء کوتاه است (و مدت آن سپری شده).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۲۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از هشام بن سالم، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیا می دانید بلاء، طولانی است یا کوتاه است؟ گفتم: نه، فرمود: چون به هر کدام شما که مبتلا شدید، الهام شد که دعا کنید، بدانید که مدت بلاء کوتاه است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶ ، ص ۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «هشام بن سالم»، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانید بلاء، طولانی یا کوتاه است؟ گفتم: نه، فرمود: چون به هر کدام شما که مبتلا شدید، الهام شد که دعا کنید، بدانید که مدت بلاء کوتاه است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. من قصره من للتمييز بين الضدين أى مميزا من قصره، و إلهام الدعاء إخطاره بباله و توفيقه لإتيانه بشرائطه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۱

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۰۹۰/۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلاَدٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (٦) عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيَلْهَمُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الدُّعَاءَ، إِلَّا كَانَ كَشْفُ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشِيكَاً (٧)؛ وَ مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ، إِلَّا كَانَ ذَلِكَ (٨) الْبَلَاءَ طَوِيلًا، فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ (٩) بِالْدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. » (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو ولاد گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که خدای عز و جل بدو الهام دعا کند، جز اینکه بزودی آن بلا برطرف شود، و هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نگردد که از دعا کردن خودداری کند جز اینکه آن بلا طولانی است، پس هر گاه بلا نازل شد بر شما باد که بدرگاه خدای عز و جل دعا و زاری کنید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢١٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از ابی ولاد، گوید: امام کاظم (علیه السلام) فرمود: هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که خدا عز و جل بدو الهام بخشد تا دعا کند جز اینکه بر طرف شدن آن بلا نزدیک است و هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که از دعا کردن خودداری کند جز اینکه بلا طولانی باشد، پس هر گاه بلا نازل شد، بر شما باد که دعا کنید و زاری کنید به درگاه خدا عز و جل.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٣١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «ابی ولاد»، گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود: هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که خدای عزّ و جلّ به او الهام نماید تا دعا کند جز اینکه بزودی بلا برطرف شود و هیچ بلائی بر بنده مؤمن نازل نشود که از دعا کردن خودداری کند جز اینکه بلا طولانی باشد، پس هرگاه بلا نازل شد، بر شما باد که به درگاه خدای عزّ و جلّ زاری و دعا کنید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و فی النهاية: الوشیک السریع و القریب.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۲

\*\*\*\*\*

**(۷) باب التقدّم فی الدعاء**

**۱- الحدیث**

٣٠٩١/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ (١١) عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ

ص: ٣٠٨

- 
- ١-٦. في «ص»: - «هل» .  
 ٢-٧. في «ص»: «قلت» .  
 ٣-٨. في «ز»: «إذ» .  
 ٤-٩. في «ص»: «أحد» بدون الضمير .  
 ٥-١٠. راجع: فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٤٥ الوافي، ج ٩، ص ١٤٧٩، ح ٨٥٨٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٤٤، ح ٨٦٧٥ .  
 ٦-١. في «ب، بس»: - «موسى» .  
 ٧-٢. «الوشيك»: السريع والقريب. النهاية، ج ٥، ص ١٨٩ (وشك).  
 ٨-٣. في الوافي: - «ذلك» .  
 ٩-٤. في «بر»: + «سريعا» .  
 ١٠-٥. الوافي، ج ٩، ص ١٤٨٠، ح ٨٥٨٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ٤٤، ح ٨٦٧٤ .  
 ١١-٦. في «ب»: - «محمد بن» .

هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ، وَقِيلَ (١): صَوْتُ مَعْرُوفٌ، وَ لَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ (٢)، وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّ ذَا (٣) الصَّوْتِ (٤) لَا نَعْرِفُهُ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که در دعا پیش افتد (یعنی همیشه دعا میکند و اختصاصی بهنگام رسیدن بلا ندارد) بلائی که باو برسد دعایش مستجاب شود، و فرشتگان گویند: صدای آشنائی است و از بالا رفتن باسماں ممنوع نگردد، و کسی که پیشدستی بدعا نکند، چون بلا باو برسد دعایش مستجاب نشود، و فرشتگان گویند ما: این آواز را شناسیم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که به دعا پیشدستی کند، بلا که به او نازل شد دعایش مستجاب گردد و فرشته ها گویند: ما این آواز را می شناسیم و از آسماں ممنوع نگردد، و هر که به دعا پیشدستی نکند، وقتی بلا به او نازل شود و دعا کند دعایش مستجاب نگردد و فرشته ها گویند: راستی ما این آواز را شناسیم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: هرکس در دعا پیشدستی کند، بلا که به او نازل شد دعایش مستجاب گردد و فرشته ها گویند: ما این آواز را می شناسیم و از بالا رفتن بطرف آسمان ممنوع نگردد، و هرکس در دعا پیشدستی نکند، وقتی بلا به او نازل شود و دعا کند دعایش مستجاب نگردد و فرشته ها گویند: راستی ما این آواز را نشناسیم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۲۲

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۰۹۲/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ عُبَيْسَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ تَخَوَّفَ (۶) بَلَاءً يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُّعَاءِ، لَمْ يَرِهِ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - ذَلِكَ الْبَلَاءَ أَبَدًا». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که از بلائی بترسد که بدو رسد و پیش از رسیدن آن بلا در باره (برطرف شدن) آن دعا کند خدای عز و جل هرگز آن بلا را بدو ننمایاند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که از بلائی ترسد که به او رسد و بوسیله دعا از گرفتاری بر آن پیشدستی کند، خدا عز و جل هرگز آن بلا را بدو ننماید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از بلائی بترسد که به او رسد ولی پیش از رسیدن آن بلا، پیشدستی کند و دعا نماید خداوند هرگز او را به آن بلا مبتلا نسازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

:ضعیف علی المشہور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲ ، ص ۲۲

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۰۹۳/۳ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ يَسْتَخْرِجُ الْحَوَائِجَ (۸) فِي الْبَلَاءِ» . (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمہ مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: دعا در حال راحتی و آسایش نیازمندیهای در حال بلا را برمیآورد  
(یعنی گرفتاریهای آن زمان را برطرف میکند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-امام صادق(علیه السّلام)فرمود: راستی دعا در حال آسایش و عافیت، نیازمندیهای حال بلا را بر  
می آورند(یعنی مانع نزول بلا می شود).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳-امام صادق علیه السّلام فرمود:

راستی دعا در حال آسایش و عافیت، نیازمندیهای حال بلا را، بر می آورند(یعنی گرفتاریهای آن زمان  
را برطرف می کند).

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق يستخرج الحوائج أى من القوة إلى الفعل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۲

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحديث

۳۰۹۴/۴. عَنْهُ (۱۰)، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فِي الشَّدَّةِ، فَلْيُكْثِرِ الدُّعَاءَ فِي الرَّخَاءِ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که را خوش آید (و خواهان است) که دعایش در حال سختی باجابت رسد باید در حال راحتی و آسایش بسیار دعا کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که را خوش آید که در حال سختی دعایش به اجابت  
رسد، باید در حال راحتی بسیار دعا کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس را خوش آید (و خواهان این باشد) که در حال سختی دعایش مستجاب شود، باید در حال  
راحتی بسیار دعا کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق، و الرخاء بالفتح سعة العیش.

- 
- ١-٧ . هكذا في جميع النسخ التي عندنا والوافي والوسائل . وفي المطبوع : «وقالت الملائكة» بدل «وقيل» .
- ٢-٨ . في «ص» : - «وقيل \_ إلى \_ البلاء» .
- ٣-٩ . في «ص» : «هذا» .
- ٤-١٠ . في الوافي : «لصوت» .
- ٥-١١ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨١ ، ح ٨٥٨٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤٠ ، ح ٨٦٦١ .
- ٦-١ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافي والوسائل . وفي المطبوع : + «[من]» . وفي «بر» : «يخوف» .
- ٧-٢ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨١ ، ح ٨٥٨٨ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤١ ، ح ٨٦٦٥ .
- ٨-٣ . في مرآة العقول : «يستخرج الحوائج» أي من القوة إلى الفعل .
- ٩-٤ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨٢ ، ح ٨٥٩١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤١ ، ح ٨٦٦٢ .
- ١٠-٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق .
- ١١-٦ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٤١٢ ، ضمن ح ٥٩٠٠ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن أبيه ، عن النبي صلوات الله عليهم ؛ الأمالي للطوسي ، ص ٥٣٦ ، المجلس ١٩ ، ضمن ح ١ ، بسند آخر عن النبي صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيهما : «تعرّف إلى الله عزّوجلّ في الرخاء يعرفك في الشدة» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨٢ ، ح ٨٥٩٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤١ ، ح ٨٦٦٣ .

۳۰۹۴/۵. عَنْهُ (۱)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (۲) بْنِ يَحْيَى، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَوَّاضٍ (۳)  
الطَّائِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ جَدِّي يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فِي الدُّعَاءِ؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا (۴) كَانَ  
دَعَاءً (۵) فَنَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ فَدَعَا، قِيلَ: صَوْتُ مَعْرُوفٍ؛ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ دَعَاءً (۶) فَنَزَلَ بِهِ بَلَاءٌ (۷) فَدَعَا،  
قِيلَ: أَيْنَ كُنْتَ قَبْلَ الْيَوْمِ؟». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: جدم می فرمود: در دعا پیش دستی کنید  
(و پیش از آنکه گرفتار شوید دعا کنید) زیرا چون بنده ای بسیار دعا کند و بلائی باو رسد و دنبالش  
دعا کند گفته شود: آوازی آشنا است، و چون بسیار دعا نکند (و پر دعا نباشد) و بلائی باو رسد و  
دنبالش دعا کند بدو گفته شود: تا با امروز کجا بودی؟

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) که جدم می فرمود: به دعا پیشدستی کنید (یعنی تا گرفتار نشدید دعا  
کنید) زیرا هر گاه بنده ای بسیار دعا کند و بلائی به او رسد و دعا کند، گفته شود: آواز معروفی است، و  
هر گاه پر دعا نکند و بلائی به او رسد و برای رفع آن دعا کند، گفته شود: تا امروز کجا بودی؟



ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۵- امام صادق علیه السلام حدیث کند که جدم می فرمود:

به دعا پیشدستی کنید (یعنی تا گرفتار نشدید دعا کنید) زیرا هرگاه بنده ای بسیار دعا کند و بلائی به او رسد و دعا کند، گفته شود: آواز معروفی است، و هرگاه زیاد دعا نکند و بلائی به او رسد و برای رفع آن دعا کند، گفته شود: تا امروز کجا بودی؟

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرسل، و مضمونه قریب من الأول.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۲۳

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٠٩٦/٦. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَعْوَلِ، عَنْ أَبِيهِ (٩) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ (١٠): الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: همیشه علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: دعای بعد از رسیدن بلا سود ندارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٢١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از امام کاظم (علیه السلام) که علی بن الحسین (علیهما السلام) بسیار می فرمود: دعا کردن پس از نازل شدن بلا، سودی ندارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٣٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٦- امام كاظم عليه السلام نقل مى كند كه على بن الحسين عليه السلام بسيار مى فرمود:

دعا كردن پس از نازل شدن بلاء، سودى ندارد.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٣٥٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: ضعيف على المشهور. و هو محمول على ما إذا لم يتعود بالدعاء قبله، و كان المعنى عدم الانتفاع التام.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٣

\*\*\*\*\*

ص: ٣١٠

---

١-٧ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد .

٢-٨ . هكذا فى النسخ والطبعة القديمة والوسائل . وفى المطبوع : «عبيدالله» ، والظاهر أنه سهو مطبعى .

٣-٩ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوسائل . وفى «ب» والمطبوع : «غواص» بالصاد المهملة . وعبد الحميد هذا ، هو عبد الحميد بن عواض الطائى الذى قتله الرشيد لتشييعه . راجع :

- رجال النجاشي ، ص ٤٢٤ ، الرقم ١١٣٨ ؛ رجال البرقي ، ص ١١ ، و ص ١٧ و ٤٧ ؛ رجال الطوسي ، ص ١٣٩ ، الرقم ١٤٨٣ ؛ و ص ٢٤٠ ، الرقم ٣٢٩١ ؛ و ص ٢٤١ ، الرقم ٣٣٠٩ .
- ٤-١ . في حاشية «ج» : «إن» .
- ٥-٢ . في «ز» : «دعا» .
- ٦-٣ . في «ز» : «دعا» .
- ٧-٤ . في «ج» والوسائل والاختصاص : «البلاء» .
- ٨-٥ . الاختصاص ، ص ٢٢٣ ، مراسلاً عن محمد بن مسلم . وراجع : قرب الإسناد ، ص ٣٨٦ ، ح ١٣٥٨ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨١ ، ح ٨٥٨٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤١ ، ح ٨٦٦٤ .
- ٩-٦ . هكذا في النسخ والطبعة القديمة والوافي والوسائل . وفي المطبوع : - «عن أبيه» .
- ١٠-٧ . في «ز» : «ليقول» .
- ١١-٨ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٨٢ ، ح ٨٥٩٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤١ ، ح ٨٦٦٦ .

## (٨) باب اليقين في الدعاء

### ١- الحديث

٤٧٣ / ٢

٣٠٩٧/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمِ الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا دَعَوْتَ، فَظَنَّ أَنَّ (١) حَاجَتَكَ بِالْبَابِ». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه دعا کردی گمان کن که حاجت بر در خانه است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر گاه دعا کردی، بیندار که حاجت بر در خانه آمده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه دعا کردی چنین فکر کنی که حاجت بر در خانه آمده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل وقد يعد حسنا لكون الإرسال بعد ابن أبي عمير. فظن أن حاجتك حمل الكليني الظن على اليقين لما سيأتي في الحديث الأول من الباب الآتي، ويمكن حمله على معناه الظاهر فإن اليقين بالإجابة مشكل، إلا أن يقال: المراد اليقين بما وعد الله من إجابة الدعاء إذا كان مع شرائط و أعم من أن يعطيه أو عوضه في الآخرة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٣

\*\*\*\*\*

## (٩) باب الأء قبال على الدعاء

### ١- الحديث

٣٠٩٨/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ سَاهٍ، فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ، ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْأَجَابَةِ (٣)». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سليمان بن عمرو گوید: شنیدم حضرت صادق علیه اسلام میفرمود: خدای عز و جل اجابت نکند دعائی که از روی دل غافل باشد، پس هر گاه دعا کردی بدل توجه کن و یقین داشته باش که اجابت شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از سلیمان بن عمرو، گوید: شنیدم از امام صادق (علیه السلام) که می فرمود: راستی خدا اجابت نکند دعائی را از روی در غافل، پس هر گاه دعا کردی از دل بخواه و دعا کن و یقین داشته باش که اجابت می شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «سلیمان بن عمرو»، می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی خداوند دعا کسی را که از روی دل غافل برخیزد نپذیرد و در اینصورت هرگاه دعا کردی از دلت بخواه و سپس دعا کن و یقین داشته باش که پذیرفته می شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. قوله عليه السلام: بظهر قلب ، المشهور أن الظهر هنا زائد مقحم، قال فى المغرب: فى الحديث: لا صدقة عن ظهر غنى، أى صادرة عن غنى، فالظهر فيه مقحم كما فى ظهر القلب، وقال فى النهاية: فيه خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى، أى ما كان عفواً قد فضل عن غنى، وقيل: أراد ما فضل عن العيال، و الظهر قد يزداد فى مثل هذا إشباعاً للكلام و تمكيناً، كان صدقته مستندة إلى ظهر قوى من المال، انتهى. و هيهنا يحتمل أن يكون المراد عن ظاهر القلب دون باطنه و صميمه. قوله: ساه، أى غافل عن المقصود و عما يتكلم به غير مهتم به أو غافل عن عظمة الله و جلاله و رحمته، غير متوجه إليه بشرائره و عزمه و همته. أقول: و روى فى المشكاة عن الترمذى بإسناده عن أبى هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ادعوا الله و أنتم موقنون بالإجابة، و اعلموا أن الله لا يستجيب دعاء من قلب غافل لاه، و قال بعضهم: فى قوله: و أنتم موقنون فيه و جهان: أحدهما: أن يقال كونوا أو أن الدعاء على حالة تستحقونها منها الإجابة و ذلك بإتيان المعروف و اجتناب المنكر و غير من مراعاة أركان الدعاء و آدابه حتى تكون الإجابة على قلبه أغلب من الرد. و ثانيهما أن يقال: ادعوه معتقدين لوقوع الإجابة لأن الداعى إذا لم يكن متحققاً فى الرجاء لم يكن رجاءه صادقاً و إذا لم يكن الرجاء صادقاً لم يكن الدعاء خالصاً و الداعى مخلصاً فإن الرجاء هو الباعث على الطلب و لا يتحقق الفرع إلا يتحقق الأصل. و قيل: المعنى ليكن الداعى ربه على يقين بأنه تعالى يجيبه لأن رد الدعاء إما لعجزه فى إجابته أو لعدم كرم فى المدعو أو لعدم علم المدعو بدعاء الداعى، و هذه الأشياء منفية عنه تعالى، فليكن الداعى موقناً بالإجابة. و قال الطيبى: قيد الأمر بالدعاء باليقين و المراد النهى عن التعرض لما هو مناف للإيقان من الغفلة و اللهو و الأمر بضدهما من إحضار القلب و الجد فى الطلب بالعزم فى المسألة، فإذا حصل اليقين، و نبه صلى الله عليه و آله و سلم على هذا التنبيه بقوله: و اعلموا، و نظيره فى الكتاب قوله تعالى:

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ



انتهى. و أقول: كل ما ذكره لا يجدى نفعا فى حصول اليقين بالإجابة، فإنه يحتمل أن يكون عدم الإجابة لعدم صلاح السائل فيها فكيف يحصل اليقين بالإجابة إلا أن يقال: الإجابة أعم من أن يعطى ما سأله أو عرضه و أفضل منه كما أشرنا إليه، و يؤيده ما رواه فى المشكاة أيضا من مسند أحمد بإسناده عن أبى سعيد الخدرى أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال: ما من مسلم يدعو بدعوة ليس فيها إثم أو قطيعة رحم إلا أعطاه الله تعالى بها إحدى ثلاث إما أن يجعل له دعوته و إما أن يذخرها له فى الآخرة، و إما أن يصرف من السوء مثلها، و روى عن الترمذى عن جابر مثله.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٠٩٩/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -  
دُعَاءَ قَلْبٍ لَاهٍ، وَ كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ لِلْمَيِّتِ، فَلَا يَدْعُو لَهُ وَ قَلْبُهُ

ص: ٣١١

---

١- ٩. فى الوسائل: «إذا دعوت، فأقبل بقلبك، وظنّ» بدل «إذا دعوت، فظنّ أنّ». وفى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٣: «حمل الكلينى الظنّ على اليقين، لما سيأتى فى الحديث الأول من الباب الآتى. ويمكن حمله على معناه الظاهر، فإنّ اليقين بالإجابة مشكل، إلا أن يقال: المراد اليقين بما وعد الله من إجابة الدعاء إذا كان مع الشرائط، وأعمّ من أن يعطيه أو عوضه فى الآخرة».

٢- ١٠. الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٢، ح ٨٥٩٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ٥٢، ح ٨٦٩٧.

٣- ١. فى الوافى: «الإجابة».

۴-۲. الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۷، ضمن الحدیث الطویل ۵۷۶۲، بسند آخر عن ابي عبد الله، عن آباءه، عن النبي صلوات الله عليهم، وفيه: «لا يقبل الله دعاء قلب ساه» الوافی، ج ۹، ص ۱۴۸۳، ح ۸۵۹۴؛ الوسائل، ج ۷، ص ۵۳، ح ۸۷۰۲.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۱)، وَ لَكِنْ لِيَجْتَهِدَ (۲) لَهُ فِي الدُّعَاءِ. (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: خدای عز و جل دعای دل غافل و سرگرم بلهورا نپذیرد، و علی علیه السلام همیشه میفرمود: هر گاه یکی از شماها برای مرده ای دعا کند، در حالی که دلش از او غافل است دعا نکند، بلکه در دعای بر او کوشش کند (یعنی براستی از دل دعا کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: خدا عز و جل دعای دل غافل و مشغول به خیالات باطله را نپذیرد، و علی (علیه السلام) را شیوه این بود که می فرمود: هر گاه یکی از شماها برای مرده ای دعا کند، در حالی دعا نکند که دل به او ندارد ولی در دعای به او از دل کوشد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: خدای عزّ و جلّ دعای دل غافل را که مشغول خیالات باطل است نپذیرد، و علی علیه السلام را شیوه این بود که می فرمود: هرگاه یکی از شماها برای مرده ای دعا کند، درحالی که دلش از او غفلت دارد دعا نکند بلکه در دعای به او، سعی کند که از عمق دل دعا کند.

توضیح: اینکه دستور داده شده که در دعا برای زنده ها مانند دعا بر مردگان که بدون توجه قلبی است انجام ندهید به این خاطر است که طبق معمول برای مرده ها بطور عموم و بدون توجه قلبی است و شاید به این خاطر باشد که مرده ها بیشتر نیازمند دعا هستند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور. دعاء قلب لاه ای غافل أو مشتغل باللهو و الخیالات الباطلة، قال الراغب: اللهو ما يشغل الإنسان عما يعنيه و لهمه يقال: لهوت عنه بكذا و لهیت عن كذا اشتغلت عنه بلهو، و قوله تعالی:

لأَهِيَّةَ قُلُوبُهُمْ

أى ساهية مشغلة بما لا يعينها. إذا دعا أحدكم للميت التخصيص بالميت لأنه أحوج إلى الدعاء، و لأنه قد شاع أن الناس يأتون للتعزية و الزيارة و يدعون للميت على سبيل التعارف من غير عزم و اهتمام، و قوله: فلا يدعو نهى فى صورة الخبر أو هو بمعناه، و الغرض بيان أن الدعاء على هذا الوجه ليس دعاء للميت و الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣/٣١٠٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ سُلَيْمِ الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا دَعَوْتَ (٤) فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ، وَظَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه دعا کردی بدل توجه کن و گمان کن که حاجتت بر در خانه است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٢٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-امام صادق(علیه السلام)فرمود: هر گاه دعا کردی،دل را متوجه کن و پندار که حاجت بر در خانه آمده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-امام صادق علیه السلام فرمود:هرگاه دعا کردی،دل را متوجه کن و چنین بیندیش که حاجت بر در خانه آمده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۴۷۴ / ۲

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: بدرستی که خدای عز و جل اجابت نکند دعائی که از روی دل سخت و با قساوت باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا عز و جل اجابت نکند دعا را از روی دل سخت و با قساوت.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی خدای عز و جلّ دعای کسی را که از روی دلی سخت و با قساوت برخیزد نمی پذیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: کالسابق، و قساوة القلب غلظته و شدته و عدم تأثره عن الحق، و بعده عن التضرع و الرقة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۲۶

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۱۰۲/۵ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « لَمَّا اسْتَسْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسُقِيَ النَّاسُ حَتَّى قَالُوا : إِنَّهُ الْغَرَقُ ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِهِ (٧) وَرَدَّهَا (٨) : اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا ، وَلَا عَلَيْنَا (٩) » .

قَالَ : « فَتَفَرَّقَ السَّحَابُ (١٠) ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اسْتَسْقَيْتَ ... »

ص : ٣١٢

١-٣ . فى « ز » : « منه » .

٢-٤ . فى « ج » : « يجتهد » .

٣-٥ . مصباح الشريعة، ص ١٣٢ ، الباب ٦٢ ، عن أبى عبد الله عليه السلام عن النبى صلى الله عليه وآله ، وتام الرواية فيه : « إنَّ الله لا يستجيب الدعاء من قلب لاه » الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٣ ، ح ٨٥٩٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٤ ، ح ٨٧٠٣ .  
٤-٦ . فى الوافى : + « الله » .

٥-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٣ ، ح ٨٥٩٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٤ ، ح ٨٧٠٥ .

٦-١ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٣ ، ح ٨٥٩٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٤ ، ح ٨٧٠٤ ؛ وص ٧٢ ، ح ٨٧٥٩ .

٧-٢ . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٧ : « القول بمعنى الفعل ، أى حرّك يده يمينا وشمالاً مشيراً إلى تفرّق السحاب و كشفها عن المدينة ، ويقدر القول قبل «اللَّهُمَّ» ، كما هو الشائع فى الآيات والأخبار » .

٨-٣ . فى « بر » : + « وقال » .

٩-٤ . فى مرآة العقول : « يريد : اللَّهُمَّ أنزل الغيث فى مواضع النبات ، لا فى مواضع الأبنية » .



۱۰- ۵. فی مرآة العقول : «قوله : قال : ففترق السحاب ، قيل : هذا كلام الراوی ، وتوسطه فی أثناء الجملة الشرطية غير مناسب . وأقول : يمكن أن يكون قوله : «ففترق » جزء الشرط ، و«قال » تأكيدا لقوله : «قال » أولاً . وإن لم يكن جزء ، يحتمل أن يكون «قال » تأكيدا ، أو لعله زيد من النسخ » .

لَنَا (۱) فَلَمْ نُسَقِ ، ثُمَّ اسْتَسْقَيْتَ لَنَا فَسُقِينَا؟ قَالَ (۲) : إِنِّي دَعَوْتُ وَ لَيْسَ لِي (۳) فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ ، ثُمَّ دَعَوْتُ وَ لِي فِي ذَلِكَ نِيَّةٌ . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلب باران کرد و باران آمد تا جایی که گفتند: غرق میشویم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بدست مبارک اشاره کرد و آنها را برگرداند، و گفت: خدایا باطراف ما باران را بفرست و بر ما نفرست، پس ابرها پراکنده شدند (و گرد شهر مدینه را حلقه وار گرفتند و باطراف مدینه باریدند، اصحاب و مسلمانان) عرضکردند: ای رسول خدا یک بار دیگر نیز برای ما طلب باران کردی ولی باران بر ما نبارید و دومین بار که طلب باران کردی بر ما بارید؟ (این چگونه بود؟) فرمود: من (در اولین بار که) دعا کردم تصمیم بدان نداشتم، سپس که دعا کردم تصمیم داشتم.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعا کرد برای طلب باران و آن قدر برای مردم بارید که گفتند: غرق می شویم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دست اشاره کرد و آن را باز گردانید، فرمود: در گرد ما باشد و بر سر ما نباشد، فرمود: پس ابرها متفرق شدند، عرض کردند: یا رسول الله! یک بار برای ما طلب باران کردی و باران بر ما نبارید و سپس طلب باران کردی و باران بر ما بارید؟ فرمود: راستی من دعا کردم و دل با آن نداشتم و سپس که دعا کردم از روی نیت دل بود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله برای طلب باران دعا کرد آنقدر بارید که مردم گفتند: غرق می شویم و رسول خدا صلی الله علیه و اله با دست اشاره کرد و ابرها را باز گردانید و فرمود: بر ما مبار بلکه در اطراف ما ببار. پس ابرها متفرق شدند، مردم عرض کردند: یا رسول الله! یک بار برای ما طلب باران کردی و باران بر ما نبارید و سپس طلب باران کردی و بر ما بارید. فرمود: راستی من دعا کردم ولی توجهی قلبی به آن نداشتم و سپس که دعا کردم از عمق دل بود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. و فى النهاية فى حديث الاستسقاء اللهم حوالينا لا علينا ، يقال: رأيت الناس حوله و حواليه أى مطيفين به من جوانبه، يريد اللهم أنزل الغيث فى مواضع النبات لا فى مواضع إلا بغية، و قال الجوهري: يقال قعدوا حوله و حواليه، و لا تقل حواليه بكسر اللام، و كذا الكلام للفيروزآبادى و غيره يدل على أن حواليه بفتح اللام. و قال بعضهم: الفتح لمناسبة علينا نظير التنوين فى سلاسل و أغلالا، و الحوالى جمع حول كالبرارى جمع بر و سكون الياء فى حوالينا مبنى عليه بتقدير على حوالينا لقرينة و لا علينا، و يجوز حذف حرف الجر و إبقاء أثره مثل خير و الحمد لله فى جواب كيف أصبحت لأنه بتقدير بخير. و الواو فى قوله: و لا علينا، عاطفة و لا ناهية، و التقدير اللهم أنزل الغيث على حوالينا و لا تنزله علينا و ليس لى فى ذلك نية أى اهتمام و عزم، و لعله صلى الله عليه و آله و سلم كان أولا متوقفا فى وجود المصلحة فى طلبه من الله سبحانه السقى فلم يعزم عليه فى الدعاء، و إنما دعا ليطيب به قلوب أصحابه، ثم لما رأى المصلحة فى ذلك ثانيا عزم عليه. و تصحيح إعراب الخبر هو أن جواب لما قال إنى دعوت إلى آخر الكلام، و ضمير إنه راجع إلى مصدر سقى المبنى للمفعول. و قال رسول الله أقول: هذا الكلام يحتمل وجوها. أحدها: أن مفعول القول اللهم إلخ و قوله: بيده حال أى مشيرا بيده، و قوله: و ردها أيضا حال أى و قد ردها عن السماء بعد ما رفعها إليها للدعاء. الثانى: أن يكون القول بمعنى الفعل، أى حرك يده يمينا و شمالا مشيرا إلى تفرق السحاب، و كشفها عن المدينة و قد ردها سابقا عن الدعاء، و يقدر القول قبل اللهم كما هو الشائع فى الآيات و الأخبار و قيل: الباء فى قوله: بيده للاستعانة، إذ القول على وجه الكمال لا يتأنى إلا برفع اليد للدعاء و جملة و ردها حالية أى و قد ردها، و المراد بردها قلبها و جعل ظهرها إلى السماء كما سيأتى فى الرهبة، و الوجهان الأولان اللذان خطرا ببالى عندى أظهر، و كان الحامل له على ذلك ما رواه العامة عنه صلى الله عليه و آله و سلم أنه عند الاستسقاء أشار بظهر كفيه إلى السماء، و بعضهم نفى ذلك و أوله كما سيأتى إنشاء الله تعالى. قوله: قال فتفرق السحاب

\*\*\*\*\*

## (۱۰) باب الإلحاح في الدعاء والتلبيث

اشاره

۱۰ - بَابُ الْأَلْحَاحِ فِي الدُّعَاءِ وَالتَّلْبِثِ (۵)

### ۱- الحديث

۳۱۰۳/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الطَّوِيلِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا لَمْ يَزَلِ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فِي حَاجَتِهِ مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ». (۶)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَهُ.

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا چون بنده دعا کند خدای تبارک و تعالی در کار حاجت او است مادامی که آن بنده شتاب نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی هر گاه بنده دعا کند، پیوسته خدا تبارک و تعالی در کار حاجت او است تا آن بنده شتاب نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی هرگاه بنده ای دعا کند، پیوسته خدای تبارک و تعالی در تدارک خواسته اوست مادامی که بنده شتاب نکند.

توضیح: باید بنده در دعاهای خود مبالغه کند و به پروردگار زمین و آسمان خوشبین باشد و بخاطر تأخیر در اجابت دعا مأیوس و ناامید نگردد. زیرا بسا اوقات که خداوند صدای بنده خود را دوست دارد و برای مصلحت او اجابت را به تأخیر می اندازد زیرا شتاب زدگی کار شیطان است و خداوند از آن خواسته نهی کرده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول بسنديه. فى حاجته أى فى تقديره و تيسيره و تسبب أسبابه ما لم يستعجل أى ما لم يطلب العجلة فيه فيئأس إذا أبطأت حاجته فيعرض عن الله تعالى زاعما أنه لا يستجيبه لإبطائه فى حقه أو المعنى أنه استعجل فى الدعاء و لم يهتم به و قام لحاجته قبل المبالغة، و الإلحاح فى الدعاء كما هو ظاهر الخبر الثانى و الأول أظهر. و يمكن حمل الخبر الآتى أيضا عليه أى يئأس بإبطاء الإجابة و يترك الدعاء و يقوم لحاجته، و الحاصل أنه لا بد للداعى من أن يبألغ فى الدعاء و يحسن الظن برب الأرض و السماء، و لا يئأس من رحمة الله بتأخر الإجابة فإنه يمكن أن يكون لحب صوته أو لعدم مصلحته فى وصول الحاجة إليه عاجلا و لا يستعجل فى ذلك، فإن العجلة من الشيطان و قد ذمها الله تعالى فى مواضع من القرآن. قال الراغب: العجلة طلب الشىء و تحريره قبل أوانه، و هى من مقتضى الشهوة و لذلك صارت مذمومة فى عامة القرآن حتى قيل: العجلة من الشيطان، قال تعالى:

سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ

\*

و

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ

وقال

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ

وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

و مثله كثير. و يؤيده ما رواه فى المشكاة عن مسلم عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: قال يستجاب للعبد ما لم يدع باثم أو قطيعة رحم ما لم يستعجل، قيل: يا رسول الله و ما الاستعجال؟ قال: يقول قد دعوت و قد دعوت و لم أر يستجاب لى فيستحسر عند ذلك و يدع الدعاء، و نقل الطيبى فى شرحه عن بعضهم من كان له ملالة من الدعاء لا يقبل دعاؤه لأن الدعاء عبادة حصلت الإجابة أو لم تحصل، فلا ينبغى للمؤمن أن يمل من العبادة و تأخير الإجابة إما لأنه لم يأت وقتها فإن لكل شىء وقتا، و إما لأنه لم يقدر فى أول الأمر قبول دعائه فى الدنيا ليعطى عوضه فى الآخرة، و إما أن يؤخر القبول ليلح و يبالغ فيها، فإن الله تعالى يجب الإلحاح فى الدعاء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٨

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣١٠٤/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَغَيْرِهِمَا:

ص: ٣١٣

١-٦ . فى «ب» : - «لنا» .

٢-٧ . ف «د» : «فقال» .

۳-۸. فی «ب» :- «لی» .

۴-۹. الأمالی للمفید ، ص ۳۰۱ ، المجلس ۳۶ ، ضمن الحديث الطویل ۳ ؛ والأمالی للطوسی ، ص ۷۵ ، المجلس ۳ ، ضمن الحديث الطویل ۱۹ ، بسند آخر عن النبي صلی الله علیه و آله ، إلى قوله : «فتفرّق السحاب» مع اختلاف يسير الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۸۳ ، ح ۸۵۹۸ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۵۲ ، ح ۸۶۹۶ ؛ البحار ، ج ۱۸ ، ص ۲۰ ، ح ۴۷ .

۵-۱. «اللبث» و«التلبّث» : المكث والإبطاء والتأخير . راجع : النهاية ، ج ۴ ، ص ۲۲۴ ؛ لسان العرب ، ج ۲ ، ص ۱۸۲ (لبث) .

۶-۲. الكافی ، كتاب الدعاء ، باب من أبطأت عليه الإجابة ، ح ۳۱۶۲ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۹۱ ، ح ۸۶۱۵ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۵۵ ، ح ۸۷۰۷ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا عَبَّجَلَ إِذَا عَبَّجَلَ فَقَامَ لِحَاجَتِهِ (۱) ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنِّي أَنَا اللَّهُ (۲) الَّذِي (۳) أَقْضِي الْحَوَائِجَ ؟» . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده چون شتاب کند و برای کار (های) خود برخیزد (و بدنبال کار خود رود) خدای تبارک و تعالی فرماید: آیا بنده من نداند که براستی منم آن خدائی که حاجتها را برآورم.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۲-امام صادق(علیه السلام)فرمود: راستی چون بنده شتاب کند و برای حاجت خود برخیزد، خدا تبارک و تعالی می فرماید: آیا بنده ام نداند که به راستی منم من خدائی که بر آورم حاجتها را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی چون بنده شتاب کند و برای خود برخیزد، خدای تبارک و تعالی می فرماید: آیا بنده ام به راستی نمی داند که منم آن خدائی که حاجتها را برآورده می کنم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. إذا عجل أى فى تعقيب الصلاة فتركه أو اكتفى فيه بقليل للتوجه إلى حوائجه فقام إليها أو اقتصر بقليل من الدعاء ثم توجه إلى الحاجة التى يدعو لها، أو المراد به ما ذكرناه فى الخبر السابق، أى يئس للإبطاء فى الإجابة و ترك الدعاء و توجه إلى الحاجة ليحصلها به بسعيه و الأول هنا أظهر، و ترتب الجزاء على جميع المحتملات ظاهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٤٧٥ / ٢

٣١٠٥/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (٥)، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ الْهَجَرِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (٦) عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «وَاللَّهِ، لَا يُلْحِقُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

وليد بن عقبه هجرى گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار بدرگاه خدای عز و جل نکند جز اینکه حاجتش را برآورد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٢٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ولید بن عقبه هجری، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا هیچ بنده ای در دعا اصرار نکند به درگاه خدا عز و جل برای حاجتش جز اینکه آن را بر آورد برایش.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «ولید بن عقبه هجری»، می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

به خدا هیچ بنده ای در دعای خود به درگاه خداوند برای برآورده شدن حاجتش اصرار نکند جز آنکه آن را برایش برآورده سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول، و محمول على الغالب أو على ما إذا تحققت الشرائط كما مر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣١٠٦/٤. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ حَنَّانٍ (٨)، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ:

ص: ٣١٤

١-٣. في حاشية «ج»: «بحاجته».

٢-٤. في «ص»: - «الله».

٣-٥. في الأمالي: - «الله الذي».

٤-٦. المحاسن، ص ٢٥٢، كتاب مصابيح الظلم، ح ٢٧٥، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير. الأمالي للطوسي، ص ٦٦٤، المجلس ٣٥، ح ٣٥، بسند آخر عن البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام. وفي الكافي، كتاب الصلاة، باب من حافظ على صلاته أو ضيّعها، ح ٤٨٠٨؛ والتهذيب، ج ٢، ص ٢٤٠، ح ٩٥٠، بسند آخر عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف الوافي، ج ٩، ص ١٤٩١، ح ٨٦١٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ٥٥، ح ٨٧٠٦.

٥-١. في «ز»: + «بن عيسى».

٦-٢. في «د»: «أبا عبد الله».

٧-٣. الوافي، ج ٩، ص ١٤٩٢، ح ٨٦١٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٥٨، ح ٨٧١٤.

۸- ۴ . هكذا فى «بف ، جر» وحاشية «ج» . وفى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس» والمطبوع والوسائل : «حسان» . والظاهر صحّة ما أثبتناه ؛ فإنّ حسان فى هذه الطبقة منصرف إلى حسان بن مهران الجمال ، ولم نجد رواية الحجال عنه \_ لا مطلقا ولا مقيدا \_ ولا روايته عن أبى الصبّاح فى موضع ، بل روى الحجال ، عن عبدالصمد بن بشير ، عن حسان الجمال فى الكافى ، ح ۸۱۴۸ . هذا ووردت رواية الحجال عن حنان فى المحاسن ، ص ۳۲۰ ، ح ۵۸ . أمّا رواية حنان عن أبى الصبّاح وإن لم نجد لها مصرّحة فى موضع ، لكن روى المصنّف فى الكافى ، ح ۱۶۳۳ ، بسنده عن حنان بن سدير قال : قال أبو الصبّاح الكنانى لأبى عبد الله عليه السلام . وقال العلامة الخبير السيّد موسى الشبيرى دام ظلّه فى تعليقه على ذاك السند : «عدم ذكره \_ أى عدم ذكر حنان \_ «أنا حاضر» فى آخر السند لعله يؤمى إلى رواية حنان بن سدير الخبر بواسطة أبى الصبّاح» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ (۱) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - كَرِهَ إِلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى (۲) بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ ، وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَيُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ» . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: همانا خداى عز و جل خوش ندارد كه مردم در انجام حاجت بهمدیگر اصرار كنند ولى برای خودش آن را دوست دارد، خداى عز و جل دوست دارد كه از او درخواست شود و آنچه نزد او است خواهش شود.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۲۲۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا بد دارد که بنده ها بر یک دیگر در انجام حاجت اصرار ورزند و اصرار را نسبت به خودش دوست دارد، خدا عز و جل دوست می دارد که از او درخواست شود و آنچه نزد او است خواهش شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بد دارد که بنده ها نسبت به هم در انجام حاجت خود اصرار ورزند ولی اصرار نسبت به خود دوست دارد.

خداوند دوست دارد که از او درخواست شود نسبت به آنچه که نزد اوست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول، و ممکن عده صحیحا علی نسخه حسان و موثقا علی نسخه حنان. ما عنده ای ما هو تحت قدرته و یحصل بقضائه و قدره، لکن بشرط أن یكون مشروعا.

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۱۰۷/۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنِ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا (۴) وَاللَّهِ، لَا يُلِحُّ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا اسْتَجَابَ (۵) لَهُ» (۶).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند هیچ بنده ای بدرگاه خدای عز و جل اصرار نوزد جز اینکه خداوند دعایش را مستجاب کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: نه به خدا سوگند که هیچ بنده به درگاه خدا اصرار نوزد جز اینکه خدا برای او اجابت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام باقر علیه السلام، فرمود: نه به خدا سوگند که هیچ بنده ای به درگاه خدا اصرار نورد جز اینکه خداوند برای او اجابت کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۳۱۰۸/۶. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنْ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - حَاجَةً (۷) فَالْحَّ فِي الدُّعَاءِ، اسْتُجِبَ لَهُ أَوْ (۸) لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ (۹)، وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ:



- ١- ٥ . فى « ز » : - « إن » .
- ٢- ٦ . فى حاشية « ج ، ز » : « إلى » .
- ٣- ٧ . الكافى ، كتاب الزكاة، باب كراهية المسألة ، صدر ح ٦٠٨٠ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير . وفيه ، كتاب الدعاء ، باب فضل الدعاء والحثّ عليه ، ح ٣٠٦٣ ، بسند آخر عن أبى جعفر عليه السلام ، من قوله : « إنَّ الله عزَّوجلَّ يحبُّ أن يسألَ » . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٧٠ ، ح ١٧٥٥ ، مرسلًا عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفيهما مع اختلاف يسير وزيادة . تحف العقول ، ص ٢٩٣ ، عن أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٢ ، ح ٨٦١٨ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٨ ، ح ٨٧١٥ .
- ٤- ١ . فى « ز » : - « لا » .
- ٥- ٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والوسائل . وفى المطبوع : + « الله » .
- ٦- ٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٢ ، ح ٨٦١٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٨ ، ح ٨٧١٦ .
- ٧- ٤ . فى الوافى : « حاجته » .
- ٨- ٥ . فى « ب » : « أم » .
- ٩- ٦ . فى « ج ، د ، ص ، ب ف » والوافى ومرآة العقول والوسائل : - « له » . وفى « ز » : - « أو لم يستجيب له » .

«وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند هیچ بنده ای بدرگاه خدای عز و جل اصرار نوزد جز اینکه خداوند دعایش را مستجاب کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام باقر(علیه السلام)، فرمود: نه به خدا سوگند که هیچ بنده به درگاه خدا اصرار نوزد جز اینکه خدا برای او اجابت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام باقر علیه السلام، فرمود: نه به خدا سوگند که هیچ بنده ای به درگاه خدا اصرار نوزد جز اینکه خداوند برای او اجابت کند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۱

\*\*\*\*\*

## (۱۱) باب تسمية الحاجة في الدعاء

### ۱- الحديث

۴۷۶ / ۲

۳۱۰۹/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ الْعَبْدُ إِذَا دَعَاهُ، وَلَكِنَّهُ يُحِبُّ أَنْ تُبْتَ (۳) إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ، فَإِذَا دَعَوْتَ فَسَمِّ حَاجَتَكَ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو عبد الله فراء گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی میدانند که بنده اش چه میخواهد هر گاه بدرگاهش دعا کند، لیکن دوست دارد که حاجتها بدرگاهش شرح داده شود پس هر گاه دعا کردی حاجتت را نام ببر.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی عبد الله فراء، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی می داند که بنده هر گاه به درگاهش دعا کند چه می خواهد ولی او دوست دارد که حوائج به درگاه او شرح داده شود، پس چون به درگاه او دعا کردی، حاجتت را نام ببر.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی می داند که بنده هرگاه به درگاهش دعا کند چه می خواهد ولی او دوست دارد که حوائج به درگاه او شرح داده شود، پس چون به درگاه او دعا کردی، حاجتت را نام ببر.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن و قد يعد مجهولا و آخره مرسل. أى تذكر و تظهر فإنها إذا ذكرت انتشرت لأنه يسمعا  
الملائكة و غيرهم و التعدية بالى لتضمين معنى التوجه أو التصرع، قال الجوهرى: بث الخبر و أثبه  
نشره يقال: أبثتك سرى أى أظهرته لك، و البث الحال و الحزن، يقال: أبثتك أى أظهرت لك بشى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣١١٠/٢. وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ:

ص: ٣١٦

١-٧. مريم (١٩): ٤٨. وَ فِي مَرَاةِ الْعُقُولِ، ج ١٢، ص ٣١: «وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَيْثُ قَالَ مُخَاطَبًا لِقَوْمِهِ: «وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، قَالَ الطَّبْرَسِيُّ - رَحِمَهُ اللَّهُ -: أَيْ وَ أَتَنَحَّى مِنْكُمْ جَانِبًا وَ أَعْتَزِلُ عِبَادَةَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، «وَأَدْعُوا رَبِّي»، قَالَ: أَيْ أَعْبُدْ رَبِّي، «عَسِيًّا أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»، كَمَا شَقِيتُمْ بِدُعَاءِ الْأَصْنَامِ. وَ إِنَّمَا ذَكَرَ «عَسِيًّا» عَلَى وَجْهِ الْخُضُوعِ، وَقِيلَ: مَعْنَاهُ: لَعَلَّهُ قَبْلَ طَاعَتِي وَ عِبَادَتِي وَلَا أَشْقَى بِالرَّدِّ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ بَيْنَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ. وَقَالَ الْبَيْضاوِيُّ: شَقِيًّا، أَيْ خَائِبًا ضَائِعَ السَّعْيِ مِثْلَكُمْ فِي دُعَاءِ آلِهَتِكُمْ. انْتَهَى. وَ لِنَذَرُ مَعْنَى الْخَبَرِ وَ سَبَبَ الْاسْتِشْهَادِ بِالْآيَةِ، قَوْلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اسْتَجِيبْ لَهُ، أَيْ سَرِيعًا، وَ لَمْ يَسْتَجِبْ، أَيْ كَذَلِكَ، أَوْ لَمْ يَسْتَجِبْ فِي حُصُولِ الْمَطْلُوبِ، لَكِنْ عَوَّضَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ الْحَاصِلُ أَنَّهُ لَا يَتْرِكُ الْإِلْحَاحَ لِبَطْءِ الْإِجَابَةِ، فَالْاسْتِشْهَادُ بِالْآيَةِ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَظْهَرَ الرَّجَاءَ، بَلِ الْجَزْمَ؛ إِذِ الظَّاهِرُ أَنَّ «عَسِيًّا» مُوجِبَةٌ فِي عَدَمِ شِقَاؤِهِ بِدُعَاءِ الرَّبِّ سُبْحَانَهُ، وَ عَدَمِ كَوْنِهِ خَائِبًا ضَائِعَ السَّعْيِ، كَمَا خَابُوا وَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي دُعَاءِ آلِهَتِهِمْ، كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ. وَ يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ

فی الکلام تقدیر ، ای فرضی بعد الإلحاح ، سواء استجیب له أم لم يستجب ، ولم يعترض على الله لعدم الإجابة ولم یسئ ظنه به ، فالاستشهاد بالآية بحملها على أن المعنى : عسى أن لا يكون دعائی سببا لشقاوتی وضاللتی . ويحتمل أن يكون ذكر الآية لمحض بيان فضل الدعاء» . وراجع أيضا : مجمع البيان ، ج ٦ ص ٤٢٧ ؛ تفسير البيضاوی ، ج ٤ ، ص ١٩ ، ذیل الآية المزبورة .

٢-٨ . قرب الإسناد ، ص ٦ ، ذیل ح ١٧ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى الرسول صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية : «تسأل حاجتك وألح في الطلب ، فإنه يحب إلحاح الملحّين من عباده المؤمنين» الوافی ، ج ٩ ، ص ١٤٩٢ ، ح ٨٦٢٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٨ ، ح ٨٧١٧ .

٣-١ . فی «د ، ص ، بس» والوافی : «بیث» . وفي مرآة العقول : «أى تذكر وتظهر ؛ فإنها إذا ذكرت انتشرت ؛ لأنه يسمعها الملائكة وغيرهم . والتعدية ب «إلى» لتضمن معنى التوجه أو التضرع» . وبثتك السرّ وأبثتك : أظهرته لك . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٢٦٣ (بثت) .

٤-٢ . الوافی ، ج ٩ ، ص ١٤٨٤ ، ح ٨٥٩٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٣ ، ح ٨٦٣٦ .

قَالَ (١) : «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَعْلَمُ حَاجَتَكَ وَ مَا تُرِيدُ ، وَ لَكِنْ (٢) يُحِبُّ أَنْ تُبْتَ (٣) إِلَيْهِ الْحَوَائِجُ» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و در حدیث دیگری گوید: که فرمود: خدای عز و جل حاجت تو را میداند و نیز داند که تو چه خواهی ولی دوست دارد که حاجتهای (خود را) بدرگاه او شرح دهی.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٢٢٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

و در حدیث دیگر فرمود: راستی خدا عز و جل حاجت تو را می داند و آنچه را می خواهی هم می داند ولی دوست دارد که هر حاجتی برای او شرح داده شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

و در حدیث دیگر فرمود: به راستی خدای عزّ و جلّ حاجت تو و آنچه را که می خواهی می داند ولی دوستدار این است که بنده حاجت خود را برایش شرح دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: أن يث إليه الحوائج أى تذكر و تظهر فإنها إذا ذكرت انتشرت لأنه يسمعها الملائكة و غيرهم و التعدية بالى لتضمين معنى التوجه أو التضرع، قال الجوهري: بث الخبر و أثه نشره يقال: أبثتك سرى أى أظهرته لك، و البث الحال و الحزن، يقال: أبثتك أى أظهرت لك بشى.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٢

\*\*\*\*\*

## (١٢) باب إخفاء الدعاء

### ١- الحديث

٣١١١/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَبِي هَمَّامِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ هَمَّامٍ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا \_ دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ \_ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت رضا عليه السلام فرمود: دعای بنده در پنهانی یک دعایش برابر با هفتاد دعای آشکار است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٢٢٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:



۱- از امام رضا (علیه السلام)، فرمود: یک دعای بنده در پنهانی برابر است با هفتاد دعای عیانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام رضا علیه السلام، فرمود:

دعای بنده در پنهانی برابر است با هفتاد دعای علنی و آشکار.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح و یدل علی أن الإخفاء فی الدعاء أفضل من الإعلان، و الحكم بالمساواة فی الخبر الأول و الأفضلية فی الثانی إما باختلاف مراتب الإخفاء و الإعلان، أو المراد بالأول الإخفاء عند الدعاء و بالثانی الإخفاء بعده، فیدل علی أن الثانی أهم و أفضل، و أما الجمع بینهما و بین ما ورد من فضل الاجتماع فی الدعاء فسیأتی الکلام فیہ إنشاء الله تعالی. ثم الظاهر أن هذه النسبة إنما هی إذا لم یکن الإعلان مشوباً بالریاء و السمعة، و إلا فلا نسبة بینهما.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۳

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۱۱۲/۲ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «دَعْوَةُ (۶) تُخْفِيهَا (۷) أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا (۸)». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در حدیث دیگر است که: یک دعائی که در پنهانی کنی بهتر است نزد خداوند از هفتاد دعا که آشکار کنی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

و در روایت دیگر است که: یک دعا را نهان داری بهتر است نزد خدا از هفتاد دعا که آشکار سازی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

و در روایت دیگر است که: یک دعای پنهانی نزد خداوند بهتر است از هفتاد دعای آشکار.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٣٦٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

مرسل. و يدل على أن الإخفاء في الدعاء أفضل من الإعلان، و الحكم بالمساواة في الخبر الأول و الأفضلية في الثاني إما باختلاف مراتب الإخفاء و الإعلان، أو المراد بالأول الإخفاء عند الدعاء و بالثاني الإخفاء بعده، فيدل على أن الثاني أهم و أفضل، و أما الجمع بينهما و بين ما ورد من فضل الاجتماع في الدعاء فسيأتي الكلام فيه إنشاء الله تعالى. ثم الظاهر أن هذه النسبة إنما هي إذا لم يكن الإعلان مشوباً بالرياء و السمعة، و إلا فلا نسبة بينهما.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٣

\*\*\*\*\*

ص: ٣١٧

---

١-٣. في «ب، بر»: - «قال». وفي هذه الصورة الضمير المستتر في «قال» راجع إلى أبي عبدالله عليه السلام. وأما بناءً على ما في أكثر النسخ فالضمير المستتر في «قال» الأولى راجع إلى أبي عبدالله الفراء، وفي «قال» الثانية راجع إلى أبي عبدالله عليه السلام. فلا يبعد كون السند معلقاً.

٢-٤ . فى «بر» : «ولكنه» .

٣-٥ . فى «ز، ص، بس» ومراة العقول : «يبث» . ويجوز فيه المعلوم من المجرد ونصب «حوائج» .

٤-٦ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٤ ، ح ٨٦٠٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٣٣ ، ح ٨٦٣٧ .

٥-١ . ثواب الأعمال ، ص ١٩٣ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد ، عن أبى همّام إسماعيل بن همّام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٥ ، ح ٨٦٠٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٦٣ ، ح ٨٧٣٣ ؛ البحار ، ج ٩٥ ، ص ١٦٤ ، ذيل ح ١٨ .

٦-٢ . فى «بر» : + «عبد» .

٧-٣ . فى «ص، بر» : «يخفيها» .

٨-٤ . فى «ب، ص، بس» : «يظهرها» . وفى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢١٤ : «الفرق بين الروائين أنّ الأولى تفيد المساواة بين الواحدة الخفية والسبعين ، والثانية تفيد الزيادة عليها . ثمّ الحكم بالمساواة والزيادة إنّما هو إذا كانت الظاهرة عريّة عن الرياء والسمعة ، وإلا فلا نسبة بينهما» . وقال فى مراة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٣ : «الحكم بالمساواة فى الخبر الأوّل والأفضليّة فى الثانى إمّا باختلاف مراتب الإخفاء والإعلان ؛ أو المراد بالأوّل الإخفاء عند الدعاء ، وبالثنانى بعده» .

٩-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٥ ، ح ٨٦٠٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٦٤ ، ح ٨٧٣٤ .

### (١٣) باب الأوقات و الحالات التى ترجى فيها الإجابة

#### إشاره

١٣ \_ بابُ الأَوقَاتِ وَ الحَالَاتِ الَّتِي تُرْجَى فِيهَا الأَءْجَابَةُ (١) فِيهَا الأَءْجَابَةُ

#### ١- الحديث

٣١١٣/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَبِي البَلَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «اطْلُبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيحِ، وَ (۲) زَوَالِ الْأَعْيَاءِ (۳)، وَ نُزُولِ الْقَطْرِ (۴)، وَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تَفْتَحُ (۵) عِنْدَ هَذِهِ الْأَعْيَاءِ» (۶).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعا را در چهار هنگام بخوانید: هنگام وزیدن بادهای و (گاه) برطرف شدن سایه ها (یعنی هنگام ظهر)، و (نزد) فرو شدن باران، و (هنگام) ریخته شدن اولین قطره خون مؤمن (در جهاد یا غیر آن) زیرا در این چیزها درهای آسمان باز شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از زید شحام، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: دعا را در چهار گاه بگوئید و بدان پیوئید: ۱- نزد وزیدن بادهای. ۲- نزد زوال سایه ها (هنگام ظهر). ۳- نزد فرود شدن باران. ۴- هنگام ریختن اول قطره خون مؤمن در راه خدا (در جبهه جهاد) زیرا در این چیزها است که درهای آسمان گشوده شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: دعا را در چهار وقت بخوانید:

۱- هنگام وزیدن بادهای.

۲- وقت زوال سایه ها (هنگام ظهر).

۳- وقت فرود آمدن باران

۴- هنگام ریختن اول قطره خون مؤمن در راه خدا (در جبهه جهاد) زیرا در این چیزهاست که درهای آسمان گشوده شوند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و المراد بزوال الأفياء أول وقت الزوال كما تدل عليه الأخبار الآتية و عبر هكذا إلى تسميته المسبب باسم المسبب، أي زوال الشمس عن دائرة نصف النهار، أو زوال الأفياء من جهة المغرب، و ميلها إلى جهة المشرق، أو بناء على أن في بلاد الحجاز لقربها من خط الاستواء في أكثر الأوقات شيء ظلي، و الأوسط أظهر. قال في المصباح: فاء الظل يفىء فينا رجع من جانب المغرب إلى جانب المشرق و الجمع فيوء و أفياء، و قال: قال ابن قتيبة: يذهب الناس إلى أن الظل و الفىء بمعنى واحد و ليس كذلك، بل الظل يكون غدوة و عشية، و الفىء بمعنى واحد، و ليس كذلك بل الظل

يكون غدوة و عشية و الفىء لا يكون إلا بعد الزوال فلا يقال لما قبل الزوال فىء، و إنما يقال بعد الزوال فيئا لأنه ظل فاء من جانب المغرب إلى جانب المشرق، و الفىء الرجوع فقال ابن السكيت: الظل من الطلوع إلى الزوال و الفىء من الزوال إلى الغروب، و قال ثعلب: الظل للشجر و غيرها بالغداة، و الفىء بالعشى. انتهى. ثم اعلم أنه لم يعلم مقدار تلك الساعة، و روى فى عدة الداعى عن الصادق عليه السلام قال: إذا زالت الشمس فتحت أبواب السماء و أبواب الجنان و قضيت الحوائج العظام، فقال الراوى: من أى وقت؟ قال: بمقدار ما يصلى الرجل أربع ركعات مترسلا. و أول عطف على القطر، و القطر: المطر، و فتح أبواب السماء إما حقيقة، أو كناية عن قرب الاستجابة و فتح أبواب الرحمة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣١١٤/٢. عَنْهُ (٧)، عَنْ أَبِيهِ، وَ غَيْرِهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ فَضْلِ الْبُقْبَاقِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ فِي أَرْبَعَةٍ (٨) مَوَاطِنَ (٩): فِي الْوَتْرِ، وَ بَعْدَ الْفَجْرِ، وَ بَعْدَ الظُّهْرِ، وَ بَعْدَ الْمَغْرَبِ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعا در چهار جاہ باجابت رسد: در نماز وتر، و بعد از سپیده دم، و بعد از ظهر، و بعد از مغرب.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: دعاء، در چهار جا به اجابت رسد: در نماز وتر و پس از نماز سپیده دم و بعد از ظهر و پس از مغرب.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: دعاء، در چهار مورد به اجابت رسد: در نماز وتر و پس از نماز سپیده دم و بعد از ظهر و پس از مغرب.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: مجهول. و الظاهر أن الثلاثة الأخيرة المراد بها بعد الصلوات لا بعد دخول أول الأوقات، فبعد الظهر هنا غير زوال الأفياء المذكور في الخبر المتقدم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٤

\*\*\*\*\*

ص: ٣١٨

- 
- ١-٦ . في «د، ص، بر»: «يرجى» .  
٢-١ . في «ز»: «عند» .  
٣-٢ . في مرآة العقول: «والمراد بزوال الأفياء، أول وقت الزوال، كما تدلّ عليه الأخبار الآتية .  
وعبر هكذا إلى تسميته المسبّب باسم السبب» . و«الفىء»: ما بعد الزوال من الظلّ . والجمع:  
أفياء وفىوء . الصحاح، ج ١، ص ٦٣ (فياً).  
٤-٣ . في حاشية «بر»: «المطر» .  
٥-٤ . يجوز فيه التخفيف والتشديد.  
٦-٥ . الجعفریات، ص ٢٤١، بسند آخر عن جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن أميرالمؤمنين عليهم السلام، وتمام الرواية فيه: «إذا فاءت الأفياء، وحاجت الأرياح، فاطلبوا خير الحكم من الله تبارك وتعالى، فإنّها ساعة الأوابين» . الأمالى للطوسى، ص ٢٨٠، المجلس ١٠، ح ١٠، بسند آخر، وتمام الرواية: «ثلاثة أوقات لا يحجب فيها الدعاء عن الله تعالى: فى أثر المكتوبة، وعند نزول المطر، وظهور آية معجزة لله فى أرضه» الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٧، ح ٨٦٠٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦٤، ح ٨٧٣٥ .  
٧-٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد المذكور فى السند السابق .  
٨-٧ . ف «ب» وحاشية «بر»: «أربع» .

۹-۸. فی «ب» : «ساعات» .

۹-۱۰. الکافی، کتاب الصلاة، باب التعقیب بعد الصلاة والدعاء، ح ۵۱۳۰، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس الفضل بن عبدالمک، عن أبي عبدالله عليه السلام. الاختصاص، ص ۲۲۳، مرسلًا الوافی، ج ۹، ص ۱۴۸۷، ح ۸۶۰۶؛ الوسائل، ج ۶، ص ۴۳۰، ح ۸۳۵۵.

### ۳- الحدیث

۳/۳۱۱۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأُذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التِّقَاءِ الصَّنْفَيْنِ لِلشَّهَادَةِ».(۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: دعا را در چهار جا غنیمت شمارید: نزد قرائت قرآن، و نزد گفتن آذان، و نزد آمدن باران، و نزد برخورد کردن دو صف (از مؤمنین و کفار) برای قتال.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: دعا را در چهار جا غنیمت شمارید: نزد قرائت قرآن و نزد گفتن اذان و نزد فرود شدن باران و نزد بر خورد دو صف (حق و باطل) برای شهادت و جانبازی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دعا را در چهار جا غنیمت شمارید: وقت قرائت قرآن، وقت گفتن اذان، وقت فرود آمدن باران، وقت برخورد دو صف (حق و باطل) برای شهادت و جانبازی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. عند قراءة القرآن یحتمل أن ینافی المراد بعده لئلا ینافی وجوب الإنصات أو رجحانه إذا قرأ غیره و إذا قرأ هو نفسه لا ینافی القراءة أو المراد سؤال الرحمة بعد تلاوة آیاتها و الاستعادة من العقوبات بعد قراءة آیاتها، و لكل منهما شواهد من الأخبار، و إن أمکن أن ینافی السؤال بالقلب لا باللسان. و کذا عند الأذان یمکن أن ینافی المراد الدعاء بعده لما ورد من استجابة الدعاء بین الأذان و الإقامة، و إن أمکن أن ینافی المراد عند سماع أذان المؤذن لورود الأخبار فی الدعاء عنده و لا ینافی استحباب الحکایة لا مکان الجمع بینهما. و عند التقاء الصنفین للشهادة ظاهر استجابة

الدعاء من ابتداء تقابل الصفيين إلى انقضاء الأمر، و لا ينافى ذلك ما مر في الخبر الأول لاحتمال كون الدعاء عند شهادة الشهيد أقرب إلى الإجابة من سائر أوقات التقاء الصفيين، و ما قيل: إن اللام في قوله: للشهادة لام العاقبة و المراد عند انصباب دم المؤمن تكلف مستغنى عنه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٥

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣١١٦/٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَبِي إِذَا كَانَتْ (٢) لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ طَلَبَهَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ»  
يَعْنِي زَوَالَ الشَّمْسِ. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: پدرم هر زمان بدرگاه خداوند حاجتی داشت در این ساعت آن را میخواست - یعنی هنگام زوال خورشید- (و اول ظهر که خورشید از میانه آسمان بطرف مغرب متمایل شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٢٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۴- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: شیوه پدرم این بود که چون به خدا حاجتی داشت، در این ساعت آن را می خواست، یعنی در زوال آفتاب.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام باقر علیه السلام، فرمود: شیوه پدرم این بود که وقتی حاجتی از خداوند می خواست آن را هنگام زوال ظهر می خواست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و المراد بزوال الشمس میل مرکزها عن دائرة نصف النهار، قال الكرمانی فی شرح البخاری: زاغت الشمس مالت و زالت عن أعلى درجات ارتفاعها، و هو ثلاث: زوال يعرفه الله، و

زوال يعرفه الملك، و زوال يعرفه الناس، فورد أنه سأل جبرئيل هل زالت؟ فأجاب بلا نعم، وقال:  
قطعت الشمس بين قولي لا و نعم مسيرة خمسمائة عام.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣١١٧/٥. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ (٤)، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا رَقَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَدْعُ؛ فَإِنَّ الْقَلْبَ لَا يَرِقُّ حَتَّى يَخْلُصَ (٥)». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه دل یکی از شما رقت کرد (و نرم شد) در آن حال دعا کند، زیرا دل تا پاک نشود رقت نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٢٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٥- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون برای یکی از شما، رقت قلب آمد باید دعا کند، زیرا دل تا پاک نشود، رقت نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام، فرمود: چون برای یکی از شما، رقت قلب، پیدا شود دعا کنید زیرا دل تا پاک نشود، رقیق نگردد (رقت دل نشان پاکی و دوری آن از ریاست).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن موثق. إذا رق أحدكم أى قلب أحدكم و الرقة ضد القساوة و علامتها البكاء و الدمعة، و الرقة أيضا الرحمة، فى المصباح: رق الشيء يرق من باب ضرب خلاف غلظ، و فى القاموس: الرقة بالكسر الرحمة رقت له أرق و الاستحياء و الدقة، و ترقق له رق له قلبه. و قال الجوهري: خلص الشيء بالفتح يخلص خلوصا أى صار خالصا و خلص إليه الشيء وصل، و الإخلاص أيضا فى الطاعة ترك الرياء، و قد أخلصت الله الدين، انتهى. و الحاصل أن الرقة علامة خلوص القلب من الغدر و الحسد و الأفكار الباطلة و الخيالات الشاغلة، و توجهه إلى الله و إعراضه عما سواه أو الوصول إليه تعالى و إلى قربه، و الخلوص علامة الإجابة و سببها.

١-١. الأمالى للصدوق، ص ١٠٩، المجلس ٢٣، ح ٧، بسنده عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلى؛ وفيه، ص ٢٦٥، المجلس ٤٥، ح ٣، بسند آخر عن السكونى. الجعفریات، ص ٢٣٥، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام، وفى كلاًها مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره. وفى الخصال، ص ٣٠٢، باب الخمسة، ح ٧٩؛ و ص ٦١٨، ضمن حديث أربعمائة، بسند آخر عن أبى عبد الله، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام، مع اختلاف. تحف العقول، ص ١٠٧، ضمن الحديث، عن أمير المؤمنين عليه السلام، مع اختلاف الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٧، ح ٨٦٠٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦٤، ح ٨٧٣٦.

٢-٢. فى حاشية «ج»: «كان».

٣-٣. تحف العقول، ص ١٠٦، ضمن الحديث الطويل، عن أمير المؤمنين عليه السلام، مع اختلاف الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٨، ح ٨٦٠٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦٤، ح ٨٧٣٧.

٤-٤. فى «ب، ج، بى»: «مختار».

٥-٥. فى الوافى: «حتى يخلص، إمّا من الخلوص، أى يصير خالصا ليس فيه غير الله. أو من الإخلاص، أى يصير مخلصا لله لا يشوبه شىء آخر».

٦-٦. الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٩، ح ٨٦١٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧٢، ح ٨٧٥٨.

## ٦- الحديث

٣١١٨/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ الْأَسْحَارُ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» (١) وَ (٢) قَالَ :

أَخْرَجَهُمْ (٣) إِلَى السَّحْرِ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: بهترین وقتی که در آن خدای عز و جل را بخوانید (و دعا بدرگاهش کنید) سحرها است، و این آیه را که در باره گفتار حضرت یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود: «گفت بزودی آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود» (سوره یوسف آیه ۹۸) فرمود: (دعا کردن برای آنها را) بسحر تأخیر انداخت (و موکول بوقت سحر کرد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام) که: بهترین وقتی که به درگاه خدا عز و جل در آن دعا کنید، وقت سحرها است و این آیه را خواند (سوره یوسف): که نقل قول یعقوب است (علیه السلام) «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم» و فرمود: تا به وقت سحر آنها را پس انداخت.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین وقتی که به درگاه خدای عزّ و جلّ در آن دعا کنید، هنگام سحر است و سپس این آیه را خواند که نقل قول یعقوب علیه السلام است: «به زودی برای شما از پروردگام آمرزش خواهم (یوسف/۹۸)» و فرمود: تا به وقت سحر آنها را به تأخیر انداخت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف. و قال الجوهری : السحر قبیل الصبح، و کذا ذکر الفيروزآبادی و غیره أيضا، و قد جوز بضمّتين أيضا. و قال الطبرسی (ره) فی قوله تعالى:

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ

الأسحار جمع سحر و هو الوقت الذى قبيل طلوع الفجر، و أصله الخفاء لخفاء الشخص فى ذلك الوقت، انتهى. و قال الراغب: السحر و السحرة اختلاط ظلام آخر الليل بضياء النهار، و جعل اسما كذلك الوقت، و يقال: لقيته بأعلى سحرين. و أقول: وردت أخبار كثيرة فى قوله تعالى:

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ

أنه الاستغفار فى صلاة الوتر، فيومئى إلى امتداده بامتداد وقت الوتر لكنه إيماء خفى و يشير إلى الأول قوله تعالى:

إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ

ثم قال بعد ذلك:

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ

و قال البيضاوى فى هذه الآية: أخره إلى السحر أو إلى صلاة الليل أو إلى ليلة الجمعة تحريا لوقت الإجابة أو إلى أن يستحل لهم من يوسف، أو يعلم أنه عفا عنهم، فإن عفو المظلوم شرط المغفرة، و يؤيده ما روى أنه استقبل قائما يدعو و قام يوسف خلفه يؤمن و قاموا خلفهما أذلة خاشعين حتى نزل جبرئيل و قال: إن الله قد أجاب دعوتك و عقد موثيقهم بعدك على النبوة. و قال الطبرسى (ره) إنما لم يستغفر لهم فى الحال لأنه أخرهم إلى سحر ليلة الجمعة عن ابن عباس، و طاوس و روى ذلك عن أبى عبد الله عليه السلام و قيل: أخرهم إلى وقت السحر لأنه أقرب إلى إجابة الدعاء عن ابن مسعود و غيره، و روى أيضا عن أبى عبد الله عليه السلام و قيل: إنه كان يستغفر لهم كل ليلة جمعة فى نيف و عشرين سنة عن وهب، و قيل: إنه كان يقوم و يصف أولاده خلفه عشرين سنة يدعو و يؤمنون على دعائه و استغفاره لهم حتى نزل قبول توبتهم، و روى أن جبرئيل علمه دعاء فاستجيب لهم.

\*\*\*\*\*

## ۷- الحديث

۳۱۱۹/۷ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَبِي (۵) إِذَا طَلَبَ الْحَاجَةَ طَلَبَهَا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، ۲ /

۴۷۸

فَإِذَا أَرَادَ ذَلِكَ قَدَّمَ شَيْئًا فَتَصَدَّقَ بِهِ، وَ شَمَّ (۶) شَيْئًا مِنْ طِيبٍ، وَ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَ دَعَا فِي (۷)  
حَاجَتِهِ بِمَا شَاءَ اللَّهُ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم هر گاه حاجتی از خدا طلب میکرد آن را هنگام ظهر طلب میکرد، و چون اراده آن را میکرد چیزی می آورد و صدقه میداد، و مقدار کمی عطر میزد و بمسجد میرفت و برای حاجت خود دعا میکرد بدان چه خدا میخواست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از معاویه بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدرم را شیوه بود که چون طلب حاجتی می کرد، آن را هنگام ظهر طلب می کرد و چون آهنگ آن می نمود چیزی صدقه پیش می داشت و به مستحق می رساند و مقداری عطر می بوئید و به مسجد می رفت و برای حاجت خود دعا می کرد بدان چه خدا می خواست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: شیوه پدرم این بود که چون حاجتی داشت آن را هنگام ظهر طلب می کرد و چون آهنگ آن می نمود قبلاً چیزی به عنوان صدقه به مستحق می داد و قدری عطر می زد و به مسجد می رفت و برای خواسته خود آنچه را می خواست طلب می کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و يمكن أن يعد حسناً لأن سعدان له أصل و يدل على أشياء من شرائط الدعاء و دواعي الإجابة. الأول: كونه عند زوال الشمس عن وسط السماء. الثاني: التصديق قبل الدعاء و لو بقليل. الثالث: استعمال الطيب و كان الشم هنا كناية عن استعمال قليل من الطيب و التطيب به لا الاكتفاء

بمحض الشم و نظيره حديث أم عطية الخافضة، قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أشمى و لا تنهكى شبه القطع اليسير بإشمام الرائحة و النهك بالمبالغة فيه، أى اقطعى بعض النواة و لا تستأصلها، كذا فى النهاية. الرابع: كون الدعاء فى المسجد، و يمكن أن يكون المراد هنا مسجد الرسول صلى الله عليه وآله وسلم و قوله: و دعا فى حاجته بما شاء الله أى من التحميد و الثناء و الصلاة فهذا أيضا يدل على كثير من الآداب إجمالاً.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٨

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣١٢٠/٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ رَفَعَهُ:

ص: ٣٢٠

١-٧. يوسف (١٢): ٩٨.

٢-٨. فى «د، ص، بر، بف» والوفى والوسائل والبحار: - «و».

٣-١. كذا فى النسخ. والأنسب: «أخره» أى الدعاء والاستغفار.

٤-٢. الفقيه، ج ١، ص ٤٢٢، ح ١٢٤٢، معلقاً عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه

السلام؛ وفى الأمالى للصدوق، ص ٢٥٠، المجلس ٤٣، ضمن ح ٧؛ والمقنعة، ص ١٥٥،

مرسلاً. تفسير العياشى، ج ٢، ص ١٩٦، ح ٨٠، عن محمد بن أبى عمير، عن بعض أصحابنا،

عن أبى عبد الله عليه السلام؛ وفيه، ح ٨١، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد الله عليه السلام،

وفى كلها من قوله: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٨، ح ٨٦١٠؛

الوسائل، ج ٧، ص ٦٨، ح ٨٧٤٧؛ البحار، ج ١٢، ص ٢٦٦، ح ٣٤.

۳-۵. فی «ب، ج، د، ص، بر، بس، بف» والوافی: - «أبی». وعلی هذه النسخ فلا یشتمل الحدیث علی کلام المعصوم علیه السلام.

۴-۶. فی مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۳۸: «كَانَ الشَّمُّ هُنَا كِنَايَةً عَنِ اسْتِعْمَالِ قَلِيلٍ مِنَ الطَّيِّبِ وَالتَّطْيِيبِ بِهِ، لَا الْاِكْتِفَاءَ بِمَحْضِ الشَّمِّ». وَشَمِمْتَهُ أَشْمُهُ وَشَمَمْتُهُ أَشْمُهُ شَمًّا وَشَمِيمًا. وَأَشَمَّ الْحَجَّامُ الْخِتَانَ: أَخَذَ مِنْهُ قَلِيلًا. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۴۸۴ (شمم).

۵-۷. فی حاشیة «ج»: «إلی».

۶-۸. الوافی، ج ۹، ص ۱۴۸۸، ح ۸۶۰۹؛ الوسائل، ج ۷، ص ۶۷، ح ۸۷۴۵.

إلی أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا أَقْشَعَرَ جِلْدَكَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاكَ (۱)، فَدُونَكَ دُونَكَ، فَقَدْ قُصِدَ (۲) قَصْدُكَ». (۳)

قَالَ (۴): وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ سَعِيدٍ، مِثْلَهُ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه بدنت لرزید و چشمت گریان شد پس خود را باش، خود را باش (و بوسیله دعا بگیر از خدای سبحان آنچه خواهی - از فیض ره-) که بتو توجهی شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: چون پوستت دانه لرز بر خود گرفت و چشمت گریان شد، خود را باش، خود را باش که محققاً به تو توجهی شده است (از طرف خدا برای انجام حاجت یا از طرف فرشته ها برای شفاعت و انجام حاجت به امر خدا- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام، فرمود: چون پوست بدنت لرزید و چشمت گریان شد، توجه داشته باش که بیقین از طرف خداوند به تو توجهی شده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: سنده الأول ضعيف و الثانی صحیح. و سعید اسم فعل بمعنی خذ قال الجوهری: يقال فی الإغراء بالشیء دونک، قال تمیم للحجاج أقبرنا صالحا و کان قد صلبه و قال: دونکموه، و قال: القصد إتيان



الشيء تقول قصدته و قصدت له و قصدت إليه بمعنى، و قصدت قصده نحووت نحوه، و فى القاموس:  
القصد استقامة الطريق و الاعتماد و الأم قصده، و له و إليه و ضد الإفراط، و فى المصباح قصدت  
الشيء و له و إليه قصدا من باب ضرب طلبته بعينه و إليه قصدى و مقصدى و قصد فى الأمر قصدا  
توسط و طلب الأسد، و لم يجاوز الحد. و هو على قصد أى رشد و طريق سهل، و قصدت قصده  
أى نحوه. إذا عرفت هذا فالظاهر أن قصد على بناء المفعول و قصدك مفعول مطلق نائب الفاعل و  
الإضافة إلى المفعول إذا ظهرت تلك العلامات فعليك بطلب الحاجات و الاهتمام فى الدعاء  
للمهمات فقد أقبل الله عليك بالرحمة و توجه نحوك للإجابة، أو أقبلت الملائكة إليك للشفاعة أو  
لقضاء الحاجة بأمره سبحانه. و قيل: القصد بمعنى المقصود أى أقبل الله و الملائكة إلى مقصودك  
و ربما يقرأ أقصد بصيغة المعلوم، و قال: قصدك مرفوع بالفاعلية و الإضافة إلى الفاعل أى استقام  
قصدك إلى المطلوب و لا يخفى بعدهما و ظهور الأول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٩

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣١٢١/٩. عَنْهُ (٦)، عَنِ الْجَامُورَانِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ صَنْدَلٍ (٧)، عَنْ

ص: ٣٢١

١- ٧. فى الخصال: + «ووجل قلبك» .

٢- ٨. فى «ص»: «قصدك» بدل «قصد». و«دونك» اسم فعل بمعنى خذ، أى خذهُ فهو دونك  
وقريب منك. يقال: هذا دونه، أى قريب منه؛ فهو إغراء، والتكرير للمبالغة. وفى الوافى: «فدونك  
دونك، يعنى خذ ما تطلب من الله تعالى بالدعاء، فإنه أقبل إليك، أى حان حين الدعاء الذى

لأيرد). و«القصْد» إتيان الشيء ، تقول : قصدته و قصدت له و قصدت إليه بمعنى ، و قصدت قصده : نحوث نحوه . و فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٩ : « فالظاهر أنّ « قصد » على بناء المفعول ، و« قصدك » مفعول مطلق نائب الفاعل ، و الإضافة إلى المعنى ، إذا ظهرت تلك العلامات فعليك بطلب الحاجات و الاهتمام فى الدعاء للمهمّات ، فقد أقبل الله عليك بالرحمة و توجّه نحوك للإجابة ، أو أقبلت الملائكة إليك للشفاعة أو لقضاء الحاجة بأمره سبحانه . و قيل : القصد بمعنى المقصود ، أقبل الله و الملائكة إلى مقصودك . و ربّما يقرأ : قَصَدَ بصيغة المعلوم ، و قال : قصدك مرفوع بالفاعلية و الإضافة إلى الفاعل ، أى استقام قصدك إلى المطلوب و لا يخفى بعدهما و ظهور الأول » .

٣-٩ . الخصال ، ص ٨١ ، باب الثلاثة ، ح ٦ ، بسنده عن عليّ بن حديد الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٩ ، ح ٨٦١٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٢ ، ح ٨٧٦٠ ؛ وفيه ، ص ٧٣ ، ذيل ح ٨٧٦٣ .  
٤-١ . الضمير المستتر فى « قال » راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد ؛ فإنّ محمّد بن إسماعيل الراوى عن أبى إسماعيل السراج ، هو ابن بزيع ، وهو من مشايخ أحمد بن محمّد بن خالد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٥ ، ص ٣٥٤٣٦١ .

٥-٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٩ ، ح ٨٦١٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٢ ، ذيل ح ٨٧٦٠ .  
٦-٣ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد ؛ فقد روى هو كتاب أبى عبد الله الجامورانى ووردت روايته عنه فى الأسناد . راجع : رجال النجاشى ، ص ٤٥٦ ، الرقم ١٢٣٨ ؛ الفهرست للطوسى ، ص ٥٢٩ ، الرقم ٨٥٠ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٢١ ، ص ٢٢٤ ، الرقم ١٤٤٨١ ؛ و ج ٢٣ ، ص ٣٢٧ .

٧-٤ . فى « ثواب الأعمال » : « مندل بن عليّ » بدل « صندل » .

أبى الصَّبَّاحِ الكِنَانِيّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّ مِنْ (١) عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ عَبْدٍ (٢) دَعَاءٍ ، فَعَلَيْكُمْ بِالْدَعَاءِ فِي السَّحْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ، فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تَفْتَحُ (٣) فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، وَ تُقَسَّمُ (٤) فِيهَا الْأَعْرَاقُ ، وَ تُقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: خدای عز و جل از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد بدعا از هنگام سحر تا زدن آفتاب زیرا آن هنگامی است که درهای آسمان در آن هنگام باز گردد، و روزیها در آن تقسیم شود، و حاجتهای بزرگ بر آورده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٢٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٩- از ابی الصباح کنانی، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: راستی خدا عز و جل دوستدار از میان بنده های مؤمن خود، هر بنده بسیار دعا کن را، بچسبید به دعا کردن از سحر تا بر آمدن آفتاب، زیرا این هنگامی است که درهای آسمان در آن باز شود و روزی ها را پخش کنند و حاجتهای بزرگ را بر آورند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٤٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام باقر علیه السلام، فرمود:

به راستی خدای عزّ و جلّ از میان بنده های مؤمن خود، دوستدار کسی است که زیاد دعا کند از وقت سحر تا برآمدن آفتاب.

زیرا این وقتی است که درهای آسمان در آن باز شود و روزی ها را پخش کنند و حاجتهای بزرگ را برآورند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

هو ابن یسار، و رواه الصدوق فی الخصال فی باب الثلاثة عن أبیه عن محمد بن یحیی العطار عن الحسین بن إسحاق التاجر عن علی بن مهزیار عن علی بن حدید مثله، إلا أنه زاد بعد قوله: ودمعت عیناک، ووجل قلبک فدونک و دونک: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۹

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۱۲۲/۱۰. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً (۶) مَا يُوَافِقُهَا (۷) عَبْدٌ مُسْلِمٌ، ثُمَّ (۸) يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ (۹) لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ».

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، وَ أَيْ (۱۰) سَاعَةً (۱۱) هِيَ مِنَ اللَّيْلِ؟

قَالَ: «إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَ هِيَ (۱۲) السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ النَّصْفِ (۱۳)». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمر بن اذینه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: همانا در شب ساعتی است که درک نکند آن را بنده مسلمانی که در آن نماز گزارد و خدای عز و جل را در آن ساعت بخواند (و بدرگاهش دعا کند) جز اینکه اجابت شود (و دعایش مستجاب گردد) و این ساعت در هر شب هست، عرض کردم: خدایت خیر دهد بفرمائید آن چه ساعتی از شب است؟ فرمود: هنگامی که نیمی از شب بگذرد، شش یک از اول نیمه شب.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از عمر بن اذینه، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: راستی در شب چند هنگام است که هیچ بندهٔ مسلمانی موفق به درک آنها نشود و نماز بخواند و به درگاه خدا عز و جل دعا کند در آنها جز اینکه خدا هر شب برایش اجابت کند، من گفتم: اصلحک الله! او آن کدام ساعت از شب است؟ فرمود: چون نیمی از شب گذرد، آن ساعت ششم نخست از نیم اول باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- «عمر بن اذینه» می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

به راستی در شب چند وقت است که هیچ بندهٔ مسلمانی موفق به درک آنها نمی شود که نماز بخواند و به درگاه خدای عز و جل دعا کند جز اینکه خداوند هر شب حاجت او را برآورده کند. عرض کردم: اصلحک الله! او آن کدام ساعت از شب است؟ فرمود: چون نیمی از شب گذرد، آن ساعت ششم نخست از نیمه اول باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

أى النصف الثانى و ظاهره أن المراد سدس النصف لا سدس الكل، و سيأتى هذا الخبر فى كتاب الصلاة فى باب صلاة النوافل بهذا السند إلا أن فيه عن عمر بن أذينة عن عمر بن يزيد و هو أظهر، و فى متنه هكذا إذا مضى نصف الليل فى السدس الأول من النصف الباقي، لكن رواه الشيخ فى التهذيب عن الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن ابن أذينة عن عمر ابن يزيد مثله، إلى قوله: قال إذا مضى نصف الليل إلى الثلث الباقي، و روى أيضا عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن أبى أيوب الخراز عن عبيدة النيسابورى، قال، قلت لأبى عبد الله عليه السلام: جعلت فداك إن الناس يروون عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أن فى الليل لساعة لا يدعو فيها عبد مؤمن بدعوة إلا استجيب له، قال: نعم، قلت: متى هى؟ قال: ما بين نصف الليل إلى الثلث الباقي قلت: ليلة من الليالى أو كل ليلة؟ فقال: كل ليلة، فهذان الخبران يدلان على أن المراد سدس الكل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٩

\*\*\*\*\*

ص: ٣٢٢

- 
- ١- ٥. فى «ص، بر»: «عن» .  
٢- ٦. فى «ب، ج، د، ص، بس، بف» والوفى والوسائل وثواب الأعمال: - «عبد» .  
٣- ٧. فى «ص، بس، بف» والوسائل: «يفتح» . ويجوز فيه التشديد والتخفيف .  
٤- ١. فى «ص»: «ويقسم» . ويجوز فيه التشديد والتخفيف .  
٥- ٢. ثواب الأعمال، ص ١٩٣، ح ١، بسنده عن أحمد بن أبى عبد الله البرقى الوافى، ج ٩، ص ١٤٨٨، ح ٨٦١١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦٨، ح ٨٧٤٨ .  
٦- ٣. فى «ص»: «ساعة» .  
٧- ٤. فى «د، بر، بف» وحاشية «ز، ج» والوفى والتهذيب: «لايوافقها» .

٨-٥ . فى الكافى ، ح ٥٥٦٩ والتهذيب : - «ثمَّ» .  
 ٩-٦ . فى الكافى ، ح ٥٥٦٩ : «استجيب» .  
 ١٠-٧ . فى الكافى ، ح ٥٥٦٩ : «فأىَّ» . وفى التهذيب : «فأيةً» .  
 ١١-٨ . فى «بر» : «الساعة» .  
 ١٢-٩ . فى «ص» وحاشية «بر» : «بقى» . وفى التهذيب : - «هى» .  
 ١٣-١٠ . فى الكافى ، ح ٥٥٦٩ : «فى السدس الأول من النصف الثانى» . وفى التهذيب : «إلى الثلث الباقى» كلاهما بدل «وهى السدس الأول من أول النصف» . وفى الوافى : «أريد بالسدس سدس تمام الليل ، لاسدس النصف ، وبأول النصف أول النصف الباقى» . وقال فى مرآة العقول : «وهى السدس الأول من أول النصف ، أى النصف الثانى ، ظاهره أنّ المراد سدس النصف ، لا سدس الكل» ، ونقل روايتين ، ثمَّ قال : «فهذان الخبران يدلّان على أنّ المراد سدس الكل» .  
 ١٤-١١ . الكافى ، كتاب الصلاة ، باب صلاة النوافل ، ح ٥٥٦٩ . وفى التهذيب ، ج ٢ ، ص ١١٧ ، ح ٤٤١ ، بسنده عن ابن أبى عمير . وفيه ، ص ١١٨ ، ح ٤٤٤ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ١٤٩ ، المجلس ٥ ، ح ٥٨ ، بسند آخر ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٨٩ ، ح ٨٦١٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٠ ، ح ٨٧٥١ .

## (١٤) باب الرغبة و الرهبة و التضرّع و ...

اشاره

٤٧٩ / ٢

١٤ \_ بابُ الرَّغْبَةِ وَ الرَّهْبَةِ وَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الإِبْتِهَالِ (١) وَ الإِسْتِعَاذَةِ وَ الْمَسْأَلَةِ

١- الحديث



٣١٢٣/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الرَّغْبَةُ أَنْ تَسْتَقْبَلَ (٢) بِبَطْنِ (٣) كَفَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ؛ وَالرَّهْبَةُ أَنْ تَجْعَلَ ظَهَرَ كَفَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ؛ وَقَوْلُهُ (٤): «وَتَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» (٥) \_ قَالَ \_ : الدُّعَاءُ

ص: ٣٢٣

١- ١٢ . «الرغبة»: السؤال والطلب . و«الرهبة»: الخوف والفرع . و«التضرع»: التذلل والمبالغة في السؤال . و«التبتل»: الانقطاع إلى عبادة الله وإخلاص العمل له ، وأصله من بتلت الشيء : قطعته ؛ ومنه سميت فاطمة عليها السلام التبتول ؛ لانقطاعها إلى الله عز وجل . و«الابتهاال»: أن تمدد يديك جميعاً ، وأصله التضرع والمبالغة في الدعاء ، ويقال في قوله تعالى : «ثم نبتهل» أى نخلص في الدعاء . راجع : النهاية ، ج ١ ، ص ٩٤ (بتل) ؛ و ص ١٦٧ (بهل) ؛ وج ٢ ، ص ٢٣٧ (رغب) ؛ و ص ٢٨٠ (رهب) ؛ وج ٣ ، ص ٨٥ (ضرع) . فى «ص» : «التبتيل» بدل التبتل .

٢- ١ . فى «ز» : «تستقل» .

٣- ٢ . فى «ب» : «بباطن» .

٤- ٣ . فى «بر» : - «وقوله» . وجعل فى مرآة العقول : «قوله» مبتدأ ، و«الدعاء» خبراً ، و«قال» : معترضاً بينهما . أى مدلول قوله تعالى : «تبتل إليه تبتيلاً» هو الدعاء بإصبع واحدة .

٥- ٤ . المزمّل (٧٣) : ٨ . وفى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢١٧ : «وقوله» : «وتبتل إليه تبتيلاً» ، الظاهر أنه من كلام الصادق عليه السلام ، وأن ضمير «قوله» راجع إلى الله ، وأن المقصود بيان المراد من هذه الكلمات الواقعة فى القرآن الكريم . وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٤٢ : «قوله» : الرغبة ، هذا ونظائره يحتمل وجهين : الأول : أن يكون المعنى أنه إذا كان الغالب عليه فى حال الدعاء الرغبة والرجاء ، ينبغى أن يفعل هكذا ؛ فإنه يظن أن يد الرحمة انبسطت فيبسط يده ليأخذه ، وإذا كان الغالب عليه الخوف وعدم استيهاله للإجابة ، يجعل ظهر كفيه إلى السماء إشارة إلى أنه لكثرة

خطایاه مستحقّ للحرمان ، وإن كان مقتضى كرمه وجوده الفضل والإحسان . الثاني : أن يكون المعنى : أنه إذا كان مطلوبه طلب منفعة ، ينبغي أن يبسط بطن كفيه إلى السماء ؛ لما مرّ ، وإن كان مطلوبه دفع ضرر وبلاء يخاف نزوله من السماء ، يجعل ظهرها إليها ، كأنه يدفعها بيديه . ولا يخفى أنّ فيما عدى الأولين الأول أنسب ، والخبر الخامس يؤيد الثاني . ويمكن الجمع بين المعنيين بحمل الأولين على الثاني ، والبقية على الأول ، ويحتمل حمل الأولين على المطالب الدنيوية وما بعدهما على المناجاة والمطالب الأخروية ، والحمل إمّا بتقدير مضاف ، أى أدب الرغبة مثلاً ، أو هذه الأسماء صارت فى عرف الشرع أسماء لتلك الأفعال ، أو أطلق عليها مجازاً ؛ لدلالاتها عليها» .

بِإِصْبَعٍ وَاحِدَةٍ تُشِيرُ (١) بِهَا؛ وَ التَّضَرُّعُ تُشِيرُ (٢) بِإِصْبَعَيْكَ وَ تُحَرِّكُهُمَا؛ وَ الْإِبْتِهَالُ رَفْعُ (٣) الْيَدَيْنِ وَ تَمُدُّهُمَا (٤)، وَ ذَلِكَ عِنْدَ الدَّمْعَةِ، ثُمَّ ادْعُ. (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو اسحاق گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رغبت آن است که کف دو دست خود را بسوی آسمان بداری، و رهبت آن است که پشت دستهایت را بسوی آسمان بداری. و در گفتار خدای عز و جل:»

وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً

«فرمود: تبتل: دعا کردن بیک انگشت است که بدان اشاره کنی، و تضرع: اینست که با دو انگشت اشاره کنی و آن دو را حرکت دهی، و ابتهال: بالا بردن هر دو دست است و اینکه آنها را بکشی، و این موقع اشک ریختن است، و سپس دعا کن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی اسحاق، از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: رغبت این است که درون دو مشت خود را به سوی آسمان بداری، و رهبت این است که پشت در دو مشت خود را به سوی آسمان بداری. و قول خدا (۸ سوره مزمل): «و تبتل جو به درگاه او بتلی» فرمود: بتل دعا کردن با اشاره یک انگشت است به درگاه خدا، و تضرع و زاری دعا کردن با اشاره به دو انگشت است و حرکت دادن آنها، و ابتهال بالا بردن هر دو دست است و آنها را بکشی به بالا، و این موقع اشک ریختن است و سپس دعا کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

رغبت این است که دو کف دست خود را به سوی آسمان بلند کنی، رهبت این است که پشت دو دست خود را به سوی آسمان بلند کنی.

و قول خداوند: «و تبتل جو به درگاه او بتلی» فرمود: بتل دعا کردن به یک انگشت است و تضرع و زاری دعا کردن با اشاره به دو انگشت است و حرکت دادن آنها، و ابتهال بالا بردن هر دو دست است و آنها را بکشی به بالا، و این موقع اشک ریختن است و سپس دعا کنی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح على الظاهر إذ الأظهر أن أبا إسحاق هو ثعلبة بن ميمون. قوله: الرغبة هذا و نظائره يحتمل وجهين: الأول: أن يكون المعنى أنه إذا كان الغالب عليه فى حال الدعاء الرغبة و الرجاء ينبغى أن يفعل هكذا، فإنه يظن أن يد الرحمة انبسطت فيبسط يده ليأخذه، و إذا كان الغالب عليه الخوف و عدم استنهاله للإجابة يجعل ظهر كفيه إلى السماء إشارة إلى أنه لكثرة خطايا مستحق للحرمان و إن كان مقتضى كرمه وجوده الفضل و الإحسان. الثانى: أن يكون المعنى أنه إذا كان مطلوبه طلب منفعة ينبغى أن يبسط بطن كفيه إلى السماء لما مروان كان مطلوبه دفع ضرر و بلاء يخاف نزوله من السماء يجعل ظهرها إليها كأنه يدفعها بيديه، و لا يخفى أن فيما عدا الأولين الأول أنسب، و الخبر الخامس يؤيد الثانى. و يمكن الجمع بين المعنيين بحمل الأولين على الثانى و البقية على الأول، و يحتمل حمل الأولين على المطالب الدنيوية و ما بعدهما على المناجاة، و المطالب الأخروية و الحمل إما بتقدير مضاف أى أدب الرغبة مثلا أو هذه الأسماء صارت فى عرف الشرع أسماء لتلك الأفعال أو أطلق عليها مجازا لدلالاتها عليها. و قوله:

و تَبَتَّلُ

قال الدعاء أى إشارة إليه أو التقدير مدلول قوله، و قوله: قال كلام الراوى اعترض بين المبتدأ و الخبر. و قال الطبرسى (ره): التبتل الانقطاع إلى عبادة الله و إخلاص العمل له و أصله من بتلت الشىء قطعته و منه التبول عليها السلام لانقطاعها إلى عبادة الله عز و جل، ثم قال: و المعنى أخلص له إخلاصا عن ابن عباس و غيره يعنى فى الدعاء و العبادة و قيل: انقطع إليه انقطاعا و قيل: توكل إليه

توكلا، وقيل: تفرغ لعبادته و روى محمد بن مسلم و زرارة و حمران عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام إن التبتل هنا رفع اليدين فى الصلاة، و فى رواية أبى بصير هو رفع يدك إلى الله و تضرعك إليه، انتهى. و أقول: يحتمل أن يكون المعنى أن هذا أفضل أنواع التبتل الذى ذكره الله عز و جل، و الإشارة يحتمل الرقع و الخفض و التحريك يمينا و شمالا، و الخير الثالث يدل على الأول، و على الأول اليد اليسرى أنسب، و على الثانى اليمنى كما سيأتى. و المراد بالإصبعين الجمع بينهما، و قيل: الرفع و الخفض إشارة إلى أنه لا أدرى أترفعنى أم تضعنى و كذا التحريك يمينا و شمالا إشارة إلى أنه لا يدرى أنه من أصحاب اليمين أو من أصحاب الشمال، و قيل: الرفع و الخفض إشارة إلى أن الروح يجرنى إليك، و التعلق الجسمانى يجرنى إلى السفلى و لا يمكننى الانقطاع إليك إلا بجذباتك. و أقول: يحتمل أن يكون الأول إلحاحا فى الطلب كما هو دأب الملحّين من السائلين لا سيما إذا كان السائل لا يقدر على النطق، و فى عدة الداعى كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يرفع يديه إذا ابتهل و دعا، كما يستطعم المسكين، و فيما أوحى الله إلى موسى عليه السلام ألق كفيك ذلا بين يدي كفعّل البعد المستصرخ إلى سيده، فإذا فعل ذلك رحمته و أنا أكرم القادرين. و الثانى إشارة إلى التحير فى أمره، و ذلك عند تعارض آيات الخوف و الرجاء، و النظر إلى بعده عن درجة القبول و الكمال، و شدة كرم مولاه الذى هو منتهى الآمال، فإذا أقبلت الدمعة و اشتد الرجاء فالمناسب له أن يمد يديه إلى القبلة أو إلى السماء لأخذ العطاء، و المد هنا يحتملها. و قوله عليه السلام: ثم ادع عطف على مقدر أى أفعل ما ذكرت فى الأخير أو فى جميع المراتب المتقدمة ثم ادع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

۳۱۲۴/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» (۶) فَقَالَ: «الِاسْتِكَانَةُ هُوَ (۷) الْخُضُوعُ؛ وَ التَّضَرُّعُ هُوَ (۸) رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَ التَّضَرُّعُ بِهِمَا» (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از (تفسیر) گفتار خدای عز و جل: «پس فروتن نشدند برای پروردگار خویش و زاری نکردند» (سوره مؤمنون آیه ۷۶) فرمود: استکانت همان فروتنی است و تضرع: بلند کردن هر دو دست و زاری کردن بدانها است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۷۵) سوره مؤمنون: «کوچکی نکردند برای پروردگارشان و زاری نکردند به درگاه او» در پاسخ فرمود: استکانت همان کوچکی کردن است و تضرع بلند کردن هر دو دست است و زاری کردن بدانها.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «محمد بن مسلم»، گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزّ و جلّ: «کوچکی نکردند برای پروردگارشان و زاری نکردند به درگاه او (مؤمنون/۷۵)» در پاسخ فرمود: استکانت همان کوچکی و فروتنی است و تضرع بلند کردن هر دو دست است و زاری کردن.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و الآية في سورة المؤمنين هكذا:

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّوْءِ لَنَاكِبُونَ ۖ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ، وَ لَقَدْ أَخَذْنَا هُمْ بِالْعَذَابِ

قال في مجمع البيان: معناه إنا أخذنا هؤلاء الكفار بالجذب و ضيق الرزق و القتل بالسيف

فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ

أى ما تواضعوا و ما انقادوا

وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ

أى و ما يرغبون إلى الله فى الدعاء، و قال أبو عبد الله عليه السلام الاستكانة فى الدعاء و التضرع رفع اليد فى الصلاة، انتهى. و قيل: استكان من باب الافتعال و أصله افتعل من السكون، فالمد شاذ حصل بالإشباع، و قيل: من باب الاستفعال و أصله استغفل من كان فالمد قياس و وجه بأنه يقال استكان إذا ذل و خضع، أى صار له كون خلاف كونه الأول كما يقال: استحال إذا تغير من حال إلى حال إلا أن استحال عام فى كل حال، و استكان خاص هو الخضوع، و تذكير الضمير باعتبار الخير أو لأنه مصدر و التضرع بهما أى بالإشارة بالإصبعين و تحريكهما كما مر أو الأعم منها و من الابتهاال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٤

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣/٣١٢٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ

ص: ٣٢٤

١- ٥. فى «بس»: «يشير» .

٢- ٦. فى «بس»: «يشير» .

٣- ٧. فى شرح المازندراني: «ترفع» .

٤- ١. فى «بس»: «يمدّهما» . ويجوز نصب «تمدّ» لأنه عطف على المصدر الصريح وهو «رفع» «نظير «لبس عباءة وتقرّ عينى أحبّ إلى» .

٥- ٢. معانى الأخبار، ص ٣٦٩، ح ٢، بسند آخر عن موسى بن جعفر عليه السلام، مع اختلاف يسير. بصائر الدرجات، ص ٢١٧، ذيل ح ٢، بسند آخر، وفيه: «قلت له: رفع اليدين ما هو؟ قال



: الابهتال . فقلت : فوضع يديك وجمعهما؟ قال : التضرع . قلت : ورفع الإصبع ؟ قال : البصبصة «  
الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٩٥ ، ح ٨٦٢٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤٨ ، ح ٨٦٨٦ ؛ البحار ، ج ٦٩ ، ص  
٣٥٩ ، إلى قوله : « أن تجعل ظهر كفيك إلى السماء » ؛ وفيه ، ج ٨٥ ، ص ٢٠٤ ، ذيل ح ٢١ .  
٦-٣ . المؤمنون (٢٣) : ٧٦ .

٧-٤ . في « ز » والوافي والبحار : « هي » .

٨-٥ . في البحار : - « هو » .

٩-٦ . معاني الأخبار ، ص ٣٦٩ ، ح ١ ، بسنده عن ابن أبي عمير ، عن أبي أيوب الخزاز ، عن محمد  
بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وتمام الرواية فيه بعد ذكر الآية : « قال : التضرع رفع اليدين  
» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٩٧ ، ح ٨٦٣٠ ؛ البحار ، ج ٨٥ ، ص ٢٠٤ ، ذيل ح ٢١ .

مَرُوكٍ بِيَّاعِ اللَّوْءِ لُوءٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: ذَكَرَ الرَّغْبَةَ، وَابْرَزَ بَاطِنَ رَاحَتَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ «وَهَكَذَا الرَّهْبَةُ(١)»  
وَ جَعَلَ ظَهْرَ كَفَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ «وَهَكَذَا التَّضَرُّعُ» وَ حَرَّكَ أَصَابِعَهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا؛ «وَهَكَذَا التَّبْتُلُ»  
وَ يَرْفَعُ أَصَابِعَهُ مَرَّةً وَ يَضَعُهَا مَرَّةً؛ «وَهَكَذَا الْإِبْتِهَالُ» وَ مَدَّ يَدَهُ(٢) تَلْقَاءَ وَجْهِهِ إِلَى الْقِبْلَةِ، وَ لَا  
يَبْتَهَلُ(٣) حَتَّى تَجْرِيَ الدَّمْعَةُ(٤).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام رغبت را ذکر کرد و درون دو کف خود را بطرف آسمان باز کرد (یعنی  
رغبت چنین است) و اما رهبت چنین است: و پشت دو دست را بطرف آسمان کرد، و اما تضرع  
چنین است: و انگشتانش را براست و چپ گردانید، و تبتل چنین است: و انگشتانش را بالا میبرد و

پائین می آورد، و ابتهاال چنین است: و دست خود را تا برابر رویش بجانب قبله کشید (فرمود) و ابتهاال نباشد تا اشک روان شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از مروک مروارید فروش، از کسی که نامش را برد، از امام صادق (علیه السلام)، گوید: رغبت را یاد کرد و درون دو کف را به آسمان برداشت و فرمود: رهبت چنین است و دو پشت دستها را به آسمان نمود و تضرع چنین است و انگشتانش را به راست و چپ جنبانید و تبّتل چنین است و انگشتانش را به بالا می برد و یک بار به پائین می آورد و ابتهاال چنین است، دست خود را برابر رویش به سوی قبله کشید و ابتهاال نباشد تا اشک روان گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- امام صادق علیه السلام، گوید: رغبت بمعنی درون دو کف را به آسمان بلند کردن سپس فرمود: رهبت چنین است آنگاه دو پشت دستها را به آسمان نمود و تضرع چنین است و انگشتانش را به راست و چپ جنبانید و تبّتل چنین است و انگشتانش را به بالا برد و یک باره به پائین آورد و ابتهاال چنین است، دست خود را برابر رویش به سوی قبله کشید و ابتهاال نباشد تا اشک روان گردد.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل. و الضمیر فی قال للراوی، و فی ذکر للإمام، و هكذا الرهبة أيضا كلام الراوی أو هو كلام الإمام بتقدير القول، أى قال و هكذا الرهبة، و يؤيده أن السيد بن طاوس روى هذا الخبر مرسلا عن سعيد بن يسار قال قال الصادق عليه السلام هكذا الرغبة، و أبرز راحتيه إلى السماء إلى آخر الخبر مثله، إلا أنه قال فى التبتل يرفع إصبعه مرة. قوله عليه السلام: و يرفع كان العدول هنا إلى المضارع لإفادة التكرار، و لا يبتهل على بناء المجهول أو المعلوم نفيا أو نهيا، و المراد بالأصابع إما سبابتا اليدين مجازا أو مجموع الأصابع و هو بعيد. ثم إن الاختلاف الذى يتراءى فى هذه الأخبار يمكن رفعه بحمل بعضها على بعض أو القول بتعدد أنواع كل منها، و أقول: روى فى المشكاة نقلا من مسند أبى داود بإسناده عن ابن عباس قال: المسألة أن ترفع يديك حذو منكبيك أو نحوهما، و الاستغفار إن تشير بإصبع واحدة و الابتهاج أن تمد يديك جميعا و فى رواية قال: و الابتهاج هكذا و رفع يديه و جعل ظهورهما مما يلي وجهه، و عن أحمد بإسناده عن ابن عمر أنه يقول: إن رفعكم أيديكم بدعة ما زاد رسول الله على هذا يعنى إلى الصدر، و قال الطيبى: المسألة مصدر بمعنى السؤال، و المضاف محذوف ليصح الحمل أى أدب السؤال، و طريقه رفع اليدين و أدب الاستغفار الإشارة بالسبابة سببا للنفس الأمارة و الشيطان و التعود منهما إلى الله تعالى، و لعل المراد من الابتهاج دفع ما يتصوره من مقابلة العذاب فيجعل يديه كالترس ليستره عن المكروه. و قال بعضهم: العادة فيمن طلب شيئا أن يبسط الكف إلى المدعو متواضعا متخاشعا، و فيمن أراد كف مكروه أن يرفع ظهر كفه إشارة إلى الدافع.

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣١٢٦/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ عَلَاءٍ (٥)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَرَّ بِي رَجُلٌ وَ أَنَا أَدْعُو فِي صَلَاتِي بِيَسَارِي، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ (٦)، بِيَمِينِكَ، فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - حَقًّا (٧) عَلَى هَذِهِ كَحَقِّهِ عَلَى هَذِهِ (٨)» .

ص: ٣٢٥

---

١-٧. احتمال في مرآة العقول كون «وهكذا الرهبة» ونظائره الأربعة كلام الإمام عليه السلام بتقدير القول. وقال: «قوله عليه السلام: ويرفع، كأنَّ العدول هنا إلى المضارع لإفادة التكرار». ومفاد هذا الكلام أنَّ قوله: «جعل ظهر كفيه» إلى آخر الحديث من كلام المعصوم عليه السلام. ويجوز نصب «الرهبة» ونظائرها بناءً على كونها من كلام الراوى.

٢-١. فى «بر» وحاشية «ج» والوفى والبحار: «يديه» .

٣-٢. فى «ب، د، ز، بر، بف» والوسائل: «ولاتبتهل» . واحتمل فى مرآة العقول كون «يبتهل» على بناء الفاعل والمفعول، نفيًا أو نهيًا.

٤-٣. الجعفریات، ص ٢٢٦، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف الوافى، ج ٩، ص ١٤٩٥، ح ٨٦٢٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٤٩، ح ٨٦٨٨؛ البحار، ج ٨٥، ص ٢٠٥، ذيل ح ٢١.

- ۴-۵ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، بر ، بڦ ، جر» وحاشية «بس» . وفى «ز» والمطبوع : «العلاء» .  
 وفى «بس» : «عبادة» وهو سهو ؛ فقد توسّط العلاء [بن رزين] ، بين فضالة [بن أيوب] ومحمّد بن  
 مسلم فى كثيرٍ من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ۱۱ ، ص ۴۵۷۴۵۸ ؛ وص ۴۶۶ .  
 ۵-۶ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بڦ» وشرح المازندراني والوافى والوسائل . وفى  
 «ز» والمطبوع : «يا أبا عبد الله» .  
 ۶-۷ . فى «ب ، ز ، ص» وحاشية «بر» : «إنّ الله تبارك وتعالى حقّه» .  
 ۷-۸ . فى «ز» : - «كحقّه على هذه» .

وَقَالَ: «الرَّغْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَتُظْهِرُ بَاطِنَهُمَا؛ وَ الرَّهْبَةُ تَبْسُطُ يَدَيْكَ وَ (۱) تُظْهِرُ ظَهْرَهُمَا (۲)؛ وَ التَّضَرُّعُ  
 تُحَرِّكُ السَّبَابَةَ الْيُمْنَى يَمِينًا وَ شِمَالًا؛ وَ التَّبْتُلُ (۳) تُحَرِّكُ السَّبَابَةَ الْيُسْرَى تَرْفَعُهَا فِي (۴) السَّمَاءِ  
 رِسْلًا (۵) وَ تَضَعُهَا؛ وَ الْإِبْتِهَالُ تَبْسُطُ يَدَكَ (۶) وَ ذِرَاعَكَ (۷) إِلَى السَّمَاءِ، وَ الْإِبْتِهَالُ حِينَ تَرَى أَسْبَابَ  
 الْبُكَاءِ» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: مردی بمن گذر کرد و من با  
 دست چپ در نماز دعا میکردم، پس گفت: یا ابا عبد الله با دست راستت (دعا کن) من گفتم: ای  
 بنده خدا همانا برای خدای تبارک و تعالی بر این هم حقی است مانند حقی که بدان دارد. و فرمود:  
 رغبت اینست که: هر دو دست را بگشائی و درون آنها را آشکار کنی، و رهبت اینست که: دو دست  
 را بگشائی و پشت آن دورا ظاهر سازی، و تضرع آنست که: انگشت سبابه راست را بر است و چپ  
 بجنبانی، و تبتل: جنبانیدن انگشت (سبابه) چپ است که آن را آرامی بسوی آسمان بالا بری و پائین

آوری، و ابتهال آنست که: هم دستها و هم دو ذراع را بسوی آسمان بگشائی، و ابتهال در وقتی است که بینی و سائل گریه فراهم شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی به من گذر کرد و من در نمازم دست چپ را برای دعا بلند کرده بودم، پس گفت: یا ابا عبد الله! با دست راست دعا کن، من گفتم: ای بنده خدا! راستی که خدا تبارک و تعالی بر این هم حقی دارد مانند حق او بدان. و فرمود: در رغبت، هر دو دست را بگشائی و باطن آنها را بنمائی، و در رهبت، هر دو دست را بگشائی و پشت آنها را عیان داری، و در تضرع، انگشت سبابه راست را به راست و چپ بجنبانی، و در تبطل، انگشت سبابه چپ را بجنبانی و به آرامی آن را به بالا و پائین ببری و بیاوری، و ابتهال این است که هر دو دست و هر دو ذراع را به سوی آسمان فراز داری. ابتهال وقتی است که موجبات گریه فراهم شده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «محمد بن مسلم»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

مردی به من گذر کرد و من در نمازم دست چپ را برای دعا بلند کرده بودم، پس گفتم: یا ابا عبد الله! با دست راست دعا کن، من گفتم: ای بنده خدا! راستی که خدای تبارک و تعالی بر این هم حقی دارد مانند حق او بدان.

و فرمود: در رغبت، هر دو دست را بگشائی و باطن آنها را بنمائی، و در رهبت، هر دو دست را بگشائی و پشت آنها را آشکار کنی و در تضرع، انگشت سبابه راست را به راست و چپ بجنبانی، و در تبّتل، انگشت سبابه چپ را بجنبانی و به آرامی آن را به بالا و پائین ببری و بیاوری، و ابتغال این است که هر دو دست و هر دو ذراع را به سوی آسمان بلند کنی. ابتغال وقتی است که موجبات گریه فراهم شده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. فی صلاتی بیساری ای برفع یساری مع الیقین أو بدونها، كما ورد فی صلاة الوتر أنه یرفع الیسری و یعد بالیمین أو بالتضرع و تحریک الأصابع بیساری و کان السائل الجاهل نظر إلى أن الیمین أشرف و غفل عن أن لجميع البدن قسطا من العذاب و الاستعاذة منه، و لكلها حاجة إلى الرب فی الوجود و البقاء و التریبة، بل الشمال أنسب فی هذا المقام، إذ کاتب السیئات فی جهة الشمال و المعاصی کلها تأتي من جهة شمال النفس و هی جهة الميل إلى الشهوات و اللذات و

الأعمال الدنية الخسيصة ترتكب بها و جوابه عليه السلام كان بعد الصلاة. و يحتمل أن يكون المراد بقوله عليه السلام فى صلواتى فى تعقيب صلواتى و يؤيده ما سيأتى فى باب الدعاء فى أدبار الصلوات من قال بعد كل صلاة و هو أخذ بلحيته بيده اليمنى يا ذا الجلال و الإكرام ارحمنى من النار ثلاث مرات و يده اليسرى مرفوعة بطنها إلى ما يلي السماء إلى آخر الخبر و كثير من هذه الآداب مذكورة فيه فارجع إليه. و روى السيد فى كتاب الإقبال من أدعية كل يوم من رجب و ذكر الدعاء قال: ثم مد عليه السلام يده اليسرى فقبض على لحيته و دعا بهذا الدعاء و هو يلوذ بسبابته اليمنى إلى آخر الخبر. و الرغبة تبسط أى أن تبسط و فى القاموس الرسل بالكسر الرفق و التؤدة كالرسلة و الترسل، و بالفتح السهل من السير انتهى. فيمكن أن يقرأ هنا بالكسر أى برفق و تأن و بالفتح بأن يكون صفة مصدر محذوف أى رفعا رسلا، و ذراعك بالنصب عطفا على يدك أو بالرفع و الجملة حالية و هذا الخبر كالتفسير للأخبار السابقة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٧

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣١٢٧/٥ . عَنْهُ (٩)، عَنْ أَبِيهِ أَوْ غَيْرِهِ (١٠)، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

٤٨١ / ٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدُّعَاءِ وَ رَفْعِ اليَدَيْنِ، فَقَالَ: «عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجِهٍ: أَمَّا التَّعَوُّذُ، فَتَسْتَقْبِلُ (١١) الْقِبْلَةَ بِبَاطِنِ كَفَيْكَ؛ وَ أَمَّا الدُّعَاءُ فِي الرِّزْقِ، فَتَبْسُطُ كَفَيْكَ وَ تُفْضِي بِبَاطِنِهِمَا إِلَى السَّمَاءِ؛ وَ أَمَّا التَّبَتُّلُ، فَيَأْمَأُ (١٢) بِإِصْبَعِكَ السَّبَابَةَ؛ وَ أَمَّا الْإِبْتِهَالُ، فَارْفَعْ يَدَيْكَ تُجَاوِزُ بِهِمَا رَأْسَكَ؛ وَ دُعَاءُ التَّضَرُّعِ أَنْ تُحَرِّكَ إِصْبَعَكَ السَّبَابَةَ مِمَّا يَلِي

ص: ٣٢٦



- ١-٨ . فى «ب ، ز ، بس» : - «تبسط يديك و» . وفى الوافى : - «و» .
- ٢-٩ . فى «ب» : «ظاهرهما» .
- ٣-١٠ . فى البحار : - «تحرك السبابة اليمنى يمينا وشمالاً ، والتبتل» .
- ٤-١ . فى «ب ، ص ، بر ، بف» وحاشية «ج» والوافى والبحار : «إلى» .
- ٥-٢ . فى مرآة العقول بعد ما نقل عن القاموس : الرسل بالكسر : الرفق والتؤدة ، وبالفتح : السهل من السير قال : «فيمكن أن يقرأ هنا بالكسر ، أى برفق وتأن ، وبالفتح بأن يكون صفة مصدر محذوف ، أى رفعا رسلاً ، و «ذراعك» بالنصب عطفًا على يدك ، أو بالرفع ، والجملة حالية» . وراجع أيضا : القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٣٣٠ (رسل) .
- ٦-٣ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» ومرآة العقول والوافى والوسائل والبحار . وفى «ب» : - «يدك» . وفى المطبوع : «يديك» .
- ٧-٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى ومرآة العقول والوسائل والبحار . وفى المطبوع : «وذراعيك» .
- ٨-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٦ ، ح ٨٦٢٨ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٨١ ، ح ٧٩٧١ ، إلى قوله : «حقًا على هذه كحقه على هذه» ؛ وج ٧ ، ص ٤٨ ، ح ٨٦٨٥ ؛ البحار ، ج ٨٥ ، ص ٢٠٥ ، ذيل ح ٢١ .
- ٩-٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق .
- ١٠-٧ . فى «ز» : «وغيره» .
- ١١-٨ . فى شرح المازندراني : «تستقبل» .
- ١٢-٩ . فى «ج ، د ، بر ، بف» والوافى والبحار : «فأيمأوك» .
- وَجْهَكَ (١) ، وَهُوَ دُعَاءُ الْخِيفَةِ (٢) . (٣)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام از دعا کردن و بلند کردن دستها پرسیدم فرمود: بر چهار گونه است: اما برای پناه بردن بخدا (از شر دشمنان) درون دستهای خود را بطرف قبله کنی، و اما در دعای برای روزی دستهای خود را باز کنی و درون آن دو را بسوی آسمان بداری، و اما تبتل پس آن اشاره کردن با انگشت سبابه است، و اما ابتهال: بلند کردن دستها است بطوری که از سرت بگذرد، و دعای تضرع اینست که انگشت سبابه را در برابر رویت بجنبانی و آن دعای خیفه (وهراس) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) از دعا کردن و بلند کردن دو دست پرسیدم. در پاسخ فرمود: بر چهار وجه باشد: اما برای پناه بردن به خدا، باطن دو کف را به سوی قبله کنی، و در دعای برای طلب رزق، دو کف بگشائی و باطن آنها را به سوی آسمان بداری، و اما در تبتل و توجه به خدا، با انگشت سبابه اشاره کنی، و اما در حال ابتهال، دو دست را فراز داری تا از سر آنها را در گذرانی، و دعای تضرع و زاری این است که انگشت سبابه را در برابر رویت بجنبانی و آن دعای خیفه وهراس است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «ابی بصیر»، گوید: از امام صادق علیه السلام از دعا کردن و بلند کردن دو دست پرسیدم. در پاسخ فرمود: بر چهار وجه باشد: اما برای پناه بردن به خدا، باطن دو کف را به سوی قبله کنی، و در دعای برای طلب رزق، دو کف بگشائی و باطن آنها را به سوی آسمان بداری، و اما در تبتّل و توجه به خدا، با انگشت سبّابه اشاره کنی، و اما در حال ابتهال، دو دست را بلند کنی تا از سر، آنها را بگذرانی، و دعای تضرع و زاری این است که انگشت سبّابه را در برابر رویت بجنبانی و آن دعای ترس و هراس است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و الظاهر أن المراد بالتعوذ التحرز من شر الأعداء، و يمكن تعميمه بحيث يشمل شر الأعداء الباطنة أيضا من النفس و الشيطان، بل من العقوبات الأخروية و الدنيوية و هي حالة غاية الاضطراب فإن من رأى حجرا أو سيفا أو سنانا أو شبهها يتترس بيديه هكذا لدفعها عن كرائم بدنه. و يحتمل أن ذكر الرزق في الثاني على المثال و التخصيص لكون غالب رغبات عامة الخلق له، و تقضى بباطنها إلى السماء أي تجعل، باطنهما نحوها، في المصباح الفضاء بالمد المكان الواسع، و أفضى الرجل بيده إلى الأرض مسها بباطن راحته و أفضيت إلى الشيء وصلت إليه انتهى. و يقال: أفضى إليه بسرّه أي أظهره له و كأنه هنا أنسب. قوله عليه السلام: مما يلي وجهك ظاهره الدفع و الخفض و هو مخالف لما مر في الخبر السابق و هو بعينه ما مر في التبتّل، و كأنه لهذا عدها أربعا،

و المراد أنها مترادفان فهذا اصطلاح آخر، وقيل: المراد تحريك السبابة يمينا وشمالا قريبا من وجهه، ولذا لم يعده من أقسام الرفع فأنواع الرفع أربعة و التصرع خارجة منها وله وجه. و يحتمل أن يكون المراد بقوله مما يلي وجهه أن يستر وجهه بهما، و هو يناسب الخيفة، و في أكثر نسخ العدة فقال على خمسة أوجه، و كأنه جعله كذلك ليطابق الأقسام، و يحتمل أن تكون نسخته هكذا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣١٢٨/٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ (٤) عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَا اسْتَكَانُوا لِربِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ» (٥) قَالَ: «الِاسْتِكَانَةُ هِيَ الْخُضُوعُ؛ وَ التَّضَرُّعُ رَفْعُ اليَدَيْنِ وَ التَّضَرُّعُ بِهِمَا» (٦).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(این خبر مانند حدیث است که با ترجمه اش گذشت).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٣٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از محمد بن مسلم، گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۷۵ سوره مؤمنون): «کوچکی نکردند برای پروردگار خود و به درگاهش زاری نکردند» فرمود: استکانه همان خضوع است، و تضرع بلند کردن هر دو دست و زاری با آنها.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «محمد بن مسلم»، گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از قول خدای عز و جل: «کوچکی نکردند برای پروردگار خود و به درگاهش زاری نکردند (مؤمنون/۷۵)» فرمود: استکانه همان خضوع است، و تضرع بلند کردن هر دو دست و زاری با آنها.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح و قد مر فی الثانی باختلاف فی أول السند و كأنه أخذ هذا من کتاب ابن محبوب و ما مر من کتاب ابن ابی عمیر، و قال فی العدة و فی حدیث آخر الاستکانة فی الدعاء أن یضع یدیه علی

منكبيه، و في فلاح السائل و في حديث آخر عن الصادق عليه السلام أن الاستكانة في الدعاء أن يضع يديه على منكبيه حين دعائه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣١٢٩/٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ، قَالَا:  
قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (٧) عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ الْمَسْأَلَةُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؟ قَالَ: «تَبَسُّطُ كَفَيْكَ». .  
قُلْنَا: كَيْفَ الْإِسْتِعَاذَةُ؟ قَالَ: «تُقْضَى بِكَفَيْكَ؛ وَ التَّبَتُّلُ (٨) الْأَيْمَاءِ بِالْأَصْبَعِ؛ وَ التَّضَرُّعُ تَحْرِيكُ  
الْأَصْبَعِ (٩)؛ وَ الْإِبْتِهَالُ أَنْ تَمُدَّ يَدَيْكَ جَمِيعًا». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم و زرارہ گویند: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردیم: مسألت بدرگاہ خدا چگونہ است؟ فرمود: دو دست خود را باز کنی، عرض کردیم: استعاذہ چگونہ است؟ فرمود: هر دو کف دست خود را بجانب فضا کنی (مانند کسی که میخواهد دست بدیوار بگذرد و خلاصه اینکه کف دستها را بطرف قبله میگیری - از مجلسی (ره) و بتل: اشاره با انگشت است، و تضرع: جنبانیدن انگشت است، و ابتہال اینست کہ هر دو دست را با ہم بکشی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٣٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از محمد بن مسلم و زراره، گویند: گفتیم: به امام صادق (علیه السلام) چگونه باید از درگاه خدا تبارک و تعالی در خواست کرد؟ فرمود: هر دو دست خود را می گشائی، گفتم: پناه جوئی چگونه است؟ فرمود: هر دو دستت را در برابر قبله می گیری (چنانچه آنها را به دیوار می گذاری)، و بتل اشاره با انگشت است، و تضرع جنبانیدن انگشت است، و ابتهال این است که هر دو دست را با هم کنی و به سوی بالا بکشی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «محمد بن مسلم و زراره»، گویند: به امام صادق علیه السلام گفتیم: چگونه باید از درگاه خدای تبارک و تعالی درخواست کرد؟ فرمود: هر دو دست خود را می گشائی، گفتم: پناه جوئی چگونه است؟ فرمود: هر دو دستت را در برابر قبله می گیری (چنانچه آنها را به دیوار می گذاری)، و بتل اشاره با انگشت است، و تضرع جنبانیدن انگشت است، و ابتهال این است که هر دو دست را با هم بالا ببری و به سوی بالا بکشی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. تفضى بكفيك أى تجعل باطنهما نحو الفضاء، كما يفضى الرجل باطن كفيه إلى الجدار، والحاصل تجعل باطن كفيك مقابل القبلة كما مر. قال العارف الربانى فى العدة هذه الهيئات المذكورة إما تعبد لعله لا نعلمها أو لعل المراد ببسط كفيه فى الرغبة كونه أقرب إلى حال الراغب فى بسط آماله و حسن ظنه بإفضاله و رجائه لنواله، فالراغب يسأل بالأمان فيبسط كفيه لما يقع فيهما من الإحسان. و المراد فى الرهبة بجعل ظهر الكفين إلى السماء، كون العبد يقول بلسان الذلة و الاحتقار لعالم الخفيات و الأسرار أنا ما أقدم على بسط كفى إليك و قد جعلت وجههما إلى الأرض ذلاً و خجلاً بين يديك، و المراد فى التضرع بتحريك الأصابع يمينا و شمالاً أنه تأسى بالثاكل عند المصاب الهائل، فإنها تقلب يديها و تنوح بهما إقبالا و إدبارا و يمينا و شمالاً، و المراد بالتبتل برفع الأصابع مرة و وضعها أخرى بأن معنى التبتل الانقطاع فكأنه يقول بلسان حاله لمحقق رجائه و آماله: انقطعت إليك و حدك كما أنت أهله من الإلهية فيشير بإصبعه و حدها من دون الأصابع على سبيل الوجدانية. و المراد فى الابتهاال بمد يديه تلقاء وجهه إلى القبلة أو مد يديه و ذراعيه إلى السماء، أو رفع يديه و تجاوزهما رأسه بحسب الروايات أنه نوع من أنواع العبودية و الاحتقار و الذلة و الصغار، أو كالغريق الرافع يديه الحاسر عن ذراعيه المتشبت بأذيال رحمته و المتعلق بذوائب رأفته التى أنجت الهالكين و أغاثت المكروبين و وسعت العالمين و هذا مقام جليل فلا يدعيه العبد إلا عند العبرة و تراحم الأنين و الزفرة و وقوفه موقف العبد الذليل و اشتغاله بخالقه الجليل عن طلب الآمال و التعرض للسؤال. و المراد فى الاستكانة برفع يديه على منكبيه أنه كالعبد الجانى إذا حمل إلى مولاه و قد أوثقه قيد هواه، و قد تصفد بالأثقال و ناخ بلسان الحال هذه يداى قد عللتها بين يديك بظلمى و جرأتى عليك. و أقول: أخذه (ره) من كتاب فلاح السائل الجليل قدوة العارفين رضى الدين على بن طاوس نور الله ضريحه بتغيير يسير فى وسطه.



١- ١٠. فى مرآة العقول : «قوله عليه السلام : ممّا يلى وجهك ، ظاهره الدفع والخفض ، وهو مخالف لما فى الخبر السابق ، وهو بعينه ما مرّ فى التبتّل وكأنّه لهذا عدّها أربعا ، والمراد أنّهما مترادفان ؛ فهذا اصطلاح آخر . وقيل : المراد تحريك السبّابة يمينا وشمالاً قريبا من وجهه ، ولذا لم يعدّه من أقسام الرفع ، فأنواع الرفع أربعة ، والتضرّع خارج منها ، وله وجه ... وفى أكثر نسخ العدة [ص ١٩٦]: فقال : على خمسة أوجه ، وكأنّه جعله كذلك ليطابق الأقسام ، ويحتمل أن تكون نسخته هكذا» .

٢- ١١. فى «ز» : «الخفية» . وفى «بس» : «الحنيفة» .

٣- ١٢. الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٦ ، ح ٨٦٢٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤٩ ، ح ٨٦٨٩ ؛ البحار ، ج ٨٥ ، ص ٢٠٥ ، ذيل ح ٢١ .

٤- ١. فى «بر ، بف» : «قوله» .

٥- ٢. المؤمنون (٢٣) : ٧٦ .

٦- ٣. الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٦ ، ح ٨٦٣٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤٦ ، ح ٨٦٧٩ ؛ البحار ، ج ٨٥ ، ص ٢٠٤ ، ذيل ح ٢١ .

٧- ٤. فى حاشية «ج» : «لأبى جعفر» .

٨- ٥. فى «ص» : «التبتيل» .

٩- ٦. فى «د» : «الأصابع» .

١٠- ٧. راجع : عيون الأخبار ، ج ٢ ، ص ١١١ ، ضمن ح ١ ؛ وعلل الشرائع ، ص ٢٦٤ ، ضمن ح ٨ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٧ ، ح ٨٦٣١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٤٩ ، ح ٨٦٨٧ .

## ۱- الحدیث

۳۱۳۰/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ (۱) تُطْفِئُ بِحَارًا مِنْ نَارٍ، فَإِذَا (۲) اغْرُورِقَتِ (۳) الْعَيْنُ بِمَائِهَا ، لَمْ يَرْهَقْ (۴) وَجْهًا (۵) قَتَّرَ (۶) وَ لَا ذَلَّةً، فَإِذَا فَاصَتْ حَرَمَهُ (۷) اللَّهُ عَلَى النَّارِ، وَ لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى (۸) فِي أُمَّةٍ لُرَّحِمُوا». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیزی نیست جز اینکه پیمانہ و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریا هائی از آتش را خاموش سازد، و چون چشم باشک خود پر شود (و اشک در آن حلقه بزند) آن چهره پریشانی و خواری نبیند، و چون اشک بریزد خدا آن را بر آتش دوزخ حرام کند، و اگر هر آینه در میان یک امت یک نفر گریان باشد همه آنها مورد ترحم قرار گیرند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: چیزی نیست مگر اینکه پیمانہ و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریا هائی از آتش را خاموش کند و چون دیده اشکین شود، چهره تیرگی و خواری نبیند و

چون اشک روان گردد، خدا آن را بر دوزخ حرام گرداند و راستی اگر در یک امتی یک گریان باشد، همه مورد ترحم واقع شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هیچ چیزی نیست جز اینکه پیمانہ و وزنی دارد جز گریه که یک قطره اش دریا هائی از آتش را خاموش کند و چون در دیده اشکی جمع شود و اشک در آن حلقه زند آن چهره هرگز خواری نبیند و چون اشک بریزد، خدا آن را بر دوزخ حرام گرداند و راستی اگر در میان امتی یک نفر گریان باشد، همه مورد ترحم واقع شوند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. إلا و له کیل و وزن لعل المراد أن ثواب العبادات و إن كان کلها یجری علی جهة التفضل و زائدا علی ما یظن أنه یتحققه لکن یناسبه فی میزان العقل و القیاس بحسب کثرة العمل و قلته و سهولته و صعوبته و غیر ذلك، بخلاف البكاء فإن القلیل منه یترتب علیه آثار عظيمة و مثوبات جسمية

لا يحيط بها ميزان العقل و مكيال القياس، و قيل: الكيل و الوزن إما مصدر أن يقال كال الطعام يكيله كيلا و وزنه يزنه و زنا إذا قاسه بالمكيال و الميزان، أو اسم لما يكال به الطعام. و للعبارة وجهان: الأول أن كل عبادة يعتبر كيلها و وزنها و يجرى على وجه الاستحقاق بمثلها كيلا بكيل و وزنا بوزن و إن وقعت الزيادة فهي تفضل إلا الدمع فإنه و إن كان خفيفا قليلا يستحق صاحبه أجرا جزيلا لا يعلم قدره إلا الله عز و جل. الثاني: أن الدمع لكونه عظيما لا يحيط به الكيل و الوزن، و لا يمكن أن يقدر بهما، فلذلك يوجب أجرا جزيلا، و قال فى القاموس: اغرورقت عيناه دمعتا كأنها غرقت فى دمعتها، انتهى. و المراد هنا امتلاء العين بالماء قبل أن يجرى على الوجه، و فى القاموس: رهقه كفرح غشيه و لحقه أو دنا منه سواء أخذه أو لم يأخذه، و قال الجوهري: رهقه بالكسر يرهقه رهقا أى غشيه من قوله تعالى:

وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ

و قال: القتر جمع القتره و هى الغبار و منه قوله تعالى:

تَرَهَّقَهَا قَتَرَةٌ

و قال الراغب: و قوله تعالى:

تَرَهَّقَهَا قَتَرَةٌ

نحو غبرة و هى شبه دخان يغشى الوجه من الكرب. و قال البيضاوى فى قوله تعالى:

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ

لا يغشاها قتر غبرة فيها سواد، و لا ذلة هوان، و المعنى لا يرهقهم ما يرهق أهل النار أو لا يرهقهم ما يوجب ذلك حزن و سوء حال، و ضمير وجهه راجع إلى صاحب العين كالأية و فى القاموس: فاض الماء يفيض فيضا كثر حتى سأل كالوادى، و ضمير فاضت إما راجع إلى الدموع أو العين بالإسناد

المجازى كالفايض، و ضمير حرمة إما راجع إلى الباكي أو إلى الوجه، و فى بعض النسخ حرهما فالضمير راجع إلى العين، و تحريمه يستلزم تحريم الشخص، بل المبالغة فيه أكثر، فإن الكناية أبلغ، و لأنه يدل على أنه لا يرى النار بعينه فيأول بأنه لا يراها رؤية مخوفة. فى أمة أى يكون فيهم أو فى حقهم فالرحمة تشمل الدارين إن كانوا مؤمنين، أو فى الدنيا إن لم يكونوا مؤمنين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥١

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٤٨٢ / ٢

٣١٣١/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ وَ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا مِنْ عَيْنٍ إِلَّا وَهِيَ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا (١٠) بَكَتْ

ص: ٣٢٨

---

١-١ . فى شرح المازندراني: + «منه» . وفى الزهد و ثواب الأعمال: + «منها» .

٢-٢ . فى «ب» : «فإذ» .

٣-٣ . اغرورقت عيناه بالدموع: دَمِعَتَا، أَوْغَرِقْتَا بالدموع . وهو افغوعلت من الغرق . مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ٢٢١ (غرق) .

٤-٤ . فى «بف» : «لم ينل» . وَرَهَقَهُ الأَمْرُ : غَشِيَهُ بِقَهْرٍ . يقال : رَهَقْتُهُ وَأَرَهَقْتُهُ . المفردات للراغب ، ص ٣٦٧ (رهق) .

- ٥-٥ . فى «ب» وحاشية «بر» وشرح المازندراني والوسائل وثواب الأعمال : «وجهها» . وفى «بر» ،  
 ، بـف « وحاشية «ج ، د» والوفى : «وجهه» .
- ٦-٦ . «القترة» : ما يغشى الوجه من غبرة الموت والكرب . يقال : غشيت قرة وقرت ، كله واحد .  
 ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٤٣٩ (قتر).
- ٧-٧ . فى حاشية «ج» والوسائل : «حرّمها» .
- ٨-٨ . فى «بر» : «يبكى» .
- ٩-٩ . ثواب الأعمال ، ص ٢٠٠ ، ح ١ ، بسنده عن ابن أبى عمير . الزهد ، ص ١٤٦ ، ح ٢٠٩ ،  
 بسند آخر عن أبى جعفر عليه السلام . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١٢٢ ، ح ١٦ ، عن محمّد بن  
 مروان ، عن رجل ، عن أبى جعفر عليه السلام . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣١٧ ، ذيل ح ٩٤١ ، مرسلأً ،  
 وفيه : «روى أنه ما من شىء ...» وفى الثلاثة الأخيرة مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٩٩ ،  
 ح ٨٦٣٢ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٢٢٧ ، ح ٢٠٣٤٣ .
- ١٠-١٠ . فى «بر» وحاشية «ج» والوفى : «عين» .

مِنْ خَوْفِ اللَّهِ، وَمَا اغْرُورَقَتْ عَيْنٌ بِمَائِهَا (١) مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -  
 - سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَى النَّارِ، وَلَا فَاضَتْ عَلَى خَدِّهِ فَرِهَقَ ذَلِكَ الْوَجْهَ قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ،

وَمَا (٢) مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزْنٌ (٣) إِلَّا الدَّمْعَةُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُطْفِئُ بِالْيَسِيرِ مِنْهَا الْبَحَارَ  
 مِنَ النَّارِ، فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَجِمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ. (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی نیست جز اینکه روز قیامت گریان است مگر چشمی که از ترس خدا گریسته باشد، و هیچ چشمی نیست که از ترس خدای عز و جل باشک خود پر شود جز اینکه خدای عز و جل همه آن بدن را بآتش دوزخ حرام گرداند، و آن اشک بر گونه ای روان نگردد که گرد پریشانی و خواری ببیند، و هیچ چیزی نیست جز اینکه پیمانۀ و وزنی دارد مگر اشک که همانا خدای عز و جل باندکی از آن دریاها را از آتش خاموش کند، پس اگر بنده ای در میان یک امتی بگرید خدای عز و جل بخاطر گریه آن بنده بهمۀ آن امت رحم کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از محمد بن مروان، از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: چشمی نیست مگر اینکه روز رستاخیز گریان است جز چشمی که از ترس خدا گریسته است، و هیچ چشمی از ترس خدا اشکین نشود جز اینکه همه تن را بر آتش حرام کند، و آن اشک بر هیچ گونه ای روان نگردد که تیرگی و خواریش در گیرد، چیزی نباشد جز آنکه پیمانۀ و وزنی دارد جز اشک، راستی خدای عز و جل به اندکی از آن دریاها از آتش خاموش کند و اگر چنانچه ای که بنده در امتی بگرید، خدای عز و جل برای گریه آن یک بنده به همه آن امت رحم کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هیچ چشمی نیست جز اینکه روز رستاخیز گریان است مگر چشمی که از ترس خدا گریسته است، و هیچ چشم از ترس خدا اشک دار نشود جز اینکه همه آن بدن را بر آتش حرام کند، و آن اشک بر هیچ گونه ای روان نگردد که خواری بیند و هیچ چیزی نیست جز آنکه پیمانۀ و وزنی دارد جز اشک، راستی خدای عزّ و جلّ به اندکی از آن، دریاهایی از آتش را خاموش کند و اگر چنانچه بنده در امتی بگردد، خدای عزّ و جلّ برای گریه آن یک بنده، به همه آن امت رحم کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و مضمونه قریب من الخبر السابق، و التفاوت بينهما فی شیئین: أحدهما: التقييد بالخشية من الله فی هذا الخبر دون السابق، و هذا هین. و ثانيهما: ترتب عدم الرهق علی الاغريراق و التحريم علی الفيضان، فيدل علی أن التحريم أعلى و أكثر نفعا من عدم الرهق، و هنا بالعكس، و الاختلاف الأول أى التقييد بالخشية لا يؤثر فی ذلك و لا ينفع كما توهم إلا أن يقال: لما كان فی الأخير مقيدا بخوف الله يترتب الأنفع علی الأدنى، و اكتفى فی الأعلى بثواب الأدنى اختصارا و تفننا فی الكلام، و ظهور أن الأعلى أكثر ثوابا، و لما كان الراوی واحدا و كذا المروى عنه، الظاهر أن الاختلاف من و هم بعض الرواة، و هذا الخبر بحسب ظاهر النظر أوفق بما مر إذ عدم الرهق يستلزم التحريم بدون العكس كما لا يخفى.



\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۳۱۳۲. عَنْهُ (۵)، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ قَطْرَةٍ دُمُوعٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ، لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا محبوبتر نیست از آن قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری بآن منظور نباشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر نیست از یک قطره اشک که در سیاهی شب از ترس خدا باشد و نظر به دیگری در آن نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام باقر علیه السلام، فرمود: هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از یک قطره اشک که در سیاهی شب از ترس خدا باشد نیست و جز خداوند چیز دیگری مورد نظر نباشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق. لا یراد بها غیره ای غیر الله، أو غیر الاحتراز من عذابه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۱۳۳/۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ رَزِينٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ وَ غَيْرِهِمَا:

١- ١١. فى «ز»: «بماء بها» .

٢- ١. فى «ز»: «ما» بدون الواو. وفى «ص»: «ولا» .

٣- ٢. فى «ز»: «أو وزن» .

٤- ٣. الأمالى للمفيد، ص ١٤٣، المجلس ١٨، ح ١، بسنده عن محمد بن مروان، عن أبى جعفر الباقر عليه السلام، مع اختلاف يسير. ثواب الأعمال، ص ١٧، ذيل ح ٦، بسند آخر عن أبى جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف. تفسير العياشى، ج ٢، ص ١٢١، ح ١٥، عن الفضيل بن يسار، عن أبى جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف يسير، وفيهما من قوله: «وما اغرورقت عيناه» إلى قوله «قتر ولاذلة» الوافى، ج ٩، ص ١٤٩٩، ح ٨٦٣٣؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٢٢٧، ح ٢٠٣٤٤.

٥- ٤. الضمير راجع إلى سهل بن زياد المذكور فى السند السابق؛ فقد تكررت روايته عن [عبدالرحمن] بن أبى نجران فى كثيرٍ من الأسناد. راجع: معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٤٩٤٤٩٦، و ص ٥١٥٥١٦.

٦- ٥. المحاسن، ص ٢٩٢، كتاب مصابيح الظلم، ح ٤٥٠، عن الوشاء، عن مثنى الحنّاط، عن أبى حمزة الثمالى، عن أبى عبدالله عليه السلام؛ الزهد، ص ١٤٦، ح ٢٠٨، بسنده عن أبى حمزة، وفيهما مع زيادة فى آخره؛ الخصال، ص ٥٠، باب الاثنيين، ح ٦٠، بسنده عن أبى حمزة الثمالى، عن على بن الحسين عليهما السلام؛ الأمالى للمفيد، ص ١١، المجلس ١، ح ٨، بسنده عن أبى حمزة، عن على بن الحسين عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وفيهما مع زيادة فى أوله، وفى كلّها مع اختلاف يسير. راجع: تحف العقول، ص ٢١٩ الوافى، ج ٩، ص ١٥٠٠، ح ٨٦٣٤؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٢٢٧، ح ٢٠٣٤٥.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً (۱): عَيْنٌ غَضَّتْ (۲) عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ سَهَرَتْ (۳) فِي طَاعَةِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از (دیدن و نظر به) آنچه خداوند حرام کرده بر هم نهاده شده، و چشمی که در راه طاعت خداوند بیداری کشیده، و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر چشمی در قیامت، گریان است جز سه تا: چشمی که از آنچه خدا حرام کرده بر هم نهفته شده و چشمی که در راه طاعت خدا بیداری کشیده و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٤- امام صادق عليه السلام، فرمود: هر چشمی در قیامت گریان است جز سه چشم: چشمی که از آنچه خدا حرام کرده برهم نهاده شده و چشمی که در راه طاعت خدا بیداری کشیده و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٣٧٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و يمكن أن يعد حسنا موثقا لرواية منصور عن جماعة و إن كانوا مجاهيل عين أى أحدها عين غضت على بناء المجهول، فى القاموس : غض طرفه خفضه و احتمال المكروه و المحارم جمع المحرم على بناء المفعول من التحريم، أى ما حرم الله النظر إليه. و عين سهرت كعلمت أى تركت النوم قدرا معتدا به، زيادة عن العادة فى طاعة الله كالصلاة و التلاوة و الدعاء، و مطالعة العلوم الدينية، و فى طريق الجهاد و الحج و الزيارات و كل طاعة لله سبحانه، و جوف الليل وسطه الذى يعتاد أكثر الناس النوم فيه، و قال فى النهاية: فيه قيل له: أى الليل أسمع، قال: جوف الليل الآخر أى ثلثه الآخر، و هو الجزء الخامس من أسداس الليل، و هو لا يستلزم السهر الكثير فصح التقابل.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٣

\*\*\*\*\*

**٥- الحديث**

۳۱۳۴/۵. ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ (۵)، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ وَدُرُسْتٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ (۶): «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ مِنْهَا (۷) تُطْفِئُ بِحَاراً مِنَ النَّارِ (۸)، فَإِذَا (۹) اغْرُورِقَتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا، لَمْ يَرْهَقْ (۱۰) وَجْهَهُ (۱۱) قَتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ، وَ لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ، لَرَحِمُوا». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(این حدیث مانند حدیث است که با ترجمه اش گذشت).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از محمد بن مروان، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هیچ چیزی نیست مگر آنکه پیمانہ و وزنی دارد جز اشکها، زیرا یک قطره از آنها دریاهائی از آتش را خاموش می کند، و چون چشم به آب خود اندر شود چهره او را هیچ تیرگی و خواری برنگیرد و چون روان گردد، خدا آن را بر آتش حرام کند و اگر یکی باشد که در امتی بگرید (از ترس خدا) به همه رحم شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «محمد بن مروان»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هیچ چیزی نیست مگر آنکه پیمانۀ و وزنی دارد جز اشکها، زیرا یک قطره از آنها دریاهائی از آتش را خاموش می کند، و چون چشم به آب خود تر شود چهره او را هیچ تیرگی و خواری برنگیرد و چون روان گردد، خدا آن را بر آتش حرام کند و اگر یکی باشد که در امتی بگرید (از ترس خدا) به همه رحم شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و ابن ابی عمیر معطوف علی السند السابق، و قد مر فی الحدیث الأول إلا باختلاف فی وسط السند، حیث ذکر مکان منصور بن یونس جمیل بن دراج. و درست و هذا من المصنف غریب.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۳۱۳۵/۶. ابن ابی عمیر (۱۳)، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْ عِبَادِي لَمْ يَتَّقَرُّوا  
٤٨٣/ ٢

إِلَى بَشِيءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ .

ص: ٣٣٠

١-٦ . فى «ب ، ز» وحاشية «ج ، بر» والزهد: + «أعين» .

٢-٧ . فى «ص» : «عفت» . أى كفت وامتنعت .

٣-٨ . فى «ص» : «ساهرت» .

٤-١ . الزهد ، ص ١٤٧ ، ح ٢١٠ ، عن محمد بن أبى عمير ، عن منصور بن يونس ، عن صالح بن رزين وغيره ، عن أبى عبد الله عليه السلام . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب اجتناب المحارم ، ح ١٦٥٢ ، بسند آخر عن أبى جعفر عليه السلام ؛ ثواب الأعمال ، ص ٢١١ ، ح ١ ، بسند آخر ، مع زيادة فى آخره ؛ الخصال ، ص ٩٨ ، باب الثلاثة ، ح ٤٦ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣١٨ ، ح ٩٤٢ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام . تحف العقول ، ص ٦ ، عن النبى صلى الله عليه وآله ، ضمن وصيته لعلى عليه السلام ، وفى كل المصادر إلا الزهد مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٠٠ ، ح ٨٦٣٥ ؛ الوسائل ، ج ١٥ ، ص ٢٢٨ ، ح ٢٠٣٤٦ .

٥-٢ . السند معلق على سابقه . ويروى عن ابن أبى عمير ، على بن إبراهيم عن أبيه .

٦-٣ . فى الوافى : «عن أبى عبد الله عليه السلام قال» بدل «قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول» .

٧-٤ . فى الوافى : - «منها» .

٨-٥ . فى «ص» والوافى : «نار» .

٩-٦ . فى «ب» : «فإذ» .



۱۰-۷. فی الوافی عن بعض النسخ : «لم ينل» .

۱۱-۸. فی «ج ، بس» : «وجهها» . وفی «ز ، ص» : «وجهها» .

۱۲-۹. الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۹۹ ، ح ۸۶۳۲ ؛ الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۲۷ ، ح ۲۰۳۴۳ .

۱۳-۱۰. السند معلق ، كسابقه .

قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ، وَمَا (۱) هُنَّ (۲)؟

قَالَ: يَا مُوسَى: الزُّهُدُ فِي الدُّنْيَا، وَالْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِي (۳)، وَ الْبُكَاءُ مِنْ خَشِيَّتِي.

قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ، فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا؟

فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ: يَا مُوسَى (۴) أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا فَبِالْجَنَّةِ، وَ أَمَّا الْبُكَاءُونَ (۵) مِنْ خَشِيَّتِي فَبِالرَّفِيعِ الْأَعْلَى لَا يُشَارِكُهُمْ (۶) أَحَدٌ، وَ أَمَّا الْوَرِعُونَ عَنِ مَعَاصِي فَإِنِّي أُفْتِّشُ النَّاسَ وَ لَا أُفْتِّشُهُمْ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل بموسی علیه السلام وحی فرمود: که همانا بندگان من بمن تقرب نجستند بچیزی که محبوبتر باشد نزد من از سه خصلت، موسی عرضکرد: پروردگارا آنها کدام است؟ فرمود: زهد در باره دنیا (و بی اعتنائی بدان) و ورع (و پارسائی) از نافرمانیها و معاصی، و گریه از ترس من، موسی عرضکرد: پروردگارا هر که اینها را بجا آورد چه پاداشی دارد؟ خدای عز و جل بموسی وحی کرد: ای موسی اما آنان که در باره دنیا زهد ورزیدند در بهشت باشند، و اما آنان که از ترس من گریه کنند در بلندترین منازلند، و احدی در آن منازل با آنها

شریک نباشد، و اما آنها که از نافرمانیهای من بپرهیزند پس من که همهٔ مردم را (در روز قیامت) بازرسی و تفتیش کنم آنها را بازرسی و تفتیش نکنم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا عز و جل به موسی وحی کرد که: بنده هایم به من تقرب نجستند به چیزی که محبوب تر باشد نزد من از سه خصلت، موسی عرض کرد: پروردگارا! آنها چیستند؟ فرمود: ای موسی! زهد در دنیا و ورع از نافرمانیها و گریه از ترس من، موسی عرض کرد: پروردگارا! هر که اینها را به جا آورد چه پاداشی دارد؟ خدا عز و جل به موسی وحی کرد: ای موسی! اما زاهدان در دنیا، در بهشت باشند و آنان که از ترس من گریه کنند، در مقام بالاترند و احدی با آنها شریک نباشد و اما آنها که از نافرمانیها بپرهیزند، من که همهٔ مردم را بازرسی کنم، آنان را از بازرسی معاف دارم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند عز و جلّ به موسی وحی کرد: بندگانم به چیزی که برایم محبوبتر باشد از سه خصلت تقرب نجستند، موسی عرض کرد: پروردگارا! آنها کدامند؟ فرمود: ای موسی! زهد در دنیا و ورع از نافرمانیها و گریه از ترس من، موسی عرض کرد: پروردگارا! هر که اینها را به جا آورد چه پاداشی دارد؟ خدای عز و جلّ به موسی وحی کرد:

ای موسی! اما زاهدان در دنیا، در بهشت باشند و آنان که از ترس من گریه کنند، در مقام بالاترند و احدی با آنها شریک نباشد و اما آنها که از نافرمانیها بپرهیزند، من که همه مردم را (در قیامت) بازرسی می کنم آنان را از بازرسی معاف بدارم.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن كالصحيح. و الزهد في الدنيا عدم الرغبة في أموال الدنيا، و اعتباراتها و ما يشغل عن الله فيها، و قد مر معناه في أبواب المكارم و الرفيع الأعلى هو المكان الرفيع الذي هو أرفع المنازل في الجنة، و هو مسكن الأنبياء و الأولياء من أعلى عليين و هم الرفيق الأعلى

وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا

و في جامع الأصول: فإنها الرفيع أي السماء و قيل: سماء الدنيا، و التفتيش الطلب و الفحص عن أحوال الناس و المراد بعدم التفتيش إدخالهم الجنة بغير حساب.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۴

\*\*\*\*\*

۷- الحديث

۳۱۳۶/۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكُونُ أَدْعُو فَأَشْتَهِي الْبُكَاءَ وَلَا يَجِيئُنِي (۸)، وَرُبَّمَا ذَكَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَاتَ مِنْ (۹) أَهْلِي فَأَرِقُّ وَأَبْكِي (۱۰)، فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

فَقَالَ: «نَعَمْ، فَتَذَكَّرْهُمْ (۱۱)، فَإِذَا رَقَّتْ فَأَبْكِي، وَادْعُ رَبَّكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (۱۲).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من دعا میکنم و میل دارم گریه (نیز) بکنم ولی گریه ام نمی آید، و بسا بیاد برخی از مردگان خانواده خودم می افتم پس رقت می کنم و گریه کنم آیا این کار درست است؟ فرمود: آری آنها را بیاد آور و چون رقت کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان (و بدرگاهش دعا کن).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از اسحاق بن عمار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من دعا می کنم و می خواهم گریه کنم و گریه ام نمی آید و بسا به یاد برخی مرده های فامیلم بیفتم و رقت کنم و بگیریم، آیا این کار روا است برایم؟ در پاسخ فرمود: آری، آنان را به یاد آور و هر گاه تو را رقت دست داد، گریه کن و به درگاه پروردگارت تبارک و تعالی دعا کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «اسحاق بن عمار»، گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من دعا می کنم و می خواهم گریه کنم ولی گریه ام نمی آید و بسا به یاد برخی از مرده های فامیلم می افتم و رقت می کنم و می خواهم بگریم، آیا این کار برایم سزاوار است؟ در پاسخ فرمود: آری، آنان را به یاد آور و هرگاه رقتی به تو دست داد گریه کن و به درگاه پروردگارت دعا کن.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق و يدل على استحباب حمل النفس على البكاء ولو بذكر من مات من أولاده وأقاربه وأحبائه بل ما فات عنه من أمواله و نزل به من البلى، و بإطلاقه يشمل حال الصلاة، و يمكن حمله على غيرها لكن ورد في بعض الأخبار التصريح بالتعميم بل بالتخصيص بها كما روى الصدوق عن منصور بن يونس أنه سأل الصادق عليه السلام عن الرجل يتباكى في الصلاة المفروضة حتى يبكي؟ قال: قرّة عين و الله، و قال: إذا كان ذلك فاذكرني عنده، و روى الشيخ عن سعيد بن سابع السابري قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام أيتباكى الرجل في الصلاة؟ فقال: بخ و بخ و لو مثل رأس الذباب و قال العلامة (ره) في المنتهى البكاء جائز في الصلاة إن كان خوفاً من الله تعالى و خشية من النار لا

يقطعها عمدا ولا سهوا، وإن كان لأمر الدنيا لم يجز وأبطل الصلاة سواء غلب عليه أو لا. ويدل على جواز الأول قوله تعالى:

إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا

وروى الجمهور، عن مطرف عن أبيه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولصدره أزيز كأزيز المرجل من البكاء، ثم ذكر رواية الصدوق المتقدمة وغيرها ثم قال: وأما المنع من الثاني فلأنه ليس من أفعال الصلاة فكان قاطعا كالكلام. ويؤيده ما رواه الشيخ عن النعمان بن عبد السلام عن أبي حنيفة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن البكاء في الصلاة أيقطع الصلاة؟ فقال: إن كان بكاء لذكر جنة أو نار فذلك هو أفضل الأعمال في الصلاة، وإن كان لذكر ميت له فصلاته فاسدة، وظاهر الأصحاب أنه مجمع عليه، وتوقف فيه المحقق الأردبيلي وأكثر من تأخر عنه لضعف الرواية وهو في محله. واعلم أن الأكثر جوزوا التباكي في الصلاة، وقد سمعت الأخبار في ذلك، والغالب الشائع من أفرادها تذكر المصائب الدنيوية بل صرحوا بذلك فيتراءى التنافى بين الحكمين، بل بين الروايات. ويمكن رفع التنافى بين الروايات بوجهين: الأول: حمل التباكي في الصلاة على ما إذا كان بتذكر الشدائد والعقوبات الأخروية، وما كان مصرحا بتذكر الأمور الدنيوية على غير الصلاة كهذا الخبر. الثاني: أن يحمل خبر المنع على ما إذا كان لغير التباكي، وأما رفع التنافى بين الحكمين فيمكن بالوجه الأخير وإن كان بعيدا من كلامهم، أو بأن يقال: إذا كان التباكي للبكاء للأمر الأخروية فيكون البكاء حقيقة لها لا للأمر التي تذكرها أو بأن يحمل على أن التذكر لتغيير حالة القلب من القساوة إلى الرقة، فإذا رق القلب فبكاؤه للأمر الأخروية والفرق بين الوجهين الأخيرين لا يخفى على المتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤

\*\*\*\*\*

٣١٣٧/٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُنْبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ:

ص: ٣٣١

- 
- ١- ١١. فى «ص»: «فما» .  
٢- ١٢. فى الوسائل: «هى» .  
٣- ١. فى «د» والوسائل: «معاصى» .  
٤- ٢. فى الوافى والزهد: - «يا موسى» .  
٥- ٣. فى «بس»: + «فى الدنيا» . وفى حاشية «ز» والوافى والزهد: «الباكون» .  
٦- ٤. فى الوسائل: + «فيه» .  
٧- ٥. الزهد، ص ١٤٧، ح ٢١١، عن محمد بن أبى عمير . ثواب الأعمال، ص ٢٠٥، ح ١، بسند آخر عن أبى جعفر عليه السلام، مع زيادة فى أوله، وفيهما مع اختلاف يسير. راجع: الأمالى للمفيد، ص ١٤٩، المجلس ١٨، ح ٧ الوافى، ج ٩، ص ١٥٠٠، ح ٨٦٣٦؛ الوسائل، ج ١٥، ص ٢٢٨، ح ٢٠٣٤٧ .  
٨- ٦. فى «د، بر» والوافى: «فلا يجيئنى» .  
٩- ٧. فى «ز»: «عن» .  
١٠- ٨. فى حاشية «ج»: «فأبكى» .  
١١- ٩. فى «ب، ص»: «فتذكرهم» بالتخفيف وهو جائز.  
١٢- ١٠. الوافى، ج ٩، ص ١٥٠١، ح ٨٦٣٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧٤، ح ٨٧٦٤ .  
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ (١) فَتَبَاكَ» (٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر گریه نداری خود را بگریه وادار کن (یا مانند گریه کن بنما).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر گریه نداری، خود را به گریه وادار و مانند گریه کن بنما.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: اگر گریه نداری، خود را به گریه وادار مانند گریه کننده خود را بنمایان.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وفي بعض النسخ إن لم يكن بك بكاء وهو ظاهر، وفي بعضها إن لم تك بكاء، وفي بعضها إن لم تكن بكاء، و على الأخيرين يحتمل وجهين: الأول: أن يكون تك أو تكن بصيغة الخطاب، و بكاء بفتح الباء و تشديد الكاف للمبالغة، و المراد به من يقدر على البكاء بسهولة أو كثير البكاء، فإنه يكون كذلك و يحتمل الغيبة و تخفيف الكاف و فتح الباء، فكان تامة. و التباكى حمل النفس على البكاء، و السعى فى تحصيله بما مر، و قيل: المراد به إظهار البكاء و التشبه بالباكين فى الهيئة و هو أيضا حسن، فإن من تشبه بقوم فهو منهم، و الأول أظهر، قال الجوهري تباكى تكلف البكاء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣١٣٨/٩. عَنْهُ (٣)، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ سَعِيدِ (٤) بْنِ يَسَارٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَتْبَاكِي فِي الدُّعَاءِ وَ لَيْسَ لِي بُكَاءٌ؟

قَالَ: «نَعَمْ (٥)، وَ لَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

سعید بن یسار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من در حال دعا خود را بگریه وادار کنم اگر چه گریه ندارم؟ فرمود: آری گر چه باندازه سر مگسی باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از سعید بن یسار سابری فروش (سابری نوعی پارچه بوده) گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من در حال دعا خود را به گریه زنم و گریه ندارم؟ فرمود: آری، و گرچه به اندازة سر مگسی

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۹- «سعید بن یسار» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در حال دعا خود را به گریه وادار سازم گرچه گریه نداشته باشم؟ فرمود: آری، گرچه به اندازة سر مگسی باشد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۳۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. إن أتباكى الاستفهام مقدر وقد لا يقدر فيقرأ نعم بكسر النون و سكون العين و فتح الميم،  
فعل مدح و هذا مما يشعر بالمعنى الأول فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣١٣٩/١٠. عَنْهُ (٧)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ،

ص: ٣٣٢

---

١-١. هكذا فى «بر، بف» وحاشية «د» والوافى والوسائل. وفى «ب، د، ص»: «إن لم تك بكاءً فتباك». وفى بعض النسخ والمطبوع: «لم تكن» وهو لا يجتمع مع «البكاء» بضم الباء. وفى شرح المازندرانى، ج ١٠، ص ٢٢٢: «قوله: «إن لم تك بك بكاء فتباك» كذا، الظاهر «إن لم تك» خطاب، و«بكاء» بتشديد الكاف للمبالغة، وهو من يقدر على البكاء بسهولة، ويحتمل الغيبة وتخفيف الكاف وضم الباء، و«كان» حينئذ تامّة». وفى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٥٦: «وفى بعض النسخ: إن لم يكن بك بكاء، وهو ظاهر؛ وفى بعضها: إن لم تك بكاء، وفى بعضها: إن لم تكن بكاء، وعلى الأخيرين يحتمل وجهين» ثم ذكر وجهها واحدا وهو الذى نقلناه عن الشرح.

٢-٢. الوافى، ج ٩، ص ١٥٠١، ح ٨٦٣٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧٤، ح ٨٧٦٥.

٣-٣. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن عيسى المذكور فى السند السابق.

٤-٤ . فى الوسائل : «سعد» . قال الأستاذ السيد محمد جواد الشيرى \_ دام توفيقه \_ فى تعليقه \_ فى تعليقه  
على السند : «ورد فى رجال الشيخ ، ص ٢١٣ ، الرقم ٢٧٩٨ : «سعيد بن سنان بياح السابرى» ...  
وكأن «يسار» هنا مصحّف «سنان» ومنشأ التصحيف شباهة اللفظين مع اشتهاار سعيد بن يسار فى  
تسلسل الأسناد» . يؤيد ما أفاده ، أنّ الخبر رواه المصنّف \_ مع زيادة يسيرة \_ فى الكافى ، ح ٤٩٢٨  
، بسنده عن حمّاد بن عثمان ، عن سعيد بياح السابرى . قال : قلت لأبى عبدالله عليه السلام ، وأنّ  
سعيد بن يسار قد لُقّب بالحنّاط . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٨١ ، الرقم ٤٧٨ ؛ رجال البرقى ،  
ص ٣٨ .

٥-٥ . فى مرآة العقول : «الاستفهام مقدر . وقد لا يقدر ، فيقرأ «نعم» بكسر النون وسكون العين  
وفتح الميم فعل مدح . وهذا ممّا يشعر بالمعنى الأول ؛ فتأمل» .  
٦-٦ . راجع : الأمالى للصدوق ، ص ٥٤٥ ، المجلس ٨١ ، ح ١٠ ؛ ثواب الأعمال ، ص ١٩٢ ، ح  
١ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٠١ ، ح ٨٦٣٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٤ ، ح ٨٧٦٦ .  
٧-٧ . مرجع الضمير هو محمد بن يحيى ، المذكور فى سند الحديث ٨ ، كما هو واضح ، فليس  
فى السند تعليق .

قال:

قال أبو عبد الله عليه السلام لأبى بصير: «إِنْ خِفْتَ أَمْرًا يَكُونُ، أَوْ حَاجَةً تُرِيدُهَا، فَأَبْدَأْ (١) بِاللَّهِ، وَ  
مَجِدْهُ (٢)، وَ أَثْنِ عَلَيْهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّ (٣) حَاجَتَكَ، وَ  
تَبَاكَ (٤) وَ لَوْ مِثْلَ (٥) رَأْسِ الذُّبَابِ؛ إِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ (٦) أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ  
الرَّبِّ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ هُوَ سَاجِدٌ بَاكِ (٧)» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

علی بن ابی حمزه گوید: حضرت صادق علیه السلام بابی بصیر فرمود: اگر از وقوع چیزی ترس داشتی یا حاجتی خواستی بنام خدا (دعا را) آغاز کن، و او را تمجید کن و ستایش کن چنانچه شایسته آن است، و بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صلوات بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را بگریه وادار کن اگر چه به اندازه سر مگسی باشد، همانا پدرم همیشه میفرمود: نزدیکترین حالی که بنده پروردگار عز و جل دارد آن زمانی است که در سجده باشد و گریان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از علی بن ابی حمزه، گوید: امام صادق (علیه السلام) به ابی بصیر فرمود: اگر از وقوع چیزی بیم داری و یا حاجتی می خواهی، آغاز سخن کن به نام خدا و او را تمجید کن و ستایش نما چنانچه شایسته آن است، و بر محمد (صلی الله علیه و آله) صلوات فرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه بدار گر چه به اندازه سر مگسی باشد، زیرا پدرم (علیه السلام) همیشه می فرمود: نزدیکترین حال بنده به خداوند پرورنده عز و جل وقتی است که او در سجده باشد و گریان باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- «علی بن ابی حمزه»، گوید: امام صادق علیه السلام به ابی بصیر فرمود:

اگر از وقوع چیزی ترسیدی و یا حاجتی خواستی به نام خداوند دعا را آغاز کن و همانطور که شایسته است او را تمجید و ستایش کن و بر محمد صلی الله علیه و اله درود فرست و حاجت خود را بخواه

و خود را به گریه وادار کن گرچه به اندازه سر مگسی باشد، زیرا پدرم علیه السلام همیشه می فرمود:  
نزدیکترین حال بنده به خداوند وقتی است که او در سجده و گریان باشد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٣٨٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. إن خفت أمرا يكون أى خفت وقوع أمر مكروه يحدث بعد ذلك أو حاجة منصوب و هو من قبيل ما أضمر عامله على شريطة التفسير، و التقدير تريد حاجة، و قيل: التقدير أو خفت فوات حاجة تريدها، و لا يخفى ما فيه. و الفاء فى قوله فمجده للبيان و التمجيد ذكر مجده سبحانه و وصفه بالصفات الحسنة، و فى النهاية فى أسماء الله تعالى المجيد و الماجد، و المجد فى كلام العرب الشرف الواسع، و رجل ماجد مفضل كثير الخير شريف، و المجيد فعيل منه للمبالغة، و قيل: هو الكريم الفعال، و قيل: إذا قارن شرف الذات حسن الفعال سمي مجدا، و فعيل أبلغ من فاعل فكأنه يجمع معنى الجليل و الوهاب و الكريم، و منه حديث قراءة الفاتحة، مجدنى عبدى أى شرفنى و عظمنى، انتهى. و الثناء المدح و الذكر الجميل، و هما متغايران بحسب المفهوم متقاربان بحسب الصدق، و قوله: كما هو أهله متعلق بالتمجيد و الأثناء معا، و المراد بحسب الطاقة و القدرة لا بحسب الواقع، فإنه خارج عن طاقة البشر، و يمكن أن يكون إشارة إلى ما ورد عن الحجج عليهم السلام فى ذلك كما سيأتى و مثل منصوب على المفعولية أى و لو أن تبكى مثل و فى بعض النسخ بمثل. و أقرب اسم إن و ما مصدرية، و إضافة أقرب إلى الكون مع أنه وصف الكائن على المجاز، و من متعلق بالقرب و ليست تفضيلية، و الواو فى قوله و هو ساجد حالية، و الجملة الحالية

قائمة مقام خبر إن المحذوف بتقدير في زمان السجود و البكاء، نظير أخطب ما يكون الأمير قائما. قال الشيخ الرضى رضى الله عنه فى شرحه على الكافية إن كانت الحال جملة اسمية فعند غير الكسائى يجب معها و أو الحال، قال صلى الله عليه و آله و سلم أقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد إذ الحال فضلة، و قد وقعت موقع العمدة فتجب معها علامة الحالية، لأن كل واقع غير موقعه ينكر، و جوز الكسائى تجردها عن الواو لوقوعها موقع خبر المبتدأ، فنقول: ضربى زيدا أبوه قائم.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٧

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣١٤٠/١١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَجَلِيِّ:

٤٨٤ / ٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنْ لَمْ يَجِئَكَ الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ، فَإِنْ (٩) خَرَجَ مِنْكَ (١٠) مِثْلُ رَأْسِ الدُّبَابِ، فَبَحْ بَحْ (١١)». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز آن حضرت عليه السلام فرمود: اگر گریه ات نیاید خود را بگریه وادار کن، پس اگر از دیده ات باندازه سر مگسى اشک بیرون آمد پس به به (خوشا بر احوالت).

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٢٣٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: اگر گریه ات نیاید، خود را به گریه بدار و اگر از دیده ات به اندازه سر مگسی هم اشک در آید به، به چه خوب است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

اگر گریه ات نیاید، خود را به گریه وادار کن و اگر از دیده ات به اندازه سر مگسی هم اشک بیرون آید خوشا بحالت.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :



: مجهول. وقال فى النهاية فيه: قال رجل : بخ بخ هى كلمة يقال عند المدح و الرضا بالشىء، و تكرر للمبالغة، و هى مبينة على السكون فإن وصلت جررت و نونت فقال بخ بخ، و ربما شددت و بخبخت الرجل إذا قلت له ذلك، و معناه التعظيم للأمر و تفخيمه. و فى القاموس: بخ أى عظم الأمر و فخم يقال وحدها و يكرر بخ بخ، الأول منون و الثانى مسكن، و قل فى الأفراد بخ ساكنة و بخ مكسورة، و بخ منونة و بخ منونة مضمومة، و يقال: بخ بخ مسكنين و بخ بخ منونين، و بخ بخ مشددين كلمة تقال عند الرضا و الإيجاب بالشىء أو الفخر و المدح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٨

\*\*\*\*\*

ص: ٣٣٣

- 
- ١-١ . فى «ب» : «فابتدئ» .
  - ٢-٢ . فى «ب، ج، ز، ص، بس» والوافى و مرآة العقول والوسائل : «فمجدّه» .
  - ٣-٣ . فى «د» والوافى : «واسأل» .
  - ٤-٤ . فى «ص، بر» وحاشية «ج، بف» : «وتباكى» .
  - ٥-٥ . فى «ز» : «بمثل» .
  - ٦-٦ . فى شرح المازندرانى : - «إن» .
  - ٧-٧ . فى مرآة العقول : «أقرب، خبر «إن» و «ما» مصدرية، و إضافة الأقرب إلى الكون مع أنه وصف الكائن على المجاز، و «من» متعلق بالقرب وليست تفضيلية، والواو فى قوله : «وهو ساجد» حالية، والجمله الحالية قائمة مقام خبر «إن» المحذوف بتقدير «فى زمان السجود والبكاء» نظير أخطب ما يكون الأمير قائما» .

٨-٨ . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب الثناء قبل الدعاء ، ح ٣١٤٥ ، بسند آخر ، إلى قوله : «سل حاجتك» مع اختلاف يسير . وفي كامل الزيارات ، ص ١٤٦ ، الباب ٥٨ ، ح ٤ ، بسند آخر ، وتمام الرواية فيه : «أقرب ما يكون العبد إلى الله تعالى وهو ساجد باك» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٠٢ ، ح ٨٦٤١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٤ ، ح ٨٧٦٧ .  
٩-٩ . في «بر» والوافي والوسائل : «وإن» .  
١٠-١٠ . في «بر» : - «منك» .

١١-١١ . «بخ» : كلمة تقال عند المدح والرضا بالشيء وتكرّر للمبالغة . وهي مبنية على السكون ، فإن وصلت جررت ونوّنت ، فقلت : بخ بخ ، وربما شددت . النهاية ، ج ١ ، ص ١٠١ (بخ) .  
١٢-١٢ . الكافي ، كتاب الصلاة ، باب البكاء والدعاء في الصلاة ، ح ٤٩٢٨ ؛ والتهديب ، ج ٢ ، ص ٢٨٧ ، ح ١١٤٨ ؛ والاستبصار ، ج ١ ، ص ٤٠٧ ، ح ١٥٥٧ ، بسند آخر هكذا : «أيتباكي الرجل في الصلاة ، فقال : بخ بخ ، ولو مثل رأس الذباب» . راجع : الفقيه ، ج ٢ ، ص ٥٣٥ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٠١ ، ح ٨٦٤٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧٥ ، ح ٨٧٦٨ .

## (١٦) باب الثناء قبل الدعاء

### إشاره

١٦ \_ بابُ الثَّنَاءِ قَبْلَ الدُّعَاءِ (١)

### ١- الحديث

٣١٤١/١ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَسْأَلَ (۲) مِنْ (۳) رَبِّهِ شَيْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَالْمَدْحِ لَهُ، وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ يَسْأَلَ اللَّهَ حَوَائِجَهُ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حارث بن مغیره گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: مبادا چون یکی از شما بخواهد از پروردگار خویش چیزی از حاجات دنیا و آخرت مسألت کند بدان مبادرت ورزد تا بستایش او و صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سخن خود را آغاز کند، و سپس حاجات خود را بخواهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از حارث بن مغیره، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: مبادا چون یکی از شماها خواهد از پروردگار خود حاجتی برای دنیا و آخرت بخواهد بدان مبادرت کند تا آغاز سخن کند به ستایش و مدح خدا و طلب رحمت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و سپس حوائجش را بخواهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- حارث بن مغیره، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

مبادا چون یکی از شماها از پروردگار خود حاجتی برای دنیا و آخرت خود بخواهد به آن پیشدستی کند تا آنکه به ستایش او و درود بر پیامبر آغاز کند و سپس حاجت خود را بخواهد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و یا کم للتحذیر قال فی النهایة: قد یكون أیا بمعنی التحذیر، و منه الحدیث إیای و کذا، أی نح عنی کذا و نحنی عنه و مفعول أراد محذوف و یدل علیه قوله شیئا من حوائج الدنیا و أن یسأل منصوب و هو المحذور منه، و یحتمل أن یكون أن یسأل مفعول أراد و یكون الحذر منه محذوفاً مثله بقرینته و الأول أظهر. و حتی للاستثناء، و قوله: ثم یسأل منصوب معطوف علی یبدأ، و کان الثناء بتعداد النعم و المدح بذكر الصفات الذاتية.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۹

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۱۴۲/۲. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَمَجِّدُهُ (٥)» .

قُلْتُ: كَيْفَ أُمَجِّدُهُ (٦)؟

قَالَ: «تَقُولُ: يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، يَا فَعَّالاً (٧) لِمَا يُرِيدُ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَا مَنْ (٨) لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (٩).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است که ستایش پیش از درخواست است، پس هر گاه خدای عز و جل را خواندی (و بدرگاهش دعا کردی) او را تمجید کن، عرض کردم: چگونه تمجیدش کنم؟ فرمود: میگوئی: «ای کسی که بمن از رگ گردن نزدیکتری، ای کسی که هر چه را بخواهی انجام دهنده آنی، و ای کسی که میان مرد و دلش حائل شوی، و ای کسی که در برترین نظر اندازهایی، و ای آنکه بمانندش چیزی نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٣٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از محمد بن مسلم، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی در کتاب امیر المؤمنین (علیه السلام) است که مدح پیش از درخواست است و هر گاه به درگاه خدا عز و جل دعا کنی، او را تمجید

کن، گفتم: چه گونه اش تمجید کنم؟ فرمود: می گوئی: ای کسی که به من از رگ گردن نزدیکتری، ای که هر چیز را خواهی به خوبی انجام دهنده ای، ای کسی که میان مرد و دلش حائل می شوی، ای کسی که او در نظر انداز برتری است، ای آنکه چیزی به مانندش نیست.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «محمد بن مسلم» می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود:

راستی در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است که مدح پیش از درخواست است و هرگاه بخواهی به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا کنی، ابتدا او را تمجید کن، گفتم: چگونه تمجیدش کنم؟ فرمود:

می گوئی: ای کسی که به من از رگ گردن نزدیکتری، ای که کسی که هر گاه بخواهی کاری انجام دهی به خوبی انجامش می دهی، ای کسی که میان مرد و دلش حائل می شوی، ای کسی که به برترین نظر انداز برتری و ای آنکه چیزی همانندش نیست.

توضیح: مرحوم مجلسی (ره) در جمله یا من یحول بین المرء و قلبه به چند وجه اشاره کرده است، اول آنکه کنایه از نزدیکی خداوند به بنده است، دوم اینکه به راز دلهای بنده آگاه است سوم اینکه با مرگ بین انسان و دلش جدائی می افتد، چهارم اینکه کنایه است از اینکه خداوند مالک دلهای بندگان است پنجم آنکه حایل بودنش بگونه ای است که بنده بتواند بین حق و باطل تشخیص دهد، ششم آنکه او را از هرچه درونش می گذرد غافل سازد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق كالصحيح. و المدحة بالكسر مصدر و قال فى المصباح: مدحته مدحا من باب نفع أثبت عليه بما فيه من الصفات الجميلة، خلقية كانت أو اختيارية، و لهذا كان المدح أعم من الحمد، قال الخطيب التبريزى: المدح من قولهم انمدحت الأرض إذا اتسعت، فكان معنى مدحته وسعت شكره. يا من هو أقرب مأخوذ من قوله تعالى:

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

قال البيضاوى: أى و نحن أعلم بحاله ممن كان أقرب إليه من حبل الوريد تجوز بقرب الذات لقرب العلم لأنه موجب و حبل الوريد مثل فى القرب، قال: و الموت أدنى لى من الوريد، و الحبل العرق و إضافته للبيان، و الوريدان عرقان مكتنفان بصفحتى العنق فى مقدمها متصلان بالوتين يردان من الرأس إليه. و قيل: سمي وريدا لأن الروح ترده، و قال الطبرسى (ره):

نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ

بالعلم

مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

و هو عرق يتفرق فى البدن يخالط الإنسان فى جميع أعضائه، و قيل: هو عرق الحلق عن ابن عباس و مجاهد، و قيل: هو عرق متعلق بالقلب يعنى نحن أقرب إليه من قلبه عن الحسن، و قيل: معناه نحن أعلم به ممن كان منه بمنزلة حبل الوريد فى القرب، و قيل: معناه نحن أملك له من حبل وريده مع استيلائه عليه و قربه منه، و قيل: معناه نحن أقرب إليه بالإدراك من حبل الوريد لو كان مدركا،

انتهى. و أقول: لعل المعنى الذى قبل المعنى الأخير أقرب المعانى ففى النسبة إلى حبل الوريد إيماء إلى جهة قربه سبحانه فإن الحياة تزول عند قطعه، فربما يتوهم أنه علة لها فأشار إلى أنه تعالى أقرب من جهة العلية من هذا العرق، فإن الموجد و المحيى و المبقى هو الله سبحانه، و هو خلق هذا العرق و جعله من شرائط الحياة فهو سبحانه أقرب من جهة العلية و أقوى منه و هو مسبب الأسباب و علة العلل. يا من يحول إشارة إلى قوله سبحانه:

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

و قيل فيه وجوه: الأول: أنه تمثيل لغاية قربه تعالى من العبد، لقوله:

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

فإن الحائل بين الشىء و غيره أقرب إلى ذلك الشىء من ذلك الغير. الثانى: أنه تنبيه على أنه مطلع على مكونات القلوب ما عسى يغفل عنه صاحبها، و هو قريب من الأول، و روى عن محمد بن إسحاق أنه قال: معناه لا يستطيع القلب أن يكتم الله شيئاً. الثالث: أنه حث على المبادرة إلى إخلاص القلوب و تصفيتها قبل أن يحول الله بين المرء و قلبه بالموت أو غيره، أو قبل أن يحول الله بين المرء و الانتفاع بقلبه بالموت، فلا يمكنه استدراك ما فات فبادروا إلى الطاعات قبل الحيلولة. الرابع: أنه تصوير و تخيل لتملكه على العبد قلبه فيفسخ عزائمه و يغير مقاصده و يبدله بالذكر نسيانا و بالنسيان ذكرا و بالخوف أمنا و بالأمن خوفا كما روى عن أمير المؤمنين عليه السلام عرفت الله بفسخ العزائم و ورد فى الدعاء: يا مقلب القلوب ثبت قلبى على دينك، و روى قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء. الخامس: ما رواه العياشى عن يونس بن عمار قال: إن الله يحول بين المرء و قلبه، معناه لا يستيقن القلب إن الحق باطل أبداً و لا يستيقن القلب إن الباطل حق أبداً، و روى أيضا عن هشام بن سالم عنه عليه السلام قال: معناه يحول بينه و بين أن يعلم أن الباطل حق، و حاصله أنه سبحانه يتم حجته على عباده و يعطيهم المعرفة إما مطلقاً أو إذا خلوا أنفسهم عن الأغراض الباطلة و صاروا طالبين للحق كما قال تعالى:



وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . السادس: أن المعنى يذهله عما هو مخزون في قلبه. يا من هو بالمنظر الأعلى في القاموس: المنظر والمنظرة ما نظرت إليه فأعجبك أو ساءك، و منظري و منظراني حسن المنظر، و النظر محرّكة الفكر في الشيء تقدره و تقيسه، و المناظر أشرف الأرض، انتهى. و لعله عليه السلام شبه المكانة و الدرجة الرفيعة المعنوية بالأمكنة المرتفعة الصورية فهو إما كناية عن اطلاعه على جميع المخلوقات فإن من كان على مكان يشرف على ما تحته و يطلع عليه أو عن تسلطه و اقتداره على ما تحته من الممكنات أو عن عدم وصول العقول و الأفهام إلى ساحة عرفانه، أى منظره أعلى من أن يدركه أحد، و يحتمل أن يكون المنظر من النظر بمعنى الفكر أى هو أرفع من أن تدركه أنظار الخلق كما روى و ارتفع فوق كل منظر، و يحتمل أن يكون مصدرا ميميا أى هو متلبس بالنظر الذى هو أعلى الأنظار أو بمعنى ما ينظر إليه من الشخص كما يقال: فلان حسن المنظر أى منظره أعلى من أن يدرك، و قيل: أى هو سبحانه منظور جميع الممكنات إذ نظر جميعها فى ذواتها و لوازمها و آثارها و خواصها فى سلسلة الأسباب و العلل إليه جل شأنه و هو أعلى من الجميع. يا من

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

المشهور أن الكاف زائدة قال البيضاوى: أى ليس مثله شيء يزوجه و يناسبه، و المراد من مثله ذاته كما فى قولهم مثلك لا يفعل كذا على قصد المبالغة فى نفيه عنه فإنه إذا نفى عمن يناسبه و يسد مسده كان نفيه عنه أولى، و من قال الكاف فيه زائدة لعله عنى أنه يعطى معنى ليس مثله لكنه أكد لما ذكرناه، و قيل: مثل صفته أى ليس كصفته صفة. و قال الراغب: المثل يقال على وجهين أحدهما: بمعنى المثل نحو شبه و شبه، قال بعضهم: و قد يعبر بهما عن وصف الشيء نحو قوله:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ

\*

و الثانى عبارة عن المشابه لغيره فى معنى من المعانى أى معنى كان، و هو أعم الألفاظ الموضوعية للمشابهة و ذاك أن الند يقال فيما يشارك فى الجوهر فقط، و الشبه يقال فيما يشاركه فى الكيفية فقط، و الشكل يقال فيما يشاركه فى القدر و المساحة فقط، و المثل عام فى جميع ذلك، و لهذا لما أراد الله تعالى نفى التشبيه من كل وجه خصه بالذكر فقال: ليس كمثله شىء، و أما الجمع بين الكاف و المثل فقد قيل ذلك لتأكيد النفى تنبيها على أنه لا يصح استعمال المثل و لا الكاف فنفى بليس الأمرين جميعا، و قيل: المثل ههنا بمعنى الصفة و معناه ليس كصفته صفة تنبيها على أنه و إن وصف بكثير مما يوصف به البشر فليست تلك الصفات له على حسب ما تستعمل فى البشر. و قوله:

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى

أى لهم الصفات الذميمة و له الصفات العلى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٦٢

\*\*\*\*\*

ص: ٣٣٤

- 
- ١-١. فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» و مرآة العقول: «باب» بدون العنوان. وفى هامش المطبوع عن بعض النسخ: باب البداية بالثناء. وعن بعضها: «إذا أراد أحدكم أن يسأل ربّه». .
- ٢-٢. فى «ص»: + «أحدكم». .
- ٣-٣. فى «د، بر» والوفى: - «من». .
- ٤-٤. راجع: الكافى، كتاب الدعاء، باب الاشتغال بذكر الله عزّوجلّ، ح ٣٢٠٧؛ و تحف العقول، ص ٤٠٣، ضمن الحديث، عن موسى بن جعفر عليه السلام الوافى، ج ٩، ص ١٥٠٥، ح ٨٦٤٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧٩، ح ٨٧٨٢.

۵-۵ . «المَجْد» فی کلام العرب : الشرف الواسع . ومجده : شرفه وعظمه . النهاية ، ج ۴ ، ص ۲۹۸ (مجد).

۶-۶ . فی «بر ، بف» والوافی : «نمجده» .

۷-۷ . فی «د ، ز ، بر» : «فَعَال» .

۸-۱ . هكذا فی النسخ التي قوبلت وشرح المازندرانی والوافی ومرآة العقول والوسائل . وفي المطبوع: + «هو» .

۹-۲ . راجع : الفقيه ، ج ۱ ، ص ۳۳۶ ، ح ۹۸۲ الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۵۰۹ ، ح ۸۶۵۶ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۸۰ ، ح ۸۷۸۴ .

### ۳- الحديث

۳۱۴۳/۳ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِنَّمَا هِيَ (۱): الْمِدْحَةُ، ثُمَّ الثَّنَاءُ، ثُمَّ الْأَعْقَارُ بِالذَّنْبِ، ثُمَّ الْمَسْأَلَةُ (۲)؛ إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا بِالْأَعْقَارِ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: جز این نیست که (آداب دعا) همان مدح است، و سپس ستایش، و بعد اقرار بگناه، آنگاه درخواست، همانا بخدا سوگند هیچ بنده ای از گناه بیرون نشده جز باقرار بآن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: همانا که آن (یعنی آداب دعا) مدح است و ستایش و سپس اقرار به گناه، سپس در خواست راستش این است که به خدا هیچ بنده ای از گناه بیرون نشود جز به اقرار و اعتراف.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام، فرمود: همانا که آن (یعنی آداب دعا) همان مدح و ستایش و سپس اقرار به گناه و سپس درخواست است راستش این است که به خدا هیچ بنده ای از گناه بیرون نمی شود جز به اقرار و اعتراف به آن. (شاید مقصود از مدح، بیان بزرگواری ذات او بدون توجه به نعمت و مراد به ستایش، اعتراف به نعمتهای او و شکرگزاری از آنهاست.)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور صحيح عندي. و لعل المراد بالمدحة ما يدل على عظمة ذاته و صفاته بلا ملاحظة نعمة و بالثناء الاعتراف بنعمائه و آلائه و الشكر عليها و ضمير هي راجع إلى آداب الدعاء بقريظة المقام. قوله: إنه و أمته هذا مبني على أن الخروج من الذنوب من شرائط إجابة الدعاء، و يؤيده قوله تعالى:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ .

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٦٣

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣١٤٤/٤. وَ عَنْهُ (٤)، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

٤٨٥ / ٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ (٥) إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «ثُمَّ الثَّنَاءُ، ثُمَّ الْإِعْتِرَافُ بِالذَّنْبِ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

از امام صادق (ع) مانند همین روایت ۳ (با این تفاوت) که فرمود: سپس ثناء و سپس اعتراف به گناه کن و سپاسگزار و تسییح و تهلیل بگو و بر او ستایش کن و صلوات بفرست بر محمد و آل محمد (ص) سپس در خواست کن تا به تو عطا شود.

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز از آن حضرت علیه السلام مانند حدیث گذشته روایت شده جز اینکه در این حدیث فرموده: سپس ستایش و بعد اعتراف بگناه (و بجای اقرار که در حدیث گذشته بود اعتراف ذکر شده).

\*\*\*\*\*

[محمدعلی اردکانی, تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)]:

و از او، از ابن فضال، از ثعلبه، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت است، مگر اینکه فرمود: «بعد از آن، ثنا است. بعد از آن، اعتراف به گناه».

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

ضعیف علی المشهور صحیح عندي. و لعل المراد بالمدحة ما يدل علی عظمة ذاته و صفاته بلا ملاحظة نعمة و بالثناء الاعتراف بنعمائه و آلائه و الشکر علیها و ضمیر هي راجع إلى آداب الدعاء

بقريئة المقام. قوله: إنه وأمه هذا مبني على أن الخروج من الذنوب من شرائط إجابة الدعاء، ويؤيده قوله تعالى: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣١٤٥/٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (٧)، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ (٨)، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُوَ فَمَجِّدِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ (٩) - وَاحْمَدْهُ وَسَبِّحْهُ وَهَلِّلْهُ وَاتَّنِ عَلَيْهِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ (١٠) وَآلِهِ، ثُمَّ ...»

ص: ٣٣٥

---

١-٣ . مرجع الضمير بقريئة المقام «آداب الدعاء».

٢-٤ . في «ص»: «بالمسألة» .

٣-٥ . الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب الاعتراف بالذنوب والندم عليها، ح ٢٩٥٠، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام، وتمام الرواية: «والله ما خرج عبد من ذنب بإصرار، وما خرج عبد من ذنب إلا بالإقرار» الوافي، ج ٩، ص ١٥٠٥، ح ٨٦٤٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨١، ح ٨٧٨٦.

٤-٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق.

٥-٧ . لفظ «مثله» في سياق «وعنه» مرفوع. وفي سياق «فلان عن فلان» منصوب.

٦-٨ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٠٥، ح ٨٦٤٩؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨١، ح ٨٧٨٦.

۷-۹. فی اکثر النسخ وحاشیة المطبوع: «الحسین بن علیّ». وما ورد فی «جف» وحاشیة «بد» ،  
 بع ، جل» والمطبوع والوسائل من «الحسن بن علیّ» هو الصواب ، والمراد من الحسن بن علیّ هو  
 الوشاء ؛ فقد أكثر معلی بن محمّد من الروایة عن الحسن بن علیّ الوشاء ، وتوسّط الوشاء بین معلی  
 و بین حمّاد بن عثمان فی عدّة من الأسناد . راجع : معجم رجال الحدیث ، ج ۱۸ ، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ ،  
 الرقم ۱۲۵۰۶ ؛ وج ۵ ، ص ۳۲۸ - ۳۲۹ .

۸-۱۰. فی الکافی ، ح ۵۱۱۷ : «عن أبان بن عثمان» .

۹-۱۱. فی الکافی ، ح ۵۱۱۷ : «اللّه فمجدّه» بدل «فمجد اللّه عزّوجلّ» .

۱۰-۱. فی «ص» : «النبيّ محمّد» . وفي «بر ، بف» والکافی ، ح ۵۱۱۷ : - «محمّد» . وفي  
 حاشیة «د» : - «النبيّ» .

سَلُّ تَعْطُ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز از آن حضرت علیه السلام مانند حدیث گذشته روایت شده جز اینکه در این حدیث فرموده:  
 سپس ستایش و بعد اعتراف بگناه (و بجای اقرار که در حدیث گذشته بود اعتراف ذکر شده). حارث  
 بن مغیره گوید: که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه خواهی دعا کنی پس خدای عز و جل  
 را تمجید کن، و سپاسگزار و او را تسبیح و تهلیل بگو و او را ثنا گوی (و ستایش کن) و بر محمد  
 (صلی الله علیه و آله) و آل او صلوات فرست سپس درخواست کن تا بتو داده شود.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۳۸

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) مانند همین روایت ۳ (با این تفاوت) که فرمود: سپس ثناء و سپس اعتراف به گناه کن ۵- از حارث بن مغیره که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه خواهی دعا کنی، خدا عز و جل را تمجید کن و سپاسگزار و تسبیح و تهلیل بگو و بر او ستایش کن و صلوات بفرست بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) سپس درخواست کن تا به تو عطا شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه می خواهی دعا کنی، خدای عز و جل را تمجید کن و سپاسگزار و تسبیح و تهلیل بگو او را ستایش کن و بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله درود فرست و درخواست کن تا به تو داده شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

و الإقرار متقاربان بل مترادفان.: ضعيف على المشهور. و الخمس الأول متقاربة، و يحتمل العموم و الخصوص في بعضها، و قد يقال: التمجيد هو الله أكبر، و التحميد هو الحمد لله، و التسبيح سبحان

الله، و التهليل هو لا إله إلا الله، و الثناء هو عد نعم الله عليه، و لا يبعد تعميمها ليشمل ما يؤدي تلك المعانى كما يطلق التمجيد على الحوقلة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٦٤

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣١٤٦/٦. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمْ الْحَاجَةَ فَلْيُثْنِ عَلَى رَبِّهِ وَ لِيَمْدَحْهُ (٢)؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا طَلَبَ الْحَاجَةَ مِنَ السُّلْطَانِ هَيَّأَ لَهُ مِنَ الْكَلَامِ أَحْسَنَ مَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَإِذَا طَلَبْتُمُ الْحَاجَةَ فَمَجِّدُوا اللَّهَ الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ وَ اْمْدَحُوهُ وَ اَثْنُوا عَلَيْهِ، تَقُولُ (٣):

يَا أَجُودَ مَنْ أَعْطَى، وَ يَا (٤) خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، يَا (٥) أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ، يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ، يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا (٦)، يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، وَ يَقْضِي مَا أَحَبَّ، يَا مَنْ يَحُولُ (٧) بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ.

وَ أَكْثَرَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَإِنَّ أَسْمَاءَ اللَّهِ كَثِيرَةٌ، وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (٨)، وَ قُلِ: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ مَا أَكْفُ بِهِ وَجْهِي، وَ أَوْعِدِّي بِهِ (٩) عَنْ (١٠) أَمَانَتِي،

ص: ٣٣٦

---

١- ٢. الكافي، كتاب الصلاة، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء، ذيل ح ٥١١٧. وفيه، كتاب الصلاة، باب البكاء، ح ٣١٣٩، بسند آخر، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره. وراجع: الكافي،

- كتاب الصلاة، باب صلاة الحوائج، ح ٥٦٧٩ و ٥٦٨٠ الوافى، ج ٩، ص ١٥٠٦، ح ٨٦٥٠؛  
الوسائل، ج ٧، ص ٨١، ح ٨٧٨٧.  
٢-٣. فى حاشية «ج»: «وليحمده».  
٣-٤. فى «ب، بر»: «يقول».  
٤-٥. فى «بف» والوافى: «يا» بدون الواو.  
٥-٦. فى «ب»: «ويا».  
٦-٧. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٦٩: «ولا ولدا، اتّخاذ الولد هو أن يجعل أحدا من عبيده  
بمنزلة الولد، فذكر عدم الولد لا يغنى عنه».  
٧-٨. فى «بف»: «تحول».  
٨-٩. فى «ب، ز، ص» والوافى والوسائل: «وآل محمّد» بدل «وآله».  
٩-١٠. فى شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٢٢٥: «وأؤدى به عن أمانتى، أى أقوى، يقال: آدى  
يؤدى \_ كآوى يؤوى \_ إذا قوى، و«عن» بمعنى «على». وقراءة «أؤدى» بتشديد الدال من التأدية  
وجعل «عن» زائدة احتمالاً بعيداً. والمراد بالأمانة العبادات والقوة عليها، وأداؤها موقوف على الرزق  
.»  
١٠-١١. فى «ب، ص» وحاشية «د، بر، بف» والوافى والوسائل: «عنّى».

وَأَصِلْ (١) بِهِ رَحِمِي، وَيَكُونُ عَوْنًا لِي فِي (٢) الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ.

وَقَالَ: «إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَجَّلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ، وَجَاءَ آخِرُ، فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَتْنِي عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَصَلَّى عَلَيَّ النَّبِيُّ وَآلِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَلْ تُعْطَ (٣)». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما حاجتی خواهد پس پروردگار را ستایش کند و او را مدح گوید، زیرا چون مردی از سلطان حاجتی خواهد بهترین سخنی که توانائی آن را دارد برای او آماده سازد، پس چون حاجتی خواستی پس خدای عزیز جبار را تمجید کنید و او را مدح گوئید و ستایش کنید (و با این بیان) میگوئی: «یا اجود من اعطی، و یا خیر من سئل، یا ارحم من استرحم، یا احد یا صمد، یا من»

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

«، یا من لم يتخذ صاحبة و لا ولدا، یا من يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و يقضى ما أحب، یا من»

يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ

«، یا من هو بالمنظر الاعلی، یا من لیس کمثله شیء، یا سمیع یا بصیر». و از نامهای خدای عز و جل بسیار بگو، زیرا نامهای خدا بسیار است و صلوات فرست بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آتش و بگو: «اللهم اوسع علی من رزقك الحلال ما أكف به وجهی و أودی به عن امانتی و أصل به رحمی و یکون عوناً لی فی الحج و العمرة». و فرمود: مردی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و از خدای عز و جل در خواست کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده نسبت (بدرخواست از) پروردگارش شتاب کرد، مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس بر خدای عز و جل ثناء خواند (و او را ستایش کرد) و بر پیغمبر و آتش صلوات فرستاد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (اکنون) درخواست کن که بتو داده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه یکی از شماها حاجتی خواهد، باید پروردگارش را ستایش کند و مدح گوید، زیرا چون مردی حاجتی از سلطان جوید، برای او سخنی آماده سازد که بهتر از آن نتواند، پس هر گاه حاجت خواستید، خدای عزیز جبار را تمجید کنید و مدح نمائید و بر او ستایش کنید، می گوئی: ای بخشنده ترین هر که عطا کرده و بهترین کسی که از او خواهش شده، ای مهربان تر کسی که از او مهر خواهند، ای یگانه، ای بی نیاز، ای کسی که نزاده ای و زائیده نشدی و نمی باشد برای او همتای، ای کسی که نگرفته است همسری و نه فرزندی، ای کسی که هر چه می خواهد، می کند، و هر چه اراده سازد، بدان حکم می دهد و هر چه را دوست دارد، اجراء می نماید، ای کسی که میان مرد و دلش حائل می شود، ای کسی که در منظره اعلا است، ای کسی که به مانندش چیزی نیست، ای شنوا ای بینا. و از نامهای خدا عز و جل بسیار بیاور، زیرا نامهای خدا بسیار است و صلوات فرست بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آلش و بگو: بار خدایا از روزی حلالیت بر من وسعت بده و به اندازه ای که آبروی خود را نگهدارم و آنچه بر من سپرده است پردازم به وسیله آن، و رحم خود را پیوست دارم و کمک کنم و برایم در حج و عمره کمک باشد. و فرمود: مردی به مسجد در آمد و دو رکعت نماز خواند و از خدا عز و جل درخواست کرد، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده شتابانه به درگاه پروردگارش رفت و دیگری آمد و نماز گزارد و سپس خدا عز و جل را ستایش کرد و صلوات بر پیغمبر فرستاد (و آلش) پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: درخواست کن تا به تو عطا شود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شماها حاجتی خواهد، باید پروردگارش را ستایش کند و مدح گوید، زیرا چون مردی حاجتی از سلطان جوید، برای او سخنی آماده سازد که بهتر از آن نتواند، پس هرگاه حاجت خواستید، خدای عزیز جبار را تمجید کنید و مدح نمائید و بر او ستایش کنید، می گوئی: ای بخشنده ترین که عطا کردی و بهترین کسی که از او خواهش شده، ای مهربان تر از هرکس که از او مهر خواهند، ای یگانه، ای بی نیاز، ای کسی که نزاده ای و زائیده نشدی و برای او همتائی نیست، ای کسی که نه همسری داری و نه فرزندی، ای کسی که هرچه می خواهد، می کند، و هرچه اراده سازد، بدان حکم می دهد و هرچه را دوست دارد، اجراء می نماید، ای کسی که میان مرد و دلش حائل می شود، ای کسی که در جایگاه بالاست، ای کسی که همانندش چیزی نیست، ای شنوا، ای بینا، و از نامهای خدای عزّ و جلّ بسیار بیاور، زیرا نامهای خدا بسیار است و بر محمد صلی الله علیه و اله و آتش درود فرست و بگو: بار خدایا از روزی حلالیت بر من توسعه ده و به اندازه ای که آبروی خود را نگهدارم و آنچه بر من سپرده است بپردازم، و رحم خود را پیوست دارم و کمک کنم و برایم در حج و عمره کمک باشد.

و فرمود: مردی به مسجد درآمد و دو رکعت نماز خواند و از خدای عزّ و جلّ درخواست کرد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: این بنده شتابانه به درگاه پروردگارش رفت و دیگری آمد و نماز گزارد و سپس خدای عزّ و جلّ را ستایش کرد و صلوات بر پیامبر و آتش فرستاد پس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: درخواست کن تا به تو عطا شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. و فى النهاية فى أسماء الله تعالى العزيز هو الغالب القوى الذى لا يغلب، و العزة فى الأصل القوة و الشدة و الغلبة، و قال فى أسمائه تعالى الجبار، و معناه الذى يقهر العباد على ما أراد من أمر و نهى، يقال: جبر الخلق و أجبرهم، و أجبر أكثر و قيل: هو العالى فوق خلقه، و فى العدة الجواد هو المنعم المحسن الكثير الإنعام و الإحسان، و الفرق بينه و بين الكريم أن الكريم الذى يعطى مع السؤال، و الجواد الذى يعطى من غير سؤال، و قيل: بالعكس. و الجود السخاء و رجل جواد أى سخى، و لا يقال لله تعالى سخى لأن أصل السخاوة يرجع إلى اللين، يقال: أرض سخاوية و قرطاس سخاوى إذا كان لينا و سمي السخى سخيا لئنه عند الحوائج. و أقول: روى فى الخصال و العيون أنه سأل رجل أبا الحسن عليه السلام و هو فى الطواف فقال له: أخبرنى عن الجواد فقال: إن لكلامك و جهين فإن كنت تسأل عن المخلوق فإن الجواد الذى يؤدى ما افترض الله عليه، و البخيل من بخل بما افترض الله عليه، و إن كنت تعنى الخالق فهو الجواد إن أعطى، و هو الجواد إن منع، لأنه إن أعطى عبدا أعطاه ما ليس له، و إن منع منع ما ليس له. و قال فى النهاية: الأحد هو الفرد الذى لم يزل وحده و لم يكن معه آخر، و هو اسم بنى لطفى ما معه من العدد، تقول: ما جاءنى أحد، و الهمزة فيه بدل من الواو، و أصله وحد لأنه من الوحدة، و فى حديث الدعاء أنه قال له سعد و كان يشير فى دعائه بإصبعين أحد أحد أى أشر بإصبع واحدة، لأن الذى تدعو إليه واحد، و هو الله تعالى و قال: الواحد هو الفرد الذى لم يزل وحده و لم يكن معه آخر. قال الأزهري: الفرق بين الواحد و الأحد أن الأحد بنى لطفى ما يذكر معه من العدد تقول: ما جاءنى أحد، و الواحد اسم بنى لمفتتح العدد، تقول: جاءنى واحد من الناس، و لا تقول: جاءنى أحد من الناس، و لا تقول: جاءنى أحد فالواحد منفرد بالذات فى عدم المثل و النظير، و الأحد منفرد بالمعنى و قيل: الواحد هو الذى لا يتجزى و لا يثنى و لا يقبل الانقسام و لا نظير له و لا مثل و لا يجمع هذين الوصفين إلا الله تعالى. و قال فى العدة: الواحد و الأحد اسمان يشملهما نفى الأبعاد عنهما. و الأجزاء، و الفرق من وجوه:

الأول: أن الواحد هو المتفرد بالذات والأحد هو المتفرد بالمعنى، الثانى: أن الواحد أعم موردا لكونه يطلق على من يعقل وغيره، ولا يطلق الأحد إلا على من يعقل، الثالث: أن الواحد يدخل فى الضرب والعدد، ويمتنع دخول الأحد فى ذلك. روى الصدوق (ره) فى التوحيد عن الصادق عليه السلام قال: قال الباقر عليه السلام الأحد الفرد المتفرد والحد والواحد بمعنى واحد وهو التفرد الذى لا نظير له، والتوحيد الإقرار بالوحدة وهو الانفراد والواحد المتباين الذى لا ينبعث من شىء ولا يتحد بشىء ومن ثم قالوا إن بناء العدد من الواحد وليس الواحد من العدد، لأن العدد لا يقع على الواحد، بل يقع على الاثنين فمعنى قوله: الله أحد أى المعبود الذى يأله الخلق عن إدراكه والإحاطة بكيفيته فرد بالهيته متعال عن صفات خلقه. وقال البيضاوى: الصمد السيد المصمود إليه فى الحوائج من صمد إذا قصد وهو الموصوف به على الإطلاق لأنه يستغنى عن غيره مطلقا وكل ما عداه يحتاج إليه فى جميع جهاته. وفى النهاية الصمد هو السيد الذى انتهى إليه السؤدد، وقيل: الدائم الباقي وقيل: الذى لا جوف له، وقيل: الذى يصمد فى الحوائج إليه أى يقصد، وروى فى التوحيد عن الصادق عن آبائه عليهم السلام عن الحسين بن على عليهما السلام أنه قال: الصمد الذى لا جوف له، والصمد الذى قد انتهى سؤدده، والصمد الذى لا يأكل ولا يشرب، والصمد الذى لا ينام، والصمد الدائم الذى لم يزل ولا يزال. وعنه عليه السلام قال: كان محمد بن الحنفية رضى الله عنه يقول: الصمد القائم بنفسه الغنى عن غيره، وقال غيره: الصمد المتعالى عن الكون والفساد، والصمد الذى لا يوصف بالتغاير، وقال الباقر عليه السلام: الصمد السيد المطاع الذى ليس فوقه أمر وناه. وعن على بن الحسين عليهما السلام قال: الصمد الذى لا شريك له ولا يؤده حفظ شىء ولا يعزب عنه شىء وبإسناده عن أبى البخترى قال: قال زيد بن على عليه السلام قال: الصمد الذى إذا أراد شيئا قال له كن فيكون، والصمد الذى أبدع الأشياء فخلقها أضدادا وأشكالا وأزواجا وتفرد بالوحدة بلا ضد ولا شكل ولا مثل ولا ند. وعنه عن الصادق عليه السلام قال: إن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين عليه السلام يسألونه عن الصمد فكتب إليهم أنه سبحانه قد فسر الصمد فقال: لم يلد لم يخرج منه شىء كثيف كالولد، و سائر الأشياء الكثيفة التى تخرج من المخلوقين ولا شىء لطيف كالنفس ولا يتشعب منه البدوات كالسنة والنوم الخطرة والهم والحزن



و البهجة و الضحك و البكاء و الخوف و الرجاء و الرغبة و السامة و الجوع و الشبع، تعالى عن أن يخرج منه شيء و أن يتولد منه شيء كثيف أو لطيف، و لم يولد و لم يتولد من شيء كما تخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء من الشيء و الدابة من الدابة و النبات من الأرض و الماء من ينباع و الثمار من الأشجار و لا كما تخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين و السمع من الأذن و الشم من الأنف و الذوق من الفم و الكلام من اللسان و المعرفة و التمييز من القلب و النار من الحجر، لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء و لا في شيء و لا على شيء مبدع الأشياء و خالقها و منشئ الأشياء بقدرته يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئة و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد الذي لم يلد و لم يولد، عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال، و لم يكن له كفوا أحد فيعازه في سلطانه. و جملة القول فيه أنه إما فعل بمعنى مفعول من صمد إليه إذا قصده أى السيد المقصود إليه فى جميع الحوائج أو هو بمعنى الصمت أى الذى لا جوف له. و قال بعض اللغويين هو الأملس من الحجر، لا يقبل الغبار، و لا يدخله شيء و لا يخرج منه شيء فعلى الأول عبارة عن وجوب الموجود و الاستغناء المطلق و احتياج كل شيء فى جميع أموره إليه أى الذى يكون عنده ما يحتاج إليه كل شيء و يكون رفع حاجة الكل إليه و لم يفقد فى ذاته شيئاً مما يحتاج إليه الكل و إليه يتوجه كل شيء بالعبادة و الخضوع، و هو المستحق لذلك. و أما على الثانى فهو عبارة عن أنه إحدى الذات أحدى المعنى ليست له أجزاء ليكون بين الأجزاء جوف و لا صفات زائدة فيكون بينهما و بين الذات جوف، أو عن أنه الكامل بالذات ليس فيه جهة استعداد و إمكان و لا خلوه عما يليق به، فلا يكون له جوف يصلح أن يدخله ما ليس له فى ذاته فيستكمل به، فالجوف كناية عن الخلو عما يصح اتصافه به. و أما على الثالث فهو كناية عن عدم الانفعال و التأثر عن الغير و كونه محلاً للحوادث، كما روى عن الصادق عليه السلام أنه سئل عن رضا الله و سخطه فقال: ليس على ما يوجد من المخلوقين، و ذلك أن الرضا دخال يدخل عليه فينقله من حال إلى حال، لأن المخلوق أجوف معتمل مركب للأشياء فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشياء فيه لأنه واحد و إحدى الذات و إحدى المعنى. و قد بسطنا القول فى ذلك فى كتاب التوحيد من البحار. يا من

لَمْ يَلِدْ

لتنزهه عن الشهوة، و الافتقار إلى الصاحبة و الولد، و المجانسة لشيء و الولد يجانس الوالد، و فيه رد على من أثبت له ولدا كاليهود و النصارى و المشركين القائلين بأن الملائكة بنات الله

وَلَمْ يُولَدْ

لأنه لا يفتقر إلى شيء ولا سبقه عدم.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

أى و لم يكن له كفوا أحد أى و لم يكن أحد يكافئه أو يماثله عن صاحبة و لا غيرها و كان أصله أن يؤخر الظرف لأنه صلة لكن لما كان المقصود نفي المكافاة عن ذاته تعالى قدم تقديمًا للأهم. و يجوز أن يكون حالا من المستكن فى كفوا أو خبرا و يكون كفوا حال من أحد. و قال الطبرسى قدس سره سأل رجل عليا عليه السلام عن تفسير سورة التوحيد فقال

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بلا تأويل عدد،

الصَّمَدُ

بلا تبعيض بدد،

لَمْ يَلِدْ

فيكون موروثا هالكا،

وَلَمْ يُولَدْ

فيكون إليها مشاركا،

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

من خلقه

كُفُوًا أَحَدٌ

، وقال ابن عباس

لَمْ يَلِدْ

فيكون والدا،

وَلَمْ يُوَلَدْ

فيكون ولدا، وقيل

لَمْ يَلِدْ

ولدا فيرث عنه ملكه،

وَلَمْ يُوَلَدْ

فيكون قد ورث الملك عن غيره، وقيل

لَمْ يَلِدْ

فيدل على حاجته، فإن الإنسان يشتهي الولد لحاجته إليه،

وَلَمْ يُوَلَدْ

فيدل على حدوثه، وذلك من صفات الأجسام، وفي هذا رد على القائلين بأن عزيزا و المسيح ابن الله تعالى، وأن الملائكة بنات الله،

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

، كفوا له أى عديلا ونظيرا يماثله. وفي هذا رد على من أثبت له مثلا فى القدم وغيره من الصفات، وقيل: معناه ولم تكن له صاحبة وزوجة فتلد منه لأن الولد يكون من الزوجة فكفى عنها بالكفو، لأن الزوجة تكون كفوا لزوجها. وقيل: أنه سبحانه بين التوحيد بقوله

اللَّهُ أَحَدٌ

، و بين العدل بقوله:

اللَّهُ الصَّمَدُ

، و بين ما يستحيل عليه من الوالد و الولد بقوله

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ

، و بين ما لا يجوز عليه من الصفات بقوله

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

، وفيه دلالة على أنه ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا هو فى مكان ولا جهة. وقال بعض أرباب اللسان: وجدنا أنواع الشرك ثمانية: النقص و التقلب و الكثرة و العدد و كونه علة و معلولا، و الأشكال و الأضداد، فنفى الله سبحانه عن صفة نوع الكثرة و العدد بقوله: هو الله، و نفى التقلب و

النقص بقوله

اللَّهُ الصَّمَدُ

، و نفى العلة و المعلول بقوله

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ

، و نفى الأشكال و الأضداد بقوله:

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

فحصلت الوحداية البحت. و لا ولدا اتخاذ الولد هو أن يجعل أحدا من عبيده بمنزلة الولد، فذكر  
عدم الولد لا يغنى عنه يا من

يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

\*

بمجرد المشية بلا آلة و لا روية و لا تعب و لا مشقة و

يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

الحكم القضاء بالعدل أى يحكم بلا مانع بالعدل بين العباد ما يشاء من الفقر و الغناء و الصحة و  
السقم و غيرها، و يقضى ما أحب على وفق الحكمة يا سميع أى من يسمع بغير جارحة و لا يعزب  
عن إدراكه مسموع يا بصير أى الذى يشاهد الأشياء كلها ظاهرها و خافيتها بغير جارحة. من رزقك  
الحلال هو ما كان حصوله بطريق مشروع بظاهر الشرع لا الحلال الواقعى فإنه قوت المصطفين. و  
اختلفوا فى أن الحرام رزق أم لا؟ فذهب إلى كل فريق، فالحلال على الأول تقييد و على الثانى تأكيد  
ما أكف به وجهى أى عن ذل السؤال و أودى به عن أمانتى كذا فى أكثر نسخ الكتاب و سائر كتب  
الأدعية و فى بعض النسخ عنى أمانتى، و يؤيده ما رواه السيد بن طاوس فى كتاب الإقبال بإسناده عن  
الكاظم و الصادق عليهما السلام فى الدعاء عقيب كل فريضة فى شهر رمضان: و اجعل فيما تقضى  
و تقدر أن تطيل عمرى و توسع على رزقى و تؤدى عنى أمانتى و دينى، و فى رواية أخرى أيضا عن

الصادق مثل ذلك، و على الأخير لا يحتاج إلى تكلف و على الأول كلمة من أما زائدة أو بمعنى من أو للبدل كما فى قوله تعالى:

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً

\*

أو بتضمين معنى التجاوز و الإعراض، أو للتعليل إن كان المراد بالأمانة ضد الخيانة أى أودى به الحقوق بسبب أمانتى. فى القاموس: الأمانة ضد الخيانة و

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ

أى الفرائض المفروضة أو النية التى تعتقدها فيما تظهره باللسان من الإيمان و تؤديه من جميع الفرائض فى الظاهر لأن الله تعالى ائتمنه عليها و لم يظهرها لأحد من خلقه، فمن أضمر التوحيد مثل ما أظهر فقد أدى الأمانة. و فى النهاية: الأمانة تقع على الطاعة و العبادة و الوديعه و الثقة و الأمان، و قد جاء فى كل منها حديث، و فى حديث أشراط الساعة و الأمانة مغتما أى يرى من فى يده أمانة أن الخيانة فيها غنيمه قد غنمها، و فيه: استودع الله دينك و أمانتك أى أهلك و من تخلفه بعدك منهم و مالک الذى تودعه و تستحفظه أمينك و وكيلك. و قال الطيبى فى شرح المشكاة: فيه فإنكم أخذتموهن بأمانة الله أى بعهدده و هو ما عهد إليهم من الرفق و الشفقة، انتهى. و الظاهر أن المراد هنا أداء بما ائتمنه عليه الناس و ما لزمه من حقوقهم التى يمكن تداركها بالمال، و ربما يقرأ أودى بتخفيف الدال من قولهم أدى يؤدى كأوى يؤوى إذا قوى فعن بمعنى على، فقال: المراد بالأمانة العبادات و القوة عليها و أداؤها موقوف على الرزق، و فى الخبر لو لا الخبز ما صلينا و لا صمنا. عجل العبد ربه حيث سأله قبل أن يجده و يثنى عليه، و تعديته إلى المفعول به لتضمين معنى السؤال، و فيه دلالة على أن الحمد و الثناء و الصلاة على النبى صلى الله عليه و آله و سلم فى الصلاة غير كافية للسؤال عقيبها سل تعطه كان الهاء للسكت، و فى بعض النسخ بدونها.

## ٧- الحديث

٣١٤٧/٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ (٥)، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «دَخَلَ رَجُلٌ الْمَسْجِدَ، فَأَبْتَدَأَ (٦) قَبْلَ الشَّائِءِ عَلَى اللَّهِ ٢ / ٤٨٩ وَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : عَاجِلَ (٧) الْعَبْدُ رَبَّهُ؛ ثُمَّ دَخَلَ آخِرًا، فَصَلَّى وَ أَثْنَى عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ صَلَّى عَلَى (٨) رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : سَلْ تُعْطَهُ (٩)».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الشَّائِءَ عَلَى اللَّهِ وَ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِهِ (١٠) قَبْلَ

ص: ٣٣٧

- 
- ١-١ . في «ب، د، ز، ص، بس»: «وأوصل» .
  - ٢-٢ . في «بر» وحاشية «ج، بف» والوافي: «على» .
  - ٣-٣ . في «ج، د، ز» والوافي: «تعطه» . قال في المرأة: «كأنَّ الهاء للسكت» .
  - ٤-٤ . التهذيب، ج ٣، ص ٨٥، ح ٢٤٢، بسنده عن صفوان بن يحيى، عن جعفر بن سماعة، عن العيص، من قوله: «يا أجود من أعطى» إلى قوله: «في الحجِّ والعمرة» مع اختلاف يسير. فقه الرضا عليه السلام، ص ١٢٣، من قوله: «وقال: إنَّ رجلاً دخل المسجد فصلى» مع اختلاف يسير الوافي، ج ٩، ص ١٥٠٩، ح ٨٦٥٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧٩، ح ٨٧٨٣ .

۵-۵. فی «ج، بر، بس، بف، جر»: «أبی کهمش»، والمذکور فی رجال النجاشی، ص ۴۳۶، الرقم ۱۱۷۰؛ ورجال البرقی، ص ۴۳؛ ورجال الطوسی، ص ۵۴۱، الرقم ۸۸۸، هو أبوکهمس. و فی الرجال لابن داود، ص ۳۶۹، الرقم ۱۶۵۲: أبوکهمس، وكثرة التصحيف فی هذا الكتاب لاتخفى على المتتبع. هذا، ولم نجد فی ما تتبّعنا من الأسناد وكتب الرجال من یسمی بکهمش، أو کتی بأبی کهمش.

۶-۶. فی «بر» وحاشیة «بف» والوافی: «وابتدا».

۷-۷. فی الوسائل: «عجل».

۸-۱. فی الوافی: «محمد».

۹-۲. فی «ب، بر» وحاشیة «بف»: «تعط».

۱۰-۳. فی «ج، ز»: «على رسول الله صلى الله عليه وآله».

الْمَسْأَلَةُ، وَ أَنَّ أَحَدَكُمْ لِيَأْتِيَ الرَّجُلَ يَطْلُبُ الْحَاجَةَ، فَيَحِبُّ أَنْ يَقُولَ لَهُ خَيْرًا قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَهُ (۱)  
حَاجَتَهُ (۲).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو کهمس گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش بر خدا و صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شروع بدعا کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده در (دعا و درخواست از) پروردگارش شتاب کرد، سپس مرد دیگری وارد شد و نماز خوانده و خدای عز و جل را ستایش نمود و بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صلوات فرستاد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوی فرمود: بخواه تا بتو داده شود. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا در کتاب علی علیه السلام است که: ستایش بر خدا و صلوات بر



رسول خدا پیش از حاجت خواستن است، و یکی از شماها (چون) نزد مردی آید و حاجتی خواهد آن مرد دوست دارد که پیش از خواستن حاجتش سخن خوشی گوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی به مسجد آمد و هنوز ستایش خدا نکرده و صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نفرستاده آغاز خواهش از خدا نمود، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده شتابانه به درگاه پروردگارش رفت، سپس دیگری آمد و ستایش خدا عز و جل نمود و صلوات بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: درخواست کن تا به تو عطا شود، سپس فرمود: در کتاب علی (علیه السلام) است که ستایش بر خدا و صلوات بر رسولش پیش از درخواست است و مقدمه آن است و راستی یکی از شماها که نزد مردی آید و حاجتی خواهد، دوست دارد که پیش از درخواست حاجتش برای او سخن خوشی گوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام می فرمود:

مردی به مسجد آمد و هنوز ستایش خدا نکرده و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و اله نفرستاده تقاضای خود را از خداوند آغاز کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: این بنده شتابانه به

درگاه پروردگارش رفت، سپس دیگری آمد و ستایش خدای عزّ و جلّ نمود و بر پیامبر خدا صلّی الله علیه و اله درود فرستاد و رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرمود: درخواست کن تا به تو عطا شود، سپس فرمود: در کتاب علی علیه السّلام است که ستایش بر خدا و درود بر پیامبرش پیش از درخواست است و مقدمه آن است و راستی یکی از شماها که نزد مردی آید و حاجتی بخواهد، دوست دارد که پیش از درخواست حاجتش، برای او سخن خوبی بگوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و مضمونه ظاهر مما سبق و قوله: إن فی کتاب علی من کلام الصادق علیه السلام.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۷۲

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۱۴۸/۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: قُلْتُ: آيَتَانِ (٣) فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - أَطْلُبُهُمَا، فَلَا (٤) أَحَدُهُمَا؟

قَالَ: «وَمَا هُمَا؟».

قُلْتُ: قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (٥) فَندَعُوهُ وَلَا نَرَى إِجَابَةً (٦).

قَالَ: «أَفْتَرَى اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَخْلَفَ (٧) وَعَدَهُ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمِمَّ (٨) ذَلِكَ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي (٩)، قَالَ (١٠): «لَكِنِّي أَخْبِرُكَ، مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيمَا أَمَرَهُ، ثُمَّ دَعَاهُ (١١) مِنْ جِهَةِ الدُّعَاءِ، أَجَابَهُ».

قُلْتُ: وَمَا جِهَةُ الدُّعَاءِ؟

قَالَ: «تَبْدَأُ (١٢) فَتَحْمَدُ (١٣) اللَّهَ، وَتَذْكُرُ نِعَمَهُ عِنْدَكَ، ثُمَّ تَشْكُرُهُ، ثُمَّ تُصَلِّي (١٤) عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ تَذْكُرُ ذُنُوبَكَ، فَتَقْرَأُ بِهَا، ثُمَّ تَسْتَعِيدُ (١٥) مِنْهَا، فَهَذَا جِهَةُ الدُّعَاءِ».

ص: ٣٣٨

١-٤ . في «ج، ز، ص» والوافي: «أن يسأل» . وفي «بس»: «أن يطلب» .

٢-٥ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٠٧، ح ٨٦٥٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨٠، ح ٨٧٨٥ .

٣-٦ . في «ج، ز، ص، بس» وحاشية «د، بر»: «آيتين» .

٤-٧ . في الوسائل: «ولا» .

٥-٨ . غافر (٤٠): ٦٠ .

٦-٩ . في «بر، بف»: «الإجابة» .

٧-١٠ . في «ز»: «+ (ما)» .

٨-١١ . في «ز»: «مم» . وفي حاشية «بر»: «فلم» .

۹-۱۲. فی «بس» : «قلت» .

۱۰-۱۳. فی «د، ص، بر، بف» والوافی : «فقال» .

۱۱-۱۴. فی «ز» : «دعا» .

۱-۱۲. فی «ص» : «یبدأ» .

۲-۱۳. فی «ص» : «فیحمد» .

۳-۱۴. فی «بس» : «یصلی» .

۴-۱۵. فی «ب» وحاشیة «ج، د، ز، بر، بف» والوافی والوسائل : «ثم تستغفر» . وفی «ص» :

«ثم تستغفر الله» . وفی مرآة العقول : «وتستعید» .

ثُمَّ قَالَ: «وَمَا الْآيَةُ الْأُخْرَى؟».

قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۱) وَإِنِّي أَنْفَقُ (۲) وَ لَا أَرَى (۳) خَلْفًا.

قَالَ: «أَفَتَرَى اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَخْلَفَ وَعْدَهُ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَمِمَّ ذَلِكَ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي، قَالَ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اِكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ، وَ أَنْفَقَهُ (۴) فِي حِلِّهِ (۵)، لَمْ يَنْفَقْ دِرْهَمًا إِلَّا أَخْلَفَ (۶) عَلَيْهِ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث کرده نقل کند که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا (قرآن) است که آن دورا میجویم و نمی یابم، فرمود: کدام است آن دو آیه؟ عرض کردم: گفتار خدای عز و جل: «مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم» (سوره مؤمن آیه

۶۰) و ما او را میخوانیم و اجابتی نمی بینیم؟ فرمود: آیا تو پنداری که خداوند خلاف وعده خود کرده؟ عرضکردم: نه، فرمود: پس این (باجابت نرسیدن دعاها) از چیست؟ عرضکردم: نمیدانم، فرمود، ولی من تو را آگاه کنم: هر که خدای عز و جل را در آنچه باو فرمان داده اطاعت کند سپس او را از جهت دعا بخواند او را اجابت کند، عرضکردم: جهت دعا چیست؟ فرمود: شروع میکنی پس خدا را حمد و ستایش کنی، و نعمتهائی که بتو داده است بزبان آری، و سپس او را شکر کنی، سپس بر محمد (صلی الله علیه و آله) صلوات فرستی، و سپس گناهان خود را یاد آور شوی و بدانها اعتراف کنی و از آنها بخدا پناه ببری، اینست جهت (و راه) دعا. سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرضکردم: گفتار خدای عز و جل: «و آنچه بدهید از چیزی پس خداوند عوضش را بدهد و اوست بهترین روزی دهندگان» (سوره سبأ آیه ۳۹) و من انفاق کنم (و بدهم ولی عوضی (برای آن) نبینم؟ فرمود: آیا پنداری که خدای عز و جل خلاف وعده خود کند؟ عرضکردم: نه، فرمود: پس این از چیست؟ عرضکردم: ندانم، فرمود: اگر هر آینه یکی از شماها مالی را از راه حلالش بدست آورد، و آن را در راه حلالش انفاق کند (و بدهد) هیچ دره‌می از آن انفاق نکند جز اینکه بر آن عوض داده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از عثمان بن عیسی، از کسی که برای او باز گفته که گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: دو آیه در قرآن خدا است عز و جل که آنها را می جوئیم و نمی یابیم، فرمود: آن دو کدامند؟ گفتم: قول خدا عز و جل (۶۰ سوره مؤمن): «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، ما او را می خوانیم و اجابتی دریافت نمی کنیم، فرمود: به نظر تو خداوند وعده خلافتی می کند؟ گفتم: نه، فرمود: پس این از چه راه است؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: ولی من به تو خبر می دهم، هر که خدا عز و جل را اطاعت کند در آنچه به او

فرمان داده است و سپس او را از جهت دعا بخواند، خدا اجابت کند، گفتم: جهت دعا چیست؟ فرمود: راه دعا این است که خدا را سپاسگزاری و حمد کنی و نعمتی که به تو داده است یاد آور شوی و سپس او را شکر گزاری و سپس صلوات فرستی بر محمد (صلی الله علیه و آله) و آتش و سپس گناهان خود را یاد کنی و بدان ها اعتراف نمائی و سپس از آنها به خدا پناه ببری، این راه دعا است، سپس فرمود: آیه دیگر چیست؟ گفتم: قول خدا عز و جل (۳۹ سوره زمر): «و هر آنچه را از هر چه باشد خرج کنی عوضش را می دهد و او بهترین روزی دهنده ها است»، من خرج می کنم و عوضش را نمی بینم، فرمود: به نظر تو خدا عز و جل خلف وعده می کند؟ گفتم: نه، فرمود: پس این از چیست؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: اگر چنانچه هر یک از شماها مالی را از راه حلالش به دست آورد و آن را در راه حلالش خرج کند و هیچ درهمی (ریالی) خرج نکند جز آنکه به او عوض داده شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «عثمان بن عیسی»، از کسی که برای او حدیث کرد، نقل قول می کند: که بحضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در قرآن است که آنها را می جوئیم و نمی یابیم، فرمود: آن دو کدامند؟ گفتم: قول خدای عز و جل: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم (مؤمن/۶۰)»، ما او را می خوانیم و اجابتی دریافت نمی کنیم، فرمود: به نظر تو خداوند وعده خلافی می کند؟ گفتم: نه، فرمود: پس این از چیست؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: ولی من به تو خبر می دهم که هرکس خدای عز و جل را در آنچه به او فرمان داده فرمان برد و سپس او را بخواند، خدا او را اجابت کند، عرض کردم: جهت دعا چیست؟ فرمود: راه دعا این است که خدا را سپاسگزاری و حمد کنی و نعمتی که به تو داده است یاد آور شوی و سپس او را شکرگزاری و سپس بر محمد صلی الله علیه و آله و آتش درود فرستی و سپس از گناهان خود یاد کنی و به آنها اعتراف نمائی و سپس از آنها به خدا پناه ببری، این راه

دعاست، سپس فرمود: آیه دیگر چیست؟ گفتم: قول خدای عزّ و جلّ: «و هر آنچه را از چیزی بدهید و خرج کنید خداوند عوضش را می دهد و او بهترین روزی دهنده هاست (زمر/۳۹)»، من خرج می کنم و عوضش را نمی بینم، فرمود: به نظر تو خدای عزّ و جلّ خلف وعده می کند؟ عرض کردم: نه، فرمود: پس این از چیست؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: اگر چنانچه هریک از شماها مالی از راه حلالش به دست آورد و آن را در راه حلالش خرج کند و هیچ درهمی (ریالی) خرج نکند جز آنکه به او عوض داده شود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. من أطاع الله تعالى فيما أمره أي جميع أوامره، لأن الله تعالى قال:

أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

أو إشارة إلى قوله تعالى:

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا

ثم دعاه من جهة الدعاء إشارة إلى أن الوعد مشروط بحصول شروط ورفع موانع، و من جملة الشروط ما ذكره عليه السلام في هذا الخبر، فقد يكون عدم حصول خصوص الأمر الذي دعا له لعدم تحقق هذه الشرائط وقد يكون لموانع تمنع من حصوله، مع أن الاستجابة الموعودة أعم من أن يكون بإعطاء

عين المسؤول أو ما هو أفضل منه عاجلا أو آجلا. وتستعيد منها وفي بعض النسخ وتستغفر منها و على الأول هو مستلزم للندامة و التوبة، وقيل: كان الاستعاذة كناية عن التوبة، وفيه دلالة على أن الدعاء محجوب بدون شرطه كما لا تصح صلاة بغير طهور، و من جملة شرائطه التوبة عن الذنوب كلها، و العزم على عدم العود إليها، و هذا الشرط لمن له صلاح و لله تعالى فيه عناية، حيث يمنع إجابة دعائه تأديبا له حتى يخلص له النية، و يظهر نفسه عن الذنوب المكدره لصفاء قلبه و يدخل نفسه في خالص عبادته و إلا فسيجيء أن دعاء العدو قد يكون أسرع إجابة من دعاء المحب حبا لسماع صوته و بغضا لسماع صوت العدو. و قال بعض العامة: و من شرائط قبوله أن لا يشتغل به في وقت مستحق لغيره كما لو اشتغل به في وقت وجوب فريضة فلا يتقبل من غاصب لأنه في كل آن مكلف بالاشتغال بالرد. و قال بعضهم: الصواب خلاف ما ذكر، و أنه يصح من المشتغل به في وقت عبادة أخرى و يآثم بالترك أو بتأخير تلك العبادة.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ

قال في مجمع البيان: أى و ما أخرجتم من أموالكم فى وجوه البر فإنه سبحانه يعطيكم خلفه و عوضه، إما فى الدنيا بزيادة النعمة و إما فى الآخرة بثواب الجنة، يقال: أخلف الله له و عليه إذا أبدل له ما ذهب عنه

وَهُوَ خَيْرٌ الرَّازِقِينَ

لأنه يعطى لمنافع عباده لا لدفع ضرر أو جر نفع لاستحالة المنافع و المضار عليه، و قال الكلبي: ما تصدقتم به فى خير فهو يخلفه إما أن يجعله لكم فى الدنيا أو يدخره لكم فى الآخرة. و روى عن جابر عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال: كل معروف صدقة، و ما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة، و ما أنفق المؤمن من نفقة فعلى الله خلفها ضامنا إلا ما كان من نفقة فى بنیان أو معصية، و عن أبى إمامة قال: إنكم تأولون هذه الآية فى غير تأويلها

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ



و قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول و إلا صمتا إياكم و السرف فى المال و النفقة، فعليكم بالاعتصام بما افتقر قوم قط اقتصدوا، انتهى. و أقول: ظاهر الخبر أن الوعد بالإخلاف إنما هو فى الدنيا، و يمكن أن يكون على سبيل التنزل أى لو كان مقصورا على الدنيا فهو أيضا مشروط بشرط و يمكن أن يكون التخلف للإخلال بالشرط. من حله الحل بالكسر و تشديد اللام ضد الحرام، و الضمير فى الموضوعين إما راجع إلى المال أو إلى أحدكم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٧٤

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣١٤٩/٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي سَبَاطٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ (٨) لَهُ (٩) دَعْوَتُهُ، فَلْيُطَبِّ (١٠) مَكْسَبَهُ (١١)» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر که شاد شود که دعایش باجابت رسد باید کسب خود را پاک و حلال کند.

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ٢٤١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که شاد شود که دعایش به اجابت رسد، باید کسب خود را پاک و حلال کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس شاد شود که دعایش به اجابت رسد، باید کسب خود را پاک و حلال سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و المكسب إما مصدر میمی أو اسم مكان و الفعل كضرب، و طیب المكسب. هو أن يكون من حلال، و المراد ما یصرفه فی المأكل و الملبس أو مطلقا و هو أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۷۴

**(١٧) باب الاجتماع في الدعاء****١- الحديث**

٤٨٧ / ٢

٣١٥٠/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

ص: ٣٣٩

١- ٥ . سبأ (٣٤): ٣٩ .

٢- ٦ . في حاشية «بف» : «أنفقه» .

٣- ٧ . في «ز» : «ولا أدرى» .

٤- ٨ . في «ز» : «وأنفق» .

٥- ٩ . في حاشية «ج، د، ز، بر، بف» والوفى : «حقه» .

٦- ١٠ . يقال : خَلَفَ اللَّهُ لَكَ خَلْفًا بَخِيرًا، وَأَخْلَفَ عَلَيْكَ خَيْرًا، أَى أَبْدَلَكَ بِمَا ذَهَبَ مِنْكَ وَعَوَّضَكَ

عنه . النهاية، ج ٢، ص ٦٦ (خلف) .

٧- ١١ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٠٦، ح ٨٦٥٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨١، ح ٨٧٨٨ .

٨- ١٢ . في «ب، ج، د» والوفى والوسائل : «أن تستجاب» .

٩- ١٣ . في «ب، د، ز، ص، بف» والوفى والوسائل والجعفریات : - «له» .

١٠- ١٤ . فى الوافى والوسائل والجعفریات : «فليطيب» .

١١- ١٥ . فى الجعفریات، ص ٦٥ : «كسبه» .

۱۲-۱۶ . الجعفریات ، ص ۶۵ ؛ وص ۲۲۴ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۸۴ ، ح ۸۶۰۱ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۸۴ ، ح ۸۷۹۳ .

الْوَاسِطِيُّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ رَهْطٍ (۱) أَرْبَعِينَ رَجُلًا اجْتَمَعُوا فَدَعَوْا اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي أَمْرٍ (۲) إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ (۳) لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعِينَ، فَأَرْبَعَةٌ (۴) يَدْعُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ (۵) - عَشْرَ مَرَّاتٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ (۶) لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعَةً، فَوَاحِدٌ يَدْعُو (۷) اللَّهَ (۸) أَرْبَعِينَ مَرَّةً، فَيَسْتَجِيبُ (۹) اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ لَهُ (۱۰)» (۱۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ چهل نفر مردی برای دعا نزد هم اجتماع نکنند و خدای عز و جل را در کاری نخوانند (و دعا نکنند) جز اینکه خداوند دعای آنها را مستجاب کند، پس اگر چهل نفر نبودند، و چهار نفر بودند (نزد هم جمع شوند و) ده بار خدای عز و جل را بخوانند خداوند دعایشان را اجابت کند، و اگر چهار نفر هم نباشند و یک نفر باشد که چهل مرتبه خدا را بخواند پس خدای عزیز جبار برای او اجابت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هیچ چهل تن مردی برای دعا کردن گرد هم فراهم نشوند و به درگاه خدا عز و جل برای امری دعا کنند جز اینکه آنها را اجابت کند و اگر چهل تن نباشند، چهار تن باشند که خدا را ده بار بخوانند و دعا کنند و خدا برای آنها اجابت کند و اگر چهار تن هم فراهم نشوند، یکی باشد که چهل بار به گاه خدا دعا کند و خدای عزیز و جبار برایش اجابت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هیچ چهل تن مرد برای دعا گرد هم جمع نشوند و به درگاه خدای عزّ و جلّ برای امری بخوانند جز اینکه آنها را اجابت کند و اگر چهل تن نباشند، چهار تن باشند که خدا را ده بار بخوانند و دعا کنند و خدا برای آنها اجابت کند و اگر چهار تن هم فراهم نشوند، یکی باشد که چهل بار به درگاه خدا دعا کند و خدای عزیز و جبار برایش اجابت کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. وفي المصباح : الرهط ما دون العشرة من الرجال ليست فيهم امرأة و سكون الهاء أفصح من فتحها، و هو جمع لا واحد له من لفظه، وقيل: الرهط من سبعة إلى عشرة و ما دون التسعة إلى الثلاثة نفر، و قال أبو زيد: الرهط و النفر ما دون العشرة من الرجال، و قال ثعلب أيضا: الرهط و النفر و القوم و المعشر و العشيرة معناهم الجمع لا واحد لهم من لفظهم، و هو للرجال دون النساء، و قال ابن السكيت الرهط و العشير بمعنى، و يقال: الرهط ما فوق العشرة إلى الأربعين قاله الأصمعي، و نقله ابن فارس أيضا و رهط الرجل قومه و قبيلته الأقربون. و فى النهاية: الرهط هم عشيرة الرجل و أهله من الرجال ما دون العشرة، وقيل: إلى الأربعين، و لا تكون فيهم امرأة و لا واحد له من لفظه، و يجمع على أرهط و أرهاط و أراهط جمع الجمع، انتهى. وقيل: المراد هنا الجماعة المتفقون فى مقصد و أربعين بدل من الرهط، و قوله: فأربعة مجرور بدلا من الرهط المحذوف بتقدير فما من رهط أربعة أو مرفوع بالابتداء و يدعون خبره و المستثنى منه فى قوله: إلا استجاب محذوف أى ما دعوا إلا استجاب و قوله: فواحد مرفوع بالابتداء و لا ينافى تنكيره مثل قولهم كوكب انتقض الساعة، و يدعو خبره. و أقول: ربما يتوهم التنافى بين هذا و بين ما مر من كون دعاء السر أكثر ثوابا، و يمكن أن يجاب بوجهين: أولهما: أن كون الاجتماع ادعى للإجابة لا ينافى كونه أقل ثوابا. و الثانى: أن يكون هذا لمن أمن الرياء و ما مضى لمن لم يأمن، مع أنه يمكن أن يدخل فى زميرتهم و يخفى الدعاء عنهم لكنه بعيد. وقيل: الظاهر أنه لا بد من دعاء كل واحد سواء كان الدعاء واحدا أو متعددا، فإذا اجتمعوا فى طلب الرزق مثلا و دعا كل منهم دعاء ماثورا غير ما دعا الآخرون من الأدعية الماثورة فيه يتحقق الاجتماع إذا دعا واحد و أمن الباقيون كما يدل عليه خبر آخر. ثم الظاهر أنه يعتبر فى دعاء الأربعة، عشر مرات و دعاء الواحد، أربعين مرة أن يكون ذلك فى مجلس واحد، لأن ذلك قائم مقام اجتماع الأربعين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٧٥

\*\*\*\*\*

۳۱۵۱/۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ (۱۲) قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ، فَدَعَا (۱۳) اللَّهُ (۱۴)، إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ إِجَابَةٍ». (۱۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ گاه چهار نفر با هم اجتماع نکرده اند که برای مطلبی بدرگاه خدا دعا کنند جز اینکه با اجابت آن دعا از هم جدا شده اند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چهار تن گرد هم نیایند و برای یک مطلبی دعا کنند به درگاه خدا جز اینکه با اجابت دعا از هم جدا شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٢- امام صادق عليه السلام فرمود:

چهار تن گرد هم نیایند و برای کاری به درگاه خدا دعا کنند جز اینکه با اجابت دعا از هم جدا شوند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٣٩٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق و إن كان أقوى. أربعة رهط أي رجال كقوله تعالى:

تِسْعَةُ رَهْطٍ

و لا ینافی ذلك كون مظنة الإجابة فی الأربعین، أكثر، أو یحمل علی ما إذا دعا كل منهم عشر مرات، و قد یحمل الرهط علی العشرة فیصیر المجموع أربعین.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٧٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحدیث

٣/٣١٥٢. عَنْهُ (١٦)، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنِ ثَعْلَبَةَ، ...



- ١-١ . الرهط من الرجال : ما دون العشرة ، وقيل : إلى الأربعين . ولا تكون فيهم امرأة . النهاية، ج ٢ ، ص ٢٨٣ (رهط) .
- ٢-٢ . فى «ب» : - «الله عزوجل فى أمر» .
- ٣-٣ . فى «د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوفى والوسائل : - «الله» .
- ٤-٤ . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٧٥ : «... وقوله : فأربعة ، مجرور ، بدلاً من «الرهط» المحذوف بتقدير : فما من رهط أربعة . أو مرفوع بالابتداء ، و«يدعون» خبره . والمستثنى منه فى قوله : «إلا استجاب» محذوف ، أى ما دعوا إلا استجاب» .
- ٥-٥ . فى «بس» : - «الله عزوجل» .
- ٦-٦ . فى «ص ، بس» : - «الله» .
- ٧-٧ . فى «بس» : «يدعوه» .
- ٨-٨ . فى «ص» والوفى : - «الله» .
- ٩-٩ . فى «بر ، بف» : «يستجيب» .
- ١٠-١٠ . فى «ز ، ص» : - «له» .
- ١١-١١ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٠٣ ، ح ٨٦٤٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٠٣ ، ح ٨٨٥٤ .
- ١-١٢ . فى ثواب الأعمال : - «رهط» .
- ٢-١٣ . فى «د» : «فدعوه» .
- ٣-١٤ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بس ، بف» والوفى : - «الله» .
- ٤-١٥ . ثواب الأعمال ، ص ١٩٢ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن أبى عبد الله البرقى الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٠٣ ، ح ٨٦٤٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٠٤ ، ح ٨٨٥٥ .
- ٥-١٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق .

عَنْ (۱) عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَبِي عَلِيهِ السَّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ (۲) أَمْرٌ جَمَعَ (۳) النِّسَاءَ وَ الصَّبِيَّانَ، ثُمَّ دَعَا وَ آمَنُوا (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه پیش آمدی پدرم را غمناک میکرد زنان و کودکان را جمع میکرد، سپس دعا میکرد و آنها آمین میگفتند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: شیوه پدرم این بود که چون از امری غمناک می شد، زنان و کودکان را گرد می آورد و سپس دعا می کرد و آنها آمین می گفتند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٣-امام صادق عليه السلام فرمود: شیوه پدرم این بود که چون از امری غمناک می شد، زنان و کودکان را جمع آوری می کرد و سپس دعا می نمود و آنها آمین می گفتند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٣٩٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. إذا أحزنه أمر في بعض النسخ إذا حزنه، وفي النهاية: فيه كان إذا حزنه أمر صلى، أي إذا نزل به مهم أو أصابه غم، ومنه حديث على نزلت كراية الأمور وحوازب الخطوب جمع حازب و هو الأمر الشديد: وقال آمين و أمين بالمد والقصر، والمد أكثر اسم مبني على الفتح، معناه اللهم استجيب لي، وقيل: معناه كذلك فليكن يعنى الدعاء، يقال: أمن فلان يؤمن تأمينا. وقال في المصباح: أمين بالقصر في الجواز والمد إشباع بدليل أنه لا يوجد في العربية كلمة على فاعيل و معناه اللهم استجب. وقال أبو حاتم: معناه كذلك يكون، وعن الحسن البصري أنه اسم من أسماء الله تعالى، والموجود في مشاهير الأصول المعتمدة أن التشديد خطأ وقال بعضهم: التشديد لغة و هو وهم قديم، انتهى. وهذا الخبر يومئ إلى أن الرهط في الأخبار أعم من النساء والصبيان ويمكن حمل تلك الأخبار على اجتماع الأجانب، وهذا الخبر على الأهل والعيال ويؤيد الأول ما ورد من إخراج الأطفال والنساء في الاستسقاء فإنهم محل رحمة جبار الأرض والسماء.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٧٧

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣١٥٣/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الدَّاعِي وَالْمُؤَمَّنُ فِي الْأَجْرِ شَرِيكَانِ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: دعاکننده و آمین گو در مزد و اجر شریکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٤٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- امام صادق (علیه السلام) فرمود: دعاکننده و آمین گو در مزد و ثواب برابرند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٧١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٤- امام صادق علیه السلام فرمود: دعاکننده و آمین گو در مزد و ثواب برابرند.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٣٩٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

:ضعیف علی المشہور.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٧٧

\*\*\*\*\*

ص: ٣٤١

---

١-٦ . روى عبدالله بن محمد الحجاج كتاب علي بن عقبة ، كما فى رجال النجاشى ، ص ٢٧١ ، الرقم ٧١٠ ، ووردت روايته عن علي بن عقبة مباشرة فى بعض الأسناد ، كما وردت روايته عن ثعلبة [بن ميمون] فى كثير من الأسناد . وأما رواية ثعلبة عن علي بن عقبة ، فلم نجد لها فى موضع ، فلا يبعد وقوع خلل فى السند ، وأن الصواب هو : «وعلي بن عقبة» . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٠ ، ص ٤٩٧٤٩٨ ؛ وج ٢٣ ص ٣٢٨٣٢٩ ؛ و ص ٣٣٢ . ويؤيد ذلك ما يأتى فى الكافى ، ح ٣٧٤٩ ، من رواية الحجاج ، عن داود بن فرقد ، وعلي بن عقبة و ثعلبة .

٢-٧ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص » وحاشية «بر » ومرآة العقول والبحار : «أحزنه» .

٣-٨ . فى الوسائل : «دعا» .

٤-٩ . أمّنت على الدعاء تأمينا : قلتُ عنده : آمين . المصباح المنير ، ص ٢٥ (أمن) .

۵-۱۰. الوافی، ج ۹، ص ۱۵۰۳، ح ۸۶۴۴؛ الوسائل، ج ۷، ص ۱۰۵، ح ۸۸۶۰؛ البحار، ج ۴۶، ص ۲۹۷، ح ۲۸.

۶-۱۱. فی «ز»: «یشرکان».

۷-۱۲. الجعفریات، ص ۳۱، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله الوافی، ج ۹، ص ۱۵۰۴، ح ۸۶۴۵؛ الوسائل، ج ۷، ص ۱۰۵، ح ۸۸۵۸.

## (۱۸) باب العموم فی الدعاء

### ۱- الحدیث

۳۱۵۴/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعَمِّمْ (۱)، فَإِنَّهُ

أَوْجِبُ (۲) لِلدُّعَاءِ» (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه یکی از شماها دعا کند پس عمومیت دهد (و همه را دعا کند) زیرا که آن باجابت نزدیکتر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه یکی از شماها دعا کند، برای همه دعا کند زیرا که آن مستجاب تر است

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: هرگاه یکی از شماها دعا کند، برای همه دعا کند، زیرا که به اجابت نزدیکتر است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور. فلیعم علی بناء المجرّد من باب نصر ای یدخل المؤمنین فی دعائه و ظاهره الدخول فی اللفظ ففیه رخصة لتغییر الدعوات المنقولة من لفظ المتکلم مع الغیر، و یمکن الاکتفاء بالقصد أو یدعو بعد تلاوة الدعاء المنقول تشریکهم فی دعائه فإنه أوجب للدعاء ، قیل: اللام للتعدیة.

و أقول: كأنه من الوجوب لا من الجوب و الإجابة أى ألزم للدعاء و لزوم الدعاء استحقاؤه للإجابة، قال فى النهاية: فيه أن رجلا قال: يا رسول الله أى الليل أجوب دعوة؟ قال: جوف الليل الغابر أجوب، أى أسرع إجابة كما يقال: أطوع، من الطاعة، و قياس هذا أن يكون من جانب لا من أجاب، لأن ما زاد على العقل الثلاثى لا يبنى منه أفعل من كذا إلا فى أجوف جاءت شاذة، قال الزمخشري: كأنه فى التقدير: من جابت الدعوة بوزن فعلت بالضم كطالت أى صارت مستجابة كقولهم فى فقير و شديد كأنهما من فقر و شدد و ليس ذلك بمستعمل، و يجوز أن يكون من جبت الأرض إذا قطعها بالسير على معنى أمضى دعوة و أنفذ إلى مظان القبول. انتهى. فيحتمل أن يكون فى الرواية أجوب و ما ذكرنا أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٧٨

\*\*\*\*\*

## (١٩) باب من أبطأت عليه الإجابة

### ١- الحديث

٤٨٨ / ٢

٣١٥٥/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ حَاجَةً مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا سَنَةً،

وَ قَدْ دَخَلَ قَلْبِي مِنْ إِبْطَائِهَا شَيْءٌ؟

فَقَالَ: «يَا أَحْمَدُ، إِيَّاكَ وَ الشَّيْطَانَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ سَبِيلٌ حَتَّى يُقَنَّطَكَ (٤)، إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ \_ صَلَوَاتُ

اللَّهِ عَلَيْهِ \_ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَسْأَلُ (٥) اللَّهَ \_ عَزَّ وَ جَلَّ \_ حَاجَةً، فَيُؤَخَّرُ عَنْهُ تَعْجِيلَ إِجَابَتِهِ (٦)

حُبًّا لِصَوْتِهِ وَ اسْتِمَاعَ نَحِيْبِهِ (٧)».



ثُمَّ قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا (٨) أَخَّرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَنِ الْمُؤْمِنِينَ مَا (٩) يَطْلُبُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا خَيْرٌ لَهُمْ مِمَّا عَجَّلَ لَهُمْ فِيهَا، وَ أَى شَيْءٍ الدُّنْيَا؟! إِنَّ (١٠) أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ:

ص: ٣٤٢

١-١ . فى حاشية «ج، ز، ب ف» + : «فى الدعاء» . وفى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٧٨ : «أى يدخل المؤمنين فى دعائه . وظاهره الدخول فى اللفظ ، ففيه رخصة لتغيير الدعوات المنقولة من لفظ المتكلم مع الغير . ويمكن الاكتفاء بالقصد ، أو يدعو بعد تلاوة الدعاء المنقول تشريكهم فى دعائه ؛ فإنه أوجب للدعاء» .

٢-٢ . فى مرآة العقول : «كأنه من الوجوب لامن الجوب والإجابة ، أى ألزم للدعاء ، ولزوم الدعاء استحقاقه للإجابة» . ونقل كلاما من ابن الأثير ثم قال : «فيحتمل أن يكون فى الرواية : أجوب . وما ذكرناه أظهر» .

٣-٣ . ثواب الأعمال ، ص ١٩٤ ، ح ٥ ، بسنده عن عبدالله بن ميمون القدّاح الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٠٤ ، ح ٨٦٤٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٠٦ ، ح ٨٨٦٢ .

٤-١ . يجوز فيه على بناء الإفعال أيضا كما هو ظاهر «ج، ز» . و«القنوط» : الإياس من رحمة الله تعالى . يقال : قنط يقنط قنوطا ، وقنط يقنط . المصباح المنير ، ص ٥١٧ ؛ المفردات للراغب ، ص ٦٨٥ (قنط) .

٥-٢ . فى «ج، ز» وحاشية «د» والوافى : «ليسأل» .

٦-٣ . فى «بر» : «إجابتها» .

٧-٤ . فى حاشية «ج» : «لحنينه» . و«النحيب» : رفع الصوت بالبكاء ، أى البكاء بصوت طويل ومدّ ، أو هو أشدّ البكاء . راجع : الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٢٢ ؛ النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٧ ؛ لسان العرب ، ج ١ ، ص ٧٤٩ (نحب) .

٨-٥ . فى حاشية «ج، ز، ب ف» والوافى : «لما» .

٩-٦ . فى حاشية «ج ، د ، بر ، بى» والوفى : «مما» .

١٠-٧ . فى «ز ، ص ، بر ، بى» والوفى : «وإن» .

يَبْغَى لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ دُعَاوُهُ فِي الرَّخَاءِ نَحْوًا مِنْ دُعَائِهِ فِي الشَّدَّةِ، لَيْسَ إِذَا أُعْطِيَ فَتَرَ (١) ؛ فَلَا تَمَلَّ (٢) الدُّعَاءَ، فَإِنَّهُ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - بِمَكَانٍ، وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَطَلْبِ الْحَلَالِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِيَّاكَ وَمُكَاشَفَةِ (٣) النَّاسِ؛ فَإِنَّا - أَهْلَ الْبَيْتِ (٤) - نَصَلُ مَنْ قَطَعَنَا، وَنُحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْنَا، فَتَرَى وَاللَّهِ فِي ذَلِكَ الْعَاقِبَةَ (٥) الْحَسَنَةَ، إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ فِي الدُّنْيَا إِذَا سَأَلَ فَأُعْطِيَ، طَلَبَ غَيْرَ الَّذِي سَأَلَ، وَصَغُرَتِ النِّعْمَةُ فِي عَيْنِهِ (٦)، فَلَا يَشْبَعُ مِنْ شَيْءٍ (٧)، وَإِذَا (٨) كَثُرَتِ النِّعْمُ (٩) كَانَ الْمُسْلِمُ مِنْ ذَلِكَ عَلَى خَطَرٍ؛ لِلْحَقُوقِ الَّتِي تَجِبُ عَلَيْهِ، وَمَا يُخَافُ (١٠) مِنَ الْفِتْنَةِ فِيهَا. أَخْبَرَنِي عَنْكَ، لَوْ أَنِّي (١١) قُلْتُ لَكَ قَوْلًا، أَكُنْتَ (١٢) تَتَّقُ بِهِ مِنِّي؟» .

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِذَا (١٣) لَمْ أَثِقْ بِقَوْلِكَ، فَبِمَنْ أَثِقُ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟

٤٨٩ / ٢

قَالَ: «فَكُنْ بِاللَّهِ أَوْثَقَ؛ فَإِنَّكَ عَلَى (١٤) مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ، أَلَيْسَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ (١٥) - يَقُولُ: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (١٦) وَقَالَ: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (١٧) وَقَالَ: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا» (١٨)؟ فَكُنْ بِاللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - أَوْثَقَ مِنْكَ

ص: ٣٤٣

١-٨ . فى «ز ، ص» : «قترا» .

٢-٩ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بس ، بى» : «فلايمل» .

٣-١٠ . فى الوافى : «المكاشفة : المعادة ظاهرا . يقال : كاشفه بالعداوة ، أى باداه بها» .

٤-١١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بى» : «بيت» .

- ۵-۱۲. فی «ب، ج، ز، ص»: «العافية» .
- ۶-۱۳. فی «بر»: «عینیه» .
- ۷-۱. فی «ج، د، بر» والوفی: + «أعطی» .
- ۸-۲. فی «ج، د، ز، بر، بف»: «فإذا» . وفی «بس»: «وإن» .
- ۹-۳. فی حاشیة «بر»: «النعمة» .
- ۱۰-۴. فی «ب»: «نخاف» . وفی «ج، د»: + «علیه» .
- ۱۱-۵. فی «ب»: «إِنِّي لو» .
- ۱۲-۶. فی «ز» والوسائل وقرب الإسناد: «كنت» بدون الهمزة .
- ۱۳-۷. فی «ب»: «فإذا» .
- ۱۴-۸. فی مرآة العقول: + «أعلى» .
- ۱۵-۹. فی «بف»: - «أليس الله عزوجل» .
- ۱۶-۱۰. البقرة (۲): ۱۸۶ .
- ۱۷-۱۱. الزمر (۳۹): ۵۳ .
- ۱۸-۱۲. البقرة (۲): ۲۶۸ .

بِغَيْرِهِ، وَلَا تَجْعَلُوا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا خَيْرًا؛ فَإِنَّهُ مَغْفُورٌ لَكُمْ».(۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید بحضرت ابی الحسن (رضا) علیه السلام عرض کردم: قربانت: من چند سال است که از خدا حاجتی درخواست کرده ام و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی آمده است؟ فرمود: ای احمد مبادا شیطان بر (دل) تو راهی باز کند، تا تو را ناامید کند همانا امام

باقر علیه السلام می فرمود: هر آینه مؤمن حاجتی از خدا بخواهد و اجابت آن پس افتد برای محبوبیت آوازش (نزد خداوند) و شنیدن صدای گریه اش، سپس فرمود: بخدا سوگند آنچه خدای عز و جل برای مؤمنین از آنچه خواهند پس اندازد، بهتر است برای ایشان از آنچه زود بآنها عطا فرماید، و دنیا چیست؟ امام باقر علیه السلام می فرمود: سزاوار است برای مؤمن که دعایش در حال آسایش همانند دعای او در حال خسته باشد، و چون باو داده شد (آنچه درخواست کرده از دعا) سست نشود. پس تو از دعا خسته مشو زیرا که دعا نزد خدای عز و جل منزلتی دارد (بس بزرگ) و بر تو باد بشکیبائی، و دنبال روزی حلال رفتن، و صلۀ رحم کردن و مبادا با مردم اظهار دشمنی کنی، زیرا که ما خاندانی هستیم که پیوند کنیم با هر که از ما ببرد، و نیکی کنیم بهر که بما بدی کند، پس بخدا سوگند در این کار سرانجام نیکوئی ببینیم (چه در دنیا و چه در آخرت) همانا کسی که در این دنیا دارای نعمت است اگر هر گاه درخواست (چیزی از خدا) کند و باو داده شود (حرصش زیاد گردد) و جز آن را نیز بخواهد، و (در نتیجه) نعمت خدا در چشم او کوچک و خوار گردد، و از هیچ چیز سیر نشود، و چون نعمت فراوان شود مسلمان از این راه بخطر افتد (و این خطر) بخاطر آن حقوقی (است) که بر او واجب شود، و بخاطر آن چیزی است که بیم آن رود بواسطه این حقوق در فتنه و آزمایش افتد (و در آداء آنها کوتاهی کند)، بگو بدانم که اگر من بتو چیزی گفتم بدان وثوق و اعتماد داری؟ عرض کردم: فدایت گردم اگر من بگفته شما اعتماد نکنم پس بگفتار چه کسی اعتماد کنم با اینکه شما حجت خداوند بر خلق او هستی؟ فرمود: پس تو بخدا (و وعده ها و گفتارهای او) اعتمادت بیشتر باشد، زیرا خداوند بتو وعده اجابت داده است (یا اینکه اجابت دعای تو بموعدی واگذار شده) آیا خدای عز و جل نفرماید: و هر گاه پرسندت بندگان من از من، پس همانا من نزدیکم و اجابت کنم دعای آنکه مرا خواند» (سوره بقره آیه ۱۸۶)؟ و فرموده است: «نومید نباشید از رحمت خدا» (سوره زمر آیه ۵۳) و نیز فرموده است: «و خدا نویدتان دهد بآمرزش و فضل» (سوره بقره آیه ۲۶۸) پس تو بخدای عز و جل اعتمادت بیشتر باشد از دیگران، و در دل خود جز خوبی راه ندهید، که شما آمرزیده اید.

[ترجمه کمره ای]:

۱- از احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: به ابی الحسن (امام رضاع) گفتم: قربانت، راستی من از چند سال است حاجتی از خدا خواستم و از تأخیر اجابتش در دلم نگرانی افتاده است، فرمود: ای احمد! مبادا شیطان را بر خود راه دهی تا تو را به نومیدی کشاند، راستی امام باقر (علیه السلام) بارها می فرمود: مؤمن از خدا حاجتی خواهد و شتاب در اجابتش نشود، برای محبوبیت آواز او (به درگاه خدا) سپس فرمود: به خدا سوگند خدا هر چه از این دنیا را که مؤمنان بخواهند به تأخیر اندازد، برای آنها بهتر است از آنچه زود بدانها عطا کند و این دنیا چه چیز است؟ به راستی امام باقر (علیه السلام) بارها می فرمود: برای مؤمن شایسته است که دعایش در حال فراوانی نعمت و آسایش به همان نحو باشد که در حال تنگی و سختی است و چون به او عطا شود سست نگردد، تو از دعا خسته مشو که دعا مقامی دارد نزد خدا، (بس بزرگ) بر تو باد که شکیبای باشی و روزی حلال بجوئی و صلّه رحم کنی و مبادا با مردم یكروئی و اظهار دشمنی کنی زیرا ما خاندانی هستیم که صلّه دهیم به هر که از ما ببرد و ترک ما را کند و نیکی کنیم به هر که به ما بدی کند و به خدا در این کار سرانجام خوشی بینیم، راستی نعمت خواره در این دنیا هر گاه هر چه درخواست کند، به او بدهند، به همان قناعت نکند و دنبال جز آنچه خواسته برود و آن را هم بخواهد و نعمت خدا در چشم او خوارو کوچک نماید و از هیچ چیز سیر نشود و چون نعمت فراوان شود مسلمان از آن راه به خطر افتد برای حقوقی که باید بپردازد و برای آنچه که بیم فتنه در آن می رود، به من بگو اگر من به تو چیزی گفتم، بدان اعتماد داری؟ من گفتم: قربانت! اگر به گفتار شما اعتماد و اطمینان نکنم، به قول چه کسی اعتماد کنم با اینکه شما حجت خدا هستید بر خلق او؟ فرمود: پس تو باید به گفته خدا و وعده های او اعتماد بیشتری داشته باشی، تو را خدا وعده اجابت داده است، آیا خدا نیست که می فرماید (۱۸۶ سوره بقره): «و هر گاه بپرسد تو را بندگانم از من پس به راستی که من نزدیکم پاسخ دهم دعوت خواننده را هر گاه مرا بخواند» و فرموده است (۵۳ سوره زمر): «و نومید مباشید از رحمت خدا» و باز فرموده

است (۲۶۸ سوره بقره): «و خدا است که به شما وعده آمرزش و فضل می دهد» تو به خدا بیشتر وثوق داشته باش از دیگران و در دل خود جز خوبی راه ندهید، راستش این است که شماها آمرزیده اید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «احمد بن محمد بن ابی نصر» گوید: به ابی الحسن (امام رضا علیه السلام) گفتم: قربانت، به راستی چند سال است که از خداوند حاجتی خواسته ام که اجابت او به تأخیر افتاده و از این بابت دل نگرانم، فرمود: ای احمد! مبادا شیطان را بر خود راه دهی تا تو را به ناامیدی کشاند، راستی امام باقر علیه السلام بارها می فرمود: مؤمن از خدا حاجتی می خواهد ولی در اجابتش شتابی نیست زیرا شنیدن آواز و صدای گریه اش نزد خداوند محبوبیت دارد، سپس فرمود: به خدا سوگند خدا هرچه از این دنیا را که مؤمنان بخواهند به تأخیر اندازد، برای آنها بهتر است از آنچه زود به آنها دهد و دنیا چیست؟ به راستی امام باقر علیه السلام بارها می فرمود: برای مؤمن شایسته است که دعایش در حال فراوانی نعمت و آسایش به همان نحو باشد که در حال تنگی و سختی است و چون به او داده شود سست نگردد، تو از دعا خسته مشو که دعا نزد خداوند دارای مقامی، (بس بزرگ) است. بر تو باد که شکویا باشی و روزی حلال بجویی و صلۀ رحم کنی و مبادا با مردم یک روئی و اظهار دشمنی کنی زیرا ما خاندانی هستیم که به هرکس که از ما ببرد صلۀ دهیم و نیکی کنیم به هرکس که به ما بدی کند و به خدا در این کار سرانجام خوشی می بینم (چه در دنیا و چه در آخرت) همانا کسی که در این دنیا دارای نعمت است هرگاه از خداوند درخواست چیزی کند که به او داده شود مریض گردد و غیر از آن نیز بخواهد در نتیجه نعمت الهی در نظر او کوچک و بی مقدار شود و از هیچ چیزی سیر نگردد و چون نعمت فراوان شود مسلمان از آن راه به خطر افتد بخاطر حقوقی که باید بپردازد و برای آنچه

که بیم فتنه در آن می رود، به من بگو اگر من به تو چیزی گفتم، بدان اعتماد داری؟ من گفتم: قربانت! اگر به گفتار شما اعتماد و اطمینان نکنم، به قول چه کسی اعتماد کنم با اینکه شما حجت خدا بر خلق هستید؟ فرمود: پس تو باید به گفته خدا و وعده های او اعتماد بیشتری داشته باشی، خداوند به تو وعده اجابت داده، آیا خدا نیست که می فرماید: «و هرگاه بندگانم راجع به من از تو بپرسند به راستی که من نزدیکم دعوت خواننده را هرگاه مرا بخواند پاسخ دهم (بقره/ ۱۸۶)» و فرموده است: «از رحمت خداوند ناامید مباشید (زمر/ ۵۳)».

و باز فرموده است: «و خدا است که به شما وعده آمرزش و فضل می دهد (بقره/ ۲۶۸)» تو به خدا بیشتر از دیگران اعتماد داشته باش و در دل خود جز خوبی راه مده، راستش این است که شماها آمرزیده اید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و أبو الحسن هو الرضا عليه السلام و أبو جعفر هو الباقر عليه السلام، و قيل: كذا و كذا كناية عن العدد المركب مع العطف كإحدى و عشرين. من إبطائها شيء أي شبهة في وعده تعالى مع عدم الإجابة أو خفت أن لا أكون مستحقا للإجابة لشقاوتي أو حصول اليأس من روح الله، و قوله: أن يكون بدل اشمال للشيطان. قوله عليه السلام: فيؤخر عنه على بناء المعلوم و نسبة التأخير إلى التعجيل مع أن الظاهر نسبه إلى الإجابة، إما باعتبار أن المراد بتعجيل الإجابة إعطاء أثر القبول في الدنيا، أو باعتبار أن المراد بالتأخير المنع أو باعتبارهما معا كذا قيل. و النحيب أشد البكاء، و كان

حبه تعالى ذلك كناية عن كون ذلك أصلح للمؤمن و بين ذلك بقوله: و الله ما أقر الله و كلمة ما فى ما أقر الله مصدرية، و فى ما يطلبون موصولة، و فى مما إما موصولة أو مصدرية، و من فى قوله: من هذه ، بيانية أو تبعيضية. فإنه أى الدعاء من الله عز و جل بمكان أى بمنزلة عظيمة رفيعة يجب اشتغال عبده المؤمن به فى جميع الأحوال، و قيل: فى هذا الكلام إشارة إلى وجوه كثيرة لتأخير الإجابة: الأول: تحقير الدنيا و كون التأخير إلى الآخرة أصلح للمؤمن، و إليه أشار تعالى بقوله:

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا . الثانى: علم الله تعالى أن إجابته يصير سببا لفتوره فى الدعاء بسبب الرخاء، و فيه إشارة إلى أن من شرائط الإجابة عدم تركه الدعاء فى الحالين. الثالث: قلة صبره عن ترك المعاصى و فعل الواجبات، أو هو إشارة إلى أن من شرائط الإجابة أن يكون صابرا عند تأخرها راجيا لها ملحا فى الدعاء. الرابع: عدم طيب مكسبه كما مر أو هو إشارة إلى أن من شرائط الإجابة عدم كون الدعاء متضمنا لطلب الحرام. الخامس: قطع الرحم، أو إشارة إلى عدم تضمن الدعاء قطعها. السادس: من أسباب تأخير الإجابة مكاشفة الناس، و فى القاموس: كاشفة بالعداوة: بأداة بها. العاقبة الحسنة أى عاقبة ذلك حسنة فى الدنيا و الآخرة، و فى بعض النسخ بالفاء أى نعافى بذلك من شرور الدنيا و أهلها، و الثواب الجزيل فى الآخرة. و يحتمل أن يكون ذلك إشارة إلى عدم الاهتمام فى الدعاء على العدو. و قوله: إن صاحب النعمة ، إشارة إلى عدم الاهتمام فى الدعاء على العدو و قوله إن صاحب النعمة إشارة إلى وجه سابع من وجوه تأخيره الإجابة و إن تعجيلها يصير سببا لزيادة الحرص على الدنيا و صغر النعمة عنده و هما من أسوأ مآثم الأخلاق. و قوله عليه السلام: إذا كثرت النعم إشارة إلى وجه ثامن لأن كثرة المال و الجاه تصير سببا لوجوب حقوق كثيرة من الله و من الخلق و هو على خطر عظيم فى ترك تلك الحقوق و التقصير، فيمكن أن يفتتن بحسب الدنيا و يصير مقصرا فى أداء الحقوق فيصير قرين قارون. و ما يخاف على بناء المجهول أظهر و ضمير فيها راجع إلى الحقوق، و قيل: الواو فى قوله: و ما يخاف للتقسيم أى هو مردد بين أمرين إما أن لا يؤدى الحقوق فيعاقب بذلك، أو يؤديها فيبتلى بالعجب و لا يخلو من بعد. فإنك على أعلى موعد من الله أى أنت و أمثالك من الشيعة، و لذا قال سبحانه



إِذَا دَعَانِ

فإن المخالفين لم يعرفوا الله فلا يدعون الله، وقد مر في كتاب التوحيد: إنما عرف الله من عرفه بالله فمن لم يعرفه به فليس يعرفه إنما يعرف غيره، وقد ورد أيضا في الخبر إنما تدعون من لا تعرفون.

لَا تَقْنَطُوا

في الزمر:

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن

رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

وقد روى على بن إبراهيم بإسناده عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: أنزل الله هذه الآية في شيعة ولد فاطمة خاصة، فإذا لم يستجب لهم في الدنيا ينبغي أن لا يقنطوا من رحمة الله في الآخرة لأنه وعدهم غفران الذنوب في الآخرة، فإذا لم يقض حوائجهم في الدنيا ينبغي أن لا يياسوا و لا يقنطوا ويرجوا العوض في العقبي، وقال في سورة البقرة:

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . فإذا عرفت حقارة الدنيا وقد وعدك الله المغفرة والفضل اللذين هما أعظم منها فلا تبال بعدم حصول مقصودك في الدنيا، واعلم أن عدم قضاء حاجتك في الدنيا لعلمه بأنه ليس صلاحك في قضائها فلا تقنط من رحمة الله ولا تظن به إلا خيرا ولا تشك في أن الله سبحانه ينجز وعده وإن لم يظهر لك في الدنيا أثره. وفي هذا الخبر فوائد كثيرة وحقائق غزيرة لمن نظر فيها بعين اليقين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٨١

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۱۵۶/۲ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَنْصُورِ الصَّيْقَلِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُبَّمَا دَعَا الرَّجُلُ (۲) بِاللُّدْعَاءِ، فَاسْتُجِيبَ (۳) لَهُ، ثُمَّ أُخِّرَ ذَلِكَ إِلَى حِينٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: «نَعَمْ» .

قُلْتُ: وَ لِمَ ذَاكَ (۴)، لِيَزِدَادَ مِنَ الدُّعَاءِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

منصور صیقل گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: بسا هست که مردی دعا کند و دعایش مستجاب گردیده، ولی تا مدتی (اثر آن استجابت ظاهر نگردد و) پس افتد؟ فرمود: آری (چنین است) عرض کردم: این برای چیست؟ آیا برای اینست که بیشتر دعا کند؟ فرمود: آری.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از منصور صیقل، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: بسا که مردی دعائی کند و برای او اجابت شود و سپس تا مدتی به تأخیر افتد؟ فرمود: آری! گفتم: این برای چیست؟ برای این است که بیشتر دعا کند؟ فرمود: آری.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «منصور صیقل»، گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

بسیار که مردی دعائی کند و برای او اجابت شود و سپس تا مدتی (اثر او) به تأخیر افتد؟ فرمود: آری! عرض کردم: این برای چیست؟ فرمود: برای این است که بیشتر دعا کند؟ فرمود: آری.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و فی القاموس: صقله جلاء فهو مصقول و صقیل، و الصیقل: شحاذة السیوف و جلاؤها ربما دعا الرجل فيه تقدير استفهام و ثم للتعجب. و كان المراد بالاستجابة هنا تقديرها، و ذلك إشارة إلى حصولها و ظهور أثرها، و قيل، إشارة إلى الإجابة المفهومة من الاستجابة و لا يظهر الفرق بينهما فی اللغة. قال الجوهری: الإجابة و الاستجابة بمعنى، يقال: استجاب الله دعاءه، و قال الكرمانی فی شرح البخاری: فی قوله: من يدعونی فاستجب، السین لیست للطلب بل بمعنى أجب لیزداد بتقدير الاستفهام و الازدیاد لازم، فقوله: من الدعاء فی مقام التمییز كقولهم: عز من قائل. و قد قال تعالى:

لِيَزِدُّوا إِثْمًا

وقيل: من للسببية، أى ليزيد قدرهم و منزلتهم بسبب الدعاء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۸۳

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۱۵۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي هِلَالٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ حَدِيدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِلْمَلَائِكِينَ: قَدْ اسْتَجَبْتُ (۶) لَهُ، وَ لَكِنْ أَحْبَسُوهُ بِحَاجَتِهِ؛ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ؛ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو، فَيَقُولُ اللَّهُ (۷) تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ (۸)؛ فَإِنِّي أَبْغِضُ صَوْتَهُ» (۹).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده ای دعا کند پس خدای عز و جل بدو فرشته (که موکل بر انسان هستند یا دو فرشته دیگر) فرماید: من دعای او را باجابت رساندم ولی حاجتش را نگهدارید، زیرا که من دوست دارم آواز او را بشنوم، و همانا بنده ای هم هست که دعا کند پس خدای تبارک و تعالی فرماید: زود حاجتش را بدهید که آوازش را خوش ندارم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از حدید، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی بنده دعا می کند و خدا عز و جل به دو فرشته می فرماید: من دعای او را به اجابت رسانیدم ولی حاجت او را نگهدارید تا او باز هم دعا کند، زیرا من دوست دارم آوازش را بشنوم و راستی بنده ای هم هست که دعا می کند و خدا تبارک و تعالی می فرماید: زود حاجتش را بدهید، زیرا من از آوازش بدم می آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- از حدید، نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی بنده دعا می کند و خدای عزّ و جلّ به دو فرشته می فرماید:

من دعای او را اجابت کردم ولی حاجت او را نگهدارید تا او باز هم دعا کند، زیرا من دوست دارم آوازش را بشنوم و راستی بنده ای هم هست که دعا می کند و خدای تبارک و تعالی می فرماید:

خواسته اش را زود برآورید، زیرا من از آوازش بدم می آید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق. فيقول الله عز و جل للملكين أى الكاتبين للأعمال، أو لملكين آخرين موكلين بذلك، و قيل هما الملكان اللذان مضى ذكرهما فى باب فضل اليقين، حيث قال أمير المؤمنين على عليه السلام لسعيد بن قيس: إنه ليس من عبد إلا و له من الله عز و جل حافظ و واقية معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع فى بئر، فإذا نزل القضاء خليا بينه و بين كل شىء. و ضمير الجمع فى احبسوا و عجلوا إشارة إلى أن فى كل يوم و كل ليلة ملكان موكلان غير الموكلين فى اليوم السابق و الليلة السابقة من زمان الحبس و التعجيل، و الخطاب لكل ملك بلفظ المفرد نظير قوله تعالى

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ

مع أن الخطاب إلى كل رسول فى زمانه بلفظ المفرد. احبسوه بحاجته أى احبسوه فى الدعاء بسبب حاجته أو تأخير إجابتها.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٨٣

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣١٥٨/٤. ابن أبي عمير (١٠)، عن سليمان (١١) صاحب السابري، عن إسحاق بن عمارة، قال:

ص: ٣٤٤

- ١-١٣. قرب الإسناد، ص ٣٨٥، ضمن ح ١٣٥٨، عن أحمد بن محمد بن عيسى، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٢١، ح ٨٦٨٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ٥٦، ح ٨٧١٠.
- ٢-١٤. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٨٢: «ربّما دعا الرجل، فيه تقدير استفهام، و«ثمّ» للتعجب. وكأنّ المراد بالاستجابة هنا تقديرها، و«ذلك» إشارة إلى حصولها وظهور أثرها. وقيل: إشارة إلى الإجابة المفهومة من الاستجابة. ولا يظهر الفرق فى اللغة».
- ٣-١٥. فى حاشية «بر» والوافى: «واستجيب».
- ٤-١. فى «د، ز، ص، بر، بف» والوافى: «ذلك».
- ٥-٢. الوافى، ج ٩، ص ١٥٢٢، ح ٨٦٨٤؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦١، ح ٨٧٢٧.
- ٦-٣. فى «ج، ز»: «استجيب».
- ٧-٤. فى «ب، ص، بر، بس»: «اللّه».
- ٨-٥. فى «بف»: «بحاجته».
- ٩-٦. المؤمن، ص ٣٥، ح ٧٣، وفيه: «[ابن أبى البلاد]، وعن أبى عبد الله عليه السلام قال...» إلى قوله: «فإنّى أحبّ أن أسمع صوته» مع اختلاف يسير. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٤٥، مع اختلاف وزيادة فى أوله الوافى، ج ٩، ص ١٥٢٣، ح ٨٦٨٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦١، ح ٨٧٢٨.
- ١٠-٧. السند معلق على سابقه. ويروى عن ابن أبى عمير، على بن إبراهيم، عن أبيه.
- ١١-٨. وردت فى بعض الأسناد رواية [محمد] بن أبى عمير عن سلمة صاحب السابرى، والظاهر أنّ سليمان فى آ ما نحن فيه محرّف من «سلمة». راجع: معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢١٤، الرقم ٥٣٧٧؛ و ص ٢١٥، الرقم ٥٣٨٢.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسْتَجَابُ (١) لِلرَّجُلِ الدُّعَاءُ، ثُمَّ يُوءَخَّرُ؟

قَالَ: «نَعَمْ، عِشْرِينَ سَنَةً». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق عرض کردم: (ممکن است) دعای مردی مستجاب شده (باشد) ولی بتأخیر افتد (و اثر استجاب آن همان زمان ظاهر نگردد؟ فرمود: آری تا بیست سال (ممکن است تأخیر افتد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: دعای مردی اجابت شود و سپس به تأخیر افتد؟ فرمود: آری! تا بیست سال (یاد آور نشدن بیشتر برای این است که کمیاب است- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- «اسحاق بن عمار» می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

دعای مردی اجابت شود و سپس به تأخیر افتد؟ فرمود: آری! تا بیست سال (ممکن است به تأخیر افتد)

\*\*\*



ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٣٩٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: کالسابق. و يستجاب بتقدير الاستفهام و عدم ذكر الزائد عن لعشرين لندرته.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٨٤

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣١٥٩/٥. ابنُ أبي عميرٍ (٣)، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا» (٤) وَ بَيْنَ

أَخَذِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعُونَ (٥) عَامًا». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: میان گفته‌ی خدای عز و جل (که بموسی و هارون - در مقابل تقاضای نابودی فرعون و پیروانش - فرمود: «هر آینه دعای شما باجابت رسید» (سوره یونس ۸۹) و میان نابودی فرعون چهل سال طول کشید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: میان گفته‌ی خدا عز و جل [در برابر تقاضای فَنای فرعون] (سوره یونس): «هر آینه دعاء شما به اجابت رسید» (خطاب به موسی و هارون علیهما السلام) و میان غرق شدن فرعون، چهل سال طول کشید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام، فرمود: میان گفته‌ی خدای عزّ و جلّ (در برابر تقاضای نابودی فرعون از طرف موسی و هارون) فرمود: «هر آینه دعاء شما به اجابت رسید (یونس/۸۹)» و میان نابودی فرعون، چهل سال طول کشید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۸۴

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۳۱۶۰/۶. ابنُ أبي عميرٍ (۷)، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي بصير، قال:

۴۹۰/۲

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو، فَيُؤَخَّرُ (۸) إِيَّابَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ (۹)». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصير گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: همانا مؤمن دعا کند و اجابت دعایش تا روز جمعه [یا روز قیامت] بتأخیر افتد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: راستی مؤمن دعا می کند و اجابت او تا روز جمعه پس می افتد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «ابی بصیر»، گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: راستی مؤمن دعا می کند و اجابت او تا روز جمعه به تأخیر می افتد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن موثق. إلى يوم الجمعة ليخصه بفضل الدعاء يوم الجمعة و يضاعف له فيه.

\*\*\*\*\*

ص: ٣٤٥

- 
- ١-٩ . فى مرآة العقول : «يستجاب ، بتقدير الاستفهام . وعدم ذكر الزائد عن العشرين لندرته » .
- ٢-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٢٣ ، ح ٨٦٨٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٧ ، ح ٨٧١٣ .
- ٣-١ . السند معلق ، كسابقه .
- ٤-٢ . يونس (١٠) : ٨٩ .
- ٥-٣ . هكذا فى «ب ، د ، ص » وحاشية «ج ، ز ، ب ف » والوافى . ويقتضيه السياق ؛ لأنه اسم «كان  
» . وفى سائر النسخ والمطبوع : «أربعين » . ويمكن تصحيحه بتقدير اسم «كان » قبل «بين » ، أى  
كان ما بين قول الله وبين أخذ فرعون أربعين عاما .
- ٦-٤ . الخصال ، ص ٥٣٩ ، أبواب الأربعين وما فوقه ، ضمن ح ١١ ، بسند آخر عن أبى جعفر عليه  
السلام . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١٢٧ ، ح ٤٠ ، عن هشام بن سالم ، وفيهما مع اختلاف يسير .  
الاختصاص ، ص ٢٦٦ ، مرسلاً . وراجع : كمال الدين ، ص ١٤٥ ، ذيل ح ١٢ الوافى ، ج ٩ ، ص  
١٥٢٣ ، ح ٨٦٨٨ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٥٧ ، ح ٨٧١١ .
- ٧-٥ . السند معلق كسابقه .
- ٨-٦ . فى «ب » والوافى : «فتؤخر » .
- ٩-٧ . فى حاشية «ج ، ز » : «القيامة » . قال فى الوافى : «لعل الجمعة أصح ، كما يدل عليه ما مرّ  
فى باب فضل الجمعة : إنّ العبد المؤمن ليسأل الله الحاجة فيؤخر الله قضاءها إلى يوم الجمعة» .  
وراجع : الكافى ، ح ٥٤٣٤ و ٥٤٣٥ و ٥٤٤٢ .
- ٨-١٠ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٤٢٢ ، ح ١٢٤٣ ؛ والتهذيب ، ج ٣ ، ص ٥ ، ح ١٢ ، معلقاً عن أبى  
بصير ، عن أحدهما عليهما السلام . المحاسن ، ص ٥٨ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٩٤ ، بسند آخر

. المقنعة، ص ۱۵۵، مراسلاً، وفي كلاًها مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافي، ج ۹، ص ۱۵۲۳، ح ۸۶۸۹؛ الوسائل، ج ۷، ص ۵۷، ح ۸۷۱۲.

## ۷- الحديث

۳۱۶۱/۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ (۱)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لِلَّهِ يَدْعُو (۲) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي الْأَمْرِ يَنْوِبُهُ (۳)، فَيَقُولُ (۴) لِلْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ: أَفْضِ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ وَلَا تُعَجِّلْهَا، فَإِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَصَوْتَهُ؛ وَإِنَّ الْعَبْدَ الْعَدُوَّ لِلَّهِ لَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي الْأَمْرِ يَنْوِبُهُ (۵)، فَيُقَالُ لِلْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِهِ (۶): أَفْضِ (۷) حَاجَتَهُ وَعَجِّلْهَا، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَصَوْتَهُ» .

قَالَ: «فَيَقُولُ النَّاسُ: مَا أُعْطِيَ هَذَا (۸) إِلَّا لِكِرَامَتِهِ، وَلَا مُنْعَ (۹) هَذَا إِلَّا لِهَوَانِهِ (۱۰)» . (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا بنده ای که دوست خدا است در پیش آمدی که برای او رخ داده دعا کند، و خدا بفرشته ای که موکل باو (یا بآن دعا) است فرماید: حاجت بنده مرا بر آور ولی در (دادن) آن شتاب مکن زیرا که من میل دارم صدا و آواز او را بشنوم. و همانا بنده ای دشمن خدا بدرگاه خدای عز و جل در باره اتفاقی که برای او پیش آمده دعا کند پس بفرشته موکل بر او (یا بر آن دعا) گفته شود: حاجتش را برآور و در (دادن) آن شتاب کن زیرا من خوش ندارم آواز و صدایش را بشنوم. فرمود: پس مردم (که خبر از این جریان ندارند بآن که حاجتش زود برآورده شده) گویند:

باین داده نشده جز برای گرامی بودنش (نزد خدا، و بآن که در اجابتش تأخیر شده گویند): از او دریغ نشده جز برای زبونی و خواریش.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷-امام صادق(علیه السلام)فرمود: راستی بنده ای که دوست خدا است، به درگاه خدا عز و جل برای امری که بدو رخ داده است و گرفتار شده دعا می کند و خدا بدان بنده ای که به او موکل است می فرماید: حاجت بنده مرا برآور و در آن شتاب مکن، زیرا من دوست دارم که فریاد و آوازش را بشنوم و راستی بنده ای دشمن خدا است و به درگاه خدا عز و جل دعائی می کند در باره پیشامدی که بدان گرفتار شده است و بدان فرشته ای که به او گمارده است گفته شود برآور[برای بنده ام] حاجتش را و شتاب کن، زیرا من خوش ندارم فریاد و آوازش را بشنوم. فرمود: پس مردم می گویند: به این(دومی)عطا نشده است، مگر برای ارجمندی او و از آن(اولی که دوست خدا است)دریغ نشده مگر برای خواری و زبونی او(نزد خدا با اینکه این قضاوت مردم بر خلاف حقیقت است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷-امام صادق علیه السلام فرمود: راستی بنده ای که دوست خداست، به درگاه خدای عز و جل بخاطر کاری که برایش پیش آمده است. گرفتار شده دعا می کند و خداوند به آن فرشته یی که به او موکل است می فرماید: حاجت بنده مرا برآور و در آن شتاب مکن، زیرا من دوست دارم که فریاد و

آوازش را بشنوم و راستی بنده ای دشمن خداست و به درگاه خدای عزّ و جلّ دعائی می کند دربارهٔ پیشامدی که بخاطر آن گرفتار شده است و به آن فرشته ای که به او گماشته است گفته می شود حاجت بنده ام را برآور و شتاب کن، زیرا من خوش ندارم فریاد و آوازش را بشنوم.

فرمود: پس مردم (که از این جریان بی خبرند) می گویند: به این (دومی) عطا نشده است، مگر برای ارجمندی او و از آن (اولی که دوست خداست) دریغ نشده مگر برای خواری و زبونی او (نزد خدا با اینکه این قضاوت مردم برخلاف حقیقت است).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل كالحسن. و قال الجوهری : نابه أمر و انتابه أي أصابه و النائبة المصيبة واحدة نوائب الدهر قوله: و عجلها أي قد يكون التعجيل لذلك، فلا يعجب المرء بتعجيل ظهور أثر دعائه و لا يقنط من تأخيره و إلا فكثيرا ما يظهر أثر دعاء الأنبياء و الأوصياء و الأولياء من غير تأخير لظهور كرامتهم و لكونه معجزا لهم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۸۴

\*\*\*\*\*

ص: ۳۴۶



- ١-٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بـف ، جر» والطبعة القديمة . وفى «بر» والوسائل والمطبوع:  
+ «عن ابن أبى عمير» . والظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه ؛ فقد تكرّرت رواية علىّ بن إبراهيم عن أبيه  
عن عبدالله بن المغيرة فى كثيرٍ من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١ ، ص ٥٢٥٢٧ .  
ثمّ إنّّه لا يخفى أنّ منشأ الزيادة فى بعض النسخ كثرة روايات علىّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبى  
عمير بحيث توجب هذه الكثرة الأئس الذهني للناسخ وسبق قلمه إلى كتابة «عن ابن أبى عمير» فى  
غير موضعها . وهذا النوع من التحريف واضح للمتتبع العارف بعوامل ومناشئ التحريف فى الأسناد .  
٢-١ . فى «ز ، بر ، بـف » والوفى : «ليدعو» .  
٣-٢ . فى حاشية «ص » والوفى : «ينويه » . و«النائبة» : ما ينوب الإنسان ، أى ينزل به من المهمّات  
والحوادث . النهاية ، ج ٥ ، ص ١٢٣ (نوب) .  
٤-٣ . فى «ب ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بـف » والوفى والوسائل : «فيقال » . وهو خلاف السياق .  
٥-٤ . فى حاشية «ج ، ص » والوفى : «ينويه » . وفى مرآة العقول : «الحاصل : أنّه ينبغى أن لا يفتـر  
عن الدعاء لبطء الإجابة ، فإنّه إنّما يكون التأخير لعدم المصلحة فى هذا الوقت ، فسيعطى ذلك فى  
وقت متأخر فى الدنيا ، أو سوف يعطى عوضه فى الآخرة ؛ وعلى التقديرين فهو فى خير لأنّه مشغول  
بالدعاء الذى هو أعظم العبادات ، ويترتب عليه أجزل المثوبات ، ورجاء رحمته فى الدنيا والآخرة ،  
وهذا أيضا من أشرف الحالات » .  
٦-٥ . فى «بس » : - «الموكل به » .  
٧-٦ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوسائل . وفى المطبوع : «[لعبدى]» .  
٨-٧ . فى «ب » : + «الأمر» .  
٩-٨ . فى «ب » : «وما منع » .  
١٠-٩ . «أهانته » : استخفّ به . والاسم : الهون والمهانة . الصحاح ، ج ٥ ، ص ٢٢١٨ (هون) .  
١١-١٠ . المؤمن ، ص ٢٦ ، ح ٤٤ ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص  
١٥٢٢ ، ح ٨٦٨٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٦٢ ، ح ٨٧٢٩ .

## ۸- الحدیث

۳۱۶۲/۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ،  
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ مِنْ بَخِيرٍ وَرَجَاءٍ (۱)؛ رَحْمَةً (۲) مِنْ اللَّهِ - عَزَّ وَ  
جَلَّ - مَا لَمْ يَسْتَعْجِلْ فَيَقْنَطْ وَيَتْرَكَ الدُّعَاءَ».

قُلْتُ لَهُ (۳): كَيْفَ (۴) يَسْتَعْجِلُ؟

قَالَ: «يَقُولُ: قَدْ دَعَوْتُ مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا وَ مَا (۵) أَرَى الْأَجَابَةَ (۶)». (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیوسته مؤمن در حال خیر و امیدواری است تا مادامی که شتاب نکند پس نومید شود و دعا را رها کند، عرض کردم: چگونه شتاب کند؟ فرمود: گوید از فلان وقت و فلان وقت دعا کرده ام و اجابت آن را نمی بینم؟.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از ابی بصیر، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیوسته مؤمن در حال خیر و امیدواری است از مهر خدا عز و جل، تا شتاب زدگی نکند و نومید نشود و دست از دعا بر ندارد، گفتم: به آن حضرت: چگونه شتاب زدگی می کند؟ فرمود: می گوید: از آغاز فلان سال و فلان ماه دعا کردم و اجابت آن را نبینم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود:

پیوسته مؤمن در حال خیر و امیدواری است از مهر خدای عز و جل، تا شتاب زدگی نکند و ناامید نشود و دست از دعا برندارد، به آن حضرت عرض کردم: چگونه شتاب زدگی می کند؟ فرمود:

می گوید: از آغاز فلان سال و فلان ماه دعا کردم و اجابت آن را تاکنون ندیده ام؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحيح وقد مر مضمونه. والحاصل أنه ينبغي أن لا يفتر عن الدعاء لبطء الإجابة فإنه إما أن يكون التأخير لعدم المصلحة في هذا الوقت فسيعطى ذلك في وقت متأخر في الدنيا أو سوف يعطى عوضه في الآخرة، وعلى التقديرين فهو في خير لأنه مشغول بالدعاء الذي هو أعظم العبادات ويترتب عليه أجزل المثوبات، ورجاء رحمة في الدنيا والآخرة وهذا أيضا من أشرف الحالات.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٨٤

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣١٦٣/٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ (٨) الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي حَاجَتِهِ، فَيَقُولُ (٩) اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَخْرُوا إِجَابَتَهُ؛ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَدُعَائِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: عَبْدِي دَعَوْتَنِي، فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ، وَثَوْبُكَ كَذَا وَكَذَا، ٤٩١ / ٢

وَ دَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَكَذَا، فَأَخَّرْتُ (١٠) إِجَابَتَكَ، وَ ثَوْبُكَ كَذَا وَكَذَا (١١)» قَالَ: «فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنْهُ لَمْ يُسْتَجَبْ (١٢) لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا (١٣) مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ

ص: ٣٤٧

١-١ . في حاشية «ز»: «رخاء» .

٢-٢ . في «ب»: «ورحمة» .

٣-٣ . في الوافي: - «له» .

٤-٤ . في «ز»: «وكيف» .

۵-۵ . فی «بر ، بف» : «ولا» .

۶-۶ . فی «ص» : «إجابة» .

۷-۷ . الکافی ، کتاب الدعاء ، باب اللإلحاح فی الدعاء والتلبّث ، ح ۳۱۰۳ ، بسند آخر ، وتمام الروایة فیہ : «إِنَّ العبد إذا دعا لم یزل اللّٰه \_ تبارک وتعالی \_ فی حاجتہ ما لم یستعجل » الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۵۲۴ ، ح ۸۶۹۱ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۵۵ ، ح ۸۷۰۸ .

۸-۸ . فی «ز» وحاشیة «ج ، بف» : «لا یزال» بدل «إِنَّ» . وفی «ز» : «العبد» .

۹-۹ . فی الوافی : «یقول» .

۱۰-۱۰ . فی الوافی : «وأخّرت» .

۱۱-۱۱ . فی «ب» : «ودعوتنی \_ إلى \_ کذا و کذا» . وفی «ز» : «فأخّرت إجابتک وثوابک کذا وکذا» .

۱۲-۱۲ . فی الوافی : «لم تستجب» .

۱۳-۱۳ . فی «ب» : «فی الدنيا دعوة» .

### الثَّوَابِ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا مؤمن خدای عز و جل را در باره حاجت خود بخواند و خدای عز و جل فرماید: اجابت او را بتأخیر اندازید بخاطر شوقی که باواز و دعای او دارم، پس چون روز قیامت شود خدای عز و جل فرماید: ای بنده من تو مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت را پس انداختم اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز در باره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی (و دعا کردی) و من اجابت تو را بتأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است، فرمود:

پس مؤمن آرزو کند که کاش هیچ دعائی از او در دنیا اجابت نمی شد برای آنچه ثواب و پاداش نیک که می بیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از اسحاق بن عمار، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی مؤمن برای حاجت خود به درگاه خدا عز و جل دعا می کند و خدا عز و جل می فرماید: اجابتش را به تأخیر اندازید برای اشتیاق به آواز او و دعاء او، و چون روز قیامت شود خدا عز و جل فرماید: ای بنده من! دعا کردی و اجابت تو را به تأخیر انداختم، اکنون ثواب تو چنین و چنان است و تو مرا در باره چنین و چنان (ناقابل دعا کردی) و من اجابت تو را به تأخیر انداختم و ثوابت چنان و چنان است، گوید: مؤمن آرزو می کند که کاش هیچ دعائی برای او در دنیا به اجابت نرسیده بود (و ثوابش برای آخرت او ذخیره شده بود) برای آنچه که از حسن پاداش الهی می بیند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی مؤمن برای حاجت خود به درگاه خدای عز و جل دعا می کند و خدای عز و جل می فرماید: اجابتش را به تأخیر اندازید بخاطر اشتیاق به آواز او، و چون روز قیامت شود خدای عز و جل فرماید: ای بنده من! دعا کردی و اجابت تو را به تأخیر انداختم، اکنون ثواب تو چنین و چنان است و تو بخاطر مسائل ناقابلی مرا خواندی و من اجابت تو را به تأخیر

انداختم ثواب چنین و چنان است، گوید: مؤمن آرزو می کند که کاش هیچ دعائی برای او در دنیا به اجابت نرسیده بود(و ثوابش برای آخرت او ذخیره شده بود)برای آن چه که از حسن پاداش الهی می بیند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول بل حسن، لأن الشيخ قال في سعدان له أصل. و شوقا مفعول له لقوله فيقول و ضمير أنه للشأن أو راجع إلى المؤمن، و من في قوله مما للسببية، و في قوله: من حسن ، للبيان، و قيل: الشوق إنما يتعلق بشيء أدرك من وجه و لم يدرك من وجه آخر، فإن غير المدرك أصلا، و المدرك من جميع الوجوه لا يتصور الشوق إليه فإن من غاب عنه محبوبة و بقي عنده خياله يشتاق إليه و كذا لو رآه لم يتصور أن يشتاق إليه إلا أن يراه من وجه دون وجه، كان يرى وجهه دون شعره و يراه في ظلمة، فإنه حينئذ يشتاق إلى استكمال رؤيته بإشراق الضوء عليه، ففي كل مشتاق جهتان جهة إدراك و جهة جهل فالشوق نقص و هو ممتنع عليه سبحانه. و أجيب بأن الشوق يستلزم المحبة و إذا نسب إليه سبحانه يراد به ذلك اللازم. و أقول: المحبة أيضا فيه عز و جل مجاز و حاصله أنه سبحانه يعلم صلاح العبد في تأخير الإجابة و كثرة الدعاء فيؤخرها ليكثر دعاءه و يشبه على ذلك، فما ذكره القائل قياس للغائب على الشاهد، مع أن ما ذكره في الشاهد أيضا ممنوع. قوله عليه السلام: فيتمنى المؤمن قيل: إن قلت عدم ظفر المتمنى بما تمناه ألم و لا ألم في الجنة. قلت: لا نسلم أن ذلك ألم و لو سلم فقد وقع هذا الألم في يوم القيامة على أنه ألم لمن لم ينل ثواب ذلك و لعله بتمنيه ذلك ينال ثوابه أيضا.

\*\*\*\*\*

## (۲۰) باب الصلاة على النبي محمد و أهل بيته

### اشاره

۲۰ \_ بَابُ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ (۲) مُحَمَّدٍ (۳) وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (۴) عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

### ۱- الحديث

۳۱۶۴/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا (۵) حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (۶).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پیوسته دعا محجوبست (و میانه آن و استجابتش حجاب و پرده ای حائل است) تا بر محمد و آلش صلوات فرستاده شود (که آنگاه پرده و حائل برطرف شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: پیوسته دعا محبوب است تا صلوات فرستاده شود به محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: پیوسته دعا محبوب است تا بر محمد و آلش درود فرستاده شود.

توضیح: مرحوم مجلسی (ره) می گوید: درود از طرف خدای سبحان، رحمت و از طرف فرشتگان طلب آمرزش و از طرف بندگان دعاء است و در معنی آل گفته است آل پیامبر صلی الله علیه و آله نزد شیعه عترت و خانواده پاک و معصوم او هستند و دلیل ندارد که مرحوم شهید تانی (ره) آل را مخصوص به علی و فاطمه و حسن و حسین دانسته

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و آل النبي عند الإمامية عترته الطاهرة و أصحاب العصمة و لا وجه لتخصيص الشهيد الثاني (ره)، أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و للعامية فيه اختلاف كثير، فقليل: آل أمته، و قيل: عشيرته، و قيل: من حرم عليه أخذ الزكاة من بنى هاشم و بنى عبد المطلب، و قد بينا معنى الآل فيما سبق، و السرفى حجب الدعاء بدون الصلاة أمور: الأول: أن العبد إذا ضم الصلاة مع دعائه و عرض بالمجموع على الله سبحانه و الصلاة غير محجوبة بالدعاء أيضا غير محجوب لأن الله تعالى كريم يستحيى أن يقبل جزء المفروض و يرد الجزء الآخر، و قد قرر سبحانه هذا بين عباده أيضا فإن من اشترى أمتعة مختلفة بصفقة واحدة و كان بعضها معييا يجب عليه إما أن يقبل الجميع أو يرد الجميع، و لا يجوز أن يرد المعيب فقط و كان هذا أحد أسرار الجماعة فى الصلاة و الاجتماع فى الدعاء. الثانى: أن من كانت له حاجة إلى سلطان فمن آذابه المقررة فى العقول و العادات أن يهدى تحفا إلى المقربين لديه و المكرمين عليه لكى يشفعوا له عنده بل لو لم يشفعوا أيضا و علم السلطان ذلك يقضى حاجته، و بعبارة أخرى من أحبه السلطان و أكرمه و رفع منزلته يجب أن يكرمه الناس و يثنوا عليه فإذا فعل استحق العطاء من السلطان، و إذا لم يظهر ذلك منه استحق الحرمان. الثالث: أن الصلاة عليه و آله يصير سببا لتكفير السيئات المانعة عن قبول الدعوات. الرابع: أن حبهم و ولاءهم و الإقرار بفضلهم من أعظم أركان الإيمان بالصلاة عليهم و التوسل به يكمل الإيمان، و لا ريب أن كمال الإيمان يوجب مزيد القرب من الرحمن و توفير الفضل و الإحسان كما أن الثناء على الله سبحانه يقدم على الدعاء لذلك بالجنان و اللسان. الخامس: أن المقصود من إيجاد الثقيلين و سائر الموجودات و القابل من فيوض الفائضة من بدو الإيجاد إلى ما لا يتناهى من الأزمنة و الأوقات هو رسول الله و أهل بيته عليهم أفضل الصلوات، فلهم الشفاعة الكبرى فى هذه النشأة و النشأة الأخرى و بواسطتهم تفيض الرحمات على جميع الورى، إذ لا يدخل فى المبدأ و إنما النقص من القابل و هم القابلون لجميع الفيوض القدسية و الرحمات الإلهية فإذا أفيض عليهم فبتطفلهم يفيض على سائر الموجودات، فإذا أراد الداعى استجلاب رحمة من الله سبحانه يصلى عليهم و لا يرد هذا الدعاء لأن المبدأ فياض و المحل قابل و ببركتهم يفيض على الداعى بل على جميع الخلق، كما إذا جاء أعرابى أو كردى غير مستأهل لشيء من الإكرام إلى باب

سلطان نافذ حكمه الأنام، فأمر له ببسط الموائد واختصه بأنواع العوائد نسبة العقلاء إلى قلة العقل و سخافة الرأي بخلاف ما إذا أمر بذلك لأحد من مقربي حضرته و أمراء جنده أو لرسول أحد من سلاطين عصره فحضر هذا الأعرابي أو الكردي تلك المائدة فأكل منها يكون مستحسنا بل لو منع منها يكون مستقبحا بظاهر النظر. السادس: أنهم صلوات الله عليهم وسائط بيننا وبين ربنا تقدس و تعالى فى إيصال الحكم و الأحكام منه إلينا لعدم ارتباطنا بساحة جبروته و بعدنا عن حريم ملكوته فلا بد أن يكون بيننا وبين ربنا سفراء و حجب ذوو جهات قدسية و حالات بشرية يكون لهم بالجهات الأول ارتباط بالجناب الأعلى يأخذون عنه و يكون لهم بالجهات الثانية مناسبة للخلق يلقون إليهم ما أخذوا من ربهم. و لذا جعل الله سفراءه و أنبياءه و ظاهرا من نوع البشر و باطنا مبينين عنهم فى أطوارهم و أخلاقهم و نفوسهم و قابلياتهم فهم مقدسون روحانيون قائلون:

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

\*

لئلا ينفر عنهم أمتهم و ليقبلوا منهم و يأنسوا بهم. فكذاك فى إفاضة سائر الفيوض و الكمالات هم وسائط بين ربهم و بين سائر الموجودات فكل فيض وجود يبدأ بهم صلوات الله عليهم ثم ينقسم على سائر الخلق، فالصلوات عليهم استجلاب للرحمة من معدنها و للفيوض إلى مقسمها لتتقسم على سائر البرايا بحسب استعداداتها و قابلياتها. و قد بسطنا الكلام فى ذلك فى كتاب عين الحياة و الفرائد الطريفة. و قال فى النهاية: الصلاة أصلها فى اللغة الدعاء فسميت العبادة المخصوصة ببعض أجزائها، و قيل: إن أصلها فى اللغة التعظيم، و سميت العبادة المخصوصة صلاة لما فيها من تعظيم الرب تعالى، فأما قولنا: اللهم صل على محمد فمعناه عظمه فى الدنيا بإعلاء ذكره و إظهار دعوته و إبقاء شريعته، و فى الآخرة بتشفيعه فى أمته و تضعيف أجره و ثوبته. و قيل: المعنى لما أمر الله سبحانه بالصلاة عليه و لم تبلغ قدر الواجب من ذلك أحلناه على الله تعالى و قلنا: اللهم صل أنت على محمد لأنك أعلم بما يليق به، انتهى. و المشهور أن الصلاة من الله سبحانه الرحمة و من الملائكة الاستغفار و من العبد الدعاء، و قال صاحب الوافى: معنى صلاة الله على نبيه صلى الله

عليه وآله وسلم إفاضة أنواع الكرامات و لطائف النعم عليه. و أما صلاتنا عليه و صلاة الملائكة عليه فهو سؤال و ابتهاج في طلب تلك الكرامة و رغبة في إفاضةها عليه، و أما استدعاؤه صلى الله عليه و آله و سلم الصلاة من أمته فلا أمور: منها: أن الدعاء مؤثر في استدرار فضل الله و نعمته و رحمته و ما وعد الرسول من الحوض و الشفاعة و الوسيلة و غير ذلك من المقامات المحمودة غير محمودة على وجه لا يتصور الزيادة فيها و الاستمداد من الأدعية استزادة لتلك الكرامات. و منها: ارتياحه صلى الله عليه و آله و سلم به كما قال: إني أباهى بكم الأمم يوم القيامة. و منها: الشفقة على الأمة بتحريضهم على ما هو حسنة في حقهم و قربة لهم و أما مضاعفة الله صلواته على المصلى عليه بسبب صلواته عليه، فلان الصلاة عليه ليست حسنة واحدة بل هي حسنات متعددة إذ هي تجديد الإيمان بالله أو لا ثم بالرسول ثانيا ثم التعظيم له ثالثا ثم العناية بطلب الكرامات له رابعا ثم تجديد الإيمان باليوم الآخر و أنواع كراماته خامسا ثم تذكر ذلك سادسا، ثم تعظيم القرب سابعاً، ثم الابتهاج و التضرع في الدعاء ثامنا، و الدعاء مخ العبادة، ثم الاعتراف بأن الأمر كله لله، و أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و إن جل قدره فهو عبد له محتاج إلى فضله و رحمته و إلى مدد أمته، و أنه ليس له من الأمر شيء تاسعا، ثم جميع ذلك في شأن أهل بيته صلى الله عليه و آله و سلم إن ضمهم معه عاشرا. فهذه عشر حسنات سوى ما ورد به الشرع أن الحسنة الواحدة بعشر أمثالها و السيئة بمثلها.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٨٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣١٦٥/٢. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ دَعَا وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ رَفَرَفَ (٧) الدُّعَاءَ عَلَى رَأْسِهِ، فَإِذَا ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ رَفَعَهُ الدُّعَاءَ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که دعائی کند و نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نبرد آن دعا بالای سرش (چون پرنده ای) بچرخد، و چون نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را برد دعا بالا رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که دعائی کند و نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبرد، دعایش گرد سرش بچرخد، و هر گاه نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را برد، دعا بالا رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دعائی کند و نام پیامبر نبرد، دعایش به دور سرش بچرخد، و هرگاه نام پیامبر صلی الله علیه و آله را برد، دعا بالا می رود.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. ولم يذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم أى قولاً، وشموله للذكر القلبي بعيد، وقال الجوهرى: رفرَف الطائر: إذا حرك جناحيه حول الشيء يريد أن يقع عليه انتهى. وأستعير هنا لانفصال الدعاء عن الداعى وعدم وصوله إلى محل الاستجابة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩٠

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣/١٦٦٦. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ

ص: ٣٤٨

- 
- ١-١. المؤمن، ص ٣٤، ح ٦٨، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله الوافى، ج ٩، ص ١٥٢٤، ح ٨٦٩٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ٦٢، ح ٨٧٣٠.
- ٢-٢. فى «ب، ج، د، ص، بر، بس» و«مرآة العقول»: - «النبي» .
- ٣-٣. فى حاشية «ص»: - «محمد» .
- ٤-٤. فى «ص»: «وآله» . وفى حاشية «ص»: «وآل محمد» كلاهما بدل «وأهل بيته» .

۵-۵ . فی الأمالی للطوسی : + «عن السماء».

۶-۶ . الأمالی للطوسی ، ص ۶۶۲ ، المجلس ۳۵ ، ح ۲۳ ، بسنده عن ابن أبي عمير . وفي الأمالی للصدوق ، ص ۵۸۰ ، المجلس ۸۵ ، ذیل ح ۱۸ ؛ وثواب الأعمال ، ص ۱۸۸ ، ذیل ح ۱ ، بسند آخر . كفاية الأثر ، ص ۳۹ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفي الثلاثة الأخيرة مع

اختلاف يسير الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۵۱۳ ، ح ۸۶۶۲ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۹۳ ، ح ۸۸۲۷ .

۷-۷ . رفر الطائر : إذا حرّك جناحيه حول الشيء يريد أن يقع عليه . واستعير هنا لانفصال الدعاء عن الداعي وعدم وصوله إلى محلّ الاستجابة . راجع : مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۹۰ ؛ لسان العرب ، ج ۹ ، ص ۱۲۴ (رفف) .

۸-۸ . الجعفریات ، ص ۲۱۶ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام ، مع اختلاف يسير الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۵۱۴ ، ح ۸۶۶۳ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۹۳ ، ح ۸۸۲۸ .

زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِنِّي (۱) أَجْعَلُ لَكَ ثُلُثَ صَلَوَاتِي (۲) ، لَا بَلْ أَجْعَلُ لَكَ نِصْفَ صَلَوَاتِي (۳) ، لَا بَلْ أَجْعَلُهَا كُلَّهَا لَكَ (۴) ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِذَنْ تُكْفَى مُؤُونَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد: ای رسول خدا من یک سوم صلواتم را برای شما قرار دهم، نه بلکه نیمی از صلواتم را مخصوص شما

گردانم، نه بلکه تمامی آن را از آن شما گردانم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در این صورت خرج و مئونه دنیا و آخرت تو کفایت شود. (شرح این حدیث از زبان امام علیه السلام در حدیث بیاید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! من یک سوّم صلواتم را از آن تو مقرر دارم، نه، بلکه نیمی از صلواتم را از آن تو سازم، نه، بلکه همه صلواتم را برای تو مقرر نمایم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: در این صورت، همه مئونه و خرج دنیا و آخرت کفایت می شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت: یا رسول الله! چنین نیست که من یک سوم صلواتم را از آن تو قرار داده باشم بلکه نیمی از صلواتم را از آن تو ساخته باشم بلکه همه صلواتم را برای تو قرار داده ام.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: در این صورت، همه مخارج دنیا و آخرت تأمین شده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۳



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. أجعل بصيغة المتكلم وحده، و اللام للاختصاص أو الملكية، وهذا الخبر مع قطع النظر عن الخبر الآتى يحتمل وجوها: الأول: ما سيأتى فى الخبر، فإذا جعل ثلث صلواته له، معناه أنه يجعل المقصود بالذات فى ثلث دعواته الدعاء للنبي صلى الله عليه وآله وسلم و الصلاة عليه، فكأنه جعل ثلث دعواته له، فإنه جعل الدعاء له مقدا ثم أتبعه بالدعاء لنفسه فكأنه جعل ثلث صلواته له، وكذا النصف و الكل. الثانى: أن يكون المعنى أجعل ثلث دعواتى الصلاة عليك أو نصفها أو كلها بمعنى أنه لا يدعو لنفسه و كلما أراد أن يدعو لحاجته يترك ذلك و يصلى بدله على النبي صلى الله عليه وآله وسلم. الثالث: ما قيل: أن المراد بالاختصاص هنا الاتصال و المراد بالصلاة الثناء على نفسه بالدعاء و اتصال نصف الدعاء بالرسول عبارة عن أن يصلى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و يدعو بعده ثلاث دعوات لنفسه و النصف أن يدعو بعد الصلاة عليه دعائين لنفسه، و الكل أن يدعو بعد كل صلاة إلا دعاء واحدا لنفسه. و القرينة على إرادة هذا المعنى أنه قال فى الثانى نصف صلواتى و لم يقل ثلثى صلواتى لأنه يحصل الكسر حينئذ أو الاختلاف بأن يدعو بعد صلاة دعاء واحدا و بعد أخرى دعائين. و لا يخفى ما فيه من التكلف مع أنه يرجع إلى ما ذكرنا أولا و لا تكلف فيه. ثم اعلم أنه روى فى المصباح و المشكاة نقلا عن الترمذى بإسناده عن أبى بن كعب قال: قلت: يا رسول الله إنى أكثر الصلاة عليك فكم أجعل لك من صلواتى؟ فقال: ما شئت، قلت: الربع؟ قال: ما شئت فإن زدت فهو خير لك. قلت: النصف؟ قال: ما شئت فإن زدت فهو خير لك، قلت: فالثلثين، قال: ما شئت فهو خير لك، قلت: أجعل لك صلواتى كلها؟ قال: إذا يكفى همك و يكفر لك ذنبك. و قال الطيبى فى شرح المشكاة نقلا عن بعضهم: المعنى كم أجعل لك من دعائى الذى

أدعو به لنفسى و لم يزل يفاوضه ليوقفه على حد من ذلك و لم ير النبي صلى الله عليه و آله و سلم أن يحد له فى ذلك حدا لئلا يلتبس الفضيلة بالفريضة أولا، ثم لا يغلق عليه باب المزيد ثانيا، فلم يزل يجعل الأمر فيه إليه مراعىا للترغيب و الحث على المزيد حتى قال: إذن أجعل لك صلاتى كلها، أى أصلى عليك بدل ما أدعو به لنفسى، فقال: إذا يكفى همك أى ما يهملك من أمر دينك و دنياك، و ذلك لأن الصلاة عليه مشتمل على ذكر الله تعالى و تعظيم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الاشتغال بأداء حقه عن مقاصد نفسه و إثارة بالدعاء له على نفسه و ما أعظمها من خلال جليلة الأخطار و أعمال كريمة الأعصار. و أدى هذا الحديث تابعا فى المعنى لقوله صلى الله عليه و آله و سلم حكاية عن ربه عز و جل: من شغله ذكرى عن مسألتى أعطيته أفضل ما أعطى السائلين. ثم قال: و أقول، قد تقرر أن العبد إذا صلى مرة على النبي صلى الله عز و جل عليه عشرا، و أنه إذا صلى وفق للموافقة لله تعالى، و دخل فى زمرة الملائكة المقربين فى قوله تعالى:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

فإنه يؤدى هذا دعاءه لنفسه، انتهى. و قال بعضهم: كم أجعل لك من صلاتى هى هنا الدعاء و الورد، يعنى لى زمان أدعو فيه لنفسى فكم أصرف من ذلك الزمان فى الدعاء لك. قوله: أجعل لك صلاتى كلها أى أصلى عليك بدل ما أدعو به لنفسى. و فيه: أن الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله و سلم أفضل من الدعاء لنفسه لأن فيه ذكر الله و تعظيم النبي صلى الله عليه و آله و سلم و من شغله ذكره عن مسألة أعطى أفضل و يدخل فيه كفاية ما يهمله فى الدارين. قوله صلى الله عليه و آله و سلم: إذا تكفى إذن جواب و جزاء، و المؤنة ما يحتاج إليه و فيه صعوبة أى إذا كان الأمر كما ذكرته يكفىك الله مؤنتك فى الدنيا و الآخرة، فحذف الفاعل و أقيم المفعول الأول مقامه. و فى النهاية: كفاه الأمر إذا قام مقامه فيه، و قال الجوهرى: المؤنة يهمز و لا يهمز و هى فعولة، و قال الفراء: هى مفعلة من الأين و هو التعب و الشدة، و يقال: مفعلة من الأون و هو الخرج و العدل لأنه ثقل على الإنسان و مانت القوم أمانهم مائة إذا احتملت مؤنتهم، و قال: كفاه مؤنته كفاية و كفاك الشىء يكفىك، و اكتفيت به و استكفيته الشىء فكفانيه.

## ٤- الحديث

٤٩٢ / ٢

٣١٦٧/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ،  
عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

ص: ٣٤٩

- 
- ١-١. فى «ج، د، ص، بر، بس، بف» والوفى والوسائل: - «إنى» .
- ٢-٢. فى «ب، د، ص» والوسائل: «صلاتى» .
- ٣-٣. فى «ب، د، ص، بس» والوسائل: «صلاتى» .
- ٤-٤. فى شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٢٣٢: «لعل المراد بكل صلاة الصلاة الكاملة فى الفضل والأجر، وهى الواقعة قبل السؤال، وبنصفها مادونها بهذا القدر فى الفضل، وهى الواقعة فى وسط السؤال، وثلاثها ما انحط منها بهذه النسبة، وهى الواقعة بعد الفراغ من السؤال، وبالجملة ففیه إشارة إلى تفاوت مراتب الصلاة فى الفضل والكمال والأجر، والله أعلم». وفى الوافى: «أراد بالصلاة معناها اللغوى؛ أعنى الدعاء، يعنى كلما أدعو الله فى حاجة أدعو لك أولاً وأجعله أصلاً وأساساً، ثم أبنى عليه ما أطلبه لنفسى، وهذا معنى ما يأتى من تفسير هذا الحديث». وفى مرآة العقول: «هذا الخبر مع قطع النظر عن الخبر الآتى يحتمل وجوهاً: الأول ما سيأتى فى الخبر، فإذا جعل ثلث صلواته له، معناه أنه يجعل المقصود بالذات فى ثلث دعواته الدعاء للنبي صلى الله عليه وآله والصلاة عليه، فكأنه جعل ثلث دعواته له؛ فإنه جعل الدعاء له مقدماً ثم أتبعه بالدعاء لنفسه فكأنه

جعل ثلث صلاته له ، وكذا النصف والكلّ. الثاني : أن يكون المعنى : أجعل ثلث دعواتي الصلاة عليه ، أو نصفها ، أو كلّها بمعنى أنّه لا يدعو لنفسه وكلّما أراد أن يدعو لحاجته يترك ذلك و يصلّي بدله على النبيّ صلى الله عليه وآله . الثالث : ما قيل : إنّ المراد بالاختصاص هنا الاتّصال ، والمراد بالصلاة الثناء على نفسه بالدعاء ، واتّصال نصف الدعاء بالرسول عبارة عن أن يصلّي على النبيّ صلى الله عليه وآله ويدعو بعده ثلاث دعوات لنفسه ، والنصف أن يدعو بعد الصلاة عليه دعاءين لنفسه ، والكلّ أن يدعو بعد كلّ صلاة إلاّ دعاءً واحداً لنفسه . والقرينة على إرادة هذا المعنى أنّه قال في الثاني : نصف صلواتي ، ولم يقل : ثلثي صلواتي ؛ لأنّه يحصل الكسر حينئذٍ ، أو الاختلاف بأن يدعو بعد صلاة دعاءً واحداً وبعد أخرى دعاءين . ولا يخفى ما فيه من التكلّف ، مع أنّه يرجع إلى ما ذكرناه أولاً ولا تكلف فيه» .

۵- ۵ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۵۱۵ ، ح ۸۶۶۷ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۹۲ ، ح ۸۸۲۴ .

سَأَلْتُ (۱) أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مَعْنَى «أَجْعَلُ صَلَوَاتِي (۲) كُلَّهَا لَكَ؟» فَقَالَ : «يُقَدِّمُهُ (۳) بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ حَاجَةٍ ، فَلَا يَسْأَلُ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - شَيْئاً حَتَّى يَبْدَأَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَيُصَلِّيَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يَسْأَلُ اللَّهَ حَوَائِجَهُ» . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم معنای اینک: همه صلواتم را برای شما قرار دهم» چیست؟ فرمود: یعنی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را مقدمه و جلو هر حاجتی قرار میدهد، و از خدای عز و جل چیزی درخواست نکند تا بنام پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ابتداء کند و صلوات بر او فرستد، سپس حاجات خود را از خدا درخواست کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از اَبی بصیر، گوید: از امام صادق (علیه السّلام) پرسیدم معنی اینکه همه صلواتم را برای شما مقرر می دارم چیست؟ در پاسخ فرمود: یعنی او را پیش از هر حاجتی قرار می دهد و از خدا عز و جل در خواستی نمی کند تا اول به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صلوات فرستد و سپس حوائج خود را خواهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- «ابو بصیر»، گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم معنی اینکه همه صلواتم را برای شما قرار داده ام چیست؟ در پاسخ فرمود: یعنی او را پیش از هر حاجتی قرار می دهد و از خدای عزّ و جلّ درخواستی نمی کند تا نخست بر پیامبر صلی الله علیه و اله درود فرستد و سپس نیازهای خود را بخواهد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح أيضا. وقد عرفت معناه فى أول الوجوه التى ذكرناه فى الخبر السابق. و كان غرضه عليه السلام الرد على العامة فيما فهموه من الرواية التى روهه كما عرفت، و حتى للاستثناء، و قوله: فيصلى منصوب و كذا يسأل. و قيل: الجمع فى حوائجه كالجمع فى يا أيها الرسل كما عرفت. و أقول: يحتمل أن يكون مراده عليه السلام الابتداء بالصلاة فى كل وقت يشرع فى الدعاء و إن سأل بعده أكثر من حاجة واحدة و ما ذكره أيضا حسن. قوله: يقدمه الضمير راجع إلى النبى صلى الله عليه و آله و سلم لا إلى الصلاة فما قيل: إن تذكير الضمير هنا باعتبار المعنى و هو الدعاء و تأنيثه سابقا باعتبار اللفظ محل نظر. و كذا ما قيل: لعل المراد - بكل الصلاة - الصلاة الكاملة فى الفضل و الأجر و هى الواقعة قبل السؤال و بنصفها ما دونها بهذا القدر فى الفضل و هى الواقعة فى وسط السؤال، و بثلاثها ما انحط منها بهذه النسبة و هى الواقعة بعد الفراغ من السؤال، و بالجملة ففيه إشارة إلى تفاوت مراتب الصلاة فى الفضل و الكمال و الأجر، و ستأتى الإشارة إلى جهة تكلفه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩٣

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣١٦٨/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَجْعَلُونِي كَقَدْحِ الرَّكَبِ (٥)؛ فَإِنَّ الرَّكَبَ (٦) يَمْلَأُ قَدْحَهُ، فَيَشْرَبُهُ إِذَا شَاءَ، اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ، وَفِي (٧) آخِرِهِ، وَفِي وَسْطِهِ (٨)» (٩).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود مرا چون قدح شتر سوار قرار ندهید، زیرا شتر سوار قدح خود را پر کند و هر زمان خواست بنوشد مرا در اول دعا و وسط و آخر آن قرار دهید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: مرا چون قدح شتر سوار نسازید، زیرا شتر سوار قدح خود را پر می کند و هر وقت خواست می نوشد، مرا در آغاز دعا و میانه دعا و آخر دعاء خود قرار دهید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

مرا چون قدح شترسوار قرار مدهید، زیرا شترسوار قدح خود را پر می کند و هر وقت خواست می نوشد، مرا در آغاز دعا وسط دعا و آخر دعاء خود، قرار دهید.

توضیح: مراد این است که مرا در آخر دعاء خود نیاورید همانطور که شتر سوار بعد از بار کردن بار خود قدح خویش در کنار بار می آویزد و آن را پشت سر خود قرار می دهد و شترسوار متوجه آن قدح نمی شود مگر آنکه تشنه شود و بسویش رود.

ترجمه آیت اللمی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و رواه العامة أيضا بأسانید. قال فی النهاية: فیہ: لا تجعلونی كقدح الراكب، أی لا تؤخرونی فی الذكر. لأن الراكب یعلق قدحه فی آخر رحله عند فراغه من ترحاله و یجعله خلفه. قال حسان: كما نیط خلف الراكب القدح الفرد. و قال فی باب الغین و المیم: فیہ لا تجعلونی كغمر الراكب، صلوا علی أول الدعاء و أوسطه و آخره الغمر - بضم الغین و فتح المیم - القدح الصغیر، أراد أن الراكب یحمل رحله و أزواده و یترك قعبه إلى آخر ترحاله ثم یعلقه علی رحله كالعلاوة فلیس عنده بهمهم فنهاهم أن یجعلوا الصلاة علیه كالغمر الذی لا یقدم فی المهام و یجعل تبعاً. انتهى. و قال فی الفائق: أراد لا تؤخرونی فی الذكر لأن الراكب یؤخر القدح إلى أن یرفع كل شیء بسبب ما فیہ من الماء. و ربما یحتاج إلیه فیستعمله و یشربه ثم یعلقه فی آخر رحله عند فراغه من ترحاله و یجعله من خلفه. و أقول: یظهر من هذا الخبر معنی آخر و هو أن وجه الشبه أن الراكب لا یذكر قدحه إلا إذا عطش و أراد أن یشرب فحینئذ یملاه و یشربه، و أما فی سائر الأوقات فهو عنه فی غفلة. و قیل فی فی



المواضع بمعنى مع و المعنى إذا كان لك حوائج فصل قبل كل دعاء و لا تكثف بالصلاة مرة قبل جميع الدعوات، فوجه الشبه النسيان في أكثر الأوقات، انتهى. و أقول: ظاهر الخبر أنه ليس الغرض من التشبيه ما فهمه المخالفون بل المعنى لا تجعلوني كقدح الراكب لا يذكره إلا إذا عطش و اضطر إليه، فيلتفت إليه و يشرب منه، و أما في سائر الأوقات فهو غافل عنه كما مر، أو الغرض أن الراكب يملأ القدح أولاً و يشربه كلما اضطر إليه فلا تجعلوا الصلاة كذلك بأن تصلوا أولاً و تكفوا بذلك في سائر الدعوات، فقوله: إذا شاء متعلق بيشربه فقط، أو المعنى ينبغي أن لا يكون غرضكم من الصلاة التوسل بها إلى الإجابة فقط فتذكروها في أول الدعاء ثم تبالغوا في حاجتكم و تهتموا بها، بل ينبغي أن يكون اهتمامكم بالصلاة أكثر فتكرروها في أول الدعاء و وسطه و آخره، و تجعلوها مقصودكم الحقيقي كما أوأنا إليه في الخبر الأول. فشبه عليه السلام الصلاة التي جعلها وسيلة الإجابة بالقدح و ملئها فإنها وسيلة للشرب عند الحاجة و المقصود الحقيقي هو الشرب، و يمكن تطبيقه على ما فهمه اللغويون بتكلف بأن يكون قوله: يملأ قدحه، لبيان علة تأخير تعليق القدح فإنه مملوء من الماء و يحتمل عنده احتياجه إليه فلذا يؤخر تعليقه، و لما كان أصل المثل مشهوراً لم يذكره عليه السلام. فقوله: إن شاء متعلق بالشرب، و يمكن تعلقه بيملاً أيضاً و يكون الغرض ما ذكره أيضاً أي إنما يعلقه في آخر رحله لأنه ليس الاحتياج إليه مستمراً بل قد يحتاج أحياناً بأن يعطش فيأخذه و يملأه و يشرب منه، فلا تجعلوا الصلاة هكذا. و الفرق بين الوجوه و تطبيقها على الخبر لا يخفى على المتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩٥

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣١٦٩/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ وَ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١٠)، قَالَ : قَالَ : «إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةً وَاحِدَةً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَيَّ (١١) الْعَبْدُ؛ ...»

ص: ٣٥٠

- 
- ١-١ . في «ب، ج، د» : «سألنا» .  
٢-٢ . في «د، ص، بر» والوسائل : «صلاتي» .  
٣-٣ . في «ب» : «تقدّمه» . وفي «بس» : «نقدّمه» . وفي شرح المازندراني : «تذكير الضمير هنا باعتبار المعنى، وهو الدعاء وتأنيثه سابقا باعتبار اللفظ» . وردّه المجلسي في مرآة العقول ؛ حيث أرجع الضمير إلى النبي صلى الله عليه وآله لا إلى الصلاة.  
٤-٤ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥١٧ ، ح ٨٦٧٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٩٢ ، ح ٨٨٢٥ .  
٥-٥ . في الوافي : «لعلّ المراد من الحديث أنّ الراكب لا يذكر قدحه إلا إذا عطش وأراد أن يشرب ، فحينئذٍ يملؤه ويشربه ، وأمّا في سائر الأوقات فهو عنه في غفلة» .  
٦-٦ . في «ب» : - «فإنّ الراكب» .  
٧-٧ . في «بر» : - «في» .  
٨-٨ . في الوسائل : «وفي وسطه وفي آخره» .  
٩-٩ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥١٥ ، ح ٨٦٦٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٩٤ ، ح ٨٨٢٩ .  
١٠-١٠ . في الوافي : - «عن أبي عبد الله عليه السلام» .  
١١-١ . في الوافي : + «ذلك» .

لِصَّلَاةِ (١) اللَّهِ عَلَيْهِ (٢) وَصَلَاةِ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي هَذَا، فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرستد خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد برای آنکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند پس او نادان و مغرور است، و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون پیغمبر نامبرده شود، بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر که یک بار بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صلوات بفرستد، خدا هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او صلوات فرستد و چیزی نماند از آنچه خدا آفریده است جز اینکه بر آن بنده صلوات فرستند، برای اینکه خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند و هر که در این فضیلت رغبت نکند، او نادان است و مغرور و خدا و رسول و اهل بیتش از او بیزارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود:

چون پیامبر نامبرده شود، بسیار بر او درود فرستید زیرا هرکس یک بار بر پیامبر صلی الله علیه و اله درود فرستد، خدا هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او درود فرستد و چیزی نماند از آنچه خدا آفریده است جز اینکه بر آن بنده درود فرستد، برای اینکه خدا و فرشته ها بر او درود فرستند هرکس تا یکی در این فضیلت از خود نشان ندهد بسیار نادان و مغرور است و خدا و رسول و اهل بیتش از او بیزارند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. فأكثرُوا الصلاة عليه الإكثار محمول على الاستحباب إجماعاً. و صلواته عليه في ألف من الملائكة تحتمل وجوها: الأول: و هو الظاهر أن يثنى و يصلى عليه بكلام يسمعه ألف صف من الملائكة، فهم أيضا يصلون عليه بصلاته جل جلاله. الثاني: أنه يأمرهم بالصلاة عليه و النسبة إليه تعالى لأنه أمر. الثالث: أن المراد بصلاته عليه رحمته و تضعيف أجره بمشهد من الملائكة. الرابع: ما قيل: إن في للسببية أو بمعنى مع. فعلى الأول المقصود أن صلواته عليه هو توفيقه للعبد بأن يوكل

ألف صف من الملائكة بأن يحفظوه من البلايا والمعاصي و وساوس الشياطين و على التقادير هو إشارة إلى قوله تعالى:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

الآية. و المراد بالصلاة عليه، الصلاة عليه و على آله لا الصلاة عليه صلى الله عليه و آله و سلم فقط. فإنه قد ورد في روايات الخاصة و العامة أن الصلاة عليه بدون الصلاة على الآل غير مقبول، بل يظهر من أخبارنا أنه محرم و موجب للعقاب، و لذا ورد في التشهد في طرق العامة و الخاصة الصلاة عليه مقرونة بالصلاة على الآل. و في آخر هذا الخبر أيضا إيماء إليه. و روى في المصابيح و المشكاة عن البخارى و مسلم و غيرهما بإسنادهم عن عبد الرحمن بن أبى ليلى قال: لقينى كعب بن عجرة فقال: ألا أهدى لك هدية سمعتها من النبى صلى الله عليه و آله و سلم؟ فقلت: بلى فأهدها لى، فقال: سألتنا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقلنا: يا رسول الله كيف الصلاة عليكم أهل البيت فإن الله قد علمنا كيف نسلم عليك؟ فقال: قولوا: اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد ثم قالوا: متفق عليه، إلا أن مسلما لم يذكر على إبراهيم فى الموضوعين، و قد ورد فى الأخبار الصحيحة عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: من صلى على و لم يصل على آلى لم يجد ریح الجنة و إن ریحها لتوجد من مسيرة خمسمائة عام. و روى أيضا فى الصحيح عنه صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال فى حديث طويل: إذا صلى على و لم يتبع بالصلاة على أهل بيتى كان بينها و بين السماء سبعون حجبا يقول الله عز و جل: لا لبيك و لا سعديك، و يا ملائكتى لا تصعدوا دعاءه إلا أن يلحق بنبى عترته فلا يزال محجوبا حتى يلحق بى أهل بيتى. و حملها على ما إذا تركها استخفافا بشأنهم أو لعدم اعتقادهم إمامتهم و فضلهم تكلف مستغنى عنه، و قد روت العامة أيضا فى صحاحهم و غيرها بطرق عديدة أن الصحابة سألوا عن كيفية الصلاة عليه فأجاب بما نقلناه آنفا، و لم أر فى خبر منها لم يذكر فيه الآل، بل ذكر بعضهم أنه لم أجاب النبى صلى الله عليه و آله و سلم عن سؤال الصلاة عليه بذكر الآل أيضا - للإشعار بأن

الصلاة عليه لا يتم بدون الصلاة على آله، بل لبيان غاية اختصاصهم صلوات الله عليهم به حتى كأنهم نفسه - اكتفى الله بالصلاة عليه عن الصلاة عليهم، ومع هذا يتركون الصلاة على الآل كفرا و عنادا. قال الزمخشري في الكشاف بعد ذكر الأقوال فى الصلاة عليه صلى الله عليه وآله وسلم: فإن قلت: فما تقول فى الصلاة على غيره؟ قلت: القياس يقتضى جواز الصلاة على كل مؤمن لقوله تعالى:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ

وقوله:

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

وقوله صلى الله عليه وآله وسلم: اللهم صل على آل أبى أوفى و لكن للعلماء تفصيلا فى ذلك، و هو أنها إن كانت على سبيل التبع كقولك: صلى الله على النبى وآله فلا كلام فيها، و أما إذا أفرد غيره صلى الله عليه وآله وسلم من أهل البيت بالصلاة كما يفرد هو فمكروه، فإن ذلك صار شعارا لذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و لأنه يؤدى إلى الاتهام بالرفض انتهى. و لا يخفى ما فيه من العصبية و العناد كما هو دأبهم فى جميع المواد. قوله: فهو جاهل أى بصلاح نفسه و بما يجب عليه و يوجب نجاته من العقاب، مغرور قد غره شياطين الجن و شياطين الإنس من المخالفين الخارجين عن الدين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩٧

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣١٧٠/٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ صَلَّى عَلَيَّ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ؛ فَمَنْ (٤) شَاءَ فَلْيُقِلِّ ، وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْثِرْ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که بر من صلوات فرستد خدا و فرشتگان بر او صلوات فرستند، هر که خواهد کم فرستد و هر که خواهد بیش.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٤٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٧-امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که بر من صلوات فرستد، خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند، هر که خواهد که فرستد و هر که خواهد بیش.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٨٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٧-امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

هرکس بر من درود فرستد، خدا و فرشته ها بر او درود فرستند، هرکس بخواهد زیاد درود فرستد و هرکس خواهد کم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٠٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. فليقل بتشديد اللام المفتوحة بصيغة الأمر أى إذا عرف ذلك فالأمر مفوض إليه فى الإقلال و الإكثار، فإن النفع و الضر يصلان إليه أو فمن شاء قلة صلاة الله و ملائكته عليه فليقل الصلاة على، و من شاء كثرة صلاتهما فليكثر.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٩٨

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣١٧١/٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الصَّلَاةُ عَلَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ».(٦)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: صلوات بر من و بر اهل بیت من نفاق را میبرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: صلوات بر من و خاندانم نفاق را می برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

درود بر من و خاندانم نفاق را از بین می برد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٠٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و إذهب النفاق مشروط بالإقرار بفضلهم و الاعتراف بإمامتهم، فتخلف ذلك في المخالفين لعدم تحقق الشرط، فإن قبول جميع العبادات مشروط بالولاية، أو لوجود المانع و هو إنكار إمامتهم بل هم لا يفهمون معنى الصلاة عليهم، فإنه متضمن للإقرار بإمامتهم كما ستعرف، فهم لا يصلون حقيقة.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٩٨

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٤٩٣ / ٢

٣١٧٢/٩. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْأَعْرُذِيِّ (٧) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

ص: ٣٥١

١-٢ . فى «ب» : «بصلاة» .

٢-٣ . فى «بس» والوسائل : - «عليه» .

٣-٤ . ثواب الأعمال ، ص ١٨٥ ، ح ١ ، بسنده عن إسماعيل بن جعفر ، عن الحسين بن على ، عن أبيه ، عن أبى بصير، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٧ ، ح ٨٦٧١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٩٣ ، ح ٩٠٩٠ ؛ البحار ، ج ١٧ ، ص ٣٠ ، ح ١١ .

٤-٥ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى والوسائل . وفى المطبوع : «ومن» .

٥-٦ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٧ ، ح ٨٦٧٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٩٤ ، ح ٩٠٩٢ .

٦-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٧ ، ح ٨٦٧٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٩٣ ، ح ٩٠٨٩ .

٧-٨ . روى محمد بن حسان عن أبى عمران موسى بن رنجويه \_ والصواب «زنجويه» كما تقدّم فى الكافى ، ذيل ح ٩٣٨ \_ الأرمنى ، كتاب عبد الله بن الحكم ، كما فى رجال النجاشى ، ص ٢٢٥ ، الرقم ٥٩١ ؛ والفهرست ، للطوسى ، ص ٢٩٣ ، الرقم ٤٣٨ . وتوسط أبو عمران الأرمنى بين محمد بن حسان وعبد الله بن الحكم فى بعض الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٢١ ، ص ٢٦٥ ، الرقم ١٤٦٣٧ . وأمّا أبو عمران الأزدي ، فلم نجد له ذكرا فى الأسناد والكتب الرجالية ، فالظاهر وقوع التحريف فى ما نحن فيه . والصواب «الأرمنى» بدل «الأزدي»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَالَ : «يَا رَبِّ ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» مِائَةَ مَرَّةٍ ، قُضِيَتْ لَهُ مِائَةُ حَاجَةٍ : ثَلَاثُونَ لِلدُّنْيَا (١) .» (٢) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که صد بار بگوید: «یا رب صلی علی محمد و آل محمد» صد حاجت از او برآورده شود که سی حاجت آن از (حاجات) دنیا باشد [و باقی از آخرت].

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که گوید: «یا ربّ صلّ علی محمد و آل محمد». صد بار، صد حاجت از او برآورده شود که سی از دنیا باشد [و باقی از آخرت].

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بگوید: «یا ربّ صلّ علی محمد و آل محمد» صد بار، صد حاجت از او برآورده شود که سی عدد آن از دنیا و بقیه مربوط به آخرت باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و ظاهره أن قضاء الحاجات مترتب على القول المذكور وإن لم يطلبها و أن مائة مرة بیان لعدد تکرار هذا القول، و قيل: هو جزء للدعاء كما ورد سبحانه الله مداد کلماته، و لا إله إلا الله عدد الليالی و الدهور، و هو بعيد.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۹۸

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحديث

۳۱۷۳/۱۰. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ جَمِيعًا، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر دعائی که خدای عز و جل بدان خوانده شود از رفتن باسماں محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر دعا که به درگاه خدا عز و جل بکنند، محبوب است از رفتن به آسمان تا صلوات فرستند به محمد و آل محمد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: هر دعا که به درگاه خدای عز و جل بکنند، محبوب است از رفتن به آسمان تا بر محمد و آل او درود فرستند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و قد مر مضمونه فی الخبر الأول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۹۹

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۳۱۷۴/۱۱. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ  
الْحَضْرَمِيِّ:

قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
، فَقَالَ: أَجْعَلُ نِصْفَ صَلَوَاتِي (۴) لَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: أَجْعَلُ صَلَوَاتِي (۵) كُلَّهَا لَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ،  
فَلَمَّا مَضَى، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُفِيَ هَمَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده عرض کرد:  
من نیمی از صلوات (و دعاهایم) را برای شما قرار دهم؟ فرمود: آری، سپس عرض کرد: همه دعاهایم  
را بشما مخصوص گردانم؟ فرمود: آری، همین که آن مرد رفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)  
فرمود: اندوه دنیا و آخرتش کفایت شد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۱- از ابی بکر حضر می، گفت: برای من باز گفت کسی که از امام صادق (علیه السلام) شنیده بود که می فرموده است: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و به عرض رسانید که: من نیمی از دعاهاى خود را از آن شما بسازم؟ فرمود: آری! سپس عرض کرد: من همه دعاهاى خود را به شما اختصاص دهم؟ فرمود: آری! چون آن مرد رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هم دنیا و هم آخرت او کفایت شد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۱- ابی بکر حضر می، گفت: برای من باز گفت کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود که می فرموده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و به او گفت که: من نیمی از دعاهاى خود را از آن شما بسازم؟ فرمود: آری! سپس عرض کرد: من همه دعاهاى خود را به شما اختصاص دهم؟ فرمود: آری! چون آن مرد رفت، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: دنیا و آخرت او تأمین است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل، وقد مر مضمونه فى الثالث.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٩٩

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣١٧٥/١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ (٧): يَا رَسُولَ اللَّهِ،  
إِنِّي جَعَلْتُ (٨)

ص: ٣٥٢

- 
- ١-١ . هكذا فى جميع النسخ والوافى . وفى المطبوع: + «[والباقى للآخرة]» .
- ٢-٢ . ثواب الأعمال، ص ١٩٠، ح ١، بسنده عن معاوية بن عمّار . الجعفریات، ص ١٨٣، بسند آخر عن جعفر بن محمّد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، إلى قوله: «قضيت له مائة حاجة»، وفيهما مع اختلاف يسير. وراجع: ثواب الأعمال، ص ١٨٧، ح ١ الوافى، ج ٩، ص ١٥٢٠، ح ٨٦٨٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ٩٤، ح ٨٨٣٠، إلى قوله: «ثلاثون للدنيا».
- ٣-٣ . ثواب الأعمال، ص ١٨٦، ح ٣، بسند آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥١٤، ح ٨٦٦٤؛ الوسائل، ج ٧، ص ٩٢، ح ٨٨٢٣.
- ٤-٤ . فى «ب، د» وحاشية «ج»: «صلاتى» .
- ٥-٥ . فى «ب، د»: «صلاتى» .

۶-۶. الوافی، ج ۹، ص ۱۵۱۶، ح ۸۶۶۸؛ الوسائل، ج ۷، ص ۹۴، ح ۸۸۳۱.

۷-۱. فی الوسائل: «له».

۸-۲. فی «بف»: «أجعل».

ثُلُثَ صَلَوَاتِي (۱) لَكَ، فَقَالَ لَهُ (۲): خَيْرًا (۳)، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي جَعَلْتُ نِصْفَ صَلَوَاتِي (۴) لَكَ، فَقَالَ لَهُ: ذَاكَ أَفْضَلُ، فَقَالَ: إِنِّي جَعَلْتُ كُلَّ صَلَوَاتِي (۵) لَكَ، فَقَالَ: إِذَنْ يَكْفِيكَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مَا أَهَمَّكَ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتِكَ».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، كَيْفَ يَجْعَلُ (۶) صَلَاتَهُ (۷) لَهُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا يَسْأَلُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - شَيْئًا (۸) إِلَّا بَدَأَ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (۹)». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده عرضکرد: ای رسول خدا: یک سوم دعاهای خود را بشما اختصاص دهم؟ فرمود: نیکو است، عرضکرد: ای رسول خدا نیمی از دعاهای خود را مخصوص شما گردانم؟ فرمود: این بهتر است، عرضکرد: همه دعاهایم را برای شما قرار دهم؟ فرمود: در این صورت خدای عز و جل آنچه از کارهای دنیا و آخرت که ترا اندوهناک کند کفایت فرماید. پس مردی بحضرت صادق علیه السلام عرضکرد: خدایت نیکی دهد چگونه دعایش را برای او قرار دهد، حضرت علیه السلام فرمود: چیزی از خدای عز و جل در خواست نکند جز اینکه ابتداء بصلوات بر محمد و آلش علیهم السلام کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله! من یک سوّم دعاهای خود را برای شما مقرر کرده ام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را تحسین کرد و او باز عرض کرد: یا رسول الله! من نیمی از دعاهای خود را از آن شما سازم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بهتر است، آن مرد گفت: من همه دعاهای خود را از آن شما کنم، فرمود: در این صورت خدای عز و جل کفایت کند برای تو آنچه را مهم دانی از کار دنیا و آخرت. مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: اصلحک الله! چگونه همه دعاهای خود را از آن حضرت می کند؟ امام صادق (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: از خدا عز و جل چیزی در خواست نکند جز اینکه دعای خود را با صلوات بر محمد و آله آغاز کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت یا رسول الله! من یک سوّم دعاهای خود را برای شما قرار داده ام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را تحسین کرد و او باز عرض کرد: یا رسول الله! من نیمی از دعاهای خود را از آن شما قرار می دهم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بهتر است، آن مرد گفت: من همه دعاهای خود را از آن شما قرار می دهم، فرمود: در این صورت خدای عز و جلّ برای تمامی کارهای دنیا و آخرت کافی است.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اصلحک الله! چگونه همه دعاهای خود را از آن حضرت سازم؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود: از خدای عز و جل چیزی درخواست نکنند جز اینکه دعای خود را با درود بر محمد و آتش آغاز کند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح، و مضمونه قريب مما مر. وقوله: جعلت يحتمل الإنشاء و الخبرية، و يؤيد الأول الخبران السابقان، و ما نقلته من طرق العامة إذ الظاهر اتحاد الواقعة، و الضمير المجرور في له للصادق عليه السلام.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۹۹

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحديث

۳۱۷۶/۱۳. ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ (۱۱)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ؛ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ» (۱۲).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آوازه‌های خود را بصلوات بر من بلند کنید، زیرا که آن نفاق را برطرف سازد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به من به آواز بلند صلوات بفرستید، زیرا که آن نفاق را بر طرف کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

به من به آواز بلند درود فرستید، زیرا که آن نفاق را برطرف می کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق. و المراد برفع الأصوات إما الاجتماع و الاتفاق فى الصلاة، فإن بذلك ترتفع الأصوات، أو رفع صوت كل منهم، لإظهار الجِد و الاهتمام، و الضمير فى قوله: فإنها إما راجع إلى الصلاة أو إلى رفع الأصوات فالتأنيث باعتبار المضاف إليه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٠٠

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣١٧٦/١٤. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ فَرْوَجَ مَوْلَى آلِ طَلْحَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِسْحَاقَ بْنَ فَرْوَجَ، مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَشْرًا، ٢ / ١٧٠

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَلَّاهُ مِائَةَ مَرَّةٍ (١٣)؛ وَ مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ،

ص: ٣٥٣

- ١-٣ . فى «ب ، د ، ص» : «صلاتى» .
- ٢-٤ . فى «ب ، ص» والوفى : - «له» .
- ٣-٥ . منصوب بفعل مقدر ك «فعلت» مثلاً .
- ٤-٦ . فى «ب ، د ، ص» : «صلاتى» .
- ٥-٧ . فى «ب ، ص ، بر ، بف» : «صلاتى» .
- ٦-٨ . فى «بر» : «تجعل» .
- ٧-٩ . فى «ز» : «صلواته» .
- ٨-١٠ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، ب» والوسائل : - «شيئا» .
- ٩-١١ . فى الوافى : «وآل محمد» .
- ١٠-١٢ . ثواب الأعمال ، ص ١٨٨ ، ح ١ ، بسنده عن محمد بن أبى عمير؛ الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٥٢٢٩ ، بسند آخر عن مرزم ، إلى قوله : «من أمر دنياك وآخرتك» مع زيادة فى آخره ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٦ ، ح ٨٦٦٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٩٣ ، ح ٨٨٢٦ .
- ١١-١٣ . السند معلق على سابقه . ويروى عن ابن أبى عمير ، على بن إبراهيم ، عن أبيه .
- ١٢-١٤ . ثواب الأعمال ، ص ١٩٠ ، ح ١ ، بسنده عن عبدالله بن سنان الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٨ ، ح ٨٦٧٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٩٢ ، ح ٩٠٨٨ ؛ وص ٢٠٠ ، ح ٩١٠٨ .
- ١٣-١ . قوله عليه السلام : «مائة مرة» ، هذا أقل مراتبه ، فلا ينافى ما مرّ فى الحديث السادس من الألف ؛ لأن المراد فيه الصلاة الكاملة ، أو هذا بحسب الاستحقاق وما مرّ من الزيادة من باب التفضّل . ويحتمل أن يكون باعتبار مراتب المصلّين والصلوات . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٣٦ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٠٠ .

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَلَائِكَتُهُ (١) أَلْفًا ، أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (٢) ؟ . (٣)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن فروخ گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای اسحاق بن فروخ هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد خداوند و فرشتگان او صد بار بر او صلوات فرستند، و هر که صد بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد خداوند و فرشتگانش هزار بار بر او صلوات فرستند، آیا گفتار خدای عز و جل را نشنیده ای (که فرماید): «او است آن خداوندی که رحمت (یاد رود) فرستد بر شما (او) و فرشتگانش تا برون آرد شما را از تاریکیها بسوی روشنائی و بوده است بمؤمنان مهربان» (سوره احزاب آیه ۴۳).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از اسحاق بن فروخ مولی آل طلحه، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای اسحاق بن فروخ! هر که ده بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد، خدا و فرشته ها صد بار بر او صلوات بفرستند و هر که صد بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستد، خدا و فرشته ها هزار بار بر او صلوات فرستند، آیا نشنیده ای گفته خدا عز و جل را (۴۳ سوره احزاب): «او است آن خداوندی که رحمت می فرستد بر شما و هم فرشته هائی که رحمت می خواهند برای شما تا بیرون آورند شماها را از تاریها و تیرگیها به سوی روشنی و خدا در باره مؤمنان مهربان است».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- «اسحاق بن فروخ مولى آل طلحة»، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ای اسحاق بن فروخ! هرکس ده بار بر محمد و آل محمد درود فرستد، خدا و فرشته ها صدبار بر او درود فرستند و هرکس صدبار بر محمد و آل محمد درود فرستد، خدا و فرشته ها هزار بار بر او درود فرستند، آیا نشنیده ای گفته خدای عزّ و جلّ را: «اوست آن خداوندی که بر شما رحمت فرستد و هم فرشته هائی که برای شما رحمت می خواهند تا شما را از تاریکیها بیرون آورده و به سوی روشنی سوق دهند همانا خداوند درباره مؤمنان مهربان است (احزاب/۴۳)».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و مولى آل طلحة لعله كان ممن أعتقوه، و روى عن الشهيد الثانى (ره) أن المولى إذا أطلق فى كتب الرجال فالمراد به غير العربى الصريح، و متى وجد منسوبا فبحسب النسبة انتهى. و يَحتمل هنا الصديق و التابع و المصاحب، و الظاهر أن المراد بطلحة هنا الملعون المعروف صلى الله عليه لقوله تعالى:

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا

و روى العامة بإسنادهم عن أبي طلحة قال: دخلت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فلم أره أشد استبشاراً منه يومئذ ولا أطيّب نفساً، قلت: يا رسول الله ما رأيتك قط أطيّب نفساً ولا أشد استبشاراً منك اليوم؟ فقال: وما يمنعني وقد خرج أنفاً جبرئيل من عندي، قال: قال الله تعالى: من صلى عليك صلاة صليت بها عليه عشر صلوات، ومحوت عنه عشر سيئات، وكتبت له عشر حسنات. وهذا أقل مراتبه كما قال تعالى:

وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

فلا ينافى ما مر من الألف، لأن المراد فيه الصلاة الكاملة، أو هذا بحسب الاستحقاق، وما مر هو التفضل والأول أظهر، فالتفاوت بحسب مراتب الصلوات والمصلين، والاستشهاد بالآية لإثبات أصل صلاة الله وملائكته للمؤمنين رفعا لاستبعاد القاصرين، لا لبيان العدد المذكور إذ لا دلالة فيها على ذلك العدد. وقال الطبرسي (ره) الصلاة من الله المغفرة والرحمة، وقيل: الثناء، وقيل: هي الكرامة، وأما صلاة الملائكة فهي دعائهم عن ابن عباس، وقيل: طلبهم إنزال الرحمة من الله تعالى.

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

\*

أى من الجهل بالله إلى معرفته، فشبّه الجهل بالظلمات والمعرفة بالنور، لأن هذا يقود إلى الجنة، و ذلك يقود إلى النار، وقيل: من الضلالة إلى الهدى بألطافه وهدايته، وقيل: من ظلمات النار إلى نور الجنة.

وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

خص المؤمنين بالرحمة دون غيرهم، لأن الله سبحانه جعل الإيمان بمنزلة العلة فى إيجاب الرحمة، و النعمة العظيمة التى هى الثواب. ثم اعلم إن بعضهم استدلوا بهذه الآية على جواز استعمال المشترك فى كلا المعنيين على سبيل الحقيقة، فإن الصلاة هنا استعمل فى الله بمعنى وفى الملائكة

بمعنی آخر، و اُجیب بأنه يمكن أن يكون ذلك من باب عموم المجاز، و لا نزاع في جوازه، على أنا لا نسلم أن ملائكته عطف على المرفوع المستكن في يصلى، لجواز أن يكون مبتدأ محذوف الخبر، و هو يصلون بقرينة المذكور، و يكون من باب عطف الجملة على الجملة، انتهى. و لا يخفى بعد ما ذكره أخيراً، بل الظاهر العطف على الضمير المستتر و ترك التأكيد بالضمير المنفصل للفاصلة بقوله: عليكم، نعم يمكن أن يكون الصلاة مستعملاً في معنى مشترك بينهما كالثناء أو الإعانة و التأييد و الهداية إما حقيقة أو مجازاً، و ليس هنا محل تحقيق هذا المطلب.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۰۱

\*\*\*\*\*

## ۱۵- الحديث

۳۱۷۸/۱۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتُوضَعَ (٤) أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ، فَتَمِيلُ بِهِ (٥)، فَيُخْرِجُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ، فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ، فَيَرْجَحُ (٦) بِهِ (٧)». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: در میزان (و ترازوی اعمال در قیامت) چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و همانا مردی

باشد که اعمالش را در میزان گذارند و سبک باشد، پس ثواب صلوات او در آید و آن را در میزان نهد پس بسبب آن سنگین گردد و (بر کفه دیگر) بچربد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از محمد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) فرمود: در میزان، چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و به راستی مردی باشد که اعمالش را در میزان گذارند و سبک آید و ثواب صلوات او در آید و آن را در میزان او نهند و سنگین گردد و بچرخد به سود او.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- محمد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

در میزان، چیزی سنگین تر از درود بر محمد و آل محمد نیست، و به راستی مردی باشد که اعمالش را در میزان گذارند و به نظر سبک آید و ثواب درود او وارد شود و آن را در میزان او نهند و سنگین گردد و به سود او بچرخد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. فيميل به الباء للمصاحبة و فى أكثر النسخ، فيميل بالياء و فى بعضها بالتاء فإذا كان بالتاء فضمير الفاعل يعود إلى الأعمال، و المجرور إلى الميزان، أى فتميل الأعمال الحسنة مع الميزان أى الكفة التى فيها الحسنات إلى الفوق، و على نسخة الياء أيضا يحتمل ذلك بتأويل العمل، و يحتمل أن يكون المرفوع عائدا إلى الميزان فالمجرور راجع إلى الرجل بالإسناد المجازى، أو بتقدير العمل، و قيل: المجرور راجع إلى مصدر ليوضع، و كذا قال فى يرجح به. و أقول: فالباء حينئذ تحتمل السببية فى الموضوعين و إن صرح بالمصاحبة فيهما، و المراد بالأعمال نهى بدون الصلاة، و قال الشيخ البهائى (ره): ثقل الميزان كناية عن كثرة الحسنات و رجحانها على السيئات، و قد اختلف أهل الإسلام فى أن وزن الأعمال الوارد فى الكتاب و السنة هل هو كناية عن العدل و الإنصاف و التسوية، أو المراد به الوزن الحقيقى فبعضهم على الأول، لأن الأعراض لا يعقل وزنها، و جمهورهم على الثانى للوصف بالخفة و الثقل، و الموصوف صحائف الأعمال أو الأعمال أنفسها بعد تجسمها فى تلك النشأة، و بسط القول فى ذلك، و قد حققت ما هو الحق عندى فى ذلك فى كتاب العدل و المعاد من كتاب بحار الأنوار. قوله عليه السلام: فيخرج الصلاة عليه هذا من قبيل الاكتفاء للإشعار بأن الصلاة عليه بدون الصلاة على آله ليست بصلاة عليه كما أو مانا إليه سابقا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٠٢

\*\*\*\*\*

١٦- الحديث

٣١٧٩/١٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمهُورٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رِجَالِهِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ، فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ

ص: ٣٥٤

١-٢. فى «ب، بس»: - «مائة مرّة - إلى - ملائكته» .

٢-٣. الأحراب (٣٣): ٤٣ .

٣-٤. الوافى، ج ٩، ص ١٥١٨، ح ٨٦٧٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٠٠، ح ٩١٠٩ .

٤-٥. فى «بر» والوافى: «ليوضع» .

٥-٦. فى «ب، ز، بر، بس، بف» ومرآة العقول والوافى: «فيميل به» . والباء للمصاحبة، والفاعل هو الأعمال، والضمير للميزان، أى فتميل الأعمال الحسنة مع الميزان، أى مع الكفة التى فيها الحسنات إلى الفوق لخفتها. قال المجلسى: «وعلى نسخة الياء أيضا يحتمل ذلك بتأويل العمل، ويحتمل أن يكون المرفوع عائدا إلى الميزان، فالمجرور راجع إلى الرجل بالإسناد المجازى، أو بتقدير العمل. وقيل: المجرور راجع إلى مصدر «ليوضع»، وكذا قال فى «يرجح به». وأقول: فالباء حينئذٍ تحتمل السببية فى الموضوعين وإن صرّح بالمصاحبة فيهما. والمراد بالأعمال فهى بدون الصلاة» .

٦-٧. فى «د، ص، بس» والوسائل: «فترجح» .

٧-٨. فى «ب، ز، بس» والوسائل: - «به» .

٨-٩. قرب الإسناد، ص ١٤، ح ٤٥، بسند آخر عن أبى عبد الله أو عن أبى جعفر عليهما السلام، إلى قوله: «على محمد وآل محمد» مع اختلاف يسير. ثواب الأعمال، ص ١٨٦، ح ١، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتام الرواية فيه: «أنا عند الميزان يوم القيامة، فمن ثقلت سيئاته على حسناته جئت بالصلاة علىّ حتى أثقل بها حسناته» الوافى، ج ٩، ص ١٥١٨، ح

٨٦٧٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٩٢، ح ٩٠٨٧ .

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (۱)، ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدَعَ الْوَسْطَ، إِذَا (۲) كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (۳) لَا تُحْجَبُ (۴) عَنْهُ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که بدرگاه خدای عز و جل حاجتی دارد باید بصلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجت خود را بخواهد، و در آخر هم بصلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد، زیرا که خدای عز و جل کریم تر از آن است که دو طرف (دعا) را بپذیرد، و وسط (دعا) را واگذارد (و باجابت نرساند) زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست (و بدون برخورد بحجابی بالا رود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که را حاجتی به خدا عز و جل باشد، باید با صلوات بر محمد و آلش آن را آغاز کند و سپس حاجت خود را بخواهد و باز هم در پایان، صلوات بر محمد و آلش بفرستد، زیرا خداوند عز و جل از آن کریم تر است که دو طرف را بپذیرد و میانه را وانهد زیرا صلوات بر محمد و آلش از او محجوب نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- امام صادق علیه السلام، فرمود: هرکس نسبت به خداوند حاجتی داشته باشد باید بر محمد و آل او درود فرستد و سپس حاجت خود را بخواهد و باز هم در پایان، بر محمد و آلش درود فرستد زیرا خدای عزّ و جلّ از آن کریم تر است که دو طرف را بپذیرد و میانه را واگذارد زیرا درود بر محمد و آلش از او محبوب نباشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. لا تحجب عنه ای هی مرفوعة إلى الله مقبولة أبدا لا يحجبها و يمنعها عن القبول شیء، و يدل علی استحباب افتتاح الدعاء و اختتامه بالصلوات علی محمد و آله.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۰۳

\*\*\*\*\*

۱۷- الحديث



۳۱۸۰/۱۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي الْأَخْمَرِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نَعِيمٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي دَخَلْتُ الْبَيْتَ، وَ لَمْ يَحْضُرْنِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (۶)؟

فَقَالَ: «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلٍ مِمَّا خَرَجْتَ بِهِ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد السلام بن نعیم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: من وارد خانه (کعبه) شدم و هیچ دعائی بخاطر نداشتم جز صلوات بر محمد و آل محمد؟ فرمود: آگاه باش که هیچ کس مانند تو (در فضیلت و ثواب) از خانه بیرون نیامده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از عبد السلام بن نعیم، فرمود: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من وارد خانه (کعبه) شدم و چیزی در خاطر، حاضر نداشتم جز صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: فرمود: هلا کسی بیرون نشده است از خانه با بهتر از آنچه تو بیرون شدی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- «عبد السلام بن نعیم» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من وارد خانه (کعبه) شدم و چیزی در خاطر نبود جز درود بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله. فرمود: همانا کسی از خانه بیرون نرفته با بهتر از آنچه که تو بیرون شدی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و المراد بالبيت الكعبة ضاعف الله شرفها لم يخرج أحد أي لم يخرج من البيت مع ثواب أفضل مما خرجت معه، أو لم يخرج أحد من البيت فضلا و غنيمة أفضل مما أخرجته منه، أي إلا من كان دعاؤه متضمنا للصلاة على النبي و آله، و الحاصل أنه أفضل الدعوات.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۰۳

\*\*\*\*\*

۱۸- الحديث

٣١٨١/١٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ (٨)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرِّيَّانِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي (٩): «مَا مَعْنَى قَوْلِهِ: «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ

ص: ٣٥٥

- 
- ١-١. فى «ب، د، ص» وحاشية «ج» والوفى: «آل محمد» .
- ٢-٢. فى حاشية «د، ص» والوفى: «إذ» .
- ٣-٣. فى الوسائل: «وآله» .
- ٤-٤. فى «ب، ص، بر»: «لا يحجب» . وفى مرآة العقول: «أى هى مرفوعة إلى الله مقبولة أبدا ، لا يحجبها ويمنعها عن القبول شىء» .
- ٥-٥. الوافى، ج ٩، ص ١٥١٥، ح ٨٦٦٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٩٥، ح ٨٨٣٣ .
- ٦-٦. فى «ص، بس» والوسائل: «آله» بدل «آل محمد» . وفى الوافى: - «آل محمد» .
- ٧-٧. ثواب الأعمال، ص ١٨٦، ح ٢، بسنده عن أحمد بن أبى عبد الله، عن محسن بن أحمد، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥١٩، ح ٨٦٧٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٩٣، ح ٩٠٩١ .
- ٨-٨. على بن محمد فى مشايخ المصنّف مشترك بين على بن محمد بن بندار و على بن محمد علان الكلينى، ولم يثبت رواية أى منهما عن أحمد بن الحسين أو أحمد بن الحسن . والمتوسّط بين على بن محمد و على بن الريان اما سهل بن زياد \_ كما فى الكافى، ح ٤٨٥٥ و ٥٠٤٧ و ٥٠٦١ \_ أو أحمد بن أبى عبد الله \_ كما فى الكافى، ح ١١٧٦٤ \_ وقد عبّر عن أحمد بن أبى عبد الله فى الكافى، ح ١١٧٦٤ بالضمير . فعليه، احتمال وقوع التحريف فى عنوان «أحمد بن الحسين» غير منفى، كما سنشير إليه ذيل السند الآتى .
- ٩-١. فى «ب»: - «لى» .

فَصَلَّى «(۱)؟» .

قُلْتُ : كَلَّمَا ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ، قَامَ فَصَلَّى .

۴۹۵ / ۲

فَقَالَ لِي: «لَقَدْ (۲) كَلَّفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - هَذَا شَطَطًا (۳)» .

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَكَيْفَ (۴) هُوَ؟

فَقَالَ (۵): «كَلَّمَا ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ (۶)، صَلَّى (۷) عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (۸)» . (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبید الله بن عبد الله دهقان گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم، پس آن حضرت بمن فرمود: معنای گفتار خداوند چیست؟ (که فرماید:) و یاد کرد نام پروردگارش را پس صلوات بجا آورد» (سوره اعلی آیه ۱۵) من عرض کردم: یعنی هر زمان نام پروردگارش را بیاد آورد برخاست پس نماز خواند (و صلاة بمعنای نماز است) فرمود: (اگر این طور باشد) پس خدا بحقیقت تکلیفی نابجا و بیرون از طاقت و توانائی کرده است؟ عرض کردم: قربانت پس معنای آن چگونه است؟ فرمود: هر گاه نام پروردگارش را یاد کند بر محمد و آل او صلوات فرستد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از عبيد الله، بن عبد الله دهقان، گوید: نزد امام رضا (عليه السلام) رفتم و به من فرمود: معنی قول خدا (سوره اعلیٰ): «و یاد کرد نام پروردگار خود را و صلاة به جا آورد» چیست؟ گفتم: یعنی هر وقت به یاد خدا آمد برخاست و نماز خواند، در پاسخ فرمود: در این صورت خدا تکلیف نابه جا و زوری کرده است، پس من گفتم: پس چگونه است معنی آن؟ فرمود: هر وقتی به یاد پروردگارش آید، صلوات بر محمد و آلش فرستد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- «عبيد الله بن عبد الله دهقان»، گوید: نزد امام رضا عليه السلام رفتم و به من معنی قول خدای عزّ و جلّ فرمود: «و یاد کرد نام پروردگار خود را و صلوة به جا آورد. (اعلیٰ/۱۵) چیست؟ عرض کردم: یعنی هر وقت به یاد خدا آمد برخاست و نماز خواند، در پاسخ فرمود: در این صورت خدا تکلیف نابجا و زوری کرده است، پس من عرض کردم: پس چگونه است معنی آن؟ فرمود: هر وقتی به یاد پروردگارش آید، بر محمد و آلش درود فرستد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. وفي الصحاح الشطط مجاوزة القدر في كل شيء، وفي القاموس شط يشط ويشط شطا وشطوطا بالضم، بعد، وعليه في حكمه شطا وشطيطا جار كأشط واشتط، وفي سلعته شططا محركة جاوز الحد والقدر، وتباعد عن الحق، وفي السوم أبعد كأشط وفلانا شطا وشطوطا شق عليه وظلمه، انتهى. وقال الطبرسي قدس سره في الآية:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

أى قد فاز من تطهر من الشرك. وقال: لا إله إلا الله، وقيل: معناه قد ظفر بالبغية من صار زاكيا بالأعمال الصالحة والورع، وقيل: أى أعطى زكاة ماله، وقيل: أراد صدقة الفطر وصلاة العيد

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

أى وحد الله، وقيل: ذكر الله بقلبه عند بصلاته فرجى ثوابه، وخاف عقابه، فإن الخشوع فى الصلاة بحسب الخوف والرجاء، وقيل: ذكر اسم ربه بلسانه عند دخوله فى الصلاة، فصلى بذلك الاسم أى قال: الله أكبر، لأن الصلاة لا تنعقد إلا به، وقيل: هو أن يفتتح بسم الله الرحمن الرحيم ويصلى الصلوات الخمس المكتوبة، انتهى. وروى الصدوق فى الفقيه أنه سئل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى

قال: من أخرج الفطرة، قيل له:

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى

قال: خرج إلى الجبانة فصلى وروى حماد بن عيسى، عن حريز، عن أبى بصير وزرارة قالوا: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن من تمام الصوم إعطاء الزكاة، يعنى الفطرة كما أن الصلاة على النبى صلى

الله عليه وآله وسلم من تمام الصلاة، لأنه من صام ولم يؤد الزكاة فلا صوم له، إذا تركها متعمداً ولا صلاة له إذا ترك الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن الله عز وجل قد بدأ بها قبل الصوم، قال:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى . وفى تفسير على بن إبراهيم قوله: قد أفلح من تزكى، قال: زكاة الفطر، فإذا أخرجها قبل صلاة العيد وذكر اسم ربه فصلى قال: صلاة الفطر والأضحى، وفى بعض الروايات إن ذكر اسم الرب التكبيرات المستحبة فى ليلة العيد ويومه ولا تنافى بين هذه الرواية وتلك الروايات، فإنه أحد معانى الآية وبطن من بطونها. قوله عليه السلام: لقد كلف الله أى أذن أو لو كان كما يقولون لقد كلف الله عز وجل هذا، أى المراد بالموصول فى قوله:

مَنْ تَزَكَّى

\*

الذى يرجع إليه ضمائر ذكر وقام وصلى وهو مفعول كلف، أى كلفه الله فوق طاقته أو تكليفا شاقا فوق وسعه، وقد قال تعالى:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا .

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٠٤

\*\*\*\*\*

## ١٩- الحديث

٣١٨٢/١٩. عَنْهُ (١٠)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

ص: ٣٥٦

١-٢ . الأعلى (٨٧): ١٥ .

٢-٣ . فى «د» : - «لقد» .

٣-٤ . «الشطط» : مجاوزة الحدّ فى كلّ شىء ؛ يعنى لو كان كذلك لكان الله عزّوجلّ كلّفه فوق طاقته أو تكليفا شاقّا فوق وسعه ، وقد قال تعالى: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [البقرة (٢)]: [٢٨٦]. قاله الفيض والمجلسى . و«الشطط» أيضا : الجور والظلم والبُعد عن الحقّ ؛ وذلك لكثرة أفعال الصلاة ومقدّماتها وشرائطها ، فلو كلّفوا به عند كلّ ذكر لوقعوا فى شدّة وضيق ، وعطلت أمورهم ، بخلاف الصلاة على النّبى وآله عليهم السلام . قاله المازندرانى . راجع : النهاية، ج ٢ ، ص ٤٥٧ ؛ القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٩٠٩ (شطط) .

٤-٥ . فى الوسائل : «وكيف» .

٥-٦ . فى الوافى : + «هو» .

٦-٧ . فى حاشية «ج ، ز» : «الله تعالى» بدل «ربّه» .

٧-٨ . فى «بر» : «فصلّى» .

٨-٩ . فى «د» : «وآل محمّد» .

٩-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٩ ، ح ٨٦٧٨ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٠١ ، ح ٩١١٠ .

١٠-١١ . أرجع الشيخ الحرّ الضمير إلى علىّ بن محمّد فى الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٠٨ ، ح ٨٢٩٩ ؛ حيث قال : «محمّد بن يعقوب ، عن علىّ بن محمّد ، عن محمّد بن علىّ» الخ ، وهو الظاهر البدوى من السند لكن محمّد بن علىّ هذا ، من مشايخ أحمد بن محمّد البرقى ، وقد توسّط محمّد بن علىّ بين البرقى والمفضّل بن صالح \_ بعناوينه المختلفة \_ فى المحاسن ، ص ٦٧ ، ح ١٢٨ ؛ و ص ٩٨ ، ح ٦٤ ؛ و ص ١٠٦ ، ح ٨٨ ؛ و ص ١٠٨ ، ح ٩٩ ؛ و ص ١٢١ ، ح ١٣٥ ؛ و ص ٤٣٥ ، ح ٢٧٢ ؛ و ص ٦١٦ ، ح ٤٣ . وهذا الخبر أيضا رواه البرقى عن محمّد بن علىّ ، عن مفضّل بن صالح الأسدى ، فى المحاسن ، ص ٩٥ ، ح ٥٣ . هذا ، والحديث ٣١٨٠ رواه الصدوق فى ثواب الأعمال ، ص ١٨٦ ، ح ٢ ، بسنده عن أحمد بن أبى عبد الله . قال : حدّثنى محسن بن أحمد ، فالمراد من أحمد



بن محمد في سند هذا الحديث هو أحمد بن محمد البرقي الراوي عن محمد بن علي. فالمحتمل رجوع الضمير إلى أحمد بن محمد المذكور في سند الحديث ١٧. لكن في البين احتمال آخر وهو أن أحمد بن الحسين المذكور في السند السابق مصحّف من أحمد بن محمد، أو أحمد بن أبي عبدالله، وأن الضمير راجع إليه؛ فإنّ عليّ بن محمد شيخ المصنّف لم يرو عن أحمد بن الحسين في موضع. يؤيد هذا الاحتمال أن البرقي روى عن عليّ بن الريّان في المحاسن، ص ٤٦٠، ح ٤٠٣؛ وص ٤٦٩، ح ٤٥٣. وقد روى عليّ بن الريّان فيه عن عبيدالله بن عبدالله الواسطي، وهو الدهقان؛ وص ٤٧٠، ح ٤٥٩، وص ٥٧٠، ح ٣.

هَارُونَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، وَ لَمْ يَذْكُرِ النَّبِيَّ وَ آلَهُ (١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي صَلَاتِهِ، يُسَلِّكُ (٢) بِصَلَاتِهِ غَيْرَ (٣) سَبِيلِ الْجَنَّةِ.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (٤): مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ، فَلَمْ (٥) يُصَلِّ عَلَيَّ، دَخَلَ (٦) النَّارَ؛ فَابْعَدَهُ اللَّهُ (٧).

وَ قَالَ (٨) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَ مَنْ (٩) ذَكَرْتُ عِنْدَهُ، فَانْسَى الصَّلَاةَ عَلَيَّ، خُطِيَ (١٠) بِهِ طَرِيقَ

ص: ٣٥٧

---

١-١. في «ب، ز، ص» والوسائل والمحاسن: - «وآله» .

٢-٢. في المحاسن: «سلک» .

٣-٣. في شرح المازندراني: «في غير» .

٤-٤. في مرآة العقول: «قال رسول الله، في الموضوعين، الظاهر أنه من تتمّة رواية الصادق عليه السلام. ويحتمل أن يكونا حديثين مرسلين» .

٥-٥ . فى «ج» وحاشية «ز» : «ولم» .

٦-٦ . فى «ب، ج، بر، د، بـف» وحاشية «ص» والوسائل والمحاسن والأمالى للصدوق : «فدخل

» . وفى «ز» : «وقد دخل» . وفى حاشية «ج، بس، بـف» : «ودخل» .

٧-٧ . فى الأمالى للصدوق : «من رحمته» . وفى شرح المازندرانى : «فأبعده الله تعالى ، أى عن

رحمته أو عن شفاعتى» . وفى مرآة العقول : «فأبعده الله ، جملة دعائية وقعت خبراً ، أو خبرية ، أى

كان بعيداً من رحمة الله ، حيث حرم من هذه الفضيلة» .

٨-٨ . فى «ب» ومرآة العقول والمحاسن : «رسول الله» .

٩-٩ . فى «د، بر، بـف» وشرح المازندرانى والوافى والوسائل والمحاسن : «من» بدون الواو .

١٠-١٠ . فى المحاسن : «أخطأ» . وقرأه المازندرانى بالتشديد مجهولاً ، ثم قال : «وأصله : خُطئ

به طريق الجنة فحذف الفاعل وأقيم الظرف مقامه ؛ يعنى جعله الله مخطئاً طريق الجنة غير مصيب

إياه . ثم النسيان إن كان كناية عن الترك ... فالأمر ظاهر ، وإن حمل على معناه الحقيقى فلعل ذلك

لعدم الاهتمام به فليتأمل» . وأما المجلسى فردّه حيث قال : «خُطئ به ، على بناء المجهول من

المجرّد والباء للتعدية ، وقرأ بعضهم بالتشديد وكأنه خطأ» ثم ذكر الكلام السابق وقال : «وأقول : قد

عرفت الأمر فى التشديد أنّه خطأ . وأما التكلّف فى النسيان فلا حاجة إليه ؛ لأنّ الذى صرح به

أكثرهم أنّ الخطأ إنّما يستعمل غالباً فيما ليس على سبيل العمد فيصير حاصله أنّه ترك ما يوجب

دخول الجنة خطأ ، ولا يلزم منه العقاب ودخول النار ، نعم يومى إلى أنّه إذا فعل ذلك عمداً يوجب

العقاب . ويمكن أن يكون هذا القول لبيان لزوم الاهتمام بهذا الأمر ؛ لئلا يقع منه النسيان فيفوت

منه مثل هذه الفضيلة» ويحتمل أن يدلّ على أنّ النسيان من الله عقوبة له على بعض أعماله الرذيلة

، فحرم بذلك تلك الفضيلة وإن لم يكن معاقباً بذلك ؛ لقوله صلى الله عليه وآله : «رفع عن أمتى

الخطأ والنسيان» . راجع : شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ٢٣٨ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٠٥ و

١٠٦ .

الجنة (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شماها نماز بخواند و در نماز خود نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [و آل او] را نبرد، با این نماز بجز راه بهشت می‌رود (یعنی این نماز او را بهشت نخواهد برد). و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس که من نزد او نامم برده شود و بر من صلوات نفرستد بدوزخ رود، پس خدایش (از رحمت خود) دور کند. و فرمود (صلی الله علیه و آله): و هر کس که من نزدش نام برده شوم و صلوات (فرستادن) را بر من فراموش کند از راه بهشت بخطا رفته است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر گاه یکی از شماها نماز بخواند و در نمازش نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نبرد، نمازش او را به جز راه بهشت برد. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من در نزد هر کس نام برده شوم و بر من صلوات نفرستد، به دوزخ رود و خدا او را دور کند، و فرمود (صلی الله علیه و آله) من نزد هر کسی نام برده شوم و صلوات بر مرا فراموش کند، از راه بهشت به خطا رفته باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هرگاه یکی از شماها نماز بخواند و در نمازش نام پیامبر صلی الله علیه و اله را نبرد، نمازش او را به راه غیر بهشت برد.

و رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من در نزد هرکس نام برده شوم و بر من درود نفرستد، به دوزخ رود و خدا او را دور کند، و فرمود صلی الله علیه و اله من نزد هرکسی نام برده شوم و درود بر من را فراموش کند، از راه بهشت دور افتاده باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قال رسول الله في الموضوعين الظاهر أنه من تتمة رواية الصادق عليه السلام، و يحتمل أن يكونا حديثين مرسلين، و يسلك على بناء المجهول و الباء في بصلاته للتعدية، و الظرف نائب للفاعل، و غير منصوب بالظرفية كناية عن عدم إيصال صاحبها إلى الجنة أو عن عدم رفعها و إثباتها في عليين إشارة إلى قوله تعالى:

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ

وربما يستدل به على وجوب الصلاة على النبي وآله في التشهد إذ لا تجب في الصلاة إلا فيه اتفاقاً. فأبعده الله جملة دعائية وقعت خيراً أو خيرية أى كان بعيداً من رحمة الله، حيث حرم من هذه الفضيلة خطيء به على بناء المجهول من المجرد والباء للتعديّة، وقرأ بعضهم هنا بالتشديد وكأنه خطأ، وطريق منصوب بالمفعولية أو بالظرفية المكانية، قال في القاموس: الخطأ و الخطأ و الخطأ ضد الصواب و قد أخطأ إخطاء و تخطى و خطيء و الخطيئة الذنب أو ما تعمد منه كالخطيء بالكسر، و الخطأ ما لم يتعمد، و خطيء في ذنبه و أخطأ سلك سبيل خطأ عامداً أو غيره أو الخاطيء متعمدة، و خطأت القدر بزبدها كمنع رمت. و في المصباح: الخطأ بفتحيتين ضد الصواب، و يقصر ويمد، و هو اسم من أخطأ فهو مخطيء، و قال أبو عبيدة: خطيء خطأ من باب علم و أخطأ بمعنى واحد لمن يذنب على غير عمد، و قال غيره: خطيء في الدين و أخطأ في كل شيء عامداً أو كان غير عامد و قيل: خطيء إذا تعمد ما نهى عنه فهو خاطيء و أخطأ إذا أراد الصواب فصار إلى غيره، فإذا أراد غير الصواب و فعله قيل: قصده أو تعمده و أخطأه الحق إذا بعد عنه و أخطأه السهم تجاوزه، انتهى. و قيل: أصله خطأ الله به طريق الجنة فحذف الفاعل، و أقيم الظرف مقامه، يعنى جعله الله مخطئاً طريق الجنة غير مصيب إياه، ثم النسيان إن كان كناية عن الترك كما ورد في قوله تعالى:

فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً

فالأمر ظاهر، و إن حمل على معناه الحقيقي فلعل ذلك لعدم الاهتمام به، انتهى. و أقول: قد عرفت الأمر في التشديد أنه خطأ، و أما التكلف في النسيان فلا حاجة إليه، لأن الذي صرح به أكثرهم أن الخطأ إنما يستعمل غالباً فيما ليس على سبيل العمد، فيصير حاصله أنه ترك ما يوجب دخول الجنة خطأ، و لا يلزم منه العقاب و دخول النار، نعم يومئى إلى أنه إذا فعل ذلك عمداً يوجب العقاب، و يمكن أن يكون هذا القول لبيان لزوم الاهتمام بهذا الأمر لئلا يقع منه النسيان فيفوت منه مثل هذه الفضيلة.

## ٢٠- الحديث

٣١٨٣/٢٠ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (٢)، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ، فَانْسَى أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ، خَطَأً (٤) اللَّهُ بِهِ طَرِيقٌ ...»

ص: ٣٥٨

١-١ . المحاسن ، ص ٩٥ ، كتاب عقاب الأعمال ، ح ٥٣ ، عن محمد بن علي . ثواب الأعمال ، ص ٢٤٦ ، ح ١ ، بسنده عن محمد بن علي الكوفي ، عن المفضل بن صالح الأسدي ، مع اختلاف ؛ الأمالى للصدوق ، ص ٥٨٠ ، المجلس ٨٥ ، ح ١٩ ، بسنده عن المفضل بن صالح ، إلى قوله : «دخل النار فأبعده الله» . وفي الجعفریات ، ص ٢١٥ ؛ والفتية ، ج ٤ ، ص ٣٧١ ، ضمن الحديث الطويل ٥٧٦٢ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ الأمالى للطوسي ، ص ١٤٤ ، المجلس ٥ ، ح ٤٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفي الثلاثة الأخيرة من قوله : «قال صلى الله عليه وآله : ومن ذكرت عنده فنسى الصلاة» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥١٩ ، ح ٨٦٧٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٠٨ ، ح ٨٢٩٩ .

٢-٢ . هكذا في البحار ، وهو لازم نقل الفيض في الوافي حيث عبّر عن الحسن بن عليّ بالكوفي . وفي النسخ والمطبوع : «الحسين بن عليّ» . والصواب ما أثبتناه ؛ فقد روى الحسن بن عليّ الكوفي \_ وهو الحسن بن عليّ بن عبد الله بن المغيرة \_ كتاب عبيس بن هشام وتوسّط بين أبي عليّ الأشعري وبين عبيس بن هشام في بعض الأسناد ، وروى الحسن بن عليّ ، عن عبيس بن هشام كتاب ثابت

بن شریح ، راجع : رجال النجاشی ، ص ۱۱۶ ، الرقم ۲۹۷ ؛ الفهرست للطوسی ، ص ۱۰۶ ، الرقم ۱۴۰ ؛ و ص ۳۴۶ ، الرقم ۵۴۷ ؛ رجال الطوسی ، ص ۴۳۵ ، الرقم ۶۲۲۵ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ۵ ، ص ۳۲۳ . هذا ، وروی أبوعلی الأشعری ، عن الحسن بن علی بن عبد الله ، عن عیسی بن هشام ، عن ثابت بن شریح ، عن أبی بصیر ، فی الکافی ، ح ۱۰۷۵۷ .  
۳-۳ . فی «ب ، ج ، ز ، ص ، بس» : «عنسة» . وهو سهو واضح .  
۴-۱ . راجع ما تقدم ذیل الحديث السابق .

الْجَنَّةُ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که من نزدش نام برده شوم و فراموش کند که بر من صلوات بفرستد خداوند او را براهی جز راه بهشت برد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲۰- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر که نام مرا نزد او برند و فراموش کند بر من صلوات بفرستد، خدا او را به راهی جز راه بهشت برد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- امام صادق علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده:

هرکس نام مرا نزد او برند و فراموش کند بر من درود فرستد، خداوند او را به راه غیر بهشت ببرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قد مر مضمونه و يدل على أن النسيان من الله عقوبة له على بعض أعماله الرذيلة فحرم بذلك تلك الفضيلة، و إن لم يكن معاقبا بذلك لقوله صلى الله عليه و آله و سلم: رفع عن أمتي الخطأ و النسيان.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۰۶

\*\*\*\*\*

## ۲۱- الحديث

۳۱۸۴/۲۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «سَمِعَ أَبِي رَجُلًا مُتَعَلِّقًا بِالْبَيْتِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَبْدَ اللَّهِ (٢)، لَا تَبْتُرْهَا (٣)، لَا (٤) تَظْلِمْنَا حَقَّنَا (٥)، قُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: پدرم شنید که مردی پرده کعبه در آویخته و میگوید: «اللهم صل علی محمد». (و نامی از آل محمد دنبال آن نمی برد) پدرم باو فرمود: ای بنده خدا بریده اش مکن، و در باره حق ما بما ستم مکن، و بگو: «اللهم صل علی محمد و أهل بيته»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٥٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢١- امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدرم شنید که مردی به پرده خانه کعبه چسبیده و می گوید: بار خدایا! رحمت بفرست بر محمد، پس پدرم به او فرمود: ای بنده خدا! آن را دنباله بریده مکن، حق ما را به ستم میر، بگو: اللهم صل علی محمد و أهل بيته.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٩١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢١- امام صادق عليه السلام فرمود:

پدرم شنید که مردی به پردهٔ خانهٔ کعبه چسبیده و می گوید:

بارخدا یا ابر محمد درود فرست، پس پدرم به او فرمود:

ای بندهٔ خدا! آن را دنباله بریده مکن، حق ما را به ستم مبر، بگو: اللهم صلّ علی محمد و أهل بيته

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٤١٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و فی القاموس : البتر القطع أو مستأصلا، و الأبر المقطوع الذنب، و کل أمر منقطع من الخیر، و البتر من الخطب ما لم يذكر اسم الله فيه، و لم يصل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الابتار الانقطاع، و قال : الظلم بالضم وضع الشیء فی غیر موضعه، و ظلمه حقه و تظلمه إیاه و لم تظلم منه شیئا أی و لم تنقص. و أقول: المراد بالبتر هنا إما الاستئصال للإشعار بأن الصلاة علی النبی بدون آله باطل فکأنه لم يصل أصلا، أو النقص و عدم الإتمام كما سموا خطبة زیاد بدون الحمد و الصلاة البتر، و يدل الخبر علی حرمة الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بدون الصلاة علی الآل لأنه عده ظلما علیهم و الظلم علیهم حرام بإجماع المسلمین. و لنختم الباب بذكر فوائد لا بد من التعرض لها. الأولى: فی بیان وجوب الصلاة علی النبی و آله صلوات الله علیهم، و موانعها. قال مؤلف کنز العرفان : ذهب أصحابنا و الشافعی و أحمد إلى وجوب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الصلاة و استدل بعض الفقهاء بما تقریره شیء من الصلاة علی النبی

واجب، ولا شيء من ذلك في غير الصلاة بواجب، ينتج أنها في الصلاة واجبة، أما الصغرى فلقوله تعالى

صَلُّوا

، و الأمر حقيقة في الوجوب، و أما الكبرى فظاهرة، وفيه نظر: لمنع الكبرى كما يجيء. و حينئذ فالأولى الاستدلال على الوجوب بدليل خارج، أما من طرقهم فما رووه عن عائشة قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا تقبل صلاة إلا بطهور، وبالصلاة على، وكذا عن أنس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: إذا صلى أحدكم فليبدأ بحمد الله ثم ليصلى على، و من طرقنا ما رواه أبو بصير وغيره عن الصادق عليه السلام قال: من صلى و لم يصل على النبي و تركه متعمدا فلا صلاة له حتى إن الشيخ جعلها ركنا في الصلاة، فإن عنى الوجوب و البطلان بتركها عمدا فهو صحيح، و إن عنى تفسير الركن بأنه ما يبطل الصلاة بتركه عمدا و سهوا فلا. ثم قال (ره): قال علماؤنا أجمع: إن الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم واجبة في التشهدين معا، و به قال أحمد، و قال الشافعي: مستحبة في الأول واجبة في الأخير، و قال مالك و أبو حنيفة هي مستحبة فيهما، دليل أصحابنا روايات كثيرة عن أئمتهم عليهم السلام. أقول: ظاهر كلامه عدم الخلاف بيننا في وجوبها في التشهدين، و قد خالف فيه بعضهم و إن ادعوا الإجماع أيضا. ثم قال قدس سره: هل تجب الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في غير الصلاة أم لا؟ فذهب الكرخي إلى وجوبها في العمر مرة، و قال الطحاوي: تجب كلما ذكر و اختاره الزمخشري، و نقل عن ابن بابويه من أصحابنا، و قال بعضهم: في كل مجلس مرة. أقول: أي و لو تكرر ذكره. و قال بعضهم: تجب في التشهد آخر الصلاة، و قيل: في التشهد مطلقا و قيل: تجب في الصلاة من غير تعيين المحل، و قيل: يجب الإكثار منها من غير تقييد بعدد، و قيل: تجب في كل دعاء، و قال الزمخشري - بعد ذكر قول الطحاوي - و هو الذي يقتضيه الاحتياط. و قال المحقق الأردبيلي (ره): و لا شك أن احتياط الكشاف أحوط - ثم قال - و يمكن اختيار الوجوب في كل مجلس مرة إن صلى آخرا، و إن صلى ثم ذكر تجب أيضا كما في تعدد الكفارة بتعدد الموجب، إذا تخللت و إلا فلا، و لا يخفى ما في هذه

الوجه. ثم قال صاحب الكنز قدس سره: والمختار الوجوب كلما ذكر لدلالة ذلك على التنوير برفع شأنه و الشكر لإحسانه المأمور بهما، ولأنه لولاه لكان كذكر بعضنا بعضا و هو منهي عنه في آية النور، ولما روى عنه صلى الله عليه وآله وسلم: من ذكرت عنده فلم يصل على فدخل النار فأبعده الله، و الوعيد أمانة الوجوب، و روى أنه قيل له: يا رسول الله أ رأيت قول الله:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

فقال صلى الله عليه وآله وسلم: هذا من العلم الممكنون و لو لا أنكم سألتموني عنه ما أخبرتكم به، إن الله عز و جل و كل بى ملكين فلا أذكر عند مسلم فيصل على إلا قال له ذانك الملكان: غفر الله لك، و قال الله و ملائكته: آمين، و لا أذكر عند مسلم فلا يصل على إلا قال له الملكان لا غفر الله لك و قال الله و ملائكته آمين. و أما عند عدم ذكره فيستحب استحبابا مؤكدا لتظافر الروايات بأن الصلاة عليه تهدم الذنوب و توجب إجابة الدعاء المقرون بها. و أقول: استدلال القائلون بعدم وجوب الصلاة عند مطلق الذكر بالأصل و بالشهرة و بعدم تعليمه صلى الله عليه وآله وسلم للمؤذنين و تركهم ذلك مع عدم وقوع نكير لهم كما يفعلون الآن، و لو كان لنقل، و فى جميع ذلك نظر لأن عدم التعليم ممنوع، و كذا عدم النكير و عدم النقل و تكفى الأخبار و التهديدات الواردة فيها مطلقا، مع أنه سيحىء فى باب بدو الأذان و الإقامة ما رواه زرارة فى الصحيح عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال: إذا أذنت فأفصح بالألف و الهاء، و صل على النبى صلى الله عليه وآله وسلم كلما ذكرته أو ذكره ذاكر فى أذان أو غيره، على أن عدم النقل لا يدل على العدم و أصالة البراءة لا يصح التمسك بها بعد ورود الآية و الأخبار الكثيرة به. الثانية: الظاهر أن الأمر فيها على الفور حيث رتب الأمر فى أكثرها بالفاء الدالة على التعقيب بلا تراخ، فلو أهمل الفور أثم على تقدير الوجوب و لم يسقط، و كذا الظاهر هو الأمر بها على كل أحد فى جميع الأحوال، و لو كان مشغلا بالصلاة فلو ترك الامتثال و اشتغل بالقراءة أو غيرها من الأذكار الواجبة أمكن القول ببطانها على تقدير الوجوب بناء على أن الأمر بالشىء يستلزم النهى عن ضده الخاص، و النهى فى العبادة يدل على الفساد، لكن كون الأمر بالشىء مستلزما للنهى عن الضد فى محل المنع و لو كان فى أثناء كلمة بل أثناء آية لا يبعد القول

بأن إتمامهما لا ينافى الفورية العرفية بل إذا كان قريبا من آخر السورة لا يبعد القول بجواز إتمامها، و لو تكرر الذكر تكرارا كثيرا بحيث يخرج الاشتغال بالصلاة عليه صلى الله عليه وآله وسلم عن كونه قارئاً أو عن كونه مصليا على طريقة الأصحاب لا يبعد القول بسقوط التكليف بها لأن الواجبين إذا تضيقا و لم يمكن الجمع بينهما علمنا أن أحدهما ليس بواجب، و لما كان مشتغلا بالصلاة و يحرم قطعها، فكان ما ينافيها غير مأمور به لا سيما إذا كان وقت الصلاة مضيقا. و مع التوسعة يمكن أن يقال: إذا كان وقت الصلاة موسعا و وقت الصلاة عليه صلى الله عليه وآله وسلم مضيقا ينبغي أن يبدأ بالمضيق و تحريم القطع فى تلك الصورة ممنوع، لأنه يمكن أن يكون من الضرورات التى يجوز القطع لها، كإنقاذ الغريق أو إدراك الغريم أو إذا تضيق وقت صلاة الكسوف مثلا و قد دخل فى الحاضرة الموسعة. و بالجملة تلك الفروع لا تخلو من إشكال لما سمعت، و لعدم ثبوت خروج الإنسان عن كونه مصليا و عن كونه قارئاً بأمثال ذلك، و أنه موقوف على معرفة كون الأذكار الكثيرة و الأعمال الكثيرة التى لم يرد عنها نهى فى الشريعة و السكوت الطويل و أمثال ذلك مخرجة عن الصلاة. مع أنه قد ورد تجويز التسيحات الكثيرة و الأدعية الطويلة فى الركوع و السجود و غيرهما، و الخروج عن المسجد الحرام إلى ما بين الصفا و المروة و إزالة النجاسة ثم العود إلى المسجد و البناء على الصلاة، و العرف العام و اصطلاحات العوام لا مدخل لها فى تحقيق الحقائق الشرعية، و أيضا تحريم قطع الصلاة مطلقا محل نظر، و قد حققنا ذلك فى كتاب الصلاة من الكتاب الكبير، و فى بعض تعليقاتنا على كتب الحديث. الثالثة: قد عرفت اشتراط صحة الصلاة على النبى صلى الله عليه وآله وسلم بالصلاة على الآل، قال صاحب الكنز: مذهب علمائنا أجمع أنه تجب الصلاة على آل محمد فى التشهدين و به قال بعض الشافعية، و إحدى الروايتين عن أحمد، و قال الشافعى بالاستحباب، لنا رواية كعب و قد تقدمت فى كيفية الصلاة عليه صلى الله عليه وآله وسلم و إذا كانت الصلاة عليه واجبة كانت كيفيتها واجبة أيضا، و روى كعب أن النبى صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول ذلك فى صلاته، و قال صلى الله عليه وآله وسلم: صلوا كما رأيتمونى أصلى، و عن جابر الجعفى عن الصادق عليه السلام و عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من صلى صلاة و لم يصل فيها على و على أهل بيتى لم تقبل منه. ثم قال: الذين يجب عليهم

الصلاة فى الصلاة و يستحب فى غيرها هم الأئمة المعصومون لإطباق الأصحاب على أنهم هم الآل و لأن الأمر بذلك مشعر بغاية التعظيم الذى لا يستوجبه إلا المعصوم، و أما فاطمة عليها السلام فتدخل أيضا لأنها بضعة منه صلى الله عليه و آله و سلم، انتهى. ثم اعلم أنه اشتهر بين الشيعة عدم جواز الفصل بين النبى صلى الله عليه و آله و سلم ب على ما اشتهر بينهم من رواية غير معلوم الإسناد من فصل بينى و بين آلى بعلى لم ينل شفاعتى و لم يثبت عندنا هذا الخبر، و لم أره فى كتبنا، و يروى عن الشيخ البهائى (ره) أنه من أخبار الإسماعيلية لكن لم أجد فى الدعوات المأثورة عن أرباب العصمة الفصل بها إلا نادرا، و لعل تركه أحوطه. الرابعة: اختلف العلماء فى أنه هل ينفعهم الصلاة شيئا أم ليس إلا لانتفاعنا، فذهب الأكثر إلى أنهم صلوات الله عليهم لم يبق لهم كمال منتظر، بل حصل لهم جميع الخصال السنية و الكمالات البشرية و لا يتصور للبشر أكثر ما منحهم الله تعالى، فلا يزيدهم صلواتنا عليهم شيئا بل يصل نفعها إلينا و إنما أمرنا بذلك لإظهار حبههم و ولاءهم بل هى إنشاء لإظهار الإخلاص و الولاء لنا، و ليس الغرض طلب شىء لهم و يترتب عليه أن يفيض الله علينا بسبب هذا الإظهار فيوضه و مواهبه و عطاياه، كما أنه إذا كان لأحد محبوب يحبه حبا شديدا و قد أعطاه كلما يمكن فإذا كان لرجل حاجة عند المحب يتقرب إليه بالثناء على محبوبه و طلب شىء له تقربا إليه بإظهار حبه و تصويبه فى إكرامه و أنه مستحق لما أعطاه تحقيق بما أولاه. و هذا الكلام عندى مدخول، بل يمكن توجيهه بوجه آخر لكل منها شواهد من الأخبار. الأول: أن تكون الصلاة سببا لمزيد قربهم و كمالاتهم، و لم يدل دليل على عدم ترقيقهم إلى ما لا يتناهى من الدرجات العلى فى الآخرة و الأولى، و كثير من الأخبار يدل على خلافه، كما ورد فى كثير من أخبار التفويض أنه إذا أراد الله سبحانه أن يفيض شيئا على إمام العصر يفيضه أولا على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثم على إمام حتى ينتهى إلى إمام الزمان، لئلا يكون آخرهم أعلم من أولهم، و كما أن بيننا و بين موالينا صلوات الله عليهم من أرباب العصمة و الطهارة درجات غير متناهية لا يمكن لأحدنا و إن عرج على معارج القرب و الكمال أن يصل إلى أدنى منازلهم، فكذا بينهم عليهم السلام و بين جناب الألوهية و ساحة الربوبية معارج غير متناهية كلما صعدوا بأجنحة الرفعة و الكمال على منازل القرب و الجلال، لا تنتهى تلك المعارج، و يعدون أنفسهم فى جنب ساحة القدس مثل الذرة

أو دونها. وقد أفيض على وجه وجهه في استغفار النبي و الأئمة صلوات الله عليهم يناسب هذا الوجه، وهو أنهم صلوات الله عليهم لما كانوا دائما في الترقى في مدارج المعرفة و القرب و الكمال، ففي كل آن تحصل لهم معرفة جديدة و قرب جليل و كمال عتيد عدوا أنفسهم مقصرين في المرتبة السابقة في المعرفة و القرب و الطاعة، فكانوا يستغفرون منها، و هكذا إلى ما لا نهاية لها، و قد ورد في الروايات الكثيرة أن أشرف علومنا علم ما يحدث بالليل و النهار أنا فأنا، و ساعة فساعة. و يؤيده ما روى في تأويل قوله سبحانه:

وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ

أن أهل الجنة في كل يوم جمعة يجتمعون في موضع يتجلى لهم الرب تبارك و تعالى بأنوار جلاله، فيرجع المؤمن بسبعين ضعفا مما في يديه فيتضاعف نوره و ضياؤه، و هذا كناية عن تضاعف قربه و معرفته. الثاني: أن تكون سببا لزيادة المثوبات الأخروية و إن لم تصر سببا لمزيد قربهم و كمالهم، و كيف يمنع ذلك عنهم و قد ورد في الأخبار الكثيرة وصول آثار الصدقات الجارية و الأولاد و المصحف، و تعليم العلوم و العبادات إلى أموات المؤمنين و المؤمنات، و أى دليل دل على استثنائهم عن تلك الفضائل و المثوبات، بل هم آباء هذه الأمة المرحومة و الأمة عبيدهم و ببركتهم فازوا بالسعادات، و نجوا من الهلكات، و كلما صدر عن الأمة من خير و سعادة و طاعة يصل إليهم نفعها و بركتها و لا منقصة لهم في ذلك مع أن جميع ذلك من آثار مساعيهم الجميلة و أياديهم الجليلة. الثالث: أن تصير سببا لأمر تنسب إليهم من رواج دينهم و كثرة أمتهم و استيلاء قائمهم و تعظيمهم و ذكرهم في الملا الأعلى بالجميل و بالتفخيم و التبجيل، و قد ورد في بعض الأخبار في معنى السلام عليهم أن المراد سلامتهم و سلامة دينهم و شيعتهم في زمن القائم عليه السلام. فإن قيل: ما ذكرت إنما ينفع في دفع الشبهة الواردة في الصلاة عليهم فما تقول في اللعن على أعدائهم و سائر من يستحق اللعن، بل هل يصير سببا لمزيد عقابهم أم لا؟ و على الأول يلزم أن يعاقب المرء بفعل غيره ما لا يستحقه و هو يناهى العدل، و على الثاني يلزم أن يكون لغوا؟ قلت: يمكن أن يجاب بوجه: الأول أن يختار الشق الثاني و يقال: الفائدة فيه إظهار ما يجب على الإنسان من التبرى عن أعداء

الله، و هو من أعظم أركان الإيمان، و ليس الغرض منه طلب العقاب بل محض إظهار عداوتهم و التبري منهم و من أعمالهم، فيستحق بذلك المثوبات العظيمة كما فى ذكر كلمة التوحيد و أشباهها المخبرة عما فى الضمير من العقائد الحقّة. الثانى: أن نختر الشق الأول و نقول إن مقادير العقوبات ليست إلا بتقرير الشارع و تبيينه، فإذا قال المولى لعبده: إن فعلت الفعل الفلانى أعطيتك مائة درهم، و إن تركته ضربتك مائة سوط، فإذا أتى به استحق مائة درهم، و إن تركه استحق مائة سوط و إذا قال الشارع إن صليت الصلوات الخمس أعطيتك كذا و كذا فى الجنة، و إن تركتها عذبتك ألف سنة ثم تركها مع علمه بذلك استحق تلك العقوبة، و ليس له أن يقول: لم عذبتى ألف سنة لترك صلاة واحدة لأنه عبده و يجب إطاعته، فإذا قرر مقداراً من العقوبة على المخالفة ثم خالفه باختياره و عاقبه بتلك العقوبة لا يعد العقلاء ذلك ظلماً، فنقول ههنا قرر سبحانه لمن خالف أولياءه و غضب حقوقهم أو أنكرها أو أمثال ذلك عقاباً فى نفسه و عقاباً بسبب لعن من يلعنهم، فالعقاب المترتب على اللعن جزء من عقوبتهم المقررة لهم على أعمالهم، فإذا عاقبهم عند اللعن لم يعاقبهم أكثر من استحقاقهم، و هم مستحقون لجميع ذلك. الثالث: أن يقال إن لإعمال هؤلاء الأشقياء قبحا فى نفسه حيث خالف أمر الله، و قبحا آخر من جهة الظلم على غيرهم و منعهم عن الشيعة الفوائد التى كانت تترتب على اقتدار أئمتهم و استيلائهم و ظهورهم من المنافع الدنيوية و الآخروية و هداتهم، و دفع الظلم عنهم و عدم جهالتهم و تحيرهم فى الأحكام الدينية و الدنيوية و لم يوجد أحد لم يصل إليه من ثمرات هذه الشجرات الملعونة شىء بل فى كل آن يصل إليهم أثر من آثار ظلمهم، كما ورد فى الأخبار الكثيرة أنه ما زال حجر عن حجر و لا أهريق من محجمة دم إلا و هو فى أعناقهما يعنون أبا بكر و عمر، فكل الشيعة مظلومون من جهتهم طالبوا حقوق منهم، و كل لعن طلب حق و استعداد لظلم فيزيد عقابهم من قدر من يلعنهم. الرابع: أن يقال: إنهم بجرأتهم على الله و ظلمهم على أهل بيت العصمة و الطهارة سلام الله عليهم مستحقون لما لا يتناهى من العقوبات، و كلما عاقبهم الله تعالى به فهو أقل من استحقاقهم، فكلما زاد الله تعالى فى عقابهم بسبب لعن اللاعنين لا يصل إلى قدر استحقاقهم إليهم جميعاً لعنة الله إلى يوم الدين. الخامسة: فى مزيد تحقيق لمعنى الصلاة عليهم، و إن أسلفنا بعض القول فى ذلك قال الله تعالى:



إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

قيل: صلاة الله على نبيه ثناؤه عليه و تبحيله و تعظيمه، و كذا صلاة الملائكة الثناء عليه بأحسن الثناء، و الدعاء له بأفضل الدعاء و قيل: صلاة الله مغفرة و صلاة الملائكة استغفار، و هو لا يستقيم على أصولنا إلا بتأويل، و قيل: صلاة الله رحمته و من الملائكة طلب رحمته. و يدل على الأول ما رواه أبو بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الآية؟ فقلت: كيف صلاة الله على رسوله؟ فقال: يا أبا محمد تزكيتته له فى السماوات العلى، فقلت: قد عرفت صلاتنا عليه فكيف التسليم؟ فقال: هو التسليم له فى الأمور و أمرنا بالصلاة عليه أمر بقول: اللهم صلى على محمد و آل محمد. و قال صاحب الكنز: الصلاة و إن كانت من الله الرحمة المراد بها الاعتناء بإظهار شرفه و رفعة شأنه، و من هنا قال بعضهم: تشریف الله محمدا صلى الله عليه و آله و سلم بقوله:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

صلى الله عليه و آله و سلم أبلغ من تشریف آدم بالسجود له و التسليم، قيل: المراد به التسليم بمعنى الانتیاد له، كما فى قوله:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

و قيل: هو قولهم السلام عليك أيها النبي قاله الزمخشري و القاضي فى تفسير بهما، و ذكره الشيخ فى تبيانہ و هو الحق لقضية العطف، و لأنه المتبادر إلى الفهم عرفا، و لرواية كعب المتقدمة و غيرها. ثم قال: استدل بعض شيوخنا على وجوب التسليم المخرج من الصلاة بما تقريره شىء من التسليم واجب، و لا شىء منه فى غير الصلاة بواجب، فيكون وجوبه فى الصلاة و هو المطلوب، أما الصغرى فلقوله:

سَلِّمُوا

الدال على الوجوب، و أما الكبرى فللإجماع: وفيه نظر لجواز كونه بمعنى الانقياد كما تقدم، سلمنا لكنه سلام على النبي، لسياق الكلام، وقضية العطف، وأنتم لا تقولون أنه المخرج من الصلاة بل المخرج غيره. و استدل بعض شيوخنا المعاصرين على أنه يجب إضافة السلام عليك أيها النبي و رحمة الله وبركاته إلى الأخير بما تقريره السلام على النبي واجب، و لا شيء منه في غير التشهد الأخير بواجب، ينتج أنه فيه واجب، و بيان المقدمتين تقدم. قيل عليه: أنه خرق للإجماع لنقل العلامة الإجماع على استحبابه، ولأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يعلمه الأعرابي في كيفية التشهد، و لا هو في حديث حماد في صفة الصلاة عن الصادق عليه السلام فلو وجب لزم تأخر البيان عن وقت الحاجة و هو باطل اتفاقا، و لضبط الأصحاب الواجبات في الصلاة و لم يعدوه فيها، و لعدم دلالة الآية عليه صريحا، و لو دلت لم تدل، على الفورية، و لا على التكرار، و لا على كونه في الصلاة، و لا على كونه آخرها، و لا على كونه بصيغة مخصوصة. و يمكن الجواب عن الأول بمنع الإجماع على عدم وجوبه، و الإجماع المنقول على شرعيته و راجحيته و هو أعم من الوجوب و الندب. و عن الثاني و الثالث بأن عدم النقل لا يدل على العدم، مع أن حديث حماد ليس فيه إشعار بالعبارة المتنازع فيها بالوجوب وجودا و عدما، مع إمكان الدخول في التشهد لأنه قال: فلما فرغ من التشهد سلم. و عن الرابع بأنه معارض بوجوب التسليم المخرج عن الصلاة، فإن كثيرا من الأصحاب لم يعده من الواجبات، مع الفتوى بوجوبه. و عن الخامس قد بينا فيما تقدم أن سياق الكلام و قضية العطف تدل على أن المراد السلام على النبي صلى الله عليه وآله وسلم. و عن السادس بأن الفورية و التكرار استفيدا من خارج الآية، و هو أنه لما ثبت كونه جزءا من الصلاة فكل ما دل على فوريته و تكرارها يدل على فوريته و تكراره تضمنا. و عن السابع و الثامن و التاسع بما تقرر في بيان الكبرى إذ لا قائل بالوجوب في غير الصلاة و لا في غير التشهد الأخير، و لا بغير الصيغة. و بالجمله الذي يغلب على ظني الوجوب و يؤيده ما رواه أبو بصير عن الصادق عليه السلام قال: إذا كنت إماما فإنما التسليم أن تسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم و تقول السلام علينا و على عباد الله الصالحين، و أيضا رواية الشيخ في التهذيب عن أبي كهمش عن الصادق عليه السلام قال: سألته إذا جلست للتشهد فقلت و أنا جالس السلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته انصراف هو؟ قال:

لا، و لكن إذا قلت السلام علينا و على عباد الله الصالحين فهو انصراف، و هى ظاهرة فى أنه من التشهد، و الإجماع حاصل منا على وجوبه. و عن الحلبي عن الصادق عليه السلام قال: كلما ذكرت الله و النبى فهو من الصلاة و دلت الآية على الوجوب، فيكون الواجب فيها و هو المطلوب، انتهى كلامه قدس سره. و من الغرائب أن بعض من كان فى عصرنا كان يقول بتحريم هذا السلام فى الصلاة و أنه مبطل لها، و هما قد أبعدا فى الإفراط و التفريط و الحق استحبابه، و قد دلت الأخبار المعتمدة المنقولة عن أهل البيت عليهم السلام تعقيب الصلاة عليهم بالسلام، بل هو من شعار المخالفين حيث تركوا الصلاة على الآل فى غير الصلاة و أردفوها بالتسليم و قالوا صلى الله عليه و وآله و سلم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٠٧

\*\*\*\*\*

## (٢١) باب ما يجب من ذكر الله عزّ و جلّ فى كلّ مجلس

### ١- الحديث

٤٩٦ / ٢

٣١٨٥/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ الْهَذَلِيِّ، عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ (٧) فِيهِ أَبْرَارٌ وَفُجَّارٌ، فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مجلسی نباشد که در آن نیکان و بدکاران گرد هم اجتماع کنند که بی یاد خدای عز و جل از آن برخیزند جز اینکه در روز قیامت برای آنها مایه حسرت و افسوس باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هیچ انجمنی فراهم نشود از نیکان و بدکاران که بی یاد خدا عز و جل از آن برخیزند جز اینکه در روز قیامت بر آنها مایه افسوس و دریغ باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: هیچ مجلسی از نیکان و بدکاران فراهم نشود که بدون یاد خدای عز و جل از آن برخیزد جز اینکه در روز قیامت مایه حسرت و افسوس باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وكونه حسرة لا يدل على الوجوب لأن ترك كل ما يوجب الأجر فى الآخرة سبب للحسرة والندامة فى القيامة، والمراد بالذكر كل ما يصير سببا لحضور الله سبحانه بالبال وإطاعة أو أمر الله وترك نواهيه، وذكر أوامر الله سبحانه ونواهيه، والتفكر فى كل ما يجوز التفكير فيه من صفات الله سبحانه ومحامده، وتذكر جميع ذلك بالقلب واللسان، وذكر أصفياء الله من أنبيائه وحججه، و ذكر مناقبهم وفضائلهم ودلائل إمامتهم، فقد ورد فى الأخبار: إذا ذكر الله، وإذا ذكر أعداؤنا ذكر الشيطان كما سيأتى، وذكر المعاد والحشر والحساب والصراف والميزان والجنة والنار، وذكر أحكام الله تعالى وما يدل عليها من الكتاب والسنة وحفظ آثار الرسول وأئمة الهدى عليهم السلام ونشر أخبارهم، وجميع الطاعات والعبادات، كل ذلك من ذكر الله إذا كان موافقا لما أمر الله به مع تصحيح النية عن الرياء والمراء أعاذنا الله وسائر المؤمنين منهما. وأما العبادات المبتدعة والأذكار المخترعة وما لم يكن خالصا لله، فليس من ذكر الله فى شىء لأن الله سبحانه يقول:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ

ومعلوم أن تلك الأعمال ليست موجبة لذكر الله له بالرحمة بل هى أسباب للبعد من الله واستحقاق اللعنة، والذكر هنا أعم من أن يكون بالقلب واللسان معا وهو أفضل أنواعه، أو بالقلب فقط أو باللسان فقط، وهذا أدونها وأضعفها وإن كان لا يخلو من فائدة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١١٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣١٨٦/٢ . حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا اجْتَمَعَ (٩) فِي مَجْلِسٍ (١٠) قَوْمٌ (١١) لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ

ص: ٣٥٩

١-٢ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٢٠، ح ٨٦٨٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٠١، ح ٩١١١؛ البحار، ج

١٧، ص ٣١، ح ١٢.

٢-٣ . في «ب، بس» والوسائل: - «يا عبدالله» .

٣-٤ . «البتة»: القطع قبل الإتمام. الصحاح، ج ٢، ص ٥٨٤؛ النهاية، ج ١، ص ٩٣ (بتر).

٤-٥ . في «د، ز»: «ولا» .

٥-٦ . في «ز»: «حقاً» .

٦-٧ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٢٠، ح ٨٦٨١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٠٢، ح ٩١١٢ .

٧-٨ . في «بس»: «تجتمع» .

٨-١ . الوافي، ج ٩، ص ١٤٤١، ح ٨٤٩٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٥٢، ح ٨٩٧٩ .

٩-٢ . في «ب»: «مجتمع» .

١٠-٣ . في «ز»: - «في مجلس» .

١١-٤ . في الوسائل: «قوم في مجلس» .

— عَزَّ وَجَلَّ — وَلَمْ يَذْكُرُونَا، إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ (١) يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .

ثُمَّ قَالَ: «قَالَ (٢) أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَذِكْرَ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مردمی، در انجمنی فراهم نشوند که در آن ذکر خدای عز و جل و ذکر ما نباشد جز اینکه آن انجمن در روز قیامت مایه حسرت و افسوس آنان باشد، سپس فرمود: (پدرم) حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود: همانا ذکر ما ذکر خدا است و ذکر دشمن ما ذکر شیطان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: انجمنی از مردم فراهم نگردد که در آن ذکر خدا عز و جل و ذکر ما نباشد جز اینکه این انجمنی در قیامت مایه افسوس آنان گردد، سپس فرمود: امام باقر (علیه السلام) فرموده است: ذکر ما در شمار ذکر خدا است و ذکر دشمن ما در شمار ذکر شیطان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: مجلسی از مردم فراهم نشود که در آن ذکر خدای عز و جل و ذکر ما نباشد جز اینکه چنین مجلسی در قیامت مایه افسوس آنان گردد، سپس فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: ذکر ما در شمار ذکر خداست و ذکر دشمن ما در شمار ذکر شیطان.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٤١٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: موثق. قوله: ثم قال أبو جعفر ، كذا في أكثر النسخ، و الظاهر تكرار قال كما في بعض النسخ، و على الأول يمكن أن يكون ثم للترتيب المعنوي للاختلاف ظاهرا بين الكلامين، فإن الأول يدل على المغايرة بين الذكرين، و اشتراط الأول بالثاني، و الثاني يدل على اتحادهما و إن كان بعد التأمل يظهر عدم الاختلاف و يحتمل أيضا أن يكون السماع من الصادق في حياة الباقر عليه السلام و قيل: الواو في قوله: و لم يذكرنا، الحالية إشارة إلى أن ذكر الله لا يتصور بدون ذكرنا، و قال: ثم قال كلام أبي بصير، و كان الوالد و الولد عليهما السلام حاضرين في المجلس، فذكر الولد عليه السلام أولا الكلام السابق، ثم ذكر الوالد عليه السلام ما قال توضيحا لكلام الولد صلوات الله عليهما. و الحاصل أن من لم يعرفهم لم يعرف الله تعالى.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٢٠

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣/٣١٨٨. وَ بِإِسْنَادِهِ (٤)، قَالَ:



«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَعْوْفَى فَلْيُقْلُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ :  
«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (٥)» (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که خواهد به پیمانۀ تمام مزد برد (و بکاملترین وجهی بی کم و کاست از خدا ثواب دریافت کند) باید هنگامی که میخواید از جای خود برخیزد بگوید: «  
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

#### ٤- الحديث

٣١٨٨/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ

ص: ٣٦٠

١- ٥. في «ب» : - «عليهم» .

٢- ٦. في النسخ : - «قال» ، وفي المطبوع : «[قال]» . ولكن الظاهر ثبوتها ، كما في الوسائل ، ح ٨٩٨١ و ح ٩١٠٤ . وذكر العلامة المجلسي أيضا في مرآة العقول ثبوتها في بعض النسخ . ولا وجه للقول بزيادتها في بعض النسخ تصحيحا ؛ بل سقوطها عن بعض النسخ للشباهة التامة الموجبة لجواز نظر الناسخ من اللفظة الأولى إلى الثانية ، أولى . وهذا العامل - أي جواز النظر - من أكثر العوامل الموجبة للتحريف في الأسناد . ثم إن الظاهر من سياق الكلام رجوع الضمير المستتر في

«قال» الأولى إلى أبي عبدالله عليه السلام المذكور في صدر الخبر . واحتمال رجوعه إلى أبي بصير \_ على بُعدٍ \_ غير منفى .

٣-٧ . الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب تذاكر الإخوان، ح ٢١٢١، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام، من دون الإسناد إلى أبيه عليه السلام، من قوله: «إِنَّ ذَكَرْنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» مع اختلاف يسير وزيادة في أوله الوافي، ج ٩، ص ١٤٤١، ح ٨٤٩٦؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٥٣، ح ٨٩٨١؛ وص ١٩٨، ح ٩١٠٤ .

٤-٨ . الظاهر أن المراد من «بإسناده»، هو الطريق المذكور في السند السابق . وأما مرجع الضمير المستتر في «قال»، فهو تابع للاحتمالين المتقدمين ذيل السند السابق، والظاهر \_ كما قلنا \_ رجوعه إلى أبي عبدالله عليه السلام، كما فهمه الشيخ الحرّ في الوسائل، ح ٨٩٨٤ .

٥-١ . الصافّات (٣٧): ١٨٠ \_ ١٨٢ .

٦-٢ . قرب الإسناد، ص ٣٣، ح ١٠٧، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام، وفيه: «فليقل في دبر كلّ صلاة» بدل «فليقل إذا أراد أن يقوم من مجلسه». الفقيه، ج ١، ص ٣٢٥، ح ٩٥٤، مراسلاً عن أمير المؤمنين عليه السلام، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره؛ وفيه، ج ٣، ص ٣٧٩، ح ٤٣٣٥، هكذا: «قال الصادق عليه السلام: كفّارات المجالس أن تقول عند قيامك منها: سبحان ربك...» الوافي، ج ٩، ص ١٤٤٦، ح ٨٥١٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٥٣، ح ٨٩٨٤ .

عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ (١): أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ (٢)، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ (٣)؟ فَأَوْحَى اللَّهُ \_ عَزَّ وَجَلَّ \_ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي، فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ (٤) فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا ٢/ ٤٩٧

سِتْرِكَ؟ قَالَ (٥): الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي (٦) فَأَذْكُرُهُمْ، وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُحِبُّهُمْ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَعْرَاضِ بِسُوءٍ، ذَكَرْتُهُمْ (٧)، فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ (٨).

ترجمه

<رَبِّ>

ص: ٣٧٦

١- هكذا في « بك ، جح » والمطبوع والوافي والوسائل والبحار. وفي « ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف ، جر » : « الحسين ». وهو سهو ؛ فقد أكثر حميد بن زياد من الرواية عن الحسن بن محمد [ بن سماعة ]. وأحمد بن الحسن الميثمي ، هو أحمد بن الحسن بن إسماعيل بن شعيب بن ميثم ، روى حميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة كتابه. راجع : رجال النجاشي ، ص ٧٤ ، الرقم ١٧٩ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٦ ، ص ٢٨٩ .

٢- في حاشية « ج » : « لم يتم ». وفي مرآة العقول : « أي لا يكون تام الصحة خالياً من المرض ، أو لا يتم أمره ولا يتأتى منه كما ينبغي » .

٣- في حاشية « ج » : « لم يتم » .

٤- هاهنا إشكال ، وهو أن هذا الخبر ينافي سابقه. أجاب عنه المازندراني بأن هذا مفصل والسابق عليه مجمل ، والمجمل يحمل على المفصل. أو يقال : العدد المذكور في كل يوم على ما في السابق ، وفي بعض الأيام مرتين : مرة في الصباح ، ومرة في المساء على ما في هذا الخبر. وأما المجلسي فإنه قال : « لاتنافي بين هذا الخبر وبين الخبر السابق إلا أنه لم يذكر المساء في الخبر السابق ، فيمكن أن يكون قوله عليه السلام ثانياً بعد غروب الشمس وهو داخل في الليل ... فلاحاجة إلى ما قيل ». أي ما قاله المازندراني. راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٥٠ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٤٦ .

٥- في « ج ، ز » : « فإذا » .

٦- علل الشرائع ، ص ٣٥٣ ، ح ١ ، بسنده عن محمد بن الحسن الميثمي ؛ الأمالي للطوسي ، ص ٥٩٧ ، المجلس ٢٦ ، ح ١٤ ، بسند آخر عن سبرة بن يعقوب بن شعيب ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله

، عن آباءه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٧ ، ح ٨٥٣٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٧١ ، ح ٩٠٣٥ ؛ البحار ، ج ٦١ ، ص ٣١٦ ، ح ٢٥ .  
٦-٧ . في «ز» : «أبوسعيد» .

الْعَالَمِينَ" ، فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ يَوْمِهِ ، وَمَنْ قَالَهَا إِذَا أَمْسَى ، فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ لَيْلَتِهِ .» (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که چون صبح کند چهار بار بگوید: « الحمد لله رب العالمین .» هر آینه شکر آن روزش را ادا کرده، و هر که آن را همین که شام کرد بگوید هر آینه شکر آن شبش را ادا کرده است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٢٦٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٥- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که در هر بامداد چهار بار بگوید:»

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«، هر آینه شکر آن روز را کرده است، و هر که آن را در شام بگوید، شکر آن شبش را ادا کرده است.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ١١٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٥- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هرکس در هر صبح چهار بار بگوید: الحمد لله رب العالمین، هر آینه شکر آن روز را گفته است و هرکس آن را در شام بگوید، شکر آن شب را ادا کرده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٣٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف. فقد أدى شكر يومه من النعماء الواصلة إليه في ذلك اليوم، و الحمد هو الثناء على الجميل الاختياري من نعمة أو غيرها، و المدح هو الثناء على الجميل مطلقا و الشكر مقابلة النعمة قولاً و عملاً و اعتقاداً فهو أعم منهما من وجه، و أخص من وجه آخر. و لما كان الحمد من شعب الشكر أشيع للنعمة و أدل على مكانها لخفاء الاعتقاد و ما في آداب الجوارح من الاحتمال، جعل رأس الشكر و العمدة فيه فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم: الحمد رأس الشكر، و ما شكر الله من لم يحمده فلذا اكتفى عليه السلام لشكر نعم اليوم بتكرير هذه الكلمة الجامعة لجميع المحامد. و

يخطر بالبال لخصوص هذا العدد أن أصول النعم إما دنيوية أو أخروية ظاهرة أو باطنة، كما قال سبحانه:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً

فتصير أربعا، أو يقال: النعم إما إفاضة رحمة، أو عافية من بلية، وكل منهما إما في دين أو دنيا فتصير أربعا، ويؤيده ما روى عن الصادق عليه السلام بأسانيد قال: إذا أصبحت و أمسيت فقل عشر مرات اللهم ما أصبحت بي من نعمة أو عافية في دين أو دنيا فمنك وحدك لا شريك لك، لك الحمد و لك الشكر بها على حتى ترضى و بعد الرضا، فإنك إذا قلت ذلك كنت قر أديت شكر ما أنعم الله به عليك في ذلك اليوم وفي تلك الليلة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٤٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٢١٩/٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيٍّ (٢) بْنِ حَسَّانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

٥٠٤/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كُلُّ دُعَاءٍ لَا يَكُونُ قَبْلَهُ تَحْمِيدٌ (٣) فَهُوَ أَتْر (٤)؛ إِنَّمَا التَّحْمِيدُ (٥)، ثُمَّ الثَّنَاءُ».

قُلْتُ: مَا أَذْرِي (٦) مَا يُجْزَى مِنَ التَّحْمِيدِ (٧) وَ التَّمْجِيدِ (٨)؟

قَالَ: يَقُولُ (٩): اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَعْوَلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ (١٠)، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برخی از یاران علی بن حسان از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر دعائی که پیش از آن حمد و ستایش (خداوند) نباشد آن ناتمام و پی بریده است، حمد باید و سپس ثناء گوئی او، عرض کردم: من نمیدانم چه اندازه از تحمید و تمجید کفایت کند؟ فرمود: میگوید: «اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء، و انت الآخر فلیس بعدک شیء، و انت الظاهر فلیس فوقک شیء، و انت الباطن فلیس دونک شیء، و انت العزیز الحکیم»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر دعائی که پیش از آن حمد خدا نباشد نیمه است و پی بریده است، حمد خدا باید و سپس ستایش او، من گفتم: نمی دانم چه اندازه از تحمید و تمجید بس است؟ فرمود: می گوید: بار خدایا! توئی آغاز و پیش از تو چیزی نیست، و توئی انجام و پس از تو چیزی نیست، توئی آشکارا و فرازتر از تو چیزی نیست، و توئی نهان و در برابر تو چیزی نه، و توئی عزیز و حکمت دار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- یکی از یاران امام صادق علیه السلام فرمود:

هر دعائی که پیش از آن حمد خدا نباشد نیمه و دنبال بریده است، حمد خدا را باید و سپس ستایش او، من گفتم: نمی دانم چه اندازه از تمحید و تمجید بس است؟

فرمود: می گوید: بار خدایا! توئی آغاز و پیش از تو چیزی نیست، و توئی انجام و پس از تو چیزی نیست، توئی آشکارا و فرازتر از تو چیزی نیست، و توئی نهان و در برابر تو چیزی نیست، و توئی عزیز و حکیم.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و فی النهاية فيه: کل امر ذی بال لم یبدأ فيه بحمد الله فهو أبت، أى أقطع، و التبر القطع انتهى. و المراد به النقض أو القطع من أصله، أو القطع من القبول أو الصعود أنت الأول أى السابق على الأشياء كلها فإنه موجودها و مبدعها، و هو مفید للحصر، فلذا فرع علیه قوله: فليس قبلک شیء ، و الآخر الباقي وحده بعد أن یفنی الخلق كلها، و قيل: أى الذى هو منتهى السلوك فإنه منه بدأ و إليه یعود، و قيل: الآخر بحسب الغایات و حصر الآخريه المطلقة بحسبها دل على أنه منتهى کل غایة، و مرجع کل حاجة، و لذلك فرع علیه قوله: فليس بعدک شیء ، إذ کل من بعده شیء فى سلسلة رفع المقامات و الحاجات ليس هو منتهاها. و بالجملة أشار بالفقرة الأولى إلى أنه الأول باعتبار ابتداء



الوجودات، و بالفقرة الثانية إلى أنه الآخر باعتبار انتهاء الغايات، فدائرة الإمكان تبتدئ منه فى الوجود، و تنتهى إليه فى الحاجة، و تلخيص القول فى ذلك أن أوليته و آخريته سبحانه تحتمل وجوها. الأول: أن يكون المراد الأسبقية بحسب الزمان، بناء على كون الزمان أمرا موهوما كما ذهب إليه المتكلمون، أو الزمان التقديرى كما ذكره الطبرسى قدس سره، أى لو فرضنا و قدرنا قبل حدوث الزمان زمانا آخر كان الواجب تعالى أسبق و أقدم، إذا لقول بالزمان الموجود القديم مخالف لما أجمع عليه المليون من حدوث العالم، و كذا الآخريّة المراد بها أنه الموجود بعد الأشياء بأحد المعنيين، فيدل على أنه سبحانه ينفى الأشياء جميعا و يوجد لها قبل القيامة كما يدل عليه كثير من الآيات، و صرح به أمير المؤمنين عليه السلام فى بعض خطبه المشهورة. الثانى: أن يكون المراد بآخريته تعالى بقاءه ذاتا و صفة، بحيث لا يتطرق إليه تغير و تحول من هيئة إلى هيئة و من حال إلى حال، و من صفة إلى صفة، و كل ما سواه فى معرض الزوال و الفناء، و التغير كما مر فى صحيحة ابن أبى يعفور و غيرها فى كتاب التوحيد. الثالث: أن يكون المراد بالأول القديم لا الأسبق، و بالآخر الأبدى فلا ينافى أبدية الجنة و النار و أهلها، لكن لا بد من تكليف فى التفريع و الحصر. الرابع: أن يكون المراد بهما الأوليّة و الآخريّة بحسب العلية، أى هو علة العلة و مبدء المبادئ، و هو الآخر أى غاية الغايات كما هو مصطلح الحكماء، أو أنه منتهى سلسلة العلة ذهنا فإنك إذا فتشت عن علة شىء ثم عن علة علتة ينتهى إليه سبحانه، فأوليته عين آخريته و لا يختلفان إلا بالاعتبار. الخامس: أنه مبدء السلوك العارف و منتهاه، فإن بتوفيقه تعالى يبتدأ و إليه ينتهى، أو أنه أول الأشياء معرفة و أظهرها، و منتهى مراتب الكمال عرفانه على وجه الكمال بالنظر إلى كل استعداد و قابلية، و يقرب منه ما قاله بعض العارفين: هو الأول بحسن تعريفه، إذ لو لا فضله لما بدا لك من إحسانه ما عرفته، و الآخر بإكمال اللطف، و قيل: هو الأول بإحسانه و الآخر بغفرانه. و أنت الظاهر أى الغالب القادر على جميع الأشياء، فلما حصره فيه قال: فلا شىء فوقك يغلبك و يقدر عليك، و قيل: أى الظاهر بالدلائل و الآثار، فليس فوقه شىء فى الظهور و أنت الباطن قال فى النهاية: الباطن هو المحتجب عن أبصار الخلائق و أوهامهم، فلا يدركه بصر و لا يحيط به وهم، و قيل: هو العالم بما بطن، يقال: بطنت الأمر إذا عرفت باطنه، انتهى. فليس دونك شىء أى فى الخفاء ليس شىء دونك يحول بينك

و بين الأشياء، و الأظهر عندى أن المعنى ليس أقرب منك شىء بالأشياء، قال الجوهري: يقال هذا دون هذا أى أقرب منه فهو مؤيد للمعنى الثانى للباطن، و ما قيل: إن المعنى ليس دونك شىء لم يبلغه علمك، أو ليس غيرك شىء تكون له تلك الصفة فلا يخفى ما فيهما. و قال الطيبي فى شرح المشكاة: الأول السابق على الأشياء كلها، و الآخر الباقي وحده بعد فناء الخلق الظاهر الجلى وجوده بآياته الباهرة فى أرضه و سمائه و الباطن المحتجب كنه ذاته عن نظر الخلق بحجب كبريائه، و إليه أشار من قال: الأول قبل كل شىء و الآخر بعد كل شىء، و الظاهر بالقدرة و الباطن عن الفكرة، و قيل: الأول بلا مطلع، و الآخر بلا مقطع، و الظاهر بلا اقتراب و الباطن بلا حجاب. قال الشيخ أبو حامد: اعلم أنه تعالى إنما خفى مع ظهوره لشدة ظهوره، و ظهوره بسبب بطونه، و نوره هو حجاب نوره، و كل ما جاوز حده انعكس إلى ضده، و حظ العبد أن يهتم بأمره فيبتدر أوله و يدبر آخره، و يصلح باطنه و ظاهره. و قال الشيخ أبو القاسم: أشار بهذه الأسماء إلى صفات أفعاله فهو الأول بإحسانه، و الآخر بغفرانه، و الظاهر بنعمته، و الباطن برحمته، و قيل: هو الأول بحسن تعريفه، إذ لو لا فضله بما بدا لك من إحسانه لما عرفته و هو الآخر بإكمال اللطف كما كان أولا بابتداء العرف، و هو الظاهر بما يفيض عليك من العطاء و النعماء، و الباطن بما يدفع عنك من فنون البلاء، و صنوف اللأواء، و قيل: الظاهر لقوم فلذلك وحدوه، و الباطن عن قوم فلذلك جحدوه. و للمفسرين أيضا كلمات فى ذلك تركناها حذرا من الإطناب، و قال بعضهم: احتجت المعتزلة به لمذهبهم أن الأجسام تفنى لأن معنى الآخر الباقي بعد فناء خلقه، و مذهب أهل السنة خلافه، و أن المراد الآخر بصفاته بعد ذهاب صفاتهم. و أنت العزيز الحكيم هما من أسمائه تعالى، و العزيز هو الغالب القوى الذى لا يغلب، و الرفيع المنيع الذى لا يعادله شىء و لا يماثله أحد، و العزة فى الأصل القوة و الشدة و الغلبة، يقال: عز يز بالکسر إذا صار عزيزا، و بالفتح إذا اشتد، و الحكيم هو الذى يقضى بالحق، و الذى يحكم الأشياء و يتقنها بأكمل التقدير و أحسن التقدير و التصوير، و الذى لا يفعل القبيح و لا يخل بالأصلح و الذى يضع الأشياء فى مواضعها و الذى يعلم الأشياء كما هى.

## ٧- الحديث

٣٢٢٠/٧. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَذْنَى مَا يُجْزَى مِنَ التَّحْمِيدِ (١٢)؟

قَالَ: «تَقُولُ (١٣): الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فَقَهَرَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ،

ص: ٣٧٧

- 
- ١- ثواب الأعمال، ص ٢٨، ح ١، بسنده عن أحمد بن أبي عبدالله، عن منصور بن العباس الوافي، ج ٩، ص ١٤٥٧، ح ٨٥٣١؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٧٢، ح ٩٠٣٦.
- ٢- ٨. في «بر، جر»: - «علّي» .
- ٣- ٩. في «ص» وحاشية «ج» والوافي: «تمجيد» .
- ٤- ١٠. «أبتر» أي أقطع. والبتر: القطع. النهاية، ج ١، ص ٩٣ (بتر). وفي مرآة العقول: «والمراد به النقص أو القطع من أصله، أو القطع من القبول أو الصعود» .
- ٥- ١. في «ص» وحاشية «ج»: «التمجيد». وهنا حذف أمرين: الأول: المعطوف على التمجيد، وهو «ثم الدعاء». والثاني: خبر التمجيد أو مبتدؤه .
- ٦- ٢. في «د»: «لأدرى» .
- ٧- ٣. في «ص»: - «التحميد و» .
- ٨- ٤. في «ز»: - «والتمجيد» .
- ٩- ٥. في «ب، ج، د، بس»: «تقول» .
- ١٠- ٦. في مرآة العقول: «فلاشيء فوقك» .

۱۱-۷. التهذيب، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۲۹، بسنده عن عليّ بن حسان، عن بعض أصحابه، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام، من قوله: «اللّهم أنت الأول» مع زيادة في آخره الوافي، ج ۹، ص ۱۵۱۰، ح ۸۶۵۸؛ الوسائل، ج ۷، ص ۸۲، ح ۸۷۸۹.  
 ۱۲-۸. في «بف» والوافي: «التمجيد».  
 ۱۳-۹. في «ب، ج، ص، بر»: «يقول».

وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ (۱) فَخَبَرَ (۲)، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يُمِيتُ الْاَءْحْيَاءَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى (۳)  
 وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز گوید: از آن حضرت پرسیدم در تحمید (و سپاس گوئی خداوند) چه اندازه بس است؟ فرمود: میگوئی: «الحمد لله الذي علا فقهر، و الحمد لله الذي ملك فقدر، و الحمد لله الذي بطن فخبّر، و الحمد لله الذي [يميت الاحياء و يحيي موتى و هو على كل شيء قدير]».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- گوید: پرسیدم از امام صادق (علیه السلام) که در تحمید و تمجید چه اندازه بس است؟ فرمود: میگوئی: سپاس از آن خدا است که فراز است و بر هر چه چیره است و سپاس از آن خدا است که مالک

است و توانا و سپاس از آن خدا است که درون است و آگاه و حمد از آن خدا است که (زنده ها را بمیراند) و مرده ها را زنده کند و او بر هر چه توانا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- راوی گوید از امام صادق علیه السلام پیرامون مقدار تحمید و تمجید از خداوند، پرسیدم؟

فرمود می گوئی: سپاس از آن خداست که بر هر چیزی چیره و مسلط است و سپاس از آن خداست که مالک است و توانا و سپاس از آن خداست که درون است و آگاه و حمد از آن خداوندی است که (زنده ها را بمیراند) و مرده ها را زنده کند و او بر هر چیزی تواناست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. الحمد لله الذي علا أى فوق الممكنات بالشرف و الرتبة و العلية، و القدرة و القوة، فقهرهم بالإيجاد و الإفناء، و غلبهم بالأعدام و الإبقاء، فلا يملكون المنع و الدفع، و لا الضرر و لا النفع، و قيل: علوه تعالى عبارة عن تنزهه عن صفات المصنوعين و سمات المخلوقين، و عن الأشباه و الأضداد، و الامتثال و الأنداد، فتفرع القهر عليه ظاهر، و قيل: التفريع باعتبار علم الخلائق، فهو

من قبيل تفرّيع المدلول على الدليل و مفعول القهر محذوف ليفيد العموم، أى فقهر كل شىء، و الأظهر أن الفاء للتفرّيع أى علوه بالذات و الصفات على جميع الممكنات صار علة لقهره جميع من دونه من المخلوقات على ما أراد. و الحمد لله الذى ملك جميع الأشياء بنفوذ إرادته فى كل ما أراد فقدر و اختص بالقدرة الكاملة المطلقة و أما غيره سبحانه فإذا اتصف بالقدرة من جهة اتصف بالعجز من جهة أخرى، فلا يتصف بالقدرة على الإطلاق إلا الحكيم الخلاق. و عن بعض المحققين أن الملك الحق هو الغنى مطلقاً فى ذاته و صفاته عن كل ما سواه، و يحتاج إليه كل ما سواه إما بواسطة أو غيرها، فهو المالك و الملك بالحقيقة، و كل ما سواه ممكن محتاج فى وجوده و سائر صفاته إلى غيره، فليس الملك و المالك حقيقة إلا هو تبارك و تعالى. و قيل: أى ملك رقاب الأكاسرة و أعناق القياصرة و ذمام المخلوقات، و تمام المصنوعات فقدر على إمضاء ما أراد و إجراء ما شاء عليهم من الإحياء و الإماتة، و الإبقاء و الإزالة، و الصحة و السقم و غيرها من الأمور المعلومة لنا و غير المعلومة. و الحمد لله الذى بطن فخر قال الوالد قدس سره: أى علم بواطن الأمور فجازاهم بعلمه، أو أنه لتجرده علم بواطن الأمور كما قال تعالى:

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

و قال فى النهاية: الخبير هو العالم بما كان و بما يكون، خبرت الأمر أخبره إذا عرفته على حقيقته، و قال غيره: الخبير العليم بالخفايا الباطنة يحيى الموتى بعد إماتتهم فى القبر و الحشر، أو الأعم الشامل لإحياء المواد الحيوانية بإفاضة الأرواح، أو بإحياء الأرض أيضاً بعد موتها بالنبات، و إحياء القلوب الميتة بإفاضة المعارف الإيمانية.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥٢

\*\*\*\*\*

**(٢٨) باب الاستغفار**

## ۱- الحدیث

۳۲۲۱/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : خَيْرُ الدُّعَاءِ  
الِاسْتِغْفَارُ».(۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهترین دعا استغفار  
(و آمرزشخواهی) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: بهترین دعا، آمرزش جوئی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

١-رسول خدا صلی اللہ علیہ و الہ فرمود:بهترین دعا،آمرزش خواہی است.

ترجمہ آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٣٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. خیر الدعاء الاستغفار لأن الغفران أهم المطالب و أعظمها، أو لأنه یصیر سببا لرفع السيئات التي هی أعظم حجب إجابة الدعوات.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٥٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٢٢/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِذَا (٦) أَكْثَرَ الْعَبْدُ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ، رُفِعَتْ صَحِيفَتُهُ وَ هِيَ تَتَلَاءَ لَاءً (٧)» . (٨)

ترجمہ

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

عبید بن زرارہ گوید: امام صادق علیہ السّلام فرمود: ہر گاہ بندہ بسیار استغفار کند (و از خداوند آمرزش خواهد) نامہ عملش بالا رود در حالی کہ میدرخشد.

ترجمہ مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمہ کمرہ ای]:

۲- از عبید بن زرارہ، گوید: امام صادق (علیہ السّلام) فرمود: ہر گاہ بندہ بسیار آمرزش جوید، نامہ عملش بالا رود در حالی کہ می درخشد.

ترجمہ کمرہ ای؛ ج ۶، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمہ آیت اللہی]:

۲- «عبید بن زرارہ»، گوید: امام صادق علیہ السّلام فرمود:

ہر گاہ بندہ آمرزش بسیار خواهد، نامہ عملش بالا رود در حالی کہ می درخشد.

ترجمہ آیت اللہی؛ ج ۴، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. يقال تلاً البرق إذا لمع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥٣

\*\*\*\*\*

ص: ٣٧٨

- 
- ١- ١٠. بَطْنُهُ و أَبْطَنُهُ : عرْفَتُهُ وَخَبَرْتُ بَاطِنَهُ . المصباح المنير ص ٥٢ (بطن).
- ٢- ١١. فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٥٢ : «فخبر ، من الخُبْر ، وهو العلم ، أى دخل علمه فى بواطن الأشياء ، فعلم بواطنها كما علم ظواهرها . أو بطن من الأبصار والأوهام واحتجب من العقول والأفهام ، فلا يدركه بصر ووهم ، ولا يحيط به عقل وفهم وهو يدركها ... والأول أنسب كما لا يخفى» .
- ٣- ١٢ . فى أكثر النسخ : «والحمد لله الذى يحيى الموتى» . وفى بعضها : «والحمد لله الذى يحيى الموتى ويميت الأحياء» . وما فى المتن مطابق للمطبوع و «ألف ، ش ، بو ، جم» وحاشية «جح» .
- ٤- ١ . التهذيب ج ٣ ، ص ٧١ ، ح ٢٣٠ ، بسنده عن عليّ بن حسان ، عن بعض أصحابه ، عن رجل ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع زيادة فى آخره . راجع : قرب الإسناد ، ص ٣٥ ، ح ١١٥ ؛ والكافى ، كتاب الدعاء ، باب الدعاء عند النوم والانتباه ، ح ٣٣١٧ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٨٤ ، ح ١ ؛ والتهذيب ، ج ٢ ، ص ١١٧ ، ح ٤٣٨ ؛ الفقيه ، ج ١ ، ص ٤٧٠ ، ح ١٣٥٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٠ ، ح ٨٦٥٩ .

۵-۲. المحاسن ، ص ۲۹۱ ، كتاب مصابيح الظلم ، ضمن ح ۴۴۱ ، عن النوفلى ، عن السكونى ، عن أبى عبدالله ، عن آباءه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . الجعفریات ، ص ۲۲۸ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آباءه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۴۶۱ ، ح ۸۵۳۸ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۱۷۶ ، ح ۹۰۴۷ .  
۶-۳. فى «ب» : «إذ» .

۷-۴. هكذا فى «ب ، د ، ز» . وفى «ص ، بف» والوافى : «تلاً» بحذف إحدى التاءين . وفى سائر النسخ والمطبوع : «يتلاً» .

۸-۵. الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۴۶۱ ، ح ۸۵۳۹ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۱۷۶ ، ح ۹۰۴۸ .

### ۳- الحديث

۳۲۲۳/۳ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (۱) ، عَنْ يَاسِرٍ :

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَثَلُ الْإِسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلَى شَجَرَةٍ (۲) تُحْرَكُ (۳) فَيَتَنَاثَرُ (۴) ، وَ الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَيَفْعَلُهُ (۵) كَالْمُسْتَهْزِي بِرَبِّهِ» . (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت رضا عليه السلام فرمود: مثل استغفار (و ریختن گناهان بسبب آن) چون برگى است بر درختى که (در فصل پائیز آن درخت) بجنبند و آن برگ بریزد، و كسى که از گناهی استغفار کند و باز آن را انجام دهد مانند كسى است که پروردگار خود را مسخره کند.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۲۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- از یاسر، از امام رضا (علیه السلام) مثل استغفار چون برگی است بر درختی که بجنبند و پیایی فرو ریزد و آنکه از گناهایش آمرزش جوید و باز گناه کند چون مسخره کننده پروردگار خود باشد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳- امام رضا علیه السلام فرمود: مثل استغفار چون برگی است بر درختی که بجنبند و پیایی فروریزد و آنکه از گناهایش آمرزش خواهد و باز گناه کند چون مسخره کننده پروردگار خود باشد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول علی المشهور حسن عندی لأن یاسرا کان خادم الرضا علیه السلام و هو مدح عظیم، و له مسائل عنه علیه السلام و هو أيضا لا یخلو من مدح. تحرك علی بناء المفعول من التفعیل، و الضمیر للشجرة فتناثر أى الورق فشبّه علیه السلام الهيئة المنتزعة من الاستغفار و سقوط السيئات به بهیئة

شجرة تحركه الريح أو إنسان في فصل الخريف فتفرق منه الأوراق و تنتشر، في القاموس: نشر الشيء ينشره و ينثره نثرا و نثارا رماه متفرقا كنثره فانتشر، و تنثر و تناثر، ثم بين عليه السلام أن الاستغفار إنما ينفع مطلقا أو كاملا إذا لم يكن مع الإصرار و التهاون بالذنب، و عدم الندامة، فإنه مع ذلك شبيهه و العياذ بالله بمن يستهزئ بربه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥٣

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٢٢٤/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ - وَإِنْ خَفَّ (٧) - حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شیوه چنان بود که از هیچ مجلسی بر نمیخواست و گرچه (مدت توقفش در آن) کوتاه بود، تا اینکه بیست و پنج بار بدرگاه خدای عز و جل استغفار میکرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٦٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شیوه چنان بود که از هیچ مجلسی بر نمی خاست گرچه کوتاه بود تا بیست و پنج بار از خدا عز و جل استغفار می کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و اله را شیوه چنان بود که از مجلسی بر نمی خاست گرچه کوتاه بود تا بیست و پنج بار از خدای عز و جل استغفار می کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. و إن خف أى كان زمان جلوسه صلى الله عليه و آله و سلم قليلا و قد مر بعض الكلام فى معنى استغفارهم عليهم السلام، و قيل: دعاؤه و استعاذته و استغفاره صلى الله عليه و آله و سلم مع معافاته و عصمته إنما هو تعليم للخلق، و إبلاغ فى العبودية و الخوف، و قيل: قد كان يحصل له فترات و غفلات من الذكر الذى شأنه الدوام عليه، فعد ذلك ذنبا و استغفر منه، و قيل: كان استغفارا لأئمة بسبب ما اطلع عليه من أحوالهم، كما روى عنه صلى الله عليه و آله و سلم أن الله تعالى حملنى ذنوب شيعة على فغفرها لى، و قيل: سببه النظر فى مصالح أئمة و أمورهم و محاربة العدو و مداراتهم و تأليف المؤلفة و نحو ذلك من معاشرة الأزواج و الأكل و الشرب و النوم و ذلك مما يحجبه و يحجزه عن عظيم مقامه فرآه ذنبا بالنسبة إلى ذلك المقام العلى و هو حضوره فى حضرة القدس و مشاهدته و مراقبته و فراغه مع الله مما سواه فيستغفر لذلك و إن كانت تلك الأمور من أعظم الطاعات. و قيل: سببه تغشى السكينة قلبه لقوله تعالى:

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ

فالاستغفار لإظهار العبودية و الافتقار و الشكر لما أولاه، و قيل: سببه حالات حسنة و افتقار، فالاستغفار شكر لها قال المحاسبى: خوف المقربين خوف إجلال و إعظام، و قيل: سببه شىء يعترى القلوب الصافية مما يحدث فى النفس من الملامة و الحديث و الغفلة فيشوشها. و قد مر أن أحسن الوجوه فى ذلك و جهان خطرا ببالى. الأول: أنهم عليهم السلام لما كانوا أبدا مترقين فى مراتب القرب و الحب و العرفان و الإيقان و لعله يحصل لهم ذلك فى كل يوم سبعين مرة أو أكثر، فلما صعّدوا درجة استغفروا من الدرجة السابقة و إن كانت فوق متمنيات جميع العارفين و الواصلين. و الثانى: أنه لما كان الممكن و أعماله و أحواله كلها فى درجة النقص و كل كمال حصل فيهم فهو من مفيض الخيرات و السعادات، فإذا نظروا إلى عظمته سبحانه على ما تجلت لهم فى مراتب عرفانهم و إلى عجزهم عن الإتيان بما يليق بذاته الأقدس عدوا أنفسهم مقصرين فى المعرفة و العبادة، فقالوا سبحانه ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك و أوقفوا أنفسهم الكاملة فى حد

التقصير، و استغفروا لجميع ذلك من العليم الخبير و لى فى ذلك تحقيقات جليلة لا يناسب فهم أكثر الخلق فاكتفيت بالقليل عن الكثير، و أستغفر الله سبحانه مما أبديته فى هذا المقام الخطير.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥٤

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٢٢٥/٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ ٢ / ٥٠٥

الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةَ:

ص: ٣٧٩

---

١- ٦ . هكذا فى «ب ، د ، ز ، بر ، بس ، جر» والوسائل نقلاً من بعض النسخ . وفى «ج ، بف» والوفى : + «عن أبيه» . وفى المطبوع : + «[عن أبيه]» . وما أثبتناه هو الظاهر ؛ فإنه لم يثبت توسط إبراهيم بن هاشم والد على بين ولده وبين ياسر \_ وهو ياسر الخادم \_ فى شىء من أسناد الكافى . وما ورد فى الكافى ، ح ٦٠٤٩ و ١٢١٧٢ و ١٢٨٤٧ ، من رواية على بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ياسر [الخادم] ، أكثر النسخ فى جميع هذه المواضع خالية عن عبارة «عن أبيه» . وقد تقدم غير مرة أن من أوضح مصاديق التحريف بالزيادة ، زيادة «عن أبيه» بعد «على بن إبراهيم» فى عدد من الأسناد ، وموجبه كثرة روايات على بن إبراهيم ، عن أبيه بحيث يعتاد النساخ بكتابة «عن أبيه» بعد «على بن إبراهيم» حتى فى ما لا يكون موضعاً لهذه العبارة . هذا ، وقد روى على بن إبراهيم ، عن ياسر [الخادم] مباشرة فى الكافى ، ح ١٣٠٤ و ١٣٠٥ و ٦١٥٥ و ١٢٠٥٨ .

٢- ١ . فى «ج» : «شجر» .

٣- ٢ . يجوز قراءته على بناء التفعّل بحذف إحدى التاءين .



٤-٣ . أى يتناثر الورق . وفى الوافى ومرآة العقول : «فتناثر» . باعتبار أن الورق جنس . وقال فى المرأة : «شبه عليه السلام الهيئة المنتزعة من الاستغفار وسقوط السيئات به بهيئة شجرة تحركه الريح أو إنسان فى فصل الخريف ، فتفرق منه الأوراق وتنتشر ... ثم بين عليه السلام أن الاستغفار إنما ينفع مطلقاً أو كاملاً إذا لم يكن مع الإصرار والتهاون بالذنب وعدم الندامة» .

٥-٤ . فى «بر» والوافى : «يفعله» .

٦-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦١ ، ح ٨٥٤٠ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٧٦ ، ح ٩٠٤٦ .

٧-٦ . أصل الخِفة : السرعة . والمراد هنا: أن زمان جلوسه كان قليلاً . راجع : النهاية ، ج ٢ ، ص ٥٥ (خفف).

٨-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦١ ، ح ٨٥٤١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٧٩ ، ح ٩٠٥٨ ؛ البحار ، ج ١٦ ، ص ٢٥٨ ، ح ٤٠ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي (١) كُلِّ (٢) يَوْمٍ

سَبْعِينَ مَرَّةً ، وَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - سَبْعِينَ مَرَّةً » .

قَالَ: قُلْتُ (٣): كَانَ يَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَآتُوبُ إِلَيْهِ؟

قَالَ (٤): «كَانَ يَقُولُ: "أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ" سَبْعِينَ مَرَّةً، وَ (٥) يَقُولُ: "وَآتُوبُ إِلَى اللَّهِ، وَ (٦) أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ (٧) " سَبْعِينَ مَرَّةً (٨)» . (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حارث بن مغیره از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که در هر روز هفتاد بار بدرگاه خدای عز و جل استغفار می کرد، و هفتاد بار توبه میکرد، گوید: عرض کردم: (یعنی) میفرمود: «استغفر الله و اتوب الیه».؟ فرمود: هفتاد بار میفرمود: استغفر الله، استغفر الله. ، و هفتاد بار (دیگر) میفرمود: اتوب الی الله، اتوب الی الله. .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر روز هفتاد بار از خدا عز و جل آمرزش می جست و به درگاه خدا عز و جل هفتاد بار توبه می کرد (راوی) گوید: گفتم: او می فرمود: استغفر الله ربی و اتوب الیه؟ در پاسخ فرمود: هفتاد بار می فرمود: استغفر الله، استغفر الله، و هفتاد بار می فرمود: اتوب الی الله، اتوب الی الله.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله در هر روز هفتاد بار از خدای عزّ و جلّ آمرزش می خواست و به درگاه خدای عزّ و جلّ توبه می کرد (راوی) گوید: گفتم: او می فرمود: استغفر الله ربی و اتوب الیه؟

در پاسخ فرمود: هفتاد بار می فرمود: استغفر الله، استغفر الله و هفتاد بار می فرمود: اتوب الی الله، اتوب الی الله.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ۴ ، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن كالصحيح.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۳۲۲۶/۶ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ (۱۰):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الِاسْتِغْفَارُ وَ (۱۱) قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَيْرُ الْعِبَادَةِ، قَالَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ» (۱۲).» (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: استغفار و گفتن «لا اله الا الله.» بهترین عبادتست، خدای عزیز جبار فرموده است: «پس بدان که نیست معبودی جز خدا، و آمرزش خواه برای گناه خویش» (سوره محمد آیه ۱۹).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: استغفار و گفتن کلمه»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

«بهترین عبادت است، خداوند عزیز جبار فرموده است (۲۲ سوره محمد): «بدان که راستش این است که نیست شایسته پرستشی جز خدا و آمرزش خواه از گناه خودت».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

استغفار و گرفتن کلمه «لا اله الا الله» بهترین عبادت است، خداوند عزیز جبار فرموده است: «بدان که راستش این است که نیست شایسته پرستشی جز خدا و آمرزش خواه از گناه خودت (محمد/۲۲)»

توضیح: همانطور که می دانیم استغفار پیامبر و معصومین نه برای آمرزش گناه بوده زیرا آنها معصوم بوده اند بلکه بخاطر آمرزش امت و نهایت خلوص در بندگی و اطاعت بوده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. قال الله أقول: قال تعالى قبل هذه الآية

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ

تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ

ثم قال :

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. قال في مجمع البيان قال الزجاج: يجوز أن يكون المعنى أقم على هذا العلم وأثبت عليه، وأعلم في مستقبل عمرک ما تعلمه الآن، ويدل عليه ما روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة. وقيل: إنه يتعلق بما قبله على معنى إذا جاءتهم الساعة فاعلم أنه لا إله إلا الله، أى يبطل الملك عند ذلك فلا ملك ولا حكم لأحد إلا الله. وقيل: إن هذا إخبار بموته عليه السلام، والمراد فاعلم أن الحى الذى لا يموت هو الله وحده، وقيل: أنه صلى الله عليه وآله وسلم كان ضيق الصدر من أذى قومه، فقيل له: فاعلم أنه لا كاشف لذلك إلا الله

## وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ

الخطاب له و المراد به الأمة، وإنما خوطب عليه السلام بذلك لتستن أمته بسنته، وقيل: أن المراد بذلك الانقطاع إلى الله تعالى، فإن الاستغفار عبادة يستحق به الثواب. وقد صح الحديث بالإسناد عن حذيفة قال: كنت رجلاً ذرب اللسان على أهلى، فقلت: يا رسول الله إنى لأخشى أن يدخلنى لسانى النار، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فأين أنت من الاستغفار، إنى لأستغفر الله فى اليوم مائة مرة و قال تعالى بعد ذلك:

## وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

قال الطبرسى: أكرمهم الله بذلك إذ أمر نبيهم أن يستغفر لذنوبهم، وهو الشفيع المجاب فيهم. و قال البيضاوى: أى إذا علمت سعادة المؤمنين و شقاوة الكافرين فاثبت على ما أنت عليه من العلم بالوحدانية و تكميل النفس بإصلاح أحوالها و أفعالها و يفصحها بالاستغفار لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و لذنوبهم بالدعاء لهم و التحريص على ما يستدعى غفرانهم، و فى إعادة الجار و حذف المضامف إشعار بفرط احتياجهم و لكثرة ذنوبهم و أنها جنس آخر فإن الذنب ما له تبعه ما بترك الأولى. فإذا عرفت هذا فاستشهاده عليه السلام بالآية إما لكون كثرة الذكر سبباً لزيادة العلم و اليقين، أو لأن المراد بالآية القول مع العلم أو القول فقط، لظهور حصول العلم فى المخاطب، أو المراد الاستدامة على هذه العقيدة و أعظم أسبابها تكرار الذكر. و الأفضلية إما لاختيارهما للرسول صلى الله عليه وآله وسلم أو للتفريع على ما سبق فى الآيات من ذكر القيامة فعلم أن أنهما أنفع الأشياء لها، أو لما كان هى أهم العقائد فما يدل عليه أفضل الأذكار.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٥٦

\*\*\*\*\*

ص: ٣٨٠

١-٨ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف » والبحار : - «فى» .

٢-٩ . فى «بر » والوفى : + «غداة» .

٣-١ . فى «ز ، ص ، بف » : + «فكىف» . وفى الوفاى : + «كىف» .

٤-٢ . فى «ز ، بر ، بف » والوفى : «فقال» .

٥-٣ . فى «ب ، د ، ز ، بر ، بف » والوفى : - «و» .

٦-٤ . فى «ب ، د ، ز ، ص ، بر ، بف » والوفى والوسائل : - «و» .

٧-٥ . فى «ص » : - «وأتوب إلى الله» الثانية .

٨-٦ . فى «بس» : - «ويقول : وأتوب \_ إلى \_ سبعين مرّة» .

٩-٧ . الزهد ، ص ١٤٢ ، ح ١٩٩ ، عن صفوان بن يحيى ، عن الحارث بن المغيرة ، مع زيادة فى

أوله . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الاستغفار من الذنب ، صدر ح ٢٩٧٧ ؛ وفيه ، باب نادر

أيضا ، ذيل ح ٣٠١٢ ، إلى قوله : «يتوب إلى الله عزّ وجلّ سبعين مرّة» ، وفى الأخيرين بسند آخر ،

وفى كلّها مع اختلاف الوفاى ، ج ٩ ، ص ١٤٦٢ ، ح ٨٥٤٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٧٩ ، ح ٩٠٥٩

؛ البحار ، ج ١٦ ، ص ٢٥٨ ، ح ٤١ ، إلى قوله : «ويتوب إلى الله سبعين مرّة» .

١٠-٨ . فى «ب ، ج ، د ، بر » : «يزيد» . واستظهرنا فى الكافى ، ذيل ح ٣١٨٩ صحّة «زيد»

فلاحظ .

١١-٩ . فى «ز» : «وهو» .

١٢-١٠ . محمّد (٤٧) : ١٩ .

١٣-١١ . المحاسن ، ص ٢٩١ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٤٤١ ؛ الجعفرىّات ، ص ٢٢٨ ، وتمام

الرواية فيه : «خير الدعاء الاستغفار ، وخير العبادة قول لا إله إلاّ الله» ؛ وفيه ، ص ٢٢٨ أيضا ،

وتمام الرواية فيه : «سيّد القول لا إله إلاّ الله ، وخير العبادة الاستغفار» ، وفى كلّها بسند آخر عن

أبى عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله مع اختلاف يسير . راجع :

المحاسن ، ص ٣٠ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ١٦ ؛ والكافى ، كتاب الدعاء ، باب من قال لا إله إلاّ

الله، ذيل ح ٣٢٦٣ الوافي، ج ٩، ص ١٤٦٢، ح ٨٥٤٤؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٨٠، ح ٩٠٦٠.

## (٢٩) باب التسييح و التهليل و التكبير

### ١- الحديث

٣٢٢٧/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ (١) جَمِيعًا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْأَغْنِيَاءَ لَهُمْ مَا يُعْتَقُونَ (٢) وَ لَيْسَ لَنَا، وَ لَهُمْ مَا يُحْجُونَ وَ لَيْسَ لَنَا، وَ لَهُمْ مَا يَتَصَدَّقُونَ وَ لَيْسَ لَنَا (٣)، وَ لَهُمْ مَا يُجَاهِدُونَ وَ لَيْسَ لَنَا؟»

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (٤) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ كَبَّرَ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ عِثْقِ مِائَةِ رَقَبَةٍ؛ وَ مَنْ سَبَّحَ اللَّهَ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ سِيَاقِ مِائَةِ بَدَنَةٍ؛ وَ مَنْ حَمِدَ اللَّهَ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ حُمَلَانِ (٥) مِائَةِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِسُرْجِهَا (٦) وَ لُجْمِهَا وَ رُكْبِهَا؛ وَ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَ أَفْضَلَ النَّاسِ عَمَلًا ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَّا مَنْ زَادَ.

قَالَ: «فَبَلَغَ ذَلِكَ الْأَغْنِيَاءَ، فَصَنَعُوهُ» قَالَ: «فَعَادَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ بَلَغَ الْأَغْنِيَاءَ مَا قُلْتَ، فَصَنَعُوهُ (٧)؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (٨). (٩)

ص: ٣٨١

ترجمه

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

هشام بن سالم و ابی ایوب خزاز هر دو از حضرت صادق علیه السلام حدیث کنند که فرمود: فقراء و مستمندان خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرضکردند: ای رسول خدا، همانا اغنیاء و توانگران (آن اندازه مال) دارند که بنده آزاد کنند و ما نداریم؟ (و همچنین) دارند که حج کنند و ما نداریم، و (نیز) دارند چیزی که صدقه دهند و ما نداریم (و هم) دارند که چیزی بدان جهاد کنند و ما نداریم (و در نتیجه ما بواسطه نداری از ثواب این اعمال محروم و بی بهره هستیم؟) پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (در پاسخشان) فرمود: هر که صد بار «الله اکبر» بگوید بهتر است از آزاد کردن صد بنده، و هر که صد بار «سبحان الله» بگوید بهتر است از راندن صد شتر (برای قربانی کردن در حج) و هر که خدا را صد بار حمد گوید بهتر است از فرستادن صد اسب با زین و لجام و سوار آن در راه خدا (برای جهاد) و هر که صد بار بگوید: «لا اله الا الله.» در آن روز از نظر عمل بهترین مردم است مگر (از) کسی که زیادتیر گفته باشد، (حضرت صادق علیه السلام) فرمود: این خبر بگوش اغنیاء رسید آنها (آنچه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده بود) بکار بستند، فرمود: پس فقراء دوباره نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشتند و عرضکردند: ای رسول خدا آنچه فرمودید بگوش اغنیاء رسید و آنان (نیز) آن را بکار بستند (و اکنون هر دو ثواب را دریافت کنند؟) فرمود: این فضل خدا است بهر که خواهد دهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از هشام بن سالم و ابی ایوب خزاز، هر دو، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: مستمندان و فقراء خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: یا رسول الله! راستی توانگران دارند که بنده آزاد کنند و ما نداریم، دارند که به حج بروند و ما نداریم، دارند چیزی که صدقه بدهند و ما

نداریم، دارند آنچه که بدان در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که صد بار «الله اکبر» گوید، نزد خدا عز و جل بهتر از آزاد کردن صد بنده، و هر که خدا را صد بار تسبیح گوید بهتر است از راندن صد شتر به قربانگاه حج، و هر که خدا را صد بار حمد گوید بهتر است از تقدیم یک صد اسب برای جهاد در راه خدا با زین و لجام و سوارش، و هر که صد بار بگوید:»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

«، در آن روز از همه مردم بهتر عمل کرده است جز کسی که بر آن افزوده باشد. فرمود: این گزارش به توانگران رسید و آن را به کار بستند، گوید: مستمندان نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برگشتند و گفتند: یا رسول الله! آنچه فرمودید، به توانگران رسیده و آن را به کار بستند، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: این فضل خدا است، به هر که خواهد می دهدش.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: مستمندان و فقراء خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدند و گفتند: یا رسول الله راستی توانگران توان این را دارند که بنده ای را آزاد کنند و ما نداریم، آنها می توانند بحج بروند و ما نمی توانیم، آنها می توانند صدقه دهند و ما نداریم، آنها می توانند در راه خدا جهاد کنند و ما نمی توانیم، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هرکس صد بار «الله اکبر» گوید، نزد خدای عز و جل بهتر از آزاد کردن صد بنده، و هرکس خدا را صد بار تسبیح گوید بهتر است از بردن صد شتر به قربانگاه حج، و هرکس خدا را صد بار حمد گوید بهتر است از دادن یکصد اسب با زین و لجام و سوار برای جهاد در راه خدا و هرکس صد بار بگوید: «لا اله الا الله»، در آن روز از همه

مردم بهتر عمل کرده است جز کسی که بر آن افزوده باشد. فرمود: این گزارش به توانگران رسید و آن را به کار بستند، گوید: مستمندان نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ گفتند: یا رسول الله! آنچه فرمودید، به توانگران رسیده و آن را به کار بستند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ فرمود: این فضل خداست، به هرکس خواهد می دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. من سياق مائة بدنة أى استصحابها من الميقات لإحرام الحج أو العمرة لتذبح فى منى أو مكة، وفيه فضل عظيم وقد ساق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى عمره الحديبية وفى حجة الوداع وإنما أطلق عليه السياق لأنها لا تركب ولا تحمل لأنها إنما سيقت لله، ومع الإشعار والتقليد خرجت عن ملكه، فإنما تساق لتذبح لله فى محله. و البدنة تطلق غالبا على الإبل، قال فى المصباح: البدنة قالوا هى ناقة أو بقرة، وزاد الأزهرى: أو بعير ذكر، ولا تقع البدنة على الشاة. وقال بعض الأئمة: البدنة هى الإبل خاصة، ويدل عليه قوله تعالى:

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا

سميت بذلك لعظم بدنها وإنما ألحقت البقرة بالإبل بالسنة وهو قوله عليه السلام تجزئ البدنة عن سبعة، و البقرة عن سبعة، إذ لو كانت البدنة بالوضع تطلق على البقرة لما شاع عطفها، لأن المعطوف

غير المعطوف عليه، ونقل البغوى أيضا: أن البدنة لا تطلق على الشاة، قالوا: وإذا أطلقت البدنة فى الفروع فالمراد البعير ذكرا كان أو أنثى. من حملان مائة فرس الحملان بضم الحاء و سكون الميم مصدر أى من أن يركب و يحمل مائة إنسان على مائة فرس تامة الأدوات قال فى النهاية فى حديث تبوك قال أبو موسى: أرسلنى أصحابى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أسأله الحملان، الحملان مصدر حمل يحمل حملانا و ذلك أنهم أنفذوه يطلب منه شيئا يركبون عليه، و منه تمام الحديث قال له النبى صلى الله عليه وآله وسلم: ما أنا حملتكم و الله حملكم، أراد إفراده تعالى بالمن عليهم، و قيل: لما ساق الله إليه هذه الإبل وقت حاجتهم كان هو الحامل لهم عليها. قوله عليه السلام بسرجها كذا فيما عندنا من النسخ فيدل على أنه يجمع السرج على السرج بضمين، و لم أجده فى كتب اللغة و قال فى المصباح: سرج الدابة معروف و جمعه سروج، مثل فلس و فلوس، و السراج المصباح، و الجمع سرج، مثل كتاب و كتب، و قال: اللجام للفرس قيل: عربى، و قيل: معرب و الجمع لجم مثل كتاب و كتب. و فى القاموس: الركاب من السرج كالغرز من الرحال، و الجمع ككتب و قال: الغرز ركاب من جلد، و قيل: فى قوله: إلا من زاد تنبيه على أن ما زاد على هذا العدد يكون له الأجر بحساب ذلك، لأنه ليس من العبادات التى نهى الشارع عن الزيادة فى عددها فيه نظر. كان أفضل الناس عملا أى ليس أحد أفضل منه لأن من عمل مثل فعله لم يكن هذا أفضل منه إلا أن يقال أنه داخل فى المفضل، فالمفضل عليه غيره. قوله صلى الله عليه وآله وسلم:

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

\*

ظاهره أن الفقراء لا يبلغون فضل الأغنياء مع أن ثواب فقرهم و صبرهم عليه عظيم كما مر فى الأخبار الكثيرة و أيضا قد دلت الأخبار على أن من تمنى شيئا من الخير و لم يتيسر له يمنحه الله الكريم ثواب ذلك، فيمكن أن يكون عدم ذكر ذلك لهم ليكون أعظم لأجرهم أو لتأديبهم بترك ما يوهم الحسد، و عدم الرضا بقضاء الله، و قيل: ظاهره تفضيل الغناء على الفقر لأنه لما استوتوا فى عمل الذكر و اختص الأغنياء من العبادات المالية بما عجز الفقراء عنه قال

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

\*

فالإشارة بذلك إلى الفضل الذي اختصوا به، وإنما قلنا ظاهر في ذلك لإمكان أن يجعل سبق الفقراء بالذكر المذكور و تقدمهم على الأغنياء فضيلة اختصوا بها دون الأغنياء، و يجعل ذلك إشارة إليها فيفيد تفضيل الفقر على الغناء لكنه عدول عن الظاهر. و لا يمكن ترجيح هذا بقوله كان أفضل الناس عملا ذلك اليوم إلا من زاد بناء على حمل الناس على العموم و حمل الزيادة على الزيادة في الذكر، فمن اتصف بالزيادة المالية داخل في المفضل عليه، و غير خارج بالاستثناء لأننا نمنع عموم الناس لأنه يستلزم تفضيل الشيء على نفسه، بل المراد به من لم يماثله في الذكر، و نمنع أيضا تخصيص الزيادة بالزيادة في الذكر، لجواز أن يكون المراد بها الزيادة المطلقة الشاملة للزيادة في الذكر و غيره من الأعمال التي تشمل الحقوق المالية. و لبعض الأفاضل في تحقيق الفقر و الغناء كلام لا بأس أن نورده في هذا المقام، و هو أن الفقر و الغناء ثلاثة. الأولى: الغنى و الفقير اللذين يفعل كل منهما الواجب عليه فقط. الثانية: أن يفعل كل منها ما هو مقدوره كان يصبر الفقير و يؤثر على غيره و يحج الغنى و يعتق و يتصدق. الثالثة: الفقر و الغناء وصفان كليان من حيث كون كل منهما قابلا للأمر إما الغناء فقابل لتحصيل القرب بالمالية، و أما الفقر فقابل للصبر، و كل واحد من هذه الثلاثة يصح أن يكون محلا للخلاف، أما الأولى فلأنه يمكن أن يقال فيها هل فضل القربات المالية الواجبة أرجح من صبر الفقير أو صبره أرجح، و أما الثانية و هي الأنسب بهذا الحديث، فكذلك بنحو ما تقدم، و أما الثالثة فكذلك فإنه يصح أن يقال هل قابلية فعل الخيرات و القربات المالية أرجح من قابلية تحصيل الصبر و السلامة من عهدة الغناء و تكاليفه أو العكس فتأمل، و رجح بحسب ما ظهر لك من الروايات و غيرها، انتهى. و أقول: الأظهر عندي أن الفقر و الغناء و الصحة و القسم و العزة و الذلة و الشهرة و الخمول و سائر تلك الأحوال المتقابلة لكل منها جهات كثيرة و مختلف. بحسب الأحوال و الأشخاص و الأزمان، و لا يعلم جميع ذلك إلا علام الغيوب، و لا يفعل شيئا من ذلك بعباده بلطفه الشامل إلا ما علم صلاحهم فيه بعلمه الكامل، فوظيفة العبد أن يكل جميع ذلك إلى

مولاه، و يتوكل عليه و يرضى بقضائه، و يصبر على بلائه و يشكره على نعمائه، و لا يختار لنفسه ما لا يعلم عاقبته، فالغنى للغنى أصلح، و إلا لم يفعله به مولاه، و الفقر للفقر أفضل و إلا لم يفعله به من خلقه و رباه و هكذا جميع أحوال العالمين

فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ .

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٥٩

\*\*\*\*\*

---

١-١ . هكذا فى «د ، بر ، بس ، بف» . وفى «ب ، ج» والمطبوع : «الخزّاز» . والصواب ما أثبتناه كما تقدّم فى الكافى ، ح ٧٥ .

٢-٢ . فى «بس» : «إنّ للأغنياء ما يعتقدون» .

٣-٣ . فى «ز» : - «ولهم ما يتصدّقون وليس لنا» .

٤-٤ . فى «ص» : - «رسول الله» .

٥-٥ . حَمَلٌ يَحْمِلُ حَمَلًا وَ حُمْلَانًا . ويكون الحُمْلان أجرا لما يُحْمَل . والحُمْلان : ما يحمل عليه من الدوابّ فى الهبة خاصّة . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٤٢٨ (حمل) .

٦-٦ . الظاهر أنّ المازندراني قرأه : السروج ؛ حيث قال فى شرحه : «والسروج : جمع سرج ، كالفلوس : جمع فلس» وهو المطابق للغة .

٧-٧ . فى «ز» : «صنعه» .

٨-٨ . المائدة (٥) : ٥٤ ؛ الحديد (٥٧) : ٢١ ؛ الجمعة (٦٢) : ٤ . وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٥٩ : «ظاهره أنّ الفقراء لا يبلغون فضل الأغنياء مع أنّ ثواب فقرهم وصبرهم عليه عظيم ، كما مرّ فى الأخبار الكثيرة . وأيضا قد دلّت الأخبار على أنّ من تمّنّى شيئا من الخير ولم يتيسّر له يمنحه الله الكريم ثواب ذلك . فيمكن أن يكون عدم ذكر ذلك لهم ليكون أعظم لأجرهم ، أو لتأديبهم بترك ما

يوهم الحسد وعدم الرضا بقضاء الله . وقيل غير ذلك . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٥٥ .

٩-٩ . التوحيد ، ص ٣٠ ، ح ٣٣ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٨ ، ح ١ ؛ والخصال ، ص ٥٩٤ ، أبواب الثمانين وما فوقه ، ح ٥ ، بسند آخر عن ابن أبي عمير ، من قوله : «من قال لا إله إلا الله» إلى قوله : «إلا من زاد» . وفي الأموال للصدوق ، ص ٧٠ ، المجلس ١٧ ، ح ١ ؛ وثواب الأعمال ، ص ٢٥ ، ح ١ ، بسند آخر عن الصادق ، عن آبائه ، عن عليّ عليهم السلام ، مع اختلاف يسير . راجع : المحاسن ، ص ٣٦ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٣٣ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٣ ، ح ٨٥٢٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٨٣ ، ح ٩٠٦٨ ، من قوله : «من كبر الله مائة مرة» إلى قوله : «إلا من زاد» .

## ٢- الحديث

٥٠٦/٢

٣٢٢٨/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعِ، عَنْ فَضَيْلٍ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «أَكْثَرُ مَا مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ (١) ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: شنیدم از آن حضرت که میفرمود: «لا اله الا الله» و «الله اکبر». «بسیار بگوئید، زیرا چیزی نزد خدای عز و جل محبوبتر از گفتن لا اله الا الله، و الله اکبر. نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ربعی، از فضیل، از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) گوید: شنیدم می فرمود: «الله اکبر و»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

«بسیار بگوئید زیرا چیزی در نزد خدا عز و جل از الله اکبر گفتن و لا اله الا الله گفتن محبوب تر نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «فضیل»، از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: «الله اکبر و لا اله الا الله» بسیار بگوئید زیرا چیزی در نزد خدای عز و جل از الله اکبر گفتن و لا اله الا الله گفتن محبوب تر نیست.

\*\*\*



ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٤١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور صحیح عندی. و أفضلیة التهلیل لدلالاتها علی التوحید الكامل، و التکبیر لدلالاتها علی الاتصاف بجمیع الصفات الکمالیة، و التنزه عن جمیع سمات النقص علی وجه لا یصل إلیه العقول، و الأفهام فهما متضمنان لمعرفة الله الملك العلام علی وجه الکمال، و التمام.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٦١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحدیث

٣/٣٢٢٩. عَلِيٍّ (٣)، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ (٤) يَمْلَأُ الْمِيزَانَ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «سبحان الله» گفتن نیمی از میزان اعمال است (که نیم آن را پر کند) و «الحمد لله» همه میزان را پر کند، و «الله اکبر» میان آسمان زمین را پر کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السّلام) که امیر المؤمنین (علیه السّلام) فرمود: «سبحان الله» گفتن، نیمی از میزان اعمال است، و «الحمد لله» همه میزان را پر می کند و «الله اکبر» میان آسمان و زمین را پر می کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «سبحان الله» گفتن، نیمی از میزان اعمال است، و «الحمد لله» همه میزان را پر می کند و «الله اکبر» میان آسمان و زمین را پر می کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. التسييح نصف الميزان قيل: لعل السر فى ذلك، إن لله سبحانه صفات ثبوتية جمالية، و صفات سلبية جلالية، وإنما يملأ ميزان العبد بالإتيان بهما جميعا، و التسييح إتيان بالثانية فحسب فهو نصف الميزان، و التحميد إتيان بهما جميعا لوروده على كل ما كان كمالات فهو يملأ الميزان، و هما لا يتجاوزان ميزان العبد لأنهما إنما يكونان منه بقدر فهمه و علمه و معرفته، و أما التكبير فلما كان تفضيلا مجملا يكفى فيه العلم الإجمالى بالمفضل عليه، فهو يملأ ما بين السماء و الأرض. و قيل: الحمد لله يملأ الميزان إما بنفسه أو مع التسييح، فهو على الأول ضعف التسييح، و على الأخير مثله، و من طريق العامة الحمد لله يملأ الميزان، قال المازرى: الحمد ليس بجسم فيقدر بمكيال و يوزن بمعيار، فليل هو كناية عن تكثير العدد أى حمدا لو كان يقدر بمكيال، و يوزن بميزان لملأه، و قيل هو لتكثير أجوره، و قيل هو على التعظيم و التفخيم لشأنه، و قد جاء من طريق العامة أن الميزان له كفتان، كل كفة طباق السماوات و الأرض. و جاء أيضا أن الحمد لله يملأه، و قيل: القول الأول - و هو أنه لتكثير العدد - أظهر لمجىء سبحانه الله عدد خلقه، و ظاهر أنه لتكثير العدد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٦١

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٢٣٠/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ

مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا فِي حَائِطٍ (٦) لَهُ (٧) ، فَوَقَفَ لَهُ (٨) وَقَالَ: أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى غَرْسٍ أَثْبَتَ (٩) أَصْلًا، وَ أَسْرَعَ إِينَاعًا (١٠) ، وَ أَطْيَبَ ثَمَرًا، وَ أَبْقَى ؟ قَالَ: بَلَى ، فَدُلَّنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ ، فَقُلْ: "سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ"؛ فَإِنَّ لَكَ - إِنْ قُلْتَهُ - بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ عَشْرَ شَجَرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَاكِهَةِ (١١) ، وَ هُنَّ (١٢) مِنْ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ».

قَالَ : «فَقَالَ الرَّجُلُ: فَإِنِّي أُشْهِدُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (١٣) ، أَنْ حَائِطِي هَذَا صَدَقَةٌ مَقْبُوضَةٌ عَلَى فَقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَهْلِ الصَّدَقَةِ، فَانزَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - آيَاتِ (١٤) مِنَ الْقُرْآنِ: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (١٥)» . (١٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بمردی گذر کرد که در باغش درخت میکاشت پس آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نزدش ایستاد و فرمود: تو را راهنمایی نکنم برگشت درختی که ریشه اش پا برجاتر و میوه هایش زودرس تر و بهتر و پاینده تر باشد؟ عرض کرد: چرا مرا راهنمایی فرما ای رسول خدا، فرمود: چون بامداد کنی و شام کنی بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر». زیرا اگر آن را بگوئی بشماره هر تسبیحه ای (یعنی هر یک مرتبه) ده درخت در بهشت داری (که هر درختی از آنها یکنوع) از انواع میوه ها (میدهد) و آنها از کارهای شایسته و پاینده است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پس آن مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه قبض شده و وقف است بر فقرای از مسلمانان که مستحق صدقه باشند، پس خدای عز و جل آیاتی از قرآن را نازل کرد: «پس اما آنکه بخشید و پرهیزکاری کرد، و تصدیق به نکوکاری کرد، زود است که راهنمویش بسوی گشایش شویم» (سوره لیل آیه های ۵-۶-۷).

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام باقر (علیه السلام) گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردی گذر کرد که در باغستانی درخت می کاشت و نزد او ایستاد و فرمود: تو را دلالت نکنم بر کشت درختانی که ریشه هایشان برجاتر و رسیدن میوه هایشان زودتر و میوه هایشان بهتر و پاینده تر باشند؟ گفت: چرا مرا بدان رهنمائی کن یا رسول الله، فرمود: چون بامداد و پسین کنی بگو: سبحان الله و الحمد لله و»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

« و الله اکبر، زیرا اگر آن را گوئی به شماره هر تسبیح ده درخت در بهشت داری از انواع میوه و آنها از باقیات صالحاتند، فرمود. آن مرد گفت: پس به راستی یا رسول الله! من شما را گواه گرفتم که این نخلستان من وقف است و قبض شده است بر فقراء مسلمانان که مستحق صدقه باشند. و خدا آیاتی از قرآن را نازل کرد (۵ سوره اللیل): «و أمّا کسی که عطا کند و پرهیزکار باشد و تصدیق به عاقبت خوش به زودی برای او نعمت فراوان آماده سازیم».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله به مردی گذر کرد که در باغستانی درخت می کاشت و نزد او ایستاد و فرمود: تو را دلالت نکنم بر کشت درختانی که ریشه هایشان

پابرجا تر و میوه هایش زودرس تر و بهتر و پاینده تر باشند؟ گفت: یا رسول الله چرا راهنمایی کنید. فرمود:

چون صبح کنی بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، زیرا اگر آن را گوئی به شماره هر تسبیح ده درخت از انواع میوه ها در بهشت دارد و آنها از باقیات صالحات اند،

فرمود: آن مرد گفت: پس به راستی یا رسول الله! من شما را گواه گرفتم که این نخلستان من وقف است بر فقراء مسلمانان که مستحق صدقه باشند. بر خداوند آیاتی از قرآن را نازل کرد: «و اما کسی که عطا کند و پرهیزگار باشد به زودی برایش نعمتهای فراوان آماده سازیم (لیل/۵)»

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و فی المصباح غرست الشجرة غرسا من باب ضرب، فالشجر مغروس، و يطلق عليه أيضا غرس، و قال: الحائط البستان، و قال: ينعت الثمار ينعا من بابي نفع و ضرب أدركت، و الاسم الينع بضم الياء و فتحها فهي يانعة، و أ ينعت بالألف مثله انتهى. و نسبة الإيناع هنا إلى الشجرة مجازا و أستعير لوصول الشجرة حد الإثمار، و أبقى (أى أبقى ثمرا أو أصل الشجرة على فقراء المسلمين إما متعلق بالصدقة، أو بالمقبوضة أهل الصدقة بدل من الفقراء، أو صفة لها أى ممن يستحق أخذ الزكاة. و أقول: المشهور أن سورة الليل مكية، و هذا الخبر يدل على أنها مدنية، و يؤيده ما رواه الطبرسى (ره) بإسناده عن ابن عباس، أن رجلا كانت له نخلة فرعها فى دار رجل فقير ذى عيال، و كان الرجل

إذا جاء فدخل الدار و صعد النخلة ليأخذ منها التمر فربما سقطت التمرة، فيأخذها صبيان الفقير، فينزل الرجل من النخلة حتى يأخذ التمر من أيديهم، فإن وجدها في فم أحدهم أدخل إصبعه حتى يخرج التمر من فيه، فشكى ذلك الرجل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وأخبره بما يلقي من صاحب النخلة، فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم: اذهب، ولقي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب النخلة، فقال: تعطني نخلتك المائلة التي فرعها في دار فلان، و لك بها نخلة في الجنة فقال له الرجل: إن لى نخلا كثيرا، و ما فيه نخلة أعجب إلى ثمرة منها، قال ثم ذهب الرجل فقال رجل كان يسمع الكلام من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، يا رسول الله أ تعطينى بما أعطيت الرجل نخلة فى الجنة أن أنا أخذتها، قال نعم، فذهب الرجل و لقي صاحب النخلة فساومها منه، فقال له أشعرت إن محمدا أعطانى بها نخلة فى الجنة فقلت له: يعجبنى ثمرها، و أن لى نخلا كثيرا فما فيه نخلة أعجب إلى ثمرة منها، فقال له الآخر: أ تريد بيعها فقال: لا، إلا أن أعطى بها ما لا أظنه أعطى، قال: فما مناك، قال: أربعون نخلة، فقال الرجل: جئت بعظيم، تطلب نخلتك المائلة، أربعين نخلة، ثم سكت عنه، فقال له: أنا أعطيك أربعين نخلة، فقال له، أشد إن كنت صادقا، فمر إلى ناس فدعاهم فأشهد له بأربعين نخلة، ثم ذهب إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: يا رسول الله، إن النخلة قد صارت فى ملكى، فهى لك فذهب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى صاحب الدار، فقال له: النخلة لك و لعيالك، فأنزل الله تعالى

وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ

السورة. و عن عطاء قال: اسم الرجل، أبو الدحداح، ثم قال: و الأولى أن تكون الآيات محمولة على عمومها فى كل من يعطى حق الله فى ماله، و كل من يمنع حقه سبحانه. و روى العياشى ذلك بإسناده، عن سعد الإسكاف، عن أبى جعفر عليه السلام قال

فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ

مما أتاه الله،

وَإِتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

أى بأن الله يعطى بالواحد عشرا إلى أكثر من ذلك، وفى رواية أخرى إلى مائة ألف فما زاد

فَسَنِيْسِرُهُ لِيُسْرَىٰ

قال لا يريد شيئا من الخير إلا سير الله له

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ

بما أتاه الله

وَاسْتَعْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ

بأن الله يعطى بالواحد عشرا إلى أكثر من ذلك، وفى رواية أخرى إلى مائة ألف فما زاد

فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَىٰ

قال لا يريد شيئا من الشر إلا يسر له قال: ثم قال أبو جعفر عليه السلام

وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ

أما والله ما تردى من جبل، ولا تردى من حائط، ولا تردى فى بئر، ولكن تردى فى نار جهنم. فعلى

هذا يكون قوله

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ

معناه بالعدة الحسنى وقيل بالجنة التى هى ثواب المحسنين. وقوله

فَسَنِيْسِرُهُ لِيُسْرَىٰ



معناه فستهون عليه الطاعة مرة بعد مرة، وقيل معناه سنيهؤه، و نوقفه للطريقة اليسرى، أى سنسهل عليه فعل الطاعة حتى يقوم إليه بجهد، و طيب نفس، و قيل معناه ينسره للخصلة اليسرى أو للحالة اليسرى و هى دخول الجنة، و استقبال الملائكة إياه بالتحية، و البشرى.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ

أى ممن بماله الذى لا يبقى له، و بخل بحق الله فيه،

وَاسْتَغْنَى

أى التمس الغناء بذلك المنع لنفسه، و قيل: معناه أنه عمل عمل من هو مستغن عن الله، و عن رحمته

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى

أى بالجنة، و الثواب، و الوعد بالخلف

فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى

هو على مزوجة الكلام، و المراد به التمكين، أى تخلى بينه و بين الأعمال الموجبة للعذاب، و العقوبة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٦٤

\*\*\*\*\*

ص: ٣٨٢

٢-٢ . ثواب الأعمال ، ص ١٨ ، ح ١٣ ، بسنده عن محمّد بن سنان ، عن حمّاد بن عثمان وخلف بن حمّاد جميعاً ، عن ربعي ، عن فضيل ، قال : سمعته ... الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٤ ، ح ٨٥٢٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٩٠ ، ح ٩٠٨٢ .

٣-٣ . في «ز، جر» وحاشية «ج»: + «بن إبراهيم» .

٤-٤ . في «ب»: - «لله» .

٥-٥ . الجعفريّات ، ص ١٦٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير ؛ الأمالي للطوسي ، ص ١٩ ، المجلس ١ ، ح ٢١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتام الرواية فيه : «لا إله إلاّ الله نصف الميزان ، والحمد لله يملؤه» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٥ ، ح ٨٥٢٨ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٨٥ ، ح ٩٠٧٠ .

٦-١ . «الحائط» : البستان . وجمعه : حوائط . المصباح المنير ، ص ١٥٧ (حوط) .

٧-٢ . في «ب»: - «له» .

٨-٣ . في «ب، ج، ص، بر، بف» وحاشية «د، ز» والمحاسن والأمالي : «عليه» .

٩-٤ . في «ص»: + «لك» .

١٠-٥ . «الإيناع»: الإدراك والنضج ، يقال : أينع الثمر ، إذا أدرك ونضج ، وقال العلامة المجلسي : «نسبة الإيناع هنا إلى الشجرة مجاز ، أو استعير لوصول الشجرة حدّ الإثمار» . راجع : النهاية ، ج ٥ ، ص ٣٠٢ ؛ المصباح المنير ، ص ٦٨٢ (ينع) .

١١-٦ . في «ز» وحاشية «ج»: «الفواكه» .

١٢-٧ . في «ص، بس» وحاشية «ج»: «وهو» . وفي حاشية «ز» والمحاسن : «وهي» .

١٣-٨ . في «ص»: «يا رسول الله ، إنّي أشهدك» .

١٤-٩ . في «ز، بس» وحاشية «بر»: «آيا» جمع «آية» . وفي «ص»: «آية» .

١٥-١٠ . الليل (٩٢): ٥ \_ ٧ .

١٦-١١ . المحاسن ، ص ١٠٧ ، كتاب ثواب الأعمال ، ذيل ح ٣٦ ، بسنده عن مالك بن عطية ، إلى قوله : «وهنّ من الباقيات الصالحات» ؛ الأمالي للصدوق ، ص ٢٠٢ ، المجلس ٣٦ ، ح ١٦ ،

بسنده عن الحسن بن محبوب ، عن مالك بن عطية ، عن ضريس الكناسي ، عن الباقر ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٤ ، ح ٨٥٢٥ ؛ البحار ، ح ٢٢ ، ص ١٢٢ ، ح ٩٠ .

## ٥- الحديث

٣٢٣١/٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » . (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: بهترین عبادت گفتن: لا اله الا الله. است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٢٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

٥-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: بهترین عبادت، گفتن:»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

« است

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ١٢٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٥-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:بهترین عبادت، گفتن: لا اله الا الله است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٤٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٦٤

\*\*\*\*\*

**(٣٠) باب الدعاء للإخوان بظهر الغیب**

**١- الحديث**

٥٠٧/٢

۳۲۳۲/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «أَوْشَكُ (۲) دَعْوَةٍ وَ أَسْرَعُ إِجَابَةٍ دُعَاءِ الْمَرْءِ لِإِخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ (۳)» . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: دعائی که بیشتر امید استجاب آن می‌رود و زودتر باجابت رسد دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: دعائی که بیشتر در معرض اجابت است و زودتر مستجاب می‌شود، دعا کردن برای برادران دینی در غیاب او.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١-امام باقر عليه السلام، فرمود: دعائی که بیشتر در معرض اجابت است و زودتر مستجاب می شود، دعا برای برادران دینی است در پشت سر آنها.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٤٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و أوشك مبتدأ مضاف إلى الدعوة، و أسرع معطوف عليه، و المضاف محذوف أي و أسرعها، و إجابة غير كما قيل: و يحتمل أن يقرأ كلاهما بالإضافة فيقدر قوله و إجابته في آخر الكلام بقرينة أول الكلام، أي هذا الدعاء أقرب الدعوات من الله، و إجابته أسرع الإجابات، و يمكن أن يقرأ كلاهما بالتمييز فيكون دعاء المرء مبتدأ، و أوشك خبره، و المراد بالدعوة الحصول أو السماع مجازاً، و على التقادير السابقة إما أسرع تأكيد لأوشك، أو المراد بأوشك مزيد التوفيق للدعاء، أو المراد أنه إذا دعى للأخ لا يحتاج إلى المبالغة و التطويل لحصول الإجابة بل يكفيه أيسر دعاء بظهر الغيب ، أي في حاله مستظهاً بذلك متقوياً به. قال في النهاية: فيه خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى أي ما كان عفواً قد فضل عن غنى، و الظهر قد يزداد في مثل هذا إشباعاً للكلام، و تمكيناً كان صدقته مستندة إلى ظهر قوى من المال، تقول: قرأت القرآن على ظهر قلبي، أي قراءة من حفظي. و قال في المصباح: قيل: ظهر الغيب، و ظهر القلب، و المراد نفس الغيب و نفس القلب، لكنه أضيف للإيضاح، و البيان، و قال النووي دعا بظهر الغيب، أي بغيبة المدعو، و في سر، و قال الطيبي إنما

كان أسرع إجابة، لأنه أقرب إلى الإخلاص، ويعينه الله في دعائه، لأن الله تعالى في عون العبد ما دام في عون أخيه، و أقول: الباء بمعنى في.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٦٥

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٣٣/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

ص: ٣٨٣

١-١. ثواب الأعمال، ص ١٧، ح ١٠، بسنده عن علي بن إبراهيم. التوحيد، ص ١٨، ح ٢، بسند آخر عن إبراهيم بن هاشم، عن النوفلي، وفيهما عن أبي عبد الله، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله. الجعفریات، ص ٢٢٨، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله. الكافي، كتاب الدعاء، باب من قال لا إله إلا الله، ضمن ح ٣٢٦٣، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وفيهما مع زيادة الوافي، ج ٩، ص ١٤٥٩، ح ٨٥٣٤؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢١١، ذيل ح ٩١٣٧.

٢-٢. «أوشك»: أقرب وأدنى وأسرع. النهاية، ج ٥، ص ١٨٩ (وشك).

٣-٣. في مرآة العقول، ج ١٢، ص ١٦٥: «أوشك» مبتدأ مضاف إلى الدعوة، و«أسرع» معطوف عليه والمضاف محذوف، أي وأسرعها، و«إجابة» تميز كما قيل. ويحتمل أن يقرأ كلاهما بالإضافة فيقدر قوله: «وإجابته» في آخر الكلام بقرينة أول الكلام، أي هذا الدعاء أقرب الدعوات من الله، وإجابته أسرع الإجابات. ويمكن أن يقرأ كلاهما بالتمييز فيكون «دعاء المرء» مبتدأ، و«أوشك»

خبره ، والمراد بالدعوة الحصول أو السماع مجازا . وعلى التقادير السابقة إما أسرع تأكيد لأوشك ، أو المراد بأوشك مزيد التوفيق للدعاء ، أو المراد أنه إذا دعا للأخ لايحتاج إلى المبالغة والتطويل لحصول الإجابة بل يكفيه أيسر دعاء بظهر الغيب ، أى فى حاله مستظها بذلك متقويا به .

٤-٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٢٥ ، ح ٨٦٩٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٠٧ ، ح ٨٨٦٥ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «دُعَاءُ الْمَرْءِ (١) لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ (٢) يُدِرُّ الرِّزْقَ ، وَيُدْفَعُ

الْمَكْرُوهَ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

امام صادق عليه السلام فرمود: دعای انسان برای برادر (دینی اش) در غیاب او روزی را فراوان کند و از ناخوشی و بدی جلوگیری کند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٢٧٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

٢- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: دعاء مرد در غیاب برادرش (برای او) روزی را فراوان می کند و بدی را جلو می گیرد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ١٢٥



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود: دعاء مرد در غیاب برادر دینی اش روزی را فراوان می کند و از بدی جلوگیری می نماید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و فی القاموس أدرت الريح السحاب حلبته.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۶۶

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۲۳۴. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (۴) قَالَ: «هُوَ الْمُؤْمِنُ يَدْعُو لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، فَيَقُولُ لَهُ (۵) الْمَلِكُ (۶):

آمِينَ، وَ يَقُولُ اللَّهُ (۷) الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ: وَ لَكَ مِثْلًا مَا سَأَلْتَ، وَ قَدْ أُعْطِيتَ (۸) مَا سَأَلْتَ بِحُبِّكَ (۹)  
إِيَّاهُ. (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر گفتار خدای تبارک و تعالی: «و میپذیرد از آنان که ایمان آوردند و کردار نیک کردند، و بیفزاید برای ایشان از فضل خویش» (سوره شوری آیه ۲۵) فرمود: مقصود مؤمنی است که برای برادر (دینی) خود در پشت سر او دعا کند، پس فرشته برای دعای او آمین گوید، و خدای عزیز جبار فرماید: برای تو است دو برابر آنچه (برای برادرت) درخواست کردی، و آنچه (نیز برای او) درخواست کردی، بخاطر اینکه او را دوست داشتی بتو داده شد (و دعایت در حق او مستجاب شد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر قول خدا تبارک و تعالی (سوره شوری): «و اجابت کند برای آن کسانی که گرویدند و کارهای شایسته کردند و از فضل خود برای آنها بیفزاید» فرمود: مقصود از آن مؤمن است که برای برادر خود در ظهر غیب دعا می کند و فرشته برای او آمین گوید. و خدای جبار عزیز می فرماید: برای تو است دو برابر آنچه در خواست کردی و به تو عطا شده آنچه در خواست کردی برای آنکه او را دوست داشتی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: «و می پذیرد از آنانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و از فضل خود آنها بيفزاید(شوری/۲۵)»

فرمود: مقصود از آن مؤمنی است که برای برادر خود در پشت سرش دعا می کند سپس فرشته ای برای دعای او آمین گوید و خدای جبار عزیز می فرماید: برای توست دو برابر آنچه را که درخواست کردی و به تو عطا شده آنچه درخواست کردی زیرا او را دوست داشتی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا

قال البيضاوي: أي يستجيب الله لهم فحذف اللام كما حذف في وإذا كالوهم، والمراد إجابة الدعاء أو الإجابة على الطاعة، فإنها كدعاء و طلب لما يترتب عليه، أو يستجيبون الله بالطاعة إذا دعاهم إليها،

وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ

على ما سألوا، أو استحقوا واستوجبوا له بالاستجابة. وقال الطبرسي (ره): أى يجيبهم إلى ما يسألونه، وقيل: معناه يجيبهم فى دعاء بعضهم لبعض، عن معاذ بن جبل، وقيل: معناه يقبل طاعتهم و عباداتهم، و يزيدهم من فضله على ما يستحقونه من الثواب، وقيل: معناه ويستجيب الذين الذين آمنوا، بأن يشفعهم فى إخوانهم، و يزيدهم من فضله، و يشفعهم فى إخوانهم عن ابن عباس. و روى عن أبى عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فى قوله

وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ

الشفاعة لمن وجب له النار ممن أحسن إليهم فى الدنيا هو المؤمن الضمير راجع إلى الموصول، و اللام فى المؤمن للعهد الذهنى، و لذا وصف بالحكمة و هو يدعو لأنه فى قوة النكرة، و قوله يقول كلام الإمام عليه السلام وقيل هو كلام الملك للخبر الآتى، و لا حاجة إلى هذا التكلف فإنه يمكن الجمع بين قول الله وقول الملك، و عدم الذكر لا يدل على العدم، و يحتمل أن يكون ما فى الخبر الآتى كلام ملك آخر. قوله و قد أعطيت ما سألت أى لأخيك فىكون امتنانا عليه باستجابة دعائه فى حق أخيه، أو المعنى أعطيناك ما سألت لأخيك مضاعفا لحبك إياه، وقيل: الأخ شامل للواحد و الجماعة من المؤمنين أحياء كانوا أم أمواتا، و الظاهر من الملك هو الموكل به لكتب أعماله و حفظه عن الشياطين، كما دل عليه الخبر الآتى، وقيل: المراد به ملائكة السماء، وقيل: إذا قال الملك الموكل به ذلك قاله من فوقه حتى ينتهى إلى ملائكة السماء، وقيل: المراد به الملائكة المستغفرون لمن فى الأرض كما جعل الله سبحانه ملائكة يصلون على من يصلى على النبى صلى الله عليه وآله وسلم، و ملائكة يدعون لمن ينتظر الصلاة، كذلك جعل ملائكة يؤمنون على دعاء المؤمنين و ما منهم إلا و له مقام معلوم. و اختلفوا فى أن أمين هل هو دعاء أم لا، فقيل: بالثانى لأنه اسم للدعاء و هو اللهم استجب و الاسم مغاير لمسماه، وقيل: بالأول لأنها اسم فعل، و أسماء الأفعال أسماء لمعانى الأفعال لا لألفاظها، كما حققه الشيخ الرضى، و من أدلته أن العرب تقول صه مثلا، و تريد معنى اسكت، و لا يخطر ببالهم لفظة اسكت بل قد لا تكون مسموعة للقائل أصلا.

## ٤- الحديث

٣٢٣٥/٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَّاطِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحًا (١١)» \*\*\*

ص: ٣٨٤

---

١- ٥ . فى «ز، ص، بر» وحاشية «ز» والوفى والأمالى: «الرجل». وفى قرب الإسناد: «الأخ المؤمن».

٢- ٦ . فى قرب الإسناد: «مستجاب و».

٣- ١ . الأمالى للصدوق، ص ٤٥٥، المجلس ٧٠، ح ١، بسنده عن أحمد بن محمد بن عيسى .  
قرب الإسناد، ص ٦، ح ١٩، بسند آخر؛ ثواب الأعمال، ص ١٨٤، ح ١، بسند آخر، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره . المؤمن، ص ٥٤، ح ١٤٠، عن أبى عبد الله عليه السلام؛ الاختصاص، ص ٢٨، مرسلًا عن أبى حمزة الثمالى، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام، والرواية فيهما \_ مع زيادة فى أولهما \_ هكذا: «دعاء المؤمن للمؤمن يدفع عنه البلاء، ويدرّ عليه الرزق» الوافى، ج ٩، ص ١٥٢٥، ح ٨٦٩٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٠٦، ذيل ح ٨٨٦٤.

٤- ٢ . الشورى (٤٢): ٢٦ .

٥- ٣ . فى «ب»: - «له» .

٦- ٤ . فى حاشية «ج»: + «الموكل به» .

۷-۵. فی البحار: - «اللَّهِ» .

۸-۶. فی البحار: - «ما سألت وقد أعطيت» .

۹-۷. فی «بر، بف» والوافی والبحار: «لحبّک» .

۱۰-۸. الوافی، ج ۹، ص ۱۵۲۵، ح ۸۶۹۴؛ الوسائل، ج ۷، ص ۱۱۱، ح ۸۸۸۰؛ البحار، ج ۶۷، ص ۴۹ .

۱۱-۹. «نجحا» إمّا من أنجحتُ من له الحاجة، أى قضيتُ له . أو من نجح أمرُ فلان: تيسّر له . أو نجح فلان: أصاب طلبتّه. أو من النجاح والنُّجْح: الظفر بالحوائج . أو من تنجّحتُ الحاجة واستنجحتها: إذا انتجزتها . مجمع البحرين، ج ۲، ص ۴۱۷ (نجح) .

لِلْأَجَابَةِ (۱) دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، يَبْدَأُ بِالْدُّعَاءِ لِأَخِيهِ، فَيَقُولُ لَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ:  
آمِينَ (۲)، وَ لَكَ (۳) مِثْلَهُ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: زودترین دعائی که باجابت رسد دعای برادر (دینی) است برای برادرش در غیاب او، ابتداء شروع بدعا برای برادرش کند پس فرشته ای که موکل بر او است گوید: آمین و برای تو است دو چندان (آنچه برای برادر دینیت خواستی).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام باقر (علیه السلام) فرمود: دعائی که در اجابت کامیاب تر است دعای برادر است برای برادر دینی خود در پشت سر او، آغاز دعا کند برای برادر خود و فرشته ای که به او گمارده است می گوید: آمین و برای تو باد دو برابر آن.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام فرمود:

دعائی که در اجابت کامیاب تر است دعای برادر دینی است در پشت سر برادر خود، وقتی دعا را آغاز می کند فرشته ای که بر او گماشته شده آمین ها را می گوید: و برای تو دو برابر آن است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و أسرع أفعال تفضیل و هو مبتدأ و نجحا تمیز، و للإجابة صفة لقوله نجحا، أو متعلق به، و ما قیل - إن أسرع فعل ماض و الدعاء منصوب، و دعاء الأخ مرفوع بالفاعلية - بعيد و النجح بالضم الظفر بالشیء، و قوله و لك مثلاه إما خبر أو دعاء. و لا ینافی ذلك ما سیأتی أنه نودی من العرش و لك مائة ألف ضعف، لأن الضعف بمقتضى دعائه، و الزائد تفضل منه تعالی لمن یشاء، كما قیل:

أو لأن الضعف أقل المراتب، و مائة ألف ضعف أكثرها، و بينهما مراتب متفاوتة بحسب تفاوت الداعى و المدعوله، و قيل: يحتمل أن تكون علة الضعف أن الدعاء للغير يتضمن عملين صالحين، أحدهما: الدعاء و الضراعة إلى الله تعالى، و الثانى: دعاؤه لأخيه و محبته له، و طلب الخير له، و لذلك كان هذا الدعاء مستجابا يؤجر عليه مرتين. ثم بعض السلف كان إذا أراد أن يدعو لنفسه بشىء دعا لأخيه المؤمن بتلك الدعوة، طمعا لحصول المطلوب مع زيادة لما رأى أنها مستجابة، و يدل عليه فعل عبد الله بن جندب كما سيجىء، و كان بعضهم يقول: هذا خلاف الأولى، و الأولى أن يدعو لنفسه و لغيره، ثم الدعاء على الغير ليس مثل الدعاء له فى تأمين الملك و طلب المثلين عليه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٦٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٢٣٦/٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيِّ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ:

٥٠٨/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَيْهِ مِثْلَ (٥) الَّذِي دَعَا لَهُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مَضَى مِنْ أَوَّلِ الدَّهْرِ، أَوْ هُوَاتِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِنَّ (٦) الْعَبْدَ لِيُوءَ مَرُّ بِهِ إِلَى النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَسْحَبُ، فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ: يَا رَبِّ (٧)، هَذَا (٨) الَّذِي كَانَ يَدْعُو لَنَا، فَشَفَعْنَا (٩) فِيهِ، فَيَشْفَعُهُمُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ (١٠)، فَيَنْجُو». (١١)

ترجمه



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هیچ مؤمنی نیست که برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند جز اینکه خدای عز و جل با او باز گرداند مانند آنچه را برای ایشان دعا کرده است بشماره هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای که از آغاز روزگار در گذشته یا تا روز قیامت بدنیا آید، همانا بنده ای باشد که در روز قیامت دستور دهند که او را بدوزخ برند و او را بدان سو کشند، پس مردان مؤمن و زنان مؤمنه گویند: این است آنکه برای ما دعا میکرد پس شفاعت ما را در باره او بپذیر (و او را بدوزخ مبر) خدای عز و جل شفاعت ایشان را در باره او بپذیرد، و آن بنده نجات یابد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند جز اینکه خدا عز و جل به او برگرداند مانند آنچه را برای آنان دعا کرده است از طرف هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای که از آغاز روزگار در گذشته یا تا روز قیامت به جهان آید، راستی بنده ای باشد که روز قیامت دستور دهند که او را به دوزخ برند و او را به سوی دوزخ کشند، مؤمنین و مؤمنات می گویند: پروردگارا! این است که برای ما دعا می کرد و شفاعت ما را در باره او بپذیرد و خدا شفاعت آنان را در باره او بپذیرد و نجات یابد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند جز اینکه خدای عزّ و جلّ مانند آنچه را برای آنان دعا کرده است به او برمی گرداند از طرف هر مرد، مؤمن و هر زن مؤمنه ای که از آغاز روزگار در گذشته یا تا روز قیامت به جهان آید، راستی بنده ای باشد که روز قیامت دستور دهند که او را به دوزخ برند و او را به سوی دوزخ کشند، مؤمنین و مؤمنات می گویند: پروردگارا! این شخص برای ما دعا می کرد و شفاعت ما را درباره او بپذیر و خدا شفاعت آنان را درباره او بپذیرد و نجات یابد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. إلا رد الله أى يتضاعف ما سأل لهم، بعدد جميع المؤمنين الذين كانوا فى الدنيا، و يكونون بعد ذلك، فيعطى جميع ذلك و سحبه كمنعه جره على وجه الأرض و منه سحب ذيله فانسحب، و التشفيع قبول الشفاعة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

١-١ . فى مرآة العقول : «أسرع ، أفعل تفضيل وهو مبتدأ ، و«نجحا» تميز ، و«للإجابة» صفة لقوله : نجحا ، أو متعلّق به . وما قيل : إنّ «أسرع» فعل ماض ، والدعاء منصوب ، و«دعاء الأخ» مرفوع بالفاعليّة ، بعيد .» .

٢-٢ . فى «ز ، ص» : - «آمين» . وفى «بس» : «ابشر» .

٣-٣ . فى «ز» : «فلك» .

٤-٤ . الكافى ، كتاب الحجّ ، باب الوقوف بعرفة وحدّ الموقف ، ضمن ح ٧٧٤٩ ؛ والتهذيب ، ج ٥ ، ص ١٨٥ ، ضمن ح ٦١٧ ؛ والاختصاص ، ص ٨٤ ، ضمن الحديث ، بسند آخر ، وتمام الرواية هكذا : «من دعا لآخيه بظهر الغيب وكّل الله به ملكا يقول : ولك مثلاه» . كمال الدين ، ص ١١ ، مرسلًا عن النبىّ صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٢٦ ، ح ٨٦٩٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٠٧ ، ح ٨٨٦٦ .

٥-٥ . فى «ز» : «بمثل» .

٦-٦ . فى حاشية «ص» وثواب الأعمال : «وإنّ» .

٧-٧ . يجوز فتح الباء على أن يكون أصله : «يا ربّنا» .

٨-٨ . فى «ز» و حاشية «ج» : + «العبد» . وقوله : «الذى» خبر «هذا» .

٩-٩ . «الشفاعة» : هى السؤال فى التجاوز عن الذنوب والجرائم . والمُشَفَّع : من تُقبل شفاعته . مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٣٥٣ (شفع) .

١٠-١٠ . فى «ب» : - «فيه» .

١١-١١ . الأمالى للصدوق ، ص ٤٥٦ ، المجلس ٧٠ ، ح ٣ ، بسنده عن الكلينى هكذا : «ما من مؤمن أو مؤمنة مضى من أوّل الدهر أو هو آت إلى يوم القيامة إلّا وهم شفعاء لمن يقول فى دعائه : اللّهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات ، وإنّ العبد ليؤمر به ...» . ثواب الأعمال ، ص ١٩٤ ، ح ٤ ، بسند آخر عن أبى عبد الله ، عن أبيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير

وزيادة فى أوّله . تفسير القمى ، ج ١ ، ص ٦٧ ، ضمن الحديث ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى الرسول صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٢٦ ، ح ٨٦٩٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١٤ ، ح ٨٨٨٦ .

## ٦- الحديث

٣٢٣٧/٦ . عَلِيٌّ (١)، عَنِ أَبِيهِ، قَالَ:

رَأَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ فِي الْمَوْقِفِ (٢)، فَلَمْ أَرَ مَوْقِفًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ، مَا زَالَ (٣) مَا دَأَّ يَدَيْهِ (٤) إِلَى السَّمَاءِ، وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ (٥) حَتَّى تَبْلُغَ الْأَعْرُضَ، فَلَمَّا صَدَرَ (٦) النَّاسُ قُلْتُ لَهُ (٧): يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا رَأَيْتُ مَوْقِفًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِكَ؟

قَالَ: وَ اللَّهِ، مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِإِخْوَانِي، وَ ذَلِكَ أَنَّ (٨) أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (٩) عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ (١٠): «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ، نُودِيَ مِنَ الْعَرْشِ (١١): وَ لَكَ مِائَةٌ أَلْفٍ ضِعْفِ (١٢)» فَكَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ مِائَةَ أَلْفٍ (١٣) مَضْمُونَةً (١٤) ...

ص: ٣٨٦

١-١ . فى «ج ، ز ، ص» : + «بن إبراهيم» .

٢-٢ . فى الكافى ، ح ٧٧٤٧ والوسائل والبحار والتهذيب والأمالى للصدوق : «بالموقف» . وفى مرآة العقول : «الموقف فى الأول اسم مكان ، والمراد به عرفات . وفى البقيّة مصدر ميمى» .

٣-٣ . فى «ز» : «ما يزال» .

٤-٤ . فى الوسائل والتهذيب : «يده» .

٥-٥ . فى البحار : «خده» .

- ٦-٦ . فى الكافى ، ح ٧٧٤٧ والوفى والوسائل والبحار : «انصرف» . وفى التهذيب : «صرف» .  
و«الصَّدْر» : رجوع المسافر من مقصده، والشاربة من الوزد . وأصله الانصراف . النهاية، ج ٣ ، ص ١٥ ؛ المصباح المنير ، ص ٣٣٥ (صدر) .  
٧-٧ . فى «بف» : - «له» .  
٨-٨ . فى الوسائل والتهذيب : «لأنَّ» .  
٩-٩ . فى الكافى ، ح ٧٧٤٧ والوفى والوسائل والبحار والتهذيب والأمالى للصدوق : + «بن جعفر» .  
١٠-١٠ . فى «بر» وحاشية «ج» ، د ، ز ، بف « والكافى ، ح ٧٧٤٧ والوفى والوسائل والبحار والتهذيب والأمالى للصدوق : «إنَّه» .  
١١-١١ . فى البحار : «من العرش :ها» .  
١٢-١٢ . فى الوافى والوسائل والبحار والكافى ، ح ٧٧٤٧ والتهذيب : + «مثله» . وفى مرآة العقول : «عبدالله بن جندب ... من ثقات أصحاب الصادق والكاظم والرضا عليهم السلام . ولجلالته وعلوّ شأنه قال عليه السلام مناسبا لحاله : إنَّ دعاءه يضاعف مائة ألف ضعف» .  
١٣-١٣ . فى «ج» ، د ، ص ، بر ، بف « والوفى والوسائل والبحار والكافى ، ح ٧٧٤٧ والتهذيب والأمالى للصدوق : + «ضعف» .  
١٤-١٤ . منصوب صفة للمائة .

لِوَأَحِدَةٍ (١) لَا أَدْرِي تُسْتَجَابُ (٢)، أَمْ لَا؟ (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

علی بن ابراهیم از پدرش حدیث کند که: عبد الله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم پیوسته دستهایش بسوی آسمان بلند بود، و اشکهایش بر گونه اش روان بود بطوری که بزمین میریخت، پس همین که مردم (از عرفات) برگشتند من بوی گفتم: ای ابا محمد من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم؟ گفت بخدا سوگند من جز برای برادران (دینی) خود دعائی نکردم، و این برای این بود که حضرت ابا الحسن کاظم علیه السلام بمن خبر داد که هر که برای برادر دینی خود پشت سرش دعا کند از عرش بدو ندا شود: برای تو باد صد هزار برابر (آنچه برای برادران دینیت در خواست کردی) پس من خوش نداشتم که صد هزار دعای تعهد شده را بخاطر یک دعا از دست بدهم که نمی دانم آن یک دعا هم باجابت برسد یا نه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- علی، از پدرش گوید: عبد الله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم، پیوسته دو دستش به سوی آسمان دراز بود و اشکش بر دو گونه اش روان بود تا به زمین می رسید و چون مردم برگشتند، به او گفتم: ای ابا محمد! من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم. گفت: به خدا من جز برای برادران دینی خود دعائی نکردم و این برای آن است که أبو الحسن -امام کاظم- (علیه السلام) به من خبر داد که هر که در پشت سر برای برادر خود دعا کند، از عرش به او ندا رسد که: برای تو باد صد هزار برابر آن و من بد داشتم که صد هزار دعای تعهد شده را برای یک دعاء از دست بدهم که نمی دانم آن یک دعاء اجابت می شود یا نه؟

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۶- علی، از پدرش گوید: عبد الله بن جندب را در موقف (عرفات) دیدم و وقوفی بهتر از وقوف او ندیدم، پیوسته دو دستش به سوی آسمان دراز بود و اشکش بر دو گونه اش جاری، تا به زمین می رسید و چون مردم برگشتند، به او گفتم: ای ابا محمد! من وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم.

گفت: به خدا من جز برای برادران دینی خود دعائی نکردم و این برای آن است که ابو الحسن - امام کاظم علیه السلام - به من خبر داد که هرکس در پشت سر برای برادر خود دعا کند، از عرش به او ندا رسد که: برای تو باد صد هزار برابر آن و من بد داشتم که صد هزار دعای تعهد شده را برای یک دعاء از دست بدهم که نمی دانم آن یک دعاء اجابت می شود یا نه؟

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن كالصحيح. و الموقف فى الأول اسم مكان، و المراد به عرفات، و فى البقية مصدر ميمى و عبد الله بن جندب بضم الجيم، و سکون النون، و ضم الدال و فتحها، من ثقات أصحاب الصادق، و الكاظم، و الرضا عليهم السلام، و لجلالته و علو شأنه قال عليه السلام مناسبا لحاله، إن دعاءه يضاعف مائة ألف ضعف، كما عرفت فى وجه الجمع، و فى المصباح صدرت عن الموضوع صدرا، من باب قتل رجعت.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۶۹

## ٧- الحديث

٣٢٣٨/٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ ابْنِ رَبَائٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ ثُوَيْرٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ إِذَا سَمِعُوا الْمُؤْمِنَ يَدْعُو لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ (٤) بَظْهِرِ الْغَيْبِ، أَوْ يَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ، قَالُوا: نَعَمْ الْأَخُ أَنْتَ لِأَخِيكَ، تَدْعُو لَهُ بِالْخَيْرِ وَهُوَ غَائِبٌ عَنْكَ (٥)، وَتَذْكُرُهُ بِخَيْرٍ، قَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِثْلِي (٦) مَا سَأَلْتَ لَهُ، وَأَنْتَى عَلَيَّكَ مِثْلِي (٧) مَا أَنْثَيْتَ عَلَيْهِ، وَ لَكَ الْفَضْلُ عَلَيْهِ؛ وَإِذَا سَمِعُوهُ يَذْكُرُ أَخَاهُ بِسُوءٍ وَ يَدْعُو عَلَيْهِ، قَالُوا لَهُ (٨): بِسُوءِ الْأَخِ أَنْتَ لِأَخِيكَ، كُفَّ أَيُّهَا الْمُسْتَرُّ (٩) عَلَى ذُنُوبِهِ وَ عَوْرَتِهِ، وَ ازْبَعْ (١٠)

ص: ٣٨٧

١-١ . في الكافي ، ح ٧٧٤٧ : «لواحد» .

٢-٢ . في البحار والكافي ، ح ٧٧٤٧ : «يستجاب» .

٣-٣ . الكافي ، كتاب الحج ، باب الوقوف بعرفة وحدّ الموقف ، ح ٧٧٤٧ . وفي التهذيب ، ج ٥ ، ص ١٨٤ ، ح ٦١٥ ، معلقاً عن الكليني . الأمالى للصدوق ، ص ٤٥٥ ، المجلس ٧٠ ، ح ٢ ، بسنده عن عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٢١٢ ، ح ٢١٨٥ ، مرسلًا عن أبي عبد الله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى النبي صلى الله عليه وآله ، من قوله : «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بَظْهِرِ الْغَيْبِ» مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٢٧ ، ح ٨٦٩٩ ؛ الوسائل ، ج ١٣ ، ص ٥٤٤ ، ح ١٨٤٠٢ ؛ وج ٧ ، ص ١١٠ ، ح ٨٨٧٨ ، من قوله : «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ» إلى قوله : «أَلْفُ ضَعْفٍ» ؛ البحار ، ج ٤٨ ، ص ١٧١ ، ح ١٠ .

٤-٤ . في الوافي : - «المؤمن» .



۵-۵ . فی «ز» وحاشیة «ج» : «منک» .

۶-۶ . فی «ج ، ز ، بس» : «مثل» . وفی مرآة العقول : «مثل ما سألت ، وفی بعض النسخ : مثلی ، بالتثنية فی الموضوعین ولعلّ قوله : «ولک الفضل علیه» یؤید الإفراد ، آی وإن كنت فی العطاء والثناء مثله لکن لک الفضل علیه ؛ حیث أحسنت إلیه وصرت سببا لحصول ما سألت له . وعلى نسخة التثنية أيضا لعلّه هو المراد . وعلى النسختين یحتمل أن یكون إشارة إلی تضاعف العطاء والثناء ، فلا تنافی نسخة الإفراد سائر الأخبار الدالّة علی تضاعف ما سأل» .

۷-۷ . فی «ج ، ز ، بس» : «مثل» .

۸-۸ . فی «د ، ص ، بر ، بف» والوافی : - «له» .

۹-۹ . فی «د ، بر» وحاشیة «بف» : «المستتر» . وفی «بس» : «المصرّ» . وفی مرآة العقول : «المستر ، علی بناء المجهول من التفعیل أو الإفعال . وما قیل : إنّه علی بناء الفاعل فهو بعيد» .  
۱۰-۱۰ . «رَبَعَ» کمنع : وقف وتحبّس . والمعنی : قف علی نفسك وكفّ وأمسک وارفق بها ولا تتبعها ، واقتصر آ علی النظر فی حال نفسك ولا تلتفت إلی غیرک . راجع : الصحاح ، ج ۳ ، ص ۱۲۱۲ (ربع) .

عَلَى نَفْسِكَ، وَاحْمَدِ اللَّهَ الَّذِي سَتَرَ عَلَيْكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَعْلَمُ بِعَبْدِهِ مِنْكَ» . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ثویر (بن ابی فاخته) گوید: شنیدم حضرت (زین العابدین) علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: همانا چون فرشتگان بشنوند که مؤمن برای برادر مؤمنش پشت سر او دعا میکند یا بنیکی او را یاد میکند، گویند: تو چه نیکو برادری هستی برای برادرت که در باره او دعای خیر میکنی با اینکه او از نظر تو پنهان است و او را بنیکی یاد میکنی، هر آینه خدای عز و جل دو برابر آنچه برای او

خواستی بتو داد و دو چندان آنچه تو او را به نیکی یاد کردی بر تو ثنا گوید و تو بر او برتری داری، ولی چون بشنوند که برادرش را ببدی یاد کند و برایش نفرین کند، گویند: توجه بد برادری هستی برای برادرت خود را از این سخنان نگهدار ای کسی که بر گناهانت پرده پوشی شده و بخودت بنگر (و ببین خودت چه اندازه عیب و گناه داری) و سپاسگزار آن خدائی را که روی (گناهان و عیوب) تو پرده پوشیده و بدان که خدای عز و جل نسبت ببنده اش از تو داناتر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از ثویر، گوید: شنیدم علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود: راستی وقتی فرشته ها بشنوند که مؤمن در پشت سر برای برادر مؤمنش دعا می کند و یا او را به خوبی یاد می کند، گویند: چه خوب برادری هستی، تو برای برادرت در حق او دعای خیر می کنی با اینکه از تو عائب است و او را به خوبی یاد می کنی، هر آینه خدا عز و جل به تو می دهد دو برابر آنچه را در خواست کردی برای او، و از تو خوبی گوید دو چندان آنچه از او خوبی گفتی و تو بر او فضیلت داری و هر گاه فرشته ها بشنوند از زبان او که به برادرش بد گوید و بر او نفرین کند به او گویند: چه بد برادری باشی، تو برای برادرت دست بردار از این سخنان ای کسی که پرده روی گناهان و عیوبش کشیده شده و خود را باش و سپاس کن از آن خدائی که پرده روی تو کشیده و بدان که خدا عز و جل به حال بنده خود از تو داناتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «ثویر»، گوید: شنیدم علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:

راستی وقتی فرشته ها بشنوند که مؤمن در پشت سر برادر مؤمنش دعا می کند و یا او را به خوبی یاد می کند، گویند: چه خوب برادری هستی، تو برای برادرت در حقّ او دعای خیر می کنی با اینکه از تو غائب است و او را به خوبی یاد می کنی، هر آینه خدای عزّ و جلّ دو برابر آنچه را که برای او درخواست کردی به تو می دهد و در برابر آنچه که از او خوبی گفتی از تو خوبی گوید و تو بر او فضیلت داری و هرگاه فرشته ها بشنوند از زبان او که برادرش بد گوید و بر او نفرین کند به او بگویند: چه بدبرادری هستی تو در حق برادرت دست از این سخنان بردار.

ای کسی که پرده روی گناهان و عیوبش کشیده شده و خود را باش و سپاس کن از آن خدائی که پرده روی تو کشیده و بدان که خدای عزّ و جلّ به حال بنده خود از تو داناتر است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول و ممکن أن يعد حسنا. مثل ما سألت وفي بعض النسخ مثلى بالتثنية في الموضوعين، ولعل قوله و لك الفضل عليه يؤيد الأفراد أي و إن كنت في العطاء، و الثناء مثله، لكن لك الفضل عليه، حيث أحسنت إليه، و صرت سببا لحصول ما سألت له، و على نسخة التثنية أيضا لعله هو المراد، و على النسختين، يحتمل أن يكون إشارة إلى تضاعف العطاء، و الثناء فلا تنافى نسخة الأفراد، سائر الأخبار الدالة على تضاعف ما سأل، و أما في الثناء فالفضل ظاهر فإنه لا نسبة بين ثناء الله في الملائكة

الأعلى، و ثناء العبد فى الأرض و المستر على بناء المجهول من التفعيل، أو الأفعال، و ما قيل إنه على بناء الفاعل فهو بعيد، و العورة العيب، و ما يستحى منه، و قال الجوهري ربع الرجل يربع، إذا وقف و تحبس، و منه قولهم أربع على نفسك و أربع على طلحك أى أرفق بنفسك و كف انتهى، و المعنى اقتصر على النظر فى حال نفسك، و لا تلتفت إلى غيرك. و اعلم أن الله أعلم بعبدك منك فإن علم صلاحه و صلاح سائر عبادته فى دفعه يدفعه، و فى ابتلائه يبتليه، و فى عافيته يعافيه، و لا يحتاج فى شىء من ذلك إلى تعليمك و قيل: المعنى إن كان الباعث على الدعاء، أو ذكره بسوء طلب الاستجابة، فبئس ما قصدت فى حق أخيك، و لا يستجاب لك، و إن كان الباعث إظهار براءتك من العيب فكفاك هذا العيب، و هو الدعاء على أخيك و ذكرك إياه بالسوء و إن كان الغرض عرض حاله على الله فهو أعلم به منك.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٠

\*\*\*\*\*

## (٣١) باب من تستجاب دعوته

### ١- الحديث

٥٠٩/٢

٣٢٣٩/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ (٢)، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَمِّيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «ثَلَاثَةٌ دَعَوْتُهُمْ مُسْتَجَابَةٌ (٣): الْحَاجُّ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَهُ (٤)؛ وَالْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونَهُ (٥)؛ وَالْمَرِيضُ،

ص: ٣٨٨

١-١. الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٢٦ ، ح ٨٦٩٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١١ ، ح ٨٨٧٩ ، إلى قوله : « ما أثبت عليه ولك الفضل عليه » ؛ و ص ١٣١ ، ح ٨٩٢٤ .

٢-٣ . كذا فى النسخ والمطبوع والوسائل ، لكنّ الظاهر وقوع التحريف فى العنوان ، وأنّ الصواب هو « أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد » ؛ فإنّ عيسى بن عبد الله هذا ، هو عيسى بن عبد الله بن سعد الأشعري ، جدّ أحمد بن محمّد بن عيسى ، وقد روى أحمد نفسه مسائل جدّه بواسطة أبيه ، لا مباشرةً . والخبر رواه الشيخ الطوسى فى التهذيب ، ج ٦ ، ص ١٢٢ ، ح ٢١٢ ، بسنده عن أبان بن عثمان ، عن عيسى بن عبد الله القمى . راجع : الفهرست للطوسى ، ص ٣٣١ ، الرقم ٥١٨ ؛ رجال النجاشى ، ص ٢٩٦ ، الرقم ٨٠٥ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٥٨ ، الرقم ٣٦٥٨ . ويؤيد ما استظهرناه من وقوع التحريف فى العنوان ، وما هو الصواب فيه ، ما ورد فى الكافى ، ح ٣٣٥٠ ؛ من رواية محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أبى عبد الله البرقى \_ وهو محمّد بن خالد \_ عن عيسى بن عبد الله القمى . هذا ، ولا يخفى أنّ عامل التحريف فى العنوان المبحوث عنه ، هو جواز النظر من « محمّد » فى « أحمد بن محمّد » إلى « محمّد » فى « محمّد بن خالد » .

٣-٤ . فى حاشية « ز » : « استجاب دعوتهم » .

٤-٥ . فى « ز ، بر ، بف » وحاشية « ج » : « تخلفونهم » .

٥-٦ . فى حاشية « ز » : « تخلفونهم » . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٧١ : « أى أحسنوا خلافتهم فى أهلهم ومالهم ودارهم وعقارهم ؛ ليدعوا لكم ؛ فإنّ دعاءهم مستجاب » . يقال : خَلَفْتُ الرَّجُلَ فى أهله : إذا أقمته بعده فىهم وقمت عنه بما كان يفعل . النهاية ، ج ٢ ، ص ٦٦ (خلف) .

فَلَا تُغَيِّظُوهُ (١) وَلَا تُضْجِرُوهُ . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

عیسی بن عبد الله قمی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: سه دسته اند که دعایشان باجابت رسد: (یکی) آن کس که بحج رود، پس بیاید که چگونه در بازماندگانش بجای او رفتار کنید، (دیگر) جهادکننده در راه خدا، پس بیاید چگونه در بازماندگانش در غیاب او رفتار کنید، (سوم) بیمار و مریض، پس او را بخشم در نیاورید و دلتنگش نکنید، (مبادا بشما نفرین کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عیسی بن عبد الله قمی، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: دعاء سه کس اجابت شود: ۱- کسی که به حج رود، بیاید تا چگونه به جای او در بازماندگانش رفتار کنید. ۲- جنگجوی در راه خدا، پس بیاید چگونه در بازمانده هایش رفتار می کنید. ۳- بیمار، و باید او را به خشم نیاورید و دل تنگ نکنید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- عیسی بن عبد الله قمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

دعاء سه کس پذیرفته شود:

۱- کسی که به حج رود، با توجه به اینکه چگونه به جای او، نسبت به بازماندگانش رفتار کنید.

۲- جهادگر در راه خدا، با توجه به اینکه چگونه نسبت به بازماندگانش رفتار کنید.

٣- بیمار که، باید او را به خشم نیاورید و دل تنگ نکنید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٤٤٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. ثلاثة مبتدأ مثل كوكب أنقض الساعة، و في المصباح خلفت فلانا على أهله، و ماله خلافة صرت خليفته، و استخلفته جعلته خليفة، و تخلفونه بضم اللام أى أحسنوا خلافتهم فى أهلهم، و مالهم، و دارهم، و عقارهم، ليدعوا لكم فإن دعاءهم مستجاب، و فى القاموس الغيظ الغضب، أو أشده، أو سورته، و أو له غاظه يغيظه فاغتاظ، و غيظه فتغيظ، و أعاظه و غايظه، و قال ضجر منه و به كفرح، و تضجر تبرم فهو ضجر، و أضجرتة فأنا مضجر، و كلاهما من باب الأفعال أنسب أى لا تغيظوهم ليدعوا عليكم، فنظر منه أن استجابة دعائهم أعم من أن يكون للإنسان أو عليه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧١

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٤٠/٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ (٣) بْنِ عَلِيِّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يُحْجَبَنَّ (٤) عَنْ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : دَعْوَةُ الْأِمَامِ الْمُقْسِطِ (٥) ؛ وَ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَأَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ؛ وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَالِدَيْهِ ؛ وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَلَدِهِ ؛ وَ دَعْوَةُ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ ، فَيَقُولُ : وَ لَكَ مِثْلُهُ (٦) .» (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم میفرمود: پنج دعا است که از درگاه پروردگار تبارک و تعالی محبوب نگردد (و پرده و حائل نیست که جلوش را بگیرد) ۱- دعای امام عادل ۲- دعای ستمدیده که خدای عز و جل فرماید: هر آینه بطور مسلم انتقام تو را (از ستمکارت) بگیرم گر چه پس از زمانی باشد ۳- دعای فرزند صالح (و نیکوکار) برای پدر و مادر ۴- دعای پدر صالح برای فرزندش ۵- دعای مؤمن برای برادرش در پشت سر او که خدا فرماید: برای تو باد مانند آن.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدرم می فرمود: پنج دعا است که از درگاه پروردگار تبارک و تعالی محبوب نشوند: ۱- دعای امام عادل ۲- دعای ستم کشیده، خدای عز و جل می فرماید: هر آینه انتقام تو را از ستمکار بگیرم گر چه پس از زمانی باشد ۳- دعای فرزند صالح برای پدر و مادر ۴-



دعاء پدر خوب برای فرزندش ۵-دعاء مؤمن برای برادر خود در پشت سر او که خدا می گوید: برای  
توباد مانند آن.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: پنج دعاء است که از درگاه پروردگار تبارک و تعالی  
محجوب نشوند.

۱-دعاء امام عادل

۲-دعاء ستم کشیده، خدای عزّ و جلّ می فرماید: هر آینه انتقام تو را از ستمکار بگیرم گرچه زمانی  
بر آن بگذرد.

۳-دعاء فرزند صالح برای پدر و مادر

۴-دعاء پدر خوب برای فرزندش

۵-دعاء مؤمن در حق برادر دینی خود در غیاب او که خداوند می فرماید: برای توباد مانند آن.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. و الحجب كناية عن عدم الاستجابة، و المقسط العادل، و المراد إمام الصلاة، و يحتمل إمام الكل و لو بعد حين أى مدة طويلة فإن الله يمهل الظالم و لا يهمله فيقول أى الرب تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٢٤١/٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

ص: ٣٨٩

١-١. فى «بر، بى، ص» وحاشية «ج»: «فلا تعرضوه». وفى حاشية «بر» والوفى: «فلا تغيطوه». و«الغيط»: الغضب المحيط بالكبد، وهو أشد الحنق. وهو مصدر من غاظه الأمر يغيطه، وأغاظه. المصباح المنير، ص ٤٥٩ (غيط).

٢-٢. التهذيب، ج ٦، ص ١٢٢، ح ٢١٢، بسنده عن عيسى بن عبد الله القمى، عن أبى عبد الله عليه السلام هكذا: «ثلاثة دعوتهم مستجابة، أحدهم الغازى فى سبيل الله، فانظروا كيف تخلفوه» الوفاى، ج ٩، ص ١٥٣١، ح ٨٧٠٢؛ الوسائل، ج ٢، ص ٤٢٠، ح ٢٥٢٥، وتمام الرواية فيه: «ثلاثة دعوتهم مستجابة: الحاجّ والغازى والمريض، فلا تغيطوه ولا تضجروه»؛ و ج ٧، ص ١٢٧، ح ٨٩١٤.

٣-٣ . هكذا فى النسخ والطبعة القديمة والوسائل . وفى المطبوع : « حسن » .  
٤-٤ . هكذا فى أكثر النسخ التى قوبلت والوفى والوسائل والمصادر . وفى بعض النسخ والمطبوع : « لا تحجبين » .

٥-٥ . «المقسط» : العادل ، يقال : أقسط يُقسط ، فهو مقسط : إذا عدل . النهاية ، ج ٤ ، ص ٦٠ (قسط) .

٦-٦ . فى «ب ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» وحاشية «ج» والوفى والوسائل : «مثلاه» .  
٧-٧ . الأمالى للطوسى ، ص ١٥٠ ، المجلس ٥ ، ح ٦١ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ وفى الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٥ ، ضمن الحديث الطويل ٥٧٦٣ ؛ والخصال ، ص ١٩٧ باب الأربعة ، ح ٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . مصادقة الإخوان ، ص ٧٦ ، رسلاً عن سليمان بن خالد ، عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ الإرشاد ، ج ١ ، ص ٣٠٤ ، رسلاً عن أمير المؤمنين عليه السلام ، وفى كلها : «أربعة لاتردّ لهم دعوة...» ولم يرد هذه الفقرة : «دعوة الولد الصالح لوالديه» ، وفى كلها مع اختلاف يسير . الأمالى للطوسى ، ص ٢٨٠ ، المجلس ١٠ ، ح ٧٩ ، بسند آخر عن على بن محمد ، عن آبائه ، عن الصادق عليهم السلام ، وفىه : «ثلاث دعوات لا يحجبن...» مع اختلاف . وراجع : الكافى ، كتاب الحجّ ، باب الوقوف بعرفة وحدّ الموقف ، ح ٧٧٤٩ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣١ ، ح ٨٧٠٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١٦ ، ح ٨٨٩٢ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِيَّاكُمْ (١) وَدَعْوَةَ الْمَظْلُومِ (٢) ، فَإِنَّهَا تُرْفَعُ فَوْقَ السَّحَابِ (٣) حَتَّى يَنْظُرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهَا ، فَيَقُولُ : ازْفَعُوهَا (٤) حَتَّى أَسْتَجِيبَ (٥) لَهُ (٦) ؛ وَ إِيَّاكُمْ (٧) وَدَعْوَةَ الْوَالِدِ ، فَإِنَّهَا أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ (٨) .»

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بترسید از دعای ستمدیده و مظلوم زیرا که آن از ابرها (و پرده های مانع از دعا) بالا رود تا خدای عز و جل در آن بنگرد و فرماید: آن را بالا برید تا برای او اجابت کنم، و بپرهیزید از نفرین پدر که آن از شمشیر برنده تر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: بپرهیزید از نفرین ستم شده، زیرا تا فراز ابر بر آید و خدای عز و جل در آن بنگرد و فرماید: آن را بر آورید تا برای او اجابت کنم، و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر برنده تر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

بپرهیزید از نفرین ستم شده، زیرا تا بالای ابر بر آید و خدای عز و جل در آن بنگرد و فرماید: آن را بالا برید تا برای او اجابت کنم، و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر برنده تر است.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: كالسابق. فإنها ترفع فوق السحاب كان السحاب كناية عن موانع إجابة الدعاء، أو الحجب المعنوية الحائلة بينه وبين ربه، أو هي كناية عن الحجب فوق العرش، أو تحته على اختلاف الأخبار، ويمكن حمله على السحاب المعروف، على الاستعارة التمثيلية، لبيان كمال الاستجابة، والمراد بالنظر، نظر الرحمة والعناية وإرادة القبول. وأقول: روى في المشكاة، نقلا عن الترمذی، بإسناده عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ثلاثة لا ترد دعوتهم، الصائم حين يفطر، والإمام العادل، ودعوة المظلوم يرفعها الله فوق الغمام، ويفتح لها أبواب السماء، ويقول الرب وعزتي لأنصرنك ولو بعد حين. وقال القتيبي: الغمام شيء يشبه السحاب الأبيض فوق السماء السابعة إذا سقط انشقت السماوات والأرض ولم تبقي على حالهما قال الله تعالى

يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ

أى عنه. وقال البيضاوى: رفعها فوق الغمام، وفتح أبواب السماء لها، مجاز عن إثارة الآثار العلوية، وجمع الأسباب السماوية على انتصاره بالانتقام من الظالم، وإنزال البأس عليه.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٧٢

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٢٤٢/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ، عَنْ زُرْعَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ أَبِي (٩) يَقُولُ: انْتَقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ» (١٠).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم میفرمود: از ستم پرهیزید زیرا دعای ستمیده با آسمان بالا رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٧٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدرم بود که می فرمود: پرهیزید از ستم، زیرا نفرین ستم رسیده، به آسمان بالا می رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ١٣١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود:

پرهیزید از ستم، زیرا نفرین ستم رسیده، به آسمان بالا می رود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۲۴۳/۵ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَدَّمَ (۱۱) أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ دَعَا (۱۲)،

ص: ۳۹۰

- ١-١ . فى «ز» وحاشية «ج» : «إيّاك» .
- ٢-٢ . فى الجعفريّات : «الوالد» .
- ٣-٣ . فى مرآة العقول : «كأنّ السحاب كناية عن موانع إجابة الدعاء ، أو الحجب المعنويّة الحائلة بينه وبين ربّه ، أو هى كناية عن الحجب فوق العرش أو تحته على اختلاف الأخبار . ويمكن حمله على السحاب المعروف ، على الاستعارة التمثيليّة لبيان كمال الاستجابة . والمراد بالنظر : نظر الرحمة والعناية وإرادة القبول» .
- ٤-٤ . فى «ب» : «ارفعوا» . وفى الجعفريّات : + «إلىّ» .
- ٥-٥ . فى «ص» : «أستجيب» على بناء المفعول .
- ٦-٦ . فى «ب ، ج ، بر ، بس» وحاشية «ز» : «لكم» . وفى «ز» : «لك» .
- ٧-٧ . فى الجعفريّات : «فأيّاكم» .
- ٨-٨ . الجعفريّات ، ص ١٨٦ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٢ ، ح ٨٧٠٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٨ ، ح ٨٩١٦ .
- ٩-٩ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» : - «أبى» .
- ١٠-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٢ ، ح ٨٧٠٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٨ ، ح ٨٩١٧ .
- ١١-١١ . فى الأمالى للصدوق : + «فى دعائه» . وفى شرح المازندراني : «يجوز تخفيف الدال وتشديدها . والثانى أظهر ؛ لأنّ فى الاجتماع مدخلاً عظيماً فى استجابة الدعاء» . وردّه المجلسى فى مرآة العقول ؛ حيث قال : «ومن قرأ بتخفيف الدال ، أى أتاهم وشرك معهم فى الدعاء ، فقد أبعد» .
- ١٢-١٢ . فى الأمالى للصدوق : + «لنفسه» .

أَسْتَجِيبَ لَهُ» (١).



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: هر که چهل مؤمن را (در دعا) جلو اندازد (و بآنها دعا کند) سپس (برای خود) دعا کند دعایش اجابت شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که نخست به چهل مؤمن دعا کند و سپس به خود دعا کند، دعایش اجابت شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نخست به چهل مؤمن دعا کند و سپس به خود دعا کند، دعایش مستجاب شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٥١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن كالصحيح، ويدل على أن الدعاء لأربعين من المؤمنين موجب لإجابة الدعاء لنفسه، و من قرأ بتخفيف الدال أى أتاهم و شرك معهم فى الدعاء فقد أبعد.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٧٣

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٥١٠ / ٢

٣٢٤٤/٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ النَّهْدِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرْبَعَةٌ لَا تَرُدُّ (٢) لَهُمْ دَعْوَةً حَتَّى (٣) تُفْتَحَ (٤) لَهُمْ (٥) أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، وَ (٦) تَصِيرَ (٧) إِلَى الْعَرْشِ (٨) : الْوَالِدُ لِوَلَدِهِ ، وَ الْمَظْلُومُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ ، وَ الْمُعْتَمِرُ حَتَّى (٩) يَرْجِعَ ، وَ الصَّائِمُ حَتَّى (١٠)

يُفْطَرَ . (١١) .»

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود است: چهار کسند که دعای آنها برگشت ندارد تا آنکه درهای آسمان باز شوند و به عرش برسند: دعای پدر برای فرزند خود، نفرین مظلوم به کسی که به او ستم کرده است، عمره کننده تا به وطن برگردد، و روزه دار تا وقتی افطار کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چهار کسند که دعای آنها برگشت ندارد تا آنکه درهای آسمان باز شوند و به عرش برسند: دعای پدر در حق فرزندش، نفرین مظلوم به کسی که به او ستم کرده است، عمره کننده تا به وطن برگردد، دعای روزه دار تا وقتی افطار کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: چهار کس هستند که دعایشان باز نگردد تا آنکه درهای آسمان برای آنها باز شود و بعرش رسند: دعای پدر برای فرزندش، دعای مظلوم بر آنکه باو ستم کرده، دعای عمره کننده تا بوطن باز گردد، دعای روزه دار تا وقتی افطار کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الفتح کنایة عن القبول، أو محمول على الحقيقة، و كذا الصيرورة إلى العرش یحتملہما، و فی بعض النسخ أو تصیر فالتردید من الراوی أو هی بمعنی إلى أن، أو التردید باعتبار اختلاف مراتب الإجابة و القبول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

## ۷- الحدیث

۳۲۴۵/۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

ص: ۳۹۱

---

١-١ . الأماالى للصدوق ، ص ٤٥٦ ، المجلس ٧٠ ، ح ٤ ، عن أحمد بن على بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن محمّد بن أبى عمير . وفيه ، ص ٣٧٩ ، المجلس ٦٠ ، ح ٨ ؛ والخصال ، ص ٥٣٧ ، أبواب الأربعين وما فوقه ، ح ٣ ؛ والأماالى للطوسى ، ص ٤٢٤ ، المجلس ١٥ ، ح ٧ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٣ ، ح ٨٧٠٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١٧ ، ح ٨٨٩٤ .

٢-٢ . فى «ص ، بر ، بس ، بف» : «لايرد» .

٣-٣ . فى الأماالى للصدوق وفضائل الأشهر الثلاثة : «و» بدل «حتى» .

٤-٤ . فى «ب» والوافى وفضائل الأشهر الثلاثة ، ح ٦٤ : «يفتح» . وفى «ص» : «يفتح» .

٥-٥ . فى الأماالى للصدوق وفضائل الأشهر الثلاثة ، ح ١٠٤ : «لها» .

٦-٦ . فى «ب ، ز ، ص ، بس» وحاشية «د» وشرح المازندرانى : «أو» . قال المازندرانى : «ولفظة

«أو» بمعنى : إلى أن . أو للعطف على تفتح» . وفى مرآة العقول : «وفى بعض النسخ : أو تصير ،

فالتريد من الراوى . أو هى بمعنى : إلى أن . أو التريد باعتبار اختلاف مراتب الإجابة والقبول» .

٧-٧ . فى فضائل الأشهر الثلاثة : «يصير» .

٨-٨ . فى الأماالى للصدوق وفضائل الأشهر الثلاثة : «دعاء» . وفى الفقيه : «دعوة» .

٩-٩ . فى «ز» وحاشية «ج ، د» والوسائل : «حين» .

١٠-١٠ . فى «ز» وحاشية «ج» والوسائل : «حين» .

١١-١١ . الأماالى للصدوق ، ص ٢٦٥ ، المجلس ٤٥ ، ح ٤ ؛ وفضائل الأشهر الثلاثة ، ص ٨٦ ،

ح ٦٤ ؛ وص ١١١ ، ح ١٠٤ ، بسند آخر عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب ، عن على بن

النعمان ، عن عبد الله بن طلحة النهدى ، عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول

الله صلى الله عليه وآله . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٢٢٦ ، ح ٢٢٥٥ ، مرسلأ عن رسول الله صلى الله

عليه وآله . راجع : الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٢ ، ح ٥٧٦٢ ؛ والخصال ، ص ١٩٧ ، باب الأربعة ، ح ٤

؛ ومصادقة الإخوان ، ص ٧٦ ، ح ١ ؛ والإرشاد ، ج ١ ، ص ٣٠٤ ؛ والأماالى للطوسى ، ص ١٥٠ ،

المجلس ٥ ، ح ٦١ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٢ ، ح ٨٧٠٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١٦ ، ح ٨٨٩٣ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ (١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لِغَائِبٍ» (٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هیچ دعائی زودتر باجابت نرسد از دعای شخص غائب که برای غائب دیگری کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٧٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٧-امام صادق (علیه السلام) فرمود که: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هیچ دعائی زودتر به اجابت نرسد از دعاء غائبی برای غائبی.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ١٣٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٧-امام صادق علیه السلام فرمود که: پیامبر فرموده است:

هیچ دعائی زودتر به اجابت نرسد از دعاء شخص غائبی نسبت به شخص غائب دیگر.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. وقیل لغائب متعلق بقوله أسرع إجابة .

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۲۴۶/۸ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : دَعَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ  
أَمَّنَ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَّنَتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا  
فَأَسْتَقِيمَا» (۳) وَ مَنْ غَزَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اسْتُجِيبَ لَهُ، كَمَا اسْتُجِيبَ لَكُمْ (۴) يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) فرمود: حضرت موسی دعائی کرد و هارون آمین گفت، و فرشتگان نیز آمین گفتند، پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «هر آینه دعای شما مستجاب شد پس باید استقامت (و پایداری) کنید» (سوره یونس آیه ۸۹) و هر که در راه خدا جهاد کند دعایش مستجاب شود - چنانچه دعای شما باجابت رسید - تا روز قیامت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السّلام)، فرمود که: رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) فرموده است: موسی دعا کرد و هارون آمین گفت، و فرشته ها هم آمین گفتند، پس خدا تبارک و تعالی فرمود: هر آینه دعاء شما به اجابت رسید، استقامت کنید پا برجا باشید و هر کس هم در راه خدا جهاد کند، دعایش به اجابت رسد (چنانچه برای شما به اجابت رسید) تا به روز قیامت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرموده است: موسی دعا کرد و هارون آمین گفت، و فرشته ها هم آمین گفتند، پس خدای تبارک و تعالی فرمود: همانا دعاء شما به اجابت رسید، پایداری کنید تا پا برجا باشید و هر کس هم در راه خدا جهاد کند، دعایش تا روز قیامت مستجاب شود.



ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٥٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: كالسابق.

قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا

يظهر من الخبر أن الداعي وإن كان موسى عليه السلام حيث قال قبل ذلك

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ

الآية أشرك هارون في الإجابة، لأنه كان يؤمن على دعائه فيدل على أن الداعي والمؤمن شريكان في الدعاء، والأجر

فَأَسْتَقِيمَا

أى فأثبتا على ما أنتما عليه من الدعوة وإلزام الحجة، ولا تستعجلا فإن ما طلبتما كائن، ولكن في وقته و من غزا عطف على قوله قد أجيبت.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ١٧٤

\*\*\*\*\*

## (٣٢) باب من لا تستجاب دعوته

### إشاره

٣٢ \_ بَابُ مَنْ لَا تُسْتَجَابُ (٦) دَعْوَتُهُ

### ١- الحديث

٣٢٤٧/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُخْتَارٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: صَحْبَتُهُ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، فَجَاءَ (٧) سَائِلٌ، فَأَمَرَ أَنْ

يُعْطَى، ثُمَّ جَاءَ (٨) آخَرٌ، فَأَمَرَ أَنْ يُعْطَى، ثُمَّ جَاءَ آخَرٌ، فَأَمَرَ أَنْ يُعْطَى، ثُمَّ جَاءَ الرَّابِعُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يُشْعِكَ اللَّهُ».

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «أَمَا إِنَّ (٩) عِنْدَنَا مَا نُعْطِيهِ، وَ لَكِنْ أَخْشَى أَنْ

ص: ٣٩٢

---

١-١. فى «بر»: «رسول الله» .

٢-٢. الجعفریات، ص ١٩٥، بسند آخر عن أبى عبد الله، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى، ج ٩، ص ١٥٣٢، ح ٨٧٠٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٠٧، ح ٨٨٦٧ .

٣-٣. يونس (١٠): ٨٩ .

٤-٤. فى «ج، د، ز، بر، بف» والوسائل، ح ٨٩١٥ والبحار والجعفریات: + «إلى» .

٥-٥. الجعفریات، ص ٧٦، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٣٣، ح ٨٧٠٨؛ الوسائل، ج ٧

، ص ۱۰۵، ح ۸۸۵۹، إلى قوله: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا»؛ و ص ۱۲۸، ح ۸۹۱۵؛ البحار، ج ۱۳، ص ۳۵۹، ح ۷۰.

۶-۶. فی «ج، ز، بر»: «لايستجاب».

۷-۷. فی حاشیة «ج»: «فجاءه».

۸-۱. فی «بر»: «جاءه».

۹-۲. فی «ب»: «إن».

نكون (۱) كَأَحَدِ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ لَا يُسْتَجَابُ (۲) لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ أَعْطَاهُ اللَّهُ مَالًا، فَأَنْفَقَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُ؛ وَ رَجُلٌ يَدْعُو عَلَى امْرَأَتِهِ أَنْ يُرِيحَهُ (۳) مِنْهَا، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَمْرَهَا إِلَيْهِ؛ وَ رَجُلٌ يَدْعُو عَلَى جَارِهِ، وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ السَّبِيلَ إِلَى أَنْ يَتَحَوَّلَ (۴) عَنْ جَوَارِهِ، وَيَبِيعَ دَارَهُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ولید بن صبیح گوید: میان راه مکه و مدینه همراه حضرت صادق علیه السلام بودم پس سائلی آمد (و چیزی درخواست کرد) حضرت دستور داد باو چیزی بدهند، سائل دیگری آمد آن حضرت دستور دادند چیزی باو نیز داده شود، سپس دیگری آمد دستور فرمود باو هم داده شود، تا اینکه سائل چهارمی آمد حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا سیرت کند (و برای او دستوری نفرمود) سپس رو بما کرد و فرمود: آگاه باشید هر آینه نزد ما هست چیزی که باو بدهیم ولی میترسم مانند یکی از آن سه کس شویم که دعایشان مستجاب نشود: (یکی) آن مردی است که خداوند مالی باو بدهد و آن را در غیر مورد شایسته اش خرج کند، سپس بگوید: خدایا بمن بده (که چنین کسی) دعایش مستجاب نشود، و (دیگر) مردی که در باره زن خود دعا کند که خدا او را از آن زن راحت کند با

اینکه خدای عز و جل کار طلاق آن زن را باو واگذار کرده (و میتواند او را طلاق دهد و بدین وسیله راحت شود)، (سوم) مردی که بر همسایه خود نفرین کند (و از همسایه آزاری او بخدا شکایت کند) با اینکه خدای عز و جل برای او راهی قرار داده، و آن اینست که خانه خود را بفروشد و از همسایگی او بجای دیگر رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ولید بن صبیح، از امام صادق (علیه السلام)، گوید: به آن حضرت در میان راه مکه و مدینه همراه بودم، یک سائلی آمد و فرمان داد به او چیزی داده شود و سپس دیگری آمد و فرمان داد به او هم چیزی داده شود، چهارمی آمد و آن حضرت فرمود: خدا سیرت کند و سپس به ما رو کرد و فرمود: هلا نزد ما هست آنچه به او بدهیم ولی می ترسیم یکی از آن سه کس باشم که خدا دعاء آنان را اجابت نکند: ۱- مردی که خدا بدو مالی داده و آن را در غیر مورد شایسته بدان خرج کند و سپس گوید: بار خدایا! به من روزی بده و دعاء او اجابت نشود. ۲- مردی که بر زن خود نفرین تا خدا او را از وی راحت کند با اینکه خدا عز و جل کار طلاقش را به دست او گذاشته. ۳- و مردی که بر همسایه خود نفرین کند با اینکه خدا عز و جل برای آسایش او، راهی نهاده است و آن این است که خانه خود بفروشد و از همسایگی او به جای دیگر رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ولید بن صبیح» می گوید میان مکه و مدینه همراه امام صادق علیه السلام بودم سائلی آمد و فرمان داد به او چیزی داده شود و سپس دیگری آمد و فرمان داد به او چیزی داده شود و سپس دیگری آمد و فرمان داد به او چیزی داده شود، چهارمی آمد و آن حضرت فرمود: خدا سیرت کند و سپس به ما رو کرد و فرمود: همانا نزد ما چیزی است که می توانیم به او بدهیم ولی می ترسیم یکی از آن سه کس باشم که خدا دعاء آنان را مستجاب نکند.

۱- مردی که خدا به او مالی داده که آن را در راه شایسته ای خرج نکرده و سپس گوید: بار خدایا! به من روزی بده و دعاء او مستجاب نشود.

۲- مردی که به زن خود نفرین کند تا خداوند او را از شری آسوده سازد با اینکه خداوند عزّ و جلّ کار طلاقش را به دست او گذاشته.

۳- مردی که بر همسایه خود نفرین کند با اینکه خدای عزّ و جلّ برای آسایش او، راهی قرار داده و آن اینکه منزل خود را بفروشد و به جای دیگری برود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن موثق. يشبعك الله على بناء الأفعال جملة دعائية في غير حقه أي ما يجب أو يستحب صرفه، فإن الإسراف في الخيرات أيضا غير محمود، و الظاهر أن السائلين كانوا من المخالفين، و المستضعفين، فلذا اكتفى عليه السلام بالثلاثة و منع الرابعة، و إلا فهم كانوا يؤثرون شيعتهم على

أنفسهم، أو كان هذا التعليم الحكم، و بيان عدم لزوم أكثر من ذلك توسعة على المؤمنين أن يريحه منها أى بالموت أو الأعم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٥

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٥١١/٢

٣٢٤٨/٢. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ (٦) لَهُمْ دَعْوَةٌ: الرَّجُلُ (٧) جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيُقَالُ (٨) لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ؟؛ وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، فَدَعَا عَلَيْهَا، فَيُقَالُ لَهُ (٩): أَلَمْ أَجْعَلْ أَمْرَهَا إِلَيْكَ؟؛ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ، فَأَفْسَدَهُ، فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي،

فَيُقَالُ لَهُ (١٠): أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْإِقْتِصَادِ (١١)؟ أَلَمْ أَمُرْكَ بِالْأَصْلَاحِ؟» ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (١٢)؛ وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ، فَأَدَانَهُ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، فَيُقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟» (١٣)

ص: ٣٩٣

١- ٣. فى حاشية «بر» والوسائل: «أن أكون» .

٢- ٤. فى الوافى: «لا تستجاب» .

٣- ٥. فى «ج، د، ز، ص، بف» والوافى: «الله» .

٤-٦ . فى «ز» : «أن تحوّل» .

٥-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٥ ، ح ٨٧١٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٣ ، ح ٨٩٠٧ .

٦-٨ . فى «د ، ز ، ب ف» والوسائل : «لايستجاب» .

٧-٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، ب ف» والوافى ومراة العقول والوسائل . قال فى

المراة : «اللام للعهد الذهنى ، فهو فى حكم النكرة ، و«جالس» صفته» . وفى المطبوع : «رجل»

٨-١٠ . فى «ب» : «يقول» .

٩-١١ . فى «ب» : - «له» .

١٠-١ . فى «ب ، ج» : - «له» .

١١-٢ . «القصء» : هو الوسط بين الطرفين . والمقتصد : من لايسرف فى الإنفاق ولا يقتّر. النهاية،

ج ٤ ، ص ٦٨ (قصء).

١٢-٣ . الفرقان (٢٥) : ٦٧ .

١٣-٤ . الكافى ، كتاب المعيشة ، باب دخول الصوفية على أبى عبدالله عليه السلام ... ، ضمن

الحديث الطويل ٨٣٥٢ ، بسند آخر. تحف العقول ، ص ٣٥٠ ، ضمن الحديث الطويل ، وفيهما

مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٦ ، ح ٨٧١٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٤ ، ح

٨٩٠٨ .

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (١)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عِمْرَانَ أَبِي عَاصِمٍ (٢)، عَنْ أَبِي

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَهُ. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چهار کس هستند که دعایشان باجابت نرسد: مردی که در خانه خود نشسته و میگوید: خدایا بمن روزی بده، پس بوی گفته شود: آیا بتو دستور ندادم که بجستجوی روزی برو؟ مردی که زنی دارد و بر او نفرین کند که باو گفته شود: آیا کار او را بتو واگذار نکردم؟ (اختیار طلاق و رها کردنش بدست تو است) مردی که مالی دارد و آن را از بین برده و فاسد کرده و میگوید: خدایا بمن روزی ده، پس بوی گفته شود: آیا بتو دستور میانه روی ندادم؟ آیا بتو دستور اصلاح مالت را ندادم؟ سپس (باین آیه استشهاد کرده) فرمود: «و کسانی که هر گاه انفاق کنند نه اسراف کنند و نه بر خود تنگ گیرند و باشند میان این دو» (سوره فرقان آیه ۶۷) مردی که مالی را بدون شاهد و گواه بدیگری وام دهد (و سپس بانکار مدیون برخورد کند، و برای دریافت طلبش از مدیون منکر بدرگاه خداوند متعال رو آورد و از او استمداد جوید) که باو گفته شود: آیا بتو دستور ندادم (که هنگام وام دادن) گواه بگیری؟

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: چهار کسند که دعوتشان اجابت نشود: ۱- مردی که در خانه نشسته و می گوید: بار خدایا! مرا روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم که روزی را بجوئی؟ ۲- مردی که زنی دارد و بر او نفرین می کند، به او گفته شود: آیا کار طلاقش را به دست تو وانگذارم؟ ۳- مردی که مالی داشته و آن را از میان برده است و می گوید: بار خدایا! به من روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم میانه روی کنی و رعایت اقتصاد نمائی؟ آیا به تو دستور ندادم اصلاح مال کنی و نگذاری از میان برود؟. سپس فرمود (۶۷ سوره فرقان): «و آن کسانی که هر گاه انفاق کنند اسراف نورزند و به خود تنگ نگیرند و در این میان به حدّ اعتدال باشند». ۴- مردی که مالی داشته و بی گواه به وام داده است، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم که گواه بگیری؟



ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: چهار کسند که خواسته آنها اجابت نشود:

۱- مردی که در خانه نشسته و می گوید: بار خدایا! مرا روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم که در جستجوی روزی باشی؟

۲- مردی که زنی دارد و بر او نفرین می کند، به او گفته شود: آیا کار طلاق او را به دست تو نگذاشتم؟

۳- مردی که مالی داشته و آن را از بین برده است و می گوید: بار خدایا! به من روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم میانه رو باشی و اقتصاد را رعایت کنی؟ آیا به تو دستور ندادم مالت را اصلاح کنی و نگذاری از بین برود؟

سپس فرمود: «و آن کسانی که هرگاه انفاق کنند اسراف نوزند و به خود تنگ نگیرند و در این میان به حدّ اعتدال باشند(فرقان/۶۷)».

۴- مردی که مالی داشته و بدون گواه گرفتن وام داده است، به او گفته شود: آیا به تو دستور ندادم که گواه بگیری؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول سندية. الرجل جالس اللام للعهد الذهني، فهو في حكم النكرة، و جالس صفته، و الاقتصاد التوسط بين الإسراف و التقدير، و الإسراف صرف المال زائدا على القدر الجائز شرعا، و عقلا، و القتر و القتور التصيق، يقال قتر على عياله قترا و قتورا من باب قعد، و ضرب ضيق في النفقة، و أقر إقتارا و قتر تقثيرا مثله، و قيل: الإسراف هو الإنفاق في المحارم، و التقدير منع الواجب، و القوام بالفتح العدل، و الاعتدال، و الوسط، و قرئ بالكسر و هو ما يقام به الحاجة لا يفضل منها و لا ينقص، و قرأ ابن كثير، و أبو عمرو بفتح الباء و كسر التاء، و نافع، و ابن عامر و لم يقتصروا من أقر ألم أمرک بالشهادة أى الإشهاد على الدين كما فى آية. المدائنة و غيرها.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٢٤٩/٣. الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ (٤)، قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ (٥) عَلَيْهِمْ دَعْوَتُهُمْ: رَجُلٌ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا، فَأَنْفَقَهُ فِي غَيْرِ وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيُقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَرْزُقْكَ؟ وَرَجُلٌ دَعَا عَلَى امْرَأَتِهِ وَهُوَ لَهَا

ص: ٣٩٤

٢-٦ . هكذا في «ب، د، بس، جر» . وفي «ج» وحاشية «د، ز» : «عمرو بن أبي عاصم» . وفي «ز، بر» وحاشية «بف» : «عمران بن أبي عاصم» . وفي «بف» وحاشية «ج» : «عمر بن أبي عاصم» . وفي المطبوع : «عمر[ان] بن أبي عاصم» . هذا ، وروى المصنّف في الكافي ، ح ٦٢٣٠ ، جزءا من الخبر ، عن محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن عمّار أبي عاصم . والظاهر صحّة «عمّار أبي عاصم» ؛ فإنّ المذكور في أصحاب أبي عبد الله عليه السلام ، هو عمّار أبو عاصم البجلي ، وعمّار بن عبد الحميد أبو عاصم السجستاني . راجع : رجال الطوسي ، ص ٢٥١ ، الرقم ٣٥٢٩ ؛ و ص ٢٥٢ ، الرقم ٣٥٣٧ .

٣-٧ . الكافي ، كتاب الزكاة ، باب كراهية السرف والتقتير ، ح ٦٢٣٠ ؛ وكتاب المعيشة ، باب من أدان ماله بغير بيّنة ، ح ٩٣٣٨ ، وفيهما قطعة منه . وفيه ، أيضا ، ح ٩٣٣٩ ، بسند آخر عن عمّار بن أبي عاصم ، عن أبي عبد الله عليه السلام . التهذيب ، ج ٧ ، ص ٢٣٢ ، ح ١٠١٤ ، معلّقا عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، وفي كلّ المصادر قطعة منه الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٣٦ ، ح ٨٧١٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٤ ، ذيل ح ٨٩٠٨ .

٤-٨ . في «ز» : + «عن أبي عبد الله عليه السلام» . هذا ، وتأتي قطعة من الخبر في الكافي ، ح ١٠٦٤٦ ، بنفس السند عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول ، فلذا يمكن القول بسقوط «عن أبي عبد الله عليه السلام» في ما نحن فيه ، لكن احتمال الاكتفاء بذكر أبي عبد الله عليه السلام في سند الحديث الأوّل من الباب و قد روى عنه الوليد بن صبيح شبه المضمون وكون ضمير «سمعته» راجعا إليه عليه السلام ، غير منفيّ . هذا ، واحتمال كون «عن أبي عبد الله عليه السلام» في نسخة «ز» زيادة تفسيرية أدرجت في المتن سهوا ، قويّ جدّا .

٥-١ . في «ز» : «يرد» .

ظالم (١) ، فيقال له : أَلَمْ أَجْعَلْ (٢) أَمْرَهَا بِيَدِكَ؟ وَرَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ، وَقَالَ: يَا رَبِّ ارزُقْنِي، فيقال له : أَلَمْ أَجْعَلْ (٣) لَكَ السَّبِيلَ إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ . (٤)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ولید بن صبیح گوید: از آن حضرت علیه السلام شنیدم که میفرمود: سه کس هستند که دعای آنها بخودشان برگردد و باجابت نرسد: مردی که خداوند باو مالی ارزانی داشته و او بیجا و بیمورد خرج کرده و سپس بگوید: خدایا بمن روزی ده، که باو گفته شود: آیا بتو روزی ندادم؟ مردی که بر همسر خود با اینکه باو ستم کند نفرین کند که باو گفته شود: آیا کار (جدائی و طلاق) او را بدست تو ندادم؟ مردی که در خانه اش بنشیند و بگوید: پروردگارا بمن روزی بده که باو گفته شود: آیا برای تو راه پیدا کردن روزی را قرار ندادم؟.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ولید بن صبیح گوید: شنیدم که او می فرمود: سه کس باشند که دعایشان به خودشان برگردد و به اجابت نرسد: ۱- مردی که خدایش مالی داده و بی جا خرج کرده و باز می گوید: پروردگارا! به من روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو روزی ندادم؟ ۲- و مردی که بر همسر ستمکار خود نفرین کند، به او گفته شود: آیا کار طلاقش را به دست تو ندادم. ۳- و مردی که در خانه نشسته و می گوید: پروردگارا! به من روزی بده، به او گفته شود: آیا برای تو راه تحصیل روزی فراهم نکرده ام؟

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «ولید بن صبیح» گوید: شنیدم که او می فرمود: سه کس اند که دعایشان به خودشان برمی گردد و مستجاب نمی شود:

۱- مردی که خداوند به او مالی داده و بی جا خرج کرده و باز می گوید: پروردگارا! به من روزی بده، به او گفته شود: آیا به تو روزی ندادم؟

۲- مردی که به همسر ستمکار خود نفرین کند، به او گفته شود: آیا طلاقش را به دست تو ندادم؟

۳- مردی که در خانه نشسته و می گوید: پروردگارا! به من روزی بده، به او گفته می شود: آیا برای تو راه تحصیل روزی فراهم نکرده ام؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] <span >META/>

## ۳۳\_ بَابُ الدُّعَاءِ عَلَى الْعَدُوِّ

### ۱- الحدیث

۳۲۵۰/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَارًا لِي وَ مَا أَلْقَى مِنْهُ (۵)، قَالَ: فَقَالَ لِي: «ادْعُ عَلَيْهِ»

- ١-٢ . فى شرح المازندراني ومرآة العقول : «وهو لها ظالم ، بسبب الدعاء عليها ؛ لأنّ دعاءه عليها مع قدرته على التخلص بوجه آخر ظلم» .
- ٢-٣ . فى الوافى : «ألم نجعل» .
- ٣-٤ . فى «ب ، ص» : «ألم يجعل» . وفى «ج ، د ، ب ف» والوافى : «ألم نجعل» .
- ٤-٥ . الكافى ، كتاب الطلاق ، باب تطليق المرأة غير الموافقة ، ح ١٠٦٤٦ ، قطعة منه . وفيه ، كتاب الزكاة ، باب قدر ما يعطى السائل ، ح ٦٠٦٤ ، بسند آخر عن عبدالله بن سنان ، قطعة منه . الخصال ، ص ١٦٠ ، باب الثلاثة ، ح ٢٠٨ ، بسنده عن عبدالله بن سنان ، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله . الأمالى للطوسى ، ص ٦٧٩ ، المجلس ٣٧ ، ح ٢٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله . وفى الفقيه ، ج ٢ ، ص ٦٩ ، ح ١٧٤٧ ؛ وج ٣ ، ص ١٦٨ ، ح ٣٦٢٨ ، مرسلًا ، قطعتان منه ، مع اختلاف يسير ، وفى جميع المصادر عن أبى عبدالله عليه السلام . وراجع : الكافى ، كتاب المعيشة ، باب الحثّ على الطلب والتعرض للرزق ، ح ٨٣٨٧ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٥ ، ح ٨٧١١ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٥ ، ح ٨٩٠٩ .
- ٥-٦ . فى الوافى : «وما ألقى منه ، يعنى من الأذى ، ولعله كان عدوّ دينيّا له وإتّما يؤذيه من هذه الجهة ، وإلّا لما استحقّ ذلك منه» .

٥١٢ / ٢

قَالَ (١): فَفَعَلْتُ، فَلَمْ أَرِ شَيْئًا، فَعُدْتُ إِلَيْهِ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: «ادْعُ عَلَيْهِ»: فَقُلْتُ (٢): جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ فَعَلْتُ، فَلَمْ أَرِ شَيْئًا، فَقَالَ: «كَيْفَ دَعَوْتُ عَلَيْهِ؟» فَقُلْتُ: إِذَا لَقِيْتُهُ دَعَوْتُ عَلَيْهِ، قَالَ (٣): فَقَالَ: «ادْعُ عَلَيْهِ إِذَا أُقْبِلَ (٤)»

۱-۱ . فی «ب» والوافی : - «قال» .

۲-۲ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوافی . وفي المطبوع : «قال: فقلت» .

۳-۳ . فی «ب ، ج ، بس» : - «قال» .

۴-۴ . هکذا فی «ص ، بر ، بف» وحاشية «ز» وشرح المازندرانی والوافی . وفي سائر النسخ والمطبوع : «إذا آدبر» . وفي مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۱۷۷ : «لعلّ المراد بالإدبار أول ما ولى ، وبالإستدبار الذهاب وللبعد في الإدبار . ويحتمل أن يكون المراد بالثاني إرادة الإدبار ، فيكون بعكس الأول . وقيل : المراد بالإستدبار الغيبة . وهو بعيد ... وفي بعض النسخ : إذا أقبل واستدبر . وهو أظهر» .

وَإِذَا (۱) اسْتَدْبَرَ فَفَعَلْتُ ، فَلَمْ أَلْبَثُ (۲) حَتَّى أَرَاخَ اللَّهَ مِنْهُ . (۳)

ترجمه

[ترجمه مصطفوی] :

: ضعيف على المشهور، و الضمير راجع إلى الصادق عليه السلام و هو لها ظالم بسبب الدعاء عليها، لأن دعاءه عليها مع قدرته على التخلص بوجه آخر ظلم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۱- از اسحاق بن عمار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) از همسایه خود و آزاری که از او کشم، شکایت بردم، گوید: به من فرمود: بر او نفرین کن، من کردم و نتیجه ای ندیدم و باز به آن

حضرت مراجعه کردم و شکایت نمودم، گوید: فرمود: بر او نفرین کن، گفتم: قربانت! من نفرین کردم و چیزی ندیدم، فرمود: چگونه بر او نفرین کردی؟ گفتم: هر گاه به او برخوردم نفرینش کردم، گوید: فرمود: هر گاه به تو پشت کند و از تو روگرداند نفرینش کن، من این کار را کردم و درنگی نکرد و خدا مرا از او آسوده کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «اسحاق بن عمار» گوید: به امام صادق علیه السلام از همسایه خود و آزاری که از او می کشیدم، شکایت بردم، گوید: به من فرمود: بر او نفرین کن، من کردم و نتیجه ای ندیدم و باز به آن حضرت مراجعه کردم و شکایت نمودم، گوید: فرمود: بر او نفرین کن، گفتم: قربانت! من نفرین کردم و چیزی ندیدم، فرمود: چگونه بر او نفرین کردی؟ گفتم: هرگاه به او برخوردم نفرینش کردم، گوید: فرمود: هرگاه به تو پشت کند و از تو روگرداند نفرینش کن، من این کار را کردم و درنگی نکرد و خدا مرا از او آسوده کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: ضعيف. و ما ألقى منه أى من الأذى، قيل و لعله كان عدوا دينيا له، وإنما كان يؤذيه من هذه الجهة، و إلا لما استحق ذلك منه، قوله عليه السلام إذا أدبر و إذا استدبر لعل المراد بالإدبار أول ما ولى، و بالاستدبار الذهاب و للبعد فى الأدبار، و يحتمل أن يكون المراد بالثانى، إرادة الأدبار فيكون بعكس الأول، و قيل المراد بالاستدبار الغيبة، و هو بعيد. قال فى القاموس: دبر ولى، كأدبر و استدبر، ضد استقبال، و فى بعض النسخ إذا أقبل و استدبر و هو أظهر، و فى بعض النسخ إذا مكرر و قيل: حتى أراح بتقدير حتى أن أراح، و حتى متعلق بالمنفى لا بالنفى و الحاصل تحقق الإراحة من غير مرور زمان.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٥١/٢. وَرَوَى (٤) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

«إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ عَلَى أَحَدٍ، قَالَ: اللَّهُمَّ اطْرُقْهُ بِبَيْلَةٍ (٥) لَا أُخْتَ لَهَا، وَابْحَ حَرِيمَتَهُ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و از حضرت ابى الحسن عليه السلام روايت شده كه فرمود: هر گاه يكى از شماها بر دشمن نفرين كند بگويد: «اللهم اطرقه ببيلة لا اخت لها و ابح حريمه» (يعنى بار خدايا او را ببلاى شبانه كه مانند ندارد دچار كن، و دشمن را بر او چيره ساز).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی الحسن (علیه السلام) روایت شده (روایت کرده خ ل) که هر گاه یکی از شماها به دشمن نفرین کند، بگوید: «بار خدایا! به بلای شبانه (به شبی تاریک) که مانندی ندارد گرفتارش کن و دشمن را بر او چیره ساز».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- از ابی الحسن علیه السلام روایت شده که هرگاه یکی از شماها به دشمن نفرین کند، بگوید: «بار خدایا! به بلای شبانه که مانندی ندارد گرفتارش کن و دشمن را بر او چیره ساز».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل، وربما يقرأ روى بصيغة المعلوم فالضمير المستتر لاستحق، والخبر مثل الأول ضعيف، و هو بعيد، و في بعض النسخ اللهم اطرقة بليلة، و في بعضها ببليية، و الطرق يكون بمعنى الدق، و الضرب، و الطروق أن يأتي ليلا، و الطوارق النوائب التي تنزل بالليل، و تطلق على مطلق النوائب، و الفعل في الجميع كنصر، فعلى النسخة الثانية، المعنى الأول أنسب، و على النسخة الأولى، المعانى الآخر أظهر، قال في النهاية: فيه نهى المسافر أن يأتي أهله طروقا، أى ليلا، و كل آت بالليل طارق، و قيل: أصل الطروق من الطرق، و هو الدق، و سمي الآتى بالليل طارقا، لاحتياجه إلى دق الباب، و منه الحديث أعوذ بك من طوارق الليل إلا طارقا يطرق بخير، و فيه فرأى عجوزا تطرق شعرا هو ضرب الصفوف و الشعر بالقضيب لينتقش هو انتهى. و الحاصل على الأولى. أنزل عليه أو لا يبقى بعدها إلى ليلة أخرى - فالطروق مجاز كقوله صلى الله عليه و آله و سلم اللهم اشدد وطأتك على مضر و يمكن أن يقرأ حينئذ على بناء الأفعال، و على الثانية المعنى دقة و أضربه ببليية لا شبيه لها في الشدة، و الصعوبة و أبح حريمه الحريم ما يختص بالرجل، و لا يحل لغيره التصرف فيه إلا بإذنه كحريم الدار، و البئر و الحرمة ما لا يحل انتهاكه و قد تحرم بصحبة و حرمة الرجل حرمة و أهله و هو كناية عن استيلاء الأعدى عليه و هتك عرضه و كشف معائبه و إذلاله و إنما يدعى بذلك لمن يستحق ذلك من الكفار و المخالفين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٨

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٢٥٢/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى (٨)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِي جَارًا مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ آلِ مُحَرِّزٍ قَدْ نَوَّهَ (٩) بِاسْمِي وَ شَهْرِنِي (١٠)، كَلَّمَا مَرَزْتُ بِهِ قَالَ: هَذَا الرَّافِضِيُّ يَحْمِلُ الْأَمْوَالَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ.

- ١-٥ . فى «ب» : «إذ» . وفى «د» : - «إذا» .
- ٢-٦ . فى حاشية «ج» : «فلم أثبت» .
- ٣-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٧ ، ح ٨٧١٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٣٢ ، ح ٨٩٢٨ .
- ٤-٨ . فى مرآة العقول : «وربما يقرأ: روى ، بصيغة المعلوم ، فالضمير المستتر لإسحاق» .
- ٥-٩ . هكذا فى «ب» ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف « وكثير من النسخ . وفى حاشية «ص» : «بليته» . وفى الوافى : «بليّة» . وفى بعض النسخ والمطبوع : «بليّة» . وفى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : اللهم اطرقه بليّة . وفى بعضها : بليّة . والطرق ، يكون بمعنى الدقّ والضرب . والطروق : أن يأتى ليلاً . والطوارق : النوائب التى تنزل بالليل ، وتطلق على مطلق النوائب . والفعل فى الجميع كنصر . فعلى النسخة الثانية المعنى الأول أنسب ، وعلى النسخة الأولى المعانى الأخر أظهر ... والحاصل على الأولى : انزل عليه أو لا يبقى بعدها إلى ليلة أخرى ، فالطروق مجاز ، كقوله صلى الله عليه وآله : «اللهم اشدّد وطأتك على مضر» . ويمكن أن يقرأ حينئذٍ على بناء الإفعال . وعلى الثانية المعنى : دقّه واضربه بليّة لاشبيه لها فى الشدّة والصعوبة» .
- ٦-١٠ . إباحة الحرّيم : كناية عن تسليط الأعدى واستيلائهم عليه ، وهتك عرضه ، وكشف معائبه وإذلاله . قال المجلسى : «وإنما يدعى بذلك لمن يستحقّ ذلك من الكفّار والمخالفين» .
- ٧-١١ . الأمالى للطوسى ، ص ٢٧٤ ، المجلس ١٠ ، ضمن ح ٦١ ، بسند آخر عن موسى بن جعفر ، عن أبيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٧ ، ح ٨٧١٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٣٣ ، ح ٨٩٢٩ .
- ٨-١ . فى «ب» : - «بن عيسى» .
- ٩-٢ . نُهت بالشىء ، ونوّهت به : إذا رفعت ذكره . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٨٥٥ (نوه) .
- ١٠-٣ . فى البحار ، ج ٤٧ : + «فى» . ويجوز فى «شهرنى» التشديد أيضا .

قَالَ: فَقَالَ لِي: «ادْعُ (١) اللَّهَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ فِي السَّجْدَةِ (٢) الْأَخِيرَةِ مِنَ الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ (٣)، فَاحْمَدِ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَمَجِّدْهُ، وَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنَّ فُلَانَ بَنَ فُلَانٍ قَدْ شَهَرَنِي (٤)، وَنَوَّهَ بِي، وَغَاطَنِي (٥)، وَعَرَضَنِي (٦) لِلْمَكَارِهِ؛ اللَّهُمَّ اضْرِبْهُ بِسَهْمٍ عَاجِلٍ تَشْغَلُهُ (٧) بِهِ عَنِّي (٨)؛ اللَّهُمَّ وَ (٩) قَرِّبْ أَجَلَهُ، وَاقْطَعْ أَثَرَهُ، وَعَجِّلْ ذَلِكَ (١٠) يَا رَبَّ السَّاعَةِ السَّاعَةِ».

قَالَ: فَلَمَّا قَدِمْنَا (١١) الْكُوفَةَ قَدِمْنَا لَيْلًا، فَسَأَلْتُ أَهْلَنَا (١٢) عَنْهُ: قُلْتُ: مَا فَعَلَ فُلَانٌ؟

فَقَالُوا (١٣): هُوَ (١٤) مَرِيضٌ، فَمَا (١٥) انْقَضَى آخِرُ كَلَامِي حَتَّى سَمِعْتُ الصِّيَاحَ مِنْ مَنْزِلِهِ، وَقَالُوا: قَدْ (١٦) مَاتَ. (١٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یونس بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من گرفتار همسایه ای - از قریش از آل معرز - شده ام که نام مرا فاش کرده و مرا شهره مردم ساخته (که همه مرا بشناسند) هر گاه باو بگذرم گوید: این رافضی است و مالها را بنزد جعفر بن محمد میبرد؟ گوید: حضرت بمن فرمود: در نماز شب باو نفرین کن آنگاه که بسجده روی در سجده آخر از دو رکعت اول، پس خدای عز و جل را حمد کن و تمجید نما و بگو: (آنچه ترجمه اش اینست): بار خدایا فلان پسر فلان مرا شهره مردم کرده، و نام مرا فاش کرده و مرا بخشم آورده و در معرض خطرهای قرار داده بار خدایا او را با تیر شتابانی بزن که او را از من باز داری، بار خدایا مرگش را نزدیک کن و اثرش را از میان بردار، و پروردگارا در آن شتاب کن، الساعة، الساعة (یعنی هم اکنون)، گوید: همین که بکوفه آمدیم شبانه وارد شدیم، و از خانواده خود از حال آن مرد پرسیدم و گفتم: فلانی چه کرد؟ گفتند: مریض و بیمار است، و هنوز سختم را بی پایان نرسانده بودم که صدای شیون از خانه اش بلند شد و گفتند: مرد.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از یونس بن عمار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم که: من یک همسایه قرشی نژاد دارم از آل محرز که نام مرا فاش کرده و مرا شهرت داده و هر گاه به او گذرم گوید: این رافضی است و اموالی به جعفر بن محمد می پردازد، گوید: به من فرمود: در حال نماز شب به او نفرین کن، وقتی در سجده دوم دو رکعت اول باشی، خدا را حمد کن و تمجید نما و بگو: «بار خدایا! فلان پسر فلان مرا شهره مردم ساخته و سر مرا فاش کرده و مرا به خشم آورده و در معرض خطرها آورده، بار خدایا! او را با تیر شتابانی بزن و از منش بازدار، بار خدایا! مرگش را برسان و اثرش را محو کن و در این باره شتاب کن، پروردگارا! هم اکنون هم اکنون» گوید: چون به کوفه باز گشتیم شبانه وارد شدیم و از خاندان خود از حال آن مرد پرسیدم، گفتم: فلانی چه کرده است؟ در پاسخ گفتند: بیمار است، و هنوز سختم را به پایان نرسانده بودم که فریاد شیون از خانه اش برخاست و گفتند که مرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «یونس بن عمار»، گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم که: من یک همسایه قرشی نژاد دارم از آل محرز که نام مرا فاش کرده و مشهورم ساخته و هرگاه بر او می گذرم می گوید: این مرد رافضی است و اموالی به جعفر بن محمد می پردازد، گوید: به من فرمود: در حال نماز شب به او نفرین کن، وقتی در سجده دوم دو رکعت اول باشی، خدا را حمد کن و تمجید نما و بگو: «بار خدایا! فلان پسر فلان مرا شهره مردم ساخته و سر مرا فاش کرده و مرا به خشم آورده و در معرض خطر قرار داده، بار

خدایا! او را با تیر شتابانی بزن و از من بازش دار، بار خدایا! مرگش را برسان و اثرش را محو کن و در این باره شتاب کن، پروردگارا! هم اکنون هم اکنون»

گوید: چون به کوفه بازگشتیم شبانه وارد شدیم و از خاندان خود از حال آن مرد پرسیدم، گفتم: فلانی چگونه است؟ در پاسخ گفتند: بیمار است، و هنوز سخنم را به پایان نرسانده بودم که فریاد شیون از خانه اش برخاست و گفتند که مرده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول، و محرز بضم المیم و كسر الراء اسم رجلین من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أحدهما: ابن زهير، و الآخر ابن نضلة. و فى القاموس نوهه و به دعاه و رفعه، و فى المصباح ناه بالشىء نوها، من باب قال و نوه به تنويها رفع ذكره و عظمه، و فى حديث عمر أنا أول من نوه بالعرب أى رفع ذكرهم بالديوان، و الإعطاء، و قال شهرت زيدا بكذا و شهرته بالتشديد مبالغة، و فى النهاية: الشهرة طهور الشىء فى شناعة حتى يشهره الناس، و قال الجوهري: الغيظ غضب كامن للعاجز يقال: غاظه فهو مغيظ و السهم أستعير للبلية التى توجب هلاكه، و الأثر بالتحريك ما بقى من رسم الشىء، و قد يطلق على ما بقى فى الأرض من أثر القدم فيحتمل أن يكون المراد قطع جميع آثاره من أولاده و أمواله و دياره، بل ذكره بين الناس كما هو الشائع بين العجم، أو يكون كناية عن موته، فإن مات لا يبقى له أثر قدم فى الأرض، قال فى النهاية: فى الحديث من سره أن يبسط الله فى رزقه، و ينسى فى أثره، فليصل رحمه، الأثر الأجل و سمي به لأنه يتبع العمر و أصله من أثر مشيه فى

الأرض، فإن من مات لا يبقى له أثر فلا يرى لإقدامه فى الأرض أثر، و منه قوله للذى مر بين يديه و هو يصلى قطع صلاتنا قطع الله أثره دعاء عليه بالزمانه لأنه إذا زمن انقطع مشيه فانقطع أثره.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٧٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٢٥٣/٤. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ التَّيْمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ بْنُ كَامِلٍ: إِنَّ فُلَانًا يَفْعَلُ بِي وَيَفْعَلُ، فَإِنْ

ص: ٣٩٨

---

٤-١ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والوسائل والبحار . وفى المطبوع : «فادع» .

٤-٢ . فى البحار ، ج ٨٧ : «الركعة» .

٤-٣ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى والوسائل والبحار ، ج ٤٨ : «الأولتين» .

٤-٤ . يجوز فيه بناء التفعيل كما صرح به فى المصباح المنير ، ص ٣٢٦ (شهر).

٤-٥ . فى «د» : - «وغاظنى» .

٤-٦ . يجوز فيه بناء التفعيل أيضا .

٤-٧ . ١٠ . يحتمل كون «تشغله» جوابا ل «اضربه» أو صفة ل «سهم» .

٤-٨ . ١١ . فى «ز» : «منى» .

٤-٩ . ١٢ . فى الوسائل : - «و» .

٤-١٠ . ١٣ . فى «ز» : - «ذلك» .



۱۱- ۱۴. فی «ز، ص، بر» و حاشیة «ج» والوافی والبحار، ج ۴۷: + «إلی» .

۱۲- ۱۵. فی حاشیة «د، ز»: «أهلها» .

۱۳- ۱. فی «ز، بف» والوافی: «قالوا» .

۱۴- ۲. فی «ز»: «فهو» .

۱۵- ۳. فی «ب، ز» و حاشیة «ص»: «فلما» .

۱۶- ۴. فی البحار، ج ۸۷: - «قد» .

۱۷- ۵. الوافی، ج ۹، ص ۱۵۳۸، ح ۸۷۱۷؛ الوسائل، ج ۷، ص ۱۳۳، ح ۸۹۳۱، ملخصا؛

البحار، ج ۴۷، ص ۳۶۱، ح ۷۴؛ وج ۸۷، ص ۲۴۴، ذیل ح ۵۴ .

رَأَيْتَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ .

فَقَالَ: «هَذَا (۱) ضَعْفٌ بِكَ، قُلِ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ، فَكَفِّنِي أَمْرَ  
فُلَانٍ بِمِ شَيْءٍ، وَ كَيْفَ شَيْءٍ، وَ مِنْ (۲) حَيْثُ شَيْءٍ، وَ أَنَّى شَيْءٍ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

يعقوب بن سالم گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم پس علاء بن کامل بآن حضرت عرضکرد: همانا فلان کس بمن (آزار) میکند (و هر چه خواهد) میکند؟ اگر صلاح میدانید بدرگاه خدای عز و جل بر او نفرین کنید؟ فرمود: این از ضعف (و ناتوانی) تو است بگو: «بار خدایا تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند کار فلان کس را در باره من کفایت فرما بدان چه خواهی و هر گونه خواهی و از هر راهی که خواهی و از آنجا که خواهی».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از یعقوب بن سالم، گوید: من نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که علاء بن کامل به آن حضرت گفت: راستی فلانی با من (بدی) می کند و می کند و اگر نظر دارید به درگاه خدا عز و جل، بر او نفرین کنید، در پاسخ فرمود: این از ناتوانی تو است، بگو: «بار خدایا! راستی تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند، کار فلانی را در باره من کفایت فرما بدان چه خواهی و هر گونه خواهی از آن راهی که خواهی و از آنجا که خواهی».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- یعقوب بن سالم، گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که علاء بن کامل به آن حضرت گفت: راستی فلانی با من (بدی) می کند اگر ممکن است به او نفرین کنید، در پاسخ فرمود: این از ناتوانی توست، بگو: «بار خدایا! راستی تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند، کار فلانی را درباره من کفایت فرما آنطور که می خواهی از هر راهی که صلاح بدانی»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. يفعل بى و يفعل أى يبالغ فى الإضرار بى و يكرره، و لا يكف شره عنى فإن رأيت الجزاء محذوف، أى إن رأيت المصلحة فى الدعاء لى فعلت. هذا ضعف بك هذا الكلام يحتمل وجوها. الأول: أن يكون هذا إشارة إلى إضرار العدو، و المراد بالضعف قلة الورع و التقوى، و ضعف الدعاء، و التوسل بالله، و التوكل عليه و الحمل على المجاز من حمل السبب على المسبب. الثانى: أن يكون إشارة إلى ذلك أيضا و يكون المراد الضعف فى التقية، و حسن المعاشرة و السعى فى إرضاء الخصم. الثالث: أن يكون هذا إشارة إلى إتيانه، و طلب الدعاء منه عليه السلام أى هذا من ضعف يقينك، حيث لا تتضرع إلى الله، و تتوسل إليه، و تأتيني و تسألنى الدعاء. الرابع: أن يكون هذا إشارة إلى ما يفهم من الكلام ضمنا أنه دعا و لم ير الإجابة فتوسل به عليه السلام فالمعنى أن عدم الاستجابة، لضعف علمك بأداب الدعاء، و شرائطه ثم علمه الدعاء لذلك إنك تكفى من كل شىء، و لا يكفى منك شىء أى يمكن الاستغناء بك من كل شىء، و لا يستغنى بغيرك منك، أو يمكن كفاية ضرر كل شىء بك، و لا يمكن كفاية ضررك و عقابك بشىء. قال فى المصباح المنير: كفى الشىء يكفى كفاية فهو كاف إذا حصل به الاستغناء عن غيره، و اكتفيت بالشىء استغنيت به، أو قنعت به

وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

أغناهم من القتال. و فى النهاية: من قرأ الآيتين من آخر البقرة فى ليلة، كفتاه أى اغتناه عن قيام الليل، و قيل: أراد أنهما أقل ما يجزى من القراءة فى قيام الليل، و قيل: تكفيان الشر و تقيان المكروه، و منه الحديث سيفتح الله عليكم، و يكفيكم الله أى يكفيكم القتال بما فتح عليكم، و الكفاة الخدم الذين يقومون بالخدمة، جمع كاف، و منه حديث أبى مريم فأذن لى إلى أهلى بغير كفى، أى بغير من يقوم مقامى يقال: كفاه الأمر إذا قام مقامه فيه، و منه الحديث و أكفى من لم يشهد الحرب و أحارب عنه. و قال الراغب: الكفاية، ما فيه سد الخلة، و بلوغ المراد فى الأمر، قال عز و جل

وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

وقال

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ

ويقال كافيك من رجل، كقولك حسبك من رجل، و بـم إشارة إلى سبب الأخذ، والكفاية، وكيف إلى كفيتهما، و حيث إلى مكانهما و أنى إلى زمانهما، فهى هنا بمعنى متى للزمان، لا بمعنى كيف، و لا بمعنى أين لئلا يلزم التكرار، كذا قيل، و الظاهر أن معنى من حيث شئت من أى جهة و ناحية شئت، و أنى شئت فى أى مكان شئت، فالفرق بينهما ظاهر قال فى القاموس حيث كلمة دالة على المكان، كحين فى الزمان، و يثلث آخره. و أقول: الجوهري، و غيره اكتفوا بالضم و الفتح، و قالوا لا يضاف إلا إلى جملة، و قال الراغب: حيث عبارة من مكان مبهم يشرح بالجملة التى بعده نحو قوله

وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ

\*

وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ

.\*

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٨١

\*\*\*\*\*

**٥- الحديث**

٥١٣ / ٢

٣٢٥٤/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنِ الْمُسَمَعِيِّ، قَالَ:

لَمَّا قَتَلَ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُعَلِّيُّ بَنَ خُنَيْسٍ (٤)، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَاءَ دُعُونَ اللَّهَ

عَلَى مَنْ قَتَلَ مَوْلَايَ، وَ أَخَذَ مَالِي» فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ بْنُ عَلِيٍّ: إِنَّكَ لَتَهْدِدُنِي بِدُعَائِكَ؟

قَالَ حَمَّادٌ: قَالَ الْمُسَمَعِيُّ: فَحَدَّثَنِي مُعْتَبٌ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَزَلْ لَيْلَتَهُ (٥) رَاكِعًا وَ سَاجِدًا (٦)، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ سَمِعْتُهُ يَقُولُ \_ وَ هُوَ سَاجِدٌ \_ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةِ (٧)، ...»

ص: ٣٩٩

١-٦. في «ب»: - «هذا» .

٢-٧. في «ب»: «من» بدون الواو. وفي شرح المازندراني والوافي والوسائل: - «من» .

٣-٨. الكافي، كتاب الدعاء، باب الدعاء للكرب والهم...، ح ٣٣٨٩، بسند آخر عن يعقوب بن سالم، وفيه: «قال أبو عبد الله عليه السلام قال لي رجل: أي شيء قلت حين دخلت على أبي جعفر بالربذة؟ قال: قلت: اللهم إنك تكفي من كل شيء...» مع اختلاف يسير الوافي، ج ٩، ص ١٥٣٨، ح ٨٧١٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٣، ح ٨٩٣٠.

٤-٩. داود بن علي، هو والي المدينة من قبل أبي العباس عبد الله السفاح، وكانت ولايته ثلاثة أشهر. قال العلامة المجلسي: «والمعالي بن خنيس كان مولى الصادق عليه السلام، واختلفوا فيه، ضعفه النجاشي وابن الغضائري، وقال الشيخ رحمه الله في كتاب الغيبة: إنه كان من قوام أبي عبد الله عليه السلام، وكان محمودا عنده و مضى على منهاجه، وروى الكشي روايات كثيرة تدل على مدحه وأنه من أهل الجنة. والأقوى عندي أنه كان من خواص أصحاب الصادق عليه السلام ومحل أسراره، وذمه يرجع إلى أنه كان يروى أخبارا مرتفعة لا يدركها عقول أكثر الخلق، ومعجزات

غريبة لاتوافق فهم أكثر الناس ، وكان مقصراً في التقية ؛ لشدة حبه لهم عليهم السلام ، ولعل من ورائه الشفاعة ، ويظهر من الأخبار أن القتل كان كفارة له و سببا لرفع درجاته . راجع : مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٨١ .

٥-١ . في «بس» : - «ليلته» .

٦-٢ . في «ب» : «راكعا وساجدا ليلته» .

٧-٣ . في شرح المازندرانی ومرآة العقول : «القوة والقدرة متقاربتان . ووصف القوة بالقوية للتأكيد إشارة إلى كمالها واستيلائها على جميع الممكنات وعدم تطرق العجز إليها» .

وَبِجَالِكَ (١) الشَّيْءِ الَّذِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهُ ذَلِيلٌ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ (٢) وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (٣) ، وَ أَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةُ السَّاعَةَ .

فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ حَتَّى سَمِعْنَا (٤) الصَّيْحَةَ فِي دَارِ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ ، فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ ، وَ قَالَ : «إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ (٥) بِدَعْوَةٍ بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَيْهِ مَلَكًا ، فَضَرَبَ رَأْسَهُ بِمِرْزَبَةٍ (٦) مِنْ حَدِيدٍ انْشَقَّتْ مِنْهَا (٧) مِثَانَتُهُ ، فَمَاتَ» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

مسمعی گوید: همین که داود بن علی (که از جانب خلفای عباسی حاکم مدینه بود) معلی بن خنیس را (که آزاد کرده امام صادق علیه السلام و از نزدیکان آن حضرت بود) کشت، آن حضرت علیه السلام فرمود: هر آینه نفرین کنم بدرگاه خدا بر کسی که آزادشده من (معلی) را کشته، و مال مرا ربوده است؟ داود بن علی گفت: آیا مرا بنفرین خود تهدید میکنی؟ حماد (که راوی حدیث است) گوید: مسمعی گفت: معتب (خادم امام صادق علیه السلام) برای من حدیث کرد که امام صادق

علیه السلام در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود، پس همین که سحر شد شنیدم که در سجده میفرمود: «بار خدایا از تو به نیروی نیرومندت و بجلالت سختت که همه آفریده هایت در برابر آن خوارند درخواست کنم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و او را هم اکنون الساعه بگیری» - (معتب گوید:) آن حضرت سر از سجده برداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدیم، پس حضرت صادق علیه السلام سر (از سجده) برداشت و فرمود: من خدا را بدعائی خواندم و خدای عز و جل فرشته ای فرستاد که با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مثانه اش از آن ضربت شکافت و مرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از حماد، از مسمعی، گوید: چون داود بن علی معلی بن خنیس را کشت، امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر آینه به درگاه خدا نفرین کنم بر کسی که وابسته مرا کشته و مال مرا ربوده، داود بن علی به او گفت: تو مرا به نفرین تهدید می کنی؟ حماد گوید: مسمعی گفت که: معتب (خادم امام صادق علیه السلام) برای من باز گفت که: امام صادق (علیه السلام) در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود و چون هنگام سحر شد شنیدمش که در سجده می فرمود: «بار خدایا! من از تو خواستارم به نیروی نیرومندت و به جلالت شدیدت که همه آفریده های تو در برابر آن خوارند که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و بگیری او را هم اکنون هم اکنون» و سر خود را از سجده برداشته بود که فریاد شیون را از خانه داود بن علی شنیدم و امام صادق (علیه السلام) سر برداشت و فرمود: راستی که من خدا را به دعائی خواندم و خداوند عز و جل فرشته ای را فرستاد که عصای آهنین بر سر او زد چنانچه مثانه اش ترکید و مرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «حماد»، از مسمعی نقل می کند که: چون داود بن علی، معلی بن خنیس را کشت، امام صادق علیه السلام فرمود: هر آینه به درگاه خدا نفرین کنم بر کسی که دوست مرا کشته و مال مرا ربوده، داود بن علی به او گفت: تو مرا به نفرین تهدید می کنی؟ حماد گوید: مسمعی گفت که: معتب (خادم امام صادق علیه السلام برای من باز گفت که: امام صادق علیه السلام در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود و چون هنگام سحر شد از او شنید که در سجده می فرمود: «بار خدایا! من از تو به نیرو و جلالت خواستارم که همه آفریده های تو در برابر آن خوارند که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و او را هم اکنون بگیری» و سر خود را از سجده برداشته بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی شنیدم و امام صادق علیه السلام سر برداشت و فرمود: راستی که من خدا را به دعائی خواندم و خداوند عزّ و جلّ فرشته ای را فرستاد که عصای آهنین بر سر او زد طوری که مثانه اش ترکید و مرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف عند الأكثر، و عندی أنه صحیح لأن المسمعی یطلق علی ثلاثة، عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، و هو ضعیف لکنه لیس فی هذه المرتبة، لأنه یروی عنه محمد بن عیسی بن عبید من أصحاب الرضا و الجواد، فروایته عن الصادق علیه السلام بعید، و محمد بن عبد الله المسمعی، و هو أيضا و



إن كان مجهولا، أو ضعيفا، لكنه ليس فى هذه المرتبة، لأنه يروى عنه محمد بن أحمد بن يحيى، و يطلق على مسمع بن عبد الملك، و هو ثقة، يروى عن الصادق عليه السلام فالظاهر أنه هو المراد هنا، فالحديث صحيح، و معتب بضم الميم، و فتح العين، و تشديد التاء المكسورة. و المعلى بن خنيس كان مولى الصادق عليه السلام، و اختلفوا فيه، ضعفه النجاشى و ابن الغضائرى، و قال الشيخ الطوسى ره فى كتاب الغيبة: إنه كان من قوام أبى عبد الله عليه السلام، و كان محمودا عنده و مضى على منهاجه، و روى الكشى روايات كثيرة تدل على مدحه، و أنه من أهل الجنة. و الأقوى عندى أنه كان من خواص أصحاب الصادق عليه السلام، و محل إسراره و ذمه يرجع إلى أنه كان يروى أخبارا مرتفعة، لا يدركها عقول أكثر الخلق، و معجزات غريبة لا توافق فهم أكثر الناس، و كان مقصرا فى التقية لشدة حبه لهم عليهم السلام، و لعل من ورائه الشفاعة، و يظهر من الأخبار أن القتل كان كفارة له، و سببا لرفع درجاته. و روى الكشى، عن ابن أبى يعفور، عن حماد الناب، عن المسمعى قال: لما أخذ داود بن على، المعلى بن خنيس حبسه فأراد قتله فقال له المعلى: أخرجنى إلى الناس، فإن لى دينا كثيرا و مالا، حتى أشهد بذلك، فأخرجه إلى السوق، فلما اجتمع الناس قال: أيها الناس أنا معلى بن خنيس، فمن عرفنى فقد عرفنى، اشهدوا أنى ما أترك من مال، عين أو دين، أو أمة، أو عبد، أو دار، قليل أو كثير، فهو لجعفر بن محمد، قال: فشد عليه صاحب شرطة داود فقتله، فقال: فلما بلغ ذلك أبا عبد الله عليه السلام خرج يجر ذيله حتى دخل على داود بن على، و إسماعيل ابنه خلفه فقال: يا داود قتلت مولاي، و أخذت مالى فقال: ما أنا قتلته، و لا أخذت مالك، فقال: و الله لأدعون على من قتل مولاي و أخذ مالى، قال: ما قتلته و لكن قتله صاحب شرطتى فقال: بإذنك، أو بغير إذنك، فقال: بغير إذننى فقال: يا إسماعيل شانك به، فخرج إسماعيل و السيف معه، حتى قتله فى مجلسه، قال: حماد فأخبرنى المسمعى، عن معتب، قال: فلم يزل أبو عبد الله عليه السلام ليلة ساجدا و قائما قال فسمعتة فى آخر الليل و هو ساجد يقول: اللهم إنى أسألك بقوتك القوية و بجلالك الشديد. و بعزتك التى جل خلقك لها ذليل، أن تصلى على محمد و آل محمد، و أن تأخذه الساعة، قال: فو الله ما رفع رأسه من سجوده حتى سمعنا الصائحة فقالوا مات داود بن على فقال أبو عبد الله عليه السلام: إنى دعوت الله عليه بدعوة بعث الله إليه ملكا فضرب رأسه بمرزبة انشقت مثانته. و بإسناده

عن إسماعيل بن جابر، أنه قال: لما سمع أبو عبد الله عليه السلام قتل المعلى قال: أما والله لقد دخل الجنة. وعن الوليد بن صبيح، قال: قال داود بن علي: لأبي عبد الله عليه السلام ما أنا قتلته يعني المعلى، قال: فمن قتله قال السيرافي، وكان صاحب شرطته قال: أقدنا منه قال: قد أقدتك، قال: فلما أخذ السيرافي، و قدم ليقتل جعل يقول يا معشر المسلمين يأمروني بقتل الناس فأقتلهم لهم ثم يقتلونني، فقتل السيرافي. و روى أيضا بإسناده عن حفص التمار قال دخلت على أبي عبد الله أيام طلب المعلى بن خنيس، فقال لي يا حفص إنني أمرت المعلى فخالفني، فابتلى بالحديد، إنني نظرت إليه يوما، وهو كئيب حزين فقلت: يا معلى كأنك ذكرت أهلك، و عيالک قال أجل، قلت: ادن مني فدنا مني فمسحت وجهه فقلت: أين تراک، فقال أراني في أهل بيتي، و هذه زوجتي، و هذا ولدي، قال: فتركته حتى تملأ منهم، و استترت منه حتى نال ما ينال الرجل من أهله، ثم قلت: ادن مني فدنا مني فمسحت وجهه فقلت: أين تراک، فقال: أراني معك في المدينة قال فقلت يا معلى إن لنا حديثا من حفظه، حفظه الله على دينه، و دنياه، يا معلى لا تكونوا أسراء في أيدي الناس بحديثنا، إن شاءوا آمنوا عليكم، و إن شاءوا قتلوكم، يا معلى أنه من كتم الصعب من حديثنا، جعله الله نورا بين عينيه، و زوده قوة في الناس، و من أذاع الصعب من حديث لم يمت حتى يعرضه السلاح، أو يموت بخبل، يا معلى أنت مقتول فاستعد. و عن أبي بصير قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: و جرى ذكر المعلى بن خنيس، فقال: يا أبا محمد اكنم على ما أقول لك في المعلى، قلت: افعل فقال أما إنه لا ينال درجتنا، إلا مما ينال منه داود بن علي، قلت: و ما الذي يصيبه من داود، قال: يدعو به فيأمر به فيضرب عنقه، و يصلبه قلت: إنا لله و إنا إليه راجعون، قال: ذلك في قابل فلما كان قابل والى المدينة، فقصد قصد المعلى فدعاه، و سأله عن شيعة أبي عبد الله عليه السلام و أن يكتبهم له، فقال: ما أعرف من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام أحدا و إنما أنا رجل اختلف في حوائجه، و لا أعرف له صاحبا، قال: تكتمني أما إنك إن كتمتني قتلتك، فقال له المعلى: بالقتل تهددني، و الله و الله، لو كانوا تحت قدمي ما رفعت قدمي عنهم، و إن أنت قتلتني لتسعدني و أشقيك و كان كما قال أبو عبد الله عليه السلام يغادر منه قليلا، و لا كثيرا، و قد مضت الأخبار في أنه عليه السلام نهى المعلى عن الإذاعة في باب الإذاعة، و غيره، و مر أيضا بكاؤه عليه السلام له، و ترحمه عليه. قوله بقوتك القوية القوة، و

القدرة متقاربتان، و وصف القوة بالقوية للتأكيد إشارة إلى كمالها، و استيلائها على جميع  
الممكنات، و عدم تطرق العجز إليها و بجلالك الشديد أى القوى الغالب المرتفع على كل شىء،  
و الجلال العظمة، و من أسمائه تعالى الجليل، قال فى النهاية: هو الموصوف بنعوت الجلال الحاوى  
بجميعها، و هو راجع إلى كمال الصفات، كما أن الكبير راجع إلى كمال الذات، و العظيم إلى كمال  
الذات، و الصفات، و قال: المحال بالكسر الكيد، و قيل: المكر، و قيل: القوة، و الشدة، و ميمه  
أصلية، و رجل محل أى ذو كيد. و قال الجوهرى: الإرزبة التى يكسر بها المدر فإن قلتها بالميم  
خففت قلت: المرزبة، و فى القاموس: الأرزبة و المرزبة مشددتان، و الأولى فقط عصية من حديد،  
و فى النهاية: المرزبة بالتخفيف المطرقة الكبيرة التى تكون للحداد، و منه حديث الملك و بيده  
مرزبة، و يقال لها الأرزبة أيضا بالهمزة و التشديد و المثانة العضو الذى يجتمع فيه البول داخل  
الجوف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٨٤

\*\*\*\*\*

## ٣٤- بَابُ الْمُبَاهَلَةِ

### ١- الحديث

٣٢٥٥/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِي مَسْرُوقٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ (٩): إِنَّا نَكَلِّمُ النَّاسَ، فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَعْمُرِ مِنْكُمْ» (١٠) فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي أُمَّرَاءِ السَّرَايَا (١١)، فَنَحْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ (١٢) عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (١٣) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ،

ص: ٤٠٠

١-٤ . «الجلال» : العظمة . يقال : جَلَّ يَجَلُّ جَلالَةً : عَظُمَ ، فهو جليل . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٢٩٤ (جلل).

٢-٥ . فى حاشية «ز» : + «وآل محمد» .

٣-٦ . فى «ب ، ص» وحاشية «د» : «وآل محمد» بدل «وأهل بيته» .

٤-٧ . فى «ب ، بس» : «سمعت» .

٥-٨ . فى «ج ، ص» وحاشية «ز» والوفى والبحار: + «عليه» .

٦-٩ . فى «ص» : «بمضربة» . و«المِرْزَبَة : شِبْه عَصِيَّة من حديد . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٧٣ (رزب) .

٧-١٠ . فى «ب ، ص ، بس» : - «منها» .

٨-١١ . رجال الكششى ، ص ٣٧٧ ، ح ٧٠٨ ، عن ابن أبى نجران ، عن حماد الناب ، عن المسمى ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٣٩ ، ح ٨٧١٩ ؛ البحار ، ج ٤٧ ، ص ٢٠٩ ، ح ٥٢ .

٩-١ . فى الوسائل: + «له» .

١٠-٢ . النساء (٤) : ٥٩ .

١١-٣ . «السَّرِيَّة» : قطعة من الجيش ، فعيلة بمعنى فاعلة ؛ لأنها تسرى فى خُفْيَةٍ . والجمع : سَرَايَا وَسَرِيَّات . المصباح المنير ، ص ٢٧٥ (سرى) .

١٢-٤ . فى «د ، ز ، بر» وحاشية «ص» والوفى : «بقول الله» .

١٣-٥ . المائدة (٥) : ٥٥ .

فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْتَجُّ (١) عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (٢) فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ (٣) فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ (٤).

قَالَ: فَلَمْ أَدْعُ شَيْئاً مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذَا (٥) وَشِبْهِهِ إِلَّا ذَكَرْتُهُ .

فَقَالَ لِي : «إِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَادْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ (٦)» قُلْتُ: وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ : «أَصْلِحْ

نَفْسَكَ» ثَلَاثًا وَأَظْنُهُ قَالَ : «وَصُمْ (٧) وَاغْتَسِلْ وَابْرُزْ أَنْتَ وَهُوَ إِلَى الْجَبَّانِ (٨)، فَشَبِّكَ أَصَابِعَكَ مِنْ يَدِكَ (٩) الْيُمْنَى فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ، وَابْدَأْ بِنَفْسِكَ، وَقُلْ: "اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ، إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بَاطِلًا، فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا (١٠) مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا"، ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ، فَقُلْ: وَ (١١) إِنْ كَانَ فَلَانَ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بَاطِلًا، فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا».

ثُمَّ قَالَ لِي : «فَإِنَّكَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِكَ فِيهِ» فَوَاللَّهِ (١٢) مَا وَجَدْتُ خَلْقًا

ص: ٤٠١

١-٦ . فى «بر ، بف » والوفى : «فاحتجج » .

٢-٧ . الشورى (٤٢) : ٢٣ .

٣-٨ . فى «ج » : + «هذه الآية» .

٤-٩ . فى «بس » : «المؤمنين » .

٥-١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى ، ويؤيده تذكير الضمير فى «شبهه » . وفى المطبوع : «هذه » .

٦-١١ . «المباهلة » : الملاعنة ، وهو أن يجتمع القوم إذا اختلفوا فى شىء ، فيقولوا : لعنة الله على الظالم منا . النهاية ، ص ١٦٧ (بهل) .

٧-١ . فى «بر » : «فصم » . وفى «بف » : - «وصم » .

٨-٢ . «الجبان » و«الجبانة» : الصحراء ، وتسمى بهما المقابر لأنها تكون فى الصحراء ، تسمية للشىء بموضعه . لسان العرب ، ج ١٣ ، ص ٨٥ (جبن) .

۹-۳. فی الوافی : - «یدک» .

۱۰-۴ . «الحُسابان» : الصاعقة . ويطلق أيضا على العذاب والبلاء والشرّ . وفي مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۱۸۷ : «وقيل : الحسابان : عذاب الاستيصال ، والعذاب الأليم ما لم يكن سببا للاستيصال» . راجع : لسان العرب ، ج ۱ ، ص ۳۱۳ (حسب) .

۱۱-۵ . فی «ز» : - «و» .

۱۲-۶ . فی مرآة العقول : «قوله : «فوالله» الظاهر أنّه من كلام أبي مسروق بتقدير «قال» . ويحتمل أن يكون كلام الإمام عليه السلام . و«يجيبني إليه» أي يرضى أن يباهلني بمثل هذا ؛ لخوفهم على أنفسهم ، أو ظنّهم بأنّي على الحقّ ، كما امتنع نصارى نجران عن المباهلة لذلك» .

يُجِيبُنِي إِلَيْهِ. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو مسروق گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مردم (در باره مذهب و امامت شما) گفتگو کنیم و با آنان احتجاج کنیم و بگفتار خدای عز و جل دلیل آوریم که فرماید: «خدا و رسول را و اولیاء امر را فرمانبرید» (سوره نساء آیه ۵۹) مردم گویند: این آیه در باره فرماندهان قشونها نازل گشته پس برای آنان بگفتار (دیگر) خدای عز و جل حجت آوریم (که فرماید): «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او است»- تا آخر آیه (۵۵ از سوره مائده) پس مردم گویند: این آیه در باره مؤمنین نازل شده، و دلیل آوریم برای آنها بگفتار خدای عز و جل: «بگو ای محمد من از شما مزدی نخواهم جز دوستی در باره نزدیکان (و خویشان)» (سوره شوری آیه ۲۳) گویند: این آیه در باره نزدیکان و خویشان اسلامی نازل شده، گوید: من آنچه در خاطر داشتم از این آیات و مانند آن (و جوابهایی که مردم از آنها دهند) ذکر کردم؟ حضرت بمن فرمود: اگر این طور است آنها را بمباهله

دعوت کن، عرض کردم: چگونه (مباهله) کنم؟ فرمود: سه روز خود را اصلاح کن - و گمانم که فرمود: روزه بگیر - (یعنی در آن سه روز که در صدد اصلاح خود بتوبه و استغفار و دعا و امثال اینها برائی روزه هم بگیر) و غسل کن و تو با طرف خود به صحرا بروید و انگشتان دست راست خود را در انگشتان او شبکه وار بینداز، و او را انصاف ده (یعنی) ابتداء بخود (لعن و نفرین) کن و بگو: «بار خدایا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین، و ای دانای نهان و عیان، و ای بخشایندهٔ مهربان، اگر ابو مسروق حقی را انکار کرده و ادعای باطلی کرده پس بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما» سپس نفرین را باو برگردان و بگو: «و اگر فلان کس حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا کرده پس عذابی دردناک از آسمان بر او فرو آور» سپس فرمود: پس از آن درنگ نکنی که اثر آن را در آن شخص بچشم خود خواهی دید، (ابو مسروق گوید): پس بخدا سوگند هیچ کس را ندیدم که مرا در این کار اجابت کند (و بمباهله حاضر شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی مسروق گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: راستی ما با مردم دیگر (در بارهٔ مذهب) گفت: و گو کنیم و در برابر آنها دلیل آوریم از قول خدا عز و جل (۶۲ سوره نساء): «فرمان برید از خدا و فرمان برید از رسول خدا و صاحب الامر خودتان» در پاسخ گویند: این آیه در بارهٔ فرماندهان قشون های گشتی نازل شده است و ما دلیل آوریم بر آنها به قول خدا عز و جل (۷۸ سوره مائده): «همانا سرپرست شما خدا است و رسولش الی آخر آیه [و آن کسانی که گرویدند آنها را که نماز را بر پا دارند و زکاة را پردازند و در رکوعند]» در پاسخ گویند: در بارهٔ همهٔ مؤمنان نازل شده است و دلیل آوریم در برابر آنها به قول خدا عز و جل (۳۳ سوره شوری): «بگو ای پیغمبر: من از شما مزدی نخواهم جز دوستی با ذی القربی [خویشان]» در پاسخ گویند: در بارهٔ خویشان اسلامی نازل

شده است و از آنچه در خاطر داشتم راجع به این موضوع و مانند آن چیزی نماند که یاد کردم، امام (علیه السلام) فرمود: هر گاه این طور باشد، آنها را به مباحله (حکمت خداوند) دعوت کن، گفتم: چه کار کنم؟ فرمود: سه روز خود را اصلاح کن و به گمانم که فرمود: روزه دار و غسل کن و با مدعی خود به میدان بیرون شهر برو و انگشتان دست راست خود را در انگشتانش شبکه وار بینداز و به او حق بده و به خود آغاز سخن کن و بگو: «بار خدایا! ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین! دانای نهان و عیان! بخشاینده و مهربان! اگر ابو مسروق حق را انکار کرده و مدعی باطل است، یک عذابی دردناک از آسمان بر او فرود آور» و سپس نفرین را به او برگردان و بگو: «و اگر فلان کس حقی را انکار کرده و مدعی باطل است، بر او عذابی دردناک از آسمان فرود آور» سپس فرمود: پس از آن درنگ نکنی که اثرش را در او به چشم خود ببینی، راوی گوید: به خدا آفریده ای نیافتم که پاسخ مثبت به این پیشنهاد من بدهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- ابی مسروق گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: راستی ما با مردم دیگر (درباره مذهب) گفت و گو می کنیم و از قول خدای عزّ و جلّ در برابر آنها دلیل می آوریم: «فرمان برید از خدا و فرمان برید از رسول خدا و صاحب الامر خودتان (نساء/۶۲)» در پاسخ گویند: این آیه درباره فرماندهان قشون های گشتی نازل شده است و ما برای آنها از قول خداوند دلیل آوریم: «همانا سرپرست شما خدا و رسول اوست تا آخر آیه» (و آن کسانی که گرویدند آنها را که نماز را برپا دارند و زکوة را پردازند و در رکوعند (مائده/۷۸)» در پاسخ گویند: درباره همه مؤمنان نازل شده است و دلیل آوریم در برابر آنها به قول خدای عزّ و جلّ: «بگو ای پیامبر: من از شما مزدی نخواهم جز دوستی با ذی القربی (خویشان) (شوری/۳۲)».



در پاسخ گویند: درباره خویشان اسلامی نازل شده است و از آنچه در خاطر داشتم راجع به این موضوع و مانند آن چیزی نماند که یاد کردم، امام علیه السلام فرمود: هرگاه اینطور باشد، آنها را به مباحله (حکمت خداوند) دعوت کن، گفتم: چه کار کنم؟ فرمود: سه روز خود را اصلاح کن و به گمانم که فرمود: روزه بدار و غسل کن و با مدعی خود به میدان بیرون شهر برو و انگشتان دست راست خود را در انگشتانش بینداز و به او حق بده و به خود آغاز سخن کن و بگو: «بار خدایا! ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین! دانای نهان و عیان! بخشاینده و مهربان! اگر ابو مسروق حق را انکار کرده و مدعی باطل است، بر او عذابی دردناک از آسمان فرود آور.» سپس فرمود: پس از آن درنگ نکنی که اثرش را در او به چشم خود بینی، راوی گوید: به خدا آفریده ای نیافتم که پاسخ مثبت به این پیشنهاد من بدهد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن، و فی النهاية السریة طائفة من الجيش يبلغ أقصاها أربعمائة تبعث إلى العدو، و جمعها السرايا، سموا بذلك لأنهم يكونون خلاصة العسكر، و خيارهم من الشیء السری النفیس، و قيل: سموا بذلك، لأنهم ينفذون سرا و خفية، و ليس بالوجه لأن لام السراء، و هذه ياء، و أقول: قد مر جهات أجوبة تلك الشبه في كتاب الحجة فلا نعيدها. و فی النهاية المباحلة الملاعنة، و هو أن يجتمع القوم إذا اختلفوا فی شیء فيقولون لعنة الله على الظالم منا، و منه حديث ابن عباس من شاء باهلته أن الحق معي. قال: أصلح نفسك ثلاثا أي ثلاث ليال بأيامهن، و لو كان المراد الأيام لقال

ثلاثة، و الغالب فى التوارىخ، و أمثالها اعتبار اللىالى، و الإصلاح بالتوبة، و الاستغفار و الدعاء، و الاشتغال بالأعمال الصالحة، و لخصوص الثلاثة مدخلا عظيما فى ذلك، كما اعتبرت فى أقل الاعتكاف، و الكفارات و صوم الحاجة، و الاستسقاء و غيرها و أظنه قال: و صم أى فى الأيام الثلاثة و اغتسل أى فى اليوم الثالث قبل الخروج، و الظاهر أنه عطف على أصلح لا على صم، فلا يكون داخلا فى المظنون و إن كان محتملا، و منه يظهر أن ما ورد فى عداد الأغسال من غسل المباهلة، و حمله الأصحاب على غسل يوم مباحلة النبى صلى الله عليه و آله و سلم، نصارى نجران يحتمل هذا أيضا بل هو أظهر لعدم الحاجة إلى تقدير اليوم إلا أن يكون لهم قرينة من غير هذه الرواية، و البروز الخروج. و فى المغرب الجبانة المصلى العام فى الصحراء، و فى المصباح: الجبانة مثل الباء، و ثبوت الهاء أكثر من حذفها هى المصلى فى الصحراء، و ربما أطلقت على المقبرة، لأن المصلى غالبا يكون فى المقبرة، و فى القاموس: الجبان، و الجبانة مشددتين المقبرة، و الصحراء، و المنبت الكريم، أو الأرض المسوية فى ارتفاع، و قيل: المراد المكان المرتفع لينظر الناس إليهما، و يشهدوا بذلك، و هو بعيد فى أصابعه أى أصابع يده اليمنى أيضا، و التشبيك إما بإدخال الأصابع فى الأصابع، أو بأخذ الأصابع بالأصابع كالمصافحة، و الأول أظهر تم أنصفه بأن يبدأ فى اللعن بنفسه، فقله و أبدا عطف تفسير له.

### عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ

أى يعلم ما لا تشاهده حواس الخلق، و ما تشاهده حواسهم، و لا يعلمون، و ما يعلمون، و قال البيضاوى: الغيب مصدر وصف به للمبالغة كالشهادة فى قوله تعالى

### عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ

و العرب تسمى المظمن من الأرض، و الخمصة التى تلى الكلية، غيبا أو فيعل فعيل خفف كقيل، و المراد به الخفى الذى لا يدركه الحسن، و لا تقتضيه بديهة العقل، و هو قسمان قسم لا دليل عليه، و هو المعنى بقوله تعالى

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ

و قسم نصب عليه دليل كالصانع وصفاته، و اليوم الآخر و أحواله، و هو المراد به فى قوله سبحانه

يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

إذا جعلته صلة للإيمان انتهى و قيل: يعلم ما يغيب عنكم، و ما تشهدونه، و قيل: إنما قدم الغيب على الشهادة، لأن علمه تعالى بالأشياء قبل خلقها علم بالغيب فقط، و بعد خلقها علم بالشهادة أيضا. و قوله

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

إن كانا بدلين فهما مبيان على الضم كالمنادى المنفرد، و إن كانا نعتين فهما منصوبان، و إن كانا عطفي بيان فيحتمل الرفع و النصب عند الأخفش، و النصب متعين عند غيره، و فى القاموس الحسبان بالضم جمع الحساب، و العذاب، و البلاء و الشر، و الصاعقة و كأنه إشارة إلى قوله تعالى

وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ

أى بعذاب أليم سواه و قال تعالى فى قصة صاحب الجنة الكافر

وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ

قال البيضاوى: أى مرامى جمع حسبانة و هى الصواعق، و قيل: هو مصدر بمعنى الحساب، و المراد به التقدير بتخريبها أو عذاب حساب الأعمال السيئة، و قيل: الحسبان عذاب الاستئصال، و العذاب الأليم ما لم يكن سببا للاستئصال، و إن ترى بتقدير حتى أن ترى و يتعلق بالمنفى لا بالنفى. قوله فو الله الظاهر أنه من كلام أبى مسروق بتقدير قال، و يحتمل أن يكون كلام الإمام عليه السلام يجيبنى إليه أى يرضى بأن يباهلنى بمثل هذا لخوفهم على أنفسهم و عليهم، أو ظنهم بأنى على الحق كما امتنع نصارى نجران عن المباهلة لذلك.

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مَخْلَدِ أَبِي الشُّكْرِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «السَّاعَةُ الَّتِي تُبَاهِلُ (۲) فِيهَا مَا يَبِينُ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ».

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَخْلَدِ أَبِي الشُّكْرِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَهُ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: ساعتی که در آن مباحله شود میان زدن سپیده تا زدن آفتاب است. و بسند دیگر نیز این حدیث را از آن حضرت علیه السلام حدیث کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از امام باقر (عليه السلام) فرمود: آن ساعتی که در آن مباحله شود: میان سپیده دم تا بر آمدن آفتاب است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ١٤٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢- امام باقر علیه السلام فرمود: آن ساعتی که در آن مباحله شود: میان سپیده دم تا بر آمدن آفتاب است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٤٦٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف بسنده الأول مجهول بسنده الثاني. يباهل بالياء على بناء المجهول، أو بالتاء على بناء المخاطب المعلوم، وحمل على أن المباحلة فيها أفضل لأنه وقت استجابة الدعاء، وكان دعوة النبي صلى الله عليه وآله وسلم أهل نجران إلى المباحلة كانت في هذه الساعة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٨٨

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۲۵۷/۳ . أَحْمَدُ (۵)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا فِي الْمُبَاهَلَةِ، قَالَ:

تَشَبَّكَ أَصَابِعَكَ فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ تَقُولُ: "اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَ أَقْرَبَ بِيَاطِلٍ، فَأَصِْبُهُ بِحُسْبَانٍ مِنْ السَّمَاءِ أَوْ (۶) بَعْدَابٍ مِنْ عِنْدِكَ"، وَ تُلَاعِنُهُ (۷) سَبْعِينَ (۸) مَرَّةً. (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برخی از اصحاب ما در کیفیت مباهله گفته است که: انگشتانت را در انگشتان او (یعنی طرف بحث) شبکه می‌کنی سپس می‌گویی: «اللهم ان كان فلان (و نام او را می‌بری) جحد حقا و اقر بباطل فأصبه بحسبان من السماء أو بعداب من عندك». و تا هفتاد بار با او باین نحو ملاحظه کنی و بهم‌دیگر نفرین کنید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- یکی از اصحاب ما در باره مباهله گفته است: انگشتانت را در انگشتانش شبکه کنی و سپس گویی: «بار خدایا اگر فلانی حقی را انکار کرده است و به باطلی اعتراف کرده، او را به عذابی آسمانی درگیر یا به عذابی از پیش خودت» و تا هفتاد بار با او ملاحظه کنی و نفرین رد و بدل نمائی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- یکی از اصحاب ما درباره مباحثه گفته است: انگشتان را در انگشتانش بینداز و بگو: «بار خدایا اگر فلانی حقی را انکار کرده است و به باطلی اعتراف کرده، او را به عذابی آسمانی یا به عذابی از پیش خودت گرفتار کن.» و تا هفتاد بار او را لعن و نفرین کنی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل موقوف. و تلاعنه سبعین مرة و الظاهر كون العدد فی مجلس واحد، و قيل: یعنی إن لم تقع الاستجابة فی المرة الأولى، لاعنه مرة ثانية و هكذا.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۱۸۸

\*\*\*\*\*

۴- الحدیث

٣٢٥٨/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُبَاهَلَةِ، قَالَ: «تُشَبِّكُ أَصَابِعَكَ فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ تَقُولُ:

ص: ٤٠٢

١-٧. عدّة الداعى، ص ٢١٤، الباب ٤، مرسلًا عن محمد بن أبى عمير، مع اختلاف يسير و

زيادة فى آخره الوافى، ج ٩، ص ١٥٤١، ح ٨٧٢١؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٤، ح ٨٩٣٢.

٢-٨. فى «ج، د، ز، بس» والوافى: «يباهل». وفى مرآة العقول: «يباهل، بالياء على بناء المجهول، أو بالتاء على بناء المخاطب المعلوم».

٣-١. فى «ز»: - «محمد بن».

٤-٢. عدّة الداعى، ص ٢١٤، الباب ٤، مرسلًا عن أبى حمزة الثمالى الوافى، ج ٩، ص ١٥٤٣

، ح ٨٧٢٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٦، ح ٨٩٣٦.

٥-٣. فى «ب، ج، ز»: «أحمد بن محمد». ثم إن فى السند تعليقا. ويروى عن أحمد، عدّة من أصحابنا.

٦-٤. فى «بس»: «و» بدل «أو».

٧-٥. عطف على «تشبّك».

٨-٦. فى «ب»: «تسعين».

٩-٧. الوافى، ج ٩، ص ١٥٤٢، ح ٨٧٢٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٥، ح ٨٩٣٤.

"اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَأَقْرَبَ بَاطِلًا، فَأَصِْبْهُ بِحُسْبَانٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ بَعْدَابٍ مِنْ عِنْدِكَ"، وَتُلَاعِنُهُ

سَبْعِينَ مَرَّةً. (١)

ترجمه



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند همان حدیث است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) در باره ملاعنه فرمود: پنجه به پنجه او افکنی و سپس گوئی: «بار خدایا! اگر فلانی حقی را انکار کرده است و به باطلی اعتراف کرده است، او را به یک عذابی آسمانی درگیر یا به عذابی که خود دانی» و هفتاد بار با او نفرین به یک دیگر را ادامه داده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام درباره لعن فرمود: پنجه به پنجه او افکنی و سپس گوئی: «بار خدایا! اگر فلانی حقی را انکار کرده است و به باطلی اعتراف کرده است، او را به عذابی آسمانی یا به عذابی که خود دانی گرفتار کن.» و هفتاد بار با او نفرین به یکدیگر را ادامه داده.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٨٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٥١٥/٢

٣٢٥٩/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ (٢)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ

أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ:

إِذَا جَحَدَ الرَّجُلُ الْحَقَّ، فَإِنْ أَرَادَ أَنْ تُلَاعِنَهُ (٣)، قُلِ (٤): «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ (٥) الْأَرْضِينَ السَّبْعِ (٦)، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (٧)، إِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحَدَ الْحَقَّ (٨) وَكَفَرَ بِهِ، فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَابًا أَلِيمًا». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو جمیله از برخی از اصحابش نقل کند که گفته است: اگر مردی حق را انکار کرد و خواست که تو با او ملاعنه کنی (و همدیگر را لعن کنید) بگو: «اللهم رب السماوات السبع و رب العرش العظيم ان كان - فلان - جحد الحق و كفر به فأنزل عليه حسابا من السماء او عذابا اليما».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- ابی جمیله، از یکی از اصحابش فرمود: هر گاه مردی حق را انکار کرد و تو خواهی با آن ملاعنه کنی بگو: «بار خدایا! پروردگار هفت آسمان و هفت زمین! او پروردگار عرش بزرگ! اگر فلان کس حق را منکر است و بدان کافر است، بر او از آسمان صاعقه سوزانی فرست یا عذاب دردناکی»

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- ابی جمیله از قول یکی از اصحابش فرمود:

هرگاه مردی حق را انکار کرد و تو بنخواهی از در لعن با او وارد شوی، بگو: «بار خدایا! پروردگار هفت آسمان و هفت زمین! او پروردگار عرش بزرگ! اگر فلان کس حق را منکر است و بدان کافر است، بر او از آسمان صاعقه سوزانی یا عذاب دردناکی بفرست.»

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۴۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف موقوف. و جحد إما على بناء المجهول، و الضمير المرفوع فى أراد، و فى يلاعنه راجعان إلى الرجل، أو على بناء المعلوم، و الضميران راجعان إلى القائل بالحق بقريئة المقام، قال الجوهرى: الجحود الإنكار مع العلم يقال: جحده حقه و بحقه جحدا و جحودا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٨٩

\*\*\*\*\*

### (٣٥) بَابُ مَا يُمَجَّدُ بِهِ الرَّبُّ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - نَفْسَهُ

#### ١- الحديث

٣٢٦٠/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

ص: ٤٠٣

---

٨-١. عدّة الداعى، ص ٢١٥، الباب ٤، ذيل الحديث، مرسلًا عن ابن عباس، من دون الإسناد إلى أبى عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٤٢، ح ٨٧٢٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٥، ح ٨٩٣٣.

٢-٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوسائل . وفى «جر» : «أحمد بن محمد بن عبد الجبار» بدل «محمد بن أحمد عن محمد بن عبد الحميد» ، وهو سهو واضح ؛ فإنه عنوان غريب غير مذكور فى موضع . وفى المطبوع : «أحمد بن محمد» . وكثرة روايات محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد تفضى بوقوع التحريف فى المطبوع ، دون العكس . هذا ، وقد روى محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن محمد بن عبد الحميد ، عن أبى جميلة ، فى الكافى ، ح ٥٣١٢ و ٨٩٥٦ و ٩٦٧٥ .

٣-١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوسائل : «يلاعنه» . وهو خلاف السياق .

٤-٢ . كذا فى النسخ . والصحيح : «فقل» .

٥-٣ . فى «د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوسائل : - «رب» .

٦-٤ . فى «ز» : - «ورب الأرضين السبع» .

٧-٥ . فى «ب» : - «العظيم» .

٨-٦ . فى «ب» : «حقا» .

٩-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٤٣ ، ح ٨٧٢٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٣٥ ، ح ٨٩٣٥ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِي اللَّيْلِ ، وَثَلَاثَ سَاعَاتٍ فِي النَّهَارِ ، يُمَجَّدُ (١) فِيهِنَّ نَفْسَهُ ، فَأَوَّلُ سَاعَاتِ النَّهَارِ حِينَ تَكُونُ (٢) الشَّمْسُ (٣) هَذَا الْجَانِبَ ، يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ (٤) مِقْدَارَهَا مِنَ الْعَصْرِ ، يَعْنِي مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى الصَّلَاةِ (٥) الْأُولَى ،

وَأَوَّلُ سَاعَاتِ اللَّيْلِ فِي (٦) اللَّيْلِ فِي (٧) الثُّلُثِ الْبَاقِي (٨) مِنَ اللَّيْلِ إِلَى أَنْ يَنْفَجِرَ (٩) الصُّبْحُ يَقُولُ : إِنَّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ (١٠) الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ مَالِكُ يَوْمِ الدِّينِ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ لَمْ أَزَلْ وَلَا أَزَالُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ (١١) بَدِيءُ (١٢) كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَى يَعُودُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ، إِنَّي أَنَا اللَّهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمَوْءُؤَمِنْ (١٣) الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ (١٤) الْجَبَّارُ

٨-١ . «المَجْد» فى كلام العرب : الشرف الواسع . ومَجِّده : شَرَّفه وعظَّمه . النهاية ، ج ٤ ، ص ٢٩٨ (مجد) .

٢-٩ . فى «ص» : «يكون» .

٣-١٠ . فى الوافى: + «من» .

٤-١١ . قال فى الوافى : «يشبه أن يكون «من المشرق» و «من المغرب» من كلام الراوى . ثمَّ إنَّ كلاً من الفقرتين، فى تحديد الساعة يحتمل وجهين : أحدهما : أن يكون تحديدا لتمام الثلاث ، بأن تكون الثلاث فى كلِّ منهما متوالية . والثانى : أن يكون تحديدا للساعة الأولى فقط . والأول أظهر وأتمَّ وأوضح» . والمجلسى أيضا اختار الأول ، وردَّ الثانى بقوله فى مرآة العقول : «وكونه تحديدا للساعة الأولى فقط \_ كما قيل \_ بعيد جدًّا» .

٥-١٢ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بف» والوافى ومرآة العقول والبحار : «صلاة» . وهو إمَّا من إضافة الموصوف إلى الصفة ، أو من حذف الموصوف ، أى صلاة الساعة الأولى . قاله فى المرآة .

٦-١ . فى حاشية «ج» : «ساعة» .

٧-٢ . فى الوافى : «من» .

٨-٣ . فى حاشية «ج ، بف» : «الثانى» .

٩-٤ . فى «ب ، ز» : «يتفجّر» .

١٠-٥ . فى «ب» : - «الله» .

١١-٦ . فى الوافى: + «منى» .

١٢-٧ . فى «بف» : «بيدى» . وفى الوافى : «بدأ الخلق» بدل «بدىء كلَّ شىء» . وفى شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ٢٦٩ : «البدىء \_ كالبديع \_ : الأول . والله سبحانه أوَّل كلِّ شىء بالعلِّيَّة ، وإليه عوده بعد الفناء ، وبالحاجة حال البقاء» . ومثله فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ١٩٣ .

۱۳- ۸ . فی شرح المازندرانی : «ومن أسمائه تعالى المؤمن ؛ لأنه الذي يصدق عباده وعده ، فهو من الإيمان بمعنى التصديق . أو يؤمنهم في القيامة عذابه ، فهو من الأمان ، والأمن ضدّ الخوف» . ومثله في مرآة العقول .

۱۴- ۹ . فی «ز» : - «العزیز» .

الْمُتَكَبِّرُ، إِنِّي أَنَا اللَّهُ (۱) الْخَالِقُ الْبَارِيُّ الْمُصَوِّرُ، لِي الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْكَبِيرُ (۲)».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِ: «وَ الْكِبْرِيَاءُ رِدَاوَةٌ، فَمَنْ نَازَعَهُ شَيْئًا مِنْ ۲ / ۵۱۶

ذَلِكَ أَكْبَهُ (۳) اللَّهُ فِي النَّارِ» .

ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ يَدْعُو بِهِنَّ مُقْبِلًا قَلْبُهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا قَضَى (۴) حَاجَتَهُ، وَلَوْ كَانَ شَقِيًّا رَجَوْتُ أَنْ يُحَوَّلَ سَعِيدًا» (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا برای خدای عز و جل در شب سه ساعت است و در روز سه ساعت که خود را در آن ساعات تمجید کند، پس نخستین ساعتها از روز آن ساعت است که خورشید در جانب مشرق باشد و باندازه ای که در عصر بغروب مانده است (بوقت نماز ظهر مانده باشد) و تا هنگام نماز اولی (یعنی نماز ظهر) ادامه یابد، و نخستین ساعتها شب ثلاث آخر شب است تا زدن سپیده (که در این ساعات خداوند خود را تمجید کند و) فرماید: «انی انا الله العلی العظیم، انی انا الله العزیز الحکیم، انی انا الله الغفور الرحیم، انی انا الله الرحمن الرحیم، انی انا الله مالک یوم الدین، انی انا الله لم ازل و لا ازال، انی انا الله خالق الخیر و الشر، انی انا الله خالق الجنة

و النار، انى انا الله بدىء كل شىء و الى يعود، انى انا الله الواحد الصمد، انى انا الله عالم الغيب و الشهادة، انى انا الله الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر، انى انا الله الخالق البارئ المصور لى الاسماء الحسنى، انى انا الله الكبير المتعال». سپس حضرت صادق عليه السلام از بيان خودش فرمود: «و الكبرياء رداؤه». (يعنى كبرياء و بزرگى برازنده حضرت اوست) و هر كس در باره آن با او ستيزه كند خداوند او را به رو در آتش اندازد، سپس فرمود: هيچ بنده مؤمنى نيست كه اين اسامى را بخواند و دلش متوجه خداى عز و جل باشد جز اينكه حاجتش برآورده شود، و اگر شقى (و با شقاوت) باشد اميد دارم كه سعيد گردد.

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ٢٨١

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

١- از امام صادق (عليه السلام) فرمود: راستى خدا عز و جل را سه ساعت است در شب و سه ساعت در روز كه در آنها خود را تمجيد كند نخست ساعت هاى روز آن گاه است كه خورشيد در اينجانب مشرق برآيد به اندازه اى كه در عصر بالاى افق است تا غروب و ادامه يابد تا به وقت نماز نخست (يعنى نماز ظهر) و نخست ساعت هاى شبانه در ثلث آخر است تا سپيده دم، خداوند مى فرمايد: راستى كه من منم پروردگار جهانيان، راستى كه من منم خداوند فرازنده و بزرگوار، راستى كه من منم خداوند با عزت حكمتدار، راستى كه من منم خداوند آمرزنده و مهرورز، راستى كه من منم خداوند بخشاينده و مهربان، راستى كه من منم خداوند مالك روز جزا، راستى كه من منم كه هميشه بوده و پيوسته هستم، راستى كه من منم آفريننده خير و شر، راستى كه من منم آفريننده بهشت و دوزخ، راستى كه من منم خداوند داناي نهران و عيان، راستى كه من منم خداوند مالك قدوس سلام مؤمن مهيمن عزيز جبار متكبر، راستى كه من منم خداوند آفريننده جانبخش صورت گر از آن من است نام هاى بهتر، راستى كه من منم خداوند بزرگ و برتر. گويد: سپس امام صادق (عليه



السلام) فرمود: از بیان خودش که کبریاء و بزرگی برارنده حضرت او است و هر که در باره آن با وی ستیزد خدایش به دوزخ سرنگون سازد، سپس فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست که اینها را بخواند و دل به درگاه خدا عز و جل داشته باشد جز اینکه خداوند حاجتش را بر آورد و اگر شقی باشد امیدوارم که به سعادت مبدل شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

همانا برای خداوند سه ساعت در شب و روز است که به تمجید از خود پردازد، نخست ساعتهای روز و آن وقتی است که خورشید از طرف مشرق سر بر آورد و تا نزدیکی غروب ادامه می یابد و نخستین ساعات شب ثلث آخر شب است تا طلوع آفتاب که خداوند می فرماید:

به راستی که منم پروردگار جهانیان، راستی که منم خداوند فرازنده و بزرگوار، راستی که منم خداوند با عزت و حکمت و به راستی منم خداوند بخشاینده و مهربان، به راستی که منم خداوند مالک روز جزا، به راستی که منم که همیشه بوده و پیوسته هستم، به راستی که منم آفریننده خیر و شر، به راستی که منم آفریننده بهشت و دوزخ، به راستی که منم خداوند دانای نهان و عیان، به راستی که منم خداوند مالک قدوس سلام مؤمن مهیمن عزیز جبار متکبر، به راستی که منم خداوند آفریننده جانبخش صورت گر، از آن من است نام های بهتر، راستی که منم خداوند بزرگ و برتر. گوید: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: از بیان خودش که کبریاء و بزرگی برارنده حضرت اوست و هرکس درباره آن با وی ستیز کند به دوزخ سرنگون سازد، سپس فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست که اینها را بخواند و دل به

درگاه خدای عزّ و جلّ نسیارد جز اینکه خداوند حاجتش را برآورد و اگر شقی باشد امیدوارم که به سعادت برسد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٤٦٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. حين تكون الشمس قيل: أي حين تكون الشمس من جانب المشرق إلى الصلاة الأولى، و هي الظهر مقدارها حين تكون من جانب المغرب وقت العصر إلى الغروب، و هو قريب من ثمن الدور، و مثله في آخر الليل إلى طلوع الفجر فإنه قال أول ساعات الليل في الثلث الباقي، أو أول الثلث الباقي، و لو قال ذلك لكان المقدار قريبا من سدس الدور و هو أكثر من ثلاث ساعات انتهى، و هو بعيد بل الظاهر أن أول ساعات النهار حين كان ارتفاع الشمس عن الأفق من جانب المشرق بقدر ارتفاعها من الأفق في وقت العصر في جانب المغرب، و أول ساعات الليل من أول الثلث الثالث من الليلة الشرعية إلى آخرها و هو طلوع الفجر الثاني، و لا بعد في كون الساعات الثلاث في الليل أطول من ساعات النهار، لكون عبادة الليل و ساعاته أشرف كما قال تعالى

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً

أنا لا تسلّم كون تلك الساعات أطول، لأنها إنما تكون ثلثا بالنسبة إلى الليل الشرعي و هو أقصر من الليل النجومى بقريب من ساعتين فمع انضمامهما إلى الليل الشرعي يصير الثلث ربعا فتفتن. ثم الظاهر أن قوله من المشرق من كلام الراوى و كذا من المغرب و أيضا ظاهر أن كلا من الفقرتين

تحديد لتمام الثلث بأن يكون الثلث فى كل منهما متوالية، و كونه تحديدا للساعة الأولى فقط كما قيل بعيد جدا و يدل على أن ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس داخل فى النهار، و قد يقال: دلالة فيه على ذلك، لأنه قال: فى الثلث الباقي لأول الثلث الباقي فيمكن أن تكون تلك الساعات بين هذا الثلث، و لا يخفى بعده. و تفصيل القول فى شرح الخبر: أنه قد يقسم مجموع الليل و النهار، أربعا و عشرين ساعة متساوية و تسمى بالساعات المسوية، و قد يقسم كل من الليل و النهار، اثنى عشرة ساعة متساوية فى أى فصل كان، و تسمى بالساعات المعوجة، و كأنها المراد هنا، و قد يطلق على مقدار قليل من الليل أو النهار، اختصاص بحكم أو حالة، كما ورد أن ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة، و أن بين العشاءين ساعة، فليست هى من الساعات المسوية، و لا المعوجة. قال فى المصباح: الساعة الوقت من ليل، أو نهار، و العرب تطلقها، و تريد بها الوقت، و الحين و إن قل و عليه قوله تعالى

لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

\*

و منه قوله عليه السلام من راح فى الساعة الأولى الحديث، ليس المراد الساعة التى ينقسم عليها النهار القسمة الزمانية، بل المراد مطلق الوقت، و هو السبق، و إلا لاقتضى أن يستوى من جاء فى أول الساعة الفلكية و من جاء فى آخرها لأنهما حضرا فى ساعة واحدة و ليس كذلك بل من جاء فى أولها أفضل ممن جاء فى آخرها انتهى. و إنما خص هذين الوقتين، لأنهما وقت غفلة أكثر الناس بالنوم، و الاستراحة، و القيلولة فهم غافلون عن ذكر الله، فالرب الذى لا يغفل، و لا يكل و لا ينام، و لا يموت يمجد نفسه فى تلك الساعات، بل يظهر مجده و عظمته و تفردته بالجلال، و الكبرياء فى تلك الساعات، بل يظهر مجده و عظمته و تفردته بالجلال، و الكبرياء فى تلك الساعات، و أنه لا يشبههم فى تلك الحالات. يمجد فيهن أى فى كل واحدة منهن كما يدل عليه الخبر الآتى فأول الفاء للبيان، و مرفوع بالابتداء و حين خبره، و هذا الجنب مفعول فيه لتكون، و مقدارها خبر تكون بتقدير على مقدار ارتفاعها، و قيل من فى ثلاثة مواضع بمعنى - فى - و فى الرابعة للتبويض، و المراد

بالمشرق النصف الأول من قوس النهار، و بالمغرب النصف الآخر منه، و قوله إلى صلاة الأولى ظرف مستقر، و هو خبر مبتدأ محذوف يفهم من الكلام السابق لأن معنى أول ساعات النهار حين تكون بمعنى ساعات النهار من حين تكون الحر، و على هذا القياس. قوله إلى أن ينفجر كذا قيل، و يمكن تقدير فعل أى تنتهى إلى صلاة الأولى أو تمتد إليها، و صلاة الأولى صلاة الظهر لأنها أول صلاة فرضها الله كما ورد فى الأخبار، و قيل إن كانت الإضافة فيها من إضافة الموصوف إلى الصفة كما هو مذهب الكوفيين، فهو باعتبار أنها أول صلاة وجبت على الأمة لسبق نزول

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ

على نزول

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ

و إن كانت بتقدير صلاة الساعة الأولى، كما هو مذهب البصريين، فهو باعتبار أن أول خلق العالم كانت الشمس فى نصف نهار وسط الدنيا، كما روى عن الرضا عليه السلام. فإن قيل: هذه الساعات تختلف باختلاف عروض البلاد، فالمعتبر فى ذلك أى عرض، و أى بلد. قلت: يحتمل أن يكون المعبر قبة الأرض، أو مكة ضاعف الله شرفها، و لو حمل على أن المراد بالتمجيد ظهور تقدسه، و جلاله لطريان أضداد تلك الصفات على العباد فلا يبعد كون التمجيد فى كل بلد فى هذا النوع من الأوقات فتدبر.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

الله، أشهر أسمائه تعالى، و أعلاها محلا فى الذكر و الدعاء، و لذا ابتدأ به فى القرآن المجيد، و فى فقرات هذا التمجيد، و هو اسم للذات الواجب بالذات المستحق لجميع المحامد، و الكمالات، و الرب قيل هو مصدر بمعنى التربية و هى تبليغ كل شىء إلى كماله اللائق به شيئا فشيئا، و الوصف به للمبالغة كزيد عدل، و قيل: صفة مشبهة من ربه يربه ثم سمي به المالك لأنه يحفظ ما يملكه، و

يربيه لينتقل من حد النقص إلى حد الكمال، والعالم هو كل ما سوى الله تعالى من المجردات، و الجسمانيات، وفيه دلالة على افتقار الممكن إلى المؤثر في البقاء. إني أنا الله العلي العظيم العلي المنتزه عن صفات الممكن، وقد يكون بمعنى العالی فوق خلقه بالغلبة، والقدرة عليهم، وبمعنى المتعالى عن الأشباه، والأنداد والعظيم ذو العظمة، وهو راجع إلى كمال الذات، والصفات والعزیز الغالب الذى لا يغلب، ولا يعادله شيء والحكيم الذى يعلم الأشياء كما هي، أو يحكم خلقها ويتقنها بلطف التدبير، وحسن التقدير والغفور كثير المغفرة للسيئات، وعظيم التجاوز عن العقوبات والرحيم شديد الرحمة بجميع عبادة، أو بالمؤمنين فى الدنيا، والآخرة والرحمن ذو الرحمة الشاملة لجميع الخلق فى الدنيا بإيصال الأرزاق، وتيسر الأسباب، ودفع البليات، وقضاء الحاجات

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

الدين الجزاء أى مالک الأمور كلها، والمتصرف فيها يوم الجزاء إذ لا مالک فيه غيره، حذف المفعول به، وأقيم الظرف مقامه، وجعل مفعولا به على سبيل الاتساع والتجاوز لم أزل ولا أزال إذ لا بداية لوجوده ولا نهاية له. خالق الخير والشر أى مقدرهما، أو خالق النور والظلمة، أو خالق الحياة، والموت، أو خالق الغناء، والفقر، والصحة، والسقم، وغيرها من الصفات المتضادة خالق الجنة، و النار قيل الظاهر أن الخالق من حيث هو مضاف صفة الله، لا خبر بعد خبر، وحينئذ وجب أن يكون بمعنى الماضى لتكون الإضافة معنوية مفيدة للتعريف لا بمعنى الحال، أو الاستقبال فيفهم منه أن الجنة والنار مخلوقتان وهذا يجرى فى سائر الإضافات الواقعة فى هذا التمجيد بدئ كل شيء البدئ كالبديع الأول كالبداء، والله سبحانه أول كل شيء بالعلية، وعليه عوده بعد الفناء وبالحاجة فى حال البقاء والغيب والشهادة قيل هما الآخرة والدنيا، وما غاب عن الحس وما حضر، أو السر، والعلانية، أو عالم المجردات، وعالم الجسمانيات و

الْمَلِكِ

هو المتصرف بالأمر و النهى فى المأمورين. و فى النهاية فى أسماء الله تعالى :

الْقُدُّوسُ

هو الطاهر المنزه عن العيوب و النقائص، و فعول من أبنية المبالغة، و قد تفتح القاف، و ليس بالكثير، و لم يجىء منه إلا قدوس و سبوح و ذروح، و فى القاموس: هو الطاهر، أو المبارك. و

السَّلَامُ

فى الأصل مصدر، و وصفه تعالى به للمبالغة، و معناه السلامة عما يلحق الخلق من العيب و الفناء، و الحاجة، و العناء و قيل: للجنة دار السلام لأن أهلها سالمون من الآفات، أو لأنها داره عز و جل، و من أسمائه

الْمُؤْمِنُ

لأنه الذى يصدق عباده و عده فهو من الإيمان التصديق، أو يؤمنهم فى القيامة عذابه فهو من الأمان، و الأمان ضد الخوف، و من أسمائه

الْمُهَيِّمُ

قيل: هو الرقيب الحافظ لكل شىء، و قيل: هو الشاهد على الخلق، و قيل: المؤمن، و قيل: القائم بأمر الخلق، و تدبيرهم، و قيل: أصله مؤيمن أبدلت الهاء من الهمزة، و هو يفعل من الأمانة، و

الْعَزِيزُ

المنيع الذى لا يغلب، أو لا يعادله شىء، أو لا مثل له، و لا نظير، و

الْجَبَّارُ

من أبنية المبالغة، ومعناه الذى يقهر العباد على ما أراد من أمر ونهى، وغيرهما من الأمور التى ليس لهم فيها اختيار، ولا قدرة على تغييرها، وقيل: هو العالى فوق خلقه، وقيل: هو الذى يجبر مفاقر الخلق، وكسرهم، ويكفيهم أسباب الرزق، ويصلح أحوالهم، و

## الْمُتَكَبِّرُ

العظيم من الكبر بالكسر، وهو العظمة وهى عبارة عن كمال الذات، والصفات، وقيل: هو المتعالى عن صفات الخلق، وقيل: المتكبر على عتاة خلقه.

## الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ

قال الشيخ البهائى ره: قد يظن أن الثلاثة مترادفة لأنها بمعنى الإيجاد والإنشاء فذكرها للتأكيد، و ليس كذلك بل هى أمور متخالفة ألا ترى أن البنيان يحتاج إلى تقدير فى الطول، والعرض، وإلى إيجاد بوضع الأحجار والأخشاب على نهج خاص، وإلى تزيين، ونقش وتصوير فهذه أمور ثلاثة مترتبة يصدر عنه جل شأنه فى إيجاد الخلائق من كتم العدم، فله سبحانه باعتبار كل منها اسم على ذلك الترتيب. لى الأسماء الحسنى هى التى لا نقص فيها، ولا فى مفهومها، أو مترتب عليها الآثار الحسنة، وفى العدة: الكبير السيد يقال لكبير القوم سيدهم، وفى النهاية: فى أسماء الله تعالى المتكبر، والكبير أى العظيم ذو الكبرياء، وقيل: المتعالى عن صفات الخلق، وقيل: المتكبر على عتاة خلقه، والتاء فيه للتفرد، والتخصص لا تاء التعاطى والتكلف، والكبرياء العظمة، والملك، وقيل: هى عبارة عن كمال الذات، وكمال الوجود، ولا يوصف بها إلا الله تعالى، وقد تكرر ذكرهما فى الحديث، وهما من الكبر بالكسر وهو العظمة، ويقال: كبر بالضم يكبر أى عظم فهو كبير. قوله من عنده الضمير راجع إلى الصادق عليه السلام أى ليس هذا من تنمة الدعاء، وقال فى النهاية فى الحديث: قال الله تبارك وتعالى: العظمة إزارى، والكبرياء ردائى ضرب الإزار والرداء مثلاً فى انفراده بصفة العظمة، والكبرياء أى ليستا كسائر الصفات التى قد يتصف بها الخلق مجازاً كالرحمة، والكرم، وغيرهما، وشبههما بالإزار، والرداء لأن المتصف بهما يشملاونه كما يشمل الرداء الإنسان،

و لأنه لا يشاركه فى إزاره، و رداؤه أحد فكذلك الله لا ينبغي أن يشركه فىهما أحد، و مثله الحديث الآخر تأزر بالعظمة و تردى بالكبرياء و تسربل بالعزة . قوله عليه السلام أكبه الله كذا فى النسخ، و المشهور أن كب متعد و أكب لازم على خلاف القياس المطرد، قال فى المصباح: كبيت الإناء كبا من باب قتل قلبته على رأسه، و كبيت زيدا كبا أيضا ألقيته على وجهه و أكب هو بالألف، و هو من النوادر التى تعدى ثلاثيها و تقصر رباعيها، و فى التنزيل

فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ

و أكب على كذا بالألف لازمه لكن قال فى القاموس كبه قلبه، و صرعه كأكبه، و كبكبه فأكب و هو لازم متعد و قلبه مرفوع، و هو فاعل مقبلا، و قضى على بناء المفعول و شقى يشقى شقاء ضد سعد، و الشقوة بالكسر، و الشقاوة بالفتح الاسم منه، و السعادة حسن العاقبة و الشقاوة سوء العاقبة إما فى الدنيا أو فى الآخرة، و المراد هنا فى الآخرة، و قد ينسبان إلى العمل، و الحالة كما فى الخبر الآتى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٩٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٦١/٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَعْيَنَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يُمَجِّدُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَمَنْ مَجَّدَ (٦) اللَّهَ بِمَا مَجَّدَ بِهِ نَفْسَهُ، ثُمَّ كَانَ فِي حَالِ شِقْوَةٍ، حَوَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى



سَعَادَةٌ؛ يُقُولُ: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ  
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ (٧) الْكَبِيرُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

ص: ٤٠٥

١- ١٠. فى «ب»: - «الله» .

٢- ١١. هكذا فى النسخ التى قوبلت . وفى المطبوع: + «المتعال» .

٣- ١٢. فى مرآة العقول: «قوله عليه السلام: أكبه الله، كذا فى النسخ، والمشهور أن «كب» متعدّ  
، و«أكب» لازم، على خلاف القياس المطّرد... لكن قال فى القاموس: كبه: قلبه وصرعه، كأكبه  
، وككبّه فأكبّ، وهو لازم ومتعدّ». وقال الراغب: «الكبّ: إسقاط الشىء على وجهه». المفردات  
، ص ٢٩٥ (كب).

٤- ١. يجوز فيه البناء على المفعول، كما اختاره فى مرآة العقول. وفى «ج، د، ز، بر، بف»  
والوافى: + «الله». وفى البحار: + «له» .

٥- ٢. ثواب الأعمال، ص ٢٦٤، ح ٢، بسند آخر، وتمام الرواية فيه: «الكبرياء رداء الله، فمن  
نازعه شيئاً من ذلك كبّه الله فى النار». التهذيب، ج ٣، ص ٨٠، ح ٢٣٥، بسند آخر، من قوله:  
«ما من عبد مؤمن يدعو بهنّ» مع اختلاف يسير. مصباح المتهجّد، ص ٥١٨، مراسلاً عن إسحاق  
بن عمّار، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥١١، ح ٨٦٦٠؛ البحار، ج ٩٣، ص ٢٢١، ح  
٥.

٦- ٣. فى حاشية «ج»: «يمجد» فى الموضوعين .

٧- ٤. هكذا فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» والوافى ومرآة العقول. وفى المطبوع: +  
[[العلّى]].

مَالِكُ (۱) يَوْمَ الدِّينِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، مِنْكَ بَدَأَ (۲) الْخَلْقُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي (۳) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ  
وَلَا تَزَالُ، أَنْتَ اللَّهُ (۴) الَّذِي (۵) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَحَدٌ صَمَدٌ «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ (۶)  
كُفُوًا أَحَدٌ» (۷) أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ  
الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا  
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۸) أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ، وَالْكَبْرِيَاءُ  
رِدَاوَةٌ كَ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی در هر روز و شب سه بار خود را تمجید  
کند پس هر که خدا را تمجید کند بهمان نحو که او خودش را تمجید کرده و در حال شقاوت باشد  
خدای عز و جل او را بحال سعادت در آورد بگوید: «انت الله لا اله الا انت رب العالمين، انت الله  
لا اله الا انت الرحمن الرحيم، انت الله لا اله الا انت العزيز [العلی] الكبير، انت الله لا اله الا انت  
مالک يوم الدين، انت الله لا اله الا انت الغفور الرحيم انت الله لا اله الا انت العزيز الحكيم، انت  
الله لا اله الا انت منك بدء الخلق و اليک يعود، انت الله [الذی] لا اله الا انت لم تزل و لا تزال، انت  
الله لا اله الا انت خالق الخير و الشر، انت الله لا اله الا انت خالق الجنة و النار، انت الله لا اله الا  
انت احد صمد»

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

«، انت الله لا اله الا انت »

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ، هُوَ اللَّهُ  
الْخَالِقُ

« الباری »

الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

«- تا آخر سوره (حشر)- انت الله لا اله الا انت الكبير، و الكبرياء رداؤك» .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی خود را تمجید کند در هر شب و روز سه بار و هر که خدا را تمجید کند بدان چه خداوند خود را بدان تمجید کرده است و در حال شقاوت باشد خدایش به حال سعادت مبدل سازد، خداوند در تمجید خود می فرماید: توئی خدا که نیست شایسته پرستشی جز تو که پروردگار جهانیانی، توئی خدا که شایسته پرستشی نیست جز تو که بخشاینده و مهرورزی، توئی خدا که شایسته پرستشی نیست جز تو که با عزت (والا) و بزرگواری، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که مالک روز جزائی، توئی خدا شایسته پرستشی نیست که جز تو آمرزنده و مهربانی، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که با عزت و حکمتداری، توئی خدا شایسته پرستشی نیست جز تو که آغاز آفرینش از تو است و به سوی تو بر می گردد، توئی خدا (که) نیست شایسته پرستشی جز تو همیشه بودی و پیوسته هستی، توئی خدا (که) نیست شایسته پرستشی جز تو آفریننده هر خوب و بدی، توئی خدا نیست شایان پرستش

جز تو که آفریننده بهشت و دوزخی، توئی خدا نیست شایسته پرستشی جز تو یگانه ای و بی نیاز، نه زاده است و زائیده نشده است، و نمی باشد برای او همتا هیچ کس، توئی خدا نیست شایسته پرستش جز تو ملک قدوس سلام مؤمن عزیز جبار متکبر، منزّه باد خدا از آنچه شریک او سازند، او است خدای آفریننده و جان بخش و صورت گر، از آن او است همه نام های نیکوتر، تسبیح گویدش هر آنچه در آسمانها و زمین است و او است عزیز و با حکمت (تا آخر سوره) توئی خدا نیست شایسته پرستشی جز تو که بزرگواری و بزرگی برازنده تو است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که خدای تبارک و تعالی خود را در اوقات شب و روز خود را سه بار ستایش و تمجید کند پس هر کس خداوند را به گونه ای که خودش تمجید کرده ستایش کند اگر در حال شقاوت باشد خداوند او را سعادت مند سازد، خداوند در تمجید خود می فرماید: توئی خدا که نیست شایسته پرستشی جز تو که پروردگار جهانیانی، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که بخشاینده و مهرورزی، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که باعزت (والا) و بزرگواری، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که مالک روز جزائی، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که آمرزنده و مهربانی، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که عزت و حکمت داری، توئی که شایسته پرستشی نیست جز تو که آغاز آفرینش از توست و همه به سوی تو بازمی گردند شایسته پرستشی جز تو نیست همیشه بوده ای و پیوسته هستی، توئی که شایسته پرستشی جز تو نیست آفریننده هر خوب و بدی، توئی که نیست شایسته پرستشی جز تو که آفریننده بهشت و دوزخی، نیست شایسته پرستشی جز تو یگانه ای و بی نیاز، نه زاده است و زائیده نشده است، و برای او همتائی نیست شایسته پرستش نیست جز تو ملک قدوس سلام مؤمن عزیز جبار متکبر، منزّه باد

خدا از آنچه شریک او سازند، اوست خدای آفریننده و جان بخش و صورت گر، از آن اوست همه نام های نیکوتر، تسبیح گویدش هر آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز و باحکمت (تا آخر سوره) نیست شایسته پرستشی جز تو که بزرگواری و بزرگی برازنده توست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن موثق، و فی ثواب الأعمال، عن زرارة بن أعین، و فیہ مکان العزیز الکبیر العلی الکبیر، و فیہ لم تلد و لم تولد و لم یکن لک کفوا أحد، و فی آخره أنت الله الخالق الباری المصور، لک الأسماء الحسنی یسبح لک ما فی السماوات، و الأرض، و أنت العزیز الحکیم . قوله علیه السلام: منک بدأ الخلق مهموزا علی صیغة فعل الماضی ای ابتداء خلقهم، أو علی صیغة المصدر، و قد یقرأ غیر مهموز ای ظهر الخلق.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۹۶

\*\*\*\*\*

**(۳۶) بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

**۱- الحدیث**

٣٢٦٢/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ:

ص: ٤٠٦

- ١- ٥ . فى «بف» وحاشية «ج»: «ملك» .
- ٢- ٦ . يمكن قراءته بسكون الدال على أنه مبتدأ مؤخر . وقال فى مرآة العقول : «قوله عليه السلام : منك بدأ الخلق ، مهموزا على صيغة فعل الماضى ، أى ابتداء خلقهم . أو على صيغة المصدر . وقد يقرأ غير مهموز ، أى ظهر الخلق » .
- ٣- ٧ . فى «د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافى : - «الذى» .
- ٤- ٨ . فى «ز»: - «لم تزل ولا تزال أنت الله» .
- ٥- ٩ . فى «د ، بف» والوافى والمحاسن : - «الذى» .
- ٦- ١ . فى الوافى والمحاسن : «لم تلد ولم تولد ولم يكن لك» .
- ٧- ٢ . الإخلاص (١١٢) : ٣ - ٤ .
- ٨- ٣ . الحشر (٥٩) : ٢٣ - ٢٤ . وفى بعض النسخ والمطبوع : + «إلى آخر السورة» . والحذف مطابق لنسخة «ج ، بر ، بع ، جس ، جف ، جك» و الوافى والمحاسن . وهو الصحيح ؛ لأن هذه الآية نفسها آخر السورة .
- ٩- ٤ . المحاسن ، ص ٣٨ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٤١ ، عن ابن فضال . ثواب الأعمال ، ص ٢٨ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد ، عن ابن فضال ، عن عبد الله بن بكير ، عن زرارة بن أعين ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير . راجع : التهذيب ، ج ٣ ، ص ٨٠ ، ح ٢٣٤ ؛ والمقنعة ، ص ١٢٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥١٢ ، ح ٨٦٦١ ؛ البحار ، ج ٩٣ ، ص ٢٢١ ، ح ٣ .
- سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «مَا مِنْ شَيْءٍ أَعْظَمَ ثَوَابًا (١) مِنْ شَهَادَةِ أَنْ (٢) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ (٣) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَعْدِلُهُ (٤) شَيْءٌ (٥)، وَلَا يَشْرِكُهُ (٦) فِي الْأُمُورِ (٧) أَحَدٌ» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام میفرمود: هیچ چیز ثوابش بزرگتر از این نیست که انسان گواهی دهد بیگانگی خداوند (و لا اله الا الله بگوید) همانا با خداوند عز و جل هیچ چیز برابری نکند، و احدی با او در کارها شرکت نجوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی حمزه گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: هیچ چیز نیست که ثوابش بیشتر باشد از گواهی به اینکه بگوید: «لا اله الا الله» یعنی «گواهی دهد به یگانگی خداوند» راستی که چیزی با خدا عز و جل برابر نیست و در هیچ امری احدی با او شریک نیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- ابی حمزه گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

هیچ چیزی ثوابش بیشتر از گواهی به یگانگی خداوند نیست به اینکه بگوید: «لا اله الاّ الله» یعنی «گواهی دهد به یگانگی خداوند» راستی که چیزی با خدای عزّ و جلّ برابر نیست و در هیچ کاری هیچکس با او شریک نیست.

ترجمه آیت الّلهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی مشهور. إن الله لا يعدله شيء كأنه تعليل لما مضى فإنه إذا لم يعدل الله شيء، لا يعدل ما يتعلق بالوحيته و وحدانيته شيء، و هذا الذكر أعظم ما يتعلق به من الأذكار إذ تدل على اتصافه بجميع الصفات الكمالية، و على نفى الشريك، و الأنداد عنه، و على احتياج كل موجود سواه إليه، و لذا صارت من بين جميعها سببا للدخول في الإسلام، و توقف عليها صحة سائر العبادات و يحتمل أن يكون بيانا لكيفية التهليل الذي ليس شيء أعظم ثوابا منه بأن يكون المقصود منه هذا المعنى الذي هو التوحيد الكامل، و على هذا الوجه يمكن أن يقرأ ان بالفتح عطف بيان لقوله: إن لا إله إلا الله و في توحيد الصدوق، و ثواب الأعمال لأن الله فهو يؤيد الأول لا يعدله شيء أي في كمال الذات، و الصفات و لا يشركه في الأمور أحد في صفات الأعمال له الحكم، و الأمر، و في ثواب الأعمال في الأمر.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*



## ٢- الحديث

١٩٣ / ٢

٣٢٦٣/٢. عَنْهُ (٩)، عَنِ الْفُضَيْلِ (١٠) بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ (١١)، عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَّافِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ قَالَ: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" غُرِسَتْ (١٢) لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَأْقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، مَنْبُتُهَا (١٣) فِي ٠٠٠ ٠٠٠

ص: ٤٠٧

- 
- ١- ٥. في المحاسن: - «ثوابا» .
  - ٢- ٦. في الوافي: - «أن» .
  - ٣- ٧. في المحاسن والتوحيد وثواب الأعمال: «لأن» .
  - ٤- ٨. في المحاسن: «لم يعدله» .
  - ٥- ٩. في مرآة العقول، ج ١٢، ص ١٩٧: «إنَّ الله لا يعدله شيء، كأنَّه تعليل لما مضى... ويحتمل أن يكون بيانا لكيفية التهليل الذي ليس شيء أعظم ثوابا منه، بأن يكون المقصود منه هذا المعنى الذي هو التوحيد الكامل. وعلى هذا الوجه يمكن أن يقرأ: «أنَّ» بالفتح عطف بيان لقوله: «أن لا إله إلا الله»، وفي التوحيد للصدوق و ثواب الأعمال: «لأنَّ الله» فهو يؤيد الأول» .
  - ٦- ١٠. في «بس»: «ولا يشاركه» .
  - ٧- ١١. في التوحيد وثواب الأعمال: «الأمر» .
  - ٨- ١٢. المحاسن، ص ٣٠، كتاب ثواب الأعمال، ح ١٥، عن محمد بن عليّ، عن أبي الفضيل . وفي التوحيد، ص ١٩، ح ٣؛ وثواب الأعمال، ص ١٧، ح ٨، بسند آخر عن الحسن بن عليّ بن

فضال ، عن أبي حمزة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٥٩ ، ح ٨٥٣٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٠٨ ، ح ٩١٣٠ .

٩-١ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق ؛ فقد روى أحمد بن محمد بن خالد الخبير فى المحاسن ، ص ٣٠ ، ح ٦١ ، عن الفضيل بن عبد الوهاب رفعه قال : حدّثنى إسحاق بن عبيد الله بن الوليد الوصّافى ، إلى آخر السند .

١٠-٢ . فى «د ، بف» وحاشية «ج» : «الفضل» . وفى حاشية «ج» : «المفضل» .

١١-٣ . فى «ج ، ز ، بف ، جر» وثواب الأعمال : «عبدالله» . فى حاشية «بر ، بف» : «عمّار» . وأما ما ورد فى المحاسن و«بس» من «إسحاق بن عبيد الله بن الوليد الوصّافى» ، فالظاهر وقوع التحريف فيه ؛ بجواز النظر من «عبيدالله» الأول إلى «عبيدالله» الثانى ؛ فإن المذكور فى كتب الرجال هو عبيد الله بن الوليد الوصّافى ، دون إسحاق بن عبيدالله . راجع : رجال النجاشى ، ص ٢٣١ ، الرقم ٦١٣ ؛ رجال البرقى ، ص ١٠ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٣٤ ، الرقم ٣١٩٤ .

١٢-٤ . فى حاشية «ج» : «نبت» .

١٣-٥ . فى مرآة العقول : «قد يقرأ : مُنْبَتِهَا ، بضمّ الميم وفتح الباء ، أى الثمرة التى تنبت منها» .

مِسْكٍ (١) أَيْضَ ، أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ ، وَ أَشَدَّ بِيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ ، وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ ، فِيهَا أَمْثَالُ تُدِيٍّ (٢) الْأَبْكَارِ ، تَعْلُو (٣) عَنْ (٤) سَبْعِينَ حُلَّةً (٥) .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» .

وَ قَالَ : «خَيْرُ الْعِبَادَةِ (٦) الْإِسْتِغْفَارُ ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِي كِتَابِهِ : «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» (٧) .» (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که «لا اله الا الله» بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته شود که از یاقوت سرخ باشد، و بن آن درخت در مشک سفید است، و (میوه اش) از غسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است، و در آن درختها است مانند پستانهای دوشیزه گان که در زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهترین عبادت گفتن «لا اله الا الله» است. و فرموده است: استغفار بهترین عبادت است (یعنی مجموع این دو از بهترین عبادات است) و اینست گفتار خدای عز و جل در قرآن (که فرماید): پس بدان که همانا نیست معبودی جز خدا و آمرزش خواه برای گناه خویش» (سوره محمد آیه ۱۹).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که بگوید: «لا اله الا الله» برای او در بهشت درختی کاشته شود از یاقوت سرخ که بنش از مشک سفید برآمده و از غسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است و در آن باشد نمونه های پستان دوشیزگان که در زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد (و بر آن درخت برآمده باشد هفتاد جامه بهشتی خ ل). رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بهترین عبادت گفتن: «لا اله الا الله» است. و فرموده است: بهترین عبادت استغفار است و این است قول خدا عز و جل در قرآنش (۲۲ سوره محمد): «و بدان که راستش این است که نیست شایسته پرستشی جز خدا و آمرزش خواه از گناه خود».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:هرکس بگوید:«لا اله الا الله»برای او در بهشت درختی از یاقوت سرخ کاسته شود که بنش از مشک سفید برآمده و از عسل شیرین تر و از برف سپیدتر و از مشک خوشبوتر است و در آن نمونه هائی از پستان دوشیزگان باشد که در زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:بهترین عبادت گفتن:«لا اله الا الله»است.

و فرموده است:بهترین عبادت استغفار است و این است قول خدای عزّ و جلّ در آن:«و بدان که راستش این است که نیست شایسته پرستشی جز خدا و آمرزش خواه از گناه خود(محمد/۲۲)».

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول مرفوع. من یاقوتة من ابتدائية و قيل بيانية أى من یاقوتة واحدة منبتها وصف لأرض الجنة فى طيبها، و ريحها أحلى من العسل أى ثمرتها أحلى، أو وصف للشجرة باعتبار ثمرتها فالإسناد مجازى، و قد يقرأ منبتها بضم الميم و فتح الباء أى الثمرة التى تنسب منها أمثال ثدى الأبكار قد يقرأ ثدى كحلى بضم الثاء، و كسر الدال، و تشديد الياء جمع الثدى، و فى ثواب الأعمال فيها ثمار أمثال أثناء الأبكار و فى القاموس: الثدى و يكسر خاص بالمرأة أو عام، و يؤنث، و الجمع أئد، و ثدى كحلى تعلو أى ترتفع منفصلا، أو منفتحاً أو كاشفاً أو علوا ناشيا عن سبعين حلة و الحاصل أن فى جوف هذه الثمرة سبعون حلة يلبسها أهل الجنة و هذا نوع آخر من ثمرها غير ما مر. و قيل المراد أن

ثمرتها شبيهة بثدى بكر تكون تحت سبعين حجابا تحفظها عن الغبار و الكثافة، و نظر الأجانِب مبالغة في صفاء تلك الثمرة، و طراوتها، و في نسخ ثواب الأعمال تفلق بالفاء ثم القاف أى تشق، و هو أظهر، و لا استبعاد في كون الحلة أيضا من ثمرات الجنة، و يؤيده ما رواه الصدوق ره في المجالس بإسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام قال إن في الجنة شجرة يخرج من أعلاها الحلل، و من أسفلها خيل بلق مسرجة ملحمة ذوات أجنحة لا تروث، و لا تبول، إلى آخر الخبر. و روى البرقى في المحاسن، بإسناده عن الباقر، و الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و الذى نفس محمد بيده أن فى الجنة لشجرا يتصفق بالتسييح بصوت لم يسمع الأولون، و الآخرون بمثله يثمر ثمرا كالرمان تلقى الثمرة إلى الرجل فيشقها عن سبعين حلة الخبر، و التشبيهان متقاربان، فإن الرمان شبيهه بالثدى، و هو مؤيد لنسخة ثواب الأعمال. و روى السيد بن طاوس، فى كشف اليقين بإسناده إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لما أدخلت الجنة رأيت الشجرة تحمل الحلى، و الحلل أسفلها خيل بلق، و أوسطها الحور العين، و فى أعلاها الرضوان، قلت يا جبرئيل لمن هذه الشجرة، قال: هذه لابن عمك أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام إذا أمر الله الخليفة بالدخول إلى الجنة، يؤتى بشيعة على حتى ينتهى بهم إلى هذه الشجرة فيلبسون الحلى، و الحلل، و يركبون الخيل البلق، و ينادى مناد هؤلاء شيعة على صبروا فى الدنيا على الأذى فحبوا هذا اليوم، و مثله كثير، و فى القاموس: الحلة بالضم إزار و رداء برداء، و غيره، و لا يكون حلة إلا من ثوبين أو ثوب له بطانة، و قد مر شرح آخر الخبر فى باب الاستغفار. و قيل: يحتمل أن يكون المراد أن مجموع التوحيد، و الاستغفار من حيث المجموع خير العبادة. لكن فيه شىء، لأنك قد عرفت أن التوحيد وحده خير العبادة فما الفائدة فى ضم الاستغفار معه، و الحكم على المجموع بالخيرية. و يمكن الجواب: بأن الخيرية تقبل التشكيك فهذا الفرد منها أكمل من السابق. و يحتمل أن يكون المراد أن كل واحد منهما خير العبادة، أما الأول: فلما عرفت، و أما الثانى: فلأن الاستغفار فى نفسه عبادة، لكونه غاية الخشوع و التذلل، و الرجعة إليه سبحانه، و مع ذلك سبب لمحو الذنوب الصغيرة، و الكبيرة جميعا الذى يوجب طهارة النفس، و

حصول القرب إليه سبحانه لأن المعصية مانعة منه، و أما غيره من العبادات وإن كان مكفرا للذنوب،  
لكن ليس بهذه المثابة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ١٩٨

\*\*\*\*\*

ص: ٤٠٨

- 
- ١-٦ . فى «بف» وحاشية «ص»: «مسكن» .
- ٢-٧ . «الثدى»: للمرأة، وقد يقال فى الرجل أيضا . قاله ابن السكيت . والجمع أئدٍ وأئدىّ، وربّما جمع على: ثداء. المصباح المنير، ص ٨٠ (ثدى).
- ٣-٨ . فى «ز»: «تعلق». وفى «بف» وحاشية «ج»: «تعلوبه». وفى المحاسن وثواب الأعمال : «تفلق» .
- ٤-٩ . فى شرح المازندراني: «من» .
- ٥-١٠ . فى مرآة العقول: «تعلو: أى ترفع منفصلاً أو منفتحاً أو كاشفاً، أو علوا ناشيا عن سبعين حلّة والحاصل: أنّ فى جوف هذه الثمرة سبعين حلّة يلبسها أهل الجنّة، وهذا نوع آخر من ثمرها غير ما مرّ . وقيل: المراد أنّ ثمرتها شبيهة بثدى بكر تحت سبعين حجبا تحفظها عن الغبار والكثافة ونظر الأجانب، مبالغة فى صفاء تلك الثمرة وطراوتها . وفى نسخ ثواب الأعمال: تفلق بالفاء ثم القاف، أى تشقّ وهو أظهر . ولا استبعاد فى كون الحلّة أيضا من ثمرات الجنّة». و«الحلّة»: إزار ورداء بُرد أو غيره . ولا تكون حلّة إلاّ من ثوبين، أو ثوب له بطانة . القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٣٠٤ (حلل).
- ٦-١ . فى «بف» وشرح المازندراني: + «قول لا إله إلاّ الله و» .
- ٧-٢ . محمّد (٤٧): ١٩ .

٨-٣ . المحاسن ، ص ٣٠ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ١٦ ، وفيه: «عن الفضيل بن عبد الوهّاب رفعه ، قال : حدّثني إسحاق بن عبيدالله بن الوليد الوصّافي رفعه» . وفي ثواب الأعمال ، ص ١٦ ، ح ٥ ، بسنده عن الفضيل بن عبد الوهّاب ، إلى قوله : «سبعين حلّة» . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب الاستغفار ، ح ٣٢٢٦ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ المحاسن ، ص ٢٩١ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٤٤١ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيه ما من قوله : «خير العبادة قول لا إله إلا الله» وفي كلّها مع اختلاف يسير . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب التسبيح والتهليل والتكبير ، ح ٣٢٣١ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفي التوحيد ، ص ١٨ ، ح ٢ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٧ ، ح ١٠ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية في الثلاثة الأخيرة : «خير العبادة قول لا إله إلا الله» . الجعفریات ، ص ٢٢٨ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيه : «خير الدعاء الاستغفار ، وخير العبادة قول لا إله إلا الله» ؛ وفيه أيضا ، بنفس الإسناد هكذا : «سيّد القول لا إله إلا الله ، وخير العبادة الاستغفار» الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٦٠ ، ح ٨٥٣٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٠٩ ، ح ٩١٣١ ؛ البحار ، ج ٨ ، ص ١٨٣ ، ح ١٤٦ ، إلى قوله : «تعلو عن سبعين حلّة» .

### (٣٧) باب من قال: لا إله إلا الله و الله أكبر

#### ١- الحديث

٣٢٦٤/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، رَفَعَهُ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ يَعْقُوبَ الْقُمِّيِّ (١):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «تَمَنَّ الْجَنَّةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بهای بهشت (گفتن): « لا اله الا الله و الله اكبر ». است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: بهای بهشت گفتن: لا اله الا الله و الله اكبر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: بهای بهشت، گفتن: لا اله الا الله و الله اكبر است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: مرفوع. الله أكبر أى من كل شىء أو من أن يوصف، و البائع هو الله سبحانه، و المشتري هو العبد، و الثمن هذه الكلمة الشريفة مع شرائطها، و منها الإقرار بالرسالة و الولاية لأهلها، قال فى النهاية: فى حديث الأذان الله أكبر معناه الكبير فوضع أفعل موضوع فعيل، و قيل: معناه الله أكبر من كل شىء، أى أعظم فحذفت من لوضوح معناها، و أكبر خير، و الإخبار لا ينكر حذفها، و قيل معناه الله أكبر من أن يعرف كنه كبريائه، و عظمته، و إنما قدر له ذلك و أول، لأن أفعل فعلى يلزمه الألف و اللام، أو الإضافة كالأكبر و أكبر القوم انتهى، و أقول: قد مر معناه فى كتاب التوحيد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٠

\*\*\*\*\*

**(٣٨) بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ**

**١- الحديث**

٣٢٦٥/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طُوبَى لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِكَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل برسول خدا گفت: خوشا بحال هر کس از امت تو که بگوید: « لا اله الا الله وحده وحده وحده. ».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: خوشا بر هر که از امتت بگوید: لا اله الا الله وحده وحده وحده

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خوشا بحال آنکس از امتت که بگوید: لا اله الا الله وحده وحده وحده.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل، وفي النهاية فيه فطوبى للغرباء، طوبى اسم الجنة وقيل هي شجرة فيها، وأصلها فعلى من الطيب فلما ضمت الطاء انقلبت الواو ياء وفيه طوبى للشام المراد بها ههنا فعلى من الطيب لا الجنة، ولا الشجرة، وقال: يقال جلس وحده، ورأيته وحده أى منفردا، وهو منصوب عند أهل البصرة على الحال أو المصدر، وعند أهل الكوفة على الظرف كأنك قلت أوحده رؤيتي إيجادا أى لم أر غيره وهو أبدا منصوب انتهى، والحاصل أن الوحدة مصدر، ونصبه هنا إما بنيابة الظرف بتقدير مع وحده، أو بنيابة الحال بتقدير منفردا وحده، وعلى التقديرين هنا للتأكيد، والتكرير للمبالغة، والإشارة إلى الوحدة فى الخلق، واستحقاق العبادة والتفرد فى الأمر والحكم، أو إلى نفى الشرك فى الألوهية، والنبوة، والإمامة فإن إنكارهما من الشرك كما مر، أو إلى توحيد الذات، والصفات والأفعال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠١

\*\*\*\*\*

ص: ٤٠٩

---

١-١. الظاهر أن يعقوب القمى، هو يعقوب بن عبد الله بن سعد الأشعري المذكور فى رجال البرقى، ص ٢٨، ويعقوب هذا، ذكره بعض مصادر العامة وذكر من جملة رواة جرير بن عبد الحميد، أنظر على سبيل المثال: الجرح والتعديل، ج ٩، ص ٢٥٧، الرقم ١٦٥٢٩؛ تهذيب الكمال، ج ٣٢، ص ٣٤٤، الرقم ٧٠٩٣. والمحتمل قويا فى ما نحن فيه أن الصواب هو «جرير» بدل «حريز». وتصحيح «جرير» ب «حريز» بعد تكرار حريز فى كثير من الأسناد، واتحاد طبقة العنوانين، سهل جدا.

٢-٢ . التوحيد، ص ٢١، ح ١٣؛ وثواب الأعمال، ص ١٨، ح ١٢، بسند آخر، وتمام الرواية فيهما : «قول لا إله إلا الله ثمن الجنة»؛ وفيه، ص ١٦، نفس الباب، ح ٤، بسند آخر عن النبي صلى الله عليه وآله هكذا: «ثمن الجنة لا إله إلا الله». وراجع: الأمالى للطوسى، ص ٥٦٩، المجلس ٢٢، ح ٤ الوافى، ج ٩، ص ١٤٥٥، ح ٨٥٢٧؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٩٠، ح ٩٠٨٣.

٣-٣ . المحاسن، ص ٣٠، كتاب ثواب الأعمال، ح ١٧، عن أبيه، عن علي بن النعمان . التوحيد، ص ٢١، ح ١١، بسند آخر، مع اختلاف . وفيه أيضا، ح ١٠؛ وثواب الأعمال، ص ١٩، ح ١، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام الوافى، ج ٩، ص ١٤٦٥، ح ٨٥٤٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢١٢، ذيل ح ٩١٤١.

### (٣٩) باب من قال: لا إله إلا الله وحده...

#### إشاره

٥١٨/٢

٣٩ \_ بَابُ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ (١) عَشْرًا

#### ١- الحديث

٣٢٦٦/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ؛ وَعَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ \_ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا \_ : "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَ يُحْيِي (٢)، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" كَانَتْ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ (٣) ذَلِكَ الْيَوْمَ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الکریم بن عتبه گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: هر که پیش از زدن آفتاب و هم پیش غروب آفتاب ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير». کفاره گناهان آن روزش گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عبد الکریم بن عتبه که از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر که پیش از بر آمدن خورشید و هم پیش از غروب خورشید ده بار بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، از آن او است ملک و از آن او است سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند و او است زنده ای که نمیرد، به دست او است هر خیر و او است بر هر چه توانا» کفاره گناهان آن روزش گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- عبد الکریم بن عتبه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

هرکس پیش از برآمدن خورشید و غروب آن ده بار بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، شریک ندارد، از آن اوست ملک و از آن اوست سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند و اوست زنده ای که نمیرد، به دست اوست هر خیری و اوست که به هر چیزی تواناست» کفاره گناهان آن روزش باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و عتبه بضم العین و سکون التاء، و رواه البرقی فی المحاسن، عن أبیه، و عمرو بن عثمان، و ایوب بن نوح جمیعا، عن ابن المغیره إلى آخر الخبر، إلا أنه لیس فیہ و یمیت و یحیی . و أقول: هذه التهلیلات باختلافها متواترة بالمعنی رواها العامة، و الخاصة فی مواطن متعددة، فمما رواه العامة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: من قال - لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك، و له الحمد، و هو علی کل شیء قدير - عشر مرات كان کمن أعتق أربعة أنفس من ولد إسماعیل قال الأبى: فیہ دلالة علی أن العرب تسترق. له الملك إشارة إلى قوله تعالی

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

فالملك الحقيقي مختص به، و الملك الظاهري الواقعي من النبوة و الإمامة بيده، و الملك الذى يحصل بالتغلب أيضا بتقديره، و تمكينه، يعطيه من يشاء برفع الموانع، و أن يخليه و اختياره لا بأن يجبره عليه، و يصرفه عن يشاء و له الحمد أى الحمد مختص به، لأن النعمة كلها مخلوقة له، و هو مسبب الأسباب، و مولى النعم. و كلها بتقديره، و تدبيره يحيى و يميت و يميت و يحيى كان الإحياء أو لا فى الدنيا، و الإمامة أولا فيها، و الإمامة الثانية فى القبر فتدل ضمنا على إحياء آخر، و لما كانت مدة تلك الحياة قليلة، لم يذكرها صريحا، و الإحياء ثانيا فى الآخرة، و إنما لم يتعرض للأحياء و الأمانة فى الرجعة لعدم عمومها و شمولها لكل أحد، مع أنه يحتمل أن تكون الأمانة الثانية إشارة إليه، و لا يبعد أن يكون المراد بكل من الفقرتين، جنسى الإمامة و الإحياء، و التكرير لبيان استمرارهما، و كثرتهما بيده الخير أى كلما يصدر عنه فهو خير، و إن كان بحسب الظاهر شرا، كما ورد فى الدعاء، الخير فى يديك، و الشر ليس إليك. كانت كفارة لذنوبه ذلك اليوم لعل المراد باليوم اليوم مع ليلته، فيكون ما قاله قبل طلوع الشمس، كفارة لذنوب الليل، و ما قاله قبل غروبها كفارة لذنوب اليوم، و لو كان المراد اليوم فقط كان ناظرا إلى قبل غروبها، و أحال الأول على الظهور، و الظاهر أن المراد بالذنوب أعم من الصغيرة و الكبيرة، و قيل: لا يبعد تخصيصها بالصغيرة لأن الكبيرة لا يكفرها إلا التوبة، أو فضل الله تعالى، و يؤيد هذا التخصيص، قوله فى الخبر الآتى، و لم تحط به كبيرة من الذنوب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٦٧/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عُمَرَ (٥) بْنِ مُحَمَّدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ صَلَّى الْغَدَاةَ (٦)، فَقَالَ  
 \_ قَبْلَ أَنْ يَنْقُضَ (٧) ...»

١- ٤ . فى «ز ، ب ف» وحاشية «ج» : «له الملك وله الحمد ، يحيى ويميت ، ويميت ويحيى ، وهو حى لا يموت ، بيده الخير ، وهو على كل شىء قدير» . وفى «ص» : «له الملك وله الحمد ، يحيى ويميت ، بيده الخير ، وهو على كل شىء قدير» . وفى «بر» : «له الملك وله الحمد ، يحيى ويميت ، وهو حى لا يموت ، بيده الخير ، وهو على كل شىء قدير» .

٢- ١ . فى المحاسن والفقيه : - «ويميت ويحيى» .

٣- ٢ . فى المحاسن والفقيه : + «فى» .

٤- ٣ . المحاسن ، ص ٣٠ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ١٨ ، عن أحمد ، عن أبيه وعمرو بن عثمان وأيوب جميعا ، عن ابن المغيرة . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٥ ، ح ٩٨٠ ، معلقا عن عبدالكريم بن عتبة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٤٩ ، ح ٨٧٣٦ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٧٧ ، ح ٨٤٨٥ .

٥- ٤ . فى «ب» : «عمرو» .

٦- ٥ . «الغداة» : ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس . مجمع البحرين ، ح ١ ، ص ٣١٤ (غدا) .

٧- ٦ . هكذا فى حاشية «ص ، ب ف» والمطبوع والوافى وهو الأنسب . وفى «ب» وحاشية «ج ، د ،

ص ، بر» : «أن يقبض» . وفى سائر النسخ ومرآة العقول والبحار والوسائل وفلاح السائل : «أن

ينقض» . وفى «بر» : «أن ينقبض» . قال فى المرأة : «النقض : الهدم . واستعير هنا لتغيير وضع

الركبتين عن الحالة التى كانتا عليها فى حال التشهد والتسليم» . والنقض ، بالفاء : التحريك . راجع

: لسان العرب ، ج ٧ ، ص ٢٤٠ ؛ المصباح المنير ، ص ٦١٨ (نقض) .

رُكْبَتَيْهِ (١) عَشْرَ مَرَّاتٍ \_ : "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ

، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي (٢)، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ (٣)، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" وَفِي الْمَغْرِبِ

مِثْلَهَا، لَمْ يَلْقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَبْدًا (٤) بِعَمَلٍ (٥) أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِهِ إِلَّا مَنْ جَاءَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ (٦) . (٧)



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که نماز صبح بخواند و پیش از آنکه زانوهای را حرکت دهد (یعنی از آن حال که در وقت سلام نماز داشته تغییر نکند) ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی [و هو حی لا یموت] بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير». و در نماز مغرب نیز چنین کند هیچ بنده ای خدای عز و جل را بکرداری بهتر از کردار او دیدار نکند مگر آن کس که مانند کار او (بدرگاه خدای عز و جل کاری) آورده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که نماز بامداد گذارد و پیش از آنکه دو زانو را از زمین بردارد ده بار بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، از آن او است ملک، و از آن او است سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند (و او است زنده ای که نمیرد) به دست او است هر خیر و او است به هر چیزی توانا» و در مغرب همچنان کند، هیچ بنده ای خدا عز و جل را به کرداری بهتر از کردار او برخوردار نکند مگر کسی که به مانند او کار کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

هرکس در بامداد نماز گذارد پیش از آنکه دو زانو را از زمین بردارد ده بار بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، شریک ندارد، از آن اوست ملک، و از آن اوست سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند (و اوست زنده ای که نمیرد) به دست اوست، هر خیر و اوست به هر چیزی توانا» و در مغرب همچنان ادامه دهد، هیچ بنده ای خدای عزّ و جلّ را به کرداری بهتر از کردار او برخورد نکند مگر کسی که به مانند او کار کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. قبل أن ينقض ركبته النقض الهدم، وأستعير هنا لتغيير وضع الركبتين عن الحالة التي كانتا عليها في حال التشهد، و التسليم، و في بعض النسخ أن يقبض و هو قريب من الأول، و المراد قبضهما بإرادة القيام، قوله إلا من جاء بمثل عمله إن قيل: الاستثناء يفيد، أن عمل من جاء بمثل عمله، أفضل من عمله، و المثلية تقتضى المساواة فينهما تناف، قلت: المراد بالأفضلية هنا المساواة مجازاً، كما يقال: ليس في البلد أفضل من زيد، و المراد نفي المساواة، و أنه أفضل ممن عداه، و هذا شائع فالمعنى لم يلق الله عز و جل عبد يعمل مساو لعمله في الفضيلة و الكمال، إلا من جاء بمثل عمله،

وقيل: المراد فى المستثنى بعض ما جاء بمثل عمله، فإن الاستثناء لا يفيد العموم فى المستثنى،  
فالأفضل من جاء بمثل عمله، وزاد عليه، والأول أظهر و المراد بالملاقاة عند الموت أو فى القيامة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٤

\*\*\*\*\*

## (٤٠) باب من قال : أشهد أن لا إله إلا الله وحده...

### ١- الحديث

٣٢٦٨/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ (٨)، عَنْ

ص: ٤١١

١-١ . فى «بر ، بف» : «وركيه» . والوَرِكُ : ما فوق الفخذ .

٢-٢ . فى «ب» : + «ويميت ويحيى» .

٣-٣ . فى «ص» : - «وهو حتى لا يموت» .

٤-٤ . فى «ب» : - «عبد» .

٥-٥ . فى الوافى» : - «بعمل» .

٦-٦ . فى الاستثناء إشكال ؛ ظاهره يفيد أن عمل من جاء بمثل عمله أفضل من عمله ، والمثلية تقتضى المساواة وبينهما منافاة . أجب عنه المازندراني والمجلسي بأن المراد بالأفضلية هنا المساواة مجازا ، كما يقال : ليس فى البلد أفضل من زيد ، والمراد نفى المساواة وأنه أفضل ممن عداه ، وهذا شائع ، فيكون المقصود : لم يلق الله عز وجل عبد يعمل عملاً مساوياً لعمله فى الفضيلة والكمال إلا من جاء بمثل عمله . وأما الفيض فإنه أجب بأن المعنى : إلا من جاء مع ذلك العمل بمثل عمله

، فلاتنافى بين الأفضليّة والمماثلة ؛ إذ الفضل من جهة عمله الآخر . راجع : شرح المازندراني، ج ١ ، ص ٢٧٤ ؛ الوافي، ج ٩ ، ص ١٥٥ ؛ مرآة العقول، ج ١٢ ، ص ٢٠٤ .

٧-٧ . فلاح السائل، ص ٢٣١ ، الفصل ٢٣ ، بإسناده عن الكليني الوافي، ج ٩ ، ص ١٥٤٩ ، ح ٨٧٣٧ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٤٧٧ ، ح ٨٤٨٤ ؛ البحار، ج ٨٦ ، ص ٩٧ ، ضمن ح ٥ .

٨-٨ . الخبر رواه البرقي في المحاسن ، ص ٤٠ ، ح ٤٧ ، بسنده عن ابن أبي عمير، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي عبيدة الحدّاء . ورواه الشيخ الصدوق أيضا في الأمالي ، ص ٦٠٧ ، المجلس ٨٨ ، ح ١٥ ، بسنده عن محمّد بن أبي عمير ، عن سعد بن أبي خلف اللزّام \_ والصواب «الزّام» \_ عن أبي عبيدة . فلا يبعد القول بوقوع التصحيف في ما نحن فيه ، وأنّ الصواب هو «سعد» والمراد به سعد بن أبي خلف الذي روى ابن أبي عمير كتابه ووردت روايته عنه في بعض الأسناد . راجع : رجال النجاشي ، ص ١٧٨ ، الرقم ٤٦٩ ؛ معجم رجال الحديث، ج ٨ ، ص ٣٩٤ \_ ٣٩٦ .

أبي (١) عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَالَ: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ"، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفٍ (٢) حَسَنَةً». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر عليه السلام فرمود: هر که بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله». خداوند برای او هزار هزار حسنه بنويسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٨٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۱- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: هر که گوید: گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، و گواهم که محمد بنده و رسول او است» خدا برایش هزار هزار حسنه بنویسد.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- امام باقر علیه السلام، فرمود: هر کس بگوید: «گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، شریک ندارد، و گواهم که محمد بنده و رسول اوست» خدا برایش هزار هزار حسنه بنویسد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن علی الظاهر، إذ الظاهر أن سعيدا هو ابن غزوان لرواية ابن أبي عمير عنه ألف حسنة، في بعض النسخ ألف ألف حسنة، ويمكن أن تكون نسبة الكتابة إلى الله على المجاز لأنه الأمر بذلك، و الكاتب هو الملك.

## ٤١\_ بَابُ مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

### إشاره

وَحَدَّثَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (٤)

### ١- الحديث

٣٢٦٩/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ (٥) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي (٦) كُلِّ يَوْمٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ (٧): "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا (٨) صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا"، كَتَبَ اللَّهُ

ص: ٤١٢

---

١-١. في الوسائل: - «أبي». وهو سهو. راجع: رجال النجاشي، ص ١٧٠، الرقم ٤٤٩؛ رجال

البرقي، ص ١٨؛ رجال الطوسي، ص ١٣٥، الرقم ١٤١٠.

٢-٢. في «ب، د، ص، بر، بس، بف» والوافي ومرآة العقول والوسائل: - «ألف».

٣-٣. المحاسن، ص ٤٠، كتاب ثواب الأعمال، ح ٤٧؛ والأمالى للصدوق، ص ٦٠٧،

المجلس ٨٨، ح ١٥، بسند آخر عن محمد بن أبي عمير، عن سعد بن أبي خلف، عن أبي عبيدة

الحدّاء ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، وفيهما : «من قال في السوق أشهد أن لا إله إلا الله...» الوافی ، ج ٩ ، ص ١٤٦٥ ، ح ٨٥٤٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢١٥ ، ح ٩١٤٩ .

٤-٤ . فی «ب ، بس» : - «باب من قال \_ إلى \_ ولا ولدا» .

٥-٥ . فی السند تحویل بعطف «علی بن ابراهیم ، عن ابيه» علی «محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد» .

٦-٦ . فی الوسائل : - «فی» .

٧-٧ . فی «ب» والتوحيد وثواب الأعمال : - «عشر مرّات» .

٨-٨ . فی المحاسن : + «فردا» .

لَهُ خَمْسَةٌ (١) وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ (٢) حَسَنَةً (٣) ، وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسَةٌ (٤) وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ ، وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسَةٌ (٥) وَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ (٦) دَرَجَةٍ (٧) . (٨)

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : «وَ كُنَّ لَهُ حِرْزًا فِي يَوْمِهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ السُّلْطَانِ (٩) ، وَ لَمْ تُحِطْ (١٠) بِهِ كَبِيرَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ» . (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که هر روز ده بار بگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا». خداوند برای او چهل و پنج هزار حسنه بنویسد، و چهل و پنج هزار سیئه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه برای او بالا برد. و در روایت دیگری است که: این ذکر (که ده بار گفته است) در آن روز برای او پناه گاهی محکم در برابر سلطان و شیطان باشد، و هیچ گناه کبیره ای پیرامون او را فرانگیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که هر روز ده بار بگوید: «من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا، یگانه است، شریک ندارد، معبودی است یکتا، یگانه، بی نیاز، نه همسری گرفته و نه فرزندی» خدا برایش چهل و پنج هزار حسنه نویسد و چهل و پنج هزار سیئه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه برای او بالا برد. در روایت دیگری است که این ذکرها در آن روز حرز او باشند در برابر سلطان و شیطان و گناه کبیره ای پیرامون او را فرانگیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس هر روز ده بار بگوید: «من گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، شریک ندارد، معبودی است یکتا، یگانه، بی نیاز، نه همسری گرفته و نه فرزندی» خدا برایش چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار سیئه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه او را بالا رود.

در روایت دیگری است که این ذکرها در برابر سلطان و شیطان حرز او باشد و گناه کبیره ای او را دربرنگیرد.

\*\*\*



ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٧٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعيف و رواه الصدوق فى التوحيد، و ثواب الأعمال، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي نجران مثله إلا أن فى الجميع خمسا و أربعين ألف ألف، و فى الأخير و رفع له فى الجنة، و فى صدر الخبر من قال فى يوم، و فى بعض النسخ يومه، و زاد فى آخره و كان كمن قرأ القرآن فى يومه اثنتى عشرة مرة، و بنى الله له بيتا فى الجنة، و قيل: لو لم تكن له سيئة، لا يبعد القول بأنه يعوض عن محو السيئة حسنة، و لم أر بذلك تصريحاً من الأصحاب، و جزم بذلك الخطابى من علماء العامة، و قد يقال: المراد بالسيئة الصغيرة، إذ محو الكبائر عندهم مشروط بالتوبة، و فيه نظر، بل الظاهر أنها تشمل الكبيرة أيضا. قوله عليه السلام و لم تحط به كبيرة أى لم تستول عليه بحيث يشمل جملة أحواله ناظرا إلى قوله تعالى

مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ

و الحاصل: أن هذه الكلمات تصير سببا لعدم الإصرار على الكبيرة، و عدم استيلاء الشيطان، و التضمر من السلطان.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٠٥

\*\*\*\*\*

## (٤٢) باب من قال: يا الله يا الله عشر مرّات

### إشاره

٤٢ \_ بَابُ مَنْ قَالَ: يَا أَللَّهُ يَا أَللَّهُ (١٢) عَشْرَ مَرَّاتٍ

### ١- الحديث

٣٢٧٠/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِي أُدَيْمٍ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ: يَا أَللَّهُ، يَا أَللَّهُ، عَشْرَ مَرَّاتٍ، قِيلَ لَهُ: لَبَّيْكَ (١٣)،

ص: ٤١٣

- 
- ١-١ . فى المحاسن وثواب الأعمال : «خمسا» .
  - ٢-٢ . فى التوحيد وثواب الأعمال : «ألف ألف» .
  - ٣-٣ . فى «ب» : «درجة» .
  - ٤-٤ . فى المحاسن وثواب الأعمال : «خمسا» .
  - ٥-٥ . فى ثواب الأعمال : «خمسا» .
  - ٦-٦ . فى التوحيد وثواب الأعمال : «ألف ألف» .
  - ٧-٧ . فى «ب» : - «ومحا عنه \_ إلى \_ ألف درجة» . وفى المحاسن : «رفع له عشر درجات»  
بدل «رفع له خمسة وأربعين ألف درجة» .
  - ٨-٨ . المحاسن ، ص ٣١ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ١٩ ، عن أبيه ، عن ابن أبى نجران . وفى التوحيد، ص ٣٠ ، ح ٣٥ ؛ وثواب الأعمال ، ص ٢٢ ، ح ١ ، بسندهما عن أحمد بن محمد ، عن عبدالرحمن بن أبى نجران ، مع زيادة فى آخره . وراجع : المحاسن ، ص ٥١ ، كتاب ثواب الأعمال

، ح ۷۳ الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۶۵ ، ح ۸۵۴۷ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۲۱۹ ، ح ۹۱۶۰ ؛ البحار ، ج ۸۷ ، ص ۷ ، ذیل ح ۱۲ .

۹-۹ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوافی والوسائل والمحسن . وفي المطبوع : «السلطان والشيطان» .

۱۰-۱۰ . فی «ب ، ص ، بر ، بف» : «لم يحط» .

۱۱-۱۱ . المحاسن ، ص ۳۱ ، کتاب ثواب الأعمال ، ح ۱۹ ، عن أبيه ، عن ابن أبي نجران الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۴۶۶ ، ح ۸۵۴۸ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۲۱۹ ، ح ۹۱۶۱ ؛ البحار ، ج ۸۷ ، ص ۷ ، ذیل ح ۱۲ .

۱۲-۱۲ . فی مرآة العقول : - «يا الله» .

۱۳-۱ . «التلوية» : الإجابة . تقول : لبیک ، معناه : قُرباً منك وطاعةً . ترتيب كتاب العين ، ج ۳ ، ص ۱۶۱۹ (لبي).

مَا حَاجَتُكَ؟ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که ده بار بگوید: یا الله یا الله . باو گفته شود: بله حاجتت چیست؟

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که ده بار گوید: یا الله یا الله، به او گفته شود: لبیک! چه حاجتی داری؟

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ده بار بگوید: یا الله یا الله، به او گفته شود: لبیک! چه حاجتی داری؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. قيل له لبیک هذا من تنزلاته بالنسبة إلى عبده، و یحتمل أن یكون القائل هو الله تعالى، أو الملك الموكل من قبله بقضاء حاجة العبد، وقيل: إن كان القائل هو الله سبحانه، فهو للاستنطاق، وإن كان غیره یحتمل الاستفهام أيضا، وأقول: الظاهر أنه استعارة تمثيلية لبيان استعداده و استئجاله لقبول حاجته، و فی القاموس ألب، أقام كلب، و منه لبیک أي أنا مقيم على طاعتك إلبابا بعد الباب،

و إجابة بعد إجابة أو معناه اتجاهي، و قصدی لك من داری تلب داره أى تواجهها، أو معناه محبتي لك من امرأة لبه أى محبة لزوجها، أو معناه إخلاصی لك من حسب لباب خالص.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٦

\*\*\*\*\*

### (٤٣) باب من قال: لا إله إلا الله حقاً حقاً

#### ١- الحديث

٣٢٧١/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْأَعْمَنِ (٣)، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْخَرَّاطِ (٤)، عَنِ الْأَعْوَزِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي كُلِّ يَوْمٍ (٥): "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا" (٦)، أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ، وَلَمْ (٧) يَصْرِفْ وَجْهَهُ عَنْهُ (٨) حَتَّى يَدْخُلَ (٩) الْجَنَّةَ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر کس در هر روز گوید: «لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودية ورقا، لا اله الا الله ايمانا و صدقا». خداوند باور و کند و از او رو برنگرداند تا ببهشت رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که هر روز بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدا، حق است حق است، نیست شایسته پرستشی جز خدا، به او بندگی و رقیّت تقدیم کنم، نیست شایسته پرستشی جز خدا، با ایمان و راستی گویم» خدا روی خود به سوی او کند و از او رو برنگرداند تا به بهشت در آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس هر روز بگوید: «نیست شایسته پرستشی جز خدا، حق است، حق است، نیست شایسته پرستشی جز خدا، به او بندگی و رقیّت تقدیم کنم، نیست شایسته پرستشی جز خدا، با ایمان و راستی گویم.» خدا روی خود به سوی او کند و از او رو برنگرداند تا او را به بهشت وارد سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. وحقا حال مؤكدة من الله، لأنه فى حكم المفعول به، أو مفعول مطلق لفعل محذوف أى حق حقا جىء به لتأكيد مضمون الجملة، والتكرير للمبالغة فى التأكيد، أو إشارة إلى مدلولى كلمة التوحيد أى لا خالق سواه حقا ولا معبود سواه حقا وقوله عبودية ورفقا كل منهما مفعول له لفعل محذوف، أى أقولها لعبوديتى ورفيتى، ويحتمل أن يكونا نائبين للمفعول المطلق، أى أقولها قولاً ناشئاً من جهة العبودية، و الرقية، و فى القاموس: العبودية، و العبادة الطاعة، و قال: الرق بالكسر الملك، و فى المصباح: الرق بالكسر العبودية، و هو مصدر رق الشخص يرق من باب ضرب فهو رقيق، و كذا قوله إيماناً و صدقا يحتمل النصب بالعلية و المصدرية، أى أقولها لأنى مؤمن صادق مصدق، أو آمنت إيماناً، و صدقت فيه صدقا. و قيل الجمع بينهما للإشعار بالتوافق بين اللسان و القلب، و إقبال الله تعالى عليه بوجهه، و عدم صرف وجهه عنه كناية عن توفيقه، و تأييده، و تسديده، و إفاضة رحماته عليه، و حفظه، و عصمته عما يوجب دخول النار حتى يدخله الجنة بفضله.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٧

\*\*\*\*\*

ص: ٤١٤

---

١-٢. قال المازندراني: «إن كان القائل هو الله سبحانه فقوله: «ما حاجتك» للاستنطاق. وإن كان غيره من الملائكة يحتمل أن يكون الاستفهام على حقيقته، وأن يكون للاستنطاق أيضا». وقال المجلسي: «وأقول: الظاهر أنه استعارة تمثيلية لبيان استعداده واستياله لقبول حاجته». راجع: شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٢٧٥؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٠٦.

٢-٣. المحاسن، ص ٣٥، كتاب ثواب الأعمال، ح ٢٩؛ و قرب الإسناد، ص ١، ح ٢، بسند آخر، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٤٦٦، ح ٨٥٥٠؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨٥، ح ٨٧٩٥.

- ٣-٤ . هكذا فى النسخ والطبعة القديمة والوسائل . وفى المطبوع : «الأرمينى» .
- ٤-٥ . فى «ج» : «الخيّاط» . وفى «ز» : «الحنّاط» .
- ٥-٦ . فى المحاسن: + «خمسة عشر مرّة» . وفى ثواب الأعمال : + «خمس عشرة مرّة» .
- ٦-٧ . فى الوافى : «تصديقا» . وفى ثواب الأعمال : «تصدّقا» .
- ٧-٨ . فى المحاسن وثواب الأعمال : «فلم» .
- ٨-٩ . فى شرح المازندرانى والمحاسن وثواب الأعمال : «عنه وجهه» .
- ٩-١٠ . فى «ب» : «يدخله» . وفى «بس» : «يدخله الله» .
- ١٠-١١ . المحاسن ، ص ٣٢ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٢١ ، عن محمّد بن عيسى الأرمنى ، عن أبى عمران الخرّاط ، عن الأوزاعى ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام . ثواب الأعمال ، ص ٢٤ ، ح ١ ، بسنده عن محمّد بن عيسى الأرمنى ، عن أبى عمران الخرّاط ، عن بشر ، عن الأوزاعى ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦٦ ، ح ٨٥٤٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٣٠ ، ح ٩١٦٣ ؛ البحار ، ج ٨٧ ، ص ٩ ، ذيل ح ١٥ .

## (٤٤) باب من قال: يا ربّ يا ربّ

### إشاره

٥٢٠ / ٢

٤٤ \_ بَابُ مَنْ قَالَ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ

### ١- الحديث

٣٢٧٢/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِي أُدَيْمٍ:



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ قَالَ عَشْرَ مَرَّاتٍ : يَا رَبِّ ، يَا رَبِّ (١) ، قِيلَ لَهُ : لَبَّيْكَ ، مَا حَاجَتُكَ ؟ » . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس ده بار «یا رب یا رب». گوید: بدو گفته شود: بله حاجت چیست؟

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٢٨٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

١- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که ده بار یا رب یا رب گوید، به او گفته شود: لبیک چه حاجتی داری.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ١٦٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ده بار یا رب یا رب بگوید، به او گفته شود: لبیک چه حاجتی داری؟

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٤٧٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح. و الرب أقرب الأسماء إلى الاسم الأعظم، و لذا لم يذكر الله تعالى دعاء من أدعية الأنبياء،  
و الصالحين إلا افتتحها به كقوله

رَبَّنَا ظَلَمْنَا

رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

\*

رَبَّنَا إِصْرِفْ عَنَّا

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا

رب

أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً

\*

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا

و مثله كثير، و فيه استعطاف لما فيه من الدلالة على تربية كل شيء، و تكميله، و حفظه، و إخراجه من حد النقص إلى الكمال بحسب ما يليق بحاله، كما عرفت.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٨

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٧٣/٢. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (٣)؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ، قَالَ:

مَرَضَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قُلْ: يَا رَبِّ، يَا رَبِّ، عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ فَإِنَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ، نُودِيَ: لَبَّيْكَ، مَا حَاجَّتْكَ؟». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن حمران گوید: اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام بیمار شد پس حضرت صادق علیه السّلام باو فرمود بگو: «یا رب یا رب». زیرا هر کس آن را بگوید باو ندا شود: بله حاجتت چیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از محمد بن حمران گوید: اسماعیل (فرزند امام صادق علیه السّلام) بیمار شد و امام صادق (علیه السّلام) به او فرمود: ده بار بگو: یا ربّ یا ربّ، زیرا هر که آن را بگوید، به او ندا رسد: لیبیک! چه حاجتی داری.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- محمد بن حمران گوید: اسماعیل (فرزند امام صادق علیه السّلام) بیمار شد و امام صادق علیه السّلام به او فرمود:

ده بار بگو: یا ربّ یا ربّ، زیرا هر که آن را بگوید، به او ندا رسد: لیبیک! چه حاجتی داری؟

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و يمكن أن يقرأ رب بكسر الباء بأن يكون تخفيف يا ربي و الكسرة تدل على الياء المحذوفة، أو بالرفع بأن يكون منادى مفرد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٠٨

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٢٧٤/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ: يَا رَبِّ يَا أَللَّهُ، يَا رَبِّ يَا أَللَّهُ (٥)، حَتَّى يَنْقَطِعَ

ص: ٤١٥

---

١-١. فى حاشية «ج»: + «يارب» .

٢-٢. المحاسن، ص ٣٥، كتاب ثواب الأعمال، ذيل ح ٣٢؛ والدعوات، ص ٤٤، الباب ١، ذيل ح ١٠٥، مرسلًا. وراجع: الأموال للصدوق، ص ٢٧٩، المجلس ٤٧، ضمن ح ٩ الوافى، ج ٩، ص ١٤٦٦، ح ٨٥٥١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨٥، ح ٨٧٩٦.

٣-٣. السند معلق على سابقه. ويروى عن أحمد بن محمد، محمد بن يحيى. فعليه يعطف العاطف: «على بن إبراهيم، عن أبيه» على «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد». فيكون فى السند تحويل أيضا.

٤-٤. الوافى، ج ٩، ص ١٤٦٧، ح ٨٥٥٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ٨٥، ح ٨٧٩٧.

۵-۵ . فی «ب ، ج ، ز ، بر» وحاشیة «د» : «یا ربّی اللّٰه ، یا ربّی اللّٰه» . وفی «بس» : «یا اللّٰه ، یا ربّی اللّٰه» . وفی حاشیة «ز» : «یا ربّی اللّٰه ، یا اللّٰه ، یا اللّٰه ، یا ربّ ، یا اللّٰه ، یا ربّی اللّٰه» . وفی حاشیة «ص» : «یا ربّی ، یا اللّٰه» . وفی المحاسن ، ح ۳۲ : «یا ربّ ، یا ربّ» . کلّها بدل «یا ربّ یا اللّٰه ، یا ربّ یا اللّٰه» . وفی حاشیة «بف» : «یا ربّی اللّٰه ، یا ربّی اللّٰه» . وفی الوافی : «یا ربّ ، یا اللّٰه» .

نَفْسُهُ (۱)، قِيلَ لَهُ : لَبَّيْكَ مَا حَاجَتِكَ؟». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که بگوید: «یا رب یا اللّٰه ، یا رب یا اللّٰه». تا نفسش ببرد، باو گفته شود: بله حاجتت چیست؟

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که بگوید: یا ربّ یا اللّٰه یا ربّ یا اللّٰه تا نفسش ببرد، به او گفته شود: لیبیک! چه حاجتی داری

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بگوید: یا ربّ یا الله یا ربّ یا الله تا نفسش ببرد، به او گفته شود: لیبیک! چه حاجتی داری؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و فی بعض النسخ یا ربی الله، و فی بعضها یا ربی یا الله، و فی أكثرها یا رب یا الله.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

**(۴۵) باب من قال: لا إله إلا الله مخلصاً**

**۱- الحديث**

۶۵۸ / ۶۵۸ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ السَّوَّاقِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يَا أَبَانُ، إِذَا قَدِمْتَ الْكُوفَةَ فَارْزُوهَا هَذَا الْحَدِيثَ: مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ».

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ يَأْتِينِي مِنْ كُلِّ صِنْفٍ مِنَ الْأَصْنَافِ ، أَفَأَرَوِي لَهُمْ هَذَا الْحَدِيثَ؟

۵۲۱/۲

قَالَ : «نَعَمْ يَا أَبَانُ، إِنَّهُ (۳) إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، وَجَمَعَ اللَّهُ الْأَعْوَلِينَ وَالْأَخْرِينَ، فَتُسَلَّبُ (۴) لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْهُمْ (۵) ، إِلَّا مَنْ كَانَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ (۶)». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابان بن تغلب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابان چون بکوفه رفتی این حدیث را (برای مردم) روایت کن: هر که شهادت دهد که معبودی جز خدای نیست در حالی که (دین خود را برای او) پاکیزه کرده است (و بگوید: لا اله الا الله مخلصا). بهشت برای او واجب گردد، گوید: عرض کردم: از هر دسته و گروهی نزد من (بدیدنم) می آیند آیا برای همه آنان این حدیث را روایت کنم؟ فرمود: آری ای ابان چون روز قیامت شود و خداوند همه اولین و آخرین را (در آنجا) گرد آورد «لا اله الا الله». را از آنها بگیرد جز آن کس که بر این مذهب باشد (یعنی شیعه باشد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای ابان، چون به کوفه رفتی این حدیث را روایت کن: هر که از روی اخلاص گواهی دهد که نیست شایسته پرستشی جز خدا، بهشت برای او



واجب باشد. گوید: به او گفتم: راستش این است که از هر فرقه ای نزد من می آیند، برای همه آنان این حدیث را روایت کنم؟ فرمود: آری، ای ابان چون روز رستاخیز شود و خداوند همه اولین و آخرین را گرد آورد، خدا لا اله الا الله را از آنها بگیرد جز از کسی که بر این مذهب حق باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام به ابان فرمود: ای ابان، چون به کوفه رفتی این حدیث را روایت کن:

هرکس از روی اخلاص گواهی دهد که نیست شایسته پرستشی جز خداوند، بهشت بر او واجب شود. گوید: به او گفتم: راستش این است که از هر فرقه ای نزد من می آیند، برای همه آنان این حدیث را روایت کنم؟ فرمود: آری، ای ابان چون روز رستاخیز شود و خداوند همه اولین و آخرین را جمع کند، خدا لا اله الا الله را از آنها بگیرد جز از کسی که بر مذهب حق باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق، و أبو الحسن هو علي بن محمد بن علي بن عمر بن رباح بن قيس بن سالم مولى عمر بن سعد بن أبي وقاص لعنه الله، وقال النجاشي: كان ثقة في الحديث واقفا في المذهب صحيح الرواية ثبت معتمد على ما يرويه. قوله عليه السلام من شهد فيه إشارة إلى أن مجرد القول بدون القصد، و الاعتقاد لا يمكن في ترتب الجزاء لأن الشهادة لا تكون الأمن صميم القلب، و قوله مخلصا حال مؤكدة من فاعل شهد، أى مخلصا لله دينه كما قال تعالى

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

\*

و إخلاص الدين أن لا يشوبه بشيء من الشرك كنفى الرسالة، و الولاية، و إنكار المعاد، و سائر ما علم من الدين ضرورة و قد بين عليه السلام ذلك فى آخر الخبر حيث قال تسلب لا إله إلا الله عمّن ليس على هذا الأمر و هذا الأمر إشارة إلى دين الحق الذى عمدته الإقرار بجميع الأئمة عليهم السلام و بما بينوه عليهم السلام من أصول الدين، و عقائدهم الحقّة، كما روى الصدوق فى المجالس، و العيون بإسناده عن إسحاق بن راهويه قال لما وافى أبو الحسن الرضا عليه السلام نيسابور، و أراد أن يرحل منها إلى المأمون، اجتمع إليه أصحاب الحديث، فقالوا له يا بن رسول الله، ترحل عنا، و لا تحدثنا بحديث فنستفيد منك، و قد كان قعد فى العمارية فأطلع رأسه، و قال: سمعت أبى موسى بن جعفر، يقول: سمعت أبى جعفر بن محمد، يقول: سمعت أبى محمد بن على، يقول: سمعت أبى على بن الحسين، يقول: سمعت أبى الحسين بن على، يقول: سمعت أبى أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: سمعت جبرئيل عليه السلام يقول: سمعت الله عز و جل يقول: لا إله إلا الله حصنى فمن دخل حصنى أمن من عذابي فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها و أنا من شروطها. بل يدل بعض الأخبار على أنه يدخل فى الإخلاص بعض الأعمال أيضا كما روى الصدوق فى ثواب الأعمال، بإسناده الصحيح، عن محمد بن حمران، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: من قال لا إله إلا الله مخلصا دخل الجنة، و إخلاصه أن يحجزه لا إله إلا الله عما حرم الله، و روى أيضا هذا المضمون، عن زيد بن أرقم، عن

النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وروى أيضا زر بن حبیش قال: سمعت حذيفة يقول: لا إله إلا الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد، ما كانوا لا يبالون ما انتقص من دنياهم إذا سلم دينهم، فإذا كانوا لا يبالون ما انتقص من دينهم إذا سلمت دنياهم ثم قالوها ردت عليهم، وقيل كذبتهم ولستم بها صادقين. فاستبان أنه ليس المراد بالإخلاص هنا ترك الرياء فقط، كما فهمه الأكثر، وقيل: لما دلت ظواهر الآيات والروايات على نفوذ الوعيد في طائفة من العصاة، واقتضى هذا الحديث أمنهم تعين فيه التأويل صونا لظاهر الشرع عن التناقض، فتأوله بعضهم أن ذلك قبل نزول الفرائض، وأما بعده فالعاصي بالمشية وقال بعضهم: هذا التأويل وإن كان مستبعدا من جهة قوله إذا قدمت الكوفة فارو هذا الحديث لأن الغرض منه الترغيب في هذه الكلمة الشريفة ولا شبهة في أنهم نشأوا بعد نزول الفرائض، ومن جهة عموم من شهد لكنه قد مر في باب، بعد باب أن الإيمان قبل الإسلام ما يؤيده حيث قال الباقر عليه السلام في حديث طويل: ثم بعث الله عز وجل محمدا صلى الله عليه وآله وسلم وهو بمكة عشر سنين، فلم يمت بمكة في تلك العشر سنين أحد يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله، إلا أدخله الله الجنة بإقراره، وهو إيمان التصديق، ولم يعذب الله أحدا ممن مات، وهو متبع لمحمد صلى الله عليه وآله وسلم على ذلك الأمن أشرك بالرحمن، وأوله بعضهم بحمله على من مات ولم يعص. ثم قال: ويؤيده أن لهذا الحكم أعنى ترتب وجوب دخول الجنة على الشهادة بالتوحيد شروطا كما أشار عليه السلام إلى بعضها، بقوله إلا من كان على هذا الأمر وبعضها الشهادة بالرسالة، وهي غير مذكورة فيحتمل أن يكون عدم العصيان أيضا من الشروط. وأوله البخارى بمن مات وهو ثابت، يريد أن من كان آخر كلامه هذه الكلمة الشريفة وجبت له الجنة، لأنها مكفرة للذنوب التي صدرت قبلها. وقيل: لا يحتاج الحديث إلى التأويل لأن المؤمن العاصي إن غفر له ابتداء يلتحق بغير العاصي فيدخل الجنة مثله، وإن نفذ فيه الوعيد يدخل النار على ما شاء الله، ثم لا بد له من دخول الجنة، فوجوب دخول الجنة على ظاهره إذ لا بد للقائل بالشهادتين من دخولها، إما ابتداء أو بعد الجزاء. قوله عليه السلام فتسلب المراد بالسلب إما نسيانها أو عدم ترتب أثرها عليها، أو عدم انطلاق لسانه بها، كما أنهم في القيامة يريدون أن يسجدوا وهم لا يستطيعون

وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ .

\*\*\*\*\*

ص: ٤١٦

- 
- ١-١ . في حاشية «بر»: «النفس» .
- ٢-٢ . المحاسن ، ص ٣٥ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٣٢ ، عن محمد بن علي ، عن الحكم بن مسكين ، عن معاوية بن عمّار الدهني ، عن أبي بصير . وفيه ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٣٠ ، بسند آخر عن معاوية بن عمّار ، عن أبي بصير ، مع اختلاف يسير . وفي الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٣ ، ح ٩٧٦؛ والدعوات ، ص ٤٤ ، ذيل ح ١٠٥ ، مرسلًا ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٦٧ ، ح ٨٥٥٣؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٨٥ ، ح ٨٧٩٨ .
- ٣-٣ . في «ب»: - «إنه» .
- ٤-٤ . في المحاسن : «فيسلب» .
- ٥-٥ . في «ز»: «عنهم» .
- ٦-٦ . في مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٠٩ : «هذا الأمر ، إشارة إلى دين الحقّ الذي عمدته الإقرار بجميع الأئمة عليهم السلام ، وبما بينوه من أصول الدين وعقائدهم الحقّة» .
- ٧-٧ . المحاسن ، ص ٣٢ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٢٣ ، عن ابن بنت إلياس ، عن أحمد بن عائد . وفيه ، ص ١٨١ ، كتاب الصفوة ، ح ١٧٤ ، بسنده عن أبان بن تغلب ، عن أبي جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسير . ثواب الأعمال ، ص ١٩ ، ح ٢ ، بسند آخر ، إلى قوله : «وجبت له الجنة» مع زيادة في آخره الوافي ، ج ٩ ، ص ١٤٥٩ ، ح ٨٥٣٦ .

**(٤٦) باب من قال: ما شاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله**

**١- الحديث**

۳۲۷۶/۱ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ، فَقَالَ بَعْدَ مَا دَعَا: "مَا شَاءَ اللَّهُ (۱) لَا حَوْلَ (۲) وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ"، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اسْتَبَسَلَ (۳) عَبْدِي، وَاسْتَسَلَمَ لِأَمْرِي، أَفْضُوا حَاجَتَهُ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه مردی دعا کند و پس از دعا بگوید: ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله» خدای عز و جل فرماید: بنده مؤمن دل بمن نهاد و تسلیم امر من گردید حاجتش را برآورید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از هشام بن سالم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه مردی دعا کند و پس از آن بگوید آنچه باشد که خدا خواهد نیست جنبشی و نه توانی جز به خدا، خدا عز و جل فرماید: بنده ام دلیری کرد و تسلیم امر ما شد، حاجتش را بر آورید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی دعا کند و پس از آن بگوید آنچه باشد که خدا خواهد نیست جنبشی و نه توانی جز به اذن خدا، خداوند عزّ و جلّ فرماید: بنده ام دلیری کرد و تسلیم امر ما شد، حاجتش را برآورید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. بعد ما دعا کلمة ما مصدرية ما شاء الله قال البيضاوی: أى الأمر ما شاء الله، أو ما شاء الله كائن، على أن ما موصولة، أو أى شىء شاء الله كائن، على أنها شرطية، و الجواب محذوف. و قال الطبرسى: رحمه الله تعالى

مَا شَاءَ اللَّهُ

\*

يحتمل أن يكون ما رفعا و تقديره - الأمر ما شاء الله - فيكون موصولا و الضمير العائد إليه تكون محذوفا لطول الكلام، و يجوز أن يكون التقدير - ما شاء الله كائن - و يحتمل أن تكون ما فى موضع نصب على معنى الشرط و الجزاء، و يكون الجواب محذوفا و تقديره - أى شىء شاء الله كان - و مثله فى حذف الجواب قوله

فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ

والمعنى ما شاء الله كان وإنى إن تبعت فى جمعى و عمارتى فليس ذلك إلا بقوة الله و تيسيره، و لو شاء لحال بينى و بين ذلك و لنزع البركة عنه، فإنه لا يقوى أحد على ما فى يديه من النعمة إلا بالله و لا يكون له إلا ما شاء الله، انتهى. و أقول: فى أكثر النسخ فى هذا الخبر

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

و فى بعضها لا حول و لا قوة إلا بالله كالخبر الآتى. و قال فى النهاية: الحول هيهنا الحركة يقال حال الشخص يحول إذا تحرك المعنى لا حركة و لا قوة إلا بمشية الله تعالى، و قيل: الحول الحيلة و الأول أشبه و منه الحديث اللهم بك أصول و بك أحول أى أتحرک، و قيل: احتال، و قيل: أذفع و أمتع من حال بين الشئين إذا منع أحدهما عن الآخر، و قال فيه: ذكر الحوقلة هى لفظة مبنية من لا حول و لا قوة إلا بالله كالبسملة من بسم الله و الحمد له من الحمد لله، فهكذا ذكره الجوهرى بتقديم اللام على القاف، و غيره يقول الحوقلة بتقديم القاف على اللام، و المراد بهذه الكلمات إظهار الفقر إلى الله بطلب المعونة منه على ما يحاول من الأمور و هو حقيقة العبودية، و روى عن ابن مسعود أنه قال: معناه لا حول عن معصية الله، إلا بعصمة الله، و لا قوة على طاعة الله، إلا بمعونة الله. و أقول: هذا المعنى الأخير مروى عن الباقر و الصادق عليهما السلام و قد مر فى كتاب التوحيد، و سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن هذه الكلمة فقال: إنا لا نملك مع الله شيئاً و لا نملك إلا ما ملكنا فتمى ملكنا ما هو أملك به منا كلفنا، و متى أخذنا منا وضع تكليفه عنا، و فى القاموس: الحول و الحيل و الحولة و الحيلة الحذق و جودة النظر و القدرة على التصرف و الحولة القوة و التحول و الانقلاب، و قال الراغب: حالت الدار تغيرت، و الحال لما يختص به الإنسان و غيره من أموره المتغيرة فى نفسه و جسمه أو قنياته، و الحول ماله من القوة فى أحد هذه الأصول الثلاثة، و منه قيل لا حول و لا قوة إلا بالله. و فى طرق العامة قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لعبد الله بن قيس: ألا أدلك على كنز من كنوز الجنة، قال بلى يا رسول الله قال: لا حول و لا قوة إلا بالله قال المازرى فى ضبط هذه الكلمة خمس لغات فتح الكلمتين بلا تنوين، و رفعهما منونتين، و فتح الأول

و نصب الثانية، و رفعها منونة، و الخامس عكس الرابع، و فى القاموس: أبسله لكذا عرضه و رهنه أو أبسله أسلمه للهلكة و لعمله و به و كله إليه، و نفسه للموت و طنها كاستبس، و استبس طرح نفسه للحرب يريد أن يقتل أو يقتل، و بالجملة هو كناية عن غاية التسليم و الانقياد و إظهار العجز فى كل ما أراد بدون تقدير رب العباد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢١٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٧٧/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ جَمِيلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ: "مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ"، سَبْعِينَ مَرَّةً، صَرَفَ (٥) عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَيْسَرُ ذَلِكَ الْخَنْقُ (٦)».

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، وَ مَا الْخَنْقُ؟ قَالَ: «لَا يَعْتَلُّ بِالْجُنُونِ (٧)»؛ \*\*\*

ص: ٤١٧

---

١-١. فى «ص، بى»: «+ «كان» .

٢-٢. فى «ب»: - «لا حول» . وفى «د، بر، بس» والوسائل: - «لا حول و» . وفى الوافى: «ولا حول» .

٣-٣. «استبس»: استسلم. يقال: بسل نفسه للموت، أى وطنها. مجمع البحرين، ج ٥، ص ٣٢١ (بس). وفى مرآة العقول: «هو كناية عن غاية التسليم والانقياد، وإظهار العجز فى كل ما أراد بدون تقدير رب العباد» .



٤-٤ . المحاسن ، ص ٤٢ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٥٥ ، بسند آخر ، وفيه : «إذا قال العبد : ما شاء الله لاحول ولاقوة إلا بالله ، قال الله : ملائكتي استسلم عبدى ، أعينوه ، أدركوه ، اقضوه حاجته « الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦٧ ، ح ٨٥٥٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٩١ ، ح ٨٨١٩ .  
٥-٥ . فى «ز ، ص» والوافى : + «الله» .

٦-٦ . «الخنق» ، مثل الكتف ، ويسكن للتخفيف ، مصدر خَنَقَهُ يَخْنُقُهُ من باب قتل : إذا عصر حلقه حتى يموت ، ومنه الخناق كغراب ، وهو داء يمتنع معه نفوذ النفس إلى الرئة والقلب . راجع : المصباح المنير ، ص ١٨٣ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١١٧١ (خنق) .

٧-٧ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» وحاشية «بر» ومراة العقول : «لا يقتل بالجنون» . وفى «بر ، ب ف» والوافى : «القتل بالجنون» . والمراد على ما فى المتن : صرف عنه الاعتلال والابتلاء بالجنون الحاصل منه الخنق ، ففسر عليه السلام مفهوم الصرف وذكر الجواب ضمنا بأن المراد هذا النوع من الخنق . وهذا نظير ما قاله العلامة المجلسى بقوله : «لا يقتل بالجنون ، تفسير لصرف المفهوم من الكلام السابق ، فيخنق على بناء المجهول بالنصب . وأقول : كأنّ المعنى : أنّ مقصودى من الخنق هذا النوع منه ، وهو الذى يحصل من الجنون ، كالصرع ، وكلّما كان الأيسر أشدّ كان أبلغ فى المبالغة» . إلا أنّ «لا يعتلّ» أنسب من «لا يقتل» ؛ لأنّ الخنق يترتب على الاعتلال ، لا على القتل . وأمّا العلامة المازندراني فإنّه قرأه : «لا يعتلّ بالحبون» وقال : «لا يعتلّ ، فى بعض النسخ بالفاء ، يقال : فتله يفتله : لواه ، كفتّله ، فهو فتيل ومفتول ، والأنسب : لا يعتلّ ، بالعين من الاعتلال ، والحبون بالحاء المهملة المضمومة والباء الموحّدة : جمع الحَبْن بالكسر ، كالحُمول جمع حِمْل ، وهو خراج كالدمل وما يعترى فى الجسد فيقيح ويرم ، والحَبْن بالتحريك : داء فى البطن يعظم منه ويرم . كذا فى القاموس . واعلم أنّ هذا القول يفسّر ما اشتمل عليه الكلام السابق ، وهو : صرف عنه الخنق ، ويفهم منه الجواب عن السؤال المذكور ، وهو أنّ الخنق هو الحبن» . ونقله العلامة المجلسى إلى قوله : «فاعلم» ، ثمّ قال : «أقول : لا يخفى ما فيه من التكلّف والتصحيف» . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٧٩ ؛ مراة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢١٤ .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جمیل گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر که هفتاد بار بگوید: «ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله». هفتاد نوع از نوع های بلا از او دور گردد که آسانترین آنها خناق (و خفه شدن) است، عرض کردم: فدایت شوم خناق چیست؟ فرمود: بدیوانگی دچار نشود (یا کشته نشود) که خفه گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از جمیل گوید: شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که هفتاد بار گوید: ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله. هفتاد نوع بلا از او بگردد که آسان تر همه خنق و خفه شدن باشد، گفتم: قربانت! خنق چیست؟ فرمود: مقصود این است که دچار دیوانگی نشود تا خفه گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- جمیل گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس هفتاد بار بگوید: ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله هفتاد نوع بلا از او دفع شود که کمتر از همه خنق و خفه شدن باشد، گفتم: قربانت! خنق چیست؟ فرمود: مقصود این است که دچار دیوانگی نشود تا خفه گردد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. سبعین مرة أى فى مجلس واحد أو فى اليوم بلیلته، كما قیل سبعین نوعا و إن قضیت علیه و أبرمت، و لكن لم تبلغ الإضاء، و فى القاموس : خنقه خنقا ککتف فهو خنق أيضا و خنق و مخنوق کخنقه فاختنق، و الخناق كغراب داء یمتنع معه نفوذ النفس إلى الرية و القلب انتهى، و منشأ غلبة الدم و السوداء. قلت جعلت فداک و ما الخنق قیل - الواو فى الحکایة دون المحکى، و عطف الإنشاء على الإخبار إذا كان له محل من الإعراب جائز - و لا يخفى ما فيه لا يقتل بالجنون تفسیر لصرف المفهوم من الكلام السابق فیخنق على بناء المجهول بالنصب. و أقول: كان المعنى أن مقصودى من الخنق، هذا النوع منه و هو الذى يحصل من الجنون كالصرع، و كلما كان الأيسر أشد كان أبلغ فى المبالغة، و منهم من قرأ لا يعتل بالعين و اللام المشددة من الاعتلال، أو بالفاء و اللام المخففة من فتله يفتله لواه كفتله فهو فتيل و مفتول، و الحبون بالحاء المهملة و الباء الموحدة جمع الحبن بالكسر كالحمول جمع الحمل، و هو خراج كالرمل و ما يعتري فى الجسد فيقبح و یرم، و الحبن محرکة داء فى البطن يعظم منه و یرم کذا فى القاموس، و أقول: لا يخفى ما فيه من التكلف و التصحيف.

## (٤٧) باب من قال: أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحى...

### إشاره

٤٧ \_ بَابُ مَنْ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ (٢)

الْقَيُّومُ، ذُو (٣) الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَآتُوْبُ إِلَيْهِ (٤)

### ١- الحديث

٣٢٧٨/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ، عَنِ

الْحُسَيْنِ بْنِ حَمَّادٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ قَبْلَ أَنْ يَتْنِيَ رِجْلَيْهِ (٥):

ص: ٤١٨

---

١-١ . ثواب الأعمال ، ص ١٩٥ ، ح ١ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام ؛ وفيه ، ص ١٩٤ ، ح ١ ، بسند آخر عن أبي عبد الله ، عن أبيه عليهما السلام . وفي الكافي ، كتاب الروضة ، ح ١٤٩٠٤ ؛ والمحاسن ، ص ٤١ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٥٠ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفي كلها إلى قوله : « أيسر ذلك الخنق » مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٤٦٧ ، ح ٨٥٥٤ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٢٠ ، ح ٨٨٦٤ ، إلى قوله : « سبعين نوعا من أنواع البلاء » .

۲-۲ . يجوز فيه النصب صفة ل «الله» .

۳-۳ . فى «ب» وحاشية «ج» : «ذا» . وهو جائز .

۴-۴ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» : - «أتوب إليه» .

۵-۱ . أراد : قبل أن يصرف رجله عن حالتها التى هى عليها فى التشهد . النهاية ، ج ۱ ، ص ۲۲۶ (ثنا).

"أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ (۱) وَ الْأَكْرَامِ وَ أَتَوُّبُ إِلَيْهِ" ثَلَاثَ مَرَّاتٍ،  
غَفَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ (۲) ذُنُوبَهُ وَ لَوْ (۳) كَانَتْ (۴) مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که دنبال نماز واجب پیش از آنکه پاهای خود را تا کند (و) برخیزد، یا پیش از آنکه از حالت و هیئت تشهد زانوهای خود را تغییر دهد) سه بار بگوید: «استغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم ذو الجلال و الاكرام و أتوب اليه». خدای عز و جل گناهانش را بیامرزد گرچه (در زیادی) مانند کف دریا باشند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر که دنبال نماز واجب پیش از آنکه دو پای خود تا کند سه بار بگوید: آمرزش خواهم از آن خدا که نیست شایسته ستایشی جز او زنده و پاینده است صاحب

جلالت و اکرام است- و به او باز گردم- خدا عز و جل گناهانش را بیامرزد، گر چه مانند کف دریا باشند

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس به دنبال نماز واجب پیش از آنکه دو پای خود را تا کند سه بار بگوید: آمرزش خواهم از خداوندی که شایسته پرستشی جز او نیست، زنده و پاینده است، صاحب جلالت و اکرام است و به سوی او باز می گردم، خداوند عز و جل گناهانش را بیامرزد گرچه مانند کف دریا باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. فی دبر صلاة الفريضة الإضافة فيها من إضافة الموصوف إلى الصفة، و مأول عند غيرهم بصلاة العبادة الفريضة، فهي من إضافة الجزئي إلى الكلي، مثل بنو هاشم نجباء قريش، لأن الفريضة شاملة للزكاة، و الصوم، و الحج، و الجهاد، و التاء للفريضة للنقل عن الوصفية إلى الاسمية مأخوذ من الفرض بمعنى القطع، لاقتطاعها عن سائر العبادات بنوع تشديد و تأكيد كما قيل. و قال في

النهاية: فى حديث الدعاء من قال عقيب الصلاة و هو ثان رجله أى عاطف رجله فى التشهد قبل أن ينهض، و فى حديث آخر، من قال قبل أن يثنى رجله، هذا ضد الأول فى اللفظ و مثله فى المعنى لأنه أراد قبل أن يصرف رجله عن حالته التى هى عليها فى التشهد، انتهى و قال الطيبى: و يثنى رجله من صلاة المغرب، و الصبح أى يعطفهما و يغيرهما عن هيئة التشهد. و أقول: فى بعض النسخ ذا الجلال بالنصب و فى بعضها بالرفع، فعلى الأول الظاهر نصب الحى و القيوم أيضا فالكل أوصاف للجلالة، و على الثانى: فالظاهر رفع الكل أما لكونها أوصافا للضمير على مذهب الكسائى إذ المشهور بين النحاة أن الضمير لا يوصف، و أجاز الكسائى وصف ضمير الغائب فى نحو قوله تعالى

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

\*

و قولك مررت به المسكين، و الجمهور يحملون مثله على البدلية إذ يجوز الإبدال من ضمير الغائب اتفاقا، و يحتمل نصب الأولين و رفع ذو على المدح، كما أنه فى الأول يحتمل رفع الأولين و نصب ذا على المدح. قال البيضاوى: فى قوله تعالى

ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ

ذو الاستغناء المطلق و الفضل العام. و قال الطبرسى (ره):

ذُو الْجَلَالِ

أى ذو العظمة و الكبرياء، و استحقاق الحمد و المدح بإحسانه الذى هو فى أعلى مراتب الإحسان، و إنعامه الذى هو أصل كل إنعام،

وَ الْإِكْرَامِ

يكرم أنبياءه و أوليائه بالطفاه و إفضاله مع عظمته و جلاله، و قيل: معناه أنه أهل أن يعظم و ينزه عما لا يليق بصفاته كما يقول الإنسان لغيره - أنا أكرمك عن كذا و أجلك عنه - كقوله

أَهْلُ التَّقْوَى

أى أهل أن يتقى. و قال الراغب: الجلالة عظم القدر و الجلالة بغير الهاء التناهى فى ذلك، و خص بوصف الله تعالى فقيل:

ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ

و لم يستعمل فى غيره و الجليل العظيم القدر و وصفه تعالى بذلك أما لخلقه الأشياء العظيمة المستدل بها عليه، أو لأنه يجلب عن الإحاطة به، أو لأنه يجلب عن أن يدرك بالحواس، و قال: الكرم إذا وصف الله تعالى به فهو اسم لإحسانه و إنعامه المتظاهر نحو - إن ربي غنى كريم - و الإكرام و التكريم أن يوصل إلى الإنسان إكرام أى نفع لا يلحقه فيه غضاضة، أو جعل ما يوصل إليه شريفا كريما و قوله: ذو الجلال و الإكرام منطوق على المعنيين، انتهى و قيل: الجلال إشارة إلى الصفات السلبية و الإكرام إلى الصفات الكمالية الذاتية الوجودية.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢١٦

\*\*\*\*\*

**٤٨ - بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ الْأَعْضَابِ وَالْأَمْسَاءِ**

**إشاره**

٤٨ - بَابُ الْقَوْلِ عِنْدَ الْأَعْضَابِ وَالْأَمْسَاءِ ٢/٥٥٢

**١- الحديث**



۳۲۷۹/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ غَالِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : «وَضَلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ» (۶) قَالَ :  
«هُوَ الدُّعَاءُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ، وَهِيَ سَاعَةٌ إِيَابَةٌ» . (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام در باره گفتار خدای تبارک و تعالی: «و برای خدا سجده کنند آنان که در آسمانها و زمینند خواه و ناخواه، و سایه های آنان در بامداد و شامها» (سوره رعد آیه ۱۵) فرمود: مقصود از آن دعای پیش از زدن آفتاب و پیش از غروب آن است، و آن ساعت اجابت است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۲۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از غالب بن عبد الله از امام صادق (علیه السلام) در شرح قول خدا تبارک و تعالی (سوره رعد): «برای خدا سجده کند هر که در آسمان ها و زمین است خواه ناخواه، و سایه های آنان در بامداد و پسین» فرمود: مقصود از آن دعا پیش از بر آمدن آفتاب است و پیش از غروب آن و آن ساعت اجابت است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «غالب بن عبد الله» از امام صادق علیه السلام در شرح قول خدای تبارک و تعالی: «آنانکه در آسمانها و زمین اند خواه و ناخواه و سایه های آنان در صبح و شام برای خدا سجده کنند (رعد/۱۵)» فرمود: مقصود از آن، دعاهای پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن است که وقت اجابت دعاست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الآية في سورة الرعد هكذا

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

و قال الطبرسي (قدس سره):

مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

يعني الملائكة و سائر المكلفين

طَوْعًا وَكَرْهًا

اختلف فى معناه على قولين: أحدهما: أن معناه أنه يجب السجود لله تعالى إلا أن المؤمن يسجد له طوعاً، و الكافر يسجد له كرها بالسيف، عن الحسن، و قتادة، و ابن زيد. و الثانى: أن المعنى لله يخضع من فى السماوات و الأرض إلا أن المؤمن يخضع له طوعاً، و الكافر يسجد له كرها لأنه لا يمكنه أن يمتنع عن الخضوع لله تعالى لما يحل به من الآلام و الأسقام عن الجبائى

وَ ظِلَالُهُمْ

أى و يسجد ظلالمهم لله

بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ

أى العشيات، قيل: المراد بالظل الشخص فإن من يسجد يسجد معه ظله، قال الحسن: يسجد ظل الكافر و لا يسجد الكافر، و معناه عند أهل التحقيق: أنه يسجد شخصه دون قلبه، لأنه لا يريد بسجوده عبادة من حيث إنه يسجد للخوف، و قيل: إن الظلال على ظاهرها و المعنى فى سجودها تمايلها من جانب إلى جانب، و انقيادها للتسخير بالطول و القصر. و قال النيسابورى: إن كان السجود بمعنى وضع الجبهة فذلك ظاهر فى المؤمنين لأنهم يسجدون له طوعاً أى بسهولة و نشاط، و كرها أى على تعب و اضطراب و مجاهدة، و أما فى حق الكافرين فمشكل و توجيهه أن يقال: المراد حق له أن يسجد لأجله جميع المكلفين من الملائكة و الثقلين فعبر عن الوجوب بالوقوع و إن كان بمعنى الانقياد، و الخضوع، و الاعتراف بالإلهية، و ترك الامتناع عن نفوذ مشية فيهم فلا إشكال نظيره قوله:

وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ

و أما قوله

وَ ظِلَالُهُمْ

فقد قال جمع من المفسرين كمجاهد، و الزجاج، و ابن الأنبارى لا بعد فى أن يخلق الله للظلال أفهاما تسجد بها الله و تخضع له كما جعل للجبال أفهاما حتى اشتغلت بتسيحة، و ظل المؤمن يسجد لله طوعا، و هو طائع و ظل الكافر يسجد لغير الله كرها و يسجد لله طوعا، و قال آخرون: المراد بسجود الظلال تقلصها و امتدادها حسب ارتفاع الشمس و انحطاطها، فهى منقادة مستسلمة لما أتاح الله لها فى الأحوال، و تخصيص الغدو و الآصال بالذكر لغاية ظهورها و ازديادها فى الوقتين، و قال: فى التأويل و لله يسجد من فى السماوات و الأرض و الملائكة بين أرواح الأنبياء و الأولياء، و الصلحاء طوعا، و من أرواح الكافرين و المنافقين و الشياطين كرها بالدليل و التسخير تحت الأحكام و التقدير، و ظللهم أى نفوسهم، فإن النفوس ظلال الأرواح و ليس السجود من شأنها لأنها أمانة بالسوء إلا ما رحم الرب فإنها تسجد بتبعية الأرواح (معنى آخر) و لله يسجد من فى سماوات القلوب من صفات القلوب و الأرواح و العقول طوعا، و من فى أرض النفس من صفات النفس و القوى الحيوانية و السبعية و الشيطانية كرها، و ظللهم و هى آثارها و نتائجها. (آخر) و لله يسجد الأرواح فى الحقيقة و ظللهم و هى أجسادهم بالتبعية و هذا السجود بمعنى وضع الجبهة و خص الوقتان بالذكر لأن آثار القدرة فيهما أكثر، و إن أريد الانقياد و التسخير احتمال أن يراد بالوقتتين وقت الانتباه و النوم، ففي الأول يطلع شمس الروح من أفق الجسد، و فى الثانى تغرب فيه، انتهى. و قال الراغب: السجود أصله التظامن و التذلل، و جعل ذلك عبارة عن التذلل لله و عبادته و هو عام فى الإنسان و الحيوانات و الجمادات و ذلك ضربان، سجود باختيار و ليس ذلك إلا للإنسان و به يستحق الثواب، نحو قوله

فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

أى تذللوا له، و سجود بتسخير و هو للإنسان و الحيوان و النبات و على ذلك قوله تعالى

وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

و قوله تعالى

يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

فهذا سجود تسخير، و هو الدلالة الصامته الناطقة المنبهاة على كونها مخلوقة، و أنها خلق فاعل حكيم، و قوله تعالى

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ينطوى على النوعين من السجود التسخير و الاختيار، و قوله تعالى

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ

فذلك على سبيل التسخير و قال فى الظل قوله تعالى

أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا

إلخ أى إنشاؤه، يدل على وحدانية الله تعالى و ينبئ عن حكمته، و قوله عز و جل

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ

إلخ قال الحسن أما ظلك فيسجد الله، و أما أنت فتكفر به، انتهى. و أقول: يحتمل أن يكون المراد بالظلال عالم المثال، أو عالم الأرواح سواء قيل بتجردها أم كونها أجساما لطيفة، كما روى عن الصادق عليه السلام أن الله آخى بين الأرواح فى الأظلة قبل أن يخلق الأجساد بألفى عام فلو قام قائمنا أهل البيت ورث الأخ الذى آخى بينهما فى الأظلة ولم يورث الأخ فى الولادة، و روى أيضا أن الله خلق الخلق فخلق من أحب، و كان ما أحب أن خلقه من طينة من النار ثم بعثهم فى الظلال، فقلت: و أى شىء الظلال، فقال: ألم تر إلى فلك فى الشمس شىء و ليس بشىء، و مثله فى الأخبار كثير و قد مر شرحها فالمراد بالظلال أرواحهم أو أجسادهم المثالية، أو أمثلتهم على القول بعالم المثال، فكلما يصدر عن أجسادهم من السجود و غيرها يصدر عن أمثلتهم فهى تابعة للأجساد فى كل ما يصدر عن العباد. و لنرجع إلى شرح هذا الخبر فنقول: كأنه عليه السلام فسر السجود بالخضوع

والتذلل و الانقياد و الدعاء، أعم من أن يكون بالمقال أو بلسان الحال، فإنها كلها خاضعة له منقادة لمشيئته و إرادته، لا تقدر على الامتناع مما أراد منها، و تسأله سبحانه عما تستعد له بلسان إمكانها و افتقارها فتستجاب لها كما قال سبحانه

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

و قال تعالى

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ

قيل أى بلسان استعداداتكم و قابلياتكم، و المؤمنون يسألونه بلسان المقال أيضا، و ضمير هي راجع إلى كل واحد، و التأنيث باعتبار الخبر، و كونهما ساعتا إجابة، لأنه يقدر ما يقع فى كل من اليوم و الليل فى مفتتحهما و الغدو بضميتين جمع الغدوة و هى البكرة، أو ما بين صلاة الفجر و طلوع الشمس و الأصال جميع الأصيل و هو ما بين صلاة العصر إلى الغروب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢١٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٢٨٠/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ إِبْلِيسَ - عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ (٨) - يَبْتَغِي جُنُودَ اللَّيْلِ (٩) مِنْ حَيْثُ (١٠) تَغِيْبُ الشَّمْسُ وَ تَطْلُعُ (١١)؛ فَأَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي هَاتَيْنِ السَّاعَتَيْنِ

ص: ٤١٩

١-٢ . فى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : ذا الجلال ، بالنصب ، وفى بعضها بالرفع . فعلى الأول الظاهر نصب الحىّ والقيوم أيضا ، فالكلّ أوصاف للجلالة . وعلى الثانى فالظاهر رفع الكلّ ، إمّا لكونها أوصافا للضمير على مذهب الكسائى ... والجمهور يحملون مثله على البدلية ؛ إذ يجوز الإبدال من ضمير الغائب اتّفاقا . ويحتمل نصب الأولين ورفع «ذو» على المدح ، كما أنّه يحتمل رفع الأولين ونصب «ذا» على المدح .»

٢-٣ . فى «ب ، ز» : - «له» .

٣-٤ . فى حاشية «ج ، ز» : «وإن» .

٤-٥ . فى حاشية «ج» : «كان» .

٥-٦ . الوافى ، ج ٨ ، ص ٧٩١ ، ح ٧١٤١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٧٠ ، ح ٨٤٦٨ .

٦-٧ . الرعد (١٣) : ١٥ .

٧-٨ . عدّة الداعى ، ص ٢٥٨ ، الباب ٥ ، مرسلًا الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٤٥ ، ح ٨٧٢٦ ؛ الوسائل

، ج ٧ ، ص ٧٠ ، ح ٨٧٥٣ ؛ البحار ، ج ٨٣ ، ص ١٢٥ ، ح ٧١ ؛ وج ٨٦ ، ص ٢٤٤ ، ح ٢ .

٨-١ . فى «ز» : «عليه اللعنة» . وفى «بف» : «عليه لعنة الله» .

٩-٢ . فى الوافى : «جنوده» . وفى مرآة العقول : «فى بعض النسخ : جنوده ، وهو أظهر» .

١٠-٣ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بف» وحاشية «د ، بس» والوافى والبحار والفقيه : «حين» .

١١-٤ . فى «ص ، بر» والوافى : «وحيث تطلع» . وفى الفقيه : «إنّ إبليس إنّما يبثّ جنود الليل من

حين تغيب الشمس إلى مغيب الشفق ، ويبثّ جنود النهار من حين تطلع الفجر إلى مطلع الشمس

...» .

، وَتَعَوَّذُوا بِاللّهِ مِنْ شَرِّ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ، وَعَوَّذُوا صِغَارَكُمْ فِي تِلْكَ (١) السَّاعَتَيْنِ، فَإِنَّهُمَا سَاعَتَا

غَفْلَةٍ (٢) . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: همانا ابلیس - که لعنت های خداوند بر او باد - لشکرهای شبانه خود را از آنجا که خورشید غروب کند و از آنجا که برآید (باطراف) پراکنده کند، پس در این دو ساعت بسیار ذکر خدا گوئید، و از شر ابلیس و لشکریانش بخدا پناه برید، و خردسالان خود را در این دو ساعت بخدا بسپارید زیرا که این دو ساعت، ساعت های غفلت است (که مردمان در این دو ساعت از یاد خدا بیرون روند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی که ابلیس - بر او باد لعنت های خدا - لشکرهای خود را شبانه از آنجا می فرستد که آفتاب غروب می کند و بر می آید و در این دو ساعت بسیار ذکر خدا گوئید و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید و خردسالان خود را در این دو ساعت به پناه خدا سپارید زیرا که دو ساعت غفلت باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی که ابلیس که لعنت خدا بر او باد لشکرهای شبانه خود را از آنجا که خورشید غروب می کند و از آنجا که طلوع می کند پراکنده می سازد پس در این دو ساعت ذکر خدا را بسیار گوئید و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید و خردسالان خود را در این دو



ساعت در پناه خدا بسپارید زیرا که این دو ساعت اوقات غفلت است (یعنی در این دو ساعت مردم از یاد خدا غافل اند)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و اللعائن جمع لعان بالكسر كشمائل جمع شمال، و فی القاموس: لعنه كمنعه طرده و أبعده، فهو لعین و ملعون، و الاسم اللعان بیث جنود اللیل كان فيه حذفاً، أى و جنود النهار بقرینة السياق، و فی بعض النسخ جنوده و هو أظهر، و یؤیده ما رواه فی الفقیه، عن جابر، عن أبی جعفر علیه السلام قال: إن إبلیس إنما بیث جنود اللیل، من حین تغیب الشمس إلى مغیب الشفق، و بیث جنود النهار، من حین یطلع الفجر إلى مطلع الشمس، و ذکر أن نبی الله كان یقول: أكثروا ذکر الله إلى آخر الخبر. و أقول: یمکن إضافة الوقتین إلى اللیل لمجاورة أحدهما لابتداء اللیل، و الآخر لانتهاؤه فإنهما ساعتا غفلة، أى یغفل الناس فیهما عن ذکر الله، و لا یبعد أن یمکن إشارة إلى قوله تعالی

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

و فی القاموس: غفل عنه غفولاً تركه و سها عنه كأغفله أو غفل صار غافلاً و غفل عنه و أغفله أوصل غفلته إليه، و الاسم الغفلة و الغفل محرکة. اعلم أن الآيات المتكاثرة و الأخبار المتواترة تدل على

فضل الدعاء و الذكر و لا سيما التهليل فى هذين الوقتين، و كثير منها ظاهرها الوجوب، و إن لم يقل به صريحا أحد، و فيه علل كثيرة. الأولى: شكر النعم التى مضت على الإنسان فى اليوم الماضى، أو الليلة الماضية من الصحة و العافية و الأمن من البلايا و التوفيق للطاعة و غير ذلك. الثانية: أنه يستقبل يوما أو ليلة يمكن نزول البلايا و الطوارق فيه، و يمكن أن يحصل له فيه صنوف الخيرات، و الطاعات و الصحة و السلامة، و أنواع الفوائد الدنيوية و الأخروية، و أصدادها من الذنوب و الخطيئات و البلايا و الآفات، و هاذان الوقتان من أوقات التقديرات كما دلت عليه الروايات، فلا بد له من تمهيد ما يستجلب له الخيرات و يدفع عنه الآفات. الثالثة: أن فى هاذين الوقتين الفراغ للعبادة و الذكر و الدعاء أكثر من سائر الأوقات ففى الصباح لم يشتغل بأعمال اليوم و فى السماء قد فرغ منها، و لم يشتغل بعد بأعمال الليل. الرابعة أن فيهما تظهر قدرة الله الجليلة من إذهاب الليل و الإتيان بالنهار، و بالعكس، مع ما فيهما من المنافع العظيمة و الفوائد الجسمية الدالة على كمال حكمته و لطفه لعباده فيستحق بذلك ثناء طريفا و شكرا جديدا. الخامسة: أنه يظهر فى الوقتين ظهورا بينا أن جميع الممكنات فى معرض التغير و التبديل و الفناء، و أنها مسخرة لإرادة رب الأرض و السماء، و هو سبحانه باق على حال لا يعتريه الزوال و لا يخاف عليه الأحوال و لا تتبدل عليه الأحوال كما قال الخليل عليه السلام

لَا أَحِبُّ إِلَّا فِيلِينَ

فيتنبه العارف المترقى إلى درجة اليقين أنه سبحانه المستحق للتسبيح، و التهليل، و التحميد، و التمجيد، و الثناء العتيد. السادسة: أن فى هاتين الساعتين تنادى جميع المخلوقات فى الأرضين و السماوات، أنها مخلوقة مربوبة، مفتقرة إلى صانع حكيم، منزه عن صفات الحدوث و الإمكان و سمات العجز و النقصان كما قال سبحانه

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

بسمع اليقين ينبغى أن يوافقهم فى ذلك، بل ينادى روحه و نفسه و جسده و أعضاؤه بشرائها بلسان الحال، فيجب أن يوافقها بالمقال فى جميع الأحوال، لا سيما فى هاتين الحالتين اللتين ظهور ذلك فيهما أكثر من سائر الأحوال و هذه قريبة من السابقة. السابعة: أنه ينبغى للإنسان أن يحاسب نفسه كل يوم بل كل ساعة قبل أن يحاسب فى القيامة كما ورد عنهم عليهم السلام حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا و زنوها قبل أن توزنوا لا سيما فى هذين الوقتين اللذين هما وقتا صعود ملائكة الليل و النهار، فعند المساء ينبغى أن ينظر و يتفكر فيما عمل به فى اليوم و ساعاته، و ما قصر فيه من عبادة ربه و طاعاته، و ما أتى به من سيئاته فيستغفر ربه و يحمده و يمجده استدراكا لما فات منه من الحسنات، و استمحالا فتىلا فى ذلك بالذكر و الدعاء و الاستغفار، و يتوب إلى ربه المطلع على الخفايا و الأسرار، و النكات فى ذلك كثيرة لا يمكن إحصاؤها و بما نبهنا عليه يمكن أن يتفطن العارف الخبير ببعض ما تركنا و الله الموفق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٢١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٢٨١/٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ رَزِينِ صَاحِبِ الْأَنْمَاطِ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَالَ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ، وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُصْطَفَيْنِ أَنَّكَ اللَّهُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ، وَ أَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ إِمَامِي وَ وَلِيِّي، وَ أَنَّ أَبَاهُ (٤) رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فُلَانًا وَ فُلَانًا - حَتَّى يَنْتَهَى إِلَيْهِ - أُنِمَّتِي وَ أُوْلِيَائِي، عَلَى ذَلِكَ

أَحْيَا، وَ عَلَيْهِ أُمُوتُ، وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أُبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ (٥)؛ فَإِنْ مَاتَ فِي (٦)  
لَيْلَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ. (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

رزین از یکی از دو امام باقر و یا صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: هر که بگوید: «اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک المقربین و حملة عرشک المصطفین انک انت الله لا اله انت الرحمن الرحیم و ان محمدا عبدک و رسولک و ان فلان بن فلان. (و بجای آن نام امام زمان و پدر بزرگوارش علیهما السلام را ببرد) امامی و ولی و اباه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیا و الحسن و الحسین و فلانا و فلانا. - و امامان بعد از حسین علیه السلام را تا برسد به امام زمان علیه السلام نام ببرد- ائمتی و اولیائی علی ذلک احیا و علیه أُموت و علیه ابعث یوم القیامة و أبرأ من فلان و فلان و فلان. «پس اگر در همان شب بمیرد وارد بهشت گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٩١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از رزین پتو فروش از امام باقر و یا از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که بگوید: بار خدایا من تو را گواه گیرم و فرشته های مقربت را و حاملان عرش تو را که بر گزیده اند بر اینکه توئی خدا نیست شایسته پرستشی جز تو بخشاینده و مهربانی، و گواهم که محمد بنده و رسول تو است، و بر این که فلان، امام من و ولی من است و بر بنده و رسول تو است، و بر اینکه فلان، امام من و ولی من

است و بر اینکه پدرش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با علی و حسن و حسین و فلان و فلان تا برسد به او(یعنی امام زمان) امامان و اولیاء منند، بر این عقیده زنده بمانم و بر آن بمیرم و با آن در قیامت مبعوث شود و بی زارم از فلان و فلان و فلان و اگر در همان شب بمیرد به بهشت رود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳- «رزین پتوفروش» از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس بگوید: بار خدایا من تو را گواه گیرم و فرشته های مقربت و حاملان عرش تو را که برگزیده شده اند گواه اند بر اینکه شایسته پرستشی جز تو بخشاینده و مهربانی نیست، و گواهم که محمد بنده و رسول توسست، و بر اینکه فلان، امام من و ولی من است و بر بنده و رسول توسست، و بر اینکه فلان، امام من و ولی است و بر اینکه پدرش رسول خدا صلی الله علیه و اله با علی و حسن و حسین و فلان و فلان تا برسد به او(یعنی امام زمان) امامان و اولیاء منند، بر این عقیده زنده بمانم و بر آن بمیرم و با آن در قیامت مبعوث شوم و بی زارم از فلان و فلان و فلان و اگر در همان شب بمیرد به بهشت خواهد رفت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول، و فى المحاسن، عن أبى يوسف، عن ابن أبى عمير، عن الأنماطى، عن كليمة صاحب الكلل عنه عليه السلام و بينهما اختلاف، و على ما رواه الكلينى، لا إشعار فيه بالقراءة عند الصباح بل فيه إيماء باختصاصه بالمساء، و فى المحاسن هكذا قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: من قال هذا القول إذا أصبح فمات فى ذلك اليوم دخل الجنة، فإن قال إذا أمسى فمات من ليلته دخل الجنة اللهم - إلى قوله - و رسولك و فلان، و فلان حتى ينتهى إليه - إلى قوله - و أبرأ من فلان و فلان و فلان و فلان أربعة، فإن مات فى يومه أو ليلته دخل الجنة. الرحمن بالرفع خبر ثان، لأن أو خبر مبتدأ محذوف أى أنت الرحمن، و كذا الرحيم يحتمل الوجهين. و إن فلان بن فلان أى يسمى إمام العصر، أو القائم عليه السلام و الأول أظهر، و على التقديرين ضمير إليه عائد إليه، و التخصيص على الأول، لأن إمام العصر أخص بالداعى و أحق بالذكر، و على الثانى لأن الإيمان به مستلزم للإيمان بالجميع، و أنه المنتظر لشفاء غيظ صدورهم و الغلبة لأعدائهم، و أنه لا يستخفى بشيء من الحق مخافة أحد من الخلق و الذكر أخيراً أيضاً للتأكيد إن كان ذكره فى الأخير أيضاً مقصوداً كما هو الظاهر إمامى أى يجب على الاقتداء به فى جميع الأمور و ولى أى أولى بى و بالتصرف فى، من نفسى و من كل أحد و إن أباه فيما عندنا من النسخ بصيغة المفرد فقوله: رسول الله عطف بيان له و عليا عطف على أباه و يحتمل أن يكون آباءه بصيغة الجمع فقوله عليا عطف على رسول الله، و على الأول تخصيص الأبوة بالرسول صلى الله عليه و آله و سلم لأنه الذى نفاه المخالفون على ذلك أحيى إلخ قيل هذا القول أما بالنظر إلى رسوخ اعتقاده و الاعتماد عليه، أو للطلب من الله أن يجعله كذلك و فلان فى الثانى فى أكثر نسخ الكتاب ثلاثة و فى بعضها أربعة، كالمحاسن فالرابع معاوية عليهم اللعنة، و قيل: فلان فى غير الأول غير ممنون لأنها كناية عن غير المنصرف دخل الجنة ظاهره أنه يدخلها بلا عقوبة، و قد يقال: إن المذكور أصل الإيمان و هو بدون الأعمال لا يوجب دخول الجنة ابتداءً لأن المعاصى فى المشية فلا بد من حمل الدخول على الدخول فى الجملة، و إن كان بعد الجزاء، و لا يخفى بعده إذ لا فائدة حينئذ لهذا العمل.

\*\*\*\*\*

ص: ٤٢٠

- ١- ٥. فى «ص» وحاشية «ج، د، بر» والوافى والبحار والفقيه: «هاتين» .
- ٢- ٦. فى «ز»: «غفيلة» .
- ٣- ٧. الفقيه، ج ١، ص ٥٠١، ح ١٤٤٠، معلقاً عن جابر؛ مفتاح الفلاح، ص ٢٥٢، الباب ٤، بإسناده عن الصدوق. عدّة الداعى، ص ٢٥٧، الباب ٥، مرسلًا، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٤٦، ح ٨٧٢٧؛ البحار، ج ٦٣، ص ٢٥٧، ح ١٢٧.
- ٤- ٨. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٢٤: «وأنّ أباه، فيما عندنا من النسخ بصيغة المفرد، فقوله: «رسول الله» عطف بيان له و«عليًا» عطف على «أباه». ويحتمل أن يكون «آباءه» بصيغة الجمع فقوله: «عليًا» عطف على رسول الله. وعلى الأوّل تخصيص الأبوة بالرسول صلى الله عليه وآله لأنّه نفاه المخالفون» .
- ٥- ١. فى «د، ز، ص، بس، بف» وحاشية «بر» والوافى والمحاسن: + «وفلان» .
- ٦- ٢. فى «ز»: «من» .
- ٧- ٣. المحاسن، ص ٤٤، كتاب ثواب الأعمال، ح ٥٨، عن أبى يوسف، عن ابن أبى عمير، عن الأنماطى، عن كليمه صاحب الكلل، عن أبى عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوّله الوافى، ج ٩، ص ١٥٧٤، ح ٨٧٧٣؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٢٠، ح ٩١٦٥.

## ٤- الحديث

٣٢٨٢/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ وَبَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الشَّعِيرِيِّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ كَثْمَةَ (١):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، أَوْ (٢) عَنْ (٣) أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (٤)، قَالَ: «تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ: أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ ٥٢٣ / ٢»

مُؤْمِنًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَسُنَّتِهِ، وَدِينِ عَلِيِّ وَسُنَّتِهِ (٥)، وَدِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَسُنَّتِهِمْ (٦)، آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ (٧) وَعَلَانِيَتِهِمْ، وَشَاهِدِهِمْ وَغَائِبِهِمْ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ فِيمَا رَغِبُوا إِلَيْهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یزید بن کلمه از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهما السلام حدیث کند که فرمود: چون بامداد کردی میگوئی: «اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و أعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی علیه السلام و الاوصیاء، و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٩٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- از یزید بن کلمه از امام صادق و یا از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر گاه بامداد کردی می گوئی: من بامداد کردم با ایمان به خدا و بر دین محمد و روش او و دین علی و روش او و دین اوصیاء



و روش آنها، ایمان دارم به نهان آنان و عیانشان و شاهدشان و غائبشان، و به خدا پناه برم از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن پناه خواسته و علی و اوصیاء پناه خواستند و توجه دارم به درگاه خدا در آنچه بدان توجه و رغبت داشتند و نیست جنبش و نه توانی جز به خدا.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «یزید بن کلثمه» از امام صادق علیه السلام و یا از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرگاه صبح کردی می گوئی: من صبح نمودم با ایمان به خدا و بر دین محمد و روش او و دین علی و روش او و دین اوصیاء و روش آنها، ایمان دارم به نهان آنان و عیانشان و شاهدشان و غائبشان، و به خدا پناه برم از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن پناه خواسته و علی و اوصیاء پناه خواستند و توجه دارم به درگاه خدا در آنچه بدان توجه و رغبت داشتند و نیست جنبش و توانی جز در سایه لطف خداوند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالسابق. و أصبحت من الأفعال التامة و مؤمنا حال عن ضمير أصبحت و بالله متعلق به و التقديم للحصر أى لا أشرك بعد غيره فى الإلهية آمنت بسرهم و علانيتهم أى من دعى منهم الإمامة ظاهرا، كأمير المؤمنين، و الحسن صلوات الله عليهما، و من اتقى و لم يدع ظاهرا كسائر الأئمة عليهم السلام أو المراد بالسر، العقائد و بالعلانية الأقوال و الأعمال، أو المراد بالسر ما اختص بهم عليهم السلام من الجميع، و بالعلانية ما اشترك بينهم و بين سائر المسلمين، أو المراد بالسر ما يتقون فيه من المخالفين و بالعلانية ما لا يتقون فيه، و هذا قريب من السابق، أو بحكم التقية و حكم الواقع، أو المراد بالسر ما لا يصل إليه عقول سائر الخلق من المعارف الربانية و بعض درجاتهم و حالاتهم و بالعلانية ما سوى ذلك، و هذا أظهر الوجوه، و شاهدتهم غير القائم عليه السلام و غائبهم هو عليه السلام، و قيل: الشاهد الموجود، و الغائب الماضى إلى جوار الله، و لا يخفى بعده، و فى القاموس : رغب فيه كسمع زغبا و يضم و رغبة أرادته، و عنه لم يردده و إليه رغباً محرّكة و رغبة بالضم و يحرك ابتهل أو هو الضراعة و المسألة فيما رغبوا إليه العائد محذوف أى إليه فيه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٢٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٢٨٣/٥ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ الْخَرَّازِ (٩)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - كَانَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: "أَبْتَدِئُ يَوْمِي هَذَا بَيْنَ يَدَيْ نِسْيَانِي وَ عَجَلَتِي (١٠) بِسْمِ اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ"؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ الْعَبْدُ، أَجْزَأَهُ مِمَّا نَسِيَ فِي يَوْمِهِ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا علی بن الحسین علیهما السلام چنین بود که چون بامداد میکرد میفرمود: «ابتداء یومی هذا بین یدی نسیانی و عجلتی بسم الله و ما شاء الله». (یعنی من روز خود را پیش از آنکه خدا را فراموش کنم و از یاد او بچیز دیگری شتاب کنم بنام او آغاز می کنم، بنام خدا و آنچه خدا خواهد - حضرت فرمود:) و چون بنده چنین کند او را از آنچه در آن روز فراموش کند بس باشد (یعنی تا آخر روز ذکر خدا را فراموش کرد همین ذکر که اول بامداد خوانده او را کفایت کند زیرا روز خود را بنام خدا آغاز کرده است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) که علی بن الحسین (علیهما السلام) را شیوه بود که چون بامداد می کرد می فرمود: من این روز خود را در میان فراموشی و شتابم آغاز می کنم بنام خدا و آنچه خدا خواهد، و چون بنده چنین کند او را از آنچه در آن روز فراموش کند بس باشد (یعنی از او باز خواست نشود).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق عليه السلام فرمود: که علی بن الحسین علیه السلام را شیوه بر این بود که چون صبح می کرد، می فرمود: من این روز خود را در میان فراموشی و شتابم، آغاز می کنم بنام خدا و آنچه خدا خواهد، و چون بنده چنین کند او را از آنچه در آن روز فراموش کند بس باشد (یعنی از او بازخواست نشود).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

: صحیح. ابتدئ یومی هذا ای أفتح یومی أو ابتدئ فی یومی هذا باسم الله أو بقول بسم الله، و ما شاء الله عطف علی اسم الله أو بسم الله، و قيل: علی ابتدئ، و حاصل الکلام یحتمل وجوها: الأول: أن یكون المعنی، ابتدئ قبل کل عمل قبل أن أنسى الله سبحانه و أعجل عن ذکره إلی غیره، و قوله: فإذا فعل ذلك من کلام الصادق علیه السلام أجزاء مما نسی من ذکر الله فی هذا الیوم، لأنه أفتح یومه بذکره تعالی. الثانی: أنه لما وجب أن یكون العبد جمیع أفعاله مقرونة بالتسمية و التمشية، و یعرف أنه لا یتم له فعل، و لا یصدر منه أمر إلا بالاستعانة به سبحانه و بأسمائه العظام، و لا یكون شیء إلا بمشيته سبحانه كما مر تحقیقه فی الأصول، و قد یغفل الإنسان عن ذلك أما للنظر إلی الأسباب الظاهرة، و الغفلة عن مسبب الأسباب، و قد ینسى التسمية لا بد من ذکرها و تذکرها، و یترک قول ما شاء الله عند رؤية نعم الله، و تذكر أنها من قبل الله و ترکهما إما لغفلة، أو لتعجیله فی أمر فیذكر فی أول یومه هذین القولین، و یتذكر هاتین العقیدتین، لیكون کل أفعاله و أقواله مقرونة

بهما، وإن تحققت الفاصلة بينهما، وقوله: أجزاء أى كفاه، وقام مقام المنسى، وفى النهاية أجزاءنى الشىء أن كفاى فضمير المفعول، راجع إلى العبد، و ضمير الفاعل إلى فعل ذلك و هذا أظهر الوجوه، و له مؤيدات من سائر الأدعية. الثالث: أن يكون المعنى أقول بسم الله و ما شاء الله قبل أن يقع منى نسيان و عجلة، لئلا يقع منى، و آخر الخبر يابى عنه. الرابع: ما قيل أن المعنى أبتدىء و أقدم بين يدى نسيانى عن الخيرات و سرعتى فيها هاتين الكلمتين الشريفتين، و فى الأول توسل بالذات الواجب وجوده لذاته المستجمع لجميع كمالاته و صفاته، و فى الثانية تفويض للأمر إليه و إذعان بأنه لا يقع فى ملكه شىء إلا بمشيئته إلا أن مشيئته فى فعل العباد غير حتمية و تعلقها بالطاعة بالذات و بالمعصية بالعرض لأنه أراد انطباق علمه بالمعلوم و هى تستلزم إرادة المعلوم بالعرش فمشيئته المتعلقة بالطاعة بالذات من وجه و بالعرض من وجه آخر و مشيئته المتعلقة بالمعصية بالعرض فقط و منه يظهر سر ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن، انتهى، و أقول: هو فى غاية العبد لفظا و معنى.

## ٦- الحديث

٣٢٨٤/٦ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛

ص: ٤٢١

---

٤-١ . فى «د، بس، بف، جر» وحاشية «ج، بر»: «بريد بن كلثمة». وفى «ز»: «يزيد الكلثمة»

٥-٢ . فى «ب، جر»: «و» .

٦-٣ . فى «ب» وحاشية «ج، بر»: «- «عن» .

٧-٤ . فى «ز»: «- «أو عن أبى جعفر عليهما السلام» .

٨-٥ . فى البحار: «- «ودين علىّ وسنته» .

٩-٦ . فى حاشية «ص»: «وسننهم» .

٧-١٠. فى حاشية «ز»: «بسريرهم» .

٨-١١. الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٧، ح ٨٧٤٦؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٨، ح ٤٩ .

٩-١٢. هكذا فى «بر، بس» . وفى «ب، ج، د، بف، جر» والمطبوع: «الخزّاز» بالزّاءين المعجمتين . والصواب ما أثبتناه . لاحظ ما تقدّم فى الكافى، ح ٧٥ .

١٠-١. فى الوافى: «يعنى قبل أن أنسى الله سبحانه وأعجل عن ذكره إلى غيره» .

١١-٢. الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٧، ح ٨٧٤٥؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٨، ح ٤٩ .

وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ شَهَابٍ (١) وَ سُلَيْمِ الْفَرَّاءِ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ هَذَا حِينَ يُمَسِّي، حُفَّ (٢) بِجَنَاحٍ مِنْ أَجْنِحَةِ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يُصْبِحَ: "أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْجَلِيلَ الْعَظِيمَ نَفْسِي، وَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ؛ أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ نَفْسِي (٣) الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ، الْمُتَضَعِّعَ (٤) لِعَظَمَتِهِ كُلُّ شَيْءٍ " ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». (٥)

ترجمه

(٨) لَيْلِكَ، وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ، وَ حُضُورِ صَلَوَاتِكَ، وَ أَصْوَاتِ دُعَايِكَ (٩) أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ " وَ ادْعُ بِمَا أَحْبَبْتَ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هنگامی که شب فرا رسید بگو: «اللهم انی أسألك عند اقبال لیلک و ادبار نهارک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تصلی علی محمد و آل محمد». آنگاه بهر چه خواهی دعا کن (و هر چه از خدا خواهی آنگاه بنخواه).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷-امام صادق(علیه السّلام)فرمود: چون شب کنی بگو: «بار خدایا من از تو خواستارم هنگام آمدن شبت و رفتن روزت و حضور نمازهایت و آوازهای دعا به درگاهت که رحمت فرستی به محمد و آل محمد» و هر چه خواهی دعا کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷-امام صادق علیه السّلام فرمود: چون شب کنی بگو: «بار خدایا هنگام آمدن شب و روزت و حضور نمازها و آوازهای دعا به درگاهت که بر محمد و آل او رحمت فرستی» و هر چه خواهی دعا کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق، و المراد بالصلوات صلاة المغرب، و الجمع باعتبار تعدد المكلفين كما قيل، أو مع نوافلها أو مع صلاة العشاء و نوافلها أيضا، و الدعاء جمع الداعى و المراد بها المؤذنون فإنهم يدعون الناس إلى الصلاة، أو طالبوا الحاجات منه تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٢٧

\*\*\*\*\*

ص: ٤٢٢

- 
- ١-٣. فى «ج، ز، بف، جر»: «عمرو بن شهاب» .
- ٢-٤. يَحْفَوْنَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ، أى يطوفون بهم ويدورون حولهم. النهاية، ج ١، ص ٤٠٨ (حفف).
- ٣-٥. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٢٧: «أستودع الله نفسى، كذا فى النسخ، والظاهر تأخير «نفسى» عن «كلّ شىء» مع قوله: ومن يعينى أمره»، كما فى سائر الروايات. وعلى تقدير صحّته فالمرهوب صفة للجلالة» .
- ٤-٦. «الضَعُضَعَةُ»: الخضوع والتذلل. وَضَعُضَعَهُ الِهَمُّ فتضعض. ترتيب كتاب العين، ج ٢، ص ١٠٤٤ (ضع).
- ٥-٧. الكافى، كتاب الدعاء، باب الحرز والعودة، ح ٣٤٣٢، بسند آخر، مع اختلاف الوافى، ج ٩، ص ١٥٧٤، ح ٨٧٧١؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٦، ذيل ح ٥٧.



٦- ٨ . فى السند تحويل بعطف «أبوعلیّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبدالجبار» على «محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد» .

٧- ١ . فى حاشية «د ، بس» والوفى والوسائل : «قلت» .

٨- ٢ . فى الوافى : «بإقبال» بدل «عند إقبال» .

٩- ٣ . هكذا فى كثير من النسخ والوسائل والبحار . وفى «بس ، جس» والوفى والمطبوع : «دعائك» .

١٠- ٤ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٧٣، ح ٨٧٧٠؛ الوسائل، ج ٥، ص ٤٥٢، ح ٧٠٦٢؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٩، ح ٥٠.

## ٨- الحديث

٣٢٨٦/٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ (١) ، أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ ، وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَقُلْ فِىَّ خَيْرًا ، وَاعْمَلْ فِىَّ خَيْرًا ؛ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ (٢) يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا (٣) أَبَدًا » .

قَالَ : « وَكَانَ (٤) عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا (٥) أَمْسَى يَقُولُ : " مَرْحَبًا بِاللَّيْلِ الْجَدِيدِ ، وَ الْكَاتِبِ (٦) الشَّهِيدِ اِكْتُبَا (٧) عَلِيٌّ (٨) اسْمُ اللَّهِ (٩) " ؛ ثُمَّ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ » . (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ روزی نباشد که بر فرزند آدم درآید جز اینکه آن روز بدو گوید: ای پسر آدم من روز نوینی هستم و من بر تو گواهم، پس در من حرف خوب بزن، و کار خیر بکن تا در روز قیامت برایت گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نخواهی دید. فرمود: که علی علیه السلام چنین بود که شب میکرد میفرمود: مرحبا باین شب تازه و نویسنده گواه، بنویسید برای من بنام خدا، سپس نام خدای عز و جل را یاد میفرمود (و بر زبان جاری میکرد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸-امام صادق(علیه السلام)فرمود: روزی نباشد که بر آدمی زاده در آید جز اینکه گوید:ای آدمی زاده، من روز نو توام و بر تو گواهم، در من کار خوب کن تا در روز رستاخیز برای تو گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نبینی؛ فرمود: که علی(علیه السلام)را شیوه بود که چون شب می کرد می فرمود: مرحبا به این شب تازه و نویسنده گواه برای من نام خدا را بنویسید، سپس ذکر خدا عز و جل می کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸-امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نباشد که بر آدمی زاده بگذرد جز اینکه گوید: ای آدمی زاده، من روز نو توام و بر تو گواهم، برایم کار خوب کن تا در روز رستاخیز برای تو گواهی دهم زیرا پس از این، هرگز مرا نبینی؛ فرمود: که علی علیه السلام را شیوه این بود که چون شب می کرد می

فرمود: مرحبا به این شب تازه و نویسنده گواه برای من نام خدا را بنویسد، سپس ذکر خدای عزّ و جلّ می کرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. إلا قال له أى اليوم بلسان الحال أو الملك الموكل به بلسان المقال، وقيل: يبقى للأقوال والأفعال والأعمال آثار في بدن الإنسان تظهر في القيامة فهي شهادتها، نسبت إلى اليوم مجازا فهو يخوف الإنسان بلسان الحال من ذلك، وقد يقال: إن للجمادات وسائر الموجودات أرواحا وشعورا وتسيحا، كما قال تعالى

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ

و الإيمان الإجمالى بأمثال ذلك، و عدم الخوض فيها أحوط و أولى فإنك لن ترانى بعدها الضمير راجع إلى الأعمال و الأقوال، أو إلى الساعات و الأزمنة، و فى الفقيه بعد هذا أبدا و يمكن أن يكون المراد عدم الرؤية فى دار التكليف، فلا ينافى الشهادة يوم القيامة، و الغرض إنى لا أرجع إليك فى الدنيا حتى يمكنك تدارك ما فات فى، و اليوم الآخر الذى تدركه له حقوق عليك و أعمال تختص به فلا يمكن تدارك ذلك فيه أيضا. و قال الجوهري: الرحب بالضم السعة، و قولهم مرحبا و أهلا أى أتيت سعة و أتيت أهلا. فاستأنس و لا تستوحش انتهى، و قيل: منصوب بفعل محذوف، و الباء

للسببية أى صادفنا سعة فى الحال و سرورا بسبب مجيئك، و الكاتب الشهيد أى الشاهد على أو الحاضر، و الخطاب فى اکتبا للملكين، و كون الخطاب لليوم، و الملك بعيد و على التقديرين المراد بالكاتب الجنس، و الأمر لكاتب السيئات بالتبع، أو لمدخليته فى كتابة الحسنات أيضا على اسم الله أى مستعينا بذكر اسم الله، أو بعون الله، أو ابتداء بكتابة اسمه تعالى، ثم اکتبا أعمالى و يمكن أن يقرأ على بتشديد الياء أى لى لكنه بعيد، و الضمير المستتر فى يذكر عائد إلى على عليه السلام.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٢٨

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٥٢٤ / ٢

٣٢٨٧/٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ (١١)، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِذَا تَغَيَّرَتِ الشَّمْسُ فَادْكُرِ (١٢) اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنْ (١٣)

ص: ٤٢٣

---

١- ٥ . فى الوافى وفلاح السائل : - «يا ابن آدم» .

٢- ٦ . فى الوسائل : - «به» .

٣- ٧ . فى الوافى : «بعد هذا» .

٤- ٨ . فى «ص» : «فكان» . وفى الوافى : «كان» بدون الواو .

٥- ٩ . فى «ب» : «إذ» .

٦- ١٠. فى «ز»: - «والكاتب» .

٧- ١١. فى الوافى : - «اكتبا» . والخطاب فى «اكتبا» للملكين ، لا الليل والملك . نصّ عليه فى مرآة العقول.

٨- ١٢. فى «ص» : «علّى» وفى مرآة العقول : «يمكن أن يقرأ: علّى ، بتشديد الياء ، أى لى ، لكنّه بعيد . والضمير المستتر فى «يذكر» عائد إلى علّى عليه السلام» .

٩- ١٣. فى البحار : «بسم الله» بدل «على اسم الله» .

١٠- ١٤. فلاح السائل ، ص ٢٢٧ ، الفصل ٢٣ ، بإسناده عن الكلينى ، من قوله : «قال : وكان علّى عليه السلام» مع اختلاف يسير . الأمالى للصدوق ، ص ١٠٨ ، المجلس ١٣ ، ح ٢ ، بسند آخر عن السكونى ، عن الصادق ، عن آبائه ، عن علّى عليهم السلام ؛ الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٩٧ ، ح ٥٨٤٩ ، معلّقاً عن السكونى ، عن علّى عليه السلام ؛ فلاح السائل ، ص ٢١٥ ، الفصل ٢٢ ، بسند آخر ، وفى الثلاثة الأخيرة إلى قوله : «فإنك لن ترانى بعدها أبدا» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٤ ، ص ٣١٦ ، ح ٢٠٠٧ ؛ وج ٩ ، ص ١٥٧٤ ، ح ٨٧٧٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧١ ، ح ٨٧٥٧ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٢٨٠ ، ذيل ح ٤١ .

١١- ١. يأتى فى الكافى ، ذيل ح ٣٦٩٥ ، أنّه لم يثبت رواية إبراهيم بن هاشم ، والد علّى ، عن صالح بن السندي . والظاهر فى سندنا هذا ، زيادة «عن أبيه» رأساً .

١٢- ٢. فى «ج» : «فاذكروا» .

١٣- ٣. فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «وإذا» .

كُنْتَ مَعَ قَوْمٍ يَشْغَلُونَكَ فَاقْمُ وَادْعُ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

شهاب بن عبد ربه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: هنگامی که خورشید گشت (و غروب آفتاب نزدیک شد) پس ذکر خدای عز و جل کن و اگر با مردمی هستی که تورا از ذکر خدا باز دارند پس از نزد آنان برخیز و دعا کن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از شهاب بن عبد ربه گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر گاه آفتاب بگردد (بر آید یا به زوال رسد یا غروب کند) ذکر خدا عز و جل کن و اگر با مردمی باشی که تورا باز می دارند از نزد آنان برخیز و دعا کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «شهاب بن عبد ربه» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هرگاه آفتاب بگردد (برآید یا به زوال رسد یا غروب کند) ذکر خدای عزّ و جلّ کن و اگر با مردمی باشی که تورا باز می دارند از نزد آنان برخیز و دعا کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. إذا تغيرت الشمس تطلق الشمس على جرمها و ضوئها و الخبر يحتملها و المراد تغير لونها و اصفرارها قريبا من غروبها يشغلونك من باب منع أو باب الأفعال، و قيل الثانية قليلة أو ردية، و يروى أنه كتب رجل إلى الصاحب بن عباد: المأمول من الأمير إشغالي ببعض إشغاله فكتب الصاحب على عريضته من كتب إشغالي لا يصلح لإشغالي فقم أى إلى موضع لا يشغلك فيه أحد و ادع الله و أذكره فإنها ساعة الإجابة و قبول الدعاء و العبادة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٢٩

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣٢٨٨/١٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «ثَلَاثٌ تَنَاسَخَهَا (٣) الْأَنْبِيَاءُ مِنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى (٤) وَصَلْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَانَتْ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تَبَاشَرُ (٥) بِهِ قَلْبِي، وَ يَقِينًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يُصَيِّبُنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ (٦) لِي، وَ رَضْنِي (٧) بِمَا قَسَمْتَ لِي». (٨)

وَرَوَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا، وَزَادَ فِيهِ : «حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ، أَصْلِحْ لِيْ شَأْنِيْ كُلَّهُ، وَلَا تَكِلْنِيْ (۹) إِلَى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: سه چیز را پیمبران از همدیگر ارث بردند (یا از همدیگر نسخه گرفتند) از آدم علیه السلام (گرفته) تا رسیدند برسول خدا (صلی الله علیه و آله) که همیشه بامداد که میکرد میگفت: «اللهم انی أسألك ایمانا تباشر به قلبی و یقینا حتی أعلم انه لا یصیبنی الا ما کتبت لی و رضنی بما قسمت لی»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: سه چیز را پیمبران از هم نسخه گرفتند از آدم تا رسیدند به رسول خاتم (صلی الله علیه و آله) که همیشه هر گاه صبح می کرد می گفت: «بار خدایا به راستی من از تو خواستارم ایمانی دلنشین و یقینی واقع بین تا بدانم که به من نرسد جز آنچه تو بر من نوشتی و مرا بدان چه بهره ام کردی خشنود دار».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۵



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز را پیامبران از هم نسخه گرفتند از آدم تا رسیدند به رسول خاتم صلی الله علیه و اله که همیشه هرگاه صبح می کرد می گفت: «بار خدایا به راستی من از تو ایمانی دلنشین و یقینی واقع بین می خواهم تا بدانم که به من نرسد جز آنچه تو بر من نوشتی و مرا بدانچه بهره ام کردی خشنودم».

و یکی از اصحاب ما، آن را روایت کرده است و در آن افزوده است: «تا دوست ندارم تعجیل در آنچه را تو پس اندازی و نه تأخیر آنچه را تو پیش اندازی ای زنده! ای پاینده! به رحمت تو دادرسی کنم، همه کار مرا اصلاح کن و مرا هرگز به خودم وامگذار یک چشم برهم زدن و. صلی الله علی محمد و آله.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و كان المراد بالتناسخ الانتساح و نسخ بعضهم عن بعض، و یحتمل أن یكون من تناسخ المیراث أو التداول فی القاموس: نسخ الكتاب كمنع كتبه عن معارضة كالتسخة و استنسخه، و المنقول منه النسخة بالضم، و التناسخ و المناسخة فی المیراث موت ورثة بعد ورثة، و أصل المیراث قائم لم یقسم، و تناسخ الأزمنة تداولها كان إذا أصبح یقول الضمائر الثلاثة راجعة إلى رسول الله، أو إلى كل واحد من الأنبياء و كان الأول أظهر. تباشر به قلبی المباشرة ملاقاتة البشرة، و فی القاموس.

بأمر الأمر وليه بنفسه، والمرأة جامعها، أو صار في ثوب واحد فباشرت بشرته بشرتها، فهذه الفقرة  
تحتفل وجوها: الأول: أن يكون المعنى تجده في قلبي، ولا يكون إيمانا ظاهريا بمحض اللسان، و  
هذا ما فهم أكثر مشايخنا، ولعل وجه الدلالة أن من طلب شيئا من موضع ووجده فيه أو في محل  
لا يكون غالبا إلا بأن يدخل الموضوع أو يباشر الشيء الذي قام ذلك الشيء به بكفه، فعبر عن كون  
الإيمان في القلب بمباشرة الله القلب بسببه، أي إيمانا تباشر بسبب ذلك الإيمان وتفحصه والعلم  
به قلبي. والثاني: أن يكون عبارة عن استقرار الإيمان وثباته وعدم كونه مستودعا فالمراد إما مباشرته  
به ووجدانه فيه دائما أو إشارة إلى أن الإيمان القلبي لا يزول والمستودع لا يكون قلبيا. الثالث: أن  
يكون المعنى أسألك إيمانا كاملا تكون بسبب ذلك الإيمان مباشرة لقلبي مستقرا فيه، أي يكون محلا  
لمعرفتك وحبك كما ورد في الخبر قلب المؤمن عرش الرحمن. الرابع: أن يكون المعنى أسألك  
إيمانا ثابتا تجده في قلبي يوم لقائك أي عند الموت أو في القيامة، وهذا مما أفاده الوالد العلامة ره.  
الخامس: أن يكون المعنى أسألك إيمانا كاملا تكون بسببه مالكا لازمة نفسى مدبرا الأمور قلبي كما  
ورد قلب المؤمن بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء وخطب سبحانه مقر بي جنباه  
بقوله

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

\*

السادس: أن يكون المعنى أسألك إيمانا كاملا يقينيا يباشر قلبي، ويراك على سبيل القلب كما  
ورد أعبد الله كأنك تراه وقال أمير المؤمنين عليه السلام لم أكن لأعبد ربا لم أره وقال: لو كشف  
الغطاء ما ازددت يقينا. السابع: ما قيل أي تلى بإثباته قلبي بنفسك يقال: بأمر الأمر إذا وليه بنفسه.  
الثامن: أن تكون الباء للتعدي، أي تجعله مباشرة لقلبي مستقرا فيه، وأكثر هذه الوجوه مما خطر بالبال  
والله أعلم بأسرار تلك الفقرة، ومن قال ويحضرني وجوه دقيقة أخرى لا نطيل بإيرادها المقال. و  
يقينا أي بالقضاء والقدر، وقد مر في باب اليقين أنه يطلق غالبا على الإيمان الكامل بذلك، ولذا  
قال حتى أعلم أنه لا يصيبني إلا ما كتبت لي وهو إشارة إلى قوله تعالى:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

وقيل: حتى أعلم أى حتى أعمل بمقتضى علمى و هو التوكل كما قال تعالى - بعد قوله

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا .

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

وقد يطلق اليقين على مطلق الإيمان الكامل بجميع العقائد الإيمانية بحيث يظهر على الجوارح آثاره، وقال المحقق الطوسى ره - فى أوصاف الأشراف - اليقين هو العلم بالحق مع العلم بأنه لا يكون غيره فهو مركب من علمين. إلا ما كتبت لى أى فى اللوح أو هو كناية عن القضاء و القدر، و هو لا ينافى مدخلية العبد و اختياره فى بعضها، أو هو فى غير التكاليف و قد مر تحقيقه فى أبواب العدل. ورضا بما قسمت لى هذه هى الكلمة الثالثة إشارة إلى قوله سبحانه

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

قوله : و زاد فيه

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٣٢

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٢٩٠/١٢ . وَرَوَى (١١) :

ص: ٤٢٤

٤-١ . فى «ص» : «فادع» . وفى مرآة العقول: + «اللّه» .

٢-٥ . فلاح السائل ، ص ٢٢٠ ، الفصل ٢٢ ، بإسناده عن الكليني الوافى، ج ٩، ص ١٥٤٧، ح ٨٧٣١؛ الوسائل، ج ٧، ص ٧١، ح ٨٧٥٤؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٤٥، ح ٣.  
٣-٦ . المراد من التناسخ: إمّا الانتساح ونسخ بعضهم عن بعض . أو هو من التناسخ فى الميراث ، أى ورثوها من التناسخ فى الميراث ، وهو موت ورثة بعد ورثة ؛ وأصل الميراث قائم لا يقسم . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٨٣ ؛ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٥٨ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٢٩ .

٤-٧ . فى «ب» : - «حتى» .

٥-٨ . فى «ص» : «يباشر» . وتباشر به قلبى ، أى تجده فى قلبى ، ولا يكون إيماناً ظاهرياً بمحض اللسان ؛ أو تلى بإثباته فى قلبى بنفسك ، يقال : باشر الأمر : إذا وليه بنفسه .

٦-٩ . فى «ب» : «كُتِبَ» .

٧-١٠ . فى «د، ص، بر، بف» وحاشية «ج» ومرآة العقول والوافى : «ورضا» .

٨-١١ . راجع: التهذيب، ج ٣، ص ٩٠، ح ٢٤٩ الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٨، ح ٨٧٤٩؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٩، ح ٥١.

٩-١ . وكلتُ أمرى إلى فلان ، أى ألجأته إليه واعتمدت فيه عليه . النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٢١ (وكل) .

١٠-٢ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٩، ح ٨٧٥٠؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٩، ح ٥١.

١١-٣ . فى «ب، ج، بس» : - «روى» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَصْبَحْنَا وَ الْمَلِكُ لَهُ، وَ أَصْبَحْتُ (١) عَبْدَكَ (٢) وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ (٣) أُمَّتِكَ فِي قَبْضَتِكَ ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقاً مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ ، وَ احْفَظْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَفِظُ (٤) وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَفِظُ ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ ، وَ لَا تَجْعَلْ لِي حَاجَةً إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ ، اللَّهُمَّ الْبَسْنِي الْعَافِيَةَ ، وَ ارْزُقْنِي عَلَيْهَا الشُّكْرَ ، يَا وَاحِدُ ، يَا أَحَدُ ، يَا صَمَدُ ، يَا إِلَهَ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ، يَا إِلَهَ ، يَا رَحْمَانُ ، يَا رَحِيمُ (٥) ، يَا

مَالِكِ الْمَلِكِ وَرَبِّ الْأَعْرَابِ وَ (٦) سَيِّدِ السَّادَاتِ (٧)، وَ يَا (٨) أَلَلَّهُ، يَا (٩) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ؛ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ (١٠) عَبْدِكَ (١١) أَتَقَلَّبُ (١٢) فِي قَبْضَتِكَ». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است (که در زمره دعاهای بامداد ذکر فرموده اند) «الحمد لله الذي اصبحنا و الملك له، و اصبحت عبدك و ابن عبدك و ابن امتك في قبضتك اللهم ارزقني من فضلك رزقا من حيث احتسب و من حيث لا احتسب و احفظني من حيث احتفظ و من حيث لا احتفظ اللهم ارزقني من فضلك و لا تجعل لي حاجة الى احد من خلقك اللهم البسني العافية و ارزقني عليها الشكر يا واحد يا احد يا صمد يا الله الذي»

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

«، يا الله يا رحمان يا رحيم يا مالک الملک و رب الارباب و سيد السادات و يا الله [يا] لا اله الا انت اشفني بشفائك من كل داء و سقم فاني عبدك و ابن عبدك اتقلب في قبضتك».

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٩٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «سپاس از آن خدا است که ملک را دارا است و من بامدادن کردم و بنده و بنده زاده توام و کنیززاده تو در دست تو، بار خدایا! مرا روزی ده از فضل

خود، روزی فراوانی از آنجا که گمان برم و از آنجا که گمان نبرم و نگهدارم از آن رو که خود را نگه می دارم و از آن رو که نتوانم خود را نگهداشت، بار خدایا! از فضل خودت روزیم ده و مگذار برای من نیازی به کسی از آفریده هایت، بار خدایا! جامه عافیتم درپوشان و بر آنم شکرگزاری خود را روزی کن، ای یکتا! ای یگانه! ای بی نیاز! ای خدائی که نزاده و زاده نیست و احدی با او همتا نیست! ای خدا! ای بخشاینده! ای مهربان! ای مالک الملک! پرورنده پرورنده ها و آقای آقایان! او ای خدا، نیست شایسته پرستشی جز تو، مرا به درمان خود درمان کن از هر درد و بیماری، زیرا من بنده و بنده زاده توام و در دست تو می گردم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «سپاس از آن خداست که ملک را داراست و بنده و بنده زاده توام و کنیززاده تو در دست تو، بار خدایا! مرا روزی ده از فضل خود، روزی فراوانی چه از آنجا که گمان برم و از آنجا که گمان نبرم و مرا نگه دار از آن رو که خود را نگه می دارم و از آن رو که نتوانم خود را نگه بدارم، بار خدایا! از فضل خودت روزیم ده و مگذار برای من نیازی به کسی از آفریده هایت، بار خدایا! جامه عافیتم بپوشان و شکرگزاری خود را روزیم کن، ای یکتا! ای یگانه! ای بی نیاز! ای خدائی که نزاده و زاده نیست و احدی با او همتا نیست! ای خدا! ای بخشاینده! ای مهربان! ای مالک الملک! پرورنده پرورنده ها و آقای آقایان! او ای خدا، نیست شایسته پرستشی جز تو، مرا به درمان خود از هر درد و بیماری درمان کن، زیرا من بنده و بنده زاده توام و در دست تو می گردم.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

بالتقصيرات الماضية، و الشأن الخطب و الأمر و الحال، و قد تخفف الهمزة و تخصيص قوله و لا تكلنى بالأموال الآتية، و قال الجوهري: و كل إليه الأمر وكلا و وكولا سلمه و تركه و أقول: يحتمل أن يكون قوله: يا حى إلخ مشتركا بين الروائين و الاختصاص بالثانية أظهر: مرسل. و يحتمل أن يكون عطفاً على السند السابق فيكون مثله. أصبحنا و الملك له الإصباح الدخول فى الصباح و الواو للحال و الملك بالضم العظمة و السلطة و التصرف بالأمر و النهى فى الجمهور و القدرة على إجراء ما أراد منهم، و الملك الحقيقى مخصوص به، و ملك من سواه بيده كما قال سبحانه

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

الآية، و قيل المحمود عليه الإصباح المقيد أو القيد، و الأول نعمة لنا، و الثانى و هو كون الملك له تعالى صفة له، و بكل واحدة منهما يستحق الحمد و أصبحت فى الأول عمم نعمة الإصباح و فى الثانى خصه بنفسه و قوله عبدك حال و كذا ما عطف عليه و فيه التفات من الغيبة إلى الخطاب، إشارة إلى أنه بالحمد الأول صار مستحقاً للحضور و المخاطبة كما قبل فى سورة الحمد، و ربما يقرأ عبدك بالضم ليكون مبتدأ، و قوله فى قبضتك خبره، و الجملة حالا و هو بعيد، و كونه فى قبضته سبحانه كناية عن اقتداره و استيلائه و تسلطه عليه فإن ما كان فى كف أحد يقدر على التصرف فيه كيف شاء، و منه قوله تعالى

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

قال البيضاوى: تنبيه على عظمته و حقارة الأفعال العظام التى تتحير فيها الأفهام بالإضافة إلى قدرته تعالى، و دلالة على أن تخريب العالم أهون شىء عليه على طريقة التخييل و التمثيل من غير اعتبار

اليمين حقيقة و لا مجازا كقولهم (شابت لمة الليل) وقال الجوهري: قبضت الشيء قبضا أخذته و يقال صار الشيء فى قبضك و فى قبضتك أى فى ملكك و القبضنة بالضم ما قبضت عليه من شىء. من حيث أحسب أى أظن و من حيث لا أحسب أى لا أظن أو من حيث أعده من جهات حصول رزقى و من حيث لا أعد و قال تعالى

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

قيل أى لا يظن من حسبت، أو لم يكن فى حسابه من حسب، وقوله تعالى

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ

أى يظنهم و فى الحديث (أبى الله إلا أن يرزق المؤمنين من حيث لا يحتسبون) من حيث احتفظ الاحتفاظ هنا بمعنى التحفظ و التحرز و التيقظ، و إن لم أره فى كتب اللغة بهذا المعنى، أى من حيث أعلم ضرره و أتحرز منه، و من حيث لا أعلم و لا أتحرز. و سيد السادات أى مالك الملاك، و قال فى النهاية: السيد يطلق على الرب، و المالك، و الشريف، و الفاضل، و الكريم، و الحليم، و المتحمل أذى قومه، و الزوج، و المقدم، و أصله من ساد يسود فهو سيود فقلبت الواو ياء لأجل الياء الساكنة قبلها ثم أدغمت، و قال فيه: إنه جاء رجل فقال أنت سيد قریش فقال: السيد الله، أى هو الذى يحق له السيادة، كأنه كره أن يحمد فى وجهه و أحب التواضع، و فيه أنه قال للحسن بن على إن ابنى هذا سيد فقيل أراد به الحكيم لأنه قال فى تمامه و إن الله يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين. و قال الراغب: السيد المتولى للسواد أى الجماعة الكثيرة، و ينسب ذلك فىقال سيد القوم، و لا يقال سيد الثوب، و سيد الفرس، يقال ساد القوم يسودهم، و لما كان من شرط المتولى للجماعة أن يكون مهذب النفس، قيل لكل من كان فاضلا فى نفسه سيد، و على ذلك قوله تعالى

وَسَيِّدًا وَحَصُورًا

وقوله



وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ

فسمى الزوج سيذا لسياسة زوجته، و قوله عز و جل

إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا

أى ولاتنا و سائسينا. يا لا إله إلا أنت الموصول مقدر أى يا من لا إله إلا أنت بشفائك أى بلا توسط أحد من المخلوقين أو بالشفاء الكامل فإن ما ينسب إلى الكامل يكون كاملا، و قد يقال من كل داء و سقم متعلق بشفائك لا بقوله اشفنى، و يمكن أن يكون المراد بالداء الأمراض الروحانية، و بالسقم العلل الجسمانية أتقلب فى قبضتك أى أتحول و أتصرف من حال إلى حال من الشباب و المشيب، و الصحة و السقم، و سائر الأحوال المختلفة فى قبضتك، و قدرتك و اختيارك، أو أتصرف فى الأمور فى قبضتك، إشارة إلى الأمر بين الأمرين أى و إن كنت أتصرف فى الأمور، لكن لم أخرج من قدرتك و قبضتك و اختيارك و لم يصدر عنى أمر إلا بمشيتك و قضائك و قدرك، و هذا معنى لطيف جليل خطر بالبال، قال فى القاموس: قلبه يقلبه حوله عن وجهه، كأقلبه و قلبه، و الشىء حوله ظهر لبطن كقلبه، و تقلب فى الأمور تصرف كيف شاء انتهى، و قال تعالى

أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ

أى متقلبين فى متاجرهم و أسفارهم و قال

تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ

أى تصرفهم فيها للتجارة، أى فلا يغرنك تقلبهم و خروجهم من بلد إلى بلد فإن الله تعالى محيط بهم، و قال

وَ تَقَلُّبِكَ فِي السُّاجِدِينَ

أى المصلين، و تقلبه فيهم تصرفه فيما بينهم بقيامه و ركوعه و سجوده و قعوده إذا أمهم، و قال تقلب فيه القلوب و الأبصار أى تضطرب من الهول و الفزع و تشخص أو ينقلب أحوالها فتفقه القلوب و تبصر الأبصار بعد إن كانت لا تفقه و لا تبصر، و قال

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

أى تردد وجهك و تصرف نظرك تطلعا للوحى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٣٥

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٥٢٥ / ٢

٣٢٩٠/١٢. عَنْهُ (١٤)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ :

رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي وَ هَذَا النَّهَارَ (١٥) خَلْقَانِ (١٦)

ص: ٤٢٥

---

١- ٤ . فى الوافى والبحار : «أصبحت» بدون الواو .

٢- ٥ . «عبدك» حال .

٣- ٦ . فى «بس ، بف» : «ابن» بدون الواو .

٤- ٧ . فى مرآة العقول : «الاحتفاظ هنا بمعنى التحفظ والتحرز والتهيؤ ، وإن لم أره فى كتب اللغة بهذا المعنى ، أى من حيث أعلم ضرره وأتحرز منه ، ومن حيث لأعلم ولا أتحرز» .

- ٥-٨ . فى «ص» : - «يا رحيم» .
- ٦-٩ . فى حاشية «ج» : «ويا» .
- ٧-١٠ . فى حاشية «ج» ، د ، بر ، بف « والوفى : «السادة» .
- ٨-١١ . فى «ج» والبحار : «يا» بدون الواو .
- ٩-١٢ . فى «ب» ، ج ، د ، ص ، بف» : - «يا» . وفى البحار : «ويا» .
- ١٠-١٣ . فى «بس» : «ابن» بدون الواو .
- ١١-١٤ . فى الوافى : - «وابن عبدك» .
- ١٢-١٥ . فى «ص» ، بر ، بس» : «أنقلب» .
- ١٣-١٦ . راجع: الكافى، كتاب الدعاء، باب الدعاء للعلل والأمراض، ح ٣٤١٢ الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٩، ح ٨٧٥١؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٨٩، ح ٥١ .
- ١٤-١ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى سند ح ١٠ .
- ١٥-٢ . فى مرآة العقول : «يمكن أن يقرأ: النهار، بالنصب عطفًا على اللفظ، وبالرفع عطفًا على المحل» .
- ١٦-٣ . فى مرآة العقول : «قرأ السيد الداماد رحمه الله : خلفان ، بكسر الخاء المعجمة والفاء ، إشارة إلى قوله تعالى : «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» [الفرقان (٢٥) : ٦٢] وهو تصحيف لطيف مخالف للمضبوط فى النسخ المعتمدة» .
- مِنْ خَلْقِكَ؛ اللَّهُمَّ لَا تَبْتَلْنِي بِهِ، وَلَا تَبْتَلِهِ بِي (١)؛ اللَّهُمَّ وَلَا تُرِهْ مِنِّي جُرْأَةً عَلَى مَعْاصِيكَ، وَلَا زُكُوبًا لِمَحَارِمِكَ؛ اللَّهُمَّ اصْرِفْ عَنِّي الْأَعْزَلَ (٢) وَاللَّأَعْوَاءَ (٣) وَالْبُلُوى، وَسُوءَ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةَ الْأَعْدَاءِ ، وَمَنْظَرَ السُّوءِ (٤) فِي نَفْسِي وَمَالِي» .
- قَالَ : «وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ حِينَ يُمْسِي وَيُصْبِحُ : "رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا، وَبِالْقُرْآنِ بِلَاغًا (٥)، وَبِعَلِيِّ إِمَامًا" ثَلَاثًا (٦) ، إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ (٧) أَنْ يُرْضِيَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .

قَالَ : وَ كَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَمْسَى : «أَصْبَحْنَا لِلَّهِ شَاكِرِينَ، وَ أَمْسَيْنَا لِلَّهِ حَامِدِينَ، فَلَكَ الْحَمْدُ (٨) كَمَا أَمْسَيْنَا لَكَ (٩) مُسْلِمِينَ سَالِمِينَ».

قَالَ: وَ إِذَا أَصْبَحَ، قَالَ: «أَمْسَيْنَا لِلَّهِ شَاكِرِينَ، وَ أَصْبَحْنَا لِلَّهِ حَامِدِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ (١٠) كَمَا أَصْبَحْنَا لَكَ مُسْلِمِينَ (١١) سَالِمِينَ» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن علی در حدیثی مرفوع از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث کند که شیوه آن حضرت چنین بود که (هنگام بامداد) میگفته: «اللهم انی و هذا النهار خلقان من خلقک، اللهم لا تبتلنی به و لا تبتلہ بی، اللهم و لا تره منی جرأة علی معاصیک و لا رکوبا لمحارمک، اللهم اصرف عنی الازل و اللأواء و البلوی و سوء القضاء و شماتة الاعداء و منظر السوء فی نفسی و مالی». . و فرمود: و بنده ای نباشد که چون شب کند و یا بامداد کند و سه بار بگوید: «رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد (صلی الله علیه و آله) نبیاً و بالقرآن بلاغاً و بعلی اماماً». جز اینکه بر خدای عزیز جبار ثابت است که روز قیامت او را خشنود سازد. و گوید: که امیر المؤمنین علیه السلام چون شب میکرد میفرمود: «اصبحنا لله شاکرین و امسینا الله حامدین فلک الحمد کما امسینا لک مسلمین سالمین». . گوید: و چون بامداد کرد فرمود: «امسینا لله شاکرین و اصبحنا لله حامدین و الحمد لله کما اصبحنا لک مسلمین سالمین» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٩٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از محمد بن علی که آن را به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسانیده که می گفته است: «بار خدایا، من و این روز هر دو از آفریده های توایم، بار خدایا مرا بدان میازمای و او را به من آزمایش مکن، بار خدایا به او منما که به نافرمانی تو دلیرم و بدان چه غدقن کردی اندرم، بار خدایا در این روز تنگی و سختی و گرفتاری و پیش آمد بد و سرزنش دشمنان و منظره بد را در خود و مالم از من بگردان» فرمود: بنده ای نباشد که چون شب کند یا صبح نماید سه بار بگوید: «به خدا خشنودم که پروردگارم باشد و به اسلام که دینم باشد و به محمد (صلی الله علیه و آله) که پیغمبرم باشد و به قرآن برای اینکه تبلیغ به من کند و به علی برای اینکه رهبر و پیشوایم باشد» جز اینکه بر خدای عزیز جبار سزاوار است که در روز رستاخیز او را خشنود سازد. فرمود: چون شب می کرد، می فرمود: بامدادان کردیم در شکرگزاری خدا و شب نمودیم در سپاس خدا، خدایا از آن تو است سپاس چونان که بامداد کردیم با تسلیم به تو در حال سلامت. فرمود: در هر بامداد می گفت: شب کردیم در شکرگزاری خدا و بامداد کردیم در سپاس گزاری خدا، سپاس از آن خدا است چونان که بامداد کردیم با تسلیم به تو در حال سلامت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- از محمد بن علی که آن را به امیر المؤمنین رسانیده که می گفته است: «بار خدایا، من و این روز هر دو از آفریده های توایم، بار خدایا مرا بدان میازمای و او را به من آزمایش مکن، بار خدایا به او منما که به نافرمانی تو دلیرم و بدانچه منع کردی اندرم، بار خدایا در این روز تنگی و سختی و گرفتاری و پیش آمد بد و سرزنش دشمنان و منظره بد را در خود و مالم از من بگردان» فرمود: بنده ای نباشد که چون شب کند یا صبح نماید سه بار بگوید: «به خدا خشنودم که پروردگارم باشد و به اسلام که

دینم باشد و به محمد صلی الله علیه و اله که پیامبر باشد و به قرآن برای اینکه تبلیغ من کند و به علی برای اینکه رهبر و پیشوایم باشد» جز اینکه بر خدای عزیز جبار سزاوار است که در روز رستاخیز او را خشنود سازد.

فرمود: چون شب می کرد، می فرمود: بامدادان در شکرگزاری خداوند سپری کردیم و شب در سپاس خداوند، خدایا از آن توست سپاس چونانکه صبح نمودیم با تسلیم به تو در حال سلامت.

فرمود: در هر بامداد می گفت شب کردیم در شکرگزاری خدا و صبح کردیم در سپاسگزاری خدا، سپاس از آن خداست چونان که صبح کردیم با تسلیم به تو در حال سلامت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع، و ضمیر عنه راجع إلى أحمد بن محمد. و فی الفقیه فی دعاء آخر شبیه بهذا الدعاء اللهم إن الليل و النهار خلقان هن خلقک فلا تبتلیني فیهما بجرأة علی معاصیک إلخ فقرأ السيد الداماد (ره) خلفان بکسر الخاء المعجمة و الفاء إشارة إلى قوله تعالى

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً

و هو تصحيف لطيف مخالف للمضبوط فى النسخ المعتمدة، ثم اعلم أنه على نسخة الكافى يمكن أن يقرأ النهار بالنصب عطفًا على اللفظ و بالرفع عطفًا على المحل، و الابتلاء الامتحان، أو الوقوع فى البلاء و الشدة، و ابتلاء الإنسان باليوم الابتلاء بالبلايا و المصائب فيه فكأن اليوم أوقعه فيها فالإسناد مجازى، و يحتمل أن يكون الباء للظرفية لكنه بعيد، و ابتلاء اليوم بالإنسان أن يوقع فيه الشرك و الكفر أو المعاصى لأنه يضيع يومه بها فكأنه قد أذاها، فالإسناد أيضا على المجاز أو المراد ابتلاء الملائكة الموكلين باليوم أو بالإنسان فيه، أو يقال: إن جميع المخلوقات لما كانت فى مقام التذلل، و الخضوع، و السجود، و الانقياد، و التسبيح له تعالى فهى منكرة للمعاصى طبعًا، و هى مخالفة لمقتضاها فهى مبتلى بها، و على القول بأن لها أرواحا و شعورا لا يحتاج إلى تكلف. و قوله و لا تره تفسير و تأكيد له، و قد يخص الابتلاء بالشرك و الكفر حذرا من التكرار، و هو تكلف، و يمكن إدخال الجميع فى كل من الفقرتين الأولين، فتكون الثانية تأكيدا للأولى تفننا فى الكلام فإن الابتلاء بالمعاصى لما كان فى اليوم يمكن نسبه إليه مع قطع النظر عن أن لمقتضيات الأزمنة مدخلا فى ذلك، و أيضا لما كان لأفعال الإنسان مدخلا فى البلايا و المصائب، و هى من هذه الجهة مخالفة لمقتضى اليوم، كما قال تعالى

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

و يمكن أن يراد بالمعاصى الكبائر و لذا نسب الجرأة إليها، و بالمحارم الصغائر أو الأعم، و يمكن أن يقال: فى الركوب إشعار بالإصرار، و المحارم جمع المحرم على مفعول بناء التفعيل و الأزل بالفتح الضيق و الشدة و اللأواء الشدة و ضيق المعيشة و البلوى اسم لما يبتلى و يختبر به من المحنة، و البلية، و الغم من بلوته و ابتليته اختبرته. و سوء القضاء السوء بالضم اسم من ساءه سوءا إذا فعل به ما يكره، و المراد به الآفات و البليات و غيرها مما تعلق به القضاء قد يدفع بالدعاء كما مر و شماتة الأعداء هى الفرح و السرور بذل الغير و هو أنه و بليته، و منظر السوء فى نفسى و مالى السوء يقرأ بالضم و الفتح و الفتح أحسن. فى القاموس: ساءه سوءا و سواة و مساءة فعل به ما يكره و السوء بالضم الاسم منه، و رجل سوء و رجل السوء بالفتح و الإضافة، و قال المنظر و المنظرة ما نظرت إليه

فأعجبك أو ساءك. و قال الجوهرى: ساءه يسوؤه سوء بالفتح نقيض سره، و الاسم السوء بالضم، و قرئ قوله تعالى

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ

\*

يعنى الهزيمة و الشر و من فتح فهو من المساءة، و تقول هذا رجل سوء بالإضافة ثم تدخل عليه الألف و اللام فتقول هذا رجل السوء. قال الأخفش: و لا يقال الرجل السوء، و يقال الحق اليقين، و حق اليقين جميعا لأن السوء ليس بالرجل، و اليقين هو الحق، قال: و لا يقال هذا رجل السوء بالضم، انتهى: إذا عرفت هذا فهذه العبارة تحتمل وجهين: الأول: أن يكون منظر مصدرا ميميا أى النظر إلى أمر يسوؤنى فى نفسى و مالى الثانى: أن يكون منظر بمعنى ما ينظر إليه، فالإضافة بيانية، و على التقديرين سوء النفس شامل للعيوب النفسانية، و الجسمانية، و العاهات البدنية، و فى المال تلفه أو نقصه، أو الخسران فيه أو كساده، بل كونه حراما أو شبهة أو مخلوطا بالحرام، و فى بعض الأدعية للسفر أعوذ بك من كابة المنقلب و سوء المنظر فى النفس، و الأهل، و المال، و الولد. و بالقرآن بلاغا إشارة إلى ما وصف الله تعالى فى مواضع من القرآن بالبلاغ منها قوله سبحانه فى سورة إبراهيم

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ

و قال الطبرسى (ره): هو إشارة إلى القرآن، أى هذا القرآن عظة للناس بالغة كافية، و قيل هو إشارة إلى ما تقدم ذكره، أى هذا الوعيد كفاية لمن تدبره من الناس، و الأول هو الصحيح، و منها قوله تعالى فى سورة الأحقاف

بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

و قال الطبرسى: أى هذا القرآن و ما فيه من البيان بلاغ من الله إليكم و البلاغ بمعنى التبليغ، و منها قوله عز و جل فى سورة الأنبياء



إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ

قالوا أى فى هذا القرآن و دلائله كفاية و وصلة إلى البغية و البلاغ سبب الوصول إلى الحق. و الحاصل: أن البلاغ بالفتح الكفاية، و الاسم من الإبلاغ و التبليغ و هما الإيصال، و قد يقوم مقامهما و يفيد مفادهما، و فى القرآن تبليغ رسالات الله و كفاية لمن تدبر فيه و عمل به لأن فيه الدلالة على الإمام، و على أن لكل قوم و كل عصر هاديا و إماما يبين للناس ما أشكل عليهم فمن عمل به لا يشتهه عليه أمر قال و كان يقول أى أمير المؤمنين عليه السلام إذا أمسى أى دخل فى وقت المساء أصبحنا لله شاكرين قيل أصبح و أمسى هنا إما لاقتران مضمون الجملة بهذين الوقتين أو بمعنى صار لإفادة الانتقال من حال إلى حال، مجردا عن ملاحظة الوقت له، أو تامة و لله على الأولين متعلق بما بعده و تقديمه لقصد الحصر أو الاهتمام، و على الأخير حال كما بعده أو متعلق به و التقديم لما ذكر، و إنما قدم الشكر على الحمد لأن العرفى منه أعظم من الحمد، و اللغوى أهم لكونه فى مقابل النعمة و أعم باعتبار صدوره من كل واحد من الموارد الثلاثة و الحمد لله كما أمسينا إشارة إلى أن هاتين النعمتين، يعنى الكون من أهل الإسلام أو التسليم و الانقياد، و الكون من أهل السلامة من الآفات يقتضيان الحمد لله رعاية لحسن المعاملة و أداء لحق النعمة و إذا أصبح قال إنما غير الأسلوب فقال فى السابق أولا أصبحنا، و قال هنا أولا أمسينا لرعاية تقديم ما هو المقدم بحسب الواقع فى الموضوعين، انتهى. و قيل: الفرق بين الشكر و الحمد هنا، إن الأول تعظيم بجميع الجوارح التى تعلق بها الفرائض، و الثانى تعظيم باللسان فقط و شاكرين فى الموضوعين حال محققة، إذ تقدير الله تعالى الشكر فى اليوم الماضى معلوم لنا فى أول الليل، بسبب أداء الفرائض مثل الصلاة و تقديره تعالى الشكر فى الليل غير معلوم لنا فى أوله، بل المعلوم الحمد فقط، فلذا نسب الشكر إلى الماضى و الحمد إلى الحال، و الأمر فى الفقرة الثانية أيضا كذلك و الكاف فى كما فى الموضوعين للتشبيه، و ما مصدرية و الظرف قائم مقام المفعول المطلق للنوع بتقدير حمدا، كما و أقيم هنا المقتضى للشىء مقامه فإن الإمساء بالسلامة مثلا يقتضى نوعا عظيما من الحمد، فكأنه وقع ذلك الحمد نفى هذا الوقت ينتنى مثله و نظائر هذا كثيرة نحو - أحسن كما أحسن الله إليك - و لك متعلق بكل من

مسلمين، و سالمين، و المراد بالإسلام هنا الانقياد، و بالسلامة، و السلامة من الغش و الخلوص لله تعالى، انتهى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٤٠

\*\*\*\*\*

ص: ٤٢٦

- 
- ١- ٤ . فى الوافى : «الابتلاء : الامتحان والاختبار . ولعلّ المراد بابتلائه بالنهار أن يناله منه سوء ، و بابتلاء النهار به أن يفعل فيه معصية» .
- ٢- ٥ . فى «ص ، بر ، بف » وحاشية «ج » والوافى : «الإفك » . وفى حاشية «ز » : «الأذى» . و«الأزل » : الشدّة والضيق . وقد أزل الرجل يأزل أزلًا ، أى صار فى ضيق وجذب . النهاية ، ج ١ ، ص ٤٦ (أزل) .
- ٣- ٦ . فى «ص » وحاشية «ج » والوافى : «الأذى » . و«اللأواء» : الشدّة وضيق المعيشة . النهاية ، ج ٤ ، ص ٢٢١ (لأواء) .
- ٤- ٧ . فى الوافى : «المنظر : ما نظرت إليه فأعجبك أو ساءك» .
- ٥- ٨ . فى الوافى : - «وبالقرآن بلاغا» .
- ٦- ٩ . فى الوافى : - «ثلاثا» .
- ٧- ١٠ . فى «ج ، ز» والبحار : «عزّ وجلّ» بدل «العزيز الجبّار» .
- ٨- ١ . فى مرآة العقول : «الحمد لله » بدل «فلك الحمد» .
- ٩- ٢ . فى «بف» : - «كما أمسينا لك » . وفى «بر » : «على ما أمسينا» .
- ١٠- ٣ . فى «ب ، بف» : - «والحمد لله » . وفى الوافى : «فلك الحمد» .
- ١١- ٤ . فى الوافى : «المسلمين » .

١٢- ٥ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٦٠، ح ٨٧٥٢، إلى قوله: «فى نفسى و مالى»؛ و فيه، ص ١٥٦٨، ح ٨٧٦٥، من قوله: «وما من عبد يقول حين يمسى»؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩١، ح ٥٢.

### ١٣- الحديث

٣٢٩١/١٣ . عَنْهُ (١)، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ أَبِي عَلِيهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: "بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى (٢) مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلَمْتُ نَفْسِي، وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ (٣) مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ، وَ مِنْ خَلْفِي، وَ عَنْ يَمِينِي، وَ عَنْ شِمَالِي، وَ مِنْ فَوْقِي، وَ مِنْ تَحْتِي، وَ مِنْ قِبَلِي (٤)، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، نَسَأَلُكَ (٥) الْعَفْوَ وَ الْعَافِيَةَ مِنْ (٦) كُلِّ سُوءٍ وَ شَرٍّ فِي

٥٢٦/٢

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ، وَ مِنْ ضَيْقِ الْقَبْرِ، وَ أَعُوذُ بِكَ (٧) مِنْ سَطَوَاتِ (٨) اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ؛ اللَّهُمَّ رَبَّ (٩) الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، وَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ، وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ (١٠)، أَبْلُغْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَنِّي السَّلَامَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ (١١) بِدَرْعِكَ الْحَصِينَةِ، وَ أَعُوذُ (١٢) <sup>١</sup>

ص: ٤٢٧

١- ٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد.

٢- ٧ . فى «بس»: «فى» .

٣- ٨ . فى الوافى: «لعل المراد بحفظ الإيمان الحفظ الذى يقتضيه الإيمان؛ ليشمل الحفظ عمّا يضرّ بالدين، كما يشمل الحفظ عمّا يضرّ بالدنيا» .

٤-٩ . فى «ص» والوفى : - «ومن قبلى» . وقرأ المجلسى : «مِنْ قَبْلِى» بكسر الميم وسكون النون وفتح القاف وسكون الباء ، ثم قال : «وقد يقرأ : «مَنْ» بفتح الميم عطفا على الضمير المنصوب فى احفظنى . و«قَبْلِى» بكسر القاف وفتح الباء صلة للموصول ، أى احفظ من كان له عندى من أهلى وأولادى وأحبائى . والأول أظهر» . راجع : مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٤٢ .

٥-١٠ . فى «بر ، بف» : «نسال الله» .

٦-١١ . فى «ب» : «ومن» .

٧-١ . فى الوفاى : + «من سخطك و» .

٨-٢ . فى «ب» وحاشية «ج» والوفى : «سطواتك فى» . يقال : سطا عليه و به ، يسطو سَطُوا وَسَطَوْهً : قهره وأذله ، وهو البطش بشدة . والجمع : سطوات . مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٢١٧ (سطا) . والمراد هنا : البلايا النازلة فى الليل والنهار ؛ فإنها عقوبات الأعمال غالبا . قال المجلسى : «ويمكن أن يكون المراد بطش الجبارين والظالمين ، ويؤيده أن فى بعض نسخ المكارم : من سطوات الأشرار فى الليل والنهار . ويؤيد الأول أن فى بعض نسخ الكتاب : من سطواتك فى الليل . ويمكن التعميم ، وكأنه أولى» .

٩-٣ . فى مرآة العقول : «ورب» .

١٠-٤ . فى «ب ، د ، ص ، بر ، بف» وحاشية «ج» وشرح المازندراني والوفى : «الإحرام» .

١١-٥ . فى حاشية «ج» : + «بك» .

١٢-٦ . فى «ز» : + «بك» .

بِجَمْعِكَ (١) أَنْ تُمِيتَنِي (٢) غَرَقًا، أَوْ حَرَقًا (٣)، أَوْ شَرَقًا (٤)، أَوْ قَوَدًا (٥)، أَوْ صَبْرًا (٦)، أَوْ مَسَمًا (٧)، أَوْ تَرَدِّيًّا فِي بئرٍ، أَوْ أَكِيلَ السَّبْعِ (٨)، أَوْ مَوْتَ الْفَجَاءَةِ، أَوْ بِشْيءٍ (٩) مِنْ مَيَاتِ (١٠) السَّوءِ، وَ لَكِنْ أَمِنِي عَلَى فِرَاشِي فِي طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُصِيبًا لِلْحَقِّ غَيْرَ مُخْطِئٍ، أَوْ فِي الصَّفِّ الَّذِي (١١) نَعْتَهُمْ فِي كِتَابِكَ كَانْتَهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ، أُعِيدُ نَفْسِي وَ وُلْدِي وَ مَا رَزَقَنِي رَبِّي

١-٧ . «الجَمْعُ» إمّا مصدر ، والمعنى: بجمعك لجميع صفات الكمال ، أو بجمعك المخلوقات وحفظك لها ، أو بجمعك الناس فى المحشر ، قال المجلسى : «كأنّه غير مناسب» ، أو بجمعك للأسماء الحسنى . وإمّا هو اسم بمعنى الجيش وجماعة من الناس ، والمعنى : بحزبك وجيشك وهم الملائكة والأنبياء والأوصياء والأولياء والصلحاء . وهذا مختار المازندرانى . وقال المجلسى : «ولعلّه أظهر ... وربّما يقرأ بالضمّ والكسر ، أى خواصّك الذين هم مستورون عن الخلق ، كأنّهم فى قبضتك ، كأصحاب القائم . والأكثر لا يخلو من تكلف» .

٢-٨ . فى «بر» : «أن لا تميّتى» . وفى «بف» : «بأن تميّتى» .

٣-٩ . فى مرآة العقول : «فى بعض نسخ الدعاء ضبطوا بسكون الراء أيضا» .

٤-١٠ . «الشَرَقُ» : مصدر شرق فلان بالماء أو غيره كفرح : إذا غصّ به حتّى يموت» . كذا فى شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ٢٨٧ ؛ ومرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٤٥ .

٥-١١ . فى حاشية «ج ، بف» : «وقودا» . و«القود» : القصاص وقتل القاتل بدل القتل . النهاية ، ج ٤ ، ص ١١٩ (قود) .

٦-١٢ . قال ابن الأثير : «هو - أى الصبر - أن يُمسك شىء من ذوات الروح حيّا ، ثم يرمى بشىء حتّى يموت» . وقال المطرزيّ : «يقال للرجل إذا شدّت يده رجلاه ، أو أمسكه رجل آخر حتّى يضرب عنقه : قتل صبرا» . راجع : النهاية ، ج ٣ ، ص ٨ ؛ المغرب ، ص ٢٦٢ (صبر) .

٧-١٣ . فى «ز» : «ومسمّا» . وفى حاشية «ج ، د» : «أو سمّا» . وفى الوافى : «أو مستمّا» . وفى مرآة العقول : «أو مسمّا ، وكأنّه بفتح الميم مصدرًا ميميًا ، أو بضمّها من أسمّة إذا سقاه سمّا ، وإن لم يذكر فى اللغة بناء الإفعال بهذا المعنى . ويمكن أن يقرأ بضمّ الميم وكسر السين ثمّ الميم المشدّدة المفتوحة» .

٨-١ . فى «د ، بر» وحاشية «ص» والوافى : «سبع» .

٩-٢ . فى «ب» : «شىء» .

١٠-٣ . فى حاشية «ص» : «مسام» .

۱۱- ۴. فی «ج، ز، ص، ب» وشرح المازندرانی: «الصفّ الذین». و فی حاشیة «ص» والوافی و مرآة العقول: «صفّ الذین».

بِقُلِّ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ حَتَّى يَخْتِمَ (۱) السُّورَةَ، وَ أُعِيدُ نَفْسِي وَ وُلْدِي وَ مَا رَزَقَنِي رَبِّي بِقُلِّ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ حَتَّى يَخْتِمَ السُّورَةَ، وَ يَقُولُ (۲): الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ اللَّهُ (۳)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ مَا خَلَقَ (۴)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ (۵)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ (۶)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ (۷)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضًا نَفْسِهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ (۸) الْكَرِيمُ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ (۹) وَ الْأَرْضِينَ (۱۰) وَ مَا بَيْنَهُمَا، وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي (۱۱) أَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَ أَعُوذُ بِكَ (۱۲)

مِنَ الْفَقْرِ وَ الْوَقْرِ (۱۳)، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ، وَ يُصَلِّي (۱۴) عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ. (۱۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پدرم چون بامداد می‌کرد میخواند (دعائی را که ترجمه اش چنین است): «بسم الله و بالله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله. بار خدایا خودم را بتو سپردم و کارم را بتو واگذاردم و بتو توکل کردم ای پروردگار جهانیان، بار خدایا در پناه ایمان مرا از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ و از بالای سر و از پائین پایم نگهدار، معبودی جز تو نیست، و نه جنبش و توانی بجز تو نیست، از تو گذشت و عافیت از هر بدی و شری در دنیا و آخرت خواهم، بار خدایا من از عذاب قبر و فشار و تنگی آن بتو پناه برم، و از بلاهائی که در شب و روز فرود آید بتو پناهنده شوم، بار خدایا ای پروردگار مشعر الحرام، و ای پروردگار شهر حرام (یعنی مکه) و ای

خدای حل حرم. محمد و خاندانش را از من سلام برسان، بار خدایا به زره نگهدارنده تو (کنایه از حفظ و حراست و یا جامه تقوی است) و بجامعیت تو (همه صفات کمالیه را) پناه برم از اینکه مرا بوسیله غرق شدن، یا سوختن یا بقصاص یا دست بسته در دست دشمن یا بزهر خوردن، یا افتادن در چاه، یا طعمه شدن درندگان، یا مرگ ناگهانی یا بهر یک از مردنهای بد مرا بمیرانی، ولی مرا در بستر خود در فرمانبرداری از خودت و رسالت (صلی الله علیه و آله) در حالی که در راه صواب باشم و بخطا نرفته باشم بمیران، یا در صف مجاهدان که در کتاب خود آنان را توصیف کرده ای که «گوئیا ایشانند ساختمانی ریخته شده» (سوره صف آیه ۴) پناه دهم خودم و فرزندانم و آنچه پروردگارم بمن روزی کرده به-»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

«و تا آخر سوره میخواند - و پناه میدهم خودم و فرزندانم و آنچه پروردگارم بمن روزی کرده به - قل اعذ برب الناس تا آخر سوره میخواند - و دنبالش میفرمود، سپاس از آن خدا است بشماره آنچه آفریده، و سپاس از آن خدا است بمانند آنچه آفریده، و سپاس از آن خداست بهمه آنچه آفریده، و سپاس از آن خدا است بکشش کلماتش، و سپاس از آن خدا است بوزن عرش او، و سپاس از آن خدا است تا خودش خشنود گردد و لا اله الا الله الحليم الكريم، و لا اله الا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السماوات و الارضين و ما بينهما و رب العرش العظيم، اللهم اني اعوذ بك من درك الشقاء و من شماتة الاعداء و اعوذ بك من الفقر و الوقر، و اعوذ بك من سوء المنظر في الاهل و المال و الولد» و ده بار نیز بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از امام صادق (علیه السلام) که: پدرم چون صبح می کرد، می گفت: بنام خدا! بذات خدا! او به سوی خدا و در راه خدا و بر کیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بار خدایا خود را به تو سپردم و کارم را به تو واگذاردم و بر تو توکل کردم ای پروردگار جهانیان، بار خدایا در پناه ایمانم نگه دار از پیش روی و دنبال سرم و از سمت راست و چپم و از فراز سر و زیر پایم و از برابرم، نیست شایسته پرستشی جز تو، نیست جنبش و نه توانی جز به تو، از تو عفو و عافیت جویم از هر بدی و از هر شری در دنیا و آخرت، بار خدایا من از عذاب قبر و فشارش به تو پناه برم و به تو پناهیم از دست اندازی های شب و روز، بار خدایا پروردگار مشعر الحرام و پروردگار بلد الحرام (شهر مکه) و پروردگار حل و حرم برسان به محمد و خاندانش سلام مرا، بار خدایا پناه برم به جوشن نگه دارنده تو و پناه برم به وابستگی به حضرتت از اینکه مرا بمیرانی به وسیله غرق در آب و سوختن و گلوگیر شدن یا به قصاص یا دست بسته به دست دشمن یا به زهر خوردن یا پرت شدن در چاه یا به خوردن درنده ها یا مرگ ناگهانی یا به هر یک از مردن های ناگوار ولی مرا در بستر خود بمیران در فرمان بری از خودت و فرمان بری از رسالت (صلی الله علیه و آله) با اینکه به حق رسیده و راه خطا نرفته باشم یا در صف مجاهدان حق که در قرآنت آنها را ستوده ای که (۴ سوره صف): «سازمانی بهم آمیخته اند» پناه دهم خودم و فرزندانم و هر چه پروردگارم به من روزی کرده است، به»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

«(بخواند تا آخر سوره) و می گوید: سپاس از آن خدا است به شماره آنچه خدا آفریده، سپاس از آن خدا است بمانند آنچه آفریده و سپاس از آن خدا است بر آنچه آفریده و سپاس از آن خدا است تا کشش کلماتش و سپاس از آن خدا است به وزن عرشش و سپاس از آن خدا است تا خودشخشنود گردد و نیست شایسته ستایش جز خدای بردبار کریم و نیست شایسته ستایش جز خدای علی عظیم، منزّه باد پروردگار آسمان ها و زمین ها و هر چه میان آنها است و پروردگار عرش عظیم، بار خدایا به تو پناه می برم از دچار شدن به شقاوت و سرزنش دشمن ها و به تو پناه برم از فقر و بار



سنگین و به تو پناه برم از منظره بد و ناگوار در باره اهل و مال و فرزند و ده بار صلوات بر محمد و آتش صلوات فرستد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود که: پدرم چون صبح می کرد می گفت: بنام خدا! بذات خدا! او به سوی خدا و در راه خدا و بر کیش رسول خدا صلی الله علیه و اله بار خدایا خود را به تو و کارم را به تو واگذارم و بر تو توکل می کنم. ای پروردگار جهانیان، بار خدایا در پناه ایمانم نگه دار از پیش روی و پشت سر و از سمت چپم و از بالای سرم و زیر پایم، نیست شایسته پرستشی جز تو، نیست جنبش و نه توانی جز به تو، از تو عفو و عافیت خواهم از هر بدی و از هر شری در دنیا و آخرت، بار خدایا من از عذاب قبر و فشارش به تو پناه می برم. از بلاهائی که در شب و روز فرود آید به تو پناه می برم. ای پروردگار مشعر الحرام و پروردگار بلد الحرام (شهر مکه) و پروردگار حل و حرم سلام مرا بر محمد و خاندانش برسان، بار خدایا پناه می برم به جوشن نگه دارنده تو (لباس تقوی) و به جامعیت تو (همه صفات کمال تو) پناه می برم به تو از اینکه مرا به وسیله غرق شدن یا سوختن یا به قصاص و یا دست بسته به دست دشمن یا به زهر خوردن یا افتادن در چاه یا طعمه درندگان یا مرگ ناگهانی یا به هریک از مردنهای بد مرا بمیرانی ولی مرا در بستر خود بمیران در فرمان بری از خدت و فرمان بری از رسالت صلی الله علیه و اله با اینکه به حق رسیده و راه خطا نرفته باشم یا در صف مجاهدان حق که در قرآنت آنها را ستوده ای که: «سازمانی بهم آمیخته اند (صف/۴)» پناه دهم و فرزندانم و هرچه پروردگارم به من روزی کرده است، به قل اعوذ برب الفلق (بخواند تا آخر سوره) و می گوید: سپاس از آن خداست به شماره آنچه خدا آفریده، سپاس از آن خداست بمانند آنچه آفریده و سپاس از آن خداست بر آنچه آفریده و سپاس از آن خداست تا کشش کلماتش و سپاس از آن

خداست به وزن عرشش و سپاس از آن خداست تا خودش خشنود گردد و نیست شایسته ستایش  
جز خدای بردبار کریم و نیست شایسته ستایش جز خدای علیّ عظیم، منزه باد پروردگار آسمان ها  
و زمین ها و هر چه کیان آنهاست و پروردگار عرش عظیم، بارخدایا به تو پناه می برم از دچار شدن به  
شقاوت و سرزنش دشمن و به تو پناه می برم از فقر و بار سنگین و به تو پناه می برم از منظره بد و  
ناگوار درباره اهل و مال و ده بار صلوات بر محمد و آتش فرستد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: موثق. بسم الله أى أبتدى هذا الدعاء أو كل أعمالى فى هذا اليوم أو متبركا أو مستعينا بسم الله، و  
قيل الاسم مقحم و بالله أى أستعين بالله و إلى الله أى مرجعى أو التجائى إليه و فى سبيل الله أى  
جعلت نفسى أو أعمالى و إرادتى كلها فى سبيل الله، حتى تكون أعمالى خالصة له و موافقة لرضاه،  
و قيل: أى أنا مستقيم فى سبيل الله، و أنا مستقر ثابت على ملة رسول الله صلى الله عليه و آله و  
سلم، أو أعمالى موافقة لملة رسول الله و شريعته، و قيل الجار فى هذه المواضع متعلق بفعل مقدر  
و تقديره بعده لقصد الحصر، و العطف من باب عطف الجملة على الجملة، كما فى حمدا له، و  
شكرا له. إليك أسلمت نفسى أى سلمتها إليك لا إلى غيرك، فعليك حفظها و إصلاحها، و فى  
القاموس: أسلم انقاد و صار مسلما كتسلم، و العدو خذله و أمره إلى الله سلمه. و إليك فوضت أمرى  
قال فى النهاية: فى حديث الدعاء، فوضت أمرى إليك أى رددته، يقال: فوض إليه الأمر تفويضا إذا

رده إليه و جعله الحاكم فيه انتهى، و من فوض أمره إلى الله هداه إلى الخيرات و وقاه من الشرور، و  
كما قال تعالى

فَوَقَاهُ

اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا

و فى المكارم بعد ذلك و إليك وجهت وجهى أى وجه قلبى أو ذاتى أو توجهى و عبادتى، و فى  
المشكاة بعد ذلك - و ألجأت ظهري إليك. و قال الطيبي فى شرحه: فى هذا النظم غرائب و عجائب  
لا يعرفها إلا النقات من أهل البيان فقوله - أسلمت نفسى - إشارة إلى أن جوارحه منقادة لله تعالى  
فى أوامره و نواهيه، و قوله - وجهت وجهى - إلى أن ذاته و حقيقته مخصصة بريئة من النفاق و قوله -  
فوضت - إلى أن أموره الداخلة و الخارجة مفوضة إليه لا مدبر لها غيره، و قوله - ألجأت ظهري إليك  
- بعد قوله - فوضت - إلى أنه بعد تفويض أموره التى هو مفتقر إليها و بها معاشه و عليها مدار أمره  
يلتجئ إليه ما يضره و يؤذيه من الأسباب الداخلة و الخارجة، انتهى. و عليك توكلت أى اعتمدت  
فى أمورى عليك، و ألجأتها إليك لعجزى عن القيام بها، و ثقى بكفايتك إياها يا رب العالمين أى  
جميع ذلك مما تقتضيه ربوبيتك اللهم احفظنى بحفظ الإيمان أى بأن تحفظ إيمانى، أو مع حفظه،  
أو بما تحفظ به أهل الإيمان، أو بحفظ تؤمنى به من مخاوف الدنيا و الآخرة، فإن المؤمن من أسمائه  
تعالى، و قيل: أى الحفظ الذى يقتضيه الإيمان ليشمل الحفظ عما يضر بالدين كما يشمل الحفظ  
عما يضر بالدنيا، و قيل الباء للسببية المجازية، مثل ضربته بضرب شديد، و إضافة المصدر إلى  
المفعول، فهو قائم مقام المفعول المطلق للنوع أى احفظنى حفظ الإيمان، أى حفظا شديدا، فهو  
إشارة إلى أنه تعالى يحفظ السماوات و الأرض، و سائر أجزاء العالم لحفظ إيمان المؤمنين، فحفظه  
للإيمان أشد من حفظه سائر الأشياء من بين يدي قيل استوعب الجهات الست بحذافيرها لأن ما  
يلحق الإنسان من بلية، و فتنة فإنما يلحق به و يصل إليه من إحدى هذه الجهات، و قيل: الجهات  
الأربع الأول المراد منه ما يصيبه من قبل الخلق، و الخامسة و السادسة من قبل الله، و السابعة من  
قبل نفسه و قد يقرأ من بفتح الميم عطفًا على الضمير المنصوب فى احفظنى، و قبلى بكسر القاف و

فتح الباء صلة للموصول أى أحفظ من كان له عندى من أهلى و أولادى و أحبائى، و الأول أظهر، و قيل: السالك إلى الله خائف من قطع الطريق من الشيطان، و من نفسه الأمانة بالسوء و الشيطان يأتيه من الجهات الست بالوساوس و الشبهات و النفس تعرض عليه سلوك سبيل المشتبهات، فهو من قرنه إلى قدمه مغمور فى بحار الظلمات و مخنوق بالأدخنة الثائرة من نيران الشهوات، ظلمات بعضها فوق بعض، فلم ير للتخلص منها مساعا إلا بأن يلتجئ إلى الله سبحانه و يطلب منه الحفظ من جميع تلك الجهات، و ما يخاف منه من قبل نفسه. و إنما أخره مع أن الاحتراز عن العدو الداخلى أولى من الاحتراز عن الخارجى، لأن رفع الخارج إذا كان منه فساد الداخلى أهم، و لعل السر فى تقديم الإمام و الخلف و تأخير الفوق و التحت و توسيط اليمين و الشمال أن إتيان العدو فى الأولين أغلب، إلا أن القوى يأتى من الإمام و الضعيف من الخلف، و فى الأخيرين نادر جدا، و فى الوسطين غالب بالنسبة إلى الأخيرين، فالأولى فى طلب الحفظ أن يقدم الأهم فالأهم، و إنما أثر عن على من فى الوسطين طلبا لتجاوز الحفظ منهما إلى الأولين للمبالغة فى حفظهما حيث طلبه أولا صريحا و ثانيا ضمنا، و قيل: عن هنا اسم بمعنى الجانب إذ المراد باليمين و الشمال هنا العضوان المخصوصان لا الجانبان بتقدير من عن يمينى، و من عن شمالى و حذفت من حذرا من اجتماع حر فى الجر بحسب الصورة و قد يذكران - فيقال: - من عن يمينى. من كل سوء و شر يمكن أن يكون المراد بالسوء بلايا الدنيا، و بالشعر عقوبات الآخرة، على اللف و النشر المرتب، أو المراد بالسوء الحزن و الغم، و بالشعر عذاب البدن، و ذكر الضغطة بعد العذاب للتخصيص بعد التعميم لكونها أشد عقوبات القبر، و يومئى إلى عدم عموم الضغطة و ضيق القبر كأنه كناية عن شدة عالم البرزخ، و قال الجوهري السطوة القهر بالبطش يقال سطا به و السطوة المرة الواحدة و الجمع السطوات انتهى، و سطوات الليل و النهار البلايا النازلة فيهما فإنها عقوبات العمال غالبا، و يمكن أن يكون المراد بطش الجبارين و الظالمين، و يؤيده أن فى بعض نسخ المكارم من سطوات الأشرار فى الليل و النهار، و يؤيده الأول أن فى بعض نسخ الكتاب من سطواتك فى الليل و يمكن التعميم و كأنه أولى و على التقادير الإضافة إلى ظرف الزمان. و رب المشعر الحرام أى المزدلفة أو الجبل الذى فيها، أو المسجد الذى فيه، و يمكن أن يراد به جنس المشعر ليشمل عرفات بل غيرهما أيضا، كما ورد فى بعض الأدعية

- ورب المشاعر العظام - و على الأول التخصيص لكونها أشرف لدخولها فى الحرم، و الوقوف بها أفضل للأخبار الكثيرة، و لظاهر الآية حيث لم يأمر بوقوف عرفات صريحا و أمر بالذكر عند المشعر صريحا حيث قال

(فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ )

و عند أكثر العامة بالعكس لروايتهم - الحج عرفة - و فى القاموس: أشعار الحج مناسكه، و علاماته و الشعيرة و الشعارة و المشعر معظمها أو شعائره معالمه التى ندب الله إليها و أمر بالقيام بها و المشعر الحرام و تكسر ميمه المزدلفة و عليه بناء اليوم، و وهم من ظنه جبلا بقرب ذلك البناء انتهى. و فى المصباح المشاعر مواضع المناسك، و المشعر الحرام جبل بآخر مزدلفة و اسمه قرح و ميمه مفتوحة على المشهور، و بعضهم يكسرها على التشبيه باسم الآلة انتهى، و رب الحل و الحرام و فى بعض النسخ و الإحرام فعلى الأول الحل بالكسر بمعنى الحلال أو ما خرج عن الحرم فالمراد بالحرام الحرم، و على الثانى المراد بالحل الإحلال أى الخروج عن الإحرام، فى القاموس حل من إحرامه يحل حلا بالكسر و أحل خرج فهو حلال و فعله فى حله و حرمة بالضم و الكسر فيهما أى وقت إحلاله و إحرامه، و الحل بالكسر ما جاوز الحرم و الحلال و يكسر ضد الحرام كالحل بالكسر انتهى، و الوجه فى تخصيص هذه الأشياء بالمربوبية - مع أنه رب كل شىء - المبالغة فى تعظيم الخالق بإضافة كل عظيم شريف إلى إيجاده و لذلك ورد رب السماوات و الأرضين، و رب النبيين و المرسلين، و رب الجبال و الهواء، و رب المشرقين و رب المغربين، و رب العالمين و غير ذلك مما جاء فى القرآن و الأدعية و لم يرد فيما يستحقر و يستقذر كالحشرات و الكلاب و القروود و القاذورات، إلا فى ضمن العموم. أبلغ أمر من باب الأفعال بدرعك الحصينة درع الحديد مؤنثة عند الأكثر، و قد يذكر و بمعنى القميص مذكر و هنا كناية عن حفظه و حراسته و أمر الملائكة بدفع الشرور عنه، و يحتمل أن يكون المراد بها التقوى كما قال سبحانه

(وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ)

وقيل: هي العافية من جميع شرور الدنيا. والآخرة ويرجع إلى ما ذكرنا، وقيل: ذمة الإسلام أو كلمة التوحيد مع شرائطها وأعوذ بجمعك أى بجمعك لجميع صفات الكمال أو بجمعك المخلوقات و حفظك لها بجمعك الناس فى المحشر كما قال ذلك يوم الجمع. وكأنه غير مناسب، أو حزبك و جيشك من الملائكة و الأنبياء و الأوصياء و الأولياء، ولعله أظهر، وقيل: بجمعك للأسماء الحسنى و ربما يقرأ بالضم أو الكسر أى خواصك الذين هم مستورون عن الخلق كأنهم فى قبضتك كأصحاب القائم، و الأكثر لا يخلو من تكلف، قال الفيروزآبادى: الجمع كالمنع تأليف المتفرق و القيامة و جماعة الناس و الجمع جموع، و بلا لام المزدلفة و يوم جمع يوم عرفة و أيام جمع أيام منى، و جمع الكف بالضم و هو حين تقبضها و أمرهم بجمع أى مكتوم مستور، و فى النهاية قيل: الجمع الجيش. أن تميمى أى من أن تميمى، و فى المكارم أن لا تميمى أو سائلا أن لا تميمى و نصب غرقا و ما عطف عليه إما بالحالية، و فى المصادر يقدر مضاف أى ذا غرق مثلا بخلاف أكبل فإنه لا يحتاج إلى تقدير و كذا بشىء فإن الباء للملابسة و الظرف مستقر، و إما بكونها مفعولا مطلقا، و الأصل إماتة غرق حذف المضاف و أقيم المضاف إليه مقامه و أعرب بإعرابه، و كذا نظائره، و الغرق بالفتح و بالتحريك الموت فى الماء، و الحرق بالتحريك اسم من إحراق النار، و فى بعض نسخ الدعاء ضبطوا بسكون الراء أيضا و الشرق بالتحريك مصدر شرق فلان بالماء أو غيره كفرح إذا غص به حتى يموت، و فى القاموس: القود محرقة القصاص و قال صبره عنه يصبره حبسه و صبر الإنسان و غيره على القتل أن يحبس و يرمى حتى يموت و قد قتله صبيرا و المصبورة المحبوسة إلى أن تقتل انتهى. و الحاصل: أنه هنا أن يؤخذ و يحبس للقتل ثم يقتل و هذا أشد أنواع القتل أو يحبس حتى يموت أو مسما و كأنه بفتح الميم مصدرا ميميا أو بضمها من اسمه إذا سقاه سما و إن لم يذكر فى اللغة بناء الأفعال بهذا المعنى، و يمكن أن يقرأ بضم الميم و كسر السين ثم الميم المشددة المفتوحة، فى القاموس: سم يومنا بالضم فهو مسموم و سام و مسم، و فى بعض النسخ سما و هو أظهر و فى المكارم هضما و الهضم الكسر و هضمه حقه ظلمه، و فى المصباح: فجات الرجل أفجؤه مهموز من باب تعب، و فى لغة بفتحيتين جئته بغتة، و الاسم الفجاءة بالضم و المد و فى لغة وزان تمره و فجأة الأمر مهموز من بابى تعب و نفع أيضا فجاه مفاجأة أى عاجلة. و ميات جمع مية بالكسر فيهما أى أنواع

الموت المتضمنة للسوء و الشر بالنسبة إلى سائر أنواعه، و السوء بالفتح و قيل إضافة الميئات إلى السوء من إضافة الفاعل إلى الفعل المصادر عنه غير مخطئ أى لحق أو فى صف الذين و فى بعض النسخ الصف و فى المكارم أو فى الصف الذى نعت أهله فى كتابك و ليست هذه الفقرة فى المصباح و فى أكثر ما مر موافق للمكارم و فيه إشارة إلى قوله تعالى

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا )

قال البيضاوى: أى مصطفين، مصدر وصف به كأنهم بنیان مرصوص فى تراصهم من غير فرجة حال من المستكن فى الحال الأولى، و الرص اتصال بعض البناء بالبعض و استحكامه انتهى و قيل: هو من الرصاص و قيل لما كان الصف يصدق على الكثير وصفه بصيغة الجمع و هذا على بعض النسخ و البنیان مصدر بناه و لذا لم يجمع و المراد هنا المبنى و المرصوص الملتصق ببعضه ببعض و المدغم جزؤه فى جزء بحيث يعسر هدمه شبه الصف به فى التلازق و التلاصق و عدم الفرجة. و الولد محركة و بالضم و الكسر و الفتح واحد و جمع و قد يجمع على أولاد و ولدة بالكسر و ولد بالضم، و فى المصباح، و المكارم أعيد نفسى و أهلى و مالى و ولدى و ما رزقنى ربى بالله الواحد الأحد الصمد الذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد أعيد نفسى و أهلى و مالى و ولدى و ما رزقنى ربى برب الفلق و مثله فى قوله برب الناس و هذا أظهر مما فى الكافى لكنه صحيح أيضا، و لا ينافى اختصاص دخول حرف الجر بالاسم إذ مجموع قل أعوذ إلى آخرها فى الموضعين فى قوة الاسم و نازل منزلته كما قال الرضى (رض) فى شرح الكافية فى أول مبحث المفعول المطلق ضربت باعتبار أنه مقول، ليس بفعل بل هو اسم لأن المراد هذا اللفظ المقول انتهى. و قوله حتى يختم السورة فى الموضعين كلام الصادق عليه السلام و الضمير المستتر راجع إلى الباقر عليه السلام و يحتمل أن يكون كلام أبى بصير فالضمير راجع إلى الصادق، و الحاصل أنه يحتمل أن يكون الاختصار من أبى بصير أو من الإمام عليه السلام و كونه من سائر الرواة بل من المصنف أيضا ممكن لكنه بعيد قوله عليه السلام و يقول معطوف على يقول سابقا و الضمير المستتر راجع إلى الباقر عليه السلام و قوله

عدد و نظائره منصوب نائب للمفعول المطلق لكن فى بعضها بتقدير حرف الجر - كقوله عدد فإنه بتقدير حمدا بعدد أو حمدا يساوى عدد خلقه و مداد بتقدير حمدا كمداد إشارة إلى قوله تعالى

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا)

و إلى قوله

(وَ لَوْ أَنَّ مَا فِى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ)

و قيل عدد و مداد منصوبان بنزع الخافض، و قال البيضاوى :

مِدَاداً

ما يكتب به و هو اسم ما يمد به الشىء كالجبر للدواة و السليط للسراج

لِكَلِمَاتِ رَبِّى

لكلمات علمه و حكمته

(لَنَفِدَ الْبَحْرُ)

لنفد جنس البحر بأسره لأن كل جسم متناه

(قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى)

فإنها غير متناه لا تنفذ كعلمه

(وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ)

بمثل البحر الموجود



(مَدَدًا)

أى مادة و معونة لأن جميع المتناهين متناه انتهى. وقيل: الظاهر أنه إذا قال ذلك يثاب مثل ثواب من حمدته تلك العدة، وقد صرح به بعض العامة أيضا، وقال بعضهم يثاب بأكثر من ثواب من حمدته زائدا على مرة واحدة وهو تحكم، ورووا من طرق العامة هكذا سبحانه الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه وزنة عرشه و مداد كلماته قال عياض: مداد مصدر بمعنى المدد و المدد ما يكثر به الشيء قالوا و استعماله هنا مجاز لأن كلماته تعالى لا تنحصر بعدد و المراد المبالغة فى الكثرة لأنه ذكر أو ما لا يحصره العدد الكثير من عدد الخلق ثم ارتقى إلى ما هو أعظم و عبر عنه بهذا اللفظ الذى لا يحصيه عدد، و زنة عرشه الذى لا يعلمها إلا هو، و قيل: مداد كلماته، مثلها فى العدد و قيل: مثلها فى أنها لا تنفذ قيل و الأظهر أن ذلك كناية عن الكثرة لا أنها مثلها فى العدد لا فى الكثرة لأن كلماته سبحانه غير متناهية فلا يلحق بها المتناهى فى العدد و الكثرة، و قال القرطبي، معنى قوله و رضا نفسه رضاه عمن رضى عنه من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين انتهى. و قيل: الرضا بمعنى المرضى أى حمدا يكون مرضيا لله تعالى من درك الشقاء الدرك اللحاق و الوصول إلى الشيء و أدركته إدراكا و دركا و منه الحديث لو قال إن شاء الله لم يحنث و كان دركا له فى حاجته، و فيه ذكر الدرك الأسفل من النار الدرك بالتحريك و قد يسكن، واحد الإدراك و هى منازل فى النار و الدرك إلى سفلى و الدرج إلى فوق انتهى، و قال صاحب كتاب إكمال الإكمال: الدرك بفتح الراء اسم الإدراك كالشخن من الإثخان و ضبطه بعضهم بسكونها على أنه مصدر و قال درك الشقاء فى الدنيا التعب و فى الآخرة سوء الخاتمة. و قال الشيخ البهائى: فى مفتاح الفلاح عند ذكر هذا الدعاء الدرك بالتحريك يطلق على المكان و طبقاته دركات يقال النار دركات و الجنة درجات و يطلق أيضا على أقصى قعر الشيء انتهى و ما ذكرنا أولا أظهر و من شماتة الأعداء أى فرحهم بما نزل به من البلاء استعاذ منها بدفع ما يفضى إليها فى المصباح شمت يشمت إذا فرح بمصيبة نزلت به و الاسم الشماتة و أشمت الله به العدو و أعوذ بك من الفقر و الوقر قيل: المراد بالفقر الفقر الذى لا يكون معه صبر و لا ورع حتى فيما لا يليق بأهل الدين و المروءة أو المراد به فقر القلب الذى يقضى إلى فقر الآخرة و الوقر بالفتح و السكون ثقل السمع كذا فى النهاية، و فى القاموس: الوقر ثقل فى الأذن أو ذهاب

السمع كله، وقد قر كوعد و وجل و مصدره و قرأ بالفتح و القياس بالتحريك، و قيل: يحتمل أن يكون هنا من الاتباع يقال فقير و قير اتباعا، و أقول: يحتمل أن يكون المراد به كل ثقل من الديون و الذنوب و كثرة العيال و غيرها.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٤٩

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣٢٩٢/١٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَ عَلِيَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ الْحَسَنِ (١٦) بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ : "اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيراً، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً لَّا شَرِيكَ

ص: ٤٢٩

---

١- ٥ . فى «د ، بر ، بس ، بف» : «تختم» . وفى «ز» : «ختم» فى الموضوعين . وفى مرآة العقول : «وقوله : حتى يختم السورة ، فى الموضوعين كلام الصادق عليه السلام ، والضمير المستتر راجع إلى الباقر عليه السلام . ويحتمل أن يكون كلام أبى بصير ، فالضمير راجع إلى الصادق عليه السلام . والحاصل أنه يحتمل أن يكون الاختصار من أبى بصير ، أو من الإمام عليه السلام ، وكونه من سائر الرواة بل من المصنّف أيضا ممكن ، لكنّه بعيد» .

٢- ٦ . فى «د ، بس» : «تقول» . وفى «ز» : «وتقول» .

٣- ٧ . فى «بف» والوافى : - «اللّه» .

٤- ٨ . فى «ب ، ج ، د» : + «اللّه» .

٥-٩ . فى «د ، ص ، ب ف» وشرح المازندراني : - «الله» .

٦-١٠ . فى «ز» وحاشية «ج» : «كلمات الله» .

٧-١١ . فى حاشية «ج» : «العرش» .

٨-١٢ . فى «ز ، ب ف» : «الحكيم» .

٩-١٣ . فى «ز» : + «السبع» .

١٠-١٤ . فى «بر» : «والأرض» .

١١-١٥ . فى شرح المازندراني : - «إئى» .

١٢-١٦ . فى «ب» : - «أعوذ بك» .

١٣-١ . فى «ز» : + «والوتر» .

١٤-٢ . فى «ب ، د ، ز ، ب ف» : «وتصلّى» .

١٥-٣ . مصباح المتهجد، ص ٩٤ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، مع اختلاف يسير

وراجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الدعاء للكرب والهَمِّ والحزن والخوف ، ح ٣٣٨٨ الوافى، ج

٩ ، ص ١٥٦٠ ، ح ٨٧٥٣ .

١٦-٤ . فى «بس» : - «الحسن» .

لَهُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (١) "إِلَّا ابْتَدَرَهُنَّ (٢) مَلَكٌ، وَ جَعَلَهُنَّ فِي جَوْفِ (٣) جَنَاحِهِ، ٢ /

٥٢٧

وَ صَعِدَ بِهِنَّ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَتَقُولُ (٤) الْمَلَائِكَةُ: مَا مَعَكَ؟ فَيَقُولُ: مَعِيَ كَلِمَاتٌ قَالَهُنَّ رَجُلٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هِيَ كَذَا وَ كَذَا، فَيَقُولُونَ (٥): رَحِمَ اللَّهُ مَنْ قَالَ هُوَ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ وَ غَفَرَ لَهُ .

قَالَ (٦): «وَ كُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ، قَالَ لِأَنَّهَا مِثْلُ (٧) ذَلِكَ، فَيَقُولُونَ: رَحِمَ اللَّهُ مَنْ قَالَ هُوَ لِأَنَّ الْكَلِمَاتِ

وَ غَفَرَ لَهُ ، حَتَّى يَنْتَهَى بِهِنَّ (٨) إِلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ، فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ مَعِيَ كَلِمَاتٍ تَكَلَّمَ بِهِنَّ رَجُلٌ مِّنَ

الْمُؤْمِنِينَ وَ هِيَ كَذَا وَ كَذَا، فَيَقُولُونَ: رَحِمَ اللَّهُ هَذَا الْعَبْدَ وَ غَفَرَ لَهُ (٩)، انْطَلِقْ بِهِنَّ (١٠) إِلَى حَفْظَةِ

كُنُوزِ مَقَالَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ هُوَ لِأَنَّ كَلِمَاتِ الْكُنُوزِ حَتَّى تَكْتُبَهُنَّ (١١) فِي دِيْوَانِ الْكُنُوزِ». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست که چون بامداد کند پیش از آفتاب زدن بگوید: «الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکره و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا، لا شریک له و صلی الله علی محمد و آله». جز اینکه فرشته ای آنها را دریابد و در درون بال خود نهد و با آسمان دنیا بالا برد، پس فرشتگان بدو گویند: چه چیز همراه تو است؟ گویند: با من کلماتی است که یکی از مؤمنین گفته و آنها چنین و چنانند، پس فرشتگان گویند: خدا رحمت کند آن کس که این کلمات را گفته و او را بیامرزد، و بهر آسمانی که بالا رود باهل آن آسمان مانند همان حرف را بزند، و آنها نیز گویند: خدا رحمت کند کسی که این کلمات را گفته و او را بیامرزد تا بحاملین عرش رسد پس بدانها گوید: با من کلماتی است که یکی از مؤمنین بدان تکلم کرده و آنها چنین و چنانند، پس آنها گویند: خدا رحمت کند این بنده را و او را بیامرزد، آنها را ببر نزد نگهبانان گنجهای گفتار مؤمنان، زیرا اینها گنجینه های کلماتند تا آنها را در دفتر گنجها بنویسند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: بنده ای نباشد که چون صبح کند پیش از بر آمدن خورشید گوید: «الله اکبر الله اکبر کبیراً» - منزه باد خدا در بامداد و پسین، و سپاس از آن خدا است پروردگار جهانیان بسیار و فراوان، شریک ندارد، و صلی الله علی محمد و آله» جز اینکه فرشته ای آنها را دریابد و میان پر خود نهد و به آسمان دنیا بالا برد و فرشته ها به او گویند: چه همراه تو است؟ در پاسخ

گوید: با من چند کلمه است که مردی از مؤمنان گفته و آنها چنین و چنانند، و فرشته‌ها گویند: خدا رحمت کند هر که این کلمات را گفته است و او را بیامرزد و به هر آسمانی که بالا رود به اهل آن گزارش دهد و آنها گویند: خدا رحمت کند آن را که این کلمات را خوانده است و او را بیامرزد تا آنها را به حاملان عرش رساند و به آنها گوید: با من کلماتی است که مردی از مؤمنان گفته است و چنین و چنانند، و حاملان عرش می گویند: خدا این بنده را رحمت کند و بیامرزد، آنها را ببر نزد نگهبانان گنجینه‌های گفتار مؤمنان زیرا اینها گنجور کلماتند تا آنها را در دفتر گنجینه‌ها بنویسند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۴- امام باقر علیه السلام فرمود: بنده ای نباشد که چون صبح کند پیش از بالا آمدن خورشید گوید: «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر کبیرا-منزه باد خدا در بامداد و پسین، و سپاس از آن خداست پروردگار جهانیان بسیار و فراوان، شریک ندارد، و صلّی اللّٰه علی محمد و آله» جز اینکه فرشته ای آنها را دریابد و میان پر خود نهد و به آسمان دنیا بالا برد فرشته‌ها به او گویند: چه همراه توست؟ در پاسخ گوید: با من چند کلمه است که مردی از مؤمنان گفته و آنها چنین و چنانند، و فرشته‌ها گویند: خدا رحمت کند هر که این کلمات را گفته است و او را بیامرزد و به هر آسمانی که بالا رود به اهل آن گزارش دهد و آنها گویند: خدا رحمت کند آن را که این کلمات را خوانده است و او را بیامرزد تا آنها را به حاملان عرش رساند و به آنها گوید: با من کلماتی است که مردی از مؤمنان گفته است و چنین و چنانند، و حاملان عرش می گویند: خدا این بنده را رحمت کند و بیامرزد و آنها را ببر نزد نگهبانان گنجینه‌های گفتار مؤمنان زیرا اینها گنجور کلماتند تا آنها را در دفتر گنجینه‌ها بنویسند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. الله أكبر كبيرا قد مر معنى الله أكبر، وقال فى النهاية كبيرا منصوب بإضمار فعل كأنه قال أكبر كبيرا وقيل هو منصوب على القطع من اسم الله انتهى، وقيل: صفة لمفعول مطلق محذوف بتقدير تكبيرا كبيرا أو عامل المفعول مضمون الجملة لأن الله أكبر بمعنى أكبر الله و سبحان الله بكرة وأصيلا فى القاموس: البكرة بالضم الغدوة و اسمها الأبخار و الأصيل العشى وقيل هو الوقت بعد العصر إلى الغروب و هما منصوبان بالظرفية الزمانية و عامله مضمون الجملة إذ سبحان الله فى قوة أسبح الله و هو إطاعة لأمره تعالى حيث قال

(وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً)

و كثيرا أيضا صفة للمفعول المطلق المحذوف، أى حمدا كثيرا. وأقول: روى مثل هذا الحديث مسلم فى صحيحه بإسناده عن ابن عمر قال بينا نصلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ قال رجل من القوم الله أكبر كبيرا و الحمد لله كثيرا و سبحان الله بكرة و أصيلا، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من القائل كلمة كذا و كذا فقال رحل من القوم، أنا يا رسول الله قال عجبت لها فتحت لها أبواب السماء قال ابن عمر ما تركتهن منذ سمعت رسول الله يقول ذلك، و قال بعض الشراح: انتصاب كبيرا بإضمار فعل دل عليه ما قبله أى كبرت كبيرا، وقيل على أنه حال مؤكدة وقيل على القطع وقيل على التمييز، و أورد عليهما بأن النصب على القطع إنما يكون فيما يصح أن يكون صفة و لا تصح الصفة هنا، و بأن النصب على التمييز هنا لا يصح لأن تمييز أفعل التفضيل شرطه أن يكون مغايرا للفظه نحو أحسن عملا إلا ابتدرهن، الابتدار الاستباق، و فيه دلالة على أن الملائكة

يتنافسون في رفع أعمال العباد فيفهم منه أن الرفع لأعمالهم غير منحصر في الحفظه فإن هؤلاء كلمات الكنوز قيل الإضافة بيانية و تسميتها بالكنوز باعتبار ادخار ثوابها لصاحبها أو باعتبار نفاستها و عظم قدرها فإنما يکنز ما یضمن به و كان نفيسا عزيزا عند صاحبه.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٥١

\*\*\*\*\*

## ١٥- الحديث

٣٢٩٣/١٥ . حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ (١٣)، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا أَصْبَحْتَ، فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ

ص: ٤٣٠

---

١- ٥ . في «ص» : «آل محمد» .

٢- ٦ . بَدَرْتُ إِلَى الشَّيْءِ أَبْدُرُ بُدُورًا : أَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ، وَكَذَلِكَ بَادَرْتُ إِلَيْهِ . وَتَبَادَرُ الْقَوْمُ : تَسَارَعُوا . وَابْتَدَرُوا السَّلَاحَ : تَسَارَعُوا إِلَى أَخْذِهِ . الصَّحَاحُ ، ج ٢ ، ص ٥٨٦ (بدر).

٣- ٧ . في «د ، ص ، بر» وحاشية «ج» : «حرف» .

٤- ٨ . في «د ، بف» والوافي: + «له» .

٥- ٩ . في «ص» : «ويقولون» .

٦- ١٠ . في «ج» : «وقال» . وفي البحار: «وقال» بدل «قال و» .

٧- ١١ . في الوافي: - «مثل» .

٨- ١ . في حاشية «ج، ز» والبحار: «بها» .

۹-۲ . فی الوافی : - «وغفر له» .

۱۰-۳ . فی الوافی : «بها» .

۱۱-۴ . فی «ب ، ج ، ز ، بس» وحاشیة «بر» والبحار : «یکتبهنَّ» . وفی «بر» : «یکتبَن» . وفی «بف» : «یکتبَن» بتشدید النون .

۱۲-۵ . الوافی، ج ۹، ص ۱۵۶۲، ح ۸۷۵۴؛ البحار، ج ۸۶، ص ۲۹۲، ح ۵۳ .

۱۳-۶ . فی «بس» وحاشیة «ج» : «أصحابنا» .

مَا خَلَقْتَ وَذَرَأْتَ (۱) وَبَرَأْتَ (۲) فِي (۳) بِلَادِكَ وَعِبَادِكَ (۴)؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ وَجَمَالِكَ  
وَحِلْمِكَ وَكَرَمِكَ كَذَا وَكَذَا. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون صبح کردی بگو: «اللهم انی اعوذ بک من شر ما . خلقت  
و ما ذرات و برأت فی بلادک و عبادک، اللهم انی أسألك بجلالک و جمالک و حلمک و کرمک -  
کذا و کذا-». (و بجای کذا و کذا حاجات خود را بگوید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:



۱۵- از امام صادق (علیه السلام) که: چون صبح کنی بگو: بار خدایا من به تو پناه برم از شر آنچه آفریدی و بر آوردی و جان بخشیدی در همه بلاد و عباد خودت، بار خدایا من از تو خواهم به والائی و زیبائی و بردباری و کرمیت چنین و چنان (یعنی حاجات خود را ذکر کند).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

چون صبح کنی بگو: بار خدایا من به تو پناه برم از شر آنچه آفریدی و بر آوردی و جان بخشیدی در همه بلاد و عباد خودت، بار خدایا من از تو خواهم به والائی و زیبائی و بردباری و کرمیت چنین و چنان (یعنی حاجات خود را ذکر کند)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل كالموثق. وقال في النهاية: في أسمائه تعالى الخالق وهو الذي أوجد الأشياء جميعاً بعد أن لم تكن موجودة وأصل الخلق التقدير فهو باعتبار تقدير ما منه وجودها وباعتبار الإيجاد على وفق التقدير خالق، وقال في حديث الدعاء أعوذ بكلمات الله التامات من شر كل ما خلق الله ذراً و ذراً

ذراً الله الخلق يذرعهم ذرءاً إذا خلقهم وكان الذرع مختصاً بخلق الذرية، وقال في أسماء الله تعالى البارئ هو الذى خلق الخلق لا عن مثال، ولهذه اللفظة من الاختصاص يخلق الحيوان ما ليس لها غيره من المخلوقات وقلما تستعمل في غير الحيوان فيقال برأ الله النسم وخلق السماوات والأرض انتهى. فيمكن أن يكون المراد بالجميع خلق جميع المخلوقات والجمع بينها للتأكيد ويمكن أن يراد بالخلق التقدير وبالذر خلق الإنس والجن أو الإنس فقط وبالبرء خلق سائر الأشياء أو بالأول ما ليس فيه روح، وبالثنائي خلق الجن والإنس، وبالثالث خلق سائر الحيوانات، وقيل: خلقت أى جميع المخلوقات وذرأت أى أكثرت خلق الأشياء وخلقتها بكثرة لا تحصى، و برأت أى خلقتها بريئاً من أن يشبهك شيئاً منها ولا يساعده ما ذكره اللغويون. فى بلادك متعلق بالأفعال الثلاثة على التنازع وقوله وعبادك عطف على بلادك أى شر من خلقت بين عبادك أو فيهم من أعضائهم وقواهم و مواد مكائدهم و تدابيرهم و أفكارهم و شرورهم، أو عطف على الموصول فى ما خلقت ليكون تخصيصاً بعد التعميم وقيل متعلق بقوله أعوذ بك و تعلقه بالأفعال الثلاثة بعيد انتهى، و لا يخفى ما فيه. بجلالك الجلال عظمة الذات و كون ذاته أجل من أن تدركه العقول و الأفهام و الجمال البهاء و حسن الصفات و الحلم و الكرم يرجعان إلى حسن الأفعال، أو الجلال الصفات السلبية و التنزيهية، و الجمال الصفات الثبوتية و الأخيران كما مر و قد مر شرح أسمائه تعالى مراراً.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٥٢

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٢٩٤/١٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: "سُبْحَانَ اللَّهِ (٦) الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ (٧) - ثَلَاثًا - ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَ مِنْ (٨)

فَجَاءَ (۹) نَقَمَتِكَ، وَ مِنْ (۱۰) دَرَكِ (۱۱) الشَّقَاءِ، وَ مِنْ (۱۲) شَرِّ مَا سَبَقَ فِي اللَّيْلِ (۱۳)؛ اللَّهُمَّ إِنِّي  
أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَ شِدَّةِ قُوَّتِكَ وَ بَعْظِيمِ (۱۴) سُلْطَانِكَ وَ بِقُدْرَتِكَ (۱۵) عَلَى خَلْقِكَ " ثُمَّ سَلُّ  
حَاجَتَكَ (۱۶) « (۱۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام چنین بود که هر گاه صبح میکرد سه بار  
میفرمود: «سبحان الله الملك القدوس». (سپس میفرمود): «اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و  
من تحویل عافیتک و من فجأة نقمتک، و من درک الشقاء و من شر ما سبق فی اللیل، اللهم انی  
أسألك بعزة ملکک، و شدة قوتک و بعظیم سلطانک و بقدرتک علی خلقک». (پس فرمود: اگر  
حاجتی داشتی این را بگو) سپس حاجت خود را بخواه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: علی (علیه السلام) را شیوه این بود که هر گاه صبح می کرد  
می فرمود (سه بار): سبحان الله الملك القدوس. بار خدایا راستی من به تو پناه برم از زوال نعمت و  
دگرگونی عافیت و به ناگاه رسیدن بلایت و از دچار شدن به بدبختی و از شر هر آنچه در شب پیش  
آمده، بار خدایا من از تو خواهم به حق عزت ملکت و شدت نیرویت و به وسیله تسلط و بزرگواریت  
و به توانائیت بر خلقت - سپس حاجت خود را بخواه.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ١٨٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١٦- امام صادق علیه السلام فرمود:

على عليه السلام را شیوه این بود که هرگاه صبح می کرد می فرمود(سه بار): سبحان الله الملك القدوس، بار خدایا به راستی من به تو پناه می برم از زوال نعمت و دگرگونی عافیت و به ناگاه رسیدن بلایت و از دچار شدن به بدبختی و از شر هر آنچه در شب پیش آمده، بار خدایا من از تو خواهم به حق عزت ملکت و شدت نیرویت و به وسیله تسلط و بزرگواریت و به توانائیت بر خلقت-سپس حاجت خود را بخواه.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٩٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن موثق. و الفجأة بالضم و المد وقوع الشيء بغتة من غير تقدم سبب، و قرأه بعضهم بالفتح و السكون من غير مد على المرة و النعمة مثل الكلمة و الرحمة، و النعمة العقوبة و من شر ما سبق في الليل أي قدر في الليل من البلياء الواقعة في النهار، و قيل: البلياء النازلة فيه الطالبة لأهلها، و قيل:

أى ما سبق منى فى الليل بلا تدبر و تفكر فى عاقبته، و الأظهر ما سيأتى فى رواية الجعفرى فى هذا الدعاء بعينه، و من شر ما سبق فى الكتاب أى فى اللوح بعزة ملكك أى غلبة سلطنتك قوله ثم سل حاجتك قيل هو عطف على المفهوم من السابق فإن النقل عن أمير المؤمنين عليه السلام متضمن لأمر المخاطب بقول مثله فكأنه قال: فقل هذا ثم سل حاجتك.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٥٣

\*\*\*\*\*

ص: ٤٣١

- 
- ١-٧. ذَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَذْرُؤُهُمْ ذَرَاءً: إذا خلقهم. وكانَّ الذرءَ مختصَّ بخلق الذرّية. النهاية، ج ٢، ص ١٥٦ (ذراً).
- ٢-٨. «البرء»: الخلق. بَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ يَبْرُؤُهُمْ بَرَاءً، فهو بارئ. ترتيب كتاب العين، ج ١، ص ١٤٥ (برأ).
- ٣-٩. فى «ز»: «من».
- ٤-١٠. فى البحار: «لعبادك» بدل «وعبادك».
- ٥-١١. الكافى، كتاب الدعاء، باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة، ح ٣٤٤٣، بسنده عن أبان، عن عيسى بن عبد الله، من قوله: «اللهم إنى أسألك بجلالك» مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٦٢، ح ٨٧٥٥؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٢، ح ٥٣.
- ٦-١٢. فى «ج، د، ز، بر» والوافى: - «الله».
- ٧-١٣. فى «ص»: + «سبحان الله الملك القدوس». وفى «بف» وحاشية «ج» والوافى: + «سبحان الملك القدوس».
- ٨-١٤. فى «ز»: - «من».

٩-١ . «الفجاءة» بالضم والمدّ: وقوع الشيء بغتة من غير تقدّم سبب . وقرأه بعضهم بالفتح والسكون من غير مدّ على المرّة . كذا في شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٩٠ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٥٢ .

١٠-٢ . في «ز» : - «من» .

١١-٣ . «الدرك» : اللّحاق . والدّرک \_ ويسکّن \_ : التّبعة وأقصى قعر الشيء . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٢٣٤ (درك).

١٢-٤ . في «ج ، د ، ص ، بر ، بف» والوافي : - «من» .

١٣-٥ . في الوافي : «الكتاب» .

١٤-٦ . في الوافي : «بعظم» .

١٥-٧ . في «ب» : «بقوّتك» .

١٦-٨ . في مرآة العقول : «قوله : ثمّ سل حاجتك ، قيل : هو عطف على المفهوم من السابق ؛ فإنّ النقل عن أميرالمؤمنين عليه السلام متضمّن لأمر المخاطب بقول مثله ، فكأنّه قال : فقل هذا ، ثمّ سل حاجتك» .

١٧-٩ . مفتاح الفلاح ، ص ١٦ ، الباب ١ ، بإسناده عن الكليني . الكافي ، كتاب الدعاء ، نفس هذا الباب ، ذيل آح ٣٣٠٨ ، بسند آخر عن أبي الحسن عليه السلام . المصباح للكفعمي ، ص ٨١ ، الفصل ١٤ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، وفي كلّها مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٦٣ ، ح ٨٧٥٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٢٧ ، ح ٩١٨٦ .

## ١٧- الحديث

٣٢٩٥/١٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ حَمَّادٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ ، قَالَ :

:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنْ الْقَوْلِ)» (١) عِنْدَ الْمَسَاءِ (٢): لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي (٣)، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

قَالَ : قُلْتُ : بِيَدِهِ الْخَيْرُ؟

قَالَ : «إِنَّ بِيَدِهِ الْخَيْرَ، وَ لَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ (٤) عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ وَ "أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ" حِينَ (٥) تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَ حِينَ (٦) تَغْرُبُ عَشْرَ مَرَّاتٍ» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علاء بن کامل گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: (در تفسیر این آیه شریفه) «و یاد کن پروردگار خویش را در درون خود بزاری و ترس با صدای آهسته» (سوره اعراف آیه ٢٠٥) (مقصود) هنگام شب است (که بگوئی): « لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو علی کل شیء قدير». (علاء بن کامل) گوید: گفتم (جمله) «بیده الخیر» (در این ذکر نبود چطور است من در آن بیفزایم؟) فرمود: درست است که خیر بدست خدا است، ولی چنان که گفتم بگو (و کم و زیاد در آن نکن) و آن را ده بار بگو، و نیز هنگام آفتاب زدن و هنگام غروب آن ده بار بگو: «اعوذ بالله السميع العليم» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٢٩٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از علاء بن کامل که: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: پروردگارت را در نهادت یاد آور با زاری و هراس و گفتار آهسته؛ هنگام شب (بگو): نیست شایسته ستایش جز خدا تنها است، شریک ندارد از آن او است ملک و از آن او است سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند و او است بر هر چه توانا. گوید: گفتم: بیده الخیر، فرمود: درست است که بیده الخیر ولی چنان بگو که من برای تو گفتم تا ده بار، و بگو: پناه برم به خدای شنوا و دانا- هنگامی که برآید آفتاب و هنگامی که غروب کند- ده بار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- علاء بن کامل گوید که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: پروردگارت را در نهادت یادآور با زاری و هراس و گفتار آهسته؛ هنگام شب (بگو): نیست شایسته ستایش جز خدا تنهاست، شریک ندارد از آن اوست ملک و از آن اوست سپاس، زنده کند و بمیراند و بمیراند و زنده کند و اوست دانا بر هر چیز.

گوید: گفتم: بیده الخیر، فرمود: درست است که بیده الخیر ولی چنان بگو که من برای تو گفتم تا ده بار، و بگو: پناه برم به خدای شنوا و دانا- هنگامی که آفتاب برآید و هنگامی که غروب کند- ده بار.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ

أى فى القلب أو بالإخفات، ويشمل التفكير فى صفات الله تعالى و أمثاله مما يذكر الرب تعالى به، و روى زرارة عن أحدهما عليهما السلام قال معناه إذا كنت خلف إمام تأتم به فأنصت و سبح فى نفسك يعنى فيما لا يجهر الإمام فيه بالقراءة

تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً

أى بتضرع و خوف

وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ

أى باللسان خفياً إذا حمل السابق على ذكر القلب أو جهراً لا يبلغ حد العلو و الإفراط إذا حمل الأول على الذكر اللسانى الخفى أو الأعم منه و من الذكر القلبى، قال فى المجمع: معناه ارفعوا أصواتكم قليلاً فلا تجهروا بها جهاراً بليغاً حتى يكون عدلاً بين ذلك، و قيل: إنه أمر للإمام أن يرفع صوته فى الصلاة بالقراءة مقدار ما يسمع من خلفه.

بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ

هو جمع أصيل و هو الوقت بعد العصر إلى المغرب، و قوله عليه السلام: عند المساء يحتمل وجوهاً. الأول: أن يكون عليه السلام قرأ الآية إلى قوله و الأصال و فسر الأصال بالمساء فالاختصار فى الآية من الراوى. الثانى: أن يكون من القول من كلام الإمام و هو خبر و قوله لا إله إلا الله إلى آخره مبتدأ

و الاختصار فى الآفة إما من الإمام علفه السلام أو من الراوى. الثالث: أن فكون من القول تتمه الآفة و فكون متعلق الظرف مقدرًا أى تقول عند المساء أو القول عند المساء و الأوسط أظهر، و عدم التعرض لقوله عند الصباح لعله لكون الذكر عند المساء أهم، أو أن له على الظهور لدلالة الآفة على تساوى الوقتفن قوله علفه السلام: و لكن قل فدل على أنه لا فنبغى إضافة شىء إلى الدعاء المأثور و إن كان فى الإضافة فزفافة ثناء، و لها حسن موقع لأن الفضل المرتب علفه لا فدرک بالعقل بل بالسمع فلا فففر، و أما ذكرها فى بعض الرواف و تركها فى بعضها ففمكن أن فكون باعبار أحوال المخاطففن و المأمورفن فى ضفق أوقاتفهم و سعتهما، أو قلة شعورهم و مداركهم و كثرتها أو باعبار اختلاف مطالبهم و دواعفهم فإن لكل ترتفب و نظم و تركيب مدخلا و تأفثرا فى شىء كما أن لهذا العدد أى عشر مرات تأفثرا خاصا فلا فنبغى التعدى عنه و أما نحن فلما لم نعرف مناسبة أى منها لنا فنحن مخفرون فى الإفان بأفها شئنا، و الجمع ففنها أفضل و لعل الاختصار فى الاستعافه و الاكتفاء بذكر بعضها لعلم السامع بالتممة لاشتمال كثر من الأخبار علفها. و فؤفده: أن العفاشى روى فى تفسير هذه الآفة عن الحسين بن المختار، عن أبى عبد الله علفه السلام فى قول الله

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فف فَنَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِّنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ)

قال تقول عند المساء لا إله إلا الله و ساق الحدفث كما فى المتن إلى قوله - و أعوذ بالله السمع العلفم من همزات الشفاطفن و أعوذ بك رب أن فحضرون إن الله هو السمع العلفم، عشر مرات ففن فطلع الشمس و عشر مرات ففن تغرب، و بهذا الوجه الذى رواه فندفع أكثر إشكالات الخبر، و كان فى الخبر إشعارا بأن وقت التهلفل أوسع من وقت الاستعافه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٥٤

\*\*\*\*\*

٣٢٩٦/١٨. عَلِيٌّ (٨)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يَقُولُ (٩) بَعْدَ الصُّبْحِ: الْحَمْدُ لِرَبِّ (١٠) الصَّبَاحِ، الْحَمْدُ

ص: ٤٣٢

١-١٠. الأعراف (٧): ٢٠٥.

٢-١١. فى مرآة العقول: «قوله عليه السلام: عند المساء، يحتمل وجوها: الأول: أن يكون عليه السلام قرأ الآية إلى قوله: والآصال، وفسر الآصال بالمساء فالاختصار فى الآية من الراوى. الثانى: أن يكون «من القول» من كلام الإمام، وهو خبر، وقوله: «لا إله إلا الله» إلى آخره مبتدأ. والاختصار فى الآية إما من الإمام عليه السلام، أو من الراوى. الثالث: أن يكون «من القول» تتمّة الآية، ويكون متعلّق الظرف مقدّرا، أى تقول عند المساء، أو القول عند المساء. والأوسط أظهر».

٣-١. فى الوافى: + «وهو حتى لايموت».

٤-٢. فى «ج»: - «لك».

٥-٣. فى «بر» وحاشية «ج»: «حتى».

٦-٤. فى «بف» وحاشية «ج»: «حتى».

٧-٥. تفسير العياشى، ج ٢، ص ٤٥، ح ١٣٦، عن الحسين بن المختار، عن أبى عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٥٠، ح ٨٧٣٨؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٢٧، ح ٩١٨٧؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٦١، ح ٣٠.

٨-٦. فى «ز» وحاشية «ج»: + «بن إبراهيم».

٩-٧. فى «ب، ز، بس» والوافى والوسائل: «تقول».

۱۰-۸. هكذا في «ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» وشرح المازندراني والوافي ومرآة العقول والوسائل والبحار. آوفي «ب»: «لله لرب». وفي المطبوع: «لله رب».

لِفَالِقِ (۱) الْأَصْبَاحِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي (۲) بَابَ الْأَمْرِ (۳) الَّذِي فِيهِ الْيُسْرُ وَالْعَافِيَةُ؛ اللَّهُمَّ هَيِّئْ لِي (۴) سَبِيلَهُ وَبَصِّرْنِي مَخْرَجَهُ (۵)؛ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ قَضَيْتَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ مَقْدَرَةً (۶) بِالشَّرِّ (۷)، فَخُذْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ، وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ، وَ اكْفِنِيهِ (۸) بِمَا شِئْتَ، وَ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ، وَ كَيْفَ شِئْتَ. (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس از بامداد میگوئی: «الحمد لله رب الصبح الحمد لله خالق الاصباح». سه بار (و پس از آن میگوئی): «اللهم افتح لی باب الامر الذی فیہ الیسر و العافیة اللهم هیئ له سبیلہ و بصرنی مخرجه اللهم ان کنت قضیت لاحد من خلقک علی مقدرة بالشر فخذ من بین یدیه و من خلفه و عن یمینہ و عن شماله و من تحت قدمیه و من فوق رأسه و اکفنیہ بما شئت و من حیث شئت و کیف شئت».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: می گوید (می گوئی تو خ ل) پس از بر آمدن بامداد تا سه بار: سپاس از آن خدا است که پروردگار صباح است، سپاس از آن خدا شکافنده هر صباح، بار خدایا

بر من بگشای دری که در آن خوشی و عافیت است، بار خدایا راهش را برایم آماده ساز و مرا به بیرون شدن از آن بینا گردان، بار خدایا اگر به هر کدام از آفریده هایت در باره من توانائی به آزار داده ای جلو او را از پیش و پس و راست و چپ و از زیر گام و بالای سرش بر بند و شرّ او را از من کفایت کن بدان چه خواهی و از آن راه که خواهی و هر گونه بخواهی.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۸- امام باقر علیه السلام فرمود: پس از برآمدن بامداد تا سه بار بگو: سپاس از آن خداست که پروردگار صبح است، سپاس از آن خدا شکافنده هر صبح، بار خدایا بر من بگشای دری که در آن خوشی و عافیت است، بار خدایا راهش را برایم آماده ساز و مرا به بیرون شدن از آن بینا گردان، بار خدایا اگر به هر کدام از آفریده هایت در باره من توانائی به آزار داده ای جلو او را از پیش و پس و راست و چپ و از زیر گام و بالای سرش بر بند و شرّ او را از من کفایت کن بدانچه خواهی و از آن راه که خواهی و هر گونه بخواهی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. وفي المصباح: الصبح الفجر و الصبح مثله، و هو أول النهار و الصبح أيضا خلاف المساء الحمد لرب الصبح أى لمالكه أو مربية المبلغ له إلى غايته و كماله المقدر له الحمد لفالق الإصباح قال البيضاوى: أى شاق عمود الصبح عن ظلمة الليل، أو عن بياض النهار، أو شاق ظلمة الإصباح و هو الغبش الذى يليه، و الإصباح فى الأصل مصدر أصبح إذا دخل فى الصبح سمي به الصبح و قرأ بفتح الهمزة على الجمع انتهى. و قيل: الصبح هنا الصبح الصادق، و الإصباح الكاذب و ثلاث مرات مفعول مطلق لقوله تقول. قوله عليه السلام باب الأمر الذى فيه اليسر و العافية اليسر ضد العسر و هو اللين و الرخاء و طيب العيش و العافية شاملة لعافية الدنيا و هى السلامة من الآفات، و عافية الآخرة و هى النجاة من العقوبات اللهم هبى لى سبيله أى سبيل ذلك الأمر و طريقه الموصول إليه، قيل: و أصل التهيئة إحداث هيئة الشىء و صورته و بصرنى مخرجه بفتح الميم كما فى أكثر نسخ الدعاء أو ضمها و على التقديرين إما مصدر بمعنى الخروج أو الإخراج أو اسم مكان و هو النسب، و فى القاموس: خرج خروجاً و مخرجا و المخرج أيضا موضعه و بالضم مصدر أخرجه و اسم المفعول و اسم المكان لأن الفعل إذا جاوز الثلاثة فالميم منه مضموم تقول مدحرجنا انتهى. و إنما طلب ذلك لتحصل له بصيرة تامة فيما هو محل خروج ذلك الأمر من الأسباب و الوسائل و غيرها، و فى أكثر نسخ الدعاء اللهم بصرنى سبيله و هبى لى مخرجه و المعانى متقاربة، و قيل بصر بى مخرجه أى محل خروجه لئلا أنجل و لا أسرف، و لا يخفى بعده. اللهم إن كنت قضيت قيل: إدخال كنت بين إن الشرطية و مدخولة لأن إن يخرج الماضى عن معناه إلى الاستقبال فأدخل كنت ليعود الماضى إلى معناه الأسمى، و المقدرة بفتح الميم و تثليث الدال المقدرة و الباء فى قوله بالشر للملاسة، و الظرف صفة المقدرة، و فى الدعاء لدفع القضاء دلالة على البداء، و قد مر أن الدعاء يرد القضاء و إن كان مبرما. و قال البيضاوى: فى قوله تعالى حكاية عن إبليس

(ثُمَّ لَا تَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ)

أى من جميع الجهات الأربع مثل قصده إياهم بالتسويل و الإضلال من أى وجه يمكنه بإتيان العدو من الجهات الأربع، و لذلك لم يقل من فوقهم، و من تحت أرجلهم، و قيل: لم يقل من فوقهم لأن الرحمة تنزل منه و لم يقل من تحتهم لأن الإتيان منه يوحش. و يحتمل أن يقال: من بين أيديهم من حيث يعلمون و يقدرّون التحرز عنه، و من خلفهم من حيث لا يعلمون و لا يقدرّون، و عن إيمانهم و عن شمائلهم من جهة أن يتيسر لهم إن يعلموا و يتحرزوا و لكن لم يفعلوا لعدم تيقظهم و احتياطهم و إنما عدى الفعل إلى الأولين بحرف الابتداء لأنه منهما متوجه إليهم، و إلى الآخرين بحرف المجاوزة فإن الآتى منهما كالمنحرف عنهم المار على عرضهم و نظيره جلست عن يمينه انتهى بما شئت أى بأى وسيلة و سبب شئت و من حيث شئت أى من أى طريق شئت و كيف شئت أى بأى نحو شئت.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٥٧

\*\*\*\*\*

## ١٩- الحديث

٣٢٩٧/١٩. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ (١٠)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ فِي ذِمَّتِكَ

ص: ٤٣٣

---

٩- ١. هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى ومرآة العقول والوسائل والبحار. وفى المطبوع: «لله فالق». و «الفلق». الشَّق. وفَلَقَ الصبح: ضوءه وإنارته. النهاية، ج ٣، ص ٤٧١ (فلق).

٢- ١٠. فى شرح المازندرانى : - « لى » .

٣- ١١. فى « بر » وحاشية « ج ، ب ف » : « الأمن » .

٤- ١٢. فى الوافى : « هون » .

٥- ١٣. « مخرجه » بفتح الميم ، كما فى أكثر نسخ الدعاء ، أو ضمّها . وعلى التقديرين إمّا مصدر بمعنى الخروج ، أو الإخراج ، أو اسم مكان ، وهو الأنسب . وإمّا طلب ذلك لتحصل له بصيرة تامّة فيما هو محلّ لخروج ذلك الأمر من الأسباب والوسائل وغيرها . وقال المجلسى : « وفى أكثر نسخ الدعاء : اللهم بصّرني سبيله وهبني لى مخرجه ، والمعانى متقاربة . وقيل : بصّر بى مخرجه ، أى محلّ خرجه ؛ لئلاّ أبخل ولا أسرف . ولا يخفى بعده » . راجع : شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ٢٩١ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٥٦ .

٦- ١. فى الوسائل : « مقدره على » .

٧- ٢. فى « ز ، ب ف » وحاشية « ج » والوافى : « بالسوء » .

٨- ٣. فى حاشية « بر » : « واكفنى » .

٩- ٤. مصباح المتهجد ، ص ١٨٠ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، من قوله : « اللهم افتح لى باب الأمر » مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٥٨ ، ح ٨٧٤٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٢٧ ، ح ٩١٨٨ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٢٩٣ ، ح ٥٤ .

١٠- ٥. فى البحار ، ج ٨٣ : « على بن إبراهيم ، عن أبيه » بدل « أبوعلّى الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبار » . وهو سهو ظاهرا ؛ فإنّا لم نجد فى شىء من أسناد الكافى ولا فى غيرها رواية على بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد بن إسماعيل عن أبى إسماعيل السراج ، كما لم نجد وقوع إبراهيم بن هاشم \_ والد على \_ فى هذا الطريق فى ما يروى عنه غير ولده على .

وَ جَوَارِكَ (١)؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ دِينِي وَ نَفْسِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي، وَ أَعُوذُ بِكَ يَا عَظِيمٌ، مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ جَمِيعًا، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يُبْلِسُ (٢) بِهِ إِبْلِيسُ وَ جُنُودُهُ (٣) إِذَا قَالَ هَذَا الْكَلَامَ، لَمْ يَضُرَّهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ شَيْءٌ؛ وَ إِذَا أَمْسَى فَقَالَهُ (٤) ، لَمْ يَضُرَّهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ شَيْءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (٥).



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر که چون صبح کند بگوید: «اللهم انی اصبحت فی ذمتک و جوارک، اللهم انی استودعک دینی و نفسی و دنیای و آخرتی و اهلی و مالی و اعوذ بک یا عظیم من شر خلقک جمیعا و اعوذ بک من شر ما یبلس به ابلیس و جنوده». فرمود: چون این کلام را بگوید چیزی در آن روز بوی زیان نرساند، و چون شب کند و آن را بگوید در آن شب چیزی باو زیان نرساند ان شاء الله تعالی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۲۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر که چون صبح کند گوید: بار خدایا من صبح کردم در پناه تو و زیر سایه تو، بار خدایا من به تو می سپارم دینم و خودم و دنیا و آخرتم و اهل و مالم و به تو پناه برم ای بزرگوار از شر همه خلقت و به تو پناه برم از شر آنچه ابلیس و لشکرش وسوسه کند. چون این کلام را بگوید، در آن روز چیزی به وی زیان نرساند و هر گاه چون به شب در آید آن را بگوید در آن شب چیزی به او زیان نرساند ان شاء الله تعالی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس صبح کند و بگوید: بار خدایا من صبح کردم در پناه تو و زیر سایه تو، بار خدایا من به تو دینم و خودم و دنیا و آخرتم و اهل و مالم می سپارم و به تو پناه می برم ای بزرگوار از شر همه خلقت و به تو پناه می برم از شر آنچه ابلیس و لشکرش وسوسه کنند.

چون این کلام را بگوید، در آن روز چیزی به وی زیان نرساند و هرگاه وقت شب فرارسد آن را بگوید چیزی به او زیان نرساند ان شاء الله تعالی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و الذمة بالكسر العهد و الأمان و الكفالة و الضمان و الجوار بالكسر الأمان و إعطاء الذمة و بالضم المجاورة في المسكن و غيره و الكسر هنا أنسب قوله عليه السلام: من شر يبلس به إبليس كذا في أكثر النسخ، و في بعضها ما يلبس بتأخير الباء عن اللام من التلبس و هو التدليس و التخليط و هو ظاهر، و أما على الأول: فالمراد به ما يئس إبليس به من رحمة الله تحير في أمره، من التكبر و الشرك و الكفر و التمرد عن أمر الله و إضلال عباد الله، أو ما يسكت فيه حيلة و مكر لئتم إضلاله، أو يكون اشتقاقا جعليا أي ما يعمل فيه شيطنته. قال الراغب: الإبلاس الحزن المعترض من شدة اليأس يقال: أبلس و منه اشتق إبليس فيما قيل، قال تعالى

(وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ)

(أَخَذْنَا هُمْ بِغَتَّةٍ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ)

-

(وَإِنْ كُنَّا مِنْ قَبْلٍ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ)

ولما كان الملبس كثيرا ما يلزم السكوت و ينسى ما يعينه قيل إبليس فلان إذا سكت و إذا انقطعت حجته. و قال الفيروزآبادي: البلس محرّكة من لا خير عنده أو عند إبلاس و شر و أبلس يئس و تحير و منه سمى إبليس، و قال فى النهاية: فيه فتأشب أصحابه حوله و أبلسوا حتى ما أوضحوا بضاحكة، أبلسوا أى سكتوا و الملبس الساكت عن الحزن أو الخوف، و الإبلاس الحيرة، و منه الحديث ألم تر الجن و إبلاسها، أى تحيرها و دهشها انتهى. و أقول: يمكن أن يكون استعمل بأحد المعانى السابقة متعديا و إن لم يذكره أهل اللغة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٥٧

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٣٢٩٨/٢٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٦)، قَالَ: «إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ وَالْغَدَاةَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" سَبْعَ مَرَّاتٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جُدَامٌ، وَلَا بَرَصٌ، وَلَا جُنُونٌ، وَلَا سَبْعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ».

قَالَ : «و (٧) تَقُولُ \_ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ (٨) : "الْحَمْدُ لِربِّ الصَّبَاحِ ، الْحَمْدُ لِغَالِقِ (٩) الأَصْبَاحِ \_ مَرَّتَيْنِ \_ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ (١٠) ...»

ص: ٤٣٤

- ١-٦ . فى «بف» وحاشية «ج» : «وجارك» .
- ٢-٧ . فى «ز» : «يتلبس» . وفى «بف» وحاشية «ج» : «تلبس» . وفى الوافى : «يلبس» بمعنى التديس والتخليط . وفى مرآة العقول : «فالمراد به ما يئس إبليس به من رحمة الله وتحير فى أمره من التكبر والشرك والكفر والتمرد عن أمر الله وإضلال عباد الله . أو ما يسكت فيه حيلة ومكرا ؛ لىتم إضلاله . أو يكون اشتقاقا جعليا ، أى ما يعمل فيه شيطنته» . و «البلس ، محرّكة : من لا خير عنده ، أو عنده إبلاس وشرّ . وأبلس الرجل إبلاسا : سكت وأيسّ . والإبلاس : الحيرة . يقال : أبلس يُبلس : إذا تحير» . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٧٣٤ ؛ مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٥٤ ؛ المصباح المنير ، ص ٦٠ (بلس) .
- ٣-٨ . فى «د ، ز» : + «قال» .
- ٤-٩ . فى «ج ، بس» والوافى : «فقال» .
- ٥-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٦٧ ، ح ٨٧٦٣ ؛ البحار ، ج ٨٣ ، ص ١٢١ ، ذيل ح ٥٤ ؛ وج ٨٦ ، ص ٢٩٤ ، ح ٥٥ .
- ٦-٢ . فى «ب ، د ، بس» : - «عن أبى عبد الله عليه السلام» .
- ٧-٣ . فى الوافى : - «إذا صليت المغرب \_ إلى \_ قال و» .
- ٨-٤ . فى مرآة العقول : «الظاهر أنّ قوله : وأمسيه ، زيد من النسخ أو بعض الرواة ، كما أنّ الشيخ وغيره ذكروا مثل ذلك فى أدعية الصبّاح فقط» .
- ٩-٥ . فى «بف» : «لخالق» .
- ١٠-٦ . فى «ب ، ز ، ص ، بس» وحاشية «د ، بر» والوافى والبحار والوسائل : «ذهب» .

اللَّيْلِ (۱) بِقُدْرَتِهِ، وَ جَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ (۲) وَ نَحْنُ فِي عَافِيَةٍ (۳)».

وَ تَقْرَأُ (۴) آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ آخِرَ الْحَشْرِ، وَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ (۵) الصَّافَّاتِ، وَ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ ۲ / ۵۲۹

الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۶)، «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» (۷) سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ (۸)، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي وَعِلْتُ سُوءًا، وَ (۹) ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاعْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَيَّ؛ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نماز مغرب و صبح را خواندی پس هفت بار بگو: « بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». زیرا هر که آن را بگوید خوره و پسی و دیوانگی باو نرسد، و هفتاد نوع از انواع بلا (باو نرسد). فرمود: و چون صبح و شام کردی میگوئی: «الحمد لرب الصباح، الحمد لفالق الاصباح». دو مرتبه (سپس میگوئی): «الحمد لله الذي اذهب الليل بقدرته و جاء بالنهار برحمته و نحن في عافية». و میخوانی آیه الکرسی و آخر سوره حشر و ده آیه از سوره صافات با (این آیات) »

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

« . با (این آیات و دعا) »

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

«، سبوح قدوس رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتك غضبك، لا اله الا انت سبحانك انى عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفر لى و ارحمنى و تب على انك انت التواب الرحيم.»

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ٢٩٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

٢٠- از امام صادق (عليه السلام) فرمود: چون نماز مغرب و بامداد بخوانى، هفت بار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم.، زيرا هر كس آن را بگويد خوره و پيسى و ديوانگى و هفتاد نوع بلا به او نرسد. فرمود: در هر صبح و شب كه وارد شوى دو بار مى گوئى: الحمد لرب الصبح، الحمد لفالق الاصبح. -سپاس از آن خدائى است كه شب را به نيروى خود برد و روز را به رحمت خود آورد و ما در عافيتيم، و آية الكرسى و آخر سورة حشر را با ده آيه از سورة مباركه و الصافات مى خواند با»

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«با آية (١٧ سورة روم):»

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

« سبوح قدوس، ربّ الملائكة و الروح، سبقت رحمتك غضبك، لا اله الا انت سبحانك انى عملت  
سوءاً و ظلمت نفسى فاغفر لى و ارحمنى و تب على انك انت التواب الرحيم.

ترجمه كمره اى ؛ ج ٦ ، ص ١٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آيت اللهى]:

٢٠- امام صادق عليه السلام فرمود: چون نماز مغرب و بامداد بخوانى، هفت بار بگو: بسم الله  
الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، زيرا هر كس آن را بگويد خوره و پيسى و  
ديوانگى و هفتاد نوع بلا به او نرسد.

فرمود كه در هر صبح و شب كه وارد شوى دوبار مى گوئى: الحمد لربّ الصبح، الحمد لفاق  
الاصباح- سپاس از آن خدائى است كه شب را به نيروى خود برد و روز را به رحمت خود آورد و ما  
در سلامتى هستيم، و آية الكرسى و آخر سورة حشر را با ده آيه از سورة مباركه و الصافات مى خواند  
با

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

با آية:

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ  
تُظْهِرُونَ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ  
تُخْرِجُونَ

(روم/١٧) «سبوح قدوس- ربّ الملائكة و الروح سبقت رحمتك غضبك لا اله الا انت سبحانك  
انى عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفر لى و ارحمنى و تب على انك انت التواب الرحيم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٤٩٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. قوله علیه السلام: مرتین ظاهره استحباب الفقرتین المتقدمتین مرتین فی الصباح و المساء معاً، و إن كان ظاهر مضمونهما الاختصاص بالصباح كما هو مدلول رواية زرارة المتقدمة، و لذا قال بعض الأفاضل قوله - مرتین - مفعول مطلق لقوله - يقول - باعتبار ما بعده، و المراد أن الحمد لله إلى آخرها يقولها مرتین مرة عند الصباح و مرة عند المساء، بخلاف - الحمد لرب الصباح الحمد لفالق الإصباح - فإنه يقولها مرة أى عند الصباح فقط، ثم الظاهر أنه يقول عند المساء الحمد لله الذى ذهب بالنهار بقدرته و جاء بالليل برحمته . و أقول: الظاهر أن قوله و أمسیت زید من النساخ أو بعض الرواة كما أن الشيخ و غيره ذكروا مثل ذلك فى أدعية الصباح فقط. قوله: و تقرأ آية الكرسي قال الشيخ فى المفتاح - إلى هم فيها خالدون - و آخر الحشر أى من قوله

(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ)

إلى آخر السورة. و قيل: من قوله

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ)

أو من قوله



(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)

أو من قوله

(لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ)

، و عشر آيات من الصفات قالوا هي من أولها إلى قوله (

شِهَابٌ ثَاقِبٌ)

وقيل: يقرأ البسملة أيضا فتكون إحدى عشر آية فسبحان الله قيل هو تفریع على قوله تعالى

(وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ)

و النصب على الإغراء بتقدير فالزموا سبحان الله. و قال البيضاوى: أخبار فى معنى الأمر بتنزيه الله تعالى و الثناء عليه فى هذه الأوقات التى تظهر فيها قدرته و تجدد فيها نعمته، أو دلالة على أن ما يحدث فيها من الشواهد الناطقة بتنزيهه و استحقاقه للحمد ممن له تميز من أهل السماوات و الأرض، و تخصيص التسبيح بالمساء و الصباح لأن آثار القدرة و العظمة فيها أظهر، و تخصيص الحمد بالعشاء الذى هو آخر النهار من عشى العين إذا نقص نورها، و الظهيرة التى هى وسطه لأن تجدد النعم فىهما أكثر، و يجوز أن يكون - عشيا - معطوفا على حين تمسون. و قوله:

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

اعتراضا، و عن ابن عباس أن الآية جامعة للصلوات الخمس تمسون صلاة المغرب و العشاء و تصبحون صلاة الفجر و عشيا صلاة العصر، و حين تظهرون صلاة الظهر، و عنه عليه السلام من سره أن يكال له بالقفيز الأوفى فليقل فسبحان الله حين تمسون - الآية و عنه عليه السلام من قال حين يصبح فسبحان الله إلى قوله - و كذلك تخرجون أدرك ما فاتته فى ليلته، و من قال حين يمسى أدرك

ما فاتته فى يومه

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

\*

كالإنسان من النطفة و الطائر من البيضة

و يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

\*

النطفة و البيضة أو يعقب الحياة بالموت و بالعكس فى بعض الأخبار إخراج الحى من الميت و الميت من الحى إخراج المؤمن من الكافر و الكافر من المؤمن. و قال الراغب: الحياة تستعمل على وجه الأول للقوة النامية الموجودة فى النبات و الحيوان و منه قيل نبات حى قال تعالى

إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

وقال:

وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا

و

جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا

الثانية: للقوة الحساسة و به سمي الحيوان حيوانا قال الله تعالى:

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ

وقوله عز و جل

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا

وقوله تعالى:

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

فقوله إن الذي أحياها إشارة إلى القوة النامية، وقوله لمحیی الموتی إشارة إلى القوة الحساسة، الثالثة:  
القوة العاملة العاقلة كقوله

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ

و الرابعة: عبارة عن ارتفاع الغم، قال الشاعر:

ليس من مات فاستراح بميت-إنما الميت ميت الأحياء

و على هذا قوله

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

أى هم متلذذون لما روى فى الأخبار الكثيرة فى أرواح الشهداء، و الخامسة: الحياة الأخروية الأبدية  
و ذلك يتوصل إليه بالحياة التى هى العقل و العلم قال الله تعالى:

اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

وقوله

(يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي)

يعنى به الحياة الأخروية الدائمة، و السادسة: الحياة التى يوصف بها البارى فإنه إذا قيل فيه تعالى إنه حى فمعناه هو حى لا يصح عليه الموت و ليس ذلك إلا لله تعالى، و قوله تعالى

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

\*

أى يخرج الإنسان من النطفة و الدجاجة من البيضة و يخرج النبات من الأرض، و يخرج النطفة من الإنسان انتهى. و فى النهاية: فى حديث الدعاء سبوح قدوس يرويان بالضم و الفتح و الفتح أقيس و الضم أكثر استعمالا و هو من أبنية المبالغة، و المراد بهما التنزيه انتهى. و الروح قيل: إنه جبرئيل و روى ذلك عن ابن عباس و قيل ملك أعظم من جبرئيل و من سائر الملائكة. و قيل: ليس من جنس الملك بل هو خلق أعظم من الملك و به وردت أخبار كثيرة، و استدلوا عليهم السلام بآية سورة القدر، و بقوله تعالى

(يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ)

على المغايرة للعطف المقتضى لها سبقت رحمتك غضبك المراد بالسبق أما السبق المعنوى بمعنى الزيادة و الغلبة فإن الله يعطى بالحسنة عشر أمثالها، إلى ما لا نهاية لها و لا يجزى بالسيئة إلا مثلها، و ما يعفو عنه أكثر و يبادر بالحسنة و لا يبادر بالعقوبة

وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا

و من تساوت حسناته و سيئاته تلحقه الرحمة و يغفر بشفاعة الشافعين و ذنوب جميع العمر بندامة ساعة و رحمته وسعت كل شىء و غضبه لا يلحق إلا ببعض أهل المعاصى و دواعى الطاعة أضعاف دواعى المعصية، أو المراد به السبق الزمانى، و هو أيضا ظاهر من جهات شتى لأن نعمة الإيجاد و العقل و القوى و الجوارح مقدمة على التكليف، و التكليف مقدم على الغضب، و أيضا لم يكن إمام من أئمة الضلالة إلا و قد سبقه إمام من أئمة الحق كما أن آدم عليه السلام كان أول أئمة الحق و

حصل بعده أئمة الجور من قاييل و أولاده و هكذا إلى آخر الدهر و الملائكة الكرام سبق خلقهم خلق الشياطين، و أنوار الأئمة عليهم السلام الذين هم أعظم نعم الله على العباد سبق خلقها خلق كل شيء. و قال في القاموس : تاب إلى الله توبا و توبة و متابا رجع عن المعصية، و هو تائب و تواب و تاب الله عليه، و فقه للتوبة أو رجع به من التشديد إلى التخفيف أو رجع عليه بفضله و قبوله و هو تواب على عباده.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٦٢

\*\*\*\*\*

## ٢١- الحديث

٣٢٩٩/٢١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَحْمَدُكَ وَاسْتَعِينُكَ وَ أَنْتَ رَبِّي وَ أَنَا عَبْدُكَ؛ أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعَدِكَ، وَ أَوْمِنُ (١١) بِوَعْدِكَ، وَ أَوْفِي (١٢) بِعَهْدِكَ (١٣) مَا اسْتَطَعْتُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حُدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ (١٤) أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛

ص: ٤٣٥

---

١-٧. في «ب، ج، ص، بر، بس، بف» والوافي والبحار والوسائل: «بالليل».

٢-٨. في «بر»: «بقدرته».

٣-٩. في «ب، ص» وحاشية «د» والوافي: «عافيته».

٤-١٠. هكذا في «ج، ز، بر، بف» والوافي ومرآة العقول والوسائل. وفي سائر النسخ والمطبوع: «ويقرأ».

٥-١١. في شرح المازندراني: «أول».

٦-١٢ . الصافات (٣٧) : ١٨٠ - ١٨٢ .

٧-١ . الروم (٣٠) : ١٧ - ١٩ .

٨-٢ . «سبوح قدوس» : يُرويان بالضمّ والفتح ، والفتح أقيس ، والضمّ أكثر استعمالاً ، وهو من أبنية المبالغة . والمراد بها التنزيه . النهاية، ج ٢ ، ص ٣٣٢ (نزه) .

٩-٣ . فى «ص ، بس ، بف» والوافى : - «عملت سوءاً و» .

١٠-٤ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٦٨، ح ٨٧٦٦؛ البحار، ج ٨٣، ص ١١٢، ح ٢٠ قطعة منه؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٨٤، ح ٨٥٠٣، إلى قوله : «سبعون نوعاً من أنواع البلاء» .

١١-٥ . فى «ب» ومرآة العقول : «أومن» بدون الواو .

١٢-٦ . فى مرآة العقول : «وأوفى ، على بناء الإفعال ، كما قال تعالى : «أوفِ بِعَهْدِكُمْ» [البقرة (٢) : ٤٠] وقد يقرأ على بناء التفعيل ، كما قال : «وَإِبرَهِيمَ الَّذِي وَفَّيَّا» [النجم (٥٣) : ٣٧] . والأول أظهر» .

١٣-٧ . فى «بس» : «بعهد» بدون الضمير .

١٤-٨ . فى «ز» : - «أشهد» .

أَصْبَحْتُ (١) عَلَى فِطْرَةِ الْأَسْلَامِ وَكَلِمَةِ الْأَخْلَاصِ وَمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ (٢) وَدِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَ (٣) أَمُوتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ اللَّهُمَّ (٤) أَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي بِهِ (٥) ، وَ أَمِتْنِي إِذَا أَمِتْنِي عَلَى ذَلِكَ ، وَ ابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي (٦) عَلَى ذَلِكَ ، أَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضْوَانَكَ وَ اتِّبَاعَ سَبِيلِكَ ، إِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي ، وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي؛ أَلْ مُحَمَّدٍ أُمَّتِي ، لَيْسَ لِي أَيْمَةٌ غَيْرُهُمْ ، بِهِمْ أَنْتُمْ (٧) ، وَ إِيَّاهُمْ أَتَوَلَّى ، وَ بِهِمْ (٨) أَقْتَدِي؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ أَوْلِيَائِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ اجْعَلْنِي أَوْلِيَاءَهُمْ ، وَ أَعَادِي أَعْدَاءَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ آبَائِي مَعَهُمْ (٩) . (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

از حضرت صادق علیه السلام (حدیث شده که این دعا را میخواند که ترجمه اش چنین است): بار خدایا از آن تو است سپاس، تو را سپاس گویم و از تو یاری خواهم و تو پروردگار منی و من بنده توام، بامداد کردم بعهده و وعده تو و ایمان بوعده ات دارم و تا آنجا که بتوانم بعهدهت وفا کنم، و لا حول و لا قوة الا بالله وحده لا شریک له. ، و گواهی دهم که محمد بنده و رسول او است، بامداد کردم بر فطرت اسلام و کلمه اخلاص و بر ملت ابراهیم و دین محمد، و ان شاء الله بهمین عقیده زنده باشم و بمیرم، بار خدایا تا هر چه مرا زنده داری بدان زنده بدار، و چون مرا بمیرانی بهمین بمیران، و آنگاه که مرا برانگیزی بهمین برانگیزانم، و من بدان وسیله خوشنودی تو و پیروی از راه تو را میجویم، تو را پشتیبان خود ساخته و کارم را بتو واگذاردم، آل محمد پیشوایان منند و پیشوایانی جز آنها ندارم، بآنها اقتداء کنم و آنان را دوست و سرپرست خود دانم و از ایشان پیروی کنم، بار خدایا آنان را اولیاء (دوستان و سرپرستان) من در دنیا و آخرت قرار ده، و مرا چنان کن که دوستانشان را دوست، و دشمنانشان را دشمن گیرم در دنیا و آخرت و مرا با پدرانم بصالحین ملحق ساز.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱- از امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بار خدایا از آن تو است حمد و سپاس، تو را سپاس گویم و از تو یاری جویم و توئی پروردگارم و منم بنده تو، صبح کردم بر عهد تو و وعده تو و به وعده ات ایمان دارم و به عهدهت وفا کارم تا بتوانم و نیست جنبشی و نه توانی جز به خدا یگانه است شریک ندارد، و گواهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسول او است، من صبح کردم به فطرت اسلام و کلمه اخلاص و ملت ابراهیم و دین محمد بر این عقیده زنده بمانم و بمیرم ان شاء الله، بار خدایا تا مرا زنده داری زنده بدار بدان و مرا بر آن بمیران و چون مبعوثم کنی بر آن مبعوث کن و من می

جویم به وسیله آن رضای تو و پیروی از راه تو را، تو را پشتیبان خود ساختم و کارم را به تو واگذاردم، آل محمد پیشوایان منند و دیگری پیشوای من نیست، از آنها پیروی کنم و آنها را دوست و سرپرست دانم و بدانها اقتداء نمایم، بار خدایا آنان را در دنیا و آخرت دوستان من ساز و مرا توفیق ده تا با دوستان آنها دوستی کنم و با دشمنانشان دشمنی کنم در دنیا و آخرت و مرا به صالحان ملحق ساز در حالی که پدرانم با آنان باشند (یعنی پدرانم را هم از صالحین مقرر فرما).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۱- امام صادق علیه السلام فرمود: بار خدایا از آن توست حمد و سپاس، تو را سپاس می گویم و از تو یاری می جویم و توئی پروردگار و منم بنده تو، صبح کردم بر عهد تو و وعده تو و به وعده ات ایمان دارم و به پیمانت وفاداری و چنین توانی جز با کمک خدای یگانه بی شریک نیست، و گواهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده و رسول اوست، من صبح کردم همراه با فطرت اسلام و کلمه اخلاص و ملت ابراهیم و دین محمد بر این عقیده زنده بمانم و بمیرم انشاء الله، بار خدایا تا مرا زنده خواهی زنده بدار و هرگاه مرگم فرارسد بمیران و چون مبعوث کنی بر آن مبعوث کن و من رضای تو و پیروی از راه تو را می جویم، و تو را پشتیبان خود ساختم و کارم را به تو واگذاشتم، آل محمد پیشوایان منند و دیگری پیشوای من نیست، از آنها پیروی کنم و آنها را دوست و سرپرست خود می دانم و به آنها اقتداء می کنم، بار خدایا آنان را در دنیا و آخرت دوستان من ساز و مرا توفیق ده تا در دنیا و آخرت با دوستان آنها دوست و با دشمنانشان دشمنی کنم و مرا به صالحان ملحق ساز در حالی که پدرانم با آنان باشند.

\*\*\*



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن كالصحيح. اللهم لك الحمد أى الحمد مختص بك لأن المحامد كلها لك و منك أحمدك أى بجميع محامدك و أستعينك أى فى أمورى كلها حتى فى حمدك و أنت ربى و أنا عبدك فى الإقرار بالربوبية و العبودية استعطف لأن الرب من شأنه التربية، و العبد من شأنه الحاجة إليها أصبحت على عهدك و وعدك أراد العهد المأخوذ على العباد بالإقرار بالتوحيد و الرسالة و الولاية و الطاعة و الوعد بالثواب و الجزاء فى دار البقاء فلذلك قال : أو من بوعدك أى أصدق بأنه حق لا خلف فيه و أوفى على بناء الأفعال كما قال تعالى:

أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

و قد يقرأ على بناء التفعيل كما قال:

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

و الأول أظهر، و الوفاء بعهده تعالى طاعته فيما عهد إلى عباده من الأوامر و النواهي، و قيد الاستطاعة لبيان أنه لا يمكن الخروج عن عهدة طاعته كما هو حقه و يليق به. و قال فى النهاية فى حديث الدعاء و أنا على عهدك و وعدك ما استطعت أى أنا مقيم على ما عاهدتك عليه من الإيمان بك، و الإقرار بوحدانيتك لا أزول عنه و استثنى بقوله: - ما استطعت موضع القدرة السابق فى أمره أى إن كان قد جرى القضاء إن أنقض العهد يوماً فإني أخلد عند ذلك إلى التنصیل و الاعتذار لعدم الاستطاعة فى

دفع ما قضيته على، و قيل معناه: أى متمسك بما عهدته على من أمرك و نهيك و مبلى العذر فى الوفاء به قدر الوسع و الطاقة، و إن كنت لا أقدر أن أبلغ كنه الواجب فيه، و قال فيه - كل مولود يولد على الفطرة - الفطر الابتداء و الاختراع و الفطرة منه الحالة كالجلسة و الركبة، و المعنى أنه يولد على نوح من الحيلة و الطبع المتهيب لقبول الدين، فلو ترك عليها لاستمر على لزومها و لم يفارقها إلى غيرها، و إنما يعدل عنه من يعدل لآفة من آفات البشر و التقليد، ثم تمثل بأولاد اليهود و النصارى فى اتباعهم لأبائهم، و الميل إلى أديانهم عن مقتضى الفطرة السليمة. و قيل معناه: كل مولود يولد على معرفة الله و الإقرار به فلا تجد أحدا إلا و هو يقر بأن له صانعا و إن سماه بغير اسمه أو عبد معه غيره، و منه - حذيفة على غير فطرة محمد - أراد دين الإسلام الذى هو منسوب إليه و فى حديث على - و جبار القلوب على فطراتها - أى على خلقتها انتهى. و قال النووى: هى ما أخذ عليهم و هى فى أصلابهم، و قيل: ما قضى عليهم من سعادة و شقاوة، انتهى. و قيل: أى الفطرة التى فطروا عليها و ركب فى قلوبهم استحسانها، و قيل: أريد به إيمان يوم الميثاق و قال الكرمانى فى شرح البخارى فى الحديث - مت على الفطرة - أى الإسلام و الطريقة الحققة. و أقول: قد مضت فى باب فطرة الخلق على التوحيد من كتاب الإيمان و الكفر أخبار كثيرة عن الصادقين عليهما السلام فى قوله تعالى

فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

إن الفطرة هى التوحيد و فى بعضها، فطرهم عليها و فى بعضها هى الإسلام فطرهم الله حين أخذ ميثاقهم على التوحيد، و فى بعضها فطرهم على المعرفة به، فيحتمل أن تكون الإضافة هنا بيانية. و كلمة الإخلاص هى كلمة التوحيد أو الشهادة بالرسالة أيضا و عبر عنهما بالمفرد للتبنيه على أنه لا يعتبر بدون الأخرى، و لا يتحقق الإخلاص إلا بهما فهما بمنزلة كلمة واحدة و ملة إبراهيم هى التوحيد و سائر أصول الدين التى لا تتبدل باختلاف الأزمنة و الشرائع، و نسبتها إلى إبراهيم عليه السلام مع شركة سائر الأنبياء معه فيها لتشريفه و اشتهاؤه بين جميع أرباب الملل حيث ينسب كل منهم ملته إليه، و يدعى أنه على ملته، و لأنه عليه السلام بذل جهده فى التوحيد و رفع الشرك أكثر

من غيره، ودين محمد أخص لأنه يشمل جميع ذلك مع ما اختص بملته و شريعته و عليه أموت أى أعزم أن أكون عليه حتى أفارق الدنيا ما أحييتنى ما بمعنى ما دام و أبتغى استيناف بيانى، و فيه إشارة إلى أن ذلك إنما ينفع إذا كان بحسب القلب و خالصا لله تعالى. و أئمة فى أكثر النسخ بهمزتين كما فى التنزيل الكريم بقراءة عاصم و سائر الكوفيين، و ابن عامر، و فى بعضها بقلب الثانية ياء كما فى سائر القراءات و هو عندهم أقيس، قال فى المصباح: جمع الإمام أئمة و الأصل أئمة وزن أمثلة فادغمت الميم بعد نقل حركتها إلى الهمزة فمن القراء من يبقى الهمزة محققة على الأصل، و منهم من يستهلها على القياس بين بين، و بعض النحاة يبدلها ياء للتخفيف، و بعضهم يعده لحنا و يقول لا وجه له فى القياس. و فى القاموس: الجمع أئمة و أمة شاذ، و فى الصحاح: الإمام الذى يقتدى به، و جمعه أئمة، و أصله آئمة مثل إناء و آنية، و إله و إلهه فادغمت الميم فنقلت حركتها إلى ما قبلها فلما حركوها بالكسر جعلوها ياء، و قرئ فقاتلوا أئمة الكفر قال الأخفش: جعلت الهمزة ياء لأنها فى موضع كسر و ما قبلها مفتوح فلم يهمز لاجتماع الهمزتين، قال: و من كان من رأيه جمع الهمزتين همزة، انتهى بهم أتم الأفصح عندهم قلب الهمزة الثانية ألفا و فى نسخ الدعاء صححوا على الوجهين بل ظاهر أكثر النسخ عدم الإبدال قوله عليه السلام و آبائى معهم الواو و للحال، و يحتمل العطف أى و الحق آبائى معهم. و أورد ههنا اعتراض: و هو أن طلب كون الآباء مع الصالحين طلب لصالح الآباء فى الزمان الماضى إذ لا يكون مع الصالحين إلا من كان منهم، و لا يعقل طلب حصول أمر فى الماضى. و أجيب: بأن الماضى على قسمين (الأول) أن لا يكون تابعا لفعل المكلف، (و الثانى) أن يكون تابعا لفعله كإثبات أفعال المكلفين فى القرآن أو فى اللوح، و مثل خلق السعادة و الشقاوة عند خلق المكلفين من طينة عليين أو السجين و أمثال ذلك، و طلب الماضى أيضا على قسمين، (الأول) طلب وجود شىء علم عدمه فى الماضى (الثانى) طلب وجود شىء أو عدمه فى الماضى مع تجويزه أن يكون الوجود أو العدم تابعا لدعائه فى الوقت الذى بعده كما مر فى باب أن الدعاء يرد القضاء، إن الله عز و جل ليدفع بالدعاء الأمر الذى علمه أن يدعى له فيستجيب، فطلب الشىء فى الماضى نافع مفيد إذا كان من القسم الأخير إذ التابع للشىء و إن كان مقدما بحسب الزمان على الشىء فى حكم المؤخر و منه يعلم صحة التعوذ عن درك الشقاء و محو الاسم من ديوان

الأشقياء وأمثال ذلك، بل بعد التأمل يظهر أن جميع الدعوات كذلك لإثبات جميع الأمور في القرآن و في اللوح و في علمه سبحانه. و أقول: هذا جواب متين لكن ليس ما نحن فيه من قبيل طلب الماضي، بل يطلب منه تعالى أن يغفر لأبائه و يلحقهم بالصالحين و يرفعهم إلى منازلهم، و إن لم يكونوا منهم بفضل و كرمه و هذا ليس من طلب الماضي نعم نحتاج إلى مثل هذا التحقيق في دفع شبه القضاء و القدر و الثبوت في علمه تعالى أو في اللوح كما أشرنا إليه سابقا لكن لا اختصاص له بالماضي فتفطن.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٦٥

\*\*\*\*\*

## ٢٢- الحديث

٣٣٠٠/٢٢. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: (١١) عَلَّمَنِي شَيْئًا أَقُولُهُ إِذَا أَصْبَحْتُ وَإِذَا أَمْسَيْتُ.

فَقَالَ: «قُلِ (١٢): الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَ لَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ؛ الْحَمْدُ (١٣) لِلَّهِ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحَمِّدَ (١٤)؛ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ؛ اللَّهُمَّ أَذْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَذْخَلْتَ

ص: ٤٣٦

١- ٩. في «بر»: «وأصبحت» .

٢- ١٠. «ملة إبراهيم»: الأمر الذي أوضحه للناس. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٧٢٩ (مل).

٣- ١١. في «ب، ج، د، ز، بر» ومرآة العقول والبحار: «وعليه» .

٤- ١٢. في «د، بر، بف» والوافي والبحار: - «اللهم» .

٥-١٣ . فى «ب ، ج ، ص ، بس ، بف» والوفى والبحار : - «به» .

٦-١٤ . فى «بس» : - «إذا بعثتى» .

٧-١ . فى الوافى : «آتم» . وهو جائز .

٨-٢ . فى «ز» : «فيهم» .

٩-٣ . قال المجلسى فى مرآة العقول : «وأورد هاهنا اعتراض ، وهو أن طلب كون الآباء مع الصالحين طلب لصلاح الآباء فى الزمان الماضى ؛ إذ لا يكون مع الصالحين إلا من كان منهم ولا يعقل طلب حصول أمر فى الماضى» ونقل جواباً مفصلاً ثم قال : «وأقول : هذا جواب متين ، لكن ليس ما نحن فيه من قبيل طلب الماضى ، بل يطلب منه تعالى أن يغفر لآبائه ويلحقهم بالصالحين ويرفعهم إلى منازلهم وإن لم يكونوا منهم بفضله وكرمه ، وهذا ليس من طلب الماضى» .

١٠-٤ . الوافى، ج ٩، ص ١٥٦٣، ح ٨٧٥٨؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٤، ح ٥٦.

١١-٥ . فى «ب ، د» : - «له» .

١٢-٦ . فى «ج ، ز» : «فقل» .

١٣-٧ . فى «ص» : «والحمد» .

١٤-٨ . فى «ص ، بف» والوفى : «و» بدل «أن يحمد» .

فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَخْرَجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَ(١) صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ(٢). (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

صفوان از شخصی نقل میکند که او گوید بامام صادق علیه السلام عرض کردم: بمن دعائی بیاموز که هر گاه صبح کردم و هر گاه شام نمودم آن را بگویم، گوید: فرمود: بگو: «الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره، الحمد لله کما یحب الله ان یحمد الحمد کما هو اهله، اللهم ادخلنی فی کل خیر ادخلت فیہ محمد و آل محمد، و اخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد و صلی الله علی محمد و آل محمد» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- به امام صادق (علیه السلام) گفت: به من چیزی بیاموز که در آغاز صبح و شام بگویم، فرمود: بگو سپاس از آن خدا است که می کند آنچه را می خواهد و نمی کند دیگری آنچه را می خواهد (یعنی بر او بایست نیست) سپاس از آن خدا است چنانچه خداوند دوست دارد که سپاسگزاری شود، سپاس از آن خدا است چنانچه او را شاید، بار خدایا مرا در آور در هر خیری که محمد و آل محمد را در آن در آوری و مرا برآور از هر بدی که محمد و آل محمد را از آن برآوردی و صلی الله علی محمد و آل محمد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۲- راوی به امام صادق علیه السلام گفت: به من چیزی بیاموز که در ابتدای صبح و شام بگویم، فرمود: بگو سپاس از آن خداست که آنچه را که می خواهد می کند و آنچه که نمی خواهد

نمی کند سپاس از آن خداست چنانچه خداوند دوست دارد که سپاسگزاری شود، سپاس از آن خداست چنانچه او شایسته است، بار خدایا مرا در هر خیری که محمد و آل محمد را در آن درآوردی درآور و از هر بدی که محمد و آل محمد را از آن دور ساختی مرا دور ساز.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل كالصحيح لإجماع العصابة على صفوان. يفعل ما يشاء أى ليس له عن تعلق إرادته و مشيئته دافع و لا مانع و لا يفعل ما يشاء غيره أقول: يحتمل وجهين: الأول: أن يكون فاعل يفعل الضمير الراجع إلى الله سبحانه أى لا يفعل الله كل ما يشاء غيره و إن لم تكن فيه مصلحة فيكون مقهورا فى مشيئته لتعلق مشيئة غيره به. الثانى: أن يكون فاعل يفعل غيره على التنازع بينه و بين يشاء فيه أى ليس غيره بحيث يفعل كل ما شاء لأن لأفعاله صوارف و موانع و شرائط، منها عدم تعلق إرادة الله القاهرة بخلافه. قوله عليه السلام فى كل خير أى مما أنا أهله و يمكن حصوله لى لئلا يكون اعتداء فى الدعاء فإن من الخيرات التى أدخلهم فيه الإمامة و الخلافة، و لا يمكن دخولنا فيهما، إلا أن يقال: المراد إدخالنا فى نوعه و جنسه البعيد كهداية الخلق و تعليمهم مثلا.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

٣٣٠١/٢٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَمْرِو (٤) بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ الْأَعْحَنِفِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَهْمَا تَرَكْتَ مِنْ شَيْءٍ، فَلَا تَتْرُكْ أَنْ تَقُولَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ ٥٣٠ / ٢

وَمَسَاءٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَسْتَغْفِرُكَ فِي هَذَا الصَّبَاحِ وَفِي هَذَا الْيَوْمِ لِأَهْلِ رَحْمَتِكَ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَهْلِ لَعْنَتِكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ (٥) أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي هَذَا الصَّبَاحِ مِمَّنْ نَحْنُ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ (٦) مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَمِمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ؛ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسْقِينَ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي هَذَا الصَّبَاحِ وَفِي هَذَا الْيَوْمِ بَرَكَةً عَلَيَّ وَأَوْلِيَانِيكَ، وَعِقَابًا عَلَيَّ أَعْدَائِكَ (٧)؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاكَ، وَعَادِ مَنْ عَادَاكَ؛ اللَّهُمَّ اخْتِمْ لِي بِالْإِيمَانِ وَالْأَيْمَانِ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ، وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ (٨) لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ؛ اللَّهُمَّ (٩) إِنَّكَ (١٠) تَعْلَمُ مُنْقَلَبَهُمْ (١١) وَ مَثْوَاهُمْ (١٢)؛ اللَّهُمَّ

ص: ٤٣٧

١- ٩. في «ب، د، ز، بر، بس، بف» والوافي والبحار: - (و).

٢- ١٠. في «ص»: «وآله» بدل «وآل محمد».

٣- ١١. الوافي، ج ٩، ص ١٥٦٧، ح ٨٧٦٤؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٥، ذيل ح ٥٦.

٤- ١. في «جر» وحاشية «ج»: «عمر».

٥- ٢. في «د»: + «استغفرک و».

٦- ٣. أقاموا بين ظهرائهم، أي أقام بينهم على سبيل الاستظهار والاستيناد إليهم، وزيدت فيه ألف ونون مفتوحة تأكيداً. ومعناه: أن ظهرا منهم قدامه، وظهرا منهم وراءه، فهو مكنوف من جانبيه، ومن



جوانبه إذا قيل : أظهرهم ، ثم كثر حتى استعمل في الإقامة بين القوم مطلقاً . النهاية ، ج ٣ ، ص ١٦٦ (ظهر).

٧-٤ . في «بف» : «لأعدائك» .

٨-٥ . في الوافى : + «لى و» .

٩-٦ . في «بف» والوافى : - «اللهم» .

١٠-٧ . في مرآة العقول : «فإنك» .

١١-٨ . في الوافى ومرآة العقول : «متقلبهم» .

١٢-٩ . «الثواء» : الإقامة مع الاستقرار . المفردات للراغب ، ص ١٨١ (ثوى) . والمراد : إنك تعلم جزئيات أمورهم آ في حال الحركات والسكنات ، فاصرفهم إلى ما هو خير لهم ، وقهم عما هو شر لهم ، واغفر لهم عما صدر منهم من الزلات . وبالجملة : إنه تعالى عالم بجميع أحوالهم فلا يخفى عليه شيء منها . ويمكن أن يكون المراد بهما انقلاب قلوبهم وحركتها في طلب الحق وسكونها عند الوصول إليه . وقيل غير ذلك . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٩٥ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٦٩ .

احْفَظْ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ بِحِفْظِ (١) الْأَيْمَانِ، وَانصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا، وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا (٢)، وَاجْعَلْ لَهُ وَ (٣) لَنَا مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا؛ اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا (٤)، وَالْفِرْقَ الْمُخْتَلِفَةَ (٥) عَلَى رَسُولِكَ وَوَلَاةِ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِكَ، وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَشِيعَتِهِمْ، وَاسْأَلْكَ الزِّيَادَةَ مِنْ فَضْلِكَ، وَالْأَعْقَارَ بِمَا جَاءَ (٦) مِنْ عِنْدِكَ، وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِكَ، وَالمُحَافَظَةَ عَلَى مَا أَمَرْتَ بِهِ؛ لَا أَبْتَغِي بِهِ بَدَلًا، وَلَا أَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا؛ اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ، وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ؛ إِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ، وَلَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، سُبْحَانَكَ رَبِّ الْبَيْتِ، تَقَبَّلْ مِنِّي دُعَائِي؛ وَ (٧) مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ مِنْ خَيْرٍ فَضَاعِفُهُ (٨) لِي أَضْعَافًا (٩) كَثِيرَةً (١٠)، وَآتِنَا مِنْ لَدُنْكَ (١١) أَجْرًا عَظِيمًا؛ رَبِّ مَا أَحْسَنَ مَا أَبْلَيْتَنِي (١٢)! وَأَعْظَمَ

- ١-١ . فى «بف» وحاشية «ج»: «لحفظ» .
- ٢-٢ . فى حاشية «بر»: «قريبا» . وفى الوافى : + «قريبا» .
- ٣-٣ . فى حاشية «ج ، بف» : «إمام المسلمين» بدل «له و» . وفى الوافى : «لنا وله» بدل «له ولنا» .
- ٤-٤ . فى «بس» : + «فلانا» .
- ٥-٥ . فى «بد ، بع ، بل» وحاشية «ج ، ش ، بـج ، بف ، بر ، جه ، جل» والوافى : «المختلقة» . وفى «بـج ، بف ، جس» وحاشية «ج ، بـج ، بع ، جـك ، جل» ومصباح المتهجّد : «المخالفة» .
- ٦-٦ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بف» والوافى : + «به» .
- ٧-٧ . فى «ز» : - «و» .
- ٨-٨ . فى «ز» : «وضاعفه» .
- ٩-٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى والبحار ومصباح المتهجّد . وفى المطبوع : + «مضاعفة» .
- ١٠-١٠ . فى «ب» : «كثيرا» .
- ١١-١١ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى والبحار ومصباح المتهجّد . وفى «ز» : + «رحمة و» . وفى المطبوع هذه الزيادة بين المعقوفتين .
- ١٢-١٢ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس» وحاشية «بف» والوافى ومرآة العقول . وفى سائر النسخ والمطبوع : «ابتليتني» . وفى شرح المازندراني : «المشهور أنّ الإبلاء يكون فى الخير والشرّ ... والمراد بالإبلاء هنا هو الإبلاء بالخير ... وفى هذا التعجب مع تفخيم ما دلالة على تعظيم الإبلاء» . قال القتيبي : يقال من الخير : أبلّيته أبلّيه إبلاءً ، ومن الشرّ : بلّوته أبلّوه بلاءً . والمعروف أنّ الابتلاء يكون فى الخير والشرّ معا من غير فرق بين فعليهما . النهاية ، ج ١ ، ص ١٥٥ (بلا).

مَا أَعْطَيْتَنِي! وَأَطْوَلَ مَا عَافَيْتَنِي! وَأَكْثَرَ مَا سَتَرْتَ عَلَيَّ! فَلَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ مِنْ  
ءَ السَّمَاوَاتِ وَمِنْ مَلَأَ الْأَعْرَاضِ وَمِنْ مَلَأَ مَا شَاءَ رَبِّي (٢) كَمَا يُحِبُّ (٣) وَيَرْضَى، وَكَمَا يُنْبَغِي لِوَجْهِ  
رَبِّي ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر چه را واگذاری این دعا را وامگذار که در هر صبح و شام بخوانی (و ترجمه آن دعا اینست: «بار خدایا بامداد کردم و در این بامداد و در این روز از تو آمرزش خواهم برای هر کس که شایسته رحمت تو است، و از آنان که شایسته دوری از رحمت تو هستند بیزاری جویم، در این روز و در این بامداد از آنان که ما در میان آنها هستیم از مشرکان و آنچه می پرستند، اینان مردمان بد و تبهکاری هستند، بار خدایا آنچه در این بامداد و در این روز از آسمان بر زمین فرود آوری برکتی بر دوستان و عذابی بر دشمنان ساز، بار خدایا دوست دار هر که دوست دارد دشمن دار هر که با تو دشمنی کند، بار خدایا هر گاه خورشید بیرون آید و هر گاه پنهان شود (آن روز را) برای من با منیت و ایمان پایان رسان، بار خدایا مرا و پدر و مادر مرا بیامرزد و بآنان ترحم کن چنانچه مرا در کودکی پروریدند بار خدایا مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از زنده و مرده شان بیامرزد، بار خدایا تو بسرانجام و جایگاه ایشان دانائی، بار خدایا پیشوای مسلمانان را پناه ایمان محافظت کن، و او را یاری کن یاری پیروزی بخشی، و بفتح آسانی او را فاتح فرما، و برای او و برای ما سلطنت پیروزمندانه ای مقرر ساز، بار خدایا فلان و فلان و گروههای پراکنده ای که با رسول تو و زعما و پیشوایان پس از او و پیروانشان مخالفت کردند از رحمت خود دور ساز، و فزونی فضل تو را خواستارم، و اعتراف بدان چه از نزد آمده و تسلیم در برابر دستورت، و نگهداری بر آنچه امر فرمودی خواهانم، و در برابر آنها جایگزینی نجویم و بیهای اندک نفروشم، بار خدایا مرا در زمره

آنان که هدایت فرموده ای هدایت فرما، و از شر آنچه مقدر کرده ای نگهداری کن تو حکم کنی و بر تو حکومتی نیست، هر که تو را دوست بدارد خوار نگردد برتر و بلند مقامی، منزهی ای پروردگار خانه کعبه، دعای مرا بپذیر، و آنچه بدان بدرگاہت تقرب جویم از نیکی آن را برای من چند برابر کن، و رحمتی از سوی خود با پاداش بزرگی بما بده، پروردگارا چه نیکو آزمایشم کردی و چه عطای بزرگی بمن دادی، و چه عافیت طولانی بمن کرامت کردی و چه بسیار بر من (از گناهان) پوشاندی، پس از آن تو است سپاس بسیار و پاک و با برکت باندازه آنچه آسمانها و زمین بگیرد، و پر از آنچه خدای من خواهد، هر آن مقدار که دوست دارد و خشنود شود و چنانچه شایسته ذات اوست که صاحب جلال و کرامت است».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر آنچه را ترک کنی، این گفتار را در هر بام و شام ترک مکن: بار خدایا صبح کردم و در این صبح از تو آمرزش می خواهم و هم در این روز برای هر که اهل رحمت تو است و به تو بیزارم از هر که اهل لعنت تو است. بار خدایا من صبح کردم و در این روز و این بامداد به تو بیزارم از کسانی که ما در میان آنهائیم از مردم مشرک و از آنچه می پرستند، راستی که آنان مردم بد و نابکارند. بار الها هر آنچه در این بامداد و این روز از آسمان به زمین فرود آوردی برای ما برکت ساز و بر دشمنانت عذاب، بار خدایا دوست دار هر که دوستت دارد، و دشمن دار هر که را با تو دشمنی کند. بار خدایا این روز را برای من با امنیت و ایمان به پایان رسان هر آن زمانی که آفتاب برآید و یا فرود شود. بار خدایا بیامرزم مرا و پدر و مادر مرا و به آنها رحم کن چنانچه مرا از کودکی پروریدند. بار خدایا بیامرزم مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از زنده و مرده. بار خدایا تو سرانجام و پایگاه آنها را می دانی. بار خدایا امام مسلمانان را در پناه ایمان نگه دار و او را نصرت با

عزت بده و پیروزی و فتح آسان، و برای او و ماها از نزد خود تسلط پیروزمندانه ای مقرر ساز. خدایا فلان و فلان را با دستجات مخالف رسولت و مخالف امامان بر حق بعد از رسولت و شیعه های آنها لعنت کن، و از تو خواهم فزونی از فضلت و توفیق اقرار به هر آنچه از نزدت آمده استو تسلیم به امر تو و محافظت بر آنچه فرمودی، و نجویم برای آن بدلی و نفروشم آن را به بهای اندک. بار خدایا مرا در زمره آنان که هدایت کردی هدایت فرما و از شر آنچه مقدر کردی ننگه دار زیرا تو حکم کنی و بر تو حکمی نشود و خوار نگردد هر که را دوست داری، برتری بلند مقامی منزهی ای پروردگار خانه کعبه بپذیر از من دعایم را و هر کار خیری که به وسیله آن به تو تقرب جستم آن را دو چندان کن بسیار و از نزد خودت رحمت و اجر عظیم به ما بده. پروردگارا چه خوش مرا آزمایش کردی و چه عطای بزرگی به من دادی و چه بسیار مرا در پرده داشتی، از آن تو باد سپاس ای معبودم، سپاس بسیار پاک و با برکتی پر آسمان ها و زمین و پر آنچه پروردگارم خواهد چنانچه دوست دارد و راضی باشد و چنانچه شایسته ذات پروردگار من است که صاحب جلال و کرامت است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- امام صادق علیه السلام فرمود: هر آنچه را ترک کنی، این گفتار را در هر صبح و شام ترک مکن:

بار خدایا صبح کردم و در این صبح از تو آمرزش می خواهم و هم برای کسی که خواهان رحمت توست و از هر کس که مورد لعنت توست بیزارم.

بار خدایا من صبح کردم در حالی که بیزارم از مشرکانی که در میان آنهاست راستی که آنان مردمی بد و نابکارند.

بارالها هر آنچه در این بامداد و این روز از آسمان به زمین فرود آوردی برای ما برکت ده و بر دشمنان عذاب فرست، بار خدایا دوست دار هرکس که دوستت دارد، و دشمن بدار هرکس که تو را دشمن دارد.

بار خدایا این روز را برای من با امنیت و ایمان به پایان رسان از وقتی که آفتاب سر بردارد و غروب کند.

بار خدایا مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را از زنده و مرده بیامرز.

بار خدایا تو سرانجام و پایگاه آنها را می دانی.

بار خدایا امام مسلمانان را در پناه ایمان نگه دار و او را یاری و عزت بخش و آنها را بر دشمن پیروز گردان.

خدایا فلان و فلان را با دستجات مخالف رسولت و مخالف امامان بر حق بعد از رسولت و شیعه های آنها لعنت کن، و از تو افزایش فضیلت و توفیق اقرار به درستی آنچه که از نزدت آمده می خواهم و تسلیم فرمانت و مراقبت در آنچه که دستور دادی، هستم و نجویم برای آن بدلی و نفروشم آن را به بهای اندکی.

بار خدایا مرا در زمره آنان که هدایت کردی هدایت فرما و از شر آنچه مقدر کردی نگره دار زیرا تو فرمان دهی و هیچکس بر تو فرمانی ندهد و هرکس که تو را دوست دارد خوار نگردد ای پروردگار خانه کعبه، تو برتری و منزهی، دعایم و هر کار خوبی که به وسیله آن به تو نزدیک شوم بپذیر و آن را دوچندان کن و از نزد خودت رحمت و اجر عظیم به ما ببخش.

پروردگارا چه نیکو مرا آزمایش کردی و چه عطا بزرگی به من دادی و چه عاقبت طولانی به من عنایت کردی و چه بسیار بر من از گناهان پوشاندی پس سپاس فراوان و پاک و بابرکت به اندازه آنچه

که در آسمان و زمین جای گیرد و بر آنچه که خدای من خواهد هر آن مقدار که دوست دارد و خشنود گردد چنانچه شایسته ذات اوست که صاحب جلالت و کرامت است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٥٠٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و مهما اسم متضمن لمعنى الشرط منصوب محلا بكونه مفعول تركت، و - من - بيانية و تفيد عموم مفهوم مهما فى كل شىء و عدم اختصاصه بجنس مخصوص و يقول فى المساء مكان - أصبحت - أمسيت، و كذا يقول مكان - فى هذا الصباح و فى هذا اليوم - فى هذا المساء و فى هذه الليلة، و يحتمل عدم التغيير فى الموضوعين، و قال الجوهري: اللعن الطرد و الإبعاد من الخير و اللعنة الاسم، قوله ممن نحن بين ظهرانيهم فى القاموس هو بين ظهريهم و ظهرانيهم و لا يكسر النون، و بين أظهرهم أى وسطهم، و فى منتظمهم و فى النهاية المراد أنه أقام بينهم على سبيل الاستظهار و الاستناد إليهم و زیدت فيه ألف و نون مفتوحة تأكيدا، و معناه إن ظهرا منهم قدامه و ظهرا وراءه فهو مكنوف من جانيبه و من جوانبه إذا قيل بين أظهرهم، ثم كثر حتى استعمل فى الإقامة بين القوم مطلقا و - من - فى قوله من المشركين للبيان أو للتبعيض و المراد بالمشركين ما يشمل المخالفين، و بقوله مما كانوا يعبدون أعم من خلفاء الجور و ضمير أنهم راجع إلى - من - الموصول بركة على أوليائك البركة محركة النماء و الزيادة و الشرف و الكرامة و الخير و السعادة. اللهم اختم لى بالأمن و الإيمان أى بالأمن من شر الشيطان و أذى أهل العدوان و آفات الزمان و بالإيمان بك و

برسولك و أوصياء رسولك و كل ما جاء به رسولك عند كل طلوع الشمس و غروبها، و المراد بالختم عند الطلوع أن يكون على الوصفين إلى آخر اليوم و بالختم عند الغروب أن يكون عليهما إلى آخر الليلة، أو المعنى أن يكون ختم أعمالى عند كل طلوع و غروب على الوصفين أى يكون عند كل طلوع و غروب يصدق عليه أنه من أول عمره أو من حين قراءة الدعاء إلى ذلك الوقت على الوصفين، فعلى التقديرين طلب الكون على الوصفين فى جميع أوقات عمره و يحتمل أن يكون ذلك كناية عن جميع آتات عمره إذ فى كل أن تطلع الشمس فى أفق من الآفاق و تغرب فى أفق منها فالختم يحتمل وجهين: أحدهما: ما مر من كون أعماله فى كل أن من آتات عمره مختوما بالوصفين. و ثانيهما: أن يكون المعنى أن يكون آخر عمرى و خاتمته فى كل إن اتفق مقرونا بهما. كما ربيانى نائب مناب المفعول المطلق أى رحمة مثل تربيتهما لى و رحمهما لى، قال البيضاوى: رحمة مثل رحمتهما على و تربيتهما و إرشادهما لى فى صغرى و فاء بوعدك للراحمين انتهى، و أقول: يحتمل كون الكاف للتعليل كما قالوا فى قوله تعالى

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا

أى لأجل إرسالى و قوله

وَ أذْكُرُّوهُ كَمَا هَدَاكُمْ

و المراد بالمؤمنين الكاملون فى الإيمان و بالمسلمين غيرهم، أو بالمؤمنين الشيعة و بالمسلمين المستضعفين، أو بالمؤمنين الشيعة و بالمسلمين المنقادون الكاملون فى الإيمان. فإنك تعلم متقلبهم و مثوالمهم إشارة إلى قوله تعالى

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوَاكُمْ

قال الطبرسى (ره) أى منصرفكم فى أعمالكم فى الدنيا و مصيركم فى الآخرة إلى الجنة أو النار عن ابن عباس، و قيل: يعلم منقلبكم فى أصلاب الآباء إلى أرحام الأمهات و مثوالمهم أى مقامكم فى



الأرض عن عكرمة، وقيل: متقلبكم من ظهر إلى بطن و مثواكم فى القبور، وقيل: متقلبكم متصرفكم بالنهار و مثواكم مضجعكم بالليل و المعنى، أنه عالم بجميع أحوالكم فلا يخفى عليه شىء منها و قال البيضاوى:

مُتَقَلِّبُكُمْ

أى فى الدنيا فإنها مراحل لا بد من قطعها

و مَثْوَاكُمْ

أى فى العقبى فإنها دار إقامتكم فاتقوا الله و استغفروه و أعدوا لمعادكم انتهى، و فى بعض النسخ متقلبكم بالنون، و فى بعضها بالتاء و هما متقاربان فى المعنى و الأخير أوفق بالآية، و يحتمل أن يكونا مصدرين أو اسم مكان و الانقلاب الانصراف و التقلب التصرف فى الأمور و قد مر الكلام فيهما. و قال الجوهري: المنقلب يكون مكانا و يكون مصدرا و قال فى القاموس: ثوى المكان و به يثوى ثواء و ثويا بالضم و أثوى به أطال الإقامة به أو نزل و المثوى المنزل انتهى، و قد يستعمل بمعنى المصدر، و قيل: لعل المراد أنك تعلم انقلابهم و سكونهم، أو محلها، و بالجملة تعلم جزئيات أمورهم فى حال الحركات و السكنات فاصرفهم إلى ما هو خير لهم. و قهم عما هو شر لهم، و اغفر لهم مما صدر عنهم من الزلات و يمكن أن يكون المراد بهما انقلاب قلوبهم و حركتها فى طلب الحق و سكونها عند الوصول إليه بحفظ الإيمان قد مر معانيه و لا يخفى ما هو أظهر منها هيهنا، و قيل الباء للسببية و الإضافة إلى المفعول أى - أحفظه بسبب حفظك - أو حفظه الإيمان و أهله إذ لو لا الإمام لبطل الإيمان و الإسلام قوله عليه السلام نصرا عزيزا قال الطبرسى (ره) النصر العزيز هو ما يمتنع به من كل جبار عنيد و عات مريد، و قد فعل الله ذلك بنبيه إذ صير دينه أعز الأديان و سلطانه أعظم السلطان و قال البيضاوى: أى نصرا فيه عن و منعة أو يعز به المنصور فوصف بوصفه مبالغة.

سُلْطَانًا نَصِيرًا

تضمين لقوله تعالى

وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا

قال فى المجمع أى اجعل لى عزا أمتنع به ممن يحاول صدى عن إقامة فرائضك و قوة تنصرنى بها على من عادانى فىك، و قيل: اجعل لى ملكا عزيزا أقهر به العصاة فنصر بالرعب حتى خافه العدو على مسيرة شهر، و قيل: حجة بينة أتقوى بها على سائر الأديان الباطلة عن مجاهد، قال: و سماه نصيرا لأنه يقع به النصر على الأعداء فهو كالمعين. فلانا و فلانا أى أبا بكر و عمر و التكنية و التبهيم إما من الإمام عليه السلام أو بعض الرواة أو المصنف تقيه، و الأخير بعيد و إن كان لم يذكر أخبار اللعن بدون الإبهام إلا نادرا و المختلفة فى بعض النسخ بالفاء أى المخالفة لرسولك، و على عليه السلام بتضمين معنى الرد و الإضرار، أو المعنى أنهم اختلفوا فى الأحكام ردا على الرسول و ضررا عليه لا كاختلاف الشيعة لاختلاف الأخبار أو الأفهام، و فى بعضها بالقاف من الاختلاق بمعنى الكذب و الافتراء و فى التنزيل

إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ

و فى القاموس: خلق الإفك افتراه كاختلقه و تخلقه. و ولادة عطف على رسولك و الأئمة عطف على ولادة للتفسير و التأكيد و شيعتهم بالجر أيضا عطف على الأئمة و أسألك الزيادة من فضلك كان المراد بالفضل معرفة الأئمة عليهم السلام و متابعتهم كما ورد فى الأخبار أن الفضل و الرحمة معرفة الأئمة عليهم السلام و الولاية لهم و قد أشار تعالى إلى ذلك فى سورة الجمعة حيث قال

وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ

و ورد فى الأخبار أن المراد بهم المؤمنين من الموالى و العجم، و روى أن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قرأ هذه الآية فقليل من هؤلاء فوضع يده على كتف سلمان، و قال لو كان الإيمان فى الثريا لنالته رجال من هؤلاء ثم قال سبحانه بعدها -

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

\*

- فظهر أن الفضل الولاية و يؤيده ما مر عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إن من الملائكة الذين فى السماء ليطلعون إلى الواحد و الاثنین و الثلاثة و هم يذكرون فضل آل محمد قال فيقولون أ ما ترى إلى هؤلاء فى قلتهم و كثرة عدوهم يصفون فضل آل محمد قال فتقول الطائفة الأخرى من الملائكة ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و يحتمل التعميم ليشمل فضل الدنيا و الآخرة. و التسليم لأمرک أى الانقياد لكل ما أمرتنى به، أو لكل أمر صدر منك و عدم الاعتراض عليك و على حججك كما قال سبحانه

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

و قد مر معنى التسليم فى بابه لا أبتغى استيناف بيانى، أو حال عن فاعل المحافظة، أو عن جميع الأفعال المتقدمة، و ضمير - به - راجع إلى الموصول، أو إلى كل واحد مما تقدم، أى لا أطلب بسببه أو بعوضه بدلا و لا اشترى به أى لا استبدل ذلك بالثمن القليل أى متاع الدنيا كما استبدلوه به و فيه استعارة تبعية و ترشيح كما قيل اللهم اهدنى فيمن هديت فإن قوله - فيمن هديت - نائب مناب المفعول المطلق، أى هداية كاملة أدخل به فى زمرة من هديت بالهدايات الخاصة، أو حال عن مفعول - اهدنى - أى حال كونى داخلا فيمن هديت و معدودا منهم، و فيه نوع استعطف أيضا أى هديت جماعة كثيرة فلا يبعد منك هدايتى، و قيل - فى - بمعنى إلى، أو بمعنى مع، و على التقادير المراد بالهداية الهدايات الخاصة المختصة بالأنبياء و الأولياء كما قال تعالى

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ

و قال تعالى

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) . و قنى شر ما قضيت أى جنبنى من قضايا السوء فى الدنيا و الآخرة إنك تقضى أى تقدر أو تحكم على العباد بما تشاء و لا يقضى عليك على بناء المفعول أى لا يقدر و لا يحكم غيرك عليك لا يذل من واليت أى من ولايته و أحبته لا يصير ذليلا و إن أهين فى الدنيا فإنه يصير سببا لمزيد عزه عند الله و عند أوليائه فى الدنيا و الآخرة. تباركت البركة كثرة الخير و الثبات أى كثرت خيراتك و نعمتك على عبادك، أو ثبت و دمت على مالك من صفات الكمال و سمات الجلال، أو تقدست عن الأشباه و الأضداد و الأنداد و الأمثال قال البيضاوى فى قوله تعالى

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ)

تكاثر خيره من البركة، و هى كثرة الخير، أو تزايد عن كل شىء و تعالى عنه فى صفاته و أفعاله، فإن البركة تتضمن معنى الزيادة و ترتيبه على إنزال الفرقان لما فيه من كثرة الخير، أو لدلالته على تعاليه و قيل دام من بروك الطير على الماء، و منه البركة لدوام الماء فيها، و لا يتصرف فيه، و لا يستعمل إلا لله تعالى. و قال الطبرسى، (ره): تبارك تفاعل من البركة معناه عظمت بركاته و كثرت عن ابن عباس، و البركة الكثرة من الخير، و قيل: معناه تقدس و جل بما لم يزل عليه من الصفات و لا يزال كذلك فلا يشاركه فيها غيره و أصله من بروك الطير فكأنه قال: ثبت و دام فيما لم يزل و لا يزال، و قيل: معناه قام بكل بركة، و جاء بكل بركة و تعاليت أى عن صفات المخلوقين، و عن أن يدرك بكنه ذاته و صفاته أو يشبهه شىء قال فى النهاية: فى أسماء الله تعالى - العلى و المتعالى - فالعلى الذى ليس فوقه شىء فى الرتبة، و الحكيم فعيل بمعنى مفعول من علا يعلو، و المتعالى الذى جل [ذكره] عن إفك المفتريين، و علا شأنه، و قيل: جل عن كل وصف و ثناء و هو متفاعل من العلو، و قد يكون بمعنى العالى، و فى حديث ابن عباس - فإذا هو يتعالى عنى - أن يترفع على. سبحانك رب البيت أى أنزهك عن أن يكون لك مكان بل أنت خالق البيت الحرام و مشرفه، و قيل: فى إضافته إلى البيت تعظيم له حيث إن البيت أعظم ما ابتلى به خلقه، و أذل به رقاب الكبراء فضلا عن الضعفاء تقبل منى دعائى أى استجب لى و أثبنى عليه، أو المراد أعم منهما، و قيل: الدعاء و غيره من العبادات و إن كان

فى غاية الكمال فى ذاته لكنه بالنسبة إلى قدس الحق ناقص يحتاج إلى التضرع فى قبوله، و لذلك قال خليل الرحمن مع كون عمله فى نهاية الكمال

(رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). و ما تقربت ما موصولة و لتضمنه معنى الشرط دخل الفاء فى قوله فضاغفه ما أحسن ما أبلتني صيغة تعجب و المشهور أن الإبلاء يكون فى الخير و الشر و الإنعام و الإحسان من غير فرق بين فعلهما تقول بلوت الرجل و أبلتته بالإحسان، و منه قوله تعالى (و نَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً)

و قال القتيبي يقال: من الخير أبلتته إبلاء، و من الشر بلوته إبلاء، و المراد منه الإبلاء بالخير، و فى هذا التعجب دلالة على تعظيم الإبلاء، و ما فى ما أبلتني و نظائره مصدرية، أو موصولة بحذف العائد فلك الحمد على تلك النعماء بجزيله و كثيرا صفة للمفعول المطلق المحذوف أى حمدا كثيرا طيبا أى طاهرا من النقص و الرياء مباركا عليه لعل الضمير المجرور راجع إلى الحمد و المعنى أديم له الشرف، و البركة و مضاعفة الثواب، و منه قولك - و بارك على محمد و آل محمد - أى آدم له ما أعطيته من التشريف و الكرامة، كما فى النهاية، أوضاعهما له من البركة بمعنى الزيادة. قوله: ملأ السماوات هو بكسر الميم و سكون اللام، أى حمدا يكون بقدر ما تمتلئ به هذه الأجسام، فى القاموس: الملاء اسم ما يأخذه الإناء إذا امتلأ و قال فى النهاية: فى دعاء الصلاة لك الحمد ملء السماوات و الأرض، هذا تمثيل لأن الكلام لا يسمع الأماكن، و المراد به كثرة العدد يقول لو قدر أن تكون كلمات الحمد أجساما لبلغت من كثرتها أن تملأ السماوات و الأرض، و يجوز أن يراد بها أجرها و ثوابها انتهى و ملأ ما شاء ربي أى من العرش و الكرسي، و الحجب و السراقات، و صحف بعض الشارحين، فقرأ ملأ بالتحريك يعنى الأشراف و الجماعات، و قال هو مرفوع بالابتداء و عليه خبره، و الجملة صفة أخرى للمفعول المطلق أى جمعا يكون عليه أشراف أهل السماوات و الأرضين، و لا يخفى ما فيه و قوله كما يحب، صفة أخرى للمفعول المطلق لوجه ربي أى لذاته و صفاته فإن الناس يتوجهون إليهما فى جميع الأمور، و لو كان المراد بالوجه الأنبياء و الحجج عليهم السلام كما مر فى الأخبار فالمعنى حمدا يناسب تلك النعمة العظيمة التى أعظم النعم على العباد،

و هي السبب لإفاضة سائر النعم عليهم، وقد مر شرح ذى الجلال و الإكرام و قيل: الجلال العظمة التي ليس فوقها عظمة و الإكرام إكرامه للمتقين كما قال: إن أكرمكم عند الله أتقاكم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٧٥

\*\*\*\*\*

## ٢٤- الحديث

٣٣٠٢/٢٤. عَنْهُ (٥)، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ: "مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ - ٢ /

٢٠٧

الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ " مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ (٦) يُصَلِّي الْفَجْرَ، لَمْ يَرِ يَوْمَهُ (٧) ذَلِكَ شَيْئًا يَكْرَهُهُ (٨) ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عثمان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر که هنگامی که نماز صبح را میخواند صد بار بگوید: «ما شاء الله كان لا حول ولا قوة الا بالله العظيم». در آن روز چیزی که او را ناخوش آید نیبند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٠٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۲۴- از حماد بن عثمان گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که چون نماز بامداد گذارد صد بار بگوید: ما شاء الله كان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. - در آن روز خود بدی نبیند.

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۴- «حماد بن عثمان» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس چون نماز بامداد گذارد صد بار بگوید: ما شاء الله كان- لا حول و لا قوة الا بالله- العلی العظيم- در آن روز هیچ رخدادی که ناپسند او باشد، نبیند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و ضمیر عنه عائد إلى البرقی حين یصلی الفجر أى بعد فريضة الصبح عرفا و لعل آخره طلوع الشمس.

## ٢٥- الحديث

٣٣٠٣/٢٥. عَنْهُ (١٠)، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَفِي (١١) دُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ

ص: ٤٣٩

- 
- ١-١. في «ب» والوافى: - «مل ء». والمل ء: اسم ما يأخذه الإناء إذا امتلأ. والمراد: حمدا بقدر ما تمتلى هذه الأجسام. وفي مرآة العقول: «وصحّف بعض الشارحين فقراً: ملاء، بالتحريك، يعنى الأشراف والجماعات، وقال: هو مرفوع بالابتداء، و«عليه» خبره، والجملة صفة أخرى للمفعول المطلق، أى جمعا يكون عليه أشراف أهل السماوات والأرضين. ولا يخفى ما فيه».
- ٢-٢. في «ب، ج» وحاشية «بر» وشرح المازندراني: + «ورضى». وفي «د»: + «ويرضى».
- ٣-٣. في «ب، بس»: - «كما يحب». وفي «د، ص، بر، بف» والوافى: + «رّبّي».
- ٤-٤. مصباح المتهجد، ص ٢١٣، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٦٩، ح ٨٧٦٧؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٥١، ضمن ح ٣٤؛ وفيه، ج ٣٠، ص ٣٩٤، ح ١٦٨، ملخصاً.
- ٥-٥. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق.
- ٦-٦. في «ز»: «من حين».
- ٧-٧. فى البحار، ج ٨٣: «فى يومه».
- ٨-٨. فى حاشية «ج»: «يكره».



۹-۹ . الوافی، ج ۸، ص ۸۰۶، ح ۷۱۷۲؛ الوسائل، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۸۴۸۶؛ البحار، ج ۸۳، ص ۱۱۱، ح ۱۵؛ وج ۸۶، ص ۱۶۲، ح ۴۲.  
۱۰-۱۰ . الضمیر راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد .  
۱۱-۱۱ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوسائل والبحار . وفي المطبوع : - «فی» .

سَبْعَ مَرَّاتٍ : "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ (۱) الْعَظِيمِ" دَفَعَ اللَّهُ - عَزَّ وَ  
جَلَّ - عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ (۲) الْبَلَاءِ، أَهْوَنُهَا (۳) الرِّيحُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ؛  
وَ إِنْ كَانَ شَقِيًّا مُحِيٍّ مِنَ الشَّقَاءِ، وَ كُتِبَ فِي (۴) السُّعْدَاءِ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس پشت نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید: بسم  
الله الرحمن الرحيم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم». خدای عز و جل از او هفتاد نوع از  
انواع بلا را دور کند که آسانترین آنها بادهای بد (چون عفونت اعضای که بوی بد دهد) و پیسی و  
دیوانگی است، و اگر شقی باشد از شقاوت بیرون آید و (نامش) در (طومار) سعادت‌مندان نوشته  
شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۵- از امام صادق (علیه السلام) دنبال نماز فجر و نماز مغرب هفت بار بگویند: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. - خدا عز و جل هفتاد نوع بلاء از او بگرداند که آسانتر آنها بادهای بد (چون استسقاء و غیره یا مقصود عفونت اعضاء است که بوی بد دهد یا گرفتاری به طوفان که موجب سقوط و هلاکت باشد) - از مجلسی و غیره) و پرسی و دیوانگی است، و اگر شقی باشد از شقاوت بدر آید و در سعادت‌مندان نوشته شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که پس از نماز صبح و نماز مغرب هفت بار بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم - لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم - خدای عز و جل هفتاد نوع بلاء از او بردارد که آسانترین آنها بادهای بد (چون استسقاء و غیره یا مقصود عفونت اعضاء است که بوی بد دهد یا گرفتاری به طوفان که موجب سقوط و هلاک باشد) و پرسی و دیوانگی است، و اگر شقی باشد از شقاوت بدر آید و سعادت‌مند شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. أهونها الريح الريح يحتمل وجوها. الأول: أن يكون تعفن الأعضاء وفسادها بحيث يحس منها الريح المنتنة وينجر غالبا إلى الجذام، ويؤيده ما مر فى العشرين، لم يصبه جذام، ولا برص ولا جنون فذكر مكان الريح الجذام و سيأتى فى خبر سماعة أيضا كذلك ويقال راح الشىء وأروح إذا أنتن، وأروح الماء واللحم أنتنا، وفى المصباح الريح بمعنى الرائحة عرض يدرك بحاسة الشم. الثانى: الابتلاء بالريح كسقوطه بها من سطح أو نزول، قال فى النهاية: فى الحديث كان يقول إذا هاجت الريح اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا العرب تقول لا تلتح السحاب إلا من رياح مختلفة، يقول: اجعلها لقاحا للسحاب ولا تجعلها عذابا ويحقق ذلك مجىء الجمع فى آيات الرحمة والواحد فى قصص العذاب ك

الرَّيْحَ الْعَقِيمَ

و

رِيحاً صَرْصَرًا

\*. الثالث: أن يكون كناية عن تصرف الجن فى البدن كما يقال فى عرف العرب والعجم أصابته ريح الجن وفى النهاية ومنه حديث ضمَامُ بنى أَعَالِجٍ من هذه الأرواح الأرواح هي هنا كناية عن الجن سموا أرواحا لكونهم لا يرون، فهم بمنزلة الأرواح وقال الأرواح جمع ريح لأن أصلها الواو ويجمع على أرياح قليلا وعلى رياح كثيرا انتهى وأقول: سيأتى أنه كتب إلى أبى جعفر عليه السلام يسأله عودة للرياح التى تعرض للصبيان. الرابع: ما قيل إن المراد ريح الفم أو الريح التى تأخذ بعض الأعضاء عند طول المرض قوله عليه السلام محى من الشقاء قد مر معنى المحو والإثبات فى باب البداء، و قيل: استعارة تمثيلية لأنه تعالى كان يعلم من بعض المكلفين أنه لو لم يدع بهذا الدعاء كان يكتب اسمه فى ديوان الأشقياء فكأنه كتب ثم محى ولا يخفى ما فيه بل الحق ما حققنا سابقا.

\*\*\*\*\*

## ۲۶- الحدیث

۳۳۰۴/۲۶. وَفِي رِوَايَةِ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «أَهْوَنُهُ (۶) الْجُنُونُ وَالْجُذَامُ وَالْبَرَصُ؛ وَإِنْ كَانَ شَقِيًّا رَجَوْتُ أَنْ يُحَوَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى السَّعَادَةِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

در روایتِ ابی بصیر از آن حضرت بمانند او رسیده است جز اینکه گوید آسانترین آن بلاها جنون است و جذام و برص، و اگر شقی باشد من امیدوارم که خدا عز و جل او را به سعادت منتقل سازد.

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در روایت سعدان از ابی بصیر مانند همین حدیث رسیده جز اینکه در این حدیث فرماید: آسانترین آن بلاها دیوانگی و خوره و پیسی است و اگر شقی باشد من امیدوارم که خدای عز و جل او را بسعادت برگرداند.

\*\*\*\*\*

[محمد على اردكاني, تحفة الأولياء]:

و در روایت سعدان، از ابوبصير، از امام جعفر صادق عليه السلام، مثل اين واقع است، مگر آنکه او گفته که: «آسان ترين آن ديوانگي است و خوره و پيسي، و اگر بدبخت باشد، اميد دارم که خدای - تعالی - او را به سوی نيك بختي بگرداند».

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

ضعيف على المشهور. أهونها الريح الريح يحتمل وجوها. الأول: أن يكون تعفن الأعضاء وفسادها بحيث يحس منها الريح المنتنة وينجر غالبا إلى الجذام، ويؤيده ما مر في العشرين، لم يصبه جذام، ولا برص ولا جنون فذكر مكان الريح الجذام وسيأتي في خبر سماعة أيضا كذلك ويقال راح الشيء وأروح إذا أنتن، وأروح الماء واللحم أنتنا، وفي المصباح الريح بمعنى الرائحة عرض يدرك بحاسة الشم. الثاني: الابتلاء بالريح كسقوطه بها من سطح أو نزول، قال في النهاية: في الحديث كان يقول إذا هاجت الريح اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا العرب تقول لا تلقح السحاب إلا من رياح مختلفة، يقول: اجعلها لقاحا للسحاب ولا تجعلها عذابا ويحقق ذلك مجيء الجمع في آيات الرحمة والواحد في قصص العذاب ك الرِّيحِ الْعَقِيمِ وريحا صَرَصْرًا \* . الثالث: أن يكون كناية عن تصرف الجن في البدن كما يقال في عرف العرب والعجم أصابته ريح الجن وفي النهاية و منه حديث ضمام إنني أعالج من هذه الأرواح الأرواح هيها كناية عن الجن سموا أرواحا لكونهم لا يرون، فهم بمنزلة الأرواح وقال الأرواح جمع ريح لأن أصلها الواو ويجمع على أرياح قليلا وعلى رياح كثيرا انتهى و أقول: سيأتي أنه كتب إلى أبي جعفر عليه السلام يسأله عوذة للرياح التي تعرض

للصبيان. الرابع: ما قيل إن المراد ریح الفم أو الریح التي تأخذ بعض الأعضاء عند طول المرض قوله عليه السلام محي من الشقاء قد مر معنى المحو و الإثبات في باب البداء، وقيل: استعارة تمثيلية لأنه تعالى كان يعلم من بعض المكلفين أنه لو لم يدع بهذا الدعاء كان يكتب اسمه في ديوان الأشقياء فكأنه كتب ثم محي ولا يخفى ما فيه بل الحق ما حققنا سابقا.

\*\*\*\*\*

## ٢٧- الحديث

٣٣٠٥/٢٧ . عَنْهُ (٨)، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُصْبِحُ، وَثَلَاثَ مَرَّاتٍ حِينَ يُمَسِّي، لَمْ يَخَفْ (٩) شَيْطَانًا وَلَا سُلْطَانًا (١٠) وَلَا بَرَصًا وَلَا جَذَامًا (١١)» وَ لَمْ يَقُلْ: سَبْعَ مَرَّاتٍ (١٢)

قَالَ (١٣) أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «وَأَنَا أَقُولُهَا مِائَةَ مَرَّةٍ». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: چون نماز صبح و مغرب را خواندی هفت بار بگو: « بسم الله الرحمن الرحيم: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». زیرا همانا هر کس آن را بگوید دیوانگی و خوره و پیسی و هفتاد نوع (دیگر) از انواع بلا باو نرسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٠٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۸- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه نماز بامداد و مغرب را خواندی، هفت بار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. - زیرا هر که آن را بگوید به او نرسد جنون و جذام و برص و نه هفتاد نوع از انواع بلا.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه نماز صبح و مغرب را خواندی، هفت بار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم - لا حول ولا قوة الا بالله - العلي العظيم زیرا هر کس آن را بگوید به او جنون و جذام و برص نرسد و نه هفتاد نوع از بلاها.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق أيضا و ليس فى بعض النسخ العلى العظمى .

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٧٧

\*\*\*\*\*

ص : ٤٤٠

- 
- ١- ١٢ . فى «ب ، بف» : - «العلّى» .
- ٢- ١٣ . فى «بر ، بف» : - «أنواع» .
- ٣- ١٤ . فى الوسائل : «أهونه» .
- ٤- ١ . فى «ب» : «من» .
- ٥- ٢ . الوافى، ج ٨، ص ٨٠٥، ح ٧١٦٨؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٧٨، ح ٨٤٨٧ ؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٣٢، ح ٩ .
- ٦- ٣ . فى «ز» : «أهونها» .
- ٧- ٤ . الوافى، ج ٨، ص ٨٠٥، ح ٧١٦٩؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٧٨، ذيل ح ٨٤٨٧ ؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٣٢، ضمن ح ٩ .
- ٨- ٥ . الضمير فى هذا السند والأسناد الستة الآتية \_ إلى ح ٣٤ \_ راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى سند ح ٢٣ .
- ٩- ٦ . قوله : «لم يخف» خبر «من قال ...» فى الحديث ٢٥ . ويؤيده نقل تمام الرواية فى المحاسن ، ص ٤١ ، ح ٥١ .
- ١٠- ٧ . فى «ب» : - «ولاسلطانا» .
- ١١- ٨ . فى المحاسن : «ولاجداما ولابرصا» .
- ١٢- ٩ . فى البحار، ج ٨٦ ، ص ١١٢ والمحاسن : - «ولم يقل سبع مرّات» .



۱۳-۱۰ . فی «ب» : «وقال» .

۱۴-۱۱ . المحاسن، ص ۴۱، کتاب ثواب الأعمال، ح ۵۱، عن أحمد، عن ابن فضال الوافی، ج ۸، ص ۸۰۶، ح ۷۱۷۰؛ الوسائل، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۸۴۸۸؛ البحار، ج ۸۶، ص ۱۱۲، ح ۱۲؛ وص ۱۳۲، ضمن ح ۹.

## ۲۸- الحدیث

۳۳۰۶/۲۸ . عَنْهُ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ(۱):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «إِذَا صَلَّيْتَ الْغَدَاةَ وَالْمَغْرِبَ(۲)، فَقُلْ: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ(۳)" سَبْعَ مَرَّاتٍ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا لَمْ يُصِبْهُ جُنُونٌ وَلَا جُذَامٌ وَلَا بَرَصٌ(۴)، وَلَا سَبْعُونَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ(۵)».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون نماز صبح و مغرب را خواندی هفت بار بگو: « بسم الله الرحمن الرحيم: لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم». زیرا همانا هر کس آن را بگوید دیوانگی و خوره و پیسی و هفتاد نوع (دیگر) از انواع بلا باو نرسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۸- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه نماز بامداد و مغرب را خواندی، هفت بار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. - زیرا هر که آن را بگوید به او نرسد جنون و جذام و برص و نه هفتاد نوع از انواع بلا.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه نماز صبح و مغرب را خواندی، هفت بار بگو: بسم الله الرحمن الرحيم - لا حول ولا قوة الا بالله - العلي العظيم زیرا هر کس آن را بگوید به او جنون و جذام و برص نرسد و نه هفتاد نوع از بلاها.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق أيضا وليس في بعض النسخ العلي العظيم .

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

## ۲۹- الحدیث

۳۳۰۷/۲۹. عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ سَعْدِ (۶) بْنِ زَيْدٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ، فَلَا تَبْسُطَ رِجْلَكَ وَلَا تُكَلِّمَ (۷) أَحَدًا حَتَّى تَقُولَ مِائَةَ مَرَّةٍ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا (۸) حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ (۹) الْعَظِيمِ (۱۰)»، ۵۳۲ / ۲ وَ مِائَةَ مَرَّةٍ (۱۱) فِي الْغَدَاةِ؛ فَمَنْ قَالَهَا دَفَعَ اللَّهُ (۱۲) عَنْهُ مِائَةَ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ، أَدْنَى نَوْعٍ مِنْهَا الْبَرَصُ وَالْجُذَامُ (۱۳)، وَالشَّيْطَانُ وَالسُّلْطَانُ (۱۴)».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و حضرت ابو الحسن علیه السلام (حضرت کاظم - و یا حضرت رضا علیهما السلام) فرمود: چون نماز مغرب را خواندی پایت را نکش و با کسی سخن مگو تا صد بار بگویی: «بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم». و صد بار هم پس از نماز صبح بگو، پس هر که آن را گوید خداوند از او صد نوع از انواع بلا دفع کند که از آن انواع است: پیسی و خوره و (بلائی که از) شیطان و سلطان (رسد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۹- أبو الحسن (عليه السلام) فرمود: چون نماز مغرب را خواندی پایت را دراز مکن و با کسی سخن مگو تا صد بار بگوئی بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. و صد بار هم پس از نماز صبح بگو: هر که آن را گوید خدا از او صد نوع از انواع بلا دفع کند که از آن جمله است: برص و جذام و شیطان و سلطان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۹- ابو الحسن علیه السلام فرمود: چون نماز مغرب را خواندی پایت را دراز مکن و با کسی سخن مگو تا صد بار بگوئی

بسم الله الرحمن الرحيم- لا حول و لا قوة إلا بالله- العلي العظيم و صد بار هم پس از نماز صبح بگو؛ هر کس آن را بگوید خدا از او صد نوع از انواع بلا دفع کند که از آن جمله است: برص و جذام و شیطان و سلطان.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و كان بسط الرجل كناية عن القيام أو مداها أو تغييرها عن هيئة التشهد. و مائة مرة قيل: الواو ليس للعطف بل للاستئناف النحوي و مائة مبتدأ و في الغداة خبره، و الفاء في فمن للبيان و أقول: يمكن تصحيحه على العطف بتقدير كما لا يخفى، و قيل: النسبة بين هذا الخبر و الأخبار السابقة تقتضى أن يكون المدفوع بالسبع مرات سبعة أنواع من البلايا، أو بمائة ألف نوع من البلايا، و الجواب: أن أنواع البلايا المدفوعة بمائة مرة أشد و أعظم من الأنواع المدفوعة بسبع، كما يشعر به قوله عليه السلام أدنى نوع منها البرص إلى آخره، و في السبع قال: لم يصبه جنون و لا جذام و لا برص، و لا سبعون نوعا من البلاء، حيث يفهم منه أن الجنون و الجذام و البرص، و السبعون نوع من هذه الأنواع، و إذا اختلفت البلايا بالشدة و الضعف بطلت النسبة المذكورة. و أقول: يمكن رفع التنافي بوجه آخر كاختلاف الأعمال و الشرائط و النيات، أو حمل بعضها على الأنواع و بعضها على الأصناف أو كون الأهم أكثر ثوابا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٧٨

\*\*\*\*\*

### ٣٠- الحديث

٣٣٠٨/٣٠. عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِذَا أَمْسَيْتَ فَنَظَرْتَ إِلَى (١٥) الشَّمْسِ فِي غُرُوبِ

ص: ٤٤١

---

١- ١٢. في «ب»: + «عن أبي بصير».

٢- ١. في الوافي: «المغرب والغداة».

٣- ٢. في «بر»: - «العلّي العظيم».

- ٤-٣ . فى الوافى : «جذام ولا برص ولا جنون» .
- ٥-٤ . الوافى، ج ٨، ص ٨٠٥، ح ٧١٦٧؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٧٩، ح ٨٤٨٩ .
- ٦-٥ . فى «ب، بر، بف، جر» وحاشية «ج، د، ز، بس» والوسائل والبحار، ج ٨٦، ص ١٣١ : «سعيد» .
- ٧-٦ . فى البحار، ج ٨٦، ص ١٠١ : «ولم تكلم» .
- ٨-٧ . فى البحار، ج ٨٦، ص ١٠١ : «ولا» .
- ٩-٨ . فى «بف» : - «العلّى» .
- ١٠-٩ . فى «ج» : + «مائة مرّة» . وفى «ز» وحاشية «ج» والوافى والبحار، ج ٨٦، ص ١٠١ : + «مائة مرّة فى المغرب» .
- ١١-١٠ . فى مرآة العقول : «ومائة مرّة، قيل : الواو ليس للعطف بل للاستيناف النحوى ، و«مائة» مبتدأ، و«فى الغداة» خبره، والفاء فى «فمن» للبيان . وأقول : يمكن تصحيحه على العطف بتقدير ، كما لا يخفى» .
- ١٢-١١ . فى «ص، بف» والوافى والوسائل : - «الله» .
- ١٣-١٢ . فى «ج» : «الجذام والبرص» .
- ١٤-١٣ . عدّة الداعى، ص ٢٧٧، الباب ٥، مراسلاً عن سعيد بن زيد، عن أبى الحسن عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٨، ص ٨٠٦، ح ٧١٧١؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٧٩، ح ٨٤٩٠؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٠١، ح ٦؛ و ص ١٣١، ذيل ح ٦ .
- ١٥-١٤ . فى «بف» : - «إلى» .

وَإِدْبَارٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» (١) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَصِفُ وَلَا يُوصَفُ، وَيَعْلَمُ وَلَا يُعْلَمُ (٢) «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ (٣) وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (٤) أَعُوذُ (٥) بِوَجْهِ اللَّهِ (٦) الْكَرِيمِ، وَ بِاسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ وَ مَا بَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا تَحْتِ الثَّرَى، وَ مِنْ شَرِّ مَا ظَهَرَ وَ مَا (٧) بَطَنَ (٨)، وَ مِنْ شَرِّ مَا كَانَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ

مِنْ شَرِّ أَبِي مُرَّةٍ (٩) وَمَا وَلَدَ، وَمِنْ شَرِّ الرَّسِيسِ (١٠)، وَمِنْ شَرِّ (١١) مَا وَصَفْتُ وَمَا لَمْ أَصِفْ،  
فَالْحَمْدُ (١٢) لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

ذَكَرَ أَنَّهَا أَمَانٌ مِنَ السَّبْعِ وَمِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ.

قَالَ: «وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا أَصْبَحَ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

ص: ٤٤٢

١-١ . الإِسْرَاءُ (١٧) : ١١١ .

٢-٢ . فى «بر» : «يَعْلَمُ وَلَا يَعْلَمُ» . بالتشديد . وفى الوافى : «وَلَا يَعْلَمُ» . وفى مرآة العقول : «وَلَا يَعْلَمُ ، على بناء المجهول بالتخفيف ، أى لا يقدر أحد أن يعلم كنه ذاته ولا حقيقة صفاته . أو بالتشديد ، أى لا يحتاج فى العلم إلى تعليم» .

٣-٣ . فى مرآة العقول : «أى ما به يخونون فيه من مسارقة النظر إلى ما لا يحل . والخائنة بمعنى الخيانة ، وهى من المصادر التى جاءت على لفظ الفاعل كالعافية» .

٤-٤ . غافر (٤٠) : ١٩ .

٥-٥ . فى «ز ، بس» ومرآة العقول : «وأعوذ» .

٦-٦ . فى «بس» : - «اللَّهُ» .

٧-٧ . فى «ص» : - «ما» .

٨-٨ . فى مرآة العقول : «ما بطن أو ظهر» .

٩-٩ . «أبو مُرَّةٍ» : كنية إبليس لعنه الله . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٦٥٩ (مرر) . وفى «بر ، بف»  
والمحاسن : «أبى قتر» . قال فى لسان العرب ، ج ٥ ، ص ٧٣ (قتر) : «أبو قتر» ، كنية إبليس» . وفى  
مرآة العقول : «وربما يقرأ : ابن قتر» ، بكسر القاف وسكون التاء؛ لما ذكره الجوهري حيث قال : ابن

قتره : حية خبيثة إلى الصغر ماهى [الصحاح ، ج ٢ ، ص ٧٨٦] ولا يخفى ما فيه من التكلف لفظا ومعنى» .

١٠- ١٠ . «الرئيس» : الكاذب ، من قولهم : أهل الرس ، وهم الذين يبتدون الكذب ويوقعونه في أفواه الناس . أو المفسد من قولهم : رس بين القوم : إذا أفسد. قاله المازندراني . وقال الفيض : «الرئيس : أول مس الحب والحمى» وقال المجلسي : «الأظهر أن المراد بالرئيس العشق الباطل ، أو الحمى ، أو المفسد ، أو الكاذب ، أو من يتعرف خبر الناس ، أو الأرجوفة ، أو انتشار العيوب بين الناس» والكل وردت في اللغة . راجع : الصحاح ، ج ٣ ، ص ٩٣٤ : النهاية ، ج ٢ ، ص ٢٢١ (رسس) .

١١- ١١ . في «ز» : - «من شر» .

١٢- ١٢ . في «ب ، ج ، د ، ص ، بر» والوافي : «الحمد» .

ثَلَاثًا \_ ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَ مِنْ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَ مِنْ فَجْأَةِ نِقْمَتِكَ، وَ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ، وَ مِنْ (١) شَرِّ مَا سَبَقَ فِي الْكِتَابِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّةِ مُلْكِكَ وَ شِدَّةِ قُوَّتِكَ، وَ بِعَظِيمِ (٢) سُلْطَانِكَ، وَ بِقُدْرَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ (٣) . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

عبد الله بن ابراهيم جعفرى گوید: از حضرت ابو الحسن عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: چون شام كنى و ببينى كه خورشيد در پنهان شدن و پشت كردن است پس بگو: « بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذى»

لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ



«الحمد لله الذي يصف ولا يوصف، ويعلم ولا يعلم»

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

«، اعوذ بوجه الله الكريم وباسم الله العظيم من شر ما ذرأ و ما برأ و من شر ما تحت الثرى، و من شر ما ظهر و ما بطن و من شر ما كان في الليل و النهار، و من شر أبي مرة (كنية شيطانت) و ما ولد و من شر الرسيس و من شر ما وصفت و ما لم أصف فالحمد لله رب العالمين». آن حضرت عليه السلام یادآور شد که این دعا سبب امان است از (حيوانات) درنده و از شیطان رجيم و ذريه اش. فرمود: که امير المؤمنين عليه السلام چون صبح میکرد سه بار میفرمود: «سبحان الله الملك القدوس». - (سپس میفرمود) -: «اللهم انى اعوذ بك من زوال نعمتك و من تحويل عافيتك و من فجأة نعمتك و من درك الشقاء و من شر ما سبق فى الكتاب، اللهم انى أسألك بعزة ملكك و شدة قوتك و بعظيم سلطانك بقدرتك على خلقك» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۰- از عبد الله بن ابراهيم جعفرى گوید: از أبو الحسن (عليه السلام) شنیدم می فرمود: چون به شب رسی و بنگری خورشید در نهان شدن و پشت دادن است بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم». سپاس از آن خدا است که فرزندی برنگرفته و شریک ملکی ندارد، سپاس از آن خدا است که وصف کند و وصف نشود و بداند و دانسته نشود، بداند خیانت دیده ما را و آنچه نهان است در سینه ما، پناه برم به وجه الله الكريم و به اسم الله العظيم از شر آنچه در شب است و در روز است و از شرّ ابی مره (کنیه شیطان است) و آنچه بزاید و از شرّ تباهی و هوس رانی بیهوده و از شر آنچه وصف کردم و نکردم، و سپاس از آن پروردگار جهانیان است» یادآور شد که این دعا وسیله امان از درنده و از شیطان رجيم

و از ذریه او است. فرمود که امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود: در آغاز صبح تا سه بار سبحان الله الملك القدوس. ، بار خدایا به تو پناه برم از زوال نعمت و دیگرگونی عافیت و از بلای ناگهانیت و از دچار شدن به بدبختی و از شر آنچه در کتاب سابقه دارد، بار خدایا از تو خواستارم به عزت ملک و سختی نیرویت و بزرگواری سلطانت و به قدرتی که بر آفریده های خود داری.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳۰- «عبد الله بن ابراهیم جعفری» گوید: از ابو الحسن علیه السلام شنیدم می فرمود: چون بنگری که خورشید غروب کرده و شب فرارسیده است بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم، سپاس از آن خداوندی است که فرزندی و شریکی ندارد، سپاس از آن خداوندی است که وصف کند و وصف نشود و بداند و دانسته نشود، خیانت دیدگان ما را و آنچه که در سینه است بداند، پناه برم به وجه الله الکریم و به اسم الله العظیم از شر آنچه در شب و روز است و از شر ابی مرده (کینه شیطان است) و آنچه بزاید و از شر تباهی و هوس رانی بیهوده و از شر آنچه وصف کردم و نکردم، و سپاس از آن پروردگار جهانیان است یادآور شد که این دعا وسیله امان از درنده و از شیطان رجیم و از ذریه اوست.

فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: در آغاز صبح تا سه بار سبحان الله الملك القدوس، بار خدایا به تو پناه برم از زوال نعمت و دیگرگونی عافیت و از بلای ناگهانیت و از دچار شدن به بدبختی و از شر آنچه در کتاب سابقه دارد، بار خدایا از تو خواستارم به عزت ملک و سختی نیرویت و بزرگواری سلطانت و به قدرتی که بر آفریده های خود داری.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول و رواه البرقى فى المحاسن، عن أبيه عن هارون ابن الجهم، عن ثوير بن أبى فاخثة، عن أبى خديجة عن أبى عبد الله قال: و حدثنا بكر بن صالح، عن الجعفرى، عن أبى الحسن عليه السلام و أبو الحسن الكاظم عليه السلام أو الرضا عليه السلام على بعد. الذى يصف و لا يوصف أى يصف الأشياء بصفات و حقائقها و لا يوصف كنه ذاته و صفاته، أو لا يتصف بصفات المخلوقات، أو بصفات زائدة على الذات، و يعلم الأشياء و لا يعلم على بناء المجهول بالتخفيف، أى لا يقدر أحد أن يعلم كنه ذاته و لا حقيقة صفاته، أو بالتشديد أى لا يحتاج فى العلم إلى تعليم. و قال فى النهاية: فيه - ما كان لنبى أن تكون له خائنة الأعين - أى يضم فى نفسه غير ما يظهره فإذا كف لسانه و أو ما بعينه فقد خان، و إذا كان ظهر تلك الحالة من قبل العين سميت خائنة الأعين، و منه قوله تعالى

(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ)

أى ما به يخونون فيه من مسارقة النظر إلى ما لا يحل، و الخائنة بمعنى الخيانة، و هى من المصادر التى جاءت على لفظ الفاعل كالعافية و أعوذ بوجه الله الكريم أى بذاته الموصوف بالكرم ذاتا و فعلا، أو بحججه الذين أكرمهم و على العالمين قدمهم . و من شر ما تحت الثرى الثرى التراب الندى قال سبحانه

(لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى )

قال الطبرسى (ره): يعنى ما و أرى الثرى من كل شىء عن الضحاك، و قيل: يعنى ما فى ضمن الأرض من الكنوز و الأموات، و قال البيضاوى: الثرى الطبقة الترابية من الأرض، و هى آخر طبقاتها و أقول: فى الأخبار أنها آخر المخلوقات الأرضية ففى بعضها أن الأرضين السبع على الديك، و هو على الصخرة، و هى على الحوت، و الحوت فى البحر المظلم، و البحر على الهواء، و الهواء على الثرى، و فى بعضها: الأرض على عاتق ملك، و قدماء على صخرة، و هى على قرن ثور، و الثور قوائمه على ظهر الحوت، و الحوت فى اليم الأسفل، و أليم على الظلمة، و الظلمة على العقيم، و العقيم على الثرى، و ما يعلم ما تحت الثرى إلا الله تعالى، و فى بعضها بعد ذكر الثرى و عند ذلك انقضى علم العلماء، و فى بعضها عند ذلك فصل علم العلماء، و فى الخبر فى وصف الأئمة عليهم السلام، و الحججة البالغة على من فى الأرض و من تحت الثرى، فيحتمل أن يكون المراد هنا بما تحت الثرى الحشرات التى فى الأرض أو الجن الذين بين أطباقها أو طائفة من الجن أو خلق آخر يكونون تحت الثرى لا يعلمهم إلا الله تعالى. و من شر ما بطن أو ظهر أى شخصه أو شره و من شر أبى مرة أقول: فى نسخ الحديث هنا اختلاف كثير ففى أكثر نسخ الكتاب أبى مره، و هو أظهر و هو بضم الميم و تشديد الراء كنية إبليس لعنه الله ذكره الجوهري و غيره، و فى أكثر نسخ المحاسن أبى قتره قال الفيروزآبادى: أبو قتره إبليس لعنه الله، أو قتره علم للشيطان بدون ذكر أبى قال فى النهاية: فيه - تعوذوا بالله من قتره و ما ولد - هو بكسر القاف و سكون التاء اسم إبليس انتهى، و كل من الوجوه صحيح و موافق للاستعمال و اللغة، و ربما يقرأ ابن قتره بكسر القاف و سكون التاء لما ذكره الجوهري حيث قال ابن قتره حية خبيثة إلى الصغر ما هى و لا يخفى ما فيه من التكلف لفظا و معنى. قال السيد بن طاوس (ره): فى فلاح السائل قال صاحب الصحاح ابن قتره بكسر القاف حية خبيثة فيمكن أن يكون المراد التعوذ منها، و يمكن أن يكون المراد إبليس و ذريته شبهه بالحية المذكورة، و فى بعض النسخ أبى مرة و هو أقرب إلى الصواب لأن هذا الدعاء عوذة من الشيطان و ذريته، و لأنه ما يقال أبو قتره إنما يقال ابن قتره. أما قوله: و من شر الرسيس فقال صاحب الصحاح رس الميت أى قبره، و الرس الإصلاح بين الناس و الإفساد و قد رسست بينهم و هو من الأضداد لعله تعوذ من الفساد و من الموت، و من كل ما يتعلق بمعناه انتهى و أقول: الأظهر أن المراد بالرسيس العشق

الباطل أو الحمى أو المفسد أو الكاذب أو من يتعرف خبر الناس أو الأرجوفة أو انتشار العيوب بين الناس قال الفيروزآبادى: الرس ابتداء الشىء ومنه رس الحمى ورسيستها والإصلاح والإفساد ضد والحفر والدس، ودفن الميت، وتعرف أمور القوم، وخبرهم، والرسيس الشىء الثابت والفظن العاقل، وخبر لم يصح وابتداء الحب، والحمى. وقال فى النهاية: فى حديث الحجاج أنه قال النعمان بن زرعة أ من أهل الرس والرهمسة أنت، أهل الرس هم الذين يبتدون الكذب ويوقعونه فى أفواه الناس، وقال الزمخشري: هو من رس بين القوم إذا أفسد فيكون قد جعله من الأضداد، وفى المحاسن بعد الدعاء قال: وذكر أنها أمان من كل سبع ومن الشيطان الرجيم، وذريته ومن كل ما عض، ولسع ولا يخاف صاحبها إذا تكلم بها لصا ولا غولا. وأقول: قد مر مثل الدعاء الأخير فى السادس عشر بأدنى تغيير قد أشرنا إليه، والظاهر أن - ثم سل حاجتك - أو نحوه سقط من الراوى، وقد كان فيما سبق أو أحاله على الظهور، أو تأكيد للاستعاذة مما مر فى هذا الدعاء، وقيل: لم يذكر للتعميم أو للاختصار أو للحوالة على علمه تعالى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٨١

\*\*\*\*\*

### ٣١- الحديث

٣٣٠٩/٣١. عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الدُّعَاءَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ مَعَ (٥) طُلُوعِ الْفَجْرِ (٦) وَ الْمَغْرِبِ (٧)، تَقُولُ (٨): "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَ لَهُ ٢ /

٥٣٣

الْحَمْدُ، يُحْيَى وَيُمِيتُ، وَيُحْيِي (٩)، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلَى

ص: ٤٤٣

١-١ . فى «ز» : - «من» .

٢-٢ . فى «ز ، ص» : «تعظيم» .

٣-٣ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٩٩ : «ذكر السؤال ولم يذكر المسؤول للتعظيم ، أو الاختصار ، أو للحوالة على علمه تعالى ، أو على السائل بأن يذكر مقصوده» ، وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٨٢ : «والظاهر أنّ «ثم سل حاجتك» أو نحوه سقط من الراوى ، وقد كان فيما سبق ، أو أحاله على الظهور ، أو تأكيد للاستعاذة ممّا مرّ فى هذا الدعاء» .

٤-٤ . مفتاح الفلاح ، ص ١٦ ، الباب ١ ، بإسناده عن الكليني ، من قوله : «وكان أمير المؤمنين يقول» . المحاسن ، ص ٣٦٨ ، كتاب السفر ، ح ١٢١ ، بسنده عن الجعفرى ، عن أبى الحسن عليه السلام ؛ الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الحرز والعوذة ، ح ٣٤٢٤ ، بسنده عن سليمان الجعفرى ، عن أبى الحسن عليه السلام ، وفيهما إلى قوله : «ومن ذرّيته» وفى كلّها مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره . وفى الكافى ، باب القول عند الإصباح والإساءة ، ح ٣٢٩٤ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، من قوله : «كان أمير المؤمنين يقول إذا أصبح» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٧٣ ، ح ٨٧٦٩ ، إلى قوله : «ومن ذرّيته» ؛ وفيه ، ج ٩ ، ص ١٥٦٣ ، ح ٨٧٥٧ ، من قوله : «وكان أمير المؤمنين عليه السلام يقول إذا أصبح» ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٢٥٩ ، ذيل ح ٢٨ ، إلى قوله : «ومن ذرّيته» .

٥-٥ . فى «ز» : «قبل» .

٦-٦ . فى «ب ، ج ، د» وحاشية «ص» والوسائل ، ح ٨٧٥٦ : «الشمس» . وهو أظهر عند المازندراني فى شرحه ، ج ١٠ ، ص ٢٩٩ .

٧-٧ . قال فى الوافى : «قوله عليه السلام : «مع طلوع الفجر» ، تفسير لما قبل طلوع الشمس ، وتعيين لأوله ، وإعلام بأنّ فيه ساعة وامتدادا . وقوله : «والمغرب» أى ومع المغرب تفسير لما قبل غروبها ، وتعريف له بإشرافها على الغروب ، وإعلام بأنّ فيه ضيقا» ، وقيل غير ذلك . فراجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٢٩٩ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٨٢ .

٨-٨ . فى «ب ، ج ، ص ، بس» : «يقول» .

۹-۱. فی الوافی : - «ویمیت ویحیی» .

كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ "عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ تَقُولُ (۱): "أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ (۲)، وَ أَعُوذُ بِكَ (۳) رَبِّ (۴) أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ" عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ (۵)؛ فَإِنْ نَسِيتَ، قَضَيْتَ، كَمَا تَقْضِي الصَّلَاةَ إِذَا (۶) نَسَيْتَهَا. (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا دعا پیش از آفتاب زدن و پیش از غروب آن سنت (وروشی) است واجب (و ثابت) هنگام سپیده دم و هنگام مغرب ده بار میگوئی: « لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير». و میگوئی ده بار: «اعوذ بالله السميع العليم»

مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ

«، ان الله هو السميع العليم». پیش از آفتاب زدن و پیش از غروب، و اگر فراموش کردی آن را قضا میکنی چنانچه نماز را قضا میکنی هر گاه فراموش کنی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: دعاء پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب آن روشی است ثابت و واجب هنگام سپیده دم و مغرب می گوئی، ده بار: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. ده بار می گوئی: اعوذ بالله السميع العليم »

مِنْ هَمْزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ

« (یعنی پناه برم به خدا از وسوسه شیطان ها از اینکه گرد من آیند) ان الله هو السميع العليم. -پیش از بر آمدن خورشید و پیش از غروب آن، و اگر فراموش کنی آن را قضا می کنی چنانچه نماز را قضا می کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

دعاء پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب آن روشی است ثابت و واجب هنگام سپیده دم و مغرب می گوئی، ده بار: لا اله الا الله-وحده لا شریک له-له الملك و له الحمد-یحیی و یمیت-و یمیت و یحیی-و هو حی لا یموت بیده الخیر-و هو علی کل شیء قدیر. ده بار می گوئی: اعوذ بالله السميع العليم-من همزات الشیاطین-و اعوذ بک رب ان یحضرین (یعنی پناه برم به خدا از وسوسه شیطان ها از اینکه به سراغ من آیند) ان الله هو السميع العليم-پیش از بر آمدن خورشید و پیش از غروب آن، و اگر فراموش کنی آن را قضا می کنی چنانچه نماز را قضا می کنی.

\*\*\*



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف. قوله عليه السلام سنة واجبة لم أر أحدا قال بالوجوب إلا شر ذمة من محدثي المتأخرين فالمراد بالواجبة اللازمة و المؤكدة قوله عليه السلام مع طلوع الفجر كان المراد بالمعية القرب أو الغرض التخيير بتقدير كلمة أو، أو متعلق بقوله واجبة أي و مع المغرب تفسير لما قبل غروبها و تعريف له بإشرافها على الغروب و إعلام بأن فيه ضيقا يحيى و يميت و يميت و يحيى يمكن أن يكون التكرار لبيان تكرر صدور الفعلين منه تعالى و استمرارهما و يكون التقديم و التأخير تفننا في الكلام، أو المراد بالإحياء أولا الإحياء في الدنيا، و كذا المراد بالإماتة أولا الإماتة في الدنيا و بها ثانيا الإماتة في القبر ففيه دلالة على الإحياء في القبر ضمنا و عدم ذكره صريحا لكون مدته قليلة، أو المراد بها الإماتة في الرجعة فيدل على الإحياء فيها و عدم ذكر إحياء القبر لضعفه و قصر مدته، و على التقادير الإحياء ثانيا عند النشور.

مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

في القاموس: الهمز الغمز، و الضغط، و النخس، و الدفع، و الضرب، و العض، و الكسر يهمز و يهمز و الهامز و الهمزة الغماز و فسر النبي صلى الله عليه و آله و سلم همز الشيطان بالموتة أي الجنون لأنه يحصل من نخسه و غمزه، و في النهاية في حديث الاستعاذة من الشيطان أما همزة فالموتة الهمز النخس و الغمز و كل شيء دفعته فقد همزته و الموتة الجنون، و الهمز أيضا الغيبة و الوقعة في الناس و ذكر عيوبهم و قد همز يهمز فهو هماز و همزة للمبالغة إن الله هو السميع العليم

فيعلم دعاء الداعين و يعلم مقاصدهم و عجزهم فيستجيب لهم كما قال ادعوني أستجب لكم و فيه حث على حسن الظن بقبول الدعاء فإن نسيت أن تقوله في وقته المذكور قضيت متى ما ذكرت كما تقضى الصلاة عند ذكرها إذا نسيتها في وقتها و المراد بالصلاة الفريضة أو النافلة و الأول أوفق بمشرب المحدثين، و الثاني أنسب بمذهب الفقهاء و على الأول يمكن أن يكون التشبيه لتأكيد القضاء عند الذكر لا للوجوب.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٨٣

\*\*\*\*\*

## ٣٢- الحديث

٣٣١٠/٣٢ . عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قُلْ : "أَسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"؛ وَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ (٨)، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَفْرُوضٌ (٩) هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ (١٠)، مَفْرُوضٌ مَحْدُودٌ، تَقُولُهُ (١١) قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ عَشْرَ مَرَّاتٍ، فَإِنْ فَاتَكَ شَيْءٌ، فَاقْضِهِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». (١٢)

ص: ٤٤٤

---

١- ٢ . في «ب ، ج ، ص ، بس» : «ويقول» .

٢- ٣ . في «ص» : «الشیطان» . و«همزات الشيطان» : خطراته التي يخطر بها بقلب الإنسان .

الصحاح ، ج ٣ ، ص ٩٠٢ (همز).

٣-٤ . فى «ج ، بر» وحاشية «د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوفى : «بالله» .

٤-٥ . فى «ج ، ز ، بر» والوفى : - «رب» .

٥-٦ . فى «ب» : «غروبها» .

٦-٧ . فى الوافى : «إن» .

٧-٨ . فلاح السائل ، ص ٢٢٢ ، الفصل ٢٢ ، مرسلاً عن على بن مهزيار ، عن محمد بن على ، عن عبدالرحمن بن أبى هاشم ، إلى قوله : «إن الله هو السميع العليم عشر مرّات» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٤٧ ، ح ٨٧٣٢ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٧١ ، ح ٨٧٥٦ ، إلى قوله : «سنّة واجبة مع طلوع الشمس والمغرب» ؛ وفيه ، ص ١١٩ ، ح ٨٨٩٩ .

٨-٩ . فى «د ، بر ، بف» والوفى : + «هو حتى لا يموت بيده الخير» .

٩-١٠ . فى مرآة العقول : «الفرض فى الاصطلاح : ما ظهر وجوبه من القرآن ، ويقابله السنّة ، أى ما ظهر وجوبه من السنّة . وقد يطلق الفرض على ما ظهر رجحانه من الكتاب ، أعمّ من أن يكون على الوجوب أو الاستحباب ، ويقابله السنّة بالمعنى الأعمّ ، أى ما ظهر شرعيته من السنّة ، أعمّ من أن يكون واجبا أو مستحبّا ، فيمكن حمل الفرض هنا على هذا المعنى ... والمراد بالمحدود : الموقوف الذى جعل لوقته حدّاً أولاً و آخراً» .

١٠-١١ . فى الوافى : + «هو» .

١١-١٢ . فى «د» : «يقوله» . وفى «بر ، بف» : «بقوله تعالى» .

١٢-١ . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٤٥ ، ح ١٣٧ ، عن محمد بن مروان ، عن بعض أصحابه ، عن جعفر بن محمد عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٤٨ ، ح ٨٧٣٣ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٠ ، ح ٨٩٠٠ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٢٦٢ ، ذيل ح ٣١ .

### ٣٣- الحديث

٦٩٤ / ٦٩٤ . عَنْهُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ ، عَنْ رَجُلٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ (١) ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَامِلٍ ،

قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ مِنَ الدُّعَاءِ مَا يَنْبَغِي لِصَاحِبِهِ إِذَا نَسِيَهُ أَنْ يَقْضِيَهُ، يَقُولُ بَعْدَ الْغَدَاةِ: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي (٢)، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ (٣)، بِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَيَقُولُ (٤): "أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ" عَشْرَ مَرَّاتٍ؛ فَإِذَا نَسِيَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا، كَانَ عَلَيْهِ (٥) قَضَاوَةٌ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: بگو: «استعید بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرن، ان الله هو السميع العليم». و بگو: «لا اله الا الله وحده لا شریک له یحیی و یمیت و هو علی کل شیء و قدیر». گوید: مردی بآن حضرت عرض کرد: (گفتن) آن فرض شده و محدود است؟ فرمود: آری فرض شده و محدود است، پیش از آفتاب زدن ده بار و پیش از غروب نیز ده بار میگوئی و اگر چیزی از آن از تو فوت شد از شب یا از روز آن را قضا کن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٠٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣٢- از محمد بن مروان از امام صادق (علیه السلام) فرمود: بگو: استعید بالله من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرن، ان الله هو السميع العليم. بگو: لا اله الا الله وحده لا شریک له»

يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«، گوید: مردی به آن حضرت گفت: آن مقرر است؟ فرمود: مقرر است و اندازه دارد، پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب ده بار می گوئی، و اگر از توفوت شد از شب یا از روز آن را قضا می کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۱۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۲- «محمد بن مروان» از امام صادق علیه السلام حدیث می کند که فرمود: بگو:

أستعید بالله من الشیطان الرجیم- و أعوذ بالله أن یحضرن- إنَّ الله هو السَّمیع العلیم. بگو: لا إله إلاَّ الله- وحده لا شریک له- یحیی و یمیت- و هو علی کلّ شیء قَدیر، گوید: مردی به آن حضرت گفت: آن مقرر است؟ فرمود: مقرر است و اندازه دارد، پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب ده بار می گوئی، و اگر از توفوت شد از شب یا از روز، آن را قضا می کنی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. و المراد بالشیطان هنا الجنس، و لما كان فى المعنى متعددا أرجع إليه ضمير الجمع فى قوله

أَنْ يَحْضُرُونَ

و هو بكسر نون الوقاية للدلالة على ياء المتكلم المحذوفة قوله عليه السلام نعم مفروض محدود الفرض فى اصطلاح الأخبار ما ظهر وجوبه من القرآن، و يقابله السنة أى ما ظهر وجوبه من السنة، و قد يطلق الفرض على ما ظهر رجحانه من الكتاب أعم من أن يكون على الوجوب أو الاستحباب، و يقابله السنة بالمعنى الأعم أى ما ظهر شرعيته من السنة أعم من أن يكون واجبا أو مستحبا، فيمكن حمل الفرض هنا على هذا المعنى لما مر من الأخبار أن المراد بآيات التسييح الذكر بكرة و أصيلا و قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و بالعشى و الأبكاء و بكرة و عشيا و بالغدو و الأصال هذه التهليلات بل الاستعاذات أيضا فإنهما أتم و أهم من سائر الأذكار و المراد بالمحدود الموقوت الذى جعل لوقته حد أولا و آخرا. و قال فى القاموس: الفرض كالضرب التوقيت و منه

(فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ)

و ما أوجبه الله تعالى كالمفروض و القراءة و السنة يقال: فرض رسول الله أى سن و العطية المرسومة و ما فرضته على نفسك فوهبته أوجدت به لغير ثواب أى عوض و افترض الله أوجب، و فى النهاية أصل افرض القطع و قد فرضه يفرضه فرضا و افترضه افتراضا و هو الواجب سيات عند الشافعى، و الفرض أكد من الواجب عند أبى حنيفة، و الفرض يكون بمعنى التقدير انتهى. و أقول: إذا عرفت معانى الفرض و إطلاقاته لغة و عرفا يشكل الاستدلال على وجوب الذاكرين بهذه الأخبار ضعف أكثرها و لو كانا واجبين كان يحق أن يكونا متواترين كالفرائض اليومية مع أنهما لم يصيرا مستفيضين كالنوافل المرتبة، و أيضا لم يذكر فى شىء من الأخبار الوعيد على تركهما الذى هو من لوازم الوجوب و الاختلافات الكثيرة فيهما قرينة جلية على الاستحباب لكن الاحتياط سبيل أولى الأبواب و من فى قوله من الليل بمعنى - فى.

### ٣٤- الحديث

٣٣١٢/٣٤. عَنْهُ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّسْبِيحِ، فَقَالَ: «مَا عَلِمْتُ شَيْئاً مُوظَّفاً (٧) غَيْرَ تَسْبِيحِ ٥٣٤ / ٢

فَاطِمَةَ (٨) عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَعَشْرَ مَرَّاتٍ بَعْدَ الْفَجْرِ (٩) تَقُولُ (١٠): "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ

الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ (١١)، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" وَ (١٢) يُسَبِّحُ مَا شَاءَ

ص: ٤٤٥

---

١- ٢. في «ب»: «إسماعيل بن عمّار» .

٢- ٣. في الوسائل: - «ويميت ويحيى» .

٣- ٤. في «ج، د، بس، بف» والوافي والبحار: - «يحيى ويميت \_ إلى \_ لايموت» .

٤- ٥. في الوسائل: «وتقول» .

٥- ٦. في «ز»: «له» .

٦- ٧. الوافي، ج ٩، ص ١٥٤٨، ح ٨٧٣٤؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٢٠، ح ٨٩٠١؛ البحار، ج ٨٦،

ص ٢٨٤، ذيل ح ٤٦ .

٧- ٨. في «ص»: «موصوفا» . وفي الكافي، ح ٥١٣٨: «موقوفا» . و«الوظيفة»: ما يقدر للإنسان

في كلّ يوم من طعام أو غيره . مجمع البحرين، ج ٥، ص ١٢٩ (وظف) .

- ۸-۹. فی «ب» وحاشیة «ص» وشرح المازندرانی : + «الزهراء» .
- ۹-۱۰. فی الکافی ، ح ۵۱۳۸ : «الغداة» .
- ۱۰-۱۱. فی «ب ، ص ، بر ، بس» والوفی : «يقول» . وفی البحار : - «تقول» .
- ۱۱-۱. فی «ب ، بر ، بس» والبحار : - «يحيى ويميت» . وفی حاشیة «ص» : + «وهو حي لا يموت» .
- وفی الکافی ، ح ۵۱۳۸ : + «ويميت ويحيى بيده الخير» .
- ۱۲-۲. فی الکافی ، ح ۵۱۳۸ : + «ولكنّ الإنسان» .

تَطَوُّعًا. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السلام در باره تسبیح پرسیدم؟ فرمود: من از تسبیح چیز مقرر و موظفی جز تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام ندانم (و سراغ ندارم) و ده بار پس از طلوع فجر میگوئی: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد [یحيى و يميت] و هو على كل شيء قدير». و هر چه خواهی تسبیحات مستحبه را بگو.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :



۳۴- از محمد بن مسلم گوید: از امام باقر (علیه السلام) در باره تسبیح پرسیدم، فرمود: در باره آن چیز مقرر ندانم جز همان تسبیح فاطمه زهرا (علیها السلام) و ده بار پس از سپیده دم بگوئی: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد»

[يُحْيِي وَيُمِيتُ] وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«... و هر چه خواهد تبرعاً تسبیح گوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۴- «محمد بن مسلم» می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تسبیح پرسیدم: فرمود: درباره آن چیز معینی ندانم جز همان تسبیح فاطمه زهرا علیه السلام و ده بار پس از سپیده دم بگوئی: لا اله الا الله وحده لا شریک له- له الملك و له الحمد- یحیی و یمیت- و هو علی کل شیء قدير.

و هر چه خواهد تبرعاً تسبیح گوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. و المراد بالموظف ما له عدد مخصوص و هيئة خاصة لا يزداد عليه و لا ينقص منه، أو ما يكون من السنن الأكيدة التي ينبغى أن لا يترك إلا لعذر شديد و يلزم المواظبة عليها و مع ذلك كأنه على التأكيد و المبالغة و لا استبعاد فيه فإنهما من المتواترات بين الخاصة و لم يرد فى شىء من الأذكار ما ورد فيهما من الأخبار قوله عليه السلام و يسبح ما شاء تطوعا كان المراد بالتسبيح هنا أعم من سبحان الله و ما يشاكلها بل يشمل كل ما يدل على عظمته سبحانه و تنزيهه و جلالته من الأذكار كالتهليل و التكبير و الحوقلة و أشباهها كما يقال تسبيح الزهراء عليها السلام و المراد إما الأذكار المنقولة خصوصا أو الأعم و التطوع يطلق فى عرف الأخبار و المحدثين غالبا على المستحبات التي ليست من السنن التي كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يواظب عليهن كالنوافل اليومية و صوم ثلاثة أيام فى كل شهر و أمثالها و لذا عقد الصدوق فى الفقيه لصوم السنة بابا و لصوم التطوع بابا آخر، و من خواص السنن أنها تقضى إذا فاتت. فإذا عرفت هذا فاعلم أنه عليه السلام أو ما فى هذا الكلام إلى أمرين (الأول) أن تخصيص هذين الذكرين بالتوظيف و بكونهما من السنن لا ينافى استحباب سائر الأذكار المأثورة خصوصا أو عموما (و الثانى) أن يعلم أنهما من السنن الأكيدة و سائر الأدعية و الأذكار ليست فى درجتها و فضلها بل هى من التطوعات.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٨٦

\*\*\*\*\*

### ٣٥- الحديث

٣٣١٣/٣٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (٢) عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَنْ قَالَ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ : "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي (٣)، وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ صَلَّى (٤) عَلَى مُحَمَّدٍ (٥) وَ آلِهِ (٦) عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ سَبَّحَ (٧) خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، وَ هَلَّلَ خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، وَ حَمِدَ اللَّهَ خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً (٨)، لَمْ يُكْتَبْ فِي ذَلِكَ الصَّبَاحِ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ وَ إِذَا قَالَهَا فِي الْمَسَاءِ، لَمْ يُكْتَبْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ (٩) مِنَ الْغَافِلِينَ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو عبیده حذاء گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که هنگام زدن سپیده ده بار بگوید: « لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد يحيى و يميت [و يميت و يحيى] و هو حي لا يموت بيده الخير و هو على كل شيء قدير». و ده بار بگوید: «و صلى الله على محمد و آل محمد». و سی و پنج بار تسبیح (سبحان الله) بگوید، و سی و پنج بار «لا اله الا الله». بگوید، و سی و پنج بار «الحمد لله». بگوید در آن بامداد در زمرة غافلین (و بی خبران) نوشته نشود، و چون در شب آن را گوید در آن شب از جمله غافلین نوشته نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٠٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣٥- از ابی عبیده حذاء گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر که در هنگام بر آمدن سپیده، ده بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد يحيى و يميت (و يميت و يحيى) و هو

حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. و ده بار بگوید: صلی الله علی محمد و آل محمد. و سی پنج بار بگوید: سبحان الله. و سی و پنج بار بگوید: لا اله الا الله. و سی و پنج بار بگوید: الحمد لله. در آن صبح از غافلان نوشته نشود و اگر آن را در شب بگوید در آن شب از غافلان ثبت نشود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۵- «ابی عبیده حذاء» گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هرکس به هنگام برآمدن سپیده صبح، ده بار بگوید: لا اله الا الله- وحده لا شریک له- له الملك و له الحمد- یحیی و یمیت- و یمیت و یحیی- و هو حی لا یموت- بیده الخیر- و هو علی کل شیء قدیر. و ده بار بگوید: صلی علی محمد و آل- محمد. و سی و پنج بار بگوید: سبحان الله. و سی و پنج بار بگوید: یا اله الا الله. و سی و پنج بار بگوید: حمد لله. در آن صبح جزء غافلان نباشد و اگر آن را در شب بگوید در آن شب از غافلان ثبت نشود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور صحيح عندي. وقيل: المراد بالصباح في هذا الحديث جميع اليوم أو المراد بالليلة أولها أي المغرب، وأقول: يمكن أن يقال النكته في تغيير الأسلوب أن في اليوم غالباً متيقظ مشغول بالأعمال فيمكن أن يكون في سائر اليوم غافلاً بخلاف الليل فإن في أكثره نائم فيفضل الله عليه بأن لا يكتبه في جميع الليلة غافلاً لافتتاحها بالذكر، كما أنه إذا نام متطهراً يكتب كذلك إلى الصباح، ومعلوم أن هذا التسبيح غير تسبيح فاطمة عليها السلام بل الظاهر أن قراءته قبل الصلاتين وقوله عليه السلام لم يكتب من الغافلين إشارة إلى قوله تعالى في سورة الأعراف

وَأَذْكُرُ رَبِّي

إلى قوله

بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

وإلى أنه يكفي هذا الذكر لإطاعة الأمر في تلك الآية فتفطن ولا تكن من الغافلين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٨٧

\*\*\*\*\*

## ٣٦- الحديث

٣٣١٤/٣٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ،

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ أَنْ يُعَلِّمَنِي دُعَاءً، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «تَقُولُ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ: "اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً" وَإِنْ زِدْتَ

ص: ٤٤٦

١-٣ . الكافي، كتاب الصلاة، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء، ح ٥١٣٨، بسنده عن العلاء، عن محمد بن مسلم الوافي، ج ٩، ص ١٥٤٩، ح ٨٧٣٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٣٩، ح ٨٣٨٥، إلى قوله: «وعشر مرّات بعد الفجر»؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٩١، ح ٥٢.

٢-٤ . في «ز»: «أبو عبد الله» .

٣-٥ . في «ب، ج، ص، بس» والوسائل: - «ويميت ويحيى» .

٤-٦ . هكذا في «الف، د، بر، بس، بف» والوافي . وفي سائر النسخ والمطبوع: + «الله» .

٥-٧ . في «بر» والوافي: «النبى» .

٦-٨ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والوسائل والبحار . وفي «بس»: - «وآله» . وفي المطبوع: «وآل محمد» .

٧-٩ . في «بر»: «ويسبح» .

٨-١٠ . في «ز»: - «وحمد الله خمسا وثلاثين مرّة» .

٩-١١ . في مرآة العقول: - «في تلك الليلة» .

١٠-١٢ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٥٠، ح ٨٧٣٩؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٢٨، ح ٩١٩٠؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٥، ضمن ح ٥٦.

عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ، ثُمَّ تَدْعُو بِمَا بَدَأَ لَكَ فِي حَاجَتِكَ، فَهُوَ لِكُلِّ شَيْءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

محمد بن فضیل گوید: بحضرت جواد علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که دعائی بمن بیاموزد؟ پس آن حضرت بمن نوشت: چون صبح کنی و شام کنی بگو: «الله الله الله ربی الرحمن الرحیم لا اشرك به شیئا». و اگر بر آن بیفزائی نیک است (یا بهتر است) سپس بآنچه خواهی از حاجت خود دعا کن، زیرا که این دعا باذن خدای تعالی برای هر چیز سود دهد، و خدا هر چه خواهد همان کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۶- از محمد بن فضیل گوید: به امام جواد (علیه السلام) نوشتم و خواستم که دعائی به من بیاموزد، در پاسخم نوشت: هر گاه صبح کنی یا شب کنی بگو: الله الله الله ربی الرحمن الرحیم لا اشرك به شیئا. و اگر بر آن افزائی بهتر است سپس دعا کنی بهر آنچه تو را پیش آید از حاجت خود که آن برای هر چیزی نافع است به اذن خدا تعالی که می کند هر چه خواهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳۶- محمد بن فضیل گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم و خواستم که دعائی به من بیاموزد، در پاسخم نوشت: هرگاه صبح کنی یا شب کنی بگو: الله ربی الرحمن الرحیم - لا اشرك به - شیئا. و اگر بر آن بیفزائی بهتر است سپس دعا کنی به آنچه که برایت از حاجت خود پیش آید که آن برای هر چیزی به اذن خداوند نافع است و اوست که هر چه خواهد می کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٥١٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول و إن أمكن أن يكون محمد بن الفضيل محمد بن القاسم بن الفضيل الثقة، فالخبر صحيح. وإن زدت على ذلك من الأدعية المنقولة لقضاء الحوائج أو الأعم فهو لكل شيء أى ينفع لقضاء كل حاجة و ليس هو لحاجة دون حاجة بإذن الله أى بتوفيقه أو بتقديره

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ

أى كن صاحب يقين فى قضاء حاجتك، أو لا يمنعك عظم حاجة عندك عن سؤالها فإنه يفعل ما يشاء و لا تعجز قدرته عن شيء أو إذا كان موافقا لمشيته التابعة للمصلحة يستجيبه فلا يكن فى صدرك حرج إذا لم يستجب كما قال سيد الساجدين - و يا من تبدل حكمته الوسائل - و قيل: المعنى يوفق من شاء لهذا الوجه من الدعاء ليستجيب له و لا يوفق من لم يشاء.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٢٨٨

\*\*\*\*\*

**٣٧- الحديث**

٣٣١٥/٣٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ:



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «لَا تَدْعُ أَنْ تَدْعُوَ بِهَذَا الدُّعَاءِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَصْبَحْتَ ، وَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا أَمْسَيْتَ : "اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ" فَإِنَّ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ : هَذَا مِنَ الدُّعَاءِ الْمَخْزُونِ» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

داود رقی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: از این دعا دست بر مدار که سه مرتبه چون بامداد کنی، و سه مرتبه چون شام کنی (بخوانی): «اللهم اجعلنی فی درعک الحصینة الّتی تجعل فیها من تُرید». زیرا پدرم (علیه السلام) میفرمود: این از دعاهای گنجینه شده است (که در گنجینه دعاهای مؤمنین باشد).

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۰۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳۷- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: این دعا را وامنه که سه بار در آغاز صبح و سه بار در آغاز شب بخوانی: بار خدایا مرا در پناه محکم خود درگیر که هر که را خواهی در آن جای دهی. زیرا پدرم می فرمود: این از گنجینه دعاهای است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۷- امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را وامگذار که سه بار در آغاز صبح و سه بار در آغاز شب بخوانی: بار خدایا مرا در پناه محکم خود بگیر که هرکس را خواهی در آن جای دهی، زیرا پدرم می فرمود: این از گنجینه دعاهاست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول و ممکن أن يعد حسنا لأن سعد إن كان له أصل و هو عندي مدح. قوله هذا من الدعاء المخزون أي مخزون عن غير أهله لا تعلمه كل أحد أو المخزون في كنوز مقالة المؤمنين التي يحفظها الملائكة المقربون كما قيل إشارة إلى ما مر في الرابع عشر أنه إذا قال المؤمن هذا الدعاء ابتدرهن ملك و صعد به إلى أن ينتهي بهن إلى حملة العرش فيقولون انطلق بهن إلى حفظة كنوز مقالة المؤمنين إلى آخر ما مر، و الأول عندي أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۲۸۸

\*\*\*\*\*

۳۸- الحديث

٣٣١٦/٣٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ٢ / ٥٣٥

الْمُكَارِي، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ (٣): مَا عَنَى بِقَوْلِهِ: «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» (٤)؟

قَالَ: «كَلِمَاتٍ بَالِغٍ فِيهِنَّ».

قُلْتُ: وَمَا هُنَّ؟

قَالَ: «كَانَ (٥) إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: "أَصْبَحْتُ وَرَبِّي مَحْمُودٌ، أَصْبَحْتُ (٦) لَا أُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا،

وَلَا أَدْعُو مَعَهُ (٧) إِلَهًا، وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا" ثَلَاثًا؛ وَإِذَا أَمْسَى قَالَهَا (٨) ثَلَاثًا» قَالَ: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ  
- عَزَّ وَجَلَّ - فِي كِتَابِهِ: «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»».

قُلْتُ: فَمَا عَنَى بِقَوْلِهِ فِي نُوحٍ: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (٩)؟

قَالَ: «كَلِمَاتٍ بَالِغٍ فِيهِنَّ».

ص: ٤٤٧

---

١-١ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٦٦، ح ٨٧٦١.

٢-٢ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٦٧، ح ٨٧٦٢؛ الوسائل، ج ٧، ص ٢٢٩، ح ٩١٩١؛ البحار، ج ٨٦، ص ٢٩٦، ح ٥٧.

٣-٣ . في «ب، د، ز، بر، بف»: - «له».

٤-٤ . النجم (٥٣): ٣٧.

٥-٥ . في «ب»: - «كان».

۶-۶ . فی «ج» : «وَأَصْبَحْتُ» .

۷-۱ . فی «ج ، بر» والوفای : «مع الله» .

۸-۲ . فی «ب ، ز ، ص ، بس» وحاشیة «ج» : «قال» .

۹-۳ . الإسراء (۱۷): ۳ .

قُلْتُ: وَمَا هُنَّ؟

قَالَ: «كَانَ (۱) إِذَا أَصْبَحَ، قَالَ: "أَصْبَحْتُ أَشْهَدُكَ مَا أَصْبَحْتَ بِى (۲) مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا، فَإِنَّهَا مِنْكَ وَحَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكَ الشُّكْرُ كَثِيرًا"، كَانَ يَقُولُهَا إِذَا أَصْبَحَ ثَلَاثًا، وَإِذَا أَمْسَى ثَلَاثًا».

قُلْتُ: فَمَا عَنِ بَقَوْلِهِ فِي يَحْيَى: «وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكْوَةً» (۳)؟

قَالَ: «تَحَنُّنَ (۴) اللَّهِ» .

قَالَ (۵): قُلْتُ: فَمَا بَلَغَ مِنْ تَحَنُّنِ اللَّهِ عَلَيْهِ؟

قَالَ: «كَانَ إِذَا قَالَ: يَا رَبِّ (۶)، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (۷): لَبَّيْكَ يَا يَحْيَى» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: خدای تعالی از این گفتار چه مقصودی دارد (که فرماید): «و ابراهیم که وفا کرده است» (سوره نجم آیه ۳۷) فرمود: (مقصودش) کلماتی بوده که ابراهیم در (گفتن) آنها مبالغه میکرده (و بسیار میگفته) عرض کردم: آنها چیست؟ فرمود: هر گاه

صبح میکرد سه بار میگفت: «اصبحت و ربی محمود، اصبحت لا اشرك بالله شيئا و لا ادعو معه الها، و لا اتخذ من دونه اوليا». و چون شام میکرد سه بار میگفت. فرمود: پس خدای عز و جل در قرآنش این آیه را نازل فرمود: «و ابراهيم که وفاداری کرد» عرض کردم: در باره حضرت نوح چه قصد کرده که فرموده: «همانا بود او بنده سپاسگزار» (سوره اسراء آیه ۳) فرمود: کلماتی بود که (نوح) در گفتن آنها مبالغه میکرد، عرض کردم: آنها چه بود؟ فرمود: چون صبح میکرد میگفت: «اصبحت اشهدک ما أصبحت بی من نعمة او عافية فی دین او دنیا فإنها منک وحدک لا شریک لک، فلک الحمد علی ذلک، و لک الشکر کثیرا». که هر گاه صبح میکرد سه بار آن را میگفت، و چون شام میکرد سه بار میگفت، عرض کردم: از اینکه در باره یحیی فرماید: «و مهربانی از نزد ما و پاکی» (سوره مریم آیه ۱۲) چه قصد کرده؟ فرمود: مهرورزی خداوند است، گوید: عرض کردم: تا چه حد مهر خداوند بر او بود؟ فرمود: تا بجائی که هر گاه میگفت: پروردگارا، خدای عز و جل میفرمود: بله ای یحیی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۸- از ابی حمزه گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: چه معنی دارد قول خدا (۳۷ سوره نجم): «و ابراهيم که وفاداری کرده»، فرمود: کلماتی بوده که در تذکارش مبالغه و کوشش داشته است، گفتم: چیستند آنها؟ فرمود: هر گاه صبح می کرد سه بار می فرمود: صبح کردم و پروردگارم ستوده است، صبح کردم و چیزی را شریک او نمی دانم و بهمراهش معبودی نمی خوانم و در برابرش سرپرستی نمی گیرم، و چون شب می کرد آنها را سه بار می گفت. فرمود: برای همین خدا عز و جل در قرآنش نازل کرد: «و ابراهيم که وفاداری نمود»، گفتم: چه مقصود دارد از گفته خود در باره نوح (علیه السلام) (۳ سوره اسراء): «راستش این است که او بنده ای شکر گذار بود»؟ فرمود: کلماتی

که در آنها کوشا بود و مبالغه می کرد. گفتم: آنها چیستند؟ فرمود: چون صبح می کرد می گفت: صبح کردم و تو را گواه می گیرم بدان چه در این صبح به من دادی از نعمت و عافیت در دین یا دنیا که همه از تو است، تنهایی، شریک نداری، از آن تو است سپاس بر این و از آن تو است شکر فراوان. شیوه اش بود که هر گاه صبح می کرد سه بار آن را می گفت، و هر گاه شب می کرد سه بار آن را می گفت. گفتم: چه قصد کرده خدا به گفته خود در باره یحییٰ (۱۲ سوره مریم): «و مهر و رحمت از نزد ما و پاکیزه کردن»، فرمود: مهر از طرف خدا بود، گوید: گفتم: تا کجا مورد مهر خدا شد؟ فرمود: بجائی که همیشه هر گاه می گفت: یا رب، خدا عز و جل می فرمود: لبیک یا یحییٰ.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۸- و «ابی حمزه» گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: چه معنی دارد قول خداوند «و ابراهیم که وفاداری کرده (نجم/۳۷)» فرمود: کلماتی بوده که در تذکرش مبالغه و کوشش داشته است، گفتم: آنها چیست؟ فرمود: هرگاه صبح می کرد سه بار می فرمود: صبح کردم و پروردگارم ستوده است، صبح کردم و چیزی را شریک او نمی دانم و به همراهش معبودی نمی خوانم و در برابرش سرپرستی نمی گیرم، و چون شب می کرد آنها را سه بار می گفت: فرمود: برای همین خداوند عز و جل در قرآنش نازل کرد: «و ابراهیم که وفاداری نمود» گفتم: منظورش چه چیزی می باشد آنجا که فرمود: از گفته خود درباره نوح علیه السلام فرمود: کلماتی که در آنها کوشا بود و مبالغه می کرد. گفتم: آنها چیستند؟ فرمود: چون صبح می کرد می گفت: صبح کردم و تو را گواه می گیرم به آنچه که در این صبح از نعمت و عافیت در دین و دنیا به من دادی که همگی از آن توست، ای خدا تو تنهایی و شریکی نداری، که هرگاه صبح می کرد سه بار آن را می گفت، و هرگاه شب می کرد سه بار آن را می گفت. گفتم: مقصود خداوند از گفته خود درباره یحییٰ چه بوده است؟ «و مهر و رحمت از نزد ما و

پاکیزہ کردن (مریم/۱۲) فرمود: مهر از طرف خدا بود، گوید: گفتم: تا کجا مورد مهر خدا شد؟ فرمود: تا آنجا کہ وقتی می گفت: یا رب، خدای عزّ و جلّ می فرمود: لَبَّيْكَ يَا يَحْيَى.

ترجمہ آیت اللہی ؛ ج ۴ ، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف.

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى

فی النجم هكذا

(أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى) وَإِبْرَاهِيمَ

أى صحف إبراهيم

الَّذِي وَفَّى

قيل أى وفر و أتم ما التزمه، أو أمر به، أو بالغ فى الوفاء بما عاهد الله، وقيل وفى بالصير على ذبح الولد، و على نار نمرود حتى قال جبرئيل عليه السلام و هو فى الهواء بعد الرمى إليها أ لك حاجة فقال أما إليك فلا قال كلمات النصب أى عنى كلمات، وقيل بالرفع أى هى كلمات، و أقول: يمكن أن يكون المعنى من جملة ذلك هذه الكلمات لا أنه مختص بها و ربى محمود أى بحمد جميع

الخلائق، أو بحمدى له، أو مستحق للحمد بنعمة على و على جميع الخلائق و الواو للحال و كذا لا أشرك حال و لا أتخذ من دونه وليا أى ناصرا و معينا و متوليا لأمورى و أولى بالأمر منى كما قال تعالى:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا

وقال:

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

وقال:

وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

وقال:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

الآية. قوله تعالى :

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

قيل كان يحمد الله فى مجامع حالاته و فيه إيماء إلى أن نجاته و نجاته من معه كان ببركة شكره، و حث للذرية على الاقتداء به و قيل الضمير موسى لأنه المذكور فى صدر الآية السابقة حيث قال سبحانه

وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلاً. ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا



و الخبر يدل على إرجاعه إلى نوح، و هو أقرب لفظا و قوله عليه السلام كلمات يحتمل الوجهين ما أصبحت بي التأنيث باعتبار معنى الموصول و الباء للملابسة، و فى بعض الأخبار ما أصبح نظرا إلى لفظ الموصول، و قراءته بصيغة الخطاب كما توهم تصحيف

وَ حَنَا مِنْ لَدُنَّا

قيل أى رحمة منا عليه أو رحمة منا و تعطفنا فى قلبه على أبويه و غيرهما عطف على الحكم فى قوله

وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

وَ زَكَاةً

قيل أى الطهارة النفسانية من الأرجاس الشيطانية، أو صدقة تصدق الله بها على أبويه، أو مكنه و وفقه للتصدق على الناس قال تحنن الله التحنن الترحم و التعطف و الاشتياق و البركة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٩٠

\*\*\*\*\*

## (٤٩) بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ النَّوْمِ وَ الْإِنْتِبَاهِ

### ١- الحديث

٣٣١٧/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ جَمِيعاً، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ:

ص: ٤٤٨

١- ٤ . فى «ز» : - «كان» .

٢- ٥ . فى «ب ، ج ، ز» وحاشية «بر» : «لى» . وفى مرآة العقول : «ما أصبحت بى ، التأنيث باعتبار الموصول ، والباء للملابسة ... وقراءته بصيغة الخطاب \_ كما توهم \_ تصحيف» .

٣- ٦ . مريم (١٩) : ١٣ .

٤- ٧ . «التحنن» : التعطف ، والترحم والاشتياق والبركة . راجع : لسان العرب ، ج ١٣ ، ص ١٣٠ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٥٦٦ (حنن) .

٥- ٨ . فى «ب ، بر» : - «قال» .

٦- ٩ . فى «ب» : + «يارب» .

٧- ١٠ . فى «ج ، د» والوافى : + «له» .

٨- ١١ . تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ١٣ ، بسند آخر ، مع اختلاف . المحاسن ، ص ٣٥ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٣٠ ، بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير . وفى الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٥ ، ح ٩٨١ ؛ وعلل الشرائع ، ص ٣٧ ، ح ١ ، بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف . وفى تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٢٨٠ ، ح ١٩ ، عن أبى حمزة الثمالى ، مع اختلاف يسير وفى كل المصادر قطعة منه الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٦٥ ، ح ٨٧٥٩ ؛ البحار ، ج ١٤ ، ص ١٦٤ ، ح ٣ ، من قوله : «فما عنى بقوله فى يحيى» ؛ وفيه ، ج ٨٦ ، ص ٢٥٣ ، ح ٢١ ، إلى قوله : «إذا أصبح ثلاثا وإذا أمسى ثلاثا» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَالَ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ \_ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ \_ : "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّافَقَهْرَ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ (١) فَخْبَرَ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ فَقْدَرَ ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ (٢) ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" ، خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ (٣) كَهَيْئَةِ يَوْمِ (٤) وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگامی که بستر خواب می‌رود سه بار بگوید: «الحمد لله الذی علی فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبیر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر». از گناهان بیرون آید مانند روزی که مادر او را زائیده.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که وقتی به بستر خواب می‌رود سه بار بگوید: (سپاس از آن خدا است که فرازنده است و مسلط، و سپاس از آن خدا است که نهان است و آگاه و سپاس از آن خدا است که مالک است و اندازه‌گیر و سپاس از آن خدا است که زنده کند مرده‌ها را و بمیراند زنده‌ها را و او بر هر چیز توانا است). بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر زاده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس وقتی به بستر خواب می‌رود سه بار بگوید: (سپاس از آن خداوندی است که در جایگاه بالائی قرار دارد و مسلط است و سپاس از آن خداوندی است که نهان است و آگاه و سپاس از آن خداوندی است که مالک است و اندازه‌گیر و سپاس از آن خداوندی

است که زنده کننده مردگان و میراننده زنده هاست و او بر هر چیزی تواناست)چنین شخصی از گناهان بیرون آید همانند روزی که از مادر زائیده شده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٥١٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: صحیح. و قد مر مثله مع شرحه فی باب التحمید و نعیده هنا مجملا الحمد لله الذی علا فقهر أى علا على كل شیء فى الرتبة و الشرف و العلیة و الحکم، و لیس فوقه شیء فقهر جمیع ما عداه و غلب على جمیع ما سواه فیفعل بهم ما یشاء و یحکم بهم ما یرید. و الحمد لله الذی بطن أى احتجب عن الأبصار و الأوهام فلا یدرکه بصر و لا یحیط به وهم، أو علم بواطن الأشياء كما علم ظواهرها تقول بطنت الأمر إذا عرفت باطنه فخبیر دقائق الأشياء و سرائرها و علم غوامضها و ضمائرها، من الخبر و هو العلم، یقال: فلان خبیر أى عالم بکنه الشیء و طبیعته مطلع على آثاره و حقیقته، و الحمد لله الذی ملک فقدر أى ملک رقاب الممکنات و زمامها و قوامها و نظامها، فقدر على إیجادها و إبقائها و إصلاحها و إفنائها. و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الأیاء یجوز أن یراد بالموتی من اتصف بالموت قبل تعلق الوجود و الروح به، و من اتصف به عند انقضاء الآجال فى الدنیا، و من اتصف به بعد رد الروح إلیه فى القبر للسؤال، و من اتصف به بعد رد الروح إلیه فى الرجعة، للإثابة و الانتقام فى الدنیا. فالإیاء فى أربعة مواضع، فى الدنیا، و فى القبر، و فى الرجعة، و فى القيامة و الإماتة فى ثلاثة مواطن، فى الدنیا، و فى القبر، و فى الرجعة، و لو أطلقنا الإماتة على خلقهم أمواتا ففى أربعة مواضع، فى الدنیا مرتین، و فى القبر، و فى الرجعة، فالمراد بالثنیة فى قوله تعالى

(أَمْتَنَا إِثْنَيْنِ وَ أَحْيَيْنَنَا إِثْنَيْنِ)

مطلق التكرير لا خصوص المرتين كما في - لبيك و سعديك - و لو حمل على المرتين حقيقة فالمراد الإحياء بعد الإماتة، و الإماتة بعد الإحياء و عدم عد إحياء القبر و إماتتها لضعف الحياة و قلة زمانها، أو عدم عد الرجعة، إما لعدم عمومهما فيها إذ الرجعة مختصة بجماعة من الأخيار و الأشرار، و هذا إذا قيل بعموم إحياء القبر، و إن كان السؤال مختصا بالمستضعفين كما ورد في الأخبار، لكن الظاهر من بعضها عدم الإحياء أيضا لهم إذ الظاهر أن الإحياء للسؤال و الثواب و العذاب أو لكونها من مقدمات الحشر و القيامة فعدا واحدا، و فيه تكلف خرج من الذنوب ظاهره الخروج من الكبائر أيضا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٩٢

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٥٣٦ / ٢

٣٣١٨/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنْ (٦)

اِحْتَبَسْتَ (٧) نَفْسِي عِنْدَكَ، فَاحْتَبِسْهَا فِي مَحَلِّ رِضْوَانِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ، وَ إِنْ (٨) رَدَدْتَهَا إِلَيَّ بَدَنِي (٩)، فَارُدِّدْهَا مُؤْمِنَةً عَارِفَةً بِحَقِّ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى تَتَوَقَّأَهَا عَلَيَّ ذَلِكَ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: چون یکی از شماها بستر خود رود پس بگوید: «اللهم انی احتبست نفسی عندک فاحتبسها فی محل رضوانک و مغفرتک و ان رددتها [الی بدنی] فارددها مؤمنة عارفة بحق اولیائک حتی تتوفاها علی ذلک».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السّلام) فرمود: چون یکی از شماها به بستر خود رود باید بگوید: بار خدایا من روح خود را نزد تو باز داشتم و تو آن را در جایگاه رضایت و آمرزش خویش باز دار و اگر به تنم باز گردانیدی، مؤمن و عارفش باز گردان بحق دوستانت تا آنکه او را به ایمان و عرفان دریافت کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون یکی از شماها به بستر خود رود باید بگوید: بار خدایا من روح خود را نزد تو باز داشتم و تو آن را در جایگاه رضایت و آمرزش خویش بازدار و اگر به تنم بازگردانیدی، بحق دوستانت او را مؤمن و عارفش بازگردان تا آنکه او را به ایمان و عرفان دریافت کنی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرفوع. إذا أوى أحدكم بالتخفيف وقد يشدد فى القاموس أويت منزلى وإليه أويا بالضم وقد يكسر وأويت تأوية نزلته بنفسى وسكنته، وأويته وأويته أنزلته إني احتسبت نفسى كذا فى بعض النسخ بتقديم الباء على السين، وكذا صححه الأكثر، والاحتباس يكون بمعنى الحبس فى القاموس احتبسه حبسه فاحتبس لازم متعدد انتهى، والمعنى أنى قصدت النوم فكأنى حبست نفسى عندك، ويمكن أن يكون من الحبس بمعنى الوقف، وفى جامع الأصول فى قوله صلى الله عليه وآله وسلم: - حبسوا أنفسهم لله - أراد بهم الرهايين أقاموا بالصوامع، ومنه تسمية النصارى الحبس، وفى بعض النسخ احتسبت نفسى عندك فاحتسبها بتقديم السين على الباء فى الموضعين، وهو عندى أظهر أى رضيت بقبضك روحى فى المنام، وبما قدرته على فيه من إمساكها وإرسالها، كما قال تعالى

(وَالتى لَمْ تَمُتْ فى مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتى قَضى عَلَيْها المَوتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرى إلى أَجَلٍ مُّسَمّى)

فالغرض تفويض أمر نفسه إليه و الرضا بما قضى عليه. فقوله: فاحتسبها فى محل رضوانك أى فى محل أهل رضوانك والذين ترضى عنهم، والظاهر أنه فى صورة الإمساك بقريئة المقابلة ويحتمل التعميم ليشمل حالة النوم فيرفع نفسه إلى المحل الذى يرفع إليه نفوس أهل الرضوان والغفران قال فى النهاية فيه - من صام رمضان إيماناً واحتساباً - أى طلباً لوجه الله و ثوابه و الاحتساب من الحسب كالاعتداد من العد و إنما قيل لمن ينوى بعمله وجه الله احتسبه لأن له حينئذ أن يعتد عمله فجعل فى حال مباشرة الفعل كأنه معتد به، و الحسبة اسم من الاحتساب كالعدة من الاعتداد و الاحتساب فى الأعمال الصالحات، و عند المكروهات هو البدار إلى طلب الأجر و تحصيله بالتسليم و الصبر، أو باستعمال أنواع البر و القيام بها على الوجه المرسوم فيها طلباً للثواب المرجو منها، و منه الحديث - من مات له ولد فاحتسبه - أى احتسب الأجر بصبره على مصيبتة، يقال:

احتسب فلان ابنا له إذا مات كبيرا و افتطرطه إذا مات كبيرا، و افتطرطه إذا مات صغيرا، و معناه اعتد مصيبتته به فى جملة بلايا الله التى يثاب على الصبر عليها انتهى. و فى جامع الأصول فى قوله صلى الله عليه و آله و سلم فىمكث فيه صابرا محتسبا أى صابرا بقضاء الله محتسبا نفسه عند الله أى يدخرها عنده و يفوض أمرها إليه انتهى، و فى بعض النسخ المصححة اللهم إن احتبست نفسى فاحتبسها فتقديم الباء على السين أظهر، و هو أظهر النسخ حتى تتوفاها على ذلك أى كائنة على تلك الأحوال و العقائد حتى نقبضها كائنة عليها، و قيل: إنما قال على ذلك لأنه قد يكون حكم ما بعد حتى غير داخل فى حكم ما قبلها فصرح بالدخول لذلك.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٩٤

\*\*\*\*\*

ص: ٤٤٩

---

١-١ . بَطْنَتُهُ أَبْطَنُهُ : عَرَفْتُهُ وَخَبَرْتُ بَاطِنَهُ . المصباح المنير، ص ٥٢ (بطن). والمعنى : احتجب عن الأبصار والأوهام ، فلا يدركه بصر ولا يحيط به وهم . أو علم بواطن الأشياء كما علم ظواهرها . «فخبر» أى علم دقائق الأشياء وسرائرها وغوامضها وضمائرها . شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٣٠٢ ؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢٩١ .

٢-٢ . فى «ص ، بر ، بس» : - «ويميت الأحياء» .

٣-٣ . فى الوافى والفقيه : «ذنوبه» .

٤-٤ . فى الوافى والفقيه والتهذيب : «كيوم» بدل «كهية يوم» .

٥-٥ . قرب الإسناد، ص ٣٥، ح ١١٥، عن أحمد بن إسحاق، عن بكر بن محمد. وفى الفقيه، ج ١، ص ٤٧٠، ح ١٣٥٤؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١١٧، ح ٤٣٨، معلقا عن بكر بن محمد؛ ثواب الأعمال، ص ١٨٤، ح ١، بسنده عن بكر بن محمد. فلاح السائل، ص ٢٧٧، الفصل ٣٠، مرسلًا عن محمد



بن الحسن الصفّار ، عن أحمد بن إسحاق . مفتاح الفلاح ، ص ٢٨٢ ، الباب ٥ ، بإسناده عن الكليني . وراجع : الكافي ، كتاب الدعاء ، باب التحميد والتمجيد ، ح ٣٢٢٠ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٧٧ ، ح ٨٧٧٤ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٤٨ ، ذيل ح ٨٤٠٧ .

٦-٦ . هكذا في «ب ، ص ، بر» وحاشية «ج» . وفي «ز» : - «إن» . وفي سائر النسخ والمطبوع : «إني» .

٧-١ . في «ص ، بر» والوافي : «حبست» بفتح التاء . و«الاحتباس» : الحبس ، لازم ومتعدّ . يقال : احتسبه : حبسه فاحتبس . قال المجلسي : «والمعنى : أنني قصدت النوم ، فكأنني حبست نفسي عندك . ويمكن أن يكون من الحبس بمعنى الوقف» . ونقل العلامة المجلسي أيضا عن بعض النسخ تقديم السين على الباء في الموضعين ، ثم قال : «وهو عندي أظهر ، أي رضيت بقبضك روي في المنام وبما قدرته عليّ فيه من إمساكها وإرسالها... فالغرض تفويض أمر نفسه إليه والرضا بما قضى عليه» . راجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٧٣٨ (حبس) ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٩٣ .

٨-٢ . في «بر» : «فإن» .

٩-٣ . في «ب ، ز ، بس» : - «إلى بدني» .

١٠-٤ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٧٧ ، ح ٨٧٧٥ .

### ٣- الحديث

٣٣١٩/٣ . حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ (١) بْنِ مُحَمَّدٍ (٢)، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ (٣):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ مَنَامِهِ : «أَمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي فِي مَنَامِي وَفِي يَقْظَتِي» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یحیی بن ابی العلاء گوید: حضرت صادق علیه السلام را رسم چنین بود که هنگام خواب میفرمود:  
«آمنت بالله و کفرت بالطاغوت، اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- شیوه حضرت امام صادق (علیه السلام) این بود که هنگام خواب می فرمود: به خدا ایمان دارم و به طاغوت کفر ورزم، بار خدایا مرا در خوابم و در بیداریم نگهداری کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- شیوه حضرت امام صادق علیه السلام این بود که هنگام خواب می فرمود: به خدا ایمان دارم و به طاغوت کفر می ورزم، بار خدایا مرا در خواب و بیداری حفظ کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل كالموثق. و الطاغوت الشيطان و الأصنام و الكاهن، و كل ما عبد من دون الله، و كل رئيس فى الضلالة و يطلق فى الأخبار على خلفاء الجور لا سيما الثانى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٢٩٤

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٣٢٠/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا (٥) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِذَا (٦) أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «كَانَ يَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَيَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ (٧) آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي فِي مَنَامِي وَفِي يَقْظَتِي». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: آیا شما را آگاه نکنم بآنچه  
رسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که چون بستر خواب میرفت آن را می گفت؟ عرض کردم:  
چرا، فرمود: آیه الکرسی را میخواند و می فرمود: «بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطاغوت، اللهم  
احفظنی فی منامی و فی یقظتی» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از محمد بن مروان که امام صادق (علیه السلام) فرمود: آیا به شما گزارش ندهم آنچه را که شیوه  
رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که هر گاه به بستر خود جا می کرد می  
فرمود؟ گفتم: چرا، فرمود: آیه الکرسی را می خواند و می گفت: آمنت بالله و کفرت بالطاغوت. ، بار  
خدایا مرا در خواب و بیداریم حفظ کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- محمد بن مروان نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: آیا به شما گزارش ندهم آنچه را  
که شیوه رسول خدا صلی الله علیه و اله بود که هرگاه به بستر خود می رفت سخنانی می  
فرمود؟ گفتم: چرا، فرمود: آیه الکرسی را می خواند و می گفت: بسم الله آمنت بالله- و کفرت  
بالطاغوت، بار خدایا مرا در خواب و بیداری حفظ کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٥١٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول. وفيه إشعار بأنه يقرأ آية الكرسي إلى - هم فيها خالدون - بل يمكن الاستدلال به على أن آية الكرسي اسم للآيات الثلاث كما ذهب إليه بعض المحدثين، فالمراد جنس الآية لا الآية الواحدة كآية السخرة، و المشهور أنه إذا أطلق فالمراد بها إلى العلى العظيم.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٢٩٤

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٣٢١/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْإِحْتِلَامِ، وَ مِنْ (٩) سُوءِ الْأَعْحَالِمِ، وَ أَنْ يَلْعَبَ بِي الشَّيْطَانُ فِي الْيَقَظَةِ

ص: ٤٥٠

١- ٥ . هكذا فى «ب ، ج ، ز ، بر ، جر» وحاشية المطبوع . وفى «د ، بس ، بف» والمطبوع :  
«الحسين» . والصواب ما أثبتناه . والمراد من الحسن بن محمد هو ابن سماعة . لاحظ ما تقدّم فى  
الكافى ، ذيل ح ٣٢١٧ .

٢- ٦ . فى «ز» وحاشية «ج» : + «بن سماعة» .

٣- ٧ . فى «د» : - «أبى» . يحيى بن أبى العلاء ويحيى بن العلاء كلاهما مذكوران فى كتب الرجال  
والمظنون اتّحادهما ووقوع التحريف فى أحد العنوانين . راجع : رجال النجاشى ، ص ٤٤٤ ، الرقم  
١١٩٨ ؛ رجال البرقى ، ص ١١ ، وص ٣١ ؛ الفهرست للطوسى ، ص ٥٠٤ ، الرقم ٨٠٠ ؛ رجال  
الطوسى ، ص ١٤٩ ، الرقم ١٦٥٣ ؛ و ص ٣٢١ ، الرقم ٤٧٩٠ . وعلى أىّ تقدير ، المتكرّر فى  
الأسناد رواية أبان [بن عثمان] عن يحيى بن أبى العلاء . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١ ، ص  
٣٩٩ - ٤٠٠ ، وص ٤٣٤ .

٤- ٨ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٧٨ ، ح ٨٧٧٧ .

٥- ١ . فى «بر» : «ما» .

٦- ٢ . فى «ب» : «إذ» .

٧- ٣ . فى «ب» : - «بسم الله» .

٨- ٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٧٨ ، ح ٨٧٧٨ .

٩- ٥ . فى «ب ، بس» : - «من» .

وَالْمَنَامُ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام و من سوء الاحلام و ان یلعب بی الشیطان فی یقظة و المنام».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) می گفت: بار خدایا من به تو پناه برم از احتلام و خواب های بد و از اینکه شیطان در بیداری و خواب با من بازی کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می گفت: بار خدایا من به تو پناه برم از احتلام و خواب های بد و از اینکه شیطان در بیداری و خواب با من بازی کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق كالصحيح. و روى الصدوق فى الفقيه بسند صحيح عن معاوية بن عمار عن أبى عبد الله عليه السلام قال إذا خفت الجنابة فقل فى فراشك اللهم إلى آخر الدعاء، وفى القاموس الحلم بالضم و بضمين الرؤيا و الجمع أحلام حلم فى نومه و احتلم و تحلم و انحلم و الحلم بالضم و الاحتلام ، الجماع فى النوم، و الاسم الحلم كعنق انتهى، و الأصوب أن يقال الاحتلام الجنابة فى المنام سواء كان بالجماع أو بغيره، و كذا قالوا فى الخبر المروى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم غسل الجمعة واجب على كل محتلم أى بالغ مدرك كذا ذكره فى النهاية، و قال فيه الرؤيا من الله و الحلم من الشيطان، الرؤيا و الحلم عبارة عما يراه النائم فى نومه من الأشياء لكن علمت الرؤيا على ما يراه من الخير و الشىء الحسن و غلب الحلم على ما يراه من الشر و القبيح، و منه قوله تعالى

(أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ)

\*

و يستعمل كل منهما موضع الآخر و تضم لام الحلم و تسكن انتهى، و الباء فى بى الشيطان للتعدية أو المصاحبة، و لعب الشيطان كناية عن التخيلات الباطلة التى تضر الإنسان و لا تنفعه و التسويلات التى توجب ارتكاب المعاصى كأنه يستهزئ بالإنسان و يلعب به، و منها الاحتلام. قال فى النهاية فيه صادفنا البحر حين اغتلم فلعب بنا الموج شهرا، سمي اضطراب أمواج البحر لعبا لما لم يسر بهم إلى الوجه الذى أرادوه، يقال لكل من عمل عملا لا يجدى عليه نفعا إنما أنت لاعب انتهى. و كان هذا الدعاء منه عليه السلام لتعليم غيره أو لإظهار العجز و التواضع و الافتقار إليه تعالى و إن عصمتهم من أطفاه سبحانه بهم، فلا تنافى بين الدعاء و وجوب ذلك على الله لأخباره بعصمتهم و إن من لوازم الإمامة و علاماتها عدم الاحتلام و عدم استيلاء الشيطان عليهم و لعبة بهم.



\*\*\*\*\*

## ۶- الحديث

۳۳۲۲/۶. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «تَسْبِيحُ (۳) فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِذَا أَخَذْتَ مَضْجَعَكَ، فَكَبَّرَ اللَّهُ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ أَحْمَدُهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ سَبَّحَهُ ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ، وَ تَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ، وَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الصَّافَّاتِ، وَ عَشْرًا (۴) مِنْ آخِرِهَا». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: (یکی از جاهائی که) تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (گفتن آن وارد است) هنگامی است که بخوابگاه خود رفتی، پس سی و چهار بار الله اکبر بگو، و سی و سه بار الحمد لله، و سی و سه بار سبحان الله، و بخوان آیه الکرسی و معوذتین را (دو سوره)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«- و»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

« و ده آیه از اول سوره صفات و ده آیه از آخر آن را.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام) در باره تسبیح فاطمه زهراء (علیها السلام) فرمود: چون به خوابگاه خود رفتی سی و چهار بار الله اکبر بگو و سی و سه بار الحمد لله بگو و سی و سه بار سبحان الله، و آیه الکرسی و دو سوره قل اعوذ را، با ده آیه از اول سوره و الصفات، و ده آیه از آخرش بخوان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۶- از امام صادق علیه السلام درباره تسبیح فاطمه زهراء علیه السلام فرمود: چون به بستر خود رفتی سی و چهار بار الله اکبر بگو و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله، و آیه الکرسی و دو سوره قل اعوذ را، با ده آیه از اول سوره و الصفات، و ده آیه از آخرش بخوان.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و تسبيح مرفوع بالابتداء، و إذا تمحض الظرفية، و هو مع مدخولة خبر و الفاء فى فكبر  
تفريعية أو بيانية، و قيل تسبيح منصوب على الإغراء بتقدير أدرك، أو مفعول مطلق لفعل محذوف أى  
سبح، و على التقديرين إذا شرطية و الفاء فى فكبر جزائية و جملة الشرط و الجزاء استئناف بيانى  
للسابق، ثم إن هذه الرواية دلت بحسب الترتيب الذكري على تقديم التحميد على التسبيح فى تسبيح  
فاطمة الزهراء عليها السلام عند النوم، و صحيحة محمد بن عذافر الواردة فيه على الإطلاق صريحة  
فى ذلك، و كذا رواية أبى بصير عن الصادق عليه السلام و إن كانت ضعيفة على المشهور، فلذلك  
ذهب أكثر الأصحاب إلى أن التحميد مقدم على التسبيح مطلقا. و نقل عن الصدوق و أبيه و ابن  
الجنيد (رضى الله عنهم) أن التسبيح مقدم على التحميد مطلقا لما روى فى الفقيه عن أمير المؤمنين  
عليه السلام عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال له و لفاطمة عليهما السلام فى آخر حديث  
طويل إذا أخذتما منامكما فكبرا أربعاً و ثلاثين تكبيرة و سبحا ثلاثاً و ثلاثين و احمدا ثلاثاً و ثلاثين،  
و روى الصدوق ذلك فى الفقيه مرسلًا، و رواه فى العلل بسند أكثره من رجال العامة، عن أبى الورد  
بن تمامة، عن على عليه السلام. و يؤيد أخذه من طرق العامة و كتبهم أن مسلما روى فى صحيحه  
عن على عليه السلام نحوه قال إن فاطمة عليها السلام اشتكت ما تلقى من الرحى فى يدها و فى غير  
مسلم أنها جرت بالرحى حتى مجلت يدها و قمت البيت حتى أخبر شعرها و خبزت حتى تغير  
وجهها فانطلقت إلى النبى صلى الله عليه و آله و سلم لتطلب خادمة فلم تجده و لقيت عائشة  
فأخبرتها فلما جاء النبى صلى الله عليه و آله و سلم أخبرته عائشة بمجىء فاطمة فجاء النبى صلى  
الله عليه و آله و سلم إلينا و قد أخذنا مضاجعنا فذهبنا نقوم فقال النبى صلى الله عليه و آله و سلم  
مكانكما فقعد بيننا حتى وجدت برد قدمه على صدرى و قال ألا أخبركما ألا أعلمكما خيرا مما  
سألتما إذا أخذتما مضاجعكما إن تكبرا الله أربعاً و ثلاثين و تسبحاه ثلاثاً و ثلاثين و تحمداه ثلاثاً و  
ثلاثين فهو خير لكما من خادم. و روى الشيخ (ره) فى مجالسه بسند أكثر رجاله من العامة عن ابن

أبى ليلى، عن كعب بن عجرة، قال معقبات لا يخيب مماثلهن أو فاعلهن يكبر أربعاً وثلاثين ويسبح ثلاثاً وثلاثين ويحمد ثلاثاً وثلاثين ورواه العامة أيضاً فى كتبهم بهذا الإسناد، عن كعب بن عجرة مثله، إلا أنهم قدموا فى روايتهم التسبيح على التحميد، و التمجيد على التكبير و لذا قال أكثرهم بهذا الترتيب، و قال فى شرح السنة أخرجه مسلم. و أقول: روى أحمد بن أبى طالب الطبرسى فى الاحتجاج و شيخ الطائفة فى الفقيه، و الصدوق فى إكمال الدين، و غيرهم بسند حسن كالصحيح، أنه سأل الحميرى القائم عليه السلام عن تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلام من سها فجاز التكبير أكثر من أربع و ثلاثين هل يرجع إلى أربع و ثلاثين أو يستأنف، و إذا سبح تمام سبعة و ستين هل يرجع إلى ستة و ستين أو يستأنف و ما الذى يجب فى ذلك فأجاب عليه السلام إذا سها فى التكبير حتى تجاوز أربعاً و ثلاثين عاد إلى ثلاث و ثلاثين و بنى عليها، و إذا سها فى التسبيح فتجاوز سبعا و ستين تسبيحة عاد إلى ست و ستين و بنى عليها، فإذا جاوز التحميد مائة فلا شىء عليه. و روى سبط الطبرسى (ره) فى مشكاة الأنوار مرسلًا قال دخل رجل على أبى عبد الله عليه السلام و كلمه فلم يسمع كلام أبى عبد الله عليه السلام و شكأ إليه ثقلاً فى أذنيه فقال له ما يمنعك و أين أنت من تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلام فقلت له جعلت فداك و ما تسبيح فاطمة قال تكبر الله أربعاً و ثلاثين و تحمد الله ثلاثاً و ثلاثين و تسبح الله ثلاثاً و ثلاثين تمام المائة قال فما فعلت ذلك إلا يسيراً حتى أذهب عنى ما كنت أجده. و أقول إذا عرفت اختلاف الأخبار فلنعد إلى بيان الجمع بينها و أقوال أصحابنا و المخالفين فى ذلك، فاعلم أنه لا خلاف بين الأمة فى أصل استحبابه و إنما الخلاف فى ترتيبه و كفيته قال العلامة (ره) فى المنتهى أفضل الأذكار كلها تسبيح الزهراء عليها السلام و قد أجمع أهل العلم كافة على استحبابه انتهى. فالمخالفون بعضهم على أنها تسع و تسعون بتساوى التسبيحات الثلاث و تقديم التسبيح ثم التحميد ثم التكبير و بعضهم على أنها مائة بالترتيب المذكور و زيادة واحدة فى التكميرات و لا خلاف بيننا فى أنها مائة، و فى تقديم التكبير. و إنما الخلاف فى أن التحميد مقدم على التسبيح أو بالعكس، و الأول أشهر و أقوى. و قال فى المختلف: المشهور تقديم التكبير ثم التحميد ثم التسبيح ذكره الشيخ فى النهاية و المبسوط و المفيد فى المقنعة و سلار، و ابن البراج، و ابن إدريس. و قال على بن بابويه يسبح تسبيح الزهراء عليها السلام و هو أربع و

ثلاثون تكبيرة و ثلاث و ثلاثون تسبيحة و ثلاث و ثلاثون تحميدة و هو يشعر بتقديم التسبيح على التحميد، و كذا قال ابنه أبو جعفر و ابن الجنيد، و الشيخ فى الاقتصاد و احتجوا برواية فاطمة. و الجواب: أنه ليس فيها تصريح بتقديم التسبيح أقصى ما فى الباب أنه قدمه فى الذكر و ذلك لا يدل على الترتيب و العطف بالواو لا يدل عليه انتهى. و قال شيخنا البهائى (ره) فى مفتاح الفلاح اعلم أن المشهور استحباب تسبيح الزهراء عليها السلام فى وقتين أحدهما بعد الصلاة و الآخر عند النوم، و ظاهر الرواية الواردة به عند النوم تقتضى تقديم التسبيح على التحميد، و ظاهر الرواية الصحيحة الواردة فى تسبيح الزهراء عليها السلام على الإطلاق يقتضى تأخيرها عنه. و لا بأس ببسط الكلام فى هذا المقام و إن كان خارجا عن موضوع الكتاب فنقول قد اختلف علماؤنا قدس الله أرواحهم فى ذلك مع اتفاقهم على الابتداء بالتكبير لصراحة صحيحة ابن سنان عن الصادق عليه السلام فى الابتداء به فالمشهور الذى عليه - العمل فى التعقيبات تقديم التحميد على التسبيح، و قال رئيس المحدثين، و أبوه، و ابن الجنيد بتأخيرها عنه، و الرواية عن أئمة الهدى سلام الله عليهم لا تخلو بحسب الظاهر من اختلاف. و الرواية المعتبرة التى ظاهرها تقديم التحميد شاملة بإطلاقها لما يفعل بعد الصلاة و ما يفعل عند النوم، و هى ما رواه شيخ الطائفة فى التهذيب بسند صحيح عن محمد بن عذافر قال دخلت مع أبى على أبى عبد الله عليه السلام فسأله أبى عن تسبيح الزهراء عليها السلام فقال الله أكبر حتى أحصى أربعاً و ثلاثين مرة ثم قال الحمد لله حتى بلغ سبعا و ستين مرة ثم قال سبحان الله حتى بلغ مائة مرة يحصيتها بيده جملة واحدة و الرواية التى ظاهرها تقديم التسبيح على التحميد مختصة بما يفعل عند النوم، ثم أورد من الفقيه رواية على و فاطمة عليها السلام التى أشرنا إليها ثم قال: و لا يخفى أن هذه الرواية غير صريحة فى تقديم التسبيح على التحميد فإن الواو لا تفيد الترتيب و إنما هى لمطلق الجمع على الأصح كما بين فى الأصول نعم ظاهر التقديم اللفظى يقتضى ذلك و كذا الرواية السابقة غير صريحة فى تقديم التحميد فإن لفظة ثم فيها من كلام الراوى فلم يبق إلا ظاهر التقديم اللفظى أيضا فالتنافى بين الروایتين إنما هو بحسب الظاهر فىنبغى حمل الثانية على الأولى لصحة سندها و اعتضادها ببعض الروايات الضعيفة كما رواه أبو بصير عن الصادق عليه السلام أنه قال فى تسبيح - الزهراء عليها السلام تبدأ بالتكبير أربعاً و ثلاثين ثم التحميد ثلاثاً و ثلاثين

ثم التسييح ثلاثا و ثلاثين و هذه الرواية صريحة فى تقديم التحميد فهى مؤيدة لظاهر لفظ الرواية الصحيحة فتحمل الرواية الأخرى على خلاف ظاهر لفظها ليرتفع التنافى بينهما كما قلنا. فإن قلت: يمكن العمل بظاهر الروايتين معا بحمل الأولى على الذى يفعل بعد الصلاة و الثانية على الذى يفعل عند النوم و حينئذ لا يحتاج إلى صرف الثانية عن ظاهرها فلم عدلت عنه و كيف لم تقل به. قلت: لأنى لم أجد قائلا بالفرق بين تسييح الزهراء عليها السلام فى الحالين بل الذى يظهر بعد التتبع أن كلا من الفريقين القائلين بتقديم التحميد و تأخيره قائل به مطلقا سواء وقع بعد الصلاة أو قبل النوم فالقول بالتفصيل إحداث قول ثالث فى مقابل الإجماع المركب. و أما ما يقال: من أن إحداث القول الثالث إنما يمتنع إذا لزم منه رفع ما أجمعت عليه الأمة كما يقال فى رد البكر الموطوءة بعيب مجانا لاتفاق الكل على عدمه بخلاف ما ليس كذلك كالقول بفسخ النكاح ببعض العيوب الخمسة دون بعض لموافقة كل من الشطرين فى شطر و كما نحن فيه إذ لا مانع منه مثل القول بصحة بيع الغائب و عدم قتل المسلم بالذمى بعد قول أحد الشطرين بالثانى و نقيض الأول و الشطر الثانى بعكسه. فجوابه: هذا التفصيل إنما يستقيم على مذهب العامة إما على ما قرره الخاصة - من أن حجية الإجماع مسببة عن كشفه عن دخول المعصوم - فلا إذ مخالفته حاصلة و إن وافق القائل كلا من الشطرين فى شطر و قس عليه مثال البيع و القتل انتهى كلامه زيد إكرامه. و أقول: الإجماع المذكور غير ثابت و ما ذكره وجه جمع بين الأخبار و يمكن الجمع بالقول بالتخيير مطلقا أيضا، و أما قوله (ره) إن رواية ابن عذافر غير صريحة فى الترتيب لأن لفظة ثم فيها فى كلام الراوى فهو تعريف، لكنه تفتن بوهنه و تداركه فيما علقه على الهامش حيث قال لكن يمكن أن يقال تفسير الراوى بلفظ ثم يعطى أنه فهم من الإمام عليه السلام تراخى التسييح عن التحميد و هذا كاف فى الترتيب المشهور. فإن قلت: التراخى لم يقل به أحد من الأصحاب و الرواية متروك الظاهر. قلت: انسلاخ لفظ ثم عن التراخى لا يستلزم انسلاخه عن الترتيب انتهى، و كان إصلاحه أيضا غير صالح فتفتن. قوله و عشر آيات من آخرها أى من قوله

(وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)

إلى آخر السورة ولا يبعد أن يكون من قوله

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا)

إلى آخر السورة فإن هاتين الآيتين مناسبتان أيضا للمقصود ظاهرا بأن تكون بعض الآيات عندهم أطول وقد يشعر بعض الأخبار بأن من قوله سبحانه ربك إلى آخرها آية واحدة فتتم عشر آيات لكنه تكلف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠١

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٣٢٣/٧ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَخِيهِ:

٥٣٧ / ٢

أَنَّ شَهَابَ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ سَأَلَهُ (٦) أَنْ يَسْأَلَ (٧) أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ(٨) قَالَ: قُلْ (٩) لَهُ: إِنَّ امْرَأَةً

ص: ٤٥١

---

٦-١ . هذا الدعاء منه عليه السلام لتعليم غيره ، أو لإظهار العجز والتواضع والافتقار إليه تعالى وأن عصمتهم من أطفاه سبحانه بهم ، فلا تنافي بين الدعاء ووجوب ذلك على الله لإخباره بعصمتهم ، وأن من لوازم الإمامة وعلاماتها عدم الاحتلام وعدم استيلاء الشيطان عليهم ولعبه بهم . كذا في شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٠٣ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٢٩٥ .

- ٢-٧ . الفقيه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٣٥٨، بسند آخر عن أبي عبد الله ، من دون الإسناد إلى أمير المؤمنين عليهما السلام ، وفيه : «إذا خفت الجنابة فقل في فراشك: اللهم إني أعوذ بك من الاحتلام...» الوافي، ج ٩، ص ١٥٧٨، ح ٨٧٧٩؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٤٨، ذيل ح ٨٤٠٨ .
- ٣-٨ . في مرآة العقول : «تسيح ، مرفوع بالابتداء ، و«إذا» تمحّض الظرفية ، وهو مع مدخوله خبر ، والفاء في «فكبر» تفرعية أو بيانية . وقيل : تسيح منصوب على الإغراء بتقدير أدرك ، أو مفعول مطلق لفعل محذوف ، أي سبّح ، وعلى التقديرين «إذا» شرطية والفاء في «فكبر» جزائية ، وجملة الشرط والجزاء استيناف بيانيّ للسابق» .
- ٤-١ . في مرآة العقول : «عشر آيات» .
- ٥-٢ . الوافي، ج ٩، ص ١٥٧٩، ح ٨٧٨١؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٥٠، ح ٨٤١٤ .
- ٦-٣ . في «ب ، ج ، د ، ز ، ص» وحاشية «بر ، بس ، بف» والوسائل : «سألنا» .
- ٧-٤ . في «ب ، ج ، د ، ز ، بس» والوسائل : «أن نسأل» .
- ٨-٥ . في «ز» وحاشية «ج» : + «قد» . وفي الوافي : - «و» .
- ٩-٦ . في الوافي : «وقل» .

تَفْرَعُنِي (١) فِي الْمَنَامِ بِاللَّيْلِ، فَقَالَ: «قُلْ لَهُ: اجْعَلْ مَسْبَاحًا (٢)، وَكَبِّرِ (٣) اللَّهَ أَرْبَعًا (٤) وَثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً، وَسَبِّحْ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً (٥)، وَاحْمَدِ اللَّهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ؛ وَقُلْ: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُمِيتُ وَيُحْيِي (٦)، بِيَدِهِ الْخَيْرُ، وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (٧)، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" عَشْرَ مَرَّاتٍ (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



شهاب بن عبد ربه از برادر داود بن فرقد خواهش کرد که از حضرت صادق علیه السلام (برای رفع گرفتاری که برایش رخ داده بود) پرسشی کند (و دستوری بگیرد) و (گرفتاریش این بود که) گفت: بآن حضرت عرض کن که زنی است که شبها (بخواب من می آید) در خواب مرا بهراس میاندازد حضرت فرمود: باو بگو: تسبیحی بساز و سی و چهار بار الله اکبر بگو و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله، و ده بار بگو: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، بیده الخیر و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قدير.»

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از داود بن فرقد از برادرش که شهاب بن عبد ربه از او درخواست که از امام صادق (علیه السلام) پرسشی کند، به او گفت که: زنی است شب در خواب، مرا به هراس می اندازد. امام فرمود: در پاسخ او بگو: تسبیح بسازد و سی و چهار بار الله اکبر بگوید و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله، و بگو: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، بیده الخیر و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قدير. -ده بار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- داود بن فرقد از برادرش نقل می کند که «شهاب بن عبد ربه» از او درخواست کرد که از امام صادق علیه السلام پرسشی کند، به او گفت که:

زنى است كه شب در خواب، مرا به هراس مى اندازد. امام فرمود:

در پاسخ او بگو: تسبیح بخوان و سى و چهار بار الله اكبر بگو و سى و سه بار سبحان الله و سى و سه بار الحمد لله، و ده بار بگو: لا إله إلا الله- وحده لا شريك له- له الملك و له الحمد- يحيى و يميت و يميت و يحيى- بيده الخير و له اختلاف الليل و النهار- و هو على كل شىء قدير

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و المسباح بالكسر اسم لما يسبح به و يعلم به عدده كالمفتاح لما يفتح به، و المسبار لما يسبر به الجرح أى يمتحن غوره، و الحاصل أنه موافق للقياس لكن لم يذكره اللغويون و إنما ذكروا السبحة بالضم. قال فى المصباح السبحة خرزات منظومة، قال الفارابى: و تبعه الجوهري، و السبحة التى يسبح بها و هو يقتضى كونها عربية. و قال الأزهرى: كلمة مولدة و جمعها سبح مثل غرفة و غرف انتهى و صحف بعضهم، و قرأ سباحا بكسر السين مع أنه أيضا لم يرد فى اللغة و مخالف للنسخ المضبوطة و له اختلاف الليل و النهار أى تعاقبهما أو اختلاف مقدارهما باعتبار دخول كل منهما فى الآخر فى وقتين أو فى وقت واحد فى قطرين.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۰۲

## ٨- الحديث

٣٣٢٤/٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ أَتَاهُ ابْنُ لَهُ لَيْلَةً، فَقَالَ لَهُ (٩): يَا أَبَةَ (١٠)، أُرِيدُ أَنْ أَنَامَ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّ، قُلْ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (١١)، وَأَنْ مُحَمَّدًا (١٢) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَعُوذُ (١٣) بِعَظَمَةِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِعِزَّةِ (١٤) اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِسُلْطَانِ

ص: ٤٥٢

١-٧. «فزع»: هبّ وانتبه. يقال: فزع من نومه وأفزعتُهُ أنا، وكأنَّه من الفزع: الخوف؛ لأنَّ الذي يُنبئه لا يخلو من فزعٍ ما. النهاية، ج ٣، ص ٤٤٤ (فزع).

٢-٨. «المسباح»، بالكسر: اسم لما يسبح به ويعلم به عدده، كالمفتاح لما يفتح به، والمسبار لما يسبر به الجرح، أي يمتحن غوره. قال المجلسي: «والحاصل أنَّه موافق للقياس لكن لم يذكره اللغويون وإنما ذكروا السُّبْحَةَ بالضم». وقرأه الفيض: سباحا، وقال: «السباح، ما يسبح به ويعدّ به الأذكار». وردّه المجلسي؛ حيث قال: وصحّف بعضهم وقرأ: سباحا، بكسر السين مع أنَّه أيضا لم يرد في اللغة ومخالف للنسخ المضبوطة.

٣-٩. في «بر»: «فكبر».

٤-١٠. في «ز، ص، بس» وحاشية «ج»: «أربعة».

٥-١١. في «ب، ج، د، ص، بر، بس، بف» والوافي والوسائل: - «تسبيحة». وفي «ز»: «مسبحة».

٦-١٢. في الوسائل: + «وهو حيّ لا يموت».

٧-١٣. أى مجيء كل واحد منهما خلف الآخر، وتعاقبهما. المفردات للراغب، ص ٢٩٥ (خلف).  
وفى شرح المازندراني: «أى تعاقبهما، أو اختلاف مقدارهما باعتبار دخول كل منهما فى الآخر فى وقتين بل فى وقت واحد من جهتين». وكذا فى مرآة العقول، إلا أن فيه: «فى قطرين» بدل «من جهتين».

٨-١٤. الوافى، ج ٩، ص ١٥٨١، ح ٨٧٨٣؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٥٠، ح ٨٤١٣.

٩-١. فى «ب، ج، ص، بس، بف»: - «له».

١٠-٢. فى «د»: «أبت». وفى «بر» وحاشية «ج»: «أباه».

١١-٣. فى «بس»: + «وحده لا شريك له».

١٢-٤. فى «ز»: + «رسول الله».

١٣-٥. فى «بف»: «وأعوذ».

١٤-٦. فى «بس»: «بعز».

اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَعُوذُ بِعَفْوِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِغُفْرَانِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ (١) وَالْهَامَةِ (٢)، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ، بَلِيلٍ أَوْ نَهَارٍ، وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، وَمِنْ شَرِّ الصَّوَاعِقِ وَالْبَرَدِ؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ».

قَالَ مُعَاوِيَةُ (٤): فَيَقُولُ (٥) الصَّبِيُّ: الطَّيِّبُ (٦) عِنْدَ ذِكْرِ النَّبِيِّ (٧) الْمُبَارَكِ؟

قَالَ: «نَعَمْ يَا بَنِيَّ، الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ» (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

معاویة بن وهب گوید: شبی یکی از پسران حضرت صادق علیه السلام نزد او آمد و گفت: پدر جان میخواهم بخوابم، فرمود: پسر جانم بگو: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا (صلی الله علیه و آله) عبده و رسوله، اعوذ بعظمة الله و اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بسلطان الله، ان الله على كل شيء قدير و اعوذ بعفو الله و اعوذ بغفران الله و اعوذ برحمة الله من شر السامة و الهامة و من شر كل دابة صغيرة او كبيرة بلیل او نهار و من شر فسقة الجن و الانس و من شر فسقة العرب و العجم و من شر الصواعق و البرد، اللهم صل على محمد عبدك و رسولك». معاویة گوید: آن کودک هنگامی که نام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برده شد گفت: «الطيب المبارک» حضرت فرمود: آری پسر جانم الطیب المبارک.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از معاویة بن وهب که شبی یکی از پسران امام صادق (علیه السلام) نزد آن حضرت آمد و گفت: پدر جان، من می خواهم بخوابم، به او فرمود: ای فرزند جانم! بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده و رسوله. پناه برم به بزرگی خدا و پناه برم به عزت خدا و پناه برم به قدرت خدا و پناه برم به جلال خدا و پناه برم به سلطان خدا، راستی که خدا به هر چیز توانا است، و پناه برم به گذشت خدا و پناه برم به آمرزش خدا و پناه برم به رحمت خدا از شرّ هر گزنده و کشنده و از شرّ هر جاندار خرد و بزرگ در شب و روز، از شرّ بدکاران جنّ و انس و از شرّ بدکاران عرب و عجم و از شرّ صاعقه های سوزان و تگرگ، اللهم صل على محمد عبدك و رسولك. معاویة گوید: آن کودک در یادآوری پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفت: (الطيب) المبارک، امام فرمود: آری پسر جانم الطیب المبارک.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «معاویة بن وهب» می گوید که شبی یکی از پسران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: پدر جان، من می خواهم بخوابم، به او فرمود: ای فرزند! بگو: أشهد أن لا إله إلا الله - وأن محمداً صلى الله عليه و اله عبده ورسوله پناه می برم به بزرگی خدا و پناه می برم به عزت خدا و پناه می برم به قدرت خدا و پناه می برم به جلال خدا و پناه می برم به فرمانروائی خدا، راستی که خدا بر هر چیز تواناست، و پناه می برم به گذشت خدا و پناه می برم به آمرزش خدا و پناه می برم به رحمت خدا از شرّ هر گزنده و کشنده و از شرّ هر جاندار خرد و بزرگ در شب و روز، از شرّ بدکاران جنّ و انس و از شرّ بدکاران عرب و عجم و از شرّ صاعقه های سوزان و تگرگ، اللهم صلّ علی محمد عبدک و رسولک. معاویة گوید: آن کودک در یادآوری پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: (الطيب) المبارک، امام فرمود: آری پسر جانم الطیب المبارک.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و قال فی المصباح: الهامة ما له سم يقتل كالحية قاله الأزهری، و الجمع الهوام مثل دابة و دواب، و قد يطلق الهوام علی ما لا يقتل كالحشرات و منه حدیث كعب بن عجرة و قد قال علیه

السلام أيؤذيكم هوام رأسك و المراد القمل على الاستعارة بجامع الأذى، و قال السامة من الخشاش ما يسم و لا يبلغ أن يقتل بسمة كالعقرب و الزنبور فهي اسم فاعل، و الجمع سوام مثل دابة و دواب و نحو ذلك، قال في النهاية في الموضعين ثم قال، و في حديث ابن المسيب كنا نقول إذا أصبحنا نعوذ بالله من شر السامة و إلهامه، السامة هي هنا خاصة الرجل يقال سم إذ أخص انتهى. قوله فيقول الصبي أقول: هذا الكلام يحتمل وجوها. الأول أن الصبي لما بلغ في متابعة الدعاء الذي يلقيه عليه السلام عليه إلى لفظ رسولك أو إلى محمد زاد في وصفه من تلقاء نفسه الطيب المبارك و قرره أبوه عليه السلام عليه و كأنه عليه السلام كان يريد إلقائهما عليه فبادر الصبي و ذكرهما فاستحسنه و قرره عليه فالظرف معترض بين الوصفين كذا سمعنا من مشايخنا قدس الله أرواحهم. الثاني: أن يكون الطيب صفة للصبي، مدحه الراوي به و المبارك مقول القول و صفة للنبي فأضاف عليه السلام الطيب أيضا و قال صفه بهما فقل رسولك الطيب المبارك. الثالث: أن يكون بعكس السابق فيكون الطيب مفعول القول و المبارك و صفة للنبي و صفه الراوي به و سائر الكلام كما مر، و الأول أحسن الوجوه ثم الثاني.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠٣

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٣٢٥/٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ:

قَالَ لِي (٩) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيْتَ لَيْلَةً (١٠) حَتَّى

ص: ٤٥٣

١-٧ . «السامة» : ما يَسْم ولا يَقْتل مثل العقرب والزنبور ونحوهما . والجمع : سَوَامٌ . النهاية ، ج ٢ ، ص ٤٠٤ (سمم).

٢-٨ . «الهامة» : كل ذات سَمَّ يقتل . والجمع : الهوامُّ . وقد يقع الهوامُّ على ما يدبُّ من الحيوان وإن لم يقتل كالحشرات . النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٧٥ (همم).

٣-٩ . فى «ب ، د ، بس» والوفى : - «من» .

٤-١٠ . فى الوافى : «ابن وهب» بدل «معاوية» .

٥-١١ . فى «بف» : «يقول» . وفى شرح المازندرانى : «قوله : فيقول : استفهام ، والإخبار بعيد» .

٦-١٢ . فى قوله : «فيقول الصبى الطيب» وجوه : الأول : ما قاله الفيض : «ولعل معنى آخر الحديث أن الصبى إذا بلغ فى تكراره القول ذكر النبى صلى الله عليه وآله وسلم زاد فى وصفه من تلقاء نفسه : الطيب المبارك ، وقرّر عليه أبوه عليه السلام ، فالظرف بين الوصفين معترض» . الثانى : أن يكون «الطيب» مرفوعاً صفة ل «الصبى» ، مدحه الراوى به . و«المبارك» فى الموضوعين مقول القول وصفة ل «النبى» فأضاف عليه السلام الطيب أيضاً وقال : صفه بهما فقل : رسولك الطيب المبارك . الثالث : عكس السابق ف «الطيب» منصوب مقول القول ، و«المبارك» الأول صفة ل «النبى» وصفه الراوى به فأضاف عليه السلام ، إلى آخر ما مرّ . قالهما المازندرانى . وأحسن الوجوه عند المجلسى الأول ثم الثانى . راجع : شرح المازندرانى ، ج ١٠ ، ص ٣٠٥ ؛ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٨٣ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٠٣ .

٧-١٣ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندرانى والوفى . وفى المطبوع : + «[الطيب]» .

٨-١ . راجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الحرز والعودة ، ح ٣٤٢٢ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٨٢ ، ح ٨٧٨٧ .

٩-٢ . فى «ز ، بر» وحاشية «ج» : - «لى» .

١٠-٣ . فى مرآة العقول : «إن استطعت ، إن شرطية والجزاء محذوف وهو فاعل أو نحوه . «أن لاتبيت ليلة» أى لاتنام مجازاً على الأشهر ، أو لاتفعل فعلاً فى ليلة حتى تتعوّذ ، أو لاتمضى عليك



لیله ، فلو فعله آخر الليل أيضا كان حسنا . وقيل : أصله دخول الليل ... وقيل : حتى ، هنا للاستثناء»

تَعَوَّذَ (١) بِأَحَدِ عَشَرَ حَرْفًا « قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهَا، قَالَ: "قُلْ: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ، ٥٣٨ / ٢  
وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمَالِ (٢) اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِدَفْعِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِمَنْعِ اللَّهِ،  
وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِمُلْكِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ  
شَرِّ مَا خَلَقَ وَ بَرَأَ (٣) وَ ذَرَأًا؛ وَ تَعَوَّذَ بِهِ (٤) كُلَّمَا شِئْتَ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق بمن فرمود: اگر بتوانی هیچ شبی نخوابی تا بیازده کلمه پناه ببری، عرض کردم: مرا از آن (یازده کلمه) آگاه فرما، فرمود. بگو: «اعوذ بعزة الله، و اعوذ بقدره الله، و اعوذ بجلال الله، و اعوذ بسلطان الله، و اعوذ بجمال الله، و اعوذ بدفع الله، و اعوذ بمنع الله، و اعوذ بجمع الله، و اعوذ بملك الله، و اعوذ بوجه الله، و اعوذ برسول الله (صلى الله عليه وآله) من شر ما خلق و برأ و ذرأ». و بدان پناه گیر هر زمان که خواهی. (یعنی اختصاص بوقت معینی ندارد در هر وقت از شب و روز بخوانی خوبست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٣١٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از مفضل بن عمر که امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: اگر بتوانی هیچ شبی نخوابی تا به یازده جمله خود را در پناه خدا گذاری؟ گفتم: آنها را به من بفرمائید، فرمود: بگو: أعوذ بعزة الله و أعوذ بقدرة الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بسلطان الله و أعوذ بجمال الله و أعوذ بدفع الله و أعوذ بمنع الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ بملك الله و أعوذ بوجه الله و أعوذ برسول الله من شر ما خلق و برا و ذراً. - و پناه گیر بدان هر وقت بخواهی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «مفضل بن عمر» گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمود: اگر بتوانی هیچ شبی نخوابی تا با یازده جمله خود را در پناه خدا قرار دهی؟ گفتم: آنها را به من بیاموزید.

بگو: أعوذ بعزة الله- و أعوذ بقدرة الله- و أعوذ بجلال الله- و أعوذ بسلطان الله- و أعوذ بجمال الله- و أعوذ بدفع الله- و أعوذ بمنع الله- و أعوذ بجمع الله- و أعوذ بملك الله- و أعوذ بوجه الله- و أعوذ برسول الله صلى الله عليه و اله من شر ما خلق و برا و ذراً.

و پناه گیر بدان هر وقت بخواهی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور: إن استطعت أن شرطية و الجزاء محذوف و هو فافعل أو نحوه أن لا تبيت ليلة أى لا تنام مجازا على الأشهر أو لا تفعل فعلا فى ليلة حتى تتعود أولا تمضى عليك ليلة فلو فعله آخر الليل أيضا كان حسنا و قيل أصله دخول الليل قال فى القاموس: بات يفعل كذا يبيت و يبات بيتا و بياتا و مبيتا و بيتوتة أى يفعله ليلا و ليس من النوم و من أدركه الليل فقد بات و قد بت. القوم و بهم و عندهم و إباتة الله أحسن بيته بالكسر أى إباتة و بيت الأمر دبره ليلا و الغدو أوقع بهم ليلا و قال فى المصباح بات يبيت بيتوتة و مبيتا و مباتا فهو بائت و لذلك معنيان أشهرهما اختصاص ذلك الفعل بالليل كما اختص الفعل فى ظل بالنهار، فإذا قلت بأن يفعل كذا فمعناه فعله بالليل و لا يكون إلا مع سهر الليل، و عليه قوله تعالى

(وَ الَّذِينَ يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا) . و قال الأزهري قال الفراء بات الليل إذا سهر الليل كله فى طاعة أو معصية، و قال الليث من قال بات بمعنى نام فقد أخطأ، ألا ترى أنك تقول بات يرعى النجوم و معناه ينظر إليهما و كيف ينام من يراقب النجوم و قال ابن القوطية أيضا، و تبعه السر قسطنطين و ابن القطاع بات يفعل كذا إذا فعله ليلا و لا يقال بمعنى نام، و المعنى الثانى يكون بمعنى صار يقال بات بموضع كذا أى صار به سواء كان فى ليل أو نهار، و على هذا قول الفقهاء بات عند امرأته ليلة أى صار عندها سواء حصل معه نوم أو لا، و قال فى النهاية: كل من أدركه الليل فقد بات يبيت نام أو لم ينم انتهى، و قيل حتى هنا للاستثناء. و أقول: تعود يحتمل أن يكون كتقول أو من باب التفعّل بحذف إحدى التائين و قيل الباء فى بأحد للآلة و إطلاق الحرف على الكلمة و الكلام شائع و تعود به يحتمل الأمر و المضارع من التفعّل، و المضارع من باب نصر، و الحاصل أنه ينبغى قراءته فى كل حال و فى كل زمان من الليل و النهار و قد مر شرح سائر أجزاء الدعاء.

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۳۲۶/۱۰. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، قَالَ: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِذَا أُوتِيَ إِلَى فِرَاشِكَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَضَعْتُ جَنْبِيَ الْأَيْمَنَ لِلَّهِ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا لِلَّهِ (۶) مُسْلِمًا (۷)، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

خالد بن نجیح گوید: حضرت صادق علیه السلام میفرمود: هر گاه بستر خود رفتی بگو: «بسم الله وضعت جنبی الایمن [لله] علی ملة ابراهیم حنیفا لله مسلما و ما انا من المشرکین».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از خالد بن نجیح از امام صادق (علیه السلام) که می فرمود: هر گاه به بستر خود رفتی بگو: به نام خدا، پهلوی راستم را بر بستر نهادم (برای خدا) بر کیش ابراهیم، با اخلاص نسبت به خدا با عقیده مسلمانان، و من نیستم از مشرکان.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٢١١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١٠- خالد بن نجیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

هرگاه به بستر خود رفتی بگو:

به نام خدا، پهلوی راستم را بر بستر نهادم (برای خدا) بر کیش ابراهیم، با اخلاص نسبت به خدا با عقیده مسلمانان، و من از مشرکان نیستم.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٥٢٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. بسم الله أى أبتدئ باسم الله أو أنام مستعينا به وضعت جنبى الأيمن لله قد تواترت الروايات معنى من طرق الخاصة و العامة على استحباب النوم على الجنب الأيمن قال عياض: لما فى التيامن من البركة و فى اسمه من الخير، و أيضا فى النوم على الأيمن سرعة التيقظ لأن القلب فى الجانب الأيسر فإذا نام كذلك يبقى القلب معلقا إلى جهة الأيمن و إذا نام على الأيسر استغرقه النوم و لا ينتبه إلا بعد حين، و أما الدعاء المذكور فلأنه تجديد عهد إذ قد يموت فى نومته تلك كذا قيل

على ملة إبراهيم أى كائنا على ملته و الحنيف المسلم المائل إلى الدين المستقيم و الحنف محرقة،  
الاستقامة و منه قوله دين محمد حنيف أى مستقيم لا عوج فيه، و فى الخبر فى قوله تعالى

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا)

قال أمره أن يقيم وجهه إلى القبلة ليس فيه شىء من عبادة الأوثان خالصا مخلصا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠٥

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٣٢٧/١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ  
سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلْيَقُلْ: سُبْحَانَ (٩) رَبِّ النَّبِيِّينَ، وَإِلَيْهِ  
الْمُرْسَلِينَ، وَرَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى، وَهُوَ

ص: ٤٥٤

---

١- ٤ . فى مرآة العقول : «تعوذ ، يحتمل أن يكون كتقول ، أو من باب التفعّل بحذف إحدى التائين»

٢- ٥ . فى «ز» : «بكمال» .

٣- ٦ . فى «ز» : «فبراً» . وفى «بر» : «وذراً وبراً» . و«البرء» : الخلق . برأ الله الخلق يبرؤهم برءاً ،  
فهو بارئ . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ١٤٥ (برأ) . وذراً الله الخلق يذروهم ذرءاً : إذا خلقهم ،  
وكان الذرء مختصّ بخلق الذرية . النهاية ، ج ٢ ، ص ١٥٦ (ذراً).

- ۴-۷. فی مرآة العقول : «وتعوّذ به ، یحتمل الأمر والمضارع من التفعّل ، والمضارع من باب نصر».
- ۵-۸ . الکافی، کتاب الدعاء، باب الحرز والعوذة، ح ۳۴۲۲، بسند آخر، مع اختلاف وزيادة.
- وراجع: الکافی، باب الدعاء للعلل والأمراض، ح ۳۴۰۹ الوافی، ج ۹، ص ۱۵۸۳، ح ۸۷۸۸.
- ۶-۱ . فی «د، بر» : - «لله» .
- ۷-۲ . فی «ج، ز، بف» وحاشیة «د، بر» والوافی : «مسلماً لله» .
- ۸-۳ . الخصال، ص ۶۳۱، ح ۱۰، بسند آخر عن أبي عبدالله، عن آبائه، عن أميرالمؤمنين عليهم السلام . تحف العقول، ص ۱۲۰، عن أميرالمؤمنين عليه السلام، وفيهما ضمن حديث أربعمائة، مع اختلاف الوافی، ج ۹، ص ۱۵۸۱، ح ۸۷۸۴.
- ۹-۴ . فی الوافی والبحار : + «الله» .

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>(۱)</sup> " يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : صَدَقَ عَبْدِي وَشَكَرَ".<sup>(۲)</sup>

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جراح مدائنی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: چون یکی از شماها شب از خواب برخاست پس بگوید: «سبحان ربّ النبیین و اله المرسلین و ربّ المستضعفین، و الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدير». خدای عز و جل فرماید: بنده من راست گفت و شکر گزارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از جرّاح مدائنی از امام صادق (علیه السّلام) فرمود: هر گاه یکی از شماها شب از خواب برخاست باید بگوید: سبحان ربّ النّبیین و آله المرسلین و ربّ المستضعفین. (مقصود از آنها امامانند (علیهم السّلام) - از مجلسی ره) و الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو علی کلّ شیء قدیر. خدا عز و جل می فرماید: بنده من راست گفت و شکر گزارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- جرّاح مدائنی نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود:

هرگاه یکی از شماها شب از خواب برخاست باید بگوید:

سبحان ربّ النّبیین - و إله المرسلین و ربّ المستضعفین - و الحمد لله الذی یحیی الموتی - و هو علی کلّ شیء قدیر. خدای عزّ و جلّ می فرماید:

بنده من راست گفت و شکر گزارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۵

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسي]:

: مجهول. ورب المستضعفين على بناء المفعول أى الأئمة الطاهرين الذين استضعفهم المخالفون  
فى الأرض إشارة إلى قوله تعالى

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

وقد مرت الأخبار فى أنها نزلت فيهم عليهم السلام، ويحتمل التعميم ليشمل غيرهم من شيعتهم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٠٥

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٣٢٨/١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا قُمْتَ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ، فَقُلْ: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي  
لِأَعْمَدِهِ وَأَعْبُدَهُ"؛ فَإِذَا سَمِعْتَ صَوْتَ (٣) الدِّيكَ (٤)، فَقُلْ: "سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ (٥) رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ  
الرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ (٦)، عَمِلْتُ سُوءًا، وَظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاعْفِرْ  
لِي؛ فَإِنَّهُ (٧) لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ"؛ فَإِذَا قُمْتَ، فَانظُرْ فِي (٨) آفَاقِ السَّمَاءِ، وَقُلْ: اللَّهُمَّ (٩) لَا  
يُؤَارِي مِنْكَ (١٠) لَيْلٌ (١١) دَاجٍ (١٢)، وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ (١٣)، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ

ص: ٤٥٥

- ٢-٦ . الفقيه، ج ١، ص ٤٨٠، ح ١٣٨٨، معلقاً عن جرّاح المدائني الوافي، ج ٩، ص ١٥٩١، ح ٨٨٠٢؛ البحار، ج ٨٧، ص ١٨٧، ح ٣ .
- ٣-٧ . فى الفقيه، ح ١٣٩٢ : «صراخ» .
- ٤-٨ . فى الكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : «الديوك» .
- ٥-٩ . فى التهذيب : + «ربنا و» . و«القدّوس» : الطاهر المنزّ عن العيوب . و«سبّوح قدّوس» : يُرويان بالضمّ والفتح ، والفتح أقيس والضمّ أكثر استعمالاً ، وهو من أبنية المبالغة . والمراد بهما التنزيه . النهاية، ج ٢ ، ص ٣٣٢ (سبح) ؛ وج ٤ ، ص ٢٣ (قدس) .
- ٦-١٠ . فى الكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : + «لاشريك لك» . وفى الفقيه، ح ١٣٩٢ : «سبحانك وبحمدك» بدل «وحدك» .
- ٧-١ . فى الكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : «وارحمنى ، إنّه» بدل «فإنّه» . وفى الفقيه، ح ١٣٩٢ : «إنّه» .
- ٨-٢ . فى «بر» وحاشية «ج» وشرح المازندراني والوافى ومرآة العقول : «إلى» .
- ٩-٣ . فى الوافى والكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : + «إنّه» .
- ١٠-٤ . فى مرآة العقول والكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : «عنك» .
- ١١-٥ . فى «بس» : - «ليل» .
- ١٢-٦ . فى «ج ، ز» والكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب : «ساج» . أى ساكن . و«الدّجى» : الظلمة . يقال : دَجَا الليلُ يدجو دُجُوًا وليلة داجية . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٣٣٤ (دجا) . وفى مرآة العقول : «ليل داج ، بالتخفيف من المعتلّ اللام من دجا الليلُ دجوًا ، إذا أظلم وتمّت ظلمته . وربّما يقرأ بالتشديد . قال فى القاموس : دَجَّ : أرخى الستر ، والدُّجج بضمّتين : شدّة الظلمة كالدُّجّة ، وليلة دَيْجُوج ودَجْداجة . انتهى . والأوّل أظهر» . وراجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٢٩٣ (دجج) .
- ١٣-٧ . فى مرآة العقول : «والأبراج ، الأظهر عندى أنّه جمع بَرَج بالتحريك ، أى ذات كواكب تيرة حسنة المنظر . آ قال فى القاموس : البَرَج محرّكة : المجيد الحسن الوجه ، أو المضىء البين المعلوم . والجمع : أبراج . وقال : البُرَج بالضمّ : الركن والحصن ، وواحد بروج السماء . انتهى . وزعم الأكثر

أنه جمع برج ؛ لقوله تعالى: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» [البروج (٨٥): ١] وهو بعيد ؛ إذ هو يجمع في الغالب على بروج وإن قيل : إنه يجمع على أبراج» . وراجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٢٨٣ (برج).

مَهَادٍ (١) ، وَلَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ، وَلَا بَحْرٌ لُجِّيٌّ (٢) تُدَلِّجُ (٣) بَيْنَ يَدَيْ الْمُدَلِّجِ مِنْ خَلْقِكَ ، تَعَلَّمَ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (٤) ، غَارَتِ (٥) النُّجُومُ ، وَنَامَتِ الْعُيُونُ ، وَأَنْتَ

ص: ٤٥٦

١- ٨ . فى شرح المازندراني : «الظاهر أنّ «مهادا» هنا جمع مُهد أو مهدة ، بالضمّ فيهما ، وهو ما ارتفع من الأرض أو ما انخفض منها فى سهولة واستواء. والمعنى : لا يسترعنك أرض ذات أتلال عالية وجبال راسية ، أو ذات أقطاع مستقيمة ممهّدة وأمكنة مستوية ومنبسطة» . وفى الوافى : «المهاد بكسر الميم بمعنى الفراش ، أى ذات أمكنة مستوية ممهّدة» . وقيل غير ذلك . وراجع أيضا مرآة العقول .

٢- ٩ . لُجَّةُ الْبَحْرِ : تردّد أمواجه . وبحر لُجِّيٌّ : منسوب إلى لُجَّةِ الْبَحْرِ . المفردات للراغب ، ص ٧٣٦ (لجّ) . وفى شرح المازندراني : «أى بحر عظيم متلاطم كثير الماء ، بعيد الغور ؛ منسوب إلى اللُّجّ أو اللُّجّة بضم اللام فيهما وشدّ الجيم ، وهو معظم الماء . ويجوز كسر اللام فى : لُجِّيٌّ بِاتِّبَاعِ الْجِيمِ» .

٣- ١٠ . فى «ج ، ز ، ص ، بر» : «يدلج» . وقال ابن الأثير : «يقال : أدلج بالتخفيف ، إذا سار فى أول الليل ، وأدلج بالتشديد إذا سار من آخره ... ومنهم من يجعل الإدلاج لليل كلّ» . وقال المجلسى : «وأقول : المضبوط فى الدعاء التخفيف ، والتشديد أنسب» . وأمّا المعنى ، فقال المازندراني : «ومعناه : تتوجّه إلى من يتوجّه إليك وتتقرّب إلى من يتقرّب منك بالفرائض والنوافل ... وقال الشيخ فى المفتاح : معناه أنّ رحمتك وتوفيقك وإعانتك لمن توجه إليك وعبدك صادرةً عنك قبل توجهه إليك وعبادته لك ؛ إذ لولا رحمتك وتوفيقك وإيقاعك ذلك فى قلبه لم يخطر ذلك بباله ، فكأنك

سريت إليه قبل أن يسرى هو إليك» ، وقال المجلسي : «وقال رحمه الله في الهامش : وبعض المحدثين فسّر الإدلاج في هذا الحديث بالطاعات والعبادات في أيام الشباب ؛ فإنّ سواد الشعر يناسب الليل ، فالعبادة فيه كأنّها إدلاج . انتهى . وأقول : ... ويحتمل أن يكون المعنى أنّ اللطافك ورحماتك تزيد على عبادته لك ... وقال والدي رحمه الله : في أكثر نسخ التهذيب : يدلج ، بالياء على صيغة الغائب ، فيحتمل أن يكون صفة للبحر ؛ إذ السائر في البحر يظنّ أنّ البحر متوجّه إليه يتحرّك نحوه . ويمكن أن يكون التفاتا فيرجع إلى المعنى الأوّل» . راجع : النهاية، ج ٢ ، ص ١٢٩ (دلج) ؛ مفتاح الفلاح ، ص ٢٢٩ ؛ شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٠٧ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣١٠ - ٣١١ .

٤-١ . إشارة إلى الآية ١٩ من سورة غافر (٤٠) : «يَعْلَمُ خَالَءَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» .  
٥-٢ . في «بر» : «وغارت» . يقال : غار الماء ، أى ذهب في الأرض وسفل فيها ، وغارت الشمس ، أى غربت . قال الشيخ البهائي : «غارت النجوم ، أى تسفلت وأخذت في الهبوط والانخفاض بعد ما كانت في الصعود والارتفاع ، واللام للعهد ؛ ويجوز أن يكون بمعنى غابت» . أنظر : الصباح ، ج ٢ ، ص ٧٧٤ (غور) ؛ مفتاح الفلاح ، ص ٢٣٠ . وانظر أيضا : الوافي ، ج ٧ ، ص ٣٤٤ .

الْحَيُّ الْقَيُّومُ، لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ، سُبْحَانَ رَبِّيَ (١) رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَإِلَهُ الْمُرْسَلِينَ (٢)، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٣) . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

زراره از حضرت باقر عليه السلام حديث كند كه فرمود: چون شب از خواب برخاستی بگو: «الحمد لله الذي رد على روحى لا حمده و أعبده». و چون بانگ خروس را شنیدی بگو: «سبوح قدوس رب الملائكة و الروح سبقت رحمتك غضبك لا اله الا انت وحدك عملت سوءا و ظلمت نفسى فاغفر

لی فإنه لا یغفر الذنوب الا أنت». و چون برخاستی در کرانه های آسمان نگاه کن و بگو: «اللهم لا یواری منک لیل داج و لا سماء ذات ابراج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر لَجّیّ تدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنة الأعین و ما تخفی الصدور غارت النجوم و نامت العیون و انت الحی القيوم لا تأخذک سنة و لا نوم سبحان ربی رب العالمین و اله المرسلین و الحمد لله رب العالمین».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: چون شب از خواب برخاستی بگو: سپاس از آن خدا است که جانم را به من باز گردانید تا او را سپاس گویم و بپرستم. چون آواز خروس شنیدی، بگو: سُبوح قدّوس ربّ الملائکة و الروح. رحمت بر خشت پیشدستی کرده است، نیست شایسته پرستشی جز تو، یگانه ای، من بد کردم و به خود ستم کردم، مرا بیامرز زیرا گناهان را نیامرزد جز تو. چون برخاستی، در کرانه های آسمان بنگر و بگو: بار خدایا از تو نهان نسازد (چیزی را) شبِ تار و نه آسمانِ برج دار و نه زمینِ بستر گذار و نه تاریکی های بر هم و درهم و نه دریای ژرف، در پیشِ شب روان خلقت، شب روی کنی، و بدانی خیانت دیده ها و آنچه را نهان سازند سینه ها، اختران به سرایش رفتند و دیده ها به خواب اندر شدند و توئی زنده و پاینده، نه چرتت گیرد و نه خوابت برد، منزّه باد پروردگار من پروردگار جهانیان و معبود مرسلان و سپاس از آن خداوند عالمیان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام باقر علیه السلام فرمود:

چون شب از خواب برخاستی بگو: سپاس از آن خداست که جانم را به من بازگردانید تا او را سپاس گویم و پرستش کنم. چون آواز خروس شنیدی، بگو: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ رَحْمَتٌ بِرِخْشَمَتِ پِيشْدَسْتِي كَرْدِه اسْت، نِسْت شَايِسْتَهٗ پَرَسْتَشِي جَز تُو، يِگَانِه اِي، مَن بَد كَرْدَم وَ بِه خُود سْتَم نَمُوم، مَرَا بِيَا مَرَز زِيْرَا كِنَا هَا ن را جَز تُو نِيَا مَرَزْد. چون برخاستی، در کرانه های آسمان بنگر و بگو: بار خدایا از تو نهان نسازد (چیزی را) شب تار و نه آسمان برج دار و نه زمین بستر گذار و نه تاریکی های درهم و برهم و نه دریای ژرف، در پیش شب روان خلقت، شب روی کنی، و بدانی خیانت دیده ها و آنچه را نهان سازند سینه ها، اختران به سراشیب رفتند و دیده ها به خواب اندر شدند و تویی زنده و پاینده، نه چرتت گیرد و نه خوابت برد، منزه باد پروردگار من پروردگار جهانیان و معبود مرسلان و سپاس از آن خداوند عالمیان.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و كان المراد برد الروح كمال تصرفه في البدن و اشتغال المشاعر الظاهرة بأعمالها و قد مر الكلام في السبوح و القدوس، و الروح، و الاشتغال بالدعاء و الذكر في هذا الوقت لما ورد في الأخبار الكثيرة من طرق الخاصة و العامة، إن لله ديكا عرفه تحت العرش و رجلاه في تخوم الأرضين السابعة السفلى إذا كان في الثلث الأخير من الليل سبح الله تعالى ذكره بصوت يسمعه كل شيء ما خلا الثقلين الجن و الإنس، فتصيح عند ذلك ديكة الدنيا، و في بعض الأخبار أن الديك

رأسه عند العرش و هو ملك من ملائكة الله تعالى و رجلاه فى تخوم الأرض السابعة السفلى مضى مصعدا حتى انتهى قرنه إلى العرش و هو يقول سبحانك ربى، و لذلك الديك جناحان إذا نشرهما جاوز المشرق و المغرب فإذا كان فى آخر الليل نشر جناحيه و خفق بهما و صرخ بالتسبيح و هو يقول سبحان الله الملك القدوس الكبير المتعال القدوس لا إله إلا هو الحى القيوم فإذا فعل ذلك سبحت ديكة الأرض كلها و خفقت بأجنحتها و أخذت فى الصراخ فإذا سكن ذلك الديك فى المساء سكنت الديكة فى الأرض فإذا كان فى بعض السحر نشر جناحيه تجاوز المغرب و المشرق و خفق بهما و صرخ بالتسبيح (سبحان الله العظيم سبحان الله العزيز القهار سبحان الله ذى العرش المجيد سبحان الله رب العرش الرفيع) فإذا فعل ذلك سبحت ديكة الأرض فإذا هاج هاجت الديكة فى الأرض تجاوبه بالتسبيح و التقديس لله تعالى و لذلك الديك ريش أبيض كأشد بياض رأيته قط، و له زغب أخضر تحت ريشه الأبيض كأشد خضرة رأيتها قط، و روى الصدوق فى التوحيد عن أمير المؤمنين عليه السلام فى تفسير قوله تعالى

(وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ)

مثل ذلك و أن المراد بالطير الديكة و الأخبار فى ذلك كثيرة فظهر أن التسبيح عند سماع أصواتها موافقة لها فى التسبيح. و من طريق العامة عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم قال إذا سمعتم صياح الديك فاسألوا الله من فضله فإنها رأت ملكا قال عياض إنما أمرنا بالدعاء حينئذ لتؤمن الملائكة و تستغفر و تشهد للداعى بالتضرع و الإخلاص، و قال القرطبي: و لرجاء القبول و قيل الفاء فى قوله فاغفر للتفريع على الإقرار بالوحدانية و الاعتراف بالذنوب و الفاء فى قوله فإنه للبيان و الضمير للشأن. إلى أفاق السماء أى ما ظهر من نواحيها، فى المصباح الأفق بضم التين الناحية من الأرض و من السماء و الجمع آفاق انتهى، و النظر إليها للعبرة و التفكير فى آثار عظمته و قدرته سبحانه و قيل لملاحظة الوقت لا يوارى عنك أى لا يستر عنك من الموارد و هى الستر ليل داج بالتخفيف من المعتل اللام من دجى الليل دجوا إذا أظلم و تمت ظلمته و ربما يقرأ بالتشديد قال فى القاموس دج أرخى الستر و الدجج بضم التين شدة الظلمة كالدجة و ليلة ديجوج و دجاجة انتهى، و الأول أظهر و فى بعض

كتب الدعاء و الحديث ساج بالسين و هو إما بالتخفيف كما صححه الشيخ البهائي (قدس سره) فى مفتاح الفلاح قال ساج بالسين المهملة و أخره جيم اسم فاعل من سجي بمعنى ركد و استقر، و المراد ليل راكد ظلامه مستقر قد بلغ غايته انتهى. و أقول: يؤيد هذه النسخة قوله تعالى

(وَ اللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ)

قال البيضاوى أى سكن أهله أو ركد ظلامه من سجي البحر سجوا إذا سكنت أمواجه و أما بالتشديد من السبح بمعنى التغطية و هو بعيد و الأبراج الأظهر عندى أنه جمع برج بالتحريك أى ذات كواكب نيرة حسنة المنظر قال فى القاموس: البرج محركة المجيد الحسن الوجه أو المضىء البين المعلوم و الجمع أبراج، و قال البرج بالضم الركن و الحصن و واحد بروج السماء انتهى، و زعم الأكثر أنه جمع برج لقوله تعالى

(وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ)

و هو بعيد إذ هو يجمع فى الغالب على بروج، و إن قيل أنه يجمع على أبراج، قال فى مصباح اللغة برج الحمام مأواه و البرج فى السماء قيل منزل القمر و قيل الكوكب العظيم و قيل باب السماء و الجمع فيهما بروج و أبراج و لا أرض ذات مهاد أى أمكنة مستوية ممهدة للقرار قال فى القاموس المهاد الموضع مهياً للصبى و يوطأ و الأرض و الفراش (و)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا

( أى بساطاً ممكناً للسلوك فيه و لبئس المهاد أى ما مهد لنفسه فى معاده انتهى. و يحتمل أن يكون المعنى صاحبة هذا الاسم أو هذه الصفة و الحالة فىكون شبيهاً بالتجريد، و قيل: الظاهر أن مهادا هنا جمع مهد أو مهدة بالضم فيهما و هما ما ارتفع من الأرض أو ما انخفض منها فى سهولة و استواء و المعنى لا يستر عنك أرض ذات أتلال عالية، و جبال رأسيه أو ذات أقطاع مستقيمة ممهدة و أمكنة



مستوية منبسطة انتهى. وقيل: هو جمع مهد وهو الموضع المستوي، هو إشارة إلى أن الأرض لما كانت مستوية احتاجت إلى الجبال لرفع تزلزلها كما قال تعالى

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا)

فالمراد أن الجبال التي حصلت بسبب استواء الأرض لا توارى عنك ما وراءها، ولا يخفى ما فيه. وقال الشيخ البهائي (ره) في المفتاح ذات مهاده بكسر أوله جمع ممهود أي ذات أمكنة مستوية ممهدة واعترض عليه بأن ما ذكره (قدس سره) من كون مهاده جمع ممهود لا يعرف مأخذه ولا وجه صحته، بل هو مخالف للسمع والقياس. أما الأول: فلان المذكور في التفاسير أن مهاده مفرد قال في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا)

أي وطأ وقرارا ومهيا للتصرف فيه من غير إذنه، وقيل: مهاده أي بساطا وقال صاحب الكشاف مهاده أي فراشا وقال في القاموس: المهاده ككتاب الفراش جمعه أمهدة ومهد و

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا)

أي بساطا ممكنا للسلوك

(وَلَيْسَ الْمِهَادُ)

أي ما مهد لنفسه في معاده وذكر فيه أن المهاده جاء بمعنى المهد وهو الموضع الذي يهبط للصبي ويوطأ له. وأما الثاني: أعني مخالفة القياس فلان قياس الصفة مثل اسم الفاعل والمفعول مطلقا أن يجمع جمع الصحيح، فإن كانت صفة لمذكر يعقل فيه الواو والنون، نحو منصورون وإن كانت صفة لمذكر لا يعقل أو المؤنث مطلقا فبالألف والتاء كمرفوعات ومنصورات، وأما جمع التكسير فغير قياس إلا ما كان على فاعل بل قليل موقوف على السماع كميامين ومشاييم فقياس ممهود أن يجمع

على ممهودات و لو جمع جمع تكسير لا على الشذوذ يجب أن يقال مماهيد، و أما جمعه على مهاد فبعيد غاية البعد، و لو قلنا بجمعية مهاد فالأولى أن يقال: أنه جمع مهد لأن فعلا يجمع على فعال كجبل و جبال، و نعل و نعال، و رحل و رحال انتهى. قوله عليه السلام و لا بحر لجى قال فى المفتاح بضم اللام و قد يكسر و تشديد الجيم المكسورة المشددة أى عظيم انتهى، و فى القاموس: لجة البحر معظمه و منه بحر لجى، و أقول: هذه الفقرة و التى قبلها إشارة إلى قوله تعالى فى سورة النور

(أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ)

قال البيضاوى: أى عميق منسوب إلى اللجج و هو معظم الماء،

(يَغْشَاءُ)

يغشى البحر

(مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ)

أى أمواج مترادفة متراكمة

(مِنْ فَوْقِهِ)

من فوق الموج الثانى

سَحَابٌ

غطى النجوم و حجب أنوارها و الجملة صفة أخرى للبحر

(كَظُلُمَاتٍ)

أى هذا ظلمات

(بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا)

لم يقرب أن يراها فضلا أن يراها. قوله عليه السلام تدلج بين يدي المدلج من خلقك قال فى القاموس: الدلج محرّكة و الدلجة بالضم و الفتح السير من أول الليل، و قد أدلجوا فإن ساروا فى آخر الليل فأدلجوا بالتشديد، و فى المصباح أدلج إدلاجا مثل أكرم إكراما مسار الليل كله فهو مدلج، و به سمى و منه أبو قبيلة من كنانة، و منهم القافة فإن خرج آخر الليل فقد أدلج بالتشديد انتهى. و أقول: المضبوط فى الدعاء التخفيف و التشديد أنسب، و الكفعمى (ره) فى البلد الأمين عكس و نسب التخفيف إلى آخر الليل و لعله من سهو قلمه و قال فى المفتاح: الإدلاج السير بالليل و ربما يختص بالسير فى أوله، و ربما يطلق الإدلاج على العبادة فى الليل مجازا لأن العبادة سير إلى الله تعالى و قد فسر بذلك قول النبى فيه من خاف أدلج، و من أدلج بلغ المنزل، و معنى تدلج بين يدي المدلج أن رحمتك و توفيقك و أعانتك لمن توجه إليك و عبدك صادرة عنك قبل توجهه إليك و عبادته لك إذ لو لا رحمتك و توفيقك و إيقاعك ذلك فى قلبه لم يخطر ذلك بباله فكأنك سرّيت إليه قبل أن يسرى هو إليك و قال (ره) فى الهامش و بعض المحدثين فسر الإدلاج فى هذا الحديث بالطاعات و العبادات فى أيام الشباب فإن سواد الشعر يناسب الليل فالعبادة فيه كأنها إدلاج انتهى. و أقول: علقها على قوله صلى الله عليه و آله و سلم من خاف أدلج لما روى عن محمد بن الحنفية فى تفسير هذا الخبر أن مراده صلى الله عليه و آله و سلم من خاف الله و اليوم الآخر اجتهد فى العبادة أيام شبابه و قوته و سواد شعره فقد كنى عن العمل فى الشباب بالدلج و هو السير بالليل كما يكنى عن الشيب بالصبح و أقول فى الدعاء، و يحتمل أن يكون المعنى أن الطافك و رحمتك تزيد على عبادته لك كما ورد فى الحديث القدسى، من تقرب إلى شبرا تقربت إليه ذراعا و من تقرب إلى ذراعا تقربت إليه باعا. و قال والدى (ره) فى أكثر نسخ التهذيب يدلج بالياء على صيغة الغائب فيحتمل أن يكون صفة للبحر إذ السائر فى البحر يظن أن البحر متوجه إليه يتحرك نحوه و يمكن أن يكون التفاتا فيرجع إلى المعنى الأول تعلم

خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

الخائنة أما اسم فاعل أى النظرة الخائنة الصادرة عن الأعين، أو الخائنة مصدر كالعافية أى خيانة الأعين وهى النظر إلى ما لا يجوز و الغمز بها

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

خطورتها ومضمراتها غارت النجوم أى تسفلت وأخذت فى الهبوط والانخفاض بعد ما كانت أخذه فى الصعود والارتفاع واللام للعهد، ويجوز أن يكون بمعنى غابت بأن يكون المراد بها النجوم التى كانت فى أول الليل فى وسط السماء و نامت العيون أى هذا وقت اليأس عن المخلوقين و التوسل برب العالمين وقيل: كأنه تأسف على الغفلة عن مشاهدة هذا الصنع الغريب و التدبير العجيب و أنت الحى القيوم أى الفعال المدرك للأشياء كما هى، و القائم على كل شىء برعايته و حفظه و إصلاحه و تدبيره. و أقول: حاصل هذه الفقرات، التنبيه على التوسل بقاضى الحاجات، و قطع الرجاء عن غيره، فإن الناس قد يتوسلون بالكواكب و النظرات و الساعات فنبه بهبوطها و غيبتها على عجزها و ضعفها، و كونها مسخرة لرب قاهر كما قال الخليل عليه السلام

(لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ)

و قد يلجأون إلى الأقوياء من المخلوقين لزعمهم أنهم قادرون على كل ما يريدون فيه على عجزهم و ضعفهم بقوله - و نامت العيون - فإنهم لطريان النوم يغفلون عن يتوسل بهم، و الموت الذى هو أخوه محتمل فيه مع قطع النظر عن سائر الموانع و القواطع عن الأفعال و الإرادات، و لذا عقبها بقوله و أنت الحى القيوم أى القادر العالم بذاته الذى لا يعتريه موت لا فناء، و القائم بذاته الذى يقوم به كل شىء، و لا يعجز عن شىء، و يحتاج إليه كل شىء. ثم قال: لا تأخذك سنة و لا نوم فتصير غافلا أو عاجزا عن قضاء حوائج المخلوقين، فإذا تفكر العاقل فى هذه الفقرات و تنبه بها انبعث منه شوق إلى التوجه بحوائجه إلى رب الأرباب، و التضرع إليه فى كل باب و يأس تام عن المخلوقين، و انقطاع إلى قاضى حوائج السائلين و السنة بالكسر مبادئ النوم و قيل فتور يتقدم النوم، و قال الشيخ البهائى

(ره) تقديمها عليه مع أن القياس فى النفس الترقى من الأعلى إلى الأسفل بعكس الإثبات لتقدمها عليه طبعاً، أو المراد نفس هذه الحالة المركبة التى تعتري الحيوان.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣١٢

\*\*\*\*\*

### ١٣- الحديث

٣٣٢٩/١٣. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛

٥٣٩/٢

وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً (٥)، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ:

كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ آخِرَ اللَّيْلِ، يَرْفَعُ (٦) صَوْتَهُ حَتَّى يُسْمَعَ (٧) أَهْلَ الدَّارِ، وَ (٨) يَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى هَوْلِ الْمُطَّلَعِ (٩)، وَوَسِّعْ عَلَيَّ ضَيْقَ (١٠) الْمَضْجَعِ، وَارْزُقْنِي

ص: ٤٥٧

١-٣. فى «بر»: «ربك» .

٢-٤. فى الوافى: «سبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على المرسلين» بدل «سبحان ربى \_ إلى \_ المرسلين» .

٣-٥. فى الكافى، ح ٥٥٦٢ والتهذيب: - «وإله المرسلين، والحمد لله رب العالمين» .

٤-٦. الكافى، كتاب الصلاة، باب صلاة النوافل، ح ٥٥٦٢، مع زيادة فى آخره. وفى التهذيب، ج ٢، ص ١٢٢، ح ٤٦٧، معلقاً عن الكلينى. وفى الفقيه، ج ١، ص ٤٨٠، ح ١٣٩٠، مراسلاً

عن أبي جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره . وفيه ، ص ٤٨٢ ، ح ١٣٩٢ ، مرسلًا  
عن أبي عبد الله عليه السلام ، من قوله : «إذا سمعت صراخ الديك» إلى قوله : «لا يغفر الذنوب إلا  
أنت» . فقه الرضا عليه السلام ، ص ١٣٧ ، من قوله : «إذا سمعت صراخ الديك» إلى قوله : «لا إله  
إلا أنت» ؛ المصباح للكفعمي ، ص ٤٩ ، الفصل ١٢ ، إلى قوله : «لا يغفر الذنوب إلا أنت» ؛ مصباح  
المتهجد ، ص ١٢٨ ، من قوله : «فإذا قمت فانظر في آفاق السماء» وفي الأخيرين من دون الإسناد  
إلى المعصوم عليه السلام ، مع اختلاف يسير . مفتاح الفلاح ، ص ٢٩٣ ، الباب ٦ ، بإسناده عن  
الكليني الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٩٢ ، ح ٨٨٠٤ ؛ البحار ، ج ٨٧ ، ص ١٧٣ ، ح ٣ ، إلى قوله : «لأحمده  
وأعبده» .

٥-١ . في «ج» وحاشية «ز» : - «جميعا» .

٦-٢ . في حاشية «ج ، بر» والوافي والفقيه والبحار : «رفع» .

٧-٣ . في مرآة العقول : «حتى يسمع ، على بناء الإفعال أو المجرد . وكان الإسماع ليستيقظ من  
أراد الاستيقاظ ، ويقوم من أراد القيام» .

٨-٤ . في «بف» والوافي والبحار : - «و» .

٩-٥ . في مرآة العقول : «والمطلع ، بالتشديد وفتح اللام إمّا مصدر ميمي ، أو اسم مكان . وقد يقرأ  
بكسر اللام ، وهو الربّ تعالى . قال في القاموس : وبكسر اللام : القوىّ العالى القاهر . انتهى . وهو  
تصحيف» .

١٠-٦ . في الفقيه والبحار : - «ضيق» .

خَيْرَ مَا قَبَلَ الْمَوْتِ، وَارْزُقْنِي خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ» (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

عبد الرحمن بن حجاج گوید: رسم حضرت صادق علیه السلام این بود که چون آخر شب برمیخواست بانک بر میداشت چنان که اهل خانه می شنیدند و میگفت: «اللهم اعنی علی هول المطلاع، ووسع علی ضیق المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از عبد الرحمن بن حجاج که گفت: هر گاه امام صادق (علیه السلام) در پایان شب بر می خواست آواز بر می آورد تا اهل خانه همه می شنیدند و می فرمود: بار خدایا، مرا بر هراس سرکشی به آخرت یاری کن، و تنگی آرامگاه را بر من گشایش ده، و به من روزی کن خیر پیش از مردن و خیر پس از مردن را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- عبد الرحمن بن حجاج گفت:

هرگاه امام صادق علیه السلام در پایان شب بر می خواست آواز بر می آورد تا اهل خانه همه می شنیدند و می فرمود:

بار خدایا، مرا بر هراس سرکشی به آخرت یاری کن، و تنگی آرامگاه را بر من گشایش ده، و به من روزی کن خیر پیش از مرگ و پس از مرگ را.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٢٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح. حتی یسمع علی بناء الأفعال أو المجرد و كان الإسماع لیستیقظ من أراد الاستیقاظ و یقوم من أراد القیام و فیہ ایماء إلی جواز ایقاظ الغیر للعبادة إذا كان راضیا بل مع عدم الرضا ایضا، و فیہ إشکال بل ربما یمنع مع الرضا ایضا لأنه إبراء ما لم یجب، و لا یخفی ضعفه، إذ یلزم منه عدم جواز الفصد، و الحجامة و أمثالهما اللهم أعنی أی علی تحمله بتسهیله علی أو رفعه عنی. و فی المصباح هالنی الشیء هولاً من باب قال أفزعنی فهو هائل، و لا یقال مهول إلا فی المفعول و موضع مهیل بفتح المیم و مهال ایضا أی مخوف ذو هول و المطلع بالتشدید و فتح اللام إما مصدر میمی أو اسم مکان، و قد یقرأ بكسر اللام و هو الرب تعالی قال فی القاموس: و بكسر اللام القوی العالی القاهر انتهى، و هو تصحیف. و قال فی النهاية: فیہ فی ذکر القرآن لكل حرف حد و لكل حد مطلع أی لكل مصعد یصعد إلیه من معرفة علمه، و المطلع مکان الاطلاع من موضع عال یقال مطلع هذا الجبل من مکان کذا أی مأتاه و مصعدة، و منه حدیث عمر لو أن لی ما فی الأرض جمیعاً لافتدیت به من هول المطلع یرید به الموقف یوم القیامة أو ما یشرف علیه من أمر الآخرة عقب الموت فشبّهه بالمطلع الذی یشرف علیه من موضع عال انتهى. و قال الکفعمی (ره) فی حواشی البلد الامین بعد ذکر ما مر و رأیت بخط الشہید (ره) أن هول المطلع هو الاطلاع علی الملائكة الذین یقبضون الأرواح و المطلع مصدر. و أقول: الظاهر أن المراد به أهوال القبر لما ورد، لا تفجأ بالمیت القبر، فإن



للقبر أهوالا، و المراد بالمضجع القبر أو عالم البرزخ، في القاموس: ضجع كمنع ضجعا و ضجوعا و وضع جنبه بالأرض كانضجع و اضطجع و المضجع كمقعد موضعه كالمضطجع، و في الفقيه و وسع على المضجع و مناسبة الدعاء لهذا الوقت و إذا استيقظ في ظلمة الليل و انفرد عن الناس ينبغي أن يذكر ظلمة القبر و وحدته فيه، و انفراده عن الناس، و لما كان النوم و الانتباه شبيهين بالموت و البعث ينبغي أن يذكرهما و يستعيد من شرهما.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣١٣

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣٣٣٠/١٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:

«تَقُولُ إِذَا أَرَدْتَ النَّوْمَ: اللَّهُمَّ إِنْ أَمْسَكَتَ (٢) نَفْسِي (٣) فَارْحَمَهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن ابراهیم در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم رسانده) حدیث کند که فرمود: چون خواستی بخوابی میگوئی: «اللهم ان امسکت نفسی فارحمها و ان ارسلتها فاحفظها»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣١٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: می گوئی هنگام خوابیدن: بار خدایا، اگر جانم را نگه داشتی بدو مهر ورز، و اگر رها کردی آن را حفظ کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هنگام خوابیدن می گوئی:

بار خدایا، اگر جانم را نگه داشتی بدو مهر ورز، و اگر رها کردی آن را حفظ کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و إن كان فيه شوب إرسال لأن الإرسال بعد ابن أبي عمير. قوله عليه السلام: إن أمسكت بنفسى أى لم ترسلها إلى بدنى و وصلت نومی بالموت فارحمها و اغفر لها و لا تؤاخذها بسيئات

أعمالها، و إن أرسلتها إلى بدنها فاحفظها من الذنوب و الآفات، و تكرر هذا المضمون في الأدعية و ذكرها في الآية الكريمة للتنبيه على أنه لا اعتماد على الحياة، و احتمال عدم الانتباه من هذا المنام فينبغي أن يتوب عند كل نوم و يجدد وصيته و لا يغتر بظن الحياة لحبها و عدم احتمال الموت لكراحتها.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣١٤

\*\*\*\*\*

## ١٥- الحديث

٣٣٣١/١٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مِائَةَ مَرَّةٍ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غُفِرَ (٥) لَهُ مَا عَمِلَ (٦) قَبْلَ ذَلِكَ (٧) خَمْسِينَ عَاماً».

وَ قَالَ (٨) يَحْيَى: فَسَأَلْتُ سَمَاعَةَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَالَ (٩): «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا إِنَّكَ إِنْ جَرَّبْتَهُ وَ جَدَّتْهُ سَدِيداً (١٠)». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو اسامة گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: هر کس هنگامی که بیستر خواب میروند صد بار»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را بخواند خداوند گناهان گذشته او را تا پنجاه سال بیامرزد، یحیی گوید: این مطلب را از سماعة پرسیدم؟ گفت: ابو بصیر برای من حدیث کرد و گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام این را فرمود: و فرمود: ای ابا محمد (کینه ابو بصیر است) هر آینه اگر تو آن را تجربه کنی میابی که درست است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از یحیی حلبی از ابی اسامه، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که چون به بستر خوابش رود، صد بار»

قُلْ هُوَ اللَّهُ

« را بخواند، خدا تا پنجاه سال پیش از آن هر چه کرده است بیامرزد. یحیی گوید: من این را از سماعة پرسیدم، در پاسخ گفت: ابو بصیر به من باز گفت: من شنیدم امام صادق (علیه السلام) این را می فرمود، و گفت: ای ابا محمد، اما اگر تو آن را بیازمائی دریابی که درست است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- یحیی حلبی از ابی اسامه نقل می کند:

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس چون به بستر خوابش برود، صد بار قل هو الله را بخواند، خدا تا پنجاه سال پیش از آن هرچه کرده است بیامرزد. یحیی گفت:

من این را از سماعه پرسیدم، در پاسخ گفت:

ابو بصیر به من باز گفت: من شنیدم امام صادق علیه السلام این را می فرمود، و گفت: ای ابا محمد، اما اگر تو آن را بیازمائی دریابی که درست است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح و آخره موثق بسماعه، و فاعل قال أبو عبد الله علیه السلام، و أبو محمد کنیة أخرى للیث بن البختری، و لیحیی بن القاسم أيضا، و إنما کنی بأبی بصیر لکونهما بصیرین مکفوفی البصر تکنیة بالضد أو لبصیرة قلبهما، أو کنایة عن أنهما لیسا ببصیرین، و إنما ولدا بصیرین، فإن البصیر خلاف الضریر، و یمکن أن یمکن أن یمکن تکنیة اللیث بعد صیرورته بصیرا بإعجاز الباقر و الصادق علیه السلام كما هو المشهور، و المذكور فی الأخبار، و بالجملة تکنیته بأبی محمد فی الأخبار و كتب الرجال أشهر من أن یمکن علی الناقد البصیر، و من الغرائب أنه قال بعض الشراح: فاعل قال أبو بصیر و أبو محمد کنیة لسماعة لأنه قال النجاشی: یمکنی أبا تاشرة، و قیل أبا محمد. و أما قوله علیه السلام أما إنک إن جربتہ وجدته سدیداً فیحتمل وجوها. الأول: أن یمکن المراد به أنه یمکن لک فی الآخرة صدق ما قلته

لك، أو فى المنام. الثانى: أن يكون المراد ظهور آثاره من إنارة قلبه فإنه علامة المغفرة كما قيل، أو من التوفيق و الهداية و تيسير أمور الدنيا و الآخرة. الثالث: ما قيل يفهم منه أن لقارئها على العدد المذكور إذا واطب عليها أن تحصل له حالات غريبة، و كمالات عجيبة يجدها الذوق و يدركها الشوق و لا يبعد إجراء مثل هذا الحكم فى غيرها من الأدعية المأثورة عن أهل العصمة عليهم السلام. الرابع: ما قيل التجربة بأن لا يصيبه بعد الخمسين بلية إذ البلى لتكفير السيئات و لا يخفى بعده بل بعد أكثر ما مر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣١٥

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٣٣٢/١٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ

ص: ٤٥٨

- 
- ١- ٧. الفقيه، ج ١، ص ٤٨٠، ح ١٣٨٩، معلقاً عن عبدالرحمن بن الحجاج الوافى، ج ٩، ص ١٥٩٢، ح ٨٨٠٣؛ البحار، ج ٨٧، ص ١٩٢، ح ٦.
  - ٢- ٨. فى «ز» وحاشية «ج»: «إن مسكت».
  - ٣- ٩. فى «ب، ز، ص» وحاشية «ج» ومرآة العقول: «بنفسى».
  - ٤- ١٠. الوافى، ج ٩، ص ١٥٧٧، ح ٨٧٧٦.
  - ٥- ١١. فى الكافى، ح ٨٤١٧ والوسائل، ح ٧٧٩٥: «اللّه».
  - ٦- ١٢. فى «ب»: «ما عمل».
  - ٧- ١٣. فى الكافى، ح ٣٥٤٨: «ذنوب» بدل «ما عمل قبل ذلك».

٨-١ . فى «بف» والوفى والوسائل ، ح ٨٤١٧ : «قال» بدون الواو .

٩-٢ . فى «ب» : «ويقول» .

١٠-٣ . فى «بف» : «شديدا» .

١١-٤ . الكافى ، كتاب فضل القرآن ، باب فضل القرآن ، ح ٣٥٤٨ ، بسند آخر عن الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفى الأمالى للصدوق ، ص ١٤ ، المجلس ٤ ، ح ٣ ؛ والتوحيد ، ص ٩٤ ، ح ١٢ ، بسند آخر عن على عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ ثواب الأعمال ، ص ١٥٦ ، ح ٥ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفى كلها إلى قوله : «خمسين عاما» مع اختلاف يسير . مفتاح الفلاح ، ص ٢٧٤ ، الباب ٥ ، بإسناده عن الكلينى الوافى، ج ٩، ص ١٥٨٤، ح ٨٧٩٠؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٥١، ح ٨٤١٧؛ وفيه، ص ٢٢٦، ح ٧٧٩٥ ، إلى قوله : «خمسين عاما».

مُحَمَّدِ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ، قَالَ (١):  
"اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا (٢)، وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ؛ فَإِذَا (٣) قَامَ مِنْ نَوْمِهِ (٤)، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي  
بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي، وَإِلَيْهِ التُّشُورُ».

وَقَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «مَنْ قَرَأَ عِنْدَ مَنَامِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ (٥) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ الْآيَةَ الَّتِي  
فِي آلِ عِمْرَانَ: «شَهِدَ اللَّهُ أَنْ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ» (٦) وَ آيَةَ السُّحْرَةِ (٧)، وَ آيَةَ

٥٤٠ / ٢

السُّجْدَةِ (٨)، وَكُلَّ بِهِ شَيْطَانَانِ يَحْفَظَانِهِ (٩) مِنْ مَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ (١٠)، شَأُؤُوا أَوْ أَبُؤَا (١١)، وَ مَعَهُمَا مِنْ  
اللَّهِ ثَلَاثُونَ مَلَكًا يَحْمَدُونَ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ يَهْلِلُونَهُ وَ يُكَبِّرُونَهُ

ص: ٤٥٩

- ١- ٥ . فى «ز» : «يقول» .
- ٢- ٦ . فى الوافى ومفتاح الفلاح : «باسمك اللهم أحياء» .
- ٣- ٧ . فى «بر ، بف» ومفتاح الفلاح «وإذا» .
- ٤- ٨ . فى الوافى ومفتاح الفلاح : «استيقظ» بدل «قام من نومه» .
- ٥- ٩ . فى «ص» : «آية الكرسي عند منامه» .
- ٦- ١٠ . آل عمران (٣) : ١٨ . وفى «بر ، بف» والوافى والبحار : - «وَالْمَلَائِكَةُ» .
- ٧- ١١ . آية السخرة هى الآية ٥٤ من سورة الأعراف (٧) من قوله تعالى : «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ» إلى قوله عزوجل : «رَبِّ الْعَالَمِينَ» . قال المجلسى : «قيل : إلى «قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» \_ أى إلى الآية ٥٦
- \_ كما ذكره الشيخ البهائى رحمه الله فالمراد بالآية الجنس . وسميت سخرة لدلالاتها على تسخير الله تعالى للأشياء وتذليله لها» . راجع : مفتاح الفلاح ، ص ٥٦ ؛ شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٠٩ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣١٧ .
- ٨- ١ . فى «ج ، ز» وحاشية «د» : + «وآية آخر السجدة» . وفى «بر» وشرح المازندراني والوافى : «وآخر السجدة» . وفى مرآة العقول : «المشهور أن المراد بآية السجدة آيتان فى آخر حمى السجدة (٤١) «سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا» إلى آخر السورة ، وقيل : المراد بها الآية المتصلة بآخر آية السجدة فى الآما السجدة ، وهى «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» [السجدة (٣٢) : ١٦] ؛ لأنها أنسب بهذا المقام . وكان الأحوط الجمع بينهما» .
- ٩- ٢ . قوله عليه السلام : «يحفظانه» ، قال المازندراني : «هذا من جملة تسخيراته تعالى ؛ حيث جعل عدووليّه حافظا له» . وقال المجلسى : «فيه غاية اللطف ؛ حيث جعل عدو وليّه حافظا له» .
- ١٠- ٣ . فى حاشية «ج» : «الشیطان» .
- ١١- ٤ . فى «بر ، بف» والوافى : «شاءا أو أيبا» .

وَيَسْتَغْفِرُونَهُ (١) لَهُ إِلَى أَنْ يَنْتَبِهَ (٢) ذَلِكَ الْعَبْدُ مِنْ نَوْمِهِ، وَ ثَوَابُ ذَلِكَ (٣) لَهُ. (٤)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن قداح گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که چون در بستر خواب میرفت میفرمود: «اللهم باسمک أحیا و باسمک أموت». و چون از خواب برمیخاست میفرمود: «الحمد لله الذی احیانى بعد ما امانتى و الیه النشور». . گوید: و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگام خوابیدنش سه بار آیه الکرسی را بخواند، و هم چنین آیه ای که در سوره آل عمران است:»

شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ

«...- آیه ۱۸ و آیه سخره (که آیه ۵۴ از سوره اعراف است) و آیه سجده را (که مشهور بنا بگفته مرحوم مجلسی دو آیه آخر سوره حم سجده است، و برخی گفته اند آیه چسبیده بآیه سجده ای است که در سوره الم سجده است - یعنی آیه ۱۶ - سپس گوید: و احتیاط جمع است) - (پس) - دو شیطان بر او گمارده شود که او را از مرده شیاطین محافظت کنند چه بخواهند و چه نخواهند، و با آن دو سی نفر فرشته باشند که خدای را حمد کنند و تسبیح و تهلیل و تکبیر گویند، و برای آن بنده آمرزش خواهند تا از خواب بیدار شود، و ثواب آنها همه از آن اوست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از ابن قَدّاح از امام صادق (علیه السّلام) فرمود: شیوه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که چون در بستر می آرמיד، می فرمود: بار خدایا به نام تو زنده ام و به نام تو بمیرم، و چون از خواب بر می خاست می گفت: سپاس از آن خدا است که زنده کرد مرا پس از آنکه میرانید مرا و به سوی او است رستاخیز. و امام صادق (علیه السّلام) فرمود: هر که هنگام خوابیدنش سه بار آیه الكرسی را بخواند و آیه ای که در سوره آل عمران است:»

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ

«و آیه سخره و آیه سجده را، دو شیطان بر او گمارده شود که او را از مرده شیاطین حفظ کنند، بخوانند یا نخواهند و با آن دو، سی تن فرشته باشند که خدا عز و جل را حمد کنند و او را تسبیح گویند و تهلیل گویند و تکبیر گویند و برای او آمرزش خواهند تا آن بنده از خواب بیدار شود و همه ثوابش از او باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- «ابن قَدّاح» از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون در بستر می آرמיד، می فرمود: بار خدایا به نام تو زنده ام و به نام تو بمیرم، و چون از خواب بر می خواست می گفت: سپاس از آن خداست که مرا زنده کرد پس از آنکه مرا میراند و به سوی او است رستاخیز.

و امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس هنگام خوابیدنش سه بار آیه الكرسی را بخواند و آیه ای که در سوره آل عمران است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ»

و آیه سخره و آیه سجده را، دو شیطان بر او گمارده شود که او را از مرده شیاطین حفظ کنند، بخواهند یا نخواهند و با آن دو، سی تن فرشته باشند که خدای عزّ و جلّ را حمد کنند و او را تسبیح و تهلیل و تکبیر گویند و برای او آمرزش خواهند تا آن بنده از خواب بیدار شود و همه ثوابش از او باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول، و قیل ضعیف. و الحیاة و الموت فی هذا الخبر أعم من الحیاة و الانتباه و الموت و النوم، و قیل: معناه بک یکون ذلك فالاسم هو المسمى و قیل إنه من أسمائه تعالی المحیی و الممیت و معنی کل اسم واجب له فهو سبحانه یحیی و یمیت لا یتصف غیره بذلك فکأنه قال باسمک المحیی أحمیا و باسمک المیت أموت الحمد لله الذی أحمیانی حمده بالإحمیاء لأن الإحمیاء نعمة یتستحق به الحمد

وَإِلَيْهِ النُّشُورُ

السابق دلیل علیه لأن الإحمیاء بعد موت النوم نشور صغیر یمکن الاستدلال به علی النشور الأكبر، فلذلك ذكره بعده وإليه خبر النشور قدم علیه للحصر قوله علیه السلام: آية الكرسي أي إلى - العظيم - أو إلى - خالدون - كما مر

شَهِدَ اللَّهُ

أى بنصب الآثار الدالة على توحيده فإن كل ذرة من ذرات العالم شاهدة عليه، أو بإنزال الآيات الدالة عليه، أو بقوله فى القرآن المجيد

(أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا)

و أمثاله

و الْمَلَائِكَةُ

فى الأعراف

(إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

- إلى قوله -

رَبُّ الْعَالَمِينَ

) وقيل: إلى

(قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)

كما ذكره الشيخ البهائى (ره) فالمراد بالآية الجنس، و سميت سخرة لدلالاتها على تسخير الله تعالى للأشياء و تذليله لها و المشهور أن المراد بآية السجدة آيتان فى آخر حم السجدة

(سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا)

إلى آخر السورة، وقيل: المراد بها الآية المتصلة بآخر آية السجدة فى الم السجدة، وهى

(تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

لأنها أنسب بهذا المقام و كان الأحوط الجمع بينهما يحفظانه فيه غاية اللطف حيث جعل عدو وليه حافظا له شاءوا أو أبوا قيل جملة شرطية عند بعض النحاة بتقدير - إن شاءوا - أو أبوا و حالية عند بعضهم، وهم الذين لا يشترطون في الماضي إذا كان حالا [حالة] لفظة - قد - لا لفظا ولا تقديرا، والضميران إما راجعان إلى الملكين مجازا أو إلى مردة الشياطين أى لا يمكنهم الغلبة عليهما، لأنهما يفعلان ذلك بأمره تعالى، و ثواب ذلك له، لأنه الباعث لذلك، و لا ينافى ذلك قوله تعالى

(وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

لأن ذلك من آثار سعيه كما أن الخيرات الصادرة عن المؤمنين له من آثار إيمانه و سعيه.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣١٧

\*\*\*\*\*

## ١٧- الحديث

٣٣٣٣/١٧. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي بَانَ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (٥) بْنِ جُدَاعَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ (٦) يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ (٧) عِنْدَ النَّوْمِ (٨) إِلَّا تَيَقَّظَ (٩) فِي السَّاعَةِ الَّتِي يُرِيدُ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس نیست که (آیه) آخر سوره کهف (یعنی آیه)»

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

«.... را هنگام خوابیدنش بخواند جز اینکه در هر ساعتی که بخواهد از خواب بیدار شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: کسی نیست که آخر کهف را هنگام خوابیدنش بخواند جز اینکه هر ساعتی را که خواهد بیدار می شود (مقصود آیه: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» است- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی نیست که آخر سوره کهف را هنگام خوابیدنش بخواند جز اینکه هر ساعتی را که بخواهد بیدار می شود (مقصود آیه:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» است. از مجلسی ره)

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٢٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و آخر الكهف

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ)

إلى آخر السورة إلا تيقظ بصيغة الماضي من باب التفعّل و ربما يقرأ بالياءين و فتح الأولى و ضم القاف أو فتحها و هو مخالف للمضبوط في النسخ و لا حاجة إليه.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣١٨

\*\*\*\*\*

ص: ٤٦٠

---

١-٥ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والبحار . وفي المطبوع : «ويستغفرون» .

٢-٦ . في «ص» : «أن يتنبّه» .

٣-٧ . في البحار : + «كلّه» .

٤-٨ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٤٨٠ ، ح ١٣٨٧ ، رسلاً من دون الإسناد إلى أبي عبد الله عليه السلام ،

مع اختلاف يسير ؛ مفتاح الفلاح ، ص ٢٨٤ ، الباب ٥ ، بإسناده عن الكليني ، وفيهما إلى قوله :

«بعد ما أماتنى وإليه النشور» الوافى، ج ٩، ص ١٥٨٧، ح ٨٧٩٩؛ البحار، ج ٨٧، ص ١٧٩، ح ١٠، من قوله: «قال أبو عبد الله عليه السلام: من قرأ عند منامه».

٥-٩. هكذا فى «ج، ز، بر، بف، جر». وفى «ب، د، بس» والمطبوع: «عبدالله». والصواب ما أثبتناه. راجع: رجال النجاشى، ص ٢٩٣، الرقم ٧٩٤؛ رجال البرقى، ص ٣٦؛ رجال الطوسى، ص ٢٥٥، الرقم ٣٦٠٦.

٦-١٠. فى الكافى، ح ٣٥٩٠ والفقيه والتهذيب: «عبد».

٧-١١. فى شرح المازندرانى: «آخر الكهف [١٨]: ١٠٩]: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي» إلى آخر السورة». وفى مرآة العقول: «آخر الكهف [١١٠]: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ» إلى آخر السورة».

٨-١٢. فى الوافى والفقيه والتهذيب ومفتاح الفلاح: «حين ينام» بدل «عند النوم». وفى الكافى، ح ٣٥٩٠ - «عند النوم».

٩-١٣. فى الوافى والفقيه والتهذيب ومفتاح الفلاح: «استيقظ». وفى الفقيه: + «من منامه». وفى مرآة العقول: «إلا تيقظ، بصيغة الماضى من باب التفعّل، وربما يقرأ بالياءين وفتح الأولى وضمّ القاف أو فتحها، وهو مخالف للمضبوط فى النسخ، ولا حاجة إليه».

١٠-١. الكافى، كتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ٣٥٩٠، عن أحمد بن محمد بن أحمد، عن محمد بن أحمد النهدي، عن محمد بن الوليد. وفى الفقيه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٣٥٦؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١٧٥، ح ٦٩٨، معلقاً عن عامر بن عبدالله بن جذاعة. فلاح السائل، ص ٢٨٧، الفصل ٣٠، عن المفضل محمد بن عبدالله، عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميرى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن الوليد، عن أبان بن عثمان، عن عامر بن عبدالله بن جذاعة، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام. عدّة الداعى، ص ٢٩٩، الباب ٦، مرسلًا عن عامر بن عبدالله بن جذاعة، وفى الأخيرين مع اختلاف يسير. مفتاح الفلاح، ص ٢٨٣، الباب ٥، بإسناده عن الكلينى الوافى، ج ٩، ص ١٥٨٦، ح ٨٧٩٥.



۳۳۳۴/۱۸ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ أَرَادَ شَيْئًا مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ  
أَخَذَ مَضْجَعَهُ فَلْيَقُلْ (۱): "اللَّهُمَّ لَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ، وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ، وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ  
(۲) أَقَوْمُ (۳) سَاعَةَ كَذَا وَكَذَا"، إِلَّا وَكَلَّ (۴) اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ مَلَكًا يُنَبِّئُهُ (۵) تِلْكَ السَّاعَةَ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر که بخوهد مقداری از شب را (برای عبادت) برخیزد، بستر خواب که رود، بگوید: «[بسم الله] اللهم لا تؤمنی مکرک و لا تنسني ذکرک، و لا تجعلني من الغافلين، اقوم ساعة كذا و كذا». (و بجای کذا و کذا ساعتی که می خواهد برخیزد بگوید) پس خدای عز و جل فرشته ای بدو گمارد تا او را در همان ساعت از خواب بیدار کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که خواهد شب به عبادت برخیزد چون در بستر خود خوابید باید بگوید: (بسم الله) بار خدایا مرا از مکر خود آسوده مدار و یاد خودت را فراموشم مکن و مرا در گروه غافلان مقرر منما، من برخیزم در ساعت کذا و کذا. و محققاً خدا عز و جل بدو فرشته ای گمارد که او را همان ساعت بیدار کند

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: هرکس بخواهد شب را به عبادت برخیزد چون در بستر خوابید باید بگوید:

(بسم الله) بار خدایا مرا از مکر خود آسوده مدار و یاد خودت را فراموشم نساز و مرا در گروه غافلان قرار مده، من برخیزم در ساعت کذا و کذا.

و محققا خدای عز و جل بر او فرشته ای گمارد که او را همان ساعت بیدار کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی مشهور. لا تؤمنی مکرک أصل المکر الخداع و هو علی الله محال، و إذا نسب إليه تعالی یراد به الاستدراج، أو الجزاء بالغفلات و الإيقاع بالبلیات، و العقوبة بالسیئات و لا تنسني ذکرک قیل: نسیان العبد ذکره تعالی لازم لسلب اللطف و التوفیق و الإعانة و النصره عنه فقصد بنفی اللازم نفی الملزوم من باب کنایة و لا تجعلنی من الغافلین عن ذکرک و طاعتک بالإمداد و التوفیق لها أقوم أي أريد إلا و کل المستثنی منه مقدر أي ما قاله إلا و کل.

\*\*\*\*\*

## (٥٠) بَابُ الدُّعَاءِ إِذَا خَرَجَ الْأَنْسَانُ مِنْ مَنْزِلِهِ

### ١- الحديث

٣٣٣٥/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِرَازِيِّ (٧)، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، قَالَ:

رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ حِينَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ (٨) وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ (٩):  
إِنِّي رَأَيْتَكَ تُحَرِّكُ شَفْتَيْكَ حِينَ خَرَجْتَ، فَهَلْ قُلْتَ شَيْئاً؟

قَالَ: «نَعَمْ، إِنَّ الْأَنْسَانَ إِذَا (١٠) خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ، قَالَ حِينَ يُرِيدُ (١١) أَنْ يَخْرُجَ: "اللَّهُ

ص: ٤٦١

---

١- ٢. هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والجعفریات. وفي المطبوع: + «[بسم الله]».

٢- ٣. في «ص»: «مع».

٣- ٤. في مرآة العقول: «أقوم، أي أريد».

٤- ٥. في مرآة العقول: «إلا وكل، المستثنى منه مقدر، أي ما قاله إلا وكل».

٥- ٦. في «ز»: «يُنْبِهُه» على بناء الإفعال.

٦- ٧. الجعفریات، ص ٣٥، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول

الله صلى الله عليه وآله. فلاح السائل، ص ٢٨٧، الفصل ٣٠، عن أبي الفضل محمد بن عبد الله

، عن محمد بن محمد بن الأشعث، عن موسى بن إسماعيل بن موسى، قال: حدثنا أبي، عن أبيه،

عن جدّه جعفر بن محمّد ، عن آبائه ، عن أميرالمؤمنين عليهم السلام ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وفيهما مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٥٨٦، ح ٨٧٩٦.

٧-١ . هكذا فى «بس» . وفى «ب ، ج ، د ، ز» والمطبوع والوسائل : «الخزّاز» . والصواب ما أثبتناه كما تقدّم ذيل ح ٧٥ .

٨-٢ . فى «ج ، ز» : «الخروج» بدل «أن يخرج» .

٩-٣ . فى «ص» : «له» .

١٠-٤ . «إذا» شرطية ، جوابه قوله : «لم يزل فى ضمان الله» .

١١-٥ . قوله : «قال حين يريد» جملة حالية بتقدير «قد» .

أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ - ثَلَاثًا - بِاللَّهِ أَخْرُجُ، وَ بِاللَّهِ أَدْخُلُ، وَ عَلَى اللَّهِ أَتَوَكَّلُ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِي وَجْهِ هَذَا بِخَيْرٍ، وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ، وَ قِنِي شَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا (١)، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢) لَمْ يَزَلْ فِي ضَمَانِ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - حَتَّى يَرُدَّهُ اللَّهُ (٣) إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ» (٤).

٥٤١ / ٢

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ (٥)، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، مِثْلَهُ.

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: حضرت صادق علیه السلام را دیدم که هنگامی که میخواست از منزل بیرون رود لبانش را میجنبانید و بر در خانه ایستاده بود، عرضکردم: من شما را دیدم که هنگامی که از منزل

بیرون آمدی لبانت را می جنبانیدی آیا چیزی گفتی؟ فرمود: آری همانا انسان چون از منزل بیرون رود هنگامی که خواهد بیرون رود سه بار بگوید: «الله اکبر». و سه بار بگوید: «بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله اتوکل». (سپس گوید: «اللهم افتح لی فی وجهی هذا بخیر و اختتم لی بخیر و قنی شر کل دابة انت»)

أَخِذْ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

«. پیوسته در ضمانت خدای عز و جل میباشد تا خداوند او را بجائی که بوده است برگرداند. و بسند دیگر این حدیث را از ابی حمزه روایت کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی حمزه گوید: دیدم امام صادق (علیه السلام) هنگام بیرون رفتن از خانه دو لب خود را می جنبانید و بر در خانه ایستاده بود، به او عرض کردم که: دیدم دو لب خود را هنگامی که از خانه بدر آمدی جنبانیدی، آیا چیزی گفتی؟ فرمود: آری، راستی انسان چون خواهد از خانه خود بدر آید هنگام بیرون شدن سه بار گوید: الله اکبر، و سه بار گوید: بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله اتوکل. - بار خدایا در برابرم در خیر را بگشا و کارم را به خیر به پایان آور و نگهدارم از شرّ هر جنبنده ای که مهارش را داری، راستی پروردگار من به راه راست است- پیوسته در ضمانت خدا عز و جل است تا خداوند او را بهمان جا برگرداند که در آن بوده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- «ابی حمزه» گوید: دیدم امام صادق علیه السلام هنگام بیرون رفتن از خانه دو لب خود را حرکت می داد و بر در خانه ایستاده بود، به او عرض کردم که: دیدم دو لب خود را هنگامی که از خانه خارج می شدی می جنباندی، آیا حرفی زدی؟ فرمود: آری، راستی انسان وقتی می خواهد از خانه خود خارج شود سه بار می گوید:

اللّٰه اکبر، و سه بار می گوید: باللّٰه اخرج و باللّٰه ادخل و علی اللّٰه اتوکل بار خدایا درب خیر را برویم بگشا و کارم را با خیر به پایان رسان و از شرّ هر جنبنده ای که کنترلش در دست توست نگه دار، راستی پروردگار من به راه راست است- پیوسته در ضمانت خدای عزّ و جلّ است تا خداوند او را بهمان جا برگرداند که در آن قرار داشته است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن كالصحيح، و سنده الثاني صحيح. قال حين يريد قيل جملة حالية من فاعل خرج بتقدير قد، نحو قوله تعالى

(جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ)

ثلاثا أى قال الله أكبر ثلاث مرات بالله أخرج أى أخرج مستعينا بذاته أو متبركا باسمه و على الله أتوكل أى فى الخروج والدخول، وفى جميع الأمور ثلاث مرات أى قال الكلمات الثلاث المذكورة، ثلاث مرات اللهم افتح لى فى وجهى هذا بخير و اختم لى بخير كأنه أراد أن يكون خير الابتداء متصلا بخير الانتهاء أو طلب الخير فى الذهاب و الخير فى العود. و قنى شر كل دابة أنت أخذ بناصيتها إشارة إلى قوله تعالى حكاية عن هود عليه السلام

(إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا)

قال البيضاوى: أى إلا و هو مالك لها قادر عليها يصرفها على ما يريد بها، و الأخذ بالنواصى تمثيل لذلك

إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

أى أنه على الحق و العدل لا يضيع عنده معتصم و لا يفوته ظالم انتهى. و أقول: لما كان الآخذ بناصية حيوان قادرا على صرفه كيف شاء، و يدل المأخوذ له غاية التذلل، مثل به فى الكتاب و السنة و العرف العام، قال تعالى

(فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ)

وفى الدعاء خذ إلى الخير بناصيتى أى اصرف قلبى إلى عمل الخيرات، و وجهنى إلى القيام بوظائف الطاعات، كالذى يجذب بشعر مقدم رأسه إلى العمل، ففى الكلام استعارة، و الناصية قصاص الشعر فوق الجبهة و الجمع النواصى، و فى الدعاء و النواصى كلها بيدك، و هو أيضا من باب التمثيل، أى كل شىء فى قبضتك و ملكك و تحت قدرتك، و قوله عليه السلام هنا أنت أخذ أما وصف للدابة للتوضيح و التعميم و الإشارة إلى الترقب بحصول الوقاية، بل إلى تحققها، و يحتمل أن يكون استئنافا بيانيا، كأنه قيل كيف أقى قال أنت أخذ بناصيتها، و قيل و فى ذكر قيامه على الحق و هو الصراط المستقيم توقع لنصرته على طاعته و توفيقه له، و أقول: قوله لم يزل جزاء الشرط فى إذا خرج.

## ٢- الحديث

٣٣٣٦/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ (٦)، قَالَ:

أَتَيْتُ بَابَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَوَافَقْتُهُ (٧) حِينَ خَرَجَ (٨) مِنَ الْبَابِ، فَقَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ عَرَضَ لَهُ الشَّيْطَانُ، فَإِذَا قَالَ:

ص: ٤٦٢

---

١- ٦ . في مرآة العقول : «أقول : لَمَّا كَانَ الْآخِذُ بِنَاصِيَةِ حَيَوَانَ قَادِرًا عَلَى صَرْفِهِ كَيْفَ شَاءَ وَيَذَلُّ الْمَأْخُوذَ لَهُ غَايَةَ التَّذَلُّلِ ، مِثْلَ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَالسَّنَّةِ وَالْعَرَفِ الْعَامِّ ؛ قَالَ تَعَالَى : «فِيؤْخَذُ بِالنَّوْصِيِّ وَ الْأَءْقَدَامِ» [الرحمن (٥٥) : ٤١] وفي الدعاء : «خذ إلى الخير بناصيتي» ، أى اصرف قلبى إلى عمل الخيرات ، ووجهنى إلى القيام بوظائف الطاعات ، كالذى يجذب بشعر مقدّم رأسه إلى العمل . ففى الكلام استعارة . والناصية : قصاص الشعر فوق الجبهة» .

٢- ٧ . اشارة إلى الآية ٥٦ من سورة هود (١١) .

٣- ٨ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بس» والوسائل : - «اللّه» .

٤- ٩ . الوافى، ج ٩، ص ١٦٠١، ح ٨٨١٦؛ الوسائل، ج ١١، ص ٣٨٢، ح ١٥٠٦٨، من قوله : «إنّ الإنسان إذا خرج من منزله».

٥- ١ . فى «ب ، بس» وحاشية «ج» : - «عن أبى أيوب» .



۶-۲. هكذا فى «ب، ج، د، ز، بر، بس، بف، جر». وفى المطبوع: «الشمالى» .  
 ۷-۳. فى مرآة العقول: «فوافقتة، فى أكثر النسخ بتقديم الفاء على القاف، أى صادفته وفاجأت لقاءه... وفى بعض النسخ بتقديم القاف على الفاء. فى القاموس: الوقاف والمواقفة أن تقف معه ويقف معك فى حرب أو خصومة، ووافقتة على كذا: سألته الوقوف. والأول أكثر وأظهر» .  
 ۸-۴. فى «بر»: «حتى يخرج» .

بِسْمِ اللَّهِ، قَالَ الْمَلَكَانِ: كُفَيْتَ، فَإِذَا قَالَ: آمَنْتُ بِاللَّهِ، قَالَ (۱): هُدَيْتَ، فَإِذَا قَالَ: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، قَالَ (۲): وَكَيْتَ (۳)، فَيَتَنَحَّى الشَّيْطَانُ (۴)، فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ (۵): كَيْفَ لَنَا بِمَنْ هَدَىٰ وَكُنِيَ (۶) وَوُقَىٰ؟» قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ عَرَضِي لَكَ الْيَوْمَ (۷)» .

ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا حَمْرَةَ، إِنْ تَرَكْتَ النَّاسَ لَمْ يَتْرُكُوكَ، وَإِنْ رَفَضْتَهُمْ (۸) لَمْ يَرْفُضُوكَ» قُلْتُ: فَمَا أَصْنَعُ؟ قَالَ: «أَعْطِهِمْ مِنْ (۹) عَرَضِكَ لِيَوْمِ فَقْرِكَ (۱۰) وَفَاقَتِكَ (۱۱)» . (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز ابو حمزه ثمالی گوید: بدر خانه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمدم و هنگامی رسیدم که آن حضرت از خانه بیرون میرفت، پس فرمود: «بسم الله آمنت بالله و توکلت على الله» . سپس فرمود: ای ابا حمزه بنده چون از خانه اش بیرون رود شیطان سر راه او آید، پس همین که «بسم الله» . گوید دو فرشته (موکل بر او) گویند: کفایت شدی، و همین که گوید: «آمنت بالله» . گویند: راهنمایی شدی، و چون گوید: «

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

«گویند: نگهداری شدی، و شیطانها از او دور شوند و برخی از آنها ببرخی گویند: چگونه ما راه داریم بکسی که راهنمایی و کفایت و نگهداری شده، گوید: سپس فرمود: بار خدایا امروز آبروی من از آن تو است، سپس فرمود: ای ابا حمزه اگر تو مردم را رها کنی آنها تو را رها نکنند، و اگر تو آنها را ترک گوئی آنها ترا ترک نگویند، عرض کردم: پس من چه کنم؟ فرمود: از آبروی خود بآنها بده و آن را برای روز احتیاج و نیاز خود ذخیره کن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی حمزه ثمالی گوید: به در خانه علی بن الحسین (علیهما السلام) آمدم و هنگامی که از خانه بیرون می شد به آن حضرت رسیدم، فرمود: بسم الله آمنت بالله و توکلت علی الله. ، سپس فرمود: این ابا حمزه راستی بنده چون از منزلش بدر آید شیطان سر راهش آید و هر گاه بسم الله گوید آن دو فرشته (که همراه اویند) گویند: کفایت شدی، و هر گاه گوید آمنت بالله گویند: هدایت شدی، و هر گاه گوید:»

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

« گویند: محفوظ شدی، و شیطانها از او دوری کنند و به یک دیگر گویند: چه راهی است برای ما به کسی که هدایت شده و کفایت شده و در حفظ الهی است. گوید: سپس امام فرمود: بار خدایا من امروز آبروی خود را به تو واگذاردم (یعنی هر که به من بد گوید و آبرویم را بریزد برای خاطر تو و یا برای تقیه جوابی به او ندهم - از مجلسی ره). سپس فرمود: ای ابا حمزه، اگر دست از مردم برداری، مردم از تو دست برندارند و اگر آنها را ترک کنی آنها تو را ترک نکنند. گفتم: پس من چه کنم؟ فرمود: از آبروی خود به آنها بده و آنها را ذخیره روز فقر و نیاز خود کن.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- ابی حمزه ثمالی می گوید: به در خانه علی بن الحسین علیه السلام آمدم و هنگامی که از خانه خارج می شد خود را به آن حضرت رساندم فرمود: بسم الله آمنت بالله و توکلت علی الله، سپس فرمود: ای ابا حمزه راستی بنده چون از منزلش خارج شود شیطان سر راهش آید و هرگاه بسم الله گوید آن دو فرشته (که همراه اویند) گویند: کافست، و هرگاه گوید آمنت بالله گویند: هدایت شدی، و هرگاه گوید: توکلت علی الله گویند: خود را حفظ کردی و شیطانها از او دوری کنند و به یکدیگر گویند: راه نفوذی برای ما نیست به کسی که هدایت شده بی نیاز شده و در تحت حمایت خداوند است. گوید: سپس امام فرمود: بار خدایا من امروز آبروی خود را به تو واگذاشتم. سپس فرمود: ای ابا حمزه، اگر دست از مردم برداری، مردم از تو دست برندارند و اگر آنها را ترک کنی آنها تو را ترک نکنند. گفتم: پس من چکنم؟ فرمود: از آبروی خود به آنها بده و آنها را ذخیره روز فقر و نیاز خود کن.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: صحیح. فواففته فی اکثر النسخ بتقدیم الفاء علی القاف ای صادفته و فاجأت لقاءه، فی القاموس: الوفیق کأمیر الرفیق و وفقت أمرک تفق کرشدت صادفته موافقا، و أوفق القوم لفلان و نوامنه و

اجتمعت كلمتهم، و أوفق لزيد لقاؤنا بالضم كان لقاؤنا فجأة و وافقت فلانا صادفته. و فى بعض النسخ بتقديم القاف على الفاء فى القاموس الوقاف و الموافقة إن تقف معه و يقف معك فى حرب أو خصومة و واقفته على كذا سألته الوقوف، و الأول أكثر و أظهر بسم الله أى أمشى أو أخرج أو أطلب الحاجة، مستعينا أو متبركا أو متوسلا بذاته أو باسمه إذ لأسمائه سبحانه تأثيرات و خواص لا تحصى كما يظهر من أخبار أئمة الهدى آمنت بالله قيل: إقرار بإيمان ثابت و الإقرار به من كمال الإيمان أو جزؤه كما بينا فى موضعه، أو بإيمان حادث بأن الحافظ مطلقا خصوصا فى السفر، و بعد الخروج من المنزل هو الله تعالى و توكلت على الله أى فوضت أمورى كلها إليه، خصوصا الخروج و ما يرد بعده. عرض له الشيطان المراد بالشيطان هنا و فيما سيأتى جنس الشياطين بقريئة ما سيأتى قال الملكان أى الموكلان به عن اليمين و عن الشمال كيفية على بناء المجهول أى كفى الله ما أهلك و استغنيت به عن غيره هديت أى إلى دين الحق و إلى ما ينفعك فى الدارين و قيت أى من شر الشياطين و غيرهم فيقول بعضهم أى بعض الشياطين لبعضهم كيف لنا بالتعرض لمن كان كذلك. اللهم إن عرض لك اليوم أى لا أتعرض لمن هتك عرضى لوجهك إما عفوا أو تقية و كلاهما لله رضى، فى النهاية العرض أى بالكسر موضع المدح و الذم من الإنسان سواء كان فى نفسه أو فى سلفه أو من يلزمه أمره، و قيل: هو جانبه الذى يصونه من نفسه و حسبه و يحامى عنه أن ينتقص و يثلب، و قال ابن قتيبة عرض الرجل نفسه و بدنه لا غير، و منه حديث أبى ضمضم اللهم إنى تصدقت بعرضى على عبادك أى تصدقت على من ذكرنى بما يرجع إلى عيبه و منه حديث أبى الدرداء (أعرض من عرضك ليوم فقرك) أى من عابك و ذمك فلا تجاوزه و اجعله قرضا فى ذمته لتستوفيه منه يوم حاجتك فى القيامة انتهى، و قيل: معنى هذا الحديث إنى أبحث للناس عرضى لأجلك، فإن اغتابونى و ذكرونى بسوء عفوت عنهم و طلبت بذلك الأجر منك يوم القيامة لأنك أمرت بالعفو و التجاوز، و قد ورد أن يوم القيامة نودى ليقم من كان أجره على الله فلا يقوم إلا من عفا فى الدنيا. و عن النبى صلى الله عليه وآله و سلم أنه قال أيعجز أحدكم أن يكون كأبى ضمضم كان إذا خرج من بيته قال اللهم إنى تصدقت بعرضى على الناس، معناه إنى لا أطلب مظلمة يوم القيامة و لا أخاصم عليها، لا أن غيبته صارت بذلك حلالا، و ذلك لأنه لا يسقط الحق بإباحة الإنسان عرضه للناس لأنه عفو قبل

الوجوب، إلا أنه وعد ينبغي له أن يفى به ولا سيما إذا جعله لله. وأقول: فى خصوص هذه المادة لا ينفع العفو لأن ذمه وغيبته عليه السلام كفر ولا ينفع عفوهم فى رفع عقابهم، ولا يشفعون فى الآخرة أيضا لأنهم لا يشفعون إلا لمن ارتضى، فعفوهم للتقية أو لرفع درجاتهم ولا ينفع المعفو أصلا إن تركت الناس لم يتركوك كان المراد بالترك ترك المحاورة معهم و الوقعة فيهم، وبالرفض الاعتزال عنهم وعدم المجالسة معهم، قيل: ليس المقصود من الشرط هنا ثبوت الجزاء عند ثبوته، و انتفاؤه عند انتفائه، كيف وترتبه على نقيض الشرط أولى من ترتبه على الشرط بل المقصود أن الجزاء لازم الوجود فى جميع الأوقات لأنه إذا ترتب على وجود الشرط و كان ترتبه على نقيضه أولى يفهم منه استمرار وجوده، سواء وجد الشرط أو لم يوجد فيكون متحققا دائما. وأقول: صحف بعض الأفاضل فقرا رفضتم بالصاد المهملة من الرخصة بمعنى النوبة، و هو رفيصك أى شريك و ترافصوا الماء تناوبوه أى إن عاشرتهم ناويتهم لم يعاشروك و لم يناوبوك، و الظاهر أنه تصحيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٣

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٣٣٧/٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ

ص: ٤٦٣

١- ٥ . فى «د، بر» والوفى : + «له» .

٢- ٦ . فى الوافى : + «له» .

٣- ٧ . فى «ز» : - «فإذا قال : توكلت على الله ، قال: وقيت» .

٤- ٨ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» والوفى : «الشياطين» .

٥-٩ . فى مرآة العقول : «لبعضهم» .

٦-١٠ . فى الوافى : «كفى وهدى» .

٧-١١ . فى «ص» : «عَرَضْنِي لَكَ الْيَوْمَ» بتحريك «عرض» ورفع «اليوم» . وفى الوافى : «إِنَّ عَرْضِي لَكَ الْيَوْمَ ، معناه أَنِّي أَبَحْتُ لِلنَّاسِ عَرْضِي لِأَجْلِكَ ، فَإِنْ اغْتَابُونِي وَذَكَرُونِي بِسُوءِ عَفْوَتِ عَنْهُمْ وَطَلَبْتَ بِذَلِكَ الْأَجْرَ مِنْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؛ لِأَنَّكَ أَمَرْتَ بِالْعَفْوِ وَالتَّجَاوُزِ . وَقَدْ وَرَدَ أَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُوْدَى : لِيَقُمْ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَا فِي الدُّنْيَا» . وفى مرآة العقول : «وأقول : فى خصوص هذه المادّة لا يَنْفَعُ العَفْوُ ؛ لِأَنَّ ذَمَّهُ وَغَيْبَتَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَرَ ، وَلَا يَنْفَعُ عَفْوَهُمْ فِي رَفْعِ عِقَابِهِمْ ، وَلَا يَشْفَعُونَ فِي الْآخِرَةِ أَيضًا ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى ، فَعَفْوُهُمْ لِلتَّقِيَّةِ أَوْ لِرَفْعِ دَرَجَاتِهِمْ وَلَا يَنْفَعُ المَعْفُوَّ أَصْلًا» . و«العِرْضُ» : مَوْضِعُ المَدْحِ وَالتَّمْدِيحِ مِنَ الْإِنْسَانِ ، سُوءًا كَانَ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي سَلْفِهِ أَوْ مِنْ يَلْزَمُهُ أَمْرُهُ . وَقِيلَ : هُوَ جَانِبُهُ الَّذِي يَصُونُهُ مِنْ نَفْسِهِ وَحَسَبِهِ وَيَحَامِي عَنْهُ أَنْ يَنْتَقِصَ وَيُثَلِّبَ» . النّهاية ، ج ٣ ، ص ٢٠٩ (عرض).

٨-١ . فى مرآة العقول : «أقول : صَحَّفَ بَعْضُ الْأَفْضَالِ فَقْرًا : رَفِصْتُمْ بِالصَّادِ المَهْلَةَ مِنَ الرِّفْصَةِ بِمَعْنَى النُّوبَةِ ، وَهُوَ رَفِصْكُ ، أَيْ شَرِيبِكُ ، وَتَرَفِصُوا المَاءَ تَنَاوَبُوهُ ، أَيْ إِنْ عَاشَرْتَهُمْ وَنَاوَبْتَهُمْ لَمْ يَعاشرُوكَ وَلَمْ يَنَاوَبُوكَ ، وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ تَصْحِيفٌ» .

٩-٢ . فى «ص ، بس» : - «من» .

١٠-٣ . قال ابن الأثير : «أقرض من عَرَضِكَ لِيَوْمٍ فَقَرِكَ ، أَيْ مِنْ عَابِكَ وَذَمِّكَ فَلَا تَجَاوِزُهُ وَاجْعَلْهُ قَرْضًا فِي ذَمِّهِ لِتَسْتَوْفِيَهُ مِنْهُ يَوْمَ حَاجَتِكَ فِي الْقِيَامَةِ» . النّهاية ، ج ٣ ، ص ٢٠٩ (عرض) .

١١-٤ . «الفاقة» : الحَاجَةُ . وَافْتِاقٌ افْتِاقًا : إِذَا احْتِاجَ وَهُوَ ذُو فِاقَةٍ . المصباح المنير ، ص ٤٨٤ (فوق)

١٢-٥ . الأمالى للصدوق ، ص ٥٧٩ ، المجلس ٨٥ ، ح ١٧ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٩٥ ، ح ١ ، بسند آخر . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩٧ ، ضمن الحديث ، وفى كلّها إلى قوله : «بمن هدى وكفى ووقى» مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠١ ، ح ٨٨١٧ .

أَبِي حَمْرَةَ ، قَالَ :

اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَرَجَ إِلَيَّ وَشَفَتَاهُ تَتَحَرَّكَانِ (١)، فَقُلْتُ لَهُ (٢): فَقَالَ: «أَفْطَنْتَ لِذَلِكَ (٣) يَا ثُمَالِي؟» قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «إِنِّي - وَاللَّهِ - تَكَلَّمْتُ بِكَلَامٍ مَا تَكَلَّمَّ بِهِ أَحَدٌ قَطُّ إِلَّا كَفَاهُ اللَّهُ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاةٍ وَآخِرَتِهِ (٤)» قَالَ: قُلْتُ (٥) لَهُ: أَخْبِرْنِي بِهِ، قَالَ: «نَعَمْ، مَنْ قَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا (٦)، وَاعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الآخِرَةِ» كَفَاهُ اللَّهُ مَا أَهَمَّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاةٍ وَآخِرَتِهِ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: اجازه شرفیابی از حضرت باقر علیه السلام خواستم (دیدم) آن حضرت بنزد من بیرون آمد و لبانش میجنبید، باو عرض کردم (که آنچه میفرمودی چه بود) فرمود: آن را متوجه شدی ای ثمالی؟ عرض کردم: آری فدایت شوم، فرمود: همانا بخدا سوگند من بکلامی تکلم کردم که هیچ کس بدان لب نگشاید جز اینکه خدا کفایت کند از کار دنیا و آخرتش آنچه که او را اندوهگین ساخته، گوید: عرض کردم: مرا از آن آگاه فرما، فرمود: آری هر گه بگوید هنگامی که از خانه اش بیرون آید: «بسم الله حسبی الله توکلت علی الله، اللهم انی أسألك خیر امورى کلها و أعوذ بک من خزی الدنيا و عذاب الآخرة». خداوند او را از آنچه اندوهگینش کرده از کارهای دنیا و آخرتش کفایت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣١٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از ابی حمزه گوید: اجازه ورود به امام باقر (علیه السلام) خواستم و آن حضرت بیرون آمد نزد من و دو لبش می جنبید، به او عرض کردم (در باره آن) فرمود: آن را فهمیدی ای ثمالی؟ گفتم: آری قربانت، فرمود: من کلامی گفتم که هیچ کس هرگز بدان سخن نگوید جز اینکه خدا کفایت کند از او آنچه بدان اهمیت دهد از امر دنیا و آخرت خود، گوید: به آن حضرت گفتم: به من خبرده از آن، فرمود: بسیار خوب، هر که چون از خانه اش بیرون آید بگوید: بسم الله حسبی الله، توکلت علی الله. - بار خدایا راستی از تو خواستارم بهی و خوبی همه کارهایم را، به تو پناه برم از رسوائی دنیا و عذاب آخرت؛ خدا کفایت کند از او آنچه را برای او مهم است از کار دنیا و آخرتش.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «ابی حمزه» گوید: اجازه ورود به مجلس امام باقر علیه السلام خواستم و آن حضرت نزد من آمد در حالیکه دو لبش تکان می خورد درباره آن با او سخن گفتم. فرمود: آن را فهمیدی ای ثمالی؟ گفتم: آری قربانت، فرمود: من در کلامی گفتم که هیچکس هرگز بدان سخن نگوید جز اینکه خدا او را کفایت کند از کارهای دنیا و آخرت که برایش مهم باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. فقلت له أى تحريك الشفة وأظهرت له تحريك شفتيه أفطنت لذلك بتثليث الطاء و كان الاستفهام ليس على الحقيقة، بل الغرض إظهار فطانة المخاطب و عدم غفلته، فى القاموس: الفطنة بالكسر الحذف فطن به و إليه و له كفرح و نصر و كرم ما أهمه أى اهتم به و اعتنى بشأنه خير أمورى كلها أى من جميع أمورى ما هو خير لى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٣

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٣٣٨/٤. عَنْهُ (٨)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ (٩) قَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَابِ دَارِهِ: "أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ (١٠) مِنْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ الْجَدِيدِ - الَّذِي إِذَا غَابَتْ (١١) شَمْسُهُ لَمْ يَعُدْ (١٢) - مِنْ (١٣)»

ص: ٤٦٤

١-٦. فى «ب، ج، ز، ص، بس»: «يتحرّكان». وفى «بس»: «متحرّكان».

٢-٧. فى مرآة العقول: «فقلت له، أى تحريك الشفه، وأظهرت له تحريك شفتيه».

٣-٨. فى مرآة العقول: «كأنّ الاستفهام ليس على الحقيقة، بل الغرض إظهار فطانة المخاطب وعدم غفلته».

٤-٩. فى «ز»: «أمر الدنيا والآخرة».

٥-١٠. فى الوافى: «فقلت».

٦-١١ . فى «ز» : - «كلها» .

٧-١ . المحاسن ، ص ٣٥١ ، كتاب السفر، ح ٣٧ ، عن عثمان بن عيسى . مهج الدعوات ، ص ١٧٤ ، بإسناده عن محمد بن الحسن الصفار ، بإسناده عن عثمان بن عيسى . عدّة الداعي ، ص ٢٨١ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن أبي حمزة ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩ ، ص ١٦٠٢ ، ح ٨٨١٨ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٣٢٧ ، ح ٦٦٩٢ ، من قوله : «من قال حين يخرج من منزله» .

٨-٢ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق .

٩-٣ . «من» شرطية ومبتدأ ، خبره وجزاؤه قوله : «غفر الله» .

١٠-٤ . فى المحاسن : + «ورسله» .

١١-٥ . فى الوافى : «غاب» .

١٢-٦ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافى ومرآة العقول والوسائل . أى لم يعد اليوم ، كما نصّ عليه فى المرأة . وفى المطبوع : «لم تعد» .

١٣-٧ . فى «ص» : «ومن» .

٥٤٢ / ٢

شَرَّ نَفْسِي، وَ مِنْ شَرِّ غَيْرِي (١)، وَ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ، وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَ مِنْ (٢) شَرِّ الْجِنَّ وَ الْأَنْسِ، وَ مِنْ شَرِّ السَّبَاعِ وَ الْهُوَامِّ، وَ مِنْ شَرِّ رُكُوبِ الْمَحَارِمِ كُلِّهَا، أُجِيرُ (٣) نَفْسِي بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ (٤) غَفَرَ اللَّهُ لَهُ، وَ تَابَ عَلَيْهِ، وَ كَفَاهُ الْهَمَّ (٥)، وَ حَجَزَهُ (٦) عَنِ السُّوءِ، وَ عَصَمَهُ مِنْ (٧) الشَّرِّ. (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

ابو بصیر از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر کس هنگامی که از در خانه اش بیرون می‌رود بگوید: «اعوذ بما عادت به ملائكة الله من شر هذا اليوم الجديد الذی اذا غابت شمسہ لم تعد من شر نفسی و من شر غیری و من شر الشیاطین و من شر من نصب لاولیاء الله و من شر الجن و الانس و من شر السباع و الهوام و من شر رکوب المحارم کلها، اجیر نفسی بالله من کل شر». خداوند او را بیامرزد و توبه اش بپذیرد و مهمش را کفایت کند، و از بدی او را جلوگیری کند و از شر او را نگهدارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از ابی بصیر از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر که چون از خانه اش بدر آید گوید: من پناه برم بدان چه فرشته های خدا پناه برند، از شرّ این روز تازه که هر گاه خورشیدش نهان گردد در افق برنگردد، از شرّ خودم و از شرّ جز خودم، و از شرّ شیطان و از شرّ هر که با دوستان خدا دشمن است، و از شرّ جنّ و انس، و از شرّ درنده ها و گزنده های زهرناک، و از شرّ ارتکاب هر حرامی و خود را در پناه خدا نهم از هر بدی. خدا او را بیامرزد و توبه او را بپذیرد و مهم او را کفایت کند و او را از بدی جلوگیری شود و از شر نگهدارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «ابی بصیر» از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس وقتی از منزلش بیرون می آید بگوید:

من پناه می برم به آنچه که فرشته های خدا به آن پناه برند، از شرّ این روز تازه که هرگاه خورشیدش نهان گردد در افق برنگردد، از شرّ خودم و از شرّ جنّ و انس، و از شرّ درنده ها و گزنده های کشنده، و از شرّ ارتکاب هر حرامی و خود را در پناه خدا از شرّ هر بدی قرار دهم.

خدا او را بیامرزد و توبه او را بپذیرد و کارهای مهم او را اصلاح کند و او را از شرّ بدی ننگه دارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. بما عازت به ملائكة الله أي بأسمائه الحسنى، أو بالنبي و أوصيائه صلوات الله عليهم كما يومئ إليه بعض الأخبار، و في الفقيه نقلا عن أبي بصير أيضا أعوذ بالله بما عازت منه ملائكة الله، فالموصول عبارة عن المعصية و المخالفة، فتدل على قدرتهم على المخالفة و إن لم تقع كما في الأنبياء عليهم السلام، و يمكن حملها على التواضع و التذلل، و أقول: ما في نسخ الكتاب موافقا للمحاسن أظهر، قوله: لم يعد أي اليوم و من شر الشياطين تفسير و تفضيل لقوله و من شر غيري لأنه مجمل شامل لجميع ما بعده، و في الفقيه مما عازت منه ملائكة الله من شر هذا اليوم و من شر الشياطين. و من شر من نصب لأولياء الله أي نصب حربا أو عداوة لهم، و يندرج في الأولياء الشيعة، و في القاموس: نصب لفلان عاداه غفر الله له أي ذنوبه كلها كما هو الظاهر و هو خبر لمن قال و

تاب عليه أى وفقه للتوبة، و عدم العود إلى الذنوب و كفاه الهم أى غم الدنيا و الآخرة، أوهم ما أراد به خروجه، و فى الفقيه و بعض نسخ الكتاب و كفاه الهم أى ما أهمه من الأمور و كأنه أظهر و حجزه فى القاموس حجزه و يحجزه حجزاً منعه و كفه فانحجز بينهما فصل عن السوء أى بعد الخروج فى السفر و الحضر، أو فى بقية عمره و عصمه من الشر كذلك، و قيل: لعل المراد بالسوء المكاره الزمانية و النوائب اليومية و بالشرور الحيوانية و الزلات النفسانية.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٣٣٩/٥. عُلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لَا (٩) حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا خَرَجْتُ لَهُ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَرَجْتُ لَهُ؛ اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ (١٠)، وَ أَتِمِّمْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ (١١)، وَ اسْتَعْمِلْنِي فِي طَاعَتِكَ، وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ، وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ رَسُولِكَ (١٢) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاوية بن عمار از حضرت صادق عليه السلام حديث كند كه فرمود: هر گاه (خواستی) از منزلت بیرون روی بگو: «بسم الله توكلت على الله، لا حول و لا قوة الا بالله، اللهم انى أسألك خير ما خرجت له و اعوذ بك من شر ما خرجت له، اللهم اوسع على من فضلك، و اتمم على نعمتك، و

استعملنی فی طاعتک و اجعل رغبتی فیما عندک، و توفنی علی ملتک و ملة رسولک صلی الله علیه و آله».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه از منزلت بیرون شدی بگو (یعنی هنگام بیرون شدن):  
بسم الله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله. ، بار خدایا من از تو خواهم خیر آنچه را برای آن  
بیرون شدم، و پناه برم به تو از شر آنچه برای آن بیرون شدم، بار خدایا از فضل خود به من وسعت بده  
و نعمت را بر من تمام کن و مرا به فرمان بریت بگمار و مرا مشتاق هر آنچه کن که در نزد تو است  
و مرا به کیش و ملت خود و ملت رسالت (صلی الله علیه و آله) بمیران.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه از منزلت بیرون شدی بگو: بسم الله توکلت علی الله لا  
حول و لا قوة الا بالله، بار خدایا من از تو می خواهم خیر آنچه را برای آن بیرون شدم، و پناه برم به تو  
از شر آنچه برای آن بیرون شدم، بار خدایا از فضل خود به من وسعت ده و نعمت را بر من تمام کن  
و مرا به فرمان بریت و ادار ساز و مرا مشتاق هر آنچه کن که در نزد توست و مرا به کیش و ملت خود  
و ملت رسالت صلی الله علیه و آله بمیران.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح. من فضلك أو للابتداء أو للتعليل و أتمم على نعمتك قيل: نعمه تعالى على العباد غير محصورة و كل منها دنيوية كانت أو أخروية قابلة للزيادة إلى أن تبلغ حد الكمال، و الله سبحانه يحب أن يسأله العبد إتمامها على وجه التضرع و الابتهاال و استعملنى فى طاعتك بالتوفيق لها و الإعانة عليها و اجعل رغبتى فيما عندك من السعادة و الكرامة و الجنة و نعيمها بصرف القلب إلى ما يوجب الوصول إليها و توفنى على ملتك بالثبات عليها و حسن العاقبة و هو أمر يخاف من فوته العارفون فضلا عن غيرهم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٥

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٣٤٠/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، قَالَ:

ص: ٤٦٥

- ٢-٩ . فى «د ، ص» والوفى : - «من» فى ثلاث مواضع .
- ٣-١٠ . «أجاره» : أنقذه وأعاده . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٥٢٥ (جور).
- ٤-١١ . فى المحاسن : «سوء» .
- ٥-١٢ . فى «د ، بر ، بف» والوفى والفقيه والمحاسن : «المهم» . وفى مرآة العقول : «أى ما أهمه من الأمور ، وكأنه أظهر» .
- ٦-١٣ . فى «ز ، بس ، بف» : «حجره» أى منعه .
- ٧-١٤ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «عن» .
- ٨-١٥ . المحاسن ، ص ٣٥٠ ، كتاب السفر ، ح ٣٤ ، عن على بن الحكم . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٢٧٢ ، ح ٢٤١٧ ، معلقاً عن أبى بصير ؛ عدّة الداعى ، ص ٢٨٣ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن أبى بصير ، وفى كلّ المصادر مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٣ ، ح ٨٨١٩ ؛ الوسائل ، ج ١١ ، ص ٣٨٥ ، ذيل ح ١٥٠٧٣ .
- ٩-١ . فى المحاسن : «ولا» .
- ١٠-٢ . فى «ز» : «رزقك» .
- ١١-٣ . فى شرح المازندراني : «نعمك» .
- ١٢-٤ . فى المحاسن : «رسول الله» .
- ١٣-٥ . المحاسن ، ص ٣٥١ ، كتاب السفر ، ح ٣٨ ، عن الحسن بن محبوب . الأمالى للطوسى ، ص ٣٧١ ، المجلس ١٣ ، ضمن ح ٥٠ ، بسند آخر عن الرضا ، عن أبىه ، عن جعفر بن محمد عليهم السلام ، مع اختلاف يسير . وراجع : الفقيه ، ج ٢ ، ص ٥٢٥ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٣ ، ح ٨٨٢٠ ؛ الوسائل ، ج ١١ ، ص ٣٨٣ ، ح ١٥٠٧٠ .
- كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ (١) يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِكَ خَرَجْتُ، وَ لَكَ (٢) أَسَلَمْتُ، وَ بِكَ آمَنْتُ، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ؛ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي يَوْمِي هَذَا، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَهُ (٣) وَ فَتْحَهُ وَ نَصْرَهُ وَ طَهْرَهُ (٤) وَ هِدَاةً وَ بَرَكَتَهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُ وَ شَرَّ مَا فِيهِ؛ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ (٥) وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ خَرَجْتُ، فَبَارِكْ لِي فِي خُرُوجِي، وَ انْفَعْنِي بِهِ» .



قَالَ (٦): وَإِذَا دَخَلَ فِي (٧) مَنْزِلِهِ، قَالَ ذَلِكَ. (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو خدیجه گوید: هر گاه حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون میرفت میفرمود: «اللهم بک خرجت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت، اللهم بارک لی فی یومی هذا و ارزقنی فوزه و فتحه و نصره و طهوره و هداه و برکتہ و اصرف عنی شره و شر ما فیہ، بسم الله و بالله و الله اکبر و الحمد لله رب العالمین، اللهم انی قد خرجت فبارک لی فی خروجی و انفعنی به». گوید: و چون وارد منزل هم می شد همین را می فرمود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣١٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از ابی خدیجه گفت: امام صادق (علیه السلام) را شیوه بود که چون از خانه خود بیرون می شد می گفت: بار خدایا به امید تو بیرون شدم و به تو تسلیم گردیدم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل سازم، بار خدایا در این روزم به من برکت بده، و کامجوئی و گشایش و یاری و پاکیزگی و رهجوئی و برکتش را به من روزی کن و شرّ آن و شرّ هر چه در آن است از من بگردان، بسم الله و بالله و الله اکبر و الحمد لله رب العالمین. - بار خدایا من بدر آمدم، بیرون شدنم را مبارک کن و مرا بدان سود بخش. گوید: چون به منزلش هم می رفت همین را می گفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٢٢٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «ابی خدیجه» گفت: امام صادق علیه السلام را شیوه بر این بود که وقتی از خانه خود خارج می شود می گفت: بار خدایا به امید تو بیرون شدم و به تو تسلیم گردیدم و به تو ایمان آوردم و بر تو توکل نمودم، بار خدایا در این روزم به من برکت ده، و کامجویی و گشایش و یاری و پاکیزگی و رهجویی و برکتش را به من روزی کن و شرّ آن و شرّ هرچه در آن است از من دور ساز، بسم الله و بالله و الله اکبر و الحمد له ربّ العالمین بار خدایا من خارج شدم بیرون شدنم را مبارک گردان و به من سود بخش. گوید: چون به منزلش هم می رفت همین را می گفت.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. بک خرجت ای بتوفیقک و حولک و قوتک لا بحولی و قوتی، او مستعینا بک فی اموری و لک أسلمت الظرف متعلق بأسلمت، و التقديم للحصر ای أنا منقاد لک حسب لا لغيرک، أو أسلمت و دخلت فی الإسلام مخلصا لک دینی، أو اللام للتعلیل و بک آمنت الباء صلة ای آمنت بک لا بغيرک من الآلهة و عليك توكلت فی اموری كلها لا علی غیرک لتکفینی إياها و تصلحها لی اللهم بارک لی ای أعطنی البركة و الخیر و الزیادة و الثبات فی کل ما تعطينی فی هذا اليوم و ارزقنی فوزه ای الوصول إلى المطالب فيه و فتحه ای فتح أبواب الرحمة فيه و نصره ای النصره علی الأعدای

الظاهرة و الباطنة فيه و طهوره أى الطهارة عن السيئات فيه و هداة أى الهداية إلى الحق فيه و بركته أى البركة و الزيادة فى الرزق و سائر الخيرات فيه و اصرف عنى شره لعل هذا مبنى على أن للأيام و الشهور و الساعات نحوسة و شرا أو المراد بشره البلىاى النازلة فيه من قبل الله تعالى و بشر ما فيه شر المخلوقات قوله - قال أى أبو خديجة - و إذا دخل أى أبو عبد الله عليه السلام - قال ذلك - أى هذا الدعاء بأدنى تغيير بأن يقول بك دخلت إنى قد دخلت فبارك لى فى دخولى.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٢٦

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٣٤١/٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ، قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِ (٩) مِنِّي وَ لَا قُوَّتِي (١٠)، بَلْ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا لِرِزْقِكَ (١١)، فَأَتَيْتِي (١٢) بِهِ فِي عَافِيَةٍ». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت رضا عليه السلام فرمود: هر گاه پدرم از منزل بیرون میرفت میگفت: «بسم الله الرحمن الرحيم خرجت بحول الله وقوته لا بحول منى ولا قوتى بل بحولك وقوتك يا رب متعرضا لرزقك فأتيتى به فى عافية» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام رضا (علیه السلام) فرمود: چون پدرم از منزل خود بیرون می شد می گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، خرجت بحول الله وقوته لا بحول مني و لا قوتي بل بحولك وقوتك يا رب متعرضاً لرزقك فأنتي به في عافية. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام رضا علیه السلام فرمود: چون پدرم از منزل خود بیرون می شد می گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم، خرجت بحول الله وقوته لا بحول مني و لا قوتي بل بحولك وقوتك يا رب متعرضاً لرزقك فأنتي به في عافية.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور، صحيح عندي. قوله عليه السلام بل بحولك فيه التفاوت من الغيبة إلى الخطاب كما في إياك نعبد، و النكات مشتركة فأنتى به فى عافية قيل لك أن تجعل الظرفية مجازية بتشبيهه ملابسة رزقه للعافية فى الاجتماع معها بملابسة المظروف للظرف فتكون فى لفظة - فى - استعارة تبعية، و لك أن تعتبر تشبيه الهيئة المنتزعة من الرزق و العافية و مصاحبة أحدهما للآخر بالهيئة المنتزعة من المظروف و الظرف و اصطحابهما فتكون فى الكلام استعارة تمثيلية تتركب كل من طرفيها لكنه لم يصرح من الألفاظ التى بإزاء المشبه به إلا بكلمة فى، فإن مدلولها هو العمدة فى تلك الهيئة و ما عداه تبع له يلاحظ معه فى ضمن ألفاظ منوية فلا تكون لفظة - فى - استعارة بل هى على معناها الحقيقى و لك أن تشبه العافية بما يكون محلا و ظرفا للشىء على طريقة الاستعارة بالكناية و يكون ذكر كلمة فى قرينة و تخيلا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٦

\*\*\*\*\*

ص: ٤٦٦

١-٦ . فى الوافى : + «من منزله» .

٢-٧ . فى «ز» : «وبك» .

٣-٨ . فى «ب ، ج» : «نوره» . وفى المحاسن : «قوته» .

٤-٩ . فى «د ، ص ، ب» والوافى والمحاسن : «وظهوره» .

٥-١٠ . فى المحاسن : - «وبالله» .

٦-١١ . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٢٦ : «قوله : قال ، أى أبوخديجة . وإذا دخل ، أى أبو عبد الله عليه السلام . قال ذلك ، أى هذا الدعاء بأذنى تغيير ، بأن يقول : بك دخلت ، إنى قد دخلت ، فبارك لى فى دخولى» .

٧-١٢ . فى «د ، بر ، بف» والوفى والوسائل والمحاسن : - «فى» .

٨-١٣ . المحاسن ، ص ٣٥١ ، كتاب السفر ، ح ٣٥ ، عن محمد بن على ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٣ ، ح ٨٨٢١ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٣٢٧ ، ذيل ح ٦٦٩٣ .  
٩-١ . فى «ب» : «بلا حول» بدل «لابحول» .

١٠-٢ . فى «بس» : «ولا قوّة بى» .

١١-٣ . فى المحاسن : «ليرزقى» . وفى العيون : «متعرّضا به لرزقى» .

١٢-٤ . فى «بر» : «فأتنى» .

١٣-٥ . المحاسن ، ص ٣٥٢ ، كتاب السفر ، ح ٣٩ ، عن محمد بن على ، عن محمد بن سنان .  
عيون الأخبار ، ج ٢ ، ص ٥ ، بسنده عن محمد بن يحيى العطار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن سنان ، مع زيادة فى أوله الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٤ ، ح ٨٨٢٢ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٣٢٨ ، ذيل ح ٦٦٩٤ .

## ٨- الحديث

٣٣٤٢/٨ . على بن إبراهيم (١) ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن الحسن بن عطية ، عن عمر بن يزيد ، قال :

قال أبو عبد الله عليه السلام : «مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ ، لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَكِلَاءَتِهِ (٢) حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس هنگامی که از خانه اش بیرون می‌رود ده بار سورهٔ «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

» بخواند پیوسته در حفظ خداوند و نگهداری او است تا بخانه اش برگردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون کسی از منزلش در آید ده بار سورهٔ «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

» بخواند، پیوسته در حفظ خدا عز و جل باشد و در نگهداری او تا به منزلش برگردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: چون کسی از منزلش خارج شود ده بار سورهٔ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بخواند، پیوسته در حفظ خدای عزّ و جلّ باشد و در نگهداری او تا به منزلش برگردد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و في المصباح : كالأه الله يكلؤه مهموز بفتححتين كلاءة بالكسر و المد حفظه و يجوز التخفيف فيقال كليته أكلاه من باب تعب لغة قريش و لكنهم قالوا مكلو بالواو أكثر من مكلى بالياء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۵۴۳/۲

۳۳۴۳/۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ السَّفَرَ، فَقِفْ عَلَى بَابِ دَارِكَ، وَاقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَمَامَكَ وَ عَنْ يَمِينِكَ وَ عَنْ شِمَالِكَ، وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» أَمَامَكَ وَ عَنْ يَمِينِكَ وَ عَنْ شِمَالِكَ، وَ «قُلْ أَعُوذُ



بِرَبِّ النَّاسِ» وَ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» أَمَامَكَ وَ عَنِ يَمِينِكَ وَ عَنِ شِمَالِكَ. ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ احْفَظْنِي وَ احْفَظْ مَا مَعِيَ، وَ سَلِّمْ مَعِيَ، وَ بَلِّغْنِي وَ بَلِّغْ مَا مَعِيَ بِأَعْيُنِ بَلَاغٍ حَسَنًا (٤)».

ثُمَّ قَالَ (٥): «أَمَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يُحْفَظُ وَ لَا يُحْفَظُ مَا مَعَهُ، وَ يَسَلِّمُ (٦) وَ لَا يَسَلِّمُ مَا مَعَهُ، وَ يَبْلُغُ وَ لَا يَبْلُغُ مَا مَعَهُ؟» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

صبح حذاء گوید: حضرت ابو الحسن (موسی بن جعفر) علیهما السلام فرمود: چون آهنگ مسافرت کردی بر در خانه ات بایست، و سوره حمد را از جلو رو و از طرف راست و چپ بخوان، و نیز سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را از پیش رو و از طرف راست و چپ بخوان، و نیز سوره»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«و سوره»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

«را از جلو و از راست و چپ بخوان سپس بگو: «اللهم احفظني و احفظ ما معي و سلمني و سلم ما معي، و بلغني و بلغ ما معي بلاغا حسنا». سپس فرمود: آیا دیده ای که مرد محفوظ ماند ولی آنچه

با اوست محفوظ نماند؟ و خودش سالم بماند و آنچه با او است سالم نماند؟ و خودش بمنزل برسد و آنچه با اوست نرسد؟

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از صباح کفشگر که أبو الحسن (علیه السلام) فرمود: چون آهنگ سفر کردی به در خانه ات بایست و سوره حمد را از پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ بخوان، و سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را از پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ بخوان و اعوذ برّ الناس و»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

« را از پیش رو و سمت راست و سمت چپ بخوان، سپس بگو: بار خدایا مرا حفظ کن و حفظ کن آنچه با من است و مرا سالم دار و سالم دار آنچه با من است و مرا به مقصد رسان و به مقصد برسان آنچه را با من است، رسانیدن خوب؛ سپس فرمود: آیا نبینی که مردی محفوظ ماند و آنچه با او است محفوظ نماند و سالم ماند و آنچه با او است سالم نماند و خودش به مقصد رسد و آنچه با او است به مقصد نرسد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- از صباح کفشگر که ابو الحسن علیه السلام فرمود: چون آهنگ سفر کردی به در خانه ات بایست و سوره حمد را از پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ بخوان، و سوره

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

را از پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ بخوان و

أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

و

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

را از پیش رو و سمت راست و سمت چپ بخوان، سپس بگو: بار خدایا مرا حفظ کن و حفظ کن آنچه با من است و مرا سالم دار و سالم دار آنچه که با من است و مرا به مقصد رسان و به مقصد برسان آنچه را با من است، رسانیدن خوب؛ سپس فرمود: آیا نبینی که مردی محفوظ ماند و آنچه با اوست محفوظ نماند و سالم ماند و آنچه با اوست سالم نماند و خودش به مقصد رسد و آنچه با اوست به مقصد نرسد.

ترجمه آیت الیهی؛ ج ۴، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحيح. قوله عليه السلام فقف على باب دارك أى تلقاء الوجه الذى تتوجه إليه كما فى الفقيه حيث روى بسنده الصحيح عن البجلي عن صباح الحذاء قال: سمعت موسى بن جعفر عليه السلام يقول: لو كان الرجل منكم إذا أراد سفرا قام على باب داره تلقاء الوجه الذى يتوجه إليه فقرأ فاتحة الكتاب أمامه وعن يمينه وعن شماله وآية الكرسي أمامه وعن يمينه وعن شماله ثم قال اللهم احفظنى إلى آخر الخبر وسيأتى مخالفا لهما وهذا الاختلاف مع اتحاد الراوى غريب و اقرء فاتحة الكتاب قيل ليس فيه النفث كما ذكره بعض، بل الأحوط تركه لتشبهه بالسحر، كما فى قوله تعالى

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ . ثم اعلم أن الأحسن و الأوفق بلفظ الخبر قراءة كل منها على حدة فى الجهات الثلاث و لا يبعد جواز جمع الجميع فى كل جهة اللهم احفظنى أى من الآفات و البليات و المكاره الجسمانية و الروحانية و سلمنى الظاهر أنه تأكيد لما قبله و هو كثير فى الأدعية و مناسب للإلحاح فى الدعاء، و قيل: الحفظ من الآفات و السلامة من السيئات و المراد بما فى الأخير العبيد و الخدم و الرفقاء، و قيل: الحفظ من الآفات الأرضية و التسليم من التقديرات السماوية و بلغنى و بلغ ما معنى بلاغا حسنا أى بلغنى و ما معنى إلى المقصود و المكان المقصود تبليغا حسنا بلا نقص و لا تعب و لا شىء من الآفات، و قيل: البلاغ إما بالفتح و هو اسم لما يتبلغ و يتوصل به إلى المقصود، و المراد به هنا التبليغ بإقامة الاسم مقام المصدر كما فى قولك أعطيته عطاء، أو بالكسر للمبالغة فى التبليغ من بالغ فى الأمر مبالغة و بلاغا إذا اجتهد فيه و لم يقصر انتهى. و أقول: فى القاموس: البلاغ كسحاب الكفاية و الاسم من الإبلاغ و التبليغ و هما الإيصال و قوله أ ما رأيت بيان لفائدة ضم الدعاء لما معه مع الدعاء له فى الجميع. قوله عليه السلام و يسلم إلى آخره هذا الفعل و ما بعده من الأفعال إما مجرد معلوم أو مزيد مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٨

\*\*\*\*\*

ص: ٤٦٧

- ١-٦ . فى «ب» : - «بن إبراهيم» .
- ٢-٧ . فى «ز» : «كلائه» . وفى شرح المازندراني : «الكلاء ، بالكسر والمد : الحفظ والحراسة . وفعله كمنع . وقد تخفف همزتها وتقلب ياءً» .
- ٣-٨ . الوافى، ج ٩، ص ١٦٠٤، ح ٨٨٢٣؛ الوسائل، ج ٥، ص ٣٢٨، ح ٦٦٩٥ .
- ٤-١ . فى الوافى : + «لحفظه الله ، ولحفظ ما معه ، وسلّمه الله وسلّم ما معه ، وبلغه الله ، وبلغ ما معه . قال» .
- ٥-٢ . فى الوافى : + «يا صباح» .
- ٦-٣ . فى شرح المازندراني ، ومرآة العقول : «هذا الفعل وما بعده من الأفعال إمّا مجرد معلوم من السلامة ، أو مزيد مجهول من التسليم» . وفى بعض النسخ أيضا ضبط هذه الأفعال بالتشديد .
- ٧-٤ . الكافى ، كتاب الحجّ ، باب القول إذا خرج الرجل من بيته ، ح ٦٩٩٣ . وفى التهذيب ، ج ٥ ، ص ٤٩ ، ح ١٥٣ ، عن الكليني ، وفيهما مع اختلاف يسير . وراجع : الحديث ١١ من هذا الباب ومصادره الوافى، ج ١٢، ص ٣٦٣، ح ١٢١٠٤؛ الوسائل، ج ١١، ص ٣٨١، ح ١٥٠٦٧ .

## ١٠- الحديث

٣٣٤٤/١٠ . حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنِ أَبَانَ عَنِ أَبِي حَمْرَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١) أَنَّهُ كَانَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ، وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ، لَا (٢) حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (٣)» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

ابو حمزه گوید: حضرت باقر علیه السلام هر گاه از خانه بیرون میرفت میفرمود: «بسم الله خرجت و علی الله توکلت لا حول و لا قوة الا بالله»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از ابی حمزه که چون امام باقر (علیه السلام) از خانه بیرون می شد می گفت: بسم الله خرجت، و علی الله توکلت، لا حول و لا قوة الا بالله..

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- ابی حمزه گوید: که چون امام باقر علیه السلام از خانه بیرون می شد می گفت: بسم الله خرجت، و علی الله توکلت، لا حول و لا قوة الا بالله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل كالموثق. إذا خرج أى أراد الخروج أو أخذ فيه فى سفر أو حضر كما صرح بهما فى خبر ابن الجهم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٩

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٣٤٥/١١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ (٥)، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يَا صَبَّاحُ (٦)، لَوْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا، قَامَ عَلَى

بَابِ دَارِهِ تَلْقَاءَ (٧) وَجْهِهِ الَّذِي يَتَوَجَّهُ لَهُ، فَقَرَأَ الْحَمْدَ أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَالْمُعَوَّذَتَيْنِ (٨) أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (٩)» أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ (١٠) شِمَالِهِ، وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ (١١) أَمَامَهُ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ قَالَ: "اللَّهُمَّ احْفَظْنِي وَ احْفَظْ مَا مَعِيَ، وَ سَلِّمْنِي وَ سَلِّمْ مَا مَعِيَ، وَ بَلِّغْنِي وَ بَلِّغْ مَا مَعِيَ بِبِلَاغِكَ (١٢) الْحَسَنِ الْجَمِيلِ" لِحَفِظَةِ اللَّهِ وَ حَفِظَ (١٣) مَا مَعَهُ، وَ سَلِّمَهُ (١٤) وَ سَلِّمْ مَا مَعَهُ، وَ بَلِّغَهُ (١٥)

ص: ٤٦٨

---

١- ٥. فى «ز»: + «قال» .

٢- ٦. فى الوافى والوسائل: «ولا» .

- ۳-۷. فی الوافی : + «العلیّ العظیم» .
- ۴-۸. الوافی، ج ۹، ص ۱۶۰۴، ح ۸۸۲۴؛ الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۶۶۹۶ .
- ۵-۹. فی الوسائل : «أحمد بن محمّد، و سهل بن زیاد جميعا» بدل «سهل بن زیاد» .
- ۶-۱۰. فی الوسائل : - «یا صباح» .
- ۷-۱. «التّلقاء» : الحِذاء . ومنه : جلس تِلْقَاءَهُ ، وَتِلْقَاءَ وَجْهِهِ : حذاء وَجْهِهِ . مجمع البحرین ، ج ۳، ص ۱۶۴۳ (لقی).
- ۸-۲. فی «ب» : «وآیة الكرسي» . وفی «ص» : + «عن» .
- ۹-۳. فی «ب» : «المعوذتین» بدل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» .
- ۱۰-۴. فی «ص» : - «عن» .
- ۱۱-۵. فی «ب» : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» .
- ۱۲-۶. فی «ص» : «بلاغک» .
- ۱۳-۷. فی الوافی : «لحفظ» .
- ۱۴-۸. فی «ب» والوافی : + «الله» .
- ۱۵-۹. فی الوافی : + «الله» .

وَبَلَّغَ مَا مَعَهُ (۱)، أَمَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يُحْفَظُ وَلَا يُحْفَظُ مَا مَعَهُ، وَيَبْلُغُ (۲) وَلَا يَبْلُغُ مَا مَعَهُ (۳)، وَيَسْلَمُ  
وَلَا يَسْلَمُ مَا مَعَهُ؟ (۴). (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

صبحاح حذاء از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حدیث کند گوید که فرمود: ای صباح اگر هر گاه مردی از شما آهنگ سفری میکرد بر در خانه اش روی خود را بجانب آنجائی که میخواهد



برود متوجه می‌کرد، و سوره حمد را از پیش رو و از سمت راست و چپش می‌خواند و نیز معوذتین  
یعنی دو سوره»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«و»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

«را از پیش رو و طرف راست و چپش می‌خواند، و هم چنین سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را از پیش رو و سمت راست و چپش می‌خواند، و نیز آیه الکرسی را از پیش رو و جانب راست و چپش می‌خواند، و سپس بگوید: «اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل». هر آینه خداوند او را و هر چه همراه اوست حفظ کند، و او را با هر چه همراه او است سالم دارد، و او را با هر چه همراه اوست بمنزل رساند، آیا دیده ای که مرد خودش محفوظ ماند ولی آنچه با اوست حفظ نشود؟ و خودش بمقصد رسد ولی آنچه با اوست بمقصد نرسد؟ و خودش سالم ماند ولی آنچه با او است سالم نماند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از صباح حدّاء از ابی الحسن (علیه السّلام) فرمود: ای صباح، اگر هر گاه یکی از شماها آهنگ سفر می‌کرد، به در خانه خود می‌ایستاد و در برابر روی خود که به سوی آن می‌رود سوره حمد را از

پیشِ رو و از سمت راست و سمت چپ می خواند و معوذتین را هم از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش می خواند و»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را هم از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش می خواند و آیة الکرسی را هم از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش می خواند و سپس بخواند: اللّٰهُمَّ احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل، هر آینه خدا او را و هر چه را با او است حفظ کند و او را با هر که همراه او است سالم دارد و او را با هر چه همراه او است به مقصد رساند، آیا نبینی مردی حفظ شود و آنچه با او است حفظ نشود و خودش به مقصد رسد و آنچه با او است نرسد و سالم ماند و آنچه همراه او است سالم نماند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۱- صباح حدّاء از ابی الحسن علیه السّلام نقل می کند که حضرت فرمود: ای صباح، هرگاه یکی از شما آهنگ سفر کند، به در خانه خود بایستد و در برابر روی خود که به سوی آن می رود از پیشِ رو و از سمت راست و سمت چپ سوره حمد را بخواند و از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش معوذتین را بخواند و از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

را بخواند و از پیشِ رو و سمت راست و سمت چپش آیة الکرسی را بخواند.، هر آینه خدا او را و هر چه که با او است حفظ کند و او را با هر که همراه او است سالم بدارد و او را با هر چه همراه او است

به هدف برساند آیا نمی بینی مردی را که خود حفظ شود ولی آنچه که با اوست حفظ نشود و خود را بمقصد رسد ولی آنکس که با اوست نرسد و خود سالم باشد ولی کسی که با اوست سالم نماند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور و اللام فی الرجل للعهد الذهنی. و قوله إذا أراد سفرا - إلى قوله - الجمیل خبر کان و قام إلى قوله الجمیل جزاء إذا، و قوله لحفظه الله إلى قوله و بلغ ما معه جزاء لو، و قد مر مضمونه إلا أنه لم یکن آیه الكرسی فیما مضی.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

## ۱۲- الحدیث

۳۳۴ ۶/۱۲. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ (۶):

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فِي سَفَرٍ أَوْ حَضَرٍ، فَقُلْ: "بِسْمِ اللَّهِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ (۷) عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، لَا (۸) حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ" فَتَلَقَّاهُ (۹) ۲ / ۵۴۴

الشَّيَاطِينُ (١٠)، فَتَنْصَرِفُ (١١)، وَ تَضْرِبُ (١٢) الْمَلَائِكَةُ وُجُوهَهَا، وَ تَقُولُ (١٣): مَا سَبَّيْلُكُمْ (١٤)  
عَلَيْهِ وَقَدْ سَمَى اللَّهَ وَ آمَنَ بِهِ وَ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ (١٥)، وَقَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ (١٦)

ص: ٤٦٩

١٠-١ . فى الوسائل : «وبلغه وبلغ ما معه و سلمه و سلم ما معه» بدل «وسلمه و سلم ما معه و بلغه وبلغ ما معه» .

١١-٢ . هذا الفعل وما بعده من الأفعال فى بعض النسخ بالتشديد.

١٢-٣ . فى الوافى : + «قال : ثم قال : يا صباح» .

١٣-٤ . فى الوافى والوسائل : «ويسلم ولا يسلم ما معه ، و يبلغ ولا يبلغ معه» .

١٤-٥ . المحاسن ، ص ٣٥٠ ، كتاب السفر ، ح ٣١ ، عن موسى بن القاسم ؛ الفقيه ، ج ٢ ، ص ٢٧٨ ، ح ٢٥١٤ ، معلقا عن موسى بن القاسم . الأمان ، ص ١٠٤ ، الباب ٧ ، بإسناده عن صباح الحذاء ، وفى كل المصادر مع اختلاف يسير . وراجع : الحديث ٩ من هذا الباب ومصادره الوافى ، ج ١٢ ، ص ٣٦٣ ، ح ١٢١٠٥ .

١٥-٦ . فى «ب ، د ، ص ، بف» وحاشية «ج» : «جهم» .

١٧-١ . فى «ب» وحاشية «ج ، بر» والوسائل : «وتوكلت» .

١٨-٢ . فى حاشية «ج» والفقيه : «ولا» .

١٩-٣ . أصله : «فتلقاه» .

١٠-٤ . فى «ج ، ز» وحاشية «د» : «الشیطان» . وفى الوافى : «فتلقاه الشياطين ، فى الكلام حذف ؛ يعنى فإن من قال ذلك تلقاه . ويحتمل سقوطه» . وفى مرآة العقول : «وقيل : الفاء للبيان ، والضمير الغائب منصوب عائد إلى قائل هذا الكلام ، وفيه التفات من الخطاب إلى الغيبة ؛ إشارة إلى أنّ الحكم غير مخصوص بالمخاطب» .

١١-٥ . فى «ج» : «فينصرف» . وفى المحاسن والفقيه والأمان : - «فتنصرف» .

- ۱۲-۶. فی «ب، ج، د، ز، ص، بس، بف» وشرح المازندرانی: «وتصرف». وفی «بر»: والأمان «فتضرب». وفی حاشیة «بر»: «فتصرف».
- ۱۳-۷. فی «ص، بس»: «ویقول».
- ۱۴-۸. فی «ز»: «سلککم».
- ۱۵-۹. فی المحاسن والفقیه: «علی اللّٰه».
- ۱۶-۱۰. فی المحاسن، صدرح ۳۳ والأمان: «لا قوّة» بدل «لا حول ولا قوّة».

إِلَّا بِاللَّهِ. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسن بن جهّم از حضرت رضا علیه السلام حدیث کند که فرمود: چون (خواستی) از منزلت بیرون روی در سفر باشد یا در حضر بگو: «بسم الله آمنت بالله»

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

«، ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله». پس شیاطین باو برخوردند و باز گردند و فرشتگان بر وی آنها بزند و بگویند: چه راهی شما بدو دارید در صورتی که او نام خدا را برده و باو ایمان آورده و بر او توکل کرده و گفته است: «ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از حسن بن جهم از ابی الحسن (علیه السلام) فرمود: چون از منزلت بیرون شوی در سفر باشد و یا حضر بگو: بسم الله، آمنت بالله، توکلت علی الله، ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله. - شیاطین به او برخوردند و برگردند و فرشته ها به روی آنها بزنند و بگویند: شما چه راهی بدو دارید با اینکه خدا را نامبرده و به او ایمان دارد و بر او توکل کرده است و گفته است: ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «حسن بن جهم» از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

چون از منزلت خارج شوی در سفر باشی یا حاضر بگو:

بسم الله آمنت بالله، توکلت علی الله، ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله شیاطین به او برخوردند و برگردند و فرشته ها به روی آنها بزنند و بگویند: شما چه راهی به سوی او دارید با اینکه خدا را نامبرده و به او ایمان دارد و بر او توکل کرده است و گفته است: ما شاء الله، لا حول و لا قوة الا بالله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق كالصحيح. فتلقاه قيل فى الكلام حذف يعنى فإن من قال ذلك تلقاه و يحتمل سقوطه و قيل الفاء للبيان و الضمير الغائب منصوب عائد إلى قائل هذا الكلام و فيه التفات من الخطاب إلى الغيبة، إشارة إلى أن الحكم غير مخصوص بالمخاطب و تعرض الشيطان له لإضلاله و إضراره، و روى الصدوق (ره) هذا الخبر فى الفقيه بإسناده الصحيح إلى على بن أسباط و هو موثق عن أبى الحسن الرضا عليه السلام و ذكر نحوه إلى قوله فتلقاه الشياطين فتضرب الملائكة وجوها و تقول إلى آخر الخبر و هو أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٢٩

\*\*\*\*\*

## (٥١) باب الدعاء قبل الصلاة

### ١- الحديث

٣٣٤٧/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا قَامَ مِنْ (٢) قَبْلِ أَنْ يَسْتَفْتِحَ الصَّلَاةَ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ صَلَوَاتِي (٣)، وَ أَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ (٤)، فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٥)، مَنْنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ (٦)، فَاخْتِمْ لِي بِطَاعَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ وَ وَلَايَتِهِمْ؛ فَإِنَّهَا السَّعَادَةُ، وَ اخْتِمْ (٧) لِي (٨) بِهَا؛ فَإِنَّكَ (٩) عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"، ثُمَّ

تُصَلِّي (١٠)، فَإِذَا انْصَرَفْتَ (١١) قُلْتَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ عَافِيَةٍ وَ بَلَاءٍ، وَ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ مَثْوَى وَ مُنْقَلَبٍ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ، وَ مَمَاتِي مَمَاتَهُمْ، وَ اجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا، وَ لَا

ص: ٤٧٠

---

١- ١١. المحاسن، ص ٣٥٠، كتاب السفر، ذيل ح ٣٣، عن ابن فضال. وفي المحاسن، ص ٣٥٠، صدر ح ٣٣؛ والفقيه، ج ٢، ص ٢٧٢، ح ٢٤١٦؛ والأمان، ص ١٠٥، الباب ٧، بسند آخر عن الرضا عليه السلام الوافي، ج ٩، ص ١٦٠٤، ح ٨٨٢٥؛ الوسائل، ج ٥، ص ٣٢٦، ح ٦٦٩١.

٢- ١. هكذا في النسخ التي قوبلت وشرح المازندراني والوافي والبحار، ج ٨٤. وفي المطبوع: «من».

٣- ٢. هكذا في «ب، ج، د، ز، بر، بس، بف» والوافي ومرآة العقول. وفي «ص» والمطبوع: «صلاتي».

٤- ٣. في «ز»: - «إليك».

٥- ٤. في الوافي والبحار، ج ٨٤: + «أنت».

٦- ٥. في «ز، بس»: «معرفتهم».

٧- ٦. في «ز، بس» والوافي والوسائل: «اخرم» بدون الواو. وفي البحار، ج ٨٤: «فاخرم».

٨- ٧. في «ز»: - «لي».

٩- ٨. في «ب» والوافي: «إنك».

١٠- ٩. في مرآة العقول، ج ١٢، ص ٣٣٢: «ثمّ تصلّي، في بعض النسخ بصيغة الخطاب، وفي بعضها بصيغة الغيبة، وعلى الأول فيه التفات».

١١- ١٠. في البحار، ج ٨٦: + «من الصلاة».



تُفَرِّقَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ (۱)؛ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: هر که این کلام را بگوید با محمد و آل محمد خواهد بود، هنگامی که (برای نماز) برخیزد پیش از اینکه شروع بنماز و (تکبیرة الاحرام) کند (بگوید) «اللهم انی أتوجه الیک بمحمد و آل محمد و أقدمهم بین یدی صلاتی و أتقرب بهم الیک فاجعلنی بهم و جیها فی الدنيا و الآخرة و من المقربین مننت علی بمعرفتهم فاختم لی بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فإنها السعادة و اختم لی بها فانک علی کل شیء قدير». سپس نماز میخوانی و چون از نماز فارغ شدی بگوئی: اللهم اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل عافیة و بلاء و اجعلنی مع محمد و آل محمد فی کل مثنوی و منقلب، اللهم اجعل محیای محیاهم و مماتی مماتهم و اجعلنی معهم فی المواطن کلها، و لا تفرق بینی و بینهم انک علی کل شیء قدير».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود: هر که این دعا را هنگام شروع در نماز بخواند با محمد و آل محمد باشد: بار خدایا من به وسیله محمد و آل محمد به تو روی آوردم و آنان را پیش از نماز به درگاهت وسیله نمودم و بدانها به حضرت تو تقرب جستم، مرا به خاطر آنها در دنیا و آخرت آبرومند ساز و از مقربان خود نما، به معرفتشان بر من منت نهادی و به

طاعت و معرفت و ولایتشان مرا سرانجام بخش زیرا که آن سعادت‌مندی است، و زندگی مرا بدان به پایان رسان زیرا تو بر هر چیز توانائی. سپس نماز خود را می خوانی و چون فارغ شدی می گوئی: بار خدایا مرا با محمد و آل محمد مقرر دار در هر عافیتی و هر بلاء و مرا با محمد و آل محمد مقرر دار در هر اقامت و حرکت، بار خدایا زندگی مرا زندگی آسان ساز و مردنم را مردن آنان و مرا در هر جا با آنها بدار و از آنها جدا مدار زیرا تو بر هر چیزی توانائی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: که امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: هرکس این دعا را هنگام شروع به نماز بخواند با محمد و آل محمد محشور شود:

بار خدایا من به وسیله محمد و آل محمد به تو روی آوردم و آنان را پیش از نماز به درگاہت وسیله قرار دادم و با آنها به حضرت تو تقرّب جستّم، مرا به خاطر آنها در دنیا و آخرت آبرومند ساز و از مقربان خود قرار ده، به معرفتشان بر من منت نهادی و به طاعت و معرفت و ولایتشان سرانجام مرا قرار ده زیرا که آن سعادت‌مندی است، و زندگی مرا با آن به پایان رسان زیرا تو بر هر چیز توانائی. سپس نماز خود را می خوانی و چون فارغ شدی می گوئی: بار خدایا مرا با محمد و آل محمد در هر عافیتی و هر بلاء همراه کن و مرا با محمد و آل محمد در هر اقامت و حرکتی قرار ده، بار خدایا زندگی مرا زندگی آسان ساز و مردنم را مردن آنان و مرا در هر جا با آنها همراه کن و از آنها جدا مدار زیرا تو بر هر چیزی توانائی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. من قال هذا القول المشار إليه مجموع الدعائين دعاء الاستفتاح و دعاء الانصراف و إذا لمحض الظرفية و قوله إذا قام إلى آخر الحديث بدل تفضيل لقوله قال هذا القول و المستتر فى قام راجع إلى من، و قيل: من متعلق بقال و إذا قام ظرف له على الظاهر، أو لكان على احتمال و المراد بالقيام على الأول القيام للصلاة و على الثانى القيام للنشور انتهى، و الأول أوجه، و المراد باستفتاح الصلاة التكبيرات الافتتاحية أى قبل جميعها إنى أتوجه إليك أى أقبل بظاهرى و باطنى إليك بمحمد و آل محمد قيل الباء للسببية أو الاستعانة و أقدمهم بين يدى صلواتى قيل: الصلاة هدية و تحفة من العبد إلى الله تعالى، و لا بد فى إيصاله إليه و قبوله لها من توسطهم عليهم السلام كما يتوسط مقربو السلطان فى إيصال التحف إليه و أتقرب بهم إليك أى أتقرب بتوسطهم أو بتصديقهم و متابعتهم إليك. و أقول: لما كان الصلاة معراج المؤمن و بها يتقرب إلى حضرة القدس و لا يمكن سلوك هذه الطريقة الأصفى و الوصول إلى هذا المقصد الأقصى إلا بدليل يهدى إلى ذلك السبيل و معين يوصل العائد إلى حضرة الرب الجليل و ينجيه من وساوس أهل التضليل و يسقيه بكأس المحبة من العين السلسيل، فلذا توسل بمقربى جنبه و العارفين بطرق قربه و أبوابه و توسل بهم إليه، و استشفع بهم لديه فقال فاجعلنى بهم أى بهدايتهم و إرشادهم و تأييدهم و إسعادهم أو بتصديقهم و اتباعهم و جيتها أى إذا جاء و منزله، فى المصباح: وجه بالضم وجاهة فهو وجه إذا كان له حظ ورتبة، و فى القاموس: الوجه سيد القوم كالوجه، و قال الراغب فلان وجه ذو جاه، فالوجهة عند الله فى الدنيا بالعلم و العمل و سلوك الطريقة القويمة و متابعة العترة الهادية و كونه من الهادين المخلصين لله الدين، و فى الآخرة بالدرجات الرفيعة، و كونه محشورا مع أئمة الدين بل يكون ببركتهم و قربهم من شفعاء المذنبين و يظهر منزلتهم و جاههم عند الله على العالمين و لذا قال و من المقربين أى منك و من الأئمة الراشدين برغم النواصب و المخالفين كما قال سبحانه

(فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ)

وقالوا عند ذلك

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَأَصْدِيقٍ حَمِيمٍ) . و لما كان هذا الكلام موهما لإظهار فضل و امتنان قال مننت على بمعرفتهم أى هذه أيضا من نعمك الجليلة حيث جعلتني من شيعتهم و رزقتني القول بامامتهم و لذا تقربت بهم إليك، فترك العاطف بينهما لكمال الاتصال أو للاستئناف كأنه سبحانه يقول من جعلك بحيث تتوصل بهم إلى فيقول: أنت مننت على بمعرفتهم فأرجو منك أن تختم لى بطاعتهم فى الأقوال و الأعمال و العقائد و تديم و تتم لى معرفتهم لأبلغ فى جميع ذلك إلى درجة الكمال و أكون مستقرا فيها إلى آخر الأحوال و لا أكون مستودعا أزول عنها بشبه الشياطين و أهل الظلال فإنها السعادة التى توجب الخلود فى النعم الباقية، فالضمير راجع إلى الطاعة و المعرفة و الولاية الكاملة الدائمة المستقرة، و تعريف الخبر لإفادة الحصر الدال على أن ما سواها من المعرفة و الطاعة الناقصة التى فى معرض الزوال ليست بسعادة اختم لى بها أى بما ذكر من الأمور الثلاثة أو بالسعادة و مالهما واحد و هذا تأكيد للسابق للمبالغة و الاهتمام بها و ببقائها و ثباتها. ثم تصلى فى بعض النسخ بصيغة الخطاب و فى بعضها بصيغة الغيبة و على الأول فيه التفات، و على ما اخترناه فى أول الخبر هذه الجملة معطوفة على قوله إذا قام إلى آخره و هى من تنمة كلام أمير المؤمنين عليه السلام و فى الكلام أيضا التفات لأنه فى قوة فإذا انصرف قال اللهم اجعلنى طلب ذلك لأن المعرفة التامة و المتابعة الكاملة و المحبة الصادقى تقتضى المشاركة فى العافية و البلاء و الشدة و الرخاء و اجعلنى مع محمد و آل محمد فى كل مثنوى و منقلب المثنوى محل الإقامة أو مصدر ميمى من قولهم ثوى بالمكان أقام به، و كذا المنقلب يحتملها أى فى كل مكان أقاموا فيه و كل محل انقلبوا فيه، أو فى كل إقامة و سكون و كل انقلاب و حركة، و بالجملة طلب أن تكون حركاته و سكناته موافقة لحركتهم و سكونهم، و لو لا ذلك لدخل النقص فى المتابعة و وقع الفراق بين المحب و المحبوب فى الجملة. اللهم اجعل محياى محياهم و مماتى مماتهم المحيى و الممات مفاعل من الحياة و الموت، و يقعان على المصدر و الزمان و المكان و الأول هنا أظهر، و المعنى اجعل حياتى مثل

حياتهم في التعرض للخيرات و الأعمال الصالحات، و موتى مثل موتهم في استحقاق الغفران و الرضوان و الدرجات و الشفاعات، أو في الشهادة و القتل في سبيل الله، و قيل المحيي الخيرات التي تقع في حال الحياة منجزة و الممات الخيرات التي تصل إلى الشخص بعد الموت كالتدبير و الوصية و غير ذلك مما ينتفع به بعد الموت.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٣٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٣٤٨/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، قَالَ:

تَقُولُ قَبْلَ دُخُولِكَ فِي الصَّلَاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُقَدِّمُ مُحَمَّدًا نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ يَدَيَّ حَاجَتِي، وَآتُوْجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ (٣) فِي طَلْبَتِي، فَاجْعَلْنِي بِهِمْ (٤) وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِي (٥) بِهِمْ مُتَقَبَّلَةً (٦)، وَ ذَنْبِي بِهِمْ (٧) مَغْفُورًا، وَ دُعَائِي بِهِمْ مُسْتَجَابًا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در حدیث مرفوعی (که سندش بمعصوم رسد) فرمود: پیش از آنکه وارد در نماز شوی گوئی: «اللهم انی اقدم محمدا نبيک صلى الله عليه و آله بين يدي حاجتي و أتوجه به [اليك] في طلبتي فاجعلني بهم و جيتها في الدنيا و الآخرة و من المقربين، اللهم اجعل صلاتي بهم متقبلة و ذنبي بهم مغفورا و دعائي بهم مستجابا يا أرحم الراحمين» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- معصوم (علیه السلام) فرمود: پیش از دخول در نماز می گوئی: بار خدایا من محمد پیغمبرت را از حاجتِ خود پیش داشتم، و به وسیله او به تورو آوردم، در مطلب خودم مرا به وسیله آنها در دنیا و آخرت آبرومند ساز و از مقربان بنواز، بار خدایا به وسیله آنان نمازم را پذیرا شده ساز و گناهم را آمرزیده و دعایم را مستجاب، یا ارحم الراحمین.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- معصوم علیه السلام فرمود: پیش از دخول در نماز می گوئی:

بار خدایا من محمد پیامبرت را با توجه به حاجت خود پیش انداخته ام و به وسیله او به تورو آوردم، در مطلب خودم مرا به وسیله آنها در دنیا و آخرت آبرومند ساز و از نزدیکان خود قرار ده نمازم را پذیر و گناهم را بیامرزد و دعایم را مستجاب کن یا ارحم الراحمین.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. وفي القاموس: الطلبة بكسر اللام ما طلبته.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٣٣

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٣٤٩/٣. عنه (٩)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ:

شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاسْتَقْبَلَ (١٠) الْقِبْلَةَ قَبْلَ التَّكْبِيرِ، وَقَالَ (١١): «اللَّهُمَّ لَا تُؤْخِزْنِي مِنْ رَوْحِكَ، وَلَا تَقْنِطْنِي (١٢) مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تُؤْخِزْنِي مَكْرَكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ (١٣) إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ».

ص: ٤٧١

---

١- ١١. في «ز، بر» والوسائل: + «أبدا» .

٢- ١٢. الوافي، ج ٨، ص ٦٣٦، ح ٦٧٦٢؛ الوسائل، ج ٥، ص ٥٠٨، ح ٧١٨٩؛ البحار، ج

٨٤، ص ٣٧٠، ذيل ح ٢٢، إلى قوله: «فإنك على كل شيء قدير»؛ وفيه، ج ٨٦، ص ٤٣، ذيل

ح ٥٢، من قوله: «فإذا انصرفت، قلت: اللهم».

٣- ١٣. في «ب، د، ز، ص، بر، بس»: - «إليك» .

٤- ١٤. في «ج، د، ص، بر، بس، بفي» والوافي: «به» .

٥- ١. في «ب، ج، ز» وحاشية «د»: «صلواتي» .

٦-٢ . فى «د ، ص ، بر ، بف» وحاشية «ز» والوفى : «مقبولة» .

٧-٣ . فى «بس» : - «بهم» .

٨-٤ . الكافى ، كتاب الصلاة ، باب القول عند دخول المسجد والخروج منه ، ح ٤٩٦٩ ؛ والتهذيب ، ج ٢ ، ص ٢٨٧ ، ح ١١٤٩ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٠٢ ، ح ٩١٦ ، مرسلاً عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٦٣٥ ، ح ٦٧٦٠ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٥٠٩ ، ذيل ح ٧١٩٠ .

٩-٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق .

١٠-٦ . فى «بر ، بف» : «يستقبل» بدل «واستقبل» . وفى الوافى : «استقبل» بدون الواو .

١١-٧ . فى «ج ، ز ، بر ، بف» والوفى : «فقال» .

١٢-٨ . «القنوط» : الإياس من رحمة الله تعالى . المفردات للراغب ، ص ٦٨٥ ؛ المصباح المنير ، ص ٥١٧ (قنط) .

١٣-٩ . فى «ج ، بر» : «مكرک» بدل «مكرالله» .

٥٤٥ / ٢

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ، مَا سَمِعْتُ بِهَذَا مِنْ أَحَدٍ قَبْلَكَ؟!

فَقَالَ: «إِنَّ (١) مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ عِنْدَ اللَّهِ الْيَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ، وَ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ الْأَعْمَنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:



صفوان جمال گوید: من (هنگام نماز) خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیرة الاحرام روبروی قبله ایستاد و گفت: «اللهم لا تؤیسنی من روحک و لا تقنطنی من رحمتک و لا تؤمنی مکرک فإنه لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون». (یعنی بار خدایا مرا از رحمت خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم مکن، و از مکر و کیفر خود آسوده خاطر منما زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند جز مردمان زیان کار) گوید: من عرض کردم: قربانت من این دعا را از هیچ کس پیش از شما نشنیدم: فرمود: همانا از بزرگترین گناهان کبیره در نزد خداوند ناامیدی از رحمت خدا و آسوده خاطر بودن از کیفر و مکر خدا است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از صفوان جمال گوید: من حضور امام صادق (علیه السلام) بودم که پیش از تکبیرة الاحرام برابر قبله ایستاد و گفت: بار خدایا مرا از رحمت و نوازش خود محروم مساز و از مهر خود نومید مکن و از مکر و مجازات خود آسوده خاطر منما زیرا از مکر خدا آسوده نزنند جز زیانکاران. گفتم: قربانت، من این دعا را از احدی پیش از شما نشنیدم، فرمود: از بزرگترین گناهان کبیره نزد خدا نومیدی از نوازش خدا و ناامیدی از رحمت و مهر خدا و آسوده خاطر بودن از مکر و مجازات خدا است

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «صفوان جمال» گوید: من حضور امام صادق علیه السلام بودم که پیش از تکبیرة الاحرام مقابل قبله ایستاد و گفت:

بار خدایا مرا از رحمت و نوازش خود محروم مساز و از مهر خود ناامیدم مکن و از مکر و مجازات خود آسوده خاطر مساز زیرا از مکر خدا آسوده خاطر نشوند جز زیانکاران. عرض کردم: قربانت، من این دعا را از احدی پیش از شما نشنیدم، فرمود:

از بزرگترین گناهان کبیره نزد خدا ناامیدی از رحمت خداوند و آسوده خاطری از نبود مکر خداست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. لا تؤیسنی من روحک فی القاموس: ایس منه کسمع ایاسا قنط و آیسه و آیسه، و قال الروح بالفتح الراحة و الرحمة، و نسیم الريح، و قال قنط کنصر و ضرب و کرم قنوطا بالضم و کفرح قنطا و قنطه و کمنع و حسب و هاتان علی الجمع بین اللغتين یئس انتهى. و أقول: الفقرتان الأولیان قریبتان معنی و مالهما واحد فیمکن أن تكون الثانية مؤكدة للأولى أو يكون المراد بالأولى الیأس من رحماته تعالی فی الدنيا عند الشفاء و البلیا، أو الأعم من الدنيا و الآخرة، و بالثانية الیأس من الجنة و مثوباته الباقية فی الآخرة فیکون علی الثاني تخصیصا بعد التعمیم لمزید الاهتمام، أو يكون المراد بالقنوط الدرجة العليا من الیأس، كما قال فی النهاية قد تكرر ذکر القنوط فی الحدیث و هو أشد الیأس من الشیء یقال: قنط یقنط و قنط یقنط فهو قانط و قنوط و القنوط بالضم المصدر انتهى، و قد یقال:

الروح دفع المكروه و الشر و الرحمة إعطاء المحبوب و الخير، و قيل: الروح بالفتح الراحة و النسيم الطيبة و الرحمة و الأولان أولى بالإرادة هنا تحرزا عن التكرار و المراد بهما نسيم الجنة و الراحة فيهما و القنوط منهما و من الرحمة بسبب المعصية و إن كانت عظيمة بعد الإيمان كفر بالله العظيم كما نطق به القرآن الكريم و لا تؤمنى مكر كالأستدراج و نحوه مثل أن يسكن قلبه و لا يخاف عقوبته من المعصية و يعتقد أنه مغفور قطعاً فإن ذلك تكذيب للوعيد و ليس هذا من حسن الظن بالله فإن حسن الظن به أن يعمل و يستغفر و يظن أنه مقبول و قد مر القول فيه سابقاً.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٣٤

\*\*\*\*\*

## (٥٢) باب الدعاء في أدبار الصلوات

إشاره

٥٢ \_ بَابُ الدُّعَاءِ فِي أَدْبَارِ الصَّلَوَاتِ (٣)

### ١- الحديث

٣٣٥٠/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنَ الزَّوَالِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ، وَ بِكَ؛ اللَّهُمَّ أَنْتَ (٤) الْغَنِيُّ عَنِّي، وَ بِي (٥) الْفَاقَةُ إِلَيْكَ، أَنْتَ الْغَنِيُّ (٦) وَ أَنَا الْفَقِيرُ إِلَيْكَ، أَقْلَتْنِي (٧) عَشْرَتِي، وَ سَتَرْتَ (٨) عَلَيَّ ذُنُوبِي، فَاقْضِ (٩) الْيَوْمَ حَاجَتِي، وَ لَا تُعَذِّبْنِي بِقِيحِ مَا تَعَلَّمْتُ مِنِّي، بَلْ (١٠) عَفْوِكَ وَ جُودِكَ يَسْعُنِي».



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون از نماز ظهر فارغ میشد میگفت: «اللهم انی اتقرب الیک بجدک و کرمک و اتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک و أتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک المرسلین و بک، اللهم انت الغنی عنی و بی الفاقة الیک، و انت الغنی و أنا الفقیر الیک، أقلتني عشرتی و سترت علی ذنوبی فاقض لی الیوم حاجتی و لا تعذبنی بقبیح ما تعلم منی، بل عفوک و جودک یسعنی». فرمود: پس بسجده می افتاد و میگفت: «یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة یا بر یا رحیم أنت ابر بی من ابي و امی و من جمیع الخلائق اقبلنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی، مرحوما صوتی، قد کشفتم انواع البلیا عنی». .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که چون امیر المؤمنین (علیه السلام) از نماز ظهر فارغ می شد می گفت: بار خدایا، راستی که من به تو تقرب جویم به وسیله جود و کرمت و به تو تقرب جویم به محمد بنده و رسالت و به تو تقرب جویم به فرشته های مقربت و پیغمبران مرسلت و به خودت، بار خدایا توئی بی نیاز از من و منم نیازمند به تو، توئی توانگر و منم درویش به درگاهت از لغزشم درگذشتی و گناهانم را زیر پرده کردی، امروز حاجتم را برآور و مرا به زشتی آنچه خودت می دانی عذاب مکن بلکه گذشت وجودت مرا فرا گیرد. فرمود: سپس به سجده می افتاد و می گفت: یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة و یا بر یا رحیم. ، تو از مادر و پدر و همه کس به من خوشرفتارتری، مرا به

وسیله بر آوردن حاجتم بپذیر و دعایم را اجابت فرما و آوازم را بنواز، تو انواع بلاها را از من دور کردی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام از نماز ظهر فارغ می شد می گفت: بار خدایا، به راستی که من بخاطر جود و کرامت به تو تقرب می جویم و نیز بخاطر محمد بنده و رسالت به تو تقرب می جویم و بخاطر فرشته های مقربت و پیامبران مرسلت و بخودت تقرب می جویم، بار خدایا توئی بی نیاز از من و منم نیازمند به تو، توئی توانگر و منم نیازمند به درگاہت از لغزشم درگذشتی و گناهانم را پوشاندی امروز خواسته ام را برآور و مرا به زشتی آنچه خودت می دانی کیفر مکن بلکه گذشت وجودت مرا فراگیرد. فرمود: سپس به سجده می افتاد و می گفت:

یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة و یا برّیا رحیم، تو از مادر و پدر و همه کس به من خوشرفتارتری و با بر آوردن حاجتم مرا بپذیر و دعایم را قبول فرما و آوازم را بنواز، این تو بودی که انواع بلاها را از من دور ساختی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن كالصحيح وقد روى الشيخ فى مجالسه مدحا عظيما فى عيسى. قوله عليه السلام إذا فرغ من الزوال أقول: تحتمل القريضة و النافلة لكن الشيخ وغيره ذكروهما فى تعقيب نوافل الزوال بأدنى تغيير وإطلاق صلاة الزوال على النافلة فى عرف الأخبار أكثر، و الجود و الكرم متقاربان و فيه سبحانه الجود العطاء من غير طلب مكافأة و جزاء، و الكرم استجماع أنواع الخير و الشرف و الفضائل و منها العطاء بغير حساب، و لعل المعنى أطلب القرب منك بجودك و كرمك لا بعملى و طاعتى، و فيه اعتراف بالتقصير و توسل بأفضل الوسائل للتقرب فإن الجود و الكرم على الإطلاق يقتضيان إعطاء السائل كل ما سأله مع المصلحة و الاستقالة من المتبايعين أن يندم أحدهما عن البيع فيطلب من الآخر أن يندم و يفسخ، و إقالة العثرة و الزلة أيضا كأنه مأخوذ منه كان الله تعالى أخذ العهد من العبد أن يعذبه إذا أذنب فطلب العبد المغفرة كأنه استقالة عن هذه المعاهدة، و فسخ لها، و فى المصباح: أقاله الله عشرته إذا رفعه من سقوطه و منه الإقالة فى البيع لأنه رفع العقد، و قوله أقلتني عشرتي كان المعنى لم تعاجلني بعذابك كما قال و سترت على ذنوبى و يحتمل أن يكون نوعا من الاستعطاف و المبالغة فى الدعاء أى استغفرت لذنوبى و أظن أنك غفرت لى، و فى القاموس الخر السقوط كالخرو أو من علو إلى سفلى يخر و يخر و الهجوم من مكان لا يعرف. و أقول: كان المراد هنا الاستعجال و المبادرة فى السقوط أو السقوط الكامل بحيث ينبطح على الأرض، أو سقوط مع صوت و تسبيح، قال الراغب: معنى خر سقط سقوطا يسمع منه خرير و الخريير يقال لصوت الماء و الرياح و غير ذلك مما يسقط من علو، و قوله عز و جل

(خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا)

فاستعمال الخر تنبيه على اجتماع أمرين السقوط و حصول الصوت منهم بالتسبيح و قوله من بعد

(وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ)

تنبه على أن ذلك الخير كان تسبيحا بحمد الله لا بشيء آخر. يا أهل التقوى أى أهل لأن يتقى من عقوبته و مخالفته لعظمته و جلاله و قدرته و أهل لأن يغفر ذنوب عباده بفضله و رحمته إشارة إلى قوله تعالى

(هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ)

و قال فى المجمع أى هو أهل أن يتقى محارمه و أهل أن يغفر الذنوب، و روى مرفوعا عن أنس قال إن رسول الله تلا هذه الآية فقال قال الله سبحانه: إنا أهل إن أتقى فلا يجعل معى إله فمن اتقى أن يجعل معى إلهها فإنا أهل أن اغفر له. و قيل: معناه هو أهل أن يتقى عقابه، و أهل أن يعمل له بما يؤدي إلى مغفرته انتهى، و قال البيضاوى: أى حقيق بأن يتقى عقابه انتهى، و قيل: أهل لأن يتقى الذاكرين عن الفساد أو لأن يتقى من مخالفة الذاكرين كما قرأ

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)

برفع الجلالة و نصب العلماء أو أهل لأن يوفق المتقين للتقوى و يغفر للعاصين و الكل بعيد لا سيما الوسط، و فى النهاية فى أسماء الله تعالى البر هو العطف على عباده ببره و لطفه و البر و البار بمعنى و إنما جاء فى اسم الله تعالى البر دون البار و البر بالكسر الإحسان.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٣٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٣٥١/٢. عَنِ ابْنِ إِبرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعًا ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ :



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَالَ إِذَا صَلَّى الْمَغْرِبَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ، وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ» أُعْطِيَ خَيْرًا كَثِيرًا». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که چون نماز مغرب را خواند سه بار بگوید: «الحمد لله الذي يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره». خیر بسیاری باو داده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٣٢٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که پس از نماز مغرب سه بار بگوید: الحمد لله الذي يفعل ما يشاء، ولا يفعل ما يشاء غيره؛ خیر. بسیاری به او عطا شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٢٣٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس پس از نماز مغرب سه بار بگوید:

الحمد لله الذي يفعل ما يشاء، ولا يفعل ما يشاء غيره؛ خير بسيارى به او عطا شود.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٥٤٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و قد مر شرح الدعاء و الخير الكثير شامل لخيرات الدنيا و الآخرة، و لا خير أعظم من الإقرار بمضمون هذا الدعاء فإنه مشتمل على الإقرار بكمال ربوبيته سبحانه و تفرده بالتدبير فى ملكه و إنه لا يفعل إلا الأصلاح بعباده و الأوفق بنظام الكل فى بلاده، و يمكن أن يكون المراد به إجابة كل ما سأل بعده كما سيأتى فى الخبر التاسع.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٣٧

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٣٥٢/٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ:

٥٤٦/٢

«يَقُولُ (١٠) بَعْدَ (١١) الْعِشَاءِ: اللَّهُمَّ بِيَدِكَ مَقَادِيرُ اللَّيْلِ وَ (١٢) النَّهَارِ، وَ مَقَادِيرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَقَادِيرُ الْمَوْتِ وَ الْحَيَاةِ، وَ مَقَادِيرُ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، وَ مَقَادِيرُ النَّصْرِ

- ١-١٠ . فى «بف» : «وتقول» . وفى شرح المازندراني : «ثم يقول» . وفى الوسائل : «فيقول» .
- ٢-١١ . فى «ص ، بس» والوسائل : - «و» .
- ٣-١٢ . فى حاشية «د» : - «يا» .
- ٤-١٣ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافى . وفى «ص» والمطبوع : «اقبلنى» .
- ٥-١٤ . فى «ب» وحاشية «د» : «حوائجى» .
- ٦-١٥ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «هولى» بدل «صوتى» .
- ٧-١ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر» والوسائل والفقيه : «البلاء» .
- ٨-٢ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٥ ، ح ٩٥٦ ، مرسلًا عن أمير المؤمنين عليه السلام . فقه الرضا عليه السلام ، ص ١٠٩ ، ضمن الحديث ، مع اختلاف يسير . جمال الأسبوع ، ص ٤٠٢ ، الفصل ٤١ ، عن هارون بن موسى ، عن محمد بن الحسن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٨١٤ ، ح ٧١٨٤ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٨١ ، ح ٨٤٩٦ .
- ٩-٣ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٦ ، ح ٩٥٧ ؛ والتهذيب ، ج ٢ ، ص ١١٥ ، ح ٤٣٠ ، مرسلًا الوافى ، ج ٨ ، ص ٨٠٧ ، ح ٧١٧٤ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٨٣ ، ح ٨٥٠١ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ١١٢ ، ذيل ح ١٢ .
- ١٠-٤ . فى «د ، ز ، بس» والوافى ومرآة العقول والوسائل : «تقول» .
- ١١-٥ . فى الفقيه : «بين» .
- ١٢-٦ . فى «د ، بف» وحاشية «ج ، ز : + «مقادير» .

وَ الْخِذْلَانَ، وَ مَقَادِيرُ الْغِنَى وَ الْفَقْرِ؛ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ، وَ فِي جَسَدِي وَ أَهْلِي (۱) وَ  
وُلْدِي؛ اللَّهُمَّ اذْرَأْ عَنِّي شَرَّ (۲) فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، وَ الْجِنِّ وَ الْأَنْسِ، وَ اجْعَلْ مُنْقَلَبِي (۳) إِلَى  
خَيْرٍ دَائِمٍ، وَ نَعِيمٍ لَا يَزُولُ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

در حدیثی مرفوع (که سند بمعصوم علیه السلام رسیده) فرمود: پس از نماز مغرب و عشاء میگوئی:  
«اللهم بیدک مقادیر الليل و النهار، و مقادیر الدنيا و الآخرة، و مقادیر الموت و الحیوة، و مقادیر  
الشمس و القمر، و مقادیر النصر و الخذلان، و مقادیر الغنی و الفقر، اللهم بارک لی فی دینی و دنیا  
و فی جسدی و اهلی و ولدی، اللهم اذراً عنی شر فسقة العرب و العجم و الجن و الانس و اجعل  
منقلبی الی خیر دائم و نعیم لا یزول»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- به معصوم رسانیده و گفته: می گوید پس از نماز مغرب و عشاء: بار خدایا به دست تو است اندازه  
های شب و روز و اندازه دنیا و آخرت و اندازه مرگ و زندگی و اندازه خورشید و ماه و اندازه یاری و  
وانهادن و اندازه توانگری و درویشی، بار خدایا برکت بده به من در دینم و دنیایم و در تنم و خاندانم  
و فرزندم، بار خدایا دفع کن از من شرّ بدکاران عرب و عجم و جن و انس را، و برگشت مرا به خیر بی  
پایان و نعمت پیوسته مقرر ساز.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- به معصوم علیه السلام رسانیده و گفته: می گوید: پس از نماز مغرب و عشاء:

بار خدایا به دست تو است اندازه های شب و روز و اندازه دنیا و آخرت و اندازه مرگ و زندگی و اندازه خورشید و ماه و اندازه یاری و وانهادن و اندازه توانگری و درویشی، بار خدایا به من در دینم و دنیایم و در تنم و خاندانم و فرزندم برکت ده، بار خدایا از من شرّ بدکاران عرب و عجم و جن و انس را دفع کن، و برگشت مرا به خیر بی پایان و نعمت پیوسته مقرر ساز.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع مضمّر، و المرفوع إليه غیر معلوم. تقول بعد العشاءین أقول: ذکر الأكثر هذا الدعاء من تعقیبات المغرب و كأنه كان عندهم بین العشاءین كما فی الفقیه، و التهذیب، فالأحوط القراءة فی الموضعین بیدک الید کنایة عن القدرة و الحفظ و التدبیر و الأمر و المقدار مبلغ الشیء المقدر بتقدیر معین یعنی تقدیر اللیل و النهار بمقادیر مخصوصة مختلفة و تعاقبهما و اختلافهما طولاً و قصرًا و زیادة و نقصاناً و ظلمة و ضیاء کلها منوطة بقدرتک و تدبرک و حکمتک أو مقادیر ما یحدث فیهما

أو تقديرات ما يكون فيهما و مقادير الدنيا و الآخرة فإن عند زوال الدنيا تقبل الآخرة، أو مقادير الدنيا و الآخرة بالنسبة إلى كل شخص فإنه ورد في الخبر من مات فقد قامت قيامته، أو مقادير الأمور الكائنة في الدنيا و الأمور الكائنة في الآخرة أو تقديراتهما، و قيل مقادير الأعمال النافعة في الدنيا و النافعة في الآخرة و قيل بانقطاع الأولى و تغير أحوالها، و دوام الثانية و ثبات درجاتها و دركاتها و مقادير أجورها و عقوباتها و مقادير الموت و الحياة أى مقدار أزمته موت كل شخص و حياته إذ بزيادة مقدار كل منهما ينقص مقدار الآخر، أو عدد من يموت في الدنيا في كل يوم و ساعة و لحظة، و عدد من يتعلق به الروح في الأرحام و غيرها في كل آن و زمان، أو الأحوال المتعلقة بهما أو تقديراتهما. و مقادير الشمس و القمر أى مقادير حركاتهما و أنوارهما و أحوالهما من الطلوع و الغروب و الخسوف و الكسوف و المقابلة و المقارنة و التريع و التسديس و الأوج و الحضيض، و السعادة و النحوسة، و نسبة كل منهما إلى الآخر و نسبتها إلى غيرهما و حجب السحب بهما و غير ذلك من أحوالهما، و إنما خصهما من بين سائر الكواكب لكونهما أظهرهما و أنفعهما و أدلهما على قدرة الحكيم العليم و حكمته و مقادير النصر و الخذلان من الله بالنسبة إلى المؤمنين و الكافرين، و الصالحين و الطالحين، أو الأعم من أن يكون من الله تعالى و من غيره و مقادير الغناء و الفقر في الكمية و الكيفية و فيه رد على الملاحدة و الدهرية و التفويضية الذين ينسبون إيجاد الأشياء و أحوالها إلى الدهر، أو الطباع أو الكواكب و الذين ينكرون قضاء الله و قدره، و قيل: على كل من نسب الإيجاب إليه تعالى إذ الموجب لا يصدر عنه أفعال مختلفة متضادة تعالى الله عما يقولون علوا كبيرا. اللهم بارك لى فى دىنى أى أعطنى بركة و زيادة فى دىنى بمزىد العلم و العمل أو آدم لى ما أعطيتنى فى دىنى من التشريف و الكرامة بمتابعة رسولك و أوليائك و الأول أظهر، فى النهاية فى حديث الصلاة على النبى و بارك على محمد و آل محمد أى أثبت له و آدم ما أعطيته من التشريف و الكرامة و هو من برك البعير إذا ناخ فى موضع فلزمه، و تطلق البركة أيضا على الزيادة و الأصل الأول انتهى. و أقول: إنما رجح الأول لأنه توهم أن فى حقه صلى الله عليه و آله و سلم لا يتصور الزيادة لا سيما وعاء الغير و يرد عليه أن ذلك يرد فى الإدامة أيضا و قد أجبنا عن هذه الشبهة فى باب الصلاة، و الظاهر أن الترجيح نظرا إلى الاشتقاق، و فى المصباح البركة الزيادة و النماء يقال بارك الله فيه فهو

مبارك، و فى القاموس البركة محرّكة النماء و الزيادة و السوادة و بارك الله لك و فيك و عليك و باركك و المنقلب بضم الميم و فتح اللام اسم مكان أو مصدر و الأخير هنا أنسب للتعدية بالى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٣٩

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٣٥٣/٤. عنه (٥)، عن بعض أصحابه (٦) رفعه، قال:

«مَنْ قَالَ بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ - وَهُوَ آخِذٌ (٧) بِلِحْيَتِهِ بِيَدِهِ الْيُمْنَى - : "يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، ارْحَمْنِي مِنَ النَّارِ" ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ يَدُهُ الْيُسْرَى مَرْفُوعَةً، وَ بَطْنُهَا (٨) إِلَى مَا يَلِي السَّمَاءَ، ثُمَّ يَقُولُ (٩): "أَجْرِنِي (١٠) مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ" ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (١١)، ثُمَّ يُؤَخِّرُ (١٢) يَدَهُ (١٣) عَنْ لِحْيَتِهِ، ثُمَّ يَرْفَعُ يَدَهُ (١٤)، وَ يَجْعَلُ (١٥) بَطْنُهَا (١٦) مِمَّا (١٧) يَلِي السَّمَاءَ، ثُمَّ يَقُولُ (١٨): "يَا عَزِيزُ يَا كَرِيمُ (١٩)، يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ" وَ يَقْلِبُ (٢٠) يَدَيْهِ (٢١)، وَ يَجْعَلُ ...<sup>١</sup>

ص: ٤٧٤

١-٧. فى «ب»: + «ومالى» .

٢-٨. فى «ب، د، بر» والوسائل البحار: - «شر» .

٣-١. فى «ص»: «متقلّبى» .

٤-٢. الفقيه، ج ١، ص ٣٢٦، ح ٩٥٨؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١١٥، ح ٤٣٢، مرسلًا، عن أبى عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٨، ص ٨١٣، ح ٧١٨٢؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٨٤، ح ٨٥٠٢؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٢٥، ح ٧.

٥-٣. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق.

- ٦-٤ . فى «بر ، بف ، جر» : «أصحابنا» .
- ٧-٥ . فى «ز» : «وأخذ» .
- ٨-٦ . فى «د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافى والبحار : «بطنها» بدون الواو .
- ٩-٧ . فى «بر» : «تقول» .
- ١٠-٨ . أجاره الله من العذاب : أنقذه . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٦١٨ (جور) .
- ١١-٩ . فى «ب ، ج ، د ، بر ، بس» والوافى : - «ثلاث مرّات» .
- ١٢-١٠ . فى «ز» : «يأخذ» .
- ١٣-١١ . فى «ج ، ز» : «يديه» .
- ١٤-١٢ . فى «ز» : «يديه» .
- ١٥-١٣ . فى «ص» : - «وبطنها إلى مايلى \_ إلى \_ ويجعل» .
- ١٦-١٤ . فى مرآة العقول : «بطونها» . وقال : «هذا من قبيل استعمال الجمع فى الاثنين» . وفى شرح المازندراني : «الظاهر أنّه يجعل بطن اليمنى فقط إلى السماء كما يشعر به ما بعده» .
- ١٧-١٥ . فى «ب» : «إلى ما» .
- ١٨-١٦ . فى «بر» : «تقول» .
- ١٩-١٧ . فى «بر» وحاشية «ج ، بف» والوافى : «يا حكيم» .
- ٢٠-١٨ . يجوز فيه على بناء الإفعال والتفعيل أيضا .
- ٢١-١٩ . فى «د» : «يده» .

بُطُونَهُمَا (١) مِمَّا يَلِى (٢) السَّمَاءِ، ثُمَّ يَقُولُ: "أَجْرِنِي مِنَ الْعَذَابِ الْأَعْلِيمِ (٣) \_ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ \_ صَلِّ (٤) عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (٥) وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ " غُفِرَ لَهُ (٦)، وَ رَضِيَ عَنْهُ (٧)، وَ وُصِلَ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ حَتَّى يَمُوتَ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ: الْجَنَّةَ وَ الْأَنْسَ (٨)» .

وَ قَالَ: «إِذَا فَرَعْتَ (٩) مِنْ تَشْهُدِكَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ، وَقُلِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً عَزْمًا (١٠) جَزْمًا (١١) لَا تُغَادِرُ ذَنْبًا وَلَا أَزْكَبُ بَعْدَهَا مُحَرَّمًا أَبَدًا، وَ عَافِنِي مُعَافَاةً لَا بَلْوَى بَعْدَهَا أَبَدًا، وَ اهْدِنِي هُدًى لَا أَضِلُّ



بَعْدَهُ أَبَدًا، وَ انْفَعْنِي يَا رَبِّ بِمَا عَلَّمْتَنِي، وَ اجْعَلْهُ لِي (١٢)، وَ لَا تَجْعَلْهُ عَلَيَّ، وَ ارْزُقْنِي كَفَافًا، وَ رَضِّنِي (١٣) بِهِ يَا رَبَّاهُ، وَ تُبِّ عَلَيَّ يَا أَلَلَّهُ يَا أَلَلَّهُ، يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ، يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ، ارْحَمْنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّعِيرِ، وَ ابْسُطْ عَلَيَّ مِنْ سَعَةِ رِزْقِكَ، وَ اهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، وَ اعْصِمْنِي مِنْ

ص: ٤٧٥

- 
- ١- ٢٠ . فى «د» : «بطنها» . وفى حاشية «د» : «بطنهما» .
- ٢- ٢١ . فى «ص» : + «إلى» .
- ٣- ٢٢ . فى «ص ، بس» والبحار : - «الأليم» .
- ٤- ٢٣ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «صلّى الله» .
- ٥- ١ . فى الوافى والبحار : - «وآل محمّد» .
- ٦- ٢ . فى مرآة العقول : «غفر له ، على بناء المجهول . ويحتمل المعلوم ، أى غفر الله . وكذا قوله : ورضى عنه ، يحتملها . و«وُصل» أيضا يحتمل الوجهين» .
- ٧- ٣ . فى البحار : «منه» .
- ٨- ٤ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٢٠ : «حتى يموت ذلك الداعى وجميع الخلائق إلاّ الثقيلين الجنّ والإنس . أقول على سبيل الاحتمال : الضمير المستتر فى «وصل» عائد إلى الله تعالى ، والمفعول محذوف ، و«جميع الخلائق» فاعل الاستغفار ، والاستثناء من الخلائق ؛ يعنى وصل الله تعالى مغفرته لذنوبه الثابتة باستغفار جميع الخلائق له بخصوصه فيما بقى من عمره حتى يموت لإفهامهم بحاله إلاّ الثقيلين لعدم معرفتهما له بخصوصه لغرض يتعلّق بنظامه أو نظام الكلّ كالعجب وغيره من المفاسد ، والله يعلم» . وفى الوافى : «وصل ، من الصلّة بمعنى الإحسان ، وفاعله جميع الخلائق» . وقيل غير ذلك .
- ٩- ٥ . فى «ص ، بس» : «تفرّغت» .

۱۰-۶ . يقال : عَزَمْتُ عَزْماً وَعُزْماً وَعَزِيمَةً : إذا أردت فعله وقطعت عليه . مجمع البحرين ، ج ۶ ، ص ۱۱۳ (عزم) .

۱۱-۷ . فی «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بف» وشرح المازندرانی والوافی ومرآة العقول والبحار : - «جزما». وجزمه يجرمه : قَطَعَهُ ، واليمينَ : أمضاها ، والأمرَ : قَطَعَهُ قطعاً لعودة فيه . القاموس المحيط ، ج ۲ ، ص ۱۴۳۵ (جزم).

۱۲-۸ . فی «بر» : «فی» .

۱۳-۹ . فی «ب ، ص» وحاشية «ز ، بر» : «وأرضني» .

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَبْلَغُ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَنِّي (۱) تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَ سَلَامًا، وَ أَهْدِنِي بِهَذَاكَ، وَ أَغْنِنِي بِغِنَاكَ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَوْلِيَايَكَ الْمُخْلِصِينَ (۲)، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ (۳) مُحَمَّدٍ آمِينَ» .

۵۴۷ / ۲

قَالَ: «مَنْ قَالَ هَذَا بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ فِي قَبْرِهِ، وَ كَانَ حَيًّا (۴) مَرْزُوقًا نَاعِمًا (۵) مَسْرُورًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» . (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز در حدیثی مرفوع معصوم علیه السلام فرمود: هر که پس از هر نمازی با دست راست ریش خود را بگیرد و سه بار بگوید: «یا ذا الجلال و الاکرام ارحمنی من النار». و دست چپ را بلند کند و کف آن را برابر آسمان گیرد، سپس سه بار بگوید: «اجرنی من العذاب الالیم». سپس دست را از ریش خود دور کند و بطرف آسمان بلند کند بطوری که کف آن را برابر آسمان گیرد، و بگوید: «یا

عزیز یا کریم یا رحمان یا رحیم». سپس دستها را بگرداند و (دوباره) کفهای آن دو را با آسمان کند و سه بار بگوید: «اجرنی من العذاب الالیم». - (سپس بگوید: «صلی علی محمد و آل محمد و الملائکة و الروح»). آمرزید شود و خدا از او خوشنود گردد، و تا هنگام مردنش همه خلائق بآمرزشخواهی برای او بوی احسان کنند، بلکه همه جن و انس بدان وسیله باو نیکی کنند. فرمود: و چون از تشهد فارغ شدی (یعنی سلام نماز را دادی - چون سلام تابع تشهد اخیر است چنانچه مجلسی (ره) گوید پس دستهای خود را بلند کن و بگو: «اللهم اغفر لی مغفرة عزما جزما لا تغادر ذنبا و لا ارتکب بعدها محرما ابدا و عافنی معافاة لا بلوی بعدها ابدا، و اهدنی هدی لا اضل بعده ابدا، و انفعنی یا رب بما علمتني و اجعله لی و لا تجعله علی و ارزقنی کفافا و رضنی به یا رباه و تب علی یا الله یا الله یا رحمان یا رحمان یا رحمان یا رحیم یا رحیم یا رحیم، ارحمنی من النار ذات السعیر و ابسط علی من سعة رزقک و اهدنی لما اختلف فيه من الحق باذنک و اعصمنی من الشیطان الرجیم و ابغ محمد صلی الله علیه و آله عنی تحية كثيرة و سلاما و اهدنی بهداک، و اغنی بغناک و اجعلنی من اولیائک المخلصین و صلی الله علی محمد و آل محمد آمین». فرمود: هر که این دعا را پس از هر نمازی بخواند خداوند روحش را در گور او بوی باز گرداند و زنده گردد و روزی داده شود و در نعمت و شادی باشد تا روز قیامت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- به معصوم رسانیده که فرمود: هر که پس از هر نمازی دست به ریش خود گیرد با دست راست خود و سه بار گوید: یا ذا الجلال و الاکرام ارحمنی من النار. ، و دست چپ را بلند کند و کف آن را به سوی آسمان گیرد و سه بار گوید: اجرنی من العذاب الالیم. ، سپس از ریش باز گیرد و به سوی آسمان بلند کند و کف آن را بدان سوی کند و گوید: یا عزیز و یا کریم و یا رحمان و یا رحیم. ، باز

هر دو دست به سوی آسمان گیرد و سه بار بگوید: اجرنی من العذاب الالیم، صلّ علی محمد و آل محمد و الملائکة و الروح. -آمرزیده شود و از او خشنودی بعمل آید و استغفار برایش بیاید تا همه خلائق بمیرند و بلکه تا همه انس و جن هم بمیرند. و فرمود: چون از تشهد فارغ شدی (یعنی نماز را تمام کردی، چون سلام تابع تشهد اخیر است) هر دو دسترا بردار و بگو: بار خدایا، مرا بیامرز بطور حتم و گناهی را فرو مگذار و من پس از آن هرگز دست به گناهی نیالایم و عافیتی به من بده که هرگز دنبالش بلائی نباشد و مرا چنان رهبری کن که هرگز دنبال آن گمراه نشوم و مرا بدان چه دانی پروردگارا سود بخش و آن را بسود من مقرر دار، نه به زیانم ورزی به اندازه کفایت به من عطا کن و مرا بدان خشنود دار، پروردگارا، و توبه ام را بپذیر یا الله یا الله یا رحمان یا رحمان یا رحیم یا رحیم یا رحیم. به من از دوزخ سوزان ترحم کن و از روزی فراوانت ارزانی دار و در آنچه مورد اختلاف است مرا بحق هدایت کن به اذن خودت، و از شیطان رحیم مرا نگهدار و از من به محمد (صلی الله علیه و آله) تحیت فراوان و درود برسان و به هدایت خود مرا رهبری کن و از غنای خود مرا غنی ساز و مرا از دوستان مخلص خود ساز و صلی الله علی محمد و آل محمد، آمین. فرمود: هر که این دعا را پس از هر نمازی بخواند خدا جانش را در گور او به وی برگرداند و زنده کند و روزی خورد و در نعمت و شادی بسر برد تا روز قیامت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- به معصوم علیه السلام رسانیده که فرمود:

هرکس پس از هر نمازی دست به ریش خود گیرد با دست راست خود و سه بار گوید: یا ذا الجلال و الاکرام ارحمنی من النار، و دست چپ را بلند کند و کف آن را به سوی آسمان قرار دهد و سه بار بگوید: اجرنی من العذاب الالیم، سپس دست از ریش بردارد و به سوی آسمان بلند کند و کف آن را

بدان سوی کند و گوید: یا عزیز یا کریم یا رحمان یا رحیم، باز هر دو دست به سوی آسمان گیرد و سه بار بگوید: أجزنی من العذاب الأليم، صلّ علی محمد و آل محمد- و الملائكة و الرّوح آمرزیده شود و از او رضایت بعمل آید و استغفار برایش حساب شود تا همه خلائق بمیرند و بلکه تا همه انس و جن هم بمیرند. و فرمود: چون از تشهّد فارغ شدی هر دو دست را بردار و بگو: بار خدایا، مرا بیامرز بطور حتم و گناهی را فرومگذار و من پس از آن هرگز دست به گناهی نیالایم و عافیتی به من بده که هرگز دنبالش بلائی نباشد و مرا چنان رهبری کن که هرگز دنبال آن گمراه نشوم و به آنچه می دانی سود برسان و آن را بسود من قرار ده نه آنکه به زیان قرار دهی بلکه به اندازه نیاز به من عطا کن و مرا بدان خشنود ساز، پروردگارا، توبه ام را بپذیر یا الله یا الله یا الله- یا رحمان یا رحمان یا رحمان- یا رحیم یا رحیم یا رحیم به من از دوزخ سوزان ترحم کن و از روزی فراوانت ارزانی دار و در آنچه مورد اختلاف است مرا به اذن خودت بحق هدایت کن و از شیطان رحیم مرا نگهدار و از من به محمد صلّی الله علیه و اله تحیت فراوان و درود برسان و به هدایت خود مرا رهبری کن و از غنای خود مرا غنی ساز و مرا از دوستان مخلص خود ساز و صلّی الله علی محمد و آل محمد آمین.

فرمود: هرکس این دعا را پس از هر نمازی بخواند خدا جانش را در گور او به وی برگرداند و زنده کند و روزی خورد و تا روز قیامت در نعمت و شادی بسر برد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع أيضا مضمرة. و من قال مبتدأ و غفر له خبره و تعدية ارحمنى بمن لتضمين معنى الإبعاد و بطنها مبتدأ و إلى ما يلي السماء خبره، و قيل : ثم يقول و نظائره عطف على قال فى من قال، و العدول إلى المضارع للإشعار بأن فعل الصورة الأولى يستلزم فعل سائر الصور و لا ينبغى الاكتفاء بالأول، و يحتمل أن يكون الجميع عطفًا على قوله و يده اليسرى مرفوعة فتكون أحوالا عن فاعل قال و يكون المعنى و يرفع يده اليسرى قوله عليه السلام و يجعل بطونهما هذا من قبيل استعمال الجمع فى الاثنين. و أقول: الأظهر و يجعل ظاهرهما مما يلي السماء كما فى مصباح الشيخ، و مكارم الأخلاق و سائر كتب الدعاء، و على ما فى هذا الكتاب يحتمل أن يكون المراد بقوله و يجعل بطنها بطن اليمنى فقط بعد رفعها عن اللحية كما هو ظاهر يده و قيل أى ثم يجعل بعد القلب بطونهما إلى السماء غفر له على بناء المجهول و يحتمل المعلوم أى غفر الله و كذا قوله و رضى عنه يحتملها وصل أيضا يحتمل الوجهين و الحاصل أنه يصل الله تعالى جميع الخلائق بالاستغفار أى يجعلهم دائما مشغولين به من قولهم وصل الشىء بالشىء أى جعله متصلا به، أو المعنى يصل بين الخلائق أى يجعل بعضهم متصلا ببعض فى الاستغفار كناية عن اشتراكهم فى ذلك فإذا قرئ على المعلوم فجميع منصوب و إذا قرئ على المجهول فجميع مرفوع و على التقادير ضمير يموت راجع إلى من قال، و قيل: وصل من الصلة بمعنى - الإحسان و فاعله جميع الخلائق، و قيل: إلا فى قوله إلا الثقيلين للعطف كما قيل فى قوله تعالى

(لَيْتَ لَوْ كَانَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا)

و هو تخصيص بعد التعميم للاهتمام، و قيل: المستتر فى وصل عائد إلى الله تعالى و المفعول محذوف و جميع الخلائق فاعل الاستغفار و الاستثناء من الخلائق يعنى وصل الله تعالى مغفرته لذنوبه الثابتة باستغفار جميع الخلائق له بخصوصه فيما بقى من عمره حتى يموت لإفهامهم بحاله إلا الثقيلين لعدم معرفتهما له بخصوصه لغرض يتعلق بنظامه أو بنظام الكل كالعجب و غيره من المفسد انتهى، و لا يخفى ما فيها من البعد و الركافة. و قال البيضاوى : الثقلان الجن و الإنس سميا بذلك لثقلهما على الأرض، أو لرزانة رأيهم و قدرهم، أو لأنهما مثقلان بالتكليف، قوله إذا فرغت من

تشهدك هذا إما مبنى على استحباب التسليم، أو على جزئية التسليم للتشهد حقيقة أو مجازاً وكون الدعاء قبل التسليم بعيد مغفرة عزم أى حتما مغروماً عليها، والظاهر أنه صفة وقيل تميز وهو بعيد، وفي القاموس عزم على الأمر يعزم عزمًا ويضم أراد فعله وقطع عليه أو جد في الأمر وعزم الأمر نفسه عزم عليه وعلى الرجل أقسم. وأقول: لعل المغفرة المعزومة عليها هي التي لا تكون معلقة بشرط أو صفة أو وقت أو بنوع من الذنب لا تغادر على صيغة الخطاب أي أنت أو الغيبة فالضمير للمغفرة، والمغادرة الترك وعافى أي من الأمراض والأعراض، الجسمانية والروحانية، والديوية والأخرى بعدها أبداً أي في الدنيا والآخرة إن كان تأكيداً للمغفرة، وإذا كان تأكيداً بعدم الارتكاب هو في الدنيا والأخير أظهر، وأبداً في الثاني شامل للدنيا والآخرة وأهدنى هدى قيل طلب للثبوت على الهداية أو الوصول إلى الهداية الخاصة التي هي للأولياء أو الإيصال إلى المطلوب فإنه الذي لا يتصور الضلالة بعده أبداً وانفعنى يا رب بما علمتني من الأمور الدينية بالعمل به وتعليم غيري وإرشاده. واجعله لى ولا تجعله على أى اجعل ما علمتني نافعا لى بأن توفقني للعمل به، ولا تجعله بحيث يضرني بترك العمل به، فإن العالم بلا عمل محجوج بعلمه والجاهل أقرب إلى المغفرة من العالم، وقد ورد أنه يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل أن يغفر للعالم ذنب واحد، وقال الجوهري: الكفاف من الرزق القوت وهو ما كف عن الناس أى أغنى، وفي الحديث اللهم اجعل رزق آل محمد كفافا ورضنى به على بناء التفعيل، وفي بعض النسخ - وأرضنى به - على بناء الأفعال يارب الألف للاستغاثة، وإلحاق الهاء لإظهار حرف المد لخفائه خصوصا الألف والهاء ساكنة في الوقف وتسقط في الوصل، وقد تبقى مكسورة أو مضمومة، وعند بعض مفتوحة أيضا. قال الشيخ الرضى (رض) في شرح الكافية: إنما ألحقوا هذه الهاء بيانا لحرف المد ولا سيما الألف لخفائها، فإذا جئت بعدها بهاء ساكنة تبينت وهذه الهاء تحذف وصلا، وربما ثبتت فيه في الشعر إما مكسورة للساكنين أو مضمومة بعد الألف والواو تشبيها بها للضمير الواقعة بعدهما، وبعضهم يفتحها بعد الألف قبلها، وإثباتها في الوصل لإجراء الوصل مجرى الوقف قال - يا مرحبا بحمار ناجية - والكوفيون يثبتونها وقفا وصلوا في الشعر أو في غيره، والسعير النار أو لهبها كما في القاموس والمراد هنا الثاني والوصف للتوضيح لا للتقييد لأن نار جهنم ذات لهب دائما كما في التنزيل، والتعدية

بمن لتضمين الإجارة و نحوها من سعة رزقك أى من رزقك الواسع و اهدنى لما اختلف فيه من الحق من للتبعيض و يحتمل البيان، أى اهدنى إلى الحق الذى اختلف فيه من الأصول و الفروع فقبله بعض و أنكره بعض، و قوله بإذنك متعلق بالهداية أو بالاختلاف على احتمال لما مر أنه لا يقع شىء فى الأرض و لا فى السماء إلا بإذنه تعالى، و قد قدمنا تفسيره. و اعصمنى من الشيطان البعيد من رحمة الله المرجوم بالأحجار عند إنزاله من السماء و باللعن من الله و الملائكة و الناس أجمعين و اهدنى بهداك أى بهداياتك الخاصة و الهدى بضم الهاء و فتح الدال القرآن و البيان و الدلالة و الإرشاد، يقال: هداه الله تعالى إذا أرشده و بصره طريق معرفته و معرفة حججه و أوليائه و عرفه ما لا بد منه فى وجوده و بقائه و كماله فى النشاطين و أغنى بغناك أى بغنى من عندك حتى لا احتاج إلى غيرك أو بغنى النفس لا بالمال و اجعلنى من أوليائك المخلصين بفتح اللام من أخلصه لله إذا جعله خالصا من الرذائل أو متميزا عن غيرهم فى السعادة من خلص إذا تميز، أو سالما من المكاره الأخروية من خلص إذا سلم و نجا، أو واصلا إلى قربه تعالى من خلص فلان إلى فلان إذا وصل إليه، أو بكسرهما من أخلص لله إذا طلب بعلمه وجه الله تعالى و ترك الرياء و السمعة، أو أخلص نفسه من المهلكات و الخبائث كما أخلصت النار الذهب، أو غيره من الغش و كان حيا أى بالحياة التى تكون فى البرزخ بالجسد المثانى - أو غيره كالشهداء، لا بهذا البدن و إن احتتمل ذلك على بعد فى غير المعصومين عليهم السلام.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٤٣

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٣٥٤/٥ . عَنْهُ (٧)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ:

«تَقُولُ (٨) بَعْدَ الْفَجْرِ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لَهُ دُونَ رِضَاكَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيئَتِكَ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاءَ (٩) لِقَائِهِ إِلَّا



رِضَاكَ؛ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى ، وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ؛ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ،  
الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمَحَامِدِهِ كُلِّهَا، عَلَى نِعَمَائِهِ كُلِّهَا حَتَّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلَى حَيْثُ مَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضَى».

ص: ٤٧٦

١- ١٠ . فى «ص»: «منى» .

٢- ١١ . فى شرح المازندراني: «المخلصين، بفتح اللام من أخلصه الله إذا جعله خالصا من الرذائل، أو متميزا عن غيرهم فى السعادة؛ من خلص إذا تميّز. أو سالما من المكاره الأخروية؛ من خلص إذا سلم ونجا. أو واصلا إلى قربه تعالى؛ من خلص فلان إلى فلان إذا وصل إليه. أو بكسرهما؛ من أخلص لله إذا طلب بعمله وجه الله تعالى وترك الرياء والسمعة، أو أخلص نفسه من المهلكات والخبائث كما أخلصته النار من الذهب وغيره» .

٣- ١ . فى «بف»: «وعلى أهل». وفى حاشية «بر»: «وعلى آل» .

٤- ٢ . فى مرآة العقول: «وكان حيّا، أى بالحياة التى تكون فى البرزخ بالجسد المثالى أو غيره كالشهداء، لا بهذا البدن، وإن احتمل ذلك على بُعد فى غير المعصومين» .

٥- ٣ . نِعَمَ يَنْعَمُ فهو ناعم، والنَّعْمَةُ: الحالة الحَسَنَةُ . المفردات للراغب، ص ٨١٤ (نعم).

٦- ٤ . الوافى، ج ٨، ص ٧٩٩، ح ٧١٥٩؛ البحار، ج ٨٦، ص ٤٠، ذيل ح ٤٩ .

٧- ٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن محمد بن خالد.

٨- ٦ . فى «ب، بر، بس»: «يقول» .

٩- ٧ . فى البحار: «لا أجر» .

وَتَقُولُ (١) بَعْدَ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ تَتَكَلَّمَ (٢): "الْحَمْدُ لِلَّهِ مِلْءُ الْمِيزَانِ، وَمُنْتَهَى وَزِنَةَ الْعَرْشِ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ مِلْءُ الْمِيزَانِ، وَمُنْتَهَى الرِّضَا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ (٣)، وَاللَّهُ أَكْبَرُ (٤) مِلْءُ الْمِيزَانِ، وَمُنْتَهَى الرِّضَا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ (٥)، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (٦) مِلْءُ الْمِيزَانِ، وَمُنْتَهَى الرِّضَا، وَزِنَةَ الْعَرْشِ (٧)؛ تُعِيدُ (٨) ذَلِكَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ.

ثُمَّ تَقُولُ (٩) : أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْعَبْدِ (١٠) الدَّلِيلِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا ذُنُوبَنَا (١١)، وَ تَقْضِيَ لَنَا حَوَائِجَنَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ. (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز حدیث را بمعصوم رسانده که فرمود: پس از نماز صبح گوئی: «اللهم لك الحمد حمدا خالدا مع خلودك، و لك الحمد حمدا لا منتهى له دون رضاك و لك الحمد حمدا لا امد له دون مشيتك، و لك الحمد حمدا لا جزاء لقائله إلا رضاك، اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و أنت المستعان، اللهم لك الحمد كما أنت أهله، الحمد لله بمحامده كلها على نعمائه كلها حتى ينتهي الحمد الى حيث ما يحب ربي و يرضى». و نیز میگوئی پس از نماز صبح پیش از آنکه سخنی بگوئی: «الحمد لله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنة العرش، و سبحان الله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنة العرش، و الله أكبر ملء الميزان و منتهى الرضا و زنة العرش، و لا اله الا الله ملء الميزان و منتهى الرضا و زنة العرش». و چهار بار آن را تکرار میکنی سپس میگوئی: «اللهم أسألك مسألة العبد الدليل ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تغفر لنا ذنوبنا و تقضى لنا حوائجنا فى الدنيا و الآخرة فى يسر منك و عافية».

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٣٢٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى] :

۵- حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: پس از نماز بامداد، می گوئی: بار خدایا از آن تو است سپاس، سپاسی جاویدان تا پاینده ای، و از آن تو است سپاس، سپاسی که پایان ندارد تا به خشنودیت گراید، و از آن تو است سپاس، سپاسی که تمام نشود تا بخواست تو رسد، و از آن تو است سپاس، سپاسی که گوینده اش پاداشی ندارد جز رضای تو، بار خدایا از آن او است سپاس و به درگاه تو است شکایت و تویی یاور، بار خدایا از آن تو است سپاس چنانکه سزا است، سپاس از آن خدا است به همه انواع سپاسش برابر همه نعمت هایش تا سپاس برسد بدان جا که پروردگارم دوست دارد و خشنود شود. و بعد از نماز بامداد پیش از سخن گفتن می گوئی: سپاس از آن خدا است پر میزان و به نهایت رضاها و به وزن عرش و منزّه باد خدا پر میزان و به نهایت رضا و به وزن عرش و الله اکبر پر میزان و به نهایت رضا و به وزن عرش و لا اله الا الله ملؤ المیزان و منتهی الرضا وزنة العرش. ، چهار بار آن را می گوئی و سپس می گوئی: بار خدایا از تو خواهش کنم خواهش کردن بنده ای خوار که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و پیامرزی گناهان مرا و بر آوری حاجت مرا در دنیا و آخرت به آسانی و عافیت خود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- حدیث را به معصوم علیه السلام رسانیده که فرمود:

پس از نماز بامداد، می گوئی: بار خدایا از آن تو است سپاس، سپاسی جاویدان تا پاینده ای، و از آن تو است سپاس، سپاسی که پایان ندارد تا به خشنودیت گراید، و از آن تو است سپاس، سپاسی که تمام نشود تا بخواست تو رسد، و از آن تو است سپاس، سپاسی که گوینده اش پاداشی ندارد جز رضای تو، بار خدایا از آن تو است سپاس و به درگاه تو است شکایت و تویی یاور، بار خدایا از آن تو است سپاس

چنانکه سزااست، سپاس از آن خداست به همه انواع سپاسش برابر همه نعمت هایش تا سپاست برسد بدانجا که پروردگارم دوست دارد و خشنود شود.

و بعد از نماز بامداد پیش از سخن گفتن می گوئی: سپاس از آن خداست پرمیزان و به نهایت رضاها و به وزن عرش و منزّه باد خدا پرمیزان و به نهایت رضا و به وزن عرش لا اله الا الله ملؤ المیزان و منتهی الرضا و زنة العرش، چهار بار آن را می گوئی و سپس می گوئی: بار خدایا از تو خواهش می کنم خواهش بنده ای خوار که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و پیامرزی گناهان مرا و حاجت مرا در دنیا و آخرت به آسانی و عافیت خود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع أيضا. حمدا خالدا أي لا يكون له نهاية كما أنه لا نهاية لوجوده و استحقيقه للحمد و قيل: يكون ثوابه خالدا لا منتهى له دون رضاك أي لا ينتهي حتى ترضى به عنى، و المنتهى مصدر ميمى أو اسم مكان، و قيل: رضاه عبارة عن الإحسان و الإكرام و فيه رجاء لأن يكون ثواب حمده غير متناه لأن عدم نهاية الحمد عند إحسانه و إكرامه بسببه مستلزم لعدم نهايتهما لا أمد له دون مشيتك الأمد الغاية و هو يحتمل وجوها الأول: أن يكون المعنى دون مشيتك، أي دون ما تشاء من العباد أن يحمدوك به فهو قريب من الفقرة السابقة. الثانى: أن يكون المعنى دون مشيتك تركه و هو محال

فالحمد أبدى. الثالث: أن يكون المعنى دون مشيتك تركه بارتكاب ما هو أهم منه. الرابع: ما قيل إن المشية هنا بمعنى التجويز والتكليف، أى حمدا لا يكون متعلقا بأمر لا يرضى الله بالحمد عليه إلا بقيد كالحمد على الرضا بإمامة أئمة الضلالة. الخامس: ما قيل فيه طلب لأن يكون الحمد بغير غاية عند تعلق مشيته تعالى بصدوره، و بالجملة طلب أن يكون تعلق المشية به على هذا الوصف. السادس: ما قيل أيضا وهو أن يكون المراد عدم الغاية من طرف البداية تفضلا بإرادة المشية الأزلية وإن كان الحمد حادثا كتعلق المشية به. لا جزاء لقائله إلا رضاك قيل طلب لأن يكون الحمد خالصا له عاريا من الرياء و السمعة لأنه الذى يترتب عليه رضاه تعالى، اللهم لك الحمد أى الحمد على الوجه المذكور لك لا لغيرك و فيه إجمال بعد تفصيل و جمع بعد تفريق و هو فن من الصناعات البديعية و إليك المشتكى أى الشكاية من الغربة و الفرقة، و الوحدة و الوحشة، و غيبة الإمام و غيرها من البلايا الواردة فى الدنيا و أنت المستعان، فى الأمور و الشدائد كلها كما أنت أهله قيل فيه إظهار عجز من حمد هو أهله و إنما غاية كمال العبد هى التضرع بأن يجعل حمده شبيها بحمد هو أهله و يثيب به من باب التفضل الحمد لله بمحامده كلها على نعمائه كلها حمده إجمالا بجميع ما يحمد به على جميع ما يحمد عليه للإشعار بأن حمده تفصيلا فيهما محال، و قد قال بعض الأفاضل قد يكون التفصيل فى الدعاء فى بعض المواضع أبلغ و قعا فى النفوس و ألد، و قد يكون الإجمال و الاختصار أبلغ و أنفع فلذلك بين الشرع كلا الطريقتين حتى ينتهى الحمد إلى حيث ما يحب ربه و يرضى حيث هنا للمقام الأعلى من المحبة و الرضا بقرينة المقام قبل أن تتكلم أى بغير القرآن و الدعاء و الذكر أو أحدا من الأدميين و الملىء بكسر الميم و سكون اللام مهموز إما يملأ الظرف و نصبه على المفعول المطلق إذ قد يكون غير المصدر نائبا للمصدر نحو - كلمته كلاما - و العامل الفعل المفهوم من السابق مثل أحمد و أدعو و أسبح و أكبر و أهلل، و من طرق العامة، للميزان كفتان كل كفة طباق السماوات و الأرض و الحمد لله يملأه فقيل المعنى يملأه لو كانت أجساما، و قيل المقصود منه تكثير العدة و قيل تكثير أجوره، و قيل تعظيم شأنه كما مر و منتهى الرضا لكونه فى غاية الكمال المترتب عليها نهاية الرضا و زنة العرش بكسر الزاى أى ما يوازنه و يعادله تشبيها للمعقول بالمحسوس و الظاهر أن المراد بالعرش هنا أعظم الأجسام و إن كانت له معان أخر كما مر و فى

بعض النسخ التهليل مقدم على التكبير، و في بعضها بالعكس. تعيد ذلك هو من قبيل التأكيد أى تعيد تلك الفقرات مع كل من التحميد و التسبيح و التكبير و التهليل كما قلنا لا أن تكتفى بها مرة واحدة بأن تقول الحمد لله سبحان الله و الله أكبر و لا إله إلا الله ملأ الميزان إلخ و ليس تأسيسا حتى يفيد إعادة جميع ما ذكر أربع مرات، و يحتمل ذلك أيضا كما فهمه بعض الأصحاب و بعضهم قالوا يعيدها ثلاث مرات و كأنهم أخذوه من خبر آخر و لعله ما رواه ابن الباقي في اختياره مرسلا عن أمير المؤمنين عليه السلام قال من سره أن ينسى الله تعالى في عمره و ينصره على عدوه فليواظب على هذا الدعاء بكرة ثلاثا و عشية ثلاثا و هو هذا الدعاء (سبحان الله ملء الميزان و منتهى العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش و سعة الكرسي، و الحمد لله ملء الميزان إلى آخره و كذلك لا إله إلا الله و الله أكبر، و كذلك و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين) و لكن بينهما بون بعيد و حوائج الدنيا ما يحتاج إليه في التعيش و البقاء و حوائج الآخرة ما ينفع فيها من الخيرات كلها و الإعاذة من النار و عقوباتها و دخول الجنة و رفع درجاتها في يسر منك و عافية الظرف متعلق بتقضى أو حال عن ضمير المتكلم و متك صفة ليسر و يسر مترتب على قضاء حوائج الدنيا و عافية على قضاء حوائج الآخرة أو كل مترتب على كل و هو أفيد فإن حوائج الدنيا قد تحصل بمشقة و قد تكون مقرونا ببلية و سوء عاقبة و كذا حوائج الآخرة و رفع درجاتها قد تكون بعسر و مقاساة بلايا و شدائد في الدنيا و بغير عافية كعذاب البرزخ و شدة سكرات الموت و أهوال القيامة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٤٦

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٣٥٥/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ، قَالَ:

كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ ابْنِ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِهَذَا الدُّعَاءِ، وَ عَلَّمَنِيهِ (١٣)، وَقَالَ: «مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ لَمْ يَلْتَمِسْ (١٤) حَاجَةً (١٥) إِلَّا تَيَسَّرَتْ لَهُ، وَ كَفَاهُ اللَّهُ مَا أَهَمَّهُ: بِسْمِ اللَّهِ (١٦)، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنْ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوْقَاهُ اللَّهُ

ص: ٤٧٧

- 
- ١-٨ . فى «ب، ز، د، بر، بس» وشرح المازندراني: «ويقول» .
- ٢-٩ . فى «ب، ز، د، بر، بس»: «أن يتكلم» . وفى شرح المازندراني: - «قبل أن يتكلم» .
- ٣-١ . فى «ص»: - «وسبحان الله \_ إلى \_ زنة العرش» . وفى «بس»: + «ولا إله إلا الله ملء الميزان، ومنتهى الرضا وزنة العرش» .
- ٤-٢ . فى «ب»: «ولا إله إلا الله» بدل «والله أكبر» .
- ٥-٣ . فى «ز»: - «والله أكبر \_ إلى \_ زنة العرش» .
- ٦-٤ . فى «ب»: «والله أكبر» بدل «ولا إله إلا الله» .
- ٧-٥ . فى «ز»: + «والله أكبر ملء الميزان، ومنتهى الرضا، وزنة العرش» .
- ٨-٦ . فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بف» والبحار: «يعيد» .
- ٩-٧ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والبحار. وفى المطبوع: + «اللهم» . وفى «ب، ج، ز، ص، بس» والبحار: «ويقول» بدل «ثم يقول» .
- ١٠-٨ . فى «ز»: + «الضعيف» .
- ١١-٩ . فى «ج، ز»: «ذنبنا» .
- ١٢-١٠ . الوافى، ج ٨، ص ٨١٠، ح ٧١٧٩؛ البحار، ج ٨٦، ص ١٩١، ذيل ح ٥٢ .
- ١٣-١١ . «علمنيه»، أى بعد الملاقاة علمنى معانى الدعاء و كفيّة قراءته .
- ١٤-١٢ . «لم يلتمس» جزاءً وقع بين أجزاء الشرط .
- ١٥-١٣ . فى «بر»: «حاجته» .

١٦- ١٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت . وفى المطبوع: «وبالله» .

سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» (١) ، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» (٢) ، «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ» (٣) مَا شَاءَ اللَّهُ ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (٤) ، مَا شَاءَ اللَّهُ ، ٢ / ٢٢٤

لَا مَا شَاءَ النَّاسُ ، مَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِنْ كَرِهَ النَّاسُ ، حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ ، حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ، حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ ، حَسْبِيَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ حَسْبِي مُنْذُ قَطُّ (٥) ، حَسْبِيَ اللَّهُ الَّذِي (٦) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ، وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

وَقَالَ : «إِذَا (٧) انصرفت من صلاة (٨) مكتوبة، فقل: رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا ، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَبِيًّا ، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا ، وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا ، وَبِفُلَانٍ وَفُلَانٍ أُمَّةً ، اللَّهُمَّ وَلِيِّكَ فُلَانٌ ، فَاحْفَظْهُ (٩) مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ (١٠) ، وَ مِنْ خَلْفِهِ ، وَ عَنْ يَمِينِهِ ، وَ عَنْ شِمَالِهِ ، وَ مِنْ فَوْقِهِ ، وَ مِنْ تَحْتِهِ ، وَ امددْ لَهُ فِي عُمُرِهِ ، وَ اجْعَلْهُ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ ، وَ الْمُنتَصِرَ (١١) لِدِينِكَ ، وَ أَرِهِ مَا يُحِبُّ (١٢) وَ مَا (١٣) تَقْرَأُ (١٤)

ص: ٤٧٨

١- ١٥ . غافر (٤٠) : ٤٤ \_ ٤٥ .

٢- ١ . الأنبياء (٢١) : ٨٧ \_ ٨٨ .

٣- ٢ . آل عمران (٣) : ١٧٣ \_ ١٧٤ .

٤- ٣ . فى «د ، ص ، بف» : - «العلّى العظيم» .

٥- ٤ . فى الوافى : «حسبى من كان منذ كنت حسبى» . وفى الفقيه : «حسبى من كان منذ كنت لم يزل حسبى» كلاهما بدل «منذ قط» . وفى مرآة العقول : «منذ قط ، كان فيه تقديرا ، أى منذ كنت أو خلقت ، و«قط» تأكيد . أو «قط» هنا بمعنى الأزل ، أى من أزل الأزال إلى الآن ، أو منذ كان الدهر والزمان . و«قط» وإن كان غالبا تأكيدا للنفى ، فقد يأتى لتأكيد الإثبات ، وربما يقرأ بصيغة فعل





- ١-١ . فى «ب ، ج ، ز ، ص » وشرح المازندراني ومرآة العقول : - «به» .
- ٢-٢ . فى «ب » والفقيه ، ح ٩٦٠ : - «فى» .
- ٣-٣ . فى «بر» : «ما تحب» .
- ٤-٤ . فى «ب » : «ويقر» . وفى مرآة العقول : «ويقر عينه ، على بناء الإفعال ، وفى بعض النسخ : وتقر به عينه ، فيحتمل بناء الإفعال بصيغة الخطاب ، والمجرد من باب علم وضرب ، ورفع عينه » .
- ٥-٥ . فى الوافى : + «به» .
- ٦-٦ . فى مرآة العقول : «قوله : قال : كان النبى ، ظاهره أنه من تتمّة رواية محمد بن الفرج ، والقائل الجواد عليه السلام ، وما فى الفقيه يحتمل ذلك . ويحتمل كونه رواية أخرى مرسلة ، ويؤيده أنه روى فى مكارم الأخلاق عن النبى صلى الله عليه وآله أنه من دعا به عقب كل صلاة مكتوبة حفظ فى نفسه وداره وماله وولده ، وهو اللهم اغفر ، إلى آخر الدعاء» .
- ٧-٧ . فى «ز» : «صلاة» .
- ٨-٨ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٢٤ : «دعاؤه بذلك مع علمه بأنه مغفور له ومع أنه معصوم من جميع الذنوب على ما هو الحق إشفاق وتعليم للأمة ... وقيل : يحتمل أنه بحسب المقامات يرى مقامه فى زمان دون مقامه فى زمان آخر ، فيستغفر من مقامه الأول» . وقيل غير ذلك فراجع أيضا : مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٥٤ .
- ٩-٩ . فى «د ، ز ، ص ، بس » ومرآة العقول : - «أنت» .
- ١٠-١٠ . الباء فى «بعلمك » للقسم أو للسببية ، والظرف متعلق بمقدّر ، نحو أسألك أو أحيينى . و«ما علمت » مفعول السؤال . قال المجلسى : «و«ما» فى قوله : ما علمت ، اسمية شرطية زمانية ، مثل قوله : «فَمَا اسْتَقَـمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» [التوبة (٩) : ٧] كذا قيل .
- ١١-١١ . فى «د ، بس » : «قدرتك» .

۱۲-۱۲ . فی «ز» : «وکلمتک» .

۱۳-۱ . فی «بر» : «نعمه» .

لَا يَنْفَعُ (۱)، وَقُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ (۲)، وَأَسْأَلُكَ (۳) الرِّضَا بِالْقَضَاءِ، وَبَرَكَاتِ (۴) الْمَوْتِ بَعْدَ الْعَيْشِ، وَ  
بَرْدِ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَذَّةِ النَّظَرِ (۵) إِلَى وَجْهِكَ وَشَوْقًا إِلَى رُوعَيْتِكَ وَلِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضِرَّةٍ  
، وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ.

اللَّهُمَّ زَيْنًا بَزِينَةَ الْأَيْمَانِ، وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مَهْدِيِّينَ (۶)؛ اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ  
عَزِيمَةَ الرَّشَادِ، وَالثَّبَاتِ (۷) فِي الْأَمْرِ وَالرُّشْدِ، وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، ۵۴۹ / ۲

وَ حُسْنَ عَافِيَتِكَ، وَ أَدَاءَ حَقِّكَ، وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ قَلْبًا سَلِيمًا، وَ لِسَانًا صَادِقًا، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا (۸) تَعْلَمُ،  
وَ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تَعْلَمُ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ؛ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا نَعْلَمُ (۹)، وَ أَنْتَ عَلَّامُ  
الْغُيُوبِ (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن فرج گوید: حضرت جواد علیہ السلام این دعا را بمن نوشت و آن را بمن آموخت و فرمود:  
هر که آن را پس از نماز صبح بخواند حاجتی نخواهد جز اینکه برایش میسر گردد، و خداوند مهم  
اورا کفایت کند (و آن دعا اینست): « بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله »

وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَّرُوا

»«

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي  
الْمُؤْمِنِينَ

»«

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ

«، ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله [العلی العظیم] ما شاء الله لا ما شاء الناس، ما شاء الله و ان  
كره الناس، حسبی الرب من المربوبین، حسبی الخالق من المخلوقین، حسبی الرازق من  
المرزوقین، حسبی الذی لم یزل حسبی منذ قط، حسبی»

اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

»«

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

«. و فرمود: چون از نماز واجب فارغ شدی پس بگو: (و دعائی دستور داد که ترجمه اش اینست)  
«خشنودم که خدا پروردگارم باشد و محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبرم باشد، و اسلام دینم باشد  
و قرآن کتابم و فلان و فلان (و نام امامان را ببرد) امامان من باشند، بار خدایا ولی تو فلان (و نام امام  
زمان علیه السلام را ببرد) است پس او را از برابر و از پشت سر و از راست و چپ و بالای سر و پائین  
پایش نگهداری فرما، و عمرش را دراز کن، و او را بامر خود قائم کن، و یاری کننده دینت قرارش ده،  
و باو بنما آنچه را دوست دارد و آنچه چشمش را روشنی بخشد در باره خودش و فرزندانش و خاندان  
و مالش و در باره شیعیان و دشمنانش، و بدشمنانش بنما چیزی را که بدان بترسند و باو بنما در باره  
دشمنانش چیزی که او دوست دارد و چشمش را بدان وسیله روشنی بخش، و درد دلهای ما و سینه  
های مؤمنین را شفا بخش». فرمود: و چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از نماز فارغ میشد میخواند  
(دعائی را که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا بیامرز برای من آنچه پیش کرده ام و آنچه بتأخیر

انداخته ام و آنچه نهان کردم و آنچه عیان نمودم، و اسراف مرا در باره خودم بیامرز و آنچه تو بدان داناتری، بار خدایا تو پیش اندازی، و تو پس اندازی، معبودی جز تو نیست، بحق دانائیت بر غیب و توانائیت بر همه خلق (سوگند) تا آنگاه که زندگی را برایم بهتر دانی مرا زنده دار، و آنگاه که مرگ را برایم بهتر دانی جانم را بگیر، بار خدایا من از تو خواهم ترس از تو را در پنهانی و عیان، و سخن حق را در حال خشم و خشنودی، و میانه روی را در حال فقر و توانگری، و از تو خواهم نعمتی که فانی نشود و روشنی چشمی که منقطع نگردد و از تو خواهم راضی بودن بقضا و میمنت مرگ را پس از زندگی، و گوارائی زندگی را پس از مرگ و لذت دیدارت و شوق زیارت و لقایت را بی آنکه زیانی ضرر زنده یافته ای گمراه کننده بمن رسد، بار خدایا ما را بارایش ایمان بیارای، و راهنمایانی هدایت شده قرارمان ده، بار خدایا ما را در زمره کسانی که رهبری کردی رهبری فرما، بار خدایا من از تو خواهم تصمیم پایداری در کار و براه راست شدن را، و از تو خواهم توفیق شکرگزاری نعمت و عافیتی نیکو و پرداخت حقت را، و از تو خواهم بار پروردگارا دلی سالم و زبانی راستگو و از تو آمرزش خواهم از آنچه میدانی و از تو خواهم بهتر آنچه دانی، و پناه برم بخودت از بدی آنچه (نسبت بمن) میدانی زیرا که تو میدانی و ما نمیدانیم و توئی علام الغیوب».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از محمد بن الفرَج گوید: امام جواد (علیه السلام) این دعا را برای من نوشت و آن را به من آموخت، و گوید: فرمود: هر که دنبال نماز بامداد آن را بخواند هیچ حاجتی نخواهد جز آنکه برایش میسر گردد و هر مهمی دارد خدا برای او کفایت کند، و دعا این است: بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد. یعنی واگذارم کار خود را به خدا زیرا خدا به بنده ها بینا است و خدا او را از بدکرداریهای هر چه نیرنگ ریختند نگه داشت، نیست شایسته

پرستشی جز تو، منزّهی تو، به راستی من بودم از گروه ستمکاران، ما او را اجابت کردیم و از غمش رها ساختیم و چنین رها کنیم مؤمنان را، بس است ما را خدا و چه خوب و کیلی است، پس برگشتند با نعمت و فضل او و نرسید بدانها بدی هر چه خدا خواهد است، نیست جنبش و نه توانی جز به خدا (بلند مقام و بزرگوار) آنچه شود که خدا خواهد نه آنچه را مردم خواهند، آنچه شود که خدا خواهد گرچه مردم را بد آید، بس است مرا پروردگار از پرورده شده ها، بس است مرا آفریدگار از آفریده شده ها، بس است مرا روزی ده از روزی خورها، بس است مرا آنکه پیوسته بس بوده مرا از آغاز هرگز، بس است مرا خدا که نیست شایسته پرستشی جز او، بر او توکل دارم و او است پروردگار عرش بزرگ. و فرمود (علیه السلام): چون از نماز واجب برگذشتی بگو: خشنودم به خدا که پروردگار باشد و به محمد که پیغمبر باشد و به اسلام که دینم باشد و به قرآن که کتاب مذهبم باشد و به فلان و فلان که امام باشند (نام ائمه را برد)، بار خدایا ولی تو فلان (نام امام زمان را برد) او را نگهدار از برابری و دنبال سرش و از سمت راست و از سمت چپش و از بالای سر و زیر پایش و عمرش را دراز دار و او را به امر خود بگمار و یاری کننده دینت دار و به او بنما آنچه را دوست دارد و آنچه مایه روشنی چشم او است در باره خودش و نژادش و در باره خاندانش و مالش و در باره شیعیانش و در باره دشمنانش و بنما بدانها از وی آنچه را که در حذر شوند و بنما به او در باره آنان آنچه دوست دارد و مایه چشم روشنی او است و شفابخش سینه های ما و سینه های مردم با ایمان را. فرمود: چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از نمازش فارغ می شد می گفت: بار خدایا بیامرز برایم آنچه پیش کردم و آنچه پس انداختم و آنچه نهان کردم و آنچه عیان ساختم و بیامرز اسرافم را در باره خودم و آنچه را که تو بدان از خود من هم داناتری، بار خدایا تو پیش داری و تو پس اندازی و نیست شایسته پرستشی جز تو بحق علم غیب و توانایت بر همه خلقت تا زندگی را برای بهتر دانی مرا زنده دار و چون وفاتم را بهتر دانی جانم را بگیر، بار خدایا من از تو خواستارم ترس از تو را در نهان و عیان و سخن حق را در حال خشم و خشنودی و میانه روی در زندگی را در حال فقر و توانگری و از تو خواهم نعمتی فنا ناپذیر و روشنی چشمی که دنباله اش نبرد و از تو خواهم رضا به قضا و برکت و میمنت مرگ را بعد از زندگی و زندگی خوش و خرم پس از مرگ و لذت نگاه به سوی رویت و شیفستگی به دیدار و لقاییت

بی زیان کاهنده و بی فتنه گمراه کننده، بار خدایا ما را به ایمان بیارای و ما را رهبرانی درست مقرر ساز، بار خدایا رهبری کن ما را با کسانی که رهبری کردی، بار خدایا راستی که من از تو خواهم تصمیم به درست روی و پایداری در کار و رهجوئی را و از تو خواهم توفیقِ شکرگزاری نعمت و حسن عافیت و پرداخت حقت را و از تو خواهم پروردگارا دلی سالم و زبانی راستگو و از تو آمرزش خواهم مرا آنچه را که می دانی و از تو خواهم بهتر آنچه را که می دانی و به تو پناه برم از شر آنچه می دانی زیرا تو می دانی و ما نمی دانیم و تو علام الغیوبی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- از محمد بن الفرّج گوید: امام جواد علیه السلام این دعا را برای من نوشت و آن را به من آموخت، و گوید: فرمود: هر کس دنبال نماز بامداد آن را بخواند هیچ حاجتی نخواهد جز آنکه برایش میسر گردد و هر کار مهمی که داشته باشد خدا برای او کفایت کند و آن دعا این است: بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و أفوض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد. یعنی واگذارم کار خود را به خدا زیرا خداوند به بنده های خود بیناست و خدا او را از بدکرداری های هرچه نیرنگ ریختن نگهداشت، نیست شایسته پرستشی جز تو، منزهی تو براستی من بودم از گروه ستمکاران، ما او را اجابت کردیم و از غمش رها ساختیم و مؤمنان را اینچنین رها کنیم خداوند ما را کافست و چه خوب و کیلی است، پس برگشتند با نعمت و فضل او و نرسید به آنها بدی هرچه خدا خواهد است، نیست جنبش و نه توانی جز به خدا (بلند مقام و بزرگوار) آنچه شود که خدا خواهد نه آنچه را مردم خواهند، آنچه شود که خدا خواهد گرچه مردم آنرا بد بدانند، بس است مرا پروردگار از پرورده شده ها، بس است مرا آفریدگار از آفریده شده ها، بس است مرا روزی ده از روزی خورها، بس است مرا آنکه پیوسته بس بوده مرا از آغاز هرگز، بس است مرا خدا که نیست شایسته پرستشی جز او، بر او

توکل دارم و اوست پروردگار عرش بزرگ. و فرمود علیه السلام: چون از نماز واجب فراغت یافتی بگو: خشنودم به خدا که پروردگار باشد و به محمد که پیامبر باشد و به اسلام که دینم باشد و به قرآن که کتاب مذهبم باشد و به فلان و فلان که امام باشند (نام ائمه را برد)، بار خدایا ولی تو فلان (نام امام زمان را برد) او را از جلو و دنبال سرش و از سمت راست و چپش و از بالای سر و زیر پایش او را نگه دار و عمرش را دراز دار و او را به امر خود بگمار و یاری کننده دینت قرار ده و به او بنمایان آنچه را دوست دارد و آنچه مایه روشنی چشم اوست درباره خودش و نژادش و درباره خاندانش و مالش و درباره شیعیانش و دشمنانش و به دشمنانش بنمایان چیزی را که با آن بترسند و به او بنمایان درباره دشمنانش چیزی که او دوست دارد و مایه چشم روشنی اوست و شفابخش سینه های ما و سینه های مردم باایمان را.

فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و اله از نمازش فراغ می شد می گفت: بار خدایا بیامرز برایم آنچه از قبل کرده ام و آنچه از بعد و آنچه نهان و آشکار کرده ام و بیامرز اسرافم را درباره خودم و آنچه را که تو بدان از خود من داناتری، بار خدایا تو پیش داری و تو پس اندازی و نیز شایسته پرستشی جز تو به حق علم غیبت و توانائی ات بر همه خلقت تا زندگی را برای بهتر دانی، مرا زنده دار و چون وفاتم را بهتر داری جانم را بگیر، بار خدایا من از تو خواستارم ترس از تو را در نهان و آشکار و سخن حق را در حال خشم و خشنودی و میانه روی در زندگی را در حال فقر و توانگری و از تو خواهم نعمتی فناپذیر و روشنی چشمی که دنباله اش نبرد و از تو خواهم رضا به قضا و برکت و میمنت مرگ را بعد از زندگی و زندگی خوش و خرم پس از مرگ و لذت نگاه به سوی رویت و شیفستگی به دیدار و لقایت بی زیان کاهنده و بی فتنه گمراه کننده، بار خدایا ما را به ایمان بیارای و بر ایمان رهبرانی درست مقرر ساز، بار خدایا رهبری کن ما را با کسانی که رهبری کردی، بار خدایا راستی که من از تو خواهم تصمیم به درست روی و پایداری در کار و رهجوئی را و از تو خواهم توفیق شکرگزاری نعمت و حسن عافیت و پرداخت حقت، پروردگارا از تو خواهم دلی سالم و زبانی راستگو و از تو خواهم آمرزش آنچه را که می دانی و از تو خواهم بهتر آنچه را که می دانی و به تو پناه برم از شر آنچه می دانی زیرا تو میدانی و ما نمی دانیم و تو علام الغیوبی.



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعيف. بهذا الدعاء الباء للتقوية و علمنيه أى بعد ما لقيته مشافهة علمنى معانى الدعاء و كيفية قراءته، و قال من قال أى من قاله و يحتمل أن يكون التعليم فى الكتاب و الأول أظهر

وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

قيل التفويض نوع لطيف من التوكل و هو أن يفعل العبد ما أمره الله به و يكل أموره الدنيوية و الأخروية إليه و لا يبالى بما وقع عليه من البلايا، و فى النهاية فى حديث الدعاء فوضت أمرى إليك أى رددته يقال فوض إليه الأمر تفويضا إذا رده إليه و جعله الحاكم فيه، إن الله بصير بالعباد عالم بأحوالهم الظاهرة و الباطنة، و منافعهم و مضارهم فلا يخفى عليه كرب المكر و بين فيزيله إذا كانت فى إزالته مصلحة فوقاه الله سيئات ما مكروا قال فى المجمع: أى صرف الله عنه سوء مكرهم فجاء مع موسى حتى عبر البحر معه عن قتادة، و قيل إنهم هموا بقتله فهرب إلى جبل فبعث فرعون رجلين فى طلبه فوجداه قائما يصلى و حوله الوحوش صفوفًا فخافا و رجعا هاربين انتهى. و فى الكافى و المحاسن عن أبى عبد الله عليه السلام أنهم سطوا عليه و قتلوه و لكن أتدرون ما وقاه وقاه أن يفتنوه فى دينه، و فى تفسير على بن إبراهيم عنه عليه السلام و الله لقد قطعوه إربا إربا و لكن وقاه الله عز و جل أن يفتنوه عن دينه و فى الاحتجاج عنه عليه السلام أنه بالتقية رفع شر فرعون عن نفسه، و قيل الواشين به

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

فيه إقرار بتوحيده المطلق و تنزيهه عن النقص و العجز و اعتراف بالظلم لنفسه المشعر بأن ما لحقه من البلية و الغم من أجل عمله و كسبه و هذا الإقرار الدال على كمال العبودية و العجز و الانقطاع عن الخلق مقتضى لإزالة البلية و الغم كما قال

(فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ)

الضمير الذى النون و غمه ألم التقام الحوت أو غم الخطيئة أى ترك الأولى، و هى المهاجرة عن قومه بدون إذنه سبحانه و تنجيته بأن أمر الحوت بقذفه إلى الساحل بعد تسع ساعات كما فى بعض الروايات أو بعد ثلاثة كما روى عن الباقر عليه السلام أو سبعة أيام كما روى عن أمير المؤمنين عليه السلام بسند معتبر و روايات الثلاثة أكثر، و الجمع بينها مشكل، و كان بعضها محمول على التقية (و كذلك) أى كما أنجينا يونس

(نُجِّيَ الْمُؤْمِنِينَ)

المغمومين إذا دعوا الله بهذا الكلام أو مطلقا مخلصين، و الآية فى سورة الأنبياء و هى مجربة لدفع الغموم

حَسْبُنَا اللَّهُ

أى محسبنا و كافينا فى قضاء حوائجنا و دفع شر الأعدى عنا

وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

لمن وكل إليه أمره و البحث فى هذا العطف و الجواب عنه مشهوران

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ

أى فرجع المجاهدون عن بدر بعد غزوة أحد متلبسين بنعمة عظيمة، و عافية و أمن من الأعداء، و بفضل كثير من الله من التجارة و الغنيمة أو الثواب الجزيل

لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ

من الأعداء و الآية فى سورة آل عمران و هى مأثورة مجربة لدفع شر الأعداء

مَا شَاءَ اللَّهُ

أى كان و قد مر لا حول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم فى الأول إقرار بأن كل شىء وجوده و بقاؤه و فناؤه بمشية الله تعالى على المعنى الذى مر فى كتاب التوحيد، و فى الثانى اعتراف بالعجز، و أن كل ما حصل له من الخيرات أو دفع عنه من المكروهات فهو بحول الله و قوته و أقداره و معونته و قد ورد فى الأخبار أن ما شاء الله لا قوة إلا بالله، لكثرة المال و الدنيا. كما روى الصدوق فى الخصال عن ابن أبى عمير عن جماعة من مشايخه منهم أبان بن عثمان، و هشام بن سالم، و محمد بن حمران عن الصادق عليه السلام قال: عجبت لمن فزع من أربع كيف لا يفزع إلى أربع عجبت لمن خاف كيف لا يفزع إلى قوله عز و جل

(حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)

فإنى سمعت الله جل جلاله يقول بعقبها

(فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ)

و عجبت لمن اغتم كيف لا يفزع إلى قوله عز و جل

(لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)

فإنى سمعت الله جل جلاله يقول بعقبها

(فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ)

و عجبت لمن مكر به كيف لا يفرع إلى قوله

(وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

فإني سمعت الله جل و تقدس يقول بعقبها

(فَوْقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا)

و عجبت لمن أراد الدنيا وزينتها كيف لا يفرع إلى قوله تبارك تعالى

(مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)

فإني سمعت الله عز اسمه يقول بعقبها

(إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ)

و عسى موجبة و أقول: ذكر بقية الآيات في هذا الدعاء حسن طلب بمضمونها. ما شاء الله أى كان قطعاً لما فيه من المصلحة لا جميع ما شاء الناس إذ قد لا تكون فيه مصلحة ما شاء الله و إن كره الناس كالأمرض و البلايا و المصائب و الفقر و غيرها و فيه إشارة إلى الرضا بالقضاء، و دلالة على أن استجابة الدعوات تابعة للمصالح كما حققنا سابقاً من المربوبيين أى عوضهم قوله عليه السلام منذ قط كان فيه تقدير أى منذ كنت أو خلقت و قط تأكيد أو قط هنا بمعنى الأزل أى من أزل الأزال إلى الآن أو منذ كان الدهر و الزمان و قط، و إن كان غالباً تأكيداً للنفي فقد يأتى لتأكيد الإثبات، و ربما يقرأ بصيغة فعل الماضى أى منذ خلقتنى و أفرز مودتى عن سائر المواد. و أقول: على هذا يحتمل أن يكون كناية عن تقدير الأشياء و القطع عليها فى الألواح السماوية، و كان المعنى الثانى أظهر الوجوه. قال فى القاموس: القط القطع و ما رأيت و يضم و يخففان، و قط مشددة مجرورة بمعنى الدهر مخصوص بالماضى أى فيما مضى من الزمان أو فيما انقطع من عمرى و إذا كانت بمعنى

حسب فقط كعن، و قط منونا و قطى، و إذا كان اسم فعل بمعنى يكفى فيزيد نون الوقاية، و يقال قطنى و يقال قطك أى كفاك و قطنى أى كفانى، و منهم من يقول قط عبد الله درهم فينصبون بها، و قد تدخل النون فيها و تنصب بها فتقول قطن عبد الله درهم ثم قال و إذا أردت بقط الزمان فمرتفع أبدا غير ممنون، و ما رأيت مثله قط فإن قلت بقط فاجزمها ما عندك إلا هذا قط، ثم قال: و تختص بالنفى ماضيا و العامة تقول لا أفعله قط لحن، و فى مواضع من البخارى جاء بعد المثبت منها فى الكسوف أطول صلاة صليتها قط، و فى سنن أبى داود توضحاً ثلاثاً قط، و أثبت ابن مالك فى الشواهد لغة قال، و هى مما خفى على كثير من النحاة و ماله إلا عشرة قط يا فتى مخففا مجزوما و مثقلا مجزوما و قال منذ بسيط مبنى على الضم و مذ محذوف منه مبنى على السكون و يكسر ميمهما و يليهما اسم مجرور أنت هى. و أقول: يظهر منه أنه يمكن أن يكون هنا قط بالسكون بمعنى حسب، و قيل المعنى حسبى الله و كفانى عن أول عمرى إلى الآن و منه أتوقع الكفاية فيما بقى انتهى، و أقول فى الفقيه هكذا حسبى من كان منذ كنت لم يزل حسبى حسبى الله لا إله إلا هو و فى مفتاح الشيخ: حسبى من كان مذ كنت حسبى فلا تكلف فيهما و الأول أوثق و أحسن رضيت بالله ربا قوله عليه السلام ربا تميز عن النسبة كما حققه الشيخ الرضى (رض) فى شرح الكافية فى قولهم: كفى زيد رجلا، قال: تقديره كفى شىء زيد رجلا، و فى طاب زيد نفسا: طاب شىء زيد نفسا أو علما أو دارا فالذات المقدره هو شىء المنسوب إليه كفى و طاب فإذا أظهرته صار زيد فى كفى زيد رجلا بدلا منه و رجلا تميز لشىء المقدر، فإن قصدنا أن نرد التميز فى هذه الأمثلة كلها إلى أصله حين كان منسوبا إليه الفعل أو شبهه، و نرد الاسم الذى انتصب عنه التميز إلى مركزه الأسمى، جعلنا ما انتصب عنه التميز إن كان التميز نفسه بدلا من التميز، أو عطف بيان له، فنقول: كفى رجل زيد و طاب أب زيد إلى آخر ما حققه. و اعترض عليه السيد الشريف بأن الظاهر أنك إذا قلت: كفى زيد كان هناك إبهام فى أن الكافى فى زيد ما هو رجوليته أو علمه أو شهادته، فإذا قلت: رجلا كان المقصود، أى كفى رجولية زيد، و كذا إذا قلت: شهيدا كان المعنى كفى شهادته و على هذا ينبغى أن يضاف ههنا أيضا شىء إلى زيد فيقال شىء زيد هو رجوليته، و ما ذكره الشارح يدل على أن الإبهام فى أن الذات الكافى الذى هو زيد مما ذا فيكون التردد و الإبهام فى ذات موصوف بالرجولية و ذات موصوف بالشهادة إلى

غير ذلك فيفسر بذات مع صفة الرجولية أو بذات مع صفة الشهادة، و الحق ما ذكرنا إلى آخر ما قال، وكذا الكلام فى نظائره و فلان و فلان كناية عما مضى من الأئمة عليهم السلام و فلان ثالثا كناية عن إمام العصر عليه السلام و هو خبر وليك و فى بعض الكتب فلانا فهو عطف بيان، و قد مر الكلام فى ذكر الجهات و سبب تبديل من بعن فى الجانبين، و قيل: عن اسم بتقدير من عن يمينه و حذف من لكراهة اجتماع صورتى حرف الجر، و لا يخفى ما فيه. و اجعله القائم قيل ليس دعاء حقيقة بل خبر فى صورة الإنشاء أى رضيت بكونه قائما، و قيل: المطلب للتأكيد و إظهار انتظار الفرج، و أقول: فى سائر الأئمة عليهم السلام يحتمل الدعاء حقيقة أى يسر له أسباب الخروج و الغلبة على الأعداء فإنهم عليهم السلام لعدم يأس الشيعة و انتظارهم الفرج كانوا يهتمون الأمر عليهم و كانوا يقولون كلنا قائم بأمر الله إذا أمرنا بالخروج و المنتظر يحتمل الفتح و الكسر و يقر عينه على بناء الأفعال و فى بعض النسخ و تقر به عينه فيحتمل بناء الأفعال بصيغة الخطاب و المجرد من باب علم و ضرب و رفع عينه، فى القاموس قرت عينه تقر بالفتح و الكسر قرة و تضم و قرورا بردت و انقطع بكاؤها أو رأت ما كانت متشوقة إليه، و فى النهاية فى حديث الاستسقاء لو رآك لقرت عيناه أى تسر بذلك و فرح و حقيقته أبرد الله دمة عينيه لأن دمة الفرح و السرور باردة و قيل معنى أقر الله عينك بلغك أمنيته حتى ترضى نفسك و تسكن عينك فلا تستشرف إلى غيرك انتهى. و أقول ذكر الأطباء أن دمة السرور باردة لأنها تحصل من انبساط النفس فتتزل ما كانت من الرطوبات فى شؤون الرأس فاكسبت البرودة من الدماغ، و بكاء الحزن تحصل من بخار حاد يتصاعد من القلب إلى الدماغ فإذا وصلت إلى الدماغ و تأثرت من الدماغ فتتزل قبل أن تكتسب برودة ظاهرة كالتى تتقاطر من سقف الحمامات، فهى باقية على حرارتها، فهذا منشأ تخالف الدمعتين فى البرودة و السخونة فما قال الشيخ البهائى (ره) فى المفتاح - إن العرب تزعم أن دمع الباكي من السرور بارد و دمع الباكي من الحزن حار - ليس على ما ينبغى، و الشفاء البرء من المرض و أستعير لشفاء القلوب من الهم و الحقد و الانتقام من العدو قوله قال و كان النبى ظاهره أنه من تنمة رواية محمد بن الفرج، و القائل الجواد عليه السلام و ما فى الفقيه يحتمل ذلك، و يحتمل كونه رواية أخرى مرسله، و يؤيده أنه روى فى مكارم الأخلاق عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنه من دعا به عقب كل صلاة مكتوبة حفظ

فى نفسه و داره و ماله و ولده و هو اللهم اغفر لى آخر الدعاء. و أكثر فقرات هذا الدعاء مأثورة فى كتب العامة فى روايات متفرقة، روى فى المشكاة عن أبى موسى الأشعرى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه كان يدعو بهذا الدعاء (اللهم اغفر لى خطيئتى و جهلى و إسرافى فى أمرى و ما أنت أعلم به منى اللهم اغفر لى جدى و هزلى و خطيئى و عمدى و كل ذلك عندى اللهم اغفر لى ما قدمت و ما أخرت و ما أسررت و ما أعلنت و ما أنت أعلم به منى أنت المقدم و أنت المؤخر و أنت على كل شىء قدير) ثم قال متفق عليه أى مروى فى الصحيحين، ثم روى من صحيح النسائى عن عطاء بن السائب عن أبيه قال صلى بنا عمار بن ياسر صلاة فأوجز فيها فقال له بعض القوم لقد خففت و أوجزت الصلاة فقال أما على ذلك لقد دعوت فيها بدعوات سمعتهن من النبى صلى الله عليه وآله وسلم فلما قام تبعه رجل من القوم هو أبى غير أنه كنى عن نفسه فسأله عن الدعاء ثم جاء فأخبر به القوم (اللهم بعلمك الغيب و قدرتك على الخلق أحيينى ما علمت الحياة خيرا لى و توفنى إذا علمت الوفاة خيرا لى اللهم و أسألك خشيتك فى الغيب و الشهادة و أسألك كلمة الحق فى الرضا و الغضب و أسألك القصد فى الفقر و الغناء و أسألك نعيما لا ينفد و أسألك قره عين لا ينقطع و أسألك الرضا بعد القضاء و أسألك برد العيش بعد الموت و أسألك لذة النظر إلى وجهك و الشوق إلى لقائك فى غير ضراء مضره و لا فتنه مضلة اللهم زينا بزينة الإيمان و اجعلنا هداة مهدين). قوله عليه السلام ما قدمت و ما أخرت يحتمل وجوها. الأول: أن يكون المعنى ما فعلت قبل ذلك و ما أفعله بعد ذلك كما قال تعالى

(لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ). الثانى: أن يكون المعنى ما فعله فى حياته و ما يترتب على فعله بعد وفاته كبدعة يعمل بها بعده أو وصية بشر. الثالث: أن يراد به تقديم ما أخره الله، أو تأخير ما قدمه الله، إما زمانا كالصلاة قبل الوقت و فعلها بعد الوقت قضاء أو تركها رأسا، أو تقديم خلافة، خلفاء الجور و تأخير خليفة الحق، أو رتبة كالقول بإمامة المفضل فإنه تقديم لما أخر الله و تأخير لما قدم الله، أو تقديم البدعة على السنة و عكسه، و تقديم الجاهل على العالم، و الطالح على الصالح، و الشباب على الشيوخ، و ربما يؤيده قوله أنت المقدم و المؤخر. الرابع: أن يكون المراد ما

قدم من المعاصى وأخر من الطاعات. الخامس: أن يكون المراد به التعميم كما هو الشائع فى العرف يقال لا أقدم رجل ولا أؤخر إلا عن رضاك وكأنه إشارة إلى قوله تعالى

(يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ)

قال البيضاوى: أى بما قدم من عمل عمله و بما أخر منه لم يعمله، أو بما قدم من عمل عمله و بما أخر من سنة عمل بها بعده، أو بما قدم من مال تصدق به و بما أخر فخلفه أو بأول عمله و أخره، و قال الطبرسى (ره) أى يخبر الإنسان يوم القيامة بأول عمله و أخره فيجازى به و قيل بما قدم من العمل فى حياته و ما سنه فعمل به بعد موته من خير أو شر، و قيل بما قدم من المعاصى و آخر من الطاعات عن ابن عباس، و قيل بما أخذ و ترك، و قيل بما قدم من طاعة الله و آخر من حق الله فضيعه، و قيل ما قدم من ماله لنفسه و ما خلفه لورثته بعده انتهى. و قد سبق توجيه نسبة المعصية إلى المعصومين عليهم السلام و استغفارهم عنها، و قيل دعاؤه صلى الله عليه و آله و سلم بذلك مع علمه أنه مغفور له و مع أنه معصوم من جميع الذنوب على ما هو الحق إشفاق و تعليم للأمة، و قيل خوف من مكر الله و لا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون، و قيل يحتمل أنه بحسب المقامات يرى مقامه فى زمان دون مقامه فى زمان آخر فيستغفر من مقامه الأول، و قيل طلب لأمته إلا أنه نسبها إلى نفسه للإشعار بأن مغفرة ذنوبهم مغفرة له، أو طلبها لنفسه بناء على أن الكفار كانوا معتقدين أنه مذهب فى دعوى الرسالة فجعل رفع ذلك الاعتقاد منهم بمنزلة المغفرة، أو بناء على أنه عد خلاف الأولى ذنبا و ما أسررت أى أخفيته عن الخلق و ما أضمرته فى قلبى أو الأعم منهما و ما أعلنت مقابلة بكل من المعانى و الإسراف التجاوز عن الحد، و تعديته بعلى لتضمين معنى الجرأة و نحوها أى المبالغة و الإصرار على المعاصى، أو إشارة إلى أن كل خطيئة جرأة عظيمة و مبالغة فى الضرر على النفس. اللهم أنت المقدم و المؤخر على صيغة الفاعل و قد مر فى روايات العامة أيضا و قد ذكر فيه وجوه. الأول: التقديم و التأخير بين المخلوقات فى الزمان كآدم إلى خاتم الأنبياء تم إلى خاتم الأوصياء صلوات الله عليهم و كذا فى سائر الخلق و المخلوقات. الثانى: أن يكونا فى المكان كالعرش إلى الثرى ترتيب الكواكب و العناصر و المواليذ و غيرها. الثالث: أن يكونا فى الرتبة و الفضل و قال



(وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى)

وقال

(أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

وقال

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ)

وذلك يكون في الدين و الدنيا، و في الآخرة و الأولى، و في الأجناس و الأنواع، و الأصناف و الأشخاص، كالنبوة و الإمامة، و الوصاية و الأمة و الرعية فهو المقدم للأنبياء على الأوصياء و الأمة و الأوصياء على سائر الأمة، فالنبي من قدمه الله و جعله نبيا، و الإمام و الوصي من قدمه الله و جعله إماما و وصيا فليس لهم أن يجعلوه نبيا، فهو المقدم و المؤخر و ليس لهم الخيرة من أمرهم سبحانه و تعالى عما يشركون، و كذا فضل المؤمن على الكافر، و العالم على الجاهل، و الصالح على الطالح، و كذا فضل بعضهم على بعض في الدرجات الدنيوية، كالغناء و العزة و الثروة، و الفقر و الذلة، و الملك و الرعية و الفطنة و البلادة، و البخل و السخاوة، كل ذلك بحسب ما يعلم من مصالحهم كما قال تعالى

(قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ

الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ)

وقال

(وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ)

وقال في النبوة و الإمامة كما بينا سابقا

(وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا  
بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ  
رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)

، وقال

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)

(وقال

(وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)

وقال

(نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ)

وقال

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًَّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ  
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً)

و مثلها كثير فى الآيات، و كذا فى أصناف الإنسان من العرب و العجم، و لهندى و التركى، و أهل  
كل بلدة و غيرها، و فى أنواع الحيوانات و أصنافها و المعادن و الثمار و النباتات فكلها منها فضل  
بعضا و آخر بعضا بحسب الشرف و المرتبة و المنفعة و الخاصية و غيرها. الرابع: أن يكون المراد بها  
ما يرجع إلى البداء كتأخير خروج القائم عليه السلام، و كتأخير موعد موسى عليه السلام: كما قال

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)

و هو أنسب بمقام الدعاء. و العامة ذكروا فيه وجوها، قال فى النهاية: فى أسماء الله تعالى، المقدم: هو الذى يقدم الأشياء و يضعها فى موضعها، فمن استحق التقديم قدمه، و قال فى أسماء الله تعالى الآخر و المؤخر فالآخر هو الباقي بعد فناء خلقه كل ناطقة و صامتة، و المؤخر هو الذى يؤخر الأشياء فيضعها فى مواضعها و هو ضد المقدم، و قال الكرمانى فى شرح البخارى: أنت المقدم، أى لى فى البعث فى الآخرة، و المؤخر أى لى فى البعث فى الدنيا، و قال غيره هو أن يوفق بعضا للطاعات و يخذل آخر عن النصرة أو المعز و المذل، أو الرافع و الخافض. و قال الطيبى فى شرح المشكاة: المقدم المؤخر هو الذى يقدم الأشياء بعضها على بعض إما بالوجود كتقديم الأسباب على مسبباتها، أو بالشرف و القربة كتقديم الأنبياء و الصالحين من عباده على من عداهم، أو بالمكان كتقديم الأجسام العلوية على السفلية و الصاعدات منها على الهابطات، أو بالزمان كتقديم الأطوار، و القرون بعضها على بعض. و قال القرطبى: هذان الاسمان من أسمائه تعالى المزدوجة كالقابض و الباسط، قال العلماء: لا يؤتى بهما إلا كذلك فلا يقال - أنت المقدم - وحده كما لا يقال - أنت القابض - وحده. و قال بعضهم: أنت منزل الأشياء منازلها فتقدم من تشاء لطاعتك و تؤخر من تشاء لخذلانك، و قال بعضهم: أنت المقدم بلا بداية و أنت المؤخر بلا نهاية، أو أنت المقدم القديم، و أنت المؤخر الباقي، أو أنت الأول بلا ابتداء و الآخر بلا انتهاء. و أقول: كان هؤلاء قرءوا على بناء المفعول و هو خلاف المضبوط فى الكتب لا إله إلا أنت فلا مقدم و لا مؤخر غيرك، فهو تأكيد لما قبله، أو تفریع عليه بعلمك الباء للقسم أو للسببية و الظرف متعلق - بأسألك - المقدر، أو بأحيني و الغيب مفعول علمك، و قيل مجرور صفة له و هو بعيد و لا حاجة إلى مفعول ثان كما قيل و ما فى قوله ما علمت اسمية شرطية زمانية مثل قوله فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم كذا قيل. و قال الطيبى فى شرح المشكاة: بعلمك الباء للاستعطاف أى أنشدك بحق علمك، و قوله و أسألك خشيتك عطف على هذا المحذوف و اللهم معترضة خشيتك فى السر و العلانية قال المحقق الطوسى (قدس سره) فى أوصاف الأشراف الخوف و الخشية و إن كانا فى اللغة بمعنى واحد إلا أن بين خوف الله و خشيته فى عرف أرباب القلوب فرقا و هو أن الخوف تألم النفس من العقاب المتوقع بسبب ارتكاب المنهيات، و التقصير فى الطاعات، و الخشية تحصل عند الشعور بعظمة الحق و هيئته و خوف الحجب عنه،

و المراد بالخشية فى السر و العلانية، ما أشار إليه الشيخ البهائى (ره) و هو أن يظهر آثارها فى الأفعال و الصفات، من كثرة البلاء و دوام التحرق، و ملازمة الطاعات، و قمع الشهوات حتى يصير جميعها مكروها لديه كما يصير العسل مكروها عند من عرف أن فيه سما قاتلا مثلا، و إذا احترقت جميع الشهوات بنار الخوف ظهر فى القلب الذبول و الخشوع و الانكسار، و زال عنه الكبر و الحقد و الحسد و صار كل همه النظر فى خطر العقابة فلا يتفرغ لغيره و لا يصير له شغل إلا المراقبة و المحاسبة و المجاهدة و الاحتراز من تضييع الأنفاس و الأوقات، و مؤاخذة النفس فى الخطوات و الخطرات، و أما الخوف الذى لا يترتب عليه شىء من هذه الآثار فلا يستحق أن يطلق عليه اسم الخوف، و إنما هو حديث نفس، و لهذا قال بعض العارفين: إذا قيل لك هل تخاف الله، فاسكت عن الجواب فإنك إذا قلت - لا - كفرت و إن قلت - نعم - كذبت و كلمة الحق فى الغضب و الرضا أى لا يصير غضبى على أحد سببا لأن أنكر حقه أو لا أحكم به و لا رضائى عن أحد سببا لأن أثبت له ما ليس بحق، و قيل هى من توابع العدل و سلامة النفس من الآفات إذ هما نقيضان مراعاة الحق حال الغضب و الرضا و عدم التجاوز عنه إلى الباطل كما هو مقتضى الحمية الجاهلية و قال الطيبى المراد بالخشية فى الغيب و الشهادة إظهارهما فى السر و العلانية، و كذا معنى الرضا أى فى حالة رضا الخلق و غضبهم و القصد فى الفقر و الغناء القصد الاعتدال و المقتصد المعتدل الذى لا يميل إلى أحد طرفى الإفراط و التفريط، و الإسراف و التبذير و هو متفاوت فى الفقير و الغنى، فقصد الفقير تقتير للغنى و قصد الغنى تبذير للفقير. قال الراغب: القصد استقامة الطريق، يقال: قصدت قصده أى نحوت نحوه و منه الاقتصاد و هو على ضربين. أحدهما: محمود على الإطلاق، و ذلك فيما له طرفان إفراط و تفريط كالجود فإنه بين الإسراف و البخل و كالشجاعة فإنه بين التهور و الجبن و نحو ذلك و على هذا قوله

(وَإِقْصِدْ فِي مَشِيكَ)

و إلى هذا النحو من الاقتصاد أشار بقوله

(وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا) . و الثاني: يكنى به عما يتردد بين المحمود و المذموم و هو فيما يقع بين محمود و مذموم كالواقع بين العدل و الجور و القريب و البعيد و على ذلك قوله

(فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ)

و قوله

(لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ)

أى سفرا متوسطا غير متناهى البعد، و ربما فسر بقريب و الحقيقة ما ذكرت و أسألك نعيما لا ينفد أى الجنة و قره عين لا ينقطع أى ما يوجب رؤيته سرورا و هو لا ينقطع و هو أيضا فى الجنة، و هما إما من باب التفضل أو التوفيق لما يوجبهما، و يحتمل أن يكونا فى الدنيا أو الأعم بأن يتصل نعيم الآخرة و قره عين الدنيا بقرة عين الآخرة، و قال الطيبي: يحتمل أنه طلب نسلا لا ينقطع بعده قال

تعالى

(هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ)

أو طلب محافظة الصلوات و الإدامة عليها كما ورد و جعل قره عيني فى الصلاة و لا يخفى بعدهما. و الرضا بالقضاء فإن قيل: قد تقرر و مر أنه لا يقع شىء خيرا كان أو شرا إلا بقضاء الله تعالى و الرضا بقضائه واجب فيلزم منه وجوب الرضا بالكفر و المعاصى و هو قبيح، و أجاب بعضهم: بأنه إذا عرفت معنى القضاء و الرضا به علمت أنه لا نقص فيهما أصلا بل هما عين الحكمة و نفس الكمال و ذلك لأنه تعالى إذا علم فى الأزل كفر فلان باختياره قضى به ليطابق علمه بالمعلوم فلا نقص فيه و لا فى الرضا به بل النقص فى عدمهما انتهى. و أقول: قد مر الكلام فيه فى كتابى التوحيد و الإيمان و الكفر، و إن للقضاء معان كثيرة، و كون القضاء بغير معنى العلم أو ما يرجع إليه متعلقا بالكفر و المعصية غير معلوم، و قد مر فى الخبر أن الله تعالى يسأل العبد يوم القيامة عما كلفه و لا يسأله عما قضى عليه، و قال العلامة (ره) فى شرحه على التجريد: القضاء يطلق على الخلق و الإتمام قال تعالى

(فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)

أى خلقهن وأتمهن، و على الحكم والإيجاب كقوله تعالى

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهًا)

أى أوجبه وألزمه، و على الإعلام والإخبار كقوله

(وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ)

أى أعلمناهم وأخبرناهم، و يطلق القدر على الخلق كقوله تعالى

(وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا)

و الكتابة كما جاء فى بعض الأشعار، و البيان كقوله تعالى

(إِلَّا إِمْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ)

أى بينا وأخبرنا بذلك إذا ظهر هذا فتقول للأشعرى ما تعنى بقولك أنه تعالى قضى أعمال العباد و قدرها، إن أردت به الخلق والإيجاد، فقد بينا بطلانه، و أن الأفعال مستندة إلينا، و إن عنيت به الإلزام لم يصح إلا فى الواجب خاصة، و إن عنيت به أنه تعالى بينها و كتبها و اعلم أنهم سيفعلونها فهو صحيح فإنه تعالى قد كتب ذلك أجمع فى اللوح المحفوظ و بينه للملائكة، و هذا المعنى الأخير هو المتعين للإجماع على وجوب الرضا بقضاء الله و قدره، و لا يجوز الرضا بالكفر و غيره من القبائح، و لا ينفعهم الاعتذار به من حيث الكسب لبطلان الكسب أولاً، و ثانياً فإننا نقول إن كان كون الكفر كسباً بقضائه تعالى و قدره وجب الرضا به من حيث هو كسب، و هو خلاف قولكم، و إن لم يكن بقضاء و قدر بطل استناد الكائنات بأجمعها إلى القضاء و القدر انتهى. و بالجملة الكلام فيه طويل، و فى الخوض فيه خطر جليل، و ما ذكره القائل لعله لا يشفى العليل و الله يهدى إلى سواء السبيل. و بركة الموت بعد العيش ليست هذه الفقرة فى المكارم و غيره و لا فى رواية العامة كما

عرفت و المعنى أن يكون الموت مباركا على نافعاً لى مقرونا بالسعادة بعد عيش الدنيا و حياتها أو طلب عيشها قال الراغب: العيش المختصة بالحيوان و هو أخص من الحياة لأن الحياة يقال فى الحيوان، و فى البارى تعالى، و فى الملك و يشتق منه المعيشة لما يتعيش به، و فى الحديث لا عيش إلا عيش الآخرة، و قيل أريد بركة الموت الفرح و السرور و الراحة و مشاهدة السعادة بعده و بالعيش الحياة الطيبة و ما يكون به الحياة و يعاش به على الوجه الحلال و برد العيش بعد الموت أى راحة العيش و لذته، و فى النهاية فيه - الصوم فى الشتاء الغنيمة الباردة - أى لا تعب فيه و لا مشقة و كل محبوب عندهم بارد انتهى، و قيل العيش البارد عيش لا تعب و لا مشقة و لا عسر فيه، أو عيش ثابت مستقر من قولهم برد لى على فلان حق أى ثبت و استقر. و لذة النظر إلى وجهك المراد بالوجه الذات و بالنظر نظر القلب، أو المراد بالوجه الأنبياء و الحجج عليهم السلام فإنهم وجه الله الذى يتوجه بهم إليه، و من أراد التوجه إلى الله يتوجه إليهم فالمراد بالنظر النظر بالعين، أو المراد بالوجه الدين و العبادة و التى أمر الله بها أو إخلاص العبادة له فالمراد بالنظر إليها النظر إلى ثوابها أو وجه الله رحمته. قال الراغب: أصل الوجه الجارحة و لما كان الوجه أول ما يستقبلك و أشرف ما فى ظاهر البدن استعمل فى مستقبل كل شىء و فى أشرفه و مبدئه فقيل وجه كذا و وجه النهار، و ربما عبر عن الذات بالوجه فى قوله عز و جل

(وَ يَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)

قيل: ذاته، و قيل أراد بالوجه هيهنا التوجه إلى الله بالأعمال الصالحة قال عز و جل

(فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)

و قال

(كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)

و قوله

(يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ)

-

(إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُؤْيَا اللَّهِ)

إن الوجه في كل هذا زائد ونعى بذلك كل شيء هالك إلا هو وكذا في أخواته. وروى أنه قيل ذلك لأبي عبد الله الصادق عليه السلام فقال سبحان الله قالوا قولاً عظيماً إنما عنى بالوجه الذى يؤتى منه، ومعناه كل شيء من أعمال العباد هالك وباطل إلا ما أريد به، وعلى هذا الآيات الأخرى، وعلى هذا قوله

(يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)

\*

إلى آخر ما قال. وقال الطيبي: قيد النظر باللذة لأن النظر إلى الله إما نظر هيبة وجلال فى عرصات القيامة وإما نظر لطف وجمال فى الجنة ليؤذن بأن المطلوب هذا انتهى. وكذا المراد بالرؤية واللقاء إما العارف القلبية الحاصلة للمقربين فى الآخرة أو رؤية تفضلاته و لقاء أطفاه أو لقاء ملك الموت أو النبى والأئمة صلوات الله عليهم أو رؤية تجلياته سبحانه، وعلى التقادير المراد بهما الشوق إلى الموت والآخرة وقطع التعلق عن الدنيا الفانية بحيث يبعثه على السعى فى تحصيل النعم الباقية لا محض تمنى الموت فإنه غير مطلوب عقلاً و شرعاً وقوله عليه السلام من غير ضراء إما متعلق بالفقرة الأخيرة أى لا يكون اشتياقى إلى الموت بسبب البلايا الشديدة التى عرضت لى ولم يمكنى الصبر عليها فأتمنى الموت لذلك كما هو الغالب فى أكثر الناس، أو بقوله أحنى أو بالجميع أى أعطنى جميع ذلك من غير بلية شديدة والأول أظهر ومضرة على بناء التفعيل تأكيد أو احتراز عما لا يضر بالدين، أو بالدنيا أيضاً ضرراً شديداً فإن الدنيا لا تخلو من الضراء فى الجملة والضر ضد النفع والضرء الحالة التى تضر كالبلية والفاقة ونحوهما وهى نقيض السراء وهما بناء أن للمؤنث ولا



مذكر لهما. وقال الطيبي: متعلق الظرف مشكل و لعله متصل بالقرينة الأخيرة و هى قوله و الشوق إلى لقائك سأل شوقا إلى الله تعالى فى الدنيا بحيث يكون ضراء غير مضرة أى شوقا لا يؤثر فى سيرى و سلوكى و إن ضرنى مضرة ما.

إذا قلت أهدي الهجر لى حلل البلا-تقولين لولا الهجر لم يطب الحب و إن قلت كرى دائم قلت إنما-يعد محبا من يدوم له كرب

و يجوز أن يتصل بقوله أحنى ما علمت الحياة خيرا لى، و معنى ضراء مضرة الضر الذى لم يصبر عليه كما ورد فى قوله صلى الله عليه و آله و سلم عجا لا مرئ المؤمن إلى قوله إن أصابته سراء شكره فكان خيرا له و إن أصابته ضراء صبر فكان خيرا له انتهى و لا فتنة مضلة أى تضل عن الحق و الفتنة بالكسر مصدر بمعنى الاختبار أو اسم و هى البلية و المحنة و العذاب و المال و الأولاد و غيرهما مما يختبر و إنما قيدها بالمضلة لأن الإنسان ما دام فى الدنيا لا يخلو عن أكثر أنواعها كما روى الطبرسى (ره) فى مجمع البيان عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال لا يقولن أحدكم اللهم إنى أعوذ بك من الفتنة لأنه ليس أحد إلا و مشتمل على فتنة و لكن من استعاذ فليستعد من مضلات الفتن فإن الله سبحانه يقول

(وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)

و فى نهج البلاغة قال عليه السلام لا يقولن أحدكم اللهم إنى أعوذ بك من الفتنة لأنه ليس أحد إلا و هو مشتمل على فتنة و لكن من استعاذ فليستعد من مضلات الفتن فإن الله سبحانه يقول

(وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) . و قال السيد (رض): و معنى ذلك أنه سبحانه يختبرهم بالأموال و الأولاد ليبين الساخط لرزقه و الراضى بقسمته، و إن كان سبحانه أعلم بهم من أنفسهم، و لكن لتظهر الأفعال التى بها يستحق الثواب و العقاب لأن بعضهم يحب الذكور و يكره الإناث و بعضهم يحب تثمير المال و يكره انثلام الحال و هذا من غريب ما سمع منه عليه السلام فى التفسير انتهى. و أقول: هذا الاستغراب منه (ره) أغرب. بزينة الإيمان الظاهر أن الإضافة بيانية فالمراد به

الإيمان الكامل و يحتمل أن يكون المراد بالإيمان التصديق، و بزينة الأعمال الصالحة و الأخلاق الفاضلة التى لها مدخل فى كماله أو المراد بزينة يحصل من الإيمان و هى ثمرته و اجعلنا هداة مهديين إنما وصف الهداة بالمهديين لأن الهادى إذا لم يكن مهتديا فى نفسه لم يصلح أن يكون هاديا لغيره لأنه يوقع الخلق فى الضلال من حيث لا يشعر و لو هدى غيره أيضا لم يزد فى القيامة إلا حسرة اللهم اهدنا فيمن هدىت أى بالهدايات الخاصة من الأنبياء و المرسلين و الأئمة الراشدين صلوات الله عليهم أجمعين و العباد الصالحين، و لعل المعنى إنى لا أستحق الهداية فاهدنى فيمن هدىت ببركتهم و تبعيتهم أو هو استعطاف بأنك قد هدىت جماعة فإذا هديتني ليس مستبعدا أو لا مستبدا، أو المراد اهدنى فيمن هديتهم من الأنبياء و الأولياء بالهدايات الخاصة نحو هدايتهم و قيل التعدية بفى لتضمين معنى الدخول أو الاندراج اللهم إنى أسألك عزيمة الرشد فى القاموس رشد كنصر و فرح رشد و رشد و رشادا اهتدى كاسترشد، و الرشد الاستقامة على طريق الحق مع تصلب فيه، و فى المصباح الرشد الصلاح و هو خلاف الغى و الضلال، و هو إصابة الصواب، و رشد رشدنا من باب تعب و رشد يرشد فهو من باب قتل فهو راشد و الاسم الرشاد، و قال عزم على الشىء و عزمه عزما من باب ضرب عقد على فعله و عزمه عزيمة و عزمة اجتهد و جد فى أمره انتهى، و قيل العزيمة مصدر بمعنى الإرادة و الجد و القطع، و يقال: عزم على الأمر عزما و عزيمة إذا أراد فعله و قطع عليه و جد فيه، و لما كان الرشد بدون العزيمة عليه متزلزلا مستودعا طلب العزم عليه ليصير مستقرا بالغا حد الكمال. و أقول: تحتمل هذه الفقرة عندى معنيين. أحدهما: أسألك أن تجعلنى عازما على الرشد راسخا فيه كما مر. و ثانيهما: أن يكون المعنى قدر لى الرشد تقدير احتمال بدء فيه فالمراد عزم الله تعالى لا عزم العبد كذا خطر بالبال. و يؤيده ما رواه الكلينى و الشيخ فى الدعاء بعد صلاة الاستخارة (و إن كان كذا و كذا شرا لى فى دينى و دنياى و آخرتى و عاجل أمرى و آجله فصل على محمد و آله و اصرفه عنى صل على محمد و آله و اعزم لى على رشدى و إن كرهت ذلك أو أبته نفسى) فإن حملته على المعنى الأول بعيد جدا، و فى النهاية العزم الجد و الصبر و منه الحديث و اصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل و الآخر ليعزم المسألة أى يجد فيها و يقطعها، و حديث أم سلمة فعزم الله لى أى خلق لى قوة و صبورا انتهى، و الأكثر حملوه على المعنى الأول. و قد روى مثله

فى كئب العامة بعكس الترتيب أسألك الثابت فى الأمر و العزومة على الرشد، و قال بعض شراهم أى عقد القلب على إمضاء الأمر، و قدم الثبات على العزومة و إن تقدمت هى عليه إشارة إلى أنه المقصود بالذات، لأن الغايات متقدمة فى الرتبة و إن تأخر وجودا، و ورد أيضا فى أخبارهم (ثم عزم الله لى فقلتها) قالوا فى تفسيره أى خلق الله لى عزما و الثبات بالنصب عطفًا على عزومة و الجر عطفًا على الرشاد بعيد و الأمر شامل لكل ما طلب الله من العباد من العقائد و الأعمال و الرشد تخصيص بعد التعميم و هو معطوف على الأمر و عطفه على عزومة بعيد و أسألك شكر نعمتك أى توفيق شكرها تفصيلا فيما يعلم و إجمالًا فيما لا يعلم و حسن عافيتك فى الدنيا من البليات و المكروهات و المعاصى و الشبهات، و فى الآخرة من الأهوال و العقوبات و أداء حقك من الواجبات و المندوبات، و يندرج فيه حقوق الأئمة و الإخوان و الأقارب و كل ما يطلق عليه اسم الحق فإن كلها حق الله قرره لعباده على عباده قلبا سليما أى من العقائد الفاسدة و الشبهات و الشهوات و الأخلاق الذميمة و نحوها، كما قال تعالى

(إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)

و لسانا صادقا فى جميع الأقوال لما تعلم أى من الذنوب و إن لم أعلمها و أسألك خير ما تعلم و إن كان شرا عندى كما قال تعالى

(عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ)

من شر ما تعلم و إن كان خيرا عندى كما قال سبحانه

(عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ)

فإنك تعلم الخير و الشر و لا نعلم بصيغة المتكلم و فى بعض النسخ بصيغة الخطاب المجهول على بناء التفعيل.

## ٧- الحديث

٣٣٥٦/٧. عَلِيُّ (١١) ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ

ص: ٤٨٠

- 
- ١- ٢ . فى «بر» : «لاتنفد» .
- ٢- ٣ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بس» وشرح المازندراني . وفى سائر النسخ والمطبوع : «لاينقطع» .
- ٣- ٤ . فى مرآة العقول : - «أسألك» .
- ٤- ٥ . فى «ز» وحاشية «ج» : «ونزلة» .
- ٥- ٦ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز» والوافى وشرح المازندراني ومرآة العقول . وفى سائر النسخ والمطبوع : «المنظر» .
- ٦- ٧ . فى «د ، ص» وحاشية «ج ، ز ، بر» وشرح المازندراني «مهتدين» .
- ٧- ٨ . فى مرآة العقول : «والثبات ، بالنصب عطفًا على «عزيمة»، وبالجرّ عطفًا على «الرشاد» بعيد... و«الرشد» تخصيص بعد التعميم ، وهو معطوف على «الأمر» وعطفه على «عزيمة» بعيد» .
- ٨- ٩ . فى حاشية «ج» : «مما» .
- ٩- ١٠ . فى مرآة العقول : «ولانعلم ، بصيغة المتكلم . وفى بعض النسخ بصيغة الخطاب المجهول على بناء التفعيل» .
- ١٠- ١١ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٦ - ٣٢٧ ، ح ٩٥٩ و ٩٦٠ ، معلقًا عن محمد بن الفرج . عدّة الداعى ، ص ٢٦٨ ، الباب ٥ ، مرسلاً عن الرضا عليه السلام . وفى المصباح للكفعمى ، ص ٨١ ، الفصل ١٤ ؛ ومفتاح الفلاح ، ص ٨٤ ، الباب ١ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، وفى الثلاثة الأخيرة إلى قوله : «وهو ربّ العرش العظيم» وفى كلّ المصادر مع اختلاف يسير الوافى ، ج

۸ ، ص ۸۰۸ ، ح ۷۱۷۷ ، إلى قوله : «وهو ربّ العرش العظيم» . وفيه ، ج ۸ ، ص ۸۰۲ ، ح ۷۱۶۳ ، من قوله : «وقال : إذا انصرفت من صلاة مكتوبة فقل : رضيت بالله ربّا» ؛ البحار ، ج ۸۶ ، ص ۴۲ ، ح ۵۲ ، من قوله : «وقال : إذا انصرفت من صلاة مكتوبة» إلى قوله : «واشف صدورنا وصدور قوم مؤمنين» ؛ وفيه ، ص ۱۸۶ ، ح ۴۸ ، إلى قوله : «عليه توكلت وهو ربّ العرش العظيم» .  
 ۱۱-۱ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف» . وفي المطبوع : «بن إبراهيم» . وفي «بر» : «عنه» .

عَمِيرَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «جَاءَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يُوسُفَ وَهُوَ فِي السِّجْنِ، فَقَالَ لَهُ (۱): يَا يُوسُفُ، قُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي (۲) فَرَجًا وَمَخْرَجًا، وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ، وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ (۳)». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سیف بن عمیره گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: جبرئیل علیه السلام آنگاه که یوسف در زندان بود نزد وی آمد و باو گفت: ای یوسف در عقب هر نمازی بخوان (این دعا را): «اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب» . .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از سیف بن عمیره گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: جبرئیل در زندان نزد یوسف (علیه السلام) آمد و به او گفت: ای یوسف در دنبال هر نمازی بگو: بار خدایا به من فرج و گشایشی بده و روزیم را برسان از آنجا که گمان برم و از آنجا که گمان نبرم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «سیف بن عمیره» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

جبرئیل در زندان نزد یوسف علیه السلام آمد و به او گفت: ای یوسف در دنبال هر نمازی بگو: بار خدایا به من فرج و گشایشی بده و روزیم را برسان از آنجا که گمان برم و از آنجا که گمان نبرم.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و المخرج مصدر أو اسم مكان أي فرجا من الشدة و مخرجا من الضيق الذي لا أدرى كيف أخرج من حيث أحتسب أي أظنه طريق و أعدده من طرفه و من حيث لا أحتسب أي لا

أعده من طرق رزقى و لا أظنه، قيل: فبالجزء الأول أخرجه من السجن، و بالجزء الثانى أعطاه السلطنة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٦٧

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٣٥٧/٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ رَوَاهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ، حُفِظَ (٥) فِي نَفْسِهِ وَ دَارِهِ وَ مَالِهِ وَ وُلْدِهِ: أُجِيرُ (٦) نَفْسِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ دَارِي وَ كُلِّ مَا هُوَ مِنِّي بِاللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَعَدِّ الصَّمَدِ، الَّذِي «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (٧) وَ أُجِيرُ نَفْسِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي (٨) وَ كُلِّ مَا هُوَ مِنِّي «بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (٩) إِلَى آخِرِهَا، وَ «بِرَبِّ النَّاسِ» (١٠) إِلَى آخِرِهَا، وَ آيَةُ (١١) الْكُرْسِيِّ، إِلَى آخِرِهَا» (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که این کلمات را در نزد هر نماز واجبى بخواند خودش و خانه اش و مال و فرزندش محفوظ بماند (و دعا اینست): «اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم»

يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

«، و اجیر نفسی و مالی و ولدی و کلما هو منی»

بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

«(و تا آخر سوره بخواند-) و»

بِرَبِّ النَّاسِ

«(و تا باخر سوره»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«بخواند - و آیه الکرسی را با باخر بخواند (یعنی بگوید: و اجیر نفسی و مالی و ولدی [و اهلی و داری] و کل ما هو منی بالله»

الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

« الحی القيوم... تا باخر)».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که این کلمات را در هنگام هر نماز واجبی بخواند خودش و خانه اش و مالش و فرزندش محفوظ بماند: پناه می دهم خودم و مالم و فرزندانم و اهلم و خانه



ام و هر چه دارم به خدای یگانه و یکتا آن بی نیازی که نه زاده و زائیده نشده و احدی همتایش نیست و پناه می دهم خود و مال و فرزند و هر چه دارم بر بربّ الفلق از شرّ آنچه آفریده (تا آخر سوره) و بر بربّ الناس (تا آخر سوره) و آیه الکرسی (تا آخر).

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که این کلمات را در هنگام هر نماز واجبی بخواند خودش و خانه اش و مالش و فرزندش محفوظ بماند:

پناه می دهم خودم و مالم و فرزندانم و اهلیم و خانه ام و هر چه دارم به خدای یگانه و یکتا آن بی نیازی که نه زاده و زائیده نشده و احدی همتایش نیست و پناه می دهم خود و مال و فرزند و هر چه دارم

بِرَبِّ الْفَلَقِ

از شرّ آنچه آفریده (تا آخر سوره) و

بِرَبِّ النَّاسِ

(تا آخر سوره) و آیه الکرسی (تا آخر).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. بالله الواحد الأحد قال صاحب العدة الله أشهر أسمائه تعالى فى الذكر و الدعاء، و قال أكثر المحققين الله اسم للموجود الحق الجامع لصفات الإلهية، المنعوت بنعت الربوبية، المتفرد بالوجود الحقيقى فإن كل موجود سواه غير مستحق للوجود بذاته، و إنما استفاد الوجود منه فهو من حيث ذاته هالك و من جهته التى يليه موجود، و هو أخص الأسماء و أجمعها بجمعه الصفات الإلهية كلها، و سائر الأسماء لا يدل إلا على أحد المعانى من علم أو قدرة أو فعل، و لعدم إطلاقه على غيره لا حقيقة و لا مجازا لعدم اتصاف غيره بشوب منه كسائر الأسماء و لهذا يعرف سائر الأسماء بالإضافة إليه فيقال الجبار من أسماء الله، و لا يقال الله من أسماء الجبار، و حظ العبد من هذا الاسم التآله بأن يكون مستغرق القلب و الهمة بالله لا يرى غيره و لا يلتفت إلى سواه و لا يرجو و لا يخاف إلا إياه، و كيف لا يكون كذلك و قد فهم من هذا الاسم أنه الموجود الحقيقى الحق و كل ما سواه فان و هالك و باطل إلا به، فيرى أولا نفسه أول هالك و باطل، كما قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أصدق شعر قاله شاعر قول لبيد: ألا كل شىء ما خلا الله باطل. و الواحد و الأحد متقاربان معنى، و هو الذى لا يتجزى و لا يتثنى أما الذى لا يتجزى فكالجوهر الواحد الذى لا ينقسم فيقال إنه واحد بمعنى أنه لا جزء له و الله تعالى واحد بمعنى أنه لا جزء له و الله تعالى واحد بمعنى أنه يستحيل الانقسام فى ذاته، و أما الذى لا يتثنى فهو الذى لا نظير له كالشمس فإنها و إن كانت قابلة للقسمة بالوهم متجزية فى ذاتها لأنها من قبيل الأجسام فهى لا نظير لها إلا أنه يمكن أن يكون لها نظير فإن كان فى الوجود موجود يتفرد بخصوص وجوده تفردا لا يتصور أن يشاركه فيه غيره أصلا فهو الواحد المطلق أزلا و أبدا، و العبد إنما يكون واحدا إذا لم يكن له فى أبناء جنسه نظير فى خصلة من خصال الخير، و ذلك بالإضافة إلى أبناء جنسه بالإضافة إلى الوقت إذ يمكن أن يظهر فى وقت آخر مثله، و بالإضافة إلى بعض الخصال دون الجميع، فلا وحدة على الإطلاق إلى الله تعالى. و الحاصل

أن الوحدة مقابلة للكثرة، و الكثرة تكون بحسب الذات إما بالانقسام إلى الأجزاء الخارجية كالأعضاء والعناصر و الأخلاط في الإنسان، أو إلى الأجزاء الوهمية كأنقسام الجسم في الطول و العرض إلى ما لا يتناهى من الأجزاء، أو إلى الأجزاء العقلية كالجنس و الفصل و المادة و الصورة، و تكون بحسب الصفات لاشتمال كل ممكن على صفات موجودة زائدة على ذاته، فكلما يطلق عليه الواحد غيره سبحانه ليست وحدته وحدة، حقيقة بل هي وحدة إضافية أو اعتبارية، و لذا قال سيد الساجدين عليه السلام: لك يا إلهي وحدانية العدد، و قال أمير المؤمنين عليه السلام و كمال توحيده نفى الصفات عنه، كما مر تحقيقه في كتاب التوحيد. و أما الصمد فقد مر الاختلاف في تفسيره فقيل: إنه فعل بمعنى مفعول من صمد إليه إذا قصده و هو السيد المقصود إليه في الحوائج، و روى ذلك عن ابن عباس و قيل: هو الذي لا جوف له، و قيل: هو الأملس من الحجر لا يقبل الغبار و لا يدخله شيء و لا يخرج منه شيء. فعلى الأول: عبارة عن وجوب الوجود و الاستغناء المطلق و احتياج كل شيء في جميع أموره إليه، أى الذى عنده ما يحتاج إليه كل شيء و يكون رفع حاجة الكل إليه و لم يفقد في ذاته شيئاً مما يحتاج إليه الكل و إليه يتوجه كل شيء بالعبادة و الخضوع و هو المستحق لذلك، و قد سئل أبو جعفر الثانى عليه السلام عن الصمد فقال هو السيد المصمود إليه في القليل و الكثير. و أما على الثانى: فهو إما مجاز عن أنه تعالى إحدى الذات إحدى المعنى لا جزء له ليكون بين الأجزاء جوف و لا صفات زائدة فيكون بينها و بين الصفات جوف، أو عن أنه الكامل بالذات ليست فيه جهة استعداد و إمكان، و لا خلوه عما يليق به فليس له جوف يصلح أن يدخله ما ليس له في ذاته فيستكمل به فالجوف كناية عن الخلو عما يصح اتصافه به. و أما على الثالث: فهو كناية عن عدم الانفعال و التأثر عن الغير و كونه محلاً للحوادث كما ورد في جواب من سأل الصادق عليه السلام عن رضا الله و سخطه فقال ليس على ما يوجد من المخلوقين، و ذلك أن الرضا دخال يدخل عليه فينقله من حال إلى حال لأن المخلوق أجوف معتمل مركب للأشياء فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشياء فيه لأنه واحد و إحدى الذات و إحدى المعنى. و روى الصدوق (ره) في التوحيد عن أبى البخترى عن أبى عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام الله معناه المعبود الذى إله الخلق عن درك ماهيته و الإحاطة بكيفيته و تقول العرب إله الرجل إذا تحير فى الشيء فلم يحط به

علما و وله إذا فزع إلى شيء مما يحذره و يخافه. و قال الباقر عليه السلام: الأحد الفرد المنفرد، و الأحد و الواحد بمعنى واحد و هو المتفرد الذى لا نظير له، و التوحيد الإقرار بالوحدة، و الواحد المبائن الذى لا ينبعث من شيء و لا يتحد بشيء، و من ثم قالوا إن بناء العدد من الواحد و ليس الواحد من العدد لأن العدد لا يقع على الواحد بل يقع على الاثنين، فمعنى قوله (الله أحد) أى المعبود الذى ياله الخلق عن إدراكه و الإحاطة بكيفيته فرد بالهيته متعال عن صفات خلقه. قال الباقر عليه السلام: و حدثنى أبى زين العابدين عن أبىه الحسين بن على عليهما السلام أنه قال: الصمد الذى لا جوف له، و الصمد الذى قد انتهى سؤده، و الصمد الذى لا يأكل و لا يشرب، و الصمد الذى لا ينام، و الصمد الدائم الذى لم يزل و لا يزال قال الباقر عليه السلام كان محمد بن الحنفية يقول: الصمد القائم بنفسه المغنى عن غيره، و قال غيره الصمد المتعالى عن الكون و الفساد و الصمد الذى لا يوصف بالتغاير [بالنظائر] و قال الباقر عليه السلام الصمد السيد المطاع الذى ليس فوقه أمر قال و سئل على بن الحسين عليهما السلام عن الصمد فقال الصمد الذى لا شريك له و لا يؤده حفظ شيء و لا يعزب عنه شيء. قال وهب بن وهب القرشى قال زيد بن على عليه السلام الصمد الذى إذا أراد شيئا قال له كن فيكون و الصمد الذى أبدع الأشياء فخلقها أضدادا و أشكالا و أزواجا و تفرد بالوحدة بلا ضد و لا شكل و لا مثل و لا ند، قال وهب: و حدثنى الصادق عن أبىه الباقر عن أبىه عليهم السلام أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن على عليه السلام يسألونه عن الصمد فكتب إليهم بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فلا تخوضوا فى القرآن و لا تجادلوا فيه و لا تتكلموا فيه بغير علم فقد سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول من قال فى القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار و إن الله سبحانه قد فسر الصمد فقال لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، لم يلد لم يخرج منه شيء كثيف كالولد و سائر الأشياء الكثيفة التى تخرج من المخلوقين و لا شيء لطيف كالنفس و لا ينبعث منه البدوات كالسنة و النوم و الحضرة و الهم و الحزن و البهجة، و الضحك و البكاء و الخوف و الرجاء، و الرغبة و السأمة، و الجوع و الشبع، تعالى عن أن يخرج منه شيء و أن يتولد منه شيء أو لطيف و لم يولد لم يتولد من شيء كما تخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها كالشئ من الشئ، و الدابة من الدابة و النبات من الأرض و الماء من الينابيع و الثمار من الأشجار،

ولا كما تخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين، والسمع من الأذن، والشم من الأنف،  
والذوق من الفم، والكلام من اللسان، والمعرفة والتميز من القلب، والنار من الحجر، لا بل هو  
الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء ولا على شيء مبدع الأشياء وخالقها ومنشئ الأشياء  
بقدرته يتلاشى ما خلق للفناء بمشيئته ويبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم

اللَّهُ الصَّمَدُ

الذي

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ

-

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

إلى آخر الخبر. وقال في مجمع البيان: أى لم يكن أحد كفوا له أى عديلا ونظير أيمائله، وفى هذا  
رد على من أثبت له مثلا فى القدم وغيره من الصفات، وقيل: إنه سبحانه بين التوحيد بقوله

اللَّهُ أَحَدٌ

، و بين العدل بقوله

اللَّهُ الصَّمَدُ

، و بين ما يستحيل عليه من الوالد و الولد بقوله

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ

، و بين ما لا يجوز عليه من الصفات بقوله

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

، وفيه دلالة على أنه ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا هو في مكان ولا جهة. وقال الشيخ البهائي (ره): أول هذه السورة دل على الأحدية و آخرها دل على الواحدية

بِرَبِّ الْفَلَقِ

قيل الفلق ما يفلق عنه أى يفرق عنه كالفرق فعل بمعنى مفعول وهو يعم جميع الممكنات فإنه تعالى فلق ظلمة العدم بنور الإيجاد عنها سيما ما يخرج من أصل كالعيون و الأمصار و البنات و الأولاد و ينخص عرفا بالصبح و لذلك فسر به و تخصيصه لما فيه من تغير الحال و تبدل وحشة الليل بسرور النور و محاكاة يوم القيامة و الإشعار بأن من قدر أن يزيل به ظلمة الليل عن هذا العالم قدر أن يزيل عن العاند ما يخافه، و لفظ الرب ههنا أوقع من سائر أسمائه لأن الإعادة من المضار تربية

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

قيل خص عالم الخلق بالاستعاذة عنه لانحصار الشر فيه فإن عالم الأمر خير كله و شره اختياري لازم و متعدد كالكفر و الظلم و طبيعى كإحراق النار و إهلاك السموم

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ

أى ليل عظيم ظلامه من قوله إلى غسق الليل

إِذَا وَقَبَ

أى دخل ظلامه فى كل شىء و تخصيصه لأن المضار فيه تكثر و يعسر الدفع و لذلك قيل الليل أخفى للويل، و قيل: المراد به القمر فإنه يكسف و يغسق و وقوبه دخوله فى الكسوف و

## النفثات في العُقَدِ

أى النفوس أو النساء السواحر اللواتى يعقدن فى الخيوط عقد أو ينفثن عليها و النفث بالفتح النفخ مع ريق. وقال الشيخ البهائى (ره): اعلم إنا معاشر الإمامية على أن السحر لم يؤثر فى النبى صلى الله عليه وآله وسلم وأمر النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى هذه السورة بالاستعاذة من سحرهن لا يدل على تأثير السحر فيه صلى الله عليه وآله وسلم كالدعاء فى قوله

(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)

و أما ما نقله من لغوتا من أن السحر أثر فيه صلى الله عليه وآله وسلم كما رواه البخارى و مسلم من أنه صلى الله عليه وآله وسلم سحر حتى إنه كان يخيل إليه أنه فعل الشيء و لم يكن فعله فهو من جملة الأكاذيب و لو صح ما نقلوه لصدق قول الكفار

(إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا)

\*

و أما الاعتذار بأنهم أرادوا أن السحر أثر فيه جنونا فهو اعتذار واه إذ الأثر الذى نقلوه لا يقصر عنه

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

أى إذا أظهر حسده و عمل بمقتضاه فإنه لا يعود ضرره منه قبل ذلك إلى الحسود بل يخص به لاغتمامه بسروره و تخصيصه لأنه العمدة فى إضرار الإنسان بل الحيوان و غيره.

بِرَبِّ النَّاسِ

قال البيضاوى: لما كان الاستعاذة فى السورة المتقدمة من المضار البدنية و هى نعم الإنسان و غيره و الاستعاذة فى هذه السورة من الإضرار التى تعرض النفوس البشرية و تخصصها عم الإضافة ثم و

خصصها بالناس هيهنا، و كأنه قيل أعوذ من شر الموسوس إلى الناس بربهم الذى يملك أمورهم و يستحق عبادتهم

(مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ)

عطف بيان له فإن الرب قد لا يكون ملكا و الملك قد لا يكون إلها، و فى هذا النظم دلالة على أنه حقيق بالإعادة قادر عليها غير ممنوع عنها و إشعار على مراتب الناظر فى المعارف فإنه يعلم أولا بما يرى عليه من النعم الظاهرة و الباطنة أن له ربا، ثم يتغلغل فى النظر حتى يتحقق أنه غنى عن الكل فكان كل شىء له و مصارف أمره منه فهو الملك الحق، ثم يستدل به على أنه المستحق للعبادة لا غير و تدرج فى وجوه الاستعادة تنزيلا لاختلاف الصفات منزلة اختلاف الذات إشعارا بعظم الآفة المستعاذ منها و تكرير الناس لما فى الإظهار من مزيد البيان و الإشعار بشرف الإنسان

(مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ)

الوسوسة كالزلزال بمعنى الزلزلة و أما المصدر فبالكسر كالزلزال و المراد به الموسوس، سمي به مبالغة

(الْخَنَّاسِ)

أى الذى عادته أن يخنس أى يتأخر إذا ذكر الإنسان ربه

(الَّذِي يُوسُّوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ)

إذا غفلوا عن ذكر ربهم و ذلك كالقوة الوهمية فإنها تساعد العقل فى المقدمات فإذا آل الأمر إلى النتيجة خنست و أخذت توسوسه و تشككه

(مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ)



بيان للوسواس أو للذى أو متعلق بوسوس أى يوسوس فى صدورهم من جهة الجنة و الناس، و قيل:  
بيان للناس على أن المراد به ما يعم القبيلين و فيه تعسف إلا أن يراد به الناسى كقوله

(يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ)

فإن نسيان حق الله يعم الثقلين. و روى الطبرسى (ره): عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى  
الله عليه و آله و سلم: إن الشيطان واضع خطمه على قلب ابن آدم فإذا ذكر الله خنس، و إذا نسى  
التقم قلبه فذلك الوسواس الخناس، قال: و روى العياشى بإسناده عن أبان بن تغلب عن جعفر ابن  
محمد عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ما من مؤمن إلا و لقلبه فى صدره  
أذنان أذن ينفث فيه الملك و أذن ينفث فيه الوسواس الخناس فيؤيد الله المؤمن بالملك و هو قوله  
سبحانه

(وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

و رواه الكلينى بسند صحيح عن أبان كما مر قوله و برب الناس الظاهر أن فيه اختصار أو المراد أنه  
بعيد قوله و أجير نفسى - إلى قوله - برب إلى آخر السورة كما فهمه الأصحاب و إن احتمل الاكتفاء  
بمرة فى السورتين لتناسبهما و توافقهما فى النظم و المعنى، و كذا فى قوله و بآية - الكرسي أى يقول  
و أجير نفسى - إلى قوله - بالله لا إله إلا هو أو يقول - بالله الذى لا إله إلا هو - و ظاهر مفتاح  
الفلاح و مصباح المتهجد عدم إعادة أجير فى المعوذتين و قراءة آية الكرسي بدون العطف و الباء و  
فى المفتاح إلى هم فيها خالدون و الأشهر إلى العظيم لكن قال الشيخ فى المتهجد فى تعقيب صلاة  
الفجر ثم تقول أعيد نفسى و أهلى و مالى و ولدى و ما رزقنى ربى و كل من يعيننى أمره بالله الذى  
لا إله إلا هو الحى القيوم إلى آخر الآية ثم تقرأ آية السخرة و ذكرت آيات كثيرة ثم قال ثم تقول - أعيد  
نفسى و دينى و أهلى و مالى و ولدى و ما رزقنى ربى و من يعيننى أمره بالله الواحد الأحد الصمد  
الذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد، و المعوذتين - ثم ذكر سائر الأدعية و إذا قرأ بالله لا  
إله إلا هو ظاهره جر الجلالة، و قيل يحتمل رفعها على الحكاية قال: و يؤيده قوله و بآية الكرسي و

إِلا قال بالله لا إله إلا هو و فى المفتاح و المصباح و غيرهما أعيد نفسى و أهلى و مالى و ولى و  
إخوانى و ما رزقنى ربى و جميع من يعينى أمره و الكل حسن و قد سبق الكلام فى السنة و النوم  
(وَأَلَّا يُؤدُّهُ حِفْظُهُمَا)

أى لا يثقله و لا يتعبه و الطاغوت الشيطان أو ما يعبد من دون الله و ما يصدر و يمنع عن عبادته و  
يطلق غالباً على أئمة الضلال  
(لَا أَنْفِصَامَ لَهَا)

أى لا انقطاع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٧٤

\*\*\*\*\*

ص: ٤٨١

- 
- ١- ٢. فى «ب» والفقيه : - «له» .  
٢- ٣. فى الوسائل والفقيه : + «من أمرى» .  
٣- ٤. فى الأمالى : + «ثلاث مرّات» .  
٤- ٥. الأمالى للصدوق ، ص ٥٧٦ ، المجلس ٨٥ ، ح ٤ ، بسنده عن على بن إبراهيم ، عن أبيه ،  
عن محمّد بن أبى عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عمّن سمع أبا سيّار ، عن أبى عبد الله عليه السلام .  
الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٤ ، ح ٩٥٠ ، مرسلاً ؛ تفسير العيّاشى ، ج ٢ ، ص ١٧٦ ، ح ٢٢ ، عن ابن سنان  
، عن أبى عبد الله عليه السلام ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢٣ ، ح ٨٨٥٤ ؛  
الوسائل ، ج ٦ ، ص ٧١ ، ح ٨٤٧٢ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٢٩ ، ذيل ح ٣٣ .

۵-۶. فی «ز»: «حفظه» .

۶-۷. «أجاره»: أنقذه وأعاده. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۵۲۵ (جور).

۷-۸. الإخلاص: (۱۱۲): ۳ \_ ۴ .

۸-۹. فی «ز»: «وداری» . وفي الفقيه: «وأهلی وداری» .

۹-۱۰. الفلق (۱۱۳): ۱ \_ ۲ .

۱۰-۱۱. الناس (۱۱۴): ۱ .

۱۱-۱۲. فی «ب، د، ز، بس» وحاشیة «بف» وشرح المازندرانی والوفی والفقيه: «بأية» .

۱۲-۱۳. الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۹۶۱، مراسلاً. فلاح السائل، ص ۱۶۶، الفصل ۱۹، بإسناده

عن الكلینی الوافی، ج ۸، ص ۷۹۲، ح ۷۱۴۴؛ الوسائل، ج ۶، ص ۴۷۰، ح ۸۴۶۹ .

## ۹- الحديث

۳۳۵۸/۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ (۱):

مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ الْفَرِيضَةِ: «يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ أَحَدٌ غَيْرُهُ» ثَلَاثًا، ثُمَّ سَأَلَ، أُعْطِيَ مَا سَأَلَ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار (از حضرت صادق علیه السلام و احتمالاً از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) حدیث کند که فرمود: هر که سه بار دنبال نماز واجب بگوید: «یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره». سپس درخواستی کند باو داده شود هر چه درخواست کرده.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از معاویة بن عمار گوید: هر که در دنبال نماز فریضه سه بار بگوید: یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احدٌ غیره- یعنی ای کسی که هر چه خواهد می کند و دیگری نباشد جز او که هر چه را خواهد بتواند کرد- سپس خواهش کند به او داده شود هر چه را خواهش کرده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- («معاویة بن عمار») گوید:

هر کس در دنبال نماز فریضه و واجب سه بار بگوید: یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احدٌ غیره یعنی ای کسی که هر چه خواهد می کند و دیگری نباشد جز او که هر چه را خواهد بتواند کرد- سپس خواهش کند به او داده شود هر چه را خواهش کرده.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح لكنه مضمّر و الظاهر أن الضمير في قال راجع إلى الصادق عليه السلام لأن أكثر رواية معاوية عنه عليه السلام وقد يروى عن الكاظم عليه السلام أيضا وقد مر في الخبر الثاني من هذا الباب بسند آخر عن الصادق عليه السلام في تعقيب خصوص المغرب فيكون بعدها أكد وقد ورد في أدعية الصباح و المساء أيضا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٧٥

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣٣٥٩/١٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ، فَأَمِّرْ يَدَكَ (٣) عَلَى جَبْهَتِكَ، وَقُلْ: "بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الْهَمَّ وَالْغَمَّ (٤) وَ الْحَزْنَ" ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعید بن یسار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: همین که نماز مغرب را گزاردی، پس دست خود را به پیشانیّت بکش و سه بار بگو: «بسم الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، اللهم اذهب عني الهم و الغم و الحزن».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه نماز مغرب را خواندی، دست بر پیشانی خود بکش و سه بار بگو: بسم الله الذي لا إله الا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، اللهم اذهب عني الهم (و الغم) و الحزن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه نماز مغرب را خواندی، دست بر پیشانی خود بکش و سه بار بگو: بسم الله الذي لا إله الا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، اللهم اذهب عني الهم (و الغم) و الحزن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول ويمكن أن يعد حسنا إذ قال الشيخ فى سعدان له أصل. فأمر يدك على جبهتك يظهر من كثير من الأخبار أن ذلك بعد مسح محل السجود وكذا ذكره أكثر الأصحاب روى فى مكارم الأخلاق عن إبراهيم بن عبد الحميد أن الصادق عليه السلام قال لرجل إذا أصابك هم فامسح يدك على موضع سجودك ثم أمر يدك على وجهك من جانب خدك الأيمن ثم قل (بسم الله الذى لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اللهم أذهب عنى الهم والحزن) ثلاثا وروى ابن إدريس فى السرائر عن الصادق عليه السلام إذا أصابك هم فامسح يدك على موضع سجودك وأمر يدك على وجهك من جانب خدك الأيسر وعلى جنبك إلى جانب خدك الأيمن ثلاثا تقول فى كل مرة (بسم الله الذى لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اللهم إني أعوذ بك من الهم والحزن والسقم. والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن) وذكره الشهيد (ره) فى النفلية ولم يذكر مسح يده على موضع سجوده وزاد فيه ويمر يده على صدره فى كل مرة. وقال السيد ابن طاوس (رض) فى فلاح السائل فإذا رفعت رأسك من السجود فقل ما ذكره كردين بن مسمع فى كتابه المعروف بإسناده إلى النبى أنه عليه السلام كان إذا أراد الانصراف من الصلاة مسح جبهته بيده اليمنى ثم يقول (لك الحمد لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم أذهب عنى الغم والحزن والفتن ما ظهر منها وما يطن) وقال ما أحد من أمتى يقول ذلك إلا أعطاه الله ما سأل، وروى لنا فى حديث آخر إذا أردت أن تقول هذه الكلمات فامسح بيدك اليمنى على موضع سجودك ثلاث مرات وامسح فى كل مرة وجهك وأنت تقول فى كل مرة هذه الكلمات المذكورة. وقال الشيخ فى المصباح وغيره فى تعقيب العصر فإذا رفعت رأسك من السجود أمر يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك ثلاثا وقل فى كل واحدة منها (اللهم لك الحمد لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اللهم أذهب عنى الهم والحزن والفتن ما ظهر منها وما بطن) وقالوا فى تعقيب المغرب ثم ارفع رأسك وامسح موضع سجودك وقل بسم الله إلى آخر ما

فى المتن إذا عرفت هذا فخبىر المتن إما محمول على مسح الجبهة بعد مسح موضع السجود حوالة على علم السائل أو يقال بالتخيير بين الوجهين لورود الأخبار بالطريقتين كما عرفت و هو أظهر، و ما ذكره الشيخ و غيره فى تعقيب المغرب يمكن حملة على الوجهين إذ موضع السجود يحتمل أن يكون مراده موضع السجود من الوجه أو من الأرض فلا تغفل، و قيل: تقديم الغيب على الشهادة ليس للترقى بل إشارة إلى حدوث العالم، إذ كون جميع الموجودات غيباً مقدم على كون بعضها شهادة. و أقول: يحتمل أن يكون إشارة إلى أنه لا فرق فى علمه سبحانه بين الغيب و الشهادة فليست الشهادة عنده أقوى من الغيب كما هو عندنا، أو إلى أنه لما كان خارجاً عن ظرف الزمان فكل الموجودات عنده سبحانه حاضرة أزلاً و أبداً كل فى وقته فكل المعلومات شهادة فلا غيب عنده و إنما الغيب و الشهادة بالنظر إلينا، لكن فهم هذا فى غاية الإشكال و إنما يتيسر ذلك لمن خرج عن دعاء الماضى و المستقبل و الحال، و قد يفرق بين الهم و الحزن بأن الهم ما يقدر الإنسان على رفعه كالإفلاس أو ما ليس له سبب معلوم أو ما هو قبل نزول المكروه أو ما هو من أجل الدنيا، و الحزن ما لا يقدر الإنسان على دفعه كموت الولد، أو ما له سبب معلوم، أو ما هو بعد نزول المكروه، أو ما هو من أجل الآخرة. و العدم بالضم و بالتحريك الفقر و الفواحش مطلق المعاصى أو أفراد الزنا و ما ظهر منها و ما بطن علانيتها و سرها أو أفعال الجوارح و أفعال القلوب، و قيل: الزنا فى الحوانيت و اتخاذ الأخدان و عن سيد الساجدين عليه السلام ما ظهر نكاح امرأة الأب و ما بطن الزنا، و عن الباقر عليه السلام ما ظهر هو الزنا و ما بطن المخالة، و يمكن ورود الخبرين على سبيل المثال. و أقول: يحتمل أن يكون المراد بما ظهر ما علم تحريمهما و بما بطن ما لم يعلم، و كان الخبر الأول يومئ إليه، و فى بعض الأخبار ما ظهر تحريمه من ظهر القرآن، و ما ظهر من بطنه و فى بعضها أن ما بطن منها أئمة الضلال و أتباعهم، و قيل: قوله عليه السلام ثلاث مرات إما متعلق - بأمر - إلى آخر الكلام أو - بقل - إلى آخره أو - باللهم - إلى آخره، و أقول: كان الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٧٨

\*\*\*\*\*



## ١١- الحديث

٣٣٦٠/١١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ الْجُعْفِيِّ (٦)، عَنْ أَبِيهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كُنْتُ كَثِيرًا مَا أَشْتَكِي عَيْنِي، فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي ٢/ ٥٥٠

عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكَ دُعَاءً لِدُنْيَاكَ (٧) وَ آخِرَتِكَ، وَ بَلَاغًا (٨) لَوَجَعِ عَيْنَيْكَ (٩)؟»

ص: ٤٨٢

---

١-١ . فى مرآة العقول : «الظاهر أنّ الضمير فى «قال» راجع إلى الصادق عليه السلام ؛ لأنّ أكثر رواية معاوية عنه عليه السلام ، وقد يروى عن الكاظم عليه السلام أيضا» .

٢-٢ . فلاح السائل ، ص ١٦٥ ، الفصل ١٩ ، بإسناده عن الكليني . عدّة الداعى ، ص ٦١ ، الباب ٢ ، مرسلًا عن ابن أبى عمير ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٨٠٠ ، ح ٧١٦٠ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٦٩ ، ح ٨٤٦٦ .

٣-٣ . فى «ب» : «بيدك» .

٤-٤ . فى «ب ، ص ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوافى والوسائل : - «والغم» .

٥-٥ . الكافى ، كتاب الصلاة ، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء ، ح ٥١٣٧ ؛ والتهديب ، ج ٢ ، ص ١١٤ ، ح ٤٢٩ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٨ ، ص ٨٠٧ ، ح ٧١٧٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٨٤ ، ح ٨٥٠٤ .

٦-٦ . فى «ب» : «محمد بن الجعفى» . وفى «ج» : «محمد الجعفرى» .

٧-١ . فى «بر» : «لديك» .

٨-٢ . فى هذا بلاغ وبلغة وتبلىغ ، أى كفاية . والبلاغ : ما يتبلىغ ويؤصل به إلى المطلوب . المصباح المنير ، ص ٦١ ؛ النهاية ، ج ١ ، ص ١٥٢ (بلغ) .

۹-۳. فی «ب، ج، ز» والوافی : «عینک» .

قُلْتُ: بلی.

قَالَ: «تَقُولُ فِي (۱) دُبْرِ الْفَجْرِ وَ دُبْرِ (۲) الْمَغْرِبِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ (۳)، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلِ النُّورَ فِي بَصْرِي، وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي، وَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَ الْأَخْلَاصَ فِي عَمَلِي، وَ السَّلَامَةَ فِي نَفْسِي، وَ السَّعَةَ فِي رِزْقِي، وَ الشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد جعفری از پدرش حدیث کند که گفت: من بسیار بدرد چشم مبتلا میشدم پس از این درد بحضرت صادق علیه السلام شکایت کردم فرمود: آیا دعائی بتو نیاموزم که برای دنیا و آخرت (سودمند باشد) و درد چشم تو را کفایت کند؟ عرض کردم: چرا: فرمود: پس از نماز صبح و نماز مغرب میگوئی، «اللهم انی أسألك بحق محمد و آل محمد علی محمد و آل محمد و اجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدًا ما ابقیتنی» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از محمد جعفری از پدرش که گفت: من بسیار از چشم خود شکایت داشتم و شکایتش را نزد امام صادق (علیه السلام) بردم، فرمود: به تو دعائی می آموزم که برای دنیا و آخرت و درد چشمت سودمند باشد؟ گفتم: چرا، فرمود: در دنبال نماز بامداد و نماز مغرب می گوئی: بار خدایا من از تو خواهم به حق محمد و آل محمد بر تو که رحمت فرستی به محمد و آل محمد و نور در دیده من گذاری و بینائی در دینم و یقین در دلم و اخلاص در دلم و سلامت در جانم و وسعت در روزیم و شکرگزاری برای خودت تا مرا زنده می داری.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «محمد جعفری» از پدرش نقل می کند که گفت: من بسیار از چشم خود شکایت داشتم و شکایتش را نزد امام صادق علیه السلام بردم، فرمود: آیا می خواهی به تو دعائی بیاموزم که برای دنیا و آخرت و درد چشمت سودمند باشد؟

گفتم: آری، فرمود: به دنبال نماز صبح و نماز مغرب می گویی: بار خدایا به حق محمد و آل محمد از تو خواهم که رحمت فرستی به محمد و آل محمد و نور در دیده من گذاری و بینائی در دینم و یقین در دلم و اخلاص در عملم و سلامت در جانم و وسعت در روزیم و شکرگزاری برای تو تا زنده ام قرار دهی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق. كنت كثيرا ما أشتكى عيني كان الاشتكاء من الشكوى و هي المرض، قال الجوهري: شكوت فلانا أشكوه شكوا و شكاية و شكاة إذا أخبرت عنه بسوء فعله بك و اشتكيتته مثل شكوته و اشتكى عضوا من أعضائه و تشكى بمعنى، و قال فى النهاية الشكاة المرض، و منه حديث عمرو بن حريث أنه دخل على الحسين فى شكوله الشكو و الشكوى و الشكاة و الشكاية المرض انتهى، و قيل: أى أشتكى من عيني إلى الله، و لا يخفى ما فيه، و قيل: كثيرا منصوب على أنه ظرف زمان، و ما زائدة للإبهام أو للمبالغة فى الكثرة كما قيل فى قوله تعالى

(فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ)

أنه للمبالغة فى القلة، و أشتكى خبر كنت و عيني مفعول أشتكى، و البلاغ الكفاية و هو إما عطف على قوله لندياك فيكون صفة لدعاء أو عطف على دعاء، و عليك متعلق بالحق بتضمين معنى - الوجوب. صل على محمد فى مجالس الشيخ و أكثر كتب الدعاء (أن تصلى على محمد و آل محمد و أن تجعل النور) و هو أظهر و على ما هنا كأنه استئناف بيانى أى حقهم عليك أن تصلى عليهم و اجعل النور فى بصرى قيل يمكن أن يكون جعل النور فى البصر كناية عن الهداية إلى الصراط المستقيم حتى لا يزيغ عنه أبدا، و يجوز أن يراد به التوفيق فى رؤية ما يجوز رؤيته و المنع عما لا يجوز فإن ذلك يصلح القلب و يشرح الصدر و يزيد فى الفهم، و رؤية الحرام بضد ذلك، و يحتمل أن يراد به القوة البصرية الموجبة للرؤية و المقصود فى الدعاء فى طلب سلامة العين و حفظها عن زوال نورها انتهى و لا يخفى ما فى الأولين من التكلف، و قيل: الواو فى قوله - و الشكر بمعنى مع و أبدا ظرف لا جعل أو الشكر و ما حرفية مصدرية زمانية مثل ما دمت حيا فمعنى ما أبقيتنى زمان إبقائك إياى و هو تأكيد أبدا. و أقول: هذا الدعاء من الأدعية الجامعة و مع و جازته متضمن لحوائج

الدنيا والآخرة فإنه سأل نور البصر أولاً وهو أشرف القوى البدنية وأنفعها فى الدين والدنيا، ثم سأل أن تكون بصيرته القلبية فى دينه بأن يختار ما هو أنفع لآخرته ولا يختار الدنيا عليها، ثم سأل اليقين الذى هو أكمل مراتب الإيمان كما مر - إنه لم يقسم بين العباد شىء أقل من اليقين و ما من شىء أعز منه وإن حده أن لا تخاف مع الله شيئاً - ثم سأل الإخلاص الذى هو أعظم شرائط قبول الأعمال وأهم مكملاتها ثم سأل السلامة فى نفسه أى تكون نفسه سالمة عن الأمراض النفسانية من الشك والشرك والحسد و حب الدنيا والفخر والعصية و سائر الصفات الذميمة كما قال سبحانه

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)

وقال

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)

\*

، ثم سأل السعة فى الرزق و التى لا يتم الرفاهية فى عيش الدنيا إلا بها، ثم سأل أن تكون تلك النعم مقرونة بالشكر لئلا تكون استدراجاً كما مر إنه قال عمر بن يزيد قلت لأبى عبد الله عليه السلام إني سألت الله عز و جل أن يرزقنى ما لا فرزقنى، و إني سألت الله أن يرزقنى ولدا فرزقنى، و سألته أن يرزقنى داراً فرزقنى و قد خفت أن يكون ذلك استدراجاً فقال: أما و الله مع الحمد فلا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٧٩

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٣٦١/١٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الشَّامِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ بِالشَّامِ - يُقَالُ لَهُ: هَلْقَامُ بْنُ أَبِي هَلْقَامٍ - قَالَ:

أَتَيْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَّمَنِي دُعَاءً جَامِعاً لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ  
أَوْجِزُ (٥).

فَقَالَ: «قُلْ فِي دُبْرِ الْفَجْرِ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَسْأَلُهُ  
مِنْ فَضْلِهِ».

قَالَ هَلِقَامٌ: لَقَدْ كُنْتُ مِنْ (٦) أَسْوَأِ أَهْلِ بَيْتِي حَالاً، فَمَا عَلِمْتُ حَتَّى (٧) أَتَانِي مِيرَاثٌ مِنْ

قَبْلِ رَجُلٍ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَرَابَةً، وَإِنِّي الْيَوْمَ لَمِنْ أَيْسَرِ أَهْلِ بَيْتِي (٨)، وَ مَا ذَلِكَ (٩) إِلَّا بِمَا  
عَلَّمَنِي مَوْلَايَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو جعفر شامی گوید: مردی در شام که نامش هلقام بن ابی هلقام بود برای من حدیث کرد که  
خدمت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم، باو عرض کردم: فدایت شوم یک دعای جامعی  
برای دنیا و آخرت بمن بیاموز که کوتاه باشد، فرمود: پس از نماز صبح تا آفتاب زدن بگو: «سبحان  
الله العظیم و بحمده استغفر الله و أسأله من فضله». . هلقام گوید: من از همه فامیلم حالم بدتر بود  
(و در اثر خواندن این دعا) از مردی ندانسته بمن ارثی رسید که من گمان نداشتم میان من و آن مرد  
خویشاوندی باشد، و اکنون من از تمام فامیلم زندگانیم بهتر است، و این نیست جز بواسطه آن  
دعائی که آقایم حضرت موسی - ابن جعفر علیهما السلام بمن آموخت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٣٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- ابو جعفر شامی باز گفته است که: مردی در شام به نام هلقام بن ابی هلقام گفت: من نزد امام کاظم (علیه السلام) رفتم و به او گفتم: قربانت دعائی به من بیاموز که جامع دنیا و آخرت باشد و کوتاه بفرما. در پاسخ فرمود: دنبال نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب بگو: سبحان الله العظیم و بحمده و استغفر الله و اسأله من فضله. هلقام گوید: من میان خاندانم از همه بدحالتتر بودم و بر اثر این دعاء، ندانسته میراث مردی به من رسید که گمان نمی کردم با من خویشاوند باشد و من امروزه در خاندانم از همه توانگرترم و سببی برای آن نمی دانم جز همان دعائی که مولایم عبد صالح به من آموخت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- ابو جعفر شامی باز گفته است که: مردی در شام به نام «هلقام بن ابی هلقام» گفت: من نزد امام کاظم علیه السلام رفتم و به او گفتم: قربانت کردم دعائی کوتاه به من بیاموز که جامع دنیا و آخرت باشد.

در پاسخ فرمود: به دنبال نماز صبح تا بر آمدن آفتاب بگو: سبحان الله العظیم و بحمده و استغفر الله و أسأله من فضله.

هلقام گوید: من میان خاندانم از همه گرفتارتر بودم و بر اثر این دعاء، ندانسته میراث مردی به من رسید که گمان نمی کردم با من خویشاوند باشد و من امروزه در خاندانم از همه توانگرترم و سببی برای آن نمی دانم جز همان دعائی که مولایم عبد صالح به من آموخت.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: كالسابق. وفي القاموس: الهلقام بالكسر هو الضخم الطويل والأسد والرجل، وقوله للدنيا صفة آخر للدعاء أو متعلق بجامعا و أوجز عطف على علمنى أى يكون مختصرا وكأنه لسهولة الحفظ، و قيل: هو بصيغة أفعل التفضيل عطفًا على جامعا وهو بعيد إلى أن تطلع الشمس أى تكرر فى جميع ذلك الوقت أو هذا وقت القول و إن قاله مرة واحدة و الأول أظهر سبحان الله أى أسبح سبحان الله و قيل: أو هو بتقدير يا سبحان الله و بحمده بتقدير و بحمده أدعو و أسبح و الباء للملابسة و هو من قبيل عطف الجملة على الجملة، و يفيد أن نفى صفات الذم مجامع لإثبات صفات المدح. و قال عياض من شراح العامة: هذا الكلام على اختصاره جملتان (إحداهما) سبحان الله لأن سبحان مصدر و المصدر يدل على فعله فكأنه قال أسبح سبحان الله التسبيح الكثير، (و الثانية) بحمده لأنه متعلق بنحمد و أن تقديره أثنى عليه بحمده فما علمت أى من أسباب الفرح و النجاة من تلك الورطة شيئًا حتى أتانى ميراث من قبل رجل لم أكن أظن أنى وارث له لبعده و هذا الرزق و حصوله من حيث لا يحتسب علامة أنه ببركة الدعاء حيث سبب الله الأسباب حتى صار وارثًا مع بعد نسبه، و يمكن أن يكون الميراث مجاز أو أوصى ذلك البعيد له بمال، و قيل: المراد عدم تأثره و تألمه بفوته إذ حصول المال الذى يكون يسبب مصيبة شديدة و أحزان كثيرة لا تعد نعمة جديدة.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٨٠

\*\*\*\*\*



- ١-٤ . فى «ب ، بس» : - «فى» .
- ٢-٥ . فى «ز» : - «دبر» .
- ٣-٦ . فى «ز» : - «عليك» .
- ٤-٧ . الأمالى للمفيد ، ص ١٧٩ ، المجلس ٢٢ ، ح ٩ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ١٩٦ ، المجلس ٧ ، ح ٣٦ ، بسندهما عن محمد بن أبى عمير . وفى الدعوات ، ص ١٩٦ ، الباب ٣ ؛ والمصباح للكفعمى ، ص ١٧٥ ، الفصل ٢١ ، مرسلاً عن محمد الجعفى ، وفى كل المصادر مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٨٠٧ ، ح ٧١٧٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٨٥ ، ح ٨٥٠٥ .
- ٥-٨ . فى «ص» : «أجزه» .
- ٦-٩ . فى «بر» والفقيه : - «من» .
- ٧-١٠ . فى «بس» : «حين» .
- ٨-١ . فى الوافى والفقيه : + «مالاً» .
- ٩-٢ . فى الوسائل والفقيه : «ذاك» .
- ١٠-٣ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٨ ، ح ٩٦٢ ، معلقاً عن هلقام بن أبى هلقام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٨٠٨ ، آح ٧١٧٦ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٧٦ ، ح ٨٤٨٣ .

## (٥٣) باب الدعاء للرزق

### ١- الحديث

٣٣٦٢/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ ، قَالَ :

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُعَلِّمَنِي دُعَاءَ لِلرِّزْقِ، فَعَلَّمَنِي دُعَاءَ مَا رَأَيْتُ أُجْلَبُ مِنْهُ لِلرِّزْقِ (١)،  
 قَالَ: «قُلْ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي (٢) مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ، الْحَلَالِ الطَّيِّبِ، رِزْقًا وَاسِعًا، حَلَالًا طَيِّبًا، بَلَاغًا  
 لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صَبًّا صَبًّا، هَنِينًا مَرِينًا، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا مَنَّ (٣) مِنْ أَحَدٍ مِنْ (٤) ٥٥١ / ٢  
 خَلَقَكَ إِلَّا سَعَةً مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ؛ فَإِنَّكَ قُلْتَ: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (٥) فَمِنْ فَضْلِكَ أَسْأَلُ، وَ  
 مِنْ عَطِيَّتِكَ أَسْأَلُ، وَ مِنْ يَدِكَ الْمَلَأْتَنِي (٦) أَسْأَلُ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار گوید: از حضرت صادق علیه السلام خواهش کردم که دعائی برای روزی بمن  
 بیاموزد. پس دعائی بمن آموخت که من بهتر از آن برای جلب روزی ندیدم، فرمود: «اللهم ارزقنی  
 من فضلك الواسع الحلال الطيب رزقا واسعا حلالا طيبا بلاغا للدنيا والآخرة، صبا صبا، هنيئا مرينا،  
 من غيرك و لا من من أحد [من] خلقك إلا سعة من فضلك الواسع فانك قلت: «و اسألوا الله من  
 فضله» فمن فضلك أسأل و من عطيتك أسأل، و من يدك الملاء أسأل» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٣١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١- از معاویة بن عمار گوید: از امام صادق (علیه السلام) خواستم که به من دعائی برای روزی بیاموزد  
 و به من دعائی آموخت که چیزی را ندیدم برای روزی از آن جالبتر باشد، فرمود: بگو: اللهم ارزقنی  
 من فضلك الواسع الطيب، رزقا واسعا حلالا طيبا بلاغا للدنيا والآخرة صبا صبا هنيئا مرينا من غير

كَدَّ و لا مِنْ اِحْدِ خَلْقِكَ الْاَسْعَةَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَانْكَ قُلْتَ (۳۱ سورة نساء): «و اسألوا الله من فضله» فمن فضلک اسأل و من عطيتک اسأل و من یدک الملاء اسأل. (بار خدایا به من روزی بده از فضلِ واسع و حلال و پاکِ خود، روزیِ واسع و حلال و پاک، رسا بکار دنیا و آخرت فروریز، فرو ریز، گوارا و خوش گوار و بی رنج و منت از احدی جز از فضل وسیع خودت، زیرا تو گفتی: «از خدا خواهش کنید از فضلِ او») من از فضلت خواستارم و از عطایت خواستارم و از آنچه پر دست داری خواستارم).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «معاویة بن عمّار» گوید: از امام صادق علیه السلام خواستم که به من دعائی برای روزی بیاموزد و به من دعائی آموخت که برای روزی از آن بهتر ندیدم، فرمود: اللهم ارزقنی من فضلک الواسع الطیب-رزقا واسعا حلالا طیبا بلاغا للدنیا و الاخرة صبا هنیئا مریئا من غیر کد و لا من احد خلقک الا سعة من فضلک الواسع فانک قلت: «و اسأل الله من فضله» (بار خدایا از فضل واسع خود روزی پاک و حلال به من برسان آن روزی که گوارا و بی رنج و منت باشد زیرا تو خود گفتی: «از فضل او روزی بخواهید (نساء/۳۱)» و من از فضل و کرمت و از دست پربرکت روزی را خواستارم)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. ما رأيت أجلب للرزق منه أى أنفع فى تحصيله و توسعته، و أصل الجلب السياق، يقال: جلبه يجلبه جلبا و اجتلبه ساقه من موضع إلى آخر فجلب و انجلب و جلب لأهله كسب و طلب و احتال كأجلب و على الفرس زجره كذا ذكره - الفيروزآبادى و كأنه استعمل هنا على الاستعارة، و قال الراغب: كل عطية لا تلزم من يعطى يقال له فضل نحو قوله

(وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ)

و قوله

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

\*

و قوله

(أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)

و قال: أصل الطيب ما تستلذه الحواس و ما تستلذه النفس و الطعام الطيب فى الشرع ما كان متناولا من حيث يجوز و بقدر ما يجوز و من المكان الذى يجوز فإنه متى كان كذلك كان طيبا عاجلا و آجلا لا يستوخم و إلا فإنه و إن كان طيبا عاجلا لم يطب آجلا و على ذلك قوله تعالى

(كُلُوا مِنْ

طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ)

\*

-

(كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا)

\*

-

(لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)

وقال

(كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا)

وهذا هو المراد بقوله

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)

وقوله

(الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ)

قيل عنى بها الذبائح، وقوله

وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ

\*

، إشارة إلى الغنيمة انتهى. فالمراد هنا بالواسع الكثير الشامل للبر و الفاجر و الحلال ضد الحرام و هو شامل للحلال فى ظاهر الشريعة و الحلال فى نفس الأمر و هو قوت المصطفين كما سيأتى، و المراد بالطيب إما الحلال فيكون تأكيدا و ما تستلذه النفس فيكون تأسيسا و قيل: المراد به الطاهر، و قيل: الحلال الواقعى. و أقول: يحتمل أن يراد به غير الحرام و الشبهة و إن لم يكن حلالا واقعيًا و قد يقال: لا معنى للحلال الواقعى، فإن كلما جوز الشارع التصرف فيه فهو حلال و كذا الطاهر الواقعى لا معنى له، فكلما لم تثبت نجاسته شرعا فهو طاهر، و لا يخلو من قوة، و إن عارضه بعض الأخبار، نعم ارتكاب الشبهات مكروه لكن معنى الشبهة مشتبه يشكل الحقيقة، و يمكن أن يراد به ما لم يظهر للفقهاء الحكم فيه، فهو على أصل الحل حلال و اجتنابه مطلوب، و بعض المحدثين يذهبون إلى حرمة بل حرمة كلما لم يرد فيه بخصوصه أو بنوعه أنه حلال كشرب التتن، و هذا القول ضعيف، و أصل الحل قوى، و ليس هنا مقام تحقيق هذا القول، و سيأتى الكلام فيه إن شاء الله فى محله، و قد مر بعض القول فيه و يحتمل أن يكون المراد بالشبهة ما قوى فيه احتمال التحريم فيه واقعا و إن حكم بحله ظاهرا، كأموال بعض الظلمة الذين أكثر وجوه مداخلهم حرام و لم يعلم بخصوصه أنه حرام و قد ورد فيه لنا المهناً و عليه الوزر. و قوله رزقا قيل مفعول به أو مفعول مطلق، و الرزق ما ينتفع به بالتغذى و غيره حلالا كان أم حراما و تقييده بالحلال مؤيد له، و من خص الرزق بالحلال يقول إنه صفة موضحة مؤكدة جمعا بينه و بين ما روى عن الباقر عليه السلام أنه قال إن الله يسم الأرزاق بين خلقه حلالا و لم يقسمها حراما و من اتقى و صبر أتاه رزقه من حله و من هتك حجاب ستر الله عز و جل و أخذه من غير حله قص به من رزقه الحلال و حوسب عليه يوم القيامة بلاغا أى كافيا للدنيا و الآخرة أى لأمر دنياى و معيشتها و أتسبب به لتحصيل أجر الآخرة بالحج و صلة الأرحام و الصدقات و المبرات صبا صبا أى كثيرا كثيرا مصدر بمعنى الفاعل أو المفعول من قولهم صبه أراقه فصب و أنصب و التكرير للتأكيد أو للإشعار بتجدده يوما فيوما فإنه ألد و أنفع هنيئا مريئا الهنيء السائغ الذى لا يقف فى الحلق و المرى أن لا يعقبه بعد الأكل تعبًا و مرضا و المراد هنا حصوله بلا تعب و صرفه بلا مشقة و لا يتعقبه ضرر جسمانى و لا روحانى فى الدنيا و لا فى الآخرة. قال الفيروزآبادى: الهنيء و المهناً ما أتاك بلا مشقة و قد هنيء و هنؤ هناة و هنأنى و لى

الطعام يهنأ ويهنئ ويهنؤ هِنَأً و هِنَاءً و هِنَاتِيهِ العافية و هو هنيء سائغ و قال مرأى الطعام مثلثة الرءاء مرءة فهو مرىء هنيء حميد المغبة بين المرءة لتمره و هِنَأْنِي و مرَأْنِي فَإِن أُفرد فأمرَأْنِي و كلاء مرىء غير وخيم. و فى النهاية يقال: هِنَأْنِي الطعام يهنئنى و يهنؤنى و هِنئت الطعام أى تهنأت به و كل أمر يأتىك من غير تعب فهو هنيء هذا هو الأصل بالهمز و قد يخفف، و قال يقال: مرَأْنِي الطعام و أمرَأْنِي إذا لم يثقل على المعدة و انحدر عنها طيباً. قال الفراء: يقال هِنَأْنِي الطعام و مرَأْنِي بغير ألف فإذا أفردوها عن هِنَأْنِي قالوا أمرانى، و منه حديث الشرب، فإنه أهناً و أمرأ من غير كد أى تعب و مشقة فى تحصيله، و هو وصف لرزقا كالسوابق أو حال عنه، و فى القاموس الكد الشدة و الإلحاح فى الطلب. و لا من من أحد من خلقك بأن لا يكون منهم و لا من إمدادهم و إعانتهم مطلقاً أو مع منتهم على، و لو كان بناء على أن للرزق أسباباً فليكن بلا منة فإن عدمه خير من وجوده معها و الأول أنسب بقوله إلا سعة من فضلك الواسع و الاستثناء منقطع من - من من أحد - و الملاءى بوزن فعلى مؤنث ملاءن أى مزيد قدرتك المملوء من نعم الدنيا و الآخرة أسأل إشارة إلى قوله سبحانه

(لِيهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)

\*

قال الجوهري: دلو ملاءى على وزن فعلى و كوز ملاءن ماء، و قيل: الملاء بالفتح الغناء و منه الملىء و هو الغنى، و فعله كمنع و كرم، و أما الملىء بالكسر فهو اسم ما يأخذه الإناء إذا امتلأ، و يمكن إرادته هنا على سبيل التشبيه للإشعار بأن المطلوب ما يملأ ظرف الطمع و الرجاء انتهى، و لا يخفى ما فيه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٨٤

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٣٦٣/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ اسْتَبَطَأْتُ الرِّزْقَ، فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِي : «قُلِ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفَلْتَنِي بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ يَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ، وَيَا خَيْرَ مَنْ أَعْطَى، وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجِي (۸) ، اِفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا» (۹).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من رسیدن روزیم را کند می‌شمارم (و روزی من بکندی میرسد و بنظر خودم بیش از آن هم نخواهد رسید؟) آن حضرت در خشم شد سپس بمن فرمود: بگو: «اللهم انک تکفلت برزقی و رزق کل دابة، یا خیر مدعو و یا خیر من اعطی، و یا خیر من سئل و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا». (و بجای کذا و کذا حاجت خود را در مقدار زیاد شدن روزی بگوید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از ابی بصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آمدن روزی را کند می‌شمارم. به خشم شد و به من فرمود: بگو: بار خدایا تو کفیل رزق من و هر جنبنده شدی، ای بهترین خواننده شده و ای بهترین عطا بخش، ای بهترین کسی که از او خواهش شود و ای برتر کسی که به او امید دارند با من چنین و چنین کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۹



\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- ابی بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آمدن روزیم را کند می شمارم. به خشم شد و فرمود:

بگو: بار خدایا تو کفیل رزق من و هر جنبنده ای، ای بهترین خواننده شده و ای بهترین عطابخش، ای بهترین کسی که از او خواهش شود و ای برتر از هر کسی که به او امید دارند با من چنین و چنان کن.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق كالصحيح. لقد استبطأت الرزق أى عددت رزقى بطيئا و تأخر عنى، فى القاموس بطؤ ككرم و أبطأ ضد أسرع و بطؤ عليه بالأمر تبطيئا و أبطأ به آخره انتهى، و لما كان هكذا الكلام مشعرا بسوء الظن بالله سبحانه و عدم الرضا بقضائه غضب عليه السلام ثم علمه دعاء لإسراع الرزق بل دواء لمرضه النفسانى إذا تأمل و تدبر فى معانيه إنك تكفلت برزقى و رزق كل دابة أى ضمنته حيث قلت (نحن نرزقكم) و قلت (و ما من دابة إلا على الله رزقها) و قلت (و فى السماء رزقكم و ما توعدون) ثم قلت

(فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ)

و مثله كثير يا خير مدعو إلى آخره قيل تفضيله تعالى على الغير فى هذه الأفعال بالنظر إلى عادة الناس و ضعف عقولهم حيث يثبتون أصل تلك الأفعال فى الجملة لغيره أيضا فحثهم على الرجوع إليه بأنه أكمل فيها من غيره، وإلا فلا نسبة بين الخالق و المخلوق و لا بين فعله و فعلهم حتى يجرى فيه معنى التفضيل، و الرجاء و الارتجاء ضد اليأس، و قوله افعل بى كذا و كذا فيه إشعار بأن هذا الدعاء لا يختص بتعجيل الرزق بل هو لكل حاجة و إن كان بالرزق أنسب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٨٥

\*\*\*\*\*

ص: ٤٨٤

- 
- ١- ٤. فى « د ، ز ص ، بر ، بف » وحاشية « ج » والوفى ومرآة العقول : « للرزق منه » .
- ٢- ٥. فى « ب » : « إني أسألك » بدل « ارزقنى » .
- ٣- ٦. فى « بس » : - « مَنْ » .
- ٤- ٧. هكذا فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف » وشرح المازندراني والوفى ومرآة العقول . وفى المطبوع : - « من » .
- ٥- ٨. النساء (٤) : ٣٢ .
- ٦- ٩. فى مرآة العقول : « الملاءى ، بوزن فعلى مؤنث ملاءن ، أى مزيد قدرتك المملوءة من نعم الدنيا والآخرة أسأل » .
- ٧- ١٠. المصباح للكفعمى ، ص ١٧٠ ، الفصل ٢٠ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام . راجع : ح ١٢ من هذا الباب ؛ والتهذيب ، ج ٦ ، ص ٦٩ ؛ وكتاب المزار للمفيد ، ص ٣٠ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٧ ، ح ٨٨٢٦ .
- ٨- ١. فى حاشية « ج » : « من يرتجى » بدل « مرتجى » .

### ۳- الحدیث

۳۳۶۴/۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ، قَالَ:

أَبْطَأَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ أَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا أَبْطَأَ بِكَ عَنَّا؟» فَقَالَ: السُّقْمُ وَالْفَقْرُ، فَقَالَ لَهُ: «أَفَلَا أَعَلَّمُكَ دُعَاءً يَذْهَبُ اللَّهُ عَنْكَ بِالسُّقْمِ (۱) وَالْفَقْرِ؟» قَالَ (۲): بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «قُلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (۳)، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا (۴) وَلَدًا، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كِبْرُهُ تَكْبِيرًا (۵)».

قَالَ: فَمَا لَبِثَ أَنْ عَادَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ (۶) أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي السُّقْمَ (۷) وَ الْفَقْرَ. (۸)

رجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسماعیل بن عبد الخالق گوید: مردی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (چندی) بخدمت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نیامد، (و پس از مدتی) خدمتش رسید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باو فرمود: چه چیز تو را از ما دور کرده بود؟ عرض کرد: بیماری و نداری، باو فرمود: آیا بتو نیاموزم دعائی که خداوند از تو بیماری و نداری را دور سازد؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله، فرمود: بگو: «لا حول و لا قوة الا بالله [العلی العظیم] توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ [صاحبة و لا]»

وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا

«. گوید: پس درنگی نکرد (و طولی نکشید) که خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و عرضکرد: ای رسول خدا خداوند بیماری و نداری را از من برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از اسماعیل بن عبد الخالق گوید: مردی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دیر به خدمت او رسید و سپس نزد آن حضرت آمد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: چه چیز موجب دیر کردنت شد از آمدن نزد ما؟ عرض کرد: بیماری و نداری، فرمود: آیا به تو دعائی یاد ندهم که خدا به وسیله آن بیماری و نداری را از تو ببرد؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله، فرمود: بگو: لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت و»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا

«. گوید: درنگی نکرد که نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و عرض کرد: یا رسول الله خداوند بیماری و نداری را از من برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «اسماعیل بن عبد اللہ الخالق» گوید: مردی از اصحاب پیامبر صلی اللہ علیہ و اله دیر به خدمت او رسید و سپس نزد آن حضرت آمد، پس رسول خدا صلی اللہ علیہ و اله به او فرمود: چه چیزی سبب دیر کردنت شد؟ عرض کرد: بیماری و نداری، فرمود: آیا به تو دعائی یاد ندهم که خدا به وسیله آن بیماری و نداری را از تو بردارد؟ عرض کردم: آری یا رسول اللہ،

فرمود: بگو: لا حول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا. گوید: درنگی نکرد که نزد پیامبر صلی اللہ علیہ و اله بازگشت و عرض کرد: یا رسول اللہ خداوند بیماری و نداری را از من برداشت.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ۴ ، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح. و تعدية الإبطاء بعن لتضمين معنى التخلف و الباء في بك للتعدية و تقديره يذهب الله به عنك لم يتخذ ولدا رد على اليهود و النصارى و المشركين فيما قالوا في عزيز و المسيح و الملائكة

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

، قال البيضاوى: فى الألوهية

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ

أى ولى يواليه من أجل مذلة به ليدفعها عنه بموالاته تفى عنه أن يكون له ما يشاركه من جنسه و من غير جنسه اختيارا أو اضطرارا و ما يعاونه و يقويه و رتب الحمد عليه للدلالة على أنه الذى يستحق جنس الحمد لأنه كامل الذات المتفرد بالإيجاد المنعم على الإطلاق و ما عداه ناقص مملوك نعمة أو منعم عليه، و قوله

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا

فى الآية عطف على قل و توجيهه هنا مشكل و يمكن توجيهه بوجه. الأول: ما قيل إنه هنا أيضا عطف على قل و ليس من الدعاء، و يكون المراد تعظيمه و ذكره، بل يدل على كبريائه إما بتكرير ما مر كما سيأتى فى الباب الآتى أو بتلاوة سائر الدعوات المتضمنة لتعظيمه و كبريائه مما مر و غيره. الثانى: أن يكون خطابا عاما مشعرا باستحقاقه لذلك من كل أحد فيكون جزء للدعاء. الثالث: أن يكون صفة بتأويل مقول فى حقه. الرابع: ما يروى عن بعض الأفاضل أنه كان يقرأه على صيغة الماضى أى كبره. كل شىء تكبيرا، و لا يبعد أن يكون فى الأصل أكبره على صيغة المتكلم فصحف ظنا منهم أنه موافق للآية، فما لبث أن عاد إن مصدرية و هو فاعل لبث، أو فاعله الضمير المستتر فيه العائد إلى الرجل و التقدير فى أن عاد، كذا قيل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٨٦

\*\*\*\*\*

ص: ٤٨٥

- ١-٣ . فى « ص » والوفى : « السقم » . وهو يقتضى كون « يذهب » من الإفعال .
- ٢-٤ . فى « بر ، بف » والوفى : « فقال » .
- ٣-٥ . فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس » والوفى : - « العلىّ العظيم » .
- ٤-٦ . فى « ب ، د ، ز ، ص ، بس » وحاشية « ج » والوفى ومرآة العقول : - « صاحبة ولا » .
- ٥-٧ . إشارة إلى الآية ١١١ من سورة الإسراء (١٧) . وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٣٨٦ : « وقوله : « وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا » ، فى الآية عطف على « قل » ، وتوجيهه هنا مشكل ، ويمكن توجيهه بوجه ... الرابع : ما يروى عن بعض الأفاضل أنه كان يقرؤه على صيغة الماضى ، أى كَبَّرَهُ كَلَّ شَيْءٍ تَكْبِيرًا . ولا يبعد أن يكون فى الأصل «أكبَّره» على صيغة المتكلم ، فصَحَّفَ ظَنًّا مِنْهُمْ أَنَّهُ مُوَافِقٌ لِلآيَةِ » .
- ٦-٨ . فى « ز » : - « قد » .
- ٧-١ . فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس » : « بالسقم » .
- ٨-٢ . الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٤٨٨٠ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفى المحاسن ، ص ٤٢ ، كتاب ثواب الأعمال ، ح ٥٦ ، بسند آخر عن أبى عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفيهما مع زيادة فى أوّله .
- الجعفرىّات ، ص ٢١٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . الأمالى للمفيد ، ص ٢٢٨ ، المجلس ٢٧ ، ح ٢ ، بسند آخر عن محمّد بن جعفر بن محمّد بن علىّ ، عن أبيه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ٣٢٠ ، ح ١٨١ ، عن النوفلى ، عن السكونى ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهم السلام عن النبىّ صلى الله عليه وآله ، وفى الثلاثة الأخيرة إلى قوله : « وكبَّره تكبيرا » ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٩ ، ح ٨٨٣١ .

## ٤- الحديث

٣٣٦٥/٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « ادْعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فِي الْمَكْتُوبَةِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ : يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ ،  
وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ ، ارْزُقْنِي وَارْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ (۱) ؛ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ . » (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

زید شحام از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: برای خواستن روزی (از خداوند) در نماز واجب در سجده بگو: «یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم» .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: برای طلب رزق در سجده نماز واجب بگو: یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم .

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: برای طلب رزق در سجده نماز واجب بگو:



يا خير المسئولين و يا خير المعطين ارزقنى و ارزق عيالى من فضلك الواسع فانك ذو الفضل العظيم.

\*\*\*

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٥٦١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: كالسابق. وقيل: فى هذا الدعاء اهتمام عظيم حيث خص بالصلاة المكتوبة لأنها أحق بالإجابة و بحال السجود لقوله صلى الله عليه و آله و سلم أقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد و قوله من فضلك أى من مجرد فضلك من غير ملاحظة استحقاق فإنى لست بأهل له و إلا فالرزق كله من الله تعالى و أكد ذلك بقوله فإنك ذو الفضل العظيم أى لا لأنى أستحق ذلك، و أقول: يحتمل على بعد أن يكون المراد بالمكتوبة تعقيب المكتوبة فالمراد سجدة الشكر.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٣٨٧

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٣٦٦/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ (٣)، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاجَّةَ، وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يُعَلِّمَنِي دُعَاءَ فِي (٤) الرَّزْقِ، فَعَلَّمَنِي دُعَاءَ مَا احْتَجْتُ مُنْذُ دَعَوْتُ بِهِ، قَالَ: «قُلْ فِي دُبُرِ (٥) صَلَاةِ اللَّيْلِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ: يَا خَيْرَ ٥٥٢ / ٢ مَدْعُوٍّ، وَيَا خَيْرَ مَسْئُولٍ، وَيَا أَوْسَعَ مَنْ أَعْطَى، وَيَا خَيْرَ مُرْتَجِي (٦)، اِرْزُقْنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ، وَ سَبِّ لِي رِزْقًا مِنْ قَبْلِكَ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (٧).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: بحضرت صادق علیه السلام از نیازمندی و تنگدستی شکایت کردم و از او خواستم که دعائی برای طلب روزی بمن بیاموزد، پس آن حضرت دعائی بمن آموخت که از آن زمان که بوسیله آن دعا کردم نیازمند نگشتم، فرمود: پس از نماز شب در سجده بگو: «یا خیر مدعو و یا خیر مسئول و یا اوسع من اعطی و یا خیر مرتجی، ارزقنی و اوسع علی من رزقک، سبب لی رزقا من قبلک، انک علی کل شیء قدیر».

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٣٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٥- از ابی بصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) از نیازمندی شکایت کردم و از او خواستم که به من دعائی در طلب روزی بیاموزد و دعائی به من آموخت که از آن وقت که با آن دعا کردم نیازمند نشدم، فرمود: در دنبال نماز شب در حال سجده بگو: یا خیر مدعو و یا خیر مسئول و یا اوسع من

اعطی و یا خیر مرتجی ارزقنی و اوسع علی من رزقک و سبب لی رزقا من قبلک انک علی کل شیء  
قدیر. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- ابی بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام از نیازمندی شکایت کردم و از او خواستم که به من  
دعائی در طلب روزی بیاموزد و دعائی به من آموخت که از وقتی با آن دعا کردم محتاج نشدم.

فرمود: به دنبال نماز شب در حال سجده بگو:

یا خیر مدعو و یا خیر مسئول و یا اوسع من اعطی و یا خیر مرتجی ارزقنی و اوسع علی من رزقک و  
سبب لی رزقا من قبلک انک علی کل شیء قدیر.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. قل في صلاة الليل و أنت ساجد اعلم أن في مصطلح الأخبار تطلق صلاة الليل غالباً على الثمان ركعات، و قد تطلق على الإحدى عشرة بإضافة الشفع و الوتر إليها، و على الثلاث عشرة بإضافة ركعتي الفجر، و كان الأول هنا أظهر و المراد إما قراءته في كل سجدة منها أو في إحداها لا على التعيين و الأخير أظهر، لكن لا ينافي التكرار و كان قراءته في السجدة الأخيرة من الركعتين الأوليين أنسب فإنها محل استجابة الدعوات لدفع الأمراض و الكربات كما مر في باب شدة ابتلاء المؤمن، أن يونس بن عمار شكاً إلى الصادق عليه السلام ما ظهر بوجهه فقال عليه السلام إذا كان الثلث الأخير من الليل في أوله فتوضأ و قم إلى صلاتك التي تصلّيها فإذا كنت في السجدة الأخيرة من الركعتين الأوليين فقل و أنت ساجد يا على يا عظيم إلى آخر الخبر، و سيأتي مثله في باب الدعاء للعلل و الأمراض، و قد ورد الدعاء على العدو أيضاً في تلك السجدة و سبب لي رزقا من قبلك أي هب لي أسباب رزقك من غير توسلي إلى المخلوقين أو من الرزق الحلال فإنه من قبل الله.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٨٧

\*\*\*\*\*

ص: ٤٨٦

---

١-٣. في « ب ، ج ، ص ، بس ، بف » والوافي والوسائل ، ح ٨٢١٢ و ٨٩٠٢ ومصباح المتهجد والمصباح للكفعمي : - « الواسع » .

٢-٤ . مصباح المتهجد ، ص ١٩٩ ؛ والمصباح للكفعمي ، ص ١٧٠ ، الفصل ٢٠ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام . وراجع : المقنعة ، ص ١٣٤ و ص ١٥٧ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٠٨ ، ح ٨٨٢٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٣٧٢ ، ح ٨٢١٢ ؛ و ج ٧ ، ص ١٢١ ، ح ٨٩٠٢ .

٣-٥ . روى الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي كتاب القاسم بن عروة ، كما في الفهرست للطوسي ، ص ٣٧٢ ، الرقم ٥٧٩ . وقد وردت روايتهما عن القاسم بن عروة متعاطفين في عدة من

الأسناد . أنظر على سبيل المثال : الكافي ، ح ٣٣٢٢ و ٣٣٦٢ و ٤٨٤٢ و ٤٨٩٥ و ٥٠٥٥ و ٩٩٣٣ . فلا يبعد وقوع التحريف في السند ، وأن الصواب : «ومحمد بن خالد» . يؤكد ذلك أن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد كليهما من مشايخ أحمد بن محمد بن عيسى .

٤-١ . هكذا في النسخ التي قبلت . وفي المطبوع : « طلب » .

٥-٢ . في « ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف » وشرح المازندراني ومرآة العقول : - «دبر» .

٦-٣ . في حاشية « ج ، بف » : «من يرتجى» بدل «مرتجى» .

٧-٤ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٠٧ ، ح ٨٨٢٧ .

## ٦- الحديث

٣٣٦٧/٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي دَاوُدَ (١) ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي ذُو عِيَالٍ وَعَلَى دَيْنٍ ، وَقَدْ اشْتَدَّتْ (٢) حَالِي ، فَعَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ لِيَرْزُقَنِي (٣) مَا أَقْضِي بِهِ دَيْنِي ، وَاسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي (٤) .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (٥) : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، تَوَضَّأُ (٦) وَاسْبِغْ وُضُوءَكَ ، ثُمَّ صَلِّ رُكْعَتَيْنِ تَسْمُ (٧)

الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ (٨) ، ثُمَّ قُلْ : يَا مَاجِدُ ، يَا وَاحِدُ (٩) ، يَا كَرِيمُ (١٠) ، يَا دَائِمُ (١١) ، اتَّوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ يَا مُحَمَّدُ ، يَا (١٢) رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّي (١٣)

ص : ٤٨٧

١- ٥ . فى « د ، ز ، بر ، بس ، بى » : « محمد بن أحمد بن أبى داود » . وفى « جر » : « محمد بن أحمد عن أبى داود » . والخبر رواه المصنّف فى الكافى ، ح ٥٦٦٥ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أحمد بن أبى داود .

٢- ٦ . فى « ز » : « وقد اشتدّ » .

٣- ٧ . فى « ج ، د ، ز ، ص ، بس » : « يرزقنى » . وفى « بر ، بى » والوفى : « ويرزقنى » . وفى الكافى ، ح ٥٦٦٥ : « إذا دعوت به رزقنى الله » . وفى التهذيب : « إذا دعوت الله عزّوجلّ به رزقنى الله » كلاهما بدل « أدعو الله عزّوجلّ به ليرزقنى » .

٤- ٨ . فى التهذيب : - « ما أقضى به دينى ، وأستعين به على عيالى » .

٥- ٩ . فى الكافى ، ح ٥٦٦٥ والتهذيب : - « رسول الله صلى الله عليه وآله » .

٦- ١٠ . فى مرآة العقول : « توضّأ ، بالهمز . وفى بعض النسخ : توضّ ، بالقلب والحذف على خلاف القياس ، أو هو لغة أيضا » .

٧- ١١ . فى حاشية « ج ، بس » : « وتتم » . وفى مرآة العقول « وتتم » . وهو حال عن المستتر فى « صلّ » لاجواب ، كما صرّح به فى المرأة .

٨- ١ . فى الكافى ، ح ٥٦٦٥ والتهذيب : + « فيهما » .

٩- ٢ . فى مرآة العقول : « يا واحد ، هو الواحد بالوحدة الحقيقية ... وقد يقرأ بالجيم : هو الغنى الذى لا يفتقر . وقد وجد يجد جدة ، أى استغنى غنى لا فقر بعده . وهو هنا مخالف للمضبوط فى النسخ » .

١٠- ٣ . فى « ج » : - « يا كريم » .

١١- ٤ . فى « ب ، د ، ص ، بس » والكافى ، ح ٥٦٦٥ : - « يا دائم » . وفى الوافى : « يا دائم يا كريم » . وفى التهذيب : « يا كريم يا واحد يا كريم » بدل « يا واحد يا كريم يا دائم » .

١٢- ٥ . فى « ص » : - « يا » .

١٣- ٦ . فى « ز » والكافى ، ح ٥٦٦٥ والتهذيب : - « وربّى » .

وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ تُصَلِّيَ (۱) عَلَي مُحَمَّدٍ (۲) وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَ أَسْأَلُكَ نَفْحَةَ (۴) كَرِيمَةَ (۵) مِنْ نَفْحَاتِكَ، وَ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ رِزْقًا وَاسِعًا أَلْمُ بِهِ شَعْنِي (۶)، وَ أَقْضِي بِهِ دِينِي ، وَ أَسْتَعِينُ بِهِ عَلَي عِيَالِي». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا من مردی هستم عیالمند و قرض دار، و حالم سخت شده، پس دعائی بمن بیاموز که با آن بدرگاه خدای عز و جل دعا کنم تا بمن روزی دهد بمقداری که با آن قرضم را ادا کنم و بوسیله آن بر (مخارج) نانخورها و عیالم کمک جویم، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای بنده خدا وضوی خوب و کاملی بساز، و سپس دو رکعت نماز بگزار و رکوع و سجودش را کامل و نیکو بجای آر، سپس (پس از فراغت از نماز) بگو: «یا ماجد یا واحد یا کریم [یا دائم] أتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة (صلی الله علیه و آله) یا محمد یا رسول الله انی أتوجه بک الی الله ربک و ربی و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و أسألك نفحة کریمة من نفحاتک و فتحا یسیرا و رزقا واسعا ألم به شعنی، و أقضی به دینی و استعین به علی عیالی»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام باقر (علیه السلام) که مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: یا رسول الله من عیال مندم و قرض دار و حالم سخت شده، به من دعائی بیاموز که با آن به درگاه خدا دعا کنم تا به من روزی دهد و قرضم را پردازم و بدان بر عیالم کمک گیرم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده خدا، وضوء بساز و وضویت را کامل بساز و سپس دو رکعت نماز بگذار با رکوع و سجود کامل، سپس بگو: یا ماجد یا واحد یا کریم (یا دائم) اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة، یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربک وربی و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و أسألك نفعه کریمه من نفحاتک و فتحاً یسیراً و رزقاً واسعاً اللهم به شعئی و افضی به دینی و أستعین به علی عیالی . .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام باقر علیه السلام فرمود که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و گفت: یا رسول الله من عیال مندم و قرض دار و حالم سخت شده، به من دعائی بیاموز که با آن به درگاه خدا دعا کنم تا به من روزی دهد و قرضم را پردازد و با آن به عیال خود کمکی کرده باشم، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ای بنده خدا، وضوء کامل بساز و سپس دو رکعت نماز با رکوع و سجود کامل انجام ده سپس بگو: یا ماجد یا واحد یا کریم (یا دائم) اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة، یا محمد یا رسول الله انی اتوجه بک الی الله ربک وربی و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و اسئلک نفعه کریمه من نفحاتک و فتحاً یسیراً و رزقاً واسعاً اللهم به شعئی و افض به دینی و استعین به علی عیالی .

\*\*\*



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول، و فی اکثر النسخ محمد بن أحمد بن أبی داود، و فی بعضها أحمد بن محمد و كلاهما مجهولان. توضاً بالهمز و فی بعض النسخ توضح بالقلب و الحذف علی خلاف القیاس أو هو لغة أيضاً و أسبغ وضوء ك الإسباغ الإكمال باشماله علی الواجبات و المستحبات، و فی القاموس الوضوء الحسن و النظافة و توضحاً للصلاة و توضیة لغیة أو لشعة و الوضوء الفعل و بالفتح ماؤه و مصدر أيضاً أو لغتان قد یعنی بهما المصدر و قد یعنی بهما الماء و تتم الركوع و السجود و فی بعض تتم بدون الواو فیکون حالاً عن المستتر فی صل، و المراد اشمالهما علی الواجبات أو المندوبات أيضاً و هو أظهر. ثم قل أى بعد الفراغ من الصلاة یا ماجد هو الواسع الكرم الذى وسع غناؤه مفاقر عباده و وسع رزقه جمیع خلقه یقال: رجل ماجد إذا كان کریماً سخياً واسع العطاء، و قیل: هو الکریم العزیز، و قیل: هو المفضل الكثير الخیر، و قیل: هو شریف ذاته و حسن فعاله، و الكل متقارب یا واحد هو الواحد بالوحدة الحقیقة المنافیة للشركة فی الذات و الصفات و التکثر و التعدد و التركيب الخارجی و الذهنی، و قد یقرأ بالجمیم هو الغنی الذى لا یفتقر و قد وجد یجد جده أى استغنی غنی لا فقر بعده و هو هنا مخالف للمضبوط فی النسخ یا کریم هو الکریم المطلق الجامع لأنواع الخیر و الشرف و الفضائل و الجود و العطاء الذى لا ینفد، و قد مر تفسیر تلك الأسماء مرارا لكنه المسک كلما کررته یتوضع نبی الرحمة عطف بیان لقوله نبیک أى النبى الذى كان رحمة خالصة و بعث لمحض الرحمة، و لم یطلب عذاباً للأمة کسائر الأنبياء علیه و آله و علیهم السلام یا محمد - إلى قوله - كل شیء جملة معترضة بین أجزاء الدعاء استمدادا للقبول و طلباً للشفاعة و قوله أن تصلی

من تمة أجزاء الدعاء و مجرور محلا بدل اشتماله لمحمد، و يمكن أن يكون بتقدير فى أن تصلى فالظرف متعلق بأتوجه. و الحاصل أنه توجه إلى الله تعالى أولا و جعله وسيلة بينه و بينه و شفيعا فى إنجاز طلبته و نيل سؤله و قضاء حاجته ثم صرف الخطاب إلى النبى صلى الله عليه و آله و سلم و استشفعه ليقبل استشفاعه و يصير شفيعا له، ففیه من آداب حسن الدعاء ما لا يخفى، لأن من جعل أحدا من المقربين شفيعا إلى ملك لا بد له من الرجوع إليه و طلب قبول الشفاعة منه، ثم بعد الرجوع إلى خطاب الرب سبحانه و الشروع فى عرض المطلب الابتداء بطلب الصلاة على من جعله شفيعا مع غنائه مشتمل على أنواع الأدب و حسن الطلب من جهات شتى أو مانا إلى بعضها فى باب الصلاة عليهم صلى الله عليهم و وفينا حقها فى الفرائد الطريفة فى شرح الصحيفة الشريفة بحسب ما تصل إليه عقولنا السخيفة، و فى أكثر النسخ أن تصلى بصيغة الخطاب كما ذكرنا و فى بعضها أن يصلى بصيغة الغيبة فهو حينئذ متعلق بقوله إني أتوجه بك ففى قوله على محمد و أهل بيته عدول عن الخطاب إلى الغيبة لنكت كثيرة، منها التبرك أو الاستلذاذ أو الاهتمام بذكرهم صلوات الله عليهم و أسألك عطف على قوله أتوجه إليك و التوسل بهم معتبر هنا أيضا و النفحة هنا استعيرت لتوجه الرحمة و سطوع آثارها و الكريمة مبالغة فى شرفها و عظمتها و خلوصها عن النقص و حسن عاقبتها و عدم اشتمالها على الاستدراج، فى القاموس: نفح الطيب كمنع فاح و الريح هبت و فى النهاية نفح الريح هبوبها و نفح الطيب إذا فاح، و منه الحديث أن لربكم فى أيام دهركم نفحات ألا فتعرضوا لها، و فى حديث آخر تعرضوا لنفحات رحمة الله و فتحا يسيرا أى لأبواب الرزق و غيرها و رزقا واسعا أى يغنينى عن الخلق و يقوم بحوائجى كلها كما وصفه للكشف ألم به شعنى اللم الجمع، و الشعث بالتحريك انتشار الأمر، و إسناد اللم إلى الشعث من قبيل المجاز فى الإسناد، أو إطلاق المصدر على المتشعث للمبالغة، و قد يقرأ بكسر العين ليكون صفة مشبهة و هو خلاف المضبوط فى النسخ، قال فى النهاية: اللم الجمع يقال: لمت الشيء ألمه لما إذا جمعته و الشعث انتشار الأمر و منه قولهم لم الله شعته، و منه حديث الدعاء أسألك رحمة تلم بها شعنى أى تجمع بها ما تفرق من أمرى.

## ٧- الحديث

٣٣٦٨/٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ (٨)، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِيِّ وَغَيْرِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا الدُّعَاءَ: يَا رَازِقَ (٩) الْمُقْلِينَ (١٠)،

ص: ٤٨٨

٧-١. قوله: «أن تصلّى» من تتمة أجزاء الدعاء ومتعلق بقوله: «أتوجه إليك»، مجرور محلاً بدل اشتمال لمحمد، ويمكن أن يكون بتقدير: في أن تصلّى، فالظرف متعلق ب «أتوجه». هذا على ما فى أكثر النسخ بصيغة الخطاب، وأما على ما فى بعض النسخ: «أن يصلّى» بصيغة الغيبة، فهو حينئذ متعلق بقوله: «إني أتوجه بك» إلا أنّ فى قوله: «على محمد وأهل بيته» عدولاً عن الخطاب إلى الغيبة لقصد التبرك، أو الاستلذاذ، أو الاهتمام. قال المازندراني: «هذا غاية الجهد فى ربط هذه الفقرة بما قبله؛ فليتأمل». راجع: شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٣٣٤؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٣٨٨.

٢-٨. فى «ب»: + «وآل محمد».

٣-٩. فى «بف» والكافى، ح ٥٦٦٥ والتهذيب: + «على».

٤-١٠. «النفخة»: هبوب الريح وريح المسك. وهى مستعارة للعطية وتوجه الرحمة وسطوع آثارها.

٥-١١. فى الكافى، ح ٥٦٦٥ والتهذيب: - «كريمة».

٦-١٢ . أى أجمع به ما تفرّق من أمرى . النهاية ، ج ٢ ، ص ٤٧٨ (شعث) . وفى مرآة العقول :  
«الشعث ، بالتحريك : انتشار الأمر ... وقد يقرأ بكسر العين ليكون صفة مشبّهة ، وهو خلاف  
المضبوط فى النسخ» .

٧-١٣ . الكافى ، كتاب الصلاة ، باب الصلاة فى طلب الرزق ، ح ٥٦٦٥ ، عن عدّة من أصحابنا ،  
عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أحمد بن أبى داود . التهذيب ، ج ٣ ، ص ٤٧٣ ، ح ٩٦٦ ،  
معلّقاً عن أحمد بن محمد ، عن أحمد بن أبى داود ، وفيه : «عن أبى جعفر عليه السلام قال : جاء  
رجل إلى الرضا عليه السلام فقال له : يا بن رسول الله ...» ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص  
١٦٠٨ ، ح ٨٨٣٠ .

٨-١ . هكذا فى النسخ . وفى المطبوع : + «عن أبان» . لكن لم نجد مع الفحص الأكيد رواية أبان  
\_ وهو ابن عثمان بقرينة رواية ابن أبى عمير عنه \_ عن أبى سعيد المكارى فى موضع . وأمّا ابن أبى  
عمير ، فقد روى عن أبى سعيد المكارى فى التهذيب ، ج ٥ ، ص ٣٦٢ ، ح ١٢٧٥ .  
٩-٢ . فى «بر» : «رزاق» .

١٠-٣ . «الإقلال» : قلّة الجِدّة . ورجل مُقلّ وأقلّ : فقير . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٣٨٦  
(قلل) .

يَا (١) رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، يَا (٢) وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا (٣) ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ (٤)، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ  
بَيْتِهِ (٥)، وَ ارزُقْنِي وَ عَافِنِي، وَ اكْفِنِي مَا (٦) أَهْمَنِي . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این دعا را (برای زیاد شدن روزی آموخت: «یا رازق المقلین، یا راحم المساکین، یا ولی المؤمنین، یا ذا القوّة المتین، صلی علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما اهمّنی» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این دعا را تعلیم داد: یا رازق المقلّین (روزی ده ندارها) یا راحم المساکین یا ولی المؤمنین، یا ذا القوّة المتین صلّ علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما اهمّنی . .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و اله این دعا را تعلیم داد: یا رازق المقلّین (روزی ده ندارها) یا راحم المساکین یا ولی المؤمنین، یا ذا القوّة المتین صلّ علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما اهمّنی .

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح لصحته عن ابن أبي عمير. يا رازق المقلين فى الصحاح: أقل افتقر، و فى القاموس: رجل مقل و أقل فقير، و فيه بقية يا راحم المساكين و رحمته و إن كانت عامة لكن تعلقها بالمساكين أكثر و أظهر يا ولى المؤمنين الولى: الناصر، و المحب، و المتولى لأمر غيره، و هو سبحانه و إن كان متوليا لأمر الخلائق كلهم، إلا أن توليته لأمر المؤمنين أكمل، أو التخصيص لأنهم يؤمنون بأنه أولى بهم من أنفسهم، و أنه المتولى لأمرهم كما قال: (إنما وليكم الله ورسوله) الآية، و قال: (و من يتول الله ورسوله و الذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) و قد خصص الله الولاية بالمؤمنين فى آيات كثيرة كما قال سبحانه

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ)

و قال

(إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)

و قال

(وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)

و قال

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)

و مثله فى الآيات كثيرة. و يا ذا القوة المتين إشارة إلى قوله تعالى

(إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)

قال البيضاوى: أى الذى يرزق كلما يفتقر إلى الرزق، و فيه إيماء باستغنائه عنه و قرأ - إنى أنا الرزاق ذو القوة المتين - أى شديد القوة، و قرئ المتين بالجر صفة للقوة، و قال فى النهاية: فى أسماء الله تعالى المتين هو الشديد القوى الذى لا يلحقه فى أفعاله مشقة و لا كلفة و لا تعب، و المتانة الشدة فهو من حيث إنه بالغ القدرة تأمها قوى، و من حيث إنه شديد القوة متين انتهى، ثم إنه على المشهور منصوب هنا صفة للمضاف لا المضاف إليه، و على القراءة الشاذة مجرور صفة للمضاف إليه و هو بعيد، و فى بعض النسخ زيد هنا العاطف و يا ذا القوة فليل إنما عطف هنا لتحقق شرط صحته و هو تحقق المناسبة و المغايرة بين المعطوف و المعطوف عليه للاتحاد فى المضاف و الاختلاف فى المضاف إليه فىهما بخلاف السوابق لاتحادهما فىهما.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٩١

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٣٦٩/٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَظَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَجُلٍ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ (٨) مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَلْتَ قُوَّتَ (٩) النَّبِيِّينَ، قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقاً (١٠) وَاسِعاً طَيِّباً مِنْ رِزْقِكَ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: حضرت باقر علیه السلام مردی را دید که میگوید: «بار خدایا من از روزی حلال تو خواستارم» حضرت باقر علیه السلام باو فرمود: تو قوت (و روزی) پیغمبران را خواستار شدی بگو: «بار خدایا من از تو روزی فراوان پاکیزه ای از روزیت را خواستارم».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از معمر بن خلاد گوید: شنیدم ابو الحسن (علیه السلام) می فرمود: امام باقر به مردی نگریست که می گفت: بار خدایا از تو قوت حلال خواستارم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: تو قوت پیغمبران را میطلبی، بگو: بار خدایا راستی که من از تو روزی حلال فراوان پاکیزه خواستارم از روزی تو.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «معمر بن خلاد» گوید: شنیدم ابو الحسن علیه السلام می فرمود:

امام باقر (ع) به مردی نگریست که می گفت: بار خدایا از تو قوت حلال خواستارم. امام باقر علیه السلام فرمود: تو قوت پیامبران را میطلبی، بگو: بار خدایا راستی که من از تو روزی حلال فراوان و پاکیزه خواستارم.



\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٦٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. قوله عليه السلام سألت قوت النبيين اعلم أن المشهور بين الفقهاء أن الحلال و الطيب مترادفان، أو الحلال ما أحله الشارع و لم يرد فيه نهى، و الطيب ما تستطيبه النفس و تستلذه، و قيل: الطيب يقال لمعان (الأول) المستلذ (الثاني) ما حلله الشارع (الثالث) ما كان طاهرا (الرابع) ما خلا عن الأذى فى النفس و البدن، و هو حقيقة فى الأول لتبادره إلى الذهن عند الإطلاق، و الخبيث يقابل الطيب بمعانيه. و قال البيضاوى فى قوله تعالى

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً)

نزلت فى قوم حرموا على أنفسهم رفيع الأطعمة و الملابس، و قال: طيبا تستطيبه الشرع أو الشهوة المستقيمة إذ الحلال دل على الأول. و قال النيسابورى فيها : حلالا مفعول كلوا أو حال مما فى الأرض، و هو المباح الذى انحلت عقدة الخطر عنه من الحل الذى يقابل العقد، ثم الحرام قد يكون حراما فى جنسه كالميتة و الدم، و قد يكون حراما لعرض كملك الغير إذا لم يأذن فى أكله فالحلال هو الخالى عن القيدين، و الطيب إن أريد به ما يقرب من الحلال لأن الحرام يوصف بالخبيث (قل لا يستوى الخبيث و الطيب) فالوصف لتأكيد المدح مثل نفحة واحدة أى الطاهر من كل شبهة، و يمكن أن يراد بالطيب اللذيذ أو يراد بالحلال ما يكون بجنسه حلالا و بالطيب ما لا يتعلق به حق

الغير انتهى. و يظهر من هذا الخبر أن الحلال أخص من الطيب، و الطيب ما هو طيب فى ظاهر الشريعة سواء كان طيبا فى الواقع أم لا، و الحلال ما هو حلال و طيب فى الواقع لم تعرضه الخبائة و النجاسة قطعا، و لم تتناوله أيدى المتغلبة أصلا فى وقت من الأوقات. و كونه قوت النبين و المصطفين، إما لأنه لا ييسر العلم بذلك إلا لهم بالوحى و الإلهام، و إما لندرة وجوهه و لا يمكن لأكثر الناس الصبر عليه و القناعة به إلا لهم لأنه نادر جدا و طريقه ضيق و الطالب له طالب لضيق معيشتة، فما وقع فى بعض الأدعية من طلبه، فالمراد به ما هو بمعنى الطيب و كأنه عليه السلام علم أن مراد الداعى بالحلال المعنى الأخص، فلذا نهاه عن ذلك، أو علمه كيف ينبغى أن يقصد وقت الدعاء. و يؤيد هذه الوجوه ما روى أن أمير المؤمنين عليه السلام كان يجعل فطوره فى حيرة و يختم عليها لئلا يدخله غير الحلال. لكن يرد عليه أن الأنبياء و الأئمة صلوات الله عليهم كانوا يجيبون دعوة من دعاهم إلى طعامهم و يأكلون منه مع أنه كان مخلوطا غالبا. و يمكن أن يجاب بوجه: (الأول) أنه تعالى خلق جميع الدنيا لهم، و هم أولى بأنفس الناس و أموالهم منهم، فلذا يحل لهم دون غيرهم. (الثانى) أن الله تعالى يصرف الشبهة و لا يأكلون إلا الحلال الصرف، و إن كان فى بيوت غيرهم، كما روى أن المشركين أحضروا إطعاما حراما عند النبى صلى الله عليه و آله و سلم فلما رفع اللقمة و أراد أن يأكله صرف الله يده عن فمه إلى جهة أخرى و لم يقدر على أكله و أحضروا الحلال فقدر على أكله كما روى فى تفسير الإمام عليه السلام. (الثالث) أن يخص ذلك بما حصلوه بسعيهم و أكلوه فى بيوتهم و غير ذلك نادر. (الرابع) إن يقال: ما يأكلونه فى بيوت غيرهم إما أن يكون من أموال الكفار و هو عليهم حلال، أو من أموال المؤمنين و لا ريب أنهم راضون بذلك بطيب أنفسهم. ثم اعلم أنه اختلف الأصحاب فى أنه هل بين الحلال و الحرام منزلة أم لا، و على تقديرها هل هى موصوفة بالحرمة أو الكراهة، ثم إنها ما هى فذهب جماعة إلى أنه لا منزلة بينهما فكلما دل الدليل على حرمة فهو حرام، و كلما لم يدل دليل على تحريمه فهو حلال إلا أن يرد نهى تنزيه عنه، و الحلال و الحرام ليسا إلا بظاهر الشريعة كالطهارة و النجاسة فإنهما تابعتان لظاهر الشرع، فما لم يعلم نجاسته فهو طاهر و إن كان نجسا عند من علم نجاسته و لا معنى للنجاسة الواقعية و لذا كان النبى صلى الله عليه و آله و سلم كانوا يعاشرون مع المنافقين و يناكحونهم و لا يعلمون بما علموا

بغير ظاهر الشريعة منهم، و التنزه عن الأشياء بمحض احتمال الحرمة و النجاسة غير مستحسن شرعا، و إلا لكان النبي و الأئمة عليهم السلام أولى بالعمل بذلك من غيرهم. و ذهب جماعة إلى أن بينهما منزلة و هى الشبهات كما ورد فى الأخبار - حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات و من أخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم - لكن اختلفوا فذهب الأكثر إلى استحباب ترك الشبهات، و بعضهم إلى وجوبه، و الأول أظهر لأنه لو كان واجبا لكان داخلا فى الحرام البين فالمراد بقوله هلك من حيث لا يعلم ارتكب ما هو حرام واقعا لكنه لما لم يعلم لم يكن إثما فالهلاک بمعنى ترك ما هو أولى و أخرى لكن ظاهر الخبر كما مر أن المراد به الاشتباه فى الحكم من حيث تعارض الأدلة لا فيما حلال بظاهر الشريعة و فيه احتمال الحرمة الواقعية و لذا ذهب جماعة من المحدثين إلى حرمة الحكم بالحل و التحريم و وجوب الاجتناب عما لم يرد فيه أو فى نوعه حكم بالحل كشرب التتن و القهوة و أمثالهما، و مع احتمال كلامهم على التناقض، و جوه الرد عليهم كثيرة ليس هذا مقام ذكرها، و منهم من قال الواسطة بين الحلال و الحرام الشبهات التى فيه احتمال الحرمة، و إن كان بظاهر الشريعة حلالا، و اجتنابها مستحب و تتأكد الاستحباب بقوة احتمال الحرمة. قال الغزالي: اعلم أن الحرام كله خبيث و لكن بعضه أخبث من بعض، و الحلال كله طيب و لكن بعضه أطيّب من بعض، فكما أن الطيب يحكم على كل حلو بالحرارة و لكن يقول بعضها حار فى الدرجة الأولى كالسكر، و بعضها فى الثانية كالفايذ، و بعضها فى الثالثة كالدبس، و بعضها فى الرابعة كالعسل، فكذلك الحرام، بعضه خبيث فى الدرجة الأولى، و بعضه فى الثانية أو الثالثة أو الرابعة و كذلك الحلال تتفاوت درجات صفاته و طيبه، و لنقتد بأهل الطب فى الاصطلاح على أربع درجات تقريبا، و إن كان التحقيق لا يوجب هذا الحصر و يتطرق إلى كل من الدرجات تفاوت لا ينحصر، فكم سرک أقل حرارة من سكر و كذا غيره. و كذلك نقول الورع عن الحرام على أربع درجات، (الأولى) ورع العدول و هو الذى يجب الفسق باقتمامه و تسقط العدالة به و يثبت اسم العصيان و التعرض للنار بسببه و هو الورع عن كل ما تحرمه فتاوى الفقهاء. (الثانية) ورع الصالحين، و هو الامتناع عما يتطرق إليه احتمال التحريم و لكن المفتى يرخص فى تناول بناء على الظاهر، فهو من مواقع الشبهة على الجملة فسمى التحرج عن ذلك ورع

الصالحين، وهو فى الدرجة الثانية. (الثالثة) ما لا تحرمه الفتوى ولا شبهة فى حمله، ولكن يخاف منه أداؤه إلى محرم، وهو ترك ما لا بأس به مخافة ما به بأس، وهذا ورع المتقين. (الرابعة) ما لا بأس به أصلا ولا يخاف منه أن يؤدي إلى ما به بأس ولكنه يتناول بغير الله وغير نية التقوى به على عبادة الله، أو يتطرق إلى أسبابه المسهلة له كراهية أو معصية، والامتناع منه ورع الصديقين، فهذه درجات الحلال جملة. وإما الحرام الذى ذكرناه فى الدرجة الأولى وهو الذى يدخل المتورع عنه فى العدالة، فهو أيضا على درجات فى الخبث، فالمأخوذ بعقد فاسد حرام، ولكن ليس فى درجة المغصوب على سبيل القهر، وفى الأول الربا أغلظ عن غيرها، وفى الثانى المأخوذ من فقير أو صالح أو من يتيم، أخبث وأغلظ من المأخوذ من قوى أو غنى أو فاسق، ولو لا اختلاف درجات العصاة لما اختلفت درجات النار، ثم شرع فى الخوض فى مراتب الشبهات ومشاراتها وتميزها عن الحلال والحرام ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: الحلال بين والحرام بين وبينهما أمور متشابهات لا يعلمها كثير من الناس، فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لعرضه ودينه، ومن وقع فى الشبهات وقع فى الحرام، كالعراعى حول الحمى يوشك أن يقع فيه، فهذا الحديث نص فى إثبات الأقسام الثلاثة والمشكل منها القسم المتوسط الذى لا يعرفه كثير من الناس، وهو الشبهة فلا بد من بيانها وكشف الغطاء عنها، فإن ما لا يعرفه الكثير قد يعرفه القليل. فنقول: الحلال المطلق هو الذى انحل عن ذاته الصفات الموجبة للتحريم فى عينه، وانحل عن أسبابه ما يتطرق إليه تحريم أو كراهية، ومثاله الماء الذى يأخذه الإنسان من المطر قبل أن يقع على ملك ويكون هو واقفا عند أخذه وجمعه من الهواء فى ملك نفسه أو فى أرض مباحة، والحرام المحض ما فيه صفة محرمة لا يشك فيها كالسكر فى الخمر والنجاسة فى البول، أو حصل بسبب منهى عنه قطعا كالمحصل بالظلم والغصب والربا ونظائرها، فهذا طرفان ظاهران ويلحق بالطرفين ما تحقق أمره ولكن احتمال تغييره ولم يكن لذلك الاحتمال سبب يدل عليه فإن صيد البر والبحر حلال ومن أخذ ظبية فيحتمل أن يكون قد ملكها ثم أفلت منه وكذلك السمكة يتصور أن يكون قد تزلق من الصياد بعد وقوعها فى يده وشبكته، فمثل هذا الاحتمال لا يتطرق إلى ماء المطر المختطف من الهواء ولكنه فى معنى ماء المطر والاحتراز عنه وسواس فلنسب هذا الفن ورع الموسوسين حتى نلحق به أمثاله، وذلك لأن هذا وهم

مجرد لا دلالة عليه، نعم لو دل عليه دليل فإن كان قاطعا كما لو وجد حلقة في أذن السمكة أو كان محتملا كما لو وجد على الطيبة جراحة يحتمل أن يكون كيا لا يقدر عليه إلا بعد الضبط، ويحتمل أن يكون جرحا فهذا موضع الورع، وإذا انتفت الدلالة من كل وجه فالاحتمال المعدوم دلالة كالأحتمال المعدوم في نفسه، ومن هذا الجنس من يستعير فيغيب عنه المعير فيخرج منه ويقول لعله مات وصار الحق للوارث فهذا وسواس إذا لم يدل على موته سبب قاطع أو مشكك، إذا الشبهة المحذورة ما ينشأ من الشك، والشك عبارة عن اعتقادين متقابلين نشأ من سببين، فما لا سبب له لا يثبت عقده في النفس حتى يساوى العقد المقابل له فيصير شكا. ثم أطال الكلام في مشاركات الشبهة فجعلها على خمسة أقسام (الأول) الشك في السبب المحلل و المحرم و قسمها إلى أربعة أقسام. الأول: أن لا يكون الحل معلوما من قبل ثم يقع الشك في المحلل فأوجب اجتنابها. الثاني: أن يعرف الحل و يشك في المحرم فحكم بالحل. الثالث: أن يكون الأصل التحريم و لكن طراً ما يوجب تحليله بظن غالب فقال إن استند غلبة الظن إلى سبب معتبر شرعا فالمختار حله و اجتنابه من الورع كان يرمى صيدا فيغيب ثم يدركه ميتا و ليس عليه أثر سوى سهمه. الرابع: أن يكون الحل معلوما و لكن يغلب على الظن طريان محرم بسبب معتبر في غلبة الظن شرعا، فيرفع الاستصحاب و يقضى بالتحريم، إذ بأن لنا أن الاستصحاب ضعيف و لا حكم له مع غالب الظن، ثم قال فقد اتضح من هذا حكم حلال شك في طريان محرم عليه أو ظن، و حكم حرام شك في طريان محلل عليه أو ظن، و بأن فرق بين ظن يستند إلى علامة في عين الشيء و بين ما يستند إليه، و كلما حكمنا في هذه الأقسام بحله فهو حلال في الدرجة الأولى، و الاحتياط تركه فالمقدم عليه لا يكون في زمرة المتقين و الصالحين بل زمرة العدول إلا ما ألحقناه برتبة الوسواس فإن الاحتراز منه ليس من الورع أصلا. (المثار الثاني) شك منشأ اختلاط الحلال بالحرام و عدم التمييز و بسط القول في ذلك، ثم قال (المثار الثالث) الشبهة التي تتعلق و تتصل بالسبب المحلل بمعصية إما في قراءته أو في لواحقه أو في سوابقه أو في عوضه، و كانت من المعاصي التي لا توجب فساد العقد و إبطال السبب المحلل، كالبيع في وقت النداء يوم الجمعة، و الذبح بالسكين المغصوب، و الاحتطاب بالفأس المغصوب، و البيع على بيع الغير، و كل نهى ورد في العقود و لم يدل على فساد العقد، كان الامتناع من جميع

ذلك ورعا، وهذه الكراهة لها درجات، منها ما يقرب من الحرام والورع منه مهم في الدين، ومنها - ما ينتهي إلى نوع من المبالغة كاد ينتهي إلى ورع الموسوسين، وبينهما أوساط نازعة إلى الطرفين، ومثال اللواحق فهو كل تصرف يفضى في سياقه إلى معصية وأعله بيع العنب من الخمار، وبيع الغلمان من المعروف بالفجور بالغلمان، وبيع السيف من قاطع الطريق، وقد اختلف العلماء في صحة ذلك، وفي حل الثمن المأخوذ منه. (المثار الرابع) الاختلاف في الأدلة إما لتعارض أدلة الشرع، أو لتعارض العلامات الدالة، أو لتعارض المشابهة. (فالأول) كتعارض عموميين من الكتاب أو السنة، والورع تركه، و اتقاء مواضع الخلاف مهم في الورع في حق المفتى والمقلد. (و أما الثاني) كان ينهب نوع من المتاع في وقت ويندر وقوع مثله من غير النهب ويرى مثلا في يد رجل من أهل الصلاح فيدل صلاحه على أنه حلال، ونوع المتاع على أنه حرام وكان تخير عدل بأنه حرام وآخر بأنه حلال أو تتعارض شهادة فاسقين، أو قول صبي وبالغ فإن ظهر ترجيح حكم به والورع الاجتناب وإن لم يظهر ترجيح وجب التوقف. (و أما الثالث) كتعارض الأشياء في الصفات التي بها يناط الأحكام، ومثاله كان يوصى بمال للفقهاء، فيعلم أن الفاضل في الفقه داخل فيه، وأن الذي ابتداء التعلم منذ يوم أو شهر لا يدخل فيه، وبينهما درجات لا تحصى فيقع الشك فيها، والمفتى يفتى بحسب الظن، والورع الاجتناب، وهذا أغمض ماثرات الشبهة وكذلك الصدقات المصروفة إلى المحتاجين فإن حد الحاجة غير معلوم. ثم قال بعد ذكر أمثلة كثيرة، فهذه اشتباهات تثور من علامات متعارضة تجذب إلى طرفين متقابلين، وكل ذلك من الشبهات يجب اجتنابها إذا لم يترجح جانب الحل بدلالة تغلب على الظن أو باستصحاب بموجب قوله صلى الله عليه وآله وسلم ما يريبك إلى ما لا يريبك، ثم جر الكلام إلى تحقيق المختلط بالحرام، وفصل القول فيه بحسب اختلاف أحوال الملاك والأموال ثم في أكل طعام الظلمة والسلاطين وقبول جوائزهم والدخول عليهم والمشى على بساطهم. ثم ذكر في كل قسم ما تقتضيه قواعدهم المقررة فحكم في بعضها بوجوب الاجتناب وفي بعضها بالاستحباب ولا جدوى كثيرا في إيرادها، وليس هنا مقام تحقيقها وستأتي الكلام في جميع ذلك عند إيراد الأخبار المناسبة لها، لكن نذكر هنا قليلا من الأخبار المنافية لما عده من المحرمات وما عده من ورع المتقين والصدّيقين، لتعلم أن أكثرها من ورع الموسومين،

لأنهم عليهم السلام كانوا أفضل الصديقين و لم يعملوا بها بل أمروا بخلافها. كما روى فى الصحيح عن الصادق عليه السلام فى الثوب الذى أعير الذمى الذى يشرب الخمر و يأكل لحم الخنزير، قال صل فيه و لا تغسل من أجل ذلك فإنك أعرتة إياه و هو طاهر و لم تستيقن أنه نجسه فلا بأس أن تصلى فيه حتى تستيقن أنه نجسه . و فى الصحيح عنه عليه السلام أنه لبس الثوب الذى عمله المجوسى الخبيث الشارب الخمر قبل الغسل . و عن أمير المؤمنين عليه السلام قال ما أبالى أ بول أصابنى أم ماء إذا لم أعلم . و فى الموثق عن الصادق عليه السلام أنه قال كل شىء نظيف حتى تعلم أنه قدر و ما لم تعلم فليس عليك . و لا يخفى أن النجس لا يحل شربه فإذا مأخذ النجاسة و الحل واحد. و التردد فى أحدهما يوجب التردد فى الآخر. و قد روى فى الصحيح عن الصادق عليه السلام أنه قال كل شىء يكون فيه حلال و حرام فهو حلال لك أبدا حتى تعرف الحرام منه بعينه فتدعه و فى الموثق عنه عليه السلام مثله - ثم قال - مثل الثوب قد اشتريته و هو سرقة، و المملوك عندك و لعله حر قد باع نفسه أو خدع فبيع أو قهر أو امرأة تحتك و هى أختك أو رضيعتك، و الأشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك أو تقوم به البينة . و فى الموثق عنه عليه السلام أنه سئل عن رجل أصاب ما لا من عمل بنى أمية و هو يتصدق منه، و يصل قرابته، و يحج ليغفر له ما اكتسب، و هو يقول

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن الخطيئة لا تكفر الخطيئة و لكن الحسنة تحط الخطيئة، فإن كان خلط الحلال بالحرام فاختلطا جميعا فلا يعرف الحلال من الحرام فلا بأس . و فى الصحيح عن أبى بصير قال سألت أحدهما عليهما السلام عن شراء الخيانة و السرقة قال لا إلا أن يكون قد اختلط معه غيره فأما السرقة بعينها فلا إلا أن يكون من متاع السلطان فلا بأس بذلك . و فى الحسن عن الحلبي عنه عليه السلام قال أتى رجل أبى فقال إنى ورثت مالا و قد عرفت أن صاحبه الذى ورثته منه قد كان يربى و قد اعترف أن فيه ربا، و استيقن ذلك و ليس يطيب لى حاله لحال علمى فيه، و قد سألت الفقهاء من أهل العراق و أهل الحجاز، فقالوا لا يحل أكله فقال أبو جعفر عليه السلام إن كنت تعلم

أن فيه مالا معروفا ربا و تعرف أهله فخذ رأس مالك و رد ما سوى ذلك و إن مختلطا فكل هنيئا فإن المال مالك و اجتنب ما كان يصنع صاحبه فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قد وضع ما مضى من الربا و حرم عليهم ما بقى فمن جهله وسع له جهله حتى يعرف فإذا عرف تحريمه حرم عليه و وجبت فيه العقوبة إذا ارتكبه كما يجب على من يأكل الربا و فى رواية أخرى عن الحلبي مثله. و كتب الصفار إلى أبي محمد عليه السلام رجل اشترى ضيعة أو خادما بمال أخذه من قطع الطريق أو سرقة هل يحل له ما يدخل عليه من ثمرة هذه الضيعة أو يحل له أن يطأ هذا الفرج الذى اشتراه من سرقة أو قطع الطريق، فوقع عليه السلام لا خير فى شىء أصله حرام و لا يحل استعماله . و حمل على ما إذا اشتراه بعين المال الحرام، لرواية السكونى عن الصادق عن آبائه عليهما السلام قال لو أن رجلا سرق ألف درهم فاشترى بها جارية أو صدقها امرأة فإن الفرج له حلال و عليه تبعة المال . و أقول: الأحوط الاجتناب فى الشقين، لصحة الخبر الأول، و ضعف الثانى و قد وردت الأخبار بجواز استيفاء الدين أو الجزية من ثمن الخمر و الخنزير، قالوا أما للمقضى حلال و إما للبائع حرام، و للأصحاب فيه تفصيل، و عد بعضهم هذا و أمثاله مما يستحب الاجتناب منه، و قالوا إنه من الشبهات و قد وردت أخبار صحيحة بجواز شراء الفراء من سوق المسلمين و إن كان ممن يستحل الميتة بالدباغ و عدوا الاجتناب عن هذا النوع من المستحبات و له وجه و قد ورد فى أخبار كثيرة النهى عن التفتيش و السؤال فإن الخوارج إنما ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم و الدين أوسع من ذلك. لكن ورد فى بعض الأخبار الاجتناب عن بعض هذه الأشياء، تنزها و استحبابا وعد من الورع، كالاجتناب عن سؤر الحائض، و قيل: كل متهم بعدم الاحتراز عن النجاسات، و روى عن سيد العابدين عليه السلام أنه كان يلقى فروة حال الصلاة و كان من فراء العراق فليل له فى ذلك، فقال إن أهل العراق يستحلون لباس الجلود الميتة، و يزعمون أن دباغه ذكاته . و قد ورد الاحتياط فى بعض الأمور كما روى فى الصحيح عن أبى عبد الله عليه السلام أن رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن كسب الحجام فقال لك ناصح فقال نعم فقال اعلفه إياه و لا تأكله . و قد ورد فىمن له مال لا يفى بنفقة عياله أنه يأخذ الزكاة لعياله و لا يأكل هو منه، و أما أخذ أموال السلاطين و العمال فهو جائز بلا خلاف، و إن علمنا أنهم يظلمون بها الناس و يأخذون الزيادة على المقدار المستحق،



سواء أخذوها باسم المقاسمة أو الخراج أو الزكاة أو غير ذلك، يرضى مالكة به أم لم يرض، و سواء كان إعطاؤهم على سبيل الجائزة و الصلة و نحوهما أو على وجه البيع و الشراء و سائر المعاوضات للنصوص الواردة عن أهل البيت عليهم السلام بذلك. و قال بعض المتأخرين: يمكن اختصاص الحكم بسلاطين المخالفين، لورود الحكم في زمانهم و لأنهم يأخذون من المخالفين النواصب و هم يعتقدون جواز الأخذ و الرعاية يعتقدون وجوب الإعطاء، بخلاف سلاطين الشيعة فإنهم يأخذون من الشيعة و الفرق المحقة، و مع اعتقاد الجميع عدم استحقاق الأخذ و وجوب الإعطاء. و هو ضعيف لعموم أكثر الأخبار و دلالة بعضها على أن للشيعة حقا في بيت و أرض الخراج يجوز لهم أخذه من الظالم و هذا الفرق الذى ادعوه غير ظاهر، و إن كان مقتضى الورع الاجتناب عن أخذ ذلك إلا مع ضرورة شديدة، أو كونه ممن له مدخل تام فى إقامة شرائع الدين و مصالح المسلمين كالأئمة و قضاه الحق و المؤذنين غير المبتدعين و الجامعين لأخبار أهل البيت عليهم السلام و الناشرين لها و الساعين فى رفع البدع و ترويج الدين و طلبه العلوم الدينية لله تعالى و أمثالهم. هذا كله إذا علم أنهم إنما يعطون من مال الخوارج، و أما إذا لم يعلم و يعطى الجائر شيئا لا يعلم من أين أخذه فلا بأس به، لما ورد فى أخبار كثيرة أنه إذا اشتبه عليك الحلال و الحرام فأنت على حل حتى تعرف الحرام بعينه. و قد روى فى الصحيح عن ابن ولادة قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام ما ترى فى رجل يلى أعمال السلطان ليس له كسب إلا من أعمالهم، و أنا أمر به فأنزل عليه يضيفنى و يحسن إلى و ربما أمر لى بالدرهم و الكسوة و قد ضاق صدرى من ذلك فقال لى: كل و خذ منه فلك المهنة و عليه الوزر. و فى الصحيح عن أبى المعزى قال سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده فقال أصلحك الله أمر بالعامل فيجزئنى بالدرهم أخذها قال نعم. و فى الحسن كالصحيح عنه عليه السلام قال جوائز العمال ليس بها بأس. و روى فى خبر آخر أنه سرق من رجل مال و وعده عامل المدينة أن يعطيه عوضه فجوز الصادق عليه السلام أن يأخذ ذلك منه، و قد روى فى أخبار كثيرة أن الحسنين عليهما السلام كانا يغمزان معاوية و يقعان فيه و يقبلان جوائزهما، و كذا سائر الأئمة عليهم السلام كانوا يأخذون جوائز الخلفاء و الأمراء و العمال فى زمانهم، لكنه كان استنقاذا لبعض حقوقهم التى غصبوها منهم. و قد روى الشيخ فى كتاب الغيبة و غيره بسند حسن بل صحيح عن محمد بن

عبد الله ابن جعفر أنه كتب إلى صاحب الزمان عن الرجل من وكلاء الوقف مستحل لما في يده لا يرع عن أخذ ماله ربما نزلت في قريته و هو فيها أو أدخل منزله و قد حضر طعامه فيدعوني إليه فإن لم أكل من طعامه عاداني عليه فهل يجوز لي أن أكل من طعامه، أو تصدق بصدقة و كم مقدار الصدقة، و أن أهدي هذا الوكيل هدية إلى رجل فيدعوني إلى أن أكل منها و أنا أعلم أن الوكيل لا يتورع عن أخذ ما في يده فهل على فيه شيء إن أنا نلت منها، فوقع عليه السلام إن كان لهذا الرجل مال أو معاش غير ما في يده فكل من طعامه و اقبل بره و إلا فلا . و بالجملة هذا باب وسيع و الاحتياط و الورع فيه مطلوب ما لم ينته إلى حد الوسواس و البدعة كما يفعله بعض المتصوفة و الكلام في هذا الباب طويل و ليس هذا موضع تحقيقه، و إنما أشرنا إلى بعض ما يناسب هذا المقام لتعرف الفرق بين الحلال و الطيب، و الله الموفق الهادي إلى سبيل الرشاد و نسأله أن يوفقنا للاحتراز عما يضر بالمعاد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٣٩٢

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٣٧٠/٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ (١٢)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ٥٥٣/٢

أَبِي نَصْرٍ، قَالَ:

ص: ٤٨٩

---

١- ٤. في « ز، ص » : « ويا » .

٢- ٥. في « ص » والوافي : « ويا » .

٣-٦ . فى « ب ، ج ، ص » وشرح المازندراني والوافى ومرآة العقول : «ويا» . وفى المرأة : «وفى بعض النسخ زيد هنا العاطف : ويا ذا القوة . فقيل : إنما عطف هنا لتحقق شرط صحته ، وهو تحقق المناسبة والمغايرة بين المعطوف والمعطوف عليه ؛ للاتحاد فى المضاف والاختلاف فى المضاف إليه فيهما ، بخلاف السوابق ؛ لا تُحَاد هما فيهما» .

٤-٧ . «المتين» : منصوب عند المازندراني صفة للمضاف لا المضاف إليه . ونسبه المجلسي إلى المشهور ثم قال : «وعلى القراءة الشاذة مجرور صفة للمضاف إليه ، وهو بعيد» .

٥-٨ . فى « ز » وحاشية « ج » : «بيت محمد» .

٦-٩ . فى « ب » : «مما» .

٧-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١٠ ، ح ٨٨٣٣ .

٨-١١ . فى شرح المازندراني : «ارزقنى» بدل «إنى أسألك» .

٩-١٢ . «القوت» : ما يمسك الرّمق من الرزق . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٥٣٨ (قوت) .

١٠-١٣ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى والوسائل والكافى ، ح ٨٤٤٠ . وفى المطبوع : «[حلالاً]» .

١١-١٤ . الكافى ، كتاب المعيشة ، باب الكسب الحلال ، ح ٨٤٤٠ ، عن محمد يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن معمر بن خلاد وعلي بن محمد بن بندار ، عن أحمد بن أبى عبدالله ، عن محمد بن عيسى جميعاً ، عن معمر بن خلاد ، عن أبى الحسن الثانى عليه السلام . الأمالى للطوسى ، ص ٦٧٨ ، المجلس ٣٧ ، ح ١٧ ، بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١١ ، ح ٨٨٣٥ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٢ ، ح ٨٩٠٥ .

١٢-١ . فى الكافى ، ح ٨٤٣٩ : - « بن خالد » .

قُلْتُ لِلرِّضَا (١) عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، ادْعُ (٢) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنْ يَرْزُقَنِي الْحَلَالَ ، فَقَالَ : «أَتَدْرِي مَا الْحَلَالُ؟» قُلْتُ (٣) : الَّذِي عِنْدَنَا الْكَسْبُ (٤) الطَّيِّبُ (٥) ، فَقَالَ : «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ : الْحَلَالُ هُوَ (٦) قُوْتُ الْمُصْطَفَيْنِ» ثُمَّ قَالَ (٧) : «قُلْ (٨) : أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ» (٩) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم خدای عز و جل را بخوان (و دعا کن) که روزی حلال بمن روزی کند، فرمود: آیا میدانی حلال چیست؟ عرض کردم: آنچه نزد ما است از در آمد پاک است، فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود: حلال قوت (و روزی) برگزیدگانست، سپس فرمود: (بار خدایا) از تو از روزی فراوانت خواستارم».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: به امام رضا (علیه السلام) گفتم: قربانت، به درگاه خدا عز و جل دعا کن که روزی حلال به من دهد. پس فرمود: می دانی حلال چیست؟ گفتم: آنچه در نزد ما است از کسب پاک. پس فرمود: علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود: حلال، قوت برگزیدگان است. سپس فرمود: بگو: از تو رزق فراوان خواستارم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «احمد بن محمد بن ابی نصر» گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم:

قربانت، به درگاه خدای عزّ و جلّ دعا کن که روزی حلال به من دهد.

پس فرمود: می دانی حلال چیست؟

گفتم: آنچه در نزد ما از کسب پاک و حلال است.

پس فرمود: علی بن الحسین علیه السّلام می فرمود: حلال، قوت برگزیدگان است.

سپس فرمود: بگو: از تو رزق فراوان خواستارم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. مضمونه قریب من السابق و الحاصل أن قوله من رزقك يدل على أن المراد به الرزق الذي جوز الله تعالى بظاهر الشرع التصرف فيه، أو الرزق الذي قدره الله تعالى للعبد بناء على أن المقدر هو الرزق الذي جوز الله تعالى التصرف فيه، و الحرام بظاهر الشريعة ليس من الرزق المقدر، فإذا تصرف في الحرام نقص من رزقه المقدر بقدر ذلك، كما دلت عليه الأخبار، و أما الرزق الذي ضمن الله سبحانه للعباد بقوله

(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا)

و بقوله

(وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ)

فالمشهور أنه أقل القوت الذي يمسك الرمح فتقييد الرزق المقدر بالحلال يدل على أنه ليس المراد بالحلال ما أحله الله بظاهر الشريعة فإن رزقك يغنى عنه و لا الرزق المضمون فإنه لا يحتاج إلى السؤال فالمراد به الرزق الذي لم يشبه حرام لا ظاهرا و لا واقعا، و هو قوت الأنبياء و المصطفين كما عرفت تفصيله، و علة اختصاصه بهم، قال بعض المحققين: لما كان للحلال مراتب بعضها أعلى من بعض و أطيب جاز الأمر بطلبه تارة و النهي عنه أخرى و يختلف أيضا بحسب مراتب الناس في أهليتهم له و لطلبه، فلا تنافى بين الأخبار.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٠٤

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣٣٧١/١٠. عَنْهُ (١٠)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ (١١)، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ مَزِيدٍ (١٢):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي، وَ أَمُدِّدْ (١٣) لِي فِي عُمْرِي (١٤)، وَ اجْعَلْنِي (١٥) مِمَّنْ تَنْصِرُ (١٦) بِهِ لِدِينِكَ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ ۞»

ص: ٤٩٠

---

١- ٢. في الكافي، ح ٨٤٣٩: «لأبي الحسن».

٢- ٣. في الكافي، ح ٨٤٣٩: «أدعو».

٣-٤ . فى « بر ، بف » والوافى والكافى ، ح ٨٤٣٩ : « فقلت » . وفى الكافى ، ح ٨٤٣٩ : + « جعلت فداك أماً » .

٤-٥ . فى « بس » : « كسب » . وفى الكافى ، ح ٨٤٣٩ وقرب الإسناد : « فالكسب » .

٥-٦ . فى الوسائل : « طيب الكسب » .

٦-٧ . فى الكافى ، ح ٨٤٣٩ : - « هو » .

٧-٨ . فى الكافى ، ح ٨٤٣٩ وقرب الإسناد : « ولكن » بدل « ثم قال » .

٨-٩ . فى الوسائل : + « اللهم إني » .

٩-١٠ . الكافى ، كتاب المعيشة ، باب الكسب الحلال ، ح ٨٤٣٩ . وفى قرب الإسناد ، ص ٣٨٠

، ح ١٣٤٢ ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، مع اختلاف يسير

الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١١ ، ح ٨٨٣٦ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١٢٢ ، ح ٨٩٠٦ ؛ البحار ، ج ١٠٣ ،

ص ٢ ، ح ٤ .

١٠-١١ . ظاهر السياق من هذا السند والسند الآتى وحدة مرجع الضمير . والضمير فى السند الآتى

راجع إلى أحمد بن محمد بن أبي نصر المذكور فى السند السابق ؛ لأنه من أصحاب أبي إبراهيم

موسى بن جعفر عليه السلام . راجع : رجال البرقى ، ص ٥٤ ؛ رجال الطوسى ، ص ٣٣٢ ، الرقم

٤٩٥٤ . فعليه ، يمكن القول برجوع الضمير فى سندنا هذا أيضا إلى أحمد بن محمد بن أبي نصر ؛

فتأمل .

١١-١٢ . فى حاشية « ج » : « أصحابنا » .

١٢-١٣ . فى « ب ، د ، بف » وحاشية « بر ، بس » : « مرثد » . وفى « ج ، بس » وحاشية « بف » :

« يزيد » . لاحظ ما قدّمناه فى الكافى ، ح ٩٩ .

١٣-١٤ . فى « بر ، بف » وحاشية « ج » : « ومد » .

١٤-٢ . فى الكافى ، ح ٣٤٦٤ : + « واغفرلى ذنبى » .

١٥-٣ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندرانى ومرآة العقول . وفى المطبوع : « اجعل لى

» .

۱۶- ۴. هكذا فى « ب ، ج ، د ، بر ، بس » وشرح المازندرانی والوافی و مرآة العقول والكافی ، ح ۳۴۶۴. وفى « ز ، ص ، بف » والمطبوع : «ينتصر» .

بی غیری . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

مفضل بن مزید از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: بگو «اللهم اوسع علی فی رزقی و امدد لی فی عمری و اجعل لی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری» . .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: بگو: بار خدایا روزیم را فراوان کن و عمرم را دراز کن و مرا از یاوران دینت بگردان و دیگری را بجای من منه.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :



١٠-امام كاظم عليه السلام در دعای رزق فرمود: بگو: بار خدایا روزیم را فراوان و عمرم را دراز کن و مرا از یاوران دینت بگردان و دیگری را بجای من قرار مده.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ , ص ٥٦٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول مرسل. قوله عليه السلام و امدد لی فی عمری زیادة عمر المؤمن عطية يتدارك بها ما فات و يقدم بها على ما هو آت، و لا ینافی طلبها ما روى أن المؤمن یحب الموت و أن من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه، و من کره لقاء الله کره الله لقاءه لوجوه. الأول: أنه غیر مقید بوقت فیحمل على حال الاحتضار لما سیأتی فی کتاب الجنائز أنه قال للصادق علیه السلام بعض أصحابنا أصلحک الله من أحب لقاء الله أحب لقاءه و من أبغض لقاءه، الله أبغض لقاءه، قال نعم قلت: فو الله إنا لنکره الموت قال: لیس ذلك حيث تذهب إنما ذلك عند المعاینة إذا رأى ما یحب فلیس شیء أحب إليه من أن یتقدم و الله تعالی یحب لقاءه و هو یحب لقاء الله حینئذ و إذا رأى ما یکره فلیس شیء أبغض إليه من لقاء الله و الله یبغض لقاءه. الثانی: أن حب اللقاء مشروط بما إذا أحب الله لقاءه و اختار الموت له فیجب أن یرضی بذلك و لا یکره ما اختاره الله له، و أما إذا اختار له الحیاة و هو یتمنی الموت فهو مناف لوجوب الرضا بقضاء الله، كما روى فی المنتهی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا یتمنی أحدکم الموت لضر نزل به، و ليقبل: اللهم أحینی ما كانت الحیاة خیرا لی و توفنی إذا كانت الوفاة خیرا لی. الثالث: أن کراهة الموت إنما یکره إذا کان ذلك لحب شهوات الدنیا و اختیارها على الآخرة، لا إذا کان لحب تکثیر العبادات و تحصیل السعادات الموجبة لرفع الدرجات

ولذا قال عليه السلام كره لقاء الله أى لقاء ثوابه و حججه و لم يقل كره الموت، و يؤيده ما ذكره سيد الساجدين عليه السلام فإذا كان عمرى مرتعا للشيطان فاقبضنى إليك قبل أن يسبق مقتك إلى أو يستحکم غضبك على. و اجعلنى ممن تنتقم به لدينك و لا تستبدل بى غيرى و الانتصار الانتقام أو طلب النصره، أى اجعلنى ممن تنتقم به من الأعداء لإظهار دينك بالأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و الجهاد مع القائم عليه السلام و لو بالرجعة عند ظهوره، و المراد بالاستبدال أن يذهب و العياذ بالله بنا لعدم الغناء بنا فى الدين، و يأتى بغيرنا بدلا منا، و الفقرتان إشارتان إلى قوله تعالى

(وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا

يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ)

و إلى قوله تعالى

(إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا

- إلى قوله -

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ)

و مثلها كثير و قال الطبرسى (ره) فى الآية الأولى و إن تتولوا أى تعرضوا عن طاعة الله و أمر رسوله يستبدل قوما غيركم أمثل و أطوع لله منكم ثم لا يكونوا أمثالكم بل يكونوا خيرا منكم و أطوع لله منكم و روى أبو هريرة أن ناسا من أصحاب رسول الله قالوا يا رسول الله من هؤلاء الذين ذكر الله فى كتابه و كان سلمان إلى جنب رسول الله فضرب صلى الله عليه وآله و سلم يده على فخذ سلمان فقال هذا و قومه، و الذى نفسى بيده لو كان الإيمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس. و روى أبو بصير عن أبى جعفر عليه السلام قال إن تتولوا يا معشر العرب يستبدل قوما غيركم يعنى الموالى، و عن أبى عبد الله عليه السلام قال قد و الله أبدل بهم خيرا منهم الموالى. و قال (ره) فى الآية الثانية

قيل: هم أبناء فارس، وقيل: أهل اليمن، وقيل: الذين أسلموا بعد نزول الآية، و يحتمل أن يكون المراد بالاستبدال في الدعاء تغيير الخلق في القيامة لكنه بعيد جدا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٠٦

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٣٧٢/١١ . عَنْهُ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُعَاءٌ فِي الرَّزْقِ:

«يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ حَقَّهُ عَلَيْكَ عَظِيمٌ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَرْزُقَنِي الْعَمَلَ بِمَا عَلَّمْتَنِي مِنْ مَعْرِفَةِ (٣) حَقِّكَ، وَ أَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ مَا حَظَرْتَ (٤) مِنْ رِزْقِكَ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دعائی برای روزی روایت کرده (و آن اینست): «یا الله یا الله یا الله أسئلك بحق من حقه عليك عظیم أن تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی العمل بما علمتني من معرفة حقك و ان تبسط علی ما حظرت من رزقك»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٣٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۱۱- از امام کاظم (علیه السلام) در دعای رزق: یا الله یا الله یا الله از تو خواهش دارم بحق کسی که بر تو حق بزرگ دارد که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و به من روزی کنی عمل بدان چه یادم دادی از شناسائی حقت و برگشائی به رویم آنچه را از روزی خود از من دریغ کردی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- امام کاظم علیه السلام در دعای رزق فرمود: یا الله یا الله یا الله از تو خواهش دارم بحق کسی که بر تو حق بزرگ دارد که بر محمد و آل محمد رحمت فرستی و به من روزی دهی به وسیله آنچه که به من آموختی از شناسائی حقیقت، بگشائی به رویم آنچه که از روزی خود بر من دریغ داشتی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل، و ضمیر عنه راجع إلى البرقی. وقيل کرر الجلالة لأن من شأن المستصرخين تکریر اسم الصریخ للإشعار بشدة النازلة وقوة الحاجة إلى الإعانة والإغاثة بحق من حقه عليك عظیم أى النبى و أهل بيته صلوات الله عليهم كما مر فى الباب السابق بحق محمد و آل محمد عليك و يدل على أن لهم عليهم السلام حقوقا عظيمة على الله ببذل أبدانهم و نفوسهم و أعراضهم فى طاعة الله و

نصرة دينه، ولا ريب أن حقهم على الله و على الخلق أعظم الحقوق و إن كان بسبب جعله تعالى على نفسه، و يحتمل على بعد أن يكون عليك بمعنى - عندك - أى حقهم على الخلق عندك عظيم، و من فى قوله - من معرفة - للبيان أو للتبويض و حقه و وجوب طاعته فيما أمر به و نهى عنه، و الحظر هنا بمعنى المنع و الحبس و إن أتى بمعنى التحريم أيضا لكنه لا يناسب المقام، فى القاموس حظر الشيء و عليه منعه و المال حبسه فى الحظيرة، و المحظور المحرم

(وَمَا كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ مَحْظُورًا)

أى مقصورا على طائفة دون أخرى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٠٨

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٣٧٣/١٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْعَطَّارِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا قَدْ اسْتَبَطْنَا (٦) الرِّزْقَ، فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ (٧): «قُلِ: اللَّهُمَّ (٨) إِنَّكَ (٩) تَكَفَّلْتَ بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ، فَيَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ، وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ (١٠)، وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجَى، أَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

ابو بصیر گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ما رسیدن روزی را بکندی میدانیم حضرت در خشم شد و فرمود: بگو: «اللهم انک تکفلت برزقی و رزق کل دابة فیا خیر من دعی. و یا خیر من سئل و یا خیر من اعطی و یا افضل مرتجی افعل بی کذا و کذا». (و بجای افعل بی کذا و کذا حاجت خود را ذکر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از ابی بصیر که به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ما رسیدن روزی را دیر شمردیم. خشم کرد و سپس فرمود: بگو: بار خدایا تو روزی من و روزی هر جاننداری را کفالت کردی، ای بهترین کسی که خوانده شود، ای بهترین کسی که از او درخواست شود، و ای بهترین کسی که ببخشد، و ای برتر هر که به او امید باشد، با من چنین و چنان کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «ابی بصیر» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ما رسیدن روزی را دیر شمردیم. خشم کرد و فرمود: بگو: بار خدایا تو روزی من و روزی هر جاننداری را کفالت کردی، ای بهترین کسی که خوانده شود، ای بهترین کسی که از او درخواست شود، و ای بهترین کسی که ببخشد، و ای برتر کسی که به او تکیه شود، با من چنین و چنان کن.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٦٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور، و لا یضر ضعف سهل عندی و قد مر فی ثانی الباب باختلاف فی صدر  
السند و كان موثقاً.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٠٨

\*\*\*\*\*

### ١٣- الحديث

٣٣٧٤/١٣. أبو بصير (١٢)، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

ص: ٤٩١

---

١- ٥ . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب دعوات موجزات ... ، ح ٣٤٦٤ ، بسند آخر عن أبي جعفر عليه السلام . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٦ ، ضمن ح ٩٨٢ ، عن عدة من أصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام . التهذيب ، ج ٣ ، ص ٩٢ ، ضمن ح ٢٥٢ ، بسند آخر عن أحدهما عليهما السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير . وراجع : التهذيب ، ج ٣ ، ص ١٠٢ ، ح ٢٦٤ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦١٠ ، ح ٨٨٣٤ .

٢-٦ . فى حاشية « بس » : « أهل » .

٣-٧ . فى « بر » : « معروف » .

٤-٨ . حَظْرَتُهُ حَظْرًا: مَنَعْتُهُ . المصباح المنير ، ص ١٤١ (حظر).

٥-٩ . عدَّة الداعى ، ص ٢٧٦ ، الباب ٥ ؛ والمصباح للكفعمى ، ص ١٦٨ ، الفصل ٢٠ ، مرسلًا

عن الصادق عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١١ ، ح ٨٨٣٧ .

٦-١ . فى الوافى : « لقد استبطأت » بدل « إنّا قد استبطأنا » .

٧-٢ . فى الوافى : + « لى » .

٨-٣ . فى « بس » : - « قل اللهم » . وفى « بف » : - « قل » .

٩-٤ . فى « ز » : « إنى » .

١٠-٥ . فى الوافى : « يا خير مدعو ، ويا خير من أعطى ، ويا خير من سئل » بدل « فياخير \_ إلى \_

من أعطى » .

١١-٦ . راجع : ح ٢ من هذا الباب الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٠٨ ، ح ٨٨٢٨ .

١٢-٧ . السند معلق على سابقه . وطريق المصنّف إلى أبى بصير ، هو نفس الطريق .

« كَانَ عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَدْعُو (١) بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الْمَعِيشَةِ (٢)،

مَعِيشَةً اتَّقَوَى بِهَا عَلَى جَمِيعِ حَوَائِجِي (٣)، وَ اتَّوَصَّلُ (٤) بِهَا فِي الْحَيَاةِ إِلَى آخِرَتِي مِنْ غَيْرِ (٥) أَنْ

تُشْرَفَنِي (٦) فِيهَا فَأَطْعِي، أَوْ (٧) تَقْتَرِ (٨) بِهَا عَلَيَّ فَأَشْقِي، أَوْ سِعَ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ، وَ أَفْضُ (٩)

عَلَيَّ مِنْ سَيِّبِ (١٠) فَضْلِكَ نِعْمَةً مِنْكَ (١١) سَابِغَةً، وَ عَطَاءً غَيْرَ مَمْنُونٍ، ثُمَّ لَا تَشْغَلْنِي عَنْ شُكْرِ

نِعْمَتِكَ بِأَكْثَارٍ مِنْهَا (١٢) تُلْهِينِي بِهِجَتُهُ (١٣)، وَ تَفْتِنِي (١٤) زَهْرَاتِ زَهْوَتِهِ (١٥)، ٥٥٤ / ٢

وَ لَا بِأَقْلَالٍ عَلَيَّ مِنْهَا يَقْصُرُ بِعَمَلِي كَدُّهُ، وَ يَمْلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ، أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي (١٦) غِنَى

عَنْ (١٧) شِرَارِ (١٨) خَلْقِكَ، وَ بِلَاغًا أَنَالُ بِهِ رِضْوَانَكَ (١٩)، وَ أَعُوذُ بِكَ يَا إِلَهِي مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا



١-٨ . فى « د » : + « الله » .

٢-٩ . فى مرآة العقول : « حسن المعيشة ، بضمّ الحاء ، ويمكن أن يقرأ بالتحريك . والمعيشة الحسنة هى الكفاف ، وهو ما يكفى للحوائج الضرورية ولايزيد عنها زيادة توجب الطغيان والاقترام على العصيان ... فقله : « معيشة » بالنصب عطف بيان لحسن المعيشة . ويحتمل الجرّ عطف بيان للمعيشة » .

٣-١٠ . فى « ج » : « حاجات » . وفى « بر ، بس » والوفى : « حاجاتى » .

٤-١١ . فى شرح المازندراني : « أتوسّل » .

٥-١٢ . فى « ز » : - « غير » .

٦-١٣ . فى الوافى : « تترفنى ، أى تجعلنى متنعمًا متنسعا فى ملاذ الدنيا وشهواتها » . ويجوز فيه البناء على الإفعال والتفعيل .

٧-١٤ . فى « ز » : « و » .

٨-١٥ . فى « ب » : « تقترّها » . ويجوز فيه البناء على الإفعال والتفعيل .

٩-١٦ . هكذا فى « بر » وحاشية « ج ، د » وشرح المازندراني والوفى ومرآة العقول . وفى « ب ،

ج ، د ، ص ، بس » والمطبوع : « أفضل » . وفى « ز ، ب ف » : « اقض » .

١٠-١٧ . « السَّيب » : العطاء . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ١٨٠ (سب) .

١١-١٨ . فى « ب » : + « واسعة » .

١٢-١ . فى « بر ، ب ف » وحاشية « ج » : « ما » بدل « منها » .

١٣-٢ . « البهجة » : الحُسن . وبهَجَ فهو بهيج ، وابتهج بالشىء : إذا فرح به . المصباح المنير ، ص

٦٣ (بهج) .

١٤-٣ . فى « ب ، د ، ب ف » ومرآة العقول : « وتفتنى » . وفى « بر » : « وتفتنى » . وفى « بس » :

« ويفتنى » . وفى شرح المازندراني : « ولاتفتنى » . ويجوز فيه البناء على الإفعال والتفعيل كما هو

الظاهر من شرح المازندراني والمرآة .

- ١٥-٤ . فى « ب » : « زهرية » . وفى « ز ، بر » وحاشية « ج ، ص » ومراة العقول : « زهرته » .  
 . وزهرة الدنيا : غضارتها وحسنها . و« الزهو » : المنظر الحسن . يقال : زهى الشيء لعينك . راجع :  
 الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٣٧٠ (زها).  
 ١٦-٥ . فى « ب » : « يا إلهى من ذلك » .  
 ١٧-٦ . فى « ص » : « من » .  
 ١٨-٧ . فى « بر » : « أشرار » .  
 ١٩-٨ . فى « بر ، بف » وحاشية « ج » والوافى : « رضاك » .

وَشَرٌّ (١) مَا فِيهَا، لَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ (٢) سِجْنًا، وَلَا فِرَاقَهَا عَلَيَّ حُزْنًا، أَخْرِجْنِي (٣) مِنْ فِتْنَتِهَا مَرْضِيًّا  
 عَنِّي، مَقْبُولًا فِيهَا عَمَلِي إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ (٤) وَمَسَاكِنِ الْأَخْيَارِ، وَأَبْدِلْنِي بِالدُّنْيَا الْفَانِيَةِ نَعِيمَ الدَّارِ  
 الْبَاقِيَةِ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَرْزُلِهَا (٥) وَزَلْزَلِهَا وَسَطَوَاتِ شَيَاطِينِهَا (٦) وَسَلَاطِينِهَا وَنَكَالِهَا (٧)،  
 وَمِنْ بَغْيِ (٨) مَنْ بَغَى (٩) عَلَيَّ فِيهَا؛ اللَّهُمَّ مَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ؛ وَمَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ، وَفَلَّ (١٠) عَنِّي  
 حَدًّا (١١) مَنْ نَصَبَ لِي حَدَّهُ، وَأَطْفَ (١٢) عَنِّي نَارَ مَنْ شَبَّ (١٣) لِي وَفُودَهُ (١٤)، وَ أَكْفِنِي مَكْرَ  
 الْمَكْرَةِ، وَ أَفْقَأْ (١٥) عَنِّي عُيُونَ الْكُفْرَةِ، وَ أَكْفِنِي هَمَّ (١٦) مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ هَمَّهُ، وَ أَدْفَعْ عَنِّي شَرَّ  
 الْحَسَدَةِ (١٧)، وَ اعْصِمْنِي مِنْ ذَلِكَ بِالسَّكِينَةِ، وَ أَلْسِنِي

ص: ٤٩٣

- ١-٩ . فى شرح المازندراني ومراة العقول : - « شر » .  
 ٢-١٠ . فى « ب ، د ، ز ، بر ، بس ، بف » والوافى ومراة العقول : « على الدنيا » .  
 ٣-١١ . فى حاشية « بر » : « أجرنى » .  
 ٤-١٢ . فى « بر ، بف » والوافى : « الخلود » . وفى حاشية « ج » : « الحياة، الخلود » إشارة إلى  
 النسختين . و« الحيوان » : الحياة . وقوله تعالى : « وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ » [العنكبوت

(٢٩) : [٦٤] أى ليس فيها إلا حياة مستمرة دائمة خالدة لا موتَ فيها ، فكانَها في ذاتها حياة . مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ١١٥ (حيا).

١٣-٥ . «الأزل» بالفتح والسكون : الضيق والشدة ، وبالكسر والسكون : الكذب والداهية . راجع : القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٢٧٢ (أزل) .

١٤-٦ . في « ز » : «شيطانها» .

١٥-٧ . في حاشية « ج » : «وسكانها» .

١٦-٨ . في « ب » - : «من بغى» . وفي حاشية « بس » : «أبغى» بدل «من بغى» .

١٧-٩ . في « بف » : «أبغى» .

١-١٠ . في « ز ، ص » : «وقل» . و« الفلّة» : الثلثة في السيف . وجمعها : فلول . النهاية ، ج ٣ ، ص ٤٧٢ (فلل) .

٢-١١ . في مرآة العقول : «الحدّ : الحدّة والسورة ، و طرف السيف والسكين ومثله . وحددْتُ السكين : رقت حدّه ، وأحددته : جعلت له حدّا . ففي الكلام استعارة مكنية وتخيلية . وكذا الفقرة الآتية» .

٣-١٢ . هو من تخفيف الهمزة بقلبها ياءً وحذفها . وأصلها : أطفئ .

٤-١٣ . شبّ النارُ تشبّ : توقّدت . ويتعدّى بالحركة فيقال : شببْتُها أشبّها : إذا ذكيتها . المصباح المنير ، ص ٣٠٢ (شبّ) .

٥-١٤ . في مرآة العقول : «ولمّا عرفت أنّ «شبّ» يأتي لازماً ومتعدّياً فيمكن أن يقرأ : «وقوده» \_ بفتح الواو \_ بالنصب وبالرفع . فتدبّر» .

٦-١٥ . في « ز » : «واقفا» .

٧-١٦ . في « ز » - : «هم» .

٨-١٧ . في « ز » : «الحسد» .

دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ، وَ اخْبَانِي (١) فِي سِتْرِكَ (٢) الْوَاقِي (٣)، وَ أَصْلِحْ لِي (٤) حَالِي ، وَ صَدِّقْ قَوْلِي بِفَعَالِي، وَ بَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَ مَالِي . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که علی بن الحسین علیهما السلام این دعا را میخواند (که ترجمه اش چنین است): بار خدایا از تو خواهم معیشت خوبی که بدان وسیله بهمۀ حوائجم نیرو بگیرم و در این دوران زندگی بدان وسیله بآخرتم رسم، بدون آنکه مرا در آن بخوشگذرانی وادار کنی تا در نتیجۀ سرکش شوم یا بر من تنگ گیری که بدبخت شوم، روزی مرا از روزی حلال خود وسیع گردان و از باران فضلت بر من فروریز، و نعمتی پیوسته و عطائی بی منت (بمن ده) سپس بواسطۀ زیادی آن مرا از شکر آن باز مدار که خرمی آن مرا بخود سرگرم سازد، و درخشندگی شکوفه هایش مرا گول زند (یا گمراه سازد) و کمی آن مرا دچار مساز که رنج تحصیل آن مرا از کردار و عبادتم باز دارد و اندوه بدست آوردنش سینه ام را فرا گیرد، بار خدایا چندان روزی بمن بده برای بی نیازی از بدان خلقت، و وسیله ای باشد که مرا بخشنودی (یا رضوانت) برسانی، و ای خدای من بتو پناه برم از شر دنیا و شر آنچه در آنست، دنیا را بر من زندان مساز، و جدائی آن را اندوه من مکن، مرا از فتنه هایش بیرون بر بدانسان که مورد پسند باشم، و کردارم مورد پذیرش باشد که بخانۀ جاویدان زندگی و محل سکونت نیکانم برسانی، و بجای دنیای فانی نعمتهای خانۀ باقی را بمن ارزانی کن، بار خدایا من بتو پناه برم از تنگدستی و سختی و پریشانیهای دنیا و حملۀ شیاطین و سلاطین آن و از شکنجه هایش، و از ستم آنکه در این دنیا بمن ستم کند. بار خدایا هر که بمن کید کند با او کید کن، و هر که آهنگ من کند آهنگ او کن، و تیغ آن کس که بروی من تیغ کشد تیغش را کند نما و آتش آن کس که برای من آتش افروزد خاموش ساز، و مکر مکرکنندگان را از من کفایت کن، و چشم کافران را از توجه بمن از بیخ درآور، و اندوه آن کس که اندوهش را بر من وارد کند کفایت نما، و شر حسودان را از من باز دار، و با آرامش خود مرا از آن نگهدار، و زره نگهبان خود را بمن بپوشان، و مرا در پردۀ

پوشاننده خود مستور دار، و حال را اصلاح کن و گفتارم را بکردارم تصدیق کن (یعنی کردارم را گواه راست گفتارم کن) و در باره خاندان و مالم برکت بمن ده)).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از امام صادق (علیه السلام) که علی بن الحسین (علیهما السلام) را شیوه بود که این دعا را می خواند: بار خدایا از تو خواستارم معیشت خوبی که در همه حوائج من از آن نیرو گیرم و بدان در دوران زندگی این جهان برای آخرتم وسیله سازم بی آنکه مرا بدان به خوش گذرانی بیجا و اداری تا سرکشی کنم یا به من آنقدر تنگ بگیری که بدبخت شوم، از رزقِ حلالیت به من بده و از بارانِ فضلت به من تفضل کن، نعمت بخشی شایانی باشد و عطائی پیوسته و بی منت سپس به واسطه بسیاری نعمت مرا از شکرش باز مدار و به خرمیش سرگرم مساز و به شکوفائی زیبائیش به آشوب مکش، و چندان مکاه که رنج تحصیل آن دست مرا از کردار و عبادت کوتاه سازد و سینه و دلم را از هم و تشویش آن پر کند، به من در باره روزی آنچه را عطا کن که وسیله بی نیازی از شرار خلقت گردد و تا آنجا به زندگی من رسا باشد که به رضوانت برسم و به تو پناهم، معبودا از شر دنیا و شر آنچه در دنیا است، دنیا را زندان من مساز و جدائی از آن را مایه اندوه من مکن، مرا از گرفتاری و آشوب آن چنان بر آور که مورد پسند باشم و کردارم در آن پذیرفته باشد و به سر منزل زندگی جاویدم برسان و با نیکانم همنشین کن بجای دنیای فنا پذیر نعمت خانه پاینده ام بده، بار خدایا من به تو پناه برم از تنگ دستی و پریشانی دنیا و از یورش شیاطین و سلاطین و شکنجه آنان و از ستم و دست اندازی هر که در آن به من دست اندازیکند، بار خدایا هر که به من نیرنگ کند نیرنگش بزن و هر که آهنگ من کند آهنگ او کن و هر که به من تیغ کشد تیغش را کند کن و هر که به من آتش افروزد شعله اش را خاموش ساز و کفایت کن از من مکر مکاران و بدر آور از برای من دیده کافران را و کفایت کن مرا از هم و غم هر کس هم

و غمّی به من وارد می کند و دفع کن از من شرّ حسودان را و مرا از آن نگهدار به آرامی و وقار، وزره استوار خود را به اندامم پیوشان و مرا در حفظ حفیظ خود نهان دار و حالم را اصلاح کن و کردارم را مصدّق گفتارم بنما و به اهل و مالم برکت بده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: که علی بن الحسین علیه السلام را شیوه بر این بود که این دعا را می خواند: بار خدایا از تو خواستارم روزی که در همه خواسته های خود از آن، نیرو گیرم و آن را برای آخرت خود وسیله ای سازم بدون آنکه مرا با آن به خوشگذرانی بیمار و ادا سازم تا سرکشی کنم یا به من آنقدر تنگ بگیری که بدبخت شوم، از رزق حلالیت به من بده و از باران فضلّت نصیبم کن، نعمت بخش شایانی باشد و عطائی پیوسته و بی منت سپس به واسطه بسیاری نعمتت، مرا از شکرش باز مدار و به خرمیش سرگرم مساز و به شکوفائی زیبائیش به آشوب مکش، و چندان مکاه که رنج تحصیل آن دست مرا از کردار و عبادت کوتاه سازد و سینه و دلم را از هم و تشویش آن پر کند، به من درباره روزی آنچه را عطا کن که وسیله بی نیازی از مخلوقات پرشده گردد و تا آنجا به به زندگی من رسا باشد که از من خوشنود باشی و پناهم دهی از شر دنیا و آنچه که در اوست دنیا را زندان من مساز و جدائی از آن را مایه اندوه من مکن، مرا از گرفتاری و آشوب آن چنان خارج کن که موردپسند باشم و کردارم در آن پذیرفته باشد و به سر منزل زندگی جاویدم برسان و با نیکانم همنشین کن بجای دنیای فناپذیر نعمت ابدیم بده، بار خدایا من به تو پناه می برم از تنگدستی و پریشانی دنیا و از یورش شیاطین و سلاطین و شکنجه آنان و از ستم و دست اندازی هرکس که در آن به من دست اندازی کند، بار خدایا هرکس به من نیرنگ زند بخودش برگردان و هرکس آهنگ من کند آهنگ او کن و هرکس بر من تیغ کشد تیغش را کند کن و هرکس برایم آتش افروزد شعله اش را خاموش ساز

و از من مکر مگاران دور بدار و برایم دیده کافران بیرون بیاور و هرکس هم و غمی بر من وارد سازد  
مرا از آن خارج کن و شر حسودان را از من دور بدار و با آرامش خود مرا از آن نگهدار و زره نگهبان  
خود را بر من بپوشان و مرا در پرده پوشاننده خود مستور بدار و حالم را اصلاح کن کردارم را مصدق  
گفتارم بساز و به اهل و مالم برکت ببخش.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: کالسابق و معطوف علیه. و حسن المعیشة بضم الحاء، و يمكن أن یقرأ بالتحریک و المعیشة  
الحسنة هی الکفاف و هو ما یکفی للحوائج الضرورية و لا یزید عنها زیادة توجب الطغیان و الاقتحام  
على العصیان و بین ذلك بقوله معیشة أتقوی بها على جمیع حوائجی فقله معیشة بالنصب عطف  
بیان لحسن المعیشة، و یحتمل الجر عطف بیان للمعیشة و الجمع المضاف یفید العموم، و ذکر  
الجمیع للمبالغة و أتوصل بها فی الحیة أى فی حیاة الدنیا إلى آخرتی فهو طلب لما زاد عن حوائج  
الدنیا لیصرفه فی وجوه البر تحصیلا لثواب الآخرة. ثم نفی الزیادة المطغیة و أشار إلى الحالة  
المتوسطة المطلوبة بقوله من أن تترفنی فیها بصیغة الخطاب على بناء الأفعال، و فی القاموس ترف  
كفرح تنعم، و أترفته النعمة أطغته أو نعمته كترفته تتریفا، و فلان أصر على البغی و المترف كمكرم  
المتروک یصنع ما یشاء و لا یمنع و المتنعم لا یمنع من تنعمه و الجبار، و تترف تنعم، و قال طغی  
كرضی طغیا و طغیانا بالضم و الكسر جاوز القدر و ارتفع و غلا فی الكفر و أسرف فی المعاصی و  
الظلم و الإقتار و التقتیر و التصییق فی النفقة، و الشقاء بالقصر و قد یمد الشدة و العسر و فعله كرضی

و الشقاوة ضد السعادة فالمعنى فأتعب و يشتد على و أصير شقيا مرتكبا للحرام أو لا أصبر فأقول أو أظن ما يصير سببا لشقاوتي و الأول أظهر. و لما كانت المعيشة و هى ما يعاش به صادقة على الحرام أيضا احترز عنه بقوله أوسع على من حلال رزقك تخصيصا لها بالفرد الحلال و المراد بالحلال هنا غير المعنى المتقدم و هو كل ما جوزته الشريعة قيل و لا دلالة فيه على أن الحرام من رزق الله لأن الظاهر أن الإضافة بيانية و أفض على من سيب فضلك و فى بعض النسخ - و أفضل على - و فى القاموس فاض الماء يفيض فيضا و فيضانا كثر حتى سأل كالوادي و الشيء كثر أفاض الماء على نفسه أفرغه و الإناء ملاء حتى فاض، و قال السيب العطاء و العرف و مصدر ساب جرى و مشى مسرعا، و قال الراغب: كل عطية لا تلزم من يعطى يقال له فضل نحو قوله

(و سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ)

و قوله

(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ)

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)

\*

و أقول: قد مر تحقيق أنواع الفضل، و قيل: الإضافة فى قوله - من سيب فضلك - من باب جرد قطيفة، و من للابتداء أو التعليل، و تشبيه النعمة بالمطر مكنية و الإفاضة تخيلية و سيب الفضل ترشيح يعنى أفرغ على من فضلك الجارى على الخلق نعمة كاملة وافية للدنيا و الآخرة. و عطاء غير ممنون أى غير مقطوع أو غير ممنون على يمن به أحد من خلقك ذكرهما المفسرون فى قوله تعالى

(لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

\*



وفى القاموس غير محسوب ولا مقطوع، وفى القاموس الشغل بالضم وبضميتين وبالفتح وبفتحيتين ضد الفراغ و شغله كمنعه شغلا و يضم و أشغله لغة جيدة أو قليلة أو رديئة و اشتغل به و شغل كعنى عن شكر نعمتك أى هذه وغيرها ويندرج فى الشكر عليها الإتيان بطاعته و الاجتناب عن منهياته بإكثار منها الباء للسببية و أشار بذلك إلى أن مطلوبه هو الكفاف تأكيدا لما سبق تلهينى بهجة اللهو اللعب و الإعجاب و حب الباطل و الغفلة عن الحق، و ألهاه بعثه على اللهو و أوقعه فيه، و البهجة الحسن و النضارة و الفرح و السرور و الإضافة إلى السبب و الضمير للإكثار، و الجملة صفة له، و فيه إيماء إلى قوله تعالى

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ . و تفتنى فى القاموس الفتنة بالكسر الخبرة و إعجابك بالشىء، فتنة يفتنه فتنا و فتونا و افتنه و الضلال و الإثم و الكفر، و الفضيحة و العذاب، و إذابة الذهب و الفضة و الإضلال و الجنون و المحنة و المال و الأولاد و اختلاف الناس فى الآراء و فتنة يفتنه أوقعه فى الفتنة كفتنه و افتنه فهو مفتن و وقع فيها لازم متعدد كافتنن فيهما انتهى. و المراد هنا الإيقاع فى الفتنة و الضلال عن الحق و الخروج عن الطاعة، و زهرات زهرته الزهرات بالفتحات جمع الزهرة، و فى القاموس الزهرة بالفتح و يحرك النبات و نوره أو الأصفر منه و الجمع زهر و أزهار و جمع الجمع أزاهير، و من الدنيا بهجتها و نضارتها و حسنها و بالضم البياض و الحسن انتهى، و الإضافة للمبالغة و فى بعض النسخ زهرته بالواو، و فى القاموس الزهو المنظر الحسن و النبات الناضر و نور النبات و زهره و إشراقه، و الباطل و الكذب و الاستخفاف و الكبر و التيه و الفخر، و أقول أكثر المعانى مناسبة، و للإضافة وجوه مختلفة باختلاف المعانى، و على أى حال الضمير للإكثار و كأنه إشارة إلى قوله تعالى

(وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ)

فتفطن و لا بإقلال على منها عطف على قوله - بإكثار - و لا زائدة للتأكيد أى لا تشغلنى عن شكر نعمتك بإقلال على منها يقصر بعملى كده و يملأ صدرى همه الضمير المجرور فى الموضعين عائد إلى الإقلال و يقصر كينصر و الباء فى بعملى للتعدية و كده فاعل يقصر، و المراد بالعمل الطاعات،

الكد الشدة و المشقة و الإلحاح فى الطلب أى يجعل كدى و يسعنى فى الإقلال أى فى طلب الرزق القليل أو الكد فى طلب الرزق الناشئ من الإقلال طاعتى قاصرة عن حد الكمال و يملأ صدرى هم الإقلال أى حزنه أو اهتمامى و شغل خاطرى فى طلبه. و هذه الفقرات و إن كان فيها شوب التكرار لكنه مطلوب فى الدعوات للإلحاح فى الطلب، مع أنه عليه السلام طلب أولاً حدا متوسطا من المعيشة، ثم طلب السعة فى الرزق الحلال، و لما كان فيه عرض عريض يشمل ما كان مخلابا بالطاعة و شكر النعمة استدرك ذلك لئلا يكون راحته فى الدنيا مانعة لرفع درجته فى الأخرى و قيل: قد طلب الكفاف من غير زيادة و نقصان فى هذا القول و هو - لا تشغلنى - إلى آخره للتحرز عن الحزن و ترك حقوق الله، و فى القول السابق و هو من غير أن تتربنى الحر للتحرز عن الضيق و الشدة و ترك حقوق الله و فى القول السابق و هو من غير أن تتربنى الحر للتحرز عن الضيق و الشدة و ترك حقوق الناس بالطغيان و التكبر و نحوهما فلا تكرر، أعنى من ذلك يا إلهى غنى عن شرار خلقك قيل من للبديلة و ذلك إلى الإقلال أو إلى كل من الإقلال و الإكثار، و قيل ذلك إشارة إلى حلال رزقك أو إلى سبب فضلك، و لكل وجه و الشرار جمع شرير كفصال جميع فصيل، و قيل: إنما طلب الغناء عن الشرار لأن الناس يحتاج بعضهم إلى بعض فى أمير المبدأ و المعاد و المعاش و ليس لأحد منهم غنى عن الآخر بالكلية فغاية المرام طلب الغناء عن اللئام و الشرار دون الكرام و الأخيار. و بلاغا أنال به رضوانك قيل: نيل الرضوان بالطاعة، و الطاعة بالقدرة و القدرة بالبلاغ، و هو قدر ما يكفى فى التعيش و البقاء من غير زيادة و نقصان، و لذلك طلبه لتحصيل الغايات المذكورة. قوله و ما فيها العطف للتفسير، أو المراد بشر الدنيا شر متاعها و زينتها الخادعة، أو شر النوازل و النوائب الموجهة و بشر ما فيها شر الفسقة و الظلمة لا تجعل على الدنيا سجننا بضنك العيش و كثرة المصائب و الفتن و لا فراقها على حزننا بشدة التعلق بها و الحب لها لجمع زخارفها و إنما فصل الفقرتين لكونهما مؤكدتين للسابق من الاستعاذة من شر الدنيا و شر ما فيها، أو ما طلبه من الكفاف محترزا من الإكثار و الإقلال أخرجنى من فتنها و هى كلما يشغل القلب عن ذكر الله أو محنة التكاليف و كثرة البلايا اللازمة للدنيا و إنما فصله لأنه تأكيد لما مر فى الدعاء الجامع الشبيه بهذا الدعاء فى التهذيب أخرجنى من فتنها و اجعل عملى فيها مقبولا و سعى فيها مشكورا مرضيا، عنى الظرف نائب مناب

الفاعل و هو ما بعده حالان عن مفعول أخرجنى إلى دار الحيوان متعلق بأخرجنى، و فى القاموس الحيوان محرّكة خلاف الموتان و المراد بها الجنة فإن الحياة الحقيقية فيها و فى بعض النسخ إلى دار الخلود و مساكن الأخيار أى الجنة أو أعالي درجاتها. و أبدلنى بالدنيا الفانية فى القاموس بدل الشىء محرّكة الخلف منه و أبدله منه اتخذه بدلا منه، و قيل: قوله أبدلنى من باب الحذف و الإيصال أى أبدل لى - و الباء - بمعنى من، و الحروف الجارة قد تقع بعض منها فى موضع آخر و المطلوب هو التوفيق لرفع زوائد الدنيا و العمل بها يوجب نعيم الآخرة انتهى. و أقول: الباء للعوض و هو مثل قوله تعالى

(وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ)

و قوله

(عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا)

و قوله

(لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا)

و قال فى المصباح: أبدلته بكذا إبدالا نحيت الأول و جعلت الثانى مكانه، و بدلته تبديلا بمعنى غيرت صورته تغييرا، و بدل الله السيئات حسنات يتعدى إلى مفعولين بنفسه لأنه بمعنى جعل و صير و قد استعمل أبدل بالألف مكان بدل بالتشديد فعدى بنفسه إلى مفعولين لتقارب معنهما و فى السبعة

(عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا)

من أفعل و فعل اللهم إنى أعوذ بك من أزلهما و زلزلهما فى القاموس الأزل الضيق و الشدة، و بالكسر الكذب و الداهية، و قال: زلزلة زلزلة و زلزالا مثلثة حركة و الزلازل البلايا، و قال: سطا عليه و به

سطوا و سطوة صال أو قهر بالبطش و قال : نكل به تنكيلا صنع به صنيعا يحذر غيره، أو نكله نحاه عما قبله، و النكال ما نكلت به غيرك كائنا ما كان، و بغى عليه بغيا علا و ظلمه و عدل عن الحق و استطل من كادنى فكده الكيد المكر و الخبث و الخديعة و الحلية، و المراد بكيده تعالى الجزاء من باب المشاكلة و من أرادنى أى بالسوء فأرده بالدفع أو بإيصاله إليه و الجزاء له على نحو ما مر، و الفل بالفتح الكسر و الثلم و فعله كمد و الحد الحدة و السورة و طرف السيف و السكين و مثله و حددت السكين رقت حده و أحدثته جعلت له حدا ففى الكلام استعارة مكنية و تخيلية و كذا الفقرة الآتية و أطف عنى نار من شب لى و قوده قال فى المصباح طفأت النار تطفأ بالهمز من باب تعب طفوءا على فعول خمدت و أطفأتها و أطفأت الفتنة إذا سكتتها على الاستعارة و قال شبت تشب توقدت و يتعدى بالحركة فيقال شبيتها أشبها من باب قتل إذا أذكيتها، و قال وقدت النار وقدا من باب وعد و وقودا، و الوقود بالفتح الحطب و أوقدتها إيقادا و منه على الاستعارة

(كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ)

أى كلما دبروا مكيدة و خديعة أبطلها، و توقدت النار و اتقدت و الوقود بفتحيتين النار نفسها انتهى. و ضمير وقوده للموصول و لما عرفت أن شب يأتى لازما و متعد فيمكن أن يقرأ وقوده بفتح الواو بالنصب و بالرفع فتدبر، و أستعير النار للصفات الذميمة للعدو من الحقد و الحسد و الغضب و تدبير السوء و اكفنى مكر المكرة أى ادفع عنى مكرهم و كن كافيا لى فى ذلك ففيه إظهار للعجز و تفويض للأمر إليه، و فى المصباح كفى الشىء يكفى كفاية فهو كاف إذا حصل به الاستغناء عن غيره، و منه

(كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ)

أى أغناهم عن القتال، و فى القاموس فقأ العين و البثرة و نحوها كمنع كسرهما أو قلعها أو نجفها أى كفقها فانفقات و تفقات انتهى و تعديته بعن لتضمنين معنى الدفع، و هو كناية عن صرف عيونهم عنه، أو إذلالهم أو دفع ضرر عيونهم عنه، و فى التهذيب عيون الكفرة الظلمة الطغاة الحسدة اللهم

صل على محمد و آل محمد و أنزل على منك سكينه إلى آخره. و اكفنى هم من أدخل على همه هذه الفقرة يحتمل وجهين. الأول: أن يكون المراد بالهم الحزن و الغم و الإضافة إلى الموصول إضافة إلى السبب و إلى الضمير يحتمل أن يكون إضافة إلى السبب أيضا و أن تكون من إضافة المصدر إلى المحل كان يكون رجل مبتلى بالفقر مهتما بذلك ثم أخذ بالظلم مالا من غنى فصيره فقيرا مبتلى ببلائه و صار غنيا بماله. و الثانى: أن يكون المراد بالهم القصد و على للضرر و المطلوب صرف قصده و إرادته عنه و ادفع عنى شر الحسدة الحاسد يتمنى زوال النعمة عن الغير بالوصول إليه أو مطلقا و هو بتلك الخصلة الذميمة يتفكر فى كيفية الإزالة و يتدبر فى كل سبب من أسبابها و يتوسل بكل شىء من كل وجه و ينبعث من ذلك شرور غير محصورة توجب خراب الديار و الأعمار و الأعمال من غير أن يكون للمحسود شعور بذلك، فالالتجاء إليه تعالى لدفع شره من أهم الأمور و أوجبها. و اعصمنى من ذلك بالسكينة هذا يحتمل وجوها. الأول: أن يكون المعنى كما سألتك الاستعاذة عن شر الحاسدين لى أسألك أن تعصمنى من أن أحسد غيرى فإن ذلك أضر و الاستعاذة منه أهم و ذلك العصمة بأن تلقى فى قلبى سكينه و طمأنينة بذكر الله فلا أتعرض لأحوال الخلق، أو بأن تلقى اليقين فى قلبى حتى أعلم أنه لن يصيبنى إلا ما كتبت لى و لا يصير سلب النعمة عن المحسود سببا لزيادة رزقى و جاهى و غير ذلك و لا يصير حسدى سببا لسلب ذلك عنه، أو بسكون قلبى إلى نعيم الآخرة و إخراج حب الدنيا منه فإن أقوى بواعث الحسد حب الدنيا، و نزوع النفس إلى شهواتها فإذا عرف خسة لذات الدنيا و شهواتها و رفعة نعيم الآخرة و درجاتها لا يبالى من أكل الدنيا. الثانى: أن يكون تأكيدا للفقرة السابقة أى و اعصمنى من شر حسد الحاسدين باطمينان قلبى بالتوكل على الله و التفويض إليه و عدم الاعتناء بشأن الحسد فإن غالب تأثير الحسد فى العين، و ورد أن علاجه التوكل، و قد جرب أن من لا يعتنى بها لا تضره و من تزلزلت نفسه بها أثرت فيه، أو التوسل بذكره تعالى و الأدعية و التعويذات تدفعه، و هو المراد بالسكينة. الثالث: أن تكون الباء للملابسة أى تكون عصمتى من حسد الغير، أو الحسد للغير متلبسا بالسكينة إذ يمكن أن تكون العصمة عن الحسد أو شره مع تزلزل خاطر و عدم طمأنينة النفس. الرابع: ما قيل أن المعنى اعصمنى من ذلك بما يسكن قلبى من شره، و لعل المقصود بالفقرة الأولى سلب إرادة الحاسد من

إيصال المكروه إليه و بالفقرة الثانية إعطاء المحسود ما يسكن قلبه و يأمن من وصول شر الحاسد إليه و أجننى على بناء الأفعال بالجيم و النون المشددة، فى المصباح أجنة الليل و جن عليه من باب قتل ستره، و فى بعض النسخ و أحنى بالحاء المهملة و الياء المثناة التحتانية من الحياة و قيل: فى الإحياء إشارة إلى أن الشرور قاتلة مهلكة و الستر بالكسر و هو السائر و بالفتح المصدر و الأول أنسب و الوقاية من الشرور و المكاره و أصلح لى فى حالى أى فى نفسى و بينى و بينك و بينى و بين خلقك و فى هذه العبارة الوجيزة طلب للخيرات الدنيوية و الأخروية كلها و صدق قولى بفعالى فإن الأعمال شواهد على صدق الأقوال فإن من ادعى الإيمان بالجنة و النار و لم يأت منه ما يقربه من الجنة و يبعده من النار فهذا فعله مكذب لدعواه و من إياك نعبد و إياك نستعين، و هو يعبد الشيطان و النفس و الهوى و يستعين بغيره سبحانه فى كل ما يعرض فهذا فعله مكذب لقوله، و من ادعى حبه تعالى و هو يقدم المال و الولد و الاعتبار الفانية على رضا الله فهو كاذب فى دعواه، و من ادعى أن من شيعة على و الأئمة من ولده صلوات الله عليهم و هو يخالفهم فى أكثر أقوالهم و أفعالهم فهذا مدع كاذب و كذا جميع العقائد الإيمانية لها لوازم و مصدقات إذا لم يأت بها فهو الكاذب فيما ادعى و كذا من أمر الناس بشيء و لم يأت به و نهى الناس عن شيء و أتى به فهو أيضا فى درجة الكاذبين كما قال عز و جل

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ)

و قال

(لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ)

و بارك لى فى أهلى و مالى أى زدهما لى أو زد نفعهما لى فى الدارين من البركة و هى النمو و الزيادة أو أثبتهما و أدمهما لى، من برك البعير إذا ناخ فى موضعه و لزمه كما مر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤١٧

\*\*\*\*\*

## (۵۴) باب الدعاء للدين

### ۱- الحديث

۳۳۷۵/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ وَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ:

شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَيْنًا لِي عَلَى أَنَسٍ، فَقَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ لِحِظَّةٍ (۶) مِنْ لِحَظَاتِكَ تَيْسَّرَ (۷) عَلَى غُرْمَائِي بِهَا الْقَضَاءُ، وَ تَيْسَّرَ لِي بِهَا الْإِقْتِضَاءُ (۸)؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ولید بن صبیح گوید: بحضرت صادق علیه السلام از وامی که از من بگردن مردمی است (و من از آنها بستانکارم و نمیتوانند یا نمیخواهند بدهند) شکایت بردم فرمود: بگو؟ «اللهم لحظة من لحظاتک تیسر علی غرمائی بها القضاء و تیسر لی بها الاقتضاء انک علی کل شیء قدير». (یعنی بار خدایا نظری فرما که بدهکاران من توان پرداخت یابند و من توان دریافت، تو بر هر چیز توانائی).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ولید بن صبیح گوید: به امام صادق (علیه السلام) شکایت کردم از اینکه از مردمی بستانکارم (و نمی دهند)، در پاسخ فرمود: بگو: بار خدایا نظری بفرما که بدهکاران من توان پرداخت یابند و من توان دریافت زیرا تو بر هر چه توانائی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- ولید بن صبیح گوید: به امام صادق علیه السلام از اینکه از مردمی طلبکارم و طلبم را نمی دهند شکایت کردم، در پاسخ فرمود: بگو: بار خدایا نظری بفرما که بدهکاران من توان پرداخت یابند و من توان دریافت زیرا تو بر هر کاری توانائی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

: صحیح.

۲- الحدیث



٣٣٧٦/٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ  
حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ:

ص: ٤٩٤

١-٩ . فى « ب ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف » وحاشية « ج ، د » وشرح المازندراني : « وأحيني » .  
وفى « ج ، د » ومرآة العقول : « وأجنتى » . قال فى المرأة : « على بناء الإفعال بالجيم والنون  
المشددة » . وخبأ الشيء يخبؤه خبأً : ستره . لسان العرب ، ج ١ ، ص ٦٢ (خبأ) .  
٢-١٠ . «الستر» بالفتح والكسر ، والأول مصدر والثانى هو الساتر . والثانى أنسب عند المازندراني  
والمجلسى .

٣-١١ . فى « ز ، ص » : « الوافى » .

٤-١٢ . فى « ز » : - « لى » . وفى مرآة العقول : + « فى » . وقال : « أى فى نفسى » .

٥-١٣ . راجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب دعوات موجزات ... ، ح ٣٤٦٣ ؛ والتهذيب ، ج ٣ ،  
ص ٧٦ ، ح ٦ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١٢ ، ح ٨٨٣٨ .

٦-١ . «لحظة» : منصوب بفعل مقدر ، ك « أسألك » ، أو منصوب على الظرفية .

٧-٢ . فى « ص ، بس » وحاشية « بف » : « فيسر » . وفى حاشية « ج » : « يسر » .

٨-٣ . فى « ص ، بس » : « الإقضاء » .

٩-٤ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩٩ ، ضمن الحديث ؛ المصباح للكفعمى ، ص ١٧٥ ،  
الفصل ٢١ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ،  
ص ١٦١٥ ، ح ٨٨٣٩ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ ، فَقَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، الْغَالِبُ  
عَلَى الدِّينِ وَوَسْوَسَةُ الصَّدْرِ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : قُلْ : تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا  
يَمُوتُ ، ٥٥٥ / ٢ »

وَالْحَمْدُ (١) لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا « (٢) .

قَالَ : « فَصَبَرَ الرَّجُلُ مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ مَرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَهَتَفَ بِهِ ، فَقَالَ : مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ (٣) : أَدْمَنْتُ مَا قُلْتَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَضَى اللَّهُ دَيْنِي ، وَأَذْهَبَ وَسُوسَةَ صَدْرِي » . (٤)

ترجمه

(٨) . فَلَمْ يَلْبَثْ (٩) أَنْ جَاءَهُ (١٠) ، فَقَالَ : أَذْهَبَ (١١) اللَّهُ عَنِّي وَسُوسَةَ (١٢) صَدْرِي ، وَقَضَى عَنِّي دَيْنِي ، وَوَسَّعَ

ص : ٤٩٥

---

١- ٥ . هكذا في « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بف » والوافي . وفي « بس » والمطبوع : « الحمد » بدون الواو .

٢- ٦ . إشارة إلى الآية ١١١ من سورة الإسراء (١٧) : « وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَا لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا » .

٣- ٧ . في « ز » : « قال » .

٤- ٨ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦١٥ ، ح ٨٨٤٠ .

٥- ١ . هكذا في النسخ . وفي المطبوع : « أبي حمزة الثمالي » .

٦- ٢ . في « ب ، ص ، بر ، بس » : - « شدة » . وفي « بف » : « سدة » .

٧- ٣ . « المحوج » : المحتاج ، من الحوج ، وهو الفقر والاحتياج . يقال : أحوج فلان : إذا احتاج . راجع : لسان العرب ، ج ٢ ، ص ٢٤٢ (حوج) .

٨- ٤ . إشارة إلى الآية ١١١ من سورة الإسراء (١٧) .

۹-۵. فی « ب » وحاشیة « ج » : «فمالبث» . وفی « ز » : «قال : فلما لبث» . وفی « بس » : «فما یلبث» .

۱۰-۶. فی « ب » : «جاء» .

۱۱-۷. فی « ب ، د ، ز ، ص ، بس ، بف » والوفای : «قد اذهب» .

۱۲-۸. فی « ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف » : «بوسوسة» .

عَلَى (۱) رِزْقِي . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده عرضکرد: ای رسول خدا من از وسوسه خاطر سختی کشیده ام، و مردی عیال وار و بدهکار و نیازمند هستم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باو فرمود: این کلمات را بسیار بگو: «توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا»

وَلَدًا و لَمْ یَكُنْ لَهُ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ و لَمْ یَكُنْ لَهُ وِلیٌّ مِّنَ الذُّلِّ و کَبْرُهُ تَكْبِیْرًا

« . پس زمانی نگذشت که آن مرد نزد آن حضرت آمده عرضکرد: خداوند وسوسه خاطر را برطرف کرد و بدهی و قرض را ادا فرمود و روزیم را فراوان ساخت .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله من از وسوسه در سینه خود سختی کشیده و می کشم و من مردی عیال وار و نیازمندم. به او فرمود: این کلمات را تکرار کن: توکلت علی الحی الذی لا یموت و»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا

« و درنگی نشد که نزد او آمد و به آن حضرت عرض کرد: خدا وسوسه سینه ام را برد و بدهکاری مرا پرداخت و روزیم را فراوان ساخت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود که: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و عرض کرد: یا رسول الله من از وسوسه در سینه خود سختی کشیده و می کشم و من مردی عیال بار و نیازمندم. به او فرمود: این کلمات را تکرار کن:

توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا.

طولی نکشید که نزد حضرت آمد و عرض کرد: خداوند اضطرابم را از بین برد و بدهکاریم را پرداخت نمود و روزیم را فراوان ساخت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٥٧١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤١٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٣٧٨/٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ:

عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ (٣) كَتَبَهُ (٤) لِي فِي قِرطاسٍ: «اللَّهُمَّ ازْدُدْ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ مَظَالِمَهُمْ (٥) الَّتِي قَبَلِي - صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا - فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ؛ وَ مَا لَمْ تَبْلُغْهُ قُوَّتِي (٦)، وَ لَمْ تَسَعْهُ (٧) ذَاتُ (٨) يَدِي، وَ لَمْ يَقْوِ عَلَيْهِ بَدَنِي وَ يَقِينِي وَ نَفْسِي ، فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ (٩) مَا عِنْدَكَ مِنْ فَضْلِكَ، ثُمَّ لَا تَخْلُفْ (١٠) عَلَيَّ مِنْهُ شَيْئًا تَقْضِيهِ (١١) مِنْ حَسَنَاتِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ الدِّينَ كَمَا شَرَعَ (١٢)، وَ أَنَّ الْأِسْلَامَ كَمَا وُصِفَ، وَ أَنَّ الْكِتَابَ كَمَا أُنزِلَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا

ص: ٤٩٦

١-٩ . فى « ب » : + « فى » .

٢-١٠ . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٨ ، ح ٩٨٦ ، بإسناده عن أبى حمزه الشمالى ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١٦ ، ح ٨٨٤١ .

٣-١١ . فى حاشية « ج ، ص ، بر » : « قال » .

٤-١٢ . فى « ص » : « كتبه » . الظاهر أنه مصدر بكسر الكاف وسكون التاء ، كما أن ما فى المتن أيضا يحتمل المصدر ، و هو بفتح الكاف وسكون التاء ومرجع الضمير البارز هو المعصوم عليه السلام . وعلى تقدير كون الكلمة فعلاً فمرجع الضمير هو ما يأتى من الدعاء . وفى « بر » والوافى : « كتب » .

٥-١ . فى « بر » وشرح المازندراني : « مظلّمهم » .

٦-٢ . فى الوافى : « عدم قوّة اليقين بالمظلمة عبارة عن عدم التيقن بتحققها لتطرق النسيان إليها » .

٧-٣ . فى « ب » : « ولم يسعه » .

٨-٤ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٤١ : « المراد بالذات هنا النفس ، كما قيل فى قولهم : ذات ليلة ، والإضافة بياتية . أو المراد بها: الأحوال ، كما فسّرت بها فى قولهم : ذات بينكم . أو المراد بها هنا الأموال ، والإضافة بتقدير « فى » أو لامية » . وتقول : قلّت ذاتُ يده ، ذا، هاهنا اسم لما ملكت يدها ، كأنّها تقع على الأموال . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٣١ (ذو).

٩-٥ . فى « بر » : + « عطائك » .

١٠-٦ . فى « ج ، بر » : « لاتخلف » .

١١-٧ . فى « ز » : « تقتضيه » . وفى « ص » : « يقضيه » . وفى « بر » وحاشية « ج » : « تقتضيه »

. وفى « بف » وشرح المازندراني : « يقتضيه » . وقال المازندراني : « فى بعض النسخ : تقتضيه ، بالضاد المعجمة » .

١٢-٨ . فى « ز » : « شرح » . ويجوز فى « شرح » البناء على الفاعل أيضا .

حُدِّثَ، وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ، ذَكَرَ (۱) اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِخَيْرٍ، وَ حَيًّا مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ  
بِالسَّلَامِ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

موسی بن بکر از حضرت کاظم علیه السلام حدیث کند که (برای پرداخت بدهکاری که داشتم این دعا را) برای من در کاغذی نوشت: «اللهم اردد الی جمیع خلقک مظالمهم الی قبلی، صغیرها و کبیرها فی یسر منک و عافیة و ما لم تبلغه قوتی و لم تسعه ذات یدی و لم یقو علیه بدنی و یقینی و نفسی فآده عنی من جزیل ما عندک من فضلک ثم لا تخلف علی منه شیئا تقضیه من حسناتی، یا أرحم الراحمین، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان الذین کما شرع و ان الاسلام کما وصف و ان الکتاب کما انزل و ان القول کما حدث و ان الله هو الحق المبین، ذکر الله محمدا و اهل بیه بخیر و حیا محمدا و اهل بیه بالسلام».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از موسی بن بکر که امام کاظم (علیه السلام) این را برایم در کاغذی نوشت: بار خدایا بر گردان به همه آفریده هایت مظالم و حقوقی که به عهده من است از خرد و کلان حقوق با تسهیل خودت و عافیتت و آنچه را نیروی من بدان نرسد و از پرداختش دست تنگ باشم و تن و یقین و نفسم بر آن توانا نیست از طرف من پرداخت کن از فضل شایانت سپس چیزی از آن را بر من بجا مگذار که از

حسناتم آن را بپردازی یا ارحم الراحمین، گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است و شریک ندارد و گواهم که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده او است و بر اینکه دیانت همان است که دستور داده و کتاب چنان است که فرو فرستاده و گفته همان که باز گفته و بر اینکه خداوند است حق روشن، خدا محمد و خاندانش را بخوبی یاد کند و محمد و خاندانش را بدرود تحیت رساند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «موسی بن بکر» گوید که: امام کاظم علیه السلام این دعا را در کاغذی برایم نوشت: بار خدایا به همه آفریده هایت مظالم و حقوقی که بر عهده من است از خرد و کلان برگردان حقوق با تسهیل خودت و عافیتت و آنچه را نیروی من به آن نرسد و از پرداختش دست تنگ باشم و تن و یقین و نفسم بر آن توانا نیست از طرف من از فضل شایانت پرداخت کن، سپس چیزی از آن را بر من بر جا مگذار که از حسناتم آن را بپردازی یا ارحم الراحمین، گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه ای که شریک ندارد و گواهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است و بر اینکه دیانت همان است که دستور داده و کتاب چنان است که فرو فرستاده و گفته همان که باز گفته و بر اینکه خداوند است حق روشن، خدا محمد و خاندانش را بخوبی یاد کند و بر او درود فرستد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤١٨

\*\*\*\*\*

## (٥٥) باب الدعاء للكرب و الهَمّ و الحزن و الخوف

اشاره

٥٥٦/٢

٥٥\_ بَابُ الدُّعَاءِ لِلْكَرْبِ وَ الْهَمِّ وَ الْحُزْنِ (٣) وَ الْخَوْفِ (٤)

### ١- الحديث

٣٣٧٩/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ:

قَالَ (٥) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا حَمْرَةَ، مَا لَكَ إِذَا (٦) أَتَى بِكَ (٧) أَمْرٌ تَخَافُهُ أَنْ لَا تَتَوَجَّهَ إِلَى بَعْضِ (٨) زَوَايَا بَيْتِكَ - يَعْنِي الْقِبْلَةَ - فَتُصَلِّيَ رُكْعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقُولَ: "يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ" سَبْعِينَ مَرَّةً، كَلَّمَا (٩) دَعَوْتَ بِهِهِ الْكَلِمَاتِ مَرَّةً سَأَلْتَ حَاجَةً (١٠)». (١١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ابا حمزه چرا هر گاه برای تو پیش آمدی میکند که تو را بترس و خوف اندازد بیکی از گوشه های خانه ات - یعنی بسوی قبله - رو نمیکنی، پس دو رکعت نماز بخوانی سپس هفتاد بار بگوئی: «یا أبصر الناظرین و یا اسمع السامعین و یا أسرع الحاسبین و یا أرحم الراحمین». و هر بار که این کلمات را می گوئی حاجت خود را بخواهی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی حمزه گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای ابا حمزه تو را چه شده که هر گاه پیشامدی بیمناکت رخ دهد رو نمی کنی به یکی از گوشه های خانه ات- یعنی به سوی قبله- و دو رکعت نماز بخوانی و بگوئی یا ابصر الناظرین و یا اسمع السامعین و یا أسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین. ، تا هفتاد بار و هر بار که این دعا را خواندی حاجتی بخواهی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- «ابی حمزه» گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

ای ابا حمزه چرا هر وقت پیشامدی برایت پیش می آید به یکی از گوشه خانه ات رو نمی کنی (یعنی به سوی قبله رو کنی و دو رکعت نماز بخوانی) و بگوئی:

یا أبصر الناظرین و یا اسمع السامعین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین، تا هفتاد بار و هر بار که این دعا را بخوانی حاجت خود را بخواهی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۳۸۰/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَسْمَاءَ، قَالَتْ:

ص: ۴۹۷

---

- ١-٩ . فى شرح المازندراني : «وذكر» .
- ٢-١٠ . راجع : الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٦ ، ح ٩٨٢ ؛ والأمالى للمفيد ، ص ٨٤ ، المجلس ٧ ، ح ٦ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١٦ ، ح ٨٨٤٢ .
- ٣-١١ . فى « ب ، د ، ز ، بس » ومرة العقول : - «والحزن» .
- ٤-١٢ . فى « ج ، بر » : - «والخوف» .
- ٥-١ . فى الوافى : + «لى» .
- ٦-٢ . فى « بف » : «إذ» .
- ٧-٣ . فى الوافى : «نابك» بدل «أتى بك» .
- ٨-٤ . فى « ز » : - «بعض» .
- ٩-٥ . فى « د ، بر ، بف » والوافى : «وكلما» .
- ١٠-٦ . فى حاشية « ج » : «حاجتك» .
- ١١-٧ . فتح الأبواب ، ص ٢٤٩ ، الباب ١٣ ، بسند آخر عنه عليه السلام . عدّة الداعى ، ص ٢٧٤ ، الباب ٥ ، مراسلاً عن ابن مسكان ؛ المقنعة ، ص ٢١٨ ، مراسلاً عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ مصباح المتهدّد ، ص ٥٣٦ ، مراسلاً عن معاوية بن ميسرة ، عنه عليه السلام ؛ المصباح للكفعمى ، ص ٣٩١ ، الفصل ٣٥ ، مراسلاً عنهم عليهم السلام ، وفى كلّ المصادر مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦١٩ ، ح ٨٨٤٣ .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ، أَوْ غَمٌّ (١)، أَوْ كَرْبٌ، أَوْ بَلَاءٌ (٢)، أَوْ لَأَاءٌ (٣)، فَلْيُقِلِّ: اللَّهُ رَبِّي، وَ (٤) لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، تَوَكَّلْتُ (٥) عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

اسماء گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس باو اندوهی یا غمی یا سختی یا بلائی یا دشواری برسد پس بگوید: «الله ربی و لا اشرك به شیئا، توکلت علی الحی الذی لا یموت».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به هر کسی غمی یا گرفتاری یا بلائی یا تنگی معیشتی برسد باید بگوید: الله ربی و لا اشرك به شیئا، توکلت علی الحی الذی لا یموت. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

به هر کس غمی یا گرفتاری یا بلائی یا گرفتاری زندگی برسد باید بگوید: الله ربی و لا اشرك به شیئا، توکلت علی الحی الذی لا یموت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. أو لأواء في القاموس اللأواء الشدة و ضيق المعيشة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳۳۸۱/۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا نَزَلَتْ بِرَجُلٍ نَازِلَةٌ، أَوْ (۷) شَدِيدَةٌ، أَوْ كَرَبَةٌ (۸) أَمْرٌ، فَلْيَكْشِفْ عَنْ رُكْبَتَيْهِ وَ ذِرَاعَيْهِ، وَ لْيُلْصِقْهُمَا (۹) بِالْأَعْرَاضِ، وَ لْيُلْزِقْ (۱۰) جُوءَ جُوءَهُ (۱۱) بِالْأَعْرَاضِ (۱۲)، ثُمَّ لِيَدْعُ بِحَاجَتِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

هشام بن سالم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه برای مردی پیش آمد ناگواری یا سختی کرد، یا امری او را اندوهناک ساخت پس دو زانوی خود را با آرنجهای دستانش برهنه کند و بزمین بچسباند، و سینه خود را بزمین گذارد و با این حال در سجده برای حاجت خود دعا کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون به کسی ناگواری یا سختی یا گرفتاری در کاری رخ داد باید پا را تا بدو زانو و دستها را تا آرنج برهنه کند و به زمین چسباند و سینه به زمین سایید و سپس در حال سجده برای حاجت خود دعا کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

چون برای کسی ناگواری یا سختی یا گرفتاری رخ داد باید پاها را تا دو زانو و دستها را تا آرنج برهنه کرد و به زمین چسباند و سینه به زمین سایید و سپس در حال سجده برای حاجت خود دعا نمود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن. جَوْجُوهُ فى القاموس الجَوْجُو كهدهد الصدر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤١٩

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٣٨٢/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَارَةَ (١٤)

ص: ٤٩٨

---

١-٨. فى « ب ، ص ، بس ، بف » والوفى : «غمّ أو همّ» .

٢-٩. فى « ز » : - «أو بلاء» .

٣-١٠. «اللاءواء» : الشدة وضيق المعيشة . النهاية ، ج ٤ ، ص ٢٢١ (لأو).

٤-١١. فى « ب ، ص ، بر » والوفى : - «و» .

٥-١٢. فى حاشية «ج» : «وتوكلت» .

٦-١٣. عدّة الداعى ، ص ٢٧٦ ، الباب ٥ ، رسلاً عن عاصم بن حميد ، عن أسماء ، عن رسول

الله صلى الله عليه وآله ؛ الدعوات ، ص ٥٠ ، الباب ١ ، رسلاً ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ،

ج ٩ ، ص ١٦١٩ ، ح ٨٨٤٤ .

٧-١. فى «بر» : - «أو» .

٨-٢. فى « ب ، ص » وحاشية «ج» وعدّة الداعى : «كربة» .



٩-٣. فى «ب، ج، بس، بف» والوافى: «وليلصقها» .  
 ١٠-٤. فى «بر، بف» وحاشية «ج» وعدة الداعى: «وليلصق» . ويجوز فى «وليلزق» البناء على التفعيل أيضا .  
 ١١-٥. «الجُؤجُؤ»: الصّدر، وقيل: عظامه . والجمع: الجآجئ . النهاية، ج ١، ص ٢٣٢ (جؤجؤ).  
 ١٢-٦. فى شرح المازندرانى: «إلى الأرض» .  
 ١٣-٧. عدة الداعى، ص ٢٧٦، الباب ٥، رسلاً عن هشام بن سالم الوافى، ج ٩، ص ١٦٢٠، ح ٨٨٤٥؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٢، ح ٨٥٧٩ .  
 ١٤-٨. هكذا فى «بف، جر» . وفى «ب، ج، د، ز، بر، بس» والمطبوع: «عمّار» . والظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه؛ فقد ورد الخبر فى تفسير القمى، ج ١، ص ٣٥٤ هكذا: «حدّثنى أبى، عن الحسن بن محبوب، عن الحسن بن عمارة، عن ابن سيّارة، عن أبى عبد الله عليه السلام» . والصواب «أبى سيّار» - وهو كنية مسمع بن عبد الملك - كما ورد فى البحار، ج ١٢، ص ٢٤٧، ح ١٣؛ وج ٩٥، ص ١٨٦، ح ٧، نقلاً من تفسير القمى، على الصواب . ووردت فى الكافى، ح ٩١٨٥ رواية ابن محبوب، عن الحسن بن عمارة، عن مسمع . وفى الكافى، ح ١٣٤٢٨، رواية ابن محبوب، عن حسين بن عمارة، عن مسمع أبى سيّار . وفى التهذيب، ج ٧، ص ١٨٠، ح ٧٩٣، رواية ابن محبوب، عن الحسن بن عمارة، عن أبيه، عن مسمع أبى سيّار .

الدّهان (١)، عَنْ مِسمَعٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا طَرَحَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فِي الْجُبِّ (٢)، أَتَاهُ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ، مَا تَصْنَعُ هَاهُنَا؟ فَقَالَ: إِنَّ (٣) إِخْوَتِي الْقَوْنِي فِي ٢ / ٥٥٧

الْجُبِّ، قَالَ: فَتَحِبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُ؟ قَالَ: ذَاكَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِنْ شَاءَ (٤) أَخْرَجَنِي» .

قَالَ: «فَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ: ادْعُنِي بِهَذَا الدُّعَاءِ حَتَّى أُخْرِجَكَ مِنَ الْجُبِّ، فَقَالَ لَهُ (٦): وَمَا الدُّعَاءُ؟ فَقَالَ: قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (٧) الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَعْزُضِ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْأَكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِمَّا (۸) أَنَا فِيهِ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا» .

قَالَ: «ثُمَّ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ».(۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون برادران یوسف او را در چاه افکندند جبرئیل نزدش آمد و گفت: ای پسرک در اینجا چه میکنی؟ گفت: همانا برادران من مرا در این چاه افکندند جبرئیل گفت: میخواهی که از این چاه بیرون آئی؟ یوسف گفت: این با خدای عز و جل است اگر خواهد مرا بیرون آرد، امام صادق علیه السلام فرمود: پس جبرئیل باو گفت: همانا خدای تعالی بتو فرماید: مرا با این دعا بخوان تا از چاه بیرون آوری، یوسف گفت: آن دعا کدام است؟ گفت: بگو: «اللهم انی أسألك بأن لك الحمد، لا اله الا انت المنان بدیع السماوات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فيه فرجا و مخرجا». امام صادق علیه السلام فرمود: پس داستانش همان شد که خداوند در کتابش یاد فرموده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) گوید: چون برادران یوسف او را در چاه انداختند جبرئیلش آمد و بر او وارد شد و گفت: ای پسرک، در اینجا چه می کنی؟ گفت: برادرانم مرا به چاه افکندند. گفت: دوست

داری که از آن برآئی؟ پاسخ داد: این با خدا عز و جل است، اگر خواهد مرا بیرون آورد. به او گفت: خدا تعالی به تو می گوید: مرا با این دعا بخوان تا تو را از چاه برآورم. به او گفت: آن دعا چیست؟ گفت: بگو: اللهم انی اسألك بان لك الحمد لا اله الا انت المَنَّان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فيه فرجاً و مخرجاً. پس از آن داستانش همان شد که خدا در کتاب خود یاد کرده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرماید:

چون برادران یوسف او را در چاه انداختند جبرئیل آمد و بر او وارد شد و گفت: ای پسرک، در اینجا چه می کنی؟ گفت: برادرانم مرا در چاه افکندند. گفت دوست داری که از آن برآئی؟ پاسخ داد:

این بار خدای عزّ و جلّ است، اگر بخواهد مرا بیرون می آورد. به او گفت: خدای تعالی به تو می گوید: مرا با این دعا بخوان تا تو را از چاه خارج سازم. به او گفت: آن دعا چیست؟ گفت: بگو: اللهم انی اسألك بان لك الحمد لا اله الا انت المَنَّان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فيه فرجا و مخرجاً.

پس از آن داستانش همان شد که خدا در کتاب خود یاد کرده.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٠

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٣٨٣/٥. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١٠): أَنَّ الَّذِي دَعَا بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ حِينَ

ص: ٤٩٩

---

١- ٩. فى «ز»: «الدهقان» .

٢- ١٠. قال الخليل: «الجَبّ: بئر غير البعيدة الغور». وقال الجوهري: «الجَبّ: البئر التى لم تُطَوَّ». وجمعها: جباب وجببة. راجع: ترتيب كتاب العين، ج ١، ص ٢٥٧؛ الصحاح، ج ١، ص ٩٦ (جيب).

٣- ١. فى «ز»: - «إنّ» .

٤- ٢. فى «ب، ص، بر»: + «اللّه» .

۵-۳. فی «ص»: + «هذا» .

۶-۴. فی «ب»: - «له» .

۷-۵. فی «ز»: + «الحنان» .

۸-۶. فی «ص»: «ما» .

۹-۷. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۵۴، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن الحسن بن عماره، عن ابن سيّارة، عن أبي عبد الله عليه السلام. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۶، عن مسمع أبي سيّار، وفيهما مع اختلاف يسير الوافی، ج ۹، ص ۱۶۲۰، ح ۸۸۴۶.  
۱۰-۸. فی الوافی: - «عن أبي عبد الله عليه السلام» .

قَتَلَ الْمُعَلَّى (۱) بَنَ خُنَيْسٍ، وَ أَخَذَ مَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لَا يُطْفِئُ (۲)، وَ بِعِزَائِمِكَ الَّتِي لَا تُخْفَى، وَ بِعِزِّكَ الَّذِي لَا يَنْقُضِي، وَ بِبِنِعْمَتِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى، وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي كَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام حدیث کند که آن دعائی که حضرت صادق علیه السلام بوسیله آن بداد بن علی نفرین کرد در داستان کشتن او معلی بن خنیس و گرفتن اموال آن حضرت را از او (که در باب نفرین بر دشمن حدیث داستانش گذشت، آن دعا اینست. «اللهم انی أسألك بنورك الذی لا یطفی و بعزائمک الّتی لا تخفی و بعزک الذی لا ینقضی و بنعمتک الّتی لا تحصى و بسطانک الذی کففت به فرعون عن موسی علیه السلام» .

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

از معاویة بن عمّار از امام صادق (علیه السّلام) گوید: آن دعا و نفرینی که امام صادق (علیه السّلام) به داود بن علی کرد هنگامی که معلی بن خنیس را کشت و مال آن حضرت را از او گرفت این است: بار خدایا من از تو خواستارم بحق آن نورت که خاموشی ندارد و به عزائمت که نهان نیستند و به عزّت که تمامی ندارد و به نعمت که شماره ندارد و به همان سلطنت که با آن فرعون را از موسی (علیه السّلام) بازداشتی.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

«معاویة بن عمّار» از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

آن دعا و نفرینی که امام صادق علیه السّلام به داوود بن علی کرد هنگامی که معلی بن خنیس را کشت و مال آن حضرت را از او گرفت این است:

بار خدایا من از تو خواستارم بحق آن نورت که خاموشی ندارد و تصمیم هایت که نهان نیستند و به عزّت که تمامی ندارد و به نعمت که شماره ندارد و به همان قدرتت که با آن فرعون را از موسی علیه السّلام بازداشتی.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

صحيح. وبعزائمك التي أي حقوقك اللازمة على الخلق، أو المراد الأسماء التي إذا أقسم بها عليك لم تردها من عزمت عليك بمعنى أقسمت عليك، والله يعلم وفي القاموس عزائم الله فرائضه التي أوجبها.

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٣٨٤/٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْهَمِّ، قَالَ: «تَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي رُكْعَتَيْنِ، وَتَقُولُ: يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَيَا كَاشِفَ الْغَمِّ، يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، فَرَّجْ هَمِّي، وَاكْشِفْ غَمِّي، يَا إِلَهَ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، اعْصِمْنِي وَطَهِّرْنِي، وَاذْهَبْ بِبِلْيَتِي» (٣) وَاقْرَأ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ. (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسماعیل بن جابر از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که برای رفع اندوه فرمود: غسل میکنی و دو رکعت نماز میخوانی و میگوئی: «یا فارج الهم و یا کاشف الغم یا رحمان دنیا و الآخرة و رحیمهما فرج همی و اکشف غمی یا الله الواحد الاحد الصمد الذی»

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

« اعصمني و طهرني و اذهب ببليتي ». و آية الكرسي را با دو سوره معوذتین (یعنی)

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

« و »

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

« بخوان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از اسماعیل بن جابر که امام صادق (علیه السلام) فرمود: برای رفع هم، غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و بگو: یا فارغ الهم و یا کاشف الغم یا رحمان الدنيا و الآخرة و رحیمهما فرج همی و اکشف غمی یا الله الواحد الاحد الصمد الذی»

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

«، مرا نگهدار و پاک کن و بلاء را از من ببر، و بخوان آیه الکرسی را با دو سوره قل اعوذ- یعنی»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

« و »

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«.



ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «اسماعیل بن جابر» نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

برای رفع غم و افسردگی، غسل کن و دو رکعت نماز بخوان و بگو:

یا فارغ الهم و یا کاشف الغم یا رحمن الدنيا و الآخرة و رحیمهما فرج عنی و اکشف غمی یا الله  
الواحد الصمد الذی

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

، مرا نگهدار و پاک کن و بلاء را از من ببر، و بخوان آیه الکرسی را با دو سوره قل اعوذ- یعنی

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

و

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٠

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٣٨٥/٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا خِفْتَ (٥) أَمْرًا، فَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا يَكْفِي مِنْكَ أَحَدٌ، وَأَنْتَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْ (٦) خَلْقِكَ (٧)، فَكَفِنِي كَذَا وَكَذَا».

وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ: «تَقُولُ (٨): يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (٩)، وَ لَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ صَلَّى اللَّهُ (١٠) عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ (١١)».

٥٥٨ / ٢

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ دَخَلَ عَلَى سُلْطَانٍ يَهَابُهُ، فَلْيَقُلْ: «بِاللَّهِ أَسْتَفْتِحُ، وَ بِاللَّهِ

ص: ٥٠٠

---

١- ٩ . فى «ز»: «معلّى» .

٢- ١٠ . فى «ز»: - «الذى لا يطفى» .

- ۳-۱ . فی «ص»: «بلیتی» .
- ۴-۲ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۶۲۰ ، ح ۸۸۴۷ .
- ۵-۳ . فی «ز»: «حفت» .
- ۶-۴ . فی «ز»: - «أحد من» .
- ۷-۵ . فی «بر» وحاشیة «ج ، ص ، ب» والوافی : + «كلهم» .
- ۸-۶ . فی «ص ، بر»: «يقول» .
- ۹-۷ . فی «بر ، ب» وحاشیة «ج ، ص»: + «تکفی من کل شیء» .
- ۱۰-۸ . فی «ب ، بر ، ب» وحاشیة «ج» والوافی : «وصل» بدل «وصلی الله» .
- ۱۱-۹ . فی «ز» وحاشیة «ج»: «آل محمد» .

أَسْتَجِجُ، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَوَجَّهُ، اللَّهُمَّ ذَلِّ لِي صُعُوبَتَهُ، وَسَهِّلْ لِي حُزُونَتهُ (۱)؛ فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثَبِّتُ، وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ».

وَتَقُولُ (۲) أَيْضًا: «حَسْبِيَ اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَامْتَنِعْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ مِنْ حَوْلِهِمْ وَقُوَّتِهِمْ، وَامْتَنِعْ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۳)» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سماعة گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه از پیش آمدی بترسی پس بگو: «اللهم انك لا يكفي منك أحد و أنت تكفي من كل أحد من خلقك فاكفني كذا و كذا. (و بجای كذا و كذا گرفتاری خود را ذکر کند). و در حدیث دیگر است که فرمود: میگوئی: «یا کافیا من کل شیء و لا

يكفى منك شىء فى السماوات و الارض، اكفىنى ما أهمنى من أمر الدنيا و الآخرة و صلى الله على محمد و آله». و حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر كه بر سلطانى وارد شود كه از او ترس دارد پس بگويد: «بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد صلى الله عليه و آله أتوجه، اللهم ذلل لى صعوبته و سهل لى حزونته فانك تمحو ما تشاء و تثبت و عندك ام الكتاب. و نیز میگوئى: »

حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

« و أمتنع بحول الله و قوته من حولهم و قوتهم و أمتنع »

بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

« و لا حول و لا قوة الا بالله. ».

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٣٤٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى] :

٧- از امام صادق (عليه السلام) فرمود: چون از امرى بترسى بگو: بار خدايا احدى از تو كفايت نكند و توئى كه از هر كسى كفايت مى كنى، از من كفايت كن چنين و چنان را. و در حديث ديگر است كه مى گوئى: اى كه از هر چيز كفايت كنى و چيزى از تو كفايت نكند در آسمان ها و زمين، كفايت كن از من آنچه را براى من مهم است از كار دنيا و آخرت و صلى الله على محمد و آله. و امام صادق (عليه السلام) فرمود: هر كه بر سلطانى وارد مى شود كه از او مى ترسد بايد بگويد: بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد اتوجه. بار خدايا سركشى آن را برايم رام كن و سختى آن را هموار كن زيرا تو محو كنى آنچه را خواهى و نزد تو است دفتر كل. و نیز می گوئى: »

حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

« و امتنع بحول الله و قوته من حولهم و قوتهم و امتنع برب الفلق من شر ما خلق و لا حول و لا قوة الا بالله .

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: چون از کاری بترسی بگو: بار خدایا احدی از تو کفایت نکند و توئی که از هرکسی کفایت می کنی، از من کفایت کن چنین و چنان را.

و در حدیث دیگر است که می گوئی: ای که از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند در آسمان ها و زمین، کفایت کن از من آنچه از کار دنیا و آخرت که برای من قرار دادی و صلی الله علی محمد و آله.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس بر سلطانی وارد شود که از او بترسد باید بگوید: بالله استفتح و بالله استنجح و بمحمد اتوجه، بار خدایا سرکشی آن را بریام رام کن و سختی آن را هموار کن زیرا تو محو کنی آنچه را خواهی و نزد توست دفتر کل.

و نیز می گوئی: حسبی الله لا إله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم و امتنع بحول الله و قوته من حولهم و قوتهم و امتنع

بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

و لا حول و لا قوة الا بالله.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢١

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٣٨٦/٨. عَنْهُ (٥)، عَنْ عِدَّةٍ (٦) رَفَعُوهُ، إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٧)، قَالَ:

«كَانَ مِنْ دُعَاءِ أَبِي (٨) عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَمْرِ يَحْدُثُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ(٩) آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْ لِي، وَ ارْحَمْنِي، وَ زَكِّ عَمَلِي، وَ يَسِّرْ (١٠) مُنْقَلَبِي، وَ اهْدِ (١١) قَلْبِي، وَ آمِنْ خَوْفِي، وَ عَافِنِي فِي عُمْرِي كُلِّهِ، وَ ثَبِّتْ (١٢) حُجَّتِي، وَ اغْفِرْ (١٣) خَطَايَايَ، وَ بَيِّضْ وَجْهِي، وَ اعْصِمْنِي فِي دِينِي، وَ سَهِّلْ مَطْلَبِي، وَ وَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي؛ فَإِنِّي ضَعِيفٌ، وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئِي

ص: ٥٠١

---

١٠-١. «الْحَزْنُ»: المكان الغليظ الحَسن، والحُزُونَةُ: الخشونة. النهاية، ج ١، ص ٣٨٠ (حزن).

١-٢. في «بر» وحاشية «ب، ج، د، د، ب» : «وليقل». وفي الوافي : «ويقول».

- ٣-٢ . فى حاشية «بف» : + «العلّى العظيم» .
- ٤-٣ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩٣ ، وفيه : «وإذا فزعت من سلطان أو غيره فقل : حسبى الله ...» الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢٨ ، ح ٨٨٦٣ .
- ٥-٤ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق .
- ٦-٥ . هكذا فى النسخ . وفى المطبوع : + «من أصحابنا» .
- ٧-٦ . فى الوافى : - «إلى أبى عبدالله عليه السلام» .
- ٨-٧ . فى «بر ، بس ، بف ، جر» وحاشية «ج» وشرح المازندراني والوافى وعدة الداعى : «أبى عبدالله» بدل «أبى» .
- ٩-٨ . فى «بر ، بف» : «وعلى» .
- ١٠-٩ . فى «ب» : «زكّ» بدل «يسر» .
- ١١-١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «واهد[ء]» . ويحتمل فى الكلمة أن تكون بفتح الدال من الهدوء ، لا من الهداية بقلب الهمزة ألفا ثم حذفها ، وأصلها : «اهدء» أى سکن قلبى .
- ١٢-١١ . فى «بف» : «وتثبت» .
- ١٣-١٢ . فى «ص ، بر ، بف» وحاشية «ج» وشرح المازندراني والوافى وعدة الداعى : «واغسل» .

مَا عِنْدِي بِحُسْنِ مَا عِنْدَكَ، وَلَا تَفْجَعْنِي بِنَفْسِي، وَلَا تَفْجَعْ لِي (١) حَمِيمًا (٢)، وَهَبْ لِي يَا إِلَهِي لَحْظَةً مِنْ لَحْظَاتِكَ؛ تَكْشِفُ (٣) بِهَا (٤) عَنِّي جَمِيعَ مَا بِهِ ابْتَلَيْتَنِي، وَتَرُدُّ بِهَا عَلَيَّ مَا هُوَ أَحْسَنُ عَادَتِكَ (٥) عِنْدِي، فَقَدْ ضَعُفَتْ قُوَّتِي، وَقَلَّتْ حِيلَتِي، وَانْقَطَعَ مِنْ خَلْقِكَ رَجَائِي، وَلَمْ يَبْقَ (٦) إِلَّا رَجَاؤُكَ وَتَوَكُّلِي عَلَيْكَ، وَقُدْرَتُكَ عَلَيَّ يَا رَبَّ أَنْ تَرْحَمَنِي وَتُعَافِيَنِي (٧) كَقُدْرَتِكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَذِّبَنِي وَتَبْتَلِيَنِي.

إِلَهِي (٨) ذِكْرُ عَوَائِدِكَ (٩) يُؤْءِنْسِنِي (١٠)، وَ الرَّجَاءُ لِإِنْعَامِكَ (١١) يُقَوِّينِي (١٢)، وَ لَمْ أَخْلُ مِنْ نِعَمِكَ (١٣) مُنْذُ خَلَقْتَنِي، وَ أَنْتَ (١٤) رَبِّي وَ سَيِّدِي وَ مَفْزَعِي وَ مَلْجَأِي وَ الْحَافِظُ لِي وَ الذَّابُّ عَنِّي

وَ الرَّحِيمِ بِي وَ الْمُتَكْفُلُ بِرِزْقِي، وَ فِي قَضَائِكَ وَ قُدْرَتِكَ (١٥) كُلُّ مَا أَنَا فِيهِ، فَلْيَكُنْ يَا سَيِّدِي وَ  
مَوْلَايَ (١٦) فِيمَا قَضَيْتَ وَ قَدَّرْتَ (١٧) وَ حَتَمْتَ (١٨) تَعْجِيلُ خَلَاصِي مِمَّا أَنَا فِيهِ جَمِيعِهِ، وَ الْعَافِيَةُ  
لِي؛ فَإِنِّي لَا أَجِدُ لِدَفْعِ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَكَ، وَ لَا أَعْتَمِدُ فِيهِ إِلَّا عَلَيْكَ، فَكُنْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْأَكْرَامِ (١٩)  
عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي ٠٠٠٠ ٠

ص: ٥٠٢

- 
- ١-١٣ . في «بر، بف» وحاشية «ج» والوافية وعدة الداعي: «بي» .  
٢-١٤ . «الحميم»: الذي يودك وتودّه . ترتيب كتاب العين، ج ١، ص ٤٣٠ (حمم).  
٣-١٥ . في بعض النسخ: «تكشف» بالرفع على أنّ الجملة صفة ل «لحظة» .  
٤-١٦ . في «بس»: - «بها» .  
٥-١ . هكذا في النسخ التي قبلت والوافية . وفي المطبوع: «عادتك» .  
٦-٢ . في «ص»: «ولا تبقى» .  
٧-٣ . هكذا في النسخ التي قبلت وشرح المازندراني . وفي المطبوع: «وتعافني» . وكذا الكلام  
في: «تبتليني» .  
٨-٤ . في شرح المازندراني: + «إن» .  
٩-٥ . «العائدة»: الصلّة والمعروف . والجمع: عوائد . ترتيب كتاب العين، ج ٢، ص ١٣٠٨  
(عود).  
١٠-٦ . في شرح المازندراني: + «بك» .  
١١-٧ . في «ز»: «لأنعمك» .  
١٢-٨ . في «بر»: «يقربني» .  
١٣-٩ . في «ز» وعدة الداعي: «نعمتك» .  
١٤-١٠ . في «بر، بس» وعدة الداعي: «فأنت» .



- ۱۱-۱۵ . فی حاشیة «ج» وعدة الداعی : «وقدرک» .  
 ۱۲-۱۶ . فی «ج» : «مولائی» .  
 ۱۳-۱۷ . فی «بر» : - «قدرت» .  
 ۱۴-۱۸ . فی «ص ، بس» : «وختمت» .  
 ۱۵-۱۹ . فی «ج» وشرح المازندرانی : - «والإكرام» .

بَكَ (۱)، وَرَجَائِي لَكَ (۲)، وَ اَزْحَمَ تَضَرُّعِي وَ سَاسْتِكَاتِي (۳) وَ ضَعْفَ رُكْنِي (۴)، وَ اَمُنُّ بِذَلِكَ عَلَيَّ  
 وَ عَلَيَّ كُلِّ (۵) دَاعٍ دَعَاكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: از دعاهاى پدرم که در هنگامى که امرى پیش مى آمد مىخواند این بود (و ترجمه اش چنین است): «اللهم صل على محمد و آل محمد و بیامرز مرا و بمن رحم کن و کردار مرا پاکیزه فرما و بازگشت مرا آسان کن، و دل مرا آرام نما، و از ترسم آسوده فرما، و در همه عمرم بمن عافیت ده، و حجت مرا پابرجا کن، و خطاهایم را ببخش، و رویم را سپید گردان، و در باره دینم مرا نگهدار، و رسیدن بدان چه را جویای آنم بر من آسان کن، و روزیم را فراوان کن زیرا من ناتوانم، و از بدى که نزد من است بآن خوبى که در نزد تو است درگذر، و مرا در باره خودم داغدار مکن، و نزدیکانم را نیز داغدار منما، و بمن ببخش بار خدایا یک لحظه اى (و یک نظر رحمتى) که بدان همه گرفتاریهایم را برطرف سازى، و بدان وسیله بازگردانى بمن هر آن خوئى که پیش تو بهتر است، که هر آینه نیرویم سست، و چاره ام کم شده، و امیدم از خلق تو بریده و جز امید بتو و توکل بر تو چیزى نمانده، و توانائیت پروردگارا اگر بمن رحم کنى و عافیتم بخشى چون توانائیت بعداب و گرفتاری من است، خدایا یاد بخششهایت مرا آرام کند و امید بانعام تو بمن نیرو دهد، و از آن زمان

که مرا آفریدی تهی از نعمت های تو نبودم، و توئی پروردگار من و آقایم و دادرسم و پناهگام و نگهدارم، و دورکننده از من (بلاها را) و مهربان بمن و کفیل روزیم، و هر آنچه که من در آنم بقضا و قدر تو است، پس ای آقا و ای مولای من در آنچه مقدر فرموده ای و حتم کرده ای رهایی من باشد از همه گرفتاریهایی که در آنم، و عافیت من در آن باشد، زیرا من برای دور ساختن آنها جز تو کسی را ندارم، و بغیر تو اعتمادی ندارم، پس ای صاحب جلال و اکرام با من برابر خوش گمانی و امیدواریم رفتار کن و بزاری و ناتوانی و سستی من ترحم کن و بدان بر من منت نه و نیز بهر کس که بدرگاہت دعا کند یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- حدیث را به امام صادق (علیه السلام) رسانیدند که فرمود: از دعا‌های پدرم در باره امری که رخ می داد این است: بار خدایا رحمت فرست به محمد و آل محمد و پیامرز مرا و به من رحم کن و پاکیزه کن کردار مرا و برگرد مرا آسان کن و دل مرا آرام کن و از ترسم آسوده ساز و در همه عمرم عافیت بخش و دلیم را بر جا دار و از خطاهایم در گذر و رویم را سپید و دینم را نگهدار و مقصدم را آسان کن و روزیم را فراوان کن زیرا من ناتوانم و از بدی آنچه نزد من است بخوبی آنچه نزد تو است در گذر و مرا داغدار خویش مساز و خویشان مرا داغدار مکن و یک نظر رحمت خود را به من ببخش که بدان همه گرفتاری های مرا برطرف کنی و به من برگردانی هر شیوه ای که نزد تو بهتر است که هر آینه نیرویم سست شده و چاره ام از دست شده و امدم از خلق تو بریده و نمانده است مگر همان امید به تو و توکل بر تو و قدرتت بر من پروردگارا که به من مهرورزی و مرا عافیت بخشی چونان که توانی مرا عذاب کنی و گرفتار سازی، معبودا ذکر بخششهایت مرا آرام می کند و امید به انعامت مرا نیرو می دهد از آن گاهم که آفریدی بی نعمت تو نبودم توئی پروردگارم و آقایم و پناهم و دادرسم

و نگهبانم و دفع کننده از من و مهرورز به من و کفیل روزیم، هر آنچه من در آنم، از قضا و قدرت تو است، ای آقا و مولای من در ضمن قضا و قدر و تصمیم تو رهائی من باشد از هر گرفتاریم که دارم و عافیت من باشد زیرا من احدی را از برای دفاع آنها ندارم جز تو و اعتماد به کسی ندارم جز بر تو، یا»

ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

« خوشبینی و امید مرا منظور دار و زاری و ناتوانی و زبونی مرا ترحم کن و بدان بر من منت نه و بر هر دعاکننده به درگاهت یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- حدیث را به امام صادق علیه السلام رسانیدند که فرمود: از دعا‌های پدرم درباره امری که رخ می داد این است: بار خدایا بر محمد و آل محمد رحمت فرست و پیامرزم را و به من رحم کن و کردار مرا پاکیزه گردان و برگشت کار را بر من آسان کن و دلم را آرام و ترس را بر من آسان گردان و به عمرم عافیت بخش و دلیم را برجا دار و از خطاهایم درگذر و رویم را سپید و دینم را نگهدار و مقصودم را آسان کن و روزیم را فراوان گردان زیرا من ناتوانم و از بدی آنچه نزد من است بخوبی آنچه نزد توست درگذر و مرا داغدار خویش مساز و خویشان مرا داغدار مکن و نگاه رحمت خود را بر من ببخش که بدان همه گرفتاری های مرا برطرف کنی و به من برگردانی هر شیوه ای که نزد تو بهتر است که هر آینه نیرویم سست شده و چاره ام از دست رفته و از خلق تو بریده و نمانده است مگر همان امید به تو و توکل بر تو و قدرتت بر من پروردگارا که به من مهرورزی و مرا عافیت بخشی چونانکه توانی مرا عذاب کنی و گرفتار سازی، معبود! ذکر بخششهایت مرا آرام می کند و امید به انعامت به من نیرو می دهد از آن وقت که مرا آفریدی بی نعمت تو نبودم توئی پروردگارم و آقایم و پناهم و دادرسم و نگهبانم

و دفع کننده از من و مهرورز به من و کفیل روزیم، هر آنچه من در آنم، از قضا و قدرت توست، ای آقا و مولای من در ضمن قضا و قدر و تصمیم تورهائی باشد از هر گرفتاریم که دارم و عافیت من باشد زیرا من احدی را از برای دفاع آنها ندارم جز تو و اعتماد به کسی ندارم جز بر تو، یا ذو الجلال و الاکرام خوشبینی و امید مرا منظور دار و زاری و ناتوانی و زبونی مرا ترحم کن و بدان بر من منت نه و بر هر دعاکننده به درگاہت یا ارحم الراحمین و صلی اللہ علی محمد و آلہ.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ۴ ، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. زک عملی إما من الزکاة بمعنی الطہارة أى طہره من مفسدات العمل أو بمعنی النمو أى ضاعفه أو أذکره بالطہارة کنایة عن القبول، و لا تفجعنی فی الصحاح الفجیعة الرزیة و قد فجعتہ المصیبة أى أوجعتہ و كذلك التفجیع حمیما أى قریبا.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۲۲

\*\*\*\*\*

**۹- الحدیث**

۵۵۹/۲

۳۳۸۷/۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ (۷)، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ، قَالَ:

قَالَ (۸): «إِذَا أَحْزَنَكَ (۹) أَمْرٌ، فَقُلْ فِي آخِرِ (۱۰) سُجُودِكَ: يَا جَبْرَيْلُ يَا مُحَمَّدُ، يَا جَبْرَيْلُ يَا مُحَمَّدُ - تَكَرَّرْ ذَلِكَ - أَكْفِيَانِي مَا (۱۱) أَنَا فِيهِ؛ فَإِنَّكُمْ كَافِيَانِ (۱۲)، وَ احْفَظَانِي بِإِذْنِ اللَّهِ؛ فَإِنَّكُمْ حَافِظَانِ (۱۳)». (۱۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه امری تو را باندوه افکند بگو در آخر سجده ات (یا در آخرین سجده ات): «یا جبرئیل یا محمد، یا جبرئیل یا محمد - و آن را تکرار کن - اکفیاننی ما انا فیه فانکما کافیان و احفظانی باذن الله فانکما حافظان» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه امری تو را به اندوه افکنده بگو در آخر سجده ات: یا جبرئیل یا محمد یا جبرئیل یا محمد. - آن را تکرار کن - اکفیاننی ما انا فیه فانکما کافیان و احفظانی باذن الله فانکما حافظان. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه امری تو را به اندوه افکند در آخر سجده ات بگو:

یا جبرئیل یا محمد یا جبرئیل یا محمد- آن را تکرار کن- اکفیانى ما انا فيه فانكما كافيان و احفظانى  
باذن الله فانكما حافظان.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۲۲

\*\*\*\*\*

**۱۰- الحديث**

٣٣٨/١٠. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (١٥)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ مَسْلَمَةَ (١٦):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: مَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ ص: ٥٠٣»

- 
- ١-١٦. فى «بر»: - «بك» .
  - ٢-١٧. فى «بر»: - «لك» .
  - ٣-١٨. فى «ب»: «واستكانى» .
  - ٤-١٩. أركان كلّ شىء: جوانبه التى يستند إليها ويقوم بها. النهاية، ج ٢، ص ٢٦٠ (ركن).
  - ٥-١. فى «ز»: + «شىء» .
  - ٦-٢. عدّة الداعى، ص ٢٧٥، الباب ٥، بإسناده عن الكلينى، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٦٣١، ح ٨٨٦٥ .
  - ٧-٣. فى «ب، د»: «بشار» .
  - ٨-٤. فى «ص»: - «قال» . وفى الوافى: + «لى» .
  - ٩-٥. فى حاشية «ج» والوافى: «حزنك» . وفى شرح المازندرانى، ج ١٠، ص ٣٤٩: «أحزنه، بالحاء المهملة والزاي المعجمة والنون: جعله حزينا فهو محزون . وبالباء الموحّدة: نابه وأصابه . ويؤيد الأخير ما رواه مسلم فى باب الدعاء وفسره العياض والمازرى بأنّه بالحاء المهملة والزاي المعجمة والباء الموحّدة بمعنى نابه وأصابه» .
  - ١٠-٦. فى «ب» وشرح المازندرانى: - «آخر» .
  - ١١-٧. فى «ز» وحاشية «بف»: «مما» .
  - ١٢-٨. فى «بر، بف» وحاشية «ج، ص» والوافى: «كفايى» .
  - ١٣-٩. فر «بر، بف» وحاشية «ج، ز، ص» والوافى: «حافظاى» .

۱۴-۱۰. مهج الدعوات، ص ۳۳۲، بإسناده عن الكليني، مع اختلاف يسير الوافي، ج ۹، ص ۱۶۲۱، ح ۸۸۴۸.

۱۵-۱۱. في «ب»: - «بن إبراهيم».

۱۶-۱۲. في «بس، جر»: «سلمة».

الْكَلِمَاتِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْأَنْسُ وَالْجِنُّ (۱): بِسْمِ اللَّهِ، وَبِاللَّهِ، وَ مِنْ اللَّهِ، وَإِلَى اللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلْتُ نَفْسِي، وَ إِلَيْكَ (۲) وَجَّهْتُ وَجْهِي، وَ إِلَيْكَ أَلْبَجْتُ ظَهْرِي، وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي؛ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْأَيْمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ، وَ مِنْ خَلْفِي، وَ عَنْ يَمِينِي، وَ عَنْ شِمَالِي، وَ مِنْ فَوْقِي، وَ مِنْ تَحْتِي، وَ مِنْ قِبَلِي (۳)، وَ ادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ؛ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ (۴). (۵)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، مِثْلَهُ.

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: كه على بن الحسين عليهما السلام مي فرمود: من باكي ندارم چون اين كلمات را بگويم اگر جن و انس بر عليه من گرد آيند (و بضرر من اجتماع كنند، و آن كلمات اين است): «بسم الله و بالله و من الله و الى الله و في سبيل الله و على ملة رسول الله صلى الله عليه و آله اللهم اليك اسلمت نفسي و اليك وجهت وجهي و اليك الالبجت ظهري و اليك فوضت امرى اللهم احفظني بحفظ الايمان من بين يدي و من خلفي و عن يميني و عن شمالي و من فوقي و من تحتي و من قبلي و ادفع عني بحولك و قوتك، فإنه لا حول و لا قوة الا بك». . و بسند ديگر اين حديث را بهمين نحو روايت کرده.



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) که علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود: چون این کلمات را بگویم، باک ندارم اگر جن و انس بر علیه من جمع شوند: بسم الله و بالله و من الله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله. ، بار خدایا خود را به تو تسلیم کردم و بس و به سوی تو رو کردم و بس تو را پشتیبان خود ساختم و بس و کارم را بس به تو واگذاردم، بار خدایا مرا به ایمان نگهبان باش از پیش رویم و پشت سرم و از سمت راست و چپم و از بالای سر و زیر پایم و از هر سو که هستم، بحول و قوت خود از من دفاع کن زیرا حول و قوتی نباشد جز به تو.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- از امام صادق علیه السلام که علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:

چون این کلمات را بگویم، باک ندارم اگر جن و انس بر ضد من جمع شوند: بسم الله و بالله و من الله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله، بار خدایا خود را به تو تسلیم کردم و بس، به سوی تو رو کردم و بس، تو را پشتیبان خود ساختم و بس و کارم را به تو واگذاردم و بس، بار خدایا مرا نگهبان باش از پیش رو و پشت سر و از سمت راست و چپم و از بالای سر و زیر پایم و از هر سو که هستم، بحول و قوت خود از من دفاع کن زیرا حول و قوتی جز در سایه تو نباشد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٨٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول و فی الصحاح یقال: أقبل فلان حق أى عنده.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٢٢

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٣٨٩/١١ . عَنْهُ (٦) ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « قَالَ لِي رَجُلٌ : أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ حِينَ (٧) دَخَلْتَ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ بِالرَّبْدَةِ (٨) ؟ قَالَ : قُلْتُ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفِي مِن كُلِّ شَيْءٍ ، وَ لَا يَكْفِي مِنكَ شَيْءٌ ، فَكَفِنِي (٩) »

ص: ٥٠٤

---

١-١ . فى «بر» والوفى : «الجنّ والإنس» .

٢-٢ . فى شرح المازندراني : - «إليك» .

٣-٣ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر» وشرح المازندراني والوفى : «وما قبلى» .

٤-٤ . فى حاشية «ص» : «بالله» .

٥-٥ . الأمالى للطوسى ، ص ٢٠٨ ، المجلس ٨ ، ح ٨ ، بسنده عن ابن أبى عمير . قرب الإسناد ، ص ٣ ، ح ٨ ، بسند آخر عن جعفر ، عن على بن الحسين عليهم السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير . وراجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب القول عند الإصباح والإمساء ، ح ٣٢٩١ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢٨ ، ح ٨٨٦٢ .

٦-٦ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف ، جر» والطبعة القديمة . وفى «ب» والمطبوع : + «عن أبيه» . والضمير \_ على ما فى أكثر النسخ \_ راجع إلى أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى . واحتمال رجوعه إلى لفظة «أبيه» بعيد جدًا ؛ لعدم ثبوت رجوع الضمير إلى والد على بن إبراهيم المعبر عنه بلفظة «أبيه» فى شىء من أسناد الكافى . وأما على ما فى «ب» والمطبوع ، فالظاهر رجوعه إلى على بن إبراهيم . لاحظ ما يأتى فى الكافى ، ذيل ح ٣٥٣٠ و ٣٧٩٥ .

٧-٧ . فى «ب» : «إذ» .

٨-٨ . أريد بأبى جعفر الخليفة العباسى المنصور الدوانيقى . و«الرَبْذَة» : من قرى المدينة على ثلاثة أيام قريبة من ذات عرق على طريق الحجاز إذا رحلت من فيد تريد مكة . معجم البلدان ، ج ٣ ، ص ٢٤ (ربذة) .

٩-٩ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج ، د ، ص» والوافى : «فاكفيه» .

بِمَا (١) شِئْتَ، وَكَيْفَ شِئْتَ (٢)، وَمِنْ حَيْثُ شِئْتَ، وَأَنْتَى شِئْتَ (٣) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفىوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی بمن گفت: هنگامی که در ربهه بر اَبی جعفر (منصور عباسی دومین خلیفه بنی عباس) وارد شدی چه دعائی خواندی؟ فرمود: گفتم: «اللهم انک تکفی من کل شیء و لا یکفی منک شیء فاکفنی بما شئت و کیف شئت و من حیث شئت و انی شئت».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از امام صادق (علیه السلام) که: مردی به من گفت: چون در ربهه (آرامگاه ابو ذر غفاری در آنجا است) نزد اَبی جعفر (منصور عباسی) وارد شدی چه ذکرى گفتى؟ فرمود که: گفتم: بار خدایا تو از هر چیز کفایت کنی و چیزی از تو کفایت نکند، کفایت کن از من به آنچه خواهی و هر گونه خواهی و از هر سو خواهی و از هر جا خواهی (هر زمانی خواهی خ ل).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به من گفت:

چون در ربهه (آرامگاه ابوذر غفاری) نزد اَبی جعفر (منصور عباسی) وارد شدی چه ذکرى گفتى؟

فرمود که: گفتم، بار خدایا تو نسبت به هر چیز کافی هستی و هیچ چیزی از تو کفایت نمی کند از من کفایت کن هر طور و هر گونه و از هر سو و از هر زمان که خواهی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٥٨٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. فی المغرب الربذة بفتحین اسم موضع وقرية فیها قبر أبی ذر الغفاری (ره).

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٢٣

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحدیث

٣٣٩٠/١٢ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحَسَنِ (٤) بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُيسِرٍ (٥) ، قَالَ:

لَمَّا قَدِمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ، أَقَامَ أَبُو جَعْفَرٍ مَوْلَى لَهُ عَلَى رَأْسِهِ ، وَقَالَ لَهُ (٦) : إِذَا دَخَلَ عَلَيَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، نَظَرَ (٧) إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ ، وَاسْرَّ شَيْئاً فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ لَا يَدْرِي (٨) مَا هُوَ ، ثُمَّ أَظْهَرَ : « يَا مَنْ يَكْفِي خَلْقَهُ كُلَّهُمْ وَلَا يَكْفِيهِ أَحَدٌ ، اكْفِنِي شَرَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ » .

٥٦٠ / ٢

قَالَ (٩): فَصَارَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا يُبْصِرُ مَوْلَاهُ، وَصَارَ مَوْلَاهُ لَا يُبْصِرُهُ (١٠)، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ عَنَيْتُكَ (١١) فِي هَذَا الْحَرْ، فَأَنْصَرِفْ، فَخَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِ،

ص: ٥٠٥

١-١ . فى «بس»: «ما» .

٢-٢ . فى «ز»: - «وكيف شئت» .

٣-٣ . راجع: الكافى، كتاب الدعاء، باب الدعاء على العدو، ح ٣٢٥٣ الوافى، ج ٩، ص ١٦٢٥، ح ٨٨٥٨ .

٤-٤ . فى «ب، ج، د، ز، بس» والبصائر: «الحسين». والظاهر أنّ الصواب هو «الحسن» والمراد به هو الوشاء، فقد روى البرقى فى المحاسن، ص ١٣٨، ح ٢٣، عن الحسن بن علىّ الوشاء، عن علىّ بن ميسر، والخبر تقدّم فى الكافى، ح ١٤٧١، وقد رواه المصنّف عن الحسين بن محمّد، عن معلىّ بن محمّد، عن الحسن بن علىّ الوشاء، عن علىّ بن ميسر. وروى الصدوق أيضا فى معانى الأخبار، ص ١٤٠، ح ١، بسنده عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علىّ الوشاء، عن علىّ بن ميسرة، خبرا آخر.

٥-٥ . فى «بر، بف»: «ميسرة». وهو سهو، كما تقدّم فى الكافى، ذيل الحديث ١٤٧١، فلاحظ

٦-٦ . فى الوافى: - «له» .

٧-٧ . فى «ج، بر» وحاشية «ز»: «فنظر» .

٨-٨ . الضمير المستتر فيه راجع إلى أبى جعفر المنصور. ويجوز فيه البناء على المفعول أيضا.

٩-٩ . فى «ز» والبصائر: - «قال» .

۱۰-۱۰ . فی «ص» : «لا یبصر» . وفی شرح المازندرانی : «الظاهر أنّ ضمیر «لا یبصره» راجع إلى أبی جعفر المنصور ، وعوده إلى أبی عبد الله وإن كان صحیحاً لكنه بعید جداً» . وفی الوافی : «لا یبصره ، یعنی لا یبصر أباعبدالله علیه السلام ، كما یتفاد من آخر الحدیث» .

۱۱-۱۱ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوافی ؛ من التعنیة بمعنی الإیقاع فی العناء والتعب ، كما فی الوافی . وفی شرح المازندرانی ومرآة العقول : «عنیتک» بالتخفیف والتشدید . وفی المطبوع : «عییتک» . وفی البصائر : «أتعبتک» .

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لِمَوْلَاهُ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَفْعَلَ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، مَا أَبْصَرْتُهُ، وَ لَقَدْ جَاءَ شَيْءٌ، فَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ (۱): وَاللَّهِ، لَئِنْ حَدَّثْتَ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَدًا لَأَقْتُلَنَّكَ (۲). (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن میسر گوید: چون امام صادق علیه السلام بر ابی جعفر منصور در آمد، منصور یکی از غلامان خود را بالای سر خود نگهداشت و باو گفت: همین که (جعفر بن محمد) بر من وارد شد گردنش را بزن، حضرت صادق علیه السلام هنگامی که وارد شد نگاهی بمنصور کرد و زیر لب سخنی گفت که کسی نفهمید چه بود، و سپس این جمله را آشکارا گفت: «یا من یکفی خلقه کلهم ولا یکفیه أحد، اکفنی شر عبد الله بن علی» (منصور نامش عبد الله و فرزند محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بوده است) گوید: پس منصور غلامش را ندید و غلام نیز او را نمی دید، پس منصور بحضرت صادق علیه السلام گفت: ای جعفر. ابن محمد راستی من شما را در این گرما برنج و تعب انداختم برگرد (بمنزل، و معذرت خواهی کرد) پس حضرت صادق علیه السلام از نزدش بیرون رفت، پس از آن منصور بغلامش گفت: چرا آنچه بتو دستور داده بودم انجام ندادی (و گردن جعفر

بن محمد را نزدی؟) گفت: بخدا سوگند من او را ندیدم و چیزی آمد و میان من و او حائل شد، منصور باو گفت: بخدا سوگند اگر این داستان را برای احدی گفتمی هر آینه تو را خواهم کشت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از علی بن میسر گوید: چون امام صادق (علیه السلام) نزد ابی جعفر منصور وارد می شد، ابو جعفر یکی از غلامان خود را بر سر او واداشت و به او گفت: چون وارد شد گردنش را بزن، و چون امام صادق (علیه السلام) وارد شد به منصور نگاهی کرد و زیر لب سخنی گفت که ندانست چه بود! او سپس این جمله را آشکارا گفت: این کسی که از همه خلق خود کفایت کنی و کسی از او کفایت نتواند شرّ عبد الله بن علی را از من دفع کن. فرمود: دیگر چشم منصور غلامش را نمی دید و چشم غلامش منصور را نمی دید، و منصور گفت: ای جعفر بن محمد راستی در این گرما شما را به رنج انداختم، برگرد. و امام صادق (علیه السلام) از نزد او بیرون شد و منصور به غلامش گفت: چرا دستور مرا در باره او اجراء نکردی؟ گفت: بخدا من او را ندیدم و پرده ای میان من و او کشیده شد. منصور گفت: بخدا اگر این داستان را به کسی بازگوئی هر آینه تو را خواهم کشت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۲- «علی بن میسر» گوید: چون امام صادق علیه السلام نزد ابی جعفر منصور وارد شد، ابو جعفر یکی از غلامان خود را بر سر او واداشت و به او گفت: چون وارد شد گردنش را بزن و چون امام



صادق علیه السلام وارد شد به منصور نگاهی کرد و زیر لب سخنی گفت که ندانست چه بود! او سپس این جمله را آشکارا گفت: این کسی که از همه خلق خود کفایت کنی و کسی نتواند از او کفایت کرد شرّ عبد الله بن علی را از من دفع کن. فرمود: دیگر چشم منصور غلامش را نمی دید و چشم غلامش منصور را نمی دید، و منصور گفت: ای جعفر بن محمد راستی در این گرما شما را به رنج انداختم، برگرد. و امام صادق علیه السلام از نزد او بیرون شد و منصور به غلامش گفت: چرا دستور مرا درباره او اجراء نکردی؟ گفت: بخدا من او را ندیدم و پرده ای میان من و او کشیده شد. منصور گفت: بخدا اگر این داستان را بر کسی بازگوئی تو را خواهم کشت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. قال فی القاموس عنی بالكسر عناء أى تعب و نصب و عنیته أنا تعنیة فتعنی.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

۱۳- الحدیث

۳۳۹۱/۱۳ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي دَاوُدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي: «أَلَا أَعَلَّمُكَ دُعَاءً تَدْعُو بِهِ إِنَّا - أَهْلَ الْبَيْتِ (٤) - إِذَا كَرَبْنَا أَمْرًا وَ (٥) تَخَوَّفْنَا مِنَ السُّلْطَانِ أَمْرًا لَا قَبْلَ (٦) لَنَا بِهِ، نَدْعُو بِهِ؟» .

قُلْتُ: بَلَى يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: «قُلْ: يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ يَا مُكُونًا كُلِّ شَيْءٍ، وَ يَا بَاقِيَ (٧) بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن عبد الرحمن گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: آیا دعائی بتو نیاموزم که بوسیله آن دعا کنی؟ و همانا ما خاندان هر گاه امری اندوهناکمان کند و از سلطان برای امری بترسیم که تاب آن را نداریم با آن دعا (بدرگاه خداوند) دعا میکنیم؟ عرض کردم: چرا، پدر و مادرم بفدایت باد ای فرزند رسول خدا، فرمود: بگو: «یا کائنا قبل کل شیء، و یا مکون کل شیء، و یا باقی بعد کل شیء صل علی محمد و آل محمد، و افعل بی کذا و کذا». (و بجای آن جمله اخیر حاجت خود را ذکر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از عبید الله بن عبد الرحمن که: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: آیا به تو دعائی نیاموزم که بدان دعا کنی که ما خانواده را چون گرفتاری رخ دهد و از طرف سلطان پیش آمدی شود که تاب آن را نداریم با آن دعا کنیم؟ گفتم: چرا یا بن رسول الله، پدرم و مادرم قربانت. فرمود: بگو: یا کائناً قبل کل شیء. - ای که پیش از هر چیز بودی و هر چیز را پدید آوردی، ای پاینده پس از هر چیز صلّ علی محمد و آل محمد و با من چنین و چنان کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «عبید الله بن عبد الرحمن» گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: آیا به تو دعائی نیاموزم که بدان دعا کنی که چون برای ما خانواده از طرف سلطان گرفتاری رخ دهد و تاب آن را نداشته باشیم با آن دعا کنیم؟

گفتم: چرا یا بن رسول الله، پدرم و مادرم قربانت.

فرمود: بگو: یا کائناً قبل کل شیء - ای که پیش از هر چیز بودی و هر چیز را پدید آوردی، ای پاینده پس از هر چیز صلّ علی محمد و آل محمد و با من چنین و چنان کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. قال فى الصحاح : و ما لى به قبل أى طاقة.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٢٣

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣٣٩٢/١٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ، قَالَ :

ص: ٥٠٦

- 
- ١-١ . فى «ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بـف» والوافى : «أبوجعفر له» .
  - ٢-٢ . فى «ص» : «لأقتلك» .
  - ٣-٣ . بصائر الدرجات ، ص ٤٩٤ ، ح ١ ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن على ، عن على بن ميسر الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢٥ ، ح ٨٨٥٩ .
  - ٤-٤ . فى «بر» : «بيت» .
  - ٥-٥ . فى «ب ، ج ، د ، بر ، بس ، بـف» : «أو» .
  - ٦-٦ . «القبَل» : الطاقة ، أى لاطاقة لنا . قال الفيض : «وحقيقة القبَل : المقاومة والمقابلة» .
  - ٧-٧ . فى «د ، بر ، بـف» وحاشية «ج ، ص» والوافى : «باقيا» .

۸-۸. مهج الدعوات، ص ۱۷۵، مراسلاً عن عباس بن عامر، عن ربيع، عن عبدالله بن عبدالرحمن؛ المصباح للكفعمی، ص ۲۴۷، الفصل ۲۷، مراسلاً، وفيهما مع اختلاف يسير. وراجع: الفقيه، ج ۱، ص ۵۵۵، ح ۱۵۴۲ الوافی، ج ۹، ص ۱۶۲۶، ح ۸۸۶۰.

كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ الْغَنَوِيُّ (۱) إِلَيَّ يَسْأَلُنِي أَنْ أَكْتُبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دُعَاءٍ يُعَلِّمُهُ (۲) يَرْجُو بِهِ الْفَرَجَ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «أَمَّا مَا سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمْزَةَ مِنْ تَعْلِيمِهِ دُعَاءَ يَرْجُو بِهِ الْفَرَجَ، فَقُلْ لَهُ: يَلْزَمُ: "يَا مَنْ يُكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا يُكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ، أَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِمَّا أَنَا (۳) فِيهِ (۴)؛ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُكْفِيَ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْغَمِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى". فَأَعْلَمْتُهُ ذَلِكَ، فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْحَبْسِ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی بمن نوشت و از من خواست که بحضرت جواد علیه السلام بنویسم که دعائی باو بیاموزد که بدان وسیله گشایشی برایش حاصل گردد (و از زندانی که در آن گرفتار شده بود خلاص گردد) پس آن حضرت بمن نوشت: اما آنچه محمد بن حمزه درخواست کرده که دعائی بیاموزد که بدان فرج و گشایش یابد پس باو بگو که ملازم این دعا باشد (و همیشه بگوید) «یا من یکفی من کل شیء و لا یکفی منه شیء اکفنی ما اهمنی مما أنا فیهِ». پس من امید دارم که اندوه و گرفتاریش برطرف شود ان شاء الله تعالی، من هم آن دعا را باو رساندم، و بر او نگذشت جز مدت کمی که از زندان بیرون آمد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از علی بن مهزیار که محمد بن حمزه غنوی به من نوشت و از من خواست که به امام جواد بنویسم که به او دعائی بیاموزد که به وسیله آن امیدوار فرج باشد. در پاسخ من نوشت: اما آنچه محمد بن حمزه خواسته که به او دعائی آموخته شود برای فرج و گشایش، به او بگو ملازم این دعا باشد: یا من یکفی من کل شیء، اکفنی ما اهمنی مما انا فیه. که من امیدوارم از غم و گرفتاری خود کفایت شود ان شاء الله تعالی. من این دعا را به او اعلام کردم و اندکی بر او نگذشت که از زندان بیرون آمد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- «علی بن مهزیار» گفت که: «محمد بن حمزه غنوی» به من نوشت و از من خواست که به امام جواد علیه السلام بنویسم که به او دعائی بیاموزد و به وسیله آن امیدوار فرج باشد.

در پاسخ من نوشت: اما آنچه محمد بن حمزه خواسته که به او دعائی آموخته شود برای فرج و گشایش، به او بگو ملازم این دعا باشد: یا من یکفی من کل شیء و لا یکفی منه شیء، اکفنی ما اهمنی مما انا فیه. که من امیدوارم از غم و گرفتاری خود کفایت شود انشاء الله تعالی. من این دعا را به او اعلام کردم و اندکی بر او نگذشت که از زندان بیرون آمد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٤

\*\*\*\*\*

## ١٥- الحديث

٣٣٩٣/١٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ (٦)، قَالَ:

سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِابْنِهِ: «يَا بُنَيَّ، مَنْ أَصَابَهُ مِنْكُمْ مُصِيبَةٌ، أَوْ

ص: ٥٠٧

---

١-١ . فى «ز» : - «الغنى» . وفى «بس» : «العنوى» . وفى حاشية «بر» : «العنوى» . والخبر رواه ابن فهد الحللى فى عدّة الداعى، عن على بن مهزيار، قال: كتب محمد بن حمزة العلوى إلى يسألنى، ولا يبعد صحته؛ فقد روى المصنّف فى الكافى، ح ١٣٤٦٩، بنفس الطريقين عن على بن مهزيار، قال: كتب محمد بن حمزة العلوى إلى أبى جعفر الثانى عليه السلام. وأما ما ورد فى التهذيب، ج ٩، ص ٢٩٦، ح ١٠٥٩، من محمد بن أبى حمزة العلوى، فلفظة «أبى» غير مذكورة فى بعض النسخ المعتبرة من التهذيب. ثم إن تصحيف «العلوى» ب «الغنى» لرداءة الخطّ واشتهار هارون

بن حمزة الغنوي ، سهل جدًا . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٩ ، ص ٢٢٢ - ٢٢٣ ، الرقم ١٣٢٢٤ .

٢-٢ . فى «ب ، د ، ص» : «أعلمه» . وفى «ج ، بس» : «أعلمه» .

٣-٣ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص» : «هو» بدل «أنا» .

٤-٤ . فى «بر ، بس» والوافى : - «مما أنا فيه» .

٥-٥ . عدة الداعى ، ص ٢٧٨ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن على بن مهزيار ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢١ ، ح ٨٨٤٩ .

٦-٦ . هكذا فى «ز» . وفى «ب ، ج ، د ، بر ، بس ، بف ، جر» والمطبوع : «ابن أبى حمزة» . والصواب ما أثبتناه . والمراد من أبى حمزة : هو الشمالى الراوى عن على بن الحسين عليه السلام كثيرا . ويؤيد ذلك ما ورد فى الدعوات للراوندى ، ص ١٢٩ ؛ من نقل الخبر عن الشمالى ، عن زين العابدين عليه السلام ، وكذا ما ورد فى البحار ، ج ٩١ ، ص ٣٧٤ ، ح ٣١ ؛ ومستدرک الوسائل ، ج ٦ ، ص ٣٩٢ ، ح ٧٠٦٨ ، من نقل الخبر من كشف الغمّة نقلاً من معالم العترة للجنازى ، قال أبوحمزة الشمالى : أخبرنا محمد بن على بن الحسين عليه السلام ، قال : كان أبى يقول لولده ، وذكر الخبر مع اختلاف يسير . وأما ما ورد فى مطبوعة كشف الغمّة ، ج ١ ، ص ٥٥٤ - ٥٥٥ فيعرف فيه الخلل بالتأمل ، فلاحظ .

نَزَلَتْ بِهِ نَازِلَةٌ، فَلْيَتَوَضَّأْ (١) وَ لِيُسَبِّحِ الْوُضُوءَ، ثُمَّ يُصَلِّ رُكْعَتَيْنِ، أَوْ (٢) أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ، ثُمَّ يَقُولُ (٣)

٥٦١/٢

فِي آخِرِهِنَّ: يَا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى، وَيَا سَامِعَ كُلِّ نَجْوَى، وَ شَاهِدَ (٤) كُلِّ مَلَأٍ، وَ عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ، وَ يَا دَافِعَ مَا يَشَاءُ مِنْ بَلِيَّةٍ، وَيَا (٥) خَلِيلَ إِبْرَاهِيمَ، وَيَا (٦) نَجِيَّ مُوسَى، وَيَا مُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ، وَ قَلَّتْ حِيلَتُهُ، وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ، دُعَاءَ الْغَرِيقِ الْغَرِيبِ (٧)، الْمُضْطَرَّ الَّذِي لَا يَجِدُ لِكَشْفِ مَا هُوَ فِيهِ إِلَّا أَنْتَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُو (٨) بِهِ أَحَدٌ إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (٩)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابی حمزه گوید: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که بفرزندش میفرمود ای پسر جانم برای هر کدام از شما مصیبتی رسید یا پیش آمد ناگواری اتفاق افتاد، پس وضوء بسازد و باید وضوء کاملی باشد سپس دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند، سپس در آخر آنها (یعنی در سجده آخر و یا بعد از نماز) بگوید: «یا موضع کل شکوی و یا سامع کل نجوی و یا شاهد کل ملاء و عالم کل خفیه و یا دافع ما یشاء من بلیة و یا خلیل ابراهیم و یا نجی موسی و یا مصطفی محمد (صلی الله علیه و آله) ادعوک دعاء من اشتدت فاقته و قلت حیلته و ضعفت قوته، دعاء الغریق الغریب المضطر الذی لا یجد لکشف ما هو فیه الا انت یا أرحم الراحمین». زیرا کسی باین دعا خدا را نخواند جز اینکه خداوند گرفتاریش را برطرف سازد ان شاء الله.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از ابن ابی حمزه گوید: علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود به پسرش: ای پسر جانم به هر کدام شما مصیبتی رسید و ناگواری رخ داد باید وضوء سازد و وضوی خود را کامل کند سپس دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند و در آخرش بگوید: یا موضع کل شکوی و یا سامع کل نجوی و شاهد کل ملاء و عالم کل خفیه و یا دافع ما یشاء من بلیته و یا خلیل ابراهیم و نجی موسی و یا مصطفی محمد (صلی الله علیه و آله) ادعوک دعاء من اشتدت فاقته و قلت حیلته و ضعفت قوته

دعاء الغریق الغریب المضطر الذی لا یجد لکشف ما هو فیہ الا انت یا ارحم الراحمین. زیرا احدی بدان دعا نکند جز اینکه خدا به او گشایش دهد ان شاء الله.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- «ابن ابی حمزه» گوید: علی بن الحسین علیه السلام به پسرش می فرمود:

ای پسر جانم به هرکدام شما مصیبتی رسید و ناگواری رخ داد باید وضوء سازد و وضوی خود را کامل کند سپس دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند و در آخرش بگوید: یا موضع کل شکوی و یا سامع کل نجوی و شاهد کل ملاء و عالم کل خفیّه و یا دافع ما یشاء من بلیته و یا خلیل ابراهیم و نجی موسی و یا مصطفی محمد صلی الله علیه و اله ادعوک دعاء من اشتدت فاقته و قلت حیلته و ضعف قوته دعاء الغریق الغریب المضطر الذی لا یجد لکشف ما هو فیہ الا انت یا ارحم الراحمین. زیرا احدی بدان دعا نکند جز اینکه خدا به او گشایش دهد انشاء الله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. ثم يقول في آخرهن لعل المراد آخر سجدة، و يحتمل بعد الصلاة كل ملا في الصحاح و  
الملا الجماعة و يا نجى موسى في الصحاح النجى على فعيل الذى تساره.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٤

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٣٩٤/١٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أَخِي (١٠) سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ  
سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ (١١)، قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَدْخُلُنِي الْغَمُّ.

فَقَالَ: «أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَقُولَ (١٢): "اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا". فَإِذَا خِفْتَ وَسَوَسَتْ، أَوْ حَدِيثَ نَفْسٍ،  
فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ، وَابْنُ عَبْدِكَ، وَابْنُ أُمَّتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ، عَدْلٌ فِي حُكْمِكَ، مَاضٍ فِي  
قَضَائِكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ  
اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

ص: ٥٠٨

١-٧. في «بف» : - «فليتوضأ» .

٢-٨. في شرح المازندراني : «و» .

٣-٩. في «بر» : «تقول» .

٤-١. في «ب، ز، ص» والوافي : «ويا شاهد» .

٥-٢. في «د، ز، ص، بر، بس» : «يا» بدون الواو.

۶-۳. فی «ب» - «یا». وفی «د»: «یا» بدون الواو.

۷-۴. فی «ب، ج، د، ز، ص، بس، بف» وحاشیة «بر»: «الغریب الغریق». وفی «بر» والوافی : «الغریب المغموم».

۸-۵. فی «بر، بف»: «لم یدعو». والصحیح: «لم یدع».

۹-۶. الدعوات، ص ۱۲۹، الباب ۱، مرسلًا عن الثمالی، مع اختلاف یرسی الوافی، ج ۹، ص ۱۶۲۱، ح ۸۸۵۰.

۱۰-۷. فی «ب»: «أبی أخی». وفی «ز»: «ابن أبی». وسهوهما واضح.

۱۱-۸. هکذا فی «ب، ج، د، ز، بر، بف، جر». وفی «بس»: «ابن أخی سعید بن یشار» بدل «ابن أخی سعید بن یسار، عن سعید بن یسار». وهو سهو واضح. وفی المطبوع: «ابن أخی سعید، عن سعید بن یسار». هذا، وسعید بن یسار هو سعید بن یسار العجلی المذكور فی رجال النجاشی، ص ۱۸۱، الرقم ۴۷۸؛ ورجال البرقی، ص ۳۸.

۱۲-۹. فی «ج، ز، ص، بس»: «من قول» بدل «من أن تقول». وفی «د»: «قول».

وَ آلٍ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ بَصَرِي، وَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَ جِلَاءَ حُزْنِي، وَ ذَهَابَ هَمِّي؛ اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعید بن یسار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: (من گاهی) اندوهگین شوم (و برای رفع آن از آن حضرت دستوری خواستم) فرمود: بسیار بگو: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». (پس هر گاه از وسوسه یا حدیث نفس (خاطره های شیطان) بترسی بگو: «اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک عدل فی حکمک، ماض فی قضاؤک، اللهم انی أسألك بكل اسم هو لك

أُنزِلَتْ فِي كِتَابِك أَوْ عَلِمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَصَلِيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ  
وَأَلَّ مُحَمَّدٌ وَأَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ نُورَ بَصْرِي وَرَبِيعَ قَلْبِي وَجَلَاءَ حَزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا  
أَشْرَكَ بِهِ شَيْئًا» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از سعید بن یسار گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: غمگین می شوم، فرمود: بسیار بگو: **اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أَشْرَكَ بِهِ شَيْئًا**. و هر گاه از وسوسه یا اندیشه های بیهوده (حدیث نفس) بترسی بگو: بار خدایا من بنده و بنده زاده توام و مهارم به دست تو است حکم تو در باره من عادلانه است و فرمانت در باره من مجری است، بار خدایا من از تو خواهش کنم بحق هر نامی که داری و آن را در قرآنت فرو فرستادی یا به یکی از آفریده هایت آموختی یا در علم غیب به خود اختصاص دادی که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و قرآن را نور چشم من سازی و بهار دل من و بر طرف شدن اندوه و برنده هم من گردانی **اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أَشْرَكَ بِهِ شَيْئًا** . .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- («سعید بن یسار») گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: غمگین می شوم، فرمود: بسیار بگو: **اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أَشْرَكَ بِهِ شَيْئًا**، و هرگاه از وسوسه یا اندیشه های بیهوده (حدیث نفس) بترسی بگو: بار خدایا من بنده و بنده زاده توام و مهارم به دست تو است حکم تو در باره من عادلانه است و فرمانت

درباره من مجری است، بار خدایا من از تو خواهش می کنم بحق هر نامی که داری و آن را در قرآنت بیان کردی یا به یکی از آفریده هایت آموختی یا در علم غیب به خود اختصاص دادی که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و قرآن را نور چشم من سازی و بهار دل من و برطرف شدن اندوه و برنده هم من گردانی الله الله ربی لا اشرك به شیئا.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. فی الصحاح واستأثر فلان بالشیء استبد به.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

## ۱۷- الحدیث

۳۳۹۵/۱۷. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ دُعَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْأَعْرَابِ: يَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِينَ، وَيَا مُجِيبَ (۲) الْمُضْطَرِّينَ، وَيَا كَاشِفَ غَمِّيَ ، اكْشِفْ عَنِّي غَمِّيَ وَهَمِّي وَكَرْبِي؛ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي وَحَالَ أَصْحَابِي، وَ اكْفِنِي (۳) هَوْلَ عَدُوِّي». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در شب احزاب (آن شبی که در جنگ احزاب کار بر آن حضرت سخت شد) این بود (که گفت: «یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوة المضطربین و یا کاشف غمی اکشف عنی غمی و همی و کربی فانک تعلم حالی و حال اصحابی و اکفنی هول عدوی»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷-امام باقر (علیه السلام) فرمود: دعاء پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در شب جنگ احزاب این بود: یا صریخ المکروبین (ای دادرس گرفتاران) و یا مجیب دعوة المضطربین و یا کاشف غمی اکشف عنی غمی و همی و کربی فانک تعلم حالی و حال اصحابی و اکفنی هول عدوی..

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۷-امام باقر علیه السلام فرمود: دعاء پیامبر صلی الله علیه و اله در شب جنگ احزاب این بود:

يا صريخ المكروبين (اي دادرس گرفتاران) و يا مجيب دعوة المضطرين و يا كاشف غمى اكشف  
عنى غمى و همى و كرى فانك تعلم حالى و حال اصحابى و اكفى هول عدوى.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٥٨٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: صحيح. و قال فى الصحاح الصريخ أيضا الصارخ و هو المغيث و المستغيث أيضا و هو من  
الأضداد.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٢٥

\*\*\*\*\*

## ١٨- الحديث

٣٣٩٦/١٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي إِسْرَائِيلَ (٥):

عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «خَرَجَ بِجَارِيَةٍ لَنَا خَنَازِيرُ فِي عُنُقِهَا (٦)، فَاتَّانِي آتٍ، فَقَالَ (٧):

ص: ٥٠٩



٢-٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى . وفى المطبوع : + «دعوة» .

٣-٣ . فى «بر ، بف» : «فاكفى» .

٤-٤ . مهج الدعوات ، ص ٧٠ ، عن كتاب الدعاء للحسين بن سعيد ، عن صفوان . وفى الكافى ، كتاب الحجّ ، باب إتيان المشاهد وقبور الشهداء ، ذيل ح ٨١٣٠ ؛ وكتاب الروضة ، ضمن الحديث الطويل ١٥٢٣٥ ؛ والتهذيب ، ج ٦ ، ص ١٧ ، ح ٣٩ ؛ وكامل الزيارات ، ص ٢٣ ، الباب ٥ ، ذيل ح ٢ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، وفى جميع المصادر ، مع اختلاف يسير . راجع : الكافى ، كتاب الحجّ ، باب إتيان المشاهد وقبور الشهداء ، ذيل ح ٨١٣٠ ؛ والفقيه ، ج ٢ ، ص ٥٧٤ ؛ والتهذيب ، ج ٦ ، ص ١٧ ، ح ٣٨ ؛ وكامل الزيارات ، ص ٢٤ ، الباب ٦ ، ذيل ح ١ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٢٢ ، ح ٨٨٥٢ .

٥-٥ . ورد الخبر فى عدّة الداعى ، ص ٢٧٤ ، عن إبراهيم بن إسرائيل ، عن الرضا عليه السلام . وذكر الشيخ الطوسى ، فى رجاله ، ص ٣٥٣ ، الرقم ٥٢٢٣ ، إبراهيم بن إسرائيل فى أصحاب على بن موسى الرضا عليه السلام . ووردت فى قرب الإسناد ، ص ٣٩٣ ، ح ١٣٧٦ \_ ضمن أحاديث متفرقة عن الرضا عليه السلام \_ رواية إبراهيم بن أبى إسرائيل ، عن أبى الحسن عليه السلام . والله هو العالم .

٦-٦ . «الخنزير» : علة معروفة ، وهى قروح صلبة تحدث فى الرقبة . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٦٤٤ (خزر).

٧-٧ . فى «ج ، ز» : + «لى» .

يَا عَلِيُّ (١) ، قُلْ لَهَا: فَلْتَقُلْ: "يَا رَوْوْفُ يَا رَحِيمُ، يَا رَبِّ يَا سَيِّدِي" ؛ تَكَرَّرُ (٢) قَالَ: «فَقَالَتْهُ، فَأَذْهَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَنْهَا» .

قَالَ: وَقَالَ: «هَذَا الدُّعَاءُ الَّذِي دَعَا بِهِ جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت رضا علیه السلام فرمود: دخترکی از ما (یا کنیزی) در گردش خنازیری بیرون آمد (خنازیر غده هائی است که در زیر گلو و گردن پیدا شود و از آن چرک می آید) پس کسی نزد من آمد و گفت: ای علی (بن موسی الرضا) باو بگو: (این دعا را) بخواند: «یا رؤف یا رحیم یا رب یا سیدی». و آن را تکرار کند، فرمود: پس این کلمات را گفت و خدای عز و جل آن خنازیر را از او برطرف کرد (راوی) گوید: فرمود: و این دعا همانست که جعفر بن سلیمان با آن دعا کرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از ابراهیم بن ابی اسرائیل از امام رضا (علیه السلام) که فرمود: یک دخترکی از ما بود که در گردش خنازیر بر آمد و کس نزد من آمد و گفت: ای علی (نام امام رضا است) به آن دخترک بگو تا بگوید: یا رؤف یا رحیم یا رب یا سیدی.، آن را تکرار کند. فرمود: آن را گفت و خدا عز و جل بیماری او را از میان برد. گوید: فرمود: این دعائی است که جعفر بن سلیمان با آن دعا کرد (شاید جعفر بن سلیمان هم به این بیماری گرفتار شده و به وسیله این دعا شفا یافته است- از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- ابراهیم بن ابی اسرائیل از امام رضا علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

دخترکی از ما بود که در گردنش خنازیر برآمد و کسی نزد من آمد و گفت: ای علی (نام امام رضا علیه السّلام است) به آن دخترک بگو تا بگوید: یا روؤف یا رحیم یا رب یا سیدی، آن را تکرار کند. فرمود: آن را گفت و خدای عزّ و جلّ بیماری او را از میان برد.

گوید: فرمود: این دعائی است که جعفر بن سلیمان با آن دعا کرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قال فی مغرب اللغة الخنازیر قروح تخرج فی الرقبة جعفر بن سلیمان لعله کان به هذا الداء فارتفع بهذا الدعاء فذكره علیه السلام تأکیداً لبيان تأثيره.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۲۶

\*\*\*\*\*

## ۱۹- الحديث

۳۳۹۷/۱۹ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُعَاءً وَ أَنَا خَلْفُهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، ٥٦٢ / ٢  
وَ اسْمِكَ الْعَظِيمِ، وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ (٤)، وَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ، أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ  
كَذَا».

قَالَ: وَ كَتَبَ إِلَيَّ رُقْعَةً (٥) بِخَطِّهِ: «قُلْ: يَا مَنْ عَلَا فَفَهَّرَ، وَ بَطَّنَ فَخَبَّرَ، يَا مَنْ مَلَكَ فَقَدَّرَ، وَيَا مَنْ يُحْيِي  
الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بِي كَذَا وَ كَذَا، ثُمَّ قُلْ: يَا لَا  
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (٦) اِرْحَمْنِي، بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اِرْحَمْنِي».

وَ كَتَبَ إِلَيَّ فِي (٧) رُقْعَةٍ أُخْرَى يَا مُرْنِي أَنْ أَقُولَ (٨): «اللَّهُمَّ اذْفَعْ (٩) عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي  
أَسْأَلُكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ شَهْرِي هَذَا وَ عَامِي هَذَا بِرَكَاتِكَ فِيهَا؛ وَ مَا يَنْزِلُ فِيهَا

ص: ٥١٠

١-١ . في «(ز)»: - «يا علي» .

٢-٢ . في «(بر ، بف)» والوافي : «تكررها» .

٣-٣ . المجتني ، ص ١٥ ، عن كتاب الدعاء للحسين بن سعيد ، بإسناده إلى الرضا عليه السلام .  
عدّة الداعي ، ص ٢٧٤ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن إبراهيم بن إسرائيل ، عن الرضا عليه السلام الوافي ،  
ج ٩ ، ص ١٦٣٩ ، ح ٨٨٧٩ .

٤-٤ . رُمت الشيء أرومه روما: إذا طَلَبْتَهُ . و«لاترام» أي لا تطلب ولا تقصد ؛ إذ لا سبيل للعقل إليها

. راجع : الصحاح ، ج ٥ ، ص ١٩٣٨ (روم) . وفي شرح المازندراني : «وأما تشديد الميم ليكون

مفاعلة من الرمة ، بالكسر بمعنى البلى والهشم فهو غير موافق للرواية وإن كان له وجه» .

٥-٥ . في «(ب)»: - «(رقعة)» .

٦-٦ . في شرح المازندراني : «هذه الكلمة الشريفة لدلالاتها على التوحيد المطلق كأنها صارت

علما له عز وجل ؛ فلذلك صحّ دخول حرف النداء عليها ، فكأنه قال : يا الله الذي ليس إله سواه

ارحمنى» . وفى مرآة العقول : «قيل : المنادى فى أمثال هذا الموضع محذوف . وقيل : يؤتى به لمجرد التنبيه ، وليس المقصود النداء» .

۷-۷ . فى «ب» : - «فى» .

۸-۸ . فى «ز» : «أن أقوله» .

۹-۹ . فى «ج ، د» : «دافع» .

مِنْ عُقُوبَةٍ أَوْ مَكْرُوهٍ أَوْ بَلَاءٍ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَعَنْ وُلْدِي (۱) بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛  
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَمِنْ (۲) فَجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَمِنْ شَرِّ كِتَابٍ قَدْ  
سَبَقَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حسین گوید: از حضرت ابی الحسن علیه السلام دعائی خواستم و من پشت سر آن حضرت بودم پس فرمود: «اللهم انى أسألك بوجهك الكريم و اسمك العظيم و بعزتك التى لا ترام و بقدرتك التى لا يمتنع منها شيء ان تفعل بى كذا و كذا». (و بجای تفعل بى كذا و كذا حاجت خود را بگوید). گوید: و در نامه ای بخط خودش بمن نوشت که بگو: «يا من علا فقهر و بطن فخير يا من ملك فقدر و يا من يحيى الموتى و هو على كل شيء قدير، صل على محمد و آل محمد و افعل بى كذا و كذا». (و بجای آن حاجت خود را بگوید) سپس بگو: «يا لا اله الا الله ارحمنى بحق لا اله الا الله ارحمنى». و در نامه دیگر بمن نوشت و دستور داد که بگویم: «اللهم اذفع عنى بحولك و قوتك، اللهم انى أسألك فى يومى هذا و شهرى هذا و عامى هذا بركاتك فيها و ما ينزل فيها من عقوبة او مكروه او بلاء فاصرفه عنى و عن ولدى بحولك و قوتك انك على كل شيء قدير، اللهم انى اعوذ

بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک، و من فجأة نعمتک و من شر کتاب قد سبق، اللهم انی اعوذ  
بک من شر نفسی، و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انک علی کل شیء قدير»

، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

»«

وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

..«

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از حسین گوید: از ابی الحسن (علیه السلام) دعائی خواستم و در دنبال آن حضرت بودم، فرمود:  
اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تَرَامُ وَ بِقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ اَنْ تَفْعَلَ  
بِي كَذَا وَ كَذَا. گوید در نامه ای به خط خودش به من نوشت که بگو: یا من علا فقهر و بطن فخر، یا  
من ملک فقدر و یا من یحیی الموتی و هو علی کلّ شیء قدير صلّ علی محمد و آل محمد و افعّل  
بی کذا و کذا. (بجای کذا و کذا حاجت خود را بگوید) سپس بگو: یا لا اله الاّ الله ارحمنی بحق لا  
اله الاّ الله ارحمنی. و در رقعه دیگر به من نوشت و دستور داد که بگویم: اللَّهُمَّ اَدْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ  
قُوَّتِكَ، اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ فِي يَوْمِي هَذَا وَ شَهْرِي هَذَا وَ عَامِي هَذَا بِرَكَاتِكَ فِيهَا وَ مَا يَنْزِلُ فِيهَا مِنْ عِقَابَةٍ  
اَوْ مَكْرُوهٍ اَوْ بَلَاءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَ عَنِ وَلَدِي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ اِنَّكَ عَلِي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ اِنِّي اعُوذُ  
بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَ تَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ وَ مِنْ فِجَاءِ نِقْمَتِكَ وَ مِنْ شَرِّ كِتَابٍ سَبَقَ (خدایا به تو پناهم از  
زوال نعمت و دگرگونی عافیت و از عذاب ناگهانت و از شرّ سرنوشت بد) اللَّهُمَّ اِنِّي اعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ

نفسی و من شرّ کل دابة انت آخذ بناصيتها انک علی کل شیء قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ شیء  
علماً و احصى کل شیء عدداً .

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۲۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۹- حسین گوید: از ابی الحسن علیه السلام دعائی خواستم و در دنبال آن حضرت  
بودم، فرمود: اللهم انی اسألك بوجهک الکریم و بعزتک لا ترام و بقدرتک اللّتی لا یمتنع منها شیء  
أن تفعل بی کذا و کذا.

گوید: در نامه ای به خط خودش به من نوشت که بگو:

یا من علا فقهر و بطن فخر، یا من ملک فقدر و یا من یحیی الموتی و هو علی کلّ شیء قدیر صلّ  
علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا (بجای کذا و کذا حاجت خود را بگوید) سپس بگو: یا  
لا اله الاّ الله ارحمنی بحق لا اله الاّ الله ارحمنی.

و در رقعه دیگر به من نوشت و دستور داد که بگویم: اللهم اذفع عنّی بحولک و قوتک، اللهم انّی  
اسألك فی یومی هذا و شهری هذا و عامی هذا برکاتک فیها و ما ینزل فیها من عقوبة او مکروه او  
بلاء فاصرفه عنّی و عن ولدی بحولک و قوتک انک علی کلّ شیء قدیر، اللهم انّی اعوذ بک من زوال  
نعمتک و تحویل عافیتک و من فجأة نقتک و من شرّ کتاب سبق (خدایا به تو پناه می برم از زوال  
نعمت و دگرگونی عافیت و از عذاب ناگهانیت و از شرّ سرنوشت بد) اللهم انّی اعوذ بک من شرّ  
نفسی و من شرّ کل دابة انت آخذ بناصيتها انک علی کلّ شیء قدیر و انّ الله قد احاط بکلّ شیء  
علماً و احصى کل شیء عدداً.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٥٩١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. یا لا إله إلا الله قیل المنادی فی أمثال هذا الموضوع محذوف، وقیل: یؤتی به لمجرد التنبيه  
ولیس المقصود النداء کذا ذکر فی المغنی.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٢٦

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٣٣٩٨/٢٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ (٤)، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا (٥) لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ (٦)، فَكُفِّنِي مَا أَهْمَنِي، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى  
نَفْسِي؛ تَقُوْلُهُ (٧) مِائَةَ مَرَّةٍ وَأَنْتَ سَاجِدٌ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



و از عمر بن یزید حدیث شده است که این دعا را صد بار در سجده میخوانی: «یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت، برحمتک استغیث، فاکفنی ما اهمنی و لا تکنی الی نفسی»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از عمر بن یزید: یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت برحمتک استغیث فاکفنی ما اهمنی و لا تکنی الی نفسی. این دعا را صد بار در سجده بخوان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۰- «عمر بن یزید» گوید: این دعا را صد بار در سجده بخوان:

یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت برحمتک استغیث فاکفنی ما اهمنی و لا تکنی الی نفسی.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۵۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح، وفيه شوب إرسال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٧

\*\*\*\*\*

## ٢١- الحديث

٣٣٩٨/٢١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ

ص: ٥١١

---

١-١. فى «ج، بس» وحاشية «د، ص»: «والدى» .

٢-٢. فى الوافى: «وعن» .

٣-٣. الوافى، ج ٩، ص ١٦٣٢، ح ٨٨٦٦ .

٤-٤. هكذا فى «ج، ص». وفى «ب، د، ز، بر، بس، بفس، جر» والمطبوع: «محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن خالد». والصواب ما أثبتناه؛ لعدم ثبوت رواية محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن خالد فى أسناد الكافى، وما ورد فى الكافى، ح ٣٨٣٩ و ٤٠٦٦ و ١٠٦٢٤ و ١٢٣٧٢ ، من رواية محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن خالد، كلها مختلة نوضحها فى موضعها، وتقدم مثلها فى الكافى، ح ٣٢٣٩، فلاحظ. ولعدم مساعدة الطبقة لرواية أحمد بن محمد بن خالد عن عمر بن يزيد، سواء قلنا بكونه بياع السابرى، أو ابن ذبيان الصيقل. فإن كليهما من أصحاب أبى عبدالله عليه السلام. وأما رواية محمد بن خالد عن أصحاب أبى عبدالله عليه السلام، فكثيرة،

تعرف من ملاحظة أسناد محمد بن خالد البرقي بعناوينه المختلفة . والظاهر أنّ العامل لوقوع التحريف بالسقط في ما نحن فيه و ما يشابهه ، هو جواز النظر من «محمد» في «أحمد بن محمد» إلى «محمد» في «محمد بن خالد» . وهذا العامل من عمدة عوامل التحريف بالسقط ، كما أشرنا إليه غير مرّة .

۵-۵ . في الوافي : - «يا» .

۶-۶ . في «بس ، بف» وحاشية «د ، ص ، بر» : «استعنت» .

۷-۷ . في «بس» : «تقول» .

۸-۸ . الوافي ، ج ۹ ، ص ۱۶۲۲ ، ح ۸۸۵۳ .

حَنَانٍ(۱)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَوْرَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِذَا كَانَ لَكَ \_ يَا سَمَاعَةُ \_ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ، فَقُلْ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ؛ فَإِنَّ(۲) لُهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ، وَقَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِكَ الشَّأْنِ، وَبِحَقِّ(۳) ذَلِكَ الْقَدْرِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا" فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ(۴) يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَمْ يَبْقَ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إِلَّا وَهُوَ يَحْتَاجُ(۵) إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ».(۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سماعة گوید: حضرت ابو الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) بمن فرمود: ای سماعة هر گاه برای تو نزد خدای عز و جل حاجتی است پس بگو: «اللهم انی أسألك بحق محمد و علی فان لهما عندک شأنًا. من الشأن و قدرا من القدر، فبحق ذلك الشأن و بحق ذلك القدر ان تصلى على محمد

و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا». و بجای تفعل بی کذا و کذا حاجت خود را بگویند) زیرا همانا چون روز قیامت شود هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مؤمن آزمایش شده نماند جز آنکه در آن روز بآن دو (یعنی محمد و علی علیهما السلام) نیاز دارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱- از سماعه، گوید: أبو الحسن (علیه السلام) به من فرمود: ای سماعه، چون به خدا عز و جل حاجتی داری بگو: بار خدایا از تو خواهم به حق محمد و علی زیرا آنها در نزد تو مقامی ارجمند و قدر و اعتباری بسزا دارند، بحق آن مقام و بحق آن مقدره که رحمت کن محمد و آل محمد را و با من چنین و چنان کن. زیرا چون روز رستاخیز شود هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی آزموده نماند جز اینکه بدانها نیاز دارند در آن روز.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۱- «سماعه»، گوید: ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: ای سماعه، چون به خدای عز و جل حاجتی داری بگو:

بار خدایا از تو خواهم به حق محمد و علی زیرا آنها در نزد تو مقامی ارجمند و اعتباری بسزا دارند درود فرست، بحق آن مقام و بحق آن شأن و رتبه که بر محمد و آل محمد را و با من چنین و چنان کن.

زیرا چون رستاخیز شود هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل و مؤمنی آزموده در آن روز نماند جز اینکه به آنها نیاز دارند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل، مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

## ۲۲- الحدیث

۳۴۰۰/۲۲ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَخْمَرِ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ وَالْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ وَظُرَيْفِ بْنِ نَاصِحٍ، قَالَ:

۵۶۳/۲

لَمَّا بَعَثَ أَبُو الدَّوَانِيقِ (۷) إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَفِظْتَ الْغُلَامِينَ بِصَلَاحِ (۸) أَبُوَيْهِمَا، فَاحْفَظْنِي بِصَلَاحِ آبَائِي: مُحَمَّدٍ، وَ عَلِيٍّ ، وَ الْحَسَنِ، وَ

الْحُسَيْنِ، وَ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ بِكَ (٩) فِي نَحْرِهِ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ».

ص: ٥١٢

- 
- ١-١ . في «د» وحاشية «ج ، ب ف» : «حسان» .  
٢-٢ . في «ز» : «إن» .  
٣-٣ . في الوافي : «وحوق» .  
٤-٤ . في «ز» : «لك» .  
٥-٥ . في «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر» : «محتاج» .  
٦-٦ . الدعوات ، ص ٥١ ، الباب ١ ؛ وعدة الداعي ، ص ٦١ ، الباب ٢ ، مرسلًا عن سماعة الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٣١ ، ح ٨٨٦٤ .  
٧-٧ . في مرآة العقول : «أبو الدوانيق لقب أبي جعفر المنصور ، وهو الثاني من خلفاء بني العباس . واشتهر بالدوانيقى و أبو الدوانيق لأنه لما أراد حفر الخندق بالكوفة قسط على كل واحد منهم دانق فضة وأخذه و صرفه في الحفر» .  
٨-٨ . في «ز ، ب ف» وحاشية «ج» والوافي والبحار : «لصلاح» في الموضعين .  
٩-٩ . في «د ، ص ، بر ، ب ف» وحاشية «ج» : «أدروك» وفي «بس» : «أدراك» . ودرأ يدراً دَرَأًا : إذا دفع . والمراد : أدفع بك في نحره لتكفيني أمرهم . وإنما خصّ النحر لأنه أسرع وأقوى في الدفع والتمكّن من المدفوع . النهاية ، ج ٢ ، ص ١٠٩ (درأ) .  
ثُمَّ قَالَ لِلْجَمَّالِ : «سِرْ» فَلَمَّا اسْتَقْبَلَهُ (١) الرَّبِيعُ بِبَابِ أَبِي الدَّوَانِيقِ ، قَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، مَا أَشَدَّ (٢) بَاطِنُهُ (٣) عَلَيْكَ ! لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَ اللَّهُ لَا تَرَكْتُ (٤) لَهُمْ نَخْلًا (٥) إِلَّا عَقَرْتُهُ (٦) ، وَ لَا مَالًا إِلَّا نَهَبْتُهُ (٧) ، وَ لَا ذُرِّيَّةً إِلَّا سَبَيْتُهَا ، قَالَ : فَهَمَسَ (٨) بِشَيْءٍ خَفِيِّ ، وَ حَرَّكَ شَفْتَيْهِ ، فَلَمَّا دَخَلَ سَلَّمَ وَ قَعَدَ ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَتْرَكَ لَكَ (٩) نَخْلًا (١٠) إِلَّا عَقَرْتُهُ، وَ لَا مَالًا إِلَّا أَخَذْتُهُ (١١)،  
فَقَالَ (١٢) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - ابْتَلَى أَيُّوبَ فَصَبَرَ، وَ  
أَعْطَى دَاوُدَ فَشَكَرَ، وَ قَدَّرَ يُوسُفَ فَغَفَرَ، وَ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلِ، وَ لَا يَأْتِي ذَلِكَ النَّسْلُ إِلَّا بِمَا يُشْبِهُهُ»  
فَقَالَ: صَدَقْتَ، قَدْ عَفَوْتُ (١٣) عَنْكُمْ.

فَقَالَ لَهُ (١٤): « يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهُ لَمْ يَنْلِ مِنَّا - أَهْلَ الْبَيْتِ - أَحَدٌ دَمًا إِلَّا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ» فَغَضِبَ  
لِذَلِكَ وَ اسْتَشَاطَ (١٥)، فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ (١٦) يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ هَذَا الْمُلْكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي  
سُفْيَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنًا، سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ، فَوَرَّثَهُ آلَ مَرْوَانَ، فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامُ زَيْدًا، سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ،  
فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانَ إِبْرَاهِيمَ (١٧)،

ص: ٥١٣

- 
- ١-١ . فى «ز»: «استقبل» .  
٢-٢ . فى حاشية «ج»: «ما اشتد» .  
٣-٣ . فى «د، بـ» وحاشية «ج، ص» والوفى: «تلظيه» بدل «باطنه» .  
٤-٤ . فى «ز»: «ما تركت» .  
٥-٥ . فى «بر» وحاشية «ج، بـ»: «نخيلًا» .  
٦-٦ . فى «بـ»: «عفرته» . وعقرت النخلة: إذا قطعت رأسها كله مع الجمار . والاسم: العقار .  
الصحاح، ج ٢، ص ٧٥٤ (عقر).  
٧-٧ . فى حاشية «ج»: «أنهتته» .  
٨-٨ . «الهمس»: الكلام الخفى لا يكاد يفهم . النهاية، ج ٥، ص ٢٧٣ (همس).  
٩-٩ . فى «ج، ص، بـ» والوفى: «لكم» .  
١٠-١٠ . فى «بـ» وحاشية «ج»: «نخيلًا» .  
١١-١١ . فى «ص» وحاشية «ج»: «نهبتته» .

۱۲-۱۲ . فی «د، ص» والوفای : + «له» .

۱۳-۱۳ . فی «ز» وحاشیة «ج» : «قد غفرت» . وفی «ص» : «فعفوت» . وفی حاشیة «ص» : «فقد عفوت» .

۱۴-۱۴ . فی «بف» والوفای : - «له» .

۱۵-۱۵ . فی «بس» : «واستشاطه» . و«استشاط» أى التهب غضبا .

۱۶-۱۶ . «الرّسل» بالكسر : الرفق والتؤدة . القاموس المحيط ، ج ۲ ، ص ۱۳۳۰ (رسل).

۱۷-۱ . فی الوافی : + «الإمام» .

سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ، فَأَعْطَاكُمْوه (۱)» .

فَقَالَ: صَدَقْتَ، هَاتِ أَرْفَعِ حَوَائِجَكَ، فَقَالَ: «الْأَذُنُّ» فَقَالَ: هُوَ فِي يَدِكَ مَتَى شِئْتَ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لَهُ الرَّبِيعُ: قَدْ أَمَرَ لَكَ (۲) بِعَشْرَةِ آلَافِ (۳) دِرْهَمٍ، قَالَ: «لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا» قَالَ: إِذْنُ تُغْضِبُهُ، فَخُذْهَا، ثُمَّ تَصَدَّقْ بِهَا. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویه بن عمار و علاء بن سیابه و ظریف بن ناصح گویند: چون ابو الدوانیق منصور دوانیقی) بسراغ حضرت صادق علیه السلام فرستاد آن حضرت دست بآسمان برداشت سپس گفت: «اللهم انک حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمد و علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، اللهم انی أدرع بک فی نحره و اعوذ بک من شره». یعنی بار خدایا تو آن دو پسر بچه را بخاطر نیکی و خوبی پدر و مادرشان نگهداری کردی مرا هم بخاطر خوبی پدرانم: محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی نگهداری فرما، بار خدایا من



بوسیله تو در گلویش او را دور سازم، و از شرش بتو پناه برم) سپس بشتربان (که مهار شتر حضرت در دستش بود) فرمود: برو، پس همین که ربیع (حاجب منصور) در خانه منصور او را دیدار کرد بوی عرضکرد: ای ابا عبد الله و چه اندازه دلش نسبت بشما سخت شده، و من همانا شنیدم که میگفت: بخدا سوگند هیچ نخل خرمائی برای آنها باقی نگذارم جز اینکه همه را ببرم، و هیچ مالی برای آنها باقی نگذارم و همه را غارت کنم، و هیچ کودکی برای ایشان باقی نگذارم و همه را با سیری ببرم؟ گوید: پس آن حضرت زیر لب چیزی گفت و لبانش را جنبانید، پس همین که بر منصور وارد شد سلام کرد و نشست، منصور جواب سلام حضرت را داد سپس گفت: بخدا قسم آهنگ داشتم که یک درخت خرما برایت باقی نگذارم و همه را قطع کنم و هر چه داری بگیرم؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین همانا خداوند ایوب را گرفتار کرد و او صبر کرد، و بدادود نعمت داد او شکر کرد، و یوسف را بر برادران چیره کرد (ولی او انتقام نگرفت) و از آنها در گذشت، و تو از این نژادی و این نژاد کاری نکنند جز بدان چه مانند کردار آنان باشد، گفت: راست گفتمی و من از شما در گذشتم و (شما را) بخشیدم، فرمود: یا امیر المؤمنین هر آینه هیچ کس دست خود را بخون ما خاندان نیالوده است جز اینکه خداوند سلطنتش را برگرفته، منصور از این سخن برآشفت و خشم کرد، حضرت فرمود: یا امیر المؤمنین آرام باش (تا دنباله سخن را بگویم) همانا این سلطنت در خاندان ابی سفیان بود تا اینکه یزید حسین علیه السلام را کشت پس خداوند سلطنتش را از او برگرفت و آل مروان بدان رسیدند، و چون هشام زید را کشت خداوند سلطنتش را گرفت و بمروان بن محمد رسید، و چون مروان ابراهیم را که برادر منصور و بابراهیم امام معروف بود) کشت خداوند سلطنتش را گرفت و بشما داد، گفت: راست گفتمی بزرگترین حاجت را) بگو (تا برآورم) فرمود: اذن بده (که برگردم) گفت: آن بدست شما است هر گاه بخواهی (در بازگشت آزادید) پس آن حضرت بیرون آمد، ربیع حاجب عرضکرد: ده هزار درهم برای شما داده فرمود: من بدان حاجتی ندارم، عرضکرد: اگر نپذیری او را خشمگین خواهی کرد (و از نپذیرفتن شما بخشم آید) آن را بگیر و در راه خدا صدقه بده.

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از معاویة بن عمّار و علاء بن سیابه و ظریف بن ناصح که: چون منصور عبّاسی به دنبال امام صادق (علیه السّلام) فرستاد، آن حضرت دست به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا تو آن دو پسر بیچه را بخاطر خوبی پدر و مادرشان نگه داشتی، مرا هم بخاطر خوبی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (علیهم السّلام) نگهدار، بار خدایا من به وسیله تو گلوی او را بگیرم و از شرّ او به تو پناه برم. سپس به شتربان فرمود: حرکت کن، و چون ربیع حاجب در خانه منصور خدمت آن حضرت رسید به او گفت: وه، چه اندازه دلش به تو سختگیر است، من از او شنیدم می گفت: به خدا هر چه نخل خرما دارند می برم و هر چه دارائی دارند چپاول می کنم و هر چه کودک دارند به اسیری می گیرم، گوید: زیر لب چیزی نهانی فرمود، و چون به منصور وارد شد سلام کرد و نشست و منصور جواب داد به آن حضرت و گفت: به خدا تصمیم گرفته بودم نخلی برایت نگذارم و همه را ببرم و هر چه داری بگیرم. امام صادق (علیه السّلام) فرمود: یا امیر المؤمنین راستی خداوند ایوب را گرفتار کرد و او صبر کرد و به داود نعمت داد و او شکر کرد و به یوسف قدرت انتقام از برادران عطا کرد و او هم گذشت کرد و تو هم از این نژادی و این نژاد کارینکنند جز آنچه بدان ماند، گفت: راست گفتمی من از شماها در گذشتم، پس امام صادق (علیه السّلام) به او گفت: یا امیر المؤمنین هیچ کس از خاندان ما خونی نریخته است جز اینکه خداوند ملک او را برگرفته است. پس برای این سخن بخشم آمد و آتش گرفت، امام فرمود: آرام باش یا امیر المؤمنین راستی این سلطنت در خاندان ابی سفیان بود و چون یزید حسین (علیه السّلام) را کشت خدا از آنها برگرفت و به آل مروان رسید و چون هشام زید را کشت به دست مروان بن محمد افتاد و چون مروان ابراهیم را کشت ملک او را گرفت و به شماها داد. منصور گفت: راست گفتمی مهمترین حاجت خود را بخواه، فرمود: اذن در برگشت است، منصور گفت: آن به دست خود شما است هر وقت بخواهی برگرد. امام صادق (علیه السّلام) بیرون آمد و ربیع حاجب به او عرض کرد: دستور ده هزار درهم برای

شما داده است، امام فرمود: من بدان حاجتی ندارم، گفت: در این صورت به تو خشمگین می شود، آن را بگیر و در راه خدا صدقه بده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۲- «معاویة بن عمّار» و «علاء بن سیابه» و «ظریف بن ناصح» گویند:

که: چون منصور عباسی به دنبال امام صادق علیه السلام فرستاد، آن حضرت دست به آسمان برداشت و گفت: بار خدایا تو آن دو پسر بچه را بخاطر خوبی پدر و مادرشان نگه داشتی، مرا هم بخاطر خوبی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی علیه السلام نگهدار، بار خدایا من به وسیله تو گلوی او را بگیرم و از شر او به تو پناه برم.

سپس به شتربان فرمود: حرکت کن، و چون «ربیع حاجب» در خانه «منصور» خدمت آن حضرت رسید به او گفت: وه، چه اندازه دلش به تو سختگیر است، من از او شنیدم می گفت: به خدا هرچه نخل خرما دارند می برم و هرچه دارائی دارند چپاول می کنم و هرچه کودک دارند به اسیری می گیرم، گوید: زیر لب چیزی نهانی فرمود، و چون به منصور وارد شد سلام کرد و نشست و منصور به آن حضرت جواب داد و گفت: به خدا تصمیم گرفته بودم نخلی برایت نگذارم و همه را ببرم و هرچه داری بگیرم. امام صادق علیه السلام فرمود: یا امیر المؤمنین راستی خداوند ایوب را گرفتار کرد و او صبر کرد و به داود نعمت داد و او شکر کرد و به یوسف قدرت انتقام از برادران عطا کرد و او هم گذشت کرد و تو هم از این نژادی و این نژاد کاری نکنند جز آنچه بدان ماند، گفت: راست گفتمی من از شماها درگذشتم، پس امام صادق علیه السلام به او گفت: یا امیر المؤمنین هیچکس از خاندان ما خونی نریخته است جز اینکه خداوند ملک او را گرفته است. پس برای این سخن بخشم آمد و آتش

گرفت، امام فرمود: آرام باش یا امیر المؤمنین راستی این سلطنت در خاندان ابی سفیان بود و چون یزید حسین علیه السلام را کشت خدا از آنها برداشت و به آل مروان رسید و چون هشام، زید را کشت به دست مروان بن محمد افتاد و چون مروان ابراهیم را کشت ملک او را گرفت و به شماها داد. منصور گفت: راست گفتمی مهمترین حاجت خود را بخواه، فرمود: اذن در برگشت است. امام صادق علیه السلام بیرون آمد و ربیع حاجب به او عرض کرد: دستور ده هزار درهم برای شما داده است، امام فرمود: من بدان حاجتی ندارم، گفت: در این صورت به تو خشمگین می شود، آن را بگیر و در راه خدا صدقه بده.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. أبو الدوانیق لقب أبو جعفر المنصور، و هو الثانی من خلفاء بنی العباس، و اشتهر بالدوانیقی و بأبی الدوانیق لأنه لما أراد حفر الخندق بالكوفة قسط علی كل واحد منهم دانق فضة و أخذه و صرفه فی الحفر، و قال فی النهاية: الدرء الدفع و إنما خص النحور لأنه أسرع و أقوى فی الدفع و التمكن من المدفوع، و قال فی القاموس: الهمس الصوت الخفی و استشاط علیه التهب غضبا، و الرسل بالكسر الرفق و التؤدة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۲۸

\*\*\*\*\*

## ۲۳- الحدیث

۳۴۰۱/۲۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ قَيْسِ (۵) بْنِ سَلَمَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ: مَا ۲ / ۵۶۴

أُبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْجِنُّ وَالْأَنْسُ: بِسْمِ اللَّهِ، وَبِاللَّهِ، وَمِنَ اللَّهِ، وَإِلَى اللَّهِ،  
وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسَلَمْتُ نَفْسِي، وَ إِلَيْكَ  
وَ جَهَّتْ (۶) وَجْهِي، وَ إِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي، وَ إِلَيْكَ فَوَّضْتُ أَمْرِي؛ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْأَيْمَانِ  
مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ، وَ مِنْ خَلْفِي، وَ عَنْ يَمِينِي، وَ عَنْ شِمَالِي، وَ مِنْ فَوْقِي، وَ مِنْ تَحْتِي، وَ مِنْ قِبَلِي (۷)، وَ  
ادْفَعْ (۸) عَنِّي بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ، فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۹)». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(این حدیث مانند حدیث از همین باب است مراجع شود)

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از امام صادق (علیه السلام) که بارها علی بن الحسین (علیهما السلام) می فرمود: من باک ندارم هر گاه این کلمات را بگویم از اینکه جن و انس در برابرم گرد آیند: بسم الله و بالله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله (صلی الله علیه و آله) اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک وجّهت و جهی و الیک الجأت ظهری و الیک فوّضت امری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و من قبلی و ادفع عنّی بحولک و قوتک فانّه لا حول و لا قوّة الاّ بالله. (ترجمه آن گذشت).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۳- امام صادق علیه السلام فرمود: که بارها علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:

هرگاه این کلمات را بگویم باکی ندارم از اینکه جن و انس در برابرم گرد آیند:

بسم الله و بالله و الی الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله (صلی الله علیه و اله) اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک وجّهت و جهی و الیک الجأت ظهری و الیک فوّضت امری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و من تحتی و من قبلی و ادفع بحولک و قوتک فانّه لا حول و لا قوّة الاّ بالله. (ترجمه این کلمات قبلا گذشت).

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۵۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

مجهول. و من قبل أى كل شىء يأتينى من قبل نفسى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٨

\*\*\*\*\*

ص: ٥١٤

- 
- ١-٢. فى «ز، بف» والوافى: «وأعطاكموه» .
- ٢-٣. فى «ز»: «أمرک» .
- ٣-٤. فى «بر»: «ألف» .
- ٤-٥. راجع: ثواب الأعمال، ص ٢٦١، ح ١١ الوافى، ج ٩، ص ١٦٢٦، ح ٨٨٦١؛ البحار، ج ٤٧، ص ٢٠٨، ح ٥١ .
- ٥-٦. فى حاشية «بر، بف»: «بشر» . وتقدّمت فى الحديث ١٠ من الباب رواية محمّد بن أعين، عن بشير بن مسلمة «بشر بن سلمة \_ خ ل» عن أبى عبد الله عليه السلام .
- ٦-٧. فى «ج، د، ز، ص، بر، بس، بف»: - «نفسى، وإليك وجّهت» .
- ٧-٨. فى «بر، بف» والوافى: «ما قبلى» .
- ٨-٩. فى «بر»: «وارفع» . وفى «بف»: «فارفع» .
- ٩-١٠. فى الوافى: «بك» .
- ١٠-٢. راجع: ح ١٠ من هذا الباب ومصادره الوافى، ج ٩، ص ١٦٢٨، ح ٨٨٦٢ .

**(٥٦) باب الدعاء للعلل و الأمراض**

## ۱- الحدیث

۳۴۰۲/۱. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْعَلَّةِ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَيَّرْتَ أَقْوَامًا، فَقُلْتَ: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» (۱) فَيَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ ضُرِّي وَلَا تَحْوِيلَهُ عَنِّي أَحَدٌ غَيْرُهُ» (۲)، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (۳)، وَ اكْشَفَ ضُرِّي، وَ حَوَّلَهُ إِلَى مَنْ يَدْعُو مَعَكَ إِلَهَا آخَرَ، لَا إِلَهَ غَيْرُكَ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برخی از اصحاب ما حدیث کرده اند که حضرت صادق علیه السلام هنگام درد و بیماری (این دعا را میخواند) میگفت: «اللهم انک عیرت اقواما فقلت:»

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ

»

فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا

«، فیا من لا یملک کشف ضری و لا تحویله عنی احد غیره صل علی محمد و آل محمد و اکشف ضری و حوله الی من یدعو معک الها آخر لا اله غیرک» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۰



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که هنگام درد و پیشامد بد می گفت: بار خدایا تو مردمی را سرزنش کردی و فرمودی (سوره اسراء): «بگو (ای محمد) بخوانید آنهایی را که در برابر خدا پنداشتید تا بدانید که نمی توانند از شما زیانی را دور کنند و دیگرگون نمایند» پس ای خدائی که جز او نمی تواند زیان مرا دور کند و آن را دیگرگون نماید رحمت فرست بر محمد و آل محمد و زیان مرا دور ساز و آن را از من بگردان به سوی کسی که با تو معبود دیگری را می خواند، نیست شایسته پرستشی جز تو.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود که: هنگام درد و پیشامد بد می گفت:

بار خدایا تو مردمی را سرزنش کردی و فرمودی: «بگو (ای محمد) بخوانید آنهایی را که در برابر خدا پنداشتید تا بدانید که نمی توانند از شما زیانی را دور کنند و دگرگون نمایند (اسراء/۵۸)» پس ای خدائی که جز او نمی تواند زیان مرا دور کند و آن را دگرگون نماید رحمت فرست بر محمد و آل محمد و زیان مرا دور ساز و آن را از من به سوی کسی بگردان که با تو معبود دیگری را می خواند، نیست شایسته پرستشی جز تو.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. قل ادعوا الذين قال فى مجمع البيان: قل يا محمد لهؤلاء المشركين الذين يعبدون غير الله ادعوا الذين زعمتم من دونه أنها إلهه عند ضرر نزل بكم ليكشفوا ذلك عنكم و يحولوا تلك الحالة إلى حالة أخرى لتحريك حال القحط إلى الخصب و الفقر إلى الغنى، و قيل: معناه لا يملكون تحويل الضر منكم إلى غيركم، و قيل: المراد لمن دونه الملائكة و مسيح و عزيز، و قيل: الجن لأن قوما من العرب كانوا يعبدون الجن.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٢٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٤٠٣/٢. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (٥)، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ (٦)، قَالَ:

مَرَضْتُ بِالْمَدِينَةِ مَرَضًا شَدِيدًا، فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَتَبَ إِلَيَّ: «قَدْ (٧) بَلَغَنِي عِلَّتُكَ، فَاشْتَرِ صَاعًا (٨) مِنْ بُرٍّ، ثُمَّ اسْتَلِقِ عَلَيَّ قَفَاكَ، وَانْثُرْهُ عَلَيَّ صَدْرِكَ كَيْفَمَا انْثَرْتَهُ،

ص: ٥١٥

٢-٤ . فى «بر ، بس» : «غيرك» .

٣-٥ . فى «ص» : «وآله» . وفى «بر» : - «وآل محمّد» .

٤-٦ . عدّة الداعى ، ص ٢٧٢ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن أبى نجران وابن فضال ، عن بعض أصحابنا .  
وفى الدعوات ، ص ١٩٠ ، الباب ٣ ؛ والمصباح للكفعمى ، ص ١٥٠ ، الفصل ١٨ ، مرسلًا الوافى  
، ج ٩ ، ص ١٦٣٥ ، ح ٨٨٦٧ .

٥-٧ . السند معلق على سابقه . ويروى عن أحمد بن محمّد ، محمّد بن يحيى .

٦-٨ . هكذا فى حاشية «ج ، د» وفى «ب» : «رزبى» . وفى «ج ، د ، بر ، بس ، بف ، جر» والمطبوع  
: «رزين» . والصواب ما أثبتناه ؛ فقد روى المصنّف الخبر فى الكافى ، ح ١٤٨٦٩ ، بنفس السند  
عن داود بن زربى . وداود بن زربى هو المذكور فى كتب الرجال . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٦٠ ،  
الرقم ٤٢٤ ؛ الفهرست للطوسى ، ص ١٨٢ ، الرقم ٢٨٠ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٠٢ ، الرقم  
٢٥٧٩ .

٧-١ . فى «ص» : «وقد» .

٨-٢ . «الصاع» : مكيال يأخذ أربعة أمداد . وقُدّر الصاع بتسعة أرتال بالعراقى ، وستة بالمدنى ،  
وأربعة ونصف بالمكى . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ١٠٢٠ ؛ مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٣٦١  
(صوع) .

وَقُلِ (١) : "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ كَشَفْتَهُ (٢) مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ، وَ  
مَكَنتَ (٣) لَهُ فِي الْأَرْضِ، وَجَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ (٤) عَلَى خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ  
مُحَمَّدٍ (٥)، وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي" (٦) ؛ ثُمَّ اسْتَوِ جَالِسًا، وَاجْمَعْ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِكَ (٧)، وَقُلْ مِثْلَ  
ذَلِكَ، وَاقْسِمُهُ مُدًّا (٨) مُدًّا لِكُلِّ مَسْكِينٍ، وَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ» .

قَالَ دَاوُدُ: فَفَعَلْتُ (٩) ذَلِكَ، فَكَأَنَّمَا نُشِطْتُ (١٠) مِنْ عِقَالٍ، وَقَدْ (١١) فَعَلَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ. (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

داود بن زربی گوید: من در مدینه بیمار سختی شدم، و خبر آن به حضرت صادق علیه السلام رسید، پس بمن نوشت: خبر بیماریت بمن رسید، پس یک صاع (تقریباً سه کیلو) گندم بخر، سپس پشت بخواب و آن گندم را روی سینه ات بریز و پهن کن بهر گونه که ریخت و بگو: «اللهم انی أسألك باسمک الذی اذا سألك به المضطر کشفته ما به من ضرر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علتی». سپس برخیز و درست بنشین و گندمها را از اطراف خود جمع کن، و (دوباره) همان دعا را بخوان و آن را بچهار مد (که هر مدی تقریباً ده سیر است) تقسیم کن، هر قسمتی را بمسکینی (و مستمندی) بده و همان دعا را بخوان. داود گوید: من دستور آن حضرت را انجام دادم (و آنقدر زود اثر داشت که همان ساعت بیماریم برطرف شد) و گویا از بند آزاد شدم، و بسیاری از مردم آن را انجام داده اند و از آن سود برده اند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از داود بن زربی گوید: من در مدینه سخت بیمار شدم و خبرش به امام صادق (علیه السلام) رسید، به من نوشت که: خبرِ دردمندیت به من رسید، یک صاع (در حدود چهل سیر) گندم بخر و به پشت بخواب و آن را روی سینه ات بریز به هر گونه در پاشید و بگو: بار خدایا من تو را خواستارم بدان نامت که چون آن بیچاره تو را بدان خواند زیان و گرفتاری که دارد از او دور کنی و او را بر زمین تمکن دهی و خلیفه اش بر خلقت نمائی (مقصود امام زمان علیه السلام است) که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و مرا از دردم عافیت بخشی. سپس درست بنشین و گندمها را از گرد

خود جمع کن و همان دعا را بخوان و آن را به چهار مد (در حدود ده سیر) بخش کن و هر مدی را به مستمندی بده و باز همان دعا را بخوان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «داوود بن زربی» گوید: من در مدینه سخت بیمار شدم و خبرش به امام صادق علیه السلام رسید، به من نوشت که: خبر دردمندیت به من رسید، یک صاع (در حدود چهل سیر) گندم بخر و به پشت بخواب و آن را روی سینه ات بریز و بگو: بار خدایا من تو را می خوانم به آن نامی که چون بیچاره تو را به آن می خواند زیان و گرفتاری او را دور می سازی و او را بر زمین تمکن دهی و بر خلق خلیفه اش سازی (مقصود امام زمان (عج) است) که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و مرا از دردم عافیت بخش. سپس درست بنشین و گندمها را از اطراف خود جمع کن و همان دعا را بخوان و آن را به چهار مد (در حدود ده سیر) بخش کن و هر مدی را به مستمندی بده و باز همان دعا را بخوان.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۵۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحيح. و جعلته خليفتك يحتمل أن يكون المراد بالمضطر أيوب عليه السلام فيكون المراد بالخلافة الإمامة، و يحتمل أن يكون عاما و الخلافة عامة فإن المولى خليفة الله على العبد و كذا الوالد على الولد و غيرهما و الأظهر أنه إشارة إلى قوله تعالى

(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ)

و يظهر منه أن المراد بالخلافة فى الآية هى المعنى الثانى لا ما ذكره المفسرون من كون كل قرن خليفة للقرن الذى قبلهم أو كونهم خلفاء الكفار بنزول بلادهم، و فى كثير من الروايات أن المضطر هو القائم عليه السلام فإذا سأل الله بالاسم الأعظم أجاب الله دعوته و كشف سوءه و جعله خليفة فى الأرض فالخلافة هى الإمامة، و الله يعلم، و قال فى الصحاح نشطت الحبل أنشطه نشطا عقدته و أنشطته أى حللته، يقال كأنما أنشط من عقال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣٠

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٤٠٤/٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ: ٢/٥٦٥

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: اسْتَكَى بَعْضُ وُلْدِهِ، فَقَالَ: «يَا بَنِيَّ، قُلِ: اللَّهُمَّ اشْفِنِي

ص: ٥١٦

---

١- ٣. فى «ب»: «فقل» .

٢- ٤. فى «ز، بـف»: «كشف» .

٣- ٥. فى «ز»: «ومكث» .

٤-٦ . فى «بس» : «خليفته» . وفى الوافى : «إنما لم يكتف فى وصف الاسم بصلاحيته لكشف الضر عن مطلق المضطرّ ، بل قيّد المضطرّ بالذى مكن له فى الأرض وجعله خليفته على خلقه لينبّه على عظمة الاسم ، وهو ناظر إلى قوله سبحانه : «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» [النمل (٢٧) : ٦٢] .

٥-٧ . فى الكافى ، ح ١٤٨٦٩ : «وعلى أهل بيته» بدل «وآل محمّد» .

٦-٨ . فى «ز» : «عللى» .

٧-٩ . فى «بس» : + «وقوتك» .

٨-١٠ . «المُدّ» : كيل ، وهو رطل وثُلث عند أهل الحجاز ، فهو ربع صاع ؛ لأنّ الصاع خمسة أرتال وثُلث . والمُدّ ، رطلان عند أهل العراق . والجمع : أمداد ومداد . المصباح المنير ، ص ٥٦٦ (مدد).

٩-١١ . فى الكافى ، ح ١٤٨٦٩ : + «مثل» .

١٠-١٢ . فى «ز» : «أنشطت» . وقرأ المازندراني على بناء الفاعل ، حيث قال فى شرحه : «فكأنما نشطت من عقال ، أى خرجت منه ، من نشط من المكان : إذا خرج منه أو حللته ، على أنّ «من» زائدة ، من نشطته : إذا حللته حلاً رقيقاً ؛ فلا يرد ما أورده صاحب النهاية من أنّه كثيراً ما يجىء فى الرواية : كأنما نشط من عقال ، وليس بصحيح . ويقال نشطت العقدة : إذا عقدتها ، وأنشطتها : إذا أحللتها» . وفى الوافى : «نشطت من عقال ، أى انحلت من قيد» .

١١-١٣ . فى «ز» : - «قد» .

١٢-١٤ . الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٤٨٦٩ . عدّة الداعى ، ص ٢٧٢ ، الباب ٥ ، رسلاً عن يونس بن عبدالرحمن ، عن داود بن زيد ، عن أبى عبدالله عليه السلام ؛ الدعوات ، ص ١٨١ ، الباب ٣ ، رسلاً عن داود بن زربى الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٥ ، ح ٨٨٦٨ .

بِشْفَائِكَ، وَ دَاوِنِي بِدَوَائِكَ، وَ عَافِنِي مِنْ بَلَائِكَ؛ فَإِنِّي عَبْدُكَ، وَ ابْنُ عَبْدِكَ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسین بن نعیم گوید: یکی از فرزندان حضرت صادق علیه السلام بیمار شد حضرت باو فرمود: ای پسرکم! بگو: «اللهم اشفنی بشفائک و داوونی بدوائک و عافنی من بلائک فانی عبدک و ابن عبدک».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از حسین بن نعیم که: یکی از فرزندان امام صادق (علیه السلام) بیمار شد و آن حضرت به او فرمود: ای پسر جانم بگو: بار خدایا به درمان خود مرا درمان کن و از داروی خود به من بچشان و از بلای خود مرا عافیت بخش زیرا من بنده تو و بنده زاده توام.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- «حسین بن نعیم» می گوید: یکی از فرزندان امام صادق علیه السلام بیمار شد و آن حضرت به او فرمود:

ای پسر جانم بگو:



بار خدایا به درمان خود مرا درمان کن و از داروی خود به من بچشان و از بلاى خود مرا عافیت  
بخش زیرا من بنده تو و بنده زاده توام.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۵۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۳۰

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۳۴۰۵/۴ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (۳)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ،  
عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الَّذِي قَدْ ظَهَرَ (۴) بِوَجْهِهِ يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ  
- عَزَّ وَجَلَّ - لَمْ يَتَلَّ بِهِ عَبْدًا لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ؟

فَقَالَ لِي (٥): «لَا، لَقَدْ (٦) كَانَ مُؤْمِنٌ (٧) آلِ فِرْعَوْنَ (٨) مُكَنِّعٍ (٩) الْأَصَابِعِ، فَكَانَ يَقُولُ هَكَذَا - وَ يَمُدُّ يَدَهُ (١٠) - وَيَقُولُ: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» (١١)».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ (١٢): «إِذَا كَانَ الثُّلُثُ الْأَخِيرُ مِنَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِهِ، فَتَوَضَّأُ (١٣)، وَقُمُ (١٤) إِلَى

ص: ٥١٧

- 
- ١-١ . في «بر» وحاشية «ج»: «عبيدك». وأيضا في حاشية «ج»: «عبيدك» .
- ٢-٢ . قرب الإسناد، ص ٤، ح ٩، بسند آخر، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافي، ج ٩، ص ١٦٣٦، ح ٨٨٦٩؛ الوسائل، ج ٧، ص ٤٥، ح ٨٦٧٨ .
- ٣-٣ . في الكافي، ح ٢٣٨١: + «بن عيسى» .
- ٤-٤ . في الكافي، ح ٢٣٨١: «إِنَّ هَذَا الَّذِي ظَهَرَ» بدل «جعلت فداك هذا الذي قد ظهر» . وفي الكافي، ح ٥٠٤٣: - «قد» .
- ٥-٥ . في الوافي والكافي، ح ٢٣٨١: - «لي» .
- ٦-٦ . في «ص»: - «لا لقد» . وفي «بف»: «قد» بدل «لا لقد» . وفي الوافي: «لا قد» . وفي الكافي، ح ٢٣٨١: «لقد» بدون «لا» . وفي الكافي، ح ٥٠٤٣: «قد» بدل «لقد» .
- ٧-٧ . في حاشية «ج»: + «من» .
- ٨-٨ . في شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٣٥٩: «الظاهر أنه فرعون موسى، والأنسب بما بعده أنه فرعون أنطاكية الذي أرسل إليه عيسى عليه السلام رسله... والمؤمن المذكور كان من أهل أنطاكية ولذلك نسب إليه، وهم قتلوه بعد نصحه لهم وإظهار إيمانه» . وفي مرآة العقول، ج ١٢، ص ٤٣٠: «الأظهر مؤمن آل يس كما ورد في غيره من الأخبار؛ فإن قوله: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» إنما وقع في قصته، ولعله من الرواة . وقال بعض الأفاضل باتحاد المؤمنين بأن صار طويل العمر . ولا يخفى بعده ومخالفته للأخبار المستفيضة من الجانبين» .

- ۹-۹. فی «د، ص» والكافی، ح ۵۰۴۳: «مكتّع». وفی «ز»: «أكتع». وَكِنَعَتْ أَصَابِعُهُ كَنَعًا: إِذَا تَشَنَّجَتْ وَبَسَّتْ. النهاية، ج ۴، ص ۲۰۴ (كنع).
- ۱۰-۱۰. فی الكافی، ح ۲۳۸۱: «يديه».
- ۱۱-۱۱. یس (۳۶): ۲۰.
- ۱-۱۲. فی الكافی، ح ۲۳۸۱: «ثم قال لی» بدل «قال ثم قال».
- ۲-۱۳. فی الكافی، ح ۲۳۸۱: «فتوضّ».
- ۳-۱۴. فی «بر»: «فقم». وفی الوافی والكافی، ح ۵۰۴۳: «ثم قم».

صَلَاتِكَ الَّتِي تُصَلِّيَهَا، فَإِذَا كُنْتَ فِي السَّجْدَةِ الْأَخْيَرَةِ مِنَ الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ (۱)، فَقُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ : "يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ، يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ، يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، وَ (۲) يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (۳)، وَ أَعْطِنِي مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّي مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَا أَنْتَ (۴) أَهْلُهُ (۵)، وَ أَذْهِبْ عَنِّي هَذَا (۶) الْوَجَعِ (۷) وَ سَمِّهِ (۸)، فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِي (۹) وَ أَحْزَنَنِي" (۱۰)؛ وَ أَلْحَ فِي الدُّعَاءِ (۱۱)».

قَالَ: فَمَا وَصَلْتُ إِلَى الْكُوفَةِ حَتَّى أَذْهَبَ اللَّهُ بِهِ (۱۲) عَنِّي كُلَّهُ. (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یونس بن عمار را (غده یا جراحت دیگری در صورتش پیدا شد) گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم این (علتی) که در صورت من پیدا شده مردم پندارند که همانا خدای عز و جل هر کس را از بندگانش که دوست دارد بدان دچار نکند (و مرا خدا نخواسته که بدان دچار شده ام)؟ آن حضرت علیه السلام بمن فرمود: نه (این طور نیست) هر آینه مؤمن آل فرعون سر انگشتانش

ریخته بود (که استخوانهای بندهای آنها آشکار بود) و این طور میگفت - و دستش را دراز میکرد:-  
«ای مردم پیروی کنید از فرستادگان خدا» (سوره یس آیه ۲۰) گوید: سپس فرمود: چون ثلث آخر  
شب شد در ساعت اول آن (برخیز) و وضوء بساز و بنمازی که میخوانی پرداز (مقصود نماز شب  
است) پس چون در سجده آخرین از دو رکعت اول (از هشت رکعت نماز شب) رسیدی در حال  
سجده بگو: «یا علی یا عظیم یا رحمان یا رحیم یا سامع الدعوات و یا معطی الخیرات صل علی  
محمد و آل محمد و اعطنی من خیر الدنیا و الآخرة ما أنت أهله و اصرف عنی من شر الدنیا و الآخرة  
ما أنت أهله و اذهب عنی هذا الوجع (و نام آن درد را ببر) فإنه قد غاظنی و [أ] حزنی». و در دعا  
پافشاری کن، گوید: هنوز بکوفه نرسیده بودم که خداوند تمام آن درد را از من ببرد بواسطه دعائی که  
آن حضرت بمن آموخت اثری از آن بیماری در چهره من بجای نماند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از یونس بن عمار گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: قربانت، اینکه در چهره ام آشکار شده  
است علّتی است که مردم پندارند خدا عز و جل هیچ بنده ای که او را خواهد بدانش گرفتار نکند. در  
پاسخ فرمود: نه، هر آینه که مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود و چنین می گفت- دستش را دراز  
می کرد- و می گفت (سوره یس): «ای مردم پیروی کنید از مرسلان خدا». گوید: سپس  
فرمود: چون آغاز ثلث اخیر شب شد وضوء ساز و به نمازی پرداز که آن را می خوانی و هر گاه به  
سجده دوم دو رکعت اول نماز شب رسیدی بگو در همان سجده: یا علی و یا عظیم یا رحمان و یا  
رحیم یا سامع الدعوات و یا معطی الخیرات صل علی محمد و آل محمد و اعطنی من خیر الدنیا و  
الآخرة ما انت اهله و اصرف عنی من شرّ الدنیا و الآخرة ما انت اهله و اذهب عنی هذا الوجع- و آن

درد را نام ببر-فائه قد غاظنی و [أ]حزنتی. (مرا به خشم آورده و اندوهناک کرده)، و در دعا اصرار کن. گوید: هنوز به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن درد را از من برد و شفای کامل عطا کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- «یونس بن عمار» می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت، اینکه در چهره ام علتی آشکار شده است (غده ای در صورتش به وجود آمده بود) که مردم چنین می پنداشتند که خداوند هریک بندگان خود را دوست دارد به آن دچار نسازد (پس خدا توجهی به من نداشته که گرفتارم کرده است) در پاسخ فرمود: نه، هر آینه که مؤمن آل فرعون انگشتانش چلاق بود و چنین می گفت- دستش را دراز می کرد- و می گفت: «ای مردم از رسولان خدا پیروی کنید (یس/۲۰)». گوید: سپس فرمود: چون ثلث آخر شب شد در ساعت اول برخیز و وضوء بگیر و به نمازی که می خوانی (نماز شب) بپرداز و هرگاه به سجده دوم رکعت اول نماز شب رسیدی بگو: یا علی و یا عظیم یا رحمن و یا رحیم یا سامع الدعوات و یا معطی الخیرات صلّ علی محمّد و آل محمّد و اعطنی من خیر الدنیا و الآخرة ما أنت أهله و اصرف عنی من شرّ الدنیا و الآخرة ما أنت أهله و اذهب عنی هذا الوجع- و آن درد را نام ببر-فائه قد غاظنی و أحزنتی (مرا به خشم آورده و اندوهناک کرده)، و در دعا اصرار کن. گوید: هنوز به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن درد را از من دور کرد و شفایم داد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۵۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. مؤمن آل فرعون الأظهر مؤمن آل يس كما ورد فى غيره من الأخبار، فإن قوله

(يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ)

إنما وقع فى قصته و لعله من الرواة و قال بعض الأفاضل باتحاد المؤمنين بأن صار طويل العمر، و لا يخفى بعده و مخالفته للأخبار المستفيضة من الجانبين، و قال فى القاموس: الأكنع من رجعت أصابعه إلى كفه و ظهرت رواجبه، و الرواجب مفاصل أصول الأصابع، أو بواطن مفاصلها أو هى قصب الأصابع أو مفاصلها، و قال فى الصحاح الحزن و الحزن خلاف السرور، و حزن الرجل بالكسر فهو حزن و حزين و أحزنه غيره و حزنه أيضا مثل أسلكه و سلكه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣١

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٤٠٦/٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعًا، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مَرَّ (١٤) بِهِ الْبَلَاءُ، فَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ، وَ فَضَّلَنِي عَلَيْكَ، وَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ؛ وَ لَا تُسْمِعُهُ». (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: چون مردی را دیدی که گرفتار بلا شده (بشکرانه اینکه تو بدان بلا گرفتار نشده ای) بگو: «الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر ممن خلق». و نگذار او بشنود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: چون مرد گرفتار بلائی را دیدی بگو: سپاس از آن خدا است که مرا عافیت داده از آنچه تو را بدان گرفتار کرده است و برتری داده مرا به تو و بر بسیاری از کسانی که آفریده- و بگوش او مرسان-.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام باقر علیه السلام فرمود: چون مرد گرفتار بلائی را دیدی بگو:

سپاس از آن خداست که مرا عافیت داده از آنچه تو را به آن گرفتار کرده است و مرا بر تو و بر بسیاری از کسانی که آفریده برتری داده.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن، أو موثق.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣١

\*\*\*\*\*

ص: ٥١٨

- 
- ١-٤ . فی «ص ، بر ، بس ، بف» والوافی والکافی ، ح ٥٠٤٣ : «الأولتین» .
  - ٢-٥ . فی «د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوافی والکافی ، ح ٢٣٨١ : - «و» .
  - ٣-٦ . فی الوافی والکافی ، ح ٥٠٤٣ : «أهل بیت محمد» .
  - ٤-٧ . فی الکافی ، ح ٥٠٤٣ : «أنا» .
  - ٥-٨ . فی «ب» : - «واصرف عنی \_ إلى \_ أنت أهله» .
  - ٦-٩ . فی الکافی ، ح ٢٣٨١ : «بهذا» .
  - ٧-١٠ . فی «بف» : «الوجه» .



- ٨-١١ . فى الكافى ، ح ٢٣٨١ وح ٥٠٤٣ : «وتسمّيه» .
- ٩-١٢ . فى «ز» : «غاصّنى» .
- ١٠-١٣ . فى «ج ، د ، ز» وشرح المازندرانى : «وحزنى» .
- ١١-١٤ . فى الوافى والكافى ، ح ٥٠٤٣ : «ففعت» .
- ١٢-١٥ . فى الكافى ، ح ٥٠٤٣ : «به» .
- ١٣-١٦ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب شدّة ابتلاء المؤمن ، ح ٢٣٨١ ؛ وفيه كتاب الصلاة ، باب السجود والتسبيح والدعاء فيه فى الفرائض ... ، ح ٥٠٤٣ ؛ عدّة الداعى ، ص ٢٧٣ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن يونس بن عمّار الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٩ ، ح ٨٨٨٠ .
- ١٤-١ . فى «ج ، بر» : «مرّ» . وفى الوافى : «به مرّ» .
- ١٥-٢ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الشكر ، ح ١٧٣٤ ، عن علىّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبى عمير ، عن أبى أيّوب الخزاز ، عن أبى بصير ، عن أبى جعفر عليه السلام . الأمالى للصدوق ، ص ٢٦٧ ، المجلس ٤٥ ، ح ١٢ ، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام . الجعفرىات ، ص ٢٢٠ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩٩ ، ضمن الحديث ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٣ ، ح ٨٨٨٨ .

## ٦- الحديث

٣٤٠٧/٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ (١) :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «تَضَعُ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ الْوَجَعُ ، وَتَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ : اللَّهُ اللَّهُ (٢) رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا ، اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَ لِكُلِّ عَظِيمَةٍ ، فَفَرِّجْهَا عَنِّي» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

داود بن زربی گوید: حضرت صادق علیه السلام (در باره کسی که جایی از بدنش دردی دارد) فرمود: دست خود را بر جای درد بگذارد و سه بار بگوید: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَ لِكُلِّ عَظِيمَةٍ فَفَرِّجْهَا عَنِّي»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: دست خود بر موضع درد گذار و سه بار بگو: اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَ لِكُلِّ عَظِيمَةٍ فَفَرِّجْهَا عَنِّي. (بار خدایا توئی برای شفای آن و در درد بزرگی آن را از من برگشا).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: دست خود بر موضع درد گذار و سه بار بگو:

اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَ لِكُلِّ عَظِيمَةٍ فَفَرِّجْهَا عَنِّي (بار خدایا توئی برای شفای آن درد بزرگ پس آن را از من بردار)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣١

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٤٠٨/٧. عَنْهُ (٤). عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ دَاوُدَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ (٥):

٥٦٦/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْأَعْوَجَاءِ: «تَقُولُ (٦): "بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلَّهِ فِي عِرْقِ سَاكِنٍ وَغَيْرِ (٧) سَاكِنٍ، عَلَى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ"؛ وَتَأْخُذُ لِحْيَتِكَ بِيَدِكَ الْيُمْنَى بَعْدَ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ، وَتَقُولُ: "اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّي (٨) كُرْبَتِي، وَعَجِّلْ عَافِيَتِي، وَاكْشِفْ ضُرِّي"؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ احْرِصْ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَعَ دُمُوعٍ وَبُكَاءٍ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مفضل از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: برای هر دردی بگو: «بسم الله و بالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر». و ریش خود را بدست راست بگیر و پس از نماز واجب سه بار (این دعا را) بخوان: «اللهم فرج عنی کربتی و عجل عافیتی و اکشف ضری». و بکوش که خواندنت با اشک و گریه توأم باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام) که برای هر دردی بگو: بسم الله و بالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر. ، و با دست راست ریش را بگیر و پس از نماز واجب سه بار بگو: بار خدایا گرفتاریم را رفع کن و عافیتم را زود برسان و زیان از من دور کن. و سعی کن که این دعا با اشک و گریه باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: برای هر دردی بگو:

بسم الله و بالله کم من نعمة لله فی عرق ساکن و غیر ساکن علی عبد شاکر و غیر شاکر، و با دست راست ریش را بگیر و پس از نماز واجب سه بار بگو:

بار خدایا گرفتاریم را رفع کن و عافیتم را زود برسان و زیان از من دور کن و سعی کن که این دعا با اشک و گریه باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مختلف فيه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۳۲

\*\*\*\*\*

## ۸- الحديث

۳۴۰۹/۸ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ،

ص: ۵۱۹

---

۱-۳ . هكذا في حاشية «بج» . وفي «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف ، جر» والمطبوع : «داود بن رزين» . وتقدم ذيل الحديث الثاني من نفس الباب أن المذكور في مصادرنا الرجالية هو داود بن

زربي . ويؤكد ما أثبتناه ورود الخبر في عدّة الداعي ، ص ٢٧٣ ، عن داود بن زربي ، عن أبي عبد الله عليه السلام .

٢-٤ . في حاشية «ص» والوافي : + «الله» .

٣-٥ . عدّة الداعي ، ص ٢٧٣ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن داود بن زربي ؛ المصباح للكفعمي ، ص ١٥١ ، الفصل ١٨ ، مرسلًا الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٣٦ ، ح ٨٨٧٠ .

٤-٦ . الضمير راجع إلى «بعض أصحابه» المذكور في السند السابق .

٥-٧ . هكذا في أكثر النسخ . وفي المطبوع : «مفضل» . وفي «جر» وحاشية «بف» : «الفضل» .

٦-٨ . في «بس» شرح المازندراني : «يقول» .

٧-٩ . في شرح المازندراني : «أو غير» .

٨-١ . في «ب» : - «عني» . وفي «بر» : «عن» .

٩-٢ . عدّة الداعي ، ص ٢٧٣ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن المفضل ؛ المصباح للكفعمي ، ص ١٥١ ، الفصل ١٨ ، مرسلًا الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٣٧ ، ح ٨٨٧١ .

عَنْ رَجُلٍ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَجَعًا بِي ، فَقَالَ : «قُلْ : بِسْمِ اللَّهِ ، ثُمَّ امْسَحْ يَدَكَ عَلَيْهِ ، وَقُلْ : "أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِعِظَمَةِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِرِسُولِ اللَّهِ ، وَأَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ ، وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي " ؛ تَقُولُهَا (١) سَبْعَ مَرَّاتٍ» .

قَالَ : فَفَعَلْتُ ، فَأَذْهَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهَا (٢) الْوَجَعَ عَنِّي . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابراهیم بن عبد الحمید از مردی حدیث کند که گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و از دردی که داشتم بوی شکایت کردم (و برای رفع آن از آن حضرت علیه السلام چاره ای خواستم) فرمود: بگو: «بسم الله» و دست بر آن موضع درد بکش و بگو: و اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بجمع الله، و اعوذ برسول الله و اعوذ باسماء الله من شر ما احذر و من شر ما اخاف علی نفسی». و آن را هفت بار بگو، گوید: من این کار را کردم و خداوند ببرکت آن دعا درد را از من برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از ابراهیم بن عبد الحمید از مردی گفت: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و به او شکایت کردم از دردی که داشتم فرمود: بگو: بسم الله. و دستت را بر آن بکش و بگو: اعوذ بعزت الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بجمع الله و اعوذ برسول الله و اعوذ باسماء الله من شر ما احذر و من شر ما اخاف علی نفسی. هفت بار آن را بگو. گوید: من چنین کردم و خدا عمده آن درد را از من برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «ابراهيم بن عبد الحميد» از مردی گفت: خدمت امام صادق عليه السلام رسيدم و به او از دردی که داشتم شکایت کردم فرمود:

بگو: بسم الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمة الله و أعوذ بجمع الله و أعوذ برسول الله و أعوذ  
باسماء الله من شرّ ما أحذر و من شرّ ما أخاف على نفسي، هفت بار آن را بگو.

گوید: من چنین کردم و خدا عمده آن درد را از من دور کرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و قال فی مجمع البحار فيه العزيز تعالى الغالب القوى الذي لا يغلب واصل العزة القوة و  
الشدّة و الغلبة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۳۲

\*\*\*\*\*

**۹- الحديث**



۳۴۱۰/۹. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَوْنٍ، قَالَ:

أَمَرَ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ، ثُمَّ قُلْ: "بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ (۴) الْعَظِيمِ؛ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَجِدُ"؛ (۵) ثُمَّ تَمَّرْ يَدَكَ الْيُمْنَى، وَ تَمَسَّحْ مَوْضِعَ الْوَجَعِ عَلَيْهِ (۶) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و از عون حدیث شده که فرمود: دستت را بجای درد بکش و بگو: «بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، اللهم امسح عنى ما اجد». سپس با دست راست سه بار بر موضع درد بکش.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از عون که فرمود: دست به موضع درد بکش سپس بگو: بسم الله و بالله و محمد رسول الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، بار خدایا آنچه از آن درد می کشم از من ببر. و سه بار به موضع درد دست بکش.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- از عون که فرمود: دست به موضع درد بکش سپس بگو:

بسم الله و بالله و محمد رسول الله و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم، بار خدایا آنچه از آن درد می کشم از من ببر.

و سه بار به موضع درد دست بکش.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۲

\*\*\*\*\*

۱۰- الحديث

٣٤١١/١٠. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ مُحَمَّدٍ (٨) بْنِ أَخِي  
غَرَامٍ (٩)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «تَضَعُ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ، ثُمَّ تَقُولُ: "بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ،  
وَ(١٠) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ...»

ص: ٥٢٠

- 
- ١-٣. في الوافي: «تقرؤها» .  
٢-٤. في «ج، د، ص، بس» والوافي: - «بها» .  
٣-٥. عِدَّةُ الدَّاعِي، ص ٢٧٤، الباب ٥، مرسلاً عن إبراهيم بن عبد الحميد؛ المصباح للكفعمي،  
ص ١٥١، الفصل ١٨، مرسلاً الوافي، ج ٩، ص ١٦٣٧، ح ٨٨٧٢ .  
٤-٦. في «بر»: - «العلّي» .  
٥-٧. في شرح المازندراني: «امسح عني ما أجد، أي اقطعه واكشفه وأزله وادفعه» .  
٦-٨. هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي. وفي المطبوع: - «عليه» .  
٧-٩. الوافي، ج ٩، ص ١٦٣٧، ح ٨٨٧٣ .  
٨-١. في «ز»: «أحمد» .  
٩-٢. في «ج، د، ز، بس، بف، جر»: «عرام»  
١٠-٣. في «د، ص، بر، بس، بف»: - «و» .

وَ(١) لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَجِدُ؛ وَتَمَسَّحِ الْوَجَعَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: دستت را بر جای درد بگذار و بگو: «بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم امسح عنى ما أحد». و سه بار بجای درد دست بکش.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: دستت را بجای درد می گذاری و می گوئی: بسم الله و بالله [و]»

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

« و لا حول و لا قوة الا بالله، اللهم امسح عنى ما أجده. و سه بار به محل درد دست می کشی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: دستت را بجای درد می گذاری و می گوئی:

بسم الله و بالله و محمد رسول الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم امسح عنى ما أجده. و سه بار به محل درد دست می کشی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٢

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٤١٢/١١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمِّهِ، قَالَ :

قُلْتُ لَهُ: عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ لِوَجْعِ أَصَابِنِي، قَالَ: «قُلْ وَأَنْتَ سَاجِدٌ: يَا أَللَّهُ، يَا رَحْمَانُ، يَا رَحِيمُ (٣)،  
يَا رَبَّ الْأَعْرَابِ وَإِلَهَ الْأَلْهَةِ، وَيَا (٤) مَلِكَ (٥) الْمُلُوكِ، وَيَا سَيِّدَ السَّادَةِ (٦)، اشفني بِشِفَائِكَ مِنْ  
كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ؛ فَإِنِّي عَبْدُكَ أَتَقَلَّبُ (٧) فِي قَبْضَتِكَ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن عیسی از عمویش حدیث کند که گوید: باو (یعنی امام علیه السّلام) عرض کردم: دعائی بمن بیاموز که برای برطرف شدن دردی که بمن رسیده آن را بخوانم، فرمود: در حال سجده بگو: «یا الله یا رحمان [یا رحیم] یا رب الارباب و اله الالهة و یا ملک الملوک و یا سید السادة اشفنی بشفائک من کل داء و سقم فانی عبدک أتقلب فی قبضتک».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از علی بن عیسی از عمویش گوید: به او (یعنی امام علیه السّلام) گفتم: دعائی به من بیاموز که برای دردی که به من رسید بخوانم. فرمود: در سجده بگو: یا الله یا رحمان (یا رحیم) یا ربّ الارباب و اله الالهة و یا ملک الملوک و یا سید السادة اشفنی بشفائک من کلّ داء و سقم فانی عبدک اتقلّب فی قبضتک.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- علی بن عیسی از عمویش گوید: به او یعنی امام (ع) گفتم دعائی به من بیاموز که برای دردی که به من رسید بخوانم.

فرمود: در سجده بگو: يا الله يا رحمن (يا رحيم) يا ربّ الارباب و إله الالهة و يا ملك الملوك و يا سيد السادة اشفني بشفائك من كلّ داء و سقم فاني عبدك اتقلّب في قبضتك.

\*\*\*

ترجمه آيت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٣

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٤١٣/١٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ ٥٦٧/٢

حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ، فَقُلْ: "أُعِيدُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، رَبِّ

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَفَّارٍ (٩)، وَمِنْ شَرِّ (١٠) حَرِّ النَّارِ؛ سَبْعَ مَرَّاتٍ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره از یکی از دو امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام حدیث کند که فرمود: هر گاه بالای سر بیماری رفتی هفت بار بگو: اعینک بالله العظیم رب العرش العظیم من شر کل عرق نفار و من شر حر النار..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از زراره از یکی از دو امام (علیه السلام) فرمود: چون سر بستر بیماری حاضر شدی هفت بار بگو: أعینک بالله العظیم رب العرش العظیم من شرّ کلّ عرق نفّار (نعار خ ل) و من شرّ حرّ النار. (تو را بخدای بزرگ پروردگار عرش عظیم پناه دهم از شرّ هر رگ گریخته (خون ریز خ ل) و از شرّ سوزش آن).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۲- از زراره از یکی از دو امام علیه السلام فرمود: چون سر بستر بیماری حاضر شدی هفت بار بگو:



أعِيذُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَرَقٍ نَفَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ (تورا بخدای بزرگ  
پروردگار عرش عظیم پناه دهم از شر هر رگ گریخته (خون ریز) و از شر سوزش آن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. عرق نفار قال فی القاموس نفرت العین و غیرها تنفر نفورا حاجت و درمت و فی بعض  
النسخ نعار فی الصحاح نعر العرق ینفر بالفتح فیهما نعرا ای فار منه الدم فهو عرق نعار و نعور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحدیث

۳۴۱۴/۱۳ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ  
عُثْمَانَ، عَنْ الثُّمَالِيِّ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانُ، فَلْيَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَ مُحَمَّدٌ

ص: ۵۲۱

١-٤ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» : - «و» .

٢-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٨ ، ح ٨٨٧٤ .

٣-٦ . فى «ب ، ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى : - «يا رحيم» .

٤-٧ . فى «ب» : - «يا» .

٥-٨ . فى «ص» : «مالك» .

٦-٩ . فى «ب ، ص ، بف» وحاشية «ج ، د ، بر» : «السادات» .

٧-١٠ . فى «ز» : «أنقلب» .

٨-١١ . راجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب القول عند الإصباح والإمساء ، ح ٣٢٨٩ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٨ ، ح ٨٨٧٥ .

٩-١ . «نْفَار» بالفاء : من نفر العرق ينفر نفورا : إذا هاج وورم . وفى حاشية «ج ، د» وشرح المازندرانى والوافى : «نَعَار» . من نعر العرق كمنع : إذا فار منه الدم أو صوت لخروجه ، أو إذا علا به الدم وارتفع .

١٠-٢ . فى شرح المازندرانى : - «شَرٌّ» .

١١-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٣ ، ح ٨٨٨٧ .

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَعُوذُ (١) بِعِزَّةِ اللَّهِ ، وَ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ عَلَى مَا يَشَاءُ ، مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ (٢) . «(٣)»

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

امام باقر عليه السّلام فرمود: هر گاه انسان مریض شد (این دعا را بخواند) بگوید: «بسم الله و بالله و محمد رسول الله صلى الله عليه و آله اعوذ بعزة الله و أعوذ بقدره الله على ما يشاء من شرّ ما أجد».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۱۳- از امام باقر (علیه السّلام) فرمود: چون انسان بیمار شد بگوید: بسم الله و بالله و محمد رسول الله اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدره الله على ما يشاء من شرّ ما أجد. .

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الیهی]:

۱۳- امام باقر علیه السّلام فرمود:

چون انسان بیمار شد بگوید: بسم الله و بالله و محمد رسول الله اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدره الله على ما يشاء من شرّ ما أجد.

ترجمه آیت الیهی؛ ج ۴، ص ۶۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

## ۱۴- الحديث

۳۴۱۵/۱۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ (۴) عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ هِشَامِ الْجَوَالِقِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَ مُذْهِبَ الدَّاءِ، أَنْزَلَ عَلَيَّ مَا بِي مِنْ دَاءٍ شِفَاءً». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: (برای رفع درد و بیماری بگوید:) «یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی ما بی من داء شفاء»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از امام صادق (علیه السلام) (که بگویند): ای نازل کننده شفاء و برنده درد، نازل کن برای دردی که دارد شفاء.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: ای نازل کننده شفاء و برنده درد، نازل کن برای دردی که شفا دارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

## ۱۵- الحدیث

۳۴۱۶/۱۵ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ صَاحِبِ الشَّعِيرِ، عَنْ حُسَيْنِ الْخُرَاسَانِيِّ - وَكَانَ خَبَّازًا - قَالَ:

شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعًا بِي، فَقَالَ (۶): «إِذَا صَلَّيْتَ، فَضَعْ (۷) يَدَكَ (۸) مَوْضِعَ سُجُودِكَ، ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ (۹)، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اشْفِنِي (۱۰) يَا شَافِي - لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاوَةٌ كَ

- شِفَاءَ لَا يُغَادِرُ سُقْمًا، شِفَاءَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسین خراسانی نانوا گوید: از دردی که داشتم بحضرت صادق علیه السلام شکایت کردم، فرمود: چون نماز خواندی پس بجای سجده ات دست بگذار و بگو: «بسم الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله اشفني يا شافي لا شفاء الا شفاؤك، شفاء لا يغادر سقما، شفاء من كل داء و سقم»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از حسین خراسانی که نانوا بود گفت: به امام صادق (علیه السلام) از دردی که داشتم شکایت کردم، فرمود: هر گاه نماز خواندی بجای سجده ات دست بگذار و بگو: بسم الله محمد رسول الله

اشفنی یا شافی لا شفاء الا شفاءك، شفاء لا یغادر سقماً من كل داء و سقم. (به من شفا بخش ای کسی که تنها شفا از تو است، شفائی که بیماری نگذارد، شفاء از هر درد و بیماری).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- «حسین خراسانی» که نانوا بود گفت: به امام صادق علیه السلام از دردی که داشتم شکایت کردم، فرمود:

هرگاه نماز خواندی بجای سجده ات دست بگذار و بگو: بسم الله محمد رسول الله اشفعی یا شافی لا شفاء الا شفاءك، شفاء لا یغادر سقماً من كل داء و سقم (به من شفا بخش ای کسی که تنها شفا از تو است، شفائی که بیماری نگذارد، شفاء از هر درد و بیماری).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۴

\*\*\*\*\*

## ۱۶- الحديث

۳۴۱۷/۱۶ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَرَضَ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَأَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ لَهُ: قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ، وَصَبْرًا (۱۲) عَلَيَّ بَلِيَّتِكَ، وَخُرُوجًا (۱۳) إِلَى رَحْمَتِكَ». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام بیمار شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیادش آمده و باو فرمود: بگو: «اللهم انی أسألك تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجاً الی رحمتک»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از امام باقر (علیه السلام) که علی (علیه السلام) بیمار شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزد او آمد به او فرمود: بگو: اللهم انی اسألك تعجیل عافیتک و صبراً علی بلیتک و خروجاً الی رحمتک.



ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٢٩٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١٦- امام باقر علیه السلام فرمود: كه على علیه السلام بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد او آمد به او فرمود: بگو:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعْجِيلَ عَافِيَتِكَ وَ صَبْرًا عَلَى بَلِيَّتِكَ وَ خُرُوجًا إِلَى رَحْمَتِكَ.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرسل.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٤

\*\*\*\*\*

## ١٧- الحديث

٣٤١٨/١٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ :

- ١-٤ . فى «بف» : «وأعوذ» .
- ٢-٥ . فى «ز» وحاشية «ج» : «ما أخطر» .
- ٣-٦ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٨ ، ح ٨٨٧٦ .
- ٤-٧ . فى «ز» : - «محمد بن» .
- ٥-٨ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٣٩ ، ح ٨٨٧٧ .
- ٦-٩ . فى «ز» : «قال» .
- ٧-١٠ . فى «بر» : «تضع» .
- ٨-١١ . فى «ج ، بس» : + «على» .
- ٩-١٢ . فى «ز» وحاشية «ج ، د ، بف» : + «وبالله» .
- ١٠-١٣ . فى «ص» والوافى : «اشف» .
- ١١-١ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٠ ، ح ٨٨٨١ .
- ١٢-٢ . فى «ص ، بف» والوافى : «أوصيرا» .
- ١٣-٣ . فى «ص ، بف» : «أو خروجا» .
- ١٤-٤ . عدّة الداعى ، ص ٢٧٤ ، الباب ٥ ؛ والمصباح للكفعمى ، ص ١٥١ ، الفصل ١٨ ، مرسلأً .  
الدعوات ، ص ١٩٢ ، الباب ٣ ، من دون الإسناد إلى أبى جعفر عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤١ ، ح ٨٨٨٤ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُنَشِّرُ (١) بِهَذَا الدُّعَاءِ : تَضَعُ (٢)

يَدَكَ عَلَى ٥٦٨ / ٢

مَوْضِعِ الْوَجَعِ، وَ تَقُولُ (۳): "أَيُّهَا الْوَجَعُ اسْكُنْ بِسَكِينَةِ اللَّهِ، وَ قِرْ (۴) بِوَقَارِ اللَّهِ، وَ انْحَجِرْ (۵) بِحَاجِزِ اللَّهِ، وَ اهدأْ بِهَدَاءِ اللَّهِ، أُعِيدُكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، بِمَا أَعَاذَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ عَرْشَهُ وَ مَلَائِكَتَهُ يَوْمَ الرَّجْفَةِ وَ الزَّلَازِلِ؛" تَقُولُ (۷) ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ لَا أَقَلَّ مِنَ الثَّلَاثِ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باین دعا معالجه میگرد میفرمود: دست بر جای درد میگذاری و میگوئی: «ایها الوجع اسکن بسکینه الله و قر بوقار الله و انحجز بحاجز الله و اهدأ بهداء الله اعیذک ایها الانسان بما اعاذ الله عز و جل به عرشه و ملائکته يوم الرجفة و الزلازل». هفت بار این را میگوئی و گر نه کمتر از سه بار نباشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از امام صادق (علیه السلام) که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با این دعا معالجه می کرد: دست را بر جای درد می گذاری و می گوئی: آیا درد، آرام شو بسکینه الله و قرار گیر بوقار الله و بر کنار شو به مانع از طرف خدا، بیارام به آرامش خدا، آیا انسان تو را پناه دهم بدان چه خدا عز و جل عرش و فرشته هایش را پناه داد در روز لرزش و زلزله ها. این را هفت بار می گوئی و کمتر از سه بار نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: که پیامبر با این دعا بیماری را معالجه می کرد: دست را بر جای درد می گذاری و می گویی:

ای درد، آرام شو بسکینه الله و قرار گیر بوقار الله و برکنار شو به مانع از طرف خدا، بیارام به آرامش خدا، آیا انسان تو را پناه دهم بدانچه خدا عزّ و جلّ عرش و فرشته هایش را پناه داد در روز لرزش و زلزله ها. این را هفت بار می گویی و کمتر از سه بار نباشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قال فی النهایة : النشرة بالضم ضرب من الرقية و العلاج يعالج به من كان يظن به مسا من الجن سميت نشرة لأنه ينشر به عنه ما خامره من الداء، أى يكشف و يزول. و قال الحسن النشرة السحرة، و فی الحديث نشره بقل أعوذ برب الفلق، أى رقاہ و قال فی الصحاح التنشير من النشرة و هى كالتعويد و الرقية، و قال الوقار الحلم و الرزانة، و قال فی القاموس هدأ كمنع سكن يوم الرجفة أى فى بدو الخلق و يحتمل القيامة.

\*\*\*\*\*

## ۱۸- الحديث

۳۴۱۹/۱۸ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَمَّارِ بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَوْنِ بْنِ سَعْدٍ (۹) مَوْلَى الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «تَضَعُ (۱۰) يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ، وَتَقُولُ (۱۱): "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، الَّذِي نَزَلَ (۱۲) بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، وَهُوَ عِنْدَكَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ عَلَيَّ حَكِيمٌ أَنْ تَشْفِينِي بِشِفَائِكَ، وَتُدَاوِينِي بِدَوَائِكَ، وَتُعَافِينِي مِنْ بَلَائِكَ"؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَتُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ (۱۳)» (۱۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: دستت را بر موضع درد میگذاری و سه بار می گوئی: «اللهم انی أسألك بحق القرآن العظيم الذي نزل به الروح الامين و هو عندک فی ام الكتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک». و بر محمد و آل او صلوات میفرستی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۱۸- از امام صادق (علیه السلام) كه: دست خود بجای درد می گذاری و می گوئی: اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِیْمِ الَّذِیْ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ وَهُوَ عِنْدَكَ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ لَدِیْنَا عَلَیَّ حَكِیْمٌ، اِنْ تَشْفِیْنِیْ بِشَفَائِكَ وَتَدَاوِیْنِیْ بِدَوَائِكَ وَتَعَافِیْنِیْ مِنْ بَلَائِكَ. تا سه بار، و صلوات می فرستی بر محمد و آتش.

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- امام صادق علیه السلام فرمود كه: دست خود بجای درد می گذاری و می گوئی: اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِیْمِ الَّذِیْ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ وَهُوَ عِنْدَكَ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ عَلَیَّ حَكِیْمٌ، اِنْ تَشْفِیْنِیْ بِشَفَائِكَ وَتَدَاوِیْنِیْ بِدَوَائِكَ وَتَعَافِیْنِیْ مِنْ بَلَائِكَ. تا سه بار، و صلوات می فرستی بر محمد و آتش.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. فی أم الكتاب قال البيضاوی فی اللوح المحفوظ فإنه أصل الكتب السماوية لدينا محفوظا عندنا عن التغير لعلی رفیع الشأن فی الكتب السماوية لكونه معجزا من بينها حکیم ذو حکمة بالغة

أو محكم لا ينسخه غيره، وهما خبران لأن و - فى أم الكتاب - متعلق بعلى و اللام لا تمنعه أو حال عنه و لدينا بدل منه أو حال من الكتاب انتهى على حكيم لا ينافى ما ورد أن المراد بالعلی الحكيم أمير المؤمنين عليه السلام إذ هو بطن للآية لا ينافى كون ظاهره أيضا مرادا، على أنه يحتمل أن يكون على هذا التأويل المعنى أن القرآن فى اللوح مفسر به عليه السلام لأنه كلام الله الناطق و هو عليه السلام مشتمل على لفظ القرآن و معانيه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣٥

\*\*\*\*\*

ص: ٥٢٣

١- ٥. فى «بر، بف»: «يبشّر». ويجوز فى «ينشر» التخفيف والتشديد، والنسخ مختلفة. والتنشير: التعويد بالنشرة، وهو ضرب من الرقية والعلاج، يعالج به من كان يظن أن به مسًا من الجن، سميت نُسرة لأنه يُنشر بها عنه ما خامره من الداء، أى يُكشَف ويُزال. راجع: النهاية، ج ٥، ص ٥٤؛ القاموس المحيط، ج ١، ص ٦٦٩ (نشر).

٢- ٦. فى «ز»: «وضع».

٣- ٧. فى «ز»: «يقول».

٤- ٨. اختلفت النسخ فى كون الكلمة من «قرر» أو «وقر» والأنسب ب «بوقار الله» هو الثانى . قال فى لسان العرب، ج ٥، ص ٢٩٠ (وقر): «وفى رواية: لسرَّ وَقَرَ فى صدره، أى سكن فيه وثبت، من الوقار والحلم والرزانة». ثم قال: «يقال: وَقَرَ يَقِرُّ وَقَارًا: إذا سكن. قال الأزهرى: والأمر: قَرَّ، ومنه قوله تعالى: «وَقَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ» [الأحزاب (٣٣): ٣٣]. وفى المطبوع وبعض النسخ: «قر» بالتشديد.

- ٥-٩ . «الانحجاز» : الامتناع والانتهاء . وكلّ من ترك شيئاً فقد انحجز عنه . راجع : النهاية ، ج ١ ، ص ٣٤٥ ؛ لسان العرب ، ج ٥ ، ص ٣٣١ (حجز) .
- ٦-١٠ . «الهدء» : السكون . راجع : النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٤٩ ؛ المصباح المنير ، ص ٦٣٦ (هدأ) .
- ٧-١١ . فى «ب ، بس» : «يقول» .
- ٨-١٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٢ ، ح ٨٨٨٥ .
- ٩-١ . فى «ب ، بر ، بف ، جر» : «سعيد» .
- ١٠-٢ . فى «ز» : «ضع» .
- ١١-٣ . فى «بر» : «ويقول» .
- ١٢-٤ . فى «بر» : «نزل» بالتشديد .
- ١٣-٥ . فى الوافى : «وآل محمّد» .
- ١٤-٦ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤١ ، ح ٨٨٨٢ .

## ١٩- الحديث

٣٤٢٠/١٩ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْعَوْفِيِّ (١)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ:

عَرَضَ بِي (٢) وَجَعٌ فِي رُكْبَتِي، فَشَكَوْتُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ، فَقُلْ: يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى، وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ اِرْحَمِ

ضَعْفَى، وَقِلَّةَ حِيلَتِي، وَأَعْفِنِي (٣) مِنْ وَجَعِي». قَالَ: فَفَعَلْتُهُ، فَعُوفِيْتُ. (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزة گوید: در زانوی من دردی پیدا شد پس بحضرت باقر علیه السلام عرض حال کردم فرمود: چون نماز خواندی بگو: «یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل و یا أرحم من استرحم، ارحم ضعفی و قلة حیلتی و عافنی من وجعی». گوید: من این کار را کردم و عافیت یافتم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از محمد بن فضیل از ابی حمزه گفت: دردی در زانوهایم رخ داد و شکایتش را به امام باقر (علیه السلام) کردم، فرمود: هر گاه تو نماز خواندی بگو: یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم، ارحم ضعفی و قلة حیلتی و عافنی من وجعی. گوید: آن را بکار بستم و عافیت یافتم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۹- «محمد بن فضیل» از ابی حمزه نقل می کند که گفت: دردی در زانوهایم رخ داد و شکایتش را به امام باقر علیه السلام کردم، فرمود: هرگاه به نماز ایستادی بگو:

یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم، ارحم ضعفی و قلة حیلتی و عافنی من وجعی.

گوید: آن را بکار بستم و عافیت یافتم.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٦٠٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٥

\*\*\*\*\*

## (٥٧) باب الحرز و العوذة

### ١- الحديث

٣٤٢١/١ . حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانَ، عَنِ ابْنِ الْمُنْذِرِ، قَالَ:

ذَكَرْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَحْشَةَ، فَقَالَ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِذَا قُلْتُمُوهُ لَمْ تَسْتَوْحِشُوا بِلَيْلٍ  
وَلَا نَهَارٍ؟: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَ(٥) تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ،

إِنَّهُ(٦) «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

ص: ٥٢٤

١-٧ . لم نعرف العوفى هذا حتى يُعَلِّم المراد من أحمد بن محمّد فى السند ، وهل هو أحمد بن محمّد بن عيسى ويكون السند معلّقاً على سابقه، أو المراد منه هو أحمد بن محمّد شيخ المصنّف؟ كما أنّا لم نعرف علىّ بن الحسين الراوى عن محمّد بن عبد الله بن زرارة ، بل يروى عن محمّد بن عبد الله بن زرارة ، علىّ بن الحسن بن فضال بعناوينه المختلفة . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٦ ، ص ٤٣١ \_ ٤٣٢ . فلا يبعد وقوع خلل فى السند . والمظنون أنّ الصواب فى السند هو «أحمد بن محمّد الكوفى ، عن علىّ بن الحسن ، عن محمّد بن عبد الله بن زرارة» ؛ فقد روى أحمد بن محمّد الكوفى \_ وهو العاصمى \_ عن علىّ بن الحسن بن فضال فى عدّة من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٢ ص ٧٠٦ \_ ٧٠٨ . ويؤيّد ذلك ما ورد فى الكافى ، ح ١٥٣٧١ و ١٥٤٠١ ، من رواية أحمد بن محمّد بن أحمد \_ وهو العاصمى الكوفى \_ عن علىّ بن الحسن [التميمى] \_ وهو ابن فضال \_ عن محمّد بن عبد الله بن زرارة ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبى حمزة .

٢-٨ . فى «ج ، ص ، بر ، بف» والوافى : «لى» .

٣-١ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى . وفى المطبوع : «عافنى» . وعافاه وأعفاه بمعنى .

٤-٢ . الدعوات ، ص ١٩٨ ، الباب ٣ ؛ وعدّة الداعى ، ص ٢٧٤ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن أبى حمزة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤١ ، ح ٨٨٨٣ .

٥-٣ . فى «ج ، د ، بر ، بف» والوافى : - «و» .

٦-٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «وإنه» .

٥٦٩ / ٢

فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (١) اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي كَنْفِكَ (٢) وَفِي جَوَارِكِ، وَاجْعَلْنِي فِي أَمَانِكَ وَفِي مَنَعِكَ .

فَقَالَ (٣): بَلَّغْنَا أَنَّ رَجُلًا قَالَهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً وَتَرَكَهَا لَيْلَةً، فَلَسَعَتْهُ عَقْرَبٌ. (٤)

ترجمہ

\*\*\*\*\*

[ترجمہ مصطفوی]:

ابن منذر گوید: خدمت حضرت صادق علیہ السلام از وحشت (ترس و اندوہ از تنہائی) یاد آور شدم فرمود: آیا شما را آگاہ نکنم بچیزی کہ ہر گاہ آن را بگوئید نہ در شب و نہ در روز از تنہائی نترسید؟ (و آل اینست): «بسم اللہ و باللہ و توکلت علی اللہ و انہ»

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

«اللهم اجعلني في كنفك و في جوارك و اجعلني في امامك و في منعك». پس فرمود: بما رسیده کہ مردی سی سال این دعا را میخواند و یک شب آن را ترک کرد و همان شب او را عقرب گزید.

ترجمہ مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمہ کمرہ ای]:

۱- ابن منذر گوید: از ہر اسیدن نزد امام صادق (علیہ السلام) یاد آور شدم، فرمود: بہ شما چیزی را خبر ندهم کہ ہر گاہ آن را بگوئید نہ در شب و نہ در روز نہر اسید: بسم اللہ و باللہ و توکلت علی اللہ و انہ»

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

«اللهم اجعلني في كنفك و في جوارك و اجعلني في امانك و في منعك». پس فرمود: بہ ما رسیده کہ مردی سی سال بہ این دعا ملازم بود و یک شب آن را ترک کرد و همان شب عقرب او را گزید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۲۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابن منذر» می گوید: از ترس و وحشت و ناراحتی نزد امام صادق علیه السلام شکایت بردم، حضرت فرمود:

به شما چیزی را خبر دهم که هرگاه آن را بگوئید نه در شب بهراسید و نه در روز آن دعا این است.

بسم الله و بالله و توکلت على الله و انه من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ امره قد جعل الله لكل شىء قدرا، اللهم اجعلنى فى كنفك و فى جوارك و اجعلنى فى امانك و فى منعك.

پس فرمود: به ما رسیده که مردی سی سال به این دعا ادامه می داد و یک شب آن را ترک کرد و عقرب او را گزید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. وقال فى القاموس : الوحشة الهم و الخلو و الخوف

إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ

أى يبلغ ما يريد و لا يفوته مراد، و قال فى القاموس يقال: أنت فى كنف الله محرّكة أى فى حرزه و ستره. أى تقديرا أو مقدارا أو أجلا لا يتأتى غيره.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٦

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٤٢٢/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قُلْ: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ (٥) بِقُدْرَةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ

اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِعَفْوِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ، الَّذِي (٦) هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ أَعُوذُ بِكَرَمِ اللَّهِ، وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ (٧) مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ أَوْ ضَعِيفٍ أَوْ شَدِيدٍ، وَ مِنْ شَرِّ (٨) السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ الْعَامَةِ (٩)، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ (١٠)، بَلِيلٍ أَوْ نَهَارٍ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَّاقِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: بگو: «اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدرة الله و أعوذ بجلال الله و أعوذ بعظمة الله و أعوذ بعفو الله و أعوذ بمغفرة الله و أعوذ برحمة الله و أعوذ بسلطان الله الذى هو على كل شىء قدير و أعوذ بكرم الله، و أعوذ بجمع الله من شر كل جبار عنيد و كل شيطان مرید و شر كل قريب أو بعيد أو ضعيف أو شديد و من شر السامة و الهامة و العامة و من شر كل دابة صغيرة او كبيرة بلیل او نهار و من شر فساق العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الانس»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٥٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

٢- از امام صادق (عليه السلام) فرمود: بگو: اعوذ بعزت الله و اعوذ بقدرة الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بعفو الله و اعوذ بمغفرة الله و اعوذ برحمة الله و اعوذ بسلطان الله الذى هو على كل شىء قدير، اعوذ بكرم الله و اعوذ بجمع الله من شر كل جبار عنيد و كل شيطان مرید و شر كل قريب او بعيد او ضعيف او شديد و من شر السامة و الهامة و العامة (از شر گزنده و كشنده و سال قحط) و من شر كل دابة صغيرة او كبيرة بلیل او نهار و من شر فساق العرب و العجم من شر فسقة الجن و الانس..

ترجمه كمره ای؛ ج ٦، ص ٣٠١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢- امام صادق عليه السلام فرمود: بگو: اعوذ بعزت الله و اعوذ بقدرة الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بعظمة الله و اعوذ بعفو الله و اعوذ بمغفرة الله و اعوذ برحمة الله و اعوذ بسلطان الله الذى هو على

كل شىء قدير، اعوذ بكرم الله و اعوذ بجمع الله من شر كل جبار عنيد و كل شيطان مرید و شر كل قريب او بعيد او ضعيف او شديد و من شر السامة و الهامة و العامة (از شر گزنده و كشنده و سال قحط) و من شر كل دابة صغيرة او كبيرة بلیل او نهار و من شر فساق العرب و العجم من شر فسقة الجن و الانس.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦١١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

لكل شىء قدرا أى خالف و رد الحق و هو يعرفه فهو عنيد، و قال: و المارد العاتى، و مرد الرجل بالضم مرادة فهو مارد و مرید و قال فى مجمع البحار فيه من كل ساعة هى ما يسم و لا يقتل كالعقرب و الزنبور و قال الهامة كل ذات سم يقتل و العامة أى التى تعم الناس.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٧

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٤٢٣/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْقَدَّاحِ:



- ١- ٥ . الطلاق (٦٥) : ٣ .
- ٢- ٦ . يقال : «كَنَفَهُ اللَّهُ ، أى رعاه وحَفِظَهُ ، و هو فى حفظ الله وكَنَفِهِ ، أى حِرْزَهُ وظلَّهُ ، يَكْنُفُهُ بالكلاءة وحسن الولاية . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٦٠٠ (كنف) .
- ٣- ٧ . فى الوافى : «وقال» .
- ٤- ٨ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٥ ، ح ٨٨٨٩ .
- ٥- ٩ . فى «ز» : - «أعوذ» .
- ٦- ١ . فى حاشية «ج» : «و» بدل «الذى» .
- ٧- ٢ . فى «ب» : - «وأعوذ بجمع الله» .
- ٨- ٣ . فى «ز» : - «شر» .
- ٩- ٤ . «السامة» : ما يَسُمُّ ولا يقتل ، مثل العقرب والزنبور ونحوهما ، والجمع : سوام . و«الهامة» : كل ذات سم يقتل ، والجمع : الهوام ، وقد يقع الهوام على ما يدب من الحيوان وإن لم يقتل ، كالحشرات . و«العامة» : القحط العام يعم جميع الناس . راجع : النهاية ، ج ٢ ، ص ٤٠٤ (سمم) ؛ وج ٣ ، ص ٣٠٢ (عمم) ؛ وج ٥ ، ص ٢٧٥ (همم) .
- ١٠- ٥ . فى «ز» : «وكبيرة» .
- ١١- ٦ . راجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الدعاء عند النوم والانتباه ، ح ٣٣٢٤ و ٣٣٢٥ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٥ ، ح ٨٨٩١ .
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَقِيَ (١) النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا ، فَقَالَ : "أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ (٢) وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً ، مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ (٣) عَيْنٍ لَامَةٍ (٤) ، وَ مِنْ شَرِّ (٥) حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ " ؛ ثُمَّ التَفَتَ (٦) النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَيْنَا ، فَقَالَ : هَكَذَا كَانَ يُعَوِّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .» (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: أمير المؤمنين عليه السلام فرمود: که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حسن و حسین را رقیه نمود (رقیه بمعنای: دعا، تعویذ، افسون و آنچه برای حفظ و نگهداری بکار برند میباشد) باین کلمات و فرمود: «اعیذ كما بكلمات الله التامات و اسمائه الحسنی کلها عامة من شر السامة و الهامة و من شر كل عين لامة و من شر حاسد اذا حسد». سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رو بما کرده فرمود: ابراهیم (علیه السلام) اینسان اسماعیل و اسحاق را در پناه خدا مینهاد (و تعویذشان میکرد).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: پیغمبر حسن و حسین را رقیه نمود پس فرمود: پناه دهم شما را به کلمات تامه خدا و به اسماء حسنی خدا که همه عمومی هستند از شر زهرداران و گزنده های کشنده و از شر هر چشم بد و از شر حسود هنگام حسد. سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) رو به ما کرد و فرمود: ابراهیم را شیوه بود که اسماعیل و اسحاق را چنین در پناه خدا می گذاشت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله حسن و حسین را رقیه نمود (تعویذ نمود) پس فرمود: پناه دهم شما را به کلمات تامة خدا و به اسماء حسنی که همه عمومی هستند از شرّ زهرداران و گزنده های کشنده و از شرّ هر چشم بد و از شرّ حسود هنگام حسد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و اله رو به ما کرد و فرمود: ابراهیم را شیوه این بود که اسماعیل و اسحاق را این چنین در پناه خدا قرار می داد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. بکلمات الله قيل المراد بكلمات الله علمه، وقيل: كلامه، وقيل: القرآن وقيل: أسماؤه الحسنی، وقيل: كتبه المنزلة لخلوها عن النواقص و العوارض بخلاف كلمات الناس، و المراد إما كل كلماته فإن جميعها تامة خالية عن النقص أو بعضها فالمراد بالتمام أنها تنفع المتعوذ بها كالمعوذتين و أمثالها، و قد وردت الكلمات في الأدعية و الآيات بمعنى تقديرات الله و بمعنى مواعيده، و بمعنى صفاته، و في أخبارنا أن المراد بها في الآيات الأئمة عليهم السلام، و قال في النهاية: اللم طرف من الجنون يلم بالإنسان و يقرب منه و يعتریه، و منه حديث الدعاء من كل عين لامة أي

ذات لمم، و لذلك لم يقل ملمة و أصلها من ألممت بالشيء لزواج قوله من شر كل سامة، و قال فى القاموس: العين اللامة التى تصيب بسوء. و قال فى النهاية: الغول

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٤٢٤/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ بَكْرِ (٨)، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ:

ص: ٥٢٦

---

١-٧. رَقِيَّتُهُ أَزْقِيهِ رَقِيًّا: عَوَّذْتَهُ بِاللَّهِ. وَالاسْمُ: الرَّقِيَا، وَالْمَرَّةُ: رُقِيَّةٌ، وَالْجَمْعُ: رُقَى. الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ، ص ٢٣٦ (رقى).

٢-٨. فى «ب، ج، د، بر، بس، بف» وشرح المازندراني والبحار: «التامة».

٣-٩. فى «ب، د، ز، ص، بس، بف» والوافى: - «كل».

٤-١٠. «عين لامة» أى ذات لمم التى تصيب بسوء؛ ولذلك لم يقل: مُلِّمَةٌ وَأَصْلُهَا مِنْ أَلَمْتُ بِالشَّيْءِ؛ لِيُزَاجَ قَوْلُهُ: «مَنْ شَرَّ السَّامَةِ». رَاجِعْ: النِّهَايَةُ، ج ٤، ص ٢٧٢ (لمم).

٥-١١. فى البحار: + «كل».

٦-١٢. فى حاشية «ص»: «انبعث».

٧-١٣. الفقيه، ج ١، ص ٤٧٠، ح ١٣٥٢؛ و التهذيب، ج ٢، ص ١١٦، ح ٤٣٦، بسند آخر عن أحدهما عليهما السلام، مع اختلاف. عدّة الداعى، ص ٢٨١، الباب ٥، مرسلًا عن أمير المؤمنين عليه السلام الوافى، ج ٩، ص ١٦٤٦، ح ٨٨٩٢؛ البحار، ج ٤٣، ص ٣٠٦، ح ٦٧.

٨-١ . فى «ب ، ج ، د ، بر ، بس ، بف» و الطبعة القديمة : «أحمد بن بكر» . وفى «ز» : «أحمد بن محمّد بن بكر» . وفى المطبوع : «أحمد بن محمّد بن بكر» . وفى حاشية «ز» نقلاً من بعض النسخ : «أحمد بن محمّد عن بكر» . وما أثبتناه \_ تلفيقاً بين ما ورد فى أكثر النسخ والطبعة القديمة ، وما ورد فى حاشية «ز» \_ هو الصواب ؛ فإنّ أحمد بن بكر وأحمد بن محمّد بن بكر وأحمد بن محمّد بن بكر ، عناوين لم يعرف لها مسمّى فى هذه الطبقة وقد توسّط بكر بن صالح بين سليمان الجعفرى \_ بمختلف عناوينه \_ وبين أحمد بن محمّد [بن عيسى] فى بعض الأسناد ، والمراد من «بكر» فى ما نحن فيه هو بكر بن صالح . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٣ ، ص ٥١٥ ؛ و ص ٥١٨ . ويؤيّد ذلك أنّ مضمون الخبر رواه البرقى فى المحاسن ، ص ٣٦٨ ، ح ١٢١ ؛ و ص ٣٧٠ ، ح ١٢٢ ، فى ضمن الخبرين هكذا : «حدّثنا بكر بن صالح الضبّى ، عن الجعفرى ، عن أبى الحسن عليه السلام قال» وذكر القطعة الأولى من الخبر مع اختلاف إلى قوله : «ولاغولاً» . وذكر القطعة الثانية مع زيادة واختلاف فى بعض الألفاظ بهذا السند : «بكر بن صالح الرازى ، عن الجعفرى ، عن أبى الحسن عليه السلام قال» . ثمّ إنّ الظاهر أنّ «بن محمّد» زيادة تفسيرية أدرجت فى متن بعض النسخ سهواً .

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِذَا أَمْسَيْتَ فَانظُرْتَ إِلَى الشَّمْسِ فِي غُرُوبٍ وَإِدْبَارٍ، فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ (١)، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا (٢)، وَ الْحَمْدُ (٣) لِلَّهِ الَّذِي يَصِفُ وَ لَا يُوصَفُ، وَ يَعْلَمُ وَ لَا يُعْلَمُ (٤)» يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (٥) وَ أَعُوذُ (٦) بِوَجْهِ اللَّهِ ٥٧٠ / ٢

الكَرِيمِ، وَ بِاسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ، مِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ (٧) وَ ذَرَأَ (٨)، وَ مِنْ شَرِّ مَا تَحْتَ الثَّرَى، وَ مِنْ شَرِّ مَا بَطَّنَ وَ ظَهَرَ (٩)؛ وَ مِنْ شَرِّ مَا وَصَفْتُ وَ مَا لَمْ أَصِفْ، وَ الْحَمْدُ (١٠) لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» .

ذَكَرَ أَنَّهَا أَمَانٌ مِنْ كُلِّ سَبْعِ (١١)، وَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ ذُرِّيَّتِهِ ، وَ كُلِّ مَا عَصَّ أَوْ لَسَعَ، وَ لَا يَخَافُ صَاحِبَهَا إِذَا تَكَلَّمَ بِهَا (١٢) لِيَصَّأَ وَ لَا غَوْلًا (١٣) .

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنِّي صَاحِبُ صَيْدِ السَّبْعِ (١٤)، وَأَنَا أَبِيْتُ فِي اللَّيْلِ (١٥) فِي الْخَرَابَاتِ وَآتَوْحَشُ .

ص: ٥٢٧

- 
- ١-٢ . فى الوافى والمحاسن : «الرحمن الرحيم» بدل «وبالله و» .
- ٢-٣ . إشارة إلى الآية ١١١ من سورة الإسراء (١٧) . فى «ص» : - «تكبيراً» . وفى «بس» : - «وكبّره تكبيراً» . وفى الوافى والمحاسن : - «لم يتّخذ ولدا» بدل «لم يتّخذ صاحبة ولا ولدا \_ إلى \_ تكبيراً» .
- ٣-٤ . فى «بر ، بف» والوافى : «الحمد» بدون الواو .
- ٤-٥ . فى «بر» والوافى : «لا يعلم» بتشديد اللام .
- ٥-٦ . غافر (٤٠) : ١٩ .
- ٦-٧ . فى الوافى والمحاسن : «أعوذ» بدون الواو .
- ٧-١ . «البرء» : الخلق . براً الله الخلق يبرؤهم برءا فهو بارئ . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ١٤٥ (برأ) .
- ٨-٢ . فى الوافى والمحاسن : «ما ذراً وما برأ» . وذراً الله الخلق يذرؤهم ذرءا : إذا خلقهم . وكانّ الذرء مختصّ بخلق الذرّيّة . النهاية ، ج ٢ ، ص ١٥٦ (ذراً) .
- ٩-٣ . فى «ز» و حاشية «ج» : «وما ظهر» . وفى الوافى : «ما ظهر و ما بطن ، ومن شرّ ما كان فى الليل والنهار» بدل «ما بطن وظهر» .
- ١٠-٤ . فى الوافى : «الحمد» بدون الواو .
- ١١-٥ . فى الوافى : «السبع» بدل «كلّ سبع» .
- ١٢-٦ . فى «بف» : «به» .

۱۳-۷ . فى «ز»: «أو غولاً» بدل «ولاغولاً» . و«الغول»: أحد الغيلان ، وهى جنس من الجنّ والشیاطین . كانت العرب تزعم أنّ الغول فى الفلاة تتراءى للناس فتتغولّ تغولاً ، أى تتلونّ تلوناً فى صورٍ شتى . وتغولهم ، أى تضلّهم عن الطريق وتهلكهم . النهاية، ج ۳ ، ص ۳۹۶ (غول) .  
 ۱۴-۸ . فى الوافى : «لسبع» بدل «السبع» .  
 ۱۵-۹ . فى الوافى : - «فى الليل» .

فَقَالَ لِي : «قُلْ إِذَا دَخَلْتَ (۱) : بِسْمِ اللَّهِ أَذْخُلُ" (۲)؛ وَ أَذْخُلُ رِجْلَكَ (۳) الْيُمْنَى ، وَإِذَا (۴) خَرَجْتَ ، فَأَخْرِجْ رِجْلَكَ الْيُسْرَى ، وَ سَمِّ اللَّهَ ، فَإِنَّكَ لَا تَرَى مَكْرُوهًا» . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

سليمان جعفرى گوید: از حضرت أبو الحسن عليه السلام (ظاهراً مقصود حضرت رضا عليه السلام است) شنیدم که میفرمود: چون شام کنی و بینی که خورشید رو بغروب کردن و پشت کردن است پس بگو: «بسم الله و بالله و»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ

«صاحبة ولا»

وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا

« و الحمد لله الذى يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم، »

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ

« و اعوذ بوجه الله الکریم و باسم الله العظیم من شر ما برأ و ذراً و من شر ما تحت الثری و من شر ما بطن و ظهر و من شر ما وصفت و ما لم اصف و الحمد لله رب العالمین». و فرمود: که این دعا امان است از هر درنده و از شیطان رجیم (رانده شده از درگاه خداوند) و فرزندانش، و از حیوانی که دندان گیرد، یا بگزد، «گوینده این کلمات آنگاه که آن را خواند از دزد و دیو نترسد، گوید: من عرض کردم: که من شکار درنده کنم و شبها که در ویرانه ها میخوابم وحشت میکنم؟ بمن فرمود: چون وارد بر ویرانه شوی بگو: «بسم الله ادخل». و پای راست را پیش بنه، و چون بیرون آئی پای چپ را پیش بنه و نام خدا را بر زبان ببر که تو بد نخواهی دید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از سلیمان جعفری گوید: شنیدم ابو الحسن (علیه السلام) می فرمود: چون شام کنی و بنگری که خورشید رو به پنهان شدن و پشت به جهان کردن است بگو: بسم الله و بالله و»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا

« و الحمد لله الذي يصف ولا يوصف ويعلم ولا يعلم، »

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

« و اعوذ بوجه الله الکریم و باسم الله العظیم من شر ما برأ و ذراً و من شر ما تحت الثری و من شر ما بطن و ظهر و من شر ما وصفت و ما لم اصف و الحمد لله رب العالمین. فرمود: این امان است از هر درنده و از شیطان رجیم و نژادش و هر آنچه به دندان گیرد و بگزد و صاحب این ورد و خواننده اش نباید از دزد و غول بترسد. من به آن حضرت گفتم که: به شکار درنده می روم و شبها در ویرانه



ها می خوابم و می هراسم. به من فرمود: چون در آئی بگو: به نام خدا در آمدم، و پای راستت را پیش بگذار و هر گاه بیرون آئی پای چپ را پیش نه و نام خدا را ببر که تو بد نخواهی دید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «سلیمان جعفری» گوید: شنیدم ابو الحسن علیه السلام می فرمود: چون به وقت شب برسی که خورشید رو به پنهان شدن و پشت به جهان کردن است بگو: بسم الله و بالله و الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة و لا ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له ولي من الذل و كبره تكبيرا و الحمد لله الذي يصف و لا يوصف و يعلم و لا يعلم، يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور و اعوذ بوجه الله الكريم و باسم الله العظيم من شر ما وصفت و ما لم اصف و الحمد لله رب العالمين. فرمود: این امان است از هر درنده و از شیطان رجیم و نژادش و هر آنچه به دندان گیرد و بگزد و صاحب این ورد و خواننده اش نباید از دزد و غول بترسد. من به آن حضرت گفتم که: به شکار درنده می روم و شبها در ویرانه می خوابم و می هراسم. به من فرمود: چون در آئی بگو: به نام خدا در آمدم، و پای راستت را پیش بگذار و هرگاه بیرون آئی پای چپ را پیش گذار و نام خدا را ببر که تو بد نخواهی دید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

واحد الغيلان وهو جنس من الجن و الشياطين كانت العرب تزعم أن الغول يترأى فى الفلاة فيتغول تغولا أى يتلون تلونا فى صور شتى، و يغولهم أى يضلهم من الطريق و مهلكهم صاحب صيد أى أصيد السبع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٤٢٥/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْمَشِيِّ، قَالَ (٦):

عَلَّمَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الْجَلِيلِ، أُعِيدُ فُلَانًا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الْهَامَّةِ وَالسَّامَّةِ وَاللَّامَّةِ وَالْعَامَّةِ، وَمِنْ (٧) الْجِنِّ وَالْأَنْسِ، وَمِنْ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، وَمِنْ نَفْسِهِمْ (٨) وَبَغْيِهِمْ وَنَفْسِهِمْ، وَ (٩) بَايَةِ الْكُرْسِيِّ؛ ثُمَّ تَقْرَؤُهَا (١٠)، ثُمَّ تَقُولُ (١١) فِي الثَّانِيَةِ: "بِسْمِ اللَّهِ (١٢) أُعِيدُ فُلَانًا بِاللَّهِ الْجَلِيلِ"؛ حَتَّى تَأْتِيَ عَلَيْهِ (١٣)». (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

قتیبه اعشی گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن آموخت (که اگر خواستم کسی را تعویذ کنم) فرمود: بگو: «بسم الله الجلیل اعیذ فلانا (و بجای فلان نام آن شخص را بگویم) بالله العظیم من الهامة و السامة و اللامة و العامة و من الجن و الانس و من العرب و العجم و من نفثهم و بغیهم و نفخهم و بآیة الكرسی». - و آن را (یعنی آیة الكرسی را) بخوان سپس دوباره میگوئی: «بسم الله اعیذ فلانا بالله الجلیل...». تا بآخر همان (دعای بالا).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از قتیبه اعشی گوید: امام صادق (علیه السلام) به من یاد داد که بگو: بسم الله الجلیل. پناه دهم فلانی را به خدای بزرگ از شرّ هر گزنده کشنده و هر زهردار و هر چشم بد و از سال گرانی و از شرّ جن و انس و عرب و عجم و از دمیدن و از ستم و دست اندازی آنها و از پف کردن آنها و به آیة الكرسی، و سپس آن را می خوانی و سپس در بار دوم می گوئی: اعیذ فلاناً بالله الجلیل. ... تا به آخر آن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- قتیبه اعشی گوید: امام صادق علیه السلام به من یاد داد که بگو: بسم الله الجلیل پناه دهم فلانی را به خدای بزرگ از شرّ هر گزنده کشنده و هر زهردار و هر چشم بد و از سال گرانی و از شرّ جن و

انس و عرب و عجم و از دمیدن و از ستم و دست اندازی آن ها و از پف کردن آنها و به آية الكرسي، و سپس آنرا می خوانی و سپس در بار دوم می گوئی: اعیزد فلانا بالله الجلیل... تا به آخر آن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و قال فی النهایة: فیہ سألت الله ربی أن لا یهلك أمتی بسنة بعامة أی بقحط عام یعم جمیعهم و الباء فی بعامة زائدة كما فی قوله تعالی

(وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ)

و قال النفث بالفم و هو شبيه بالنفخ و هو أقل من التفل لأن التفل لا يكون إلا و معه ريق، و فی الحديث أعوذ بالله فی نفخه و نفثه، و قد جاء تفسيره بالشعر لأنه ینفث من الفم حتی تأتي علیه أی تحذف الجلیل فی الأول، و یأتی به مكان العظیم أو قبله فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

ص: ۵۲۸

١- ١٠ . فى «ب» : «نطت» . ولم أجد له معنى مناسباً .

٢- ١١ . فى «ج ، بس ، بف» والوفى : - «أدخل» .

٣- ١٢ . فى «ز» : «برجلك» .

٤- ١٣ . فى «ص» : «فإذا» .

٥- ١٤ . المحاسن، ص ٣٦٨، كتاب السفر، ح ١٢١، وفيه: «عن أبيه، عن أبيالجهم هارون بن الجهم، عن ثوير بن أبي فاختة، عن أبي خديجة صاحب الغنم، عن أبي عبد الله عليه السلام يقول: قال: وحدّثنا بكر بن صالح الضبّي، عن الجعفرى، عن أبي الحسن عليه السلام» إلى قوله: «إذا تكلم بها لصاً أو غولاً»؛ وفيه، ص ٣٧٠، ذيل ح ١٢٢، عن بكر بن صالح الرازى، عن الجعفرى، عن أبي الحسن عليه السلام، من قوله: «قال: قلت له: إنى صاحب الصيد» مع اختلاف يسير. الكافى، كتاب الدعاء، باب القول عند الإصباح والإمساء، ح ٣٣٠٨، بسنده عن عبد الله بن إبراهيم الجعفرى، عن أبي الحسن عليه السلام، إلى قوله: «أمان من كلّ سبع ومن الشيطان الرجيم» مع زيادة فى آخره. عدّة الداعى، ص ٢٦٩، الباب ٥، مراسلاً عن سليمان الجعفرى، وفى كلّ المصادر مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٦٤٨، ح ٨٨٩٧ .

٦- ١ . من هنا إلى قوله: «بهاتين العوذتين» فى الحديث العاشر من هذا الباب، ساقط من «ص» .

٧- ٢ . فى «ز» : - «ومن» .

٨- ٣ . فى «ز» : «تفتهم» . و«التفت» : «الوسخ» . و«التفت» : نفتك فى العُقد ونحوها ... ومن ذلك قوله تعالى : «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» [الفلق (١١٣) : ٤] يعنى السواحر . ونفت فى رُوعى ، أى ألقى، من النفث بالفم ، وهو شبيهه بالنفخ . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٨١٩ ؛ النهاية، ج ٥ ، ص ٨٨ (نفث) .

٩- ٤ . فى «ز» : - «و» .

١٠- ٥ . فى «بس» : «يقروها» .

١١- ٦ . فى «ز ، بس» : «يقول» .

۱۲-۷. فی «بر»: - «بسم الله» .

۱۳-۸. أى إلى أن يتم الدعاء . وفى مرآة العقول: «حتى تأتي عليه، أى تحذف «الجليل» فى الأول

ويأتى به مكان «العظيم» أو قبله؛ فتأمل» .

۱۴-۹. الوافى، ج ۹، ص ۱۶۴۶، ح ۸۸۹۳ .

## ۶- الحديث

۳۴۲۶/۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَافُ الْعَقَارِبَ، فَقَالَ: «انظُرْ إِلَى بَنَاتِ نَعَشٍ -

الْكَوَاكِبِ الثَّلَاثَةِ - الْوُسْطَى (۱) مِنْهَا (۲) بِجَنِبِهِ (۳) كَوَكَبٌ صَغِيرٌ قَرِيبٌ (۴) مِنْهُ (۵) تُسَمِّيهِ

الْعَرَبُ «السَّهَاءَ»، وَنَحْنُ نُسَمِّيهِ «أَسْلَمَ»، أَحَدُ (۶) النَّظَرِ إِلَيْهِ كُلِّ لَيْلَةٍ، وَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: اللَّهُمَّ

رَبِّ (۷) أَسْلَمَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ، وَسَلِّمْنَا» .

قَالَ إِسْحَاقُ: فَمَا تَرَكَتُهُ مُنْذُ (۸) دَهْرِي إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً، فَضَرَبْتَنِي (۹) الْعُقْرُبُ. (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم من از عقربها میترسم،

فرمود: بستارگان بنات النعش بسه تاي آنها نگاه کن، و ستاره وسطی آنها در کنارش ستاره کوچکی

است که عرب آن را «سهاء» نامند و ما آن را «اسلم» نامیم، و هر شب بدان خیره نگاه کن و سه بار

بگو: «اللهم رب أسلم، صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و سلمنا». اسحاق گوید: در

تمام عمر خود آن را ترک نکردم جز یک مرتبه که آن بار هم عقرب مرا زد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: قربانت، راستی من از عقرب ها می ترسم، فرمود: به سه ستاره از هفت ستاره بنات النعش بنگر که در کنار میانه آنها اختر کوچکی است نزدیک آن که عرب آن را سها نامند و ما آن را اسلم نامیم هر شب خیره بدان نگاه کن و سه بار بگو: اللهم ربّ اسلم، صلّ علی محمد و آل محمد و عبّجّل فرجهم و سلّمنا. اسحاق گفت: در عمر خود آن را ترک نکردم جز یک بار که در آن یک بار هم عقرب مرا گزید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «اسحاق بن عمّار» گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت، راستی من از عقرب ها می ترسم، فرمود: به سه ستاره از هفت ستاره بنات النعش بنگر که در کنار میانه آنها اختر کوچکی است نزدیک آن که عرب آن ها را سها نامند و ما آن را اسلم نامیم هر شب خیره بدان نگاه کن و سه بار بگو: اللهم ربّ اسلم، صلّ علی محمد و آل محمد و عبّجّل فرجهم و سلّمنا. اسحاق گفت: در عمر خود آن را ترک نکردم جز یک بار که در آن یک بار هم عقرب مرا گزید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن، أو موثق. الوسطى مبتدأ و بجنبه خبره، أو بدل عن بنات نعش و بجنبه جملة مستأنفة و الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٣٩

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٤٢٧/٧. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ سَعْدِ الْأَسْكَافِ، قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ، فَأَنَا ضَامِنٌ لَهُ» (١١) أَلَّا يُصِيبَهُ (١٢) عَقْرَبٌ وَلَا ٢ / ٥٧١

هَامَّةٌ حَتَّى يُصْبِحَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ (١٣) - الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ - مِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ مَا بَرَأَ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا؛ إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٤). (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:



سعد اسکاف گوید: از آن حضرت شنیدم که میفرمود: هر کس این کلمات را بگوید من ضمانت کنم که عقرب و گزندگان دیگر او را (در شب) آسیب نرسانند تا بامداد کند (و آن کلمات اینست:)  
«اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما برأ و من شر كل دابة»

هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

..«

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از سعد اسکاف گوید: شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که این کلمات را بگوید من ضمانت کنم که گزند عقرب و گزنده های دیگر به او نرسد تا صبح: اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما برأ و من شر كل دابة»

هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

..«

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٧- «سعد اسكاف» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس این کلمات را بگوید: من ضامنم که گزند عقرب و گزنده های دیگر به او نرسد تا صبح: اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهنَّ برّ و لا فاجر من شرِّ ما ذرأ و من شرِّ ما برأ و من شرِّ كلِّ دابة و هو آخذ بناصيتها انَّ ربِّي على صراط مستقيم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦١٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. التامات قال فی النهاية وصفها بالتمام إما باعتبار عدم النقص فیها كما فی کلام الأدمیین، أو باعتبار تمامیتها فی النفع للمتعوذ بها لا يجاوزهن إذا كان المراد بالكلمات علم الله تعالى فالمعنى أنه يشمل علمه البر و الفاجر و یحیط بهما، و إذا كان المراد القرآن فالمراد إن أوامره و نواهیه و وعده و وعیده يشملهما و إذا كان المراد الأسماء فالمراد أنها تؤثر فی البر و الفاجر و لهما و فی القرآن أيضا یحتمل ذلك و إذا كانت الأسماء فالمراد بها التي یشمل مدلولها المؤمن و الکافر کالرحمن و الرازق و الخالق، و کذا إذا كان المراد الصفات و الله یعلم.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٣٩

\*\*\*\*\*

- ١- ١٠. فى «ب، ج، د، بر، بس، بف» والوفى: «الأوسط». وفى حاشية «ج»: «الوسط».
- ٢- ١١. فى «ج»: «منهما».
- ٣- ١٢. فى «بف» وحاشية «ج»: «تحتة».
- ٤- ١٣. فى الوافى: «قريباً».
- ٥- ١٤. فى «ب»: «منه».
- ٦- ١. أحددت إليه النظرَ \_ بالألف \_ : نظرتُ متأماً. المصباح المنير، ص ١٢٥ (حدد).
- ٧- ٢. فى «ج، د، ز، بر»: «يارب».
- ٨- ٣. فى «ب، ج، د، ز، بس، بف» والوفى: «من».
- ٩- ٤. فى «بر، بف» والوفى: «فضربنى».
- ١٠- ٥. الدعوات، ص ١٢٨، الباب ٢، مرسلأ عن إسحاق بن عمّار الوافى، ج ٩، ص ١٦٤٧، ح ٨٨٩٤.
- ١١- ٦. فى الفقيه والتهذيب: «له».
- ١٢- ٧. فى «بر»: «الأصبه».
- ١٣- ٨. فى «ز» وحاشية «ج»: «كلها».
- ١٤- ٩. إشارة إلى الآية ٥٦ من سورة هود (١١).
- ١٥- ١٠. الفقيه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٣٥٧؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١١٧، ح ٤٣٩، معلقاً عن سعد الإسكاف، عن أبى جعفر عليه السلام. فقه الرضا عليه السلام، ص ٤٠٠. وفى المصباح للكفعمى، ص ٢٢٢، الفصل ٢٦؛ و مفتاح الفلاح، ص ٢٨٣، الباب ٥، مرسلأ عن أبى جعفر عليه السلام الوافى، ج ٩، ص ١٦٤٧، ح ٨٨٩٥.

۳۴۲۸/۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ إِذَا (۱) شَكَّوْا إِلَيْهِ

الْبَرَاعِيَةَ (۲) أَنْهَا تُوْءِذِيهِمْ، فَقَالَ: إِذَا أَخَذَ أَحَدُكُمْ مَضْجَعَهُ، فَلْيَقُلْ: أَيُّهَا الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ الَّذِي لَا يُبَالِي غَلَقًا وَلَا بَابًا، عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِأَمِّ الْكِتَابِ الْأَتُوْذِيْنِي وَأَصْحَابِي إِلَى أَنْ يَذْهَبَ اللَّيْلُ، وَيَجِيءَ الصُّبْحُ بِمَا جَاءَ» وَالَّذِي نَعْرِفُهُ (۳): «إِلَى أَنْ يُؤُوبَ الصُّبْحُ مَتَى مَا (۴) آبَ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن ابی حمزه از حضرت ابی الحسن (موسی بن جعفر) علیه السّلام حدیث کند که فرمود: برسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برخی از غزوات و جنگها (اصحاب) از کیک شکایت کردند که ایشان را آزار میدهد حضرت فرمود: چون هر کدام از شما بیستر خواب رود بگوید: «ایها الاسود الوثاب الذی لا یبالی غلقا و لا بابا عزمت علیک بام الکتاب الا توذینی و اصحابی الی ان یدهب اللیل و یجیء الصبح بما جاء». - (علی بن حکم که یکی از راویان حدیث است گوید): و آنچه ما میدانیم اینست که (بجای جمله اخیر یعنی (الی ان یدهب...)) این جمله میان ما معروف است: «الی ان یئوب الصبح متی ما آب».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از علی بن ابی حمزه از ابی الحسن (علیه السّلام) فرمود: رسول خدا در یکی از جهادهای خود بود، و اصحابش از آزار کیک به وی شکایت بردند، فرمود: چون هر کدام شما به بستر خود رود بگوید: ای سیاه جهنده که از بست و بند و در باکی نداری من تو را قسم می دهم به امّ الکتاب که مرا و یارانم را آزار نرسانی تا شب برود و بامداد بیاید بدان چه آید (و الذی نعرفه- آنچه ما می دانیم این است) تا برگردد بامداد هر زمانی برگردد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۸- از علی بن ابی حمزه از ابی الحسن علیه السّلام فرمود: رسول خدا در یکی از جهادهای خود بود، و اصحابش از آزار کک به وی شکایت بردند، فرمود: چون هر کدام شما به بستر خود رود بگوید: ای سیاه جهنده که از بست و بند باکی نداری من تو را قسم می دهم به امّ الکتاب که مرا و یارانم را آزار نرسانی تا شب برود و بامداد بیاید بدانچه آید (و الذی نعرفه- آنچه ما می دانیم این است) تا برگردد هر زمانی برگردد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. - و الذى نعرفه هذا كلام الراوى اى على بن الحكم يقول المشهور بيننا هذه العبارة مكان إلى أن يذهب الليل إلى آخره لكن هذه الرواية هكذا جاءت، وقيل: هو كلام ابن أبى حمزة اعتراضا على الإمام عليه السلام لكونه واقفيا بناء على أن المراد بأبى الحسن الرضا ولا يخفى ما فيه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٤٠

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٤٢٩/٩. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمُهَوْرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا لَقِيتَ السَّيِّعَ، فَقُلْ: أَعُوذُ  
بِرَبِّ دَانِيَالٍ وَ الْجُبِّ (٦)، مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ...»

ص: ٥٣٠

---

١- ١١. فى حاشية «د»: «إذ».

٢- ١. «البرغوث»: دويبة سوداء صغيرة تَثْبُ وتَبَانا. والجمع: البراغيث. ترتيب كتاب العين، ج ١، ص ١٥٣ (برغث).

٣- ٢. فى «ز»: «تعرفه». وفى «بر»: «يعرفه». وفى الوافى: «لعلّ قوله: «والذى نعرفه» من كلام بعض الرواة، والمراد به أنّ المعروف عندنا فى هذا الدعاء: إلى أن يؤوب الصبح متى ما آب، مكان: إلى أن يذهب الليل ويجىء الصبح بما جاء». وفى مرآة العقول: «وقيل: هو كلام ابن أبى حمزة

اعتراضاً على الإمام عليه السلام ؛ لكونه واقفياً ، بناء على أنّ المراد بأبى الحسن ، الرضا عليه السلام . ولا يخفى ما فيه» .

٤-٣ . فى «بر» : - «ما» .

٥-٤ . عدّة الداعى ، ص ٢٨٠ ، الباب ٥ ، وفيه : «محمّد بن يعقوب رفعه قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله ...» الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٨ ، ح ٨٨٩٦ .

٦-٥ . قال الخليل : «الجَبّ : بئر غير بعيدة الغور» وقال الجوهرى : «الجَبّ : البئر التى لم تُطوّ» وجمعها : جِبَابٌ وَجِبَبَةٌ . راجع : ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٢٥٧ ؛ الصحاح ، ج ١ ، ص ٩٦ (جب) . وفى الأمالى للطوسى ، ص ٣٠٠ ، ح ٥٩٣ ، عن أبى عبد الله عليه السلام : «من اهتَمَّ لرزقه كتب عليه خطيئة ؛ إنّ دانيال كان فى زمن ملكٍ جبّارٍ عاتٍ ، أخذهُ فطرحه فى جُبِّ وطرَحَ معه سباع ، فلم تدن منه ولم تجرحه فأوحى الله إلى نبيّ من أنبيائه أنّ دانيال بطعام ، قال : يا ربّ وأين دانيال ؟ قال : تخرج من القرية ، فيستقبلك ضيع فاتّبعه ، فإنّه يدلّك عليه ؛ فأتى به الضيع إلى ذلك الجبّ ، فإذا فيه دانيال ، فأدلى إليه الطعام ، فقال دانيال : الحمد لله الذى لا ينسى من ذكره ، والحمد لله الذى لا يخيب من دعاه ، الحمد لله الذى من توكل عليه كفاه ، الحمد لله الذى من وثق به لم يكله إلى غيره ، الحمد لله الذى يجزى بالإحسان إحساناً وبالصبر نجاة» ثمّ قال الصادق عليه السلام : «إنّ الله أبى إلاّ أن يجعل أرزاق المتّقين من حيث لا يحتسبون ، وألّا تقبل لأوليائه شهادة فى دولة الظالمين» . وذلك الملك الجبّار هو بخت النصر على ما قاله فى مرآة العقول .

مُسْتَأْسِدٌ (١) . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه درنده ای دیدار کردی بگو: «اعوذ برب دانیال و الجب من شر کل اسد مستأسد». (یعنی پناه میبرم به پروردگار دانیال و چاه از شر هر شیر درنده ای).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: چون به درنده برخوردی بگو: اعوذ برب دانیال و الجب من شر کل اسد مستأسد. (پناه برم به پروردگار دانیال از هر شیر شرزه و درنده).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

چون به درنده برخوردی بگو: اعوذ برب دانیال و الجب من شر کل اسد مستأسد (پناه برم به پروردگار دانیال از هر شیر شرزه و درنده).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۱۷

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. و كان دانيال محبوسا فى الجب فى زمن بخت نصر و طرحت معه السباع فلم تدين منه، و فى النهاية يقال : أسد و استأسد إذا اجترأ.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٤٠

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣٤٣٠/١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ أَبُو الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ (٣)، ٥٧٢ / ٢

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ:

أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عُوذَةَ لِلرِّيَّاحِ الَّتِي تَعْرِضُ لِلصَّبَّانِ (٤)، فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِخَطِّهِ بِهَاتَيْنِ الْعُوذَتَيْنِ (٥) - وَزَعَمَ صَالِحٌ أَنَّهُ أَنْفَذَهُمَا (٦) إِلَى (٧) إِبْرَاهِيمَ بِخَطِّهِ - : «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ (٨)، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (٩)، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

ص: ٥٣١

---

١- ٦ . فى حاشية «بر» : «متأسد» . وأسدٌ مستأسد ، أى قوى مجترئ . ويقال : أسدٌ واستأسد: إذا اجترأ . راجع : النهاية ، ج ١ ، ص ٤٨ (أسد).

٢-٧ . الخصال ، ص ٦١٨ ، أبواب المائة فما فوقه ، ح ١٠ ، بسند آخر عن أبي عبد الله ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام ، مع اختلاف يسير . المحاسن ، ص ٣٦٨ ، كتاب السفر ، ح ١١٩ ، بسند آخر عن أبي الحسن عليّ عليه السلام ، مع اختلاف وزيادة في آخره . عدّة الداعي ، ص ٢٧٩ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن عبد الله بن سنان ؛ تحف العقول ، ص ١٠٨ ، ضمن وصايا أمير المؤمنين عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٤٩ ، ح ٨٨٩٨ ؛ الوسائل ، ج ١١ ، ص ٣٩٥ ، ح ١٥٠٩٥ ؛ البحار ، ج ١٤ ، ص ٣٧٨ ، ح ٢١ .

٣-١ . فى «بف» وحاشية «بر» : «سعد» .

٤-٢ . فى «ز» : «الصبيان» .

٥-٣ . فى «ب» : «المعوذتين» .

٦-٤ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «قرأهما» .

٧-٥ . فى مرآة العقول : «أنفذهما إليّ ، الظاهر أنّه بتشديد الياء ورفع إبراهيم ، وهو كلام محمّد بن عيسى . وقيل : المعنى أنّه قال صالح : إنّ عليه السلام أرسلهما مع خادمه إلى إبراهيم ولم يعتمد على رسول إبراهيم . ولا يخفى بعده» . والأولى : «إليه» .

٨-٦ . فى «ز ، بف» وحاشية «ج» والوافي : + «اللّه أكبر» .

٩-٧ . فى «ب ، ص ، بر ، بس ، بف» : - «أشهد أن لا إله إلاّ الله» .

رَسُولُ اللَّهِ (١) ، اللَّهُ أَكْبَرُ ، اللَّهُ أَكْبَرُ (٢) ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَلَا رَبَّ لِي إِلَّا اللَّهُ ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَ لَهُ الْحَمْدُ ، لَا شَرِيكَ لَهُ ، سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ ، وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ ؛ اللَّهُمَّ (٣) ذَا

الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ ، رَبِّ (٤) مُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى ، إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْأَنْبِيَاءِ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ، سُبْحَانَكَ مَعَ مَا عَدَدْتِ (٥) مِنْ آيَاتِكَ (٦) وَ بِعَظَمَتِكَ ، وَ بِمَا سَأَلْتُكَ بِهِ النَّبِيُّونَ ، وَ بِأَنَّكَ رَبُّ النَّاسِ ، كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ، وَأَنْتَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُمْسِكُ (٧) بِهِ السَّمَاوَاتِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِكَ ، وَ بِكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ (٨) الَّتِي تُحْيِي (٩) بِهَا (١٠) الْمَوْتَى (١١) ، أَنْ تُجِيرَ عَبْدَكَ فَلَانًا ، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَ مَا يَعْرُجُ

إِلَيْهَا (١٢)، وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ ، وَ مَا يَلْجُ فِيهَا، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ».

وَ كَتَبَ إِلَيْهِ (١٣) أَيْضاً بِخَطِّهِ : «بِسْمِ اللَّهِ، وَ بِاللَّهِ، وَ إِلَى اللَّهِ، وَ كَمَا شَاءَ اللَّهُ، وَ أُعِيدُهُ (١٤)

ص: ٥٣٢

١- ٨ . فى «ج» : - «اللّه» .

٢- ٩ . فى «ب ، د ، ص ، ز ، بر ، بس ، بف» : - «اللّه أكبر» . وفى الوافى : - «اللّه أكبر ، اللّه  
أكبر» .

٣- ١٠ . فى «د ، ز ، بر ، بف» وحاشية «ج» والوافى : + «يا» .

٤- ١ . فى شرح المازندراني : «يا رب» .

٥- ٢ . فى شرح المازندراني : «الظرف حال عن كاف الخطاب ، وعددت ، بفتح التاء على الظاهر  
، أو بضمّها على احتمال» . وفى مرآة العقول : «مع ما عددت ، لعلّه معطوف على موسى ، أو على  
مقدّر ، أى أسألك بهم ما عددت ، كما يومى إليه ما بعده . وقيل : ظرف للتسبيح ، أى أسبّحك  
وأنزهك عن التركيب فى ذاتك مع ما عددت من أسمائك وصفاتك ؛ فإنّها ممّا يوهم التركيب» .  
ويجوز فى «عددت» البناء على المجرد والتفعيل .

٦- ٣ . فى «ص» : «أولياك» .

٧- ٤ . فى شرح المازندراني : «تمسك ، بالبناء للفاعل أو المفعول» .

٨- ٥ . فى «بر ، بف» : - «التامّات» .

٩- ٦ . فى «ز» : «يحيى» .

١٠- ٧ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بف» والوافى . وهو مقتضى القواعد . وفى «ص ، بر» والمطبوع :  
«به» .

١١- ٨ . فى «ب ، بس» : - «التي تحيى بها الموتى» .

۹-۱۲ . فی «بف» وحاشیة «د» والوافی : «فیها» .

۱۰-۱۳ . فی «ب» : - «إلیه» .

۱۱-۱۴ . فی «ب» : «أعیده» بدون الواو .

بِعِزَّةِ اللَّهِ، وَجَبْرُوتِ اللَّهِ، وَقُدْرَةِ (۱) اللَّهِ، وَمَلَكُوتِ اللَّهِ، هَذَا الْكِتَابُ أَجْعَلُهُ بِاللَّهِ (۲) شِفَاءً لِفُلَانٍ (۳)  
بْنِ فُلَانٍ ابْنِ (۴) عَبْدِكَ (۵)، وَابْنِ أُمَّتِكَ عَبْدِي اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (۶) وَآلِهِ (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

صالح بن سعید از ابراهیم بن محمد بن هارون حدیث کند که بحضرت ابی جعفر علیه السلام نوشت و از آن حضرت دعائی برای بادهائی که کودکان بدان دچار گردند درخواست، حضرت بخط خود این دو دعا را نوشت، و صالح (بن سعید) معتقد بود که آن حضرت این دو دعا را بخط خود برای ابراهیم فرستاد (یا ابراهیم دعاها را که بخط حضرت بود برای صالح فرستاد). «الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله، الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و لا رب لی الا الله، له الملك و له الحمد لا شریک له سبحان الله، ما شاء الله کان و ما لم یسأ لم یکن اللهم ذا الجلال و الاکرام. رب موسی و عیسی و ابراهیم الذی وفی، اله ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و و یعقوب و الاسباط، لا اله الا انت، سبحانک ما عدت من آیاتک و بعظمتک و بما سألتک به النبیین و بانک رب الناس، کنت قبل کل شیء أسألتک باسمک الذی تمسک به السماوات ان تقع علی الارض الا باذنک، و بکلماتک التامات التی تحیی به الموتی أن تجیر عبدک فلانا (نام آن کودک را ببرد) من شر ما ینزل من السماء و ما یرج الیها، و ما یرج من الارض و یا یلج فیها و»

سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

« . . و نیز بخط مبارکش باو نوشت: «بسم الله و بالله و الى الله و كما شاء الله و اعينه بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملكوت الله هذا الكتاب من الله شفاء لفلان بن فلان عبدك و ابن امتك (و نام او و پدرش را ببرد) عبدی الله صلی الله علی محمد و آله» یا «علی رسول الله و آله».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از ابراهیم بن محمد بن هارون که به امام باقر (علیه السلام) نوشت و پرسید از پناه به خدا در باره بادهائی که برای کودکان رخ می دهد، در پاسخ، به خط خود این دو عود را نگاشت و صالح (راوی حدیث) معتقد است که آنها را برای ابراهیم فرستاد: «الله اکبر الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله، و لا رب لی الا الله، له الملك و له الحمد لا شریک له، سبحان الله، ما شاء الله کان و ما لم یسأ لم یکن، اللهم ذا الجلال و الاکرام، ربّ موسی و عیسی و ابراهیم الذی و قّی اله»

إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ

»»

، لا إله إلا أنت سبحانك

« مع ما عدت من آیاتک و بعظمتک و بما سألتک به النبیون و بآتک رب الناس، کنت قبل کل شیء و انت بعد کل شیء، اسألتک باسمک الذی تمسک به السماوات ان تقع علی الارض الا بأذنک و بکلماتک التامات التي تحیی به الموتی ان تجیر عبدک فلان (نام او را برد) من شرّ ما ينزل من السماء و ما یخرج الیها و ما یرج من الأرض و ما یلج فیها و»

سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«و نیز بخطش نگاشت: «بسم الله و بالله و الى الله و كما شاء و اعينه بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملكوت الله هذا الكتاب من الله شفاء لفلان بن فلان (ابن) عبدك و ابن امتك عبدى الله صلى الله على محمد و آله .»

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۰- «ابراهيم بن محمد بن هارون» به امام باقر عليه السلام نوشت و پرسید از پناه به خدا درباره بادهائی که برای کودکان رخ می دهد، در پاسخ، به خط خود این دو تعویذ را نگاشت و صالح (راوی حدیث) معتقد است که آنها را برای ابراهیم فرستاد:

«اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ، اشهد ان لا اله الاّ اللّٰهُ، اشهد انّ محمدا رسول اللّٰهُ، اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ، لا اله الاّ اللّٰهُ، و لا ربّ لى الى اللّٰهُ، له الملك و له الحمد لا شريك له، سبحان اللّٰهُ، ما شاء اللّٰهُ كان و ما لم يشأ لم يكن، اللّٰهُم ذا الجلال و الاكرام، ربّ موسى و عيسى و ابراهيم الذى و فى اله ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و الاسباط، لا اله الاّ انت سبحانك مع ما عدت من آياتك و بعظمتك و بما سألك به النبيون و بانك ربّ النَّاسِ، كنت قبل كل شىء و انت بعد كل شىء، اسألك باسمك الذى تمسك به السماوات ان تقع عيل الارض الاّ ياذنك و بكلماتك التّامات اللّتى تحيى به الموتى أن تجير عبدك فلان (نام او را برد) من شرّ ما ينزل من السماء و ما يعرج اليها و ما يخرج من الارض و ما يلج فيها و سلام على المرسلين الحمد لله ربّ العالمين» و نیز بخطش نگاشت: «بسم الله و بالله و الى الله و كما شاء و اعينه بعزة الله و جبروت الله و قدرة الله و ملكوت الله هذا الكتاب من الله شفاء لفلان بن فلان (ابن) عبدك و ابن امتك عبدى الله صلى الله على محمد و آل محمد.»

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٦١٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. تعرض للصبيان يقولون في الفارسية (باد جن) وهو أم الصبيان و سماه الشيخ في القانون ریح الصبيان، و قال في النهاية: في حديث صمام إنى أعالج هذه الأرواح و الأرواح هنا كناية عن الجن سموا أرواحا لكونهم لا يرون بمنزلة الأرواح - أنفذهما إلى - الظاهر أنه بتشديد الياء و رفع إبراهيم و هو كلام محمد بن عيسى و قيل المعنى أنه قال صالح إنه عليه السلام أرسلهما مع خادمه إلى إبراهيم و لم يعتمد على رسول إبراهيم و لا يخفى بعده مع ما عدت لعله معطوف على موسى أو على مقدر أى أسألك بهم ما عدت كما يومئ إليه ما بعده، و قيل ظرف للتسبيح أى أسبحك و أنزهك عن التركب في ذاتك مع ما عدت من أسمائك و صفاتك فإنها مما يوهم التركيب و الواو في قوله و بعظمتك للاستئناف لا للعطف و في القاموس الملكوت العز و السلطان.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٤١

\*\*\*\*\*

**١١- الحديث**

٣٤٣١/١١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا لَقِيتَ السَّبْعَ، فَاقْرَأْ فِي وَجْهِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَقُلْ لَهُ: "عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ (٨)، وَعَزِيمَةِ مُحَمَّدٍ (٩) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعَزِيمَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، وَعَزِيمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَالأَعْيَمَّةِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مِنْ بَعْدِهِ"؛ فَإِنَّهُ يَنْصَرِفُ (١٠) عَنْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

قَالَ: فَخَرَجْتُ فَإِذَا السَّبْعُ قَدْ اعْتَرَضَ، فَعَزَمْتُ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ (١١): إِلَّا (١٢) تَنْحَيْتَ عَنْ طَرِيقِنَا وَ لَمْ تُؤْذِنَا، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ قَدْ (١٣) طَاطَأَ رَأْسَهُ (١٤) وَأَدْخَلَ ذَنْبَهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ،

ص: ٥٣٣

١- ١٢ . فى «ز»: «وبقدرة» .

٢- ١٣ . هكذا فى «ص ، د ، ز ، بر ، بف ، جس» وحاشية «ج ، بع» . وفى الوافى : «أجعله من الله» . وفى سائر النسخ والمطبوع : «هذا الكتاب من الله» .

٣- ١٤ . فى «د» والوافى : + «عبدك و» .

٤- ١٥ . فى «ص ، بر» : - «ابن» .

٥- ١٦ . فى «ص» : + «وابن عبدك» .

٦- ١٧ . فى «ب ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» وحاشية «ج» والوافى : «على رسول الله» . وفى «ج ، ز» : «على رسوله» .

٧- ١٨ . عِدَّةُ الدَّاعِي ، ص ٢٨٠ ، الباب ٥ ، وفيه : «محمد بن يعقوب رفعه قال : كتب محمد بن هارون إلى أبى جعفر عليه السلام يسأله عودة ...» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥١ ، ح ٨٩٠٢ .



- ۸-۱ . فی مرآة العقول : «بعزيمة الله ، لعل المراد بالعزيمة ما يقسم به ، أى أقسمت عليك بالله ، أو بأسمائه ، أو بعهود الله ، أو حقوقه اللازمة عليك . وكذا الباقي» .
- ۹-۲ . فی «ج ، ز» : + «رسول الله» .
- ۱۰-۳ . فی «ص» : «يصرف» .
- ۱۱-۴ . فی «ب ، ص ، بف» والوافى : - «له» .
- ۱۲-۵ . فی «بر» : «ألا» .
- ۱۳-۶ . فی «ج» : «وقد» .
- ۱۴-۷ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : « [ ب ] رأسه» .

### وَأَنْصَرَفَ. (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن يحيى كاهلى گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: هر گاه بنده ای برخورد کردی در روی او آیت الكرسى را بخوان و بگو: «عزمت عليك بعزيمة الله و عزيمة محمد (صلّى الله عليه و آله) و عزيمة سليمان ابن داود عليهما السلام و عزيمة امير المؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام و الائمة الطاهرين من بعده». که آن درنده ان شاء الله از تو روی گرداند. (كاهلى) گوید: پس من (زمانی از شهر) بیرون رفتم و ناگاه درنده ای سر راه مرا گرفت پس من او را (بهمان نحو که حضرت فرموده بود) قسم دادم، و گفتم: از راه ما باز گرد و ما را میازار؟ گوید: پس دیدم سرش را بزیر انداخت و دمش را میان دو پایش برد و برگشت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۳۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از عبد الله بن يحيى كاهلى گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: چون به درنده ای برخوردی در روی او آیت الكرسی بخوان و به او بگو: «عزمت عليك بعزيمة الله و عزيمة محمد (صلى الله عليه و آله) و عزيمة سليمان بن داود و عزيمة امير المؤمنين على بن ابي طالب (عليه السلام) و الأئمة الطاهرين من بعده». که آن درنده از برابر تو برگردد ان شاء الله. گوید: من بیرون رفتم و به ناگاه درنده ای سر راهم در آمد، من او را قسم دادم و به او گفتم: از راه ما برگرد و ما را نیازار، گوید: به او نگاه کردم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش نهاد و برگشت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- عبد الله بن يحيى كاهلى گوید: امام صادق عليه السلام فرمود:

چون به درنده ای برخوردی در برابرش آية الكرسی بخوان و به او بگو: «عزمت عليك بعزيمة الله و عزيمة محمد صلى الله عليه و آله و عزيمة سليمان بن داود و عزيمة امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام و الأئمة الطاهرين من بعده» که آن درنده از برابر تو برگردد ان شاء الله.

\*\*\* گوید: من بیرون رفتم و به ناگاه درنده ای سر راهم در آمد، من او را قسم دادم و به او گفتم: از راه ما برگرد و ما را نیازار، گوید:

به او نگاه کردم که سرش را به زیر انداخت و دمش را میان دو پایش نهاد و برگشت.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٦١٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف. بعزیمۃ اللہ لعل المراد بالعزیمۃ ما یقسم به ای أقسمت علیک باللہ أو بأسمائه أو بعہود اللہ أو حقوقہ اللزیمۃ علیک و کذا البواقی.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٤٢

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحدیث

٥٧٣ / ٢

٣٤٣٢/١٢. عَنْهُ (٢)، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ (٣)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي

الْجَارُودِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي دُبُرِ (٤) الْفَرِيضَةِ: "أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ (٥)، وَ أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْمَرْهُوبَ الْمَخُوفَ، الْمُتَضَعِّعَ (٦) لِعَظَمَتِهِ

كُلُّ شَيْءٍ (۷) نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ يَعْنِينِي أَمْرُهُ (۸)؛ حُفَّ بِجَنَاحٍ مِنْ أُنْحَاةِ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ حُفِظَ (۹) فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ. (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که دنبال نماز واجب بگوید «استودع الله العظيم الجليل نفسي و اهلی و ولدی و من یعنینی امره و استودع الله المرهوب المخوف المتضعع لعظمته كل شیء نفسي و اهلی و مالی و ولدی و من یعنینی امره». در زیر یکی از بالهای جبرئیل درآید و خودش و خاندان و مالش محفوظ ماند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام صادق (علیه السلام) که هر کس دنبال نماز واجب بگوید: «سپردم به خدای بزرگوار و والا خود و خاندانم و فرزندانم و هر که را خواهم، سپردم به خدا که بهراسد و بترسد و بلرزد در برابر عظمتش هر چیزی خودم و خاندانم و مالم و فرزندانم و هر که را خواهم» در زیر یکی از پره‌های جبرئیل درآید و خود و خاندان و مالش محفوظ گردند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس دنبال نماز واجب بگوید:

«سپر دم به خدای بزرگوار و والا خود و خاندانم و فرزندانم و هرکس را خواهم، سپردم به خدا که بهراسد و بترسد و بلرزد در برابر عظمتش هر چیزی خودم و خاندانم و مالم و فرزندم و هرکه را خواهم» در زیر یکی از پره‌های جبرئیل درآید و خود و خاندانش و مالش محفوظ گردند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قال فی الصحاح ضععه أى هدمه حتى الأرض و تضععت أركانه أى اتضعت و ضععه الدهر فتضعع أى خضع و ذل و من يعينى أمره أى اهتم بشأنه و فى القاموس حف بالشىء أحاط به.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۴۲

\*\*\*\*\*

۱۳- الحديث

٣٤٣٣/١٣ . عَنْهُ (١١) رَفَعَهُ، قَالَ :

«مَنْ بَاتَ فِي دَارٍ أَوْ (١٢) بَيْتٍ وَحَدَهُ، فَلْيَقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ لِيُقَلِّ (١٣): اللَّهُمَّ أَنْسِ

ص: ٥٣٤

---

١- ٨ . عدّة الداعي ، ص ٢٧٩ ، الباب ٥ ، مرسلًا عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ؛ المصباح للكفعمي ، ص ٢٠٢ ، الفصل ٢٤ ، مرسلًا ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٥٠ ، ح ٨٨٩٩ .

٢- ٩ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق .

٣- ١٠ . هكذا في «ب ، ج ، ز ، بس» وحاشية المطبوع . وفي «د ، بر ، بف ، جر» والمطبوع : «جعفر بن محمد ، عن يونس» . والصواب ما أثبتناه . لاحظ ما قدّمناه في الكافي ، ذيل الحديث ٣٨٢ ، وما يأتي في الكافي ، ذيل الحديث ٣٨٠٤ .

٤- ١ . في «ز» : + «صلاة» .

٥- ٢ . في «ب» : - «أستودع الله \_ إلى \_ أمره» .

٦- ٣ . «الضُّعْضَعَةُ» : الخضوع والتذلل ، وضعضعه الهمّ فتضعضع . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ١٠٤٤ (ضع) .

٧- ٤ . في الوافي : + «ديني و» .

٨- ٥ . «يعينني أمره» ، أى يهمنى ؛ من الإعناء بمعنى الاهتمام والاعتناء . راجع : النهاية ، ج ٣ ، ص ٣١٤ (عنا) .

٩- ٦ . في «ب ، بر ، بف» : «وحفظه» .

١٠- ٧ . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب القول عند الإصباح والإساء ، ح ٣٢٨٤ ، بسند آخر ، مع اختلاف الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٥١ ، ح ٨٩٠١ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٥٠ ، ذيل ح ٥٤ .

١١- ٨ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد .

۹-۱۲. هكذا فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بف» والوفى . وفى «بس» والمطبوع : «و» .  
۱۰-۱۳. فى «بر» : «فلىقل» .

وَحْشَتِي، وَ آمِن رَوْعِي (۱)، وَ أَعْنِي (۲) عَلَى وَحْدَتِي (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و در حديث مرفوعى (كه سند را بمعصوم رسانند) حديث كنند كه فرمود: هر كه در خانه و اطاقى تنها بخوابد پس آية الكرسى را بخواند و بگويد: «اللهم انس وحشتى و آمن روعتى و أعنى على وحدتى».

ترجمه مصطفوى؛ ج ۴، ص ۳۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

۱۳- به معصوم رسانیده است كه فرمود: هر كه تنها در خانه اى شب را به سر برد، بايد آية الكرسى را بخواند و بايد بگويد: بار خدايا هراسم را آرام كن و ترسم را بياساى و در تنهائى كمكم كن.

ترجمه كمره اى؛ ج ۶، ص ۳۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آيت اللهى]:

۱۳- به معصوم رسانیده است که فرمود:

هرکه تنها در خانه ای شب را به سر برد، باید آیه الکرسی را بخواند و باید بگوید:

بار خدایا هراسم را آرام کن و ترسم را بیاسای و در تنهایی کمکم کن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۴۲

\*\*\*\*\*

## ۱۴- الحديث

۳۴۳۴/۱۴. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ

شَمْرِ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ مَرْثَةَ، عَنْ بُكَيْرٍ، قَالَ:



سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَلِيُّ، أَلَا أَعَلَّمُكَ كَلِمَاتٍ؟ إِذَا وَقَعَتْ (٤) فِي وَرْطَةٍ (٥) أَوْ بَلِيَّةٍ، فَقُلْ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ (٦) لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَصْرِفُ بِهَا عَنْكَ مَا يَشَاءُ (٧) مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ» (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

بکیر گوید: شنیده از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بمن فرمود: ای علی آیا بتو نیاموزم کلماتی؟ هر گاه در ورطه (امری که خلاصی از آن دشوار باشد) یا بلائی افتادی پس بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». زیرا خداوند عز و جل ببرکت این دعا آنچه خواهد از اقسام بلا از تو دور کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٦٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٤- از بکیر، فرمود: از امیر المؤمنین (علیه السلام) شنیدم می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: ای علی! آیا به تو کلماتی نیاموزم؟ هر گاهی که در سختی و بلائی افتی بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». زیرا خدا عز و جل می گرداند بدان از تو آنچه را خواهد از انواع بلا

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٣١١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- «بکیر»، فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود: ای علی! آیا به تو کلماتی نیاموزم؟ هرگاه که در سختی و بلائی افتی بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم» زیرا خدای عزّ و جلّ بديها و انواع بلاها را از تو دفع می کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و فی القاموس الورطة الهلکة و کل أمر تعسر منه النجاة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۴۳

\*\*\*\*\*

## ۵۸- بَابُ الدُّعَاءِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

### ۱- الحدیث

۳۴۳۵/۱. قَالَ (۹): كَانَ (۱۰) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُو عِنْدَ قِرَاءَةِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ :

«اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ (١١) الْمُتَوَحِّدُ بِالْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ الْمَتِينِ (١٢)، وَ لَكَ الْحَمْدُ،

ص: ٥٣٥

١- ١١ . «الرَّوْعَةُ»: المرّة الواحدة من الرَّوْع: الفزع . النهاية، ج ٢ ، ص ٢٧٧ (روع) .

٢- ١٢ . فى «بس» : - «وأعنى» .

٣- ١٣ . المحاسن ، ص ٣٧٠ ، كتاب السفر ، ضمن ح ١٢٢ ، بسنده عن بكر بن صالح الرازى ، عن

الجعفرى ، عن أبى الحسن عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٤٥ ، ح ٨٨٩٠

٤- ١ . فى «ز» : «أوقعت» .

٥- ٢ . «الورطة»: الهلكة ، وكلّ أمر تعسر النجاة منه . راجع : لسان العرب ، ج ٧ ، ص ٤٢٥ ؛

القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٩٣١ (ورط) .

٦- ٣ . فى «د ، ز ، ص ، بس ، بف» : - «و» .

٧- ٤ . فى الوافى : «ما تشاء» .

٨- ٥ . الدعوات ، ص ٥٢ ، الباب ١ ، مرسلأ عن الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله

عليه وآله . عدّة الداعى ، ص ٢٨٠ ، الباب ٥ ، مرسلأ ، وفيه : «قال الصادق عليه السلام : ألا

أعلمك كلمات ...» الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥٠ ، ح ٨٩٠٠ .

٩- ٦ . الظاهر أنّ قائل «قال» هو راوى الكتاب ، فالضمير المستتر فيه راجع إلى المصنّف وهو

الكلينى .

١٠- ٧ . فى «بر ، بف» وحاشية «د» والوافى : «وكان» .

١١- ٨ . فى «بر» : «وأنت» .

١٢- ٩ . فى الوافى : «المبين» .

أَنْتَ الْمُتَعَالَى (١) بِالْعِزِّ وَالْكَبْرِيَاءِ، وَفَوْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَ لَكَ ، الْحَمْدُ، ٢ / ٢٥٠

أَنْتَ الْمُكْتَفَى بِعِلْمِكَ، وَ الْمُحْتَاجُ إِلَيْكَ كُلُّ ذِي عِلْمٍ (٢)، رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ ، يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ  
وَ الذِّكْرِ الْعَظِيمِ (٣)، رَبَّنَا فَالِكَ (٤) الْحَمْدُ بِمَا (٥) عَلَّمْتَنَا مِنَ الْحِكْمَةِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ الْمُبِينِ .

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَلَّمْتَنَا قَبْلَ رَغْبَتِنَا فِي تَعَلُّمِهِ (٦) ، وَ اخْتَصَصْتَنَا بِهِ قَبْلَ رَغْبَتِنَا بِنُفْعِهِ (٧)؛ اللَّهُمَّ فَإِذَا كَانَ  
ذَلِكَ مَنَّا مِنْكَ وَ فَضلاً (٨) وَ جُوداً (٩) وَ لُطْفاً (١٠) بِنَا وَ رَحْمَةً لَنَا وَ اِمْتِنَاناً عَلَيْنَا مِنْ غَيْرِ حَوْلِنَا (١١) وَ  
لَا حِيلَتِنَا (١٢) وَ لَا قُوَّتِنَا؛ اللَّهُمَّ فَحَبِّبْ إِلَيْنَا (١٣) حُسْنَ تِلَاوَتِهِ، وَ حِفْظَ آيَاتِهِ، وَ إِيمَاناً بِمُتَشَابِهِهِ، وَ  
عَمَلاً بِمُحْكَمِهِ (١٤)، وَ سَبَباً (١٥) فِي تَأْوِيلِهِ، وَ هُدًى فِي تَدْبِيرِهِ (١٦)، وَ بَصِيرَةً بِنُورِهِ.

اللَّهُمَّ وَ كَمَا أَنْزَلْتَهُ شِفَاءً لِأَعْوَالِيائِكَ، وَ شَقَاءً عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ عَمَى (١٧) عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ، وَ نُوراً  
لِأَهْلِ طَاعَتِكَ؛ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهُ لَنَا حِصْناً مِنْ عَذَابِكَ، وَ حِرْزاً مِنْ

ص: ٥٣٦

- 
- ١- ١٠ . في شرح المازندراني والوافي : «المتعال» .  
٢- ١١ . والوافي : + «عليم» .  
٣- ١ . في حاشية «بر ، بف» والوافي : «الحكيم» .  
٤- ٢ . في «بر ، بف» وحاشية «ج» : «ولك» .  
٥- ٣ . في شرح المازندراني : «على ما» .  
٦- ٤ . هكذا في «جك» وحاشية «ز ، بع ، بف ، جف ، جه» وشرح المازندراني والوافي ، وهو  
الأنسب . وفي سائر النسخ والمطبوع : «تعليمه» .  
٧- ٥ . في شرح المازندراني : «في نفعه» .  
٨- ٦ . في «بر» : «وفضلك» .  
٩- ٧ . في «بر» وحاشية «ج» : «وجودك» .  
١٠- ٨ . في «بر» : «لطفاً» بدون الواو .

١١-٩ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٧٣ : «الحول : الحركة . يقال : حال الشخص يحيل : إذا تحرك . أى من غير تقلبنا وحركتنا إلى طلب ذلك منك . وهو مع ما عطف عليه حال عن اسم كان أو خبر له» .

١٢-١٠ . فى شرح المازندراني : «ولا حيلتنا ، هى الحذق وجودة النظر والقوة على التصرف ، يعنى لم يكن ذلك من نظرنا وتصرفات عقولنا فى الاحتيال إلى الوصول» .

١٣-١١ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» والوافى : «فهب لنا» . وقوله : «فحبب إلينا» جواب «إذا» .  
١٤-١٢ . فى «ز» : «بحكمته» .

١٥-١٣ . فى «ص» وحاشية «ج ، بر» : «سبيلاً» .

١٦-١٤ . فى حاشية «ج» : «تدبره» .

١٧-١٥ . فى «ص» : «وغماً» .

غَضَبِكَ (١) ، وَ حَاجِزًا عَنْ (٢) مَعْصِيَتِكَ ، وَ عِصْمَةً مِنْ سَخَطِكَ ، وَ دَلِيلًا عَلَى طَاعَتِكَ ، وَ نُورًا

يَوْمَ نَلْقَاكَ (٣) نَسْتَضِيءُ بِهِ فِي خَلْقِكَ ، وَ نَجُوزُ بِهِ عَلَى (٤) صِرَاطِكَ ، وَ نَهْتَدِي بِهِ إِلَى جَنَّتِكَ .

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّقْوَةِ فِي حَمَلِهِ ، وَ الْعَمَى عَنْ عِلْمِهِ (٥) ، وَ الْجَوْرِ (٦) عَنْ (٧) حُكْمِهِ ، وَ الْعُلُوِّ (٨) عَنْ قَصْدِهِ ، وَ التَّقْصِيرِ دُونَ حَقِّهِ .

اللَّهُمَّ احْمِلْ عَنَّا ثِقَلَهُ ، وَ أَوْجِبْ لَنَا أَجْرَهُ ، وَ أَوْزِعْنَا (٩) شُكْرَهُ ، وَ اجْعَلْنَا نُزَاعِيهِ (١٠) وَ نَحْفَظُهُ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا نَتَّبِعُ حَلَالَهُ ، وَ نَجْتَنِبُ حَرَامَهُ ، وَ (١١) نُقِيمُ حُدُودَهُ ، وَ نُؤَدِّي فَرَائِضَهُ؛ اللَّهُمَّ ارزُقْنَا حَلَاوَةً فِي تِلَاوَتِهِ ، وَ نَشَاطًا فِي قِيَامِهِ ، وَ وَجَلًا فِي تَرْتِيلِهِ (١٢) ، وَ قُوَّةً فِي اسْتِعْمَالِهِ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ (١٣) النَّهَارِ .

اللَّهُمَّ وَ اشْفِنَا (١٤) مِنَ النَّوْمِ بِالْيَسِيرِ ، وَ أَيَقِظْنَا فِي سَاعَةِ اللَّيْلِ مِنْ رُقَادِ الرَّاقِدِينَ ،

- ١-١٦ . فى شرح المازندرانى : «الغضب ، حالة للنفس محرّكة لها نحو الانتقام ، انفعال النفس من تلك الحالة بالتحريك إليه . وإذا نسب إليه تعالى فالمراد به لازمه وهو العقوبة والانتقام» .
- ٢-١٧ . فى «ب» : «من» .
- ٣-١ . فى حاشية «ص ، بر» : «يوم القيامة» بدل «يوم نلّقاك» .
- ٤-٢ . فى «بف» والوافى : - «على» .
- ٥-٣ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، بر ، بس ، بف» وحاشية «ز ، ص» وشرح المازندرانى والوافى . وفى «ز ، ص» والمطبوع : «عمله» .
- ٦-٤ . «الجور» : الميل عن القصد . يقال : جار عن الطريق وجر عليه فى الحكم . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٦١٧ (جور) . والمراد : الميل عن حكمه إلى غيره .
- ٧-٥ . فى شرح المازندرانى والوافى : «فى» .
- ٨-٦ . فى «ب ، ز ، بر» والوافى : «والخلوّ» . وفى حاشية «ج» : «والخلق» .
- ٩-٧ . «أوزعنا» أى ألهمنا . راجع : لسان العرب ، ج ٨ ، ص ٣٩٠ (وزع) .
- ١٠-٨ . فى «بر» : «نقيه» . وفى حاشية «ج ، بف» والوافى : «نعيه» . وفى شرح المازندرانى : «وهى \_ أى المراعاة \_ النظر إلى مقاصده وما يصير إليه أمره . يقول : راعيت الأمير : إذا نظرت إلى ما يصير . وهذا أولى من تفسير المراعاة بالمحافظة ؛ لأنّ التأسيس خير من التأكيد» .
- ١١-٩ . من «ونقيم» إلى آخر الباب أسقط من «ص» .
- ١٢-١٠ . فى «بر ، بف» وحاشية «ج» : «بترتيله» .
- ١٣-١١ . فى «ج ، د ، ز ، بس ، بف» والوافى : - «أطراف» .
- ١٤-١٢ . فى «بس» : «واسعنا» . وفى حاشية «بف» والوافى : «واسقنا» . وعلى هذا شبه السَّهَر بالعطش ، والنوم بالماء ، فاستعير له السقى ، ثمّ ضمّن السقى معنى الإقناع والإرضاء ، فعُدّى بالباء . قاله الفيض فى الوافى .

وَ أَنْبَهْنَا (١) عِنْدَ الْأَعْيَانِ (٢) \_ الَّتِي يُسْتَجَابُ (٣) فِيهَا الدُّعَاءُ \_ مِنْ سِنَةِ الْوَسْطَانِينَ (٤) .

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِقُلُوبِنَا ذِكَاءً (٥) عِنْدَ عَجَائِبِهِ الَّتِي لَا تَنْقُضِي، وَ لَذَاذَةً عِنْدَ تَرْدِيدِهِ، وَ عِبْرَةً (٦) عِنْدَ تَرْجِيْعِهِ، وَ نَفْعاً بَيْنَنَا (٧) عِنْدَ اسْتِنْفَاهِمِهِ؛ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَخَلُّفِهِ فِي قُلُوبِنَا (٨)، وَ تَوَسُّدِهِ (٩) عِنْدَ رُقَادِنَا، وَ نَبْذِهِ (١٠) وَرَاءَ ظُهُورِنَا، وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ قَسَاوَةِ قُلُوبِنَا لِمَا بِهِ وَعَظَّتْنَا .

اللَّهُمَّ انْفَعْنَا (١١) بِمَا صَرَفْتَ (١٢) فِيهِ مِنَ الْآيَاتِ، وَ ذَكَّرْنَا بِمَا صَرَبْتَ فِيهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ (١٣)،

ص: ٥٣٨

- 
- ١- ١٣ . هكذا فى «ب، ج، د، ز، بس، بف» والوافى . وفى «بر» والمطبوع : «ونبهننا» .
- ٢- ١٤ . فى حاشية «ج» : «الإجابين» . و«الحين» : الزمان ، قلّ أو كثر . والجمع : أحيان ، وجمع الجمع : أحيين . المصباح المنير ، ص ١٦٠ ؛ مجمع البحرين ، ج ٦ ، ص ٢٤٠ (حين) .
- ٣- ١٥ . فى «ز» : «تستجاب» .
- ٤- ١٦ . فى «ز» : «الوسنان» . وفى حاشية «بر ، بس» : «الواسنين» . وفى شرح المازندراني : «الوسانين ، جمع الوسنان ، وهو النائم ، أو الذى ليس بمتفرّق فى نومه . والوسن : النوم أو أوله ... والهاء فى السنة عوض من الواو المحذوفة» . وراجع : النهاية ، ج ٥ ، ص ١٨٦ (وسن) .
- ٥- ١ . قلب ذكىّ ، وصبىّ ذكىّ : إذا كان سريع الفطنة ، وذكىّ يذكى ذكاءً ، وذكا يذكو ذكاءً . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٦٢٦ (ذكو) .
- ٦- ٢ . فى حاشية «ج» : «وغيرة» .
- ٧- ٣ . فى «ز» : «ما» بدل «بيننا» .
- ٨- ٤ . فى مرآة العقول : «لعلّ المراد : أن يتخلّف فى قلوبنا ، فلا يظهر أثره على أعضائنا وجوارحنا» .

٩-٥ . فى شرح المازندرانى : «الوسادة ، بالتثليث : المتكأ والمخدة . توسده : جعله وسادة وهو كناية عن امتهانه وطرحه عند النوم ، وترك تلاوته والتدبر فيه ، يقال : هو لا يتوسد القرآن ، أى لا يمتنه ولا يطرحه ، بل يحمله ويعظمه ويقرؤه» . وقيل غير ذلك . راجع : الوافى ومرآة العقول .  
١٠-٦ . «النبد» : طرحك الشىء من يدك أمامك أو خلفك . ومن المجاز : نبد أمرى وراء ظهره : إذا لم يعمل به . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٧٤٧ ؛ أساس البلاغة ، ص ٤٤٣ (نبد) .  
١١-٧ . فى حاشية «بر» : «أتبعنا» .

١٢-٨ . ظاهر بعض النسخ «صرفت» على بناء المجرد . وتصريف الآيات : تبينها .  
١٣-٩ . فى «ز» وحاشية «ج» : «الأمثال» . و«المثلة» : نعمة تنزل بالإنسان فيجعل مثالا يرتدع به غيره ، وذلك كالنكال . وجمعه : مثلات ومثلات . المفردات للراغب ، ص ٦٧٠ (مثل) . وفى شرح المازندرانى : «لعل المراد بها هنا العقوبات النازلة على الأمم السابقة بسبب المخالفات» .

وَكَفَّرْنَا عَنْهُ بِتَأْوِيلِهِ السَّيِّئَاتِ، وَضَاعَفْنَا لَنَا بِهِ جَزَاءً (١) فِي (٢) الْحَسَنَاتِ، وَازْفَعْنَا بِهِ (٣) ثَوَابًا فِي الدَّرَجَاتِ، وَلَقْنَا بِهِ الْبُشْرَى بَعْدَ الْمَمَاتِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا زَادًا تَقْوِينَا (٤) بِهِ فِي الْمَوْقِفِ (٥) بَيْنَ يَدَيْكَ، وَطَرِيقًا وَاضِحًا نَسْلُكُ بِهِ إِلَيْكَ، وَعِلْمًا نَافِعًا نَشْكُرُ بِهِ نِعْمَاءَكَ، وَتَخَشُّعًا صَادِقًا نُسَبِّحُ بِهِ أَسْمَاءَكَ (٦)، فَإِنَّكَ اتَّخَذْتَ بِهِ (٧) عَلَيْنَا حُجَّةً قَطَعْتَ بِهِ عُذْرَنَا، وَاضْطَنْعْتَ (٨) بِهِ (٩) عِنْدَنَا نِعْمَةً قَصَرَ (١٠) عَنْهَا (١١) شُكْرُنَا (١٢) .

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا وَلِيًّا يُبَيِّنُنَا (١٣) مِنَ الزَّلَلِ (١٤)، وَدَلِيلًا يَهْدِينَا لِصَالِحِ الْعَمَلِ، وَعَوْنًا هَادِيًّا (١٥) يُعَوِّمُنَا (١٦) مِنَ الْمَيْلِ (١٧)، وَعَوْنًا يُقْوِينَا (١٨) مِنَ الْمَلَلِ (١٩) حَتَّى يَبْلُغَ بِنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَلِ (٢٠) .

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا يَوْمَ اللِّقَاءِ، وَسِلَاحًا يَوْمَ الْإِزْتِقَاءِ، وَحَاجِبًا (٢١) يَوْمَ الْقَضَاءِ،



- ١- ١٠ . فى «ز» : «جزاءً به» . وفى «بر» : «أجراً» .
- ٢- ١١ . فى «بر» وحاشية «ج» والوافى : «من» .
- ٣- ١٢ . فى «بف» وحاشية «ج» : «عليه» .
- ٤- ١ . فى «ز» وشرح المازندراني : «تقوّتنا» .
- ٥- ٢ . فى «ب ، بس» وحاشية «د» : + «وفى الوقوف» . وفى «ج ، بر ، بف» : «للموقف وفى الوقوف» بدل «فى الموقف» .
- ٦- ٣ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بف» والوافى : + «اللهم» .
- ٧- ٤ . فى «بر ، بف» : «أتخذته» بدل «أتخذت به» .
- ٨- ٥ . فى «بر» : «اصطفيت» .
- ٩- ٦ . فى «ب» : - «به» .
- ١٠- ٧ . فى «ز» : «قصر» على بناء التفعيل .
- ١١- ٨ . فى «بر ، بف» : «عنا» .
- ١٢- ٩ . فى حاشية «بف» : «شكره» .
- ١٣- ١٠ . يجوز فى «يثبتنا» البناء على الإفعال والتفعيل ، كما صرح به فى شرح المازندراني .
- ١٤- ١١ . فى شرح المازندراني : «الدّل» . وقال : «جمع الدّل بالكسر ، وهو ضدّ العقوبة» .
- ١٥- ١٢ . فى «ب ، ز ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوافى : «وهاديا» .
- ١٦- ١٣ . فى «ز» : «يقوّينا» .
- ١٧- ١٤ . يجوز فى «الميل» التحريك ، وكلاهما بمعنى العدول والانحراف عن الحقّ إلى الباطل . قاله فى شرح المازندراني .
- ١٨- ١٥ . فى «ز» وشرح المازندراني : «تقوّينا» .
- ١٩- ١٦ . فى «ب» : - «وعونا يقوّينا من الملل» .
- ٢٠- ١٧ . فى حاشية «ج» : «العمل» .

۲۱- ۱۸ . «الحُجَّة» : الدلیل والبرهان . یقال : حاجتُه حجاباً ومُحاجةً ، فأنا مُحاجٌّ ، وحجیج : فعیل بمعنی مفاعل . النهاية ، ج ۱ ، ص ۳۴۱ (حجج).

و نُوراً یَوْمَ الظُّلَمَاءِ (۱) ، یَوْمَ لَا أَرْضَ (۲) وَ لَا سَمَاءَ ، یَوْمَ یُجْزَى (۳) کُلُّ سَاعٍ بِمَا (۴) سَعَى (۵) .  
اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا رِیّاً (۶) یَوْمَ الظُّلَمَاءَ ، وَ فَوْزاً (۷) یَوْمَ الْجَزَاءِ ، مِنْ نَارٍ حَامِیَّةٍ قَلِیْلَةٍ الْبُئْیَا (۸) ، عَلَی مَنْ  
بِهَا اصْطَلَى (۹) ، وَ بِحَرِّهَا تَلْظَى (۱۰) .

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا بُرْهَاناً عَلَی رُؤُوسِ الْمَلَاءِ ، یَوْمَ یُجْمَعُ (۱۱) فِیهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ أَهْلُ السَّمَاءِ (۱۲) .  
اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ ، وَ عَیْشَ السُّعَدَاءِ ، وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِیَاءِ ؛ إِنَّكَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ . (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام هنگام خواندن قرآن این دعا را میخواند (که ترجمه اش چنین است):  
«بار خدایا ای پروردگار ما ستایش مخصوص تو است، توئی یگانه در قدرت و پادشاهی استوار، و  
مخصوص تو است ستایش، توئی برتر بعزت و کبریاء و مسلط بر فراز آسمانها و عرش بزرگ،  
پروردگار ما و از آن تو است ستایش، توئی که همه چیز را بذات خود دانائی و هر دانشمندی نیازمند  
درگاه تو است، پروردگار ما از آن تو است ستایش ای فرود فرستنده آیه ها و ذکر عظیم، پروردگار ما  
مخصوص تو است ستایش بدانچه بما آموختی از حکمت و قرآن عظیم آشکارکننده، بار خدایا توئی  
که پیش از رغبت ما در آموختنش آن را بما آموختی، و پیش از اظهار شوق مادر سودش ما را بدان  
مخصوص گردانیدی، بار خدایا در این صورت این منتهی است از تو بر ما و فضل وجود و لطفی  
است بما و رحمتی است برای ما و امتنانی است بر سر ما، بدون اینکه از جانب ما جنبش و حرکت  
و توانائی و چاره جوئی شود، بار خدایا پس تلاوت این قرآن و در برداشتن آیاتش را محبوب ما ساز،

و بما ارزانی دار ایمان بآیات متشابه آن را، و توفیق عمل بمحکمش را، و بما ده وسیله تأویل آن را، و راهنمایی در تدبیر آن و بینائی در پرتو نورش را بما عنایت فرما. بار خدایا چنانچه آن را فرو فرستادی در مان برای دوستانت، و وسیله بدبختی برای دشمنانت، و سبب کوری نافرمانانت، و وسیله روشنی فرمانبردارانت، بار خدایا آن را قرار ده برای ما پناهگاه محکمی از عذابت، و دژی از خشم، و جلوگیری از نافرمانیت و نگهبانی از قهر و غضبت، و راهنمایی بفرمانبرداریت، و نوری در روز دیدارت که بدان در میان خلق تو روشنی یابیم، و بر صراط تو بدان وسیله بگذریم، و ببهشت راه یابیم. بار خدایا بتو پناه بریم از بدبختی در حمل آن، و کوری از عمل [یا علم] بآن، و کجروی در حکم آن و برتری نمودن از توجه بدان (یا پیشتازی از میانه روی آن) و کوتاهی کردن در برابر حق آن، بار خدایا سنگینی آن را از ما بردار و مزدش را برای ما لازم گردان، و سپاسگزاریش را نصیب ما گردان، و ما را چنان کن که مراعات و محافظتش کنیم، بار خدایا ما را چنان ساز که از حلالش پیروی کنیم و از حرامش اجتناب ورزیم، و حدود آن را بر پا داریم، و فرائض آن را بجا آوریم. بار خدایا روزی ما گردان شیرینی تلاوتش را و نشاط در باره قیام بدان، و ترس در هنگام خواندنش و نیروئی برای بکار بستن آن در هر آن از شب و روز، بار خدایا باندکی خواب خستگی ما را درمان کن (و بنا بر نسخه «اسقنا» یعنی عطش خواب ما را باندکی از آن فرو نشان) و در ساعت مخصوص شب ما را از خوابها بیدار کن و درگاه هائی که دعا باجابت رسد ما را از چرت چرتیها بخود آر. بار خدایا دلهای ما را در برابر عجائب بی پایانش تیز هوش کن، و زمزمه آن را لذت بخش نما، و هنگام مراجعه بآن عبرتی بما بده، و سود آشکاری هنگام فهم جوئیش بما عنایت فرما، بار خدایا بتو پناه بریم از تخلف قرآن در دلهای ما (یعنی اثر آن در اعضاء و جوارح ما آشکار نشود) و از اینکه آن را بالش خواب خود کنیم (فیض «ره» گوید: یعنی شب بخوابیم با او و تهجد باو نکنیم یا او را در کنار رختخواب خود اندازیم و آن را گرمی نداریم) و از اینکه آن را پشت سر اندازیم، و از قساوت دلها مان نسبت بدان چه ما را بدان پند دادی بتو پناه بریم، بار خدایا بآیاتی که در آن آوردی ما را سود ده، و بمثلهایی که در آن زده ای ما را متذکر ساز، و بتأویل آن بدیهای ما را جبران کن و بدان وسیله مزد کردار نیک ما را دو چندان کن، و درجات ما را بالا ببر، و پس از مرگ بسبب آن بما بشارت تلقین نما، بار خدایا

آن را برای ما توشه ای ساز که در موقع وقوف در برابرت بدان وسیله بما نیرو دهی، و راه روشنی که که با آن بسوی تو آئیم، و دانش سودمندی که بدان وسیله نعمتهای تو را سپاسگزاریم، و خشوع صادقانه ای که با آن نامهای تو را تسبیح گوئیم، زیرا تو با فرود فرستادن آن حاجتی بر ما آوردی که راه عذر را بر ما بستی و نعمتی بما دادی که زبان شکر ما از آن کوتاهست. بار خدایا آن را برای ما سرپرستی ساز که ما را از لغزش نگهدارد، و راهنمایی ساز که ما را بکار نیک راهنمایی کند، و کمکی راهنمایش ساز که ما را از کجی راست کند، و در خستگی نیرو بخشد، تا بهترین آرزوهایمان رساند، بار خدایا آن را برای ما در روز قیامت شفیع ساز و وسیله ای برای ارتقاء و وکیلی پیروز در آن روز قضاوت، و نوری در آن روز تاریکی و ظلمت روزی که نه زمینی است و نه آسمانی، روزی که هر کس بآنچه کوشش کرده بدان مزد گیرد. بار خدایا آن را برای ما وسیله سیرابی در روز تشنگی ساز، و سبب نجات ما گردان در روز جزا از آن آتش سوزانی که بر هر کس از آن گرمی خواهد ترحم نکند و شعله اش زبانه کشد، بار خدایا آن را برای ما برهانی قرار ده در آن روز که همه اهل زمین و آسمانها گرد آیند. بار خدایا منزلهای شهیدان و زندگی سعیدان، و رفاقت پیمبران را روزی ما گردان زیرا تو شنوای دعائی».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- امام صادق (علیه السلام) نزد خواندن قرآن خدا عز و جل، این دعا را می خواند: «بار خدایا پروردگار ما! از آن تو است سپاس، توئی یگانه در توانائی و سلطنت استوار و از آن تو است سپاس، توئی برتر به عزت و کبریاء و فراز آسمانها و عرش بزرگ، پروردگار ما! از آن تو است سپاس، تو خود همه چیز را فرستنده آیات و ذکر عظیم، پروردگار ما! از آن تو است سپاس بدان چه آموختی از حکمت و از قرآن بزرگوار و روشن کننده، بار الها توئی که پیش از اظهار شوق آن را به ما آموختی و سودش را

نجسته آن را به ما یاد دادی، بار خدایا! در صورتی که این خود منت و فضل و جود و لطف است نسبت به ما و رحمت است برای ما و امتنانیست بر سر ما بی جنبش و چاره جوئی و توانی از طرف ما، بار خدایا! پس خوب خواندن آن و نگه داشتن آیاتش را نزد ما محبوب ساز و ایمان به متشابه و عمل به آیات محکم آن را با وسیله تأویل و رهیابی در تدبیر و بینائی در پرتوش به دل ما انداز. بار خدایا! چنانی که آن را درمان برای دوستان نازل کردی و وسیله بدبختی دشمنانت ساختی و آن را نابینائی نافرمان و روشنی فمان برانت نمودی، بار خدایا! آن را برای ما دژی ساز از عذابت و پناهگاهی از خشم و جلوگیری از نافرمانیت و نگهبانی از بد خواهیت و رهنمائی به فرمانبریت و نوری در روز ملاقات تا بدانمیان خلق تو پرتویاب شویم و به وسیله آن از صراط تو بگذریم و به بهشت تو راه بریم. بار خدایا! به تو پناهم از شقاوت و جفا کاری در تحمل آن و کوری از به کار بستن آن و خلاف نمودن در حکمش و گردن فرازی از توجه بدان و کوتاهی کردن در برابر حق آن، بار خدایا! سنگینی آن را به کمک ما بردار و مزدش را به ما لازم دار و شکر و قدردانی از آن را بر ما بگمار و ما را راعی و حافظ آن ساز، بار خدایا! ما را پیروی کن از حلال آن و کناره جوی از حرامش و بر پا دارنده حدود و پرداخت کننده مقرراتش بنما. بار خدایا! خواندنش را به کام ما شیرین گردان و در قیام بدان ما را نشاط بخش و در ضمن مرتب خواندن و حس تعبیر از آن دل ما را ترسان ساز و نیروی به کار بستن آن را در هر آن از شب و روز به ما عطا کن، بار خدایا! به اندکی خواب، خسته گی ما را درمان کن و در ساعات مقرر شب ما را از خواب خوابیده ها بیدار کن و در آن هنگامه ها که دعا اجابت شود، از چُرتِ چرت زنان برانگیز. بار خدایا! به دل ما هوشی بده در برابر شگفتیهای بی پایان قرآن و لذتی در زمزمه کردن با آن و عبرتی در موقع شرح و بیان معانی آن و سود روشنی در هنگام فهم جوئی آن، بار خدایا! ما به تو پناه بریم از اینکه دلچسب ما نباشد و از اینکه آن را بالش خواب خود کنیم و پشت سر اندازیم و به تو پناه بریم از قساوت خود نسبت بدان چه ما را پند داری. بار خدایا! ما را سود بخش بدان چه در قرآن از آیات خود مصرف کردی و ما را یادآور ساز بدان چه از مثلها که در آن آوردی و با تأویل آن بدکرداریهای ما را جبران کن و به وسیله آن مزدکردار نیک ما را چند برابر ساز و درجات ما را بدان بالا بر و با آن پس از مرگ مژده به دهان ما گذار، بار خدایا! آن را توشه ای ساز برای ما که در موقع

وقوف برابرت نیرومند شویم و راه روشنی که از آن به سوی تو پوئیم و دانش سودمندی که بدان شکر نعمت جوئیم و خشوع با حقیقتی که نامهای مقدّست را بدان منزّه دانیم، زیرا تو بدان بر ما حجّتی آوردی که راه عذر بر ما بستی و به وسیله آن نعمتی به ما ارزانی داشتی که زبان شکر ما از آن کوتاه است. بار خدایا! او را برای ما سرپرستی ساز که از لغزشمان باز گیرد و راهنمایی که ما را به کار شایسته بگیرد و کمکی رهنما که از انحراف و کجی به راستی کشاند و یآوری که از خستگی برهاند تا ما را به برترین آرمانها رساند، بار خدایا! آن را برای ما شفیع روز ملاقات خود ساز و ساز و برگ روز بر فراز شدن و وکیل مدافع روز قضاوت و نور در روز ظلمت روزی که نه زمینی باشد و نه آسمان روزی که هر کس بدان چه برای آن کوشیده مزد گیرد. بار خدایا! آن را در روز تشنگی وسیله سیرابی ما ساز و نور روز پاداش گردان و بی ترحم بر هر که به جانش افروخته گردد و به سوزش شعله ور شود، بار خدایا! قرآن را برهان ما ساز در میان روزی که همه اهل آسمانها و زمین گرد آیند، بار خدایا! به ما مقامات شهیدان بده و زندگی سعادت‌مندان و رفاقت با پیمبران، زیرا تو شنونده دعائی

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السّلام هنگام خواندن قرآن خودش این دعا را می خواند: «بار خدایا پروردگارا! (سپاس از آن توست توئی یگانه در توانائی و سلطنت استوار و از آن توست سپاس، توئی برتر به عزت و کبریاء و مسلط بر فراز آسمانها و عرش بزرگ، پروردگارا! از آن توست سپاس، تو خود فرستنده آیات و ذکر عظیمی، پروردگارا! از آن توست سپاس به آنچه که از حکمت و قرآن عظیم به ما آموختی، بار الها توئی که پیش از تمایل به آموختن آن را به ما آموختی و پیش از اظهار سودش آن را به ما یاد دادی، بار خدایا! در صورتی که این خود منت و فضل و جود و لطف و رحمتی است نسبت به ما و منتی است بر سر ما بدون اینکه از طرف ما جنبش و حرکت و چاره جوئی رخ دهد، بار

خدایا! پس خوب خواندن آن و نگه داشتن آیاتش را نزد ما محبوب ساز و ایمان به متشابه و عمل به آیات محکم آن را با وسیلهٔ تأویل و رهیابی در تدبیر و بینائی در پرتوش به ما عنایت فرما.

بار خدایا! چنانچه آن را برای ما که از دوستانت هستیم فرو فرستادی و وسیله کوری و بدبختی برای دشمنانت قرار دادی و وسیله روشنائی فرمانبردارانت ساختی.، بار خدایا آن را برای ما دژی ساز از عذابت و پناهگاهی از خشم و جلوگیری از نافرمانیت و نگهبانی از بدخواهیت و رهنمائی به فرمانبریت و نوری در روز ملاقات تا بدان میان خلق تو پرتویاب شویم و به وسیلهٔ آن از صراط تو بگذریم و به بهشت تو راه یابیم.

بار خدایا! به تو پناه بریم از بدبختی در حمل آن و کوری از عمل و با علم به آن و کجروی در حکم آن. و گردن فرازی از توجه بدان و کوتاهی کردن در برابر حق آن، بار خدایا! سنگینی آن را به کمک ما بردار و مزدش را به ما لازم دار و شکر و قدردانی از آن را بر ما بگمار و ما را چنان کن که مراعاتش و حفظش کنیم، خدایا ما را چنان قرار ده که از حلالش پیروی کنیم و از حرامش دوری نمائیم و حدود آن را برپا داریم و فرائض آن را بجا آوریم.

بار خدایا! خواندندش را به کام ما شیرین گردان و در قیام بدان ما را نشاط بخش و در ضمن مرتب خواندن و حسن تعبیر از آن دل ما را ترسان ساز و نیروی به کار بستن آن را در هر آن از شب و روز به ما عطا کن، بار خدایا! به اندکی خواب، خسته گی ما را درمان کن و در ساعات مقرر شب ما را از خواب خوابیده ها بیدار کن و در آن هنگامه ها که دعا اجابت شود، از چرت چرت زنان برانگیز. بار خدایا! به دل ما هوشی بده در برابر شگفتیهای بی پایان قرآن و لذتی در زمزمه کردن با آن و عبرتی در موقع شرح و بیان معانی آن سود و آن سود و لذتی در زمزمه کردن با آن و عبرتی در موقع شرح و بیان معانی آن و سود روشنی در هنگام فهم جوئی آن، بار خدایا! ما به تو پناه بریم از اینکه دلچسب ما نباشد و از اینکه آن را بالش خواب خود کنیم و پشت سر اندازیم و به تو پناه بریم از قساوت خود نسبت به آنچه که به ما پند آموختی.

بار خدایا! ما را سود بخش به آنچه در قرآن از آیات خود مصرف کردی و ما را یادآور ساز به آنچه از مثلها که در آن آوردی و با تأویل آن بدکردیهای ما را جبران کن و به وسیله آن مزد کردار نیک ما را چند برابر ساز و درجات ما را بدان بالا بر و با آن پس از مرگ مژده به دهان ما گذار، بار خدایا! آن را توشه ای ساز برای ما که در موقع وقوف در برابرت نیرومند شویم و راه روشنی که از آن به سوی تو پوئیم و دانش سودمندی که بدان شکر نعمت جوئیم و خشوع با حقیقتی که نامهای مقدست را بدان منزه دانیم، زیرا تو بدان بر ما حاجتی آوردی که راه عذر بر ما بستی و به وسیله آن نعمتی به ما ارزانی داشتی که زبان شکر ما از آن کوتاه است.

بار خدایا! او را برای ما سرپرستی ساز که از لغزشمان باز گیرد و راهنمائی که ما را به کار شایسته بگیرد و کمکی رهنما که از انحراف و کجی به راستی کشاند و یآوری که از خستگی برهاند تا ما را به برترین آرمانها رساند، بار خدایا! آن را برای ما شفیع روز ملاقات خود ساز و ساز و برگ روز بر فراز شدن و وکیل مدافع روز قضاوت و نور در روز ظلمت روزی که نه زمینی باشد و نه آسمان روزی که هرکس بدانچه برای آن کوشیده مزد بگیرد.

بار خدایا! آن را در روز تشنگی وسیله سیرابی ما ساز و نور روز پاداش گردان و بی ترحم بر هرکس به جانش افروخته گردد و به سوزش شعله ور شود، بار خدایا! قرآن را برهان ما ساز در میان روزی که همه اهل آسمانها و زمین گرد آیند، بار خدایا! به ما مقامات شهیدان بده و زندگی سعادت‌مندان و رفاقت با پیامبران، زیرا تو شنونده دعائی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. و فوق السماوات أى حال كونك مستوليا و متسلطا على السماوات و العرش، و قال فى النهاية: رب أوزعنى أى ألهمنى و أولعنى، و قال ترتيل القرآن التانى فيها. و التمهّل و تبين الحروف و الحركات تشبيها بالثغر المرتل و هو المشبه بنور الأّقحوان يقال رتل و ترتل عند الأحايين و فى بعض النسخ الإجابين قال فى القاموس فلان يفعل كذا أحيانا و فى الأحايين، و قال الإجاب و الإجابة و الجابة و المجوبة و الجيبة، الجواب، و قال فى النهاية: الوسنان النائم الذى ليس بمستغرق فى نومه و الوسن أول النوم، و قد وسن يسن سنة و الهاء فيه عوض من الواو المحذوفة كما فى عدة و قال فى الصحاح الذكاء ممدود حدة القلب و قد ذكى الرجل يذكى ذكاء فهو ذكى و قال و قد لذذت الشىء بالكسر لذا ذا و لذاذة أى وجدته لذيذا من تخلفه لعل المراد أن يتخلف فى قلوبنا فلا يظهر أثره على أعضائنا و جوارحنا و توسده قال فى النهاية و فى الحديث إنه ذكر عنده شريح الحضرمى فقال ذلك رجل لا يتوسد القرآن هذا يحتمل مدحا و ذما، فالمدح أنه لا ينام الليل عن القرآن و لم يتهدد إلا به فيكون القرآن متوسدا معه بل يداوم قراءته و يحافظ عليها، و الذم معناه لا يحفظ من القرآن شيئا و لا يديم قراءته فإذا نام لم يتوسد معه القرآن و أراد بالتوسد النوم، و من الأول الحديث لا توسدوا القرآن و أتلوه حق تلاوته و فيه أيضا من قرأ ثلاث آيات فى ليلة لم يكن متوسدا للقرآن، و من الثانى حديث أبى الدرداء قال له رجل إنى أريد أن أطلب العلم و أخشى أن أضيعه فقال لأن تتوسد العلم خير لك من أن تتوسد الجهل، و قال الطيبى فى شرح المشكاة هو كناية عن التكاسل أى لا تجعلوه وسادة تنكبون و تنامون عليه، أو عن التغافل عن تدبر معانيه و قال فى القاموس رجل توسد القرآن يحتمل كونه مدحا أى لا يمتنه و لا يطرحه بل يجله و يعظمه و ذما أى لا يكب على تلاوته إكباب النائم على وسادته، و من الأول قوله صلى الله عليه و آله و سلم لا توسدوا القرآن، و قال تصريف الآيات تبينها، و قال فى الصحاح الميل بالتحريك ما كان خلقه يقال منه رجل أميل العاتق فى عنقه ميل. و حجيجا قال فى النهاية: فى حديث الدجال أن يخرج و أنا فيكم فأنا حجيجه أى محاججه و مغالبة بإظهار الحججة عليه و الحججة الدليل و البرهان يقال حاججته فأنا محاج و

حجيج فعيل بمعنى فاعل، و قال فى حديث الدعاء لا يبقى على من تضرع إليها النار يقال أبقيت عليه أبقي إبقاء إذا رحمته و أشفقت عليه و الاسم البقيا كدنيا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٤٥

\*\*\*\*\*

## (٥٩) باب الدعاء فى حفظ القرآن

اشاره

٥٧٦ / ٢

٥٩ \_ بابُ الدعاء (١٤) فى حفظ القرآن

١- الحديث

٣٤٣٦/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

ص: ٥٤٠

١-١. فى «بر، بف» والوافى: + «ورياً يوم الظماً».

٢-٢. فى «ب»: «الأرض».

٣-٣. فى «ز»: «تجزى».

٤-٤. فى «ز»: «ما» بدون الباء.

٥-٥. فى «بر، بف»: «يسعى».

٦-٦ . رَوَى مِنْ الْمَاءِ يَرَوِي رِيًّا ، وَالاسْمُ : الرَّيُّ \_ بِالْكَسْرِ \_ فَهُوَ رِيَّانٌ ، وَالْمَرَأَةُ : رِيٌّ . وَالْجَمْعُ فِي الْمَذْكَرِ وَالْمَوْثُوثِ : رِيَاءٌ . الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ ، ص ٢٤٦ (رَوَى).

٧-٧ . فِي «ج ، د ، ز ، بر ، بف» وَالْوَافِي : «نُورًا» . وَقَالَ فِي شَرْحِ الْمَازَنْدَرَانِي : «وَفِي أَكْثَرِ النُّسخِ : نُورًا ، بِالنُّونِ . وَلَعَلَّهُ تَصْحِيفٌ» .

٨-٨ . فِي شَرْحِ الْمَازَنْدَرَانِي : «الْبَقِيَا ، بِالضَّمِّ وَالسُّكُونِ : الرَّحْمَةُ وَالشَّفَقَةُ ، اسْمٌ مِنْ أَبْقَيْتَ عَلَيْهِ إِبْقَاءً : إِذَا رَحِمْتَهُ وَأَشْفَقْتَ عَلَيْهِ . وَيَفْهَمُ مِنْ لَفْظِ الْقَلَّةِ عَرَفَا الْمَبَالِغَةَ فِي شِدَّتِهَا ، كَمَا يُقَالُ : قَلِيلُ التَّرْحَمِ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ ؛ لِلْمَبَالِغَةِ فِي أَنَّهُ غَضُوبٌ» . وَرَاجِعٌ : مَرَأَةُ الْعُقُولِ ، ج ١٢ ، ص ٤٤٦ .

٩-٩ . فِي «ب» : «اضْطَلَى» بِالضَّادِ الْمَعْجَمَةِ . وَالْإِصْطِلَاءُ : افْتِعَالٌ مِنْ صَلَا النَّارِ وَالتَّسَخُّنِ بِهَا . النِّهَايَةُ ، ج ٣ ، ص ٥١ (صَلَا) .

١٠-١٠ . فِي «بر» : «وَتَجَرَّهَا بِلِظِي» . وَالتَّلْظَى : التَّلَهَّبُ وَالتَّوَقُّدُ وَالْإِضْطِرَامُ . رَاجِعٌ : الصَّحَاحُ ، ج ٦ ، ص ٢٤٨٢ ؛ النِّهَايَةُ ، ج ٤ ، ص ٢٥٢ ؛ لِسَانُ الْعَرَبِ ، ج ١٥ ، ص ٢٤٨ (لِظَى) .

١١-١١ . فِي «ب ، ج ، د ، ز» : «تَجْمَعُ» .

١٢-١٢ . فِي «ب» : «أَرْضُ وَالسَّمَاءُ» بَدَلَ «أَهْلُ الْأَرْضِ وَأَهْلُ السَّمَاءِ» .

١٣-١٣ . الْوَافِي ، ج ٩ ، ص ١٧٢١ ، ح ٨٩٩٦ .

١٤-١٤ . فِي «ب ، ج ، بس ، بف» : «دَعَاءٌ» .

سِنَانٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «تَقُولُ (١) : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ (٢) ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ (٣) نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ ، وَابْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَصَفِيَّكَ ، وَمُوسَى كَلِيمِكَ وَنَجِيِّكَ ، وَعِيسَى كَلِمَتِكَ وَرُوحِكَ ؛ وَ أَسْأَلُكَ بِصُحْفِ إِبْرَاهِيمَ ، وَتَوْرَةِ مُوسَى ، وَزَبُورِ دَاوُدَ ، وَإِنْجِيلِ عِيسَى ، وَ قُرْآنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَبِكُلِّ (٤) وَحْيٍ أَوْحِيَتْهُ ، وَقَضَاءِ أَمْضِيَتْهُ ، وَحَقِّ قَضِيَتْهُ ، وَغَنِيِّ أَعْنِيَتْهُ ، وَضَالِّ هَدَيْتَهُ ، وَسَائِلِ أَعْطَيْتَهُ ؛ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى اللَّيْلِ ، فَأَظْلَمَ ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى النَّهَارِ ، فَاسْتَنَارَ ، وَبِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَى الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ ، وَدَعَمْتَ (٥) بِهِ

السَّمَاوَاتِ فَاسْتَقَلَّتْ (٦)، وَوَضَعْتَهُ عَلَى الْجِبَالِ فَرَسَتْ (٧)، وَبِاسْمِكَ الَّذِي بَشَّتْ (٨) بِهِ الْأَعْرَاقَ؛  
وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُحْيِي بِهِ الْمَوْتَى؛ وَ أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُنْتَهَى (٩) الرَّحْمَةِ  
مِنْ كِتَابِكَ؛ أَسْأَلُكَ (١٠) أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَرْزُقَنِي (١١) حِفْظَ الْقُرْآنِ وَ أَصْنَافِ  
الْعِلْمِ، وَ أَنْ

تُثَبِّتَهَا (١٢) فِي قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي، وَ أَنْ تُخَالِطَ بِهَا (١٣) لَحْمِي وَ دَمِي وَ عِظَامِي

ص: ٥٤١

- 
- ١-١ . في «ب ، بر ، بف» : «يقول» .  
٢-٢ . في «بر» : + «كرما» .  
٣-٣ . في الوافي : - «محمد» .  
٤-٤ . في «ج» : «كل» .  
٥-٥ . في حاشية «ص» : «دمعت» . أي امتلأت . وفي شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٨١ :  
«ودعمت به السماوات ، أي جعلته دعامة لها وأقامتها به ، وهي عماد البيت والخشب المنصوب  
للتعريش» .  
٦-٦ . استقلت السماء: ارتفعت . الصحاح ، ج ٥ ، ص ١٨٠٤ (قلل).  
٧-٧ . رسا الشيء يرسو رسوا ورسوا : ثبت ، فهو راسٍ ، وجبالٌ راسية وراسيات ورواس . المصباح  
المنير ، ص ٢٢٧ (رسو).  
٨-٨ . في «ج» : «تثبت» . وفي «ز ، بر ، بس» : «تثبت» . وفي حاشية «ج» : «تبت» . وفي حاشية  
«ص ، بر» : «تثبت» . ولم يوجد في كتب اللغة . وفي الوافي : «تبتت» .  
٩-٩ . في «ج» : «وبمنتهى» .  
١٠-١٠ . في «ب» : - «أسألك» .  
١١-١١ . في «ز» وحاشية «ج» : «وارزقني» . وفي «بف» : «وأن يرزقني» .

١٢-١ . فى «بس» : «وثبتها» .

١٣-٢ . فى «ز» : «به» .

وَ مُنْحَى، وَ تَسْتَعْمِلَ (١) بِهَا لَيْلَى وَ نَهَارَى بِرَحْمَتِكَ وَ قُدْرَتِكَ (٢)؛ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ ، يَا حَىُّ يَا قَيُّوْمُ». (٣)

قَالَ (٤): وَ فِى حَدِيثٍ آخَرَ زِيَادَةٌ: «وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى دَعَاكَ بِهِ عِبَادُكَ الَّذِينَ اسْتَجَبَتْ لَهُمْ وَ أَنْبِيَائُكَ، فَغَفَرْتَ لَهُمْ وَ رَحِمْتَهُمْ؛ وَ أَسْأَلُكَ (٥) بِكُلِّ اسْمٍ أَنْزَلْتَهُ (٦) فِى كُتُبِكَ، وَ بِاسْمِكَ الَّذِى اسْتَقَرَّ بِهِ عَرْشُكَ، وَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ (٧) الْوَتْرِ الْمُتَعَالِ (٨)، الَّذِى ٥٧٧ / ٢

يَمَلَأُ الْأَعْرَاقَ كُلَّهَا، الطَّاهِرِ الطُّهْرِ (٩)، الْمُبَارَكِ الْمُقَدَّسِ، الْحَىُّ الْقَيُّوْمِ، نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَعْرَاضِ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ، وَ كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ بِالْحَقِّ، وَ كَلِمَاتِكَ (١٠)

التَّامَّاتِ، وَ نُورِكَ التَّامِّ، وَ بَعْظَمَتِكَ وَ أَرْكَانِكَ». (١١)

وَ قَالَ فِى حَدِيثٍ آخَرَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُوعِيَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ -

ص: ٥٤٢

١-٣ . فى «ز» : «يستعمل» على بناء المفعول . وفى «بر ، بف» : «استعمل» .

٢-٤ . فى «ز» : «ورحمتك بقدرتك» .

٣-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧١٧ ، ح ٨٩٩٣ .

٤-٦ . لم يُعْلَمَ مرجع الضمير المستتر فى «قال» بالجزم ، لكن لا يبعد القول برجوعه إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى صدر الخبر ؛ فقد وردت عبارة «قال : وفى حديث آخر» فى أربعة مواضع أخرى من مجلّدات الكافى وقد تقدّم أحمد بن محمد بن خالد بعنوانه هذا ، أو بعنوان أحمد بن أبى عبد الله ، أو أحمد بن محمد المراد منه ابن خالد ، قبله . والمواضع الأربعة هى : الكافى ، ح

۳۷۸۴ و ۱۱۶۶۳ و ۱۲۸۵۹ و ۱۲۹۹۷ . یؤکد ذلك ما ورد في المورد الأخير من الكافي ؛ فقد رواه الكليني ، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد ، عن محمد بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ... وقال في حديث آخر ... ونفس الخبر رواه البرقي في المحاسن ، ص ۶۳۳ ، ح ۱۱۷ ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد ، عن ابن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام . ثم قال بعد نقل الخبر : «وفي حديث آخر» .

۵-۷ . في شرح المازندراني : - «أسألك» .

۶-۸ . في حاشية «ج» : «نزل» .

۷-۹ . في «بر» : «الصمد» .

۸-۱۰ . في «ز» : «المتعالى» .

۹-۱۱ . في «ز ، بس» وحاشية «ج ، بر» : «المطهر» . وفي «بس» : + «و» . وفي «بف» وحاشية «د» : + «المطهر» .

۱۰-۱۲ . في «ز» : «وبكلماتك» .

۱۱-۱ . الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۷۱۸ ، ح ۸۹۹۴ .

الْقُرْآنَ وَالْعِلْمَ، فَلْيَكْتُبْ هَذَا الدُّعَاءَ (۱) فِي إِتَاءِ نَظِيفٍ، بَعَسَلٍ مَازِيٍّ (۲)، ثُمَّ يَغْسِلُهُ بِمَاءِ الْمَطَرِ (۳)  
قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ الْأَرْضَ، وَيَشْرَبُهُ (۴) ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الرَّيْقِ؛ فَإِنَّهُ يَحْفَظُ ذَلِكَ (۵) إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابان بن تغلب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: میگوئی (این دعا را که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا من از تو خواهم - با اینکه بندگان از چون توئی خواهش نکنند - خواهم بحق

محمد پیغمبر و رسالت و بحق ابراهیم خلیل خود و برگزیده ات و بحق موسی هم سخت و هم رازت، و بحق عیسی کلمه ات و روح، و از تو خواهم بحق صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد (صلی الله علیه و آله) و بهر وحیی که فرستادی و بحق هر آن حکمی که آن را گذرا فرمودی، و هر آن حقی که بدان حکم فرمودی، و هر بی نیازی که توانگرش کردی و هر گمراهی که راهنمائیش کردی، و هر خواهنده ای که بدو عطا فرمودی، و از تو خواهم بدان نامت که بر شب نهادی پس تاریک شد، و بدان نامت که بر روز نهادی پس روشن گشت. و بدان نامت که بر زمین نهادی پس آرامش گرفت، و با آن آسمانها را ستون زدی و استوار شدند، و بدان نامت که بر کوهها نهادی و مستقر شدند، و بدان نامت که روزیها را بدان پراکنده کردی، و از تو خواهم بدان نامت که مردگان را بدان زنده سازی، و از تو خواهم بدان چه مرکز انعقاد عزت عرشت شد، و آخرین رحمتی که از کتابت (قرآن یا لوح محفوظ) آشکار گردد، از تو خواهم که بر محمد و آتش رحمت فرستی و حفظ قرآن و انواع دانش را بمن روزی کن، و اینکه آنها را در دل و گوش و چشمم پا بر جا کنی، و با گوشت و خون و استخوان و مغز من آنها را بیامیزی، و شب و روز مرا از رحمت و قدرت خودت بدانها بکار اندازی، زیرا که نه جنبشی و نه توانائی بجز تو نیست ای زنده و پاینده». گوید: و در حدیث دیگر اضافه دارد (که ترجمه آن اضافه نیز اینست): «و از تو خواهم بدان نامت که بندگانی که دعایشان را باجابت رساندی بدان ترا خواندند، و پیمبرانت بدان ترا خواندند که آنها را آمرزیدی و بدانها ترحم کردی، و از تو خواهم بهر نامی که در کتابهایت فرو فرستادی، و بدان نامت که عرش تو بدان پابرجا شد، و بنامت واحد، احد، فرود، وتر، متعال، آنکه همه ارکان را (عرش یا آسمانها و زمینها و جز آن را) پر کرده و پاک، پاکیزه، مبارک مقدس، حی، قیوم، روشنی آسمانها و زمین، رحمان، رحیم، کبیر متعال، و (از تو خواهم) بحق کنایت که بحق و راستی فرود آمده و کلمات تامه ات و نور تام تو، و بعظمتت و ارکانت». و گوید: در حدیث دیگری است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس بخواهد که خداوند عز و جل قرآن و دانش را در دل او نهد این دعا را (که گذشت) با غسل سفید در ظرف پاکی بنویسد سپس آن را با آب بارانی که بزمین نرسیده باشد بشوید، و سه روز ناشتا بخورد که ان شاء الله قرآن را حفظ کند.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابان بن تغلب که امام صادق (علیه السلام) فرمود: میگوئی: «بار خدایا! من از تو خواهم و بنده ها خواهش نکنند کسی را که مانند تو باشد، از تو خواهم به حق محمد پیغمبرت و رسولت و ابراهیم خلیلت و برگزیده ات و موسی همسخنت و همراهات و عیسی کلمه ات و روح تو و از تو خواهم به حق صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد (صلی الله علیه و آله) و به هر روحی که فرستادی و حکمی که اجراء کردی و توانگری که مالش عطا کردی و گمراهی که بدو راه نمودی و گدائی که بدو بخشیدی و بدان نامت که آن را بر شب نهادی و تاریک شد و بدان نامت که بر روز نهادی و روشنی گرفت و بدان نامت که بر زمینش نهادی بر جا ماند و بر آسمانها ستونش کردی و استوار شدند و بر کوههایش نهادی و لنگر گرفتند و بدان نامت که روزیها را بدان پراکندی و از تو خواهم بدان نامت که مرده ها را به آن زنده کنی و از تو خواهم به بست و بندهای عزت عرشت و منتهای رحمت قرآنت از تو خواهم که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و به من روزی کن حفظ کردن قرآن و اصناف دانش، و آنها را در دل و گوش و چشمم پا بر جا داری و با گوشت و خون و استخوانها و مغزم بیامیزی و شب و روز را از رحمت و قدرت خود بدان به کار بندی، زیرا نه جنبشی و نه توانی نباشد جز به وسیله تو ای زنده ای پاینده». گوید: در حدیث دیگر اضافه ای دارد: و از تو خواهم بدان نامت که بنده هایت بدان تو را خوانند هم آنان که دعای آنها را اجابت کنی و پیغمبران تو هم و آنان را پیامرزی و رحمت کنی و از تو خواهم بدان نامت که در کتابها فرو فرستادی و بدان نامت که عرشت بدان استوار است، و به نام تو واحد و احد و فرد و وتر و متعالی که همه ارکان زمین را پر کنند، پاک و پاکیزه و مبارک و مقدّس و زنده و پاینده، روشنی آسمانها و زمین بخشنده و مهربان بزرگوار و برتر، و به کتابت که به حق و راستی فرود آمده است و سخنان درست تو و نور تامّت و به عظمت و ارکانت». گوید: در حدیث دیگر است که: رسول خدا (صلی الله علیه و



آله) فرموده: هر کس خواهد خداوند قرآن و علم را در دل او جا دهد، به این دعا را با غسل سفید در ظرف پاکی نویسد و آن را با آب بارانی که به زمین نرسیده است بشوید و تا سه روز ناشتا بیاشامد که موجب حفظ گردد، ان شاء الله.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابان بن تغلب» گوید: که امام صادق علیه السلام فرمود: می گوئی:

«بارخدا یا! از تو خواهم با آنکه بندگان از چون توئی خواهش نکنند، از تو خواهم به حق محمد پیامبرت و رسالت و ابراهیم خلیلت و برگزیده ات و موسی هم سخنت و همراهت و عیسی کلمه ات و روح و از تو خواهم به حق صحف ابراهیم و توراۀ موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و اله و به هر روحی که فرستادی و حکمی که اجراء کردی و توانگری که مالش دادی و گمراهی که هدایت کردی و گدائی که به او بخشیدی و بدان نامت که آن را بر شب نهادی و تاریک شد و بدان نامت که بر روز نهادی و روشن شد و بدان نامت که بر زمین نهادی و آرامش یافت و بر آسمانها ستون قرار دادی و استوار شدند و بر کوههایش نهادی مستقر شدند و بدان نامت که روزیها را بدان پراکنده کردی و از تو خواهم بدان نامت که مرده ها را به آن زنده سازی و از تو خواهم به بست و بندهای عزت عرشت و منتهای رحمت قرآنت از تو خواهم که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و به من روزی ده حفظ کردن قرآن و اصناف دانش، و آنها را در دل و گوش و چشمم پابرجا داری و با گوشت و خون و استخوانها و مغزم بیامیزی و شب و روز را از رحمت و قدرت خود بدان به کار بندی، زیرا نه جنبشی و نه توانی باشد جز به وسیله تو ای زنده پاینده». گوید: در حدیث دیگر اضافه ای دارد:

و از تو خواهم بدان نامت که بنده هایت بدان تو را خوانند هم آنان که دعای آن ها را اجابت کنی و پیامبران تو هم و آنان را بیامرزی و رحمت کنی و از تو خواهم بدان نامت که در کتابها فرورستادی و بدان نامت که عرشت بدان استوار است، و به نام تو واحد و احد و فرد و وتر و متعالی که همه ارکان زمین را پر کنند، پاک و پاکیزه و مبارک و مقدّس و زنده و پاینده، روشنی آسمانها و زمین بخشنده و مهربان بزرگوار و برتر، و به کتابت که به حق و راستی فرود آمده است و سخنان درست تو و نور تائمت و به عظمت و ارکانت». گوید: در حدیث دیگر است که:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده: هرکس خواهد خداوند قرآن و علم را در دل او جای دهد، این دعا را با غسل سفید در ظرف پاکی نویسد و آن را با آب بارانی که به زمین نرسیده است بشوید و تا سه روز ناشتا بیاشامد که سبب حفظ قرآن شود. ان شاء الله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و فی القاموس الخلیل الصادق أو من أصفى المودة و عیسی کلمتک قال فی مجمع البیان  
إنما سمی المسيح کلمة لأنه حصل بکلام الله من غیر أب، و قيل إنما سمی به لأن الناس یهتدون  
به کما یهتدون بکلام الله، و روحک قال فی مجمع البیان إنما سماه الله روحا لأنه حدث عن نفخة  
جبرائیل علیه السلام فی درع مریم بأمر الله و إنما نسبه إليه لأنه کان بأمره، و قيل إنما أضافه إلى نفسه

تفخيما لشأنه كما قال: - الصوم لى و أنا أجزى به - و قد يسمى النفخ روحا، و قيل سمي به لأنه يحيى الله به الناس فى دينهم كما يحيون بالأرواح فيكون المعنى أنه جعله نبيا يقتدى به و قيل: لأنه أحياء الله بتكوينه بلا واسطة من جماع أو نطفة، و قيل: معناه و رحمة منه كما قال فى موضع. آخر و أيدهم بروح منه أى برحمته فجعل الله عيسى رحمة على من آمن به باسمك الذى يمكن أن يكون لأسماء الله تعالى تأثيرات جعلها الله لها و أن يكون المراد بالأسماء الصفات و الله يعلم قيل دعمه كمنعه أقامه، و فى الصحاح رسي الشىء يرسو ثبت من عرشك أى الخصال التى استحق بها لعرش العز أو بموضع انعقادها منه و حقيقة معناه بعز عرشك و أصحاب أبى حنيفة يكرهون هذا اللفظ فى الدعاء و منتهى الرحمة أى منتهى الرحمة التى يظهر من كتابك أى القرآن أو اللوح المحفوظ و يحتمل على بعد أن يكون من بيانية يملأ الأركان كلها أى أركان العرش أو أركان الخلق أى السماوات و الأرضين و غيرها، و هو إما كناية عن عظمة الاسم تشبيها للمعقول بالمحسوس، أو المراد أنه يملأ آثاره الأركان و تحيط لجميع الخلق و الله يعلم و المأذى العسل الأبيض.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٤٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٤٣٧/٢. عَنْهُ (٧)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى:

رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَعَلَّمَكَا دُعَاءَا لَا تَسَى الْقُرْآنَا، قُلْ (٨): اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي (٩) بِتَرْكِ مَعَاصِيكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَارْحَمْنِي مِنْ تَكْلِيفِ مَا لَا يَغْنِينِي (١٠)، وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْمَنْظَرِ (١١) فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَارْزُمْ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي (١٢)، وَارْزُقْنِي أَنْ أَتْلُوهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي (١٣)؛ اللَّهُمَّ نَوِّزْ بِكِتَابِكَ بَصْرِي، وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي، وَفَرِّحْ (١٤) بِهِ قَلْبِي، وَاطْلُقْ بِهِ لِسَانِي، وَاسْتَعْمِلْ بِهِ بَدَنِي، وَقَوِّنِي عَلَى ذَلِكَ، وَاعْنِي عَلَيْهِ؛ إِنَّهُ لَا مُعِينَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْتَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». (١٥)

قَالَ (١٦): وَرَوَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ وَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ، عَنْ حَفْصِ الْأَعْمُورِ، عَنْ

ص: ٥٤٣

- 
- ١- ٢ . فى «بر» : - «الدعاء» .
- ٢- ٣ . «المادى» : العسل الأبيض . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٤٩١ (مذى).
- ٣- ٤ . فى «بر» : «المطلق» .
- ٤- ٥ . فى «بر ، بس» : «وتشربه» .
- ٥- ٦ . فى «ب» : - «ذلك» .
- ٦- ٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧١٩ ، ح ٨٩٩٥ .
- ٧- ٨ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق .
- ٨- ٩ . هكذا فى «د ، ز ، بر» والوافى وعدة الداعى . وفى «بف» : + «فقل» . وفى سائر النسخ والمطبوع : - «قل» .
- ٩- ١٠ . فى «ز ، بس» وحاشية «ج» : «احفظنى» .
- ١٠- ١١ . فى «ب» : «لا يغينى» .
- ١١- ١٢ . فى حاشية «ج» والوافى : «النظر» .
- ١٢- ١٣ . فى «ز» : - «كما علمتنى» .
- ١٣- ١٤ . فى «ز» : - «عننى» .
- ١٤- ١٥ . فى «ج ، ز ، ص ، بس» والوافى : «وفرّج» .
- ١٥- ١٦ . عدة الداعى ، ص ٢٩٨ ، الباب ٦ ، رسلاً عن حمّاد بن عيسى ، مع اختلاف يسير . راجع : قرب الإسناد ، ص ٥ ، ح ١٦ ؛ والأمالى للمفيد ، ص ٢٤٢ ، المجلس ٢٨ ، ضمن ح ٣ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ١٥ ، المجلس ١ ، ضمن ح ١٩ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧١٧ ، ح ٨٩٩٢ .
- ١٦- ١ . الضمير المستتر فى «قال» راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد .

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲-سند را به أمير المؤمنين (عليه السلام) رسانیده که فرمود: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرموده است: من به تو دعائی یاد بدهم که قرآن را فراموش نکنی: «بار خدایا با ترک هر نافرمانیت به من رحم کن تا مرا زنده داری و به من رحم کن از رنج کشیدن برای آنچه به کارم نیاید و به من روزی کن خوش نمائی در آنچه تو را از من خشنود سازد و به دلم بچسبان حفظ کردن قرآنت را چنانچه آن را به من آموختی و به من روزی کن آن را همان طوری که خوشایند تو است بخوانم، بار خدایا! با قرآنت دیده مرا روشن کن و بدان سینه مرا بگشا و دلم را شاد کن و زبانم را باز کن و تنم را بدان به کار بند و مرا بدان نیرو بخش بر این موضوع و بدان یاری کن، زیرا یآوری در آن جز تو نیست، نیست شایسته پرستشی جز تو».

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲-سند را به أمير المؤمنين عليه السلام رسانیده که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و اله فرموده است: من به تو دعائی یاد بدهم که قرآن را فراموش نکنی: «بار خدایا با ترک هر نافرمانیت به من رحم کن تا مرا زنده داری و به من رحم کن از رنج کشیدن برای آنچه به کارم نیاید و به من روزی ده خوش نمائی در آنچه تو را از من خشنود سازد و به دلم بچسبان حفظ کردن قرآنت را چنانچه آن را به من

آموختی و به من روزی کن آن را همان طوری که خوشایند توست بخوانم، بار خدایا! با قرآنت دیده مرا روشن کن و بدان سینه مرا بگشا و دلم را شاد کن و زبانم را باز کن و تنم را برای آن به کار گیر و به من نیرو ده و یاریم کن، زیرا یآوری در آن جز تو نیست، نیست شایسته پرستشی جز تو.»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع و آخره مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۴۸

\*\*\*\*\*

## **(۶۰) باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة**

**اشاره**

۶۰ \_ بَابُ دَعَوَاتٍ مُّوجَزَاتٍ لِجَمِيعِ الْحَوَائِجِ لِلدُّنْيَا (۱) وَ الْآخِرَةِ

**۱- الحديث**

۳۴۳۸/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ أَبِيهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ، وَاسْعِدْنِي بِتَقْوَاكَ، وَ لَا تُشْقِنِي بِنَشْطِي (۲) لِمَعَاصِيكَ (۳)، وَ خِرْ (۴) لِي فِي قَضَائِكَ، وَ بَارِكْ لِي (۵) فِي ۲ / ۵۷۸

قَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتِ، وَ لَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتِ، وَ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي، وَ مَتِّعْنِي بِسَمْعِي وَ بَصَرِي، وَ اجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ (۶) مِنِّي (۷)، وَ انصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ ارْنِي فِيهِ قُدْرَتَكَ يَا رَبِّ، وَ أَقِرَّ بِذَلِكَ عَيْنِي» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بگو (دعائی را که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا مرا از خود ترسان کن چنان که گویا ترا بچشم بینم و با تقوای نسبت بخودت مرا سعادت مند گردان، و بوسیله نشاط در نافرمانیت مرا بدبخت مکن، و خیر و سعادت مرا در حکم خود بخواه، و قضا و قدر خود را بر من مبارک گردان تا بدان جا که پس افتادن آنچه را در آن شتاب داری دوست نداشته باشم، و شتاب در آنچه پس افتادش را خواهی نخواهم، و توانگری مرا در خودم مقرر فرما، و بگوش و چشمم مرا بهره مند ساز، و آن دورا وارث من گردان (یعنی آنچه از آن دو بدست من آید برای من باقی نگهدار) و مرا بآن کس که بمن ستم کند یاری فرما، و قدرت خودت را در باره او بمن بنما ای پروردگار، و دیده ام را بدان روشن کن».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: بگو: «بار خدایا مرا از خود ترسان ساز که گویا تو را به چشم خود می نگرم و با تقوای نسبت به خود خوشبخت و سعادت‌مند گردان و مرا بدبخت من به خاطر نشاط در نافرمانیت و در حکم خود خیر مرا به خواه و تقدیر مبارکی برای من بنما تا دوست نداشته باشم پس اندازی آنچه را بشتاب آوردی و شتاب آوردن آنچه را پس انداختی و مرا به خود متکی دار و از گوش و چشمم بهره مند ساز و آنها را وارث من کن و مرا به ستمکارم پیروزی بخش و توانائیت را به او بنما، پروردگارا! چشم مرا بدان روشن کن.»

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود که بگو: «بار خدایا مرا از خود بترسان که گوئی تو را به چشم خود می نگرم و با تقوا نسبت به خود، خوشبخت و سعادت‌مندم گردان و به خاطر نشاط در نافرمانیت مرا بدبخت مکن

و خیر و سعادت مرا در فرمان خود بخواه و قضا و قدر خود را بر من مبارک گردان تا آنجا که پس افتادن آنچه را که شتاب در آن داری دوست نداشته باشم و شتاب در آنچه که پس افتادنش را خواهی نخواهم و مرا به خود متکی دار و از گوش و چشمم بهره مند ساز و آنها را وارث من کن و مرا به آنکس که بر من ستم کند یاری فرما و توانائیت را به او بنمایان، پروردگارا! چشم مرا بدان روشن کن.»

\*\*\*



ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٦٣٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. و اجعلهما الوارثين قيل: أى اجعل السمع و البصر باقيين منى و المراد ما يحصل بالسمع و البصر و هو العلم أى وفقنا لحيازة العلم لا المال حتى يكون العلم هو الباقي منى يبقى بعد موتى فالنسبة مجازية نسبة السبب إلى المسبب، و يحتمل أن يرجع الضمير إلى التمتع و تشيته باعتبار تمتع السمع، بل هذا الاحتمال أرجح، لأن السمع و البصر سببان لتحصيل العلم، و خصوصا إذا أريد بالبصر البصيرة، و أولت العامة ما نقلوه عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم فى الدعاء اللهم متعنا بأسماعنا و أبصارنا على هذا الاحتمال، و قال فى مجمع البحار فيه الوارث تعالى يرث الخلائق و يبقى بعد فنائهم، و منه اللهم متعنى بسمعى و بصرى و اجعلهما الوارث منى أى أبقيهما صحيحين سليمين إلى أن أموت، و قيل: أراد بقاء قوتها عند الكبر و انحلال القوى النفسانية فىكون السمع و البصر وارثى سائر القوى و الباقيين بعدها، و قيل: أراد بالسمع ما يسمع و العمل به و بالبصر الاعتبار.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٤٩

\*\*\*\*\*

ص: ٥٤٤

٢-٣. فى «بر، بى» والوفى : - «بنشطى». ونَشِطَ الإنسانُ يَنْشِطُ نَشَاطًا ، فهو نشيط : طَيَّبَ النفسَ للعمل ونحوه. ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٧٩٢ (نشط).

٣-٤. فى «ب» : - «لمعاصيك». وفى «بر، بى» وحاشية «ج» والوفى : «بمعاصيك» .

٤-٥. خار الله لك فى الأمر : جعل الله فيه الخير . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ٥٥٠ (خير).

٥-٦. فى «ص» : - «لى» .

٦-٧. فى حاشية «بس» : «الوارين» . لعلَّ أصله : الوارئين ، من الوراء، ثم حذفت الهمزة تخفيفًا . وفى «ز» : «من الوارئين» بدل «الوارئين منى» .

٧-٨. فى الوافى : «يعنى أبى سمعى و بصرى صحيحين سليمين إلى أن أموت ، أو أراد بقاءهما وقوتهما عند الكبر وانحلال القوى النفسانية ، فيكونا وارثى سائر القوى والباقيين بعدها ، أو أراد بالسمع وعى ما يسمع والعمل به ، وبالبصر الاعتبار بما يرى ... كذا قيل . أقول : قد ثبت فى محله أنّ الإنسان ربّما يبلغ فى الكمال والقرب من الله المتعال حدًا يتصرّف بسمعه وبصره فى هذا العالم بعد ما ارتحل منه و انخرط إلى الملاء الأعلى ، كما أخبر أئمتنا عليهم السلام عن أنفسهم بذلك ، وقد مضى الأخبار فى ذلك فى كتاب الحجّة . وعلى هذا فلا يبعد أن يكون المراد بالحديث طلب ذلك الكمال» . وراجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٨٧ .

٨-١. الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥٥ ، ح ٨٩٠٦ .

## ٢- الحديث

٣٧٣٩/٢ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الْجَبَّاصِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى هَوْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ أَخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا، وَ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، وَ اكْفِنِي مَوْتِي وَ مَوْتَةَ عِيَالِي وَ مَوْتَةَ النَّاسِ، وَ ادْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» . (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابراهیم بن میمون گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام دعائی میخواند (که ترجمه اش این است): «بار خدایا بر هراس روز قیامت مرا یاری فرما، و از دنیا سالم بیرونم ببر، و حور العین را بمن تزویج کن، و خرج خود و عیالم و خرج مردم را از من کفایت فرما، و مرا برحمت خود در زمرهٔ بندگان شایسته ات در آور.»

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابراهیم بن میمون گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «بار خدایا! مرا بر هراس روز رستاخیز یاری نما و از دنیا سالم و درست بیرون ببر، و از حور العین جفت من کن و خرج خودم و عیالم را کفایت کن و به رحمت مرا در زمره بندگان خوبت در آور.»

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «ابراهیم بن میمون» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

«بارخدايا! مرا بر هراس روز رستاخيز يارى نما و از دنيا سالم و درست بيرون بر، و از حور العين به من تزويج كن و خرج خودم و عيالم را از من كفايت كن و به رحمت خود مرا در زمره بندگان خوبت در آور.»

\*\*\*

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٦٣٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٤٩

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٤٤٠/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ (٢) خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ (٣) أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَافِيَتَكَ فِي أُمُورِي كُلِّهَا، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَ عَذَابِ الآخِرَةِ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: بگو (دعائی را که ترجمه اش چنین است):  
«بار خدایا از تو خواهم هر خوابی را که دانشت آن را فرا گرفته، و بتو پناه برم از هر بدی که دانشت  
آن را احاطه کرده، بار خدایا از تو خواهم عافیت خود را در همه کارهایم، و پناه برم بتو از خواری و  
رسوائی دنیا و از عذاب آخرت».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: بگو: «بار خدایا! راستی من از تو خواهم از هر خوبی که  
دانشت فرا گرفته و به تو پناهم از هر بدی که دانشت فرا گرفته، بار خدایا! از تو خواهم عافیت در همه  
امورم و به تو پناهم از رسوائی در دنیا و از عذاب در آخرت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام باقر علیه السلام فرمود: بگو:

«بار خدایا! راستی من از تو خواهم از هر خوبی که دانشت فراگرفته و به تو پناه برم از هر بدی که دانشت آن را دربرگرفته، بار خدایا! از تو خواهم عافیت در همه کارها و به تو پناه برم از رسوائی در دنیا و از کیفر آخرت.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

## ۴- الحدیث

۳۴۴۱/۴. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعًا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ (۵)، قَالَ:

كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بَصِيرٍ (۶) يَسْأَلُهُ (۷) أَنْ يَكْتُبَ لَهُ (۸) فِي أَسْفَلِ كِتَابِهِ دُعَاءً يُعَلِّمُهُ إِيَّاهُ، يَدْعُو

ص: ۵۴۵

١-٢ . مصباح المتهجد ، ص ٢٧٠ ؛ جمال الأسبوع ، ص ١٩٩ ، الفصل ١٥ ؛ البلد الأمين ، ص ٦٩ ، وفي كلّها ورد هذا الحديث وسابقه مع عدم الفصل بينهما ، ضمن أدعية ليلة الجمعة ، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٥٦ ، ح ٨٩٠٧ .

٢-٣ . في «بس» : - «كلّ» .

٣-٤ . في الكافي ، ح ٥١٢٩ : «شرّ» .

٤-٥ . الكافي ، كتاب الصلاة ، باب التعقيب بعد الصلاة والدعاء ، ح ٥١٢٩ . وفي التهذيب ، ج ٢ ، ص ١٠٧ ، ح ٤٠٧ ، عن الكليني ، وفيهما : «أقلّ ما يجزئك من الدعاء بعد الفريضة أن تقول : اللهم ...» . معانى الأخبار ، ص ٣٩٤ ، ح ٤٦ ، بسند آخر ، عن الصادق عليه السلام . الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٢٣ ، ح ٩٤٨ ، مرسلاً عن الصادق عليه السلام ، وفيهما : «أدنى ما يجزئك من الدعاء بعد المكتوبة أن تقول : اللهم ...» وراجع : فقه الرضا عليه السلام ، ص ١١٥ ؛ والمقنعة ، ص ١٣٩ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٥٦ ، ح ٨٩٠٨ .

٥-١ . في البحار : - «جميعا ، عن عليّ بن زياد» . والظاهر أنّ المنشأ في ذلك جواز النظر من «زياد» الأوّل إلى «زياد» الثاني المستتبع للسقط .

٦-٢ . في «بر ، بف» : «نصير» . وفي البحار : «نصر» .

٧-٣ . في «ج» : «يسأل» .

٨-٤ . في البحار : - «له» .

بِهِ ، فَيُعْصَمُ بِهِ (١) مِنَ الذُّنُوبِ جَامِعاً لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (٢) ، يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ ، وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ عَنِّي ، يَا كَرِيمَ الْعَفْوِ ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ ، يَا (٣) بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ ، يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى ، وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ ، يَا عَظِيمَ الْمَنْ ، يَا مُبْتَدِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا ، يَا رَبَّاهُ ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا مَوْلَاهُ (٤) ، يَا (٥) غِيَاثَاهُ (٦) ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (٧) ، وَأَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَجْعَلَنِي فِي النَّارِ ؛ ثُمَّ تَسْأَلُ مَا بَدَأَ لَكَ» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن زیاد گوید: علی بن بصیر بدان حضرت نامه نوشت و درخواست کرد که در پائین نامه اش دعائی برای او بنویسد و بیاموزد که بوسیله آن از گناهان نگهداری شود و دعائی جامع برای (حوایج) دنیا و آخرت باشد، پس حضرت علیه السلام در پاسخش بخط خود نوشت (دعائی که ترجمه اش اینست): «بسم الله الرحمن الرحيم ای کسی که نیک را آشکار کند، و زشت را بپوشاند، و پرده مرا نبرد، ای درگذشت کریم، و ای خوش درگذرنده (از گناه) ای وسیع در آمرزش ای پر بخشش در رحمت ای دمساز در هر راز، و ای پایان هر شکایت، ای درگذرنده با کرامت، و ای بزرگ در منت، و ای آغازکننده بهر نعمت جلوتر از استحقاق آن، ای پروردگار و ای آقا و ای مولی و ای فریادرس، رحمت بر محمد و آلش فرست و از تو خواهیم که در دوزخم جا ندهی» سپس بخواه هر چه خواهی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از علی بن زیاد، گوید: علی بن بصیر به آن حضرت نوشته که در زیر نامه اش دعائی به او بیاموزد که با آن دعا کند تا از گناهان نگهداری شود و جامع برای دنیا و آخرت باشد، در پاسخ او به خط خود نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، ای کسی که نیکی را آشکار کند و زشتی را بپوشاند و پرده مرا نبرد، ای کریم گذشت و خوش در گذشت، ای وسیع آمرزش، ای پر بخشش در رحمت، ای دمساز هر راز و پایان هر شکایت، ای چشم پوش با کرامت، ای بزرگواری در بخشش، ای آغازکننده هر نعمت



پیش از استحقاق آن، یا ربّاه یا سیداه یا مولاه یا غیاثاه! صلّ علی محمد و آل محمد و از تو خواهم که مرا به دوزخ نکشانی». سپس هر چه در نظرت آمد بخواه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «علی بن زیاد»، گوید: علی بن بصیر به آن حضرت نوشته که در زیر نامه اش دعائی به او بیاموزد که با آن دعا کند تا او از گناهان نگه داری شود و دعائی جامع برای حوائج دنیا و آخرت باشد، در پاسخ او به خط خود نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، ای کسی که نیکی را آشکار کند و زشتی را بپوشاند و پرده مرا ندرد، ای درگذشت کریم و خوش گذشت، ای وسیع در آمرزش، ای پربخشش در رحمت، ای دمساز هر راز و پایان هر شکایت، ای چشم پوش با کرامت، ای بزرگوار در بخشش، ای آغاز کننده هر نعمت پیش از استحقاق آن، یا ربّاه یا سیداه یا مولاه یا غیاثاه! صلّ علی محمد و آل محمد و از تو خواهم که مرا به دوزخ نکشانی».

سپس هر آنچه در نظرت آمد بخواه.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٥٠

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٤٤٢/٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَأَبِي طَالِبٍ،  
عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ:

٥٧٩/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ (٩)، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ  
شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي (١٠) فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ - يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ، وَتَقِلُّ فِيهِ  
الْحِيلَةُ (١١)، وَيَخْذُلُ (١٢) عَنْهُ ...»

ص: ٥٤٦

---

١- ٥ . فى البحار : - «به» .

٢- ٦ . فى البحار : - «بسم الله الرحمن الرحيم» .

٣- ٧ . فى «د» وحاشية «ج» : «ويا» .

٤- ٨ . فى «د» : «موالياه» . وفى «بر» : «مولانا» . وفى «بس» وحاشية «ج» : «مولياه» . وفى

البحار : «مولياه» .

٥-٩ . فى «ب ، بس» : «ويا» .

٦-١٠ . فى «بر» وحاشية «ج» والبحار : «غائناه» .

٧-١١ . فى البحار : «أهل بيته» بدل «آل محمد» .

٨-١٢ . فلاح السائل ، ص ١٩٦ ، الفصل ٢٠ ، بإسناده عن الكلينى ، مع اختلاف . راجع : التهذيب ، ج ٣ ، ص ٨٤ ، ح ٢٤٠ ؛ والتوحيد ، ص ٢٢١ ، ح ١٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥٦ ، ح ٨٩٠٩ ؛ البحار ، ج ٨٧ ، ص ٨٠ ، ذيل ح ٣ .

٩-١٣ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندراني . وفى «ب» والمطبوع : «كربة» .

١٠-١ . فى «د ، ز» وحاشية «ج» : «ولّى» . وفى «ص ، بر ، بس ، بف» وحاشية «د» : «ولّى» . وعليها فقوله : «ثقة» خبر بعد خبر ، ونصبه على الحال أو التمييز بعيد . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٩٠ .

١١-٢ . «الحيلة» : الحذق فى تدبير الأمور ، وهو تقليب الفكر حتى يهتدى إلى المقصود . وأصلها : الواو . واحتال : طلب الحيلة . المصباح المنير ، ص ١٥٧ (حول) .

١٢-٣ . فى «بر» : «تخذل» الظاهر أنه بهيئة الماضى من التفعّل . وفى شرح المازندراني : «الظاهر أن «يخذل» مبنى للمفعول ، و«عن» للتعليل .

القَرِيبُ (١) ، وَ يَشْمَتُ (٢) بِه الْعَدُوُّ ، وَ تَعْنِينِي (٣) فِيهِ الْأُمُورُ - أَنْزَلْتَهُ (٤) بِكَ ، وَ شَكَوْتُهُ إِلَيْكَ ، رَاغِبًا (٥) فِيهِ (٦) عَمَّنْ سِوَاكَ ، فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ وَ كَفَيْتَنِيهِ (٧) ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ ، وَ صَاحِبُ كُلِّ حَاجَةٍ ، وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ ، فَلَكَ (٨) الْحَمْدُ كَثِيرًا ، وَ لَكَ الْمَنْ فَاصِلًا . (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اللهم أنت ثقتی فی کل کربة و أنت رجائی فی کل شدة و أنت لی فی کل امر نزل بی ثقة و عدة، کم من کرب یضعف عنه الفؤاد و تقل فیہ الحیلة و یخذل عنه القریب و البعید، و یشمت به العدو و تعیننی فیہ الامور انزلته بک و شکوته الیک راغبا فیہ عمن سواک ففرحته و کشفته و کفیتنیہ، فأنت ولی کل نعمة و صاحب کل حاجة و منتهی کل رغبة، فلک الحمد کثیرا و لک المن فاضلا».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) گفته است: «بار خدایا توئی مورد وثوقم در هر گرفتاری و توئی امیدم در هر سختی و تو در هر امری برایم رخ دهد پشتیبان و ذخیره منی، چه بسیار گرفتاری که دل از آن ناتوان شد و چاره آن ناچار و خویش و بیگانه در آن یاری نکردند و دشمن بدان شادی و سرزنش نمود و برای هر کارم مورد اهمیت بود من به آستانت آوردم، به تو اش شکایت کردم و از دیگران رو بر گرفتم و به درگاه تو روی کردم و تو اش گره گشائی کردی و از منش برگرفتی و کفایتم کردی، پس توئی سرپرست هر نعمت و برآورنده هر حاجت و پایان هر رغبت، پس از آن تو است سپاس فراوان و از آن تو است بخشش بی پایان».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: «بار خدایا توئی مورد وثوقم در هر گرفتاری و توئی امیدم در هر سختی و تو در هر امری برایم رخ دهد پشتیبان و ذخیره منی، چه بسیار گرفتاری که دل از آن ناتوان شد و چاره آن ناچار و خویش و بیگانه در آن یاری نکردند و دشمن بدان شادی و سرزنش نموده و برای هر کارم مورد اهمیّت بود من به درگاهت روآوردم و شکایتش را به تو بردم و از رو برتاختم و به درگاهت روآوردم و توره گشائی کردی و از منش گرفتی و کفایتی کردی، پس توئی سرپرست هر نعمت و برآورنده هر حاجت و پایان هر رغبت، پس از آن توست سپاس فراوان و از آن توست بخشش بی پایان».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۰

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۳۴۴۳/۶. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ وَجَمَالِكَ وَكَرَمِكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا».(۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عیسی بن عبد الله قمی از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: بگو: «اللهم انی أسألك بجلالك وجمالک وکرمک ان تفعل بی کذا و کذا»(و بجای «کذا و کذا». حاجت خود را ذکر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق(علیه السلام)فرمود: بگو: «بار خدایا! از تو خواهم به حق جلالت و جمالت و کرمت که با من چنین و چنان کنی».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٦- امام صادق عليه السلام فرمود: بگو: «بار خدایا! از تو خواهم به حق جلالت و جمالت و کرمات که با من چنین و چنان کنی».

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٦٣٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن أو موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٥٠

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٤٤٤/٧ . عَنْهُ (١١)، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يُونُسَ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ لِي (١٢): «أَكْثَرُ مَنْ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ (١٣) لَا تَجْعَلْنِي مِنْ

ص: ٥٤٧

٢-٥ . فى «ب» : «يشمّت» . وفى «بر» : «تشمّت» . إن يقرأ على بناء الماضى من التفعّل فله معنى صحيح .

٣-٦ . فى «ب ، ج» وشرح المازندراني : «تعينى» من الإعياء بمعنى الإذلال والإخضاع . وفى «ز» : «يعينى» . وفى «ص» : «يغينى» . وفى «بف» والوافى : «يعينى» .

٤-٧ . قوله : «أنزلته» خبر لقوله : «كم من كرب» .

٥-٨ . فى «بر ، بف» والوافى : + «إليك» .

٦-٩ . فى «ج ، ز» : + «إليك» .

٧-١٠ . فى «د ، بر» : «كفيته» .

٨-١١ . فى «بر» : «ولك» . وفى الوافى : «لك» بدون الواو .

٩-١٢ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة ، ذيل ح ٣٤٦٩ ، بسند آخر . الإقبال ، ص ١٧٩ ، الباب ٢٣ ، مرسلًا ، وفيهما مع اختلاف يسير . راجع : التهذيب ، ج ٣ ، ص ٨٢ ، ذيل ح ٢٣٩ ؛ والإرشاد ، ج ٢ ، ص ٩٦ ؛ والأمالى للمفيد ، ص ٢٧٣ ، المجلس ٣٢ ، ح ٤ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ٣٥ ، المجلس ٢ ، ح ٥ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥٧ ، ح ٨٩١٠ .

١٠-١٣ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب القول عند الإصباح والإمساء ، ح ٣٢٩٣ ، بسند آخر عن أبان بن عثمان ، عن عيسى بن عبدالله ، مع اختلاف يسير وزيادة فى أوله الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٥٩ ، ح ٨٩١٣ .

١١-١ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد المذكور فى السند السابق .

١٢-٢ . فى «ب» : - «لى» .

١٣-٣ . فى «ب ، ص ، بس ، بف» والوافى : - «اللهم» .

المُعَارِين (١) ، وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ» .

قَالَ: قُلْتُ: أَمَّا الْمُعَارِينُ (٢) فَقَدْ عَرَفْتُ، فَمَا مَعْنَى «لَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ»؟



قَالَ: «كُلُّ عَمَلٍ تَعْمَلُهُ (۳) تُرِيدُ بِهِ وَجْهَ (۴) اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَكُنْ فِيهِ مُقَصِّرًا عِنْدَ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كَلَّهْمُ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مُقَصِّرُونَ (۵)». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضل بن یونس از حضرت ابی الحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام حدیث کند که آن حضرت بمن فرمود: این دعا را بسیار بخوان: [اللهم] لا تجعلنی من المعارین و لا تخرجنی من التقصیر». (یعنی بار خدایا مرا از عاریت داده شدگان (ایمان) قرار مده: و از تقصیر بیرون مبر) گوید: من عرض کردم: اما عاریت داده شدگان، معنایش را دانستم، آیا معنای «مرا از تقصیر بیرون مبر» چیست؟ (و یعنی چه؟) فرمود: هر کاری را که بخاطر خدای عز و جل انجام دهی پس خود را در آن کار پیش خود مقصر بدان، زیرا که همه مردم در کارهایشان میان خود و خدای عز و جل تقصیر کار و مقصرند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از فضل بن یونس، که ابی الحسن (علیه السلام) به من فرمود: بگو: «بار خدایا! مرا از عاریتی گیران ایمان و از تقصیر در انجام وظیفه بر می آورد» گوید: گفتم: عاریت گیران ایمان را فهمیدم، معنی اینکه مرا از تقصیر بر می آورد چیست؟ فرمود: هر کاری برای خدا عز و جل بکنی باز هم خود را مقصر دان، زیرا همه مردم در انجام وظیفه خداپرستی میان خود و خدا عز و جل مقصرند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «فضل بن یونس» روایت کند، که ابی الحسن علیه السلام به من فرمود: بگو:

«بار خدایا! مرا از عاریتی گیران ایمان و از تقصیر در انجام وظیفه بر می آورد» گوید: گفتم: عاریت گیران ایمان را فهمیدم، معنی اینکه مرا از تقصیر بر می آورد چیست؟

فرمود: هر کاری برای خدای عزّ و جلّ بکنی باز هم خود را مقصر دان، زیرا همه مردم در انجام وظیفه خداپرستی میان خود و خدای عزّ و جلّ مقصّرند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. من المعارین ای الذین لا تثبت لهم فی الإیمان کان الدین عندهم عاریة و قد سبق فی باب الإیمان و الکفر، و قال السید الداماد (ره): المعاری من یرکب الفرس عریانا قال فی القاموس: نحن نعارى نرکب الخیل أعراء، و المعنى بالمعارین هی هنا الذین یتعبدون لا علی أسبغ الوجوه و یلزمون الطاعات لکن لا علی قصیا المراتب بل علی ضرب من التقصیر کالذین یرکبون الخیل و لکن أعراء.

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۴۴۵/۹. عَنْهُ (۷)، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ بِكَلِمَتَيْنِ دَعَا بِهِمَا (۸)، قَالَ: "اللَّهُمَّ إِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَهْلٌ لِدَلِيكَ (۹) أَنَا، وَإِنْ تَغْفِرْ لِي فَأَهْلٌ لِدَلِيكَ (۱۰) أَنْتَ"؛ فَغَفَرَ

اللَّهُ لَهُ». (۱۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: بحقیقت و راستی که خدا مردی بیابانی را با دو کلمه که با آنها بدرگاه خداوند دعا کرد آمرزید (و آن دو کلمه این بود که) گفت: «اللهم ان تعذبني فأهل لذلك أنا، و ان تغفر لي فأهل لذلك أنت». (یعنی بار خدایا اگر مرا عذاب فرمائی پس من سزاوار آنم، و اگر بیامری پس تو شایسته آنی) پس خداوند او را آمرزید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: خدا یک مرد بیابانی را به دو کلمه دعا آمرزید، گفت: «بار خدایا! اگر عذابم کنی، من سزاوار آنم و اگر بیامرزی، تو شایسته آنی» و خدایش آمرزید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام باقر علیه السلام فرمود:

خدا یک مرد بیابانی را به دو کلمه آمرزید، گفت: «بار خدایا! اگر عذابم کنی، من سزاوار آنم و اگر بیامرزی، تو شایسته آنی» و خدایش آمرزید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن أو موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٤٤٦/٩. عَنْهُ (١٢)، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَاءِ، عَنْ عَمِّهِ:

ص: ٥٤٨

٤-١. «المعارون»: هم الذين لم يستقرّ الإيمان في قلوبهم ، فكأنّه عارية عندهم يؤخذ منهم ويسلب عنهم يوماً. قاله المازندراني . وقيل غير ذلك .

٥-٢. في «د» وحاشية «ج» والوافي : «المعارون» . و«المعارين» على الحكاية . وفي الكافي ، ح ١٦١٩ : «وأما المعارون فقد عرفت أنّ الرجل يعار الدين ثم يخرج منه» بدل «وأما المعارين فقد عرفت» .

٦-٣. في «ز» : «تعمل» .

٧-٤. في «ب ، ج ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوافي : - «وجه» .

٨-٥. في شرح المازندراني : + «إلا من عصمه الله» .

٩-٦. الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الاعتراف بالتقصير ، ح ١٦١٩ ، بسند آخر عن الفضل بن يونس ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٦٠ ، ح ٨٩١٧ .

٧-١٠. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد .

٨-١١. في الأمالي للطوسي : + «قيل : وما هما» .

٩-١٢. في «ب ، ز ، بر ، بف» والأمالي للصدوق والطوسي : «ذلك» .

١٠-١٣. في «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بف» والوافي والأمالي للصدوق والطوسي : «ذلك» .

١١-١. الأمالي للصدوق ، ص ٣٩٧ ، المجلس ٦٢ ، ح ٨ ؛ والأمالي للطوسي ، ص ٤٣٧ ، المجلس ١٥ ، ح ٣٥ ، بسندهما عن أبان الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٦٩ ، ح ٨٩٣٢ .

١٢-٢. ظاهر السياق رجوع الضمير إلى أحمد بن محمد ، لكن لم نجد رواية أحمد بن محمد - وهو ابن عيسى - عن يحيى بن المبارك في موضع . وماورد في الكافي ، ح ١١٤٩٨ ، من رواية محمد

بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن يعقوب بن يزيد ويحيى بن المبارك ، عن عبد الله بن جبلة ، مختلّ لا يعتمد عليه؛ فقد روى الخبر الشيخ الطوسى فى التهذيب ، ج ٩ ، ص ٧٧ ، ح ٣٢٨ ، عنه (محمد بن يعقوب) عن محمد بن يحيى ، عن محمد بن أحمد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن يحيى بن المبارك . والظاهر صحّة ما ورد فى التهذيب ؛ فإنّ يعقوب بن يزيد أكثر من الرواية عن يحيى بن المبارك ، وتوسّط فى بعض الأسناد بين محمد بن أحمد [بن يحيى] وبين يحيى بن المبارك . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٢٠ ، ص ٢٥٣ - ٢٥٤ ؛ و ص ٢٨٢ - ٢٨٣ . ثمّ إنّ الظاهر من ملاحظة طبقة يحيى بن المبارك \_ وأنّ عمدة رواته يعقوب بن يزيد وإبراهيم بن هاشم وسهل بن زياد \_ إمكان رواية أحمد بن محمد بن عيسى عنه ، فتأمل .

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى (١) نَفْسِهِ ، وَ دَلَّلَ قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ ، أَسْأَلُكَ الْإِيمَانَ وَ الْأَيْمَانَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ » . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت رضا عليه السلام (اين دعا را ميخواند) فرمود: «يا من دلني على نفسه، و دلل قلبي بتصديقه أسألك الامن و الايمان فى الدنيا و الآخرة» .

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٣٧١

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى] :

۹- از امام رضا (علیه السلام)، گفت: «ای که مرا به خود رهبری کردی و دلم را رام باور داشتن خودت ساختی، از تو خواهم آسودگی و ایمان (آمان خ) را در دنیا و آخرت».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام رضا علیه السلام، گفت: «ای که مرا به خود رهبری کردی و دلم را رام باور داشتن خودت ساختی، از تو خواهم آسودگی در دنیا و آخرت».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۴۴۷/۱۰ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي فِنَاءٍ (۳) الْكَعْبَةِ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ يُصَلِّي، فَأَطَالَ الْقِيَامَ ۲ /

۵۸۰

حَتَّى جَعَلَ مَرَّةً يَتَوَكَّأُ (۴) عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى، وَ مَرَّةً عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى، ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ بِصَوْتٍ كَأَنَّهُ بَاكِ: «يَا سَيِّدِي، تُعَذِّبُنِي وَ حُبُّكَ فِي قَلْبِي؟! أَمَا وَ عِزَّتِكَ، لئنُ فَعَلْتُ

لَتَجْمَعَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ طَالَ مَا عَادَيْتُهُمْ فِيكَ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن ابی حمزه از پدرش نقل کند که گوید: شبی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را در کنار خانه کعبه دیدم که نماز میخواند و قیام آن را طول داد تا بحدی که گاهی بر پای راستش تکیه میداد، و گاهی بر پای چپ، سپس شنیدم با صدائی مانند شخص گریان میگفت: «یا سیدی تعذبنی و حبک فی قلبی،؟! اما و عزتک لئن فعلت لتجمعن بینی و بین قوم طال ما عادیتهم فیک». (یعنی ای آقای من آیا مرا عذاب کنی با اینکه دوستی تو را در دل دارم؟ هر آینه بعزتت سوگند اگر چنین کنی میان من و مردمی جمع کنی - و مرا با مردمی گرد آوری - که دیر زمانی بخاطر تو با آنان دشمنی ورزیده ام).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۱



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از محمد بن ابی حمزه، از پدرش، گوید: علی بن الحسین (علیهما السلام) را در سایه انداز خانه کعبه دیدم که شب هنگام نماز می خواند و قیام را طول می داد تا آنجا که یک بار بر پای راست تکیه می زد و یک بار بر پای چپ، سپس شنیدم با آواز گریه آلوده ای می گفت: «ای آقایم! مرا عذاب می کنی با اینکه دوستیت را در دل دارم، هلا به عزّت سوگند اگر چنین کنی، میان من و مردمی انجمنی کردی که دورانی دراز با آنها به خاطر دشمنی کرده ام».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- «محمد بن ابی حمزه»، از پدرش نقل می کند، که می گفت:

علی بن الحسین علیه السلام را در سایه انداز خانه کعبه دیدم که شب هنگام نماز می خواند و قیام را طول می داد تا آنجا که یک بار بر پای راست تکیه می زد و یک بار بر پای چپ، سپس شنیدم با آواز گریه آلودی می گفت: «ای آقایم! مرا عذاب می کنی با اینکه دوستیت را در دل دارم، همانا به عزّت سوگند اگر چنین کنی، میان من و مردمی انجمنی کردی که دورانی دراز با آنها به خاطر دشمنی کرده ام».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٥١

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٤٤٨/١١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ (٦)، عَنْ بَعْضِ

ص: ٥٤٩

---

١-٣ . فى «ص»: «عن» .

٢-٤ . الكافى، كتاب الدعاء، باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة، ح ٣٤٧١، بسند آخر عن يونس، هكذا: «قلت للرضا عليه السلام: علّمنى دعاء وأوجز. فقال: قل: يا من دلّنى...» الوافى، ج ٩، ص ١٦٥٩، ح ٨٩١٤ .

٣-٥ . «الفناء»: سَعَةُ أَمَامِ الْبَيْتِ . وَقِيلَ : مَا امْتَدَّ مِنْ جَوَانِبِهِ . وَجَمَعَهُ : الْأَفْنِيَّةُ . تَرْتِيبُ كِتَابِ الْعَيْنِ ، ج ٣ ، ص ١٤٢٠ ؛ الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ ، ص ٤٨٢ (فنى) .

٤-٦ . فى الوسائل : «يَتَوَكَّأُ مَرَّةً» .



۱۱- از داود رقی، گوید: من شنیدم که امام صادق (علیه السلام) بیشتر اصرارش در حال دعا به حق پنج تن بود، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «داود رقی»، گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام بیشتر اصرارش در حال دعا به حق پنج تن بود، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

## ۱۲- الحديث

۳۴۴۹/۱۲. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، قَالَ:

عَلَّمَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُعَاءً، وَ أَمَرَنَا أَنْ نَدْعُو بِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَمَّدْتُ إِلَيْكَ (۳) بِحَاجَتِي، وَ أَنْزَلْتُ بِكَ الْيَوْمَ فَقْرِي وَ مَسْكِنَتِي، فَأَنَا (۴) الْيَوْمَ (۵) لِمَغْفِرَتِكَ (۶) أَرْجِي مِنْكَ لِعَمَلِي (۷)، وَ لِمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي، فَتَوَلَّ قَضَاءَ كُلِّ حَاجَةٍ هِيَ لِي (۸)، بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهَا، وَ تَيْسِيرِ (۹) ذَلِكَ عَلَيْكَ (۱۰)، وَ لِفَقْرِي (۱۱) إِلَيْكَ؛ فَإِنِّي

لَمْ أَصِبْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا مِنْكَ (۱۲)، وَ لَمْ يَصْرِفْ عَنِّي أَحَدٌ شَرًّا (۱۳) قَطُّ غَيْرِكَ، وَ لَيْسَ أَرْجُو لِأَخْرَجَتِي وَ دُنْيَايَ سِوَاكَ، وَ لَا لِيَوْمَ فَقْرِي وَ يَوْمِ (۱۴) يُفْرِدُنِي (۱۵) النَّاسُ (۱۶) فِي حُفْرَتِي وَ أَفْضِي (۱۷) إِلَيْكَ يَا رَبِّ بِفَقْرِي (۱۸)». (۱۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابراهیم کرخی گوید: امام صادق علیه السلام دعائی بما آموخت و بما دستور داد که آن را در روز جمعه بخوانیم: «اللهم انی تعمدت الیک بحاجتی و انزلت بک الیوم فقری و مسکنتی، فانا [الیوم] لمغفرتک أرجی منی لعملی و لمغفرتک و رحمتک أوسع من ذنوبی فتول قضاء کل حاجة هی لی بقدرتک علیها و تیسیر ذلك علیک و لفقری الیک فانی لم اصب خیرا قط إلا منک و لم یصرف عنی

أحد شرا قط غیرک و لیس أرجو لآخرتی و دنیای سؤلک، و لا لیوم فقری [و] یوم یفردنی الناس فی  
حفرتی و افضی الیک یا رب بفقری» . .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از ابراهیم کرخی که امام صادق (علیه السلام) به ما دعائی برای خصوص روز جمعه آموخت «بار  
خدایا! راستی که من نیازم را عمداً به درگاه تو آوردم، امروزه بار فقر و زبونی خود را به آستان تو فرو  
نهادم، امروزه من به آمرزش تو امیدوارترم از کردار خودم و بی تردید آمرزش و مهر تو وسیعت تر  
است از گناهان من، برآوردن هر حاجتی که دارم در مقام برآ برای اینکه توانائی بدان داری و برای تو  
بسیار آسان است و من هم نیاز جدی به تو دارم، زیرا هرگز چیزی به من نرسیده است جز از تو و  
هرگز کس از من بدی را جز تو برنگردانیده، برای آخرت و دنیایم جز به تو امیدی ندارم و نه برای روز  
نیازمندیم و روزی که مردم مرا در گورم تنها گذارند و من نیاز خود را به درگاه تو کشانم».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «ابراهیم کرخی» نقل می کند که امام صادق علیه السلام به ما دعائی در خصوص روز جمعه  
آموخت: «بار خدایا! راستی که من نیازم را عمداً به درگاه تو آوردم، امروزه بار فقر و زبونی خود را به  
درگاه تو فرو نهادم، امروزه من به آمرزش تو امیدوارترم نسبت به رفتار خودم و بی تردید آمرزش و مهر  
تو وسیع تر است از گناهان من، در برآوردن هر حاجتی که دارم تو توانائی و برای تو بسیار آسان است

و من هم نیاز جدی به تو دارم، زیرا هرگز چیزی به من نرسیده است جز از تو و هرگز کسی از من بدی را جز تو برنگردانیده، برای آخرت و دنیایم جز به تو امیدى ندارم و نه برای روز نیازمندیم و روزی که مردم مرا در گورم تنها گذارند و من نیاز خود را به درگاه تو کشانم».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و أفضى إليك أفيد أنه ينبغي أن يقرأ بضم الهمزة وفتح الضاد أى يوم أفضانى الخلق إليك إلى قبرى متلبسا بالفقر و الفاقة، و فى بعض النسخ و أفضى قال فى القاموس يقال: قضى إليه أنهاه و أعلمه،

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

ص: ۵۵۰

---

۱- ۳. فى حاشية «ز»: «أصحابه» .

۲- ۴. الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۶۵۹ ، ح ۸۹۱۶ ؛ الوسائل ، ج ۷ ، ص ۹۷ ، ح ۸۸۴۱ .

- ٣-٥ . فى «ب» : «إلىك تعمّدت» .
- ٤-٦ . فى «بس» : «وأنا» .
- ٥-٧ . فى «ب ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى : - «اليوم» .
- ٦-٨ . فى شرح المازندرانى نقلاً عن بعض النسخ : «بمغفرتك» .
- ٧-٩ . فى «بس» : «بعملى» .
- ٨-١٠ . فى «ص» : «و» بدل «هى لى» .
- ٩-١١ . فى «ب ، ج ، ز ، بس» وحاشية «د» : «وتيسّر» .
- ١٠-١٢ . فى «بر» : «عندك» .
- ١١-١٣ . فى حاشية «ج» : «وبفقرى» .
- ١٢-١ . فى شرح المازندرانى : «إلا منك قطّ» .
- ١٣-٢ . فى «بر ، بف» والوفى : «سوءا» . وفى «بس» : «شرّ أحد» .
- ١٤-٣ . فى «ب ، بر» : «يوم» بدون الواو .
- ١٥-٤ . فى «ج» : «يفردنى» . وفى «بس» : «تفردنى» .
- ١٦-٥ . فى «ص» : «إلىك» .
- ١٧-٦ . فى «ز ، بر» وحاشية «ج» : «وأفضى» . وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٤٥٢ : «وأفضى إليك ، أفيد أنه ينبغى أن يقرأ بضمة الهمزة وفتح الضاد ، أى يوم أفضانى الخلق إليك إلى قبرى متلبسا بالفقر والفاقة» .
- ١٨-٧ . فى «بف» : - «بفقرى» .
- ١٩-٨ . المقنعة ، ص ١٦١ ، مع زيادة فى آخره ؛ مصباح المتهدّد ، ص ٢٨٥ ؛ البلد الأمين ، ص ٧١ ، وفى كلّها من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦٠ ، ح ٨٩١٨ .



۳۴۵۰/۱۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ (۱) بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ يَزِيدَ الصَّائِعِ (۲)، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ادْعُ اللَّهَ لَنَا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِيثِ، وَادَاءَ الْأَمَانَةِ، وَالمُحَافَظَةَ عَلَى الصَّلَوَاتِ (۳)؛ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَحَقُّ خَلْقِكَ أَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمْ، اللَّهُمَّ وَ (۴) افْعَلْهُ بِهِمْ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زید صائغ گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما دعا کن، پس (در باره ما دعائی) فرمود: (که ترجمه اش اینست) «بار خدایا روزی ایشان کن راستگوئی و امانت داری و محافظت بر ادای نمازها را، بار خدایا اینان سزاوارترین خلق تو هستند که این کار را در باره آنها انجام دهی بار خدایا آن را در باره آنان انجام ده».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از زید بن صائغ، گوید: گفتم: به امام صادق (علیه السلام) برای من دعا کن، فرمود: «بار خدایا! با آنان روزی کن راست گفتاری و امانت داری و محافظت برای ادای نمازها، بار خدایا! راستی آنان سزاوارتر خلق تواند که با آنها چنین کنی، بار خدایا! آن را با آنان بکن».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «زید بن صائغ»، گوید: گفتم: به امام صادق علیه السلام برای من دعا کن، فرمود: «بارخدا یا! با آنان روزی کن راست گفتاری و امانت داری و محافظت برای ادای نمازها، بار خدایا! راستی آنان سزاوارتر خلق تواند که با آنها چنین کنی، بارخدا یا! آن را با آنان بکن».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و فی الصحاح و أدى دینه تأدیة أى قضاہ و الاسم الأداء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

## ۱۴- الحديث

۳۴۵۱/۱۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ (۶) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - يَقُولُ: اللَّهُمَّ  
مَنْ عَلَى بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ، وَ التَّفْوِيضِ إِلَيْكَ، وَ الرِّضَا بِقَدْرِكَ، وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِكَ حَتَّى

ص: ٥٥١

٩-١ . هكذا فى «ب ، بف ، جر» وحاشية «ج ، د» . وفى «ج ، د ، ز ، بر ، بس» والمطبوع :  
«الحسين» . والصواب ما أثبتناه ، فقد تكررت رواية [محمد] بن أبى عمير ، عن الحسن بن عطية فى  
الأسناد ، ولم تثبت روايته عن الحسين بن عطية ، وتقدمت فى الكافى ، ح ٢٤٧٧ ، رواية ابن أبى  
عمير ، عن حسن بن عطية ، عن يزيد الصائغ . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٤ ، ص ٥٢٣ -  
٥٢٤ .

١٠-٢ . هكذا فى «ج» وحاشية «د» . وفى «ب ، د ، ز ، بر ، بس ، بف ، جر» : «زيد الصائغ»  
 . وفى المطبوع : «زيد بن الصائغ» . ويزيد الصائغ هو المذكور فى كتب الرجال . راجع : رجال  
البرقى ، ص ١٢ ؛ رجال الكشى ، ص ٥٤٦ ، الرقم ١٠٣٣ .  
٣-١١ . فى «ص» : «الصلاة» .

٤-١٢ . فى «ب ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى : - «و» .

٥-١٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦١ ، ح ٨٩١٩ .

٦-١ . فى «ب» : «وعن» . وفى السند تحويل بعطف «على بن إبراهيم ، عن أبيه» على «عدة من  
أصحابنا ، عن سهل بن زياد» .

لَا أَحِبُّ تَعْجِيلَ مَا أَخْرَجْتَ، وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام (در دعا این گونه) میفرمود: «اللهم من علی بالتوکل علیک و التفویض الیک و الرضا بقدرک و التسلیم لامرک، حتی لا احب تعجیل ما أحررت و لا تأخیر ما عجلت یا رب العالمین».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از علی بن الحسین (علیهما السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) می گفت: «بار خدایا! بر من منت نه به توکل بر خودت و واگذارن کار به خودت و خشنودی به مقدرت و تسلیم شدن به فرمانت تا دوست نداشته باشم تعجیل شود در آنچه تو پس اندازی و تأخیر شود در آنچه تو بشتابی، یا رب العالمین».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السلام می گفت:

«بارخدايا! بر من منت نه به توکل بر خودت و واگذاردن کار به خودت و خشنودی به مقدرت و تسلیم شدن به فرمانت تا دوست نداشته باشم تعجیل شود در آنچه تو پس اندازی و تأخیر شود در آنچه تو بشتابی، یا رب العالمین».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن كالصحيح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

## ۱۵- الحديث

۳۴۵۲/۱۵ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ سُهَيْمِ (۲)، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَهُ (۳) إِلَى السَّمَاءِ: «رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَا (۴) أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ».

قَالَ: فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ تَحَدَّرَ (٥) الدُّمُوعُ (٦) مِنْ جَوَانِبِ لِحْيَتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى وَكَلَّهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ، فَأَحَدَثَ ذَلِكَ الذَّنْبَ (٧)».

قُلْتُ: فَبَلَّغَ بِهِ كُفْرًا، أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟

قَالَ: «لَا، وَ لَكِنَّ الْمَوْتَ عَلَى (٨) تِلْكَ الْحَالِ هَلَكَ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابي يعفور گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که در حالی که دست با آسمان برداشته بود میگفت: «رب لا تکنی الی نفسی طرفة عین ابدا لا اقل من ذلک و لا اکثر». (یعنی پروردگارا مرا چشم بهمزدنی بخودم وامگذار نه کمتر از آن و نه بیشتر) گوید: این را گفت و اشکهایش از اطراف محاسنش می ریخت، سپس رو بمن کرد و فرمود: ای پسر ابي يعفور همانا یونس بن متی را خداوند کمتر از چشم بهمزدنی بخودش واگذار و آن گناه را (یعنی ترک اولی را) انجام داد، عرض کردم: خداوند کار شما را نیکو کند آیا آن کار او را بحد کفر رسانید؟ فرمود: نه ولی مردن با این حال هلاکت است (و لایق بشأن انبیاء و پیمبران الهی نیست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٧٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از ابن یعفور گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) در حالی که دست به آسمان بر آورده بود، می گفت: «پروردگارا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وامگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر، و هر چه زودتر اشک از هر سوی ریشش فرو بارید، سپس به من رو کرد و فرمود: ای پسر ابی یعفور! راستی خدا عز و جل کمتر از چشم به هم زدنی یونس بن متی را به خود وانهاد و آن ناشایسته را انجام داد، گفتم: اصلحک الله، او را به حال کفر برد؟ فرمود: نه، ولی مردن در این حالت هلاک است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- «ابن یعفور» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام درحالی که دست به آسمان برآورده بود، می گفت: «پروردگارا! مرا یک چشم به هم زدن به خودم وامگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر، درحالی که اشکش سرازیر بود سپس رو به من کرد و فرمود: ای پسر ابی یعفور! راستی خدای عزّ و جلّ کمتر از چشم برهم زدنی یونس بن متی را به خود وانهاد و آن کار شایسته ای را انجام داد، گفتم: اصلحک الله، او را به حال کفر برد؟ فرمود: نه، ولی مردن در این حالت نابودی است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. وفي الصحاح تحدر الدمع أى تنزل ذلك الذنب أى ترك الأولى هلاك أى لا يليق بشأن الأنبياء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٥٣

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٤٥٣/١٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ رَفَعَهُ، قَالَ:

ص: ٥٥٢

---

١-٢. راجع: التهذيب، ج ٣، ص ٧٤، ح ٢٣٣؛ والمقنعة، ص ١٧٧ الوافى، ج ٩، ص ١٦٦١، ح ٨٩٢٠.

٢-٣. هكذا فى «بر، بس، بف» والطبعة القديمة. وفى «ب، ج، د، ز، جر» والمطبوع: «سجيم» بالجيم المعجمة. هذا، ولم نجد فى الأعلام عنوان «سجيم»، مع الفحص الأكيد، والمذكور فى كتب الرجال والتراجم هو «سُحَيْم». راجع: رجال الطوسى، ص ٢٢٣، الرقم ٢٩٩٦. ولا حظ أيضا: تهذيب الكمال، ج ١٠، ص ٢٠٧، الرقم ٢١٨٤؛ رجال الطوسى، ص ٢٨، الرقم ٨٩.

٣-٤. فى «ز» وحاشية «د، بر»: «يديه».

٤-٥. فى الوافى: «ولا».

٥-٦. فى «بف»: «أن يحدر».

٦-٧. «تحدر الدموع» أى تنزل، يقال: حدر الدمع فانحدر وتحدر، أى نزله فتنزل؛ من الحدور، وهو ضد الصعود. راجع: النهاية، ج ١، ص ٣٥٣؛ لسان العرب، ج ٤، ص ١٧٢ (حدر).



٧-٨ . فى البحار ، ج ١٤ : «الظنّ» . والمراد من الذنب هنا ترك الأولى ، وهو ضلالة بالنسبة إلى الأنبياء والأوصياء وموجب لنقصان درجاتهم عليهم السلام . راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٣٩٥ .

٨-١ . فى « ز » : «إلى» .

٩-٢ . راجع : تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ٧٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦١ ، ح ٨٩٢١ ؛ البحار ، ج ١٤ ، ص ٣٨٧ ، ح ٦ ؛ وج ٤٧ ، ص ٤٦ ، ح ٦٦ .

أتى جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (١) ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ لَكَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْبُدَنِي يَوْمًا وَ لَيْلَةً حَقَّ عِبَادَتِي ، فَارْفَعْ يَدَيْكَ (٢) إِلَيَّ ، وَقُلْ:

اللَّهُمَّ (٣) لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا (٤) خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لَهُ دُونَ عِلْمِكَ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيَّتِكَ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاءَ لِقَائِهِ إِلَّا رِضَاكَ ؛ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ ، وَ لَكَ الْمَنْ كُلُّهُ ، وَ لَكَ الْفَخْرُ كُلُّهُ ، وَ لَكَ الْبَهَاءُ (٥) كُلُّهُ ، وَ لَكَ الثُّورُ كُلُّهُ ، وَ لَكَ الْعِزَّةُ كُلُّهَا (٦) ، وَ لَكَ الْجَبْرُوتُ كُلُّهَا ، وَ لَكَ الْعِظَمَةُ كُلُّهَا ، وَ لَكَ الدُّنْيَا كُلُّهَا ، وَ لَكَ الْآخِرَةُ كُلُّهَا ، وَ لَكَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ كُلُّهُ ، وَ لَكَ الْخَلْقُ كُلُّهُ ، وَ بِيَدِكَ (٧) الْخَيْرُ كُلُّهُ ، وَ إِلَيْكَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ (٨) كُلُّهُ ، عَلَانِيَتُهُ وَ سِرُّهُ .

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا أَبَدًا ، أَنْتَ حَسَنُ الْبَلَاءِ ، جَلِيلُ (٩) الثَّنَاءِ ، سَابِغُ النَّعْمَاءِ ، عَدْلُ الْقَضَاءِ ، جَزِيلُ (١٠) الْعَطَاءِ ، حَسَنُ الْآلَاءِ ، إِلَهُ مَنْ فِي الْأَعْرَاضِ ، وَ إِلَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ (١١) .

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ فِي السَّبْعِ الشَّدَادِ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْأَعْرَاضِ الْمِهَادِ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ ٢ / ٥٨٢

طَاقَةَ الْعِبَادِ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ سَعَةَ الْبِلَادِ ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْجِبَالِ الْأَعْوَتَادِ (١٢) ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ

- ١-٣ . فى « ج ، د ، ز ، بر ، بىف » : + « يوما » .
- ٢-٤ . فى « د » : « يدك » .
- ٣-٥ . فى « ب » : - « اللهم » .
- ٤-٦ . فى « ص ، بس ، بىف » : - « حمدا » .
- ٥-٧ . « البهاء » : الحُسن والجمال . يقال : بها ييهو \_ مثل علا يعلو \_ : إذا جُمِل ، فهو بهيَّ ، فعيل بمعنى فاعل . وبهاء الله تعالى : عظمته . المصباح المنير، ص ٦٥ (بهي).
- ٦-٨ . فى « بر ، بىف » و حاشية «ج» : « العزّ كله » .
- ٧-٩ . فى « ب » : « ولك » . وفى الوافى : « بيدك » بدون الواو .
- ٨-١٠ . فى حاشية « ص » : « الأمور » .
- ٩-١١ . فى « ز » : « وجليل » . وفى الوافى : « جميل » .
- ١٠-١٢ . فى « بس » : « جزل » .
- ١١-١٣ . فى « ب ، ج ، ص ، بس » وشرح المازندراني : «إله فى الأرض وإله فى السماء» .
- ١٢-١ . فى « ص » : « والأوتاد » . و«الوتد » : ما رُزّ فى الأرض أو الحائط من خشب ، وجمعه : أوتاد . وأوتاد الأرض جبالها . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٤٦٧ (وتد).

وَالْأَعْوَالِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ فِي الْمَثَانِي (١) وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ، وَ الْأَعْرَاضُ جَمِيعاً قَبَضْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (٢)، سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (٣)، سُبْحَانَكَ (٤) رَبَّنَا ، وَ تَعَالَيْتَ وَ تَبَارَكْتَ وَ تَقَدَّسْتَ، خَلَقْتَ (٥) كُلَّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِكَ، وَ قَهَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِعِزَّتِكَ، وَ عَلَوْتَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ بِارْتِفَاعِكَ، وَ غَلَبْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِقُوَّتِكَ (٦)، وَ ابْتَدَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ بِحِكْمَتِكَ وَ عِلْمِكَ، وَ بَعَثْتَ الرُّسُلَ بِكِتَابِكَ، وَ هَدَيْتَ الصَّالِحِينَ بِإِذْنِكَ، وَ أَيَّدْتَ الْمُؤْمِنِينَ بِنَصْرِكَ، وَ قَهَرْتَ الْخَلْقَ بِسُلْطَانِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، لَا تَعْبُدُ (٧) غَيْرَكَ، وَ لَا نَسْأَلُ (٨) إِلَّا إِيَّاكَ، وَ لَا نَرْغَبُ (٩) إِلَّا إِلَيْكَ، أَنْتَ مَوْضِعُ شُكْرَانَا، وَ مُنْتَهَى رَغْبَتِنَا، وَ إِلَهْنَا وَ مَلِيكُنَا. (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

احمد بن محمد بن خالد در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم علیه السلام رسانده) حدیث کند که جبرئیل خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده و باو عرضکرد: همانا پروردگارت بتو میفرماید: هر گاه خواستی در شب و روزی چنانچه شاید مرا پرستش کنی پس دستهایت را بسوی من بردار و بگو: و لك البهاء كله، و لك النور كله، و لك العزة كلها، و لك الجبروت كلها، و لك العظمة كلها، و لك الدنيا كلها و لك الآخرة كلها، و لك الليل و النهار كله، و لك الخلق كله، و بيدك الخير كله، و اليك يرجع الامر كله علانيته و سره، اللهم لك الحمد حمدا أبدا أنت حسن البلاء، جليل الثناء، سابغ النعماء، عدل القضاء جزيل العطاء حسن الالاء، اله [من] في الارض و اله [من] في السماء، اللهم لك الحمد في السبع الشداد، و لك الحمد في الارض المهاد، و لك الحمد طاقة العباد، و لك الحمد سعة البلاد، و لك الحمد في الجبال الاوتاد، و لك الحمد في الليل اذا يغشى، و لك الحمد في النهار اذا تجلى، و لك الحمد في الآخرة و الاولى، و لك الحمد في

الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

«، و سبحان الله و بحمده و»

الْأَرْضِ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

«، سبحان الله و بحمده»

كُلُّ شَيْءٍ إِهَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

« سبحانک ربنا و تعالیت و تبارکت و تقدست، خلقت کل شیء بقدرتک و قهرت کل شیء بعزتک و علوت فوق کل شیء بارتفاعک، و غلبت کل شیء بقوتک و ابتدعت کل شیء بحکمتک و علمک، و بعثت الرسل بکتابک، و هدیت الصالحین باذنک، و ایدت المؤمنین بنصرک، و قهرت الخلق بسלטانک، لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لا نعبد غیرک و لا نسل الا ایاک و لا نرغب الا الیک، انت موضع شکوانا و منتهی رغبتنا الهنا و ملیکنا» . . ۱۷-

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: جبرئیل نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و به او گفت: هر گاه خواهی روزی و شبی مرا چنانچه شاید پرستی، هر دو دست خود را به درگاهم بر آور و بگو: «بار خدایا! از آن تو است سپاس، سپاسی جاویدان با جاویدیت و از آن تو است حمد و سپاس، سپاسی که پایانی ندارد تا آنجا که دانشت رسد و از آن تو است سپاسی که نهایت ندارد کمتر از خواستت، و از آن تو است سپاس سپاسی که مزدی ندارد، گوینده اش جز خشنودیت، بار خدایا! از آن تو است همه سپاس و از آن تو است همه بخشش و از تو است همه فخر و از تو است همه بهاء و از تو است همه نور و از تو است همه عزت و از تو است همه جبروت و از تو است همه بزرگواری و از تو است همه دنیا و از تو است همه آخرت و از تو است همه شب و روز و از تو است همه خلق و به دست تو است همه خوبیها و به سوی تو، باز گردد همه امور از عیان و نهان. بار خدایا! از تو است سپاس ابدی، توئی خوش آزمایشی و بزرگ ستایش و پر نعمت و عادل قضاوت و شایان عطا و نیک نعمت معبود هر که در زمین است و معبود هر که در آسمان است، بار خدایا! از تو است سپاس در هفت آسمان سخت و از تو است سپاس در زمین گسترده و از تو است توان و تاب بنده ها و از تو است سپاس به وسعت بلاد و از آن تو است سپاس در کوههای میخین و از تو است سپاس در شب

تاریکیش همه را فرو گیرد و از آن تو است سپاس در روز چون پرتو افکند و از آن تو است سپاس در آخرت و دنیا و از آن تو است سپاس در مثانی و قرآن عظیم و منزّه باد خدا که به سپاسش اندرم و همه زمین در قبضه او است، روز رستاخیز آسمانها به هم نوردیده در سمت راستش، منزّه است و فراز است از آنچه بدو شریک سازند، سبحان الله و به حمده همه چیز نابود است جز نمودار او، منزّهی تو پروردگار ما برتری و مبارکی و مقدّسی، هر چیزی را به توان خود آفریدی و همه چیز را به عزّت مقهور ساختی و بالاتر هر چیز بر آمدی به فرازی خود، و بر همه چیز چیره ای به توانائی خود و همه چیز را به حکمت و دانشت ابتکار کردی و آفریدی و رسولان را به کتاب خود برانگیختی و شایسته ها را به اذن خود رهبری کردی و مؤمنان را به یاری خود کمک دادی و همه را به سلطان خود مقهور نمودی، نیست شایسته پرستشی جز تو، یگانه ای شریک نداری و جز تو را پرستیم و جز از تو نخواهیم و جز به سوی تو روی دل نداریم، توئی موضع شکایت ما و نهایت رغبت ما و معبود ما و مالک ما.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و به او گفت: پروردگارت به تو می فرماید: هرگاه خواستی روز و شبی مرا پرستش کنی هر دو دست خود را به درگاهم برآور و بگو: «بار خدایا! سپاس از آن توست سپاس پایدار و از آن توست حمد و سپاس، سپاسی که پایانی ندارد تا آنجا که دانشت رسد و از آن توست سپاسی که نهایت ندارد کمتر از خواستت، و از آن توست سپاسی که مزدی ندارد، گوینده اش جز خشنودیت هدفی ندارد، بار خدایا! از آن توست همه سپاس و از آن توست همه بخشش و از توست همه فخر و از توست همه بهاء و از توست همه نور و از توست همه عزت و از توست همه جبروت و از توست همه بزرگواری

و از توست همه دنیا و از توست همه آخرت و از توست همه شب و روز و از توست همه خلق و به دست توست همه خوبیها و به سوی تو، بازگردد همه امور آشکار و پنهان.

\*\*\* بار خدایا! از توست سپاس ابدی، توئی خوش آزمایشی و بزرگ ستایش و پرنعمت و عادل قضاوت و شایان عطا و نیک نعمت معبود هرکس در زمین است و معبود هرکس در آسمان است، بار خدایا! از توست سپاس در هفت آسمان سخت و از توست سپاس در زمین گسترده و از توست توان و تاب بنده ها و از توست سپاس به وسعت بلاد و از آن توست سپاس در کوههای میخین و از توست سپاس در شب چون تاریکیش همه را فروگیرد و از آن توست سپاس در روز چون پرتو افکند و از آن توست سپاس در آخرت و دنیا و از آن توست سپاس در مثنای و قرآن عظیم و منزّه باد خدا که به سپاسش اندرم و همه زمین در قبضه اوست، روز رستاخیز آسمانها به هم نوردیده در سمت راستش، منزّه است و فراز است از آنچه بدو شریک سازند، سبحان الله و بحمده همه چیز نابود است جز نمودار او، منزّهی تو پروردگار ما برتری و مبارکی و مقدّسی، هر چیزی را به توان خود آفریدی و همه چیز را به عزّت مقهور ساختی و بالاتر از هر چیز برآمدی و بر همه چیز چیره ای به توانائی خود و همه چیز را به حکمت و دانشت ابتکار کردی و آفریدی و رسولان را به کتاب خود برانگیختی و شایسته ها را به اذن خود رهبری کردی و مؤمنان را به یاری خود کمک دادی و همه را به سلطان خود مقهور نمودی، نیست شایسته پرستشی جز تو، یگانه ای شریک نداری و جز تو را نپرستیم و جز از تو نخواهیم و جز به سوی تو روی دل نداریم، توئی موضع شکایت ما و نهایت رغبت ما و معبود و مالک ما.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرفوع. دون علمك يحتمل أن يكون دون فى الموضوعين بمعنى عند و بمعنى سوى فعلى الأول فالمراد لا تعلم له نهاية و لم تكن له نهاية فى علمك و إذا لم يكن له نهاية فى علم الله لا يكون له نهاية أصلا بخلاف علمنا، و كذا فى المشية أى لا تشاء له نهاية، و أما على الثانى فيحتمل أن يكون كناية عن الكثرة كما يقال فمكث ما شاء الله، أو كناية عن عدم التناهى أى يكون بعده معلومات الله تعالى و مقدوراته، و هما غير متناهيين، أو يكون الاستثناء لتأكيد العموم من باب أنا أفصح العرب بيد أنى من قریش، أى لا يكون له نهاية إلا علمك و هو لا نهاية له فلا يكون له نهاية أصلا لك الحمد فى السبع الشداد أى أنت محمود فى السماوات بحمدك أهلها، أو أنت مستحق للحمد من أهلها، أو أنت محمود بسبب خلق السبع الشداد، و كذا فى الثانية و الله يعلم

قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

قال فى مجمع البيان القبضة فى اللغة ما قبضت عليه بجميع كفك أخبر الله تعالى عن كمال قدرته فذكر أن الأرض كلها مع عظمها فى مقدوره كالمشئ يقبض عليه القابض بكفيه فيكون فى قبضته و كذا قوله

(وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ)

أى يطويها بقدرته كما يطوى الواحد منا الشئ المقذور له طيبه

بِيَمِينِهِ

و ذكر اليمين للمبالغة فى الاقتدار و التحقيق للملك، و قيل: معناه أنها محفوظات مصونات بقوته و اليمين القوة.

## ١٧- الحديث

٣٤٥٤/١٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قَالَ لِي (١١) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْتِدَاءً مِنْهُ: «يَا مُعَاوِيَةُ، أَمَا (١٢) عَلِمْتَ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْأَعْبَاءَ (١٣) فِي الْجَوَابِ فِي دُعَائِهِ، فَقَالَ لَهُ: فَأَيْنَ (١٤) أَنْتَ عَنِ (١٥) الدُّعَاءِ السَّرِيعِ الْأَعْجَابَةِ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ (١٦): مَا هُوَ؟

ص: ٥٥٤

---

١- ٢. المثنان من القرآن: ما كان أقل من المائتين. وتسمى فاتحة الكتاب مثنان، لأنها تثنى في كل ركعة. ويسمى جميع القرآن مثنان أيضا؛ لاقتران آية الرحمة بآية العذاب. الصحاح، ج ٦، ص ٢٢٩٦ (ثنى).

٢- ٣. الزمر (٣٩): ٦٧.

٣- ٤. القصص (٢٨): ٨٨.

٤- ٥. في شرح المازندراني: «سبحان».

٥- ٦. في شرح المازندراني: «وخلقت».

٦- ٧. في شرح المازندراني: «بقدرتك».

٧- ٨. في «د، بس»: «لايبعد».

٨- ٩. في «د، بس»: «ولايسأل».

٩- ١٠. في «د، بس»: «ولايرغب».



١٠-١١. الوافي، ج ٩، ص ١٦٨١، ح ٨٩٤٣.

١١-١. في «ج، د، بس»: - «لى».

١٢-٢. في «ب»: «ما» بدون الهمزة.

١٣-٣. هكذا في النسخ التي قوبلت. وفي المطبوع: «الإبطاء عليه» بدل «إليه الإبطاء».

١٤-٤. هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي. وفي المطبوع: «أين».

١٥-٥. في «ز»: «من».

١٦-٦. في «ج»: + «يا أمير المؤمنين». وفي «بر، بف» والوافي: + «و».

قَالَ: قُل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ (١) الْأَعْظَمِ، الْأَعْجَلِ الْأَكْرَمِ، الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ (٢)،  
النُّورِ الْحَقِّ، الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ، الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ، وَ نُورٌ مِنْ نُورٍ، وَ نُورٌ (٣) فِي نُورٍ، وَ نُورٌ عَلَى نُورٍ،  
وَ نُورٌ فَوْقَ كُلِّ (٤) نُورٍ (٥)، وَ نُورٌ يُضِيءُ (٦) بِهِ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَ يُكْسِرُ (٧) بِهِ كُلِّ شِدَّةٍ، وَ كُلِّ شَيْطَانٍ  
مَرِيدٍ، وَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، لَا تَقْرُ (٨) بِهِ أَرْضٌ، وَ لَا تَقُومُ (٩) بِهِ سَمَاءٌ، وَ يَأْمَنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ، وَ يَبْطُلُ بِهِ  
سِحْرُ كُلِّ سَاحِرٍ، وَ بَغْيُ كُلِّ بَاغٍ، وَ حَسَدُ كُلِّ حَاسِدٍ، وَ يَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ، وَ يَسْتَقِلُّ (١٠)  
بِهِ الْفُلُكُ (١١)، حِينَ يَتَكَلَّمُ بِهِ الْمَلِكُ، فَلَا (١٢)

٥٨٣ / ٢

يَكُونُ لِلْمَوْجِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ، وَ هُوَ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ (١٣) الْأَعْظَمِ، الْأَعْجَلِ الْأَكْبَرِ، النُّورِ الْأَكْبَرِ،  
الَّذِي سَمَّيْتَهُ بِهِ (١٤) نَفْسَكَ، وَ اسْتَوَيْتَ بِهِ عَلَى عَرْشِكَ، وَ اتَّوَجَّهْتَ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ،  
أَسْأَلُكَ (١٥) بِكَ وَ بِهِمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا. (١٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام بدون سخن و پرسشی بمن فرمود: ای معاویة آیا نمیدانی که مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از اینکه اجابت دعایش دیر شده بود بآن حضرت شکایت کرد، آن حضرت باو فرمود: چرا دعای سریع الاجابة را (یعنی دعائی که زود باجابت رسد) نخواندی؟ آن مرد عرضکرد: آن دعا کدام است؟ فرمود: بگو: «اللهم انی أسألك باسمک العظیم الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی هو نور مع نور، و نور من نور و نور فی نور و نور علی نور، و نور فوق کل نور، و نور یضیء به کل ظلمة، و یکسر به کل شدة و کل شیطان مرید و»

كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

«، لا تقر به ارض، و لا تقوم به سماء، و یأمن به کل خائف، و یبطل به سحر کل ساحر، و بغی کل باغ، و حسد کل حاسد، و یصدع لعظمته البر و البحر، و یستقل به الفلک، حین یتکلم به الملك فلا یكون للموج علیه سبیل و هو اسمک الاعظم الاعظم، الاجل الاجل النور الاکبر، الذی سمیت به نفسک، و استویت به علی عرشک، و أتوجه الیک بمحمد و أهل بیته، أسألك بک و بهم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا». (و بجای «کذا و کذا» حاجت خود را ذکر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از معاویة بن عمار که امام صادق (علیه السلام) با من آغاز سخن کرد و فرمود: ای معاویة! نمی دانی که مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و شکایت کرد از اینکه جواب دعای او دیر شده است، در پاسخ او فرمود: تو کجائی که دعای زود اجابت را بخوانی؟ آن مرد گفت: چیست آن دعا؟ فرمود: بگو: بار خدایا! از تو خواهم به حق نام بزرگ و بزرگتر و والاتر و ارجمندتر تو که نهان

است و در پرده است، نور و حقّ و برهان مبین است، آن نامی که نور است همراه نور، و نور است از نور، و نور است در نور، و نور است بر نور، و نور است بالای هر نور، نوری است که روشن شود بدان هر تاریکی و شکسته شود بدان هر سختی و هر شیطان سرکش و هر جبار لجباز، نامی که زمین زیر آن بر جا نماند و آسمان از سنگینی آن بر جا نایستد، و هر ترسانی با آن آسوده شود، و جادوی هر جادوگری بدان بیهوده و باطل گردد، و ستم هر ستمگر و حسد هر حسود بدان محو شود و از بزرگی آن هر بیابان و دریا بترکد و چون ملک بدان تکلم کند فلک بر جا ایستد و هیچ موج پریشانی بدان راه نیست و آن نام اعظم اعظم اجلّ اکرم تو است، نور اکبر است که خود را بدان نامیدی و بدان بر عرش خود استوار شدی. و به تو روی آرم به محمد و خاندانش و از تو خواهم به حق خودت و به حق آنان که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و با من چنین و چنان کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- «معاویه بن عمار» گوید که امام صادق علیه السلام با من آغاز سخن کرد و فرمود که ای معاویه! نمی دانم که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و شکایت کرد از اینکه جواب دعای او دیر شده است، در پاسخ او فرمود: تو کجائی که دعای زود اجابت را بخوانی؟ آن مرد گفت: چیست آن دعا؟ فرمود: بگو: بار خدایا! از تو خواهم به حق نام بزرگ و بزرگتر و والاتر و ارجمندتر تو که نهان است و در پرده است، نور و حقّ و برهان مبین است، آن نامی که نور است همراه نور، و نور است از نور، و نور است در نور، و نور است بر نور، و نور است بالای هر نور، نوری است که روشن شود بدان در هر تاریکی و شکسته شود بدان هر سختی و هر شیطان سرکش و هر جبار لجباز، نامی که زمین زیر آن برجا نماند و آسمان از سنگینی آن برجا نایستد، و هر ترسانی با آن آسوده شود، و جادوی هر جادوگری بدان بیهوده و باطل گردد، و ستم هر ستمگر و حسد هر حسود بدان محو شود و از بزرگی

آن هر بیابان و دریا بترکد و چون ملک بدان تکلم کند فلک برجا ایستد و هیچ موج پریشانی بدان راه نیست و آن نام اعظم اجلّ اکرم توست، نور اکبر است که خود را بدان نامیدی و بدان بر عرش خود استوار شدی. و به تو و به محمد و خاندانش روآورم و از تو خواهم به حق خودت و به حق آنان که بر محمد و آل محمد رحمت فرستی و با من چنین و چنان کنی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. لا تقر به أرض قال السيد الداماد (ره) الجار و المجرور فی - لا تقر به أرض و لا يقوم به سماء غیر متعلق بالفعل المذكور بل بفعل آخر مقدر و التقدير إذا رعیت به لا تقر أرض، و إذا رعیت به لا تقوم سماء، أو الباء بمعنی مع أى لا تقر معه أرض و لا يقوم معه سماء، و أما - لا يقوم له - باللام موضع الباء فمعناه لا تنهض لمقاومته و معارضته سماء، و فی القاموس الصدع الشق فی الشیء الصلب و الفرقة من الشیء، و يستقل به الفلك قال فی الصحاح الفلك السفينة واحد و جمع يذكر و يؤنث، و يمكن أن یقرأ بفتحین أيضا و لعل المراد علی هذا موج الهواء و علی تقدير الضم يظهر منه أنه تعالی وکل ملکا بالسفينة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۵۶

\*\*\*\*\*

٣٤٥٥/١٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، قَالَ:

أَمَلِي عَلَيَّ هَذَا الدُّعَاءَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ جَامِعٌ لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تَقُولُ (١٧) بَعْدَ

ص: ٥٥٥

- 
- ١-٧. في «بس»: - «العظيم» .
- ٢-٨. في شرح المازندراني: «المكنون المخزون».
- ٣-٩. في «ج»: - «نور» .
- ٤-١٠. في «ب، بف»: - «كل» .
- ٥-١١. في «بر، بف»: + «ونور على كل نور» .
- ٦-١٢. في «بر»: «تضيء» .
- ٧-١٣. في «د، بر، بس»: «وتكسر» .
- ٨-١٤. في «ب، ج، بف»: «لايقر» . وفي «ج، ز، بر، بف» وشرح المازندراني: «ولاتقر» .
- ٩-١٥. في «ب، ج، بر، بف» والوافي: «ولايقوم» .
- ١٠-١٦. في «ج، ص»: «وتستقل» . وفي «ز»: «ويستقبل» . وفي حاشية «بر»: «ويستقر» .
- ١١-١٧. في مرآة العقول، ج ١٢، ص ٤٥٦: «ويمكن أن يقرأ بفتحيتين أيضا. ولعل المراد على هذا موج الهواء. وعلى تقدير الضم يظهر منه أنه تعالى وكل ملكا بالسفينة» .
- ١٢-١٨. في «ز»: «ولا» .
- ١٣-١. في «ز»: - «الأعظم» .
- ١٤-٢. في «بف» والوافي: «به سميت» .
- ١٥-٣. في «ز، بر، بف» والوافي: «وأسالك» .
- ١٦-٤. الوافي، ج ٩، ص ١٦٦٢، ح ٨٩٢٢ .

١٧- ٥ . فى «ج ، بر» والوفى : «يقول» .

حَمْدِ اللَّهِ وَالتَّناءِ عَلَيْهِ :

«اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ (١) الْكَرِيمُ؛ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (٢) الْمَلِكُ الْجَبَّارُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفَّارُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ شَدِيدُ (٣) الْمِحَالِ (٤) ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (٥) ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنِيعُ الْقَدِيرُ (٦) ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الشَّكُورُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا أَنْتَ الْحَمِيدُ الْمَجِيدُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٧) ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ (٨) الدَّيَّانُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْجَوَادُ الْمَاجِدُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَعَدُّ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَائِبُ الشَّاهِدُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

تَمَّ نُورِكَ فَهَدَيْتَ ، وَبَسَطْتَ يَدَكَ فَأَعْطَيْتَ؛ رَبَّنَا وَجْهَكَ أَكْرَمُ الْوُجُوهِ ، وَجَهَّتِكَ خَيْرُ الْجِهَاتِ ، وَ عَطَيْتِكَ أَفْضَلُ الْعَطَايَا وَأَهْنَوْهَا (٩) ، تَطَاعُ رَبَّنَا فَتَشْكُرُ ، وَتُعْصَى رَبَّنَا فَتَغْفِرُ

ص: ٥٥٦

١- ٦ . فى «بس» : «الحكيم» .

٢- ٧ . فى «ص» : «الله» .

٣- ٨ . فى «ج ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى ومرآة العقول : «الشديد» .

٤- ٩ . «المحال» ، أى الأخذ بالعقوبة . قال بعضهم : هو من قولهم : مَحَلَّ بِهِ مَحَلًّا وَمَحَالًّا : إذا أرادَه بسوءٍ ... وقيل : بل المحال من الحول والحيلة والميم فيه زائدة . المفردات للراغب ، ص ٧٦٢ (محل) . وفى مرآة العقول : «وقيل : مفعل من الحول والحيلة ، أعلَّ على غير قياس ، ويعضده أنه قرئ بفتح الميم من حال يحول إذا احتال» .

٥- ١٠ . فى «ب» : «العليم» .

٦- ١١ . فى «ص» : «الكبير» .

٧- ١ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بف» وشرح المازندراني والوافي . وفى سائر النسخ والمطبوع : «وأنت الله لا إله إلا أنت الغنى الحميد» .

٨- ٢ . فى «ج ، ص ، بف» والوافي : «الحكيم» .

٩- ٣ . فى حاشية «ج» : «وأرضاهما» .

لِمَنْ شِئْتَ، تُجِيبُ (١) الْمُضْطَرِّينَ (٢)، وَ تَكْشِفُ السُّوءَ، وَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ، وَ تَعْفُو عَنِ الذُّنُوبِ، لَا تُجَازِي (٣) أَيَادِيكَ (٤)، وَ لَا تُحْصِي نِعْمَكَ (٥)، وَ لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَكَ قَوْلُ قَائِلٍ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (٦)، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ رَوْحَهُمْ (٧) وَ رَاحَتَهُمْ ٢ / ٢٦٠

وَ سُورَهُمْ، وَ أَدْفِنِي طَعْمَ فَرَجِهِمْ (٨)، وَ أَهْلِكَ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْأَنْسِ، وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٩)، وَ اجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (١٠)، وَ تَبَّتْ

بِالْقَوْلِ (١١) الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي (١٢) الْآخِرَةِ، وَ بَارِكْ لِي (١٣) فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ وَ الْمَوْقِفِ وَ الشُّورِ وَ الْحِسَابِ وَ الْمِيزَانِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ سَلِّمْنِي عَلَى الصِّرَاطِ وَ أَجْزِنِي (١٤) عَلَيْهِ، وَ ارْزُقْنِي عِلْمًا نَافِعًا، وَ يَقِينًا صَادِقًا، وَ تَقَى وَ بَرًّا، وَ وَرَعًا وَ خَوْفًا مِنْكَ، وَ فَرَقًا (١٥) يُبْلِغُنِي (١٦) مِنْكَ زُلْفَى (١٧)، وَ لَا يَبَاعِدُنِي (١٨) عَنْكَ، وَ أَحْبِبْنِي وَ لَا تَبْغِضْنِي، وَ تَوَلَّنِي

- 
- ٤-١ . فى شرح المازندراني : «وتجيب» .
- ٥-٢ . فى «بس» والوافى : «المضطر» .
- ٦-٣ . فى «ج، ص» : «لايجازى» .
- ٧-٤ . «اليد» : النعمة والإحسان تصطنعه . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٥٤٠ (يدى).
- ٨-٥ . فى «بر» : «نعمتك» .
- ٩-٦ . فى «ص» : - «وآل محمّد» .
- ١٠-٧ . فى شرح المازندراني : «الروح ، بالفتحة : الراحة . فالعطف للتفسير ... وقراءة الروح بالضمّ ، والتفسير بأمر النبوة أوحكم الله تعالى وأمره أبعد» .
- ١١-٨ . فى «بس» : «فرحهم» بالحاء المهملة .
- ١٢-٩ . إشارة إلى الآية ٦٢ من سورة البقرة (٢) .
- ١٣-١٠ . إشارة إلى الآية ٤٢ من سورة النحل (١٦) والآية ٥٩ من سورة العنكبوت (٢٩) .
- ١-١١ . فى «بس» : «فى القول» .
- ٢-١٢ . فى «ص» : - «فى» .
- ٣-١٣ . فى «ز» : «لنا» .
- ٤-١٤ . جاز المكان يجوزه جَوْزًا وجَوَازًا وجَوَازًا : سار فيه . وأجازه : قطعه ، وأجازه : أنفذه . المصباح المنير، ص ١١٤ (جوز).
- ٥-١٥ . فى حاشية «بر» : «وقربا» . و«الفرق» : الخوف والفرع . يقال : فرّق يفرّق فرقا . النهاية ، ج ٣ ، ص ٤٣٨ (فرق) .
- ٦-١٦ . فى «ج» : «يبلغنى» على بناء التفعيل .
- ٧-١٧ . «الزُّلْفَةُ» و«الزُّلْفَى» : القربة . وأزلفه : قرّبه . المصباح المنير، ص ٢٥٤ (زلف) .
- ٨-١٨ . فى «ب» : «ولاتباعدنى» .



وَلَا تَخْذُلْنِي، وَاعْطِنِي مِنْ جَمِيعِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وَأَجْرُنِي مِنْ  
السُّوءِ كُلِّهِ بِحَدَافِيرِهِ(١)، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ». (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عمرو بن ابی المقدم گوید: حضرت صادق علیه السلام این دعا را که جامع حاجت‌های دنیا و آخرت  
است بمن دیکته فرمود: (و فرمود:) که پس از حمد و ثنای خداوند میگوئی: و انت الله لا اله الا انت  
شديد المحال، و انت الله لا اله الا انت الكبير المتعال، و انت الله لا اله الا انت السميع البصير، و  
أنت الله لا اله الا انت المنيع القدير، و انت الله لا اله الا انت الغفور الشكور، و انت الله لا اله الا  
أنت الحميد المجيد، و أنت الله لا اله الا انت الغفور الودود، و انت الله لا اله الا أنت الحنان المنان  
و أنت الله لا اله الا انت الحليم الديان، و انت الله لا اله الا أنت الجواد الماجد، و أنت الله لا اله الا  
انت الواحد الاحد، و انت الله لا اله الا انت الغائب الشاهد، و انت الله لا اله الا انت الظاهر الباطن،  
و انت الله لا اله الا انت بكل شيء عليم، تم نورک فهدیت، و بسطت یدک فأعطیت، ربنا وجهک  
اکرم الوجوه و جهتک خیر الجهات و عطیتک أفضل العطايا و أهناها تطاع ربنا فنشکر و تعصى ربنا  
فتغفر لمن شئت تجيب المضطرين و تكشف السوء و تقبل التوبة و تعفو عن الذنوب لا تجازى  
ایادیک و لا تحصی نعمک و لا يبلغ مدحتک قول قائل اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل  
فرجهم و روحهم و راحتهم و سرورهم، و أذقنی طعم فرجهم و اهلك اعداءهم من الجن و الانس  
و»

أَتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

«، و اجعلنا من الذين »

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

«، و اجعلنى من»

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

«، و ثبتنى»

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي

« الآخرة و بارك لى فى المحيا و الممات و المواقف و النشور و الحساب و الميزان و أهوال يوم القيامة و سلمنى على الصراط و اجزنى عليه و ارزقنى علما نافعا و يقينا صادقا و تقى و برا و ورعا و خوفا منك و فرقا يبلغنى منك زلفى و لا يباعدنى عنك، و أحببنى و لا تبغضنى و تولنى و لا تخذلنى و اعطنى من جميع خير الدنيا و الآخرة، ما علمت منه و ما لم أعلم و اجرنى من السوء كله بحذافيره ما علمت منه و ما لم أعلم» . . ۱۹-

ترجمه مصطفوى؛ ج ۴، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:

۱۸- از عمر و بن أبى المقدام، گوید: اين دعا را امام صادق (عليه السلام) به من ديكته كرد و آن جامع حوائج دنيا و آخرت است، پس از حمد و ثنای خدا مى گوئى: اللهم أنت الله لا اله الا أنت الحليم الكريم، و أنت الله لا اله الا أنت العزيز الحكيم، و أنت الله لا اله الا أنت الواحد القهار، و أنت الله لا اله الا أنت الملك الجبار، و أنت الله لا اله الا أنت الرحيم الغفار، و أنت الله لا اله الا أنت شديد المحال، و أنت الله لا اله الا أنت الرحيم المتعال، و أنت الله لا اله الا أنت السميع البصير، و أنت الله لا اله الا أنت المنيع القدير، و أنت الله لا اله الا أنت الغفور الشكور، و أنت الله لا اله الا أنت الحميد

المجید، و أنت الله لا اله الا أنت الغفور الودود، و أنت الله لا اله الا أنت الحنّان المنّان، و أنت الله لا اله الا أنت الحليم الدیّان، و أنت الله لا اله الا أنت الجواد الماجد، و أنت الله لا اله الا أنت الواحد الأحد، و أنت الله لا اله الا أنت الغالب الشاهد، و أنت الله لا اله الا أنت الظاهر الباطن. و تویی که نیست شایسته پرستشی جز توبه هر چیز دانائی، نورت کامل است پس رهبری کردی و دستت باز است پس عطا بخشیدی، پروردگار ما نمود تو کریمترین نمودها است و سوی حضرتت بهترین سویها است و عطیه ات برترین عطیه ها و گواراترین آنها است فرمانبرده شوی، پروردگار ما و قدردانی کنی و نافرمانی شوی و برای هر که خواهی آمرزش دهی، بی چاره ها را اجابت کنی و بدی را بر طرف سازی و توبه را پذیری و از گناهان درگذری، بخششهایت را پاداشی نتوان داد و نعمتهایت را شماره نتوان کرد و گفتار هیچ گوینده ای به مدح تو رسا نیست. بار خدایا! رحمت فرست بر محمد و آل محمد و زود بدانها گشایش بده و آسایش عطا کن و شادشان کن و مرّه فرج آنان را به من بچشان و دشمنانشان را از جنّ و انس هلاک کن و بده به ماها در دنیا حسنه و در آخرت حسنه، و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و ما را از آنها ساز که نه ترسی دارند و نه بر آنها اندوه در آید و بگردان مرا از کسانی که شکیباً بودند و بر پروردگار خود توکل می کردند و بر جا دار مرا به گفتار پا بر جا در زندگانی دنیا و دیگر سرای، و مبارک کن برایم زندگی را و مرگ را و موقف را و نشور و حساب و میزان و هولهای قیامت را و سالم در مرا بر روی صراط و مرا از آن بگذران و به من روزی کن دانشی سودمند و اعتقادی درست و تقوا و برّ و ورع و ترس از تو، هراسی که مرا به تو نزدیک کند و از تو دور نکند، و مرا دوست بدار و دشمن مدار و با خود دار و از خود مران و فرو مگذار و به من بده از جمیع خیر دنیا و آخرت و آنچه را از آن می دانم، و از همه بدی ها پناهم بده سراسر آنچه را می دانم و آنچه را نمی دانم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- «از عمرو بن ابی المقدام»، گوید: این دعا را امام صادق علیه السلام به من دیکته کرد و آن جامع حوائج دنیا و آخرت است، پس از حمد و ثنای خدا می گوئی:

اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفَّارُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الشَّدِيدُ الْمَحَالُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحِيمُ الْمَتَعَالُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُنِيعُ الْقَدِيرُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِيمُ الدِّيَّانُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْجَوَادُ الْمَاجِدُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَالِبُ الشَّاهِدُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ.

و تویی که نیست شایسته پرستشی جز توبه هر چیز دانائی، نورت کامل است پس رهبری کردی و دستت باز است پس عطا بخشیدی، پروردگار ما نمود تو کریمترین نمودهاست و سوی حضرتت بهترین سویهاست و عطیه ات برترین عطیه ها و گواراترین آنهاست فرمانبرده شوی، پروردگار ما و قدردانی کنی و نافرمانی شوی و برای هرکس خواهی آمرزش دهی، بی چاره ها را اجابت کنی و بدی را برطرف سازی و توبه را بپذیری و از گناهان درگذری، بخششهایت را پاداشی نتوان داد و نعمتهایت را شماره نتوان کرد و گفتار هیچ گوینده ای به مدح تو رسا نیست.

بار خدایا! رحمت فرست بر محمد و آل محمد و زود بدانها گشایش بده و آسایش عطا کن و شادشان کن و مژه فرج آنان را به من بچشان و دشمنانشان را از جنّ و انس هلاک کن و به ما ده حسنه در دنیا و آخرت و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و ما را از آنها ساز که نه ترسی دارند و نه بر آنها اندوه درآید و بگردان مرا از کسانی که شکبیا بودند و بر پروردگار خود توکل می کردند و برجا دار مرا به گفتار، پابرجا دار در زندگانی دنیا و دیگر سرای، و مبارک کن برایم زندگی را، مرگ را و موقف را و نشور و حساب و میزان و هولهای قیامت را و سالم دار مرا بر روی صراط و مرا از آن بگذران و به من روزی کن دانشی سودمند و اعتقادی درست و تقوا و برّ و ورع و ترس از تو، هراسی که مرا به تو نزدیک کند

و از تو دور نکند، و مرا دوست بدار و دشمن مدار و با خود دار و از خود مران و فرومگذار و به من بده از جمیع خیر دنیا و آخرت و آنچه را از آن می دانم مرحمت فرما، و از همه بدی ها مرا پناه ده سراسر آنچه را می دانم و آنچه را نمی دانم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف أو مجهول. الشدید المحال قال البیضاوی: أى شدید المماحلة و المکایدة لأعدائه من محل بفلان إذا کاده و عرضه للهلاک، و منه تمحل إذا تکلف استعمال الحلیة، و لعل أصله المحل بمعنی القحط، و قیل: فعال بمعنی القوة، و قیل: مفعول من الحول و الحیلة أعل على غیر قیاس، و یعضده أنه قرأ بفتح المیم من حال یحول إذا احتال، و یجوز أن یكون بمعنی الفعال فیكون مثلاً فی القوة و القدرة و فی القاموس المحال الکید و المکر و القدرة، و قال فی مصباح اللغة: یقال: أزال منعة الطائر أى قوته التى یمتنع بها على من یریده، و المناعة بالفتح مثل المنعة و منع مناعة و منعة فهو منیع، و قال الجزری و الفیروزآبادی فی أسماء الله تعالى المانع هو الذى یمنع عن أهل طاعته و یحوظهم و ینصرهم، و قیل یمنع من یرید من خلقه ما یرید و یعطیه ما یرید و فیہ اللهم من منعت ممنوع أى من حرمة فهو محروم لا یعطیه أحد غیرک یقال منعه یمنعه ضد أعطاه کمنعه فهو مانع و مناع و ممنوع، و جمع الأول منعة محرکه و تسکن أى معه من یمنعه، و منع ککرم صار منیعاً، و قال الجوهری الدین الجزاء و المكافاة یقال دانه دینا أى جازه و منه الدیان فی صفة الله تعالى و الجهة

مثلثة الناحية و الجانب و الآخرة أى عند سؤال القبر و عند سؤال الله تعالى فى القيامة و قال فى الصحاح الفرق بالتحريك الخوف و الفزع، و قال حذافير الشىء أعاليه و نواحيه يقال أعطاه الدنيا بحذافيرها أى بأسرها و تمامها واحدها حذفار.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٥٧

\*\*\*\*\*

## ١٩- الحديث

٣٤٥٦/١٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِإِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا تَخُصِّنِي بِدُعَاءٍ؟

قَالَ: «بلى (٣)؛ قُلْ: يَا وَاحِدٌ (٤)، يَا مَاجِدٌ، يَا أَحَدٌ، يَا صَمَدٌ، يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ (٥) وَ لَمْ يُولَدْ،

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، يَا عَزِيزٌ، يَا كَرِيمٌ، يَا حَنَّانٌ (٦)، يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ، يَا أَجْوَدَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، يَا أَلَّهُ، يَا أَلَّهُ، يَا أَلَّهُ».

قُلْتُ: وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: نَعَمْ (٧)، لَنِعْمَ (٨) الْمُجِيبُ أَنْتَ، وَ نَعَمْ الْمَدْعُوُّ (٩)، وَ نَعَمْ الْمَسْئُولُ، أَسْأَلُكَ (١٠) بِنُورِ وَجْهِكَ، وَ أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ وَ جَبْرُوتِكَ، وَ أَسْأَلُكَ بِمَلَكُوتِكَ وَ دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ، وَ بِجَمْعِكَ وَ أَرْكَانِكَ كُلِّهَا، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ (١١)، وَ بِحَقِّ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (١٢)، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا» (١٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مرا بدعائی مخصوص نفرمائی؟  
فرمود: چرا بگو: «یا واحد یا ماجد یا أحد یا صمد یا من»

لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ

« یا عزیز یا کریم یا حنان یا منان یا سامع الدعوات یا اجود من سئل و یا خیر من اعطی یا الله یا الله  
یا الله قلت و»

لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعَمَ الْمُجِيبُونَ

« . . سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میفرمود [آری]:  
«لنعم المجیب انت و نعم المدعو و نعم المسئول أسألك بنور وجهک، و أسألك بعزتک و قدرتک  
و جبروتک و أسألك بملکوتک و درعک الحصینة و بجمعک و ارکانک کلها و بحق محمد و بحق  
الاولیاء بعد محمد ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا». (و بجای آن  
حاجت خود را ذکر کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از معاویة بن عمار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا به یک دعائی مرا مخصوص به مهر خود نمی کنید؟ فرمود: چرا، فرمود: بگو: «یا واحد یا ماجد یا احد یا صمد و یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً یا أحد یا عزیز یا کریم یا حنّان یا متّان یا سامع الدعوات یا أجود من سأل و یا خیر من أعطی یا الله یا الله یا الله». قلت: «

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ

». سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: [نعم] لنعم المجیب أنت و نعم المدعو و نعم المسئول، اسألك بعزّتک و قدرتک و جبروتک و أسألك بملکوتک و درعک الحصینة و بجمعک و ارکانک کلها و بحقّ محمد و بحقّ الأوصیاء بعد محمد، ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- «معاویة بن عمار»، گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا به یک دعائی مرا مخصوص به مهر خود نمی کنید؟ فرمود: چرا، فرمود: بگو:

«یا واحد یا ماجد یا احد یا صمد و یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد یا أحد یا عزیز یا کریم یا حنّان یا متّان یا سامع الدعوات یا أجود من سأل و یا خیر من أعطی یا الله یا الله یا الله» قلت: «و لقد نادینا نوح فلنعم المجیبون».

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: نعم لنعم المجیب أنت و نعم المدعو و نعم المسئول، اسألك بعزّتک و قدرتک و جبروتک و أسألك بملکوتک و



درعك الحصينة و بجمعك و أركانك كلّها و بحقّ محمّد، ان تصلّي على محمّد و آل محمّد و ان  
تفعل بي كذا و كذا.

ترجمه آيت اللهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٥١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحيح. و يجمعك قيل: المراد جمعك للكلمات، و يحتمل أن يكون المراد الجيش، أو يكون  
الجمع بمعنى المجموع أى بمجموع صفاتك و لعل المراد بالأركان مطلق الصفات أو الصفات  
الذاتية أو أركان الخلق و العظمة من السماوات و الكرسي و العرش و الله يعلم. و فى الصحاح  
الجمع الجماعة تسمية بالمصدر، يقال: رأيت جمعا من الناس، و فى النهاية و أركان كل شىء جوانبه  
التي يستند إليها و يقوم بها.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٥٨

\*\*\*\*\*

ص: ٥٥٨

---

٩-١ . فى شرح المازندراني : «والحذافير ، بالفتح : جمع الحذافر ، بالكسر ، وهو جانب الشىء  
وأعلاه . يقال : أعطاه بحذافيره ، أى بأسره ، أو بجوانبه ، أو بأعاليه » .

- ٢-١٠ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٧٩ ، ح ٨٩٤٢ .
- ٣-١١ . هكذا فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بس ، ب ف» . وفى «د» والمطبوع : + «قال» .
- ٤-١٢ . فى «ب» : «واجد» بالجيم المعجمة .
- ٥-١٣ . فى «ج ، د ، ز ، بر ، بس ، ب ف» والوافى : «قل : أيا واحد ، أيا ماجد ، أيا أحد ، أيا صمد ، أيا من لم يلد» .
- ٦-١ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : + «يا منان» .
- ٧-٢ . فى «ج ، بر ، ب ف» وشرح المازندراني : - «نعم» .
- ٨-٣ . فى «بر ، ب ف» وشرح المازندراني : «نعم» .
- ٩-٤ . فى «ب» : - «ونعم المدعو» .
- ١٠-٥ . فى شرح المازندراني : «وأسالك» .
- ١١-٦ . فى «ب» : - «كلها ، وبحق محمد» .
- ١٢-٧ . فى «ب ، بس ، ب ف» والوافى : «وأله» .
- ١٣-٨ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦٢ ، ح ٨٩٢٣ .

## ٢٠- الحديث

٣٤٥٧/٢٠ . عَنْهُ (١) ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَمَارَةَ (٢) ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ الْمُكَارِي وَجَهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ (٣) ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَانَ (٤) يُعْرَفُ بِكُنْيَتِهِ - قَالَ :

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ ، فَقَالَ : «نَعَمْ ، قُلْ : يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ ٥٨٥ / ٢

خَيْرٍ ، وَيَا مَنْ آمَنُ (٥) سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ عَشْرَةٍ ، وَيَا (٦) مَنْ يُعْطَى بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرَ ، يَا (٧) مَنْ أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَهُ تَحْنُنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً ، يَا مَنْ أُعْطِيَ مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (٨) ، وَ

أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي مِنْ جَمِيعِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعِ خَيْرِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَنِي، وَ زِدْنِي (١٠) مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمٌ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو جعفر - که مردی بوده است در کوفه و بکنیه اش معروف بوده - گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم دعائی بمن بیاموز که با آن دعا کنم، فرمود: آری بگو: «یا من ارجوه لكل خیر و یا من آمن سخطه عند كل عثرة، و یا من يعطى بالقليل الكثير، یا من اعطى من سنله تحننا منه و رحمة، یا من اعطى من لم يسئله و لم يعرفه صل على محمد و آل محمد و اعطنى بمسئلتى من جميع خیر الدنيا و جميع خیر الآخرة فإنه غیر منقوص ما اعطيتنى و زدنى من سعة فضلك یا کریم»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٣٧٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢٠- از ابی جعفر (علیه السلام)، مردی کوفی که به کنیه اش معروف بوده گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: دعائی به من آموز که بدان دعا کنم، فرمود: خوب است بگو: «ای کسی که برای هر خیری بدو امیدوارم و نزد هر لغزشی از خشم او در امانم، و ای کسی که در برابر کم اندک، بسیار می دهد، ای کسی که عطا دهد به هر که از او خواهد از مهربانی و رحمت، ای کسی که عطا بخشد بدان که از او نخواهد و او را نشناسد، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و به خواهش من از همه خیر

دنیا و همه خیر آخرت به من عطا کن، زیرا که راستش از عطای به من کاستی پدید نشود و از سعۀ  
فضلت برای من بیفزاید، ای کریم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- مردی کوفی که به کنیه اش معروف بوده است می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دعائی  
به من بیاموز که با آن برای خود دعا کنم، فرمود: خوب است بگوئی:

«ای کسی که برای هر خیری به او امیدوارم و از هر لغزشی از خشم او در امانم، و ای کسی که در  
برابر اندک، بسیار می دهد، ای کسی که هر کس از او مهر و رحمت خواهد به او می دهد و به هر کس  
بخوهد و او را شناسد می بخشد، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و براساس خواسته من خیر  
دنیا و آخرت را به من عطا کن، و از فضل گسترده ات ای کریم بر من بیفزاید.»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و روى السيد فى كتاب الإقبال، عن على بن محمد البرسى، عن الحسين بن أحمد بن شيبان، عن حمزة بن القاسم العلوى العباسى، عن محمد بن عبد الله بن عمران البرقى، عن محمد بن على الهمدانى، عن محمد بن سنان، عن محمد بن السجاد فى حديث طويل قال: قلت: لأبى عبد الله عليه السلام جعلت فداك هذا رجب، علمنى فيه دعاء ينفعنى الله به، قال: فقال لى أبو عبد الله عليه السلام: اكتب بسم الله الرحمن الرحيم، و قل فى كل يوم من رجب صباحا و مساء و فى أعقاب صلواتك فى يومك و ليلتك يا من أرجوه إلى قوله يا كريم قال، ثم مد أبو عبد الله عليه السلام يده اليسرى فقبض على لحيته و دعا بهذا الدعاء و هو يلوذ بسبابته اليمنى، ثم قال بعد ذلك يا ذا الجلال و الإكرام يا ذا النعماء و الجود يا ذا المن و الطول حرم شيبتى على النار، و فى حديث آخر، ثم وضع يده على لحيته و لم يرفعها إلا و قد امتلأ ظهر كفه دموعا، و ذكر أبو عمرو الكشى هذا الدعاء و أسند نقله إلى محمد بن زيد الشحام هكذا، قلت له علمنى دعاء قال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم يا من أرجوه إلى قوله و أعطنى بمسألتى إياك الدعاء سخطه لعله محمول على السخط الذى يوجب الخلود فى النار، أو المراد بالأمن رجاء العفو أو محض العثرة بالصغائر غير منقوص أى عطاؤك كامل غير ناقص أو لا يصير ما تعطينى سببا لنقص خزائنك أى منقوصا من شىء فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٥٩

\*\*\*\*\*

## ٢١- الحديث

٣٤٥٨/٢١. وَ عَنْهُ (١٢)، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ عَلَّمَ أَخَاهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ هَذَا الدُّعَاءَ :

«اللَّهُمَّ ازْفَعْ ظَنِّي صَاعِدًا (١٣)، وَ لَا تُطْمِعْ (١٤) فِيَّ (١٥) عَدُوًّا وَ لَا حَاسِدًا، وَ احْفَظْنِي (١٦) قَائِمًا وَ قَاعِدًا، وَ يَقْظَانَ (١٧) وَ رَاقِدًا؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي، وَ اهْدِنِي سَبِيلَكَ الْأَعْقَوْمَ،

- ١-٩ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق .
- ٢-١٠ . في «ز، جر» : «عمّار» .
- ٣-١١ . هكذا في «ج، د، ز، بر، بس، بف» . وفي «ب، جر» : «جهم بن أبي جهم» . وفي المطبوع : «جهم بن أبي جهيمة» . والظاهر أنّ جهما هذا، هو جهيم (جهم) بن أبي جهم ، ويقال : ابن أبي جهمة . راجع : رجال النجاشي، ص ١٣١ ، الرقم ٣٣٨ ؛ رجال البرقي ، ص ٥٠ ؛ رجال الطوسي ، ص ٣٣٣ ، الرقم ٤٩٦٣ .
- ٤-١٢ . في «ز» : - «كان» .
- ٥-١ . في الوافي : + «من» .
- ٦-٢ . في «ج» : «يا» بدون الواو .
- ٧-٣ . في «ص» : «ويا» .
- ٨-٤ . في «بف» والوافي : «وآله» .
- ٩-٥ . في «بر» : - «جميع» .
- ١٠-٦ . في «بر» : «وزوّدني» .
- ١١-٧ . رجال الكشي ، ص ٣٦٩ ، ضمن ح ٦٨٩ ، بسند آخر ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٦٣ ، ح ٨٩٢٤ .
- ١٢-٨ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد .
- ١٣-٩ . في الوافي : «ساعد» .
- ١٤-١٠ . في «ج» : «ولا يطمع» .
- ١٥-١١ . في «بر» : «بي» .
- ١٦-١٢ . في «بر» : «واجعلني» .
- ١٧-١٣ . في المطبوع وأكثر النسخ : «ويقظانا» ، والمناسب ما أثبت .

وَ قِنِي حَرَّ جَهَنَّمَ، وَ اِحْطُطْ عَنِّي الْمَغْرَمَ وَ الْمَأْتَمَ (۱)، وَ اجْعَلْنِي مِنْ خَيْرِ (۲) خِيَارِ (۳)  
الْعَالَمِ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در حدیث مرفوعی از امام باقر علیه السلام حدیث شده که این دعا را برادرش عبد الله بن علی  
آموخت: «اللهم ارفع ظني صاعدا و لا تطمع في عدوا و لا حاسدا و احفظني قائما و قاعدا و يقظانا  
و راقدا اللهم اغفر لي و ارحمني و اهدني سبيلك الاقوم و قني حر جهنم و احطط عني المغرم و  
المأتم و اجعلني من خير خيار العالم»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱-سند را به امام باقر (علیه السلام) رسانیده که به برادر خود عبد الله بن علی این دعا را آموخت:  
«بار خدایا! گمان مرا بالا بر و دشمن و حسود را به طمع دست اندازی مینداز، و مرا حفظ کن ایستاده  
باشم یا نشسته یا بیدار باشم یا خواب، بار خدایا! مرا پیامرز و رحمت کن و به راه هر چه راست تر  
خود رهبری کن و از سوز دوزخ نگهدار و بار بدهکاری و گناه را از دوشم فرود آر و مرا از بهترین  
اخیار جهان ساز».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۱-سند را به امام باقر علیه السلام رسانیده که به برادر خود عبد الله بن علی این دعا را آموخت:

«بار خدایا! گمان مرا بالا بر و دشمن و حسود را به طمع دست اندازی و ادار مکن و مرا حفظ کن چه ایستاده باشم یا نشسته یا بیدار باشم یا خواب باشم، بار خدایا! مرا بیامرز و رحمت کن و به راه هرچه راست تر خود، رهبریم کن و از سوزش دوزخ نگهدار و بار بدهکاری. گناه را از دوشم بردار و مرا از بهترین اخیار جهان قرار ده.»

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. اللهم ارفع ظنی لعل المراد ارفع ظنی عن المخلوقین و اجعله صاعدا إلیک فتكون أنت موضع رجائی، أو ارفع ظنی عن الانحطاط أي اجعل ظنی بک کاملا و الله یعلم، و فی الصحاح الغرامة ما یلزم أدائه و كذلك المغرم و الغرم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*



## ۲۲- الحدیث

۳۴۵۹/۲۲ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى،  
وَ(۶) هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِزْحَمْنِي مِمَّا (۷) لَا طَاقَةَ لِي بِهِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

هارون بن خارجه گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که (این دعا را) میخواند: «ارحمنی  
مما لا طاقة لی به و لا صبر لی علیه». (یعنی (بار خدایا) بمن رحم کن از آنچه تاب آن را ندارم و  
شکیبائی بر آن نتوانم).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از هارون بن خارجه، گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم به من می گفت: «به من رحم  
کن از آنچه تاب ندارم و بر آن شکیبائی نتوانم».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۲- «هارون بن خارجه»، گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم به من می گفت:

«به من رحم کنم از آنچه تاب ندارم و بر آن شکیبائی نتوانم».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*

## ۲۳- الحدیث

۳۴۶۰/۲۳. عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (۹)، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:

قُلْتُ لَهُ (۱۰): عَلَّمَنِي دُعَاءً، فَقَالَ: «فَأَيْنَ (۱۱) أَنْتَ عَنْ (۱۲) دُعَاءِ الْأَعْلَاحِ؟» قَالَ: قُلْتُ: وَمَا

١- ١٤. «المغرم»: هو مصدر وضع موضع الاسم ويريد به مغرم الذنوب والمعاصي . وقيل : المغرم كالغُرم ، وهو الدين ، ويريد به ما استدين فيما يكرهه الله ، أو فيما يجوز ، ثم عجز عن أدائه ، فأما دين احتاج إليه وهو قادر على أدائه فلا يستعاذ منه . و «المأثم» : الأمر الذي يَأثم به الإنسان ، أو هو الإثم نفسه وضعا للمصدر موضع الاسم . النهاية ، ج ١ ، ص ٢٤ ، (أثم) ؛ وج ٣ ، ص ٣٦٣ (غرم) .

٢- ١٥ . فى «د ، ز ، ص ، بر ، بف» وشرح المازندراني والوافي : - «خير» .

٣- ١٦ . فى «ج» : - «خيار» .

٤- ١٧ . فى شرح المازندراني : «والعالم ، بفتح اللام وكسرهما محتمل» .

٥- ١٨ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٦٣ ، ح ٨٩٢٥ .

٦- ١ . لم نجد رواية الحسين بن سعيد عن هارون بن خارجة فى غير سند هذا الخبر ، بل يروى الحسين بن سعيد عن هارون فى بعض الأسناد بواسطتين ، كما فى الزهد ، ص ١٠٥ ، ح ٢٨٧ ؛ والكافي ، ح ٤٦٩٩ و ٧٥٥٦ و... فالظاهر وقوع التحريف فى السند وأن الصواب : «عن هارون بن خارجة» . يؤيد ذلك ما ورد فى الكافي ، ح ٧٧٥٤ ، من رواية الحسين بن سعيد ، عن عثمان بن عيسى ، عن هارون بن خارجة .

٧- ٢ . فى «ز ، بس» : «ما» .

٨- ٣ . مصباح المتهجد ، ص ٢٧٠ ؛ جمال الأسبوع ، ص ١٩٩ ، الفصل ١٥ ؛ البلد الأمين ، ص ٦٩ ، وفى كلها ورد هذا الحديث وسابقه مع عدم الفصل بينهما ، ضمن أدعية ليلة الجمعة ، مع

اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٦٤ ، ح ٨٩٢٦ .

٩- ٤ . فى «د ، ص ، بس ، بف» : - «بن محمّد» .

١٠- ٥ . فى «ب» : - «له» .

١١- ٦ . فى «ب» : «أين» .

۱۲-۷. فی «ص، بر، بف» والوافی: «من».

دُعَاءُ الْأَعْلَاحِ (۱)؟

فَقَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ (۲) وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ، وَرَبَّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالَّذِي (۳) تَقُومُ (۴) بِهِ السَّمَاءُ، وَبِهِ تَقُومُ (۵) الْأَرْضُ، وَبِهِ تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ، وَبِهِ تَرْزُقُ الْأَحْيَاءَ، وَبِهِ أَحْصَيْتَ عَدَدَ الرَّمَالِ، وَوَزَنَ الْجِبَالَ، وَكَيْلَ

الْبُحُورِ (۶)؛ ثُمَّ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ تَسَأَلُهُ حَاجَتَكَ، وَالْحَجَّ فِي الطَّلَبِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم گوید: بآن حضرت علیه السلام عرض کردم: دعائی بمن بیاموز، فرمود: تو کجائی از دعای الحاح؟ (و چرا آن را نخوانی؟) گوید: عرض کردم: دعای الحاح کدام است؟ فرمود: «اللهم رب السماوات السبع و ما بینهن و رب العرش العظيم و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رب القرآن العظيم و رب محمد خاتم النبیین انی أسألك بالذی تقوم به السماء و به تقوم الارض و به تفرق بین الجمع و به تجمع بین المتفرق و به ترزق الاحیاء و به احصیت عدد الرمال و وزن الجبال و کیل البحور». سپس بر محمد و آل محمد صلوات میفرستی آنگاه حاجت خود را میخواهی و در درخواست خود اصرار بنما.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از محمد بن مسلم، گوید: به او گفتم: به من دعائی بیاموز، فرمود: تو کجائی که دعای الحاح را بخوانی، گوید: گفتم: دعای الحاح چیست؟ در پاسخ فرمود: «بار خدایا! پروردگار هفت آسمان و آنچه میان آنها است و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار قرآن عظیم و پروردگار محمد خاتم پیغمبران، راستی من از تو خواهش دارم بدان چه آسمان بر آن بر پا است و بدان چه زمین بدان بر پا است و بدان پراکنده کنی جمع را و جمع کنی پراکنده را و بدان روزی دهی زنده ها را و بدان آمار کنی شمار ریگها و وزن کوهها و پیمانۀ دریاها را». سپس صلوات فرستی به محمد و آل محمد و سپس حاجت خود را بخواهی و در خواست خود اصرار ورزی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- «محمد بن مسلم»، گوید: به او گفتم: به من دعائی بیاموز، فرمود: تو کجائی که دعای الحاح را بخوانی، گوید: گفتم: دعای الحاح چیست؟ در پاسخ فرمود:

«بار خدایا! پروردگار هفت آسمان و آنچه میان آنهاست و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار قرآن عظیم و پروردگار محمد خاتم پیامبران، راستی من از تو خواهش دارم بدانچه آسمان بر آن برپاست و بدانچه زمین بدان برپاست و بدان پراکنده کنی جمع را و جمع کنی پراکنده را و زنده ها را با آن روزی دهی و آمار کنی شمار ریگها و وزن کوهها و پیمانۀ دریاها را».

سپس درود فرستی بر محمد و آل محمد و سپس حاجت خود را بخواهی و درخواست خود تکرار کنی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٥٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٦٠

\*\*\*\*\*

## ٢٤- الحديث

٣٤٦١/٢٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ كَرَّامٍ ، عَنِ ابْنِ ٢ / ٥٨٦

أَبِي يَعْفُورٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ، وَخَشْيَةً مِنْكَ، وَتَصَدِيقًا  
وَإِيمَانًا بِكَ، وَفِرْقًا (٨) مِنْكَ، وَشَوْقًا إِلَيْكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَاءَكَ، وَاجْعَلْ  
لِي (٩) فِي لِقَائِكَ خَيْرَ الرَّحْمَةِ وَالْبِرْكَةِ، وَاجْعَلْنِي بِالصَّالِحِينَ، وَلَا تُؤَخِّرْنِي (١٠) مَعَ الْأَشْرَارِ، وَ  
اجْعَلْنِي بِصَالِحٍ مَنْ مَضَى، وَاجْعَلْنِي مَعَ (١١) صَالِحٍ مَنْ

ص: ٥٦١

١-٨ . فى «ز» : - «قال : قلت : وما دعاء الإلحاح» .

٢-٩ . فى حاشية «د» : + «وربّ الأرضين السبع» .

٣-١٠ . فى «ب» : «باسمك الذى» بدل «بالذى» .

٤-١١ . فى «ج ، بر» : «يقوم» .

٥-١٢ . فى «ج» : «يقوم» .

٦-١ . فى حاشية «بر» : «البحار» .

٧-٢ . قرب الإسناد ، ص ٦ ، ح ١٧ ، بسند آخر عن جعفر عليه السلام . وفى كمال الدين ، ص

٤٧٠ ، ضمن الحديث الطويل ٢٣ ؛ والغيبة للطوسى ، ص ٢٥٩ ، ضمن الحديث الطويل ٢٢٧ ،

بسند آخر عن أبى عبدالله عليه السلام ، من قوله : «إنى أسألك بالذى تقوم به السماء» وفى كلّها مع

اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦٤ ، ح ٨٩٢٧ .

٨-٣ . الفرق : الخوف والفرع . النهاية ، ج ٣ ، ص ٤٣٨ (فرق) .

٩-٤ . فى «بر» : - «لى» .

١٠-٥ . كذا فى النسخ . ولعله : «ولاتخزنى» .

١١-٦ . فى الوافى : «من» .

بَقِيَّ، وَخُذْ بِي (١) سَبِيلَ الصَّالِحِينَ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ (٢) الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ (٣)،

وَلَا تَرُدَّنِي فِي سُوءٍ (٤) اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ، تُحِينِنِي

وَتُمِيتُنِي عَلَيْهِ، وَتَبْعُنِي عَلَيْهِ إِذَا بَعَثْتَنِي (٥)، وَابْرَأْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالشَّكِّ فِي دِينِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي نَصْرًا فِي دِينِكَ، وَقُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ، وَفَهْمًا فِي خَلْقِكَ، وَكِفْلَيْنِ (٦) مِنْ

رَحْمَتِكَ، وَبَيِّضْ وَجْهِي بِنُورِكَ، وَاجْعَلْ رَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ، وَتَوْفَنِي فِي سَبِيلِكَ عَلَى مِلَّتِكَ وَمِلَّةِ

رَسُولِكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ (٧) مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ (٨) وَالْجُبْنِ (٩) وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالْفِتْرَةِ (١٠) وَالْمَسْكَنَةِ، وَأَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ (١١)، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ، وَمِنْ صَلَاةٍ لَا تَنْفَعُ (١٢)، وَأَعِيدُ بِكَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ

ص: ٥٦٢

- 
- ١-٧. في «بف»: «خذني». وفي شرح المازندراني: «وخذ بي سبيل الصالحين ... الباء للتعديّة ، يعني اذهب بي في سبيلهم وسيّرني فيه» .
- ٢-٨. في «ب»: - «به» .
- ٣-٩. في «ج ، بر ، بف» وشرح المازندراني والوافي: + «ولا تخزني مع الأشرار» .
- ٤-١٠. في «ب ، د ، ز ، ص ، بس» وحاشية «بر» وشرح المازندراني: «شر» .
- ٥-١١. في «بر»: - «إذا بعثتني» .
- ٦-١٢. «الكفل»: الضّعف من الأجر أو الإثم . المصباح المنير ، ص ٥٣٦ (كفل).
- ٧-١. في شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٤١٤ : «استعاذته عليه السلام من أمثال هذه الأمور ممّا علم براءة ساحة عصمته عنها يشعر بجواز الدعاء فيما علمت السلامة منه . وذلك لأنّ للدعاء فائدتين : الأولى : تحصيل المطلوب . والثانية : كونه عبادة ، وإظهارا للعجز والعبوديّة ، فإن انتفت الأولى تبقى الثانية . ودعاؤه عليه السلام من هذا القبيل مع ما فيه من أنّه تعليم للأمة» .
- ٨-٢. «الهرم»: الكبر . وقد هَرِمَ يَهْرَمُ فهو هَرِمٌ . النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٦١ (هرم) .
- ٩-٣. في «بس»: «والجبر» .
- ١٠-٤. في «ز»: «والعشرة» .
- ١١-٥. في الوافي: «من بطن لايشبع» .
- ١٢-٦. في حاشية «بر»: «لا ترفع» .

الرّجيم.



اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي (١) مِنْكَ أَحَدٌ، وَلَا أَحَدٌ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِداً (٢)، فَلَا تَخْذُلْنِي، وَلَا تُرْذِنِي فِي هَلَكَةٍ، وَلَا تُرْذِنِي بَعْدَابٍ، أَسْأَلُكَ الثَّبَاتَ عَلَى دِينِكَ، وَالتَّصَدِيقَ بِكِتَابِكَ، وَاتِّبَاعَ رَسُولِكَ.

اللَّهُمَّ اذْكُرْنِي بِرَحْمَتِكَ، وَلَا تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي، وَتَقَبَّلْ (٣) مِنِّي، وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ، إِنِّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ ثَوَابَ مَنْطِقِي وَثَوَابَ مَجْلِسِي رِضَاكَ عَنِّي، وَاجْعَلْ عَمَلِي وَدُعَائِي

خَالِصاً لَكَ، وَاجْعَلْ ثَوَابِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ، وَاجْمَعْ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ، وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ، إِنِّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ.

اللَّهُمَّ غَارَتِ النُّجُومُ، وَنَامَتِ الْعُيُونُ، وَأَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، لَا يُوَارِي مِنْكَ لَيْلٌ ٥٨٧ / ٢

سَاجٍ (٤)، وَلَا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ (٥)، وَلَا بَحْرٌ لُجِّيٌّ (٦)، وَلَا ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا

ص: ٥٦٣

---

١- ٧. في الوافي: «لن يجيرني». و«لا يجيرني»، أي لا يؤمنني ولا ينقذني، من قولهم: أجاره:

أنقذه وأعاده. القاموس المحيط، ج ١، ص ٥٢٥ (جور).

٢- ٨. التحد إلى كذا: مال إليه. قال تعالى: «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً» [الكهف (١٨): ٢٧]،

أي التجاءً أو آ موضع التجاء. المفردات للراغب، ص ٧٣٧ (لحد).

٣- ٩. في «ب»: «فتقبل».

٤- ١. في شرح المازندراني: «المواراة: السترة.» و«ساج»: اسم فاعل من سجا بمعنى: ركد واستقر

، يعني لا يستقر منك ليل راكد بظلامه مستقر قد بلغ غايته. كذا في المفتاح. ويمكن أن يكون من

سجى بمعنى غطى. قال ابن الأثير في النهاية: ومنه الليل الساجي؛ لأنه يعطى بظلامه وسكونه.

يعني لا يستر منك شيئاً ليل يعطى الأشياء بظلامه». راجع: النهاية، ج ٢، ص ٣٤٤ (سجا).

۵-۲. فی شرح المازندرانی : «فی المفتاح : المهاد : جمع مُهَد، أى ذات أَمَكْنَة مستویة ممهّدة . انتهى . وفيه تأمل . ويمكن أن يكون جمع مُهَدَة، كبرام جمع بِرْمَة للقَدْر . والمُهَدَة : ما ارتفع من الأرض ، أو ما انخفض منها فى سهولة واستواء» .

۶-۳. فی شرح المازندرانی : «لجّی ، بضمّ اللام وقد تكسر، وتشديد الجيم المكسورة ، أى عظیم . وفى النهاية : لُجّة البحر : معظمه» . راجع : النهاية ، ج ۴ ، ص ۲۳۳ (لجج).

فَوْقَ بَعْضٍ، تُدَلِّجُ (۱) الرَّحْمَةَ (۲) عَلَى مَنْ تَشَاءُ مِنْ خَلْقِكَ، تَعَلَّمْ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۳)، أَشْهَدُ بِمَا شَهِدْتَ بِهِ (۴) عَلَى نَفْسِكَ ، وَ شَهِدْتَ (۵) مَلَائِكَتَكَ وَ أَوْلُو الْعِلْمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ عَلَى مَا (۶) شَهِدْتَ بِهِ (۷) عَلَى نَفْسِكَ ، وَ شَهِدْتَ (۸) مَلَائِكَتَكَ وَ أَوْلُو الْعِلْمِ (۹)، فَكُتِبَ شَهَادَتِي مَكَانَ شَهَادَتِهِمْ (۱۰).

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْكَ السَّلَامُ، أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْأَكْرَامِ، أَنْ تُفَكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که میخواند (دعائی را که ترجمه اش چنین است): بار خدایا دل مرا سرشار از محبت خود و ترس از خودت و تصدیق و ایمان بتو و بیم و هراس از تو و اشتیاق بسویت کن ای صاحب جلال و اکرام. بار خدایا لقائت را محبوب من گردان، و در لقائت برای من بهترین رحمت و برکت را قرار داده، و مرا به نیکان ملحق ساز، و با بدان بدنبال مینداز، و مرا به نیکان گذشته به پیوند، و با نیکان باقیمانده قرار ده، و براه نیکوکارانم ببر، و مرا در باره خودم کمک کن بدان چه نیکان را در باره خودشان کمک کنی، و مرا بهر بدی که از آن آزاد ساخته ای بدان باز مگردان ای پروردگار جهانیان، از تو ایمانی خواهم که پایانش دیدار تو باشد و مرا بدان

زنده بداری و بمیرانی و برانگیزانی در آن زمان که مرا برانگیزانی، و دلم را از خودنمائی و شهرت طلبی و شک در دینت پاک فرما. بار خدایا توفیق یاری در باره دینت، و نیروئی در پرستشت و فهمی در باره آفریدگانت (و بنا بر نسخه ای که فیض (ره) نقل کند و فهمی در باره حکم خود) و دو بهره از رحمت بمن عطا فرما، و روی مرا بنور خود سپید (و روشن) گردان، و رغبت مرا (فقط) در آنچه نزد تو است قرار ده، و جان مرا در راه خودت بگیر (و بمیران) بر آئین خودت و آئین پیامبرت. بار خدایا من بتو پناه برم از بیحالی و پیری و کم دلی و بخل و غفلت و سنگدلی و سستی و زبونی، و بتو پناه میبرم از تنی که سیر نشود و از دلی که خاشع نگردد و از دعائی که شنیده نشود (و باجابت نرسد) و از نمازی که سود ندهد، و در پناه تو نهم خود و زن و فرزندانم را از شیطان رانده شده درگاہت. بار خدایا براستی در برابر تو کسی نتواند مرا پناه دهد، و جز تو پناهگاهی نیابم پس مرا وامگذار و در هلاکت و عذاب مینداز، از تو پایداری در دینت و تصدیق قرآنت و پیروی پیامبرت را خواهانم. بار خدایا مرا به بخشایش خود یاد کن نه بخطاهای من، و از من بپذیر و از فضل خود بر من بیفزا. بار خدایا پاداش مجلس و گفتار مرا خشنودیت از من قرار ده و کردار و دعایم را خالص برای خودت ساز، و برحمت خودت بهشت را پاداش من مقرر دار، و آنچه از تو خواستم برای من گرد آر و از بخششت بر من بیفزا که من تو را خواهانم. بار خدایا ستارگان فرورفتند و دیده ها بخواب اندر شدند، و توئی زنده و پاینده، از تو پنهان نسازد چیزی را شب تار و نه آسمان برج دار و نه زمین بسترگاه، و نه دریای ژرف، و نه تاریکیهای درهم و برهم، رحمت را بهر که خواهی شبانه دهی، توئی که خیانت دیده ها، و آنچه نهان کنند سینه ها بدانی، گواهی دهم بدان چه خودت برای خود بدان گواهی دادی و فرشتگان و دانشمندان گواهی دادند، معبودی جز تو که عزیز و حکیمی نیست، و هر که گواهی ندهد بدان چه خودت برای خود گواهی دهی و فرشتگان و دانشمندان بدان گواهی دهند گواهی مرا بجای گواهی آنها بنویس (یعنی من بجای آنان گواهی دهم و و پاداشش را بمن عطا فرما) خدایا توئی سلام (یعنی سالم از عیوب و نقائص) و از جانب تو است سلامت، ای دارای جلالت و اکرام از تو خواستارم که مرا از دوزخ برهانی.

[ترجمه کمره ای]:

۲۴- از امام صادق (علیه السلام)، می گفت: «بار خدایا! دلم را پر از مهر خود کن و از ترس خودت و از تصدیق و ایمان به تو و از بیمت و از اشتیاق درگاهت یا ذو الجلال والاکرام، بار خدایا! لقاییت را محبوبم ساز و در لقاییت خیر و رحمت و برکت برایم مقرر دار و مرا به نیکان پیوند و با بدان به دنبال مگذار و مرا به نیکان گذشته پیوند، و با نیکان به جا مانده همراه کن، و مرا به راه نیکان بر، و مرا در باره خودم کمکی کن بدان چه نیکان را در باره خودشان کمک کنی، و مرا به هر بدی که رها کردی بر مگردان، یا ربّ العالمین! از تو خواهم ایمانی که به سر نیاید تا تو را ملاقات کنم، مرا زنده داری و بمیرانی بر آن و مبعوتم کنی گاه انگیزشم بر آن، و دلم را از خودنمائی و شهرت جوئی و شکّ در دینت پاک کن. بار خدایا! به من بده یاری در دینت و نیرو در پرستشت و فهم در آفرینشت و دو بهره از رحمتت و رویم را به نورت سپید کن و مرا رغبت ده بدان چه در نزد تو است، جانم را بگیر در راه خودت و بر کیش خودت و کیش رسالت. بار خدایا! به تو پناهم از تنبلی و پیری و ترسناکی و بخل و غفلت و سخت دلی و سستی و زبونی، و به تو پناهم پروردگارا از ذاتی که سیری ندارد و از دلی که ترس ندارد و از دعائی که شنوده نشود و نمازی که سود ندهد، به تو پناهنده سازم خودم و خاندانم و نژادم را از شیطان رجیم. بار خدایا! راستش این است که احدی مرا در برابر تو پناهی نتواند داد و جز تو پشتیبانی نیابم، مرا و امگذار و به هلاکت و عذاب مسپار، از تو خواهم که در دینت پایدار باشم و به قرآنت ایمان دارم و پیروی رسالت کنم. بار خدایا! مرا به مهترت یاد کن و به خطایم یاد مکن، و از من بپذیر و از فضلّت بیفزایم، زیرا من به تو رو دارم، بار خدایا! ثوابمجلس و گفتارم را رضای خود مقرر دار و کردار و دعایم را خالص درگاه خود ساز و ثواب مرا بهشت مقرر کن به رحمت خودت، و فراهم آر برایم هر آنچه از تو خواستم و از فضلّت بر آن بیفز، زیرا من به تو رو دارم. بار خدایا! ستاره گان سرازیر به افق شدند و دیده ها همه در خوابند و توئی زنده و پاینده، از تو نهان نسازد چیزی را شب تار و نه آسمان پر از برج و نه زمین گسترده و نه دریای عمیق ژرف و نه تاریکیهای بر هم و درهم

رحمت خود را شبانه به هر کدام خلقت که خواهی بدهی، بدانی خیانت دیده ها و آنچه نهان کنند سینه ها، من در باره ات گواهم بدان چه خودت در باره خود گواهی و فرشته هایت گواهند و دانشمندان گواهند: نیست شایسته پرستشی جز تو عزت مدار و حکمت شعار، و هر کس گواهی ندهد بدان چه خودت در باره خودت گواهی دادی و فرشته هایت و دانشمندان بدان گواهی دادند، گواهی مرا به جای گواهی آنان بنویس، بار خدایا! توئی سلام و از تو است و از تو خواهیم یا ذا الجلال و الاکرام که مرا از دوزخ برهانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۴- امام صادق علیه السلام، می گفت:

«بار خدایا! دلم را پر از مهر خود کن و از ترس خودت و از تصدیق و ایمان به تو و از بیمت و از اشتیاق درگاهت یا ذو الجلال و الاکرام! بار خدایا! لقاییت را محبوبم ساز و در لقاییت خیر و رحمت و برکت برایم مقرر دار و مرا به نیکان پیوند و با بدان رها می کنی و مرا به نیکان گذشته پیوند و با نیکان بجا مانده همراه کن، و مرا به راه نیکان بر، و مرا در باره خودم کمکی کن بدانچه نیکان را در باره خودشان کمک کنی، و مرا به هر بدی که رها کردی برمگردان، یا رب العالمین! از تو می خواهم ایمانی که به سرنیاید تا تو را ملاقات کنم، مرا بر آن زنده داری و بمیرانی و به وقت خود مرا برانگیزی و دلم را از خودنمائی و شهرت جوئی و شک در دینت پاک کن.

بار خدایا! به من یاری در دینت و نیرو در پرستشت و فهم در آفرینشت و بهره از رحمتت قرار ده و رویم را به نورت سپید کن و مرا به آنچه که در نزد توست رغبت ده و در راه خود و آیین رسالت جانم را بگیر.

بار خدایا! به تو پناه می برم از تنبلی و پیری و ترس و بخل و غفلت و سخت دلی و سستی و زبونی، خدایا به تو پناه می برم از ذاتی که سیری ندارد و از دلی که ترس ندارد و از دعائی که شنوده نشود و نمازی که سود ندهد، به تو پناه می برم خود و خاندانم و نژادم از شیطان رجیم.

بار خدایا! راستش این است که احدی مرا در برابر تو پناهی نتواند داد و جز تو پشتیبانی نیابم، مرا وامگذار و به هلاکت و عذاب مسپار، از تو می خواهم که در دینت پایدار باشم و به قرآنت ایمان داشته و پیروی از رسالت کنم.

بار خدایا! مرا به مهترت یاد کن و به خطایم یاد مکن، و از من بپذیر و از فضیلت بر من بیفز، زیرا من به تو رو آوردم، بار خدایا! ثواب مجلس و گفتارم را رضای خود قرار ده و کردار و دعایم را خالص درگاه خود گردان و ثواب مرا به رحمت خودت بهشت معین کن، برایم هر آنچه از تو خواستم فراهم آور و از فضلت بر آن بیفز، زیرا من به تو توجه دارم.

بار خدایا! ستارگان سرازیر به افق شدند و دیده ها همه در خوابند و توئی زنده و پاینده، از تو پنهان نسازد چیزی را، شب تار و نه آسمان پر از برج و نه زمین گسترده و نه دریای عمیق ژرف و نه تاریکیهای برهم و درهم رحمت خود را شبانه به هر کدام از مخلوقات که خواهی بدهی و بدانی خیانت دیده ها و آنچه نهان کنند سینه هاست، من درباره ات گواهم بدانچه خودت درباره خود گواهی و فرشته هایت گواهند و دانشمندان گواهند: نیست شایسته پرستشی جز تو عزت مدار و حکمت شعار، و هر کس گواهی ندهد بدانچه خودت درباره خودت گواهی دادی و فرشته هایت و دانشمندان بدان گواهی دادند، گواهی مرا به جای گواهی آنان بنویس،

بار خدایا! سلام از توست و از تو خواهم یا ذا الجلال و الاکرام که مرا از دوزخ برهانی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن، أو موثق، و كرام لقب عبد الكريم ابن عمرو. و نصرا فى دينك فى بعض الكتب - بصيرة فى خلقك - فى بعض الكتب - فى حكمك - و كفلين. أى النعمة الظاهرة و الباطنة أو الدنيا و الآخرة أو ضاعف رحمتك و قال فى القاموس: الكفل بالكسر الضعف و النصيب و الحظ، و قال: الكسل التثاقل من الشىء و الفتور فيه، و قال: الهرم محرقة أقصى الكبر، و قال فى الصحاح الملتحد الملجأ لأن اللاجئ يميل إليه، و قال فى مصباح اللغة: الهلك مثل قفل و الهلكة مثال قصبة بمعنى الهلاك، و لا تردنى عن الرد أو من الإرادة فتدبر ذات أبراج أى مزينة بالكواكب و قد مر تفسير هذه الفقرات فى باب الدعاء عند النوم و الانتباه فارجع إليه تدلج الرحمة لعل فيه حذفاً و إيصالاً أو الرحمة منصوب بنزع الخافض أو هو مرفوع بالفاعلية إذ الإدلاج لازم مكان شهادته أى ضاعف لى الثواب بعدد كل من جحد ما أقررت به أنت السلام أى السالم من النقائص أو مسلم الخلق من الآفات و منك السلام أى سلامة كل أحد من العيوب أو البلايا من فضلك.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٦٢

\*\*\*\*\*

## ٢٥- الحديث

٣٤٦٢/٢٥. عَلَى بِنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخُشَعَمِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ أَبَا ذَرٍّ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَعَهُ جَبْرَيْلُ (١٢) عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صُورَةِ دَحْيَةَ الْكَلْبِيِّ وَقَدْ اسْتَخْلَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا رَأَاهُمَا انصَرَفَ

عَنْهُمَا، وَلَمْ يَقْطَعْ كَلَامَهُمَا، فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا أَبُو ذَرٍّ قَدْ مَرَّ بِنَا وَلَمْ يُسَلِّمْ (١٣)  
عَلَيْنَا، أَمَا لَوْ سَلَّمَ (١٤) لَرَدَدْنَا عَلَيْهِ؛ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ لَهُ دُعَاءً يَدْعُو بِهِ مَعْرُوفًا عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ، فَسَلِّمْ (١٥)

ص: ٥٦٤

٤-١. «الإدلاج»: السير في الليل كله، أو السير في أوله، أو السير في السحر. في شرح المازندراني:  
«والمعنى على أي تقدير: تسير رحمتك وإعانتك وتوفيقك ولطفك إلى من تشاء من خلقك،  
ولولا ذلك لم يصدر من أحد خير. والغرض منه إظهار الشكر على تلك النعمة وطلب الزيادة  
عليها».

٢-٥. في مرآة العقول: «لعلّ فيه حذفاً وإيصالاً، أو «الرحمة» منصوب بنزع الخافض، أو هو  
مرفوع بالفاعلية؛ إذ الإدلاج لازم».

٣-٦. إشارة إلى الآية ١٩ من سورة غافر (٤٠).

٤-٧. في «ب»: - «به».

٥-٨. في «ج، د، ز، ص، بر، بس»: - «شهدت».

٦-٩. هكذا في «ج، د، ز، ص، بر، بس، بف» والوافي. وفي سائر النسخ والمطبوع: «بما».

٧-١٠. في «د، ص، بر، بس» والوافي: - «به».

٨-١. في «بر»: - «شهدت».

٩-٢. في «ب»: - «لا إله إلا أنت \_ إلى \_ أولو العلم».

١٠-٣. في «ب، ز، بس، بف» ومرآة العقول: «شهادته».

١١-٤. مصباح المتعجب، ص ١٤٣؛ وفيه، ص ٢٧٣؛ وجمال الأسبوع، ص ٢١٠، الفصل ١٧،

وفي كلها من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام، مع اختلاف يسير الوافي، ج ٩، ص ١٦٧٤،  
ح ٨٩٣٩.

١٢-٥. في «بس»: «جبرائيل» وكذا في ما بعده.



١٣-٦ . فى «ز» : «فلم يسلم» .

١٤-٧ . فى الوافى : «علينا» .

١٥-٨ . فى «ج ، د ، ص ، بر» والبحار : «فاسأله» .

عَنْهُ إِذَا عَرَجْتُ إِلَى السَّمَاءِ.

فَلَمَّا اِزْتَفَعَ جَبْرَيْلُ جَاءَ أَبُو ذَرٍّ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا مَنَعَكَ يَا أَبَا ذَرٍّ - أَنْ تَكُونَ سَلِّمْتَ (١) عَلَيْنَا حِينَ مَرَرْتَ بِنَا؟

فَقَالَ: ظَنَنْتُ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - أَنَّ الَّذِي كَانَ (٢) مَعَكَ دِحْيَةَ الْكَلْبِيِّ قَدْ اسْتَخْلَيْتَهُ لِبَعْضِ شَأْنِكَ، فَقَالَ: ذَاكَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا ذَرٍّ (٣) ، وَقَدْ قَالَ: أَمَا (٤) لَوْ سَلَّمْنَا لَرَدَدْنَا

عَلَيْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ أَنَّهُ كَانَ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، دَخَلَهُ مِنَ النَّدَامَةِ - حَيْثُ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ - مَا شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا هَذَا الدُّعَاءُ الَّذِي تَدْعُو بِهِ؟ فَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ لَكَ دُعَاءً تَدْعُو بِهِ مَعْرُوفًا فِي السَّمَاءِ.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْإِيمَانَ وَالْإِيمَانَ بِكَ (٥) ، وَالتَّصَدِيقَ بِنَبِيِّكَ، وَ الْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ، وَ الشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ، وَ الْغِنَى عَنْ شِرَارِ النَّاسِ. (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: (زمانی) ابو ذر خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و جبرئیل بصورت دحیه کلبی در خدمتش بود و با آن حضرت خلوت کرده بود، چون ابو ذر آن دورا دید بازگشت و سخن آنها را نبرید، پس جبرئیل گفت: ای محمد این ابو ذر بود که بر ما گذشت و بما سلام نکرد و اگر بما سلام کرده بود پاسخ او را میدادیم، ای محمد این ابا ذر دعائی دارد که میخواند، و نزد اهل آسمان معروف است، پس آنگاه که من بآسمان رفتم تو آن دعا را از او پرس، همین که جبرئیل بالا رفت ابو ذر خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باو فرمود: ای ابا ذر چه تو را باز داشت از اینکه بر ما سلام کنی آنگاه که بر ما گذشتی، عرضکرد: گمان کردم که آن کس که با شما بود دحیه کلبی است و برای پاره ای کارهای شخصی با او خلوت کرده ای، فرمود: ای ابا ذر او جبرئیل بود و گفت: اگر ابا ذر بما سلام کرده بود جوابش را میدادیم، پس همین که ابا ذر دانست که او جبرئیل بوده، خدا میداند که چه اندازه پشیمان شد (و افسوس خورد) که چرا بر او سلام نکرده، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن دعائی که تو میخوانی چیست؟ زیرا جبرئیل بمن خبر داد که تو دعائی داری که آن را میخوانی و در آسمان (پیش اهل آن) معروف است؟ عرضکرد: آری ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گویم: «اللهم انی أسألك الامن و الايمان بك و التصديق بنبيك و العافية من جميع البلاء و الشكر على العافية و الغنى عن شرار الناس»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۵- از امام صادق (علیه السلام) که ابا ذر خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد آن حضرت بود و با او خلوت کرده بود و چون ابا ذر آنان را دید، از نزد آنها برگشت و نخواست سخن آنها را قطع کند، جبرئیل گفت: یا محمد! این ابو ذر بود که به ما گذر کرد و

به ما سلام نداد، هلا اگر سلام داده بود پاسخش می گفتیم، ای محمد! این ابو ذر را دعائی است معروف نزد اهل آسمانها، از او پرس، از آن دعا هنگامی که من به آسمان بالا رفتم، چون جبرئیل بالا رفت، ابو ذر نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: ای ابو ذر! چه تو را بازداشت از اینکه چون به ما گذر کردی، به ما سلام کنی؟ گفت: من گمان کردم آنکه نزد شما است دحیه کلبی است و با او در باره امری خلوت کردی، فرمود: او جبرئیل بود ای ابو ذر، و گفت: اگر به ما سلام کرده بود به او جواب می دادیم، و چون ابو ذر دانست که او جبرئیل بوده بسیار پشیمان شد که چرا سلام نکرده است، تا آنجا که خدا خواهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: این دعائی که تو می خوانی چیست؟ راستی جبرئیل به من خبر داد که تو دعائی می خوانی که نزد اهل آسمان معروف است، گفت: آری یا رسول الله، می گویم: «بار خدایا! از تو خواهش دارم امن و ایمان به تو را و تصدیق به پیغمبرت را و عافیت از همه بلاها را و شکرگزاری بر عافیت را و بی نیازی از مردم بد را».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۵- از امام صادق علیه السلام نقل شد که گفت، ابأذر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و جبرئیل به صورت دحیه کلبی نزد آن حضرت بود و با او خلوت کرده بود و چون ابأذر آنان را دید، از نزد آنها برگشت و نحواست سخن آنها را قطع کند، جبرئیل گفت: یا محمد! این ابأذر بود که به ما گذر کرد و به ما سلام نداد، همانا اگر سلام داده بود پاسخش می گفتیم، ای محمد! این ابأذر را دعائی است معروف نزد اهل آسمانها، از آن دعا از او پرس، هنگامی که من به آسمان بالا رفتم، چون جبرئیل بالا رفت، ابأذر در نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد و رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمود: ای ابأذر! چه تو را بازداشت از اینکه چون به ما گذر کردی، به ما سلام نکنی؟ گفت: من گمان کردم آنکه

نزد شماست دحیه کلبی است و با او درباره امری خلوت کردی، فرمود: او جبرئیل بود ای ابوذر، و گفت: اگر به ما سلام کرده بود به او جواب می دادیم، و چون ابوذر دانست که او جبرئیل بوده بسیار پشیمان شد که چرا سلام نکرده است، تا آنجا که خدا خواهد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: این دعائی که تو می خوانی چیست؟ راستی جبرئیل به من خبر داد که تو دعائی می خوانی که نزد اهل آسمان معروف است، گفت: آری یا رسول الله، می گویم:

«بار خدایا! از تو خواهش دارم به من عنایت کنی امن و ایمان به تو را و تصدیق به پیامبرت را و عافیت از همه بلاها را و شکرگزاری بر عافیت را و بی نیازی از مردم بد را به من عنایت فرما».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن او موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۶۲

\*\*\*\*\*

## ۲۶- الحدیث

۳۴۶۳/۲۶. عَنْ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، قَالَ:

أَخَذْتُ هَذَا الدُّعَاءَ عَنْ (٧) أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ  
السلام ٥٨٨ / ٢

ص: ٥٦٥

- 
- ١-٩ . فى «ز» : «قد سلّمت» .  
٢-١٠ . فى «ب، ج، د، ز، ص، بس» والبحار : - «كان» .  
٣-١١ . فى البحار : - «يا أباذر» .  
٤-١٢ . فى «ص» : - «أما» .  
٥-١ . فى «ب، ج، د، ز، بر، بس، بف» والوفى والبحار : - «بك» .  
٦-٢ . الأمالى للصدوق ، ص ٣٤٥ ، المجلس ٥٥ ، ح ٣ ، عن أحمد بن على بن إبراهيم بن هاشم  
، قال : حدّثنى أبى ، عن أبيه إبراهيم بن هاشم ، عن الحسن بن محبوب ، مع اختلاف يسير ؛ رجال  
الكشّى ، ص ٢٥ ، ح ٤٩ ، بسند آخر ، مع اختلاف الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٦٤ ، ح ٨٩٢٨ ؛ البحار  
، ج ٢٢ ، ص ٤٠٠ ، ح ٩ .  
٧-٣ . فى «د، ز، بر، بس» والوفى : «من» .

يُسَمِّيهِ الْجَامِعَ (١):

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَبِجَمِيعِ رُسُلِهِ، وَبِجَمِيعِ مَا أَنْزَلَ بِهِ عَلَى جَمِيعِ الرُّسُلِ (٢)، وَأَنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا، وَلِقَاءَهُ حَقًّا، وَصَدَقَ اللَّهُ، وَبَلَغَ الْمُرْسَلُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهُ شَيْءًا، وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُسَبَّحَ، وَالْحَمْدُ

لِلَّهِ كُلَّمَا حَمِدَ (٣) اللَّهُ شَيْءًا، وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحْمَدَ (٤)، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللَّهُ شَيْءًا، وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُهَلَّلَ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللَّهُ شَيْءًا، وَكَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُكَبَّرَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَفَاتِيحَ الْخَيْرِ ، وَ خَوَاتِيمَهُ (٥) ، وَ سَوَابِغَهُ (٦) ، وَ فَوَائِدَهُ ، وَ بَرَكَاتِهِ ، وَ مَا (٧) بَلَغَ عِلْمَهُ عِلْمِي (٨) ، وَ مَا قَصَرَ عَنْ إِحْصَائِهِ حِفْظِي .

اللَّهُمَّ انْهَجْ (٩) لِي (١٠) أَسْبَابَ (١١) مَعْرِفَتِهِ ، وَ افْتَحْ لِي أَبْوَابَهُ ، وَ غَشِّنِي بَرَكَاتِ (١٢) رَحْمَتِكَ ،

ص: ٥٦٦

٤ - ١ . فى شرح المازندراني : «فى النهاية: الجامع من الدعاء ، هو الذى يجمع الأغراض الصالحة والمقاصد الصحيحة ، أو يجمع الثناء على الله تعالى وآداب المسألة » . راجع : النهاية ، ج ١٠ ، ص ٢٩٥ (جمع) .

٢ - ٥ . فى التهذيب : «وبجميع ما أنزلت به جميع رسل الله» بدل «وبجميع ما أنزل به على جميع الرسل» . وفى البحار : «وبجميع رسل الله وبجميع ما أرسل به رسل الله» بدل «وبجميع رسله وبجميع ما أنزل به على جميع الرسل» .

٣ - ١ . فى الوافى : «أن حمّد» بالتشديد .

٤ - ٢ . فى الوافى : «أن يحمّد» بالتشديد .

٥ - ٣ . فى «بر» : «وخواتمه» . وفى البحار : + «وشرائعه» .

٦ - ٤ . فى «بر» : «وشرائفه» . وفى حاشية «بر» : «وسوابقه» .

٧ - ٥ . فى الوافى : «ما» بدون الواو .

٨ - ٦ . فى شرح المازندراني : «علمى ، فاعل بلغ ، وعلمه مفعولٌ . ولعلّ أصله : علمك إيّاه ، حذف الفاعل وأضيف المصدر إلى المفعول» .

٩ - ٧ . فى شرح المازندراني : «اللهم انهج ... ، أى ابن وأوضح ، من نهجت الطريق : إذا أبتته وأوضحته» .

١٠ - ٨ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى والبحار . وفى المطبوع : «إلى» .

١١ - ٩ . فى «بر ، بف» : «أبواب» .

١٢- ١٠ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندرانى والوفى والبحار والتهديب . وفى المطبوع : « بركات » . قال المازندرانى : « أى غطّنى ببركات رحمتك ، فنصب بركات بنزع الخافض » .

وَمَنْ عَلَى بَعْضَمَةٍ عَنِ الْأَعْزَالَةِ عَنْ دِينِكَ، وَطَهَّرَ قَلْبِي مِنَ الشَّكِّ، وَلَا تَشْغَلْ قَلْبِي بِدُنْيَايَ، وَعَاجِلِ مَعَاشِي عَنِ آجَلِ ثَوَابِ آخِرَتِي، وَاشْغَلْ قَلْبِي بِحِفْظِ مَا لَا تَقْبَلُ (١) مِنِّي جَهْلَهُ، وَذَلَّلْ لِكُلِّ خَيْرٍ لِسَانِي، وَطَهَّرْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ، وَلَا تُجْرِهِ (٢) فِي مَفَاصِلِي، وَاجْعَلْ عَمَلِي خَالِصاً لَكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ وَأَنْوَاعِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا \_ ظَاهِرِهَا وَبَاطِنِهَا وَغَفَلَاتِهَا \_

وَ جَمِيعِ مَا يُرِيدُنِي (٣) بِهِ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ، وَمَا يُرِيدُنِي بِهِ السُّلْطَانُ الْعَنِيدُ، مِمَّا أَحْطَتْ بِعِلْمِهِ، وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى صَرْفِهِ عَنِّي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ طَوَارِقِ (٤) الْجِنِّ وَالْأَنْسِ، وَزَوَابِعِهِمْ (٥)، وَبَوَائِقِهِمْ (٦)، وَ مَكَائِدِهِمْ، وَ مَشَاهِدِ الْفُسْقَةِ مِنَ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ، وَ أَنْ أُسْتَزَلَّ (٧) عَنْ دِينِي، فَتَفْسُدَ (٨) عَلَيَّ آخِرَتِي (٩)، وَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُمْ ضَرَرًا (١٠) عَلَيَّ (١١) فِي مَعَاشِي، أَوْ (١٢) يَعْرِضَ بَلَاءٌ يُصِيبُنِي

ص: ٥٦٧

١- ١١ . فى « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس » : « لا يقبل » يقرأ على بناء المفعول .

٢- ١٢ . فى « بر » : « لا تُجْرِهِ » . من الجوار . وفى « بف » : « لا تُجْرَهُ » .

٣- ١ . فى « ز » : « يريد بي » بدل « يريدنى » .

٤- ٢ . فى شرح المازندرانى : « طوارق : جمع طارقة لا طارق ؛ لأنّ فاعل الوصف لا يجمع على فواعل . وكلّ آتٍ فى الليل بخيرٍ أو شرّ طارق . سمّى به لحاجته إلى طرق الباب ، وهو دقّه . والمراد به هنا : الطارق بالشرّ » .

٥-٣ . «الرَّوْبَعَةُ» : اسم شيطان ، أو رئيس الجنّ . والجمع : زوابع . مجمع البحرين، ج ٤ ، ص ٣٤١ (زبع).

٦-٤ . فى «ز» : - «وبوائقهم» . وفى «بر» : «وتوابعهم» . و«بوائقهم» ، أى غوائلهم وشورورهم . واحداها : بانقة ، وهى الداهية . النهاية، ج ١ ، ص ١٦٢ (بوق).

٧-٥ . فى «د» : «أستزل» .

٨-٦ . فى «ز، ص، بس» : «يفسد» .

٩-٧ . فى «بف» : «أخوتى» .

١٠-٨ . فى «ص» : «ضارا» .

١١-٩ . فى شرح المازندراني : «على ما» .

١٢-١٠ . فى «ب، ص» وشرح المازندراني : «و» .

مِنْهُمْ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَىٰ أَحْتِمَالِهِ، فَلَا تَبْتَلِيْنِي (١) يَا إِلَهِي، بِمُقَاسَاتِهِ (٢)؛ فَيَمْنَعَنِي ذَلِكَ عَنْ (٣) ذِكْرِكَ، وَيَسْغَلِنِي عَنْ عِبَادَتِكَ؛ أَنْتَ (٤) الْعَاصِمُ الْمَانِعُ الدَّافِعُ (٥)، الْوَاقِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ.

٥٨٩/٢

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الرَّفَاهِيَةَ فِي مَعِيشَتِي مَا أَبْقَيْتَنِي، مَعِيشَةً (٦) أَقْوَىٰ بِهَا عَلَىٰ طَاعَتِكَ،

وَأَبْلُغُ بِهَا رِضْوَانَكَ، وَ أَصِيرُ بِهَا (٧) إِلَىٰ دَارِ الْحَيَوَانِ (٨) غَدًا، وَلَا تَرزُقْنِي رِزْقًا يُطْغِينِي، وَلَا تَبْتَلِيْنِي (٩) بِفَقْرٍ أَشْقَىٰ بِهِ مُضِيْقًا عَلَيَّ، أَعْطِنِي (١٠) حِطًّا وَافِرًا فِي آخِرَتِي، وَمَعَاشًا وَسِعًا هَنِيبًا مَرِيئًا فِي دُنْيَايَ، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ (١١) سِجْنًا، وَلَا تَجْعَلْ فِرَاقَهَا عَلَيَّ حُزْنًا، أَجْزِنِي مِنْ فِتْنَتِهَا (١٢)، وَ اجْعَلْ عَمَلِي فِيهَا مَقْبُولًا، وَ سَعْيِي فِيهَا مَشْكُورًا.

اللَّهُمَّ وَ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ بِمِثْلِهِ (١٣)، وَ مَنْ كَادَنِي فِيهَا فَكِدْهُ، وَ اصْرِفْ عَنِّي هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ هَمَّهُ (١٤)، وَ امْكُرْ بِمَنْ مَكَّرَ بِي (١٥)؛ فَإِنَّكَ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، وَ افْتَقًا (١٦) عَنِّي عُيُونَ



- ١- ١١ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندرانى والتهذيب. وفى حاشية «بر» : «فلا تبتلى» . وفى سائر النسخ والمطبوع : «فلا تبتلى» .
- ٢- ١٢ . فى «ص» : «بمقاساة» . و«المقاساة» : معالجة الأمر ومكابدته . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٤٧٧ (قسو).
- ٣- ١٣ . فى «بر» : «من» .
- ٤- ١٤ . فى «ز» : «وأنت» .
- ٥- ١٥ . فى البحار والتهذيب : «والدافع» .
- ٦- ١٦ . فى البحار : «فى معيشة» . وفى شرح المازندرانى : «معيشة، بالجرّ بدل ل «معيشتى» ، وبالنصب مصدر لها ، أو بدل أو بيان للرفاهية» .
- ٧- ١ . فى «بر ، بف» والوفى : «وأصير بمنك» . وفى حاشية «بف» والبحار والتهذيب : «وأصير بها منك» كلاهما بدل «وأصير بها» .
- ٨- ٢ . «الحيوان» : الحياة . وقوله تعالى : «وَإِنَّ الدَّارَ الآءِخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» [العنكبوت (٢٩) : ٦٤] أى ليس فيها إلا حياة مستمرة دائمة خالدة لا موت فيها ، فكأنّها فى ذاتها حياة . مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ١١٥ (حى).
- ٩- ٣ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر» وشرح المازندرانى والتهذيب . وفى سائر النسخ والمطبوع : «ولا تبتلى» .
- ١٠- ٤ . فى شرح المازندرانى : «وأعطنى» .
- ١١- ٥ . فى «بر» : «لى» .
- ١٢- ٦ . فى البحار : «مرضياً عني» .
- ١٣- ٧ . فى «ز» : «مثله» .
- ١٤- ٨ . فى «بف» والوفى : «همّه على» .

۹-۱۵ . فی «بف» : «مکرفی» .

۱۶- ۱۰ . اى شَقَّهَا وَأَعْمَهَا عَنِ النَّظَرِ إِلَى، مِنْ الْفَقْءِ : الشَّقُّ وَالْبَخْصُ . النِّهَايَةُ ، ج ۳ ، ص ۴۶۱ ؛  
مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ ، ج ۱ ، ص ۳۳۲ (فَقَأً).

الْكَفْرَةَ الظَّلْمَةَ، وَ الطُّغَاةَ (۱) الْحَسَدَةَ (۲).

اللَّهُمَّ (۳) وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْكَ سَكِينَةً (۴)، وَ أَلْبِسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ، وَ احْفَظْنِي بِسِتْرِكَ الْوَاقِي (۵)، وَ  
جَلِّئْنِي عَافِيَتِكَ النَّافِعَةَ، وَ صَدِّقْ (۶) قَوْلِي وَ فَعَالِي (۷)، وَ بَارِكْ لِي فِي وُلْدِي  
وَ أَهْلِي وَ مَالِي.

اللَّهُمَّ مَا (۸) قَدَّمْتُ وَ مَا أَخَّرْتُ وَ مَا أَغْفَلْتُ وَ مَا تَعَمَّدْتُ وَ مَا تَوَانَيْتُ (۹) وَ مَا أَعْلَنْتُ وَ مَا أَسْرَرْتُ،  
فَاغْفِرْهُ (۱۰) لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو حمزه گوید: من این دعا را از امام باقر علیه السلام گرفتم و آن حضرت آن را دعای جامع مینامید  
(و آن اینست:) « بسم الله الرحمن الرحيم أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، و اشهد أن  
محمدًا عبده ورسوله، آمنت بالله و بجميع رسله و بجميع ما انزل به على جميع الرسل و ان وعد الله  
حق و لقاءه حق، و صدق الله و بلغ المرسلون و الحمد لله رب العالمين و سبحان الله كلما سبح الله  
شيء و كما يحب الله ان يسبح و الحمد لله كلما حمد الله شيء و كما يحب الله أن يحمد، و لا اله  
الا الله كلما هلى الله شيء و كما يحب الله ان يهلل و الله اكبر كلما كبر الله شيء و كما يحب الله ان  
يكبر. (و دنباله دعا ترجمه اش چنین است). بار خدایا از تو خواهم کلیدهای خیر و پایانهای آن و

کامله‌ایش و فوایدش و برکاتش و آنچه پایه دانش من بدان رسد و آنچه حافظه ام از شماره اش کوتاه است، بار خدایا اسباب شناسائیش را برای من روشن ساز، و درهای آن را بر وی من بگشا، و در برکات رحمت مرا فرو بر، و بخود داری از دور شدن از دینت بر من منت گذار، و دل مرا از شک پاک کن، و آن را باین دنیا و زندگی زودگذرم از ثواب آینده آخرتم سرگرم مکن، و دل مرا بدر یاد داشتن آنچه نادانیش را نپذیری سرگرم کن، و برای هر خیری زبان مرا رام کن و دلم را از ریاء و خودنمائی پاک ساز، و آن را در مفاصل من وارد نکن، و کردارم را برای خود خالص گردان. بار خدایا بتو پناه برم از شر و از همه انواع زشتیها پیدا و نهانش و بی خبریه‌ایش، و از هر چه شیطان رجیم بدان آهنگ کرده و از من خواهد و آنچه سلطان معاند از من طلبد، از آنچه دانش تو بدان رسد و تو بر دور کردن آن از من قادر و توانائی. بار خدایا بتو پناه برم از شبگردان جن و انس، و گروههای چرخنده آنان و گرفتاریها و نیرنگهای آنان و مراکز اجتماع فاسقان جن و انس، و از اینکه از دین خود بلغزم و در نتیجه آخرتم تباہ گردد، و از زیان رساندن آنها در آنچه بدان زندگی کنم، یا بلائی از ایشان بمن رسد که بدان توانائی ندارم و شکیبائی بر تحمل آن نتوانم، پس ای معبود من مرا برنج بردنهای آن دچار مکن زیرا که آن مرا از یاد تو باز دارد و از پرستش تو سرگرم کند؛ توئی نگهدار و باز دارنده و دافع و حافظ از همه اینها. بار خدایا از تو خواهم رفاه در معیشتم را تا بدان جا که زنده ام داری، معاشی که بدان وسیله توانائی بر پیرویت داشته باشم و بخشنودیت (یا رضوانت) برسم، و بخانه زندگی (که بهشت است) فردای قیامت برسم، و روزی مکن برایم آن روزی را که سرکشم کند، و بفقری گرفتارم مکن که برای تنگی آن به بدبختی افتم، و بهره وافر در آخرت بمن عطا فرما، و معاش وسیع گوارا و خشگواری در دنیا بمن عنایت کن، و دنیا را بر من زندان مکن و جدائیش را اندوه من مساز، از فتنه های آن مرا در پناه خود گیر، و کرده هایم را در آن بپذیر و کوششم را در آن قابل تقدیر ساز. بار خدایا هر که آهنگ بدی در باره من دارد تو در باره اش مانند همان آهنگ را بکن، و هر که بمن کیدی ورزد تو باو کیدی ورز، و اندوه هر آن کس که اندوهش را بدل من اندازد از من باز دار و هر که با من مکر کند با او مکر کن که تو بهترین مکرکنندگانی، و از توجه بمن چشم کفار و ستمکاران و سرکشان و حسودان را درآور، بار خدایا آرامش دلی از جانب خودت بر من فرو فرست،

و وزره محافظت کننده خود را بر من بیوشان، و به پرده نگهدارنده ات مرا بیوشان و جامه عافیت را در برم کن، و راست گفتار و درست کردارم و در فرزندان و خاندان و مالم برکت ده، بار خدایا آنچه از من گذشته و آنچه پس انداخته ام و آنچه غفلت کردم و آنچه تعهد کردم و آنچه در آن سستی کردم و آنچه آشکار کردم و آنچه در نهان کردم (همه را) بیامرزی یا أرحم الراحمین».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۶- از ابی حمزه، گوید: من این دعا را از امام باقر (علیه السلام) گرفتم و امام باقر آن را جامع می نامید: «بسم الله الرحمن الرحيم، گواهی می دهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا یگانه است، شریک ندارد و گواهم که محمد بنده و رسول او است، ایمان دارم به خدا و به همه رسولانش و به هر چه آورده برای هر رسولی و به اینکه وعده خدا حق است و ملاقاتش حق است، خدا راست گفته و رسولانش رسانیده اند و الحمد لله رب العالمین و منزه است خدا هر آن زمانی که چیزی تسبیح گوید خدا را و چنانچه خدا دوست دارد که تنزیه شود، سپاس از آن خدا است هر آن گاهی که چیزی خدا را سپاس گوید و چنانچه خدا خواهد سپاس شود و خدا یگانه است به هر آنچه خدا را یگانه شناسد و خدا خواهد یگانه باشد، و خدا بزرگتر است به هر آنچه هر چه او را بزرگتر داند و چنانچه خدا خودش خواهد که بزرگتر شمرده شود. بار خدایا! راستی من از تو خواهم آغازی خیر و پایانهای خیر و شایانهایش و فوایدش و برکاتش و آنچه به دانش من رسد و آنچه حافظه من از شماره آن کوتاه است، بار خدایا! پیش من اسباب شناسائیش را منظم ساز و درهای آن را بر من بگشا و مرا در برکات رحمت خود فروگیر و به من منت نه به معصوم بودن از بیرون شدن از دینت، و دلم را از شک پاک کن و دلم را به دنیا و معیشت نقدش از آینده ثواب آخرتم باز مدار و مشغول دار دلم را به حفظ آنچه ندانستن آن را از من نپذیری و زبانم را رام هر خیری کن و آن را در مفاصلم به راه میانداز و کردارم را

خالص برای خود کن. بار خدایا! من به تو پناه برم از شرّ و هر نوع هرزگی و زشتی برون و درون، و از هر غفلت و از چه شیطان رجیم از من خواهد و یا سلطان عنید طلبد از آنچه در فراخور علم تو است و تو توانائی که از منش بازگردانی. بار خدایا! به تو پناه هم از شبگردان جنّ و انس و از چرخنده های آنان و از مهلکه ها نیرنگ هایشان و از محل اجتماعات فاسقان جنّ و انس (باشگاه نابکاران جنّ و انس) و از اینکه از دینم بلغزم و آخرتم بر من تباه شود و از اینکه آنان زیانی به معاشم رسانند یا بلائی از طرفشان به من رخ دهد که توانائی آن را ندارم و بر تحملش شکیبناشتم. بار معبود! مرا به رنج بردن از آن گرفتار مکن تا که مرا مانع از یاد تو گردد و از عبادتت باز دارد، توئی مانع و دافع و حافظ از همه اینها، از تو خواهم بار خدایا فراوانی معیشتم را تا مرا زنده داری یک معاشی که به وسیله آن برای فرمانبردنت نیرومند شوم و به رضوانت برسم و فردای قیامت به وسیله آن به بهشت که خانه زندگی است بروم، به من یک روزی مده که سرکشم کند و به فقری گرفتارم مکن که در تنگنای بدبختی افتم، به من بهره وافر آخرت بده و معاش وسیع گواری و خوشگوار در دنیایم و دنیا را زندانم مکن و جدائی از آن را اندوه من مساز و از فتنه اش مرا در پناه گیر و کردارم را در آن مقبول نما و کوششم را قابل تقدیر. بار خدایا! هر که به من سوء قصد کند، بدو همان را قصد کن و هر که به من کید ورزد، کیدش ورز و از من بازدار، هم هر که را که هم خود را به دلم میاندازد و مکر کن با هر که به من مکر می کند زیرا تو بهترین مکرکننده هائی و از توجه به من در آور چشم کفار و ستمکاران و سرکشان و حسودان را، بار خدایا! از طرف خودت به من آرامش بخش و به من بپوشان زره دژین خودت را و نگهدار مرا به پرده حفاظت خود و جامه عافیت را در برم کن و مرا راست گفتار و درست کردار دار و در فرزندانم و خاندانم و مالم برکت ده. بار خدایا! هر آنچه پیش انداختم و پس انداختم و آنچه را غفلت کردم و به عمد خطا کردم و آنچه را سستی کردم و آنچه را عیانی کردم و آنچه را نهانی کردم برایم بیامرز، یا ارحم الراحمین.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۶- «ابی حمزه»، می گوید: من این دعا را از امام باقر علیه السلام آموختم و حضرت این را جامع می نامید: «بسم الله الرحمن الرحيم، گواهی می دهم که نیست شایسته پرستشی جز خدای یگانه، شریک ندارد و گواهم که محمد بنده و رسول اوست به خدا و به همه رسولانش و به هر چه آورده برای هر رسولی ایمان دارم و به اینکه وعده خدا و ملاقاتش حق است، خدا راست گفته و رسولانش این پیام را رسانیده اند و الحمد لله رب العالمین و منزه است خدا هر آن زمانی که چیزی خدا را تسبیح گوید و چنانچه خدا دوست دارد که تنزیه شود، سپاس از آن خداست هر آن گاهی که چیزی خدا را سپاس گوید و چنانچه خدا خواهد سپاس شود و خدا یگانه است به هر آنچه خدا را یگانه شناسد و خدا خواهد یگانه باشد، و همانطور که خدا خواهد که بزرگتر شمرده شود.

بار خدایا! راستی من از تو خواهم آغازی خیر و پایان خیر و شایانهایش و فوایدش و برکاتش و آنچه به دانش من رسد و آنچه حافظه من از شماره آن کوتاه است، بار خدایا! پیش من اسباب شناسائیش را منظم ساز و درهای آن را بر من بگشا و مرا در برکات رحمت خود قرار ده و به بر من منت نه به معصوم بودن از بیرون شدن از دینت، و دلم را از شک پاک کن و دلم را به دنیا و معیشت نقدش از آینده ثواب آخرتم باز مدار و مشغول دار دلم را به حفظ آنچه ندانستن آن را از من نپذیری و زبانم را رام هر خیری کن و آن را در مفاصلم به راه میانداز و کردارم را خالص برای خود کن.

بار خدایا! من به تو پناه برم از شرّ و هر نوع هرزگی و زشتی برون و درون، و از هر غفلت و از آنچه که تو شیطان رجیم و یا سلطان سرکش از من خواهند از آنچه در فراخور علم توست و تو توانائی که از من بازش گردانی. بار خدایا! به تو پناه برم از شبگردان جنّ و انس و از چرخنده های آنان و از مهلکه ها و نیرنگ هایشان و از محل اجتماعات فاسقان جن و انس (باشگاه نابکاران جن و انس) و از اینکه از دینم بلغزم و آخرتم بر من تباه شود و از اینکه آنان زیانی به معاشم رسانند یا بلائی از طرفشان به من رخ دهد که توانائی آن را ندارم و بر تحملش شکبیا نباشم.

معبودا! مرا به رنج بردن از آن گرفتار مکن تا که مرا مانع از یاد تو گردد و از عبادتت باز دارد، توئی مانع و دافع و حافظ از همه اینها، بار خدایا! از تو فراوانی معیشتم را خواهم تا مرا زنده داری یک معاشی که به وسیله آن برای فرمانبردنت نیرومند شوم و به رضوانت برسیم و فردای قیامت به وسیله آن به بهشت روم که خانه زندگی است، خدایا به من روزی آنچنانی که سرکشم کند مده و به فقری گرفتارم مکن که در تنگنای بدبختی افتم، به من بهره وافر آخرت و معاش وسیع گوارا و خوشگوار در دنیا بر من ارزانی بدار و در دنیا زندانم مکن و جدائی از آن را اندوه من مساز و از فتنه اش مرا در پناه گیر و کردارم را در آن مقبول نما و کوشش مرا قابل تقدیر کن.

بار خدایا! هرکس به من سوء قصد کند، به او همان را قصد کن و هرکس به من مکر و کید ورزد از من بازدار، هم هرکس را که هم خود را به دلم می اندازد و مکر مکن با هرکس که بر من فکر می کند زیرا تو بهترین مکر کننده ای و چشم کفار و ستمکاران و سرکشان و حسودان را از توجه به من بازدار، بار خدایا! از طرف خودت به من آرامش بخش و بر من زره دژ محکم خود را بپوشان و مرا به پرده حفاظت خود نگه دار و جامه عافیت را دربرم کن و مرا راست گفتار و درست کردار قرار بده و در فرزندانم و خاندانم و مالم برکت عطا کن.

بار خدایا! هرآنچه پیش انداختم و پس انداختم و آنچه را غفلت کردم و به عمد خطا کردم و آنچه را سستی کردم و آنچه را که نهان و آشکار کردم بر من بیامرزی یا ارحم الراحمین.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن ما أنزل به أى أنزل الملك بسببه، وفى التهذيب، و المصباح أنزلت به جميع وهو الصواب و الذل بالكسر ضد الصعب و قال فى النهاية: فيه نهى المسافر أن يأتى أهله طروقا أى ليلا و كل آت بالليل طارق، و قيل: أصل الطروق من الطرق و هو الدق و سُمى الآتى بالليل طارقا لحاجته إلى دق الباب، و فى نسخ المصباح هكذا - من طوارق الإنس و الجن و زوابعهم و توابعهم و حسدهم و مكائدهم و مشاهدة الفسقة منهم و فى القاموس الزوبعة اسم شيطان أو رئيس الجن و بوائقهم فى النهاية أى غوائلهم و شرورهم و أحدهما بائقة و هى الداهية، و قال فى الصحاح و قاساه أى كابه، و قال: الكبد الشدة و كابدت الأمر إذا قاسيت شدته، و قال و الفعل بالكسر الاسم و الجمع فعال و الفعال أيضا مصدر، و قال و توانى فى حاجته قصر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٦٤

\*\*\*\*\*

## ٢٧- الحديث

٣٤٦٤/٢٧. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي، وَ أَمُدُّ لِي فِي عُمْرِي،

ص: ٥٦٩

---

١- ١١. فى «ص» والوافى والبحار والتهذيب: «الطغاة» بدون الواو.

٢- ١٢. هكذا فى «، د، ز، ص، بر، بس، بف» والبحار والتهذيب. وهو مقتضى السياق. وفى «ب» والمطبوع: «والحسدة».

٣- ١٣. فى «ب»: - «اللهم».



- ٤- ١٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى والتهديب . وفى المطبوع : «السكينة» . وفى آ البحار : «السكينة والوقار» .
- ٥- ١٥ . فى «ص ، بس» : «الوافى» .
- ٦- ١٦ . يحتمل كون «صدق» مصدرا عطفيا على العافية .
- ٧- ١٧ . «الفعال» بفتح الفاء : الفعل الحسن ، وبكسرها : جمع الفعل . قرأه المازندراني بكسر الفاء جمع الفعل ؛ حيث قال فى شرحه : «وإفراد القول وجمع الفعل باعتبار أن مورد الأول واحد ومورد الثانى متعدّد» .
- ٨- ١ . فى البحار : «وما» بدل «اللهم ما» .
- ٩- ٢ . ونى فى الأمر ونى ووئيا : ضَعْفُ وَفَتْرٌ ، فهو وانٍ . وتوانى فى الأمر توانيا : لم يبادر إلى ضَبْطه ولم يهتَمَّ به ، فهو مُتَوَانٍ ، أى غير مُهْتَمٍّ ولا محتفلٍ . المصباح المنير ، ص ٦٧٣ (ونى) .
- ١٠- ٣ . فى «ب ، ص ، بس ، ب ف» والبحار : «فاغفر» بحذف المفعول .
- ١١- ٤ . التهديب ، ج ٣ ، ص ٧٦ ، ح ٢٣٤ ، بسنده عن ابن محبوب . إقبال الأعمال ، ص ٤٠ ، مرسلًا . وفى المقنعة ، ص ١٧٨ ؛ ومصباح المتهدج ، ص ٥٤٨ ؛ والمصباح للكفعمى ، ص ٥٦٧ ، الفصل ٤٥ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، وفى كلِّ المصادر مع اختلاف يسير . وراجع : الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الدعاء للرزق ، ح ٣٣٧٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٧٦ ، ح ٨٩٤٠ ؛ البحار ، ج ٩٤ ، ص ٢٦٨ ، ذيل ح ٣ .

وَ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ (١) بِهِ لِذَيْنِكَ، وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي (٢) غَيْرِي . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: بگو: «اللهم اوسع علی فی رزقی و امدد لی فی عمری و اغفر لی ذنبی و اجعلنی ممن تتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری» .

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۷- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: بگو: «بار خدایا! روزی ام را واسع کن و عمرم را دراز کن و گناهم را بیامرز و مرا از آنها مقرر دار که بدانها دینت را یاری کنی و دیگری را به جایم مگیر».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۷- امام باقر علیه السلام فرمود: بگو:

«بار خدایا! روزی ام را واسع و عمرم را دراز کن و گناهم را بیامرز و مرا از آن ها مقرر دار که بدانها دینت را یاری کنی و دیگری را به جایم مگیر».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۶۴

\*\*\*\*\*

## ۲۸- الحدیث

۳۴۶۵/۲۸. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «يَا مَنْ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي ذَهَبَتْ لَذَّتْهَا، وَبَقِيَتْ تَبَعَتْهَا». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

يعقوب بن شعيب از امام صادق عليه السلام حديث کند که ميخواند (دعائی را که ترجمه اش اينست:) «ای آنکه از اندک قدردانی کنی و از بسیار درگذری و او است آمرزنده و مهربان پیامر از من گناهانی که لذت آن رفته و کيفر آن مانده است».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲۸- از امام صادق (علیه السلام) می فرمود: ای که از اندک قدردانی کنی و از بسیار درگذری و او است پر آمرزنده و پر مهربان، پیامرز برایم گناهانی لذتیش رفته و گرفتاریش مانده است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲۸- امام صادق علیه السلام فرمود: ای که از اندک قدردانی کنی و از بسیار درگذری و اوست آمرزنده و مهربان، پیامرز بر من گناهانی را که لذتیش رفته و گرفتاریش مانده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور. و فی النهایة: فی أسمائه الشکور و هو الذی یزکو عنده القلیل من أعمال العباد یضاعف لهم الجزاء و شکره لعباده مغفرته لهم و الشکور من أبنیة المبالغة یقال شکرته الله و شکرته و الأول أفصح.

## ٢٩- الحديث

٣٤٦٦/٢٩. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ (٥)، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ مِنْ دُعَائِهِ يَقُولُ: «يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ، يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ، وَيَا آخِرَ  
الْآخِرِينَ، يَا (٦) رَحْمَانَ يَا (٧) رَحِيمُ، اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ، وَ اغْفِرْ لِي ٥٩٠ / ٢

الذُّنُوبَ الَّتِي تُحِلُّ النَّعْمَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي نَهَيْتُكَ الْعِصْمَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ  
الْبَلَاءَ (٨)، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُدِيلُ (٩) الْأَعْدَاءَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ، وَ اغْفِرْ  
لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ  
الْغِطَاءَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ

ص: ٥٧٠

---

١- ٥. في «ج، د، ز، بف»: «ينتصر» يقرأ مجهولاً.

٢- ٦. في «بر»: «لى فى» بدل «بى».

٣- ٧. الكافي، كتاب الدعاء، باب الدعاء للرزق، ح ٣٣٧١، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام، ولم يرد فيه: «واغفر لى ذنبى». وفى التهذيب، ج ٣، ص ٩٢، ضمن ح ٢٥٢، بسنده عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام. راجع: الفقيه، ج ١، ص ٣٣٦، ضمن ح ٩٨٢؛ والتهذيب، ج ٣، ص ١٠٢، ح ٢٦٤ الوافى، ج ٩، ص ١٦٦٥، ح ٨٩٢٩؛ الوسائل، ج ٧، ص ١٣٨، ح ٨٩٤٢.

٤- ١. الوافى، ج ٩، ص ١٦٦٩، ح ٨٩٣١.

٥-٢ . فى «ج» : + «عنه» . والضمير \_ على فرض صحّة النسخة \_ راجع إلى محمّد بن سنان المذكور فى السند السابق .

٦-٣ . فى «ص ، بف» والوافى : «ويا» .

٧-٤ . فى «ص» : «ويا» .

٨-٥ . فى «ب» : + «واغفرلى الذنوب التى تقطع الرجاء» .

٩-٦ . الدّولة فى الحرب : أن تَدال إحدى الفئتين على الأخرى . والإدالة : الغلبة . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٦٩٩ (دول) .

الَّتِي تَرُدُّ غَيْثَ السَّمَاءِ . (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و از دعاهاى امام صادق عليه السّلام اين بود: «يا نور يا قدوس يا اول الاولين ويا آخر الآخرين يا رحمان يا رحيم اغفر لى الذنوب التى تغير النعم و اغفر لى الذنوب التى تحل النقم و اغفر لى الذنوب التى تهتك العصم و اغفر لى الذنوب التى تنزل البلاء و اغفر لى الذنوب التى تدبيل الاعضاء و اغفر لى الذنوب التى تعجل الفناء و اغفر لى الذنوب التى تقطع الرجاء و اغفر لى الذنوب التى تظلم الهواه، و اغفر لى الذنوب التى تكشف الغطاء، و اغفر لى الذنوب التى ترد الدعاء، و اغفر لى الذنوب التى ترد غيث السماء» . .

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٣٨٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۹- از امام صادق (علیه السلام) که از جمله دعاهایش می گفت: «یا نور یا قدوس یا اول الاولین و یا آخر الآخین یا رحمان و یا رحیم، بیامرز برایم گناهی که نعمتها را دیگرگون کنند و بیامرز برایم گناهی که پرده ها را بردند، بیامرز برایم گناهی که بلا فرود آورند و بیامرز برایم گناهی که دشمنان را چیره سازند، و بیامرز برایم گناهی که به نابود کردن شتابند، و بیامرز برایم گناهی که هوا را تار کنند، و بیامرز برایم گناهی که پرده را بردارند، و بیامرز برایم گناهی که دعا را برگردانند، و بیامرز برایم گناهی که باران آسمان را واگیرد».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۹- امام صادق علیه السلام فرمود که از جمله دعاهایش می گفت:

«یا نور یا قدوس یا اول الاولین و یا آخر الآخین یا رحمن یا رحیم، بیامرز برایم گناهی که نعمتها را دیگرگون کنند و بیامرز برایم گناهی که پرده ها را بدرند. بیامرز برایم گناهی که بلا را فرود آورند و بیامرز برایم گناهی که به نابود کردن در شتابند، و بیامرز برایم گناهی که هوا را تار کنند، و بیامرز برایم گناهی که پرده را بردارند، و بیامرز برایم گناهی که دعا را برگردانند، و بیامرز برایم گناهی که از نزول آسمانی جلوگیری کنند.»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور وقال فى الصحاح قدوس اسم من أسماء الله تعالى و هو فعول من القدس و هو الطهارة و سيبويه يقول قدوس و سبوح بفتح أوائلهما و قال الإدالة الغلبة يقال اللهم أدنى على فلان أى انصرنى عليه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٦٥

\*\*\*\*\*

### ٣٠- الحديث

٣٠/٣٤٦٧. عَنْهُ (٢)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عُدَّتِي فِي كُرْبَتِي، وَيَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي، وَيَا وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي، وَيَا غِيَاثِي (٣) فِي رَغْبَتِي» قَالَ: «وَكَانَ مِنْ (٤) دُعَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ كَتَبْتَ

الْأَثَارَ، وَعَلِمْتَ الْأَخْبَارَ، وَأَطَّلَعْتَ عَلَى الْأَسْرَارِ، فَحَلَّتْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقُلُوبِ (٥)، فَالَسِّرْ (٦) عِنْدَكَ عِلَانِيَةً، وَالْقُلُوبُ إِلَيْكَ مُفْضَاةٌ (٧)، وَإِنَّمَا أَمْرُكَ لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْتَهُ أَنْ تَقُولَ لَهُ: كُنْ فَيَكُونُ، فَقُلْ بِرَحْمَتِكَ لِبَطَاعَتِكَ أَنْ تَدْخُلَ فِي كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَائِي، وَ لَا تُفَارِقْنِي (٨) حَتَّى أَلْقَاكَ، وَ قُلْ بِرَحْمَتِكَ لِمَعْصِيَتِكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ كُلِّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَائِي، فَلَا تُقَرِّبْنِي حَتَّى أَلْقَاكَ، وَ ارزُقْنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَ زَهِّدْنِي فِيهَا، وَ لَا تَزْوِهَا (٩) عَنِّي وَ رَغْبَتِي (١٠) فِيهَا يَا رَحْمَانُ». (١١)

ترجمه



\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و از دعا‌های امام صادق علیه السلام نیز (این دعا است): «یا عدتی فی کربتی و یا صاحبی فی شدتی و یا ولیی فی نعمتی و یا غیائی فی رغبتی». فرمود: و از دعا‌های امیر المؤمنین علیه السلام است (دعائی که ترجمه اش این است): «بار خدایا اثرها (یعنی کردارهای نیک و بد) را ثبت کرده ای، و اخبار را دانسته ای، و بر اسرار آگاهی، پس میان ما و دلها حائل شدی، نهان در پیش تو عیانست، و دلها بسوی تو کشیده شده، و جز این نیست که فرمانت بچیزی که خواهی بدان گوئی باش میباشد، پس با رحمت خود بطاعتت بگو در هر عضوی از اعضای من در آید، و از من جدا نشود تا دیدارت کنم، و با رحمت خود بنافرمانیت بگو از هر عضوی از اعضای من بیرون رود و نزدیک بمن نشود تا تو را دیدار کنم، و از دنیا بمن روزی کن، و در آن مرا بی رغبت کن، و آن را از من دور مکن با رغبت من در آن ای خدای بخشاینده».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۰- از امام صادق (علیه السلام): «ای پشت من در گرفتاریم و ای یارم در سختیم و ای سرپرستم در نعمتم و ای دادرسم در رغبتم». فرمود: از دعاء امیر المؤمنین (علیه السلام) است: «بار خدایا! ثبت کردی هر اثر را و دانستی هر خبر را و آگاه شدی بر هر سرّ و جلوگیر شدی میان ما و دلها، هر نهانی نزد تو عیان است و دلها به سوی درگاهت روان و کشان و همانا به محض فرمانت هر چه را خواهی گوئی: باش، و بی درنگ میباشد، پس بگو از رحمتت برای طاعتت که در هر عضوی من در آید و از من جدا نشود تا تو را ملاقات کنم و از رحم خود به نافرمانیت بگو: از هر عضو برآید و به من نزدیک

نیاید تا تو را ملاقات کنم، و از دنیا به من روزی کن و مرا بدان بی رغبت کن و آن را از من دریغ مکن  
با رغبتم در آن، ای بخشاینده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۰- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «ای پشت من در گرفتاریم و ای یارم در سختیم  
و ای سرپرستم در نعمتم و ای دادرسم در رغبتم.»

فرمود: از دعاء امیر المؤمنین علیه السلام است: «بار خدایا! ثبت کردی هر اثری را و دانستی هر خبری  
را و آگاه شدی بر هر سرّی و جلوگیری شدی میان ما و دلها، هر نهانی نزد تو عیان است و دلها به سوی  
درگاہت روان و کشان و همانا به محض فرمانت هر چه را خواهی گوئی: باش، و بی درنگ می  
باشد، پس بگو از رحمتت برای طاعتت که در هر عضوی از من درآید و از من جدا نشود تا تو را  
ملاقات کنم و از رحم خود به نافرمانیت بگو: از هر عضوی که برآید و به من نزدیک نشود تا تو را  
ملاقات کنم، و از دنیا به من روزی کن و مرا بدان بی میل فرما و آن را از من دریغ مدار با رغبت و  
میلی که به آن دارم، ای بخشاینده.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. و الآثار الأعمال الصالحة و السيئة قوله تعالى

(وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ)

و فى الصحاح أفضيت على فلان سرى و أفضى بيده إلى الأرض إذا مسها بباطن راحته، و فى القاموس يقال زويت عنى ما أحب أى صرفته عنى و قبضته، و فى النهاية و ما زوى الله عنكم أى ما نحى عنكم من الخير و الفضل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٦٦

\*\*\*\*\*

### ٣١- الحديث

٣٤٦٨/٣١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ عَبْدِ

ص: ٥٧١

---

١-٧. راجع: الكافى، كتاب الصيام، باب ما يقال فى مستقبل شهر رمضان، ح ٦٢٨٤؛ والفقيه، ج ٢، ص ١٠٢، ح ١٨٤٨؛ والتهذيب، ج ٣، ص ٩٥، ح ٢٩؛ وص ١٠٦، ح ٣٨؛ والمقنعة، ح ٣٢٠ الوافى، ج ٩، ص ١٦٦٧، ح ٨٩٣٠.

٢-٨. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى سند الحديث ٢٨.

٣-٩. فى «ص»: «عنائى». وفى «بر، بى» وحاشية «ص» والوافى: «غائتى».

٤-١٠. فى الوافى: - «من».

٥-١. فى شرح المازندرانى: «قلوبنا».

- ٦-٢ . فى «بس» وحاشية «ص ، بر» : «والسر» .
- ٧-٣ . «الفضاء» : المكان الواسع ، وأفضى فلانٌ إلى فلان ، أى وصل إليه . وأصله : أنه صار فى فرجته وفضائه . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٤٠٢ (فضو) .
- ٨-٤ . فى «بر» : «فلايفارقنى» . أى ذلك الداخل . وفى الوافى : «فلاتفارقنى» .
- ٩-٥ . «لاتزوها» ، أى لاتقبضها ولاتجمعها عنى . يقال : زويت الشىء : جمعته وقبضته . الصحاح ، ج ٦ ، ص ٢٣٦٩ (زوا)؛ النهاية ، ج ٢ ، ص ٣٢٠ (زوى) .
- ١٠-٦ . فى حاشية «د» : «ورغبنى» . وفى الوافى : «وترغبنى» .
- ١١-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٧٠ ، ح ٨٩٣٤ .

الرَّحْمَنُ بْنُ سَيَّابَةَ، قَالَ:

أَعْطَانِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الدُّعَاءَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلِيِّ الْحَمْدِ وَ أَهْلِهِ وَ مُنْتَهَاهُ وَ مَحَلُّهُ،  
أَخْلَصَ (١) مَنْ وَحَدَّهُ، وَ اهْتَدَى مَنْ عَبَدَهُ، وَ فَازَ مَنْ أَطَاعَهُ، وَ أَمِنَ (٢) الْمُعْتَصِمُ بِهِ.

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْجُودِ وَ الْمَجْدِ، وَ الثَّنَاءِ الْجَمِيلِ وَ الْحَمْدِ، أَسْأَلُكَ (٣) مَسْأَلَةَ مَنْ خَضَعَ لَكَ بِرَقَبَتِهِ (٤)،  
وَ رَغِمَ لَكَ (٥) أَنْفُهُ (٦)، وَ عَفَّرَ (٧) لَكَ وَجْهَهُ، وَ ذَلَّلَ لَكَ نَفْسَهُ، وَ فَاضَتْ مِنْ خَوْفِكَ

دُمُوعُهُ، وَ تَرَدَّدَتْ عَبْرَتُهُ، وَ اعْتَرَفَ لَكَ بِذُنُوبِهِ، وَ فَضَحَتْهُ (٨) عِنْدَكَ خَطِيئَتُهُ، وَ سَانَتْهُ عِنْدَكَ جَرِيرَتُهُ،  
وَ ضَعُفَتْ (٩) عِنْدَ ذَلِكَ قُوَّتُهُ، وَ قَلَّتْ حِيلَتُهُ، وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَسْبَابُ خَدَائِعِهِ، وَ اضْمَحَلَّ عَنْهُ كُلُّ بَاطِلٍ،  
وَ أَلْبَجَأَتْهُ ذُنُوبُهُ إِلَى ذُلِّ (١٠) مَقَامِهِ (١١) بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ خُضُوعِهِ لَدَيْكَ، وَ ابْتِهَالِهِ إِلَيْكَ.

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ سُوءَ آلَ مَنْ هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ (١٢)، أَرْغَبُ (١٣) إِلَيْكَ كَرَّغَبَتِهِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ كَتَضَرَّعِهِ،

ص: ٥٧٢

٢-٩ . فى «ص» : «وأمن» .

٣-١٠ . فى «ج ، ز» وحاشية «بف» وشرح المازندراني : «اللهم» .

٤-١١ . فى «بر» : «رقيبته» .

٥-١٢ . فى «ب» : «لك» .

٦-١٣ . يقال : رَغِمَ يَرْغَمُ ، وَرَغَمَ رَغْمًا وَرَغْمًا وَرُغْمًا ، وَأَرغَمَ اللَّهُ أَنْفَهُ ، أَى أَلصَقَهُ بِالرَّغَامِ ، وَ هُوَ التَّرَابُ . هَذَا هُوَ الْأَصْلُ ، ثُمَّ اسْتَعْمَلَ فِي الذَّلِّ وَالانْقِيَادِ عَلَى كُرْهِ . النِّهَايَةِ ، ج ٢ ، ص ٢٣٨ (رغم).

٧-١٤ . التّعْفِيرُ : أَنْ يَسْمَحَ الْمُصَلَّى جَبِينَهُ فِي حَالِ السُّجُودِ عَلَى الْعَفْرِ ، وَهُوَ التَّرَابُ . مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ ، ج ٣ ، ص ٤٠٨ (عفر).

٨-١ . فى «بر ، بف» والوافى : «ففضحته» .

٩-٢ . فى «ب ، ج ، ص ، بر ، بف» والوافى : «فضعفت» .

١٠-٣ . «الذَّلُّ» بِكسْرِ الذَّالِ : السَّهْوَةُ ، وَبِضْمِّهَا : ضِدُّ الْعَزِّ ، وَكِلَاهُمَا مُحْتَمَلٌ . وَقَرَأَهُ الْمَازَنْدَرَانِي بِضَمِّ الذَّالِ ؛ حَيْثُ ذَكَرَهُ فِي مُقَابِلِ الْعَزِّ .

١١-٤ . يَجُوزُ فِي «مَقَامِهِ» فَتَحُ الْمِيمِ وَضَمُّهَا . وَعَلَى الْأَوَّلِ مُصَدَّرٌ ، وَعَلَى الثَّانِيِ اسْمُ زَمَانٍ أَوْ مَكَانٍ . كَذَا ذَكَرَهُ الْمَازَنْدَرَانِي فِي شَرْحِهِ ، ج ١٠ ، ص ٤٢٨ .

١٢-٥ . فى «بس» : «بمنزله» . وَالضَّمِيرُ رَاجِعٌ إِلَى الْخَاضِعِ لِلَّهِ بِرَقَبَتِهِ .

١٣-٦ . فى «ز» : «راغب» .

٥٩١ / ٢

وَ اَبْتَهَلُ (١) اِلَيْكَ كَأَشَدُّ اِبْتِهَالِهِ .

اللَّهُمَّ فَارْحَمِ اسْتِكَانَةَ (٢) مَنْطِقِي ، وَ ذُلَّ مَقَامِي وَ مَجْلِسِي وَ خُضُوعِي اِلَيْكَ بِرَقَبَتِي (٣) ؛ اَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الْهُدَى مِنَ الضَّلَالَةِ ، وَ الْبَصِيرَةَ مِنَ الْعَمَى ، وَ الرُّشْدَ مِنَ الْعَوَايَةِ (٤) ؛ وَ اَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَكْثَرَ الْحَمْدِ عِنْدَ

الرَّخَاءِ، وَ أَجْمَلَ الصَّبْرِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ (٥)، وَ أَفْضَلَ الشُّكْرِ عِنْدَ مَوْضِعِ الشُّكْرِ، وَ التَّسْلِيمَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ.

وَ أَسْأَلَكَ الْقُوَّةَ فِي طَاعَتِكَ، وَ الضَّعْفَ عَنِ (٦) مَعْصِيَتِكَ، وَ الْهَرَبَ إِلَيْكَ مِنْكَ، وَ التَّقَرُّبَ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى، وَ التَّحَرِّيَ (٧) لِكُلِّ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي (٨) فِي إِسْخَاطِ (٩) خَلْقِكَ؛ التَّمَاسَا لِرِضَاكَ.

رَبِّ، مَنْ أَرْجُوهُ إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي؟ أَوْ مَنْ يَعُودُ عَلَيَّ إِنْ أَقْصَيْتَنِي؟ أَوْ مَنْ يَنْفَعُنِي عَفْوُهُ إِنْ عَاقَبْتَنِي؟ أَوْ مَنْ أَمَلُ عَطَايَاهُ إِنْ حَرَمْتَنِي؟ أَوْ مَنْ يَمْلِكُ كِرَامَتِي إِنْ أَهَنْتَنِي؟ أَوْ مَنْ يَضُرُّنِي هَوَانُهُ إِنْ أَكْرَمْتَنِي؟

رَبِّ، مَا أَسْوَأَ فِعْلِي! وَ أَقْبَحَ عَمَلِي (١٠)! وَ أَقْسَى قَلْبِي! وَ أَطْوَلَ أَمَلِي! وَ أَقْصَرَ أَجَلِي (١١)!

ص: ٥٧٣

- 
- ١-٧ . «الابتهاال» : التضرع والمبالغة في السؤال . النهاية، ج ١ ، ص ١٦٧ (بهل) .
- ٢-٨ . في «بر ، بف» وحاشية «ج» والوافي : «استكانتي و» . وفي شرح المازندراني : «استكانته، من الكون ، أى سار له كون خلاف كونه ، كاستحال : إذا تغير من حال إلى حال» .
- ٣-٩ . في «بر» : «رقبتي» .
- ٤-١٠ . غوى غيًّا : انهمك في الجهل ، وهو خلاف الرشد . والاسم : الغواية . المصباح المنير ، ص ٤٥٧ (غوى) .
- ٥-١١ . في «بر» : «المعصية» .
- ٦-١ . في الوافي : «عند» .
- ٧-٢ . «التحرّي»: القصد والاجتهاد في الطلب، والعزم على تخصيص الشيء بالفعل والقول. النهاية، ج ١، ص ٣٧٦ (حرا) .
- ٨-٣ . في «ب» : - «عني» .
- ٩-٤ . في «ز» : «إسقاطه» .

١٠-٥ . فى شرح المازندراني، ج ١٠، ص ٤٢٩ : «تعجب ممّا جعل فعله سيّئاً وعمله قبيحاً لعظمته وخفاء لسببه . و«ما» بمعنى شىء مبتدأ وما بعدها خبره . أو موصولة وما بعدها صلتهما ، والخبر محذوف . والمعنى على الأول : شىء عظيم لا يدركه ذاته ، ولا وصفه ، ولا سببه أسوأ فعلى شىء عظيم . أو استفهاميّة وما بعدها خبرها ، فكأنّه للجهل بالنسبة أو لتحيره استفهم عنه . والاستفهام قد يستفاد منه التعجب ... وقس عليه البواقى » .

١١-٦ . فى «ز» : «عملى» .

وَ أَجْرَانِي عَلَى عَصِيَانٍ مَنْ خَلَقَنِي!

رَبِّ، وَ مَا أَحْسَنَ (١) بَلَاءَكَ عِنْدِي! وَ أَظْهَرَ نِعْمَاءَكَ عَلَيَّ! كَثُرْتُ عَلَيَّ مِنْكَ (٢) النَّعْمَ فَمَا أَحْصِيهَا (٣)، وَ قَلَّ مِنِّي الشُّكْرُ فِيمَا أَوْلَيْتَنِيهِ، فَبَطَرْتُ (٤) بِالنَّعْمِ، وَ تَعَرَّضْتُ لِلنَّقَمِ، وَ سَهَوْتُ عَنِ (٥) الذِّكْرِ، وَ رَكِبْتُ (٦) الْجَهْلَ بَعْدَ الْعِلْمِ، وَ جَزْتُ مِنَ الْعَدْلِ إِلَى الظُّلْمِ، وَ جَاوَزْتُ الْبِرَّ (٧) إِلَى الْأَيْثَمِ، وَ صِرْتُ إِلَى الْهَرَبِ (٨) مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ، فَمَا أَصْغَرَ حَسَنَاتِي وَ أَقَلَّهَا فِي كَثْرَةِ

ذُنُوبِي! وَ مَا أَكْثَرَ ذُنُوبِي (٩) وَ أَعْظَمَهَا عَلَى قَدْرِ (١٠) صِغْرِ خَلْقِي وَ ضَعْفِ رُكْنِي (١١)!

رَبِّ، وَ مَا أَطْوَلَ أَمَلِي فِي قِصْرِ أَجَلِي! وَ أَقْصَرَ أَجَلِي فِي بُعْدِ أَمَلِي! وَ مَا أَقْبَحَ سَرِيرَتِي (١٢) فِي (١٣) عَلَانِيَتِي!

رَبِّ (١٤)، لَا حُجَّةَ لِي إِنْ احْتَجَجْتُ، وَ لَا عُذْرَ لِي إِنْ اعْتَذَرْتُ، وَ لَا شُكْرَ عِنْدِي إِنْ ابْتَلَيْتُ (١٥)، وَ (١٦) أَوْلَيْتُ (١٧) إِنْ لَمْ تُعِنِّي عَلَى شُكْرِ مَا أَوْلَيْتُ (١٨).

ص: ٥٧٤

١-٧ . فى حاشية «ج» : «أوحش» .

٢-٨ . فى «ز» : «منك على» .

- ٣-٩ . فى «ج» والوفى : «أحصيتها» .
- ٤-١٠ . فى شرح المازندرانى : «وبطرت» . و«البَطْر» : الطغيان عند النعمة وطولِ الغنى . النهاية ، ج ١ ، ص ١٣٥ (بطر) .
- ٥-١١ . فى «د ، ز» : «عند» .
- ٦-١٢ . فى «ج ، ز» : «هذا» .
- ٧-١٣ . «البرّ» : الطاعة والعبادة . النهاية ، ج ١ ، ص ١١٦ (برر) .
- ٨-١٤ . فى «د ، بر ، ب ف» وحاشية «ب ، ج ، بس» والوفى : «اللهو» .
- ٩-١ . فى «ب» : «وما أكثر ذنوبى» .
- ١٠-٢ . فى «بر» : «قدر» .
- ١١-٣ . فى شرح المازندرانى : «رکن کلّ شخص جوارحه وجوانبه التى يستند إليها ويقوم بها ، وأيضا عشيرته الذين يستند إليهم كما يستند إلى الرکن من الحائط . والأوّل هنا أنسب ، والثانى محتمل» .
- ١٢-٤ . فى «ز» : «بسريرتى» .
- ١٣-٥ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، ب ف» وشرح المازندرانى والوفى . وفى «ز» والمطبوع : «و» بدل «فى» .
- ١٤-٦ . فى «بس» : «ربّ» .
- ١٥-٧ . فى «ب ، ص» وحاشية «د ، ب ف» والوفى : «أبليت» .
- ١٦-٨ . فى «ب» : «أو» .
- ١٧-٩ . فى شرح المازندرانى : «يجوز بناء الفعلين للفاعل و المفعول ، وهو أظهر . والابتلاء كما يكون بالمحنة والعطيّة كذلك يكون بالمحنة والبليّة ، وهى أولى بالإرادة هنا ؛ للفرار عن وسمة التكرار . وفيه دلالة على أنّه تعالى يستحقّ الشكر فى الحالين» .
- ١٨-١٠ . فى شرح المازندرانى : «الفعل يحتمل الوجهين ، والعائد إلى الموصول محذوف . ولم يذكر الابتلاء إمّا للاختصار ، أو للتغليب ، أو لأنّ الابتلاء أيضا إيلاء» .

رَبِّ، مَا أَخَفَّ مِيزَانِي غَدًا إِنَّ لَمْ تُرَجِّحْهُ(١) ! وَ أَزَلَّ لِسَانِي إِنَّ لَمْ تُثَبِّتْهُ! وَأَسْوَدَ وَجْهِي إِنَّ لَمْ تُبَيِّضْهُ!



رَبِّ، كَيْفَ لِي بِذُنُوبِي الَّتِي سَلَفَتْ مِنِّي قَدْ (٢) هَدَّتْ لَهَا أَرْكَانِي (٣)؟

رَبِّ، كَيْفَ (٤) أَطْلُبُ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا وَأَبْكِي عَلَى خَيْبَتِي (٥) فِيهَا وَلَا أَبْكِي وَتَشْتَدُّ (٦) حَسْرَاتِي عَلَى عَصِيَانِي وَتَفْرِيطِي؟

رَبِّ، دَعْتَنِي دَوَاعِيَ الدُّنْيَا، فَأَجَبْتُهَا سَرِيعاً، وَرَكَنْتُ إِلَيْهَا طَائِعاً، وَدَعْتَنِي دَوَاعِيَ ٢٦٨ / ٢

الْآخِرَةَ، فَتَشَبَّطْتُ (٧) عَنْهَا (٨)، وَأَبْطَأْتُ فِي الْأَعْيَابِ (٩) وَالْمُسَارَعَةَ إِلَيْهَا، كَمَا سَارَعْتُ إِلَى دَوَاعِيَ الدُّنْيَا وَحُطَامِهَا الْهَامِدِ (١٠)، وَهَشِيمِهَا الْبَائِدِ (١١)، وَسَرَابِهَا (١٢) الذَّاهِبِ.

ص: ٥٧٥

١- ١١ . يجوز في «ترجحه» بناء الإفعال أيضا ، وكذا في «تثبته» .

٢- ١٢ . في «ز» : - «قد» .

٣- ١٣ . في شرح المازندراني : «وقد هدّت لها أركانى ، الواو للحال و«هدّت» على البناء للمفعول بمعنى كسرت ، يقال : هذا البناء يهدّه هدّا : كسره وضعضعه ، وهدّته المصيبة : ضعفت أركانه ، أى جوارحه ، وهذه الجملة الحالّية سبب لما ذكر من الحالة العجيبة» .

٤- ١ . في شرح المازندراني : «وكيف» .

٥- ٢ . في «ج ، ب ف» وحاشية «ص» ومرآة العقول : «حبيبي» . وفي حاشية «ج» : «حنيني» .

٦- ٣ . في «ز» : «تشدّ» . وفي «ب ف» : «يشدّ» .

٧- ٤ . ثبطه تثبيطا : قعد به عن الأمر وشغله عنه و منعه تخذيلاً ونحوه . المصباح المنير، ص ٨٠

(ثبط). والمعنى: تعوّقتها واشتغلت عنها بغيرها . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٤٣٢ .

٨- ٥ . في «ز» : «فيها» .

٩- ٦ . في الوافى : «بالإجابة» .

١٠-٧ . شَبَّهَ متاع الدنيا بالحطام ، وهو بالضمّ ما تكسر من اليبس . ووصف الحطام بالهامد \_ وهو البالى المسودّ المتغيّر اليابس من النبات \_ للمبالغة فى ذمّه وتكسّره ، وعدم نضارته ، وخروجه عن حدّ الانتفاع به .

١١-٨ . الهشيم من النبات : اليابس المتكسر ، والشجرة البالية يأخذها الحاطب كيف يشاء . فعيل بمعنى مفعول . و«البائد» : الهالك . من باد بمعنى هلك وذهب وانقطع . وفى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٤٣٢ : «وفى تشبيه متاع الدنيا به مبالغة فى التنفير عنه ، لذهاب مائه ، وعدم روائه ، وقلة نضرته ، وزوال خضرته . ويمكن أن يكون «الهشيم» بمعنى الهاشم ؛ للإشعار بأنّه مع كونه هالكا فى نفسه مهلك لمن تمسّك به وركن إليه» .

١٢-٩ . فى «ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» وشرح المازندراني ومصباح المتهدّد : «وشرابها» .

رَبِّ، خَوْفَتِي وَ شَوْقَتِي، وَ احْتَجَجْتَ عَلَيَّ بِرِقِّي (١)، وَ كَفَلْتَ (٢) لِي (٣) بِرِزْقِي، فَأَمِنْتُ (٤) خَوْفَكَ (٥)، وَ تَبَطُّتُ عَنْ (٦) تَشْوِيْقِكَ (٧)، وَ لَمْ أَتَكَلَّ عَلَى ضَمَانِكَ، وَ تَهَاوَنْتُ

بِاحْتِجَاجِكَ.

اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ أَمْنِي مِنْكَ (٨) فِي هَذِهِ الدُّنْيَا خَوْفًا، وَ حَوْلَ (٩) تَبَطُّطِي شَوْقًا، وَ تَهَاوُنِي بِحُجَّتِكَ فَرَقًا مِنْكَ، ثُمَّ رَضْنِي (١٠) بِمَا قَسَمْتَ لِي مِنْ رِزْقِكَ، يَا كَرِيمَ (١١)، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ رِضَاكَ عِنْدَ السَّخْطَةِ (١٢)، وَ الْفَرْجَةِ (١٣) عِنْدَ الْكُرْبَةِ، وَ النُّورِ عِنْدَ الظُّلْمَةِ، وَ الْبَصِيرَةِ عِنْدَ تَشْبِهِهِ (١٤) الْفِتْنَةِ.

ص: ٥٧٦

١-١٠ . فى «ز ، بر» والوفى : - «برقى» .

٢-١١ . فى «د ، بر ، بف» وحاشية «ج» والوفى : «وتكفّلت» .

٣-١٢ . فى شرح المازندراني : - «لى»

٤-١٣ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوفى . وفى المطبوع : + «[من]» .

- ٥- ١٤ . فى شرح المازندراني : «الخوف يوجب فعل الطاعات وترك المنهيات ، والأمن يوجب عكس ذلك ، فهو كناية عن ترك ما ينبغى فعله ، وفعل ما ينبغى تركه » .
- ٦- ١٥ . فى «بف» وحاشية «ج» : «على» .
- ٧- ١٦ . فى «بس» : «تسويك» . وفى حاشية «بف» : «تشريفك» .
- ٨- ١ . فى شرح المازندراني : - «منك» .
- ٩- ٢ . فى «ب» : - «حوّل» .
- ١٠- ٣ . فى «ب» : «أرضنى» .
- ١١- ٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «يا كريم [يا كريم]» .
- ١٢- ٥ . فى «ص ، بر ، بس» : «السخط» .
- ١٣- ٦ . فى «بر» : «الفرحة» . و«الفرجة» مثلثة الفاء: التفصى من الغم .
- ١٤- ٧ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» : «تشبيه» .

رَبِّ، اجْعَلْ جُنَّتِي (١) مِنْ خَطَايَا حَصِينَةٍ، وَدَرَجَاتِي فِي الْجَنَانِ رَفِيعَةً، وَاعْمَالِي كُلَّهَا مُتَقَبَّلَةً، وَحَسَنَاتِي مُضَاعَفَةً (٢) زَاكِيَةً، وَأَعُوذُ (٣) بِكَ مِنَ الْفِتَنِ كُلِّهَا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَمِنْ رَفِيعِ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ، وَمِنْ شَرِّ مَا أَعْلَمُ، وَمِنْ شَرِّ مَا لَا أَعْلَمُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُشْتَرَى (٤) الْجَهْلَ بِالْعِلْمِ، \*\*\* أَوَّ الْجَفَاءِ (٥) بِالْحِلْمِ، وَالْجَوْرِ (٦) بِالْعَدْلِ، وَالْقَطِيعَةَ (٧) بِالْبِرِّ، وَالْجَزَعَ (٨) بِالصَّبْرِ، وَالْهُدَى (٩)

بِالصَّلَاةِ (١٠)، وَالكُفْرَ (١١) بِالْإِيمَانِ». (١٢)

ابْنُ مَحْبُوبٍ (١٣)، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ أَنَّهُ ذَكَرَ أَيْضاً مِثْلَهُ. وَذَكَرَ أَنَّهُ دَعَاءُ (١٤) عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَزَادَ فِي آخِرِهِ : «أَمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (١٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الرحمن بن سیابه گوید: حضرت صادق علیه السلام این دعا را بمن داد (که ترجمه اش اینست:)

«سپاس خدائی را که خود سرپرست آن (و یا سزاوارتر بآن) است و شایسته آن و پایان آن و در خور آن است، هر کس او را یگانه دانست او (کردارش) پاکست، و هر که او را پرستش کند بهدایت رسیده، و هر کس فرمانش برد رستگار شده و هر که بدو پناه برد آسوده شود. بار خدایا ای صاحب جود و بزرگی و ستایش نیکو و سپاس، از تو درخواست کنم درخواست کسی که گردش را بدرگاهت نهاده، و بینی در برابرت بخاک مالیده و چهره خویش را برای تو بخاک سائیده و خویشتن را در مقابل تو خوار کرده، و اشگانش از ترس تو ریزان، و گریه راه گلویش را گرفته، و بگناهان خویش اعتراف دارد و خطایش او را در پیش تو رسوا ساخته، و جنایتش او را نزد تو زشت کرده، و روی این جهات نیرویش کم شده، و چاره اش اندک، و اسباب فریب از او دور شده و هر باطلی از نزدش نابود گردید، و گناهانش بناچار او را بخواری در درگاهت، و فروتنی در پیشت، و زاری در برابرت کشانده است. و از تو درخواست کنم بار الها درخواست کسی که مانند او باشد (یعنی من خویشتن را بمنزله چنین کسی دانم و بحالت چنین کسی در آرم) مانند او بجانبت رو کنم، و چون خواری و فروتیش بدرگاهت خواری و فروتنی کنم، و چون سخت ترین زاریهایش بدرگاهت زاری کنم، بار الها پس بزبونی گفتارم و خواری مقام و مجلسم و فروتنی در برابرت بمن ترحم فرما. از تو درخواست کنم خداوندا هدایت از گمراهی، و بینائی از کوری، و ره جوئی از بیراهی، و از تو خواهم بار خدایا که در حال آسودگی تو را بسیار حمد کنم، و در حال مصیبت بهترین صبر را، و در جای شکر بهترین شکرها را، و در هنگام شبها تسلیم باشم. و از تو خواهم نیروئی برای فرمانبرداریت، و سستی در برابر نافرمانیت، و گریز از خودت بسوی خودت، و تقرب جوئی بدرگاهت تا آنکه خوشنود شوی، و کاوش در هر چه ترا در برابر خشم مخلوقت از من خوشنود سازد بخاطر رضایت جوئی تو. پروردگارا بکه امیدوار شوم اگر تو بمن ترحم نکنی، یا که بمن سرزند اگر تو دورم کنی یا گذشت چه کسی بمن سود دهد اگر تو عقابم کنی، یا بخشش چه کسی را آرزو کنم اگر تو محروم سازی یا چه کسی تواند مرا ارجمند کند اگر تو مرا پست کنی یا پست کردن چه کسی بمن زیان رساند آنگاه که تو مرا ارجمند کنی؟!.

پروردگارا چه بد است کردارم و چه زشت است رفتارم، و چه سخت است دلم، و چه دراز است آرزویم و کوتاه است عمرم و (این درازی آرزو... ) مرا بر نافرمانی آفریدگارم دلیر کرده. پروردگارا چه اندازه آزمایش و بلایت نزد من نیکو است، و نعمتهایت بر من آشکار؟ نعمتهایت بر من بسیار است که شماره اش نتوانم و سپاسگزاری من در برابر آنها اندک است، پس بنعمت تو سرمست شدم و در معرض انتقام و پاداش بد تو قرار گرفتم، یاد تو فراموشم شد، و پس از دانائی بنادانی گرائیدم، و از عدالت بسوی ستم رفتم، و از نیکی بگناه درافتادم، و بخاطر ترس و خوفی که پیدا کردم پا بگریز نهادم، وه که چه اندازه اندک و کم است حسنات من در برابر گناهانم؟ و چه اندازه گناهانم در برابر کوچکی جثه ام و ناتوانی اعضايم بسیار و بزرگ است؟. پروردگارا چه اندازه آرزویم دراز است در برابر عمر کوتاهم، و عمرم کوتاه است در مقابل آرزوهای دور و درازم، و چه مقدار درون و بروم زشت است. پروردگارا اگر بخوام (برای کارهایم) دلیلی آورم دلیل ندارم، و اگر خواهم عذر آورم عذری ندارم و اگر مبتلا گردم یا نعمتی بمن داده شود شکر ندارم اگر تو مرا در شکر آن کمک نکنی، پروردگارا چه اندازه میزان (اعمال) من در قیامت سبک است اگر تو او را نچربانی، و زبانم لرزانست اگر تو آن را ثابت نکنی، و رویم سیاه است اگر تو او را سپید نکنی، پروردگارا چگونه گناهان گذشته ام ارکان مرا شکسته اند؟ پروردگارا چگونه جویای شهوتهای دنیا هستم و بر ناامیدشدنم از رسیدن بآنها گریه کنم، ولی گریه نکنم بر اینکه افسوسهای بر گناهم و تقصیرم سخت و بسیار است؟ پروردگارا دواعی دنیا مرا بسوی خود خواندند و من زود آنها را اجابت کردم و با میل بسوی آنها رفتم، ولی دواعی آخرت مرا بسوی خود خواندند و من در اجابتش درنگ کردم و کندی ورزیدم و بدانسان که بسوی دنیا و کالای بی ارزشش و گیاههای پوسیده و بر باد رفته اش، و سراب رونده اش شتاب داشتم بسوی آخرت شتاب نکردم. پروردگارا مرا ترسانندی و تشویق نمودی و به بنده بودنم برهان آوردی، و روزی مرا متکفل شدی پس من از ترس تو آسوده شدم، و از تشویقی که از من کردی (در انجام فرمان تو) کوتاهی کردم، و بکفالت تو (که از روزی من کردی) تکیه نزدم و برهان آوردنت را خوار شمردم. بار خدایا این آسودگی خاطر مرا در این دنیا ترس قرار ده (و بترس و خوف مبدل کن) و تبلی و سستی مرا بشوق و نشاط تبدیل کن، و بی اعتنائی مرا به برهان آوردنت بدهشت و هراس

مبدل فرما، سپس مرا بدان چه از روزیت قسمت کرده ای راضی کن، ای خدای کریم بنام عظیمت از تو درخواست کنم خوشنودیت را هنگام خشم و گشایش تو را در هنگام دشواری، و روشنیت را هنگام تاریکی و ظلمت، و بینائی در هنگام درهم شدن و اشتباه کاری فتنه. پروردگارا سپر مرا در برابر خطاهایم محکم کن، و در جاتم را در بهشت بلند کن، و کردارهایم را پذیرفته کن، و حسناتم را دو چندان و پاکیزه فرما، و بتو پناه برم از تمامی فتنه ها آنچه آشکار است از آنها و آنچه نهانست، و از خوراک و نوشیدنی بسیار (و بتو پناه برم) از شر آنچه دانم و از شر آنچه (اکنون) ندانم، و پناه میبرم بتو از اینکه با دادن دانش نادانی بخرم و با بردباری جفا کاری، و با عدالت ستمکاری، و با نیکی کردن (به پدر و مادر و نزدیکان) بریدن از آنها، و با شکیبائی بی تابی بخرم، و بجای هدایت گمراهی، و بجای ایمان کفر بگیرم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۱- از عبد الرحمن بن سیابه گفت: امام صادق (علیه السلام) این دعا را به من داد: «سپاس از آن خدا است که خود سرپرست سپاس است و شایان آن و پایان آن و در خور آن پاک است، هر که یگانه اش شناخت و ره یافته است، هر که پرستیدش و کامیاب شده، هر که فرمانش برده و آسوده است، هر که بدو پناهنده شده، بار خدایا! ای صاحب جو و بزرگواری و ستایش نیکو و سپاس، از تو خواهم خواستن کسی که گردن به درگاهت نهاده و بینی به خاک آستانت سوده و چهره بر خاک درت نهاده و خود را خوار کرده است و از ترست اشکش روان است و آب دیده اش گردان و به گناهانش در برابرت اعتراف کرده و خطایش او را در برت رسوا ساخته و چرکین کرده و جرمش او را نزد تو و در این هنگام نیرویش سست شده و بی چاره است و اسباب فریب دادن از او برکنار شده و هر بیهوده و باطل از برش نابود گردیده و گناهانش او را به مقام خواری در پیشگاهت کشانده اند و به فروتنی در برابرت و زاری به

آستانت واداشته اند، از تو خواهم بار خدایا، چون خواهش کسی که در چنین مرتبه ای است و به مانند او روی به آستانت دارم و چون او به درگاهت زاری و فریاد بر آرم و به سخت ترین وضع اودست نیاز به سویت دراز کنم. بار خدایا! به زبونی گفتارم و خواری مقام و مجلسم و فروتنی من به درگاهت ترحم کن، از تو خواهم بار خدایا هدایت از گمراهی و بینائی از کوری و ره جوئی از بی راهی و از تو خواهم بار خدایا حمد بسیار درگاه آسایش و رفاه و نیکوترین صبرگاه مصیبت و بهترین شکر در جای شکر و تسلیم در هنگام شبهه ها و از تو خواهم نیرو در طاعتت و سستی از گناهت و گریز از تو به درگاهت و نزدیک شدن به تو پروردگارا تا آنجا که خشنود شوی و جستجوی از هر آنچه تو را از من راضی کند اگر چه به خشم آوردن خلق تو باشد برای طلب رضایت، پروردگارا! به که امیدوار باشم اگر تو مرا رحم نکنی و چه کسی بر سر من گذرد اگر تو دورم کنی و گذشت، چه کسی به من سود دهد اگر تو کیفرم دهی یا به عطاهای چه کس آرزومند شوم اگر تو مرا محروم سازی، یا چه کسی تواند مرا ارجمند دارد اگر تو مرا خوار کنی یا خوار شمردن، چه کسی به من زیان دارد اگر تو مرا گرامی داری. پروردگارا! چه بدبخت کردارم و زشت است کارم و سخت است دلم و دراز است آرزویم و کوتاه است عمرم و دلیرم بر نافرمانی آنکه مرا آفریده است، پروردگارا! چه اندازه آزمایشت نزد من نیکو است و نعمتهایت در بر من فراوان و عیان است بسیار نعمت بر من دادی و نتوانم آنها را شمرد و شکر من در برابر آنها کم است، من به نعمت تو مستی و خوش گذرانی کردم و خود را در معرض انتقام تو در آوردم و از یاد تو باز ماندم و دانسته نادانی کردم و از عدالت به ستم گرائیدم و از خوش کرداری به گنه کاری تجاوز نمودم و از ترس و غم پا به گریز نهادم و چه خرد و اندک است حسناتم نسبت به فراوانی گناهانم و چه بسیار است گناهانم و بزرگند در برابر خلقت کوچک و ناتوانی ارکان بدنم. پروردگارا! چه بسیار آرزوهایم، دراز است در برابر عمر کوتاهم و عمرم کوتاه است نسبت به آرزوی دور و درازم و چه اندازه زشت است نهانم و عیانم، پروردگارا! دلیلی ندارم که بیاورم و عذری نه که بدان دست زرم و اگر آزموده شوم، و قدردانی و شکر ندارم مگر تو، خودت مرا به شکر نعمت یاری کنی، پروردگارا! چه اندازه میزان اعمالم در فردای قیامت سست است اگر تو اش سنگین نکنی و زبانم لغزان است اگر تو اش بر جا نداری و رویم سیاه است اگر تو اش سپید نسازی، پروردگارا! چطور

گناहانی که پیش کردم، ارکان مرا در هم شکستند؟ پروردگارا! چگونه دنبال شهوتهای دنیا می روم و بر ناامیدی خود از آنها می گیریم و گریه ام نیاید با اینکه افسوس فراوان دارم از نافرمانی و تقصیر خودم، پروردگارا! دواعی دنیا مرا به خود خواندند و من زود اجابت کردم و دنبال آنها دویدم و با دلبستگی بدانها پیوستم و دواعی آخرت مرا در خواستند و من در جواب آنها باز ماندم و کندی کردم از اجابت آنها و شتاب بدانها چنانچه دنبال اعیان دنیا و کالای پوسیده و نشخوار نابود و سراب از میان رونده آن دویدم. پروردگارا! مرا ترسانیدی و تشویق کردی و به بنده بودنم دلیل آوردی که باید فرمان بر باشم و روزی مرا هم کفایت کردی و من از بیم تو آسودم و از تشویقت باز ایستادم و به کفالت اعتماد نکردم و به دلیل آوردنت اهانت نمودم. بار خدایا! آسودگی مرا در این دنیا در ترس از خودت مقرر دار و تبلی مرا به شوق و نشاط تبدیل کن و اهانت مرا به دلیل آوردنت به ترس و هراس بدل کن سپس راضی دار مرا بدان چه قسمتم کردی از روزیت ای کریم [ای کریم] از تو خواهم به نام بزرگت رضایت تو را هنگام خشم و گشایش هنگام رفتاری و روشنی هنگام تاریکی و بینائی هنگام اشتباه کاری فتنه، پروردگارا! سپر مرا از خطاهایم محکم ساز و درجات مرا در بهشت بلند کن و همه کردارم را پذیرا ساز و حسناتم را چند برابر و پاک نما و به تو پناه برم از همه فتنه ها آنچه از آنها عیان است و آنچه نهان است و از خوراک و نوشیدن به اسراف و از شر آنچه من می دانم و از شر آنچه نمی دانم و به تو پناه برم از اینکه دانش بدهم و نادانی به خرم و به جای بردباری جفا کاری کنم و به جای ستمکاری و به جای خوش رفتاری ناسپاسی و به جای شکیبائی بی تابی و به جای هدایت گمراهی و به جای ایمان کفر بورزم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۳۱- عبد الرحمن بن سیابه گفت: امام صادق علیه السلام دعائی به من داد (که ترجمه اش آن است): «سپاس از آن خدائی است که خود سرپرست سپاس است و شایان آن و پایان آن و درخور آن، پاک است، هرکس یگانه اش شناخت و ره یافته است، هرکس پرستیدش و کامیاب شده، هرکس فرمانش برده و آسوده است، هرکس به او پناهنده شده، بار خدایا! ای صاحب جود و بزرگی و ستایش نیکو و سپاس، از تو خواهم خواستن کسی که گردن به درگاهت نهاده و بینی به خاک آستانت مالیده و چهره بر خاک درت نهاده و خود را خوار کرده است و از ترست اشکش جاری است و گریه راه گلایش را گرفته و به گناهان خود اعتراف کرده و خطایش او را در برابرت رسوا ساخته و جنایتش او را نزد تو زشت کرده و به همین خاطر نیرویش سست شده و چاره اش اندک و اسباب فریب دادن از او دور شده و هر بیهوده و باطلی نزدش نابود گردیده و گناهانش او را به خواری در برابرت و فروتنی در پیشت و زاری در حضورت کشانده است، بار خدایا! چون از تو خواهم خواهش کسی که در چنین مرتبه ای است و به مانند او روی به آستانت دارم و چون او به درگاهت زاری و فریاد برآرم و به سخت ترین وضع او دست نیاز به سویت دراز کنم.

بار خدایا! به زبونی گفتارم و خواری مقام مجلسم و فروتنی در برابرت به من ترحم فرما، خدایا از تو خواهم هدایت از گمراهی و بینائی از کوری و ره جوئی از بی راهی و بار خدایا از تو خواهم بار خدایا حمد بسیار درگاه آسایش و رفاه و نیکوترین صبرگاه مصیبت و بهترین شکر و سستی از گناهت و گریز از تو به درگاهت و نزدیک شدن به تو پروردگارا تا آنجا که خشنود شوی و جستجوی از هر آنچه تو را از من راضی کند اگر چه به خشم آوردن خلق تو باشد برای طلب رضایت، پروردگارا! به که امیدوار باشم اگر تو به من ترحم نکنی یا که به من سرزند اگر تو دورم کنی و گذشت چه کسی به من سود دهد اگر تو کیفرم دهی یا به عطاهای چه کس آرزومند شوم اگر محرومم سازی یا چه کسی تواند مرا ارجمند دارد اگر تو مرا خوار کنی یا خوار شمردن، چه کسی به من زیان دارد اگر تو مرا گرامی داری.

پروردگارا! چه بدکردار و زشت کارم و سخت است دلم و دراز است آرزویم و کوتاه است عمرم و دلیرم بر نافرمانی آنکه مرا آفریده است پروردگارا! چه اندازه آزمایشت نزد من نیکوست و نعمتهایت در بر من فراوان و عیان است، بسیار نعمت به من دادی و من نتوانم آنها را بر شمرد و شکر من در برابر آنها کم است و من با نعمت تو مستی و خوش گذرانی کردم و خود را در معرض انتقام تو در آوردم و از یاد تو بازماندم و دانسته نادانی کردم و از عدالت به سوی ستم رفتم و از خوش کرداری به گنهکاری تجاوز نمودم و از ترس و غم، پا به گریز نهادم و چه خرد و اندک است حسناتم نسبت به فراوانی گناهام و چه بسیار و بزرگ است گناهام در برابر خلقت کوچک و ناتوانی ارکان بدنم.

پروردگارا! چه بسیار آرزوهایم، دراز است در برابر عمر کوتاهم و عمرم کوتاه است نسبت به آرزوی دور و درازم و چقدر درون و بروم زشت است. پروردگارا! اگر بخواهم در برابر کارهایم دلیلی بیاورم چیزی ندارم و اگر بخواهم عذری بیاورم عذری ندارم و اگر مبتلا گردم یا نعمتی به من داده شود شکری ندارم اگر تو مرا در شکر کمک نکنی، پروردگارا! چه اندازه میزان اعمالم در فردای قیامت سبک و اگر تو آن را نیفزائی و سنگین نکنی و زبانم لغزان است اگر تو آن را ثابت نداری و رویم سیاه است اگر تو آن را سپید نسازی، پروردگارا! چطور گناهامی که پیشه کردم، ارکان مرا درهم شکستند؟

پروردگارا! چگونه دنبال شهوتهای دنیا می روم و بر ناامیدی خود از آنها گریه می کنم با اینکه افسوس فراوان دارم از نافرمانی و تقصیر خودم، پروردگارا! دواعی دنیا مرا به خود خواندند و من زود اجابت کردم و دنبال آنها دویدم و با دلبستگی به آنها پیوستم و دواعی آخرت مرا به سوی خود خواندند ولی من در جواب آنها درنگ نمودم و کندی کردم چنانچه دنبال اعیان دنیا و کالای پوسیده بر باد رفته و سراب از میان رونده آن دویدم.

پروردگارا! مرا ترسانیدی و تشویق کردی و به بنده بودنم دلیل آوردی که باید فرمان بر باشم و روزی مرا هم کفایت کردی و من از بیم تو آسوده شدم و از تشویقت باز ایستادم و به کفالت تو تکیه نزدم و دلیل آوردنت را خوار شمردم.

بار خدایا! آسودگی مرا در این دنیا در ترس از خودت قرار ده و تنبلی مرا به شوق و نشاط تبدیل کن و اهانت مرا به دلیل آوردنت به ترس و هراس بدل کن سپس مرا بدانچه قسمت کردی از روزیت راضی بدار ای کریم ای کریم از تو خواهم به نام بزرگت رضایت تو را هنگام خشم و گشایش هنگام گرفتاری و روشنی هنگام تاریکی و بینائی هنگام اشتباه کاری فتنه، پروردگارا! سپر مرا از خطاهایم محکم ساز و درجات مرا در بهشت بلند کن و همه کردارم را پذیرا باش و درجات مرا در بهشت بلند کن و همه کردارم را بپذیر و حسناتم را چند برابر و پاک نما و به تو پناه برم از همه فتنه ها آنچه از آنها عیان است و آنچه نهان است و از خوراک و نوشیدن به اسراف و از شر آنچه من می دانم و از شر آنچه نمی دانم و به تو پناه برم از اینکه دانش بدهم و نادانی بخرم و به جای بردباری جفاکاری کنم و به جای ستمکاری و خوش رفتاری ناسپاسی و به جای شکیبائی بی تابی و به جای هدایت گمراهی و به جای ایمان کفر ورزم.

«ابن محبوب» از «جمیل بن صالح» مانند همین دعا یادآور شده و گفته است که دعاء علی بن الحسین علیه السلام است و در آخرش افزوده است: «آمین رب العالمین».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول أو حسن، و السند الآخر حسن. ولی الحمد یطلق الولی علی المتولی بأمر، و علی الأولى بأمر، فعلى الأول المراد أنه هو الحامد لنفسه كما يستحقه، أو هو الموفق لكل من حمده، و علی الثانی المراد أنه أولى بالحمد من كل أحد، و نقل المعنيين فی مجمع البیان أخلص لعله إشارة إلى

أن من لم يخلص العمل له فهو مشترك فتدبر و قال فى القاموس : شانه ضد زانه، و قال العبرة بالفتح  
الدمعة قبل أن تفيض، أو تردد البكاء فى الصدر أو الحزن بلا بكاء، و الجمع عبرات و عبر، و قال فى  
الصحاح : الابتهاال التضرع و يقال فى قوله تعالى

(ثُمَّ تَبْتَهَلُ)

أى تخلص فى الدعاء و قال فلان يتحرى الأمر أى يتوخاه و يقصده إن أقصيتنى أى أبعدتنى و قال فى  
الصحاح البطر الأشر و هو شدة المرح و قد بطر بالكسر يبطر و قال ركن الشىء جانبه الأقوى و  
الابتلاء الاختبار و هدت أى كسرت كيف اطلب إلى آخره فى المصباح هكذا كيف لى طلب و  
شهوات الدنيا أو أبكى على حميم فيها و لا أبكى على نفسى و تشتد إلى آخره و أبكى على حبيبي  
أى أرى أحبائى يموتون و أبكى عليهم أى كيف أبكى و كيف أطلب و الحال إنى أبكى على معاصى  
و هى أشد، أو يقدر كيف فى قوله و لا أبكى، و يكون قوله و أبكى جملة حالية أى كيف أطلب الدنيا  
و أرى موت إحيائى و كيف لا أبكى على ذنوبى و الحال أنه تشتد حسراتى عليها و قال فى القاموس  
التشبث التوقف و لتعود عن الأمر و الشغل عنه و الحطام ما تكسر من اليبس و همد الثوب يهدم  
همودا بلى و نبات هامد يابس و الهامد البالى المسود المتغير و اليبس من النبات و الهشيم من  
النبات اليبس المتكسر و الشجرة البالية يأخذها الحاطب كيف يشاء و باد هلك و ذهب و انقطع و  
الفرجة مثلثة التقضى من الأمر أو الهدى بالضلالة و فى المصباح أو الضلالة بالهدى و هو الظاهر،  
و لعله من النساخ.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٦٩

\*\*\*\*\*

ص: ٥٧٧

- ١-٨ . «الجَنَّة» : الدَّرْع . وكلّ ما وقاك فهو جُنَّتكَ . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ٣٢٤ (جنّ) .  
وفى شرح المازندراني : «أى غير متأثرة بتسويلات النفس وتدليسات الشيطان ... ولعلّ المراد بها  
التقوى الواقية المانعة من الخطأ والمعصية» .
- ٢-٩ . فى «ز» : «متضاعفة» .
- ٣-١٠ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بف» والوافى : «أعوذ» بدون الواو .
- ٤-١١ . فى «ز» : «أن أشرى» .
- ٥-١٢ . «الجفاء» : ترك الصَّلَة والبرِّ ، وغِلَظ الطبع . وجفوت الرجل أجفوه : أعرضت عنه أو طردته  
، وقد يكون مع بغض . النهاية ، ج ١ ، ص ٢٨١ ؛ المصباح المنير ، ص ١٠٤ (جفا) .
- ٦-١٣ . فى «ج» : «أو الجور» .
- ٧-١٤ . فى «ج ، د» : «أو القطيعة» .
- ٨-١٥ . فى «ج» وحاشية «د» : «أو الجزع» . وفى حاشية «ص» : «والجوع» .
- ٩-١٦ . فى «ج ، د ، ص» و «مرآة العقول» : «أو الهدى» .
- ١٠-١٠ . فى الوافى : «الضلالة بالهدى» . وفى شرح المازندراني : «الظاهر أنّ فيه قلبا . وفى المصباح  
: أو الضلالة بالهدى ، وهو يؤيِّده . ويمكن التوجيه بإرادة البيع من الاشتراء وإن كان بعيدا ؛ لكونه  
مخالفا للسابق واللاحق» . والمجلسى بعد ما استظهر ما فى المصباح قال : «ولعلّه من النساخ» .
- ١١-٢ . فى «ج ، د ، ص» : «أو الكفر» .
- ١٢-٣ . مصباح المتهجّد ، ص ٢٧٣ ؛ وجمال الأسبوع ، ص ٢١٢ ، الفصل ١٧ ، من دون الإسناد  
إلى المعصوم عليه السلام ، من قوله : «اللهم فارحم استكانة منطقي وذللّ مقامى» مع اختلاف يسير  
الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٧١ ، ح ٨٩٣٦ .
- ١٣-٤ . السند معلق . ويروى عن ابن محبوب ، علىّ بن إبراهيم ، عن أبيه .
- ١٤-٥ . فى «ص ، بر» : «دعا» على بناء الماضى .
- ١٥-٦ . فى الوافى : «يا ربّ» .
- ١٦-٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٧٣ ، ح ٨٩٣٧ .

٣٤٦٩/٣٢. ابنُ مَحْبُوبٍ (١)، قَالَ: حَدَّثَنَا نُوحٌ (٢) أَبُو الْيَقْظَانِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ (٣) بِرَحْمَتِكَ (٤) الَّتِي لَا تُنَالُ مِنْكَ إِلَّا بِرِضَاكَ، وَ الْخُرُوجَ مِنْ جَمِيعِ مَعَاصِيكَ (٥)، وَ الدُّخُولَ فِي كُلِّ مَا يُرْضِيكَ، وَ النَّجَاةَ مِنْ (٦) كُلِّ وَزْطَةٍ (٧)، وَ الْمَخْرَجَ (٨) مِنْ كُلِّ كَبِيرَةٍ أَتَى بِهَا مِنِّي عَمْدٌ، أَوْ زَلَّ بِهَا مِنِّي

خَطَأً، أَوْ خَطَرَ بِهَا عَلَيَّ (٩) خَطَرَاتُ (١٠) الشَّيْطَانِ (١١).

أَسْأَلُكَ خَوْفًا تُوقِنُنِي (١٢) بِهِ عَلَى حُدُودِ رِضَاكَ، وَ تَشَعَّبُ (١٣) بِهِ عَنِّي كُلَّ شَهْوَةٍ خَطَرَ بِهَا هَوَايَ، وَ اسْتَرَلَّ بِهَا (١٤) رَأْيِي لِيُجَاوِزَ (١٥) حَدَّ حَلَالِكَ (١٦).

ص: ٥٧٨

١- ٨ . السند معلق ، كسابقه .

٢- ٩ . فى «ب» : - «نوح» .

٣- ١٠ . فى «ز» : + «باسمك» .

٤- ١١ . الظاهر أن الباء فى «برحمتك» زائدة فى المفعول ، فىكون المقصود بالسؤال : الرحمة . أو للتعدية ، كما فى قوله تعالى : «سَأَلَ سَأَلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» [المعارج (٧٠) : ١] . أو للقسم ، أو للسببية إذا كان الواو غير موجودة فى «والخروج» وهو عطف على محل «برحمتك» . والقول بأنه وكذا المعطوفات بعده مجرور عطفًا على «رضاك» كما فى شرح المازندراني خطأ . وللمزيد راجع مرآة العقول .

٥- ١٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : + «[إلا برضاك]» .

٦- ١٣ . فى «ب» : «فى» .

٧-١٤ . «الورطة» : كلّ غامض ، والهلكة ، وكلّ أمر تعسر النجاة منه .

٨-١٥ . فى «ص» : «والخروج» .

٩-١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» والوفى : - «على» . وفى «بر» : «خطواتها» بدل «خطر بها على» .

١٠-٢ . فى «بر» : «خطوات» .

١١-٣ . فى شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٤٣٤ : «أى اهتز بسببها وساوس الشيطان ، من قولهم : خطر الرمح يخطر ، وخطر بسيفه : إذا هزّه وحركه متعرضاً للمبارزة ، وإسناده إلى خطرات الشيطان إسناد إلى السبب مجازاً . وفيه تشبيه ضمنا للشيطان بالمحارب المبارز ، والمعصية بسيفه الصارم بالإهلاك» .

١٢-٤ . فى «ج ، ص» : «توقّفتنى» . وفى «ز ، بس» : «توقّفتنى» .

١٣-٥ . يجوز فيه التجريد ، والتفعل بحذف إحدى التاءين ، والنسخ أيضا مختلفة . قرأه المازندراني بالتجريد؛ حيث قال فى شرحه : «والشعب ، كالمنع : التفريق . تقول : شعبت الشىء : إذا فرقته» . وهو الظاهر أيضا من مرآة العقول .

١٤-٦ . فى «بر» وحاشية «بف» : «عندها» .

١٥-٧ . فى «ب ، بر» : «لتجاوز» .

١٦-٨ . فى «د ، بف» : «جلالك» .

٢ / ٥٩٣

أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ الْأَعْزَمَ بِأَحْسَنِ مَا تَعَلَّمْتُ، وَتَرَكْتُ سَيِّئِ كُلِّ مَا تَعَلَّمْتُ، أَوْ أَخْطَأُ مِنْ حَيْثُ لَا أَعْلَمُ، أَوْ مِنْ (١) حَيْثُ أَعْلَمُ.

أَسْأَلُكَ السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ، وَ الزُّهْدَ فِي الْكِفَافِ (٢)، وَ الْمَخْرَجَ بِالْبَيَانِ مِنْ كُلِّ شُبْهَةٍ، وَ الصَّوَابَ فِي (٣) كُلِّ حُجَّةٍ، وَ الصَّدْقَ فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ، وَ إِنْصَافَ (٤) النَّاسِ مِنْ نَفْسِي

فِيمَا عَلَيَّ وَ لِي (٥)، وَ التَّدَلُّلَ فِي إِعْطَاءِ النَّصْفِ (٦) مِنْ جَمِيعِ مَوَاطِنِ السَّخَطِ وَ الرِّضَا، وَ تَرَكَ قَلِيلِ  
الْبُغْيِ وَ كَثِيرِهِ فِي الْقَوْلِ مِنِّي وَ الْفِعْلِ، وَ تَمَامَ نِعْمَتِكَ (٧) فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ الشُّكْرَ لَكَ عَلَيْهَا  
لِكُنِّي تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا.

وَ أَسْأَلُكَ الْخَيْرَةَ (٨) فِي كُلِّ (٩) مَا يَكُونُ (١٠) فِيهِ الْخَيْرَةُ بِمَيْسُورِ (١١) الْأُمُورِ كُلِّهَا ، لَا بِمَعْسُورِهَا  
يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ، يَا كَرِيمُ (١٢).

ص: ٥٧٩

١- ٩ . في «ص» : - «من» .

٢- ١٠ . في شرح المازندراني : «هو بفتح الكاف ما يكون بقدر الحاجة ويكف عن السؤال . والجارّ  
والمجرور في محلّ النصب على أنّه حال عن الزهد لا متعلّق به . و«في» للمصاحبة ، وبمعنى مع .  
وعلى التقديرين اندفع توهم خلاف المقصود» .

٣- ١١ . في حاشية «ج» : «من» .

٤- ١٢ . في شرح المازندراني : «الإنصاف : العدل . يقال : أنصفهم من نفسه : إذا عدل معهم  
وعاملهم بالعدالة فيما آ عليه من إعطاء حقوقهم كما هي ، وفيما له من أخذ حقّه كما هو من غير  
زيادة».

٥- ١ . في «ج» : - «ولي» .

٦- ٢ . «النّصف» و «النّصفه» : اسم الإنصاف ، وهو العدل . وتفسيره : أن تعطيه من نفسك النّصف  
، أي تعطى من نفسك ما يستحقّ من الحقّ كما تأخذه . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٧٩٩ ؛  
القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١١٤٠ (نصف) . وفي شرح المازندراني : «والمطلوب هو التسهيل ،  
أو التوفيق للمدّة لله في الإتيان بما يقتضيه العدالة في حال السخط على أحد ، والرضا عن رجل  
بحيث يأمن المسخوط عن ظلمه وجوره ، ويأس المريض من تعصّبه وحميّه» .

٧- ٣ . في «ب ، ج ، د ، ز ، بس» وحاشية «بف» : «نعمك» .



- ٨-٤ . خار الشيء : انتقاه ، كتخييره . والاسم الخَيْرَة ، بالكسر . وخار الله لك في الأمر : جعل لك فيه الخير . القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٥٥٠ (خير) .
- ٩-٥ . فى «ص» : - «كل» .
- ١٠-٦ . فى الوافى : «تكون» .
- ١١-٧ . فى «بر ، بى» وحاشية «ج» : «بمياسير» .
- ١٢-٨ . فى «ص» : «ثلاثا» بدل «يا كريم ، يا كريم» الثانى والثالث .

وَافْتَحَ لِي بَابَ الْأَمْرِ (١) الَّذِي فِيهِ الْعَافِيَةُ وَالْفَرْجُ (٢) ، وَافْتَحَ لِي بَابَهُ ، وَيَسِّرْ لِي مَخْرَجَهُ ؛ وَ مَنْ قَدَّرْتَ (٣) لَهُ عَلَيَّ مَقْدَرَةً مِنْ خَلْقِكَ ، فَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ ، وَ خُذْهُ عَن يَمِينِهِ وَ عَن (٤) يَسَارِهِ ، وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ مِنْ قُدَّامِهِ ، وَ امْنَعُهُ أَنْ يَصِلَ إِلَيَّ (٥) بِسُوءٍ ؛ عَزَّ جَارِكُ (٦) ، وَ جَلَّ ثَنَاءُ ...

وَ جِهَكَ (٧) ، وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ ، أَنْتَ رَبِّي ، وَ أَنَا عَبْدُكَ .

اللَّهُمَّ أَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ ، وَأَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي (٨) ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ ، فَكَمْ مِنْ كَرْبٍ \_ يَضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤَادُ ، وَ تَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ (٩) ، وَ يَشْمَتُ فِيهِ (١٠) الْعَدُوُّ ، وَ تَعْيَا (١١) فِيهِ الْأُمُورُ \_ أَنْزَلْتَهُ بِكَ (١٢) ، وَ شَكَّوْهُ إِلَيْكَ ، رَاغِبًا إِلَيْكَ فِيهِ عَمَّنْ سِوَاكَ ، قَدْ فَرَّجْتَهُ وَ كَفَيْتَهُ (١٣) ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ ، وَ صَاحِبُ كُلِّ حَاجَةٍ ، وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ ؛ فَلَكَ

ص: ٥٨٠

١-٩ . فى «بر» : «الأمور» .

٢-١٠ . فى «بس ، بى» : «والفرح» .

٣-١١ . فى «ب» : «قدرت» بالتخفيف ، من القدر بالتحريك ، وقد يسكن بمعنى القضاء والحكم كالتقدير . قاله المازندراني فى شرحه .

۴-۱۲ . فی «بف» : - «عن» .

۵-۱۳ . فی «ب» : «لی» .

۶-۱۴ . فی شرح المازندرانی : «والمستجیر إلى الله عزوجل عزیز محفوظ فی الدنيا من أذى الأشرار وفي الآخرة آ من عذاب النار» .

۷-۱ . فی الوافی : «ثاؤک» بدل «ثناء وجهک» .

۸-۲ . فی «بر» : «لی» .

۹-۳ . «الحيلة» : الحذق فی تدبیر الأمور ، وهو تقلیب الفكر حتى یهتدی إلى المقصود . وأصلها الواو . المصباح المنیر ، ص ۱۵۷ (حول) .

۱۰-۴ . فی «ب ، بر» وحاشیة «د» : «به» .

۱۱-۵ . فی «ز ، ص» : «وتعی» . وفی «بر» : «وتعینی» . وفی «بف» وحاشیة «ج ، د» وشرح المازندرانی : «وتعینی» . وعیی بالأمر ، وعن حجته یعیاً : عجز عنه . وقد یدغم الماضي فیقال : عی . وعیی بالأمر : لم یهتد لوجهه . المصباح المنیر ، ص ۴۴۱ (عی) . وفی شرح المازندرانی : «وإسناد العجز إلى الأمور إسناد إلى ملابس ما هو له وهو صاحبها» .

۱۲-۶ . فی «ز» : - «بک» .

۱۳-۷ . فی «بر ، بف» وحاشیة «د» : «وكفیتیه» .

الْحَمْدُ كَثِيرًا، وَلَكَ الْمَنْ فَاضِلًا» (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

«آمین یا رب العالمین» . . نوح ابو یقظان از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که آن حضرت فرمود این دعا را بخوان (که ترجمه اش اینست): «بار خدایا بحق رحمتت که جز بخشنودی تو

بدست نیاید از تو خواهم بیرون شدن از همه نافرمانیهایت و در آمدن در آنچه تو را خشنود سازد، و رهایی از هر گرداب و پرتگاهی (که رهایی از آن نشود) و بیرون رفتن از هر گناهی که عمدا از من سرزده، یا بخطا در آن لغزش شده، یا خاطره شیطانی برای آن در دلم افتاده، از تو خواهم ترسی که مرا در مرزهای خشنودیت نگهدارد، و هر شهوتی که هوای نفسم در خاطره من انداخته بر هم زند، و رأیی که من بر تجاوز از مرز هلال تو گرفته ام بلغزاند، بار خدایا از تو خواهم رفتار بهترین عملی که تو دانی، و واگذاردن هر بدی که تو میدانی و یا از روی نادانی خود بخطا روم، از تو خواهم گشایش در روزی و زهد در اندازه کفایت، و از هر شبهه با بیان بیرون آیم، و در هر حاجتی بدرستی گرایم، و در هر جا برآستی سخن رانم، و در مورد سود و زیانم با مردم بانصاف رفتار کنم، و در برابر آن در جای خشم و گاه خوشنودی فروتن باشم، و در گفتار و کردار ستم را از کم و بیش واگذارم، و پایان رساندن نعمت را در همه چیز بر خودم و شکرگزاری بر آن تا خشنود شوی و پس از خشنودی را خواهانم، و از تو راهنمایی خواهم بآنچه خیر در آن است باسما نهایی آن نه بدشواریهایش ای کریم، ای کریم، ای کریم، و برای من در هر کاری که در آن گشایش و عافیت است بگشا، و بیرون شدن از آن را بر من آسان فرما، و برای هر یک از بندگان که بر من توانائی مقدر کرده ای گوش و چشم و زبان و دستش را از من بازگیر و از سمت راست و چپ و پشت سر و جلوی رویش او را نگهداری فرما که بدی بمن نرساند، عزیز است آن کس که بتو پناه برد، و ستایشت والا است، و معبودی جز تو نیست، تو پروردگار منی و منم بنده تو، بار خدایا توئی امید من در هر گرفتاری، و توئی مورد اعتمادم در هر سختی، و تو در هر پیش آمدی پشت و پناهم هستی، چه بسیار گرفتاری که دل را ناتوان کرد، و چاره را کم کرد و دشمن را شاد ساخت، و هر چاره ای در آن واماند و من آن را باستان تو فرود آوردم، و بدرگاه تو شکایت کردم و در باره آن از جز تو روگرداندم و تو گشایش دادی و آن را برطرف کردی، پس توئی ولی هر نعمتی و صاحب هر حاجتی، و پایان هر رغبتی، سپاس فراوان از آن تو است، و برای تو است که هر چه بیشتر منت نهی.

[ترجمه کمره ای]:

۳۲- نوح ابو الیقظان برای ما باز گفت از امام صادق (علیه السلام) فرمود: این دعا را بخوان: بار خدایا! راستی من از تو خواهش دارم به حق رحمتت که جز به رضایت به دست نیاید بیرون شدن از همه نافرمانیهای تو و در آمدن در هر امری که موجب رضایت تو است و هم رهائی از هر پرتگاه و گرفتاری و برکناری از هر گناه کبیره که عمداً از من سر زده و یا به خطا در آن لغزش شده یا خاطر شیطانی آن در نهادم افتاده، از تو بیم و ترسی خواهم که مرا بر حدود رضایتت باز دارد و هر شهوتی را که هوای نفسم در خاطرم آرد و رأی مرا بلغزند تا از مرز حلال تو فراتر روم از من دور ساز، از تو خواهم بار خدایا بهتر آنچه را تو می دانی و ترک هر بدی که تو می دانی یا از اینکه ندانسته به خطا روم یا دانسته، از تو خواهم وسعت رزق و زهد در اندازه کفایت و توضیحی که از هر شبهه برهاند و درستی در هر حجتی که به زبان آید و راستی در هر زمینه و قضاوت به حق برای مردم در باره خودم در مورد زیان و سود و نرمش، و پذیرش انصاف در هر موردی از خشم و خشنودی و ترک کم و بیش از ستم و تجاوز در گفتارم و کردارم و تمامی نعمت خود در همه چیز و شکرگزاری تو بر آنها تا آنجا که خشنودی آرد و از آن هم بگذرد و از تو خواهم هر امر آسانی که خیر در آن است نه کارهای سخت ناهموار یا کریم یا کریم، به رویم برگشا در هر امری که در آن عافیت و گشایش است درش به رویم برگشا و بر آمدن از آن را بر من آسان کن و به هر کدام از آفریده هایت که بر من توانائی آزاری مقدر کردی گوش و چشم و زبان و دستش را از من بازگیر و او را از راست و چپ و پیش و پسش محاصره کن و بازدارش از اینکه به من بدی رساند، پناهنده به تو عزیز است و ستایشت والا است و نیست شایسته ستایشی جز تو، توئی پروردگار من و منم بنده تو. بار خدایا! تو امید منی در هر گرفتاری و تو مورد اعتماد منی در هر سختی و تو در هر امری که برایم رخ دهد پشت و پناه منی، چه بسیار گرفتاری که دل را ناتوان کرد و چاره را از دست برد و دشمن را شاد کرد و به سرزنش آورد و هر علاجی در آن ماند و من آن را به آستانت فرود آوردم و به درگاهت شکایت کردم و از جز تو در باره

آن رو برتافتم و به حضرت تو شتافتم و تو گره آن را گشودی و بی نیازش نمودی، پس تویی سرکار هر نعمت و صاحبهر حاجت و پایان هر رغبت، از آن تو است سپاس فراوان و از آن تو است بخشش هر چه بیشتر.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۲- «نوح ابو القیطان» برای ما باز گفت که امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بخوان: (که ترجمه اش این است)

بار خدایا! به حق رحمتت که جز به رضایت و خشنودی تو به دست نیاید از تو خواهم در آمدن در هر کاری که تو را خشنود سازد و رهائی از هر پرتگاه و گرفتاری و برکناری از هر گناه کبیره یی که عمدا از من سر زده و یا به خطا در آن لغزش بوده یا خاطره شیطانی آن، در دلم افتاده و از تو ترسی می خواهم که مرا در مرزهای خشنودیت نگه دارد و هر شهوتی را که هوای نفسم در خاطرم قرار داده مرا بلغزند تا از مرز حلال تو فراتر روم، بار خدایا از تو خواهم رفتاری به بهترین کاری که تو دانی و ترک هر بدی که تو می دانی یا از اینکه دانسته و ندانسته به خطا روم، از تو خواهم وسعت رزق و زهد در اندازه کفایت و توضیحی که از هر شبهه برهاند و درستی در هر حجّتی که به زبان آید و راستی در هر زمینه و قضاوت به حق برای مردم درباره خودم در مورد زیان و سود و نرمش، و پذیرش انصاف در هر موردی از خشم و خشنودی و ترک کم و بیش از ستم و تجاوز در گفتارم و کردارم و تمامی نعمت خود در همه چیز و شکرگزاری تو بر آنها تا آنجا که خشنودی آرد و از آن هم بگذرد و از تو خواهم در آنچه که خود آن است با آسانهای آن نه به دشواریهایش ای کریم ای کریم و برایم درب هر کاری که در آن گشایش و عافیت است به رویم بگشا و بیرون شدن از آن بر من آسان فرما و به هر کدام از آفریده هایت که بر من توانائی مقدر کردی گوش و چشم و زبان و دستش را از من بازگیر

و او را از راست و چپ و پیش و پشش او را نگه دار که به من بدی نرساند عزیز است آنکس که به تو پناه برد و ستایشت والاست و نیست شایسته ستایشی جز تو، توئی پروردگار من و منم بنده تو.

بار خدایا! تو امید منی در هر گرفتاری و تو مورد اعتماد منی در هر سختی و تو در هر امری که برایم رخ دهد پشت و پناه منی، چه بسیار گرفتاری که دل را ناتوان کرد و چاره را از دست برد و دشمن را شاد کرد و به سرزنش آورد و هر چاره ای در آن واماند و من را به آستانت فرود آوردم و به درگاهت شکایت کردم و از جز تو درباره آن رو برتافتم و به حضرت تو شتافتم و تو گره آن را گشودی و آن را برطرف کردی پس توئی ولی هر نعمتی و صاحب هر حاجتی و پایان هر رغبتی، سپاس فراوان از آن توست و برای توست که هر چه بیشتر منت نهی.

ترجمه آیت اللمی ؛ ج ۴ ، ص ۶۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن و النجاة من كل ورطة في المصباح النجاة بدون الواو في موضع وفي موضع كما في المتن و على ما في المتن يكون المقصود بالسؤال الرحمة و بدون الواو يكون الباء للقسم أو للسببية و المقصود بالسؤال النجاة و يكون قوله عليه السلام و الخروج معطوفا على قوله رضاك، و لعل ما في المتن أظهر لورود تعدية السؤال بالباء كما في قوله تعالى

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)

و الورطة كل غامض و الهلكة و كل أمر تعسر النجاة منه و شعبت الشىء فرقته و الزهد فى الكفاف أى مع الكفاف و فى التهذيب و المصباح هكذا و الزهد فيما هو وبال و أسألك المخرج، و قال فى النهاية: الكفاف هو الذى لا يفضل عن الشىء و يكون بقدر الحاجة، و فى الحديث ابدأ بمن يقول و لا تلام على كفاف أى إذا لم يكن عندك كفاف لم تلم على أن لا تعطى أحدا، و قال النصف بالكسر الانتصاف و قال فى القاموس الإنصاف العدل و الاسم منه النصف و النصفة محركتين.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٧١

\*\*\*\*\*

### ٣٣- الحديث

٣٤٧٠/٣٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ (٢): «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَابِينَ وَعَمَلَهُمْ، وَنُورَ الْأَنْبِيَاءِ وَصِدْقَهُمْ، وَنَجَاةَ الْمُجَاهِدِينَ وَثَوَابَهُمْ، وَشُكْرَ الْمُصْطَفِينَ وَنَصِيحَتَهُمْ (٣)،

وَعَمَلَ الذَّاكِرِينَ وَيَقِينَهُمْ، وَإِيمَانَ الْعُلَمَاءِ وَفِقَهُهُمْ (٤)، وَتَعَبُّدَ الْخَاشِعِينَ وَتَوَاضُعَهُمْ، وَحُكْمَ (٥) الْفُقَهَاءِ وَسِيرَتَهُمْ، وَخَشْيَةَ الْمُتَّقِينَ وَرَغْبَتَهُمْ، وَتَصَدِيقَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَوَكُّلَهُمْ، وَرَجَاءَ الْمُحْسِنِينَ وَبِرَّهُمْ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ثَوَابَ الشَّاكِرِينَ، وَمَنْزِلَةَ الْمُقْرَبِينَ، وَمُرَافَقَةَ النَّبِيِّينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَامِلِينَ (٦) لَكَ، وَعَمَلَ الْخَائِفِينَ مِنْكَ، وَخُشُوعَ الْعَابِدِينَ ٥٩٤ / ٢

لَكَ، وَيَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، وَتَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ بِكَ.

ص: ٥٨١

١- ٨ . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب دعوات موجزات لجميع الحوائج للدنيا والآخرة ، ح ٣٤٤٢ ؛  
 والتهذيب ، ج ٣ ، ص ٩٤ ، ح ٢٥٥ ، بسند آخر . وفي الأمل للمفيد ، ص ٢٧٣ ، المجلس ٣٢ ،  
 ح ٤ ؛ والأمل للطوسي ، ص ٣٥ ، المجلس ٢ ، ح ٥ ، بسند آخر عن الرضا عليه السلام ، مع زيادة  
 في أوله وآخره ، وفي كلّها من قوله : «اللّهُمَّ أنت رجائي في كلّ كربة ، وأنت ثقتي» مع اختلاف يسير .  
 الإرشاد ، ج ٢ ، ص ٩٦ ، مراسلاً عن زين العابدين عليه السلام ، إلى قوله : «ومنتهى كلّ رغبة» .  
 وراجع : التهذيب ، ج ٣ ، ص ٨٢ ، ح ٢٣٩ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٧٣ ، ح ٨٩٣٨ .  
 ٢- ٩ . هكذا في «ج ، د ، بر ، بف» والوافي . وفي سائر النسخ والمطبوع : «فقال» .  
 ٣- ١٠ . في «بر ، بف» وحاشية «ج» : «وتصفّحهم» . والوافي : «ونصحهم» . وفي شرح  
 المازندراني : «وشكر المصطفين ونصيحتهم لله ولعباده . والنصح : الخلوص ، وهو إرادة الخير  
 للمنصوح له ، ومعنى النصيحة له تعالى صحّة الاعتقاد في وحدانيّته وما يصحّ له ويمتنع عليه ،  
 وإخلاص النية في عبادته ، والتصديق بكتابه ، والعمل به والحثّ عليه . ومعنى النصيحة لعباده  
 هدايتهم إلى منافعهم ، وإرشادهم إلى مصالحهم ، وجذبهم عن طرق الضلالة إلى سبيل الهداية» .

٤- ١ . في «ز» : «ورفقهم» .

٥- ٢ . في «ز» : - «حكم» .

٦- ٣ . في «ز» : «العابدين» .

اللّهُمَّ إِنَّكَ بِحَاجَتِي عَالِمٌ (١) غَيْرُ مُعَلِّمٍ (٢) ، وَأَنْتَ لَهَا (٣) وَاسِعٌ غَيْرٌ مُتَكَلِّفٌ ، وَأَنْتَ الَّذِي لَا  
 يُخْفِيكَ (٤) سَائِلٌ ، وَلَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ (٥) ، وَلَا يَبْلُغُ ...

مِدْحَتَكَ (٦) قَوْلَ قَائِلٍ ، أَنْتَ كَمَا تَقُولُ ، وَفَوْقَ مَا نَقُولُ .

اللّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرْجاً قَرِيباً ، وَأَجْراً عَظِيماً ، وَسِتْراً جَمِيلاً .



اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي عَلَى ظُلْمِي لِنَفْسِي وَإِسْرَافِي عَلَيْهَا لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ ضِدًّا وَلَا نِدًّا (٧)، وَلَا صَاحِبَةً  
وَلَا وَلَدًا.

يَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ الْمَسَائِلُ ، يَا (٨) مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ، وَلَا سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، وَلَا بَصَرٌ عَنْ  
بَصَرٍ، وَلَا يُبْرِمُهُ (٩) الْإِلْحَاحُ (١٠) الْمُلِحِّينَ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُفَرِّجَ عَنِّي فِي سَاعَتِي هَذِهِ

ص: ٥٨٢

- 
- ١- ٤ . فى «ب» : «عليم» .  
٢- ٥ . فى شرح المازندراني : «معلم ، مفعول من التعليم . وكونه من الإعلام محتمل» .  
٣- ٦ . فى «د» : - «لها» .  
٤- ٧ . قال المازندراني : «أحفاء : ألح عليه وبرح به فى الإلحاح تبريحا ؛ يعنى أجهده وأواه . والمراد : أن إلحاح السائل لا يشق عليك ولا يجهدك ؛ لأنه مطلوب عندك» . وقال الفيض : «لا يحفيك سائل ، بالحاء المهملة : لا يستقصيك ولا يفنى ما عندك» . وقال المجلسي : «لا يحفيك سائل ، قيل : مشتق من الحفو بمعنى المنع ، أى لا يمنعك كثرة سؤال السؤال عن العطاء . وقيل : بمعنى المبالغة فى السؤال ، أى كلما ألحوا فى السؤال لم يصلوا إلى حد المبالغة فى السؤال بل يحسن منهم الأكثر . والأظهر أن المراد : لا ينقص عطاياك كثرة سؤال السائلين لسعة خزائن رحمتك ، من الإحفاء بمعنى المبالغة فى أخذ الشيء» .  
٥- ٨ . «النوال» : العطاء ، والنائل مثله . يقال : نلت له العطيّة أنول نولاً . ونلتته العطيّة . الصحاح ، ج ٥ ، آص ١٨٣٦ (نول) .  
٦- ١ . فى «د» : «مدحك» .  
٧- ٢ . «النّد» : ما كان مثل الشيء يضادّه فى أمره . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٧٧٣ (ند) . وفى شرح المازندراني : «الضدّ والنّد ، بالكسر فيهما : النظير والمثل . ولا يبعد أن يراد بالأول : المثل

الذى يضادّه فى أموره ويخالفه ويغلبه ، وبالأخر : المثل مطلقا ، أو المثل المخالف الذى لا يغلبه ، أو يريد من أحدهما العاقل وبالأخر غيره . والمراد بهما ما كانوا يتخذونه آلهة من دون الله مطلقا .  
٨-٣ . فى «بف» : «ويا» .

٩-٤ . برمتُ بكذا ، أى ضجرتُ منه برّما ، ومنه التبرّم . وأبرمنى فلان إبراما : أى أضجرتنى . ترتيب كتاب العين ، ج ١ ، ص ١٥٧ (برم) .  
١٠-٥ . فى «بر» : «إبرام» .

مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ، وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ، إِنَّكَ (١) تُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، وَإِنَّكَ (٢) عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

يَا (٣) مَنْ قَلَّ شُكْرِي لَهُ (٤) فَلَمْ يَحْرِمْنِي ، وَ عَظَمْتَ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي (٥)، وَ رَأَى عَلَى الْمَعَاصِي فَلَمْ يَجْبِهْنِي (٦)، وَ خَلَقَنِي لِلَّذِي خَلَقَنِي لَهُ، فَصَنَعْتُ

غَيْرَ (٧) الَّذِي خَلَقَنِي لَهُ (٨)، فَ نِعَمَ الْمَوْلَى أَنْتَ (٩) يَا سَيِّدِي، وَ بَسَّ الْعَبْدُ أَنَا وَجَدْتَنِي (١٠)، وَ نِعَمَ الطَّالِبُ أَنْتَ رَبِّي، وَ بَسَّ الْمَطْلُوبُ أَنَا (١١) أَلْفَيْتَنِي؛ عَبْدَكَ ابْنُ عَبْدِكَ ابْنُ أُمَّتِكَ (١٢) بَيْنَ يَدَيْكَ، مَا شِئْتَ صَنَعْتُ بِئِي.

اللَّهُمَّ هِدَاتِ الْأَصْوَاتِ، وَ سَكَنَاتِ الْحَرَكَاتِ، وَ خَلَا كُلِّ حَيْبٍ بِحَيْبِهِ، وَ خَلَوْتُ بِكَ، أَنْتَ الْمَحْبُوبُ إِلَيَّ، فَاجْعَلْ خَلَوْتِي مِنْكَ اللَّيْلَةَ الْعَتَقَ مِنَ النَّارِ.

يَا مَنْ لَيْسَتْ (١٣) لِعَالَمٍ (١٤) فَوْقَهُ صِفَةٌ (١٥)، يَا مَنْ لَيْسَ لِمَخْلُوقٍ (١٦) دُونَهُ مَنَعَةٌ (١٧)،

ص: ٥٨٣

---

١-٦ . فى شرح المازندراني : «كسر الهمزة أظهر ، وفتحها بتقدير لام التعليل جائز . وهو مع كونه ثناء له بالقدرة الظاهرة بمنزلة التعليل لما سبق ، وإظهار لتوقع حصول المطالب معها» .

- ٢-٧. فى «ب، د، ز، ص، بـف» والوافى : «إنك» بدون الواو .
- ٣-٨. فى «ز» : «ويا» .
- ٤-٩. فى «ب، د، ص، بـس» وشرح المازندرانى : - «له» .
- ٥-١٠. فى «ز» : «فلم تفضحنى» .
- ٦-١١. «جبهه» : لقيه بما يكره . ولقيت منه جبهة ، أى مذلة وأذى . وأصله من إصابة الجبهة ؛ يقال : جَبَّهُتُهُ : إذا أصبت جَبَّهُتَهُ . أساس البلاغة ، ص ٥١ ؛ النهاية ، ج ١ ، ص ٢٣٧ (جبه) .
- ٧-١. فى «ب، بـف» وحاشية «ج، د» : «فضيَّعت» بدل «فصنعت غير» .
- ٨-٢. فى «د» : + «وضيَّعت الذى خلقنى له» .
- ٩-٣. فى «ب» : - «أنت» .
- ١٠-٤. يجوز فيه وفى «ألفيتنى» ضمّ التاء كما فى «ب» . وفى شرح المازندرانى : «فتح التاء أظهر من ضمّها . والظاهر أنّه على التقديرين استيناف لامحلّ له من الإعراب» .
- ١١-٥. فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بـس، بـف» : - «أنا» .
- ١٢-٦. هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «وابن عبدك وابن أمتك» .
- ١٣-٧. فى شرح المازندرانى : «ليس» .
- ١٤-٨. فى «بر» : «بعالم» .
- ١٥-٩. فى مرآة العقول : «لعلّ المراد : ليس لعالم صفة فى العلم تكون فوقه ، أى ليس أحد أعلم منه ، أو لا يمكن للعلماء أن يبالغوا فى صفة حتّى يكون أكثر ممّا هو عليه ، بل كلّما بالغوا فيه فهم مقصّرون ، والأخير أظهر . وقيل : المراد به أنّه ليس لعالم يكون فوقه صفة ، أى وجود ؛ إذ كلّ ما له وجود فله صفة» .
- ١٦-١٠. فى «ص» : «بمخلوق» .
- ١٧-١١. «المنعة» بالتحريك والسكون ، أى ليس له من يمنعه من عشيرته ، أو ليست له قوّة تمنع من يريده بسوء . وقيل : المنعة بالتحريك : جمع مانع ، مثل كافر وكفرة . قال المازندرانى : «ودونه ، إمّا صفة لمخلوق للتوضيح دون التخصيص ، أو متعلّق بمنعة . والمعنى على الأوّل : ليس لمخلوق

هو دونه تعالى من يمنع الله ، أو قوة تمنعه إذا أَرَادَهُ بسوء. وعلى الثاني : ليس له منعة دون الله ونصرته تمنع من يريده بسوء » . وقال العلامة المجلسي : «يمكن أن يكون المراد أنه ليس لما دونه من المخلوقات امتناع من أن يصل إليهم مكروه ، أو ليس لمخلوق بدون لطفه وحفظه منعة . وقال في النهاية : يقال : قوم ليس لهم منعة ، أي قوة تمنع من يريدهم بسوء ، وقد يفتح النون ». راجع : شرح المازندراني ، ج ١٠ ، ص ٤٤٥ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٤٧٢ ؛ النهاية ، ج ٤ ، ص ٣٦٥ (منع)

يَا أَوَّلُ (١) قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، ...

وَيَا آخِرُ (٢) بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، يَا (٣) مَنْ لَيْسَ لَهُ عُنْصُرٌ (٤)، وَيَا مَنْ لَيْسَ لِآخِرِهِ فَنَاءٌ، وَيَا أَكْمَلَ مَنُوعَاتٍ، وَيَا أَسْمَحَ (٥) الْمُعْطِينَ، وَيَا مَنْ يَفْقَهُ (٦) بِكُلِّ لُغَةٍ يُدْعَى بِهَا، وَيَا مَنْ عَفْوُهُ قَدِيمٌ، ٢٧١ / ٢

وَبَطْشُهُ شَدِيدٌ، وَ مُلْكُهُ مُسْتَقِيمٌ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي شَافَهْتَ (٧) بِهِ مُوسَى، يَا أَلَّهُ (٨)، يَا رَحْمَانَ، يَا رَحِيمٌ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّمَدُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام بابی بصیر فرمود: بخوان (و این دعا را باو آموخت که ترجمه اش چنین است): «بار خدایا از تو درخواست کنم گفتار توبه کنندگان و کردارشان را و (نیز از تو خواهم) نور پیمبران و راستی آنها را، و رستگاری مجاهدان و پاداششان را، و شکرگزاری برگزیدگان و نصیحت آنها را، و کردار ذکر گویان و یقین ایشان را، و ایمان دانشمندان و فهم ایشان را، و پرستیدن خاشعان

و فروتنیشان را، و حکمت فقیهان و سیره آنها را، و ترس پرهیزکاران و رغبتشان را، و باور داشتن مؤمنان و توکل آنها را، و امید نیکوکاران و نیکیهایشان را. بار خدایا من از تو خواهم پاداش شاکران، و مقام مقربان و رفاقت پیمبران را. بار خدایا از تو خواهم ترس آنان که عمل برای تو کنند، و کردار آنان را که از تو ترسانند، و خشوع آنان که برایت پرستش کنند، و یقین آنان که بر تو توکل کنند؛ و توکل آنان که بر تو گرویدند. بار الها تو بحاجت من نگفته دانائی، و بر آوردنش برای تو آسان و بی تکلف است، و توئی که هیچ سائلی تو را در سؤال دچار نسازد، و هیچ بدگوئی از (مقام) تو نکاهد، و گفتار هیچ گوینده مدحی بحق مدحت تو نرسد، تو آنچنانی که خود فرمائی و برتر از آنی که ما بگوئیم. بار خدایا برای من گشایشی نزدیک قرار ده، و مزد بزرگی بمن عطا فرما، و پوششی نیکو بر عیوبم کن، بار خدایا تو دانائی که من با اینکه بر خودم ستم کردم و بر نفس خود اسراف نمودم ولی برای تو ضد و همتا و همسر و فرزندی نگرفتم. ای کسی که مسائل بسیار او را بغلط نیندازد، و ای کسی که چیزی از چیزی دیگر او را سرگرم نکند، و نه شنیدنی از شنیدنی دیگر و نه دیدنی از دیدنی دیگر، و اصرار و پافشاری اصرارکنندگان او را بستوه نیاورد، از تو درخواست کنم که در همین ساعت بمن گشایشی دهی از جایی که گمان برم و از جایی که گمان ندارم، توئی که استخوانهای پوسیده را زنده کنی، و بر هر چیز توانائی. ای کسی که شکر من (در برابر نعمتهایش) اندک بود ولی باز هم مرا محروم نکرد، و خطایم بزرگ بود ولی رسوایم نساخت، و بر نافرمانیها مرا دید ولی برویم نزد، و مرا آفرید برای آنچه آفرید و من جز آنچه برای آن آفریدم کردم، پس چه خوب مولائی هستی تو ای آقای من، و چه بد بنده ای هستم من که دریافتی، و چه نیکو طالب و خواهانی هستی تو ای پروردگار من، و بد مطلوب و خواسته شده ای هستم من که مرا یافتی، بنده تو و زاده بنده و کنیز توام که در برابرت هستم و هر چه خواهی در باره من انجام دهی. بار خدایا آوازاها خاموش شده و حرکات آرام شدند، و هر دوستی با دوستش خلوت کرده و من با تو خلوت کرده ام، توئی محبوب من، پس نتیجه این خلوتم را با خودت در این شب آزادی از دوزخ قرار ده، ای کسی که برتر از دانش او برای دانشمندی وصفی نماند (یعنی کسی از او دانشمندتر نیست) و ای کسی که بدون لطف او برای هیچ مخلوقی نگهبانی نیست، ای آنکه پیش از هر چیز بوده و ای آنکه پس از هر چیز خواهی بود، ای کسی که

عنصر (و ماده ای) برایش نیست، و ای کسی که پایان او فناء ندارد (چون پایان ندارد) ای کاملترین توصیف شدگان، و بخشنده ترین دهندگان، و ای کسی که با هر زبانی که خوانده شود آن را بفهمد و ای کسی که گذشت او قدیم است، و سخنگیریش سخت است، و ملکش استوار است، تو را بخوانم بآن نامت که بدان با موسی بیواسطه سخن گفتم، ای خدای بخشنده، و ای مهربان، ای آنکه جز تو معبودی نیست، بار خدایا توئی صمد از تو خواهم که رحمت بر محمد و آلش فرستی و برحمت خود مرا ببهشت بری».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۳- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: بگو: بار خدایا! از تو خواهم گفتار توبه کننده ها و کردارشان و نور پیغمبران و راستی شان و رهائی مجاهدان و ثوابشان و شکرگزاری برگزیده ها و خیرخواهی شان و عمل ذاکرین و یقین آنان و ایمان دانایان و فهمشان و پرستش خاشعان و تواضعشان و حکم فقهاء و روش آنها و ترس پرهیزکاران و رغبتشان و باور مؤمنان و توکلشان و امید محسنان و کردار نیکشان. بار خدایا! از تو خواهم ثواب شاکران و مقام مقربان و همراه بودن با پیغمبران، بار خدایا راستی که از تو خواهم ترس عاملان برای تو و کردار بیم داران از تو و خشوع عابدان برای تو و یقین متوکلان بر تو و توکل مؤمنین به تو. بار خدایا! تو به حاجتم، نگفته دانائی، و تو برای برآوردنش دست داری و رنج نبری و توئی که هیچ خواستاری عطایت را به پایان نرساند و هیچ بخششی از تو نکاهد و گفتار هیچ گوینده بحق مدحت نرسد تو چنان که خود بگوئی برتر از آنکه ما گوئیم. بار خدایا! برای من گشایش نزدیکی مقرر دار و مزد بزرگی و پوشش خوبی بر عیوبم، بار خدایا! تو می دانی با اینکه من بر خودم ستم کردم و اسراف نمودم، برایت ضدی و همتائی نگرفتم و نه همسری و نه فرزندی، ای کسی که تراکم مسائل، او را به غلط نیندازند، این کسی که چیزی از چیزی او را باز ندارد نه شنیدنی

از شنیدنی و نه دیدنی از دیدنی و اصرارِ اصرارکننده ها او را به تنگ نیاورد، از تو خواهم که در این ساعت به من گشایش دهی از آنجا که گمان برم از آنجا که گمان نبرم زیرا توئی که استخوانهای پوسیده و خاک شده را زنده می کنی و به راستی تو بر هر چیز توانائی، ای کسی که کمت شکر گزاردم و باز هم دریغم نکردی و خطایم در بر او بزرگ شد و مرا رسوا نکردی و مرا در نافرمانی دید و برویم نزد و برای آنچه مرا آفرید و من جز آن کردم که برای آتش مرا آفرید پس چه خوب سرپرستی باشی تو ای آقایم و چه بد بنده ای باشم من، مرا جستی چه خوب جوینده ای هستی تو پروردگار منی و چه بد مطلوبم برایت، تو مرا بنده و بنده زاد و کنیززاد خود یافتی و زیر دست خود که هر کار خواهی با من توانی کرد. بار خدایا! آوازا همه خمودند و جنبشها همه آر میدند و هر دوستی با دوست خود خلوت کرد و من با تو خلوت کردم که محبوب منی و ثمره خلوت مرا با خودت در این شب آزادیم از دوزخ مقرر فرما، ای که هیچ دانشمندی وصفی برتر از او نتواند و هیچ آفریده ای در برابر او منعی نتواند ای که آغاز هر چیزی و پس از هر چیز هستی ای که از ماده ای پیدا نشدی و ای که به نیستی نگرائی ای کاملترین توصیف شده و بخشنده ترین عطاکننده ای کسی که با هر زبانی خوانده شود و بفهمد ای که گذشتش قدیم است و یورشش سخت است و ملکش استوار است، از تو خواهم بدان نامت که با آن با موسی بی واسطه گفتگو کردی یا الله یا رحمان یا رحیم یا لا اله الا انت، اللهم أنت الصمد اسألک ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنی الجنة برحمتک.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۳- از امام صادق علیه السلام که فرمود: بگو: بار خدایا! از تو خواهم گفتار توبه کننده گان و کردارشان و نور پیامبران و راستی شان و رهائی مجاهدان و ثوابشان و شکرگزاری برگزیده ها و

خیرخواهی شان و عمل ذاکرین و تواضعشان و حکمت فقهاء و روش آنها و ترس پرهیزکاران و رغبتشان و یاور مؤمنان و امید محسنان و کردار نیکشان.

بار خدایا! از تو می خواهم پاداش شاکران و مقام مقربان و دوستی با پیامبران، بار خدایا راستی که از تو خواهم ترس آنانی که برای تو عمل کنند، و کردار آنان که از تو ترسانند و خشوع عابدان برای تو و یقین متوکلان بر تو و توکل کسانی که به تو گرویدند.

بار خدایا! تو به حاجتم، نگفته دانائی، و تو برای برآوردنش دست داری و رنج نبری و توئی که هیچ سائلی تو را در سؤال دچار نسازد و هیچ بدگوئی از مقام تو نکاهد. و گفتار هیچ گوینده بحق مدحت نرسد تو چنانکه خود بگوئی برتر از آنکه ما گوئیم.

بار خدایا! برای من گشایش نزدیکی قرار ده و مزد بزرگی و به من بخش پوشش خوبی بر عیوبم، بار خدایا! تو می دانی با اینکه من بر خودم ستم کردم و بر نفسم اسراف نمودم، ولی برایت ضدّ و همتائی و نه همسری و نه فرزندی نگرفتم، ای کسی که تراکم مسائل، او را به غلط نیندازد، این کسی که چیزی از چیزی او را سرگرم نکند و نه شنیدنی از شنیدنی و نه دیدنی از دیدنی و اصرار اصرارکننده ها او را به تنگ نیاورد، از تو خواهم که در این ساعت به من گشایش دهی از آنجا که گمان برم و از آنجا که گمان نبرم زیرا توئی که استخوانهای پوسیده و خاک شده را زنده می کنی و به راستی تو بر هر چیز توانائی، ای کسی که شکر من (در برابر نعمتهایش) اندک بود ولی باز مرا محروم نکرد و خطایم بزرگ بود و رسوایم نکرد و مرا در نافرمانی دید و برویم نزد و برای آنچه مرا آفرید و من جز آنچه برای آن آفریدی پس چه خوب سرپرستی باشی تو ای آقایم و چه بد بنده ای باشم که مرا دریافتی و چه خوب جوینده ای هستی ای پروردگار من و چه بد مطلوب و خواسته شده ای هستم که مرا یافتی، تو مرا بنده و بنده زاد و کنیززاد خود یافتی و زبردست خود که هر چه خواهی می توانی نسبت به من انجام دهی.



بار خدایا! آوازا همه خاموشند و جنبشها همه آرام شدند و هر دوستی با دوست خود خلوت کرده و من با تو خلوت کرده ام توئی محبوب من پس نتیجه این خلوتم را با خودت در این شب آزادیم از دوزخ قرار ده، ای که هیچ دانشمندی وصفی برتر از او نتواند و هیچ آفریده ای در برابر او منعی نتواند ای که آغاز و پایان هر چیزی و ای که از ماده ای پیدا نشدی و ای که به نیستی نگرایی ای کاملترین توصیف شده و بخشنده ترین عطاکننده ای کسی که با هر زبانی خوانده شود و بفهمد ای کسی که پایانی ندارد و یورشش سخت و ملکش استوار است، از تو خواهم بدان نامت که با آن با موسی بی واسطه گفتگو کردی یا الله یا رحمن یا رحیم یا لا اله الا انت، اللهم أنت الصمد أسألك ان تصلني على محمد و آل محمد و ان تدخلني الجنة برحمتك.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن، أو موثق. و حکم الفقهاء أى الحكمة أو القضاء لا يحفيك سائل قيل مشتق من الحفو بمعنى المنع أى لا يمنعك كثرة سؤال السؤال عن العطاء، وقيل: بمعنى المبالغة فى السؤال أى كلما ألحوا فى السؤال لم يصلوا إلى حد المبالغة فى السؤال بل يحسن منهم الأكثر، و الأظهر أن المراد لا ينقص عطاياك كثرة سؤال السائلين لسعة خزائن رحمتك من الإحفاء بمعنى المبالغة فى أخذ الشىء كما فى قوله عليه السلام أحفوا الشوارب و البرم السامة و الضجر و الجبة الاستقبال بالمكروه ألفتنى أى وجدتنى و الهداءة و الهدء السكون من الحركات ليست لعالم فووه صفة لعل المراد ليس لعالم صفة

فى العلم تكون فوقه أى لىس أءء أعلم منه أو لا ىمكن للعلماء أن ىبالغوا فى صفة حتى ىكون أكثر مما هو علىه بل كلما بالغوا فىه فهم مقصرون و الأءىر أظهر، و قىل المراد به أنه لىس لعالم ىكون فوقه صفة أى وجود إذ كلما له وجود فله صفة، و الفقرة الثانية ىمكن أن ىكون المراد بها أنه لىس لما دونه من المخلوقات امتناع من أن ىصل إلیهم مكروه، أو لىس لمخلوق بدون لطفه و حفظه منعه، و قال فى النهاىة: ىقال: قوم لىست لهم منعة أى قوة تمنع من ىرىدهم بسوء و قد ىفتح النون و قال و العنصر بضم العین و فتح الصاد الأصل و قد ىضم و النون زائدة فىه عند سىبویه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٧٢

\*\*\*\*\*

ص: ٥٨٤

---

١-١٢. فى «بر، بف» و حاشىة «ج» و شرح المازندرانى و الوافى: «أولاً». قال المازندرانى: «نوّن المنادى؛ لأنه آلم ىقصد المعین من حیث هو معین. و توضیحه: أنه تعالى معلوم من جهة الوجود و آثاره، و غیر معلوم من جهة حقیقة ذاته و صفاته. فقد ىقصد من حیث إنه غیر معلوم و ینوّن كما فىما نحن فىه، و قد ىقصد من حیث إنه معلوم و ىجرى علیه حکم المفرد».

٢-١. فى «ج، بر» و الوافى: «آخرا».

٣-٢. فى «بر»: «ویا».

٤-٣. «العنصر» بضمّ العین و فتح الصاد: الأصل. و قد تضمّ الصاد. النهاىة، ج ٣، ص ٣٠٩ (عنصر).

٥-٤. فى «ص»: «أسمع».

٦-٥. ىقال: فقّه ىفقه فقّها: إذا فهم. ترتیب كتاب العین، ج ٣، ص ١٤١٠ (فقه).

٧-٦. فى «بر، بف» و الوافى: «شافهك».

۷-۸ . فی «ز» : + «یا اللّٰه، یا اللّٰه» .

۸-۹ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۶۷۸ ، ح ۸۹۴۱ .

### ۳۴- الحدیث

۳۴۷۱/۳۵ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ یُونُسَ، قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمَنِي دُعَاءً، وَأَوْجِزُ (۱)، فَقَالَ : «قُلْ: يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِي، وَذَلَّلَ (۲) قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ، أَسْأَلُكَ الْآمَنَ وَالْإِيمَانَ». (۳)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَنِي دُعَاءً وَأَوْجِزُ فَقَالَ قُلْ يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِي وَذَلَّلَ قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ أَسْأَلُكَ الْآمَنَ وَالْإِيمَانَ .

(الكافي ، جلد ۲ ، صفحه ۵۹۵ )

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یونس گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: دعائی کوتاه بمن بیاموز فرمود: بگو: «یا من دلنی علی نفسہ و ذلل قلبی بتصدیقہ أسألک الا من و الايمان» .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۳۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۴- از یونس گوید: به امام رضا (علیه السلام) گفتم: یک دعا به من بیاموز و مختصر کن، در پاسخ فرمود: بگو: ای که مرا به خود رهنمود و دلم را رام تصدیق به خود ساخت، از تو امن و ایمان خواستارم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۴- «یونس» گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: دعائی به من بیاموز و مختصر کن، در پاسخ فرمود: بگو: ای که مرا به خود رهنمود کردی و دلم را تصدیق نمودی از تو ایمان و امنیت می خواهم.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۷۲

\*\*\*\*\*

**۳۵- الحدیث**

٣٤٧٢/٣٥. عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ (٤)، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَانَتْ لِي مَالٌ وَرِثْتُهُ (٥)، وَ لَمْ أَنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَمًا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ اِكْتَسَبْتُ (٦) مِنْهُ مَالًا، فَلَمْ أَنْفِقْ مِنْهُ دِرْهَمًا فِي طَاعَةِ اللَّهِ (٧)، فَعَلَّمَنِي دُعَاءً يُخَلِّفُ (٨) عَلَيَّ مَا مَضَى، وَيَغْفِرُ لِي مَا عَمَلْتُ، أَوْ عَمَلًا أَعْمَلُهُ.

قَالَ: قُلْ .

قَالَ: وَ أَى شَيْءٍ أَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: قُلْ كَمَا أَقُولُ: يَا نُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَيَا أُنْسِي فِي كُلِّ وَحْشَةٍ، وَيَا رَجَائِي فِي كُلِّ كُرْبَةٍ، وَيَا ثِقَّتِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ (٩)، وَيَا دَلِيلِي فِي الضَّلَالَةِ، أَنْتَ دَلِيلِي إِذَا (١٠) انْقَطَعَتْ

ص: ٥٨٥

١- ٩ . في «ز» : «وأوجزه» .

٢- ١٠ . في «ز» : «ودل» .

٣- ١١ . الكافي ، كتاب الدعاء ، باب دعوات موجزات لجميع الحوائج في الدنيا والآخرة ، ح ٣٤٤٦ ، بسند آخر ، عن الرضا عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٥٩ ، ح ٨٩١٥ .

٤- ١ . كذا في النسخ والمطبوع ، ويحتمل وقوع الإرسال في السند ، أو كون النسخ محرّفة . وأما كون السند معلقاً على سند الحديث ٣٣ ، وأن الراوي عن عليّ بن أبي حمزة هو ابن أبي عمير ، فهذا النحو من التعليق خلاف دأب المصنّف ؛ لعدم ذكر عليّ بن أبي حمزة في ذاك السند .

٥- ٢ . في «ج» : «ورثته» يقرأ مجهولاً .

- ٦-٣ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز» والوافى . وهو مقتضى السياق . وفى «ص ، ب ف» والمطبوع : «اكتسب» . وفى «بر ، بس» : - «اكتسبتُ» .
- ٧-٤ . فى «بر ، بس» : - «ثم اكتسبت \_ إلى \_ طاعة الله» .
- ٨-٥ . يقال : خَلَفَ اللهُ لَكَ خَلْفًا بِخَيْرٍ ، وأخلف عليك خيرا ، أى أبدلك بما ذهب منك وعوضك عنه . النهاية، ج ٢ ، ص ٦٦ (خلف) .
- ٩-٦ . فى حاشية «بر» : «شديد» .
- ١٠-٧ . فى «ب» : «إذ» .

دَلَالَةُ الْأَعْدَاءِ؛ فَإِنَّ دَلَالَتَكَ لَا تَنْقَطِعُ، وَلَا يَصِلُ مِنْ هَدَيْتِ، أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَأَسْبَغْتَ، وَرَزَقْتَنِي فَوَفَّرْتَ، وَغَذَيْتَنِي (١) فَأَحْسَنْتَ غِذَائِي، وَأَعْطَيْتَنِي فَأَجَزَلْتَ (٢) بِلَا اسْتِحْقَاقٍ لِذَلِكَ بِفِعْلِ مَنِي (٣)، وَ لَكِنْ (٤) ابْتِدَاءً مِنْكَ لِكِرْمِكَ وَ جُودِكَ، فَتَقَوَّيْتُ بِكَرْمِكَ عَلَى مَعَاصِيكَ،

وَ تَقَوَّيْتُ بِرِزْقِكَ عَلَى سَخَطِكَ، وَ أَفْنَيْتُ عُمُرِي فِيَمَا لَا تُحِبُّ (٥)، فَلَمْ يَمْنَعَكَ جُرْأَتِي عَلَيْكَ، وَ رُكُوبِي لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ، وَ دُخُولِي فِيَمَا حَرَّمْتَ عَلَيَّ أَنْ عُذْتُ (٦) عَلَيَّ بِفَضْلِكَ؛ وَ لَمْ يَمْنَعْنِي حِلْمُكَ عَنِّي، وَ عَوْدُكَ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ (٧) أَنْ (٨) عُذْتُ فِي مَعَاصِيكَ؛ فَأَنْتَ (٩) الْعَوَّادُ بِالْفَضْلِ، وَ أَنَا الْعَوَّادُ بِالْمَعَاصِي، فَيَا أَكْرَمَ مَنْ أُقِرُّ لَهُ بِذَنْبِ (١٠)، وَ أَعَزَّ مَنْ خُضِعَ لَهُ بِذُلِّ (١١)، لِكِرْمِكَ أَقْرَزْتُ بِذَنْبِي، وَ لِعِزِّكَ (١٢) خَضَعْتُ بِذُلِّي، فَمَا أَنْتَ صَانِعُ بِي (١٣) فِي (١٤) كِرْمِكَ؛ وَ (١٥) إِقْرَارِي بِذَنْبِي، وَ عِزِّكَ (١٦)، وَ خُضُوعِي بِذُلِّي : افْعَلْ (١٧) بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، وَ لَا تَفْعَلْ

ص: ٥٨٦

١-٨ . يجوز على بناء المجرد أيضا .

٢-٩ . فى «ب» + : «عطائي» . وأجزلت له من العطاء ، أى أكثرت . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٦٥٥ (جزل) .

- ٣-١٠ . فى «ب، ج، د، ز، بس» : «تفعل بى» . وفى «ص» وشرح المازندرانى : «تفعل منى» .  
 . وفى «بف» : «يفعل منى» يقرأ مجهولاً . وفى شرح المازندرانى عن بعض النسخ : «بفعل بى» .  
 ٤-١١ . فى «ج» والوفى : «ولكن» .  
 ٥-١ . فى «بس» : «لايحب» يقرأ مجهولاً .  
 ٦-٢ . عاد بمعروفه عودا : أفضل . والاسم : العائدة . المصباح المنير ، ص ٤٣٦ (عاد) .  
 ٧-٣ . فى «ب» : - «ولم يمنعى \_ إلى \_ بفضلك» .  
 ٨-٤ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى . وفى المطبوع : «وإن» .  
 ٩-٥ . فى «د» : «وأنت» .  
 ١٠-٦ . فى «ص» : «بالذنب» .  
 ١١-٧ . فى «ج، د، ز، ص» وشرح المازندرانى : «بذنب» . وفى حاشية «ج» : «بالذل» .  
 ١٢-٨ . فى «بر، بف» : «لعرزتک» .  
 ١٣-٩ . فى «ب، ج، ز، بس» وشرح المازندرانى : - «بى» . قال المازندرانى : «الموصول مع صلته مبتدأ، و «كرمک» خبر» .  
 ١٤-١٠ . فى شرح المازندرانى : «وفى بعض النسخ : بى ، بالباء بدل : فى» .  
 ١٥-١١ . الواوات الثلاث للقسم .  
 ١٦-١٢ . فى «ز، ص، بر» وشرح المازندرانى : «لعرزتک» بدون الواو . وفى حاشية «ج» : «ولعرزتک» .  
 ١٧-١٣ . فى «بس» : «فافعل» .

بِى مَا أَنَا أَهْلُهُ».(١)

تَمَّ كِتَابُ الدُّعَاءِ ، وَيَتْلُوهُ كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ.(٢)

ترجمه

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد: ای امیر مؤمنان من مالی بارث برده ام (و دارا شده ام) و درهمی از آن را در راه اطاعت خدای عز و جل انفاق نکردم، سپس مالی از راه کسب با آن بدست آوردم و از آن نیز درهمی در اطاعت خداوند صرف ننمودم پس دعائی بمن بیاموز که جای آنچه را از دستم رفته بگیرد، و کارهای گذشته ام را و یا آنچه پس از این میکنم بیامرزد؟ فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم ای امیر مؤمنان، فرمود: بگو چنان که من میگویم (سپس دعائی تعلیمش فرمود که ترجمه اش چنین است: «ای نور من در هر تاریکی و ای وسیله انس من در هر وحشت و هراس، و ای امید من در هر اندوه، و ای معتمد من در هر سختی، و ای راهنمایم در هر گمراهی، توئی راهنمای من آنگاه که راهنمایی راهنمایان پایان پذیرد زیرا راهنمایی تو بریده نشود و هر که را تو راهنمایی کنی گمراه نگردد، بمن نعمت دادی و فراوان دادی، و روزی دادی و وافر دادی، و غذا دادی پس نیکو غذائی دادی، و عطا کردی و کامل دادی بی آنکه من سزاوار آن باشم بواسطه کاری که از من سرزده باشد، ولی تو بدان آغاز کردی بخاطر کردم وجود خودت، و من بکمک کردم تو بر نافرمانیت نیرو گرفتم، و بکمک روزیت بر خشمگین کردن تو نیرومند شدم، و عمرم را در آنچه تو دوست نداری تباه کردم، و بی پروائی من بر تو و ارتکاب آنچه غدقن کرده بودی و ورود من در آنچه بر من حرام کرده بودی جلوگیری تو نشد از اینکه بفضل خود بازهم بمن عطا کنی، و بردباریت و بازگشتت بفضل بر من جلوگیری من نشد که در نافرمانیت بازگشت نکنم، پس تو بسیار بازگشت کننده بفضل هستی و من بسیار بازگرد به گناهان، پس ای کریمتر کسی که در برابرش بگناه اعتراف کنم و ای عزیزترین کسی که بذلت در برابرش فروتنی شود، بخاطر کرم تو است که من اعتراف بگناه خود کنم، و بخاطر عزت تو است که بخواری فروتنی کنم، پس تو در مقام کرم خود و اقرار من بگناه با من چه خواهی کرد، و در مقام عزتت با فروتنی من بخواری (با من چه خواهی کرد) با من کن آنچه تو شایسته آنی، و با من مکن آنچه را من بدان سزاوارم».



\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳۵- از امام صادق (علیه السلام) که مردی نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من مالی دارم که ارث برده ام و یک درهمش را (مثلاً یک ریال) در طاعت خدا عز و جل صرف نکردم سپس مالی هم خود به دست آوردم و یک درهمش را در راه طاعت خدا عز و جل خرج نکردم، به من دعائی بیاموز که جایگزین شود آنچه را از دستم رفته و به وسیله آن هر چه را کردم و می کنم آمرزیده شود، فرمود: بگو: گفت: چه بگویم یا امیر المؤمنین؟ فرمود: بگو: آنچه را من می گویم: «ای نور من در هر تاریکی و ای وسیله آرامشم در هر هراس و ای امیدم در هر گرفتاری و ای مورد اعتمادم در هر سختی و ای راه نمایم در هر گمراهی، توئی رهنمائی رهنمایان قطع شود، زیرا رهنمائی تو قطع نمی شود و گمراه نشود کسی که تو اش رهنمائی، تو به من نعمت دادی و شایان و فراوانش کردی و تو به من روزی دادی و بسیارش کردی و به من خوراک دادی، خوراک خوب دادی و به من عطا دادی، عطای کامل دادی بی آنکه من سزاوار آن باشم در برابر کاری که کردم ولی تو آن را بی سابقه آغاز نمودی برای کرم وجود خودت و به وسیله کرم تو بر نافرمانیهای تو نیروی گرفتم و به وسیله روزی تو بر کاری که مایه خشم تو است نیرومند شدم و عمرم را در آنچه تو دوست نداری گذاراندم و فانی کردم و دلیری من بر تو و ارتکاب آنچه تو بر من غدقن کرده بودی و ورود در آنچه تو بر من حرام کردی تو را باز نداشت از اینکه باز هم فضل خود را به من عطا کنی و بردباری تو در باره من و باز گرد فضل تو بر منمرا باز نداشت از اینکه به نافرمانیهای تو باز گردم، پس تو بسیار باز گرد به فضلی و من بسیار باز گرد به گناهان، ای کریم تر کسی که در برابرش به گناه اقرار کنم و عزیزترین کسی که به زبونی در برابرش خضوع شود، برای کرمت به گناه اقرار کردم و به خاطر عزتت به زبونی خضوع نمودم، پس تو با من چه خواهی کرد در مقام کرمت و اقرار من به گناه و از

نظر عزت و خضوع من به زبونیم، آن را به من عمل کن که شایسته تو است و با من مکن آنچه را شایسته من است».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳۵- امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من مالی را به ارث برده ام و یک درهمش را در راه خداوند انفاق نکرده ام سپس مالی هم خود از راه آن به دست آورده ام و یک درهمش را در راه طاعت خدای عزّ و جلّ خرج نکرده ام، به من دعائی بیاموز که جای آنچه که از دستم رفته بگیرد و به وسیله آن هرچه را کردم و می کنم آمرزیده شود، فرمود: بگو: گفت: چه بگویم یا امیر المؤمنین؟ فرمود: بگو: آنچه را من می گویم: «ای نور من در هر تاریکی و ای وسیله آرامش در هر وحشت و ای امیدم در هر گرفتاری و ای مورد اعتمادم در هر سختی و ای راه نمایم در هر گمراهی، توئی رهنمای رهنمایان آنگاه که پایان پذیرد رهنمائی تو قطع نمی شود و گمراه نشود کسی که تو رهنمائیش کردی به من نعمت دادی و شایان و فراوانش کردی و تو به من روزی دادی و بسیارش کردی و به من خوراک دادی، و نیکو خوراک دادی و عطا کردی و خوب عطا کردی بی آنکه من سزاوار آن باشم در برابر کاری که کردم ولی تو آن را بی سابقه آغاز نمودی بخاطر کرم و جود خودت و به وسیله کرم تو بر نافرمانیهای تو نیرو گرفتم و به وسیله روزی تو بر کاری که مایه خشم توست نیرومند شدم و عمرم را در آنچه تو دوست نداری گذراندم و فانی کردم و دلیری من بر تو و ارتکاب آنچه تو بر من منع کرده بودی و ورود در آنچه تو بر من حرام نمودی تو را بازنداشت از اینکه باز هم فضل خود را به من عطا کنی و بردباریت و بازگشت بفضل بر من، جلوگیری من نشد.

که در نافرمانیت بازگشت نکنم، پس تو بسیار بازگشت کننده بفضل هستی و من بسیار بازگرد به گناهان، ای کریم ترین کسی که در برابرش به گناه اقرار کنم و عزیزترین کسی که به زبونی در برابرش فروتنی شود، بخاطر کرم توست که من به گناه اقرار کردم و به خاطر عزت توست که به خواری فروتنی کنم، پس تو با من چه خواهی کرد در مقام کرمت و اقرارم به گناه خویش و از نظر عزت و فروتنی من به خواری (با من چه خواهی کرد) با من کن آنچه که شایسته توست و با من مکن آنچه را که شایسته من است».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

:ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

ص: ۵۸۷

---

١٤-١. مصباح المتهدّد، ص ٣١٤؛ جمال الأسبوع، ص ٢٩٨، الفصل ٣٠، من قوله: «يا نوري في كلّ ظلمة» مع اختلاف يسير. وراجع: كتاب المزار، ص ١٥٦ الوافي، ج ٩، ص ١٦٥٧، ح ٨٩١١.

١٥-٢. في أكثر النسخ هاهنا زيادات شتى، والظاهر أنّها من النسخ.

## كتاب فضل القرآن

### إشاره

ص: ٥٨٨

[٧]

٥٩٦/٢

كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ

### ١- الحديث

٨٥٦ / ٨٥٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِيِّ (١)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ الْخَفَّافِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٢)، قَالَ: «يَا سَعْدُ، تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا (٣) الْخَلْقُ (٤)، وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عِشْرُونَ وَمِائَةٌ (٥) أَلْفِ صَفٍّ، ثَمَانُونَ أَلْفَ صَفٍّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَارْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ (٦) مِنْ سَائِرِ الْأُمَّمِ، فَيَأْتِي عَلَى صَفِّ الْمُسْلِمِينَ فِي صُورَةِ رَجُلٍ، فَيَسَلَّمُ (٧)، فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نَعَرَفُهُ بِنَعْتِهِ وَصِفَتِهِ غَيْرَ (٨) أَنَّهُ كَانَ أَشَدَّ اجْتِهَادًا مِنَّا فِي (٩) الْقُرْآنِ؛ فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ (١٠) وَالْجَمَالِ وَالنُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ.

١-١ . فى «ج ، بر» والبحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : «الجريرى» . والظاهر أنّ سفيان هذا هو سفيان بن إبراهيم الأزدى المذكور فى رجال الطوسى ، ص ٢٢٠ ، الرقم ٢٩٣٢ ، وهو موصوف فى الرجال المطبوع بالجريرى ، ولكن فى بعض النسخ المخطوطة المعتبرة منه : «الحريرى» بدل «الجريرى» وهو الظاهر . راجع : الإكمال لابن ماكولا ، ج ٢ ، ص ٢٠٩ .

٢-٢ . فى «ج ، د ، ز ، بر» والوفى والبحار ، ج ٧ ، ص ١٣١ و ٣١٩ : «أنه» .

٣-٣ . فى البحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : «إليه» .

٤-٤ . فى «بر» : «قط» .

٥-٥ . فى شرح المازندرانى : «مائة وعشرون» .

٦-٦ . فى شرح المازندرانى : - «صف» .

٧-٧ . فى «ب» : «ويسلم» .

٨-٨ . فى «ب» : «إلا» .

٩-٩ . فى الوافى : «تلاوة» .

١٠-١٠ . «البهاء» : الحسن والجمال . يقال : بها يبهو \_ مثل علا يعلو \_ : إذا جمّل ، فهو بهى ،

فيعل بمعنى فاعل . آ وبهاء الله : عظّمته . المصباح المنير ، ص ٦٥ (بهى) .

ثُمَّ يُجَاوِزُ (١) حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى صَفِّ الشُّهَدَاءِ، فَيَنْظُرُ (٢) إِلَيْهِ الشُّهَدَاءُ، ثُمَّ يَقُولُونَ (٣): لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الرَّبُّ الرَّحِيمُ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ مِنَ الشُّهَدَاءِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ (٤) وَصِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّهُ مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ؛ فَمِنْ هُنَاكَ أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْفَضْلِ مَا لَمْ نَعْطُهُ (٥) .

قَالَ : «فَيَتَجَاوِزُ (٦) حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى (٧) صَفِّ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ فِي صُورَةِ شَهِيدٍ، فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ شُهَدَاءُ الْبَحْرِ، فَيَكْتُرُ تَعَجُّبَهُمْ، وَيَقُولُونَ: إِنَّ هَذَا مِنْ شُهَدَاءِ الْبَحْرِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَصِفَتِهِ غَيْرَ أَنَّ الْجَزِيرَةَ الَّتِي أُصِيبَ

فِيهَا كَانَتْ أَعْظَمَ هَوْلًا مِنَ الْجَزِيرَةِ (٨) الَّتِي أُصِيبْنَا فِيهَا؛ فَمِنْ هُنَاكَ (٩) أُعْطِيَ مِنَ الْبَهَاءِ وَالْجَمَالِ وَالنُّورِ مَا لَمْ نُعْطَهُ .

ثُمَّ يُجَاوِزُ (١٠) حَتَّى يَأْتِيَ صَفَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ (١١) فِي صُورَةِ نَبِيِّ مُرْسَلٍ، فَيَنْظُرُ ٢ / ٢٧٣  
النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلُونَ إِلَيْهِ، فَيَسْتَدُّ لِدَلِكَ تَعَجُّبُهُمْ، وَيَقُولُونَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ (١٢)، إِنَّ هَذَا  
النَّبِيَّ (١٣) مُرْسَلٌ نَعَرَفُهُ بِسَمْتِهِ وَصِفَتِهِ (١٤) غَيْرَ أَنَّهُ أُعْطِيَ فَضْلًا كَثِيرًا .

قَالَ: «فَيَجْتَمِعُونَ فَيَأْتُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيَسْأَلُونَهُ (١٥)، وَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ (١٦)،  
مَنْ

ص: ٥٩٠

- 
- ١-١ . في «د، بر، بف» وحاشية «ج» والوافي: «يتجاوز» .  
٢-٢ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والبحار، ج ٧، ص ٣١٩ . وفي المطبوع: «فينظرون» .  
٣-٣ . في «بر» والوافي: «فيقولون» .  
٤-٤ . قال الجوهري: «السمت: هيئة أهل الخير» . وقال ابن الأثير: «السمت: هو الهيئة الحسنة» .  
وقال المطرزي: «السمت: الطريق، ويستعار لهيئة أهل الخير» . راجع: الصحاح، ج ١، ص ٢٥٤؛ النهاية، ج ٢، ص ٣٩٧؛ المغرب، ص ٢٣٤ (سمت) .  
٥-٥ . في «ص»: «لم نعط» .  
٦-٦ . في «ج، بف» والبحار، ج ٧، ص ٣١٩: «فيجاوز» .  
٧-٧ . في «ج، بس»: «- على» .  
٨-٨ . في «بر» والوافي: «الجزائر» .  
٩-٩ . في «بر»: «هنالك» .

- ١٠-١٠ . فى «بر» : «يتجاوز» .  
 ١١-١١ . فى «ز» : - «والمرسلين» .  
 ١٢-١٢ . فى «ص» : «الكبير» .  
 ١٣-١٣ . فى «ز، بـ» وشرح المازندراني والوافى والبحار، ج ٧، ص ٣١٩ : «لنبى» .  
 ١٤-١٤ . فى «ب، د، بر، بس، بـ» والوافى والبحار، ج ٧، ص ٣١٩ : «بصفته وسمته» .  
 ١٥-١ . فى «بر» : - «فيسألونه» .  
 ١٦-٢ . فى «ب» : - «يا محمد» .

هَذَا؟ فَيَقُولُ لَهُمْ(١): أَوْ مَا تَعْرِفُونَهُ؟ فَيَقُولُونَ: مَا نَعْرِفُهُ، هَذَا مِمَّنْ(٢) لَمْ يَغْضَبِ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ(٣) عَلَيَّ خَلْقِهِ، فَيَسَلُّمُ.

ثُمَّ يُجَاوِزُ(٤) حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى(٥) صَفِّ الْمَلَائِكَةِ فِي صُورَةِ(٦) مَلِكٍ مُقَرَّبٍ، فَتَنْظُرُ(٧) إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ، فَيَسْتَدُّ تَعَجُّبُهُمْ، وَيَكْبُرُ(٨) ذَلِكَ عَلَيْهِمْ؛ لِمَا رَأَوْا مِنْ فَضْلِهِ، وَيَقُولُونَ: تَعَالَى رَبُّنَا وَتَقَدَّسَ، إِنَّ هَذَا الْعَبْدَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ نَعْرِفُهُ بِسَمْتِهِ وَصِفَتِهِ(٩) غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ أَقْرَبَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى(١٠) اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مَقَامًا؛ فَمِنْ(١١) هُنَاكَ أَلْبَسَ مِنَ النُّورِ وَالْجَمَالِ مَا لَمْ نُلْبَسْ.

ثُمَّ يُجَاوِزُ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَيَخِرُّ تَحْتَ الْعَرْشِ(١٢)، فَيُنَادِيهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا حُجَّتِي فِي الْأَرْضِ وَكَلَامِي الصَّادِقِ النَّاطِقِ، ازْفَعْ رَأْسَكَ، وَ سَلْ تُعْطَ، وَ اشْفَعْ تُشَفَّعُ(١٣)، فَيَرْفَعُ رَأْسَهُ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: كَيْفَ رَأَيْتَ

عِبَادِي؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مِنْهُمْ(١٤) مَنْ صَانِنِي(١٥) وَ حَافِظَ عَلَيَّ(١٦) وَ لَمْ يُضَيِّعْ شَيْئًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ ضَيَّعَنِي(١٧) وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّي وَ كَذَّبَ بِي(١٨)، وَ أَنَا حُجَّتِكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ

- ١-٣ . فى البحار، ج ٧، ص ٣١٩ - «لهم» .
- ٢-٤ . فى شرح المازندراني: «من» .
- ٣-٥ . فى «بف»: «لله» .
- ٤-٦ . فى «د»: «يتجاوز» . وفى «ز»: «فيجاوز» .
- ٥-٧ . فى البحار، ج ٧، ص ٣١٩ - «على» .
- ٦-٨ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والبحار، ج ٧، ص ٣١٩ . وفى المطبوع: «سورة» .
- ٧-٩ . فى «ب، ج، د، ز، ص، بر، بس» والوافى والبحار، ج ٧، ص ٣١٩: «فينظر» .
- ٨-١٠ . فى «ب»: «ويكثر» .
- ٩-١١ . فى «ب، ز، بس» وحاشية «د»: «ووصفه» .
- ١٠-١٢ . فى حاشية «ج» والبحار، ج ٧، ص ٣١٩: «من» .
- ١١-١٣ . فى البحار، ج ٧، ص ٣١٩: «من» .
- ١٢-١٤ . فى «ب»: «ساجدا» .
- ١٣-١٥ . فى «بس، بف»: «تشفع» بالتخفيف . يقرأ مجهولاً . و«الشفاعة»: هى السؤال فى التجاوز عن الذنوب والجرائم . والمُشَفَّعُ: من تقبل شفاعته . مجمع البحرين، ج ٤، ص ٣٥٣ .
- ١٤-١ . فى الوافى ومرآة العقول: «فمنهم» .
- ١٥-٢ . فى «بر، بف»: «أصابنى» .
- ١٦-٣ . فى شرح المازندراني: «تعدية حافظ ب «على» لتضمنه معنى القيام ونحوه» .
- ١٧-٤ . فى شرح المازندراني: «ضيع» .
- ١٨-٥ . فى «ز»: «فى» . وفى البحار، ج ٧، ص ٣١٩ - «بى» .

اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَعَزَّتِي وَجَلَالِي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي، لَأَعْتَبَنَّ عَلَيْكَ (١) الْيَوْمَ أَحْسَنَ الثَّوَابِ (٢)، وَ لَأُعَاقِبَنَّ عَلَيْكَ الْيَوْمَ أَلِيمَ الْعِقَابِ» .

قَالَ: «فَيَرْجِعُ (٣) الْقُرْآنُ رَأْسَهُ (٤) فِي صُورَةٍ أُخْرَى» .



قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، فِي أَيِّ صُورَةٍ يَرْجِعُ؟

قَالَ (٥): «فِي صُورَةِ رَجُلٍ (٦) شَاحِبٍ (٧) مُتَغَيِّرٍ يُبْصِرُهُ (٨) أَهْلُ الْجَمْعِ (٩)، فَيَأْتِي الرَّجُلَ مِنْ

شَيْعَتِنَا \_ الَّذِي كَانَ (١٠) يَعْرِفُهُ وَيُجَادِلُ بِهِ أَهْلَ الْخِلَافِ \_ فَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: مَا تَعْرِفُنِي؟ فَيَنْظُرُ  
إِلَيْهِ الرَّجُلُ، فَيَقُولُ: مَا أَعْرَفَكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ».

قَالَ (١١): «فَيَرْجِعُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي كَانَتْ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ، وَ يَقُولُ (١٢): مَا تَعْرِفُنِي؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ،  
فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: أَنَا الَّذِي أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ، وَ أَنْصَبْتُ (١٣)

ص: ٥٩٢

١-٦ . في «ز»: «إليك» .

٢-٧ . في شرح المازندراني: «ثواب» .

٣-٨ . في «ب، ج، د، ص، بر، بس، بف» والوافي والبحار، ج ٧، ص ٣١٩: «فيرفع» . وفي  
«ز»: «فليرفع» . وفي حاشية «بف»: «فليرجع» .

٤-٩ . في «ز»: - «رأسه» .

٥-١٠ . في «بر، بف» والوافي: + «يرجع» . وفي شرح المازندراني: «فقال» .

٦-١١ . في شرح المازندراني: - «رجل» .

٧-١٢ . شَحَبٌ يَشْحَبُ شُحُوبًا، أَي تَغَيَّرَ مِنْ سَفَرٍ، أَوْ هُزِلَ، أَوْ عَمِلَ، أَوْ جَوَعَ . تَرْتِيبُ كِتَابِ الْعَيْنِ  
، ج ٢، ص ٨٢٩؛ الْقَامُوسُ الْمَحِيطُ، ج ١، ص ١٨١ (شحب). وَلَعَلَّ رَجُوعَهُ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ  
لِسَمَاعِهِ الْوَعِيدَ الشَّدِيدَ، وَهُوَ وَإِنْ كَانَ لِمُسْتَحْقِيهِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَخْلُو مِنْ تَأْثِيرٍ لِمَنْ يَطَّلِعُ عَلَيْهِ . أَوْ هَذِهِ  
الصُّورَةُ هِيَ الَّتِي حَدَّثَتْ بِمَلَامَسَةِ الْعَصَاةِ، وَهِيَ مَوْجُودَةٌ أَيْضًا فِي هَذِهِ الدَّارِ إِلَّا أَنَّهَا لَا تَرَاهَا الْأَبْصَارُ  
، وَالصُّورَةُ السَّابِقَةُ صُورَتُهُ الْحَقِيقِيَّةُ الَّتِي نَاشِئَةٌ بِذَاتِهِ وَكَمَالَاتِهِ . أَوْ تَغَيَّرَ صُورَتُهُ لِلْغَضَبِ عَلَى  
الْمُخَالِفِينَ، أَوْ لَلْإِهْتِمَامِ بِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ، كَمَا فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَقُومُ السَّقَطُ مُحْبِنًا عَلَى

باب الجنة . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٥ ؛ الوافي ، ج ٩ ، ص ١٦٩٨ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٤٧٦ .

٨-١٣ . في «ب ، بر ، بف» وحاشية «ج ، ص» والوافي والبحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : «ينكره» .  
٩-١٤ . يوم الجمع : يوم القيامة ؛ لاجتماع الناس فيه . مجمع البحرين ، ح ٤ ، ص ٣١٢ (جمع)

١٠-١ . في «بر» : - «كان» .

١١-٢ . في «ج» : «فقال» . وفي «بر» : - «قال» .

١٢-٣ . في «د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافي والبحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : «فيقول» .

١٣-٤ . «النصب» : الإعياء والتعب . والفعل : نَصَبٌ يَنْصَبُ وَأَنْصَبُنِي هَذَا الأَمْرُ . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، آ ص ١٧٩٥ (نصب) .

عَيْشَكَ (١) ، سَمِعْتَ (٢) الأَعْذَى ، وَرُجِمْتَ (٣) بِالقَوْلِ فِي (٤) ، أَلَا وَإِنَّ كُلَّ تاجرٍ قَدْ اسْتَوْفَى تِجَارَتَهُ ، ٥٩٨ / ٢ ،

وَأَنَا وَرَاءَكَ اليَوْمَ» .

قَالَ (٥) : «فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَيَقُولُ: يَا رَبِّ (٦) ، عَبْدُكَ ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ قَدْ كَانَ نَصَبًا (٧) بِي (٨) ، مُوَظَّبًا عَلَيَّ ، يُعَادِي بِسَبَبِي (٩) ، وَيُحِبُّ فِي (١٠) وَيُبَغِضُ (١١) ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَدْخِلُوا عَبْدِي جَنَّتِي ، وَاكْسُوهُ (١٢) حُلَّةً مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ ، وَتَوَجَّوْهُ

بِتَاجٍ ، فَإِذَا فَعِلَ بِهِ ذَلِكَ ، عُرِضَ عَلَى الْقُرْآنِ ، فَيَقَالُ (١٣) لَهُ (١٤) : هَلْ رَضِيتَ بِمَا صُنِعَ بِوَلِيِّكَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ، إِنِّي اسْتَقْبَلْتُ هَذَا لَهُ ، فَزَدَهُ مَزِيدَ (١٥) الْخَيْرِ كُلِّهِ ، فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلْوِي (١٦) وَارْتِفَاعِ مَكَانِي ، لَأَنْحَلَنَّ (١٧) لَهُ الْيَوْمَ خَمْسَةَ (١٨) أَشْيَاءَ مَعَ الْمَزِيدِ لَهُ وَ لِمَنْ كَانَ بِمَنْزِلَتِهِ ، أَلَا إِنَّهُمْ شَبَابٌ لَا يَهْرُمُونَ ، وَأَصِحَّاءٌ لَا يَسْقُمُونَ ، وَأَغْنِيَاءٌ لَا يَفْتَقِرُونَ ،

ص: ٥٩٣

- 
- ١-٥ . فى «ب» وحاشية «ج» : «عينيك» . وفى «ز» : «عشتك» .
- ٢-٦ . فى «ب ، ز» والبحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : «وسمعت» . وفى «ج ، د ، بر ، بف» وشرح المازندراني والوافى : «وفى سمعت» .
- ٣-٧ . فى «بر» : «وزحمت» .
- ٤-٨ . فى «بف» والوافى : - «فى» .
- ٥-٩ . فى «بر» : - «قال» .
- ٦-١٠ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى والبحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ . وفى المطبوع : + «يارب» ثانياً .
- ٧-١١ . فى «بر ، بف» : «يضاً» . أى يحسن .
- ٨-١٢ . هكذا فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بس» وحاشية «د» . وفى «د» وحاشية «ز» : «فى» . وفى «بر» : «لى» . وفى المطبوع : «بى» . وليس له وجه .
- ٩-١٣ . فى «بر» : «فى سنتى» . وفى «بف» : «فى سببى» .
- ١٠-١٤ . فى «بر ، بف» والوافى : «لى» .
- ١١-١٥ . فى البحار ، ج ٧ ، ص ٣١٩ : + «فى» .
- ١٢-١٦ . فى «ب» : «واكسوا» .
- ١٣-١ . فى «ب ، بس» وحاشية «ج» : «فيقول» .
- ١٤-٢ . فى «ز» : - «له» .
- ١٥-٣ . فى «ج ، ز» وحاشية «بف» : «مزيدة» .
- ١٦-٤ . فى «بر ، بف» : - «وعلوى» .
- ١٧-٥ . فى «ز» : + «ذلك» . وَنَحَلَّتْهُ أَنْحَلَهُ نُحْلًا : مثل أعطيته شيئاً من غير عوض بطيب نفس . المصباح المنير ، ص ٥٩٥ (نحل) . وفى شرح المازندراني : «نحله ينحله \_ كنصره \_ نُحْلًا \_ بالضم

\_ : أعطاه . والاسم : النحلة بالكسر ويضم ، وهى العطاء والعطية . وأنحله : أعطاه مالا خصه بشيء منه ، كنحله ، بالتشديد فيهما . فيجوز فى الفعل المذكور ثلاثة أوجه « .  
١٨-٦ . فى « بر » : « بخمسة » .

وَ فَرِحُونَ لَا يَحْزَنُونَ، وَ أَحْيَاءٌ لَا يَمُوتُونَ(١)» ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى»(٢).

قَالَ(٣): قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ(٤) يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ؟

فَبَسَّمَ، ثُمَّ قَالَ : «رَحِمَ اللَّهُ الضُّعَفَاءَ مِنْ شِيعَتِنَا؛ إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ» ثُمَّ قَالَ(٥): «نَعَمْ، يَا سَعْدُ، وَ الصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ، وَ لَهَا صُورَةٌ وَ خَلْقٌ، تَأْمُرُ(٦) وَ تَنْهَى».

قَالَ سَعْدُ(٧): فَتَغَيَّرَ لِذَلِكَ لَوْنِي، وَ قُلْتُ: هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنَا(٨) أَتَكَلَّمُ بِهِ فِي النَّاسِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ(٩) عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ هَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيعَتُنَا، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ(١٠) فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا» .

ثُمَّ قَالَ : «يَا سَعْدُ، أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ؟» قَالَ سَعْدُ : فَقُلْتُ: بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، فَقَالَ : «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»(١١) فَالْتَهَى كَلَامًا، وَ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ رِجَالٌ(١٢)، وَ نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ أَكْبَرُ»(١٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

سعد خفاف گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای سعد قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در بهترین صورتها که مردم دیده اند روز قیامت بیاید و مردم در یک صد و بیست هزار صف هستند، که هشتاد هزار آن صفها از امت محمد است، و چهل هزار صف از امتهای دیگر، پس بصورت مردی در برابر صف مسلمانان درآید و آنها بوی نظر کنند و گویند: معبودی جز خدای بردبار و کریم نیست، همانا این مردی از مسلمانان است که بسیما و صفت او را بشناسیم جز اینکه او در باره قرآن کوشاتر از ما بوده، و از این رو درخشندگی و زیبایی و روشنی بیشتری باو داده شده که بما داده نشده، سپس از آنها بگذرد تا در برابر صف شهیدان قرار گیرد، شهداء بر او نظر کنند و گویند: معبودی جز خدای پروردگار مهربان نیست، این مرد از شهیدان است که ما او را بسیما و صفت بشناسیم جز اینکه او از شهیدان در دریا است و از اینجا باو زیبایی و برتری داده اند و بما نداده اند؛ فرمود: پس بگذرد تا بصورت شهیدی در برابر صف شهیدان دریا رسد پس آنان باو نگاه کنند و شگفت آنها بسیار گردد و گویند: این از شهیدان در دریا است که ما او را بعلاصت و صفت بشناسیم جز اینکه آن جزیره که این (مرد) در آن شهید شده هولناکتر از جزیره ای که ما در آن گرفتار شدیم بوده و روی این جهت است که باو درخشندگی و زیبایی و روشنی بیشتری از ما داده اند، پس از آنان نیز بگذرد تا بصف پیمبران و مرسلین رسد در صورت یک پیمبر مرسل، پس پیمبران و مرسلین باو نگاه کنند و تعجبشان از دیدن او بسیار گردد و گویند: معبودی جز خدای بردبار کریم نیست براستی این پیمبر مرسلی است که ما او را بنشانی و وصفش بشناسیم جز اینکه باو برتری بسیاری داده شده. فرمود: پس همگی گرد آیند و خدمت رسول خدا آیند و از او پرسند و گویند: ای محمد این کیست بانها فرماید: آیا او را نمی شناسید؟ گویند: ما او را نشناسیم (جز اینکه معلوم است که) او از آنهاست که خدا بر او خشم نکرده، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرماید: این حجت خدا است بر خلقش پس سلام کند و بگذرد تا بصف فرشتگان رسد بصورت فرشته ای، پس فرشتگان باو نظر افکنند و سخت در شگفت روند و چون برتری او را ببینند بر آنها گران آید و گویند: پروردگارا ما متعالی و مقدس است این بنده ایست از فرشتگان که او را بنشانی و وصفش بشناسیم جز اینکه او از نظر مقام و مرتبه نزدیکترین فرشتگان است نزد خدای عز و جل، و از این نظر نور و جمالی دارد که ما نداریم، پس

بگذرد تا بدرگاه رب العزة تبارک و تعالی رسد و پای عرش بسجده در افتد، خدای تعالی او را ندا کند: ای حجت من در زمین و ای سخن راست و گویایم سربردار و بخواه تا بتو داده شود، و شفاعت کن تا شفاعت پذیرفته شود، پس سربردارد و خدای تبارک و تعالی باو فرماید بندگان مرا (نسبت بخود) چگونه دیدی؟ عرض کند: بار پروردگارا برخی از ایشان مرا نگهداری کرد و محفوظ داشت و چیزی از مرا ضایع نکرد، و برخی از ایشان مرا ضایع کرد و حق مرا (بر خود) سبک شمرد و مرا تکذیب کرد با اینکه من حجت تو بر تمامی بندگان بودم؟ پس خدای تبارک و تعالی فرماید: بعزت و جلال خودم و مکانت والایم سوگند امروز بهترین ثواب را بتو دهم و دردناکترین کیفر را بخاطر تو بکنم. فرمود: پس قرآن در صورت دیگری برگردد، (سعد خفاف) گوید: من عرض کردم: در چه صورتی بازگردد ای ابا جعفر؟ فرمود: در صورت مردی رنگ پریده و متغیر که اهل محشر او را ببینند، پس بیاید نزد مردی از شیعیان ما که او را می شناخته و بدان با مخالفین بحث میکرده، و در برابرش بایستد و باو بگوید: مرا نمی شناسی؟ آن مرد باو نگاه کند و گوید: ای بنده خدا من تو را نشناسم پس بدان صورت که در خلقت اولیه بوده است بازگردد و گوید: مرا شناسی؟ گوید: چرا، پس قرآن گوید: منم که تو را بشب بیداری کشیدم و در زندگیت تو را بتعب افکندم، در باره من ناهنجار شنیدی و رانده در گفتار شدی، آگاه باش که همانا هر تاجری سود خود را دریافت کند و من امروز پشتیبان و پشت سرت هستم فرمود: پس او را بسوی پروردگار تبارک و تعالی برد، و گوید: پروردگارا پروردگارا بنده تو است و تو باو داناتری که رنجکش در باره من بود، و مواظب بر من بود، بخاطر من (با دشمنانم) دشمنی میکرد، و دوستی و خشمش در باره من بود، پس خدای عز و جل فرماید: بنده ام را وارد بهشتم کنید و از جامه های بهشتی باو بیوشانید، و تاج بر سرش نهید و چون با او چنین کنند او را بقرآن نشان دهند و گویند: آیا بآنچه در باره دوستت رفتار شد خشنودی شدی؟ گوید: بار پروردگارا من این را کم شرم خیر را در باره اش افزون کن خداوند فرماید: بعزت و جلال و ارتفاع مقام سوگند امروز باو و هر که در پایه اوست پنج چیز و افزون کنم، آگاه باش که ایشان جوانانی باشند که پیر نشوند، و تندرستانی باشند که بیمار نگردند، و توانگرانی باشند که نادار نشوند، و خورسندانی باشند که غمگین نشوند، و زنده هائی باشند که نمیرند، سپس (امام باقر علیه السلام)

این آیه را خواند: «نچشند در آن مرگ را جز همان مرج نخستین» (سوره دخان آیه ۵۶). (سعد) گوید: عرض کردم: فدایت گردم ای ابا جعفر آیا قرآن نیز سخن گوید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ساده دل ما را که اهل تسلیم هستند (و بسخنان ما گردن نهند) سپس فرمود: آری ای سعد نماز هم سخن گوید و صورتی و خلقی دارد، فرمان می‌دهد، قدغن کند، سعد گوید: از این سخن رنگ من گشت و گفتم: این (دیگر) چیزی است که من نمیتوانم میان مردم بگویم؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: آیا مردم جز همان شیعیان ما هستند پس هر که نماز را نشناسد حق ما را منکر شده سپس فرمود: ای سعد من کلام قرآن را (هم اکنون) بگوش تو برسانم؟ سعد گوید: عرض کردم: بلی رحمت خدا بر شما باد، فرمود: «همانا نماز باز میدارد از فحشاء (ناشایست) و منکر (ناپسند) و هر آینه ذکر (یاد) خدا بزرگتر است» (سوره عنکبوت آیه ۴۵) پس نهی (که همان باز داشتن میباشد) سخن است و فحشاء و منکر مردانی هستند، و مائیم ذکر خدا و ما بزرگتریم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از سعد خفاف (کفشدوز) از امام باقر (علیه السلام) فرمود: ای سعد، قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در روز قیامت در زیباترین صورتی که مردم دیده اند به محشر آید و مردم یک صد و بیست صف دارند که هشتاد صف آنها امت محمد است (صلی الله علیه و آله) و چهل صف از امت های دیگرند و قرآن در صورت مردی بر صف مسلمانان گذرد و سلام دهد و آنان به وی نگرند و گویند: لا اله الا الله الحليم الكريم. راستی که این مرد از مسلمانان است و ما او را به سیما و صفت مسلمانی می شناسیم جز اینکه او بیشتر از ماها در باره قرآن کوشش کرده است و از اینجا است که به او خرّمی و زیبایی و روشنی بیشتری داده شده که به ماها داده نشده. سپس می گذرد تا به صف شهیدان می رسد و شهیدان به او نگاه می کنند و سپس می گویند: لا اله الا الله الرب الرحيم. راستی این مرد از

شهیدان است او را به نشانی و وصفِ او می شناسیم جز اینکه از شهیدان در دریا است و از اینجا به او خرّمی و فزونی دادند که به ماها ندادند. فرمود: پس می گذرد تا به صف شهیدان دریا می رسد در صورت یک شهید! و شهیدان در دریا به او نگاه می کنند و بسیار تعجب می کنند و می گویند: این خود یکی از شهیدان دریا است او را به نشانی و وصفِ او می شناسیم جز اینکه در یک جزیره کشته شده که از آن جزیره ای که ما در آن کشته شدیم هراسناک تر بوده است و از اینجا است به او خرّمی و زیبایی و روشنی بیشتری داده اند که به ما ندادند. سپس می گذرد تا به صف پیغمبران و رسولان می آید در صورت یک پیغمبر مرسل، و پیغمبران و رسولان به او نگاه می کنند و شگفتی آنان را می افزاید و می گویند: لا اله الا الله الحليم الكريم. راستی که این پیغمبر مرسل است و به نشانی و وصفش او را می شناسیم جز آنکه فضیلت بسیاری به او داده شده است. فرمود: پس همه گرد آیند و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیایند و از او پرسند از وی و می گویند: یا محمد این کیست؟ در پاسخ آنها گوید: آیا شماها او را نمی شناسید؟ می گویند: ما او را نمی شناسیم، این کیست که خدا به او خشم نکرده است؟ پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرماید: این است حجّت خدا بر خلقش، و سلام دهد و بگذرد تا به صورت فرشته مقربّی به صف فرشته ها رسد و فرشته ها بدو نگرند و در شگفت شوند و از فضل او که بیند بر آنها گران آید و می گویند: پروردگار ما برتر است و مقدّس، راستی که این هم یک بنده ای است از فرشته ها که به نشانی و وصف فرشته او را می شناسیم جز اینکه نزدیکترین فرشته ها است به درگاه خدا عز و جل، و از اینجا است که نور و جمالی در بر دارد که ماها نداریم! سپس بگذرد تا به حضرت ربّ العزت رسد تبارک و تعالی و زیر عرش به سجده افتد و خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: ای حجّت من در روی زمین و ای سخن راست و گویایم سر بردار و بخواه تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا پذیرفته گردد. و سر بردارد. سپس خدای تبارک و تعالی می فرماید: چگونه دیدی بندگانم را؟ در پاسخ عرض کند: برخی مرا نگهداشت و حفظ کرد و چیزی از مرا ضایع نکرد و برخی مرا ضایع کرد و حق مرا خوار شمرد و مرا دروغ دانست و منم حجّت تو بر همه خلقت. پس خدا تبارک و تعالی فرماید: به عزّت و جلال و رفعت مقام سوگند، امروز بهترین ثواب را برای تو بدهم و دردناکترین کیفر را به خاطر تو بکنم. فرمود: پس قرآن به صورت دیگر



سرِ خود را برگرداند. راوی گوید: من گفتم: یا ابا جعفر در چه صورتی بر می گردد؟ فرمود: در صورتِ مردی ژولیده و رنگ پریده که همهٔ مردم محشر او را ببینند و مردی از شیعه های ما که او را می شناسد و با او با مخالفان بحث و مناقشه کرده است برابر او آید، پس گوید: تو مرا نمی شناسی؟ و آن مرد به او نگاه کند، گوید: ای بندهٔ خدا تو را نشناسم، گوید: پس به صورت اول خود باز گردد و از آن مرد پرسد که: مرا شناسی؟ در پاسخ گوید: چرا! پس قرآن می گوید: منم که شب تو را بی خواب کردم و تو را در رنج معیشت افکندم، در بارهٔ من آزار شدی و رانده شدی، هلا که هر تاجری سود خود را دریافت کند و من امروز پشتیبان توام. فرمود: پس او را به درگاه ربِّ العزت تبارک و تعالی برد و بگوید: پروردگارا پروردگارا بندهٔ تو است و تو بدو داناتری، در بارهٔ من رنج کش بود و مواظب من بود به سبب من با او دشمنی می شد و او به خاطر من دوستی می کرد و به خاطر من دشمنی می کرد. پس خدا عز و جل فرماید: این بندهٔ مرا به بهشت برید و از جامه های بهشتی به او بپوشید و بر سر او تاج گذارید؛ و چون با او چنین کنند او را به قرآن نمایند و گفته شود به او: آیا بدان چه با دوستت عمل شد خشنودی؟ گوید: پروردگار من، آن را کم شمارم، به او هر مزید خیری بیفزای، خدا فرماید: به عزت و جلال و علؤ مقام و ارتفاع مقام سوگند، امروز به او و هر که همپایهٔ او است پنج چیز به او بافزونی عطا کنم، هلا آنان جوانانی باشند که پیر نشوند و تندرستانی باشند که بیمار نگردند و توانگرانی باشند که فقیر نشوند و شاد کامانی باشند که اندوهگین نشوند و زنده هائی باشند که نمیرند سپس این آیه را خواند (سورة الدخان): «نچشند در آن مرگ را جز همان مرگ اول». گوید: گفتم: قربانت کردم یا ابا جعفر آیا قرآن سخن می گوید؟ آن حضرت لبخندی زد و سپس فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ساده دل ما را، زیرا اهل تسلیم و پذیرشند؛ سپس فرمود: آری سعد، نماز هم سخن می گوید و صورتی دارد و خلقی باشد که فرمان دهد و غدقن کند، سعد گوید: از این سخن رنگم پرید و گفتم: این چیزی است که نمی توانم میان مردم بگویم. امام باقر (علیه السلام) فرمود: آیا مردم جز همان شیعیان ما هستند؟ هر که نماز را نشناسند و نفهمد، حقِّ ما را منکر است. سپس فرمود: ای سعد، من به تو سخن قرآن را بشنوانم؟ گفتم: آری خدایت رحمت کند! فرمود (۴۵ سوره عنکبوت): «راستی نماز باز می دارد

از فحشاء و منکر و هر آینه ذکر خدا بزرگتر است» نهی سخن است (که نماز می گوید) و فحشاء و منکر مردانی باشند، و ما ذکر خدائیم و ما اکبر هستیم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «سعد خفاف» (کفشدوز) از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای سعد، قرآن را بیاموزید زیرا قرآن در روز قیامت در زیباترین صورتی که مردم دیده اند به محشر می آید و مردم یکصد و بیست صف دارند که هشتاد صف آنها امت محمد صلی الله علیه و اله است و چهل صف از امت های دیگرند و قرآن در صورت مردی بر صف مسلمانان درآید و آنها به او نظر کنند و گویند: لا اله الا الله الحليم الكريم، به راستی که این مرد از مسلمانان است و ما او را به سیما و صفت مسلمانی می شناسیم جز اینکه او درباره قرآن کوشاتر از ما بوده است به همین خاطر درخشندگی و زیبایی بیشتری به او داده شده که به ما داده نشده است. سپس می گذرد تا به صف شهیدان می رسد و شهیدان به او نگاه می کنند و سپس می گویند: لا اله الا الله الرب الرحيم، به راستی این مرد از شهیدان است او را به نشانی و وصف او می شناسیم جز اینکه او از شهیدان دریاست و به همین خاطر درخشندگی و زیبایی بیشتری به او داده اند که به ما نداده اند. فرمود: پس می گذرد تا به صف شهیدان دریا می رسد در صورت یک شهید! و شهیدان دریا به او نگاه می کنند و با شگفتی می گویند: این خود یکی از شهیدان دریاست او را به نشانی و وصف او می شناسیم جز اینکه او در جزیره ای کشته شده که به مراتب از جزیره ما وحشتناک تر بوده است و به همین خاطر به او درخشندگی و زیبایی بیشتری داده اند که به ما نداده اند. سپس می گذرد تا بصورت پیامبری به صف پیامبران مرسل می رسد و آنها به وی نگاه می کنند و باهم می گویند: لا اله الا الله الحليم الكريم، راستی که این پیامبر مرسل است و به نشانی و وصفش او را می شناسیم جز آنکه فضیلت بسیاری به او داده شده است.

فرمود: سپس همه نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جمع شوند و از او می پرسند ای محمد این کیست؟ در پاسخ آنها گوید: آیا شما او را نمی شناسید؟ می گویند: ما او را نمی شناسیم، این کیست که خدا به او خشم نکرده است؟ پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: این است حجت خدا بر خلق، و سلام دهد و بگذرد تا به صورت فرشته مقرب به صف فرشته ها رسد و فرشته ها به او می نگرند و شگفت زده می شوند و فضیلتی که در او می بینند بر آنها گران می آید و می گویند: پروردگار ما برتر است و مقدس، راستی که این هم یک بنده ای است از فرشته ها که به نشانی و وصف فرشته او را می شناسیم جز اینکه نزدیکترین فرشته ها به درگاه خدای عزّ و جلّ است و به همین خاطر نور و جمالی دارد که ماها نداریم! سپس بگذرد تا به حضرت ربّ العزّة رسد تبارک و تعالی و زیر عرش به سجده افتد و خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: ای حجت من در روی زمین و ای سخن راست و گویایم سر بردار و بخواه تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا پذیرفته شود، و سر بردارد. سپس خدای تبارک و تعالی می فرماید: بندگانم را چگونه دیدی؟ در پاسخ می گوید: بعضی از آنها از من نگهداری کرده و حرمت مرا محفوظ داشته و مرا ضایع نکردند و بعضی از آنها مرا ضایع کردند و حق مرا بر خود سبک شمردند و مرا تکذیب کردند با اینکه من گفتاری از تو بر تمامی بندگان بودم.

پس خدای تبارک و تعالی فرماید: به عزت و جلال و رفعت مقام سوگند، امروز بهترین ثواب را به تو دهم و دردناکترین کیفر را به خاطر تو کنم. فرمود: پس قرآن به صورت دیگر سر خود را برگرداند.

راوی گوید: من گفتم: یا ابا جعفر در چه صورتی برمی گردد؟ فرمود: در صورت مردی ژولیده و رنگ پریده که همه مردم محشر او را ببینند و مردی از شیعه های ما که او را می شناسد و با او با مخالفان بحث و مناقشه کرده است در برابر او می آید، پس می گوید: تو مرا نمی شناسی؟ و آن مرد به او نگاه کند، گوید: ای بنده خدا تو را نشناسم، گوید: پس به صورت اول خود بازگردد و از آن مرد پرسد که: مرا شناسی؟ در پاسخ گوید: چرا! پس قرآن می گوید: منم که شب تو را بی خواب کردم و تو را در رنج و سختی افکندم، درباره من آزار شدی و رانده شدی، همانا که هر تاجری سود خود را دریافت کند و من امروز پشتیبان توام. فرمود: پس او را به درگاه ربّ العزّة تبارک و تعالی برد و بگوید: پروردگارا این

بندهٔ توست و تو به او داناتری، دربارهٔ من رنج کش بود و مواظب من بود به سبب من با او دشمنی می شد و او به خاطر من دوستی می کرد و به خاطر من دشمنی می کرد.

پس خدای عزّ و جلّ فرماید: این بندهٔ مرا به بهشت برید و از جامه های بهشتی به او بپوشانید و بر سرش تاج گذارید؛ و چون با او چنین کنند او را به قرآن عرضه نمایند و به او گفته شود آیا به آنچه که دربارهٔ دوستت رفتار شد خوشنودی؟ گوید: پروردگار من، آن را کم شمارم، هر چیزی بر او بیفزاید، خدا فرماید: به عزت و جلال و علوّ و مقام و ارتفاع مقام سوگند، امروز به او و هرکس همپایهٔ اوست پنج چیز به او بافزونی عطا کنم، همانا آنان جوانانی باشند که پیر نشوند و تندرستانی باشند که بیمار نگردند و توانگرانی باشند که فقیر نشوند و شادکامانی باشند که اندوهگین نشوند و زنده هائی باشند که نمیرند سپس این آیه را خواند: «نچشند در آن مرگ را جز همان مرگ اول (دخان/۵۶)».

گوید: گفتم: قربانت گردم یا ابا جعفر آیا قرآن سخن می گوید؟ آن حضرت لبخندی زد و سپس فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ساده دل ما را، زیرا اهل تسلیم اند؛ سپس فرمود: آری ای سعد، نماز هم سخن می گوید و صورتی دارد و خلقی باشد که فرمان دهد و منع کند، سعد گوید: از این سخن رنگم پرید و گفتم: این چیزی است که نمی توانم میان مردم بگویم. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا مردم جز همان شیعیان ما هستند؟ هر کس نماز را نشناسند و نفهمند، حق ما را منکر است. سپس فرمود: ای سعد، من سخن قرآن را به گوش تو برسانم؟ سعد گوید عرض کردم: بلی رحمت خداوند بر شما باد فرمود: «همانا نماز شما را از زشتی و گناه باز می دارد و هر آینه ذکر خدا بزرگتر است (عنکبوت/۴۵)» پس نهی سخن است و فحشاء و منکر مردانی باشند، و ما ذکر خدائیم و ما اکبر هستیم.

توضیح: قرآن در برابر هر گروهی براساس نیت درونی و اعمال آنها تجلی می کند ولی در جمال و زیبایی برتر از خود آنهاست، کسانی که به درستی به قرآن عمل می کنند قرآن در پیشگاه خداوند از آنها ستایش می کند و از کسانی که بی توجهی نموده اند شکایت می نماید چهره زیبایی و

درخشدگی قرآن و نماز و سخن گفتن آنها از طریق زبان و گوش نیست بلکه خاص و بارمز و رازی است که برای هرکسی قابل درک و فهم نیست.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٦٨٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول، أو ضعيف. و قال فى النهاية : القرآن أصل هذا اللفظ للجمع و كل شىء جمعته فقد قرأته و منه سمي القرآن لأنه جمع القصص، و الوعد و الوعيد و الآيات و السور بعضها إلى بعض، و هو مصدر كغفران، و قد يطلق على الصلاة لأن فيها القراءة، و على القراءة نفسها و قد يخفف الهمزة فيه تخفيفا نعرفه بنعته لعله يجىء بصورة من يعرفونه أو المراد إنا نعرف بهذه الحلية و السيماء أنه رجل من المسلمين لكن لا نعرفه باسمه أو العرفان لأنهم كانوا يقرءونه و يتلونونه لكن لما تغيرت الصورة ظنوا أنه رجل كانوا يعرفونه، و ذهب عن بالهم اسمه، و قيل: لما كان المؤمن فى نيته أن يعبد الله حق عبادته و يتلو كتابه حق تلاوته إلا أنه لا يتيسر له ذلك كما يريد، و بالجملة لا يوافق عمله ما فى نيته كما ورد فى الحديث نية المؤمن خير من عمله، فالقرآن يتجلى لكل طائفة بصورة من جنسهم إلا أنه أحسن فى الجمال و البهاء، و هى الصورة التى لو كانوا يأتون بما فى نيتهم من العمل بالقرآن لكان لهم تلك الصورة و إنما لا يعرفونه كما ينبغى لأنهم لم يأتوا بذلك كما ينبغى و إنما يعرفونه بنعته و وصفه لأنهم كانوا يتلونونه و إنما وصفوا الله بالحلم و الكرم و الرحمة حين رؤيتهم لما رأوا فى أنفسهم فى جنبه من النقص و القصور الناشئين من تقصيرهم يرجون من الله العفو و الكرم و الرحمة، و إنما كان حجة الله على خلقه لأنه أتى بما يجب عليهم الإتيان به و الانتهاء عنه. و أما قوله فمنهم من

صاننى فمعناه أنه أتى بما كان فى وسعه و مع ذلك كان فى نيته أن يأتى بأحسن منه و إنما يشفع لمكان النية، و لعل رجوعه فى صورة الرجل الشاحب لسماعة الوعيد الشديد، و هو و إن كان لمستحقه إلا أنه لا يخلو من تأثير لمن يطلع عليه انتهى. و فى الصحاح سمت الطريق و يستعار لهيئة أهل الخير يقال ما أحسن سمت فلان و قال فى النهاية قد تكرر ذكر الشفاعة فى الحديث فيما يتعلق بأمر الدنيا و الآخرة و هى السؤال فى التجاوز عن الذنوب و الجرائم يقال شفع يشفع شفاعة فهو شافع و شفيع و المشفع بكسر الفاء المشددة الذى يقبل الشفاعة و بالفتح الذى يقبل شفاعته شاحب متغير فى الصحاح شحب جسمه بالفتح يشحب بالضم شحوبا إذا تغير و لعل تغير صورته للغضب على المخالفين، أو للاهتمام بشفاعة المؤمنين كما فى قوله عليه السلام يقوم السقط محبظنا على باب الجنة و سهر بالكسر و أسهره و غيره و فى الصحاح نصب الرجل بالكسر نصبا تعب و أنصبه غيره إنهم أهل تسليم أى لا يشككون فى الأشياء و كلما سمعوا شيئا يعتقدونه كلام القرآن، قيل: تكلم القرآن عبارة عن إلقائه إلى السمع ما يفهم منه المعنى و هذا هو معنى حقيقة الكلام لا يشترط فيه أن يصدر من لسان لحي و كذا تكلم الصلاة فإن من أتى بالصلاة بحقها و حقيقتها نهته الصلاة عن متابعة أعداء الدين و غاصبى حقوق الأئمة الراشدين الذين من عرفهم عرف الله و من ذكرهم ذكر الله

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى

قد وردت الأخبار فى أن المراد بالصلاة أمير المؤمنين عليه السلام و الفحشاء و المنكر أبو بكر و عمر و ذكر الله رسول الله فقوله عليه السلام الصلاة رجل، يمكن أن يكون على سبيل التنظير أى لا استبعاد فى أن يكون للقرآن صورة كما أن فى بطن هذه الآية المراد بالصلاة رجل أو يكون المراد أن للصلاة صورة و مثالا يترتب عليه و ينشأ منه آثار الصلاة فكذا القرآن و يحتمل أن يكون صورة القرآن فى القيامة أمير المؤمنين عليه السلام فإنه حامل علمه و المتخلق بأخلاقه كما قال عليه السلام أنا كلام الله الناطق فإن كل من كمل فيه صفة أو عمل أو حالة فكأنه جسد لتلك الصفة و شخص له فأمر المؤمنين عليه السلام جسد للقرآن و للصلاة و للزكاة و لذكر الله، لكمالها فيه فيطلق عليه هذه

الأسامى فى بطن القرآن و يطلق على مخالفه الفحشاء و المنكر و البغى، و الكفر و الفسوق و العصيان لكمالها فيهم فإنهم أجساد لتلك الخصال الذميمة و تلك أرواحهم كذا أفاض الله على فى حل هذا الخبر و به ينحل كثير من غوامض الأخبار.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٧٧

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٤٧٤/٢. عَالِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

ص: ٥٩٤

- 
- ١- ٧. فى شرح المازندراني: «لعلّ المراد بالحياة الحياة الطيبة، وهى التى لاتعب ولا مشقة ولا كدرة معها، فلايرد أنّ أهل النار أيضا أحياء لايموتون؛ فإنّ حياتهم مكدّرة شبيهة بالموت». .
- ٢- ٨. الدخان (٤٤): ٥٦.
- ٣- ٩. فى «بر»: «وقال». وفى البحار، ج ٧، ص ٣١٩: - «قال» .
- ٤- ١٠. فى «ص، بر، بفر» والوافى: - «جعلت فداك» .
- ٥- ١١. فى شرح المازندراني: «فقال» .
- ٦- ١٢. فى «ز»: «وتأمر» .
- ٧- ١٣. فى البحار، ج ٨٢: - «سعد» .
- ٨- ١٤. فى «ب، د، ز، ص، بر، بفر» والوافى والبحار، ج ٧، ص ٣١٩: - «أنا» . وفى «بس» «والبحار، ج ٨٢: «أن» .
- ٩- ١٥. فى البحار، ج ٨٢: - «أبو جعفر» .

١٠-١٦. فى البحار، ج ٧، ص ٣١٩: «بالصلاة».

١١-١. العنكبوت (٢٩): ٤٥.

١٢-٢. فى البحار، ج ٨٢: «رجل».

١٣-٣. الوافى، ج ٩، ص ١٦٩٣، ح ٨٩٥٦؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٦٥، ح ٧٦٣٦؛ وج ١٧، ص ٣٢٦، ح ٢٢٦٧٧، وفيهما قطعة منه؛ البحار، ج ٧، ص ٣١٩، ح ١٦؛ وفيه، ج ٧، ص ١٣١، ح ٦؛ وج ٨٢، ص ١٩٨ وفيهما قطعة منه.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ (١)، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ، وَقَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ، وَيُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ، وَيَأْتِيَانِ بِكُلِّ (٢) مَوْعُودٍ؛ فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ (٣) لِبُعْدِ الْمَجَازِ (٤)».

٥٩٩/٢

قَالَ: «فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟»

قَالَ (٥): دَارُ بِلَاغِ (٦) وَانْقِطَاعِ؛ فَإِذَا التَّبَسَّتْ (٧) عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ،

فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ (٨)، وَمَا حِلٌّ (٩) مُصَدَّقٌ؛ وَمَنْ (١٠) جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ (١١) سَاقَهُ (١٢) إِلَى النَّارِ، وَهُوَ (١٣) الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى (١٤) خَيْرِ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ (١٥) وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ، وَهُوَ الْفَضْلُ (١٦) لَيْسَ لَيْسَ

ص: ٥٩٥



٤-١ . «الهُدْنَة»: السكون ، والهُدْنَة: الصلح والموادعة بين المسلمين والكفار وبين كل متحاربين ، يقال: هدنت الرجل وأهدنته ، إذا سكنته ، وهَدَنَ هو ، يتعدَّى ولا يتعدَّى ، وهادنه مهادنة : صالحه ، والاسم منهما: الهُدْنَة . النهاية ، ج ٥ ، ص ٢٥٢ (هدن) .

٢-٥ . فى «ب» : «كل» .

٣-٦ . فى حاشية «ج» : «الجهاد» . و«الجهاز» ما يُعدُّ من متاع وغيره . وجهاز السفر : أهبطه وما يُحتاج إليه فى قطع المسافة . المفردات للراغب ، ص ٢٠٩ ؛ المصباح المنير ، ص ١١٣ (جهاز) .

٤-٧ . فى «ز» : - «لبعد المجاز» .

٥-٨ . فى «ص ، بر ، بف» والوافى : «فقال» .

٦-٩ . فى تفسير العياشى : «البلاء» . وفى شرح المازندرانى : «البلاغ ، بالفتح : اسم لما يتبَّغ ويتوصَّل به إلى الشىء المطلوب . وبالكسر : مصدر بمعنى الاجتهاد ، يقال : بالغ مبالغة وبلاغاً إذا اجتهد» .

٧-١٠ . فى حاشية «ج ، ز» : «التبس» .

٨-١ . فى شرح المازندرانى : «المشقق ، بشدّ الفاء المفتوحة : من تقبل شفاعته . وبكسرهما : من يقبل الشفاعة» .

٩-٢ . فى «ص» : «ماجد» . و«الماحل» ، أى خصم مُجادل مصدَّق . النهاية ، ج ٤ ، ص ٣٠٣ (محل) . وفى شرح المازندرانى : «المحل : الجدل والسعاية ، محل به : إذا سعى به إلى السلطان ، يعنى إنّه مجادل مخاصم لمن رفضه وترك العمل بما فيه . أو ساعٍ يسعى به إلى الله عزّ وجلّ مصدَّق فيما يقول» .

١٠-٣ . فى «بر» والوافى : «من» بدون الواو .

١١-٤ . فى شرح المازندرانى : «وراء ظهره» .

١٢-٥ . فى «ز ، بس» وحاشية «ج» : «قاده» .

١٣-٦ . فى «ب ، ج ، ز» : «هو» بدون الواو .

١٤-٧ . فى شرح المازندرانى : «إلى» .

١٥-٨ . فى «ص» : «تفضيل» .

١٦-٩ . فى «بس» : «الفضل» .

بِالْهَزْلِ (١)، وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ (٢)، وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ (٣) أُنَيْقٌ، وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نُجُومٌ، وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ (٤)، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ، وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ، فِيهِ مَصَابِيحُ

الْهُدَى، وَ مَنَارٌ (٥) الْحِكْمَةِ (٦)، وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ (٧) لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ (٨)، فَلْيَجُلْ (٩) جَالٍ بَصْرَهُ، وَ لِيُبْلِغِ الصِّفَةَ نَظْرَهُ؛ يَنْجُ مِنْ عَطْبِ (١٠)، وَ يَتَخَلَّصُ (١١) مِنْ نَشَبِ (١٢)؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ (١٣)، كَمَا يَمْشَى الْمُسْتَتِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ، فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قِلَّةِ

ص: ٥٩٦

١-١٠ . إشارة إلى الآية ١٣ و ١٤ من سورة الطارق (٨٦) : «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ» .

٢-١١ . فى حاشية «ج ، ز» : + «الله» . وفى تفسير العياشى : «حكمة» .

٣-١٢ . فى شرح المازندرانى : «وظاهره» . و«الأنيق» : الحسن المعجب . راجع : النهاية ، ج ١ ، ص ٧٦ ؛ لسان العرب ، ج ١٣ ، ص ٩ \_ ١٠ (أنق) .

٤-١٣ . فى الوافى و تفسير العياشى : «له تخوم ، وعلى تخومه تخوم» بدل «له نجوم ، وعلى نجومه نجوم» . و«التخوم جمع تخم بمعنى منتهى الشيء» . وفى شرح المازندرانى : «[النجوم] إمّا مصدر بمعنى الطلوع والظهور . يقال : نجم الشيء ينجم بالضم نجوما : إذا طلع وظهر ، أو جمع نجم ، بمعنى الكوكب ، أو الأصل ، أو الوقت المضروب بحضور الشيء . والمقصود على التقادير : أنّ معانيه مترتبة غير محصورة يظهر بعضها من بعض ، ويطلع بعضها عقب بعض» . وفى مرآة العقول : «لعلّ المراد : له نجوم ، أى آيات تدلّ على أحكام الله تهتدى بها ، وفيه آيات تدلّ على هذه الآيات وتوضحها . أو المراد بالنجوم الثالث : السنّة ؛ فإنّ السنّة توضح القرآن ، أو الأئمّة عليهم السلام العالمون بالقرآن ، أو المعجزات ؛ فإنّها تدلّ على حقيقة الآيات» .

۵-۱ . فى تفسير العياشى : « منازل » .

۶-۲ . فى « ز » : « الحكم » .

۷-۳ . فى « ج ، د ، ز ، بس » وحاشية « بف » : « المغفرة » .

۸-۴ . فى شرح المازندرانى : « يعنى القرآن دليل على المعرفة لمن عرف وصف القرآن للأشياء ونطقه بأحوالها التى من جملتها الولاية ؛ إذ لا يتم المعرفة بدون معرفتها، أو لمن عرف نعتة وصفته من الغرائب والعجائب والمزايا المندرجة فيه . والله أعلم » . وقيل غير ذلك .

۹-۵ . فى شرح المازندرانى : « قوله : فليجل ، إمّا من الجلاء ، يقال : جلا السيف والمرآة : أصقلها . أو من الإجالة ، وهى الإدارة ، يقال : أجاله وبه : أداره ، وجال إذا دار . وفى « جال » قلب ، أصله جائل ، كما فى شاكى السلاح » .

۱۰-۶ . « العطب » : الهلاك . الصحاح ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ (عطب) .

۱۱-۷ . فى « بر ، بف » : « ويخلص » .

۱۲-۸ . نَشِبَ فى الشيء : إذا وقع فى ما لا مخلص له منه . النهاية ، ج ۵ ، ص ۵۲ (نشِب) . وفى شرح المازندرانى : « النشب ، بالتحريك : علوق العظم ونحوه فى الحلق وعدم نفوذه فيه ، وهو مهلك غالبا ؛ لسد مجرى النفس ، فهو كناية عن الهلاك » .

۱۳-۹ . فى « ب » : « البصيرة » . أى النفس .

التَّرْبِصُ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام از رسول خدا (صلّى الله عليه وآله) حديث فرمايد كه آن حضرت (صلّى الله عليه وآله) فرمود: اى مردم شما اكنون در دنيا و خانه سازش و

صلح هستید و شما در سر راه سفر هستید و بشتاب شما را خواهند برد، و شما می نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده ای را بسر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه درازی در پیش است. فرمود: پس مقداد بن اسود برخاست و عرضکرد: ای رسول خدا خانه سازش یعنی چه؟ فرمود: خانه ای که رساننده است (انسانی را بگور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن بمنزلهای آخرت) و جداکننده (یعنی انسان را از علائق دنیا جدا کند) پس هر گاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت بقرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا آن است شفیع که شفاعتش پذیرفته است (در باره کسی که بدان عمل کند) و گزارش دهنده است از بدیها که گفته اش (در باره آن کس که بدان عمل نکرده) تصدیق شده است، هر که آن را پیشوای خود کرد ببهشتش رهبری کند و هر که (از آن پیش افتد) و آن را پشت سر خود قرار دهد بدوزخش کشاند، و قرآن راهنمایی است که بهترین راهها راهنمایی کند، و کتابی است که در آنست تفصیل و بیان و تحصیل (بدست آوردن حقائق) و آنست جداکننده (میان حق و باطل) شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهری است و باطنی، پس ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنی ژرف و عمیق است ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی دارد (آنچه ترجمه شده بنا بر نسخه ای «نجوم» است و در برخی از نسخه ها «تخوم» است و آن بمعنای پایان هر چیزی است) شگفتیهایش بشماره در نیاید و عجائبش کهنه نگردد، در آنست چراغهای هدایت، و جایگاه نور حکمت و راهنمای معرفت است برای آن کس که بشناسد صفات را (مجلسی (ره) گوید: یعنی صفاتی که موجب مغفرت است یا صفت شناسائی و استنباط را) پس باید شخص تیز بین دقت نظر کند و دقت نظر را تا بدرک صفت آن ادامه دهد که نجات بخشد آن کس را که بهلاکت افتاده، و رهائی بخشد آن را که راه رهائی ندارد، زیرا اندیشیدن است که زندگانی دل بینا است، چنانچه آنکه جوایای روشنی است در تاریکیها بوسیله نور راه را پیماید، بر شما باد که نیکو برهید و کم انتظار برید.

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: که فرموده است: آیا مردم، شماها اکنون در خانه صلح و سازش هستید و شما در سر راهید و بشتاب شما را می برند، شما می نگرید که شب و روز و شب و ماه و مهر تازه ها را کهنه کنند و هر آینده دوری را نزدیک سازند و هر وعده ای را بسر آرند، شما هم آماده حرکت باشید که گذرگاه شما دور است. مقداد بن اسود از جا برخاست و گفت: یا رسول الله خانه صلح و سازش چیست؟ فرمود: خانه ای است که بدان رسند و از آن کوچند (یعنی موقتی است و کوتاه مدت و سزاوار جد و کوشش و جنگ و نزاع بر سر آن نیست) هر گاه آشوبها چون شب تار شما را فرا گرفت به قرآن بچسبید زیرا شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گزارش بدی ها را می دهد و گفته او تصدیق می شود، هر که قرآن را رهبر خود سازد او را به بهشت کشاند و هر که آن را پشت سر خود نهد او را به دوزخ راند، همان قرآن رهنما است که به بهترین راهی رهنماید و آن کتابی است که در آن است تفصیل و بیان و تحصیل مقاصد، آن است جداکننده حق و باطل و رافع هر گونه اختلاف، شوخی و سرسری نیست، ظاهری دارد و باطنی دارد، ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش خرم و زیبا است و باطنش ژرف و نارسا، اخترانی دارد و اخترانش هم اخترانی دارند (قسمت هائی دارد و هر قسمتش هم قسمت هائی دارد) شگفتی هایش شماره نشوند و تازه هایش کهنه نگردند، در آن است چراغ های هدایت و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت، برای کسی که راه آن را بداند باید هر پیگردی دیده های خود را به همه سوی آن بچرخاند و نظر تأمل را تا درک صفت آن برساند، نجات بخشد هر که در معرض هلاک است و رها سازد هر که دچار چنگال است، پس به راستی اندیشه است که زنده می کند دل بینا را چونان که روشنی جو در تاریکی ها به وسیله نور راه می رود بر شما باد که خوش برآئید و کم بیائید و کم انتظار برید.

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام از پدران‌ش علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل می‌کند که فرموده است: ای مردم، شماها اکنون در خانه صلح و سازش هستید و شما در سر راهید و با شتاب شما را می‌برند، شما می‌نگرید که شب و روز و شب و ماه و خورشید هر تازه‌ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند شما هم آماده حرکت باشید که گذرگاه شما دور است. مقداد بن اسود از جا برخاست و گفت: یا رسول الله خانه صلح و سازش چیست؟ فرمود: خانه‌ای است که رساننده (انسان را به گور می‌رساند) یا در آن خانه کارهای نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزل آخرت و انسان را از علایق دنیا جدا می‌سازد پس هرگاه آشوبها چون شب تار شما را فراگرفت به قرآن رو آورید زیرا شفیع است که شفاعت‌ش پذیرفته است و گزارش بدی‌ها را می‌دهد و گفته او تصدیق می‌شود، هر کس قرآن را رهبر خود سازد او را به بهشت کشاند و هر کس آن را پشت سر خود نهد او را به دوزخ برد، قرآن بهترین رهنماست که به بهترین راه هدایت می‌کند و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل مقاصد است، جداکننده حق و باطل و رافع هرگونه اختلاف، شوخی و سرسری نیست، ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش حکم و دستور راست و باطنش علم و دانش، ظاهرش خرم و زیباست و باطنش ژرف و نارسا، اخترانی دارد و اختران‌ش هم اخترانی دارند شگفتی‌هایش شماره‌نشوند و تازه‌هایش کهنه‌نگردند، در آن است چراغ‌های هدایت و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت است، برای کسی که راه آن را بداند پس باید هر شخص تیزبینی دقت نظر داشته باشد تا به درک صفتش ادامه دهد که بر من ببخش آنکس است که به هلاکت افتاده و دعائی بخش کسی که راه‌گریزی ندارد، پس به راستی اندیشه است که زنده می‌کند دل بینا را، چونانکه روشنی جو در تاریکی‌ها به وسیله نور راه می‌رود بر شما باد که خوش برآید و کم پائید و کم انتظار برید.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. وقال فى النهاية الهدنة السكون و الصلح و المودعة بين المسلمين و الكفار و بين كل متحاربين يقال هدنت الرجل و أهدنته إذا أسكنته يتعدى و لا يتعدى و أعدوا الجهاز و فى بعض النسخ الجهاد، و قال فى النهاية : تجهيز الغازى تجميله و إعداد ما يحتاج فى غزوة و منه تجهيز العروس و الميت، و فى الحديث هى أزدك و أعد جهازك انتهى، و الجهاد المبالغة و استفراغ ما فى الوسع و الطاقة من قول أو فعل يقال جهد الرجل فى الشىء أى جد فيه و بالغ و ما دار الهدنة لعل الهدنة كناية عن المهلة و قال فى النهاية منه حديث ابن مسعود القرآن شافع مشفع و ماحل مصدق أى خصم مجادل مصدق، من قولهم محل بفلان إذا سعى به إلى السلطان يعنى من اتبعه و عمل بما فيه فإنه شافع له مقبول الشفاعة و مصدوق عليه فيما يرفع من مساويه إذا ترك العمل بما فيه و فى صفة القرآن هو الفصل أى الفاصل بين الحق و الباطل و الأنيق الشىء المعجب، و الأنيق بالفتح الفرح و السرور على نجومه نجوم لعل المراد له نجوم أى آيات تدل على أحكام الله تهتدى بها و فيه آيات تدل على هذه الآيات و توضحها أو المراد بالنجوم الثالث السنة فإن السنة توضح القرآن أو الأئمة عليهم السلام العالمون بالقرآن أو المعجزات فإنها تدل على حقيقة الآيات لمن عرف الصفة أى الصفات التى توجب المغفرة من القرآن أو صفة التعرف و الاستنباط فتأمل و العطب الهلاك و نشب فى الشىء إذا وقع فيما لا مخلص له منه و التربص الانتظار.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٧٩

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۴۷۵. عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ (۲) الْعَزِيزَ الْجَبَّارَ أَنْزَلَ (۳) عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْبَارُّ، فِيهِ خَبْرُكُمْ، وَخَبْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَخَبْرٌ مِنْ بَعْدِكُمْ، وَخَبْرُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَلَوْ أَتَاكُمْ مَنْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای عزیز و جبار کتابش را بر شما فرود فرستاد و او است راست گو و نیک خواه، در آن کتاب است آگاهی از شما و آنان که پیش از شما بودند، و آنان که پس از شما آیند، و آگاهی از آسمان و زمین، و اگر کسی نزد شما آید و از آنها بشما آگاهی دهد هر آینه شما در شگفت شوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی که عزیز جبار کتاب خود را بر شماها فرو فرستاده و او است که راست گو و نیک خواه است، در کتاب او است گزارش شما و گزارش هر که پیش از شما و



گزارش هر که پس از شما است و گزارش آسمان و زمین و اگر بیاید نزد شما کسی که شما را از آن گزارش دهد، هر آینه به شگفت آئید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی که عزیز جبار کتاب خود را بر شماها فرو فرستاده و اوست که راست گو و نیک خواه است، در کتاب اوست گزارش از شما و گزارش از هرکس که پیش از شما و بعد از شما بوده است و گزارش آسمان و زمین و اگر کسی نزدش بیاید و از آنها به شما گزارش دهد همگی دچار شگفتی شوید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن أو موثق. و لو أتاكم أي لو أتاكم من يخبر عما في القرآن من غرائب العلوم والحكم لتعجبتم و يمكن أن يكون المراد لو أتاكم رجل يخبركم بمثل ما في القرآن يتعجبون و كيف لا يتعجبون من القرآن و فيه علم ما يكون و ما كان، و الله يعلم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۶۰۰ / ۲

۳۴۷۵/۴ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۶): «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَكِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي (۷)، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ (۸) وَ بِأَهْلِ (۹) بَيْتِي؟» (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: من نخستین کسی هستم که روز قیامت بر خدای عزیز جبار وارد شوم با کتابش و اهل بیتم، سپس امتم (وارد شوند) پس از ایشان بپرسم چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من؟.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: من نخست وارد بر عزیز جبارم در روز رستاخیز با کتاب او و خاندان من سپس امت من باشند، سپس من از امتم بپرسم شما با کتاب خدا چه کردید و به خاندانم چه کردید؟

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

من نخستین کسی هستم که بر خدای عزیز جبار روز رستاخیز وارد می شوم به همراه کتاب و خاندانم سپس امت من باشند، سپس من از امتم بپرسم شما با کتاب خدا و به خاندانم چه کردید؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۰

## ٥- الحديث

٣٤٧٧/٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى (١١)، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ:

ص: ٥٩٧

١- ١٠ . الكافي ، كتاب العقل والجهل ، ح ٣٤ ، بسند آخر عن أبي عبد الله ، عن أمير المؤمنين عليهما السلام ، من قوله : «فإن التفكر حياة قلب البصير» مع اختلاف يسير وزيادة في أوله . تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٢ ، ح ١ ، عن جعفر بن محمد بن مسعود ، عن أبيه ، عن أبي عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، إلى قوله : «ودليل على المعرفة لمن عرف» مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٠١ ، ح ٨٩٦٢ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٧١ ، ح ٧٦٥٧ ، من قوله : «إذا التبت عليكم الفتن» .

٢- ١١ . في شرح المازندراني : + «الله» .

٣- ١٢ . في «ب» : «نزل» يقرأ بالتشديد .

٤- ١٣ . في شرح المازندراني : + «منه» . وفي تفسير العياشي : + «من ذلك» .

٥- ١٤ . تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٨ ، ح ١٨ ، عن سماعة ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٧٠ ، ح ٩٠٧٨ .

٦- ١ . في «ج ، ز ، بر ، بس ، بف» : + «قال» .

٧- ٢ . في «بر» : - «ثم أمتي» .

٨- ٣ . في «بس» : + «وبأمتي» .

٩- ٤ . في «ب ، بر ، بف» والوافي : «أهل» .

۱۰-۵. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۰۳، ح ۸۹۶۸؛ الوسائل، ج ۶، ص ۱۷۰، ح ۷۶۵۳.  
۱۱-۶. کذا فی النسخ والمطبوع والوسائل. والظاهر أنّ العنوان محرّف، والصواب هو محمّد بن یحیی؛ فقد توسّط محمّد بن یحیی - وهو محمّد بن یحیی الخرزّاز، كما تقدّم فی الکافی، ذیل الحدیث ۱۸۹۹ - بین أحمد بن محمّد [بن عیسی] و بین طلحة بن زید فی کثیر من الأسناد. راجع : معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارٌ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، فَلْيَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ، وَ (۱) يَفْتَحْ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ (۲) حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ (۳)، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَتِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ (۴) بِالنُّورِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا این قرآن (کتابی) است که در آن است جایگاه نور هدایت و چراغهای شب تار، پس شخص تیز بین باید که در آن دقت کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید، زیرا که اندیشه کردن زندگانی دل بینا است، چنان که آنکه جویای روشنی است در تاریکی ها بسبب نور راه پیماید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: راستی این قرآن است که در آن است فروزشگاه هدایت و چراغهای شب تار و باید هر جوینده ای دیده در آن بچرخاند و برای پرتو آن نظر خود را بگشاید، زیرا اندیشه زندگی دل بینا است چونان که راه می رود پرتویاب در تاریکیها به وسیله نور.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۵- امام صادق علیه السلام، فرمود:

به راستی این قرآن است که در آن جایگاه نور هدایت و چراغهای شب تار است و باید هر جوینده ای دیده در آن بچرخاند و برای پرتو آن نظر خود را بگشاید، زیرا اندیشه زندگی دل بیناست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف كالموثق و الدجى الظلمة.

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۳۴۷۸/۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ (۶)، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ (۷): اَعْلَمُوا (۸) أَنَّ الْقُرْآنَ هُدًى (۹) النَّهَارِ (۱۰)، وَنُورُ اللَّيْلِ (۱۱) الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَفَاقَةٍ (۱۲)». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: در سفارش امیر المؤمنین علیه السلام بیارانش بود که: بدانید همانا قرآن راهبر روز است و پرتو افکن شب تا اگر چه (آن کس که در صدد راهنمایی شدن و کسب نورش باشد) در سختی و نداری باشد. (زیرا فقر و فاقه او را از آن باز ندارند بلکه رغبتشان را در این باره افزون کنند از فیض - ره-)

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- در سفارش امیر المؤمنین (علیه السلام) به یارانش این بود که: بدانید قرآن رهبری روزان است و روشنی شب تار نسبت به هر آنچه از سختی و نداری باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- در سفارش امیر المؤمنین علیه السلام به یارانش این بود که: بدانید قرآن رهبر روز است و روشنی شب تار، اگرچه در سختی و نداری باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. ما كان من جهد لعل المراد أنه ينفعك و لو كنت على غاية المشقة و الفاقة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۰

\*\*\*\*\*



## ۷- الحدیث

۳۴۷۹/۷. عَلِيُّ (۱۴)، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: «شَكََا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعًا فِي صَدْرِهِ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ (۱۵) اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: «وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ» (۱۶)». (۱۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام از پدران‌ش علیهم السلام حدیث کند که مردی از درد سینه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد، حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: بوسیله قرآن شفا بجوی زیرا خدای عز و جل فرماید: «(و این قرآن) شفاء است برای آنچه در سینه‌ها است» (سوره یونس آیه ۵۷).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از درد سینه شکایت کرد، در پاسخش فرمود: از قرآن شفا جو، زیرا خدا عز و جل می فرماید (۵۷ سوره یونس): «شفاء است برای آنچه در سینه‌ها است».

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به پیامبر صلی الله علیه و اله از درد سینه شکایت کرد، در پاسخ فرمود: از قرآن شفا جو، زیرا خدای عزّ و جلّ می فرماید: «شفاء است برای آنچه در سینه هاست (یونس/۵۷)».

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف على المشهور. و يدل على أن ما في الصدور أعم من الأمراض الظاهرة و الباطنة و الجسمانية و الروحانية.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۸۰

\*\*\*\*\*

- ١-٧ . الواو عاطفة ، تعطف «يفتح» على «يجل» . ويحتمل كونها حالية .
- ٢-٨ . فى «ص» : + «فيه» .
- ٣-٩ . فى «ب» : «البصيرة» . أى النفس .
- ٤-١٠ . فى «ز» : «ظلمات» .
- ٥-١١ . راجع: الكافى ، كتاب العقل والجهل ، ح ٣٤ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٢ ، ح ٨٩٦٣؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٧٠ ، ح ٧٦٥٥ .
- ٦-١٢ . فى الكافى ، ح ٢٢٣٨ : «عن محمّد بن عيسى بن عبيد» بدل «عن محمّد بن عيسى ، عن يونس» . وهو سهو ، كما تقدّم فى الكافى ، ذيل الحديث ١٦٦٩ .
- ٧-١ . فى «ب، ج» وحاشية «بر» والكافى ، ح ٢٢٣٨ : «لأصحابه» .
- ٨-٢ . فى «بر» : «اعلم» .
- ٩-٣ . فى الكافى ، ح ٢٢٣٨ : + «الليل و» .
- ١٠-٤ . فى «بر» : - «النهار» .
- ١١-٥ . فى «بر» : «النور» بدل «الليل» .
- ١٢-٦ . فى الوافى : «يعنى يهدى بالنهار إلى طريق الحقّ و سبيل الخير بتعليمه و تبيان أحكامه و مواعظه ، وينور بالليل المظلم قلب المتهجّد التالى له فى قيامه بالصلاة بأنواره وأغواره وأسواره على ما كان عليه المهتدى به والمتنور من المشقّة والفقر ، فإنّهما لايمنعانه من ذلك ، بل يزيدانه رغبة فيما هنالك» .
- ١٣-٧ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب سلامة الدين ، ح ٢٢٣٨ ، مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٢ ، ح ٨٩٦٤ .
- ١٤-٨ . فى «ز» وحاشية «ج» : + «بن إبراهيم» .
- ١٥-٩ . فى شرح المازندرانى : «إنّ» . وفى تفسير العياشى : «لأنّ» .

۱۶-۱۰. یونس (۱۰): ۵۷.

۱۷-۱۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۲۷، عن السکونی، عن ابي عبدالله، عن ابيه عليهم السلام الوافی، ج ۹، آص ۱۷۰۳، ح ۸۹۶۵.

## ۸- الحديث

۳۴۷۹/۸. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْخَشَابِ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا وَاللَّهِ، لَا يَرْجِعُ الْأَمْرُ وَالْخِلَافَةُ إِلَى آلِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ أَبَدًا، وَلَا إِلَى بَنِي أُمَيَّةٍ أَبَدًا، وَلَا فِي وُلْدِ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ أَبَدًا؛ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ نَبَذُوا الْقُرْآنَ، وَأَبْطَلُوا السُّنَنَ، وَعَطَّلُوا الْأَعْكَامَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقُرْآنُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ (۱)،

وَتَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى، وَاسْتِقَالَةٌ (۲) مِنَ الْعَثْرَةِ، وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ، وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَعْدَاثِ (۳)، ۲ / ۲۷۷

وَ عِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَرُشْدٌ مِنَ الْعَوَايَةِ (۴)، وَ بَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ، وَ بَلَغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى (۵) الْآخِرَةِ، وَ فِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ، وَ مَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ (۶) الْقُرْآنِ (۷) إِلَّا إِلَى النَّارِ (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق عليه السلام فرمود: نه بخدا سوگند این امر خلافت هرگز در دودمان ابو بکر و عمر باز نگردد، و نه هرگز در بنی امیه، و نه در فرزندان طلحه و زبیر باز آید، برای آنکه اینان قرآن را بیکسو نهادند، و سنتها را باطل کردند، و احکام (الهی) را تعطیل کرده (و مهمل گذاردند). و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: قرآن راهنمای گمراهی است و بینائی از هر کوری است، و سبب گذشت از لغزشها است، و روشنی در هر تاریکی است، و در پیشامدها (و بدعتها) پرتوی

است، و نگاهدارنده از هر هلاکتی است و ره جوئی در هر گمراهی است، و بیان کننده هر فتنه و اشتباهی است و انسانی را از دنیا (ی پست بسعادت‌های) آخرت رساند، و در آنست کمال دین شما، و هیچ کس از قرآن رو گردان نشود جز بسوی دوزخ.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امامت و خلافت هرگز به آل ابی بکر و عمر بر نگردد و نه به زادگان بنی امیه و نه فرزندان طلحه و زبیر این برای آن است که آنان قرآن را به دور انداختند و سنن را باطل کردند و احکام را تعطیل نمودند با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قرآن رهبری از ضلالت است و بیان هر نادانی است و وسیله بازگشت و گذشت از هر لغزش است و روشنی است در تاریکی و پرتوی است در هر پیشامد (بدعت) و نگهداری از هر هلاکت است و رهیابی از هر گمراهی است و بیان است در مورد هر فتنه و اشتباه و وسیله رسیدن از دنیا به سعادت آخرت است و در آن است کمال دین شماها و هیچ کس از قرآن منحرف نشود جز به دوزخ سوزان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: امامت و خلافت هرگز به آل ابی بکر و عمر برنگردد و نه هرگز در بنی امیه و نه در فرزندان طلحه و زبیر این برای آن است که آنان قرآن را به دور انداختند سنتها را باطل کردند و احکام الهی را تعطیل نمودند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: قرآن راهنمای

گمراهی و بیان هر نادانی و وسیله بازگشت و گذشت از هر لغزش و روشنی در تاریکی و پرتوی در هر پیشامد (بدعت) و نگهداری از هر هلاکت و رهایی از هر گمراهی و بیانی است در مورد هر فتنه و اشتباه و وسیله رسیدن از دنیا به سعادت آخرت است و در آن است کمال دین و هیچکس از قرآن منحرف نشود جز به سوی دوزخ رهسپار شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۶۹۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل لا یرجع الأمر یمکن أن یکون المراد بطلان خلافتهم أو أنه لا یرجع إلیهم بعد ذلك و الآخر أظهر فتدبر من الأحداث أي البدع و الهلکة محرکة الهلاک.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

## ۹- الحدیث

۳۴۸۱/۹. حُمَیْدُ بْنُ زَیَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ الْقُرْآنَ زَاجِرٌ وَ (۹) أَمْرٌ (۱۰)، يَأْمُرُ بِالْجَنَّةِ، وَيَزْجُرُ عَنِ النَّارِ (۱۱)». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: همانا قرآن باز دارنده و فرمان دهنده است. به بهشت فرمان دهد و از دوزخ باز دارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: راستی قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است، فرمان به بهشت می دهد و از دوزخ باز می دارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۹- «ابی بصیر»، گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:  
راستی قرآن بازدارنده و فرمان دهنده است، فرمان به بهشت می دهد و از دوزخ باز می دارد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۶۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨١

\*\*\*\*\*

ص: ٥٩٩

- 
- ١-١٢ . هكذا فى النسخ كلها وشرح المازندراني وتفسير العياشى . وفى المطبوع : «الضلال» .
- ٢-١ . أقال الله عشرته : إذا رفعه من سقوطه . والاستقالة : طلب الإقالة. المصباح المنير، ص ٥٢١ ؛  
النهاية ، ج ٤ ، ص ١٣٤ ( قيل ) .
- ٣-٢ . فى الوافى : «الأحداث» . وفى تفسير العياشى : «الأحزان» .
- ٤-٣ . فى «د ، ز ، بس» وحاشية «ج» : «الغوايا» . وغوى غَيًّا : انهمك فى الجهل ، وهو خلاف  
الرشد . والاسم : الغواية . المصباح المنير ، ص ٤٥٧ (غوى).
- ٥-٤ . فى شرح المازندراني : «و» .
- ٦-٥ . فى «ز» وحاشية «ج» : «من» .
- ٧-٦ . فى شرح المازندراني : «عن القرآن أحد» .





٣-٢ . فى شرح المازندراني والوافى : «الطول» .

٤-٣ . فى الوافى : «السور الطول ، كصرد ، وهى السبع الأول بعد الفاتحة ، على أن يعدّ الأنفال والبراءة واحدة ، كما مرّت الإشارة إليه ، أو السابعة سورة يونس . والمثنى : هى السبع التى بعد هذه السبع ، سمّيت بها لأنّها ثنتها ، واحدها : مثنى ، مثل معانى و معنى ، وقد تطلق المثنى على سور القرآن كلّها ، طولها وقصارها . وأمّا المئون فهى من بنى إسرائيل إلى سبع سور ، سمّيت بها لأنّ كلّاً منها على نحو من مائة آية ، كذا فى بعض التفاسير . وفى القاموس : المثنى : القرآن ، أو ما ثنى منه مرّة بعد مرّة ، أو الحمد ، أو البقرة إلى براءة ، أو كلّ سورة دون الطول ودون المئين وفوق المفصّل ، أو سورة الحجّ ، والقصاص ، والنمل ، والعنكبوت ، والنور ، والأنفال ، ومريم ، والروم ، ويس ، والفرقان ، والحجر ، والرعد ، وسبأ ، والملائكة ، وإبراهيم ، و ص ، و محمد ، و لقمان ، والغرف \_ أى الزمر \_ والزخرف ، والمؤمن ، والسجدة ، والأحقاف ، والجاثية ، والدخان ، والأحزاب . وقال ابن الأثير فى نهايته : فى ذكر الفاتحة : «هى السبع المثنى» ، سمّيت بذلك لأنّها ثنتى فى كلّ صلاة وتعاد . وقيل : المثنى : السور التى تقصر عن المئين وتزيد على المفصّل ، كأنّ المئين جعلت مبادئ والتى تليها مثنى . أقول : ما ذكره أولاً فى تفسير السبع المثنى ووجه التسمية بعينه مروى عن الصادق عليه السلام إلاّ أنّ القول الأخير أوفق بهذا الحديث ، بل المستفاد منه أنّ المثنى ما عدا الثلاث الأخر ، وكأنّه من الألفاظ المشتركة فلا تنافى» . وراجع أيضاً : النهاية ، ج ١ ، ص ٢٢٥ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٦٦٤ (ثنا) .

٥-٤ . قيل : سمّى به لكثرة ما يقع فيه من فصول التسمية بين السور ، وقيل : لقصر سوره . واختلف فى أوله ، فقيل : من سورة محمد ، وقيل : من سورة قآ ، وقيل : من سورة الفتح . مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ٤٤١ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٣٧٧ (فصل) .

٦-٥ . فى تفسير العياشى : «سبع» .

٧-٦ . فى شرح المازندراني : «أى شاهد عليها . ولولا شهادته لما علم أنّها كتب سماويّة ؛ لعدم بلوغها حدّ الإعجاز» .

فالتَّورَةُ (١) لِمُوسَى ، وَ الْأَنْجِيلُ لِعِيسَى ، وَ الزَّبُورُ لِداوُدَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعد اسکاف از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حدیث کند که فرمود: بمن سوره های طولانی داده شده بجای تورات، و سوره های صد آیه ای داده شدم بجای انجیل. و سوره های مثنی (تفسیر آن بیاید) بمن داده شد بجای زبور، و سوره های مفصل (یعنی آیه کوتاه) را که شصت و هشت سوره است افزون بمن دادند و این قرآن نگهبان و گواه است بر کتابهای دیگر و تورات از موسی علیه السلام است و انجیل از عیسی علیه السلام است و زبور از داود علیه السلام است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: به من سوره های دراز داده شده به جای تورات، و سوره های صد آیه ای داده شده به جای انجیل، و سوره های همانند داده شده به جای زبور، و سوره های مفصل (یعنی آیه کوتاه) که شصت و هشت سوره است بیشتر به من عطا شده و این قرآن غالب و شاهد است بر کتب دیگر، و تورات از آن موسی (علیه السلام) است و انجیل از آن عیسی (علیه السلام) و زبور از آن داود (علیه السلام).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۰-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: به من سوره های طولانی داده شد (که هفت سوره است که به آن سبع طوال گویند که حدود صد آیه یا کمی بیشتر یا کمتر باشد که اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها سوره مؤمنون است) به جای تورات، و سوره های صد آیه ای داده شده به جای انجیل، و سوره های مثنی داده شده جای زبور (مثنی عبارت از سوره هائی است که دنبال سوره های طولانی آمده که اول آنها یونس و آخرشان سوره نحل است.) و سوره های مفصل (یعنی آیه کوتاه) که شصت و هشت سوره است بیشتر به من عطا شده و این قرآن غالب و شاهد است بر کتب دیگر، و تورات از آن موسی علیه السلام و انجیل از آن عیسی علیه السلام و زبور از آن داود علیه السلام است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و قال فی مجمع البیان قد شاع فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أنه قال أعطیت مکان التوراة السبع الطوال ، و مکان الإنجیل المثنی، و مکان الزبور المائین و فضلت بالمفصل، و فی روایة واثلة بن الأسقع و أعطیت مکان الإنجیل المائین و مکان الزبور المثنی، و أعطیت فاتحة الكتاب و خواتیم البقرة من تحت العرش لم یعطها نبی قبلی. و أعطانی ربی المفصل نافلة و السبع الطوال البقرة و آل عمران و النساء و المائدة و الأنعام و الأعراف و الأنفال مع التوبة لأنهما تدعیان القرینتین و لذلك لم یفصل بینهما بسم الله الرحمن الرحیم و قيل أن السابعة سورة یونس، و الطوال جمع الطولی تأنیث الأطول، و إنما سمیت هذه السور الطوال لأنها أطول سور

القرآن، و أما المثنى فهى السورة التالية للسبع الطوال فأولها سورة يونس و آخرها سورة النحل، و إنما سميت مثنى لأنها ثنيت الطوال أى تلتها فكان الطوال المبادئ و المثنى لها ثوانى، و قال الفراء واحدها مثناة و قيل: مثنى و مثنى. كمعنى و معانى، و قيل: المثنى سور القرآن كلها طوالها و قصارها من قوله تعالى

(كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ)

و وجه التسمية أنه يثنى فيه الحدود و الأمثال، و قيل: للثنى سورة الحمد و هو المروى عن الأئمة عليهم السلام و أما المئون فهى كل سورة تكون نحو من مائة آية أو فويق ذلك أو دوينه و هى سبع أولها سورة بنى إسرائيل و آخرها المؤمنون، و قيل: إن المائين ما ولى السبع الطوال ثم المثنى بعدها، و هى التى يقصر عن المائين و يزيد على المفصل، و سميت مثنى لأن المائين مباديها، أما المفصل فما بعد الحواميم إلى آخر القرآن، و طوالها من سورة محمد إلى النبا و متوسطاته منه إلى الضحى، و قصاره منه إلى آخر القرآن، و سميت مفصلا لكثرة الفصول بين سورها ببسم الله الرحمن الرحيم انتهى، و على ما ذكره المفسرون من التفسير الطوال و المئين و المثنى و المفصل يخرج كثير من السور عن الأقسام، و السبع غير مذكور فى هذا الخبر فيمكن أن يكون عند كل من الثلاثة الأول أزيد من السبع و لا يمكن إدراجها فى المفصل لأن العدد مذكور فيه و المراد بالمفصل من سورة محمد صلى الله عليه و آله و سلم إلى آخر القرآن ثمان و ستون سورة و هو مهيمن أى شاهد.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨٢

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٤٨٣/١١. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ، عَنْ

جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (٣) عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «يَجِيءُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي أَحْسَنِ مَنْظُورٍ إِلَيْهِ صُورَةً، فَيَمُرُّ بِالْمُسْلِمِينَ، فَيَقُولُونَ: هَذَا رَجُلٌ (٤) مِنَّا ، فَيَجَاوِزُهُمْ إِلَى النَّبِيِّينَ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا، فَيَجَاوِزُهُمْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فَيَقُولُونَ: هُوَ مِنَّا ، حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى رَبِّ الْعِزَّةِ - عَزَّ وَجَلَّ - فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، فَلَانَ بَنُ (٥) فَلَانَ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَهُ (٦)، وَ أَشْهَرْتُ (٧) لَيْلَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ فَلَانَ بَنُ فَلَانَ لَمْ أَظْمِئْ (٨) هَوَاجِرَهُ، وَ لَمْ أَشْهَرْ (٩) لَيْلَهُ، فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى : أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ عَلَى مَنَازِلِهِمْ، فَيَقُومُ (١٠) فَيَتَّبِعُونَهُ (١١)، فَيَقُولُ لِلْمَوْءِمِنِ: اقْرَأْ وَ ارْقَهْ» قَالَ : «فَيَقْرَأُ وَ يَرْقِي (١٢) حَتَّى يَبْلُغَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْزِلَتَهُ الَّتِي هِيَ لَهُ، فَيَنْزِلُهَا (١٣)» . (١٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت قرآن بهترین صورت بیاید و بر مسلمین گذر کند آنها گویند: این مرد از ما است، از آنان بگذرد و نزد پیمبران آید، آنها نیز گویند: از ما است، از آنها نیز بگذرد و نزد فرشتگان مقرب آید آنان هم گویند: از ما است، تا اینکه بدرگاه پروردگار عزت رسد و بگوید: پروردگارا فلان کس پسر فلان را من در دنیا روزهای گرمش را بتشنگی کشانده و شبهایش را به بیداری، و فلان کس پسر فلان را نه روزهایش را به تشنگی بردم و نه شبش را به بیداری، پس خدای تبارک و تعالی فرماید: آنان را بهشت ببر و در جایگاههای خودشان جای ده، پس قرآن برخیزد و آنان نیز دنبالش بروند، و بهر مؤمنی بگوید: قرآن بخوان و بالا برو، حضرت فرمود: پس هر کدام قرآن میخوانند و بالا میروند تا هر مردی از آنها بمنزلی که برای او مقرر شده برسد و در آن فرود آید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٠٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از جابر که امام باقر (علیه السلام) فرمود: قرآن روز قیامت در بهترین صورتی می آید و به مسلمانان گذر می کند و می گویند: این مرد از ما است و از آنها بگذرد و نزد پیغمبران آید و آنها هم می گویند: او از ما است، و از آنها نزد فرشته های مقرب می گذرد و آنها هم می گویند: او از ما است، تا به درگاه ربّ العزة عزّ و جلّ می رسد و می گوید: پروردگارا! فلان پسر فلان است که من در دنیا روزهای گرمش را به تشنگی کشاندم و شبهای او را بی خواب کردم و فلان پسر فلان است که نه روز او را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی خواب کردم، پس خدا تبارک و تعالی می فرماید: آنها را به بهشت بر و هر کدام را در مقام خود جای بده و قرآن برخیزد و قرآنیان دنبال او بروند و او می گوید به هر مؤمنی: قرآن بخوان و بالا برو، فرمود: هر کدام قرآن می خوانند و بالا می روند تا هر مردی به درجه خود می رسد که برای او مقرر شده است و در آن منزل می گیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «جابر» نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: قرآن در روز قیامت با زیباترین شکل می آید و از برابر مسلمانان می گذرد و می گویند: این مرد از ماست و از آنها بگذرد و نزد پیامبران آید و آنها هم می گویند: او از ماست، و از آنها نزد فرشته های مقرب می گذرد و آنها هم می گویند: او از ماست، تا به درگاه ربّ العزة عزّ و جلّ می رسد و می گوید: پروردگارا! فلان پسر فلان است که من در دنیا روزهای گرمش را به تشنگی کشاندم و شبها او را بی خواب کردم و فلان پسر فلان است که نه روز او را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی خواب کردم، پس خدای تبارک و تعالی می فرماید: آنها را به بهشت بر و هر کدام را در مقام خود جای بده و قرآن برخیزد و پیروان قرآن دنبال او بروند و او به

هر مؤمنى مى گوید: قرآن بخوان و بالا برو، فرمود: هرکدام قرآن مى خوانند و بالا مى روند تا هر مردى به درجه خود مى رسد که براى او مقرر شده است و در آن منزل گیرد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. وقال فى مغرب اللغة رقى فى السلم رقىا من باب لبس، وفى القرآن (أويرقى فى السماء) وارتقى فيه مثله.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

ص: ۶۰۱

---

۱-۷ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى . وفى المطبوع : «والتوراة» .  
۲-۸ . تفسير العياشى ، ج ۱ ، ص ۲۵ ، ح ۱ ، عن سعد الإسكاف ، عن أبى جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، إلى قوله : «ثمان وستون سورة» الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۷۷۱ ، ح ۹۰۸۲ .

۳-۱ . فى حاشية «ج» : «أبى عبدالله» .



- ٤-٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «الرجل» .
- ٥-٣ . فى «بر» : - «بن» .
- ٦-٤ . فى شرح المازندرانى : «الهاجر: جمع الهاجرة ، وهى نصف النهار عند اشتداد الحرّ ، أو من زوال الشمس إلى العصر . سمى بذلك لأنّ الناس يهاجرون فيه من شدّة الحرّ ويستكنون فى بيوتهم» .
- ٧-٥ . فى شرح المازندرانى : «وأسهر» .
- ٨-٦ . فى «ج ، د ، بر ، بس ، بف» والوسائل : «لم أظم» . هو من تخفيف الهمزة بقلبها ياءً وحذفها بالجازم .
- ٩-٧ . فى شرح المازندرانى : «ولأُسهر» .
- ١٠-٨ . فى «ب» : - «فيقوم» .
- ١١-٩ . فى «ب» : «فيبتغونه» . وفى «ز» : «فيتبعونه» .
- ١٢-١٠ . فى الوافى : «ويرقأ» .
- ١٣-١١ . فى شرح المازندرانى : «الفعالان \_ وهما : يبلغ ، وينزل \_ إمّا من البلوغ والنزول ، أو من الإبلاغ والإنزال . و«كلّ رجل» على الأوّل فاعل ، وعلى الثانى مفعول» .
- ١٤-١٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٩٧ ، ح ٨٩٥٧ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٦٦ ، ح ٧٦٣٧ .

## ١٢- الحديث

٦٠٢ / ٢

٣٤٨٤/١٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ الدَّوَاوِينَ (١) يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ (٢): دِيْوَانٌ فِيهِ النَّعْمُ (٣)، وَ دِيْوَانٌ

فِيهِ الْحَسَنَاتُ، وَ دِيْوَانُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ (٤)، فَيُقَابَلُ بَيْنَ دِيْوَانِ النِّعَمِ وَ دِيْوَانِ الْحَسَنَاتِ، فَتَسْتَعْرِقُ (٥) النِّعَمُ عَامَّةً (٦) الْحَسَنَاتِ، وَ يَبْقَى دِيْوَانُ السَّيِّئَاتِ (٧)، فَيُدْعَى بِأَبْنِ (٨) آدَمَ الْمُؤْمِنِ لِلْحِسَابِ (٩)، فَيَتَقَدَّمُ الْقُرْآنُ أَمَامَهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، أَنَا الْقُرْآنُ، وَ هَذَا عَبْدُكَ الْمُؤْمِنُ قَدْ كَانَ يُتَعَبُّ نَفْسَهُ بِتِلَاوَتِي، وَ يُطِيلُ لَيْلَهُ بِتَرْتِيلِي، وَ تَفِيضُ عَيْنَاهُ إِذَا تَهَجَّدَ؛ فَأَرْضِهِ كَمَا أَرْضَانِي».

قَالَ : «فَيَقُولُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ: عَبْدِي (١٠)، ابْسُطْ يَمِينَكَ، فَيَمْلَأُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ (١١) الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ (١٢)، وَ يَمْلَأُ شِمَالَهُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، ثُمَّ يُقَالُ: هَذِهِ الْجَنَّةُ مُبَاحَةٌ لَكَ، فَاقْرَأْ وَ اصْعَدْ، فَإِذَا قَرَأَ آيَةً صَعِدَ دَرَجَةً» (١٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یونس بن عمار گوید: که حضرت صادق علیه السلام فرمود: دفترها در روز قیامت سه دفتر است: دفتری که نعمتها در آن ثبت شده، و دفتری که کارهای نیک در آنست، و دفتری که کارهای بد در آن ثبت است، پس دفتر نعمتها را با دفتر کارهای نیک برابر کنند، و نعمتها همه کارهای نیک را فراگیرد و در خود فرو برد، و دفتر کارهای بد بجا ماند پس آدمیزاده مؤمن را برای حساب بخوانند، و قرآن در بهترین صورتی پیش رویش درآید و گوید: بار پروردگارا من قرآنم و این بنده مؤمن تو است که خود را برای خواندن من بتعب میانداخت، و شب خود را با آهنگ خوش و هموار خواندن من دراز میکرد، و دیدگانش در هنگام نماز شب اشکریزان بود، چنانچه مرا خشنود ساختی او را هم خشنود کن، فرمود: پس خدای عزیز جبار فرماید: ای بنده من دست راستت را باز کن و خداوند آن را از رضوان خود و دست چپش را از رحمت خود پر کند، سپس باو گفته شود: این بهشت برای تو مباح است پس قرآن بخوان و بالا برو، پس هر گاه یک آیه بخواند یک درجه بالا رود.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از یونس بن عمار که امام صادق (علیه السلام) فرمود: روز قیامت سه دفتر باشد: دفتری که در آن نعمتها ثبت است و دفتری که در آن حسنات ثبت است و دفتری که در آن سیئات ثبت است، و دفتر نعمتها را با دفتر حسنات برابر کنند و نعمتها همه حسنات را فراگیرند و غرفه کنند و دفتر سیئات به جا ماند و آدمی زاده مؤمن را پای حساب بخوانند و قرآن در زیباترین صورتی جلو او پیش آید و گوید: پروردگارا! من قرآنم و این بنده مؤمن تو است که خود را به رنج می انداخت برای خواندن من و شبش را در تمرین من، طولانی می کرد، و چون به نماز شب مشغول می شد اشک از چشمش روان می گردد، او را خشنود ساز چنانچه مرا خشنود ساخت، فرمود: پس خدای عزیز و جبار می فرماید: ای بنده من! دست راستت را باز کن و خدا دست راستش را از رضوان عزیز جبار پر می کند و دست چپش را از رحمت خدا، سپس به او گفته می شود: این بهشت برایت مباح است، بخوان و بالا رو و چون آیه ای بخواند درجه ای بالا رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «یونس بن عمار» گوید که امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت سه دفتر باشد: دفتری که در آن نعمتها ثبت شده و دفتری که در آن حسنات ثبت شده و دفتری که در آن سیئات ثبت شده است و سپس دفتر نعمتها را با دفتر حسنات برابر کنند و نعمتها همه کارهای نیک را فراگیرند و در خود فروبرند و دفتر کارهای بد برجای ماند و آدمی زاده مؤمن را پای حساب بخوانند و قرآن در زیباترین

صورتی جلو او پیش آید و گوید: پروردگارا! من قرآنم و این بنده مؤمن توست که خود را برای خواندنم به رنج می انداخت و شبش را در تمرین من، طولانی می کرد، و چون به نماز شب مشغول می شد اشک از چشمش روان می گشت چنانچه خوشنود ساختی او را هم خشنود کن. پس خدای عزیز و جبار می فرماید: ای بنده من! دست راستت را باز کن و خدا دست راستش را از رضوان خود و دست چپش را از رحمت خود پر می کند سپس به او گفته می شود: این بهشت برایت مباح است، پس قرآن بخوان و بالا رو و چون آیه ای را بخواند یک درجه بالا رود.

توضیح: مرحوم مجلسی می فرماید: شاید مراد از پر کردن دست راست و یا چپ کنایه از دادن نامه بهشت به دست اوست و نامه براءت از دوزخ به دست چپ باشد یا مثالی باشد از منتهای لطف و کرم خداوند.

ترجمه آیت اللمی ؛ ج ۴ ، ص ۶۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الديوان جريدة الحساب و لعل ملؤ اليمين و الشمال کنایه عن تضعيف جزاء ديوان الحسنات و محو ديوان السيئات، أو عن إعطاء كتاب دخول الجنة بيمينه، و كتاب البراءة من النار بشماله أو الجميع استعارة تمثيلية لبيان غاية الإكرام و الإنعام.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

- ١- ١٣ . «الديوان» بفتح الدال وكسرهما : الكتاب الذى يكتب فيه أهل الجيش وأهل العطية. ويُستعار لصحائف الأعمال . وجمعه : دواوين . مجمع البحرين ، ج ٦ ، ص ٢٤٩ (دون) .
- ٢- ١٤ . فى البحار : - «ثلاثة» .
- ٣- ١٥ . فى «ز» : «النعيم» .
- ٤- ١ . فى «بر ، بف» والزهد : «الذنوب» .
- ٥- ٢ . فى «ب ، ج ، ز ، بر ، بس ، بف» والزهد : «فيستغرق» .
- ٦- ٣ . فى البحار : «ديوان» .
- ٧- ٤ . فى «بر ، بف» والزهد : «الذنوب» .
- ٨- ٥ . فى الوسائل والبحار : «ابن» .
- ٩- ٦ . فى «بس» : + «فيقدم» .
- ١٠- ٧ . فى البحار : - «عبدى» .
- ١١- ٨ . فى «ز» : - «الله» .
- ١٢- ٩ . فى الوسائل : - «العزیز الجبّار» .
- ١٣- ١٠ . الزهد، ص ١٧١ ، ح ٢٥٤ ، عن الحسن بن محبوب ، عن مالك بن عطية ، عن فلان بن عمّار ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، إلى قوله : «ويبقى ديوان السيئات» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ٨٦٩٧ ، ح ٨٩٥٨ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٦٦ ، ح ٧٦٣٨ ، من قوله : «فيدعى بابن آدم المؤمن للحساب» ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٢٦٧ ، ح ٣٤ .

### ١٣- الحديث

٣٤٨٥/١٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ (١) جَمِيعًا، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : «لَوْ مَاتَ مَنْ (٢) بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَمَا (٣) اسْتَوْحَشْتُ  
بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ» وَكَانَ (٤) عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَرَأَ «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» (٥) يُكْرَرُهَا حَتَّى كَادَ (٦)  
أَنْ يَمُوتَ. (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

زهري گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند بمیرند من از تنهایی هراس نکنم پس از آنکه قرآن با من باشد، و آن حضرت علیه السلام شیوه اش این بود که هر گاه»

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ

«را میخواند آنقدر آن را تکرار میکرد که نزدیک بود بمیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٠٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

١٣- از زهري که علی بن الحسین (عليهما السلام) می فرمود: اگر همه مردم میان مشرق تا به مغرب بمیرند، من هراسی ندارم پس از اینکه قرآن با من است، و شیوه اش بود که هر گاه »

مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ

« را می خواند، آن را تکرار می کرد تا نزدیک بود بمیرد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۳- زهری گوید که علی بن الحسین علیه السلام می فرمود:

اگر همه مردم میان مشرق تا به مغرب بمیرند، من هراسی ندارم پس از اینکه قرآن با من است، و شیوه آن حضرت این بود که هرگاه

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

را می خواند، آن را تکرار می کرد که نزدیک بود بمیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف.

## ١٤- الحديث

٣٤٨٦/١٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِذَا هُمْ بِشَخْصٍ قَدْ أَقْبَلَ، لَمْ يُرَ (٨) قَطُّ أَحْسَنُ صُورَةً مِنْهُ (٩)، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُؤْمِنُونَ - وَهُوَ الْقُرْآنُ - قَالُوا: هَذَا مِنَّا، هَذَا أَحْسَنُ شَيْءٍ رَأَيْنَا (١٠)، فَإِذَا (١١) انْتَهَى إِلَيْهِمْ جَاذَهُمْ.

ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَيْهِ الشُّهَدَاءُ، حَتَّى إِذَا (١٢) انْتَهَى إِلَى آخِرِهِمْ جَاذَهُمْ، فَيَقُولُونَ (١٣): هَذَا الْقُرْآنُ (١٤)، فَيَجُوزُهُمْ كُلَّهُمْ حَتَّى

ص: ٦٠٣

١- ١١. فى «د»: «القاشانى» .

٢- ١٢. فى تفسير العياشى: - «من» .

٣- ١٣. فى شرح المازندرانى: «ما» .

٤- ١. فى «بس»: + «على» . وفى تفسير العياشى: «كان» بدون الواو.

٥- ٢. الفاتحة (١): ٤ .

٦- ٣. فى «د، بف» والوفى وتفسير العياشى: «يكاد» . وفى تفسير العياشى: «وكاد» بدل «حتى»

«كاد» .



۷-۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۲۳، عن الزهری الوافی، ج ۹، ص ۱۷۰۸، ح ۸۹۷۷؛  
 الوسائل، ج ۵، ص ۳۳۱، ح ۶۷۰۴، إلی قوله: «بعد أن يكون القرآن معی»؛ البحار، ج ۴۶،  
 ص ۱۰۷، ح ۱۰۱؛ وج ۸۴، ص ۲۴۷، ذیل ح ۳۹، وفيه نقل معناه.  
 ۸-۵. فی «ز»: «ولم یروا». وفي «بف» والوافی: «لم یروا».  
 ۹-۶. فی «ص»: «منه صورة».  
 ۱۰-۷. فی «بر، بف» والوافی: «+ «قال»».  
 ۱۱-۸. فی «ص، بر، بف»: «وإذا».  
 ۱۲-۹. فی «ب»: «إذ».  
 ۱۳-۱۰. فی «بر، بف» وحاشیة «ج»: «فقالوا».

۱۴-۱۱. دلّ الخبر الأول علی أنّهم لا یعرفونه، بخلاف هذا الخبر. ويرتفع المنافاة بمغايرة الوقتین  
 أو القائلین. آراجع: شرح المازندرانی، ج ۱۱، ص ۱۹؛ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۴۸۴.

إِذَا (۱) انْتَهَى إِلَى الْمُرْسَلِينَ، فَيَقُولُونَ: هَذَا الْقُرْآنُ، فَيَجُوزُهُمْ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ، فَيَقُولُونَ: هَذَا  
 الْقُرْآنُ، فَيَجُوزُهُمْ، ثُمَّ يَنْتَهِيَ حَتَّى يَقِفَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ، فَيَقُولُ

الْجَبَّارُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ اِرْتِفَاعِ مَكَانِي، لِأَكْرَمَنَّ الْيَوْمَ مَنْ أَكْرَمَكَ، وَ لِأَهْمِنَنَّ (۲) مَنْ  
 أَهَانَكَ. (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن غالب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنگاه که خداوند خلق اولین و آخرین  
 را در قیامت جمع کند بناگاه شخصی را که خوش صورت ترا از او هرگز ندیده اند دیدار کنند که

بسوی آنان آید، پس چون مؤمنان نظرشان بر او که همان قرآن است بیفتد گویند: این از ما است و این بهترین کسی است که ما او را دیده ایم، و چون بدانها رسد از آنان بگذرد و بشهیدان رسد آنها او را بنگرند تا از ایشان بگذرد و چون از همه آنها بگذرد گویند: این قرآن است، پس از آنها هم بگذرد تا به پیمبران مرسل رسد آنها نیز گویند: این قرآن است، از آنها نیز بگذرد تا بفرشتگان رسد آنها گویند: این قرآنست، پس از آنها نیز بگذرد تا بسمت راست عرش رسد و آنجا بایستد، پس خدای جبار فرماید: بعزت و جلال خودم و بلندی مقامم سوگند که البته امروز اکرام کنم (و گرامی دارم) آنکه تو را اکرام کرده است، و البته خوار کنم هر کس که تو را خوار کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از اسحاق بن غالب که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه خدای عز و جل خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند به ناگاه همه بنگرند شخصی پیش آید که هرگز صورتی زیباتر از وی دیده نشده است و چون چشم مؤمنان به وی افتد که همان قرآن است گویند: این از ما است، این بهترین چیزی است که ما دیدیم و چون به آنها رسد و از آنها هم بگذرد و آنها گویند: این قرآن است و از آنان هم می گذرد تا به فرشته ها می رسد و می گویند: این قرآن است و از آنها می گذرد تا به سمت راست عرش می ایستد و خدای جبار می فرماید: به عزت و جلالم و به بلندی مقامم سوگند، هر آینه امروز گرامی دارم هر که تو را گرامی داشته و هر آینه امروز خوار کنم هر که تو را خوار کرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- «اسحاق بن غالب» گوید امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه خدای عزّ و جلّ خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند به ناگاه همه بنگرند شخصی پیش آید که هرگز صورتی زیباتر از وی دیده نشده است و چون چشم مؤمنان به وی افتد که همان قرآن است گویند: این از ماست، این بهترین چیزی است که ما دیدیم و چون به آنها برسد و از آنها هم بگذرد و آنها گویند: این قرآن است و از آنان هم می گذرد تا به فرشته ها می رسد و می گویند: این قرآن است این قرآن است و از آنها می گذرد تا به سمت راست عرش می ایستد و خدای جبار می فرماید: به عزّت و جلالم و به بلندی مقامم سوگند، هر آینه امروز گرامی دارم آنکس که تو را اکرام کرده است و خوار گردانم هرکس که تو را خوار کرده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن، أو موثق. و يمكن الجمع بين هذا الخبر و بين ما مر بأن يكون فاعل يقولون غير أرباب الصفوف، أو هم بعد التفطيش و التعريف أو يكون هذا مرورا آخر بعد المرور الأول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۴

\*\*\*\*\*

## ۱- باب فضل حامل القرآن

### ۱- الحديث

۶۰۳ / ۲

۳۴۸۷/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ (٤)، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الْإِدْمِيَّةِ مَا خَلَا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ؛ فَلَا تَسْتَضَعِفُوا (٥) أَهْلَ الْقُرْآنِ حُقُوقَهُمْ؛ فَإِنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ لَمَكَانًا (٦) عَلِيًّا (٧)». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: همانا اهل قرآن در بلندترین درجات آدمیان هستند بجز پیمبران و مرسلین، پس حقوق اهل قرآن را اندک و کم مشمارید، زیرا برای ایشان از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: راستی اهل قرآن در بالاترین درجهٔ آدمیانند جز پیغمبران و رسولان، حقوق اهل قرآن را کم م شمارید زیرا از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی دارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: راستی اهل قرآن در بالاترین درجهٔ آدمیانند جز پیامبران و رسولان، پس حقوق اهل قرآن را کم م شمارید زیرا از طرف خدای عزیز جبار مقام بلندی دارند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨٥

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٤٨٨/٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ (٩) بِهِ، مَعَ (١٠) السَّفَرَةِ الْكِرَامِ

ص: ٦٠٤

---

١-١٢ . فى «ب» : «إذ» .

٢-١ . فى «ز» : «لأهيين» . وفى «ص» والوفى : + «اليوم» .

٣-٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٩٧ ، ح ٨٩٥٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٦٩ ، ح ٧٦٥٢ .

٤-٣ . فى «ز» : «الحسن بن أبى الحسن الفارسى» . وفى «بف» : «الحسن بن الحسين الفارسى» .

٥-٤ . فى «ج» : «فلاتضعفوا» .

٦-٥ . فى «بر ، بف» : «مكانا» بدون اللام .

٧-٦ . فى «بس» : - «عليًا» .

٨-٧ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٥ ، ح ١ ، بسنده عن أبى إسحاق إبراهيم بن هاشم ، عن الحسن بن أبى الحسن الفارسى ، عن سليمان بن جعفر الجعفرى ، عن إسماعيل بن أبى زياد ، عن جعفر بن

محمّد ، عن أبيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۷۰۵ ، ح ۸۹۷۱ ؛ الوسائل ، ج ۶ ، ص ۱۷۴ ، ح ۷۶۶۳ .  
۸-۹ . فی ثواب الأعمال : «والعامل» .  
۹-۱۰ . فی «ز» : «علی» .

الْبِرَّةُ . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: حافظ قرآن که بدان عمل کند در آخرت رفیق با فرشتگان پیغامبرنده و نیکرفتار خداوند است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: حافظ قرآن که بدان عمل کند، همراه فرشته های پیغامبر گرامی و خوش رفتار است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

حافظ قرآن که به آن عمل کند، همراه با فرشته های پیامبر گرامی نیک رفتار است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و قال فی النهایة: و فیه مثل الماهر بالقرآن مثل السفرة هم الملائكة جمع سافر و هو الكاتب لأنه یبین الشیء، و منه

(بِأَيْدِي سَفَرَةٍ)

قال النووی هو جمع سافر بمعنی رسول یرید أنه یكون فی الآخرة رفیقاً لهم فی منازلہ أو هو عامل بعملهم، قال الطیبی: أو بمعنی مصلح بین قوم ای الملائكة النازلون لإصلاح مصالح العباد من دفع الآفات و المعاصی و البررة جمع بار.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۵



## ٣- الحديث

٣٤٨٩/٣. وَبِإِسْنَادِهِ (٢)، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ :

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ فِي صُورَةِ شَابٍّ جَمِيلٍ شَاحِبٍ (٣) اللَّوْنِ، فَيَقُولُ لَهُ : أَنَا الْقُرْآنُ (٤) الَّذِي كُنْتُ أَشْهَرْتُ لَيْلِكَ، وَ أَظْمَأْتُ هَوَاجِرَكَ، وَ أَجْفَفْتُ رِيْقَكَ، وَ أَسَلْتُ (٥) دَمْعَتَكَ (٦)، أَوْ عَوْلُ (٧) مَعَكَ حَيْثُمَا أُلْت (٨)، وَ كُلُّ تَاجِرٍ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَتِهِ، وَ أَنَا الْيَوْمَ لَكَ (٩) مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ، وَ سَيَأْتِيكَ (١٠) كَرَامَةٌ مِنْ (١١) اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَابْشُرْ (١٢)، فَيُؤَوِّتِي بِتَاجٍ، فَيُوضَعُ (١٣) عَلَى رَأْسِهِ، وَ يُعْطَى الْأَعْمَانَ بِيَمِينِهِ، وَ الْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ (١٤) بَيْسَارِهِ (١٥)، وَ يُكْسَى حُلَّتَيْنِ (١٦)، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ (١٧): اقْرَأْ

ص: ٦٠٥

١-١ . الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ ، ص ٥٩ ، المَجْلِس ١٤ ، ح ٦ ؛ وَثَوَابُ الْأَعْمَالِ ، ص ١٢٧ ، ح ١ ، بَسْنَدِ  
آخِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى ، عَنْ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَافِي ، ج ٩ ، ص ١٧٠٥ ، ح ٨٩٧٢ ؛  
الْوَسَائِلِ ، ج ٦ ، ص ١٧٦ ، ح ٧٦٦٧ .

٢-٢ . الظَّاهِرُ أَنَّ الْمُرَادَ مِنْ «بِإِسْنَادِهِ» ، الطَّرِيقَانِ الْمُتَقَدِّمَانِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي  
الْحَدِيثِ السَّابِقِ .

٣-٣ . شَحَبٌ يَشْحَبُ شُحُوبًا ، أَيْ تَغْيِيرٌ مِنْ سَفَرٍ ، أَوْ هُزَالٌ ، أَوْ عَمَلٌ ، أَوْ جُوعٌ . تَرْتِيبُ كِتَابِ الْعَيْنِ  
، ج ٢ ، ص ٨٩٢ ؛ الْقَامُوسُ الْمَحِيْطُ ، ج ١ ، ص ١٨١ (شحب) .

٤-٤ . هَكَذَا فِي «ب» ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف « وَالْوَافِي وَالْوَسَائِلِ . وَهُوَ مُقْتَضَى السِّيَاقِ . وَفِي  
«ص» وَالْمَطْبُوعِ : «الْقُرْآنُ أَنَا» .

٥-٥ . فِي «بِر» : «وَأَسْكَبُ» . وَفِي الْوَسَائِلِ : «وَأَسْبَلْتُ» .

- ۶-۶ . فی «ب، ز» وحاشیة «ج»: «دموعک» وفی الوافی: + «و» .
- ۷-۷ . آل الشیء یؤول أولاً ومآلاً: راجع . المصباح المنیر، ص ۲۹ (أول) .
- ۸-۸ . فی «ب، ز، ص، بر، بس، بف»: «أنت» .
- ۹-۹ . فی «ب، ز، ص، بر، بس، بف» وشرح المازندرانی والوافی: «لک الیوم» .
- ۱۰-۱۰ . فی «د، بف» والوافی: «وستأتیک» .
- ۱۱-۱۱ . فی «ب، ج، ز، ص، بر، بس، بف» والوافی: - «من» .
- ۱۲-۱۲ . فی «ج، د، ص، بر، بف» والوافی: + «قال» . وفی «ز»: - «فأبشر» .
- ۱۳-۱۳ . فی شرح المازندرانی: «ویوضع» .
- ۱۴-۱۴ . فی «ز»: «بجنان» .
- ۱۵-۱۵ . فی «بر»: «بشماله» .
- ۱۶-۱۶ . «الحلّة»: إزارٌ ورداءٌ بُرد أو غیره، ولا تكون حلّة إلا من ثوبین، أو ثوب له بطانة . القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۳۰۴ (حلل) .
- ۱۷-۱۷ . فی «ب، بر»: - «له» .

وَ اِرْقَهُ (۱)، فَكَلَّمَا قَرَأَ آيَةً صَعِدَ دَرَجَةً، وَيُكْسَى اَبْوَاهُ حُلَّتَيْنِ اِنْ كَانَا مُؤْمِنَيْنِ، ثُمَّ يُقَالُ (۲) لِهَمَا (۳):  
هَذَا لِمَا عَلَّمْتُمَاهُ الْقُرْآنَ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: قرآن را بیاموزید زیرا که در روز قیامت قرآن در صورت جوانی زیبا که رنگ صورتش گشته باشد نزد خواننده خود آید و باو گوید: منم که شب تو را به بیداری پایان بردم، روزهای داغ تو را به تشنگی بسر آوردم، و آب دهانت را خشک

کردم، و اشکت را روان ساختم، (اکنون) هر کجا بروی من هم با تو باشم، و هر تاجری (امروز) بدنبال تجارت خویش است (که در دنیا کرده است) و من امروز بسود تو در پس تجارت هر تاجری باشم، و بزودی کرامتی نیز از جانب خدای عز و جل بتو رسد پس شادان باش، و (در این حال) تاجی بیاورند و بر سرش نهند، و امان نامه (از آتش دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاوید بودن در بهشت را بدست چپش، و دو جامه بهشتی بوی پوشند، سپس باو گفته شود: بخوان و بالا برو، پس هر یک آیه که بخواند یکدرجه بالا رود، و پیدر و مادر او نیز دو جامه بپوشانند در صورتی که مؤمن باشند، و بآن دو گویند. این پاداش آن قرآنی است که بفرزندتان آموختید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:قرآن را بیاموزید زیرا روز قیامت نزد خواننده خود آید صورت جوانی زیبا رنگ پریده و قرآن به او می گوید:منم که شب تو را بی خواب کردم و روزهای گرم تر به تشنگی کشیدم و آب دهانت را خشک کردم و اشکت را روان ساختم، هر جا بروی با تو می آیم و هر تاجری در پس تجارت خود به انتظار سود است و امروزه من به سود تو در پس تجارت هر تاجری هستم و به زودی کرامت خدای عز و جل به تو می رسد، مزده بگیر و تاجی برایش آورند و بر سرش نهند و برگ امان به دستش دهند و بهشت جاوید او را مکان باشد و دو جامه بهشتی به او پوشند، سپس به او گفته شود: بخوان و بالا برو و هر آنچه آیه ای خواند، درجه ای برآید و به پدر و مادر او هم اگر مؤمن باشند دو جامه پوشند و به آنها گویند: این مزد این است که قرآن به او آموختید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: قرآن را بیاموزید زیرا روز قیامت قرآن بصورت جوانی زیبا که رنگ خودش تغییر کرده باشد نزد خواننده خود می آید و به او می گوید: منم که شب، تو را بی خواب کردم و روزهای گرم ترا به تشنگی کشاندم و آب دهانت را خشک کردم و اشکت را روان ساختم، هر جا بروی با تو می آیم و بدنبال تجارت هر تاجری هستم و به زودی کرامت خدای عزّ و جلّ به تو می رسد، مژده بگیر و تاجی برایش آورند و بر سرش نهند و برگ امان نامه اش را به دست راستش و فرمان جاوید زیستن در بهشت را به دست چپش دهند و دو جامه بهشتی بر او بپوشانند سپس به او گفته شود بخوان و بالا برو و هرآنچه آیه ای بخواند چند درجه بالا رود و به پدر و مادر او هم اگر مؤمن باشند دو جامه بپوشانند و به آنها بگویند: این پاداش قرآنی است که به او آموختید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الشاحب المتغیر اللون و الجسم لعارض من مرض أو سفر و نحوهما تجارة كل تاجر لعل المراد أحصل لك تجارة كل تاجر أو أنا لك بعوض تجارة كل تاجر فتأمل فی الجنان بیساره قال فی النهاية ای يجعلان فی ملكيته فاستعار اليمين و الشمال لأن القبض و الأخذ بهما.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۶

## ٤- الحديث

٣٤٩٠/٤ . ابنُ مَحْبُوبٍ (٥)، عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ مِنْهَالِ الْقَصَّابِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ - وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ - اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ، وَ جَعَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَ كَانَ الْقُرْآنُ حَجِيزاً (٦) عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقُولُ (٧): يَا رَبِّ، إِنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أَصَابَ أَجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِي، فَبَلِّغْ بِهِ أَكْرَمَ عَطَايَاكَ (٨)» .

٦٠٤ / ٢

قَالَ: «فَيَكْسُوهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَيْنِ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ، وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْكِرَامَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ أَرْضَيْنَاكَ فِيهِ؟ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: يَا رَبِّ، قَدْ كُنْتُ أَرْغَبُ لَهُ فِيمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا، فَيُعْطَى الْأَمْرَ بِيَمِينِهِ، وَ الْخُلْدَ بِيَسَارِهِ، ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ (٩) وَ اصْعَدْ (١٠) دَرَجَةً، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ بَلَّغْنَا (١١) بِهِ وَ أَرْضَيْنَاكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ» .

قَالَ: «وَ مَنْ قَرَأَهُ (١٢) كَثِيراً، وَ (١٣) ...»

ص: ٦٠٦

١-١ . فى «ب، د، ص، بر، بس، بف» والوافى: «ارق» بدون هاء السكت .

٢-٢ . فى شرح المازندراني: «ويقال» .

٣-٣ . فى «ز، بر» وشرح المازندراني: - «لهما» .

٤-٤ . الوافى، ج ٩، ص ١٦٩٨، ح ٨٩٥٨؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٧٩، ح ٧٦٧٤ .

۵-۵ . السند معلق . ویروی عن ابن محبوب ، عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد وسهل بن زیاد.

۶-۶ . فی حاشیة «ج» : «حجرا» وفی البحار : «حجیجا» . وَحَجَزَهُ يَحْجِزُهُ حَجْزًا وَحِجْزِيَّ وَحِجَازَةً : منعه وكفّه . القاموس المحيط ، ج ۱ ، ص ۷۰۰ (حجز) . وفی شرح المازندرانی : «أى كان مانعا يمنع عنه فى ذلك اليوم أهواله ومكارهه . وحذف المفعول للدلالة على التعميم» . ۷-۷ . فی البحار : «فيقول» .

۸-۸ . فی «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بس ، بف» والوسائل والبحار : «عطائك» .

۹-۹ . فی الوسائل وثواب الأعمال : + «آية» .

۱۰-۱۰ . فی الوسائل : «فاصعد» .

۱۱-۱۱ . فی الوافی : «بلغنا» بالتشديد . وفی البحار : «بلغناك» بدل «بلغنا به» .

۱۲-۱۲ . فی شرح المازندرانی : «قرأ» بدون الضمير .

۱۳-۲ . فی البحار : «أو» .

تَعَاهِدَهُ (۱) بِمَشَقَّةٍ مِنْ شِدَّةِ حِفْظِهِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَجْرَ هَذَا مَرَّتَيْنِ . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که در حال جوانی قرآن بخواند و با ایمان هم باشد قرآن با گوشت و خورش بیامیزد، و خدای عز و جل او را با فرشتگان پیغام برنده و نیکرفتارش رفیق کند، و قرآن برای او در روز قیامت پرده و مانعی از آتش باشد و گوید: بار پروردگارا هر کارگری بمزد کار خویشتن رسیده جز کارگر من، پس گرامی ترین عطاهاى خود را باو برسان، فرمود: پس خدای عزیز و جبار دو جامه از جامه های بهشتی باو بپوشاند و بر سرش تاج کرامت نهاده شود، سپس بقرآن گفته

شود: آیا ما تو را در باره این شخص خشنود کردیم؟ قرآن گوید: بار پروردگارا من برتر از این در باره او میل داشتم، پس نامه امان (از دوزخ را) بدست راستش دهند، و فرمان جاویدان ماندن در بهشت را در دست چپش گذارند و وارد بهشت گردد، پس باو گفته شود: بخوان (قرآن را) و یکدرجه بالا برو، سپس بقرآن گویند: آیا آنچه تو خواستی باورساندیم و تو را خشنود کردیم؟ گوید: آری، حضرت فرمود: هر کس قرآن را بسیار بخواند و با اینکه حفظ آن (بر او) دشوار است آن را بذهن خویش بسپارد خدای عز و جل دو بار پاداش آن را باو بدهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که در جوانی با ایمان، قرآن بخواند، قرآن با گوشت و خورش بیامیزد و خدای عز و جل او را با»

سَفَرَةَ كِرَامٍ بَرَرَةَ

« همراه کند و قرآن روز قیامت مانع او باشد از دوزخ. می گوید: پروردگارا! هر کارگری مزد خود را گرفته جز کارگر من، تو کاملترین عطاهایت را به او بده، فرمود: خدای جبار دو جامه از جامه های بهشتی به او بپوشاند و تاج کرامت بر سرش گذارد، سپس به او گفته شود: آیا ما تو را در باره او خشنود کردیم؟ قرآن گوید: پروردگارا! من در باره او میل به مزد بیشتری داشتم پس برگ امان به دست راستش دهند و بهشت را در دست چپش، سپس وارد بهشت گردد و به او گفته شود: قرآن بخوان و یک درجه بالا برو، سپس به قرآن گویند: آیا او را به حقش رساندیم و تو را خشنود کردیم، گوید: آری و هر که قرآن بخواند و آن را برای اهتمام در حقش با رنج و مشقت بازرسی کند، خدای عز و جل به او دو بار مزد دهد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۳۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس در جوانی، قرآن را بخواند، قرآن با گوشت و خونس بیامیزد و خدای عزّ و جلّ او را با فرشتگان پیغام بر روز قیامت همراه گردد قرآن مانع او از دوزخ باشد و می گوید: پروردگارا! هر کارگری مزد خود را گرفته جز کارگر من، تو کاملترین عطاهایت را به او عطا کن، فرمود: خدای جبّار دو جامه از جامه های بهشتی بر او بپوشاند و تاج کرامت بر سرش گذارد، سپس به او گفته شود: آیا ما تو را درباره او خشنود کردیم؟ قرآن گوید: پروردگارا! من درباره او میل به مزد بیشتری داشتم پس برگ امان به دست راستش و برگ بهشت را به دست چپش دهند، سپس وارد بهشت گردد و به او گفته شود: قرآن را بخوان و یک درجه بالا برو، سپس به قرآن گویند: آیا او را به حقّش رساندیم و تو را خشنود کردیم، گوید: آری و هرکس قرآن بخواند و آن را برای اهتمام در حقّش با رنج و مشقّت بازرسی کند، خدای عزّ و جلّ به او دو بار مزد دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :



: مجهول، حبیذا ای مانعا.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۶

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۳۴۹۱/۵. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؛ وَ حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُونُسَ، عَنِ مُعَاذِ بْنِ ثَابِتٍ، عَنِ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ، وَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ لِحَامِلِ الْقُرْآنِ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ (۳): يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ، تَوَاضَعْ بِهِ؛ يَرْفَعَكَ اللَّهُ، وَ لَا تَعَزَّزْ بِهِ؛ فَيَذَلَّكَ اللَّهُ، يَا حَامِلَ الْقُرْآنِ، تَزَيَّنْ بِهِ (۴) لِلَّهِ؛ يُزَيِّنْكَ اللَّهُ بِهِ (۵)، وَ لَا تَزَيَّنْ بِهِ لِلنَّاسِ؛ فَيَشِينَكَ (۶) اللَّهُ بِهِ (۷)، مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتْ النُّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ، وَ لَكِنَّهُ (۸) لَا يُوحَى إِلَيْهِ، وَ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ فَنُؤَلَّهُ (۹) لَا يَجْهَلُ (۱۰) مَعَ مَنْ يَجْهَلُ عَلَيْهِ، وَ لَا يَغْضَبُ فِيْمَنْ (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا سزاوارترین مردمان بترس از خدا در نهان و عیان آن کس است که قرآن را در بردارد، و هر آینه سزاوارترین مردمان در نهان و آشکار بنماز خواندن و روزه گرفتن آن کس است که قرآن را در بردارد، سپس باواز بلند فرمود: ای دارنده قرآن بوسیله آن فروتنی پیشه کن تا خدایت بالا برد، و بدان وسیله تکبرورزی و عزت طلبی

نکن که خدا خوار و زبونت کند، ای در بردارنده قرآن برای خدا خود را بدان بیارای تا خدایت بدان بیاراید و با قرآن برای مردمان خودآرائی نکن که خدایت ترا بدان زشت کند، هر که قرآن را (با تدبر و فهمیدن) ختم کند گویا نبوت را در دل خود جای داده ولی با وحی نمیرسد، و هر که قرآن را آن طور که شاید فراهم کند (چنین کسی) در برابر آن کس که با او نادانی کند (بردباری ورزد چون او) نادانی نکند، و در برابر کسی که بر او خشم گیرد (شکیبائی ورزد و) خشم نکند، و با هر کس که با او تندی کند تندی نکند، ولی بگذرد و ندیده گیرد و پیامرزد و حلم ورزد بخاطر بزرگ داشت قرآن، و هر که قرآن بدو داده شود و باز گمان کند که بیک تن از مردم بهتر از آنچه او دارد چیزی داده اند آن کس بزرگ دانسته آنچه را خدا کوچک شمرده، و کوچک دانسته آنچه را خداوند بزرگ شمرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سزاوارتر مردم به ترس از خدا در نهان و عیان دارای علم به قرآن آن است و راستی که سزاوارتر مردم در نهان و عیان به نماز خواندن و روزه گرفتن عالم به قرآن است، سپس به بلندترین آوازش فریاد زد: ای عالم به قرآن! به وسیله آن تواضع پیشه کن تا خدایت بالا برد و آن را وسیله عزت طلبی و تکبر مساز تا خدا خوارت کند، ای دانای قرآن! خود را با آن برای خدا بیارای تا خدا تو را بیاراید و خود را بدان برای مردم میارای تا خدا بدو تو را زشت نماید، هر که تمام قرآن را حفظ کند گویا: نبوت را در دل خود جای داده است ولی با وحی نمی رسد و هر که قرآن را فراهم کند و آن را درک کند در برابر کسی که با او نادانی کند بردبار باشد و در برابر هر که به او خشم کند شکیبا باشد و خشم نکند و در برابر هر که به او تندی کند تند نشود ولی بگذرد و چشم پوشد و پیامرزد و بردبار باشد به خاطر تعظیم قرآن و هر که به او تندی کند تند نشود ولی بگذرد و چشم

پوشد و بیامرزد و بردبار باشد به خاطر تعظیم قرآن و هر که قرآن بدو داده شده است و گمان برد به کسی بهتر او داده شده هر آینه آنچه را خدا کوچک شمرد بزرگ دانسته و آنچه را خدا بزرگ دانسته کوچک شمرد است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سزاوارترین مردم به ترس از خدا در پنهان و آشکار، کسی است که قرآن را حفظ دارد و براستی که سزاوارترین مردم در نهان و آشکار به نماز خواندن و روزه گرفتن، آگاه به قرآن است، سپس با بلندترین آواز خود فریاد زند: ای عالم به قرآن! به وسیله آن، تواضع را پیشه کن تا خدایت بالا برد و آن را وسیله عزت طلبی و تکبر مساز تا خدا خوارت کند، ای دانای قرآن! خود را با آن برای خدا بیارای تا خدا تو را بیاراید و خود با آن برای مردم میارای تا خداوند تو را با او زشت سازد و هرکس تمام قرآن را حفظ کند گویا: نبوت را در دل خود جای داده است ولی به وحی نمی رسد و هرکس قرآن را فراهم کند و آن را درک کند در برابر کسی که با او به نادانی عمل کند بردبار باشد و در برابر هرکس که به او خشم ورزد شکیبیا باشد و خشم نکند و در برابر هرکس که به او تندی کند تیز نشود بخاطر قرآن چشم پوشی کند و ببخشد و هرکس قرآن بدو داده شده است و گمان برد به کسی بهتر از او داده شده هر آینه آنچه را خدا شمرد بزرگ دانسته و آنچه را خدا بزرگ دانسته کوچک شمرد است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. وقال فى الصحاح قولهم نولك أى تفعل كذا أى حقك وينبغى لك وأصله من التناول و لا يغضب فيمن أى معه فيمن يجد من الوجد الغضب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

يَغْضَبُ عَلَيْهِ (١٢)، ٠٠٠٠

ص: ٦٠٧

---

١-٣ . «التعاهد» : الاحتفاظ بالشىء وإحداث العهد به . وكذلك التعهد والاعتهاد . وتعهدت الشىء : ترددت إليه وأصلحته . وحقيقته : تجديد العهد به . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ١٣٠٢ ؛ المصباح المنير ، ص ٤٣٥ (عهد).

٢-٤ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٦ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٦٩٩ ، ح ٨٩٦١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٧٧ ، ح ٧٦٧٠ ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٣٠٥ ، ح ٧٨ .

٣-٥ . فى «بر» : «صوت» .

٤-٦ . فى «ز» : - «به» .

٥-٧ . فى «بر ، بف» : - «به» .

٦-٨ . «الشين» : خلاف الزين ، والشين : العيب . وقد شأنه يشينه . الصحاح ، ج ٥ ، ص ٢١٤٧ ؛ النهاية ، ج ٢ ، ص ٥٢١ (شين) .

۷-۹. فی «بر، بف» : - «به» . وفی شرح المازندرانی : + «و» .

۸-۱۰. فی شرح المازندرانی : «لکنه» بدون الواو.

۹-۱۱. فی «ص، بر» وحاشیه «بف» : «فنوله» . ونولک أن تفعل کذا، ای حَقَّک وینبغی لک .

وأصله من التناول، کأنک قلت : تناولک کذا وكذا . الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۳۶ (نول) .

۱۰-۱۲. هو یجهل علی قومه : یتسافه علیهم . أساس البلاغة، ص ۶۷ (جهل) . وفی الوافی : «أن

لا یجهل، ای لا یطیش ولا یشتم» .

۱۱-۱۳. فی «ب» : «من» .

۱۲-۱. فی «بر» : - «علیه» .

وَلَا یَحِدُّ (۱) فِیْمَنْ یَحِدُّ (۲)، وَ لَکِنَّهُ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ وَ یَغْفِرُ وَ یَحْلُمُ لِتَعْظِیمِ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ أُوتِيَ الْقُرْآنَ فَظَنَّ أَنْ (۳) أَحَدًا مِنَ النَّاسِ أُوتِيَ أَفْضَلَ مِمَّا أُوتِيَ، فَقَدْ عَظَّمَ مَا حَقَّرَ اللَّهُ، وَ حَقَّرَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا سزاوارترین مردمان بترس از خدا در نهان و عیان آن کس است که قرآن را در بردارد، و هر آینه سزاوارترین مردمان در نهان و آشکار بنماز خواندن و روزه گرفتن آن کس است که قرآن را در بردارد، سپس با آواز بلند فرمود: ای دارنده قرآن بوسیله آن فروتنی پیشه کن تا خدایت بالا برد، و بدان وسیله تکبرورزی و عزت طلبی نکن که خدا خوار و زبونت کند، ای در بردارنده قرآن برای خدا خود را بدان بیارای تا خدایت بدان بیاراید و با قرآن برای مردمان خودآرایی نکن که خدایت ترا بدان زشت کند، هر که قرآن را (با تدبر و فهمیدن) ختم کند گویا نبوت را در دل خود جای داده ولی باو وحی نمیرسد، و هر که قرآن را آن طور که شاید فراهم کند (چنین کسی) در برابر آن کس که با او نادانی کند (بردباری ورزد چون او)

نادانی نکند، و در در برابر کسی که بر او خشم گیرد (شکیبائی ورزد و) خشم نکند، و با هر کس که با او تندی کند تندی نکند، ولی بگذرد و ندیده گیرد و بیامرزد و حلم ورزد بخاطر بزرگ داشت قرآن، و هر که قرآن بدو داده شود و باز گمان کند که بیک تن از مردم بهتر از آنچه او دارد چیزی داده اند آن کس بزرگ دانسته آنچه را خدا کوچک شمرده، و کوچک دانسته آنچه را خداوند بزرگ شمرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود:سزاوارتر مردم به ترس از خدا در نهان و عیان دارای علم به قرآن آن است و راستی که سزاوارتر مردم در نهان و عیان به نماز خواندن و روزه گرفتن عالم به قرآن است، سپس به بلندترین آوازش فریاد زد:ای عالم به قرآن!به وسیله آن تواضع پیشه کن تا خدایت بالا برد و آن را وسیله عزت طلبی و تکبر مساز تا خدا خوارت کند، ای دانای قرآن!خود را با آن برای خدا بیارای تا خدا تو را بیاراید و خود را بدان برای مردم میارای تا خدا بدو تو را زشت نماید، هر که تمام قرآن را حفظ کند گویا:نبوت را در دل خود جای داده است ولی با وحی نمی رسد و هر که قرآن را فراهم کند و آن را درک کند در برابر کسی که با او نادانی کند بردبار باشد و در برابر هر که به او خشم کند شکیبا باشد و خشم نکند و در برابر هر که به او تندی کند تند نشود ولی بگذرد و چشم پوشد و بیامرزد و بردبار باشد به خاطر تعظیم قرآن و هر که به او تندی کند تند نشود ولی بگذرد و چشم پوشد و بیامرزد و بردبار باشد به خاطر تعظیم قرآن و هر که قرآن بدو داده شده است و گمان برد به کسی بهتر او داده شده هر آینه آنچه را خدا کوچک شمرده بزرگ دانسته و آنچه را خدا بزرگ دانسته کوچک شمرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:سزاوارترین مردم به ترس از خدا در پنهان و آشکار، کسی است که قرآن را حفظ دارد و براستی که سزاوارترین مردم در نهان و آشکار به نماز خواندن و روزه گرفتن، آگاه به قرآن است، سپس با بلندترین آواز خود فریاد زند:ای عالم به قرآن!به وسیله آن، تواضع را پیشه کن تا خدایت بالا برد و آن را وسیله عزت طلبی و تکبر مساز تا خدا خوارت کند، ای دانای قرآن!خود را با آن برای خدا بیارای تا خدا تو را بیاراید و خود با آن برای مردم میارای تا خداوند تو را با او زشت سازد و هرکس تمام قرآن را حفظ کند گویا:نبوت را در دل خود جای داده است ولی به وحی نمی رسد و هرکس قرآن را فراهم کند و آن را درک کند در برابر کسی که با او به نادانی عمل کند بردبار باشد و در برابر هرکس که به او خشم ورزد شکیبیا باشد و خشم نکند و در برابر هرکس که به او تندی کند تیز نشود بخاطر قرآن چشم پوشی کند و ببخشد و هرکس قرآن بدو داده شده است و گمان برد به کسی بهتر از او داده شده هر آینه آنچه را خدا شمرده بزرگ دانسته و آنچه را خدا بزرگ دانسته کوچک شمرده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. وقال فى الصحاح قولهم نولك أى تفعل كذا أى حقك وينبغى لك وأصله من التناول و لا يغضب فيمن أى معه فيمن يجد من الوجد الغضب.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٤٩٢/٦ . أبو عليّ الأَشْعَرِيّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (٥)، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «النَّاسُ أَرْبَعَةٌ» فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا هُمْ؟ فَقَالَ: «رَجُلٌ أُوتِيَ الْأَيْمَانَ وَلَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ، وَرَجُلٌ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يُؤْتِ الْأَيْمَانَ، وَرَجُلٌ ٦٠٥ / ٢ أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَأُوتِيَ الْأَيْمَانَ، وَرَجُلٌ لَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ وَلَا (٦) الْأَيْمَانَ».

قَالَ: قُلْتُ (٧): جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَسَّر لِي حَالَهُمْ.

فَقَالَ (٨): «أَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْأَيْمَانَ وَلَمْ يُؤْتِ الْقُرْآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ التَّمْرَةِ (٩)، طَعْمُهَا

حُلْوٌ وَلَا رِيحَ لَهَا. وَأَمَّا الَّذِي أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يُؤْتِ الْأَيْمَانَ، فَمَثَلُهُ (١٠) كَمَثَلِ الْأَسِّ (١١)،

ص: ٦٠٨

---

١- ٢ . فى «ج ، بس» والوسائل : «ولا يجد» . من الوجد بمعنى الغضب . ويقال : حدّ يحدُّ حدًّا وحدّةً : إذا غَضِبَ . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٥٣ (حدد) . وفى شرح المازندراني : «يحدّ ... من الحدّة ، بالكسر ، وهى الطيش والنزق والثوب والخفة عند الغضب» .



- ٢-٣ . فى «ج ، بس» ومرآة العقول والوسائل : «يجد» . من الوجد بمعنى الغضب .
- ٣-٤ . فى الوسائل : - «أن» .
- ٤-٥ . راجع : معانى الأخبار ، ص ٢٧٩ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٦ ، ح ٨٩٧٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٨١ ، ح ٧٦٧٦ .
- ٥-٦ . فى «الحسن بن عبدالله» . وهو على فرض صححة النسخة ، منسوب إلى الجدد ؛ فإن الحسن هذا ، هو الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة .
- ٦-٧ . فى الوافى : «ولم يؤت» بدل «ولا» .
- ٧-٨ . فى «ص ، بر ، بف» والوافى : «فقلت» .
- ٨-٩ . فى الوافى : «قال» .
- ٩-١٠ . هكذا فى «ب ، ش ، و ، بـج ، بد ، بل ، بو ، جـح ، جس ، جـف ، جـق ، جـك ، جـه» وحاشية «ج» وشرح المازندراني والوافى . وفى سائر النسخ والمطبوع : «الثمرة» .
- ١٠-١٠ . فى «بس» : - «فمثله» .
- ١١-٢ . «الأس» : شجر عطر الرائحة ، وهو بأرض العرب كثير ، ينبت فى السهل والجبل ، وخضرته دائمة أبدا ويسمو حتى يكون شجرا عظاما ، واحدته : آسة . (ويقال له بالفارسيّة : مورد) . راجع : لسان العرب ، ج ٦ ، ص ١٩ ؛ المصباح المنير ، ص ٢٩ (أوس) .
- رِيحُهَا طَيِّبٌ، وَ طَعْمُهَا مُرٌّ. وَأَمَّا مَنْ (١) أُوتِيَ الْقُرْآنَ وَالْإِيمَانَ (٢)، فَمَثَلُهُ (٣) كَمَثَلِ الْأَعْتُرْجَةِ (٤)، رِيحُهَا طَيِّبٌ، وَ طَعْمُهَا طَيِّبٌ. وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يُؤْتِ الْإِيمَانَ وَلَا الْقُرْآنَ (٥)، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، طَعْمُهَا مُرٌّ، وَلَا رِيحَ لَهَا. (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

ابان تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: مردم بر چهار گونه هستند، من عرض کردم: فدایت شوم آنها کیانند؟ فرمود: یکی مردی که ایمان دارد ولی قرآن باو داده نشده، (دیگر) مردی که قرآن را دارد ولی ایمان ندارد، (سوم) مردی که هم قرآن را باو داده اند و هم ایمان را، (چهارم) مردی که نه قرآن را دارا است و نه ایمان دارد، عرض کردم: قربانت گردم برای من حال اینها را بیان و شرح فرمائید، فرمود: اما آنکه ایمان دارد ولی قرآن بدو داده نشده چون میوه (یا خرما) ایست که مزه اش شیرین است ولی بو ندارد، و اما آن کس که قرآن را دارا است ولی ایمان ندارد چون برگ درخت مورد است که بویش خوش ولی مزه اش تلخ است، و اما آن کس که هم قرآن را دارا است و هم ایمان دارد چون ترنج است که هم خوشبو است و هم خوش مزه، و اما آن کس که نه قرآن باو داده شده و نه ایمان مانند هندوانه بو جهل است که نه بو دارد و مزه اش نیز تلخ است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از ابان تغلب، از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: مردم چهار دسته اند، گفتم: قربانت، چه هستند؟ فرمود: ۱- مردی که ایمانش داده و قرآنش ندادند. ۲- مردی که قرآنش داده و ایمانش ندادند. ۳- مردی که قرآنش داده و ایمانش هم دادند. ۴- مردی که نه قرآن به او داده شده و نه ایمان. گوید: گفتم: قربانت، حال آنها را برایم شرح کن، فرمود: آنکه ایمان داده شده و قرآن نمی داند، چون میوه (خرماخ) ای است که شیرین است و بو ندارد و اما آنکه قرآن می داند و ایمان ندارد چون مورد است که خوش بو است و تلخ مزه است و اما آنکه هم قرآن به او داده شده و هم ایمان چون ترنج است که خوش بو و خوش مزه است و اما آنکه نه ایمان به او داده شده و نه قرآن، چون حنظل است (هندوانه ابو جهل) تلخ است و بو ندارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «ابان بن تغلب»، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: مردم چهار دسته اند، گفتم: قربانت، چگونه؟ فرمود:

۱- مردی که ایمانش را داده و قرآنش را نداده اند.

۲- مردی که قرآنش را داده و ایمانش را نداده اند.

۳- مردی که قرآن و ایمانش را داده اند.

۴- مردی که قرآن و ایمانش را نداده اند.

گوید: گفتم: قربانت، حال آنها را برایم شرح کن، فرمود: آنکه ایمان داده شده و قرآن نمی داند، همچون میوه ای است که شیرین است و بو ندارد و اما آنکه قرآن می داند و ایمان ندارد چون درخت مورد (درختی است که برگهایش سبز است) خوش بوست تلخ مزه است و اما آنکه هم قرآن به او داده شده و هم ایمان چون ترنج است که خوش بو و خوش مزه است و اما آنکه نه ایمان به او داده شده و نه قرآن، چون حنظل است (هندوانه ابوجهل) تلخ است و بی بو.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٤٩٣/٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ (٧): «الْحَالُ الْمُزْتَجِلُ» (٨) قُلْتُ: وَ مَا الْحَالُ الْمُزْتَجِلُ؟ قَالَ: «فَتَحُّ الْقُرْآنِ وَ خْتَمُهُ، كُلَّمَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ (٩) ازْتَجَلَ فِي آخِرِهِ».

ص: ٦٠٩

١-٣. فى « ز » والوافى : « الذى » بدل « من » .

٢-٤. فى « ز » : « الإيمان والقرآن » .

٣-٥. فى « ز » : - « فمثله » .

٤-٦. فى « بس » : « الأثرنجة » . وفى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٢٤ : « الأثرنج ، بضم الهمزة والراء ، بينهما تاء مثناة ساكنة وآخرها جيم ثقيلة ، وقد تخفف ويزاد قبلها نون ساكنة ، ويقال بحذف الألف مع الوجهين » . و« الأثرنجة » : فاكهة معروفة ، حامضه مسكن غلطة النساء ، ويجلو اللون

والكَلْفُ ، وقشره فى الثياب يمنع السوس (ويقال له بالفارسيّة : ترنج) . راجع : المصباح المنير ، ص ٧٣ ؛ القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٢٨٥ (ترج) .

٥-٧ . فى الوسائل : «القرآن ولا الإيمان» .

٦-٨ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٧ ، ح ٨٩٧٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٧٨ ، ح ٧٦٧١ ، من قوله : «وأما من أوتى القرآن والإيمان» .

٧-٩ . فى «ص ، بر» : «فقال» .

٨-١٠ . فى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٤٨٨ : «الحالّ المرتحل ، أى عمله» . وفى النهاية ، ج ١ ، ص ٤٣٠ (حلل) : «وفيه أنّه سئل : أىّ الأعمال أفضل ؟ فقال : الحالّ المرتحل ، قيل : وما ذاك ؟

قال : الخاتم المفتوح ، وهو الذى يختم القرآن بتلاوته ، ثمّ يفتح التلاوة من أوّله ، شَبَّهَ بالمسافر يبلغ المنزل فيحلّ فيه ، ثمّ يفتح سيره ، أى يبتدئه ، وكذلك قرّاء أهل مكّة إذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتدأوا وقرأوا الفاتحة وخمس آيات من أوّل سورة البقرة إلى «وَأَلْتَمَسْتُمُ الْمُنْفِلِينَ» [البقرة (٢) : ٥] ، ثمّ يقطعون القراءة ويسمّون فاعل ذلك : الحالّ المرتحل ، أى ختم القرآن وابتدأ بأوّله ولم يفصل بينهما بزمان ، وقيل : أراد بالحالّ المرتحل الغازى الذى لا يقف عن غزو إلاّ عقبه بآخر» .

٩-١ . فى المعانى : «حلّ فى أوّله» . وفى الوافى : «جاء بأوّله ، كأنّه كان : حلّ بأوّله ، فصحّف» .

وَقَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ (١) الْقُرْآنَ ، فَرَأَى أَنَّ رَجُلًا (٢) أُعْطِيَ (٣) أَفْضَلَ مِمَّا أُعْطِيَ ، فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا ، وَعَظَّمَ صَغِيرًا» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

زهري گوید: بحضرت على بن الحسين عليهما السلام عرض کردم: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: عمل آن کس که فرود آید و کوچ کند، عرض کردم: او کیست (و یعنی چه؟) فرمود: قرآن را باز کند

(و خواندنش را آغاز کند) و بانجام رساند و هر زمان که از اولش درآید باخرش کوچ کند. و فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر کس که خدا قرآن باو داد و چنان پندارد که بمردی بهتر از او چیزی داده اند خیر بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ دانسته است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- زهری گوید: به علی بن الحسین (علیهما السلام) گفتم: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: عمل حال مترحل (در آید و کوچ کند) گفتم: حال مترحل چیست؟ فرمود: خواندن قرآن را آغاز کند و به انجام رساند و هر زمانی که از اول قرآن شروع کرد تا آخر برساند گوید: فرمود (علیه السلام) که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: به هر کس خدا قرآن داد و پندارد که خدا به دیگری بهتر از او عطائی داده است، هر آینه بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ شمرده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- «زهری» گوید: به علی بن الحسین علیه السلام گفتم: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: عمل حال مترحل (درآید و کوچ کند) گفتم: حال مترحل چیست؟ فرمود: خواندن قرآن را آغاز کند و به انجام رساند و هر زمانی که از اول قرآن شروع کرد تا آخر برساند.

گوید: فرمود علیه السلام که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: به هر کس خدا قرآن داد چنین پندارد که به مردی بهتر از او چیزی داده اند هر آینه جز بزرگی را کوچک شمرده و کوچکی را بزرگ شمرده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. الحال المرتحل أى عمله، و فى النهاية فيه أنه سئل أى الأعمال أفضل فقال: الحال المرتحل، قيل: و ما ذلك قال الخاتم المفتوح هو الذى يختم القرآن بتلاوته ثم يفتح التلاوة من أوله شبهه بالمسافر يبلغ المنزل فيحل فيه ثم يفتح السير أى يبدأ به و كذلك قراءة مكة إذا ختموا القرآن بالتلاوة ابتداءوا و قرءوا الفاتحة و خمس آيات من أول سورة البقرة إلى قوله

(هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

ثم يقطعون القراءة و يسمون فاعل ذلك الحال المرتحل أى أنه ختم القرآن و ابتداء بأوله و لم يفصل بينهما بزمان.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۴۹۴/۸ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ (۵)،  
عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

قَالَ لِي (۶) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَهُوَ غَنِيٌّ (۷) وَ لَا (۸) فَقَرَ بَعْدَهُ، وَ إِلَّا مَا بِهِ (۹)  
غَنِيٌّ (۱۰)». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

معاویة بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: هر که قرآن بخواند او بی نیاز شود و  
نیازی پس از آن نیست، و گر نه (اگر قرآن بی نیازش نکند) هیچ چیز او را بی نیاز نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۸- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: هر که قرآن را بخواند، بی نیاز شود و پس از آن نیازی ندارد  
و گر نه به هیچ بی نیازی دست نیابد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس قرآن بخواند، بی نیاز شود و پس از آن نیازی ندارد وگرنه به هیچ بی نیازی دست نیابد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و الإمابة عنى أى الاهتمام وفى بعض النسخ و الأمانة عنى وفى بعضها إلا ما به غنى أى إن لم يكن قرأ القرآن فليس هو بغنى و إن جمع الأموال أو إن لم يرض بغنى القرآن فلا يحصل له بعده غنى و الله يعلم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

**۹- الحديث**

۶۰۶/۲

۳۴۹۵/۹. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ أَبِي

جَمِيلَةً، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مَعْاشِرَ قُرَّاءِ الْقُرْآنِ، اتَّقُوا اللَّهَ»

ص: ٦١٠

- 
- ١- ٢. في شرح المازندراني: - «اللَّهِ» .
- ٢- ٣. في «بر، بف» والوافي والمعاني: «أحدا» .
- ٣- ٤. في المعاني: + «شيئا» .
- ٤- ٥. معاني الأخبار، ص ١٩٠، ح ١، بسنده عن القاسم بن محمّد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري. ثواب الأعمال، ص ١٢٧، ح ١، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، إلى قوله: «كَلَّمَا جَاءَ بِأَوَّلِهِ ارْتَحَلَ فِي آخِرِهِ» مع اختلاف يسير الوافي، ج ٩، ص ١٧٠٨، ح ٨٩٧٦؛ الوسائل، ج ٥، ص ٣٣١، ح ٦٧٠٥، من قوله: «وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أعطاه الله»؛ وج ٦، ص ١٨٦، ح ٧٦٨٨.
- ٥- ٦. في «بر، بف، جر» وحاشية «ج»: «سليم بن راشد» .
- ٦- ٧. في «ز، بر» والوافي وثواب الأعمال: - «لى» .
- ٧- ٨. في «بر» والوافي: «الغنى» .
- ٨- ٩. في شرح المازندراني والوسائل: «لا» بدون الواو.
- ٩- ١٠. في «د» وحاشية «ج، ص»: «الأمانة» . وفي مرآة العقول: «الإمابة» كلاهما بدل «الإلّا ما به» . وفسرها بالاهتمام، ولم نعثر عليه.
- ١٠- ١١. في الوافي: «وذلك لأنّ في القرآن من المواعظ ما إذا التّعظ به استغنى عن غير الله في كلّ ما يحتاج إليه وإن لم يستغن بالقرآن فيما يغنيه شيء . وهذا أحد معاني قوله صلى الله عليه وآله: من لم يتغنّ بالقرآن فليس منّا» .

۱۱-۱۲. ثواب الأعمال، ص ۱۲۸، ح ۱، بسنده عن أحمد بن أبي عبدالله، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن سليمان بن راشد، عن أبيه. معانى الأخبار، ص ۲۷۹، تمام الرواية فيه: «وروى أن من قرأ القرآن فهو غني لا فقر بعده» الوافي، ج ۹، ص ۱۷۰۸، ح ۸۹۷۸؛ الوسائل، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷۶۷۲.

— عَزَّ وَجَلَّ — فِيمَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ، فَإِنِّي مَسْئُولٌ، وَ إِنِّكُمْ مَسْئُولُونَ، إِنِّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْلِيغِ الرَّسَالَةِ (۱)، وَ أَمَّا أَنْتُمْ، فَتُسَالُونَ عَمَّا حُمِّلْتُمْ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ (۲) وَ سُنَّتِي (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: ای گروه قرآن خوانان از خدای عز و جل بپرهیزید در آنچه از کتاب خود بشما داده است زیرا که من مسئولم و شما هم مسئول هستید، من از رساندن و تبلیغ رسالت مسئولم، و شما از آنچه از قرآن و سنت من در بردارید مسئول هستید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: ای گروه قرآن خوانان! از خدای عز و جل بپرهیزید در آنچه از کتاب خود به شما داده است، زیرا من مسئولم و شما هم مسئولید، من مسئولم از تبلیغ و رسالت و شما هم مسئولید از آنچه که از کتاب خدا و سنت من دریافتید.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۹- امام باقر علیه السلام فرمود: ای گروه قرآن خوانان! از خدای عزّ و جلّ بپرهیزید در آنچه از کتاب خود به شما داده است، زیرا من مسئولم و شما هم مسئولید، من مسئولم از تبلیغ و رسالت و شما هم مسئولید از آنچه که از کتاب خدا و سنت من دریافتید.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۴۹۶/۱۰ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ (۴)، قَالَ:

سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ : «أَتَحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟» فَقَالَ : نَعَمْ، فَقَالَ : «وَلِمَ؟» قَالَ : لِقِرَاءَةِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، فَسَكَتَ عَنْهُ، فَقَالَ لِي (٥) بَعْدَ سَاعَةٍ : «يَا حَفْصُ، مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ، عُلِمَ فِي قَبْرِهِ لَيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ؛ فَإِنَّ (٦) دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ (٧) آيَاتِ الْقُرْآنِ، يُقَالُ (٨) لَهُ: اقْرَأْ (٩) وَ اِزِقْ ، فَيَقْرَأُ (١٠)، ثُمَّ يَرْقَى».

قَالَ حَفْصُ : فَمَا (١١) رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَا أَزْجَى النَّاسِ (١٢) مِنْهُ، وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حُزْنًا، فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطَبُ إِنْسَانًا. (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حفص گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که بمردی میفرمود: آیا ماندن در دنیا را دوست داری؟ عرضکرد: آری، فرمود: برای چه؟ عرضکرد: برای خواندن»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«، حضرت سکوت فرمود و پس از ساعتی بمن فرمود: ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند در قبر باو یاد دهند تا خداوند بدان وسیله درجه اش را بالا برد زیرا درجات بهشت برابر با آیات قرآن است باو گفته شود: بخوان و بالا رو، پس میخواند و بالا میرود، حفص گوید: من احدی را ندیدم که بر خود بیمناکتر باشد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و نه امیدوارتر از او دیدم، و قرآن را محزون (و با ناله) میخواند، و هنگامی که قرآن میخواند گویا با انسانی روبرو سخن گوید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٠٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از حفص گوید: از امام کاظم (علیه السلام) شنیدم به مردی می فرمود: تو دوست داری در دنیا بمانی؟ در پاسخ گفت: آری، فرمود: برای چه؟ جواب گفت: برای خواندن»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«و امام (علیه السلام) چیزی نگفت: و پس از ساعتی فرمود: ای حفص! هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در گورش به او یاد دهند تا خدا به وسیله آن درجه اش را بالا برد، زیرا درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، به او گفته شود: بخوان و بالا رو و می خواند و بالا می رود، حفص گوید: من احدی را ندیدم بر خود بترسد چون موسی بن جعفر، و احدی را ندیدم از آن حضرت امیدوارتر باشد و قرآن خواندنش با ناله بود، و چون قرآن می خواند گویا با کسی سخن می گفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- حفص گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم به مردی می فرمود: تو دوست داری در دنیا بمانی؟ در پاسخ گفت: آری، فرمود: برای چه؟ جواب گفت: برای خواندن

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

، و امام علیه السلام چیزی نگفت: و پس از ساعتی فرمود: ای حفص! هرکس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در گورش به او یاد دهند تا خدا به وسیله آن درجه اش را بالا برد، زیرا درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است، به او گفته شود: بخوان و بالا رو و می خواند و بالا می رود، حفص گوید: من احدی را مانند موسی بن جعفر ندیدم که بر خود بترسد و احدی را ندیدم از آن حضرت امیدوارتر باشد و قرآن را با ناله بخواند، و چون قرآن می خواند گویا با کسی سخن می گوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۸۹

\*\*\*\*\*

ص: ۶۱۱

- ٢-٢ . فى البحار : « ربى » .
- ٣-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٤ ، ح ٨٩٦٩ ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٢٨٣ ، ح ٨ .
- ٤-٤ . فى « بر ، بفر ، جر » : + « بن غياث » .
- ٥-٥ . هكذا فى « ج ، د ، ز ، بر ، بفر » والوافى . وفى سائر النسخ والمطبوع : « له » .
- ٦-٦ . فى الوسائل ، ح ٧٦٨٩ : « إن » .
- ٧-٧ . فى « ص » وثواب الأعمال : + « عدد » . وفى « بر » : « عدد » بدل « على قدر » .
- ٨-٨ . فى « بر » : « فقال » .
- ٩-٩ . فى « ز » : + « آية » .
- ١٠-١٠ . فى حاشية « ج » : + « آية » .
- ١١-١١ . فى « بر ، بفر » والوافى والوسائل ، ح ٧٧٥٠ والبحار « ما » .
- ١٢-١٢ . فى « بر » والوسائل ، ح ٧٧٥٠ والبحار : « للناس » .
- ١٣-١٣ . ثواب الأعمال ، ص ١٥٧ ، ح ١٠ ، بسنده عن حفص بن غياث ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، إلى قوله : « يقال له : اقرأ وارق » . الأمالى للصدوق ، ص ٢٥٩ ، المجلس ٥٧ ، ضمن ح ١٠ ، بسند آخر عن الصادق عليه السلام . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٦٢٨ ، ح ٣٢١٨ ، مرسلأ عن أميرالمؤمنين عليه السلام ، ضمن وصيته لابنه محمد بن الحنفية ، وفيهما من قوله : « فإن درجات الجنة » إلى قوله : « فيقرأ ثم يرقى » مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧١١ ، ح ٨٩٨١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٨٧ ، ح ٧٦٨٩ ، من قوله : « فإن درجات الجنة » إلى قوله : « فيقرأ ثم يرقى » ؛ وص ٢٠٨ ، ح ٧٧٥٠ ؛ البحار ، ج ٤٨ ، ص ١١١ ، ح ١٨ ، وفيهما من قوله : « فما رأيت أحدا أشد خوفا » .

## ١١- الحديث

٣٤٩٧/١١ . عَلِيٌّ (١) ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ السَّكُونِيِّ :



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ» (٢)  
أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ الْمُجْتَهِدُونَ (٣) قُوَادُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ الرُّسُلُ سَادَةُ (٤) أَهْلِ الْجَنَّةِ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: حاملین قرآن نمایندگان و سرپرستان اهل بهشتند، و مجتهدان جلوداران اهل بهشتند، و پیامبران آقایان اهل بهشتند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٠٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١١- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قرآن خوانان معرفان اهل بهشتند، و مجتهدان و کوشایان در دین و عبادت افسران اهل بهشتند، و رسولان خدا آقایان اهل بهشتند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٤٠٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١١- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

قرآن خوانان شما بندگان بهشتند، و مجتهدان و جلوداران بهشتیانند و پیامبران آقايان اهل بهشت اند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧١١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف على المشهور. وقال فى النهاية العرفاء هو جمع عريف، وهو القيم بأمر القبيلة و الجماعة يلى أمورهم و يتعرف الأمير منه أحوالهم قواد أى يقودونهم إليها، و فى النهاية و فيه أن قريشا قادة زادة أى يقودون الجيوش و هو جمع قائد.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٨٩

\*\*\*\*\*

## (٢) باب من يتعلم القرآن بمشقة

### ١- الحديث

٣٤٩٨/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «إِنَّ الَّذِي يُعَالِجُ (٦) الْقُرْآنَ، وَ يَحْفَظُهُ (٧)

ص: ٦١٢

- ١-١ . فى «ز» وحاشية «ج» : + «بن إبراهيم» .
- ٢-٢ . «العرفاء» : جمع عريف ، وهو القيم بأمور القبيلة ، أو الجماعة من الناس يلى أمورهم ويتعرف الأمير منه أحوالهم . فعيل بمعنى فاعل . النهاية ، ج ٣ ، ص ٢١٨ (عرف) .
- ٣-٣ . فى الجعفریات : «والمجاهدون فى سبيل الله» بدل «والمجتهدون» . و«الجهد» : الوسع والطاقة . و«الجهد» : المشقة . وقيل : المبالغة والغاية . وقيل : هما لغتان فى الوسع والطاقة . والاجتهاد المبالغة فى الجهد . النهاية ، ج ١ ، ص ٣٢٠ ؛ مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٣٣١ (جهد) . وفى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٢٧ : «القواد ، بالضم ، والقادة : جمع القائد . والمجتهدون ، هم الذين علموا الكتاب والسنة النبوية ظاهرهما وباطنهما ، واستنبطوا ما هو المقصود منهما ، وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ، وهم الراسخون فى العلم ثم العلماء التابعون لهم» .
- ٤-٤ . فى «د» : «سادات» .
- ٥-٥ . الجعفریات ، ص ٧٦ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن رسول الله صلوات الله عليهم ، مع اختلاف يسير . وفى الخصال ، ص ٢٨ ، باب الواحد ، ح ١٠٠ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ٣٢٣ ، ح ١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيهما : «حملة القرآن عرفاء أهل الجنة» الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٠٩ ، ح ٨٩٧٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٧٩ ، ح ٧٦٧٣ ، إلى قوله : «عرفاء أهل الجنة» .
- ٦-١ . عالجت الشيء معالجةً وعلاجاً : إذا زاولته ومارسته . الصحاح ، ج ١ ، ص ٣٣٠ ؛ لسان العرب ، ج ٢ ، ص ٣٢٧ (علج) .
- ٧-٢ . فى ثواب الأعمال : «ليحفظه» بدل «ويحفظه» .

بِمَشَقَّةٍ مِنْهُ وَقِلَّةٍ حِفْظٍ (١) ، لَهُ أَجْرَانِ (٢) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل بن یسار گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: کسی که در باره قرآن رنج کشد و بسختی و کم حافظه گیش آن را حفظ کند دو اجر دارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از فضیل بن یسار، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السّلام) می فرمود: راستی کسی که با قرآن همدم است و آن را به مشقّت حفظ می کند دو اجر دارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- فضیل بن یسار: می گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود:  
راستی کسی که با قرآن دوست و همدم است و آن را با زحمت و رنج حفظ می کند دو اجر دارد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۰

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۴۹۹/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنِ ۲/ ۶۰۷

الصَّبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ شَدَّدَ عَلَيْهِ فِي (۳) الْقُرْآنِ، كَانَ لَهُ أَجْرَانِ؛ وَ مَنْ يُسِّرَ عَلَيْهِ (۴)، كَانَ مَعَ (۵) الْأَوْلِيَيْنِ (۶)». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

صباح بن سیابه گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام میفرمود: کسی که بسختی قرآن را یادگیرد دو اجر دارد و آن کس که باسانی یاد گیرد با اولین است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که به سختی قرآن را یاد گیرد، دو اجر دارد، و هر که به آسانی یاد گیرد، با اولین باشد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

۲- امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس با سختی قرآن را یاد بگیرد، دو اجر دارد، و هرکس به آسانی یاد بگیرد، با اولین باشد. (شاید مراد از اولین نخستین گروهی باشند که در ایمان به خدا و رسول پیشی گرفتند)

### ۳- الحدیث

۳/۳۵۰۰. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمِ الْفَرَّاءِ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ، أَوْ (۸) يَكُونَ فِي تَعْلِيمِهِ (۹)». (۱۰)

ترجمه

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۱۲ "type="ref" class="ref"> [ترجمه مصطفوی] :

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود: قرآن عهد و فرمان خداوندت با خلق خویش است پس چقدر شایسته است که مسلمان به فرمان آن گوش دهد و هر روز پنجاه آیه آن را بخواند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از زهری، گوید: از علی بن الحسین (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: آیات قرآن گنجینه هاینده و هر زمانی که گنجینه ای گشودی بر تو سزا است که نگاه کنی در آن چیست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- زهری، گوید: از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم می فرمود:

آیات قرآن گنجینه هاینده و هر زمانی که گنجینه ای گشودی بر تو سزاوار است که نگاه کنی در آن چیست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٩٣

\*\*\*\*\*

## ٥ - بَابُ الْبُيُوتِ الَّتِي يُقْرَأُ فِيهَا الْقُرْآنُ

### ١- الحديث

٦١٠ / ٢

٣٥٠٩/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ لَيْثِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ (٥) النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «نَوَّزُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ (٦) الْقُرْآنِ، وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا - كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى: صَلَّوْا فِي الْكَنَائِسِ وَ الْبَيْعِ (٧)، وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ - فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ

ص: ٦١٨

---

١- ٦. قال الخليل: «العهد: الوصية والتقدم إلى صاحبك بشيء. ومنه اشتق العهد الذي يكتب للولادة. ويجمع على: عهود». وقال الراغب: «العهد: حفظ الشيء ومراعاته حالاً بعد حال، وسمى الموثق الذي يلزم مراعاته عهداً... وعهد فلان إلى فلان يعهد، أى ألقى إليه العهد وأوصى بحفظه»  
. راجع: ترتيب كتاب العين، ج ٢، ص ١٣٠١؛ المفردات، ص ٥٩١ (عهد).



۲-۷. الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۸، ح ۳۲۱۸، مرسلًا عن أمير المؤمنين عليه السلام، في ضمن وصيته لابنه محمد بن الحنفية، مع اختلاف يسير الوافي، ج ۹، ص ۱۷۲۵، ح ۸۹۹۷؛ الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۸، ح ۷۷۲۱.

۳-۱. في «ج، د، ص، بس»: «كلما».

۴-۲. الوافي، ج ۹، ص ۱۷۲۵، ح ۸۹۹۹؛ الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۸، ح ۷۲۲۲.

۵-۳. في «ج، د، ز، ص، بس»: «لى».

۶-۴. في شرح المازندراني، ج ۱۱، ص ۳۱: «والظاهر من التلاوة حقيقتها. ويمكن أن يراد بها الصلاة من باب تسمية الشيء باسم أشرف أجزائه؛ ليكمل التناسب مع قوله: «كما فعلت اليهود والنصارى صلّوا في الكنائس» إلخ. ففيه حينئذٍ حثّ على فعل الصلاة في البيوت، ولا يبعد حملها على النافلة».

۷-۵. «الكنائس»: جمع الكنيسة، وهو مُتَعَبَّدُ اليهود، أو النصارى أو الكفار و«البيع»: جمع البيعة، وهو آ متعبد النصارى. راجع: المصباح المنير، ص ۵۴۲؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۷۸۱ (كنس)؛ وج ۲، ص ۹۴۹ (بيع).

فِيهِ تِلَاوَةٌ (۱) الْقُرْآنِ كَثْرَ خَيْرِهِ، وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ، وَأَصْنَاءٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، كَمَا تُضِيءُ (۲) نُجُومُ السَّمَاءِ (۳)  
لِأَهْلِ الدُّنْيَا. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خانه های خود را بتلاوت قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نکنید چنانچه یهود و نصاری کردند، در کلیساها و عبادتگاههای خود نماز کنند، ولی خانه های خویش را معطل گذارده اند (و در آنها عبادتی انجام ندهند) زیرا که هر گاه در خانه بسیار تلاوت

قرآن شد خیر و برکتش زیاد شود، و اهل آن بوسعت رسند، و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین میدرخشند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خانه های خود را با خواندن قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نشمارید چنانچه جهودان و ترسایان کردند، در همان کلیساها و معبدهای خود نماز خوانند و خانه های خود را معطل و بی عبادت گذارند، زیرا چون در خانه بسیار قرآن خوانده شود، خیرش فراوان گردد و اهل آن توسعه یابند و برای اهل آسمان بدرخشند چنانچه اختران آسمان برای اهل زمین می درخشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خانه های خود را با خواندن قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نشمارید چنانچه جهودان و ترسایان کردند، در همان کلیساها و معبدهای خود نماز خوانند و خانه های خود را معطل و بی عبادت گذارند، زیرا چون در خانه بسیار قرآن خوانده شود، خیرش فراوان گردد و اهل آن توسعه یابند و برای اهل آسمان بدرخشند چنانچه اختران آسمان برای اهل زمین می درخشند.

\*\*\*

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع. و قال فی مجمع البحار و منه و لا تجعلوا بیوتکم قبورا ای لا تجعلوها كالقبور فلا تصلوا فیها كالمیت لا یصلی فی قبره، لقوله: و اجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم و لا تجعلوها قبورا، و قيل: لا تجعلوها كمقابر لا یجوز الصلاة فیها و الأول أوجه، و قال فی شرح المصایح و لا تتخذوها قبورا معناه لا تجعلوا البيوت خالية عن الصلاة شبه المكان الخالی عن العبادة بالقبر، و الغافل عنها بالمیت ثم أطلق القبر على مقره و قيل معناه النهی عن الدفن فی البيوت.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٩٣

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٥١٠/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ فِيهِ الْمَرْءُ (٥) الْمُسْلِمُ يَتْلُو الْقُرْآنَ، يَتَرَاءَاهُ (٦) أَهْلُ السَّمَاءِ، كَمَا يَتَرَاءَى أَهْلُ الدُّنْيَا الْكَوْكَبَ (٧) الدَّرِّيَّ فِي السَّمَاءِ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خانه ای که در او شخص مسلمانی قرآن میخواند اهل آسمان آن خانه را بنگرند چنانچه اهل دنیا ستاره درخشان را در آسمان بنگرند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: چون در خانه ای مرد مسلمانی باشد که قرآن بخواند، اهل آسمان آن خانه را به یک دیگر بنمایند چنانچه اهل زمین اختران درخشان را به هم بنمایند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: چون در خانه ای مرد مسلمانی باشد که قرآن بخواند، اهل آسمان آن خانه را به یکدیگر نشان دهند چنانچه اهل زمین ستارگان درخشان را به هم نشان دهند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن، أو مجهول. و فى النهاية و من أهل الجنة يتراءون أهل عليين كما ترون الكوكب الدرى أى ينظرون و يرون.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٩٤

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٥١١/٣. مُحَمَّدٌ (٩)، عَنْ أَحْمَدَ (١٠)؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ (١١)، عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ (١٢)

ص: ٦١٩

---

١-٦. فى «بر»: - «تلاوة».

٢-٧. فى «ب»: «يضىء».

٣-٨. فى «بر»: «النجوم» بدون «السماء».

٤-٩. الوافى، ج ٩، ص ١٧٣٧، ح ٩٠٢٠؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٠٠، ح ٧٧٢٧.

٥-١. فى «ب، بس»: - «المرء».

٦-٢ . فى شرح المازندراني : «أى ينظرون ويرون ... أو المراد أن بعضهم يريه بعضا ، كما يتراءاه أهل الدنيا».

٧-٣ . فى «ج ، ز» : «الكواكب» . وفى شرح المازندراني : «الكوكب الدرّي : الشديد الإنارة ، كأنه نسب إلى الدرّ تشبيها بصفائه . وقال الفراء : الكوكب الدرّي عند العرب هو العظيم المقدار . وقيل : هو أحد الكواكب الخمسة السيّارة».

٨-٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٨ ، ح ٩٠٢٢ .

٩-٥ . فى «ج ، ز» : + «بن يحيى» .

١٠-٦ . فى «د ، ز ، بر ، بف ، جر» : + «بن محمّد» .

١١-٧ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بر ، بف ، جر» : «عبد الله» . وهو سهو؛ فقد روى جعفر بن محمّد بن عبيدالله ، عن عبد الله بن ميمون القدّاح كتابيه . راجع : رجال النجاشى ، ص ٢١٣ ، الرقم ٥٥٧ ؛ الفهرست للطوسى ، ص ٢٩٥ ، الرقم ٤٤٣ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٤ ، ص ١١٣ ، الرقم ٢٢٧١ .

١٢-٨ . فى «د» : - «ابن» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ تَكْثُرُ (١) بَرَكَتُهُ ، وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ ، وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ ، وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، كَمَا تُضِيءُ (٢) الْكَوَاكِبُ (٣) لِأَهْلِ الْأَرْضِ ؛ وَإِنَّ (٤) الْبَيْتَ الَّذِي لَا يُقْرَأُ

فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهِ تَقَلُّ (٥) بَرَكَتُهُ ، وَ تَهْجُرُهُ (٦) الْمَلَائِكَةُ ، وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ» . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز فرمود علیه السّلام: که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدای عز و جل (و یاد او) در آن بشود، برکتش بسیار گردد، و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند، و برای اهل آسمان می درخشد چنانچه ستارگان برای اهل زمین می درخشند، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عز و جل در آن نشود برکتش کم شود، و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-امیر المؤمنین (علیه السّلام) فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و یاد خدا عز و جل گردد، برکتش بسیار شود و فرشته ها در آن حاضر شوند و شیاطین آن را ترک کنند و برای اهل آسمان بدرخشد چنانچه اختران برای اهل زمین می درخشند و راستی خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و یاد خدا عز و جل در آن نگیرد، برکتش کم شود و فرشته ها از آن دوری گزینند و شیاطین در آن حاضر شوند

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و یاد خدای عزّ و جلّ شود، برکتش بسیار گردد و فرشته ها در آن حاضر شوند و شیاطین آن را ترک کنند و برای اهل آسمان بدرخشد همانطور که ستارگان برای اهل زمین می درخشند و راستی خانه ای که در آن قرآن خوانده

نشود و خدای عزّ و جلّ در آن یاد نشود، برکتش کم گردد و فرشته ها از آن دوری کنند و شیاطین در آن حضور پیدا کنند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۹۴

\*\*\*\*\*

## ۶\_ بَابُ ثَوَابِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

### ۱- الحديث

۶۱۱/۲

۳۵۱۲/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ:



عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَائِمًا فِي صَلَاتِهِ (٨) ، كَتَبَ اللَّهُ (٩) لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ ؛ وَ مَنْ قَرَأَهُ (١٠) فِي صَلَاتِهِ جَالِسًا ، كَتَبَ اللَّهُ (١١) لَهُ (١٢) بِكُلِّ حَرْفٍ خَمْسِينَ (١٣) حَسَنَةً ؛ وَ مَنْ قَرَأَهُ (١٤) فِي غَيْرِ صَلَاتِهِ (١٥) ، كَتَبَ اللَّهُ (١٦) لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ

ص: ٦٢٠

- 
- ١-٩ . فى «ز، بر» : «يكثُر» .  
٢-١٠ . فى «ب، ج، ص، بر، بس، بف» والوفى والكافى ، ح ٣١٩٨ : «يضىء» .  
٣-١١ . فى «ص، بر» والوفى : «الكوكب» . وفى الكافى ، ح ٣١٩٨ : «الكوكب الدرّى» .  
٤-١٢ . فى «ز» : «فإن» . وفى الكافى ، ح ٣١٩٨ : - «إن» .  
٥-١ . فى «بر» : «يقل» .  
٦-٢ . فى «ز» : «يهجره» .  
٧-٣ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب ذكر الله عزّ وجلّ كثيرا ، ضمن ح ٣١٩٨ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمّد الأشعري ، عن ابن القدّاح ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى أمير المؤمنين عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٧ ، ح ٩٠٢١ : الوسائل، ج ٦ ، ص ١٩٩ ، ح ٧٧٢٥ .  
٨-٤ . فى «ج» : «صلاة» .  
٩-٥ . فى «بف» : - «الله» .  
١٠-٦ . فى «ج، ز، ص، بر، بس، بف» : «قرأ» .  
١١-٧ . فى «بر، بف» : - «الله» .  
١٢-٨ . فى «ص» : - «له» .  
١٣-٩ . فى «بر، بس، بف» : «خمسون» .  
١٤-١٠ . فى «ج، ز، ص، بر، بس، بف» : «قرأ» .

۱۵-۱۱. فی «بر، بف» والوفای : «صلاة» .

۱۶-۱۲. فی «ب، د، ص، بر، بف» والوفای : - «اللّه» .

عَشْرَ حَسَنَاتٍ . (۱)

قَالَ ابْنُ مَحْبُوبٍ (۲): وَ قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ (۳) مُعَاذٍ عَلَى نَحْوِ مِمَّا (۴) رَوَاهُ ابْنُ سِنَانٍ.

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که قرآن در حال ایستاده در نمازش بخواند خداوند بهر حرفی از آن صد حسنه برای او بنویسد، و هر کس آن را در نمازش نشسته بخواند خداوند بهر حرفی پنجاه حسنه برایش بنویسد و هر که قرآن را در غیر از نمازش بخواند خداوند بهر حرفی ده حسنه برایش بنویسد. ابن محبوب گوید: من مانند همین حدیث را از معاذ بن مسلم (یکی از راویان حدیث) شنیدم.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: هر که قرآن را ایستاده در نمازش بخواند، خدا به هر حرفش برای او صد حسنه بنویسد و هر که نشسته در نمازش قرآن بخواند، خدا به هر حرف برایش پنجاه حسنه بنویسد و هر که در جز نماز بخواند، خدا به هر حرف برایش ده حسنه بنویسد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام باقر علیه السلام، فرمود: هرکس قرآن را ایستاده در نمازش بخواند، خداوند برای هر حرفی از او صد حسنه برایش می نویسد و هرکس نشسته در نمازش قرآن بخواند، خداوند برای هر حرفی پنجاه حسنه برایش می نویسد و هرکس قرآن را در غیر نمازش بخواند، خداوند برای هر حرف ده حسنه برایش می نویسد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

۲- الحدیث

۳۵۱۳/۲. ابْنُ مَحْبُوبٍ (۵)، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا يَمْنَعُ التَّاجِرَ مِنْكُمْ الْمَشْغُولَ فِي سُوقِهِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَنْ لَا يَنَامَ حَتَّى يَقْرَأَ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ، فَتُكْتَبَ (۶) لَهُ مَكَانَ كُلِّ آيَةٍ يَقْرَأُهَا عَشْرُ حَسَنَاتٍ، وَيُمْحَى (۷) عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ؟». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چه باز میدارد تاجری را که در بازار مشغول (بتجارت است) از اینکه چون (شب هنگام) بخانه باز میگردد نخواند تا یک سوره از قرآن بخواند و بجای هر آیه که میخواند برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او محو گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: چه باز می دارد بازرگان شما را که چون از شغل بازاری به خانه اش بر می گردد، نخواند تا یک سوره از قرآن بخواند تا نوشته شود برایش به جای هر آیه که می خواند ده حسنه و محو شود از او ده سیئه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود: چه عاملی بازرگانان را از این کار بازمی دارد که وقتی از تجارت فراغت یافته و بخانه بازگشت شب هنگام سوره یی از قرآن بخواند تا برای او هر آیه ای که می خواند ده حسنه برایش بنویسند و از او ده سیئه محو شود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۵

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۵۱۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ (۹) سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ (۱۰) مُسَافِرٍ، عَنْ (۱۱) بَنِي غَالِبِ الْأَسَدِيِّ:

ص: ۶۲۱

١-١٣ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٦ ، ح ١ ، بسنده عن الحسن بن محبوب ، عن عبد الله بن سليمان ، عن أبي جعفر عليه السلام ، إلى قوله: «بكل حرف عشر حسنة» . الكافي ، كتاب الروضة ، ضمن ح ١٥٠٧٦ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٢٦ ، ح ٩٠٠١ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ١٨٧ ، ح ٧٦٩٠ .

٢-١ . معلق على صدر السند . ويروى المصنّف عن ابن محبوب ، بالطرق الثلاثة المتقدمة .

٣-٢ . هكذا في «ب ، ج ، د ، بر ، جر» . وفي «ز ، بس ، بف» والمطبوع : «عن» .

٤-٣ . في «بر ، بف» وحاشية «ج» : «ما» .

٥-٤ . السند معلق على سابقه .

٦-٥ . في «ب ، د ، ص ، بر ، بس» وشرح المازندراني والوافي والوسائل : «فيكتب» . وفي «ج ، ز» : «فيكتب الله» كلاهما بدل «فتكتب» .

٧-٦ . في الوسائل : «وتمحي» .

٨-٧ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٧ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد ، عن الحسن بن محبوب الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٢٦ ، ح ٩٠٠٢ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢٠١ ، ح ٧٧٣٠ .

٩-٨ . في الوسائل : «وعن» . وهو سهو ؛ فقد روى علي بن الحكم كتاب سيف بن عميرة ، كما روى عنه في كثير من الأسناد . راجع : الفهرست للطوسي ، ص ٢٢٤ ، الرقم ٣٣٣ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١١ ، ص ٥٩٩ - ٦٠١ .

١٠-٩ . في «ب ، د ، ز ، بف» والوسائل : «بن» .

١١-١٠ . في الوسائل : «بشير» . والمذكور في كتب الرجال هو بشر بن غالب . راجع : رجال البرقي ، ص ٨ ؛ رجال الطوسي ، ص ٩٩ ، الرقم ٩٩ ؛ وص ١١٠ ، الرقم ١٠٧٧ ؛ الجرح والتعديل ، ج ٢ ، ص ٢٨٥ ، الرقم ١٣٩٤ .

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ قَرَأَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي صَلَاتِهِ قَائِمًا ، يُكْتَبُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِائَةٌ حَسَنَةً ، فَإِذَا (١) قَرَأَهَا (٢) فِي غَيْرِ صَلَاةٍ ، كَتَبَ اللَّهُ (٣) لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ

حَسَنَاتٍ، وَإِنْ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ، كَتَبَ اللَّهُ (٤) لَهُ (٥) بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً، وَإِنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَيْلًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى يُصْبِحَ، وَإِنْ خَتَمَهُ نَهَارًا، صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَةُ حَتَّى يُمْسِيَ، وَكَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةٌ (٦)، وَكَانَ خَيْرًا لَهُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى (٧) الْأَرْضِ».

قُلْتُ: هَذَا لِمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَمَنْ لَمْ يَقْرَأْ (٨)؟

قَالَ: «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ مَاجِدٌ (٩) كَرِيمٌ، إِذَا قَرَأَ مَا مَعَهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ (١٠) ذَلِكَ» (١١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

بشر بن غالب اسدی از حضرت حسین بن علی علیهما السلام حدیث کند که فرمود: هر کس یک آیه از کتاب خدای عز و جل را در نمازش در حال ایستاده بخواند در برابر هر حرفی خداوند صد حسنه برایش بنویسد، و اگر در غیر از نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه بنویسد، و اگر قرآن را گوش دهد بهر حرفی یک حسنه برایش بنویسد، و اگر قرآن را شبانه ختم کند فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند، و اگر روز آن را ختم کند تا شام فرشتگان نگهبان (در روز) بر او رحمت فرستند، و یک دعای مستجاب شده نزد خداوند دارد، (و این دعا یا ختم قرآن) برای او بهتر است از آنچه میان زمین و آسمان است، گوید من عرض کردم: این پاداش آن کسی است که همه قرآن را بخواند و اگر کسی همه آن را نخواند (چه پاداشی دارد)؟ فرمود: ای برادر اسدی خداوند بخشنده و بزرگوار و کریم است هر چه از قرآن که بلد باشد و بخواند خداوند این پاداش را باو میدهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤١٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳- از بشیر بن غالب اسدی، از حسین بن علی (علیهما السلام)، فرمود: هر که یک آیه قرآن را ایستاده در نمازش بخواند، در برابر هر حرفی برایش صد حسنه نوشته شود و هر گاه آن را در جز نماز بخواند، به هر حرفی برایش ده حسنه نویسد و اگر قرآن را بشنود و گوش دهد، خدا به هر حرفی برایش یک حسنه نویسد و اگر قرآن را در شب، ختم کند، فرشته تا صبح به او صلوات فرستد و اگر در روز، ختم کند، فرشته های نگهبان بر او صلوات فرستند تا شب کند و دعایش اجابت شود و برای او بهتر است از آنچه میان آسمان و زمین است، گفتم: این برای کسی است که همه قرآن را می خواند، پس کسی که همه قرآن را نمی داند؟ فرمود: ای ابا بنی اسد! راستی خدا بخشنده و بزرگوار و کریم است، اگر آنچه را از قرآن می داند بخواند، خدا این اجر را به او می دهد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳- «بشیر بن غالب اسدی»، از حسین بن علی علیه السلام روایت می کند که، فرمود: هر کس یک آیه از قرآن را ایستاده در نمازش بخواند، در برابر هر حرفی برایش صد حسنه نوشته شود و هرگاه آن را در بجز نمازش بخواند، به هر حرفی برایش ده حسنه نویسد و اگر قرآن را در شب، به پایان رساند، فرشته ها تا صبح بر او درود فرستند و اگر در روز، تمام کند، فرشته های نگهبان بر او تا شب درود فرستند و دعایش پذیرفته و برای او بهتر خواهد بود از آنچه میان آسمان و زمین است، عرض کردم: این برای کسی است که همه قرآن را می خواند، پس کسی که همه قرآن را نمی داند؟ فرمود: ای ابا بنی اسد! راستی خدا بخشنده و بزرگوار و کریم است، اگر آنچه را از قرآن می داند بخواند، خدا این اجر را به او می دهد.



\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٢٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٩٥

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٦١٢ / ٢

٣٥١٥/٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ (١٢) بْنِ سَعِيدٍ (١٣) ، عَنْ

خَالِدِ بْنِ مَادِّ الْقَلَانِسِيِّ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ :

ص: ٦٢٢

٢-٢ . فى «بس» : «قرأ» .

٣-٣ . فى «ز ، بر» وحاشية «بف» : - «الله» .

٤-٤ . فى «ب ، بر ، بف» : - «الله» .

٥-٥ . فى «ج» : - «له» .

٦-٦ . فى «ز» : «مستجابة» . وفى الوافى : «لعل المراد بختمه ليلاً ونهاراً فراغه منه فيهما ، لا ختمه كله فيهما . وأما الدعوة المجابة فإنما تترتب على ختمه كله كما يأتى» .

٧-٧ . فى الوافى : «و» بدل «إلى» .

٨-٨ . فى «ز ، بر ، بف» والوافى والوسائل : «لم يقرأه» . وفى شرح المازندراني : «قوله : فمن لم يقرأ ، هكذا فى أكثر النسخ ، وفى بعضها : فمن لم يقدر أن يقرأ ، وهو بالجواب أنسب» .

٩-٩ . فى «بر» : - «ماجد» .

١٠-١٠ . فى «بس» : - «الله» .

١١-١١ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٧ ، ح ٩٠٠٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٨٧ ، ح ٧٦٩١ .

١٢-١٢ . فى «ب ، ج ، د» وشرح المازندراني : «نضر» .

١٣-١٣ . هكذا فى النسخ وشرح المازندراني والوسائل ، ح ٧٧٣٢ و ١٧٧٦٨ . وفى المطبوع : «سويد» . وكلاهما سهو ؛ فقد روى الشيخ الصدوق الخبر فى ثواب الأعمال ، ص ١٢٥ ، ح ١ ، بسنده عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب ، عن النضر بن شعيب ، عن خالد بن مادّ القلانسي ، وهو الصواب ، كما تقدم فى الكافى ، ذيل ح ٥١٢ ، فلاحظ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ مِنْ (١) جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ ، أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ ، أَوْ أَكْثَرَ ، وَخَتَمَهُ (٢) فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ (٣) ، كُتِبَ (٤) لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَالْحَسَنَاتِ مِنْ أَوَّلِ جُمُعَةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ جُمُعَةٍ تَكُونُ (٥) فِيهَا ، وَإِنْ خَتَمَهُ (٦) فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ ، فَكَذَلِكَ» . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر که در مکه قرآن را از این جمعه تا جمعه دیگر ختم کند یا در کمتر از این زمان یا بیشتر باشد ولی ختم و پایانش در روز جمعه باشد برای او اجر و حسنه نوشته شود از اولین جمعه ای که در دنیا بوده تا آخرین جمعه ای که در دنیا هست، و اگر در روزهای دیگر نیز ختم کند چنین است (و این اجر برای او هست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: هر که در مکه قرآن را از جمعه تا جمعه دیگر ختم کند، یا در کمتر یا بیشتر از آن بخواند و در روز جمعه ختم کند، برای او اجر نوشته شود با حسنات از اول جمعه که در دنیا بوده تا آخر جمعه که در آن خواهد بود و اگر در روزهای دیگر، ختم کند نیز چنین است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس در مکه قرآن را از جمعه تا جمعه دیگر ختم کند، یا در کمتر یا بیشتر از آن بخواند و در روز جمعه ختم کند، برای او اجر و حسنات نوشته شود از اول جمعه تا پایان آن و اگر در روزهای دیگر تمام کند نیز چنین است.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٢٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول، و هذا السند بعينه مذكور في فهرست الشيخ، وفيه عن النضر بن شعيب، عن خالد بن ماد وكذلك في النجاشي و أسانيد الفقيه فما في الكتاب تصحيف. ولعل التعبير بهذا النحو للإشعار باختلاف مراتب الفضل وإن اشترك الكل في ذلك الثواب مثلا الختم من الجمعة إلى الجمعة أفضل مما كان الختم فقط في الجمعة وهو أفضل مما إذا كان الابتداء والختم في سائر الأيام.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٩٦

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٥١٦/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ (٨) وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ (٩):

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ، لَمْ يَكُتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً، كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ (١٠)، كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتَيْ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثِمِائَةَ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ

خَمْسِمِائَةِ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ؛ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ، كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ (١١) مِنْ بَرٍّ (١٢) - الْقِنْطَارُ  
خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ (١٣).

ص: ٦٢٣

- 
- ١-١ . فى «بر»: «فى» .  
٢-٢ . فى الوسائل ، ح ١٧٧٦٨ : «وختم» .  
٣-٣ . فى «ص» والوسائل ، ح ٧٧٣٢ وثواب الأعمال : «الجمعة» .  
٤-٤ . فى «بس» والوسائل ، ح ٧٧٣٢ وثواب الأعمال : «الله» .  
٥-٥ . فى «ب ، ص» : «يكون» .  
٦-٦ . فى «بر» : «ختم» .  
٧-٧ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٥ ، ح ١ ، بسنده عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطاب ، عن النضر بن شعيب . الفقيه ، ج ٢ ، ص ٢٢٦ ، ح ٢٢٥٦ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٩ ، ح ٩٠٠٨ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٢ ، ح ٧٧٣٢ ؛ و ، ج ١٣ ، ص ٢٨٩ ، ح ١٧٧٦٨ .  
٨-٨ . فى «ب ، ج ، جر» : «البرقى» .  
٩-٩ . فى «ب ، ج ، د ، ز» : «ظريف» . وهو سهو . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٧٨ ، الرقم ٤٦٨ ؛ تهذيب الكمال ، ج ١ ، ص ٢٧١ ، الرقم ٢٢١٢ .  
١٠-١٠ . فى «بف» : «آية» .  
١١-١١ . فى «ز» : «قنطارا» .  
١٢-١٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندرانى والوافى ومرآة العقول . وفسره المازندرانى بالحسنة . ويؤيده قوله : «أصغرها» ويؤيده أيضا قوله عليه السلام : «قنطارا من حسنات» . وراجع : الحديث ٣٥٥٣ . وفى المطبوع : «تبر» .

۱۳-۱۳ . فی شرح المازندرانی : «الذهب» .

وَالْمِثْقَالُ (۱) أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ قِيرَاطًا (۲) - أَصْغَرُهَا مِثْلُ (۳) جَبَلِ أُحُدٍ ، وَ أَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ (۴) السَّمَاءِ  
إِلَى الْأَرْضِ (۵) . (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر کس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غافلین نوشته نشود، و هر کس پنجاه آیه بخواند در زمره ذاکرین نوشته شود و هر کس صد آیه بخواند در زمره قانتین نوشته شود، و هر که دویست آیه بخواند از خاشعین نوشته شود، و هر که سیصد آیه بخواند از فائزین نوشته شود، و هر که پانصد آیه بخواند از جمله مجتهدین نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند برای او (ثواب انفاق) یک قطار از طلا نوشته شود - و قنطار پانزده هزار مثقال طلا است، که هر مثقالی بیست و چهار قیراط است - که کوچکترین آنها باندازه کوه احد و بزرگترین آنها باندازه آنچه میان زمین و آسمان است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۵- از سعد بن طریف، از امام باقر (علیه السلام) گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که در یک شب ده آیه از قرآن بخواند، از غافلان نوشته نشود و هر که پنجاه آیه بخواند، در ذاکرین نوشته شود و هر که صد آیه بخواند، در قانتین نوشته شود و هر که دویست آیه بخواند، در خاشعین نوشته شود

شود و هر که سیصد آیه بخواند، در فائزین نوشته شود و هر که پانصد آیه بخواند، در مجتهدین نوشته شود و هر که هزار آیه بخواند، برای او یک قنطار طلا نوشته شود-قنطار پانزده هزار مثقال طلا است و مثقال ۲۴ قیراط است-که خردترش چون کوه احد است و بزرگترش چون میانه آسمان تا زمین است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «سعد بن طریف»، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت حدیث کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرکس در یک شب ده آیه از قرآن را بخواند، جزء غفلت زدگان معرفی نشود. و هرکس پنجاه آیه بخواند، جزء ذاکرین نوشته شود و هرکس صد آیه بخواند، جزء قانتین نوشته شود و هرکس دویست آیه بخواند، جزء خاشعین نوشته شود و هرکس سیصد آیه بخواند، جزء فائزین نوشته شود و هرکس پانصد آیه بخواند، جزء مجتهدین نوشته شود و هرکس هزار آیه بخواند، برای او یک قنطار طلا نوشته شود (قنطار پانزده هزار مثقال طلا است و مثقال ۲۴ قیراط است) که خردترش چون کوه احد است و بزرگترش همچون میان آسمان و زمین است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. وقال فى النهاية يرد القنوت فى الحديث لمكان متعددة كالطاعة و الخشوع و الصلاة و الدعاء و العبادة و القيام و طول القيام و السكوت من بر القنطار أى ثواب من أنفق قنطاراً أو من باب تشبيه المعقول بالمحسوس، و فى الصحاح القنطار معيار، و يروى عن معاذ بن جبل أنه قال هو ألف و مائتا أوقية، و يقال: هو مائة و عشرون رطلاً و يقال ملاً مسك الثور ذهباً و يقال غير ذلك و الله أعلم و منه قولهم قناطير مقنطرة أصغرها لعل الصغير و الكبير باعتبار اختلاف الرجال و الأحوال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٩٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٥١٧/٦. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ (٧): وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْحَدِيثُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،

ص: ٦٢٤

١-١. فى «ب، ج، د، ز، بس» والوسائل: «المثقال» بدون الواو.

٢-٢. «القيراط»: جزء من أجزاء الدينار، وهو نصف عُشره فى أكثر البلاد، وأهل الشام يجعلونه جزءاً من أربعة وعشرين. النهاية، ج ٤، ص ٤٢ (قرط).

٣-٣. فى «ز»: - «مثل». وفى شرح المازندراني: «بقدر».



٤-٤ . فى «بر» والوفى : «من» بدل «ما بين» .

٥-٥ . فى «ز» والوسائل والمعانى والأمالى وثواب الأعمال : «والأرض» . وفى شرح المازندرانى ، ج ١١ ، ص ٣٥ : «هذا التفاوت مع أنّ القرايط متساوية فى الوزن والمقدار إمّا باعتبار النموّ ، فبعضها ينمو حتّى يبلغ وزنه أو مقداره جبل أحد ، وبعضها ينمو حتّى يبلغ وزنه أو مقداره ما بين السماء والأرض على حسب تفاوت الأحوال والأوقات ؛ وإمّا باعتبار أنّ القيراط المستعمل فى بيان كمّيّة الثواب غير ما هو المتعارف عند الناس لغة وعرفا ، وتساوى الأوزان والمقدار معتبر فى هذان دون الأوّل . وهذان الوجهان ذكرهما صاحب كتاب إكمال الإكمال لشرح مسلم ، ثمّ قال : «كان صاحب الصحاح أشار إلى الوجه الأخير بقوله : والقيراط نصف دانق ، وأمّا القيراط الذى جاء فى الحديث فقد جاء تفسيره فيه أنّه مثل جبل أحد . وأقول : وبهذا يمكن أن يوجّه أيضا قوله عليه السلام : المثقال أربعة وعشرون قيراطا ، مع أنّ المعروف أنّه عشرون قيراطا» .

٦-٦ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٩ ، ح ١ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ١٤٧ ، ح ٢ ، بسند آخر عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد . الأمالى للصدوق ، ص ٥٩ ، المجلس ١٤ ، ح ٧ ، بسنده عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن يحيى الحلبي ، عن محمّد بن مروان ، عن سعد بن طريف ، عن الباقر ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وفى كلّها مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٨ ، ح ٩٠٠٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠١ ، ح ٧٧٣١ .

٧-٧ . فى «ز ، ص ، بس» والوسائل : - «قال» . والضمير المستتر فى «قال» إمّا راجع إلى المصنّف فيكون «روى» مبنيا على المفعول ، أو يكون الضمير راجعا إلى على بن حديد ، فالضمير المستتر فى «روى» راجع إلى منصور ؛ فإنّ منصورا فى مشايخ على بن حديد هو منصور بن يونس الراوى عن أبى عبد الله وأبى الحسن عليهما السلام ، ولعلّ الاحتمال الثانى \_ نظرا إلى آخر الحديث «قال : قلت : جعلت فداك» \_ أظهر . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١١ ، ص ٥٣٨ ؛ رجال النجاشى ، ص ٤١٣ ، الرقم ١١٠٠ . وفى شرح المازندرانى : «والظاهر أنّه من كلام المصنّف» .

قَالَ : «مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ غَيْرِ قِرَاءَةٍ، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ (١) حَسَنَةً، وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً، وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً؛ وَ مَنْ قَرَأَ نَظْرًا مِنْ غَيْرِ صَوْتٍ (٢)، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ حَسَنَةً، وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً، وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً؛ وَ مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ (٣) حَرْفًا ظَاهِرًا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ (٤) عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ مَحَا عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ» قَالَ : «لَا أَقُولُ: بِكُلِّ (٥) آيَةٍ، وَ لَكِنْ بِكُلِّ حَرْفٍ: بَاءٍ، أَوْ تَاءٍ (٦)، أَوْ شِبْهِهِمَا» .

٦١٣ / ٢

قَالَ : «وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفًا (٧) وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَلَاتِهِ (٨)، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهِ خَمْسِينَ حَسَنَةً، وَ مَحَا عَنْهُ خَمْسِينَ سَيِّئَةً، وَ رَفَعَ لَهُ خَمْسِينَ دَرَجَةً؛ وَ مَنْ قَرَأَ حَرْفًا وَ هُوَ قَائِمٌ فِي صَلَاتِهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ (٩) مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَ مَحَا عَنْهُ مِائَةَ سَيِّئَةٍ، وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ دَرَجَةٍ؛ وَ مَنْ خَتَمَهُ، كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ مُوءَخَّرَةً، أَوْ مُعَجَّلَةً» .

قَالَ: قُلْتُ (١٠): جُعِلْتُ فِدَاكَ، خَتَمَهُ كُلُّهُ؟ قَالَ : «خَتَمَهُ كُلُّهُ» . (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن بشیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام حدیث کند - و (راوی حدیث یعنی منصور) گوید: و این حدیث از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده - که فرمود: هر کس یک حرف از قرآن را گوش کند فقط گرچه نخواند، خداوند برای او یک حسنه بنویسد و یک گناه از او محو کند و یکدرجه برایش بالا برد، و هر کس با نگاه و بدون صوت و تلفظ آن را بخواند، برایش بهر حرفی حسنه ای بنویسد و گناهی از او محو کند و درجه او بالا برد، و هر کس یک حرف ظاهر از آن را بیاموزد خداوند برایش ده حسنه بنویسد و ده گناه از او محو کند و ده درجه برایش بالا برد،

فرمود: نمی‌گوییم بهر آیه بلکه بهر حرفی چون باء. تاء. یا مانند اینها، و هر کس یک حرف ظاهر آن را در نماز در حال نشسته بخواند خداوند برای او پنجاه حسنه بنویسد و پنجاه گناه از او محو کند و پنجاه درجه برای او بالا برد، و هر کس یک حرف از آن در حال ایستاده در نمازش بخواند خداوند در برابر یک حرف صد حسنه برایش بنویسد و صد گناه از او محو کند و صد درجه برایش بالا برد، و هر کس آن را ختم کند یک دعای اجابت شده ای (نزد خداوند) دارد چه تأخیر افتد و چه همان زمان باو بدهند، گوید: عرض کردم: قربانت کردم همه قرآن را ختم کند؟ فرمود: همه آن را ختم کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از محمد بن بشیر، از علی بن الحسین (علیهما السلام) -راوی گوید: این حدیث از امام صادق (علیه السلام) هم روایت شده -فرمود: هر که یک حرف از قرآن را گوش کند و نخواند، برایش یک حسنه نوشته شود و از او یک سیئه محو شود و برای او یک درجه بالا رود و هر که آن را بخواند با نگاه بی تلفظ و صوت، خدا به هر حرفی برای او حسنه ای نویسد و از او گناهی محو کند و برای او درجه ای بالا برد و هر که یک حرف ظاهر از آن را یاد گیرد، خدا برای او ده حسنه نویسد و از او ده سیئه محو کند و برای او ده درجه بالا برد، فرمود: نمی‌گوییم: به هر آیه ولی به هر حرف چون باء یا تاء یا مانند آنها، فرمود: و هر که حرف [ظاهر] از آن را در نماز نشسته بخواند، خدا برای او پنجاه حسنه نویسد و پنجاه گناه از او محو کند و پنجاه درجه برای او بالا برد و هر که آن را ایستاده در نمازش بخواند، خدا به هر حرف از آن برایش صد حسنه نویسد و از او صد گناه محو کند و برایش صد درجه بالا برد و هر که آن را ختم کند، دعای اجابت شده ای دارد در آینده یا کنون، گوید: گفتم: قربانت، همه آن را ختم کند؟ فرمود: همه آن را ختم کند.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «محمد بن بشیر»، از علی بن الحسین علیه السلام این حدیث را نقل می کند و از امام صادق علیه السلام هم این حدیث روایت شده است که فرمود: هرکس یک حرف از قرآن را گوش کند و نخواند، برایش یک حسنه نوشته شود و از او یک سیئه محو شود و او یک درجه بالا رود و هرکس آن را بخواند با نگاه به آن بدون تلفظ و صوت، خدا به هر حرفی برای او حسنه ای می نویسد و از او گناهی محو می کند و برای او درجه ای بالا می برد و هرکس یک حرف ظاهر از آن را یاد گیرد، خدا برای او ده حسنه می نویسد و از او ده سیئه محو می کند و او را ده درجه بالا می برد، فرمود: نمی گویم: به هر آیه ولی به هر حرفی چون باء یا تاء یا مانند آنها، فرمود: و هرکس حرف ظاهر از آن را در نماز نشسته بخواند، خدا برای او پنجاه حسنه می نویسد و پنجاه گناه از او محو می کند و پنجاه درجه او را بالا می برد و هرکس آن را ایستاده در نمازش بخواند، خدا در برابر هر حرفی از او برایش صد حسنه می نویسد و از او صد گناه محو می کند و او را صد درجه بالا می برد و هرکس آن را تمام کند در آینده و حال دعایش را مستجاب می سازد گوید: عرض کردم: قربانت کردم، همه آن را ختم کند؟ فرمود: همه آن را ختم کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. حرفا ظاهرا لعل المراد غير المدغمة و المسقط فى الدرر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٩٧

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٥١٨/٧. مَنْصُورٌ (١٢)، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

ص: ٦٢٥

- 
- ١-١. فى «ج، د، ز، بر، بف» والوفى: + «به» .
  - ٢-٢. فى أكثر النسخ: «صلاة». وما أثبتناه هو الأنسب بالسياق .
  - ٣-٣. فى «ج، بس» وشرح المازندراني: - «منه» .
  - ٤-٤. فى «بف»: - «له» .
  - ٥-٥. فى «د، بس»: «كلّ» .
  - ٦-٦. فى «بف»: «ياء» .
  - ٧-٧. هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى والوسائل . وفى المطبوع: + «ظاهرا» .
  - ٨-٨. فى «ب، د، ز، بر، بف» والوفى والوسائل: «صلاة» .
  - ٩-٩. فى «ب، ج، د، ص، بر، بس، بف» والوفى والوسائل: - «بكلّ حرف» .
  - ١٠-١٠. فى «بس»: + «له» .

۱۱-۱۱. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۲۸، ح ۹۰۰۶؛ الوسائل، ج ۶، ص ۱۸۸، ح ۷۶۹۲.  
۱۲-۱۲. السند معلق علی سابقه. ویروی المصنّف عن منصور بالطریقین المتقدّمین فی الحدیث السابق.

«سَمِعْتُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَتَمَ الْقُرْآنَ إِلَى (۱) حَيْثُ يَعْلَمُ (۲)». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: ختم قرآن تا آنجائی است که تو میدانی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: از پدرم شنیدم می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: ختم کردن قرآن، خواندن آن است تا آنجا که تو می دانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام، فرمود: از پدرم شنیدم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: ختم قرآن عبارت از، خواندن آن است تا آنجا که می دانی.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. ربی حیث یعلم فی بعض النسخ إلى و فی بعضها إلى ربی و علی نسخة إلى بدون ربی، لعل المراد أن من قرأ القرآن قدر ما یعلم یعطى ثواب ختمه فیرتب ثواب الختم علی ختم هذا القرآن الذی نقرؤه و إن كان فی الواقع أكثر من ذلك، و علی نسخة ربی فقط لعل المراد أنه تعالی جعل مجموع القرآن عند من یعلم أى الأئمة و علی الجمع بینهما لعل المراد أن ثوابه إلى الله تعالی لا یعلم غیره لكثرتة و الله یعلم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

**(۷) بَابُ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الْمُضْحَفِ**

**۱- الحدیث**

۳۵۱۹/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ :

رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ (٤) فِي الْمُصْحَفِ (٥) ، مُتَّعَ بِبَصَرِهِ ، وَخُفِّفَ عَنْ (٦) وَالِدَيْهِ وَإِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام در حدیث مرفوعی فرمود: هر که قرآن را از روی آن بخواند از دیدگان خود بهره مند شود، و سبب سبک شدن عذاب پدر و مادرش گردد اگر چه آن دو کافر باشند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- حدیث را به امام صادق (علیه السلام) رسانیده که فرمود: هر که قرآن را از روی مصحف بخواند از دیده خود بهره ور شود و سبب تخفیف عذاب پدر و مادرش گردد، گرچه کافر باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :



۱- یعقوب بن یزید حدیث را به امام صادق علیه السلام رسانیده که فرمود:

هرکس قرآن را از روی مصحف بخواند از دیده خود بهره برد و سبب تخفیف عذاب پدر و مادرش گردد، گرچه کافر باشند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۸

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۵۲۰/۲. عَنْهُ (۸)، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الضَّرِيرِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ (۹) عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: <sup>١</sup>

ص: ۶۲۶

- ١-١ . فى «ج ، د ، ز» ومرآة العقول : «ربى» بدل «إلى» . وفى حاشية «ج ، ز» : «إلى ربى» .
- ٢-٢ . هكذا فى النسخ التى قبلت وشرح المازندراني ومرآة العقول والوسائل . أى يعلم القارئ . وفى المطبوع : «تعلم» . يعنى ختمه فى حقك أن تقرأ كل ما تعلم منه .
- ٣-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٩ ، ح ٩٠٠٧ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٨٨ ، ح ٧٦٩٣ .
- ٤-٤ . فى «ز» : - «القرآن» .
- ٥-٥ . فى ثواب الأعمال : «من قرأ فى المصحف نظرا» بدل «من قرأ القرآن فى المصحف» .
- ٦-٦ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بس ، بف» والوسائل : «على» .
- ٧-٧ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٨ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن أبى عبدالله ، عن يعقوب بن يزيد ، عن رجل من العوام ، رفعه إلى أبى عبدالله عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣١ ، ح ٩٠١١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٤ ، ح ٧٧٣٤ .
- ٨-٨ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق ؛ فقد أكثر يعقوب بن يزيد من الرواية عن حماد بن عيسى مباشرة ولم يثبت روايته عنه بالواسطة ، فاحتمال رجوع الضمير إلى يعقوب بن يزيد منتفٍ ولو تنزلنا نقول : هذا الاحتمال ضعيف غاية الضعف . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٢٠ ، ص ٢٧٥ - ٢٧٦ ، وانظر أيضا على سبيل المثال : رجال الكششى ، ص ٥٣ ، الرقم ١٠٣ ؛ و ص ٣١٥ ، الرقم ٥٧٠ ؛ الخصال ، ص ٢٧ ، ح ٩٥ ؛ و ص ٣٤٧ ، ح ١٩ ؛ و ص ٣٨٥ ، ح ٦٥ ؛ و ص ٤١٧ ، ح ٩ ؛ و ص ٤٤٤ ، ح ٣٩ ؛ معانى الأخبار ، ص ٣٨٩ ، ح ٢٨ ؛ و ص ٣٩٠ ، ح ٣٢ . هذا ، وأما ما ورد فى بعض الأسناد النادرة من رواية يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى بالواسطة ، فلا يعتمد عليه ، ويظهر للمتتبع الخلل فى بعضها ، فلاحظ .
- ٩-١ . هكذا فى «ب ، د ، بر ، بف ، جر» والوافى . وفى «ج ، ز ، بس» والمطبوع : - «عن أبيه» ، لكن الظاهر ثبوتها ؛ فإن الخبر رواه الصدوق فى ثواب الأعمال ، ص ١٢٩ ، ح ١ ، بسنده عن حماد بن عيسى ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهما السلام .

«إِنَّهُ (١) لِيُعْجِبُنِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ مُصْحَفٌ يَطْرُدُ (٢) اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ الشَّيَاطِينُ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر آینه من خوش دارم که در خانه قرآنی باشد که خدای عز و جل بدان سبب شیطانها را (از آن خانه) دور کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-امام صادق (علیه السلام) فرمود: من خوش دارم که در خانه قرآنی باشد، که خدا عز و جل بدان شیاطین را دور می کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲-امام صادق علیه السلام فرمود:

من خوش دارم که در خانه قرآنی باشد، که خدای عز و جل با آن شیاطین را دور سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٢٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجہول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٩٨

\*\*\*\*\*

### ٣- الحدیث

٣/٣٥٢١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ (٤) إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (٥): مَسْجِدُ خَرَابٍ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَعَالِمٌ بَيْنَ جُهَالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ (٦) قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ الْغُبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ». (٧)

ترجمہ

\*\*\*\*\*

[ترجمہ مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: سه چیز است که بدرگاه خدای عز و جل شکایت کند مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نخوانند، و دانشمند و عالمی که میان نادانها و جهال باشد و قرآنی که گرد بدان نشسته و کسی آن را نخواند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: سه چیز است که به درگاه خدا عز و جل شکایت می کند: مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمی خوانند، و دانائی میان نادانها، و مصحف که آویخته است و گرد بدان نشسته و آن را نمی خوانند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

سه چیز است که به درگاه خدای عز و جل شکایت می کند: مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمی خوانند، و دانائی میان نادانها، و مصحف که آویخته است و گرد آن نشسته و آن را نمی خوانند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۸

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۵۲۲/۴ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ جُمُهَورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو (۸) بْنِ مَسْعَدَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ جَدِّهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ فِي الْمُصْحَفِ تُخَفِّفُ (۹) الْعَذَابَ عَنِ الْوَالِدَيْنِ وَ لَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: خواندن قرآن از روی آن عذاب را از پدر و مادر سبک کند اگر چه آن دو کافر باشند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: خواندن قرآن از روی مصحف، عذاب پدر و مادر را سبک کند، گرچه کافر باشند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: خواندن قرآن از روی مصحف، عذاب پدر و مادر را سبک می کند، گرچه کافر باشند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٤٩٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٥٢٣/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ:

ص: ٦٢٧

- 
- ١- ٢. فى ثواب الأعمال : «إئى» .
  - ٢- ٣. فى ثواب الأعمال : «لايطرد» .
  - ٣- ٤ . ثواب الأعمال ، ص ١٢٩ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن أبى عبدالله البرقى، عن على بن الحسين الضريير ، عن حماد بن عيسى ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهما السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٥ ، ح ٩٠١٦ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢٠٥ ، ح ٧٧٤٠ .
  - ٤- ٥ . فى «بر» : «تشكوا» .
  - ٥- ٦ . فى «بر ، بف» : «العزيز» . وفى الوافى : «العزيز الجبار» كلاهما بدل «عز وجل» .
  - ٦- ٧ . فى «بس» : «مغلق» .
  - ٧- ٨ . الخصال ، ص ١٤٢ ، باب الثلاثة ، ح ١٦٣ ، بسنده عن ابن فضال . وراجع : الخصال ، ص ١٧٤ ، نفس الباب ، ح ٢٣٢ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٥ ، ح ٩٠١٧ ؛ الوسائل، ج ٥ ، ص ٢٠١ ، ح ٦٣٢٩ ؛ وج ٦ ، ص ٢٠٦ ، ح ٧٧٤١ .
  - ٨- ٩ . هكذا فى النسخ والوسائل . وفى المطبوع وحاشية «ز» : «عمر» .



۹-۱۰. فی «ب، ج، ز، ص، بر، بف»: «یخفف». ولعلّ التذکیر باعتبار کون القراءة مصدرا.  
۱۰-۱۱. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۳۱، ح ۹۰۱۲؛ الوسائل، ج ۶، ص ۲۰۴، ح ۷۷۳۶.

۶۱۴/۲

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ (۱): جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى (۲) ظَهْرِ قَلْبِي (۳)، فَأَقْرَؤُهُ عَلَى (۴) ظَهْرِ قَلْبِي أَفْضَلُ، أَوْ أَنْظُرُ فِي الْمُصْحَفِ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: (۵) «بَلِ اقْرَأْهُ وَانْظُرْ فِي الْمُصْحَفِ، فَهُوَ أَفْضَلُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِي الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ؟». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم من قرآن را حفظ دارم آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟ فرمود: بلکه آن را بخوان و نگاه بقرآن کن (و از روی آن بخوان) که بهتر است، آیا ندانسته ای که نگاه کردن در قرآن عبادت است؟

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق (علیه السّلام) گفتم: قربانت، من قرآن در دل حفظ دارم، آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی مصحف؟ گوید: به من فرمود: بلکه بخوان و در مصحف نگاه کن که آن بهتر است، آیا ندانی که نگاه در مصحف عبادت است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت، من قرآن در دل حفظ دارم، آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی مصحف؟ گوید: به من فرمود: بلکه بخوان و در مصحف نگاه کن که آن بهتر است، آیا ندانی که نگاه به مصحف خود عبادت است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۴۹۹

\*\*\*\*\*

## (٨) بَابُ تَرْتِيلِ الْقُرْآنِ بِالصَّوْتِ الْحَسَنِ

### ١- الحديث

٣٥٢٤/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ (٧)، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» (٨).

قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: بَيِّنُهُ تَبْيَانًا (٩)، وَلَا تَهْذُهُ (١٠) هَذَا (١١) الشُّعْرُ،

ص: ٦٢٨

١-١. في «ب»: - «له».

٢-٢. في الوافي: «عن».

٣-٣. في «بر»: - «على ظهر قلبي».

٤-٤. في «ص، بر، بف» والوافي: «عن».

٥-٥. في الوافي: + «لا».

٦-٦. راجع: الفقيه، ج ٢، ص ٢٠٥، ح ٢١٤٤؛ والأمالى للطوسى، ص ٤٥٤، المجلس ١٦،

ح ٢٢ الوافي، ج ٩، ص ١٧٣١، ح ٩٠١٠؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٠٤، ح ٧٧٣٧.

٧-٧. هكذا في «جر». وفي سائر النسخ والمطبوع والوسائل: «عبدالله بن سليمان». وما أثبتناه

هو الظاهر؛ فإننا لم نجد رواية واصل بن سليمان عن عبدالله بن سليمان في غير سند هذا الخبر،

وقد روى واصل بن سليمان عن عبدالله بن سنان في بعض الأسناد، وتقدمت في الكافي، ح ٣٨٨

، رواية علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن واصل بن سليمان، عن عبدالله بن سنان.

راجع : معجم رجال الحديث ، ج ۱۹ ، ص ۱۸۸ ، الرقم ۱۳۲۶ . وانظر أيضا على سبيل المثال :  
رجال الكشي ، ص ۶۶ ، الرقم ۱۱۹ .

۸-۸ . المزمّل (۷۳) : ۴ .

۹-۹ . فی الوافی : «فی بعض النسخ : تبينه تيانا . وقد ورد عن أمير المؤمنين عليه السلام أيضا تفسير الترتيل أنه حفظ الوقوف وبيان الحروف» .

۱۰-۱۰ . فی «بس ، بف» : «لاتهده» بالدال المهملة .

۱۱-۱۱ . فی «بف» : «هدّ» بالدال المهملة . و«الهدّ» : سرعة القراءة . ترتيب كتاب العين ، ج ۳ ، ص ۱۸۷۷ (هدّ) .

وَلَا تَنْتَرُهُ نَثْرَ الرَّمْلِ، وَ لَكِنْ أَفْرَعُوا(۱) قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ، وَ لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

عبد الله بن سليمان گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عز و جل (که فرماید:)

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

«فرمود: امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده: یعنی او را خوب بیان کن و همانند شعر آن را بشتاب مخوان، و مانند ریگ (هنگام خواند) آن را پراکنده مساز، ولی دلهای سخت خود را بوسیله آن به بیم و هراس افکنید، و همت شما این نباشد که سوره را بآخر رساند (یعنی همت خود را در تدبر و تأمل در آیات و بکار بستن و عمل کردن آنها قرار دهید نه باینکه سوره را بآخر رسانید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عبد الله بن سلیمان گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۴) سوره مزمل: «

وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

»، فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: یعنی او را خوب بیان کن و کلماتش را روشن ادا کن و چون شعر، پست سر هم و به شتاب مخوانش و چون ریگ پراکنده مسازش ولی دلهای سخت خود را با آن به هراس اندازید و نباید که همت یکی از شماها این باشد که سوره را پایان دهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «عبد الله بن سلیمان» می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عز و جل:

«وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً

(مزمل/۴)» فرمود:

امير المؤمنين عليه السلام فرموده است: يعنى او را خوب بيان كن و كلماتش را روشن ادا كن و چون شعر، با شتاب مخوان و چون ريگ پراكنده مساز ولى دلهاى سخت خود را با آن به هراس اندازيد و نبايد كه همّت يكي از شماها اين باشد كه سوره را پايان دهد.

\*\*\*

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٧٣١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و قال فى مجمع البحار: فيه قيل لمن قال قرأت المفصل الليلة أ هذا كهذا الشعر، أرادت هذا القرآن هذا فتسرع فيه كما تسرع فى قراءة الشعر، و الهد سرعة القطع، و أنكر عليه عدم التدبر، و قال فى مصباح اللغة الهد سرعة القطع و هد قراءته هذا من باب قتل أسرع فيها، و فى أخبار العامة نثرًا كنثر الدقل، قال فى مجمع البحار فى باب الدال نثرًا كنثر الدقل بفتحيتين، قال فى النهاية: هو ردىء التمر و يابس و ما ليس له اسم خاص فتراه ليبسه و ردائه لا يجتمع و يكون منشورا و فى باب النون و فيه هذا كهذا الشعر و نثرًا كنثر الدقل أى كما يتساقط الرطب اليابس من العذق إذا هز انتهى. و أقول: على ما روى فى هذا الكتاب من تبديل الدقل بالرمل يمكن أن يكون المراد ما ذكره من السرعة، و أن يكون المراد مقابل السرعة أى عدم اتصال الكلمات و كون الفاصلة بينها كثيرة كما أن الرمل عند الانتشار تقع متباعدة بعضها عن بعض.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٤٩٩

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۵۲۵/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ، فَاقْرَؤْهُ بِالْحُزْنِ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن برای اندوه (و تاثیر در نفوس مردمان) نازل شده پس آن را با آواز حزین بخوانید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: قرآن برای نالیدن و اندوه نازل شده، آن را با صوت حزین بخوانید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن را برای نالیدن و اندوه نازل شده، پس آن را با صوت آواز حزین بخوانید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. نزل بالحزن أى لأجل الحزن و تأثر النفوس.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۰۰

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳۵۲۶/۳. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْأَعْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِالْحَنَانِ (۴) الْعَرَبِ وَ أَصْوَاتِهَا، وَ إِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ (۵) وَ أَهْلِ الْكِبَايِرِ؛ فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ (۶) بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجَعُونَ (۷) الْقُرْآنَ (۸) تَرْجِيْعَ الْغِنَاءِ وَ النَّوْحِ وَ الرَّهْبَانِيَّةِ (۹)، لَا (۱۰) يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ (۱۱)، قُلُوبُهُمْ

ص: ۶۲۹



- ١-١ . فى «د» : «أفرغوا» . وفى الوسائل : «أقرعوا به» .
- ٢-٢ . الجعفریات ، ص ١٨٠ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن رسول الله صلوات الله عليهم ، مع زيادة . تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ٣٩٢ ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، إلى قوله : «ولكن أفرعوا قلوبكم القاسية» وفيهما مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٩ ، ح ٩٠٢٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٧ ، ح ٧٧٤٣ .
- ٣-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٠ ، ح ٩٠٢٤ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٨ ، ح ٧٧٤٨ .
- ٤-٤ . لَحَنْتُ بِلَحْنِ فُلَانٍ لَحْنًا : تَكَلَّمْتُ بِلُغَتِهِ . وَاللَّحْنُ : وَاحِدُ الْأَلْحَانِ وَاللُّحُونُ . وَقَدْ لَحَّنَ فِى قِرَاءَتِهِ : إِذَا طَرَّبَ بِهَا وَغَرَّدَ . وَهُوَ الْأَحْنُ النَّاسِ : إِذَا كَانَ أَحْسَنَهُمْ قِرَاءَةً أَوْ غِنَاءً . الْمَصْبَاحُ الْمَنِيرُ ، ص ٥٥١ ؛ الصَّحَاحُ ، ج ٦ ، ص ٢١٩٣ (لحن) .
- ٥-٥ . فى «ج ، د» : «الفسوق» .
- ٦-٦ . فى الوافى : - «من» .
- ٧-٧ . فى «ز» : «ترجّع» . وترجيع الصوت : ترديده فى الحلق كقراءة أصحاب الألحان . الصَّحَاحُ ، ج ٣ ، ص ١٢١٨ (رجع) .
- ٨-٨ . فى «ز» : + «ترجّعون» .
- ٩-٩ . «الرَّهْبَانِيَّةُ» : مِنْ رَهْبَنَةِ النَّصَارَى . وَأَصْلُهَا مِنَ الرَّهْبَةِ : الْخَوْفُ . كَانُوا يَتَرَهَّبُونَ بِالتَّخَلُّى مِنْ أَشْغَالِ الدُّنْيَا ، وَتَرَكَ مَلَاذِمَهَا ، وَالزَّهْدَ فِيهَا ، وَتَعَمَّدَ مَشَاقِقَهَا . النِّهَايَةُ ، ج ٢ ، ص ٢٨٠ (رهب) . وَلَعَلَّهُ كَانَ فِى فِعْلِ الرَّهْبَانِ تَرْجِيعُ الْأَصْوَاتِ وَإِلَّا فَلَا مَنَاسِبَةَ لَهُ مَعَ السِّيَاقِ كَمَا لَا يَخْفَى ، وَرَوَايَةُ الدَّعَوَاتِ لِلرَّوَاغِى ، ص ٢٤ ، ح ٣٢ خَالِيَةً عَنْهَا .
- ١٠-١٠ . فى «ب ، د ، ز» : «ولا» .
- ١١-١١ . «التَّرْقُوتَةُ» \_ وَلَا يُقَالُ : «التَّرْقُوتَةُ» \_ هِىَ الْعِظْمُ الَّذِى بَيْنَ ثُغْرَةِ النَّحْرِ وَالْعَاتِقِ مِنَ الْجَانِبِينَ . وَالْجَمْعُ : التَّرَاقِى . الْمَصْبَاحُ الْمَنِيرُ ، ص ٧٤ ؛ مَجْمَعُ الْبَحْرِينَ ، ج ٥ ، ص ١٤٢ (ترق) . وَالْمَعْنَى : أَنَّ قِرَاءَتَهُمْ لَا يَرْفَعُهَا اللَّهُ تَعَالَى وَلَا يَقْبَلُهَا ، فَكَأَنَّهَا لَمْ تَتَجَاوَزْ حُلُوقَهُمْ وَحَنَاجِرَهُمْ وَلَمْ تَصِلْ إِلَى

قلوبهم . وقيل : المعنى أنّهم لا يعملون بالقرآن ولا يثابون على قراءته ، فلا يحصل لهم غير القراءة.  
راجع : النهاية، ج ١ ، ص ١٨٧ (ترق) ؛ شرح المازندرانی ، ج ١١ ، ص ٣٩ .

مَقْلُوبَةٌ (١) ، وَ قُلُوبٌ (٢) مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ (٣) . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قرآن را با لحنها و آواز عرب بخوانید، و از لحن فاسقان و گنهکاران دوری کنید، زیرا پس از من مردمانی بیایند که قرآن را در گلو بچرخانند، مانند خوانندگی و نوحه خوانی و خواندن کشیشان، که از گلوی آنها نگذرد (یعنی مقبول درگاه خداوند واقع نگردد - از مجلسی ره) دلهای ایشان وارونه است، و هر که از آنها خوشش آید نیز دلش وارونه است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٤١٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٣- از امام صادق (علیه السلام) که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: قرآن را با لحنها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و اهل گناهان کبیره دوری کنید زیرا که پس از من مردمانی آیند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه خوانی و رهبان مآبی در حنجره بچرخانند و از گلوگاه آنان نگذرد، دلشان وارونه است، و دل هر که از آنها خوشش آید هم وارونه است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام حدیث می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

قرآن را با لحنها و آوازهای عرب بخوانید و از لحن بدکاران و ناهلان کبیر دوری کنید زیرا که پس از من مردمی بیایند که قرآن را چون خوانندگی و نوحه خوانی و رهبان مآبی در حنجره بچرخانند و از گلوگاه آنان نگذرد، دلشان وارونه است، و دل هرکس که از آنها خوشش آید هم وارونه است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و قال فی الصحاح: قد لحن فی قراءته إذا طرب بها و غرد، و هو أَلحن الناس إذا كان أحسنهم قراءة أى غناء، و قال: الترجیع فی الأذان و ترجیع الصوت تردیده فی الحلق كقراءة أصحاب الألحان، و قال فی النهاية: فيه أن الخوارج يقرءون القرآن لا يجاوز تراقيهم، التراقي جمع الترقوة و المعنى أن قراءتهم لا يرفعه الله و لا يقبله.

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۶۱۵ / ۲

۳۵۲۷/۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ (۵) بْنِ شَمُونٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّوْتَ عِنْدَهُ، فَقَالَ : «إِنَّ (۶) عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يَقْرَأُ (۷)، فَرُبَّمَا مَرَّ (۸) بِهِ (۹) الْمَارُّ، فَصَعِقَ (۱۰) مِنْ حُسْنِ صَوْتِهِ، وَإِنَّ (۱۱) الْأَئِمَّامَ لَوْ أَظْهَرَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً (۱۲)، لَمَا (۱۳) احْتَمَلَهُ النَّاسُ مِنْ حُسْنِهِ».

قُلْتُ: وَ (۱۴) لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي بِالنَّاسِ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ؟

فَقَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَحْمِلُ النَّاسَ (۱۵) مِنْ خُلُقِهِ (۱۶) مَا يُطِيقُونَ». (۱۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن محمد نوفلی گوید: نزد حضرت ابی الحسن علیه السلام از آواز خواندن یاد کردم فرمود: همانا علی بن الحسین علیهما السلام قرآن میخواند و چه بسا کسانی بر آن حضرت میگذشتند و از آواز خوش او مدهوش میشدند، و اگر راستی امام چیزی از آواز خوشش آشکار کند مردم تاب شنیدن آن را ندارند، عرض کردم: مگر نبود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مردم نماز (جماعت)

میخواند و آوازش را بخواندن بلند میکرد؟ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باندازه تحمل و طاقت آنان که پشت سرش بودند آوازش را بلند میکرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- علی بن محمد نوفلی باز گفته است که: من از آواز خوانی نزد ابو الحسن (علیه السلام) نام بردم، فرمود: علی بن الحسین (علیهما السلام) قرآن را چنان به آواز می خواند که بسا گذرنده به او می گذشت و از خوش آوازی او خود را از دست می داد و بی هوش می شد، و راستی اگر امام از آواز خوش قرآن خواندن چیزی اظهار دارد مردم بخاطر خوبی و خوشی آن تحمل آن نکنند، گفتم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که با مردم نماز می خواند آواز خود را به خواندن قرآن بلند می کرد؟ فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان که پشت سرش بودند به اندازه تحمل و پذیرش آنها آواز را بلند می کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «علی بن محمد نوفلی» گوید: نزد ابو الحسن علیه السلام از آواز خوانی یاد کردم، فرمود: بعلی بن الحسین علیه السلام قرآن را چنان به آواز می خواند که بسا اوقات کسانی که از کنار او می گذشتند از آواز خوش او بیهوش می شدند و راستی اگر امام از آواز خوش قرآن خواندن چیزی اظهار کند

مردم تاب شنیدن آن را ندارند، عرض کردم: مگر چنین نبود که رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی با مردم نماز جماعت می خواند آوازش را بلند می کرد؟

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله به آنانکه پشت سرش بودند به اندازه تحمل و طاقت آنها آواز خود را بلند می نمود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۰۰

\*\*\*\*\*

ص: ۶۳۰

---

۱-۱ . فی حاشیة «ج» : «مفتونة» .

۲-۲ . خبره محذوف بقرینة المذكور ، ای مقلوبة ، كما نصّ علیه فی شرح المازندرانی .

- ٣-٣ . فى «ز» : «شأنه» .
- ٤-٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٢ ، ح ٩٠٣٤ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢١٠ ، ح ٧٧٥٤ .
- ٥-٥ . فى «بر ، بف ، جر» : «الحسن» .
- ٦-٦ . فى «بر» : - «إن» .
- ٧-٧ . فى «ز ، بف» وحاشية «ج ، د» وشرح المازندراني والبحار ، ج ٢٥ : + «القرآن» .
- ٨-٨ . فى «ب ، ز» وشرح المازندراني والبحار ، ج ١٦ : «يمر» .
- ٩-٩ . فى شرح المازندراني : «عليه» .
- ١٠-١٠ . فى «ص» : «يصعق» . وَصَعِقَ صَعَقًا : غَشِيَ عَلَيْهِ مِنْ صَوْتِ يَسْمَعُهُ ، أَوْحِسَّ ، أَوْ نَحَوَهُ . وَصَعِقَ صَعَقًا : مات . ترتيب كتاب العين ، ج ٢ ، ص ٩٩١ (صعق) .
- ١١-١١ . فى «ص ، بر ، بف» : «فإن» .
- ١٢-١٢ . فى شرح المازندراني : - «شيئا» .
- ١٣-١٣ . فى «ب» : «ما» .
- ١٤-١٤ . فى «ب» : «وكيف» .
- ١٥-١٥ . فى «ز» : - «الناس» .
- ١٦-١٦ . هكذا فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بف» والوافى . وفى «د ، بس» والمطبوع : «خلفه» .
- ١٧-١٧ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤١ ، ح ٩٠٣٢ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢١١ ، ح ٧٧٥٥ ، إلى قوله : «فصعق من حسن صوته» ؛ البحار، ج ١٦ ، ص ١٨٧ ، ح ٢٢ ؛ وج ٢٥ ، ص ١٦٤ ، ح ٣١ .

## ٥- الحديث

٣٥٢٨/٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سُلَيْمِ (١) الْفَرَّاءِ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَعْرَبَ (٢) الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ عَرَبِيٌّ». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن را با اعراب بخوانید زیرا که قرآن عربی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: قرآن را با اعراب بخوانید زیرا کلام عربی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن را با اعراب بخوانید زیرا کلام عربی است.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۳۳

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. أعرب القرآن قيل المراد اقرءوها بألحان العرب كما مر، أى بينوا فيه محسنات القراءة من التفخيم والترقيق والإدغام وغير ذلك، وقال الطيبي فى شرح المشكاة أعربوا القرآن واتبعوا غرائبه أى بينوا ما فيه من غرائب اللغة وبدائع الإعراب، وفيه غرائب بالفرائض و الحدود ليزول التكرار، و فى النهاية إنما سمي الإعراب إعراباً لتبينه وإيضاحه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠١

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٥٢٩/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - أَوْحَى (٤) إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا وَقَفْتَ بَيْنَ يَدَيْ، فَقِفْ مَوْقِفَ الدَّلِيلِ الْفَقِيرِ (٥)، وَإِذَا (٦) قَرَأْتَ التَّوْرَةَ، فَأَسْمِعْنِيهَا بِصَوْتِ حَزِينٍ (٧)» . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل بموسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود: که هر گاه برابر من ایستادی چون شخص زبون و نیازمندی بایست، و هر گاه تورات میخوانی با آواز حزین بخوان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: خدا عز و جل به موسی بن عمران وحی کرد: هر گاه برابر من ایستادی چون زبون و نیازمند بایست و هر گاه تورات بخوانی آن را به آواز حزینی به من بشنوان.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جلّ به موسی بن عمران وحی کرد: هر گاه برابر من ایستادی همچون شخص زبون و نیازمند بایست و هرگاه تورات را می خوانی با آواز حزین بخوان.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠١

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٥٣٠/٧ . عَنْهُ (٩)، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

ص: ٦٣١

---

١-١ . فى حاشية «بف»: «سليمان» والظاهر اتحاد سليم الفراء المذكور فى رجال الطوسى ، ص ٢١٩ ، الرقم ٢٩٠٥ ، مع سليمان بن عمران الفراء مولى طربال الذى ذكره البرقى فى رجاله ، ص ٣٢ ، وهذا واضح لمن تتبّع أسناد العنوانين .

٢-٢ . فى حاشية «ج» والوفى : «أعربوا» وقال : «أى افصحوه وهذبوه من اللحن» . وأعربتُ الشىء ، وأعربت عنه ، وعَرَّبْتَهُ ، وعَرَّبْتِ عَنْهُ ، كلّها بمعنى التبيين والإيضاح . وعَرَّبَ : إذا لم يُلْحَن . المصباح المنير، ص ٤٠٠ (عرب) .

٣-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٢ ، ح ٩٠٣٣ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢٠٧ ، ح ٧٧٤٤ .

٤-٤ . فى «بر»: «أوحى الله عزّوجلّ» بدل «إنّ الله عزّوجلّ أوحى» .

٥-٥ . فى «ب»: «الحقير» .

٦-٦ . فى «ص»: «فإذا» .

٧-٧ . فى شرح المازندراني : «الحزن خلاف السرور ، وحزن الرجل بالكسر ، فهو حزين وحزن ، فوصف الصوت بالحزن على سبيل المبالغة ؛ لأنّ الحزين فى الحقيقة صاحب الصوت . ويحتمل أن يكون الصوت مضافا إليه بتقدير اللام . وعلى التقديرين يحتمل أن يجعل الحزن كناية عن البكاء ، وعلى التقدير الأول يمكن أن يجعل بمعنى الرقة . قال فى الصحاح : فلان يقرأ بالتحزين : إذا رقق صوته ، فالوصف حينئذٍ على سبيل الحقيقة».

٨-٨ . راجع : الكافى ، كتاب الروضة ، ح ١٤٨٢٣ ، ضمن مناجاة الله مع موسى عليه السلام ؛ وتحف العقول ، ص ٤٩٠ ، ضمن مناجاة الله عزوجل لموسى بن عمران عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤١ ، ح ٩٠٢٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٨ ، ح ٧٧٤٩ ؛ البحار ، ج ١٣ ، ص ٣٥٨ ، ح ٦٤ .

٩-٩ . روى إبراهيم بن هاشم \_ والد على \_ كتاب على بن معبد ، وتكررت روايته عنه فى الأسناد ، فيبدو فى بادى الرأى أنّ مرجع الضمير «إبراهيم بن هاشم» المعبر عنه ب «أبيه» فى السند السابق ، وقد تقدّم فى الكافى ، ذيل ح ٣٣٨٩ ، ويأتى ذيل ح ٣٧٩٥ ، عدم ثبوت رجوع الضمير إلى «أبيه» المراد منه إبراهيم بن هاشم فى شىء من أسناد الكافى ، فلاحظ . راجع : الفهرست للطوسى ، ص ٢٦٥ ، الرقم ٣٧٨ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٢ ، ص ٣٣٨ \_ ٣٣٩ . والظاهر وقوع خلل فى ظاهر سندنا هذا ، كما يدلّ عليه مقارنة هذا السند مع سندی الحديثين الآتين بعده ؛ أمّا سند الحديث ٨ ، فهو هكذا : «عنه ، عن أبيه ، عن على بن معبد» والنسخ متّفقة عليه ، فلا يكون فيه أىّ خلل . وأمّا سند الحديث ٩ ، فهو فى المطبوع وأكثر النسخ هكذا : «عنه ، عن على بن معبد» لكن فى «بر ، بف ، جر» وحاشية «ج» هكذا : «عنه ، عن أبيه ، عن على بن معبد» وهو الظاهر . فعليه ، الظاهر وقوع خللٍ فى ما نحن فيه من سقط «عن أبيه» بعد «عنه» .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَمْ يُعْطَ (١) أُمَّتِي أَقَلَّ مِنْ ثَلَاثٍ : الْجَمَالِ ، وَ الصَّوْتِ الْحَسَنِ ، وَ الْحِفْظِ (٢)» . (٣)

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: بامت من کمتر از سه چیز داده نشده: زیبایی، آواز خوش، حافظه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: به امتم کمتر از سه چیز داده نشده، زیبایی و خوش آوازی و قوه حافظه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: با امتم کمتر از سه چیز داده نشده: زیبایی، آواز خوش، حافظه و قدرت نگهداری.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف، و لعل الضمير فى عنه راجع إلى إبراهيم بن هاشم لا إلى ابنه، و يحتمل أن يكون راجعا إلى الابن بأن يكون روى على عن على بواسطة وبدونها و الأول أظهر. أقل من ثلاث قيل أى أقل من إحدى ثلاث أى لا يخلو كل منهم من إحداهن و الأظهر أن المراد أن تلك الخلال بينهم أقل و أعم من سائر الخصال.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠١

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٥٣١/٨. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ أَجْمَلِ الْجَمَالِ الشَّعْرَ (٤) الْحَسَنَ (٥)، وَ نِعْمَةَ (٦) الصَّوْتِ الْحَسَنِ (٧)».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

و نیز فرمود: علیه السّلام که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) فرموده: از جمله زیباترین زیبائیها موی زیبا و نغمه آواز خوش است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) فرمود: زیباترین زیبائی، موی زیبا و نغمه آواز خوش است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- پیامبر صلّی الله علیه و اله فرمود: زیباترین زیبائی ها،؟ موی زیبا و نغمه آواز خوش است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. وفي الصحاح فلان حسن النغمة إذا كان حسن الصوت في القراءة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٢

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٥٣٢/٩. عَنْهُ ، عَنْ أَبِيهِ (٨) ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

ص: ٦٣٢

١-١ . في «ز، بر» والخصال: «لم تعط» .

٢-٢ . في شرح المازندراني: «لعل المراد أن هذه الخصال الشريفة أقل ما أعطيت الأمة المجيبة من الخصال العظيمة التي لاتعدّ و لاتحصى. والله يعلم». وفي مرآة العقول: «قيل: أي أقل من إحدى ثلاث، أي لا يخلو كل منهم من إحداهنّ. والأظهر أنّ المراد أنّ تلك الخلال بينهم أقل وأعزّ من سائر الخصال» .

٣-٣ . الخصال، ص ١٣٧، باب الثلاثة، ح ١٥٢، بسنده عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الله بن القاسم الوافي، ج ٩، ص ١٧٤١، ح ٩٠٢٨ .

٤-٤ . في شرح المازندراني: «الظاهر فتح الشين، والكسر محتمل لما في بعض الروايات: إنّ من طيب عيش المرء شعره الذي يتغنى به» .

٥-٥ . في «د، بر، بف» وشرح المازندراني والوافي: + «للمرء» .

٦-٦ . في «بر، بف» والوافي: «ونعم النعمة» بدل «ونغمة» .

٧-٧ . الوافي، ج ٩، ص ١٧٤٠، ح ٩٠٢٦ .



۸-۸ . هكذا فى «بر ، بف» وحاشية «ج» . وفى سائر النسخ والمطبوع : - «عن أبيه» . آ وما أثبتناه هو الظاهر ، كما تقدّم فى ذيل الحديث السابع من الباب .

سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ النَّبِيُّ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةٌ ، وَحِلْيَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز فرمود: علیه السلام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر چیزی زینتی دارد و زینت قرآن آواز خوش است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۹- پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برای هر چیزی زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: برای هر چیز زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و روى فى العيون بإسناده عن الرضا عليه السلام، عن أبيه، عن جده، عن على عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسنوا القرآن بأصواتكم، فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا و يزيد فى الخلق ما يشاء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۰۲

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحديث

۶۱۶/۲

۳۵۳۳/۱۰. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ الصَّيْقَلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ السَّكُونِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمِثْمِيِّ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَا بَعَثَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - نَبِيًّا إِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مردی از امام صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده جز اینکه خوش آواز باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا عز و جل هیچ پیامبری را بر نیانگیخته جز اینکه خوش آواز باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل هیچ پیامبری را بر نیانگیخت جز اینکه خوش آواز باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٣٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٠٢

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٥٣٤/١١. سَهْلٌ (٤) ، عَنِ الْحَجَّالِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ ، وَكَانَ السَّقَّاءُونَ يَمُرُّونَ ، فَيَقْفُونَ بِبَابِهِ يَسْمَعُونَ (٥) قِرَاءَتَهُ ، وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا (٦)» . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام که علی بن الحسین علیهما السلام خوش آوازترین مردم بود در خواندن قرآن و سقاها که میگذشتند بدر خانه اش میایستادند و قرآن خواندن او را گوش میدادند، و حضرت باقر علیه السلام نیز خوش آوازترین مردمان بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: علی بن الحسین (علیهما السلام) از همه کس خوش آوازتر قرآن می خواند و چون سقاها می گذشتند و به در خانه او می رسیدند بر در خانه اش می ایستادند و قرآن خواندن او را گوش می دادند و امام باقر (علیه السلام) هم از همه خوش آوازتر بود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام از همه کس خوش آوازتر \*\*\* قرآن را می خواند و چون سقاها (آب آوران) می گذشتند و به در خانه او می رسیدند بر در خانه اش می ایستادند و قرآن خواندن او را گوش می دادند و امام باقر علیه السلام هم از همه خوش آوازتر بود.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٢

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٥٣٥/١٢. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِيِّ (٨)، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ

ص: ٦٣٣

- 
- ١-١. فى «ب، ص»: «رسول الله» .
- ٢-٢. الوافى، ج ٩، ص ١٧٤٠، ح ٩٠٢٧؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢١١، ح ٧٧٥٦ .
- ٣-٣. الوافى، ج ٩، ص ١٧٤١، ح ٩٠٣٠؛ البحار، ج ١١، ص ٦٦، ح ١٢ .
- ٤-٤. هكذا فى «ب، ج، بر، بس، بفس، جر» وحاشية «د» والطبعة القديمة . وفى «د، ز» والمطبوع: + «بن زياد» . والسند معلق على سابقه . ويروى عن سهل، عدة من أصحابنا .
- ٥-٥. فى «ب، ج، ز» والوسائل والبحار: «يستمعون» .
- ٦-٦. فى «ب، ص، بس»: - «وكان أبوجعفر - إلى - صوتا» .
- ٧-٧. الوافى، ج ٩، ص ١٧٤١، ح ٩٠٣١؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢١١، ح ٧٧٥٧، إلى قوله: «يسمعون قراءته»؛ البحار، ج ٤٦، ص ٧٠، ح ٤٥ .

٨-٨ . فى «ص» : «الحسن بن محمد الكندى الأسدى» . والحسن بن محمد هذا ، هو ابن سماعة ؛ فقد روى حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد بن سماعة ، عن أحمد بن الحسن الميثمى كتابه ، كما فى رجال النجاشى ، ص ٧٤ ، الرقم ١٧٩ ، وكذا عرفه النجاشى فى رجاله ، ص ٤٠ ، الرقم ٨٤ : «الحسن بن محمد بن سماعة أبو محمد الكندى الصيرفى» . هذا ، ولم نجد فى موضع توصيف ابن سماعة بالأسدى ، مع أنه كثير الرواية جداً ، ووقع فى كثير من طرق كتب الأصحاب ، فلا يبعد أن يكون «الأسدى» فى النسخ ، مصحفاً من «الكندى» ، قد جمع بينهما فى «ص» . ويؤيد ذلك ما ورد فى بعض الأسناد من رواية حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد الكندى ، عن [أحمد بن الحسن] الميثمى . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ٣٩٠ .

المِثْمِيُّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ (١) ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يُكْرَهُ أَنْ يُقْرَأَ (٢) «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بِنَفْسِ (٣) وَاحِدٍ» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: مکروه است که»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«بيک نفس خوانده شود.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٤٢٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: بد است که سورهٔ «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

» با یک نفس خوانده شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: بد است که سورهٔ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

با یک نفس خوانده شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: ضعيف على المشهور.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٣

\*\*\*\*\*

### ١٣- الحديث

٣٥٣٦/١٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَرَفَعْتَ بِهِ (٥) صَوْتِي، جَاءَنِي الشَّيْطَانُ، فَقَالَ: إِنَّمَا تُرَائِي بِهَذَا أَهْلَكَ وَالنَّاسَ؟

قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اقْرَأْ قِرَاءَةً مَا (٦) بَيْنَ الْقِرَاءَتَيْنِ: تُسْمِعُ (٧) أَهْلَكَ، وَرَجِّعْ (٨) بِالْقُرْآنِ

ص: ٦٣٤

---

١- ١. فى «ب، ج، ز، بس» وحاشية «د»: «الفضل». وروى أبان بن عثمان، عن محمد بن الفضيل الرزقى فى الخصال، ص ٣٦١، ح ٥١، و ص ٤٠٨، ح ٦، كما وردت رواية العباس بن عامر، عن أبان - وهو ابن عثمان - عن محمد بن الفضل الهاشمى فى مواضع، منها الكافى، ح ٥٦٢٩.

٢- ٢. فى الوسائل، ح ٧٣٧١: «أن تقرأ».

٣- ٣. فى الوافى والوسائل، ح ٧٣٧١ و ٧٧٤٥ والكافى، ح ٤٩٨٩: «فى نفس».

٤- ٤. الكافى، كتاب الصلاة، باب قراءة القرآن، ح ٤٩٨٩، بسند آخر الوافى، ج ٨، ص ٧٠٠، ح ٦٨٩٩؛ الوسائل، ج ٦، ص ٧٠، ح ٧٣٧١؛ و ص ٢٠٧، ح ٧٧٤٥.

٥- ٥. فى الوسائل: - «به».

۶-۶ . فی «بر» والوافی : - «ما».

۷-۷ . فی «ص» : «یسمع» یقرأ مجهولاً .

۸-۸ . ترجیع الصوت : تریدیه فی الحلق کقراءة أصحاب الألحان . یقال : رجعه ای ردده ، ومنه الترجیع فی الأذان ؛ لأنه یأتی بالشهادتین خافضاً بهما صوته ثم یرجعهما رافعاً بهما صوته . وقیل : هو تقارب ضروب الحركات فی الصوت . قال المازندرانی : «أقول : للترجیع مراتب ، بعضها الغناء... فمن عرف مراتبه ومیّز بینها وعرف مرتبة الغناء ، فالظاهر أنه یجوز له ما دون هذه المرتبة ، ولكن التمییز بینها مشکل جداً ، والترجیع کثیراً ما یبلغ الغناء ، كما هو المتعارف من قراءة أهل الحزب ولا سیما عند إرادة الفراغ لما فیها من الخروج عن التلاوة . فالاحتیاط تركه إلا ما علم قطعاً أنه لا یضرب بالتلاوة» والحزب : ما یجعله الرجل علی نفسه من قراءة أو صلاة ، كالورد . راجع : الصحاح ، ج ۳ ، ص ۱۲۱۸ ؛ النهاية ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ (رجع) ؛ وج ۱ ، ص ۳۷۶ (حزب) ؛ شرح المازندرانی ، ج ۱۱ ، ص ۴۳ .

صَوْتُكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ يُرْجَعُ فِيهِ (۱) تَرْجِعاً. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

ابو بصیر گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: هر گاه قرآن را با صدای بلند میخوانم شیطان نزد من آید و گوید: تو با این کار بخانواده خودت و مردم خودنمائی (و ریا) میکنی؟ فرمود: ای ابا محمد با صوت (و آواز) متوسطی بخوان که خانواده ات بشنوند، و آوازت را در خواندن قرآن در گلو بچرخان زیرا خدای عز و جل آواز خوش را که در گلو چرخانده شود دوست دارد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از ابی بصیر گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: هر گاه قرآن را بلند بخوانم شیطانم آید و گوید: تو با این کار به خاندان خود و مردم دیگر خودنمایی می کنی. فرمود: ای محمد، تو با آواز متوسطی قرآن بخوان که خاندانت بشنوند و در خواندن قرآن آوازت را چرخ بده زیرا خدا عز و جل دوست دارد آواز خوب را که در آن چرخ دادن باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «ابی بصیر» گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: هرگاه قرآن را بلند بخوانم شیطان به سراغم آید و گوید: تو با این کار به خاندان خود و مردم دیگر خودنمایی می کنی.

فرمود: ای محمد، تو با آواز متوسطی قرآن بخوان که خاندانت بشنوند و در خواندن قرآن آوازت را چرخ بده زیرا خدای عز و جل آواز خوش را که در گلوگاه چرخانده شود دوست دارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٣

\*\*\*\*\*

## (٩) باب فيمن يظهر الغشية عند القرآن

اشاره

٩ \_ بَابُ فِيمَنْ يُظْهِرُ الْغَشِيَةَ عِنْدَ (٣) الْقُرْآنِ

### ١- الحديث

٣٥٣٧/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ الضَّبِّيِّ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْأَعْرَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (٤) عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ قَوْمًا إِذَا (٥) ذَكَرُوا (٦) شَيْئًا (٧) مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ حَدَّثُوا بِهِ (٨)، ٦١٧ / ٢

صَعِقَ أَحَدُهُمْ (٩)، حَتَّى يَرَى (١٠) أَنَّ أَحَدَهُمْ (١١) لَوْ قُطِعَتْ يَدَاهُ أَوْ (١٢) رِجْلَاهُ (١٣)، لَمْ يَشْعُرْ بِذَلِكَ؟

فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! ذَاكَ (١٤) مِنَ الشَّيْطَانِ، مَا بِهِذَا نَعْتُوا (١٥)، إِنَّمَا ...»

ص: ٦٣٥

- ١-١ . فى «ب ، بر» والوفى : «به» .
- ٢-٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٠ ، ح ٩٠٢٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢١١ ، ح ٧٧٥٨ .
- ٣-٣ . هكذا فى جميع النسخ . وفى المطبوع : « [قراءة] » . وفى «بر» : «عن» بدل «عند» .
- ٤-٤ . فى «ز» : «أبى عبدالله» .
- ٥-٥ . فى «ز» : «إذ» .
- ٦-٦ . فى «ص» : «ذُكروا» بالتشديد .
- ٧-٧ . فى الأمالى : «بشىء» .
- ٨-٨ . قرأه المازندرانى معلوما ، حيث قال فى شرحه : «أو حدّثوا به ، أى تعريفه وبيانه . وهو عطف على «شيئا» . وكونه ماضيا مجهولاً معطوفا على «ذُكروا» بعيد جدًّا» .
- ٩-٩ . فى شرح المازندرانى ، ج ١١ ، ص ٤٤ : «والظاهر أنّه لا منافاة بين هذا الخبر وما مرّ من خبر السكونى الدالّ على صعق المارّ من حسن صوت علىّ بن الحسين عليهما السلام بالقراءة؛ لجواز أن يكون هذا التأثير لصوت الإمام دون غيره ، ويؤيّدّه ما مرّ فى ذلك الخبر من أنّ الإمام لو أظهر من ذلك شيئا لما احتمله الناس من حسنه ، على أنّه يمكن أن يكون المراد بهذا الخبر هو الحثّ على ضبط النفس حتّى لا تبلغ تلك الحالة الموجبة لزوال العقل والحرمان عن سماع الأسرار القرآنيّة» .
- ١٠-١٠ . فى الوافى : «ترى» .
- ١١-١١ . فى الأمالى : «أنّه» بدل «أنّ أحدهم» .
- ١٢-١٢ . فى «ب ، د ، بس» والوسائل والامالى : «و» .
- ١٣-١٣ . فى «ص» : «رجلاه أو يده» .
- ١٤-١ . فى «ص ، بر ، بف» والوفى : «ذلك» .
- ١٥-٢ . فى «ج ، بر» وحاشية «بف» : «بُعثوا» . وفى الأمالى : «أمروا» .

هُوَ (١) اللَّيْنُ وَالرَّقَّةُ وَالِدَّمَعَةُ وَالْوَجَلُ . (٢)

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْأَعْرَمِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مِثْلَهُ.

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جابر گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مردمی هستند که چون آیه ای از قرآن را ذکر کنند و یا برای آنان خوانده شود مدهوش گردند و چنان مینمایند که اگر دستها یا پاهایش را ببرند نمی فهمد؟ فرمود: سبحان الله این کار شیطان است بچنین چیزی توصیف نشده اند، و همانا تأثر از قرآن باینست که دل نرم شود و برقت قلب و اشک ریختن و ترس است. و بسند دیگر نیز جابر این حدیث را از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- جابر گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: مردمی باشند که چون به آیه ای از قرآن یاد آوری شوند یا برای آنها باز گفته شود یکی از آنان بیهوش می شود تا چنان می نماید که اگر دستش یا پایش را ببرند نمی فهمد، فرمود: سبحان الله این کار شیطانی است به این کار توصیف نشدند و مأمور نیستند همانا تأثر از قرآن به نرمش و رقت قلب و اشک ریختن و هراس است

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «جابر» گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردمی هستند که چون ذکری از آیه قرآن کنند آنچنان از خود بیخود می شوند که اگر دست و پاهایشان را ببرند متوجه نمی شوند (درست مثل جریان یوسف که قرآن نقل می کند که وقتی به دستور زلیخا یوسف قدم به سالن زنان گذاشت آنها چنان محو جمال یوسف شدند که بجای کندن پوست پرتغال پوست دست خود را کردند و متوجه نشدند)، فرمود: سبحان الله این کار شیطان است به چنین چیزی توصیف نشدند و مأمور نیستند همانا تأثر از قرآن به این است که دل نرم شود قلب بشکند و اشک جاری شود و بنده بترسد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف بسندیه. و المراد أنهم یكذبون فی ادعائهم عدم الشعور، و أن مبادیه بأيديهم لأن الرقة و الدمعة تدفعه و الأخير أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*

**(۱۰) باب فی کم یقرأ القرآن و یختم**

## ۱- الحدیث

۳۵۳۸/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟

قَالَ: «لَا يُعْجِبُنِي (۳) أَنْ تُقْرَأَهُ (۴) فِي أَقَلِّ مِنْ شَهْرٍ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن عبد الله گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: خوش ندارم که در کمتر از یکماه بخوانی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از محمد بن عبد الله گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: من خوش ندارم که در کمتر از یک ماه آن را بخوانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۱- «محمد بن عبد الله» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من قرآن را در یک شب بخوانم؟

فرمود: من خوش ندارم که در کمتر از یک ماه آن را بخوانی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن أو موثق علی الظاهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۰۴

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۵۳۹/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ

رَمَضَانَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ : «لَا» قَالَ: فَفِي (٦) لَيْلَتَيْنِ؟ قَالَ : «لَا» قَالَ: فَفِي ثَلَاثٍ؟ قَالَ : «هَا» وَ أَشَارَ  
بِيَدِهِ.

ثُمَّ قَالَ : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ لِرَمَضَانَ حَقًّا وَ حُرْمَةً ، لَا (٧) يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِّنَ الشُّهُورِ،

ص: ٦٣٦

- 
- ١-٣ . في شرح المازندراني : «إنما هو ، أي نعتهم ووصفهم» .  
٢-٤ . الأمالى للصدوق ، ص ٢٥٥ ، المجلس ٤٤ ، ح ٩ ، بسنده عن أبي عمران الأرمني الوافي ،  
ج ٩ ، ص ١٧٤٣ ، ح ٩٠٣٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢١٣ ، ح ٧٧٦١ .  
٣-٥ . في «ص» : «لا تعجبنى» .  
٤-٦ . في «ب» : «يقراه» . وفي «بر» والوافي : «يقرأ» .  
٥-٧ . الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٤٥ ، ح ٩٠٣٨ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢١٥ ، ح ٧٧٦٨ .  
٦-١ . في «ز» : «في» .  
٧-٢ . في «بر ، بف» والوافي : «ولا» .

وَ كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقْرَأُ أَحَدُهُمُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ، أَوْ أَقَلَّ؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ  
هَذْرَمَةً (١) ، وَ لَكِنْ يُرْتَلُ (٢) تَرْتِيلاً، فَإِذَا (٣) مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ، فَقِفْ عِنْدَهَا، وَ سَلِ (٤) اللَّهَ  
— عَزَّ وَ جَلَّ — الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، فَقِفْ عِنْدَهَا، وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ. (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن ابی حمزه گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم پس ابو بصیر بآن حضرت عرض کرد: قربانت بروم: در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه عرض کرد: در دو شب؟ فرمود: نه، عرض کرد: در سه شب؟ فرمود: ها (یعنی آری بخوان) - و با دست خود اشاره فرمود - مجلسی (ره) گوید: گویا اشاره فرمود که خاموش باش) سپس فرمود: ای ابا محمد برای ماه رمضان حقی و حرمتی است که ماههای دیگر مانند آن نیستند (یعنی اینکه اذنت دادم در سه شب بخوانی بخاطر حرمت ماه رمضان و امتیازش با ماههای دیگر است) و اصحاب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن را در یکماه یا کمتر میخواندند، و هر آینه قرآن با سرعت و شتاب خوانده نشود، و باید هموار و شمرده و با آهنگ خوش خوانده شود، و هر گاه به آیه ای که در آن نام بهشت برده شده است گذر کنی آنجا بایست، و از خدای عز و جل بهشت را بخواه، و چون به آیه ای که در آن ذکر دوزخ است گذر کنی نزد آن نیز ایست کن و از دوزخ بخدا پناه ببر.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از علی بن ابی حمزه گوید: به امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و ابو بصیر به او عرض کرد: قربانت در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه، گفت: در دو شب؟ فرمود: نه، گفت: در سه شب؟ فرمود: ها، و با دست خود اشاره کرد (یعنی بخوان) سپس فرمود: ای ابا محمد، راستی برای ماه رمضان حق و حرمتی است که هیچ کدام از ماه ها بدان نمانند و اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) همه قرآن را در یک ماه یا کمتری می خواندند، راستی قرآن با شتاب و درهم ورهم خوانده نشود ولی باید با آرامی و تائی خوانده شود، هر گاه به آیه ای گذری که در آن ذکر بهشت است در نزد آن ایست کن و از خدا عز و جل بهشت بخواه، و هر گاه به آیه ای گذری که در آن ذکر دوزخ است در نزد آن ایست کن و از دوزخ به خدا پناه بر.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- «علی بن ابی حمزه» می گوید: به امام صادق علیه السلام وارد شدم و ابو بصیر به او عرض کرد: قربانت در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟

فرمود: نه، گفت: در دو شب؟ فرمود: نه، گفت: در سه شب، فرمود: ها (آری بخوانی)، و با دست خود اشاره کرد (یعنی خاموش باش) سپس فرمود: ای ابا محمد، راستی برای ماه رمضان حق و حرمتی است که هیچکدام از ماهها مانند آن نیستند و اصحاب محمد صلی الله علیه و اله همه قرآن را در یک ماه یا کمتر می خوانند، به راستی قرآن با شتاب و سرعت خوانده نشود، باید همیشه با آرامی و تأتی خوانده شود و هرگاه به آیه ای برخورد کنی که در آن بهشت باشد آن را بخوان و هرگاه به آیه ای برخوردی که در آن ذکر دوزخ است بایست و از دوزخ به خدا پناه ببری.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعيف على المشهور. و أشار بيده كأنه أشار إليه أن يسكت شيئاً من الشهور أى الختم فى ثلاث  
فى شهر رمضان حسن كما يظهر من آخر الباب فتدبر، و قال فى النهاية الهدرمة السرعة فى الكلام  
و المشى، و يقال للتخليط هذرمة، و قال فى الصحاح الهدرمة السرعة فى القراءة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٤

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٥٤٠/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ ٢ / ٦١٨

يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فِي (٦) كَمْ أَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟

فَقَالَ: «أَقْرَأُهُ (٧) أَلْحَمَاساً، أَقْرَأُهُ أَسْبَاعاً (٨)، أَمَا إِنَّ عِنْدِي مُصْحَفاً مُجَزَّى أَرْبَعَةَ عَشَرَ جُزْءاً». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسین بن خالد گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: در چه مقدار از زمان (و در چند  
روز) قرآن را بخوانم؟ فرمود: آن را در پنج قسمت بخوان (یعنی پنج روز که بخش هر روزی شش  
جزء باشد) و در هفت بخش بخوان (یعنی در هفت روز) و در نزد من قرآنی است که چهارده قسمت  
است (یعنی در چهارده روز ختم می شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از حسن بن خالد گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: در چند روز قرآن را بخوانم؟ فرمود: آن را پنج بخش بخوان (روزی شش جزء) یا هفت بخش بخوان (در هفت روز) اما نزد من قرآنی است که چهارده جزوه دارد (یعنی در چهارده روز ختم می شود).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «حسن بن خالد» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در چند روز قرآن را بخوانم؟ فرمود: آن را پنج بخش بخوان (روزی شش جزء) یا هفت بخش بخوان (در هفت روز) اما نزد من قرآنی است که چهارده قسمت است (یعنی در چهارده روز ختم می شود).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. معجزا ليختم في أسبوعين.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٥

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٥٤١/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَةِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (١٠) عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبِي سَأَلَ جَدَّكَ عَنْ خْتَمِ الْقُرْآنِ فِي (١١) كُلِّ لَيْلَةٍ، فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ: «فِي (١٢) كُلِّ لَيْلَةٍ؟» فَقَالَ لَهُ (١٣): فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ: «فِي

شَهْرِ رَمَضَانَ؟» فَقَالَ لَهُ أَبِي: نَعَمْ، مَا اسْتَطَعْتُ (١٤)، فَكَانَ (١٥) أَبِي يَخْتِمُهُ أَرْبَعِينَ خْتَمَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، ثُمَّ خْتَمْتُهُ بَعْدَ أَبِي، فَرُبَّمَا زِدْتُ، وَرُبَّمَا نَقَصْتُ (١٦) عَلَى قَدْرِ فَرَاعِي وَشُغْلِي وَنَشَاطِي وَكَسَلِي؛ فَإِذَا كَانَ فِي (١٧) يَوْمِ الْفِطْرِ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خْتَمَةً، وَلِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ (١٨) أُخْرَى، وَلِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُخْرَى، ثُمَّ لِلْأَنْبِيَاءِ (١٩) عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْكَ، فَصَيَّرْتُ لَكَ وَاحِدَةً مُنْذُ صِرْتُ فِي هَذَا (٢٠) الْحَالِ (٢١)، فَأَيُّ شَيْءٍ لِي بِذَلِكَ؟

قَالَ (٢٢): «لَكَ بِذَلِكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» قُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، فَلِي (٢٣) بِذَلِكَ؟! قَالَ: «نَعَمْ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (٢٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

علی بن مغیره گوید: بحضرت ابی الحسن (کاظم) علیه السلام عرض کردم: که پدر من از جد شما پرسیده از ختم قرآن در هر شب؟ و جد شما فرموده بود: هر شب، و باو عرض کرده بود: در ماه رمضان؟ جد شما فرموده بود: و در ماه رمضان، پدرم باو عرض کرده بود: آری هر چه توانائی داشته باشم (بخوانم)؟ (فیض (ره) گوید: محتمل است در اینجا چیزی افتاده و ساقط شده باشد) و پدرم چنین بود که چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم میکرد و من نیز پس از پدرم (بهمین اندازه ها) ختم میکنم گاهی بیشتر و گاهی کمتر باندازه فراغت و شغلم و باندازه نشاط و کسالتم؟ و چون روز عید فطر شود یکختم آن را هدیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنم، و یکی را هدیه علی علیه السلام و یکی را هدیه حضرت فاطمه علیها السلام و همچنین برای هر یک از ائمه (علیهم السلام) تا برسد بشما که برای هر یک یکی هدیه کنم و تا باین حال رسیده ام چنین کرده ام، برای من در برابر این عمل چه پاداشی هست؟ فرمود: پاداشت این است که روز قیامت با ایشان باشی، گفتم: الله اکبر! این است پاداش من؟ تا سه بار فرمود: آری.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از علی بن مغیره از ابی الحسن (علیه السلام) گوید: به او گفتم که: پدرم از جدت پرسیده بود از ختم قرآن در هر شب و جدت در پاسخ او گفته بود: در هر شب، و باز به آن حضرت گفته بود، در خصوص ماه رمضان و جدت در پاسخش گفته بود: در ماه رمضان، و باز پدرم به او گفته بود: آری تا هر چه بتوانم، و شیوه پدرم این بود که در ماه رمضان چهل ختم قرآن می خواند و من هم پس از پدرم آن را ختم می کردم و بسا که می افزودم و بسا که می کاستم به اندازه فراغت و شغلم و به اندازه نشاط و کسالتم و هر گاه روز عید فطر می شد یک ختم را هدیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می کردم و یکی دیگر را هدیه علی (علیه السلام) و یکی دیگر را هدیه فاطمه (علیها السلام) و سپس برای



امامان تا به شما می رسیدم و برای شما هم یک ختم هدیه می کردم تا به این حال رسیدم، برای من در برابر این عمل چه ثوابی است؟ فرمود: ثواب تو این است که روز قیامت با آنها هستی، گفتم: الله اکبر! ثواب من این است؟ تا سه بار فرمود: آری.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۴- «علی بن مغیره» از قول ابی الحسن علیه السلام گوید: به او عرض کردم: پدرم از جدّت از ختم قرآن در هر شب پرسیده بود و جدّت در پاسخ او گفته بود: در هر شب، و باز به آن حضرت گفته بود، در خصوص ماه رمضان و جدّت در پاسخش گفته بود: در ماه رمضان، و باز پدرم به او گفته بود: آری تا هرچه بتوانم، و شیوه پدرم این بود که در ماه رمضان چهل ختم قرآن می خواند و من هم پس از پدرم آن را ختم می کردم و بسا که می افزودم و بسا که می کاستم به اندازه فراغت و شغلم و به اندازه نشاط و کسالت و هرگاه روز عید فطر می شد یک ختم را به رسول خدا صلی الله علیه و اله هدیه می کردم و یکی دیگر را به علی علیه السلام و یکی دیگر را به فاطمه علیه السلام هدیه می کردم و سپس برای امامان تا به شما می رسیدم و برای شما هم یک ختم هدیه می کردم اکنون در این وضعیت قرار دارم بفرمائید در برابر این کارم چه ثوابی است؟ فرمود: ثواب تو این است که روز قیامت با آنها هستی، گفتم: الله اکبر! ثواب من این است؟ تا سه بار فرمود: آری.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول كالحسن. فى هذه الحال أى التشيع أو شرعت فى هذا العمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٥

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٥٤٢/٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، قَالَ:

سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنَا حَاضِرٌ - فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَقْرَأُ (٢٥) الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ: «لَا» فَقَالَ: فِي لَيْلَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «لَا» حَتَّى بَلَغَ سِتَّ لَيَالٍ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ،

ص: ٦٣٧

---

١-٣. «الهدرمة»: السرعة فى القراءة. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٨٧٧ (هذرم).

٢-٤. رتلت القرآن ترتيباً: تمهلت فى القراءة ولم أعجل. المصباح المنير، ص ٢١٨ (رتل).

٣-٥. فى «ب، ج، د، بر، بس، بف» والوفى والوسائل: «وإذا».

٤-٦. فى «ب» والوفى: «واسأل».

٥-٧. الوافى، ج ٩، ص ١٧٤٥، ح ٩٠٣٩؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢١٦، ح ٧٧٧١.

٦-٨. فى «ب»: «فى».

٧-٩. فى «ز، ص»: «اقرأ».

٨-١٠. فى «ز»: «سباعا».

- ٩-١١. الوافى، ج ٩، ص ١٧٤٧، ح ٩٠٤٣؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢١٥، ح ٧٧٦٩؛ البحار، ج ٤٧، ص ٤٧، ح ٧٠.
- ١٠-١. فى المقنعة: «أبى الحسن موسى».
- ١١-٢. فى «بس»: «من».
- ١٢-٣. هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والوسائل والمقنعة. وفى المطبوع: - «فى».
- ١٣-٤. فى «ب» والمقنعة: - «له».
- ١٤-٥. فى الوافى: «لعله أشار بقوله «ما استطعت» إلى ما يفوته فى بعض الليالى من الختم التام، وسكوته عليه السلام عن الجواب تقريراً له ورخصة؛ أو كان غرضه من السؤال الإعلام خاصة. ويحتمل أن يكون قد سقط من الكلام شىء يدل على الجواب».
- ١٥-٦. فى الوافى والمقنعة: «وكان».
- ١٦-٧. فى «ب»: «أنقصت».
- ١٧-٨. فى المقنعة: - «فى».
- ١٨-٩. فى المقنعة: + «ختمة».
- ١٩-١٠. فى «بر، بف»: «الأئمة». وفى الوافى: «أما قول الراوى: «جعلت لرسول الله صلى الله عليه وآله ختمة ولعلى عليه السلام أخرى» يعنى من تلك الختمات الواقعة فى شهر رمضان».
- ٢٠-١١. فى الوافى ومرآة العقول والوسائل والمقنعة: «هذه».
- ٢١-١٢. فى هذا الحال، أى التشيع، أو العمل المذكور، قال الفيض: «يعنى منذ أخذت فى ختم القرآن فى شهر رمضان بهذا المنوال منذ عرفتمكم ودخلت فى شيعتكم». راجع: شرح المازندرانى، ج ١١، ص ٤٦؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٥٠٥.
- ٢٢-١٣. فى «ب، ص»: «فقال».
- ٢٣-١٤. فى «ب، ج، د، ز، ص، بس»: «لى».
- ٢٤-١٥. المقنعة، ص ٣١٢، مرسلاً عن إبراهيم بن أبى البلاد الوافى، ج ٩، ص ١٧٤٦، ح ٩٠٤١؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢١٨، ح ٧٧٧٧.

۲۵-۱. فی الوافی : «أقرأ» .

فَقَالَ : «هَا» .

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ (۱) مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرٍ وَاقِلًّا (۲)؛ إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً (۳) ، وَ لَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً، إِذَا (۴) مَرَزَتْ بَيَاةً فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، وَقَفَّتْ عِنْدَهَا، وَ تَعَوَّذَتْ (۵) بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ (۶)» .

۶۱۹ / ۲

فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي رَمَضَانَ (۷) فِي لَيْلَةٍ؟ فَقَالَ : «لَا» فَقَالَ: فِي (۸) لَيْلَتَيْنِ؟ فَقَالَ : «لَا» فَقَالَ: فِي (۹) ثَلَاثٍ؟ فَقَالَ : «هَا» وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقَالَ (۱۰) : «نَعَمْ ، شَهْرُ رَمَضَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ، لَهُ حَقٌّ وَ حُرْمَةٌ، أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ مَا اسْتَطَعْتَ» . (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

علی بن ابی حمزه گوید: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید - و من نیز در خدمتش بودم - و عرضکرد: قربانت شوم! من قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه، عرضکرد: در دو شب؟ فرمود: نه، تا رسید بشش شب با دست اشاره کرده فرمود: ها (یعنی آری بخوان) سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد آنان که پیش از شماها بودند از اصحاب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) قرآن را در یکماه و کمتر میخواندند، قرآن را بشتاب و سرعت نباید خواند بلکه باید هموار و شمرده خوانده شود، و هر گاه بآیه ای برخورد کردی که در آن ذکر دوزخ است نزد آن بایستی و از دوزخ بخدا پناه بری، پس ابو بصیر عرضکرد: در ماه رمضان قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود:

نه، عرضکرد: در دو شب بخوانم؟ فرمود: نه، عرضکرد: در سه شب بخوانم؟ فرمود: آری بخوان - و با دست خود اشاره کرد - آری ماه رمضان (ماهی) است که هیچ کدامیک از ماهها بدو نمانند برای آن ماه حق و حرمتی است، (و در آن ماه) نماز هر چه توانی بخوان.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از علی بن ابی حمزه گوید: من حاضر بودم که ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) پرسید، به او گفت: قربانت، من قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه، گفت: در دو شب بخوانم؟ فرمود: نه، تا رسید به شش شب و امام با دست خود اشاره کرد:ها (یعنی بخوان)، سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای ابا محمد راستی آنها که از اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از شماها بودند قرآن را در یک ماه و کمتر می خواندند، راستی قرآن را به شتاب و سرسری نباید خواند ولی باید به آرامی خوانده شود و چون به آیه رسی که در آن ذکر دوزخ است، در سر آن بایستی و از دوزخ به خدا پناه بری. پس ابو بصیر گفت: در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه، گفت: در دو شب؟ فرمود: نه، گفت: در سه شب؟ فرمود:ها- و با دست خود اشاره کرد- آری ماه رمضان است که هیچ کدام از ماهها بدان نمانند برای آن حق و حرمتی است، نماز را هر چه توانی بخوان (یعنی در ماه رمضان).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «علی بن ابی حمزه» می گوید: من حاضر بودم که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسید، به او گفت: قربانت، من قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود: نه، گفت: در دو شب بخوانم؟ فرمود: نه، تا رسید به شش شب و امام با دست خود اشاره کرد: ها (یعنی بخوان)، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد راستی آنها که از اصحاب محمد صلی الله علیه و اله قبل از شما بودند قرآن را در یک ماه و یا کمتر می خواندند، راستی قرآن را با شتاب و سرسری نباید خواند ولی باید به آرامی خوانده شود و چون به آیه ای برسی که در آن ذکر دوزخ است، آنجا بایست و از دوزخ به خدا پناه ببری، پس ابوبصیر گفت: در ماه رمضان همه قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود نه، گفت در دو شب؟ فرمود: نه، گفت: در سه شب؟ فرمود: ها (بخوان)- و با دست خود اشاره کرد- (ساکت باش) آری ماه رمضان که هیچکدام از ماهها مانند آن نیستند برای آن حق و حرمتی است در این ماه هرچه می توانی نماز بخوان.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. وقال فی النهاية : ها مقصورة کلمه تنبيه للمخاطب ینبه بها علی ما یساق إليه من الکلام.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

- ١-٢ . فى شرح المازندراني : «كلّ من قبلك» بدل «من كان قبلكم» .
- ٢-٣ . فى الوافى : «أو أقلّ» .
- ٣-٤ . فى «بر» : «بهذرمة» .
- ٤-٥ . فى «ج» : «وإذا» .
- ٥-٦ . فى «بر» والوافى : «فتعوّذت» .
- ٦-٧ . فى حاشية «بر» : + «وإذا مررت بأية فيها ذكر الجنة وقفت عندها فتسأل الله الجنة» .
- ٧-٨ . فى «بس» : - «فى رمضان» .
- ٨-٩ . فى الوسائل : «ففى» .
- ٩-١٠ . فى الوسائل : «ففى» .
- ١٠-١١ . هكذا فى «ب، ز، ص، بر، بف» . وفى سائر النسخ والمطبوع : - «فقال» .
- ١١-١٢ . راجع : الكافى ، كتاب الصيام ، باب ما يزداد من الصلاة فى شهر رمضان ، ح ٦٦١٣ ؛  
والتهذيب ، ج ٣ ، ص ٦٣ ، ح ٢١٥ ؛ والاستبصار ، ج ١ ، ص ٤٦٣ ، ح ١٧٩٨ الوافى ، ج ٩ ، ص  
١٧٤٦ ، ح ٩٠٤٠ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢١٥ ، ح ٧٧٧٠ .

## (١١) باب أنّ القرآن يرفع كما أنزل

### إشاره

١١\_ باب أنّ (١) القرآن يُرْفَعُ كما أنزل

### ١- الحديث

٣٥٤٣/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِعَجْمِيَّةٍ (٢) ، فَتَرَفَعُهُ (٣) الْمَلَائِكَةُ عَلَى عَرَبِيَّةٍ (٤) ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: مرد عجمی (و غیر عرب) از امت من قرآن را عجمی میخواند (یعنی مراعات تجوید و محسنات قرائت را نمی کند یا اعراب آن را غلط میخواند) و فرشتگان آن را بعربی صحیح بالا برند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٢٤

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١- از سکونی از امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: راستی مرد غیر عرب از امتم قرآن را عجمی (بی تجوید و با اعراب غلط) می خواند و فرشته ها آن را به عربی درست به درگاه خدا بالا برند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٤٤١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۱- «سکونی» از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: راستی مرد غیرعرب از امتم قرآن را عجمی (بی تجوید و با اعراب غلط) می خواند و فرشته ها آن را به عربی درست به درگاه خدا بالا می بردند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. و يمكن أن يكون المراد أنه لا يوافق لهجته أو لا يراعى محسنات القراءة أو يقرأ الغلط من غير علم مع بذل الجهد.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۰۶

\*\*\*\*\*

ص: ۶۳۹

---

۱- ۱. فی «بر» : «فی أنّ» .

۲- ۲. فی «ب ، ز» وشرح المازندرانی والوافی والوسائل : «بعجمته» .

۳- ۳. فی «ص» : «فرغه» .

۴- ۴. فی «ب ، د ، ص ، بس» والوافی والوسائل : «عربيته» .

۵-۵ . الجعفریات ، ص ۲۲۷ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف آيسير الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۷۱۲ ، ح ۸۹۸۴ ؛ الوسائل ، ج ۶ ، ص ۲۲۱ ، ح ۷۷۸۲ .

## ۲- الحديث

۳۵۴۴/۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّا نَسْمَعُ الْآيَاتِ فِي (۱) الْقُرْآنِ لَيْسَ (۲) هِيَ عِنْدَنَا كَمَا نَسْمَعُهَا، وَلَا نُحْسِنُ أَنْ نَقْرَأَهَا كَمَا بَلَّغْنَا عَنْكُمْ، فَهَلْ نَأْتُمْ؟

فَقَالَ: «لَا، اقْرُؤُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ، فَسَيَجِيئُكُمْ (۳) مَنْ يُعَلِّمُكُمْ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

برخی از یاران محمد بن سلیمان (یکی از راویان حدیث) از حضرت ابی الحسن علیه السلام حدیث کند که بآن حضرت علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم! ما آیاتی (از جانب شما) در قرآن می شنویم که آن طور که میشنویم نزد ما آن طور نیست، و نمیتوانیم آن طور که از شما بما رسیده است آنها را بخوانیم آیا گناهکاریم؟ فرمود: نه، همان طور که آموخته اید (و بلد هستید) بخوانید بزودی بیاید کسی که بشما بیاموزد (مقصود حضرت صاحب الامر علیه السلام است چنانچه فیض (ره) گوید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲- از یکی از اصحابش از ابی الحسن (علیه السلام) گوید: به او گفتم: قربانت راستی ما آیاتی در قرآن می شنویم که آنها در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما نمی توانیم آنها را چنانچه از شما به ما رسیده بخوانیم، آیا گنهکاریم؟ فرمود: نه، همچنان که آموختید بخوانید به زودی نزد شما آید کسی که به شما بیاموزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- بعضی از یاران «محمد بن سلمان» که یکی از راویان حدیث است از ابو الحسن علیه السلام حدیث می کند که به آنحضرت عرض کردم: قربانت کردم، به راستی ما آیاتی در قرآن می شنویم که آنها در نزد ما چنان نیستند که می شنویم و ما نمی توانیم آنها را چنانچه از شما به ما رسیده بخوانیم، آیا گنهکاریم؟

فرمود: نه، همچنانکه آموختید بخوانید به زودی نزد شما کسی خواهد آمد که به شما بیاموزد (مقصود امام زمان «عج» است)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٦

\*\*\*\*\*

## (١٢) بَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ

### ١- الحديث

٣٥٤٥/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَدْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مَرَّةً، بُورِكَ عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ، بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا (٦) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ (٧) وَ عَلَى (٨) جِيرَانِهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ (٩) مَرَّةً، بَنَى اللَّهُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ (١٠) الْحَفَظَةُ: اذْهَبُوا بِنَا إِلَى قُصُورِ أَخِينَا فُلَانٍ، فَنَنْظُرَ (١١) إِلَيْهَا؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ، غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبٌ خَمْسٌ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدَّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعِمِائَةَ

ص: ٦٤٠

---

١- ٦. فى «بر» والوسائل: «من» .

٢- ٧. فى شرح المازندراني، ج ١١، ص ٤٧: «هكذا فى النسخ كلها، والأصوب: ليست».

٣-٨ . فى «بس ، بف» : «فسيجيكم» بحذف الهمزة. وفى الوافى : «يعنى به صاحب الأمر عليه السلام» .

٤-٩ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٧٧ ، ح ٩٠٨٦ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٦٣ ، ح ٧٦٣١ .

٥-١٠ . فى «بر» : - «محمد بن» .

٦-١ . فى «ب» : «قرأ» .

٧-٢ . فى «بر» : - «وعلى أهله» .

٨-٣ . فى «ص» : - «على» .

٩-٤ . هكذا فى «بر» والوافى والوسائل . وهو على مقتضى القواعد . وفى سائر النسخ والمطبوع : «اثنى عشر» .

١٠-٥ . فى الوسائل : «فتقول» .

١١-٦ . فى «ب» : «نظر» .

٢٩٦ / ٢

مَرَّةً (١) ، كَانَ لَهُ أَجْرٌ أَزْبَعِمَانَةَ شَهِيدٍ كُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ (٢) جَوَادُهُ وَ أُرِيَقَ دَمُهُ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّةٍ فِي يَوْمٍ  
وَلَيْلَةٍ (٣) ، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي (٤) الْجَنَّةِ ، أَوْ يَرَى لَهُ (٥) . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

محمد بن مروان از حضرت باقر عليه السلام روايت كند كه فرمود: هر كس «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را یک بار بخواند بر او مبارک باشد (و برکت باو داده شود) و هر کس دو بار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند، و هر کس سه بار بخواند خودش و خاندانش و همسایگانش برکت یابند، و هر کس دوازده بار بخواند خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند: برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم، و هر کس صد بار بخواند گناهان بیست و پنج سال او بجز خونها و مالها (که بنا حق ریخته و یا خورده است) آمرزیده شود، هر کس چهار صد بار بخواند مزد چهار صد شهید دارد که همه آنها اسبش را در راه خدا پی کرده و خورش ریخته شده است، و هر کس در یک شبانه روز هزار بار آن را بخواند نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببیند یا باو نشان داده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از محمد بن مروان از امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: هر کس یک بار»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را بخواند خودش مبارک شود و هر که دو بار بخواند خودش و خاندانش مبارک شوند و هر که سه بار آن را بخواند خودش و خاندانش و همسایه هایش مبارک شوند و هر که دوازده بار آن را بخواند خدا دوازده کاخ در بهشت برایش بنا کند و فرشته های نگهبان گویند: بیایید برویم به کاخ های فلان برادر خود و آنها را تماشا کنیم! و هر که آن را صد بار بخواند، گناهان بیست و پنج ساله اش آمرزیده شود جز خون ناحق و اموال، و هر که آن را چهار صد بار بخواند ثواب چهار صد شهید برد که همه اسب خود را در راه خدا پی کرده و خورش ریخته شده است، و هر که در یک شبانه روز آن را هزار بار بخواند نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت ببیند یا به او نموده شود.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- «محمد بن مروان» از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس یک بار قل هو الله احد را بخواند بر او مبارک باشد (و به او برکت داده شود) و هرکس دو بار بخواند به خود و خانواده و همسایگانش برکت داده شود و هرکس دوازده بار آن را بخواند خدا دوازده کاخ در بهشت برایش سرپا کند و فرشته های نگهبان گویند: بیائید برویم به کاخ های فلان برادر خود و آنها را تماشا کنیم! و هرکس آن را صد بار بخواند، گناهان بیست و پنج ساله اش آمرزیده شود جز خون ناحق و اموال، و هرکس آن را چهارصد بار بخواند ثواب چهارصد شهید برد که همه اسب خود را در راه خدا پی کرده و خونس ریخته شده است، و هرکس در یک شبانه روز آن را هزار بار بخواند نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت ببیند یا به او نشان داده شود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. أربعمائة شهيد لعل المراد شهداء غير هذه الأمة، أو ما تستحقون من الثواب وإن تفضل عليهم بأكثر و الأخير أظهر في أمثال هذه فتدبر أو يرى له أي يرى غيره في المنام مثلا، أو إمام يعلم الغيب فيخبره.

## ٢- الحديث

٣٥٤٦/٢. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ (٧) بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ، عَنِ

يَعْقُوبَ بْنِ شَعِيبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - هَذِهِ الْآيَاتِ أَنْ (٨) يَهْبِطْنَ إِلَى الْأَرْضِ، تَعَلَّقْنَ بِالْعَرْشِ (٩)، وَقُلْنَ: أَيُّ رَبِّ، إِلَى أَيْنَ تَهْبِطُنَا؟ إِلَى أَهْلِ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبِ؟

فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِنَّ: أَنْ (١٠) اهْبِطْنَ، فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَا يَتَلَوَّكُنَّ أَحَدٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَشِعْتِهِمْ فِي دُبُرٍ مَا افْتَرَضْتُ (١١) عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ فِي كُلِّ يَوْمٍ (١٢)، إِلَّا نَظَرْتُ

ص: ٦٤١

١- ٧. في «ج»: - «مرة» .

٢- ٨. عَقْرَهُ عَقْرًا: جرحه، وعَقَرَ البعيرَ بالسيف عَقْرًا: ضرب قوائمه به. ولا يطلق العَقْرَ في غير القوائم. المصباح المنير، ص ٤٢١ (عقر).

٣- ٩. في «د، بر، بف» وشرح المازندراني والوافي: «أو ليلة» .

٤- ١٠. في «د، بر، بس» وحاشية «بف» وشرح المازندراني والوافي: «من» .

٥- ١١. في الوسائل: «ترى له» . وفي شرح المازندراني، ج ١١، ص ٤٨: «أو تراءى له، يظهر مقعده له بالكشف في حال الاحتضار، أو قبله على احتمال» . وفي النهاية: «تراءى لى الشيء، أى ظهر حتى رأيتَه» .



۶-۱۲. الوافی، ج ۹، ص ۱۷۵۳، ح ۹۰۵۲؛ الوسائل، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۷۷۸۳.  
۷-۱۳. هکذا فی «ب، ج، بر، بف، جر» والوسائل. وفی «د، ز، بس» و المطبوع: «الحسین»  
«والصواب ما أثبتناه، وتقدّم فی الکافی، ذیل ح ۳۵۳۵، أنّ حمید بن زیاد روى عن الحسن بن  
محمّد بن سماعة کتاب أحمد بن الحسن الميثمی.

۸-۱. فی «ب»: - «أن».

۹-۲. فی مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۰۷: «تعلّقن بالعرش، هذا إمّا كناية عن تقدّسهنّ وبعدهنّ  
عن دنس الخطايا، أو المراد تعلّق الملائكة الموكّلين بهنّ، أو أرواح الحروف كما أثبتتها جماعة.  
والحقّ أنّ تلك الأمور من أسرار علومهم وغوامض حكمهم، ونحن مكلفون بالتصديق بها إجمالاً  
وعدم التفتيش عن تفصيلها؛ واللّه يعلم».

۱۰-۳. فی «ج، ص» والوسائل: - «أن».

۱۱-۴. فی «ج، ص، بس» وحاشية «د» والبحار: «افترض».

۱۲-۵. فی «ب، ج، د، ص، بر، بس» والوسائل والبحار: - «من المكتوبة فی كلّ يوم».

إِلَيْهِ بَعَيْنِي (۱) الْمَكُونَةَ (۲) فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً، أَقْضَى لَهُ (۳) فِي (۴) كُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً، وَ  
قَبِلْتُهُ عَلَى مَا (۵) فِيهِ مِنَ الْمَعَاصِي، وَ هِيَ: أُمُّ الْكِتَابِ، وَ «شَهِدَ اللَّهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ  
أُولُوا الْعِلْمِ» (۶)، وَ آيَةُ الْكُرْسِيِّ، وَ آيَةُ الْمُلْكِ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون خدای عز و جل باین آیات (که در آخر حدیث بیاید) فرمان  
داد که بزمین فرود آیند، آنها بعرش در آویختند و گفتند: پروردگارا بکجا ما را فرو میفرستی؟ بسوی  
خطاکاران و گنه کاران؟ پس خدای عز و جل بآنها فرمود: فرود شوید که بعزت و جلال خودم سوگند

که هیچ کس از آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان آنها شما را در هر روز دنبال نماز واجبش نخواند جز اینکه بنظر مخصوصی در هر روز هفتاد بار باو نظر کنم و در هر نظر هفتاد حاجت او را برآورم، و او را با آنچه گناه دارد بپذیرم و آن آیات عبارت است از ام الكتاب (یعنی سوره مبارکه حمد) و آیه: «

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ»

«(سوره آل عمران آیه ۱۸) و آیه الکرسی، و آیه ملک»

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ

«... آیه ۲۶ از سوره آل عمران».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از یعقوب بن شعیب از امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون خدا عز و جل این سه آیه را فرمان داد که به زمین فرود آیند به عرش در آویختند و گفتند: پروردگارا به کجا ما را فرود می کنی به سوی خطاکاران و گنه کاران؟ خدا عز و جل بدانها وحی کرد که: فرود شوید، به عزت و جلالم سوگند، کسی از خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) و شیعیانشان شما را هر روزه در دنبال نماز واجب نخواند جز اینکه به او نظر کنم (مقصود از واجب، پنجگانه شبانه روز است) در هر روزی هفتاد نظر مهرورزی و در هر نظری هفتاد حاجت از او برآورم و با هر چه گناه دارد او را بپذیرم؛ و آن آیات عبارتند از ام کتاب (سوره حمد) و (سوره آل عمران): «گواه است خدا که راستش این است که نیست شایسته پرستشی جز او و هم گواهند فرشته ها و دانشمندان»، و (سوره بقره): آیه الکرسی، و (سوره آل عمران): آیه ملک.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «یعقوب بن شعیب» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون خدای عزّ و جلّ این سه آیه را فرمان داد که به زمین فرود آیند به عرش درآویختند و گفتند: پروردگارا به کجا ما را می فرستی؟ به سوی خطاکاران و گنه کاران؟ خدای عزّ و جلّ به آنها وحی کرد که: فرود آئید و شیعیان شان شما را هر روزه در دنبال نماز واجب نخواند جز اینکه به او نظر کنم (مقصود از واجب، نماز پنج گانه شب و روز است) در هر روزی هفتاد نظر مهرورزم و در هر نظری هفتاد حاجت از او برآورم و با هر چه گناه دارد او را بپذیرم؛ و آن آیات عبارتند از امّ الكتاب (سوره حمد) و

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ

(آل عمران/ ۱۸ و آیه الكرسي): و آیه ملک

(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ...)

(آل عمران/ ۲۶).

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. تعلقن بالعرش هذا إما كناية عن تقدسهن و بعدهن عن دنس الخطايا، أو المراد تعلق الملائكة الموكلين بهن أو أرواح الحروف كما أثبتها جماعة، و الحق أن تلك الأمور من أسرار علومهم و غوامض حكمهم و نحن مكلفون بالتصديق بها إجمالاً، و عدم التفتيش عن تفصيلها و الله يعلم يعنى المكنونة أى الألفاظ الخاصة كذا أفيد و فى بعض النسخ يعنى المكتوبة أى الفرائض اليومية.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٨

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٥٤٧/٣. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَكَيْنٍ (٨)، عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ (٩) كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ، لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ، وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ (١٠) النَّبِيِّ (١١) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». (١٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

جابر گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السّلام میفرمود: هر کس همه سوره ها مسبّحات (یعنی سوره هائی که اول آن سبح یا یسبح است) پیش از آنکه بخوابد آنها را بخواند، آن کس نمیرد تا حضرت قائم علیه السّلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار نبی اکرم محمد (صلّی الله علیه و آله) خواهد بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از جابر گوید: شنیدم امام باقر (علیه السّلام) می فرمود: هر که همه مستحبات را بخواند پیش از آنکه بخوابد نمیرد تا امام قائم (علیه السّلام) را دریابد، و اگر هم بمیرد در جوار محمد پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) قرار گیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- جابر گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام می فرمود: هر کس همه مستحبات را پیش از آنکه بخوابد بخواند نمیرد تا امام قائم علیه السّلام را دریابد، و اگر هم بمیرد در جوار محمد پیامبر صلّی الله علیه و اله قرار گیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف، وقال فى مجمع البحار: وفى الحديث يقرأ المسبحات أى سورا فى أولها سبح الله، أو سبحان، أو سبح اسم ربك، وقال فى التهذيب المسبحات من السور ما افتتح بسبح أو يسبح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٥٤٨/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَلْحَةَ:

عَنْ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (١٣) مِائَةً مَرَّةً (١٤) حِينَ

ص: ٦٤٢

---

١-٦. فى «ب»: «بعيتى». وفى حاشية «ج»: «يعنى».

٢-٧. فى «ب، بس» وحاشية «ج»: «المكتوبة». وفى المرأة: «بعينى المكنونة، أى الألفاظ الخاصة».

٣-٨. فى البحار: «إليه».

٤-٩. فى «ص»: «من». وفى «بر، بف»: «مع».

٥- ١٠ . فى الوسائل : + «كان» .

٦- ١١ . آل عمران (٣) : ١٨ . وفى «ج» : + «الآية» . وفى الوافى والبحار : - «وَأَمَلَّ آلَ عِكَّةٍ وَأَوْلُوا الْعِلْمَ» .

٧- ١٢ . الوافى ، ج ٨ ، ص ٧٩٥ ، ح ٧١٥٠ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٦٧ ، ح ٨٤٦٣ ؛ البحار ، ج ٨٦ ، ص ٥٠ ، ذيل ح ٥٤ .

٨- ١٣ . فى «ز ، جر» : «محمّد بن مسكين» . وفى «بر» : «ابن مسكين» .

٩- ١ . فى «بف» والوافى وثواب الأعمال : «بالمسبّحات» . والمسبّحات من السور ما افتتح ب «سبّح» أو «يسبّح» . وقيل : هى سور فى أولها : سبّح لله ، أو : سبحان ، أو : سبّح اسم ربّك . راجع : شرح المازندرانى ، ج ١١ ، ص ٤٩ ؛ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٦ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٠٨ .

١٠- ٢ . فى «بر ، بف» والوافى وثواب الأعمال : - «محمّد» .

١١- ٣ . فى الوسائل : - «النبى» .

١٢- ٤ . ثواب الأعمال ، ص ١٤٦ ، ح ٢ ، بسنده عن محمّد بن حسن الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٦ ، ح ٩٠٦١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٢٦ ، ح ٧٧٩٤ .

١٣- ٥ . فى «بر» : - «أحد» .

١٤- ٦ . فى الأمالى : - «مائة مرّة» .

يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللَّهُ (١) لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً. (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

رسول خدا (صلّى الله عليه وآله) فرمود: هر کس هنگامی که بیستر خواب رود صد بار سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را بخواند خداوند گناه پنجاه سال او را بیمارزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: هر که وقتی به بستر خواب آرمید، صد بار سورهٔ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«بخواند، خدا گناه پنجاه سالش را بیمارزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:هرکس وقتی به بستر خواب آرمید، صد بار سورهٔ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بخواند، خدا گناه پنجاه ساله اش را بیمارزد.

\*\*\*



ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٤٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٥٠٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٦٢١ / ٢

٣٥٤٩/٥ . حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ، عَنِ مُعَاذٍ، عَنِ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ:

رَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقْرَةِ ، وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ ، وَآيَتَيْنِ بَعْدَهَا ، وَثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا ، لَمْ يَرَفِ فِي نَفْسِهِ (٣)

وَ مَالِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ ، وَ لَا يَقْرَبُهُ شَيْطَانٌ ، وَ لَا يَنْسَى (٤) الْقُرْآنَ . » (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن (یعنی آیه های)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ

«... و آیه:»

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا

«...» و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند در جان و مالش بدی نبیند و هیچ شیطانی باو نزدیک نشود، و قرآن را فراموش نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که چهار آیه اول سوره بقره را با آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن (یعنی از)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

«، تا»

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

«و سه آیه آخر سورة بقره را بخواند در جان و مالش بد نبیند و شیطان به او نزدیک نشود و قرآن را فراموش نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الیهی]:

۵- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هرکس چهار آیه اول سورة بقره را با آیه الكرسي و دو آیه بعد از آن (یعنی از

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

، تا

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

و سه آیه آخر سورة بقره بخواند در جان و مالش بد نبیند و شیطان به او نزدیک نشود و قرآن را فراموش نکند.

ترجمه آیت الیهی؛ ج ۴، ص ۷۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۰۸

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۳۵۵۰/۶. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنِ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَرَأَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» يَجْهَرُ (۶) بِهَا صَوْتَهُ (۷)، كَانَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا سِرًّا، كَانَ (۸) كَالْمُتَشَحِّطِ (۹) بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ، مَرَّتْ (۱۰) لَهُ عَلَى نَحْوِ (۱۱) أَلْفِ ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر کس سوره»

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

«را بخواند و آوازش را (هنگام خواندن آن) بلند کند مانند کسی است که شمشیر در راه خدا کشیده، و هر کس آن را آهسته بخواند مانند کسی است که در راه خدا در خون خود بغلطد، و هر کس ده بار آن را بخواند باندازه هزار گناه از گناهانش آمرزیده شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر که»

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

« را به آواز خواند چون کسی باشد که در راه خدا شمشیر کشد، و هر که آهسته بخواند چون کسی باشد که در راه خدا در خون خود غلطد، و هر که آن را ده بار بخواند به اندازه هزار گناه از گناهانش آمرزیده شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

را به آواز خواند چون کسی باشد که در راه خدا شمشیر کشد، و هر کس آهسته بخواند چون کسی باشد که در راه خدا در خون خود بغلطد و هر کس آن را ده بار بخواند به اندازه هزار گناه از گناهانش آمرزیده شوند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٤٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. وقال فى النهاية يقال يتشحط فى دمه أى يتخبط فيه، ويضطرب ويتمرغ.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٥٠٩

\*\*\*\*\*

ص: ٦٤٣

---

١-٧ . فى «بس» : - «اللّه» .

٢-٨ . الكافى ، كتاب الدعاء ، باب الدعاء عند النوم والانتباه ، ح ٣٣٣١ ، بسند آخر عن أبى عبد اللّه عليه السلام ، من دون الإسناد إلى النبىّ صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير. وفى الأمالى للصدوق ، ص ١٤ ، المجلس ٤ ، ح ٣ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٥٦ ، ح ٥ ، بسند آخر عن أميرالمؤمنين عليه السلام عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله ؛ التوحيد ، ص ٩٤ ، ح ١٢ ، بسند آخر عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٩ ، ص ١٥٨٤ ، ح ٨٧٩١ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٢٧ ، ح ٧٧٩٦ .

٣-٩ . فى تفسير العياشى : + «وأهله» .

٤-١ . فى تفسير العياشى : «ولم ينس» .

- ٥-٢ . ثواب الأعمال ، ص ١٣٠ ، ح ١ ، بسنده عن معاذ . تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٢٥ ، ح ٣ ،  
 عن عمر بن جميع ، رفعه إلى عليّ عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي ، ج ٩ ،  
 ص ١٧٥٩ ، ح ٩٠٦٦ .
- ٦-٣ . في ثواب الأعمال : «فجهر» .
- ٧-٤ . في «ز» : - «صوته» .
- ٨-٥ . في «ص» : - «كان» .
- ٩-٦ . يتشحط في دمه ، أي يتخبط فيه ويضطرب ويتمرغ . النهاية ، ج ٢ ، ص ٤٤٩ (شحط) .
- ١٠-٧ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوسائل . وفي المطبوع : «غفرت» .
- ١١-٨ . في «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف» : «محو» . وفي ثواب الأعمال : «محا الله عنه» بدل  
 «مرت له على نحو» .
- ١٢-٩ . ثواب الأعمال ، ص ١٥٢ ، ح ١ ، بسنده عن أحمد بن محمد الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٥٥ ،  
 ح ٩٠٥٩ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٩ ، ح ٧٧٥١ .

## ٧- الحديث

٣٥٥١/٧ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ  
 شُعَيْبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ أَبِي \_ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ \_ يَقُولُ : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (١)  
 ثَلَاثُ الْقُرْآنِ ، وَ «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» رُبْعُ الْقُرْآنِ» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که پدرم صلوات الله علیه میفرمود: «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«یک سوم قرآنست و»

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

«یک چهارم آن است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام) که پدرم (علیه السلام) می فرمود: «

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«یک سوم قرآن است و»

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

«یک چهارم قرآن است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام نقل می کند که پدرم علیه السلام فرمود:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

یک سوّم قرآن است و

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

یک چهارم قرآن است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و لعل المراد أنه تعالى يتفضل بقراءة قل هو الله أحد مثل ما يستحقه الإنسان بثلاث القرآن، أو أنه تعالى قرر لكل عمل ثوابا ثم يتفضل بأكثر منه، فلا يرد إن ضم قل هو الله أحد مع أمثالها مما ورد تحديد الثواب بالثلث و الربع يحيط بثواب القرآن فيصير باقى القرآن بلا ثمر و ثواب، و يمكن أن يكون المراد النصف بحسب القدر لا الثواب بأن يخرج منه هذه السور و الآيات المخصوصة أو

يكون المراد نصف الثواب مع استثناء تلك السور والآيات المعينة كل ذلك خطر بالبال والأولان  
عندى أظهر من الأخيرين والله يعلم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٩

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٥٥٢/٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ  
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ:

عَنْ رَجُلٍ سَمِعَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ عِنْدَ مَنَامِهِ، لَمْ يَخَفِ الْفَالَجَ (٣)  
إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي (٤) دُبُرِ كُلِّ (٥) فَرِيضَةٍ (٦)، لَمْ يَضُرَّهُ ذُو حُمَةٍ (٧)».

وَقَالَ: «مَنْ (٨) قَدَّمَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَبَّارٍ، مَنَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ (٩)؛

ص: ٦٤٤

---

١-١٠. في الوسائل، ح ٧٤٠٠: + «تعديل».

٢-١١. الفقيه، ج ١، ص ٥٦٣، ذيل ح ١٥٥١؛ التهذيب، ج ٢، ص ١٢٧، ح ٤٨٤، مع زيادة  
في آخره، وفيهما بسند آخر هكذا: ««قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تعديل ثلث القرآن». وفيه، ص ١٢٤، ضمن  
ح ٤٦٩، بسند آخر، مع اختلاف يسير. التوحيد، ص ٩٥، ح ١٥، بسند آخر، وتام الرواية فيه:  
«من قرأ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مرّة واحدة فكأنما قرأ ثلث القرآن» مع زيادة في آخره. معاني الأخبار،  
ص ١٩١، ح ١، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتام الرواية فيه: ««قُلْ هُوَ اللَّهُ  
أَحَدٌ» ثلث القرآن» مع زيادة في أوله. وفي صحيفة الرضا عليه السلام، ص ٦٦، ح ١١٧؛ وعيون

الأخبار، ج ٢، ص ٣٧، ح ١٠١، بسند آخر عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع اختلاف وزيادة. راجع: المحاسن، ص ١٥٣، كتاب الصفوة، ح ٧٧؛ والأمالى للصدوق، ص ٣٣، المجلس ٩، ح ٥؛ والخصال، ص ٥٨٠، أبواب السبعين وما فوقه، ح ١؛ وفضائل الأشهر الثلاثة، ص ٤٩، ح ٢٥؛ ومعانى الأخبار، ص ٢٣٤، ح ١ الوافى، ج ٩، ص ١٧٥٤، ح ٩٠٥٤؛ الوسائل، ج ٦، ص ٨٠، ح ٧٤٠٠؛ وص ٢٢٢، ح ٧٧٨٥.

١-٣. «الفالج»: ريح تأخذ الإنسان يرتعش منها، وصاحبه: مفلوج. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٤١٢ (فليج).

٢-٤. فى «بر، بف» والوافى: - «فى».

٣-٥. فى «ب»: + «صلاة».

٤-٦. فى «بر، بف» والوافى: «صلاة».

٥-٧. «الحمة» بالتخفيف: السمّ. وقد يشدد، وأنكره الأزهري. ويطلق على إبرة العقرب للمجاورة؛ لأنّ السمّ يخرج منها. وأصلها: حمّو، أو حمى بوزن صرد، والهاء فيها عوض من الواو المحذوفة أو الياء. النهاية، ج ١، ص ٤٤٦ (حمه).

٦-٨. فى «د»: «ومن».

٧-٩. فى «بر»: + «ومن».

يَقْرُوهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ، وَ عَنْ شِمَالِهِ؛ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَزَقَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - خَيْرَهُ، وَ مَنَعَهُ مِنْ (١) شَرِّهِ.

وَ قَالَ: «إِذَا خِفْتَ أَمْرًا فَاقْرَأْ مِائَةَ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ حَيْثُ شِئْتَ، ثُمَّ قُلْ: "اللَّهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ" (٢)

؛ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابراهیم بن مهزم از مردی حدیث کند که شنید از حضرت ابی الحسن علیه السلام که میفرمود: هر کس آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از درد فلج نترسد ان شاء الله، و هر که پشت سر هر نماز واجب آن را بخواند هیچ حیوانی که نیش زهر آگین دارد او را زیان نرساند و فرمود: هر کس»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را بین خود و بین جبار (و ستمگری که آهنگ آزار او را دارد) پیش دارد (و در برابر او این سوره را بخواند) خدای عز و جل او را از آن ستمکار منع کند، (باین ترتیب که) بخواند آن را از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپش، و چون این کار را کرد خدای عز و جل خیر آن ستمکار را باو بهره کند و از شرش او را باز دارد. و فرمود: هر گاه از پیش آمدی ترسیدی صد آیه از قرآن از هر کجای آن که خواهی بخوان، سپس سه بار بگو: «اللهم اکشف عنی البلاء».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از مردی که شنید ابو الحسن (علیه السلام) می فرمود: هر که هنگام خوابیدنش آیه الکرسی را بخواند از درد فلج نترسد ان شاء الله، و هر که آن را دنبال هر فریضه بخواند هیچ نیشدار زهرناکی به او زیان نرساند. و فرمود: هر که»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را در برابر جبار و زور گوئی پیش دارد خدای عز و جل او را از وی منع کند، آن را از پیش روی و از پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ خود بخواند و چون چنین کند، خدا عز و جل خیر او را

بهره‌وی کند و شرّش را از او باز دارد، و فرمود: چون از امری بترسی صد آیه از قرآن بخوان از هر کجا خواهی سپس سه بار بگو: خدایا بلا را از من بر طرف کن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- مردی شنید که ابو الحسن علیه السلام می فرمود:

هرکس هنگام خوابیدنش آیه الکرسی را بخواند از درد فلج نترسد انشاء الله، و هرکس آن را دنبال هر فریضه بخواند هیچ نیشدار زهرناکی به او زیان نرساند. و نیز فرمود:

هرکس

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

را در برابر جبار و زورگویی بخواند خدای عزّ و جلّ شر او را از وی دور سازد و باید این سوره را به اینصورت بخواند از پیش روی و از پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ خود بخواند و چون چنین کند، خدا عزّ و جلّ خیر او را بهره‌وی سازد و شرّش را از او بازدارد، و نیز فرمود:

چون از امری بترسی صد آیه از هر کجای قرآن که خواهی بخوان سپس سه بار بگو: خدایا بلا را از من برطرف کن.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. وقال فى النهاية : الحمة بالتشديد و التخفيف السم، و الأزهرى أنكر التشديد و يطلق على  
إبرة العقرب للمجاورة لأن السم يخرج منها و أصلها حموا و حمى بوزن صرد، و الهاء فيها عوض  
عن لامها الواو أو الياء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٠٩

\*\*\*\*\*

## ٩- الحديث

٣٥٥٣/٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ: ٢ /

٦٢٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ يُصَلِّيَ بِهَا فِي لَيْلَةٍ (٤)، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ -  
لَهُ بِهَا قُنُوتَ لَيْلَةٍ؛ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتِي آيَةٍ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ، لَمْ يُحَاجَّهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِمِائَةَ  
آيَةٍ فِي يَوْمٍ وَ (٥) لَيْلَةٍ (٦) فِي صَلَاةِ النَّهَارِ وَ اللَّيْلِ (٧)، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ فِي اللُّوحِ  
الْمَحْفُوظِ (٨) قِنْطَارًا مِنْ حَسَنَاتٍ (٩)، وَ الْقِنْطَارُ أَلْفٌ وَ مِائَتَا أُوقِيَّةٍ (١٠)، وَ الْأُوقِيَّةُ (١١) أَكْبَرُ مِنْ  
جَبَلِ أُحُدٍ». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که صد آیه (از قرآن) در شب در نمازی بخواند (یعنی در یکی از نمازهایی که شب میخواند و ظاهراً مقصود نمازهای نافله ایست که از اول شب تا صبح میخوانند یا جداگانه دو رکعت نماز بخواند و این صد آیه را در آن بخواند) خدای عز و جل برای او عبادت یک شب را ثبت کند، و هر کس دویست آیه در غیر از نماز بخواند قرآن در روز قیامت با او خصومت نورزد (و در باره ضایع گذاردنش و روی بر تافتن از آن شکایت از او نکند) و هر که در شبانه روز در نماز روز و شب پانصد آیه بخواند خدای عز و جل برای او در لوح محفوظ یک قنطار حسنه بنویسد و قنطار هزار و دویست اوقیه است و اوقیه بزرگتر از کوه احد است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که صد آیه را در نماز شب بخواند، خدا عز و جل برایش عبادت یک شب را ثبت کند و هر که ۲۰۰ آیه در جز نماز بخواند، قرآن روز قیامت با او ستیزه نکند، و هر که در شبانه روز در نماز روز و شب پانصد آیه بخواند، خدا عز و جل در لوح محفوظ برای او یک قنطار حسنه بنویسد و هر قنطاری هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه از کوه اُحد بزرگتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس صد آیه را در نماز شب بخواند، خدای عزّ و جلّ برایش عبادت یک شب را ثبت کند و هرکس در شبانه روز در نماز روز و شب پانصد آیه بخواند، خدای عزّ و جلّ در لوح محفوظ برای او یک قنطار حسنه بنویسد و هر قنطاری هزار و دویست اوقیه است و هر اوقیه از کوه احد بزرگتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. و قال فی مجمع البحار و فیہ القرآن یحاج العباد ای یخاصمهم فیما ضیعوه و أعرضوا عنه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۰

\*\*\*\*\*

ص: ۶۴۵

---

۱- ۸. فی «ز، ص، بر، بف» والوفی وثواب الأعمال: - «من».

۲- ۹. فی «بر»: «البلايا».



٣- ١٠. ثواب الأعمال ، ص ١٥٧ ، ح ٩ ، بسنده عن أحمد بن محمد ، من قوله : «قال : من قدّم «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٩ ، ح ٩٠٦٧؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٦٨ ، ح ٨٤٦٤

٤- ١. فى «ز» : «كلّ ليلة» .

٥- ٢. فى «ز» : «كلّ» بدل «يوم و» .

٦- ٣. فى «ص» : «ليل» . وفى شرح المازندرانى : - «فى يوم وليلة» .

٧- ٤. فى «بر ، بف» والوافى : «الليل والنهار» .

٨- ٥. فى «ص ، بر» : - «المحفوظ» .

٩- ٦. هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندرانى والوسائل والمعانى . وفى المطبوع : «الحسنات» .

١٠- ٧. فى «ب ، ج ، د ، ص ، بس» : «وُقِيَّة» . و«الأوقية» قديما : عبارة عن أربعين درهما . وهى فى غير الحديث نصف سدس الرطل ، وهو جزء من اثنى عشر جزءا . وتختلف باختلاف اصطلاح البلاد . النهاية ، ج ١ ، ص ٨٠ (اوق).

١١- ٨. فى «ب ، ج ، د ، ص ، بس» وحاشية «بف» وشرح المازندرانى : «والوُقِيَّة» .

١٢- ٩. ثواب الأعمال ، ص ١٢٦ ، ح ١ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ١٤٧ ، ح ١ ، بسند آخر عن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن على ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٧ ، ح ٩٠٠٤؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٣٨ ، ح ٧٥٥٥ .

## ١٠- الحديث

٣٥٥٤/١٠. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَنْ مَضَى بِهِ يَوْمٌ وَاحِدًا (١) ، فَصَلَّى فِيهِ بِخَمْسِ (٢) صَلَوَاتٍ (٣) ، وَلَمْ يَقْرَأْ (٤) فِيهَا بِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، قِيلَ لَهُ (٥) : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَسْتَ مِنَ الْمُصَلِّينَ» . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: هر کس یک روز تمام بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را بخواند و در آن نمازها»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«نخواند باو گفته شود: ای بنده خدا تو از نمازگزاران نیستی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که یک روز تمام بگذرد و نماز پنجگانه را بخواند و»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« در آنها نخواند، به او گفته شود: ای بنده خدا تو را از نمازخوانان نیستی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس یک روز تمام بگذرد و نماز پنجگانه را بخواند و

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

در آنها نخواند، به او گفته شود: ای بنده خدا تو از نماز خوانان نیستی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۰

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۳۵۵/۱۱. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ (۷)، عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « مَنْ كَانَ يُؤْءَمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ، فَلَا يَدْعُ أَنْ يَقْرَأَ فِي دُبْرِ الْفَرِيضَةِ بِ « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » ؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ خَيْرَ (٨) الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، وَ غَفَرَ (٩) »

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السّلام: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد خواندن»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد، زیرا هر کسی آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم کند و او را و پدر و مادرش را و هر که از آن دو متولد شده بیامرزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٢٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١١- امام صادق (علیه السّلام) فرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، از دست نگذارد که در دنبال هر فریضه،»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را بخواند زیرا هر که آن را بخواند خدا خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم کند و او را و پدر و مادر و فرزندان را بیامرزد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس ایمان به خدا و قیامت داشته باشد خواندن

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بدنبال هر نماز واجب از دست ندهد زیرا هرکس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم سازد و او و پدر و مادرش و هرکس از آن دو متولد شده پیامرزد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۰

- ١- ١٠ . فى الوافى : - «واحد» .
- ٢- ١١ . فى شرح المازندرانى : «خمس» .
- ٣- ١٢ . فى المحاسن : «خمسین ركعة» بدل «بخمس صلوات» .
- ٤- ١٣ . فى «بر ، بف» والوافى : «فلم يقرأ» .
- ٥- ١٤ . فى «بر» : - «له» .
- ٦- ١٥ . المحاسن ، ص ٩٦ ، كتاب عقاب الأعمال ، ح ٥٦ ؛ وثواب الأعمال ، ص ١٥٥ ، ح ١ ؛ و ص ٢٨٣ ، ح ١ ، بسند آخر عن منصور بن حازم ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٨ ، ص ٦٦١ ، ح ٦٨١٥ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٨٠ ، ح ٧٤٠١ .
- ٧- ١ . هكذا نقله العلامة الخبير السيّد موسى الشيبيرى دام ظلّه ، من حاشية نسخة رمز عنها ب «ش» . وفى النسخ والمطبوع : «الحسن بن سيف بن عميرة» . والصواب ما أثبتناه ؛ فإنه لم يثبت لسيف بن عميرة ابن يسمّى بالحسن ، بل له ابنان ، وهما الحسين وعلّى . راجع : رجال النجاشى ، ص ٥٦ ، الرقم ١٣٠ ؛ و ص ٢٧٨ ، الرقم ٧٢٩ . والمراد من الحسن فى سندنا هذا ، هو الحسن بن علّى بن أبى حمزة ، تقدّم ذكره فى السند السابق ، كما تدلّ عليه لفظة «بهذا الإسناد» ؛ فقد روى الحسن بن علّى بن أبى حمزة كتاب فضائل القرآن ، وروى عنه هذا الكتاب إسماعيل بن مهران ، ووردت روايته بعنوان الحسن بن علّى بن أبى حمزة ، عن سيف بن عميرة فى بعض الأسناد . راجع : رجال النجاشى ، ص ٣٦ ، الرقم ٧٣ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ٣٠٠ . ويؤيّد ذلك أنّ الخبر رواه الصدوق فى ثواب الأعمال ، ص ١٥٦ ، ح ٤ ، بسنده عن إسماعيل بن مهران ، عن الحسن ، عن سيف بن عميرة .
- ٨- ٢ . فى «بس» : «بخير» .

۹-۳. فی ثواب الأعمال : + «الله» .

لَهُ وَوَالِدَيْهِ وَمَا وَلَدًا» (۱).

## ۱۲- الحديث

۳۵۵۶/۱۲. عَنْهُ (۲)، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّ سُورَةَ الْأَنْعَامِ نَزَلَتْ جُمْلَةً (۳)، شَيَّعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى أَنْزَلَتْ (۴) عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَعَظَّمُوهَا وَبَجَّلُوهَا (۵)؛ فَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيهَا فِي سَبْعِينَ

مَوْضِعًا، وَ لَوْ يَعْلَمُ (۶) النَّاسُ مَا فِي قِرَاءَتِهَا مَا تَرَكُوهَا» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا سوره انعام یک جا نازل گردید و هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کردند تا بمحمد صلی الله علیه و آله نازل شد، پس آن را بزرگ شمارید و گرامی دارید، زیرا در هفتاد جای آن نام خدای عز و جل میباشد، و اگر مردم میدانستند چه ثوابها و فضیلتها در خواندن آن سوره است آن را وانمیگذارند و ترک نمیکردند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی سوره انعام یک جا نازل شده است و هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کرده اند تا به محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده، آن را بزرگ شمارید و احترام گزارید زیرا در هفتاد جای آن نام خدا است و اگر مردم بدانند آن فوایدی که در خواندن آن است آن را ترک نکنند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

راستی سوره انعام یک جا نازل شده است و هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کرده اند تا به محمد صلی الله علیه و آله رسیده است آن را بزرگ شمارید و احترام کنید زیرا در هفتاد جای آن نام خداست و اگر مردم آن فوایدی را که در خواندن آن است بدانند هرگز آن را ترک نکنند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥١١

\*\*\*\*\*

### ١٣- الحديث

٣٥٥٧/١٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى عَلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَقَالَ: لَقَدْ وَافَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا (٨)، وَ فِيهِمْ (٩) جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَبْرَائِيلُ (١٠)، بِمَا (١١) يَسْتَحِقُّ صَلَاتَكُمْ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: بِقِرَاءَتِهِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قَائِمًا وَقَاعِدًا، وَرَاكِبًا وَوَأَشْيَاءَ،

ص: ٦٤٧

- 
- ١- ٤. ثواب الأعمال، ص ١٥٦، ح ٤، بسنده عن محمد بن حسان. راجع: ثواب الأعمال، ص ١٥٥، ح ١؛ وفقه الرضا عليه السلام، ص ٣٤٢ الوافى، ج ٨، ص ٧٩٢، ح ٧١٤٢.
- ٢- ٥. الضمير راجع إلى إسماعيل بن مهراڻ المذكور فى سند، ح ١٠.
- ٣- ٦. فى تفسير العياشى، ج ١، ص ٣٥٣ و ٣٥٤ و ثوب الأعمال: + «واحدة».
- ٤- ٧. فى «ز»: «نزلت».
- ٥- ٨. «التبجيل»: التعظيم. الصحاح، ج ٤، ص ١٦٣١ (بجل). وفى شرح المازندرانى، ج ١١، ص ٥٣: «قوله: فعظموهما وبجلوها، أمر أو خبر. والتبجيل: التعظيم، فالعطف للتفسير

والتأكيد. ويحتمل أن يكون من البَجَل بالتحريك ، وهو الحثّ والكفاية أى اجعلوها بالمدامومة عليها كفاية لأموركم .» .

٦- ١ . فى «ز» وثواب الأعمال : «علم» .

٧- ٢ . تفسير القمى ، ج ١ ، ص ١٩٣ ، بسند آخر عن الرضا عليه السلام ، إلى قوله : «شيّعها سبعون ألف ملك» مع زيادة فى آخره . ثواب الأعمال ، ص ١٣١ ، ذيل ح ١ ، مرسلاً . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٥٣ ، ح ١ ، عن أبى بصير ، عن أبى عبدالله عليه السلام ؛ وفيه ، ص ٣٥٤ ، ح ٣ ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، وفى كلّها مع اختلاف يسير . وراجع : تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٨٣ ، ح ١٢٣ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٦ ، ح ٩٠٦٢ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٣٠ ، ح ٧٨٠٥ .

٨- ٣ . فى شرح المازندراني : «سبعون ألفا ، أى أتاها ، تقول : وافيت القوم : إذا أتيتهم ، أو أشرف واطّلع عليهم» .

٩- ٤ . فى الوسائل : «منهم» .

١٠- ٥ . فى «ز» : - «يا جبرئيل» .

١١- ٦ . فى الوسائل والتوحيد : «بم» .

وَذَاهِبًا وَجَائِيًا» (١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه سعد معاذ نماز خواند و پس از آن فرمود: هفتاد هزار فرشته که در آنها جبرئیل علیه السلام نیز بود آمدند و بر جنازه سعد نماز خواندند، من بجبرئیل گفتم: ای جبرئیل بچه عمل سزاوار نماز شماها شد؟ جبرئیل گفت: برای خواندنش»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در هنگام رفتن و آمدنش.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند و پس از آن فرمود: هفتاد هزار فرشته که جبرئیل در شمار آنها بود آمدند بر جنازه او نماز خواندند، من گفتم: ای جبرئیل برای چه سزاوار نماز خواندن شماها شده است؟ در پاسخ گفت: برای خواندن»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در راه رفتن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه «سعد بن معاذ» نماز خواند و پس از آن فرمود:

هفتاد هزار فرشته که جبرئیل در شمار آنها بود آمدند و بر جنازه او نماز خواندند، من گفتم: ای جبرئیل به چه علت سزاوار این نمازها شده است؟ در پاسخم گفتم: بخاطر خواندن

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

در حال ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در راه رفتن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

**۱۴- الحدیث**

۶۲۳ / ۲

۳۵۵۸/۱۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ (۲) الدَّهْقَانَ، عَنْ دُرُسْتٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ «الْهِكْمُ التَّكَاثُرُ» عِنْدَ النَّوْمِ، وَوَقَى (۳) فِتْنَةَ (۴) الْقَبْرِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر که سوره «

الْهِكْمُ التَّكَاثُرُ

» را هنگام خوابیدن بخواند از فتنه قبر محفوظ بماند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که وقت خواب، الهیکم التکاثر را بخواند از فتنه قبر محفوظ بماند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: هرکس وقت خواب،

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ

را بخواند از فتنه و عذاب قبر محفوظ بماند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

۱۵- الحدیث

۳۵۵۹/۱۵. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ النَّوْفَلِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:

مَا قُرِئَتْ (٦) الْحَمْدُ (٧) عَلَى وَجَعِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ (٨). (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن فضل نوفلی در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم رسانده) حدیث کند که فرموده: سوره حمد بر هیچ دردی هفتاد بار خوانده نشود جز آنکه آن درد آرام گیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از عبد الله بن فضل نوفلی حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: حمد بر هیچ دردی هفتاد بار خوانده نشود جز اینکه آرام گردد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۵- «عبد الله بن فضل نوفلي» حديث را به معصوم رسانیده که فرمود:

بر هیچ دردی هفتاد بار حمد خوانده نشود جز اینکه آرام گردد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

## ۱۶- الحديث

۳۵۶۰/۱۶. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَوْ قُرِئَتْ (۱۰) الْحَمْدُ عَلَى مَيِّتٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، ثُمَّ رُدَّتْ (۱۱)

ص: ۶۴۸

---



١-٧ . الأُمالي للصدوق ، ص ٣٩٦ ، المجلس ٦٢ ، ح ٥ ؛ التوحيد ، ص ٩٥ ، ح ١٣ ؛ ثواب الأعمال ، ص ١٥٦ ، ح ٦ ؛ الأُمالي للطوسي ، ص ٤٣٧ ، المجلس ١٥ ، ح ٣٢ ، وفي كَلِّها بسند آخر عن إبراهيم بن هاشم ، عن النوفلي ، عن السكوني ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه عليهما السلام ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٥٣ ، ح ٩٠٥٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٢٢ ، ح ٧٧٨٤ .

٢-٨ . في الوسائل وثواب الأعمال : - « بن » .

٣-٩ . في ثواب الأعمال : + « من » .

٤-١٠ . « الفتنة » : الامتحان والاختبار . والفتنة : العذاب . النهاية ، ج ٣ ، ص ٤١٠ ؛ القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٦٠٤ (فتن) . وفي شرح المازندراني : « وهي ما يمتحن به الميت في القبر من ضغطة ومساءلة منكر ونكير وغير ذلك مما يؤذيه » .

٥-١١ . ثواب الأعمال ، ص ١٥٣ ، ح ٢ ، بسنده عن محمد بن أحمد ، عن سهل بن زياد ، عن جعفر بن محمد بن يسار ، عن عبيدالله الدهقان الوافي ، ج ٩ ، ص ١٥٨٦ ، ح ٨٧٩٧ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٤٥١ ، ح ٨٤١٨ .

٦-١ . في « ز ، ص » : « قرأت » .

٧-٢ . في الوسائل : « الفاتحة » .

٨-٣ . في « ج » : « وسكن » .

٩-٤ . الأُمالي للطوسي ، ص ٢٨٤ ، المجلس ١٠ ، ح ٩١ ، بسند آخر عن أبي عبدالله عليه السلام . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٤٢ ، وفيهما مع اختلاف الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٥٥ ، ح ٩٠٥٦ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٧٨٠٧ ، ح ٢٣١ .

١٠-٥ . في « ص » : « قرأت » .

١١-٦ . في « ص ، بر » : « ردّدت » .

فِيهِ الرُّوحُ، مَا كَانَ ذَلِكَ عَجَبًا» (١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر سوره حمد هفتاد بار بر مرده ای خوانده شود و روح به تن او باز گردد شگفت نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- معاویة بن عمّار از امام صادق (علیه السلام)، فرمود که: اگر حمد را هفتاد بار بر مرده ای بخوانند و جان به تنش برگردد شگفت نباشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۶- معاویة بن عمّار از امام صادق علیه السلام، نقل می کند که فرمود:

اگر حمد را هفتاد بار بر مرده ای بخوانند و جان به تنش برگردد شگفتی ندارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٥٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥١١

\*\*\*\*\*

## ١٧- الحديث

٣٥٦١/١٧ . عَنْهُ (٢) ، عَنْ أَحْمَدَ ، عَنْ (٣) بَكْرِ بْنِ (٤) صَالِحٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ :

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « مَا مِنْ أَحَدٍ فِي حَدِّ الصَّبَا (٥) يَتَعَهَّدُ (٦) فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قِرَاءَةَ « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ » ، وَ « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ » كُلِّ وَاحِدَةٍ (٧) ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَ « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » (٨) مِائَةَ مَرَّةٍ ، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَخَمْسِينَ ، إِلَّا صَرَفَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَنْهُ كُلَّ لَمَمٍ (٩) ، أَوْ عَرَضٍ (١٠) مِنْ أَعْرَاضِ الصَّبِيَانِ ، وَ الْعُطَاشِ (١١) ، وَ فَسَادِ الْمَعِدَةِ ، وَ بُدُورِ (١٢) الدَّمِ أَبَدًا ، مَا تُعْهَدَ بِهَذَا حَتَّى يَبْلُغَهُ الشَّيْبُ ، فَإِنْ تَعَهَّدَ (١٣) نَفْسَهُ بِذَلِكَ أَوْ تُعْهَدَ (١٤) ، كَانَ

ص: ٦٤٩

- ١-٧. الوافى، ج ٩، ص ١٧٥٥، ح ٩٠٥٨؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٣١، ح ٧٨٠٦.
- ٢-٨. الظاهر رجوع الضمير إلى محمد بن يحيى المذكور فى سند الحديث ١٥. والمراد من أحمد هو أحمد بن محمد بن عيسى. وأما رجوع الضمير إلى علي بن إبراهيم وإن كان محتملاً فى بادية الرأى لكن لم نجد رواية علي بن إبراهيم، عن أحمد - المراد منه فى هذه الطبقة، أحمد بن محمد بن عيسى، أو أحمد بن محمد بن خالد - عن بكر بن صالح فى موضع، وقد توسط أحمد بن محمد [بن عيسى] بين محمد بن يحيى وبين بكر بن صالح فى عددٍ من الأسناد. راجع: معجم رجال الحديث، ج ٢، ص ٤٩١، و ص ٦٦٣.
- ٣-٩. هكذا فى «بر». وفى سائر النسخ والمطبوع: «بن». والصواب ما أثبتناه. لاحظ ما قدّمناه فى الكافى، ذيل ح ٣٤٢٤.
- ٤-١٠. هكذا فى «بر، بف، جر» والوسائل. وفى سائر النسخ والمطبوع: «عن». والصواب ما أثبتناه كما تقدّم فى الكافى، ذيل ح ٣٤٢٤.
- ٥-١. فى الوافى: «الصبى».
- ٦-٢. تعهدت الشىء: ترددت إليه وأصلحته. وحقيقته: تجديد العهد به. المصباح المنير، ص ٤٣٥ (عهد).
- ٧-٣. فى حاشية «ص» وشرح المازندراني: «واحد».
- ٨-٤. فى «ز»: - «ثلاث مرّات، و«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».
- ٩-٥. «اللّم» : طَرَف من الجنون يُلّم بالإنسان، أى يقرب منه ويعتريه. النهاية، ج ٤، ص ٢٧٢ (لم).
- ١٠-٦. «العَرَض»: من أحداث الدهر نحو الموت والمرض وشبهه. ترتيب كتاب العين، ج ٢، ص ١١٧٧ (عرض).
- ١١-٧. فى «بر، بس»: «والعطاس».

۸-۱۲. فی «ج، ص، بر، بف» والوافی: «وبدرة». وفی شرح المازندرانی: «البدورة والبدور - كما فی بعض النسخ - : الإسراع والحدّة. ولعلّ المراد بها غلبته بحيث لا يقدر علی معالجته ودفعه». «

۹-۱۳. فی «ص»: «تعاهد».

۱۰-۱۴. فی مرآة العقول: «أو تعوهد؛ كأنّ الترديد من الراوی، أو يكون المراد یقرأ علیه إذا لم یمكنه القراءة. آ والأخیر أظهر».

مَحْفُوظًا إِلَى يَوْمٍ يَقْبِضُ (۱) اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - نَفْسَهُ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سليمان جعفری گوید: از حضرت أبي الحسن عليه السلام شنیدم که میفرمود: هیچ کس نیست که از دوران کودکی بعهدہ گیرد که در هر شب سورهٔ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

«و سورهٔ»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

«را هر کدام سه بار بخواند و سورهٔ»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را صد بار و اگر نتواند پنجاه بار بخواند جز اینکه خدای عز و جل از او بگرداند هر نوع دیوانگی و جن زدگی و پیش آمدهائی که کودکان دچارش شوند، و نیز مرض تشنگی و فاسد شدن معده و جوشش خون را تا زمانی که بدان مداومت کند تا به پیری رسد، و اگر خود را بخواندن آن پابند کند یا دیگری بر آن وادارش کند (یعنی اگر خودش سواد ندارد یا خواندن نتواند بر او بخوانند) تا روزی که خدای عز و جل جانش را بگیرد محفوظ ماند.»

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از سلیمان جعفری از ابی الحسن (علیه السلام) گوید: شنیدم می فرمود: هیچ کس نباشد که از دوران کودکی تعهد کند که در هر شب»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

« و»

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

« را هر کدام سه بار و»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« را صد بار بخواند، و اگر نتواند»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را پنجاه بار بخواند، جز اینکه خدا عز و جل هر گونه نزول و تعرّض کودکی و مرض تشنگی و فساد معده و جوشش خون را از او دفع کند تا وقتی بدان مواظبت کند تا پیر شود، و اگر خود را پابند آن کند یا دیگری او را بر آن وادارد تا روزی که خدا عز و جل جانش را بگیرد، محفوظ بماند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- «سلیمان جعفری» از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که فرمود: هیچکس نباشد که از دوران کودکی تعهد کند که در هر شب

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

و

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

را هر کدام سه بار و

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

را صد بار بخواند، و اگر نتواند

قُلْ هُوَ اللَّهُ

را پنجاه بار بخواند، خدای عز و جل هرگونه دیوانگی و جن زدگی و پیش آمدی که کودکان گرفتارش شوند از او دور سازد و نیز بیماری تشنگی و فاسد شدن معده و جوشش خون تا زمانی که به آن ادامه

دهد از او دور سازد تا به پیری رسد و اگر خود را پایبند آن کند یا دیگری او را بر آن وادارد تا روزی که خدای عزّ و جلّ جانش را بگیرد، محفوظ بماند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و اللمم طرف من الجنون، و العطاش بالضم داء لا یروی صاحبه و لا یتمکن من ترک شرب الماء طویلاً أو تعوهد کان التردید من الراوی، أو یتكون المراد یقرأ علیه إذا لم یتمكنه القراءة و الآخر أظهر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۲

\*\*\*\*\*

## ۱۸- الحدیث

۳۵۶۲/۱۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُنْقَرِيّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ اسْتَكْفَى بِآيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنَ الشَّرْقِ إِلَى الْغَرْبِ (۳)،

كُفِيَ إِذَا (۴) كَانَ بَيِّقِينَ (۵)». (۶)



ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسین بن احمد منقری گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که میفرمود: هر که بیک آیه قرآن اکتفا کند (و آن را برای نگهداری از خود بس داند.) از شرق تا غرب همان آیه او را بس باشد [اگر با ایمان و عقیده باشد].

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از حسین بن احمد منقری گفت: شنیدم امام کاظم (علیه السلام) می فرمود: هر که یک آیه از قرآن را برای خود کافی شناسد از شرق و غرب، او را بس باشد [هر گاه با عقیده باشد].

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- «حسین بن احمد منقری» گفت: شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود:

هرکس یک آیه از قرآن را برای خود کافی شناسد از شرق و غرب، او را بس باشد. (در صورتی که معتقد باشد)

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٥٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥١٢

\*\*\*\*\*

## ١٩- الحديث

٣٥٦٣/١٩. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ؛ ٢ / ٦٢٤

وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَعْزَدِيِّ، عَنْ رَجُلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْعُوْذَةِ، قَالَ: «تَأْخُذُ (٧) قُلَّةً (٨) جَدِيدَةً، فَتَجْعَلُ (٩) فِيهَا مَاءً، ثُمَّ تَقْرَأُ (١٠) عَلَيْهَا (١١) «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ثَلَاثِينَ مَرَّةً، ثُمَّ تَعْلِقُ (١٢)، وَتَشْرَبُ (١٣) مِنْهَا

ص: ٦٥٠

---

١- ١١. في «ز»: «يقبضه».

٢- ١٢. الوافي، ج ٩، ص ١٧٥٧، ح ٩٠٦٤؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٢٨، ح ٧٧٩٨.

- ۳-۱۳ . فی «ج» : «من المشرق إلى المغرب» .
- ۴-۱ . فی «د» : «إذ» .
- ۵-۲ . فی «بس» : - «إذا كان بيقين» .
- ۶-۳ . الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۷۶۴ ، ح ۹۰۷۱ .
- ۷-۴ . فی «بر ، بف» : «یأخذ» .
- ۸-۵ . «الْقُلَّةُ» : إناء للعرب كالجَرَّةِ الكبيرة . وقد تجمع على قُلُل . الصحاح ، ج ۵ ، ص ۱۸۰۴ (قلل).
- ۹-۶ . فی «ب ، بر ، بس» : «فیجعل» . وفي شرح المازندرانی : «تجعل» .
- ۱۰-۷ . فی «بر ، بف» : «یقرأ» .
- ۱۱-۸ . فی «ز» وشرح المازندرانی : - «عليها» .
- ۱۲-۹ . فی شرح المازندرانی : «یعلق» .
- ۱۳-۱۰ . فی «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» : «ویشرب» .

وَتَتَوَضَّأُ (۱)، وَ يُزَادُ (۲) فِيهَا مَاءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (۳). (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام برای حفظ و نگهداری (از چشم و بلاها) فرمود: کوزه تازه (آب ندیده ای) بگیر و آن را آب کن سپس بر آن سوره

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

«را سی بار بخوان سپس آن را آویزان کن و از آن بیاشام و وضوء بگیر و هر چه بخواهند در آن آب  
بیفزایند ان شاء الله».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از مردی از امام صادق (علیه السلام) برای حفظ فرمود: یک کوزه تازه بگیر و در آن آب کن و  
سی بار»

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

«را بر آن بخوان و سپس آن را در آویز و از آن بنوش و وضوء بساز و هر چه خواهد آب بر آن افزاید  
ان شاء الله».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- امام صادق علیه السلام برای حفظ و نگهداری از چشم زخم و بلا فرمود: کوزه تازه و آب ندیده  
ای را بگیر و سپس بر آن سوره

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

را سی بار بخوان سپس آن را آویزان کن و از آن بیاشام و وضوء بگیر و هر چه بخوانند آب بر آن  
بیفزایند ان شاء الله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. ماء إنشاء أى كلما ينقص ماؤه يصب عليه ماء آخر ليمتزج بالماء الباقي و يؤثر تأثيره دائما.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۱۲

\*\*\*\*\*

## ۲۰- الحديث

۳۵۶۴/۲۰. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِدْرِيسَ الْحَارِثِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ  
مُفَضَّلِ (۵) بْنِ عُمَرَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مُفَضَّلُ، احْتَجِزْ (۶) مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ بِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ»، وَبِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، اقْرَأْهَا عَنْ يَمِينِكَ وَ عَنِ شِمَالِكَ، وَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ وَ مِنْ خَلْفِكَ، وَ مِنْ فَوْقِكَ وَ مِنْ تَحْتِكَ، فَإِذَا (٧) دَخَلْتَ (٨) عَلَى سُلْطَانِ جَائِرٍ، فَاقْرَأْهَا (٩) حِينَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اعْقِدْ بِيَدِكَ الْيُسْرَى، ثُمَّ لَا تُفَارِقْهَا (١٠) حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ عِنْدِهِ». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل از همه مردم خویشان را بوسیله»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«و بسوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«نگهداری و محافظت کن، آن را از سمت راست و از سمت چپ و از پیش رویت و از پشت سرت و از بالای سرت و از زیر پایت بخوان (یعنی بشش جهت بخوان) و چون بر سلطان ستمکاری وارد شدی همین که نگاهت باو افتاد سه بار آن را (یعنی سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ

«را) بخوان و با دست چپ بشمار، و از خواندن آن جدا مشو (و ادامه بده) تا از نزدش بیرون آئی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٣١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از مفضل بن عمر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای مفضل، از همه مردم خود را به کلمه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« و به سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

« نگهداری کن، آن را از سمت راست و از سمت چپ و از پیش رویت و از پشت سرت و از بالای سر و از طرف زیر پایت بخوان و چون بر سلطان خلافتکاری در آئی چون چشمت بدو افتد سه بار آن را بخوان و دست چپ را گره کن و از هم باز مکن تا از نزد او بیرون آئی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- «مفضل بن عمر» گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، از همه مردم خویشان را به کلمه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

\*

و به سورة

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

نگهداری و محافظت کن، آن را از سمت راست و از سمت چپ و از پیش رویت و از پشت سرت و از بالای سرت و از زیر پایت بخوان (یعنی به شش جهت خود بخوان) و چون بر سلطان ستمکاری وارد شدی همینکه چشمت به او افتاد سه بار آن را بخوان و با دست چپ خود بشمار و از خواندن آن جدا مشو و ادامه ده تا از خدمت او بیرون شوی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و من فوقک ای یرفع رأسه إلى السماء و یقرأ ثم لا تفارقها ای عقد الیسری أو قراءة السورة، و الأول هو المسموع.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۴

\*\*\*\*\*

۲۱- الحدیث



٣٥٦٥/٢١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ السَّيَّارِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرِ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنِ الْأَعْصَبِ بْنِ بُبَاةَ:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ (١٢) وَ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ، مَا مِنْ شَيْءٍ تَطْلُبُونَهُ (١٣) مِنْ حِرْزٍ - مِنْ (١٤) حَرَقٍ، أَوْ غَرَقٍ، أَوْ سَرَقٍ (١٥)، أَوْ إِفْلَاتٍ (١٦) دَابَّةٍ مِنْ صَاحِبِهَا، أَوْ ضَالَّةٍ (١٧)، أَوْ آبِقٍ (١٨) - إِلَّا وَهُوَ فِي الْقُرْآنِ؛ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ فَلْيَسْأَلْنِي عَنْهُ».

قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَمَّا يُوءَمُّنُ مِنَ الْحَرَقِ، وَ الْغَرَقِ .

فَقَالَ : «اقْرَأْ هَذِهِ الْأَيَّاتِ (١٩) : «اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (٢٠) وَ «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» إِلَى قَوْلِهِ: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (٢١) فَمَنْ قَرَأَهَا فَقَدْ أَمِنَ (٢٢) الْحَرَقَ وَ الْغَرَقَ . قَالَ : فَقَرَأَهَا رَجُلٌ وَ اضْطَرَمَّتِ (٢٣) النَّارُ فِي ثِيَابِ جِيرَانِهِ وَ بَيْتِهِ (٢٤) وَ سَطَّهَا، فَلَمْ يُصِبْهُ (٢٥) شَيْءٌ .

ثُمَّ قَامَ (٢٦) إِلَيْهِ رَجُلٌ (٢٧) آخَرٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ دَابَّتِي اسْتَصَعَبَتْ عَلَيَّ وَ أَنَا

ص: ٦٥١

- 
- ١- ١١ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف ، ب» : «ويتوضأ» .
  - ٢- ١٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت . وفى المطبوع : «ويز[د]اد» .
  - ٣- ١٣ . فى «ز ، بس » وشرح المازندراني ومرآة العقول : - «اللَّهُ» . وفى المرأة : «أى كلما ينقص ماؤه يصب عليه ماء آخر ليمتزج بالماء الباقي ويؤثر تأثيره دائما» .
  - ٤- ١٤ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٦ ، ح ٩٠٦٠ .
  - ٥- ١٥ . فى «بر ، بف ، جر» : «المفضل» .

٦-١٦. فى حاشية «بر»: «احترز». وفى شرح المازندراني: «احتجز من الناس كلهم، أى امتنع من شرهم، من الحجز بمعنى المنع».

٧-١. فى «ب، د، ز، بر، بس، بف»: «وإذا». وفى «ص»: «وإن».

٨-٢. فى «ص»: «أدخلت».

٩-٣. فى «بر»: «فاقرأ».

١٠-٤. فى شرح المازندراني: «ثم لاتفارقها... نفى أو نهى، أى لاتفارق قراءة التوحيد وعقد اليسرى. والتخصيص بأحدهما بعيد». خصّه بالأولى فى الوافى، وجعل الثانية هى المسموعة فى مرآة العقول.

١١-٥. الوافى، ج ٩، ص ١٧٥٤، ح ٩٠٥٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٢٢، ح ٧٧٨٦.

١٢-٦. فى «ص» والوافى: «نبيا».

١٣-٧. فى «بر، بف» والوافى والوسائل، ح ١٥١٥٣ والبحار: «يطلبونه».

١٤-٨. فى البحار: «أو».

١٥-٩. فى الوافى: «شرق».

١٦-١٠. التفلت والإفلات والانفلات: التخلّص من الشىء فجأة من غير تمكّث. النهاية، ج ٣، ص ٤٦٧ (فلة).

١٧-١١. الأصل فى «الضلال»: الغيبة. ومنه قيل للحيوان الضائع: ضالّة للذكر والأنثى. والجمع: الضوّال. ويقال لغير الحيوان: ضائع ولقطة. المصباح المنير، ص ٣٦٣ (ضلل).

١٨-١٢. فى الوسائل، ح ١٥١٥٣: - «من حرز - إلى - أو أبق». «وأبق»: الهارب. يقال: أبق العبدُ يَأْبِقُ إِبَاقًا: إذا هرب. النهاية، ج ١، ص ١٥ (أبق).

١٩-١. فى «ب»: «الآية: «إِنَّ وَلِيِّيَ» بدل «الآيات». وفى «بف»: «الآية».

٢٠-٢. الأعراف (٧): ١٩٦. وفى شرح المازندراني: «هذه الآية فى سورة الأعراف وصدرها «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي». وفى عدم ذكره إيماء إلى جواز الاقتصار فى التعويد على ما ذكر، والظاهر أنّ ذكره أولى».

٢١-٣ . الزمر (٣٩) : ٦٧ .

٢٢-٤ . فى «ص» : «آمن» .

٢٣-٥ . فى البحار : «فاضطرت» . و«اضطرت النار» ، أى اشتعلت والتهبت ، من الضرام ، وهو لهب النار . راجع : النهاية ، ج ٣ ، ص ٨٦ ؛ لسان العرب ، ج ١٢ ، ص ٣٥٤ (ضرم) .

٢٤-٦ . فى «ز» : + «فى» .

٢٥-٧ . فى «ص» : «فلم يصبها» .

٢٦-٨ . فى «ز ، بس» : «فقام» .

٢٧-٩ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوفى والبحار : - «رجل» .

مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ (١) .

٦٢٥ / ٢

فَقَالَ : «اقْرَأْ فِي أُذُنِهَا الْيُمْنَى (٢) : «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (٣)» فَقَرَأَهَا، فَذَلَّتْ (٤) لَهُ (٥) دَابَّتُهُ .

وَقَامَ (٦) إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ أَرْضِي أَرْضٌ مَسْبُوعَةٌ (٧)، وَإِنَّ السَّبَاعَ تَغَشَى (٨) مَنْزِلِي وَلَا تَجُوزُ (٩) حَتَّى تَأْخُذَ فَرِيستَهَا .

فَقَالَ : «اقْرَأْ: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (١٠)» فَقَرَأَهَا (١١) الرَّجُلُ، فَاجْتَنَبَتْهُ (١٢) السَّبَاعُ .

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ (١٣) آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ فِي بَطْنِي مَاءً أَصْفَرَ (١٤)، فَهَلْ مِنْ شِفَاءٍ؟

فَقَالَ : «نَعَمْ، بِلَا دِرْهَمٍ وَلَا (١٥) دِينَارٍ، وَ لَكِنْ أَكْتُبُ (١٦) عَلَى بَطْنِكَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ تَغْسِلُهَا، وَ تَشْرِبُهَا، وَ تَجْعَلُهَا ذَخِيرَةً فِي بَطْنِكَ، فَتَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» فَفَعَلَ (١٧)

- ١-١٠ . فى «ز» : «وجل منها» .
- ٢-١١ . فى «بر» : - «اليمنى» .
- ٣-١٢ . هكذا فى القرآن : آل عمران (٣): ٨٣ . وفى جميع النسخ والمطبوع : «ترجعون» .
- ٤-١٣ . فى «بر» : «فزّل» .
- ٥-١٤ . فى «ز» : - «له» .
- ٦-١٥ . فى «ص» : «فقام» .
- ٧-١٦ . أرض مَسْبُعة \_ بفتح الأول والثالث \_ : كثيرة السَّبَاع . المصباح المنير ، ص ٢٦٤ (سبع) .
- ٨-١ . فى «ص ، بر» : «تغشى» .
- ٩-٢ . جاز المكان يجوز ، جَوْزا وجوازا : سار فيه . وأجازه : قَطَّعه . المصباح المنير ، ص ١١٤ (جوز) .
- ١٠-٣ . التوبة (٩) : ١٢٨ \_ ١٢٩ .
- ١١-٤ . فى «ب ، ص ، بس» وحاشية «ج ، بف» والوفى : «فقرأها» . وفى «بر» : «فقرأه» .
- ١٢-٥ . فى «بس» والوفى : «فاجتنبه» .
- ١٣-٦ . فى «ب ، ص» والوفى والبحار : + «رجل» .
- ١٤-٧ . فى مرآة العقول : «ماء أصفر ، أى الصفراء» .
- ١٥-٨ . فى «ب» : - «لا» .
- ١٦-٩ . فى «بف» والوفى : «تكتب» .
- ١٧-١٠ . فى «ز» : + «ذلك» . وفى «ص» : «ففعلهما» .

الرَّجُلُ، فَبَرَأَ (١) بِإِذْنِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ (٢) آخِرُ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنِ الضَّالَّةِ.

فَقَالَ : « اِقْرَأْ «يسا» فِي رُكْعَتَيْنِ، وَقُلْ: يَا هَادِيَ الضَّالَّةِ، رُدَّ (٣) عَلَيَّ ضَالَّتِي » فَفَعَلَ، فَوَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ ضَالَّتَهُ (٤).

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ (٥) آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَبِيقِ .

فَقَالَ : « اِقْرَأْ: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» (٦) إِلَى قَوْلِهِ : «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (٧) فَقَالَهَا الرَّجُلُ، فَرَجَعَ (٨) إِلَيْهِ الْأَبِيقُ.

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ (٩) آخَرُ (١٠)، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنِي (١١) عَنِ السَّرِقِ (١٢)؛ فَإِنَّهُ لَا يَزَالُ قَدْ يُسْرِقُ لِي الشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ لَيْلًا .

فَقَالَ (١٣) : « اِقْرَأْ إِذَا أُوْتِيَ إِلَى فِرَاشِكَ : «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» (١٤) إِلَى قَوْلِهِ : «وَكَبَّرَهُ تَكْبِيرًا» (١٥) .

ثُمَّ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «مَنْ بَاتَ بِأَرْضٍ قَفَرٍ (١٦)، فَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ

ص: ٦٥٣

١- ١١ . فِي «بِر» : «يِبِرًا» .

٢- ١٢ . فِي «ز، ص» : «رَجَل» .

٣- ١٣ . فِي «ب» : «ارِدِد» .

٤- ١٤ . فِي «ب، د، بر، بس، بف» : - «ضَالَّتَهُ» .

٥- ١٥ . فِي «ص» وَالْوَافِي : «رَجَل» .

٦- ١ . فِي «بِر» : + «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلْمٌ تَبَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُذِبْ لَهَا» .

وَفِي «بِف» وَالْوَافِي : - «يَغْشَى لَهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» .

٧- ٢ . النور (٢٤) : ٤٠ .

- ٨-٣ . فى «ب» : «فيرفع» .
- ٩-٤ . فى «ص» : «رجل» .
- ١٠-٥ . فى «بس» : «الآخر» .
- ١١-٦ . فى «ز» : «أخبر» . وفى «بر» والوافى : «أخبرنى يا أمير المؤمنين» .
- ١٢-٧ . فى الوافى : «السرقه» .
- ١٣-٨ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والبحار . وفى المطبوع : «له» .
- ١٤-٩ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافى . وفى «ز» : «أَيَّامًا» . وفى المطبوع : «أَيَّامًا تَدْعُوا» .
- ١٥-١٠ . الإسراء (١٧) : ١١٠ - ١١١ .
- ١٦-١١ . «القفر» : الخالى من الأمكنة ، وربما كان به كلاءً قليل . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٥٠٩ (قفر).

الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ «إِلَى قَوْلِهِ : «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (١) حَرَسَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، وَتَبَاعَدَتْ عَنْهُ الشَّيَاطِينُ».

٦٢٦/٢

قَالَ : فَمَضَى الرَّجُلُ، فَإِذَا هُوَ بِقَرْيَةٍ خَرَابٍ، فَبَاتَ فِيهَا، وَ لَمْ يَقْرَأْ (٢) هَذِهِ الْآيَةَ (٣)،

ص: ٦٥٤

١٢-١ . الأعراف (٧) : ٥٤ .

١٣-٢ . فى البحار : «فلم يقرأ» .

١٤-٣ . فى «ب» : - «الآية» .

فَتَغَشَّاهُ (١) الشَّيْطَانُ (٢)، وَإِذَا (٣) هُوَ آخِذٌ بِخَطْمِهِ (٤)، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: أَنْظِرْهُ (٥)، وَ اسْتَيْقِظْ (٦) الرَّجُلُ، فَقَرَأَ الْآيَةَ، فَقَالَ الشَّيْطَانُ لِصَاحِبِهِ: أُرْغَمَ (٧) اللَّهُ أَنْفَكَ، احْرُسْهُ الْآنَ حَتَّى يُصْبِحَ (٨)، فَلَمَّا أَصْبَحَ (٩) رَجَعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْبَرَهُ، وَقَالَ (١٠) لَهُ: رَأَيْتُ فِي كَلَامِكَ الشَّفَاءَ وَالصَّدْقَ، وَمَضَى بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِذَا هُوَ بِأَثَرِ شَعْرِ الشَّيْطَانِ (١١)

ص: ٦٥٥

١-١ . يقال : غَشِيَهُ غَشِيَانَا : إِذَا جَاءَهُ ، وَغَشَّاهُ تَغَشِيَةً : إِذَا غَطَّاهُ . وَاسْتَغَشَى بِثُوبِهِ وَتَغَشَّى ، أَيْ تَغَطَّى .  
النهاية ، ج ٣ ، ص ٣٦٩ (غشى).

٢-٢ . فى «ب» وحاشية «ز ، ص ، بر» : «الشياطين» .

٣-٣ . فى «ب ، ز ، بر» والوافى والبحار : «فإذا» .

٤-٤ . فى «ص» : «بحطيمه» . وفى حاشية «ص» وشرح المازندراني : «يخطمه» . قال المازندراني :  
«يقال : خطمه يخطمه : إِذَا ضَرَبَ أَنْفَهُ . وَخَطَّمَهُ بِالْخَطَامِ : إِذَا جَعَلَهُ عَلَى أَنْفِهِ ، وَإِذَا جَرَّ لِيَضَعَ عَلَيْهِ الْخَطَامَ» . وَالْخَطْمُ مِنْ كُلِّ طَائِرٍ : مَنْقَارُهُ ، وَمِنْ كُلِّ دَابَّةٍ : مَقْدَمُ الْأَنْفِ وَالْفَمِ . الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ ، ص ١٧٤ (خطم) . وفى «بر ، بف» وحاشية «ج ، ص» والوافى : «بلحيته» .

٥-٥ . «الإنظار» : التَّأخِيرُ وَالْإِمْهَالُ . يُقَالُ : أَنْظَرْتَهُ ، أَنْظَرَهُ . الْبُحَارُ . الْبُحَارُ ، ج ٥ ، ص ٧٨ (نظر) .

٦-٦ . فى «ص ، بر ، بف» والوافى : «فاستيقظ» .

٧-٧ . يُقَالُ : رَغِمَ يَرْغَمُ ، وَرَغَمَ يَرْغَمُ ، وَرَغِمًا وَرُغْمًا ، وَأَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَهُ ، أَيْ أَلْصَقَهُ بِالرَّغَامِ ، وَهُوَ التَّرَابُ . هَذِهِ هِيَ الْأَصْلُ ، ثُمَّ اسْتَعْمَلَ فِي الذُّلِّ وَالْعِجْزِ عَنِ الْإِنْتِصَافِ ، وَالْإِنْتِصَافُ عَلَى كُرْهِهِ . الْبُحَارُ ، ج ٢ ، ص ٢٣٨ (رغم) .

٨-٨ . فى «د ، ص» : «تصبح» .

٩-٩ . فى «بر ، بف» والوافى : «الرجل» .

١٠-١٠ . فى «بر ، بف» والوافى : «فقال» .

۱۱- ۱۱ . فی «ز» : «الشیاطین» . وفی الوافی : + «مُنَجَّرًا» . وقال : «كأنه \_ بالجيم والراء \_ من الانجرار المطاوع للجرّ . ولعلّ الوجه فيه أنّ الصور المهيبة المنكّرة إذا تراءت من الغيب تكون ذوات شعور كثيرة طويلة ؛ وذلك لأنّ الشّعْر أدخل في النكرة ، ولهذا ورد في حديث المنكر والنكير : أنّهما يخطّان الأرض بأنيابهما ويطنّان في شعورهما ، يعنى يمشيان فيها . فالمراد هنا أنّ أثر انجرار شعره في الأرض كان باقيا» . وفی شرح المازندرانی : «دلّ علی أنّ الشیطان جسم له شعر . ويمكن أن يراد بالشعر شعر ذلك الرجل الساقط منه لجذب الشيطان ، وإضافته إليه لأدنى ملابسة» .

مُجْتَمِعاً (۱) فی الأَرْضِ (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث کند که فرمود: سوگند بدان که محمد (صلی الله علیه و آله) را بحقیقت برانگیخته و خاندانش را گرامی داشته هیچ چیزی نیست که شما آن را بجوئید از حرز و دعاهائی که برای محافظت از سوختن یا غرق شدن یا دزد یا گریختن چهارپائی از دست صاحبش یا گمشده ای یا بنده فراری، جز اینکه در قرآن است، هر که خواهد از من پرسد (تا باو بگویم) گوید: پس مردی برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین مرا آگاه کن از آنچه برای محافظت از سوختن و غرق شدن است؟ فرمود: این آیات را بخوان:»

اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

«(سوره اعراف آیه ۱۹۶ - و اول آیه این طور است:»

إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ



«... و آیه:»

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

«تا بگفتارش:»

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

«(سوره زمر آیه ۱۷ - و تمام آیه این طور است:»

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

« پس هر که این آیات را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن است، گوید: پس مردی آن را خواند و آتش در خانه های همسایگانانش در گرفت و خانه او هم وسط آن خانه ها بود و (از برکت آن آیات که خوانده بود) آسیبی باو نرسید، سپس مرد دیگری برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین حیوانی که زیر پای من هست چموشی میکند و من از آن ترسانم؟ فرمود: در گوش راستش (این آیه را) بخوان:»

وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

«(سوره آل عمران آیه ۸۳) و آن مرد این آیه را خواند و آن حیوان برای او رام گردید. مرد دیگری برخاست و عرضکرد: ای امیر مؤمنان سرزمین ما جای درندگان است و درندگان بخانه من درآیند و تا شکار خود را نگیرند از آنجا نگذرنند؟ فرمود: (این دو آیه را) بخوان:»

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ \* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

«(سوره توبه آیه های ۱۳۸ و ۱۳۹) پس آن مرد این دو آیه را خواند و درندگان از او دور شدند. سپس مرد دیگری برخاست و عرضکرد: ای امیر مؤمنان در شکم من آب زردی است (که موجب بیماری من شده است) آیا شفائی دارد؟ فرمود: آری (بی پول) و بدون صرف کردن درهمی و نه دیناری، بنویس آیه الکرسی را بر شکمت و آن را بشوی و بیاشام و آن را در شکمت ذخیره کن (محتمل است مقصود این باشد که تا مقداری از زمان روی آن چیزی مخور که در شکمت بماند) بخواست خدای عز و جل بهبودی یابی و آن مرد انجام داد و بخواست خداوند بهبودی یافت. سپس دیگری برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین از (آنچه برای پیدا کردن حیوان) گمشده (فایده دارد) مرا آگاه فرما؟ فرمود: سوره یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: «یا هادی الضالّة رد ضالّتی» (یعنی ای راهنمای گمشده گمشده مرا بمن باز گردان) پس آن را انجام داد و خدای عز و جل حیوان گمشده اش را باو برگردانید. سپس دیگری برخاست و عرضکرد: ای امیر مؤمنان برای بنده گریخته دستوری فرما فرمود: بخوان (این آیه را): »

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ

«تا گفتارش:»

وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

«(سوره نور آیه ۴۰) و آن مرد آن را گفت و بنده فراریش بسوی او بازگشت. سپس مرد دیگری برخاست و عرضکرد: یا امیر المؤمنین برای ایمنی از دزدی چیزی بفرما زیرا که پیوسته پشت سرهم شبها از من دزدی شود؟ فرمود: چون بستر خواب رفتی (این آیه را بخوان): »

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا

«تا گفتارش:»

وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا

«(سوره اسراء آیه ۱۱۰) سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس در بیابانی خالی از سکنه شبی را بسر برد و این آیه را بخواند»

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

«تا گفتارش:»

تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

«(سوره اعراف آیه ۵۴) فرشتگان او را محافظت کنند و شیاطین از او دور شوند، گوید: پس آن مرد (یعنی مردی که برای ایمنی از دزدی پرسش کرده بود، یا مرد دیگری) رفت و بویرا نه ای رسید و شب را در آنجا خوابید و این آیات را نخواند، پس شیطان بسراغش آمد و بینی آن مرد را گرفت، رفیقش باو گفت: مهلتش بده، آن مرد (از این حرف) از خواب پرید و آیه ای را (که حضرت فرموده بود) خواند، پس شیطان برفیقش گفت: خدا بینی تو را بخاک مالید، اکنون باید تا بصبح او را محافظت و پاسداری کنی، چون صبح شد نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و جریان را گفت و عرضکرد: در سخن شما شفاء و راستی یافتم، و پس از بالا آمدن آفتاب بدان جا رفت و جای موی شیطان را در زمین دید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱- از امیر المؤمنین (علیه السلام) که فرمود: سوگند بدان که محمد (صلی الله علیه و آله) را به راستی فرستاده و خاندانش را گرامی داشته هیچ چیزی نیست که آن را بجوئید از قبیل حرز و دعای حفظ از سوختن و غرق شدن و دزدزدگی و گریختن چهار پا از دست صاحبش و برای یافتن گمشده و برگشتن

بنده گریخته جز اینکه همه در قرآن است و هر که آن را خواهد از من بپرسد. گوید: پس مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین به من خبر ده از آنچه وسیله ایمنی از سوختن و غرق شدن است! فرمود: این آیات را بخوان:»

اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

«(در سوره اعراف آیه ۱۹۶ چنین است:»

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ

«(«

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

«(در سوره الزمر:»

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

« الی قوله»

تَعَالَى: «عَمَّا يُشْرِكُونَ»

«، هر که آنها را بخواند از سوختن و غرق شدن در امان است. گوید: مردی آنها را خواند و آتش در خانه های همسایگانش در گرفت و خانه او میان آنها بود و هیچ آسیبی بدان نرسید. سپس مردی دیگر نزد آن حضرت بپا خاست و گفت: یا امیر المؤمنین راستی که چهار پای من چموشی می کند و من از آن در ترس و هراسم! فرمود: در گوش راستش بخوان (سوره آل عمران):»

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»

«و آن را خواند و آن چهار پا رام شد. مرد دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین راستی که سرزمین زندگی من، سرزمین پُر درنده ای است و درنده ها به خانه من در آیند و برنگردند تا شکار خود را بگیرند! فرمود: این آیه را بخوان (۱۳۸ سوره توبه):»

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

«:»

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

«و آن مرد آنها را خواند و درنده ها از او کناره گرفتند. سپس مردی دیگری خدمت او برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در شکم من آب زرد است (بیماری بوده) آیا وسیله شفائی دارد؟ فرمود: آری، بی مصرف کردن درهم و دینار، آیه الکرسی را بر شکم خود بنویس و آن را بشوی و بنوش و آن را پس انداز کن در شکمت، به اذن خدا عز و جل بهبود می شوی، و آن مرد چنین کرد و بهبود یافت. سپس دیگری نزد آن حضرت برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین به من گزارشی در باره حیوان گمشده بده! فرمود: سوره یس را در دو رکعت بخوان و بگو: ای رهنمای گمراه شده، حیوان گمشده ام را به من برگردان، آن کار را کرد و خدای عز و جل گمشده او را برگردانید. سپس دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین از بنده گریخته به من گزارشی بده! فرمود: این آیه را بخوان (۴۰ سوره نور):»

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا

«تا قولش:»

مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ

«و آن مرد آن را خواند و بنده گریخته اش برگشت. سپس دیگری نزد آن حضرت ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین در باره دزد بردن به من گزارش بده که پیوسته هر شب به من دزدی می شود! به او فرمود: چون به بستر خود آرمیدی این آیه را بخوان (۱۱۰ سوره اسراء):»

قُلْ اُدْعُوا اللَّهَ

« و ادعوا»

الرَّحْمَنَ اَيَّا مَا تَدْعُوا

« تا» و کبره تکبیراً». سپس امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر که در بیابان بی سکنه شب گذراند و این آیات را بخواند (۵۴ سوره اعراف):»

اِنَّ رَبَّكُمْ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

«تا قول خدا:»

تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

«فرشته ها او را حفظ کنند و شیاطین از او دور شوند. گوید آن مرد به سفر رفت و نزدیک ویرانه ای رسید و شب را در آنجا بسر برد و این آیات را نخواند و شیطان پیرامونش آمد و بینی او را گرفت و رفیقش به او گفت: به او مهلت بده، و آن مرد بیدار شد و آیه را خواند و شیطان به رفیقش گفت: خدا بینی تو را به خاک بمالد، اکنون او را تا صبح پاسبانی و نگهداری کن، و چون صبح کرد نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) برگشت و به او گزارش داد و گفت: در سخن تو شفاء و تندرستی یافتم، و پس از بر آمدن آفتاب بدان جا رفت و دید جای پای شیطان در روی زمین فراهم است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۱- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند بدانکه محمد صلی الله علیه و اله را به راستی فرستاده و خاندانش را گرامی داشته هیچ چیزی نیست که آن را بجوئید از قبیل حرز و دعای حفظ از سوختن و غرق شدن و دزدزدگی و گریختن چهارپا از دست صاحبش و برای یافتن گمشده و برگشتن بنده گریخته جز اینکه همه در قرآن است و هرکس آن را بخواند از من بپرسد. گوید: پس مردی برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین به من خبر ده از آنچه وسیله ایمنی از سوختن و غرق شدن است! فرمود: این آیات را بخوان:

«اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»

(در سورة اعراف آیه ۱۹۶ چنین است:

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»

(در سورة الزمر:

وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ)

الی قوله تعالی:

«عَمَّا يُشْرِكُونَ»

، هرکس آنها را بخواند از سوختن و غرق شدن در امان باشد، گوید: مردی آنها را خواند و آتش در خانه های همسایگانش افتاد و خانه او میان آنها بود و آسیبی به او نرسید. سپس مردی دیگر نزد آن

حضرت بپا خاست و گفت: یا امیر المؤمنین راستی که چهارپای من چموشی می کند و من از آن در ترس و هراسم! فرمود: در گوش راستش بخوان:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»

(آل عمران/۸۳) و آن را خواند و آن چهارپا رام شد. مرد دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین راستی که سرزمین زندگی من، پر از حیوان درنده است و آن حیوانات به خانه من آیند و تا شکار خود را نگیرند از آنجا خارج نشوند. فرمود: این آیه را بخوان:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»

:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»

(توبه/۱۳۸-۱۳۹) و آن مرد آنها را خواند و درنده ها از او کناره گرفتند. سپس مردی دیگری از خدمت او برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من آب زرد است (شاید بیماری استسقاء باشد) آیا وسیله شفائی دارد؟

فرمود: آری، بدون خرج درهم و دیناری، آیه الکرسی را بر شکم خود بنویس و آن را بشوی و بنوش و آن را در شکمت، ذخیره کن به اذن خدای عز و جلّ بهبودی خواهی یافت، و آن مرد چنین کرد و بهبود یافت. سپس شخص دیگری از نزد آن حضرت بپا خاست و گفت: ای امیر المؤمنین به من گزارشی درباره حیوان گمشده بده! فرمود: سوره یس را در دو رکعت نماز خود بخوان و بگو: ای رهنمای گمراه شده، حیوان گمشده ام را به من برگردان، آن کار را کرد و خدای عز و جلّ گمشده او را برگردانید. سپس مرد دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین از بنده گریخته به من گزارشی بده! فرمود: این آیه را بخوان:



«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا»

تا قولش:

«مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»

(نور/۴۰) «و آن مرد آن را خواند و بنده گریخته اش برگشت. سپس دیگری نزد آن حضرت ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین برای ایمنی از دزد چیزی به من بیاموز زیرا هر شب پشت سرهم از من دزدی شود! به او فرمود: چون به بستر خود آرمیدی این آیه را بخوان:

«قُلْ أَدْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا»

تا

«وَ كَبْرَهُ تَكْبِيرًا»

(اسراء/۱۱۰) «سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هرکس در بیابان بی سکنه شب را گذراند و این آیات را بخواند:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»

تا قول خدا:

«تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

(اعراف/۵۴) «فرشته ها او را حفظ کنند و شیاطین از او دور شوند. گوید آن مرد به سفر رفت و نزدیک ویرانه ای رسید و شب را در آنجا بسر برد و این آیات را نخواند و شیطان پیرامونش آمد و بینی او را گرفت و رفیقش به او گفت: به او مهلت بده، و آن مرد بیدار شد و آیه را خواند و شیطان به رفیقش

گفت: خدا بینی تو را به خاک مالده، اکنون او را تا صبح حفاظت و نگهداری کن، و چون صبح کرد نزد امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و به او گزارش داد و گفت: در سخن تو شفاء و تندرستی یافتم، و پس از برآمدن آفتاب بدانجا رفت و جای پای شیطان را در روی زمین دید.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. وفي النهاية التفلت و الإفلات و الانفلات التخلص من الشيء فجأة من غير تمكث

اللَّهُ الَّذِي

في سورة الأعراف وهو هكذا

(إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)

و في سورة الزمر

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)

و الفريسة ما افترسه السبع ما أصفر أى الصفراء و قال فى القاموس الخطم من كل طائر منقاره و من كل دابة مقدم أنفه و فمه.

\*\*\*\*\*

## ۲۲- الحدیث

۳۵۶۶/۲۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ مُحْرَزٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ (۳) الْحَمْدُ، لَمْ يُبْرِئْهُ (۴) شَيْءٌ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سلمة بن محرز گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام میفرمود: کسی که سوره حمد او را بهبودی نبخشد هیچ چیز بهبودیش ندهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از سلمة بن محرز گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: هر که را سوره حمد بهبودی نبخشد هیچ چیز او را بهبود نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۲- «سلمة بن محرز» گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

هرکس را سوره حمد بهبودی نبخشد هیچ چیز او را معالجه نکند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

## ۲۳- الحدیث

۳۵۶۷/۲۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ (٦) قَالَ : «مَنْ قَرَأَ إِذَا أَوَى إِلَى (٧) فِرَاشِهِ : «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»

ص: ٦٥٦

١- ١٢ . فى «ج ، بر» وحاشية «ص» والبحار : «منجراً» .

٢- ١٣ . الجعفریات ، ص ٨٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن على عليهم السلام ، من قوله : «قام إليه رجل آخر فقال : يا أمير المؤمنين إن دابتي» إلى قوله : «طوعاً وكرهاً وإليه يُرجعون» مع اختلاف يسير . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٧١ ، ضمن الحديث الطويل ٥٧٦٢ ، بسند آخر عن أبى عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن النبى صلى الله عليه وآله ، ضمن وصايا لعلى عليه السلام ، مع اختلاف . المحاسن ، ص ٦٢٨ ، كتاب المرافق ، ح ١٠٢ ، بسند آخر عن أبى عبيدة ، عن أحدهما عليهما السلام ؛ وفيه ، ص ٦٣٥ ، ح ١٢٩ ، بسند آخر عن أبى عبيدة الحداء ، عن أبى عبدالله عليه السلام . وفى الكافى ، كتاب الدواجن ، باب نوادر فى الدواب ، ح ١٣٠٠٧ ؛ والتهذيب ، ج ٦ ، ص ١٦٥ ، ح ٣٠٨ ، بسند آخر عن أبى عبيدة ، عن أحدهما عليهما السلام ، وفى الأربعة الأخيرة من قوله : «إن دابتي استصعبت» إلى قوله : «طوعاً وكرهاً وإليه يُرجعون» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٦١ ، ح ٩٠٧٠ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٣٥ ، ح ٧٨٢٠ ، من قوله : «قام إليه آخر فقال : يا أمير المؤمنين إن فى بطني» إلى قوله : «فتبرأ بإذن الله عزوجل» ؛ وفيه ، ج ١١ ، ص ٤٢٠ ، ح ١٥١٥٣ ، إلى قوله : «فرد الله عليه ضالته» ؛ البحار ، ج ٤٠ ، ص ١٨٢ ، ح ٦٤ .

٣- ١ . فى «ص» والوافى وتفسير العياشى : «لم تبرئه» . وفى «بر ، بس» : «لم يُبره» .

٤- ٢ . فى «بر ، بس» : «لم يُبره» .

٥- ٣ . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٢٠ ، ح ١٠ ، عن سلمة بن محرز ، عن أبى عبدالله عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٥ ، ح ٩٠٥٧ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٣١ ، ح ٧٨٠٨ .

٦- ٤ . فى «بر» والوافى : - «أنه» .

٧- ٥ . فى «ز» : - «إلى» .

وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَهُ بَرَاءَةً مِنَ الشُّرْكِ». (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگامی که بستر خواب رود سوره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

« و»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«را بخواند خدای عز و جل بیزاری (و دوری) از آتش را برایش بنویسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس چون به بستر خوابش رود، سوره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

« و سوره»

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

«بخواند خدا عز و جل برایش برکناری از شرک را ثبت کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس چون به بستر خوابش رود، سوره

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

و سوره

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

بخواند خدای عزّ و جلّ دوری از شرک را برایش ثبت کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥١٥

\*\*\*\*\*

## ٢٤- الحديث

٣٥٦٨/٢٤. عَنِ ابْنِ اِبْرَاهِيْمَ، عَنْ اَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ اَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ (٢) قَالَ: «لَا تَمَلُّوْا مِنْ قِرَاءَةِ «اِذَا زُلْزِلَتْ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا»؛ فَاِنَّهُ

مَنْ كَانَتْ (٣) قِرَاءَتُهُ بِهَا فِي نَوَافِلِهِ، لَمْ يُصِبْهُ اللّٰهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِزُلْزَلَةٍ اَبَدًا، وَ لَمْ يَمُتْ بِهَا، وَ لَا بِصَاعِقَةٍ، وَ لَا بِآفَةٍ مِنْ آفَاتِ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُوتَ؛ وَ اِذَا (٤) مَاتَ نَزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ كَرِيْمٌ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ (٥)، فَيَقْعُدُ عِنْدَ رَاسِهِ، فَيَقُوْلُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، اَرْفُقْ بَوَلِيِّ اللّٰهِ، فَاِنَّهُ كَانَ (٦) كَثِيْرًا مَا يَذْكُرُنِي، وَ يَذْكُرُ تِلَاوَةَ هَذِهِ السُّوْرَةِ، وَ تَقُوْلُ (٧) لَهُ السُّوْرَةُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَ يَقُوْلُ (٨) مَلَكُ الْمَوْتِ: قَدْ اَمَرَنِي (٩) رَبِّي اَنْ اَسْمَعَ لَهُ وَ اطِيعَ، وَ لَا اُخْرِجَ رُوْحَهُ حَتَّى يَأْمُرَنِي بِذَلِكَ، فَاِذَا اَمَرَنِي اَخْرَجْتُ رُوْحَهُ، وَ لَا يَزَالُ مَلَكُ الْمَوْتِ عِنْدَهُ حَتَّى يَأْمُرَهُ (١٠) بِقَبْضِ رُوْحِهِ اِذَا (١١) كُشِفَ لَهُ الْغِطَاءُ، فَيَرِي مَنَازِلَهُ (١٢) فِي الْجَنَّةِ، فَيُخْرِجُ رُوْحَهُ مِنْ (١٣) اَلْيَنِّ مَا يَكُوْنُ مِنَ الْعِلَاجِ، ثُمَّ يُشَيِّعُ رُوْحَهُ اِلَى الْجَنَّةِ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ (١٤) يَبْتَدِرُوْنَ بِهَا اِلَى الْجَنَّةِ». (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: از خواندن سوره»

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

«خسته نشوید زیرا هر کس در نمازهای نافله خود آن سوره را بخواند هرگز خدای عز و جل او را بزمین لرزه گرفتار نکند و بدان نمیرد و (نیز) ببرق زدن و آفتهای دیگر دنیا دچار نگردد تا بمیرد، و چون بمیرد فرشته کریمی از جانب پروردگارش بر او فرود آید و بالای سرش بنشیند پس گوید: ای ملک الموت با دوست خدا مدارا کن (و جانش را باسانی بگیر) زیرا که او بسیار مرا یاد میکرد و این سوره را میخواند و آن سوره نیز بملک الموت مانند همین حرف را بگوید، و ملک الموت گوید: پروردگارم بمن فرمان داده که گوش بفرمان و مطیع او باشم و جانش را نگیرم تا بدان دستور دهد، و چون خودش دستور داد آنگاه جانش را بگیرم، و پیوسته ملک الموت نزد او است تا خود او بگرفتن جانش دستور دهد، و چون پرده از برابر دیده اش بکنار رود منزلهای خود را در بهشت ببیند، و جانش باسانترین وجهی بیرون رود، سپس جان او را هفتاد هزار فرشته تا بهشت بدرقه کنند و شتابانه او را به بهشت رسانند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۴- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: از خواندن سوره»

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

« خسته نشوید زیرا هر که نمازهای نافله خود را با آن بخواند خدای عز و جل هرگز او را به زمین لرزه دچار نکند و بدان به برق زدگی نمیرد و به هیچ آفتی در دنیا دچار نگردد تا بمیرد، و چون بمیرد

یک فرشته کریمی از جانب پروردگارش بدو فرود آید و بالای سرش نشیند و گوید: ای ملک الموت جان دوستِ خدا را آسان بگیر زیرا که او بسیار مرا یاد می کرد، و این سوره را می خواند و سوره اِذَا زُلْزِلَتْ هم همین سفارش را به ملک الموت می کند و ملک الموت می گوید: پروردگارم به من فرمان داده که از این شخص حرف شنو باشم و فرمان او را برم و جان او را نگیرم تا خودش دستور دهد به من که جان او را بگیرم و چون خودش فرمان داد جانش را می گیرم. و پیوسته ملک الموت در بر او بماند تا خودش خواهد که جانش را بستاند و چون پرده از برابر دیده اش به کنار رود منازلِ خود را در بهشت بنگرد و جانش به آسانترین روشی بر آید و سپس هفتاد هزار فرشته جان او را تا به بهشت بدرقه کنند و او را شتابان به بهشت رسانند

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۴- امام صادق علیه السلام فرمود: از خواندن سوره

إِذَا زُلْزِلَتْ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا

خسته نشوید زیرا هرکس نمازهای نافله خود را با آن بخواند خدای عزّ و جلّ هرگز او را به زمین لرزه دچار نکند و با برق زدگی نمیرد و به هیچ آفتی در دنیا دچار نشود تا بمیرد، و چون بمیرد فرشته ای از جانب پروردگارش به سوی او آید و بالای سرش بنشیند و گوید: ای ملک الموت جان دوست خدا را آسان بگیر زیرا که او بسیار مرا یاد می کرد، و این سوره را می خواند و سوره اِذَا زُلْزِلَتْ هم همین سفارش را به ملک الموت می کند و ملک الموت می گوید: پروردگارم به من فرمان داده که حرف این شخص را بشنوم و فرمان او را ببرم و جان او را نگیرم تا خودش به من دستور دهد که جانم را بگیرم و چون خودش بخواهد جانش را می گیرم. و پیوسته ملک الموت در برابر او بماند تا خودش

بنخواهد که جانش را بستاند و چون پرده از برابر دیده اش به کنار رود منازل خود را در بهشت بنگرد و به راحتی جان بستاند و سپس هفتاد هزار فرشته او را تا به بهشت بدرقه کنند و او را با سرعت به بهشت رسانند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٦٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرسل. قد أمرنی ای الملك كأنه يقول هذا من قبل الله تعالى.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥١٥

\*\*\*\*\*

ص: ٦٥٧

---

١-٦ . الفقيه، ج ١، ص ٤٧٠، ح ١٣٥٣؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١١٦، ح ٤٣٧، معلقاً عن عبدالله بن سنان، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافی، ج ٩، ص ١٥٨٥، ح ٨٧٩٢؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٢٨، ح ٧٧٩٩.

٢-٧ . فی «بر، بس» : - «أَنَّهُ» .

٣-١ . فی «بر» والوافی : «كان» .

- ٤-٢ . فى «ج ، بس» : «فإذا» .  
 ٥-٣ . فى «ز» : «اللّه» .  
 ٦-٤ . فى «ز» : - «كان» .  
 ٧-٥ . فى «بر ، بف» : «ويقول» .  
 ٨-٦ . فى «بر ، بف» والوافى : «فيقول» .  
 ٩-٧ . فى حاشية «ج ، ز» : + «له» .  
 ١٠-٨ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوافى . وفى المطبوع : «حتّى تأمره» . وفى «بر» : «حتّى أمره» .  
 ١١-٩ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى . وفى المطبوع : «وإذا» .  
 ١٢-١٠ . فى حاشية «ج» : «منزله» .  
 ١٣-١١ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بر ، بف» والوافى : «فى» .  
 ١٤-١٢ . فى «بر» : - «ملك» .  
 ١٥-١٣ . ثواب الأعمال ، ص ١٥٢ ، ح ١ ، بسنده عن عليّ بن معبد ، عن أبيه ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع زيادة فى آخره . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٤٣٢ ، من قوله : «من كانت قراءته بها فى نوافله» ، وفيهما إلى قوله : «ولا بأفة من آفات الدنيا» مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٥٧ ، ح ٩٠٦٣ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٤٧ ، ح ٧٥٧٨ .

### (١٣) باب النوادر

#### إشاره

٣٠٣ / ٢

١٥٢ \_ بَابُ النَّوَادِرِ

#### ١- الحديث

۳۵۶۹/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قُرْأَ الْقُرْآنُ ثَلَاثَةً: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً» (۱)، وَ اسْتَدْرَجَ (۲) بِهِ الْمُلُوكَ، وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ؛ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَحَفِظَ حُرُوفَهُ، وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ، وَ أَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقِدْحِ (۳)، فَلَا كَثْرَ (۴) اللَّهُ هُوَ لَاءٌ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ؛ وَ رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ، فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ، وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ، وَ تَجَافَى بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ، فَبِأُولَئِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ (۵) الْبَلَاءَ، وَ بِأُولَئِكَ يُدِيلُ (۶) اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - مِنَ الْأَعْدَاءِ، وَ بِأُولَئِكَ يُنْزِلُ (۷) اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ، فَوَاللَّهِ لَهُوَ لَاءٌ فِي قُرْأَنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَعْخَمْرِ» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: قرآن خوانان سه گروه اند: یکی آنکه قرآن خواند و آن را سرمایه کسب خود کند و پادشاهان را با آن بدو شد و بمردم بزرگی بفروشد. و دیگر مردی است که قرآن را بخواند و حروف آن را نگهداری کند ولی حدود آن را ضایع سازد و آن را چون قدح (جام آب) نگهداری کند (یعنی برای خودنمائی و هنگام سودجویی از آن منتفع گردد و در سایر اوقات پشت سر اندازد چنان که شخص سواره جام آبش را پشت سرش می آویزد و مانند این کلام در کتاب دعاء باب صلوات گذشت مراجعه شود) خداوند امثال اینان را در قرآن خوانان زیاد نکند. و دیگر مردی است که قرآن خواند و داروی قرآن را بر دل دردمندش نهد و برای (خواندن و بکار بستن و دقت و غور در معانی) شب زنده داری کند و روزش را بتشنگی بسر برد، و در هنگام نمازهایش و جاهای آن بدان قیام کند، و از بستر خواب بنخاطر آن دوری گزیند، و بنخاطر این دسته از مردمان است که

خدای عزیز جبار بلا را بگرداند، و ببرکت ایشان است که خدای عز و جل شر دشمنان را باز دارد، و بسبب آنان است که خدای عز و جل از آسمان باران فرستد، پس بخدا سوگند اینها در میان قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام) فرمود: قرآن خوانان سه باشند: (۱) مردی که قرآن بخواند و آن را کاسبی خود بحساب گیرد و پادشاهان را به وسیله آن بدو شد و از آنها سود برد و به وسیله آن به مردم گردن فرازی و دست اندازی کند. (۲) کسی که قرآن را بخواند و الفاظ آن را نگهداری کند و مقرراتش را از دست بنهد و آن را چون جام آب بر دست دارد و برای سود نقدی خواهد (و آن را چون چوبه تیر بی پیکان پیکان بر پا دارد که فرمود: معنایش این است که آنچه خدای عز و جل در گله و سرزنش (۳) کسی که قرآن را بخواند و بداند و داروی شفا بخش آن را بر دل دردمند خود نهد و برای آن شبها بیداری کشد (و آن را بخواند و با آن مناجات کند یا در آن مطالعه کند و از حقائق آن دریابد) و روزها را برای آن به تشنگی به سر آورد (روزه گیرد و ریاضت کشد) و در مساجد خود برای خواندن و آموختن و آموزش و ترویج آن قیام کند و از بستر آسایش و خوابش به خاطر آن دوری گزیند به آنان است که خدای عزیز جبار بلا را بگرداند و مردم روی زمین را به هلاکت نرساند (چون طاغیان مردم پیشین مانند قوم فرعون و عاد و ثمود) و به وسیله اینان است که خدا عز و جل شر دشمنان اسلام را بگرداند و به اینان است که خدا عز و جل باران را از آسمان فرو ببارد، به خدا سوگند هر آینه اینان در میان قرآن خوانان و قرآن دانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: قرآن خوانان سه گروه اند

۱- مردی که قرآن بخواند و آن را کاسبی خود قرار دهد و پادشاهان را متوجه آن کند و از آنها سود برد و به وسیله آن به مردم بزرگی فروشد.

۲- کسی که قرآن را بخواند و الفاظ آن را نگهداری کند و مقرراتش را از دست بنهد و آن را چون جام آب نگه داری کند (که هنگام سود جوئی از آن بهره برد).

۳- کسی که قرآن را بخواند و بداند و داروی شفابخش آن را بر دل دردمند خود نهد و برای آن شبها بیداری کشد و روزها را برای آن به تشنگی به سرآورد (روزه گیرد و ریاضت کشد) و در مساجد خود برای خواندن و آموختن و آموزش و ترویج آن قیام کند و از بستر آسایش و خوابش به خاطر آن دوری گزیند و بخاطر آنان است که خدای عزیز جبار بلا را بگرداند و مردم روی زمین را به هلاکت نرساند و شر دشمنان اسلام را بگرداند و باران را از آسمان نازل فرماید، به خدا سوگند که اینها در میان قرآن خوانان و قرآن دانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. وفي الصحاح الريح تدر السحاب و تستدره أى تستجلبه وفي القاموس البضاعة بالكسر  
قطعة من المال تعد للتجارة إقامة القدح كأنه تأكيد للفقرة الأولى أعنى حفظ الحروف و منهم من  
قرأ القدح بفتحين تفسيرا للفقرة الثانية نظير ما مر في قوله عليه السلام - لا تجعلوني كقدح الراكب  
- و يحتمل أن يكون التشبيه من حيث إن القدح و هو السهم بلا ريش مستقيم ظاهرا و لا ينتفع به  
لعدم الوقوع على الهدف، و في النهاية و منه الحديث كان يسوى الصفوف حتى يدعها مثل القدح  
أو الرقيم أى مثل السهم أو سطر الكتابة و الإدالة الغلبة و في الصحاح الكبرى الأحمر من الحجارة  
الموقد بها، و الياقوت الأحمر و الذهب أو جوهر معدنه بواى النحل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥١٧

\*\*\*\*\*

ص: ٦٥٨

---

١-١. في شرح المازندراني، ج ١١، ص ٦٠: «قوله: فاتخذ بضاعه، هي بالكسر: قطعة من المال  
تعد للتجارة؛ يعنى اتخذ القرآن رأس ما يطلب منه المنافع والأرباح عند الناس» .  
٢-٢. في «ز»: «استبدر». وفي شرح المازندراني: «استدر الشيء إذا استجلبه؛ استجلب بسبب  
القرآن المال من الملوك واستطال بسببه على الناس لكثرة المال وعزة السلاطين له» .  
٣-٣. «أقامه إقامة القدح». قال الفيض: «يعنى نبذه وراء ظهره؛ فإن الراكب يعلق قدحه من خلفه»  
، وقال المجلسي: «ويحتمل أن يكون التشبيه من حيث إن القدح - وهو السهم بلا ريش - مستقيم  
ظاهرا، ولا ينتفع به؛ لعدم الوقوع على الهدف». وأما المازندراني فإنه قال: «هذا تأكيد لحفظ  
الحروف وتضييع الحدود جميعا؛ إذ فيه حفظ لبعض الحقوق، وترك لأعظمها كما في القدح. وكذا  
إن قرأ القَدَحَ بالتحريك؛ لأنه انتفع به من بعض الوجوه وضيّعه من وجه آخر؛ حيث جعله وراء ظهره



، كما ينتفع أحد من القدرح ويشرب منه ثم يعلّقه في آخر رحله عند ترحاله ويجعله خلفه . وإليه أشار صلى الله عليه وآله بقوله : ولا تجعلوني كقدح الراكب» .

٤-٤ . في «بر» : «فلا ذكر» .

٥-٥ . في الوسائل : - «العزیز الجبار» .

٦-٦ . الدّولة في الحرب : أن تُدال إحدى الفئتين على الأخرى . والإدالة: الغلبة . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٦٩٩ (دول) .

٧-٧ . في «ب» : «يترك» .

٨-٨ . الأموال للصدوق، ص ٢٠٢، المجلس ٣٦، ح ١٥؛ والخصال، ص ١٤٢، باب الثلاثة، ح ١٦٤ ، بسند آخر آ عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن إسماعيل بن مهران، مع اختلاف يسير. راجع: الخصال، ص ١٦٤، باب الثلاثة، ح ١٦٥ الوافي، ج ٩، ص ١٧٠٦، ح ٨٩٧٤؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٨٢، ح ٧٦٧٨ .

## ٢- الحديث

٣٥٧٠/٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي يَحْيَى، عَنِ الْأَعْصَمِيِّ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «نَزَلَ (١) الْقُرْآنُ اثْنَلَاثًا: ثَلَاثٌ فِيْنَا وَفِي عَدُوِّنَا؛ وَثَلَاثٌ سُنُنٌ وَأَمْثَالٌ؛ وَثَلَاثٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ» (٢) . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود: قرآن در سه بخش نازل شده یک بخش آن در باره ما و دشمنان ما است، و بخش دیگر در سنتها و امثال است، و بخش سوم در واجبات و احکام است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از اصبغ بن نباته، گوید: شنیدم امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود: قرآن در سه بخش نازل شده: یک سوم در باره ما و در باره دشمن ما، و یک سوم در سنن و امثال، و یک سوم در فرائض و احکام.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- «اصبغ بن نباته»، گوید: شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

قرآن در سه بخش نازل شده: یک سوم در باره ما و در باره دشمن ما، و یک سوم در سنتها و امثال و یک سوم در واجبات و احکام است.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۵۷۱/۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ حَلَالٌ، وَرُبْعٌ (۴) حَرَامٌ، وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَأَحْكَامٌ، وَرُبْعٌ خَبْرٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ، وَنَبَأٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ، وَفَصْلٌ مَا بَيْنَكُمْ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: راستی قرآن به چهار بخش نازل شده است: یک چهارم حلال و یک چهارم حرام و یک چهارم سنن و یک چهارم در خبر از آنچه پیش از شما بوده است و در گزارش آنچه پس از شماها می باشد و در فیصله دادن بدان چه اختلاف میان شماها است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی قرآن در چهار بخش نازل شده است: یک چهارم حلال و یک چهارم حرام و یک چهارم سنتها و یک چهارم اخبار گذشتگان و آیندگان از شما و آنچه که مربوط است به رفع اختلافات شماها.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن بچهار بخش نازل شده، یک چهارم حلال، و یک چهارم حرام، و یک چهارم سنتها، و احکام، و یک چهارم اخبار گذشتگان و آیندگان از شما است و آنچه راجع برفع اختلاف میانه شماها است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۶

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. ويمكن أن يكون الثلث و الربع على سبيل التخمين، أو مجرد القسمة أثلاثا و أرباعا و إن لم تتساو الأقسام أو باعتبار اختلاف المعانى و البطون أو بعض التقسيمات فى القرآن الواقعى و بعضها ما فى بأيدينا منه و ربما يقال المراد بالحلال متابعة أهل البيت عليهم السلام، و بالحرام متابعة أعدائهم ليوافق التقسيم الآتى.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥١٧

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٦٢٨ / ٢

٣٥٧٢/٤ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

ص: ٦٥٩

---

١-١ . فى «ج» : «نزل» . وفى «ص» : «نزل الله» .

٢-٢ . فى الوافى : «ليس بناء هذا التقسيم على التسوية الحقيقية ولا على التفريق عن جميع الوجوه ، فلا ينافى زيادة بعض الأقسام على الثلث أو نقصه عنه ، ولا دخول بعضها فى بعض ، ولا ينافى أيضا مضمونه مضمون ما يأتى بعده» . وقيل غير ذلك . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٦١ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥١٧ .

۳-۳ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹، ح ۳، عن الأصبع بن نباتة. وفيه، ص ۱۰، صدر ح ۷، عن محمد بن خالد بن الحجّاج الكرخي، عن بعض أصحابه ، رفعه إلى خيشمة، عن أبي جعفر عليه السلام؛ تفسیر فرات، ص ۱۳۸، ضمن ح ۱۶۶، عن جعفر بن محمد الفزاري ، معنعنا عن أبي جعفر عليه السلام ، وفي الأخيرين مع اختلاف الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۷۶۸ ، ح ۹۰۷۵ .

۴-۴ . فی «ز» : - «ربع» .

۵-۵ . تفسیر فرات، ص ۴۷، ح ۳ ، مع زیادة فی أوّله وآخره؛ وفيه، ص ۲۴۸ ، ضمن ح ۳۳۶ ، وفيهما بسند آخر عن النبی صلی الله علیه و آله : «إنّ القرآن أربعة أرباع، فربع فينا أهل البيت خاصّة، وربع فی أعدائنا، وربع حلال وحرام، وربع فرائض وأحكام» الوافی ، ج ۹ ، ص ۱۷۶۹ ، ح ۹۰۷۶ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ : رُبْعٌ فِينَا ، وَرُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا ، وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ ، وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ» (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است، یک چهارم در باره ما و یک چهارم در باره دشمن ما و یک چهارم سنن و امثال و یک چهارم فرائض و احکام است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۴۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۴- از امام باقر (علیه السلام) که قرآن بر چهار بخش نازل شده: یک چهارم در باره ما، و یک چهارم در باره دشمنان ما، و یک چهارم در سنن و امثال، و یک چهارم در فرائض و احکام.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام که قرآن بر چهار بخش نازل شده: یک چهارم درباره ما، و یک چهارم درباره دشمنان ما، و یک چهارم در سنن و امثال، و یک چهارم در فرائض و احکام.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٥٧٣/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ (٣)، عَنْ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ السَّرِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَوَّلُ (٤) مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (٥) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (٦) ...»

ص: ٦٦٠

١- ١. فى الوافى : «روى العياشى مضمون هذه الأخبار فى تفسيره بنحو أتم من هذا ، رواه بإسناده عن أبى جعفر عليه السلام أنه قال : القرآن نزل أثلاثا : ثلث فىنا وفى أحبائنا ، وثلث فى أعدائنا وعدو من كان قبلنا ، وثلث سنة ومثل ، ولو أن الآية إذا نزلت فى قوم ، ثم مات أولئك القوم ماتت الآية ، لما بقى من القرآن شىء ، ولكن القرآن يجرى أوله على آخره مادامت السماوات والأرض ، ولكل قوم آية يتلونها هم منها من خير أو شر . وبإسناده عن محمد بن مسلم ، عن أبى جعفر عليه السلام قال : يا محمد إذا سمعت الله ذكر أحدا من هذه الأمة بخير فنحن هم ، وإذا سمعت الله ذكر قوما بسوء ممن مضى فهم عدونا . أقول : يستفاد من الحديثين أن المراد بضمائر المتكلم فى قولهم عليهم السلام : «فىنا» وفى «أحبائنا» و«أعدائنا» من يشملهم وكل من كان من سنخهم وطينتهم من الأنبياء والأولياء وكل من كان من المقربين من الأولين والآخرين ، وكذا الأعداء والأعداء يشملان كل من كان من سنخ شيعتهم ومحبيهم وكل من كان من سنخ أعدائهم ومبغضيهم من الأولين والآخرين ، وذلك لأن كل من أحببه الله ورسوله أحببه كل مؤمن من ابتداء الخلق إلى انتهائه ، وكل من أبغضه الله ورسوله أبغضه كل مؤمن كذلك ، وهو يبغض كل من أحببه الله ورسوله ، فكل مؤمن فى العالم قديما وحديثا إلى يوم القيامة فهو من شيعتهم ومحبيهم ، وكل جاحد فى العالم قديما وحديثا إلى يوم القيامة فهو من مخالفينهم ومبغضيهم ؛ فصح أن كل ما ورد فى أحد الفريقين ورد فى أحبائهم أو



أعدائهم . تصديق ذلك ما رواه الصدوق طاب ثراه في العلل عن المفضل بن عمر ، عن الصادق عليه السلام في حديث طويل» . وراجع أيضا : تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ١٠ ، ح ٧ ؛ و ص ١٣ ، ح ٣ ؛ علل الشرائع ، ص ١٦١ - ١٦٢ ، الباب ١٣٠ ، ح ١ .

٢-٢ . تفسير فرات ، ص ٤٣ ، ح ١ ، بسند آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام . تفسير العياشي ، ج ١ ، ص ٩ ، ح ١ ، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٩ ، ص ١٧٦٩ ، ح ٩٠٧٧ .

٣-٣ . هكذا في النسخ . وفي المطبوع : «محمد بن الحسن السري» .

٤-٤ . في «ج ، بر ، بف» وشرح المازندراني : «إنَّ أوَّل» .

٥-٥ . في «ص ، بر ، بف» : «أوَّل ما أنزل على رسول الله» . وفي الوافي : «أوَّل ما أنزل الله على رسوله» .

٦-٦ . في شرح المازندراني : «مثله في رواية العامّة ، وفيه دلالة على أنّ البسملة جزء من هذه السورة ، وتأويل الشاطبي أنّه دليل على أنّه لا بدّ منها لا على أنّه جزء من السورة بعيد جدّا» .

أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ (١) وَآخِرُهُ: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» (٢) . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: نخستین چیزی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل گردید (این سوره بود): بسم الله الرحمن الرحيم

أَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ

«و آخرین چیزی که نازل شد (سوره):»

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

«بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: اول چیزی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد: بسم الله الرحمن الرحيم،»

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ

«بود، و آخر سوره:»

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

«بود (شاید یعنی پس از آن سوره کامله نازل نشده و منافات ندارد که برخی آیات نازل شده باشد چنانچه مشهور است از مجلسی ره).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: اول چیزی که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ

بود، و آخر سوره: اذا جاء نصر الله بود.

\*\*\*

ترجمه آيت اللهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٦٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و آخره إذا جاء نصر الله لعل المراد أنه لم ينزل بعدها سورة كاملة فلا ينافي نزول بعض الآيات بعدها كما هو المشهور.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٥١٨

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٥٧٤/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ  
(٤)، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ:

٦٢٩/٢

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (٥) وَإِنَّمَا أُنزِلَ (٦) فِي عِشْرِينَ سَنَةً (٧) بَيْنَ أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ، ثُمَّ نَزَلَ فِي طَوْلِ عِشْرِينَ سَنَةً».

ص: ٦٦١

- 
- ١-١ . هي سورة العلق (٩٦) . وفي «ص»: + «الَّذِي خَلَقَ» .
- ٢-٢ . هي سورة النصر (١١٠) . وفي «بر ، بف» والوافي: + «وَالْفَتْحِ» . وفي مرآة العقول: «لعلَّ المراد أنه لم ينزل بعدها سورة كاملة ، فلا ينافي نزول بعض الآيات بعدها كما هو المشهور» .
- ٣-٣ . عيون الأخبار، ج ٢، ص ٦، ح ١٢، بسند آخر عن الرضا، عن أبيه عليهما السلام، من دون الإسناد إلى النبي صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير. تفسير القمّي، ج ٢، ص ٤٢٨، مرسلًا عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، وفيه: «أنه كانت أول سورة نزلت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» مع زيادة في أوله وآخره الوافي، ج ٩، ص ١٧٦٨، ح ٩٠٧٤ .
- ٤-٤ . تكررت في الأسناد رواية علي بن إبراهيم، عن أبيه وعلي بن محمد [القاساني]، عن القاسم بن محمد [الأصفهاني]، عن سليمان بن داود [المنقري]، عن حفص بن غياث . وما في المتن أثبتناه من «ج ، بر ، بف» إلا أن في «بر ، بف ، جر»: «سليم بن داود» . وهو سهو . أنظر على سبيل المثال : الكافي، ح ١٦٣٥ و ١٦٩٢ و ١٧١١ و ١٨٩٤ و ١٨٩٦ و ١٩٦٨ و ٢٥٩٣ و ٣٠٣٥ . وفي «ب ، د ، ز ، بس» والمطبوع: «علي بن إبراهيم ، عن أبيه ومحمد بن القاسم ، عن محمد بن سليمان، عن داود» . إلا أن في «د»: «محمد بن سليمان بن داود» وفي البحار: «علي ، عن أبيه ومحمد بن القاسم ، عن محمد بن سليمان ، عن داود بن حفص بن غياث» . ويؤيد ما أثبتناه أن صدر الخبر رواه

الصدوق فى الأمالى ، ص ٦٠ ، المجلس ١٥ ، ح ٥ ، بسنده عن القاسم بن محمد الأصبهاني ، عن سليمان بن داود المنقرى ، عن حفص بن غياث .

٥ - ٥ . البقرة (٢) : ١٨٥ .

٦ - ٦ . فى «ج ، ز ، ص ، بر ، بف» : «القرآن» .

٧ - ٧ . فى شرح المازندراني : «الغرض منه بيان طول زمان النزول لاتحديد زمانه بحسب الواقع ، أو أهمل ذكر الكسر بحسب المتعارف ، وإلا فهو أنزل فى ثلاثة وعشرين سنة» . وقيل غير ذلك .

ثُمَّ قَالَ : «قَالَ (١) النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : نَزَلَتْ (٢) صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَانزَلَتِ التَّوْرَةُ لَيْسَتْ مَضِينًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَانزَلِ (٣) الأَنْجِيلُ لِثَلَاثِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَانزَلِ الزَّبُورُ لِثَمَانِ عَشْرَةَ (٤) خَلُونَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَانزَلِ الْقُرْآنُ (٥) فِي (٦) ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ» . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حفص بن غياث گوید: از حضرت صادق علیه السلام در باره گفتار خدای عز و جل پرسیدم (که فرماید: «ماه رمضان که فرود شد در آن قرآن» سورة بقره آیه ١٨٥) با اینکه قرآن از اول تا آخر در ظرف مدت بیست سال نازل شده؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: همه قرآن یک جا در ماه رمضان بیت المعمور نازل شده، سپس در طول بیست سال تدریجا نازل شد، سپس: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان نازل شده، و تورات در شب ششم ماه رمضان نازل شد، و انجیل در شب سیزدهم نازل شد، و زبور در شب هیجدهم ماه رمضان و قرآن در بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از حفص بن غیاث، از امام صادق (علیه السلام) گوید: پرسیدم از او تفسیر قول خدا عز و جل را (۱۸۵ سوره بقره): «ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده است» با اینکه قرآن از اول تا آخر در ظرف بیست سال نازل شده؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: قرآن یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و سپس در مدت بیست سال قسمت قسمت نازل شد، سپس فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: صحف ابراهیم در اول شب ماه رمضان نازل شده و تورات شب ششم ماه رمضان و انجیل شب سیزدهم ماه رمضان نازل شده و زبور در شب هیجدهم ماه رمضان نازل شده است و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۶- «حفص بن غیاث»، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: پرسیدم از او تفسیر قول خدای عز و جل را: «در ماه رمضان قرآن نازل شده است (بقره/۱۸۵)» با اینکه قرآن از اول تا آخر در ظرف بیست سال نازل شده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و سپس در مدت بیست سال قسمت به قسمت نازل شد، سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: صحف ابراهیم در اول شب ماه رمضان نازل شده و تورات شب ششم ماه رمضان و انجیل شب سیزدهم ماه

رمضان نازل شده و زبور در شب هجدهم ماه رمضان نازل شده است و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول، أو ضعيف على الظاهر. ويمكن أن يكون عدم ذكر الكسر أى الثلث مع العشرين للظهور، أو لم يعتد بما نزل فى الثلث لقلته، أو يكون بعد نزول الكل عشرين سنة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۱۸

\*\*\*\*\*

## ۷- الحديث

۳۵۷۵/۷ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا تَنْفَأُ (۸) ...»

ص: ۶۶۲

٢-٢ . فى «بس» وحاشية «ج» : «نزل» .

٣-٣ . فى «بر» : - «أنزل» .

٤-٤ . هكذا فى «بر ، بف» والوافى . وهو مقتضى القاعدة . وفى سائر النسخ والمطبوع : «عشر» .

٥-٥ . فى «ب» : «الفرقان» .

٦-٦ . فى «ص ، بر ، بف» : + «ليلة» .

٧-٧ . الأمالى للصدوق، ص ٦٢، المجلس ١٥، ح ٥؛ وفضائل الأشهر الثلاثة، ص ٨٧، ح ٦٧،

بسند آخر عن سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، إلى قوله : «ثم نزل فى طول عشرين سنة». وفى الكافى، كتاب الصيام، باب فى ليلة القدر، ح ٦٦٢٣؛

والفقيه، ج ٢، ص ١٥٩، ح ٢٠٢٦؛ والتهذيب، ج ٤، ص ١٩٣، ح ٥٥٢، بسند آخر، من قوله :

«وأنزلت التوراة لست مضين». تفسير العياشى، ج ١، ص ٨٠، ح ١٨٤، عن إبراهيم، عن أبى

عبدالله عليه السلام . تفسير القمى، ج ١، ص ٦٦، مرسلًا إلى قوله : «عشرين سنة»؛ وفيه، ج ٢،

ص ٢٩٠؛ والاعتقادات، ص ٨٢؛ وتصحيح الاعتقاد، ص ١٢٣، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه

السلام، إلى قوله : «ثم نزل فى طول عشرين سنة». الاختصاص، ص ٤٧، ضمن الحديث الطويل،

مرسلًا عن النبىِّ صلى الله عليه وآله ، وتام الرواية فيه : «أنزل الزبور على داود فى عشرين يوما

خلون من شهر رمضان». المقنعة، ص ٣٠٩، مرسلًا، من قوله : «وأنزلت التوراة لست مضين» وفى

كلِّ المصادر مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٧٦٧، ح ٩٠٧٣؛ والبحار، ج ١٢، ص ٧٥، ح

٢٩؛ وج ١٣، ص ٢٣٧، ح ٤٤؛ وج ١٤، ص ٢٨٣، ح ٢، قطعة منه.

٨-٨ . فى «ج ، ص ، بر ، بف» : «لايتفأل» . و«الفأل» : فيما يسرّ ويسوء . والطيرة لاتكون إلا فيما

يسوء . وربما استعملت فيما يسرّ . يقال : تفاءلت بكذا، وتفاءلت على التخفيف والقلب . وقد أولع

الناس بترك همزه تخفيفا . النهاية، ج ٣، ص ٤٠٥ (فأل) . وفى مرآة العقول : «كأن المراد النهى

عن ذكر وقوع الأشياء فى المستقبل وبيان الأمور الخفية من القرآن، لا الاستخارة؛ لأنه قد ورد الخبر

بجوازه ؛ كذا أفيد . ولعل الأظهر عدم التفؤل عند سماع آية أو رؤيتها كما هو دأب العرب فى التفؤل

والتطير . ولا يبعد أن يكون السرّ فيه أنه يصير سببا لسوء عقيدتهم فى القرآن إن لم يظهر أثره» .



بِالْقُرْآنِ» (۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بقرآن تفأل نزن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: به قرآن فال نزن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: به قرآن تفأل نزن.

توضیح: مقصود از تفأل در اینجا پیش بینی از وقایع آینده است مانند شفای مریض یا مرگ و یا پیدا نمودن گمشده و امثال اینها از نظر قرآن است که این خال زنی است که این کار با، استخاره منافاتی

ندارد زیرا استخاره طلب خیر است و یا مشورت با خداوند است و بین این دو جریان تفاوت آشکاری است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٦٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف و كان المراد النهی عن ذكر وقوع الأشياء فی المستقبل و بیان الأمور الخفية من القرآن لا الاستخارة لأنه قد ورد الخبر بجوازه كذا قيد، و لعل الأظهر عدم التّفؤل عند سماع آية أو رؤيتها كما هو دأب العرب فی التّفؤل و التطير و لا یبعد أن يكون السر فيه أنه یصير سببا لسوء عقیدتهم فی القرآن إن لم یظهر أمره.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥١٨

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٥٧٦/٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ (٢)، قَالَ:

عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا فِيهِ قُرْآنٌ مُخْتَمٌّ (٣)، مُعَشَّرٌ (٤) بِالذَّهَبِ، وَكُتِبَ (٥) فِي آخِرِهِ سُورَةٌ (٦) بِالذَّهَبِ، فَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ، فَلَمْ يَعْزُبْ فِيهِ (٧) شَيْئًا إِلَّا كِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ، وَ (٨) قَالَ: «لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ إِلَّا بِالسَّوَادِ، كَمَا كُتِبَ أَوَّلَ مَرَّةٍ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن وراق گوید: کتابی را که در آن قرآنی بود و آن قرآن با آب طلا مهر خورده بود و عشرگذاری شده بود، و در پایان آن نیز یک سوره با آب طلا نوشته شده بود من آن قرآن را بحضرت صادق علیه السلام عرضه نموده و نشان دادم (و مقصود این بود که بدانم آیا با آب طلا نوشتن و مهرگذاری آن عیبی دارد یا نه؟) پس آن حضرت در چیزی از آن عیبی نگرفت جز در نوشتن قرآن را با آب طلا و فرمود: خوش ندارم که قرآن جز با مرکب سیاه نوشته شود چنانچه اول بار نوشته شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از محمد بن وراق گوید: کتابی را که قرآن در آن بود و با آب طلا مهرگزاری و عشرگزاری شده بود، به امام صادق (علیه السلام) عرضه نمودم و در آخرش یک سوره قرآن با آب طلا نوشته بود که به آن حضرت وانمودم، هیچ عیب و نکوهشی از آن نکرد جز از نوشتن قرآن با آب طلا و فرمود: خوش ندارم که قرآن جز با مرکب سیاه نوشته شود که اول بار نوشته شده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۸- «محمد بن وراق» گوید: کتابی را که قرآن در آن بود و با آب طلا مهر خورده و عشرگذاری شده بود و در پایان آن نیز یک سوره با آب طلا نوشته شده بود من آن قرآن را به حضرت صادق علیه السلام عرضه و نشان دادم. پس آنحضرت هیچ عیب و نکوهشی از آن نکرد جز از نوشتن قرآن با آب طلا و فرمود: خوش ندارم که قرآن جز با مرکب سیاه نوشته شود که اول بار نوشته شده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قیل: الختم ما كان علامة ختم الآيات فيه بالذهب، و يمكن أن يراد به النقش الذي يكون في وسط الجلد، أو في الافتتاح والاختتام أو في الحواشي للزينة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۵۷۷/۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يَاسِينَ الضَّرِيرِ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ زُرَّارَةَ (۱۰)، قَالَ:

قَالَ: «تَأْخُذُ الْمُصْحَفَ (۱۱) فِي الثُّلْثِ الثَّانِي مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، فَتَنْشُرُهُ (۱۲)، وَ تَضَعُهُ (۱۳)

- ١-١ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٨٤ ، ح ٩٠٩٢ ؛ الوسائل، ج ٦ ، ص ٢٣٣ ، ح ٧٨١٧ ؛ البحار، ج ٩١ ، ص ٢٤٤ ، ذيل ح ٥ .
- ٢-٢ . فى «بر» : «الرزاق» . ويحتمل أن يكون محمّد هذا ، هو محمّد الوزّاق الكوفى المذكور فى رجال الطوسى ، ص ٣٠٠ ، الرقم ٤٣٩٨ .
- ٣-٣ . فى «ز» : «مختم» . وفى مرآة العقول : «قيل : الختم : ما كان علامة ختم الآيات فيه بالذهب . ويمكن أن يراد به النقش الذى يكون فى وسط الجلد ، أو فى الافتتاح والاختتام ، أو فى الحواشى للزينة» .
- ٤-٤ . تعشير المصاحف : جعل العواشر فيها ، والعواشر : جمع العاشرة ، وهى الحلقة تجعل فى المصحف . الصحاح ، ج ٢ ، ص ٧٤٧ ؛ لسان العرب ج ١ ، ص ٢٤٨ (عشر) .
- ٥-٥ . فى «ص ، بر ، بف» والوافى : «وكتبت» .
- ٦-٦ . فى التهذيب : «آخر السورة» .
- ٧-٧ . فى الوافى والتهذيب : «منه» .
- ٨-٨ . فى التهذيب : «فإنه» بدل «و» .
- ٩-٩ . التهذيب، ج ٦ ، ص ٣٦٧ ، ح ١٠٥٦ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٣٥ ، ح ٩٠١٨ ؛ الوسائل، ج ١٧ ، ص ١٦٢ ، ذيل ح ٢٢٢٤٩ .
- ١٠-١٠ . هكذا فى النسخ . وفى المطبوع : «عن أبى جعفر عليه السلام» .
- ١١-١١ . فى الوافى : «القرآن» .
- ١٢-١٢ . نشرت الثوب والكتاب نشرا : بسطته . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٨٩٠ (نشر) .
- ١٣-١٣ . فى «ز» : «فتضعه» .

بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ تَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنزَّلِ وَ مَا فِيهِ، وَ فِيهِ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَكْبَرُ، وَ  
أَسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجَى أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عِتْقَائِكَ مِنَ النَّارِ» وَ تَدْعُو بِمَا بَدَأَ (۱) لَكَ مِنْ  
حَاجَةٍ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زراره از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: در دههٔ دوم ماه رمضان قرآن را بردار و باز  
کن و پیش رویت بنه و (این دعا را) بخوان: «اللهم انی أسألك بکتابک المنزل و ما فیہ و فیہ اسمک  
الاعظم الاکبر و اسماءک الحسنی و ما یخاف و یرجى ان تجعلنی من عتقائک من النار». و هر  
حاجتی که خواهی از خدا بخواه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از زراره، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: در دههٔ دوم ماه رمضان مصحف را بردار و باز کن و  
برابرت بگذار و بگو: «بار خدایا! من از تو خواهش دارم به حق کتابت که نازل شده و آنچه در آن است  
و در آن است اسم اعظم اکبرت و اسماء حسنای تو و آنچه بیم آرد و آنچه امید آرد که مرا از آزادشده  
های خود از دوزخ مقرر داری» و دعا می کنی به هر آنچه از حوائج برایت رخ داده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «زراره»، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در دههٔ دوم ماه رمضان مصحف را بردار و باز کن و برابرت بگذار و بگو: «بار خدایا! من از تو تقاضا مندم به حق کتابت که نازل شده و آنچه در آن است و در آن است اسم اعظم اکبرت و اسماء حسناى تو و آنچه بیم آورد و آنچه امید آورد که مرا آزاد شده های خود از دوزخ مقرر داری» و هر حاجتی که داری از خدای خود بخواه.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

۱۰- الحدیث

۳۵۷۸/۱۰. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ، عَنْ جَابِرٍ: ۲/۶۳۰

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۳)، قَالَ: (۴) «لِكُلِّ شَيْءٍ رَيْبٌ، وَرَيْبُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هر چیزی بهاری دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام باقر (علیه السلام) فرمود: برای هر چیزی بهاری است و بهار قرآن خواندن، ماه رمضان است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۰- امام باقر علیه السلام فرمود:



هر چیزی بهاری دارد و بهار قرآن خواندن آن، در ماه رمضان است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و ربیع القرآن ای کما أن الأشجار تنمو فی الربیع و تظهر آثارها و أثمارها كذلك القرآن فی شهر رمضان یكثر ثوابه و یظهر آثاره أكثر من سائر الأزمان فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۳۵۷۹/۱۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ أَوْ عَنْ (٦) غَيْرِهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُرْآنِ وَالْفُرْقَانِ: أَهُمَا شَيْئَانِ، أَوْ شَيْءٌ وَاحِدٌ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْقُرْآنُ جُمْلَةُ الْكِتَابِ، وَالْفُرْقَانُ الْمُحْكَمُ (٧) الْوَاجِبُ الْعَمَلِ بِهِ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «محمد بن سنان» از کسی حدیث می کند که می گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که قرآن و فرقان دو معنی دارند یا یک معنی، فرمود:

قرآن نام همه کتاب خداست و فرقان همان بخشی از محکومات است که عمل به آن واجب است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن سنان یا دیگری از کسی که نامش را برده حدیث کند که گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که قرآن و فرقان دو چیزند (دو معنی دارند) یا یک چیزند؟ فرمود: قرآن همه کتاب است، و فرقان همان قسمت محکم آن است که عمل بدان واجب است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از کسی که نام او را برده است، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم که قرآن و فرقان دو معنی دارند یا یک معنی دارند؟ فرمود: قرآن نام همه کتاب خدا است و فرقان همان بخشی است که محکم است و دستور واجب در آن بیان شده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

## ۱۲- الحديث

۳۵۸۰/۱۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ (۹)، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ،

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ، وَ لَكِنَّ الْإِخْتِلَافَ

ص: ۶۶۴

- ١-١ . فى «ز» : - «بدا» .
- ٢-٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٦٥ ، ح ٩٠٧٢ .
- ٣-٣ . فى الأمالى و ثواب الأعمال : + «أنه» .
- ٤-٤ . فى «ز» : + «إن» .
- ٥-٥ . الأمالى للصدوق ، ص ٥٩ ، المجلس ١٤ ، ح ٥ ؛ و ثواب الأعمال ، ص ١٢٩ ، ح ١ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ٢٢٨ ، ح ١ ، بسند آخر عن محمّد بن سالم . المقنعة ، ص ٣١٢ ، مراسلاً الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٧ ، ح ٩٠٤٢ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ٢٠٣ ، ح ٧٧٣٣ ؛ وج ١٠ ، ص ٣٠٢ ، ح ١٣٤٧٢ .
- ٦-٦ . فى «بر ، بف ، جر» : - «عن» .
- ٧-٧ . فى «ز» : - «المحكم» .
- ٨-٨ . معانى الأخبار ، ص ١٨٩ ، ح ١ ، بسنده عن إبراهيم بن هاشم ، عن ابن سنان وغيره ، عمّن ذكره ، عن أبى عبد الله عليه السلام . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٨٠ ، ح ١٨٥ ، عن ابن سنان ، عمّن ذكره ، عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ وفيه ، ج ١ ، ص ٩ ، ح ٢ ، عن عبد الله بن سنان ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٨٣ ، ح ٩٠٩٠ .
- ٩-٩ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بر ، بف ، جر» . وفى «ب ، بس» والمطبوع : «علّى بن محمّد» . وما أثبتناه هو الصواب ؛ فقد توسّط معلّى بن محمّد بين الحسين بن محمّد وبين الحسن بن علّى الوشاء فى كثيرٍ من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ٤٦٣ \_ ٤٦٤ ؛ و ص ٤٦٧ \_ ٤٧٠ .

يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرَّوَاةِ (١) . (٢) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: قرآن یکی است، و از نزدیکی (یعنی خدای یگانه) نازل گشته، ولی اختلاف از طرف راویان آن پدید آمده.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- امام باقر (علیه السلام) فرمود: راستی که قرآن یکی است و از نزد یگانه نازل شده است ولی اختلاف از طرف راویان پدید می آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۲- امام باقر علیه السلام فرمود: به راستی که قرآن یکی است و از نزد خدای یگانه نازل شده است ولی اختلاف از طرف راویان به وجود آمده است.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲۰

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحدیث

۳۵۸۱/۱۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ (۳)؟

فَقَالَ: «كَذَبُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُ (۴) نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل بن یسار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم میگویند: قرآن بهفت حرف نازل شده؟ فرمود: دروغ گویند دشمنان خدا. قرآن بیک حرف و از جانب یکی نازل شده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از فضیل بن یسار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: راستی مردم می گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده است؟ فرمود: دروغ می گویند دشمنان خدا ولی آن بر یک حرف نازل شده است از نزد خدای یگانه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «فضیل بن یسار» می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: راستی مردم می گویند: قرآن به هفت حرف نازل شده است؟

فرمود: دشمنان خدا دروغ می گویند ولی آن به یک حرف از جانب خدای یگانه نازل شده است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن. وقال فى النهاية: فيه نزل القرآن على سبعة أحرف كلها كاف شاف أراد بالحرف اللغة يعنى على سبع لغات من لغات العرب أى أنها متفرقة فى القرآن فبعضه بلغة قريش، و بعضه بلغة هذيل، و بعضه بلغة هوازن، و بعضه بلغة اليمن، و ليس معناه أن يكون فى الحرف الواحد سبعة أوجه، على أنه قد جاء فى القرآن ما قد قرئ بسبعة و عشرة كقوله

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)

و عبد الطاغوت، و مما يبين ذلك قول ابن مسعود: إنى سمعت القراء فوجدتهم متقاربين فاقروا كما علمتم إنما هو كقول أحدكم هلم، و يقال و اقبل و فيه أقوال غير ذلك هذا أحسنها، و الحرف فى الأصل الطرف و الجانب و به سمي الحرف حروف الهجاء.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٠

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٣٥٨٢/١٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ ٢ / ٦٣١

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّائِكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةَ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن مانند این ضرب المثل عربی نازل شده (که گویند: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره») یعنی بتو میگویم ولی ای همسایه تو گوش کن).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: قرآن به روش این ضرب المثل عربی نازل شده است که: ایاک اعنی و اسمعی یا جاره، به تو می گویم ولی ای همسایه زن تو گوش بده (و در فارسی به جای این مثل عربی گویند: به در می گویند که دیوار بشنود).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

قرآن به روش این ضرب المثل عربی نازل شده است که: ایاک عنی و اسمعی یا جاره، یعنی به تو می گویم ولی ای همسایه تو گوش کن (و در فارسی به جای این مثل عربی گویند: به در می گویند که دیوار گوش کند).

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. وقيل : قوله يعنى به ما قد مضى - إلى قوله - قليلا

مرآة العقول ؛ ج ١٢ , ص ٥٢٠

\*\*\*\*\*

ص: ٦٦٥

١- ١ . فى «ب» : «الرواية» . وفى شرح المازندراني : «لعلّ المراد : القرآن نزل بلغة واحدة على قراءة واحدة هى لغة قريش وقراءتهم . يدلّ عليه قوله تعالى : «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» [إبراهيم (١٤) : ٤] والنبىّ صلى الله عليه وآله كان قرشيّا ، وإنّما جاء اختلاف القراءة فى اللغات من قبل الرواة كما تعرفه بعيد ذلك» .

٢- ٢ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٧٥ ، ح ٩٠٨٣ .

٣- ٣ . فى «بس» : «حرف» . ويراد بالحرف : اللغة ، يعنى على سبع لغات من لغات العرب ، أى أنّها مُفَرَّقة فى القرآن ، فبعضه بلغة قريش ، وبعضه بلغة هُذَيْل ، وبعضه بلغة هوازِن ، وبعضه بلغة اليمن . وليس معناه أن يكون فى الحرف الواحد سبعة أوجه ؛ على أنّه جاء فى القرآن ما قرئ بسبعة وعشرة ، كقوله : «مَ لِكِ يَوْمِ الدِّينِ» و «عَبَدَ الطَّـغُوتَ» [المائدة (٥) : ٦٠] . وممّا بيّن ذلك قول ابن مسعود : إنّى قد سمعت القراء ، فوجدتهم متقاربين ، فاقروا كما علّمتم ، إنّما هو كقول أحدكم

: هلمّ وتعال و أقبل . وفيه أقوال غير ذلك هذا أحسنها . النهاية ، ج ١ ، ٣٦٩ (حرف) . وقال في الوافى بعد كلام النهاية: «وأنت خبير بأنّ قوله عليه السلام : «نزل على حرف واحد من عند الواحد» لا يلائم هذا التفسير ، بل إنّما يناسب اختلاف القراءة ، فلعلّه عليه السلام إنّما كذب ما فهموه من هذا الكلام من اختلاف القراءة إلّا ما تفوّهوا به منه كما حقّق في نظائره ، فلا ينافى تكذيبه نقلة الحديث بهذا المعنى صحّته بمعنى اختلاف اللغات ، أو غير ذلك» .

٤-٤ . فى «ز» : «ولكن» .

٥-٥ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٧٥ ، ح ٩٠٨٤ .

٦-١ . هذا مثل يضرب لمن يتكلّم بكلام ويريد به غير المخاطب . قاله الفيض . وقال المازندراني : «الجارّة بالتخفيف : ضرة المرأة من المجاورة بينهما . والمراد : أنّه نزل بعض آيات القرآن وهو أيضا قرآن على سبيل التعريض ، وهو توجيه الخطاب إلى شخص وإرادة غيره ؛ لكونه أدخل فى النصح وأقرب إلى القبول ، أو لغرض آخر ، ومنه قوله تعالى خطابا لنبىّه صلى الله عليه وآله : «لئن أشركت ليحبطنّ عملك» [الزمر (٣٩) : ٦٥] فإنّه تعريض لغيره» . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٧٠ .

٧-٢ . عيون الأخبار ، ج ١ ، ص ٢٠٢ ، ضمن الحديث الطويل ١ ، بسند آخر عن الرضا عليه السلام ، وفيه : «هذا [قول الله عزّ وجلّ : «عفا الله عنك لِمَ أذنتَ لهم»] [التوبة (٩) : ٤٣] ممّا نزل بيّاك أعنى واسمعى يا جارة» . تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ١٠ ، ح ٤ ، عن عبد الله بن بكير . تنزيه الأنبياء عليهم السلام ، ص ١١٩ ، عن ابن عبّاس ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٧٠ ، ح ٩٠٧٩ .

## ١٥- الحديث

٣٥٨٣/١٥ . وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ مَا مَعْنَاهُ (١):

«مَا عَاتَبَ (۲) اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ (۳) عَلِيَّ (۴) نَبِيَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَهُوَ (۵) يَعْنِي بِهِ مَا قَدْ مَضَى (۶) فِي الْقُرْآنِ ، مِثْلُ قَوْلِهِ: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (۷) - عَنِّي (۸) بِذَلِكَ (۹) غَيْرُهُ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در روایت دیگری از حضرت صادق علیه السلام است که معنای آن اینست (یعنی معنای حدیث گذشته) که هر چه خدای عز و جل به پیغمبرش صلی الله علیه و آله عتاب فرموده مقصود از آن دیگران است مانند گفتار خداوند:»

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ

«... (سوره اسراء آیه ۷۴) - یعنی اگر نبود که ما تو را استوار داشتیم نزدیک بود که کج شوی بسوی ایشان) و با این کلام جز او را قصد کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

در روایت دیگر است از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: معنایش این است که آنچه خدای عز و جل در گله و سرزنش از پیغمبرش در قرآن آورده است مقصود از آن دیگران است و او قصد کرده

است که در قرآن ثبت شده مثل قول خدا (۷۴ سوره اسراء): «و اگر نبود که ما تو را پابرجا داشتیم هر آینه نزدیک بود اندکی به مشرکان اعتماد کنی» به این کلام جز او را قصد داشته است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

در روایت دیگر است از امام صادق علیه السلام که فرمود: معنایش این است که آنچه خدای عزّ و جلّ در گله و سرزنش از پیامبرش در قرآن آورده است مقصود از آن دیگران است و او قصد کرده است که در قرآن ثبت شده مثل قول خداوند: «و اگر نبود که ما تو را پابرجا داشتیم هر آینه نزدیک بود اندکی به مشرکان اعتماد کنی» به این کلام جز او را قصد داشته است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

من کلام الراوی، و هو جملة معترضة بين المبتدأ والخبر وقعت مفسرة للمبتدأ تقدير الكلام ما عاتب الله به نبيه فهو عنى بذلك غيره. أقول: هذا على نسخة يكون عنى بدون الواو و مع الواو أيضا يمكن تأويله بنحو مما ذكره، و على النسختين يمكن أن يكون من قوله - فهو يعنى - إلى آخر الخبر جميعا

كلام الراوى أو المصنف بل هذا أظهر فيكون المعنى محل هذا الكلام ما عتب الله به نبيه صلى الله عليه وآله وسلم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢١

\*\*\*\*\*

## ١٦- الحديث

٣٥٨٤/١٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّمْطِ، قَالَ:

ص: ٦٦٦

١-٣. هكذا فى «د» والوافى . وفى سائر النسخ والمطبوع : «قال : معناه» .

٢-٤ . فى «ب ، ج ، د ، ص ، بس» : «عتب» .

٣-٥ . فى «ب» : - «به» .

٤-٦ . فى «بر ، بف» : - «به على» .

٥-٧ . قال المازندراني : «الظاهر أن قوله : فهو ، إلى آخره ، كلام الراوى أو المصنّف ، وقع بعد المبتدأ وقبل الخبر تفسيراً للمبتدأ وتمثيلاً له ، وأن ضمير «هو» و«يعنى» راجع إلى أبى عبد الله عليه السلام ، وضمير «به» إلى الموصول» . وقال المجلسى بعد نقل هذا الكلام : «أقول : هذا على نسخة يكون «عنى» بدون الواو ، ومع الواو أيضا يمكن تأويله بنحو ممّا ذكره ، وعلى النسختين يمكن أن يكون من قوله : «فهو يعنى» إلى آخر الخبر جميعا كلام الراوى أو المصنّف ، بل هذا أظهر ، فيكون المعنى محلّ هذا الكلام : ما عتب الله به نبيه صلى الله عليه وآله . وهذا الحديث رواه العياشى فى تفسيره عن أبى عبد الله عليه السلام هكذا : «ما عاتب الله نبيه فهو يعنى به من قد مضى فى القرآن

، مثل قوله: «ولولا أن ثبتناك...» وهو أوضح ممّا فى الكافى . وفى الوافى : «ولعلّه أريد بمن قد مضى من مرّ ذكره فى الآى السابقة». راجع : شرح المازندرانى ، ج ۱۱ ، ص ۷۱ ؛ مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۵۲۱ .

۸-۶ . فى «ج ، د ، ص» وحاشية «بس ، بف» : «قضى» .

۷-۹ . الإسراء (۱۷) : ۷۴ .

۸-۱۰ . فى «ب» : «يعنى» . وفى «ز» وحاشية «ج» : «وعنى» .

۹-۱۱ . فى «ب» : «به» .

۱۰-۱۲ . تفسير العياشى ، ج ۱ ، ص ۱۰ ، ح ۵ ، عن ابن أبى عمير ، عمّن حدّثه ، عن أبى عبد الله عليه السلام . راجع : عيون الأخبار ، ج ۱ ، ص ۲۰۲ ، ضمن الحديث الطويل ۱ ؛ ورجال الكشى ، ص ۵۷۱ ، ح ۱۰۸۲ الوافى ، ج ۹ ، ص ۱۷۷۱ ، ح ۹۰۸۰ .

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَنْزِيلِ (۱) الْقُرْآنِ ، قَالَ (۲) : «أَقْرَأُوا كَمَا عَلَّمْتُمْ» . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

سفیان بن سمط گوید: از حضرت صادق علیه السلام از تنزیل قرآن پرسیدم (که چگونه بوده است و چنانچه اکنون است بهمین نحو بوده؟) فرمود: همچنان که بشما آموخته اند بخوانید.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۱۵- از سفیان بن سمط، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از روش نزول قرآن، فرمود: چنانچه آموخته شدید بخوانید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- «سفیان بن سمط»، گوید: از امام صادق علیه السلام فرمود: پرسیدم از روش نزول قرآن فرمود: همانطور که به شما آموخته اند بخوانید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

۱۷- الحدیث



۳۵۸۵/۱۷. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ (۴) أَبِي نَصْرِ، قَالَ:

دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْحَفًا، وَقَالَ: «لَا تَنْظُرْ فِيهِ» فَفَتَحْتُهُ، وَقَرَأْتُ (۵) فِيهِ: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» (۶) فَوَجَدْتُ فِيهَا اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ (۷)، قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيَّ ۸. فِي حَاشِيَةِ «بَس»: «لِي»: «: «أَبْعَثَ إِلَيَّ (۸) بِالْمُصْحَفِ (۹)».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: حضرت رضا علیه السلام قرآنی بمن داد و فرمود: در آن نگاه مکن، پس من آن را باز کردم و در آن سوره»

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا

«را خواندم و در آن نام هفتاد نفر از قریش را بنامهای خودشان و نام پدرانشان یافتم، گوید: پس حضرت نزد من فرستاد: که آن قرآن را بسوی من باز فرست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- از احمد بن محمد بن ابی نصر، گوید: امام رضا (علیه السلام) مصحفی به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن، من آن را گشودم و در آن سوره»

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا

«را خواندم و در آن نام هفتاد مرد از قریش را یافتم که به نام خودشان و نام پدرانشان ثبت بودند، گوید: پس امام رضا(علیه السلام) فرستاد نزد من که آن مصحف را نزد من فرست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- «احمد بن محمد بن ابی نصر»، گوید: امام رضا علیه السلام مصحفی به من داد و فرمود: در آن نگاه مکن، من آن را گشودم و در آن سوره

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا»

را خواندم و در آن نام هفتاد مرد از قریش را یافتم که به نام خودشان و نام پدرانشان ثبت شده بودند، گوید: پس امام رضا علیه السلام فرستاد نزد من که آن مصحف را نزد من فرست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل .

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٢١

\*\*\*\*\*

## ١٨- الحديث

٦٣٢ / ٢

٣٥٨٦/١٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ

ص : ٦٦٧

---

١-١ . فى «بر» : «ترسل» . وفى «بف» والوفى : «ترتيل» .

٢-٢ . فى «ب» : «فقال» .

٣-٣ . الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٤٣ ، ح ٩٠٣٦ ؛ الوسائل ، ج ٦ ، ص ١٦٣ ، ح ٧٦٣٢ .

٤-٤ . فى «ب» : - «محمد بن» .

٥-٥ . فى «ج» : «فقرأت» .

٦-٦ . البيئنة (٩٨) : ١ .

٧-٧ . لعلّ المراد أنّه وجد تلك الأسماء مكتوبة فى ذلك المصحف تفسيراً للذين كفروا والمشركين ، مأخوذة من الوحى ، لأنّها كانت من أجزاء القرآن ، وعليه يحمل ما فى الخبرين السابقين أيضاً من استماع الحروف من القرآن على خلاف ما يقرؤه الناس ؛ يعنى استماع حروف تفسر ألفاظ القرآن وتبين المراد منها علّمت بالوحى ، وكذلك كلّ ما ورد من هذا القبيل عنهم عليهم السلام ، وقد مضى فى كتاب الحجّة نبد منه ؛ فإنّه كلّه محمول على ما قلناه ، وذلك لأنّه لو كان تطرّق التحريف والتغيير فى ألفاظ القرآن لم يبق لنا اعتماد على شىء منه ؛ إذ على هذا يحتمل كلّ آية منه أن تكون محرّفة

ومغيّرة ، وتكون على خلاف ما أنزله الله ، فلا يكون القرآن حجة لنا ، وتتنفى فائدته وفائدة الأمر باتباعه ، والوصية به ، وعرض الأخبار المتعارضة عليه ؛ على أن خبر التحريف مخالف لكتاب الله مكذب له ، فيجب رده والحكم بفساده أو تأويله ، وأحسن الوجوه فى التأويل أن مرادهم عليهم السلام بالتحريف والتغيير والحذف إنما هو من حيث المعنى ، دون اللفظ ؛ ومما يدل على ذلك ما يأتى فى كتاب الروضة من الكافى ( ح ١٤٨٣١ ) ما رواه الكلينى بإسناده إلى الباقر عليه السلام أنه كتب إلى سعد الخير كتابا أوصاه بتقوى الله ، إلى أن قال : « وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده ، فهم يروونه ولا يراعونه ... » . راجع : الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٧٨ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٢٥ .

٨-٩ . فى « ج ، ص ، بس » : « لى » . وفى « بر » : - « إلى » .  
٩-١٠ . فى « بر » : « المصحف » .

سُوَيْدٌ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ (١) أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا ضَرَبَ رَجُلٌ (٢) الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ (٣) إِلَّا كَفَرَ » . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: پدرم عليه السلام فرمود: هیچ کس قرآن را بهم نزند جز اینکه کافر شده است.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ٤ ، ص ٤٤٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۱۷- از امام صادق (عليه السلام) كه پدرم فرمود: مردی قرآن را بر هم نزنده است جز اینکه كافر شده (مردی قرآن را بر هم نزنند جز اینکه كافر گردد خ ل).

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- امام صادق عليه السلام حدیث می کند كه پدرم فرمود: مردی قرآن را برهم نمی زند مگر آنكه كافر شده باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. بعضه ببعض أفید أن المراد تفسير القرآن و الجمع بين آيها و استنباط الأحكام، فإنه لا يعلم ذلك غير المعصوم، و يحتمل أن يكون المراد المعنى الظاهر بتقدير الاستخفاف أو ارتكاب التجوز في الكفر، و قال الصدوق (ره) في كتاب معاني الأخبار بعد نقل هذا الخبر، و سألت محمد

بن الحسن (ره) عن معنى هذا الحديث فقال هو أن تجيب الرجل في تفسير آية بتفسير آية أخرى انتهى، ويمكن أن يكون مراده نحو مما ذكرنا أولاً.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢١

\*\*\*\*\*

## ١٩- الحديث

٣٥٨٧/١٩ . عَنْهُ (٥)، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ النَّضْرِ (٦)، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (٧) عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : «وَقَعَ مُصْحَفٌ فِي الْبَحْرِ، فَوَجَدُوهُ وَقَدْ ذَهَبَ مَا فِيهِ إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ : «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (٨) .» (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: قرآنی در دریا افتاد و آن را بدست آوردند و دیدند که تمام نوشته های آن رفته است جز این آیه:»

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

«- (سوره شوری آیه ٥٣).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٤٢

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از جابر، از امام باقر (علیه السلام) گوید: شنیدم می فرمود: مصحفی به دریا افتاد و او را به دست آورند و همه نوشته های آن رفته بود جز این آیه (سوره شوری): «

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

«هلا هر کاری را بازگشت به سوی خدا است».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- «جابر»، از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: شنیدم می فرمود:

مصحفی به دریا افتاد و او را به دست آوردند ولی همه نوشته های آن از بین رفته بود جز این آیه:

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»

«همانا هر کاری بازگشت به سوی خدا دارد (شوری/۵۲)».

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٢

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٣٥٨٨/٢٠. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مَيْمُونٍ

ص: ٦٦٨

١-١. فى المعانى : + «لى» .

٢-٢. فى المحاسن : «الرجل» .

٣-٣. لعلّ المراد بضرب بعضه ببعض هو استعمال الرأى وتأويل بعض متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور وهدى من الله تعالى ، ويحتمل أن يراد بالضرب المعنى المعروف ، فإن كان من باب الاستخفاف فهو كفر جحود ، وإلّا فهو كفر النعمة وترك الأدب . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٧٢ ؛ الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٨٣ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٢١ .

٤-٤. المحاسن، ص ٢١٢، كتاب مصابيح الظلم، ح ٨٦، عن أبيه، عن النضر بن سويد. وفى ثواب الأعمال، ص ٣٢٩، ح ١؛ ومعانى الأخبار، ص ١٩٠، ح ١، بسند آخر عن الحسين بن سعيد. تفسير العياشى، ج ١، ص ١٨، ح ٢، عن المعمر بن سليمان، عن أبى عبد الله عليه السلام . وسيأتى



هذا الحديث فى هذا الباب ح ٢٦ ، بسند آخر عن النضر بن سويد الوافى، ج ٩، ص ١٧٨٣، ح ٩٠٩١.

٥-٥ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق .

٦-٦ . هكذا فى «ب» وحاشية «ج» . وفى «ج ، د ، بر ، بس ، بف ، جر» والمطبوع : «الحسين بن النضر» . وفى «ز» : «الحسين النضر» . والصواب ما أثبتناه ، والمراد من «الحسين عن النضر» ، هو «الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد» ؛ فقد روى أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، كتاب القاسم بن سليمان وتكرّر فى كثيرٍ من الأسناد رواية الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن القاسم بن سليمان . راجع : رجال النجاشى ، ص ٣١٤ ، الرقم ٨٥٨ ؛ الفهرست للطوسى ، ص ٣٧٢ ، الرقم ٥٨٠ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٩ ، ص ٣٨٤٣٨٥ .

٧-١ . فى «ز ، بر» : «أبى عبدالله» .

٨-٢ . الشورى (٤٢) : ٥٣ .

٩-٣ . الوافى، ج ٩، ص ١٧٨٤، ح ٩٠٩٤؛ البحار، ج ٧١، ص ١٢١.

القَدَّاحُ(١)، قَالَ :

قَالَ لِي (٢) أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «اقْرَأْ» قُلْتُ: مِنْ أَىِّ شَىءٍ أَقْرَأُ؟ قَالَ : «مِنَ السُّورَةِ التَّاسِعَةِ (٣)»  
قَالَ (٤): فَجَعَلْتُ (٥) أَلْتَمِسُهَا (٦)، فَقَالَ : «اقْرَأْ مِنْ سُورَةِ يُونُسَ» قَالَ : فَقَرَأْتُ (٧): «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا  
الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ» (٨) قَالَ: «حَسْبُكَ» (٩) قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

إِنِّى لَأَعْجَبُ (١٠) كَيْفَ لَا أَشِيبُ إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ؟!». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

میمون قداح گوید: حضرت باقر علیه السلام بمن فرمود: بخوان، عرض کردم: از چه بخوانم؟ فرمود: از سوره نهم، گوید: من شروع بجستجوی آن کردم فرمود: از سوره یونس بخوان گوید: پس من این آیه را خواندم:»

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ

«(آیه ۲۶) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: که راستی من در شگفتم که چگونه هنگامی که قرآن میخوانم مویم سپیده نشود؟.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از میمون قداح گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: بخوان، گفتم: از چه بخوانم؟ فرمود: از سوره نهم، گوید: من شروع به جستجوی آن کردم، فرمود: از سوره یونس بخوان، من این آیه را خواندم (سوره یونس): «برای آن کسانی که خوش رفتاری کردند خوشی است و بیش از آن و دژم نسازد چهره آنها را تیرگی و خواری» فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: راستی که من در عجبم که مویم سپید نمی شود چون قرآن را می خوانم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۹- «میمون قداح» گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود:

بخوان، گفتم: از چه بخوانم؟ فرمود: از سوره نهم، گوید: من شروع به جستجوی آن کردم، فرمود: از سوره یونس بخوان، من این آیه را خواندم: «برای آن کسانی که خوش رفتاری کردند خوشی و زیاده آن است و هرگز به رخسارشان گرد خجالت و ذلت ننشیند و آنان اهل بهشت و تا ابد در آنجا خوشند (یونس/۲۶)» فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: راستی که من در شگفتم که چون قرآن می خوانم مویم سپید نمی شود.

ترجمه آیت الّلهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف و القتر و القتره محرکتین الغبرة.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۲۲

\*\*\*\*\*

ص: ۶۶۹

---

۱- ۴ . فی «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف» والبحار «أبان بن میمون القدّاح» . وهو سهو . والمراد من أبان هو أبان بن عثمان ؛ فقد روی معلی بن محمّد ، عن [الحسن بن علی] الوشاء ، عن أبان بن عثمان

فى كثيرٍ من الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ٥ ، ص ٣٢٧ . وانظر أيضا على سبيل المثال : الكافى ، ح ١٤٢ و ٦٢٧ و ٧٩٣ و ٤٠٤١ و ٤٠٨٠ و ٤١١٢ و ٤٢٢١ و ٤٨٩٦ و ٤٩١٢ و ٥١١٧ و ٥٥٣٣ و ٥٦٢٦ . هذا ، ولم نجد فى شىءٍ من الأسناد رواية الوشاء \_ بمختلف عناوينه \_ عن أبان بن تغلب مباشرة . وقد مات أبان بن تغلب فى حياة أبى عبد الله عليه السلام سنة ١٤١ ، ولم يدرك الوشاء رواة هذه الطبقة . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٠ ، الرقم ٧ ؛ رجال الطوسى ، ص ١٠٩ ، الرقم ١٠٦٦ . فعليه ما ورد فى شرح المازندرانى ، ج ١١ ، ص ٧٣ ، من احتمال كون المراد من «أبان» هو أبان بن تغلب ، احتمال ضعيف جدًا . ثم إنَّ المذكور فى البحار ، ج ١٦ ، ص ٢٥٨ ، ح ٤٢ «أبان عن ابن ميمون القدّاح» وهو أيضا سهوٌ ؛ فإنَّ المراد من ابن ميمون القدّاح ، عبد الله بن ميمون ، والراوى عن أبى جعفر عليه السلام والده ميمون ، لا عبد الله نفسه . راجع : رجال النجاشى ، ص ٢١٣ ، الرقم ٥٥٧ ؛ رجال الطوسى ، ص ١٤٥ ، الرقم ١٥٨٣ ؛ و ص ٢٣١ ، الرقم ٣١٣١ .

٢-٥ . فى «ب» - «لى» .

٣-٦ . فى الوافى : «لعله عليه السلام عدّ الأنفال والبراءة واحدة كما هو المشهور من عدّهما واحدة من السبع الطول ؛ لنزولها جميعا فى المغازى ، وتسميتها بالقرينتين ، وارتفاع البسمة من البين» .

٤-٧ . فى «ب ، ص ، بس» : + «قال» . وفى «بر» : - «قال» .

٥-٨ . فى «بف» : «جلست» .

٦-٩ . فى «بر» : «التمستها» .

٧-١٠ . فى «ز» والبحار : «قرأت» . وفى تفسير العياشى : + «حتى انتهيت إلى» .

٨-١١ . يونس (١٠) : ٢٦ .

٩-١٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندرانى والوافى والبحار وتفسير العياشى . وفى المطبوع : - «قال : حسبك» .

١٠-١٠ . فى «ز» : - «لأعجب» .

١١-٢ . تفسير العياشى ، ج ٢ ، ص ١١٩ ، ح ١ ، عن أبان بن عثمان ، عن محمّد ، عن أبى جعفر عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٩ ، ص ١٧٢٥ ، ح ٩٠٠٠ ؛ البحار ، ج ٤٦ ، ص ٣٠٢ ، ح ٤٩ .

## ۲۱- الحدیث

۳۵۸۹/۲۱. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (۱) قَالَ :  
«يُبِينُ» (۲) الْأَلْسُنَ ، وَ لَا تُبَيِّنُهُ (۳) الْأَلْسُنَ» (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حجال از کسی که نامبرده از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کند که گفت: از آن حضرت پرسیدم: از گفتار خدای عز و جل (که در باره قرآن فرماید): «بزبان عربی روشن کننده ای است» (سوره شعراء آیه ۱۹۵)؟ فرمود: یعنی زبانها را بیان کند و زبانی آن را بیان نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از کسی که نام او را برد که از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۱۹۵ سوره شعراء): «به زبان عربی روشن کننده ای است» فرمود: یعنی هر زبانی را بیان می کند و هیچ زبان دیگری آن را بیان نمی کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الہی]:

۲۰- از کسی کہ نام او را برد حدیث کند کہ از امام باقر علیہ السّلام و یا امام صادق علیہ السّلام، از قول خدای عزّ و جلّ: «به زبان عربی روشن کننده ای است (شعراء/۱۹۵)» پرسیدم؟ فرمود: یعنی هر زبانی را بیان می کند و هیچ زبان دیگری آن را بیان نمی کند.

ترجمه آیت الہی؛ ج ۴، ص ۷۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. یبین الألسن أفید أن المراد أنه لا يحتاج القرآن إلى الاستشهاد بإشعار العرب و كلامهم، بل الأمر بالعكس لأن القرآن أفصح الكلام وقد أذعن به جميع الأنام فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲۲

\*\*\*\*\*

## ۲۲- الحدیث

۳۵۹۰/۲۲ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِيانٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ (۵):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ (٦) يقرأُ آخِرَ الْكَهْفِ (٧)، إِلَّا تَيَقَّظَ (٨) فِي السَّاعَةِ  
الَّتِي يُرِيدُ (٩)». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ کس نیست که آخر سوره کَهِف را بخواند جز اینکه در هر  
ساعتی که بخواند از خواب بیدار شود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٤٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢١- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هیچ بنده ای نیست که آیه آخر کَهِف را بخواند جز اینکه  
در هر ساعتی خواهد، از خواب بیدار شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٤٧٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢١- امام صادق علیه السلام، فرمود: هیچ بنده ای نیست که آیه آخر کَهِف را بخواند جز اینکه در هر  
ساعتی که بخواند، از خواب بیدار شود.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٧٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٢٣

\*\*\*\*\*

## ٢٣- الحديث

٣٥٩١/٢٣ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ وَغَيْرُهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ:

ص: ٦٧٠

---

١-٣ . الشعراء (٢٦) : ١٩٥ .

٢-٤ . فى «ج ، ص ، بر» : «يبين» . وفى شرح المازندراني : «والأصوب أنّ المبين من الإبانة بمعنى القطع ، وأنّ القرآن يقطع بالفصاحة والبلاغة البالغة حدّ الإعجاز السنة الفصحاء والبلغاء عن المعارضة والإتيان بمثله ولا يقطعه ألسنتهم بالمعارضة» . وفى الوافى : «يبين الألسن ، من الإبانة ؛ يعنى يرفع الاختلاف من بين أصحاب الألسن المختلفة من الناس» .



- ٣-٥ . فى «ج ، د ، ص» : «لا تبيته» . وفى «بر» : «لا يبيته» . وفى شرح المازندراني : «لا يبيته» .
- ٤-٦ . الوافى، ج ٩، ص ١٧٧١، ح ٩٠٨١؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٥٠، ح ٧٥٩١ .
- ٥-٧ . فى «بس» : «جداعة» . راجع : رجال النجاشى ، ص ٢٩٣ ، الرقم ٧٩٤ ؛ رجال البرقى ، ص ٣٦ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢٥٥ ، الرقم ٣٦٠٦ .
- ٦-٨ . فى الوافى والكافى ، ح ٣٣٣٣ : «أحد» .
- ٧-٩ . فى الوافى والوسائل والفقيه والتهذيب : + «حين ينام» . وفى الكافى ، ح ٣٣٣٣ : + «عند النوم» .
- ٨-١٠ . فى الوافى والوسائل والتهذيب : «استيقظ» . وفى الفقيه : «استيقظ من منامه» بدل «تيقظ» .
- ٩-١١ . فى «بر» : + «من الليل» .
- ١٠-١٢ . الكافى، كتاب الدعاء ، باب الدعاء عند النوم والانتباه، ح ٣٣٣٣ . وفى الفقيه، ج ١، ص ٤٧١، ح ١٣٥٦؛ والتهذيب، ج ٢، ص ١٧٥، ح ٦٩٨، معلقاً عن عامر بن عبدالله بن جداعة الوافى، ج ٩، ص ١٥٨٥، ح ٨٧٩٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٢٩، ح ٧٨٠٢ .
- قُلْتُ لِإِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : سُلِّمَ مَوْلَاكَ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ مَعَهُ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا سُورَةُ يَسَاءَ (١) فَيَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَنْفَعُ مَا مَعَهُ مِنَ الْقُرْآنِ، أَيْعِيدُ مَا قَرَأَ؟

قَالَ : «نَعَمْ (٢)، لَا بَأْسَ» (٣) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

سعید بن یسار گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سلیم (که نام) آزاد کرده شما است یادآور شده که جز سوره یس از قرآن چیز دیگری حفظ ندارد و شب برمیخیزد و آنچه میدانند (یعنی همان سوره یس را) میخواند و پایان میرسد و دیگر چیزی بلد نیست که بخواند آیا همان را تکرار کند و دوباره بخواند؟ فرمود: آری باکی نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از سعید بن یسار، گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آزاد کرده توبه نام سلیم یاد آور شده که از قرآن جز سوره یس را در حفظ ندارد، شب برخیزد و آنچه قرآن یاد دارد بخواند تا به پایان رسد، آیا آنچه را خوانده باز خواند؟ فرمود: آری، باکی ندارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۲- «سعید بن یسار»، گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آزاد کرده توبه نام سلیم یادآور شده که جز سوره یس از قرآن چیز دیگری در حفظ ندارد، شب برمی خیزد و آنچه می داند می خواند تا به پایان برسد آیا آنچه را خوانده باز بخواند؟ فرمود: آری، باکی ندارد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٣

\*\*\*\*\*

## ٢٤- الحديث

٦٣٣ / ٢

٣٥٩٢/٢٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ سَالِمِ أَبِي سَلَمَةَ (٤)، قَالَ:

قَرَأَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنَا أَسْتَمِعُ (٥) - حُرُوفاً مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى

ص: ٦٧١

---

١-١. فى «بر، بف» وحاشية «ج»: «يسيرة». وفى الوافى: «سور يسيرة».

٢-٢. فى الوافى: - «نعم».

٣-٣. الوافى، ج ٨، ص ٦٧٥، ح ٦٨٤٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ٤٨، ح ٧٣٠٧؛ و ص ١٥١، ح ٧٥٩٤.

٤-٤ . هكذا فى «بس» . وفى «ب ، ج ، ز ، بر ، بف ، جر» وحاشية «د» والوسائل والمطبوع : «سالم بن سلمة» . وفى «د ، ص» : «سالم بن أبى سلمة» . والظاهر أنّ الصواب ما أثبتناه ؛ فإنّ سالما هذا ، هو سالم بن مكرم ، روى كتابه عبدالرحمن أبى هاشم البزاز كما فى الفهرست للطوسى ، ص ٢٢٦ ، الرقم ٣٣٧ . وقد اختلف فى أنّ «أبا سلمة» هل هو كنية سالم نفسه ، أو كنية والده مكرم ؛ قال النجاشى فى رجاله ، ص ١٨٨ ، الرقم ٥٠١ : «سالم بن مكرم بن عبدالله أبو خديجة ، ويقال : أبوسلمة الكناسى ... يقال : كنيته كانت أبا خديجة وإنّ أبا عبدالله عليه السلام كناه أبا سلمة» . وقوله : «إنّ أبا عبدالله عليه السلام كناه» إشارة إلى ما أورده الكشى فى رجاله ، ص ٣٥٢ ، الرقم ٦٦١ ، بسنده عن عبدالرحمن أبى هاشم ، عن أبى خديجة قال أبو عبدالله عليه السلام : لا تكترن بأبى خديجة ! قلت : فبم أكتنى ؟ فقال : «بأبى سلمة» . وورد العنوان فى رجال البرقى ، ص ٣٢ هكذا : «سالم أبو خديجة صاحب الغنم ويكنى أيضا أبا سلمة ، ابن مكرم» . وأمّا الشيخ الطوسى فى الفهرست ، ص ٢٢٦ ، الرقم ٣٣٧ ، فقال : «سالم بن مكرم ، يُكنى أبا خديجة \_ ومكرم يكنى أبا سلمة \_» . وظاهر الأسناد أيضا أنّ أبا سلمة كنية سالم ؛ فقد وردت فى بعض الأسناد ، رواية أحمد بن عائد \_ وهو أيضا روى كتاب سالم بن مكرم \_ عن أبى سلمة [سالم بن مكرم] . راجع : الكافى ، ح ٨٩٧٩ ؛ الفقيه ، ج ٣ ، ص ١٨ ، ح ٣٢٤٧ ؛ التهذيب ، ج ٤ ، ص ١٣٧ ، ح ٣٨٤ ؛ بصائر الدرجات ، ص ٤٨٢ ، ح ٦ ؛ كامل الزيارات ، ص ٥٥ ، ح ٢ . ثمّ إنّ الخبر ورد فى بصائر الدرجات ، ص ١٩٣ ، ح ٣ \_ مع اختلاف يسير \_ عن محمّد بن الحسين ، عن عبدالرحمن بن أبى نجران ، عن هاشم ، عن سالم بن أبى سلمة ، لكنّ المذكور فى بعض نسخه المعتمدة : «محمّد بن الحسين ، عن عبدالرحمن بن أبى هاشم ، عن سالم أبى سلمة» .

٥-١ . فى «ب ، ز» والبصائر : «أسمع» .

مَا يَقْرُوهَا النَّاسُ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «مَهْ (١) ، كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ ، اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَرَأَ (٢) كِتَابَ اللَّهِ \_ عَزَّ وَجَلَّ \_ عَلَى حَدِّهِ» .

وَ أَخْرَجَ (۳) الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ : «أَخْرَجَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ حِينَ فَرَّغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ (۴) ، فَقَالَ لَهُمْ (۵) : هَذَا كِتَابُ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ (۶) عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ (۷) قَدْ جَمَعْتُهُ بَيْنَ (۸) اللَّوْحَيْنِ ، فَقَالُوا (۹) : هُوَذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ ، لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ ، فَقَالَ : أَمَا وَ اللَّهُ مَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا ، إِنَّمَا كَانَ عَلَيٌّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ حِينَ جَمَعْتُهُ لِتَقْرُؤُوهُ» . (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

سالم بن سلمة گوید: مردی برای حضرت صادق علیه السلام قرآن میخواند (و آن حضرت گوش میداد) و من شنیدم که حروفی از آن که میخواند آن طور که مردم میخوانند نبود (و از نظر حروف و قرائت تفاوت داشت با آنچه مردم میخوانند) حضرت صادق علیه السلام فرمود: از این قرائت خودداری کن (و این گونه نخوان بلکه) همانسان که مردم قرائت میکنند (و میخوانند) تو نیز بخوان تا آنگاه که حضرت قائم علیه السلام بیاید و چون حضرت قائم علیه السلام آید کتاب خدای عز و جل را بر حد خودش خواهد خواند و آن مصحفی که علی علیه السلام نوشته است بیرون آورد، و فرمود: که علی علیه السلام پس از فراغت از آن برای مردم آورد و بآنها فرمود: این است کتاب خدا آنچنان که خدا بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده است و من از دو لوح آن را فراهم کرده ام، مردم گفتند: نزد ما مصحفی است که قرآن در آن گرد آمده و ما باین (قرآن تو) نیازی نداریم، علی علیه السلام فرمود: هان بخدا سوگند که هرگز پس از امروز آن را نخواهید دید، و فقط بر من (لازم) بود که پس از فراهم کردن و جمع کردنش شما را بدان آگاه کنم تا آن را بخوانید.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- از سالم بن سلمه، گوید: مردی برای امام صادق (علیه السلام) چند کلمه از قرآن خواند که من گوش می کردم و نبود به روشی که مردم می خوانند، امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: از این قرائت خودداری کن و چنان قرائت کن که مردم امروزه قرائت می کنند تا امام قائم (علیه السلام) ظهور کند و هر گاه امام قائم (علیه السلام) ظهور کرد، کتاب خدا عز و جل را بر حدّ و قرار خود می خواند و آن مصحفی را که علی (علیه السلام) نوشته بود بیرون آورد و فرمود: علی (علیه السلام) این مصحف را برای مردم بیرون آورد هنگامی که از آن فراغت یافت و آن را نوشت و به آنها فرمود: این است کتاب خدا عز و جل چنانچه آن را نازل کرده است بر محمد (صلی الله علیه و آله) و من آن را از دو لوح فراهم آوردم، در پاسخ او گفتند: هم اکنون در نزد ما مصحفی است که همه قرآن در آن گرد آمده است و ما نیازی بدان نداریم، پس فرمود: هلا به خدا سوگند آن را پس از امروز خود نخواهید دید تا هرگز همانا بر من بایست که شما را بدان گزارش دهم هنگامی که فراهمش کردم تا آن را بخوانید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- «سالم بن سلمه» گوید: مردی برای امام صادق علیه السلام چند کلمه از قرآن خواند که من گوش می کردم و به روشی نبود که مردم می خوانند، امام صادق علیه السلام به او فرمود: از این قرائت خودداری کن و چنان قرائت کن که مردم امروزه قرائت می کنند تا امام قائم علیه السلام ظهور کند و هرگاه امام قائم (عج) ظهور کرد، کتاب خدای عزّ و جلّ را بر حدّ و قرار خود خواهد خواند و آن مصحفی را که علی علیه السلام نوشته بود بیرون آورد و فرمود: علی علیه السلام این مصحف را

برای مردم نوشته بود بیرون آورد هنگامی که از آن فراغت یافت و آن را نوشت و به آنها فرمود: این است کتاب خدای عزّ و جلّ چنانچه آن را بر محمد صلی الله علیه و اله نازل کرده است و من آن را از دو لوح فراهم آوردم، در پاسخ او گفتند: هم اکنون در نزد ما مصحفی است که همه قرآن در آن گرد آمده است و ما نیازی به آن نداریم، پس فرمود: همانا به خدا سوگند پس از امروز آن را نخواهید دید همانا بر من لازم بود که شما را به آن گزارش دهم هنگامی که فراهمش کردم تا آن را بخوانید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. من اللوحین لعله علیه السلام فی زمان الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کتبه علی لوحین فجمع منها، أو المراد لوح الخاطر و لوح الدفاتر، أو المراد اللوح المحفوظ و لوح المحو و الإثبات، أو الأرضی و السماوی و الله یعلم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

## ۲۵- الحدیث

۳۵۹۳/۲۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، ثُمَّ يَنْسَاهُ، ثُمَّ يَقْرُؤُهُ (۱۱)، ثُمَّ يَنْسَاهُ، أَعَلَيْهِ (۱۲) فِيهِ حَرْجٌ؟ فَقَالَ (۱۳): «لَا». (۱۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعید بن عبد الله اعرج گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که قرآن را میخواند سپس فراموش کند، و باز میخواند و فراموش میکند آیا بر او گناهی هست؟ فرمود: نه.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۴- از سعید بن عبد الله اعرج، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از مردی که قرآن را می آموزد و سپس آن را فراموش می کند و باز بیاموزد و باز هم آن را فراموش می کند، بر او گناهی است؟ در پاسخ فرمود: نه.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:



۲۴- «سعید بن عبد اللہ اعرج»، گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی که قرآن را می آموزد و سپس آن را فراموش می کند و باز بیاموزد و باز هم فراموش می کند، بر او گناهی است؟ در پاسخ فرمود: نه.

ترجمه آیت الہی؛ ج ۴، ص ۷۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۲۴

\*\*\*\*\*

ص: ۶۷۲

---

۱- ۲. هكذا فى «ص، بر، بس» والوفى . وفى البصائر : «مه، مه». وفى سائر النسخ والمطبوع :

- «مه» .

۲- ۳. فى «د» : «قرئ».

۳- ۴. الظاهر أنه من كلام الراوى والضمير المستتر راجع إلى الصادق عليه السلام .

۴- ۵. يَحتمل كونه مصدرا معطوفا على الضمير المجرور.

- ٥-٦ . فى «ز» : - «لهم» .
- ٦-٧ . فى «ز ، بر ، بف» : «كما أنزل» بدل «كما أنزله الله» .
- ٧-٨ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» : - «و» .
- ٨-٩ . هكذا فى «ص ، بر ، بف» وحاشية «د» والوافى والبصائر . وفى سائر النسخ والمطبوع : «من» .
- ٩-١٠ . فى «بر ، بف» : «فقال» .
- ١٠-١١ . بصائر الدرجات، ص ١٩٣، ح ٣، عن محمد بن الحسين، عن عبدالرحمن بن أبى نجران، عن هاشم، عن سالم بن أبى سلمة، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٩، ص ١٧٧٧، ح ٩٠٨٧؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٦٢، ح ٧٦٣٠، إلى قوله : «وأخرج المصحف الذى كتبه على عليه السلام» .
- ١١-١٠ . فى الوافى : «يقراً» .
- ١٢-٢ . فى «ب ، بس» : «عليه» بدون همزة الاستفهام .
- ١٣-٣ . فى الوافى : «أريد بنفى الحرج عدم ترتب العقاب عليه ، فلا ينافى الحرمان به عن الدرجة الرفيعة فى الجنة» .
- ١٤-٤ . الوافى، ج ٩، ص ١٧١٥، ح ٨٩٩٠؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٩٥، ح ٧٧١٣ .

## ٢٦- الحديث

٣٥٩٤/٢٦ . عَلِيٌّ (١)، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ» (٢).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۵- امام صادق علیه السلام روایت کرده که پدرم فرمود:

هیچ مردی قرآن را برهم نزده است جز اینکه کافر شده.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(این حدیث مانند حدیث از همین باب است که با توضیحی که داشت گذشت).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۵- از امام صادق (علیه السلام) که پدرم فرمود: هیچ مردی قرآن را برهم نزده است جز اینکه کافر شده.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٤

\*\*\*\*\*

## ٢٧- الحديث

٣٥٩٥/٢٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعًا، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ سَدِيرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «سُورَةُ الْمُلْكِ هِيَ الْمَانِعَةُ تَمْنَعُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ هِيَ مَكْتُوبَةٌ فِي التَّوْرَةِ: سُورَةُ الْمُلْكِ، وَ (٣) مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلَتِهِ (٤) فَقَدْ أَكْثَرَ وَ أَطَابَ، وَ لَمْ يُكْتَبْ (٥) مِنَ الْغَافِلِينَ. وَ إِنِّي لَأَعْرُكُ بِهَا بَعْدَ عِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ أَنَا جَالِسٌ، وَ إِنَّ وَالِدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقْرُؤُهَا فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ (٦) فِي قَبْرِهِ نَاكِرٌ وَ نَكِيرٌ مِنْ قَبْلِ رَجُلَيْهِ، قَالَتْ رِجَالُهُ لَهُمَا: لَيْسَ (٧) لَكُمْآ إِلَى مَا قَبِلِي سَبِيلٌ، قَدْ كَانَ هَذَا الْعَبْدُ يَقُومُ عَلَيَّ، فَيَقْرَأُ سُورَةَ الْمُلْكِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ، وَ إِذَا (٨) أَتَيْاهُ مِنْ قَبْلِ جَوْفِي، قَالَ لَهُمَا: لَيْسَ لَكُمْآ إِلَى مَا قَبِلِي سَبِيلٌ، قَدْ كَانَ هَذَا (٩) الْعَبْدُ أَوْعَانِي سُورَةَ الْمُلْكِ، وَ إِذَا (١٠) أَتَيْاهُ مِنْ قَبْلِ لِسَانِي، قَالَ لَهُمَا:

لَيْسَ لَكُمْآ (١١) إِلَى مَا قَبِلِي سَبِيلٌ، قَدْ كَانَ هَذَا الْعَبْدُ يَقْرَأُ بِي (١٢) فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ سُورَةَ

ص: ٦٧٣

- ۲-۶ . راجع: ح ۱۸ من هذا الباب ومصادره الوافی، ج ۹، ص ۱۷۸۳، ح ۹۰۹۱؛ الوسائل، ج ۲۷، ص ۱۸۳، ح ۳۳۵۵۳.
- ۳-۷ . فی الوافی : - «و» .
- ۴-۸ . فی «ز، بر» والوافی : «لیلة» . وفی «بف» : «لیله» .
- ۵-۹ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوافی والوسائل . وفی المطبوع : «بها» .
- ۶-۱۰ . فی «بس» : - «علیه» .
- ۷-۱۱ . فی حاشیة «ج» : «لیست»، و«سبیل» ممّا یذکر ویؤنّث .
- ۸-۱۲ . فی «ب» : «وإذ» . وفی «ز» وحاشیة «ج» : «فإذا» .
- ۹-۱۳ . فی الوسائل : - «هذا» .
- ۱۰-۱۴ . فی «ب» : «وإذ» .
- ۱۱-۱ . فی «بر» : - «لکما» .
- ۱۲-۲ . فی «ص، بف» : «یقرئنی» .

### المُلک، (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: سورة ملك مانعه (یعنی جلوگیری) است، که از عذاب قبر جلوگیری کند، و در تورات نیز بنام سورة ملك نوشته شده و هر که آن را در شب بخواند عمل بسیار و پاکیزه ای انجام داده، و در آن شب با خواندن آن از غافلان نوشته نشود، و من در حالی که نشسته ام پس از نماز عشاء در رکوع آن را میخوانم (شاید مقصود رکوع نماز و تیره باشد) و پدرم علیه السلام آن را در هر روز و شب میخواند و هر که آن را بخواند (همین که از دنیا رفت) و در گورش نکیر و

منکر بر او درآیند از طرف پایش که آیند پاهایش بآن دو گویند: از این طرف راه نیست چون این بنده بروی ما می ایستاد و در هر روز و شب سوره ملک را میخواند، و چون از سوی شکمش درآیند، بآن دو گوید: از این طرف راه نیست، زیرا این بنده سوره ملک را در من جای داده، و چون از جانب زبان (و سرش) درآیند، زبان گوید: از این طرف راه نیست چون این بنده بوسیله من هر روز و هر شب سوره ملک را میخواند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۶- از سدیر، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: سوره ملک است که جلوگیری است، از عذاب قبر جلوگیری کند و در تورات به نام سوره ملک نوشته شده، و هر کس آن را در شبش بخواند، کار بسیار و پاکیزه ای کرده است و از غافلان نوشته نشود به وسیله خواندن آن، و من آن را قبل از رکوع بعد از نماز عشاء آخرین نماز شبانه روز می خوانم در هنگامی که نشسته ام (ظاهراً در نماز و تیره باشد) و پدرم آن را در هر روز و هر شب می خواند و هر که آن را بخواند هر گاه ناکر و نکیر (دو فرشته بازپرس در گور) از سوی دو پایش بر او در گورش در آیند دو پایش بدانها گویند: از سوی من راهی ندارید زیرا این بنده به روی من می ایستاد و در هر شب و روز سوره ملک را می خواند و هر گاه از سوی شکمش نزد او آیند، به آنها گوید: از سوی من برای شماها راهی نیست، این بنده سوره ملک را در من جای داده و هر گاه از سوی زبانش نزد او آیند، زبانش به آنها گوید: برای شما از سوی من راهی نیست، هر آینه این بنده با من در هر روز و شب سوره ملک را خوانده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲۶- «سدير»، از امام باقر عليه السلام نقل می کند که فرمود:

سوره ملك جلوگیرکننده از عذاب قبر است و در تورات به نام سوره ملك نوشته شده، و هرکس آن را در شب بخواند عمل بسیار پاکیزه بی انجام داده است و از غافلان به شمار نمی رود، و من آن را قبل از رکوع بعد از نماز عشاء آخرین نماز شبانه روز را می خوانم در هنگامی که نشسته ام (ظاهراً در نماز و تیره باشد) و پدرم آن را در هر روز و هر شب می خواند و هرکس آن را بخواند هرگاه نکیر و منکر (دو فرشته بازپرس در گور) از سوی دو پایش بر او در گورش درآیند دو پایش به آنها گوید: از سوی من راهی ندارید زیرا این بنده به روی من می ایستاد و در هر شب و روز سوره ملك را می خواند و هرگاه از سوی شکمش نزد او آیند، به آنها گوید: از سوی من برای شماها راهی نیست، این بنده سوره ملك را در من جای داده و هرگاه از سوی زبانش نزد او آیند، زبانش به آنها گوید: برای شما از سوی من راهی نیست، هر آینه این بنده به وسیله من در هر روز و شب سوره ملك را خوانده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۷۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۲۴

\*\*\*\*\*

## ۲۸- الحدیث

۶۳۴ / ۲

۳۵۹۶/۲۸ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَرْقَدٍ (۲) وَالْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَا:

كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَنَا رِبْعَةُ الرَّأْيِ، فَذَكَرْنَا (۳) فُضِّلَ (۴) الْقُرْآنَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنْ كَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ لَا يَقْرَأُ عَلَيَّ قِرَاءَتَنَا، فَهُوَ ضَالٌّ» فَقَالَ رِبْعَةُ: ضَالٌّ! فَقَالَ: «نَعَمْ، ضَالٌّ (۵)». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا نَحْنُ، فَتَقْرَأُ (۶) عَلَيَّ قِرَاءَةَ أَبِي (۷)». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس گویند: ما در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و ربیعه الرأی نیز با ما بود، پس ربیعه فضیلت قرآن را یادآور شد، حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر ابن مسعود مطابق قرائت ما نمیخواند او گمراهست ربیعه گفت: گمراهست؟ فرمود: آری گمراه است، سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اما ما مطابق قرائت ابی قرآن را میخوانیم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:



۲۷- از عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس، گویند: ما در نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم و ربیعة الرأی هم با ما بود و فضیلت قرآن را یاد آور شدیم، امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر ابن مسعود به روش قرائت ما قرآن را نمی خواند، او گمراه است، ربیعة الرأی گفت: گم راه است؟ فرمود: آری گم راه است، سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: اما ما به روش قرائت اُبیّ قرآن را می خوانیم.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲۷- «عبد الله بن فرقد» و «معلی بن خنیس»، گویند: ما در نزد امام صادق علیه السلام بودیم و «ربیعة الرأی» هم با ما بود و فضیلت قرآن را یاد آور شدیم، امام صادق علیه السلام فرمود: اگر ابن مسعود به روش قرائت ما قرآن را نمی خواند، گمراه بود، ربیعة الرأی گفت: گمراه است؟ فرمود: آری گمراه است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اما ما به روش قرائت اُبیّ قرآن را می خوانیم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول و لعله علیه السلام اتقی ربیعة.

## ٢٩- الحديث

٣٥٩٧/٢٩. عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ (٩)، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ (١٠):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى (١١) مُحَمَّدٍ (١٢) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: ٦٧٤

---

١-٣ . الوافي، ج ٩، ص ١٧٥٨، ح ٩٠٦٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ٢٣٤، ح ٧٨١٨ .

٢-٤ . في الوسائل : «داود بن فرقد» .

٣-٥ . في «بر» والوافي : «فذكر» .

٤-٦ . في «ج ، ص ، بر ، بس ، بف» والوافي : - «فضل» .

٥-٧ . في «ز» : - «ضال» .

٦-٨ . في الوسائل : «فنقرؤه» .

٧-٩ . في «ص» : «أبي» . واستبعده الفيض جدًّا في الوافي ، واستفاد من هذا الحديث أن قراءة أبي

بن كعب موافقة لقراءة أهل البيت عليهم السلام إلا أنه اليوم غير مضبوطة عندنا . وأما المازندراني

فإنه قال : «ضبط أبي في بعض النسخ بضمّ الهمزة ، وفتح الباء وشدّ الياء ، فقليل : إنه عليه السلام قال

ذلك تقيّة من ربيعة» ونحوه قال المجلسي .

٨-١٠ . الوافي، ج ٩، ص ١٧٧٦، ح ٩٠٨٥؛ الوسائل، ج ٦، ص ١٦٣، ح ٧٦٣٣، ملخصًا .

۹- ۱۱ . السند معلق علی سابقه ، ویروی عن علی بن الحکم ، محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد .

۱۰- ۱۲ . فی «ج ، ز» : «هارون بن مسلم» . وهو سهو ؛ فإن هارون بن مسلم هو هارون بن مسلم بن سعدان ، كان من أصحاب أبي محمد العسكري وأبي الحسن الثالث عليهما السلام ، ولم تثبت روايته عن أبي عبدالله عليه السلام . بل روى عن رجال أبي عبدالله عليه السلام . راجع : رجال النجاشي ، ص ۴۳۸ ، الرقم ۱۱۸۰ ؛ رجال البرقي ، ص ۶۰ ؛ الفهرست للطوسي ، ص ۴۹۶ ، الرقم ۷۸۵ . أضف إلى ذلك أنا لم نجد رواية علي بن الحکم عن هارون بن مسلم في موضع ، بل أكثر علي من الرواية عن هشام بن سالم . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ۱۱ ، ص ۶۱۷ \_ ۶۱۸ .

۱۱- ۱ . فی «ز» وحاشية «ج» والوافي : «علي» .

۱۲- ۲ . فی شرح المازندراني : «النبی» .

سَبْعَةَ آلَافٍ (۱) آيَةٍ» . (۲)

تَمَّ كِتَابُ فَضْلِ الْقُرْآنِ بِمَنِّهِ وَجُودِهِ، وَ يَتْلُوهُ كِتَابُ الْعِشْرَةِ (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآنی که جبرئیل برای محمد (صلی الله علیه و آله) آورد هفده هزار آیه بوده است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۴۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای] :

۲۸- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی قرآنی كه جبرئیل برای محمد (صلی الله علیه و آله) آورده است هفده هزار آیه بوده است.

ترجمه كمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲۸- امام صادق علیه السلام فرمود: راستی قرآنی كه جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و اله آورده است هفده هزار آیه بوده است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: موثق. و فی بعض النسخ عن هشام بن سالم موضع هارون بن مسلم، فالخبر صحیح و لا ینفی أن هذا الخبر و كثير من الأخبار الصحيحة صريحة في نقص القرآن و تغييره، و عندی أن الأخبار فی هذا الباب متواترة معنی، و طرح جميعها یوجب رفع الاعتماد عن الأخبار رأسا بل ظنی أن الأخبار

فى هذا الباب لا يقصر عن أخبار الإمامة فكيف يشبونها بالخبر. فإن قيل: إنه يوجب رفع الاعتماد على القرآن لأنه إذا ثبت تحريفه ففى كل آية يحتمل ذلك و تجويزهم عليهم السلام على قراءة هذا القرآن و العمل به متواتر معلوم إذ لم ينقل من أحد من الأصحاب أن أحدا من أئمتنا أعطاه قرانا أو علمه قراءة، و هذا ظاهر لمن تتبع الأخبار، و لعمري كيف يجترئون على التكاليف الركيكة فى تلك الأخبار مثل ما قيل فى هذا الخبر إن الآيات الزائدة عبارة عن الأخبار القدسية أو كانت التجزية بالآيات أكثر و فى خبر لم يكن أن الأسماء كانت مكتوبة على الهامش على سبيل التفسير و الله تعالى يعلم و قال السيد حيدر الأملى فى تفسيره أكثر القراء ذهبوا إلى أن سور القرآن بأسرها مائة و أربعة عشر سورة و إلى أن آياته ستة آلاف و ستمائة و ست و ستون آية و إلى أن كلماته سبعة و سبعون ألفا و أربعمائة و سبع و ثلاثون كلمة، و إلى أن حروفه ثلاثمائة ألف و اثنان و عشرون ألفا و ستمائة و سبعون حرفا و إلى أن فتحاته ثلاثة و تسعون ألفا و مائتان و ثلاثة و أربعون فتحة، و إلى أن ضماته أربعون ألفا و ثمان مائة و أربع ضمات و إلى أن كسراته تسع و ثلاثون ألفا و خمسمائة و ستة و ثمانون كسرة، و إلى أن تشديداته تسعة عشر ألفا و مائتان و ثلاثة و خمسون تشديدة، و إلى أن مداته ألف و سبعمائة و أحد و سبعون مده و إلى أن همزاته ثلاث آلاف و مائتان و ثلاث و سبعون همزة و إلى أن ألفاته ثمانية و أربعون ألفا و ثمان مائة و اثنان و سبعون ألفا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٥

\*\*\*\*\*

ص: ٦٧٥

---

١-٣. هكذا فى «بر، جس» والوافى. وفى سائر النسخ والمطبوع: «سبعة عشر ألف». وقال المحقق الشعرانى: «أقول: أما كلمة سبعة عشر ألف آية فى هذا الخبر، فكلمة «عشر» زيدت قطعا من بعض النساخ أو الرواة. وسبعة آلاف تقريبا، كما هو معروف فى إحصاء الأمور لغرض آخر غير بيان

العدد، كما يقال : أحاديث الكافي ستّة عشر ألف ، والمقصود بيان الكثرة والتقريب ، لتحقيق العدد ؛ فإنّ عدد آي القرآن بين الستّة والسبعة آلاف» . وللمزيد راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٧٦ .

٢-٤ . الوافي، ج ٩، ص ١٧٨٠، ح ٩٠٨٩.

٣-٥ . في النسخ بدل «بمنه وجوده . ويتلوه كتاب العشرة» : عبارات مختلفة ، والظاهر أنّها من النسخ .

ص: ٦٧٦

## كتاب العشرة

### اشاره

ص: ٦٧٧

ص: ٦٧٨

٣١١ / ٢

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (١)

[ ٨ ]

كِتَابُ الْعِشْرَةِ

## ١- بَابُ مَا يَجِبُ مِنَ الْمَعَاشِرَةِ

### ١- الحديث

۳۵۹۸/۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِحِ لِلنَّاسِ (۲)، وَإِقَامَةِ الشَّهَادَةِ، وَحُضُورِ الْجَنَائِزِ؛ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ ، إِنَّ أَحَدًا لَا يَسْتَعْنِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتَهُ (۳)، وَ النَّاسُ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ (۴) مِنْ بَعْضٍ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

مرازم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد بنماز در مسجدها، و به نیکی به همسایگان، و ادای شهادت، و حاضر شدن در تشییع جنازه ها، زیرا شما ناچارید از زیستن با مردم، و براستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد و ناچار مردم باید با همدیگر سازش داشته باشند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از مرازم گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: بچسبید به نماز خواندن در مسجدها (یعنی در جماعت مسلمانان شرکت کنید) و به خوشی همسایه مردم باشید، و در محاکم ادای گواهی کنید و برای تشییع جنازه ها حاضر شوید، راستش این است که مردم برای زندگانی شما لازمند، راستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد و وجود مردم برای یک دیگر لازم است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱- «مرازم» می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد به نماز خواندن در مسجدها (یعنی در جماعت مسلمانان شرکت کنید) و به نیکی به همسایگان و ادای شهادت و حضور در تشییع جنازه ها زیرا شما ناچارید در زیستن با مردم و براستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد و مردم بناچار باید با یکدیگر سازش داشته باشند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

۲- الحدیث



٣٥٩٩/٢. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ؛ وَأَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ  
الْجَبَّارِ جَمِيعًا، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، وَفِيمَا

ص: ٦٧٩

١-١ . فى «بس» : + «وبه ثفتى» .

١-٢ . فى «ز» : «إلى الناس» .

٢-٣ . فى الأمالى : + «فأما نحن نأتى جنائزهم ، وإنما ينبغى لكم أن تصنعوا مثل ما يصنع من  
تأتمون به» .

٣-٤ . فى حاشية «ج» : «لبعض» .

٤-٥ . الأمالى للمفيد، ص ١٨٥، المجلس ٢٣، ح ١٢، بسنده عن على بن حديد، مع زيادة فى  
آخره الوافى، ج ٥، ص ٥٢٣، ح ٢٤٩٣؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٦، ح ١٥٤٩٩.

بَيْنَنَا (١) وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ؟

قَالَ: فَقَالَ: «تُوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ، وَتُقِيمُونَ (٢) الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ، وَتَعُودُونَ (٣) مَرْضَاهُمْ، وَ  
تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ» . (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

معاویة بن وهب گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه برای ما با مردمی که با ما آمیزش دارند شایسته است رفتار کنیم؟ گوید که در پاسخ فرمود: امانت آنها را بایشان بپردازید، و (در هنگام نیاز) گواهی بر سود و زیانشان بدهید، و بیمارانشان را عیادت کنید و در جنازهٔ مرده هاشان حاضر شوید (و در مراسم تشییع و دفن و کفن آنها شرکت کنید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از معاویة بن وهب گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ما در میان خود و هم مذهببان خود و با مردم دیگری که با ما آمیزش دارند شایسته است چه کنیم؟ گوید: در پاسخ فرمود: امانت آنها را بپردازید و گواهی حق بر سود و زیانشان بدهید و بیمارانشان را عیادت کنید و بر سر جنازهٔ مرده هاشان حاضر شوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- معاویة بن وهب می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما در میان همکیشان خود و با مردم دیگری که با ما آمیزش دارند شایسته است چکار کنیم؟

گوید: در پاسخ فرمود: امانت آنها را بپردازید و بر سود و زیانشان گواهی دهید و بیمارانشان را عیادت نمائید و برای تشییع جنازه های آنان حاضر شوید.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٨٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی] :

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٢٧

\*\*\*\*\*

### ٣- الحدیث

٣/٣٦٠٠/٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعًا،  
عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَبِيبِ الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ، وَ أَشْهَدُوا الْجَنَائِزَ، وَ عُدُّوا  
الْمَرْضَى، وَ احْضَرُوا مَعَ قَوْمِكُمْ مَسَاجِدَكُمْ» (٥)، وَ أَحَبُّوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ، أَمَا يَسْتَحْيِي  
الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَنْ يَعْرِفَ جَارَهُ حَقَّهُ، وَ لَا يَعْرِفَ حَقَّ جَارِهِ؟» (٦).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمہ مصطفوی] :

حبیب خثعمی گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: بر شما باد به پارسائی و کوشش در اطاعت، و بر سر جنازه ها حاضر شوید، و بیمارها را عیادت کنید و با مردم در مساجد حضور بهم‌رسانید، و برای مردم چیزی را دوست دارید که برای خودتان دوست دارید، آیا شرم نکند یکی از شما که همسایه اش حق او را بشناسد ولی او حق همسایه اش را نشناسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از حبیب خثعمی گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: بچسبید به ورع و کوشش در طاعت و بر سر جنازه ها حاضر شوید و بیمارها را عیادت کنید و با قوم خودتان به مسجدها بروید و برای همه مردم بخواهید آنچه را برای خودتان می خواهید، آیا یکی از شماها شرم ندارد که همسایه اش حق او را بشناسد و رعایت کند و او حق همسایه خود را نشناسد؟.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «حبیب خثعمی» گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بر شما باد پارسائی و کوشش در طاعت و بر سر جنازه ها حاضر شوید و بیماران را عیادت کنید و با مردم به مساجد حاضر شوید و برای همه مردم بخواهید آنچه را که برای خود می خواهید، آیا یکی از شماها شرم ندارد که همسایه اش حق او را بشناسد و رعایت کند و او حق همسایه خود را نشناسد؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٨

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٦٣٦ / ٢

٣٦٠١/٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ:  
قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، وَبَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَيْسُوا عَلَيَّ  
أَمْرِنَا؟

قَالَ: «تَنْظُرُونَ إِلَى أُمَّتِكُمُ الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ، فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ؛ فَوَاللَّهِ،

ص: ٦٨٠

---

١-١ . فى «ب» : - «وفىما بيننا» .

٢-٢ . فى «ز» : «ويقيمون» .

۳-۳. فی «ز»: «ويعودون» .

۴-۴. الوافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۲۴۹۴؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۵، ح ۱۵۴۹۵ .

۵-۵. فی «بف»: «مساجدهم» .

۶-۶. الکافی، کتاب الروضة، ح ۱۴۹۳۶، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد والحسين بن سعيد جميعا، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الله بن مسكان، عن حبيب، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير وزيادة في أوله. الخصال، ص ۷، باب الواحد، ح ۲۳، بسنده عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد البرقي، عن القاسم بن محمد الجوهري، وتمام الرواية فيه: «أحبوا للناس ما تحبون لأنفسكم». راجع: تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۹۱ الوافی، ج ۵، ص ۵۲۴، ح ۲۴۹۷؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۶، ح ۱۵۴۹۸ .

إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ، وَيَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ، وَيُقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ، وَيُؤَدُّونَ الْأَمَانََةَ إِلَيْهِمْ» (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معاویة بن وهب گوید: بحضرت عرضکردم: چگونه شایسته است برای ما که با قوم خود (یعنی شیعیان) و مردمانی که با ما آمیزش دارند و شیعه نیستند رفتار کنیم؟ فرمود: نگاه کنید به پیشوایان خود آنان که از آنها پیروی کنید و هر طور آنها رفتار کنند شما نیز همان طور رفتار کنید، بخدا سوگند آنها عیادت بیمارانشان را میکنند، و بر سر جنازه هاشان حاضر گردند و بسود و زیان آنها گواهی دهند و امانتهای آنها را بآنها رد کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از معاویة بن وهب گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: چگونه سزاوار است که ما با قوم خود و مردمی که با آنها معاشرت داریم و هم مذهب ما نیستند عمل کنیم؟ فرمود: به امامان خود که از آنها پیروی می کنید نگاه کنید و آن کار را که آنها را می کنند، بخدا سوگند که امامان شما بیماران آنها را عیادت می کنند و به جنازه های آنها حاضر می شوند و بر سود و زیان آنها گواهی می دهند و امانت آنها را به آنها می پردازند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- معاویة بن وهب می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: لازم است بدانیم که ما با شیعیان خود که با مردی که با ما آمیزش دارند چگونه رفتار کنیم؟

فرمود: به امامان خود که از آنها پیروی می کنید بنگرید و هر کاری که آنها انجام می دهند شما نیز انجام دهید آنها به خدا سوگند که پیشوایان شما از بیماران عیادت می کنند و بر جنازه های آنها حاضر می شوند و بر سود و زیان آنها گواهی می دهند و امانت آنها را به آنها برمی گردانند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۸۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٢٨

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٦٠٢/٥. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ؛ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعًا، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَّامِ، قَالَ :

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « أَقْرَأُ عَلَيَّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يُطِيعُنِي (٢) مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي السَّلَامَ، وَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ الْوَرَعَ فِي دِينِكُمْ، وَ الْاجْتِهَادِ لِلَّهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ ، وَ طَوْلِ السُّجُودِ، وَ حُسْنِ الْجَوَارِ (٣)؛ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، آدُوا (٤) الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ انْتَمَنَكُمْ عَلَيْهَا ، بَرًّا أَوْ (٥) فَاجِرًا (٦) ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ (٧) يَأْمُرُ بِآدَاءِ الْخَيْطِ ، وَ الْمَخِيطِ؛ صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ، وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ (٨)، وَ عُدُّوا مَرْضَاهُمْ، وَ آدُوا حُقُوقَهُمْ؛ فَإِنَّ (٩) الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ، وَ صَدَقَ الْحَدِيثَ، وَ آدَى الْأَمَانَةَ، وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِيُّ، فَيَسُرُّنِي (١٠) ذَلِكَ، وَ يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السُّرُورُ، وَ قِيلَ: هَذَا أَدْبُ جَعْفَرٍ؛ وَ إِذَا (١١) كَانَ عَلَيَّ غَيْرِ ذَلِكَ، دَخَلَ عَلَيَّ بِلَاؤُهُ وَ عَارُهُ، وَ قِيلَ: هَذَا أَدْبُ جَعْفَرٍ؛ فَوَاللَّهِ (١٢)، لِحَدَّثَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ شَيْعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَكُونُ زَيْنَهَا: آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ، وَ أَقْضَاهُمْ لِلْحَقِّوقِ، وَ أَصَدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ، إِلَيْهِ (١٣) وَصَايَاهُمْ

ص: ٦٨١



- ۱-۱. الوافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۲۴۹۵؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۶، ح ۱۵۴۹۷.
- ۲-۲. فی «ب»: «لیطیعنی». وفی الوافی: «أن یطیعنی».
- ۳-۳. فی «ب»: «الجواب».
- ۴-۴. فی «ج، ز، بف»: «وَأَدَّوَا».
- ۵-۵. فی «بس»: «و».
- ۶-۶. فی «بف»: «من برّ أو فاجر».
- ۷-۷. فی «ب»: «- «کان»».
- ۸-۸. فی «ب»: «جنائزکم».
- ۹-۹. فی «بف»: «وإن».
- ۱۰-۱۰. فی «بس»: «فبشّرنی».
- ۱۱-۱۱. فی «ز» وحاشیة «ج»: «وإن».
- ۱۲-۱۲. فی «ب، ز، بس، بف» والوافی والوسائل: «والله».
- ۱۳-۱۳. فی «ب»: «وإلیه».

وَوَدَّائِعُهُمْ، تُسَالُّ (۱) الْعَشِيرَةَ عَنْهُ (۲)، فَتَقُولُ (۳): مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ؟ إِنَّهُ لَا آدَانَا (۴) لِلْأَمَانَةِ، وَ أَصْدَقُنَا لِلْحَدِيثِ (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

زید شحام گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: بهر کس از مردم که بینی پیروی از من کنند و بگفتار من عمل کنند سلام مرا برسان، و من بشما سفارش کنم که نسبت بخدا عز و جل

تقوی داشته باشید و در دین خود پارسا باشید و در راه خدا کوشش کنید، و براستگویی و باداء امانت و طول دادن سجده و نیکی با همسایه شما را سفارش میکنم زیرا محمد صلی الله علیه و آله همین دستورات را آورده است هر که بشما امانت سپرده باو پس بدهید نیکرفتار باشد یا بدکردار، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور میداد که سوزن و نخ را نیز بصاحبش پس دهید، و با فامیل خود پیوند داشته باشید، و بجزاژه مرده هاشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را بپردازید، زیرا هر کس از شما که در دینش پارسا باشد و راستگو باشد و امانت را بصاحبش برگرداند و اخلاقتش با مردم خوب باشد گویند: این جعفری است و این مرا شاد کند و از جانب او شاید در (دل) من آید و گویند: این روش پسندیده جعفر (بن محمد) است بخدا سوگند پدرم برای من حدیث کرد که مردی از شیعیان علی علیه السلام در قبیله ای بود و زینت آن قبیله بشمار میرفت، از همه آنها در پرداخت امانت بهتر بود، و حقوقشان را بهتر مراعات میکرد، و در گفتار راستگوتر بود، و سفارشات و همه وصیتهای اهل قبیله و سپردهاشان را آنان بدو می سپردند و چون از او پرسش میکردی میگفتند: کیست مثل فلان کس؟ او در پرداخت امانت و راستگویی از همه ما بهتر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از ابی اسامه زید شحّام گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: به هر کدام که می دانی از من فرمان می برند و به گفته من عمل می کنند سلام مرا برسان، و من به شما سفارش می کنم به تقوای خدای عز و جل و ورع در دیانت خود و کوشش برای خدا و راستگویی و پرداخت امانت و طول دادن سجده و خوش همسایگی که محمد (صلی الله علیه و آله) اینها را آورده است. امانت هر که به شما امانت سپرده پس دهید، خوش کردار باشد یا بدکار زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شیوه این بود که می فرمود: نخ و سوزنی را هم به صاحبش بپردازید. با تیره خود پیوست کنید و بر سر

جنازه مرده هاشان حاضر شويد و از بیمارهاشان عیادت کنید و حقوق آنها را پردازيد زیرا هر مردی از شماها هر گاه در دین خود ورع داشته باشد و راست گوید و امانت را پردازد و با مردم خوش رفتاری کند و گفته شود این جعفری است من شاد می شوم و از او شادی بر من وارد می شود و گفته می شود این اثر پرورش جعفر است، به خدا سوگند که پدرم برایم باز گفت که: مردی در میان یک قبیله از شیعه های علی (علیه السلام) بود و زیور آن قبیله بشمار می رفت از همه بهتر امانت را می پرداخت و حقوق را مراعات می کرد و راستگوتر بود و همه وصیت و امانت خود را بدو می سپردند از همه مردم عشیره که از او پرسش می کردی می گفتند: چه کسی مانند فلانی است، راستی که او از همه ماها امانت پردازتر و راستگوتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «زید شحّام» می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

به هرکدام که می دانی از من فرمان می برند و به گفته من عمل می کنند سلام مرا برسان، و من به شما سفارش می کنم به تقوای الهی و در دین خود پارسا باشید و در راه خداوند تلاش کنید و به راستگویی و ادای امانت و طول دادن سجده و نیکی به همسایه ها، زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و اله همین دستورات را آورده است هرکس به شما امانتی سپرده به او برگردانید، چه خوش کردار باشد یا بدکار زیرا شیوه رسول خدا صلی الله علیه و اله بر این بود و با فامیل های خود پیوند داشته باشید که می فرمود: نخ و سوزنی را هم به صاحبش برگردانید و بر سر جنازه مرده هایشان حاضر شوید و از بیمارهایشان عیادت کنید و حقوق آنها را پردازيد زیرا هر مردی از شما هرگاه در دین خود تقوی داشته باشد و راست بگوید و امانت مردم را پردازد و با مردم خوش رفتاری کند و گفته می شود این اثر پرورش جعفر است، به خدا سوگند که پدرم برایم باز گفت که: مردی در میان یک قبیله

از شیعه های علی علیه السلام بود و زیور آن قبیله بشمار می رفت از همه بهتر امانت را می پرداخت و حقوق را مراعات می کرد و راستگوتر بود و همه وصیت و امانت خود را به او می سپردند، هرگاه از اعضاء فامیل درباره او سؤال می کردند، می گفتند: چه کسی مانند فلانی است، راستی که او از همه ماها امانت پردازتر و راستگوتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و قال فی الصحاح أدى دينه تأدية أى قضاءه و الاسم الأداء، و قال الخيط السلک و المخيط الإبرة، و قال و هو أدى منك للأمانة بمد الألف

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

## ۲\_ بَابُ حُسْنِ الْمَعَاشِرَةِ

### ۱- الحديث

۶۳۷ / ۲

۳۶۰۳/۱ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ :

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « مَنْ خَالَطَتْ، فَإِنْ اسْتَطَعَتْ أَنْ تَكُونَ (۶) يَدَكَ الْعُلْيَا (۷) عَلَيْهِمْ (۸)، فَافْعَلْ » . (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: با هر که آمیزش داری اگر توانی دست عطایت را بسر آنها کشی و بآنها خیری برسانی بکن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- امام باقر (علیه السلام) فرمود: با هر که معاشرت داری، اگر توانی دست بر سر آنها داشته باشی (به آنها احسان و کمک و خدمت کنی) بکن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١-امام باقر عليه السلام فرمود:با هرکس معاشرى اگر بتوانى دستى بر سر آنها داشته باشى (به آنها احسان و کمک و خدمت کن)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٧٨٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. وقال فى النهاية اليد العليا خير من السفلى هى المتعففة، و السفلى السائلة، و روى أنها المنفقة و السفلى الآخذة و قيل المانعة.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٢٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٦٠٤/٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ، قَالَ :

ص: ٦٨٢

١-١ . فى «بس» : «يسأل» .

٢-٢ . فى «ز» : - «عنه» .

٣-٣ . فى «بس ، بف» : «فيقول» .

٤-٤ . فى الوسائل : «آدانا» .

٥-٥ . الفقيه، ج ١، ص ٣٨٣، ح ١١٢٨، معلقاً عن زيد الشحام، ملخصاً، مع اختلاف. تحف العقول، ص ٤٨٧، عن الهادى عليه السلام، إلى قوله: «وطول السجود وحسن الجوار» مع اختلاف يسير. راجع: المحاسن: ص ١٨، كتاب القرائن، ح ٥١؛ وتفسير العياشى، ج ١، ص ٤٨، ح ٦٥؛ وصفات الشيعة، ص ٢٧، ح ٣٨؛ والاختصاص، ص ٢٥؛ وتحف العقول، ص ٢٩٩ الوافى، ج ٥، ص ٥٢٤، ح ٢٤٩٨؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٥، ح ١٥٤٩٦ .

٦-٦ . فى «بف» والفقيه : «أن يكون» .

٧-٧ . «اليد العُلَيَا» : المعطية ؛ يعنى تكون يدك المعطية عليهم فى إيصال النفع والبرّ والصلة . راجع : الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٢٩ ؛ والنهاية ، ج ٥ ، ص ٢٩٣ (يد) .

٨-٨ . فى الكافى ، ح ٣٧٧٥ والزهد والمحاسن والفقيه : «عليه» .

٩-٩ . الكافى، كتاب العشرة ، باب حسن الصحابة وحقّ الصاحب فى السفر، ح ٣٧٧٥ . وفى المحاسن، ص ٣٥٨، كتاب السفر، ح ٦٩، عن أبيه، عن حمّاد ، عن حريز، عن محمّد بن مسلم . الفقيه، ج ٢، ص ٢٧٥، ح ٢٤٢٧، معلقاً عن محمّد بن مسلم . وفى الكافى، كتاب الإيمان والكفر، باب حسن الخلق، ح ١٧٥٨؛ والزهد، ص ٩٠، ح ٦٥، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع زيادة فى آخره. تحف العقول، ص ٣٩٥، عن موسى بن جعفر عليه السلام ، ضمن وصيته لهشام، وفى الثلاثة الأخيرة مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ٥٢٩، ح ٢٥٠٥؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩، ح ١٥٥٠٥ .

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ الْبَيْتُ غَاصَّ بِأَهْلِهِ ، فِيهِ الْخُرَّاسَانِيُّ وَ الشَّامِيُّ وَ مِنْ أَهْلِ الْأَفَاقِ ، فَلَمْ أَجِدْ مَوْضِعاً أَقْعُدُ فِيهِ ، فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ مُتَّكِنًا ، ثُمَّ قَالَ : « يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ ، اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ ، وَ مَنْ لَمْ يُحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحَبَهُ ، وَ

مُخَالَقَةَ مَنْ خَالَقَهُ (۱)، وَ مُرَافِقَةَ مَنْ رَافَقَهُ، وَ مُجَاوِرَةَ مَنْ جَاوَرَهُ، وَ مُمَالِحَةَ (۲) مَنْ مَالَحَهُ؛ يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (۳). (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابی الربیع شامی گوید: وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام دیدم که اطاق پر از جمعیت است از خراسانی و شامی و سایر بلاد و من جایی که بنشینم نیافتم، و حضرت صادق علیه السلام تکیه کرده بود پس روی دو پا نشست و فرمود: ای شیعه آل محمد آگاه باشید که از ما نیست آن کس که هنگام خشم نتواند خود داری کند، و (از ما نیست) کسی که با هم نشین خود خوش رفتاری نکند، و با هم خوی خود خوش خلقی نکند، و با رفیق خود رفاقت نکند، و با همسایه خود خوش همسایگی نکند، و با هم خوراک خود مراعات خوراک نکند، ای شیعه آل محمد تا بتوانید از خدا پرهیزید و لا حول و لا قوة الا بالله.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی الربیع شامی، گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و اطاق پر از حاضران بود که از اهل خراسان و شام دیگر بلاد در آنجا بودند، من جایی نیافتم که بنشینم، امام صادق (علیه السلام) که تکیه داده بود، روی پا نشست و فرمود: ای شیعه آل محمد! راستش این است که نیست از ما کسی که هنگام خشم خوددار نباشد و با هم صحبت خود، خوش صحبتی نکند، و خوش خلقی نکند با هم



خلق خود، و رفاقت نکند و با کسی که با او رفاقت کند و هم جوار او هم جوار خود نباشد و خوش مزگی نکند با کسی که با او خوش مزگی کند، ای شیعه آل محمد! تا توانید از خدا بپرهیزید و لا حول و لا قوة الا بالله.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲- «ابی الربیع شامی» می گوید: نزد امام صادق علیه السلام وارد شدم و اطاق پر از مردم بود که از اهل خراسان و شام و دیگر بلاد در آنجا بودند، من جائی نیافتم که بنشینم، امام صادق علیه السلام که تکیه داده بود، روی پا نشست و فرمود: ای شیعه آل محمد! راستش این است که از ما کسی نیست که هنگام خشم خوددار نباشد و باهم صحبت خود، خوش صحبت و خوش خلق نباشد و با کسی که با او دوست است رفاقت نکند و به همسایه خود خوش همسایگی نکند و با هم خوراک خود مراعات او را ننماید، ای شیعه آل محمد! تا می توانید از خدا بپرهیزید و لا حول و لا قوة الا بالله.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و قال الفيروزآبادی: بیت و منزل خاص بالقوم ممتلئ و قال خالقهم عاشرهم بحسن خلق  
و قال الممالحة المؤاکلة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۰

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۶۰۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۵) قَالَ: «كَانَ (۶)  
يُوسَعُ الْمَجْلِسَ، وَ يَسْتَقْرِضُ (۷) لِلْمُحْتَاجِ، وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ» (۸).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر گفتار خدای عز و جل (که در باره یوسف علیه السلام فرماید):  
«ما ترا از نیکوکاران دانیم» (سوره یوسف آیه ۳۶) فرمود: برای واردین جا باز می‌کرد، و به نیازمندان  
وام میداد، و به ناتوانان کمک می‌کرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر قول خدا عز و جل (۳۶ سوره یوسف): «راستی ما تو را از محسنان دانیم و بینیم» فرمود: جا باز می کرد برای واردین مجلس خود و به نیازمندان وام می دهد و به ناتوانها کمک می کرد.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: «راستی ما تو را از محسنان و نیکوکاران می دانیم (یوسف/۳۶)» فرمود: برای واردین مجلس خود جا باز می کرد و به نیازمندان وام می داد و به ناتوانان کمک می نمود.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۸۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن، کان ای یوسف علیه السلام.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۳۰

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٦٠٦/٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (٩)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَظَّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقَّرُوهُمْ،  
ص: ٦٨٣

- 
- ١-١ . فى «ب، بس، بف»: «مخالفة من خالفهم». وخالفهم: عاشرهم بخُلق حسن. القاموس المحيط، ج ٢، ص ١١٧٠ (خلق).
- ٢-٢ . «الممالحة»: الموائجة. الصحاح، ج ١، ص ٤٠٧ (ملح).
- ٣-٣ . فى «ب، ص»: «العلوى العظيم».
- ٤-٤ . الكافى، كتاب العشرة، باب حق الجوار، ح ٣٧٦٦؛ وكتاب الحج، باب الوصية، ح ٦٩٩٨، وفيهما قطعة منه. المحاسن، ص ٣٧٥، كتاب السفر، ح ٦٧، مع اختلاف سير. الفقيه، ج ٢، ص ٢٧٤، ح ٢٤٢٣، معلقاً عن أبى الربيع الشامى، مع اختلاف سير. تحف العقول، ص ٣٨٠، عن أبى عبد الله عليه السلام، من قوله: «يا شيعة آل محمد اعلموا» مع اختلاف سير الوافى، ج ٥، ص ٥٣٠، ح ٢٥٠٨؛ الوسائل، ج ١٢، ص ١٠، ح ١٥٥٠٧، إلى قوله: «ممالحة من مالحه».
- ٥-٥ . يوسف (١٢): ٣٦ و ٧٨.
- ٦-٦ . فى «ج»: «يوسف عليه السلام».
- ٧-٧ . فى «بس»: «ويستعرض».
- ٨-٨ . تفسير القمى، ج ١، ص ٣٤٤، مرسلًا، وتمام الرواية فى ذيل الآية هكذا: «كان يقوم على المريض، ويلتمس المحتاج، ويوسّع على المحبوس» مع زيادة فى آخره الوافى، ج ٥، ص ٥٣٠، ح ٢٥٠٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ١٤، ح ١٥٥١٦.
- ٩-١ . فى الكافى، ح ٢٠٦٧: «بن عيسى».

وَلَا يَتَهَجَّجُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ (۱)، وَلَا تَضَارُّوا (۲)، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَإِيَّاكُمْ وَالبُّخْلَ، كُونُوا (۳)  
عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: که امام باقر علیه السلام میفرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و احترامشان کنید و برخی از شما بر برخی دیگر هجوم نبرید، و بهم زیان نزنید و بر هم حسد نورزید و از بخل پرهیزید تا از بندگان با اخلاص [و شایسته] خدا باشید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام باقر (علیه السلام) می فرمود: بزرگ شمارید یاران خود را و آنها را احترام کنید و به یک دیگر هجوم نکنید و به هم حسد نبرید و پرهیزید از بخل، از بنده های با اخلاص خدا باشید (از بنده های شایسته خدا باشید خ ل).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۸۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام باقر علیه السلام فرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و آنها را احترام کنید و به یکدیگر حمله نکنید و به هم حسد نبرید و از بخل پرهیزید و از بنده های باخلاص خدا باشید (از بنده های شایسته خدا باشید)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. لا یتهجم أى لا یدخل علیهم بغير إذن قال فى مصباح اللغة الهجوم علی القوم الدخول علیهم و هجمت علیه هجوما من باب قعد دخلت بغتة علی غفلة منه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۰

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۲ / ۶۳۸

۳۶۰۷/۵ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي یَزِيدَ وَ ثَعْلَبَةَ وَ عَلِيَّ بْنَ عُقْبَةَ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ :

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قَالَ : «الْإِنْتِبَاضُ مِنَ النَّاسِ مَكْسَبَةٌ لِلْعَدَاوَةِ» . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

برخی از راویان از یکی دو امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث کرده اند که فرمود: ترشروئی بمردم دشمنی ببار آرد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٤٥٠

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٥- از کسی که برای او روایت کرده بود از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام)، فرمود: روی ترش کردن به مردم مایه دشمنی است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٤٨٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی] :

٥- از کسی که برای او روایت کرده بود از امام باقر یا امام صادق علیه السلام، فرمود: با ترشروئی با مردم برخورد کردن مایه دشمنی است.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٩١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٣٠

\*\*\*\*\*

**(٣) باب من يجب مصادقته و مصاحبته**

**اشاره**

١٥٥ \_ بَابُ مَنْ يَجِبُ (٧) مُصَادَقَتُهُ وَ مُصَاحَبَتُهُ

**١- الحديث**

٣٦٠٨/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ (٨)، عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا عَلَيْكَ أَنْ تَصْحَبَ ذَا الْعُقْلِ

ص: ٦٨٤



١- ٢ . فى الكافى ، ح ٢٠٦٧ والبحار : «ولا يتجهّم بعضكم بعضاً» بدل «ولا يتهجم بعضكم على بعض» . وفى الوافى : «لا يتهجم ... ، أى لا يدخل عليه بغتةً أو بغير إذن ... وفى بعض النسخ بتقديم الجيم على الهاء ، أى لا يستقبله بوجه كرية» .

٢- ٣ . فى «ز» : «ولاتضادّوا» . وفى «ص» : «ولاتضارّوا» من المفاعلة .

٣- ٤ . فى الوسائل : «وكونوا» .

٤- ٥ . هكذا فى النسخ التى قوبلت والوافى والوسائل والبحار والكافى ، ح ٢٠٦٧ . وفى المطبوع : «[الصالحين]» .

٥- ٦ . الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب حقّ المؤمن على أخيه وأداء حقّه ، ح ٢٠٦٧ الوافى ، ج

٥ ، ص ٥٣٠ ، ح ٢٥١٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٥ ، ح ١٥٥١٩ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٢٥٤ ، ح ٥٠ .

٦- ٧ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٣٣ ، ح ٢٥١٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٥ ، ح ١٥٥٢٠ .

٧- ٨ . فى «د ، بس» : «تجب» .

٨- ٩ . لم نعرف حسين بن الحسن هذا ، ولا يبعد وقوع التحريف فى العنوان ، وأن يكون الصواب

هو الحسن بن الحسين ، والمراد منه الحسن بن الحسين اللؤلؤى ؛ فقد توسّط الحسن بن الحسين

[اللؤلؤى] بين أحمد بن محمّد بن خالد وبين محمّد بن سنان فى بعض الأسناد . راجع : معجم

رجال الحديث ، ج ٤ ، ص ٥٠٨ \_ ٥١٠ ؛ المحاسن ، ص ٣٥٧ ، ح ٦٥ ؛ و ص ٤٧٧ ، ح ٤٤ .

وَإِنْ لَمْ تَحْمَدْ (١) كَرَمَهُ، وَ لَكِنْ ائْتَفَعْ (٢) بِعَقْلِهِ، وَ احْتَرَسْ مِنْ سَيِّئِ أَخْلَاقِهِ، وَ لَا تَدَعَنَّ صُحْبَةَ الْكَرِيمِ

وَ إِنْ (٣) لَمْ تَنْتَفِعْ (٤) بِعَقْلِهِ، وَ لَكِنْ (٥) ائْتَفَعْ بِكَرَمِهِ بِعَقْلِكَ، وَ افْرُرْ كُلَّ الْفِرَارِ (٦) مِنْ اللَّئِيمِ

الْأَعْمَقِ (٧) . (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: باکی نیست بر تو که با شخص خردمند همنشین شوی اگر چه کرم (جوانمردی و جود و بخشش) او را نپسندی (و از این ناحیه نفعی از او نبوی) ولی از خرد او منتفع شو، و از اخلاق بدش بپرهیز، و هیچ گاه همنشینی با شخص کریم را از دست مده اگر چه از خرد او سودی نبوی ولی با خرد خود از کرم او سود ببر، و بگریز هر چه میتوانی از هم نشینی با شخص پست و بی خرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: بر تو باکی نیست که با خردمند همنشین گردی و گرچه کرم او را نپسندی و سود زیادی از او نبوی ولی از خرد او سود بر و از اخلاق بدش بپرهیز و همنشینی کریم از دست مده و اگر چه از خردش بهره نبوی ولی به خرد خود از کرمش بهره گیر و تا توانی از پست و بی خرد بگریز.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام نقل می کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

بر تو باکی نیست که با خردمند همنشین باشی هرچند که کرم او را نپسندی و سود زیادی از او نبوی ولی از خرد و عقل او بهره گیر و از اخلاق بدش بپرهیز و همنشینی با کریم را از دست مده گرچه از خردش بهره نبوی ولی به خرد خود از کرمش بهره گیر و تا می توانی از شخص پست و بی خرد گریزان باش.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. وقال في النهاية الكريم الذي كرم نفسه عن التدنس بشيء من مخالفة ربه،  
و الكريم الجواد، و رجل كريم القوم أي شريفهم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۶۰۹/۲. عَنْهُ (۹)، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي  
الْعُدَيْسِ (۱۰)، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « يَا صَالِحُ، اتَّبِعْ مَنْ يُبَكِّيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ، وَ لَا تَتَّبِعْ (۱۱) مَنْ يُضْحِكُكَ (۱۲) وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ، وَ سَتَرْدُونَ (۱۳) عَلَيَّ (۱۴) اللَّهُ جَمِيعاً فَتَعْلَمُونَ (۱۵) ». (۱۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو عدیس گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای صالح (ظاهر اینست که صالح نام ابو عدیس بوده) پیروی کن از کسی که تو را میگریاند و اندرزت میدهد، و پیروی مکن از آنکه تو را بخنداند و گولت زند، و بزودی همگی بر خدا درآئید و بدانید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: ای آدم! خوب پیرو کسی باش که تو را گریاند و اندرز دهد و دنبال کسی مرو که تو را خنداند و گول زند و به زودی همه شماها بر خدا در آئید و بدانید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام باقر علیه السلام، فرمود: ای آدم! از کسی پیروی کنی که تو را بگیرد و اندرز دهد و دنبال کسی مرو که تو را بخنداند و فریب دهد و به زودی همه شما بر خدا وارد می شوید و آگاه می گردید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول و فی الصحاح غشه لم یمحضه بالنصح أو أظهر خلاف ما أضمّر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۶۱۰. عَنْهُ (۱۷)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ الْقَطَّانِ، عَنِ الْمَسْعُودِيِّ،

ص: ۶۸۵

---

۱-۱. فی «ز» وحاشية «ج، د»: «لم تجد». وفي «بف»: «لم يُحمّد». وفي تحف العقول: «لم

تجمد».

- ٢-٢ . فى «بف» : «ينتفع» .
- ٣-٣ . فى «بف» وشرح المازندراني والوافي : «فإن» .
- ٤-٤ . فى «ز ، ص» : «لم تنفع» .
- ٥-٥ . فى شرح المازندراني : «لكن» بدون الواو .
- ٦-٦ . فى «بف» وتحف العقول : «الفرار كله» بدل «كلّ الفرار» .
- ٧-٧ . «الحُمق» و«الحُمق» : قلة العقل . وقد حَمَقَ الرجل حَمَاقَةً فهو أحمق . الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٤٦٤ (حمق) .
- ٨-٨ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٥٦ ، ذيل الحديث ، مع اختلاف يسير؛ تحف العقول ، ص ٢٠٦ ، عن أميرالمؤمنين عليه السلام الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٧١ ، ح ٢٥٩١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٩ ، ح ١٥٥٣٠ .
- ٩-٩ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق .
- ١٠-١٠ . الخبر رواه البرقى فى المحاسن ، ص ٦٠٣ ، ح ٣٢ ، عن ابن أبى نجران ، عن محمد بن الصلت ، قال : حدّثنى أبو العديس عن صالح ، قال : قال أبو جعفر عليه السلام . فالظاهر وقوع السقط فى سندنا هذا ، كما يُعلّم من متن الخبر .
- ١١-١١ . فى «ز» : «ولا يتبع» .
- ١٢-١٢ . فى «ز» : «يضحك» .
- ١٣-١٣ . يجوز فيه تشديد الدال وتخفيفه ، والنسخ أيضا مختلفة . وظاهر الوافي التخفيف ، وهو أنسب ب «على» .
- ١٤-١٤ . فى «ب ، ج ، د ، ز» : «إلى» .
- ١٥-١٥ . فى «ز» : - «فتعلمون» .
- ١٦-١٦ . المحاسن ، ص ٦٠٣ ، كتاب المنافع ، ح ٣٢ ، عن ابن أبى نجران ، عن محمد بن الصلت ، عن أبى العديس ، عن صالح ، عن أبى جعفر عليه السلام . التهذيب ، ج ٦ ، ص ٣٧٧ ، ح ١١٠٤ ،

بسندہ عن عبدالرحمن بن ابی نجران، عن محمد بن الصلت ابی العدیس، عن صالح، عن ابی جعفر  
علیه السلام الوافی، ج ۵، ص ۵۷۱، ح ۲۵۹۲؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۵۵۴۶ .  
۱۷-۱ . الضمیر راجع إلى أحمد بن محمد.

عَنْ أَبِي دَاوُدَ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَخْرٍ (۱)، عَنْ أَبِي الزَّعَلِيِّ (۲)، قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۳): «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انظُرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ؛ فَإِنَّهُ  
لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مِثْلَ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ، إِنَّ (۵) كَانُوا خِيَارًا فَخِيَارًا (۶)، وَإِنْ  
كَانُوا شِرَارًا فَشِرَارًا، وَلَيْسَ أَحَدٌ يَمُوتُ (۷) إِلَّا تَمَثَّلَتْ (۸) لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود: رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ) فرمود: بنگرید: کہ با چه کسی  
هم صحبت هستید؟ زیرا هیچ کس نیست کہ مرگش فرارسد جز آنکہ یارانش در پیش خدا برابرش  
مجسم شوند، اگر از نیکان باشد نیکانند (و بدانها شاد شود) و اگر از بدان باشد بد هستند (و بدانند  
کہ بسرنوشت آنان دچار شود) و هیچ کس نیست کہ بمیرد و هنگام مرگش برابر او مجسم نشود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: بنگرید که با که هم صحبت می شوید، زیرا راستش این است که مرگ بر کسی فرود نیاید جز اینکه یارانش در برابر او مجسم گردند به درگاه خدا، اگر خوبان باشند به نظر خوب آیند و اگر بدان باشند بدان، و کسی نمیرد جز اینکه هنگام مرگ در نظر او نمونه ها باز دید آیند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بنگرید که با چه کسی هم صحبت می شوید، زیرا راستش این است که مرگ بر کسی فرود نیاید جز اینکه در پیشگاه خداوند یارانش در برابر او مجسم شوند اگر خوب باشند به نظر خوب آیند و اگر بد باشند بد و هیچکس نیست که بمیرد و هنگام مرگش برابر او مجسم نشود.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: مجهول، أو ضعيف. فخيّارا أى يمثل له أصحابه فى الدنيا أنه يحشر معهم فإن كانوا خييارا يفرح لذلك، وإن كانوا شرارا يعلم أن مصيره إلى ما هم يصيرون إليه تمثلت أى أمير المؤمنين عليه السلام أو الرسول صلى الله عليه وآله وسلم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣١

\*\*\*\*\*

## ٤- الحديث

٣٦١١/٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ الْحَلَبِيِّينَ، عَنْ ٢ / ٦٣٩

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ (١٠) لَمْ يُسَمِّهِ (١١)، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلَيْكَ (١٢) بِالتَّلَادِ (١٣)، وَإِيَّاكَ وَكُلَّ ...»

ص: ٦٨٦

---

١- ٢. هكذا فى «ب، ج، بـ» وحاشية «د» والبحار. وفى «د»: «صحن». وفى «بس»: «صحر»

. وما ورد فى «ز» مبهم مرّد بين «صخر» و «صجر». وفى المطبوع: «صخرة». هذا ولم نعرف

العناوين المذكورة بعد محمّد بن علىّ وقبل أمير المؤمنين عليه السلام.

٢- ٣. فى «بـ»: «أبى الزعل».

٣- ٤. فى «ب، ج، ز، ص، بس»: «قال».

٤- ٥. فى «بـ» وحاشية «د» والوافى: «فى».

٥- ٦. فى الوسائل: «فإن».

٦- ٧. فى «ز»: «فخيار».

٧-٨ . فى «ز» : - «يموت» .

٨-٩ . فى «بف» : «مثلت» . والمتمثل ، هو رسول الله صلى الله عليه وآله ، أو أمير المؤمنين عليه السلام ؛ حيث يحتمل أن يكون من تتمة كلام رسول الله صلى الله عليه وآله أو يكون من كلام أمير المؤمنين عليه السلام .

٩-١٠ . الوافى، ج ٥، ص ٥٧٢، ح ٢٥٩٣؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٢٢، ح ١٥٥٤١ .

١٠-١١ . بلاد الجبل : مُدن بين آذربيجان وعراق العرب وخوزستان وفارس وبلاد الديلم . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٢٨٩ (جبل).

١١-١٢ . فى الوسائل : - «من أهل الجبل لم يسمّه» .

١٢-١ . فى «ز» : «وعليك» .

١٣-٢ . فى حاشية «بف» : «بالتلادة» . و«التالد» : المال القديم الذى وُلد عندك . وهو نقيض الطارف . وكذلك التلاد والتلاد . الصحاح ، ج ١ ، ص ٤٥٠ (تلد) . وفى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٨٣ : «لعلّ فيه حثّ على مصاحبة الإمام القديم ، وهو من كانت إمامته عن النبىّ صلى الله عليه وآله دون الحادث عند الناس . وعلى مصاحبة من علم صلاحه بالتجربة مرارا دون غير المجرب . وعلى مصاحبة الشيوخ الذين علموا الخير والشرّ بالتجربة دون الشبان الذين ليست لهم تجربة ، وكانت طبائعهم مائلة إلى الشرور» . وفى الوافى : «التلاد : القديم ، يعنى احذر من وثقت به غاية الوثوق ، ولا تأمن عليه أن يكيّدك ويحسدك إذا أحسّ منك بنعمة ، فكيف من لا تثق به ؛ فإنّ الناس كلّهم أعداء النعم ، لا يستطيعون أن يروا نعمة على عبد من عباد الله لا يتغيّروا عليه» . وقيل غير ذلك . راجع : مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٣٢ .

مُحَدَّثٌ (١) لَا عَهْدَ لَهُ، وَ لَا أَمَانَ (٢)، وَ لَا ذِمَّةَ، وَ لَا مِيثَاقَ؛ وَ كُنْ عَلَى حَذَرٍ مِنْ (٣) أَوْثَقِ النَّاسِ عِنْدَكَ (٤) . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن مسکان از مردی از اهل جبل که نامش را نگفته از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که فرمود: بر تو باد (که رفاقت کنی) با دوستان دیرین (که آنها را آزمایش کرده ای) و پرهیز از هر (رفیق) تازه پیمان شکن که پناه ندهد و عهد و میثاقی شناسد و از استوارترین مردمان در پیش خود بر حذر باش (که ممکن است روزی دشمنت شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: به رفیقان دیرین و نجیب بچسب و از هر تازه به دوران رسیده که پیمان و امان و تعهد و میثاقی نمی شناسند پرهیز، و از واثق مردم در نزد خود حذر کن (که ممکن است روزی دشمن شود).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

با دوستان دیرین و نجیب اقامت کن و از هر تازه به دوران رسیده ای که پیمان و امان و تعهد و میثاقی نمی شناسد پرهیز، و از استوارترین مردمان در نزد خود بر حذر باش (که ممکن است روزی دشمن تو شود)

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٧٩٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مرسل. و الظاهر أن المراد بالتلاد الشيوخ، و بالمحدث الشباب أو المراد بالتلاد الأصحاب القديمة الذين جربهم بالمعاشرة الطويلة، و بالمحدث خلافة، و فى الصحاح التألد المال القديم الأصلى الذى ولد عندك و هو نقيض الطارف و كذلك التلاد و الاتلاد.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٥٣٢

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٦١٢/٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى (٦) إِلَيَّ عُيُوبِي». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیبهای مرا پیش من هدیه آورد (و آنها را بمن گوشزد کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: محبوبترین برادرانم در نزد من کسی است که عیوبم را به من هدیه کند (یعنی خیرخواهانه، آنها را یاد آوری کند).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که عیوبم را به نزد من هدیه آورد (یعنی خیرخواهانه، آنها را یاد آوری کند).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرفوع.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٢

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٦١٣/٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ (٨)، عَنْ عُيَيْدِ

اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ عُيَيْدِ اللَّهِ الْحَلْبِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا تَكُونُ (٩) الصَّدَاقَةُ إِلَّا بِحُدُودِهَا؛ فَمَنْ (١٠) كَانَتْ (١١) فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ (١٢) أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا، فَانْسُبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ؛ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا، فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ؛ فَأَوَّلُهَا: أَنْ تَكُونَ (١٣) سَرِيرَتُهُ وَعَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً؛

ص: ٦٨٧

---

١-٣. اختلفت النسخ في تشديد الدال وتخفيفه ، والأنسب بالتلاذ هو التخفيف .

٢-٤. في «ز، ب» وحاشية «ج»: + «له». وفي الوسائل والكافي، ح ١٥١٦٥: «ولا أمانة» .

٣-٥. في «ز»: «ممن» .

٤-٦. في الكافي، ح ١٥١٦٥: «من أوثق الناس في نفسك، فإن الناس أعداء النعم» .

٥-٧ . الكافي، كتاب الروضة، ح ١٥١٦٥، بسند آخر عن ابن مسكان الوافي، ج ٥، ص ٥٧٢، ح ٢٥٩٤؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٢٣، ح ١٥٥٤٣ .

٦-٨ . في «ز»: «اهتدى» .

٧-٩ . الاختصاص، ص ٢٤٠، مراسلاً؛ تحف العقول، ص ٣٦٦ الوافي، ج ٥، ص ٥٧٣، ح ٢٥٩٧؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٢٥، ح ١٥٥٤٧ .

٨-١٠ . قال الأستاذ السيّد محمد جواد الشيرازي - دام توفيقه - في تعليقه على السند: «لعلّ الصواب: محمد بن عيسى . والمراد من أحمد - بقرينة ح ١ و ٣ من أحاديث الباب - هو البرقي، وهو يروى عن عبيدالله الدهقان بتوسط محمد بن عيسى» واستشهد لذلك بما ورد في الأسناد نشير إلى بعضها اختصاراً . راجع: الكافي، ح ٨٧٤٥ و ١١٥٥٧ و ١١٧٥١ و ١١٨١٠ و ١١٨٥٩ و ١٢٠٦٢؛ والمحاسن، ص ٣٧٣، ح ١٣٧؛ وص ٣٩٨، ح ٧٦؛ وص ٤٠٣، ح ١٠٢؛ وص ٤٠٤، ح ١٠٣ .

٩-١ . في «ز»: «لا يكون» . وفي شرح المازندراني: «لا يتحقق» .

١٠-٢ . في «ب، د، ص، بس»: «من» .

١١-٣ . في «ز» وحاشية «ج»: «كان» .

١٢-٤ . في شرح المازندراني: «كلها» .

١٣-٥ . في «ب، ج، ز»: «أن يكون» .

وَالثَّانِيَةُ (١): أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ، وَشَيْنَكَ (٢) شَيْنَهُ؛ وَالثَّلَاثَةُ: أَنْ لَا تُغَيِّرَهُ (٣) عَلَيْكَ وِلَايَةً وَلَا (٤) مَالًا؛ وَالرَّابِعَةُ: أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئًا تَنَالَهُ (٥) مَقْدَرَتُهُ؛ وَالخَامِسَةُ - وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ (٦) - : أَنْ لَا يُسَلِّمَكَ (٧) عِنْدَ النَّكَبَاتِ (٨) .

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: دوستی از روی راستی و درستی نباشد جز با شرائط آن پس هر که در او آن شرائط یا پاره ای از آنها باشد او را اهل چنین دوستی بدان و کسی که چیزی از آن شرائط در او نباشد او را باین گونه دوستی نسبت مده. اولش اینکه نهان و عیانش برای تو یکسان باشد. دوم اینکه زیب و زینت تو را زینت خود داند، و زشتی تو را زشتی خود شمرد. سوم اینکه ریاست و دارائی حالش را نسبت بتو تغییر ندهد. چهارم اینکه از آنچه توانائی دارد نسبت بتو دریغ نکند. پنجم - که همه این خصلت ها را در بردارد - اینکه هنگام بیچارگی و پیش آمدهای ناگوار تو را رها نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: صداقت و دوستی در میان نباشد جز با شرائطش و هر که دارای همه آن شروط یا برخی از آنها است، او را اهل صداقت دان و هر کس هیچ کدام از آنها را ندارد، او را به صداقت نسبت مده، اول: اینکه نهان و عیانش برای تو یکی باشد، دوم: اینکه آراسته گی تو را آراسته گی خودش داند و زشتی تو را زشتی خودش شمارد، سوم: اینکه به جاه و مالی رسید دست از تو برندارد، چهارم: اینکه از آنچه تواند به تو دریغ نکند، پنجم که همه اینها را لازم دارد: این است که هنگام بیچارگی و نکبت تو را وانهند

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۶- امام صادق علیه السلام فرمود: صداقت و دوستی در میان آنها نباشد جز با شرائطش و هرکس دارای همه آن شروط یا برخی از آنهاست، او را اهل صداقت بدان و هرکس هیچ کدام از آنها را ندارد، او را به صداقت نسبت نده، اول: اینکه پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد، دوم: اینکه آراستگی تو را آراستگی خود بداند و زشتی خودش شمارد، سوم: اینکه وقتی به دارائی و مالی رسید دست از تو برندارد، چهارم: اینکه از آنچه که توانائی دارد نسبت به تو دریغ نرزد، پنجم: آنکه همه این خصلتها را داشته باشد و به هنگام بیچارگی و پیش آمدهای ناگوار تو را رها نکند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف و النکبة هي ما يصيب الإنسان من الحوادث.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۲

\*\*\*\*\*

**(۴) باب من تکره مجالسته و مرافقته**

**۱- الحديث**

۳۶۱۴/۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمِ الْكِنْدِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ ، قَالَ : يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَجَنَّبَ (٩) مُوَاحَاةَ ثَلَاثَةِ الْمَاجِنِ (١٠) الْفَاجِرِ (١١) ، وَ الْأَعْحَمَقِ ، وَ الْكُذَّابِ .

ص: ٦٨٨

١-٦ . هكذا في «د ، ز ، بس» وشرح المازندراني والوافي والوسائل ، وهو الأنسب ب «الثالثة» وما بعدها . وفي سائر النسخ والمطبوع : «والثاني» . ولعلّ الصحيح التذكير ؛ فإنّ الموصوف «الحدّ» ، أي الحدّ الثاني والحدّ الثالث وهكذا .

٢-٧ . «الشّين» : خلاف الزّين ، والشّين : العيب . النهاية ، ج ٢ ، ص ٥٢١ ؛ الصحاح ، ج ٥ ، ص ٢١٤٧ (شين).

٣-٨ . في «ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوسائل : «لايغيّره» .

٤-٩ . في شرح المازندراني : «أولا» .

٥-١٠ . في شرح المازندراني : «يناله» .

٦-١١ . في شرح المازندراني : «قوله : وهي تجمع هذه الخصال ، جملة معترضة بين المبتدأ والخبر . والظاهر أنّه من كلام الصادق عليه السلام ، ويحتمل أن يكون من الراوي» .

٧-١٢ . يجوز في «يسلمك» تخفيف اللام وتشديدها ، كما في النسخ . والإسلام والتسليم : الخذلان ، وهو التخلية بينه وبين من يريد النكاية به . وقرأ المازندراني في شرحه ، بتخفيف اللام وقال : «والإسلام هنا الخذلان والإلقاء إلى الهلكة . يقال : أسلم فلان فلانا : إذا خذله ولم ينصره ، أو إذا ألقاه إلى الهلكة ولم يحمه من عدوّه» .

٨-١٣ . الأمالى للصدوق ، ص ٦٦٩ ، المجلس ٩٥ ، ح ٧ ؛ والخصال ، ص ٢٧٧ ، باب الخمسة ، ح ١٩ ، بسند آخر . مصادقة الإخوان ، ص ٢٩ ، ح ١ ، مرسلًا ؛ تحف العقول ، ص ٣٦٦ ، وفي كلّها مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٧٣ ، ح ٢٥٩٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٢٥ ، ح ١٥٥٤٩ .

٩-١ . في حاشية «ج» والوافي والكافي ، ح ٢٨٣٠ وتحف العقول : «أن يجتنب» .

۱۰- ۲ . «المُجُونُ» : أن لا يبالي الإنسان ما صنع . وقد مَجَنَ يَمَجُنُ مُجُونًا وَمَجَانَةً فهو ماجن .  
والجمع : المُجَّان . الصحاح ، ج ۶ ، ص ۲۲۰۰ (مجن) .  
۱۱- ۳ . في الكافي ، ح ۲۸۳۰ : - «الفاجر» .

فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ (۱) ، فَيَزِينُ لَكَ فِعْلَهُ ، وَيَحِبُّ أَنْكَ (۲) مِثْلَهُ ، وَلَا يَعْينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَمَعَادِكَ ،  
وَمُقَارَبَتِهِ (۳) جَفَاءً وَقِسْوَةً ، وَمَدْخَلُهُ وَمَخْرَجُهُ عَارًا عَلَيْكَ (۴) .

وَأَمَّا الْأَعْمَقُ ، فَإِنَّهُ لَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ ، وَلَا يُرْجِي لِصَرْفِ الشُّوْءِ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ (۵) نَفْسَهُ ، وَ  
رُبَّمَا أَزَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضْرَكَ ، فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ ، وَسُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ ، وَبُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ .

وَأَمَّا الْكُذَّابُ ، فَإِنَّهُ لَا يَهْنِيكَ مَعَهُ عَيْشٌ ، يُنْقَلُ حَدِيثُكَ ، وَيُنْقَلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثُ ، كَلَّمَا ۲ / ۳۱۶

أَفْنَى أُحْدُوْتَةً (۶) مَطْرَهَا (۷) بِأُخْرَى مِثْلَهَا (۸) حَتَّى أَنَّهُ يُحَدِّثُ بِالصِّدْقِ ، فَمَا يُصَدِّقُ (۹) ، وَ  
يُفَرِّقُ (۱۰) بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ ، فَيُنْبِتُ السَّخَائِمَ (۱۱) فِي الصُّدُورِ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ، وَانظُرُوا  
لِأَنْفُسِكُمْ» . (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود، هر زمان امیر المؤمنین علیه السلام بمنبر میرفت میفرمود:  
سزاوار است از برای مسلمان که از رفاقت با سه کس دوری جوید: پرروی بیباکی که تباهاکار است،  
واححق، و دروغگو، اما شخص پرروی تباهاکار پس کردار خویشتن را برای تو بیاراید و دوست دارد  
که تو نیز مانند او باشی، و نه در کار دین تو را کمک کند و نه در کار آخرت، و نزدیکی با او جفا  
کاری و سنگدلی است و ورود و خروج او (ورفت و آمدش) برای تو ننگست، و اما اححق پس کار

خیری در باره تو انجام ندهد و بجلوگیری از رسیدن بدی بتو امیدی نیست اگر چه خود را بتلاش اندازد و بسا که بخواهد بتو سودی برساند ولی (از روی حماقت) زیانت رساند پس مرگ او به از زندگیش میباشد، و خموشی او به از گفتارش، و دوری او (از تو) به از نزدیکی اوست، و اما دروغگو زندگی کردن با او بر تو گوارا نشود، گفتار تو را بدیگران باز گوید، و از دیگران بسوی تو آرد، هر گاه افسانه را بپایان رساند آن را بافسانه دیگری مانند آن بچسباند (و در نسخه وافی «مطها» است یعنی بکشاند) تا بدان جا که راست گوید ولی کسی باور نکند، و میانه مردمان را بدشمنی پراکنده سازد، و در سینه ها تخم کینه افشانند و برویاند، از خدای عز و جل پرهیزید و خود را بپائید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که هر وقت به منبر بالا می رفت می فرمود: برای مسلمان شایسته است که از برادری و رفاقت با سه کس دوری گزیند: هرزه گوی بدکار و احمق و دروغگو. اما هرزه گوی بدکار: کردارش را برایت آراید، و خواهد که به مانند او باشی، و تو را در کار دنیا و آخرت کمک ندهد، و نزدیکی با او جفا است و سخت دلی، و ورود بر او و خروج از منزل او برای تو ننگ است. و اما احمق: تو را به خیری و اندارد، و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست و گرچه خود را به تلاش اندازد و بسا که خواهد به تو سودی رساند و زیانت بخشد، پس مرگ او از زندگیش بهتر است، و خموشی او بهتر از گفتار او است، و دوری از او بهتر از نزدیکی با او است. و اما دروغگو: زندگانی با او بر تو گوارا نیست، هر چه گوئی به دیگران باز گوید و برای تو از دیگران باز گوید، هر زمانی یک افسانه ای به سر رساند افسانه ای مانند آن به دنبال آن چسباند تا آنجا که اگر راست هم گوید، از او باور نشود، و میان مردم دشمنی افکند و آنها را از هم جدا کند و در سینه ها کینه ها برویاند. از خدا پرهیزید و خود را بپائید.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر وقت امیر مؤمنان علی علیه السلام به منبر می رفت می فرمود: برای شخص مسلمان سزاوار است که با هرکس رفاقت و دوستی نکند به ویژه با هرزه گوی بدکار و احمق و دروغگو.

اما هرزه گوی بدکار: کردارش را برای تو بیاراید و دوست دارد تو نیز به مانند او باشی، و تو را در کار دنیا و آخرت کمک ندهد، و نزدیکی با او جفا و سنگدلی است و ورود و خروج و رفت و آمد او از منزل برای تو مایه ننگ است. و اما احمق: تو را به خیری وادار نمی کند، و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست گرچه خود را به تلاش اندازد و بسا که خواهد به تو سودی برساند و زیانت بخشد، پس مرگ او از زندگیش بهتر است، و خموشی او بهتر از گفتار اوست، و دوری از او بهتر از نزدیکی با اوست. و اما دروغگو: زندگانی با او بر تو گوارا نیست، هرچه گوئی به دیگران بازگو می کند و برای تو از دیگران سخن می گوید، هر زمانی یک افسانه ای مانند آن به دنبال آن چسباند تا آنجا که اگر راست هم بگوید: کسی از او باور نکند و میان مردم دشمنی افکند و آنها را از هم جدا سازد و در سینه ها کینه ها برویاند. از خدا پرهیزید و مراقب خود باشید.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. وقال فى الصحاح المجون أن لا يبالى الإنسان ما صنع وقد مجن بالفتح يمجن مجونا و  
مجانة فهو ماجن، وقال الحديث الخبر يقع على الواحد والكثير و يجمع على الأحاديث بغير قياس،  
الفراء نرى أن واحد الأحاديث الأحداثه ثم جعلوه جمعا للحديث، وقال فى القاموس تمطرت الطير  
أسرعت فى هويها كمطرت و الخيل قد جاءت يسبق بعضها بعضا و السخيمة الحقد فى النفس.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٣

\*\*\*\*\*

ص: ٦٨٩

- 
- ١- ٤ . فى الكافى ، ح ٢٨٣٠ : - «الفاجر» .  
٢- ٥ . فى الوسائل والكافى ، ح ٢٨٣٠ : «أن تكون» بدل «أنك» .  
٣- ٦ . فى الوسائل والكافى ، ح ٢٨٣٠ : «ومقارنته» .  
٤- ٧ . فى الكافى ، ح ٢٨٣٠ : «عليك عار» .  
٥- ٨ . فى «ج ، د ، ص» : «اجتهد» .  
٦- ١ . «الأحدثه» : ما يتحدّث به الناس ، مفرد الأحاديث . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٢٤٦  
(حدث) .  
٧- ٢ . فى «ب» : «مطلها» . وفى «ج» : «مطّرها» بتشديد الطاء. وفى «د» و حاشية «ج» والوفى  
والوسائل والكافى ، ح ٢٨٣٠ والمحاسن : «مطّها» . أى مدّها .  
٨- ٣ . فى الكافى ، ح ٢٨٣٠ : - «مثلها» .  
٩- ٤ . فى «ص ، بس» : «فما يصدّق» . لعلّ المراد أنّه لا يعتقد بصدقه .

۱۰- ۵. فی «ب، ج، د، ز» والكافی، ح ۲۸۳۰: «ویغری». وفی «ص»: «ویغره» من الإغراء. وفی «بس، بف» وشرح المازندرانی والوفی: «ویعرف». وفی حاشیة «ص»: «ویفُرق».

۱۱- ۶. «السخائم»: جمع سخیمة، وهی الحقد فی النفس. النهایة، ج ۲، ص ۳۵۱ (سخم).

۱۲- ۷. الكافی، كتاب الإیمان والكفر، باب مجالسة أهل المعاصی، ح ۲۸۳۰. وفی المحاسن، ص ۱۱۷، كتاب عقاب الأعمال، ح ۱۲۵، من قوله: «وأما الكذاب فإنه لا يهنئك» إلى قوله: «فينبت السخائم في الصدور» مع اختلاف يسير. مصادقة الإخوان، ص ۷۸، ح ۲، مرسلًا عن الفضل بن أبي قرّة، عن جعفر، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام، مع اختلاف. تحف العقول، ص ۲۰۵، عن أمير المؤمنين عليه السلام، مع اختلاف يسير. وراجع: الكافی، كتاب الإیمان والكفر، باب الكذب، ح ۲۶۹۶ الوافی، ج ۵، ص ۵۷۷، ح ۲۶۰۴؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸، ح ۱۵۵۵۶.

## ۲- الحديث

۳۶۱۵/۲. وَفِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ؛ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ، وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ، وَلَا يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهِ وَلَا أَمْرِ مَعَادِهِ؛ وَ مَدْخَلُهُ إِلَيْهِ وَ مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ» (۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز از آن حضرت علیه السلام حدیث کرده که فرمود: شایسته نیست که مرد مسلمان با شخص تبهکار طرح برادری افکند، زیرا که او کردار خود را برایش بیاراید و دوست دارد که آن مسلمان هم

چون او شود، و او را نه در کار دنیا و نه در کار آخرتش کمک نکند، و رفت و آمدش برای او ننگ است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: نشاید برای مرد مسلمان که با بدکردار برادری آغازد، زیرا کار بد خود را برای او جلوه دهد و خواهد که مانند او گردد، و او را در کار دنیا و دیگر سرایش کمک ندهد، و رفت و آمد نزد او برای او زشتی و زبونی آورد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای مرد مسلمان سزاوار نیست که با شخص بدکار آغاز دوستی کند زیرا کار بد خود را برای او جلوه دهد و از او بخواهد که مانند او گردد، و او را در کار دنیا و سرای دیگرش کمک ندهد، و رفت و آمد نزد او، برایش زشتی و زبونی آورد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۷۹۷

\*\*\*\*\*



شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۳۶۱۶. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ، عَنْ

مُيَسَّرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ (۲) أَنْ يُوَخِيَ الْفَاجِرَ، وَلَا الْأَعْحَمَّ،  
وَلَا الْكُذَّابَ» (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: شایسته نیست برای مرد مسلمان که با شخص تبهکار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۳-امام صادق(علیه السلام) فرمود: شاید که مرد مسلمان با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳-امام صادق علیه السلام فرمود: سزاوار نیست که مرد مسلمان با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۷۹۷

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۳۶۱۷/۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ عِيسَى (۴) عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يُعْدِي (۵) ، وَ قَرِيبَ السُّوءِ يُرْدِي (۶) ، فَانظُرْ مَنْ تُقَارِنُ ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام فرموده: همانا شخص بدکار بدی وی سرایت کند، و همنشین بد انسان را بهلاکت افکند، پس بنگر با چه کس همنشین گردی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- عیسی بن مریم (علیهما السلام) فرمود: راستی بدکردار ستم آورد، و همنشین بد هلاکت بارد، بنگر با چه کسی همنشین گردی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: به راستی شخص بدکردار ستم آورد، و همنشین بد هلاکت بارد، بنگر با چه کس همنشین می شوی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح على الظاهر. وفي القاموس النذل الداء يعديه أعداء و هو أن يصيبه مثل ما يصاحب الداء  
وفي القاموس ردى كرمى سقط فى البئر و أرادته غيره و ردى كرضى ردى هلك و أرادته غيره.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٤

\*\*\*\*\*

ص: ٦٩٠

- 
- ١-٨ . الوافى، ج ٥، ص ٥٧٨، ح ٢٦٠٥؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٢٩، ح ١٥٥٥٧ .
- ٢-٩ . فى «ج ، د ، بس ، بـف» والوسائل والبحار والكافى ، ح ٢٨٢٩ : «للمسلم» بدل «للمرء المسلم» .
- ٣-١٠ . الكافى، كتاب الإيمان والكفر، باب مجالسة أهل المعاصى، ح ٢٨٢٩ الوافى، ج ٥، ص ٥٧٨، ح ٢٦٠٦؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٢٩، ح ١٥٥٥٨؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢٠٥، ح ٤٢ .
- ٤-١ . هكذا فى النسخ التى قوبلت . وفى المطبوع : + «بن مريم» .
- ٥-٢ . فى «بـف» : «يغرى» . وجوّز المازندراني فى «يعدى» التجريد والإفعال والتفعيل ؛ حيث قال فى شرحه : «يعدى ، أى يظلم صاحبه ، من أعدى عليه ، إذا ظلمه . أو يسرى شرّه إليه ، من أعداه

الداء يعديه إعداءً ، إذا أصابه مثل ما يصاحب الداء . أو صرفه عن الحق وشغله بالباطل ، من عداه من الأمر بالتخفيف والتشديد ، إذا صرفه وشغله» .

٦-٣ . فى حاشية «ص» : «يؤذى» . و جَوَزَ المازندراني فى «يردى» التجريد والإفعال ؛ حيث قال فى شرحه : «ردى كرضى رذيا : هلك ، وأرداه : أهلكه . والإضافة فى «قرين السوء» على الأول لامية ، وعلى الثانى بيانية» . وظاهر مرآة العقول ، أيضا هكذا .

٧-٤ . الكافى ، كتاب الروضة ، ضمن الحديث الطويل ١٤٩١٨ ، عن على بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن على بن آسباط ، عنهم عليهم السلام . الأمالى للصدوق ، ص ٥١٧ ، المجلس ٧٨ ، ضمن الحديث الطويل ١ ، بسنده عن على بن أسباط ، عن على بن أبى حمزة ، عن أبى بصير ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، وفيهما ضمن ما وعظ الله به عيسى عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٧٨ ، ح ٢٦٠٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٢٣ ، ح ١٥٥٤٢ .

## ٥- الحديث

٣٦١٨/٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا عَمَّارُ، إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَبَّ (١) لَكَ (٢) النِّعْمَةُ، وَ تَكْمَلَ لَكَ الْمُرُوءَةُ (٣)، وَ تَصْلِحَ (٤) لَكَ الْمَعِيشَةُ، فَلَا تُشَارِكِ الْعَبِيدَ وَ السَّفِلَةَ فِي أَمْرِكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ

اِتَّمَمْتَهُمْ خَانُوكَ، وَ إِنْ حَدَّثُوكَ كَذْبُوكَ، وَ إِنْ نُكِبْتَ خَذْلُوكَ، وَ إِنْ وَعَدُوكَ أَخْلَفُوكَ» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

عمار بن موسی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای عمار اگر خواهی که نعمت پابرجا باشد، و مردانگیت کامل و بی عیب باشد، و زندگیت نیکو گردد، بنده های زر خرید و اشخاص پست را در کارهای خود وارد مکن، زیرا اگر امانتی بایشان سپاری بتو خیانت کنند، و اگر خبری برایت آورند دروغ گویند، و اگر بنکبت روزگار دچار شوی رهایت کنند، و اگر وعده ای بتو دهند بدان وفا نکنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از عمار بن موسی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای عمار! اگر خواهی نعمت برایت فراهم گردد و مردانگیت به کمال رسد و زندگانیت خوب باشد، بنده ها و پست ها را در کارت وارد مکن، زیرا که اگر بدانها چیزی سپاری، به تو خیانت ورزند و اگر با تو سخنی باز گویند، دروغ زنند و اگر گرفتاری شدی، تو را واگذارند و اگر به تو وعده دهند، تخلف کنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «عمار بن موسی» روایت کرد: که امام صادق علیه السلام فرمود:

ای عمار! اگر خواهی نعمت برایت فراهم گردد و مردانگیت به کمال رسد و زندگانیت خوب باشد بردگان و افراد پست در کار خود وارد مکن، زیرا که اگر به آنها چیزی بسپاری، به تو خیانت ورزند و

اگر با تو سخنی گویند، دروغ گویند و اگر گرفتار شدی، تو را واگذارند و اگر به تو وعده دهند خلاف کنند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۷

\*\*\*\*\*

## ۶- الحدیث

۳۶۱۹/۶. قَالَ (۶)، وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ :

«حُبُّ الْأَعْبَرَارِ لِلأَعْبَرَارِ (۷) ثَوَابٌ (۸) لِلأَعْبَرَارِ (۹)، وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلأَعْبَرَارِ (۱۰) فَضِيلَةٌ (۱۱) لِلأَعْبَرَارِ (۱۲)، وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلأَعْبَرَارِ (۱۳) زَيْنٌ لِلأَعْبَرَارِ، وَ بُغْضُ الْأَعْبَرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْيٌ عَلَى الْفُجَّارِ (۱۴)». (۱۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

گوید: و نیز از آن حضرت علیه السلام شنیدم که میفرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای آنها ثواب است، و دوست داشتن تبهکاران نیکان را برای نیکان فضیلت است، و دشمنی تبهکاران با نیکان برای نیکان زینت است، و دشمنی نیکان با تبهکاران برای تبهکاران خواری و رسوائی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- گوید: و از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: دوست داشتن نیکان مر نیکان را برای نیکان ثواب است، و دوست داشتن بدکاران نیکان را برای نیکان فضیلت است، و دشمن بودن بدکاران برای نیکان زینت نیکان است، و دشمن بودن نیکان برای بدکاران رسوائی بدکاران است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

دوست داشتن نیکان بخاطر نیکی برای آنها ثواب است، و دوست داشتن بدکاران بخاطر نیکان و ذلت برای نیکان فضیلت است، و دشمن داشتن بدکاران بخاطر نیکان زینت نیکان است، و دشمن داشتن نیکان بخاطر بدکاران رسوائی بدکاران است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح علی الظاهر. و فی القاموس النذل



\*\*\*\*\*

ص: ٦٩١

١- ٥. في «ب، د»: «أن تستتم». وفي فقه الرضا عليه السلام: «أن تشب». واستتب الأمر: تهيأ واستقام. الصحاح، ج ١، ص ٩٠ (تب).

٢- ٦. في «ز»: «بك».

٣- ٧. «المروءة»: كمال الرجوليّة. والمروءة: آداب نفسانيّة تحمل مراعاتها الإنسان على الوقوف عند محاسن الأخلاق وجميل العادات. وقد تشدّد فيقال: مُرْوَةٌ. ترتيب كتاب العين، ج ٣، ص ١٦٨٨ (مرأ)؛ المصباح المنير، ص ٥٦٩ (مرئ).

٤- ٨. في «ز»: «ويصلح».

٥- ١. علل الشرائع، ص ٥٥٨، ح ١، بسنده عن محمد بن سنان. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٦٥، إلى قوله: «وإن نكبت خذلوك» مع زيادة في آخره، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي، ج ٥، ص ٥٧٨، ح ٢٦٠٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٣٠، ح ١٥٥٦١.

٦- ٢. الضمير المستتر في «قال» راجع إلى عمّار بن موسى المذكور في السند السابق.

٧- ٣. في «ز»: - «للأبرار». وفي «ص، بس» وحاشية «د، ج»: «الأبرار».

٨- ٤. في «ب»: «زين».

٩- ٥. في «ز، ص»: «الأبرار».

١٠- ٦. في «ز» وحاشية «ج»: «الأبرار».

١١- ٧. في حاشية «ج»: «زين».

١٢- ٨. في «ز»: «الأبرار».

١٣- ٩. في حاشية «ج»: «الأبرار».

١٤- ١٠. فى شرح المازندراني: «للفجّار» بدل «على الفجّار».

١١- ١٥. المحاسن، ص ٢٢٦، كتاب مصابيح الظلم، ح ٣٤٥، بسند آخر. الاختصاص، ص ٢٣٩، رسلاً عن عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام؛ مصادقة الإخوان، ص ٥٠، ح ٤، رسلاً عن عبد الله بن القاسم الجعفرى، عن أبي عبد الله عليه السلام، مع اختلاف يسير. تحف العقول، ص ٤٨٧، عن العسكرى عليه السلام الوافى، ج ٥، ص ٥٧٨، ذيل ح ٢٦٠٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٣١، ذيل ح ١٥٥٦١.

## ٧- الحديث

٦٤١/٢

٣٦٢٠/٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُدَايِرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا (١)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ (٢) أَبِي حَمْزَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ لِي أَبِي (٣) عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ (٤): يَا بُنَيَّ، انْظُرْ خَمْسَةً، فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَلَا تُحَادِثُهُمْ وَلَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ.

فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ (٥)، مَنْ هُمْ؟ عَرَّفَنِيهِمْ (٦).

قَالَ: إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ (٧)، يُقَرَّبُ لَكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعَدُ (٨) لَكَ الْقَرِيبَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَاتِعَكَ بِأَكْلَةٍ (٩)، أَوْ (١٠) أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ

ص: ٦٩٢

١-١٢ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بـف» ومرآة العقول والوسائل . وفى «ب ، بس» والمطبوع : «بعض أصحابهما» ، ولم نجد له معنى محصلاً . وتقدم الخبر فى ح ٢٨٣١ ، عن محمد بن عذافر ، عن بعض أصحابه ، عن محمد بن مسلم ، أو أبى حمزة . وقال فى المرأة : «وفى بعض النسخ : أصحابهما . قيل : أصحابهما تصحيف أصحابنا ، أو موضعه بعد محمد بن مسلم وأبى حمزة» .

٢-١٣ . فى الكافى ، ح ٢٨٣١ : «أو» .

٣-١ . فى الكافى ، ح ٢٨٣١ والاختصاص : - «أبى» .

٤-٢ . هكذا فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بـف» . وفى «بر» والمطبوع : «صلوات الله عليهما» .

٥-٣ . فى «ب ، ج ، ز» والوسائل والكافى ، ح ٢٨٣١ وتحف العقول والاختصاص : «يا أبه» . وفى «بـف» والوفى : «يا أباه» .

٦-٤ . فى الكافى ، ح ٢٨٣١ وتحف العقول : - «عرفنيهم» .

٧-٥ . فى «ب» : + «فإنه» .

٨-٦ . فى الكافى ، ح ٢٨٣١ : «ويباعد» .

٩-٧ . فى شرح المازندراني : «الأكلة ، بالفتح : المرّة من الأكل ، وبالضمّ : اللقمة والقرص من الخبز» . ونحوه فى مرآة العقول .

١٠-٨ . فى «ص» : «و» .

الأءحمق، فإنه يريد أن ينفَعَكَ فيضُرُّكَ؛ وإيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ(١)، فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»(٢).

وَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»(٣).

وَقَالَ فِي (٤) الْبَقَرَةِ: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ

يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (٥)». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق از پدرش علیهما السلام حدیث کند که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام بمن فرمود: ای فرزند در نظر داشته باش که با پنج کس همنشین نشوی، و با آنها گفتگو و رفاقت در راهی نکنی گفتم: پدر جان آنها کیانند؟ بمن معرفی کن، فرمود: زنهار مبادا با دروغگو همنشین شوی زیرا که او بمنزله سرابی است که دور را در نظرت نزدیک و نزدیک را برایت دور جلوه دهد، و زنهار از همنشینی با فاسق و گنهکار پرهیز زیرا که او بیک لقمه یا کمتر از آن ترا بفروشد، و بر تو باد که با شخص بخیل هم نشین نگردی زیرا که او مال خود را در سخت ترین نیازمندیهاست از تو دریغ دارد، و زنهار مبادا با احمق هم نشینی شوی که او میخواهد بتو سود رساند ولی (بواسطه حماقتش) زیانت زند، و مبادا با آن کس که قطع رحم کند رفاقت کنی که من او را در سه جای قرآن ملعون یافتم (یک جا) خدای عز و جل فرماید: «پس آیا امید دارید که هر گاه به سرپرستی کاری گمارده شوید فساد در زمین نکنید و قطع رحم کنیم، ایشانند که خداوند لعنتشان کرده پس کرشان کرد، و کور ساخت دیدگانشان را» (سوره محمد آیه ۲۲-۲۳) و نیز (در جای دیگر) فرماید: «آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن، و می برند آنچه را که خدا فرموده پیوند شود، و فساد کنند در زمین آنها را است لعنت و برای ایشان است بدی آن سرای» (سوره رعد آیه ۲۵) و نیز در سوره بقره (آیه ۲۷) فرماید: «آنان که پیمان خدا را پس از بستنش بشکنند و ببرند آنچه را خداوند دستور پیوندش را داده و فساد کنند در زمین ایشانند زیان کاران».

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از محمد بن مسلم و ابی حمزه، از امام صادق (علیه السلام)، از پدرش، فرمود که: پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) به من فرمود: ای فرزند جانم! با پنج کس همنشین مباش و گفتگو مکن و رفیق راه مشو، من گفتم: پدر جان! آنها چه کسانی، آنها را به من معرفی کن؟ فرمود: بپرهیز از همنشینی دروغگو، زیرا چون سراب است، دور را به تو نزدیک می کند و دور می کند نزدیک را، بپرهیز از همنشینی فاسق و بزه کار، زیرا که او تو را به یک خوراک یا کمتر از آن می فروشد، و مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مال خود را هنگامی که سخت بدان نیازمندی، از تو دریغ می دارد، مبادا با بی خرد رفاقت کنی، زیرا که او می خواهد به تو سود رساند، و در عوض زیان می رساند، مبادا با کسی که قطع رحم می کند رفاقت کنی و هم صحبت شوی، زیرا من او را در کتاب خدا عز و جل ملعون یافتم در سه جا: ۱- خدا عز و جل فرماید (۲۳ سوره محمد): «آیا در شما این نگرانی است که اگر پشت به فرمان خدا دادید در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید آنانند که خدا آنها را لعنت کرده و کر ساخته و کورشان ساخته است». ۲- خدا عز و جل فرماید (۲۵ سوره رعد): «آن کسانی که می شکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و می برید آنچه را خدا فرمان داده است که پیوند کنند و فساد می کنند در زمین آنان دچار لعنت و خانمان بد هستند». ۳- خدا عز و جل فرماید (۲۷ سوره بقره): «آن کسانی که می شکنند عهد خدا را پس از پیوستن و بستن آن و می برند آنچه را خدا فرمان داده که پیوند شود و فساد می کنند در زمین آنان زیانکارانند».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۴۹۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام، نقل می کند که فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود: فرزندم! با پنج کس همنشین مباش و گفتگو مکن و رفیق راه مشو، گفتم: پدر جان! آنها چه کسانی اند؟ به من معرفی کن، فرمود: از همنشینی با دروغگو پرهیز زیرا چون سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می سازد. از همنشینی با فاسق و بزهکار پرهیز، زیرا که او تو را به یک لقمه یا کمتر از آن می فروشد، و مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مال خود را هنگامی که بشدت به آن نیازمندی از تو دریغ می ورزد، مبادا با بی خرد رفاقت کنی، زیرا که او می خواهد به تو سود برساند، ولی در عوض زیان می رساند، مبادا با کسی که قطع رحم می کند رفاقت کنی و هم صحبت شوی، زیرا من او را در کتاب خدای عزّ و جلّ در سه جا ملعون یافتم.

۱- خدای عزّ و جلّ می فرماید: «آیا در شما این نگرانی است که اگر پشت به فرمان خدا کنید در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید آنانند که خدا آنها را لعنت کرده و کورشان ساخته است (محمد/۲۳-۲۴)»

۲- خدای عزّ و جلّ فرماید: «آن کسانی که پیمان خود را با خدا می شکنند و می برند آنچه را که خداوند دستور به پیوندش داده و در زمین فساد می کنند برای آنهاست لعنت و زشتی و بدی آن جهان (رعد/۲۵)»

۳- خدای عزّ و جلّ فرماید: «آن کسانی که پیمان خود را با خدا پس از بستن می شکنند و می برند آنچه را که خداوند دستور به پیوندش را داده و در زمین فساد می کنند از زیانکارانند (بقره/۲۷)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۷۹۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل. لا تقرب المرة الواحد حتى تشبع و الأكلة بالضم اللقمة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٤

\*\*\*\*\*

## ٨- الحديث

٣٦٢١/٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُحَارِبِيَّ يَرَوِي:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَعْنَادِ (٧)، وَ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَ الْجُلُوسُ مَعَ الْأَعْنِيَاءِ» (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا علیهم الصلاة والسلام حدیث کند که فرمود (صلی الله علیه و آله): سه دسته اند که همنشینی با آنها دل را بمیراند: هم نشینی با اراذل و فرومایگان، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: سه کسند که همنشینی آنها دل را بمیراند:نشستن با او باش، و گفت و شنود با زنها، و نشستن با توانگران.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۸-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:سه گروه اند که همنشینی با آنها دل را بمیراند: نشستن با او باش، و گفت و شنو با زنها، و نشستن با توانگران.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۰۱

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. و الظاهر أن المراد أنه عند الناس على دين خليله و النذيل الخسيس من الناس المحتقر  
فى جمع أحواله الجمع أنذال و نذل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٤

\*\*\*\*\*

ص: ٦٩٣

- 
- ١- ٩. فى «ز»: «للرحم» .
  - ٢- ١٠. محمّد (٤٧): ٢٢ و ٢٣ .
  - ٣- ١١. الرعد (١٣): ٢٥ .
  - ٤- ١٢. فى الوسائل: + «سورة» .
  - ٥- ١. البقرة (٢): ٢٧ .
  - ٦- ٢. الكافى ، كتاب الإيمان والكفر ، باب مجالسة أهل المعاصى ، ح ٢٨٣١ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عمرو بن عثمان . الاختصاص ، ص ٢٣٩ ، مرسلًا عن محمّد بن مسلم ، عن الصادق ، عن أبيه ، عن على بن الحسين عليهم السلام . تحف العقول ، ص ٢٧٩ ، عن على بن الحسين عليهما السلام ، إلى قوله : «وجدته ملعونا فى كتاب الله » ؛ نهج البلاغة ، ص ٤٧٥ ، الحكمة ٣٨ ، فى قوله لابنه الحسن عليهما السلام ، من قوله : «إياك ومصاحبة الكذّاب » إلى قوله : «فإنّه يريد أن ينفكك فيضرك » مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٧٩ ، ح ٢٦١٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٣٢ ، ح ١٥٥٦٥ .

٧-٣ . نَذَلَ نَذَالَةً : سَقَطَ فِي دِينٍ أَوْ حَسَبٍ ، فَهُوَ نَذَلٌ وَنَذِيلٌ ، أَي خَسِيسٌ . الْمَصْبَاحُ الْمُنِيرُ ، ص ٥٩٩ (نذل) .

٨-٤ . الْخِصَالُ ، ص ٨٧ ، بَابُ الثَّلَاثَةِ ، ح ٢٠ ، بِسْنَدِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ الْمُحَارِبِيِّ . وَفِيهِ ، ص ١٢٥ ، نَفْسُ الْبَابِ ، ضَمِنَ ح ١٢٢ ؛ وَالْفَقِيهَ ، ج ٤ ، ص ٣٥٨ ، ضَمِنَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ ٥٧٦٢ ، بِسْنَدٍ آخَرَ ، مَعَ اخْتِلَافٍ يَسِيرٍ . تَحْفَ الْعُقُولِ ، ص ٥١ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَافِي ، ج ٥ ، ص ٥٨٠ ، ح ٢٦١١ ؛ الْوَسَائِلُ ، ج ١٢ ، ص ٣٥ ، ح ١٥٥٧٠ .

## ٩- الحديث

٣٦٢٢/٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ ، ٢ / ٦٤٢

عَمَّنْ ذَكَرَهُ رَفَعَهُ (١) ، قَالَ :

قَالَ لُقْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ : « يَا بُنَيَّ ، لَا تَقْتَرِبْ (٢) فَيَكُونَنَّ (٣) أَبْعَدَ لَكَ ، وَلَا تَتَّبِعْ (٤) فَتُهَانَ ، (٥) كُلُّ

دَابَّةٍ تُحِبُّ (٦) مِثْلَهَا ، وَإِنَّ ابْنَ آدَمَ (٧) يُحِبُّ (٨) مِثْلَهُ ، وَلَا تَنْشُرْ بَزَكَ (٩) إِلَّا عِنْدَ بَاغِيهِ ؛ كَمَا لَيْسَ بَيْنَ الذُّبِّ وَالْكَبْشِ حُلَّةٌ ، كَذَلِكَ لَيْسَ بَيْنَ الْبَارِّ وَالْفَاجِرِ حُلَّةٌ (١٠) ؛ مَنْ يَقْتَرِبْ (١١) مِنَ الزُّفْتِ (١٢) يَغْلُقْ بِهِ بَعْضُهُ ؛ كَذَلِكَ مَنْ يُشَارِكِ الْفَاجِرَ يَتَعَلَّمُ مِنْ طَرَفِهِ ؛ مَنْ يُحِبُّ الْمِرَاءَ يُسْتَمَّ (١٣) ؛ وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ ؛ وَمَنْ (١٤) يُقَارِنُ قَرِينَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ ؛ وَمَنْ لَا يَمْلِكُ لِسَانَهُ يَنْدَمُ . (١٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

از لقمان حدیث شد که به پسرش گفت: ای پسر جانم زیاد با مردم نزدیک مشو که موجب دوریت از دل‌های آنها شوی (یعنی چون زیاد رفت و آمد با مردم کردی موجب ملال و خستگی آنها شود و در نتیجه مورد بی‌مهری آنان واقع شوی) و یکسره از آنان دوری مکن که (اعتنایت نکنند و) خوار و بی‌مقدار شوی، هر جاننداری همانند خود را دوست دارد و آدمیزاد هم بمانند خود دوستی ورزد، کالای خود را جز در نزد خریدار و جویایش پهن مکن، و چنانچه میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد هم چنین میان نیکوکار و بدکار دوستی نباشد، و هر که بقیر نزدیک شود پاره‌ای از آن باو بچسبد هم چنین هر کس با تبه‌کار در زندگی شریک شود از روش‌های او بیاموزد، و هر که جدال و ستیزه‌جویی را دوست دارد دشنام خورد، و هر که بجاهای بد رود متهم گردد، و کسی که با رفیق بد همنشین شود در امان نباشد، و هر که زبان خود را نگه ندارد پشیمان گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره‌ای]:

۹- لقمان به پسرش گفت: پسر جانم! پر نزدیک مشو تا تو را دور کند و پر دوری مکن تا خوار و بی‌مقدار شوی، هر جان دار همانند خود را دوست دارد و راستی که آدمی زاده مانند خود را دوست دارد، کالای خود را پهن مکن مگر در برابر خریدارش و جویایش، چنانچه میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد، همچنان میان خوش‌کردار و بدکردار دوستی نیفتد، هر که به قیر نزدیک شود، قیر به او می‌چسبد، همچنین هر کس به بدکار شریک شود، از روش‌های او بیاموزد، هر که ستیزه‌جو است، دشنام خورد و هر که به محل‌های بدی رود، متهم گردد، و هر که با همنشین بد جفت شود، سالم نماند، و هر که زبان خود را نگه ندارد، پشیمان گردد.

ترجمه کمره‌ای؛ ج ۶، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- لقمان به پسرش گفت:

به مردم زیاد نزدیک مشو که سبب دوری از دل‌های آنان بشوی و یا یکسره از آنها دوری کنی که مورد بی‌اعتنائی واقع شوی و خوار و بی‌مقدار گردی، هر جاننداری مانند خود را دوست دارد و راستی که آدمی زاده هم مانند خود را دوست دارد، کالای خود را جز در برابر خریدار و جویایش پهن مکن و چنانچه میان گرگ و گوسفند دوستی نباشد، همچنان میان خوش‌کردار و بدکردار دوستی نباشد، هرکس به قیر نزدیک شود، مقداری به او می‌چسبد، همچنین هرکس با بدکار شریک شود، از روش‌های او بیاموزد، هرکس ستیزه‌جوست، دشنام خورد و هرکس به محل‌های بدی رود، متهم گردد، و هرکس با همنشین بد جفت شود، سالم نماند، و هرکس زبان خود را نگه ندارد، پشیمان گردد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. أي كثيرا فإن كثرة الاختلاط يوجب سرعة انقضاء المحبة كما هو المجرب عند باغية أي طالبه و الزفت بالكسر كالقير.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۵

- ١- ٥ . هكذا فى النسخ والطبعة القديمة والوافى والوسائل والبحار . وفى المطبوع : - «رفعه» .
- ٢- ٦ . فى «ب ، ج ، ز ، بس» وحاشية «د» ومرآة العقول والبحار : «لا تقرب» . وفى «ص» : «لا تقرب» . وفى الوافى : «لا تقرب ، يعنى من الناس بكثرة المخالطة والمعاشرة فيساموك ويملوك ؛ فتكون أبعد فى قلوبهم . ولا تبعد كلّ البعد ، فلم يبالوا بك ، فتصير مهينا مخذولاً» .
- ٣- ٧ . هكذا فى «ب ، ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوافى والوسائل والبحار . والضمير المستتر راجع إلى الاقتراف . وفى المطبوع : «فتكون» .
- ٤- ٨ . فى «ج ، ص» : «ولا تبعد» .
- ٥- ٩ . فى شرح المازندراني : + «إن» .
- ٦- ١ . فى شرح المازندراني : «يحب» . وهو باعتبار «كل» .
- ٧- ٢ . فى «ز» : «وإن آدم» . وفى البحار : «وابن آدم» .
- ٨- ٣ . فى البحار : «لا يحب» .
- ٩- ٤ . فى «ب ، ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندراني والوسائل : «برك» بالراء المهملة . و«البز» : أمتعة التاجر من الثياب . المصباح المنير ، ص ٤٨ (بزز).
- ١٠- ٥ . «الخلة» : الصداقة المختصة لاخلل فيها ، تكون فى عفاف وفى وعارة . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٣١٥ (خلل) .
- ١١- ٦ . فى «ب ، ص» والوسائل : «يقرب» .
- ١٢- ٧ . «الزفت» : القير ، الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٤٩ (زفت) .
- ١٣- ٨ . فى «ص» : «يُشتم» .
- ١٤- ٩ . فى الوافى : «من» بدون الواو .

۱۵-۱۰. الخصال، ص ۱۶۹، باب الثلاثة، ضمن ح ۲۲۲، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام. الاختصاص، ص ۳۳۶، ضمن الحديث، مرسلاً عن الأوزاعي، عن لقمان الحكيم. تحف العقول، ص ۳۷۶، ضمن الحديث، عن أبي عبدالله، عن أبيه عليهما السلام، وفيهما من دون الإسناد إلى لقمان، وفي كليهما من قوله: «ومن يدخل مداخل السوء» مع اختلاف يسير الوافي، ج ۵، ص ۵۸۰، ح ۲۶۱۲؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱، ح ۱۵۵۶۲؛ البحار، ج ۱۳، ص ۴۲۶، ح ۲۰.

### ۱۰- الحديث

۳۶۲۲/۱۰. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: «لَا تُصَحَّبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ، فَتَصِيرُوا (۱)»

عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ. (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: با بدعت گزاران هم صحبت نشوید و هم نشین نگردید که در نظر مردم چون یکی از آنها شوید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: انسان هم کیش دوست و رفیق خویش است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: با بدعت گذاران هم صحبت نشوید و با آنها همنشین نگردید تا در چشم مردم مانند یکی از آنها باشید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مرد همکیش دوست و همنشین خویش است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: با بدعت گذاران هم صحبت نشوید و با آنها همنشین نگردید تا در چشم مردم مانند یکی از آنها باشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انسان همکیش دوست و رفیق خویش است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. و الظاهر أن المراد أنه عند الناس علی دین خلیله

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۳۶۲۴/۱۱ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ  
الْهَاشِمِيِّ، عَنْ مَرْوَانَ (۳) بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ (۴) الْأَعْمَقِ؛ فَإِنَّكَ أَسْرَّ (۵) مَا تَكُونُ (۶) مِنْ (۷)  
نَاحِيَّتِهِ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ إِلَى مَسَاءَتِكَ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبید بن زرارة گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: پرهیز از دوستی با احمق زیرا که تو هر چه  
از جانب او شادتر باشی او ببدی رساندن بتو نزدیک نزدیک تر است (گویا مقصود اینست که هر چه  
بدوستی او خوشحال تر باشی خطر زیان رساندن او بواسطه حماقتش بتو نزدیکتر شود).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: پرهیز از رفاقت با احمق که هر چه از جانب او مسرورتر  
باشی، او به بد حال کردن تو نزدیک تر است.



ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- امام صادق علیه السلام فرمود: از رفاقت با احمق بپرهیز که هرچه از جانب او خوشحال باشی، او به بد حال کردن تو نزدیک تر است. (یعنی هرچه به دوستی او خوشحال تر باشی به زیان رساندنش به تو بخاطر حماقتش نزدیکتر باشد)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۳

\*\*\*\*\*

ص: ۶۹۵

---

۱-۱۱. فی الوسائل، ح ۱۵۶۱۰: «فتکونوا».

۲-۱. الکافی، کتاب الإیمان والكفر، باب مجالسة أهل المعاصی، ح ۲۸۲۷. وفي الجعفریات، ص ۱۴۸، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتمام الرواية فيه: «المرء على دين من يحال، فليتق الله المرء ولينظر من يحال». الأمالی للطوسی، ص ۵۱۸، المجلس ۱۸، ح ۴۲، بسند آخر عن الرضا، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتمام الرواية فيه: «المرء على دين خليله، فلينظر أحدكم من يخال». وراجع: مصباح الشريعة، ص ۶۷، الباب ۲۹ الوافی، ج ۵، ص ۵۸۱، ح ۲۶۱۳؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۸، ح ۱۵۶۱۰؛ وج ۱۶، ص ۲۵۹، ح ۲۱۵۰۹؛ البحار، ج ۷۴، ص ۲۰۱، ح ۴۰.

- ٣-٢ . هكذا فى «بف» وحاشية «بس» . وفى «ب ، ج ، د ، ز ، بس» والمطبوع : «هارون» .  
والصواب ما أثبتناه ؛ فقد روى على بن يعقوب الهاشمى كتاب مروان بن مسلم ، وروايته عن هارون  
بن مسلم غير ثابتة . ولاحظ أيضا ما يأتى ذيل ح ٩٦١٢ .
- ٤-٣ . فى «ز» وحاشية «ج» : «مصاحبة» .
- ٥-٤ . فى «ص» : «أيسر» . وقوله : «أسر» منصوب على الظرفية ، و «أقرب» مرفوع خبر «إن» .  
ويجوز رفعه على أنه مبتدأ ، و «أقرب» خبره ، والجمله خبر «إن» .
- ٦-٥ . فى «ز» : «يكون» .
- ٧-٦ . فى «ص» : «مذ» وفى حاشية «ص» : «مذ» .
- ٨-٧ . الأمالى للطوسى ، ص ٣٩ ، المجلس ٢ ، ح ١١ ، بسند آخر ، وتمام الرواية فيه : «إيّاك  
وصحبة الأحق ، فإنه أقرب ما يكون منه أقرب ما يكون إلى مساءتك» الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٨١ ، ح  
٢٦١٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٢٩ ، ح ١٥٥٥٩ .

## ٥-باب التحبب إلى الناس و التودد إليهم

### ١- الحديث

٣٦٢٥/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً ، عَنْ ابْنِ  
مَجْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ،

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ :

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ أَعْرَابِيًّا مِنْ بَنِي (١) تَمِيمٍ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ  
لَهُ : أَوْصِنِي ، فَكَانَ مِمَّا (٢) أَوْصَاةً : تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: عربی از بنی تمیم نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد: بمن سفارشی کن، پس از جمله سفارشهایش باو این بود که با مردم دوستی کن تا مردم ترا دوست بدارند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: یک اعرابی از بنی تمیم نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و به آن حضرت گفت: به من سفارشی کن و در سفارش به او این بود که: دوستی کنی با مردم تا تو را دوست دارند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام، فرمود: عربی از بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت گفت: به من سفارشی کن و در سفارش به او این بود: که با مردم دوستی کن تا مردم هم با تو دوستی کنند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۶۴۳ / ۲

۳۶۲۶/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مُجَامَلَةُ النَّاسِ ثُلُثُ الْعَقْلِ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوشرفتاری و مدارا کردن با مردم یک سوم خردمندی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: مدارا با مردم یک سوّم خردمندی است.

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، فرمود: مدارا با مردم یک سوّم خردمندی است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق، و المجاملة المعاملة بالجميل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۶۲۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ثَلَاثٌ يُصْنِفِينَ وُدَّ الْمَرْءِ لِإِخْوَانِهِ الْمُسْلِمِينَ : يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهِ ؛ وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ ؛ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ » . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سه چیز است که دوستی انسانی را با برادر مسلمانش صفا دهد: همیشه با خوشروئی با او برخورد کند، هر گاه در مجلسی بر او بنشیند برایش جا باز کند بآن نامی که بیشتر آن را دوست دارد او را بخواند (و صدا کند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٥٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سه چیز است که دوستی مرد را با برادر مسلمانش با صفا می کند: ١- همیشه به خوشروئی با او برخورد کند. ٢- در مجلس برای او جا باز کند هر گاه در بر او بنشیند. ٣- به هر نامی که دوست دارد، او را بخواند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٠٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سه چیز است که دوستی مرد را با برادر مسلمانش صفا می دهد:

۱- همیشه به خوش روئی با او برخورد کند.

۲- هرگاه در مجلسی نشست برای او جا باز کند.

۳- وی را به بهترین نامی که او دوست دارد بخواند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۰۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

ص: ۶۹۶

---

۱-۱. فی «ج، د، ز، ص، بس»: - «بنی» .

۲-۲. فی الوافی: «فیما» .

۳-۳. تحف العقول، ص ۴۱، ضمن الحديث، عن النبي صلى الله عليه وآله، وتمام الرواية فيه : «تحبّ الناس يحبّوك» . راجع: الكافي، كتاب الزكاة، باب فضل المعروف، ح ۶۱۰۴ الوافی، ج ۵، ص ۵۳۲، ح ۲۵۱۴؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۱، ح ۱۵۶۱۸ .

۴-۴. تحف العقول، ص ۳۶۶ الوافی، ج ۵، ص ۵۳۱، ح ۲۵۱۳؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۳، ح ۱۵۶۲۳ .

۵-۵. راجع: الجعفریّات، ص ۱۹۷ الوافی، ج ۵، ص ۵۸۵، ح ۲۶۲۴؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۳، ح ۱۵۶۲۴ .

#### ۴- الحدیث

۳۶۲۸/۴ . وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ (۱)، قَالَ :

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: دوستی کردن با مردم نیمی از خرد است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۴-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: مهرورزی با مردم، نیمی از خرد است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مهرورزی با مردم، نیمی از خرد است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

۵- الحدیث

۳۶۲۹/۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ (۳)» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

موسی بن بکر از حضرت کاظم علیه السلام مانند حدیث را روایت کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- أبو الحسن (علیه السلام) فرمود: مهرورزی با مردم، نیمی از خرد است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- ابو الحسن علیه السلام فرمود: مهرورزی با مردم نیمی از خرد است.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٠٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

:ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٣٧

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٦٣٠/٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ، فَإِنَّمَا يَكْفُفُ عَنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً، وَ يَكْفُونَ عَنْهُ أَيْدِيًا (٥) كَثِيرَةً». (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حذیفه بن منصور گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: هر که دست آزارش را از سر مردم بردارد فقط یک دست از آنها باز داشته ولی (در مقابل) دستهای بسیاری از آزار او خودداری کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از حذیفه بن منصور، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: هر که دست از آزار مردم باز دارد، همانا یک دست از آنها باز گرفته است و آنان دستهای بسیاری از او باز گیرند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «حذیفه بن منصور»، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

هرکس دست از آزار مردم بردارد، همانا یک دست از آنها باز داشته ولی در مقابل دستهای بسیاری از آزار او خودداری کنند و بازدارند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۵

\*\*\*\*\*

- ١-٦ . المراد من «بهذا الإسناد» هو السند المتقدم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله .
- ٢-٧ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٤١٦ ، ضمن ح ٥٩٠٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد عليه السلام ، من دون الإسناد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله . الجعفریات ، ص ١٤٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في آخره . وفي نهج البلاغة ، ص ٤٩٥ ، الحكمة ١٤٢ ؛ وخصائص الأئمة عليهم السلام ، ص ١٠٤ ؛ وتحف العقول ، ص ٢٢١ ، ضمن الحديث ، مرسلًا عن أمير المؤمنين عليه السلام . وفيه ، ص ٤٤٣ ، عن الرضا عليه السلام ، وفي الخمسة الأخيرة مع اختلاف يسير . راجع : عيون الأخبار ، ج ٢ ، ص ٣٥ ، ح ٧٧ ؛ وصحيفة الرضا عليه السلام ، ص ٥٢ ؛ وتحف العقول ، ص ٦٠ الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٣١ ، ح ٢٥١١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٢ ، ح ١٥٦٢٢ .
- ٣-١ . لم يرد هذا الحديث في «ب» .
- ٤-٢ . تحف العقول ، ص ٤٠٣ ، ضمن الحديث ، عن موسى بن جعفر عليه السلام ، هكذا : «التوّدّد نصف العقل» الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٣١ ، ح ٢٥١٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٢ ، ح ١٥٦١٩ .
- ٥-٣ . في الكافي ، ح ١٨٤٦ : «أيدى» . وفي الخصال : «أيادي» .
- ٦-٤ . الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب المداراة ، ذيل ح ١٨٤٦ ؛ والخصال ، ص ١٧ ، باب الواحد ، ذيل ح ٦٠ ، بسند آخر عن محمد بن سنان . وفي الكافي ، نفس الكتاب ، باب صلة الرحم ، ضمن ح ١٩٩٢ ؛ والزهد ، ص ١٠٣ ، ضمن ح ١٠١ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ٣٤٧ ، المجلس ١٢ ، ضمن ح ٥٧ ، بسند آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام ، مع اختلاف يسير . نهج البلاغة ، ص ٦٥ ، ضمن الخطبة ٢٣ ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٢٥ ، ح ٢٥٠٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٣ ، ح ١٥٦٢٥ .

۳۶۳۱/۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ،  
عَنْ سُلَيْمَانَ (۱) بْنِ زِيَادِ التَّمِيمِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ الْحَسَنُ (۲) بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ  
الْمَوَدَّةُ وَإِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ (۳)، وَالْبَعِيدُ مَنْ بَعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَإِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ؛ لَا شَيْءَ أَقْرَبُ إِلَى شَيْءٍ

مِنْ يَدٍ إِلَى جَسَدٍ، وَإِنَّ الْيَدَ تَغْلُ (۴)؛ فَتُقَطَّعُ، وَتُقَطَّعُ فَتُحَسَمُ (۵)». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: که حضرت مجتبی علیه السلام فرموده: خویش نزدیک آن کس است  
که مودت و دوستی او را نزدیک کرده باشد اگر چه خویشاوندیش دور باشد، و بیگانه و دور کسی  
است که دوستی او را دور کرده است (و از نظر دوستی بیگانه باشد) اگر چه خویشاوندیش نزدیک  
باشد، و چیزی نزدیک تر از دست به پیکر انسان نیست، و همین دست خیانت کند و بریده می شود  
و اثر آن محو گردد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از امام صادق (علیه السلام) که امام حسن (علیه السلام) فرمود: خویش: کسی است که مهرش او  
را پیوسته و گرچه نژادش با دوست نپیوسته، و بیگانه: آنکه پیوند مهر گسسته و گر چه در نژاد وابسته

است. چیزی به چیز دیگر نزدیک تر نیست از دست به پیکر و به راستی که دست خیانت ورزد و از تن بریده شود و بریده شود و از بن برآید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام حسن علیه السلام فرمود:

خویش و نزدیک کسی است که مهرش او را پیوسته نزدیک کرده باشد گرچه خویشاوندیش دور باشد و بیگانه و دور و کسی است که دوستی او را دور کرده است گرچه خویشاوندیش نزدیک باشد و چیزی نزدیک تر از دست به پیکر انسان نیست و همین دست گاهی به انسان خیانت می کند و بریده می شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف. وقال في النهاية: الغلول الخيانة في المغنم والسرقة من الغنيمة وكل من خان في شيء خفية فقد غل، وسمى غلولا لأن الأيدي فيها مغلولة مجعول فيها غل، وقال حسمه أي قطع الدم عنه بالكي. ومنه الحديث أنه أتى بسارق فقال اقطعوه ثم احمسوه أي اقطعوا يده ثم اكووها ليقطع

الدم منها انتهى، و لعل المراد بالتشبيه مجرد التنبيه على أنه لا اعتماد على قرب القريب فإنه قد يبعد، أو من حيث إن يد السارق عدوة خائنة لصاحبها فمع غاية القرب تقطع و يحسم موضعها لئلا تعود، أو يحفظ الدم لمودته بالجسم أو المعنى أن الإنسان عدو يده فيصير سببا لقطعه و الله يعلم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٨

\*\*\*\*\*

## ٦ - بَابُ إِخْبَارِ الرَّجُلِ أَخَاهُ بِحُبِّهِ

### ١- الحديث

٦٤٤ / ٢

٣٦٣٢/١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ (٧)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَحْبَبْتَ أَحَدًا مِنْ إِخْوَانِكَ، فَأَعْلِمْهُ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْءَمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (٨). (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

نصر بن قابوس گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: هر گاه یکی از برادران (دینی) خود را دوست داشتی بآن آگاهش کن، زیرا ابراهیم علیه السلام عرضکرد: «بار پروردگارا بمن بنما که



چگونه مرده ها را زنده میکنی فرمود مگر ایمان نیاورده ای گفت چرا و لیکن برای اینکه دلم مطمئن شود»(سوره بقره آیه ۲۶۰).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از نصر بن قابوس، گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود: هر گاه یکی از برادران خود را دوست داری، به او اعلام کن، زیرا ابراهیم(علیه السلام) گفت(۲۶۰ سوره بقره): «پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی، فرمود آیا ایمان نداری؟ گفت چرا برای اینکه دلم مطمئن شود».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «نصر بن قابوس»، گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

هرگاه یکی از برادران خود را دوست داری، به او اعلام کن، زیرا ابراهیم علیه السلام گفت: «پروردگارا به من بنما که چگونه مرده ها را زنده می کنی، فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا برای اینکه دلم مطمئن شود(بقره/۲۶۰)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. وهذا ينطبق أشد انطباق على ما روى فى العيون فى تفسير هذه الآية أن المراد بها ليطمئن قلبى على الخلة فارجع إليه تفهم.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٨

\*\*\*\*\*

ص: ٦٩٨

---

١- ٥ . فى الوسائل : + «بن داود» .

٢- ٦ . فى «ز ، بف» وحاشية «ج» : «الحسين» .

٣- ٧ . فى «ز» : «نسبته» .

٤- ١ . «الغلول» : الخيانة فى المَعْنَم ، والسَّرْقَة من الغنيمَة قبل القسمة . يقال : غلّ فى المَعْنَم يُغْلُ غُلُولاً فهو غالّ . وكلّ من خان فى شىء خُفِيَةً فقد غلّ . النهاية ، ج ٣ ، ص ٣٨٠ (غلل).

٥- ٢ . حَسَمَهُ حَسْمًا : قطعه . والحَسْم : أن تحسّم عرقاً فتكويه لئلاّ يسيل دمه . وفى الوافى : «الحسم : الكى بعد القطع لئلاّ يسيل الدم ؛ يعنى إنّ القرب الجسمانى لاوثوق به ولا بقاء له ، وإنّما الباقى النافع القرب الروحانى ؛ ألا ترى إلى قرب اليد الصورى من الجسد كيف يتبدّل بالبعد الصورى الذى لايرجى عوده إلى القرب ؛ لاكتواء محلّها المانع لها من المعاودة ، وذلك بسبب خيانتها التى

هی البعد المعنوی». وقیل غیر ذلک . راجع : مرآة العقول ، ج ۱۲ ، ص ۵۳۸ ؛ ترتیب کتاب العین ، ج ۱ ، ص ۳۸۳ ؛ المصباح المنیر ، ص ۱۳۶ (حسم) .

۶-۳ . تحف العقول ، ص ۲۳۴ ، عن الحسن بن علیّ علیهما السلام الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۵۳ ، ح ۲۵۶۱ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۲ ، ح ۱۵۶۲۱ .

۷-۴ . هکذا فی «ج ، د ، ز ، بس ، بف» . وفی «ب» وحاشیة «د» : «محمد بن عمر بن اذینة» . وفی المطبوع : «محمد بن عمر [بن اذینة]» .

۸-۵ . البقرة (۲) : ۲۶۰ .

۹-۶ . المحاسن ، ص ۲۶۶ ، کتاب مصابیح الظلم ، ح ۳۴۹ ، بسند آخر عن ابي عبدالله ، عن ابيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيه : «إذا أحب أحدكم صاحبه أو أخاه فليعلمه» الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۸۴ ، ح ۲۶۲۲ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۴ ، ح ۱۵۶۲۷ .

## ۲- الحديث

۳۶۳۳/۲ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ (۱)؛

وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى جَمِيعاً ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ :  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ ؛ فَإِنَّهُ أَتْبَثُ لِلْمَوَدَّةِ بَيْنَكُمَا» . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه مردی را دوست داشتی او را بدان آگاهش ساز، زیرا که آن دوستی میان شما را پابرجاتر کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: هر گاه دوست داشتی مردی را، او را از دوستی خود آگاه کن، زیرا که آن دوستی را میان شماها پای برجاتر کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی را دوست داشتی او را از دوستی خود آگاه کن، زیرا دوستی میان شماها پایدارتر می سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

## (۷) باب التسليم

### ۱- الحديث

۳۶۳۴/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: السَّلَامُ تَطَوُّعٌ، وَالرَّدُّ فَرِيضَةٌ».(۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سلام کردن مستحب است و رد (یعنی جواب) آن واجب است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سلام کردن مستحب است، و رد سلام واجب است.

ترجمه كمره ای؛ ج ٦، ص ٥٠٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

١- رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: سلام کردن مستحب است، ردّ سلام واجب.

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٨٠٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٣٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٦٣٥/٢. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، قَالَ (٤):

«مَنْ بَدَأَ (٥) بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ، فَلَا تُجِيبُوهُ» وَقَالَ: «أَبْدَوْوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ؛

ص: ٦٩٩

- ۱-۷. السند معلق علی سابقه . ویروی عن أحمد بن محمد بن خالد ، عدّة من أصحابنا .
- ۲-۱ . المحاسن ، ص ۲۶۶ ، کتاب مصابیح الظلم ، ح ۳۴۸ ، بسنده عن هشام بن سالم ، وتمام الروایة فیہ : «إذا أحببت رجلاً فأخبره» . وفیه ، ح ۳۴۷ ، بسند آخر عن أبی جعفر علیه السلام ، مع اختلاف یسیر الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۸۴ ، ح ۲۶۲۳ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۴ ، ح ۱۵۶۲۶ .
- ۳-۲ . الجعفریات ، ص ۲۲۹ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه علیهم السلام عن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله . الخصال ، ص ۴۸۴ ، أبواب الاثنی عشر ، ضمن ح ۵۷ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن أبیه علیهما السلام ، مع اختلاف یسیر . تحف العقول ، ص ۳۶۰ ، عن أبی عبداللّٰه علیه السلام ، وفیها من دون الإسناد إلى رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۹۵ ، ح ۲۶۴۷ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۸ ، ح ۱۵۶۳۹ .
- ۴-۳ . فی «بف» : «وقال بهذا الإسناد» . ثمّ إنّ الظاهر بملاحظة السياق فی سندنا هذا و السند الآتی بعده رجوع الضمیر المستتر فی «قال» إلى أبی عبداللّٰه علیه السلام ، وإن لم ینتف رجوعه إلى رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ، ومفاد «بهذا الإسناد» علی کلا الفرضین واضح .
- ۵-۴ . فی «ز» : «یبدأ» .

فَمَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ، فَلَا تُجِيبُوهُ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که پیش از سلام کردن آغاز بسخن کند پاسخش را نگوئید، و فرمود: پیش از سخن گفتن بسلام کردن آغاز گفتار کنید، و هر که پیش از سلام کردن آغاز سخن کرد پاسخش ندهید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- و به همین سند فرمود (علیه السّلام): هر که سلام نکرده آغاز سخن کرد، پاسخش ندهید و فرمود: پیش از سخن گفتن، به سلام کردن آغاز کنید، و هر که سلام نکرده آغاز سخن کند، به او پاسخ ندهید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- و به همین سند فرمود علیه السّلام: هر کس پیش از سلام آغاز سخن کرد، پاسخش ندهید و فرمود: پیش از سخن گفتن سلام کنید، و هر کس سلام نکرده آغاز سخن کند، به او پاسخ ندهید.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۰۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. فإن سلام الله



مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۳۶۳۶. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، قَالَ :

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ (۳) مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نزدیکترین مردم بخدا و رسولش کسی است که بسلام آغاز گفتار کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که آغاز به سلام کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که آغاز به سلام کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۶۳۷/۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ سَلْمَانُ (٥) \_ رَحِمَهُ اللَّهُ (٦) \_ يَقُولُ: أَفْشُوا (٧) سَلَامَ اللَّهِ (٨)؛ فَإِنَّ سَلَامَ اللَّهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: سلمان رحمه الله همیشه میگفت: سلام خدا را آشکار کنید زیرا سلام خدا بستمکاران نمیرسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٥٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٤- از امام باقر (علیه السلام) که سلمان رحمه الله بارها می فرمود: سلام خدا را آشکارا ادا کنید، زیرا سلام خدا به ستمکاران نمی رسد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٠٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٤- امام باقر علیه السلام فرمود که سلمان (ره) بارها می گفت:

سلام خدا را آشکارا ادا کنید، زیرا سلام خدا به ستمکاران نمی رسد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. من بخل بالسلام أى لا تقولوا هذا ظالم لا نسلم عليه فإن سلام الله لا ينالهم.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۶۴۵ / ۲

۳۶۳۸/۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ قَيْسٍ:

ص: ۷۰۰

١- ٥ . فى «ص» : - «وقال : ابدؤوا \_ إلى \_ فلا تجيبوه» . وفى «بف» : «فلا تحبّوه» .

٢- ٦ . الخصال ، ص ١٩ ، باب الواحد ، ح ٦٧ ، بسنده عن إبراهيم بن هاشم ، عن النوفلى ، عن السكونى ، عن أبى عبد الله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة فى آخره . الجعفریات ، ص ٢٢٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . تحف العقول ، ص ٣٦٠ ، عن جعفر بن محمد عليه السلام ، والرواية فى كلّها : «من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه» الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٥ ، ح ٢٦٤٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٦ ، ح ١٥٦٣٤ .

٣- ١ . فى «بف» : «ورسوله صلى الله عليه وآله» .

٤- ٢ . الجعفریات ، ص ٢٢٩ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٥ ، ح ٢٦٤٩ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٦ ، ح ١٥٦٣٣ .

٥- ٣ . فى «ب ، ز ، بف» وحاشية «ج ، د» وشرح المازندراني والوافى : «سليمان» .

٦- ٤ . فى «ب» : - «رحمه الله» . وفى «ز ، ص ، بف» وحاشية «د ، بس» وشرح المازندراني والوافى : «عليه السلام» .

٧- ٥ . فشا الشيء يَفْشُو فُشُوًا : إذا ظهر . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٣٩٨ (فشو) . وفى الوافى : «إفشاء السلام أن يسلم على من لقي كائنا من كان . يعنى سلّموا على من لقيتم ، فإن لم يكن أهلاً للسلام بأن كان ظالماً ، فإنه لا يناله سلام الله» .

٨- ٦ . فى شرح المازندراني : «السلام» .

٩- ٧ . الأمالى للصدوق ، ص ٦٥٢ ، المجلس ٩٣ ، ضمن وصف دين الإمامية على الإيجاز والاختصار ، من دون الإسناد إلى المعصوم عليه السلام ، وتماهه فيه : «التسليم على جميع الناس مع الاعتقاد بأنّ سلام الله لا ينال الظالمين» الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٦ ، ح ٢٦٥١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٨ ، ح ١٥٦٤١ .

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّ (١) إِفْشَاءَ السَّلَامِ» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: بدرستی که خدای عز و جل دوست دارد آشکارا کردن سلام را.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام باقر (علیه السلام) فرمود: راستی که خدا عز و جل دوست دارد آشکارا سلام کردن را.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام باقر علیه السلام فرمود:

راستی که خدای عزّ و جلّ سلام آشکارا را دوست دارد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. ولعل الاشتراك اللفظي هنا ينفع في ترتب الثواب فتأمل، وقال في النهاية: في أسماء الله تعالى السلام، قيل: معناه سلامته مما يلحق الخلق من العيب والفناء، والسلام في الأصل السلامة ومنه سميت الجنة بدار السلام لأنها دار السلامة من الآفات، وقيل: التسليم مشتق من السلام اسم الله تعالى لسلامته من العيب والنقص، وقيل: معناه أن الله مطلع عليكم فلا تغفلوا، وقيل: معناه اسم السلام عليكم أي اسم الله عليك إذ كان اسم الله تعالى يذكر على الأعمال توقعًا لاجتماع معاني الخيرات فيه و انتفاء عوارض العباد عنه، وقيل معناه سلمت منى فاجعلنى أسلم [السلم] منك.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٠

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٦٣٩/٦. عَنْهُ (٣)، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَالَ (٤): الْبَخِيلُ مَنْ يَبْخُلُ (٥) بِالسَّلَامِ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بخیل کسی است که از سلام کردن بخل کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا عز و جل فرموده است:

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام فرمود: بخیل کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۰۹

\*\*\*\*\*

شرح



\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق. من بخل بالسلام على المبالغة أى كأنه البخيل فقط.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٠

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٦٤٠/٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ، لَا (٨) يَقُولُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ، وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ (٩) وَ لَمْ يُسْمِعْهُمْ، فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِرَدِّهِ، وَ لَا (١٠) يَقُولُ الْمُسَلِّمُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ».

ص: ٧٠١

---

١-٨ . فى «بف»: «أوجب» .

٢-٩ . المحاسن ، ص ٣٨٨ ، كتاب المآكل ، ح ٧ ، بسند آخر ، وتمام الرواية فيه : «إنَّ الله يحبَّ إطعام الطعام وإفشاء السلام» . تحف العقول ، ص ٣٠٠ الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٦ ، ح ٢٦٥٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٨ ، ح ١٥٦٤٠ .

٣-١ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد المذكور فى السند السابق .

٤-٢ . هكذا فى النسخ التى قوبلت وشرح المازندراني والوافى والوسائل وتحف العقول . وفى المطبوع : + «[إن]» .

٥-٣ . فى «ب ، ص ، بس ، بف» وحاشية «د» ومرآة العقول والوسائل والمعانى وتحف العقول :  
«بخل» .

٦-٤ . فى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ٩٣ : «إعطاء السلام أسهل من إعطاء المال ، فالبخل  
بالسلام أشد وأقبح من البخل بالمال حتى كأن البخل منحصر فيه» . وفى مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص  
٥٤٠ : «من بخل بالسلام ، على المبالغة ، أى كأنه البخل فقط» .

٧-٥ . معانى الأخبار ، ص ٢٤٦ ، ح ٧ ، بسنده عن ابن فضال . وفيه ، ص ٢٥٠ ، ذيل ح ١ ؛  
والأمالى للصدوق ، ص ٣٢٨ ، المجلس ٥٣ ، ذيل ح ٥ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه  
عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله : «إفشاء السلام أن لا يبخل بالسلام على أحد من  
المسلمين» . تحف العقول ، ص ٢٤٨ ، عن الحسين بن علىّ عليهما السلام الوافى ، ج ٥ ، ص  
٥٩٦ ، ح ٢٦٥٣ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٧ ، ح ١٥٦٣٨ .

٨-٦ . فى «ب ، بف» والوافى والوسائل : «ولا» .

٩-٧ . فى «ص» : «قد ردّوا» .

١٠-٨ . فى «ز» : «فلا» .

١١-٩ . فى «بف» : «ولم» .

ثُمَّ قَالَ : «كَانَ عَلَيَّ (١) عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَا تَغْضَبُوا ، وَلَا تُغْضِبُوا ، أَفْشُوا السَّلَامَ (٢) ، وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ ،  
وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمُ (٣) قَوْلَ اللَّهِ (٤) عَزَّ وَ  
جَلَّ : «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْمُهَيِّمِ» (٥) . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه آيت اللهى] :

۷- «ابن قَدّاح» از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هرگاه یکی از شماها سلام دهد باید بلند سلام کند و نگوید من سلام کردم و جواب سلام مرا ندادند و شاید که سلام کرده و نشنیدند و هرگاه یکی از شماها جواب سلام دهد باید بلند بگوید و مسلمانی نگوید من سلام کردم و به من جواب ندادند، سپس فرمود: علی علیه السّلام بارها می فرمود: خشم نکنید و کسی را به خشم نیاورید، سلام را فاش گوئید و خوش گفتار باشید و نماز (نماز شب خود را) وقتی که مردم در خوابند بخوانید تا با سلامتی به بهشت بروید، سپس بر آنها قول خدای عزّ و جلّ را خواند:

«السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ

(حشر/۲۳)»

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۰۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن قَدّاح گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه یکی از شماها سلام کند باید بلند سلام کند و نگوید: من سلام کردم و جواب مرا ندادند، زیرا شاید سلام کرده و آنها نشنیده اند، چون یکی از شماها جواب سلام گوید: باید بلند جواب دهد و مسلمانی نگوید: که من سلام کردم و بمن جواب ندادند، سپس فرمود: علی علیه السّلام همیشه میفرمود: خشم نکنید و کسی را هم بخشم نیاورید، سلام را آشکار گوئید و گفتارتان را خوش کنید، در شب نماز بخوانید آنگاهی که مردم در خوابند (مقصود نماز شب است) تا با سلامتی به بهشت روید، سپس این گفتار خدای عز و جل را برای مردم خواند: » »

## السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ

«سوره حشر آیه ۲۳) یعنی خدائی که سالم از هر گونه عیب و نقصی است و امان دهنده و نگهبان است، و منظور امام از استشهاد باین آیه اینست که سلام یکی از نامهای خدا است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از ابن قَدّاح از امام صادق (علیه السَّلَام) فرمود: هر گاه یکی از شماها سلام دهد باید بلند سلام کند و نگوید من سلام کردم و جواب ندادند و شاید که سلام کرده و نشنیدند و هر گاه یکی از شماها جواب سلام دهد باید بلند بگوید و مسلمانی نگوید من سلام کردم و به من جواب ندادند، سپس فرمود: علی (علیه السَّلَام) بارها می فرمود: خشم نکنید و به خشم میاورید، سلام را فاش گوئید و سخن را شیرین و خوش ادا کنید و شب که مردم در خوابند شماها نماز بخوانید تا با سلامتی به بهشت بروید، سپس بر آنها قول خدا عز و جل را خواند (سوره حشر):

## السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ

..

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۰۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۰

\*\*\*\*\*

## ۸- الحدیث

۳۶۴۱/۷. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیْسَى، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ (۷)». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنکه آغاز بسلام کند بخدا و رسولش نزدیک نزدیک تر است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: آنکه آغاز سلام کند به خدا و رسولش نزدیکتر است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود:

آنکه آغاز به سلام کند به خدا و رسولش نزدیکتر است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۱

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۶۴۲/۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ  
الْحَسَنِ بْنِ الْمُنْذِرِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَنْ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ؛ وَ مَنْ قَالَ:  
سَلَامٌ (۹) عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ، فَهِيَ عِشْرُونَ حَسَنَةً؛ وَ مَنْ قَالَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ،  
فَهِيَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً» (۱۰).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حسن بن منظر گوید: شنیدم حضرت صادق میفرمود: هر کس (را) بگوید: «السلام علیکم». ده  
حسنه است، و هر که (را) بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله». بیست حسنه است، و هر که (را)  
بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته». سی حسنه است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از حسن بن منذر گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: هر که گوید: السلام  
علیکم. ده حسنه است و هر که گوید: السلام علیکم ورحمة الله. بیست حسنه بحساب است، و  
هر که گوید: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. سی حسنه است (در دو صیغه اخیر سلام علیکم  
هم ضبط شده).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «حسن بن منذر» گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

هر کس گوید: السلام علیکم، ده حسنه دارد و هر کس گوید: السلام علیکم ورحمة الله، بیست حسنه  
دارد و هر کس گوید: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، سی حسنه دارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. فإن معه غيره

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤١

\*\*\*\*\*

ص: ٧٠٢

---

١-١٠. فى «ز» وحاشية «ج»: + «بن الحسين». وفى شرح المازندراني: - «علّى».

٢-١١. فى «ج»: «بالسلام».

٣-١. فى «بف» والوافى: - «عليهم».

٤-٢. فى شرح المازندراني: «قوله».

٥-٣. الحشر (٥٩): ٢٣.

٦-٤. المحاسن، ص ٣٨٧، كتاب المآكل، ح ٣، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام عن

رسول الله صلى الله عليه وآله. الاختصاص، ص ٢٥٣، مراسلاً عن العالم عليه السلام. تحف

العقول، ص ٢٠٤، عن أمير المؤمنين عليه السلام، وفى كلّها من قوله: «لا تغضبوا ولا تغضبوا» إلى

قوله: «تدخلوا الجنة بسلام» مع اختلاف الوافى، ج ٥، ص ٥٩٦، ح ٢٦٥٥؛ الوسائل، ج ١٢، ص

٦٥، ح ١٥٦٥٧، إلى قوله: «فلم يردوا علىّ».

٧-٥. فى «ز» والوسائل والكافى، ح ٣٧٨٠: «ورسوله».



۸-۶ . الکافی ، کتاب العشرة ، باب التکاتب ، ح ۳۷۸۰ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمد وسهل بن زیاد جميعا ، عن ابن محبوب ، مع زيادة في أوله الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۹۵ ، ح ۲۶۵۰ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۵۵ ، ح ۱۵۶۳۱ .

۹-۷ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» وشرح المازندرانی والوافی والوسائل في الموضوعين . وفي المطبوع : «[ال [سلام]]» .

۱۰-۸ . الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۹۷ ، ح ۲۶۵۶ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۶۶ ، ح ۱۵۶۵۸ .

## ۱۰- الحديث

۳۶۴۳/۱۰ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (۱) ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ :  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «ثَلَاثَةٌ (۲) تُرَدُّ (۳) عَلَيْهِمْ رَدَّ الْجَمَاعَةِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا : عِنْدَ الْعُطَاسِ ، يُقَالُ (۴) : «يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ» وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ غَيْرُهُ ؛ وَ الرَّجُلُ يُسَلِّمُ عَلَى الرَّجُلِ ، فَيَقُولُ : «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» ؛ وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ (۵) ، فَيَقُولُ : «عَافَاكُمُ اللَّهُ» وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا ؛ فَإِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ (۶)» . (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: سه کس هستند که گرچه یکنفر باشند ولی در باره آنها بصیغه جمع (مانند صیغه شما در فارسی) جواب داده شود یکی در جایی که کسی عطسه زند که باو گفته شود: «یرحمکم الله». (یعنی خدا بشما رحمت فرستد که در اینجا) اگر چه کسی دیگر با او نباشد (بصیغه جمع گفته شود) و دیگر مردی که بمرد دیگری سلام کند که میگوید: «السلام علیکم». (یعنی درود بر شما) و دیگر مردی که برای مرد دیگری دعا کند که میگوید: «عافاکم الله». (یعنی

خداوند شما را عافیت بخشد) که اگر چه یکی است ولی دیگری با او هست (مقصود از آن دیگر فرشته های نویسنده و نگهبانان و دیگر از ایشان که با انسان هستند میباشد چنانچه فیض و مجلسی رحمهما الله فرموده اند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- امام صادق (علیه السلام) فرمود: بر سه کس با صیغه جمع جواب گفته شود، و گر چه یک نفر باشند: به کسی که عطسه زند گویند: یرحمکم الله. ، و اگر چه دیگری با او نباشد، و مردی هم که به دیگری سلام دهد بگوید: السلام علیکم. ، و مردی که به دیگری دعا کند گوید: عافکم الله. ، و اگر چه یک تن باشد زیرا با او دیگری هم هست (از نویسنده های اعمال و همه مؤمنین و مؤمنات و همه خردمندان بلکه همه مخلوقات تا رحمت خدا شامل همه گردد و از برکت نیکان به بدان هم رسد).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- امام صادق علیه السلام فرمود: بر سه کس با صیغه جمع جواب گفته شود،

گرچه یک نفر باشد: ۱- به کسی که عطسه زند گویند: یرحمکم الله، اگر چه دیگری با او نباشد، ۲- مردی که به دیگری سلام دهد بگوید: السلام علیکم، ۳- مردی که به دیگری دعا کند گوید: عافکم الله؟ گرچه یک تن باشد زیرا با او دیگری هم هست (مقصود از دیگری فرشته های نگهبان اند)

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨١١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح. وقال السيد الداماد (ره) الرحمة شامل لجميع المنافع الأخروية والبركات للمنافع الدنيوية التي ترجع إلى الأولى من بسط أيديهم لإعلاء كلمة الله وهداية خلق الله إلى جناب قدسه تعالى فيكون الأولى للكمال والثانية للتكميل. من كتبه الأعمال أو من جميع المؤمنين و المؤمنات، بل جميع ذوى العقول، بل جميع المخلوقات تغليبا ليشملهم رحمته تعالى و ببركة خيارهم يرحم شرارهم.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٤١

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٦٤٤/١١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ رَفَعَهُ، قَالَ:

٦٤٦/٢

كَانَ (٨) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ (٩): «ثَلَاثَةٌ لَا يُسَلَّمُونَ : الْمَاشِي مَعَ الْجَنَازَةِ (١٠)، وَ الْمَاشِي (١١) إِلَى الْجُمُعَةِ، وَ فِي بَيْتِ الْحَمَامِ (١٢)». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام میفرمود: سه کس سلام نکنند: کسی که همراه جنازه رود، و کسی که بنماز جمعه می‌رود، و در حمام.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از محمد بن حسین سند را به آنجا رسانیده که گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: سه کس سلام ننمایند: آنکه با جنازه رود و آنکه به نماز جمعه می‌رود و در خانه حمام.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۱- امام صادق علیه السلام می‌فرمود: سه کس را سلام نکنند: آنکس که همراه جنازه باشد و آنکس که به نماز جمعه رود و آنکس که در حمام است.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرفوع. لا يسلمون بفتح اللام أو كسرهما و الأول أظهر.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤١

\*\*\*\*\*

ص: ٧٠٣

- 
- ١-٩ . هكذا فى «الف» والوسائل . وفى سائر النسخ والمطبوع : + «عن أبيه» . وما أثبتناه هو الظاهر ، كما سيأتى فى الكافى ، ح ٣٦٩٥ ، فلاحظ .
- ٢-١ . فى «بف» : «ثلاث» .
- ٣-٢ . فى «بف» والوفى : «يرد» .
- ٤-٣ . فى «ب ، بس» وشرح المازندراني : «يقول» . وفى «ج ، د ، ص» والوسائل : «تقول» .
- ٥-٤ . فى «ز» : «لرجل» .
- ٦-٥ . فى الوافى : «أريد بالغير الملائكة الموكّلون الحافظون والكاتبون وغيرهم» .
- ٧-٦ . الخصال ، ص ١٢٦ ، باب الثلاثة ، ح ١٢٣ ، بسنده عن جعفر بن بشير ، عن أبى عيينة ، عن منصور بن حازم ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٧ ، ح ٢٦٥٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٦٨ ، ح ١٥٦٦٤ .

۷-۸ . فى «بف» : «قال» .

۸-۹ . فى «بف» : - «يقول» .

۹-۱۰ . فى «ب» : «الجنائز» . وفى الخصال : «جنازة» .

۱۰-۱۱ . فى «ز» : «الماشى» بدون الواو .

۱۱-۱۲ . فى «ب ، ج ، ص» وشرح المازندراني والوافى والوسائل : «حمّام» . وفى الوافى : «وذلك

لأنّ هؤلاء فى شغل من خاطر ، وفى همّ من البال ؛ فلا عليهم أن لايسلموا» .

۱۲-۱۳ . الخصال ، ص ۹۱ ، باب الثلاثة ، ح ۳۱ ، بسنده عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب

. تحف العقول ، ص ۲۹۴ ، عن محمّد بن علىّ عليهما السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ۵ ، ص

۶۰۱ ، ح ۲۶۷۱ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۶۹ ، ح ۱۵۶۶۶ .

## ۱۲- الحديث

۳۶۴۵/۱۲ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مِنَ التَّوَاضُّعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ» . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: از فروتنی و تواضع این است که بهر که برخورد کردی سلام کنی.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۴۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: از توابع است که به هر کس بر خوردی سلام کنی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

از توابع و فروتنی است که به هر کس بر خوردی سلام کنی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. علی المسافر

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۲

\*\*\*\*\*

۱۳- الحديث

۳۶۴۶/۱۳ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ (۲)، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ جَمِيلٍ (۳)، عَنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴) عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْمٍ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ (۵) مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِنَّمَا قَالُوا : رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» . (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بمردمی گذر کرد و بر آنها سلام کرد آنها در جواب گفتند: «علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه». پس امیر المؤمنین علیه السلام بدانها فرمود: در باره ما از آنچه فرشتگان پیدرمان ابراهیم علیه السلام گفتند نگذرید، آنها گفتند: «رحمة الله و برکاته علیکم أهل البيت» .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۳- از امام باقر (علیه السلام) که: امیر المؤمنین (علیه السلام) به مردمی گذر کرد و بدانها سلام داد، در پاسخ او گفتند: علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: در باره ما از آنچه فرشته ها در باره سلام به پدر ما ابراهیم کرده اند نگذرید، همانا گفتند (۲۳ سوره هود): «



رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ

..«

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام باقر علیه السلام حدیث می کند که: امیر المؤمنین علیه السلام بر مردمی گذر کرد و به آنها سلام داد، در پاسخ او گفتند عليك السلام و رحمة الله و بركاته و مغفرته و رضوانه، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: درباره ما از آنچه فرشته ها درباره سلام به پدر ما ابراهیم کرده اند نگذارید، آنها گفتند: «رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيت (هود/۲۳)»

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

أى القادم من السفر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۲

\*\*\*\*\*

## ۱۴- الحدیث

۳۶۴۷/۱۴ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ (۷):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيَّةِ لِلْمُقِيمِ الْمُصَافِحَةَ، وَتَمَامِ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَةَ» . (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امام صادق علیه السلام فرمود: تکمیل تحیت (سلام گفتن و خوش آمد) برای شخصی که بسفر نرفته مصافحه (و دست دادن باو) است، و تکمیل آن در باره آنکه از سفر آمده معانقه (و در آغوش گرفتن و دست بگردن همدیگر انداختن) است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۴- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی که از تکمیل تحیت بر مقیم، دست دادن است؛ و در باره آنکه از سفر آمده است در آغوش گرفتن.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام صادق علیه السلام فرمود:

تکمیل تحیت و سلام برای شخصی که به سفر نرفته مصافحه و دست دادن به اوست و تکمیل آن دربارۀ کسی که از سفر برگشته معانقه و در آغوش گرفتن یکدیگر است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

أی القادم من السفر.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۲

\*\*\*\*\*

ص: ۷۰۴

---

١-١ . الخصال ، ص ١١ ، باب الواحد ، ح ٣٩ ، بسنده عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن محمد بن علي الكوفي ، عن عثمان بن عيسى . الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب التواضع ، ح ١٨٦٨ ، بسند آخر . تحف العقول ، ص ٢٩٦ ، عن أبي جعفر عليه السلام ، وفيهما مع اختلاف يسير وزيادة في أوله وآخره الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٩٦ ، ح ٢٦٥٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٥٩ ، ح ١٥٦٤٣ .

٢-٢ . السند معلق على سابقه . ويروى عن أحمد بن محمد ، عدّة من أصحابنا .

٣-٣ . في «ب ، ج ، بف» وحاشية «د» : + «بن صالح» .

٤-٤ . هكذا في النسخ والطبعة القديمة والوسائل . وفي المطبوع : + «علي» .

٥-٥ . في «بف» والوافي : - «مثل» .

٦-٦ . معانى الأخبار ، ص ٢٨٣ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى أمير المؤمنين عليه السلام . تفسير العياشي ، ج ٢ ، ص ١٥٤ ، ح ٥٠ ، عن أبي عبيدة ، مع زيادة في آخره ، وفيهما مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ٥٩٨ ، ح ٢٦٥٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٠ ، ح ١٥٦٦٧ .

٧-٧ . في «د ، بس ، بف» : «عن ابن رثاب» .

٨-٨ . تحف العقول ، ص ٣٦٠ الوافي ، ج ٥ ، ص ٦١٤ ، ح ٢٧٠١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٣ ، ح ١٥٦٧٤ .

## ١٥- الحديث

٣٦٤٨/١٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يُكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: حَيَّاكَ اللَّهُ ، ثُمَّ يَسْكُتَ (١) حَتَّى يَتَّبِعَهَا (٢) بِالسَّلَامِ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: برای مرد بد است که اول بگوید: «حیاک الله». (یعنی خدایت زنده بدارد) سپس خاموش شود و دنبالش سلام کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- از امام صادق (علیه السلام) که: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: برای مرد بد است که بگوید: حیاک الله (خدایت زنده دارد) تا آنکه سلام را دنبالش بگوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای مرد بد است که بگوید: حیاک الله (یعنی خدا تو را زنده بدارد) سپس خاموش شود و بعد سلام گوید.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور. وقال فى النهاية: فيه أن الملائكة قالت لأدم حياك الله وبياك معنى حياك أبقاك من الحياة، وقيل هو من استقبال المحيا وهو الوجه وقيل ملكك وفرحك، وقيل سلم عليك وهو من التحية السلام يتبعها بالسلام

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٢

\*\*\*\*\*

## (٨) باب من يجب أن يبدأ بالسلام

اشاره

١٦٠ - بَابُ مَنْ يَجِبُ (٤) أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ

### ١- الحديث

٣٦٤٩/١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جِرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: کوچک بر بزرگ سلام کند، و رهگذر بر نشسته، و گروه اندک بر گروه بسیار سلام کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: صغیر بر کبیر سلام دهد و رهگذر بر کسی که نشسته و اندک بر بسیار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

کوچک بر بزرگ و رهگذر بر کسی که نشسته و گروه اندک بر گروه بسیار سلام دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۶۵۰/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عُنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الْقَلِيلُ يَبْدُوْنَ الْكَثِيرَ بِالسَّلَامِ، وَ الرَّكْبُ يَبْدَأُ الْمَاشِيَّ، وَ أَصْحَابُ الْبِغَالِ يَبْدُوْنَ أَصْحَابَ الْحَمِيرِ، وَ أَصْحَابُ الْخَيْلِ يَبْدُوْنَ (۶) أَصْحَابَ الْبِغَالِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود: علیه السلام: کمترها به بیشتران سلام کنند، و سواره پیاده، و استر سوارها به الاغ سوارها، و اسب سواران باستر سواران سلام کنند.



ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: کمتر به بیشتر سلام دهند و سواره بر پیاده و استر سواران به خر سواران سلام دهند و اسب سواران به استر سواران.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود:

مقدار کمتر به بیشتر سلام دهند و سواره بر پیاده و استر سواران بر الاغ سواران و اسب سواران به استر سواران سلام دهند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٣

\*\*\*\*\*

ص: ٧٠٥

- 
- ١-١ . فى «ص» : «سكت» .  
٢-٢ . يجوز فيه التجريد والافتعال إن كان الباء للتعدية . ويجوز الإفعال إن كانت زائدة فى المفعول . ويجوز التفعيل . والنسخ مختلفة .  
٣-٣ . الجعفریات ، ص ١٧٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٨ ، ح ٢٦٥٩ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٦٦ ، ح ١٥٦٥٩ .  
٤-٤ . فى «ج ، ز ، ص» : + «له» .  
٥-٥ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٨ ، ح ٢٦٦٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٣ ، ح ١٥٦٧٥ .  
٦-٦ . فى «بس» : «تبدؤون» .  
٧-٧ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٩٨ ، ح ٢٦٦١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٤ ، ح ١٥٦٧٧ .

### ٣- الحديث

٦٤٧ / ٢

٣٦٥١/٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: سَمِعْتُهُ (١) يَقُولُ : «يُسَلَّمُ الرَّكَّابُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَإِذَا لَقِيَتْ جَمَاعَةٌ جَمَاعَةً، سَلَّمَ (٢) الْأَعْقَلُ عَلَى الْأَكْثَرِ (٣)، وَإِذَا لَقِيَ وَاحِدٌ جَمَاعَةً، سَلَّمَ الْوَاحِدُ عَلَى الْجَمَاعَةِ». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز میفرمود علیه السلام: سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام کنند، و چون گروهی بگروه دیگر برخوردند آنان که کمترند به بیشتران سلام کنند، و چون یک نفر بگروهی برخورد آن یک بآن گروه سلام کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٦٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- امام صادق (علیه السلام) می فرمود: سواره بر پیاده سلام دهد و رهگذر بر آنکه نشسته است، و هر گاه گروهی به گروهی برخورد کمتر بر بیشتر سلام دهد و هر گاه یکی به جمعی برخورد آن یک تن به جمع سلام دهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥١٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

سواره بر پیاده و رهگذر بر آنکه نشسته است سلام دهد و هرگاه گروهی بر گروهی برخورد کنند کمتر بر بیشتر سلام دهند و هرگاه یکی به جمعی برخورد آن یک تن به جمع سلام دهد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحديث

۳۶۵۲/۴. سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ (۵)، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «يُسَلِّمُ الرَّاَكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْقَائِمُ (۶) عَلَى الْقَاعِدِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: سواره بر رهگذر پیاده سلام دهد و آنکه ایستاده است بر آنکه نشسته.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: سواره بر رهگذر و آنکه ایستاده بر آنکه نشسته است سلام دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۳۶۵۳/۵. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ جَمِيلٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ، ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ (۸) فَدَخَلُوا، فَعَلَى الدَّخْلِ  
أَخِيرًا (۹) إِذَا دَخَلَ (۱۰) أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرموده علیه السلام: هر گاه مردمی در انجمنی باشند و مردم دیگری وارد شوند آنها که تازه وارد شده اند باید سلام کنند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون مردمی در مجلسی باشند و دیگران وارد شوند آنها که تازه وارد شدند باید سلام دهند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: چون گروهی در مجلسی نشسته باشند و گروه دیگر وارد شوند آنها که تازه وارد شدند باید سلام دهند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و الظاهر أن المراد أنه إذا كان قوم في مجلس فدخل عليهم جماعة و تأخر من تلك الجماعة رجل فإذا دخل ذلك الرجل يعم أهل المجلس، و من دخل عليهم من رفقائه بالسلام، و يمكن أن يعم الحكم ليشمل عدم الفصل أيضا فيسلم كل لا حق على من سبقه بالدخول مع أهل المجلس.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۳

- ١-١ . فى «ب» : «سمعت» .
- ٢-٢ . فى «ص» : «يسلم» . وفى «بف» : «تسلم» .
- ٣-٣ . فى «ص» : «الآخر» .
- ٤-٤ . الوافى، ج ٥، ص ٥٩٨، ح ٢٦٦٢؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٤، ح ١٥٦٧٨ .
- ٥-٥ . السند معلق على سابقه . ويروى عن سهل بن زياد، عدّة من أصحابنا .
- ٦-٦ . فى «ز» : «والماشى» .
- ٧-٧ . الأمالى للطوسى ، ص ٣٥٩ ، المجلس ١٢ ، ح ٨٨ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتام الرواية فيه : «ليسلم الراكب على الماشى ، وإذا سلّم من القوم واحد أجزاء عنهم» الوافى، ج ٥، ص ٥٩٩، ح ٢٦٦٣؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٤، ح ١٥٦٧٩ .
- ٨-٨ . فى «ص» : + «منهم» .
- ٩-٩ . فى حاشية «بف» والوافى : «الأخير» .
- ١٠-١٠ . فى شرح المازندرانى : - «إذا دخل» .
- ١١-١١ . الوافى، ج ٥، ص ٥٩٩، ح ٢٦٦٧؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٤، ح ١٥٦٧٦ .

### (٩) باب إذا سلّم واحد من الجماعة أجزاءهم، و...

#### إشاره

٩ \_ بَابُ إِذَا سَلَّمَ وَاحِدٌ مِنَ الْجَمَاعَةِ أَجْزَاءَهُمْ، (١)

وَإِذَا رَدَّ وَاحِدٌ مِنَ الْجَمَاعَةِ أَجْزَاءَ عَنْهُمْ



## ۱- الحدیث

۳۶۵۴/۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « إِذَا مَرَّتِ الْجَمَاعَةُ بِقَوْمٍ ، أَجْزَأَهُمْ أَنْ يُسَلَّمَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ ؛ وَإِذَا (۲) سَلَّمَ (۳) عَلَى الْقَوْمِ وَهُمْ جَمَاعَةٌ ، أَجْزَأَهُمْ أَنْ يَرُدَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ » . (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه گروهی بجمعی بگذرند کافی است که یکی از آنها سلام کند، و چون بر جمعی سلام کردند کافی است که یکی از ایشان جواب دهد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون جمعی به مرد گذرند بس است که یکی از آنها سلام دهد و چون بر جمعی سلام شود کافی است که یکی از آنها جواب گوید.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۵۱۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه گروهی به جمعی بگذرند کافیت که یکی از آنها سلام گوید و چون بر جمعی سلام شود کافی است که یکی از آنها جواب گوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۴

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۶۵۵/۲. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیی، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ (۵)، قَالَ:

إِذَا سَلَّمَ الرَّجُلُ مِنَ الْجَمَاعَةِ، أَجْزَأَ عَنْهُمْ. (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الرحمن بن حجاج گوید: که (امام علیه السلام) فرمود: چون یکتن از میان گروهی سلام کرد از دیگران کافی است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٦٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- از عبد الرحمن بن حجاج که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه مردی از جمعی سلام کند برای آنها بس است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥١٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٢- «عبد الرحمن بن حجاج» گوید که: امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه مردی از میان گروهی سلام دهد برای آنها کافیست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٨١٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٤٤

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٦٥٦/٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ (٧) وَاحِدًا، أَجْزَأَ عَنْهُمْ؛ وَإِذَا رَدَّ وَاحِدًا، أَجْزَأَ عَنْهُمْ» (٨).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون یکی از میان مردمی سلام کرد از آنها کافی است، و چون یکی از آنها جواب داد از آنها بس است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳-امام صادق(علیه السلام)فرمود: هر گاه از قومی یکی سلام دهد از آنها بس باشد، و هر گاه یکی هم جواب گوید از آنها بس است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳-امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه از گروهی یکی سلام دهد از آنها کافی باشد، و هرگاه یکی هم جواب گوید از آنها کافی باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٤

\*\*\*\*\*

ص: ٧٠٧

- 
- ١-١٢ . فى «ص»: «أجزاء» .  
٢-١ . فى «ب، بس»: «فإذا» .  
٣-٢ . يجوز قراءته على بناء الفاعل أيضا .  
٤-٣ . الوافى، ج ٥، ص ٥٩٩، ح ٢٦٦٤؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٥، ح ١٥٦٨٢ .  
٥-٤ . فى الوسائل: + «عن أبى عبد الله عليه السلام» .  
٦-٥ . الأمالى للصدوق، ص ٣٥٩، المجلس ١٢، ح ٨٨، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وتام الرواية فيه: «ليسلم الراكب على الماشى، وإذا سلم من القوم واحد أجزاء عنهم» الوافى، ج ٥، ص ٥٩٩، ح ٢٦٦٥؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٥، ح ١٥٦٨٠ .  
٧-٦ . فى «ب»: - «من القوم» .  
٨-٧ . تحف العقول، ص ٣٦٠، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ٥٩٩، ح ٢٦٦٦؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٥، ح ١٥٦٨١ .

**١٠- بَابُ التَّسْلِيمِ عَلَى النِّسَاءِ**

**١- الحديث**

۳۶۵۷/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: ۲ / ۶۴۸

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ، وَيَرُدُّنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ» (۱)، وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ، وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ، وَيَقُولُ: أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا (۲)، فَيَدْخُلَ (۳) عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا أُطْلَبُ (۴) مِنَ الْأَعْجَرِ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بزنها سلام میکرد و آنها نیز جواب میدادند، و امیر المؤمنین علیه السلام نیز سلام میکرد و خوش نداشت که بجوانهای از زنها سلام کند، و میفرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید، و زیادترا از آن اجری که میجویم (گناه) بمن رسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زنها سلام می کرد و جوابش را می دادند، و شیوه امیر المؤمنین (علیه السلام) هم بود که به زنها سلام می داد و خوش نداشت که به زنها سلام دهد و می فرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید و بر من در آید بیش از آنچه ثواب در سلام می جویم

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۱۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و اله به زنها سلام می کرد و جوابش را می دادند، و شیوه امیر المؤمنین علیه السلام هم این بود که به زنها سلام می داد و خوش نداشت که به زنها سلام دهد و می فرمود: می ترسم آوازش مرا خوش آید و در من نفوذ کند و زیادت از آن اجری که خواستارم گناه به من رسد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن صوتها لعل هذا للتعليم.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

**(۱۱) بَابُ التَّسْلِيمِ عَلَى أَهْلِ الْمَلِكِ**

**۱- الحديث**



٣٦٥٨/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ (٦)، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «دَخَلَ يَهُودِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَائِشَةُ عِنْدَهُ، فَقَالَ: السَّامُ (٧) عَلَيْكُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ <sup>١٠٠٠</sup>»

ص: ٧٠٨

- 
- ١-١. فى «ز» والوسائل، ح ٢٥٥١٨ والكافى، ح ١٠٢٧٨: - «السلام» .
- ٢-٢. أراد عليه السلام بما نسب إلى نفسه غيره، ولعلّ هذا للتعليم. وقال الشيخ الصدوق قدّس سرّه: «إنّما قال عليه السلام ذلك لغيره وإن عبّر عن نفسه، وأراد بذلك أيضا التحوّف من أن يظنّ ظانّ أنّه يعجبه صوتها فيكفر. ولكلام الأئمّة صلوات الله عليهم مخرج ووجه لا يعقلها إلّا العالمون». راجع: الفقيه، ج ٣، ص ٤٦٩، ذيل ٤٦٣٧؛ شرح المازندراني، ج ١١، ص ٩٩؛ مرآة العقول، ج ١٢، ص ٥٤٥.
- ٣-٣. فى الوافى والفقيه: + «من الإثم» .
- ٤-٤. فى «ز»: - «مما أطلب». وفى الوسائل، ح ٢٥٥١٨ والكافى، ح ١٠٢٧٨: «طلبت» .
- ٥-٥. الكافى، كتاب النكاح، باب التسليم على النساء، ح ١٠٢٧٨. وفى الفقيه، ج ٣، ص ٤٦٩، ح ٤٦٣٤، معلّقاً عن ربعى بن عبد الله، من دون الإسناد إلى أبى عبد الله عليه السلام، مع زيادة فى أوّله الوافى، ج ٥، ص ٦٠٠، ح ٢٦٦٨؛ وج ٢٢، ص ٨٤٥، ح ٢٢٣٠٤؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٦، ح ١٥٦٨٥؛ وج ٢٠، ص ٢٣٤، ح ٢٥٥١٨؛ البحار، ج ٤٠، ص ٣٣٥.
- ٦-٦. فى «ب»: «عن عمر بن أذينة» .
- ٧-٧. «السام»: الموت. وألفه منقلبة عن الواو. النهاية، ج ٢، ص ٤٢٦ (سوم).

عَلَيْكُمْ (١)، ثُمَّ دَخَلَ آخِرُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ كَمَا رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ، ثُمَّ دَخَلَ (٢) آخِرُ،

فَقَالَ (۳) مِثْلَ ذَلِكَ، فَرَدَّ (۴) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا رَدَّ عَلَى صَاحِبِيهِ (۵)، فَغَضِبَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَتْ (۶): عَلَيْكُمُ السَّامُ وَالْغَضَبُ وَاللَّعْنَةُ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ، يَا إِخْوَةَ الْفِرْدَةِ (۷) وَالْخَنَازِيرِ، فَقَالَ لَهَا (۸) رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَائِشَةُ، إِنَّ الْفُحْشَ (۹) لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا، لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ، إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ، وَلَمْ يُرْفَعْ عَنْهُ قَطُّ إِلَّا شَانَهُ (۱۰)، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا سَمِعْتَ إِلَى (۱۱) قَوْلِهِمْ: السَّامُ عَلَيْكُمْ (۱۲)؟ فَقَالَ: بَلَى، أَمَا سَمِعْتَ مَا رَدَدْتُ عَلَيْهِمْ، قُلْتُ: عَلَيْكُمْ؟ فَإِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ مُسْلِمًا، فَقُولُوا: سَلَامٌ (۱۳) عَلَيْكُمْ، وَإِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَافِرًا، فَقُولُوا: عَلَيْكُمْ (۱۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی یهودی وارد شد بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عایشه هم در حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و گفت: «السام علیکم». (یعنی مرگ بر شما، رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «علیکم»). (یعنی بر شما) سپس دیگری (از یهود) آمد و مانند همان گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز مانند رفیقش باو پاسخ داد، پس سومی وارد شد و مانند آن گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همان طور که بدو نفر رفقاییش جواب داده بود جواب او را گفت، پس عایشه خشمگین شد و گفت: «سام». و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود و ای برادران میمونها و خوکها، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعایشه فرمود: ای عایشه اگر فحش بصورتی مجسم میشد هر آینه بد صورتی داشت، نرمش و مدارا بر هیچ چیز نهاده نشده جز اینکه آن چیز را آراسته است، و از هیچ چیز برداشته نشده جز اینکه آن را زشت ساخته عرضکرد: ای رسول خدا آیا نشنیدی که اینها گفتند: «السام علیکم».؟ فرمود: چرا، مگر تو نشنیدی

آنچه من پاسخشان را دادم و گفتم: «علیکم».؟ پس هر گاه مسلمانی بشما سلام کرد باو بگوئید:  
«سلام علیکم». و هر گاه کافری بر شما سلام کرد در پاسخش بگوئید: «علیک»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام باقر (علیه السلام) که یک یهودی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و عائشه هم در حضور آن حضرت بود، آن یهودی گفت: السام علیکم، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخش فرمود: علیکم. و سپس دیگری وارد شد و همچنین گفت و پیغمبر همان جواب رفیقش را به او داد و باز هم سومی آمد و همین را گفت و رسول خدا هم همان جواب را داد، و عائشه خشمگین شد و گفت: سام و خشم و لعنت بر شماها باد ای گروه یهود، ای برادرانِ میمونها و خوکها. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او گفت: ای عائشه اگر دشنام مجسم بود بد نمونه ای بود، به راستی نرمش بر هیچ چیز نهاده نشده است جز اینکه آن را آراسته و از آن برداشته نشده است هرگز جز اینکه آن را زشت ساخته، فرمود: یا رسول الله گوش نمی دهی که می گویند السام علیکم؟ فرمود: چرا تو نشیدی من جواب دادم گفتم: بر شما باد، پس هر گاه مسلمانی به شما سلام کرد در جوابش بگوئید: سلام علیکم، و اگر کافری سلام کرد در جوابش بگوئید: علیکم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام باقر علیه السلام نقل می کند که یک یهودی به رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد و عائشه هم در حضور آن حضرت بود، آن یهودی گفت: السام علیکم و رسول خدا صلی الله علیه و اله در پاسخش فرمود: علیکم. و سپس دیگری وارد شد و چنین گفت و پیامبر همان جواب رفیقش را به او داد و باز هم سومی آمد و همین را گفت و رسول خدا هم همان جواب را داد، و عائشه خشمگین شد و گفت: سام و خشم و لعنت بر شماها باد ای گروه یهود، ای برادران میمونها و خوکها پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به او گفت:

ای عائشه اگر دشنام مجسم می شد صورت زشتی داشت به راستی نرمش بر هیچ چیز نهاده نشده است جز اینکه آن را آراسته است و از هیچ چیزی برداشته نشده جز آنکه آن را زشت ساخته است. عرض کرد: ای رسول خدا آیا نشنیدی که اینها گفتند: (السام علیکم)، فرمود: چرا مگر نشنیدی که گفتم: علیکم، بر شما با، پس هرگاه مسلمانی به شما سلام کرد در جوابش بگوئید: سلام علیکم، و اگر کافری سلام کرد در جوابش بگوئید: علیکم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۱۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن. و قال فی النهاية فيه لكل داء إلا السام یعنی الموت و ألفه منقلبة عن واو إلا زانه أى من الزينة إلا شانه أى من الشين العيب.

## ٢- الحديث

٣٦٥٩/٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ٢/٦٤٩

غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَبَدُّوْا أَهْلَ (١٥) الْكِتَابِ

ص: ٧٠٩

---

١-٨. فى «ج» والوفى والبحار، ج ١٦: «عليك».

٢-٩. فى «ز»: «عليه».

٣-١. فى «بف»: «ثم قال».

٤-٢. فى الوسائل، ح ١٥٦٨٩: «عليه».

٥-٣. فى «ب، ج» والبحار، ج ١٦: «صاحبه».

٦-٤. فى «بف»: «وقالت».

٧-٥. فى «بف»: «القرود».

٨-٦. فى الوسائل، ح ١٥٦٨٩: «لها».

٩-٧. فى «ص»: «السوء لفحش».

١٠-٨. فى «ز» والبحار، ج ١٦: «قال».

١١-٩. فى «ز»: «من».

١٢-١٠. فى «ز»: «عليك».

۱۳-۱۱ . فی «ج» والبحار ، ج ۱۶ : «السلام» .  
 ۱۴-۱۲ . الکافی ، کتاب الإیمان والکفر ، باب الرفق ، ح ۱۸۵۲ ؛ وفيه ، باب البذاء ، ح ۲۶۲۵ ؛  
 ونفس الباب ، ح ۲۶۳۰ . الجعفریات ، ص ۱۴۹ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم  
 السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في آخره . تحف العقول ، ص ۴۷ ، عن رسول  
 الله صلى الله عليه وآله ، وفيهما مع اختلاف ، وفي كل المصادر قطعة منه الوافي ، ج ۵ ، ص ۶۰۳ ،  
 ح ۲۶۷۲ ؛ الوسائل ، ج ۲ ، ص ۴۹۸ ، ح ۲۷۴۱ ، وفيه قطعة منه ؛ وج ۱۲ ، ص ۷۸ ، ح ۱۵۶۸۹ ؛  
 وج ۱۵ ، ص ۲۷۰ ، ح ۲۰۴۸۵ ؛ وج ۱۶ ، ص ۳۲ ، ح ۲۰۸۹۶ ، وفيهما قطعة منه ؛ البحار ، ج  
 ۱۶ ، ص ۲۵۸ ، ح ۴۳ ؛ وج ۷۵ ، ص ۶۰ ، ح ۲۵ ، وفيه قطعة منه .  
 ۱۵-۱ . فی «ز» : «لأهل» .

بِالتَّسْلِيمِ، وَإِذَا سَلَّمُوا عَلَيْكُمْ فَقُولُوا: وَعَلَيْكُمْ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: بأهل کتاب آغاز بسلام  
 نکنید، و هر گاه بشما سلام کردند شما در جواب بگوئید: «وعلیکم» . .

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-امیر المؤمنین(علیه السلام)فرمود: به اهل کتاب سلام ندهید و هر گاه به شما سلام دادند در جواب آنها بگوئید:و علیک.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ , ص ۵۲۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به اهل کتاب سلام ندهید و هرگاه به شما سلام دادند در جواب آنها بگوئید:و علیک.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ , ص ۸۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. و علیکم قال فی النهایة قال الخطابی عامة المحدثین یروون هذا الحدیث فقولوا و علیکم بإثبات و أو العطف، و كان ابن عیینة یرویه بغير واو، و هو الصواب لأنه إذا حذف الواو صار قولهم الذی قالوه نفسه مردودا علیهم خاصة و إذا أثبت الواو وقع الاشتراك معهم فیما قالوه لأن الواو یجمع بین الشیین انتهى. و لعل المعنی علی تقدیر العطف علینا السلام و علیکم ما قلتم، و قیل، الواو هنا

للاستئناف، وقيل: أى و عليكم الموت كما علينا و كلنا سواء فى الموت، أقول: و يحتمل أن يكون المعنى علينا ما نستحق و عليكم ما تستحقونه.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٦

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣/٣٦٦٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمُشْرِكِ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ جَالِسٌ، كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: «يَقُولُ: عَلَيْكُمْ».(٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

سماعة گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اینکه یهودی و نصرانی و مشرک هر گاه بر مسلمانی سلام کنند و او نشسته باشد چگونه جواب آنها را بگویند؟ فرمود: میگوید: «علیکم»..

ترجمه مصطفوى؛ ج ٤، ص ٤٦٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى]:



۳- از سماعه گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از یهودی و نصرانی و مشرک هر گاه بر مسلمانی که نشسته است سلام کنند چگونه شایسته است که جواب آنها را بدهد؟ فرمود: می گوئید: و علیکم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «سماعه» می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از یهودی و نصرانی و مشرک هرگاه بر مسلمانی که نشسته است سلام کنند چگونه شایسته جوابند؟ فرمود: می گوئید: و علیکم.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۶

\*\*\*\*\*

## ۴- الحديث

۳۶۶۱/۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ،  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكَ (۴) الْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ وَالْمُشْرِكُ، فَقُلْ:  
عَلَيْكَ» (۵).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز محمد بن مسلم از آن حضرت علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر گاه یهودی و نصرانی و مشرک بر تو سلام کردند بگو: «علیک».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون یهود و ترسا و مشرک به تو سلام کردند، در جواب آنها بگو: علیک.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: چون یهود و ترسا و مشرک به تو سلام کردند، در جواب آنها بگو: علیک.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۶

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۶۶۲/۵. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ (۶)، عَنْ عَمْرِو بْنِ

ص: ۷۱۰

١-٢ . فى حاشية «د» : «لاعليكم» بدل «وعليكم» . وهاهنا إشكال ، وهو أنّ المعنى بدون الواو ظاهر ؛ لأنّ المقصود حينئذٍ أنّ الذى تقولون علينا مردود عليكم . وأمّا مع الواو فمشكل ؛ لأنّ الواو يقتضى إثبات ما قالوا على نفسه وتقريره عليها حتّى يصحّ العطف ، فيدخل معهم فيما دعوا به . أجابوا بوجوه : منها : أنّ المعنى على تقدير العطف : علينا السلام وعليكم ما قلتم . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١٠١ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٤٦ .

٢-٣ . قرب الإسناد ، ص ١٣٣ ، ح ٤٦٥ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٠٣ ، ح ٢٦٧٣ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٧ ، ح ١٥٦٨٦ ؛ البحار ، ج ٦٢ ، ص ٦٣ ، ذيل ح ٣ .  
٣-٤ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٠٤ ، ح ٢٦٧٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٩ ، ح ١٥٦٩١ .  
٤-٥ . فى «ج ، د ، ز ، بس» : «عليكم» .

٥-٦ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٠٤ ، ح ٢٦٧٥ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٧٧ ، ح ١٥٦٨٨ .  
٦-٧ . هكذا فى «ب ، د ، ز ، بس ، بف» والطبعة القديمة والوسائل والبحار . وفى «ج» : «أحمد بن النصر» . وفى المطبوع : «أحمد بن محمّد بن أبى نصر» . وما أثبتناه هو الصواب ؛ فقد روى محمّد بن سالم كتاب أحمد بن النصر الخزّاز ، وتوسّط أحمد بن النصر بينه وبين عمرو بن شمر فى عدّة من الأسناد . راجع : الفهرست للطوسى ، ص ٨٠ ، الرقم ١٠١ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ٢ ، ص ٧١٠٧١٢ .

شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «أَقْبَلَ أَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ وَمَعَهُ قَوْمٌ (١) مِنْ قُرَيْشٍ ، فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالُوا: إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ آذَانَا وَآذَى آلِهَتِنَا (٢) ، فَادْعُهُ وَمُرَّهُ (٣) ، فَلْيَكُفَّ عَنْ آلِهَتِنَا ، وَنَكُفَّ عَنْ إِلَهِهِ» .

قَالَ : «فَبَعَثَ أَبُو طَالِبٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَدَعَاَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَرَ فِي الْبَيْتِ إِلَّا مُشْرِكًا(٤)» ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى(٥) ، ثُمَّ جَلَسَ ، فَخَبَّرَهُ(٦) أَبُو طَالِبٍ بِمَا جَاؤُوا(٧) لَهُ ، فَقَالَ : أَوَ (٨) هَلْ لَهُمْ (٩) فِي (١٠) كَلِمَةٍ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ هَذَا ، يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَيَطُؤُونَ أَعْنَاقَهُمْ ؟ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : نَعَمْ ، وَمَا هَذِهِ الْكَلِمَةُ ؟ فَقَالَ : تَقُولُونَ(١١) : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .» .

قَالَ : «فَوَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ ، وَخَرَجُوا هُرَابًا وَهُمْ يَقُولُونَ : «مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»(١٢) فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَوْلِهِمْ : «صَا وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» إِلَى

ص : ٧١١

١-١ . في «ج» : «فوج» .

٢-٢ . في الوسائل : - «وآذى آلهتنا» .

٣-٣ . في شرح المازندراني : «ومر» . وفي الوسائل : - «ومره» .

٤-٤ . في شرح المازندراني : «إلا مشركا ، غير أبي طالب . أو المراد : لم يرفى البيت من الواردين إلا مشركا . أو المراد بالمشرك ، المشرك بحسب الواقع أو الظاهر ، وقد كان أبو طالب يخفى إيمانه منهم ويريههم أنه مشرك . والله أعلم» . والتقوية أيضا محتملة ، كما في مرآة العقول . وراجع : الوافي .

٥-٥ . في شرح المازندراني : «فيه بيان لكيفية التسليم على أهل الملل الباطلة ، وإنما لم يسلم على أبي طالب وحده مع أنه كان مسلما ؛ لئلا يفهموا بذلك إسلامه» .

٦-٦ . في «ب» : «فأخبره» .

٧-٧ . في شرح المازندراني : «جاء» .

٨-٨ . في شرح المازندراني : «الهمزة للاستفهام ، والواو للعطف على مقدر ، و«لهم» متعلق بمحذوف و«خير» خبر مبتدأ . والتقدير : أقالوا هذا ، وهل لهم رغبة في كلمة هي خير لهم من هذا الذي طلبوه» . وفي الوافي : «الظاهر أن «أو» حرف عطف ؛ يعنى أما هذا الذي قلت ، أو كلمة أخرى

هی خیر لهم من هذا ، وهل لهم من ذاك ، فاعترض الاستفهام بين حرف العطف والمعطوف .  
وجعل الهمزة حرف استفهام والواو حرف عطف لا يخلو من تكلف .

۹-۹ . فی شرح المازندرانی : «له» .

۱۰-۱۰ . فی «بف» والوافی : «من» . وعلیه ف «من» زائدة ، وكلمة «خیر» مبتدأ .

۱۱-۱۱ . فی «د» : «فتقولون» . وفي الوافی : «يقولون» .

۱۲-۱۲ . ص (۳۸) : ۷ .

قَوْلِهِ «إِلَّا اخْتِلاَقٌ» (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

جابر از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریش نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادرزاده ات ما را آزار دهد و معبودهای ما را هم بیازارد او را بخواه و دستورش بده از نکوهش معبودان ما خودداری کند تا ما هم از نکوهش معبود او خودداری کنیم، فرمود: پس ابو طالب نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و او را فرا خواند، همین که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد در خانه جز مشرک کسی ندید پس فرمود: «

السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

» . (یعنی سلام بر هر کس پیروی از حق کند) و نشست، ابو طالب، از آنچه مشرکین گفته بودند آگاهش ساخت، حضرت فرمود: آیا بجای این پیشنهاد کلمه ای نخواهند که بدان وسیله بر عرب آقائی کنند و برگردن همه آنها سوار شوند؟ (کنایه از این است که همه را زیر فرمان خویش در آورند) ابو جهل گفت: چرا آن کلمه چیست؟ فرمود: بگوئید: « لا اله الا الله . » (همین که این کلام را

شنیدند) انگشت های خود را در گوش نهاده و پا بفرار گذاردند و میگفتند: «ما در ملت پسین این را نشنیده ایم و این نیست جز آورده تازه و نوین» پس خدای تعالی در باره گفتار ایشان از اول سوره: «

ص، وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ

«تا آیه (یعنی تا آخر آیه): «

إِلَّا اخْتِلَافٌ

« نازل فرمود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از جابر، از امام باقر (علیه السلام) گوید: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریش که همراهش بودند آمدند نزد ابی طالب و گفتند: راستی برادرزاده تو ما را آزار کرده است و معبودهای ما را هم آزرده است او را بخواه و به او بفرما دست از نکوهش معبودان ما بردارد تا ما هم از معبود او دست باز داریم، فرمود: ابو طالب فرستاد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و او را خواست و چون پیغمبر وارد آن خانه شد در آنجا جز مشرکان کسی را ندید و گفت: سلام بر هر که پیرو حق باشد، سپس نشست و ابو طالب درخواست قریش را به او گزارش داد و آن حضرت در پاسخ فرمود: آیا بجای این پیشنهاد کلمه بهتری را نخواهند که به وسیله آن به همه عرب آقائی کنند و همه را زیر فرمان گیرند؟ ابو جهل گفت: چرا، آن کلمه چیست؟ فرمود: همه بگوئید: لا اله الا الله. فرمود: پس همه انگشتان خود را در گوشهای خود نهادند و پای به گریز بیرون شدند و می گفتند: ماها در این ملت پسین این را شنیدیم و این جز جعل و دروغ نباشد. و خدای تعالی در باره گفتار آنها این آیات را فرو فرستاد:

«ص\* سوگند به قرآن یاد آورنده ۱ بلکه آنها که کافرند عزّت طلب و جدائی افکنند ۲ چه بسیار نابود کردیم پیش از آنان ملتھائی را و فریاد می زدند در این هنگام راه چاره ای نیست ۳ و در شگفت بودند که یکی از آنها بیم ده آنها برآید و کافران گفتند این جادوگر و دروغگو است ۴ آیا معبودان را یک معبود ساخته است راستی که این چیز بسیار شگفت آوری است ۵ و اشراف آنها رها شدند که بروید و شکبیا باشید بر معبودان خود راستی که این مطلب خواستنی است ۶ ما در ملتھای پسین نشنیدیم چنین چیزی» تا قول خدا: «نیست این مگر جعل و دروغ ۷».

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الھمی]:

۵- «(جابر)، از امام باقر علیہ السّلام نقل می کند که فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریش که همراهش بودند نزد ابی طالب آمدند و گفتند: راستی برادر زاده تو ما را آزار داده است و معبودهای ما را هم آزرده است او را بخواه و به او بفرما دست از نکوهش معبودان ما بردارد تا ما هم از معبود او دست برداریم ابو طالب نزد رسول خدا صلّی اللّٰہ علیہ و الہ فرستاد و او را خواست و چون پیامبر وارد آن خانه شد در آنجا جز مشرکان کسی را ندید و گفت: سلام بر هرکس که پیرو حق باشد، سپس نشست و ابو طالب درخواست قریش را به او گفت و آن حضرت در پاسخ فرمود: آیا بجای این پیشنهاد کلمه بهتری را خواهند که بوسیله آن به همه عرب آقائی کنند و همه را تحت فرمان خود درآورند؟ ابو جهل گفت: چرا، آن کلمه چیست؟ فرمود: همه بگوئید: لا الہ الا اللّٰہ، فرمود: همه انگشتان خود را در گوشها نهادند و بیرون شدند و می گفتند: ماها در این ملت پسین این را شنیدیم و این جز جعل و دروغ نباشد. و خدای تعالی درباره گفتار آنها این آیات را فرورستاد: «ص- سوگند به قرآن یاد آورنده ۱ بلکه آنها که کافرند عزّت طلب و جدائی افکنند ۲ چه بسیار نابود کردیم پیش از آنان ملتھائی را و فریاد می زدند در این هنگام راه چاره ای نیست ۳ و در شگفت بودند که یکی از



آنها بیم ده آنها برآید و کافران گفتند این جادوگر و دروغگو است ۴ آیا معبودان را یک معبود ساخته است راستی که این چیز بسیار شگفت آوری است ۵ و اشراف آنها رها شدند که بروید و شکایا باشید بر معبودان خود راستی که این مطلب خواستنی است ۶ ما در ملتهای پسین نشنیدیم چنین چیزی را» تا قول خدا: «نیست این مگر جعل و دروغ»

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۲۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. إلا مشرکا أى غیر أبی طالب أو تقیة : فى الملة الآخرة أى فى ملة عیسی التى هی آخر الملل لأن النصارى یقولون

(ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ)

ولا یوحدون، أو فى ملة قریش التى علیها أدركنا آباءنا وفى الصحاح خلق الإفک و اختلفه أى افتراه، و منه قوله تعالى

وَ تَخْلُقُونَ إِفْكَاً .

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٦٦٣/٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ ٢ / ٣٢٦

عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «تَقُولُ (٣) فِي الرَّدِّ عَلَى الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ: سَلَامٌ (٤)». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در جواب سلام یهودی و نصرانی میگوئی: «سلام».

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٦٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: در جواب سلام یهود و ترسا می گوئی: سلام (بی علیک، یعنی سلام بر ما یا بر مستحقش).

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٢٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٦- امام صادق عليه السلام فرمود: در جواب سلام يهود و ترسا مى گوئى: سلام (سلام بر مستحقش)

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ٤ ، ص ٨٢٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: مجهول. سلام اى علينا او على من يستحقه او على من اتبع الهدى، و ما قيل: ان سلام بكسر السين  
بمعنى الحجارة فهو تصحيف ظاهر.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٤٧

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٦٦٤/٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (٦) عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ إِنْ احْتَجْتُ إِلَى مُتَطَبِّبٍ وَهُوَ نَصْرَانِيٌّ أَنْ (٧)  
أُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَادْعُو لَهُ؟

قَالَ (٨): «نَعَمْ (٩)، لَا يَنْفَعُهُ دُعَاؤُكَ». (١٠)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الرحمن بن حجاج گوید: بحضرت کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرمائید که اگر من نیازمند یک طیب نصرانی شدم میتوانم بر او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری دعای تو باو سودی نبخشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از عبد الرحمن بن حجاج گوید: به امام کاظم (علیه السلام) گفتم: بفرمائید اگر من نیازمند یک پزشک نصرانی شدم، به او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری از دعای تو سودی نبرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- «عبد الرحمن بن حجاج» گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرمائید اگر من نیازمند یک پزشک نصرانی شدم، به او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری از دعای تو سودی نبرد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٧

\*\*\*\*\*

ص: ٧١٢

---

١-١. ص (٣٨): ١٧.

٢-٢. الوافى، ج ٥، ص ٦٠٤، ح ٢٦٧٧؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٩، ح ١٥٦٩٢، إلى قوله: «فقال: السلام على من اتبع الهدى»؛ البحار، ج ١٨، ص ٢٣٨، ح ٨٢.

٣-٣. فى «ب، ج، ص، بس»: «يقول».

٤-٤. قال المازندراني: «يحتمل أن يكون سلام بفتح، ويؤيده قوله تعالى: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيَا» [مريم (١٩): ٤٧] وقوله تعالى: «وَقُلْ سَلِّمْ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» [الزخرف (٤٣): ٨٩]. والوجه فى جواز ذلك أنه لم يقصد بهذا السلام التحية، وإنما قصد به المباحة والمشاركة. ويحتمل أن يكون بكسر السين، ويؤيده مذهب بعض العامة من أنه ينبغى أن يقول فى الرد: عليكم السلام بكسر السين. والسلام بالكسر: الحجارة» ونسب المجلسى الكسر إلى التصحيف. وقال العلامة المجلسى: «سلام، أى علينا أو على من يستحقه أو على من اتبع الهدى. وما قيل إن سلام بكسر السين بمعنى الحجارة، فهو تصحيف ظاهر». وأما الفيض فإنه قال: «سلام، كتبه أكثر النساخ بلا

ألف ، فأوهم أنه بكسر السين ، بمعنى الصلح ، أو هو بمعنى السلام . والظاهر أنه كتب على الرسم ، وليس إلا سلام بالألف ، كما يوجد في بعض النسخ» .

٥-٥ . الوافي، ج ٥، ص ٦٠٤، ح ٢٦٧٦؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٧٧، ح ١٥٦٨٧ .

٦-٦ . في «ز»: - «موسى» .

٧-٧ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي . وفي المطبوع: - «أن» .

٨-٨ . في «بف»: «فقال» .

٩-٩ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي . وفي المطبوع: + «إنه» .

١٠-١٠ . الوافي، ج ٥، ص ٦٠٦، ح ٢٦٧٩ .

## ٨- الحديث

٣٦٦٥/٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (١) عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ إِنْ احْتَجْتُ إِلَى الطَّيِّبِ (٢) وَهُوَ نَصْرَانِيٌّ أَنْ (٣) أُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَادْعُوهُ (٤) لَهُ؟

قَالَ (٥): «نَعَمْ، إِنَّهُ (٦) لَا يَنْفَعُهُ دُعَاؤُكَ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٦٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از عبد الرحمن بن حجاج گوید: به امام کاظم (علیه السلام) گفتم: بفرمائید اگر من نیازمند یک پزشک نصرانی شدم، به او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری از دعای تو سودی نبرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- «عبد الرحمن بن حجاج» گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: بفرمائید اگر من نیازمند یک پزشک نصرانی شدم، به او سلام کنم و در حقش دعا کنم؟ فرمود: آری از دعای تو سودی نبرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

\*\*\*\*\*

## ۹- الحدیث

۳۶۶۶/۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ أَدْعُو لِلْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ؟ قَالَ: تَقُولُ لَهُ (۸): بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي دُنْيَاكَ (۹)». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بحضرت صادق علیه السلام عرض شد: در حق یهودی و نصرانی چگونه دعا کنیم؟ فرمود: باو بگوئید: خدا بدنیای تو برکت بدهد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از امام رضا (علیه السلام) فرمود: به امام صادق (علیه السلام) گفته شد: برای یهود و ترسا با چه عبارتی دعا کنیم؟ فرمود: برای او بگوئید: خدا به دنیای تو برکت دهد.



ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- امام رضا علیه السلام فرمود: به امام صادق علیه السلام گفته شد: برای یهود و ترسا با چه عبارتی دعا کنیم؟ فرمود: برای او بگوئید: خدا به دنیای تو برکت دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۸

\*\*\*\*\*

## ۱۰- الحدیث

۳۶۶۷/۱۰. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَنْصَلٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (١١) فِي مُصَافِحَةِ الْمُسْلِمِ (١٢) الْيَهُودِيِّ (١٣) وَ النَّصْرَانِيِّ، قَالَ : « مِنْ  
وَرَاءِ

ص: ٧١٣

- 
- ١-١ . هكذا في النسخ والوسائل ، ح ١٥٧٠١ . وفي المطبوع : + « موسى » .  
٢-٢ . في الوافي : « متطبّب » . وفي قرب الإسناد : « طيب » .  
٣-٣ . في « ج ، د ، ص ، بس » والوسائل وقرب الإسناد : - « أن » .  
٤-٤ . في « بس » : « فادعوا » .  
٥-٥ . في « ز » والوافي : « فقال » .  
٦-٦ . في الوافي : - « إنّه » . وفي قرب الإسناد : « لأنّه » .  
٧-٧ . قرب الإسناد ، ص ٣١١ ، ح ١٢١٣ ، عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب . علل الشرائع ،  
ص ٦٠٠ ، ح ٥٣ ، بسنده عن الحسن بن محبوب ، مع اختلاف يسير الوافي ، ج ٥ ، ص ٦٠٦ ، ح  
٢٦٧٩ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ١١٨ ، ح ٨٨٩٨ ؛ وج ١٢ ، ص ٨٣ ، ح ١٥٧٠١ ؛ البحار ، ج ٦٢ ،  
ص ٦٣ ، ذيل ح ٣ .  
٨-٨ . في « ب ، بف » والوافي والوسائل : - « له » .  
٩-٩ . هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والوسائل . وفي المطبوع : « الدنيا » .  
١٠-١٠ . الوافي ، ج ٥ ، ص ٦٠٥ ، ح ٢٦٧٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٨٤ ، ح ١٥٧٠٢ .  
١١-١١ . في الوافي : « أبي جعفر عليه السلام أنّه قال » بدل « أحدهما عليهما السلام » .  
١٢-١٢ . في « ب » : - « المسلم » .  
١٣-١٣ . في « بف » والتهذيب : « لليهودي » .  
الثَّوبِ (١) ، فَإِنْ صَافَحَكَ بِيَدِهِ فَاغْسِلْ يَدَكَ . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر از یکی از دو امام باقر و صادق علیه السلام حدیث کند که در باره مصافحه (و دست دادن) مسلمان بیهود و نصرانی فرمود: از پشت جامه باشد، و چنانچه با دست لختت بتو دست داد دستت را بشوی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از ابی بصیر از امام باقر (علیه السلام) و یا امام صادق (علیه السلام) که در دست دادن با یهود و ترسا فرمود: از پشت جامه باشد و اگر با تویی پرده دست داد، دستت را بشوی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۰- «ابی بصیر» از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام درباره دست دادن به یهود و ترسا فرمود: از پشت جامه باشد و اگر با تویی پرده دست داد، دستت را بشوی.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٢٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: موثق. فاعسل يدك أى مع الرطوبة وجوبا، وبدونها استحبابا.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٤٨

\*\*\*\*\*

## ١١- الحديث

٣٦٦٨/١١ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ، عَنْ خَالِدِ الْقَلَانِسِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْقَى الذَّمَّ، فَيُصَافِحُنِي؟ قَالَ: «امْسَحْهَا بِالتُّرَابِ وَ(٣) بِالْحَائِطِ»  
قُلْتُ: فَالنَّاصِبَ(٤)؟ قَالَ: «اغْسِلْهَا». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمہ مصطفوی]:

خالد قلانسی گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: من با کافر ذمی (یعنی آنان که در ذمه اسلامند مانند یهود و نصاری و گبر) برخورد میکنم و او با من دست میدهد؟ فرمود: دستت بخاک بمال یا بدیوار بکش، عرض کردم: اگر ناصبی (یعنی دشمن اهل بیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله -) باشد چطور؟ فرمود: دستت را بشوی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از خالد قلانسی گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: به یک ذمی (یهود و ترسا و گبر) برخورد و به من دست دهد! فرمود: آن را بخاک یا دیوار بکش، گفتم: اگر ناصبی و دشمن خاندان پیغمبر باشد؟ فرمود: آن را بشوی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «خالد قلانسی» گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به یک ذمی (یهود و ترسا و گبر) برخورد و به من دست دهد! فرمود: آن را بخاک یا دیوار بکش، گفتم: اگر ناصبی و دشمن خاندان پیامبر باشد؟ فرمود: آن را بشوی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۴۸

\*\*\*\*\*

## ۱۲- الحدیث

۳۶۶۹/۱۲. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي (٦) رَجُلٍ صَافِحَ رَجُلًا (٧) مَجُوسِيًّا؟ قَالَ: «يَغْسِلُ يَدَهُ، وَ لَا يَتَوَضَّأُ». (٨)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام در باره مردی که با مردی گبر دست داده است حدیث کند که فرمود: دستش را بشوید و وضوء نسازد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) درباره مردی که با گبری دست داده، فرمود: دستش را بشوید و وضوء نگیرد

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- «محمد بن مسلم» از امام باقر علیه السلام درباره مردی که با گبری دست داده، فرمود: دستش را بشوید و وضوء نگیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٨

\*\*\*\*\*

## ١٢\_ بَابُ مَكَاتِبَةِ أَهْلِ الذَّمَّةِ

### ١- الحديث

٦٥١/٢

٣٦٧٠/١ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

ص: ٧١٤

---

١-١ . في «ب» والوفائي والتهذيب : «الثياب» .

٢-٢ . التهذيب ، ج ١ ، ص ٢٦٢ ، ح ٧٦٤ ، بسنده عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام الوافي، ج ٦، ص ٢١٢، ح ٤١٣٧ ؛ الوسائل، ج ٣، ص ٤٢٠، ح ٤٠٤٤ .

٣-٣ . في «ج ، ص ، بف» وشرح المازندراني : «أو» .

٤-٤ . «النَّصْبُ» : المعادة . يقال : نصبت لفلانٍ نَصْبًا : إذا عاديته . ومنه الناصب ، وهو الذي يتظاهر بعبادة أهل البيت عليهم السلام ، أو لمواليهم لأجل متابعتهم لهم . مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ١٧٤ (نصب) .

٥-٥ . الوافي، ج ٦، ص ٢١١، ح ٤١٣٥ ؛ الوسائل، ج ٣، ص ٤٢٠، ح ٤٠٤٣ .



۶-۶ . فی التهذیب : «عن أحدهما عليهما السلام ، قال : سألته عن» بدل «عن أبي جعفر عليه السلام في» .

۷-۷ . فی «ز» والتهذیب : - «رجلاً» .

۸-۸ . التهذیب ، ج ۱ ، ص ۲۶۳ ، ح ۷۶۵ ، بسنده عن صفوان ، عن العلاء ، عن محمد بن مسلم ، عن أحدهما عليهما السلام الوافی ، ج ۶ ، ص ۲۱۱ ، ح ۴۱۳۶ ؛ الوسائل ، ج ۳ ، ص ۴۱۹ ، ح ۴۰۴۲ .

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ (۱) لَهُ الْحَاجَةُ إِلَى الْمَجُوسِيِّ، أَوْ إِلَى الْيَهُودِيِّ (۲)، أَوْ إِلَى النَّصْرَانِيِّ، أَوْ أَنْ (۳) يَكُونَ عَامِلًا (۴)، أَوْ دِهْقَانًا (۵) مِنْ عُظَمَاءِ أَهْلِ (۶) أَرْضِهِ، فَيَكْتُبُ إِلَيْهِ (۷) الرَّجُلُ فِي الْحَاجَةِ الْعَظِيمَةِ، أَيْبَدًا (۸) بِالْعِلْجِ (۹)، وَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ، وَ إِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ لِكَيْ تَقْضَى (۱۰) حَاجَتُهُ؟

قَالَ (۱۱): «أَمَّا أَنْ تَبْدَأَ (۱۲) بِهِ، فَلَا، وَ لَكِنْ تُسَلِّمُ (۱۳) عَلَيْهِ فِي كِتَابِكَ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ (۱۴) كَانَ يَكْتُبُ إِلَى كِسْرَى وَ قَيْصَرَ». (۱۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: از اینکه (اگر) مردی نیازی بگبر یا یهودی یا نصرانی داشت، یا اینکه یکی از آنها برای او کار میکند یا دهقان و از بزرگان سرزمین اوست، و این مرد در حاجت مهمی باو نامه می نویسد آیا در آغاز نامه نام آن مرد کافر را بنویسد، و در نامه سلام باو بنویسد؟ و البته این کار را هم فقط بخاطر گذشتن کارش میکند؟ فرمود: اما اینکه نام او را

در آغاز نامه بنویسی پس نکن (اجازه نمیدهم) ولی در نامه ات سلام برای او بنویس زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز بسا که برای کسری (پادشاه ایران) و قیصر (سلطان روم) نامه می نوشت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابی بصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسش شد از مردی که نیازی دارد با گبر یا یهودی یا ترسا یا اینکه یکی از آنها در سرزمین او کارمند و یا دهدار و ده بان است و این مرد در حاجت مهمی به او نامه می نویسد، آیا در آغاز نامه خود بدان مرد کافر سلام می نویسد و تنها برای انجام کارش این را می کند؟ فرمود: نباید نامه خود را به سلام بر او آغاز کنی ولی در نامه خود سلام به او بنویسی زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بسا که به کسری و قیصر نامه می نوشت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- «ابی بصیر» گوید: از امام صادق علیه السلام پرسش از مردی شد که نیاز دارد با گبر یا یهودی یا ترسا یا با یکی از آنها که در سرزمین او کارمند و یا دهدار و ده بان است مکاتبه نماید و حاجت مهمی هم دارد، آیا در آغاز نامه خود به آن مرد کافر سلام نویسد و البته این کار فقط بخاطر کارش انجام می دهد؟ فرمود: نباید نامه خود را به سلام بر او آغاز کنی ولی در نامه خود می توانی سلام بنویسی زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بسا که به کسری (پادشاه ایران) و قیصر (پادشاه روم) نامه می نوشت.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٢٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق. وفي الصحاح العليج الرجل من كفار العجم.

مرآة العقول؛ ج ١٢ ، ص ٥٤٩

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٦٧١/٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (١٦) عَنِ (١٧) الرَّجُلِ يَكْتُبُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عُظَمَاءِ عُمَّالِ الْمَجُوسِ،

فَيَبْدَأُ بِاسْمِهِ قَبْلَ اسْمِهِ؟

ص: ٧١٥

---

١-١. في «ب» والوسائل: «تكون».

٢-٢. في «ز»: - «أو إلى اليهودي».

٣-٣. في «ص»: «وأن».

٤-٤ . «العامل» : هو الذى يتولّى أمور الرجل فى ماله وعمله . والعامل : عامل السلطان . مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ٤٣١ (عمل) .

٥-٥ . «الدّهقان» \_ بكسر الدال وضمّها \_ : رئيس القرية ومُقدّم التّناء \_ وهم المقيمون فى البلد \_ وأصحاب الزراعة . وقيل : هو التاجر ، فارسىّ معرّب . النهاية، ج ٢ ، ص ١٤٥ ؛ لسان العرب ، ج ١٣ ، ص ١٦٣ (دهقن) .

٦-٦ . فى «ز» : - «أهل» .

٧-٧ . فى «بف» : «إلينا» .

٨-٨ . فى «بف» : «ابتدأ» . وفى الوافى : «يبدأ» بدون الهمزة .

٩-٩ . «العُجج» : الرجل الصّخّم من كَفّار العَجَم . وبعض العرب يطلق العُجج على الكافر مطلقا . والجمع : عُجُج وأعلاج . المصباح المنير، ص ٤٢٥ (علاج) .

١٠-١٠ . فى «ص» : «يقضى» .

١١-١١ . فى الوسائل : «فقال» .

١٢-١٢ . فى «ص ، بس» : «أن يبدأ» .

١٣-١٣ . فى «ص» : «يسلّم» .

١٤-١٤ . فى الوسائل : - «قد» .

١٥-١٥ . الوافى، ج ٥ ، ص ٧١١ ، ح ٢٩٣١ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ٨٤ ، ح ١٥٧٠٤ .

١٦-١٦ . فى «د، ص» : + «قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام» . وفى حاشية «ج» : «قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام» بدل «عن أبى عبد الله» .

١٧-١٧ . فى الوسائل : «فى» .

فَقَالَ : «لَا بَأْسَ إِذَا فَعَلَ (١) لِإِخْتِيَارِ (٢) الْمَنْفَعَةِ» . (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام حدیث کند که در بارهٔ مردی که یکی از بزرگان کارمندان گبر نامه بنویسد و در آن نامه پیش از نام خودش نام او را بنویسد آن حضرت علیه السلام فرمود: باکی نیست اگر این کار را بخاطر سودی کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از عبد الله بن سنان از امام باقر (علیه السلام) در بارهٔ کسی که به یکی از بزرگان و کارمندان گبر نامه بنویسد و نام او را پیش از نام خود برد؟ در پاسخ فرمود: هر گاه برای سود خود این کار کند باکی ندارد

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۲۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند دربارهٔ کسی که به یکی از بزرگان و کارمندان گبر نامه بنویسد و نام او را پیش از نام خود برد؟

حضرت در پاسخ فرمود: هر گاه برای سود شخصی این کار را بکند ایرادی ندارد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. و لعل الأول محمول على الكراهة، و الثانى على الجواز، أو الأول على ما لا ضرورة فيه فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٤٩

\*\*\*\*\*

## (١٣) باب الإغضاء

اشاره

١٣ \_ بابُ الأَغْضَاءِ (٤)

### ١- الحديث

٣٦٧٢/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ عِنْدَهُ قَوْمٌ (٥) يُحَدِّثُهُمْ إِذْ (٦) ذَكَرَ رَجُلٌ مِنْهُمْ رَجُلًا (٧)، فَوَقَعَ فِيهِ (٨) وَ شَكَاهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ أَنَّى لَكَ (٩) بِأَخِيكَ كُلِّهِ؟ وَ أَيُّ الرَّجَالِ الْمُهْدَبُ (١٠)؟». (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ثعلبة بن میمون از مردی که نامش را برده حدیث کند که گفت: مردمی نزد حضرت صادق علیه السلام بودند و حضرت برای آنها حدیث میکرد، در این میان مردی از آنها نام مردی را ببدی یاد کرد و گله او را بحضرت صادق علیه السلام نمود، حضرت باو فرمود: کجا برایت برادری تمام عیار بدست آید، و کدام مردی است که مهذب و پاک از همه عیوب باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۶۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از کسی که نام او را برده است از امام صادق (علیه السلام) فرمود: مردمی نزد آن حضرت بودند که برای آنها حدیث می فرمود، بناگاه یکی از آنها نام مردی را به بدی یاد کرد و از او به امام صادق (علیه السلام) شکایت کرد، امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: از کجا برادری تمام عیار به دست می آوری؟ و کدام مردانند که سراپا مهذب و با تربیت هستند؟.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ثقلیه بن میمون» از مردی که نامش را برده روایت کند که مردمی نزد امام صادق علیه السّلام بودند و حضرت برای آنها سخن می گفت:

بناگاه یکی از آنها نام مردی را به بدی یاد کرد و از او به امام صادق علیه السّلام شکایت کرد، امام صادق علیه السّلام به او فرمود: از کجا برادری تمام عیار به دست می آوری؟ و کدام مرد است که سراپا مهذب و باتربیت و از همه عیوب پاک باشد؟

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۲۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل. و فی مصباح اللغة وقع فلان فی فلان وقوعا و وقیعة سبه و ثلبه بأخیک کله ای کل الأخ التام فی الإخوة، ای لا يحصل مثل ذلك إلا نادرا فتوقع ذلك كتوقع أمر محال، فارض من الناس بالقليل، و نقل السيد (ره) فی كتاب الغرر و الدرر عن النابغة.

حلفت لم أترك لنفسی ريبة- و ليس وراء الله للمرء مذهب لئن كنت قد بلغت عنی خيانة- لمبلغك الواشى أغش و أكذب فلست بمستبق أخا لا تلمه- على شعث أى الرجال المهذب

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۵۰

\*\*\*\*\*

ص: ۷۱۶



- ١-١ . فى الوسائل : + «ذلك» .
- ٢-٢ . فى الوافى : «لاحتياز» . وقال فيه : «الاحتياز ، بالمهملة والزاي ، أى جلبها وجمعها» .
- ٣-٣ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٧١٢ ، ح ٢٩٣٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٨٤ ، ح ١٥٧٠٣ .
- ٤-٤ . فى «ب» : «الإغطاء» . وفى «د» : «الإغتناء» . وفى «ص» : «الإعظام» . والإغضاء : إدناء الجفون والمقاربة بينها ، والإغضاء على الشئ : السكوت ، ثم استعمل فى الحلم والإغماض . راجع : لسان العرب ، ج ١٥ ، ص ١٢٨ ؛ المصباح المنير ، ص ٤٤٩ (غضا) .
- ٥-٥ . فى «ج» : «قومه» .
- ٦-٦ . فى «ز ، ص» : «إذا» .
- ٧-٧ . فى «ج» : - «رجلاً» .
- ٨-٨ . «فوقع فيه» أى سبّه وثلبه واغتابه وذكر عيوبه وذكره بما يسوؤه .
- ٩-٩ . فى شرح المازندراني : «ذلك» .
- ١٠-١٠ . المعنى : من أين لك بأخ كلّ الأخ ، أى التأمّ الكامل فى الأخوة والحقيق بها لك من جميع الجهات ، لاتجد فيه ما لا ترتضيه والمنزّه عمّا يوجب النقص فيها ، وأيّ رجل هذب نفسه غاية التهذيب وأخلصه بحيث لا يبقى فيه عيب ونقص ، أى مثل ذلك نادر جدّاً مستبعد وجوده ، فتوقّع ذلك كتوقّع أمر محال ، فلا بدّ للصديق من الإغضاء والإغماض عن عيوب صديقه ؛ لئلا يبقى بلا صديق . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١٠٥ ؛ الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٧٥ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٥٠ . وقوله عليه السلام : «وأىّ الرجال المهذب» تمثّل بقول النابغة ، وهو : وَلَسْتَ بِمُسْتَبَقٍ أَخَا لَا تَلْمُهُ عَلَى شَعْتِ أَيّْ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبِ قاله ضمن أبيات له . راجع : الأمالى للسيد المرتضى ، ج ٣ ، ص ١٠٢ ، ذيل المجلس ٥٠ ؛ شرح نهج البلاغة لأبن أبى الحديد ، ج ٢٠ ، ص ١٦١ .
- ١١-١١ . مصادقة الإخوان ، ص ٨٠ ، ح ٤ ، بسنده عن الحجاج ، عمّن رواه ، عن أبى عبد الله عليه السلام . الأمالى للصدوق ، آص ٦٦٩ ، المجلس ٩٥ ، ذيل ح ٧ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد

، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام ، من قوله : «وَأَنْتَى لَكَ بِأَخِيكَ» وفيهما مع اختلاف يسير الوافی، ج ۵، ص ۵۷۴، ح ۲۶۰۰؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۵، ح ۱۵۷۰۶.

## ۲- الحديث

۳۶۷۳/۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (۱) بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ ۲/ ۶۵۲

وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تُفْتَسِ (۲) النَّاسَ؛ فَتَبْقَى (۳) بِإِلَّا صَدِيقٍ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: از درون مردم کاوش و جستجو مکن که بی رفیق و دوست بمانی.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی بصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: از نهان مردمان بازرسی مکن تا بی دوست بمانی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- ابی بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

از درد دل مردم بازرسی مکن که بی رفیق و دوست مانی.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق أو ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۰

\*\*\*\*\*

## (۱۴) بَابُ نَادِرٍ

### ۱- الحديث

۳۶۷۴/۱ . مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ  
الْفُضَيْلِ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «انْظُرْ قَلْبَكَ، فَإِذَا (٥) أَنْكَرَ صَاحِبَكَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمَا قَدْ

أَحَدَثَ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عثمان گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: بدلت بنگر پس اگر دیدی که نسبت برفیقت نگران هستی (و چیزی در دل داری) پس (بدان) که یکی از شماها کار تازه ای کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١- امام صادق (علیه السلام) می فرمود: به دلت بنگر، هر گاه از یارت نگران است روی یکی از شماها بادِ گران است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٣١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام می فرمود:

به دلت بنگر، هرگاه دیدی نسبت به رفیقت نگرانی پس بدان که یکی از شما کار تازه ای کرده است (یعنی سبب این دشمنی یا چیزی است از جانب تو یا اندیشه فاسدی از طرف او نسبت به تو)

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. فإن أحدکما قد أحدث لعل المراد أنه أعلم أن صاحبک أيضا أبغضک، و سبب البغض أما شیء من قبلک، أو توهم فاسد من قبله فتأمل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

## ۲- الحدیث

۳۶۷۵/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ:

ص: ۷۱۷

- ١-١ . فى «ب» : - «بن محمّد» .
- ٢-٢ . فى «ص ، بس» : «لاتغش» .
- ٣-٣ . فى «بف» : «تبق» .
- ٤-٤ . تحف العقول ، ص ٣٦٩ ، وتمام الرواية فيه : «وقال [أبو عبد الله] عليه السلام لأبى بصير: يا أبا محمّد لاتفتش الناس عن أديانهم فتبقى بلاصديق» الوافى، ج ٥، ص ٥٧٥، ح ٢٦٠١؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٨٦، ح ١٥٧٠٧ .
- ٥-٥ . فى «ز» : «فان» .
- ٦-١ . فى شرح المازندراني : - «قد» . وفى الوافى : «يعنى أحدث ما يوجب خللاً فى المودّة» . وفى المرأة : «لعلّ المراد أنّه أعلم أنّ صاحبك أيضا أبغضك . وسبب البغض إمّا شىء من قبلك ، أو توهم فاسد من قبله ؛ فتأمل» .
- ٧-٢ . الأمالى للمفيد ، ص ١١ ، المجلس ١ ، ح ٩ ، بسنده عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن حماد بن عثمان ، عن ربعي بن عبد الله والفضيل بن يسار ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى، ج ٥، ص ٥٨٤، ح ٢٦٢١ .
- سَمِعْتُ رَجُلًا يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ: الرَّجُلُ يَقُولُ: أَوَدُّكَ، فَكَيْفَ أَعْلَمُ أَنَّهُ يَوَدُّنِي (١)؟  
فَقَالَ: «امْتَحِنْ قَلْبَكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَوَدُّهُ فَإِنَّهُ (٢) يَوَدُّكَ». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

صالح بن حکم گوید: شنیدم که مردی از حضرت صادق علیه السلام می پرسید و میگفت: مردی میگوید: ترا دوست دارم من چگونه بدانم که او مرا دوست دارد؟ (و راست میگوید) فرمود: دلت را آزمایش کن پس اگر تو نیز او را دوست داری (بدان که) او هم تو را دوست دارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از صالح بن حکم گوید: شنیدم مردی از امام صادق (علیه السلام) می پرسید و می گفت: مردی به من می گوید: تو را دوست دارم، چگونه بدانم که او مرا دوست دارد؟ در پاسخ فرمود: دلت را بیازمای، اگر او را دوست داری به راستی او هم تو را دوست دارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- «صالح بن حکم» گوید: شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: مردی به من می گوید: تو را دوست دارم، چگونه بدانم که او مرا دوست دارد؟

در پاسخ او فرمود: دلت را بیازمای، اگر او را دوست داری به راستی او هم تو را دوست دارد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٦٧٦/٣. أَبُو بَكْرٍ الْحَبَّالُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقَطَّانِ الْمَدَائِنِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: حَدَّثَنَا مَسْعَدَةُ بْنُ الْيَسَعِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (٤) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّي (٥) وَاللَّهِ لَأَعْجِبُكَ، فَأَطْرَقَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: «صَدَقْتَ يَا أَبَا بَشِيرٍ، سَلْ قَلْبَكَ عَمَّا لَكَ فِي قَلْبِي مِنْ حُبِّكَ، فَقَدْ أَعْلَمَنِي قَلْبِي عَمَّا لِي فِي قَلْبِكَ (٦)». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



مسعدة بن یسع گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: بخدا سوگند من شما را دوست دارم حضرت سر را پائین انداخت و سپس بلند کرد و فرمود: ای ابا بشر راست گفتی، از دلت بپرس از آن مقدار دوستی که بمن داری، و دل من از آن مقدار مجتبی که از من در دل تو هست مرا آگاه ساخت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- مسعدة بن یسع گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: به راستی که من به خدا سوگند، تو را دوست دارم! امام (علیه السلام) سر فرو برد و سپس سر بر آورد و فرمود: ای ابا بشر راست گفتی، از دلت بپرس از آنچه که از مهرت در دلم هست و دل من از مهری که در دلت به من داری مرا آگاه کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- «مسعدة بن یسع» گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: به راستی که من به خدا سوگند، تو را دوست دارم! امام صادق علیه السلام سر فرو برد و سپس سر بر آورد و فرمود: ای ابا بشر راست گفتی، از دلت بپرس از آنچه که از مهرت در دلم هست و دل من از مهری که در دلت به من داری مرا آگاه کرد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۲۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥١

\*\*\*\*\*

#### ٤- الحديث

٣٦٧٧/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَنْسِنِي مِنَ الدُّعَاءِ، قَالَ: «وَتَعَلَّمُ (٨) أَنِّي أَنْسَاكَ؟» قَالَ:

فَتَفَكَّرْتُ فِي نَفْسِي، وَقُلْتُ: هُوَ يَدْعُو لِشِيعَتِهِ وَأَنَا (٩) مِنْ شِيعَتِهِ، قُلْتُ: لَا، لَا تَنْسَانِي، قَالَ: «وَكَيْفَ

عَلِمْتَ ذَلِكَ (١٠)؟» قُلْتُ: إِنِّي مِنْ شِيعَتِكَ، وَإِنَّكَ (١١) تَدْعُو (١٢) لَهُمْ، فَقَالَ: «هَلْ عَلِمْتَ بِشَيْءٍ

غَيْرِ (١٣) هَذَا؟» قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَكَ عِنْدِي، فَانظُرْ

ص: ٧١٨

---

١-٣. فى «ج»: «يودّ لى» .

٢-٤. فى «بس»: «فهو» .

۳- ۵ . المحاسن ، ص ۲۶۶ ، کتاب مصابیح الظلم ، ح ۳۵۰ ، بسنده عن زکریّا بن محمّد . وفيه ،  
ص ۲۶۷ ، ح ۳۵۱ ، بسند آخر عن الکاظم عليه السلام ، مع اختلاف الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۸۳ ، ح  
۲۶۱۷ .

۴- ۶ . فی «ز» : + «الصادق» .

۵- ۷ . فی «ز» : - «إتی» .

۶- ۸ . فی «ز» : «حَبَّک» .

۷- ۹ . الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۸۳ ، ح ۲۶۱۸ .

۸- ۱۰ . هکذا فی «ج ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوافی . وفي «ب» والمطبوع : «أ و تعلم» .

۹- ۱ . فی «بف» : «فأنا» .

۱۰- ۲ . فی «بف» والوافی : «بذلک» .

۱۱- ۳ . فی «ز» : «وَأنت» .

۱۲- ۴ . هکذا فی النسخ التي قوبلت والوافی . وفي المطبوع : «لتدعو» .

۱۳- ۵ . فی «ب» : «غیره» .

إِلَى (۱) مَا لِي عِنْدَكَ . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حسن بن جهّم گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: مرا از دعا فراموش مکن، فرمود  
تو میدانی که من فراموش کنم؟ گوید: در فکر فرو رفته‌ام و با خود گفتم: آن حضرت برای شیعیانش  
دعا کند و من هم از شیعیان او هستم (پس برای من دعا کند) عرض کردم: نه، شما مرا فراموش  
نمیکنی، فرمود: این را از کجا دانستی؟ عرض کردم: من از شیعیان شما هستم و شما هم که برای

شیعیان دعا میکنند (پس مرا هم در ضمن دعا میکنند) فرمود: جز این هم چیزی دانستی؟ گوید:  
عرض کردم: نه، فرمود: هر گاه خواستی بدانم نزد من چگونه هستی بنگر من نزد تو چگونه هستم.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از حسن بن جهم گوید: به ابی الحسن (علیه السلام) گفتم: مرا از دعا فراموش مکن، فرمود: تو می  
دانی که من فراموش می کنم؟ گوید: من اندیشه کردم و با خود گفتم که او برای شیعه خود دعا می  
کند و من هم از شیعیان اویم! گفتم: نه مرا فراموش نمی کنی! فرمود: از کجا این را دانستی؟ گفتم: من  
شیعه شمایم و محققاً شما برای آنها دعا می کنید، پس فرمود: جز این هم چیزی دانستی؟  
گفتم: نه! فرمود: هر گاه خواستی بدانم نزد من چه داری، بنگر که من در نزد تو چه دارم.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «حسن بن جهم» گوید: به ابی الحسن علیه السلام گفتم: مرا از دعا فراموش مکن، فرمود: تو می  
دانی که من فراموش می کنم؟ گوید: من به فکر فرورفتم و با خود گفتم که او برای شیعه های خود  
دعا می کند و من هم از شیعیان اویم! گفتم: نه فراموش نمی کنی! فرمود: از کجا این را  
دانستی؟ گفتم: من شیعه شمایم و بیقین شما برای آنها دعا می کنید، پس فرمود: جز این هم چیزی  
دانستی؟ گفتم: نه، فرمود: هرگاه خواستی بدانم نزد من چه داری، بنگر که من در نزد تو چه دارم.

\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٣١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

:ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٥١

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٦٥٣ / ٢

٣٦٧٨/٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحِ  
الْمَدَائِنِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «انْظُرْ قَلْبَكَ، فَإِنْ أَنْكَرَ صَاحِبِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَحَدَكُمَا (٣) قَدْ (٤)  
أَحَدَتْ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است که گذشت).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) می فرمود: به دلت بنگر، هرگاه از یارت نگران است روی یکی از شماها باد گران است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- امام صادق علیه السلام می فرمود: به دلت بنگر، هرگاه از یارت نگران است روی یکی از شماها بار گرانی است.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٢

\*\*\*\*\*

## (١٥) باب العطاس و التسميت

### ١- الحديث

٣٦٧٩/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِلْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ (٦) مِنَ الْحَقِّ: أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِ إِذَا

لَقِيَهُ؛ وَيَعُودَهُ إِذَا مَرَضَ؛ وَيَنْصَحَ (٧) لَهُ إِذَا غَابَ؛ وَيُسَمِّيهِ (٨) إِذَا عَطَسَ يَقُولُ (٩): الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَيَقُولُ (١٠) لَهُ (١١): يَرْحَمُكَ (١٢) اللَّهُ، فَيُجِيبُهُ (١٣)،

ص: ٧١٩

١-٦ . فى «ب ، د ، ص ، بس» : - «إلى» .

٢-٧ . الوافى، ج ٥، ص ٥٨٣، ح ٢٦١٩ .

٣-٨ . فى «ص» : «أجدكما» .

٤-٩ . فى «ب» : - «قد» .

٥-١٠ . الوافى، ج ٥، ص ٥٨٤، ح ٢٦٢٠ .

۶-۱۱. فی الکافی ، ح ۲۰۶۱ : + «المسلم» .

۷-۱. «النُّصْحُ» : تحزى فعلٍ أو قولٍ فيه صلاح صاحبه . المفردات للراغب ، ص ۸۰۸ (نصح).

۸-۲. «التسميت» : ذكر الله تعالى على الشىء . وتسميت العاطس : الدعاء له . والشين المعجمة

مثله . وقال ثعلب : المهملة هي الأصل ؛ أخذنا من السَّمت ، وهو القصد والهدى والاستقامة ، وكلّ

داعٍ بخير فهو مُسمّت ، أى داعٍ بالعود والبقاء إلى سمته . المصباح المنير ، ص ۲۸۷ (سمت) .

۹-۳. «يقول» : جملة حالّية ، والضمير فيه راجع إلى العاطس ، وهذا يدلّ على أنّ استحباب

التسميت مشروط بقول العاطس : «الحمد لله ...» .

۱۰-۴. عطف على : «يسمّته» .

۱۱-۵. فى «ب» والوسائل : - «له» .

۱۲-۶. فى «ب ، ز ، ص ، بس ، ب ، ف» وحاشية «د» والوافى : «رحمك» .

۱۳-۷. فى «ز» : - «فيجيبه» . وفى الوسائل : «فيجيب» .

يَقُولَ (۱) لَهُ: يَهْدِيكُمْ (۲) اللَّهُ وَ يُصَلِّحُ بِالْكُمْ (۳)؛ وَ يُجِيبُهُ إِذَا دَعَا؛ وَ يَتَّبِعُهُ (۴) إِذَا مَاتَ. (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: از حقوق مسلمان بر برادرش اینست که چون باو برخورد کند سلامش کند، و چون بیمار شود بعیادتش رود، و چون پنهان شود (پشت سرش) برای او خیرخواهی کند، و چون عطسه زند و بگوید: « الحمد لله رب العالمين لا شريك له . » باو بگوید: «یرحمک الله» . او نیز در جواب این گوید: «یهدیکم الله و یصلح بالکم» . و چون او را (بکاری یا بجائی) بخواند (و دعوتش کند) بپذیرد، و چون بمیرد تشییعش کند.



ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مسلمان بر مسلمان حق دارد که برخورد به او سلام دهد و در بیماری، از او عیادت کند و پشت سرش برای او خیر خواهی کند و چون عطسه کند خودش می گوید: «الحمد لله رب العالمین لا شریک له». و به او می گوید در جواب عطسه اش: «یرحمک الله». پس او جوابش را می گوید به این عبارت: «یهدیکم الله ویصلح بالکم». و هر گاه از او دعوت کرد، او را اجابت کند و هر گاه مرد دنبال جنازه او برود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: از حقوق مسلمانان نسبت به برادرش این است که هنگام برخورد بر او سلام دهد و چون بیمار شود به عیادتش رود و پشت سرش برای او خیر خواهی کند و چون عطسه کند می گوید: «الحمد لله رب العالمین لا شریک له» و به او در جواب عطسه اش می گوید: «یرحمک الله» پس در جواب او می گوید: «یهدیکم الله ویصلح بالکم».

و هرگاه از او دعوت کرد، دعوتش را بپذیرد (و چون بمیرد) به تشییع جنازه اش حاضر شود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. يقول أى العاطس و يجيبه أى للمسلم أن يجيب أخاه.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۲

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۶۸۰/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ (۶)، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ فَسَمَّئُوهُ وَ لَوْ (۷) مِنْ وَرَاءِ جَزِيرَةٍ».

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «وَ لَوْ مِنْ وَرَاءِ (۸) الْبَحْرِ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه کسی عطسه کرد جواب عطسه اش را بگوئید اگر چه از پس جزیره ای باشد. و در روایت دیگری است که: اگر چه از پس دریا باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: هر گاه مردی عطسه زد، به او تسمیت گوئید گرچه از پس جزیره باشد، و در روایت دیگر است گرچه از پس دریائی باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه مردی عطسه زد، جواب عطسه او را بدهید گرچه از پس جزیره ای باشد، و در روایت دیگر است گرچه از پس دریائی باشد.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٣

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٦٨١/٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُثَنَّى، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ  
يَزِيدَ وَ مُعَمَّرِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ وَ ابْنِ رَبَّابٍ، قَالُوا:

كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا (١٠) عَطَسَ رَجُلٌ، فَمَا رَدَّ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ شَيْئًا حَتَّى  
ابْتَدَأَ هُوَ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ، أَلَا سَمَّيْتُمْ، (١١)»<sup>١٠٠٠</sup>

ص: ٧٢٠

١- ٨. هكذا في النسخ التي قوبلت والوافي والوسائل. وفي المطبوع: «فيقول».

٢- ٩. في «بس»: «يهديك». وفي «بف» والوافي: «ويهديكم».

٣- ١٠. في الكافي، ح ٢٠٦١ والمؤمن: - «يقول: الحمد لله - إلى - ويصلح بالكم».

٤- ١١. في المؤمن: «ويشيعه».

٥- ١٢. الكافي، كتاب الإيمان والكفر، باب حق المؤمن على أخيه وأداء حقه، ح ٢٠٦١، بطريقتين

آخرين مع اختلاف يسير. وفي الأمالى للطوسى، ص ٤٧٨، المجلس ١٧، ح ١٢؛ وص ٦٣٤،

المجلس ٣١، ح ١١؛ وص ٦٣٥، المجلس ٣١، ح ١٢، بسند آخر عن عليّ عليه السلام عن النبيّ

صلى الله عليه وآله، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره. المؤمن، ص ٤٥، ح ١٠٥، عن أبي

عبدالله عليه السلام، مع زيادة في أوله. الاختصاص، ص ٢٣٣، مراسلاً عن الحارث، عن عليّ

عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير وزيادة في آخره الوافي، ج ٥، ص ٦٣٥، ح ٢٧٥٠؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٨٦، ح ١٥٧٠٩.

٦-١٣. الظاهر زيادة «عن أبيه» في السند، كما تقدّم في الكافي، ذيل ح ١٨، فلاحظ.

٧-١٤. هكذا في النسخ التي قوبلت وشرح المازندراني. وفي المطبوع: «كان».

٨-١. في «بس»: - «وراء».

٩-٢. فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٩١، ضمن الحديث، وتمام الرواية فيه: «إذا سمعت عطسة

فاحمد الله، وإن كنت في صلاتك أو كان بينك وبين العاطس أرض أو بحر» الوافي، ج ٥، ص

٦٣٥، ح ٢٧٥١ و ٢٧٥٢؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٨٧، ح ١٥٧١٠ و ١٥٧١١.

١٠-٣. في «ب، د، بس» والوافي: «إذ».

١١-٤. في «ج»: «سمّيتم». وفي «د، بف»: «سمعتم».

إِنَّ (١) مَنْ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ: أَنْ يَعُودَهُ إِذَا اشْتَكَى، وَ أَنْ (٢) يُجِيبَهُ إِذَا دَعَاهُ، وَ أَنْ يَشْهَدَهُ إِذَا مَاتَ، وَ أَنْ يُسَمِّتَهُ إِذَا عَطَسَ. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه کسی عطسه کرد جواب عطسه اش را بگوئید اگر چه از پس جزیره ای باشد. و در روایت دیگری است که: اگر چه از پس دریا باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٧١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: هر گاه مردی عطسه زد، به او تسمیت گوئید گرچه از پس جزیره باشد، و در روایت دیگر است گرچه از پس دریائی باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه مردی عطسه زد، جواب عطسه او را بدهید گرچه از پس جزیره ای باشد، و در روایت دیگر است گرچه از پس دریائی باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۳

## ٤- الحديث

٣٦٨٢/٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ:

كُنْتُ عِنْدَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَطَسَ، فَقُلْتُ لَهُ (٤): صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ عَطَسَ، فَقُلْتُ (٥): صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ عَطَسَ، فَقُلْتُ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ (٦)، وَقُلْتُ لَهُ (٧): جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِذَا عَطَسَ

٦٥٤/٢

مِثْلَكَ (٨) نَقُولُ (٩) لَهُ كَمَا يَقُولُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ (١٠): يَرْحَمُكَ اللَّهُ، أَوْ كَمَا نَقُولُ (١١)؟

قَالَ: «نَعَمْ (١٢)، أَلَيْسَ نَقُولُ (١٣): صَلَّى اللَّهُ (١٤) عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَرْحَمُ (١٥) مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» قَالَ: «بَلَى (١٦)»

ص: ٧٢١

١- ٥. فى الوافى : - «إن» .

٢- ٦. فى «بس» : - «أن» .

٣- ٧. الكافى ، كتاب الأَطْعَمَة ، باب إجابة دعوة المسلم ، ح ١١٥٨٣ ، بسنده عن مثنى الحنّاط ، عن إسحاق بن يزيد ، عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ المحاسن ، ص ٤١٠ ، كتاب السفر ، ح ١٤٠ ، بسنده عن مثنى الحنّاط ، عن إسحاق بن يزيد ومعاوية بن أبى زياد ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، وتام الرواية فيهما : «إنّ من حقّ المسلم على المسلم أن يجيبه إذا دعاه» الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣٥ ، ح ٢٧٥٣ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٨٧ ، ح ١٥٧١٢ .

٤- ٨. فى «ب ، د ، ص ، بس» والوافى : - «له» .

- ٥-٩ . فى «ز» وشرح المازندرانى : + «له» .
- ٦-١٠ . فى «بف» : - «ثم عطس \_ إلى \_ صلى الله عليك» .
- ٧-١١ . فى «ب» وشرح المازندرانى : - «له» .
- ٨-١ . فى شرح المازندرانى : + «من أهل العصمة عليهم السلام» .
- ٩-٢ . فى «ز» : «فتقول» . وفى «ص» : «يقول» . وفى «بف» والوافى : «يقال» .
- ١٠-٣ . فى «بف» : «على بعض» .
- ١١-٤ . فى «ج ، ز» ومرة العقول : «تقول» . وفى «ص» : «يقول» .
- ١٢-٥ . فى «ب ، ج ، ز ، ص ، بف» : + «قال» . وفى شرح المازندرانى : + «وقال» . وفى الوافى : «قال : أو ليس» .
- ١٣-٦ . فى شرح المازندرانى : «يقول» .
- ١٤-٧ . فى «ز» : + «عليك و» .
- ١٥-٨ . فى «بف» والوافى : «وارحم» . قرأه المازندرانى بصيغة الماضى مع همزة الاستفهام ؛ حيث قال فى شرحه : «وقال : أليس ... الاستفهام للتقرير ، وكذا فى قوله : أرحم ، أى أرحم الله محمدا وآل محمدا ، ثم بادر إلى الجواب والتقرير فقال : بلى» .
- ١٦-٩ . فى حاشية «د» والبحار ، ج ٢٧ : «قلت : بلى ، قال» . وفى شرح المازندرانى : «فقال : بلى» كلاهما بدل آ «قال : بلى» .

وَقَدْ صَلَّى (١) عَلَيْهِ وَرَحِمَهُ، وَإِنَّمَا صَلَّوْاَتُنَا (٢) عَلَيْهِ رَحْمَةً لَنَا وَقُرْبَةً. (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :



صفوان بن یحیی گوید: در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم پس آن حضرت عطسه زد، من باو گفتم: «صلی الله علیک» دوباره عطسه زد من گفتم: «صلی الله علیک» برای سومین بار عطسه زد و من گفتم: «صلی الله علیک» و عرض کردم: قربانت: اگر مانند شما (امام معصومی) عطسه زد همان طور که ما بهم میگوئیم «یرحمک الله» آن طور بگوئیم یا این طور که من میگویم؟ فرمود: چرا مگر نمیگوئی: «صلی الله علی محمد و آله»؟ عرض کردم: چرا، فرمود: (تو میگوئی: «ارحم محمدا و آل محمد»). (یعنی پس از آنکه میگوئی: «صلی الله علی محمد و آله»). دنبالش میگوئی: «ارحم محمدا و آل محمد». و این هر دو طلب رحمت است بدو لفظ: یکی بلفظ «یرحمک الله». و دیگر بلفظ «ارحم محمدا و آل محمد». -از فیض - ره-) سپس فرمود: آری محققا خداوند بر محمد صلوات و رحمت فرستاده و جز این نیست که صلوات ما بر او برای ما رحمت و تقرب بخدا است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از صفوان بن یحیی، گوید: من نزد امام رضا (علیه السلام) بودم و عطسه ای زد، من به او گفتم: صلی الله علیک، باز عطسه زد و گفتم: صلی الله علیک، و باز عطسه زد و گفتم: صلی الله علیک، و به او گفتم: قربانت، چون مانند توئی (امام معصوم) عطسه زند بگوئیم مانند آنکه به یک دیگر می گوئیم: یرحمک الله، یا بگوئیم آنچه من می گویم؟ فرمود: آری، مگر نگفتی: صلی الله علی محمد و آله.؟ گفتم: چرا، فرمود: یعنی ارحم محمداً و آل محمد.، فرمود: آری، محققاً خدا صلوات داده است بر او و به او مهربانی کرده و همانا که صلوات ما بر آن حضرت، رحمت برای خود ما است و تقرب به خدا است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «صفوان بن یحیی»، می گوید: من نزد امام رضا علیه السلام بودم و عطسه ای زد، من به او گفتم: صلی الله علیک، و باز عطسه ای زد. گفتم: صلی الله علیک و باز عطسه زد و گفتم: صلی الله علیک، و به او گفتم: قربانت، چون مانند توئی (امام معصوم) عطسه زند بگوئیم مانند آنکه به یکدیگر می گوئیم: یرحمک الله، یا بگوئیم آنچه من می گویم؟ فرمود: آری، مگر نگفتی: صلی الله علی آل محمد و آله؟ گفتم: چرا، فرمود: یعنی ارحم محمدا و آل محمد، فرمود: آری، محققا خدا صلوات داده است بر او و به او مهربانی کرده و همانا که صلوات ما بر آن حضرت، رحمت برای خود ما و تقرب به خداست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح. أو كما تقول في بعض النسخ كما نقول بصيغة التكلم و في بعضها بصيغة الخطاب فعلى الأول يحتمل أن يكون غرض السائل السؤال عن التخيير أي هل نحن مخيرون بين أن نقول یرحمک الله كما يقول بعضنا لبعض و بين أن نقول كما نقول إشارة إلى ما قال صلى الله عليك فأجاب عليه السلام بالتخيير و رفع الاستبعاد الناشئ للسائل عن أنهم عليهم السلام لا يحتاجون إلى الدعاء لهم

بالرحمة، و عن أنه حط لرتبتهم أن يقال لهم مثل هذا القول، فأجاب عليه السلام بأنك تقول في الدعاء ارحم محمدا و آل محمد و نقول صلى الله على محمد و آل محمد و الصلاة أيضا بمعنى الرحمة ثم رفع شبهته بأن صلواتنا عليهم ليس لاحتياجهم إلى دعائنا لهم بل قرر ذلك لرفع درجاتنا فيصل نفعها إلينا و يمكن أن يكون غرض السائل الاستبعاد عن الأمرين معا أى هل نقول أحد هذين القولين فأجاب عليه السلام برفع الاستبعاد عن كليهما، و على الثانية لعل المراد أنه هل يجوز أن نقول لكم كما يقول بعضنا لبعض أو لكم قول مخصوص تعيينه لنا فأجاب عليه السلام بأنه ليس لنا قول مخصوص بل نقولون كما يقول بعضكم لبعض و رفع الاستبعاد بنحو ما مر من التقريب و على التقديرين لعل في آخر الكلام سقطا و يمكن أن يقال أن السائل سكت عند قوله عليه السلام ارحم محمدا و آل محمد أى تقول ارحم إلى آخره لتوقفه في ذلك فقال عليه السلام بلى تقول ذلك أيضا.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٤

\*\*\*\*\*

## ٥- الحديث

٣٦٨٣/٥ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ:

سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «التَّثَاوُبُ (٤) مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ الْعَطْسَةُ مِنَ اللَّهِ (٥)

عَزَّ وَ جَلَّ» (٦).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمود: دهن دره از شیطان است و عطسه از خدای عز و جل است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از احمد بن محمد بن ابی نصر، گوید: از امام رضا (علیه السّلام) شنیدم می فرمود: دهن یاوه از شیطان است و عطسه از طرف خدای عز و جل است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۵- «احمد بن محمد بن ابی نصر»، گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم می فرمود: دهن درّه از شیطان است و عطسه از طرف خدای عزّ و جلّ است.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: صحيح. وقال فى النهاية: فيه التثاؤب من الشيطان التثاؤب معروف و هو مصدر تشاءبت و الاسم الثوباء و إنما جعله من الشيطان كراهة له لأنه إنما يكون مع ثقل البدن و امتلائه و استرخائه و ميله إلى الكسل و النوم، و إضافته إلى الشيطان لأنه الذى يدعو إلى إعطاء النفس شهوتها و أراد به التحذير من السبب الذى يتولد منه و هو التوسع فى المطعم و الشبع. فيثقل عن الطاعات و يكسل عن الخيرات.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٤

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٦٨٤/٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، قَالَ:

سَأَلْتُ الْعَالِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَطْسَةِ، وَ مَا الْعِلَّةُ فِي الْحَمْدِ لِلَّهِ عَلَيْهَا؟

فَقَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ نِعْمًا (٧) عَلَى عَبْدِهِ فِي صِحَّةِ بَدَنِهِ وَ سَلَامَةِ جَوَارِحِهِ، وَ إِنَّ (٨) الْعَبْدَ يَنْسَى ذِكْرَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَلَى ذَلِكَ، وَ إِذَا (٩) نَسِيَ (١٠) أَمَرَ اللَّهُ الرِّيحَ

ص: ٧٢٢

---

١- ١٠. هكذا فى النسخ التى قوبلت والوفى والبحار. وفى المطبوع: + «اللّه».

٢- ١١. فى «ب، ج، ز»: «صلاتنا».

٣-١٢ . راجع : الكافي ، كتاب الحجّة ، باب نادر ، ح ١٠٨٤ الوافي ، ج ٥ ، ص ٦٣٧ ، ح ٢٧٥٦ ؛ البحار ، ج ١٧ ، ص ٣٠ ، ح ١٠ ؛ وج ٢٧ ، ص ٢٥٦ ، ح ٥ .

٤-١٣ . فى شرح المازندراني : «التثأب» . و«التثأوب» : فترة تعترى الشخص فيفتح عنده فاه . يقال : تثأبْتُ : إذا افتحت فاك وتمطّيت لكسل أو فترة . وإنّما جعله من الشيطان كراهة له ؛ لأنّه يكون مع ثقل البدن وامتلائه واسترخائه وميله إلى الكسل والنوم ، فأضافه إلى الشيطان ؛ لأنّه الذى يدعو إلى إعطاء النفس شهوتها . وأراد به التحذير من السبب الذى يتولّد منه ، وهو التوسّع فى المطعم والشبّع ، فيثقل عن الطاعات ويكسل عن الخيرات . النهاية ، ج ١ ، ص ٢٠٤ ؛ مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٢٣٧ (ثأب).

٥-١٤ . فى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١٠٩ : «والعطاس لَمّا كان سببا لخفة الدماغ واستفراغ الفضلات وصفاء الروح وتقوية الحواسّ كان أمره بالعكس» . وفى الوافي : «وإنّما كانت العطسة من الله عزّ وجلّ ؛ لأنّه حمل عبده عليها ؛ ليذكر الله عندها كما يستفاد من الحديث الآتى» .

٦-١ . الجعفريّات ، ص ٣٣ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتام الرواية فيه : «إياكم وشدة التثأوب فى الصلاة ، فإنّه غرفة الشيطان» الوافي ، ج ٥ ، ص ٦٣٧ ، ح ٢٧٥٧ ؛ الوسائل ، ج ٧ ، ص ٢٥٩ ، ح ٩٢٧٤ ؛ وج ١٢ ، ص ٩٠ ، ح ١٥٧١٨ .

٧-٢ . فى «ب ، د ، بس» : «نعماء» .

٨-٣ . فى «ز» : «إنّ» بدون الواو .

٩-٤ . فى «بف» والوافي : «فإذا» .

١٠-٥ . فى «ز» : «أنسى» .

فَتَجَاوَزَ (١) فِي بَدَنِهِ، ثُمَّ يُخْرِجُهَا مِنْ أَنْفِهِ، فَيَحْمَدُ (٢) اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، فَيَكُونُ حَمْدُهُ عِنْدَ ذَلِكَ شُكْرًا لِمَا نَسِيَ (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

صالح بن ابی حماد گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از عطسه و سر اینکه دنبالش حمد خدا را باید کرد پرسیدم؟ فرمود: همانا برای خدا بر بنده اش نعمتهائی است از سلامتی بدن و اعضای او و تندرستیش، و بدرستی که بنده خدای عز و جل را از یاد ببرد و در باره این نعمتها فراموشش کند، و چون خدا را فراموش کند خداوند بباد دستور دهد که در تنش بگذرد و از بینی او بیرون آید تا خدا را بر آن حمد کند، پس حمد او در آن هنگام شکری است برای آنچه فراموش کرده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از صالح بن ابی حماد، گوید: از عالم (امام کاظم علیه السلام) در باره عطسه پرسش کردم و از سبب ذکر حمد برای آن در پاسخ فرمود: راستی خدا را بر بنده ها نعمتها است در تندرستی و سلامت اندام او، و راستی بنده، خدا عز و جل را به حساب بخشنده این نعمتها فراموش می کند و چون فراموش کرد، خدا به باد دستور می دهد که در تنش گذرد و از بینش برآید، پس بر این خدا را حمد کند و حمدش در این گاه شکر و جبران فراموشی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- «صالح بن ابی حماد»، گوید: از (امام کاظم ع) درباره عطسه پرسش کردم و از سبب ذکر حمد برای آن، در پاسخ فرمود: راستی خدا را بر بنده ها نعمتهائست در تندرستی و سلامت اندام او، و راستی بنده، خدای عزّ و جلّ را به حساب بخشنده این نعمتها فراموش می کند و چون فراموش کرد، خدا به باد دستور می دهد که در تنش گذرد و از بینش خارج شود، پس بر این خدا را حمد کن و حمدش در این گاه شکر و جبران فراموشی است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۴

\*\*\*\*\*

## ۷- الحدیث

۳۶۸۵/۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ (۴)، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، قَالَ:



كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخَصَيْتُ فِي الْبَيْتِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، فَعَطَسَ (٥)

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا تَكَلَّمَ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ ، فَقَالَ (٦) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « أَلَا تُسَمِّتُونَ ، أَلَا تُسَمِّتُونَ (٧) ؟ مِنْ حَقِّ (٨) الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ : إِذَا مَرِضَ أَنْ يَعُودَهُ ، وَإِذَا (٩) مَاتَ أَنْ يَشْهَدَ جَنَازَتَهُ ، وَإِذَا عَطَسَ أَنْ يُسَمِّتَهُ \_ أَوْ قَالَ : يُسَمِّتُهُ \_ (١٠) وَ إِذَا دَعَا (١١) أَنْ يُجِيبَهُ ». (١٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

داود بن حصین گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم و من شمردم چهارده نفر در آن اطاق بودند پس حضرت صادق علیه السلام عطسه زد و یکنفر از آن گروه سخنی نگفت، حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا جواب عطسه را ندهید؟ آیا جواب عطسه را نگوئید؟ از حقوق مؤمن بر مؤمن اینست که چون بیمار شد عیادتش کند، و چون بمیرد بر سر جنازه اش حاضر شود، و چون عطسه زند جواب عطسه اش را بگوید، و چون او را دعوت کند بپذیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٧٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٧- از داود بن حصین، گوید: ما جمعی در حضور امام صادق (علیه السلام) بودیم و من تا ١٤ مرد را در اطاق بر شمردم، امام صادق (علیه السلام) عطسه زد و کسی از حاضران سخنی نگفت، امام فرمود: آیا تسمیت نگوئید؟ آیا جواب عطسه ندهید؟ (تسمیت گوئید، باید جواب عطسه را بگوئید خ ل) از حق مؤمن بر مؤمن این است که هر گاه بیمار شد، او را عیادت کند، و هر گاه مرد، بر سر جنازه اش

حاضر شود، و هر گاه عطسه زد، او را تسمیت گوید (به او گوید: یرحمک الله) و هر گاه از او دعوت کرد، بپذیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- «داوود بن حصین»، می گوید: ما جمعی در حضور امام صادق علیه السّلام بودیم و من تا ۱۴ مرد را در اطاق شمردم، امام صادق علیه السّلام عطسه زد و کسی از حاضران سخنی نگفت، امام فرمود: آیا نمی خواهید پاسخی دهید؟ از حق مؤمن بر مؤمن این است که هرگاه بیمار شود، و هرگاه عطسه زد، او را پاسخ گوید (به او گوید: یرحمک الله) و هرگاه از او دعوت کرد، بپذیرد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۵

- ١-٦ . فى «بف» وحاشية «د» والوفى : «فجالت» . وفى الوسائل : «فتجاز» .
- ٢-٧ . فى «ج» : «فحمد» .
- ٣-٨ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩١ ، صدر الحديث ، مع اختلاف الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣٨ ، ح ٢٧٥٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٩٢ ، ح ١٥٧٢٥ .
- ٤-٩ . هكذا فى «ج ، د ، ز ، بس» والوسائل . وفى «ب ، بف» : «جعفر بن محمد عن يونس» . وفى المطبوع : «جعفر بن يونس» . لاحظ ما قدّمناه ، فى الكافى ، ذيل ح ٣٨٢ ، وما يأتى فى الكافى ، ذيل ح ٣٨٠٢ .
- ٥-١٠ . فى «بس» : «وعطس» .
- ٦-١ . فى شرح المازندراني : «قال» .
- ٧-٢ . فى «ص» والوسائل : - «ألتسمّتون» الثانى . وفى شرح المازندراني : «بالتكرير ، وفى بعض النسخ بدونه ، وفى بعضها بالمهملة ، وفى بعضها بالمعجمة . و«ألا» بالفتح والشّدّ حرف تحضيض ، التخفيف على أن يكون الهمزة للاستفهام ، والتوبيخ محتمل» .
- ٨-٣ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، بس» والوسائل : «فرض» بدل «من حقّ» .
- ٩-٤ . فى «بف» : «وإن» .
- ١٠-٥ . فى «ج ، ز» : «أو يشمّته» . وفى حاشية «ج» والوفى : «أن يشمّته» . وراجع ما تقدّم فى ذيل ح ١ ، من هذا الباب فى معنى التسميت والتشميت .
- ١١-٦ . فى «ب ، ز ، ص ، بس ، بف» : «دعا» .
- ١٢-٧ . مصادقة الإخوان ، ص ٣٨ ، ح ١ ، بسند آخر عن داود بن حفص ، عن أبى عبد الله عليه السلام . المؤمن ، ص ٤٣ ، ح ٩٩ ، عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ الاختصاص ، ص ٢٣٣ ، مرسلًا

عن الحارث ، عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة وفيهما من قوله : «من حقّ المؤمن» وفي الثلاثة الأخيرة مع اختلاف يسير الوافي، ج ٥، ص ٦٣٦، ح ٢٧٥٤ ؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٨٧، ح ١٥٧١٣ .

## ٨- الحديث

٣٦٨٦/٨. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نِعْمَ الشَّيْءُ الْعَطْسَةُ، تَنْفَعُ فِي (١) الْجَسَدِ، وَتُذَكِّرُ بِاللَّهِ (٢) عَزَّ وَجَلَّ».

قُلْتُ: إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ: لَيْسَ (٣) لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْعَطْسَةِ نَصِيبٌ، فَقَالَ: «إِنْ كَانُوا كَاذِبِينَ، فَلَا نَالَهُمْ (٤) شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (٥).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه چیز خوبی است عطسه زدن، برای بدن سودمند است، و خدای عز و جل را نیز بیاد انسان آورد، من عرض کردم: نزد ما مردمانی هستند که میگویند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از عطسه بهره ای ندارد (و عطسه نمیزند)؟ فرمود: اگر دروغ گویند شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) بآنها نرسد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٧٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- از جابر، گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: چه خوب چیزی است عطسه، برای تن سودمند است و خدا عز و جل را هم به یاد می آورد، گفتم: نزد ما مردمی هستند که می گویند: برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عطسه بهره ای نیست، فرمود: اگر دروغ گویند، شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) بدانها مرساد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- («جابر»)، گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چه خوب چیزی است عطسه، برای تن سودمند است و خدای عز و جل را هم به یاد می آورد، گفتم: نزد ما مردمی هستند که می گویند: برای رسول خدا صلی الله علیه و اله در عطسه بهره ای نیست، فرمود: چه خوب چیزی است عطسه، برای تن سودمند است و خدای عز و جل را هم به یاد می آورد، گفتم: نزد ما مردمی هستند که می گویند: برای رسول خدا صلی الله علیه و اله در عطسه بهره ای نیست، فرمود: اگر دروغ گویند، شفاعت محمد صلی الله علیه و اله به آنها نرسد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

## ۹- الحدیث

۳۶۸۷/۹. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ:

۶۵۵/۲

عَطَسَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ (۶)، فَلَمْ يُسَمِّتْهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: «نَقَصْنَا (۷) حَقَّنَا» ثُمَّ قَالَ: «إِذَا عَطَسَ أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآهْلِ بَيْتِهِ» قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ، فَسَمَّيْتُهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابی عمیر از برخی از اصحابش حدیث کند که گفت: مردی در خدمت حضرت باقر علیه السلام عطسه زد و گفت: «الحمد لله» حضرت باقر علیه السلام جواب عطسه او را نداد و فرمود: از حق ما کاست سپس فرمود: چون یکی از شماها عطسه کرد بگوید: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته». گوید: پس آن مرد آنچنان گفت و حضرت نیز جواب عطسه او را داد. (یعنی باو فرمود: یرحمک الله).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- ابن ابی عمیر، از یکی از اصحابش، گفت: مردی در حضور امام باقر (علیه السلام) عطسه زد و گفت: الحمد لله، و امام باقر (علیه السلام) به او جواب نداد و فرمود: از حق ما کاست، سپس فرمود: هر گاه یکی از شماها عطسه زند بگوید: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بینه، گوید: آن مرد این ذکر را گفت و امام باقر (علیه السلام) هم به او جواب عطسه را داد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۳۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- «ابن ابی عمیر»، از یکی از اصحابش، گفت: مردی در حضور امام باقر علیه السلام عطسه زد و گفت: الحمد لله، و امام باقر علیه السلام به او جواب نداد و فرمود: از حق ما کاست، سپس فرمود: هرگاه یکی از شماها عطسه زند بگوید: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بینه، گوید: آن مرد این ذکر را گفت و امام باقر علیه السلام هم به او جواب عطسه را داد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

### ۱۰- الحديث

۳۶۸۸/۱۰. عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِيِّ (۹)، عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي ثَلَاثَةِ (۱۰) مَوَاطِنَ: عِنْدَ الْعَطْسَةِ، وَعِنْدَ الذَّبِيحَةِ، وَعِنْدَ الْجَمَاعِ؟!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا لَهُمْ وَيْلَهُمْ، نَافَقُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضیل بن یسار گوید: بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مردم در سه جا صلوات بر محمد و آلش را بداندند: یکی هنگام عطسه، و دیگر هنگام سر بریدن حیوانات، و سوم در هنگام جماع، حضرت باقر علیه السلام فرمود: چه شده است آنها را؟ وای بر آنها، نفاق کردند، خدا لعنتشان کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۴

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای]:

۱۰- از فضیل بن یسار، گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: راستی مردم صلوات بر محمد و آتش را در سه جا بد می دارند: گاه عطسه و هنگام سر بریدن و در وقت جماع. امام باقر (علیه السلام) فرمود: چه دردی دارند، وای بر آنها نفاق کردند، خدا لعنتشان کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۰- «فضیل بن یسار»، گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: راستی مردم صلوات بر محمد و آتش را در سه جا بد می دارند: هنگام عطسه و هنگام سر بریدن حیوان و به هنگام همخوابگی. امام باقر علیه السلام فرمود: آنها را چه شده است؟ وای بر آنها نفاق کردند، خدا لعنتشان کند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

\*\*\*\*\*

ص: ٧٢٤

- 
- ١-٨ . فى «د، ز»: - «فى» .  
٢-٩ . فى «ب»: «الله» .  
٣-١٠ . فى «بس»: «أن ليس» .  
٤-١١ . فى «بف»: «فلا أنالهم» . وفى الوافى: «فلا أنالهم الله» .  
٥-١٢ . الوافى، ج ٥، ص ٦٣٨، ح ٢٧٥٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٤، ح ١٥٧٣٣ .  
٦-١ . فى شرح المازندرانى: + «رب العالمين» .  
٧-٢ . فى حاشية «ص»: «أنقصنا» . وفى شرح المازندرانى: «نقصه ونقصه، بالتخفيف والتشديد  
بمعنى» .

- ٨-٣ . الوافى، ج ٥، ص ٦٣٨، ح ٢٧٦٠؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٤، ح ١٥٧٣١ .  
٩-٤ . الظاهر، أبى إسماعيل البصرى، كما تقدّم فى الكافى، ذيل ح ٢٠٥١ .  
١٠-٥ . فى «بف» والوافى: «ثلاث» .  
١١-٦ . الوافى، ج ٥، ص ٦٣٨، ح ٢٧٦١؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٥، ح ١٥٧٣٥ .

## ١١- الحديث

٣٦٨٩/١١ . عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ (١)، قَالَ:

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا عَطَسَ، فَقِيلَ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، قَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ (٢)»  
وَإِذَا عَطَسَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ، قَالَ: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

سعد بن ابی خلف گوید: حضرت باقر علیه السلام هر گاه عطسه میزد و باو میگفتند: «یرحمک الله» حضرت میفرمود: «یغفر الله لکم و یرحمکم.» و هر گاه کسی نزد او عطسه میزد حضرت میفرمود: «یرحمک الله عز و جل».

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از سعد بن ابی خلف که امام باقر (علیه السلام) را شیوه این بود که: چون عطسه می زد، به او گفته می شد: یرحمک الله، می فرمود: یغفر الله لکم و یرحمکم. و هر گاه انسانی در برش عطسه می زد، می گفت: یرحمک الله عز و جل.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۱- «سعد بن ابی خلف» گوید: که امام باقر علیه السلام را شیوه بر این بود که: چون عطسه می زد، به او گفته می شد: یرحمک الله، می فرمود: یغفر الله لکم و یرحمکم، و هرگاه انسانی در برابرش عطسه می زد، می گفت: یرحمک الله عز و جل.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٣٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٥٥

\*\*\*\*\*

## ١٢- الحديث

٣٦٩٠/١٢. عَلِيٌّ (٤)، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ أَوْ غَيْرِهِ (٥)، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «عَطَسَ غُلَامٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَقَالَ لَهُ (٦) النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پسر بچه ای که بحد بلوغ نرسیده بود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عطسه زد و پس از آن گفت: «الحمد لله». پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: «بارک الله فیک»..

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- از امام صادق (علیه السلام) که: یک پسر نابالغ نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عطسه زد و گفت: الحمد لله، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او گفت: بارک الله فیک. .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: یک پسر نابالغ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عطسه زد و گفت الحمد لله، و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: بارک الله فیک.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف على المشهور.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٦

\*\*\*\*\*

### ١٣- الحديث

٣٦٩١/١٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ، فَلْيَقُلْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ (٨) لَا شَرِيكَ لَهُ؛ وَإِذَا سَمَّتْ (٩) الرَّجُلُ، فَلْيَقُلْ (١٠): يَرْحَمَكَ اللَّهُ؛ وَإِذَا ...»

ص: ٧٢٥

---

١-٧. سعد بن أبي خلف عدّه النجاشى والبرقى والشيخ الطوسى من أصحاب أبى عبد الله وأبى الحسن عليهما السلام ، ولم نجد روايته عن أبى جعفر المراد منه أبو جعفر الباقر عليه السلام فى موضع . فعليه ، لا يبعد وقوع خللٍ فى السند من سقط أو إرسال . راجع : رجال النجاشى ، ص ١٧٨ ، الرقم ٤٦٩ ؛ رجال البرقى ، ص ٣٨ ؛ و ص ٥٠ ؛ رجال الطوسى ، ص ٢١٢ ، الرقم ٢٧٧٠ ؛ و ص ٣٣٨ ، الرقم ٥٠٢٩ .

٢-٨ . فى «ب» : + «اللّه» .

- ۳-۹ . الخصال ، ص ۶۳۲ ، أبواب الثمانين وما فوقه ، ضمن الحديث الطويل ۱۰ ، بسند آخر عن أبي عبد الله ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام ، إلى قوله : « يغفر الله لكم ويرحمكم » مع اختلاف يسير الوافي ، ج ۵ ، ص ۶۳۹ ، ح ۲۷۶۲ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۸۸ ، ح ۱۵۷۱۴ .
- ۴-۱ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ب ف» . وفي «ز» : + «بن إبراهيم» . وفي المطبوع : «عنه» .
- ۵-۲ . في «ب ، ب ف» : - «أو غيره» . وفي «ز» وحاشية «د» : «وغيره» .
- ۶-۳ . في «ص» : - «له» .
- ۷-۴ . الوافي ، ج ۵ ، ص ۶۳۹ ، ح ۲۷۶۳ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۹۲ ، ح ۱۵۷۲۶ .
- ۸-۵ . هكذا في النسخ والوافي والوسائل . وفي المطبوع : + «[رب العالمين]» .
- ۹-۶ . في الوسائل : «سميت» .
- ۱۰-۷ . في «ب» : «فلتقل» . وهذا يقتضى أن يقرأ «سمت الرجل» بتشديد التاء ونصب «الرجل» .
- رَدَدَتْ (۱) ، فَلْتَقُلْ (۲) : يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ لَنَا ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سُئِلَ عَنْ آيَةٍ ، أَوْ شَيْءٍ فِيهِ ذَكَرَ اللَّهُ ، فَقَالَ : كُلُّ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ حَسَنٌ . (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام حدیث کند که فرمود: هر گاه مردی عطسه زد دنبالش بگوید: « الحمد لله [رب العالمين] لا شريك له». و کسی که میخواهد جواب عطسه را بدهد بگوید «یرحمک الله». و چون (شخصی که عطسه زده) بخواهد جواب او را بدهد بگوید: «یغفر الله لك و لنا». زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آیه ای یا چیزی که در آن ذکر خدا باشد پرسش شد (که آیا در چنین جایی آیه ای یا ذکر مخصوصی باید گفت؟) فرمود: هر جمله ای که در آن ذکر خدا باشد نیکو است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از محمد بن مسلم، از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: چون کسی عطسه زند، بگوید: الحمد لله [رب العالمین] لا شریک له، و هر کس جواب عطسه دهد، بگوید: یرحمک الله. ، و هر گاه ردّ کند (ردّ کنی) باید بگوید: یغفر الله لک و لنا. زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خواست شد از آیه یا کلامی که در آن ذکر خدا باشد، در پاسخ فرمود: هر جمله ای که ذکر خدا در آن باشد خوب است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- «محمد بن مسلم»، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که، فرمود:

چون کسی عطسه زند، بگوید: الحمد لله رب العالمین لا شریک له، و هر کس جواب عطسه دهد، بگوید: یرحمک الله، و هرگاه ردّ کند (ردّ کنی) باید بگوید: یغفر الله لک و لنا.

زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و اله در خواست شد از آیه یا کلامی که در آن ذکر خدا باشد، در پاسخ فرمود: هر جمله ای که ذکر خدا در آن باشد خوب است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۹



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. فإن رسول الله كأنه تعليل رجحان أصل التحميد و الدعاء لا خصوص هذه الأذكار، أو المعنى أنه سئل صلى الله عليه وآله وسلم هل فى تلك المواطن آية مخصوصة أو شىء مخصوص فيه ذكر الله فقال عليه السلام كلما ذكر الله فيه فهو حسن أى ليس فيها شىء مخصوص.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٦

\*\*\*\*\*

#### ١٤- الحديث

٣٦٩٢/١٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ، عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ:

عَطَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ثُمَّ جَعَلَ إصْبَعَهُ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ: «رَغِمَ أَنْفَى لِلَّهِ (٤) رَغْمًا (٥) دَاخِرًا». (٦)

#### ١٥- الحديث

٣٦٩٣/١٥. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ رَفَعَهُ، قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَالَ إِذَا عَطَسَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى كُلِّ حَالٍ، لَمْ يَجِدْ  
وَجَعَ الْأُذُنَيْنِ وَالْأَعْرَاسِ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

أمیر المؤمنین علیه السلام در حدیث مرفوعی فرمود: هر کس چون عطسه کند دنبال آن بگوید: « الحمد لله رب العالمین علی کل حال. » درد گوش و دندان نبیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٧٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٥- امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس که هنگام عطسه خود گوید: الحمد لله رب العالمین علی کل حال. ، درد گوش و دندان نیابد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٤٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۵- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

هرکس که هنگام عطسه خود بگوید: الحمد لله رب العالمین علی کل حال، درد گوش و دندان پیدا نکند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۳۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

## ۱۶- الحدیث

۳۶۹۴/۱۶. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَوْ غَیْرِهِ (۸)، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِهِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ فِي (۹) وَجَعِ الْأَعْزَاسِ وَوَجَعِ الْأَذَانِ (۱۰): «إِذَا سَمِعْتُمْ مَنْ

ص: ۷۲۶

۱-۸ . فی الوسائل : «ردّ» .

۲-۹ . هكذا فی «ب ، د ، ص» وهو مقتضى كون الشرط خطابا . وفى سائر النسخ والمطبوع : «فليقل» .

۳-۱۰ . الوافى، ج ۵، ص ۶۳۹، ح ۲۷۶۴ ؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۸، ح ۱۵۷۱۵ .

۴-۱۱ . فى «ز» : «اللّه أنفى» .

۵-۱۲ . يقال : رَغِمَ يَرْغَمُ وَرَغِمَ وَرَغِمًا وَرُغِمًا . وَأَرغَمَ اللّهُ أَنْفَهُ ، أى ألصقه بالرَّغَامِ ، وهو التراب . هذا هو الأصل ثم استعمل فى الذُّلِّ . النهاية ، ج ۲ ، ص ۲۳۸ (رغم) .

۶-۱۳ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ۳۹۱ ، ضمن الحديث ، مع اختلاف يسير وزيادة الوافى، ج ۵، ص ۶۴۰، ح ۲۷۶۵ ؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۲، ح ۱۵۷۲۷ .

۷-۱ . الوافى، ج ۵، ص ۶۴۰، ح ۲۷۶۶ ؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳، ح ۱۵۷۲۹ .

۸-۲ . فى الوسائل : «وغيره» .

۹-۳ . فى «بف» : «من» .

۱۰-۴ . فى «ج» : «الأذن» .

يَعْطِسُ، فَأَبْدُوهُ بِالْحَمْدِ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق عليه السلام فرمود: در باره درد دندان و گوش هر گاه شنیدید كسى عطسه زد با حمد خدا با او سخن گوئید.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۱۶- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: در باره درد دندان و گوش، هرگاه شنیدید کسی عطسه زند، با حمد خدا با او آغاز سخن کنید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۱۶- امام صادق علیه السلام، فرمود:

در باره درد دندان و گوش، هرگاه شنیدید کسی عطسه زند، با حمد خدا با او آغاز سخن کنید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مرسل.

## ١٧- الحديث

٣٦٩٥/١٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (٣)، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عُثْمَانَ،

ص: ٧٢٧

١- ٥. فى «بف» والوافى : + «لله» .

٢- ٦. الوافى، ج ٥، ص ٦٤٠، ح ٢٧٦٧؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٣، ح ١٥٧٢٨.

٣- ٧. هكذا فى النسخ. وفى المطبوع : + «عن أبيه» . وروى على بن إبراهيم عن صالح بن السندى مباشرة فى كثير من الأسناد ، كما روى عنه بواسطة أبيه فى بعضها ، لكن روايته عنه مباشرة أكثر بمراتب ، فلا يحصل الاطمئنان بصحة ثبوت «عن أبيه» فى ما نحن فيه ، بل فى كل ما كان بعض النسخ خاليا عن ذكر هذه العبارة ولو كانت النسخ قليلة ؛ وهذا لما تكرر سابقا من أن كثرة روايات على بن إبراهيم عن أبيه أوجب كثيرا سبق قلم الناسخين إلى كتابة «عن أبيه» فى غير موضعها ، وهذا يورث الظن القوي بعدم ثبوت «عن أبيه» فى ما كان بعض النسخ خاليا عن ذكرها . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١ ، ص ٥٢٠ و ج ١١ ، ص ٤٧٦٤٧٧ . إن قلت : ترجم الشيخ الطوسى لىونس بن عبدالرحمن فى الفهرست ، ص ٥١١ ، الرقم ٨١٣ ، وروى كتبه بثلاثة طرق وفى اثنين منها إبراهيم بن هاشم عن إسماعيل بن مزار وصالح بن السندى ، عن يونس ؛ فإنه قال : «... وأخبرنا ابن أبى جيد ، عن محمد بن الحسن ، عن سعد بن عبدالله و الحميرى و على بن إبراهيم و محمد بن الحسن الصقار كلهم ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن إسماعيل بن مزار و صالح بن السندى ، عن يونس . ورواها محمد بن على بن الحسين ، عن حمزة بن محمد العلوى و محمد بن على ما جيلويه ، عن على بن إبراهيم (عن أبيه) عن إسماعيل و صالح ، عن يونس . وورد فى رجال الطوسى ، ص ٤٢٨ ، الرقم

٦٥١ ، أيضا أنّ صالح بن السندي روى عن يونس بن عبدالرحمن ، وروى عنه إبراهيم بن هاشم ، فكيف يمكن القول بعدم ثبوت أو بعدم رواية إبراهيم بن هاشم \_ والد عليّ بن إبراهيم \_ عن صالح بن السندي ؟ قلنا: يمكننا الجواب عن هذا الإشكال بوجهين ، أحدهما : أنّ الكلام الآن في الطريق المشهور للكليني إلى جعفر بن بشير ، وهو طريق «عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير» ولم يثبت توسط إبراهيم بن هاشم بين ولده عليّ و صالح بن السندي في هذا الطريق . وثانيهما : أنّ لازم ورود صالح بن السندي في طريقين من طرق كتب يونس ورواياته يقتضى كثرة رواياته عن يونس ، كما هو الأمر في شأن إسماعيل بن مرّار ، مع أنّ صالح بن السندي لم يرو عن يونس إلاّ في أربعة أسناد كلّها عن طريق عليّ بن إبراهيم عن أبيه : منها : ما ورد في علل الشرائع ، ص ١٣٢ ، ح ٢ ، ففيه «... عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن يحيى بن أبي عمران و صالح بن السندي ، عن يونس بن عبدالرحمن قال : قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام ...» . ومنها : ما ورد في عيون الأخبار ، ج ١ ، ص ٢٨ ، ح ٨ ، وفيه : «... عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن إسماعيل بن مرّار و صالح بن السندي ، عن يونس بن عبدالرحمن ، عن حسين بن بشير قال : أقام لنا أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام ...» . ومنها : ما ورد في كمال الدين ، ص ٣٦١ ، ح ٥ ، وفيه : «... عليّ بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن صالح بن السندي ، عن يونس بن عبدالرحمن قال : دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام فقلت له ...» . ومنها : ما يأتي في الكافي ، ح ١١٣٥٠ ، من رواية عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن صالح بن السندي ، عن يونس قال : كتبت إلى الرضا عليه السلام . هذا ، ولم نجد رواية صالح بن السندي ، عن يونس بن عبدالرحمن ، عن غير طريق عليّ بن إبراهيم . والمظنون قويًا أنّ صالح بن السندي في هذه الأسناد محرّف من صالح بن سعيد الذي روى على بن إبراهيم ، عن أبيه ، عنه ، عن يونس . أنظر على سبيل المثال : الكافي ، ح ٤٨٣٩ و ٤٩٤٣ و ٤٩٦٨ \_ وقد لُقّب فيه صالح بن سعيد بالراشدي \_ ح ١١٠٧٥ و ١٣٧٣٦ و ١٣٩٥١ و ١٤١٨٣ و ١٤٤٦٠ . ثمّ إنّّه ورد في التهذيب ، ج ١٠ ، ص ١٢٩ ، ح ٥١٤ ، رواية محمّد بن الحسن الصفّار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن صالح بن سعيد ، عن يونس بن عبدالرحمن ، وورد في علل الشرائع ، ص ٥١٧ ، ح ٦ ، رواية محمّد بن الحسن الصفّار ، عن إبراهيم

بن هاشم ، عن صالح بن سعيد و غيره من أصحاب يونس ، عن يونس . وهذان الطريقتان يشبهان طريق الصَّفَّار إلى يونس بن عبدالرحمن في فهرست الشيخ إلا أنَّ في الفهرست بُدِّل «سعيد» ب «السندی» . وممَّا يؤكِّد وقوع التحريف في عنوان صالح بن السندی المذكور في طريق الفهرست والأسناد الأربعة المتقدِّمة ، عطف صالح بن السندی على يحيى بن أبي عمران و إسماعيل بن مَرَّار في بعضها ؛ فقد ورد في التفسير المنسوب إلى عليّ بن إبراهيم \_ تفسير القمّي \_ ج ١ ، ص ٢٨ ، خبر في تفسير «بسم الله الرحمن الرحيم» رواه عن أبيه ، عن عمرو بن إبراهيم الراشدي و صالح بن سعيد و يحيى بن أبي عمير بن عمران الحلبي و إسماعيل بن فرار \_ وهو محرّف من «إسماعيل بن مَرَّار» \_ و أبي طالب عبدالله بن الصلت ، عن عليّ بن يحيى عن أبي بصير . وهذا السند مختلّ جدًّا ، كما يعلم من البحار ، ج ٩٢ ، ص ٢٢٨ ، ح ٨ ؛ فقد ورد فيه الخبر نقلًا من التفسير عن أبيه ، عن عمرو بن إبراهيم الراشدي و صالح بن سعيد و يحيى بن أبي عمران و إسماعيل بن مَرَّار و أبي طالب عبدالله بن الصلت ، عن عليّ بن يحيى ، عن أبي بصير . ونقل البحار و إن كان أقرب إلى الواقع ممَّا ورد في مطبوع التفسير ، لكنّ الظاهر فيه خلل آخر ، وهو سقوط الراوي عن عليّ بن يحيى من السند و هو يونس ؛ فقد ورد الخبر في البحار ، ج ٨٥ ، ص ٥١ ، ح ٤٣ ، نقلًا من كتاب العلل لمحمّد بن عليّ بن إبراهيم قال : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن عمر بن إبراهيم ، عن يونس ، عن عليّ بن يحيى ، عن أبي بصير . وممَّا يؤكِّد أيضًا وقوع التحريف في صالح بن السندی في المواضع المذكورة ، ما ورد في الفهرست للطوسي ، ص ٢٤٥ ، الرقم ٣٦٣ ؛ فقد ترجم الشيخ الطوسي صالح بن سعيد القمّاط وقال : «له كتاب أخبرنا ابن أبي جيد ، عن ابن الوليد عن الصَّفَّار ، عن إبراهيم بن هاشم و غيره من أصحاب يونس ، عن صالح بن سعيد هذا و إن كان في توصيفه بالقمّاط نظر ، لكنّه متّحد مع صالح بن سعيد الراوي عن يونس بن عبدالرحمن في الأسناد كما أشرنا إليه . ثمّ إنّ تحريف صالح بن سعيد ليس منحصرًا بما ذكرناه سابقًا ، بل ورد نظيره في الفقيه ، ج ١ ، ص ٤٥ ، ح ٥٠٥٦ ؛ فقد ورد فيه رواية إبراهيم بن هاشم ، عن صالح بن السندی ، عن الحسين بن خالد ، والخبر ورد في الكافي ، ح ١٣٩٥٠ ، والتهذيب ، ج ١٠ ، ص ٢٩ ، ح ٩٤ ، عن عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن صالح بن سعيد ، عن الحسين بن خالد ، كما ورد في التهذيب ، ج ١٠ ، ص ١٩٨ ، ح



۷۸۵ ، روایة إبراهيم بن هاشم ، عن صالح بن سعيد ، عن الحسين بن خالد . واستفدنا هذا الوجه الثاني ممّا أفاده الأستاذ السيّد محمّد جواد الشيبيري دام توفيقه في رسالته «كلمة في المراد من أبي سعيد القمّاط» مع شيء من الزيادة والتغيير في أسلوب البيان . فتحصّل من جميع ما مرّ أنّ روایة إبراهيم بن هاشم عن صالح بن السندی غير ثابتة . وأمّا احتمال اتّحاد صالح بن السندی مع صالح بن سعيد فضعيف ، ليس هذا محل البحث عنه .

ص: ۷۲۸

عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ سَمِعَ عَطْسَةً فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (۱) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (۲)، لَمْ يَشْتِكِ (۳) عَيْنُهُ (۴) وَلَا ضَرَسَهُ» ثُمَّ قَالَ: «إِنْ سَمِعْتَهَا فَقُلْهَا وَإِنْ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ الْبَحْرُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو اسامه گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که صدای عطسه ای را بشنود پس خدای عز و جل را حمد گوید و بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش صلوات بفرستد، درد چشم و دندان نبیند، سپس فرمود: اگر آن را شنیدی ذکر (حمد و صلوات) را بگو اگر چه میان تو و آن (کس) که عطسه زده) دریا فاصله باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- از ابی اسامه، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که عطسه ای شنود و حمد خدای عز و جل کند، صلوات بر پیغمبر و خاندانش فرستد، از درد چشم و دندانش ننالند. سپس فرمود: اگر آن را شنیدی، آن ذکر را بگو گرچه میان تو و آن، دریا باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۷- «ابی اسامه»، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

هرکس عطسه ای شنود و حمد خدای عز و جل کند، صلوات بر پیامبر و خاندانش فرستد، از درد چشم و دندانش ننالند.

سپس فرمود: اگر آن را شنیدی، آن ذکر را بگو گرچه میان تو و آن دریا باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

## ۱۸- الحديث

۳۶۹۶/۱۸. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: عَطَسَ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ الْقَوْمُ: هَذَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۶): «يَرْحَمُكَ اللَّهُ» فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ نَصْرَانِيٌّ؟ فَقَالَ: «لَا يَهْدِيهِ اللَّهُ حَتَّى يَرْحَمَهُ» (۷).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابن ابی نجران از برخی از شیعیان حدیث کند که گفت: مردی نصرانی نزد حضرت صادق علیه السلام عطسه زد مردم باو گفتند: «هداک الله» (یعنی خدا هدایت کند) حضرت صادق علیه السلام فرمود: [بگوئید] «یرحمک الله». عرض کردند: او نصرانی است؟ فرمود: تا خدا باو رحم نکند هدایتش نفرماید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۸- از یکی از اصحابش، گوید: مردی ترسا در نزد امام صادق (علیه السلام) عطسه زد، حاضران به او گفتند: هداک الله. پس امام صادق (علیه السلام) فرمود: [بگوئید] یرحمک الله. ، گفتند: او ترسا است، فرمود: تا خدا به او رحم نکند، او را هدایت نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۸- یکی از اصحابش، گوید: مردی ترسا در نزد امام صادق علیه السلام عطسه زد، حاضران به او گفتند: هداک الله.

پس امام صادق علیه السلام فرمود: بگوئید یرحمک الله، گفتند: او ترساست، فرمود: تا خدا به او رحم نکند، او را هدایت نکند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۴۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٧

\*\*\*\*\*

ص: ٧٢٩

- 
- ١-١ . فى الوسائل : «محمد» .  
٢-٢ . فى «ب» : - «وأهل بيته» .  
٣-٣ . فى «ب ، ز ، بس» : «لم يشك» . وفى «ج» : «لم تشك» .  
٤-٤ . هكذا فى «ب ، د ، ز ، ص ، بس ، بف» والوفى والوسائل . وفى «ج» والمطبوع : «عينيه» .  
٥-١ . الوافى، ج ٥، ص ٦٤٠، ح ٢٧٦٨؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٤، ح ١٥٧٣٢ .  
٦-٢ . هكذا فى النسخ والوفى . وفى المطبوع : + «[فقولوا]» .  
٧-٣ . الوافى، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٢٧٦٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٦، ح ١٥٧٣٧ .

## ١٩- الحديث

٣٦٩٧/١٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا عَطَسَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ، ثُمَّ سَكَتَ لِعَلَّةٍ تَكُونُ بِهِ، قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَإِنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ» .

قَالَ: «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْعَطَاسُ لِلْمَرِيضِ دَلِيلُ الْعَافِيَةِ وَرَاحَةٌ لِلْبَدَنِ (١)» . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الیهی]:

۱۹- امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه مرد مسلمانی عطسه زند و برای مانعی خاموش بماند، فرشته ها از طرف او گویند، الحمد لله رب العالمین، و اگر خود گوید: الحمد لله رب العالمین، فرشته ها گویند: یغفر الله لك.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: عطسه در بیمار نشانه بهبودی است و برای تن، راحتی است.

\*\*\*

ترجمه آیت الیهی؛ ج ۴، ص ۸۴۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرگاه مرد مسلمانی عطسه زند و بواسطه دردی که دارد خاموش ماند (و دنبالش نتواند الحمد لله رب العالمین. بگوید) فرشتگان بجای او گویند: « الحمد لله رب العالمین. » و اگر بگوید: « الحمد لله رب العالمین. » فرشتگان گویند: « یغفر الله لك ». فرمود: و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: عطسه برای بیمار نشانه بهبودی و آسودگی بدن اوست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه مرد مسلمانی عطسه زند و برای مانعی خاموش بماند، فرشته ها از طرف او گویند: الحمد لله رب العالمین. ، و اگر خود گوید: الحمد لله رب العالمین. ، فرشته ها گویند: یغفر الله لك. فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: عطسه در بیمار نشانه بهبودی است و برای تن، آسایش است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

## ۲۰- الحدیث

۳۶۹۷/۲۰. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِيدَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ، (۳) قَالَ:

قَالَ : «الْعَطَاسُ يَنْفَعُ فِي الْبَدَنِ (٤) كُلُّهُ مَا لَمْ يَزِدْ عَلَى الثَّلَاثِ، فَإِذَا (٥) زَادَ عَلَى الثَّلَاثِ فَهُوَ (٦) دَاءٌ وَ سُقْمٌ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: عطسه برای همه تن سودمند است اگر از سه تا نگذرد و چون از سه تا بگذرد آن درد و بیماری است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٧٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢٠- امام صادق (علیه السلام) فرمود: عطسه برای همه تن سودمند است تا از سه بار فزون نباشد، و اگر از سه بار فزود، درد و بیماری باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٤٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢٠- امام صادق علیه السلام فرمود: عطسه برای همه تن سودمند است تا از سه بار بیشتر نباشد، و اگر از سه بار بیشتر شد درد و بیماری باشد.



\*\*\*

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٤٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: مجهول، أو ضعيف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٥٨

\*\*\*\*\*

## ٢١- الحديث

٣٦٩٩/٢١. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (٨) قَالَ: «الْعُطْسَةُ الْقَيْحَةُ». (٩)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو بکر حضرمی گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از گفتار خدای عز و جل (که فرماید) «براستی ناخوش ترین آوازه بانگ خران است» (سوره لقمان آیه ۱۹) فرمود: عطسه ناهموار است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۱- از ابی بکر حضرمی، گوید: از امام صادق (علیه السلام) از تفسیر قول خدا عز و جل پرسیدم (۱۹) سوره لقمان): «راستی که زشت ترین آوازه بانگ خر است». فرمود: عطسه ناهموار باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۲۱- «ابی بکر حضر» می گوید: از امام صادق علیه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل: «راستی که زشت ترین آوازه بانگ خر است». -لقمان/۱۹، پرسیدم: فرمود: عطسه ناهموار است.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: حسن، أو موثق.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٨

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٠

---

١- ٤ . فى «ز»: «البدن» .

٢- ٥ . الأمالى للصدوق ، ص ٣٠٠ ، المجلس ٥٠ ، ح ١ ، بسنده عن هارون بن مسلم بن سعدان ، عن مسعدة بن صدقة ، عن الصادق ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، إلى قوله : «قالت الملائكة : يغفر الله لك » الوافى، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٢٧٧٠ ؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٣ ، ح ١٥٧٣٠ .

٣- ٦ . هكذا فى النسخ والوافى والوسائل . وفى المطبوع : + «عن أبى عبد الله عليه السلام» .

٤- ٧ . فى حاشية «بف» والوافى : «للبدن» . وفى شرح المازندراني : «البدن» كلاهما بدل «فى البدن» .

٥- ٨ . فى «ز»: «فإن» .

٦- ١ . فى الوافى : «فهن» .

٧- ٢ . الوافى، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٢٧٧١ ؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٠، ح ١٥٧١٩ .

٨- ٣ . لقمان (٣١) : ١٩ .

۹-۴. الوافی، ج ۵، ص ۶۴۲، ح ۲۷۷۳؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۰، ح ۱۵۷۲۰؛ البحار، ج ۶۹، ص ۳۶۱.

## ۲۲- الحدیث

۶۵۷/۲

۳۷۰۰/۲۲. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَى، عَنِ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ عَطَسَ، ثُمَّ وَضَعَ (۱) يَدَهُ عَلَى قَصْبَةِ أَنْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ (۲) حَمْدًا (۳) كَثِيرًا كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ (۴) وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خَرَجَ مِنْ مَنْخَرِهِ الْأَيْسَرِ طَائِرٌ (۵) تَحْتَ الْعَرْشِ، يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ (۶) أَصْغَرُ مِنَ الْجَرَادِ، وَأكْبَرُ مِنَ الذُّبَابِ حَتَّى يَسِيرَ (۷) إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که عطسه زند سپس دستش را بر استخوان تیغه بینی نهد و بگوید: «الحمد لله رب العالمین [الحمد لله] حمدا کثیرا کما هو اهله و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم». از سوراخ چپ بینی او پرنده ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و برود تا بزیر عرش رسد و تا روز قیامت برای او استغفار کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۲- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر که عطسه زند و سپس دستش را بر تیغه بینی خود نهد و بگوید: « الحمد لله رب العالمین (الحمد لله) حمداً كثيراً كما هو اهله و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم ». از سوراخ چپ بینی او پرنده ای خردتر از ملخ و بزرگ تر از مگس برآید و تا زیر عرش برود، تا روز رستاخیز برای او آمرزش جوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۲- امام صادق علیه السلام، فرمود: هرکس عطسه زند و سپس دستش را بر تیغه بینی خود نهد و بگوید: « الحمد لله رب العالمین (الحمد لله) حمداً كثيراً كما هو اهله و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم ». از سوراخ چپ بینی او پرنده ای خردتر از ملخ و بزرگتر از مگس برآید و تا زیر عرش برود، تا روز رستاخیز برای او آمرزش بخواهد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٨

\*\*\*\*\*

## ٢٣- الحديث

٣٧٠١/٢٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَوَاهُ (٨)، عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْعَامَّةِ، قَالَ:

كُنْتُ أَجَالِسُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَا وَاللَّهِ، مَا رَأَيْتُ مَجْلِسًا أَنْبَلَ (٩) مِنْ مَجَالِسِهِ (١٠)، قَالَ: فَقَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ: «مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ (١١) الْعَطْسَةُ؟» فَقُلْتُ: مِنَ الْأَنْفِ (١٢)، فَقَالَ لِي: «أَصَبْتَ الْخَطَأَ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ أَيْنَ تَخْرُجُ؟

فَقَالَ: «مِنْ جَمِيعِ (١٣) الْبَدَنِ، كَمَا أَنَّ النُّظْفَةَ تَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْبَدَنِ، وَمَخْرَجُهَا

ص: ٧٣١

١- ٥ . فى «ب» : + «له» .

٢- ٦ . فى الوسائل : - «الحمد لله» .

٣- ٧ . فى «ب ، د ، ص ، بس ، بف» : - «الحمد لله حمدا» .

٤- ٨ . فى «ص» : «النبى محمد» . وفى «بف» : - «النبى» .

٥- ٩ . فى حاشية «ج» : «طير» .

٦- ١٠ . فى «ز» والوسائل : - «له» .

۷-۱۱ . فی الوسائل : «یصیر» .

۸-۱ . فی الوسائل : - «رواه» .

۹-۲ . فی البحار ، ج ۶۰ : «أنیل» . و«الثُّبُل» : الثَّبَالَة والفضل . الصحاح ، ج ۵ ، ص ۱۸۲۴ (نبیل).

۱۰-۳ . فی «ج ، ز» : «مجالسته» . وفی «بف» والوافی : «مجلسه» .

۱۱-۴ . فی «ج» : «یخرج» .

۱۲-۵ . فی «بف» والوافی : + «قال» .

۱۳-۶ . فی الوسائل : «عن أبی عبدالله علیه السلام فی حدیث قال : العطسة تخرج من جمیع» بدل «قال : كنت أجالس آ - إلى - من جمیع» .

مِنْ (۱) الْأَعْضَاءِ حَلِيلٍ « ثُمَّ قَالَ (۲) : «أَمَا رَأَيْتَ (۳) الْأَنْسَانَ إِذَا عَطَسَ نَفِضَ (۴) أَعْضَاؤَهُ؟ وَصَاحِبُ الْعَطْسَةِ يَأْمَنُ الْمَوْتَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ» . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

مردی از عامه گوید: من با امام صادق علیه السلام نشست و برخاست داشتم و بخدا سوگند مجلسی گرامی تر از مجلسهای او ندیدم، گوید: روزی آن حضرت بمن فرمود: عطسه از کجا بیرون آید؟ گفتم: از بینی، فرمود: بخطا رفتی، گفتم: قربانت از کجا بیرون آید؟ فرمود: از همه بدن چنانچه منی از همه بدن بیرون آید گرچه از احلیل (یعنی آلت مردی) خارج شود، سپس فرمود: آیا بینی که چون انسان عطسه زند همه اعضا بدنش تکان خورد؟ و کسی که عطسه میزند هفت روز از مرگ در امان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۳- مردی از عامه، گوید: من با امام صادق (علیه السلام) همنشین بودم و نه به خدا سوگند که مجلسی ارجمندتر از مجالس او ندیدم گوید: یک روزی به من فرمود: عطسه از کجا بر می آید؟ من گفتم: از بینی، در پاسخ من فرمود: به خطا رسیدی، من گفتم: قربانت از کجا بر می آید؟ فرمود: از همه تن، چنانچه نطفه هم از همه بدن برآید، گرچه از آلت مردی در آید، سپس فرمود: آیا بینی که چون انسان عطسه زند، همه اندامش تکان خورند و کسی که عطسه زند تا هفت روز از مرگ برهد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۳- مردی از عامه، گوید: من با امام صادق علیه السلام همنشین بودم به خدا سوگند مجلسی گرامی تر از مجلس های او ندیدم. گوید: روزی به من فرمود: عطسه از کجا بر می آید؟ گفتم: از بینی، در پاسخ فرمود: به خطا رفتی، من گفتم: قربانت از کجا بر می آید؟ فرمود: از همه تن، چنانچه نطفه از همه بدن خارج شود هرچند که از آلت مردی خارج شود، سپس فرمود: آیا بینی که چون انسان عطسه زند، همه اندامش تکان خورند و کسی که عطسه زند تا هفت روز از مرگ بگریزد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۵



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف، أو مجهول. وفي الصحاح النبلة العطية و النبل النبالة و الفضل و قد نبل بالضم فهو نبيل،  
و فى النهاية الإحليل يقع على ذكر الرجل و فرج المرأة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٥٨

\*\*\*\*\*

## ٢٤- الحديث

٣٧٠٢/٢٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : تَصْدِيقُ الْحَدِيثِ عِنْدَ  
الْعُطَّاسِ (٦) . » (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى]:

حضرت صادق عليه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده: نشانه راستگویی عطسه  
است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲۴-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: نشانه راستی باز گوئی هنگام عطسه زدن است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۵۴۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۲۴-رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: نشانه راستی بازگوئی هنگام عطسه زدن است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف علی المشهور.

\*\*\*\*\*

## ۲۵- الحدیث

۳۷۰۳/۲۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ الرَّجُلُ يَتَحَدَّثُ (۸) بِحَدِيثٍ، فَعَطَسَ عَاطِسٌ فَهُوَ شَاهِدٌ حَقٌّ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود صلی الله علیه و آله هر گاه مردی حدیثی گوید و کسی عطسه زند آن گواه درستی آن حدیث باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۵- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه مردی حدیثی می گوید و کسی عطسه زند هم، او گواه درستی آن حدیث باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۵- امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

هرگاه مردی حدیثی می گوید و کسی عطسه زند، او گواه درستی آن حدیث باشد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

## ۲۶- الحدیث

۳۷۰۴/۲۶ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ

الْقَدَّاحِ (۱۰):

- ١-٧ . فى «ب» - «من» .
- ٢-٨ . فى الوسائل : - «ثم قال» .
- ٣-٩ . فى «ز» : + «أن» .
- ٤-١٠ . فى «ز» : «نقض» . وفى البحار، ج ٦٠ : + «جميع» . و«نُفِضَ» أى حُرِّكَ ، يقال : نفِضت الثوب وغيره نَفْضًا ، أى حَرَكْتَهُ . راجع : لسان العرب ، ج ٧ ، ص ٢٤٠ (نفض) .
- ٥-١١ . الوافى، ج ٥ ، ص ٦٤٢ ، ح ٢٧٧٥ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ٩٠ ، ح ١٥٧٢١ ؛ البحار، ج ٥٠ ، ص ٤٧ ، ح ٧١ ؛ وج ٦٠ ، ص ٣٦٣ ، ح ٥٦ .
- ٦-١٢ . فى «ص» تقدّم الحديث ٢٥ على هذا الحديث . وفى شرح المازندراني : «لعلّ السرّ فيه أنّ العطسة رحمة من الله تعالى للعبد ، ويستبعد نزول الرحمة فى مجلس يكذب فيه خصوصاً عند صدور الكذب ، فإذا قارنت الحديث دلّت على صدقه» .
- ٧-١٣ . الوافى، ج ٥ ، ص ٦٤٣ ، ح ٢٧٧٦ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ٩٧ ، ح ١٥٧٣٨ .
- ٨-١ . فى «بف» : «يحدّث» .
- ٩-٢ . الوافى، ج ٥ ، ص ٦٤٣ ، ح ٢٧٧٧ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ٩٧ ، ح ١٥٧٣٩ .
- ١٠-٣ . هكذا فى النسخ والوسائل . وفى المطبوع : + «عن ابن أبى عمير» . ولم نجد رواية ابن القدّاح - وهو عبدالله بن ميمون - عن ابن أبى عمير ، أو ما شابهه فى الكتابة فى موضع ؛ بل ممتنع عادةً رواية ابن القدّاح عن ابن أبى عمير المشهور ؛ فإنّ القدّاح هذا من أصحاب أبى عبدالله عليه السلام وقد روى عنه عليه السلام مباشرة فى كثيرٍ من الأسناد ، وأمّا ابن أبى عمير ، فهو من أصحاب أبى الحسن موسى الرضا عليهما السلام . راجع : رجال النجاشى ، ص ٢١٣ ، الرقم ٥٥٧ ؛ و ص ٣٢٦ ، الرقم ٨٨٧ ؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٠ ، ص ٥٢٨ - ٥٢٩ ؛ وج ٢٣ ، ص ٢٣٥ - ٢٣٧ .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : تَصَدِّقُ الْحَدِيثَ عِنْدَ الْعُطَّاسِ ». (١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٧٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢٦- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: راست بودن حدیث، از عطسه معلوم شود.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٤٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٢٦- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: راست بودن حدیث، از عطسه معلوم شود.

توضیح: مقصود از این حدیث دو وجه باشد یکی آنکه عطسه دلیل شرعی بر راستی گفتار گوینده است دوم اینکه عطسه وسیله خوشبینی نسبت به گوینده است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] <span >META/>

## ۲۷- الحدیث

۳۷۰۵/۲۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا عَطَسَ الرَّجُلُ ثَلَاثًا فَسَمِّتُهُ، ثُمَّ أَتْرَكُهُ».

ترجمه

[ترجمه مصطفوی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۷- از زراره، از امام باقر (علیه السلام) فرمود: هر گاه مردی عطسه زد، تا سه بار به او جواب گو و سپس او را واگذار (یعنی دربار سوم حق او ادا شده است و در بیش از آن اگر جواب گوید احسانی کرده است).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۷- «زراره»، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

هرگاه مردی عطسه زد، تا سه بار به او جواب گوئید و سپس او را واگذارید (یعنی دربار سوم حق او ادا شده است و در بیش از آن اگر جواب گوید احسانی کرده است).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:



: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

## ۱۶- بَابُ وُجُوبِ إِجْلَالِ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ

### ۱- الحديث

۳۷۰/۶۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: ۲/ ۶۵۸

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِجْلَالَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: از احترام خدای عز و جل احترام پیرمرد سالمند است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عبد الله بن سنان، گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: راستی از احترام خدا عز و جل، احترام پیره مرد سالخورده است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- عبد الله بن سنان، گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:  
از احترام خدای عز و جل، احترام به پیر مرد سالمند است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

## ٢- الحديث

٣٧٠٧/٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (٤)، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَفَ فَضْلَ كَبِيرٍ لِسِنِّهِ (٥)»

ص: ٧٣٣

- 
- ١- ٤ . الوافي، ج ٥، ص ٦٤٣، ح ٢٧٧٨؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٧، ح ١٥٧٣٨ .
- ٢- ٥ . راجع: فقه الرضا عليه السلام، ص ٣٩١ الوافي، ج ٥، ص ٦٤١، ح ٢٧٧٢؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩١، ح ١٥٧٢٢ .
- ٣- ١ . الجعفریات، ص ١٩٦، ضمن الحديث، بسند آخر عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفي الأمالى للطوسى، ص ٣١١، المجلس ١١، ح ٧؛ و ص ٥٣٥، المجلس ١٩، ضمن الحديث الطويل ١، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وفي كلاًها مع اختلاف يسير الوافي، ج ٥، ص ٥٤٣، ح ٢٥٣٨؛ الوسائل، ج ١٢، ص ٩٧، ح ١٥٧٤٠ .
- ٤- ٢ . فى «ب»: - «عن أبى عبد الله عليه السلام» .
- ٥- ٣ . فى الجعفریات: «لشبيهه» .

فَوَقَّرَهُ، آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (١).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر که برتری پیرمردی را بخاطر گذشت سن او بداند و او را احترام کند خداوند خاطر او را از هراس روز رستاخیز آسوده سازد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که فضل پیرمردی را به خاطر گذشت سن او بفهمد و او را احترام کند، خدا او را از هراس روز قیامت آسوده سازد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۴۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

هرکس برتری پیرمردی را به خاطر گذشت سن او بداند و او را احترام کند، خدا او را از هراس روز قیامت آسوده سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۴۷

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۷۰۸/۳. وَبِهَذَا الْأَسْنَادِ، قَالَ:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ وَقَرَ ذَا شَيْبَةٍ فِي الْأَسْلَامِ (۲)، أَمَنَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود (صلی الله علیه و آله): هر کس احترام کند از کسی که موی خود را در اسلام سفید کرده خدای عز و جل از هراس روز قیامت او را آسوده سازد.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که احترام کند کسی را که در اسلام موی خود را سفید کرده است، خدا عز و جل او را از هراس روز قیامت آسوده سازد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

هرگاه از کسی احترام کند که در راه اسلام موی خود را سپید کرده است، خدای عز و جل او را از هراس روز قیامت آسوده سازد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۷

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۷۰۹/۴ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا الْخَطَّابِ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَجْهَلُ حَقَّهُمْ إِلَّا

مُنَافِقٌ مَعْرُوفٌ بِالنَّفَاقِ (۴): ذُو الشَّيْبَةِ فِي الْأَسْلَامِ، وَ حَامِلُ الْقُرْآنِ، وَ الْأِمَامُ الْعَادِلُ». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

اسحاق بن عمار گوید: شنیدم ابا الخطاب از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکرد که فرموده: سه کس هستند که حق آنها را نادیده نگیرد کسی جز منافقی که بنفاق معروف است: کسی که مویش را در اسلام سپید کرده، و آنکه قرآن را در بردارد، و پیشوای عادل.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از اسحاق بن عمار، گوید: از ابا الخطاب شنیدم از قول امام صادق (علیه السلام) باز می گفت که فرمود: سه کسند که حق آنها را نادیده نگیرد جز شخص منافق معروف به نفاق: سپید موی در مسلمانی و حامل قرآن و امام عادل.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «اسحاق بن عمار»، گوید: از ابا الخطاب شنیدم از قول امام صادق علیه السلام باز می گفت که فرمود:

سه کسند که حق آنها را نادیده نگیرد جز شخص منافقی که به نفاق معروف است کسی که مویش در اسلام سفید کرده و آنکه قرآن را حفظ کرده و سوم پیشوای عادل (شاید مراد از پیشوای عادل امام معصوم باشد)

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۰

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۳۷۱۰/۵. عَنْهُ (۶)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ:

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِجْلَالُ الْمُؤْمِنِ ذِي الشَّيْبَةِ، وَمَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِنًا، فَبِكْرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ، وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ ذِي شَيْبَةٍ، أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَخِفُّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: از احترام خدای عز و جل احترام (پیرمرد) سپید موی مؤمن است، و هر که مؤمنی را گرامی دارد، بگرامی داشتن خداوند شروع کرده،



و هر که مؤمن سپیدمویی را سبک شمارد خدای عز و جل کسی را بر او بگمارد که پیش از مرگش او را سبک شمارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از عبد الله بن سنان که امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: از احترام خدا عز و جل است احترام مؤمن سپید موی، هر که مؤمنی را گرامی دارد، به گرامی داشتن خدا آغاز کرده است، و هر که مؤمن سپید موی را سبک شمارد، خدا کسی را بگمارد که پیش از مرگش او را سبک شمارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «عبد الله بن سنان» گوید: که امام صادق علیه السلام به من فرمود:

از احترام خدای عزّ و جلّ احترام پیرمرد سفیدموی مؤمن است و هرکس مؤمنی را گرامی دارد، به گرامی داشتن خداوند عزّ و جلّ آغاز کرده است، و هرکس که مؤمن سپیدموی را سبک شمارد، خدای عزّ و جلّ کسی را بر او از مرگش بگمارد که پیش او را سبک شمارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول. وقال فى النهاية الخصفة

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٠

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٤

---

١- ٤ . الجعفریات ، ص ١٩٧ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ ثواب الأعمال ، ص ٢٢٤ ، ح ١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٣ ، ح ٢٥٣٩ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٩٩ ، ح ١٥٧٤٨ .

٢- ٥ . فى الجعفریات : «ذا شيبة لشيبتة» بدل «ذا شيبة فى الإسلام» .

٣- ٦ . الجعفریات ، ص ١٩٦ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٣ ، ح ٢٥٤٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٩٩ ، ح ١٥٧٤٩ ؛ البحار ، ج ٧ ، ص ٣٠٢ ، ح ٥٣ .

٤- ١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» : «النفاق» .

٥- ٢ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٣ ، ح ٢٥٤١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٩٨ ، ح ١٥٧٤٤ .

٦- ٣ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور فى السند السابق . لاحظ ، الكافى ، ح ٢٦٦٧ .

۷-۴ . المؤمن ، ص ۵۴ ، ح ۱۳۸ ، وتمام الرواية هكذا: «عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أكرم مؤمنا فإثما يكرم الله عزوجل » الوافی، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۲۵۴۲ ؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۸، ح ۱۵۷۴۳ .

## ۶- الحديث

۳۷۱۱/۶ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَغَيْرِهِ:  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: قَالَ : «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - إِجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ».(۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: از احترام بخدای عز و جل احترام به موی سپید مسلمان است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: از احترام به خدا است احترام به موی سپید مسلمان

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۵۵۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- امام صادق علیه السلام، فرمود: از احترام به خدا احترام به سپیدموی مسلمان است.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۴۹

\*\*\*\*\*

## ۱۷- بَابُ إِكْرَامِ الْكَرِيمِ

### ۱- الحدیث

۳۷۱۲/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَدَّاحِ: ۲/۶۵۹

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَلْقَى لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَسَادَةً (۲)، فَقَعَدَ عَلَيْهَا أَحَدُهُمَا وَ أَبِي الْأَخْرُ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْعُدْ عَلَيْهَا؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْبَى الْكَرَامَةَ إِلَّا حِمَارًا (۳)». ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: دو نفر مرد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند پس آن حضرت برای هر کدام از آنها توشکی انداخت، یکی از آن دوروی آن نشست و دیگری خودداری کرد، امیر المؤمنین باو فرمود: بر آن بنشین زیرا از پذیرفتن احترام خودداری نکند جز الاغ، سپس

فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر گاه بزرگوار قومی بر شما رسید او را گرامی دارید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: دو مرد خدمت امام امیر المؤمنین (علیه السلام) رسیدند و برای هر کدام توشکی انداخت، یکی از آنها روی آن نشست و دیگری خودداری کرد، امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: روی آن بنشین، زیرا از پذیرفتن احترام خودداری نکند جز الاغ، سپس فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه مرد بزرگوار قومی به شما وارد شد، او را گرامی دارید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

دو مرد خدمت امام امیر المؤمنین علیه السلام رسیدند و برای هر کدام توشکی انداخت، یکی از آنها روی آن نشست و دیگری خودداری کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

روی آن بنشین، زیرا از پذیرفتن احترام خودداری نکند جز الاغ، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه بزرگوار قومی به شما وارد شد، او را گرامی بدارید.

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٥

١- ٥ . الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب إجلال الكبير ، ح ٢٠٣٩ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ؛ الأمالى للطوسى ، ص ٦٩٩ ، المجلس ٣٩ ، ذيل ح ٣٥ ، بسند آخر عن أبي عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير؛ الجعفریات ، ص ١٩٦ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة فى أوله وآخره . وفى ثواب الأعمال ، ص ٢٢٤ ، ذيل ح ١ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ٥٣٥ ، المجلس ١٩ ، ضمن ح ١ ، بسند آخر عن النبى صلى الله عليه وآله ، وفى الثلاثة الأخيرة مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٤ ، ح ٢٥٤٣ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٩٨ ، ح ١٥٧٤١ .

٢- ١ . «الوسادة» : المِخْدَةُ. والجمع : وسادات ووسائد. المصباح المنير، ص ٦٥٨ (وسد).

٣- ٢ . فى البحار : «الحمار».

٤- ٣ . راجع : الكافي ، كتاب الزى والتجمل ، باب كراهية ردّ الطيب ، ح ١٢٨٥٦ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ١٦٣ ، ح ١ ؛ و ص ٢٦٨ ، ح ١٣ ؛ و عيون الأخبار ، ج ١ ، ص ٣١١ ، ح ٧٧٧٩ الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٤ ، ح ٢٥٤٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٠١ ، ح ١٥٧٥٥ ، من قوله : «قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله» ؛ وفيه ، ح ١٥٧٥٧ ، إلى قوله : «لايأبى الكرامة إلا حمار» ؛ البحار ، ج ٤١ ، ص ٥٣ ، ح ٦ .

## ٢- الحديث

٣٧١٣/٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ (١) قَوْمٍ فَأَكْرَمُوهُ » . (٢)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر گاه بزرگوار قومی بر شما رسید او را گرامی دارید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٧٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٢- امام صادق (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر گاه بزرگوار قومی بر شما وارد شود، او را گرامی دارید.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٥٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

٢- امام صادق علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه بزرگوار قومی بر شما وارد شود، او را گرامی دارید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۱

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۷۱۴/۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ (۳) ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، قَالَ :

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَمَّا قَدِمَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ إِلَى (۴) النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَدْخَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْتَهُ ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْبَيْتِ غَيْرُ خَصْفَةِ (۵) وَوِسَادَةٍ مِنْ (۶) أَدَمِ (۷) ، فَطَرَحَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ» . (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون عدی بن حاتم (که هم خود از بزرگان قبیله طی بوده و هم پدرش حاتم طائی معروف است) بیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد آن حضرت (صلی الله علیه و آله) او را بخانه خود برد، و در خانه جز تیکه حصیری و بالشی از پوست چیزی نبود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنها را برای عدی بن حاتم پهن کرد (و خود روی زمین نشست).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۷۹

\*\*\*\*\*



[ترجمه کمره ای] :

۳-امیر المؤمنین(علیه السلام)فرمود: چون عدی بن حاتم نزد پیغمبر(صلی الله علیه و آله)آمد، پیغمبر(صلی الله علیه و آله)او را به خانه خود بر و در آن جز یک تیکه حصیر و توشکی نبود و آنها را زیر پای عدی گسترد(یعنی پیغمبر مهمان خود را روی تشک جایداد و خود روی زمین نشست)

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۵۵۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

۳-امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

چون عدی بن حاتم نزد پیامبر صلی الله علیه و اله آمد، پیامبر صلی الله علیه و اله او را به خانه خود برد و در آنجا جز یک تیکه حصیر و توشکی نبود و آنها را زیر پای عدی گسترد(یعنی پیامبر مهمان خود را روی تشک جایداد و خود روی زمین نشست).

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: مجهول. و قال فى النهاية الخصفة بالتحريك واحدة الخصف و هى الجلة التى يكنز فيها التمر و كأنها فعل بمعنى مفعول من الخصف و هو ضم الشىء إلى الشىء لأنه شىء منسوج من الخوص، و قال فى القاموس الخصف زنبيل من آدم يبقى به الآبار، و قال: الأديم لجلد أو أحمر أو مدبوغة الجمع أدمة و آدم و أدام.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٠

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٦

---

١- ٤ . فى المحاسن : «شريف» .  
٢- ٥ . الجعفریات ، ص ١٦٨ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . وفى الكافى ، كتاب الروضة ، صدرح ١٥٠٨٨ ؛ والمحاسن ، ص ٣٢٨ ، كتاب العلل ، صدرح ٨٤ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٥ ، ح ٢٥٤٨ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ١٠٠ ، ح ١٥٧٥٤ .  
٣- ٦ . لم تثبت رواية عبدالله العلوى ، عن أبيه ، عن جدّه . والمعهد المتكّرر فى الأسناد رواية عيسى بن عبدالله العلوى ، أو عيسى بن عبدالله العمرى ، أو عيسى بن محمد بن عمر بن على بن أبى طالب ، روى أحمد بن أبى عبدالله ، عن محمد بن على الكوفى كتابه ، كما فى الفهرست للطوسى ، ص ٣٣١ ، الرقم ٥١٩ ، وروى أحمد بن أبى عبدالله ، عن محمد بن على ، عن عيسى بن عبدالله العلوى ، عن أبيه ، عن جدّه عن على عليه السلام فى الكافى ، ح ١١٧٦٣ ؛ والمحاسن ، ص ٦٣ ، ح ١١١ ؛ و ص ٨٢ ، ح ١٤ ؛ و ص ٤٥٩ ، ح ٤٠٢ ؛ و ص ٥١٣ ، ح ٦٥٩ . فلايبعد وقوع التحريف فى سندنا هذا .

- ٤-١ . فى «ص» : - «إلى» . وفى حاشية «د» : «على» .
- ٥-٢ . «الخَصْفَة» : الجُلَّةُ تعمل من الخوص للتمر ، والثواب الغليظ جدًا . وجمعها : خَصَفَ و خِصَاف . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٠٧٤ (خصف) . قال المازندراني فى شرحه فى المعنى الأول : «ولعلّه المراد» . وفى الوافى : «والمعنيان محتملان . وفى بعض النسخ : حفصة ، بتوسّط الفاء بين المهملتين ، وكأّنه تصحيف» .
- ٦-٣ . فى «ب ، ص ، بس» والوسائل : - «من» . وفى «ز» : «و» بدل «من» .
- ٧-٤ . فى «ب» : «الآدم» . أى الأسمر . و«الأديم» الجِلْد المدبوغ . والجمع : آدم ، بفتحتين ، و بضمّتين أيضا . المصباح المنير ، ص ٩ (أدم) .
- ٨-٥ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥٤٥ ، ح ٢٥٤٩ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ١٠١ ، ح ١٥٧٥٦ .

## (١٨) بَابُ حَقِّ الدَّخْلِ

### ١- الحديث

- ٣٧١٥/١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (١) مِنْ (٢) حَقِّ الدَّخْلِ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ أَنْ يَمْشُوا مَعَهُ هُنَيْئَةً (٣) إِذَا دَخَلَ وَإِذَا خَرَجَ» .
- وَقَالَ : «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى (٤) أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فِي بَيْتِهِ، فَهُوَ أَمِيرٌ (٥) عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ» (٦) . (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: از حقوق شخص که بر اهل خانه وارد شود اینست که هنگام ورود و خروجش کمی با او راه روند (یعنی چند قدم استقبال و چند قدم بدرقه اش کنند). و فرمود: که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر گاه یکی از شما برادر مسلمانش در خانه او وارد گردد او بر صاحب خانه امیر است تا آنگاه که بیرون رود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: راستی که وارد، حق دارد بر اهل خانه که وارد شده است تا اندازه ای که هنگام ورود و هنگام خروج، او را بدرقه کنند و با او راه روند. فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر گاه یکی از شما بر برادر مسلمانش در خانه وارد شود، بر او امیر باشد تا بیرون رود.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

به راستی که شخص وارد، حق دارد بر اهل خانه که وارد شده است تا اندازه ای که هنگام ورود و خروج، او را بدرقه کنند و با او همراه شوند.

فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: هرگاه یکی از شما بر برادر مسلمانش در خانه وارد شود، بر صاحبخانه امیر باشد تا بیرون رود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. فهو أمير أي الداخل على صاحب البيت و يحتمل بعيدا العكس فتدبر

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

## (۱۹) باب المجالس بالأمانة

اشاره

۶۶۰ / ۲

۱۹ \_ بَابُ الْمَجَالِسِ (۸) بِالْأَمَانَةِ

۱- الحديث

۳۷۱۶/۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَوْفٍ (۹):

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ»». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

[ابن] ابی عوف گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود: مجلسها امانت است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از ابن ابی عوف که شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «ابن ابی عوف» گوید که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

باید از افشای مطالب مجلس خودداری کرد.

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٥١

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٢

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٧

- 
- ١-٦ . فی «ب ، د ، بس» والوسائل : - «إن» .
- ٢-٧ . فی «ص» : - «إن من» .
- ٣-٨ . فی «ب ، ص ، بف» وحاشیة «د» والوسائل : «هنیهة» بقلب الهمزة هاء تخفیفا .
- ٤-٩ . فی «ص» : «إلی» .
- ٥-١٠ . فی «ز ، ص ، بف» وحاشیة «ج» : «أمین» .
- ٦-١١ . فی الوافی : «صدر الحدیث إشارة إلى حق الداخل من الاستقبال والمشایعة ، وذیله إلى حق صاحب البیت من انقیاد أوامره و نواهیة . وفي بعض النسخ : فهو أمين عليه ، یعنی لا ینبغی له أن ینقل حدیثه إلا حیث یأمن غائلته .
- ٧-١٢ . الوافی ، ج ٥ ، ص ٦١٩ ، ح ٢٧١١ : الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٠٣ ، ح ١٥٧٦٤ .

۸-۱ . فی «بس» : «المجالسة» . أُضيف «باب» إلى الجملة الاسميّة ف «المجالس» مرفوع على الابتدائيّة.

۹-۲ . هكذا في «ب ، ج ، د ، ز ، بس ، بف» والطبعة القديمة والوافي والوسائل . وفي «ص» : «أبي عون» . وفي المطبوع : «ابن أبي عوف» .

۱۰-۳ . الأماي للطوسي ، ص ۵۷۲ ، المجلس ۲۲ ، ح ۱۱ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في آخره الوافي ، ج ۵ ، ص ۶۲۰ ، ح ۲۷۱۳ ؛ الوسائل، ج ۱۲ ، ص ۱۰۴ ، ح ۱۵۷۶۶ .

## ۲- الحديث

۳۷۱۷/۲ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ» (۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است که حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴ ، ص ۴۸۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:



۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: المُجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ .

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است:

باید از افشای مسائل مجلس خودداری نمود.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۲

\*\*\*\*\*

### ۳- الحديث

۳/۳۷۱۸. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ (٢): «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحَدِّثَ بِحَدِيثِ (٣)

يَكْتُمُهُ صَاحِبُهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ فَفِيهَا (٤) أَوْ ذِكْرًا لَهُ بِخَيْرٍ». (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مجلسها امانت است، و کسی حق ندارد کلام محرمانه رفیق خود را بدون اجازه او بازگو کند، مگر در موردی که شنونده مورد وثوق و اطمینان باشد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٨١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ. ، و کسی حق ندارد کلام محرمانه هم صحبت خود را بازگو کند مگر به اجازه او جز در موردی که وثوق بشنونده دارد یا ذکر خیر او باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٥٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود:

المجالس بالامانة، وكسى حق ندارد كلام محرمانه هم صحبت خود را بازگو کند مگر به اجازه خود او جز در موردی که به شنونده آن اطمینان دارد یا ذکر خیری از آن رفیق باشد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۲

\*\*\*\*\*

## (۲۰) باب فی المناجاة

### ۱- الحدیث

۳۷۱۹/۱ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِیْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا كَانَ الْقَوْمُ ثَلَاثَةً، فَلَا يَتَنَاجَى (۶) مِنْهُمْ اثْنَانِ دُونَ صَاحِبِهِمَا؛ فَإِنَّ فِي (۷) ذَلِكَ مَا (۸) يَحْزُنُهُ وَيُؤْذِيهِ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر گاه سه نفر با هم هستند دو نفر آنها سر بگوشی با هم صحبت نکنند زیرا که آن مایه اندوه و آزار رفیق سومی ایشان است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: هر گاه سه کس با هم نشسته اند، دوتای آنها سر به گوش هم سخن نکنند، زیرا مایه اندوه و آزار آن سومی است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱- امام صادق علیه السلام، فرمود:

هرگاه سه کس باهم نشسته اند، دوتای آنها درگوشی باهم سخن نگویند، زیرا مایه اندوه و آزار سومی خواهد شد.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٥٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٢

\*\*\*\*\*

ص: ٧٣٨

---

١-٤ . الأمالی للطوسی ، ص ٥٣ ، المجلس ٢ ، ح ٤٠ ، مع زیادة فی آخره ؛ وفيه ، ص ٥٣٧ ، المجلس ١٩ ، ضمن الحديث الطویل ١ ، وفيهما بسند آخر عن النبي صلی الله عليه وآله . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٧٨ ، ح ٥٧٩٠ ، مرسلاً عن النبي صلی الله عليه وآله الوافی ، ج ٥ ، ص ٦٢٠ ، ح ٢٧١٤ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ١٠٤ ، ح ١٥٧٦٥ .

٢-٥ . فی «ز»: + «قال رسول الله صلی الله عليه وآله» .

٣-٦ . فی «ج»: + «إن» .

٤-١ . هكذا فی «ب ، بف» وحاشية «ج» وشرح المازندرانی والوافی . وفي سائر النسخ والمطبوع : «ثقة» .

٥-٢ . الوافی ، ج ٥ ، ص ٦٢٠ ، ح ٢٧١٢ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ١٠٤ ، ح ١٥٧٦٧ .

- ۶-۳. فی «ز»: «فلایناجی» .  
 ۷-۴. فی «بف» وشرح المازندرانی والوفی: - «فی» .  
 ۸-۵. هکذا فی «ز، ص» . وفی سائر النسخ والمطبوع: «مما» .  
 ۹-۶. الوافی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۲۷۱۵؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۱۵۷۶۹ .

## ۲- الحدیث

۳۷۲۰/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (۱)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَعْوَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا كَانَ ثَلَاثَةٌ فِي بَيْتٍ، فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ صَاحِبَيْهِمَا؛ فَإِنَّ (۲) ذَلِكَ مِمَّا يَغْمُهُ» (۳).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث اول است که از حضرت کاظم علیه السلام حدیث شده).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام کاظم (علیه السلام)، فرمود: هر گاه سه کس با هم نشستند، دوتای آنها سر به گوش هم سخن نکنند، زیرا مایه اندوه و آزار آن سومی است.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٥٥٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٢- امام كاظم علیه السلام، فرمود:

هرگاه سه كس باهم نشسته اند، دوتای آنها درگوشی باهم سخن نگویند، زیرا مایه اندوه و آزار سومی خواهد شد.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٨٥٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٢

\*\*\*\*\*

### ٣- الحدیث

٣٧٢١/٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ عَرَضَ (٤) لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ الْمُتَكَلِّمِ (٥) فِي حَدِيثِهِ ، فَكَانَتْ مَخْدَشَ (٦) وَجْهَهُ ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: هر کس در میان سخن برادر مسلمانش [که مشغول سخن گفتن است] بدود و سخن او را ببرد مانند این است که روی او را خراشیده است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٨١

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣- از امام صادق (علیه السلام) که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: هر که در میان سخن برادر مسلمانش (که در سخن گفتن است) بدود و سخن او را ببرد، مانند این است که روی او را خراشیده است

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٥٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:



۳- امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است:

هرکس در میان سخن برادر مسلمانش (که در حال سخن گفتن است) بدود و سخن او را ببرد، مانند این است که روی او را خراشیده است.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. من عرض أى تكلم فى أثناء كلامه ولا يناسب الباب.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

ص: ۷۳۹

---

۱- ۷. فى «ب، ج، د، ز، بس»: «أحمد بن محمد بن أبى عبدالله». وفى «بف»: «أحمد بن أبى عبدالله». ثم إنَّ أحمد هذا، هو أحمد بن محمد بن خالد البرقى، وكنية والده أبو عبدالله. فعليه، ما ورد فى بعض النسخ، من «أحمد بن محمد بن أبى عبدالله» سهو. راجع: رجال النجاشى، ص ۳۳۵، الرقم ۸۹۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۴۰۴ - ۴۰۵، و ص ۶۴۲.

۲- ۸. فى «ز»: + «فى».

- ٣-٩ . الوافی ، ج ٥ ، ص ٦٢١ ، ح ٢٧١٦ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٠٥ ، ح ١٥٧٧٠ .
- ٤-١ . لا تعرّض له \_ بكسر الراء وفتحها \_ أى لاتعترض له فتمنعه باعتراضك أن يبلغ مراده ؛ لأنه يقال : سرت فعرّض لى فى الطريق عارض ، أى مانع يمنع من المضى . واعترض لى بمعناه . المصباح المنير ، ص ٤٠٣ (عرض) . وفى شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١١٧ : «عرض له : ظهر وبرز ، وعرضت له الشىء بالتخفيف فيهما : أظهرته وأبرزته . والمعنى على الثانى \_ وهو الأظهر \_ من أبرز كلاماً فى كلام وأدخل فيه ومنعه عن إتمامه فكأنما خدش فى وجه أخيه وفعل ما يشينه ؛ لأنه عمل ما يوجب استخفافه واحتقاره وكسر قلبه ووضع قدره . وعلى الأول : من برز له فى السرّ ليسمعه خدش فى وجه نفسه ؛ لأن ذلك موجب لاستخفاف نفسه ، وكلاهما مذموم شرعاً وعقلاً» . وفى الوافی : «عرض لأخيه \_ بتخفيف الراء وفتحها وكسرهما \_ أى تعرّض له وظهر عليه» .
- ٥-٢ . فى «بف» والوافی : - «المتكلم» .
- ٦-٣ . فى «بف» وشرح المازندراني والوافی : + «فى» .
- ٧-٤ . فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٥٥ ، مع اختلاف يسير الوافی ، ج ٥ ، ص ٦٢١ ، ح ٢٧١٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٠٦ ، ح ١٥٧٧١ .

## (٢١) بَابُ الْجُلُوسِ

### ١- الحديث

٢/٦٦١

٣٧٢٢/١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ (١)، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ:

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجْلِسُ ثَلَاثًا: الْقُرْفُصَا (٢) وَهُوَ أَنْ يُقِيمَ سَاقِيَهُ، وَيَسْتَقْبِلُهُمَا (٣) بِيَدَيْهِ (٤)، وَيَسُدُّ (٥) يَدَهُ فِي (٦) ذِرَاعِهِ (٧)؛ وَكَانَ يَجْثُو (٨) عَلَى رُكْبَتَيْهِ؛ وَكَانَ يَشِي رِجْلًا وَاحِدَةً (٩) وَيَسْطُ عَلَيْهَا الْأُخْرَى، وَلَمْ يُرْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتْرَبِّعًا (١٠) قَطُّ. (١١)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد العظیم بن عبد الله در حدیث مرفوعی (که سند را بمعصوم علیه السلام رسانده) حدیث کند که فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سه جور می نشست: ۱- سر پا می نشست و آن این گونه است که ساقهای پا را از زمین بلند کند و دوزانو را در میان دو دست خود حلقه وار بگیرد (و رانها را بشکم چسباند) و بشانه پاها را ببندد ۲- و گاهی دوزانو می نشست ۳- و گاهی یک پا را خم میکرد و پای دیگر را روی آن می انداخت، و هرگز دیده نشد که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) چهار زانو بنشیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عبد العظیم بن عبد الله بن حسن علوی حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر سه وضع می نشست: ۱- بر سر دو پا و آن این است که دو ساق را از زمین بلند گذارد و دوزانو را در میان دو دست خود بگیرد و به ذراع خود تکیه دهد. ۲- گاهی هم بر سر دوزانو می نشست. ۳- گاهی هم یک پا را تا می کرد و دیگری را روی آن می گشود و هرگز دیده نشد چهار زانو بنشیند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- «عبد العظیم بن عبد اللہ بن حسن علوی» حدیث را به معصوم رسانیده که فرمود: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ به سه طریق می نشست:

۱- بر سر دو پا و آن این است که دو ساق را از زمین بلند کند و دوزانو را در میان دو دست خود بگیرد و به ذراع خود تکیه دهد.

۲- گاهی هم بر سر دوزانو می نشست.

۳- گاهی هم یک پا را تا می کرد و دیگری را روی آن می گشود و هرگز دیده نشد چهارزانو بنشیند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول، أو مرسل. و قال فی القاموس القرفصاء مثلثة یمد و یقصر ضرب من الجلوس و هوان یجلس علی ألیتیه و یلصق فخذیه ببطنه و یحتبى بیدیه یضعفهما علی ساقیه کما یحتبى بالثوب یكون یداه مکان الثوب و قال جثى کرعى و رمى جثوا و جثیا بضمهما جلس علی رکبته، و قال فی مجمع البحار تربع فی مجلسه أى یجلس مربعا و هو أن یقعده علی ورکیه و یمد رکبته الیمنى إلی جانب الیمینه و قدمه الیمنى إلی جانب یساره و الیسرى بالعکس.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۳

١- ٥ . كذا فى النسخ التى عندنا والمطبوع . ونقل العلامة الخبير السيد موسى الشيرى دام ظلّه من بعض النسخ خلّوها عن «عن النوفلى» . هذا، ولم نجد رواية النوفلى عن عبدالعظيم بن عبدالله . فى موضع . وروى أحمد بن أبى عبدالله البرقى \_ وهو ابن خالد \_ كتاب عبدالعظيم ، كما فى الفهرست للطوسى ، ص ٣٤٧ ، الرقم ٥٤٩ ، ووردت رواية أحمد عن عبدالعظيم فى بعض الأسناد . أنظر على سبيل المثال : المحاسن ، ص ٨٨ ، ح ٣٠ ؛ وص ٩٢ ، ح ٤٦ ؛ والكافى ، ح ٢٤٦٦ . فعليه ، الظاهر وقوع خلل فى السند ، من زيادة «عن النوفلى» فى السند رأسا ، أو أنّ الأصل فى العنوان كان هكذا : «أحمد بن محمّد بن خالد البرقى» ثمّ صحّف «البرقى» ب «النوفلى» ، فزيدت «عن» قبل «النوفلى» ، بتخيّل سقوطها من المتن .

٢- ١ . القرفصا مثلثة القاف والفاء مقصورة ، والقرفصاء بضّم القاف والراء على الاتّباع : أن يجلس على أليتيه ويلصق فخذيه على بطنه ويحتبى بيديه \_ والاحتباء : جمع الظهر والساقين باليدين أو بعمامة \_ يضعهما على ساقيه ، أو يجلس على ركبتيه منكبا ويلصق بطنه على فخذيه ويتأبط كفيه . راجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٨٥١ (قرفص) .

٣- ٢ . فى «ز» : «ويستقبل» .

٤- ٣ . فى «ز» : - «بيديه» .

٥- ٤ . فى «ز» : «وليشدّ» . وفى «ص» : «وشدّ» .

٦- ٥ . فى «بف» : - «فى» .

٧- ٦ . فى «ج» : «ذراعيه» .

٨- ٧ . جثا جُثُوا وجُثِيّا : جلس على ركبتيه . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ١٦١٧ (جثو) .

۸-۹. «يُنْتَبِى رَجُلًا وَاحِدَةً»، أى يعطفها ويضمّها إلى فخذها، والمراد به التورّك. راجع: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۱۵ (ثنى)؛ شرح المازندراني، ج ۱۱، ص ۱۱۹؛ الوافى ج ۵، ص ۶۲۳. ۹-۱۰. فى شرح المازندراني: «تربّع فى مجلسه: جلس مربّعا، وهو أن يقعد على وركيه ويمدّ ركبته اليمنى إلى جانب يمينه، وقدمه اليسرى إلى جانب يساره، ويمدّ ركبته اليسرى إلى جانب يساره، وقدمه اليسرى إلى جانب يمينه». ۱۰-۱۱. الوافى، ج ۵، ص ۶۲۳، ح ۲۷۲۰؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۶، ح ۱۵۷۷۲؛ البحار، ج ۱۶، ص ۲۵۹، ح ۴۴.

## ۲- الحديث

۳۷۲۳/۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ (۱)، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (۲) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَاعِدًا وَأَضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى فَخِذِهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ يَكْرَهُونَ هَذِهِ الْجِلْسَةَ وَيَقُولُونَ: إِنَّهَا (۳) جِلْسَةُ الرَّبِّ (۴)، فَقَالَ: «إِنِّي إِنَّمَا جَلَسْتُ هَذِهِ الْجِلْسَةَ لِلْمَلَالَةِ، وَالرَّبُّ لَا يَمَلُّ، وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۵). (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم که نشسته بود و یکی از دو پای خود را بر ران دیگر گذارده بود، من عرض کردم: مردم از این نوع نشستن خوششان نیاید و میگویند: این نشستن پروردگار است؟ حضرت فرمود: اینکه من این طور نشستم برای این بود که دلتنگ بودم، و پروردگار که دلتنگ نمی شود و چرت و خواب او را نمیگیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از ابی حمزه ثمالی، گوید: من دیدم علی بن الحسین (علیهما السلام) نشسته و یکی از دو پا را روی ران دیگر نهاده، گفتم: مردم از این نشستن بدشان آید و گویند: این نشستن پروردگاری است، در پاسخ فرمود: من خود از دل تنگی چنین نشستم و پروردگار را دلتنگی نیست و چرت و خواب او را فرانگیرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- از ابی حمزه ثمالی، گوید: من دیدم علی بن الحسین علیه السلام نشسته و یکی از دو پا را روی دیگر نهاده، گفتم: مردم از این نشستن بدشان آید و گویند: این نشستن پروردگار است، در پاسخ فرمود:

من خود از دل تنگی چنین نشستم و برای پروردگار دلتنگی نیست و چرت و خواب او را فرانگیرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۴۷۲۴. عَلِيٌّ (۷)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُرَازِمٍ، عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ الرَّاهِدِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَنْ رَضِيَ بِدُونِ التَّشْرِيفِ (۸) مِنَ الْمَجْلِسِ، لَمْ يَزَلِ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که بمجلسی بدون تشریفات خشنود باشد خدای عز و جل و فرشتگانش پیوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخیزد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۲

\*\*\*\*\*



[ترجمه كمره اى] :

۳- از امام صادق (عليه السلام)، فرمود: هر كه کمتر از شرافت مآبى و صدر مجلس خشنود باشد، خدا و فرشته ها پيوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخيزد.

ترجمه كمره اى ؛ ج ۶ ، ص ۵۵۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آيت اللهى] :

۳- امام صادق عليه السلام فرمود:

هر كس کمتر از شرافت مآبى و صدر مجلس خشنود باشد، خدا و فرشته ها پيوسته بر او رحمت فرستند تا از آن مجلس برخيزد.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ۴ ، ص ۸۵۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: مجهول. و قال فى الصحاح الشرف العلو و المكان العالى و جبل مشرف عال و تشرف بكذا أى عده شرفا و تشرفت المرءاء و أشرفته أى علوته.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۴

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحديث

۳۷۲۵/۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ» (۱۱).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیشتر اوقات که می نشست رو بقبله بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السلام) که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیشتر برابر قبله می نشست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله بیشتر اوقات در برابر قبله می نشست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۴

\*\*\*\*\*

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السّلام که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) بیشتر اوقات که می نشست رو بقبله بود.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از امام صادق (علیه السّلام) که: رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) بیشتر برابر قبله می نشست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و اله بیشتر اوقات در برابر قبله می نشست.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٤

\*\*\*\*\*

ص: ٧٤١

- 
- ١- ١١. فى الوسائل : «ذكر» .
- ٢- ١٢. فى «بف» والوفى : + «بن على» .
- ٣- ١٣. فى شرح المازندرانى : «هذا» بدل «إنها» .
- ٤- ١٤. فى شرح المازندرانى : «الغرض من السؤال إمّا مجرد حكاية قولهم ، أو الشكّ فى أصل الكراهة لا فى استنادها إلى العلة المذكورة ؛ لأنّ أبا حمزة ثابت بن دينار من أكابر الشيعة وثقاتهم ، وقد روى أنّه فى زمانه مثل سلمان فى زمانه ، فلا يشكّ أنّه ليس للربّ جلسة».
- ٥- ١. فى شرح المازندرانى : + «أبدا» .
- ٦- ٢. الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٤ ، ح ٢٧٢٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٠٦ ، ح ١٥٧٧٣ ؛ البحار ، ج ٤٩ ، ص ٥٩ ، ح ١٥ .
- ٧- ٣. فى «ز» : + «بن إبراهيم» .
- ٨- ٤. فى «بف» والوفى والوسائل وتحف العقول : «الشرف» . وقوله : «بدون التشرّف» أى جلس دون صدر المجلس وأعله؛ من الشرف بمعنى العلوّ. قال المازندرانى : «صدر المجلس وأعله وإن كان للعالم وأهل الكمال ، لكنّه إن جلس دونه تواضعا لله وللمؤمنين وهضما لنفسه وحفظا لها من التفاخر والتجبر ، استحقّ الصلاة والرحمة» . راجع : الصحاح ، ج ٤ ، ص ١٣٧٩ (شرف) .

- ۹-۵. تحف العقول، ص ۴۸۶، عن العسکری علیه السلام الوافی، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۲۷۰۹؛  
 الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۷، ح ۱۵۷۷۶.  
 ۱۰-۶. فی «ز»: «اتجاه». و یجوز فی «تجاه» تثلیث التاء.  
 ۱۱-۷. الوافی، ج ۵، ص ۶۲۵، ح ۲۷۲۷؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۱۵۷۸۳.

## ۵- الحدیث

۳۷۲۶/۵. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ (۱) الْوَشَاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ:  
 جَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَوَرِّكًا رِجْلُهُ الْيُمْنَى عَلَى فَخِذِهِ الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ،  
 هَذِهِ جِلْسَةٌ مَكْرُوهَةٌ، فَقَالَ: «لَا، إِنَّمَا هُوَ (۲) شَيْءٌ قَالَتْهُ الْيَهُودُ: لَمَّا أَنْ فَرَعَ  
 اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ، جَلَسَ هَذِهِ الْجِلْسَةَ  
 لِيَسْتَرِيحَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۳)» وَبَقِيَ أَبُو  
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَوَرِّكًا كَمَا هُوَ. (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام روی پای چپ نشست و پای راست را روی ران چپ گذارد، پس مردی باو عرض کرد: قربانت گردم این نوع نشستن خوب نیست!؟، فرمود: نه، این حرفی است که یهود گویند: که چون خدای عز و جل از آفریدن آسمانها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید برای استراحت (و رفع خستگی) این گونه نشست، پس خدای تعالی این آیه (یعنی آیه الكرسي) را نازل کرد:»

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ

«و حضرت صادق عليه السلام بهمان طور که نشسته بود حرکت نکرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- از حماد بن عثمان که امام صادق (علیه السلام) روی ران چپ نشست و پای راست خود را روی آن نهاد و مردی به او گفت: قربانت! این نشستن بدنمائی است، فرمود: نه، این را همانا یهود گویند که: چون خدا عز و جل از آفرینش آسمانها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید، چنین نشست تا استراحت کند و خدا عز و جل این آیه را نازل کرده (سوره بقره): «

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ

«و امام صادق (علیه السلام) به همان وضع ماند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- «حماد بن عثمان» نقل می کند که امام صادق علیه السلام روی ران چپ می نشست و پای راست خود را روی آن می نهاد و مردی به او گفت:

گویند که: چون خدا عزّ و جلّ از آفرینش آسمانها و زمین فارغ شد و بر عرش استوار گردید، چنین نشست تا استراحت کند و خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل کرده:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ

(بقره ۲۵۵) و امام صادق علیه السلام به همان وضع ماند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۴

\*\*\*\*\*

**۶- الحدیث**

۶۶۲ / ۲



٢٧٣٧/٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا ، قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ إِلَيْهِ حِينَ يَدْخُلُ» . (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه بود که در هر منزلی که وارد میشد همان دم در می نشست.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٤٨٣

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

٦- از امام صادق (علیه السلام) که: چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد می شد، دم در می نشست.

ترجمه کمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٥٦١

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٦- امام صادق عليه السلام فرمود:

چون رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد می شد، دم در می نشست.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ٤، ص ٨٥٧

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٤

\*\*\*\*\*

## ٧- الحديث

٣٧٢٨/٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى (٦)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ

بْنِ زَيْدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُوِّقَ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ؛

فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ» قَالَ (٧): «وَكَانَ لَا يَأْخُذُ عَلَى بُيُوتِ

۱-۸. فی «د، بس، بف»: - «عن». وهو سهو واضح؛ لأنّ الوشاء هو الحسن بن علیّ، وقد أكثر المعلی بن محمّد من الروایة عنه. راجع: معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۴۶۳ - ۴۶۴، و ۴۶۷ - ۴۷۰.

۲-۹. فی «ز»: - «هو».

۳-۱. البقرة (۲): ۲۵۵.

۴-۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۴۵۲، عن حمّاد، مع اختلاف یسیر الوافی، ج ۵، ص ۶۲۳، ح ۲۷۲۱؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۷، ح ۱۵۷۷۴؛ البحار، ج ۵۰، ص ۴۷، ح ۷۲.

۵-۳. الوافی، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۲۷۱۰؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۸، ح ۱۵۷۷۷.

۶-۴. فی «ز»: «أحمد بن عیسی». وفی الکافی، ح ۸۷۱۴: «أحمد بن محمّد».

۷-۵. فی الوافی والوسائل والکافی، ح ۸۷۱۴ والتهذیب، ج ۷: - «قال».

### السُّوقِ كِرَاءً (۱)» (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: بازار مسلمانان چون مسجد آنها است، پس هر کس بمکانی از آن پیشی گرفت (و زودتر از دیگران در جایی نشست) او سزاوارتر است بدان جا تا بشب، و فرمود: آن حضرت از دکانهای بازار کرایه از مردم نمیگرفت.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: بازار مسلمانان چون مسجد آنها است، هر کس پیشی گرفت و در جایی نشست به آن احق است تا به شب. فرمود: آن حضرت در برابر دکان های بازار کرایه نمی گرفت.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۷- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: بازار مسلمانان مانند مسجد آنهاست، هر کس پیشی گرفت و در جایی نشست به آن سزاوارتر است. فرمود: آن حضرت از دکان های بازار کرایه نمی گرفت.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: كالموثق و الكراء بالمد الأجرة.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٤

\*\*\*\*\*

ص: ٧٤٣

---

١- ٦. فى الوافى: «الكرى». وفى الكافى، ح ٨٧١٤: «الكراء». و«الكراء» بالكسر والمدّ: الأجرة . المصباح المنير، ص ٥٣٢ (كرى).

٢- ٧. الكافى، كتاب المعيشة، باب السبق إلى السوق، ح ٨٧١٤. وفى التهذيب، ج ٧، ص ٩، ح ٣١، معلقاً عن أحمد بن محمد، عن محمد بن يحيى، عن طلحة بن زيد. وفيه، ج ٦، ص ٣٨٣، ح ١١٣٣، بسند آخر عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ عليهم السلام، وتتمام الرواية فيه: «أنّه كره أن يأخذ من سوق المسلمين أجراً». الكافى، كتاب المعيشة، باب السبق إلى السوق، ح ٨٧١٥، بسند آخر، هكذا: «سوق المسلمين كمسجدهم» مع زيادة فى آخره. وفى الكافى، كتاب الحجّ، باب النوادر، ذيل ح ٨٠٨٤؛ والتهذيب، ج ٦، ص ١١٠، ذيل ح ١٩٥؛ وكامل الزيارات، ص ٣٣٠، الباب ١٠٨، ذيل ح ٤؛ و ص ٣٣١، نفس الباب، ذيل ح ١٠؛ وكتاب المزار للمفيد، ص ٢٢٧، ذيل ح ١٠، بسند آخر عن أبى عبد الله عليه السلام، من دون الإسناد إلى عليّ عليه السلام هكذا: «من سبق إلى مكان فهو أحقّ به يومه وليلته». الفقيه، ج ٣، ص ١٩٩، ح ٣٧٥٢، مرسلًا عن أمير المؤمنين عليه السلام، إلى قوله: «فهو أحقّ به إلى الليل» الوافى، ج ١٧، ص ٤٤٧، ح ١٧٦١١؛ الوسائل، ج ٥، ص ٢٧٨، ح ٦٥٤٢؛ البحار، ج ٨٣، ص ٣٥٦، ذيل ح ٨، إلى قوله: «فهو أحقّ به إلى الليل».

٨- الحديث

۳۷۲۹/۸. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَنْبَغِي لِلْجُلَسَاءِ فِي الصَّيْفِ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ كُلِّ اثْنَيْنِ مِقْدَارُ عَظْمِ الذَّرَاعِ لِنِثْلًا (۱) يَشُقُّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْحَرِّ (۲)». (۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: شایسته است برای آنان که در تابستان دور هم می نشینند که میان هر دو نفر باندازه یک استخوان ذراع فاصله باشد که از گرما ناراحت نشوند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آنان که در تابستان دور هم نشینند، شایسته است که میان هر دو تن به اندازه استخوان ذراعی (فاصله) باشد تا از نزدیکی به هم و سختی گرما دلتنگی نکنند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

آنان که در تابستان دور هم نشینند، شایسته است که میان هر دو تن به اندازه استخوان ذراعی (فاصله) باشد تا از نزدیکی به هم و سختی گرما ناراحت نباشند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۷۳۰/۹. عَلِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ، قَالَ:

رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجْلِسُ فِي بَيْتِهِ عِنْدَ بَابِ بَيْتِهِ قُبَالَةَ الْكَعْبَةِ (۴). (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حماد بن عثمان گوید: حضرت صادق علیه السلام را دیدم در اطاقش دم در رو بقبله می نشست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- از حماد بن عثمان، گوید: دیدم امام صادق (علیه السلام) در خانه اش دم در در برابر قبله می نشست.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۹- «حماد بن عثمان»، گوید:

دیدم امام صادق علیه السلام در خانه اش دم در رو به قبله می نشست.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*



[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

## (۲۲) باب الاتكاء و الاحتباء

اشاره

۲۲ \_ بَابُ الْإِتِّكَاءِ وَ الْإِحْتِبَاءِ (۶)

### ۱- الحديث

۳۷۳۱/۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْإِتِّكَاءُ فِي الْمَسْجِدِ (۷) رَهْبَانِيَّةٌ (۸)»

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: تکیه زدن (بر دستها) در مسجد رهبانیت (یعنی گوشه نشینی و ریاضت) عرب است، همانا مجلس مؤمن مسجد است و عبادتگاهش خانه او است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: تکیه زدن در مسجد، خداپرستی عربها است، راستی که باشگاه مؤمن مسجد او است و عبادتگاه مؤمن خانه او است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- امام صادق علیه السلام فرمود:

تکیه زدن بر دستها در مسجد رهبانیت و ریاضت عربهاست همانا مجلس مؤمن مسجد است و عبادتگاهش خانه اوست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. و ظاهره أنه ذم للاتكاء فى المسجد أى كما أن الرهبانية ابتدعتها النصارى فكذا الاتكاء فى المسجد من بدع العرب و يحتمل المدح أيضا كما لا يخفى، و قال فى مجمع البحار و منه لا رهبانية فى الإسلام، كان النصارى يترهبون بالتخلى من أشغال الدنيا و ترك ملاذها و العزلة عن أهلها و تعمد مشاقها فمنهم من يخص نفسه و يضع السلسلة فى عنقه و غير ذلك من أنواع التعذيب فنفاها عن الإسلام و من عليكم بالجهاد فإنها رهبانية أمتى يريد أن الرهبان و إن تركوا الدنيا فلا ترك أكثر من بذل النفس و كما أنه لا أفضل من الترهّب عندهم فى الإسلام لا أفضل من الجهاد و منه رهب أمتى الجلوس فى المساجد انتظار الصلاة و هو مفعول له للجلوس.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٥

\*\*\*\*\*

العَرَبِ، إِنَّ (٩) الْمُؤْمِنِينَ مَجْلِسُهُ مَسْجِدُهُ، وَ صَوْمَعَتُهُ (١٠) بَيْتُهُ. (١١)

## ٢- الحديث

٣٧٣٢/٢. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْإِحْتِبَاءُ فِي الْمَسْجِدِ حَيْطَانٌ»

ص: ٧٤٤

---

١-١. فى «بف» والوافى: «كيلا» .

٢-٢. فى الوسائل: - «فى الحر» .

٣-٣. الوافى، ج ٥، ص ٦٢٢، ح ٢٧١٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ١٤، ح ١٥٥١٧ .

٤-٤ . فى حاشية «بف» : «القبلة» .

٥-٥ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٥ ، ح ٢٧٢٨ ؛ الوسائل، ج ١٢ ، ص ١٠٩ ، ح ١٥٧٨٢ .

٦-٦ . فى «بس» : «والاختباء» و«الاحتباء» : هو أن يضّم الإنسان رجله إلى بطنه بثوب يجمعهما به مع ظهره ويشدّه عليهما ، وقد يكون الاحتباء باليدين عوض الثوب . النهاية، ج ١ ، ص ٣٣٦ (حبا)

٧-٧ . فى الجعفرىّات : «المساجد» .

٨-٨ . «الاتكاء» : هو القعود مطمئنًا . و«الرهبايية» هى بفتح الراء منسوبة إلى رهبة النصرارى بزيادة الألف . وأصلها من الرهبة بمعنى الخوف ؛ حيث كانوا يترهبون بالتخلّى من أشغال الدنيا ، وترك ملاذّها ، والزهد فيها، والعزلة عن أهلها ، وتعمّد مشاقّها ؛ حتّى أنّ منهم من كان يخصى نفسه ، ويضع السلسلة فى عنقه ، ويترك اللحم ، ويلبس المسوح وغير ذلك من أنواع التعذيب وأنحاء المشقّة، فنفاها النبىّ صلى الله عليه وآله ونهى المسلمين عنها وقال : «لا رهبايية فى الإسلام» وقال : «عليكم بالجهاد ؛ فإنّه رهبايية أمتى» وذلك لأنّه لازهد ولا تخلّى أكثر من بذل النفس فى سبيل الله تعالى . فمعنى الحديث أيضا : نفى الرهبايية عن هذه الأمة وإلزامهم لزوم المساجد والانتظار فيها للصلاة وغيرها من العبادات والطاعات . وقال الفيض : «فلعلّ معنى الحديث أنّه كما أنّ الرهبايية قبل الإسلام كانت فى ترك الدنيا والملاذّ وتحمل المشاقّ ، فرهبايية العرب فى الإسلام الجلوس فى المسجد والتفرّغ للعبادة وجمع الباطن لذكر المعبود مطمئنًا من غير استيفاز» . ثمّ قال : «المؤمن مجلسه مسجده ، وخلوته للعبادة بيته ؛ يعنى إنّه دائما فى عبادة ربّه لاجابة له إلى رهبايية أخرى يتحمّل فيها المشاقّ زيادة على ما كلّف» . راجع : شرح المازندراني ، ج ١١ ، ص ١٢٠ ؛ مرآة العقول ، ج ١٢ ، ص ٥٦٥ .

٩-١ . فى الوافى : - «إنّ» . وفى التهذيب والجعفرىّات : «و» بدل «إنّ» .

١٠-٢ . «الصّومعة» : بيت للنصرارى كالصّومع ؛ لدقّة فى رأسها . ويقال : هى نحو المنارة ينقطع فيها رهبان النصرارى . القاموس المحيط ، ج ٢ ، ص ٩٩٠ ؛ مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ٣٦٠ (صمغ).

۱۱-۳. الجعفریات ، ص ۵۲ ، بسند آخر عن جعفر بن محمد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في أوله . التهذيب ، ج ۳ ، ص ۲۴۹ ، ح ۶۸۴ ، بسند آخر عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله الوافي ، ج ۷ ، ص ۴۹۸ ، ح ۶۴۳۸ ؛ الوسائل ، ج ۵ ، ص ۲۳۵ ، ح ۶۴۲۷ .

### العَرَبِ (۱) . (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

امام صادق علیه السلام فرمود: در مسجد روی پا نشستن و زانوها را با دو دست حلقه وار در بغل گرفتن دیوار عربها است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۴

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۲-رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: احتباء در مسجد،دیوار تکیه گاه عرب است(یعنی عرب به جای تکیه بر دیوار ساختمان که شهرنشینان دارند،دستهای خود را به زانوهای خود حلقه کنند و درون جامه وسیع خود استراحت نمایند).

ترجمه کمره ای ؛ ج ۶ ، ص ۵۶۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

در مسجد روی دو پا نشستن و زانوها را با دو دست حلقه وار در بغل گرفتن دیوار عربهاست.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. وقال فی النهاية فيه إنه نهى عن الاحتباء فی الثوب الواحد الاحتباء هو أن يضم الإنسان رجلیه إلى بطنه بثوب یجمعها به مع ظهره و یشده علیهما وقد یكون الاحتباء بالیدین عوض الثوب و إنما نهى عنه لأنه إذا لم یکن علیه إلا ثوب واحد ربما تحرك أو زال الثوب فتبدو عورته و منه الحدیث الاحتباء حیطان العرب أى لیس فی البراری حیطان فإذا أرادوا أن یستندوا احتبوا لأن الاحتباء یمنعهم من السقوط و یصیر لهم كالجدار یقال احتبى یحتبى احتباء.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۶

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳/۳۷۳۳. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ؛

وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (٣) عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ (٤) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : الْإِحْتِبَاءُ حَيْطَانُ الْعَرَبِ».(٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٨٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٣-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: احتباء، دیوار تکیه گاههای عرب است.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٦٥

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٣-رسول خدا(صلی الله علیه و آله)فرمود: در مسجد روی دو پا نشستن وزانوها را در بغل گرفتن تکیه گاه عرب است.

ترجمه آیت الہی ؛ ج ۴ ، ص ۸۵۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۶۶

\*\*\*\*\*

## ۴- الحدیث

۳۷۳۴/۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: ۲/۶۶۳

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (۶) عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَحْتَبِي بِثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يُغَطِّي عَوْرَتَهُ فَلَا بَأْسَ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



سماعه گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: که مردی که یک پیراهن بیش در تنش نیست می تواند روی پا بنشیند؟ فرمود: اگر آن پیراهن عورتش را میپوشاند عیب ندارد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از سماعه، گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم که مرد در زیر یک جامه احتباء کند؟ فرمود: اگر عورتش را بپوشاند عیب ندارد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- «سماعه»، گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی که یک پیراهن بیشتر ندارد آیا می تواند روی پا بنشیند؟ فرمود: اگر آن پیراهن عورتش را می پوشاند مانعی ندارد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۶

\*\*\*\*\*

## ۵- الحديث

۳۷۳۵/۵. عَنْهُ (۸)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْتَبِيَ مُقَابِلَ (۹) الْكَعْبَةِ (۱۰)». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: روا نیست که انسان در برابر خانه کعبه سر پا بنشیند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- امام صادق (علیه السلام) فرمود: روا نیست که مرد در برابر کعبه احتباء کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- امام صادق علیه السلام فرمود: روا نیست که مرد در برابر خانه کعبه سر پا بنشیند.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۶

\*\*\*\*\*

ص: ۷۴۵

---

۱- ۴. المراد: أنهم إذا أرادوا أن يستندوا احتبوا؛ لأن الاحتباء يمنعهم من السقوط ويصير لهم ذلك كالجدار. وفي الوافی: «يعنى أن العرب تتوسل فى الاتكاء بالاحتباء كما يتوسل أصحاب البيوت المبيّنة بالجدران». وفي «بس»: «الاحتباء» بدل «الاحتباء».

- ٢-٥ . الجعفریات ، ص ٥٢ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، مع زيادة في آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٤ ، ح ٢٧٢٣ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٢٣٦ ، ح ٦٤٢٨ .
- ٣-١ . فى «ز» : «أبى عبدالله» .
- ٤-٢ . هكذا فى «ج ، د ، ص ، بر ، بس ، بف» . وفى «ب ، ز» والمطبوع : «رسول الله» .
- ٥-٣ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٤ ، ح ٢٧٢٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١١ ، ح ١٥٧٨٩ .
- ٦-٤ . فى «ج» : «قلت لأبى عبدالله» . وهو يقتضى عدم ذكر «عن» .
- ٧-٥ . راجع : معانى الأخبار ، ص ٢٨١ الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٥ ، ح ٢٧٢٥ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١١ ، ح ١٥٧٩٠ .
- ٨-٦ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد المذكور فى السند السابق .
- ٩-٧ . فى الوسائل : «قبالة» .
- ١٠-٨ . فى «بف» : «القبلة» .
- ١١-٩ . الكافى ، كتاب الحجّ ، باب النوادر ، ح ٨٠٨٢ ؛ والتهديب ، ج ٥ ، ص ٤٥٣ ، ح ١٥٨٠ ، بسند آخر عن على بن أسباط ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٥ ، ح ٢٧٢٦ ؛ الوسائل ، ج ٥ ، ص ٢٣٦ ، ح ٦٤٢٩ ؛ وج ١٣ ، ص ٢٦٦ ، ح ١٧٧١٣ .

## (٢٣) باب الدعابة و الضحك

### اشاره

٢٣\_ بَابُ الدُّعَابَةِ (١) وَ الضَّحِكِ

### ١- الحديث

٣٧٣٦/١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ ، قَالَ :

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الرَّجُلُ يَكُونُ مَعَ الْقَوْمِ، فَيَجْرِي بَيْنَهُمْ كَلَامٌ يَمْزَحُونَ وَ يَضْحَكُونَ؟

فَقَالَ: «لَا بَأْسَ مَا لَمْ يَكُنْ» فَظَنَنْتُ أَنَّهُ (٢) عَنِ الْفُحْشِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ يَأْتِيهِ الْأَعْرَابِيُّ، فَيَهْدِي لَهُ (٣) الْهَدِيَّةَ، ثُمَّ يَقُولُ مَكَانَهُ: أَعْطِنَا ثَمَنَ هَدِيَّتِنَا، فَيَضْحَكُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ كَانَ إِذَا اغْتَمَّ يَقُولُ: مَا فَعَلَ الْأَعْرَابِيُّ؟ لَيْتَهُ أَتَانَا». (٤)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

معمر بن خلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: و عرض کردم: قربانت کردم مردی در میان جمعی است و سخنی بمیان آید و آنها شوخی کنند و بخندند؟ فرمود: باکی نیست تا آنجا که نباشد - و گمانم که مقصودش فحش بود- (یعنی در صورتی که بفحش و هرزه گوئی نکشد، و فحش در آن نباشد) سپس فرمود: همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این گونه بود که عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای برایش می آورد و همان جا میگفت: بهای هدیه ما را بده، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) میخندید، و هر زمان که اندوهگین میشد میفرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

از معمر بن خلاد، گوید: از ابو الحسن (علیه السلام) پرسیدم و گفتم: قربانت! مردی با جمعی است و سخنی به میان آرند و شوخی کنند و بخندند؟ فرمود: باکی ندارد تا که نباشد، من گمان کردم مقصود

او دشنام است و هرزه گوئی، سپس فرمود: عرب بیابانی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد و چیزی به عنوان هدیه تقدیم او می کرد و همان جا می گفت: بهای هدیه ما را بده، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خندید، و چون غمگین می شد، می فرمود: آن عرب بیابانی چه کرد؟ (چه شد خ) کاش نزد ما می آمد.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

«معمر بن خلاد»، گوید: از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم و گفتم: قربانت! مردی در میان جمعی قرار دارد و سخنی به میان آورند و شوخی کنند و بخندند؟

فرمود: باکی ندارد تا آنجا که نباشد، من گمان کردم مقصود او دشنام و هرزه گوئی است، سپس فرمود: (در صورتی که فحش در آن نباشد) رسول خدا چنین بود که وقتی عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای به او می داد می گفت: بهای هدیه ما را بده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خندید، و هر وقت غمگین می شد، می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

مرآة العقول؛ ج ۱۲ ص ۵۶۷

: صحیح.

\*\*\*\*\*

## ۲- الحديث

۳۷۳۷/۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ». قُلْتُ: وَمَا الدُّعَابَةُ؟ قَالَ: «الْمِرَاحُ (۵)». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

فضل بن ابی قره گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در او دعابة هست، من عرض کردم: دعابة چیست؟ فرمود: مزاح.

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

از فضل بن ابی قره، از امام صادق (علیه السلام) فرمود: مؤمنی نباشد که در او دعابت نیست، گفتم: دعابت چیست؟ فرمود: مزاح.

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

«فضل بن أبي قره»، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که در او دعابت نباشد، گفتم: دعابت چیست؟ فرمود: مزاح و شوخی.

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

مرآة العقول؛ ج ۱۲ ص ۵۶۷

: ضعیف.

\*\*\*\*\*

### ۳- الحدیث

۳۷۳۸/۳ . عَنْهُ (۷)، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ ...<sup>١</sup>

ص: ۷۴۶

---

۱- ۱۰ . «الدعابة»: المزاح . الصحاح ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ (دعب) .

۲- ۱ . فى «بس» : - «أنه» .

۳- ۲ . فى الوسائل : «إليه» .



۳-۴. الوافی، ج ۵، ص ۶۲۷، ح ۲۷۲۹؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۲، ح ۱۵۷۹۱؛ البحار، ج ۱۶، ص ۲۵۹، ح ۴۵.

۴-۵. فی شرح المازندرانی، ج ۱۱، ص ۲۲: «لَمَّا كَانَ الدَّعَابَةُ يُطْلَقُ أَيْضًا عَلَى مَعَانٍ أُخْرَى وَلَوْ مَجَازًا فِي بَعْضِهَا، كَالْأَسْوَدِ، وَالْأَحْمَقِ، وَالضَّعِيفِ الَّذِي يَهْزِي مِنْهُ، وَالنَّشِيطِ؛ سَأَلَ عَنِ الْمُرَادِ عَنْهُ، فَأَجَابَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ الْمُرَادَ هُوَ الْمَزَاحُ».

۵-۶. معانی الأخبار، ص ۱۶۴، ح ۱، بسنده عن أحمد بن أبي عبد الله، عن شريف بن سابق الوافی، ج ۵، ص ۶۲۷، ح ۲۷۳۰؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۲، ح ۱۵۷۹۳.

۶-۷. الضمير راجع إلى أحمد بن محمد بن خالد المذكور في السند السابق.

سَلَامٌ (۱)، عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ يُونُسَ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَيْفَ مُدَاعَبَةٌ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؟» قُلْتُ: قَلِيلٌ، قَالَ: «فَلَا تَفْعَلُوا (۲)»؛

فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ (۳) لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ، وَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ» (۴).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

یونس شیبانی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: شوخی کردن شما با همدیگر چگونه است؟ عرض کردم: اندک است، فرمود: این گونه نباشید زیرا شوخی از خوش خلقی است، و توبدان وسیله برادرت را خوشحال و مسرور کنی، و هر آینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کسی شوخی میکرد و میخواست که او را شاد و مسرور کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از یونس شیبانی، گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: چگونه با یک دیگر شوخی می کنید؟ گفتم: اندکی؟ فرمود: مکنید (یعنی با یک دیگر کم شوخی و خوش مزگی مکنید) زیرا شوخی از خوش خلقی است و توبه وسیله آن برادرت را شاد می کنی و هر آینه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مردی شوخی می کرد، می خواست او را شاد کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۳- «یونس شیبانی»، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

چگونه با یکدیگر شوخی می کنید؟ گفتم: اندکی؟ فرمود: این کار مکنید، (یعنی با یکدیگر شوخی مکنید) زیرا شوخی از خوش خلقی است و توبه وسیله آن برادرت را شاد می کنی و همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با مردی شوخی می کرد و می خواست او را شاد کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. و الرفث

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

#### ۴- الحدیث

۳۷۳۹/۴. صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ (۵)، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (۶) عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ (۷) فِي الْجَمَاعَةِ بِلا رَفَثٍ (۸)». (۹)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عبد الله بن محمد جعفی گوید: شنیدم حضرت باقر علیه السلام میفرمود: خدای عز و جل آن کس که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوستش دارد در صورتی که فحشی نباشد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از عبد الله بن محمد جعفی، گوید: شنیدم امام باقر (علیه السلام) می فرمود: راستی خدا عز و جل دوست دارد کسی را که در میان جمع، شوخی و خوشمزگی می کند، بی آنکه فحش دهد و هرزه درائی کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- عبد الله بن محمد جعفی، گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

به راستی خدای عز و جل دوست دارد کسی را که در میان مردم، شوخی و خوشمزگی کند، بی آنکه فحش و ناسزائی دهد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف. الجماع و الرفث أيضا الفحش من القول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۷

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۶۶۴ / ۲

۳۳۷۴۰/۵ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ كَلَيْبٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «ضَحِكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ». (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: خنده مؤمن تبسم است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۵- از امام صادق (علیه السلام) فرمود: خنده مؤمن، تبسم است.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٥٦٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٥- امام صادق علیه السلام فرمود:

خنده مؤمن، تبسم و لبخند است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٨٦٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: ضعیف.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٨

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٧٤١/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ حَرِيْزٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «كَثْرَةُ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ» وَقَالَ : «كَثْرَةُ الضَّحِكِ

تَمِيتُ (١١) الدِّينَ كَمَا يَمِيتُ (١٢) الْمَاءُ الْمِلْحَ». (١٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: خنده بسیار دل را بمیراند. و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند چنانچه آب نمک را.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤، ص ٤٨٦

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

٦- امام صادق (علیه السلام) فرمود: خنده بسیار، دل را بمیراند. و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند چنانچه که آب نمک را بساید.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦، ص ٥٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

٦- امام صادق علیه السلام فرمود: خنده بسیار، دل را بمیراند.

و فرمود: بسیار خندیدن دین را آب کند همانطور که آب، نمک را آب می کند.

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۶۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن تمیث الدین ای تذیبه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۶۸

\*\*\*\*\*

## ۷- الحدیث

۳۷۴۲/۷ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «إِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضَّحِكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ» قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ : «لَا تُبْدِينَ عَنْ وَاضِحَةٍ (۱۴) وَقَدْ عَمِلْتَ (۱۵) الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ، وَلَا يَاْمِنِ (۱۶) الْبَيَاتِ (۱۷) مَنْ عَمَلَ السَّيِّئَاتِ». (۱۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*



[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام خنده بی مورد از نادانی است. (سکونی راوی حدیث) گوید: و آن حضرت پیوسته میفرمود: خنده ای که دندانها آشکار شود مکن با اینکه کردارهای رسواکننده ای انجام داده ای، و آن کس که کارهای زشت کرده از بلاهای شبانه آسوده نیست.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۶

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از سکونی که امام صادق (علیه السلام) فرمود: راستی از نادانی است خنده بی مورد، گوید: بارها می فرمود: خنده دندان نما مده، تو که کارهای رسوا کردی، از بلای شبگرد آسوده مباد آنکه بدکردار است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- «سکونی» گوید: که امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی خنده بی مورد، از نادانی است و حضرت بارها می فرمود:

خنده ای که دندانها آشکار شود مکن با آنکه کارهای رسواکننده ای انجام داده ای و آنکه کارهای زشت کرده از بلاهای شبانه آسوده نیست.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٦٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعيف على المشهور. و قال فى الصحاح الواضحة الأسنان التى تبدو عند الضحك، و قال فى النهاية تبييت العدو هو أن يقصد فى الليل من غير أن يعلم فيؤخذ بغتة و هو البيات.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٨

\*\*\*\*\*

ص: ٧٤٧

---

١-٧ . فى الوسائل : - «عن يحيى بن سلام» .

٢-٨ . فى الوافى : «فلاتفعلوا ، أى فلا تفعلوا ما تفعلون من قلة المداعبة ، بل كونوا على حدّ الوسط فيها؛ لما يأتى من ذمّ كثرتها أيضا» .

٣-١ . فى «بس» : «فإنك» .

٤-٢ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٧ ، ح ٢٧٣١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٣ ، ح ١٥٧٩٤ .

٥-٣ . السند معلق على سابقه . ويروى عن صالح بن عقبه ، عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن عليّ ، عن يحيى بن سلام ، عن يوسف بن يعقوب .

٦-٤ . فى «ج» وحاشية «د» : «أباعدالله» . وقد ذكر عبدالله هذا فى رجال أبى جعفر و أبى عبدالله عليهما السلام ، ووردت روايته عن أبى عبدالله عليه السلام فى بعض الأسناد . راجع : رجال الطوسى ، ص ١٣٩ ، الرقم ١٤٧٣ ؛ و ص ٢٣١ ، الرقم ٣١٣٣ . وانظر على سبيل المثال : الكافى ، ح ١٢٤٨ و ٢١١٣ و ١٢١٢٧ .

٧-٥ . فى «ب» : «المداعبة» .

٨-٦ . «الرفث» : الفحش من القول . الصحاح ، ج ١ ، ص ٢٨٣ (رفث).

٩-٧ . المحاسن ، ص ٢٩٣ ، كتاب مصابيح الظلم ، ح ٤٥٢ ، عن بعض أصحابنا ، عن صالح بن عقبه . الفقيه ، ج ١ ، ص ٤٧٤ ، ح ١٣٧٢ ، مرسلأ ، وفيهما مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٨ ، ح ٢٧٣٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٣ ، ح ١٥٧٩٥ .

١٠-٨ . تحف العقول ، ص ٣٦٦ الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣٢ ، ح ٢٧٤٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٤ ، ح ١٥٨٠٠ .

١١-١ . فى «ز ، ص ، بس ، بف» : «تميت» . وماث الشيء مَوْتًا \_ وَيَمِث مِثًا لغة \_ : ذاب فى الماء فانماث هو فيه انميًا ، ومائه غيره ، يتعدّى ولا يتعدّى . المصباح المنير ، ص ٥٨٤ ؛ لسان العرب ، ج ٢ ، ص ١٩٢ (موث).

١٢-٢ . فى «ص ، بس ، بف» : «يميت» .

١٣-٣ . الخصال ، ص ٥٢٦ ، أبواب العشرين ، ح ١٣ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ٣٣٥ ، ضمن الحديث الطويل ١ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، هكذا : «إيّاك وكثرة الضحك ، فإنّه يميت القلب» . الأمالى للطوسى ، ص ٥٤١ ، المجلس ١٩ ، ضمن الحديث الطويل ٢ ، مرسلأ عن أبيذر ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله هكذا : «إيّاك وكثرة الضحك ، فإنّه يميت القلب ، ويذهب بنور الوجه» . وراجع : الأمالى للصدوق ، ص ٢٧٠ ، المجلس ٤٦ ، ح ٤ الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣١ ، ح ٢٧٤١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٦ ، ح ١٥٨٠٦ .

١٤-٤ . «الواضحة»: الأسنان تبدو عند الضحك . المصباح المنير ، ص ٦٢٢ (وضح) . وفي شرح

المازندراني : «الواضحة: الأسنان ؛ لا تصافها بالوضح ، وهو البياض» .

١٥-٥ . في الوافي : «علمت» .

١٦-٦ . في الكافي، ح ٢٤٣١ : «ولاتأمن» .

١٧-٧ . تبين العدو : هو أن يُقصد في الليل من غير أن يعلم فيؤخذ بغتة، وهو البيات . والمراد

بالبياض هنا: نزول العذاب والبلاء في الليل أو مطلقاً بغتة من غير علم وشعور . راجع : الصحاح ، ج

١ ، ص ٢٤٥ (بيت).

١٨-٨ . الكافي ، كتاب الإيمان والكفر ، باب الذنوب ، ح ٢٤١٥ ، بهذا السند عن أبي عبد الله ، عن

أمير المؤمنين عليهما السلام ؛ وفيه ، نفس الباب ، ح ٢٤٣١ ، بسند آخر عن الرضا ، عن أمير المؤمنين

عليهما السلام ، وفيهما من قوله : «لاتبدين عن واضحة» . الجعفریات ، ص ٢٣٧ ، بسند آخر عن

جعفر بن محمد ، عن آبائه ، عن علي بن أبي طالب عليهم السلام ، وتمام الرواية فيه : «إن من الجهل

النوم من غير سهر والضحك من غير عجب» . الاختصاص ، ص ٢٥٢ ، مرسلاً عن أبي عبد الله ،

عن أمير المؤمنين عليهما السلام ، من قوله : «لاتبدين عن واضحة» مع اختلاف يسير . تحف العقول

، ص ٤٨٧ ، عن العسكري عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «إن من الجهل الضحك من غير عجب

» . وراجع : الأمالي للطوسي ، ص ٤٣٣ ، المجلس ١٩ ، ضمن الحديث الطويل ١ الوافي ، ج ٥ ،

ص ٦٣٢ ، ح ٢٧٤٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٥ ، ح ١٥٨٠١ .

## ٨- الحديث

٣٧١٣/٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، قَالَ:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاحَ (١)؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ (٢)». (٣)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مبادا مزاح کنید که آبرو را می برد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۸- امام صادق (علیه السلام) فرمود: مبادا شوخی کنید که آبرو را می برد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۸- امام صادق علیه السلام فرمود:

مبادا شوخی کنید که آبرو را می برد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۸

\*\*\*\*\*

## ۹- الحديث

۳۷۴۴/۹. عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَلَا تُمَارِهِ (۴)». (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: هر گاه مردی را دوست داری با او مزاح و ستیزه مکن.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۹- امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر گاه مردی را دوست داری، با او شوخی و ستیزه مکن.

ترجمه كمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٥٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

٩- امام صادق علیه السلام فرمود:

هرگاه مردی را دوست داری، با او شوخی و ستیزه مکن.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٨٦٥

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی] :

: حسن.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٦٨

\*\*\*\*\*

## ١٠- الحديث

٣٧٤٥/١٠. عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَلْبِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : «الْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» . (٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

و نیز فرمود علیه السلام: قهقهه از شیطان است.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ٤ ، ص ٤٨٧

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

١٠- امام صادق (علیه السلام) فرمود: خنده قهقهه از شیطان است.

ترجمه کمره ای ؛ ج ٦ ، ص ٥٦٩

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی] :

١٠- امام صادق علیه السلام فرمود: خنده قهقهه از شیطان است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ٤ ، ص ٨٦٥



\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: حسن.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۸

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحديث

۳۷۴۶/۱۱. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ، عَنْ عَنبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ». (۷)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عنبسه عابد گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: خنده بسیار آبرو را میبرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره اى] :

۱۱- امام صادق (عليه السلام) فرمود: خنده بسيار، آبرو را مى برد.

ترجمه كمره اى ؛ ج ۶ ، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آيت اللهى] :

۱۱- امام صادق عليه السلام فرمود: خنده بسيار، آبرو را مى برد.

ترجمه آيت اللهى ؛ ج ۴ ، ص ۸۶۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى] :

: موثق.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

١-١ . فى شرح المازندراني : «كأنّ التحذير عن كثرة المزاح ، أو عن أصله إذا كان قبيحا أو مع لئيم ؛ فإنه الذى يذهب بماء الوجه ، ويوجب سقوط العزّة والوقار والمهابة، ونزول الذلّة والحقارة والمهانة».

٢-٢ . فى «ج» : + «عنه ، عن أبيه ، عن أبيه ، عن ابن أبى عمير ، عمّن حدّثه ، عن أبى عبد الله عليه السلام : إياكم والمزاح ؛ فإنه يذهب بماء الوجه» .

٣-٣ . الأمالى للصدوق ، ص ٢٧٠ ، المجلس ٤٦ ، ح ٤ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله . الاختصاص ، ص ٢٣٠ ، مرسلاً ، وتمام الرواية فيهما : «كثرة المزاح يذهب بماء الوجه» مع زيادة فى آخره الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٨ ، ح ٢٧٣٣ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٦ ، ح ١٥٨٠٥ .

٤-٤ . ماريته أماريه مماراة ومراءً : جادلته . ويقال : ما ريته أيضا : إذا طعنت فى قوله تزييفا للقول وتصغيرا للقائل . المصباح المنير ، ص ٥٧٠ (مرى) .

٥-٥ . تحف العقول ، ص ٤٩ ، عن النبىّ صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيه : «لاتمار أخاك ، ولاتمازحه ، ولاتعده فتخلفه» الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٩ ، ح ٢٧٣٨ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٧ ، ح ١٥٨٠٧ .

٦-٦ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣٢ ، ح ٢٧٤٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٤ ، ح ١٥٧٩٨ .

٧-٧ . الخصال ، ص ٥٢٦ ، أبواب العشرين ، ح ١٣ ؛ ومعانى الأخبار ، ص ٣٣٥ ، ح ١ ؛ والأمالى للطوسى ، ص ٥٣٩ ، المجلس ١٩ ، ضمن الحديث الطويل ٢ ، بسند آخر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، هكذا : «إياك وكثرة الضحك ، فإنه يميم القلب ، ويذهب بنور الوجه» الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٣١ ، ح ٢٧٤٢ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٧ ، ح ١٥٨٠٨ .

۳۷۴۷/۱۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ (۱) وَالْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَجُرُّ السَّخِيمَةَ (۲)، وَيُورِثُ الضَّغِينَةَ (۳)، وَهُوَ السَّبُّ الْأَعْصَرُ». (۴)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: مبادا شوخی کنید که کینه آورد و دشمنی بجای گذارد، و آن دشنام کوچک است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۲- امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: مبادا شوخی کنید که دلتنگی آرد و کینه زاید و دشنام خرد باشد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۲- امام صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

مبادا شوخی کنید که کینه آورد و دشمنی بر جای گذارد که آن دشنام کوچک است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف، و السخية و السخمة بالضم الحقد فی النفس.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

### ۱۳- الحدیث

۳۷۴۸/۱۳. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ طَهْمَانَ:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِذَا فَهَقَّتْ قُلُوبٌ حِينَ تَفْرُغُ: اللَّهُمَّ لَا تَمُقُنِي (۵)» (۶).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت باقر علیه السلام فرمود: هر گاه قهقهه زدی پس از فراغت از آن بگو: «اللهم لا تمقتنی» (یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۳- از امام باقر (علیه السلام)، فرمود: چون قهقهه زدی پس از فراغت بگو: بار خدایا! مرا دشمن مدار.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۳- امام باقر علیه السلام، فرمود:

هر وقت قهقهه زدی پس از فراغت بگو: بار خدایا! مرا دشمن مدار.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: ضعيف. وفي مصباح اللغة مقتنه مقتا من باب قتل أبغضه أشد البغض عن أمر قبيح.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٦٩

\*\*\*\*\*

## ١٤- الحديث

٦٦٥ / ٢

٣٧٤٩/١٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَزَقْدٍ (٧) وَ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ وَ ثَعْلَبَةَ :

رَفَعُوهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي جَعْفَرٍ أَوْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ : « كَثْرَةُ الْمِرَاحِ تَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ، وَ كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمْجُحُ (٨) ... »

ص: ٧٤٩

---

١-١ . فى الوسائل : «إياك» .

٢-٢ . فى «بف» : «السُّخْمَةُ» . و«السَّخِيمَةُ» : الحِقْدُ فى النفس . النهاية، ج ٢ ، ص ٣٥١ (سخم).

٣-٣ . فى «بف» : «الضُّغَائِنُ» . و«الضُّغْنُ» و«الضُّغَيْنَةُ» : الحقد والعداوة والبغضاء . ترتيب كتاب

العين ، ج ٢ ، ص ١٠٤٦ (ضغن) .

۴- ۴ . تحف العقول ، ص ۳۷۹ ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، من دون الإسناد إلى أمير المؤمنين عليه السلام الوافی ، ج ۵ ، ص ۶۲۹ ، ح ۲۷۳۹ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۱۸ ، ح ۱۵۸۱۳ .

۵- ۵ . المقت « فی الأصل : أشدُّ البُغْض . النهاية ، ج ۴ ، ص ۳۴۶ (مقت) .

۶- ۶ . الفقيه ، ج ۳ ، ص ۳۷۷ ، ح ۴۳۲۸ ، مرسلًا عن الصادق عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «كفارة الضحك أن يقول : اللهم لاتمقنتني » الوافی ، ج ۵ ، ص ۶۳۲ ، ح ۲۷۴۵ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۱۴ ، ح ۱۵۷۹۹ .

۷- ۷ . فی «بف» : «داود بن أبي يزيد» . وأبو يزيد كنية فرقد والد داود . راجع : رجال النجاشی ، ص ۱۵۸ ، الرقم ۴۱۸ ؛ رجال البرقی ، ص ۳۲ .

۸- ۸ . مَجَّ الرجل الشرابَ من فيه : إذا رمى به . والمقصود أنها تنقض الإيمان وتنقصه . راجع : الصحاح ، ج ۱ ، ص ۳۴۰ (مجاج) .

الأَئِمَّانَ مَجًّا . (۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت باقر و صادق یا یکی از آن دو علیهما السلام فرمودند: شوخی بسیار آبرو را ببرد و خنده بسیار ایمان را بیکسو پرتاب کند.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :



۱۴- امام باقر و امام صادق (علیه السلام) یا یکیشان فرموده: شوخی بسیار آبرو را ببرد و خنده بسیار ایمان را به دور پرتاب کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۴- امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام فرموده:

شوخی بسیار آبرو را از بین می برد و خنده بسیار ایمان را به یک طرف پرتاب می کند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرفوع، و فی الصحاح مج الرجل الشراب من فيه إذا رمى به.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

۱- ۹. الأملی للصدوق، ص ۲۷۰، المجلس ۴۶، ح ۴، بسند آخر عن الصادق، عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله، مع زيادة في آخره. الاختصاص، ص ۲۳۰، مراسلاً عن الصادق عليه السلام، وفيهما مع اختلاف يسير الوافی، ج ۵، ص ۶۳۱، ح ۲۷۴۳؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵۸۱۱.

### ۱۵- الحديث

۳۷۵۰/۱۵. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ عَنبَسَةَ الْعَابِدِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الْمِزَاحُ (۱) السَّبَابُ الْأَعْصَغُ». (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

عنيسة عابد گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: شوخی دشنام کوچک است.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۵- امام صادق (عليه السلام) می فرمود: شوخی، دشنام کوچک است.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

شوخی، دشنام کوچک است.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: موثق.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

**۱۶- الحديث**

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ،  
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْمِزَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةِ الرَّجَالِ».(۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: از شوخی بپرهیزید زیرا آبرو را بریزد و شکوه و بزرگی مردان را  
ببرد (مراد اینست که در مزاح حد اعتدال را نگهدارید و زیاده روی نکنید).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۶- امام صادق (علیه السلام) فرمود: بپرهیزید از شوخی، زیرا آبرو را ببرد و مردان را سبک کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱۶- امام صادق علیه السلام فرمود:

از شوخی بپرهیزید، زیرا آبرو را از بین می برد و مردان را سبک سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۶۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۶۹

\*\*\*\*\*

## ۱۷- الحدیث

۳۷۵۲/۱۷ . مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ (۴)، عَنِ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ :

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «لَا تُمَارِ فِيذْهَبَ بِهَاوِءِكَ، وَلَا تُمَارِخُ فَيُجْتَرَأَ (۵) عَلَيْكَ». (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: ستیزه مکن که شخصیت تو را ببرد، و شوخی مکن که روی مردم بتو باز شود و بر تو دلیر شوند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۷- امام صادق (علیه السلام) فرمود: جدال مکن تا آبرویت برود، و شوخی مکن تا روی مردم به تو باز شود و بر تو دلیر شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود:

بحث و ستیز مکن که آبرویت از بین برود و شوخی مکن تا روی مردم به تو باز شود و بر تو جرئت و جسارت یابند.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٧٠

\*\*\*\*\*

ص: ٧٥١

---

١-١ . فى الوافى : «لعلّ المراد بالمزاح المنهىّ عنه ما تضمّن فحشا، كما دلّ عليه حديث معمر ، وحديث الجعفى السابقان . أو ما كثر منه ، كما يدلّ عليه الخبر الذى يأتى فيه فى الباب الآتى . أو ما تضمّن استهزاء ، كما دلّ عليه تسميته سبابا . فلا ينافى الترغيب فيه فى الأخبار الأوّلة؛ فإنّ المراد به ما لم يكن أحد هذه» .

٢-٢ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٩ ، ح ٢٧٤٠ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٧ ، ح ١٥٨٠٩ .

٣-٣ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٦٢٨ ، ح ٢٧٣٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٨ ، ح ١٥٨١٤ .

٤-٤ . فى الوسائل : «عن العباس» .

٥-٥ . فى «ز» : «فيجراً» . وفى «بس» : «فيتحسّر» .

٦-٦ . الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٥ ، ضمن الحديث الطويل ٥٧٦٢ ، بسند آخر عن جعفر بن محمّد ، عن أبائه عليهم السلام عن النّبىّ صلى الله عليه وآله ، وفيه : «يا على لاتمزح فيذهب بهاؤك ،

ولا تكذب فيذهب نورك ». تحف العقول ، ص ٤٨٦ ، عن العسكري عليه السلام الوافي ، ج ٥ ، ص ٦٢٨ ، ح ٢٧٣٥ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١١٧ ، ح ١٥٨١٠ .

## ١٨- الحديث

٣٧٥٣/١٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ (١)، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ

عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «لَا تُمَازِحْ فَيُجْتَرَأَ (٢) عَلَيْكَ» (٣).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و نیز فرمود علیه السلام: شوخی مکن تا بر تو دلیر شوند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ٤ ، ص ٤٨٨

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

١٨- امام صادق (علیه السلام) فرمود: شوخی مکن تا بر تو دلیر شوند.

ترجمه کمره ای؛ ج ٦ ، ص ٥٧٣

\*\*\*\*\*



[ترجمه آیت الهی]:

۱۸- امام صادق علیه السلام فرمود:

شوخی مکن تا بر تو جرئت و جسارت یابند.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۰

\*\*\*\*\*

## ۱۹- الحديث

۳۷۵۴/۱۹. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّةٍ لَهُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ، أَوْ قَالَ: «قَالَ أَبِي لِبَعْضِ وُلْدِهِ: إِيَّاكَ وَ الْمِرَاحَ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَ يَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ» (٤). (٥)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت أبو الحسن علیه السلام بیکی از فرزندانش سفارش کرد - یا فرمود: پدرم بیکی از فرزندانش چنین فرمود:- از شوخی پرهیز که آن نور ایمان ترا ببرد، و مردانگیت را سبک کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۹- از ابو الحسن (علیه السلام) که به یکی از پسرانش وصیت کرد، یا فرمود: پرهیز از شوخی که نور ایمانت را برد و مردانگیت را سبک کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۹- ابو الحسن علیه السلام به یکی از پسرانش وصیت کرد و فرمود:

از شوخی پرهیز که نور ایمانت را از بین ببرد و مردانگی تو را سبک و بی مقدار سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٦٩

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: صحیح.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٧٠

\*\*\*\*\*

## ٢٠- الحديث

٣٧٥٥/٢٠ . عَنْهُ (٦) ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ (٧):

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَعْوَلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «كَانَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَبْكِي (٨) وَ لَا يَضْحَكُ، وَ كَانَ

ص: ٧٥٢

---

١-٧ . لا يبعد القول بزيادة «عن أبيه» ، كما تقدّم تفصيل الكلام في الكافي ، ذيل ح ٣٦٩٥ ، فلاحظ

٢-١ . في «ب» : «فيتجرى».

۳-۲. الوافی، ج ۵، ص ۶۲۹، ح ۲۷۳۶؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۱۵۸۱۵.  
۴-۳. «المروءة»: كمال الرجوليّة. والمروءة: آداب نفسانيّة تحمّل مراعاتها الإنسان على الوقوف عند محاسن الأخلاق وجميل العادات. وقد تشدّد فيقال: مُرّوءة. ترتيب كتاب العين، ج ۳، ص ۱۶۸۸ (مرأ)؛ المصباح المنير، ص ۵۶۹ (مرئ).

۵-۴. الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۸، ضمن ح ۵۸۸۵، عن الحسن بن محبوب. تحف العقول، ص ۴۰۹، ضمن الحديث، وفيهما: «عن موسى بن جعفر عليه السلام أنّه قال لبعض ولده: يا بنيّ إياك...» الوافی، ج ۵، ص ۶۲۹، ح ۲۷۳۷؛ الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵۸۱۲.  
۶-۵. الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد المذكور في السند السابق.  
۷-۶. في البحار: - «عمّن ذكره».

۸-۷. في شرح المازندراني: «قيل: البكاء لغفران الذنوب، فما وجه بكاء المعصوم المنزّه عنها؟ وأجيب عنه بأنّ العارفين يكون شوقا إلى المحبوب، والمذنبين يكون خوفا من الذنوب، ولذا قال بعض العرفاء: البكاء رشحات قراب القلوب عند حرارة الشوق والعشق؛ على أنّ بكاء المعصوم يمكن أن يكون بملاحظة شدائد القيامة بالنظر إلى ضعفاء الأُمَّة».

عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ (۱) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَضْحَكُ وَيَبْكِي، وَكَانَ الَّذِي يَصْنَعُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلَ مِنْ  
الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ (۲).

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

حضرت کاظم علیه السلام فرمود: یحیی بن زکریا علیه السلام این گونه بود که گریه میکرد و نمیخندید، و عیسی بن مریم علیه السلام این گونه بود که هم میخندید و هم گریه میکرد، و آنچه عیسی علیه السلام میکرد بهتر بود از آنچه یحیی علیه السلام میکرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۸۸

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲۰- از امام کاظم (علیه السلام)، فرمود: یحیی بن زکریا گریه می کرد و نمی خندید و عیسی بن مریم می خندید و گریه هم می کرد و آنچه عیسی (علیه السلام) می کرد برتر بود از آنچه یحیی (علیه السلام) می کرد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲۰- امام کاظم علیه السلام، فرمود:

یحیی بن زکریا گریه می کرد و نمی خندید و عیسی بن مریم می خندید و گریه هم می کرد و آنچه که عیسی علیه السلام می کرد بهتر بود از آنچه که یحیی علیه السلام می کرد.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۶۹

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسى]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٧٠

\*\*\*\*\*

## ٢٤ - بَابُ حَقِّ الْجَوَارِ

### ١- الحديث

٣٤٢ / ٢

٣٧٥٦/١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ (٣) جَمِيعًا، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عِكْرَمَةَ (٤)، ق\_الَ :

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ (٥): لِي جَارٌ يُوءِذِنِي؟ فَقَالَ: «أَزَحَمُهُ» فَقُلْتُ: لَا رَحِمَهُ اللَّهُ، فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنِّي، قَالَ: فَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعَهُ (٦)، فَقُلْتُ: يَفْعَلُ بِي كَذَا وَ كَذَا (٧)،

ص: ٧٥٣

١- ٨. فى «بف» والوفى: - «بن مريم» .

٢- ٩. الوافى، ج ٥، ص ٦٣٣، ح ٢٧٤٩؛ الوسائل، ج ١٢، ص ١١٢، ح ١٥٧٩٢؛ البحار، ج ١٤، ص ١٨٨، ح ٤٠.

٣-١ . فى «ز ، بس» : «علّى بن مهزيار ، عن علّى بن فضّال ، عن ابن أيّوب» . وفى «بف» : «علّى بن مهزيار ، عن علّى بن فضّال» وفى الوسائل : «علّى بن مهزيار ، عن علّى بن فضّال ، عن أبى أيّوب» . والسند على كلّ حالٍ لا يخلو من خللٍ ؛ فإنّا لم نجد رواية علّى بن مهزيار ، عن علّى بن فضّال \_ والمراد به هو علّى بن الحسن بن فضّال \_ فى موضع . وعنوان علّى بن فضّال بن أيّوب عنوان مجهول . والظاهر أنّ الأصل فى السند كان هكذا : «علّى بن مهزيار ، عن فضّال بن أيّوب ، عن معاوية بن عمّار» ؛ فقد أكثر علّى بن مهزيار من الرواية عن فضّال [بن أيّوب] ، وتوسّط فضّال بينه وبين معاوية بن عمّار فى بعض الأسناد . راجع : معجم رجال الحديث ، ج ١٢ ، ص ٣٤٨ \_ ٣٤٩ ؛ وج ١٣ ، ص ٤٥١ \_ ٤٥٢ .

٤-٢ . هكذا فى «الف ، جس ، جف ، جك» وحاشية «ش ، بع ، جق ، جم» . وفى سائر النسخ والمطبوع والوافى والوسائل : «عمرو بن عكرمة» . وما أثبتناه هو الظاهر ؛ فقد ذكر الشيخ الطوسى فى رجاله ، ص ٢٥٤ ، الرقم ٣٥٧٠ ، عمر بن عكرمة الكوفى فى أصحاب الصادق عليه السلام .

٥-٣ . فى «ب ، ز ، ص ، بس ، بف» والوافى والوسائل : - «له» .

٦-٤ . فى «ب ، ج ، د ، ص» : + «فقال : ارحمه ، فقلت : لا رحمه الله ، فصرف وجهه عنى (قال \_ فى «ب ، ج») فكرهت أن أدعه» .

٧-٥ . فى «ج ، ص ، بس ، بف» والوافى : - «وكذا» .

وَيَفْعَلُ بِي (١) وَيُوْءُ ذِينِي .

فَقَالَ : «أَرَأَيْتَ إِنْ كَاشَفْتَهُ انْتَصَفْتَ مِنْهُ (٢)؟» فَقُلْتُ : بَلَى (٣) أُرْبِي (٤) عَلَيْهِ .

فَقَالَ : «إِنَّ ذَا مِمَّنْ يَحْسُدُ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ (٥) مِنْ فَضْلِهِ ، فَإِذَا رَأَى نِعْمَةً عَلَى أَحَدٍ فَكَانَ (٦) لَهُ أَهْلٌ ، جَعَلَ بِلَاءَهُ (٧) عَلَيْهِمْ (٨) ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ (٩) أَهْلٌ ، جَعَلَهُ (١٠) عَلَى خَادِمِهِ ، فَإِنْ (١١) لَمْ يَكُنْ لَهُ خَادِمٌ ، أَسْهَرَ لَيْلَهُ وَأَغَاظَ (١٢) نَهَارَهُ ، إِنَّ (١٣) رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَقَالَ : إِنِّي اشْتَرَيْتُ دَارًا فِي (١٤) بَنِي فَلَانٍ ، وَإِنَّ أَقْرَبَ جِيرَانِي مِنِّي جَوَارًا مَنْ لَا أَرْجُو خَيْرَهُ ، وَلَا أَمَنْ شَرَّهُ» .

قَالَ : «فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَلَّمَ (١٥) وَ أَبَا ذَرٍّ - وَ نَسِيْتُ  
آخَرَ (١٦)»

ص: ٧٥٤

- 
- ١-٦ . فى «بس» والوسائل : - «بى» . وفى شرح المازندرانى : - «ويفعل بى» .
- ٢-١ . «انتصفت منه» : أخذت حقى كَمَلًا حَتَّى صِرْتُ وَهُوَ عَلَى النِّصْفِ سِوَاءِ . ترتيب كتاب العين ، ج ٣ ، ص ١٨٠٠ (نصف) . وفى شرح المازندرانى ، ج ١١ ، ص ١٢٦ : «أى إن أظهرت العداوة له استوفيت منه حَقِّكَ وَعَدَلْتُ» . وفى الوافى : «المكاشفة : المعادة جهارا ، يعنى إن جاهرته بالإيذاء قدرت على الانتقام منه وهضمه ودفع شره عنك ، وإن جاهرته بعد إساءته فهل لك أن تتم حجَّتكَ عليه وتثبت ظلمه إِيَّاكَ بحيث يقبل منك ذلك» .
- ٢-٣ . فى «ب ، ج ، د ، بس ، بف» والوافى والوسائل : «بل» .
- ٣-٤ . «الربا» : الفضل والزيادة . المصباح المنير ، ص ٢١٧ (ربو) . وفى شرح المازندرانى : «يعنى بل أزيد فى الإحسان إليه . والحاصل ، أن الصادر منى هو الإحسان دون المكاشفة» .
- ٤-٥ . فى «ص» : - «اللّه» .
- ٥-٦ . فى الوافى والزهد : «وكان» .
- ٦-٧ . فى «بس» وحاشية «ص» : «بلاء» .
- ٧-٨ . فى «ص» : «عليه» .
- ٨-٩ . فى «ز» : - «له» .
- ٩-١٠ . فى «ص» : «حملة» بالحاء المهملة .
- ١٠-١١ . فى شرح المازندرانى والوافى والزهد : «وإن» .
- ١١-١٢ . فى «بف» : «غاظ» . وفى الزهد : «واغتمض» . و«الغيظ» : الغضب المحيط بالكبر ، وهو أشدُّ العَنَقِ . وهو مصدر من غاظه الأمر يعيظه وأغاظه . واغتاظ فلان من كذا . المصباح المنير ،



ص ۴۵۹ (غیظ). وفي شرح المازندرانی : «تعلق الإسهار والإغاظه باللیل والنهار تعلق مجازی ، والأصل : أسهره فی ليله وأغاظه فی نهاره بالإیذاء له وإیصال المکاره . هذا من باب الاحتمال ، والله يعلم» .

۱۲-۱۳ . فی «ص» : «وإن» .

۱۳-۱۴ . فی «ب» : «من» .

۱۴-۱۵ . فی «ب» : - «وسلمان» .

۱۵-۱۶ . فی «ز» : «الآخر» .

وَأُظُنُّهُ (۱) الْمِقْدَادَ - أَنْ يُنَادُوا فِي الْمَسْجِدِ بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ (۲) بِأَنَّهُ لَا إِيمَانَ (۳) لِمَنْ لَمْ يَأْمَنْ (۴)

جَارُهُ (۵) بَوَائِقَهُ (۶) ، فَنَادُوا بِهَا ثَلَاثًا ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى (۷) كُلِّ أَرْبَعِينَ دَارًا مِنْ (۸) بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ (۹). (۱۰)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

عمرو بن عكرمه گوید: وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام و بآن حضرت عرض کردم: همسایه ای دارم که مرا بیازارد؟ فرمود: تو با او خوشرفتاری کن، من گفتم: خدایش رحم نکند! پس آن حضرت روی از من بگردانید، گوید: من نخواستم با آن وضع از حضرت جدا شوم از این رو عرض کردم: با من چنین و چنان میکند و مرا آزار میدهد! فرمود: گمان میکنی که اگر با او آشکارا دشمنی کنی (و تو نیز مانند او در صدد آزارش بر آئی) میتوانی از او انتقام بکشی؛ (و شر او را از خود دور کنی؟ و محتمل است مقصود این باشد: که اگر آشکارا با او دشمنی کنی آیا در مقام مخاصمه می توانی ستم و آزار او را بر خودت ثابت کنی بطوری که از تو بپذیرد؟) عرض کردم: آری من بر او

میچربم، فرمود: این همسایه تو از کسانی است که بمردم رشک برد از آنچه خداوند بآنها داده و تفضل کرده، پس چون نعمتی برای کسی دید، اگر اهل و عیالی داشته باشد بآنها تعرض کند و (از ناراحتی که ناشی از حسدی است که در درون اوست) آنها را بیازارد، و اگر خاندانی ندارد (که آنها را آزار کند) بخدمتکارش می پیچد، و اگر خدمتکار نداشته باشد شبها را به بیداری بسر برد و روزها را بخشم بگذرانند، همانا مردی از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده عرض کرد: من خانه ای در فلان قبیله خریداری کرده ام، و نزدیکترین همسایه من در آن خانه کسی است که خیری از او بمن نرسد و از شرش آسوده نیستم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام و بسلمان و ابا ذر- (راوی گوید:) دیگری را هم فرمود که من فراموش کردم و گمان دارم که مقدار بود - دستور داد که با بلندترین آوازشان در مسجد فریاد زنند که: هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد ایمان ندارد، پس آنها سه بار آن را گفتند، سپس با دست اشاره کرد که تا چهل خانه است از برابر و پشت سر و طرف راست و سمت چپ (یعنی تا چهل خانه از چهار طرف همسایه هستند).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱- از عمرو بن مکرمه، گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و به آن حضرت گفتم: مرا همسایه ای است که آزارم می کند؟ فرمود: تو به او مهربانی کن، گفتم: خدایش مهر نکند، آن حضرت از من روی برگردانید، گوید: من نخواستم آن همسایه را رها کنم، گفتم: او با من چنین و چنان می کند و مرا آزار می دهد، فرمود: به نظر تو اگر با او یکروئی کنی، از او انتقام می کشی؟ گفتم: آری، من بر او می چربم، فرمود: این همسایه تو از آنها است که حسد برند بر مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده است و هر گاه نعمتی برای کسی بیند و خاندان داشته باشد به خاندانش تعرض و آزار می کند

و اگر خاندانی ندارد، به خدمتکارش می پیچید، و اگر خادم هم ندارد شبها بیدار می ماند و روزها را در خشم می گذرانند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که شخصی از انصار نزد او آمد و گفت: در بنی فلان، خانه ای خریدم و نزدیک ترین همسایه ام کسی است که امید به خیرش ندارم و از شرش آسودگی نیارم، فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) و سلمان و ابا ذر- و دیگری را فراموشم کردم و گمانم مقداد باشد- فرمان داد تا در مسجد با بلندترین آواز خود جار کشند که: هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد، ایمان ندارد و سه بار این جار را زدند، سپس آن حضرت با دست خود به هر چهل باب خانه که برابرش بودند و در پشت سرش بودند و در سمت راستش بودند و در سمت چپش بودند اشاره کرد (یعنی تا چهل خانه از هر سوی همسایه به حساب است و باید حق آنها را رعایت کرد).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۱- عمرو بن مکرمه، گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به آن حضرت گفتم: مرا همسایه ای است که آزارم دهد؟ فرمود: تو به او مهربانی و خوشرفتاری کن، گفتم: خدا به او رحم نکند، آنگاه حضرت روی را از من برگردانید، گوید: من نخواستم آن همسایه را رها کنم، گفتم: او با من چنین و چنان می کند و ما را آزار می دهد، فرمود: به نظر تو اگر با او آشکارا دشمنی کنی از او انتقام می کشی؟ گفتم: آری، من بر او می چربم، فرمود: این همسایه تو از آنهایی است که به مردم رشک و حسد ببرد و نسبت به آنچه که خداوند به آنها داده است و هرگاه نعمتی برای کسی بیند و خاندان داشته باشد به خاندانش تعرض و آزار می کند و اگر خاندانی ندارد، به خدمتکارش ایراد می گیرد و اگر خادم هم ندارد شبها بیدار می ماند و روزها را در خشم می گذرانند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حضور داشت که شخصی از انصار نزد او آمد و گفت: در بنی فلان، خانه ای خریدم و نزدیک ترین

همسایه ام کسی است که امید به خیرش ندارم و از شرش ایمن نیستم پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر (و شاید مقداد) فرمان داد تا در مسجد با بلندترین آواز خود جار کشند که: هرکس همسایه اش را آزار او آسوده نباشد، ایمان ندارد و سه بار این فریاد را بلند کردند، سپس آن حضرت با دست خود به هر چهل باب خانه که برابرش و در پشت سرش و در سمت راستش و در سمت چپش قرار داشتند اشاره کرد (یعنی تا چهل خانه از هر سوی همسایه به حساب می آید و باید حق آنها را رعایت کرد).

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۱

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قال فی النهایة لو تکاشفتم ما تدافنتم، أى لو علم بعضکم سریرة بعض، و قال فی القاموس کاشفة بالعداوة بأداة بها، و انتصف منه استوفى منه حقه کاملاً حتى صار کل علی النصف، و قال فی الصحاح أنصف أى عدل یقال أنصفه من نفسه و أنصفت منه، و قال ربی الشیء یربوا أى زاد، و أربیت إذا أخذت الأكثر، و قال الباقیة الداهیة و هی المصیبة.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۱

\*\*\*\*\*

۲- الحدیث

٣٧٥٧/٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ (١١) عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ (١٢) عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: ٧٥٥

١-١٦ . فى «ص»: «أظنَّ أنه». وفى «بس»: «أظنَّ» وفى «بف»: «قال». وفى الوافى: «قال» .  
و» .

٢-١٧ . فى «ص»: - «بأعلى أصواتهم» .

٣-١٨ . فى شرح المازندراني، ج ١١، ص ١٢٧: «يمكن أن يراد به نفي الإيمان الكامل؛ إذ الإيمان عند أهل العصمة كأنه هذا حتى كأن غيره ليس بإيمان... إن قلت: من لم يأمن جاره بوائقه، إن وقعت منه أذية أو تسبب فيها فالأمر واضح، وإن لم يقع فغايبته أنه هم بها فيعارض ما مر في باب «من هم بالسيئة والحسنة» أن من هم سيئة ولم يعمل لم تكتب عليه. قلت: أولاً عدم الكتابة لا يدل على عدم نقص الإيمان به، وثانياً أن المراد بمن لم يأمن جاره بوائقه، من أوصل بوائقه وأذاه إلى جاره، على أن الهمم الذى لا يكتب إنما هو الهمم الذى لم يقع متعلقه بالخارج كالهمم بشرب الخمر ولم يشرب، وهذا وقع متعلقه بالخارج لتأذى جاره بتوقعه ذلك كالمحارب يخيف السبيل ولم يصب» .  
٤-١٩ . فى «د، ص»: «لا يأمن» .

٥-١ . فى حاشية «بس»: «جواره» .

٦-٢ . «بوائقه»، أى غوائله وشروبه . واحداً: بائقة، وهى الداهية. النهاية، ج ١، ص ١٦٢ (بوق).

٧-٣ . فى الزهد: «ثم أمر فنودى أن» بدل «ثم أو ما بيده إلى» .

٨-٤ . فى «ز» والوافى: - «من» .

٩-٥ . فى الزهد: + «يكون ساكنها جارا له» .

۱۰-۶ . الکافی ، کتاب العشرة ، باب حدّ الجوار ، ح ۳۷۷۲ ، عن علیّ بن ابراهیم ، عن ابيه ، عن ابن ابي عمیر ، عن معاوية بن عمّار ، عن عمرو بن عكرمة ، عن ابي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، وتمام الرواية فيه : «كَلَّ اربعين دارا جيران من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله» . الزهد ، ص ۱۰۹ ، ح ۱۱۶ ، عن فضالة بن أيوب ، مع اختلاف يسير . معانى الأخبار ، ص ۱۶۵ ، ح ۱ ، بسنده عن ابن ابي عمیر ، عن معاوية بن عمّار ، عن ابي عبد الله عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «قال : قلت له : جعلت فداك ما حدّ الجار ؟ قال : اربعين دارا من كلّ جانب» الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۲۰ ، ح ۲۴۸۸ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۱ ، ح ۱۵۸۲۴ ، إلى قوله : «أسهر ليله وأغاظ نهاره» .

۱۱-۷ . فی «ز» : - «عن ابيه» .

۱۲-۸ . فی الکافی ، ح ۸۲۴۳ : «لعلی» .

کَتَبَ (۱) بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ (۲) وَمَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ: أَنَّ الْجَارَ (۳) كَالنَّفْسِ

غَيْرِ مُضَارٍّ وَلَا آثِمٍ، وَحُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ (۴) كَحُرْمَةِ أُمِّهِ (۵) «الْحَدِيثُ مُخْتَصَرٌ» (۶)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت صادق از پدرش علیهما السلام حدیث کند که فرمود: من در کتاب علی علیه السلام خواندم: که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نامه ای میان مهاجر و انصار و دیگران از مردم مدینه که با آنان پیوند داشتند نوشت (و همه امضاء کردند) که: همسایه مانند خود انسان است که نه زیان باو رسد و نه گناهکار شود و (دیگر اینکه) احترام همسایه مانند احترام مادر است. و این مختصر حدیث است.

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۲- از امام صادق (علیه السلام)، از پدرش که فرمود: من در کتاب علی (علیه السلام) خواندم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عهد نامه میان مهاجرین و انصار و هر کس بدانها پیوندد نوشت که: ۱- همسایه چون خود انسان است، نه زیانمند شود و نه گناه ورزد. ۲- احترام همسایه بر همسایه چون احترام مادر است تا آخر حدیث، مختصر (شاید مقصود این است که همچنان که مرد رعایت خود می کند و به خود زیان نمی زند و خود را به گناه نمی افکند یا گناهکار نمی داند، باید نسبت به همسایه هم چنین باشد- از وافی).

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۵

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۲- امام صادق علیه السلام، از پدرش روایت کند که فرمود: من در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدنامه بی میان مهاجرین و انصار و هرکس دیگر که به آنها پیوندد نوشت که (همگی امضاء کردند):

۱- همسایه چون خود انسان است، نه زیان به او رسد و نه گناهکار شود.

۲- و دیگر آنکه احترام همسایه بر همسایه چون احترام مادر است تا آخر حدیث، (شاید مقصود این است که همچنان که مرد رعایت خود می کند و به خود زیان نمی زند و خود را به گناه نمی افکند یا گناهکار نمی داند، باید نسبت به همسایه هم چنین باشد- از وافی)

ترجمه آیت الہی ؛ ج ٤ ، ص ٨٧٣

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامہ مجلسی]:

: ضعیف علی المشهور. من أهل يثرب أى مدينة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ولا يخفى أن الظاهر من مجموع الحديث أن المراد بالجار فيه من أجرته لا جار الدار فلا يناسب الباب إلا بتكلف بعيد غير مضار أى من عندك ولا إثم أى من قبلك.

مرآة العقول ؛ ج ١٢ ، ص ٥٧١

\*\*\*\*\*

### ٣- الحديث

٣٧٥٨/٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي رَجَاءٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ».(٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:



حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوش همسایگی (و خوشرفتاری با همسایه) روزی را زیاد کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۳- از امام صادق (علیه السلام)، فرمود: خوش همسایگی، روزی را بسیار کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خوش همسایگی، روزی را بسیار کند.

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

## ٤- الحديث

٣٧٥٩/٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ ٢ / ٦٦٧

بْنِ سَالِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ الْكَاهِلِيِّ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ بِنْيَامِينُ (٨)، نَادَى: يَا رَبِّ، أَمَا تَرَحَّمْنِي أَذْهَبْتَ عَيْنَيَّ، وَأَذْهَبْتَ ابْنِي؟ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (٩): لَوْ أُمَّتُهُمَا لِأَعْحِيَّتُهُمَا لَكَ حَتَّى أَجْمَعَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمَا، وَ لَكِنْ تَذَكَّرُ الشَّاةَ الَّتِي ذَبَحْتَهَا وَ شَوَيْتَهَا

ص: ٧٥٦

---

١- ٩. فى الكافى، ح ٨٢٤٣ والتهذيب، ج ٦: + «كتابا».

٢- ١٠. فى «بف»: «وبين الأنصار».

٣- ١١. فى مرآة العقول، ج ١٢، ص ٥٧١: «لا يخفى أن الظاهر من مجموع الحديث أن المراد بـ

«الجار» فيه: من أجرته، فلا يناسب الباب إلا بتكلف بعيد».

٤- ١. فى التهذيب، ج ٦: - «على الجار».

٥- ٢. فى الكافى، ح ٨٢٤٣ والتهذيب، ج ٦: + «وأبيه». ولم يرد فيهما: «الحديث مختصر».

وفى الوافى: «لعل المراد بالحديث أن الرجل كما لا يضار نفسه ولا يوقعها فى الإثم أو لا يعدّ عليها الأمر إثما، كذلك ينبغى أن لا يضار جاره ولا يوقعه فى الإثم أو لا يعدّ عليه الأمر إثما».

٦- ٣. الكافى، كتاب الجهاد، باب إعطاء الأمان، ح ٨٢٤٣، مع زيادة؛ وفيه، كتاب المعيشة،

باب الضرار، ح ٩٣١٦، قطعة منه. وفى التهذيب، ج ٦، ص ١٤٠، ح ٥، مع زيادة؛ وفيه، ج ٧

، ص ۱۴۶ ، ح ۶۵۰ ، قطعة منه ، وفيهما معلقاً عن أحمد بن محمد ، عن محمد بن يحيى ، عن طلحة بن زيد الوافى ، ج ۵ ، ص ۵۱۹ ، ح ۲۴۸۷ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۶ ، ح ۱۵۸۳۸ .  
۷- ۴ . الزهد ، ص ۱۱۰ ، ح ۱۱۸ ، بسنده عن إبراهيم بن أبي رجاء . صحيفة الرضا عليه السلام ، ص ۸۵ ، ح ۱۹۶ ، بسند آخر عن الرضا ، عن آباءه ، عن محمد بن عليّ عليهم السلام ، وتام الرواية فيه : «صلة الأرحام وحسن الجوار زيادة فى الأموال» الوافى ، ج ۵ ، ص ۵۱۵ ، ح ۲۴۷۱ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۸ ، ح ۱۵۸۴۵ .  
۸- ۵ . فى «ب ، ج» : «ابن يامين» .  
۹- ۶ . فى الوسائل : «إليه» .

وَأَكَلْتِ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ (۱) إِلَى جَانِبِكَ صَائِمٌ لَمْ تُنَلِّهِ مِنْهَا شَيْئاً؟» (۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :

كاهلى گوید شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود: که چون بنیامین از دست یعقوب رفت عرضکرد: بار پروردگارا بمن رحم نمیکنى؟ چشمم را که گرفتى و فرزندم را که بردى؟ پس خدای تبارک و تعالی باو وحى کرد: که اگر من آن دورا (یعنى یوسف و بنیامین را) میرانده باشم برايت زنده شان میکنم ولى آیا بیاد داری آن گوسفندى که سر بریدی و بریان کردى و خوردى و فلان و فلان در همسایگى تو روزه بودند و چیزی از آن بآنها ندادى؟.

ترجمه مصطفوى ؛ ج ۴ ، ص ۴۹۰

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۴- از کاهلی، گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می فرمود: چون بنیامین از بر یعقوب رفت، فریاد کشید: خدایا! به من رحم نمی کنی؟ فرزندم را بردی و چشمم را گرفتی؟ خدا تبارک و تعالی به او وحی کرد: اگر من آنها را میرانده باشم، زندشان می کنم تا آنها را به تو رسانم ولی یادت می آید آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی؟ خوردی و فلان و فلان در همسایه گی تو بودند و روزه داشتند و چیزی از آن به آنها ندادی؟

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۴- کاهلی، گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

چون بنیامین از کنار یعقوب رفت، فریاد کشید: خدایا! به من رحم نمی کنی؟ فرزندم را بردی و چشمم را گرفتی؟ خدای تبارک و تعالی به او وحی کرد: اگر من آنها را (بنیامین و یوسف) کشته باشم زنده خواهم کرد تا آنها را به تو برسانم ولی به یادداری آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی؟ خوردی و فلان و فلان همسایگی تو بودند و روزه دار بودند و چیزی از آن به آنها ندادی؟

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: ضعیف.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۲

\*\*\*\*\*

## ۵- الحدیث

۳۷۶۰/۵. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى، قَالَ :

«فَكَانَ (۳) بَعْدَ ذَلِكَ يَعْقُوبُ (۴) عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَادِي مُنَادِيَهُ (۵) كُلَّ (۶) غَدَاةٍ مِنْ مَنْزِلِهِ عَلَيَّ (۷) فَرَسَخَ (۸): أَلَا مَنْ أَرَادَ الْغَدَاءَ (۹) فَلْيَأْتِ إِلَى يَعْقُوبَ (۱۰)؛ وَإِذَا أَمْسَى، نَادَى (۱۱): أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعِشَاءَ فَلْيَأْتِ إِلَى يَعْقُوبَ (۱۲)». (۱۳)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

و در روایت دیگری است که یعقوب علیه السلام پس از آن (وحی) همیشه از منزلش در هر چاشتگاه تا سر یک فرسنگی جار میزدند: که هر کس چاشت خواهد بخانه یعقوب آید و در شامگاه هم جار میزدند: که هر کس شام خواهد نزد یعقوب آید.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۵- و در روایت دیگری است که فرمود: پس از آن شیوه چنین شد که هر چاشتگاه، جارچی یعقوب از منزل او تا مسافت یک فرسخ جار می کشید که: هر کس چاشت خواهد، به خانه یعقوب آید، و در شامگاه هم جار می زد که: هر کس شام خواهد، به خانه یعقوب آید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۵- و در حدیث دیگری است که فرمود:

پس از آن شیوه چنین باشد که هر چاشتگاه، جارچی یعقوب از منزل او تا مسافت یک فرسخ جار می کشید که: هر کس چاشت خواهد، به خانه یعقوب آید، و در شامگاه هم جار می زد که: هر کس شام خواهد، به خانه یعقوب آید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۳

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مرسل.

مرآة العقول؛ ج ١٢، ص ٥٧٢

\*\*\*\*\*

## ٦- الحديث

٣٧٦١/٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ زُرَّارَةَ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْضَ أَمْرِهَا،

ص: ٧٥٧

- 
- ١-١ . فى «د، ز، بـف» والوفى والوسائل والمحاسن : - «وفلان» .
- ٢-٢ . المحاسن ، ص ٣٩٩ ، كتاب المآكل ، ح ٧٨ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن على بن أسباط ، مع اختلاف يسير الوافى ، ج ٥ ، ص ٥١٦ ، ح ٢٤٧٤ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٣٠ ، ح ١٥٨٥٠ .
- ٣-٣ . فى «بـف» والوفى : «وكان» .
- ٤-٤ . فى «بـف» : «ليعقوب» .
- ٥-٥ . فى «بـف» : «مناديا ينادى» .
- ٦-٦ . فى «ب» : «فى كلّ» .
- ٧-٧ . فى البحار : «إلى» .
- ٨-٨ . «الفرسخة» : السّعة . ومنها اشتقّ الفرسخ ، وهو ثلاثة أميال بالهاشمى . المصباح المنير ، ص ٤٦٨ (فرسخ) .

٩-٩ . فى «ب» : «الغذاء» بالذال المعجمة . و«الغداء» \_ بالمدّ \_ طعام الغداة . والغداة : ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس . المصباح المنير ، ص ٤٤٣ ؛ مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٣١٣ (غدا).

١٠-١٠ . فى «ب ، ج ، ز ، بس» : «إلى يعقوب عليه السلام» . وفى الكافى ، ح ١١٦٤٤ : «إلى منزل يعقوب» . وفى المحاسن : «إلى آل يعقوب» .

١١-١١ . فى الكافى ، ح ١١٦٤٤ : «ينادى» .

١٢-١٢ . فى «ب ، ج ، ز ، بس» : «إلى يعقوب عليه السلام» . وفى الكافى ، ح ١١٦٤٤ : «إلى منزل يعقوب» . وفى المحاسن : «إلى آل يعقوب» .

١٣-١٣ . المحاسن ، ص ٣٩٩ ، كتاب المآكل ، ذيل ح ٧٨ ، عن ابن أسباط ، عن يعقوب ، عن الميثمى ، عن أبى عبد الله عليه السلام ؛ وفيه ، ص ٤٢١ ، كتاب المآكل ، ح ٢٠٠ ، عن محمّد بن علىّ ، عن علىّ بن أسباط ، عن يعقوب بن سالم ، عن الميثمى ، عن أبى عبد الله عليه السلام . وفى الكافى ، كتاب الأطمعة ، باب الغداء والعشاء ، ح ١١٦٤٤ ، عن عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن علىّ ، عن علىّ بن أسباط ، عن يعقوب بن سالم ، عن المثنى ، عن أبى عبد الله عليه السلام الوافى ، ج ٥ ، ص ٥١٦ ، ح ٢٤٧٥ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٣٠ ، ح ١٥٨٥١ .

فَاعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرِيْسَةً(١) ، وَقَالَ: تَعَلَّمِي مَا فِيهَا، فَإِذَا فِيهَا: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يُؤْذِي(٢) جَارَهُ؛ وَ(٤) مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكْرِمْ صَنِيفَهُ؛ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لَيْسَكُتْ(٥) .«(٦)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوى] :



حضرت صادق علیه السلام فرمود: فاطمه علیها السلام برای شکایت از پاره ای پیش آمدها نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جزوه ای باو داد و فرمود: آنچه در آنست بیاموز، و (این کلمات) در آن بود: هر کس ایمان بخدا و روز بازپسین دارد مهمان خود را گرامی دارد، و هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد باید خوب بگوید یا خموشی گیرد.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۶- از امام صادق (علیه السلام) که فاطمه (علیها السلام) نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و در برخی کارهایش شکایتی به او کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جزوه ای به او داد و فرمود: آنچه در آن است، یاد بگیر و به ناگاه در آن ثبت بود که: هر کس ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، همسایه خود را نیازارد، هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد، مهمانش را گرامی شمارد، هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد، باید خوب گوید یا خموشی جوید.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۷

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۶- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمد و در برخی از کارهایش شکایتی به او کرد و رسول خدا صلی الله علیه و اله جزوه ای به او داد و فرمود: آنچه در آن است، یاد بگیر و بناگاه مشاهده کرد که نوشته است: هر کس ایمان به خدا و روز

رستاخیز دارد، همسایه خود را نیازارد، هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد، مهمانش را گرامی شمارد، هر کس ایمان به خدا و روز کیفر و پاداش دارد، باید خوب بگوید یا خموشی جوید.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول. و قال فی الصحاح و کرب النخل أصول السعف أمثال الکتف، و فی المثل منی کان حکم الله فی کرب النخل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۲

\*\*\*\*\*

## ۷- الحدیث

۳۷۶۲/۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، قَالَ :

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « حُسْنُ الْجَوَارِ زِيَادَةٌ فِي الْأَعْمَارِ، وَ عِمَارَةُ الدِّيَارِ (۷) ». (۸)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو مسعود گوید: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود: خوش همسایگی در عمرها بیفزاید و خانه ها را آباد کند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۷- از ابی مسعود که امام صادق (علیه السلام) فرمود: خوش همسایگی عمرها را فزاید و خانمان ها را آباد سازد.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۷- ابی مسعود روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود:  
همسایه خوب بر طول عمرها می افزاید و خانه ها را آباد می سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت اللهی؛ ج ۴، ص ۸۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

## ۸- الحديث

۳۷۶۳/۸. عَنْهُ (۹)، عَنِ النَّهَيْكِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَكَمِ الْخَيَّاطِ (۱۰)، قَالَ:

قَالَ (۱۱) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ». (۱۲)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

(مانند حدیث است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه كمره ای]:

۸-امام صادق(عليه السلام)فرمود: خوش همسايه بودن خانمان ها را آباد سازد و عمرها را بيفزايد.

ترجمه كمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۸-امام صادق عليه السلام فرمود:

همسايه خوب خانه را آباد و بر طول عمر می افزاید.

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۵

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول كالحسن، و النهيكي هو عبد الله بن محمد الثقة، و الحكم الحناط له أصل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

١-١ . فى «ب ، ج ، د ، ز ، ص ، بس» وحاشية «بف» وشرح المازندراني والوسائل : «كربة»  
 بالتحريك . أى لوحا . و«الكُرَّاسة» واحدة الكُرَّاس والكراريس : الجزء من الصحيفة . و«الكُرَّيسة»  
 : تصغير الكُرَّاسة . راجع : القاموس المحيط ، ج ١ ، ص ٧٨٠ (كرس) . كما صرَّح به فى الوافى .

٢-٢ . فى «ب» : «باليوم» .

٣-٣ . فى «د» والوسائل : «فلا يؤذ» بصيغة النهى .

٤-٤ . فى «ص» : - «من كان يؤمن - إلى - جاره و» .

٥-٥ . فى «بف» : «فليسكت» .

٦-٦ . الكافى ، كتاب الأطعمة ، باب حقِّ الضيف وإكرامه ، ح ١١٦٣١ ، بسند مثله عن أبى جعفر  
 عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «مَّمَّا عَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : مَنْ  
 كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ» . وفيه ، نفس الباب ، ح ١١٦٣٠ ، بسند آخر عن إسحاق  
 بن عبدالعزيز وجميل وزرارة ، عن أبى عبد الله عليه السلام ، وتمام الرواية فيه : «مَّمَّا عَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَنْ قَالَ لَهَا : يَا فَاطِمَةُ ، مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ  
 ضَيْفَهُ» الوافى ، ج ٥ ، ص ٥١٦ ، ح ٢٤٧٦ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٢٦ ، ح ١٥٨٣٩ ؛ البحار ،  
 ج ٤٦ ، ص ٦١ ، ح ٥٢ .

٧-٧ . فى «ص ، بف» والوافى : + «فى الديار» .

٨-٨ . الوافى ، ج ٥ ، ص ٥١٧ ، ح ٢٤٧٧ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ، ص ١٢٩ ، ح ١٥٨٤٦ .

٩-٩ . الضمير راجع إلى أحمد بن محمّد بن خالد المذكور فى السند السابق . والنهيكىّ فى مشايخ  
 أحمد بن محمّد هذا ، هو عبد الله بن محمّد ، توسّط بين أحمد وإبراهيم بن عبد الحميد ، فى  
 المحاسن ، ص ٤٢٨ ، ذيل ح ٢٤٣ ؛ والكافى ، ح ١٢٦١٩ .

١٠-١٠ . فى مرآة العقول : «الحنّاط» .

١١-١١ . فى «ج» : + «لى» .

۱۲-۱۲ . الکافی ، کتاب الإیمان والکفر ، باب صلة الرحم ، ح ۱۹۸۷ ، بسند آخر عن إبراهيم بن عبد الحمید ، عن الحكم الحنّاط ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، مع اختلاف يسير الوافی ، ج ۵ ، ص ۵۱۷ ، ح ۲۴۷۸ ؛ الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۹ ، ح ۱۵۸۴۷ .

## ۹- الحديث

۳۷۶۴/۹ . عَنْهُ (۱) ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمَزَةَ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (۲) :

عَنْ عَبْدِ صَالِحِ (۳) عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : قَالَ : « لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفِّ الْأَعْدَى ، وَ لَكِنَّ حُسْنَ الْجَوَارِ صَبْرُكَ (۴) عَلَى الْأَعْدَى » . (۵)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی] :

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: خوش همسایگی تنها باین نیست که از آزار همسایه خودداری کنی بلکه بر آزار او نیز شکیبائی کنی.

ترجمه مصطفوی ؛ ج ۴ ، ص ۴۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای] :

۹- از حسن بن عبد الله، از امام کاظم (علیه السلام) فرمود: خوش همسایه بودن بس این نیست که از آزار همسایه خودداری کنی، بلکه تا اینجا است که بر آزارش شکیبا باشی.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت الهی]:

۹- حسن بن عبد الله، از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که:

خوش همسایگی به این نیست که از آزار همسایه خودداری کنی، بلکه بر آزار او نیز شکیبا باشی.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی؛ ج ۴، ص ۸۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: مجهول أو مرسل.

مرآة العقول؛ ج ۱۲، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

**۱۰- الحدیث**

۶۶۸/ ۲



۳۷۶۵/۱۰. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ، وَ يُنْسِي (٦) فِي الْأَعْمَارِ». (٧)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوش همسایگی خانه ها را آباد سازد و أجل را بتأخیر اندازد (کنایه از درازی عمر است).

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۰- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خوش همسایه بودن خانمان ها را آباد سازد و عمرها را دراز کند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۷۹

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۰-رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

خوش همسایگی خانه ها را آباد و عمرها را طولانی سازد.

\*\*\*

ترجمه آیت الهی ؛ ج ۴ ، ص ۸۷۷

\*\*\*\*\*

شرح

\*\*\*\*\*

[شرح علامه مجلسی]:

: صحیح، و فی القاموس نساء کمنعه آخره کانساه.

مرآة العقول ؛ ج ۱۲ ، ص ۵۷۳

\*\*\*\*\*

## ۱۱- الحدیث

۳۷۶۶/۱۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (۸)، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ (۹): قَالَ وَ الْبَيْتُ غَاصٌّ (۱۰) بِأَهْلِهِ : «اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ مُجَاوَرَةً مَنْ جَاوَرَهُ». (۱۱)

ترجمه

\*\*\*\*\*

[ترجمه مصطفوی]:

ابو الربیع شامی گوید: حضرت صادق علیه السلام - در حالی که خانه پر از جمعیت بود - فرمود: که بدانید از ما نیست کسی که با همسایه اش خوشرفتاری نکند.

ترجمه مصطفوی؛ ج ۴، ص ۴۹۲

\*\*\*\*\*

[ترجمه کمره ای]:

۱۱- از ابی الربیع شامی، از امام صادق (علیه السلام) گوید: -خانه پر بود که- فرمود: همه بدانید که راستش از ما نیست هر که با همسایه خود به خوشی رفتار نکند.

ترجمه کمره ای؛ ج ۶، ص ۵۸۱

\*\*\*\*\*

[ترجمه آیت اللهی]:

۱۱- ابی الربیع شامی گوید: امام صادق علیه السلام در حالیکه مجلسش پر از جمعیت بود فرمود: همه بدانید که از ما نیست هرکس که با همسایه اش خوش رفتاری نکند.

\*\*\*



١٠-١٠ . فى الوافى : «غاصّ ، بالمعجمة ثمّ المهملة ، أى ممتلئ» .  
١١-١١ . الكافى ، كتاب العشرة ، باب حسن المعاشرة ، ح ٣٦٠٤ ؛ وكتاب الحجّ ، باب الوصيّة ،  
ح ٦٩٩٨ ، مع اختلاف يسير وزيادة فى آخره . راجع : فقه الرضا عليه السلام ، ص ٣٩٩ ؛ والأمالى  
للصدوق ، ص ٢٠١ ، المجلس ٣٦ ، ح ١٣ ؛ والخصال ، ص ١٦٩ ، باب الثلاثة ، ح ٢٢٢ ؛ والأمالى  
للمفيد ، ص ٣٥٠ ، المجلس ٤٢ ، ح ١ الوافى ، ج ٥ ، ص ٥١٧ ، ح ٢٤٨١ ؛ الوسائل ، ج ١٢ ،  
ص ١٢٩ ، ح ١٥٨٤٨ .

## ١٢- الحديث

٣٧٦٧/١٢ . عَنْهُ (١) ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ ، قَالَ :

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : «الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ (٢) جَارَهُ بِوَأَيْقَهُ» قُلْتُ : وَ مَا (٣) بِوَأَيْقَهُ ؟  
قَالَ : «ظَلَمُهُ وَ غَشْمُهُ (٤)» . (٥)

ترجمه